هو

تفسیر حجه مغفور

ملا رضا رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم فاتحهٔ نظم کتاب کریم

معیار خزاین فکر غواصان امواج سبع المثانی و معیار معانی سنج صرافان نقود از گنجخانهٔ معانی ذوق شکر و شکر عرفات
جل مواهبه کرد که درج الله مخطوط کلالی سلسلة الجمان حظوظ نشاتین است و عقد الجواهر تفاسیر آیاتش عمده کشاف کشف ارباب
ثقلین و صحایف مخزن معالم تنزیلش کشاف کنوز کشف و عیانست و صافی ینابیع الحقایق و لطایف لباب الالباب لباب لطایف تقریر و تحقیق
بیان از تبیان جامع حکایاتش منهج صادقین ذوی البصر و بصیر و از مقتبس انوار شهب شبهاتش سراج وهاج [illegible]
بهرامی و ذکر مظهر حکمی که کتاب کتابخانه ابداعش طومار روزگار و اوراق منفصل خزان و بهار را باهار و مهر
لیل و نهار و افشان غرر الثابت و سیارش ستاره و پرگار پرداختند و تو الجواب دفاتر ابداعش پویان انتظام لیالی و ایام و
اتیق نور و ظلام را در [illegible]
حرم تحفهٔ سبعین سپهر از سطر خط شعاع و مهر و ماه و مهر تجلی و تحلی بسجل سنریهم آیاتنا شاخند
اکر و ابط نسفا قبس صفحات ما بین طول و عرض و تالیف تحفه جامعه نفیه خزائن السموات و الارض و رنیا یخفی سواد از دو جوامر
از بساط انبساط و بیاض انقباض یخفی و اکر کنه وحدت ذاتش بر اجزای مجلدات و بعد عناصر اربعه هستی بخشی شیرازه
جبانا نسل الصور کاینات کشتی بر بوته بهره بیرستان علمش بر اکنشا ایام تلخیات و شبنم از سی پاره شهور و دیباچه
اوراق و فاق چرخ بر بین شماره و تحریر تحفه بحریر و تدرق رنگش بر زبر ابجد خط خاک و زیور ترجیعه سفینه سماک بهام
و شیروان شفق و لاجورد صدف معلق برشش لتراکبن طبقا عن طبق نکاره نقاشان نکارستان بزم خلوه و انجمن
ابودش بطلا لاجورد ابن شبکه کیتی نورد بر قلوب اشکال اعجوبه از صلحای نیک نموده از شقایق جلوه کر کردند و شاهد
مشاهد حیرت را که روشنان بستر غفلت از بازیهای نهانی بزم هیولانی خرم هند ساطکان حرم کبریایش فکر یکر
مصفا از نشیب زنده داری و دیده کشیده بر ابروه لفظ دوانند و عرایس معانی نکات عالیه بجازه و مقالیه قبول زیب
از خلوت خانهٔ خیال شب ... روز بروز [illegible] مولفه بجلوه تاریخ ترجیب الادیب کشف کنز انکرد طالع نکار حسنش بکار
خلقت خلقی بجسته هیکل نشد شکل مجردات مثال آبا بهمه جطرا نشده مفصل مرکبات سامهات از چهار حدود کمی افراد
کل و ریاحین زیاد در آورد و سموم قهرش چنانکه کرده زحمت سعری دماغ طفل زمانه مختل کمی لطف نسیم بخشش بمهد غیرا
تبارک الله از نشر چنان سحاب سازه لبهات بنات نحل الحق ورق فکر ذوی الابصار در رقبه بحار دخار جلالتش چون محاب
مرکب انت و بیک نیک تلک جبال در سیدای ناپیدای و صفحات مرکشته و حیرانست ولی دیده دولا اهل خیال چون ساغر کل
و سبوی غنچه ما لامال از لال صهبای اوست و کف نیاز سالکان طرق حقایق چون کاسه شقایق بجامی لبریز تجلی بی منتهائی
زهی سکوهی چون جزر و مد فیض کلامش موج مرج البحرین یلتقیان بر ساحل اندازد صدف کوش شنیعان شنعان بیانی دانه
در فشانی سرمایه بخش دولت و جهانی سازد و چون سلسله علیه یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان از تموج آن بجنبش آید
بحرین دیده روشن دلان از دور غلطان اشک ترنج متاع جاودان بروی کار آورد دهقان مشیتش از تراوش ابکی
بار اعنی و لنشهد علم تخم وجود ما کان و ما یکون در معموره بی تخم کاف و نون نکاشت کسوتی که ما بین بالای والای بخمه
مبارکه انسانی مزین داشت و از حسن تمثال این نسخه بدیع بانکر بیر لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
برنامه مبارکه وی کذاشت مولفه تا کشت بر ظهور شهره ره آفتابی کز عین جودهای نابید به بدیعه تورش تحقیق آشکارا
هم آشکار بخفی نزدیک و دورو با هم هم غیبت و حضورش لاشئ شئ اما الکبر کمثله شئ اشبا غام بلک نی از تو به تصورش

بس از دیبار قدرا بضاح مسالک سالکین سبل بارز الکتب و ارسال رسل بوجه علم علم علم الاسما و ابطال و توتی الملک من تشا و تعلم
و در ساحت ممالک کون مکان کو و سعتگاه امن و امانت بر افراخت مهعهد این مقال و رحنه و قال و مشید این بنای عجیب
اشتمال و ذکر مرایس شایخ الاساس بین قویم و آسمان سمو المکان [illegible] است که به سیادی بنای قضا و قدر و بروج بتوی
انجم بعضی مصدوق و اشرقت الارض بنور ربها و منطوقه سلالة العالم نور و سرور و بها کردید چه رقم طراز اراده ازل با نامل
فیض الایزال و کرم بزرکی تو بنیع و فیع و اتوا البیوت من ابوابها دکتابه اوحی الی عبده ما اوحی بر کنکره ایوان جلی الشان
این خانه آباده عدل و احسان نکاشته قنادیل زجاجی کانها کوکب دری و مصابیح یکاد زیتها یضیئ بر افراشته است
تا در روکشان بادیه جهل و حرمان و در روکشان بادهٔ ضلالت و طغیان که کشتکان ظلمت کدهٔ طول امل و ستوفدان
ان هم الا کالانعام بل هم اضل با علام رفیعه جاه و جلال این دوده بر کزیده ذو الجلال با من صدق ابدی رسیده
نشین مرابت متقین و رقاعه مقامات مقام امین کردند فلاجرم در اثنای ثنای این عطیهٔ عظمی و موهبت کبری غلغله در صحن
صوامع ملکوت و پرده کیان جوامع جبروت فرو پیچید فراخ نای عرصه لامکان و غالیه سای مشام ساکنان این شش ارکان
ندای بلند او با سماع سامعین سبع ارایک و کوش هوش ملایک رساند مولفه کای مصحف دیباجه وصف تو افسیرها
دارد زنامت بحق افسر تفسیرها با بال و پر که طی کند یک پایه قدر ترا مرغ خیال ما سوی در عالم تعبیرها ذات بری
از کیف و این و لایت مرجا از وصل و بین خالی نه مر شوری و شین آسوده از تغییرها داری تو هستی را نهان جسم ما کردی عیان
شد موج بحری راه روان چون آب رشته بیرها خلاق خلق ما سوی رزاق رزق ما وری کلکت تو باشد از ابتدا نقاش این تصویرها
کردی از کرمی فکان این جمله اشیا عیان دادی بما نطق و بیان در پرده تحریرها با عقلت فی شیئ یا صاحبی فی حکمه
کشاره ابیض ما از عقدهٔ تاخیرها مطلع تو تا بنده شد مهر نوالش تابنده شد تیغ زبانش کند شد نطقش و هد تا بیرها
و ترایف صلوات متواتره و تحایف تحیات و تسلیمات متکاثره نثار روضه رضوان اساس آسمان که مایبن آن دو زه انبیا
انبیا و مرسلین راه نمای سبل یقین شمع جمع اولین و آخرین المخصوص بعواطف رب العالمین آن راکب جاذق براق عنای
سبحان الذی اسری و کوکبه ها یون موکب النجم اذا هوی مسند نشین بزم دنی فتدلی و شهسوار ایوان معلی مکان فکان قاب
قوسین او ادنی فاذا الحکیم که چون تعلیم رضیعه و جود شرف روه فا مرطلو دکاینات و تیغ ختام نبوت کردید رقم فتح بر تیغ
شرایع من قبل کشید و و الضحی که چون آفتاب عالمتاب کلام ملک علام از افق و ارش علم اشتهار بر افراشت دلایات حضرت
آیات صحف و آثار سلف چون سپاه ثابت و سیار رخ بپرده استتار کذاشت عالیمقداری که اکر در ان بزم وصالش علت
غائی وجود نبود ساغر مهر و ماه در بساط نشاط افزای چمن خضرا بکردش نیامدی و اکر نه خلق عظیمش نفحهٔ حیات ترکیب
کاینات دمیدی باد صبا بهوای روش دو بید و کو بکو ندویدی کل صد برک محمدی رعنا صجدم سراپا از رحیمی ز لال مهر
جمال او نیافت و بیرکهن کردون دو چشم بر زمین دوخته خاک بوس درکاه جلال او مکر مهر تابان و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و مهر عنوان و لکن رسول الله و خاتم النبیین و مهر ست دیوان کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین اعنی جناب
سلطان نبوت مآب محمد مصطفی و محمود ما ثره و روز جزا صلی الله علیه و آله و اصحابه الامناء مولفه ای که از بهر بهبود کار دین اقبال
ای قانون شریعت مرغ اهل دل بر دو سایه در دو ولت ما الا تحفی رز بانش کرده عقده ما الا یخل منطق او چون کرمیک شکر
شهد فایق شود از تلخی کلامش حنظل بنعیم دو جهان جمله سرافراز شود آنکه از خاک در ش بهره کند مستکمل

آنکه از خاک رهش خضر غنا دارد، کر نجاتش دو صد ازدست تقاضای اجل، خاتم خیل رسل صاحب تاج و معراج، کاینه دار کرد روش
بوی خوش مرسل، سطح میدان فلک بدم کوی چوکان، ازمه و مهر برآن دیر کهن مستعمل، کفتم این با فلک و کرد شی سیاره بود
یا جنیبت کش او داند سر کوه کتل، خرم کفت تر و بر غلط افتادی، چون بمعراج شد افتاد برین دامن تل، بکه و نعل دو در
میخ اسم ابرش او، شمس و ناهید و عطارد شد و مریخ زحل، نقد انجم بسخا مشتری بک نظرش، مه سوی چون کند بلی منازل
باشد رفعت او شان جلالت و جمال، پایه دولت او رتبه ملکت و ملل، و بران مهر سپهر خلافت و مرکز دایره امامت قطب
افق شریعت، و ماه برج طریقت، آن صدر نشین صفه صفا، و هنکامه آرای محفل قل کفی، تاجدار تشریف هل اتی، و مطلع
بمطلع فاخره انا مدینة العلم و علی بابها، خیبر کشای کرچنبها، و شه در صحن حسین سپهر برین از تابش سرانکشتش ره نما به
و بصف آفتاب کردون قباب بر جبهه خیام رفیع مقامش چون کل میخ کوبید، مبارز بندی کز انبند کمند کشتی کیتی نشان
بحر کالشرع دریای محیط داد دریای اول نیست، انکسار بر زمین آمده، و قطره فا از کنکرها بوان بیکر قدرتش در عالم جهان
کردی در کام اول زمین کیر شده، بجهان تر دامنی ز ترکم ابجر امواج تا دست غنا بر دامن سحاب بکرمش نزد کوش کرد
اطفال صدف از لؤلؤ لالا پر نحل فاخت، و در که نقاط زنجان از سحاب بخاییا رکلاه شادی بر هوا فیدا خت، با آنکه
سفینه امواج از صدمات اشتلم عنان از دست کسسته، و شعله سرکش آتش از تابان بر نهر شهر هند و فناست نموده
دنان بخاکستر نشسته، از شعلات شوق لقایش لیلی کل مرقع پوش، و از خار خار شهد و لایش بلبل شیدا بحزین صفت
خروش است، اعنی سلطان المشارق و برهان المغارب ابا الحسنین علی بن ابی طالب لمؤلفه فلک شکوهی که نشاید
بسنه بهشت نهال امامت، بجار باغ دل از دل دوام نباد و بود، رسید صیت بنای عدالتش شش جانب بهشت کلشن
کشید خوان صلای عامش نه نواحی بهشت کشور، ز فیض نشر سحاب عطش که موج در فشانی، بقعر دریای آفرینش بر
کوش صدف زکوهر، فشاند او کینه در و رساند بهپلوی بحر اعظم، ز پایه او کینه کردی فشاند و دامن مایک کوهر، اکرنه بخش
نمی فشاندی بکشت ایمان بکشت خرم، وکر نه تیغش و می رساندی نبود قایم عرض بجوهر، ز تو بنای عبارد احسن بهم دارد
دو دیده بینا، بخاک بوس درش ز آرزو مهد جبین جنین بشوق، بیارکاه جلال قدرش فلک ز کوکب کشیده مشعل
بسقف طاق رواق صحنش نوشته ایزد کتابه زر، فلک چه یکی سبع سپهری ز ماه و مهرش ز رنک بستر بود برای درود حکمش
بدین فلک و بشارت آورد، بحبت قاتی که چون نویسم صفات فاتی مکرر ما اقش مرید کلکم ز شوق ریزد بروی کاغذ جواهر سو
و بر آل اطهار و عترت اخیار ایشان که هر یک راهنمای شوارع دین اند، و سلسله آرای شارع یقین، ایشان مراجع
امامت اند، و اثمار اشجار خلافت، قنادیل قصر وجود اند، و مشاعیل بزم کاه فیض وجود، سکنه سرادق الکبریا و کرسی نشینان
مکرم افلاک، کشتی نشینان بحر حقایق اند، و ملاحان بحر دقایق، صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین و اللعنة
علی اعدائهم و مخالفیهم و غاصبی حقوقهم من الاولین و الآخرین. لمؤلفه الهی توی خالق نور و نار، بحکم تو کردید عنان
بامر تو آمد وجود از عدم، که ممتاز باشد حدوث از قدم، جهان را توی فخر فرخنده کی، ز نامت نیاید بهشت کی
بر دار تو سلطان خاور زمین، ز مه تا بماهی بزیر نکین، بنا کرده ای از جو طبل علم، نکیرد جهان را بتیغ دو دم
ز شوقت کشیده نفس چون رسن، ز لال سخن را بدل بود هر کران حاصل مزیج دنکی، ز سر سبزی آید باوز دنکی
توی روشنی بخش و لهای پاک، بدایم بحر خاطرش بهالک، بتسبیح و تهلیل تکان عرش، بکرسی نشینان ایوان عرش

بشیرازه

بشیرازه مصحف حسن یار، بنی پاره ابن دل بیقرار، بحق نجی قبله عارفین، بپیک پیک اما مان ارکان دین، بشاه غضنفر فرکن حسن حسین
علی و لی صفدر صف شکن، بحبر الجنا افتد ره با قبات، عیار روشن زمین الحیات، بسطین به مرکز عالمین، دو قطب فلک
زین العباد آن شه محترم، که تعداد وصفش فتاد ز قلم، بعلم لدنی باقر که هست، مدار معالی بالاوحیت، بصادق که چیدار ز باوری
ز کلزار منبر هیکل جعفری، بموسی کاظم کرد و زنهار، بناید امام رضا بش بکار، بحق تقی و نقی آن دو شاه، بعسکری شهنشاه حجت پناه
بمهدی هادی امام تمام محمد علیه السلام، کزین شهد و غم رها مرنید، با وج سعادت کنم ار جنید، بختم کتاب تو توفیق ده
را کشت تایید بکشا کره، بمال فضیلت کنم پادشاه، مرضهای جهل دوا کن دوا، مراکن خزاین ز رو زغبین، لبالب کنایا ارحم الراحمین
و بعد چنین کوید تراب اقدام مومنین، و خادم اخبار اخیار انبیاء سالکین، و اقل الشاربین ابن محمد مومن الخاتون
آبادی محمد رضا المتخلص بمطلع الاصفهانی که چون بر علی علم ربانی، و رقم ارجمندی بر مفارق کاملان اهل ایمان و غاشا اصحاب
ایقان تواند نکاشت، و نیکوترین شغلی که اوقات فرخنده ساعات عمر خود را بمطالعه و مذاکره آن مصروف توان داشت، علم تفسیر
کتاب مستطاب مجید ربانی، و تاویل خطاب علی الاعتاب حمید صمدانی است، که فارسان معارک دانشوری و سالکان مسالک سخن
کستری، بمیدان فسیح فصاحت، و عرصه عریض بلاغتش در تلاش مسابقت و مسارعت بر یکدیگر چند که شاید خوب بودن کوی
از مهم آن سر بلند به نیز دین پروری، و ارجمند مسطر سروری توانند شد، و بالاخره ابمعنی بر زهر از نهار دولت ابدی، و شراب
سعادت سرمدی، و عروة الوثقی بتمسکین بحبل الله المتین، و ما حفقت باصول و فروع دین مبین است، و درین اوان
کز نیز و رکیتی فروز سلکت لایزال و اختر فیروز عالم افروز سلطنت ابدیة الاتصال، بندکان منبع المکان منبع الجود و الاحسان
اعلی حضرت سپهر رفعت کیوان شوکت فریدون مقام جمشید احتشام سلطان سلطان سلیمان شان، سکندر مکان مرید ملک دین
اصحاب ایمان، مستخدم ارباب فضل و کرم، و مستحکم آثار جود و همم، حجسته ذات قدسی صفات ملکی سمات شاه والا جاه ملایک
سپاه ظل ایجاد التظلیل الله، که نادی منادی منابر شهود خطبه و آتیناهم ملکا عظیما و حضره ازل الملک محلود فش افتاده ز جود
ردای و اعای ابود و مسعود، سکه نصب بر جبینها من فنا آره بر سکه نقد وجودش مامزه عنوه طنطنه شوکت دوران فرودش
مطلع لوای انهم لهم المنصورون، و کوکبه موکب همایونش طغرای غرای و ان جندنا لهم الغالبون، آن فاطع عناق
نیاسره و کاسر ظهور اکاسره، و آن ساعد مساعد عدل و احسان، و مخرب بنیان ظلم و طغیان، مروج ارکان بوستان مصطفی
و کلبن کلشن خاندان مرتضوی، معدن معدلت و نصفت و رشاد، و مخزن فتوت و مروت و سداد، و شمع فروزان جمع اعیاد
لمؤلفه شهنشاه جمجاه مالک رقاب، ملاذ خواقین کردون قباب، سکندر شکوه و فریدون فشان، فرو بنده افسر خسروان
که بهر سواری ز صبح و شام، فلک خنک جنکی کند ره کجام، قنادیل بزمش بوقت سجود، بقانوس انجم رساینده نور، بدقت
عدالش بنزد آسمان، ز خورشید و مه کوس صاحبقران، ز مشرکان سحاب و برج آفتاب، جریم رواقش ده آب و تاب، ز دریای
جوش جهان بر کهر، چه جوهر به تیغش جهان از اثر، چه عدلش بعالم بر آرد صلا، بمنقار شاهین کند صعوه جا، ز قهرش
چنانکه شعله کاری شود، سواد بخاری بخاری شود، ز آتش تیغ او در جبل، با صطرخ چون بلج بابد بدل، شهنشه فنین
مرضه بیند، خدیو جهان شاه سلطان حسین، عدیم النظر آفت کامکار، غلام با خلاص هشت و چهار، اعنی اعظم
سلاطین الزمان، و اکرم خواقین الدوران، تاج الدولة البهیة الصفویة، و سراج السلسلة العلیة المصطفویة
لا زالت اعلام ملکه و سلطانه و تره و انتساره علی مفارق العدوان شامله، و ایام عظمت شوکته و حشمته و دولته بظهور صاحب

الزمان متواصل فروغ عنایت وپرتو رحمت ورعایت افکنده. بر مفارق کافه خلایق وبرایا وعامه رعایا تابنده وپاینده قطره
از قطرات بحار عواطف شاهانه ورشحه از رشحات سحاب فیض پادشاهانه را. شامل حال ومتوجه امانی وامال فضلا کرام
وعلماء اعلام وعاملین بمضامین بلاغت آیین کلام ملک علام ومترغبین ومتورعین شریعت سید انام وحویدکان
اخبار واحادیث ائمه اطهار علیهم السلام ساخته همگی همت والا نهمت را مصروف بارتقاء درجه این طبقه بمدلول انما
یمدلول الناس علی دین ملوکهم این شیوه رضیه وطریقه مرضیه سرایت در طبایع صغار وکبار مردم نموده همگی جویای معا
قرآن وآثار شریفه سادات انس وجان بودند. واز تفاسیر شیعه آنچه جامع فواید عظیمه وفراید جسیمه است وجمهور ارباب
دانش وبینش از آن بهره مند حظ وافر نمی‌توانستند بیابند اواسط الناس را از استشمام روایح فهم آن نصیبی نبوده
واز تفاسیر فارسیه چیزی که مقنع طبایع ارباب ذهن وذکا ومضامین آن از کتب معتبره بین العلماء ومستند الیه
هدی رسیده باشد کم یاب بلکه نایاب بود که بخاطر فاتر این بی بضاعت میرسید که ان شاء الله تعالی تفسیری که
وشرحی شامل بر قرآن مجید نوشته شود که اشاید مضامین شروح وتفاسیر مستند باسانید معتبره از مفسرین وبیان
نکات صداقت آیات آن منسوب باحادیث مرویه ائمه معصومین بوده از نسیم ریاحین گلستان نکاتش مشام جان استشمام
معطر ودیده متمتع عکوس شموس کلمات شجستان ایمان شیعیان امیر المؤمنین منور واز نعیم صلای عامش عوام را بهره ور
واز مجالس صحبت خاصش خواص را قدری با هر بوده باشد لؤلؤه کتابی چون آفتاب مبین متلئلئ چون شرار زرین تا تعلق
دلهای شب زنده داران روز افزایان کند آشکار زرنگینی شرح وبسطش سطور چو نظم جواهر یکسوی چو و آب حیوه
بهشتی که جوی روح پرور زهر شاخ وبرگش بیانی گهر بهار گلشن رابنا شهراز است جنابان باغ جنان تکمیل طلعت
اسفار فیمار وسیاحتهای جهان ونازل شدن مرحوصی از امصار مرحومی از امصار باعدم استقرار از توقع بفعل
آمدن منعذر بل متعذر بود. تا آنکه بتاریخ هزار ویکصد وهفده هجری که از جمله ایام دولت شاه اعلا جاه دین پناه
معظم الی بعض القابه اسمه در عالم بادیه پیمائیها وروی گذرین بساحت باراحت عیش جزو اوالسلطنه تبریز که قطعه
از ریاض رضوان. وبقعه از بقاع جنان افتاد فضای چون گلشن دل مومنان لبریز از فیض آلهی
وعرصه چون بوستان بزم بهشت مملوّ از نعم نامتناهی از رشک زلال عجیب جمال شاکنانش آب رحیبا وسفن کوه
گران بفغان خشکیده. واز کوهای آشنا شنا شان گرامی دیر شاش شعلهٔ جواله مضطرب به رسوده ویده بتماشای طرح
قمر دین مرح بناهای عالیش افتاده آیینه چشم روز کار دیر نکار خبر کی بر داشته. ودر مطالع بهرشت کتابه عمارتش
مقدرس بدر سکر دول عنبر بمهر وماه بر چشم که اشتر بساط بساطین خضرها آیینش چون جهره کلعذاران
بزم جنان سنبل خیز. وشاط انگیز وسبزه زار زنگاری جویبارش چون خال وخط نازنینان مرغوب جعبر آمیز
روایح نسیم عنبر شمیم مهبّش چون نفس مسیحا موت تحیی العظام وهی رمیم. وسربزی باغستان ارم بنیانش شکوه
وَجَنّاتٍ فیها نَعیمٌ مُقیمٌ از سر سبزی مرزی ومردانگی مرد مانش ای ساس دین مبین متین. وازحسن نظار کی حش ساکنانش
منظر دیده های بصیرت انتما چون سفره صفا مردم نشین. از جبین مبین جوانان ساده لوحش بموته سیماهم فی
وجوههم من اثر السجود انوار بندگی معبود لامع. واز سیماء دم موی پیران موشکافش آفتاب عالمتاب صدق وصفا
طالع. سینه صواحب یکرنگیش بشرح أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ از مهر شاه مردان چون صبح صادق متجلی وگلشن

علی لسینه
عارض عارفانش بگلهای بنکاریک معارف وربانی متجلی لؤلؤه تبریز که لطافت افتاده مقرب نه زنانش که خاکش ومیادین
از دیدن اهل عرفان آسوده اند اینجا. در حال آن توان یافت از علم صدر نشیند. آب وهوای آن با مهر چرخ رشد مراتب لرده لیدار
کیفیت شیر. گلزار رحرج باوی قیشیر جنوم. بر سینه کو نمود شد از مهر وصرد ونیشد. کیفیت شفق از فیض صباح شاش جون کمی ما
اندر وتماشای آیینه. اوراق ربع مسکون مضر برتر شد. مانند شاه بیتش به بدیع بحر سخنند. از سجدش عن زانه کلکم بنر ونلی
کسب از کاکش در دل وصدر حقیقت. حماما مر لبریز از صفا بود. لغزید پای فکرم از بیند ناخز بیند. هر کس می رد کنید زر توان
ریاغش هر کز برویدا وراه سینه خل کینه. در وصف باکنانش عاجز بود دیانم. مقرب بعضی نکجد ده رفکر این کینه. یار ب مجمع
بنکانی کز جنم بنکهدار. آباد وشاد وخرم تا حشر این مدینه. وضع عدیم المثال شریعت الموت تا اسلوب افتاده در آنجا
محل اقامت کشودم. وآیینه خاطر ترسیم خاطر را از گرد بیابان کردی. ودر لک نینک تردد کنیتی نوردی زدودم ودران بلده
طیبه بعضی از اخوان دینی وخلان یقینی که قدم وفا در طریقه آشنائی محکم نموده دست دوستی بر دامن بر بانی استوار داشتند
وشانند بیغ برهنه یکدل ویک زبان بودند التماس اتمام آن نمودند الحاح باالمتوطنین فاسعاف المامولهم با قلت بضاعت
وکثرت شغل بتوفیق رب الارباب مستسهل جمیع صعاب شروع در تصنیف این کتاب مستطاب نمودم لؤلؤه صیرفیطبع نوجه
خالی جه یافت دنج نمود اندر شرح دنج در کنار. ولهذا بحر ابن الاخوان ومعادن الاخبار فی تفسیر الائمة الاخیار موسوم
واز درکاه جناب احدیت وجوهر رحمت کثیر الفتوح مقربان آن درکاه استدعا نمایم وجشم آن دارم که بحرمت محمد وآل طیبین
طاهرین مرا توفیق اتمام آن دهد ونا کلیام قایم بحساب انام از خواص وعوام الناس منتفع شوند خاتمه الموفقین الملم وانا مولوی در
دینی التماس دارم که قلم این کتاب ابدا اند وخطای این خاطی قلم عفو واصلاح کشید نظر شفقت مطالعه درمیابند دیکر
نظم در این صدف درعقد ابن بحر. بس گوهر قیمتی نهانست. در مخزن آن توان یافت. نقدی که خلاصه جهانست. ولشیاء
مروتیه جنان که مرسابو مرموماند قبل از شروع درکار راست. در ذیل مقدمه بیک فاتحه وجهارده خزانه بیان میشود
والله الموفق والمعین المقدمه وآن مشتمل است بر یک فاتحه وجهارده خزانه فاتحه در ذکر معانی حروف تهجی
وحروف ابجد وبیان مخارج وصفات واسراری که دران مندرج است خزانه اول در بیان اختلاف قرآتها وفکر اسامی
ورموز قرّاء سبعه وروات ایشان وحروف مقطعه قرآن خزانه دوم در بیان معجزه قرآن وفضیلت آن وخواص علومی که دران
مندرج است خزانه سیم در بیان تعداد علوم قرآن وعلومی که مفسر را در تفسیر آن ضرورست خزانه چهارم در بیان کیفیت ولوا
تلاوت وتمثل شدن قرآن در روز قیامت وشفاعت آن برای قاریان وثواب تلاوت وحفظ آن خزانه پنجم در بیان جمع
وتغییر زیاده ونقصان قرآن ومعنی آن خزانه ششم در بیان معنی قرآن وفرقان وناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه وتاویل وتفسیر
وظهر وبطن ووجوه مختلفه آن ومنع از تفسیر کردن برای خود خزانه هفتم در بیان آنکه حمله قرآن در باب اهل بیت جمع اند وزدو ایشان
ایشان ودشمنان ایشان نازل شده وعلم قرآن بتمامه نزد ایشانست الخ خزانه هشتم در بیان تقسیم وتعداد آیات وسور
ومدنی ومعنی تفسیر وتاویل ووحی وتجزیه آن خزانه نهم در ذکر عدد آیات وقصص وکلمات وحروف ونقط واعراب ایشانه
قشیده وجزم ومعنی آنها ونرتیب نزول سور خزانه دهم در ذکر اسامی شریفه قرآن وکیفیت نزول آن خزانه یازدهم در ذکر استعا
وتفرقات برآن خزانه دوازدهم در ذکر احتیاج کار ها بجمله وتحمید وصلوات ونوابات واسراری که دران نهانست خزانه سیزدهم
در ذکر فضایل وخواص سوره فاتحه واسامی آن ودر جوابات ثواب بر سبیل ایجاز خزانه چهاردهم در ذکر نکات لطیفه در باب اختصا

سوره حم السجده آیه کفته شد و ذکر قدری از صنایع و بدایع آفاق و انفس بتقریبی که هر یک نیز هفت است والله ولی التوفیق
فاتحه در بیان معانی حروف تهجی و حروف ابجد که مقالید فتوحات ابواب عجایب و حصول نتایج عظیم و موقوف علیه مدار
اکمل و بنا است و بیان مخارج و صفات آنها و اسراری که در آن مندرج است و مشتمل بر چند فصل **فصل ۱** بدانکه اول این حرفی
که رقم زده قلم قضا و قدر و ابواب جمیع مستوفیات عظام دفترخانه خیر و شر که وید الف بود که از کشش و اجتماع سه نقطه که یکی دلالت
بر ذات و دیگری بر صفات خاصه و دیگری بر صفات عامه میکند بهم رسید چه همچنانکه ذات او سبحانه منفرد و غیر منقسم بکم و کیفیت
نقطه نیز قسمت پذیر نباشد پس الف دلالت تام تمام بر ذات باری تعالی که اصل ذوات ممکنات است بچند وجه میکند **اول** آنکه وجود
آن مقدم بر وجود موجودات است کما قلنا **۲** آنکه وجود آن همچون وجود حروف دیگر قایم بر وجود غیر نیست **۳** دلالت بر وحدانیت میکند
۴ داخل در شمار و اعداد نباشد با وجود آنکه بنای جمیع عددها بر اوست چه اگر یک نباشد دو و سه و چهار و سایر اعداد در
دلالت کردن بر مفهوم خود مستقل نباشند **۵** استغنای آن از نقطه و عدم اتصال آن بحرفی دیگر از سایر حروف تهجی دلالت بر
استغنای ذات حق سبحانه میکند **۶** ابتدا بالف کردن مخالفت اسم معنی دلالت میکند بر تجرد و تنزه ذات باری از حلول و حرکت و
وجود و غیره اعتقادات کفر **۷** واقع شدن الف در اول کلام تشبیهی بعالم غیب دارد بنابرین وجوه بر اوایل حروف مثل الم الر السلطه
شهود از اینکه الف منظم جواهر وجود مثل آنکه بود اند و همه کلام بدون الف موجود امکان خود صراحت ندارد زیراکه
هر یک از حروف ملفوظی بدلالت آنکه الف در بینات وی واقع شود موجود نتواند بر وجود **با تا ثا جا حا خا دال ذال**
را زا صاد ضاد طا ظا فا قاف کاف لام واو ها لا یا و بعضی از حروف ترکیب بینات
بیانست چون جیم سین شین عین غین میم پانزده و اصل الف است و همچنین واو که در اول مرکب از الف است نیز در اصل الف
بوده است لیکن در اکثر استعمالات با واو منقلب باصل خود که الف است میشوند و بنا بر آنچه مذکور شد ایجاد الف باعث
ایجاد جمیع حروف تهجی است و بدین معنی است آنچه از حضرت امام رضا مروی است که اول چیزی که خداوند عالم آفرید که خلایق را
کتابت کنند و از معانی القیم که بدیگر مطلع شوند و حقایق علوم را در آن درج نمایند حروف معجم بود که اول آنها الف است و در
اصطلاح علما حروف از جمله بیست و هشت حرف تهجی پانزده را اصول گویند که حروف منقوطات و حروف غیر منقوطه که
بعد از آنها استخراج نموده فروع خوانند و بعضی بر عکس این قایلند و از این جهت حروف منقوط را معجم گویند چه اعجم کسی که
از طلاقت لسان عاری باشد پس این حروف بر فرع عتبه معجم است مر غیر معجم را و این قول اصح است زیرا که در اول وضع حروف احتیاج
بعلامتی که مابه الامتیاز باشد نبوده هر یک از حروف غیر منقوطه را بشکلی وضع کرده اند و بعد از آنکه حروف معجمه
وضع مینمودند باعتبار آنکه هر یک از آنها مشابه بیکی از حروف سابق بود نقطه را برای امتیاز با آنها دادند پس وضع حروف
منقوطه مؤخر بر غیر منقوطه است **و ایضا** از جمله حروف بیست و هشتگانه چهارده را حروف نورانی گویند که آنها
حروفیست که در مقطعات سور واقع شده اند چون لفظ مکررهای آنها ساقط میشود این کلام مؤلف کرده که صراط علی حق نمسکه
یا اگر علی صراط حق نمسکه و چهارده دیگر را حروف ظلمانی گویند **و ایضا** چهارده از بیست و هشت حرف را شمسی
و نورانی مینامند و آنها حروفی چنداند که هر گاه الف لام تعریف بر سر آن در آید در وقت تلفظ لام بهیچ اصلا بر زبان
نیاید مثل الشمس و آنها این حروفند **ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن** و در باب حروف
اختلاف بعضی بر آنند که لام بعد از ترکیب حروف تعریف بلفظ می آید لام اصل است نه لام تعریف بنابراین قول حروف شمسیه

سیزده خواهد بود و حروف قمری پانزده و چهارده دیگر حروف قمریست و آنها را ظلمانی نیز گویند زیراکه نسبت ماه دارند چه ماه از اصل
خلقت خود جرمیست کثیف و کسب نور از شمس میکند و آنها حروفی اند که برخلاف حروف شمسیه در حالت تعریف لام تعریف ملفوظ
شود مثل القمر و آنها این حروفند **ا ب ج ح خ ع غ ف ق ک م و ه ی** **و ایضا** هر چهار حرف
از حروف تهجی بیکی از کواکب سبعه سیاره و هر هفت از آن بیکی از عناصر اربعه منسوبست و بعلت ترکیب آنها یکدیگر موافق نظر الی
کواکب مذکوره با یکدیگر هست تا ثمرات عظیمه ظاهر میشود و در غایت ترکیب معجزه نعلیست که یازده حرف را از حروف تهجی که **ا ب**
ت ث ط ظ ف ک ل لا ی است برای هر مطلبی از مطالب عجایب با حرفی از نام آن مطلب ترکیب کنند البته آن مطلب
حصل کرده خصوصا اگر کسی را در عضوی از اعضاء دردی پیدا شود چون رمد و صداع و وجع صدر و بطن و ظهر و دندان و درد
دیگر و غیره طریق ترکیب آنکه حرف اول از اسم عربی آن عضو را که درد مند است بگیرد و در میان این حروف یازده گانه مندرج سازد
بدین نهج که ابتدا حرف اول از جمله حروف را بنویسد و بعد از آن حرف عضو علیل را پس حرف دوم ازین حروف پس همان حرف عضو
علیل را همچنین تا آخر این یازده حرف تا آخر حروف چنانچه در حروف کرده مثلا عضوی را چشم درد کند پس عین مفرد را از نام عربی
چشم که عین است بدو باشد بدین نهج ترکیب سازد **اع بع تع ثع طع ظع فع کع لع لاع یع** و بایکدیگر همه در
سطر باشد پس بعد از آن استخراج مجموع این حروف را ترکیب کند بدین نهج **اعبع تعثع طعظع فعکع لعلاعیع** و این نیز در یک
مفردات یک سطر نویسند و آنگاه نوشته را از خود بیاویزند اگر فایده ظاهر شود فهو المطلوب الا حروف دوم را که بیانست بدین
نهج مفرد تمام کرده استخراج دهند و در تحت همان نوشته اول نویسند و با خود دارند و اگر باز آن نیز درد ساکن نشود حروف سیم را که
بر نهج مزوج یازده حرف مذکور نموده در تحت مر حلقات سابقه نویسند انشاء الله تعالی رفع تمام ساکن شود
گویا هر کس ده نوشته و در سایر اعضا و جوارح که علیل شود برین تفصیل عمل کند مجربست و تفصیل بواقی فواید حروف و ترکیب
اعداد و علم حروف در کتب مسطور است **فصل ۲** در بعضی از کتب معتبره از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که یهودی نزد حضرت
رسول علیه السلام آمد و حضرت امیر المؤمنین علی حاضر بود یهودی پرسید که یا رسول الله چه فایده در حروف تهجی باشد پس حضرت رسول
بحضرت امیر المؤمنین فرمود که یا علی جواب ده را بده و دعا فرمود که خداوند تعالی را توفیق ده تا جواب دهد پس حضرت امیر المؤمنین
گفت هر حرفی از حروف تهجی اسمی است از اسماء خدا اما **الف** الله لا اله الا هو الحی القیوم است یعنی خداوندی که غیر او
معبودی نیست زنده ایست که همیشه بوده و هست و خواهد بود قیومیست که واجب الوجود بالذات و ثبات و قوام
خلایق با وست **اما با** یعنی باقیست بعد از فنای خلایق **و اما تا** یعنی تواب است یعنی توفیق دهنده توبه خلایق و قبول کننده
توبه تائبانست **و اما ثا** یعنی ثابتست و قایم بذات خود و ثابت کننده مؤمنانست بقول ثابت از روی مؤمنانست بقول
ثابت ایمان در حیات دنیا و آخرت **و اما جیم** جل ثناؤه است یعنی ثنای او اعظم از آنست که خلق تواند گفت و تقدست
اسماؤه و اسماء او از آن اجل است که کسی بکنه او تواند رسید یا شاید یعنی باشد اسامی او را با سامی مخلوقات هر چند بحسب لفظ
غیر او اطلاق کنند **و اما حا** یعنی حق شاه و بحقیقت و دوام آلهی و اشارت باسم حق است و حلیم است که بردبار است بر بندگان و
ایشان را بکرم بر گناهان **و اما خا** یعنی خبیر و عالم است بآنچه بندگان میکنند **و اما دال** یعنی دیان است
یعنی جزا دهنده و فرا ده او بانواع هستی است بنگوکاران و مستحق را بعقوبت کانه بتی بدان **و اما ذال** یعنی شاه
ذوالجلال والاکرام یعنی او صاحب جلال و عظمت است و از اوست اکرام و انعام نه غیر او بدانکه بعضی کفته اند که جلال از صفات تنزیهیه

سلبیات ذکرام از صفات ذاتیهٔ ثبوتیه است و هردو عین ذاتست وامّا را پس رؤف و مهربانست با بندگان وامّا زا پس
زینتنا المعبود بین است یعنی مرتبهٔ او جلیل‌تر است از آنکه او را فهمند بخدایان باطل و هندو جوا و راست لایق که پرستند و پس من حیث
الذات والصفات الجمالیة والجلالیة وامّا سین پس سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچه بندگان میکنند و دعا میکنند و با آنچه
میگویند یا سمیع یعنی اجابت کنندهٔ دعای دعا کنندگانست و هرچند او را بخوانند بایشان بحسب استعدادات و قابلیات آنچه
هر کس باید داد میدهد وامّا شین پس شاکر است بندگان مؤمن خود را بآنکه ثوابهای عظیم بایشان میدهد و در ملا
اعلا نیکی یاد میکند یا جزای شکر کنندگان بر وجهاتم و اکمل کرامت میکند وامّا صاد پس صادقست در وعدهٔ کها
که بطیعان کرده وامّا ضاد پس اشاره است بضار و نافع یعنی ضررهای که از وی بخلایق میرسد محض انتفاع اشیا است
حکمت و مصلحت بر کس ضرر و نفع میرساند وامّا طا پس عبارتست از طاهر مطهر یعنی پاکست ذات او از آنچه لایق او
نیست و پاک کنندهٔ مؤمنانست از صفات رذیله و صفات قبیحه ثبوتیه بتفضل پاک کنندهٔ کافرانست از لوث شرک و کفر ثبوتی
بایمان و اسلام وامّا ظا پس ظاهر و مظهر است یعنی وجود او بر همه کس ظاهر است بآیات باهره و علامات غیر متناهیه
و هر ذره از ذرات او دلیلی است روشن و علم و قدرت و ارادت و حیات و کرم خود را ظاهر کرد ابیات لمؤلفه
چون موج سرگردان شود در بحر یکو معرفت ٭ روسوی ساحل کی برد کشتی در بین بحر اللجج ٭ بر هر چه بنگری بکری بخبار او
کرد و عیان ٭ باشد بسی در راه یقین دیگر براهین حجج ٭ و با آنکه ظاهر کرد او خلایق را از عدم بوجود وامّا عین
عالم باحوال و افعال بندگان وامّا غین پس غیاث و فریادرس بیچارگانست وامّا فا پس فالق و شکافندهٔ
دانها و تخمهاست که از آنها بیرون میآید دانها و اشجار و نباتات را وامّا قاف پس قادر است بر همهٔ ممکنات
وامّا کاف پس کافی و کفایت کنندهٔ مهمات خلایق است و او را کفوی و نظیری نیست که او را بید و مخلوق ندیدنیست
چنانکه بجود و نصاری میگویند وامّا لام پس لطیف است و لطفها و شفقتهای او بر بندگان عظیم است یا قدرت
و علم او احاطه کرده است اشیا را وامّا میم پس مالک الملک است که هر کرا میخواهد عزت میدهد وامّا نون
پس نور و روشن کنندهٔ آسمانها است بکواکب از نور و عرش ظاهر را بنور وجود منور گردانیده باهل ایت کنده است وامّا
واو پس واحدیست که هیچ گونه تعدد و تکثر در ذات او و صفات او نیست و ذات او محل حوادث نیست و حرکت یا سکون با فتح
و هم بغایت او راه نیابد و رضا و غضب او عبادت را ثواب و عقاب است و واجب الوجود است وامّا ها پس هدایت
کنندهٔ مؤمنانست بفرستادن پیغمبران و کتابهای منزله تماماً و توفیقات و تأییدات وامّا لام الف پس اشارت
بلا اله الّا الله وحده لا شریک له یعنی نیست خدا و ندی بجز الله نعم و حال آنکه یکتا است در ذات و صفات و او را شریک
نیست و این کلمه ایست که هر که از روی اخلاص گوید بهشت او را واجب شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محارم
نگاه دارد وامّا یا پس اشاره است بآنکه ید و قدرت و نعمت الهی بسوطست بر خلایق پس چون امیرالمؤمنین ع
تمام کرد حضرت رسالت فرمود یا علی آنچه گفتی حق سبحانه و تعالی بآن راضی بود و قول او است پس آن مرد یهودی مسلمان
شد و در کتاب معانی الاخبار و توحید و عیون اخبار الرضا منقولست از حضرت امام رضا ع که گفت بدرستی که
اول چیزی که خدا خلق کرد تا بشناسند بسبب آن کتابت خود را بخلق خود حروف مقطعه بود و بدرستی که هرگاه مردی یا زنی
بر سرش بعصا یا بچوب ضرب کند که بسبب آن ضربت زبانش بعضی از کلام بیکرد پس حکم در روایت که عرض کنند برو حروف

سقوط را بعنی بکان حروف مذکوره را بگویند تا بگوید پس به هند بار از دیت بقدر آنچه عاجز شده از گفتن آن از این
حروف بدرستی که حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در الف ب ت ث و گفت
الف آلاء خداست و با بهجت خدا و تا تمام امرست بقائم آل محمد و ثا ثواب مؤمنانست بر اعمال صالحه ایشان ج ح خ
پس جیم جمال و جلال اوست و حا حلم او از گناه کارانست و خا خواری که اهل معصیت است نزد خدا د ذ پس دال دین خدا و
ذال ذوالجلالست ر ز پس را از رؤف و رحیم و زا زلزلهای روز قیامتست س ش پس سین روشنی و سنا خداست و شین
مشیت خداست و ما تشاؤن الّا ان یشاء الله ص ض پس صاد از صادق الوعد است در حمل مردم بر صراط و حبس مرصاد
و ضاد ضلالت مخالفین محمد و آل محمد است ط ظ پس طوبی است از برای مؤمنان و عاقبت نیک و ظا ظن مؤمن است
بخدا نیک و ظن کافر است بخدا بد ع غ عین از عالم و غین از غنی و کبریای ف ق پس فا فوج از افواج آتش است
و قاف قرآن خدا و جمع کردن آنست ک ل کاف از کافی است و لام لغو کافر است برافترا بخدا دروغ م ن پس میم ملک
خداست در روزی که نیست مالکی بجز او و خواهد گفت که لمن الملک الیوم پس ارواح انبیا و اوصیا در جواب گویند
لله الواحد القهار پس حق تعالی گوید که امروز جزا داده میشود هر نفسی بآنچه کسب کرده است و ظلمی نیست امروز و خدای تعالی زود
حساب کنندهٔ خلایق است و نون نوال و نعمت خداست بر مؤمنان و نکال و نقمت اوست بر کافران و ه پس وا و ویل است بر کسی که
عصیان کند و ها هوانست یعنی آسانست بر خدا کسی که عصیان او کند لا ی پس لام الف لا اله الّا الله است و این کلمهٔ اخلاص است
که هر بنده از روی اخلاص گوید واجب شود بر او بهشت و یا ید الله است که بیمن است بر خلایق برزق و بلند است خدا از آنچه
نزدیک قرار دهند پس آنحضرت فرمود بدرستی که خدا فرو فرستاد این قرآن را باین حروف که متداول است میان عرب پس فرمود بگو یا محمد
که اگر جمع شوند جن و انس بر اینکه بیاورند مثل این قرآن را نتوانند و هرچند یاور باشند بعضی از ایشان یعنی بعض دیگر
نیز از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون حضرت مریم علیها السلام عیسی ع را زاید بود هر روز او بقدر
در ماه میزاد و بالید که پس چون هفت ماه او تمام شد مادرش گرفت دست او را و آورد بسوی مکتب داری و نشانیدش نزد او
برای تعلیم پس مؤدب با او گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس چون عیسی ع گفت بسم الله الرحمن الرحیم گفت بگو ابجد پس عیسی ع
سر خود را بلند کرده بمؤدب گفت آیا میدانی که ابجد چه معنی دارد مؤدب تازیانه را بلند کرد که بزند بر عیسی پس آنحضرت گفت ای مؤدب
مرا که میدانی بگو و اگر نمیدانی از من بپرس تا جوابت گویم پس مؤدب گفت تفسیر کن بجهت من ابجد را پس عیسی ع گفت امّا الف آلاء
خداست و با بهجت او و جیم جمال او و دال دین او و هوز ها آن هول جهنم است و واو ویل است و زا زفیر جهنم است و حطی یعنی حط
شد و ریخت گناه از توبه کنندگان و کلمن کلام الله است که تبدیل کننده از برای آن نیست و سعفص یعنی صاع بصاع از عمل یک صاع
از رزق و یک صاع از عمل یک صاع از جزا و قرشت یعنی قرش و جمع میکند خدا مردم را در محشر پس مؤدب گفت ای زن بگیره دست
پسرت را و ببر که همه چیز میداند و احتیاج بمعلم ندارد و مرویست که شخصی پرسید از حضرت رسالت که خبر ده مرا که چه معنی دارد
کلمات ابوجاد و چه چیز است هوز و چه باشد حطی و چه باشد کلمن و چه باشد سعفص و چه باشد قرشت پس
رسول خدا فرمود امّا ابوجاد پس کنیت حضرت آدم ع است که ابا کرد از خوردن گندم اول پس جود و بخشش کرد بهشت را یعنی
ترک بهشت نیکو کرده گندم خورد وامّا هوز از هوای بهشت بزمین آمد وامّا حطی احاطه کرد بآدم ترک اولای او وامّا کلمن کلام
خداست عز و جل وامّا سعفص قول خداست که صاع بصاع یعنی موافق آنچه میکنی جزای آن بتو میرسد که ماند بین ندان

وانما قربنا اقربنا انا است یعنی آدم عم اقرار کرد بگناه خود پس آمرزیده شد برای او **فصل ۳** در ذکر مخارج حروف بدانکه چون آدمی
تکلم آید حرکتی از ما فوق کلیتین پدید آید تخلخل و تحرکی در هوای مجاور ریه ها احداث نموده میل به بیرون آمدن از قصبة الریه نماید و دائم
از روی شفقت و رعت به مکانی بخورد صوتی از آن حادث میشود و بر گوش آشنا نکرده و در حکم نفس باشد نه تکلم لهذا از بالای لی
تا منتهای شفتین بهر موضع که محکم آشنا شود لفظ کرده و آن موضع را مخرج آن حرف گویند زیرا که از آنجا بر اجماع سامعین آید و از
موضع بر خواستن پس باعتبار آنکه مواضع مذکوره هشت موضع است مخارج حروف تهجی و ابجد هشت مخرج کرده اند لا غیر
۱ حلقیه ۲ لهویه ۳ شجریه ۴ نطعیه ۵ اسلیه ۶ لثویه ۷ ذلقیه ۸ شفویه اما حروف حلقیه
شش است همزه و ها که از اقصای حلق و عین و حاء مهملتین که از وسط حلق و غین و خاء معجمتین که از ابتداء حلق گفته میشود و در
باب الف اختلافی هست بعضی آنرا هم حلقی میدانند و بعضی مخرج آنرا هوای دهن دانند و این قول اصح است اما حروف لهویه پس
قاف و کاف که اینها را لهویه باین سبب میگویند که لهات بالای زبان را گویند که متصل بکام است و مخرج قاف آخر لهات است از طرف حلق
با آنچه محاذی آن باشد از حنک اعلی و مخرج کاف اول لهات است از جانب فم با آنچه محاذی آن باشد از فک اعلی واما حروف
شجریه پس سه است شین معجم و جیم و یاء مثناة تحتانیه و مخرج اینها وسط روی زبان است با محاذی آن از حنک اعلی زیرا که آن موضع را
شجرة الفم مینامند و خلیل بن احمد ضاد معجم را نیز از حروف شجریه میداند بخلاف جمهور علماء ابن جنی که ایشان ضاد را قریبه
میدانند بجهت آنکه از تلاقی زبان به دندانهای طواحین اضراس گفته میشود واما حروف نطعیه پس آن سه است طا و دال
مهملتین و تاء مثناة فوقانیه که آن از نطع دهن یعنی سقف دهن با انتهاء زبان و اصول دندانهای ثنایای بالا گفته میشود
واما حروف اسلیه پس صاد و سین مهملتین و زاء معجمه است و اسل تارکی زبانست و این حروف گفته میشود از منتهای طرف
زبان و دندانهای ثنایا چرا که اسل زبان واما حروف لثویه پس آنها ظاء و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است که از لثه و اطراف
دندانهای ثنایای بالا گفته میشود و لثه گوشتی را گویند که از پای دندانها روییده واما حروف ذلقیه پس لام و راء مهمله و
نون و ذلق تیزی سر زبانست و این حروف از مابین اصل ثنایا و سر زبان گفته میشود و بر بعضی اینکه مخرج لام ادنی حافه زبان
و حنک اعلی و مخرج نون نزدیک است بمخرج لام از میان دو طرف زبان و زیر ثنایای بالا و مخرج راء مهمله نزدیک است بمخرج نون
و بقول بعضی لام و نون در حالت اخفا بیرون می آیند از خیشوم و آن بالای سوراخ دماغ است واما حروف شفویه پس فا
و باء موحده و میم و واو است زیرا که شفه یعنی لب دخلی در تلفظ آنها هست چه فا گفته میشود از باطن لب پایین و اطراف ثنایای بالا و
هر یک از این سه دیگر بیرون می آید از مابین شفتین لیکن واوی که از جمله حروف مد باشد حاصل میشود از هوای مابین شفتین بدون
ملاقات شفتین بیکدیگر و لهذا واو مد را هوائیه مینامند **فصل ۴** حروف تهجی را سوای آنچه گفته شد باره صفات ذاتیه
و صفات عرضیه هست اما صفات ذاتیه یعنی اوصافی که از آنها منفک نمیشود پس شش صفت است همس و جهر و استعلاء و قلقله و شدت
و اطباق اما حروف همس که آنرا مهموسه گویند حاء مهمله و تاء مثلثه و تاء مثناة فوقانیه و کاف و سین و شین و فاء و خاء معجم و صاد مهمله
و هاء است و این حروف را مهموسه از آن جهت گویند که اعتماد بر مخرجهای خود ندارند بخلاف حروف دیگر و جز اینها را مجهوره گویند زیرا که
بر مخارج خود مستحکم اند واما حروف استعلا که آنها را مستعلیه گویند پس آن قاف و ضاد و صاد و غین معجم و طا و ظا زیرا که
در حین تلفظ با آنها زبان متصاعد میشود بسوی حنک اعلی و غیر اینها را از حروف بکی مستفلیه خوانند واما حروف قلقله پس آن
قاف و طاء مهمله و باء موحده و جیم و دال و اینها را حروف قلقله از آن جهت گویند که زبان در حین تلفظ با آنها مضطرب میشود

و خصوصا در حالت وقف و سکون و در حین سکون امالا آن بسوی حرکت خود راست و غیر اینها را حروف ساکنه گویند و مراد از سکون در حین
علی حده قلقله است نه سکون واقعی از حرکت واما حروف شدیده هم هشت است جیم و دال مهمله و تاء مثناة فوقانیه و کاف و طاء
مهمله و باء موحده و این حروف را از این سبب شدیده گویند که بیرون می آیند از مخرجهای خود از روی قوت و شدت و صوت را منع میکند
از جاری شدن در حالت نطق و آنچه را غیر این حروف باشد رخوه گویند واما حروف مطبقه پس صاد و ضاد و طا و ظاء است
از برای آنکه در نزد نطق با آنها زبان بر کام منطبق میشود و غیر این چهار حرف را منفتحه گویند و از جمله حروف بعضی را حروف صفیر گویند
و آن صاد و سین مهملتین و زاء معجم است و صفیر صدائی است که بیرون آید از میان دو دندان چنانکه در لغت صدائی را گویند
که بجهت بهائم کنند و بعضی از حروف حرف مکرر گویند و آن راء مهمله است یعنی تکرار اعاده است و اقل تکرار یکبار است
و انما از آنجهت حرف مکرر گویند که در حین تلفظ با آن طرف زبان اکثر بهم رسد در حالت سکون لهذا قابل تکرار در مخرج خود
باشد و بعضی از محققین راء را حرف منحرف نیز گویند زیرا که منحرف گردد بسوی ناحیه زبان مثل لام لیکن از انحراف لام کمتر است و از جمله
حروف تهجی بعضی را حروف تفشی گویند و آن میم و شین معجم و راء مهمله است و بعضی گویند حرف تفشی شین است و بس و تفشی
یعنی منتشر شدن باشد و از جمله حروف بعضی را حرف مستطیل گویند و آن ضاد معجم است زیرا که زبان در تلفظ با آن طولانی میشود
تا میرسد بدندان لبها از طرف چپ و گاهی از طرف راست دیگر از حروف حرف نبر است و آن همزه است و نبر تیزی صدا را گویند
دیگر از حروف حرف غنه است و آن میم و نون ساکن است و غنه صدائی است که بیرون آید از داخل دماغ و این دو حرف را حرف
غنه گویند بجهت آنکه آن صوت لازم افتاده است در نزد تلفظ و این دو حرف اخفا میشوند نزد پانزده حرف بنا بقول اکثر و آن
پانزده حرف اینست قاف کاف جیم سین شین صاد ضاد طاء ظاء دال ذال تاء مثناة فوقانیه ثاء مثلثه زاء
معجم فاء و اخفا حالتی است که عارض میشود حرف را در میان اظهار و ادغام و نون ساکن در نزد حروف حلق اظهار میشود و نزد شش
حرف که آنها یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله و میم و لام و واو و نون است ادغام میشود در لام و راء ادغام با غنه و نزد چهار
دیگر ادغام بدون غنه و در نزد باء موحده قلب میشود بمیم مثل من بعد و در نزد باقی حروف اخفا میکرده و بعضی از حروف را
حرف مد و لین گویند و آن سه حرف است واو ما قبل مضموم و الف ما قبل مفتوح و یاء ما قبل مکسور زیرا که در حال تلفظ با آن
صدا را کشش بهم میرسد از مخرج خود بنحو جاری بیرون می آیند و بعضی از حروف حرف بدل است و آن هجده حرف باشد بقول اصح همزه
و الف و جیم و دال و طا و صاد و سین مهملات و زاء معجم و لام و واو و نون و ها و فا و باء موحده و یاء مثناة تحتانیه
و تاء مثناة فوقانیه و ثاء مثلثه و از جمله حروف پانزده حرف اند که در مثل خود ادغام میشوند و در حروف متقاربه خود مدغم نشوند
و آنها الف و ها و خا و زاء معجمتین و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و غین و فا و میم و واو و یاء مثناة تحتانیه
و سین مهملات و برخی از حروف مدغم در متقاربات خود نشوند بلکه پیوسته متقاربات ایشان در ایشان مدغم شوند و آن
هشت فا و میم و سین مهمله و زاء معجم و برخی از حروف در خود و در متقاربات خود مدغم شوند و آن سیزده است باء موحده و
تاء مثناة فوقانیه و ثاء مثلثه و جیم و حاء مهمله و راء و زاء و شین معجم و قاف و کاف و لام و نون واما صفات عرضیه
وقف است و وصل و روم و اشمام و تفخیم و ترقیق و اشباع و اختلاس و امالة حرکات ثلثه و تفصیل تمام اینها با باقی احوال
حروف و احکام قرائت در کتب تجویدیه مسطورات **فصل ۵** بدانکه وقف عبارتست از جدا کردن کلمه از ما بعد خود با نفس
کشیدن و قطع صوت بخلاف سکته که آن عبارتست از قطع صوت بدون نفس کشیدن و در بعضی از کتب معتبره تجویدیه بنظر رسید

کرد آن کلام مجید مراتب وقف را منقسم کرده اند به سه قسم اول وقف است بر هیئت اسکان چنانچه مذکور شد دوم بر هیئت روم و آن
ادای حرکت کلمه است بصدای پست رعایت بیتی خصوصاً در کلمه که حرف آخرش حذف شده باشد و اکتفا بکسره ما قبل کرده اند
باشد مثل فاتقون و فارهبون و کیف نکیر منا بر قرائت کسی که بدون یا قرائت میکند و همچنین روم مردود است در کلمه
که حرف آخرش شده باشد اگرچه مفتوح باشد مثل الحق و صواف و علیهن و غیر اینها و بعضی بر آنند که در مفتوح روم جایز نیست
و در آنجاها که روم میکنند اکثر قراء بجواز آن قایلند نه بوجوب بغیر از اسناد و حمزه شاطبی و در حرف مفتوحی مشدد نباشد مطلقا
جایز نیست سیم وقف است بهیئت اشمام و اشمام را بچند قسم تعریف نموده اند اقوی بهم رسیدن دو لب است بعد از ساکن شدن آن
حرف مثل نستعین و رحیم و غیره و ازبرای وقف بنا بر اثبات لفظی و معنوی تقسیم دیگر کرده اند چنانچه بعضی از محققین گفته اند
وقف بر چهار قسم است تام و کافی و حسن و قبیح زیرا که وقف یا اختیاری است یعنی بعد از تمام شدن کلام است یا اضطراری
و وقف اختیاری منقسم میشود بدو قسم قسم اول آنکه بوده باشد بعد از تمامیت کلامی که مراد الله باشد که تمام است دوم بخلاف این
و اول منقسم میشود بسه قسم زیرا که کلام تام تمام را در میان متکلم یا آنکه تعلقی با بعد نداشته لفظا و نه معنی پس در آن صورت محل
وقف و چنین وقفی را وقف تام گویند مثل وقف کردن در آخر بسم الله الرحمن الرحیم و ابتدا کردن بالحمد لله و اگر آنرا تعلقی
با بعد خود هست از راه معنی نه از راه لفظ پس آنجا نیز محل وقف است و آنرا وقف کافی گویند چه اکتفا با آنجا میتوان نمود و یا سبب
لفظ احتیاجی با بعد خود ندارد مثل یخادعون الله والذین آمنوا و اگر تعلقی با بعد خود از راه لفظ دارد نه بسبب معنی آن
نیز مقام وقف است و آنرا وقف حسن میگویند مثل وقف بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن الرحیم چه بسبب لفظ مجموع
آنها یک کلام است و هر یک از آنجمله مربوط بدیگری است اما بسبب معنی هر یک از آنجمله تمام است و احتیاجی با بعد خود
ندارد اما قسم دوم یعنی وقفی که قبل از تمام شدن کلامی باشد که مراد الله تمامیت آنست پس آنجا محل وقف نباشد مثل وقف
بر ان الله لا یستحیی و بر قول او و ما ارسلنا قبلک من المرسلین پس آنرا وقف قبیح گویند چنین وقفی جایز نیست مگر در حالت
اضطرار و انقطاع نفس که بعد از نفس اعاده کند و هر یک از این چهار وقف نیز دو شعبه است و ضعیف منقسم بدو قسم میشود
تام تمام و اتم کافی و اکفی حسن و احسن قبیح و اقبح اما اول چنانچه وقف بر مالک یوم الدین تام است همچنین وقف
بر ایاک نعبد نیز تام است لیکن اول اتم است از برای آنکه بودن جمله ثانیه ما بعد و دو معنی خطاب بخلاف اول و
وقف بر لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی تام است مجهول و وقف بر قولش و کان الشیطان للانسان خذولا و لیکن
اول اتم است از ثانی تا آنکه امتیازی میان کلام خدا و کلام ظالم باشد اما قسم دوم پس وقف بر قوله سبحانه فی
قلوبهم مرض وقف کافی است اما وقف بر قولش که فزادهم الله مرضا اکفی است و بر قولش بما کانوا یکذبون اکفی اکفی است
زیرا که ربط معنوی بیشتر است اما قسم سیم پس وقف بر الحمد لله حسن است لیکن بر رب العالمین احسن است اما قسم
چهارم پس وقف بر و ان کانت واحدة فلها النصف و لابویه وقف قبیح است زیرا که مطلب تمام است و خلاف مراد الله
مفهوم میشود و لیکن بر و ما ارسلنا قبلک من المرسلین قبح بیشتر است و شیخ ابو محمد جعفر ابن طیفور سجاوندی رحمه الله
وقف را بر پنج مرتبه قرار داده است لازم و مطلق و جایز و مجوز لوجه و مرخص و وقف لازم آنکه بترک آن معنی شنیع شود
و مطلق آنست که ابتدا از ما بعد آن احسن باشد و بترک آن معنی را شناعتی بهم نرسد و جایز آنست که طرفین آن مساوی
باشد یعنی بجهت وقف کردن دلیلی باشد و وصل را نیز دلیلی بود و برخی گویند در جایز اولی ایستادن است و مجوز آنست

کدروی

که در وی وقف را وجهی بود و وصل را نیز دلیلی باشد اما وجه وصل روشن تر و ظاهر تر باشد و مرخص آنست که ما بعد از ما قبل مستغنی
نباشد و اتصال با ما قبل آن واضح بود و گفته اند که وجهی باشد متعلق بیکدیگر و لیکن هر یک را وقفی از اوقات معنی تمام و تامه
باشد و از برای علامت این اوقات این حروف را رمز و رسم قرار داده اند وقف لازم م وقف مطلق ط وقف جایز ج وقف مجوز ز
وقف مرخص ص و بعضی علامت دیگر و مصاحف برای معرفت وقف نوشته میشود و آن اینست ق قف صلی لا سکتة قف صل ط
اما ق آن عبارت است از قد قیل یعنی بعضی گفته اند وقف کرده اند و اوسط مضعف قیل که نشستن اولی است کاف عبارت از
کذلک یعنی بدلیلی که قبل از این وقف شده اینجا نیز چنین باشد و معنی لا یعنی لا وقف علیه و اگر وقف اضطراری باشد
ابتدا اعاده لازم است در عناز و غیر عناز و سکتة عبارت از آنست که وقف باید کرد اما برای رعایت ادب و وقف لطیفی باید کرد
اما قف نوع مناسب امر است بر وقف و صل امر است بر گذشتن و صلی اولی است بر گذشتن اما فرقی میان هر دو آنست که صل
خواهی وصل کن و صلی یعنی الوصل اولی

خزانه اول در ذکر اختلاف قراءتها و بیان اسامی و رموز قراء سبعه

و روات ایشان و حروف مقطعه قرآن و اوزان سبابه و منوع کرده

باب اول در ذکر اختلاف قراءتها

بدانکه مشهور
میان فقها آنست که قاری قرآن را مخیر داشته اند که از قرات هفتگانه که مشهور بین الناس است بیرون نرود و نیکو در طرق شیعه
روایت شده از عیسی ابن عبدالله هاشمی که رسول خدا فرمود که آمد بسوی من از نزد خداوند عالم جبرئیل پس گفت بدرستیکه
خدای تو امر میکند ترا که بخوانی قرآن را بیک حرف یعنی بیک زبان پس گفتم بار خدایا توسعه ده برامت من پس گفت بدرستی
که خدای تو امر میکند ترا که بخوانی قرآن را بهفت زبان و در کتاب خصال از حماد منقولست که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که
احادیث شما در باب تلاوت قرآن مختلف است پس آنحضرت فرمود که نازل شده است قرآن بر هفت حرف و ادنی چیزی که امام را
جایز است آنست که فتوی دهد بهفت وجه از قرآن و در مجمع البیان از ابو حاتم از مقاتل ابن سلیمان از امیر المؤمنین مرویست که
فرمود لا یکون الرجل فقیها حتی یری للقرآن وجوها کثیرة و در بعضی احادیث ذکر کرده اند که نازل شده است قرآن بر هفت
حرف پس بخوانید آنرا با آنچه میسر شود شما را و در بعضی دیگر ذکر شده است که رسول خدا بجبرئیل فرموده که من مبعوث شده
بر امتی ناخوان که در میان ایشان هست مرد پیر فانی و عجوزه کبیره و طفل پس جبرئیل گفت که امر کن ایشان را که بخوانند قرآن
که بخوانند قرآن را بهفت حرف و ابن اثیر و غیره گفته اند که مراد از حرف زبان و لغت است یعنی لغتهای مختلفه که آنها متفرقند در
چنانچه بعضی از قرآن بلغت قریش نازل شده و بعضی بلغت قبیله هذیل و بعضی بزبان یمن و هر یک از آنها کافی و شافی است و قول
ابن مسعود که گفت شنیدم قرات قرا را و همه را نزدیک بیکدیگر دیدم پس بخوانید قرآن را همچنانکه از این قراء تها آموختید
گرفته اند و در مجمع البیان آورده که جمعی میگویند مراد از هفت حرف اختلاف لغتها است در جاهایی که اختلاف مذکور تغییر
در حلال و حرام احکام قرآنیه نمیدهد مثل هلم و تعال عجل و اسرع و گفته است که بوده اند مردم در ابتدای اسلام مخیر در اینکه قرائت
کنند هر یک از آن لغتها که خواهند و بعد از آن اجتماع کردند بر یکی از آنها و اجماع ایشان حجت است پس گردید آنچه
اجماع کردند بر آن مانع از آنچه وا گذاشتند و ثانیم آورده که قومی گفته اند مراد بهفت حرف که در حدیث مذکور شد هفت نوع
از قرائت است و اختلافی که در قرائتهاست بهفت نوع است اول اختلاف اعراب کلمه نحوی که کلمه را از صورت خطی بیرون نبرد و معنی
هم تغییر نیابد مثل قوله تعالی فیضاعفه بضم فا و فیضاعفه بفتح فا دوم اختلاف در اعراب نحوی که معنی را تغییر دهد و لیکن
صورت مکتوبی کلمه را تغییر ندهد مثل اذ تلقونه بفتح لام و تشدید قاف و اذ تلقونه بسکون لام و تخفیف قاف سیم اختلاف

درحروف کلمات است ولحاظ اعراب نحوی که معنی را تغییر نه دهد مثل کیف ننشزها بزاء معجمه و ننشرها براء مهمله چهارم اختلاف در اصل کلمات
بنحوی که صورت و ترکیب آن تغییر یابد و معنی تغییر نیابد مثل ان کانت الا صیحة و زقیة پنجم اختلاف در کلمات بنحوی که هر یک از لفظ
و معنی تغییر یابد مثل طلح منضود و طلع نضید ششم اختلاف بین الکلمتین است بسبب تقدیم و تاخیر هر یک بر دیگری مثل قوله تعالی
وجاءت سکرة الموت بالحق و سکرة الحق بالموت هفتم اختلاف در کمی و زیادتی حروف است از کلمه مثل و ما عملته ایدیهم و ما عملت
ایدیهم و شیخ ابو جعفر الطوسی رحمه الله فرموده است که این وجه مناسب است مراد حدیثی که روایت شده از ائمه علیهم السلام که ربما
قراءت با آنچه اختلاف کرده اند قراء سبعه در آن تمام شد کلام مجمع البیان و اما آنچه روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی
از حضرت باقر که آنحضرت فرموده اند بدرستی که قرآن یک قرآنست و نازل شده است از نزد واحد و از فضیل بن یسار که گفت گفتم
بحضرت صادق علیه السلام که مردم میگویند قرآن نازل شد بر هفت زبان پس فرمود که دروغ میگویند دشمنان خدا ولیکن نازل شده آن
بحرف واحد از نزد واحد اشاره باجمعی است که علم قرآن و معانی آن بر یک طریقه و نحو است و هر یک از معانی آن با قوانین
شرعیه در نفس الامر منطبق است هر چند که الفاظ آن باختلاف مختلف خوانده شود و از ظواهر آن منافی با یکدیگر یافت شود و این
جزم است که از جمله قراء تنها یکی قرائت پیغمبر و اهل بیت اوست ولیکن آن قسم معلوم است مگر جایی که نفی اکثر باشد لاهرج
از روات قراءت مسند خود را با ایشان میرسانند با وجود آنکه از بعضی روایات صحیحه معلوم میشود که در بعضی کلمات دو قسم
وسه قسم قرائت از اهل بیت مرویست و بعضی از قبل ایشان منصوص است چنانچه از عبد الله بن فرقد و معلی بن خنیس
منقولست که گفتند بودیم نزد ابی عبد الله علیه السلام و با ما بود ربیعة الرای پس نام قرآن مذکور شد پس آنحضرت فرمود که اگر عبد الله بن مسعود
قرائت نکند بقرائت ما پس او گمراه است پس ربیعه گفت گمراه است فرمود بلی گمراه است پس آنحضرت فرمود که اما ما پس قرائت
میکنیم بر قرائت ابی بن کعب باب سیم در بیان قدری از ذکر قراء سبعه و روات ایشان و مشایخی که از ایشان نقل
کرده اند با رموز ایشان که در موضع مقرر داشته جماعتی که طریق قرائت قراء است لیکن سبب آن [illegible] مشهور است و مدار امر [illegible]
ذکر آنها و هفت یکی مشهورند و از قراء که گفته شیخ عبد الجلیل رازی در کتاب نقض الفضایح [illegible] ایشان
بر [illegible] و چنانچه تتبع در آن کرده و هر یک از ایشان را دو راوی است که قرائت را از او نقل میکنند اول نافع بن عبد الرحمن است
که گویند اصل او از اصفهان و نشو و نمای او در مدینه بوده و از جمله مشایخ او که قرائت خود را بایشان میرساند یکی شیخ ابو جعفر
یزید بن القعقاع و ابو عبد الله بن مسلم ابن جندب است و این هر دو قراءت خود را با ابن عباس و ابی هریره میرسانند و نافع
دو راوی هست که از وی روایت میکنند اول عیسی ابن مینا و او را بسبب خوبی قرائت ملقب کرده اند بقالون دوم عثمان بن سعید
مصری است و او را بسبب [illegible] داشت ملقب کرده بودند بورش و این هر دو فرا گرفته اند قراءت را از نافع
بلا واسطه دوم عبد الله ابن کثیر مکی است و استادان او چند کس اند از جمله عبد الله بن سائب و مجاهد بن جبر است
و راویان او یکی احمد ابن البزی است که منسوبست بجد خود بزه و او قرائت را بدو واسطه از ابن کثیر روایت کرده و او از عکرمه
ابن سلیمان و او از شبل ابن عباد و علی ابن قسط و ایشان از ابن کثیر روایت میکنند و دیگری محمد ابن عبد الرحمن است
و او را قنبل میگویند [illegible] و او نیز بدو واسطه از ابن کثیر نقل کرده [illegible] از ابی الحسن قواس
قلیع و ایشان از اصحاب قسط و قسط مذکور از ابن کثیر روایت کند سیم عمرو ابن العلاء البصری و شیخ او مجاهد و سعید بن
جبیرست و راویان او یکی ابو عمر حفص دوری است و دور موضعی است در بغداد و دیگری ابو شعیب سوسی است و سوس مکانی است در اهواز

وابن هرود

وابن هر دو بواسطه یحیی الیزیدی از ابی عمرو نقل کرده اند چهارم عبد الله ابن عامر شامی است و مراو را مشایخی چند هست از آنجمله ابو الدرداء
صاحب رسول خداست و راویان او یکی هشام ابن عمار ابو الولید السلمی است و دیگر عبد الله ابن احمد ابن بشر ابن ذکوان است و این هر دو
ابو ایوب تمیم بن یحیی از یحیی ابن حارث ذماری از ابن عامر روایت میکنند پنجم عاصم بن ابی النجود الکوفی است که او قرائت را فرا گرفته
از ابی عبد الرحمن ابن حبیب السلمی و ابی عبد الرحمن از امیر المؤمنین علیه السلام استفاده نموده و صاحب تفسیر نیشابوری اعتقاد آن کرده که
ابو عبد الرحمن مذکور در قرآن شاگرد حسنین علیهما السلام بوده و این قول بسیار دور است و بر حق گفته اند که او شاگرد عثمان
ابن عفان بود و این بر مصحف ترسیده و در تیسیر جزری مسطور است که عاصم امام قاریان کوفه بود و بعد از ابی عبد الرحمن سلمی
ریاست ایشان با و منتهی گردید و مردمان [illegible] طالبان علم قرائت از هر جانب بوی پیوستند و ابو اسحق سبیعی گوید که عاصم خوش
آوازترین مردم عصر خود بود و در میان قرا کسی بهتر از عاصم ندیده ام و راویان عاصم یکی شعبه ابن عیاش الاسدی است و کنیتش
ابو بکر است و دیگری حفص بن سلیمان البزاز است و این هر دو فرا گرفته اند قراءت را از عاصم بلا واسطه ششم حمزه ابن حبیب
عمار و ابن اسمعیل زیات کوفی است و بلا واسطه اخذ کرده است علم قراءت را در خدمت حضرت امام جعفر صادق و در تیسیر آورده
که حمزه امام عصر خود بود در قراءت بعد از عاصم و اعمش و متفرد بود [illegible] و عارف بود بعلم فرایض و حدیث و صاحب ورع فاضل بود و او
آنجهت در لقب زیات میخوانند که [illegible] بحلوان برده و از آنجا [illegible] آورده
انتهی کلامه و اما راویان او یکی خلف ابن هشام البزاز است و دیگر ابو عبد الله خلاد ابن خالد و این هر دو بیک واسطه از وی روایت
میکنند هفتم علی ابن حمزه است معروف بکسائی نحوی و او نیز کوفیست و مشایخ او چند کس اند از جمله حمزه ابن حبیب زیات
و شیخ طبرسی [illegible] که او قراءت از حمزه [illegible] بوده و در مجالس المؤمنین از ابن الانباری
نقل کرده که کسائی چند چیز جمع بود [illegible] اعلم اهل زمان خود بود در علم عربیت و قرائت [illegible] اجتماع مردم [illegible]
[illegible]
بود انتهی کلامه اما راویان او یکی ابو الحارث لیث ابن خالد البغدادی و دیگری ابو عمرو الدوری و این هر دو بلا واسطه از او روایت
کرده اند از کسائی و از جمله حروف ابجد [illegible] یک حرف را بجهت این هفت قاری و چهارده راوی رمز قرار داده اند که
خواهند یکی از این قرا و روات را مذکور کنند تعبیر از و بآن حرف نمایند بجهت تسهیل این حروف را در این بیت ابجد هوز حطی کلمن
سعفص قرشت که هر یک از این هفت کلمه حرف اول رمز قاری و دو حرف دیگر رمز دو راوی است و مولانا جمال الدین [illegible]
نطنزی رحمه الله مجموع اسامی قراء سبعه و روات و رموز ایشانرا در هفت بیت افاده نموده بدین [illegible] که حرف اول از مصرع اول
رمز قاری بیت و حرف آخر از مصرع اول رمز راوی اول و حرف اول از مصرع دوم رمز راوی دوم است بدین شرح نام قراء سبعه [illegible]
[illegible] اولین نافع است از یثرب جاه قالون و ورش [illegible] رمز نافع ا رمز قالون ب رمز ورش ج
دوم ابن کثیر [illegible] رمز ابن کثیر د رمز بزی ه [illegible] قنبل و [illegible] بارز [illegible]
رمز ابو عمرو ح رمز دوری ط رمز سوسی ی کامل شام ابن عامر [illegible] هشام ابن ذکوان [illegible] رمز ابن عامر ک رمز هشام ل
رمز ابن ذکوان م [illegible] عاصم [illegible] رمز عاصم ن رمز ابو بکر س رمز حفص ع [illegible] حمزه
با اخلاص قول خلف خلاد [illegible] رمز حمزه ف رمز خلف ص رمز خلاد ق رمز [illegible] کسائی [illegible]
رمز کسائی ر رمز لیث ش رمز دوری ت باب سیم در ذکر معانی حروف مقطعه که در اوائل [illegible] است [illegible]

حروف در اوایل سور نام همان سوره است و بعضی گویند هر حرفی از آنها اشاره باسمی از اسماء الله است چنانچه از ابن عباس نقل شده
که گفت الف الله است و لام لطیف و میم ملک و بعضی گفته‌اند الف از لفظ الله و لام از جبرئیل و میم از محمد است یعنی قرآن از خدا
بوساطت جبرئیل بمحمد نازل شده و ایضاً از وی مرویست که معنی الم انا الله اعلم و اری است و ابو العالیه گوید این حروف
اشاره بمدت عمر قومی و اجل هر قرنی است بحساب ابجد و مؤید این قول روایتی است که جمعی از یهود بنزد حضرت رسول
آمده بکلام مشغول بودند پس آنحضرت اول سوره البقره بر ایشان خواند حروف مقطعه آنرا بحساب جمل آورده گفتند ما چگونه بدینی در
آییم که طول مدت آن از ابتدا تا انتها هفتاد و یک سال باشد یعنی الف یک و لام سی و میم چهل پس آنحضرت تبسم فرمود و ایشان
گفتند دیگر آیا چیزی هست گفت المص پس گفتند اکنون خلاف دارد آنحضرت خبر داده که الف لام میم صاد والر و المر و در کتاب معانی الاخبار از حضرت صادق
مرویست که فرمود الم حرفیست از حروف اسم اعظم که متفرقست در قرآن و جمع میکند آنرا پیغمبر و امام پس هرگاه دعا کند بآن اجابت
میشود برای او و در تفسیر عیاشی منقولست که حضرت امام محمد باقر به ابی لبید مخزومی گفت ای ابو لبید بدرستیکه پادشاه میشود
از نسل عباس دوازده کس و کشته خواهد شد بعد از هشتمین ایشان چهار کس یکی از آنها را میرسد آزار و خناق و او را خفه خواهند
کرد و آنها گروهی باشند که عمرهای کوتاه و سیرتهای خبیثه دارند از جمله ایشان باشد آن فاسقی که ملقب بهادی و ناطق
و غاوی ای ابو لبید از برای من در حروف مقطعه قرآن علم بسیاری هست بدرستیکه خدا فرستاد الم ذلک الکتاب
پس برخاست محمد تا ظاهر شد نور او و محکم شد کلام او و متولد شد روزی که متولد شد و گذشته بود از الف صد و یک
سال پس فرمود که بیان این حساب در کتاب خدا در حروف مقطعه است هرگاه بشماری آنها را و مکرر ها آنها را ساقط شود
و نیست از حروف مقطعه حرفی که منقضی شود ایام آن مگر آنکه قائم کند از بنی هاشم در نزد انقضای آن خروج میکند پس
فرمود که الف یک است و لام سی و میم چهل و صاد نود پس این یکصد و شصت و یک است و بود ابتدای خروج حسین بن علی
الم الله و چون رسید بمدت او پس برخاست قائم اولاد عباس در نزد المص و برخواهد خاست قائم ما در نزد انقضای آن
بالمر پس فهم این را و شمار و مخفی دار آنرا و منقولست که امیر المؤمنین عم بود که دعا میکرد باین لفظ یا کهیعص یا حمعسق
و برخی بر آنند که الر و حم و ن الرحمن است و بعضی ازین معانی در مقام هر یک از سور مقطعه مذکور خواهد شد انشاء الله
و حق آنست که اینها رمزیست که بغیر از خدا و راسخین در علم دیگری را بدان اطلاعی نیست و از غرایب اسرار این حروف آنکه مجموع
حروف تهجی بیست و نه است هرگاه لام الف را داخل کنند و سورها که در اوایل حروف مقطعات بیست و نه است و آنها
ایشت الم البقره الم آل عمران المص اعراف الر یونس الر هود الر یوسف المر رعد الر ابراهیم الر حجر کهیعص مریم طه معروف
طسم شعرا طس نمل طسم قصص الم عنکبوت الم روم الم لقمان الم سجده یس ص ص حم مؤمن حم سجده حمعسق
شوری حم زخرف حم دخان حم جاثیه حم احقاف ق ق ن ن و این حروف مقطعه بعد از وضع مکررات چهارده است
که نصف صحیح حروف تهجی باشد یعنی بنای قوام حروف بیست و نه که تهجی بدین چهارده حرف تواند و آن حروف اینست
الم ص ر ک ه ی ع ط س ح ق ن که اول و آخر این حروف الف و نون است و آن حرف تحقیق است یعنی بدرستیکه
آنچه مسطور و میان اینست و اگر حروف مکرر را ساقط کنی مجموع هفتاد و هشت حرف و بنابر حدیث شریف الایمان
بضع و سبعون معلوم میشود که بضع مراد هشت و سبعون هفتاد است مراد این چنین خواهد بود که کمال ایمان راه یافتن با
این حروف است و گفته‌اند که وجه وضع مکررات بر چهار حرف دیگر از ملفوظی این چهارده حرف بیدا شود یکی الف

که او بینات لام و صاد و را و کاف و ها و یا و طا و حا و قاف ظهور و مبانیه بکره فا دیگر دال که از بینات صاد دیگر
واو که از بینات نون ظاهر میشود و این چهار را چهارده اشاره باسرار مجید هزار عالم است و برخی از مفسرین آورده‌اند که تو سل جستن
بمعنی از اسماء حسنی مؤلفه ازین هفتاد و هشت حرف مقطعه اند باعث طول عمر و دولت و حصول جمیع مطالب و مآرب صوری و معنویست
و آن اسما این بیست و نه است الله الرحمن الرحیم الملک المالک السلام المؤمن المهیمن القهار العلیم العالم العلام
السمیع الحکیم العلی الکریم الحکم الحلیم الحق المحصی الحی الحنان المنان المقسط المحسن المنعم المانع المالک و دیگر
تجربه رسیده که بجهت هر مطلبی عظیم که خوانده شود سوره القدر حاصل میگردد و هیچ بر اصل هفتاد و هشت حرف را نوشتن بجهت حفظ بدن
تجربت شده و میان هر بنای با شد از هر حرف ده رزو و آفات دیگر این است و در حین دعا کردن آنها را گفتن باعث اجابت
الحال امیر المؤمنین عم در دعا میگفت و در بسیاری از ادعیه ماثوره نیز از ائمه علیهم السلام منقولست و ایضاً آنچه مفسرین نقل
کرده‌اند و را مکرر کردن بجهت حصول فرزند نافع است و از جمله اسرار غریبه آنکه بعضی ازین حروف مفرد و برخی ثنائی و برخی ثلاثی
و برخی رباعی و برخی خماسی آمده اشاره بدان باشد که اصل جمیع مرکبات مفردات و مرکبات اکثر از ثنائی و زیاده از خماسی نباشد
پس بمفرد بر سر سوره واقع شد ص ق ن تا دلالت کند بر آنکه مفردات اصول هستند یعنی اسم و فعل و حرف و ذکر شده است چهار دو حرفی
طه طس یس حم بجهت آنکه کلمات دو حرفی بر چهار نوع میباشد اول حرف بلا حذف مثل بل دوم فعل با حذف چون قل سوم اسم با
حذف چون دم و دوم اصل و سوم بوده چهارم اسم بی حذف چون من و این چهار و کلمات ثنائی بر سر سوره داخل شد اشعار است بآنکه در هر یک از اسم
و فعل و حرف بحسب اعراب ثلاثه هر سه نوع یافت میشود که مجموع نه باشد اول چون دو و من و او دوم در فعل چون قل و حکم و بع سوم در حرف
چون منذ و لو و من و اما مقطعات ثلاثیه سیزده الم الر طسم و الست آنکه کلمه سه حرفی در هر سه قسم از فعل و اسم و حرف میباشد اسم
چون رجل فعل چون نصر حرف چون علی و این مقطعات ثلاثیه بر سر سیزده سوره آمده است برای اشاره بآنکه اصل بنای استعمال
سیزده است ده از آن اصول ابنیه ثلاثی مجرد است یعنی تفعیل و فعل و فعل و فعل عضد و جرع و عنب و ابل و قفل و حجر و عنق و کتف و اما از اوزان و اصول
افعال ثلاثی مجرد است چون ضرب و نصر و علم که حرکت عین الفعل این سه باب در مستقبل بخلاف حرکت عین ماضی است آنها را
اصول گویند بخلاف سه باب منع و حسب و شرف که عین الفعل ماضی و مستقبل موافق یکدیگر و آنها را ابدال علت فروع گویند و اما
مقطعات چهار حرفی و پنج حرفی هر یک دو است المص المر کهیعص حمعسق اشاره بآنست که هر یک از رباعی و خماسی اسم را اصلی
و ملحق یافت شود و اما رباعی اصلی چون جعفر و رباعی ملحق چون قرد و اما خماسی اصلی چون سفرجل و خماسی ملحق چون جحنفل و از جمله
حروف زواید عشره سألتمونیها که مجموع آن در کلام التمونیها جمع است تلقین صحیح که هفت است الیوم انساه و حل
داخل این مقطعات کرده‌اند اشاره بدان کنند که بناهای عربی بر تجاوز از سباعی نکنند چنانچه مجموع مقطعات بعد از وضع مکررات
نصف مجموع حروف تهجی است همچنین از اکثر انواع حروف که بحسب مخرج و صفات فاشیه بین العلما بوضع و معرض اشتهار دارد نصف
آنچه قبل از تجزیه در ساختمان کتاب بجهت تفصیل یافت با بجهت شهرت آن ذکر کنند نصف از هر یک آنها در مقطعات داخل است
مثلا از حروف مهموسه که آنها مهموسه است فحثه شخص سکت نصف صحیح حثه سکه و از حروف مجهوره که مجهوره
الجهر مما عدا ذلک و منها ظ ع غ ق ل م ن و ی نصف صحیح ا ل ع ط ق ل م ن ی و از حروف مستعلیه که استعلاء ص ض ط
ظ غ ق بعضی نقل آنها در کلام نصف اقل ص ط ق است و از حروف منفتحه و حروف منخفظ است تشح ح و دفد بن
ی لم ن لام ل نه هوی نصف صحیح که یازده است ا ح ر س ع ک ل م ن ه ی و از حروف قلقله که قطب جد

نصف اقل که قط است واز حروف ساکنه که تتمه حروف تهجی و بیست و چهار است هرگاه لام الف داخل باشد نصف صحیح که دوازده است
ا ح ر س ص ع ك ل م ن هـ ى واز حروف شدیده که تعداد آن درین کتاب هشت شده و در انوار التنزیل هشت است اجد ط
بت ق ك نصف صحیح که ا ق ط ك است واز بیست حرف دیگر تتمه تهجی که آنها را حروف رخوه گویند ده حرف که نصف صحیح است
ح ر س ص ع ل م ن هـ ى واز حروف چهارگانه مطبقه ص ض ط ظ نصف صحیح ص ط واز بیست و چهار دیگر حروف منفتحه
گویند نصف صحیح که دوازده است ا ح ر س ع ق ك ل م ن هـ ى واز حروف بعد که بقول ابن جنی و سیبویه یازده است
همزه المد ح ط د و ى م ن هـ ت وبقول دیگران که هشت حرف دیگر [illegible] بقیاس برخی لغات چران
افزوده اند مجملا است نصف صحیح آن ا هـ م ن ل ض ع ط است واز حروف یازده کانه که مدغم در مثل خود بعضی مدغم در حروف
متقاربه باشند ا هـ ح ر ص ض ط ع ق م ن ى س نصف اکثر که هشت است [illegible] واز حروف مدغم در
کثیره است [illegible] نصف اکثر که هفت است [illegible] واز حروف اربعه که
مدغم در متقاربات خود نشوند بلکه متقاربات ایشان مدغم در ایشان شود یعنی و س ش م نصف که م س است لازم یک از
حروف شش کانه حلقیه ا ع ح غ ح خ و از لقیه شش کانه و ب م د ل باعتبار کثرت آنها در کلام از هر یک ثلثین
ادخلقیه ا ع ح از لقیه م ن ر از حروف نفثی و صفیری که هر یک سه است نفثی [illegible] و صفیری که اسلیه گویند [illegible]
هر یک این ثلثین از نفثی [illegible] از صفیری س ص واز حروف سه کانه شجریه ج ش ى واز حروف سه کانه نطعیه ط د ت از هر یک
ثلث خلت آن در کلام ثلث از شجریه ى از نطعیه ط واز حروف پانزده کانه که [illegible] ایضا
ملحقت صحیح که [illegible] است در حروف مقطعه واقع است و کذا در یک مجموع این هفتاد و هشت حرف مقطعه در اول
قرآن یکجا یا در اول یک سوره واقع نشد آنست که این فایده ها که ذکر شد مفهوم شود با وجود که هر چند تاره بتاره کفته شود
در تحدی و الزام حجت برخصم اتم و ابلغ است و همچنین ایراد این حروف در اوایل سور و بعد از آن از اوساط و اواخر سببت آنست که آنجا
دلالت تمام بر معجزه نبوت میکند پس باید که اول کلام که از جانب خدا [illegible] این حروف پس کویا بزبان اشارت
میکوید که آنچه ما بر پیغمبر خود محمد نازل ساختیم کلامیست مؤلف از الف و لام و میم و سایر حروف تهجی که در کلام شما
نیز اجزا [illegible] مؤلف [illegible] فوق فصاحت مثل آن را تالیف کنید
چرا [illegible] عاجز [illegible] بدانید که این کلام [illegible] عین معجز و منزل
من عند الله است و لهذا در اکثر سور حروف مقطعه را موصوف ساخته است بلفظ کتاب یا لفظ تنزیل یا قرآن یا ذکر یا وحی یا چیزی که
در معنی مؤدی اینها نزدیک باشد فصل دویم در بیان معجزه قرآن و فضیلت آن و خواص جلیله که در آن مندرج است
و فتح آن مدد یابد شود باب اول بدانکه معجزه واقع ساختن امری است [illegible] خارق عادت [illegible]
و استدعاء خلایق بمعارضه که جمیع اهل زمان از آوردن مثل آن عاجز باشند و معجزات رسول خدا بر سه قسمت اول آنکه اثر آن بعد
از او باطل کردید مثل شق القمر و تسبیح سنگریزه در کف او و سیر کردن خلق بسیار از طعام اندک و شفای مرض و احیای میت
از سوق دویم آنکه در ایام حیات آنحضرت باقی بوده بعد از وفات برطرف شد مثل بعضی از درختان که بدعای او سبز و بار آورد
شد و بعد از وفات او خشکید و تفصیل آنها در کتب اخبار مذکور است سیم معجزاتی که اثر آن باقی مانده [illegible] تا بنیاد
قیامت و بهترین این نوع قرآن مجید است که دلیلی است واضح و حجتی ساطع بر حقیت نبوت آنحضرت [illegible]

وقبل از اوان بعثت بنوشتن خطی مشغول نبوده و از ابتدا ایام طفولیت تا چهل سالگی هرگز مجلس از آنحضرت [illegible] شعر یا
کلام فصیح نبوده و چون مبعوث شد کلامی با این استقامت و متانت با چنین بسط و اسلوب و عبارت موزون و شیرین
و دلنشین و غرایب علوم و احوال سابقین و لاحقین موافق کتب منزله دیگر و بیان واقع بیاورد که جمیع خطبا و جمهور فصحا و [illegible]
علما و کافه شعرا و بلغا از آوردن مثل یک آیه آن عاجز باشند و تا آخر الزمان که هر کس در کمال فطانت و کمال باشد کسی را حد
آن نباشد که [illegible] ظاهرات آن ظاهر سازد چنانچه حق تعالی میفرماید که وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا
تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم وما یجحد بآیاتنا الا
الکافرون [illegible] معجزه [illegible] از آن معنی [illegible] و دانایان معرفت
اساس کفته اند که عادة الله چنانست که در هر عصری از اعصار هر فنی از فنون که بیشتر در میان مردم شهرت داشته معجزه هم از آن
جنس [illegible] تا بر مردم ظاهر شود که [illegible] مثل آن عاجزند بنابرین چون در زمان حضرت
موسی سحر شیوع داشت [illegible] معجزات آنحضرت عصا بود که اژدها میشد و در زمان حضرت [illegible] علم طب شیوع
کمال بود حق تعالی آنحضرت را [illegible] مشهور ترین فنون در زمان
علم طب بود که اطبا آن زمان بیماریهای مزمن [illegible]
در زمان حضرت [illegible] خطبا [illegible] در هر عصری [illegible]
با کمال بلیغ بود حق سبحانه و تعالی [illegible] کلامی با آنحضرت [illegible] و خطب و کهانت
کمالات و سعادات [illegible] و حلاوت [illegible] استماع و علوم غریبه [illegible]
شواهد النبوة آورده [illegible] معجزات [illegible]
معجز است [illegible] کوتاه ترین سوره ها که سوره مبارکه کوثر است [illegible]
مثل آن عاجز است [illegible] کمال و جمال و عزت و جلال [illegible]
دو قسم [illegible] جزالت لفظش ظاهر است و بلاغت معنیش [illegible]
و لهذا [illegible] لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله [illegible] و اکر کسی از روی جهل و عناد [illegible]
جرأت و جسارت [illegible] فاتوا بحدیث
مثله [illegible] القرآن معجزة والخلق عن [illegible] عاجزون [illegible]
کلام و [illegible] ابن ابی العوجا [illegible]
اتفاق کردند [illegible] قرآن [illegible]
وعده کردند که در سال [illegible]
کفت [illegible] وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی وغیض الماء وقضی الامر [illegible]
[illegible] فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا [illegible]

تا ابد شدم از معارضه کردن با قرآن بیرون چون حال حضرت چنان دیدم از پیش ایشان گذشت و با عجاز این آیه را برایشان
خواند که معنیش اینست بگو یا محمد که اگر جمع شوند تمام انس و جن بر آنکه خواهند بیاورند مثل این قرآن را نتوانند
آورد مثل آنرا و هرچند که بوده باشند بعضی از ایشان مر بعضی دیگر را ظهیر و پشتیبان و یاری کننده چون این معجزه را از آن
حضرت دیدند خایب و خاسر برگشتند آورده اند که هر کلام فصیح بلیغی میگفتند که کسی مثل آن نتواند گفت آنرا بر لوحی
مینوشتند و بر کعبه می آویختند و بدان فخر میکردند و آن مشهور و فاش ایشان بود چون آیه وقیل یا ارض ابلعی تا آخر نازل
شد و آنرا شنیدند و عظم شان و جلالت بلاغت قرآن بر ایشان ظاهر گردید از بیم رسوائی در شب آمدند و کلمهای خود را
از در کعبه ربودند و بردند و اگرچه وجوه اعجاز قرآن بحد حصر نمی آید لیکن آنچه باذهان طایفه ارباب علم در آمده چند
وجه که نموده اند وجه اول مکرر شدن قصه های انبیا و احکام بسیار مثل قصه آدم و نوح و هود و صالح و ابرهیم و لوط و شعیب
و موسی و عیسی و داود و سلیمان و قصه فرعون و شیطان و نمرود و غیر آنها که بسیاری از آنها مکرر ذکر کرده هر دفعه بعبارت
دیگر با وجود وجازت لفظ و خوبی اسلوب بخلاف قواعد و قوانین فصاحت نکرده بلکه هر جا بمعنی متعدد و وضع آورده بنسبت هر جمله
مخصوص و در نهایت فصاحت باشد و چرا ممکن نمیشود که یک مطلب را بدو عبارت با یکدیگر نیز ادا کند که در مرتبه ثانی و ثالث پایه
از جاده فصاحت بیرون نگذارد وجه دوم افصحیت و ابلغیت بعضی از آیات نسبت به بعضی بجهة قول آن جمعی که
میگفتند قرآن از نزد خدا نیامده محمد خود انشا میکند و انکه در نهایت فصاحت است سبحان آنست که آنحضرت چنین
معلوم شده و فصاحت جبلی ذاتی او وجود بلاغت افصح از کل مردم است و نمیتواند بغیر از کلام فصیح متکلم شود لهذا بعضی
آیات افصح از بعضی شده تا آگاه شوند که اگر از جانب او میبود بایست همگی یک فصاحت باشد و بدانند که این تفاوت
از نزد خداست بنابر کلم الناس علی قدر عقولهم و لهذا سورهای مکی افصح از سورهای مدنی است چه مردم مکه در بلاغت
از مردم مدینه ممتاز بودند و از جمله آیاتی که افصح اند آیه طوفانست و آیه هود و آیه عذاب در سوره عنکبوت و آیه
در سوره آل عمران و آیه قصاص در سوره بقره و آیه فلما استیأسوا در سوره یوسف و آیه فلما رأوه اکبرنه در سوره
و آیه ان الله یأمر بالعدل و الاحسان در سوره نحل و غیر اینها وجه سیوم فصاحت و بلاغت و حلاوت و طلاقت
آنست که هر کس آنرا بشنود از تحسان و تکرر ملال بهم نرسد هر چند مکرر شود و مثل آن کلام فصیح ذکر شود مانند
جواهر الوان و پیوسته گون در رشته کشیده شده جمیع فصحا منتقد و شاعران تصدیق بر افصحیت آن نموده اند
در تفسیر نهایه مذکور است از ابو عبیده که گفت اعرابی این آیه را شنید که فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین فی الحال
بسجده در افتاد از وی پرسیدند که مگر ایمان آوردی و سجده خدا کردی اعرابی گفت لا بلکه سجدت لفصاحة هذا الکلام
من متکلم باینتمام سجده من برای این کلام بود و در جامع القلوب آورده که اول تحدی و معالم تحدی بود با بلغای
آن زمان که مثل قرآن را بیاورید اگر راست میگوئید که من پیغمبر نیستم و این قرآن را خود انشا میکنم و با وجود آنکه فصحا و بلغا
در زمان ایشان زیاده از حد احصا و ریگ بیابانها بود و همگی با آنحضرت در مقام معانده و معارضه بودند و در
ابطال امر آنحضرت هر حیله میکوشیدند زیرا که آنحضرت در مقام ابطال دین ایشان که شتم و هجو کرده بودند و آنچه بود
و بتهای ایشان که خدایان خود میدانستند و میپرستیدند بدی یاد میکرد و آبا و اجداد ایشانرا نسبت بکفر میداد و در

تش

ایشان را که با معونت و نصرت و سرواری باشد در نظر داشته بسوی خاکساری و ذلت انقیاد او عوض میخود و بر مخالفت و عناد با
سعی نمود با این مراتب ایشان بمثل قرآن نمودند و نیز ظاهر است که اگر قادر بودند دندان تیز کاهل عقول نیدند پس از جهت
ایشان تو سحر نمودند و گفتند که ده سوره مثل سورهای قرآن بیاورید و نیاوردند بار آخر تنزل کرده و فرمود که هرگاه یک دیگر
معارض شوید یک سوره مثل سورهای قرآن بیاورید و مثل سوره کوچکی بیاوردند و اگر قادر بودند می آوردند و بجای آوردن
از بیم آلات جنگ و جدال و معارکه قتل نفوس و عقبه اموال اخلاص میکردند و اگر آورده می بودند البته باو حجت اعادی آنحضرت
میکردند و در دیوان متعدده مر آنحضرت را الزام مینمودند و خبر آن بما میرسید انتهی کلامه وجه چهارم آنکه در نظم
اسلوب مرغوب آن اختلافی نیست هر چه بکفر ایمانست و او امر و نواهی آن هر دو بر وفق اتفاق است چه ممکن نیست که کلامی باین
طول مشتمل بر فنون و مضامین آن طور بیابد هرچند که مؤلف آن در غایت فصاحت باشد مثل دیوان هر یک از شعرا که بعضی
ابیات پر خوب میدارد و بعضی ابیات واهی نیز دارد و همچنین است کتابهای انشا و این کلام با این طول که هیچ اصلا اختلاف فهمی
نداشته باشد نازل نمیشود مگر از جانب کسی که در ذات و صفات فی الصفات مستغنی است چنانچه حق تعالی میفرماید که و لو
کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا وجه پنجم مشتمل بودن آنست بر علوم غریبه و مخارج خفیه و وسایل
مردم آنعصر علم بر آن معرفت شده بود و آنحضرت چیزی از بعثت با هیچکدام از اهل کتاب مجالست و مخالطت نکرده بلاد و متتابع
بر نزدیک بود که تحصیل علمی کند و آنچه جهلا و حکما در عالم در آفاق جهان بجهد بین هزار سال الوعاء و رنج آلهی و مخالفات کثیر
ذکر کرده اند و اکثر جاهای قرآن بیان شده نحوی که عقلهای مستقیم و ذوقهای سلیم با آن موافق است و اصلا اختلاف
ندارد و بر هر اهل علمی ظاهر است که از شان آنحضرت و جمیع امی بود که بی مدد وحی الهی و تعلیم غیبی آنها را اصلا بداند و بیان کند
بغوی سیدا جمیع کمالات اهل جهان شود و هر علمی معرفتی ملمات و منتهای آن باشد و هر صاحب کمالی محتاج بآن کرده وجه
ششم حلاوت و شیرینی و دبایند کی این کلام است که هر چند مکرر خوانده شود لذت کم نمیکردد و از استماع آن ملالت بخیر و در
کلام جان شنوید کان مدام از شهد ذایق تلاوتش حلاوت بر حلاوت مجامع افزاید کفتم اوصاف لب شکرین تو اهم کرد کفت
لعل بین قند است دیگر او مکرر خوشتر است آورده اند که ولید ابن مغیره که از فصحای عرب بود آمد بنزد رسول خدا و گفت بخوان
بر من قرآن را پس آنحضرت این آیه را خواند که ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و
المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون گفت بار دیگر بخوان چون خواند گفت بخدا سوگند که حلاوت و حسن و طراوت
دارد و تناهای این بوده هست و ساقش باز آورنده وجه هفتم معلومست که چون قریشی از قرآن و غرایب اسلوب آن تعجب
شدند بنزد ولید ابن مغیره آمده گفتند که برو کلام محمد را بشنو و برای ما فکری بکن و ببین که سخن او به چه چیز میماند و او
از حکام عرب بود و او را در فصاحت و بلاغت دستی عظیم بود و عرب او را بحسن تدبیر مسلم داشتند پس نزد آنحضرت
آمد و گفت یا محمد شعر خود را بر من بخوان حضرت فرمود که شعر نیست و لیکن کلام پروردگار است که پیغمبرانرا فرستاده پس حم
سوره حم سجده را برو خواند چون باین آیه رسید که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد
و ثمود بدو فتنه لرزید و موهای بدنش راست شد و برخاست و بخانه خود برگشت پس قریش بنیاد ترسیدند که مبادا او مسلمان
شده باشد و از خم ابو جهل که برادر او بود ابو جهل بنزد او آمد و گفت ای عم ما را سرشکسته و رسوا کردی به پیروی محمد بطلان دین
گفت نه من بر دین خویشم و لیکن سخن صعبی از او شنیدم که بدن ما از آن بلرزید ابو جهل گفت آیا شعر است گفت شعر نیست گفت

آیا خطبه است که گفته‌اند زیرا که خطبه کلام متصل است این کلام پراکنده است بعضی به بعضی نمی‌ماند و اگر از حسن و حلاوت و لطافت
هست که وصف نتوان کرد گفتند پس کهانت است گفت کهانت نیست گفتند پس چه بگوئیم گفت بگذار تا فکری بکنم پس روز دیگر گفت که بگوئید جادو
زیرا که دلهای مردم را میرباید **وجه هشتم** رعب و ترس و هیبت و شکوهی است که از این کلام معجز نظام بر دلها تاثیر میکند و در وقت
قرائت و استماع آن بر خوانندگان و شنوندگان واقع میشود و هرکس خواهد که معارضه بقرآن کند از بیم و ترس آن از آن اراده میگذرد
چه بسیاری از فصحا در مقام آن در آمدند که از برای قرآن جوابی بیاورند و آخرالامر از این سبب فسخ اراده خود کردند و از آنجا بوده
بشار بن برد و حماد بن عجرد و ابن ابی العوجا و ابان لاحقی و ابن الزرقان و قرامطه مصر و غیر ایشان و در جواهر التفسیر آورده
که ابوالحسن عبدالله بن علی المقفع که در زمان خلافت مهدی عباسی افصح بلغای عصر خود بود اراده آن نمود که در جواب [illegible]
قرآن در آید و کلامی ترتیب دهد و در ایامی که شروع در آن کرده بود روزی بمکتبی گذشت و از کودکی شنید که میخواند قیل یا ارض
ابلعی ماءک الآیه از استماع این آیه دهشتی عظیم بروی تاثیر کرده متحیر بماند پس برگشت و آنچه ترتیب داده بود تمام بشست و گفت
گواهی میدهم که این کلام بشر نیست و در تاریخ عقد الجواهر آورده که بعد از شنیدن این آیه از غایت ملال خنجری بر سینه
خود زده و بدان زخم کشته شد و [illegible] آورده‌اند که یحیی بن غزال الجوانی که مثل سوره اخلاص سوره بیاورد رعبی عظیم بروی
مستولی شد و فسخ آن عزیمت نموده توبه و استغفار نمود **وجه نهم** در [illegible] هزار [illegible] و انواع [illegible]
قدر [illegible] **وجه دهم** اخبار از امت‌ها و اخبار امم سالفه و قرون ماضیه بنوعی که اصلا اختلافی ندارد و جمیع احبار
و علمای ایشان با وجود آنکه هرچند امر فکر کرده بودند در تواریخ و احوال ایشان و قرآن مجید بسیاری از آن اشیا را بنحوی نقل
کرده است که گویا ایشان را واقع شده و این نبود مگر از جانب علیم خبیر و بسیاری از جمله آنکه علمای یهود و نصاری بر جهت
خود بنهان کرده بودند آنحضرت از کلام خدا آشکارا نمود و ایشان کتمان کرده در تورات چنین بحث آنچه آمده که واست میگویند بوده با
بیاورند و ایشان خجالت کشیدند یا آوردن تورات و انجیل زیرا که میدانستند که قرآن درست میگوید و رسوا میشوند مثل آنکه
میگفتند که گوشت شتر بر پیغمبران حرام بوده و دیگر گوشت بحیره و سائبه و وصیله و حام در تورات حرام بوده و از این قبیل دروغها
میگفتند بوده حق تعالی در قرآن رد دروغ ایشان نموده فرموده که ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام
و در جای دیگر گفت که قل آلذكرين حرم ام الانثيين و در جای دیگر فرموده است که یا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا
يبين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب ويعفوا عن كثير قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين با
وجود آنکه آنحضرت تورات و انجیل را بحسب ظاهر ندیده و نخوانده بود و بعد از آن فرموده که قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان
كنتم صادقين و تفصیل هر یک از اینها در جای خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **وجه یازدهم** شهرتی که قرآن دارد
بر هر معنی ظاهر و مبرهن است که چیزی که از جانب خدا باشد اینقدر قبول خاطر و عامه هم بهم رسانیده باشد که از زمان نازل شدن تا
تا انقضای عالم از موافق و مخالف دست از قبول بر نداشته و آن بحث نموده تا انقراض عالم بکتابت آن مشغول و تفاسیر بر آن
نوشته هر یک از خطوط تفسیر آن را با اقسام حل‌ها معنی گویند و عبارات مشکل آن را مطلع نمایند و روز بروز در بیان حقایق
جهد زیاده کرده و در فهم دقایق بسیار همکنی بهم رسیده مستبعد بوده بیان توانند گذاشت و کلام غیر خدا این همه بیان
نیافته **وجه دوازدهم** خواص و تاثیراتی که در هر یک از آیات کریمه و سوره‌های قرآنیه مییابند چنانچه در حیات القلوب آورده که
شفای هر درد جسمانی و روحانی و دافع مضار جسمانی و بلای شیطانی و امان از مخاوف ظاهری و باطنی

چه بسیار بعبادت علوم که به و تاثیرات آن در جلای دلها و صفای سینه‌ها از غم و الم و ربط و نبوع بجناب مقدس الهی و نجات از وسواس
شیطان زیاده از آنست که صاحب دلی انکار نماید یا غافلی یا جاهلی نا قابلی باشد دلهای سنگین را مانند شکوه بحرکت می‌آورد و از
چشمها بسوی جوی‌ها چشمه‌ها روان میگرداند و زمین سینه‌های غافلان از تخم غیب ناز و تخم محبت بر دانه در آن میپاشد و مرگان برای
بستان نفحه صور زنده میکرداند و بحشر می‌آورد انتهی کلامه و بسیاری از خواص آیات و سوره که سند صحیح از ائمه علیهم السلام نقل شده
بعد از آنکه بعمل آورند اثر بر ظاهر میشود و مکرر تجربه شده و بسیاری از خواص سوره و آیات هست که سندش چندان اعتباری ندارد
با وجود آن هرکس بعمل آورده باز از برای وی تاثیر میکند و اکثر خواصی که بجهت سوره از ابی بن کعب روایت کرده‌اند از این قبیل است چنانچه
در کتاب درة الملتقط آورده که احادیثی که در باب خواص سوره‌ها از ابی بن کعب نقل شده موضوع است و براءت ذمه آن بزرگوار از
ابراد آنها نزد محققان ثابت است و واضع آن احادیث شخصی بوده از عباد عبادان که او را ابن عصمة نوح مروزی میگفته‌اند
و چون سبب وضع این احادیث از وی پرسیده‌اند در جواب گفته که چون دیدم که بعضی مردم ترک مذاکره قرآن نموده بخواندن شعرهای
لطیف و کتب فقه ابو حنیفه مشغول بودند از روی شفقت برای هر سوره حدیثی وضع کردم و نسبت آنها را بابی بن کعب دادم تا مردم بخواندن
قرآن رغبت بهم رسانند انتهی کلامه و احتمال دارد که چون مصنف کتاب درة الملتقط سنی است و ابن عصمة نوح مروزی شیعه
از برای آنکه نوح مروزی منظور داشته که فقه ابو حنیفه را مطرح کند اما چون سند آن روایات در میان علمای شیعه چندان اعتبار
ندارد احتمال صدق این نقل نیز میرود و لیکن بموجب حدیث شریف من بلغه شيء من الثواب على عمل فعمله كان له اجره وان لم
يكن الامر كما بلغه و حدیث شریف خذ من القرآن ما شئت لما شئت هرکس بآن احادیث نیز عمل کند مثاب و ماجور خواهد بود و هر
آنچه در خواص نقل شده بهر قصد جمیع را بخواند مطلب حاصل میشود و لزومی ندارد که احادیث چندی که اکثر معتبرتر
نیز نقل کرده اند که طرح نماید بلکه عمل بآنها اولی و انسب و منافاتی با طریقه شرع ندارد **وجه سیزدهم** اشتمال قرآن است بر خبرها
غیبی از چیزی که جز علام الغیوب محیط بآنها نتواند بود و انواع چندی در قرآن مذکور است که بعضی از آنها فی الفور
بظهور رسیده مثل خبر اول از منافقان التمیمی با منافقین و علماء اهل کتاب و خبر که بلافاصله بر ایشان ظاهر شد و بر هر کس
ظاهر شده که آنچه قرآن مجید خبر داده غلط نبوده مثل در وی طعم ابن ابیرق و نابکاری عبدالله بن ابی سلول و منافقین غیر
و بعضی در بعضی از آنها مستلزم بعد از اندک زمانی در حیات آنحضرت روزی بروز بروز نموده مثل غلبه روم بر فارس و دخول
مسجد الحرام و اظهار دین متین و وقوع نصر قریب و فتح مبین و استظهار مسلمانان بر سایر مذاهب و غیره و بعضی از آنها بعد
از آن حضرت بظهور رسیده و خواهد رسید مثل ان الارض يرثها عبادي الصالحون که از خروج قائم است و لکم بینکم
یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و زلزله روز آخر و غیر اینها و تمامی اینها بتفصیل تمام و عبارتی متین در کتاب
مستطاب حیات القلوب رحمه الله مولفه مذکور شده و انشاء الله در این کتاب نیز در ضمن تفسیر هر آیه مناسب خود ذکر خواهد یافت
وجه چهاردهم احکامی در مطاوی قرآن مجید نازل شده از حرام و حلال و مکروه و سنت و مباح از نماز و روزه و حج و زکوة
و میراث و جهاد و حدود و معاشرت با خلق و آداب عقود و عقد زنان و احکام اطفال و ایتام و متعلقات و غیره همگی موافق
حق بحسب عقل و عدل و ناموس و مروت واقع شده و جمیع مامورات آن کمال استحسان عقلی و ظاهری دارد و منهیات آن قبح
و نقص ظاهر است و هرکس متمثل بحبل المتین آن شده در نهایت صلاح و سداد و حسن صوری و معنوی است بخلاف کسی که
مخالفت آن کند و چنین چیزی نازل نمیشود مگر از جانب کسی که خالق عقل و فهم و جمیع آفریدگان باشد و راه هدایت و ضلالت خلق

بماند و علم او محیط بحکم و مصالح جمیع مکونات بوده باشد دیگر آنکه طریقه پیغمبر و اهل بیت او که مطابق قرآنست نیز بوجوب ... مذکور شد بحجت
مخالفین ایشان و این معجزیست ظاهر و نوریست باهر هرکسی که از منصفین و بهمت عقل و فهم و اخلاص متصف و چشم بینا و گوش شنوا داشته
باشد

باب سیم در فضایل قرآن کریم چون ساحت قلم عجز رقم در سطح مساحت طول و عرض فضایل بی‌پایان معجزه در نمی‌آید لیکن بقدر
قلیلی از آن اکتفا مینمایم در جلد ثانی حیات القلوب ذکر کرده که یکی از امتیاز قرآن از معجزات سایر پیغمبران آنکه معجزات ایشان مخصوص بزمان
حیات ایشان بود و این معجزه تا روز قیامت باقیست و امتیاز دیگر آنکه فواید آن معجزات بغیر از اظهار حقیقت نبود و اگر فایده دیگر داشت
فایده اثر علم نبود و این خوان نعمت ربانی تا روز قیامت برای فاضی و ادانی گسترده در هر ساعت صد هزار مرده دل از آن حیات
ابدی مییابند و در هر لحظه چندین هزار کور و کور روحانی بینا و شنوا میشوند و در هر زمان گروهی از مستمندان شفا از دردها
نهان می‌جویند و هر ساعت موجهای قشنگان عرفان بر لب دریاهای علم آن میرسند هر العنبر کار عصای موسوی میکند
و هر حرفش تاثیر نفس مسیحا مینماید و از چشمه بینش چشمهای کلیم روانست و در دریای هر نوش ذوالنون حیران و از صفا دل
صفای کلیم ظاهر و از جابر علم نوح باهر از چشمهای هدایتش علم هود هویدا و کشتی دریاهایش چون حامل بنی اسرائیل ملوا از من
و سلوی خضر از چشمه حیاتش سیراب و ذوالقرنین از آفاق عقدوش در حجاب و دل و دستش با داود و زره و زبان کرده اند تا از
ترک اولای خود ملامت یافت و سینه‌اش با ابراهیم الفت خود کرده اند تا از آتش نمرود سلامت یافت و شمشیر شفا بر هر شعیب
عین نابینائی داده تا بینا گردیده و قبای شرفش با یوسف بخشیده گرفته تا بر مصر عزت و علا دیده فاتحه هر سوره انگشتری
از خاتم سلیمان کرده و هرکه ورقی از آن در برکشیده چون مسند نشینان بساط سلیمان خود را در اوج فضای عرفان دیده
از فایده قدرت از نعمای او خود تجلی کرده و صریرکا ... چنان ... آیة الکرسی که نام منظوم
عرش ربانی است و هفت آسمان ... بجای ... سبع المثانی است و در روایت معتبر از حضرت امام رضا منقولست
که از حضرت صادق پرسیدند که چه سبب دارد که هرچند قرآن را بیشتر میخوانند تازه تر میشود و کهنه نمیشود و بسیاری چیزها
مکرر میکردد و کهنه میشود زیرا که خدا آنرا مخصوص زمانی نفرستاده و از برای گروه معینی معین فرستاده است بلکه برای همه خلق فرستاده
تا روز قیامت لهذا آنرا چنین کرده اند که بتکرار تلاوت مکرر نگردد و هر وقتی نو باشد و در غرایب باشد و در حدیث دیگر فرموده
که قرآن ریسمان محکم خدا و عروة الوثقی متمسکانست و طریق و طریق مستقیم است که سالکان خود را میکشاند بسوی بهشت و نجات
میبخشد از عذاب جهنم و بمرور دهرها کهنه نمیشود و به بسیاری و ادا شدن بر زبانها بیقدر نمیشود زیرا که آنرا برای زمانی
دون زمانی نفرستاده اند بلکه دلیل است و برهان و حجت بر همه انسان در هر زمان و باطل بسوی او نمی‌آید از جانب
او و از پشت سر فرستاده شده است از جانب حکیم حمید و در تفسیر عیاشی از حارث اعور منقولست که داخل شدم بر امیرالمومنین
علی بن ابی طالب پس گفتم یا امیرالمومنین بدرستیکه هرگاه ما نزد تو میباشیم چیزی که معلوم بشود ما آن دین ما و هرگاه
بیرون میرویم از نزد تو میشنویم چیزهای مختلفه که نمیدانیم چه معنی دارد فرمود که شنیدم از حضرت رسالت که میگفت آمد بسوی
من جبرئیل پس گفت یا محمد زود باشد که پیدا شود در امت تو فتنه گفتم پس چیست راه نجات از آن پس گفت کتاب خدا که در آن
بیان خبرها که قبل از شما بوده است و خبر آنچه بعد از شما باشد و احکامی که در میان شماست و آن فاصل است
بیان حق و باطل و بازیچه نیست هرکس که پیشت کند بآن و عمل کند بغیر آن خدا پشتش را بشکند و هرکس که هدایت طلبد از غیر آن گمراه
شود و آن حبل الله المتین است و آن ذکر حکیم و صراط مستقیم است نه لغزید بسبب آن هواهای مردم و مشتبه نمیشود آنرا دنیاها

مخالف و کهنه نمیشود از رد کردن مردم و مرارت نمیشود غرایبش و سیر نمیشوند از آن علما و متناهی نمیشوند گروه اجنه از اینکه بشنوند
آنرا پس بگویند شنیدیم قرآنی عجیب که هدایت میکند بسوی رشد و هرکس بحق از قرآن گوید تصدیق کرده میشود و هرکه عمل بقرآن
کند اجر می‌یابد و هرکه چنگ بدان زند هدایت نموده میشود بسوی راه راست و آن کتاب عزیز است که نمی‌آید باطل با او از پیش رو و از پشت
سر فرستاده شده است از جانب حکیم حمید و کلینی رحمه الله در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که فرمود رسول خدا
که منم اول کسیکه وارد میشود بر خداوند عزیز و جبار در روز قیامت و کتاب خدا و اهل بیت من پس امت من پس سوال میکنم از ایشان که چکار کردید
با کتاب خدا و اهل بیت من و در کتاب کافی از جمعی از اصحاب ... که گروه تلاوت کنندگان قرآن سه گروه‌اند آنکه ماموراند بایمان کتاب پس بدرستیکه سوال کرده میشوم و شما نیز
سوال کرده خواهید شد پس سوال کرده میشوم از تبلیغ رسالت خدا بسوی خلق و اما شما سوال کرده میشوید از آنچه عمل کرده اید
از کتاب خدا و سنت من و از آنحضرت منقولست که اول کسیکه میآید نزد خدا در روز قیامت کتاب خداست و اهل بیت من
بعد از آن امت پس بپرسد ... کرده اید بکتاب خدا و اهل بیت من و در تفسیر عیاشی و کتاب کافی کلینی
مرویست که حضرت رسول خدا گفت ایها الناس بدرستیکه شما در خانه انقطاع و جدائی هستید و شما بر سفرید و راه
شما زود طی میشود و می‌بینید شب و روز و آفتاب و ماه را که کهنه میکند هر نوی را و نزدیک میکند هر دوری را و می‌آورد هر وعده را
پس مهیای تدارک باشید از برای دوری راه پس برخاست مقداد بن اسود و گفت یا رسول الله کدام است خانه انقطاع فرمود
که خانه بلاغ است پس هرگاه بر شما مشتبه شود فتنه‌ها مثل پاره‌ها از شب تاریک پس بر شما باد بتلاوت قرآن که آن شفاعت کننده‌ایست
قبول شده و مخاصم کننده ایست که باد شمنان شما جدال کند و تصدیق آن کنند و هرکه پیش روی خود گرداند قرآن را پیشوای خود بکشاند
او را بسوی بهشت و هرکه پشت اندازد آنرا پس سر خود براند او را بسوی آتش و آن راهنمائی است که دلالت میکند بسوی بهترین راهها
و آن کتابیست که در آن تفصیل اشیا و بیان و بیان مراتب و تحصیل علوم هست و آن فاصل و جدا کننده میان حق و باطل و
بازیچه و از برای او ظاهری و باطنی هست پس ظاهر آن حکمت و باطن آن علم است ظاهر آن انیق است و باطن آن عمیق و از برای آن
اصلی و نهی هست و مرها آنرا نهی هست و شماره در نمی‌آید عجایب آن و کهنه نمیشود غرایب آن و در آن چراغهای هدایت کننده هست
و محل نور و حکمت و دلیل بر معرفت هرکسیکه عارف باشد و از معلی بن خنیس مرویست که گفت حضرت ابو عبدالله گفت هیچ امری
که نزاع کنند در آن دو کس مگر آنکه از برای آن اصلی در کتاب خدا هست ولیکن نمیرسد بآن عقلهای مردم و مرارم از آنحضرت
روایت کرده که فرمودند بدرستیکه خداوند عالم فرو فرستاده است در قرآن احکام هر چیز را و بخدا سوگند که ترک نکرده چیزی را که
محتاج بسوی آن باشند بندگان تا آنکه مقدور نباشد بنده از بندگان را که بگوید کاش خدا فرو میفرستاد فلان چیز را در قرآن
مگر آنکه تحقیق فرستاده است آنرا در قرآن **و بدانکه** در باب اسرار قرآنیه و دقایق فرقانیه اخبار و احادیث بسیار هست که ذکر آنها
در جموضع باعث ملال خواننده و تو حیل میشود و لیکن همین قدر کافیست که قرآن مجید خزانه عامره مساکین و شفاخانه
بیماران دین و دنیا و پناه بیکسان و سرمایه تنگدستی تنگ مایگان و مونس غریبان و همنشین صلحا است و گلشن فضل او
فصل از بهشت نامه مسکین تمامه و در قم معلم شیم که معنون بعنوان لیناتا لکل نبی وحتوم بخاتم وان من شیء الا عندنا
خزائنه است چون کل آفتاب عالمتاب از چشمه وحی متعال سیراب و در باغ هر بابی از آن هر چیزی از غرس شن سطوره
جنات عدن مفتحة لهم الابواب شده هر شکلی عجیب و طرزی غریب از کارگاه فخلقنا الخلق بدیع پدید نموده و در مرات جمال خالق
عکس بخیر و هر نکته زیبا و نکهت دلربا از آن شاهدی شاهد غیب لاریب هویدا شود و در صفحات صحایف فیض قدرتش و شکل
از نقش بدیع ... قرینها را ابطال طاعت کشته و از نقد بکر فراوش کنگره قصر قیصر کفر چون طاق کسری بهم شکسته

حکات لازم البرکاتش سالکان کنج عزلت و گنج عزت بر کف نهاده و نفحات فتح ابواب خلوتیان را بوی معنی داده بعض کشاده
استقامت قامت هر الف لسان ایمانرا لوای رفعت بیداد از لشکر عبوده هر بیمش کلاه کفر با خاک یکسان و از کشاکش مدّ
بسخن چو بستم وا ادّه دور بر سر و از جنبش زبر و زیر پور و زبور بورش های زور و زبر و زیر است و قطع نظر از احادیث کرده
نصیبه یه هیچکس نیست که آثار عجیبه و اسرار غریبه و فواید جلیله و منافع جمیله از آن مشاهده نکرده باشد و هیچکس ننگر
بیت **نظم** کر تو خواهی جواهر عرفان ۔ رو بدریای علم القرآن ۔ تا دران گوهر یقین یابی ۔ تا دران کیمیای دین یابی تا گنج
از بی باطن و ظاهر منشعب علم و اوّل و آخر **خزانه سیم** در بیان اشتمال قرآن بر انحاء علوم و جامعیت آن
بر انواع فنون و رسوم و علومی که مفترا در تفسیر آن ضرورست بدانکه از منطوق آیه و اذینا الیهم آیة لا رطب ولا یابس الا فی
کتاب مبین و آیه ما فرطنا فی الکتاب من شیء و اخباری که قدری از آن سبق ذکر یافت و قدری از آن بیاید مبرهن است
که قرآن مجید منبع جمیع علوم و فنون و معدن تمامی رسوم و شئون و هر کمالی و کمالی را مبدأ و منتهاست و ماخذ و منشأ
در احیاء العلوم آورده که قرآن مجید را هفتاد و هفت هزار و کسری علمست بعدد تعدد کلمات تا مقامات آن و هر علمی از آن
علوم نیز منشعب بچهار علم کردد ظاهر و باطن و حد و مطلع پس مجموع علوم متعلقه بکلمات کلام تعالی سیصد و شصت هزار
و چند علم باشد انتهی کلام و حقیقت این قول از آنجا ظاهرست که واضعان ذوی العقول و مدونان هر علم کویا کوی آنکه
در تصنیف صنوف حقایق و تالیف الوف دقایق هر علمی و اختراعی بطول استناد دیده خفا از چهره عرایس نفایس آن
بر داشته اند باز جمال جهان آرای بسیاری از علوم خفیه قرآنیه در تتق غیب و افق لا ریب خفا مانده است که چون مکنی
از محرمان حرم و ما یعقلها و محرمان کعبه و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون قدم سعی و صفا فراپیش نهد جمال شاهد
نوعی یکی از علوم که احد با دوی نموده از نقاب احتجاب و قباب و بمحددی الیه من اناب برای خاطری تجلی نماید
و این جمله نیز از معجزات اعجاز این کلام فیض احتشام است که از لطفه امواج بحر مواج فصاحت و بلاغت و رجاء بیش
بحسب ظاهر چنین باهر کردید که عرصه ادراک سلطان قلمرو دانش و سیاحان بادیه بینش را قابلیت اعتنا و در روز چون
حقایق و دقایق آن نیست و فی نفس الامر چنین است لیکن با زهر احدی از احاد ناس اعم از عوام و خواص بحکم نفوص
البحر من طلب اللآلی نعتی در آن نماید فراخور فهم خود بگوهر مقصودی رسد در احقاق از دانشوری نقل نموده که گفت
من کتاب خدا را بیست و هشت هزار بار با تفکر و تدبر تلاوت نمودم و هر نوبت بر علمی از علوم رسیدم که در نوبت
سابقه در یافت آن نکرده بودم و در بعضی از تفاسیر آمده که هر آیه از آیات آنرا شصت هزار فهم است و ده هزار آنچه
از فهم آن باقی میماند بیشتر است از آنچه بفهم در می آید انتهی کلام اگر چه عرض محیط عدد آنها در دامنه دوایر حصر قید
نکنجد لیکن تحدید آنها بحدودی که در تفسیر ابو اللیث و غیره واقع است آنکه هر علوم از آنچه بکار دین و دنیا باید
آید و قاطبه قاطنان مرکز زمین که را مضارت و مسارت فرا ایدین جمع آشکار و برخی نهان منحصر بسه نوع باشد
حکمیات و ادبیات و شرعیات **اما حکمیات** که عبارت از تفنن کماهی اشیا است من حیث الواقع پس باعتبار آنکه هر
موجودات بر دو نوع اند **اوّل** آنکه وجودش موقوف بر حرکت ارادی اشخاص بشری نباشد **دوّم** آنکه وجودش فرع تصرف
و تدبیر اشخاص بشریه باشد علم حکمت که متعلق باین هر دو نوع است نیز منقسم بدو قسم است **اوّل** حکمت علمی است الالی که
تعلق بقسم اوّل دارد **دوّم** حکمت عملی که تعلق بقسم دوم دارد **اما قسم اوّل** نیز بر سه قسم است **اوّل** علم الهیات که بحث

از بعد

از ما بعد الطبیعه و اتحاد معارف سبحانی و مقربان بارگاه صمدانی و عقول و نفوس مجرده و ارواح و اشباح و چگونگی معاد و مباحث
نبوّت و فواید متعلقه بدان میکند و آنرا نظری اعلی گویند دوّم علم ریاضی که بحث از ماهیت و حرکات و سکنات افلاک و کواکب و ذوات
و عناصر و کیفیت عوالم علوی و سفلی و اجرام اثیری و شرح تشریح قوایم عالم و استدلال بر قدرت صانع و مزید معرفت کند و آنرا علم
هیات و نظری اوسط گویند سوّم علم طبیعیات که بحث از اصول و ارکان طبایع اشیا از معادن و نباتات و حیوانات و آثار علویات
کند و آنرا نظری ادنی گویند و مجموع این علوم ثلثه در مطاوی با اشتقاق آیه لا سیما آیاتی که مشتمل بر صنایع و بدایع آسمان و زمین
و کواکب و بدایع آفاقی و انفسی است یافته شود **اما قسم دوّم** یعنی حکمت عملی که تعلق بنوع ثانی از موجودات دارد عبارتست از
دانستن مصالح حرکات ارادی و صنایع نوع بشری که مؤدی بنظام معاش و معاد و انتظام قوا و قوام بلاد و عباد باشد و آن
نیز بر دو شق است **شق اوّل** اخلاقی که بیان هر یکی نوع منزلی باشد و آن مشارکت تدبیر منازل و مساکن و بنا مصلحی
امصار و مداین است تا معایش و مصالح مالکیت و مملوکیت و ازواج و ازدواج و ایلاد و نتاج موالید و نتاج و ارتباط
نظم و نظم بر شیوه سلطان و رفع مظالم از ایشان و غیر ذلک متعمل آید **شق دوّم** اخلاقی که من حیث الانفراد راجع بر شخصی از آنجاست
ناس باشد چون کسب فضایل و خلق از رذایل و تحصیل علوم و عقلی و نقلی بقلاده ریاضات و رسوم و آنرا علم تخلیه و تحلیه و تهذیب
اخلاق گویند و معانی متعینه مذکوره در ضمن آیات مشتمل بر احکام و قواعد عبادات و حدود و معاملات و اجرای اوامر و نواهی
مذکورست **اما علم آداب** یعنی که علمای سلف و خلف برای تسهیل امور سوء بیّن و جماهیر طلبه معانی مصحف مبین و تا
منهاج مطالب تماج و معراج کتب و رسایل تدوین نموده اند بسیارست تا بمطالعه آنها فطلتی اقبال فصاحت انا فی کلام
ملک العلام پی بنشکافی مبنیه ایشان عکس نریز پر تو اندشد و صورت آنها بجز از نگارخانه سور و آیات این مراتب لازم البرکات نیز
بشماید دو جمله این آداب فنون فصاحت و بلاغتست که بدون ملاحظه محسنات لفظیه و معنویه آغاز و انجام نیابد محسنات
مذکوره را قواعد و انواع بسیارست اما آنچه باستقصای تمام تمام کمتر بین در آمده دراین مقام حصار اقسام میاید چهل و چند
علم است **اوّل** صنعت ترصیع یعنی فنا ایلد جواهر تاج و غیره که آنرا بفارسی جامه نشانده گویند و آن چنانست که فقرات نثر و یا
خانه اشکنند بموازنه یکدیگر و در برابر هر لفظی لفظی که بوزن آن ذکر کنند بجوی حرف روی هر یک از آنها با آنکه در مقابل
آن واقع شده موافق باشد مثل ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم و ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم **دوّم** صنعت
تجنیس یعنی دو کلمه را با یک جنس آوردن و این صنعت را اقسام است اوّل تجنیس تام و تمام و آن دو کلمه با دو جمله شاکل یکدیکر است
در هر حروف و اعراب بدون زیاده و نقصان لیکن بر معنی متفاوت چون المراة البلیطة حسبه تسقی ماذا استحقه
تسقی و این در آیه یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة بیانت شد چه ساعت اوّل قیامت و ساعت دوم
متعلق از ایام دنیا است دوّم تجنیس ناقص و این نیز مانند تامست الا آنکه در حرکت متفاوت چون جبة البرد جنّة البرد
و این در آیه فخلف من بعدهم خلف و آیه لا تظلمون و لا تظلمون مندرج است سوم تجنیس خط و آن مجانست دو کلمه
در شکل ظاهر با مغایرت اعراب و نقطه حروف کقوله تعالی یحسبون انهم یحسنون صنعا و کقوله یطعمنی و یسقین
و اذا مرضت فهو یشفین چهارم تجنیس مشاکل زاید و آن نیز همچون تجنیس خط است الا آنکه در اوّل کلمه اوّل حرفی زاید باشد
شود و در کلمه ثانیه نباشد کقوله الی ربک یومئذ المساق و قوله ما اخلفنا موعدک بملکنا و کلمتا یاد در آخر کلمه ثانیه
حرفی باشد که در کلمه اوّلی یافت نشود چون عفو و غفور یاد در اوّل یا آخر هر یک از کلمتین حرفی زاید باشد چه یک یکی کقوله

در آیه و لعلی بعضهم علی بعض ع

بحر و بحین ع

تحلنا و کقوله ما اغنی عنی مالیه ع

لیتوا لیسوا ع

اقول علیه و من السماء سماء و لاجر الآخرة خیره تجنیس مطرف و آن ستا [illegible] و کلمات [illegible] حروف [illegible] در مقابل
آن حرف متقارب المخرج باغیر متقارب المخرج آورند تفاوت در حرف اول چون وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ و در وسط چون بما کنتم تفرحون
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ و در آخر کلمه چون وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ تجنیس
زاید و آن چنانست که در کلمه ثانیه از کلمتین یک حرف زاید باشد اگر در اول بود کقوله وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ
الْمَسَاقُ و در وسط چون جدی جهدی و ظلال ظلال و در آخر چون هام هامل و کاف کافل و مواف موافق و ساف سافی
تجنیس مکرر و آن چنانست که در صدر کلام [illegible] حرفی [illegible] کرده آن کلمه با حرف زاید مجانس کلمه ثانیه شود چون من طلب شیئا
وجد وجد و من قرع بابا و لج ولج با حرف زاید در کلمه ثانیه باشد چون [illegible] کل وجود وجوده تجنیس [illegible] آن چنانست
که دو لفظ با یکدیگر ترکیب یافته متشاکل کلمه دیگر شود چون جعلت هدیتی لکم سواکا و لم اقصد بها احدا سواکا که اول
سواک و ثانی مرکب [illegible] کلام و مخالفت [illegible] تجنیس لفظ و آن دو کلامست که ملفوظ آن متشاکل و مکتوب آن [illegible] باشد
چون [illegible] سیم صنعت اشتقاق و آن آوردن دو لفظ مشتق است از یک مصدر که هر یک مستعمل در معنی
علیحده باشد کقوله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا و اسلمت مع سلیمان و جنی الجنتین دان و روح و ریحان
و غیر ذلک چهارم صنعت تسجیع یعنی آوردن سجع در آخر کلام و انواع آن چهار است اول سجع متوازی و آن آوردن دو کلمه است
که یکدیگر باشد در وزن و عدد حروف و حرف روی در آخر هر فقره کقوله ما ضل صاحبکم و ما غوی و این تجنیس
مطرف نیز وارد [illegible] سجع مطرف و آن [illegible] موافقت [illegible] در حرف روی و مخالفت [illegible] در وزن و عدد کقوله ما لکم لا ترجون
لله وقارا و قد خلقکم اطوارا ثالث سجع متوازن و آن موافقت [illegible] در وزن [illegible] و مخالفت [illegible] کقوله و نمارق
مصفوفة و زرابی مبثوثة رابع سجع مماثل و آن چنانست که هر یک از کلمات [illegible] مصرع با [illegible] یکدیگر در وزن موافق
باشد لیکن بحروف روی مخالف باشد کقوله و آتیناهما الکتاب المستبین و هدیناهما الصراط المستقیم که آتینا
و هدینا و کتاب و صراط و مستبین و مستقیم بقرینه در وزن یکدیگرند پنجم صنعت قلب یعنی برگردانیدن [illegible] کلام اگر در معنی
[illegible] شکل [illegible] چون فرس [illegible] و شاعر و شایع [illegible] آنرا مقلوب مجنح و مقلوب کل و مقلوب بعض
گویند و اگر [illegible] حروف شکل کلمه و کلام را تغییر پیدا شود آنرا مقلوب مستوی گویند اگر جمله باشد چون کل فی فلک
و ربک فکبر [illegible] باشد چون [illegible] ششم صنعت رد العجز علی الصدر یعنی برگردانیدن [illegible] الرحمن [illegible]
اول آن و آن چنانست که ختم کند آخر [illegible] که [illegible] در صدر کلام آورده باشد و این [illegible] اقسام
بسیار است [illegible] دو قسم است اول آنکه آن دو لفظ متحد المعنی مشتق از یک کلمه [illegible] متفاوت باشند [illegible] اول
و آخر حقیقی چون استغفروا ربکم انه کان غفارا [illegible] اشتقاق [illegible] لفظ اول
در وسط جمله اول و لفظ ثانی در آخر جمله ثانیه باشد چون یا قوم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب و قد خاب
من افتری [illegible] و مشتق [illegible] در معنی [illegible] باشد [illegible] اول [illegible] آخر حقیقی باشد کقوله قال انی لعملکم
من القالین و [illegible] در وسط جمله اولی و ثانی در آخر حقیقی باشد کقوله فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین [illegible] لفظ [illegible] و ظالمین [illegible] مصدر [illegible]
و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نأی بجانبه و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض هفتم صنعت تضاد و آن چنانست که

سخن

الدعا

سخن دو معنی متضاد یکدیگر باشد چون تاریک و روشن و سرد و گرم [illegible] و نور و ظلمت و حیات و ممات و غیره ذلک چون من
یضلل الله فلا هادی له و لکم فی القصاص حیوة و اما من اعطی و اتقی [illegible] فسنیسره للعسری و آنرا طباق نیز گویند
و فی الحقیقة [illegible] اول طباق ایجاب [illegible] نوع [illegible] باشد چون و تحسبهم ایقاظا و هم رقود [illegible] و فعل چون تحیی
و تمیت [illegible] و حرف چون لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت [illegible] و اگر دو لفظ از دو نوع مختلفین
باشد چون او من کان میتا فاحییناه [illegible] طباق سلب [illegible] لفظ اول [illegible] و ثانی مثبت باشد چون و لکن اکثر الناس لا
یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و اگر یکی امر و یکی نهی باشد چون فلا تخشوا الناس و اخشونی هشتم صنعت [illegible]
و آن چنانست که سخن را برای آرایش بچیزی تکلف کند که بدون آن نیز قافیه درست باشد و لهذا این فن را لزوم ما لا یلزم
و تضمین و تشدید نیز گویند چنانچه در آخر فقره لفظ کتاب باشد فقره دیگر را عتاب [illegible] کنند تا حرف
ما قبل آخر نیز موافق باشد و اگر بجای کتاب [illegible] در مقابل عتاب حساب [illegible] در مقابل رقم [illegible] علم [illegible] بیاورند نیز
سخن را قافیه حاصل است اما این تکلف [illegible] کلام [illegible] کقوله تعالی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا
تنهر نهم صنعت [illegible] و آن چنانست که در کلام سجع [illegible] وزن [illegible] دارند
کقوله [illegible] من سبأ بنبأ یقین دهم صنعت استعاره یعنی چیزی را عاریت طلب کردن و آن چنانست که لفظی را از معنی
حقیقی خود نقل کرده بجای دیگر [illegible] بکار برند و این [illegible] تشبیه است کقوله فاذاقها الله لباس
الجوع و الخوف و قوله و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قوله و اشتعل الراس شیبا یازدهم حسن مطلع و حسن
مقطع یعنی افتتاح و اختتام سخن بالفاظ مرغوب [illegible] کردن و مدار سوره و آیات مصحف [illegible] دوازدهم حسن طلب و آن
چنانست که [illegible] مطالب [illegible] لطیف [illegible] عبارت ظریف [illegible]
برودی بجای آورد چون یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون
و غیر ذلک سیزدهم [illegible] و توفیق [illegible] و ایهام تناسب نیز گویند و آن تناسب اجزای سخن است با
یکدیگر چون ماه و آفتاب و نجوم و آب [illegible] و این در [illegible] آیات است کقوله الشمس و القمر بحسبان
و النجم و الشجر یسجدان چهاردهم مدح موجه و آنرا استتباع نیز گویند [illegible] مداح [illegible] از ان مداح
حاصل [illegible] و اذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون پانزدهم احتمال الضدین و آن کلامی [illegible] دو معنی
ضد یکدیگر [illegible] مفهوم [illegible] چشم [illegible] روشن [illegible]
احتمال [illegible] در کوری [illegible] کقوله تعالی ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها
احتمال فوقیت [illegible] احتمال فوقیت [illegible] حقارت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] متشابهات قرآن شانزدهم تاکید المدح بما یشبه الذم یعنی مدح کردن [illegible]
مدح او [illegible] و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید و ازین قبیل است
تاکید الذم بما یشبه المدح کقوله افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا یوم القیامة [illegible] الا [illegible]
استفهام استعمال شود [illegible] هفدهم التفات [illegible] از اسلوبی باسلوب دیگر [illegible]
غیبت [illegible] خطاب [illegible] در کتاب [illegible] لا تعد و لا تحصی [illegible] کلام [illegible]

یعلمون

لفظا یا کنایه مثل قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا **هجدهم** ایهام یعنی بوهم انداختن و آن گفتن
کلمه‌ایست که دو معنی داشته باشد یکی معنی قریب و دیگری معنی بعید و متکلم معنی بعید را قصد نموده سامع را معنی قریب بفهم در آید
و توریه نیز گویند کقوله وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً که از لفظ مبصره چنان فهم کنند که هر دو چشم آن بینا بود و مراد [illegible]
و کقوله الرَّحْمَٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ **نوزدهم** تشبیه یعنی چیزی را بچیزی مانند کردن بواسطه حرف کاف یا لفظ مثل و آن از اکثر
اقسام بیانست و در کلام خدا بسیار است مثل مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ
بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ و از اقسام این فن آنچه بتعداد در آمده هفت نوع است تشبیه مطلق
و تشبیه مشروط و تشبیه کنایت و تشبیه تسویت و تشبیه عکس و تشبیه اضمار و تشبیه تفضیل و هر یک را تعریفی علیحده کرده‌اند
بیستم صنعت سیاقة الاعداد و آن عطف چندین کلمه یا چندین جمله است با یکدیگر و شبیه مراعات نظیر است الا آنکه در اینجا
مناسبت میان کلمات شرط نیست که گاهی با جنس و تضاد و ازدواج جمع شود چون الله مولاه و جبریل و صالح المؤمنین
وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ **بیست و یکم** تنسیق الصفات و آن قسمیست از جزالت بجهت اتمام سخن انشاء چند صفت متوالی
چون هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ و یا ایها
النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا و وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ
مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ **بیست و دوم** اعتراض الکلام قبل التمام یعنی
آوردن جمله معترضه در میان کلام پیش از اتمام آن چون لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُوا خَائِبِينَ
لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ و این صنعت را حشو گویند و اقسام آن سه است اول
آنکه جمله معترضه معنی را فاسد کند اعم از آنکه حسن ظاهری آن بیفزاید یا نه آنرا حشو قبیح گویند دوم آنکه معنی را فاسد نکند و
حسن کلام هم نیفزاید آنرا حشو متوسط گویند سیم آنکه معنی را فاسد نکند و حسن بیفزاید و آنرا حشو ملیح گویند **بیست و سیم**
تجاهل العارف یعنی خود را بمنزله نادان نمودن بخصم تا گمان کند که بحقیت و بطلان خود اطلاع نداری تا او را مقر بر دعوی
حقیت خود ندانی با کسب یعنی غرض از این سخن تو گوش کند مثل وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و ثُمَّ نَبْتَهِلْ
فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ **بیست و چهارم** تصحیف و آن آوردن لفظی است که اگر اعراب و نقطه آن تغیر دهند
و اصل کلمه بجای خود گذارند معنی تفاوت کند و بچندین نوع توان خواند چون نحرها کبحرها و بحرها و نحرها
و بحرها و چند نوع خوانده شود و هر کدام را معنی علیحده شود **بیست و پنجم** معمی یعنی نابینا کرده شده و آن چنانست که نام
در طی کلام پنهان کنند و سامع استنباط آن از آن سخن نماید یکی از چند چیز بقلب یا تصحیف یا حساب یا تشبیه بشرط آنکه
نزدیک بفهم و مرغوب طبع و غیر مطول باشد اگر بدون دانستن نام از خارج استنباط کنند لغز است و اگر محتاج بدانستن
آنست معمی و اتفاقا معمای لطیف بنام شریف حضرت هود هم در سوره او مذکور است و هو قوله مَّا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ
بِنَاصِيَتِهَا که مراد از ناصیه دابه باصطلاح اهل معما دالست و چون لفظ هو آخذ ناصیه دابه کند هود گردد **بیست و ششم** تضمین
و آن آوردن کلام دیگریست در میان کلام خود برای مصلحتی و آن در ضمن سوره زلزال یافت شود چنانچه امرء القیس قبل از نزول
سوره مذکوره این ابیات گفته بود که إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا تا آخر حق تعالی برای الفت
دل او بجهت اسلام کلام او را در این سوره بعبارتی بهتر و بطریق نثر آورده **بیست و هفتم** اغراق و آن کذا است که در سخن

از حد خود بغایت مبالغه و افراط بجوی که در قبول آن عاجز آیند و آن بر دو نوع است اغراق مردود که در سخن تضمینی یافت نشود برای آنکه
از جمله محسنات نباشد و دیگر اغراق مقبول کقوله يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ انا ثم کاهی در کلام خدا معصومین مطلق است
جزئیست با محال کقوله تعالی لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ **بیست و هشتم** جمع و آن فراهم آوردن دو چیز است
یک صفت چون وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ و الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا **بیست و نهم**
تقسیم و آن ذکر چند چیز است که هر یکی را بچیزی مخصوص گردانند چون لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ و این نوع یکی با لف و نشر و بقولی
تقسیم نیز نوعیست از لف و نشر الا آنکه در لف و نشر تعیین خصوصیت اشیاء مفوض باشد با ملفوف [illegible] و در اینجا
[illegible] و نزد برخی بعضی استیفاء اقسام لازمستی کقوله يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ
ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا چه انسان خالی از این شقوق نیست **سی‌ام** تفریق و آن جدائی افکندن میان دو
چیز است کقوله لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ **سی و یکم** تفسیر جلی و آن آوردن لفظ مبهم است و دیگر برای
تفسیر آن کقوله وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ و قوله وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ و قوله ذَٰلِكَ أَن لَّمْ
يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ
سی و دوم تفسیر خفی و آن تفسیر کردن لفظ مبهم است بدون اعاده آن و این هر دو در اکثر فقرات یافت **سی و سیم** تزلزل و آن
آوردن کلامیست که اگر حرکت آنرا اعراب بگردانی سخن از مدح بهجو شود چون مخرج المیت که اگر یاء آنرا تخفیف دهی کفر است **سی و چهارم**
کنایه یعنی مطلب را برمز و ایما بیان کردن و آن بر دو نوع است یکی آنکه عبارت مذکوره معنی متداول نباشد چون حروف مقطعه و دیگر
آنکه عبارت را معنی مستقل باشد لیکن بطنا دلالت بر شیء کند و مدار مصحف مجید بر همین است که اکثر آیات آن بطنا و الی سبعة ابطن
اهل بیت و دشمنان ایشانست از جمله آیه وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ که مراد محاسن امام حسن ع و الَّذِي
خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا دشمنان او باشد و چون علم طب کرد و کلوا و لا تسرفوا است **سی و پنجم** تکلم بکلام جامع و آن موضع
ساختن سیاق کلام است بذکر موعظه و پندها و مثلها و افسوس بر احوال گذشته و سراسر قرآن چنین است **سی و ششم** تعجب
و آن ایراد معنی بعیدات بعبارتی که موجب شگفت باشد کقوله وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا
لَمَخْرُجُونَ **سی و هفتم** حسن تعلیل و آنرا ادماج گویند و آن آوردن دو وصف است برای کسی که یکی از صفتین علت دیگری باشد
بعبارتی مرغوب که در دو قسم باشد چون وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ و اگر مدح باشد فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و از این جمله است
صنعت القول بالموجب و آن لازم ساختن حکم است برای غیر آنکسی که مخاطب آن حکم را برای وی اثبات نموده تا اظهار کمی مکر کند
که آن حکم اول ناشی تواند شد چنانچه منافقان عزت را برای خود و ذلت را برای رسول خدا و اصحاب گفتار دادند تا ایشان را از
مدینه اخراج کنند حق تعالی بر قول ایشان اسناد همان عزت را بخود و رسول خود و مومنان داد لقوله وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ تا ضمنا مفهوم کرد که منافقان سزاوار اخراجند **سی و هشتم** ترجیع یعنی برگرداندن و آن چنانست که هر سخن
که اهتمام در شان آن بیشتر است بعد از ایراد هر جمله آنرا تازه بتازه مکرر کنند چون فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ که سی و یک بار در سوره
الرحمن ذکر شده و وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ که ده بار در سوره والمرسلات مذکور است **سی و نهم** حسن تکرار و آن مکرر داشتن لفظی
برای اتصال بعضی از متعلقات آن کقوله ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ باز فرماید که يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ الآیه **چهلم** عکس یعنی
آوردن کلامی که اگر جمله تالیه را اول کنی یا اول را تالی نمائی افاده همان معنی کند چون وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ و اگر گوئی جاءت

عکرة الحق بالموت نیز معنی همان باشد و ذکر معنی نیز منعکس کرده چون یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و بر تقدیر انعکاس معنی
دون اللفظ کقوله لا هن حل لهم و لا هم یحلون لهن چهل و یکم ایغال و آن اتمام کردن خطبه و حرکات بدون فکر و خیال و آن را
بدیهه نیز گویند و تمام قرآن چنین است چه او سبحانه را شباهت بخلق نیست و فکر و خیال از لوازم خلق است و اینجا در اکثر مواد از تنجیز
و حاجتی و نیز مراد فی الحال آیه مشتمل بر مصالح بسیار و مناسبت تمام می آید که هیچ احدی را گنجایش آن نبوده که در هزار سال آن را فکر کند
چهل و دوم ایراد مذهب کلامی و آن آوردن حجت بطریق اهل کلام برای اثبات مدعی بعد از تسلیم مقدمه مستلزمه برای مطلوب
کقوله لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا چهل و سیم صنعت رقطا که آنها … نیز گویند که نقطهای منقوطه آن باشد
یا بر عکس و آن در فن بلاغت چنانست که چند کلمه متعاقب یکدیگر ذکر شود که مجموع آن فقره را بحروف منقوط و یکی غیر منقوط باز
یکی منقوط و دیگری غیر منقوط باشد و همچنین تا تمام شود کقوله تحت سندس من عبادنا و صنعت خیفا نیز از این انواع لیکن
آن چنان باشد که مجموع حروف یک کلمه نقطه دار و مجموع حروف کلمه دیگر عطل باشد و همچنین تا فقره تمام کرده چهل و چهارم
صنعت ارصاد و آن بمعنی کمین کردن … است در … و در عرف بلغا آوردن کلامی است قبل از کلام آخر که دلالت بر آن
کند کقوله و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون که اگر لفظ یظلمون گفته نشود معنی آن از سیاق کلام ظاهر
اما باید حروف روی آن معلوم باشد چهل و پنجم صنعت مشاکله و آن ذکر چیزیست بلفظی غیر مناسب برای واقع شدن آن در صحبت
چیزی دیگر که آن لفظ مناسب باشد کقوله تعالی حکایة عن عیسی تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و چند استاد نفس باو
جانه باعتبار مجاورت آنست بلفظ ما فی نفسی چهل و ششم صنعت استخدام و آن آوردن لفظیست دو معنیین که از لفظ اراده
یکی از آنها نموده از ضمیری که عاید بدان کرده اراده معنی دیگر کند کقوله لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم که مراد از انسان
… و از ضمیر ثم رددناه اسفل سافلین مراد … است … اهل کتب چهل و هفتم صنعت لف و نشر یعنی پیچیدن و پهن کردن
و آن چنانست که اولا چند چیز را ذکر کند بی تعیین چیزی دیگر ذکر کند اشیاء اول را لف و اشیاء ثانی را نشر گویند که مرتبط از اشیاء
ثانیه متعلق بیکی از اشیاء اول کرده مقابل آنست باشد نیز اگر مراعات ترتیب بین الملفوف و المنشور کند لف و نشر مرتب است کقوله
جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله و بدون مراعات ترتیب مشوش باشد و این در حالتی است که اشیاء
ملفوفه منفصل باشد و اگر مجمل بود کقوله و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری چه ضمیر مستتر در قالوا
اجمالا راجع بکل و اعداد طائفتین است چهل و هشتم صنعت تجرید و آن چنانست که امری موصوف بصفتی ذکر کند امری دیگر
موصوف بهمان صفت برای آن از آن انتزاع نماید چون لهم فیها دار الخلد پس مرجع ضمیر فیها دوزخ و دار الخلد نیز دوزخ
مراد اگر از شدت عذاب در عین دار الخلد نیز دار الخلدی دیگر برای ایشانست و نزد بعضی تجرید انفکاک بمعنی تقیید است از
لفظ تا الطلاق همان معنی علی سبیل الاطلاق برای کند برای وجود قرینه و الا بی وجه تخصیص آن چون اسری بعبده لیلا که اسری
در اصل وضع بمعنی راه رفتن بشب است لیکن برای ذکر لیل مجرد از آن معنی شده بمعنی مطلق سیر کردن تا ذکر لیل موجب تکرار نگردد
چهل و نهم صنعت ارداف و تردیف و آن چنانست که چندین فقره نثر یا ابیات نظم بیک حرف ختم شود اما فرقست میان ردف
و ردیف ردف الف یا یا یا واو است که پیش از حرف روی آید چون نار و بار و سور و نور و سیر و تیر و آن را … کلام گویند پس
همین که ما قبل آخر همه آیات یک سوره یا ابیات یک قصیده یکی از حروف ثلثه مذکوره باشد آن را مردف خوانند اما تا که اعراب
آن موافق یا غیر موافق باشد اگرچه حروف آخر آیات و ابیات موافق نباشد چون سوره فاتحه که در اواخر بعضی آیات آن نون است

و برخی

و در بعضی یکی ما قبل آخر آیاتش یا است اما ردیف کلمه را گویند که در آخر هر بیتی بعد از ایراد قافیه ذکر شود و در آخر هر مصرع ثانی هر بیت
ذکر شود چنانچه گوید مؤلفه چون دهن گریان بجوشد خواطر پریشان میشود بر چهره غلطان میشود یاقوت رخشان میشود از هجر جانان شود
دل چون گلستان میشود شاداب ریحان میشود سرها بسامان میشود پس لفظ میشود ردیف است لهذا ردیف مخصوص بشعر فارسی است و در کلام
نثر نیابد و در شعر عربی نیز بر سبیل ندرت ذکر کنند اما میان مردم چنین مصطلح است که ردیف را بر حرف روی اطلاق کنند و بنابر آنچه
که سوره ایست که حروف روی آیات آن موافق نباشد از آنجمله سوره مبارکه قمر که تمامی آیات مبارکه اش مختتم بحرف را کرده و بعضی … در حق
مفهوم … چنانچه آیات مبارکه آن را در ذیل قصیده که در شان خاتم الائمة المعصومین … و ظهور او و استیصال دشمنان او …
نظم نموده اقتباس چون جواهر آبدار بنظم در آورده ام مؤلفه چندی چه شد کو قوم عرب زایام نحس مستمر ما غاب عنا و ازدجر مثل جمع
منقلب کرده فانتصر و ورد زبان شد منهمر تا فار تعنیهم و اصطبر تا … میشود و ذا الامر قد قدر شد … مقتدر
ذیل لمن کان کفر تبعش عذاب مستقر برهان کتاب اکبر باده چه ما … فی کل شرب محتضر صد برق سوزان میشود
شور … من مدکر اخذ عزیز مقتدر انجاز نخل منقعر … سنتهم اعجاز قوم … الحفر
او کالجراد المنتشر … جمع یولون الدبر چون قوم لوط بالنذر هم فی ضلال من سعر داع الی شی نکر
بال فرعون النذر فی ذات الواح و دسر و اقلام کتاب الزبر داخل بمیزان میشود و انشق القمر بر آن کوه …
آید که یلمح بالبصر ذوقوا الهم مس سقر … مستطر جنات عدل من نهر … عام گلستان میشود
و این صنایع و بدایع مذکوره و مباحث متکاثره است که ذکر آنها در اینجا موجب طول کلام گردد و گاهی با یکدیگر نیز جمع میشود و …
باشد و در یک آیه متعدد از آنها یافت شود چون آیه یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید تا آخر که عطاء غیر مجذوذ
که صنعت جمع و تفریق و تقسیم هر دو در وی جمع است و تفصیل بر آنها … معانی بیان و بدیع است اما علم تفسیر چنانچه در
القرآن آمده علوم ضروریه نزد آنست ذکر ذات و ذکر صفات و احوال اولیا و اطوار اعدا و محاجه با کفار و امر … و تزکیه و تخلیه و ذکر
معاد که هر کدام از آنها را عرض عریض و حقایق آنها را با علم حکمت عملی فی الجمله اتحاد است لهذا گاهی حکمت را بر علوم شرعیه اطلاق کرده
و آن … کاشف … معادن آیات بینات کلام مجید ربانی … است و صاحب جواهر آورده نظم در … کانست هر که چو…
تو هر دم جانبی … کسان باشد کز کار … سنگ بچنگ آرند گوهرهای خوش رنگ ز دریا نیز غواصان شب و روز
برون آرند درهای شب افروز نه قرآن کمتر از کانست در یا … … بیا …
ز دریا … هر قطره دریاست از این سنگ آرید … گوهر جوش ز دریا در بیرون آری … فصل و چون دانستی …
آیات کلام الهی منبع این همه انهار و فیض نامتناهی است پس بدانکه چون کشتی … مقاصد و بادبانی … کشتی بیان …
آن علوم نظر … از بحر بیکران و بیابان بی پایان تفسیر قرآن … مفسران را اولا خوض در … بود
علوم لازم است تا استعداد تمام یافته و … در هوای فضای گلگشت معانی قرآن چون ابر غران … و مرجع …
مؤلفه اگر چه ابر نیز … ولی بگاه … پس علومی که علی الاجمال بتتبع تمام علما در آنجا … از …
ما لا امثال … و غالبا در تفسیر قرآن بکار آید … علمست اول علم رسم الخط و آن دانستن اصطلاحات و فنون کتبه و اهل قلم
… خط قدیم و جدید که قرآن مجید … نوشته شده و برخی آنرا سنت دانسته اند بطریق … روایت که القرآن یکتب بالکتابة الاولی
جا از خطوط قدیمه گاه باشد چیزی ظاهر شود که مدخلی در معنی داشته باشد دوم علم مخارج حروف سیم علم صفات حروف و این هر دو که

چهارم علم تجوید و آن نیکو خواندن قرآنست بقوانین قرّاء و الحان عربی بنحوی که از زیادتی و ترجیع و تطویل مصون باشد و محمد بن شریف سمرقندی
در کتاب عقد الفرائد آورده که نماز که یکی از ارکان اسلام است صحت آن موقوف بصحت قرآنست و صحت قرائت موقوف بعلم تجوید است پس علم تجوید
واجب باشد پنجم علم تعداد آیات چنانچه در آن باب علما آن فن کرده تفرید مجاهد و حمید ابن قعقاع و ابو نفاع و ابو عبد الرحمن و جعفری
و ابن عامر و ابو عبد الرحمن سلمی و ابو الحسن ساعی جمله نظم و رسایل در معرفت آن از بعض و حمزه و در مصاحف مرقوم است کذا و ماند
آن در کتاب الخیر القرا مسطور است ششم علم متشابهات یعنی امتیاز میان کلمات شبیه بیکدیگر نه متشابهی که در مقابل محکم باشد
و دران باب نیز رسالها و قوانین چند ترتیب داده اند و مسطور از آن آنکه قاری در حین قرائت آیات شبیه بیکدیگر را از حفظ متبادر
دهد و این شش علم دخل تامی در تفسیر ندارد بلکه برای قاری ضرورت و مفسر را بر سبیل ضرورت بکار آید هفتم علم وقوف و آن رکن
عمده ترتیل است و بدون معرفت آن دست مفسر نیز از تفسیر کوتاه باشد چه با عدم معرفت آن فواصل آیات از یکدیگر امتیاز نتوان
داد و معانی برخی از فقرات برخی دیگر داخل شود و آن موجب فساد معنی باشد چنانچه در فاتحه گذشت و کتب ابتدا کرده الوقوف منازل
القرآن یعنی مسالک منازل قرآت را هر وقف بمنزله منزلی است هشتم علم قراءت و آن تخصیص صحت و سقم قرآءت قرّاء مشهوره
و شاذه و رموز ایشان و روات ایشانست و آن نیز بتفصیل تمام متعارف تمام یافته و مسطور و از بین علم معرفت ادغام و اظهار و تفخیم
و امالت و همزه و تلیین و وصل و سکون و طول و قصر و مد و مانند آنست که گاهی در معانی تفاوت کنند نهم علم لغت چه دانستن معنی
قرآن واجب است و در لسان بلغت منها است پس بدون دانستن لغت فهم آن محالست و موجب الایتم الواجب الا به و کان یمکن فآتیه
واجب فاعلیت دهم علم اشیر و آن نیز در شناختن حروف بنا های اسم و فعل و مبنی و معرب و منصرف و غیر منصرف و کیفیت علم
و با عدم معرفت آن فرق میان مفرد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث و ماضی و مستقبل و امر و نهی و وجوه الفاظ چنانچه در کتب صرف و نحو
مشروحست بهم نرسد یازدهم علم اعراب و آن امتیاز میان حرکات ضم و فتح و کسر و تنوین و سکون و غیر ذلک است که با عدم تشخیص آنها
معنی با تفاوت فاحش بهم رسد نظم تا اهل با اعراب قرآن نکن که محروم بیک نقطه محرم شود دوازدهم علم معانی و آن علمیست که بدان
شناخته شود عوارض احوال الفاظ عربی از تقدیم و تاخیر و تعریف و تنکیر و حذف و اثبات و غیرها و بنای آن بهشت جزء است اوّل اسناد خبری
و اسناد حقیقی و مجازی و اقسام مجاز عقلی خبری و انشائی و فاید خبر ۲ احوال مسند الیه از حذف و ذکر و تعریف و تنکیر و تقدیم و تاخیر و وصف
و تاکید و التفات با اقسام ۳ احوال مسند از ترک و ذکر و معرفه و نکره و جمله و تاخیر و تنکیر و تخصیص آن ۴ متعلقات فعل از حذف و اثبات
و تقدیم و تاخیر آن ۵ احوال قصر حقیقی و اضافی و افراد و قلب و تعیین آن ۶ احوال امر و استفهام و تمنّی که از جمله مباحث انشاآت ۷ مباحث عطف بعضی
از جمل بر بعضی دیگر و علم آن را مبحث فصل و وصل گویند ۸ مباحث ایجاز و فرق آن با ایجاز حذف و اطناب و مساوات لفظ بمقدار اصل مراد
و ذکر خواص هر یک بتمام سیزدهم علم بیان که عبارتست از ایراد معنی واحد بطرق مختلفه که بعضی از بعضی اوضح باشد و ارکان این علم
سه جزء است اوّل تشبیه که مرکب از چهار جزء است مشبه و مشبه به و وجه شبه و آلت تشبیه ۲ مجاز و آن استعمال کلماتست در غیر موضوع له علاقه
ببینت که باشد بمعنی یا غیر مشابهت منقسم است باستعاره و مجاز مرسل و آن در قرآن بسیار آمده ۳ کنایه و آن ذکر لفظیست که اراده معنی
آن و لازم معنی هر دو جایز باشد و اقسام کنایه است چهاردهم علم بدیع که تحسین کلام بعد از رعایت مطابقت آن با مقتضای حال
مفهوم کرده خواه تحسین لفظی و خواه تحسین معنوی از صنایع و بدایعی که در فصل اول گرد آمده چون ترصیع و توشیح و تفریع
و تشطیر و توافق و مزاوجه و اطراد و غیر ذلک و این مبحث دلالتی عظیم بر وجوه اعجاز قرآن کند پانزدهم علم کلام و آن تبلیغ و تسدید قواعد
معقول و منقول است با یکدیگر تا با اصول شرع موافق آید شانزدهم علم فقه و آن معرفت احوال واجبات و محرمات و مکروهات و مندوبات و مباحات

کاز اصول

که از اصول ادله مستنبط کرده و مصداق حدیث صحیح من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین گشته و ثبوت هفدهم علم حدیث و آن تتبع اخبار منقول از رسول خدا
و ائمه هدی و تبیین مجملات و مفصلات قرآنیه و کشف اسرار آن است بدان و علم رجال نیز از توابع این علم است و آن دانستن سقم و صحت روات و دوات
و اصطلاحات اهل حدیث است پس باعتبار حال رجال روایات که نسبت بمعصوم خالی از بیست و نُه قسم نباشد صحیح و مرسل و مسند و قوی و حسن و مرفوع
و محکم و متصل و منفصل و متواتر و متشابه و سقیم و ضعیف و مفرد و مقطوع و مقطع و موضوع و غریب و موقوف و مشهور و ناسخ و عام و خاص
و مردود و شاذ امّا صحیح حدیثی است که راوی آن ملازم و جلیس باشد معصوم را از او روایت کرده است امّا مرسل آنکه راوی آن در وسط نست
سن باشد از صحابه امّا مسند راوی آن شیخ معمری از صحابه باشد امّا قوی آنکه معصوم فرموده و بتصدیق فرموده خود آیه از قرآن در آخر
آن باشد یا آورده امّا حسن آنکه همه خلق آنرا فهمند امّا مرفوع آنکه بعد از شمردن روات بلند شده باشد بلفظ رفعه بسوی کسی انتها
امّا محکم محتاج بتاویل نباشد امّا متصل آنکه در طریق آن بعضی از روات غیر معروف و بعد از او معروف باشد راوی آن نهی از چیزی و بعد ها
امر بآن شده باشد امّا منفصل آنکه معلی یا خود کرده یا امر فرموده بعد ها نهی از آن کرده باشد امّا متواتر احتیاج بمعرفت راوی نداشته باشد
امّا متشابه محتاج بتاویل است امّا سقیم آنکه موافقت بکتاب الله نداشته باشد امّا ضعیف آنکه راوی آن یا حال او معلوم نباشد امّا مفرد آنکه یکی
از ثقات نقل کرده باشد بدون اتفاق دیگری بآن امّا مقطوع آنکه بعضی روات آن از میان افتاده امّا مقطع آنکه یکی بعد از معصوم شنیده
شنیده دیگری از وی شنیده باشد امّا موضوع شبیه باثار انبیاست بخلاف راوی امّا غریب منقول از غیر صحابی است امّا موقوف آنکه از معصوم گفته
اختلاف کرده باشد امّا مشهور و مسلّم الثبوت فیما بین جمیع اهل ملل است و اکثر خلق آنرا شنیده اند امّا ناسخ آنکه معصوم در آخر حکمی
امّا عام اراده از آن کلیت بخلاف خاص شده امّا خواص مقصود از آن تخصیص خاص یا قضیه خواص است امّا مردود آنکه ظاهری باشد و معنی نیز
و راوی آن غیر مسلم بود امّا شاذ فروع را در آن متحقق نیست هجدهم علم منطق و آن دانستن مراتب تصدیقات و تصورات و موضوع و محمول
دلالات مطابقی و تضمنی و التزامی و ترتیب قضایا و اخذ نتایج و معرفت عکس و نقیض و غیر ذلک است تا صیانت ذهن کند از خطا در لفظ نوزدهم
علم ترتیب نزول و محل نزول و فایده آن معرفت ناسخ و منسوخ و ربط مابین آیات بیستم علم اسباب نزول و معرفت تفسیر بعضی آیات بدون استماع
شان نزول بسمت استکمال نپذیرد بیست و یکم علم نظم یعنی السور و الآیات و آن تناسب افتتاح هر آیه و سوره است با اختتام آیه و سوره ما قبل
که در مصاحف نوشته شده تا وجوه فصاحت و بلاغت قرآن ظاهر گردد بیست و دوم علم نظائر و آن معرفت الفاظی است که بمعانی مختلفه باشد چون
عین که بمعنا و معنی و چشمه بجت آمده در کلام الهی آمده تا هر وجهی را در جای خود ذکر کرده استشهاد بنظایر آن از جای دیگر آن بیاورد
در قرآن خود تفسیر میکند بعضی از آن مر بعضی دیگر از آنرا بیست و سیم علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابهات بیست و چهارم علم غرایب کلمات قرآن
و آن دانستن معانی الفاظ قرآنست بخلاف قیاس و قانون اهل لغت چون الفاظ غریبه غیر عربیه که لغت اصلا در آن مدخلی ندارد مثل
زنجبیل و سلسبیل و استبرق و غیر ذلک بیست و پنجم علم قصص و حکایات سالفین از انبیا و اوصیا و امم سالفین که در تفسیر بعضی آیات
عملا چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است بیست و ششم علم مواعظ که از صریح بعضی آیات مفهوم و در بعضی مرموز است بیست و هفتم علم اخلاق
که آن در آداب سلوک بکار آید اوصاف و اجتناب از رذایل آن و استنباط از قرآن مفهوم با جازات بیست و هشتم علم تاویل و معنی آن
ایشمد کور شود بیست و نهم علم حقایق و اشارات و آن دریافت غوامض آیات که از خبر بتعبیر لطیف
سیم علم دلایل الاعجاز که امتیاز کلام خدا از کلام غیر بحسب وجوه فصاحت آن چنانچه گذشت سی و یکم علم رد العارضین و آن طریقه الزام خصم
بدلیلی مستعمل باشد و طریق در آن وضع و استدلال آن غیر ذلک و این علم نیز شعبه است از دلایل الاعجاز چه رد قول زنادقه و غیرهم
این کلام است از کلام غیر و این بیست و پنج علم اکثر جهت اساس و بنای تفسیر مفسر ضرورتست و غیر موقوف علیه قرائت قرآنست لیکن قاری را بی آنها
حاصل باشد مثوبات جزیله دیگر بر تلاوت وی مترتب خواهد بود و لا حول و لا قوة الا بالله خزانه چهارم در بیان کیفیت و اداب تلاوت

شدن قرآن روز قیامت از برای اهل خود و شفاعت کردن آن مر قاری خود را و ثواب تلاوت و حفظ آن و در آن دو بابست **باب اول** در ذکر آداب تلاوت
بدانکه تلاوت قرآن مجید آداب ظاهریه دارد و آداب باطنیه اما آداب ظاهری پس طهارتست و تعظیم مصحف و استعاذه و خواندن [illegible] بعد از آن
و تدبر در معنیهای آن و تکریر کردن و درست خواندن و در نزد آیه رحمت طلب رحمت کردن و نزد آیه عذاب پناه بردن بخدا و غیر آن و اما آداب باطنی پس
حضور قلبست و تخلی از موانع فهم و متاثر شدن از مضامین آن و ترقی بمرتبه ای که بعضی خود را بچندین درجه از طبقات [illegible] نفس [illegible] کردن و در حضور
مخاطب پروردگار خود دیدن بحالت تعجب و بدان سبب مخاطبت بآن عزت [illegible] بتفرقه فقدان سودن و محققین گفته اند که درجات ترقی
سه است اول محو کلام الهی شدن بمرتبه ای که گویا حق سبحانه حاضر و ناظر و سامع کلام [illegible] کمال حیرت از تجلی انوار فیض [illegible] حاصل شود
دوم گویا متکلم را می بیند چنانچه از حضرت صادق مرویست که والله لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولکن لا یبصرون یعنی [illegible]
خود بخودی که [illegible] و صال دست گویا کلام را از خدا می شنود و بری شدن از حول و قوت خود و عدم التفات بنفس [illegible] کلام و متکلم
و غیر آن تفصیل مجمل در کتاب جامع التفسیر و کتاب محجة البیضاء ذکر شده و در کتاب [illegible] از آنها [illegible] آیات [illegible] تلاوت [illegible]
ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی **نظم** در تلاوت [illegible] متکلم [illegible] مشهود [illegible]
[illegible] نظر [illegible] و در کتاب مصباح الشریعه از حضرت صادق منقولست که هر کس قرآن
بخواند و خضوع نکند [illegible] و [illegible] پس [illegible] بنا [illegible] عظم شان خدا او [illegible]
شدنی [illegible] تلاوت کننده قرآن محتاج است بسوی سه چیز قلبی خاشع و بدنی فارغ و مکانی خالی پس هرگاه بخضوع آید [illegible]
پس هرگاه قرآن بخوانی طلب پناه کن بخدا از شیطان الرجیم و چون فارغ شود [illegible] برای قرائت [illegible] مشغول [illegible]
از نور قرآن و فواید آن و چون بگیرد مجلسی خالی و دوری کند از مردم [illegible] آن [illegible] و وحشت [illegible]
و انس بگیرد [illegible] خدا [illegible] مقام [illegible] ایشان [illegible]
و ببیند اشارتهای او [illegible] اخبار [illegible] خالی [illegible]
[illegible] کتاب پروردگار خود [illegible]
[illegible] امر و نهی او [illegible] امثال [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] ترتیل [illegible] وعد و وعید آن و تفکر [illegible] مواعظ آن [illegible]
[illegible] و در کتاب کافی منقولست از عبدالله بن سنان [illegible] از رسول خدا [illegible] قرآن را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] بیان [illegible] قرآن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] القرآن ترتیلا گفت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible]
رسول خدا [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] ترتیل قرآن [illegible] حفظ وقوف [illegible] وقف تام [illegible] وقف حسن [illegible]
و بیان مخارج حروف یعنی [illegible] حروف [illegible] جهر و همس و اطباق و استعلا و استفال [illegible]
از برای هر چیزی [illegible] قرآن آواز خوش [illegible] علی بن الحسین [illegible] تلاوت قرآن [illegible]
[illegible] خانه او [illegible] ابن [illegible]

پس

پس گفت که علی بن الحسین [illegible] قرآن میخواند [illegible] بس [illegible] شد از حسن صوت او [illegible] امام [illegible] حسن صوت
[illegible] که ظاهر کند [illegible] آن [illegible] رسول خدا [illegible] که زینت کنید قرآن را باصوات خود [illegible]
[illegible] تغنوا بالقرآن فانه من لم یتغن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] **فصل** بدانکه [illegible] اخبار [illegible]
دیگر [illegible] مطلق غنا [illegible] تلاوت قرآن [illegible] حرمت غنا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] اطلاق احادیث منع [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] کلام مجید [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] صوت [illegible]
احادیث مطلق [illegible] غنا [illegible] تلاوت قرآن [illegible] امام [illegible]
ظاهر [illegible] اخبار [illegible] غنا [illegible] حسن صوت [illegible]
[illegible] غنا و صوت حسن [illegible] ترجیع صوت [illegible]
[illegible] طرب [illegible] کلام [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] غنا و حرمت آن [illegible]
اهل فسق و گناهان [illegible] بنی امیه و بنی العباس [illegible]
[illegible] علی بن الحسین [illegible]
[illegible] تلاوت قرآن [illegible]
[illegible] کافی [illegible] ابی عبدالله [illegible] غنا [illegible]
[illegible]
[illegible] غنا [illegible]
[illegible] غنا [illegible]
[illegible]
[illegible] تلاوت قرآن [illegible] غنا [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] غنا [illegible] **باب دوم** در ذکر ختم قرآن [illegible]
[illegible] ختم قرآن مجید [illegible] ترتیل [illegible]
[illegible] ختم قرآن [illegible]
[illegible] ترتیل [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] ختم [illegible]
[illegible] ختم قرآن [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]

و در بیان عبادات آن چنانچه در کافی از ابی بصیر مرویست که گفت بحضرت صادق ع عرض کردم که فدای تو شوم آیا بخوانم قرآن را در ماه رمضان در یک شب آنحضرت فرمود
نه گفتم آیا در دو شب گفت نه گفتم آیا در سه شب گفت آری ها و اشاره کرد بدست خود پس گفت ای ابا محمد بدرستیکه از برای ماه رمضان حقی و حرمتی هست شباهت
ندارد آن با ماههای دیگر و بودند اصحاب رسول خدا که بعضی میخواندند قرآن را در ماهی یا کمتر بدرستیکه قرآن خوانده نمیشود از روی عجلت ولیکن باید خوانده شود از روی
ترتیل و شمرده و هرگاه بگذری بآیه که در آن یاد بهشت باشد بایست نزد آن و بخواه از خدا بهشت را و چون بگذری بآیه که در آن ذکر آتش باشد بایست
نزد آن و پناه بخواه از آتش و جابر از ابی عبدالله روایت کرده که از برای هر چیزی بهاری هست و بهار قرآن ماه رمضانست [illegible]
که هر شب از شبهای ماه رمضان ختم قرآن [illegible]
[illegible] قل هو الله احد [illegible]
صادق ع گفتم آیا بخوانم قرآن را در یک شب [illegible]
عرض کردم که فدای تو شوم من قرآن را در حفظ دارم پس آیا از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی نوشته بخوانم [illegible]
[illegible]

ده هزار [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود سه چیزند که شکایت میکنند بسوی خدا اول مسجد خرابی که اهل
آن در آن نماز نکنند دوم عالمی در میان جاهلان باشد و سخن او را نشنوند سیم قرآنی که در خانه نهاده و گرد آن نشسته باشد
و از آن تلاوت نکنند و نیز از آنحضرت مرویست که هر که قرآن را از روی مصحف بخواند از نور چشم خود بهره ور شود و از پدر و مادر
او تخفیف عذاب شود هر چند کافر باشند و اسحق بن عمار از آنحضرت روایت کرده است که هر کس بخواند صد آیه از قرآن در نماز
خود بنویسد خدای تعالی برای او قنوت یک شب [illegible]
[illegible]

باین صورت بر ایشان منجلی شود والله الموفق والمعین **خزانه نهم** در بیان جمع و تغییر و زیاده و نقصان قرآن و معنی آن بدانکه
در میان علما رضوان الله علیهم اختلاف عظیم است در اینکه قرآن مجید مجموعی که در دفتین است بدون کم و زیاد قرآنی است که بر رسول خدا نازل
شده یا تغییری در آن راه یافته محمد بن یعقوب کلینی و علی بن ابراهیم قمی و شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی صاحب احتجاج و نعمانی بر آنند
که تغییر بسیاری یافته و بعضی از ایشان احادیث بسیار و اخبار متظافره بر صدق مدعای خود نقل نموده اند از آنجمله روایت شده
از ابی ذر الغفاری رضی الله عنه که گفت چون رحلت نمود رسول خدا صلعم جمع کرد امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را و آورد نزد مهاجرین و
انصار و چنانکه رسول خدا باو وصیت کرده بود بر ایشان عرض کرد پس چون گشود آنرا ابوبکر در اول صفحه آن ظاهر شد فضیحتهای ایشان
از غصب خلافت و غیره پس برجست عمر و گفت یا علی برگردان این قرآن را که ما را بدان حاجتی نیست پس گرفت آنرا علی علیه السلام و برگشت پس
طلبیدند زید بن ثابت را و او مردی بود قاری قرآن پس عمر بوی گفت که علی علیه السلام قرآن را بسوی ما آورده و در آن رسوائیهای مهاجرین
و انصار بسیار مذکور است و ما خواهیم که تو از برای ما قرآنی تالیف کنی و بیندازی از آن آنچه بوده باشد از فضیحت و هتک عرض
مهاجرین و انصار پس زید اجابت قول او کرد و گفت اگر من چنین ترتیبی دهم و بعد از اتمام آن علی بن ابی طالب علیه السلام اصل را بیرون
آورد پس باطل خواهد شد آنچه ساخته ایم عمر گفت پس چه حیله باید کرد زید گفت شما انا ترید بحیله عمر گفت که [illegible]
بهتر آنکه نتواند بود که بکشیم علی را و فارغ شویم از وی پس تدبیر کردند قتل آنحضرت را بدست خالد بن الولید پس قدرت بر آن نیافت
و قضیه خالد بن الولید و قصد قتل آنحضرت معروف است شیخ ابن بابویه روایت کرده در کتاب علل الشرایع در تفسیر آیه و من لم
یحکم بما انزل الله نقل خواهد شد ان شاء الله تعالی برگشتیم بروایت ابوذر غفاری پس چون عمر بخلافت نشست از امیرالمؤمنین علیه السلام
سوال کرد که قرآن جمع کرده خود را بایشان دهد و منظورشان تحریف و تبدیل آن بود که آن قرآن را از آنحضرت بگیرند و بسوزانند که
اثری باقی نماند پس گفت بآنحضرت که یا ابا الحسن کاش آن قرآن را آوردی بر ابی بکر قبول میکرد و اکنون بیاور بسوی ما تا جمع شویم بر
آن پس آنحضرت فرمود که هیهات هرگز نخواهی یافت بسوی آن راه اینکه قرآن خدا را بگیری بجهت آنکه آوردم آنرا نزد ابی بکر و آوردنم منظور
آن بود که حجت بر شما قایم شود و نگوئید روز قیامت که بودیم از این غافل یا بگوئید که نیاوردی بسوی ما بدرستی که قرآنی که نزد من است
دست بآن نمیرسانند مگر مطهرون و اوصیا از فرزندان من پس عمر گفت آیا وقتی معلوم هست از برای اظهار آن فرمود که آری هرگاه
برپا شود قائم از اولاد من ظاهر میکند آنرا و میل میفرماید مردم را بآن و جاری خواهد گردید سنت پیغمبر بآن **و ایضاً** روایت
شده که زندیقی آمد بخدمت امیرالمؤمنین و سوال چند نمود از جمله سوالهای او این بود که گفت من می‌یابم خدا را که شهادت داده بر لغزشهائی
که از پیغمبرانش صادر شده و بقولش که گفت و عصی آدم ربه فغوی و تکذیب کرده قول نوح را که نوح گفت بار خدایا پسر من از اهل
من بود بقولش که گفت انه لیس من اهلک و وصف کرده ابراهیم را بآنکه او یکبار ستاره را پرستیده و یکبار ماه را و بار دیگر آفتاب را
و بقولش در باب یوسف که گفته است و لقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه و تشنیع کرده ابناء موسی چون که گفت
بار خدایا خود را بنما تا ترا ببینم در جوابش گفته است لن ترانی تا آخر آیه و فرستاده جبرئیل و میکائیل را بسوی داود در وقتی که
در محراب بود تا آخر قصه او و محبوس بودن یونس در بطن ماهی در هنگامی که گفته است رفت خشم آلوده و گناه کار و ظاهر
ساخته است خطاها و لغزشهای پیغمبران خود را و توریه نموده اسم یکی که یاد کرده نام آنها را که مغرور شدند و بفتنه انداختند خلق را و
گمراه شدند و گمراه کردند و از نامهای ایشان تعبیر بکنیه نموده بقولش که فرموده است یوم یعض الظالم علی یدیه یقول
یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی

پس

بپرسید کیست این ظالم که در آیه مذکوره تصریح باسمش نشده چنانچه اسماء پیغمبران را صریحاً یاد نموده و [illegible] خدا را که ظاهر بآنحضرت
فضل پیغمبر خود محمد صلعم بر سایر انبیا پس خطاب نموده او را در زیاده بر آنچه ثنا نموده بر او در کتاب خدا از خواری و تشنیع غیر آنکه از
ما خوشبها که جمیع پیغمبران را چنین خطاب نکرده مثل اینست که آنحضرت فرموده ای [illegible] و لو شاء الله لجمعهم
علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین و بقولش که گفت و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا
لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا یعنی اگر نه آن بود که ثابت قدم میداشتیم ترا بایمان هر آینه
نزدیک بود که میل بسوی کفار کنی آنگاه در آن هنگام میچشانیدیم ترا دو چندان عذاب دنیا و آخرت را و یاوری نمی‌یافتی
بر ما و بقولش که گفت و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشیه یعنی میترسی از مردم و سزاوارتر آنکه
بترسی از خدا و بقولش که گفت و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم یعنی نمیدانم چه بشود بمن و شما در حالی که در جای دیگر قرآن فرموده
که ما فروگذاشت نکردیم در کتاب خود از هیچ چیز و هر چیزی را احصا نموده ایم در امام مبین پس هرگاه جمیع اشیا را احصا کرده
باشد در سینه امام و حال آنکه امام وصی پیغمبر است پس پیغمبر اولی خواهد بود از اینکه بگوید نمیدانم چه میشود بمن و شما
دیگر گفت پیغام خدا را که فرموده و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء و معنی این کلام نمی‌رسد که
عدالت سلوک نتوانید کرد در امور یتیمان پس نکاح کنید آنچه را که بطبع خواهید از زنان و هیچ نسبتی ندارد قسط در
یتامی به نکاح زنان و نه همه زنان از یتیمان میتوانند بود آیا اینها چه معنی دارد پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اما لغزشهای انبیا علیهم السلام
و آنچه هویدا کرده است خدا در کتاب خود و واقع شده در کتاب از نامهای کسانی که جرم کرده اند عظیم تر از جرمی که پیغمبران نسبت
داده اند از کسانی که شهادت میدهد کتاب خدا بر ظلم ایشان پس آن از دلایل است برحکمت بالغه او و قدرت قاهره او و سلطنت او
که او را هست [illegible] بسیار بزرگ [illegible] نظرها و سینه های امتحان یعنی که بعضی از امم بعضی از انبیا اعتقاد داشتند
مثل آنچه از نصاری در باب عیسی بن مریم واقع شد پس خدا یاد کرد این چنان دلالت کند بر مغایرت و مخالفت آن پیغمبران از
کمالاتی که خدا خود بآن منفرد است آیا نمی‌شنوی قول او را در باب عیسی و مادرش که گفت کانا یاکلان الطعام که ایشان میخوردند
طعام یعنی کسی که طعام خورد از برای او ثقل باشد و کسی که بوده باشد از برای او ثقل و فضله پس آن بعید است از آنچه ادعا
میکنند نصاری در باب عیسی بن مریم و سبب ذکر اسماء انبیا از روی تجبر و تعزز نکرد بلکه تعریفی بوده مر اهل استبصار را و آنچه کنایه
واقع شده از نامهای صاحبان گناهان عظیم از منافقین در قرآن نیست از فعل او تعالی و آن از فعل تغییر دهندگان
و تبدیل کنندگان است که داخل کردند در قرآن و غلط و مغایر کرده اند دین را بدنیا و حقیقت ظاهر کرده است خدای تعالی که
گفته است فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا و بقولش
که گفت و ان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب و بقولش که گفت اذ یبیتون ما لا یرضی من القول بعد از رحلت رسول خدا
آنچه میخواهند کرد و اعتقادات باطل خود را اختیار کردند یهود و نصاری بعد از وفات موسی و عیسی از تغییر و تبدیل توریه
و انجیل و تحریف کلمات خدا از مواضع خود و اشاره کرده است بافعال ایشان بقولش که یریدون ان یطفئوا نور
الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره یعنی ایشان ثابت کردند در کتاب خدا چیزی را که خدا نگفته بود تا مشتبه کنند بر
خلایق پس کور کرد خدا دلهای ایشان را تا آنکه ترک کردند چیزی را که دلالت میکرد بر آنچه احداث کرده اند از آن و ظاهر ساخت
دروغهای ایشان و پیشه ساختن ایشان و پنهان داشتن آنچه نپسندیده اند از آن و لهذا گفت بر ایشان که لعن

و شبیه عبارت از آنست هم

تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و بیان کرده مثل اینها را بقول فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس تامل کنی که بر روی آب می باشد پس باطل میشود و اما آنچه نفع میرساند بمردم بسیار و جاهلند بعدود پس
پس زنده دین موضع کلام ملحدین هست که اثبات آن کرده اند در قرآن پس آن هیچ و باطل و بوا کنده میشود نزد محصل آن چیزی
که نفع رساننده است از قرآن پس آنچه بحث حقیقت مراست نزد خدا که نمی آید باطل بسوی آن نه از پیش رو و نه از پس
و دلها آنرا قبول میکند و زمین در این موضع محل علم و قرار آنست الحدیث و این حدیث طول عظیمی دارد که آنحضرت بعبارات شافیه
بیانهای وافیه جواب آن زندیق را هم جا بجا دلالت بآیات قرآنی میکوید و معاد کلام حضرت که تعبیر عظیم بقرآن داده با تتمه
تا آنکه میرساند کلام را بآنجا که اما منکر شدن تو قول خدا را که فرموده فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا الی آخر الآیه و بیان بین لفظ فی
الیتامی و لفظ فانکحوا از قصص و خطابها زیاده بر ثلث قرآن بوده که انداخته اند و این شبهه که تو کرده یاد کر شبهات هم از فعل
منافقین است و بعد از آن فرموده که اگر شرح دهم برای تو آنچه ساقط شده و تحریف و تغییر از چیزهائی که شبیه این باشد که
طول بسیار بعد و تقیه مانع اظهار آنست از مناقب و بیان و مثالب دشمنان وایضا احمد ابن ابی طالب الطبرسی در کتاب
احتجاج آورده که از جمله احتجاجات امیر المؤمنین بوده بر جماعت مهاجر و انصار این که سوال کرد از آنحضرت طلحه و گفت دیدم ترا
یا امیر المؤمنین ع که بیرون آمدی و با تو بود جامه مهر کرده شده پس گفتی ای گروه مردم من تا حال مشغول غسل و کفن و دفن
رسول خدا بودم پس مشغول کتاب خدا گردیدم تا آنکه آنرا جمع کردم پس اینست کتاب خدا که جمع است نزد من و ساقط نشده
از آن حرفی و دیگر ندیدم آن کتاب را که جمع و تالیف کرده بودی یا علی اثری دیدم تو را که فرستاد عمر نزد تو که بفرست آنرا بسوی من
پس ابا و امتناع نمودی پس فرستاد عمر بسوی مردم و هر دو کس که شهادت میدادند بر آیه مینوشت پس میگفت
عمر من میشنیدم که در روز جنگ یمامه جمعی کثیر از مهاجر و انصار کشته شدند و همگی ایشان قاری قرآن بودند و غیر
ایشان کسی قرآن نمیخواند پس این سبب قرآن رفت از میان و کوسفندی آمد کتابی که ایشان نوشته بودند چون روی کار
در آمد و ز عثمان بود و گفت شنیدم از عمر و اصحاب او آن کتابی که نوشته بودند در عهد عمر و عثمان قرآن را که سوره احزاب
برابری میکرده است بسوره بقره و سوره نور یکصد و شصت آیه بوده و سوره حجر یکصد و نود آیه بوده و از این قبیل
پس خدا رحمت کند ترا یا ابا الحسن چه چیز مانع شد ترا که با وجود اینکه کتاب خدا را بیرون بیاوردی بمردم و در کردی
و حال آنکه عثمان آنچه را که عمر تالیف کرده بود گرفت و جمع کرد و مردم را بر خواندن آن داشت و پاره کرد مصحفی را که ابی
ابن کعب و ابن مسعود جمع کرده بودند و سوزانید آنها را با آتش پس آنحضرت فرمود ای طلحه بدرستی که هر آیه که خدا آنرا
فرستاده بر محمد تاویل آن نزد منست باملاء رسول خدا و خط دست من و هر حلالی و حرامی یا حدی یا حکمی یا چیزی
که مردم محتاج بسوی آن باشند تا روز قیامت مکتوب است باملاء رسول خدا و خط دست من حتی ارش خدشه طلحه
گفت آیا هر چیزی از کوچک و بزرگ یا خاص یا عام یا چیزی که مردم را باشد تا قیام قیامت همه مکتوب است نزد تو آنحضرت
فرمود آری و غیر آن بدرستی که رسول خدا پنهانی بمن سپرد در مرض خود کلید هزار در را از علم که گشوده میشود از هر دری
هزار در دیگر و اگر امت بعد از رحلت رسول خدا از من پیروی و اطاعت میکردند هر آینه میخوردند نعمتهای الهی را
از بالای سرها و زیر پاها و آنحضرت کشانید سخن را تا آنکه طلحه گفت یا امیر المؤمنین جواب ده آنچه را که سوال نمودم از تو از حال
قرآن که چرا آنرا ظاهر نساختی از برای مردم فرمود که ای طلحه عمدا ترک جواب تو نکردم خبر ده مرا از آنچه جمع کرده اند عمر و عثمان

آیا قرآنست کل آنها یا داخل آن شده چیزی که از قرآن نیست طلحه گفت که همه آن قرآنست آنحضرت فرمود که آنچه در آن هست اگر عمل
آورید نجات می یابید از آتش و داخل بهشت میشوید پس بدرستی که حجت ما و بیان حق ما در آن هست و فرض طاعت ما در آن
هست طلحه گفت هرگاه بوده باشد قرآن پس مرا بس است پس طلحه گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از آنچه در دست تست از قرآن
و تاویل آن و علم حلال و حرام که بسوی که خواهی سپرد و که خواهد بود صاحب آن بعد از تو فرمود که آنکسی که رسول خدا بمن وصیت کرده
وصیت نموده که بسپارم آنرا بسوی وصی خود و نزدیک ترین مردم بسوی من فرزندم حسن پس خواهد سپرد حسن بسوی
برادرش حسین پس سپرده خواهد شد بسوی یکان یکان از نسل حسین تا آنکه برگردد بدست آخرین ایشان بر رسول خدا در کنار
حوض کوثر ایشان با قرآن خواهند بود و مفارقت نخواهند نمود و قرآن با ایشان است و از ایشان مفارقت نمیکند آگاه باش
ای طلحه بدرستی که معاویه و پسرش بعد از عثمان بغصب خلافت خواهند کرد و بعد از ایشان هفت نفر از اولاد حکم ابن ابی العاص
یکی بعد از دیگری متولی امر خلافت خواهند شد تا دوازده امام گمراه که کسانی تمام شود و اینها آن جماعتند که رسول خدا
در خواب دید که بر منبر او بودند بشکل بوزینه و مردم را بر میگردانیدند به پس پرده نفر از ایشان از بنی امیه باشند و از جمله دو کس
که بنای این ظلم را برای ایشان گذارده باشند و برای آن دو کس باشد مثل گناه جمیع این امت تا روز قیامت و در کتاب
از محمد بن سلیمان روایت شده است که گفت بعضی از اصحاب ما گفت که سوال کردم از ابی الحسن ع که فدای تو شوم ما میشنویم
آیات چندی را در قرآن که نیست اینها نزد ما چنانچه میشنویم و نیکو نمی توانیم که بخوانیم آنها را چنانچه از شما بما رسیده پس
آیا گناهکار هستیم پس فرمود که بخوانید قرآن را چنانچه در یافته اید و قرآن را فرا گیرید زود باشد که بیاید بسوی شما کسی که تعلیم
دهد شما را یعنی حضرت صاحب الامر وایضا از برقی روایت کرده است که گفت بمن داد ابو الحسن ع مصحفی را
و گفت نظر مکن در آن پس من گشودم آنرا و قرائت سوره مبارکه لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا کردم پس یافتم در آن سوره اسم هفتاد
کس از منافقین قریش را که نوشته شده نام خودشان و نام پدرشان پس آنحضرت فرستاد بسوی من که بفرست مصحف را
و در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی روایت شده است از ابی عبد الله ع که فرمود بدرستی که رسول خدا گفت بعلی ابن ابی طالب که یا علی
قرآن در پس فراش من مضبوط است در صحیفها و پارچه حریرها و کاغذها پس بگیرید آنرا و جمع کنید و ضایع مکنید آنرا چنانچه
ضایع کردند یهود و نصاری توریت و انجیل را پس علی ع رفت و جمع کرد قرآن را در جامه زردی پس مهر زد بر آن و در خانه خود
گفت بود که ردا بر دوش خود نبندازم تا آنکه آنرا جمع کنم حضرت گفت که بسیار میشد که شخصی بامیر المؤمنین ع وارد میشد آنحضرت
بدون ردا از خانه بیرون می آمد تا آنکه قرآن را جمع کرد و در تفسیر عیاشی مرویست از حضرت باقر ع که فرمود بدرستی که در قرآن
جمع است احوال گذشتها و آینده کان و آنچه بیاید بعد از این و در قرآن بود نامهای چندین کس و انداختند آنها را و هیچ
بود که یک نام در قرآن بچند وجه ذکر شده بود که باحصا نمی آید و علی ابن ابراهیم در تفسیر خود آورده که اختلافاتی که در قرآن
بهم رسیده بچند نوع است اول آنچه خلاف ما انزل الله است پس آن اینست كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْ
مَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ که حضرت ابی عبد الله ع بقاری آن گفت که آیا نیکو ترین امتها میکشند
امیر المؤمنین و امام حسین را پس از آنحضرت پرسیدند که پس چگونه نازل شده یا ابن رسول الله فرمود که چنین نازل شده
كُنْتُمْ خَيْرَ أَئِمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ آیا نمی بینی که خدا مدح کرده است در آخر آیه ایشان را و گفته که امر میکنید مردم را بمعروف
و نهی میکنید از منکر و ایمان می آورید بخدا و همچنین در نزد ابی عبد الله ع میخواندند الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ

الذابحنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما آنحضرت فرمود که چیزی عظیمی از خدا خواسته اند سؤال کرده اند که خدا ایشانرا
پیشوای متقیان امام کند و حال آنکه منقبتی عظیم است تا ائمه علیهم السلام پس گفت که از ایشان امام تولد شود پس گفتند یابن رسول الله
چگونه نازل شده است فرمود که واجعل لنا من المتقین اماما و قوله له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه
من امر الله یعنی از برای او پاسبانان چند هستند از جلو و از عقب سر که محافظت میکنند او را از امر خدا آنحضرت فرمود که چگونه
چیزی را میتوان از امر خدا محافظت کرد پس گفتند یابن رسول الله چگونه نازل شده است فرمود که له معقبات من خلفه ورقیب
من بین یدیه یحفظونه بامر الله و مثل این تغییرات بسیار است دوم آنچه بعضی از کلمات افتاده پس قول خدا است که
لکن الله یشهد بما انزل الیک فی علی انزله بعلمه والملائکة یشهدون و قوله یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک فی علی فان لم تفعل فما بلغت رسالته و قوله ان الذین کفروا وظلموا آل محمد حقهم لم یکن الله
لیغفر لهم و قوله وسیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون و قوله ولو تری الذین ظلموا آل محمد حقهم
فی غمرات الموت و مثل اینها که هر یک در موضع خود ذکر خواهد شد سیم تقدیم و تاخیر کلمات بر آیه [illegible]
روایات و نافع است و آن اینست که والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر وعشرا
متقدم شده [illegible] و دلالت [illegible] و آن اینست والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا وصیة لازواجهم
متاعا الی الحول غیر اخراج و واضح است که اول آیه منسوخ خواهد شد و بعد آن آیه ناسخ و قوله افمن کان علی بینة من ربه
ویتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة و مثل چنین است که ویتلوه شاهد منه اماما ورحمة ومن
قبله کتاب موسی و قوله ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیی نحیی ونموت بوده است زیرا که این آیه حکایت است از زبان
جماعت دهریه و ایشان اعتقاد بحشر بعد از موت ندارند چگونه میگویند که میمیریم و زنده میشویم و امثال آن چهارم آیاتی که قدری
از آن در یک سوره است و قدری دیگر در سوره دیگر است مثل قول موسی است بنی اسرائیل اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو
خیر اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم فقالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین وانا لن ندخلها حتی یخرجوا منها
فان یخرجوا منها فانا داخلون و حال آنکه نصف آیه در سوره بقره است و نصفی دیگر در سوره مائده و قوله اکتتبها فهی تملی
علیه بکرة واصیلا وما کنت تتلو من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون نصفی آن در سوره فرقان
و نصفی دیگر در سوره عنکبوت است و مثل این تغییرات بسیار است این بود کلام علی بن ابراهیم رحمه الله و در تفسیر عیاشی مذکور
است که سوره احزاب برابر بوده است با سوره [illegible] ثلث مجموع قرآن بوده و از آن چندین آیه حکما و تلاوة نسخ شده و در طریقه
اهل سنت از انس بن مالک روایت کرده که گفت در زمان حضرت رسول سوره میخواندیم برابر سوره توبه و از مجموع آن بخاطر من مانده
که لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ بطن ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب
و بعضی دیگر از علما [illegible] باب تحریف و تغییر قرآن غایت انکار دارند بدلیل آنکه هرگاه احتمال تغییر و تبدیل در قواعد اثبات
[illegible] قرآن بهم رسد [illegible] اعتماد برطرف میشود و هیچ حکمی از احکام آن مناط اعتبار نمیتواند بود و امتیازی که امت محمد را
بالامم سابقه هست یکی اینست که قرآن مجید معجز است برخلاف توریة و انجیل و این کلام را کسی تغییر نمیتواند داد [illegible]
شده است که هرگاه برسد بشما حدیثی عرض کنید آنرا بکتاب خدا اگر موافق باشد قبول والا رد کنید پس هرگاه کتاب خدا متغیر و مبدل باشد
چگونه توان حدیث را بآن عرض کرد و دیگر آنکه چیزی که در میان امت مانده که تمسک بآن توان جست و حجت خدا باشد آن تمام بوده باشد

بلفظ

نسخها
[illegible] راه احتمال این معنی بآن [illegible] باوجود آن شیوعی که در زمان رسول خدا یافته بوده و شهرت کرده بوده و بکوشش هر یک دیگر رسیده بوده و
بسیار مایل اطراف زده بودند و این را عقل حکم میکند که اگر یکی از دیوانهای شعرا مثلی چند داخل کنند یا تغییری دهند [illegible]
سیاق کلام آن میتوان فهمید و حال آنکه در باب قرآن مجید حق سبحانه و تعالی فرموده که انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون یعنی
بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآنرا و بدرستی که ما آنرا محافظت کننده ایم از شوائب تغییر و حصول تبدیل [illegible] آنرا از تبدیل و در جای دیگر فرموده
که نمی آید باطل قرآنرا [illegible] از پس سر و از جانب [illegible] و ظاهر است که [illegible] نقل قرآن مثل علم
بوجود بلاد و قری و حوادث بزرگ و کتابهای مشهور و اشعار بزرگان که مردم آنها را ضبط [illegible] نموده اند و نقل [illegible] شده
گروه اند بجدی که از آن بالاتر [illegible] چرا که قرآن معجزه نبوت و ماخذ علوم شریعت و احکام دینیات و علماء مسلمین حفظ
و حمایت آنرا بجای رسانیده اند که شناخته شده است هر اختلافی که در آن هست از حروف و اعراب و قراءات و آیات آن پس چگونه میتواند
که بوده باشد تغییر داده شده یا کم و زیاد شده با وجود این ضبط و ربط وایضا ذکر کرده که بدرستی بود قرآن در زمان [illegible]
رسول خدا [illegible] جمعیت و تالیفی که در این زمان هست و استدلال کرده بقول خود بر اینکه قرآنرا در آن عهد میخواندند و حفظ میکردند
جمیع آنرا در آن زمان تا آنکه معین شده بود بر جمعی از صحابه که [illegible] آن حضرت عرض میکردند و بر او میخواندند و جمعی از صحابه
مثل عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان ختم کرده بودند چند ختم قرآن در حضور آنحضرت و کل اینها دلالت میکند
[illegible] بر اینکه قرآن مجموع تام مرتب بوده و پراکنده نبوده وایضا ذکر کرده است که کسانی از جماعت امامیه که مخالفت دارند در این
اعتقاد [illegible] نقل کرده اند احادیث ضعیفه
و گمان کرده اند که آنها صحیح است [illegible] دلیل صحیح عقلی و قواعد اصلیه [illegible] رجوع کنیم تا آخر کلام او و بعضی
از محققین در جواب گفته اند که جمع بودن قرآن در زمان آنحضرت اولا ثابت نیست [illegible]
[illegible]
در ضبط و حراست آن ساعی بوده اند [illegible] تغییر داده اند اصل وصیت حضرت رسول
[illegible]
ایشان چندین سال قبل از وفات رسول خدا در دل خود غصب خلافت را عزم کرده [illegible] تغییر وصیت نموده بودند
[illegible] تغییر دهند پس قرآن مجید که بعد از رسول خدا
ایشان [illegible] در میان عوام الناس ایشان منتشر شود بطریق اولی تغییر میدهند لیکن اهل جوهر کلمات آنرا باعتبار اینکه
معجز است و امکان تغییر ندارد تغییر نداده باشند [illegible] بعضی آیات که ضرر ایشان [illegible] قرآن
بوده [illegible] وایضا [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از مطلب خود دیگر چیز را فهمند و قبول نمیکنند و این ثابت و محقق است که اهل آن زمانه تغیر داده و برساختن امیرالمؤمنین از ریاست
و دیگر چیز برا بجایش نهاده خود نکرده بودند و اگر اینمعنی بود چه احتمال داشت که از مثل امیرالمؤمنین ع مخفی با کمالات ظاهر و باطنی
در ربط صوری و معنوی با رسول خدا ع که هیچکس مثل آن نمیتواند شد بکسیه و مثل ابی بکر و عمر که اوصاف و نیل ایشان نیز فقط
مقابل آنحضرت بکردند و معهذا نقل شده است انا اهل بیت رسول خدا ع که اعرف ناس کسی است که اهل زمان خود را بشناسد
چه هرگاه طریقها اهل زمان خود را دانسته از آنجا استنباط میکند جماعت از منسوبین و دیگر اینکه بنا بر این معنی آیه انا نحن نزلنا
الذکر و انا له لحافظون بعنی آنست که آنچه قرآن اصل است ما آنرا در نزد اهلش از شوایب تغیر مصون و محفوظ میداریم
و فهمیده شود که در هر زمانی قرآن واقعی باشد لیکن در نزد خزینه علم الهی محفوظ است و بلکه جزوی از آن ساقط شده بیرونها
بنگوییم که قرآن اصل را تغیر داده اند بلکه تغیر داده اند نسخه چند برا که ظاهر ساخته و باقی مانده نسخه واقعی در سفر خود و شیخ
صدوق محمد بن علی ابن بابویه القمی رحمه الله در اعتقادات خود ذکر نموده که اما اعتقاد ما آنست که قرآن که فرو فرستاده
خدا بر پیغمبر خود آنست که ما بین دفتین است و آنچه در دست مردم است زیاده بر این نیست و هر کس از ما نسبت دهد که ما گوییم که قرآن
اصل زیاده برین بنا البته دروغ گو است انتهی کلامه و بنا برین سخن که او دون نیز مشکل است حکم قطعی کردن با آنکه
قرآن اصل زیاده بر این نیست مختص با امام با کسی است که قرآن اصل را دیده باشد و از سیاق احادیث قبل بظهور میرسد
که غیر از امام کسی ندیده حتی خواص از صحابه پس از کجا جزم حاصل توان نمود که اصل زیاده برین نبوده و معهذا احادیث بسیاری
هر جا دلالت بر حذف میکند بسیار بلند جای خود اشاره خواهد رفت انشاء الله تعالی و در جزوی که شیخ در طریق آن احادیث
باشد و از مضامین آن علم حاصل نشود لا احتمال باشد و وجه آنها بود و شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان و شیخ طوسی
در کتاب تبیان خود آورده اند که اما کلام در زیاده و نقصان قرآن نیز از جمله چیزهائی است که لایق بحث نیست از قرآن
از برای آنکه جمع علما است ببطلان زیاده آن و ذکر شده آن نیز ظاهر است که صورتی ندارد و مغیر و اینکه روایات صحیحه
چند که هر یک جزء اعداد و واقع شده که دال بر تغیرات است از طرق عامه و خاصه پس اهل احوال اسناد آنها و ترک قتال
با آنها نیز چیزی صحیح باشد پس معارضه میتوانند کرد با این که آنچه موجود است فیما بین دفتین قرآنست و صحت آن معلوم
و مخصوص است و روایات بسیار در اینه نیز خوانده شده وارد شده و تمسک بر آنچه در آنست و رد کردن اخبار
فروعیه اختلافیه با آن که آنچه موافق باشد قبول و آنچه مخالف باشد رد شود و حال آنکه از رسول خدا روایتی وارد شده
که هیچکس رد آن نمیتواند کرد و روایت آنست که فرموده من وا میگذارم در میان شما دو چیز که اگر چنگ در آنها زنید هرگز
گمراه نشوید کتاب خدا و اهل بیت من و این دو چیز از یکدیگر جدا نشوند تا وارد شوند بمن در کنار حوض و این
حدیث دلالت میکند بر آنکه قرآن موجود است در هر عصری و زمانی زیرا که جایز نیست ما را امر کند بتمسک بچیزی
که مقدور نباشد تمسک بآن چنانچه اهل بیت رسالتم و آنکسی که پیروی قول او واجب است حاصل است در هر وقت پس
هرگاه بوده باشد موجود میان ما و صحت وجود آن مجمع علیه باشد سزاوار است ما را اشتغال بآن شدن و ترک غیر آن
کردن انتهی کلامهما و از این حدیث شریف نبوی ظاهر شد که البته باید قرآن بتمامه ظاهر باشد چه وجود آن در هر عصری در روایت
کافیست هرچند که هویدا نباشد چنانچه امام ع مجرد وجود او عالم بر پا است و موجود است اما ظاهر نیست و با وجود عدم
ظهور او مردم از نور او منتفع میشوند مثل انتفاع ایشان از آفتاب هرچند در زیر ابر باشد چنانچه در روایت جابر جعفی

دلالتی بر اینمعنی دارد و بعضی مسافات دارد که بعضی از قرآن ظاهر و بعضی پنهان باشد چه بسیاری از حلاوه آلهی معوق است و چنانچه دست ما
حاملان امام بر سید همچنین عاجز باشیم از بعضی آیات قرآنیه و ما را نیز بهمین قدر تکلیف ساخته اند که آنچه در میانست عمل بآن کنیم
و تلاوت نمود و اما آن صحیح دایم و درست و تفحص و تجسس بیفایده بود داریم و مثوبات جزیله که وعده داده اند بیابیم باکنکه صاحب
کتاب جامع التفسیر آورده که جمعی از ارباب کشف و یقین معتقد بر اینکه در زمان حضرت رسالت قرآن را بترتیبی نوشته اند
بلکه پراکنده بترتیبی که نازل میشد بر اوراق و الواح چندی مینوشتند لیکن مجموع آنها بر سینه رجال محفوظ بوده و تلاوت میکرده
زیراکه ایام حیات آنحضرت ایام نسخ بود و اگر در مصاحف مینوشتند تو هم آن بود که بعضها از آن منتشر شود و بعد از آنکه ناسخ
بیاید بر طرف نمودن آنچه نوشته شده بعلت انتشار متعذر و دشوار باشد و بودن هر دو باعث اختلاف میان امت شود
و بعد از رحلت آنحضرت که ایام نسخ با تمام رسید آنرا بمصاحف بترتیبی که هست نوشتند الی آخر کلامه پس هرگاه چنین بوده
باشد اکثر آنهائی که قرآن را از حفظ داشته اند از جماعتی بوده اند که در تغییر آن میکوشیدند پس دور نیست که بعضی آیات را نیز
باشند اگرچه نه قلیلی از اهل حق آیه واقعی بجا مانده اند که کسی با ایشان گوش نمیکرده و معهذا امیرالمؤمنین امر کرده و رخصت
که آنرا آشکار اکنند پس از تبدیل بچیزهائی فایده است زیرا که بر فرضی که ثابت باشد که جزوی از قرآن کم و زیاد شده بود ما را لازم
نیامده شرعا که تلاوت پاک کنیم بلکه ما را مامور ساخته اند که آنچه ما بین دفتین است قرآن دانیم و مضامین بلاغت آنرا
آنرا اذعان و تلاوت کنیم الی أن یأتی الله بالفتح أو أمر من عنده چنانچه روایت طلحه که در صدر این سخن ذکر شد
دلالت میکند و زبدة الفضلاء مولانا محسن کاشانی گوید بعضی که اکثر احادیثی که در باب تحریف قرآن وارد شده بجمع باشد
ممکن است که تغییرها و جاهائی از قرآن باشد که تحریف باشد آن خلل بمقصود نرساند از مقصود مسائل خلل بسیاری مثل
حذف اسم علی و آل محمد علیهم السلام و حذف اسمای منافقین پس بعد چه انتفاع از عموم لفظ باقیست و مثل
ساقط شدن بعضی آیات و مخفی شدن پس بعد چی که انتفاع بباقی دیگر برده میشود و اوصیاء تدارک آنرا میکنند و
بحسب تحقیق این حرف صورتی معقولی ندارد زیرا که هرگاه احتمال تغییر در یکی از الفاظ قرآن داده شود در هر آیه آن احتمال
لفظی در هر آیه راه خواهد یافت **وایضا** چگونه میتواند بود که ساقط ساختن نام علی و آل محمد خللی بدین نداشته باشد
چه آن معظم ادله امامت و مساوی اصول است و خللی از اسقاط آن بدین نمیرسد از اسقاط هیچ مسئله از مسائل
نمیرسد و همچنین است حذف نام منافقین چه شناعت حال ایشان نیز انتفاع عظیم دارد و باعث استحکام اعتقادات میشود
دیگر در سوره که در وحیت نیز گفته شود که بعضی محذوفات خاص بوده باشد از قبیل تفسیر و بیان و نبوده باشد از اجزاء قرآن
نبوده باشد تبدیل و تحریف از حیثیت معنی نه از حیثیت لفظ یعنی تغییر داده اند قرآن را در تفسیر و تاویلش و حمل کردند بمعنی
بخلاف مراد الله و این حرف اگرچه صورت دارد و لیکن فایده بر زیاد و کم بر نمیسانند لا استماع زیاد و کم که چندین آیه باشد
چنانچه گذشت و العلم عند الله و عند رسوله و حجته علیهم السلام **خزانه ششم** در بیان معنی قرآن و فرقان
و معنی ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و تاویل و تفسیر و ظهر و بطن و وجوه مختلف آن و منع تفسیر کردن برای خود در کتاب
مجمع البیان آورده از جمعی مفسرین که قرآن مصدر لغت است که اشتقاق قرآن از قول عرب است که میگویند قرأت الماء فی الحوض یعنی جمع کردم
آب را در حوض پس بمعنی جمعیت آمده و قرآن را نیز از آن اشتقاق کرده اند بجهت جمعیت مردم در آن و همچنین قری النمل
مورچه است و قرآن را از جهت اجتماع سورها و آیات قرآن گویند و سوره بمعنی پاره منفصل است از چیزی و از آنجمله است سور

هر شهری که آنرا حصاری بر مینامند و بعضی گفته‌اند که سوره را بجهت شرف و بلندی آن سوره میگویند چنانچه سور هر شهری بلند میباشد
و ممکن است قرآن بمعنی ظهور و آشکارا باشد یا بمعنی جدا شدن چنانچه میگویند دم صبح را قرآن الفجر میگویند و ایام طهر و حیض
را نیز قرء مینامند پس بنابرین قرآن و فرقان مترادفان باشند و سوره را بجهت احاطه‌اش بر آیات خود سوره گویند چنانچه
حصار را بعلت احاطه سور میگویند و آیه بمعنی علامت است لهذا علامات و معجزات پیغمبران و ناقه صالح و غیره را آیه نامیده‌اند
و از آن قبیل است قول مشهور که و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و بعضی از نکات اینها در وجه تفسیر الفاظ شرعیه در جاهای
خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قرآن فاروق میان حق و باطل است یعنی فیصل دهنده حق و باطل از یکدیگر **فصل**
بدانکه آیات قرآنیه بر شش قسمت محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص **اما** محکم آیه را گویند که ظاهر لفظش صریحا
دلالت تمام نماید بمعنی موضوع له کند بدون تاویل و تکلفی مثل قوله تعالی و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
و اکثر قرآن از این قبیل است **اما** متشابه پس آیه‌ایست که بعد از تاویل و تکلف در ترتیب قواعد اصولیه و قرائن عقلیه
و استدلالات یقینیه معنی آنرا بنحوی که موافق اعتقادات حقه باشد توان فهمید و لفظ آنرا چند وجه از معنی باشد و
هر طایفه از ظاهر لفظ آن مدعای خود را بیابند و در آن صورت مراد اهل حق یا توقف کردن و رد نمودن آن بر راسخین
فی العلم [illegible] باشد چنانچه در کافی روایت شده است که از احکام امری هست که رشد و صلاح آن آشکار است پس متابعت
آن واجبست و امری هست که گمراهی آن ظاهر است اجتناب از آن نیز واجبست و این هر دو امر و نهی است که از آیات واضحات
محکم معلوم شود و امری هست که مشتبه است باید که برگردانیده شود علم آن بسوی خدا و از این قبیل آیات نیز در قرآن مجید بسیار است
مثل قوله تعالی و من یضلل الله فلا هادی له پس کسی که از اصول عقاید بهره نداشته باشد و با ادله و براهین حقه
بر خود ثابت نکرده باشد که خدا کسی را گمراه نمیکند در تفسیر این آیه عاجز و محتاج است بسوی کسانی که از معصوم علم استماع نموده
و بعضی از مفسرین آورده‌اند که دلالت الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده یا بر سبیل مطابقت بنحوی که لفظ احتمال معنی
دیگر بغیر از معنی مقصود از آن ندارد و یا محتمل معنی غیر از آن نیز هست [illegible] اول را نص میخوانند مثل و الهکم اله واحد و قسم
ثانی که دلالت بر معنی مقصود و غیر مقصود دارد و یا دلالت آن بر هر یکی از معانی محتمله متساوی هست یا نه نوع اول را مجمل
گویند مثل قوله تعالی ثلثة قروء و نوع دوم بعضی آنکه دلالت آن بمعانی محتمله متفاوت باشد آنرا [illegible] یعنی راجح ظاهر
گویند مثل و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و بعضی مرجوح ماول میخوانند مثل ید الله فوق ایدیهم پس از این
چهار قسم نص و ظاهر را محکم گویند و مجمل و موول را متشابه **اما** ناسخ و منسوخ دو آیه‌اند که از یکدیگر
نازل شده باشد در دو وقت که یکی از آنها حکمی آورده باشد و بعد از آن دیگری حکمی دیگر که بر مردم لازم باشد پیروی حکم
ثانی و ترک حکم اول پس حکم ثانی را ناسخ گویند و حکم اول را منسوخ مثل آنکه در اوایل اسلام امر شده بود پیغمبر را که بکفار
بگوید لکم دینکم و لی دین عمل نماید و بعد از قوت اسلام آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم با ایشان مقاتله نماید پس آیه اول منسوخ شد بآیه ثانی و منسوخ بر سه قسم است **اولی** منسوخ المعنی و آن
آیاتیست که چنانچه مذکور شد لفظ آن در کلام است امر حکم آن مرتفع شده است و از جمله قرآنست لیکن معنی آنرا بعمل نیاورده
آوردند مثل آیه و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین و امر بفدا و تحویل آن و بعضی از مفسرین گفته‌اند که یکصد و
چهارده است از یکصد و چهار سوره که منسوخ است بآیه اقتلوا المشرکین کافة که آنرا آیه السیف گویند **دوم** منسوخ اللفظ

و ان

و آن آیاتی است که در باب المؤمنین و عداوت اعداء او نازل شده و ملاعین صحابه از میان انداخته‌اند و ما مامورین که لفظ آنرا
تلاوت نکنیم بلکه معنی آنرا کما هی [illegible] اعتقاد داشته باشیم و بعمل آوریم و در جواهر التفسیر آورده که از جمله این قسم آیات منسوخ
این آیه است که الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما نکالا من الله [illegible] تلاوت منسوخ و حکمش باقیست **سیم** منسوخ المعنی و اللفظ
و آن آیاتی است که در بعضی مواد نازل شده و بعلت اسقاط تلاوت آنها منسوخ گردیده و معنی آن نیز ظاهر نیست که بعمل آورند چنانچه
[illegible] **اما** عام آیه‌ایست که مورد نزولش امور کل خلایق باشد [illegible]
آن مامور و مخاطب نباشد و تعلق بزمان خاصی نداشته باشد مثل قوله تعالی و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و غیره و عام نیز بر دو
قسم است عام اللفظ و المعنی چنانچه مذکور شد و عام المعنی خاص اللفظ مثل خطابهائی که بخصوص پیغمبر وارد شده یا دیگری
لیکن تمامی مردم در مامور بودن آن شریکند مثل و لو تری و اقم الصلوة و غیره و عام اللفظ خاص المعنی مثل آیاتی که در شأن ائمه
یا بخصوص یکی از صحابه بلفظ جمع نازل شده مثل قوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون که باتفاق امت ثابت است که مراد از الذین آمنوا امیر علی بن ابی طالب است لا غیر
و از این قبیل نیز بسیار است **اما** خاص پس آیه‌ایست که بخصوص امری وارد شده و خاص یا تخصیص خاصی یا زمان خاصی نازل شده و یا
دیگری از او داخل نباشد [illegible] **فصل** و صاحب تفسیر صافی در تحقیق متشابه گوید که بدانکه از برای
هر معنی از معانی حقیقتی و روحی و صورتی و قالبی هست و گاهی قوالب صور مختلف متعدد میباشد بیک حقیقت و الفاظ را وضع
کرده شده است الفاظ از برای حقایق و ارواح و استعمال الفاظ در آنها بر اصل حقیقت [illegible]
بنا بر این هر دو هست مثلا لفظ قلم موضوع است از برای آلت نقش صورتی در الواح [illegible] ملاحظه کرده شود که آن قلم از نی یا از فولاد
یا از چوب یا از کاغذ [illegible] جسم یا غیر جسم است [illegible] آنکه نقش محسوس یا معقول است بلکه مجرد منقوش بودن آن
کافیست [illegible] حقیقت [illegible] لوح [illegible] و همچنین میزان مثلا که آن چیزیست وضع کرده شده از برای [illegible]
شود بآن مقدار هر چیزی و روح و حقیقت این نیز یکیست و لیکن از برای آن صورتها و قالبهای مختلف میباشد بعضی آنها جسمانی
و بعضی روحانی مثل آنچه [illegible] وزن میکنند [illegible] اشیاء [illegible] و غیره و آنچه
وزن میکنند بآن [illegible] اوقات و ارتفاعات را مثل اسطرلاب و آنچه [illegible] و آنچه [illegible] بآن
[illegible] و آنچه معلوم کنند بآن [illegible] و آنچه وزن کنند بآن شعر را مثل عروض و قافیه
و آنچه وزن کنند بآن علم فلاسفه را مثل علم منطق و آنچه وزن کنند بآن بعضی اشیاء [illegible] و آنچه وزن
کنند بآن علوم و اعمال مردم را مثل آنکه در روز قیامت منصوب نمایند و آنچه وزن کنند بآن جمیع این اشیاء مذکوره را مثل عقل
کامل و غیر اینها از موازین و فی الجمله میزان هر چیزی از جنس خودش باشد و لفظ میزان از روی حقیقت در کل آنها اطلاق کرده شده
میشود زیرا که منظور و مقام آنها یکیست لیکن بحسب صورت و قالب مختلف باشد و بر این قیاس است لفظ و معنی هر گاه
[illegible] بسوی ارواح [illegible] روحانی و گشوده میشود برای تو درهای ملکوت و مرافقت خواهی نمود ملاء اعلی [illegible]
[illegible] در عالم حس و شهادت مگر آنکه مثالی و صورتی از امور در عالم ملکوت دارد [illegible] روح
آنست و عقلهای جمیع مردم در نفس حقیقت مثال [illegible] از برای عقلهای پیغمبران و اولیا [illegible] که سخن
گویند با مردم به بیان کردن مثلها چه ایشان مامورند که متکلم شوند با مردم بقدر عقلهای ایشان و عقل ایشان آنست

کما دام در خوابند در حکم خواب می باشند و هنگامی که میرند بیدار میشوند و کسی که در خواب باشد منکشف نمیشود برای او چیزی مگر بنحو
مثالی و از این سبب است که هر کس تعلیم دهد حکمت را بنا اهل او در خواب می بیند که گوهر را است در زیر جواهر را که ... و کسی که اذان
بگوید در ماه رمضان پیش از طلوع صبح در خواب بیند که مهر میکند دهن و فرج مردم را و این معنی از راه تعلقی است که میانه
بیننده و آن دیده میباشد پس چون از خواب غفلت بسبب موت بیدار شوند خواهند دانست حقیقت آنچه را شنیده اند
و خواهند شناخت ارواح آنها را و تعقل خواهند کرد که آنچه شنیده اند و مثلها همگی مثل قشر و پوست بوده است مر معنی
آن نوشیده بوده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فرو فرستادیم از آسمان آبی پس سیلان کرد و بر شد رودها
موافق طاقت و توانائی و حوصله که داشت پس برداشت سیل کفی را که بر سر آب بود و بلند بر طرف کرد آنرا پس تمثیل داده است علم
باب و دلها را برودخانه و گمراهی ها بکف پس آگاه نموده در آخر آیه که همچنین بیان میکند خدا مثلها را برای مردم پس هر
مقدار که فهم تو گنجایش آنرا دارد قرآن همان قدر را بتو می نماید بوجهی که بوده باشی در خواب مطالعه نمائی لوح محفوظ
که متمثل کند بتو مثالی مناسب با این مثال مناسب محتاج است بسوی تعبیر پس تاویل جاری مجرای تعبیر است و مفسر دوران
مر پوست آنها میگردد و مغز آنها اطلاعی ندارد و چونکه مردم بقدر عقول ناقص خود تکلم مینمایند و بمقامات خود میرسند پس
کلامی که خطاب بر کل آنها است باید که بوده باشد که هر کس از فهم آن نصیبی برد قشر را از مردم می یابند و معانی قشر تر را و
معانی انسان بمنزله پوست از بدن اند و ارواح بشر حقیقت روح خالص نمیرد اند زیرا که آنها کالب و لباس است مخصوص
اولوا الالباب است و ایشان راسخون در علمند و بسوی ایشان اشاره کرده است حضرت رسول علیه السلام در دعا خود بجهت
بعضی اصحاب خود در هنگامی که گفت بار خدایا دانا کن او را در دین و یاد ده او را تاویل و از برای هر کسی از دین تاویل نصیبی
هست کم یا زیاد و لذلک هست ناقص یا کامل و مردم را درجاتی هست در ترقی بسوی اطوار آن و رسیدن بشد آن و بنهایت
آن در دریافت نور آن و اسرار رسیدن باقصی مراتب آن کسی را مقدور نیست و طمع نتوانند آن داشت و مراتب آن
نهایت که اگر دریاها مرکب شوند و درختها قلم شوند هر آینه شرح آن نکند و اشاره بسوی اینست قل لو کان البحر مدادا
تا آخر و از آنچه ذکر شد ظاهر میشود سبب اختلاف ظواهر آیات و احادیث وارده در اصول دین و این سبب آنست که
خطاب شده است بطوایف مختلفه بسیاری پس واجبست که تکلم کند هر کس بقدر فهم و مقام خود و همه اینها حکمی
صحیح است و بحسب حقیقت مختلف نیست و این اعتبار کرده میشود بمثال کور و فیل که مثلی است مشهور و بنابراین بر هر کس
که بفهمد چیزی از متشابهات را از جهت حمل کردن بر ظاهر پس خواهد بود مناقض مر اصول احکام دینیه و عقاید حقه یقینیه
نزد او پس سزاوار است که اکتفا کند بلفظ و تبدیل نکند آنرا و حواله کند علم آنرا بسوی خدا و راسخون در علم بعد از آن ...
باشد از برای او وزیدن نسیم رحمت از نزد خدا و متوجه ایام ... شود شاید که خدا فتحی بکار او دهد و امر
او را فضا کند بدرستی که حق سبحانه مذمت کرده است جمعی را که تاویل کنند آیات متشابهات را برای خود بدون علم و گفته
اما آن کسانی که در دلهای ایشان زیغ و بیدینی هست پس پیروی میکنند چیزی را که متشابه است از قرآن از برای تحصیل فتنه
و از برای تحصیل تاویل آن و حال آنکه نمیدانند تاویل آنرا بجز خدا و آنها که ثابت و راسخند در علم انتهی کلامه و عیاشی از عبد الله
بن سنان روایت کرده که گفت سوال کردم از حضرت ابی عبد الله ع از معنی فرقان و قرآن آنحضرت فرمودند که قرآن جمله
کتاب و خبرهای آینده است و فرقان محکمی است که عمل بآن کرده میشود و هر آیه محکمی فرقانست **وایضا** روایت کرده از ابی

که گفت از آنحضرت شنیدم که فرمود در قرآن محکم و متشابه هر دو میباشد اما محکم پس ایمان بآن آورده ایم و عمل بآن میکنیم و دین خود را از آن
قرار میگیریم **واما** متشابه پس ایمان بآن آورده ایم ولیکن عمل بآن نمیکنیم و از امیر المومنین ع روایت است که فرمودند هیچ آیه نیست
از آیات که از برای آن چهار معنی نباشد ظاهر و باطن و حد و مطلع اما ظاهر پس تلاوت آنست و اما باطن پس فهم معانی
آن و اما حد پس احکام حلال و حرام آنست و مطلع مراد الهی است از بنده خود بسبب آن آیه و از حضرت صادق ع روایت کرده اند که گفت
بنای کتاب خدا بر چهار چیز است عبارت و اشاره و لطایف و حقایق پس عبارت از برای عوام الناس است و اشاره از برای خواص
یعنی علما و لطایف از برای اولیا و اوصیا و حقایق از برای پیغمبران است ... حقایق القرآن آورده که عبارت محل حظ سمع است
زیرا که جز صورت بصورت نرسد و اشاره بهره عقل است بصورت لطیف ... تابع نیست و لطایف نصیب
... باشد و حقایق ... و از سعد بن طلحه روایت
که گفت سوال کردم از ابی عبد الله ع از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه فرمود که ناسخ آیه ثابت الحکم معمول بها است و منسوخ آیه
که معمول بها بوده پس چیزی آمده که آنرا نسخ نموده و متشابه آنست که جاهل مشتبه باشد و در روایت دیگر ناسخ ثابت الحکم است و
منسوخ ما مضی است و محکم عمل کرده شده بآنست و متشابه آنست که شبیه باشد بعضی آن ببعضی **وایضا** عیاشی از جابر
روایت کرده است که گفت سوال کردم از حضرت باقر ع از چیزی از تفسیر قرآن پس جوابی داد بعد از آن سوال کردم
آنحضرت را از همان مطلب پس جواب دادند بجوابی غیر جواب اول پس گفتم فدای تو شوم جواب دادی تو این مسئله را بجوابی غیر
این در روز پیش پس فرمود که یا جابر بدرستی که از برای قرآن بطنی هست و از برای بطن آن بطنی است و ظهری و از
برای ظهر آن ظهری است ای جابر هیچ چیزی دورتر نیست از عقلهای مردم از تفسیر قرآن بدرستی که آیه هر آینه میباشد
اول آن در چیزی و آخرش در چیزی دیگر و حال آنکه آن کلامی است متصل بر میگردد بچندین وجه و در روایت فضیل ابن یسار
فرمودند که ظهر آیه تنزیل آنست و بطن آن تاویل و حمران ابن اعین از آنحضرت روایت کرده است که فرمود ظهر
قرآن آن کسانی اند که نازل شده در حق ایشان و بطن قرآن کسانی اند که عمل کرده اند بمضمون آن مثل عمل ایشان
وایضا عیاشی از عبد الله ابن بکیر از ابی عبد الله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند نازل شده است
قرآن بمثل مشهور که بتو میگویم همسایه تو بشنو و عامه روایت کرده اند از رسول ع که بدرستی که قرآن نازل
بر هفت حرف امر و نهی و ترغیب و ترهیب و جدل و قصه و مثل و در روایت دیگر آمده که زجر است و امر و حلال و حرام و محکم و
متشابه و مثل و در روایت دیگر فرموده است که از برای قرآن ظهری و بطنی هست و از برای بطن آن نیز بطنی هست تا هفت
بطن **وایضا** آنحضرت فرموده که نازل شده است قرآن بهفت حرف که تمام آنها کافی و شافیست **فصل** با وجود این همه
اخبار و احادیث که در باب اختلافات آیات و ظهر و بطن آن واقع شده ثابت و محقق است که هیچکس را نمیرسد که آیات
را موافق خواهش خود و تفسیر آن بدون علم و آگاهی دم زند و اگر کسی خواهد که بدون ماده قابل تفسیر نماید هر آینه در
ضلالت و وادی حیرت سرگردان میماند و لهذا روایت شده از رسول ع که فرموده هر کس تفسیر کند قرآن را موافق خواهش
خود پس اگر احیانا راست گفته باشد خطا کرده است و فرموده که هر کس تفسیر کند قرآن را برای خود پس باید مهیا کند نشیمن
خود را در آتش و محمد ابن ابراهیم ابن جعفر نعمانی در تفسیر خود آورده از ابراهیم ابن اسمعیل ابن جابر که گفت شنیدم از ابی عبد الله
جعفر ابن محمد صادق ع که میگفت بدرستی که خدای تعالی برانگیخت محمد ص را پس تمام کرد باو پیغمبران را پس نیست پیغمبری بعد از او

وزبور فرستاد و براو کتابی ختم کرد و آن کتابی که کتابهای آسمانی را منسوخ ساخت کتابی بعد از آن حلال کرده در آن حلالی چند و حرام کرده در آن
حرامی چند و این حلال او حلالست تا قیامت و حرام او حرام است تا قیامت و در آن کتابست طریقه دین شما و احوال آنها که پیش از شما
بوده اند و بعد از شما خواهند بود و کرده اند است آن کتاب را رسول خدا علی باقی نهاند و وصیان او وصیان خود پیروی کنند
ایشان را مردم و ایشانند شاهد بر اهل هر زمانی و هر که شد از ایشان پیروی کند ایشان را و پیروی کرده اند غیر ایشان را و
کرده اند برای غیر ایشان طاعت را تا آنکه مخالفت ودشمنی کردند با کسی که با اهل بیت اظهار دوستی کنند و طلب کنند علوم
ایشان را و حق تعالی در قرآن فرموده است که فنسوا حظا مما ذکروا به بعضی فراموش کردند و گذاشته آورده شد قرآن
و مطلع معنوی که در بر خیا انتهای ایشان و این بسبب آن بود که در کردند بعضی قرآن را به بعضی و حجت کردند بمنسوخ و گمان
کردند که آن ناسخ است و حجت جستند بمتشابه و گمان بردند که آن محکم است و احتجاج جستند بخاص و ایشان میدانستند که
آن عام است و چنگ زدند باول آیه و واگذاشتند سببی که در تاویل آنست و نظر نکردند بسوی آنچه ختم کتاب کلام
خود را و بسوی آنچه بیان آن را نمی شناختند مثل و رد و صادر قرآن را چون که فرا نگرفته بودند از اهل آن پس گمراه شدند
و گمراه کردند بدانید خدا رحم کند شما را که هر که نشناسد از کتاب خدا ناسخ را از منسوخ و خاص را از عام و محکم را از
متشابه و رخصت را از وجوب و مکی را از مدنی و اسباب تنزیل و مبهم را از قرآن در الفاظ آن که گشته و بسته است
آنچه در آن هست از علم قضا و قدر و تقدیم و تاخیر و مبین و عمیق و ظاهر و باطن و ابتدا و انتها و سوال و جواب
و قطع و وصل و مستثنی از آن و جاری در آن و صفت از برای ما قبل از آنچه دلالت کند بر ما بعد و موکدات آن و مفصل
و عزایم و رخصت و مواضع فرایض و احکام آن را و معنی حلال و حرام آنکه هلاک شده اند در آن آنها که بیک پهلو افتاده اند
و وصل کرده شده از الفاظ و معمول بر طلب بلی از اسعد ایشان نخواهد بود چنین کسی عالم بقرآن و نه آن از اهل او خواهد
بود و هر گاه دعا کند شناختن این اقسام را دعوی کند خواهد بود بی دلیل پس آن دروغ گوی مفتری بر خدا
و رسول و دروغ است خواهد بود و جای او جهنم است و بدجایی است و در طرق عامه از رسول خدا روایت کرده اند که
هر کس تفسیر کند قرآن را برای خود هر چند اتفاقا درست کند نباشد نیکو بیند برای او کتابی که آن را تقسیم نماید بر کل علما
هم را فرا گیرد و بدانکه مراد از تفسیر برای آنست که بعضی آیات متشابه یا محکم را در معنی واقعی یا معانی محتمله نیکی بلند و سوق
خواهش قلبی خود ببنا زدن برای اغراض چند زیرا که در آیات متشابه که هر یک احتمال چندین معنی دارند و معنی آن معلوم چیزی است
که معارض کند با اصول عقلیه آن را تاویل جمع کند که با اصول و قواعد متعلق بوده جایی که خیلی بسیار مستحسن است بلکه
و آیات ظاهرات از حیثیت و معنی که دارد قابل که بوده تاویلی هستند که منافات با قواعد کلیه نداشته باشد و ایضا
عقل را در جمیع مراتب مدخلی عظیم هست بلکه نکاتی بسیار عجیب که عقل بنا اعتبار حجیت انبیا است جمیع حجت خداست و تعالی بنزد
لعلمه الذین یستنبطونه منهم و از رسول خدا مرویست که فرمود هر گاه بیاید بسوی شما از من حدیثی پس عرض کنید آن را
بکتاب خدا پس آنچه موافق باشد با کتاب خدا قبول کنید و آنچه مخالف کتاب خدا باشد بزنید آن را بدیوار و پس که کسی که از خلق
از برای کتاب خدا معنی گوید چگونه از آن استنباط تواند کرد یا عرض احادیث تواند نمود بنا بر ظاهر شد که آنچه جهال میگویند
که هر چند کسی مستعد و فهیم دانستن قواعد عربیت داشته باشد نمیتواند تفسیر قرآن کند محض لغو است و صریح منافی اینست که
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون

بنو

بنزد شاهد ابعضی است بلی آنقدر هست که جاهل بقواعد اهل علم بمجرد قوت فهمیده شعرفهمی خود نمیتواند تفسیر قرآن کرد هر چند آیات ظاهر
الدلاله باشد و تفسیر کند بخواهش خود بدستوری که زبدة الافاضل مولانا محسن وغیره تحقیق نموده اند چندین نوعست اول آنکه شخصی
میل قلبی دارد بسوی غرضی از اغراض باطله پس تاویل میکند قرآن را بموافق خواهش خود بدون ملاحظه اینکه آیا این معنی محتمل است یا باطل
آنکه غرض او مدعای خود را تصحیح کند و اگر آن غرض را نمیداشت هر آینه این معنی بخواطر خطور نمیکرد و این معنی یا از روی علم است و بدا
که آیه این معنی ندارد یا از روی جهل است و فهم نا قصرا و چنین جنبه و شق اول بدتر است از شق دوم دوم شخصی که از برای اغراض صحیحه
باشد از اغراض مشروعه و از برای تقویت آن محتاج بدلیلی از قرآن باشد پس استدلال میکند از آیه و حال آنکه میداند که این معنی از آن
قصد نشده مثل آنکه میخواهد استغفار کردن در سحر را ترغیب مردم کند بحدیث حضرت رسول که فرموده تسحروا فان السحور
برکة یعنی از برای روزه داشتن در سحر طعامی بخورید که سحور برکتست و میگوید مراد از تسحروا استغفار در سحر است سیم آنکه شخصی
بمجرد آنکه ظاهر علم عربیت را فهمیده و حظی نموده است با نبها تفسیر نماید و دور از استاد فاضلی کند ابتدا و از اقسام معانی و وجوه
آیات از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و عزیمت و رخصت وغیره وجوهی که محتاج است بسوی سماع و استفاده در
الفاظ و صفت و اضمار و مبهم و منفصل و تقدیم و تاخیر اطلاعی ندارد و دغدغه ظهور اوضاع نه شده لیکن استنباط میکند احکام
از قرآن بمجرد فهمی که از ظاهر آیه میفهمد و غلط واقع میشود چه بعضی از آیات مجمل است و احتیاج بتفصیل دارد مثل قوله تعالی اقیموا
الصلوة واتوا الزکوة و از ظاهر آیه جمیع حدود و احکام نماز و نصاب متعلقات زکوة بر نمی آید و بعضی از آیات را حذف
و ایجاز واقع شده مثل واتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها پس ممکن است چنین بیابد که ادیم ما ناقه دادیم بقوم ثمود
تا که دیدن آن ناقه بینا بودند و بعضی کور بودند پس ظلم کردند بدان ناقه و حال آنکه مراد اینست ملکه معنی آنست که دادیم ناقه را
بقوم ثمود در حالتیکه آن ناقه آیتی و معجزه بود بینا و روشن پس ظلم کردند ایشان بر نفس خود بسبب پی کردن آن ناقه و
بسیاری از آیات کلمات تقدیم و تاخیر شده مثل قوله تعالی ولولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما واجل مسمی
تقدیر چنین است که ولولا کلمة سبقت من ربک واجل مسمی لکان لزاما الی غیر ذلک والله الموفق والمعین

خزانه هفتم در بیان آنکه جمله قرآن در باب اهل بیت رسول خدا و دوستان ایشان و در مذمت دشمنان ایشان
نازل شده و علم قرآن بتمام نزد ایشانست لا غیر و از برای کاو و رضی است بعضی هست در کتاب کافی و تفسیر عیاشی از ابی جعفر
مرویست که فرموده نازل شد قرآن بر چهار ربع یک ربع در باره ما و یک ربع در باره دشمنان ما و یک ربع طریقها و مثلها
و یک ربع فرایض و احکام است و بروایت عیاشی زیاده کرده اینکه از برای ما است کرایم و بزرگی آیات قرآن و از اصبغ ابن نباته
روایت کرده اند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین که میگفت نازل شده است قرآن سه ثلث یک ثلث در باب ما و دشمنان ما و
ثلثی سنن و امثال و یک ثلث فرایض و احکام و روایت کرده است عیاشی از خیثمه از ابی جعفر که فرمود نازل شد
قرآن سه حصه یک حصه آن در باره ما و دوستان ما است و یک حصه در باره دشمنان ما و دشمنان آنکسانی بود که
بوده اند پیش از ما و یک حصه آن سنت و کرامت و مثل است و اگر چنانچه آیه نازل شود در باره جماعتی پس بمیرند آن جماعت پس آیه
هم میمیرد باقی نمیماند از قرآن چیزی و لیکن جاری میشود قرآن اول آن بر آخر آن مادام که آسمان و زمین هست و هر قومی را آیه
هست که تلاوت میکنند آنرا و ایشان از اهل آن آیه اند چه از خیر و چه از شر و بدین معانی احادیث بسیاری در کتب معتبره هست
که نقل آنها در این موضع بطول می انجامد و بسیاری از آنها در مواضع مناسب ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی فصل

در کتاب علل الشرایع از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت گفتم با بی عبدالله علیه السلام بچه سبب گردیده است علی بن ابی طالب علیه السلام قسمت
کننده بهشت و دوزخ فرمود بجهت آنکه دوستی او ایمانست و دشمنی او کفرانست و خلق شده است بهشت از برای اهل ایمان و دوزخ
از برای اهل کفر پس آنحضرت علیه السلام قسیم بهشت و دوزخ است ازین جهت و داخل نمیشود به بهشت مگر اهل محبت او و داخل نمیشود
بدوزخ مگر اهل بغض او مفضل گفت یا بن رسول الله پس پیغمبران و اوصیاء ایشان آیا دوست میداشتند او را و دشمنان
ایشان دشمن میداشتند او را گفت آری گفتم پس چگونه است این فرمود آیا نمیدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت در روز خیبر که
میدهم علم را فردا بمردی که دوست دارد خدا و رسول را و دوست دارند او را خدا و رسول برنگردد تا آنکه فتح کند خدا بر دست
او گفتم بلی فرمود آیا نمیدانی که رسول را آوردند مرغ بریان گفت بار خدایا بفرست بمن محبوب ترین خلقت را که بخورد با من
این مرغ را و مقصود آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود گفتم آری فرمود آیا جایز است که دوست ندارند پیغمبران خدا و اوصیاء
ایشان علیهم السلام مردی را که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و او دوست دارد خدا و رسول او را پس گفتم نه فرمود
آیا جایز است اینکه مومنان از امتهای ایشان دوست ندارند حبیب خدا و حبیب رسول خدا و پیغمبران را گفتم نه فرمود پس ثابت
شد که جمیع پیغمبران خدا و جمیع مومنین دوستدار علی بن ابی طالب بوده اند و ثابت شد که مخالفین ایشان بوده اند از برای
آنحضرت و از برای جمیع اهل محبت آنحضرت دشمن گفتم بلی فرمود که پس داخل نمیشود به بهشت مگر کسی که دوست دارد او را
از اولین و آخرین پس او علیه السلام آنحضرت قسمت کننده بهشت است و آتش مفضل ابن عمر گفت گفتم ای فرزند رسول خدا غم
از دل من بردی خدا تفریح کند غم ترا و زیاد کن از آنچه خدا ترا تعلیم کرده پس فرمود که بپرس ای مفضل پس گفتم سوال
میکنم یا بن رسول الله که پس علی بن ابی طالب داخل میکند دوستدار خود را به بهشت و دشمن خود را به آتش یا رضوان و مالک
داخل میکنند پس فرمود ای مفضل آیا نمیدانی که خدا مبعوث ساخت رسول خدا را و او روح بود بسوی پیغمبران و حال
آنکه ایشان نیز روح چند بودند پیش از آنکه خلق کند خلق را بدو هزار سال گفتم بلی فرمود آیا نمیدانی که حق تعالی دعوت
کرد ایشان را بسوی توحید و طاعت و پیروی او و وعده داد ایشان را بر طاعت به بهشت و وعید فرمود هر که را که
مخالفت کند آنچه را اجابت کرده اند با آتش گفتم بلی فرمود آیا نبود پیغمبر ضامن آنچه وعده فرموده از جانب پروردگار گفتم بلی
فرمود آیا نیست علی بن ابی طالب خلیفه او و امام امت او گفتم بلی فرمود آیا نیست رضوان و مالک از جمله ملائکه و استغفار
کنندگان از برای شیعه آنحضرت که رستگارند بجهت او گفتم بلی فرمود که پس آنحضرت در آن هنگام تقسیم کننده بهشت
و دوزخ است از جانب رسول خدا و رضوان و مالک هر دو صادر میکنند از امر او بامر خدای تبارک و تعالی ای مفضل
بگیر اینرا که گفتم پس بدرستیکه آن از علوم مخزونه مکنونه است بیرون مبر آنرا مگر بسوی اهلش بدانکه منظور از ایراد
این حدیث شریف درین مقام آن بود که بر صاحبان فطرت ذکیه و خداوندان نیات صادقه مفهوم شود که انوار مقدس
رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام چندین هزار سال قبل از خلقت ماسوی خلق شده اند و جمیع آفریدگان از
آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و ستاره و ماه و آفتاب و حیوانات و جمادات و نباتات و دریاها و جمیع مواد
عناصر اربعه و نور و ظلمت بطفیل وجود شریف ایشان خلق شده اند و بموجب مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ
طاعت ایشان بر همگی اینها مثل طاعت خدا واجب و لازم است و ایمان و کفر از طاعت و عصیان ایشان محقق
میشود و بهشت و دوزخ برای دوست و دشمن ایشان مخلوق شده و هر امر که از امور واجبه و مستحبه و محرمه و مکروهه

بنای

بنای بود و قوام آن بهشت و عقاب ایشانست پس تمامی است که علت غائی ارسال رسل و انزال کتب و احکام برای معرفت ایشانست پس چرا جمیع آیات
قرآنیه در شان و در احوال ایشان نباشد و مثال آنچه گفتیم آنست که پادشاهی عظیم الشانی خواهد که جمعی از رعایا در خود نمایند با جمعی عنده
منتهی بشانه لیکن اینها مراد در حضور آن منبدانند که در مجلس حضور داده باشد با ایشان مکالمه نماید لاجرم طرح ضیافتی و مجلسی اندازد
امراء و اعیان و ندماء مجلس که نزد او خود را مستطیل و صلای عام در داده هر آن نعمت و الوان کشیده آنجماعت حضور بهم رسانند بطفیل ایشان
بخوانی میرسند پس همچنین بنی نوعان شامل و انعام کامله باری تعالی جل شانه زیادتی میکنند و حکمت بالغه او حسن تعلق پذیرفته
بانکه ما چهار ارکان و سایر همگنان از نوال نعم بی پایان او بهره ور شویم لیکن ما را قابلیت آن نبوده که بخصوص ما در رهای
رحمت [illegible] جانفزای کوثر [illegible] اشتغال نماید بنا علی هذا انوار مقدسه ایشان
در انجمن [illegible] ظاهر ساخته از باقی مانده مائده احسان ایشان در دنیا و آخرت توشه بجهت ماسوی مهیا و از جناب ایشان
پرتوی از کمالات شامل حال رعیت برآید و نوالی شود و میتواند بود که معنی احادیث مذکوره فوق این باشد که آنجا که اعظم شان بلندی
است [illegible] هر گونه خطاب امر و نهی که از پادشاه [illegible] واقع شود روی خطاب بعضا النوع و روسای که [illegible] باشد و اولی
متوجه ایشان اند و بتبع النوع اولاد دیگر آدم پس هر آینه هر که از آیات قرآن متوجه ایشانست و متضمن احوال [illegible] است
چنانچه فرموده است لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِرَاطاً مُسْتَقِیماً
چه اتفاق تمام ارباب حل و عقد و بنصوص صریحه صحیحه ثابت است که پیغمبران و امامان از گناه معصوم باشند و ایشان مهتدی و رستگارند
پس آمرزش و هدایت که درین آیه نسبت بآنحضرت داده شده است مراد گناهان امت است و هدایت یافتن ایشان چنانچه در تفسیر
مروی است [illegible] خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل** و بنا بر آنچه گفته شد پس هر که بی امر و نواهی است که تمسک بجویند
بحبل المتین ایشان و انوار معانی قرآن را از مشکوات کثیر البرکات ایشان اقتباس نمایند و علم قرآن را منحصر در ایشان دانند چنانچه
در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمود هر کس ادعا کند از جمله مردم که جمع کرده است تمام قرآن مجید را چنانچه
نازل شده است البته کذابست و جمع نکرده و حفظ ننموده قرآن را چنانچه فرو فرستاده شده است مگر علی بن ابی طالب و امامان بعد
از وی علیهم السلام و در تفسیر عیاشی از ابی عبدالله علیه السلام مروی است که فرمود بدرستیکه خدا کرده است دوستی ما اهل بیت را قطب
قرآن و قطب جمیع کتب و بر دوستی ما دور میزند محکمات قرآن و ما آنرا بیان کنیم آشکار است ایمان و بدرستیکه امر
کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که اقتدا کنند بقرآن و بآل محمد و آن در وقتی بود که خطبه آخر گفت بدرستیکه من در میان شما
دو ثقل را گذاشتم ثقل اکبر قرآنست و ثقل اصغر عترت و اهل بیت منند پس حرمت مرا حفظ کنید در باره ایشان که مادام که چنگ زنید
بر آنها هرگز گمراه نخواهید شد و شیخ صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین و عیاشی در تفسیر خود و محمد بن یعقوب در کافی باسناد
متعدده در الفاظ نقل کرده اند از سلیم بن قیس هلالی که گفت شنیدم از امیرالمومنین علیه السلام کلمات بسیاری تا آنکه گفت هیچ آیه
حضرت حق را با پیغمبر فرود نیامد [illegible] بر رسول خدا مگر آنکه آنرا بمن خواند و بر من املا نمود پس من آنرا
نوشتم بخط خود و تعلیم داد است بمن تاویل و تفسیر آنرا و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آنرا و دعا کرده است خدا را که تعلیم
دهد بمن فهم و حفظ آنرا پس فراموش نکردم آیه از کتاب خدا را و نه علمی را که آنحضرت بمن املا کرد و من نوشتم آنرا از آن وقت که دعا
کرد برای من با آنچه دعا کرد و وا نگذاشت چیزی را که تعلیم داده بود خدا باو از حلال و حرام و نه از امر و نهی آنچه بوده است و خواهد بود
از فرمان برداری و نافرمانی مردم مگر آنکه تعلیم داد آنرا بمن و حفظ کرده ام آنرا پس فراموش نکردم از آن یک حرف ایشان [illegible]

آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه من زد و دعا کرد که خدا پر کند آنرا از علم و فهم و حکمت خود و نور پس گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای
تو گردد از آن وقتی که دعا کردی برای من بسبب آنچه دعا کردی هیچ فراموش نکردم چیزی را و فوت نشد از من چیزی که ننوشته ام آیا میترسی
بر من فراموشی را بعد از این پس فرمود نمیترسم بر تو فراموشی و جهل را تا اینجا بود عبارت حدیث که در کتب ثلثه مذکور بود و عیاشی
و صدوق نیز این را اضافه بر کلینی روایت کرده اند که بتحقیق خبر داده است مرا پروردگار و من که اجابت مقرون ساخته آنچه
سوال کردم در بارهٔ تو یا علی در بارهٔ شریکان تو که خواهند بود بعد از تو پس گفتم یا رسول الله کیستند شریکان من بعد از من
فرمود آنکسانی که حق تعالی مقارن ساخته است ایشان را بخود و بمن که فرموده است اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را
و صاحبان امر را از جملهٔ خود تان پس گفتم کیستند ایشان فرمود که اوصیا اند تا آنکه وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر
همگی ایشان هدایت یافته و هدایت کننده اند ضرر نمیرساند بایشان کسی که دشمنی کند با ایشان و ایشان با قرآن اند
و قرآن با ایشانست مفارقت نمیکند از ایشان و مفارقت نمیکنند از او و بسبب ایشان نصرت داده میشود امت من و
بایشان باران باریده میشود و بایشان دفع میشود بلاها از امت من و بایشان مستجاب میشود دعای امت من پس گفتم
یا رسول الله نام ایشان را بگو از برای من پس فرمود که پسر من این و گذاشت دست خود را بر سر امام حسن ع بعد از آن گفت
پسر من این و گذاشت دست خود را بر سر امام حسین ع بعد از آن گفت پسری از این هم رسد که نام آن علی بوده باشد
و او متولد خواهد شد در حیات تو پس سلام مرا باو برسان یا علی پس کامل خواهد شد دوازده نفر از اولاد من پس
گفتم پدرم فدای تو شود نام ببر ایشان را پس نام ایشان را یکان یکان از برای من گفت پس امیر المؤمنین ع بسلیم
قیس گفت که از جمله آن دوازده امام است بخدا قسم ای برادر بنی هلالی مهدی این امت محمد آنکسی که پر میسازد زمین را از
عدالت و قسط چنانچه پر شده است از ظلم و جور و بخدا سوگند که من میشناسم کسی که بیعت کنند با او میان رکن
و مقام و میشناسم نامهای پدران و قبیلهای ایشان را و در کافی از زید شحام روایت شده است که گفت داخل شد قتادة
ابن دعامه بخدمت ابی جعفر ع پس آنحضرت فرمود ای قتاده توئی فاضل اهل بصره گفت مردم چنین میگویند پس آنحضرت
فرمود که بمن رسیده است که تو تفسیر میکنی قرآن را قتاده گفت بلی پس آنحضرت فرمود که آیا بعلم تفسیر میکنی یا از روی جهل گفت
نه بلکه از روی علم آنحضرت فرمود پس هرگاه تو از روی علم تفسیر میکنی تو توئی و من از تو سوالی میکنم گفت بپرس پس
حضرت فرمود خبر ده مرا از قول خدای تعالی که فرموده است وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی
مقدر کردیم سیر کردن مردم را بجانب جمعی که سیر کنید در آن شبها و روزها در حالتی که ایمن باشید قتاده گفت این
در باب کسی است که شخصی بیرون رود از خانه خود بزاد و راحله و کرایه حلال و اراده زیارت این خانه دارد ایمن است تا باز
گردد بسوی خانه خود پس آنحضرت فرمود سوگند میدهم ترا بخدای قتاده که آیا میدانی که گاهی کسی بیرون میرود از خانه اش
بزاد و راحله و کرایه حلال و اراده خانه کعبه دارد پس قطاع الطریق راه او را میزنند و نفقه او را میبرند و ضرب شدید بر او میزنند
زدنی که در آن هلاک او است قتاده گفت بلی بخدا فرمود وای بر تو ای قتاده بدرستیکه تفسیر میکنی قرآن را از جانب خواهش نفس خود
پس بتحقیق هلاک شدی و هلاک کردی جمعی را وای بر تو ای قتاده از این آیه مراد آنست که شخصی بیرون رود از خانه خود با زاد
و راحله حلال و رو کند باین خانه در حالتی که عارف و شناسا بحق ما باشد که اهل بیتیم و دل او بسوی ما راغب باشد چنانچه
حق تعالی میفرماید که وَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ و مراد حق تعالی این خانه بخصوص نیست بلکه مائیم و دعای ابراهیم

که هرکس خواهش کند دل او بسوی ما قبول میشود حج او و الا فلا ای قتاده پس هرگاه چنین باشد خواهد بود ایمن از عذاب جهنم در روز
قیامت قتاده گفت بخدا قسم که مرا تفسیر دیگر سوای آنچه گفتم بخاطر نرسید آنحضرت فرمود وای بر تو ای قتاده کسی معنی قرآن را شناسد
که مخاطب بآن باشد انتهی الحدیث و از این قبیل اخبار و احادیث بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود و هر یک از آنها موضع بعد
لا غیر و مخاطب بآن مائیم
در هر جا که مناسب باشد ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و بالله التوفیق **خزانه هشتم** در بیان تقسیم و تعداد
آیات و سور مکی و مدنی و معنی تفسیر و تاویل و وحی و غیر ذلک در کافی از سعد اسکاف از حضرت ابی جعفر ع روایت شده است که
رسول خدا ص فرمود که عطا کرده شده است بمن سورههای طولانی بعوض توریة و سورههای مئین بعوض انجیل و شفقت شده است
بمن سورههای مثانی بجای زبور و من زیادتی بر آنها داده ام بسورههای مفصل که عبارتست از شصت و هشت سوره و این کتاب
مهیمن است از جمیع کتابها پس توریة از برای موسی آمده است و انجیل برای عیسی آمده است و زبور بجهت داود ع
بدانکه آنچه از سیاق اقوال علما معلوم میشود آنست که بعد از سورهٔ مبارکهٔ حمد هفت سوره و آن سورهٔ طول میباشد که از اول
سورهٔ بقره است تا آخر سورهٔ توبه و باعتبار عدم بسم الله الرحمن الرحیم در ما بین انفال و توبه هر دو را یک سوره گرفته اند
و آن دو سوره را قرینتین نیز میگویند و از بنی اسرائیل و شش سورهٔ ما بعد او را مئین میگویند زیرا که هر یک از آن هفت
سوره تقریبا یا صد آیه است یا نزدیک بصد و از سورهٔ محمد یا از سورهٔ فتح یا از سورهٔ حجرات یا از سورهٔ صف یا صافات
بنا باختلاف اقوال تا باخر قرآن را مفصل گویند زیرا که فاصله بسیار در میان آنها به بسم الله شده یا آنکه احکامی که در آنها
مقرر شده است اغلب آنها منسوخ نشده و ما بقی اینها که مذکور شد سوره مثانی است زیرا که ما بعد سورهٔ توبه تا ما قبل
بنی اسرائیل در توالی سورههای طوال واقع است و ما بعد سورههای مئین تا ما قبل مفصلات در تتو سورههای مئین واقع شده
و سورهٔ حمد را نیز مثانی گویند چنانچه مذکور خواهد شد و سورههای مفصل نیز منقسم به سه قسم است **اول** طوال مفصل و آن از
سورهٔ محمد است تا تبارک **دوم** متوسطات مفصل و آن ما بعد ملک است تا اذا السماء انشقت **سیم** قصار مفصل و آن از
انشقاق است تا آخر قرآن **اما** فرق میان تفسیر و تاویل آنست که تفسیر در لغت بمعنی روشن کردن و هویدا ساختن و در
اصطلاح عبارتست از بیان معانی قرآنی و روشن ساختن قصص و اخبار آن و باز نمودن اسباب نزول او آنچه از
لوازم آنها بوده باشد و بقول بعضی تفسیر منقلب است از سفر که بمعنی روشن گردانیدنست و این قاعده کلی است
که حروف کلام گاهی منقلب شود یعنی تقدیم و تاخیر بر یکدیگر یابد و معنی تفاوت نکند مثل عمیق و معیق و جذب و
جبذ و شمع و شعم و تاویل در لغت بمعنی باز گردانیدن و واگشتن است و باصطلاح بر گردانیدن معنی آیت
از ظاهر بوجهی از وجوه معتبره و در معالم التنزیل آورده که تاویل باز گردانیدن کلام است از صورت بصوب
معنی که احتمال آنرا داشته باشد با وجود رعایت دو شرط اول رعایت ما قبل و ما بعد دوم عدم مخالفت
با کتاب و سنت و ابو منصور در کتاب تاویلات آورده که تفسیر اخبار است از کیفیت قرآن در شان وحی آمده و از
نزول و این علم مخصوص است بجماعتی که در عصر حضرت مقدس نبوی بوده و اطلاع از نزول آیات و سور داشته اند
و جمعی بعد از ایشان هستند بغیر روایت که از سابقین رسیده باشد یعنی نتوانند گفت **فاما** تاویل واضح
ساختن جزئیست از معانی که لفظ قابل آنرا داشته باشد لیکن تاویل را وجوه مختلفه است و در درة التاج آورده
که تاویل صرف کلام است از صورت و باز گردانیدن آیت بمعنی که لفظ دلالت بر آن نکند چنانچه از ظاهر نفی الوهه

معنی اثبات کنند در لا اقسم بهذا البلد یا از لفظ عام شخص خاص را اراده نمایند مثل الذین قال لهم الناس که مراد از ناس یک شخص
یا از لفظ خاص معنی عام بطلبند و در کتاب تیسیر آورده که تفسیر بحث روی سخن است و تاویل پیدا کردن و کشا بین سخن
و بعضی گفته‌اند تفسیر در محکمات آیاتست و تاویل در متشابهات **فصل** بدانکه وحی در لغت یعنی پیغام دادن
و سخن پنهان گفتن و اشارت کردن بر سبیل سرعت و در اصطلاح رسیدن پیغام الهی است بر عالی که بر وجهی از وجوه و در کشف
بصایر آورده که وحی پیغامی است از حق در باب مصالح خلق بسوی پیغمبر بواسطه ملک که بوساطت رسول بخلق رسد پس ملک
رسول است بجهت رسانیدن پیغام خالق بخلق و واسطه‌اند یکی از جهت خالق و یکی بمناسبت خلایق و بعضی گفته‌اند که وحی
بر دو قسم است جلی و خفی اما جلی آنست که بوساطت پیغمبر از جانب خدا بر سول رسد و پیغمبر گاهی مرئی شود و گاهی مرئی
نشود و منقول است یعنی بدیدن ملک وحیین وحی مخصوص اولوا العزم است و شنیدن وحی بدون دیدن مر سایر پیغمبران
راست و وحی خفی آنست که بدیدن و ساطت ملک در رسد و آنرا الهام نیز گویند و الهام نیز دو نوع میباشد اول آنکه در
بیداری ملهم شود دوم آنکه در عالم مثال بطریق رؤیا بروح او نمایند و آنچه در خواب مشاهده نماید بر دو نوع است یکی
آنکه صریح است و احتیاج بتعبیر ندارد دوم آنکه اشارت تلویحی باشد محتاج بتعبیر باین نوع اخیر اختصاصی با نبیا ندارد
بلکه غیر انبیا را نیز واقع میشود و لهذا از رسول خدا منقولست که فرمود خوابهای راست یک جزء از هفتاد جزء پیغمبری است
و بعضی از محققین روایت کرده‌اند که طریقه آمدن وحی چنانست که میکائیل از نزد خدای عز شانه هیئت بر لوح سوگل آن
و لوح از ساق عرش آویخته چون خدا خواهد که وحی نازل شود امر میکند قلم را که آن کلمات را بر روی لوح بنویسد
بعد از آن لوح بحرکت می‌آید و بر پیشانی میکائیل میخورد و میکائیل با جبرئیل میداند که آنچه بر لوح نوشته شده تا
نازل شود لهذا آنرا بجبرئیل میرساند و جبرئیل بسوی پیغمبر میرساند و تا پیغمبر از حالت بشریت بیرون نرود و شاید بمعنی
بمقام ملکیت بهم نرساند یا ملک بصورت انسانی متشکل نشود وحی نازل نمیشود و بعضی گفته‌اند که وحی جبرئیلست که بر
دل پیغمبر خطور کند و آیه مبارکه نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ شاهد اینست و در جامع
التفسیر آورده که چون رسیدن این قسم وحی مشقت بسیار بدان حضرت روی میداده و غالبا اطوار نزول بر طور دل
پر نور آنحضرت واقع میشده بموجب إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا حمل وحی بمثابه بر روی غلبه میکرده که اکثر بسوار
بودی سنهای مرکب از گرانی وی بر زمین نشستی و اگر بر یکی از صحابه تکیه داشتی نزدیک بآن بودی که اعضای وی در هم شکند
و از بحالت آنحضرت در کانون شوق محبت الهی مشتعل میشد کما وجود سردی هوا قطرات عرق از کلرش
رخساره لآلی‌آسا میچکید و مثل شرر صداها ی ود او آمیز شوراً نکثر از وی ظاهر شدی و تمام اختیار و سمعا نی کرد
معانی کلمات آنحضرت بود نه از فضا اختیار بیرون بیرفت و بعضی یکی از مفسرین بر آنند که اول جزئی که از قرآن نازل شد
مطابق وحی آیه وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ بود و بنا بقول اصح سوره اقرأ باسم ربك الذی خلق بود و آخر آیه که نازل شد
وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ بود و اول سوره که تمام حیث نزول یافت سوره فاتحه بود و آخرین سوره‌ها سوره
نصر بود **فصل** بدانکه بعضی از قرآن بمکه نازل شده و بعضی بمدینه و در مواضع دیگر نیز چون بیت المقدس و حجه
و حدیبیه و طایف و تبوک و بنی قریظه و خیبر و عرفات و غیر آن نیز نازل شده مجموع سور و آیات را بمکی و مدنی منحصر
بعضی را آنکه آنچه از ابتداء بعثت تا ابتداء هجرت قبل از دخول آنحضرت بمدینه نازل شده آنرا مکی گویند و آنچه بعد از

آنحضرت بمدینه تا اوان وفات نازل شده آنرا مدنی گویند خواه در اصل آن دو مکان شریف یعنی مکه و مدینه بوده و خواه در جای
دیگر لهذا آیات منزله در بیت المقدس و تحت العرش و در لیلة المعراج و آنچه در لیلة الجن بیطن نخله آمده که آنها قبل از هجرت بمکه اند نیز داخل
آیات مکی است و آنچه در بیعت الرضوان و حدیبیه و بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و بنی المصطلق و خیبر و طایف و مکه بعد از فتح آن و حجة الوداع
نازل شده آنرا نیز مدنی گویند و در اینکه تمامی سور قرآن مکی نیست تا مانعی بعضی هم بجهت اتفاق کل علماست لیکن در باب تعیین و تشخیص
مکی و مدنی اختلاف عظیم هست و کتب بسیاری از مفسرین خاصه و عامه بنظر رسیده و در کس یافت نشده که در جمیع سور متفق باشند
بعضی از محققین ایشان از الفقها آنکه از جمله سور قرآنیه هشتاد سوره مکی است و بیست و دو سوره مدنی و در باره دو سوره دیگر اختلاف
و فاتحه را هم مکی میدانند و هم مدنی زیرا که دو بار نازل شده یکی بمکه و یکی بمدینه از این مجموع در جمله نه سوره مکی هیچ آیه مدنی نیست
و در باره دو سوره مدنی هیچ آیه مکی نیست و در بواقی سور مکیه آیات مدنیه و سور مدنیه آیات مکیه هست و بعضی دیگر از فحول مفسرین
بر آنند که بیست و یک سوره مدنی است بقره آل عمران نساء مائده انفال توبه نور احزاب فتح حجرات مجادله حشر ممتحنه صف جمعه منافقین
طلاق تحریم زلزله نصر اخلاص و از جمله این سور دو سوره آیه مکی یافت نمیشود و آن سوره نور است که آیه لقد جاءکم رسول تا آخر
مکی است و سوره‌ها مختلف فیه میدانند و محمد رحمن حدید والتین قدر لم یکن فلق ناس و فاتحه را یکی مدخول و هشتاد و
سوره دیگر را مکی و آنچه در هشت سوره آیه مدنی یافت انعام که در آن سه آیه یا شش آیه مدنیه است از قوله تعالی قل تعالوا اتل ما حرم
کهف و آن هشت آیه و نحل که در آن سه آیه و بنی اسرائیل که از آیه و ان کادوا تا آخر و کهف که در آن یک آیه واصبر نفسک و مریم که در آن
یک آیه سجده و حج که در آن شش آیه از هذان خصمان تا صراط الحمید و شعراء که در آن یک آیه والشعراء یتبعهم الغاوون و هشت
و بعضی از اماطله بر خلاف رفته‌اند که بیست سوره مدنیه قرآن بیشتر و آن است بقره آل عمران نساء مائده انعام انفال توبه نور احزاب محمد فتح
حجرات حدید مجادله حشر ممتحنه جمعه منافقین طلاق تحریم نصر زلزله و در بیست سوره از این سوره آیه مکی یافت میشود و آن شش
آیاتست از سوره انعام و سیزده سوره را مختلف فیه دانسته‌اند رعد رحمن حج تغابن مزمل قدر دهر مطففین والتین قدر
عادیات کوثر فلق ناس و هفتاد و هشت سوره دیگر را مکی و فاتحه را مکی مدنی و از جمله سور مکیه در یازده سوره آیه مدنی
یافته‌اند یونس تفصیل ابرهیم و در آن دو آیه شعراء و در آن یک آیه عنکبوت عنکبوت و در آن هفت آیه روم و در آن آیه فسبحان الله
حین تمسون و در آن سه آیه از قمر که آن سوره تا تمام سه آیه ملائکه و در آن دو آیه یس و در آن یک آیه حاثیه و در آن یک آیه قل
للذین آمنوا یغفروا و هر یک از نحل و زمر و شوری و زخرف و احقاف و قاف و معارج را چند آیه و این اقوال در خلافی
سور با یکدیگر تناقض دارد و در روایات بعضی سور با یکدیگر موافقت میحفظ ایشان نزول بسیاری از سور و آیات متشابه
اقوال منافقان نیز دارد و هر یک در خطای خود باشند و اتیان خواهد شد ان شاء الله تعالی **خاتمه** اکثر اهل تفسیر از جمله
اکثر مفسرین خاصه و عامه با یکدیگر خلاف دارند علت خلاف یک سوره و اکثر از فریقین متفق‌اند که از جمله یکصد و چهارده سوره
قرآن هشتاد و دو سوره مکی است بلا خلاف بر این ترتیب اعراف یونس هود یوسف ابرهیم حجر نحل بنی اسرائیل کهف مریم
طه انبیا مؤمنون فرقان نمل قصص عنکبوت روم لقمان شعرا الم سجده سبا ملائکه یس صافات ص زمر مؤمن
حم سجده شوری زخرف دخان جاثیه احقاف ق ذاریات طور واقعه ملک نون الحاقه معارج نوح جن قیامة
مرسلات نبا نازعات عبس تکویر انفطار انشقاق بروج طارق اعلی غاشیه فجر بلد شمس لیل ضحی انشراح
علق قارعه تکاثر عصر همزه فیل قریش ماعون جحد تبت و هیجده سوره بی شبهه مدنی است بقره آل عمران نساء مائده

انفال نور احزاب فتح حجرات مجادله حشر ممتحنه جمعه منافقون طلاق و لزلزله نصر و بیست سوره دیگر مختلف فیها است و آنها این است
انعام رعد حج محمد قمر صف حدید نجم تغابن تحریم رحمن مزمل مدثر دهر مطففین عادیات و التین قدر لم یکن
کوثر اخلاص فلق ناس و سوره مبارکه فاتحه هرچند که دو مرتبه یک بار در مکه و مدینه علیحده نازل شده لیکن آن را مکی میدانند زیرا که
اصل نزول او اول است و اول سوره که در مکه نازل شد سوره اقرا بود و آخر سوره که در آنجا فرود آمد عنکبوت بود و بعضی گفته اند که
سوره مومنون بود و سوره مبارکه مطففین باعتبار آنکه در بین هجرت میان مکه و مدینه نازل شده بعضی که هجرت را حد از
تنزیل میدانند آن را و اول سور مکیه میشمارند و جمعی که هجرت را ابتدا خروج از مکه میدانند آن سوره را از سور مدنیه گفته اند مختلف
فیها است و اول سوره نازله در مدینه البقره بود و آخر آنها سوره نصر و بقولی برائت و بعضی مائده بود و منظور از تفصیل این مقال
آنکه معرفت ناسخ و منسوخ است و الله اعلم بحقیقة الحال **خاتمه** در بیان عدد آیات و فصول و کلمات
وحروف و نقطه و اعراب و مد و تشدید و جزم و معنی اینها آنکه عدد قرآن است در مجمع البیان از طریق عامه روایت
که حضرت رسول صلعم فرموده که قرآن شش هزار و دویست و شصت و شش آیه است و در کافی از هشام بن سالم روایت شده از ابی
عبدالله علیه السلام که قرآنی که فرود آمد بدان جبرئیل بر پیغمبر هفده هزار آیه است و بعضی گویند که آنچه در دست مردم است
کمتر است از آن و آنچه مشهور است شش هزار و شصت و شش آیه است اما آنچه بنظر حقیر از استقصاء سور بتعداد آن
متبادر میشود عدد آیات کل قرآن با اختلافات اوایل سوره شش هزار و دویست و سی و چند آیه است بر حسب تفصیل فاتحه ۷ البقره ۲۸۶
آل عمران ۲۰۰ نساء ۱۷۵ مائده ۱۲۳ انعام ۱۶۵ اعراف ۲۰۶ انفال ۷۵ توبه ۱۲۹ یونس ۱۰۹ هود ۱۲۳
یوسف ۱۱۱ رعد ۴۵ ابراهیم ۵۲ حجر ۹۹ نحل ۱۲۸ بنی اسرائیل ۱۱۱ کهف ۱۱۰ مریم ۹۸ طه ۱۳۵ انبیا ۱۱۲
حج ۷۸ مومنون ۱۱۸ نور ۶۴ فرقان ۷۷ شعرا ۲۲۷ نمل ۹۳ قصص ۸۸ عنکبوت ۶۹ روم ۶۰ لقمن ۳۴
سجده ۳۰ احزاب ۷۳ سبا ۵۴ فاطر ۴۵ یس ۸۳ صافات ۱۸۲ ص ۸۸ زمر ۷۵ مومن ۸۵ فصلت ۵۴ شوری ۵۳
زخرف ۸۹ دخان ۵۹ جاثیه ۳۷ احقاف ۳۵ محمد ۳۸ فتح ۲۹ حجرات ۱۸ ق ۴۵ ذاریات ۶۰ طور ۴۹ نجم ۶۲
قمر ۵۵ رحمن ۷۸ واقعه ۹۶ حدید ۲۹ مجادله ۲۲ حشر ۲۴ ممتحنه ۱۳ صف ۱۴ جمعه ۱۱ منافقون ۱۱
تغابن ۱۸ طلاق ۱۲ تحریم ۱۲ ملک ۳۰ قلم ۵۲ حاقه ۵۲ معارج ۴۴ نوح ۲۸ جن ۲۸ مزمل ۲۰ مدثر ۵۶
قیامت ۴۰ انسان ۳۱ مرسلات ۵۰ عم ۴۰ نازعات ۴۶ عبس ۴۲ تکویر ۲۹ انفطار ۱۹ مطففین ۳۶
انشقاق ۲۵ بروج ۲۲ طارق ۱۷ اعلی ۱۹ غاشیه ۲۶ فجر ۳۰ بلد ۲۰ شمس ۱۵ لیل ۲۱ ضحی ۱۱ انشراح ۸
تین ۸ علق ۱۹ قدر ۵ بینه ۸ زلزله ۸ عادیات ۱۱ قارعه ۱۱ تکاثر ۸ عصر ۳ همزه ۹ فیل ۵
قریش ۴ ماعون ۷ کوثر ۳ کافرون ۶ نصر ۳ تبت ۵ اخلاص ۴ فلق ۵ ناس ۶ و علامه بیرجندی
بیست و سه فاتحه دو رساله الشمسیه آورده که عدد آیات قرآن باتفاق علما شش هزار و دویست و کسری است که آن کسر بقول
مکیین شانزده است و بقول مدنیین یازده و بقول بصریین سه و بقول شامیین بیست و شش و بقول کوفیین سی و شش و باعث
اختلاف آنکه آیه کوتاه مثل نقیر و الم که هر یک دو حرف و چند میباشد و بعضی گفته اند آیه مداینه یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم
تا آخر حیث که عدد کلمات آن صد و سی و هفت است و گفته اند که از جمله قرآن هزار آیه محکم و هزار منسوخ است که امثال آن ...
و هزار آیه از مناهی است که اجتناب از آنها باید کرد و هزار آیه وعد است یعنی مژده نیکوکاران در آنها مذکور است و هزار آیه وعید

در ترتیب نزول سور و در ان جای اختلاف است مصلح

که جزای بدکاران است و هزار آیه عبرتها و پندها و مثلها است و هزار آیه حکمها و قصصها و خبرها است و صد آیه در نعت خطابات
صد آیه در اذکار و دعوات و سی و پنج آیه از امور متفرقه و در بعضی از تفاسیر مذکور است که در قرآن از اخبار گذشتگان هشتاد و دو
قصه مذکور است بیست و شش قصه انبیا است چون آدم و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف
و لوط و شعیب و موسی و هرون و یوشع و اشمویل و عزیر و خضر و الیاس و داود و سلیمن و الیسع و ذا الکفل و ایوب و یونس و ذکریا
و یحیی و عیسی و شمعون علیهم السلام و چهار از آن بنی اسرائیل اند غیر آنچه در قصه موسی و سایر انبیاء ایشان واقع شده
یکی ذکر اسباط و فرق اثنی عشر دوم حکایت گرفتن کاهنان از موت سیم قصه شکار کنندگان ماهی در روز شنبه چهارم
قصه ساکنان ماوراء الرمل و ده قصه از آن قصص نقل اولیا است چون طالوت و لقمن و آصف و تبع یمنی و حزقیل
که او را مومن آل فرعون گویند و حبیب نجار انطاکی و شمعون و بعضی او را پیغمبر دانند و ذوالقرنین و اصحاب الرقیم
و اصحاب الکهف و اسامی اینها غیر طالوت و لقمن و ذوالقرنین در قرآن ظاهر نیست و چهار از آنها قصه زنان ساره
و مریم و بلقیس و آسیه و بیست و دو از آن قصه کفار است چون ابلیس و قابیل و نمرود و فرعون و هامان و قارون و سامری
و بخت نصر و جالوت و طیطوس رومی و عمالقه که عوج ابن عناق از جمله ایشان است و اصحاب رس و اصحاب بئر معطله
و اصحاب اخدود و اصحاب ایکه و اصحاب فیل و عمرو ابن یحیی و اصنع رسوم جاهلیت بود و ابو ثمامه کنانی که واضع نسیی است
و بلعم باعورا و زاهد برصیصا و اهل سبا و شداد و عاد که مالک ارم بود و سبب بیان موضع معجزات ذکر آن کرده اند و از قصص
متفرقه قصه هاروت و ماروت و قصه دو برادر تملیخا و مطروس و اصحاب جنت و صنعا یمن و باقی قصص قرآن از
رسالات است ارید و بعضی ایشان رحلت و قصه کند شکان همین است که مذکور شد و گرفتم بتعداد کلمات و مجموع کلمات
قرآنیه هفتاد و هفت هزار و چهارصد کلمه است که از آن کمتر نزد بصریین شصت و چهار است و نزد کوفیین و شامیین سی و بقول اهل
مدینه هشتاد و نه و کلمه از ده حرف کمتر نباشد مثل من و عن از ده حرف بیشتر یافت نشد مثل لیستخلفنهم و کلمه
فاسقیناکموه و عدد حروف قرآنیه سیصد و بیست و یک هزار و کسری است و آن کسر و بیست و پنجاه نزد مکی و مدنی و بقولی
بصری دویست و بقولی کوفی یکصد و هشتاد و یکصد و هشتاد و هشت نزد شامی است پس بنا بحدیثی که در خبر آن چهارم
ذکر شد که خواندن قرآن را بعدد هر حرفی ده حسنه دهند الی آخر عدد حسنات قاری قرآن بقول اول سه هزار هزار و
دویست و دوازده هزار و پانصد خواهد بود والله یضاعف لمن یشاء و بیشترین حروف قرآن بحسب عدد حرف الف
و کمترین حروف حرف ظاء معجمه است که چهل و هشت هزار و هشت الف در قرآن یافت شده و هشتصد و چهل و دو حرف ظاء
شمرده اند در آن و بعضی از علما عدد هر یک از حروف تهجی را که در کلام الله بشماره در آورده اند و ذکر تفصیل آنها در
کتاب طول لاطایل است و حرف در لغت بمعنی کرانه و انتهاء چیزی است و در اصطلاح کیفیتی که از یکی از مخارج عارض شود
که از یکدیگر ممتاز کرده و نقطه را در بعضی از روایات اهل عربیت عجم گویند چنانچه قبل از این مذکور شد لهذا حرف نقطه دار را
معجم گویند و حرف بی نقطه را مهمله گویند و بعضی حرف نقطه دار را ملکی گویند و حرف بی نقطه را ملکوتی و از جمله حروف قرآنیه یکصد و هزار
و دویست و پنجاه و شش حرف نقطه دار است و باقی بی نقطه و از جمله حروف منقوطه چهل و نه هزار و چهارصد و بیست و
چهار حرف را یک نقطه فوقانی و چهارده هزار و صد و هفتاد و سه را یک نقطه تحتانی است و بیست و پنج هزار و هشتصد
و بیست و نه حرف دو نقطه تحتانی و هفده هزار و دوازده حرف دو نقطه فوقانی دارد و یازده هزار و بیست و سه حرف سه نقطه دارد

بوضع

و سه هزار چهارصد عدد حروف
سه نقطه دارد و نیز ...

شصت هزار سی نقطه منقول است و نزد برخی یکصد ...

و رقانی بس عدد مجموع نقاط یکصد و هشت هزار و سیصد و چهل و شش است و در هر نقطه نکته دیگر از توحید خدا هست که
اصل هر حرفی نقطه بوده و از آن نقطه حرف پیدا شده و انتها هر حرفی بر میگردد بسوی نقطه مصنف جواهر التفسیر گوید
از موجودات کرده از وی طلوع چهار راهم سوی او باشد رجوع چون از وجه یکی با ابتدا هم بدو باید کرد با انتها
حلکی گشته اند دگر بونه زان الحرف کاینه باز از آنجا روند و بنای ظهور هر حرفی بحرکات اعرابیه میباشد و حرکات
بر چهار قسم است ضم و فتح و کسر و سکون و هر یک از سه اول مبنی و معرب میباشد و تاثیرات معانی فاعلیت و مفعولیت
و مضاف الیهیت هر کلمه از اعراب حروف است و بعضی اعراب را نیز از جمله حروف میدانند و بعضی آنها را حروف صغار
گفته اند و تشدید را نیز از جمله حروف شمرده اند زیرا که تشدید مجرای حروف بنحوی که آن حرف را مکرر میکند و جزم را نیز
کوچکی است که اشاره است بگردش ابر جمیع موجودات از آسمان و زمین و دایره علم الهی که محیط است بر همه کاینات
و وصل کننده حرفیست بحرفی و التیام دهنده دلها است و در هر حرکتی و سکونی و تشدیدی و جزمی که شش رتبی
چندین حکمت از حکمتهای بالغه باری تعالی مندرج است و تفصیل آنها در کتاب جواهر التفسیر بعبارت دلپذیر
مذکور است و هم در آنجا عدد حرکات ثلثه را واحداً و ثنا از معرب و مبنی یکصد و سی و هفت هزار و شصد و
سی و سه عدد گفته و عدد کشش مدی که در قرآنست چهارده هزار است و بسبب اختلاف قرائت عدد تشدید نیز
مختلف است و بقول احدی که از جمله علمای فن حروف است بیست هزار و سیصد تشدید یافته میشود و از ابن مسعود روایت
شده که گفت تشدید اساس قرآنست **فصل** و از ابی ذر رضی الله عنه منقول است که گفت سوال کردم از رسول الله
که چند کتاب از نزد خدا نازل شده است فرمود که یکصد و چهار کتاب از آنجمله ده کتاب بر آدم ع فرود آمده و نازل
شده است بر حضرت شیث ع پنجاه صحیفه و فرود آمد بر ادریس ع سی صحیفه و بر ابراهیم ع ده صحیفه و نازل شد بر موسی
توریت و بر داود ع زبور و انجیل بر عیسی ع و فرقان بر محمد ع و جمیع کتابها نازل شده است در ماه مبارک
رمضان و این روایت در تفسیر ثعلبی مذکور است و در باب عدد سورها میان علما اما با اختلافی هست بعضی
اعتقاد آنکه یکصد و چهارده است و این قول مشهور است و برخی برانند که یکصد و دوازده است زیرا که سوره فیل
و لایلاف را یک سوره میدانند و همچنین سوره والضحی و الم نشرح را نیز یک گفته اند اگر در نماز خوانده شود باید
که در هر رکعتی هر دو را بخوانند و اعاده بسم الله در میان اینها نشود و بودن بسم الله بین السورتین منافاتی با اتحاد آنها
ندارد و برخی دیگر سوره انفال و برائت را یک سوره میدانند بسبب عدم تکرار بسم الله بنابرین عدد سورهای قرآن
صد و یازده خواهد بود **فصل** در بیان ترتیب نزول سور قرآنیه برخی از علماء تفسیر گویند سور و آیات قرآنی است را
که در مصاحف است سور و مرتب است واحد بعد واحد من عند الله و تقدیم و تاخیری در هیچکدام واقع نشده
و لهذا در باب ربط بین السورتین سعی جمیل بظهور رسانیده اند لیکن از اخبار بسیار و قصص بیشمار روشن
نزول چند و تعیین سور مکی و مدنی که در خزانه هشتم تفصیل یافت ضعف قول مذکور معلوم است و مشخص است که
ترتیب نزول سور غیر ترتیبی است که اکنون مدون است و اگر چه ترتیب واقعی آن کما انزل الله در مصحف اهل بیت
و نزد حجت خدا مضبوط است اما آنچه از کتب معتبره و قراین داله ظاهر گردید ترتیب چند سوره بیکدیگر بعد
تخمین تقدم هر جمله بجمله دیگر را تفصیل داده تقدیم سور مکیه پس علق و فاتحه بترتیب اخلاص و نجم و عبس و قدر و شمس

در تعیین و تفصیل نزاد داده ذکر کردیم بین تفصیل اما سوره مکیه پس

و بروج

و بروج و تین و قریش بترتیب مرسلات و ق بترتیب قیامت و همزه بترتیب ص و اعراف و جن و یس و فرقان و ملائکه و مریم و طه
و واقعه و شعرا و نمل و قصص و بنی اسرائیل بترتیب مجزو ضحی و الم نشرح و عصر و عادیات بترتیب تکاثر و ماعون و کافرون
بترتیب هود و یوسف بترتیب تبت و تکویر و اعلی و لیل بترتیب حجرات و تحریم و بقولی صف بترتیب قارعه و بقولی بترتیب
بترتیب انعام و صافات و لقمن و سبا و زمر و مومن و حم تنزیل و شوری و زخرف و دخان و جاثیه و احقاف و ذاریات
و غاشیه و کهف و نحل و نوح و ابرهیم و انبیا و مومنون و الم تنزیل و طور و ملک و الحاقه و معارج و عم و نازعات
و انفطار و انشقاق و روم و عنکبوت و مطففین و البقره و انفال و آل عمران و احزاب بترتیب نازل شده و در
هشت سوره از سور مختلف فیها الا انعام و نجم و تحریم و مطففین و عادیات و تین و قدر و اخلاص باشد و اما آن
جماعت که آخر البقره و انفال و آل عمران و احزاب از سور مدنیه است که چون در سلسله ترتیب بهم پیوسته بود نام ذکر شد
و از جمله سور مکیه چهار سوره منفرداً ذکر شده که تقدیم و تاخیر هیچیک بر دیگری معلوم نیست و آن یونس و حجر و بلد و
طارق است اما سور مدنیه نور و حج بترتیب منافقون و مجادله بترتیب تغابن و صف بترتیب جمعه و فتح و مائده
و توبه و بقولی نصر بترتیب محمد و نسا و زلزله و حدید و محمد و رعد و رحمن و دهر و طلاق و بینه و حشر و نصر بترتیب
نازل شده و از این جمله نیز هشت سوره از جمله مختلف فیها است و آن رعد و حج و محمد و صف و تغابن و رحمن و دهر
و بینه است اما سور مختلف فیها هر یک از قدر و کوثر منفرد است قلم و مزمل و مدثر و بقولی الحاقه بترتیب نبا و فلق
و ناس بترتیب نازل شده و از آنجمله سوره ن و القلم مکی است و اگر چه فایده برین بحث مترتب نگردد لیکن امکان دارد
که گاهی ضرور شود چون معرفت ناسخ و منسوخ با احدی بکند که چند سوره بترتیب تلاوت کنند والله اعلم بحقیقة الحال
خزانه دهم در بیان اسامی شریفه و القاب منیفه قرآن مجید عمیم الخیر و در آن دو باب است **باب اول** در اسامی و صلات نزول آن ع
قرآن بدانکه از نامهای آن آنچه در نفس قرآن مذکور است شصت و شش است و گفته اند که بسیاری نامها دلالت
بر شرف و بزرگواری مسمی میکند چه هر چیز بزرگ دوست میدارند هر جا نام نیکی یافت شود بر او نسبت میدهند و هر کس
صفات کمال او بسیار باشد هر یک معنی از نامهای و نشانی باشد **اول** از اسامی آن قرآنست و آن بهترین نامهای آنست و
شهرت بدین نام یافته در میان ملائک آسمان و زمین و بنا بر عالمین و معنی آن قبل از این گفته شد **دوم** فرقان
یعنی جدا کننده حق و باطل از یکدیگر قال الله تبارک الذی نزل الفرقان و بعضی گفته اند که بمعنی نجات و یافتن
فرج است چنانچه فرموده ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و بعضی گفته اند که فرقان اسمیست مشتق از فرق
یعنی پراکنده کلمات یعنی کتابیست متفرق نازل شده **سیم** کتاب قوله تعالی کتاب انزلناه الیک و اگر چه کتاب بمعنی جمع
آمده لیکن در اینجا بمعنی مکتوب است مثل حساب بمعنی محسوب **چهارم** آیات بینات یعنی نشانهای روشن قوله و لقد انزلنا
الیک آیات بینات **پنجم** بصایر قوله تعالی قد جاءکم بصائر من ربکم یعنی بصیرتها اعم ظاهر باطنی دل
باشد **ششم** برهان قوله تعالی قد جاءکم برهان من ربکم **هفتم** بیان قوله تعالی هذا بیان للناس یعنی
دلیلی ساطع و روشنی باشد **هشتم** بشری قوله تعالی و بشری للمؤمنین **نهم** بشیر **دهم** نذیر قوله تعالی بشیرا و نذیرا
فاعرض اکثرهم یعنی مژده دهنده مومنان بنعیم و صال و بیم دهنده کافران بجحیم و نکال **یازدهم** بلاغ قوله تعالی
هذا بلاغ للناس یعنی اعلام و آگاهی است هر کسی را بمعرفت راه مقصد **دوازدهم** تبیان یعنی بیان کننده هر چیز

کردن ذبو اکر بیان کند احکام وظاهر سازند معقبات قوله تعالی تبیانا لکل شیء سیزدهم تنزیل قوله تعالی وانه لتنزیل رب
العالمین چهاردهم تذکرة وانه لتذکرة للمتقین پانزدهم تفصیل قوله تعالی وتفصیلا لکل شیء شانزدهم تبصرة
قوله تعالی تبصرة وذکری مراد بینائی دل و رابطه حضور روشن بوده است هفدهم احسن الحدیث الله نزل احسن الحدیث
هجدهم حکمت قوله تعالی حکمة بالغة چه اصل هر چیزی بر وفق مصلحت و حکمت از قرآنست و بسوی قرآن بر میگردد نوزدهم امر
قوله تعالی امرا من عندنا چه فرمان فرقان بر هر کس واجب است وامتثال آن عین اسلام ومحض ایمان بیستم حبل قوله تعالی
واعتصموا بحبل الله جمیعا چه قرآن ریسمان محکم خداست که هر کس از عین اخلاص چنگ بر آن استوار نماید از چاه ضلالت
نجات یافته باوج جاه هدایت فایض میگردد نظم از چاه شور ایشان بر حبل قرآن زن دو دست ای یوسف …
این دلو در چاه آمده بدانکه قرآن … قاری آن با رشته محبت امیر المؤمنین واولاد طیبین او یافته و معانق جان
وی شهدی از ولای ایشان یافته باشد ریسمان محکمی است که نجات دهنده از چاه است و اگر نه ریسمانیست قاری خود را
بکودال جهنم چه در صریح آیه … است که وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین
ولا یزید الظالمین الا خسارا و باخبار صحیح ثابت ومحقق است که مؤمن کسیست که متمسک بعروة الوثقی ایشان بوده
و امان … بلوث محبت … وطاعت … نکند لوامعه که غافلی … از روی صدق انگشت
دست متمسک اند بحبل المتین … تا آهن وجود … طلای احمر بیست ویکم
حکم قوله تعالی ذلکم حکم الله بیست ودوم حکیم قوله تعالی والقرآن الحکیم …
کار پادشاه عظیم القدر … بیست وسیم حق قوله تعالی قد جاءکم
الحق من ربکم … بیست وچهارم ذکری قوله تعالی وذکری
لکل عبد منیب … بیست وپنجم ذکر قوله تعالی هذا ذکر وان للطاغین
لشر مآب … قوله تعالی وانه لذکر لک ولقومک …
تابع است بیست وششم رحمت قوله تعالی ورحمة للمحسنین وحضرت رسالت را نیز رحمت گویند که قوله تعالی وما
ارسلناک الا رحمة للعالمین صاحب جواهر التفسیر آورده که …
… بیست وهفتم روح قوله تعالی وکذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا … بیست وهشتم شفاء قوله تعالی وننزل
من القرآن ما هو شفاء …
دوای آن هم از قرآن حاصل است نظم … بیست ونهم وسیام صدق عدل
… قوله تعالی وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا سی ویکم صراط مستقیم
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم سی ودوم طیب … قوله تعالی وهدوا الی الطیب من القول
سی وسیم عزیز … قوله تعالی وانه لکتاب عزیز …
… سی وچهارم علی قوله تعالی وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم
سی وپنجم عظیم قوله تعالی لو تعلمون عظیم سی وششم عجب … قوله تعالی قرآنا عجبا

دیدیم

دیدیم … سی وهفتم عربی قوله تعالی قرآنا عربیا چه این زبان افصح زبانها است و گویند اهل بهشت
بدین زبان تکلم خواهند نمود …
آن خواهد بود سی وهشتم عروة الوثقی … قوله تعالی فقد استمسک بالعروة الوثقی سی ونهم فصل یعنی جدا
حق و باطل … قوله تعالی انه لقول فصل … مفاتح الغیب …
… چهلم قصص الحق قوله تعالی ان هذا لهو القصص الحق چهل ویکم قیم یعنی
… قوله تعالی قیما لینذر بأسا چهل ودوم کلام قوله تعالی حتی یسمع کلام الله چهل وسیم کوثر …
… قوله تعالی انا اعطیناک
الکوثر چهل وچهارم کریم قوله تعالی انه لقرآن کریم چهل وپنجم مثانی … قوله تعالی
مثانی تقشعر …
…
… چهل وششم موعظه قوله تعالی قد جاءتکم موعظة چهل وهفتم
مفصل … قوله تعالی انزل الیکم الکتاب مفصلا چهل وهشتم مکنون … قوله تعالی
فی کتاب مکنون … چهل ونهم منادی …
… پنجاهم مهیمن … قوله تعالی ومهیمنا علیه
پنجاه ویکم مصدق … قوله تعالی مصدق
لما بین یدیه پنجاه ودوم مجید … قوله تعالی بل هو قرآن مجید پنجاه وسیم مبین یعنی
… قوله تعالی قرآن مبین پنجاه وچهارم مبارک … قوله تعالی کتاب انزلناه …
پنجاه وپنجم متشابه … قوله تعالی متشابها پنجاه وششم نجوم …
… قوله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم پنجاه وهفتم نعمة … وما بنعمة ربک فحدث پنجاه وهشتم نور قوله تعالی
واتبعوا النور الذی انزل معه … پنجاه ونهم نبأ …
… شصتم وحی … قوله تعالی قل انما انذرکم بالوحی …
… شصت ویکم هدی … نظم
… شصت ودوم مصدق قوله تعالی ولکن تصدیق
الذی بین یدیه شصت وسیم صحف مطهرة قوله تعالی یتلوا صحفا مطهرة شصت وچهارم حجة بالغة …
… قوله تعالی قل فلله الحجة البالغة شصت وپنجم قول …
… الذین یستمعون القول شصت وششم قسم قوله تعالی وانه لقسم لو تعلمون عظیم …
… اول افضل … القرآن افضل کل شیء دون الله دوم جوامع الکلم …
جوامع الکلم سیم شافع … چهارم مشفع … پنجم ماحل
… ششم مصدق …

هفتم متین قوله القرآن حبل المتین یعنی رشته استوار محکم که منقطع نگردد هشتم مأدبه یعنی محل اجتماع اداب نهم عصمت یعنی
عاصم و نگاه دارنده است کسی را که چنگ بدو زنند دهم منجاة یعنی محل نجات و بعضی بجای منجات نجات گفته اند و هر دو یک معنی
دارد یازدهم ثقل یعنی گران بها و عظیم الشان بحسب قدر و قیمت بحسب قوله انی تارک فیکم الثقلین دوازدهم
سبب یعنی ریسمان و وسیله هر چیزی قوله القرآن سبب طرفه بید الله عز و جل و طرفه بایدیکم نظم قرآن یعنی کلامی که
زیبا بیایست کفیمت راست و آنچه مذکور شد از اسامی قرآن بر وجه اجمال بود و افت آنکه الله تعالی در نزد ذکر هر یک مصلحتی
گفته شد و اکثر آنچه در بین جزا آمد مذکور شد در جواهر التفسیر نقل شده است باب سیوم در ذکر مدت نزول قرآن
در کافی و فقیه از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که نزول توریه در ششم ماه مبارک رمضان و نزول انجیل در [illegible]
دوازده روز از ماه مذکور و نزول زبور در شب هیجدهم از ماه مذکور و نزول قرآن در شب قدر از ماه مذکور بود و در کافی
از حفص بن غیاث منقولست که گفت از آنحضرت سوال کردم از قول خدا که فرموده است ماه رمضان آنچنان ماهیست که نازل
شده است در آن قرآن و حال آنکه مدت نزول آن بیست سال بود پس آنحضرت فرمود که قرآن بالتمام والکمال یکدفعه در ماه
رمضان بسوی بیت المعمور آمد پس نازل شد در مدت بیست سال پس فرمود که رسول خدا گفت که نازل شد صحف ابراهیم
در شب اول ماه رمضان و نازل شد توریه در ششم آن و نازل شد انجیل در سیزدهم و نازل شد زبور در هیجدهم و نازل
شد قرآن در شب بیست و سیم آن انتهی الحدیث و از مجموع این دو حدیث باید که ظاهر شد که شب قدر شب بیست و سیم
ماه رمضانست لا غیر بدانکه در باب نزول قرآن مجید و فرقان حمید میان اهل العلم اختلافی هست و چنانچه احادیث
مذکوره و اخبار دیگر بر طبق آیه انا انزلناه فی لیلة القدر و آیه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها
یفرق کل امر حکیم دلالت بر نزول آن در لیلة القدر میکند همچنین از بعضی آیات و احادیث دیگر و شان نزول اکثر
آیات و سور دلالت و صراحت تمام تمام هست بر اینکه نزول آن بحسب مقام مصلحت اوقات و ایام در مدت بیست سال
ما بین بعثت و وفات رسول خدا بوده است بنابرین اشکالی وارد آید و در باب دفع اشکال اقاویل بسیار وارد است
بعضی بر آنند که در شب قدر از لوح محفوظ بلوح محو و اثبات آمد بعد از آن در مدت مذکوره تدریجا نزول اجلال فرمود
و از ابن عباس روایت شده که تمام قرآن در شب قدر باسمان دنیا آمد و بعد از آن در مدت مذکوره نزول یافت
و ابن بابویه گوید اول نزد یکجا بلوح محو و اثبات بعد از آن آسمان دنیا است و مؤید قول این مذکور است حدیث
حفص بن غیاث که در صدر ما بیان کرده شد لیکن در آنجا بیت المعمور گفته و آن در آسمان چهارم و پنجم است مگر آنکه
گوییم چون از پنجم و چهارم گذشته باسمان دنیا رسید لهذا توان گفت که به بیت المعمور آمده و تخصیص [illegible]
نکند قولی دیگر آنکه در هر سال از جمله قرآن آنچه در وقایع آن سال احتیاج بوده در شب قدر بر آنحضرت جمله واحده آمدی
و در عرض سال بتدریج بار دیگر بحسب نزول ما یحتاج الیه است و در وصایای آورده که یعنی تمام قرآن در لیلة القدر بر آنحضرت
آمد چنانچه نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین شاهد است یعنی بواسطه بود و بعد از آن از نطق
بظاهر بانرشی جاری شده باشد بعد از الفاظ آن که جبرئیل تازه بتازه آورده باشد و این قول اقوی است و صدق
آن از مدارج حقیقت هویدا فلا جرم مراد از بیت المعمور لوح محفوظ و آسمان دنیا همچنانچه دل و لوح سینه آنحضرت
تواند بود چه که در لوح محفوظ را تعبیر از آن بعلوم مخزونه در سینه پیغمبر و امام میکنند چنانچه کعبه و بیت الحرام را تعبیر از ظرف

دل

دل بیکند قراءت هر که پاس حرم کعبه دل میدارد سعی او از ره معنی بصفا می افتد والله الموفق والمعین حزب یازدهم
در بیان استعاذه از شر شیطان رجیم بذات جلی الصفات سنی البرکات پروردگار رحمن رحیم بدانکه بعضی از علماء اعلام
و عرفاء کلام استعاذه را در حین شروع در تلاوت سنت موکده میدانند و گفته اند که امر در آیه مبارکه فاستعذ بالله امر
باستحباب است و جمعی دیگر امر بوجوب میدانند علی ای القولین گفتن کلمه استعاذه مر قاری را امریست ضروری چه مادام که زمین
سینه بی کینه خود را از خار و خاشاک دشمن دیرینه خود پاک و پاکیزه نسازد نمیتواند که تخم محبت دوست حقیقی را در آنجا
بکارد و از آب زلال الاء و نعماء خود آبیاری کند چنانچه کلمه طیبه لا اله الا الله بر معنی استغفار تمام دارد و مادام که
پیشگاه دل را از ماسوا بجاروب نفی خدایان باطل و آلهه غلط نرفت و در و [illegible] چراغ الا الله که کلمه اثبات واجب الوجود است
در عرصه دل نمیتوانی افروخت و حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه اراده تلاوت قرآن کنی پس پناه بر به پروردگار
خود از شیطان رجیم بدرستی که نیست مر او را تسلطی بر آنکسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگار خود توکل کرده اند
بدرستی که غلبه او بر کسانیست که پیروی او میکنند و بر آنانیست که ایمان بوی آورده اند و در تفسیر قرطبی آورده که نزد اکثر آنست که استعاذه
بر حضرت ختمی پناه صلعم واجب بوده تنها و امت بعد استحبابا اقتدا نموده اند و استعاذه را در نماز خواه جهری و خواه اخفاتی
التزام آهسته گفتن شرطست و در غیر نماز میان علماء قراءت سه قول است بعضی گویند قطعا باید باز استعاذه از آیات قرآنیه
و احترام آیات نسبت باستعاذه اخفاء و آن ضروریست و بعضی گویند که استعاذه شعار قرآن و علامت قاری و باعث دفع
دشمنان صوری و معنوی است لهذا بلند گفتن اولی باشد چه بشنود و شان از شنیدن آن منزجر و دور میشوند دشمنان از
دفع آن کور میگردد و بعضی بتفصیل قایلند که اگر قاری در حین قراءت تنها باشد آهسته میگوید و اگر در حضور دیگری
باشد بلند میگوید تا ایشان بفهمند که او قصد قراءت دارد و خود را مهیای شنیدن کنند و این قول بجز است بر تقدیر وقف
در آخر آن ضروریست چه استبانت از اصل آیه قرآنی واجبست و در باب تعیین لفظ استعاذه میان علماء قراءت خلافی هست
آنچه در مجمع البیان از ابن کثیر و عاصم و ابو عمرو روایت کرده اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است و نافع و ابن عامر و کسائی
ان الله هو السمیع العلیم را بر آن اضافه نموده اند بنا بر آنکه در قرآن حمزه گوید نستعیذ بالله من الشیطان الرجیم چه در کلام
مجید امر بلفظ باب استفعال شده و ابو حاتم گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و در طرق عامه چهارده روایت در باب لفظ
استعاذه واقع شده که نقل آنها بطول می انجامد و جماعتی مالکی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام روایت کرده اند که اعوذ بالله
العلیم من الشیطان الرجیم و بکلام اشعاری بوده باشد بر اینکه بغیر از عظمت و کبریای باری تعالی دیگری دفع فتنه
شیطان نمیتواند کرد و مختار من الفاظ استعاذه این کلام است که استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
چه این عبارت مستجمع مضمون هر دو آیه است از لفظ فاستعذ و مشتمل شدن آن بلفظ انه سمیع علیم و مؤید اینست آنچه از
ابن عباس روایت کرده اند که ابتدا وحی بر آنحضرت چنین بود که جبرئیل گفت یا محمد استعذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم ثم قل بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق و در کتاب [illegible] روایت نموده [illegible] کلام
معنی آنچه مشهور است اینست که اعوذ یعنی پناه میبرم و متمسک میشوم و [illegible] و دخیل میشوم بالله بمعبودی که ذات اقدس
او وجود مقدس او جامع جمیع کمالاتست بر وجه استحقاق چه رو گردانیدن [illegible] مطلق که گریزگاه ضعفا و منتهای مطلب عطا
من الشیطان از شر دیو پلید فریب دهنده گمراه کننده از انواع کرم شطن بمعنی دوری و بقول بعضی بمعنی هلاکت آمده

یعنی دور از رحمت یزدانی و هلاک گردیده شده از نعمت جاودانی الرجیم رانده شده از درگاه [illegible] لعن و تبری یا از طبقات آسمان
در حین استراق سمع بشهاب ثاقب یا از حوالی بهشت بسبب وسوسه آدم چنانچه تمام تر بیاید ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و در کتاب
معانی الاخبار از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که معنی رجیم سنگسار کرده شده است بلعن و دشنام و ترکرد [illegible] شده است از هر [illegible]
و مذکور نمیکند او را هیچ مومنی مگر آنکه لعن میکند بر او و بدرستی که در علم سابق خدا گذشته است آنکه در حین خروج قائم علیه السلام
نماند هیچ مومنی در زمان او مگر آنکه او را سنگسار میکند بسنگ چنانچه پیشتر بلعن بوده و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
از امیر المومنین علیه السلام منقولست که فرمود اعوذ یعنی در پناه میکنم خود را بسبب [illegible] کاری خدائی شنوا مر گفتگوی خوبان و بدان و عالم
مسموعات را از پنهان و آشکار آن خدائی دانا مر افعال خوبان و بدان را و آنچه را که بوده و هست و خواهد بود و آنچه را که نخواهد
بود و اگر باشد چگونه خواهد بود در جواهر آورده که حق سبحانه شیطان را در قرآن مجید بهفتاد نام و صفتی قبیح یاد نموده مثل غرور
دعوی و وسواس و خناس و غیره آیا سبب اختیار کردن لفظ شیطان در حین استعاذه چیست جواب گوییم که این اسم اقبح
اسامی است چه بقول بعضی از شیط ماخوذ است که بمعنی تمرد و طغیان و خبث است که ترجمه آن ناپاک و بی باک باشد و عرب
سرکش را شیطان گویند پس این وزن مبالغه است در صفت شیطنت و این بدترین صفات است و از اینجا معلوم میشود که
حکمت در ایراد این اسم تنبیه است سالکان را از آنچه موجب دوری است و در حضرت قرب اجتناب نمایند تا مطلقا از صفت
شیطنت پاک شده مستحق قرب درگاه احدیت شوند و آنکه اکتفا باین اسم نموده و رجیم وارد یعنی آن ساخته اشعار است
بآنکه این بنده من ابلیس هزار هزار سال خدمت کرد بیک نافرمانی رانده درگاه شد تو با حذر باش و بغرهای او کار مکن
که اگر لحظه ای باشی ترا نیز مثل خود سازد این بود کلام [illegible] که در باب احوال الشیطان و وجود باطل و استعاذه از و
چند شبهه کرده اند اول آنکه از سیاق احادیث بسیار ظاهر میشود که شیطان چندین هزار سال عبادت کرده حتی آنکه گفته اند که دو رکعت
نماز او در طول چهار هزار سال با تمام رسانیده دیگر بقرب عظیم بوده چنانچه اوصاف قریب مذکور شود ان شاء الله آیا
جهت که بیک نافرمانی تمام عبادات او را منظور نداشته و برانداختند و ملعون ازل و ابد شد و این خلاف عدالت است
با وجود آنکه سیئات محو حسنات نمیکنند و بموجب من جاء بالحسنة فله عشر امثالها تا آخر آیه جواب یعنی بچند وجه
مجمل اطلاق میشود اول آنکه نافرمانی آن ملعون و اراده او بوضعی بود که اگر ابد الاباد زندگانی کند همیشه نافرمان فرمان الهی
باشد و بنا بر انما الاعمال بالنیات چون در خاطر داشت که هرگز اطاعت نکند او را ل و چنین شد و بمضمون حدیث
وارد شده است در باب مخلد بودن کفار [illegible] و [illegible] نوع دوم آنکه نافرمانی او بر سبیل عناد و مکابره بود
چنانچه در جواب حق تعالی گفته است لم اکن لاسجد لبشر خلقته من طین و کسی که در صدد معانده با پروردگار خود در آید
علامت آنست که گویا هرگز اعتقاد ثابت راسخ نداشته پس آن عبادات خود را هرگز برای خدا نکرده بلکه برای مطالب چند
بجا آورده و چنین عبادتی بموجب انما یتقبل الله من المتقین [illegible] ندارد چه عبادتی که قبول باشد بر وجهی
بجا آورده میشود که خدا میفرماید نه بوضعی که دلخواه بنده باشد سیم آنکه این نافرمانی او از راه تحقیر حضرت آدم بود چنانچه
گفت خلقته من طین و استخفاف آنحضرت باعث استخفاف خالق و آن انواری که در صلب آنحضرت بود از سایر انبیا و حجج علیهم السلام
است و کسی که مستخف بحضرت پروردگار خود باشد البته مردود ازل و ابد است و هر کس چیزی از فرایض و نوافل را از راه استخفاف
ترک کند در حکم شیطان داخل است چهارم آنکه ترک سجده آن ملعون از راه عجب و تکبر بود چنانچه حق تعالی یاد کرده استکبر

و کان من الکافرین و کبریا و عزت مخصوص حضرت پاک باری تعالی است و کسی را نمیرسد که با او در ملک و تکبر منازعه کند و کسی
که تکبر غالب شود او را شریک خدا کرده است و کسی که مشرک باشد اگر صد هزار هزار سال عبادت کرده باشد همگی حبط میشود زیرا که شرک
مشعر است بر عدم یقین بوحدانیت خدا و تمام عبادتها لغو نموده است که و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک
لئن اشرکت لیحبطن عملک پنجم آنکه سجده نکردن او باعث عنادی شد میان او و آدم علیه السلام و این عناد سرایت کرد با اولاد او
و تا قیام قیامت هر کفر و فتنه و فساد که میشود ثمره آنست و اگر و بنا ابد الاباد هر باشد هر آینه این فتنه و آشوب خواهد بود
ششم آنکه این معنی و [illegible] منافات بعدالت خواهد داشت که جزای عمل کسی را مطلقا باو نرسانند و [illegible] حضرت و حال آنکه
جزای عملهای نیک شیطان را حسب الاختیار خودش باو دادند چنانچه خود سوال نمود که رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال انک
من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم شبهه دوم آنکه خداوند عالم قادر بوده که شیطان را دفع کند و نگذارد که مردم را وسوسه
کند آیا مصلحت چه باشد که او را بر فرزندان آدم دست داده چنانچه فرموده است که و استفزز من استطعت منهم بصوتک
و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و با وجود این تعبیر [illegible]
کند وعده با آتش و مواخذه عظیم کرده از برای این شبهه جوابهای شافی و الحق در کتب احادیث بسیار است خلاصه آنکه
چون دنیا دار تکلیف است و حق تعالی انسان را فاعل مختار کرده و آلات و ادوات و قوت و استعداد فعل و ترک هر یک
از خیر و شر بوی داده و او را مستقل در اراده نموده و چنانچه نفس انسانی را داده نفس [illegible] بوی کرامت کرده و بموجب
و هدیناه النجدین و انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا بارسال رسل و انزال کتب راه خیر و شر را
بوی نموده و عقل که میزان اینها است نیز بوی شفقت کرده و با وجود اینها تفضل خود را شامل حال او متوجه احوال همگی
ساخته و چنین خالقی که دعوت کننده بسوی ضلالت و هدایت بسوی [illegible] انسان نیز مثل ملک
دائما باکتساب حسنات باشد و استعدادات امور مستقیم بدون داعی و قایدی قوت [illegible] آدمی فاعل مختار
و عامل امور زشت تواند بود پس وجود آن ملعون نیز از جمله آلات و ادوات باشد که بوساطت آنها افعال از فاعل مختار
ناشی شود و چنانچه حق تعالی خبر از خیر و [illegible] اختیار آن با بنده است باراده آن بنده
[illegible] آدمی [illegible] ناحق کند [illegible] لازم می آید که باید پیروی شیطان کند و آنرا
[illegible] نماید [illegible] افعال او را عبرت ساخته از نافرمانی الهی اجتناب نموده آن عبرت را التفات
بر داری بر [illegible] کار خود نماید و اگر کسی گوید که بنا بر این لازم آید که وجود شیطان مزدور باشد جواب گوییم که از کجا لازم
آید که خلقت او محض از برای این معنی باشد بلکه حق سبحانه و تعالی او را بجهت مصلحتهای دیگر خلق کرده که عقل از آنها
نا درایست و آنچه گفته شد علاوه امور تکلیفات است و از وجود محض مجبول لازم می آید که فرمان بردار او مردم را
[illegible] باشد بلکه فرمان بردار مردم او را از راه شهوات و تسویلات نفسانی بعلاوه اوست و در مقابل آن امر
و تثبیت بر هدایت هست چنانچه حق تعالی فرموده که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من
الغاوین شبهه سیم آنکه بعضی آیات و احادیث مذکور است که در وقت قرائت قاری شیطان از قاری قرآن میگریزد پس
در حین قرائت چه احتیاج باستعاذه باشد جواب بچند نحو گفته اند اول آنکه از هر قاری نمیگریزد بلکه از قاری که بآنچه
میخواند عمل کند میگریزد دوم آنکه اگر گریزد بنا بر آثار اغوا و حیلهای او در دلهای مردم [illegible] که تاثیر میکند مثل دفع

وافترا و حسد و حرص و غیر ذلک پس استعاذه از تقیه اعمال تشبیه او باشد **سیم** آنکه هرگاه قاری بشرایط قراءت تلاوت کند
شیطان از وی میگریزد و از جمله شرایط آن یکی استعاذه است پس هرگاه استعاذه نکند نمیگریزد **شبهه چهارم** آنکه استعاذه
اظهار ترس و التجا است بغیر خدا و این معنی از راه بندگی دور است جواب آنکه استعاذه و تبری از دشمنان اظهار و اشعار دوستی
و یک جهتی است با دوست و شعار است بر آنکه اگر دوست پناه ندهد ممکن که ضرر بجا عظیم از دشمن متصور باشد **شبهه پنجم**
آنکه حق سبحانه و تعالی حبایل و خدعه‌های شیطان را آنچه در قرآن ذکر کرده بجاه و شش و نه است مثل تسویل و اغوا و
القا و فتنه و وسوسه و بغض کاذبه و مس و غیر ذلک و در مقام استعاذه هیچیک از آنها را ذکر نکرده جواب آنکه ذکر
اوصاف او باعث پناه بردن بنده است بخدا از هر یکی آنها و ذکر یکی از اوصاف شیطان را در استعاذه مذکور نساخت
هر آینه ناچار قاری از همان صفت بخصوص پناه برد نه از غیر آن **شبهه ششم** آنکه حق تعالی شیطان را بچند نام در
قرآن یاد کرده مثل وسواس و خناس و غوی و غیر آن چنانچه گذشت چرا در محل استعاذه بلفظ شیطان اکتفا نموده
جواب آنکه چون در استعاذه از نامهای حق تعالی الله مذکور است و آن بحسب اسما اسم جامع جمیع کمالات است باید
که در مقابل آن خبیث‌ترین اسمای آن ملعون ذکر شود که آن نیز جامع جمیع نقایص باشد و آن لفظ شیطان است که
از شطن مأخوذ و اقبح و مستلزم ابعاد و بیگانگیست یعنی دور از رحمت خدا و شقاوت هر موجودی لهذا آن را مرفوع ساخته است
بلفظ رجیم **شبهه هفتم** آنکه چرا از جمله اسمای خود لفظ الله را در استعاذه ذکر فرموده است او در مقابل نام پلید شیطان
جواب آنکه در شبهه سابق گفته شد و از برای آنکه استعاذه در مبالغه باشد در نهایت خباثت شیطان چه عادة الله چنین
جاری است که هر چیزی را با ضد آن ذکر میکند مثل رحمت و غضب و غیر ذلک چنانچه در معنی مثانی مذکور شد و اشاره
بر آنکه هرگاه بسبب طغیان و بدبختی و شقاوت شیطان و نابعادش برا و لوا الالباب ظاهر باشد که ناچار مرتبه است از آنجا
بمصداق حدیث شریف تُعرَفُ الأشیاءُ بأضدادها قدری معرفة الله حاصل میشود جواب دیگر آنکه چون در میان اسماء
نام هیچ یکی نیست که در قدرت و قوت و جامعیت کمالات مثل الله باشد چه آنها دال بر صفات اند و این دال بر ذات پس
سبب زیادتی اعتماد و توکل قاری بنا در دفع شیطان رجیم بهم رسد و حیثیت قاری قوی شود بآن توکل و اکتفا بذات
خدا نماید در خلاصی از شر آن ملعون جواب دیگر آنکه لفظ جلاله دلالت میکند بر هر یکی اسما ولیکن دیگری از اسما دلالت
بر آن نمیکند **شبهه هشتم** آنکه حق سبحانه و تعالی جمعی از ملائکه را مستحفظ بر بندگان خود کرده است و دور ساختن اعمال
ایشان و دفع اغوای و منع شیطان پس مناسب آن بود که بنده خدا در استعاذه پناه بملائکه برد و بیرون کردن خود را
در معرض برابری با شیطان بنا و در جواب آنکه حق تعالی مهربان‌تر است از ملائکه بر بندگان خود [illegible] که بلا شفقت
خود متوجه کار رهائی ایشانست و بمجرد آمدن که بنده او هرگز متوجه غیر او شود در هیچ باب تا آنکه بندگان نیز که
خدا را یکی میدانند کذا رفند و خود متوجه شوند و بکسی ملتجی نگردند چنانچه حضرت ابرهیم در وقت منجنیق بجبرئیل
التجا نبرد و عادت بندگان خاص نیز این است و بملائکه چون فعل شیطان دور کردن بنی آدم است از راه حق
و مشغول ساختن ایشانست بمناهی و ملاهی و غفلت از تدبیر کار خود لهذا امر باستعاذه شد بنا بر این خلاف
مراد است که در حین استعاذه [illegible] قصد نماید که پناه میبرم بخدا از هر چیزی که مرا مشغول از غیر خدا میسازد و قایم مقام
شیطان میتواند بود در اضلال این چه از شیاطین انس و چه از شیاطین جن و چه از شهوات نفس اماره و جز آنچه

نفس اماره با آدمی میکند از مشتهیات زیاده بر آن چیزیست که شیطان میکند و مؤید اینست حدیث شریف نبوی که فرموده اَعدی عدوک
نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن‌ترین دشمنان تو نفس اماره تو است که واقع است در میان دو پهلوی تو سابقاً بعضی از پیغمبران
و ائمه علیهم السلام ابراء شیطان را نسبت بنفس نفیس خود داده اند و حال آنکه بعضی حتی قبل از بعثت ظاهر شد که شیطان را بر
ایشان دستی نیست پس منظور ایشان از شیطان عوارض بشریت است چه ایشان نیز از جمله بشر بوده و بشر از حالات
بشریت عاری نمیشود که گاهی در طرف قدس و گاهی در طرف نفس و لهذا جناب نبوت مآب فرموده اند که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب و گاهی بعایشه میفرموده اند که کلمینی یا حمیرا تا مردم ظاهر شود که پیغمبر و امام از جمله ملائکه نیستند و بشریت ایشان
بسط بر ندارد بلکه چنانچه مناسب خالق و مخلوق نا[illegible] بجناب احدیت از سبب اقبال فیض علوم و معارف
کشیدن بر ایشان شده بسبب عنایات خلایق با مردم التبری شده باشد و معارف حضرت ایشان رسالت شده بیرون از حالت
تقدس فیضهای عظیم رو داده و صور غیبیات نهانخانه ملکوت بر مرآت دل ایشان جلوه گر شده یعنی اهل کمال از حالت
مشغول بخالق بخلق بگردیدند لهذا گاهی نفس ایشان بالطبع تنزل نموده متوجه عالم کون و فساد میگرده و از آن فیوضات
و تجلیات قدری ممنوع میشوند این حالت را تعبیر از شیطان نموده باستعاذه مشغول میشوند چون حضرت نوح ع که گفت
رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ و ابرهیم ع گفت که أَعُوذُ بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ مِن شَرِّ مَا عَصَاهُ
فَأَدَّاكَ و یوسف ع گفت مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي و موسی گفت إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم أَن تَرْجُمُونِ و یوشع ع گفت فَإِنِّي نَسِيتُ
الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ و مادر مریم گفت إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و مریم ع گفت
إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا و حضرت مقتدی نبوی ع گفت رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ و این همه ولی نفس انسانی را شباهتی تمام بشیطان هست آنها که غیر انبیا و ائمه اند باید که تدبیر نمایند
نفس اماره خود را چنانکه نفس است که معصومین از شر آن پناه بخدا برده اند چه جای کسی که در سلک معصومین منتظم باشد
چنین نفسی مطلق باشد و بخدا استعاذه بجوید چنانچه بعضی از عرفا گفته اند نفس را همچند راهست و هر یکی از گرا
عرش تا تحت الثری و صاحب جامع التفسیر در این معنی بیت ابیات لطیفه بنظم در آورده چه خوش میگوید تا عنان در نفس
کو تربیت بلکه اعوذت اعوذ بالله بیت بلکه آن جز صاحب عرفان نیست لا اعوذ بالشیطان گاه گوئی اعوذ و گاه لا حول
لیک [illegible] سوی جوی شد و لب بر آید بر زبانت اعوذ میخواند طرفه حالی که دزد بیکانه کشته همراه صاحب خانه
میکند همی او زغان و نفیر در صبر مکر و مکر کرد زود مکیر **خزانه دوازدهم** در بیان افتتاح کردن کارها
بتسمیه و تحمید و صلوات و فضیلت این کلمات متبرکات و ثواب گوینده و آداب گفتن آنها و اسراری که در آنها نهفته
ابواب آن سلامت **باب اول** در ذکر بسم الله فاتح گنجینه سر قدیم بسم الله الرحمن الرحیم مطلع دیباچه بسط کلام
رایت فتح آیت هر خاص و عام زینت تفسیر کتاب مبین سر خط آزادی اهل یقین عرصه جلال کر طاوس قدس شمع فروزنده
فانوس قدس کشتی کشتی شاهد علم ابد زاد جد طالع کفوا احد مخزن اسرار خفی و جلی معدن اخبار نبی و ولی نیو[illegible]
و فتریم و البید صاعد طرمین و بو بلید عود و معرز طلحه و قه محیط از کرش قطره تیغ زبان دم زند از کرام
تجدد ل شکند از فکر او بامع بطاق زبر جد عون صانع این قالی زنگار کون دور فلک ازنا صنع او گرد شوخ
جرم و بود از شوق شمه ازو شمسی آن درشاقی مهر و مه از یار آن گعبتین داده بهر کس خرد و کوش و هوش داده بما زهی از دکو

ودر نسخه دیگر است فصل دوازدهم

لوح دل از نام تو زیور کرفت هیچ خطی شکر کو بوذ کرفت شوق تو پیرایه دلهای پاک نور تو فایق شد تا خاک چونکه تو دادی رقم
بسته مرادرو وجهان جز تو کس آنچه زما رفت زسهو وصواب فاغفر لنا یوم یقوم الحساب بدانکه ابتداء هر کاری بذکر بسم الله
الرحمن الرحیم وحمد خدا وصلوات بر محمد مصطفی و آل طیبین او باعث مزید خیر وبرکت ودولت ابدیست واین سخن بعضی کلمات
واذکارات وانطق خاص روایت واقع شده است که هر امری که ابتداء دران به بسم الله والحمد لله وصلوات نشود هر آینه آن
امر ابتر وناتمام میماند ودر کافی از حضرت باقر ع مرویست که فرموده اول هر کتابی که از آسمان نازل شد بسم الله الرحمن الرحیم
وهرگاه بخوانی آنرا ابتدا [illegible] ترا از ما بین زمین وآسمان واز حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرموده دزدیده اند یعنی
شیطان ملعون کرامی ترین آیه را از کتاب خدا که آن بسم الله الرحمن الرحیم است [illegible] آوردن آن در وقت شروع هر امری
بزرگ وکوچک تا آنکه مبارک باشد و ایضا [illegible] از حضرت صادق ع روایت است که وامگذار بسم الله الرحمن الرحیم را
اگرچه بعد از انقضاء [illegible] ازشروع دران شعر بوده باشد ودر تفسیر امام ع از آنحضرت منقولست که هرکه از شیعیان
ما ترک کند آنرا مبتلا کرد اند او را خدا بمکروهی تا آنکه آگاه سازد او را بر شکر وثنای خود وببرد از او اثر تقصیر او [illegible]
ودر مجمع البیان از حضرت امام رضا ع منقولست که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکترست باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی
آن ودر [illegible] از ائمه هدی ع مرویست که هرکس در وقت وضو ساختن بسم الله الرحمن الرحیم بگوید پاک میشود از کناه جمیع
اعضای او از سرتا قدم واگر این کلمه را در آن وقت نگوید ووضو بسازد پاک نمیشود الا اعضای او مگر اعضای که شسته
یا مسح کشیده است وابن عباس از رسول خدا ص روایت نموده که هرگاه معلم بطفلی تعلیم دهد بسم الله الرحمن الرحیم را پس
طفل بگوید آنرا بنویسد خدا آزادی از آتش برای طفل وپدر ومادرش ومعلم واز عکرمه مرویست که گفت حق سبحانه
وحی فرستاد بسوی بعضی از پیغمبرانش که هرکس بیاید روز قیامت ودر نامه عملش هشتصد بار بسمله باشد در حالتی که ایمان
داشته باشد آزاد کنم او را از آتش وداخل کنم او را به بهشت واز رسول خدا ص مرویست که هرکه نیکو بنویسد بسمله را بجهت
تعظیم خدا بیامرزد خدا او را واز حضرت صادق ع مرویست که فرموده چه میشود این شیطان ملعون را خدا ضایع کند ایشانرا
که قصد انداختن عظیم ترین آیه از کتاب خدا نموده اند وکمان [illegible] کرده اند که ظاهر کردن آن بدعتست وآن بسم الله
الرحمن الرحیم است ودر مجمع البیان از ابن مسعود روایت شده است که هرکه خواهد اینکه نجات دهد او را خدا از زبانیه نوزده
که نوزده ملک‌اند بخواند بسم الله الرحمن الرحیم را که آن نوزده حرفست تا بگرداند خدا باز او هر حرفی از این آیه سپری از یکی از
ایشان وبعضی از علما گفته اند چون مدت شب وروز بیست وچهار ساعتست وپنج ساعت را بجهت پنج وقت نماز
معاف داشته از بنده محاسبه آنرا نمیخواهند ونوزده ساعت دیگر را محاسبه میخواهند هر حرفی از حروف نوزده کانه بسمله
کفاره گناه یکساعت است از ساعات شبانروزی وبعضی گویند که گناهان بچهار قسم است گناهان شب وگناهان
روز وگناهان پنهان وگناهان آشکار وبسمله چهار کلمه است هر یک از کلمات کفاره یک نوع از گناهانست ومرویست
که روزی رسول خدا ص از قبرستانی میگذشت با اصحاب خود بسیار تعجیل رفت ودر حین مراجعت خواستند که [illegible] تعجیل
کنند فرمود که باشید پرسیدند که سبب تعجیل در رفتن وتانی در برگشتن چه بود فرمود که یکی ازمرده کانرا عذاب میکردند الحال
او را بخشیدند پرسیدند که سبب بخشش چه بود یا رسول الله فرمود که طفلی داشت بمکتب معلم رو او تعلیم بسم الله الرحمن الرحیم
داد خداوند عالم خطاب کرد بدان فرشتگان که دست از عذاب بندهٔ بدارید وانصاف نیست که طفل او این کلمه بگوید من عذاب

کنم

کنم اورا ودر تفسیر [illegible] آورده که اول چیزی که حسب الفرمان ملک سبحان قلم [illegible] رقم بر صفحه لوح محفوظ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
بود وچون مبدا کلام قلم نام ملک علام بود لهذا افتتاح کلام [illegible] بدان شد فصل بدانکه موافق احادیث بسیاری ظاهر [illegible]
که این کلام بهجت فرجام بهترین اذکار واوراد است واسم اعظم نیز دران مندرج وگفته‌اند آیه رحمتست لهذا اول هر سوره واقع
آیه بوده که بتلاوت او مستوفق برحمت شامله او باشد الا در سوره توبه که ذکر آن نشده است چه آن سوره از روی غضب بکفار مکه
نازل شده بانکه عنوان آن بطغرای [illegible] این آیه مبارکه مزین نباشد ودر جواهر التفسیر آورده که چون در اول سوره توبه لفظ
برائت [illegible] مناسب نبود که این آیه مبارکه که مشتمل است بر اسم عظیم الشان بر لفظ براءت که بمعنی بیزاری است وصل شود
بعضی [illegible] آیه السیف درین سوره است وآن دلالت بر عدم امان میکند وبسمله [illegible] امانست پس مناسب نبود که این دو
در یک سوره جمع شود وکفعمی آورده که بعضی از علما گفته‌اند که در حین ذبح نباید گفت بسم الله الرحمن الرحیم بلکه گفته شود
بسم الله والله اکبر زیرا که آن حالت قطع است ورحمن ورحیم آیه رقت ورحمت [illegible] باشد قطعی با رقت ومنافی با رحمت
نوح ع گفت با اصحابش که بسم الله مجریها ومرسیها ونگفت بسم الله الرحمن الرحیم زیرا که این دو اسم بزرگوار از رحمت بود ودر قصه
نوح ع هلاکت قوم بود وهلاکت با رحمت مناسبت ندارد بخلاف قصه سلیمان ع که در آن هدایت بلقیس واصحابش بود وهدایت
نباشد مگر برحمت بدین سبب در نامه اش نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم واز جمله [illegible] این آیه یکی آنکه جمیع نوزده حرفست [illegible]
نورانی [illegible] است ویک حرف ظلمانی وآن یک حرف [illegible] با که در اول آمده [illegible]
[illegible] است که در اول اسم بوده بدرج رفته وآن نیز نورانی است ولهذا بعضی [illegible] گفته‌اند که در وقت نوشتن [illegible]
الف بنویسند تا دلالت بر حذف الف کند ودر واقع شدن یک حرف ظلمانی در اول این آیه اشعار است بانکه [illegible]
[illegible]
[illegible] از مکاره [illegible] اول [illegible]
[illegible] ودر جواهر التفسیر [illegible] نقل نموده که هر حرفی از بسمله
[illegible] نقطه کوکبی است از آسمان هدایت تابان شده وهر حرفی
برکتیست [illegible]
[illegible] بروج وسیارات [illegible] بامر خالق قدیر [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] ابواب جنات [illegible]
[illegible]
[illegible]
برکات معانی شریعت ومواهب طریقت ومعارف حقیقت [illegible]
بلوایح ولایت ولوازم [illegible] ولوامع ظاهریت ولطایف باطنیت [illegible]
[illegible] آشکار ساخته [illegible]
[illegible] روشن است ودوبار تکرار کرده برای [illegible]
[illegible]

ناجی نقوش کرشمه ابروی عنایت هلال نوال جاودانی را انا فتح اقبال ابدی در مرتبه طلوع رسانیده و منادی یا ایها الذین آمنوا بندای جان افزا
و خطاب لرباستعمال محافل ادب را لبیکهای محبت شنوانیده اگر معتقدان عرصه افلاک و متوطنان سرا چه خاک هزار سال
بقدم عقل و علم بادیه طلب بیمایند به منزل معرفت جزوی از نصدهزار جزو از معانی مبانی آن نرسند عنقای عقل کل
اگر ده هزار سال طیران کند بال فکر هزار سال آنجا که پایه شرفت و اوج عزت اوست دیدن و در آن دو حیرانی بود مجال آوردن
کرجمله کلمات حسنا ستالة القلوب واغفر للکروب ساترة للعیوب مظهرة للغیوب یعنی کلامست که نوعی کمال التی بنا بندد
دلهای مجذوبان فیض کاملش زدایندهٔ غمهای بیکران استار رحمت بیکرانش پرده پوش عیبها واسرار حکمت الهی با یاتش
چهره گشای غیبها است شهباز همت بلند پرواز معنای هوای افضال مال اقبالش مرجع مجامد کل امر ذی بال بر وی اساس
دو ورصد هزار ابواب برکت این کلام است و سنام ناقه همت عارفان اسرار بلند بشد و لنا ابن سنام این بود کلام او و در کتاب
ینابیع آورده که حضرت رسول فرموده است که حق سبحانه و تعالی بسمله را اقلکم کرم بر جبین مبین عرش نوشت و انهار اربعه
آب و شیر و عسل و خمر که بیان تنزیل ازال در جنت هست یکی از چشمه میم بسم بیرون می آید و دیگری از دال این هاء الله و سیم از
میم الرحمن و چهارم از حلقه میم الرحیم و بر قوایم عرش بر یابک کرده از دستام ربانی جز مرحمت در واجب کل لاهوت بهمت
فیض می پرستند و بر قدم محبت اروقات عرش کذشته بیگانه تا از حلت بخشند و می آیند و بزرگی فرموده است که بسبب
حیات و منبع آن سمیم میم بسم واقع شده هم چه بقای موجودات و ظهور حیات ایشان جز برکت اسما و صفات نیست و
شیرکه مادهٔ تقویت و تربیت است از نهایی الله روان شده بجهت آنکه تربیت اطفال و جزوی که در مهد مهد وجود یتیم
جز بنظر الوهیت وجود نیکو و خمر که جامع شیفتگی جمال و جلال است از میم الرحمن جاری گشته چه رحمانیت او شامل هر ود
کیتی است و شهد و صافی که موجب شفای اسقام است از چشمه میم الرحیم ظهور نموده ودر بین عالم برین و شعات این منابع برواهل
بصیرت ظاهر است و خاصیت هر یک از این انهار اربعه برار باب معنی اظهر من الشمس کلام او و در کتاب بحر التعظیم
آورده که هر که بسم الله الرحمن الرحیم بسیار گوید او را هیبتی عظیم در دلهای اهل عالم از علویات و سفلیات پیدا شود
تا هم بنظر احترام در و نگرند و بعضی نقل کرده اند که از برای قضای حاجات و برآمدن مرادات دوازده هزار بار باید که آن
بر این وجه که چون هزار بار تمام شود دو رکعت نماز گذارد و حاجت خود بخواهد و باز مشغول خواندن شود تا هزار بار
دیگر تمام شود باز دو رکعت نماز کند و همچنین تا دوازده هزار بار تمام شود و در کتاب شمس المعارف آورده که هر که
بسم الله الرحمن الرحیم را ششصد و چهل بار بنویسد و با خود دارد هر جا معزز باشد و قلوب همه مردمان بجانب او
مایل گردد و در جواهر آورده کرده در باب هر یک از اسماء ثلثه شرح معنی چند منقول است از آنجمله در شرح اسماء الله نقل
نموده اند که هر که هر روز هزار بار بگوید یا الله صاحب یقین شود و گفتن یا رحمن بعد از هر نماز صد مرتبه فراموشی عقل
از دل ببرد و چون هر روز صد نوبت یا رحیم گوید مشفق و مهربان گردد و یا رحیم بمعنی گفت که حضرت البناء سر بر مراجعت تمام
جهات تعلیم داده که هر که را مهمی باشد و از تدبیر آن عاجز گردد باید که روز جمعه بعد از ادای نماز صبح بر وی مشغول گردد
و با حضور تمام این دو اسم را که خلاصه مقولات یعنی الله و رحمن را مطرب یقینا اکرار عاید تا نا غرب آفتاب بعد از آن
روی جمله نصر و حاجتی که دارد بخواهد و اگر چه این خواص با ینطریق ذکر شده در بیان علمای شعار طرف خاصیت حدیث
معتبری ندارد لیکن احادیث چند مؤید آنها نقل شده و از سیاق آیه مبارکه وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا پر حاصل

سبحانک یا ... الرحمن الرحیم ... لا اله الا انت الحی القیوم
... السموات والارض ...
... الا انت ... الانبیاء ... القلوب ...
... وان تعطینی ... فی الدارین ...

لفظ

ولالتی

ولالتی بعموم جمیع آن کرده است پس عمل کردن بابن معنا فی نا اصل شرع ندارد و جهت آنکه اکثر خواص آیات و اسامی بتجربه معلوم شده
و تاثیرات آنها با متحان در آمده و از اشعار حسنی زیاده بر آنچه گفته شده است منحصر است پس خاصیت هر یک که خود معلوم باشد
دیگر احتیاج به ذکر نصی و حدیثی ندارد چون آنحالت خواص آنها از قبیل خواص خوردن بعضی ادویه خواهد بود غایت ما فی الباب
آنکه هرگاه کسی آنها را بجهت یکی از این مقصود صوری بخواند و اثر آن ظاهر شود فایدهٔ خواندن او همین خواهد بود و با عتبار
اینکه مخصوص نصی از شارع متلقی نشده ثواب موعودی ندا شته باشد **فصل** و منظور از ایراد این فصل در بیان
مقام آنکه صدق قول حضرت باقر و صادق را توهم کرده و حدیث قبل گذشت که بسم الله الرحمن الرحیم بهترین آیات قرآنست و آنرا
شیطان ملاعین دزدیده اند یا بمعنی که از جمله آیات قرآن عبدالله اند با وجود آنکه آنچه در تعریف بسم الله گفته شد اکثر
از علمای ایشان است و خود معترفند باصناف آنچه ذکر کرده اند از فضایل آن و چون حق تعالی خواسته است که آنرا در
از فضل بسم الله الرحمن الرحیم و مدلول آنکه رحمت واسعه خداست در دنیا و آخرت محروم باشند لهذا کور دل گردیده
و با وجود اعتراف باین همه فضل اتفاق کرده اند که بسم الله در هر سوره از جمله آیات آن نیست سوای شافعی و اتباع او که
قایلند که بسمله آیتی است از سوره مبارکه حمد و هر سوره و لهذا در نمازهای جهریه بسمله را بجهر گویند بدلیل آنکه ما بین
دفتین کلام است و بعضی از علمای ایشان اعتقاد آنکه بسمله از جمله حمد است و لیکن از جمله سورهای دیگر نیست و بادجود
آنکه از حمد باشد در باب آنکه آیه تمام است یا جزو از آیه دیگر خلافست و بعضی دیگر از قدمای اصحاب شافعی نیز بسمله
در هر سوره با آیه ما بعدش یک آیه میدانند و احمد حنبل نیز بر این هست و تفصیل اقوال ایشان چنانچه بعض آن
در جواهر التفسیر مسطور است آنکه ابن مسیب و قتاده قایلند که بسمله آیتی از سوره مبارکه حمد است و بس و در سایر
سور برای فصل است و دلیل ایشان حدیثی است که از حضرت مقدس نبوی روایت کرده اند و اکثر محدثان ایشان
بر صحت آن رفته اند و حدیث ابن عباس را که گفت هرگاه بسم الله الرحمن الرحیم نازل میشد بر حضرت مقدس نبوی
آنحضرت میدانست که سوره قبل تمام شد ابتدا بسوره دیگر شده است مقوی قول خود میدانند و بعضی دیگر روایت ابن مسعود
که در طرق خاصه و عامه روایت شده است که گفت بودیم ما که مینوشتیم در اوایل نوشتهای خود بسمک اللهم بعد دیگر
تا نازل شد بسم الله مجریها و مرسیها مینوشتیم که بسم الله و بعد از نزول قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن مینوشتیم بسم الله
الرحمن و بعد از آنکه انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم آمد مینوشتیم بسم الله الرحمن الرحیم را بعد از آن که
در باره مستند خود ساخته گویند که اگر بسمله در اوایل هر سوره نازل میشد چه احتیاج داشتند بآنکه استنباط و تا
بآیات جزویه کنند لهذا بسمله را مطلق داخل هیچ سوره نمیدانند مگر در سوره نمل که آنرا جزوی از یک آیه میدانند
و فقهای مذهب مالکی نیز بر این اعتقادند و در هیچ سوره نمیگویند و حجت ایشان آنکه طریق ثبوت قرآن بغیر از
استماع و تواتر جزوی نیست و اگر بودن بسمله از جمله فاتحه یا سوره دیگر ثابت بودی هر آینه علم ضروری بآنکه بسمله از این
سوره است حاصل شدی و وقوع خلاف از میان امت برخاستی چنانچه در باقی آیات قرآن که بتواتر ثابت شده
اتفاق واقع است پس معلوم شد که ثبوت آن باخبار احاد است که مفید ظن باشد و بر این قول وارد می آید که بعضی
آیات دیگر که شبیه بیکدیگرند و مکرر در قرآن واقعند مانند مکرر آنها را نیز داخل قرآن ندانند چه آنچه بر بسمله
وارد آورده اند بر آنها نیز وارد است و در جای دیگر از ابو حنیفه و مالک نقل شده است که گفته اند بسمله آیتی است

از فاتحه و بعضی آیه اینست نقل و اثبات آن در اوایل سور بجهت تبرک و تیمن است و گفته اند که از این جهت است که ابوحنیفه آنرا
در هر نمازی آهسته میگوید و جمعی دیگر از ایشان بر آنند که بسمله آیتی است مستقله برأسه و از هیچ سوره نیست و ذکر آن در اول
سوره حمد بجهت یمن است و در جاهای دیگر برای فصل بین السورتین است و نوشتن آنرا علیحده بر سر هر سوره بجهت آنکه با آیه
دیگر مخلوط نشده است مقوی قول خود میدانند و در تفسیر انوار مذکور است که سوره فاتحة الکتاب هفت آیه است و اول
آنها بسم الله الرحمن الرحیم است و برخی از ایشان گویند که این حدیث مختل است بر آنکه بسمله آیتی است از حمد فاما آنکه
آیتی از سوره دیگر باشد نص ندارد و جمهور علماء ایشان در نوشتن آن با اوایل سور مصحف اتفاق است و حجت ایشان
آنکه میگویند و حجت از سلف بما رسیده که آنرا در اوایل سور باید نوشت و از هیچ کس منعی وارد نشده ملخص کلام آنکه
در میان علماء آنطایفه قیل و قال عظیمی گشته و زیاده بر [illegible] قول فیما بین ایشان در باب بسمله رد و بدل
شده و حق تعالی بموجب ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة چشمها و گوشهای ظاهر و باطن
ایشانرا کور و کر گردانیده زنگار حمیت جاهلیت آینه دلهای ایشانرا تاریک کرده و باین تسویلات و مزخرفات
مستند شده اند در مقابل تواتری که در باب بسمله [illegible] و حال آنکه چیزی که جمیع ما انزل الله از کتب ثلثه و قرآن در سوره
حمد درج است و آن بلکه در باره آن [illegible] است بروایتی که خود نقل کرده اند چگونه میتواند بود که از جمله سور نباشد و آنکه
خود نقل کرده اند که اول چیزی که بر جبین عرش نوشته شد این کلام بود و هرگاه آیه نازل میشد چون بر ساق عرش نوشته شد
و بعضی از فحول مفسرین ایشان در باب تقدیم لفظ رحمن بر رحیم میگویند که از برای مراعات فواصل آیات لفظ
رحیم در آخر واقع شده است چه فواصل آیه حرف ما قبل آخر را گویند و آن حرف در هر یک از آیات سبع حمد یا است
پس چگونه میتواند بود که بسم الله الرحمن الرحیم آیه تمام نبوده بعضی از آیه باشد و آیا چه معنی دارد اگر آنرا آیه تمام
دانیم و این عدد درست [illegible] در باره تقسیم حمد بهفت آیه [illegible] که لابد باید انعمت علیهم را آیه دانسته باقوال ایشان قایل
شویم و آنچه صاحب کتاب جواهر آورده است که در حدیث صحیح وارد شده است که یک سوره در قرآن هست سی آیه
شفاعت میکند مر قاری خود را تا آنکه آمرزیده میشود و آن سوره تبارک الملک است و گفته که بتواتر رسیده که آن سوره
بدون بسمله سی آیه است و دیگر آنکه عقدهای بسته بودند و پیغمبر را سحر کرده بودند و معوذتین برای فتح آن نازل شد
و هر آیه از برای گرهی بود بصحت پیوسته که آن عقدها یازده بوده این نیز دلالت میکند بر آنکه بسمله داخل نباشد این
هر دو حرف او واهی است زیرا که بر فرض صحت این هر دو روایت خبر احادند و از آن مظنه حاصل میشود و مظنه چنین
مقاومت با تواتر نمیکند با وجود آنکه در عرف سی را بر سی و یک و بیست و نه نیز اطلاق میکنند تغلیبا و آنچه در روایت
از برای حل عقدها بعد سیزده نقل شده و این عدد باعتبار شهرت نحوست بجهت [illegible] است با وجود آنکه چند
نقض بر این سخن او لازم می آید از جمله آنکه بادله چند ثابت شده است که سحر بر پیغمبر اثر نمیکند و وقوع این نقل خلاف
دلیل است معهذا از ائمه و احادیث بسیار در کتب خود نقل کرده اند که جمیع ما بین الدفتین قرآنست و کم و زیاد
ندارد و ابو عطاء بلخی که یکی از عظماء علماء ایشانست در کتاب فضایل القرآن از ابی هریره نقل کرده که حضرت رسول
فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم اول قرآنست و تمام قرآن سوره مبارکه حمد است و آن سبع مثانی است و در جواهر از ابن
عباس روایت کرده که گفت هر که بسم الله الرحمن الرحیم را ترک کند یکصد و سیزده آیه از کتاب خدا ترک کرده خواهد

والبغوی

والبغوی در صحیح چنین [illegible] ایشانرا کرده اند که هر نقیض یکدیگر نقل کرده بقبایح بی معنی بر میخورند و منظور ایشان بغیر [illegible] نبوده
و مخالفت اهل بیت پیغمبر چیزی نیست و از جمله نقیضهای ایشان آنکه در صحیح بخاری از انس روایت کرده که گفت نماز کردم
در عقب حضرت رسالت و در عقب خلفاء ثلثه بعد از وی و مجموع ایشان افتتاح قرآت بالحمد لله رب العالمین کردند و
بسمله تلفظ نشد و مسلم نیز این روایت را در صحیح خود آورده و این قول با حدیثی که ابو هریره کرده در فضایل القرآن ذکر شد
منافات کلی دارد چه اگر روایت ابو هریره صحیح باشد چنانچه اعتقاد ایشانست لازم می آید که پیغمبر و خلفاء او ترک جزوی
از حمد کرده باشند و اجماع کل فریقین متحقق شده است که بنا بر حدیث نبوی لا صلوة الا بفاتحة الکتاب نماز ایشان باطل
خواهد بود و این معنی صورت نمی بندد که پیغمبر خود گوید بسمله از جمله آیات سبع المثانی است و خود در نماز سبع المثانی را ناقص
بخواند و اگر تمام مقالات ایشان ذکر شود هر آینه [illegible] مقام آن نیست که آیه مبارکه بسمله جزو اعظم از هر
سوره و آیه تمام است مگر در سوره مبارکه نمل که در آنجا جزو بعض آیه است و این مذهب علماء امامیه است رضوان الله علیهم
بلکه میتوان گفت که هر بسمله که در اول هر سوره هست بسمله آن سوره است علیحده غیر آنکه دیگری است چنانکه گفته اند که اگر جنب و حایض آنرا بقصد
یکی از چهار عزایم است بخوانند حرامست و اگر بقصد یکی از سورهای دیگر بخوانند حرام نیست وایضاً گفته اند که تعیین آن
بجهت سوره از سوره در نماز ضرورتست و هرگاه بدون تعیین سوره بسمله گفته شود بعضی از فقهای امامیه حکم ببطلان آن نماز
کرده اند ونیز اتفاق فقهاء امامیه اثنا عشریه بر آنست که ترک بسمله در اول حمد و سوره از روی عمد مبطل نماز است چنانچه
واجب خواندن است و جهر بآن در نمازهای جهریه واجب است لیکن در صلوات اخفاتیه جهر بآن سنت است چنانچه در حدیث علامات
مومن [illegible] و آنچه در کتب فقه مسطور است و در غیر نماز هرگاه قرآت قاری از اول سوره
باشد بسمله گفتن ضرورتست بلکه واجب اگر از اواسط سوره است سنت موکد است و بعضی را اعتقاد آنکه هرگاه از اواسط
در نزد ابتداء شروع اگر لفظ ضمیر [illegible] باشد خصوصا یکی از اسامی باری تعالی بسمله در آنجا ضرورت است مثل آیة الکرسی و ایضا
آن ذکر لفظ شیطان باشد مثل الشیطان یعدکم الفقر بسمله را گفتن اولی است و در حالت اتصال بین السورتین
ابو جعفر و ابن کثیر و عاصم و کسائی و قالون بسمله را ثابت میدانند و ما بقی قراء ترک کرده اند باب سیم در ذکر تحمید
بدان [illegible] که گذشت ضرورتست که بعد از بسمله بلفظ تحمید نیز افتتاح نماید و ابتدا کند در هر [illegible]
و تحمید و تهلیل [illegible] ما بین ابتداء حقیقی و عرفی [illegible] و تفصیل آنها در کتب دیگر مذکور
و اختتام کارها نیز باید بذکر الحمد لله بوده باشد چنانچه قرآن [illegible] و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین
[illegible] تحمید افضل اذکار است [illegible]
[illegible] مرتبه رضا و تسلیم [illegible] امام زین العابدین [illegible] مرویست
که [illegible] درجات زهد [illegible] ربع است [illegible] طبقات [illegible] یقین
و اعلا مراتب یقین [illegible] در باب حمد است ذکر میشود از رسول خدا منقولست که اول
کسی که او را بسوی بهشت طلب نمایند حمد کنندگان باشند که حمد خدا کنند در نیکیها و بدیها [illegible] فرمود
سبحان الله [illegible] الحمد لله [illegible] یعنی ثواب تحمید [illegible] بر تسبیح است و در کافی از امام جعفر
صادق [illegible] منقولست که رسول خدا [illegible] هر روز [illegible] مرتبه [illegible] آدمی است [illegible] عبارت

که الحمد لله کثیرا علی کل حال و در حدیث دیگر در شب نیز مثل این بگوید و از ابی عبد الله ع روایت است که رسول خدا صلعم فرموده که
چون مومنی بگوید الحمد لله کما هو اهله و منتهی حقه فرشتگان که نویسندهٔ اعمال اند از نوشتن ثواب این کلام دست باز دارند
تا رسد از جناب الهی که چرا ثواب کلام بنده [illegible] در صحیفهٔ اعمال او ثبت نمیکنید گویند بار خدایا این بنده تو حمد ترا
فراخور کبریا و علیت تو کرده است ما چه دانیم که قدر آن بچه مرتبه است که بنویسیم خطاب رسد که آن کلام را بحفظ در نامه
عملش رقم کنید که من بدانم ثواب چندی که سزاوار است بوی کرامت خواهم کرد و سعید حناط از فضل روایت نموده
که گفت ابی عبد الله ع عرض کردم که دعائی که مشتمل بر جمیع مقاصد من باشد تعلیم کن فرمود که حمد خدا را بلفظ الحمد لله بسیار کن
و در مکارم آورده که آنحضرت فرمود شکر هر نعمتی هر چند بزرگ باشد آنست که بگوئی الحمد لله و از آنحضرت منقول است
که هر که روز صبح چهار بار الحمد لله رب العالمین بگوید شکر نعمتهای آن روز را بجا آورده باشد و اگر شب بگوید بجا آورده
خواهد بود و چون شب چهار بار بگوید شکر لازم آن شب را بجا آورده **و ایضا** در مکارم و کافی آورده که استری از امام محمد باقر ع
در میان مکه و مدینه گریخت آنحضرت [illegible] که اگر خدا این استر را بمن برگرداند شکر خدا کنم چنانچه باید پس چون استر را
گرفت گفت الحمد لله رب العالمین سه مرتبه پس سجده کرد و دیگر گفت شکرا لله و از ابی حمزه ثمالی مروی است که ابو جعفر ع
گفت آیا خبر دهم ترا بحمدی که کافی باشد ترا از هر حمدی گفتم بلی گفت بگو اللهم لک الحمد بجمیع محامدک کلها علی جمیع
نعمک کلها حتی ینتهی الحمد الی ما تحب ربنا و ترضی **و ایضا** روایت کرده که آمد مردی نزد ابی عبد الله ع و گفت
فدای تو شوم من مرد پیری هستم [illegible] تعلیم کن که جامع مطالب باشد [illegible] کن [illegible] که هرگاه [illegible] خدا را
با [illegible] یاد کنند مگر [illegible] بکند [illegible] رکوع خود بگوید سمع الله لمن حمده و از ابی عبد الله ع
روایت است که فرمود رسول خدا صلعم که هرکه بگوید الحمد لله بمحامده کلها ما علمنا منها و ما لم نعلم علی کل حال الیوازی
نعمه و یکافی مزیده علی جمیع خلقه حق تعالی گوید بنده حمد کرد مرا [illegible] بنده خود را [illegible] ادای
حمد [illegible] روایت کرده است که [illegible] طفلی از ایشان [illegible] الحمد لله رب
العالمین [illegible] حق تعالی [illegible] آن عذاب [illegible] رفع کرد **باب سیزدهم** در ذکر صلوات که
باب الفتاح والختام [illegible] دعای صلوات بر محمد و آل طیبین طاهرین او باشد [illegible] بر
ایشان [illegible] عبادات و باعث استجابت دعوات [illegible] از فضیلت آن ذکر کنیم در کتاب [illegible]
مروی است از هشام از ابی عبد الله ع که فرمود [illegible] دعا [illegible] تا صلوات فرستاده
شود بر محمد و آل محمد **و ایضا** [illegible] مروی است که هر کس دعا کند [illegible] و رسول خدا و آل او را دعای او
در بالای سر [illegible] صلوات بر ایشان فرستد بالا میرود [illegible] **و ایضا** از آنحضرت
منقول است که فرمود هرکس را حاجتی باشد [illegible] پس ابتدا کند بصلوات بر محمد و آل او پس مطلب حاجت خود را
بخواهد [illegible] صلوات بر محمد و آل او پس [illegible] آنکه قبول کند [illegible] دعای او [illegible] صلوات
[illegible] آنرا [illegible] صلوات رد نمیشود **و ایضا** از جابر از ابی جعفر ع روایت کرده
که گفت [illegible] بندهٔ [illegible] در دوزخ [illegible] هفتاد [illegible] و هفتاد
[illegible] هفتاد سال [illegible] هفتاد سال [illegible] پس چگونه از خدا بخواهد

در ثنا [illegible]

کربحق محمد و آل محمد [illegible] رحم کن [illegible] فرستد بسوی جبرئیل که [illegible] بنده من [illegible] و از دوزخ بسوی بهشت
رحمت من ببر جبرئیل گوید بار خدایا چگونه داخل توانم شد [illegible] حق تعالی گوید که امر کرده ام آتش را که از برای تو سرد و سلامت شود
پس گوید بار خدایا [illegible] ندارم [illegible] که کدام موضع است از جهنم حق تعالی گوید که در میان چاه [illegible] است [illegible]
آید جبرئیل بسوی او [illegible] وپیشانی او [illegible] باشد [illegible] چند مدت است که در آتش مانده گوید حساب آنرا [illegible]
از سالهای بسیار [illegible] یکدیگر [illegible] آورده و بسوی خدا [illegible] بعزت
و جلال خود سوگند یاد میکنم که [illegible] محمد و آل او [illegible] طول ایام بودن تو در آتش [illegible] نفس خود لازم
ساخته ام که سوال [illegible] بحق محمد و اهل بیت او [illegible] و آنچه در میان من و او [illegible] گناهان و [illegible]
که [illegible] آمرزیدم **و ایضا** از سلمان فارسی مروی است که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم [illegible] حق تعالی میفرماید
ای بندگان من آیا چنین نیست که شخصی [illegible] حاجتی [illegible] باشد [illegible] آورده باشد مطلب و [illegible]
شما شفاعت [illegible] حاجت او را [illegible] باشید که گرامی ترین خلق
افضل ایشان بسوی من محمد است [illegible] علی بن ابی طالب و بعد از ایشان ائمه علیهم السلام [illegible] بسوی
پس باید [illegible] که [illegible] حاجتی [illegible] ایشان [illegible] بحق محمد و آل
طیبین طاهرین او [illegible] سلمان فارسی
[illegible] بکند [illegible] ابی عبد الله [illegible]
[illegible] سلمان [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] حمد [illegible] برلبهای
[illegible] اجابت کرده است [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] از ابن قداح مروی است که حضرت ابی عبد الله ع فرمود [illegible] خانه کعبه
[illegible] که اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible] اللهم صل علی محمد
و آل محمد [illegible] احادیث بسیار ظاهر است که هرکه صلوات بر محمد [illegible] آنحضرت
اهل بیت او [illegible] ایشان [illegible] رسول خدا صلعم [illegible]
[illegible] اجابت صلوات
[illegible] و از فضل [illegible] الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون [illegible] اهل بیت [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] اعظم [illegible]
[illegible] تا قیامت [illegible] آنحضرت [illegible] صلوات باشد
[illegible] عظیم [illegible] لازم
هو الذی یصلی علیکم و ملائکته [illegible] اهل بیت رسالت [illegible]
[illegible] صلوات [illegible] **تحقیق** [illegible] صلوات است

آنحضرت و اهل بیت و جمعی شبهه نموده اند **شبهه اول** آنکه صلوات ما بر ایشان یعنی طلب رحمت آیا طلب رحمت برای ایشان نفعی
بحال ایشان دارد یا ندارد اگر نفع دارد و مرتبه ایشان بسبب صلوات ما بلند میشود آیا ایشان خود قابلیت آن دارند یا نه
اگر دارند چرا خدا با ایشان نداده است تا آنکه بعد از صلوات ما دهد پس لازم می آید که خدا در بعضی از مدت حق ایشان را بایشان
نرسانیده و این از عدالت بعید است و اگر قابلیت آن ندارند لازم می آید که ایشان محتاج بامت باشند و بشفاعت ایشان
بدرجه عالی رسند و افضلیت شفیع تا بناست بر مشفوع عنه و حال آنکه مقرر و قطعی است افضلیت ایشان بر جمیع ما سوی الله و ثانیا
و اگر صلوات بر ایشان نفعی ندارد چه فایده بر آن مترتب خواهد بود با آنکه خدا در قرآن امر بصلوات و سلام بر ایشان کرده و تاکید
جواب آنکه ثواب و رحمت خدا باعتبار متعلق بجمیع خلایق منقسم بدو قسم میشود **قسم اول** ثواب و رحمتی است که ایشان بالذات
فی نفس الامر مستحق آن هستند بسبب قیام نمودن باوامر و نواهی آن و راه او لهذا بر ایشان عاید کرده میشود است بدون کم و کسری
چه رضوان خدا که اکبر رحمات است تعلق بمعرفت کبرا و معرفت ایشان بموجب لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا هرگز
کمی نداشته و ندارد و نعمتهای صوری بهشت و رحمت رضوان الله الاکبر داخل است و بدیشان واصل و متواصل شده
قسم دوم ثواب و رحمتی که در وقوع دارد که بدیشان برسد معلق بشرط که بدون سببی از اسباب ظاهری بجمیع کس برسد مثل
درجاتی که در مجاهدات و شهادات و ریاضات با ایشان عاید کرده و بل جهت عقل یقین و مرهون است که اگر امیر المؤمنین
در جنگ خندق ضربت بعمرو ابن عبد ود نزدی ثواب عبادت ثقلین را باو نمیدادند و اگر حضرت امام حسین شهید نمیشد
مراتب آنحضرت ما بحار نقل شده است ... بسبب ... از آثار ... است ... مراتب رسیده اند و بنا بر آنکه جمیع
عالم و آدم ... ایشان باعمال ... اشتغال ... بنای ... اعمال و اعمال ایشان است ... با
این اعمال نیز از ایشان صادر شده ... اعمال ... از اشجار گلستان دین ایشان و هر کس اصل ... کل
خیری دهد تا قیامت ثواب آن بوی عاید کرده و پس بالاستحقاق این نوع عبادت و سایر عبادات ... حق بهره دارند
موقوفست بعمل آوردن هر کس ... و در احادیث وارد شده که هر کس صلوات بر آنحضرت و اهل بیت او بفرستد ... درجات
بلند میشود و هر کس لعن کند بر اعدای دین ایشان ... لعن ... مضاعف میکرد **جواب دیگر** آنکه ...
که بسبب صلوات ما درجه ایشان بلند شود لازم نمی آید که ایشان احتیاجی بصلوات ما داشته باشند بلکه آنچه لازم ... رفعت
و شرافت ... است ... در کمال باشند باز ... لطف خدا ... از آن
بلند تر یافت میشود ... که بسبب صلوات ما فضلی مر ایشانرا عارض شود ... آنکه ایشانرا احتیاجی ...
بنا بر این ... فقرات ادعیه ... مثل وارفع درجته وکرم بنیته **جواب دیگر** ممکن است که
بحسب درجات صوری مستغنی از صلوات ما باشند و درجات ... بسبب صلواتی که بر ایشان فرستاده شود بلندی
درجات ... رفعت و عزت معنوی ... ایشان بوده باشد چنانچه اکثر ... مباهات میکنند و موید
حدیثی ... که فرموده هر کس صلوات فرستد ... یکبار صلوات فرستد ... باوده ... و این
بحث ... عظیم در تفسیر آیه ان الله وملائکته یصلون على النبی مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالى **خاتمه در بیان فضایل و خواص سوره مبارکه فاتحه** ... و بعضی از فوایدش بر سبیل ایجاز **لوامع** ... بسم الله ...
... برفرود ... الحمد لله رب العالمین ... مالک الملک جهان ...

آنکه ما را هدایت کن براه راست ... ایاک نعبد و ایاک نستعین تا اهدنا الصراط المستقیم دست
داده ... غیر المغضوب علیهم ... و نه ضالین بدانکه این سوره
شریفه را ثواب بسیار و فضایل بیشمار هست و حق تعالی آنرا با تمام قرآن برابر کرده است و قولش که فرموده است ولقد
آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم ... این سوره و خواننده آنرا ... خدا ... و منزلتی هست و در کتاب ثواب
الاعمال از ابی حمزه ثمالی منقولست که ... بسم الله ... اسم اعظم خدا ... سوره حمد و در عیون و تفسیر
امام ... آنحضرت از پدران خود ... امیر المؤمنین منقولست که گفت شنیدم از رسول خدا که حق سبحانه و تعالى
فرموده است که سوره فاتحة الکتاب را قسمت کرده ام میان خود و بنده خود بدو قسم پس نصف آن سوره از من است و
دیگر آنرا ... بنده خود داده ام ... هر آنچه طلب نماید ... بگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی جل جلاله
گوید که ابتدا کرد بنده من بنام من ... پس بر او ... بتمام رسانم از برای بنده خود امور او را ... کردانم
از برای او احوال او را ... چون بگوید ... حق تعالی جل ذکره گوید که حمد کرد مرا بنده من و دانست که نعمتهایی که
در نزد اوست از جانب منست ... که از وی دفع شده بسبب ... شهادت میگیرم ... شما را که ...
کردم برای او ... نعمتهای دنیا ... و دفع خواهم کرد از وی بلاهای آخرت را ... دفع کرده ام
از وی بلاهای دنیا را و چون بخواند ... حق تعالی گوید شهادت داد ... که من رحمن و رحیم ... شاهد باشید که البته
... خواهم کرد ... و چون بگوید ... حق تعالی گوید ... شاهد
باشید ... اعتراف کرده است ... منم پادشاه روز جزا البته ... روز قیامت حساب او ...
کنم حسنات او را ... از گناهان او ... چون بگوید ... حق تعالی گوید راست گفت بنده من ... میکند
شاهد باشید ... عبادت او ثوابی دهم ... که ... عبادت من ...
... است ... آورده است شاهد باشید ...
... چون بخواند ... اهدنا الصراط المستقیم تا آخر
... آنچه طلب کرده ... مستجاب کردم از برای بنده خود ...
... آنچه آرزو کرده ... و در خلاصة المنهج از ابو سلیمان روایت کرده
... رسول خدا ... سوره فاتحه را در گوش ... خواند ...
و شفای تمام یافت این قصه را بعرض آنحضرت رسانیدیم فرمود که این سوره اصل قرآنست و شفای هر دردی
... است و در کافی از حضرت باقر منقولست که هر کس ... فاتحة الکتاب ... نکند از هیچ دوایی دفع
... و از حضرت صادق مرویست که گفت اگر خوانده شود سوره مبارکه حمد بر مرده هفتاد بار ... برگردد
... آن روح ... و در روایت دیگر واقع شده است که این سوره از گنجهای عرش است آورده اند که این
سوره مبارکه را ده خصوصیت هست که هیچیک از آنها در سوره دیگر یافت نمیشود **اول** آنکه اول سوره که تمام نازل شد
آن بود **دوم** آنکه هم بمکه و هم بمدینه نازل شد **سیم** آنکه قسمت شده است میان خدا و بنده چنانچه گذشت **چهارم** آنکه
نماز بدون آن درست نیست چنانچه حضرت ... فرموده لا صلوة الا بفاتحة الکتاب **پنجم** آنکه بکثرت

اسماء از سایر سور ممتاز است **ششم** اعظم سور است **هفتم** افضل کل قرآنست **هشتم** در ثواب قرائت مساوی دو ثلث و بقولی مساوی
تمام قرآنست **نهم** تلاوت هیچ سوره با تلاوت آن برابری نکند **دهم** کلید در بهشت است چنانچه در جواهر القرآن مذکور است
و بعضی از مفسرین آورده اند که امت محمد را بیست خصوصیت هست که هیچیک از امم سابقه را نبوده **اول** تیمم ۲ طهارت
ارض چنانچه رسول علیه السلام فرموده است که جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا ۳ اذان و اقامت ۴ جماعت ۵ جمعه
۶ اوقات افضلیت ایام و لیالی مثل عیدین و جمعه و لیلة البرات و عرفه و عاشورا و لیلة القدر و غیره ۷ تیسیر
یعنی آسانی توبه ۸ تسهیل شریعت ۹ تبدیل سیئات بحسنات ۱۰ ستر معاصی ۱۱ تضعیف حسنات ۱۲ رفع خطا
و نسیان ۱۳ تکفیر صغایر ۱۴ تاخیر عقوبت ۱۵ رفع خسف ۱۶ رفع مسخ ۱۷ رفع قذف ۱۸ رفع حدیث نفس
۱۹ ثواب غزو ۲۰ سوره فاتحه و این خصیصه فاضلترین خصیصهاست و از بعضی احادیث ظاهر میشود که این سوره
شریفه را بهیچ پیغمبری و امتی نداده بوده اند مگر بحضرت سلیمان علیه السلام که یک آیه آنرا که بسمله بوده شفقت کرده بودند و در نامه
بلقیس نوشته بود **فصل** و این سوره را نامهای بسیار است تا آنچه تعداد نموده اند بیست و شش است **اول** فاتحه
یعنی کشاینده چه هر یک از درهای خزاین رحمت دو جهانی و قفلهای دلهای مؤمنان از زنگ مرضهای شیطانی
کلید است و در مجمع البیان آورده که نامیده شده است باین نام بجهت گشوده شدن مصحفها بکتابت آن و از برای واجب
بودن قرائت آن در نماز که آن افتتاح است مر قرائت سوره را که بعد از آن خوانده میشود در قرآن و بقول بعضی فتح
بمعنی نصرت است و این سوره یاری کننده قاریست **دوم** سورة الحمد چه لفظ حمد در آن مذکور است **سیم** سورة الشکر
چه ثنای الهی که درین سوره مذکور است باعتبار تعلق بمنعم بمعنی شکر است **چهارم** ام القرآن زیرا که ام بمعنی اصل و
بنیاد هر چیزیست چنانچه مادر اصل بنای فرزندان است و فرزند متفرع بر مادر میباشد پس باعتبار تعاقب سورهای
دیگر با آن و اقدمیت وی ام گویند چنانچه مکه را ام القری و لوح محفوظ را ام الکتاب گویند و میتواند بود که بمعنی جزو
عمده باشد چه عمده چیزی را ام او میگویند و در کتاب مفاتیح الغیب آورده که خلاصه و مقصود از قرآن چهار چیز است
الهیات و نبوات و معادیات و قدریات فاتحه بر این چهار رکن اشتمال دارد آیه اولی و ثانی الهیات و ثالث
بر معادیات و رابع بر قضا و قدر و نفی جبر و قدر و باقی بر اثبات نبوات پس چون این سوره مشتمل بر مقاصد
معانی القرآنست بدین نام نامیده شده و آنچه اینجا ظاهر میشود علت آنچه در بعضی احادیث وارد شده است که ثواب خواندن
این سوره با کل قرآن برابر است و در تفسیر ثعلبی مذکور است که ام در کلام عرب علمی است که در لشکرگاه بر پا میکنند و ام
الجیش میگویند و لشکر را بآن نظر باشد و قیام لشکر بقیام اوست پس این سوره رایتی است که در میدان هدایت بر
افراخته و لشکرها خدا سایه آنرا پناه خود ساخته اند و بعضی گویند مراد از کل قرآن اثبات عبودیت و ربوبیت است
و آن از سوره مبارکه ظاهر میشود **پنجم** ام الکتاب چه آنچه در جمیع کتب منزله سماویست همه درین سوره جمع است پس
چنانچه رحم مادر محل قرار طفل است همچنین تمام کتب الهی درین سوره یافت میشود **ششم** سورة المثانی چه حق تعالی
بسبب نزول آن بر پیغمبر منت کرده و گفته که هر آینه بتو داده ایم سبع المثانی را که در برابر قرآنست **هفتم** مجمع الاسماء چه هیچ
سوره نیست که بدین قدر مختصر و مشتمل باین بسیاری اسماء الله باشد ابو سعید دهستانی در تفسیر خود آورده که از نامهای
الهی ده نام درین سوره هست پنج صریح و پنج دیگر کنایه **اما** پنج صریح الله رب رحمن رحیم مالک **اما** پنج کنایه معبود

که از ایاک نعبد و مستعان از ایاک نستعین هادی از اهدنا منعم از انعمت علیهم منتقم از المغضوب علیهم مستفهم میشود **هشتم**
سورة الوافیه یعنی نگاه دارنده قاری خود از بلاهای دو جهانی چنانچه در کتاب التنظیم ذکر کرده **نهم** سورة الثناء این
نام در معنی با سورة الحمد و سورة الشکر نزدیکست **دهم** سورة المکافات یعنی بعوض هفت قافله قریش که بیک روز آمد
این سوره که هفت آیه است بآنحضرت داده شد چنانچه تفصیل آن نقل در زیر تفسیر آیه وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد یا کفایت کننده قاری خود است از هفت در دوزخ **یازدهم** سورة الصلوة زیرا که النبی
با نماز نسبتی عظیم است و نماز بدون این سوره درست نیست چنانچه حدیث آن قبل ازین مذکور شد و وجوب خواندن آن در نماز
واجب و مسلم نزد علما و فقها است چه قول شافعی و مالکی و حنبلی اعتقاد آنکه خواندن این سوره در هر رکعت نماز واجب است
و ترک آن عمدا یا سهوا باعث بطلان نماز است بدلیل حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب و فعل آنحضرت که هرگز
بی قرائت الحمد نماز نگذارده و هر که خلاف آن کند نماز او باطل است و مختار قول ابو حنیفه آنکه خواندن
فاتحه در نماز واجب است و ترک آن عمدا مبطل است لیکن سهوا موجب سجده سهو است و نزد علماء حنفیه مطلق قرائت
قرآن در نماز واجب هرچه میسر شود کافیست بدلیل فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و علماء امامیه رضوان الله علیهم
بر وجوب قرائت این سوره در نماز معتقدند مگر قول نادری که ملتفت الیه نیست [illegible]
ترک سوره مبطل نماز نخواهد بود و عمدا مفسد نماز است **دوازدهم** سورة الترجیع [illegible]
بسیار است **سیزدهم** سورة التلقین چه حق سبحانه درین سوره تلقین بندگان خود نموده که بگویند حمد و ثنای خدا اینجا
آورده **چهاردهم** سورة تعلیم المسئله یعنی درین سوره خدا تعلیم داده است بندگان خود را که چه نحو مطالب خود را سؤال
نمایند اول ثنای معبود بجای آورده بعد از آن مطلب بخواهند **پانزدهم** سورة الدعا چه مشتمل است بر دعا **شانزدهم**
سورة السؤال که بنای این سوره بر سؤال است **هفدهم** سورة الرقیه چه رقیه یعنی افسونست و صورت حال تسمیه این
سوره باین نام حدیث ابی سعید خدریست که صاحب جواهر التفسیر از صحیحین آورده که جماعتی از اصحاب
پیغمبر در سفری بودند در اثنای مراجعت بقبیله از قبایل عرب فرود آمدند و التماس ضیافت از ایشان نمودند کسی قبول
نکرد و بمهمانداری ایشان مبادرت ننمود قضا را در آن قبیله امیر را کژدم زده بود و متعلقان او بهر دوا که توسل
جستند فایده نکرد و محتاج شدند که از ایشان [illegible] بعد از آن رجوع باکابر آن
قبیله بسوی صحابه آمده گفتند [illegible] یکی از صحابه فرمود
که من افسون میدانم [illegible]
بجهت من معین شود بخوانم [illegible] فاتحة الکتاب را
بخواند و بر وی دمید فی الحال اثر شفا ظاهر شد [illegible]
نمودند و ملازمت سلطان نبوت [illegible] آنحضرت
گفتند [illegible] سوره حمد [illegible]
[illegible]
هژدهم سورة الشفا و سورة الشافیه نیز گویند چنانچه در تفسیر عیاشی آورده که رسول علیه السلام فرموده که سوره حمد

بهترین سورها است که نازل کرده است خدا در کتاب خود و آن شفای هر مرضی است مگر مرگ و موت
سورة الاساس یازدهم سورة الاساس است و اساس قاعده و ستون عمارت را گویند که بنای عمارت بر آن بنا باشد و از ابن عباس مروی است که گفت هر چیزی را اساسی است و اساس دنیا
مکه است که بساط زمین را از وی بسط کردند و اساس آسمانها عریبا است یعنی آسمان هفتم و اساس زمینها عجیبا است یعنی زمین
هفتم و اساس بهشت جنت عدن است که در وسط جنان است و اساس دوزخ هاویه است که درکات نیران است و اساس
بشر آدم علیه السلام که مبدا ایجاد بنی آدم است و اساس انبیا نوح علیه السلام است و اساس بنی اسرائیل یعقوب است که
اسباط اثنی عشر فرزندان او بودند و اساس کتب منزله قرآن است که جمیع حقایق آنها را مجمع است و اساس قرآن فاتحه است
که جامع مجموع معانی آنست سیم منجیه یعنی نجات دهنده چنانچه قبل از این گذشت که عذاب جهل را از رفع کرده چهارم
مجزیه و مجزیه بکتب یعنی کافیه یا آنکه در نمازهای سنت بلکه واجبه در حالت تنگی وقت این سوره بی سورهای دیگر
بس است و یکفت آخر نمازهای واجب بجای تسبیحات اربعه مجزیت بیست و دوم کافیه چه سوره کافی است از غیر خود
و غیر آن کافی نیست از آن و در ینابیع آورده که حضرت رسول صلعم فرموده که بسنده هر کاری که فاتحه را بجای آن که کفایت
شود و تمام کرده بیست سیم وافیه چه وافی است و در ادای نماز تمام و بعضی گویند وفا کننده است با قاری خود در حال
دعا که او نجات دهنده و در نهایة البیان آورده که وافیه یعنی تمام است یعنی این سوره در نماز تجزیه نکرده بحال
سورهای دیگر بعضی بخوانند و اگر جمع الحروف در نماز واجبی بود یا مستلزم تفسیر نشود سایر سوره موافقی ندارد و لیکن در
صلوات نفل نماز در کآیات و بعضی نمازهای نفله بطریق خاصه موافق است بیست و چهارم قرآن العظیم چنانچه
در تفسیر قرطبی آورده که حق تعالی فاتحه را قرآن عظیم نامیده بجهت آنکه متضمن جمیع علوم قرآن است بیست و پنجم سورة الکنز
چنانچه از حضرت سلمان مروی است که فرمود این سوره کنجی است از کنجهای عرش الهی بیست و ششم سبع المثانی یعنی هفت
دوتا و مفسرین را در وجه تسمیه این سوره بدین نام چند قول است شیخ طبرسی در مجمع البیان آورده که سبع برای آن گویند که هفت
آیات است و مثانی گفته و بعضی تعبیر بر وجه دیگر کرده اند و مثانی برای آنکه در هر نمازی دو بار خوانده میشود یا آنکه دو بار نزول یافته
یکی در مکه وقتی که نماز واجب شد و دیگری در مدینه وقت تحویل قبله و در روایت بسیار از نزول این سوره بیم کفته اند هم آمد
چنانچه گویند که یکی از وجوه تسمیه آن قبل بود چون در مدینه تغییر یافت کمال آن داشت که بعضی جوانبها خطور کند که شاید
تغییری در کریم که قراءت تغییر یافته باشد حق تعالی که دیگر آن را فرو فرستاد تا بدانند که قرائت بدستور سابق برقرار است
و در شرح کشاف آورده که نزول سورة فاتحه بعد کرة و مثانی جمع مثنی یا مثنی نظیر و نظائر یعنی آنکه آن را یکند و در تفسیر کبیر اهل
سنت آورده که این هفت آیه مثنی است یا بمعنی که نصف آن ثنای بنده است بر خدا و نصف دیگر عطای خداست بر بنده و در تفسیر
آورده که در این سوره هفت لفظ است که هر یک دو بار مذکور شده است الله و رحمن و رحیم و ایاک و صراط و علیهم
و غیر و لفظ لا را بجای غیر حساب کنند و در بعضی ذکر از تغییرها نشانه و غیر الضالین را هم خوانده اند و بعضی از مفسرین گفته اند
که این سوره در نماز مثنی میشود بسوره دیگر و بعضی گویند که مثنوی ما خوذ است از تثنیه بر کرد این یک عبارات و این سوره عنان بر کرد
الاکرم آمده است بسوره دیگر و بعضی بمعنی آنکه بر کرداننده عنان قاری خود است از غیر خدا بخدا و در تفسیر آورده که تمام معانی
کلام الهی بر دو چیز باز میگردد چه مشتمل بر دو قسمت یکی صفات خدا و یکی ذکر نعم و آلاء الله منتها و عالم که از لفظ عالمین است
یکی عالم فنا و دیگری عالم بقا و رحمت دو است یکی در دنیا و یکی در آخرت و دین بمعنی جزاست و جزا دو قسم است یکی بر وفا دیگری

برجعا و ایاک نعبد عبادت دو قسم است یکی پوشیده و یکی آشکارا و استعانت دو است یکی بجواد ابدا و یکی بر تحمل قضا و هدایت دو قسمت
یکی بنده و یکی ثبات بر آن یا ارادت بطریق و ایصال بمطلوب و صراط بر دو نوع است یکی راه اهل سعادت و یکی راه اهل شقاوت
و انعمت علیهم دو طائفه اند یکی انبیا دوم اولیا و مغضوب علیهم که اهل آن شقیا و مجتنبا اند و ایشان دو گروهند یکی یهود
و دیگری نصاری و در تفسیر الجنیت آورده که بعضی از فاتحه در مکه نازل شده و بعضی از آن در مدینه لهذا سبع مثانی گویند
و این قول بسیار دور است چه لازم می آید که تا بعد از هجرت آنحضرت در هیچ نمازی فاتحه الکتاب نخوانده باشد مع هذا روایات
آنکه در روز بعثت آنحضرت جبرئیل را در نماز خواند و جبرئیل اقتدا کرده بود چون به ولا الضالین رسید جبرئیل گفت الحمد لله
رب العالمین و این طریقه در رکعت دوم سنت شده است و آنچه در الجواهر دیده آنکه از جمله حروف هجا هفت حرف نیست هفت
حرف در این سوره نیست آنها اینست ث ج خ ز ش ظ ف و هر یک از آنها بقول بعضی از مفسرین دلالت دارد و صاف
هر یک از دوزخیان و بهشتیان میکند چه هر یک از این هفت حرف را دو معنی مثل یک کرات است لهذا این سوره را
سبع مثانی گویند اما ث دوزخیان از ثقل و بسوء و بهشتیان از ثواب مونع و ج جیم دوزخیان از جزع و جوع و بهشتیان از جنت
خ دوزخیان از خوف و خزان و بهشتیان از خلود در رضوان ز دوزخیان از زجر و زفیر و بهشتیان از زیادة در ملک کبیر
ش دوزخیان از شقاوت و شهیق و بهشتیان از شراب رحیق ظ دوزخیان از ظلمت جحیم و بهشتیان از ظل ظلیل نعیم ف و فاء
ثبور و فراق و بهشتیان از فیض تلاقی است خزانه چهاردهم در بیان نکات لطیفه که در باب اختصاص
سورهٔ فاتحه بعدد هفت گفته شده و سری از اسرار آن بدانکه علماء تفسیر در باب اختصاص آیات فاتحه بهفت آیات این سوره جلیله
هفت نکتهای بسیار گفته اند الحقیر کلام آنکه عدد هفت بهترین اعداد و جامع جمیع لطایف عددیه است از جمله آنکه مشتمل
بر جمع و چهار که یکی از زوج و عدد الله فرد است که در فرد بنفسه تمام است و مفتقر شده مشتمل بر جمیع اعداد چه یک داخل
عداد نیست اند زیرا که گفته اند عدد آنست که نصف از مجموع دو حاشیه خود باشد بمخاشیتین هر عددی ما قبل و ما بعد
آن را گویند و یک با عدد صحیح و ما قبل نیست پس یک از جمله اعداد نباشد لهذا اول عددی که از عددهای فرد ذات
یکی زوجی که در زوجیت کامل است چه آن اول جذری است که مجذور کرده و آن چهار است و بعضی از علماء عدد آن را زوج
بسیط بدین اعتبار نامیده اند پس عدد هفت جامع این هر دو است یعنی سه و چهار و بعضی گویند که این عدد جامع
مراتب اعداد مفرده و مرکبه است چه مرتبه ما بعد آحاد را ست عشرات و مآت و الوف و احاد و اعداد اصل مرتبه است پس هفت
اول عددیست که جمیع شده باشد در آن مراتب که از مفردات که سه و چهار است و مراتب که از مزدوجات که دو و چهار
و شش است و بسیار نکات این عدد را در کتب اعداد گفته اند بنابراین حق تعالی اکثر اجرام علویه و سفلیه و مرکبات
و موالید ثلاثه و غیرهم را بدین عدد خلق کرده است و اگرچه مخلوقات بسیار زیاده از حد و حصر است لیکن بتقریب این مقام
و توضیح این مرام خامهٔ سخن پرداز و کلک عبارت ساز در کلکشت تفاصیل آن به تذکار طی چهار فصلی اجمال الاشارت
مبادرت مینماید فصل اول اجرام علویه و فلکیات و آن نیز بر هفت قسم است اول آسمانهاست که مجموع آنها را حق سبحانه و تعالی
از روی حکمت بالغهٔ خود از دود و سیاهی خلق کرده است بنحوی که هر یک برنگی و نامی و شکلی و جنسی هستند و هیچکدام بدیگری
شبیه نیستند و هر کدام را حرکتی و گردشی علیحده هست و هر کدام از حرکت خود باز نمی ایستند فتبارک الله احسن الخالقین
و ما بین هر کدام مسافتی باندازهٔ پانصد ساله راه فاصله است و حجم هر کدام نیز باندازهٔ پانصد ساله است در بعضی از کتب معتبره منظور رسیده که

اول حق تعالی آن دود سیاه را بنظر عظمت و هیبت مشاهده نموده از آن دود هفت جز آفرید در روز یکشنبه آب و قطر و حدید و نقره
و طلا و مروارید و یاقوت سرخ پس آفرید آسمان دنیا را از آب و آسمان دوم را از قطر و سیم را از حدید و چهارم را از نقره
خام و پنجم را از طلا و ششم را از مروارید و هفتم را از یاقوت سرخ و در روضة الواعظین آورده که امیر المؤمنین ع در
مسجد جامع کوفه بخطبه مشغول بود ناگاه برخاست مردی از اهل شام و چند مسئله سؤال نمود از جمله مسائل
این بود که گفت خبر ده مرا از رنگهای آسمانهای هفت گانه و نامهای آنها گویند آنحضرت فرمود که نام آسمان دنیا رفیع است
و آن از آب و دود است و نام آسمان دوم فیدون و آن برنگ مس است و نام آسمان سیم ماروم و برنگ شبه است و آسمان
چهارم نامش ارخالون و برنگ نقره است و آسمان پنجم نامش هیعون و برنگ طلاست و ششم نامش عروس و آن از
یاقوت سبز است و هفتم نامش عجما و از یک دُرّ سفید است و در تکملة القصص نامها و اجناس هفت گانه را
جمع آورده که نام آسمان اول رقیعا و از زمرد سبز است دوم فیلون و از نقره خام است سیم قیدوم و از یاقوت سرخ است
چهارم ضیفا و آن یکدانه مروارید است پنجم دقفا و از زر خالص است ششم ماعون و از یاقوت زرد است
هفتم عریبا و از نور محض است و در خرایج الجرایح در ذیل حدیث طویلی از سلمان فارسی روایت نموده است در باب
مباحثه که میان ام فروه و ابی بکر واقع شد ام فروه رضی الله عنها با ابی بکر گفت که اگر تو امام بحق و خلیفه پیغمبری بگو
که چه نام دارد آسمان اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم پس ابی بکر متحیر مانده جواب نداشت گفت نام آنها
در چیست خدا داناست که خالق آنهاست ام فروه گفت اگر جایز بود که زنان تعلیم مردان نمایند هر آینه
من ترا تعلیم میدادم ابوبکر گفت ای دشمن خدا میگوئی نام آنها را یا ترا بقتل برسانم گفت آیا مرا بقتل میترسانی حال
که مرا بر والی بجسارت که جاری شود قتل من در دست مثل تو کسی و لیکن خبر دهم ترا اما آسمان دنیا نامش ایلول است
دوم ربعول سیم عقوم چهارم دیلول پنجم ماین ششم جبر هفتم ایقوت است بدانکه در باب اسامی آسمانها اختلافی
در میان این احادیث هست و ممکن است که هر یک از این احادیث موافق لغت و زبان جماعتی و هر یک معنی باشد
قسم دوم از فلکیات کواکب سبعه است که هر یک اختصاص بیکی از سموات دارند و حرکات هر یک غیر یکدیگر است اول
قمر و مستقر آن فلک اول و مدت سیرش از هر برجی دو روز و نصف است پس مجموع دورش یک ماه است دوم
عطارد و جای آن در آسمان دوم است و مدار آن در هر برجی پانزده روز است و مجموع دورانش شش ماه است سیم زهره
و جای آن در آسمان سیم مدار سیرش در هر برجی بیست و پنج روز و مجموع دورانش ده ماه است چهارم آفتاب که در فلک چهارم است
مدت مدارش در هر برجی یک ماه است مجموع دورش یک سال است پنجم مریخ که در آسمان پنجم است و مدت بقای آن در هر برجی
پنجاه و دو روز است که مجموع یک دورش هجده ماه باشد ششم مشتری که در آسمان ششم و مدت بقای آن در هر برجی یک سال است
که تمام دورانش دوازده سال باشد هفتم زحل است در آسمان هفتم و مدت مجاورات آن بهر برجی دو سال و نیم است و تمامی
دورانش سی سال و در هیچ یک از این هفت آسمان بجز همان یک ستاره خودش چیزی نیست قسم سیم از علویات عظما و اکابر
ملایکه که هفت فرقه اند چنانچه در جواهر التفسیر آورده بدین عبارت که اول مهیمه که در شهود جمال و جلال حق بنحوی از غایت
اشتغال بمشاهده انوار جلال حق بخلق آدم دانا نیستند و بسجده او مکلف نشده اند دوم حجاب بارگاه احدیت و وسایط
فیض ربوبیت که در صف اول ایشان روح اعظم است و در صف آخر روح القدس که جبرئیل است و این دو طایفه ذکر و تسبیح

سیم حمله عرش چهارم ملکوت اعلی پنجم ملکوت اسفل و این دو گروه روحانیانند ششم سفرة و بررة که نویسندگان صحف منزله اند
هفتم کرام الکاتبین که مباشر کتابت اقوال و افعال عبادند وصل و در روضة الواعظین از زید بن وهب مرویست
که سؤال کردند از امیر المؤمنین ع از قدرت حق تعالی و عظمت او پس بجواب و در خطبه حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود که
از برای خدا ملکی چند هست که اگر یکی از آنها بزمین فرود آید هر آینه زمین وسعت گنجایش آنرا ندارد و بسبب بزرگی جثه و بسیاری
بالهای او و از جمله آن ملایکه ملکی چند هست که اگر جن و انس مکلف شوند که وصف کنند او را وصف نتوانند نمود بجهت دوری
مابین مفاصل و نیکوئی صورت و ترکیب آن و چگونه وصف کرده شود ملکی که هفتصد ساله راه است میان کتف و نرمه گوشش
و از جمله ایشان ملکی هست که بپوشد تمامی فوق آسمان و زمین را بیک بال خود و چه جای بدنش و بعضی از ایشان هستند که
آسمانها تا چنبر گردن اوست و بعضی از آنها بر غیر قرار است در هوای زیر افق و زمینها تا زانوهای اوست و بعضی از ایشان
هستند که اگر ریخته شود در گود انگشت ابهام بزرگ او جمیع آبهای عالم و دریاها هر آینه گنجایش دارد و از ایشان
کسی هست که اگر کشتیهای عالم در میان قطره از اشک چشم ایشان جاری شود تا ابد الآباد بکنار نرسد پس چه بزرگوار است
خدای عالمیان چهارم از علویات هفتاد هزار حجابست که مابین هر حجابی تا حجابی بقولی هفتاد هزار سال و بقولی پانصد
سال و هر یک از آن حجابها هفتاد هزار ملک موکلند که قوت هر یک برابر است با قوت ثقلین و هزار سال طول و عرض
و حجم هر حجابی پانصد ساله راه است و بعضی از آنها ظلمات و نور و برخی برق و نار و بعضی دود و ابر و بعضی رعد و برف
و برخی ریگ و پاره کوه و برخی صدا و نغمات و قدری آب و قدری نهرها باهتمام که گنجایش تفصیل آنها ندارد نظم جهان
در چنین این سقف مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا تو بنگر تا از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی
قسم چهارم رنگهای هفت گانه است که اصل همه الوان هست سفید و سیاه و زرد و سرخ و سبز آبی نارنجی و بواقی رنگهای دیگر
مرکب از اینهاست و بعضی بر آنند که اصل رنگها سفید است و سیاه و باقی مرکب از آنهاست اما قول اول اصح است و چون
بسبب کیفیت و اختلاف رنگهای که آسمانها آفریده شده است و عکس آنها این رنگها در زمین پیدا شده است لهذا
الوان سبعه نیز از فلکیات شمرده ایم قسم پنجم ایام هفته است و چون از گردش آسمانها روز و شب پیدا میشود لهذا از آنها
شمرده شد و از حکمتهای بالغه حق تعالی که اسامی ایام هفته هرگز در هیچ بلادی اختلاف ندارد و چه اگر مختلف شود معاملات
حساب سال و تواریخ معاملات عالم تمام برهم میخورد قسم ششم بادهاست که بعضی رحمتند و بعضی غضب و آن نیز هفت است
اول باد صبا و مهب آن از مشرق است دوم دبور و محل وزیدنش از مغرب است سیم شمال و آنرا سمع و نسیم نیز گویند و گاهی
مایل نامند و مهبش از جانب قطب شمالی است که جدی گویند چهارم باد جنوب و آنرا ازیب و نعامی نیز گویند و گاهی
لاقح نامند و هبوبش از سمت جنوب است پنجم باد نکبا که از برای وزیدن آن محل معین نیست ششم اعصار و آن بادی است
که در میان زمین و آسمان حرکتش دورست و مانند عمود از زمین به آسمان بلند شود لهذا آنرا عرب زوبعه و فرس گردباد
گویند هفتم ریح العقیم است که از احادیث مستفهم شده است که بغیر از یکدفعه از مخزن خود حرکت نکرده و مخزن آن زیر
زمین است و بادها نیز از اشیاء هوائی بود در تحت علویات ذکر شد هفتم بهشتها است که بموجب حدیث شریف
و کتاب الجنة فی السماء از جمله اجرام علویاست و آن هفت است و شهرتی که بهشت دارد سبب آنست که بهشت دنیا را
که وادی السلام است از آنجمله میشمارند اول جنات الفردوس و آن بالاترین بهشتها است و از آنجا جاری میشود نهرها

سایر بهشتها ۳ جنة المأوی ۴ جنة النعیم ۵ جنة الخلد ۶ جنات عدن ۶ دار السلام ۷ جنة الرضوان رزقنا الله
وسایر المؤمنین الخلود فیها **فصل دوم** از اشیاء هفت کانه اجرام سفلیات و آن نیز بر هفت قسم است **اول**
طبقات زمین که محل الارض خلق بسیار است و بموجب احادیث بسیار و آیه مبارکه اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ وَمِنَ
الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ هفت است بر روی یکدیگر و هر طبقه را خلقی علیحده و نامی علیحده است و در بعضی از کتب معتبره منقولست
که عبد الله سؤال چند از رسول الله صلعم کرد از جمله سؤالها این بود که خبر ده مرا از ساکنان طبقات که زمین در هر یک ساکنند
در طبقه هفتم ازان ملائکه و در ششم ابلیس و اعوانش و در پنجم شیاطینند و در چهارم مار و در سیم عقرب و در دوم
جن و در اول انسان و در تکملة القصص آورده که نام زمین اول رمکا است و آن خزانه باد است دوم خلد و آن جای
عقارب جهنم است سیم عرفه و آن مکان عناکب دوزخ است چهارم حربیا و آن مسکن مارهای دوزخ است پنجم ملثا
معدن سنگهای دوزخ است ششم سجین و آن دفترخانه اعمال اهل فسق و فجور و شرکست هفتم عجیبا
و آن مقام ابلیس و لشکر اوست **دوم** از سفلیات بعضی قلهای کوه قاف است که گرداگرد عالم را فرا گرفته و هر طرفی از عالم که
بآن میشود و از زمرد سبز خلق شده و سبزی رنگ آسمانها از انست و ما بین هر دو قله آن پانصد سال راهست و بقول
بعضی هر یکی از قلهای آن از یک نوع جواهر الوان هفتگانه است یکی فیروزج است و دیگری لعل و دیگری یاقوت
و دیگری کهربا و دیگری زمرد و دیگری عقیق و دیگری مرجان و قوس قزح از عکس آنست که بر آسمان پیدا شد
و در عقب آن هفت نوع زمین است نوع اول هفتاد هزار زمین است از مشک و در پس آن هفتاد زمین از عنبر و در پس
آن هفتاد زمین از کافور و در پس آن هفتاد زمین از طلا و در پس آن هفتاد زمین از نقره و در پس آن هفتاد زمین
از آهن و در پس آن هفتاد زمین از برف و در عقب آنها هفتاد هزار عالم دیگر است که در هر عالمی ملایک چند هستند که
عدد آنها را خدا داند و نمیدانند آدم کیست و شیطان چیست و ذکر ایشان لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است
و این تفصیل از مطاوی حدیث شریف نبوی اقتباس شده **سیم** دریاهاست که بنص شریف وَلَوْ اَنَّمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ
اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ و آن نیز هفت است چنانچه در جواهر التفسیر تعدید نموده اول دریای چین
که طولش از مغرب تا مشرق و عرضش از اقصای زمین حبشه است تا منتهای زمین هند و بقولی مقدار این دریا در طول
هشت هزار میل است و در عرض دو هزار و هفتصد دوم دریای مغرب که بعضی آنرا دریای محیط خوانند سیم بحر روم و
افریقیه طولش پنج هزار میل و عرضش ششصد چهارم دریای نیطش که از لاذقیه است تا قسطنطنیه و طولش هزار و ششصد
میل و عرضش سیصد میل است پنجم بحر طبرستان شام ششم دریای جرجان که آنرا بحر آبسکون گویند طولش از مشرق بمغرب
بسیصد فرسنگ است هفتم بحر خوارزم دورش یکصد فرسنگ است **چهارم** کوههای مشهور و آنها نیز هفت است
اول کوه ابو قبیس دوم کوه حرا و این هر دو در مکه اند سیم طور سینا و آن در حد مصر است چهارم طور زیتا پنجم طور سینا
که در شام است و بقول بعضی از مفسرین وَالتِّيْنِ وَالزَّيْتُوْنِ اشاره بآنهاست و مسکن عباد و زهاد و ابدال و اوتاد است
کوه جودی که محل قرار کشتی نوح است و آن در جزیره ایست در حوالی موصل هفتم کوه احد است که در سمت شمالی مدینه طیبه و
قریب بقبر سید الشهدا حمزه رض در آنجاست **پنجم** جواهرات الوان و آن نیز هفت است یاقوت و لعل و فیروزج و الماس و زبرجد و زمرد
و مرجان **ششم** فلزات که اندو و این نیز هفت است طلا و نقره و مس و آهن و ارزیز و سرب و خارصینی **هفتم** اقالیم و آن نیز

هفت است بدانکه اصل ربع مسکون روی زمین را که کوه قاف بگرد آن احاطه نموده ربع مسکون گویند و خطی که از مشرق بمغرب برود
منقسم آن و عرض کند آنرا خط استوا میگویند و آن خط دایره ربع مسکون را بدو نیم شمالی و جنوبی منقسم میکند و نیم شمالی آنرا بهفت حصه
نموده اند بخطوط فرضیه که از مغرب بمشرق کشیده هر حصه را اقلیم گویند و طول هر اقلیمی از سمت مغرب از جزایر خالدات است تا جزایر
جابلقا که در سمت مشرق است و عرض آن از خط استوا بجانب شمال است و تحدید اقالیم سبعه در کتاب مجملی دیگر کتب یافته شده
و جهات **اقلیم اول** عرضش شانزده درجه و کسری است و نهایت بلندی نهار روزش سیزده ساعت است و بلاد مشهوره آن حبشه
و زنگبار و نوبا از وصل سواد و حضرموت و عدن از یمن و سرندیب و سیلان از هند و ختا و ختن و نواحی چین و ماچین است
اقلیم دوم غایت بلندی روز سیزده ساعت و نیم است و عرضش بیست و چهار درجه و کسری است و معظم شهرهای آن
صعید مصر و یمامه و ینبع و مکه و مدینه و طایف و یمامه و بحرین و هرموز و عمان و کنبایت و قنوج از هند و منصوره
سند و بعضی چین و ما بجوی ما چین است **اقلیم سیم** عرضش سی درجه و دو ثلث است و روز بلندش چهارده ساعت از
جمله ولایات مشهوره آن قیروان و طرابلس و اسکندریه و مصر و بیت المقدس و خلیل و دمشق که شام گویند و بعلبک و بصره و بغداد
و فارس و حلوان و اصفهان و کردستان و یزد و طیلسان و قان و خوزستان و عربستان و کهستان و سیرجان و شهر بابک و عقد
و نایین و کیچ مکران و کرمان و سیستان و زابل و قندهار و کرشک و غزنین و دهلی و ملتان و شاهجهان آباد و لکهنو
و دیگر آبادانست **اقلیم چهارم** غایت درازی نهار روزش چهارده ساعت و نیم است و عرضش سی و شش درجه
معمور که بیاد رفتست و شهرهای مشهورش طنجه مغرب و طرسوس و طرابلس و حمص و حلب و موصل و خوی و سلماس و تبریز و مراغه
و زنجان و ارقان و کنجه و بروع و اردبیل و ابروان و نخجوان و زنجان و سلطانیه و قم و کاشان و قزوین و طهران و گرگان
و ری و کابل و کاخط و کار دبیل و تفلیس و جیلان و طبرستان و تمام خراسان و بدخشان و الکا کشمیر و دار الملک
خطا و ختن و لاهور و غیرها است **اقلیم پنجم** عرضش چهل و یک درجه و ربعی است و انتهای بلندی روز پانزده ساعت
و از ولایات معظم آن خوجند و سمرقند و بخارا و خوارزم و ماوراء النهر با توابع مجموع شهرهای فانت و سواحل و قیصریه
و اوزبند و خورستان و اکثر ولایات روم است **اقلیم ششم** نهارا طولش پانزده ساعت و نیم و عرضش تقریبا چهل و پنج درجه
و از شهرهای مشهورش بندقیه و فرنگ و اندلس و انطاکیه و خلاط و کاشغر و قراقرم و دشت قبچاق و خان بالغ
اقلیم هفتم غایت درازی روزش شانزده ساعت و عرضش بالاتر از چهل و هشت درجه است و از بلاد مشهوره آن ارض
و زمین یاجوج و ماجوج و سد اسکندر و قرقیز و فرنگ و کفره و قوم ترکستان و بلغار و غیرهاست **فصل سیم** در
سفلیات مرکبه هفت جزو متفرقه ذکر میشود که هر یک هفت است **اول** طبقات دوزخ که ذکر چند آیه بوده که داخل طبقات
زمین مذکور شود و آن هفت است اول جهنم دوم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم حطمه ششم لظی هفتم هاویه **دوم** نباتات خوردنی
و آن هفت نوع است اول آنکه تمام آنرا بخورند مثل انجیر و توت دوم آنکه ظاهرش خوردنی و باطنش نخوردنی باشد مثل
عناب و خرما و آلو و آلبالو و گیلاس و غیره سیم باطنش خوردنی و ظاهرش ناخوردنی باشد مثل بادام و فندق و پسته و گردکان
و غیره چهارم آنکه آنچه در میانه است خورده و بیرون باشد چون خربزه پنجم آنکه ظاهر و باطن آن خوردنی و میانه اندرونش
و بیرونش نخوردنی است مثل بهی و امرود ششم آنکه دوای محض باشد چون زنجبیل و اهلیلج و آملج هفتم آنکه هم
دوا و هم غذا باشد چون انار **سیم** از سفلیات عورتهای عقلیه که آن نیز هفت است اول انسانها که آنرا اجسام گویند که مخزن اسرار عالم

طعام باشد دوم جاذبه که کشش طعام کند سیم ماسکه که آنرا نگاه دارد چهارم هاضمه که غذا را طبخ دهد پنجم دافعه که فضلات را
دفع نماید ششم نامیه که اعضا را برویاند و نمو دهد هفتم مولده که مثل خود را بزایاند و اینها قوای باطنی انسانست چهارم قوای
مدرکه ظاهری انسانست و آن نیز هفت است باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و واهمه و عاقله پنجم حیوانات غیر ناطق
و انواع ایشان هفت است اول حیوانات آبی دوم حیواناتی که بشکم راه روند چون مار سیم حشرات الارض اند مثل عقرب و موش
و غیره چهارم دواب شکافته چون گاو و گوسفند پنجم کرو سم مثل اسب و استر ششم دواب پنجه دار چون شیر و ببر و سایر سباع هفتم
طیور چون باز و عقاب ششم طعم طعامها و آن هفت است اول دسومت چنانچه در روغنها است دوم حلاوت چنانچه در شکر و عسل
سیم تلخی که در تریاق و حنظل است چهارم ترشی که در سرکه و مانند آنست پنجم شوری که در نمک و جز آنست ششم عفوصت چنانچه
در مازو و زیتونست هفتم تیزی چنانچه در پیاز است هفتم کیفیت و احوالات جبلیه سایر اشیا و آن نیز هفت است
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و نرمی و سختی که خفت و ثقل از این دو چیز بهم رسد و هر که بداند اینها **فصل چهارم**
در باب ساعات نزهت و از آنها نیز هفت چیز ذکر میشود **اول** پیغمبران اولوا العزم و ایشان هفتند آدم و نوح و ابراهیم
و موسی و داود و عیسی و محمد **دوم** ارکان علمیه و آن نیز هفت است علم صرف و نحو و منطق و معانی بیان و اصول
و فروع و هیئت **سیم** احکام عملیه و آن نیز هفت است امر و نهی و واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح **چهارم** انواع
عبادات و آن هفت است نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و تولا **پنجم** اعضای سجده کننده که علامت بندگی بندگانست
و آن نیز هفت است پیشانی و دو کف دست و دو کاسه زانو و دو شست پاها **ششم** محرمات نسبی و آن نیز هفت است
مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر **هفتم** گناهان کبیره اگر چه در تعداد آنها میان علما اختلاف
است اما در هفت چیز اتفاق است و حدیث شریف اجتنبوا السبع الموبقات شاملست شرک و سحر و قتل نفس بغیر حق و اکل
ربا و اکل مال ایتام و فرار از جهاد و بسیار دیگر از مسبعات هست که ایراد آنها درین کتاب باعث ملال و قلم دو زبان
عذر خواه ایراد این جملهای مختصر درین مقالت و بعضی از مفسرین آورده اند که فاتحه هفت آیتست زیرا که اصول
مذاهب بنده هفت فرقه اند هر آیتی رد قول یک فرقه میکند و ایشان را بدین نحو خوانده اند اول جماعت جبریه که افعال
بندگان را همه از خدا میدانند و این معنی موجب ظلم است چنانچه ایشان را دعوت میکند که منم مهربان بر بندگان ظلم نکنم
رحمت میکنم دوم مشرکین کفار که بخدا ایمان بالمطلق قایلند بآیه تحمید ایشان را ابطال میکند ستایش مخصوص ذات پروردگار
عالمیانست سیم خوارج که مردم را از رحمت خدا منع میکنند بآیه سیم که هم آمرزگار گناهان بزرگست چهارم دهریه که اعتقاد
بروز جزا ندارند بآیه چهارم که منم مالک روز دین پنجم قدریه که اطاعت و کار را بخود نسبت دهند بآیه ایاک نعبد
و ایاک نستعین ششم ملاحده فلاسفه که قدم از طریقه و منهاج بیرون گذارده اعتقادات فاسده را رواج داده اند بآیه
ششم که بخوانید خدا را بدین گونه که هدایت کن ما را براه دین قویم و صراط مستقیم هفتم گمراهان مذاهب مختلفه هفتاد
و دو گانه که طریقه اهل بیت رسول خدا نمیروند بآیه آخر که راه آنان که نعمت داده شده اند و مغضوب علیهم و گمراه نیستند
حق و صداقت اکنون وقت آن شد که توسن قلم مشکین رقم و خامه عنبرین شمامه بتحریک بنان عنان بیان از اتمام جزو
چهارده گانه برتافته باوصاف تردد و لحظات و دو زبانه گوهر فشان بتوفیق ملک منان بترجمه و تفسیر سوره مبارکه
فاتحه منعطف گردیده بشنونند سخن سازی و نکته پردازی اشتغال نماید و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

سورة فاتحة الکتاب سبع آیات وهی مکیة و مدنیة بدانکه عدد کلمات لازم البرکات این سوره مبارکه بیست و هشت و عدد
حروفش بنا بقرائت مالک یوم الدین یکصد و چهل و پنج است و قاری آنرا بابت هر حرفی ده حسنه است و مثل آن محو میشود
و رفع درجه در طلب الامر و حدیث که هر که در وقت خواب این سوره بخواند و بر کف دست خود بدمد و مسح کند بآن
روی خود را ایمن گردد از وجع و صداع و بیماری چشم و از کلف و رعاف در مقام حدوث نزول این سوره شریفه اقوال
مجاهد را اعتقاد آنکه مدنی است و مستندش آنکه در بعضی کتب منقولست که در هنگامی که رسول خدا در زمان مدینه امر کرده که
نماز جماعت حاضر شوند یکی از زنان انصار که در نهایت صلاح و سداد بود با آنحضرت اقتدا نموده آنحضرت در آن نماز
سوره مبارکه حجر میخواند تا باین آیه رسید که لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ یعنی از برای دوزخ هفت
درست که هر دری را تا آنها را جمعی از گناهکاران داخل بشوند آن زن از استماع این آیه فریاد نموده بی هوش شد بعد از
فراغ از نماز آنحضرت گفت از آن زن بپرسید که سبب فریاد چه بود آن زن بعرض رسانید که مرا طاقت شنیدن این آیت
نیست جمیع غلامها و کنیزان خود را آزاد کنم و تمامی اموال خود را در راه خدا بدهم از دوزخ راه نجاتی داشته باشم آنحضرت متفکر
شد فی الحال جبرئیل آمد و این هفت آیه فاتحة الکتاب را آورد و آنحضرت را مژده داد که این هفت آیه برای امان از هفت
در که براءت و هر کس یک آیه از آن بخواند یک در از درهای دوزخ بروی او بسته شود و جمعی دیگر از مفسرین گویند که این نقل
صحیح است لیکن نزول سوره فاتحه درین وقت نشد بلکه درین وقت جبرئیل آنحضرت را از فضل این سوره خبر داد بلکه این
سوره مبارکه مکیست و در اسباب النزول آورده که فاتحه از اول سورهائی است که در مکه نازل شده و در جوامع التفسیر
آورده که از عطا بن یسار که سوره فاتحه دو جا نازل شده است یکی در شهر مکه بروز جمعه در وقت نزول هفتاد هزار
فرشته با او بود بجهت تکریم و تعظیم آن و ابن عباس و قتاده و ابو العالیه و بعضی دیگر بر آنند که این سوره مکی و مدنی است
دو بار نازل شده تعلق این سوره بسبع مثانی در سوره مبارکه حجر و حال آنکه سوره حجر مکی است اشکال وارد میآید چه در
سوره حجر نازل شد هنوز هجرت بمدینه نشده و نزول این سوره مکی نکرده بود و شیعه را اعتقاد آنکه از ابتدای بعثت
آنحضرت تا وفات در هر نمازی این سوره را تلاوت فرموده پس باید که مکی باشد و این قول صحیح است چه مقوی این نقلی
که جبرئیل در وقت تعلیم نماز آورده و رکعت اول را گذارد و در رکعت ثانی با آنحضرت اقتدا کرد و چون آنحضرت فاتحه
تمام کرد جبرئیل گفت الحمد لله رب العالمین و اکنون نیز سنت است در نماز جماعت چون در رکعت دوم امام از قرائت فاتحه
فارغ شود ماموم این لفظ شریف بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم** ۵
ابتدا میکنم قرائت را باستعانت بنام خدا و اله که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منعوت
بجمیع کمالات ذاتیه و بری و منزه است از نقایص و اشکالات عقلیه و امکانیه که مهربانست بر کافه خلایق و برایا و عام
است بر ایشان حیات و رزق و سایر نعمتها و آمرزگار است مر مؤمنین و مؤمنات را بافاضه مراحم و رحمت و نجات از
الم جحیم بقول بعضی از مفسرین اسم از سمو مشتق است و بعضی گویند از وسم و در مجمع البیان آورده که ترجیح
و مقوی قول اخیر است آنچه در عیون و معانی الاخبار از حضرت امام رضا منقولست که بسم الله یعنی نشان میکنم
نفس خود را بعلامتی از علامتهای خدا و در کافی و معانی الاخبار از حضرت صادق منقولست که با در بسم الله
بهاء خداست و سین سنای او و میم مجد او **خزانه** و در آن چند فصل و وصل است **فصل**

در باب افتتاح این کلمه که مفتاح خزاین علم و معرفت است بحرف با محققین را چند نکات است **نکتهٔ اول** آنکه با از جملهٔ حروف
شفویه است که از ملصق شدن دو لب با یکدیگر گفته میشود و ابتداء مخارج لب است و انتهاء آن حلق و باقی مخارج حروف
ما بین این دو مخرج اند که فضای دهن است پس موافق حکمت آن بود که افتتاح کلام با ابتداء مخارج باشد و اگر گویند که فا نیز
در مخرج با شریک است جواب گوییم که با از برای الصاق و مستلزم اتصال است و فا از برای تعقیب و مستلزم انفصال است پس با اولیٰ است
از فا **نکتهٔ دوم** آنکه با از حروف مجهوره است که لازمهٔ افتادگی است و آن باعث رفع درجات صوری و معنوی است چنانچه در اثر آمده
از دامن افتادگی جادهٔ روی خویش با زمین رهگذر بدار و سجده **نکتهٔ سیم** آنکه در جملهٔ حروف تهجی حرفی که طالب بلند نقطه
نما باشد بجز با نیست و مصدر شدن بسمله باین حرف کنایه از آنست که نازل شده است این کلام از نزد یکتای بیهمتا
و ایضاً دلالت بر فنا میکند چه این حروف از جملهٔ نقطها بیک نقطه قانع شده است و اگر گویند که نون و بعضی حروف دیگر
وحدت نقطه باشد میکند جواب گوییم که نقطهٔ با در تحت است با وجود کسره و آن نیز دلالت بر چندین نکته چنانچه بعضی از اهل عرفان
آورده که اشعار است بر فقرهٔ انا عند المنکسرة قلوبهم **نکتهٔ چهارم** در کتاب بحر الحقایق آورده است که اول لفظی که ذرات
موجودات بدان تنطق و تلفظ نمودند لفظ بلی بوده که در جواب الست بربکم از ایشان صادر شد و افتتاح آن بحرف
با است درین سنا یعنی ابتداء کلام بکلمهٔ بسم کرده آنرا بحرف با مصدر ساخت تا بنده با دآوردن این حرف از جواب روز
الست یاد کند و در اندک فکر آن عهد نامهٔ روز میثاق است بمضمون اوفوا بعهدی اوف بعهدکم عمل نماید
نکتهٔ پنجم در کتاب باهر المذکور این آورده که افتتاح کلام ربانی با است و اختتام سین و این هر دو حرف بزبان
عرب بمعنی بس است چه بسک بمعنی حسبک است و معنی آنست که بس است ترا از هر دو عالم آنچه عزوجل در ستاده ایم بر سبیل
خود در ما بین حرف باء و سین ناسی که در آخر معوذتین است و صاحب جواهر التفسیر گوید که از نوادر اتفاقات
آنکه این دو حرف بزبان فارسی نیز بمعنی حسب کفی و حکیم غزنوی رحمه الله گوید که اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس **نکتهٔ ششم** چون هر یک از با و سین را عدد زبر با بینات موافق است افتتاح و اختتام
کلام خدا با اینها شده است تا شعور بر این باشد که باید هر کسی ظاهر خود را که زبر کنایه از آنست با باطن خود که بینات
عبارت از آنست در اول و آخر موافق یکدیگر کند تا از شوایب نفاق که معترت بینات است نجات یابد زیرا که زبر حرف
با دو عدد است و بینات آن که یا الف و یک همزه است نیز دو عدد است و همچنین سین را زبر شصت است و بینات
که یا و نون است نیز شصت است پس هیچ یک از این دو حرف را ظاهر با باطن یکی است و هیچ حرفی از حروف تهجی چنین نیست
و در بعضی اسرار عظیم مندرج است و لهذا ملک علام بختم بر سین است **نکتهٔ هفتم** در تفسیر کبیر آورده که حرف با که سر همه
کلام الهی هست که هیچ حرف دیگر نیست چه هرچه از تعالی در کتب منزلهٔ الهی موقع بوده حق سبحانه مجموع آنرا در کتب
ثلثه اعنی توریة و انجیل و زبور ودیعت نهاده است و اسرار آن سه کتاب را در یکصد و چهارده سورهٔ قرآن تعبیه نموده
و جواهر معانی قرآنرا در خزانهٔ سورهٔ فاتحه سپرده و حقایق آن سوره را در و دو نکات بسمله درج کرده و مقصود جمله را
در با بسم مندرج ساخته و با این مضمون روایات از ائمهٔ هدی علیهم السلام نیز واقع شده است که با اخر وقت که دلالت بر
الصاق و اتصال او را با نجا اشارت است مر ارباب الباب را که غرض کلی از همه علوم و معارف حقیقت حرف با است یعنی وصول
بنده ببارگاه قرب و کرامت بسبب حرف با در مفتتح کلام مذکور و صال باشد و سالک بتدریج آن در ترتیب مقامات قرب که

که مقتضای التصاق و اتصال در قرب

قطع بوادی ریاضت و مجاهده است سعی بلیغ نماید و کمر عزم بربسته قدم در طریق طلب نهد تا طوف کعبهٔ مقصود شود دست دهد
نکتهٔ هشتم آنکه حرف با در دلالت کردن بر توحید از دیگر حروف اتم و ابلغ است زیرا که الف باعتبار آنکه در فاتحهٔ کتاب اول
ذکر شده دلیل است بر ذات اقدس باری تعالی و علت تساوی وجود حروف دیگر است چه آفتاب وجود هر یکی از آنها از برج غیب الغیوب
الف بر تابیده و باعتبار واقع نشدن در اول کلام اشاره بغیب هویت ذات است لهذا با که مظهر آثار الف و محتجب خصوصیات و
قربی که او را با الف هست از سایر حروف ممتاز و مخزن سلسلهٔ شهود است در موضع الف اسم نموده تا دلیلی بر توحید مدلول الف
و نشان بوی هست عقل ثانی باشد بعقل اول چه اول حرفی که در عالم شهادت بچشم ظواهر جلوه کند با است و نزد بعضی
حروف بالف بمرتبهٔ دوم و هیچ حرفی از حروف اینگونه نسبتها بالف نیست لهذا در جواهر از بعضی کتب معتبره آورده که حرف با
دلالت بر تعیین اول دارد که معبر بحقیقت محمدیه است و مناسبت حرف با با آن حقیقت روشن است چه تعانق اطراف و اختصاص بعضی
کریمهٔ آنحضرت چنانچه بر اهل عرفان پوشیده نیست الی آخر قوله و آنحضرت نیز مظهر جمال و جلال و صفات خدا است همچنانکه
با را باعتبار وقوع در پهلوی الف کمال قربت بالف لیکن باعتبار آنکه فیما بین الف و با اثنینیت است کمال جدائی و دوری
هست پس همچنین است ترکیب حالات قدسی و حالات بشریت که در نفس نفیس آنحضرت بود که بیک اعتبار کمال قرب دارد و باعتبار
دیگر کمال بعد چنانچه در خزانهٔ یازدهم اشارتی بدان رفت و لهذا گاهی خطاب لولاک لما خلقت الافلاک بوی شده
و گاهی خطاب انک میت و انهم میتون **فصل** در واقع شدن لفظ اسم در اول این آیهٔ مبارکه با وجود آنکه ابتدا
بلفظ الله متیمن بود چند وجه است **اول** آنکه اشعاری باشد بدانکه نزد اهل فهم ایشان از وسیلت با دی یا به از حقیقت ذات
باری تعالی عاجز است چنانچه مضمون لیس کمثله شیء و لا تدرکه الابصار بدان خبر میدهد پس ما معرفت خدا جز
بسبب نامها و نشانها که مخصوص صفات کمال و مظاهر آثار جمال و جلال اند میسر نتوانند بود **دوم** بعضی از مفسرین گفته اند
که لفظ اسم درین مقام زاید است و معنی با بدین جز آن اطلاق کرده اند چه اگر لفظ اسم مذکور نمیشد و با را ملصق بلفظ الله
مینمود سوق کلام شبیه میشد بقسم پس بجهت رفع اشتباه لفظ اسم مذکور شده است مثل سبح اسم ربک و در کتاب عرائس آورده
که معنی آنست که بالله ظهرت الاشیاء و به خفیت یعنی آشکارا شد اشیا و خفا آنها بخداست و لفظ اسم در این مقام زاید است **سیم**
بعضی گفته اند که چون عادت عرب بدین جاری شده بود که میگفتند باسم اللات و العزی و غیره این نیز بر همان قیاس نازل شده
چهارم در کتاب لطایف آورده که لفظ اسم درین مقام از برای استقصاء قلوب بنا بر علایق و استخلاص اسرار از عوایق و عوایق
بعضی بود بانواع و اجناس آنها و اقسام نامتناسب که آنها اشتغال دارد و بدون تخلیهٔ دل از اغیار و تخلیهٔ روح با سرار هدایت و تزکیهٔ سر با نوار
یاد کردن نام نامی و اسم سامی حق سبحانه متعذر است پس حضرت عزت لفظ اسم را درینجا مذکور ساخت تا چون بر زبان بنده جاری
گردد و در اندک نام دوست را خواهد که گفت دل را مستعد و روح را مشتعل گرداند تا با آینهٔ صافی و مقام قابل جلوه تواند نمود **پنجم** مراعات
ادب است چه بدون ملاحظهٔ بعضی از صفات جلیله ذکر کلمه که دلالت بر ذات کند کمال گستاخی و بی ادبی است **ششم** در جواهر آورده که
گفته اند که حق سبحانه و تعالی و اعلیٰ مراتب تنزه و تقدس است و بندهٔ خاکی در اقصای مراتب تعلق و تدنس و بیواسطه از حضیض
رذالت باوج عزت و جلالت ترقی نتواند نمود پس لفظ اسم را رابطه ساخت تا در وقت تلفظ بدین کلمه قدم همت بر صاعد رفعت
نهاده پیرو قابلیت مشاهدهٔ انوار اسم بزرگوار از روزنهٔ غیب بیرون نماید و چون این آیهٔ مبارکه بلفظ اسم مصدر شد لهذا
در هر جائی که امر بر بسمله شده مثل حالت اکل یا شرب یا جماع یا ذبح اگر بالله گفته شود بر امر حاصل نمیشود و مخالفت

و ثانی اثنین الف در وجود یم
و قبول حرکت و سایر تصرفات یم

امر خدا خواهد بود و شیخ طبرسی نیز برین قولست که بسم الله یعنی ابتدأ بتسمیة الله یا اقرأ مبتدئا بتسمیة الله **فصل** الله اسم
علم است مر کسی را که پرستش از برای او واجب باشد از جهت که قادر است بآفریدن روح و جسم و نعمت و زندگی دادن بآنها چنانچه
در تفسیر امام ع و توحید از امیر المؤمنین ع مرویست که الله آنکسی است که پناه برد بسوی او هر مخلوقی در نزد حاجتها و سختیها هرگاه
گسسته شود امید از هر که غیر اوست و کسی را که بریده شود سببها از هر که جز اوست کوید بسم الله و قصد کند که مدد میجویم در همگی امور خود
بخدائی که سزاوار نیست عبادت مگر برای او که فریاد رس است هر گاه طلب کرده شود و اجابت کننده است هر گاه بخوانندش و در تفسیر
امام ع منقولست که مردی بحضرت صادق ع گفت یابن رسول الله دلالت کن مرا بخدا که چه چیز است که بسیار مجادله میکنند و مرا متحیر
ساختند پس آنحضرت باو گفت ای بنده خدا آیا بکشتی نشسته هرگز گفت بلی فرمود که آیا هیچ کشتی تو شکسته است بنحوی که دیگر کشتی
نباشد که ترا نجات دهد و شنا و آشنائی نیز باو تو نرسد گفت بلی فرمود که هیچ در دل تو گذشت که چیزی از چیزها قادر است که ترا
از ورطه خلاص کند گفت بلی فرمود که همان چیز الله است که قادر است بر نجات دادن در هنگامی که نجات دهنده نیست و فریاد
رسیدن در جائی که فریاد رسی نیست پس الله اسمی است که بغیر از ذات پاک باری سبحانه بدیگری اطلاق نمیکنند لهذا اگر در کلمه
لا اله الا الله بجای لفظ جلاله اسمی دیگر بگویند کلام توحید نخواهد بود و در باب علمیت این اسم خلافی هست بعضی بر آنند که
علم نیست زیرا که این اسم هیئت موصوفست و هرگز برای اسمی دیگر صفت واقع نشده و نیز اشتقاق از لفظ دیگر بیان نموده و قول هَلْ تَعْلَمُ
لَهُ سَمِيًّا مؤید این قولست چه اگر صفت میبود هر آینه بابستی که دیگران بدین نام خوانده شوند و صاحب کشاف گوید که آله و اله
بمعنی عبد و تعبدات و الله را ازین اسم اشتقاق کرده اند پس این لفظ مشتق نیز است نه مشتق و صاحب زبیت آورده که
مشرکان عرب بتهای خود را آلهه نامیدند اما هرگز بدان نام نخواندند چه حق تعالی محافظت نمود این نام را از آنکه غیر او را بدان
بخوانند و برخی دیگر گفته اند چون علم قائم مقام اشاره حسی موضوع است از برای تمیز مسمی از جمیع مشارکات او در نوع و جنس
و سایر مشابهات در حقیقت و ماهیت و ذات او سبحانه ازین هر دو معنی رعایت منزه است چه در تحت جنس یا فصل یا نوع
نیست با احدی در حقیقت و ماهیت مشارکت با او ندارد و اشاره حسیه بدان تعلق نیز نگیرد پس باید که علم نباشد لکن چون
اسما اعلام است نسبت بدیگران و در اعجاز البیان آورده که نشاید که حق تعالی را اسمی باشد علم که دلالت کند بر و دلالتی
مطابقی بحیثیتی که مفهوم نشود از و جز ذات مطلق بجهت آنکه حضرت ذات از حیثیت اطلاق و تجرد محکوم علیه بهیچ حکمی
نشود و هیچ وصفی شناختن نگردد و مضاف نشود بهیچ شیئی نه مقید بقید اعتبارات و نه متعلق بهیچ معرفت و پندار
چه هر چیزی که متعلق گردد بواسطه نامی یا نسبتی یا اضافتی هر آینه مقید باشد و برغی سبحانه از حیثیت اطلاق و عدم التفات
هیچ چیز از اینها روا نیست پس باید که علم نباشد انتهی کلامه اما قول اول اصح است زیرا که مراد از لفظ الله در حالت علمیت
مفهوم اعتباری مراد است مجرد از قید اشاره و تمیز از غیر و سایر تعلقات و اعتباراتی که مفهومات عقلیه را میباشد و
چه منافات دارد از اینکه چنانچه از احاطه مفهوم آن عاجز باشیم از مفهوم مطابقی این لفظ نیز عاجز باشیم و از اینکه
شیئی را از مشارکات در وجود مطلق قطع نظر از وجود وجوبی و امکانی امتیاز دهیم لزومی ندارد که احاطه بمفهوم آن کرده
باشیم و در علمیت آن همین قدر کافیست که غیری بدان مسمی نیست و مؤید اینست آنچه در شرح فصوص ذکر کرده است شیخ
رکن الدین شیرازی که الله اسم ذاتست من حیث هی هی در مرتبه احدیت از آن روی که محیط است بر جمله اسما و صفات در مرتبه
واحدیت و اسم جامع باشد و در غرر این آورده که الله اسم جمعست باین معنی که هر اسمی که هست تعلق بمعنی از صفات الهی

اشهر کالاعم ۴ صح

دارد بخصوص الا این اسم که تعلق بذات دارد با همه صفات لاجرم صفت جمعیت در و متحقق باشد **فصل** و جمعی که این اسم
علم میدانند گویند الف لام او بجهت تعظیم و تفخیم است نه بجهت تعریف زیرا که باعتبار علمیت معرفه است بدون الف لام و تعریف
و قطع نظر از علمیت نموده اسماء الهی هر یک از حیثیت اسم خدا بودن معرفه اند و جمعی دیگر که آنرا اسم صفت میدانند و اشتقاق آن
اتفاق دارند و لیکن در ماخذ اشتقاق مختلف اند زیرا که اصل این اسم بقول بعضی وِلاه و ماخوذ از وَلَه است و وَلَه بمعنی آمدن
پناه بردن و مشتاق بودن و واله شدن پس معنی وِلاه در خصوص تنها آنست که او کارساز مظلومانست و بی‌نیاز خلایق که
عارفان در مشاهده انوار جبروتش واله و حیران اند و بنده بر درگاه او در افتادگان بوادی هجران مشتاق لقای اند
آثار جمال و انوار جلال اویند و بقول برخی آله است ماخوذ از الاهه که بمعنی عبادت و پرستش باشد و در خصوص آله
بمعنی مألوه است یعنی معبود مثل کتاب که بمعنی مکتوبست و بقول جمعی دیگر اصل آن لاه است اگر واوی باشد مشتق از لوه
بمعنی ارتفاع و اگر یائی باشد مخرج از لیه بمعنی پنهانی و احتجابست بهر حال الف لام تعریف بر وی داخل نموده اند و از
شدت لصوق که حرف تعریف را باین اسم بهم رسیده هرگز مجرد از الف لام مذکور نمیشود تا حدی که در حین دخول یاء
ندا نیز احتیاج بلفظ ایها ندارد و چه هر اسمی که معرف بالف لام باشد در حین ندا بدون ایها استعمال نمیکنند مثل یا ایها
الرجل لیکن الف لام الله از شدت لصوق جزو کلمه شده است پس میگویند یا ایها الله و میگویند یا الله **فصل**
بدانکه الله اسم اعظم است زیرا که اسم ذات است و چون ذات باری تعالی اشرف و اعظم ذوات است در جامعیت صفات کمال و
سمات جلال و جمال مراد از جامعیت آنست که جمیع اسماء دیگر در آن مندرج و راجع بسوی او باشد پس نامی که دلالت بر ذات
کند باید که اعظم نامها باشد و چنانچه از امیر المؤمنین ع منقولست که الله عظیم ترین نامها خداست و کسی را جز او بدان
نامیده نشود بدین نام و دیگری در باب اعظمیت آن علما را استدلالات چند بادله و اقوالست **اول** آنکه حق سبحانه در قرآن
این نام را بر همه نامها مقدم داشته است و در هر جا که چند اسم ذکر شده مثل اِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ
و تقدم در ذکر دلالت بر تقدم در مرتبه میکند و ابن فهد در کتاب عدة ذکر کرده است که این اسم مشهورترین اسماء
خدا و بلندترین آنهاست بحسب مقام و در حین ذکر **دوم** در مقصد اقصی آورده که این اسم دالست بر ذاتی که جامع جمیع
صفات کمال باشد و دلالت آن بمثابه‌ایست که هیچ یک از آن صفات کمالیه از دایره احاطه او خارج نیست و سایر اسما
دلالت نمیکنند مگر بر بعضی از آن پس بجهت این جامعیت آنرا اسم اعظم گویند **سیم** در طوالع التنویر آورده که دلیل اعظمیت
این اسم آن تواند بود که بهمه زبانها مذکور است و بیان هر طائفه مشهور **چهارم** در جواهر التفسیر آورده که بعضی از علما
گفته اند که الله اسم اعظم است و در کتاب الهی از اسماء حسنی هیچ یک بدین عدد نیامده چه در مجموع قرآن تا آنچه در
بسمله است دو هزار و هشتصد و هفت جا ذکر او شده و مجمل اوصاف خاصه الوهیت چون احدیت و صمدیت و واحدیت
و کبریا و عظمت یا مفصل آنچه متعلق است باحوال البشر چون خلق و بعث و رزق و اجل و اطلاع بر صلاح و فساد و ثواب
بر اعمال و افعال ایشان بدین اسم مضاف منسوبست **پنجم** آنکه هر یک از حروف آنرا اگر حذف کنند از باقی حروفش معنی تمام
ظاهر و هویداست چنانچه الف را حذف کنند لله میشود و اگر لام را بیندازند و الف را بجای خود بر گردانند آله است
و اگر الف و یک لام را حذف کنند له است و اگر هر دو لام را بدون الف بیندازند هاء است و اگر الف و لامین را حذف نمایند
ها میماند و ها حرفیست که بنای لفظ الله و مدار زندگانی جمیع موجودات بر آن است چه هر ذی نفسی در تنفس آن بکار

که حرف‌ها متکلم باشد و نفسی که انسان زند که بیرون آید از مخرج‌ها که بالای او منبع حیات است بر مخرج زیرا که از عین دل و چون
این حرف عین هویت ذات است لهذا هر متنفسی بدان زنده است و در فواتح الجمال آورده که ذکر جاری بر نفوس حیوانات
انفاس ضروریه ایشانست زیرا که در وقت انبساط و انقباض نفس حرف ها که اشاره بغیب هویت است خواهی نخواهی
گفته میشود و در جواهر التفسیر از کلام شیخ مؤید الدین آورده که اصل اسم الله حرف هاست که کنایت از عین ذات
و هویت غیر متعین اوست چه ها کنایه از ضمیر غایب باشد و لام تخصیص و ملکیت بدان زیاد کرده‌اند که هر ملک مختص
اوست بعد از آن لام تعریف بوی در آورده‌اند تا نفی توهم شرکت کنند و چون اصل ها هو بوده بایستی که اللهو باشد واو را
از آخر حذف نموده‌اند بطریق تخفیف رحمه الله شیخ و از کتاب روح الارواح نقل نموده که خاص‌ترین نامهای حق تعالی هو است
و آن در اصل یک حرفست یعنی ها و واو از برای قرار نفس است و اصل کلمه نیست چه در تثنیه هما گویند و هو ما نگویند
پس این نام فردیست دلیل فردی و همه اسامی و صفات بر زبان جاری کرده و الا هو که از میان جان آید و مؤید این آنست
آنچه بعضی از ائمه علوم گویند که اسم اعظم اسمی است که عدد او از مرتبه آحاد بالا نرود و بمرتبه عشرات و مآت و الوف
نرسد و این نیز کنایه از توحید اوست و در کتاب بیان آورده که اسم ذات حرف هاست و انضمام آن با واو برای آنست
که ها از اقصای غایات مخارج حروف آید و واو نزدیکترین الفاظ است بمبدأ مخارج که لبست و چنانچه ها آن تمام
جمیع حروف اجزاء مخرج در وقت ظهور ندارد و واو نیز متعهد بمخرجی نیست پس ها که مبدأ کلست باید که واو که منتهای
کلست منضم شود تا دایره تمام گردد و در اعجاز البیان آورده که سبب اتصال ها با واو آنست که واو مشتمل بر حکم جمیع
مخارج است چه در وقت نطق بآن ابتدا از شفتین میشود و بواسطه الف امتداد صوت بانتهاء مخارج حروف میرسد
و در جهت واو ثانی باز بشفتین عود مینماید پس در رفتن و برگشتن صدا یکدور تمام میشود بر جمیع مخارج لاجرم چون
حرف ها که دایره محیط بر مجموع است اتصال یابد بجمعیت سفر ابتدا و انتها کامل و بدانکه الله اصل وجود کاینات و وجود
اصل ممکنات و منشأ زندگانی هر ذی حیاتست الفش اساس الفت و آلات نظم هر لامش لوای رفعت و اعلا است و دایره
هایش مبانی عرش و فرش را محیط و دندانهای تشدیدش آمیزش هنگامه هر مرکب و بسیط است در کرمانی که حرفی نشان
مرتبه عرش تا آسمان از کهکشان دستار به بسته و در میدان نعمت معیشش یکه تازان خیال عنان از دست
گسسته‌اند لمؤلفه اسم اعظم که آن بود اصل وجود می نگنجد زیر این چرخ کبود در نه گرداب هایش نه فلک میطپد
چون حلقه گوش بهک زیر هر موجش هزاران گوهر است زیر هر در صد بحار دیگر است سوی کنهش یک هر دانا تر
کس بدو ورق و در تک دریا نرفت با عناصر می ندارد امتزاج زانکه سود بر مزاجش احتیاج بی نشان از نقطه مبدا
جراست تا بدانی بی نیاز از ما سواست گر تو خواهی ره بیابی سوی آن بی نشان شو بی نشان شو بی نشان فصل
بدانکه رحمان و رحیم دو اسمند مشتق از رحمت و موضوع عند مهتا العذر او و رحمت بمعنی نعمت آمده است چنانچه
باران را رحمت گویند چه آن نعمتی است و گاهی بمعنی رقت قلب نیز آمده است چنانچه گویند فلانی رحیم القلب است
و ابن فهد رحمه الله در عدة آورده که بمعنی ثانی را بحق تعالی حقیقة نسبت نمیتوان داد زیرا که مستلزم اثبات
جسم است مر او را سبحانه و تعالی عن ذلک علوا کبیرا لیکن بمعنی ایجاد کردن رحمت از برای مرحوم جایز است
و بعضی از محققین گفته‌اند که رحمت را ابتدائی و انتهائی هست مبدأ آن رقت قلبست که از قبیل انفعالات

ومنها

ومنهای آن احسان و تفضل است که از قبیل فعل باشد و چون اطلاق رحمت وصف کنند اراده یا مبدا یا منتها یا هر دو است و چون ذات
باری تعالی منزه است از آن شوائب البشر بموجب دستور العمل کلی خذ الغایات و اترک المبادی منظور معنی انتهاست خواهد بود و چون که
واجب الوجود جل ذکره از تأثر و انفعال منزه است و از بحر الحقایق که کرده‌اند که معنی رحمت اراده حق تعالی است رسانیدن خیر
و دفع شر باما که اگر این اراده نبودی هیچ موجود از پس پرده عدم بعرصه وجود روی ننمودی چه آفریدن او ایصال خیر محض است بموجود
و دفع شر عدم است از او و بدانکه رحمت بر دو قسمست یکی رحمت ذاتیه که آن را مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن رحمتیست که
لازمه ذات باری تعالی است بلا سببی و سوالی و تعلقی بامر خارج و از مفاد آیه و رحمتی وسعت کل شیء این معنی مراد است
و دیگر رحمت وجوبیه که آن را رحمت شرطیه نیز گویند و آن نیز از رحمت ذاتیه منشعب گردد ولیکن مقید باعمال و اقوال بندگان
و تا استعداد وی نباشد آن رحمت بایشان نمیرسد اگرچه این هر دو صفت از صفات ذات اند ولیکن فرق میانه آنها
بحیثیتی چند است اول آنکه بنابر قاعده کلیه که زیادتی لفظ دلالت بر زیادتی معنی میکند معنی رحمن بحسب کمیت و کیفیت
زیاده بر رحیم است چنانچه در کشاف آورده که این هر دو اسم مشتقند از یک مصدر لیکن چون زیادتی بنا دلالت
بر زیادتی معنی میکند رحمان ابلغ از رحیم است دوم آنکه رحمان صفت مخصوص حضرت باریست و اطلاق آن بر غیر او جایز نیست که دیگری
مسمی بدین نام شود مگر باضافه و هرگز کسی را بدین نام نخوانده‌اند مگر مسیلمه کذاب را که رحمان یمامه میگفتند و رحیم
اختصاصی بحضرت او ندارد بلکه دیگران نیز بدان نام نامیده میشوند سیم آنکه در باب اشتقاق و عربیت رحیم خلافی
نیست و در باب مشتق و عربی بودن رحمان خلافست بعضی بر آنند که رحمان مشتق نیست زیرا که از اسماء مخصوصه حضرت
و گفته‌اند اگر مشتق بودی هر آینه بایستی که بمرحوم اتصال یابد و چنانچه رحیم را رحیم بالخلق میگویند رحمان بالخلق
نیز گویند و برخی گویند که از نحوی قالوا و ما الرحمن معلوم است که عرب بمعنی آن نا بهتدانسته اند اگر عربی بودی بایستی
که با اندکی عربی نیست و چون عربی نباشد اشتقاق وی معلوم نکرده و زجاج در معانی القرآن آورده که رحمان
عربیست و رحیم عربی و در جواهر التفسیر آورده که اصح آنست که رحمان اسم عربیست اما در توریت و میان اهل کتاب
مذکور و مشهور بوده است و مستدل بحدیث کرده قول عبد الله بن سلام را که گفت یا رسول الله ما اسم رحمن را در توریه
بسیار می‌یابیم و اکنون در قرآن کم می‌بینیم آیه آمد که قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن چهارم آنکه رحمان باعتبار مورد
خاصست یعنی مخصوص حق است و باعتبار متعلق عام چه رحمت و بخشایش شامل حال تمامی خلق از مؤمن و کافر و نیک و بد
بجاندار و ورق و آنچه محتاجند و رحیم باعتبار مورد عام اما باعتبار متعلق خاص است چه بمعنی مهربانست
بمؤمنین خاصه بتوفیق دادن ایشان در دنیا بعبادت و در آخرت بمغفرت و نجات از عذاب و افاضه ثواب چنانچه فرموده
و کان بالمؤمنین رحیما مراجعتی دارد و اشاره باینست آنچه در مجمع البیان از حضرت صادق روایت کرده است که رحمن
اسم خاص است بصفت عام و رحیم اسم عام است بصفت خاص پنجم بعضی از مفسرین را اعتقاد آنکه رحمان صفت
خاص اوست در دنیا و رحیم صفت خاص اوست در آخرت و مؤید این قول است آنچه ابو سعید خدری رحمه الله از
رسول علیه السلام روایت کرده است که حضرت عیسی علیه السلام گفت رحمن رحمانیت اوست در دنیا و رحیم رحیمیت اوست در آخرت
و بعضی از مفسرین گویند رحیم اعم است از رحمان زیرا که مراد او از رحیم رحمت شامله اوست در دنیا و آخرت بر
مؤمنین و از رحمان رحمت مخصوصه اوست در دنیا ششم چون کلمه بینیه و شنهای رحمتهای صوری و چون نجات و رزق

وغیره از لفظ رحمان است و فیضان کمالات معنوی چون معرفت و توحید بر اهل ایمان از اسم الرحیم است هفتم در کتاب
احقاق آورده که رحمتی که اسم رحمان بران دلالت میکند کثیر الکمیت قلیل الکیفیت است یعنی در وی تعدد هست مؤمن و منافق
و کافر و زندیق را پس بحسب کمیت بسیار است و لیکن چون دنیاوی و معرض فناست و دوامی ندارد بحسب کیفیت
اندک است و رحمتی که از اسم رحیم مفهوم میشود بحسب کمیت و کیفیت بر عکس آنست یعنی که چون رحمت رحیمیت باعتبار
اینکه مختص مؤمنین است بکمیت اندک است اما چون زوال ندارد بحسب کیفیت بسیار است هشتم در مقصد اقصی
آورده که مفهوم از رحمان رحمتی است که مقدور بندگان نباشد مثل ایجاد و هدایت و اسعاد در آخرت و مانند آن
و مفهوم از رحیم رحمتی است که از بندگان مثل آن متصور تواند بود چون اغاثت محرومان و اغاثه ملهوفان وغیره
آن از تفضل و احسان نهم بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از رحمان ذات اقدس باری تعالی است و از رحیم نفس
نفیس حضرت ختمی پناه است چه آنحضرت را در آیه آخر توبه برءوف و رحیم یاد نموده پس تقدیر کلام این باشد که بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی ابتدا میکنم بنام خدای رحمان و بنام محمد که رحیم است دهم در کشف الاسرار آورده که رحمان بهشت (و باسم)
بر آسمان کردن راه مزدوری بر عابدان و رحیم است بافروختن شمع دوستی در دلهای عارفان یازدهم در کتاب
عرایس آورده که رحمت رحمان مفتاح مکاشفات و رحمت رحیم مرقات مشاهدات دوازدهم حقایق را اعتقاد که
رحمانیت عبارت از عرصه آسمان بتوفیق طاعات و عصمت از تعطیلات و رحیم است [illegible]
رسل و انزال الکتب انتهی کلامه بدانکه از فحوای عبارات چنان مستفاد میشود که جمیع صفات جمالیه و جلالیه حق جل که
نسبت بذات او سبحانه در تعمیم و تخصیص تفاوتی ندارد و اینها رحمتی که نسبت بحق تعالی ادا میشود مثل آنچه گفته شد
که مراد از آن تفضل و احسان او است محتاج علم با صلح احوال عباد رحمت عین ذات است و حق تعالی من حیث الذات
بکمیت و کیفیت در نمی آید و تعدد و تغایر و تفاوت در وی راه نیابد پس رحمتی که از لفظ رحمان فهمیده شود بعینه رحمتی
که از رحیم مفهوم شود لیکن باعتبار متعلقات خارجیه بحسب تفاوت استعدادات تعمیم و تخصیص کمیت و کیفیت
می یابد و هر یک از آنها شامل دنیا و آخرت هستند و مقوی اینست بعضی از دعاها که یا رحمان الدنیا و الآخرة
و رحیمهما چنانچه در بیضاوی آورده که این هر دو اسم مشتق از رحمت اند و در حق رحمت مبالغه اند و در شفا
آورده که هر دو اسم یک معنی دارند و معنی ایشان ذو الرحمة است و در جواهر آورده که جمعی از علما بر آن رفته اند که رحمان
و رحیم هر دو یک معنی دارند چون ندمان و ندیم و سلمان و سلیم که از برای مبالغه اند و در مجمع البیان از ابن عباس
روایت کرده است که رحمان و رحیم دو اسمند برقت تمام که یکی از آنها رقیق تر از دیگری است پس رحمان بمعنی رقیق القلب
و رحیم بمعنی ابلغ است که دلالت بر رقت نمیکند و در خلاصة المنهج از رسول علیه السلام روایت نموده است که حق تعالی را صد گونه
رحمت است که یکی از آنها را فرستاده است بدنیا و قسمت نموده است میان خلق خود که بآن سبب با یکدیگر مهربانی میکنند و تعاطف
و اشفاقات نموده و نود و نه دیگر را برای نفس خود ذخیره کرده است که بندگان او در قیامت و در بعضی روایات آمده است که این یک رحمت
نیز اضافه با آنها خواهد کرد و صد گونه رحمت تمام شود در قیامت و مؤید این معنی است قول عکرمه که گفته است که رحمن بیک
رحمت و رحیم است بصد رحمت فصل و بعضی از محققین در باب تقدیم رحمان بر رحیم ایرادی نموده اند خلاصه آنکه در
تعریفات مثلا در این [illegible] متعارف است که از ادنی باعلی ترقی میکنند تا در تفهیم تمام تر بوده باشد و بنابر

(ترقی ...) کرد در باب ترقی مبانی این دو اسم منوعی که روایت ظاهر شد که لفظ رحیم بتقدیم اولی است نسبت برحمان چه طریق تعلیم می آید از قبیل لا تأخذه
سنة و لا نوم و در بعضی کتب لغات فرقی نشود لفظ الرحیم باعتبار آنکه علم از برای ذات بحت و هر کسی بدان مسمی نتواند شد
و اهم [illegible] که اولی باشد جواب آنکه ترقی در اوصاف کسی منظور است که ذات او در غایت کمال نباشد و ذات باری تعالی در
هر صفتی بنهایت الغایات است و از ترقی در اوصاف او چیزی بر او افزوده نمیشود و اینجا ترقی منظور نیست بلکه رحیم ردیف بر رحمان
شده است یا آنکه از برای تقدیم رحمن بر رحیم چندین وجه موجه گفته اند که آنچه در ابراد شهر مذکور شد متعارف شده باین کند
آنکه محل استقرار رحمت رحمانیت بدلیل الرحمن علی العرش استوی عرش است و عرش بجمیع اشیا متقدم است وجه دوم
آنکه عزیز و کمترین و [illegible] اسماء و صفات بلفظ جلاله رحمان است و در نامیدن شدن غیری بدان و اختصاص حق بدان تعالی شانه
باعلام چنانچه مذکور شد پس بایکدیگر تلوا الله [illegible] شود که جاری مجرای لفظ جلاله تواند شد و لهذا حق تعالی بیکدیگر نموده است
بدعوت الله بالرحمن بقوله قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن وجه سوم معبود بودن نسبت باین دو اسم واده در قوله سبحانه
بخوبیها عباد الله و در قوله و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا وجه چهارم در جواهر التفسیر آورده
که چنانچه مذکور شد رحمانیت اختصاص بدنیا دارد و رحیمیت اختصاص بآخرت یا آنکه رحمان مختص اهل آسمانها است و رحیم
مختص باهل زمینها و پر ظاهر است که دنیا بر آخرت و آسمان بر زمین وجه پنجم بعضی گفته اند که لفظ رحمن و لا لالت میکند بر اصول
نعمتها و ظواهر آنها پس در تقدیم اولی است از رحیم که دال است بر دقایق و بواطن و فروع و نعم وجه ششم وجه اخصیت اسم رحمن از رحیم
(مقدم است ...) یکی معلوم میشود که در قرآن بنی بر وضع مذکور شده و در بعضی هیچ اسم بنا مذکور و بسمله و آخر حشر که هو الرحمن الرحیم اما اسم
رحیم مکرر در بعضی چند اسم دیگر شده چون غفور و رءوف و عزیز و مانند آن و ثانی اثنین لفظ هو و لفظ الله بنا مع
اینها اسمی که نام الی اسم ذات است اخص است بتقدیم از اسمی که تالی اسم صفات است وجه هفتم بعضی از محققین گویند که رحمان
مشتمل است بر دو فتحه و رحیم اشتمال دارد بکسره و فتحه بر کسره مقدم است بحسب جعل جاعل و بحسب اخفیت وجه
گویند که بلفظ رحمان دلیل وحدانیت است و در لفظ رحیم دلیل الهیت بنابر اینها اولیت بتقدیم وجه نهم دو تا
در اسم آیات اخیر بوده است و در اصل حرفی را گویند که بی فاصله حرف آخر باشد و آن در بسمله آیات سعد فاتحه
یاء است که رحیم متعلق بر رحمن شده در نظم و اسلوب کلام بر هم خوردی فصل بدانکه مجموع اسماء اقدس
در دو قسم است اسم ذات و آن الله است و اسم صفات و آن نیز بر دو نوع است صفت خاص مثل رحمان و صفت عام چون رحیم
و غیر آن از اسماء دیگر و ایراد این سه اسم در بسمله از برای استجماع اقسام ثلثه است و اگر گویند چه امر فرق در ساخت رحمن را
با هیچ یکی از اسماء صفات و حال آنکه در ایراد رحیم باعث تکرار میشود جواب میگوییم که چون ماخذ اشتقاق این هر دو
یک مصدر است و با وجود اتحاد مصدر اسم اول خاص بر ذات و ثانی صفت است اشعاری هست بر آنکه رابطه معنویه
تام تمام در میان صفت خاص و عام یافت میشود بر خلاف اسمی دیگر یا آنکه تکرار در رحمت مرغوب و سلاست کلام بدین نظم
و استیلابیت وجهی از مفسرین باز مفسرین بر آنند که وجه خاصیت بسمله باین سه نام جهت فرجام آنست که در ایام بعثت انجام
بعثت رسول علیه السلام معظم طوایف کفر منحصر بجماعت بودند مشرکان عرب و یهود و نصاری اما مشرکان از جلال نامتناهی
آلهی بغیر الله اسمی نمیدانستند چنانچه حق تعالی فرموده است و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله
و اما یهود آن بجز رحمن با هیچ یکی آشنائی نداشتند و در کتابهای ایشان این نام مقدس بسیار مذکور و نصاری بجهة مسیح

چنانچه نقل عبدالله ابن سلام قبل از این گذشت و اما مفسّری از بعد اسماء الٰهی اسم رحیم را بسیار میگفتند و در انجیل بمعنی بلفظ
رحمانا بسیار مذکور است حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت بالغه خواست که نام خود را موافق مشهور میان هر یک از طوایف
که نام مذکور کند تا شاید دلهای همگی ایشان باین سبب بر بعثت حضرت مقدس نبوی مایل گردد در اول کلام خود
گفت که بسم الله الرحمن الرحیم **الحمد لله رب العالمین** ۲ حقیقت جمیع افراد ثنا یا ثنای
موجود آن فی الخارج و الذهن من الازل الی الابد مستوفی الحصول بوده باشد مختص است بذاتی که بوجوب وجود ذاتی
شهادت میدهد جامعیت صفات کمالیه ثبوتی تربیت کننده و آفریننده کارهاء ما سوی است از ازواج ثمانیه و موالید ثلاثه و
ارکان اربعه و خمسه و ربع و جهات سته و طبقات سبع و درجات ثمانیه و کروبیان تسعه و عقول عشره مشهور و متفق
علیه میان قراء فتح دال الحمد و کسر لام لله است و جمعی کسر هر دو خوانده اند و حسن را باین اعتقاد جمله است و ابن ابی
وجمعی بضم هر دو خوانده اند و صاحب کشاف بر این رفته و برخی بفتح دال و کسر لام خوانده اند و اکثر چه هر یک را موافق قواعد
نحویه او را جمله هست لیکن در مقام بعد از قول اول را اعتبار نیست به نحوی بکری که بجهة انتقال از صفة بنسبت بلکه
فرق میان حمد و شکر و مدح آنست که حمد ثنائی است بزبان بر کسی بنکوئی که ثنای اختیاری وی باشد یا بجهة نعمتی که در برابر
بر دفع آن نیکی از نفس خود یا غیر باشد خواه اثر آن نیکی بنیکوکار رسیده باشد یا نه و مدح ثنائی است بر کسی
که جمال و جلیلی از آنِ وی باشد نه باختیار و شکر ثنائی است بر نعمت و در مقابل نعمت بحسب قول یا فعل یا اعتقاد
اعم از آنکه جمال وی اختیاری باشد یا نه بنابرین شکر بحسب مورد اعم از حمد و مدح است لیکن باعتبار تعلق که همین
نعمت و قبیل اخص از آنها است و در مجمع البیان آورده که حمد و مدح و شکر نزدیک بیکدیگر اند در معنی و ما با الفرق آنکه
حمد نقیض ذم است و مدح نقیض هجو و شکر نقیض کفران و گفته حمد اعم از آنست که در مقابل نعمت باشد یا نباشد و شکر
مختص بمقابل نعمات است لیکن گاهی حمد را بجای شکر استعمال میکنند چنانچه گویند الحمد لله شکرا و شکر اعتراف ...
بقصد تعظیم و گاهی برای دفع مظنه انکار و کفران بزبان آورده میشود و مدح کلامی است مشعر بر بزرگی شان ممدوح
با قصد آن انتهی کلامه و آنچه از فحوای عبارت تفسیر ... مفهوم میگردد حمد بمعنی هر یک از ثنا و شکر و رضا و مدح استعمال
شود و ... عبادت استعمال نموده است که ثنا خدا ... هر چه کند حکمت شکر او را واجب شود که از روی ... نعمت
رضا بقضای وی باید که او را ... است شایسته ... صفات وی ... مدح است **خزانه**
و در آن چند فصل است **فصل** در اختیار کردن لفظ حمد در موضع بر مدح و شکر بچند جهت **وجه اول** آنکه اولویت
حمد بر هر یک از مدح و شکر ظاهر است اما بر مدح چون لفظ حمد مخصوص است بجمیل اختیاری پس ایراد آن در مقام اشارت
بآنکه معبود بحق جل ذکره قادر و مختار است و انعام او بعنوان ایجاب نیست بلکه اختیاری وی است بر قول جمعی که او را فاعل موجب
میدانند از جمله حکما و اما اولویتش بر شکر آنکه حمد عام است بر جمیع نعم خواه بحامد واصل شده باشد یا نه بخلاف شکر که
آن بجهت نعمتیست که بمنعم علیه متواصل گردد ... افضل ... معرفت شکر خداوند ... رحمت
بازاء نعمتهائی که باو رسیده یا نرسیده **وجه دوم** در بعضی تفاسیر ... اول کلام حضرت آدم بعد ... الحمد لله
بود چنانچه عنقریب مذکور گردد و از ... نقل کرده ... الحمد لله رب العالمین تا ... کلمه ...
خواهد بود پس بدایت و نهایت ... کلام ... مناسب ... از ... الحمد اراده شده است ...

بعضی از مفسرین جمعی بر آنند که بدلیل آیه والله خلقکم و ما تعملون تمامی افعال بندگان بر مخلوق خداست پس هر فعلی از افعال
که فاعل آن مستحق حمد باشد مرجعش حق تعالی باشد و باید که آن حمد باو برگردد پس همه حمدها من البدایة الی النهایة مر خدا راست
بنابرین لام از برای استغراق خواهد بود و بر این اعتقادند جمعی از اشاعره و اهل سنت و بقول جمعی که بمضمون و الله خیر الرازقین
و تبارک الله احسن الخالقین و اشباه آن مر فاعلی در فعل خود مختار و مستقل بالذات و مستحق ثواب و عقاب است پس هر حمدی
که بر فعلی از افعال مترتب شود مرجعش آنکسی باشد که فاعل آن فعل است پس همه حمدها مر خدا را نخواهد بود بنابرین استغراق را
نشاید باید که عهد باشد یا جنس و برین مذهبند معتزله و در تفسیر نیشابوری آورده که هر دو را شاید بر آنکه استغراق کبری معنی چنان
باشد که همه حمدها مر خدا راست و اگر تعریف کبری جمعی که خدا خود را بدان ستایش نموده مر او راست **فصل** بدانکه لفظ الحمد لله
از ... بیرون نیست یا اخبارات یا امر یا انشا اگر اخبار است معنی چنین باشد که حمد جمیع حامدان و مدح ... دهان و شکر مجموع
شاکران و ثنای تمام ذاکران مخصوص بخداست و غیر او سزاوار آن نیست و اگر بروجه امر است لابد است از اضمار و ناچار است که مصدّر
آن ... قول باشد چه در چندین جای بگر بلفظ قل الحمد لله مذکور است پس تقدیر کلام آنست که قولوا الحمد لله و مؤید این قول آ
آنچه در ... و تفسیر امام ... از امیر المؤمنین منقول است که پرسیدند از آنحضرت از تفسیر الحمد لله فرمود بدرستیکه خداوند عالم
بعضی از بندگان بعضی نعمتهای خود را شناسانید بر سبیل اجمال چه ایشان از معرفت آن بتفصیل عاجز باشند که تفصیلا بر سبیل
زیرا که نعمتهای او زیاده بر آنست که بحد و احصا در آید یا کسی تواند که آنرا بشناسد پس فرموده است که قولوا الحمد لله علی ما انعم
به علینا یعنی بگوئید که حمد و ستایش میکنم خدا را بآنچه شناسانیده است ما را از نعمتهای خود و برین معنی نیز شهادت وارد آورده اند
خلاصه آنکه ... بطریق امر بوده باشد چه مانع بود از ینکه بگویند احمد ربک تا آنکه لوازم اختصار و تعلیم آمده و آن در کلام ...
و ... آنست که تقدیری در آن کرده شود و جواب این بچند وجه گفته اند **اول** آنکه اگر بطریق امر میفرمود احتمال آن داشت که احدی تا
... نموده و بر امر عمل نکند و بآن سبب اثم کرده چنانچه فلیحذر ... امر نموده و هر کس مخالفت کند مستحق عذاب ... شود
اینجا امر است بر سبیل اخبار تا آنکه اگر کسی ترک آن کند فی الحال مستوجب عذاب نگردد **دوم** آنکه این لفظ کنایه از آنست که حمد
ثابت ... ازل و ابد هست و بر او حمد کنند یا نکنند **سیم** آنکه چون در ابتدا لفظ الله مقرون بر آنست ... معانی که مذکور شد ...
... نعمتهای بی دریغ حمد ... که در مقابله نعمت باشد یعنی شکر خواهد بود بطریق امر نفرموده که مبادا ...
... نعمت را بجهت شکر کردن داده است و عوض آنرا که شکر است از بنده خود خواسته است بلکه آن نعمتها را از محض لطف و کرم
... که ... ذات ... تعالی از پادشاه کریم صادر گردیده ... ضعیف ... عوضی در آن نمی باشد و شکری
که از بندگان صادر گردد در عوض مقابله آن برشمرده اند ... و اگر بطریق ابتدا است چنانچه در توحید ... فرموده است که
لا اله الا الله ... بطریق ارشاد بندگان خود ستایش ذات خود نموده است که بندگان راه ثنا و ستایش آن را بدانند چه اگر
راه ... لطف او و طریق عبادت دستگیری بندگان وادی حیرت شود همگی بادیه ... و ما قدروا الله حق قدره
گذارده ... کرده اند و در تفسیر قرطبی و حقایق سلمی و روح الارواح سمعانی و غیره آورده که چون علم ازلی خدا تعلق گرفته بود
... بندگان از ادای حمد او چنانچه لایق است عاجز ... احمد خود نمود و این معنی اشعار است بآنکه در آخرت نیز کاری که ...
... دشوار باشد از ... نقل آن از بنده خود دفع ... کند ... در باب ... کردن ... الحمد لله است ... که
الحمد ... چند نکته است **اول** آنکه حمد کننده گوید که الحمد لله یعنی حمد میکنم خدا را لازم می آید که دعوای بجا آوردن حمد

جهت خود کرفته باشد و حال آنکه هیچکس از عهده حمد خدا بیرون نمی آید چنانچه در بعضی احادیث منقولست که وحی فرستاد حق تعالی بسوی داود ع
که حمد کن مرا بسزا داود عم گفت یا رب چگونه حمد کنم ترا و حال آنکه مقدور نمیشود مگر آنکه تو توفیق دهی مرا بحمد خود و توفیق او نیز نعمتی است
علیحده و از برای آن نیز حمدی ضرور است و اینمعنی میکشد بجائی که انتهائی نداشته باشد پس حق تعالی فرمود ای داود چون که دانستی عجز
خود را از حمد من پس حمد کردی مرا دوم جمله فعلیه دلالت میکند برآنکه همین قایل حمد کننده باشد و بس و جمله اسمیه دلالت میکند برآنکه حمد
عالم همیشه حمد کرده شده است بحمد قدیم خواه حمد کننده موجود باشد و خواه نه سیم جمله فعلیه دلالت بر حدوث حمد کند و میکند الغیره که
حمد بجمله اسمیه متلفظ کرده گویا حمد خود و حمد جمیع حامدین دیگر را موقوف عرض بدرگاه صمدیت در آورده چهارم جمله فعلیه دلالت
میکند برآنکه ذات باری تعالی من حیث الاستحقاق سزاوار حمد است و جمله اسمیه معنی آنست که حمد مخصوص ذات و صفات است از حیثیت
اهلیت و استحقاق او بسبب کثرت انواع سوابغ نعمتها و اقسام بوالغ حکم و این جزم است که ثنائی اتم و ابلغ است پنجم از جمله فعلیه ظاهر
نمیشود که حمدی که از خامه ثمن صدور یافته حمدیست که لایق و سزاوار باشد و از مفاد جمله اسمیه چنین ظاهر میشود که حمدی که لایق بذات
او مراد است سبحانه ششم آنکه حمد عبارتست از صفت دل که آن اعتقاد و اشعار است بتعظیم محمود و استحقاق و مر تعظیم و اجلال او را
بنابر این پس هرگاه انسانی بگوید که احمد الله و لیکن از فهمیدن معنی تعظیمی که لایق جلال الهی است غافل باشد آینه دروغ گوئی
بوده خبر میدهد از اینکه ولیکن حامد است و حال آنکه چنین است بخلاف الحمد لله که بر فرض عدم رعایت نکردن معنی ظهور دلالت بر ما
فی الحمد میکند فصل و بدانکه افتتاح کلام بلفظ جلاله مفید انحصار و موهم بمشبهه کلام است چنانچه در قوله تعالی فلله الحمد
رب السموات تقدیم ظرف بر حمد نموده مراعات فاصلتین بعمل آورده و در اینجا که آنها را ملحوظ نداشته حمد را بر جلاله تقدیم داده
وجه آنکه در اینموضع مراد انحصار و تعیین محمود نیست بلکه در اینمقام مراد تعیین و تقدیم حمد است که هیچ نحو باید گفت چنانچه در کشف
ذکر نموده و با وجود تاخیر جلاله فایده ابتدائیت که اختصاص است مفهوم میکرد و از لام اختصاص که در اول لفظ جلاله مذکور است
تقدیم جلاله با وجود لام بجهت ابتدا راجح فایده و حال آنکه ابتدا بلام که حرف زایدیست مستحسن و نحو بجهت لشاید که ابتدا
بجزئی از حرف بجهت شروع باشد و بسبب اختیار کردن اسم جلاله در تحمید آنست که در استعاذه و تسمیه قبل از این مذکور شده
اسم دلالت بر تمامی اسماء صفاتیه میکند بخلاف سایر اسمای دیگر و هر اسمی باعتبار بعضی صفت چنانچه میگویند رحیم مثلا اسمی است از اسما
و نمیگویند که الله اسمی است از اسمای کریم یا رحیم یا غیر و قول ابن عصفور و هشام و جمعی از نحویین آورده اند که لام جاره بیست
معنی است و در قرآن به بیست معنی آمده از آنجمله لام لله در اینجا بمعنی ذکر کرده اند اول تملیک آنکه لام اضافه گویند دلالت بر ملک
دارد مثل المال لزید دوم لام استحقاق و در این نیز معنی اضافه منظور است مثل ویل للمطففین سیم اختصاص و در آن اطلاع
شرکت ملحوظ است مثل الجنة للمؤمنین چهارم ابتلا و قدرت مثل الملک للسلطان و معنی الحمد لله بهر یک از این اقسام
اربعه مناسبت دارد بنا بر شق اول یعنی ملک حمد ملک حضرت اوست و هرکجا نامدیست مملوک حضرت اوست چنانچه زبان له الملک
وله الحمد بدان ناطق است و بنا بر قسم دوم استحقاق حمد مر ذات را باعتبار حیثیت ذاتیت و حیثیت و ربوبیت و مالکیت
اوصاف که هریک حیثیت عین ذات بوده و هست و حامد بوده پس بدایم الاوقات حمد مر ذات را ثابت است چه این اوصاف را منافات
حمد باعتبار ثبوت آنها مستلزم ثبوت حمد است در همه اوقات و بنا بر نوع سیم حقیقت و نفس حمد مخصوص ذات باری تعالی است
کار روی و بنا بر مرتبه چهارم چون ذات او مستحق و مستولی بر همگی ممکنات است حمد نیز از جمله عوارض ممکنات است
و بنا بر آنکه کاهی لام بمعنی من باشد مثل اقترب للناس حسابهم و کاهی بمعنی الی مثل قوله اوحی لها الحمد لله بمعنی الحمد من الله

ومعنی

و معنی آن خواهد بود که منشا حمد اطراف او سبحانه و منتهای حمد نیز بسوی اوست و بعضی از محققین را عقیده آنکه تسبیح را بر تحمید از آن رو
مقدم داشتند که تسبیح نفی صفات سلبیه است و تحمید اثبات صفات ثبوتیه و تا اول نفی نقایص نکند بر محل الیه از ذات اثبات کمالات جمالیه نکند
چنانچه در کلمه توحید بر همین نسق است و در کلام نیز هرجا که ذکر هر دو واقع شده تسبیح بر تحمید مقدم کرده است مثل فسبح بحمد ربک
و ان من شیء الا یسبح بحمده و نحو این بسیار است بر این بنا در اول فاتحه نیز بلفظ تسبیح مبادرت نماید
و جواهر التفسیر جواب گوید که تحمید متضمن معنی تسبیح هست بدلالت عکس زیرا که تسبیح دلالت میکند بر آنکه حق سبحانه و تعالی منزه از
مر نقایص و آفات و از تحمید استدلال بر آن کنند که ذات او جامع جمیع کمالات و هر آینه وقتی بجمیع صفات کمالیه آراسته و پیراسته خواهد
بود از جمیع نقایص بری و عری و پاک باشد موید این معنی حدیث شریف نبوی که تسبیح یک نیم ترازو و تحمید همه و پر میکند آنرا چنانچه
نقل از این گذشت فصل بدانکه رب باعتقاد جمعی از محققین اسم اعظم است زیرا که در قرآن مجید در اغلب هرکجا جمله
دعائیات مصدر بلفظ رب نیاشده و جمیع پیغمبران و اولیا بدین نام خدا را در وقت سوال یاد نموده اند از آنجمله در قرآن
بلسان ایشان بلفظ دعا نموده اند و در جواهر التفسیر آورده که در اختصاص با فتح این اسم بدعا آنست که حق تعالی در چند مقام
بدین لفظ امر نموده است وقال ربکم ادعونی استجب لکم و در جای دیگر ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و در استجابت نیز کفته است که
فاستجاب لهم ربهم و بدین لفظ متلقی شده بنابر این در بحر الحقایق آورده که رب بمعنی مستجیب است و در تیسیر از ابن عباس و ابو
روایت کرده که رب اسم اعظم است بدلیل آنکه هر اسمی از اسماء الله را که مقلوب کنند بر ضد اطلاق شود مگر این نام که مقلوب آن
بر است و بر نیز از جمله اسماء حسنی خداست و در جواهر التفسیر آورده که دلیل بر اعظمیت این اسم آنکه سه معنی ایجاد و
و تعدادی این کلام المفطنین الست بربکم و ارجعی الی ربک که اول و آخر ابروخلق واقع شده اند فهم توان کرد
که وجه اعظمیت آنکه حق تعالی اسم رحمن و رحیم را در بسمله مرفق بلفظ الله ساخته و در تحمید نیز بعد از و
اسم الله که و هیچ که احراز اسم الله در خواطر قرار کرده و باعظمیت آن قایلند این نام را نیز چنان دانند
فانی ثانی اثنین آن ابیات و چنانچه الله در قرآن زیاده بر همه اسماء است رب هم زیاده بر همگی است و بعضی گفته اند که
مرجع جمیع اسماء الله و رب است زیرا که اسماء الهی باعتبار نسبت ذات دو نوعست اگر باعتبار ذات ثابته و حقیقتها علیحده نسبت
آنرا اسماء الهیه گویند مثل قادر و مرید و اصل آنها الله است و اگر باحوال خارجیه و حقایق کونیه انتساب یابد آنرا اسماء ربوبیه
خوانند مثل رازق و حفیظ و خالق و اصل اینها نام رب است پس رب اسمی خاص است مقتضی ثبوت الوهیت
دعاها بلفظ اللهم است که در اصل یا الله بوده یا بلفظ یا رب است و بعضی گفته اند که بنای قوام اسم رب اکر و دو حرف است
را با یکدیگر در حقیقت عین یکدیگر اند چه قطع نظر از مراتب خارجیه که عزات و سکنات و الوف کرده و در اصل
هریک دو اند و بمعنی اسرار ربانی و بسیاری هست این نیز دلیل بر اعظمیت آنست و در اعظمیت آن اقوال بسیار است الغرض
این اسم آنچه نسبت بعالمین توان داد بقول بعضی دوازده است اول جمع کننده چنانچه در صحاح آورده که رب
الناس یعنی جمع کننده مردم پس در اینمقام یعنی جمع کننده عالمیان در وی بنا بجهت معرفت و عبادت و کسب معیشت و در آخرت
بجهت ظهور عدل و مجازات دوم مدبر یعنی تدبیر کننده امور عالمین بروفق حکمت و دانش و بعضی بمعنی التملک دانسته اند
بدو الهنا علما ربانی و ربی کویند چه تربیت امور دینی و دنیاوی مردم میکنند و حدیث شریف عظلوا العلماء
و انکم تحتاجون الیهم فی الدنیا و الآخرة مسند آنست سیم مصلح یعنی ترجیح کننده چیزی و باتمام رساننده آن چیزی

رب با معنوم

که نگذارد که ضایع شود و در مجمع البیان آورده که اطلاق کرده نمیشود بدون قیدی مگر بخدا و چون بغیر خدا اطلاق کرده شود مضاف
بقیدی خواهد شد چنانچه گوئی رب الدار و رب الضیعه و در طوالع التنویر آورده که یکی از افعال الهی اصلاح است چنانچه
خود فرموده وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ و در جای دیگر یُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ و صاحب جواهر گوید که اگر نه اسماء الله توقیفی و ثابت
باذن شارع و سماع بودی هر آینه اطلاق اسم مصلح بخدا توانستی شد لیکن چون نقل صحیحی وارد نشده جایز نیست که او را
مصلح گویند اما باید که او را مصلح بدانند چهارم مالک یعنی خداوند تصرف دارنده مثل قول رسول خدا که مر اعرابی را گفت
أَرَبُّ غَنَمٍ أَنْتَ أَمْ رَبُّ إِبِلٍ یعنی تو صاحب گوسفندی یا صاحب شتر و در عیون و تفسیر امام عن امیر المؤمنین ع مرویست که
در معنی رب فرموده که یعنی مالک مر جماعتی و گروهی از هر مخلوقی و آفریدگار آنها و کشاننده رزق بسوی آنها از جائی که
دانند و از جائی که ندانند که در تحت تصرف دارد هر یکی جانی را بقدرت خود و مجبور اند ایشان از رزقی که خود آورده
و احاطه میکند بر آنها بکنف خود و تدبیر میکند هر یک از آنها باینچه مصلحت حال آنست و نگاه میدارد هر یکی جمادات
بقدرت خود و محفوظ میدارد آنچه را که متصل الاجزاست از پراکندگی و آنچه را که پراکنده است از اتصال بهم و
نگاه میدارد آسمانها را از اینکه بر زمین آید مگر باذن او و زمین را از اینکه فرو رود مگر بامر او و در کشف الاسرار ذکر
کرده است مالک عالمیان یعنی قایم بامور ایشان و باینمعنی نزدیکست معنی مدبر پنجم صاحب که بمعنی همراه و رفیق است
چنانچه در بعضی فقرات دعا مذکور است و باینمعنی نسبت بعالمین دادن آن محتاج بتکلفی هست و برخی گویند
که بمعنی شهید و ناظر و مطلع است بر افعال و اقوال عالمیان او در بین نکته و تنبیه بند کافیست ششم سید است یعنی
بزرگ و آقا چنانچه در قصه یوسف گفته است إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ و ابن جنی و ابن عباس است که قول او که رب
العالمین یعنی سید العالمین است و سید کسی را گویند که همگی محتاج بجود و بخشش او باشند و او را بدیگری احتیاج
استفاده و استفاضه نباشد و در دعاهای اهل بیت المعهود یکی از نامهای بزرگ خدا سید است چنانچه گویند یا ربّنا
و یا سیدنا و بر اینمعنی مراد از عالمین ذوی العقول خواهد بود هفتم مربی یعنی تربیت دهنده عالمیانست و محققان
گفته اند که مجموع ما سوی الله چون موجود بوجود امکانی اند نسبت بطرفین وجود و عدم مر ایشان را مساویست و چون هیچیک
از ممکنات را وجود ذاتی نیست و قابلیت انعدام دارد هر آینه بامداد او محتاج اند و اگر نه مدد پی در پی او نرسد او سبحانه
در رسد حکم عدمی امکانی از وجود ایشان اثری نگذارد و تربیت باینمعنی است و اگر با بسیاری این تربیت نبودی هیچیک
از مرکبات را دوام وجود از خیل طاغیان بوادی عدم ایمن نبود هشتم یعنی ثابت آمده چه ثبوت همه عالمیان به
ثبوت ذاتی ازلی و ابدی اوست نهم دایم چه ابری که دایم الاوقات متراکم است عرب گویند أَرَبَّتِ السَّحَابَةُ برخی تعالی
مستدام دارنده خلق عالم است هم چنانکه هست دهم خالق پس رب العالمین یعنی آفریننده ما سوی یازدهم یعنی
محول یعنی عالمیان را از حالی بحالی برد چون از عدم بوجود و از وجود بعدم یا آنکه حیوانات را از حالت نطفه بعلقه
و مضغه و غیره احوال انتقال کند دوازدهم یعنی ملهم آمده چه در سوره فاتحه الهام نموده است بندگان را طریق شکر
گذاری فصل و عالمین جمع عالم است و عالم جمعی است که از لفظ آن مفردی نیامده است چون نفر و جیش و رهط
و انام و غیر اینها و از علامت یعنی نشان مشتق است چه وجود مدلول آن علامتیست بر وجود صانع خود و او علم نیز گفته
لشکر را گویند و گفته اند که عالم جمعیست موضوع از برای مجموع آحاد نه آحاد مفرده بلکه آحاد مجتمعه و در انوار التنزیل

آورده

صانع
آورده و که عالم بفتح لام اسم است مر چیزی را که نشان کند بآن بر وزن خاتم و قالب و غالبا جزئیت کرده انتشر شود از آن وجود
و آن جمیع ما سوی صانع است از جواهر و اعراض چه باعتبار وجود امکانی و احتیاجی که آنها را هست بسوی موثری که واجب
لذاته باشد دلالت بآن میکنند و بعضی گویند مراد از عالم هر چه هست ما فی السموات و الارض و بین آنهاست بدلیل قوله
قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا و ابن عباس و سعید بن جبیر و قتاده و
برخی دیگر از مفسرین بر آنند که عالم اسم است از برای هر صنفی از اصناف هر نسلی از جمیع خلایق بقوله تعالی و انّی فضّلتکم
عَلَى الْعَالَمِينَ یعنی تفضیل دادم شما را بر اهل زمان و برخی گویند که مراد از عالم نوع ذوی العقول است که ملائکه و جن و انس باشند
بدلیل قوله تعالی وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ بقراءت آنکه بفتح لام خوانده است و بقولی جن و انس است بدلیل قوله لِيَكُونَ
لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا و بعثت نوشته که حضرت مقدس نبوی بر جن و انس مبعوث بود و در روح الارواح آورده که مراد از عالم
ملائکه و انس است چه این دو طایفه اقرب و مناسب‌تر بکیاست و انظار فهم اند باشد که جمعی مربوب و سجایه باشند
مخصوص باشرف مخلوقات دهند و لهذا رسالت و برگزیده شدن باین دو طایفه مخصوص است که اللَّهُ يَصْطَفِي
مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ و جمعی گویند که مراد همین بنی نوع انسانست و بس چنانچه حکایت از قول لوط
نقیم او خطاب بقوم خود کرده أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ یعنی نزدیکی میکنید با مردان و جهت است که بغیر از انسان
مراد نیست و بقولی مراد از عالم شخص واحدی از اشخاص بنی آدم است چه آنچه در عالم کون و مکان است همگی در نفس
هر کسی هست سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ چنانچه در تفسیر امام راغب که یکی از علماء اهل سنت است
از حضرت رسالت ص مرویست پس مراد از عالمین همگی افراد انسانست که هر یک از ایشان علیحده عالمی است و تأکید
این قول کند آنکه گفته اند هر آنچه در عالم آفاق از آسمان و زمین است در نفس یکنفر موجود گردیده بلکه از بعضی قراین
ظاهر گردد که بدایع انفس بکلمات الوف زیاده بر صنایع آفاق است چه خلقت آفاق در شش یوم و خلقت آدم و تسویه
ترکیب ذات او در مدت چهل هزار سال شد چنانچه عنقریب مذکور گردد و شاهد این حال است این بیت که از
امیر المؤمنین ع مرویست بیت أَتَزْعُمُ أَنَّكَ الْعَالَمُ الْأَصْغَرُ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ یعنی تو گمان میکنی که از نفس
تو عالم کوچکیست و حال آنکه جا کرده است در نفس تو عالم بزرگ و حق آنست که عالم عبارت است از جمیع مخلوقات الهی
چنانچه زجاج نیز در تفسیر خود ذکر کرده الصحیح جمیع اقوال در مختار این داخل است القصه هر یک از این اقوال
بلفظ جمع مذکور شده است تا شامل باشد هر صنفی از اصناف خود را انواع اجناس مختلفه و چون یا و نون و واو و نون
علامت جمع ذوی العقول است شده در مقام کنایت از اغلبیت و زیادتی ملائکه و ثقلین است که اولو العلم اند بر غیر اولو العلم
و بنا بقول زجاج جمع آوردن لفظ عالم از برای مشاکلت و رعایت فواصل خواهد بود فصل و بقول بعضی
بعقیدتی عالم دو عالم است اما بجهت عبارات متضاده ذکر نموده اند عالم ملک و ملکوت عالم غیب و شهادت عالم
نور و ظلمت عالم علوی و سفلی عالم انوار و آثار عالم اکوان و الوان عالم اجرام و اجسام عالم اشباح و ارواح عالم
خواص و اشخاص و برخی گویند عالم دو است دنیا و آخرت و در جواهر از عطاء بن ابی رباح نقل کرده است که عالمیان
صنفاند ملائکه و جن و دیو و پری و وحوش و سباع و بهایم و هوام و دواب بحر و طیور و در خلاصة المنهج از وهب
منبه روایت کرده که حق تعالی را هجده هزار عالم است که دنیا یکی از آنهاست و آنها هر یک مسکن روحانیین است که

عدد ایشان را بجز خدا نداند و او سبحانه آفریدگار و پرورنده همه است وایضا از ابی بن کعب روایت نموده که مراد بهجده هزار
عالم هجده هزار فرشته اند که هر یک از اطراف اربعه عالم که شرق و غرب و جنوب و شمال چهار هزار و پانصد نفر اند و با هر یک از
آنها چندان فرشته باشد که عدد آنها را بجز خدا کسی نداند و بعضی گفته اند که هجده هزار عالم در بین عالم عبارت از شش
هزار نوع از نباتات و شش هزار نوع از جمادات و شش هزار نوع از حیوانات و در کتاب طوالع آورده که خدا را هزار عالم است
چهارصد در خشکی و ششصد در دریا و در ینابیع آورده که زمین را چهار زاویه است و در هر یک زاویه سیصد هزار و پانصد
عالم است که مجموع آنها هزار و هزار و دویست و دو هزار باشد و بعضی از مفسرین آورده اند که جمیع بنی آدم ده یک جن اند و مجموع
جن و بنی آدم عشر حیوانات بری اند و این همه مجموع انس و جن و حیوانات عشر طیور و مجموع اینها هم عشر حیوانات بحری
و این همه عشر فرشتگان زمین اند و تمام اینها عشر فرشتگان آسمان اول اند و اینها همه یک ملایک آسمان دوم و اینها
همه عشر ملایک آسمان سیم و اینها همه عشر آسمان چهارم و اینها همه عشر پنجم و اینها همه عشر ششم و اینها همه عشر آسمان هفتم
و این مجموع اینها همه که گفته شد ده یک ساکنان کرسی اند تمامی اینها عشر ملائکه یک سرادق از سرادقات عرش اند و عرش را
ششصد هزار سرادقات و مجموع آنچه گفته شد در جنب ملایکی که ذکر کرده یک سرادق از سرادقات عرش میکردند همچون قطره
اند از دریا و باز با این همه اتباع اسرافیل است که ملائکه لوح اند و ملائکه سدرة المنتهی که لشکرهای جبرئیل اند و علم جمیع
آفریدها محیط بشماره و کیفیت عبادات و اجناس ایشان نیست و در مفاتح الفتوح آورده که ملائکه چندین نوع اند هر نوع
از ایشان غالب و اهتمام ذکر و تبیین اند ملائکه حاملان عرش و سکنه کرسی و ملایک سدره و ملایک هر آسمان و سفره
و بررة کرام الکاتبین و ملائکه سلح که در تحت آسمان اول اند و به تیر شهاب دفع شیاطین کنند و ملائکه هوا که موکل اند
بر ابر و رعد و برق و باران و ملایک دریا و ملایک روی زمین و ملایک هر طبقه از طبقات ارض و ملائکه که مومنان را
از شیاطین محافظت کنند و ملائکه که در محل عبادات و مجالس علم حاضر میشوند و ملایک ارحام و ملایک الهام که
القای خواطر کنند و حفظ اطفال و ملائکه قبور چون منکر و نکیر و رومان و ملائکه قبض ارواح که اعوان عزرائیل اند و ملائکه
رزق که اتباع میکائیل اند و ملائکه نفخ که تابعان اسرافیل اند مجموع جبرئیل و ملائکه اولی اجنحه و خزنه بهشت که تابعان
رضوان اند و خزانه داران دوزخ که تابعان مالک اند و زبانیه که معذب اهل دوزخ اند و ملائکه خدام اهل بهشت و غیر
اینها که هر یک عالمی اند و فهم هیچ دانا بکنه احوال و عدد ایشان نرسد و ماورای اینها فرشتگان اند که احوال ایشان معلوم
نیست اما جن در جواهر التفسیر آورده که ایشان قومی هستند مخلوق از آتش از اولاد جان بن جان و در میان ایشان
خوب و بد میباشد هر کدام بصلاح و خوبی مایل اند ایشان را پری گویند و هر کدام بشرارت و بدی راغب اند دیو گویند
و مر ایشان را اقسام است جمعی در پس کوه قاف هستند و در خارج اقالیم سبعه که با کسی مخلوط نمیشوند و گروهی در جزیرات
میباشند که تردد بمیان خلق میکنند و مکان ایشان در بیشه ها و باغها و جمیع ویرانها و جمیع بحرها و مکانها
[…] و تاریکی است و مجموع دیوان که از او قوم اند فرمان بردار ابلیس باشند و جای او در جزیره خضرا است نزدیک
قاف و مجموع پریان در تحت حکم ملک عطشانند که منزل او در وسط قاف است سمت شرقی قاف در تحت تصرف هشتم زاده
او هیطاش است و او سیصد هزار پسر دارد که هر یکی پادشاهی جمعی از جنیان مشرق اند و طرف غربی تعلق بعبد الرحمن جنی
دارد […] عبد القادر دارد و حضرت رسالت پناه این هر دو جنی را بدین دو نام نامیده است و جنی که اسلام آورده اند کم

ملایک ۶

هزار پادشاه و در فرمان عبد الرحمان اند که هر یک از ایشان حاکم قومی از جن اند و نام پادشاه جنیان طلوطوش است یعنی حلیم النفس
و قوم او آدمیان را بغایت دوست میدارند و […] پادشاه بیدیوش است یعنی پرستنده روح و پادشاه جهودان
ایشان طلوطوش است یعنی برابر اندر سحر و از شاسل حکایتی نقل کنند که پادشاه زنان و دختران جن را ام الجن گویند و مر
او در ظلمات کنار چشمه آب حیات است و از شاسل طبری نقل کرده است که پادشاه جنیان هند قططیل است و او پادشاه هیچ
در غایت شوکت و یکی از ملوک هند سندیان است که بجلادت حضرت شیث و سید […] و در میان مسلمانان جن چون سوای
چند هستند چون ابو فروه و مسعود و […] و قیس و ابو مالک و مجتهدان ایشان ابو العباس و عبد الشهاب و مردان لشکر
جن بسیار اند چون عبکر و عقفر و […] و معکان و علق و موقش و غیر این و خلاصه سخن اول آنکه بنی آدم در تفسیر ینابیع مروی
و ثبوت آورده که حق تعالی خلق را ایجاد نموده ده جزو کرده نه جزو از آن ملائکه اند و یک جزو دیگر را ده جزو کرده نه از آن جن اند
و باز یک جزو دیگر را ده جزو کرده نه جزو از آن جانوران و یک جزو بنی آدم اند و بنی آدم را یکصد و بیست و پنج نوع آفریده هفتاد نوع
از بنی آدم را در اقصی بلاد هند قرار داد چون ماروخ و ساروخ و غیر آن و دوازده قسم را در بلاد روم متوطن ساخت چون […]
و سار یعقوب و امثال آنها و […] طایفه را با قصای طرف شرقی نزدیک جبال […] ساخت چون یاجوج و ماجوج و […]
دیگر را بنهایت جانب غربی نزدیک بجنوب سکنی داد چون جماعت زنجی و […] و […] کرده که در وسط عالم اند یعنی
سرزمین مسکون اند هشتاد و […] فرقه ایشان هلاک کند و یکی را […] و خدا وند تعالی تربیت کنند این همه عالمیان
الرحمن الرحیم آنچنان خدای که بخشاینده هر چیزی در حق است به رزق و حیات و قوت و آمرزنده گناه […]
در دنیا هست در آخرت که انعام کند بنده را زیاده بر قدر حاجت و کار فرماید ایشان را کمتر از وسع طاقت ایشان آنکه در روی
گیرد از هر که خواهد و در رحمت دریغ ندارد از هر که ایمان آورده […] بصفت جلال و عظمت […]
[…] و مغفرت است بصفت جمال و کرامت که هیچ […] و ما امید […] بخشاینده قوی و […]
[…] کنند قلوب بمعرفت و […] که گناهان […] و رحمت که حیات
[…] کند رحمت که عیب گناه کاران بپوشاند تا در […] در دنیا و رحیم است که از جرایم […] ایشان […]
تا […] یا رحمان الدنیا ورحیم الآخرة حسب الله […]
[…] اول حق سبحانه این دو اسم […] تربیت عالمیان […]
[…] باشد […] تربیت […] عالمیان […] و رحمت […] که […] سبحانه […]
[…] وجود […] فایل شد دوم در بحر الحقایق آورده که
ذکر رحمن و رحیم […] رحمت او سبحانه […]
[…] سیم در جواهر آورده که چون حق تعالی […] و باستغنا […] احتیاج […]
رحمان و رحیم بعد از ذکر تربیت اشارت است […] تربیت عالمیان […] چهارم
در کشف الحقایق آورده که چون حق سبحانه وصف کرد ذات خود را بتربیت عالمیان و تربیت […]
[…] تصرف بلطف و تصرف بعنف […] ذکر رحمت بعد از ذکر تربیت […]
[…] پنجم در […] آورده که رب العالمین اشاره بملک و تصرف […] و قدرت و تصور آنها […]

لاجرم جواثر آن ذکر رافت و رحمت بود تا مومن را دست تمسک از حبل المتین رجا کوتاه نشود و دل ضعیف عاصی بجهت ناامیدی خسته و شکسته نگردد و سالک آنکه در عقب آن بیوم ذکر روز قیامت شده است و آن نیز موجب وحشت و خشیت است چه بموجب کُونوا کَما خَوْفُ المُؤمِنِ وَرَجاءُهُ لاعتدلا و منصوص بکر مومن را مرویست که دو کفه ترازوی خیم و امید یکسان باشد ششم در تجرید آورده که چون در بسمله سوره ذکر حمد فرموده و حمد موجب ظهور رحمت است ذکر این دو اسم که شامل رحمت خاص و عامند مناسب نموده تا یقین کرده که اهل حمد که ستایش کنند که ایشان مستحق رحمت اند و موید این است آنچه ذکر کرده اند که آدم در وقت ابلاغ روح عطسه زد و مقارن آن کلمه الحمد لله بر زبان راند فی الحال از نزد خدای تعالی جواب رسید که یرحمک ربک هفتم چون قبل از ذکر تربیت و ترغیب عالمیان در بسمله ذکر رحمت شده است که دلالت کند بر اینکه ایجاد و نشا اولی که عالمیان از روی رحمت بس قبل از ذکر مالک یوم الدین که از نشا آخرت است بعد ذکر رحمت شده است تا دانسته شود که بنای معامله عقبی نیز بر رحمت هشتم در مفتاح الفلاح آورده که مکرر ساختن رحمن و رحیم در مفتح کتاب استعارات بانکه اعتنا بر جمیل ذکر بصفت رحمت زیاده برا و صفات دیگر است تا کسترده شود بساط امید که پادشاه روز دین رحمن و رحیم است و کسی از بسیاری گناهان خود نا امید از رحمت نکرده نهم شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان آورده که اعادهٔ این دو اسم برای مبالغات و از علی ابن عیسی رمانی نقل کرده که او گفت در بسمله چون ذکر ربوبیت بود متصل ساخت این اسمین را بذکر نعمتهای که او ساخته سبب نعمتها مستحق عبادت شده و در اینجا ذکر حمد است متصل کرده آنرا بذکر آنچیزی که بسبب آن مستحق حمد است که آن نعمتها است پس تکرار نیست دهم مستمل بدانکه در تقدیم رحمان بر رحیم در موضع نیز همان نکات که در بسمله ذکر شد مجری میکرد اکثر اوایل ایشان بسبب تعلق عبادت باستحقاق حمد دارد و حمد که متعلق بکمال الاشیا عین نعم که موجب حمد است در رحمت میباید یکی فایض بر جمیع خلق عموما یعنی رحمتی که رابطه میان خالق و مخلوقست و ایصال آن از مبدا فیض بهریک از مومن و کافر و نیک و بد از علویات و سفلیات یکسانست و از لفظ رحمان مستفهم میکردد و دیگر رحمتی که موقوفست بر استعداد و قابلیت ایشان فیض شود و این رحمت بحسب هدایت و ضلالت متفاوتست و از لفظ رحیم که متعلقش خواص است یافت میشود پس در بسمله رحمان را که منوط بشق اول بود مقدم ذکر کرده و رحیم را در ترتیب نجملة که منوط بشق دوم است یاد نموده را ینجا نیز میان عالمین و یوم الدین دو رحمت ضرور است که یکی تعلق بایجاد کائنات و نشاء دنیا و باعتبار تعلق دنیا بر خلق عموم داشته باشد و دیگری تعلق با امور اخروی و عنایت استعداد مخصوص بعضی دون بعضی باشد لهذا مکرر ارا ین دو صفت نمود و چون تربیت عالم مستلزم شق اول و در عنایت امور آخرت مستلزم شق ثانی و در نهایت خالص است رحمان که عام است متعاقب رب العالمین و رحیم که اصلح رحمت خاص است در جوار مالک یوم ذکر کرده تا اشارتی باشد بانکه مبدا ایجاد خلق بر رحمت رحمانیت است و محاسبه مجازات خلایق بر رحمت رحیمیت مالِکِ یَومِ الدِّینِ هفتم خداوندی که منصرف و مدبر و مصلح احتیاج روز جزا و قادر بالذات است بر ایصال نفع و ضرر و خیر و شر و ثواب و عقاب بر سبیل استحقاق که غیر او را این قدرت نیست در مجمع البیان آورده که چون خداوند عالم اظهار ساخت مالکیت خود را در دنیا بقولش که گفت رب العالمین ظاهر کرد ملک و پادشاهی خود را در آخرت بقولش که گفت مالک یوم الدین و در این آیه لا الله برای بیم جمیع هر که مکلف است و مالکیت خدا در آن روز که کسی ابدا بر بلطف او و عنایت او عصبی میکرده و در تفسیر

مروت که بمعنی قادر است بر پاداشتن آن روز و حکم کننده آن روز است بحق و مراد از دین حسابست و ابن عم از رسول خدا منقول است که بعنی قادر است بر پاداشتن آن روز و حکم کننده که زیرک ترین و عاقل ترین عقلا کسیست که حساب نفس خود برسد و عملی بجای بیاورد و از برای بعد از موت و احمق ترین احمقان کسی است که پیروی نفس و هوای خود نماید و اختیار کند و خدا آرزوهای طولانی را و آرزو رضا داری حدیث دیگر دارد و اشده است که محاسبه کنید نا تفس خود پیش از آنکه بطلبد شما را برای حساب در حقایق التاویل آورده که چون ذکر کرده بیان استحقاق ذاتی خود مر حمد را بچهار وصف ایراد نموده است اولا بوصف ربوبیت که امداد مربوبانست برزق و حفظ و نجات از بلیات بقا و معاش ثانیا بوصف رحمانیت که مشتمل بر نعم ما بقدرا ست چون افاضه وجود و عطاء کمالات و معارف نبوی و مرتبه آن نیکه سعادات دنیوی مربوطست ثالثا بر نعت رحیمیت که شامل است مر نعم لاحقه را که نهایت آن مراتب ایمان و امثال آن و باقی دقایق نعم باطنه که کمال ارواح و رفع درجات اخرویه مراتب منتهی است و رابعا بوصف مالکیت که دلالت باحوال معاد و منتهای جزای اعمال دارد و هر آینه هر کس بدین صفات متصف بوده باشد لحوایات بحمد حسن زائد بدانکه معنی مالک آنچه در آن روز در هم یافته میشود همه است مراد از آن معنی مَلِکِ است اول بمعنی حاکم که قوله تعالی اِنّی وَجَدتُ امْرَأةً تَمْلِکُهُم دوم توانگر قوله تعالی وَجَعَلَکُم مُلوکًا یعنی اغنیاء سیم قادر چنانچه فرموده است لا یَملِکونَ لِاَنفُسِهِم نَفعًا وَلا ضَرًّا یعنی لا یقدرون و معنی مالک بچهار قسم است اول خداوند قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ دوم قیوم یعنی بر پا دارنده سیم مطلقا الا انه تعم فهم ما لکوک یعنی مسلطون چهارم یعنی عادل چنانچه عرب وسط جاده را مالک الطریق میناسند و هر این معانی مناسب آیه مبارکه دارد و علما قراءت را در این لفظ اختلافات عاصم و کسائی و سهل و یعقوب و خلف مالک بالف و کسر لام و کاف خوانند که مشتق از ملک بکسر میم و سکون لام است و ابو جعفر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حمزه ملک بدون الف بکسر لام و کاف مشتق از مُلک بضم میم خوانند و در دهر و ظالت محرو است که وصف الله باین هر دو قراءت مشهور و در دعا از جابر است و مسکی ایشان بیم یوم ملیک بکسر خوانند بر سبیل اضافه و از قراءتها شاذه هست بعضی دیگر خوانده اند بمعنی مَلَکَ وَمالِکَ بکسر لام و فتح کاف بطریق ندا یا مفعولیت فعل محذوف و بعضی دیگر بضم کاف در هر دو بطریق ابتدائیت و برخی بسکون لام و کسر کاف بر وجه نعت و بعضی دیگر بفتح لام و کاف و نصب میم یوم بطریق فعل گفته اند و بنا بر قرائتین اولتین که مالک و ملک است فیما بین مفسرین بحث و اولویت هر یک دلیلی چند گفته اند جمعی که ملک خوانده اند در ترجیح این لفظ بر مالک چند وجه گفته اند اول در مجمع البیان آورده که ملک معنوی تعظیم و غلبه بر جمع کثیر است چه ملک شخصی است که مالک اشیاء و مبادی الامر باشد و بر این قول است ابو بکر محمد ابن سری السراج که از اشارات قول تعالی است دوم آنکه در آخر قرآن که سوره ناس است ملک وارد شده تکرار ابتدا بر وارد آن نیز که خاتمه است باید که در رب العالمین مالک باشد پس مالک تا فاتحه و خاتمه ترجیح باشد سیم چون یکی از معانی رب چنانچه سبق ذکر یافت مالک است اگر در ترجیح نیز مالک یوم الدین بخوانند تکرار معنوی پیدا میشود و کلام خدا در غایت ایجاز است تکرار و افتعال باید و این قول صاحب کتاب اعجاز البیان است چهارم ملک صفت مشبهه و از برای ثبوت است و مالک اسم فاعل و دالت بر حدوث و لیکن ثبوت صفات خدا را اولیست از حدوث پنجم هر مالکی ملک نیست اما هر ملکی البته مالک است ششم هر کسی را مالک توانند بود از وضیع

و شریف و لیکن ملک نتواند بود که عزیز و منیع و عظیم و معظم [illegible] و این معنی نیز دلالت بر رأفت مالک میکند هفتم مالک وصفی است علی ان
و هر که او را احتیاج باضافه نیست که گویند ملک فلان اما مالک بدون اضافه استعمال نشود پس وصفی که بدون
اضافه ابلغ است از غیر هشتم آنکه حق تعالی ملک را مختص روز قیامت کرده اند و الملک یومئذ لله و گفته لمن الملک
الیوم پس [illegible] اینجا نیز مناسب که یوم الدین ملک است مالک نهم اسم ملک در قرآن و حدیث زیاده بر اسم مالک است دهم آنکه
ملک نسبت بمالک اخصر است و بایجاز قرآن انسب یازدهم عیاشی در تفسیر خود آورده که حضرت صادق [illegible] آنقدر ملک
خوانده است [illegible] و در مجمع البیان آورده که زید بن علی ملک را بر مالک ترجیح [illegible] است و جمعی
مالک را ترجیح دهند بچند وجه اول آنکه مالک ابلغ [illegible] چون مالک الدار و مالک
الغلام و غیره و ملک را باضافه نکنند [illegible] دوم آنکه تسلط مالک بر تصرف اقوی است از ملک چه مالک
ممکن نیست که خود را از مالکیت سلب کند [illegible] سیم مملوک را اجازه نیست
تصرف بدون اذن مالک بر خلاف ملک که رعیت بدون اذن او در تصرف [illegible] استیلاء مالک
از ملک زیاده باشد چهارم آنکه مالک [illegible] اضافه کنند چنانچه گویند مالک
الملک و مالک الملک [illegible] پس مالک ارجح باشد پنجم آنکه خدمت ملک بر
واجب نیست و لیکن خدمت مالک بر مملوک واجب لازم است [illegible] مالک زیاده بر ملک است ششم آنکه
[illegible] معلوم است که [illegible]
در کمال [illegible] مالک [illegible] زیاده بر ملک باشد هفتم ملک دلالت بر هیبت و سیاست میکند و مالک
دلالت بر رأفت و شفقت [illegible] هشتم آنکه ملک را از رعیت توقع
اخذ و جزاست و مملوک را از مالک چشم طمع است پس مالک نافع و ملک طامع است نهم آنکه احاطه ملکیت مالک
زیاده بر ملک است [illegible] بخلاف مالک که هرچند مملوک [illegible] ضعیف
و نحیف باشد [illegible] ملک خود بیرون نکند دهم مالک از ملک بیک حرف زیاده تر است و زیادتی لفظ دلالت
بر زیادتی معنی میکند یازدهم آنکه بنا بر حدیث شریف نبوی که در خزانه چهارم ذکر شد که قاری قرآن را بعدد
هر حرفی ده حسنه دهند و ده سیئه محو کنند و ده درجه بلند کنند پس ثواب خواندن مالک از ملک بیشتر است [illegible]
[illegible] در باب ملک و مالک لطیفهای دیگر هست که ایراد آنها موجب طول است [illegible]
در لفظ [illegible] در لغت بمعنی قوت و شدت [illegible]
دارد [illegible] ملک باشد بمعنی [illegible] و اگر مالک [illegible]
شدت در امور مملوکات [illegible]
و سلطنت [illegible] قل اللهم مالک الملک [illegible] لمن الملک الیوم
[illegible] کل شیء هالک الا وجهه [illegible]
[illegible] الواحد القهار [illegible]
آورده [illegible]
[illegible]

[illegible] یا ملک کن [illegible]
[illegible] یوم [illegible]
[illegible] ما بین طلوع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] اول جزا [illegible]
[illegible] دوم [illegible] لَهُ الدّین سیم
[illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible]
الدین القیم ششم [illegible] هفتم [illegible]
[illegible] هشتم اسلام [illegible] الیوم اکملت لکم دینکم نهم [illegible]
یازدهم [illegible] دهم [illegible] الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا (margin: الی عید هو)
سیزدهم شریعت [illegible] دوازدهم [illegible]
[illegible] چهاردهم طاعت [illegible]
شانزدهم [illegible] پانزدهم [illegible] هفدهم [illegible]
[illegible] در قرآن مجید
[illegible] اول یوم الدین [illegible] دوم یوم [illegible] سیم یوم الموعود
چهارم یوم [illegible] پنجم یوم الوعید ششم یوم التغابن [illegible]
[illegible] هفتم یوم شهود
[illegible] هشتم یوم التناد [illegible] نهم یوم مجموع دهم یوم الجمع [illegible]
[illegible]
[illegible] یازدهم یوم معلوم دوازدهم یوم الخروج [illegible]
[illegible] سیزدهم یوم القیامه [illegible] چهاردهم یوم الحساب پانزدهم
یوم [illegible] شانزدهم یوم الحق [illegible]
هفدهم یوم عظیم [illegible] هجدهم یوم الخروج [illegible]

گروه اند بیرون آید ظاهر کرده دوازدهم یوم الخلود و خلود بمعنی جاویدی و همیشگی یعنی خلایق بجهت حساب در صحرای قیامت مکث طویلی
نمایند تا آنکه اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ مخلد شوند سیزدهم یوم الفصل و در آن روز حق را از باطل
جدا کنند چهاردهم یوم عبوس و در آن روز روها ترش شود پانزدهم یوم قمطریر یعنی سخت و برهم خورنده شانزدهم
یوم الآخر زیرا که بعد از آن دیگر شب یافت نشود و هیچ یک از اسامی یاد شده بر یوم مذکور شده و پاره نامهای دیگر بعد از اسامی یوم
مذکور است اول قارعه یعنی کوبنده دوم غاشیه یعنی پوشاننده و فرو گیرنده سیم ساعت چه ساعت بناگاه برسد چهارم
طامة الکبری یعنی بزرگ و کوبنده و پوشاننده است از روی سختی پنجم الحاقه یعنی حق یا ثابت شونده ششم واقعه چه بود
روی داده و بپاشد یا بر وی نفخ صور هفتم راجفه لرزاننده و اضطراب کننده صاحب جواهر التفسیر آورده که نفخه
اولی را راجفه گویند و نفخه ثانیه را رادفه هشتم واقعه چه از وقوع آن ناگزیر است نهم و دهم خافضه و رافعه یعنی پست
کننده و بلند کننده مراتب مردم یازدهم صاخه بمعنی آواز درآورنده خلایق چون حضرت باری جل ذکره عدد اسامی و صفات کامله
خود را که آن سبب ثنا و حمد و پرستش بود ذکر کرده در عقب آن اشارتی با حوال آن بعث و نشور و دقایق بخشایش خود و بعد از
آن بتعلیم و تلقین بندگان در روش بندگی و اداب عبادت مناجات کرده تا بدانند که سبحانه و تعالی و منها الله آمرز و عبادت
و بس پیوسته بود که ایاک نعبد یعنی بگویید ای بندگان که ذات ترا پرستش میکنیم و بس و هر چه غیر تو باشد از پرستش
غیر تو باک بوده ادا کرده بجا و بندگی و حمد باد شاهی و معبودیت با قول اشارت بندایم و تفسیر امام هم مذکور است که خدا
تعالی وصیت باید که ای خلق نعمتها بشما داده شده است بگویید که ترا میپرستیم ای ... و اطاعت میکنیم ترا و تو
کار الفلک و ابتلای دین خود را از خواب بخشکت و ... با نهایت فتنت و خضوع بدل و زبان و خوف غایب
و عام از حضرت صادق روایت کرده اند که یعنی اراده نداریم بعبادت خود غیر ترا یعنی پرستیم ترا از برای عوض و بدلی
مثل عبادت کسانی که جاهلند بتقدر منزلت تو دارند ... و در مجمع البیان آورده که عبادت نوعی از شکر است نهایت
آنکه منعم نعمت دهنده نهایت شکر بود باشد از تعظیم منعم حقیقی با علی مراتب تعظیم و عبادت بکر اصول نعمتها از اصل خلق
و حیات و قوت و شهوت که قادر بخشیدن آنها الا که خدا اسیر از این سبب مخصوص کرده است عبادت مر خدا را و بس و مراد آن
که خلایق بعضی مر بعضی را پرستش کنند نه مر لعنی که لازم و فایده بدانکه عبادت در لغت بر پنج معنی آمده و در اصطلاح بر
پنج و حاصل است اما معانی لغوی اول خاری دوم تکلیف که عبادت از امر و نهی است سیم خدمت چنانچه خادم آزاد و
گویند چهارم مشقت از برای راحت پنجم خضوع چنانچه گفته شد اما معانی اصطلاحی اول یعنی توحید کقوله تعالی
وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا دوم یعنی دعا قوله تعالی اِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي چه این آیه در عقب
ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ واقع شده است سیم بمعنی طاعت و فرمان برداری قوله لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ یعنی لا تطیعوه چهارم
بمعنی عزت و کرامی چنانچه عرب بعثی عز بر را معبّد گویند پنجم بمعنی مجرد بودن چنانچه از ابن سکیت که از علماء لغت آ
آورده اند که شتر بی هنر را معبّد خوانند و در جواهر التفسیر آورده که بدانکه عبادت مشتق است یا از عبودیت یعنی
بمعنی پرستش باشد و عبودیت بمعنی بندگی و مضارع ابن هر دو مضموم العین آمده اما ماضی از مصدر اول عبد
بفتح عین الفعل و از مصدر دوم عبُد بضم عین آمده است و از تیسیر آورده که عبادت بندگی کردن است و عبودیت بنده بودن
عبادت ارتکاب طاعت و عبودیت اجتناب از معصیت عبادت آنست که بکنی آنچه خدا پسندد و عبودیت آنست که بپسندی

آنچه خدا کند صاحب عبادت عابد باشد و جمع آن عُبّاد بضم عین و تشدید باء است و صاحب عبودیت عبد است و جمع آن عباد بکسر
عین و تخفیف باء است و گفته آورده که اصول عبادت شش چیز است اول نماز بی غفلت ۲ روزه بی غیبت ۳ زکوة بی منت
۴ حج بی ارادت ۵ ذکر بی ملالت ۶ محافظت امر و نهی بی ریا و سمعت و ارکان عبودیت نیز شش است اول رضای بی خصومت
۲ صبر بی شکایت ۳ یقین بی شبهه ۴ شهود بی غیبت ۵ توجه بی عزت ۶ اتصال بی قطعیت و ایضا آورده که علامت عبادت
چهار است اول آنکه هر چند درجات و رفعت تو بیفزاید بر خلق و تواضع بیفزاید دوم آنکه هر چند مال و ثروت تو زیاد کرده و جود و
سخاوت تو نیز اضافه کرده سیم چندانکه عمر بیفزاید در بندگی بیشتر و بیشتر بکوشی فصل بدانکه ایا ضمیر منفصل است که
موضع آن نصب و بدل از برای معمولیت بوده باشد و هرگز متصل با اسم ظاهر نگردد و اضافه او مضمر است و لهذا بعضی ایاه و ایاک
و ایاکم را بابا هم ... در کشاف آورده که ایا ضمیر منصوب منفصل است و لواحقش مر تعیین خطاب و غیبت و تکلم است و صحیح محلی از اعراب
... و بعضی از نحویین را اعتقاد آنکه ضمیر نیست بلکه اسم جنس ظاهر است بدلالت اضافه اطلاق نشود و اضافه آن بر ضمیر منع
خطاب جهت رفع اشتباه کان معمولات جائز است چه اگر اضافه نشود باید که بگویند که نعبد و آن سبب گناه و خلل است
و اگر چه در مقام مجموع لفظ ایا با کاف که ایاک است معمول نعبد است و تعلق آن ... و در کتاب طوالع التنزیل آورده
که کاف ایاک متصل است چرا که جز آن ... ایا ایاک است و تحقیق این المعانی گوید که آمده بمعنی کاف را صحیح محلی از اعراب نیست
دیگر ایا از جمله ضمایر است و ضمایر بعلت آنکه اعراب ... احتیاج بالحاقه دارند هم ایا بجهت ضمیر بودن است و ایاک
در مقام مفعول بعلت آنکه در فصل کلام است تا جز آن بر فاعل است زیرا که فاعل رکن کلام است لیکن بجهت تقدیم ایاک
در تقدیم معمول بر عامل چند وجه ذکر کرده اند اول تعظیم حق تعالی دوم اهتمام بذکر آن سیم از برای لا انتکار و حصر یعنی
یعنی معین ذات ترا پرستش میکنیم لا غیر و اگر میگفت نعبدک معنی چنین خواهد بود که میپرستیم ترا یا اینکه یا پرستش غیر او
بدانکه از ابن عباس مرویست که گفت معنی آیت که نعبدک و لا نعبد غیرک چهارم در تفسیر کبیر آورده که اصل عبادت
موافق طبع بشری نیست لاجرم شغلی بود و الانسان آنرا داشته مقدم ساخت بلفظ ایاک تا چون بنده این لفظ را کرد ابدل
ذات آن پروردگار و عظمت و جلال و تعالی را او دل کند و اند هر چند عبادت سنگین باشد سهل شود و آسان گردد پنجم
آنکه ایاک دلالت بر ذات میکند و ذات خدا مقدم است بر عبادت و عابد چنانکه در وجود مقدم بوده در ایجاب نیز مقدم
شد ششم از برای آگاهی با آنکه عابد را تا چاره است از آنکه معبود خود را قبل از تصور نفس و ... اول باید اول الذات نام معبود خود را
بخواطر بگذراند و بعد از آن عبادت خود را وسیله قرب بجناب او گرداند هفتم آنکه چون اگر اول ذکر عبادت خود نماید
احتمال دارد که شیطان وی را وسوسه نموده بخواطر بگذارد که اقتضای عبادت از برای عبادت وی ... و بیم عبادت
ریا شود و بکرده و ...کلام ایاک را مقدم دارد تمر که ... معبود حق الله است ... توحید
شیطان و اتباع او از شنیدن این لفظ نا امید از وسوسه او گردیده چرا بود که آن نکرده و وصل بدانکه
عدول از اسلوب غیبت بخطاب در این فقره بیا مذکر الالتفات و التفات در لغت بمعنی متوجه شدن و برخوردن شده و در
اصطلاح معانی بیانی مرکوز ابتدا کلام بصیغه یکی از غیبت و خطاب و تکلم را بسوی آن دیگری چنانچه از اول سوره
تا آیه چهارم بلفظ غایب اوا کرده بود و در ایاک نعبد بخطاب ساخت بسوی ... و بنابر قول کسانیکه
از رب و رحمن و رحیم و مالک را بر سبیل منادی منصوب خوانند ابتدا قول التفات در رب العالمین خواهد بود

وصاحب کشاف در بیان مطلق التفات آورده که نقل کلام از اسلوبی بسوی اسلوبی دیگر تازه باعث زیادتی نشاط سامع است و
طبع را از استماع یک نوع کلام کلالی و ملالی بهم میرسد بعد از آنکه تغییری در نهج کلام پیدا شود سامع را دفع آن کلال شده بنا
بر کلّ معنی بلکه در اصغای آن رغبتی تازه عارض میشود و زبدة الافاضل رحمه الله در کتاب صافی و در باب حسن التفات
باهتمام آورده که نقل کردن بنده از غیبت بسوی خطاب از برای آنست که تحمید و تمجید خداوند و ابتدا بجمیع تعریفها و
منزلتی بهم میرسد تا آنکه میرسد بمحلی که گویا بعلم و عیان قدس بالمشاهده حاصل کرده بنهایت مرتبه رسیده آن کلام
شده است وجه دیگر در مفاتیح الغیب آورده که مصلی را اول اینها از حکم لِکُلِّ داخلٍ دهشةٌ وحشتی از او بهم رسد گویا
اجنبی است اجنبی با عرض شاید که بمجرد دخول در مراتب قرب فی الحال بعنوان مخاطبه مکالمه نماید چه آنجا کرسیم ادبست
باید که بلفظ غیبت ثنا و ستایش بجای آورده ازین قرب و فیضان لطفی بوی شده از بیم و وحشت خلاصی یافته
او را ابتدا دلگرمی آشنایی بهم رسد بعد از آنکه قدری گستاخ کرده باشد مطالب خود را برسم خطاب بموقف
عرض رساند وجه دیگر آنکه مکالمه با ایراد لفظ غیبت با ادب نزدیکتر است از خطاب کردن حقانی که قاعده بر علاوه
ازان مرتب شود چون منظور مصلی آنست که عبادت و استعانت مخصوص خداست و دیگری را در آن با خدا شرکتی
نیست و الفاظ خطاب تعیین مثل مخاطبی نیز این اسم اشاره است از غیر هذا عبادت و استعانت را برسم خطاب ذکر
نمود و بنابرین وجه آخر کسی را خیال باید که بگوید چرا از ابتدا سوره شروع در خطاب نکرد تا آنکه خداوند عالم همه جا در
همه جا نزد هر کس حاضر است و ایراد غیبت در حضور مناسب نیست و بر گو آنچه مذکور شد از وحشت و ادب
مانع از مخاطبه است با وجود آنکه در مفتتح سوره اظهار حمد است بر او الحمد که الیق آنست حسب صفات کمالیه و ورود
خطاب با ذکر آنست چه مناسب غیبت که اظهار کمال کسی با بحوشی کنند زیرا که او خود با حوال خود اعرف است و در
اول حمد الیق بلفظ غیبت من ولایت اسناد در مقام عبادت و استعانت رو بحق با او سبحانه بعنوان خطاب اولی است
و در تفسیر کبیر آورده که از ابتدا سوره تا اینجا ثنا است و بعینه ستایش است و از اینجا تا آخر دعاست و ایراد دعا بلفظ
خطاب اولی است در وقت غیبت ستایش و در حین حضور بیستش و بعضی از افاضل بر آنند که در ابتدا سوره معتذات
خالقیت خدا و مخلوقیت بندگان مذکور است انتاج برسم خطاب نشده تا دلالت بر کمال بعد میان مرتبه خالق
و منزلت مخلوق کند و در وجه بعضی معانی بسیار گفته اند که درین مختصر امکان گنجایش و گنجایش امکان همه آنها
نیست و ما اکه چون بنده ذلیلی بدرگاه پادشاه جلیلی راه یافته شرف مکالمه با او مشرف کرده و کام جانش بشهد
ملاطفات او شیرین گردیده خطابهای لطف بی واسطه مطلوب خود میداند بنابرین سعادت با اظهار عبادت کفته است
که **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ۵ و از تو طلب یاری میکنیم و بس و مجامع احوال خود از عبادت و معرفت و
سایر احوال معاش و معاد و در تفسیر امام هم آورده که بر طاعت و عبادت تو و بر دفع دشمنان تو و بر برگردانیدن مکروهات
و تکرار لفظ ایاک از برای تعلیم است تا آنکه تجدید ذکر خدا در نزد هر مطلبی و حاجتی هر روز است یا برای آنکه توهم کرده نشود
که نزدیکی بجناب خدا منوط است بجمع میان عبادت و استعانت با هم بلکه مفهوم شود که عبادت مرتب علیهم و استعانت
نیز مرتب علیهم و گاهی استعانت بدون عبادت و عبادت بدون استعانت ممکن است و ایضا دلالت کند بر آنکه
غیر خدا را معتقد و نیست اعانت کردن باحوال مکلفین چه مادام که حق تعالی دیگری را بر اعانت غیر اعانت نکند غیر قدرت

بر اعانت احدی ندارد پس تکرار ایاک افاده انحصار اعانت بیکند مر ذات حق را جل ذکره و استعانت را تخصیص بفعلی دون فعلی
و ذکر آن بطریق اطلاق مفید آنست بر آنکه هیچ فعلی از بنده بدون اعانت الهی بحصول نمیرسد و ذکر انحصار تقیید یافته هر آینه
متبادر آن میبود که بنده در غیر آن فعل احتیاجی باعانت پروردگار خود نباشد و این خلاف واقع است و ابراد این جمله بعد از جمله
سابقه که دلالت بر تقیید میکرد اشعار است بآنکه اعانت خواهی کرد و یکریباری [illegible] کاری و قوت و توفیق تو وصلی الیهم
شود که این عبادت از قبیل نفس او واقع شده است با این سبب عجبی بخاطر میرسد **حسنا آنه** ببایستی انشاء که در آن نکس
که تقدیم استعانت را بر عبادت لازم آید مجملا آنکه بر وفق ما اصابک من حسنة فمن الله بیاری سبحانه کاری او سبحانه هیچ گونه
عبادتی ممکن نیست چند نکته دیگر ایراد نمایم **اول** آنکه از کیفیت اظهار شد که استعانت محض از جهت همان عبادت بلکه عبادت تا
بعون الله تعالی او سبحانه هر کسی باشد مثل است که استعانت او برای عبادت مجدد یا دوام بر همان عبادت میکنیم و گفته اند که
اعانت بر دو قسم است یکی اعانتی که بالفعل ورود نمیدهد و آن بسبب کمال استطاعت بفعل و ترک اوامر و نواهی بهم میرسد و ذکر آن عینا باشد و همچنین
تکلیف بر او آمد بود چون حصول آلت و قدرت بر ایقاع فعل یا ترک و وصول ماده و تصور آن که بدون اینها اصلا فعلی ممکن
نشود و دیگر اعانتی که بجز ضروری که و عطای آن هر فعلی متصور الوقوع است لیکن بسهولتی ادراک یابد مثل الطعام و سفر از
برای کسی که قدرت بر پیاده رفتن داشته باشد و این قسم اعانتی است که صحت تکلیف موقوف بر آن نیست بلکه ممکن است که از الفاظ استعین
شق ثانی ازین دو نوع مراد باشد **دوم** آنکه موافقت فواصل آیات با یکدیگر منظور است **سیم** تقدیم وسیله بر حاجت تا مطلوب ممکن تر
با اجابت در مقام عبادت را وسیله استعانت نموده است **چهارم** ذکر عبادت متعاقب ذکر یوم الدین مناسب تر است
از ذکر استعانت اظهار استعانت مقارن بلفظ هدایت است **پنجم** عبادت مطلوب خداست از بنده و اعانت مطلوب
بنده است از خدا و مطلوب خدا مقدم است بر مطلوب بنده **ششم** گفته اند که سید برهان الاسلام تخصیص عبادت نشد و منتهای
آن تخصیص استعانت و پر ظاهر است که سید بر منتهی مقدم است **هفتم** آنکه استعانت از برای محافظت عبادت که بعد
از وقوع بسببی از اسباب ضایع و ناچیز گردد مثل ریا و عجب و غیر چنانچه حدیث از ائمه هدی علیهم السلام در مبطلات وارد شده
که عبادات و امثال مثل عجز مشکل تر است انجا آوردن آن و عموم آیه مبارکه لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی دال بر بعضی
هشتم در مطالع آورده که چون بنده در عبادت حمد در نهج بود و تعب طاقت و قدرت را در بذل جهد نماید مستحق عنایات
شد حصل الی مطلوب لم یزل او را ابواب وفاداری است که گوید که استعانت و مناسب تر نتیجه عبادت صورت حصول
باشد **نهم** در حرز آورده که عبادت نشانه قریب معاملات و طلب مکافات و استعانت علامت جستن غریب عنایات
و امید عصمت از شوایب خطیئت جهت حقیقی را بیم قطع میباشد انتهی کلامه و هر یک ازین نکات عاید بر بعضی از وجوه است
و نیکو تر آنست که بنا بر هم کسی که عبادت میباشد مکرر از برای عین ذات و اگر کسی در عبادت خود غیر خدا را داخل کند
داخل باشد از طریق موحدین بمجانبه مشرکین و ملحدین گذارده است چنانچه در احادیث صحیحه وارد شده که هر کس لفظ الله را
پرستش کند کافر است و هر که لفظ را با ذات پرستد مشرک است و آنکه پرستش خود را بواسطه دلالت لفظ جلاله مخصوص ذات
مقدس و موصوف کند مؤمن و موحد است و استعانت از صفات علیاء باری تعالی فی الحقیقة ذات را بر صفات تقدیم است در هر باب
هر چند که صفات را عین ذات میدانیم اما بسبب اعتبار متعلقه ذات با ذات فی الجمله را اسم شفاوت کنند **وصل**
در عدول کردن از صیغه متکلم واحد بمتکلم مع الغیر نیز چند وجه است **اول** آنکه چون نزول اجلال این سوره در نماز جماعت است

کرد دارا بیعد ذکر شود هم

مناسبت تکلم با من ندارد و کاهی که در نماز فرادی بجا آورده شود نیز باطراد باید است **دوم** تعظیم بنده در نبوت مشعر است بتعظیم خدا
مرتبه را کویا بزبان اشاره بنده را میکوید که چون در نماز با جماعت باشی تنها و یکی و چون مشغول عبادت شوی کردی خود را تعظیم
بلکه تنها خود را [illegible] تا معلوم شود که هر که بنده و پرستش [illegible] مناسبت او را رسد که عظمت خود را بر همه کاینات عرض کند و اشاره بدین معنی
آنچه رسول خدا فرموده که کفانی فخرا ان اکون لک عبدا و حضرت سید الساجدین ع دعا فرموده است که فَلِيَ الشَّرَفُ مِنْ
نِعْمَتِهِ طَاعَتُكَ وَالْعِزُّ مِنْ كَرَمِ عِبَادَتِكَ یعنی بزرکی که هست بلند کرد [illegible] باشد از اوست [illegible] عزت بزرکی است که
عبادت تو او را عزیز کند **سیم** مراد از نون جمع در نعبد و نستعین قاری و حفظه و کرام الکاتبین است چه ایشان نیز در عبادت
و استعانت خدا اند **چهارم** مراد عظمت شان او است که کویا کفته میشود که عبادت و استعانت از تو مر [illegible] این که
تنهای قدرت بر آن نیست مکر آنکه جمیع بندکان تو با من رفیق شوند **پنجم** اشاره با آنست که مصلی عبادت و استعانت خود را
اندراج در ضمن عرض بدرکاه احدیت بجا آورده بلکه آنرا با عبادات دیکران منضم کرده با آن درکاه آورده **ششم** بجهت قبول
شدن آن بلفظ جمع آورده که اکر چه عبادت او را قابلیت قبول نیست لیکن از برکت دیکران قبول خواهد یافت **هفتم** جمعیت
باعتبار جمعیت اعضا و قوی و حواس ظاهری و باطنی قاری و مصلی است که از عبادت شروع در کاه باری کویا همه اعضا و آنها را
[illegible] علیحده [illegible] عبادت است پس نفس او [illegible] جمع باشند و اشاره بدین معنی
فرموده بود قول رسول خدا المومنین کنفس واحدة **هشتم** در جواهر آورده که بر زبان دل این آیه باین صیغه اشارتست [illegible]
میرسانند که ای بنده چون بکلمه الحمد لله [illegible] ثنا کفتی [illegible] و عظمت [illegible]
آن زمان [illegible] بخشش و بخشایش و ملکیت [illegible] علم قدیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
این کبیر [illegible] در نهایت عجز و انکسار است و بنا بر حدیث قسمت [illegible] میان خدا و بنده
که [illegible] از اول فاتحه تا آخر [illegible] مخصوص بحق تعالی و از ما بعد این آیه تا آخر سوره از بنده است و
آیه مذکوره مشترک است میان خدا و بنده [illegible] اول یعنی
ایاک نعبد [illegible] یعنی ایاک نستعین مراد اعانت خداست برای بنده [illegible]
هر یک از جملتین مشترک است [illegible] عبادت است [illegible]
مکر [illegible] استعانت است [illegible] بندکان [illegible]
[illegible] در جواهر [illegible] ترجیح داده میکوید [illegible] عبادت از من قبول از تو [illegible]
اعانت [illegible]
که این آیه است [illegible] بین الخالق و مخلوق و چون بنده عاجز [illegible] باری تعالی [illegible]
در جمیع حاجات [illegible]
[illegible] هدایت [illegible]
اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۵ یعنی ما را راه راست [illegible]

سالک مسالک آن هرکز از راستی و درستی منحرف نکرده بشوارع کجی و مشارع کجی اعوجاج پا نکذارد و در تفسیر امام و معانی الاخبار
از حضرت صادق ع مرویست که یعنی ارشاد کن ما را بملازمت و مداومت طریقی که کشاننده است بسوی محبت تو و رساننده
بسوی بهشت تو است و مانع است از پیروی ما مر خواهش نفس خود را که بسبب آن ناچیز شویم و از عمل کردن برای فاسد خود که
باعث هلاک ما است **خزانه** بدانکه هدایت در لغت بمعنی بیان و دلالت کردن و ارشادات و هدایتی که
نسبت بحق تعالی میدهند بر دو قسم است **قسم اول** هدایتی که اولا و بالذات بدون توقف بر چیزی بر خدا لازم است که شامل حال
هر مخلوقی از مومن و کافر کردانند و بدان جهت حجت بر ایشان تمام است و آنرا ارائه طریق کویند و لازم عقل [illegible] و مبادی
آن بر چهار نوع است **اول** افاضه قوتهائی که بنده بدان متمکن شود باهتدا بمصالح امور خود و آن قوت عقل است با آنچه
لازم عقل باشد از حواس باطنی و ظاهری و اینمعنی در ضمن الذی قدر فهدی یافته میشود و در احادیث معتبره وارد شده
که عقل نوری است در دل که فرق میکند میان حق و باطل **دوم** نصب دلایل جلی که تمیز دهند با آنها حق را از باطل و اینمعنی در ضمن
وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ مندرج است **سیم** تعلیم بندکان است بسوی آن دلیلها بسبب فرستادن پیغمبران که زبان وَجَعَلْنَاهُمْ
أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا بدین معنی ناطق است و در فرستادن کتابها که بیان إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ باین معنی
ناطق **چهارم** کشف الاسرار حقایق و دقایق اشارات است از دلهای عرفا و علما و در نهاد مجتهدین که از نتایج افکار و معانی
و احادیث معتبر [illegible] اصل معانی معقوله شایع بر ایشان ظاهر و منکشف میکردد و اکر آن [illegible] هیچ یک از مسایل فروعیه از
اصول استنباط نمی توانستند چنانچه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا از آن
معنی خبر میدهد **قسم دوم** هدایتی که موقوفست بقابلیت و بر خدا واجب نیست بلکه تفضلی است بهر که خواهد کرامت و استعداد
آنکس که هدایت اول استعمال نماید در حقیقت مر او را فایض کرده و علما آنرا ایصال الی المطلوب کویند چنانچه در رساله نور الحقیقه
آورده که هدایت نوریست لامع که حق تعالی بر دل آنرا میرساند هر که خواهد بحکم [illegible] جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ و در
حقایق این قسم هدایت را بر سه نوع بیان نموده **اول** هدایت عام و آن راه یافتن جمیع مخلوقات است از انسان و حیوان
بجلب منافع و سلب مضار کما فی قوله أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ **دوم** هدایت خاص که مخصوص مومنان و عابدانست از راه
بر آن ایشانست بدرجات جنان و منازل رضوان چنانچه فرموده است يَهْدِيهِمْ رَبُّهُم بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ **سیم** هدایت اخص که آنرا اهل الخاص کویند و آن نیز بر سه کونه است هدایت از حق که إِنَّ الْهُدَىٰ
هُدَى اللَّهِ و هدایت بسوی حق که يَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ و هدایت بحق و آن مخصوص حضرت سید ما خاتم النبیین
[illegible] لا یهتدی [illegible] پس مراد از اهدنا الصراط [illegible] قسم ثانی از هدایتهاست نه قسم اول چه اکر قسم اول مطلوب
باشد تحصیل حاصل خواهد بود و موید این سخن آنچه در معانی الاخبار و تفسیر امام از امیرالمومنین ع مرویست که در معنی اهدنا
الصراط فرموده یعنی أَدِمْ لَنَا تَوْفِيقَكَ الَّذِي أَطَعْنَاكَ بِهِ فِي مَاضِي أَيَّامِنَا حَتَّىٰ نُطِيعَكَ كَذَٰلِكَ فِي مُسْتَقْبَلِ أَعْمَارِنَا
یعنی دایم کن هدایت و توفیقی را که بطاعت خود عادت داده و بسبب آن فرمان برداری تو کرده ایم در ایام کذشته تا آنکه فرمان
برداری کنیم ترا در ایام آینده از عمر خود و کفته اند که چون امت محمد ص نیز معصوم نیستند ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ [illegible] ذکر کرده اند ظالم لنفسه
که امور آخرت را صرف دنیا کرده اند و مقتصد که هر یک از دنیا و آخرت فی الحقیقه تحصیل نموده اند و سابق بالخیرات که فقد

جان جهانرا در خریداری متاع روز بازار آخرت از دست داده اند پس اهدنا در مقام به معنی آمده است که هر یک از این معنا
نسبت بیک طایفه از این سه طایفه داشته باشد اول راه نمائی مطلق بجهت جماعت اول که ظالم لنفسه اند و انک لتهدی
الی صراط مستقیم دوم مزید رشد و رشاد که نسبت بجماعت ثانیه دارد و یزید الله الذین اهتدوا هدی سیم ثبات
و رسوخ در هدایت که مخصوص است بجماعت ثالثه که سابقانند قوله تعالی انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا
علی قلوبهم پس هر طایفه را لازم است که از لفظ اهدنا معنی مناسب بخود را قصد کنند و در جواهر آورده که هدایت
در قرآن بده معنی آمده است اول توفیق قوله تعالی بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ای وفقکم ۲ دعوت
قوله تعالی یهدون بامرنا ای یدعون و لکل قوم هاد ای داع ۳ بیان و اما ثمود فهدیناهم ای بینا ۴ دلالت
و ارشاد قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ۵ غلبه حجت چنانچه در محاجه ابرهیم و نمرود فرموده که والله
لا یهدی القوم الظالمین ای لا یغلبهم بالحجة ۶ اصلاح قوله والله لا یهدی کید الخائنین ای لا یصلح ۷ الهام قوله
ثم هدی ای الهم و این قول ابن عباس است چنانچه در زاد المسیر آورده ۸ دلالت و چیزی که بدان کنند قوله تعالی فا
هدوهم الی صراط الجحیم ۹ خلق نمل اهتدی ربه که یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ۱۰ اثبات بر هدایت
که اهدنا الصراط المستقیم و از عین المعانی آورده که هر معنی که در هدایت گفتند اصل آن میل است چه تهادی
در لغت مشی متمایل را گویند و هدیه را نیز از اینجا گرفته اند که میل دهنده دل بهاست بمحبت و برخی از مفسرین هدنا
بمعنی توفیق دادن و پیدا کردن و آموختن و آسان ساختن و نشان دادن گرفته اند و در تفسیر صافی آورده که
چون بنده را احتیاج بسوی هدایت هست آناً فآناً و لحظةً فلحظةً پس دایم داشتن هدایت هدایتی است علیحده
بعد از هدایت اول پس تفسیر کردن اهدنا بدوام هدایت بیرون نخواهد بود از ظاهر لفظ و تحصیل حاصل نیست
فصل و اصل صراط سراط بسین است زیرا که مناسبت طا بسین را بدل بصاد نموده اند زیرا که طا را با صاد
مناسبت بیشتر است از سین چه حرفین در پنج صفت است سکون و استفال و رخاوة و همس و انفتاح و طا را پنج صفت
ضد آنهاست قلقله و استعلا و شدت و جهر و اطباق و صاد از جهت استعلا و اطباق با طا شریک و با اخواته در جمع
و سکون و همس و صفیر با سین نزدیک است و لهذا در بنا و ری از کلمات سین با طا جمع شود این عمل با آن میکنند
مثل مسیطرون و مصیطرون و قنبل از قبل ابن کثیر و رویس از قبل یعقوب بنا بر اصل که ذکر کرده سراط بسین
میخوانند و برخی دیگر از قراء آن رفته اند که در لغت قریش بصاد است و قریش افصح ناسند بصاد میخوانند و حمزه دیگر
نیز اط خوانده صاد را بزای که در صفیر با سین شرکت بجهت زیادتی مخافت اشمام نموده اند چه زا مجهور است که
از حروف مجهوره است مخافتی عظیم با هر یک از صاد و سین دارد و لهذا در کلام عرب این سه حرف بجای یکدیگر
استعمال میشود مثل صقر و سقر و زقر و چون این قرائت شاذ است پس در نماز برای مجوز نیست و عمر ابان از این
و صاد جایز است و بعضی گفته اند که سراط بمعنی ابتلاع و فرو بردن است و لهذا بالوده را بزبان عرب سراطه گویند
و قصبة الریه که راه حلقوم و مجری فرو رفتن طعام است مسرط الطعام و وجه مناسبت در این مقام آنکه سالک گویا راه را
میخورد و بلع مینماید و از آن گفته که جاده روشن و واضح را لقم گویند چه در پیش راه رو میخورند القرآت و در جواهر آورده
که در لغت عرب صراط و سبیل و طریق و مذهب و مشرعة مطلق راه را گویند و نهج و منهاج و مرصد و مرهاد و شارع جاده

ولقم

ولقم و محجه واضحه و پیدا و روشن را گویند و وجه آنکه در مقام از جمله این الفاظ صراط را اختیار کرده ساختن تفسیر کبیر آورده است
که اختیار این لفظ جهت آنست که تا سالک را بیاد آورند صراط قیامت را باشد چه آن راه جز بصراط شهود نیست ولیکما
آورده که چون بنده بجا آورد صراط فاتحه از گذشتن بر صراط قیامت یاد آورد و هر آینه توبه او و طاعت بیشتر کرده و ترک
از معصیت زیاده شود و در تفسیر علی بن ابرهیم قمی از حضرت صادق ع مرویست که صراط روز قیامت باریکتر است از موی
و تیزتر از شمشیر پس بعضی از مردم میگذرند بر آن مثل برق خاطف و برخی مثل رفتار اسب و جمعی چون رفتار پیاده و پاره
چون غلطیدن طفلی هنوز براه نیامده خواهد که راه رود و پاره دیگر میگذرند بر آن آویخته که میرباید آتش پارچه از
ایشان و وامیگذارد پاره را و در روایت آمده است که تاریک خواهد بود و مردم میگذرند بر آن بقدر نوری که از عبادات
خدا کسب کرده اند و هم آنکه چنانچه صراط روز قیامت در غایت تاریکی و نهایت باریکی و گذشتن مردم از آنجا بحسب
کردار حدیث شریف مذکور شد همچنین صراط المستقیم دنیا که شرع انور است نیز باریکتر و از شمشیر تیزتر است و عمل کردن
بآن و رعایت اشکال و مسالک آن بدون مشاعل عرفان و مشاعل ایقان که در محبت گاه دل از انوار ائمه هدی
علیهم السلام برافروزد هیچ کدام از آنها طی نتواند نمود چه آن یک جاده دقیق است که در میان چندین هزار شارع و سبیل
کم است فصل موصوف کردن صراط بمستقیم از راه توضیح است نه تخصیص چه از فحوای عبارت ظاهر است که
صراطی که در سیاق هدایت واقع شود و خدا طلب کرده راه نمائی بدان کند خود مستقیم است و احتیاجی بدان نیست
یا از قبیل اسناد مجازی مثل نهر جاری یا بتقدیر حذف مضاف است که تاویل چنین باشد که صراط المستقیم سالک یعنی
سالکی را طالبان مناهج آیین و مقاصد دین در قوانین بسبب اهتمام راستی و درستی
کجی و مضایقه نا راستی نیست و در لغت استقامت در لغت بمعنی راست شدن و راست ایستادن است و بقول بعضی
ثابت بر مکان و بعضی است بر وجهی که بی تمکن و بی خلل آن را در هم نشکند و در باب تعیین صراط مستقیم
اقوال است در طوالع آورده که مراد از صراط مستقیم اسلام است بدلیل و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم و با معنی
از جابر و ابن عباس روایت واقع شده است و محمد بن الحنفیه روایت کرده است که مراد دین حق است که قبول نمی
نجات آن و از امیر المؤمنین ع مرویست که صراط مستقیم در دنیا طریقی است که محل علو بر سد و از حد تقصیر بگذرد و آخرت
راه مومنانست بسوی بهشت و در کنز المذکورین از ابن مسعود روایت نموده اند که مراد قرآنست و جمعی نیز بدین آیه
فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم را دلیل ساخته اند و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع
منقولست که صراط مستقیم راهیست که بکشاند بسوی معرفت خدا و صراط دو است یکی صراط دنیا و یکی صراط آخرت
اما صراط دنیا امام مفترض الطاعة است که هر که بشناسد او را در دنیا و پیروی او کند بگذرد بر صراطی که جسر جهنم است
در آخرت و کسی که نشناخت امام خود را در دنیا بلغزد پای او از صراط در روز قیامت پس سرنگون بیفتد بآتش دوزخ و
حاد از آنحضرت روایت نموده است که مراد از صراط مستقیم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و از آنحضرت ع منقولست که
صورت انسانی صراط مستقیم است بجانب هر خیری و جسری که کشیده شده است میان بهشت و دوزخ
زیرا که مختصر است میان جزوش و قد و در هر یک از کتب معارف و الفاظ جرایم دارد و اشاره با معنی بعنوان ... افمن
یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم و شیخ طبرسی در مجمع البیان آورده که اول

برهمگی این روایات زیرا که صراط مستقیم دینی است که خدا امر کرده است که آن از توحید و عدل و دوستی و پیروی کیستی مفترض الطاعة
این بود کلام او و چون صراط معرف بالف لام ذکر شده ممکن است که بحسب مخاطر خطور کند که شاید الف لام جنس یا استغراق
و شامل جمیع فرق و طرق مختلفه حقه و باطله باشد چنانچه حجی و نحو ای لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا جمیع مذاهب
خوب میداند بجهت دفع آن شبهه و اشعار باین که طریق حق یکیست تعیین آن نموده فرموده که **صراط الذین** راه و روش
آنکسانی که **انعمت علیهم** ازلی داشتی برایشان نعمتهای جلیه بسیار و کرامتهای خفیه بیشمار چون [illegible] عصمت
و شفاعت و معرفت و هدایت در دنیا و کلمه تا از انبیا و اوصیا و صلحا و شهدا که تابعین ائمه اثنی عشر و موالیان ایشان
نعمت وجهانی یافته اند نه بمحض مال و حطام دنیوی چه نعمتی که از نزد خدا منعم علی الاطلاق بی ورد کار بالاستحقاق
فیضان نرسیده فانی نیست چنانچه در معانی الاخبار از امیر المؤمنین ع منقولست که معنی آیت که بگوئید بنما راه
آنکسانی را که انعام کردی بایشان توفیق خود را برای دین و طاعت خود نه بمال و صحت بدن چه بسیاری از اغنیا و مردم
صحیح الاعضا کافر یا فاسقند و خدا از ایشان بیزار است که منعم علیهم کسانی اند که در شأن ایشان گفته است که آنان که اطاعت کنند خدا و
فرستاده او را پس ایشان خواهند بود با کسانی که خدا بر ایشان انعام کرده است از پیغمبران و صدیقان و شهیدان
و صالحان و حسن اولئک رفیقا **خبیر** بدانکه این جمله صراط الذین تفصیل است اجمالی را که در جمله اول
از اهدنا الصراط چه هرچند معرف بلام [illegible] و اشاره [illegible] ولیکن باعتبار جنسیت میان افراد جنس مشترک
پس تفصیلی بعد از آن مذکور شود [illegible] آورده توضیح و تعیین [illegible] واقع شده
و محل اعراب آن نصبست که بدلست یا عطف بیان از صراط اول باشد پس گویا گفته است که اهدنا الصراط الذین
انعمت علیهم و [illegible] اول نعمت در انعمت [illegible] نعمت است [illegible]
الیک و در [illegible] الذین [illegible] اسما موصوله مبهم است و [illegible] و محل اعرابش جر
[illegible] لیکن اعراب لفظی آن مبنی بر فتح است و گفته اند که مفرد این لفظ الذی و تثنیه آن اللذان است
[illegible] العقول و غیر ذوی العقول است و الذین جمع است مختص بذوی العقول و [illegible] جمع آن بواو و نون
مثل الذون [illegible] در اصل وضع الذین [illegible] استعمال [illegible] کرده است و انعام
منفعتی است [illegible] احسان [illegible] باشد انعام نخواهد بود و در کشف الحقایق آورده که
انعام الهی موقوف بر وجود منعم علیهم [illegible] منعم علی الاطلاق [illegible] لطف
جسم ایشان از [illegible] عدم [illegible] وجود رسانیده خلعت [illegible] اصل نعمتها است برایشان پوشانیده و صاحب کشاف
آورده که اطلاق نعمت در این مقام بجهت شمول آنست بر همه نعمتها و هرگاه که حق تعالی نعمت اسلام [illegible] ابتدا
هیچ نعمتی نماند که [illegible] نداشته باشد چه این نعمت مشتمل است بر همه نعمتها این بود کلام او و علما [illegible]
در باب تعیین نعمت درین آیه اقوال بسیار [illegible] ولیکن از احادیث بسیار معلوم میشود که مراد دین اسلام
چه در مقابل مغضوب علیهم و ضالین واقع شده **و ایضا** آیه اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا [illegible]
[illegible] **و ایضا** باید که درین مقام مراد از انعام نعمتی خاص مختص بنده گان [illegible] خدا باشد و [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] آرزوی آن نموده از خدا مسئلت کنند و اگر چنین باشد [illegible] کلام

نرسیده خواهد بود چه در آن حالت همگی را انعام شامل و طلب کردن آن تحصیل حاصل است **و صل** و حل الاعراب علیهم مفعول به
مفعول است انعمت و قرار دار در قرائت آن اختلافی عظیم است و حالتی که ما قبل ها علیهم یا ساکن یا حرف مکسوره باشد اهل حجاز
و عاصم و ابن عامر نزد عدم وصل بما بعدش علیهم بکسرها خوانده اند و حمزه بضم ها خوانده و درین دو قرائت میم را ساکن کنند
[illegible] آن متصل بحرف ساکن ما بعد خود شود مضموم خواهد شد و همچنین است لدیهم و الیهم و فیهم و بنیهم مثل علیهم الجلوا
و الیهم اثنین و من [illegible] و غیر ذلک [illegible] حالت وصل حمزه و کسائی بضم ها و میم [illegible] و خوانده اند
[illegible] ما قبلش یا ساکن باشد [illegible] جمع مضموم خوانده چون علیهن و لدیهن و علیهن و لدیهن
و الیهما و علیهما الله [illegible] در حالت وصل [illegible] و الیهما [illegible]
[illegible] و صل و ضم و کسر ها [illegible] مثل علیهم [illegible]
علیهم بضم ها و میم و علیهم بکسر ها و ضم میم خوانده اند **[illegible]** [illegible]
منعم علیهم کسانی اند که پیروی دین حق و طریقه اسلام [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] اهل حق [illegible]
احادیث و آثار معلوم شده است که جماعت مجوس بعد از پیغمبر خود [illegible]
[illegible] و فرقه [illegible] و منشعب شده اند [illegible]
[illegible] و رستگار است و باقی هالک و زیان کار [illegible] لازم است [illegible]
بیان [illegible] جمیع فرق و طرق مختلفه [illegible]
[illegible] اهل ملل و اهل نحل اما اهل ملل [illegible] و [illegible] ایشان بکتابی
داده میشود و ایشان بر سه قسم اند **قسم اول** آنکه کتابی بر پیغمبر ایشان نازل شده **قسم دوم** آنکه شبهه کتاب اند **قسم**
آنکه مطلق کتابی بر پیغمبر ایشان نیامده **اما** قسم اول [illegible] اند [illegible] و نصاری که اهل اسلام [illegible]
موسی بن عمران اند و کتاب ایشان توریة [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بعد از آنحضرت کتاب دین خود را تغییر و تبدیل داده از جاده مستقیم شریعت [illegible]
و میان ایشان [illegible] هفتاد و یک فرقه شده اند [illegible] ایشان پنج طایفه [illegible]
ایشان [illegible] ذکر کرده اند **اول** [illegible] ایشان [illegible]
ایشان [illegible] و ایشان پنج فرقه اند [illegible]
[illegible] **۳** عنانیه [illegible]
۴ [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible]
قوم حضرت عیسی اند و کتاب ایشان انجیل و [illegible] ایشان [illegible] و روش شریعت خود عمل میکردند و بعد
از رفع عیسی [illegible] توحید خدا [illegible] با اعتقادات فاسد [illegible] تحریف انجیل [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] که نام ایشان یحیی [illegible] و یوحنا و لوقا [illegible] قدری

از انجیل و اکثر [illegible] شد و دو [illegible] امت مانده و اکنون آنچه از انجیل اربعه گویند و ایشان هفتاد و دو فرقه شده‌اند
اعظم فرق ایشان سه فرقه است **اول** یعقوبیه که بالوهیت مسیح قایلند و از ده گروه‌اند **دوم** ملکائیه که تابعان ملکا
رومی‌اند قایل بحلول لاهوت در ناسوت گردیده یعنی اعتقاد ایشان آنکه باری تعالی در مریم حلول نمود یا آنکه روح را که
از عالم لاهوت [illegible] ایشان [illegible] و هشت فرقه‌اند **سیم** نسطوریه که پیروان حکیم نسطورند [illegible] حلول یا آنکه نور خدا
بر صورت عیسی [illegible] و ایشان سی و دو فرقه‌اند **امة مسلمین** امت محمدند صلی الله علیه و آله و کتاب ایشان قرآن
مجید و قبله ایشان کعبه است و این طایفه بر دو قسمند اهل اصول و اهل فروع **اما اصولیین** [illegible] و بعضی
هفت فرقه‌اند طایفه اول معتزله [illegible] ایشان آنکه افعال بنده [illegible] و خدا [illegible]
[illegible] و بعدل و توحید قایلند و ایشان بیست و دو فرقه‌اند **اول** [illegible] قاضی عبد الجبار اسد آبادی
۲ جعفریه تابعان جعفر ابن حرب ۳ هذیلیه اصحاب ابی الهذیل علاف [illegible] شیخ معتزله است [illegible] اهل
اعتزال [illegible] کرده ۴ جبائیه [illegible] اتباع ابو علی جبائی [illegible] ابو هاشم [illegible] ۵ [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] ۶ نظامیه که منسوب بنظام [illegible] معتزله [illegible] علم حکمت را با علم کلام مخلوط [illegible]
۷ خیاطیه تابع ابو الحسن خیاط [illegible] ۸ حایطیه تابعین احمد ابن حایط [illegible] اعتقادات نصاری [illegible] تناسخ
داشتند ۹ جاحظیه تابعین عمرو ابن بحر الجاحظ [illegible] از فضلاء معتزله است ۱۰ بشریه [illegible] شیخ ایشان [illegible]
علماء اعتزال [illegible] ۱۱ هشامیه [illegible] ۱۲ معمریه [illegible] ۱۳ [illegible]
[illegible] ۱۴ واصلیه اصحاب واصل ابن عطاء بصری‌اند [illegible]
[illegible] و نفی صفات باری [illegible] و عدم تعیین [illegible]
طایفه دوم جبریه‌اند و ایشان را اعتقاد آنکه [illegible] فعلی از افعال [illegible] و اختیاری [illegible] این طایفه
[illegible] ایشان سه فرقه‌اند **اول** خالصیه پیروان [illegible] **دوم** [illegible] اصحاب حسن نجار [illegible]
اشعریات **سیم** جهمیه اتباع جهم ابن صفوان [illegible] **طایفه سیم** صفاتیه [illegible] صفات [illegible]
[illegible] باری تعالی از علم و قدرت و سمع و بصر و اراده [illegible] و ایشان سه جماعتند **اول** اشاعره اصحاب
ابو الحسن اسمعیل اشعری‌اند [illegible] صفات [illegible] **دوم** کرامیه اتباع ابی عبد الله ابن محمد کرام
[illegible] اثبات صفات [illegible] **سیم** حنابله که پیروان احمد ابن حنبل‌اند [illegible]
[illegible] **طایفه چهارم** مرجیه که اعتقاد ایشان آنست که با وجود ایمان کفر
[illegible] ضرری نرساند [illegible] و ایشان
[illegible] **اول** یونسیه اصحاب یونس [illegible] عبادت و بندگی
۲ [illegible] منسوب بابی [illegible] ۳ عبیدیه اصحاب عبید [illegible] ۴ غسانیه اتباع غسان کوفیند ۵ ثوبانیه منسوب
بابی ثوبان مرجئی‌اند ۶ صالحیه تابعان صالح ابن عمرو [illegible] **طایفه پنجم** خوارج و ایشان
کسانی‌اند که بر امام [illegible] خروج کنند و اعتقاد ایشان آنکه [illegible] عثمان و علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible] ابن عباس و حسین [illegible] و محمد ابن حنفیه [illegible]

و ابو موسی [illegible] ایشان بیست و دو طایفه‌اند **اول** محکمیه ۲ [illegible] ۳ [illegible] ۴ [illegible] ۵ [illegible]
ایشان را از [illegible] عفو [illegible] کرده [illegible] اعتزال [illegible] گویند ۶ [illegible] ۷ [illegible] ۸ [illegible] ۹ [illegible] عجارده اصحاب عبد الکریم عجرد
۱۰ [illegible] ثعالبه اصحاب ثعلبة ابن [illegible] ۱۱ [illegible] خروج کرده
۱۲ [illegible] ایشان [illegible] لشکر [illegible] خراسان قتل و غارت کرد ۱۳ [illegible] ۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible] ۱۶ [illegible]
[illegible] ۱۷ [illegible] ۱۸ [illegible] ۱۹ [illegible] ۲۰ [illegible]
[illegible] ۲۱ [illegible] ایشان [illegible] ۲۲ [illegible]
[illegible] لشکری عظیم [illegible] با امیر المؤمنین جنگ کرده [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] **طایفه ششم** [illegible] صاحب کتاب [illegible]
[illegible] **طایفه هفتم** [illegible] اعتقاد [illegible]
و ایشان جماعتی هستند که بعد از رسول خدا علی ابن ابی طالب را بلا فصل امام و خلیفه [illegible]
[illegible] امام [illegible] و ایشان سه فرقه‌اند [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible] کرده [illegible] **فرقه اول** غلاة
[illegible] **اول** [illegible]
[illegible] هشام ابن سالم و هشام ابن حکم ۲ یونسیه تابعان یونس ابن [illegible] ۳ [illegible] ۴ [illegible]
[illegible] ۵ کاملیه اصحاب [illegible] ۶ [illegible] ۷ [illegible]
[illegible] ۸ [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ۱۰ [illegible] **فرقه دوم** [illegible]
[illegible] امام [illegible] شجاع [illegible] امام [illegible]
[illegible] زید ابن [illegible] امام [illegible] **اول** [illegible] اصحاب حسن [illegible]
[illegible] امامت [illegible] مفضول [illegible] فاضل [illegible] ۲ جارودیه [illegible] ابو الجارود [illegible] امام محمد باقر [illegible]
[illegible] **فرقه سیم** [illegible] امامت [illegible] و ایشان [illegible] فرقه‌اند **اول** کیسانیه [illegible] محمد ابن الحنفیه [illegible] امام [illegible]
[illegible] ۲ مختاریه [illegible] اتباع مختار ابن ابی عبید ثقفی‌اند و محمد ابن حنفیه را [illegible]
[illegible] ۳ هاشمیه [illegible] امامت [illegible] محمد ابن حنفیه [illegible]
۴ بیانیه اتباع بیان ابن سمعان‌اند و ایشان بامامت هاشم قایلند [illegible] ۵ [illegible]
[illegible] هاشم [illegible] علی ابن عبد الله ابن عباس [illegible] ۶ [illegible] امامت [illegible]
[illegible] محمد ابن علی [illegible] جعفر [illegible]

موعود شناسند ۷ خطبیه گویند پیشوای ایشان یحیی ابن شمط امامت را بر محمد ابن جعفر ابن صادق ختم دانند ۸ افطحیه امامت را
از حضرت صادق مخصوص به پسرش عبدالله افطح میدانند ۹ اسمعیلیه گویند بعد از حضرت صادق به پسرش اسمعیل امامت
دور کمال و قرار یافت و ایشان در هر عصر امامی دارند و ایشان را ملاحده نیز گویند و اکنون امامت را در اولاد شاه خلیل الله
قرار داده جمعی از هنود در هر ولایتی بر سبیل اعتقاد مقرر نموده تحف و هدایا برای ایشان میفرستند ۱۰ موسویه امامت را
و مفضلیه نیز گویند که موسای کاظم امام قایم و امامت را بوی ختم دانند و معتقد اینکه [illegible] پنهان شده
۱۱ اثنی عشریه که امامت را بعد از امیرالمؤمنین علی به یازده فرزند دلبندش حسنین و علی و محمد باقر و صادق و کاظم و رضا
و تقی و نقی و عسکری و مهدی علیهم السلام واحداً بعد واحد و هر یک از این دوازده امام عالی مقام را معصوم از کبایر
و صغایر میدانند و امام ایشان در این عصر امام دوازدهم مهدی موعود است که قایم آل محمد و زنده است و دم بدم امید
که آن کوکب هدایت انوار از افق دولت و کامرانی نقاب غیبت از چهره برانداخته این ظلمت سرای حیرت و ضلالت را بنور
هدایت منور سازد لمؤلفه کامل ز وی ایمان ما شامل او احسان ما داغ غمش بر جان ما لطفش [illegible]
[illegible] دیوان ما و زنجیر [illegible] ما گر کفر [illegible] ما سکین زعصیان میشود و فی هذا الامر موافق حدیث
شریف نبوی که یا علی الائمة بعدی اثنی عشر اولهم انت و آخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض و مغاربها
و منصوص قاطع و براهین ساطع دیگر که آفتاب صدق دلایلش از افق کلام الهی و سنت حضرت رسالت پناهی تابانست
حقیقت این مذهب ثابت شده و این شده طریق مستقیم که [illegible] جلیل و منصب علیه آن سرافراز کرد و الحمد
لله الحمد علی ما هدانا [illegible] علی ما اولانا و فضلنا علی العالمین اما فرقه [illegible] دو طایفه اند یکی حجازیین
که اصحاب مالک ابن انس و محمد ابن ادریس شافعی اند و مدار ایشان حدیث و سنت و دیگر عراقیان که اصحاب ابو حنیفه
نعمان ابن ثابت اند مثل ابو یوسف قاضی و محمد ابن حسن و حسن ابن زیاد و زفر و هذیل و غیره که مدار ایشان بر
قیاس و استحسانات است اما قسم دوم از اهل ملل مجوسند و شبه کتاب دارند چنانچه در کلینی روایت واقع شده
از رسول خدا که ایشان را پیغمبری بود کشتند و کتاب خدا که برای ایشان آورده در دوازده هزار چرم گاو نوشته بود سوزانیدند
و گویند پیغمبر ایشان [illegible] بود و ایشان دعوی مینمایند که بر دین ابراهیم خلیل الله اند و آتش را پرستش میکنند و بعضی
آتش را قبله خود دانند و برخی شفاعت کننده در نزد خدا و جمله ایشان نکاح مادر و خواهر و دختر و محرمات نسبی را حلال
میدانند و اگرچه اصول مذاهب ایشان زیاده از حد و حصر است لیکن هشت فرقه از ایشان مشهور است اول کیومرثیه
که [illegible] خود را کیومرث پیغمبر میدانند و بعضی از ایشان را اعتقاد آنکه آدم او است ۲ زروانیه که اتباع زروان کبیر اند ۳
[illegible] که خدا را فاعل خیر محض دانند و اهرمن و شیطان را فاعل شر محض دانند بر سبیل اضطرار ۴ زردشتیه که تابع حکیم
زردشت اند و او را و موسی و ابراهیم و عیسی را پیغمبر دانند ۵ [illegible] که یزدان و اهرمن را خداوند قدیم دانند ۶ ثنویه
بقدم نور و ظلمت قایلند ۷ مزدکیه تابعان مزدک اند که در زمان قباد بود و [illegible] و بعد از قباد انوشیروان پسرش
او را با تابعانش گرفته بقتل رسانید ۸ مانویه که مانی نقاش برای ایشان دینی اختراع کرده در طرز ترسایان [illegible]
بوده اند اما قسم سیم ارباب طرق و فرقه اند که کتابی ندارند و ذکر آنها در اینجا باعث طول است اما اهل ضلال جمعی اند که
تابع نبی و کتابی نیستند و اعتقاد به پیغمبری ندارند و بعضی از ایشان بوجود خدا قایلند و عقل را امام و معرفت دانند [illegible]

میدانند و بس و مدار ایشان بخیالات و هیئات و فرق مختلفه ایشان از حد و حصر بیرون اند لیکن اصل مذاهب ایشان که در کتب
معتبره چون ملل و نحل شهرستانی و غیره مذکور است پنج فرقه اند فرقه اول بت پرستان که ایشان را وثنیه گویند ایشان گروه بسیار
بعضی آفتاب را می پرستند و برخی ماه و برخی [illegible] ستارگان و گروهی حجریات و معدنیات و بعضی اشجار و نباتات و بعضی گاو
پرستش کنند و جز ایشان در رعایت [illegible] میباشند فرقه دوم براهمه که ایشان را برهمنیه نیز گویند و اعتقاد ایشان بر آنکه
[illegible] نام ملکی هست که واسطه است میان خالق و مخلوق و خود را باو وابسته میدانند و علما خود را برهمن میگویند و ایشان چند
گروه اند یک نوع از آن جماعت [illegible] قابل باشند که [illegible] اهل عالم رساند و در اعمال [illegible]
عقلیه چون صبر و بخشش و خالی شدن از فکر دنیا و قطع آرزوها و لذتها و عفت و زهد و از گناهان کبیره اجتناب کردن
عمل مینمایند و گناهان کبیره نزد ایشان ده چیز است اول انکار حق کردن ۲ [illegible] ۳ بت پرستیدن ۴ یکدیگر را بالقاب بد خواندن
۴ دشنام دادن ۵ بحث بر زبان راندن ۶ سخن چینی ۷ دروغ گفتن ۸ زنا کردن ۹ مال کسان را حلال دانستن ۱۰ قتل
جانوران و جمعی از ایشان را در رعایت [illegible] نجات و هم مدار است فرقه سیم تناسخیه که اعتقاد به آخرت ندارند
بلکه گویند جزای عمل هر کس در همین دنیا میباشد و هر کس بعد از مردن باز به دنیا عود مینماید بصورتی که اگر عملش نیک بوده
بصورت بهتر و اگر اعمالش بد بوده است بصورت بدتر و فرقی از ایشان [illegible] هر کس بهمان شکل که
هست باز بدنیا عود میکنند و مبنای تناسخ [illegible] میدانند نسخ و فسخ و مسخ و رسخ و معلم ایشان مردی بوده مسمی
[illegible] و جز ایشان [illegible] هنود و سند و ختا و ختن و چین و ماچین اند فرقه چهارم [illegible] که
هیاکل فلکیه را قایلند و اعتقاد ایشان آنکه آسمان و اهل آنها علیحده است و هیاکل ایشان خدایان زمین اند و مجموع
آن خدایان وسیله [illegible] درگاه [illegible] و ایشان [illegible] اند اول [illegible] که خدا را [illegible]
تعطیل و تناسخ نیز قایلند ۲ اهل اشخاص [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ۳ ارباب هیاکل عقل و نفس و سیارات را علت ایجاد و تدبیر [illegible] میدانند
[illegible] ایشان جمعی از اهل نجوم و ایشان [illegible] ستاره پرستند ۴ و روحانیان [illegible] فرقه پنجم فلاسفه
و بنای دین و آیین ایشان بر احکام عقلیه و نتیجه های منطقیه و قواعد ریاضیات و دیگر قواعد تجربیه و تقلیدیه و موجودات
طبیعی قایلند و [illegible] ایشان [illegible] اول [illegible] ایشان [illegible] یونان بوده اول
[illegible] ایشان [illegible] افلاطون بوده [illegible]
[illegible] سقراط و [illegible]
واضع علم هندسه که آن را اصول المهندسین گویند و [illegible] حکیم [illegible] ایشان ارسطاطالیس
که واضع علم منطق است و اسکندر [illegible] شارح کتاب ارسطو است و چنین ابن [illegible] ابو نصر فارابی و ابو علی سینا [illegible]
ایشان را فلاسفه اسلامی میدانند [illegible] مجموع این اصول [illegible]
چون [illegible] اهل حرف [illegible]
[illegible] میان این [illegible] مختلف و آرا متفاوت اهل حق [illegible]
چه هر یک [illegible] این فرقه [illegible]

غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ نه راه و روش آنکسانی که از روی خذلان خشم کرفتی بر ایشان
بسبب نافرمانی و جحود حق و براهین حق از روی ظلم و عدوان از اهل ملل باطله و ارباب نحل عاطله که ذکر ایشان بر
سبیل اجمال کذشت غضب چون نسبت بمخلوق داده شود حرکتی است نفسانیه که بجهت انتقام از روی تغیر حاصل شود و مثال آنکه
غلیان صفراوی است که از شدت قلق و اضطراب جوش و طغیان آید بمرتبه که از طغیان آن عقل که کار فرمای حالات است
از حرکات باز ماند و رفق خو کردد که کار از دست رفته باشد و حکما کفته اند که جسد آدمی در وقت خشم چون تنوری است بر افروخته
چه در طریق عامه روایت وارد شده است که إِنَّ الْغَضَبَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ خُلِقَ مِنَ النَّارِ پس هر کاه
نسبت غضب باو سبحانه داده شود باین معنی نباشد چه آن از لوازم بشریت است بلکه بمعنی اراده انتقام و نفس عقوبت
ظالم و دور از وی خواهد بود چنانچه در تفسیر قرطبی آورده که اکر اراده انتقام باشد از صفات ذاتیه است بمعنی آن
بر میکردد با اراده و مرید از صفات ذاتیه است و اکر نفس عقوبت باشد از جمله صفات فعلیه خواهد بود و در جواهر
آورده که غضب از صفات حق تعالی منتولد شده در حدیث صحیح وارد شده است که الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ
یعنی صدقه فرو می‌نشاند غضب پروردکار را و محققان کویند که غضب ضد رحمت است
چنانچه در رحمت کفته شد مبدا آن اشتعال نایره قهر است باضطراب نفس چنانچه مذکور شد و منتهای آن اراده
انتقام است پس چون نسبت به حق سبحانه دهند مراد باین معنی باشد که از قبیل افعال است باعتبار فعل است
و نسبت باو سبحانه دهند مراد منتهای آنست یعنی اراده انتقام است یعنی خذلان و باز کرفتن اسباب توفیق
بسبب فعل بندکان فصل و چون مناسبت کلام آن بود که چنانچه انعام بلفظ انعمت مذکور است در اینجا
نیز غیر الذین غضبت علیهم کفته شود در عدول از آن چند وجه است اول آنکه از غایت لطف نخواسته است
که نسبت غضب را بخود دهد تا بندکان از رحمت مایوس نشوند چنانچه خود فرموده است که سبقت رحمتی
غضبی دوم آنکه این سوره هرچند که کلام او سبحانه است اما از زبان بندکان خطابست باو پس لایق ادب
بندکان نباشد نسبت غضب که ضد رحمت است بخدای خود دهد سیم اشعار است بآنکه غضب مستلزم افعال بنده است که
باختیار خود مستوجب آن میکردد نه آنکه حجت از نزد خدا باشد چنانچه رحمت باشد چهارم اشعار است به
بی‌نهایتی دوری جماعت مغضوب علیهم از ساحت قرب تا آنکه غضبی که بایشان میشود منسوب بخدا نیست چه
خود ایشان پنجم از برای تفنن در عبارت چنین کفته و در مجمع البیان آورده که وجه مجرور بودن غیر یکی از سه چیز است
اول بدلیت از برای ضمیر علیهم اول که مجرور محلی باشد دوم بدلیت از الذین تقدیر آنکه صراط غیر المغضوب
سیم صفت است از برای الذین اکرچه موصول بغیر واصف نشود زیرا که غیر معرفه نیست لیکن در موضع غیر معرفه
غیر متعین منظور است پس بمنزله نکرات است مثل مررت بالرجل غیرک و در جوامع الجامع آورده که محل اعراب علیهم
اولی نصب است بر مفعولیت و محل علیهم ثانیه رفع است بنا بر فاعلیت و بعضی بنصب غیر قایل شده اند بنا بر سه وجه
اول آنکه حال باشد از ضمیری که در مغضوب است یعنی آنکسانی که نعمت دادی بر ایشان در حالتی که غضب کننده نبودی
بر ایشان دوم استثنا است که کویا کفته باشی که أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ إِلَّا الْمَغْضُوبَ عَلَيْهِمْ و این استثنا منقطع خواهد
بود چه مستثنی مغضوب علیهم است از جنس منعم علیهم است سیم منصوب است بر مفعول فعلی محذوف باشد که آن اعنی

پس

پس کویا کفته باشی که یعنی غیر المغضوب علیهم وَلَا الضَّالِّينَ و نه راه آنانی که کمراه اند در بیابان
... اند و دست ... قائم مقام ... مستقیم ... از راه ... لجاج و عناد و مخالفت
از سبیل رشاد کذاشته در تیه ضلالت سرکردانی ... انکار ... بقول اکثر مفسرین لا
بمعنی غیر است بشرط آنکه غیر بمعنی لا باشد ... و در مجمع البیان آورده که
... ضالین ... بجهت دفع اشتباه لیکن
... ضالین عطف بر المغضوب باشد ذکر شده است ... از ... معنی نفی است و ...
... این جمله عطف است ... غیر المغضوب ... لفظ نفی است لیکن با جمله انعمت علیهم
... است ... و ذکر ... دارد لیکن ... ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی ... و طغیان ... موجب زوال ... غیر المغضوب
... شود که کامل ترین نعمتهای صوری و معنوی ... نعم علیهم ... مغضوب ... ازین ...
... شود ... از ... و ... بیشتر ...
... و در اول ... چون ... و آخر الامر چون ...
... چنانچه از قول ... رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ... و در جواهر التفسیر
آورده که فعل ضلالت ... هدایت ... که ... نور توفیق ... مطلع ...
مَنْ يَشَاءُ ... وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ... ایشان ...
... آن ... و اکر اراده ... لطف ...
جمال ... نظم ...
... سعادت ... نظم که ...
کنار ... و این کلام ...
... غیر المغضوب ... ضالین ...
... بسبب ... حق تعالی ... لطف ... ایشان ... خذلان وا
کذارد ... شامل حال ... ضالین ...
... اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ... لطف ... وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ
وَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ ضالون ... چنانچه آنکه ...
... ضَلَّ الْمَاءُ فِي اللَّبَنِ ... اول ...
... ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ ای ... الضَّالُّونَ ... الْكَافِرُونَ
... ضلال ... فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ... أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ أَيْ أَبْطَلَ ...

اهدنا بهما فخذ کل المعنیین بهما الا التوحید ۸ ازهم ریختن و تلاشی شدن قوله ءاذا ضللنا فی الارض ۹ نا دانستگی و غلط قوله وانا
فانا من الضالین ۱۰ نا امیدی ... مانند قوله ان المجرمین فی ضلال وسعر ۱۱ خطا کردن قوله تعالی ان ربک لا یضل
ولا ینسی ۱۲ اغوا یعنی گمراهی چنانچه حکایتا از قول شیطان ولاضلنهم فصل واگرچه آیه مبارکه عام و شامل جمیع
طرق مختلفه است که از نهج قویم و صراط مستقیم منعم علیهم که بیدل با باطل کاذبه و اباطیل جاذبه گمراه شده اند لیکن
مفسرین را در تعیین آن چند قول است علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از مغضوب علیهم جماعت نواصب اند و از
ضالین اهل شک چند بسته که امام خود را نشناسند و برخی گویند مراد از مغضوب علیهم مشرکین اند و از ضالین منافقین
و بعضی بالاعتقاد آنکه مغضوب علیهم ... هر طایفه و ضالین رها یا پیروان ایشان اند و بعضی گویند طایفه
اول جنیان اند ... و طایفه ثانیه بیخبران و بیشتر از علما را اعتقاد آنکه مراد از مغضوب علیهم جماعت یهود اند
که حق تعالی غضب و لعن بر ایشان نموده و تا آنرا بغضب علی غضب مستوجب و منظور از ضالین نصاری اند که حق تعالی
نسبت بایشان داده است که قد ضلوا من قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل و در بعضی احادیث از
امیر المؤمنین عم مرویست و گفته است که آدمی را سه قوت است اول قوت ملکی که آن کسب معارف و عبادات کند ۲ قوت
غضبی که آن را قوت سبعی نیز گویند که آن حرکت کبر و ظلم و فخر و غیره میکرد ۳ قوت شهوی و آن را بهیمی گویند که سبب آن بخورد
و بیاشامد و او را بطالت و کسالت روی میدهد پس آنها که بقوت ملکی مداومت به تحصیل علم و معرفت نموده تحصیل
رضای حق میکنند منعم علیهم اند و آنان که بقوت غضبی خود را معروض مناهی و ملاهی نمایند ... مغضوب
علیهم اند و کسانی که بقوت بهیمی بمستلذات نفسانی مشغول شده خود را از ... انسانیت بطبقه حیوانیت انداخته اند
در منظور اولئک کالانعام بل هم اضل از جمله ضالین محسوب میگردند و بقول بعضی در تفسیر صراط مستقیم سه طریقه است
اول طریق بر وجه استقامت و راستی بدون میل بجانب افراط و تفریط و آن طریقه انعمت علیهم است که خود جل ذکره در وصف
ایشان گفته است ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ۲ طریقه ارباب تفریط و کوتاهی باشد و آن روش مغضوب
علیهم است ۳ طریقه که از حد اعتدال پا را بالاتر گذاشته و زیاده روی کرده اند و آن صراط ضالین است ابن بابویه ... کلام
او رحمه الله اما آنچه از روی حقیقت و راستی است بدون تعصب و لجاج آنکه چون قبل از این و حدیث گذشت مراد از
صراط مستقیم امیر المؤمنین است و چون تمام خلایق در باب معرفت و اطاعت او منقسم به سه فرقه شده اند برخی در راه
محبت آنحضرت ... دیگران را بر آنحضرت ترجیح داده او را در مرتبه چهارم امام خود دانسته کوتاهی و تفریط
نمودند و برخی در میدان محبت آنحضرت بجهة افراط و غلو ... از حد اعتدال گذشته او را از مرتبه خود ترقی داده
بالوهیت قایل شده اند و این هر دو بموجب کلام معجز نظام آنحضرت که هلک فی اثنان محب غال و مبغض قال
در لجه هلاکت گرفتار گردیده اند و زمره دیگر از مؤمنین حقیقت کیش و مصلین حق اندیش بنابر خیر الامور اوسطها
طریقه اقتصاد و میانه روی که راه سلامت رو است گرفته آنحضرت را در مرتبه او که خلافت خاتم النبیین است بلا فصل
امام مفترض الطاعه میدانند و بعد از آنحضرت بنصوص قاطعه و براهین ساطعه امامت را مخصوص اهل بیت او که
ذریه رسول خدا اند بموجب مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح میدانند ایشان راه نجات ... صفا
و راه صدق و درجه علیا ... لهذا ... لازم دانسته بعد از ذکر صراط مستقیم تفصیل و تحقیق سالکین مسالک

آن نموده و ذکر این سه طایفه ... مراد از انعمت علیهم جماعت ثالث که شیعه اثنی عشریه خواهد بود و از مغضوب علیهم جماعت اول تا ناصبین
با اهل بیت و از ضالین فرقه ثانیه که غلات اند و مؤید این است آنچه در کتاب معانی الاخبار از رسول خدا روایت شده است
که فرمود الذین انعمت علیهم شیعه علی بن ابی طالب است که انعام کرده شد است بر ایشان بولایت و وصی آنحضرت و ...
مغضوب ... و گمراه نشوند وصل و بر خواص این سوره مبارکه ... که از ذکر ... در اول سطور ...
که ما اینجا مذکور کرده تا اختتام آن بخیر ... فوائد آن باشد اگر چه خواص این سوره شریفه بحد و حصر نمی توان آمد لیکن بموجب
ما لا یدرک کله لا یترک کله قلیلی از آن در اینجا ذکر میشود از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون عزم سفر روی نمود فاتحة الکتاب
خواند و بعد از آن بگو اللهم احفظنی واحفظ ما معی وسلمنی وسلم ما معی وبلغنی وبلغ ما معی تا ... سفر ...
از بلیات محفوظ باشی و بمقصود برسی و بعضی از کتب معتبره آیة الکرسی و سوره اخلاص را نیز با فاتحه ضم کرده اند و شیخ
محمد ... در خواص خود آورده که بجهت قوت حافظه این سوره را با عسل و گلاب بجام آبگینه نویسند و بگلاب بشویند و
هفت روز ناشتا بخورند حافظه را چنان قوت کند که هرچه بشنوند فراموش نکنند و از حضرت صادق عم روایت
کرده اند که بجهت ازاله تب این سوره ... بخوانند و قدری از آن آب بر روی محموم بریزند از
خلاص شود و صاحب جواهر پنج خاصیت دیگر از خواص این سوره ذکر کرده و ادعای تجربه کرده است اول وسعت رزق
که بعد از هر نماز فریضه صد بار بخوانند مستغنی شوند ۲ دفع حسد و کبر که در شبانه روزی دویست و بیست بار مداومت
نمایند ۳ دفع دمل و کلف ... نماز صبح ... ۴ دفع فالج و عرق النسا
و نقرس و لقوه و امثال آن ... بروغن بلسان ... هفتاد و دو بار
روغن خوانده بر عضو دردمند مالند ۵ جهت درد گوش این سوره را بنویسند و بروغن گل ...
روغن بگوش ... چکانند شفا یابد ان شاء الله تعالی **الثانیة من ترتیب الجمیع سورة البقرة** بدانکه این سوره
شریفه در ترتیب نزول بعد از مطففین و قبل از انفال ... سوره اول از سورهای مدنیه ... آیات آن
... واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ... آخر آیه ... دویست و هشتاد و شش است ...
... آیه در ذکر وحدانیت و الوهیت و پانزده آیه در ذکر ربوبیت و خلقت آسمان و زمین و سایر خلایق و ... آیه در بیان
... و احوال قیامت ... آیه در باب نماز و قبله و چهار آیه در باب روزه و اعتکاف و ... آیه در باب جهاد و شهادت
و ثواب ... آیه در باره نفقه و زکوات و صدقات و چهارده آیه در باب خانه کعبه و بنای آن و احکام حج و مناسک
... آیه در ... آیه در باب احکام ... نکاح و طلاق و ایلا و عده زنان و رضاع و ... آیه در
معاملات و قرض و رهن ... و پانزده آیه در باب ربا و قصاص و شراب و قمار و اکل حرام و چهار آیه در باب ...
و ذکر کفار ... آیه در شان انبیا و چهارده آیه در وصف و شان خدا و اهل ایمان و چهارده آیه در مذمت اهل
شرک و ... آیه در مذمت منافقین و هشتاد و یک آیه در مذمت یهود و پنج آیه در ذم ترسایان است چنانچه
در ... اشاره بدان شود و در ربط میان این سوره و سوره حمد آنکه جمیع آنچه در این سوره مذکور شده تفصیل و بیان
از برای آنچه در سوره فاتحه بر سبیل اجمال ذکر شد چه آنچه مفصلا در این سوره هست همگی مجملا در سوره حمد است از
الوهیت و ربوبیت و رحمت و ذکر معاد و عبادت و استعانت و هدایت و ... و ذکر ... و غیره [illegible]

التفسیر آورده که اول سوره که در مکه نازل شد فاتحه است و اول سوره که در مدینه فرود آمد این سوره است لهذا مقارن یکدیگر
ودر کتاب ثواب الاعمال از حضرت صادق روایت شده است که هر کس بخواند سوره البقره و آل عمران بیایند این دو سوره
در روز قیامت و بر سر او سایه افکنند مثل دو ابر یا دو سایبان و در کتاب مجموع الروایق روایت شده است که هر که این
سوره بخواند و بر خود بپاید بر جمیع دردها و مرضها و بلیات از وی زایل گردد و در مجمع البیان از سهل ابن سعد
روایت کرده که رسول خدا گفت از برای هر چیزی مرتبه بلندی هست و اقصای بلندی مراتب قرآن سوره بقره است هر کس
بخواند آن را در خانه خود در روز تا سه روز دیگر بآن خانه داخل نشود شیطان و هر که بخواند آن را در شب در خانه خود داخل
نشود تا سه شب آنجا شیطان وایضا روایت کرده که رسول خدا لشکری تجهیز کرده بجهاد میفرستاد پس یکان یکان
ایشان را طلب نموده میگفت که چه چیز از قرآن میدانی و هر کس هر چه از قرآن میدانست نزد آنحضرت میخواند تا آنکه جوانی
کم سنی آمد پس حضرت با او گفت چه میدانی از قرآن گفت سوره بقره میدانم پس آنحضرت بلشکر فرمود که اکنون حرکت
کنید و امیر شما این جوان است گفتند یا رسول الله او جوانی کم سن است تقاضای سرداری نمیکند فرمود که با او سوره
بقره هست و علما خاصه و عامه از ابی بن کعب از رسول خدا روایت نموده اند که گفت هر کس بخواند این سوره را فرود
می آید بر او صلوات و رحمت خدا و یا دست [illegible] اجر مثل ثواب کسی که مدت یک سال بعبادت جهاد فی سبیل الله
مشغول بوده و بیم از دشمن باشد و آنحضرت گفت ای ابی امر کن مسلمانان را که یاد گیرند سوره بقره را زیرا که
یاد گرفتنش برکت و ترکش حسرت است و ساحران استطاعت ندارند و این سوره را چهار نام است اول سوره البقره
چنانچه مشهور است وجه تسمیه اش بدین نام آنکه در این سوره ذکر زنده شدن مقتول بنی اسرائیل بسبب زدن عضوی
از اعضای گاو [illegible] و چون این معجزه [illegible] غرایب [illegible] خوارق عادات است شهرت بدین نام کرده [illegible]
تسمیه هر یک از سور که بلفظی که در آن مشهورتر است آن نامیده میشود دوم سوره السنام و سنام کوهان شتر را گویند
چه بمعنی بلندی است و بلندترین اعضای شتر کوهان آنست پس بسبب شرف که [illegible] کرده این سوره
نسبت بسایر قرآن بمنزله کوهان است سیم سوره الفسطاط و فسطاط خیمه و سراپرده را گویند که عبارت از احاطه این سوره است
چون جمیع سور قرآن و در فردوس الاخبار و طرق علما از ابی سعید خدری از رسول خدا روایت شده که فرمود سوره البقره
فسطاط القرآن و بعضی گویند فسطاط یعنی محل اجتماع مردم است پس این سوره تمامی احکام قرآن جمع است چهارم
مصباح النور یعنی چراغ افروخته قرآن ثعلبی در تفسیر خود آورده که جمعی نزد رسول خدا حاضر گردیده گفتند که
ثابت ابن قیس چراغ بسیاری افروخته بودند میدانیم سبب چه بود آنحضرت فرمودند که چراغی نبود و لیکن تلاوت سوره
بقره کرده است و مشعل مشکات مکاشفات خانه او بدین نور روشن گردیده فرد آگاه اصحاب از ثابت سوال نمودند
که دوشینه بشب چه میکردی گفت اشتغال داشتم بتلاوت سوره البقره بسم الله الرحمن الرحیم
الم منم آن خدای لطیف مالک الملک وجود که نیست ملک مرا زوالی و فنائی منم آشکارا و نهان دانا و میدانم
آنچه خواهد شد الم بعضی گویند که این حروف نام این سوره است چنانچه گویند سوره قاف و سوره صاد و سوره الم
و در معالم التنزیل آورده که هر حرفی اسمیست علیحده که بعنوان ترکیب بکار برده شده و حرف [illegible]
که زیاده بر دو حرف را ترکیب کنند این سه حرف یک اسم قرآنست و جمعی بر آنند که هر حرفی از آن حروف نشانی از نامهای خدا است

و نزد جمعی که الف علامت لفظ الله و لام را از جبرئیل و میم را از محمد اند باعتبار آنکه در بعضی لغات فصحا بجای الف لام
میم استعمال شود و نزد جمعی الم بعد از آنکه سوره الحمد اشاره بنام محمدات تا افتتاح کلام خدا بعد از نام او سبحانه مقرون بذکر
آنحضرت نیز باشد چنانچه در همین باب بر خلاف محققین فرموده اند نظم محمد چون بلا نهایت رفیع یافت خدا نام او از آن مشتق
آمد الحمد اول قرآن پس الف لام و میم از آن یعنی الحمد را بجوان اول شاد الف لام او و میم بدل تا که حاصل شود
تبدیل نام او و بروایت تنزیل پس حق تعالی این حروف مقطعه در فاتحه اول قصه کرد سوق که یافت و آخر الارتباح
سخن بیچ قلم را عجز و کتبه قطره ای کرد از هر قرنی بسنگ اکثار آمد و بیابان بیابان بگراییده و رباعیات در بنا بر آنکه
شد این حروف رمز چند میان خدا و راسخین در علم و از جمله متشابهات است خزانه بلاغت که بنا بر بعضی
بیهوده آمده که بغیر علم غیر راسخین بدست این حروف مقطعه چه فایده بر نزول آن مترتب خواهد بود جواب آن بر بعید
و چه گویند اول آنکه چون متعارف است که اطفال را بتعلیم علوم هند اول حروف تهجی را فرد فرد ابتدا ایشان تلقین نمایند
تا بیکر آن بعبارت آشنا شوند و بعد از آن تعلیم مرکبات میکنند پس از ال این حروف مقطعه اشاره باین که تحصیل کلام
بتدریج میشود و وسیله تحصیل آن از کمالات جز بطی مدارج استکمال صورت نپذیرد و بدون سعی وسیله باعلا
مراتب علم نتصور الحصول دوم آنکه گفتن حروف مفرده بر هر کسی از آنها که قاری باشد و آنها که قاری نباشند آسانست
اما حروف مرکبه مخصوص کسانی است که قاری و عالم باشند پس در فتح کلام ابتدا بحروف مفرده شده لهذا از آن بحروف مرکبه
تا آنکه هر طایفه از امی و قاری را رغبت بشنیدن و تکلم بدین کلام باشد و لهذا بر مرکبات مقدم شده است چه آنچه
در اول ذکر شده است بحسب نظر محقق آید و هر کسی بدان مطلع میگردد و ابتدا بنای ترکیب کلام موقوف بر حروف مفرده
یعنی مبانی الست بر صحت نبوت آنحضرت است بجهت تمام طوایف خلق سیم آنکه چون قریش حضرت مقدس نبوی را نسبت بشعر میدادند
این حروف در اوایل بعضی از سوره گویا که تا این کلام را امتیازی باشد از شعر چه اگر شعر باشد این حروف در اول شعر
آن مناسب نیست و از وزن می افتد چهارم اشاره است بمعنی علوم که باید پیغمبر از پیغمبری که با آنها بود و آنها در بدیهه حرف
مستور است که پیغمبر و وصی او اند و جز او فرق میان ایشان و غیر ایشان باشد و اگر مردم آنها را ابتدا آن علوم
خطبه بر آن مترتب میشود تا خلق بدانند که چنین علوم را امام خدا نازل کند بغیر از پیغمبر اطلاع بر آن ندارند و خصوص
که آنحضرت امی بود که اینها را غریب بود و ظاهر کرده پنجم اشارت بمظهرشان حروف و شکلت احتیاج خلق بسوی آن تا بر مکنان
ظاهر و باهر گردد که بنای ظهور عالم ایجاد بحروف و امتیاز انسان از سایر انواع خلایق بنطق است و نطق موقوف بر حروف
و این معانی از کلام مرکب زود بخاطر خطور نکند و عاقل را ظاهر و واضح است که قدرت خدا را در این باب تامل نماید که از بیست
حرف تهجی تمام تکلمات خلایق که چندین هزار هزار عالم اند بکدام و هر یکی را اختصاص در هر معنی چندین هزار کلام
منتشر مثل جواهر بنا هموار با آب حیات شکوار و طی بشر بیان کشیده تا قیامت با نهایت نرسد نظم حرف کز بحر آفت و سیلی
ظلمانش هر کس که بدانست نفع بود چو جان قدش ششم در بحار الناسک جمع بعضی از حروف تهجی مقطعه استعاره بجموع حروف چنانچه
گویند خلاف الف یا تا خوانده است و مراد کل حروف تهجی است لهذا در این سوره اختصاص باین سه حرف با شتر الف از اقصای
مخارج حلق است و لام از وسط آن و میم از حروف شفویه و ابتدا مخارج حروف است و الله اعلم بالصواب که کنند هفتم بجهت
آزمایش بندگان که چیزی که فهم ایشان از ادراک آن عاجز باشد سر بر خط بندگی و اطاعت گذارند چنانچه اکثر اعمال الهی

که علم کسی بمعنی و تاویل آن محیط نیست چون رمزی میان جبرئیل و محمد و مربع و غیره و با ینمعنی با طاعت نزدیکتر است از آنکه کلامی را بفهمند و اطاعت
کنند چه ممکن است که در آن حالت از فهم آن کلام تصحیح برای خود دهند و بدین سبب اطاعت
کنند و در عین المعانی آورده که سلاطین در اطلاقات بر رعایا و در ارقام و احکام خود علامتها بکنند چون طغرا و خطوط توقیع
و غیره عبارات که رعایا را از فهم آن نصیبی نیست و بدین صورت ما خاطبت مر رعیت را در تعظیم و انقیاد بیش رغبتی که فهم آن
نکنند ممکن است که بعنی تعلل آورده ایمان بنا ورند که ما انفسهم [illegible] و بدون تعلل و تامل ایمان آورند بعین اطاعت جویند
آنکه بمعنی آنکه کفار مردم را از شنیدن کلام خدا منع مینمودند و خود نیز گوش بحرف آنحضرت نمیکردند حق تعالی این حروف را که بحسب
ظاهر غرابتی دارد بر آنحضرت فرو فرستاد تا آنکه از راه غرابت آن گوش دهند و با ینمعنی مناسبت تمام بیکتر دارد [illegible]
و در باب نکات و معانی این مقطعات اقاویل دیگر بسیار است که ذکر آنها بطول مجالا نجامد و بر تقدیر محل اعراب این چه خط رفع
[illegible]
[illegible] ذٰلِكَ الْكِتَابُ این کتاب کامل شامل بر جمیع فنون و مناحث و کمالی از بس و علمی
[illegible] چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری منقولست که حق سبحانه حضرت موسی و پیغمبران بعد از وی را اخبار
نموده بود که فرو فرستد بر پیغمبر آخر الزمان کتابی مشتمل بر حقایق و معارف که دشمنان علی الشان [illegible]
[illegible] بدایع نامحدود و [illegible] شرایع [illegible]
تجدید باشد [illegible] پیغمبران با ینمعنی بشارت داده مردم را انتظار آن بوده [illegible] ذلک اشاره بآن کتاب موعود است [illegible]
لفظ موضوع است از برای اشاره بعید و معنی آنست که اشاره است بکتابی که آن کتاب بر آنحضرت نازل نشده بود و اسم اشاره
بعید بجهت تعظیم کتاب است [illegible] که این کتاب را رفع از آن [illegible] اسم اشاره و غائب
بجهت [illegible] چنانچه گوئی انا ذلک الرجل و در بحر الحقایق آورده که ذلک اشارت است بکتاب عهد روز الست که
[illegible] باقرار ایشان فرا گرفت بر توحید و ربوبیت خود و حرف الم [illegible] الف و لام و میم حرف از
اول الست بربکم و میم حرف آخر آنست یعنی این کلمات بیاد ایشان می آورد که آن کتابی بر عهد موعود اقرار کرده
و فاء آن کنید و بنا بمعنی اول کتاب یعنی مکتوب [illegible] لَا رَيْبَ فِيهِ ۛ نیست شکی و ترددی در آن
فی نفس الامر [illegible] یعنی [illegible]
و از حضرت صادق مرویست که فرمود صورت بنی نوع انسان بزرگترین حجتهای خداست بر خلق او و آنست کتابی که بخط خود
خود نوشته است [illegible] آنحضرت روایت نموده است که گفت کتاب علی است که نیست شکی در آن [illegible] چون شد این
نام [illegible] مبتدا بعد ذلک الکتاب خبر که سمای او و ستی فی الواقع سطر کل و تنجیم جامع تحت در وی [illegible] کما
آگهی و کوتی چنان او موج خبر بعد یقین [illegible] هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ۝ و در خالی که
راه نماینده و رساننده است مر پرهیزکاران را بمقصد اصلی ایشان که لایق مرتبه علیا و درجه قصوی ایمان عرض بوده
از آلایش اوساخ دو رکار در حجب در کوشش بی توشه قناعت آرمیده کنج بی نیازی او در کنج عزلت بدست آورده اند تخصیص
متقیان بهدایت بان کنند که تقوی بر تحصیل معارف حقه شرطست و ملایمت از کتاب خدا جز ایشان کسی منتفع نگردد
و تقوی را سه معنیست اول خود را نگاه داشتن از عذاب حسب دوری کردن از شرک چنانکه حق تعالی فرمود وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ
اجتناب از جمیع معاصی حتی از صغایر بر قول [illegible] وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا ۝ سوم پرهیز کردن از آنچه آدمی را باز دارد از حق

[illegible]

هرچند که امر مباحی باشد و اشاره با ینمعنی است اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ و در مجمع البیان معنی مسطور است و در تفسیر عیاشی و معانی الاخبار
از حضرت صادق منقولست که متقیان شیعیان ما اند و بروایتی تقوی آنست که هرگز خدای تو ترا در جائی که نهی کرده است نبیند
و در جائی که ترا امر بآن کرده است غایب نبیند و در مجمع البیان از رسول خدا مرویست که متقیان را اهل دین نام خوانده از جهت آنکه ترک
میکنند مکروهات را از ترس آنکه مبادا بیفتند بحرام و از امیر المؤمنین مرویست که فرمود تقوی و اجتهاد خصلتی است که بزرگترین کارها
جلیل و عمل کردن بمضمون آیات تنزیل و قناعت بروزی قلیل و مهیا شدن از برای روز رحیل و چون ذکر متقیان از اهل سبیل الله
نمود اکنون در ذکر اوصاف مخصوصه ایشان علی التفصیل گفت الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ پرهیزکاران آنکسانند که باور کنند
و تصدیق نمایند از اقرار بزبان و اعتقاد بجنان و عمل بارکان بِالْغَيْبِ بچیزهای نادیده که از نظر ظاهر غایب است
بنظر باطن حاضر است از توحید خدا و نبوت جمیع انبیا و ملائکه و کتب و رسل و رجعت و احوال برزخ و حشر و نشر و سایر متعلقات
آن چنانکه از یحیی بن ابی القاسم روایتست که گفت سوال کردم از حضرت صادق از تفسیر این آیه فرمود که متقیان شیعه علی بن ابی
طالب اند و غیب حجت قائم است که مخفی است و شاهد بر اینمعنی قول خداست که فرمود قُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ
مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ و بعضی گویند که مراد از غیب قضا و قدر است که بر مومن لازمست ایمان بآن یا وحی است که از نظرها مخفی
چنانچه فرموده است فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ و جمعی بر آنند که مراد از غیب مدلولات آیات متشابهه
که از فهم غایبست و زمرتی گویند چنانچه ایمان ظاهری آورده اند ایمان غایبانه نیز میاورند نه آنکه در حضور مومنان
مومن و در غیبت ایشان کافر باشند و در تیسیر آورده که ایمان غیب ایمان دلست چه از نظر غایبست بخلاف زبان که آشکارا
و بنا براین دو قول که نا براست بنا بر نفاق که ذکر ایشان عنقریب خواهد شد ان شاء الله تعالی و در معالم التنزیل آورده که
یعنی ایمان می آورند بنظر الغیب و روزی که از پیغمبر غایب باشند و موید اینست آنچه ابن عباس روایت نموده است که رسول خدا
از بعضی یاران خود پرسید که ایمان کدام طایفه عجیبتر است گفتند ایمان ملائکه فرمود چگونه ایمان نیاورند فرشتگان و حال
آنکه می بینند آنچه را که می بینند گفتند یا رسول الله ایمان انبیا فرمود چگونه پیغمبران نگروند و حال آنکه ملائکه بر ایشان
فرود می آیند و با ایشان سخن میکنند گفتند یا رسول الله پس کدام طایفه و ایمان کیست فرمود ایمان آن طایفه
که بیایند بعد از شما و مرا نبینند ایمان آرند و بحضرت من بگروند و از من نشنیده باشند خبر الله که
در باب حقیقت ایمان فیما بین علما دو قولست قول اول آنکه ایمان مرکب است از اقرار زبانی و تصدیق قلبی و عمل
بجوارح چنانچه بطرق عامه و خاصه از حضرت امام رضا منقولست که فرمود ایمان عبارتست از تصدیق بجنان و اقرار بزبان
و عمل بجوارح و ارکان است و قول رسول که لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ اخرج
بر مجموع این سه جزء ایمان گویند بنا بر این گفته اند که هر کس خلل با قرار زبانی رساند کافر و آنکه خلل با عتقاد قلبی رساند
منافق و آنکه خلل بعمل رساند فاسق است و بقول جمعی خارج از ایمان شود اما داخل در کفر نیست قول ثانی آنکه ایمان بسیط
است بمعنی مجرد اعتقادی که عبارتست از تصدیق باصول خمسه و کلما جاء به النبی است و اعمالست و جوارح ظاهره از اثر
و ارکان بدستی آن جهت اجرای احکام شرعیه از حفظ مال و عرض و خون و غیره اقرار بزبان بزرگترین و مرتکب امثال
لهذا حق تعالی ایمانرا نسبت بدل داده است که وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ و أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ و قول رسول خدا که فرمود الایمان سرّ و اشاره کرد بسینه خود و الاسلام علانیة [illegible]

وما اعلم آنکه خبر مبتدا مقدر باشد یا حال معنی آنکه فرود آمده از نزد الله تعالی

[illegible]

و در بعضی وجوه تذکیر اسم اشارت بنا بالفظ کتاب است اما تا نزد جمعی که این حروف مقطعه را نام سوره دانند تذکیر ذلک با عتبار تو صیف است بکتاب و اتحاد مسمای صفت و موصوف در تذکیر همچون اتحاد نهادن تانیث و هو قوله تعالی من کانت امه بغیا منه

بنابر وقف در آخر لا ریب اما بر آنچه نافع کرده و قف کلا ریب کند فیه هدی مبتدا و خبر نیست که خبر بطرف بر مقدم بر مبتدا شده یعنی در آن کتاب راه نمودن مستقیان است منه

انتهی کلامه بنا بر این سخن جار و مجرور بالغیب ظرف است از برای ایمان ... حال باشد ... حال کونهم غائبین عنهم

[illegible]

زیرا که حق تعالی درین آیه لفظ یؤمنون را متعلق ساخته است بغیب یعنی ایمان بغیب میباشد مگر بتصدیق آنکسی که از غیب اخبار کند
و تصدیق بدان امر قلبی است پس گویا گفته باشد که ایمان عین تصدیق است و بعد دیگر یقیمون الصلوة را که عبارت از
عمل بارکان است در فقره آیه عطف بیؤمنون نموده است و اگر عمل بارکان جزو ایمان بودی هر آینه در اینجا عطف مناسب نبودی
چه عطف در حالتی است که معطوف و معطوف علیه یک جنس نباشد پس اگر کسی اقرار بتوحید کند و تصدیق قلبی داشته باشد اما
لوازم آنرا بعمل نیاورد بنا بقول اول کافر است و لازم آید که احکام اهل ایمان بر وی مترتب نشود و بقول ثانی و ثالث مؤمن گویند
لیکن شرط کمال ایمان آنست که چون قلب بیمن ملک بدنست باید که از روی راستی بجوارح کند نکرده لهذا ایمان وی کامل نیست
و حق آنست که فایده درین بحث غایت نمیکند و زیرا که قائلین بترکیب تصدیق را جزو اعظم دانسته اند و بقول ثانی که ایمانرا بسیط
دانند نیز محض تصدیق که ایمانست مستلزم افعال زبان و جوارح هست پس هر دو قول در مآل یکی باشد زیرا که منافات
در هر دو قول تصدیق قلبی است و قول ثالث یافت نشده که اقرار بزبان و عمل بارکان بدون تصدیق جنان ایمان باشد
و گاهی لفظ ایمانرا بهر یکی از اعمال جوارح نسبت دهند مجازاً از قبیل تسمیه کل باسم جزو خواهد بود باعتبار آنکه اعمال
جوارح فرع تصدیقات جنانیه است هر یک را بدون ملاحظه تصدیق ایمان نامیده اند از برای اشعار بآنکه ایمان
این جوارح بدون اعتقاد قلب باطل لقوله انما الاعمال بالنیات ایمان واقعی نیست و بهتر آنست که بنای بسیط و مرکب بودن
ایمان بدین نحو گذارده شود که اگر بسیط دانیم که ایمانست شامل جمیع بدن از دل و جوارح بدون آنکه هر عضوی را
علیحده ایمانی باشد پس اگر یکی از جوارح فعلی ضد ایمان بجای آورد مجموع ایمان سلب شود و مقوی این حدیث
شود که لا یزنی الزانی وهو مؤمن تا آخر که فرموده یفارقه روح الایمان و اگر ایمانرا مرکب دانیم باید چنین فرض کرد
که مجموع دل و زبان و جوارح را یک ایمان نیست بلکه هر یک از اینها را ایمانیست علیحده غیر ایمانی که در آن دیگریست
و باعتبار آنکه دل امیر مملکت بدنست و سایر اعضا مأمور بامر او بند پس اعتبار ایمان در سایر اعضا باعتبار
ایمان قلبیست که تصدیق و مجموع آنها که نفس واحد باشد و مقوی اینست آنچه در کافی از ابو عمرو زبیری روایت
شده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال نمودم که ای عالم امت محمد آیا خبر نمیدهی مرا از ایمان که آیا مرکب از قول
و عمل است یا قول بلا عمل فرمود ایمان تمامیش عمل است و پس و قول نیز بعضی از عمل و جزو ایمان باشد که
از جانب خدا بر وی واجب و فرض کرده و در کتاب خدا مبین شده نورش و واضح و حجتش ثابت است و کتاب خدا شهادت
بر آن میدهد و مردم را بسوی آن میخواند گفتم فدای تو گردم صفت آنرا بجهت من بیان فرما که تا آنرا بفهمم فرمود ایمانرا حالات
و درجات و طبقات و منازل چند است پس از جمله آن ایمان تام تمام است که بانتهای تمامیت رسیده و از جمله آن ناقصی است
که نقصان آن ظاهر است و از جمله آن راجحیست که در زیادتی است گفتم فدای تو گردم ایمانرا تمامیت و زیاده و نقصان
میباشد فرمود بلی گفتم چگونه فرمود برای آنکه خدا فرض کرده است ایمانرا بر هر یک از جوارح بنی آدم و آنرا قسمت و تفریق
فرموده است در آنها پس نیست جارحه از جوارح مگر آنکه موکل است بایمانی غیر ایمانی که موکل است بآن جارحه دیگر از
آنجمله دل آدمی است که تعقل و تفقه و فهم اشیا میکند و آن امیر بدنست که هیچ حاجت و رایی از هیچ جارحه صادر نشود مگر
بامر او و از جمله دیدهای آدمی است که بآن می بیند و گوش اوست که میشنود و دستهاست که قبض و بسط اشیا میکند و پاهاست
که بآنها راه میرود و فرج است که بآن جماع میکند و زبانست که بآن سخن میگوید و سر است که روی آدمی در آن باشد پس هر یک از این

اعضارا

اعضارا ایمانی داده و علیحده غیر ایمانی که بآن دیگری داده شده و فرض کرده است بر دل ایمانی را که بر سامعه فرض نکرده و بر سامعه
ایمانی که بر باصره نداده و بر باصره ایمانی را که بر زبان فرض شده و بر زبان ایمانی را که بر دستها نداده و بر دستها ایمانی که
بپاها نداده و بر پاها ایمانی غیر ایمان فرج و بفرج ایمانی غیر ایمان صورت اما آنچه فرض شده از ایمان بر قلب اقرار است
و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم بوحدانیت خدا و نبوت محمد و اقرار به پیغمبری و کتابی که از نزد خدا آمده و اینها عمل قلب و
در جنس انواع ایمانست و اما آنچه فرض کرده بر زبان از ایمان و عمل آنست گفتن و تعبیر کردن از عقاید قلبیه و اقرار آنست
و اما آنچه بر گوشها فرض کرده و عمل آنست آنکه دوری نماید از شنیدن چیزی که بر وی حرام کرده و اعراض کند از آنچه شنیدن
آن حلال نیست اما آنچه وظیفه چشم است از ایمان و عمل بآن آنکه نظر نکند بچیزی که خدا حرام کرده و نهی از آن نموده و اعراض
کند از آنچه نظر بسوی آن حلال نیست و بپوشاند آنرا از نامحرم و فرج نامحرم و فرج خود را از نامحرم پس بعد از آنکه حق تعالی بیان
هر یک ازین اعضای ثلثه را فرداً فرداً در قرآن مجید در آیات متعدده ذکر کرده دیگر باره همه را در یک آیه فرموده که ولا تقف
ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا اما آنچه بر دستها فرض شده از ایمان
و عمل آنست آنکه برای فعل حرام حرکت نکند و حبس نموده شود بسوی آنچه خدا امر بآن کرده از صدقه و صله رحم و جهاد
فی سبیل الله و طهارت گرفتن برای عبادت و غیر ذلک و اما آنچه بر پاها فرض شده از ایمان و عمل بآن آنکه راه نرود بسوی
چیزی از معصیت خدا و سعی بسوی عبادت کند پس این هر دو را نیز بعد از ذکر بانفراد در ذیل یک آیه جمع نموده که شهادت دهند
صاحب خود میدهند و برای تفریطی در حق آنها شده باشد و هو قوله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون و اما آنچه بر صورت آدمی فرض کرده از ایمان و عمل بآن آنکه سجده کند برای خدا در شب و روز
و سایر مواقیت نماز و چون روی آدمی اشرف اعضای ظاهر است لهذا عبادت مخصوص آن جامع ترین طاعاتست لقوله تعالی
یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و لقوله و ان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احدا پس آنحضرت برای یک یک از اعضای مذکوره بر طبق وظیفه آن چند آیه از قرآن تلاوت نموده حکم با
مرهن گردانید و فرمود پس هر کس ملاقات کند خدای خود را در حالتی که محافظت بر جوارح خود و وفای بحقوق آنها کرده
باشد مستکمل الایمان و از اهل بهشت است و هر کس خیانت در چیزی از آنها یا تعدی در وظایف ایمان آنها کرده باشد
ملاقات او خدا را با ناقص الایمان و راوی گفت عرض کردم که نقصان ایمان و تمامیت آنرا فهمیدم پس زیادتی آن از
کجا باشد آنحضرت این آیه تلاوت نمود که فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم
مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و این آیه که نحن نقص علیک نبأهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی
و فرمود که اگر ایمان یک ایمان بودی و زیاده و نقصان در آن نشدی هر آینه هیچ احدی از مؤمنان را بر دیگری فضل
و زیادتی نبودی و نعمتها مساوی همه مردم در طبقه ایمان میشد یکدیگر بوده تفضیل بر طرف شدی لیکن تمامی مؤمنان
با ایمان داخل بهشت گردند و بسبب زیاده و نقصان آن در درجات بهشت بر یکدیگر تفوق و تفاضل جویند و ناقصان
داخل دوزخ شوند و بقدر نقص ایشان در مراتب عذاب متفاوت باشند انتهی الحدیث و این حدیث شریف صراحت تمام
دارد بر آنکه ایمان مرکب از اقرار بزبان و اعتقاد بجنان و عمل بارکان است و تا بعد تمام بر قول اول که در تحقیق اول
شد کند اما بنا بتحقیق ثانی از فحوای عبارات آن ظاهر است که با وجود خلل یکی از وظایف اعضا و جوارح سلب ایمان

ایمان بالکلیه نشود چه هر یک را ایمانی علیحده دانسته اند و بعد از سلب فردی از آن فردی دیگر باقی و ثابت است پس فاسق مادام
مشغول فسق باشد در بعض ایمان که اعمال است زایل و منتفی است و از جزو آن بقدری که اظهار اقرار کرده چون کافر با جحود کفر هیچ
عملی از وی مقبول نباشد و باین معنی احادیث بسیار و اخبار بیشمار از ارباب عصمت علیهم السلام روایت شده پس ایمان را
درجاتی و طبقاتی و نقصی و کمالی باعتبار انفراد و اجتماع این اعضا و اشخاص آن میباشد و فرد کامل آن آنست که دل با جمیع
آنها موافقت باشد که تقوی عبارت از آنست والحاصل حق تعالی هر یک از اعمال جوارح را باسم در قرآن ایمان نامیده اوّل
مجرد اقرار زبان را — مجرد اعتقاد جنان را کقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله که از امنوا اوّل یعنی اوّل و از ثانی
معنی ثانی منظور است — اعمال سایر جوارح را چنانچه در تحویل قبله فرموده که وما کان الله لیضیع ایمانکم و مراد از ایمان
در اینجا نمازهائیست که قبل از تحویل قبله بجانب بیت المقدس کرده اند و بر ظاهر است که این خطاب عام است و اکثر نمازها
آنها که منافق بودند و میان مومنان بحالی از اعتقاد قلبی بود — ایمان او سنخیت و طیب بوده که ما کان الله لیذر المؤمنین
علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب لفقره حین بدم اکمل ایمان آنست که شامل دل و زبان و جوارح بوده باشد
و آن یافت نشود الا در متقی که از مجموع اینها بسهولت رسید ذکر ایمان از روی ملاحظه بذکر نماز بعنوان و یقیمون
الصلوة و بر پای دارند نماز را با مراعات جمیع شرایط و حدود و ما یتعلق بها و محافظت از آنچه مفسد آنست
با حضور قلب با آنکه تعبیر از اقامت شهادت بر صدق مدعای خود که ایمان بغیب است بمایند و مراد نمازهای فریضه است
و لفظ اقامت بهم تا شعار بر آنست که لوازم صحت نماز را بعمل آورده اند و هر جا که مدح نمازگذاران نموده بلفظ اقامت
مذکور است مثل والمقیمین الصلوة و در مقام مذمت بر لفظ اقامت ذکر نموده است مثل فویل للمصلین و در فوق
الصلوة که نماز را بجهت آن صلوة گویند که صله ایست میان خالق و مخلوق یعنی بواصله بنده است بحق تعالی
و تقدیم اقامت نماز مقدم داشتن آنست بر سایر شغلها در تفسیر امام علیه السلام آورده که ابوذر غفاری رحمه الله بخدمت رسول علیه
عرض کرد که مرا شصت راس گوسفند هست که مطلقا دوست ندارم از آنها است که جدا شدن از آنها مرا تلف میشوند و اگر بروم از خدمت
تو و نماز جماعت محروم بمانم آنحضرت فرمود که برو بنزد آنها پس رفت بنزد گوسفندان خود و بعد از چند روز آمد پس رسول
خدا بدو گفت یا اباذر با گوسفندان خود چه کردی گفت یا رسول الله چیزی عجیب دیدم روزی در نماز بودم گرگی بر گوسفندان
من دوید پس شیطان بخاطرم وسوسه کرد که اگر در نماز غافل گوسفندان هلاک میشوند و مرا تشویش کرد گفتم الامر نماز را
بر گوسفند اختیار کردم و گفتم که اگر گوسفند از دست من رود توحید خدا و ایمان برسول خدا و دوستی علی بن ابی طالب علیه
بمن بماند مرا کافی است و چون شیطان ایشان بهرات پس گرگ بره را گرفت و برد شیری در رسید و گرگ را
دو و گرفت بکلی هلاک کرد و بزبان آمد گفت ای ابوذر مشغول نماز خود باش که خدا مرا پاسبان کلا تو کرده است چون
از نماز فارغ شدم شیر نزد من آمد و گفت برو بنزد محمد و او را خبر کن که خدای کرامی داشت مرا که حافظ نماز و شیری
حافظ و پاسبان گوسفندان من کرده پس آنها که در حضور آنحضرت بودند تعجب کردند و رسول خدا گفت یا اباذر من و علی
فاطمه و حسن قول ترا تصدیق کردیم پس بعضی از منافقان که حاضر بودند با یکدیگر گفتند که محمد با ابوذر توطیه نموده و اینچنین
برای اعتبار خود ساختند پس دروغی که ابوذر در نماز بوده ملاحظه کند و بعد از آن شیر بر کرد گوسفندان او
پس چون جمعی بر ایشان افتاد گفت ای گروه منافق نکر شدید قول ابی ذر را و حال آنکه خدا مرا پاسبان گوسفندان او

کرده

کرده چه که او متوسل شد بمحمد و آل طیبین او و اکرم مرا امر کند بندگی تمام امرکنند بعمل اکمی آورم و ازالی و اینعنی تحقیق است اکراد
خدا بخواهد که بحق محمد و آل طیبین او که در باها را زنده کند و کوهها شکافد و مرده ها را زنده کند و شاخسار و درختان را از مرده
در فعیکند هرآینه متوقع او آن بخواهد شد القصه چون ابوذر بنزد رسول خدا آمد آنحضرت فرمود که ای ابوذر نکو کردی طاعة
خدای خود را مسخر کرد برای او چیزی که دشمن تو بود و تو بهترین آنهائی که خدا مدح کرده است با آنکه بر پا میدارند نماز را
و مما رزقناهم و از آنچه روزی کردیم ما بایشان از مالهای حلال که از حرام نبوده آنرا روزی گویند
روز ایست بحود داده است و ابراد این جمله من تبعیض اشاره بعدم اسراف یعنی بقدری که ایشان را اندر بهتر آن بوده ما شد که
ینفقون ۱۵ صرف میکنند را امور واجبه از خمس و زکوة و اخراجات حج و جهاد و صله ارحام
و دستگیری عیالان و نفقه بر آنکسانیکه واجب النفقه اند یا امور مستحبه از قضای حاجات مومنین و قرض الحسنه و هدیه
بهمسایه و صدقه و غیره و هر گونه انفاقی که از غیر حلال بر صادر گردد و در تحت آیه داخل است و در کتاب شیر آورده که نفی
بر سبیل خود رسد بخراز زراه خود و در تحت و مال و خیرا از روی غنا است ایمان که کار دلست و نماز که کار جسد و انفاق
بمال است و گفته اند که مراد از نفقه زکوة است چه آنرا مقارن بذکر صلوة کردانید و عادة الله چنین است که هر جا ذکر نماز
کرده آنرا مردف ساخته است بذکر زکوة و در تفسیر نیشابوری آورده که این نفقه زکوة است و زکوة هر چیزی که بحسب خود شد باید
که باشد زکوة مال مواسات با چهار کسان کردنست زکوة عز و جاه تواضع و احسان زکوة و لقد و شرف با رعیه کردن ضعفا
زکوة فرزند او امتحان یتیمان زکوة خانه و مسکن آوردن مهمان زکوة قوت دستگیری درماندگان زکوة علم تعلیم
دیگران زکوة صحت بهتر از گناهان زکوة قدرت جهاد با کافران زکوة آواز خواندن قرآن زکوة گوش شنیدن غیبت
دهنهان زکوة زبان نگفتن دروغ و بهتان زکوة چشم نگاه نکردن بنامحرمان زکوة اسلام مخالفت شیطان زکوة ایمان
خدمت بارکان زکوة زهد و دوری از ریا زکوة فقر استغنا از غیر مالک منان زکوة دل تعظیم اسلام و ایمان
زکوة جان فدا شدن در راه جانان و در مجمع البیان و تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت که معنی از آنچه ما
تعلیم کرده ایم ایشان را تعلیم میدهند و علم را بیان میکنند و تخصیص نماز و زکوة در بعضی مقام از باب تفضیل است شاید
که این دو عبادت افضل عبادات است و در ینابیع آورده که چون این دو آیه نازل شد یهودان گفتند که در شان ما است آنچه
در این دو آیه نازل شد چه ما نیز که ایمان بغیب آورده ایم نماز میکنیم و نفقه میکنیم از مال خود پس حق تعالی بر قول ایشان
باز در وصف مومنان فرمود که و الذین و پرهیزکاران که صفت ایشان مذکور شد آنچنان کسانند که یؤمنون
ایمان میآورند و تصدیق مینمایند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده شده است بسوی تو بعنوان وحی از
آیات بینات قرآنی و مواعظ و احکام فرقانی که بعضی از آنها تلاوت میشود چون قرآن و برخی تلاوت نمیشود چون
احکام جزئیه شرعیه و حد و عدد اعداد رکعات نماز و تشهد و معتبر در رکوع و غیره که همه آنها بدون نزول از روح حق
نشده است و ما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده من قبلک پیشتر از تو بر دیگر پیغمبران از کتب و چهار کتاب
و صحف مکرم تفصیل آنها در حلی جزو این چهار رده کانه گذشت و سایر احکامی معلوم النزول باشد ایشان تفصیلا و آنچه
علم ایشان بدان محیط نباشد اجمالا با ناسخ و منسوخ آنها و آنکه آن از انزل ارشاد و بجهت افرات ایمان بر او
تعلق آن بلفظ مجهول از برای تعظیم منزل است با و او و لا التکرار قرینه بر وجود او چه انزال وحی میباشد مکرر از جانب لطیف خبیر

هذا برهین قطیلغزل
هینا معلوم خواکرم

و بصیغهٔ ماضی ذکر شده است تا دلالت کند بآنکه ایمان ایشان شامل است مر آنچه را که آمده و آنچه را که بنازل نا
آمده نیز را محقق الوقوع دانسته اند وَبِالْآخِرَةِ و بقیامت که معاد جسمانی و نشأه باقی و دار المکافات است
باثبات صغری که موقت بیامده و هُمْ يُوقِنُونَ ۵ ایشان شک و شبهه ندارند و بعنوان جزم
معتقد اند و یقین حکم ثابت علم است با سند الا که دیگر بود لا بل حق و لهذا علم خدا را یقین نگویند و یقین را
مثل بیا را جناب جعفر رضی الله عنه از ائمه هدی علیهم روایت است که فرمود از که کم ترین چیزی که بمردم داده اند
یقین است و هر که بهره خود را از یقین یافته باشد باکی نیست از کمی صلوة و صوم او و ایضا روایت کرده که قوم علی
یقین خیر من عبادة فی شک و ایراد لفظ ایمان و غائب و نفقه و یقین در طی این سه آیه بصیغهٔ مستقبل اشاره
بآنکه این افعال از ایشان بجهة رأی متجدد میگردد و تو یماً فیوماً در این اعتقادات ترقی در تزاید اند و بآنکه شاید
جمعی بعد از این ایمان آورند نیز باشند أُولَئِكَ آن گروه که اوصاف پسندیده ایشان مذکور شد عَلَى
هُدًى بر طریقهٔ قویم و نهج مستقیم اند که راه تعالی بسوی آن بر ایشان آمده است مِنْ رَبِّهِمْ از
پروردگار خود شان اضافت رب از برای تشریف ایشان وَأُولَئِكَ و آن طائفه مهتدی که تقوی متخلق اند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۵ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان بنجات از درکات نیران و وصول بدرجات
عالیه و رضوان یار رستگارند از مهالک دنیا و کام کار رسیدند بنوابهای عقبی تکرار اسم اشاره دلالت میکند بآنکه متصف
بودن ایشان بدین صفات جمیله مقتضی اختصاص ایشانست بر هر یک از دو چیز که هدایت و فلاح است علیه
در مجمع البیان آورده که از اول این سوره چهار آیه در مدح متقیان و دو آیه در مذمت کافران و سیزده آیه در بطن
منافقانست بنا برین چون از وصف مؤمنان که از مواعظ کتاب مجید ذکر کرده است فارغ شد شروع کرد بذکر جمعی
ایشان که از نصایح آن متعظ نگردند و فرمود إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنکسانی که از شقاوت ازلی و لجاج
كَفَرُوا یعنی ابو شاکر بکتاب خدا و دلایل راه هدی نگرویدند و جمال شاهد هدایت را در پس پردهٔ ضلالت
پنهان کردند مراد ابو جهل و ابو لهب و ولید بن مغیره و احبار یهود و امثال ایشانست و بقول ابن عباس حی بن
اخطب و اصحاب وی است از کفار مدینه چون نزول این سوره در مدینه شده است و در جواهر التفسیر آورده که کفر بر چهار
نوع است اوّل کفر انکار که خدا را نشناسد و بزبان نیز اعتراف نکند ۲ کفر جحود که بدل بشناسد اما بزبان
معترف نباشد ۳ کفر عناد که بدل بشناسد و بزبان اعتراف کند اما متدین بدان نباشد و بوی عمل نکند ۴ کفر
نفاق که بزبان معترف باشد اما بدل نگروند و بیشتر از مفسران برآنند که مراد ازین قسم اول است چه از فقره ختم الله علی قلوبهم
مفهوم میگردد که دلهای ایشان نیز خدا نشناخته بود و علی بن ابرهیم در تفسیر خود پنج وجه ذکر کرده در بیان کفر اوّل
کفر بمعنی برائت قوله تعالی ثم یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ای یتبرء ۲ کفر ترک قوله تعالی و لله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر ای من ترک ۳ کفران نعمت لیبلونی ءاشکر ام اکفر و من شکر
فانما یشکر لنفسه و من کفر ای و من کفر نعمة الله فقد کفر سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست
بر ایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ خواه بیم کنی و بترسانی ایشان را از عذاب خدا و عقوبات روز جزا عاصم
و کسائی بدو همزه خوانده اند و ابو عمرو و اهل حجاز بهمزه و مد و تلیین همزه دوم و ابن عامر بالف میان هر دو همزه خوانده

تقدیم لفظ آخرت بالذکر تحقیق مقام مفعول تأخیر است بالغرائی ضمیر فصل افاده اختصار متقیان که یقین در امر معاد

مستقر و متمکن اند هم

بلغ

۸ خلاصهٔ کلام آنکه در اینجا است مذکور

أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا نترسانی و بیم ندهی ایشان را اکتفا بلفظ انذار نموده و ذکر بشارت نکرد از برای آنکه مرد را در خطر یا نیم
بشرات نا آمده هر که از بیم خایف نگردد بر ایمان بنا ورند از بشارت بطریق اولی خایف نشود لَا يُؤْمِنُونَ ۶ ایمان نیاورند دنیا و بعبارت یا باشد هر کریم
بنکرید ایمان را که از عین نظر مشاهده در معجزات توقف نمایند و در دلهای خود تأمل در عواقب امور خود نمیکنند و این آیه
از جمله معجزات آنحضرت که دلالت بر صدق نبوت او میکند چه خبر داده بر عدم ایمان ایشان اخبارات از غیب که
الامر چنانچه خبر داده است ایمان نیاوردند و در این آیه وارد میآید که چون حق سبحانه و تعالی اطلاع داشت که ایشان ایمان
نخواهند آورد پس چه فائده بر دعوت ایشان مترتب کرده جواب آنکه علم خدا مانع توفیق و هدایت احدی نیست چه بتواند
که خدا علم بچیزی داشته باشد با وجود آنکه خلاف آن نیز مقدور باشد وَأَيْضًا چند فائده در انذار ایشان هست اوّل آنکه
آنحضرت بموجب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ مبعوث است بر تمامی جن و انس و حجت قائم باید کرد دعوت آنحضرت عام باید
مخصوص بقومی دون قومی ۲ آنکه یافت ثواب تبلیغ بر آنحضرت عاید گردد و بنا برین آنحضرت تبلیغ رسالت میکند ایمان بیاورند
یا نیاورند لهذا فرموده که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و نفرموده که سَوَاءٌ عَلَيْكَ چه ایشان را انذار و عدم انذار مساویست نه آنحضرت را ۳ از برای آنکه
حجت بر ایشان تمام گردد که در قیامت نگویند رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا و اگر گویند هرگاه این فواید حاصل از دعوت
میشد پس چه ضرور بود که خبر دهد از آنکه مساویست انذار و عدم انذار جواب گوئیم که یک فائده اظهار معجزه قرآن بود و فائده دیگر
اظهار فضیلت رسول خدا که بسیار ساعی بود در باب ایمان آوردن ایشان حق سبحانه حال کفر ایشان آنحضرت را از رفع اثبات دید که
اوقات شریف او را ضایع نسازد و زیاده صرف ایشان نشود آنحضرت را اخبار نمود که آنقدر مولع در دعوت ایشان نباشد در خواطر ها ی تو آنرا
دعوت فارغ کرده و لهذا علت ایمان نیاوردن ایشان را فرموده آنست که خَتَمَ اللَّهُ مهر کرده است حق سبحانه از روی غضب و خذلان
عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یا یعنی که منع لطف خود از ایشان کرده دلهای ایشان سخت و سیاه گردید و مهر چیزی نشد
که چنانچه از رسول خدا مرویست که هیچ دلی نیست مگر آنکه در آن نقطه سفیدیست پس چون صاحب آن دل معصیت کند
بر آن سفیدی زیادتی کند و تا مجموع آنرا فرو گیرد است پند و موعظه تأثیر نمیکند و بعد از آنکه هیکل او فرو گیرد مختوم و مطبوع گردد
بند خایف نمیکند و گفته اند که حق تعالی بر دلهای ایشان نشانی میکند که ملائکه از آن نشان میدانند که او هرگز ایمان نخواهد آورد
سلب بر او لعنت و نفرین میکند چنانچه دل مؤمن را نیز نشانی میکند و از آن نشان ملائکه را معلوم میشود که او مؤمنست او را
مدح و دعا میکند و در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که فرموده ختم یعنی طبع است یعنی مهر بر کل یا بر عدم ایمان زدند بر دل
کفار و این عقوبت باشد بر جزای کفر ایشان چنانچه حق تعالی فرموده است بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ و در این باب شبهه و مخالفانه
ختم را حق تعالی بجهت نسبت بخود داده است و حال آنکه موهم معنی جبر است چند جواب گفته شده اوّل آنکه چون کفار خود میگفتند
که قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک حجاب و از راه استخفاف یعنی عدم مبالات بآن ختم و طبع را نسبت بخود
میدادند حق تعالی از راه استهزا با ایشان فرموده که بلکه خدا چنین کرده است دوم آنکه بنحوی که در کفر فرو رفته بودند که دیگر تحصیل آن
نبود که خود بخود راه ایمان را بیابند بغیر از آنکه باید حق تعالی ایشان را بعنوان جبر و الجاء بر سر راه بیاورد و نیاورد چه هدایت جبری با
تکلیف منافات دارد بنا برین ختم نسبت بحق تعالی داده شده و این معنی دلالت بر کمال شقاوت ایشان میکند سیم آنکه تشبیه
نموده است دلهای ایشان را بدل حیوانات که اولا و بالذات خدا آنها را خالی از عقل آفریده چهارم آنکه چون جمیع ممکنات از راه
اینکه مخلوق خدا باشد در هر حالی نسبت ایشان بحق تعالی داده میشود و نسبت اتفاقی نسبت آنکه آلات و ادوات را او خلق نموده چنانچه

چنانچه در جزو یازدهم در باب خلقت شیطان گذشت. تم آنکه بسبب بسیاری اعراض و انکار حق دلهای ایشان تابش و داغ گرفته بمنزله بود
که العادة کالطبیعة الثانیة گویا حق تعالی ایشان را چنین آفریده و آنچنان طبیعت و جبلی خلقی ایشان گردیده است لهذا نسبتش
با و سبحانه داده شد. ششم مراد از این آیه ختم کردن دلهای ایشانست در روز قیامت از رسیدن بثوابهای خدا و ایراد آن لفظ
ماضی از برای تحقق وقوع است چنانچه فرموده و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما و کواشی
در تفسیر خود آورده که قلب قطعه‌ایست از فواد [illegible] باشد و [illegible] که دل شکل صنوبری است که معلق و منعکس آویخته
برگهای جوارح لهذا آنرا قلب گویند و علی سمعهم و مهر کرده بر گوشهای ایشان یا موضع استماع ایشان که
هیچ چیز از آیات و نصایح را نشنوند مراد از شنیدن عمل بوده و الا بحسب ظاهر کر نبودند چنانچه متعارفست که
نسبت بشخصی صحیح السمع گویند [illegible] لا یشنوی و ایراد سمع بلفظ مفرد بخلاف قلوب و ابصار برای آنست که سمع مصدر است
و مفرد بودنش در معنی تام است با آنکه مصدر را تثنیه و جمع نباشد یا بتقدیر مضاف مثل و علی حواس سمعهم
و علی ابصارهم و بر چشمهای ایشان غشاوة پرده‌ایست فرو گرفته و پوشاننده و تاریک کرده راه خیر
[illegible] تمثیل است بر عدم انتفاع ایشان از آن چیزی که دل و گوش و چشم بجهت آن خلق شده است چه دل از
برای تعقل و تفکر در آلاء و نعماء پروردگار و آثار صنع او و استیفاء علم و معرفت خلق شده و گوش و چشم که دو محرز [illegible]
موضوعند از برای آنکه علامات عجیبه و آثار غریبه و خوارق عادات و معجزات پیغمبران شنیده و دیده [illegible] ایشان
از راه جحود و انکار از آن منافع کثیره خود را محروم ساختند [illegible] که همه اعضا را اندارد تخصیص این دو عضو
ظاهر از برای آنست که معارف حقه یا استماعیست و آن نسبت بگوش یا انظاریست و آن نسبت بچشم دارد و محل قرار این هر دو
و منبع اختلاف که بیان آنها واقع شود دل است لهذا دل را بر این هر دو مقدم داشت و تکرار لفظ علی در [illegible] لفظ دلالت
میکند بر آنکه مهر هر یک از دل و گوش را ختمی است علیحده در نهایت شدت و در تفسیر انوار آورده که ممکن است مراد عضو
دل و گوش و چشم باشد چه آنها را مناسبت بختم و پوشش چیزیست لهذا ابصار را نسبت بغشاوه داده است تا آخر
کلامش و تقدیم سمع بر بصر از جهت آنست که سمع شدید الاحتیاج تر است نسبت به بصر با آنکه گاهی عدم سمع مستلزم
عدم نطق است بخلاف بصر چنانچه در کورها در زاد معلوم میشود و لهذا گفته‌اند که هیچ یک از پیغمبران کر نبوده‌اند
لیکن حضرت شعیب از قوت باصره عاجز بود و مشهور در قرائت غشاوة کسر غین معجمه [illegible] حسن مرویست
بضم خوانده و بعضی غشوة بدون الف خوانده‌اند و در جمیع شقوق تا مرفوع باشد ابتدا است و آن قرائت مشهور
و در قرائتهای شاذه از عاصم مرویست که منصوب خوانده و بعضی بعین مهمله خوانده‌اند چون عشوة
و لهم و از برای ایشانست بر سبیل [illegible] استیصال [illegible] مومنان در دنیا و دخول [illegible] و در دوزخ
و هجران از رحمت در آخرت بسبب [illegible] ایشان عذاب عظیم عذابی بزرگ که معنی آن بزرگ [illegible]
معرا [illegible] ایشان تا [illegible] کند و بعد از آنکه ذکر مومنان خالص العقیده و کافرانی که در ظاهر اقوال و افعال [illegible] ایشان
بوده لازم بود که ذکر جمعی کند که متصف بصفت نفاقند و طریقه ایشان ما بین الطریقین است و بظاهر لفظ با مومنان
قرین و در باطن با کفار متحد الیقین‌اند [illegible] و من الناس و از جمله مردمان و اگر کلام عهد باشد
از این جماعت کفره [illegible] طبقه [illegible] در مقابل [illegible]

بر گوشهای ایشان و بقراءة ابن ابی عبلة و علی اسماعهم صح

بفتح الغین صح

ماخوذ از عشو بمعنی شب کوری صح

[illegible] صح

[illegible]

من یقول کسانی هستند که از روی حیله میگویند آمنا بالله گرویدیم ما بخدا و بالیوم الآخر و بروز قیامت
که آخر ایام منتهی دنیا یا آخرت است باعتبار آنکه شی در عقب دار [illegible] و تکرار لفظ باء از برای زیادتی تقریر است گویا گفته‌اند
ایمان ما تمام بهر یک از خدا و روز جزا متحقق و متعین است حق تعالی از بیان واقع حال ایشان اخبار نموده میفرماید
و ما هم و حال آنکه نیستند این مدعیان ایمان بمؤمنین ایمان آورندگان و راست گویان در ادعای ایمان و نفی
[illegible] که قبل از این [illegible] تصدیق بجنان و عمل بارکان [illegible] اقرار بزبان و در نفی ایمان ایشان عدول
کرد از جمله فعلیه بجمله اسمیه برای آنکه جمله فعلیه دلالت بر یکی از ازمنه ثلاثه میکند و جمله اسمیه شامل دوام و استمرار است لهذا
[illegible] نفی امر [illegible] که [illegible] ایشان [illegible] از ایمان [illegible] هیچ عصری و زمانی
جمع البیان آورده که این آیه نازل شده است در حق جمعی از منافقین چون عبدالله ابن ابی سلول و جد ابن قیس و معتب ابن
[illegible] و اصحاب ایشان که اکثر از جمله یهودان بودند و در صافی آورده که مراد ابن ابی و اصحاب او و ابو بکر و عمر و اشباه ایشان
و هر کس که در زمره منافقین باشد نیز داخل است در تحت عموم آیه و در تفسیر امام علیه السلام آورده که چون صحابه مأمور شدند
در روز غدیر که بیعت نمایند با امیر المؤمنین بخلافت و امارت بر مؤمنان پس چون راضی شد ابو بکر و عمر [illegible]
از [illegible] بیعت کردند با آنحضرت بخلافت و رسول خدا عهدها و پیمانها موثق با غلاظ ایمان از ایشان گرفت
و عمر کلمه بخ بخ بر زبان جاری کرد و متفرق شدند جمعی از متمردین ایشان [illegible] با یکدیگر کردند که بعد از فوت رسول
خدا خلافت را از علی ابن ابی طالب [illegible] رسول خدا و میگفتند که یا رسول الله بعد از تو
[illegible] که خدا و رسول خدا او را [illegible] خلافت او ظاهر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و ما هم بمؤمنین یخادعون الله
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اسلام و اطلاع
[illegible] از برای آنکه بر مومنان
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اطاعت خدا و خدعه با او خدعه با خدا است [illegible]
[illegible] یخادعون رسول الله فالذین آمنوا و مکر میکنند با آنانکه ایمان آورده‌اند
و ما یخدعون و فریب نمیدهند [illegible] الا انفسهم مگر نفسهای خود را [illegible]

زیرا که [illegible]

و نامی جمیع انسان و انسان مشتق از انس است [illegible] این طبقه از مشاهده [illegible] ما نوس اند یا بمعنی ظهور و در مقابل جن اند [illegible] بمعنی مستور [illegible] است و تخصیص ایمان بخدا و ایمان بروز جزا بذکر برای [illegible] ایشان است [illegible] بر طرفین اصول [illegible] بر وسط آنها نیز باشد صح

بفتح یا و دال و بقرائت یخادعون بضم یا و فتح خا و کسر دال و تشدید دال بمعنی یخدعون از باب افعال و یخدعون بضم یا از باب تفعیل صح

مکر ایشان در دنیا با ایشان غایب میکرد و بانکه خدا پیغمبر خود و مؤمنان را از نیتهای پنهانی ایشان مطلع میساخت و ایشان
شرمنده و رسوا میکردند و در دار عقبا بعذاب الیم که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار گرفتار خواهند شد
وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ و هیچ نمیدانند که وبال مکر با ایشان بر میگردد یا اینکه خدا را فریب نتوان داد و با آنکه هر کس با خدا
خدعه کند خود مخدوع میگردد و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو وما یخادعون خوانده اند فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ در دلهای
ایشان بجای معرفت و محبت مؤمنان بیماری غل و غش و کینه و حسد است و [illegible] روز بروز در ضعف و نقصان آنکه [illegible]
از آن [illegible] لطایف آورده که حق تعالی مؤمن را زنده نامیده که بل احیاء عند ربهم و کافر را مرده که انک لا تسمع الموتی
و منافق را بیمار که برزخ است میان موت و حیات یقول فی قلوبهم مرض فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا پس افزود
خدا ایشان را بیماری بر بیماری [illegible] یعنی غم و الم و حسد [illegible] ایشان زیاده کند با [illegible] وحی و نصرت آنحضرت
و مؤمنان را هر [illegible] باعث زیادتی خشم و حسد میکرده وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک
که درد آن بمجامع جسم ایشان نفوذ کند بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ بسبب آنچه هستند دروغ میگفتند
که ایمان آورده ایم و حال آنکه نیاورده اند و این بقرائت عاصم و حمزه و کسائی است [illegible] و باقی قرا
يُكَذِّبُونَ بضم یا و فتح کاف و تشدید ذال خوانده اند [illegible] یعنی تکذیب میکنند و دروغ می پندارند قول خدا و رسول را وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ و هرگاه گفته شود یعنی گویند مؤمنان با ایشان که لَا تُفْسِدُوا تباهکاری مکنید [illegible]
فتنها و [illegible] مؤمنان و [illegible] فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در زمین مدینه [illegible]
آن قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ گویند [illegible] مُصْلِحُونَ ۝ اصلاح کنندگان کار
خود را [illegible] میکنیم [illegible] اصلاح کار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فساد میکنند در زمین با اظهار معصیت و تغییر [illegible] گویند ما مصلحانیم و چون از [illegible]
[illegible] مفهوم میشود که منافقان اصلاح را [illegible] خود [illegible]
بر [illegible] ایشان [illegible] أَلَا آگاه باشید ای مسلمانان که إِنَّهُمْ بدرستی آن منافقان هُمُ الْمُفْسِدُونَ
ایشانند فساد کنندگان [illegible] تاکید شده است [illegible] ایشان [illegible] تاکید میکند
[illegible] افاده [illegible] اعاده [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر خود را دوست [illegible] باطن دشمن باشند [illegible]
[illegible] وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ۝ و لیکن نمیدانند که افساد [illegible]
[illegible] آنچه میکنند [illegible]
[illegible] زین له سوء عمله فرآه حسنا [illegible]
ایشان [illegible] نکردندی وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و هرگاه بگویند با ایشان مؤمنان
یا رسول [illegible] آمِنُوا [illegible] كَمَا آمَنَ النَّاسُ چنانچه
گرویده اند سایر مؤمنان [illegible] از مهاجر و انصار مثل سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد و غیرهم [illegible]

قَالُوا گویند در جواب [illegible]
شود یهودان [illegible] ایمان بیاورید [illegible] عبدالله بن سلام و اتباع او [illegible]
از زبان مؤمنان یا رسول با ایشان رسانیدند [illegible] آن [illegible] ظاهر کنند [illegible] مؤمنان [illegible]
ایمان نمیدانند [illegible] ایشان یهود باشند [illegible] أَنُؤْمِنُ آیا ایمان خواهیم آورد استفهام انکاری یعنی
نخواهیم آورد كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ط چنانکه گرویدند احمقان و بیخردان [illegible]
فقرا صحابه چون صهیب و بلال و غیرهم [illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] ایشان [illegible] جاهلیت [illegible] اسلام آورد [illegible]
از ابن عباس نقل کرده اند که در سال اول از هجرت عبدالله بن سلام که از جمله علما و دانشوران یهود بود [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از آنحضرت سؤال
[illegible]
[illegible] تورات و انجیل [illegible] علما [illegible]
چون حقیقت [illegible] اسلام آورد و بعد از آن گفت یا رسول الله
[illegible] یهود [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] امام ما و [illegible]
[illegible] احکام حلال و حرام شریعت [illegible] آنحضرت فرمود که
اگر او ایمان آورد [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عبدالله [illegible]
ظاهر [illegible] عبدالله بن سلام کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله [illegible]
[illegible] جاهل [illegible]
[illegible] دشمن خدا [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] سفیهان [illegible]
[illegible] أَلَا [illegible]
[illegible] ابن عامر و اهل کوفه [illegible]
إِنَّهُمْ آگاه باشید ای مؤمنان بدرستی که منافقان یا یهودان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند بیخردان
[illegible] عاقبت [illegible] نفاق [illegible] وَلَٰكِن
لَّا يَعْلَمُونَ ۝ و لیکن نمیدانند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دانا [illegible] آنحضرت که
چنانچه [illegible] إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جواب ایشان کرده

ختم این آیه بلا یعلمون و آیه سابقه به لا یشعرون [illegible] علم [illegible] ایشان [illegible] معلوم است

خود مجالس ایشان مبادرت نموده و سفاهت کرد با ایشان فایده دیگر نیلی است مر قلیل کسانی را که در هر عصری منافقان
ملاقات ایشان نمایند بایں سبب ملکدر خواطر نکردند و بر تخیل آنکه اصحاب خواص رسول خدا را نسبت بسفاهت داده اند
منافقان را بر دل خود هموار نمایند در شرح اسباب النزول آورده که روزی راس و رئیس منافقان یعنی عبد الله
ابن ابی سلول با نفاق جمعی از کراهان بادیه ضلالت و نفاق و سرکشتگان تیه عناد و شقاق و کلا حتکان بوته
حسد و طغیان چون بوته خار و مغیلان بر سر راهی نشسته بودند ناگاه قافله سالار کعبه یقین و شاهسوار معرکه دین
امیر المومنین عمر با جمعی از عظما و اکابر صحابه گذار ایشان را واقع شد چون چشم آن منافقان بر ایشان افتاد و نا
الغریق یتشبث بکل حشیش چون از تیغ بدیع آنحضرت توهم عظیم داشت عبد الله رئیس خود ملتجی شد بالفاق
استقبال صحابه نموده هر یک را ستایشهای لایق نموده عبد الله منافق روی با آنحضرت کرد و گفت مرحبا بتو ای شیخ
السلام و اسلا ایشان و ای سالار و ملجا مومنان و ای یار و یار رسول آخر الزمان خدا ترا جزای خیر دهد و موید و معین
وی ولتیبا ثانی آنحضرت از سالوسیهای او متحیر شده فرمود ای عبد الله چه شود اگر تو با اصحاب خود تحمل کبر و نفاق را از
کالبد سینه بیرون آورده و با ما به نیکی و صلاح و وفاق با از خلوص عقیدت بجای آن چنانکه گفت یا علی بحدای لایزال
که ما نیز مثل شما از صمیم قلب و بجد و جهد بی ثابت قدمیم بیش آنحضرت با اصحاب آنجا در گذشته و بعد علی حضرت
مقتدین نبویه کفار و رفتند و عبد الله منافق با یاران خود بخانه آمد باشان گفت که چون بودم در عزیت
و استهزا ایشان و من با شما هم و هر کرا از طریقه کردارم مر مر شما بیرون هیچ یکی باک یکی خندیدند و هنوز صحابه بنزد
رسول خدا نرسیده بودند که حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ و چون ملاقات کنند آن کسانی
که آمَنُوا ایمان آورده اند یعنی رو برو با ایشان بر خورند قَالُوا آمَنَّا گویند که ما نیز گرویده ایم بخدا
بحدا و روز جزا و سایر آنچه شما گرویده اید از صمیم قلب وَإِذَا خَلَوْا و چون تنها گردند إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ بسوی
خلوت خانهای مصطبه نفاق کشیر ایشان اند در شیطنت یا چون جمعی از کهنه که با مر ایشان شیطانی متفاوت و
دقیق است چون کعب بن اشرف قرظی و ابو برده اسلمی و عبد الدار جهنی و عوف بن عامر اسدی و ابن السود آنست
و اهل حجاز و شام الی و نقل حرکت آن بر او خلوا کند و چون که شیخ تر بن است ای شیطانت ایشان را مدینه
نام خوانده قَالُوا گویند از روی اتحاد و دوستی إِنَّا مَعَكُمْ هر آینه ما با شماییم إِنَّمَا نَحْنُ جز
این نیست که ما ایشان را مُسْتَهْزِئُونَ بایشان هیچ و خندیدن آن سخریه کنند که مایم با اظهار نفاق
و اضمار نفاق اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ خدا استهزا خواهد کرد با ایشان یعنی با ایشان معامله
معامله بکند مانند تخریه کنند چنانچه حافظ ور دنیا بر سبیل استدراج نعمتها با ایشان دهد برای اتمام
حجت و هر چند ایشان در معصیت سفر اید او سخانه نعمتها ایشان را زیاد کرده اند تا آنکه ایشان را اعزاز رسد
که بهتر ین مرحمت بیکد فعه ایشان را ازبای در آورد استاد در آخرت چنانچه در طرق عامه روایت شده است که
یک در بهشت بر روی ایشان کشوده کرده تا ایشان برغبت تمام و سعی با الاکلام با اشتیاق دخول بهشت بنا
دیقند را ایشان ظاهری کرده بنا داشته اند با ایشان نوری داده شود و بآن قدر نور را ز پل صراط افتان و
خیزان بگذرند و بدر بهشت رسیده قصرها و نهرها و منزلهای عالیه را نمایند و متعال دیده حور و غلمان بهشت را از دور

واگر با مرخوان خلا بمعنی مضی باشد جهت بیکار بندیم

بس تکیه بعدایک الکشد بقوله تم

بجنند و شاق لقای ایشان کردند یکبار در بهشت بر روی ایشان بسته شود و ایشان را بار دیگر داده تا کنون سر حال الحسیقه و مسلسل
نموده داخل جهنم کنند و مومنان از بالای قصرهای خود بحال ایشان بخندند و اشاره با این معنی است قول خدا که فالیوم الذین آمنوا
من الکفار یضحکون على الأرائك ینظرون و گفته اند که بدلیل قول خدا که در قصه بنی اسرائیل فرموده أتتخذنا هزوا قال أعوذ
بالله أن أكون من الجاهلين معلوم شد که استهزا از فعل جاهلان است در نسبت دادن آن بجناب اقدس باری تعالی چند
وجه است اول آنکه در میان عرب متعارف است که جزاء هر فعلی را بعبارت بلفظ آن فعل اطلاق می‌کنند چنان جزا
کسید هم جزای استهزاء ایشان را چنانچه فرموده است جزاء سیئة سیئة مثلها و قوله و مکروا و مکر الله دوم استهزا
یعنی مکر و هیبت و سرکوب ایشان است چنانچه انا نسخر منکم کما تسخرون سیم رعایت مشاکلت کرده است چه ایشان با یکدیگر گفتند
إنما نحن مستهزئون مشاکلت آنست که جواب آنرا باز بلفظ استهزا گویند چهارم استهزا بحد اکنایه از آنست که ایشان را ه رو نیا در
اصل ایمان شمرده و احکام شرع را بر ایشان جاری ساخته و هر چند این معنی بحسب ظاهر استهزاست لیکن حسب الواقع نه
از دین بالا ترسند که شخصی بصفتی موصوف نباشد و منسوب بآن صفتش نمایند وَيَمُدُّهُمْ و بکشاند ایشان را یعنی
مهلت ایشان را طول دهد و بالکفار و شان فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی و سرگشتگی که در نتیجه حسد و ضلالت اند و از
در رکنشتن احکام الهی يَعْمَهُونَ در حالتی که دلهای ایشان کور و در وادی کفر و نفاق از رحمت بی بهره کار و دریا
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آنگروه منافقانند آنکسانی که اشْتَرَوُا بضم واو بنا بقراءت کل قراء و کسر آن بقراءت شاذه
بوا و لواستطعنا الضَّلَالَةَ خریده و بعوض و اختیار نموده اند گمراهی را بِالْهُدَىٰ براه یافتگی یعنی سعادت
داده شقاوت را قبول نموده اند و اشترا بمعنی هر یک از خریدن و فروختن آمده چه از الفاظ متضاده است و در جواب آنکه گویند که
جزئی فرع آنست که فروشنده مالک آنچیز باشد و با جماع منافق هرگز مالک هدایت نبوده اند چگونه هدایت را داده ضلالت
در عوض گرفته اند چند جه گوییم اول آنکه ایشان قبل از بعثت رسول خدا ایمان و اقرار بآمدن آنحضرت داشتند چنانچه
از اکثر آیات ظاهر است و بعد از مبعوث شدن آنحضرت از راه اعراض و اغراض چند منافق شدند دوم آنکه موافق حدیث
شریف نبوی که کل مولود یولد على الفطرة تا آخر ایشان نیز بفطرت اسلام متولد شده بودند و بعد از بلوغ و رشد
بسبب عناد و لجاج با اهل حق فطرت اسلام که عبارت از هدایت است داده نفاق را قبول کرده اند سیم قتاده را اعتقاد
آنکه مراد از لفظ اشترا اختیار کردن است چه هر مشتری در حین بیع و شرى مختار است در بیع و عدم بیع فَمَا رَبِحَتْ
پس نفعی نکرد تِجَارَتُهُمْ بازرگانی و خاطر ایشان چه بهشت را با انواع نعمتهای جاوید ای داده دوزخ را با تمام
عذابهای گوناگون بعوض قبول کرده اند وَمَا كَانُوا و نیستند این گروه منافق مُهْتَدِينَ راه یافتگان
براه نجات با طریق تجارت زیرا که منظور از تجارت باقی ماندن راس المال و سالم بودن آنست از شوایب نقصان
با وجود ربح و حال آنکه ایشان را از راس المال که فطرت و عقل سلیم است هیچ نماند و ربحی چه کسب ربحی نبا ورده اند
ما بر عرش که گفت آید بیرون سود زسودا شدش بمفتون نقد وجودش کی کرد بحیل کشته و بار رفته ز حیرت بکلی
بسته فهمانی که نماند رواج جسته و مانده کیش را علاج ولیکن هیچ نکردن امور عقلیه عقلهای جبیه ظاهر تر بدی
تفهیم سامع را مستظهر بصورت حالش و آیینه جمال از جلوه گری آیات تر استمثا بر نیت بعد از ابراد چند از ختام صفات منا
و افتاد حال آن جمع بیدین از برای زیادتی تفهیم مومنان با ابراد مثلی مطابق و تشبیهی لایق بنا دو نموده مبفرماید

ابرادا استهزا بحدا تعلیه در مقابل
بحدا استهزا ایشان که در نفوس
بحدا استهزا آنکه شد اشعار بحدید
و حدوث استهزا خدا و مومنان بحب
بر ایشان انا فانا و الا لله استهزی
بهم انسب بود

ابرا خلا ایشان بقراءت ابی بکر
یعمدهم بضم یا و کسر میم

و بقراءت زید بن طغیان بکسر طاست
و اضافت ضمیر بجایه ان بانقاف اشاره
بآنست که خود تفصیل آن نموده اند
در چون مدلول بعضد که از صفات
است بسبب عدم قابلیت ایشان
و این رد است بر قول جمعی که
و سایر معاصی را بخدا نسبت میدهند

مَثَلُهُمْ داستان و مانند ایشان و آنچه ذکر شد از اطوار نا پسندیده با تجارت خالی از ربح کَمَثَلِ الَّذِی همچون
حال کسی است که اسْتَوْقَدَ بر افروزد در عین ظلمت شب و بیابانی که راه گم کرده باشد نَارًا آتشی را تا بر بیند
اطراف خود را شاید که راه گم شده را بیابد و از مهلکه خلاص شود چون متعارف است که جمعی رفقا و را غلبه همگی مشغول افروختن
آتش نشوند بلکه بعضی از ایشان مشغول آن میکردند لهذا موصول را مفرد آورد الا آنکه موافق سیاق قوله تعالی بعد الذین
استوقدوا آنچه گفته شود اشاره به آن باشد که احوال همگی آن منافقان بیک وضع است گویا همه یکی اند فَلَمَّا
پس چونکه أَضَاءَتْ روشن کرد این آن آتش افروخته مَا حَوْلَهُ آنچه را که در اطراف افروزنده است یا آنکه روشن
شد گرد او و آن آتش ذَهَبَ اللَّهُ برطرف کرد یا ببرد خدای تعالی بِنُورِهِمْ روشنی آتش یا کرانه
بیاراشی یا بوزیدن بادی عظیم یا جز شدن چشم ایشان چه روشنی نماند در تاریکی بسیار فایده ندهد یا گرم عقل للزحل
ایشان زایل گشت که از خایب جهت یکدر میرساند که استعمال لفظ نور بجای نار بجهت آنست که منظور مستوقد از روشنی
نار نور آنست و در غرایب آورده که نور جمع نار است مثل دُور و دار و بر این تقدیر مبالغه در کلام بیشتر است یعنی همه افروختنها
که در همه اوقات افروزند بهیچوجه در هیچ فایده کنند کنایه از آنکه راه نجات ایشان را بسته و دور ساخته وَتَرَكَهُمْ و واگذارد
یا بینداز و ایشان را جائیکه بودند فِي ظُلُمَاتٍ در تیرکیهای بسیار از شب و بیابان و گمراهی یا تاریکی جهل و روب
و رخالتی لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند راه هیچ نجع نجع نتوانند این معنی سوده احوال منافقانست که مجرد اقرار زبانی
ظاهر ایشان یکچندی روشن شد چند روزی در دنیا از اهل اسلام جنگی بدل مواسلت و مصاهرت با ایشان کنند بعلاوه
و نفس ایشان منتفع شده مال و عیال و خون خود را از نهب و غارت مسلمانان مصون و محفوظ دارند اما با ملک وقتی
بمقتضای نفاق در عهد تبیغ امیرالمؤمنین همچون مارقین و غیرهم کشته شوند یا در عقبت نفاق در بجهنم جحیم واصل کردند
بر چنانچه روشنی یک لحظه تفتی بحال مستوقد ندارد و مکرهان یکدم همچنان زندگی منافقان بهر بیت نجع فایده ندارد
و در عیون از امام رضا علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی را وصف نتوان کرد بترک چنانچه خلق موصوف بترک میشوند
لیکن چون دانست که ایشان از کفر و گمراهی بر نمیگردند منع کاری و لطف خود را از ایشان منع کرد و واگذاشت میان ایشان
و اختیار خود شان خزانه در ذکر شمه از معانده و لجاج آنطایفه و عقاید و قدر یکی از معجزات صاحب معراج
در تفسیر امام از حضرت باقر روایت است که چون حضرت مقدس نبوی به مدینه طیبه هجرت نمود و روز بروز آثار صدق
و حقایق نبوت وی ظاهر میشد بعضی از علما و احبار یهود دشوار آمد بیوسته در حیله و مکر کوشیده خواستند که بوسیله از روشنائی
انوار دولت و آثار شوکت آنحضرت را فرو نشانند روزی مالک بن ضیف و کعب ابن اشرف و حیی بن اخطب و حزی ابن اخطب
و ابو یاسر ابن اخطب و ابو لبابه ابن عبد المنذر و شعر ابن عبد الله که از یهود بودند نزد آنحضرت بقصد معارضه آمدند
مالک ابن ضیف گفت یا محمد تو یکی از دروغ خود دعوی میکنی که فرستاده خدائی بنبوت بسوی خلق پس آنحضرت فرمود
خداوند که آفریدگار همه خلق است چنین فرموده و من از پیش خود این دعوی نمیکنم مالک گفت من هرگز بتو ایمان نیاورم
تا این بساط گران نشسته شهادت بر صدق نبوت تو ندهد و ابو لبابه گفت من بر نبوت تو معتقد نشوم تا این تازیانه
که در دست دارم گواهی بر حقیقت تو ندهد و کعب ابن اشرف گفت مادام که این خر من بر آن سوارم اقرار برسالت تو ندهد ایمان
بتو نیاورم و تصدیق بتو نکنم پس رسول خدا فرمود سزاوار نیست بندگان را که اقتراح در آیات خدا نموده حجتهای بجا گیرند

۲ علی قطعا وجب تاویلا بکون تعقلت نفلت باثبت انقطا اسناد حجت خلقت یعنی هرچند اطراف مستوقد بانش منور شد آتشی بیفروخت پس جمله ذهب الله و آنچه عطف بر آنست مستانف جواب اعلا بود و سیئوله جمله دعائیه و تعریض بر ایشان باشد یعنی خدای نور عقل از دل ایشان زایل کنا دنا الاعتقاب حیرت بکار وجود در ما انکار و ملایکا احتمال الخبرات انتقال کلام از ذکر مستوقد بذکر ترجیه کرد و لهذا باشد ذهب الله بنورهم عطا بعد الاضائت لهم آنست است ایشان نکرد چون ضوء روشنی دلیل بر نور است کر بنابر ذهب بضوئهم یعنی تقوم ذهاب قدر انداد فبقای نور بر ایشان از روشنی و بدانکه اسناد اضاءة بآتش از قبیل مجاز دعمیع

ثمالک ابن ضیف

بنگر ایشان نمیکند که بعد از جواب حیات علی تقدیر وحی نازل شد پس انداد تو که صرف علم آیا شما را
بگمرهی با جلالت که کردن تسلیم بر فاده فرمان الهی کنار ده بهر قدر و لیلی هادی ایشان تواند بود و کفتا نابند آیا شما را
پس بشت آنچه تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر صحیفهای کو یا است از تصدیق نبوت من و امامت برادر و وصی و خلیفه
من علی بن ابی طالب و این قرآن نازل شده بر من که نورش باهر و دلیلش ظاهر است و اما این حجتی که در نبوت من بکر بدرا
مثل آن بیست که دیدن نحکم که شما خواسته اید از بر و ردگار خود نخواهم خواهم چه آنچه بر من نازل شد است مراوشما را ابس است اگر کنم
خواسته اید برای شما ظاهر بسازد از برای تطویل و صداق فضل او است بر ما و شما و اگر ظاهر نسازد برای علم او است بر عاقبت
آنچه فرستاده است و بر اهین حقه پس هنوز آنحضرت ازین سخنان فارغ نشده بود که بساط از زیر پای ابو لبابه بحرف در آمد
با آواز بلند گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا حیا قیوما ابدا لم یتخذ صاحبة
و لا ولدا و لم یشرک فی حکمه احدا و اشهد انک یا محمد عبده و رسوله تا آخر آنچه معنیش اینست که گواهی میدهم یا محمد
تا که تو بنده و فرستاده خدائی بهدایت و دین حق تا غالب و ظاهر کند او سبحانه ترا بر همه دینها هر چند مشرکون نخواهند و گواهی میدهم
بانکه علی بن ابی طالب ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف برادر و وصی و خلیفه تو است و دولت تو و نکهبان حال تو است بعلاوه
تو و بدرستیکه هرکس او را دوست دارد ترا دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد ترا دشمن داشته و هرکه ورا طاعت کند ترا اطاعت
کرده و هرکه عصیان او کند ترا نافرمانی نموده و طاعت تو عین طاعت خداست و هرکس خدا را اطاعت کند مستحق ثواب
ابرار و مستوجب عقاب باشد بر هر کسی از بیعتی ز بهجت کند و سعادت آفرین از اطراف ابد شده مالک ابن ضیف بر زمین
افکند و آن ملاعین بعضی بخشیدند هر تعجب غریبی بکار رفتنا که بی بساط از زیر پای ایشان بحرکت در آمد و ایشان را
از روی خود سرنگون بر زمین زد بنحویکه سرهای ایشان بر زمین آمده و رو های ایشان خراشیده شد پس بار دیگر خدا
بساط را بسخن در آورد تا گفت من بساطی هستم که خدای مرا بتوحید و تمجید خود و شهادت بر گواهی اشتراکت و شهادت
بانکه علی بن ابی طالب وصی و وزیر و قضا کننده قرضها و وفا کننده وعدها و ناصر دوستان و قامع دشمنان او است تا هم
انقیاد بیکم همگی بکس بکر او بامامت نصب کند و بیزارم از آنکس که با او دشمن باشد سزاوار نیست که کافری بر بالای من بنشیند
بساطی بنشیند باید که مؤمنان بر روی من قرار گیرند پس رسول خدا سلمان و مقداد و ابی ذر و عمار یاسر فرمود که برخیزید
بر روی آن بساط بنشینید که شما با آنچه او شهادت داده اقرار دارید پس ایشان بر روی آن نشستند پس تازیانه ابو لبابه بسخن در آمد
و گفت اشهد ان لا اله الا الله خالق الخلق باسط الرزق و مدبر الامر
القادر علی کل شئ و اشهد انک یا محمد عبده و رسوله تا آخر آنچه معنیش اینست که در ابتدا است
ترا یا محمد بیان خود و خلق خود سفیر کرده نیک بختان بسبب تو نجات یابند و اشقیا بسبب تو هلاک شوند و گواهی میدهم
بانکه علی بن ابی طالب که نام وی در ملاء اعلی مذکور است بهترین خلق است بعد از تو و زود باشد که قتال کند بر تنزیل
قرآن تا مخالفین خود را طوعا او کرها بزور شمشیر بسبب کران اطاعت در آورد پس بعد از آن جهاد نماید بتاویل قرآن با
که قرآن را تغییر و تبدیل دهند و او است آنکه دوستان خود را ببهشت در آورد و دشمنان را بدوزخ افکند پس آن
تازیانه خود را از دست ابی لبابه بر زمین کشید او را بر آنکو در آورد و ابو لبابه بر روی در افتاده و بر خاست پس گویا که
بر وی را فتاد تا هفت دفعه پس تازیانه گفتای ابو لبابه بعد از آنکه ایزد تعالی مرا بتوحید و تمجید خود
ممجد و ولایت بهترین خلق بعد از وی مخصوص ساخته زبان و شرف بخواب بلند بر و از شما و ست در عالم بعلوم حلال و حرام

وشرايع واحكام است كويا كر واينده باشد كافر بجاهد بفتي چون تو اشايد كه مرا دوست كيرد و بكار برد ومن بمكر و تزوير
بكشتم تا مرا كشتم تا از دوست تو رها شوم با اظهار ايمان بمحمد كني پس ابو لبابه كفت شهادت ميدهم با آنچه تو شهادت
داري اي ثابت ما هم باعتقاد آن آمده ام ومومن ما كه شدم پس ثابت كفت اكنون تو دوست تو قرار كرفتم براي ايمان
ايمان كه عودي اما باطن امور را خدا بهتر ميداند و اوست حاكم بر تو تا روز قيامت اما ابو لبابه در ايمان خود محكم بود
ودر بين حال يهود آهسته با يكديكر ميكفتند اكر محمد در دعوي خود صادق بودي بايستي كه ايمان ابي لبابه را باور كند و
تا زمانه دوست وي قرار ديكر چرا و مردد ايمان بوي نداد پس كعب بن اشرف همچنان بر حمار خود سوار و سخن آمد كه
حمار وي بزانو در آمده و بر ابر زمين زد بنوعي كه اعضاي وي بدرد آمد پس برخاست و سوار شد ديكر باره و بر ابر زمين زد
تا هفت دفعه يا هشت دفعه پس حمار بزبان آمد بكعب كفت يا عبد الله بئس العبد انت اي بنده بد بيعقلي
تو كه مشاهده آيات و معجزه الهي كردي و كافر شدي بكنها و من كه حمار توام شهادت ميدهم بانكه لا اله الا الله وحده
لا شريك له خالق الانام ذو الجلال والاكرام واشهد ان محمدا عبده ورسوله سيد اهل دار السلام
تا آخر آنچه [illegible] ابنست را مبعوث كرده براي سعادت يافتن آنكس كه علم خدا بسعادت و سبك بختي وي
كرفته و شقاوت يافتن آنكس كه در كتاب خدا حكم بر شقاوت وي امضا يافته و شهادت ميدهم بانكه علي بن ابي
طالب آنكس است كه سعادت از و يابند سعادتمندان چرا او سبحانه او را توفيق داده است تا قبول موعظه
آنحضرت كرده و مناقب بكار آنحضرت بوده و زود باشد كه بيوت سطوت و صولات نفس او دشمنان منكوب مخذول
كرده پس مرا و ار بيفكند كه كافري چون تو اي كعب بعد ازين سوار شود و نبايد كه راكب من نباشد مكر مومن مصدق
بمحمد و جميع ما جاء به و بعلي بن ابي طالب و جميع ما انتدبه رسول خدا كفت اي كعب حمار تو بحر از قوات
و او را اعتبار نمي كند كه تو بر او سوار شوي و ديكر هركز عشوا ني و بر او سوار شد او را بعرفتي بنجاه ز مومنان پس كعب كفت
من بر چنين حماري كه سحر تو بر او كار كر شود نخواهم پس حمار وي كفت اي دشمن خداي دست بدار از من وي
تست عجايب فقط من بوده ام و كار عجايب آنحضرت بوده هر آينه تو را بر و بود و دست و پاي خود كرد منه ميكشتم و بد
بيدلان خود از بدن جدا ميكردم پس آن ملعون از بيم ساكت شد و بجواب هيچ نتوانست كفت و آن حمار را ثابت
ابن قيس بن شماس فروخت بمبلغ يكصد دينار و ثابت بوسته آنرا سواري ميبود و بنزد آنحضرت مي آمد و آنجا
دو زيرا و سبز و ذليل بود و از مهالك او را نجات ميداد و بمسالك راه خير بود و ميرسانيد پس رسول خدا ام
كفت اي ثابت ابن حمار تو مومن هست و تو بير مومني قدر آنرا بدان پس چون جماعت يهود و اين معجزات باهرات
ديد ايمان نياورده از نزد رسول خدا باز كشتند حق تعالي اين آيات از ابتدا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم لا يؤمنون تا اينجا بر آنحضرت فرستاده مثلهاي مذكور براي ايشان ايراد نموده و مر آنحضرت
ظاهر ساخت كه سبب ضلالت ايشان از بيهوده حجج واضحه آنست كه ايشان از روي بغي و تقليد الامر
صم بكم عمي كران و كنكان و كوران اند كه هركز حرف حق را بسمع طاعت كوش نكنند و كلمه
حق نكويند و آيات صنع خدا نبينند و از معجزات سيد كاينات استنباط حقيت وي نمايند مراد شنيدن
وكفتن و ديدن بكوش و چشم دل و زبان حال است چه ايشان بحواس ظاهر صحيح الاعضا بودند و دانيدند و بينا

شوار

كال شعور و ادراك داشتند از اعمال متعلقه باين اعضا و ساير حواس ليكن در كسب معارف و علومي كه سبب نور آخرت است از ادراك كال
ملاحت دانند و مثال ايشان بمعلوم اسبات جماعت فرنكي كه در اقسام مصنوعات بجوي ماهرند كه عقول اهالي از آن عاجز اند
ليكن يك مسئله از مسائل دين را احتمال فهم ندارند و حق تعالي درباره ايشان فرموده است كه فانها لا تعمى الابصار
ولكن تعمى القلوب التي في الصدور و در تفسير علي بن ابرهيم آورده كه ابكم كور ديده كه مادر زاد باشد و اعمي كسيكه از
مادر صحيح زايند بعد از آن كور كشته باشد فهم لا يرجعون ١٥ پس ايشان هركز باز نكردند از كري
وكنكي وكوري بسوي شنوايي وكويايي وبينايي در دنيا و در آخرت چنانچه ومن كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى
ونحشرهم يوم القيمة على وجوههم عميا وبكما وصما بدين معني روشن است و اين معني بدليل است آنكه مهر كردن خدا
بر دلهاي ايشان بمنافقين كه مانع از هدايت يافتن ايشان باشد بر سبيل جبر چه از ين مثل ظاهر است كه علم سمع و نطق
وبصر با وجود آلت و جوارح و حصول ارادت خود شان بجوي كه اكر ارادة فعل آنها داشته باشند ظاهر نشد لهذا حجت بر
ايشان تمام است و جبر در هنكامي است كه تكليف فعلي با وجود عدم آلات و ادوات با ايشان شده باشد پس بجهت مبالغه در
شناعت حال و تقبيح مآل ايشان بيان مثلي ديكر اوضح از مثل اول نمود او يا آنكه مثل آن منافقان كه دين را بدنيا و
هدايت را بضلالت خريده اند كصيب همچون حال كسانيست كه كرفتار شده باشند در شب تاريك و ابرهاي متراكم
كروه سركردان و حيران و در زير باران درشت قطرهاي بعدي و شديد باشد اكر من السماء از آسمان بالا
ابر چه مر جميع ما فوق الراس را سما مي نامند و اين قبيل از جهت آنست كه همچنانكه آسمان محيط بر تمامي آفاق همچنين ابر
باران نيز هر طرف را فرو كرفته و الا از لفظ حيث ظاهر بوده كه باران از بالا بپايين مي آيد ما از طرفي ديكر فيه كه بوده
در آن باران پي در پي قطرات پا دوان ابر بعلت تراكم قطعات آن و حين نزول ظلمات تاريكيها [illegible]
و بسكون يا فتح آن بالتواتر ابر كه هوا ورعد و آوازهاي بهمناك كه از رعد و رعد ابر ظاهر شده
وبرق و قطعهاي آن بر بالاي هم بان مر ملكي كه موكلست بر راندن ابر و كوبيدن چون ملجي بينزاست ظاهر ميكردد
و روشنايي كافي كه از مناش ابرها در حين اضطراب حركت ميجهد چون درخشيدن كه در شب تاريك بر يكديكر ماليده
شود با بجهاي كه بر سنك زنند و بقول بعضي برق نام فرشته است موكل بر ابر و آن را چهار صورت يكي چون صورت
آدمي باد و ديكري چون شير و ديكري چون كاو و ديكري چون كركس و درخشندكي برق از كشودن بالهاي اوست و از امير المومنين
مرويست كه آن ملك تازيانه است از آهن كه بر ابر ميزند و آن آواز [illegible] و ميرانند و آتشي از آن ميجهد و ملخص كلام آنكه
تمثيل زده است حق تعالي مواعظ و نصايح و معارف قرآن را كه از آسمان نازل شده [illegible]
چه همچنانكه حيات زمين بباران است حيات دل از علم كه آن بوادي جهل [illegible] تاريكيهاي آن عبارت از شك
و شبهاي چند كه بر دلهاي ايشان جا كرده از تكاليف شاقه و احكام متشابهه قصد بر سبيل تنبيه و تذكير است [illegible]
مومنان از دست كافران و بعضي از مغازي و عزت و تنكي ايشان از حطام دنيوي و رعد و برق تربيت و بيم ايشان
از تبعيد و تهديد مومنان با رعد اند و بيم ايشان را از عذاب دوزخ و روشني برق و بشارت و بشه مبوي جنت
[illegible] اين است ايشان را ناخوش آيد يجعلون ميكردانند اصابعهم بعضي از انكشتان
خود را في آذانهم در كوشهاي خود چنانچه اهل آن باران من الصواعق از آوازهاي هولناك رعد

٢ و نظيرات كصيب باران [illegible] ٣

از بربك

٢ وافراد رعد و برق باعتبار [illegible] و جمع اصابت [illegible] [illegible] ٣

محلوطست با قشهای برخی بر آنند که اجزاء لطیفه دخانیه جزو زمین است که با اجزاء لطیفه مائیه بسوی آسمان متصاعد گردد
چون بکره آتش رسد کداخته شده جرمی سنگین در غایت تندی و سوزندگی و برندگی از وی ظاهر شده برمیگردد و بر هر چیزی
خورده سوزانیده سوراخ کند و زمین را نیز شکافته کرده در هیچ جا توقف نمیکند تا به آب رسد و حرارتش زایل گردد و آنرا صاعقه
گویند همچنین هرگاه رسول خدا صلعم آیات قرآن را که مشتمل بر وعید و زجر کفار و منافقین است میخواندند تا تاثیر کند که دلهای ایشان سوراخ گردیده و گوشهای
ایشان منزجر گردد و لهذا اکراه از شنیدن آن داشتند مثل آنهائی که صاعقها دلهای ایشان را مجروح کند انگشتان را بگوشهای خود
کنند **حَذَرَ الْمَوْتِ** ط برای باز داشتن خود از هول مرگ که مبادا از تغیر حال ایشان نفاق ظاهر گردد و مومنان بامر
آنحضرت بقتل ایشان مبادرت کنند و نیز آنکه چون باعتقاد ناقص ایشان ایمان آوردن با آنحضرت محض کفر است و کفر را موت
تشبیه نموده اند مثل کشتن خود را بگوشهای خود گذارند که مبادا اصوات نصایح آنحضرت و محاسن آیات قرآن دلهای ایشان را از کفر
متنفر سازد و بالضروره مایل بایمان آوردن شوند و مرایشان را موت خوشتر است از ایمان بخدا **وَاللهُ** و حال آنکه پروردگار
تو با همه عیب قدرت و علم **مُحِيطٌ** فراگیرنده است یعنی فرا گیرنده است **بِالْكَافِرِينَ** ه باشد که کافرانرا و جمیع آنها
گروه کافران که از قبضه قدرت یا مملکت او رهائی ندارند و خفایای اقوال و اعمال ایشان بروی پوشیده نیست هرگاه خواهد
قبایح اعمال ایشانرا آشکارا نموده پیغمبر خود را امر بقتل ایشان کند و احاطه یعنی هلاک کردن نیز آمده است مثل و احیط
بثمره یعنی با کافرین را هلاک خواهد بود مروی است که در زمان هجرت دو کس از آنهائی که منافق بودند یعنی از شهرها از دشمنان
دین مبین و شرایع شرع متین اعراض نموده قدم بجاده نفاق گذارده از حضرت رسول صلعم گریخته اتفاقا در میان
راه در لیل شبی بباران گرفتار گردیده ابرهای متراکم بسیاری شده بیرون جست در آنجا تاریکی عظیم رسید نزول باران از
غرش رعد و صاعقها بکران چون گردیده از برش بر قهای آتش فشان نزدیک بآن شد که بر قها لمعان بعرادید بدو ایشان
مفارقت کنند و از نهیب صواعق بحرقت آمده انگشتهای خود را بر گوشهای خود گذارده هرگاه برق تجلیش آمدی روشنی کرد ایشان
شمرده گامی چند بر فتند و چون برق ساکن گشتی حیران و سرگردان می ایستادند و از حرکت خود پشیمان شده چون
صبح هدایت ایشان از افق مراد طلوع نمود بخدمت آنحضرت شتافته توبه کرده مسلمان شده نفاق را از دل بیرون کردند
حق تعالی تمثیل احوال ایشانرا با آنحضرت فرستاد **يَكَادُ الْبَرْقُ** نزدیک بآن شد که شعشعه برق و جوهر
کننده **يَخْطَفُ** بربایند **أَبْصَارَهُمْ** ط نور چشمهای ایشانرا **كُلَّمَا** هر چند گاه که **أَضَاءَ**
لَهُمْ روشنی بدهد راه را ایشانرا و عایان میشد اطراف راه از برای ایشان **مَشَوْا فِيهِ** ق راه رفتند
در آن روشنی **وَإِذَا أَظْلَمَ** و هرگاه تاریک میساخت آن برق **عَلَيْهِمْ** برایشان طرف راه را ایستاده
قَامُوا ط ایستادند بجای خود و فی الحقیقه این مثل بر بیان احوال منافقین است چه جمعی که برق عبارت از
درخشندگی دلایل و براهین حق است در طرق اسلام که روشنی دیدهای دل ایشانرا بوده مثل نابینائی که نظر بجرم آفتاب
کنند و هیچ منتفع نگردد ایشان نیز از تابش انوار حقایق و معارف در عالم معنی متاثر نگردیده و در ظاهر هرگاه انوار فتح و غنیمت
و فراوانی بر اهل اسلام میتابید چون در جنگ بدر بعزم اعتقاد در حقیقت دین نموده چند گامی بیروی آنحضرت کنند
و از آن فیضها منتفع گردیده از صحبت خود را با آنحضرت کرده اند و هرجا که باشند و چون ظلمت شکست و سایر امتحانات دنیا
عارض گردیدی در محل خود را مقام نفاق و بی اعتقادی باز ایستادند و از صحبت خود پشیمان کردندی چون آنهائی که در جنگ احد

آن شنوایی ایشانرا و بقراءة اذهب باسماعهم باطل شنوایی کرده بود

و غیره مرتد شدند **وَلَوْ شَاءَ اللهُ** واگر حق تعالی خواهد و اتمام حجت منظور نباشد چنانچه گوشها و چشم باطن ایشان
را مختوم ساخته **لَذَهَبَ** هر آینه میبرد **بِسَمْعِهِمْ** قوتهای سامعه ظاهر
ایشانرا کور ساخته بسبب عدم تامل و تفکر در دلایل و براهین حق **وَأَبْصَارِهِمْ** ط و بینائیهای دیدهای ایشانرا بسبب درخشندگی برق **إِنَّ اللهَ** بدرستی
ایشانرا نیز بسبب آواز رعد **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بر هر چیزی از ابقا و اهلاک و سایر امور ممکنه **قَدِيرٌ** ه قادر و تواناست و بعد از آن
که و بجانب عنوان غیبت بحق از احوال فرق ثلثه مومنین و کافرین و منافقین بیان نمود بجهت اشعار بانکه موجب خلاصی از شوایب کفر و
نفاق و نجات از محنت شک و شقاق عبادت و بندگی خلاق علی الاطلاق و معبود بالاستحقاق است بطریق التفات اشتغال کلام
از غیبت بخطاب که باعث مزید التذاذ شنونده گشته کرده مقرون به بعضی از ادلهء پروردگاری خود فرمود **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
ای مردمان خطاب عام است بجمیع انواع بنی آدم از مومن و کافر و مذکر و مونث و آزاد و بنده از هر کسی که بالغ و عاقل باشد
و بقول بعضی خطاب خاص است بفرق ثلثه مذکوره که در آیات گذشته ذکر یافت و گفته اند که یا حرفیست موضوع از برای
ندای بعید و بآن ندا کنند با غافل و ساهی هر چند نزدیک باشد بجهت تنبیه او و اما در این کریمه بآن ندا کنند و کاه
ندای قریب نیز استعمال کنند و در دعاها بلفظ یا رب و یا الله بکار برند یا آنکه لطیفه و نحن اقرب الیه من
حبل الورید و بیان است برای اشعار بآنکه چون داعی خود را در غرضه قرب بساحت مبدء در بنا ورده بیان حالت خود
کند نوعیت خود کمال تباین و دوری میداند چنانکه حق اجمعیات با جسم کثیف مکونات باشد ما للتراب و رب الارباب و ای
تقریب موضوع از برای وصل بیان حرف ندا و منادی المنادی که منادی معرف باللام باشد و ها کلمه تنبیه است برای تقویت
معنی ندا و چون ای از کلمات لازمه الاضافه است لهذا ها بمنزله مضاف الیه گشته و در جواهر آورده که ندای یا ایها تاکید برای
امر عظیم است و در کشف الاسرار آورده که یا ندای کالبد و ای ندای دل و ها ندای جان است یعنی ای بنده از جان و دل و کالبد
با من باش و برخی گفته اند که هرجا یا ایها الناس است خطاب با اهل مکه و هرجا اهل آنجا مشرک شده و مومن بودند
و هر خطاب که با اهل مدینه است بیا ایها الذین امنوا است **اعْبُدُوا** بندگی کنید و پرستش کنید بتوحید **رَبَّكُمُ**
پروردگار خود را امر بعبادت در اینجا منافی با عموم خطاب نیست که و جوب عبادت چنانچه بر مومن واجبست بر کافر
نیز واجبست و چنانچه وقوع حدث مانع از اصل وجوب نماز نیست بلکه رفع آن بجهت ایقاع نماز واجبست همچنین کفر
نیز مانع از عبادت نیست و رفعش بکلمتین واجب و ذکر ربوبیت در مقام تعلیلست بانکه پروردگاری او مستلزم انعام
نعمتهاست و استحقاق عبادت است و کسی که از پرورش بندگان عاجز باشد عبادت کردن نشاید لهذا معقب
ذکر عبادت با دلایل پروردگاری و خالقیت خود که از همه اول و اظهر و اشهر است مقدم داشته گفت **الَّذِي**
خَلَقَكُمْ آنچنان خداوندی که آفرید و از عدم بوجود آورد شما را **وَالَّذِينَ** و آنکسانی را که بوده اند **مِنْ**
قَبْلِكُمْ پیش از شما از ازمنه سابقه و قرون سالفه و مقدم داشتن ذکر نفس ایشان بر کسانی که قبل از ایشان
بوده اند و حال آنکه مراعات ترتیب عکس آن بود اشاره بر آنست که هر احدی در حین تدبر و تفکر اول متوجه نفس خود گردیده
بعد از آن متوجه دیگران میشود و طریق معرفت از صنایع و بدایع نفس خود هر کسی را آسانتر است از نفس غیر چنانچه آورده
که **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ** یعنی که وما است و در طریق عامه از حضرت صادق ع
مرویست که مردی از زنادقه بر سید از آنحضرت که دلیل چیست بر هستی صانع فرمود که روشن ترین ادله بر وجود صانع من

وجود منست زیرا که آیا هستی من از منست یا از غیر من اگر از منست حال خالی از دو شق نیست یا آنکه من وجود خود را ایجاد بکردم
موجود بوده ام یا نبوده ام اگر موجود بوده ام لازم آید که قبل از وجود خود وجودی داشته باشم و آن وجود نیز موقوف بوجود
و مستلزم تسلسل و تحصیل حاصلست و اگر در حین ایجاد خود موجود نبوده ام لازم آید که معدوم ایجاد موجودی کند
و این نیز محالست پس ظاهر شد که وجود من با ایجاد دیگریست و بعضی از مفسرین آورده اند که در ذکر وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
چند فایده است یکی آنکه مردم را آگاه نماید که قبل از ایشان نیز جمعی بوده اند و چنانچه حق تعالی موجد ایشانست موجد
آنها نیز بوده و انواع نعم [illegible] که لازم پروردگاریست بآنها داده اکنون آنها را نیست کرده ایشان را بجای آنها
آورده قادر است که این خلق را نیز برطرف کرده خلقی دیگر بیاورد اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ فایده دیگر
شمول قدرت او سبحانه است بر خلایق هر عصری و زمانی فایده دیگر تکرار نعمتست بر جمیع مخاطبین که چنانچه منعم
علی الاطلاق است بر شما همچنین بر پدران شما را نیز با کابر شامل و اصطناعات کامله سرافراز کرده بود و آن نیز سبب
افزونی شماست و الحق کلام آنکه ایجاد کردن او سبحانه شما را محض از برای آنست که لَعَلَّكُمْ شاید شما بسبب
مخلوقیت و بندگی تَتَّقُونَ ۵ بپرهیزید از حلول عذاب الهی و دریابید ناشناسی اشعار بآنکه عبادت
بدون تقوی مجزی حساب نباشد و چون مقرون بتقوی گردد النجات دهنده است از عذابهای بی نهایت و تقوی
اقصای مراتب سالکین راه خداست و لعل بمعنی ترجی از حروف [illegible] که در مواعید پادشاهان استعمال شود و بمعنی جزم
چنانچه در تفسیر امام آورده که لعل از خدا واجبست زیرا که او کریمی است که اگر آنکه بنده خود را امیدوار کرده
باشد بی او را ناامید کند و بعد از ذکر صنایع و بدایع انفسی در ذکر عجایب و غرایب آفاقی فرموده الَّذِي جَعَلَ
آن خدای که گردانید از محض قدرت و بسط ایادی خود لَكُمُ الْأَرْضَ از برای انتفاع شما زمین را با
بسطت و حشمت را و بقرائت جمعی لام جعل را در لام لکم ادغام کنند بمعنی [illegible] شود و بمعنی جعل و خلق تفاوتیست
است ذکر جعل در ایجاد [illegible] خلق جهت آنست که منظور بیان اوصافست نه اصل خلقت آن چیز که گویا چنین گفته
که گردانید برای شما زمینی را که آفریده بود فِرَاشًا فرشی گسترده شده برای سکنی و حرکت و آرام گرفتن و کسب
معیشت بودن که متوسط است میانه [illegible] که اگر بسیار نرم بودی همچو آب بالای او آرام نگرفتی بلکه فرو رفتی و اگر بسیار
سخت بودی زراعت و عمارت و دفن اموات را نشایستی و اگر بسیار گرم بودی خلایق را سوزانیدی و اگر بسیار سرد بودی
همه را بستی و همچنین متوسط میانه روشنی و تاریکی و خوشبوی و بدبوی و نرمی و خشکی با وجود سنگینی بیکسو بر بالای
دریای محیط ایستاده و با وجود مسطح بودن مدورست و قطر آن بحساب اهل نجوم دو هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ است
و طول جبال [illegible] آنکه مدلول لفظ فراش و در جای دیگر بلفظ بساط معلوم است که شکل زمین کروی نباشد لیکن این خیال
محض غلطست چه برصدهای اهل نجوم در کده است که کوهی با ارتفاع سه فرسخ و ثلث در جنب کره ارض همچنان
یک دانه جو است در جنب کره که قطر آن یک ذرع باشد پس مسطح بودن خاک که آدمی زمین را از کرویت بیرون نتواند برد
آنکه از مضمون کی کرویت حقیقی زمین قابل نیست بجهت تلال و جبال و دریاها بلکه کرویت حسی آن قایلند وَالسَّمَاءَ
و گردانید از برای شما آسمان را بِنَاءً ۵ سقفی برافراشته بدون آنکه ستونی در زیر آن باشد و مدار و قیام آن از بالا بودی
باشند ۵ لا اله اقرار حق تعالی بحکمت بالغه خود برکات عظیمه این کاخ لاجوردی و بر چیز مقرر و بعد از ذکر آثار عالم سفلی و علوی

و محل الذی جعل موصول رفع یا نصب است بر بدلیت یا وصفیت ربکم یا مفعول اعبدوا باشد و رفع یا نصب
بر مدح نیز توانند بود و بعضی از قراء شامی بساطا بجای فراشا قرائت کنند و برخی بکسر مهادا صح

صنایع ما بین العالمین که از متفرعات این دو عالم است فرموده فرمود وَأَنْزَلَ و فرو فرستاد همه کاهی بر وفق مصلحت مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان یا از ابر مَاءً آبی بر منفعت که باران است علما عبث را دراز آب باران چند قول است بعضی روایت کرده اند که ابر از قبل غیر آنکه
میانه زمین و آسمان و آب باران و بعضی از دریائی که در زیر عرش است و روزی همگی جوانات از آنجا است بر کان بکان از آسمانها
زمین چنانچه در وصف است فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ و از آسمان دنیا بر روی ابر دیده و ابر حرکت کند مثل غربال آب را
داند داند بریزاند و اگر ابر نباشد آن آب در حین پایین آمدن عالم را خراب کند و بعضی گویند که ابر خود را بدریاهای زمین
رسانیده جذب آب کند و بلند کرده بهر جا که خدا خواهد بیارد و بقول جمعی باران از زمین هر دو نوع میباشد که آنچه نافع است
از نوع اول و آنچه مضر است از نوع ثانی است و از رسول خدا منقول است که فرود می آید با هر قطره از باران ملکی که میگذارد
آن را بجائی که مأمور شده است و بقول حکما آنکه بقدرت کامله خدا اجزاء لطیفه مائیه یعنی بخارات از بخار و نفس زمین بالطبع
متصاعد شده در حین بالا رفتن بکره زمهریر رسیده منعقد گردیده ابر میشود و اگر در آنجا قسمی ابتدا ابر را حرکت داده از آن
ترشح میشود و آن باران است و بقول برخی بکو اجزاء رطبه که متصاعد شده در کره نار که اختفا آب میکرده و در حین نزول اگر زمهریر
بر هوا غالب باشد آن آب منجمد شده برف میکرده و الا باران می آید فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بسبب آن آب باران
مِنَ الثَّمَرَاتِ بعضی از انواع نباتات از حد قوت و میوهای گوناگون را اصناف گلهای رنگارنگ و سبزهای [illegible]
بجهت تفرج شما و در طی این دو آیه پنج دلیل از دلایل توحید خود ذکر فرموده در آیه اول دو دلیل از صنایع انفس که عالم اکبر است و در آیه
ثانیه سه دلیل از بدایع آفاق که عالم اصغر است و فی الحقیقه این دو عالم را با یکدیگر کمال اشتباهست چنانچه در تولد و تناسل نفوس
احتیاج بوجود پدر و مادر و ایقاع نطفه است از صلب پدر برحم مادر تا گاهی که از آن سرشته هستی قامت و سلسله موالید عنصری
خط ما طلعت بوجود آید و در حین مقاربت مؤنث را سکون و مذکر را حرکت است همچنین امهات سفلی را در حباله ازدواج
آباء علوی در آورده زمین را که مادر موالید ثلثه است در زیر آسمان ساکن گردانیده آسمان که بدر است مدار از روی حرکت
ازواج سفلی بقرار و پیوسته بجهت وصول معیشت زیر دستان خود در کار است و از آبی از صلب آن چون نطفه برحم زمین
قرار گرفته صد هزار ان گونه فرزندان از نباتات و جوانات بوجود آمده در مهد بسیط خاک نشو و نما یافته و ابنعی ولا
تمام قائم داد و برای آنکه مدبر و خداوند همگی یکیست که مرفوع است او را نه غیر آن چنانکه اختیار بود و فرق کسانی که گویند آسمان را خلاف
علیحده و زمین را پروردگار دیگر است چه آنکه جمیع اینها معاونت یکدیگر در نظم و نسق عالم در کارند و هر یک محتاج بآن
دیگری هستند چنانچه اشارتی بآن میکند و فرمود رِزْقًا لَكُمْ ۵ که مفعول له لاجله اخرج است بنابر آنکه من از برای
تبعیض باشد یعنی اخراج نمود بعضی از آنچه را که مذکور شد برای روزی شما از خوردنیها و آشامیدنیها و پوشیدنیها و سایر آنچه بدان محتاج الیه
ذکر جعل اگر کلام خطاب برانسان است لیکن مفعول عام است بجمیع جوانات و غیرها و بعد از تنبیه بر عبادت که
فایده خلق و جعل اشیاست منع از غیر و نفی عبادت معبودین دیگر میکند بالاستدلال که فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ پس
مگردانید و قرار مدهید از برای آنکه معبود بحق یکیست که خلاق جمیع مکونات است و مکونات یعنی از روی عبادت از برای خدای خود أَنْدَادًا
شریکی چند در عبادت و غیره چه بدلایل ساطعه و حجج قاطعه ثابت شد که غیر او را در خلقت اشیا دخلی و شرکتی نیست
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۵ و حال آنکه میدانید که شما بر آنچه پرستش میکنید آن را کفاه و یحت مخلوقات مذکوره
و در قبضه قدرت او سبحانه است و همگی محتاجند بلطف بی پایان او و بقول بعضی از محققین مراد از فرستادن باران

مراد حقیقة نوعیه ثمراتست که جمعی از اقسام آن صادق آید و فی الحقیقه من الثمرة بصیغه مفرد نیز قراءة شده صح

و بر تقدیر بیانیه من رزقا مفعول به اخرج است یعنی بیرون آورد رزقی شما را که آن انواع ثمراتست مع

جمع ند که بمعنی مثل است و بقراءة ندا بصیغه مفرد یعنی هیچ فردی از افراد شرکا برای خدا موجود نمی باشد صح

نزول آیات بینات قرآنیه است از آسمان هدایت که لوح محفوظ است بوساطت ابو که جبرئیل امین است [illegible]
اسلوب رسول خدا و خلفاء او و ائمه هدی قرار گرفته اقسام [illegible] علم و حکم از برای انتفاع طوایف انام از آن سرسبز و سیراب
گردیده فضای عرصه دین و دول معمور گشت و بعد از ایراد دلایل ربوبیت خود اداء حقیقت نبوت رسول خود را ذکر نموده و بیان
معظم معجزات او که قرآنست میفرماید وَإِن كُنتُمْ و اگر بوده باشید شما ای گروه مردمان بالفرض فِي رَيْبٍ
در شک و شبهه و تردد مِّمَّا نَزَّلْنَا از آنچه فرو فرستادیم سوره بسوره و آیه بآیه نجماً واحدة عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده برگزیده
خود محمد که نسبت عبودیت باو اشاره بکمال اتیان آنحضرتست بعبادت از دیگران و از برای مزید شرف و اختصاص اوست [illegible]
انکار و نیز در سلک بندگان است و [illegible] و امور وحی دخلی نیست بخلاف [illegible] که میگفتند اگر
این قرآن کلام خداست بایستی چون تورات [illegible] یکدفعه بیاید و مشرکین قریش میگفتند کلام شعرا و خطباست که بتفاریق
سمت انتظام پذیرد و کلام حق سبحانه چنین پراکنده نباشد بجواب ایشان فرموده که اگر گمان میبرید که این کلام تالیف
کرده محمد است فَأْتُوا پس بیاورید شما که فصحا و بلغا و خطباء عدیم العدیلید بِسُورَةٍ بمقدار یک سوره
از سورهای او [illegible] در حلاوت نظم و اسلوب و اخبار از غیوب و کشف کروب بوده باشد مِّن مِّثْلِهِ ص مانند
کلامی بر آنحضرت نازل شده است از نزد ما و بقول بعضی ضمیر راجع است برسول خدا و تقدیر کلام آنکه بیاورید یک
سوره مؤلف از نزد کسی که مثل آنحضرت باشد در فصاحت قطع نظر از مراتب پیغمبری مثل آنحضرت در امور [illegible]
و آنحضرت قبل از اوان بعثت بمطالعه علم و خواندن کتب و استماع اخبار [illegible] اشتغال نداشت [illegible] کسانی که
مثل او [illegible] آوردن آن عاجز [illegible] ظاهر شود [illegible] است مفاد کلام
آنکه همگی شما بالاتفاق بیاورید بعضی از آنچه یک کس آورده است وَادْعُوا و بخوانید در حین آوردن مثل
آن بجهت مددکاری خود شُهَدَاءَكُم حضار مجلس [illegible] خود را از شعرا و فصحای دیگر یا خدایان
باطل خود را تا مدد کنند شما را مِّن دُونِ اللَّهِ بغیر از خدا اشعار است بآنکه جز خدا قادر بر ایراد چنین کلام
نباشد و بقول بعضی تقدیر چنانست که مِن دُونِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ یعنی بعد از آوردن یک سوره بیاورید شاهدی
چند از جنس کفار مثل خود [illegible] دوستان خدا که شهادت دهند بآنکه آنچه آورده اید مثل قرآن هست یا نه
چه [illegible] این نهایت مبالغه است در عجز ایشان از اتیان بمعارضه قرآن که در میان خود
یک کسی را قدرت نباشد که [illegible] شهادت بصحت معارضه ایشان دهد لهذا الکلام غایت [illegible]
بر ایشان [illegible] إِن كُنتُمْ اگر هستید شما ای مدعیان معارضه صَادِقِينَ
راست گویان در اینکه این کلام ترتیب داده محمد است و وحی نازل از نزد خدا نیست فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا پس اگر
چنانچه نکردید یعنی نیاوردید سوره مثل سورهای قرآن در معارضه [illegible] نبوت وَلَن تَفْعَلُوا و حال آنکه
هرگز نتوانید معارضه کرد با وجود این همه فصحاء نامدار و خطباء ذوی الافتخار که در میان شما زیاده بر [illegible]
[illegible] هستند چون قس بن ساعده ایادی و اکثم بن صیفی و امرء القیس و طرفه و لبید و زهیر که شعرهای ایشان [illegible]
بلیغ [illegible] خود کنند تا وجود [illegible] ثابت [illegible] نبوت رسول خدا را انکار شما محض لجاج و عناد [illegible]
فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي پس بپرهیزید و با حذر باشید بسبب جحود و انکار [illegible] از آتشی که وَقُودُهَا النَّاسُ

آتش

آتش گیره آن مردمانند وَالْحِجَارَةُ ۵ ص و سنگ خارا یا سنگ کبریت که بدبوی تر و در افروختن آتش سریع تر است و گرم
شدیدتر و چسبنده تر است چنانچه در احتجاج از امیر المؤمنین مرویست که فرمود [illegible] با رسول خدا م بر کوهی [illegible]
بجوشید از رخنهای آن کوه و گریه میکرد پس رسول خدا م گفت چه میشود ترا ای کوه گفت یا رسول الله حضرت مسیح بر من میگذشت
و میترسانید اصحاب خود را از آتشی که فروزینه آن آدمی زاد و سنگ خاراست پس میترسم که مبادا من باشم آن سنگ آتش گیره آنحضرت
فرمود که مترس که آن سنگ کبریت است پس بجای خود قرار یافت آن کوه و ساکن شد و بقول بعضی مراد از حجاره کوههای [illegible]
که در گردن اهل دوزخ طوق شده اول آتش بآنها گرفته بعد از آن بر جان ایشان شعله ور میگردد و هرچند شعله آتش [illegible]
ایشان را بجوانب اندازد آن کوهها سنگین بوده ایشان را بقعر جهنم برد و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق ع منقول است
که فرمود این آتش شما که در دنیاست یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است و بتحقیق هفتاد بار شسته شده است [illegible]
آمده و باز شعله کشیده است و اگر چنین نبودی هیچ آدمی قدرت فرونشاندن [illegible] آورند [illegible]
داخل کنند آتش دوزخ پس [illegible] ملک مقرب [illegible] و بقولی مراد از
حجاره بتهایست که از سنگ [illegible] میکردند و آنها را شفیع خود [illegible] إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ
اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ با ایشان باتفاق اهل دوزخ [illegible] آتش بر بتان ایشان [illegible] ایشان ظاهر
گردد و بعضی [illegible] آتشی أُعِدَّتْ مهیا شده است لِلْكَافِرِينَ ۵ برای کافران و منکران
تکذیب کنندگان پیغمبر و قرآن و در این آیه دلالت صحیحه است بر اینکه دوزخ مخلوق و آماده است [illegible] بهشت نیز موجود است
[illegible] أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ [illegible] قول جمعی قایل بعدم خلقت بهشت و دوزخند و اعتقاد ایشان آنکه بعد از این مخلوق [illegible]
[illegible] قبل از بعث و نشور [illegible]
و از آنجا استدلال [illegible] اعمال [illegible] دعا و استغفار برای ایشان میکنند [illegible]
دشمنان خدا و ایشان ظاهر [illegible] لعن و نفرین بر ایشان مینمایند [illegible] دوزخ است [illegible]
[illegible] بهشت و دوزخ را با نعمتها و نقمتها [illegible]
در نفوس [illegible] عادة الله جاری [illegible]
خوف و طمع [illegible]
گرویده وَبَشِّرِ و مژده ده یا محمد الَّذِينَ آنجماعت را که آمَنُوا گرویده اند بخدا و رسول [illegible]
[illegible] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بعمل آوردند کارهای نیک را از
[illegible] بشارت آنکه أَنَّ لَهُمْ بدرستیکه هست مر ایشان را [illegible]
[illegible] جَنَّاتٍ باغها و بستانهای چند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نظارهٔ درختان و آبهای روان کنند و گفته‌اند که درخت بی آب روان چون تمثالیست بی روح روان لهذا بهشت را وصف کرد بآنکه
تَجْرِي غلطان و روانست مِنْ تَحْتِهَا از زیر منظرها یا درختهای آن الْأَنْهَارُ ط جویهای آب شیرین و شیر و انگبین
و شراب لذة للشاربین و سکر ... که بدلیل حضرت ... بر بالای زمین جاریست نه بالای تختها و درختهای ایشان جاریست باید
آنکه در پهلوی یکدیگر جاری‌اند مخلوط بهم نشوند منقولست که حضرت صادق علیه السلام در تعریف نهرهای بهشت این معنی را ذکر میفرمود
شخصی از ملاحده حاضر بود گفته که عقل قبول نمیکند که چهار مایع بدون مانع که دو مایع ... داشته باشند داخل یکدیگر نشوند
آنحضرت فرمود می‌بینی که در میان یک پوست تخم مرغ دو چیز مایع که زرده و سفیده است هست و هر یک بطبع و رنگ و حال مباینت
غیر آن دیگرست و فاصله در میان ایشان نه و اصلا آمیخته بیکدیگر نمیگردند كُلَّمَا رُزِقُوا هر چند روزی داده شوند بهشتیان
یعنی مؤمنان مِنْهَا از آن بهشتها مِنْ ثَمَرَةٍ از میوه‌ای رِزْقًا روزی ساخته و بر داشته قَالُوا
گویند از روی شادی و تعجب با یکدیگر هَٰذَا این ثمره و طعام الَّذِي آن میوه‌ایست که رُزِقْنَا خورانیده شده
بودیم ما مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی آنکه میوه‌های بهشت از نوع میوه‌های دنیاست لیکن در لطافت ممتاز ...
مستحیل است با آنکه میوه‌های دنیا مستحیل با آن نشوند از صفرا و بلغم و سودا و خون بلکه بعد از تحلیل مستحیل بمشک شود ...
خوشبوتر و گفته‌اند که منظور از آفرینش میوه‌های دنیا آنست که در زمین وصف میوه‌های بهشت اهل دنیا قیاس بر میوه‌ها دنیا نموده
تنبیه شود که مراد چه میوه است مثلا اگر کسی انگور ندیده باشد چون وصف انگور شنود در نیابد کیفیت و ماهیت آنرا ...
حکمت دیگر آنکه بشکل میوه‌های دنیا باشد اهل بهشت را او لا رغبت بخوردن آن نخواهد شد تا بعد از آن که امتحان کنند
اما چون بشکل میوه‌های دنیا بیند بدانند که بهشت فی الحال بر داشته بخورند و بنابر جمعی مراد ... شکل باشد نقلیه
آنکه هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا و بقول بعضی چون میوه‌های بهشت هر یک در غایت لطافت و خوبی است که هیچ یک را بر دیگری تفضیل
نباشد پس چون میوه بخورند گویند که این آن میوه است که قبل از این بخورده در بهشت خورده‌ایم و در طعم و خواص و دیگر حال
آنکه بسیار شده که غیر آنست و برخی گویند هر کدام از میوه‌های بهشت را که بچینند فی الحال در جای آن همان میوه حاصل شود در
ثانی الحال که آنرا در جای خود بینند بخیال آنکه همان میوه است که چیده و آنرا خورده‌اند از روی تعجب گویند هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا
مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ و بدهند مؤمنان را آنچه در روزی ایشانست در بهشت مُتَشَابِهًا ط مانند یکدیگر
در طعم و خوبی و بهجت که هیچکدام را بر دیگری نتوان امتیاز داد و جهت بدی در میان آنها نباشد و مادام ... بدی یافت نشود
بنابر تعرف الاشیاء باضدادها امتیاز ممکن نباشد و بقول ابن عباس و مجاهد متشابها اللون مختلف الطعم باشند و برخی
گویند که تشابه یعنی موافقت در قابلیت نعمتهای بهشت است که هر یک در خور یکدیگر باشند مثلا از حور و حور ... آنست ... مناسب
مناسب این هر دو لباس و بازگوئیه ... خادم و مسکن و غیر هم خواهد بود و بقول بعضی متشابها آنست که هر یک جامع لذت
جمیع میوه‌های دیگر و اهل آورده‌اند که اعرابی از حضرت رسول علیه السلام احوال خوشه‌های انگور بهشت پرسید آنحضرت در جواب
فرمود که اگر همه خلایق بر یک خوشه انگور بهشت جمع شوند همه را سیر کند از بسیاری دانه‌ها و بزرگی خوشه و در کشاف ...
روایت کند که تخلهای بهشت را تنهیها از سا قونیم و از رسول علیه السلام مرویست که مرغی چند در بهشت هست که هر یک را هفتاد
هزار پر باشد چون صحن طعام در پیش مؤمن گذارند مرغی از آن مرغان بپرد و از هر پری لونی از طعام بیرون آید از هر یک ...
از هر پری آنکه لونی از طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از مسکه نرمتر و از انگبین شیرینتر که همه در لطافت

و لذت و بوی خوش متشابه یکدیگر باشند و میتواند بود که مراد از ثمره ثمره علم و عمل باشد که در لطافت و خوبی مانند و معرفت
شبیه و مثل بوده بعد از آن که بدایشان غایب کرده گویند هَٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ یعنی این ثمره و حاصل آن عبادت
که در دنیا کرده بودیم وَلَهُمْ فِيهَا و مر ایشان راست در آن بهشتها أَزْوَاجٌ جفتی چند از زنان حوری و
انسی که ... آورده که حسن زنان انسی زیاده بر زنان حوریست زیرا که حسن حوریان عطائی و حسن زنان مؤمنه عطائی
و جزائی است مُطَهَّرَةٌ پاک و پاکیزه از لوث بول و غایط و منی و حیض و نفاس و استحاضه و سایر اخباث و انجاس
و از زشتی منظر و کراهت شمایل مبرا که بسیار شوخ و جادوی فریبنده شوهران و جوینده و فریادکننده نباشند و
چون زنان دنیا صاحب غیرت که نتوانند شوهر را با دیگری ببینند بلکه مرویست که حلاوت مذاق آن زنان بمرتبه‌ایست که اگر یکی از آنها
آب دهن خود را بجهت در یای تلخ دنیا اندازد همگی چون شهد خالص گردد و از رسول علیه السلام مرویست که اگر یکی از آن حوریان
بدنیا درآید تمام روی زمین را خوشبو و معطر سازد و شمس و ماه و آفتاب را زایل کند و منقولست که مؤمنی را چهار زن از زنان
و هزار زن از حور عین بدهند چهار صد از آنها باکره و ششصد دیگر ثیبه و کیفیت مرویست که هر مؤمنی را در خوردن و
آشامیدن و مقاربت قوت صد مرد کرامت کند وَهُمْ فِيهَا و ایشان در آن بهشتها بوده باشند
خَالِدُونَ ۝ جاویدان که هرگز خیال زوال و خروج از مدارج عروج آن مکان معلی شان عیش را بر ایشان تا
نکند و در علل از حضرت صادق علیه السلام منقولست حدیثی بدین مضمون که چون نیت مؤمن بدین منوال است که اگر مخلد در دنیا
باشد ابدا الآباد خدا را اطاعت کند و بر وفق آن نیت خلود در بهشت از برای ایشان مقرر شد و چون حق تعالی منهای مشرکین
عرب را اندک نموده بر تمثیل مثلی چند ضعف و ناتوانی آنچه ایشان باطلا را بؤمنان فهمانید بقوله کمثل العنکبوت
که از غیر خدا پرستش مینمایند مثل عنکبوت که خانه آن بی اعتبار و بی قدر است و در جای دیگر تعبیر ایشان نموده که از وقت یکی
عاجزند و در آیات گذشته بیان حال ایشان نمود باز روشن آتش و کوه و فساد شدن باران و غیرهم یهودان و مشرکان را
اجمعی ناپسندیده آمد میگفتند که این کلام خدا نیست چه شان جلال او سبحانه ارفع از آنست که ذکر مثلی چند در غایت حقارت
در کتاب خود نماید حق تعالی بجهت رد آن مثلها فرموده إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَسْتَحْيِي بروا نمیکند و نفرت
اختیار و بطریق لغت بنی تمیم لا یستحی بحذف احدی الیائین هم بدان معنی است یعنی هیچ مانعی نیست او را أَنْ يَضْرِبَ
از اینکه بیان کند برای شناعت و حقارت اصنامی چند و گمراهی کفره مَثَلًا مَا مثلی از مثلها هر چه خواهد اگر چه بوده باشد
در حقارت و ضعف چون بَعُوضَةً پشه که حقیرتر از عنکبوت و ذباب و کوچکی خلقتا و دلالت بر عظمت و بزرگواری
پروردگار آن میکند چه با آن کوچکی هر آنچه در بزرگترین حیوانات هست دارد چنانچه در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود حق تعالی از آن سبب مثل زده است به پشه که با وجود کوچکی جثه آفریده شده است در آن آنچه آفریده شده است در فیل
با آن عظمت با زیادتی دو عضو دیگر که آن دو بال و شاخ است پس اراده کرده است حق تعالی که آگاه کند ما را از این مثل بؤمنان را
بر لطیف خلقت و عجیب صنعت خود و بدانکه استاد حیا بذات اقدس او سبحانه و تعالی که از لوازم مخلوقست بجهت مشاکله لفظی و
مطابقه جواب با سؤال باشد چه ایشان میگفتند اما یستحیی رب محمد ان یضرب مثلا و بقول جمعی استحیا در اینجا استعاره و ...
... و ذکر این مثل عرفا را نکات چند است اول آنکه تهی دستان و وز بازار قیامت و ضعیف چشمان میدان ملامت
از رحمت بیکران مالک منان ناامید نگردند چه همچنانکه پشه حقیر را و را اعضا و شمایل بر فیل فزونی به کمال زیادتی داده ایشان را نیز

درعالم یعنی بدرجات اقویا و اغنیا خواهد رسانید زیرا که او را نظر بر سابقه لطف ازلیست نه بر قدر عمل چنانچه بیت ضعیف لیرانه بر
کوش قبل وفتاکرا عاجز نموده دستار از دوزکار دستی بر آورده بس حق تعالی قادرست که مظلوم را از ظالم چنین مسلط نا به هر ظالم
از پاداش عمل خود باخبر باشد لموّلفه ظالم از آه کسان زود شود خانه خراب خرمکند حشت که او کشتی جه بیش آنکه عکسا
ظاهر شود که درین درگاه از لطف بیکران تن توی بیکران عزیز عزیز وفریقی ضعیف نالان مظلوبت نظم ضعیف بدرگاه تو
بشود خاک کشته شود وقند عیبناک آنچه معانی بدرت حرص بحر محیط از کوهت فرض کرده عم کفتر کر پیشه ادام کم
کرسناست مشغول شب زنده داریست و چون سیر شد بمیرد بس مرد خردمند مادام که بقدر کفاف از معیشت قانع است از
لذت جنات بر خوردار شود بس نباید که بتحصیل زیاده کند مبادا ان ما ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی طاغی و باغی
کرده که استغنا راست برانکه حق تعالی بیسکر بیک اشیا محقر و کوچک چنانکه بمهمات عظیم و بزرگ میکند چنانچه نمرود را به پشه
عاجز کرد و کشت و قوم یاجوج و ماجوج را که شدید ترین خلقند به غلبه پشه هلاک خواهد نمود و بیغمبر علیه السلام را خود را در غار
از تنیدن تار عنکبوت از دست دشمنان نجات بخشید تا دانسته شود که جمیع ممکنات و مشکلات بحول و قوة او سبحانه حتی
میکرود و اعتماد بر عز او و فنا باید کردن هرچند عظیم باشد و اشیا اگر ضعیف را بنظر نباید سبک شمرد آنکه بداند که حق تعالی
هرچند بزرگ باشد در جنب بزرگواری او سبحانه بمثابه این اشیا کوچک حقیر است بلکه در بسیاری از جاها مثل آنجا
آورده و در جنب تمام مثل زده است به پشه فما فوقها بر آنچه در خوردی و حقارت ما فوق پشه باشد یعنی کوچکتر
از آن زیرا که فوق از الفاظ متضاده و مبالغه در اینجا معنی بیشتراست پس هرچند چیزی کوچکتر باشد دلالت بر قدرت الهی
آن شکلتر است و نیز قول یعنی فوق معنی بزرگتر است که مکس و عنکبوت و غیره باشد و معنوی بنی قراتست آنچه علی بن ابرهیم
از حضرت صادق عم روایت نموده است که حق تعالی این مثل را از برای امیرالمومنین عم بیان کرده است پس پشه علی بن ابی
طالبست و ما فوقها رسول خدا صلعم بدلیل قول او سبحانه که فاما الذین پس آنکه گروهی که آمنوا گرویده اند بخدا و
جمیع ما جاء به النبی فیعلمون پس ادراک بصدق و یقین میدانند انه الحق آنکه این مثل در حق جناب
آیات منزلات در آنست با امیرالمومنین امام بر حق و خلیفه مطلق و منسوب بخلافت است من ربهم از نزد
پروردگار ایشان در روز الست باهنگامی که رسول باذن خدا عهد و میثاق از ایشان گرفت بامارت آنحضرت
واما الذین کفروا و اما گروهی که نگرویدند بحق و پوشانیدند حق او را فیقولون پس میگویند از
روی عناد و لجاج ماذا اراد الله چه چیز اراده نموده است خدا بهذا باین که مثلا از حیثیت
المثل چه آن را در ظاهر کوچک می بینند و در باطن از هر چیز بزرگتر است من حیث القدرت یضل به گمراه میکند باو
این مثل کثیرا بسیاری از اهل نفاق را که فهم ایشان را اسیر نموده پی بمصالح آن نبرند و کوتاهی فهم را سبب
بخود نداده نسبت غلط به پروردگار خود دهند ویهدی به و راه مینماید باین مثل کثیرا بسیاری از
مومنان پاک طینت را که تجلی انوار حق بر مرآت دل ایشان شده صورت حقیقت این مثل بر ضمیر منیر ایشان جلوه گر کرده
راه بمنزلت آن برند و اگر بسبب غواشی ظلمانی که لازمه نفس انسانی است جمال شاهد فهم در پس پرده خفا مانده بر آینه
دل ایشان عکس پذیر نگردد نسبت نقص را بخود داده تعبدا تصدیق نمایند و درین آیه اهل هدایت را اکثر نموده بر خلاف
عادت کرده جا اهل خود را بقلت وصف نموده یا از برای مشاکل بعضل کثیرا یا تنبیه است بر آنکه اندکی از هدایت یافتگان

فی نفس الامر بسیارند چنانچه در حدیث آمده که المومن وحده جماعة و در روایتی دیگر ادات اضلال را اسناد بحق نمودن بجهت آن
از ان ممکن است که یضل به کثیرا مقول قول کفار باشد یعنی آنانکه کافرند میگویند این چگونه مثلی بود که بسیاری را گمراه میسازد
حق تعالی رد قول ایشان فرموده و یهدی به کثیرا یعنی و حال آنکه هدایت می یابند بآن بسیاری چون حق تعالی منع لطف
از ایشان نموده چنانچه قبل ازین گذشت ایشان را بعلت عدم استحقاق خودشان بوادی خذلان گذاشت از فهم آن متحیر و گمراه
گشتند و چون این مثل ذم زده که ملک از لاست گمراهی بسبب آن عارض شود مجازا بجناب باری تعالی نسبت داده شده باشد
و لهذا اشاره نموده بآنکه گمراهی از قبل نفس خودشانست و نزدیک نمود وما یضل به و گمراه نکرداند حق تعالی بدان مثل
کسیان نموده استیفای گمراهی نمیدهد یا حکم بگمراهی نکند یا سبب گمراهی مواخذه نکند الا الفاسقین ۵ مگر نا
فرمانی چند را که از راه خباثت طینت باختیار خود هرگز قول حق نکرده و نمیکنند و اگر این ضرب المثل نبودی نیز گمراه میشدند
الذین آنچنان فاسقانی که ینقضون برهم میشکنند عهد الله پیمان خدا را که در باب توحید خود و رسالت
پیغمبر خود و امامت امیرالمومنین و محبت شیعیان او گرفته است از ایشان در روز الست یاد داده و بنابر روز غدیر و غیر آن
و بقول بعضی عهدیست که موسی و عیسی و سایر پیغمبران از یهود بجهود گرفته بودند در باب پیروی پیغمبر آخر الزمان و محبت خلفا
و اوزده گانه او من بعد میثاقه بعد از محکم ساختن آن بدلایل واضحه و براهین لایحه یا قسمهای مغلظه و
اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم چه قبل از بعثت رسول خدا قسم یاد
نمودند که اگر بیاید بسوی ما پیغمبر آخر الزمان ما بهتر از هر طایفه بروی ایمان بیاوریم و بعد از آنکه آمد هیچ یهود و نصاری ایمان
نیاوردند و بعضی گفته اند که مراد از عهد تکلیف است و میثاق آن عقل و قدرت و اختیار و آلات و ادوانی است که از برای
تکلیف بایشان داده شده است و نقض عهد آنست که آنها را بجاهائی که بنا نهاده شده صرف نموده عبادات تکلیف که بندگی
و تقوی است عمل ننموده اند و یقطعون و جدا میکنند و می برند از خود ما امر الله آنچه را که خدا فرموده است باو
ان یوصل آنکه پیوند کرده شود از رحمها و خویشیها و قطع نمودن آنانکه بر رحم محمد و آل محمد که خویش حق
عظیم تر است از رحم پدر و مادر و برادر و اگر مراد مشرکان عرب اند هیچ قبیله نبود که با رسول خدا جهت خویشی نداشته باشند
قطع خویشی نموده در دفع و رفع آنحضرت کوشیدند و اگر مراد بنی اسرائیل است ایشان نیز با آنحضرت نسبت خویشی داشتند
چه آنحضرت از صلب اسمعیل و ایشان از صلب اسحق اند و بقول بعضی یعنی آنکه مامور شده بودند باینکه وصل کنند رشته طاعت
جمیع پیغمبران با یکدیگر پس قطع نموده آنچه بهم و بند رشته پیروی و پیغمبران را بریدند و آنچه خدا را ببندان یک پیغمبر ببرند
گشتند و علی بن ابرهیم نقل آورده که مراد قطع صله امیرالمومنین و فاطمه ظاهر است در عقب خلافت و خبر و در رضائی از ر
کو اعلی است درین آیه هر کس جدائی افکند میان جمیع پیغمبران و کتابهای آسمانی و ترک نماید حقوق یکی از مومنان را با آن ترک
کند جمعه و جماعت و سایر آنچه را که خیر و مصلحت را مورد بر هست چه آن سبب راه آشنائی و وصول قرب بدرگاه حضرت
مرد را قطع میشود نظم صد هزاران شمع آید در مکان هر یکی باشد بصورت غیر آن فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنور
روی آری بی شکی گر تو صد سیب و صد آبی بشمری صد نماید یک بود چون بفشری همچو آن یک نور خورشید سما صد بود
نسبت بصحن خانها لیک یک باشد همه انوارشان چونکه برگیری تو دیوار از میان و یفسدون و تباه کاری
روزکاری میکنند فی الارض در زمین بفتن و عنف جنگ و منع مردم از ایمان آوردن و مردم را بتخریب و تخریب راه

بجنگ مسلمانان و ابقاء مؤمنان و القاء تسویلات که ضعفاء مسلمانانرا بشک اندازند و تحریف کلمات خدا که علماء ایشان
کنند در بعضا برآورده که اساس هیچ شریعتی بهم نخورد مگر وقتی که علماء ایشان بسبب طلب پیروی هوای نفس خلاف
خدا کردند لمؤلفه اهل تقوی ار شرع دلیل دهند برآینه شرع صیقل دهند علمشان چه شد بازکوی زبان زنجیشان نوال
زده قدم بی کمان چو میلی بجب روایت کنند برآینه زنگار غفلت نهند نشاید دبیشان شدن ابن هم که گرگان راهند
أُولَئِكَ آن گروه متصف باوصاف ناپسندیده هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ ایشانند زیان کاران که نقد عمر را
دین از دست داده و در عوض عذاب الهی و خشم حضرت رسالت پناهی برایشان واقع شده چه منظور ایشان از نقض
عهد و قطع رحم و افساد در زمین آن بود که از هر طرف که خواهند فارغ البال بهره مند گردند و حق تعالی ایشانرا
مهلت نداده پیغمبر خود را قوی و باسط الید نموده لشکرهای گران شد بجنگ ایشان رفته دمار از روزگار ایشان
برآوردند و چون این فعال شنیعه دلیلست بر بی اعتقادی ایشان از بعث و نشور و احوالات برزخ و عزم بنا بر آن از
روی نکوهش برایشان اثبات معاد جسمانی بدلیلی چون آفتاب نورانی نموده گفت كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر
میتوانید شد بِاللَّهِ بخداوندی خدا و قدرت او بخلق کردن شما مرة بعد اولی و کرة عن اخری وَكُنْتُمْ
و حال آنکه بودید شما أَمْوَاتًا مردگانی چند مجرد از روح چون نطفه که از آمیزش اجزای عنصری ریخته بودید
بعد از نقل کردن منی بعد برحمها و در علقه و مضغه بودید فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کرد شما را بالحاق روح در
اتمام چهار ماهگی یا مردگان بودید یعنی بی نام و نشان زنده کرد شما را بآنکه مشهور گردانید آوازه شما را و بقول بعضی
کافران بودید زنده کرد شما را بایمان و جود فاین الجود رسول خدا ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میراند شما را بعد از
استیفاء ایام زندگانی ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس کرت دیگر زنده میگرداند شما را در قبر برای سوال نکیر و منکر ثُمَّ
إِلَيْهِ پس بعد از آنکه دیگر باره در قبر بمیرید بسوی او تُرْجَعُونَ ۝ بر گردانیده خواهید شد در روز نشور
بنفخه صور برای ثواب و عقاب و حساب و کتاب و بقرائت یعقوب تَرْجِعُونَ بفتح تا و کسر جیم یعنی بر میگردید بسوی او
و بازگشت شما در وی بنا و آخرت بوی است در تفسیر امام علیه السلام آورده که حق تعالی بعد از نفخه اولی چهل صباح از زیر عرش
از دریائی که آنرا بحر حیوان میگویند و مملو است از منی مردان آبی چون نطفه میبارد بر زمین پس ملاقات میکند آن آب بر
اجساد بالیه اموات نابره میرویند از زمین و زنده میشوند خزانه بدانکه خدا حق را بعد افاده عزوه است
بجهت آنکه از عدم بوجود آوردن او سبحانه ایشانرا فاصله است چه ما بین عدم و وجود برزخی نباشد اما ما بین حیات
موت اولی و حیات و موت ثانیه هر یک فاصله و برزخی هست بنا بر این آنها را بثم تراخی ادا نمود تا دلالت کند بر آنکه انسانرا
عقبات شتی در پیش است و در آیه اشعاری بصحت معاد هست چه خلق کردن او سبحانه خلایق را مرتبه ثانیه مشکل تر از مرتبه اولی
نخواهد بود که بدون آلتی ایجاد نموده و در مجمع البیان آورده که از جمله نعمتهای خود در مقام امتنان ذکر حیات نمود بجهت
آنکه عمده نعمتها زندگانی است که در آن تحصیل مراتب اخروی توان کرد و مرتبه را نیز از جمله نعمتها شمرد زیرا که موت مؤمنان را
وصل خلاصی است از قید تکلیف و حبس از مکاره و بنا بر آنکه در این آیه مبارکه و دیگر آیات که دو موت و دو حیات ذکر شده
مراد اصل بنای سنور العمل حیات و ممات خلایق است بر وفق عادت پس منافاتی ندارد بآنکه بسبب صاعقه و بلیه مرده باشند
و بدعاء پیغمبر یا امام زنده کرده چه آنها بر سبیل ندرتست و همچنین بعضی از قتلاء ائمه علیهم السلام چون عبد الرحمن بن ملجم

که بیست هزار کس کشته و هر روز هفتاد بار مرده و زنده میکرد و چنانچه در خرایج مرویست و این منافاتی ندارد با آنچه در بعضی تفاسیر ذکر
شده است که فرزندان آدم را دو موت و دو حیاتست اول آنکه قبل از آفرینش آدم معدوم بودند ایشانرا چون حق موجود کرد ابتداء بار
ایشانرا بمیرانید در صلب آدم جای داد باز از ظهر آدم برای اخذ میثاق بیرون آورده و زنده کرده بمیرانید و باز بصلب آدم برد تا هنگامی که
نطفهها را زنده کرده بدنیا فرستاد که در دنیا بمیرانید و در قبر زنده کند که باز در قبر میرانند و در عرصات زنده کردانند و در مرصاد العباد
آورده که انسانرا چهار حالتست و بود تا در معرفت ذات و صفات خداوندی که علت غائی ایجاد او است بکمال خود تواند رسید اول آنکه
عدم الصحوانی که ممکن شایسته که در علم حق موجود اما بوجود خویش خبر نبود تا چون در عالم ارواح او را وجودی حادث و حسی شعور
یافته بحدوث خود و رجوع ما سوی عالم کرده و از آنجا بقدم پروردگار خود راه برده حالت وجود در عالم ارواح که الارواح جنود مجندة
چون ازین نشو عدم با بوستگاه ارواح گذارده بوجود خود و دیگر موجودات شعور یافت تا حیثیت آنکه بعالم اجساد داخل شود شهود
بی واسطه بود مذاق جانش نخست بصفای فضای الست بربکم خطاب رب الارباب شنیده و در کشش مقال قالوا بلی چون عندلیبان خوش
ادا نغمه پردازی کرده حق را بصفات ذاتی شناسد دوم حالت تعلق روح لطیف بقالب کثیف که بندای و نفخت فیه من روحی
ربوبیت حق را بصفات فعلی چون رازقی و رحیمی و غفاری و غیره شناختن بآلات و ادوات و جوارح که در قالب عنصری مرکب با عوارض
گردیده روان و از دست چون بکر نازان معرکه دلبری بکسب معارف و کمال اشتغال نماید و بپای استحقاق بر معارج علم و عمل که
صدر نشین در جنات إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ گردد سوم حالت مفارقت روح از قالب که بفرمان علی الشان کل نفس ذائقة الموت جان
از قید تعلقات جسمانی و آلایش عشوات نفسانی وارسته چون زر مغشوش در بوته الموت کفارة کل ذنب گداخته
احوال بشریت شده زنگ از وی زایل کرده و اگر جوهری در سازد او بافت شود لیاقت مسکن ان الابرار لفی نعیم داشته باشد و اگر
نقد وجودش خلیط محض باشد بنا بر کل شی یرجع الی اصله بدار الغضب و ان الفجار لفی جحیم برکرده چهارم حالت اعاده روح بقالب
بدکر تعمود که کمال انسان و خلافت ملک منان است در جمیع عوالم غیب و شهادت که تعالی آنرو و مرد را کامل و از ثواب نقص
و فنا زائل است و بدون طی این مراتب حصول معارج بدین کمال ظاهر نگردد و القصه چون آنچه مذکور شد دلالت بر معاد میکند و آنکه
بسیار مستبعد بود در نظر منکران حق تعالی که شما را بقدرت خود در خلقت آسمان و زمین و آنچه در آنها است گوش باید که
انکار منکرین این استدلال جهت معاد نمایند و بدانند که برای اسباب معیشت ایشان و نعمت دیگر نعمت بعد از حیات
هُوَ الَّذِي اوست آنچنان خداوندی خَلَقَ لَكُمْ بیافرید از برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است
جَمِيعًا همگی از نباتات و جمادات و حیوانات که از احوال قبض و بسط و تغییر و تبدل هر یک عبرتها گرفته بدانند که تغیرات
و تقلبات آنها دلالت بر حدوث و فنای شما و بقای ذات خدا میکند و همگی آنها را وسیله وصول بر
و نجات از دوزخ بگردانید چه از آنچه بحسب ظاهر و باطن انتفاع میرسانند یاد از نعم بهشت و آنچه بحسب ظاهر ضرر دارد چون
مار و عقرب و سایر سباع و مسمومات یاد از احوال و بلیات دوزخ میدهد قطع نظر از آنکه از وجود مضرت ظاهری و هر یک چندین
هزار منفعت باطنی هست و بعضی از مذهب مالکیه مستدل بدین آیه که وجه مبیح چیزی را حرام نمانده حتی انسانرا که گویند
که در این بسیار و حلال است و جماعتی بر آنند که هر چه در زمین هر کس باشد بر هر کس حلال است و هیچ مالی اختصاص
ندارد و این معنی با بسیاری از نصوص و آیات دیگر معارض است
آنچه در زمین است بر تمام خلایق حلال است آنکه کل آن بر هر یک از خلق حلال باشد ثُمَّ اسْتَوَى پس در مقام از برای

خلقت زمین و آسمان و مرتبت خلق آسمانست بر زمین [illegible] فاصله [illegible] و الارض بعد ذلک دحیها [illegible] خلق زمین بعد
از آسمان شده است یعنی [illegible] بعد از ایجاد و ترکیب اجزاء زمین [illegible] بالاراده [illegible] ثم استوی الی السماء
خلق آسمان [illegible] و شامل قلیل و کثیر و مؤنث [illegible] جمع سماوة [illegible] جمع مؤنث [illegible]
نموده فرمود فسویهن [illegible]
سبع سموات [illegible] هفت آسمان [illegible]
[illegible] وهو
بکل شیء [illegible] علیم [illegible]
[illegible]
[illegible] در ذکر خلقت آدم [illegible]
[illegible]

هزیس [illegible] بعبادت [illegible] زمین [illegible]
از آسمان [illegible] ملائکه [illegible] بنی الجان [illegible]
[illegible]
زمین بجای الجان [illegible] بعبادت مشغول [illegible]
[illegible]
بنی الجان [illegible]
[illegible] خلق آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] طینت آدم را از زمین [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] اسرافیل [illegible] عزرائیل [illegible]
[illegible]
[illegible] طینت آدم [illegible]
[illegible] واذ قال
ربک للملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انی جاعل فی الارض [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible]
احکام الهی [illegible] خلیفه [illegible] فرزندان آدم [illegible]

برخی مراد از خلیفه آدم و اولاد او ینند اما آدم خلیفه خداست باجمعی چون خلایق از راه غشوات بشریت و نهایت بعدی که میان
خلقت ایشان و پروردگار است عاجز اند از ادراک معارف ربانی بلا فاصله پس حق تعالی آدم و باقی پیغمبران و خالیفن آفرید
که بنفس قدسی استفاضه مواهب غایب داشتنا و بجانب غرایب نسبة فیض بوده و بنفس بشری که مناسبت بعالم جسمانیات
تعلق میداشتند و واسطه میان خالق و خلایق باشند و اما بر آنکه آدم خلیفه الله اند زیرا که از روی صورت و معنی هر یک دلالت
بر ذات خدا میکند اما صورت چون انسان مجمع صفات و کمال باری تعالی و مظهر جمال و جلال او و متخلق با خلاق او از
مستحسنات کونی و قابلیت هر یک از مراتب کمال و نقص دارد و وجود او دلیل بر وحدانیت خداست اما بحسب معنی و نقد انتشر
آورده که حق تعالی در آینه دل انسان کامل که خلیفه اوست تجلی میکند و عکس انوار تجلیات از آینه دل او بر عالم فایض میگردد
و بوصول آن فیض باقی میماند و تا این کامل در عالم باقیست از حق تعالی استمداد تجلیات فایضه و رحمت رحمانیت و رحیمیت
که مظاهر ذات و صفات اوست میکند و گفته اند باعتبار آنکه دو جهتین باشد و برا خلیفه الله گویند نظم آدمی چیست برزخی
واقع صورت خلق و حق در و جامع متصل با دقایق جبروت مشتمل بر حقایق ملکوت صورت ملک بد نوشته در وی
سیرت دیو و دد سرشته در وی و در علل الشرایع از حضرت باقر روایت نموده که گفت چون خدا خواست که بیافریند خلقی بدست
قدرت خود بعد از آنکه گذشته بود بر جن و نسناس در زمین هفت هزار سال برداشت حجابهای آسمانها از نظر ملایکه و گرفت
ایشان را که ببینند در زمین جن و نسناس را پس چون که دیدند اعمال قبیحه ایشان را از معاصی و خون ریزش و فساد در زمین
بناحق بجمعی بر ایشان بسیار عظیم و منکر آمد و غضب آلوده شدند از برای خدا و تاسف خوردند بر زمین و مالک اختیار خود
نبودند از غضبی که بر ایشان مستولی شده بود و گفتند ای پروردگار ما توئی غالب قادر و جبار که از پادشاه عظیم الشان
و اینها خلق ذلیل و حقیر تواند که متصرف نعمتهای تو گردیده از عافیت تو بهره میبرند و مرهونند بقبضه اقتدار تو معصیت
تو میکنند و مبادرت بچنین گناهان مینمایند و فساد در ارض کرده اند و تو غضبناکی بر ایشان و انتقام از ایشان
نکشی و حال آنکه میشنوی و میبینی و برما این ابتلا شاق است بجمعی و دشوار است پس حق تعالی با ایشان گفت که من خواهم آفرید
در زمین خلیفه که بوده باشد حجت من در زمین بر خلق من **قالوا** پس گفتند ملایکه از روی تعجب که **أتجعل فیها**
آیا میگذاری در زمین **من یفسد فیها** کسی را که تباهکاری و انواع معصیتها کند در زمین چنانچه فساد کردند
این طایفه جن و نسناس **و یسفک الدماء** و بریزد خونها را بناحق چنانچه ریختند این طایفه [illegible] و حسد
کنند بر یکدیگر و عداوت نمایند و بعضی قرائت نموده اند یسفک الدماء بضم یا و فتح فا بنا بر مجهول و دماء را مرفوع خوانده اند
یعنی ریخته شود خونها و میان ایشان پس بگردان آن خلیفه را از جمله ما بدرستی که ما حسد و عداوت با یکدیگر نمیبریم
و خونریزی بناحق نکنیم **و نحن نسبح** و ما تسبیح و تنزیه تو کرده و منزه و پاک میکنیم از نقایص یاد میکنیم **بحمدک**
تنزیهی مقرون بثنا و ستایش آنکه آواز بر میداریم بکلمه تحمید برای تو **و نقدس لک** و تزکیه میکنیم ترا بابی
نیت بعبادت خود و برای تو **قال** گفت حق تعالی در جواب ایشان که **انی اعلم** بدرستی که من میدانم بعلم ازلی
حضوری ذاتی **ما لا تعلمون** ۵ آنچه را که شما نمیدانید و هرگز بالقوه دانستن آنرا ندارید مگر بالهام من خبر
[illegible] حدیث علل پس حق تعالی فرمود که منظور از آفرینش آنست که [illegible] بیافرینم خلقی عظیمی بید
قدرت خود و بگردانم از ذریه او انبیا و مرسلین و بندگان شایسته و امامان راه نمایان که بگردانم ایشان را خلیفه خود بر خلق [illegible]

زمین کرد الا آنکه خلایق را بسوی طاعت من و باز دارند ایشان را از نافرمانی من و بگردانم ایشان را حجت خود بر ایشان و بشارت و هشدار
دهنده [illegible] و دور کنم نسناس را از زمین خود و پاک کنم آنرا از ایشان و نقل کنم جماعت نافرمان جن را از میان بهترین خلق خود و ساکن کنم
ایشان را در هوا و بیابانهای بی آب و گیاه که دیگر مجاور نباشند در میان خلق من و بگردانم میان جن و اولاد خلق خود حجابی که هرگز از نسل
آدم نافرمانی کند مرا باوجود آنکه بهترین خلق شد [illegible] اهل عصیان و برسانم ایشان را [illegible] پس ملایکه گفتند
[illegible] ما را دانشی نیست مگر آنچه تو ما را آن دانا کرده ای پس حق تعالی آن ملایکه را [illegible] الی عرش خود دور کرد پانصد
سال راه پس ایشان از دور بپناه بعرش آورده بانگشت خود اشاره میفرمودند پس نظر رحمتی کرد حق تعالی بایشان و قرار داد
برای ایشان بیت المعمور را و گفت طواف کنید بآن و واگذارید عرش را که رضای من چنین است پس طواف کردند ببیت المعمور و آن
خانه ایست که [illegible] هر روز هفتاد هزار فرشته و دیگر هرگز ایشان را نوبت نمیرسد پس قرار داد آنرا حق تعالی محل توبه اهل
آسمان باشد و کعبه را محل بازگشت اهل زمین ساخت پس فرمان داد بخلقت آدم و این بود اول تقصیری که ملایکه کردند
[illegible] فرمود که حق تعالی مشتی از آب شیرین برگرفت فرمان بحرکت آن داد تا بسته شد و گفت از تو خلق خواهم کرد پیغمبران و بندگان
شایسته و امامان راه نمایان که بخوانند مردم را بسوی بهشت و پیروان ایشان را تا روز قیامت و کسی را [illegible] آنچه کنم
پس گرفت مشتی دیگر از آب شور تلخ که بحرکت در آمد آن [illegible] پس فرمود که از تو خلق خواهم کرد جباران و برادران شیاطین
و کافران و آنها که بخوانند مردم را بسوی آتش و دوستان ایشان را تا روز قیامت و کسی را نمیرسد که از من سوال کند پس آنحضرت
فرمود که حق تعالی در این مشت آب شرط کرده بدا را که هر کس خواهد بعمل خود مستوجب بهشت گردد [illegible]
پس مخلوط ساخت این هر دو آب را [illegible] از گل شد پس امر کرد ملایکه چهار جهت را که بوزند بر باد شمال
و جنوب و صبا و دبور که بوزانند آنرا و پاره پاره جدا کردند آنرا و جاری ساختند در آن طبعهای چهارگانه سودا و صفرا و خون
و بلغم را پس چون در طبع انسان از جانب باد صبا و بلغم از باد شمال و صفرا از باد جنوب و سودا از باد دبور است پس کامل شد
بدن و لازم نفس انسانی است از طرف سودا محبت زنان و طول امل و حرص و از جانب بلغم خواهش خوردن و آشامیدن و نیکی
کردن و حلم و همواری و از طرف صفرا غضب و سفاهت و شیطنت و تجبر و تمرد و تعجیل در کارها و از طرف خون رغبت بفساد
[illegible] و در روایت دیگر وارد شده است که [illegible] بخدمت حضرت امیرالمؤمنین [illegible] سوال
نمود که چرا آدم را آدم و حوا را حوا نامیدند فرمود که آدم را برای آن آدم نامیدند که از ادیم زمین یعنی روی زمین مخلوق شد
[illegible] حق تعالی جبرئیل را فرستاد و امر کرد او را که از روی زمین چهار طینت بیاورد طینت سفید و سرخ و سیاه و خاکی [illegible]
فرمود که اینها را از زمین هموار و ناهموار و نرم و درشت بیاورد و امر کرد او را که چهار آب بیاورد آب شیرین و آب شور و آب تلخ
و آب گندیده پس امر کرد که آن آبها را در آن خاکها بریزد پس آب شیرین را در حلقش قرار داد و آب شور را در چشمها و آب تلخ
در گوشها و آب گندیده را در بینی [illegible] و حوا را برای این حوا گویند که از حیوان خلق شد یعنی از آدم [illegible] آنحضرت
[illegible] در باب خلق آدم فرمود که پس حق تعالی جمع فرمود [illegible] نرم و درشت و شیرین و شور زمین
خاکی [illegible] تا شده ممزوج با یکدیگر و اجزایش بهم چسبیده بود پس خلق کرد از آن صورتی [illegible] و جوارح
[illegible]
[illegible] روح [illegible]

بند کان مرام

آنها و صاحب فکری که بآن تصرف در امور میکرد و صاحب جوارحی که آنها را خدمت میفرمود و صاحب آلتی چند که باحوال مختلفه آنها را
میکرد اند و صاحب حسّاسی که بآن ذوق میکرد و میان خوش و ناخوش و چشیدنیها و بوییدنیها و رنگها و سایر اجناس و آنرا سمعی کرده
بطینت و خلقت انواع مختلفه و اشیاء مؤتلفه و صفتی چند که با هم دشمنی میکنند و خلطی چند که از هم فرو میپاشند و دوری و حرارت
و برودت و تری و خشکی و دلگیری و شادی **خــزانه** جملگی در باب سؤال ملائکه بین العلما تحقیق بسیار است اما آنچه
در بعضی تفاسیر مذکور است آنکه ملائکه از راه استکشاف و استفهام سؤال کردند که أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا نه از راه
اعتراض و طعن چه ملائکه معصومند و از بن خصلتها بری که بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ شاهد حال ایشانست
و بقول برخی بعد از آنکه حق تعالی گفت خلیفه قرار خواهم داد ملائکه سؤال نمودند که آیا از نسل این خلیفه اولادی خواهد بود
حق تعالی گفت آری و بعضی از ایشان بارتکاب فسوق و معاصی مشغول خواهند بود و بس ملائکه از روی حاجت سؤال نمودند
که آیا مصلحت چیست که خلافت خود را بکسی میدهی که بچنین مردم می پیوندد که افعال ذمیمه ایشان باعث خرابی بنا است حال
آنکه منظور از تعیین خلیفه آبادانی گفت و افعال ما که تسبیح و تقدیس و بی بنیادی از بن فسوق است باصلاح حال بنا اقرب
و بقول بعضی چون شنیدند که حق تعالی آدم را از عناصری که ضد یکدیگراند خلق میکند دانستند که از عنصر مرکب از اجزاء
مختلفه متضاده بجز افعال ضد یکدیگر چیزی سر نزند و متضاده را افعال از او صادر نمیراست لهذا وصف ناصفات
ذمیمه بنی آدم را که فساد در ارض و سفک خون است ذکر کرده در مقابل آن بر سبیل یادآوری نعتهای خدا که نفس ایشان
بری از مطایبست و صفت از صفات حمیده خود را که تسبیح و تقدیس است مذکور ساختند و در تفسیر انوار آورده که ملائکه
دانسته بودند که مدار کار این خلیفه بر سه قوت است که آنها مبادی که تا دم مغلیند آن اول قوت عقلیه است که ادراک معقولات کرده
قوت عقلی و نفس ناطقه گویند دوم قوت شهوی که میل بجذب منافع است از اکل و شرب و نکاح و غیره سیم قوت غضبی میل او
دفع مضار و رغبت بر نفع و تسلط است پس بهر یک از اینها که مشاهده کردند گفتند خدایا وجه حکمت در استخلاف این کس
چیست که بسبب قوت شهوی و غضبی صفات بهیمی و سبعی است فساد و سفک دماء از وی پیدا در شود ایجاد چنین کسی مقتضای
حکمت نیست تا با استخلاف چه رسد و سبب قوت عقلی آنکه ولایت فی هست ما نافله آنچه از آن قوت مسطور است ز طاعت
و معرفت مشغولیم با وجود آنکه از مستلزم آن دو قوت دیگر سالم‌ایم حق تعالی گفت که من میدانم آنچه شما از آن غافلید
از فضیلت هر یک از این دو قوت یعنی که بموجب وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا پاک شوند و بفرمان عقل
در آیند و بصفات سبعیّه آراسته و پیراسته گردند چون شجاعت و عفت و با آنکه بعقل ایند که ترکیب آنها موجب ادراک جزئیات
و اطلاع بر کلیات و استنباط صناعات و استخراج مکاسب معاش و مضار بر منافع است و مقصود از استخلاف ایشان آن
و شما را ازین مجموع چیزی حاصل نیست و بقول بعضی من میدانم جز بر آنکه شما میدانید یعنی میدانم عجبی که در خاطرهای شما
از عظم شان عبادت و بندگی و حقارت که در نفوس بنی آدم خواهد بود بسبب پیشمانی از اعمال قبیحه و در درگاه ما قربتی
قدر و قیمتی است که لهذا خلعت خلافت بر بالای والای آدم دوختم و چراغ علم و معرفت در کنجینه سینه وی افروختم
القصه چون عزرائیل خواست که طینت آدم را بردارد و زمین بجزع آمد و غلا کرد که از هر کجای تو که این خاکرا بردارم باز
بجای خود آنرا بسپارم لهذا مقرر شد که بنی آدم را بعد از موت بزمین سپارند پس عزرائیل یک قبضه خاک از جمیع اجزاء
زمین برداشت و مرویست که آن یک قبضه مقدار چهل ارش خاک بود که آنرا از زمین برداشتند و میان مکه و طایف بجنت

ونقلی اینجا آن بود و در تکملة القصص آورده که آنخاک پاک را در بهشت ریختند حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته را امر کرد که
از جویبار رحیق و سلسبیل و چشمه شادی و تسنیم و زنجبیل آب آورده بدان گل میریختند و اجزاء آنرا بیکدیگر می آمیختند و در جواهر التفسیر
آورده که حضرت عزت جل شانه من لطف بسحاب کرم گل آدم را تخمیر فرمود و چهل صباح که عبارت از چهل هزار سال باشد بصورت فضل و
کرم و الوف علم و حکم آن خاک را میسرشت و تخم معرفت در نهال محبت در آن آب و گل میکشت **نظم** دانه عارفان که بر عشق بید هند
آن تخمها که در گل آدم سرشته‌اند و ابض آورده است که قطره ابری را امر شد که چهل صباح سایه رفق بر سر آن بارد و گل بنابد و در آن
از رشحات سحاب حکمت بر آن خاک ببارد و بعد از آن ابر سی و نه شبانه روز از بحر اندوه و غم و حزن بر آن گل ببارید و یک روز از بحر شادی و کرم بر آن خاک
بارید و از راه شرافت آدم بود که دست قدرت خود چهل هزار سال تخمیر داد و نیکو جوشش بر آن آب و گل کار میکرد چه معلوم که در آنجا
چه تعبیه‌ها بساختند و در آن خاک چه گنجها بنهاد و ثعلبی در عرایس آورده که عبدالله بن سلام از حضرت رسالت کیفیت خلق
آدم را پرسید آنحضرت فرمود که روی و سر او از خاک کعبه آفریده شد و سینه و پشت او را از زمین بیت المقدس و رانهای وی از زمین
یمن و ساقهای او از خاک مصر و قدمین از زمین حجاز و دست راست از خاک مشرق و دست چپ از خاک مغرب خالی از ارض کنعان
عورت از زمین بابل و در تکمله آورده که حکم شد از زمین موصل و سر او از خاک حجاز و پوست بدن او از زمین طایف و اشکال و احوال
و لحم او و امعا از جزایر اسخوانها از کوهها و از ابن عباس منقولست که گفت سر آدم از خاک بیت المقدس و پوشیده روی وی
از خاک پاک بهشت و مشرکان دابره آن از زمین حوض کوثر سرشته شد و گفته‌اند که چون خاک آدم از اراضی مختلفه است لهذا در بنی
نوع وی کیفیت امزجه و السنه و انواع و الوان افتاد که کمال اختلافست و بسند معتبر منقولست که عبدالله بن سلام از حضرت مقدس
نبوی هم پرسید که چرا آدم را آدم نامیدند فرمود برای آنکه از خاک روی زمین خلق شد پرسید که آدم از همه خاکها خلق شد یا از
یک خاک فرمود که اگر از یک خاک خلق میشد مردم یکدیگر را نمیشناختند و همه بر یک صورت میبودند پرسید که ایشانرا در دنیا
مثلی و مانندی هست فرمود که خاک مثل ایشانست که در آن سفید و سبز و سرخ و نیم رنگ و سرخ رنگین و رنگی خاکی که تیره
هست و در آن شیرین و شور و نار و هموار و ناهموار و زمین سخت هست پس باین سبب در میان مردم نرم و درشت و زشت
و زیبا و سفید و زرد و سرخ رنگین و نیم رنگ و سیاه هست و بر نگهای خاک القصه مرجوهری سبع و هر بقعتی بدیع کم
از نقش بندی قلم ابداع بر کارگاه ایداع صورت پذیر بوده همراه در لوح جسد آدم بکار برده نقود معالم عالم غیب و شهود
در ما مانی وجود وی مخزون ساختند و دل او را که مخزن لآلی معرفت و مرات تجلیات بود قابلیت از ملاط بهشت
آورده با آب حیات ابدی مخمر ساختند آنرا عین الحیات ظلمات بدن کردانیدند و خضر محبت را که دلیل راه عشقست
کوشه نشین زوایای آن نمودند و چون صورت تسویه و ترکیب آدم از پس پرده عدم جلوه نمود قابل فواید وجود و
مستعد فیض روح شد منادی تا ادی بود ندای و نفخت فیه من روحی در داده بدین گونه خطاب سرایید **نظم** ای چراغ خلد ازین شکل تو ظلمت پادار
تا شوی نور علی نور و کرم بنشر نار و در بعضی تفاسیر آورده که چون روح را امر شد که ببدن آدم در آید روح از عالم
نور رسید کلبه تن را تنگ و تاریک دید از دخول با آنجا سر پیچید تا سبب از شر چه آدم حق تعالی فرمود که ولکن کراهت
و ادخلی و اخرجی کرها آورده
در جوی آن باکراهت **الوالقمه** وقت رفتن این هم نار که رضا از چه بود وقت برگشتن چرا دشوار بود کیکه بیرون آورده
که کاشانه بدن آدم در ظاهر منظم شد و روح از داخل شد در ظاهر بیرون بود مجلس از وی ز فضا و نقد سپهری
شمع را مانده و انوار تجلی آن با همه جا و روصد وصف مجلس برافروخت تا انجمن آن مسکن از پرتو آن شمع لگن شد

کرد بعد فی الحال شهنشاه روح روان و بجانب آن مسکن سر دوان شد و هر جای که رسید آن قالب سفالی را گوشت و خون میکرد و در نفس
اول مرتبه آب در آن حیات سر و نار بطونات دماغ را تازه و خرم نموده از آنجا بآینه خانه چشم رسید آدم چشم بگشود اول نگاه بر کنگره
عرش افتاده دید که در آنجا نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی مفتاح الجنة بعد از آن بر سمتگاه گوش رسید قوت سمع
پیدا شد چون گفتار روح بشاه راه بینی فتاد فی الفور عطسه کرد و تا از عطسه فارغ شد روح بزبان رسیده بود سلطان زبان را بر سخن
در آورده گفت الحمد لله رب العالمین و چون از این کلمه فارغ شد بیک تیزتک روان بکرسی سینه رسیده بود برخاست و قوت
حق تعالی بجواب [illegible] یرحمک ربک و در حدیث معتبر از امام موسی مرویست که بدین جهت سبقت گرفت بر آدم رحمت
پروردگار [illegible] باعنان [illegible] زلال روح و روان در جدول جسد آدم روان و گلهای زندگانی شکفته در باغ
شد سیصد و شصت و شش رگ بر اطراف قد و [illegible] و هشت قطعه استخوان جریان یافت و بنا بر حرکت سر قوت بهم
نکرد و بیخ [illegible] ریشه جهت عمارت وجود پیدا شد مفاصل [illegible] بحرکت درآمد برخاست و حق تعالی هفتاد هزار
فرشته را امر [illegible] ساخت که سریری آوردند که هفتاد هزار پایه داشت از [illegible] آدم را تاج کرامت و عزت بر سر و خلعت
در بر و آن تخت [illegible] پایه‌های آن را بر دوش گرفتند با احترام تمام بآسمان بردند و چون حق سبحانه و تعالی بمواهب شاهانه
و لطایف پادشاهانه [illegible] کمالات [illegible] ملائکه ظاهر سازد آنحضرت را زیور علم آراست
[illegible] خود [illegible] وعلم آدم و بیاموخت پروردگار
تو یا محمد ابوالبشر را و آدم [illegible] آنحضرت باین نام [illegible] تعبیر آورده که نزول
یعنی [illegible] آنحضرت [illegible] ملائکه [illegible] واقع شده است [illegible] اجزاء ترکیبیه او
[illegible] اولاد او [illegible] اشتقاق [illegible] گندم گون است [illegible] از ادیم الارض خلق شده یعنی [illegible] زمین چنانچه در حدیث
عبدالله بن سلام [illegible] و بعضی آدم بلغت عبرانی خاک را گویند و گویند [illegible] و در زمین ابوالبشر و در بهشت ابو محمد است
[illegible] تعلیم داد حق تعالی با و الاسماء کلها نامهای تمامی کاینات را از علوی و سفلی یعنی نامهای ظروف
و [illegible] و اثاث [illegible] خانه‌های مردم است تا روز قیامت و گویند نام هر چیز را از کوچک و بزرگ بهر زبانی که هر یک از [illegible]
او تا قیامت بدان متکلم باشند و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که اسامی کوهها و دریاها و رودخانه‌ها و نباتات و حیوانات
بود و عیاشی از حضرت صادق روایت نموده است که فرمود اسامی زمینها و کوهها و دره‌ها و رودخانه‌ها را [illegible] پس نظر کرد
آنحضرت بسوی بساطی که در زیر پای وی افتاده بود پس فرمود که این بساط هم از جمله چیزهایی است که خدا آدم را تعلیم داده
و از حضرت سجاد مرویست که رسول خدا فرمود چون حق تعالی انوار ما را [illegible] عرش [illegible] نقل کرد در صلب آدم
[illegible] نور ما از صلب او ساطع است [illegible] اشکال ما را در میان آن نور [illegible] پس گفت ای پروردگار من
این چه نور است فرمود که نور جمعی است که نقل فرموده‌ام [illegible] بقعه‌های عرش خود به پشت تو و از برای ایشان امر
خواهم کرد ملائکه را بسجود تو چون که تو ظرفی هستی مر آن انوار را پس آدم گفت بار خدایا چه شود اگر اشکال آنها را بمن
بنمایی فرمود که نظر کن بسوی [illegible] عرش پس نظر کرد آدم و تابید انوار ما بر عرش از پشت او پس متشکل شد
صورت اشباح ما در عرش چنانچه عکس صورت انسان در آینه روشن پیدا شود اشباح ما را گفت خدایا این چه شکلها است
فرمود که ای آدم اینها اشکال بهترین آفریدگان منند این محمد است و منم حمید محمود [illegible] در افعال خود [illegible] نام از

اونم

او تمامی را نامهای خود و [illegible] و منم علی عظیم اشتقاق کرده‌ام از برای او نامی از نام خود و این فاطمه است و منم فاطر آسمانها و زمینها
[illegible] آنها و منم فاطر [illegible] از برای او اسمی
از نام خود و این حسن و حسین و منم محسن [illegible] اشتقاق کرده‌ام نامهای ایشان را از نام خود ایشانند بهترین آفریدگان من
و گرامی‌ترین کائنات که [illegible] بسبب ایشان [illegible]
[illegible] ای آدم [illegible] ایشان را شفیع خود گردان [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible] آدم [illegible] علم الاسماء [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] اسمای خود [illegible]
[illegible] حقایق مختلفه و طبایع متفاوته و صور متنوعه و خواص [illegible] جمیع موجودات [illegible]
[illegible] ثم عرضهم [illegible]
[illegible] علی الملائکة بر فرشتگان [illegible]
[illegible] فقال پس گفت [illegible] انبئونی
[illegible] باسماء هؤلاء [illegible] ان کنتم [illegible]
صادقین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قالوا [illegible] سبحانک
[illegible] لا علم لنا [illegible] الا ما
علمتنا [illegible]
[illegible] انک انت [illegible] العلیم [illegible] الحکیم
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاسماء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در وظایف بندگی [illegible] عبادت شدند و قدرت و معصیت
و هر صنفی از ایشان متعلق به یک خاصه از نامهای الهی بود و آدم به سبب استجماع طبایع مختلفه و قوای متضاده [illegible] معرفت کامله و [illegible]
شامل گردانید بر ایشان زیادتی [illegible] حق سبحانه و تعالی خواست که فضیلت آدم را بر ملائکه ظاهر سازد
تا منبری بر بالای آسمان هفتم [illegible] فرشتگان را [illegible] آدم را
تا بر منبر برآمد و با او خطاب کرد قَالَ گفت یَا آدَمُ ای ابو البشر [illegible] أَنْبِئْهُمْ
خبر ده این فرشتگان را [illegible] بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای مکنونه و حقایق مخزونه این اشیاء معروضه بر ملائکه
بانامهای ملائکه سموات و ارض فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ پس چون آگاه کرد آدم مر آن فرشتگان را بِأَسْمَائِهِمْ بنامهای
اشخاص و خواص هر یک [illegible] از منافع و مضار ایشان قَالَ گفت حق جل ذکره با ملائکه [illegible] أَلَمْ
أَقُلْ آیا نگفتم [illegible] لَكُمْ شما را ای ملائکه إِنِّي بدرستی که من أَعْلَمُ میدانم [illegible] غَيْبَ
السَّمَاوَاتِ [illegible] وَالْأَرْضِ [illegible]
طبقات زمین وَأَعْلَمُ و میدانم مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا [illegible]
[illegible] وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] فضیلت آدم [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] آدم [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ **حکایت** در بیان احوال ابلیس [illegible] ملائکه [illegible] حق تعالی از آسمان
آمده [illegible]
بآسمان بردند [illegible] ملائکه [illegible] عبادت [illegible] مشغول بندگی حق تعالی

و این دلیلست [illegible] آسمانها و زمین [illegible]

بود تا مدت هفتصد هزار سال بگذشت ملائکه آسمان دوم از کثرت عبادت وی مشتاق لقای او گشتند از درگاه ایزد تعالی مسئلت
نمودند تا او را رخصت کرد و به آسمان دوم رفت و همچنین در آنجا نیز آنقدر عبادت کرد که او را به آسمان سیم بردند تا هفت آسمان
طی کرد و در هر آسمانی او را بنامی خواندند در اول عابد و در دوم زاهد و در سیم [illegible] و در چهارم [illegible] و در پنجم خاشع و در ششم شاکر
و در هفتم مطیع و اهل بهشت او را عزازیل میگفتند یعنی عزیز کرده خدا و ملایک آسمانها [illegible] از کثرت عبادت
او تعجب مینمودند اما از مقتضای طینت خبیثه او غافل بودند **لوامعه** [illegible]
[illegible] در معالم التنزیل آورده که از راه اتمام حجت تمامی آسمانها و زمین را [illegible] ابلیس
[illegible] بودند که در هر جا خواهد عبادت خدا کند و او را خازن بهشت کرده بودند گاهی در زوایای زمین عبادت
میکرد و گاهی بر بسیط آسمانها قندیل طاعت می‌افروخت و زمانی در زیر سرادقات عرش پرستش مینمود آورده
[illegible] در جواهر التفسیر آورده که از حضیض مرکز زمین تا اوج قبه سپهر برین هیچ موضعی نبود که
خدا را در آنجا عبادت نکرده باشد و او را در زیر عرش [illegible] کرامت [illegible] و ملائکه را موعظه مینمود و او را سلطان
ملائکه میگفتند القصه [illegible] ملائکه او را [illegible] اساطین
[illegible] عبادت [illegible] روزی [illegible] در بهشت بگذشت دید که بر حلقه در نوشته شده است که
[illegible] از مقربان درگاه در کار عبادت و بندگی [illegible] قضا [illegible] آخر الامر [illegible]
در آن خدمت [illegible] فرمان [illegible]
عاصی [illegible] ملعون [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] گفت بارخدایا [illegible]
میکرد [illegible] اطاعت فرمان خدا نکنند تا آنکه روزی اسرافیل بلوح محفوظ [illegible] ملائکه
[illegible] استعلام نمودند [illegible] ملاء اعلی [illegible]
عالم بالا [illegible] علاج آن است که [illegible] عزازیل [illegible]
مرتبت [illegible] دعای [illegible]
[illegible] لعنت [illegible] عزازیل آمد [illegible]
[illegible] گفت خداوندا این فرشتگان را [illegible]
[illegible] دعا [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] آدم [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] آدم را بگفت تا [illegible]

بر عداوت او تحریص می‌نمود و جسد آنحضرت بعد از تسویه صورت تا مدت چهل سال بی روح افتاده بود و هر روز شیطان بر آن می‌گذشت
و می‌گفت از برای امری بزرگ خلق شده اما نمی‌خواست که از کیفیت احوال او کماهی مطلع شود روزی از جبرئیل معلوم کرد که اجزاء طینت
او را از کجا برداشته‌اند از آن اماکن مختلف رفت و گوش او از هر ذره خاکی صدای تسبیح و تهلیل شنید با خود گفت این قالب
جمع این اجزاء متفرقه است نهایت کمال از وی پدید آید بعد قالب بشکل کوزه سفال خالی افتاده بود پس انگشتی بدان زد از صدای
آن معلوم نمود که آن قالب میان تهی واقع شده شادی نمود که صورتی که میان تهی باشد زود فریفته لذات خواهد شد آخر الامر
راه دهن آدم داخل جسد شد عالمی دید مشتمل بر جمیع صنایع و بدایع آفاق آسمان و زمین پس هر طرف از جسد که رو نهاد تا بدل
رسید خواست که داخل آن شود شرارهای شور محبت آلهی از دل آدم سر زده بود مانع از دخول او شد از جمعی بسیار مضطرب گردید
و با خود گفت آنچه دیدم از خلقت سهل بود لیکن آنچه هست دولت اگر او بر من مخلوق حظی من راه یابد از اینجا خواهد بود و آن
هست اما بکلید در اینجا مکنون خواهد کرد پس از آنجا خائب و خاسر برگردید و چون از در او رانده شد عداوت آدم جزو ذات
در خاطر مرکوز کرد پس خواست که اراده ملائکه را در فرمان برداری آن امر معلوم کند از ایشان سؤال نمود که شما در چه اراده
هستید گفتند بدانچه مأمور شویم از محض اخلاص فرمان برداریم و گردن تسلیم بطوق طاعت گذاریم پس حق تعالی ملائکه را
اظهار ساخت که فرمان برداری ایشان و نافرمانی که در خود ابلیس پنهان بود ما اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون آنگاه متوجه
بتکلیف سجده آدم معین ساخت چنانچه می‌فرماید **وَإِذْ قُلْنَا** و یاد آور یا محمد آن زمانی را که گفتیم **لِلْمَلَائِكَةِ**
مر فرشتگان زمین و آسمان و خزنه جنان و غیر آنها را **اسْجُدُوا** سجده کنید برای عزت **لِآدَمَ** مر آدم را
بدانکه سجده اظهار بندگی برای معبود بالاستحقاق است و اینمعنی بر مخلوق مناسب نباشد لهذا علما را در باب سجده بآدم دو وجهست اول
چون حق تعالی آدم را بدست قدرت خود آفرید او را بعلم و صنعت خاصه خود سرافراز نمود و مظهر جمیع اسماء حسنی بوده و او را خلیفه
خود کرد و لایق بود که کسی طاعت خلیفه خدا کند طاعت خدا کرده است چنانچه زبان مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ بیان
این معنی گویا است دوم چون ملائکه از روی پرورده کار و عاجز اند و هر کجا اثری از آثار پروردگاری مشاهده نمایند
لازم است که در آن حالت خدا را سجده کنند پس چون تعدیل از نقشهای باری تعالی در صنایع و بدایع آدم که در وجود بعث
نموده بجهت خدا را زیادتی معرفت سجده خدا کردند چه صنعتی از این غریب‌تر نباشد که از مشت خاکی این چنین مخلوق سرفراز
نماید که افضل و اکمل همه ما سوی باشد سیم گویند اسْجُدُوا لِآدَمَ یعنی سجده کنید خدا را برای انتفاع آدم که ثواب سجده خود را بدو
نمایند چه کار ملائکه است که عبادت خدا کنند و ثواب آن را با مؤمنان دهند چنانچه فرموده وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
خالق که در تعلیم علم اسما استاد ایشان بود و بمنزله هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ هدیه ... بعضی از مفسرین
گفته‌اند که سجده خدا کردند و کعبه آدم قبله ایشان بود چنانچه ... و کعبه عادت سجده مکنیم ولا الآدم یعنی الی ...
بر جمعی وجهت وارد است اول آنکه اگر آدم قبله ملائکه و سجده برای خدا بودی شیطان از این سجده سرباز نزدی و معلوم می‌بود که
سجده خدا باعث کسر شأن وی نیست و چنانکه پیوسته بسجده خدا مشغول بود از این سجده منع نداشتی بلکه ابا و امتناع او بجهت
آن بود که می‌دانست که این سجده محض از برای فضیلت است چنانچه گفت أَرَأَيْتَكَ هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ از جمعی ... است و اگر گویند
ممکن است که ابلیس غلط فهمیده باشد گوییم در آن حالت لازم بود که خدا او را خبر کند که تو چنین است تا او بسبب غلط فهمیده
گمراه نشود دوم آنکه از سجده کردن بجانب قبله افضلیت قبله بر سجده کننده ظاهر نشود چنانچه حضرت رسول خدا و ائمه هدی بکعبه

سجده کرده‌اند و حال آنکه ایشان افضل از کعبه‌اند سیم گفته‌اند که سجده بود ملکه تعظیم و تحیت بود برای خلافت آنحضرت چنانچه متعارف
گذشته با پادشاهان بعمل می‌آوردند آورده‌اند که در شرایع سابقه جایز بوده است سجده کردن برای غیر خدا چنانچه برادران یوسف
بر وی سجده کردند و در این شریعت این معنی منسوخ شده و بعضی گفته‌اند که آن سجده را دو طرف بود یکی برای خدا دیگر برای تعظیم حضرت آدم
چنانچه نماز میت را دو طرف است یکی جهت شفاعت و دعا بر میت و یکی جهت ثنا و تحیت خدا باید قولی آنست که ملائکه امتثال امر خدا
کردند و همگی با آدم سجده خدا بجای آوردند و هر یک از این اقوال خالی از تکلفی نیست و اصح آنست که چون گوهر پاک از جوهر وجود با جود
ختام البشر و سلسله جلیله نظم ائمه اثنی عشر در صلب جد ابو البشر در پناه شده بود انوار ایشان تمامی سجده کون و مکان منور گردیده بود
و علت خلق ابنیا در خلق بودند لهذا امر شد که ملائکه بقصد تعظیم انوار مقدسه ایشان سجده کنند تا شرف جلیله ایشان بر ایشان
و همگی ظاهر گردد **فَسَجَدُوا** پس سجده کردند جمیع فرشتگان بطوع و رغبت و اول کسی که در سجده آدم بر همگی ملائک سبقت گرفت
حضرت اسرافیل بود و چون سر از سجده برداشت بجهت فرمان برداری او تمام قرآن بر پیشانی وی نوشته شده بود و بقول بعضی
اول سجده کننده جبرئیل بود لهذا انزال وحی سماوی بر پیغمبران بعهده او مقرر شد و روایت است که فرشتگان پانصد سال در سجده
آدم بودند و هیچکس نماند مگر آنکه شرف سجده آدم را دریافت **إِلَّا إِبْلِيسَ** مگر عزازیل ملعون که بعد از نافرمانی نام او که دال
بر عزت و شرف بود مبدل شد بابلیس و آن مشتق از ابلاس است بمعنی ناامیدی و در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که نام اصلی او
حارث بود چون که از رحمت خدا ناامید شد بسبب نافرمانی او را ابلیس نامیدند و میان علما اختلافی در باب خلقت و جهت بعضی برآنند
که از جمله ملائکه بود و استثنا در اینجا استثنای متصل است و دلیل ایشان آنکه اگر از جمله ملائکه نبودی هر آینه بسبب ترک سجده ملوم
و معاتب نشدی چه امر بسجده مخصوص ملائکه بود و این قول از ابن عباس و عبدالله بن مسعود و قتاده روایت شده است
و شیخ ابوجعفر طوسی نیز بر این رفته و روایتی از حضرت صادق علیه السلام بر این مضمون نقل شده و بنابرین معنی کان من الجن یعنی
و برخی گویند مراد از جن نوعی از ملائکه که در زمین ساکن بودند و ایشان را جن گویند و برخی گفته‌اند که از جمله ملائکه بود لیکن
در زمین با بنی الجان بسر می‌برد و بعضی بر آنند که چنانچه قبل از این مذکور شد اصل او از جن بوده لیکن در میان ملائکه
بعبادت بوده تغلیبا سجده آدم بر او واجب شد و از جمله ملائک در شمار می‌آمد لیکن از جنس ملائک نیست بجهت دلیل اول آنکه ملائکه
از باد مخلوقند و شیطان از آتش دوم آنکه اگر از ملائکه بودی هر آینه نافرمانی نکردی چه از صفات ملائکه است که لَا يَعْصُونَ اللَّهَ
مَا أَمَرَهُمْ سیم از برای ابلیس فرزندان هست که أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ و ملائک را فرزندی نباشد و دیگر احادیث دلالت دارد بآنکه
شیطان با خود لواطه می‌کند و دخل ... بعضی از مردم نیز می‌کند و ملائکه را قوت شهوت و جماع نباشد چهارم قلب ماهیت از جمله
محالات که چگونه ملک از جن می‌تواند شد پس اگر جایز باشد همه انسانی هم تواند که ملک شود و این محالست پنجم حق تعالی ملائکه را
رسل نامیده در قولش جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا و رسول باید که امین وحی باشد پس اگر از شأن این باشد که فاسق یا کافر گردد
هر آینه جایز است که در رسالت نیز خیانت کند بنابرین قول استثنا منفصل خواهد بود و صاحب کشاف را اعتقاد آنکه هر چند
از جمله ملائکه نباشد تغلیبا استثنا متصل است و شیخ مفید رحمه الله و جمهور علماء امامیه بر این‌اند و احادیث بسیار در این باب
نقل شده است و در باب شغل او نیز اختلاف هست بعضی گویند خازن بهشت بود و برخی گفته‌اند که سلطنت آسمان اول
متعلق بوی بود و بقول جمعی تربیت کننده ملایکه ما بین آسمان و زمین بود **أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ** که سرباز زد از سجده
و خود را بزرگتر از آدم شمرد بمقتضای خلقت ناری خود که آتش عروجی که در سرشت او بود و علی بن ابراهیم روایت کرده است از

حضرت صادق ع که استکبار اول معصیتی است که خدا را کردند و فرموده که ابی و استکبر ابلیس این بود که گفت بار خدایا مرا معاف دار از
سجده آدم تا من عبادت کنم ترا عبادتی که نکرده باشد از برای تو هیچ ملک مقربی و هیچ پیغمبر مرسلی پس حق تعالی فرمود که احتیاجی
بعبادت تو ندارم عبادت آنست که موافق فرموده من باشد نه حسب الخواهش تو **وَكَانَ** و بود ابلیس در علم ازلی خدا و بقولی
که کان بمعنی صار است یعنی گردید بسبب نافرمانی **مِنَ الْكَافِرِينَ** ۵ از جمله ناگرویدگان و پنهان کنندگان حق
چه فضیلت آدم را اظهار کردید و دانست که آنحضرت سزاوار این کرامت هست با وجود این از راه حسد خواست که شان او را بکم
شان آورده اند که چون ملائکه سر از سجده برداشتند دیدند که شیطان در مقام کبر و نخوت ایستاده و بسبب ترک سجده صورتش
مسخ و عقد طاعتش فسخ شده دانستند که آن بنده که احوال او در بهشت نوشته شده بود از نافرمانی [illegible] از درگاه
ربانی اوست بشکرانه اینکه طوق لعنت ازلی بر گردن ایشان نیفتاده و لباس آن نکبت و مذلت بر ایشان پوشیده نشده
بار دیگر بسجده در آمدند و در لطایف آورده که یکی از عرفا از ابلیس سوال نمود که چرا با آدم سجده نکردی گفت زیرا که من از وی بهتر بودم
از جمله او مرا ننگ آمد گفت [illegible] ملعون [illegible] نداری [illegible] وسوسه [illegible] تا بکی [illegible] بندگان
بنان و حرام بار [illegible] مشغولی را از سجده کردن بر کسی که خداوند [illegible] بهشت [illegible] و او را خلیفه خود
کرد ابلیس علم اولین و آخرین را بوی تعلیم داده [illegible] در روایت معتبر از رسول خدا ص منقولست که فرموده هر کس آیه سجده
بشنود و از روی اخلاص سجده کند فی الحال شیطان ملعون از وی رمیده گریستن آغاز کند و گوید وای بر من فرزند آدم
بسبب سجده کردن مستوجب بهشت گردید و من بسبب ترک سجده مستحق دوزخ شدم [illegible] روایت نموده اند که چون
حضرت نوح ع در حین طوفان بر کشتی سوار شد ابلیس [illegible] بالای کشتی جای گرفت گفت ای ملعون کشتی جای [illegible]
این هم ناگرویدگان [illegible] بر روی تو در بحر غضب [illegible] طوفان نامتناهی غرق شده [illegible] کشتی [illegible]
دور شو از نحوست تو [illegible] کفت [illegible] مرا چه سبب [illegible] تا فرمان بجای آورده [illegible] آنحضرت
فرمود که [illegible] سجده بر آدم [illegible] ابلیس گفت از خدای خود معلوم کن که اگر توبه کنم توبه من قبول است یا نه آنحضرت
از جناب باری تعالی مسئلت نمود خطاب رسید که [illegible] بر خاک قبر آدم سجده کند ابلیس لعین از استماع این خبر [illegible]
و گفت هیهات هیهات در آن زمان که گلشن آدم سبز و خرم و گلهای زندگانی او شکفته [illegible] بود [illegible] سجده
او فرود نیامدم اکنون که چراغ زندگی او [illegible] اجل خورده و نخل [illegible] منقطع و مرده [illegible]
است [illegible] **خـزانه** در ذکر انوار مقدسه اهل بیت و ابتدای خلقت [illegible] علیهم السلام در تفسیر امام ع
مرویست که چون حق تعالی بیافرید آدم را و تعلیم داد با او همه چیز [illegible] عرض کرد آنها را بر ملائکه و [illegible] محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
[illegible] چند در پشت آدم و روشنی [illegible] نور این پنج کس باطراف آسمان و حجابها و بهشت و کرسی و عرش [illegible] ملائکه را
سجده او [illegible] این بود که او [illegible] ساخته بود برای انوار این چند کس که آفاق را منور داشته [illegible] سجده کردند ملائکه [illegible]
مگر ابلیس سر باز زد از اینکه فروتنی کند بجلال عظمت الهی و اینکه تواضع کند از برای انوار ما اهل بیت رسالت پناهی [illegible]
آنکه همگی ملائکه تواضع کردند و اباء او از روی استکبار و بلندی بود و بسبب ابا و تکبر گردید از جمله کافران آورده اند که
حق تعالی امر کرد ملائکه را تا منبر آدم بر دوش گرفته در هفت آسمان بگردانیدند و عجایبات آنها را [illegible] نمود و در عرض
صد سال [illegible] از مشک بیافرید و آن [illegible] از زر و مرجان داده [illegible] سوار شد و بر آسمانها [illegible]

و بر ملائکه سلام بکو بایشان یعنی که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و جواب شنید که و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله
و حق تعالی بدو گفت که سلام من بر تو و فرزندان صالح تو باد تا روز قیامت و آدم در بهشت [illegible] تنهائی خود [illegible]
تکین بود چون هم جنسی که در صورت و سیرت مثل او باشد ندید وحشتی عظیم بهم رسانیده بود و در روایتی حدیث شریف حضرت
صادق ع منقولست که چون حق تعالی خلق کرد آدم را از خاک امر کرد ملائکه را که از برای او سجده کنند و خواب بر او غالب کرد اند پس
از نو پدید آورد از برای او حوا را خلق نمود و او را در فرجه میان پاهای او ساکن کرد اند از برای اینکه زنان تابع مردان باشند
پس حوا حرکت کرد و از حرکت او آدم بیدار شد و ندا رسید که حوا دور شو از آدم پس چون آدم نظر بحوا افتاد خلق نیکوئی
دید که شبیهست بصورت او اما ماده است پس با حوا سخن گفت و حوا نیز با او بلغت او سخن گفت پس آدم بحوا گفت که تو کیستی
گفت من خلقی ام که خدا مرا آفریده است چنانچه می بینی در این وقت آدم مناجات کرد که پروردگارا کیست این خلق نیکو که قرب
او مونس من گردید و نظر کردن بجمال او [illegible] از وحشت بیرون آورد حق تعالی فرمود که این کنیز منست خواسته [illegible]
که با تو مونس تو باشد و با تو سخن گوید و بهر چه امر نمائی اطاعت کند گفت الهی پروردگارا من و تو را این سبب شکر و حمد لازم
کرده تا زنده باشم پس حق تعالی فرمود که خواستگاری کن او را از من که او کنیز منست و او را از برای دفع شهوت تو آفریده ام و در
آن وقت حق تعالی شهوت مقاربت زنان را در وی قرار داد و پیشتر معرفت امور را با او تعلیم کرده بود پس آدم گفت پروردگارا از
تو خواستگاری میکنم او را پس بچه چیز راضی میشوی فرمود رضای من آنست که معالم دین مرا با او بیاموزی
آدم گفت قبول کردم اگر تو خواهی حق تعالی فرمود که خواستم او را با تو تزویج کردم و بر او بسوی خود بر آدم گفت بحوا که بیا بسوی من
گفت بلکه تو بیا نزد من پس حق تعالی امر کرد آدم را که برخیزد و برود بسوی او پس برخاست و بسوی او رفت و اگر نه این بود پس
هر آینه زنان می بایست بسوی مردان روند و ایشان را خواستگاری کنند برای خود و دور و این بیکو واقع شده است که مهر حضرت
حوا مهر صلوات بود بر محمد و آل محمد و در روایت دیگر آمده است که حسن و جمال را خدا ده سهم کرده نه سهم آن را در حوا
قرار داده و یک سهم دیگر را در تمام خلایق **مؤلفه** حسنش بر شجر جهان ‌ز پرده چون بیرون شود ‌ خورشید از رشک [illegible]
داغ دل گردون شود ‌ یک ره کند گر جلوه ‌ در دیده مر طلعتان ‌ صد همچو لیلی هر زمان ‌ در پیش مجنون شود ‌ و در کتاب النبی
آورده که خدا آفرید آدم را از گل و آفرید حوا را از آدم پس همت اهتمام مردان بر تحصیل آب و گل و اهتمام زنان در تحصیل
مردانست الفقیر بهشت عنبر سرشت را محل سکنی آدم و حوا کردانید چنانچه فرموده است **وَقُلْنَا** و گفتیم از روی شفقت
و کرم که **يَا آدَمُ** ای آدم و زبده و خلاصه آفاق عالم **اسْكُنْ** آرام گیر برفاه حال و فراغ بال بی مشقت و وبال
أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو حوا **الْجَنَّةَ** در بهشت زر نیه خشت که جای راحت و مکان رفاهیت است
و در باب آن بهشت میان مفسرین اختلافست بعضی بر آنند که بهشت دنیا است نه بهشت موعود آخرت چه هر کس به بهشت
آخرت داخل شود احتمال بیرون شدن ندارد و لفظ اسکن دلیل است بر عدم خلود آدم در آنجا زیرا که لفظ اسکن را
در اماکن عاریه اطلاق میکنند و در کافی و علل و تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع مرویست که آن بهشت از بهشتها
دنیا بود که آفتاب و ماه در آن طالع میشوند و اگر از بهشتهای خلد بودی هرگز آدم از آنجا بیرون نیامدی و شیطان
داخل آن نشدی و در باب تعیین آن در زمین نیز خلافست قولی آنکه در میان فارس و کرمان و بقولی در ارض عدن
و قولی آنکه در زمین فلسطین است و در ارشاد ابی الحکم آورده که باغی بود در هندوستان مشتمل بر انواع گل و سنبل

و در نقل و مانند آن واضح اقوال آنکه در حوالی نجف بوده است **وَكُلَا** و بخورید و تصرف نمایید **مِنْهَا رَغَدًا** از
اقسام نعمتهای آن بهشت در نهایت گوارائی و بی مشقتی و عسرتی و محاسبه **حَيْثُ شِئْتُمَا** هر جا که خواهید و هر
نوع که اراده نمایید **وَلَا تَقْرَبَا** و نزدیک مروید و پیرامون مگردید **هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ** این درخت را
و تعرض او مرسانید و ایراد نهی بلفظ قرب که از مقدمات تناول است کمال مبالغه در نهی از تناول او را و اشاره است
بآنکه نزدیکی بهر چیزی باعث میل قلبی بسوی آن میشود و بقول ابن عباس آن درخت گندم بود و لهذا حق تعالی اولاد آدم را نیز در دنیا
مبتلا بآن نموده و مشهور اینست و بقول ابن مسعود درخت انگور بود و همچنانکه آدم فریفته آن شد اکنون اولاد او نیز فریفته
انگور و فریب میخورند و بعضی گفته‌اند درخت کافور گفته‌اند و با بعضی روایتی از امیر المؤمنین هم هست و بر جمیع درختان ... و این
قول ابن جریج و جمعی عناب و جمعی درخت حنظل گفته‌اند و بقول ابن جدعان درختی بود مخصوص ملائکه و آنرا شجرة الخلد مینامیدند
و در عیون از عبد السلام ابن صالح هروی منقولست که گفت سوال کردم از حضرت امام رضا علیه السلام که یا ابن رسول الله خبر ده مرا از درخت
که آدم و حوا از آن خوردند چه درخت بود که مردم را از آن اختلافست بعضی روایت کنند که گندم و بعضی انگور و بعضی گویند شجره
حسد بود پس آنحضرت فرمود که تمام اینها حق است گفتم معنی این وجوه مختلف چیست فرمود که ای ابا صلت بدرستی که درخت بهشت
بار ور میشود با نواع میوه‌ها و بود آنکه درخت گندم و در آن انگور هم بود و میوه‌ها مثل درختهای دنیا نیست بدرستی که چون خدا آدم را کرامت
داشت بسجود ملائکه و دخول در بهشت در خاطر خود گذرانید که آیا خلق کرده باشد خدا بشری افضل از من پس خدا آنرا آشکارا
کرد آنچه در نفس او گذشت پس ندا کرد او را که بلند کن سر خود را و نظر کن بسوی ساق عرش پس بلند کرد آدم سر خود را و نظر
کرد بر ساق عرش پس یافت در آنجا نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجه فاطمه
سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة پس آدم گفت بار خدایا کیستند ایشان حق تعالی گفت اینها
از اولاد تواند و بهترند از تو و از جمیع آفریدگان من اند و اگر ایشان نمیبودند هر آینه ترا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را خلق
نمیکردم پس حذر باش از آنکه نظر کنی بسوی ایشان بچشم حسد با آرزوی منزلت و مرتبه ایشان کنی باز پس شیطان بر او مسلط شد
بیکرد و که شجره منهیه محبت ظاهر و حق بوده است که هر یک از شاخهای آن متحمل نوعی از ثمار بهشت بوده اما محبت باطن در حقیقت
حسد بوده است که حق تعالی نهی کرده آدم را بچشم حسد بعنی غبطه بانوار مقدسه ایشان نگریست و ریاست آنرا نیز خلیفه دیگر
مر آدم و حوا را محال است بعنوان آنجه در تفسیر امام مروی است که آن درخت علم محمد و آل محمد است که حق تعالی اختیار کرده
ایشان را بآن درخت که هیچکس از آن تناول نتواند نمود مگر ایشان با مر خدا و از آن درخت تناول نمودند رسول خدا و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین بعد از طعام دادن بمسکین و یتیم و اسیر بعد از آن هرگز نرسید بایشان گرسنگی و تشنگی و تعب
و ماندگی و آن درختی است که هر کس از آن بخورد باذن خدا الهام میشود باو علم اولین و آخرین بدون تعلم و هر کس بخورد
از آن بدون اذن خدا نا امید شود از مراد خود و نافرمانی کرده باشد خدای خود را و آدم را از آن درخت نهی بلیغ
نمود که اگر بخورید از آن **فَتَكُونَا** پس خواهید بود در آن هنگام **مِنَ الظَّالِمِينَ** از جمله ستمکاران
بر نفس خود بسبب نقصان و نا شایستگی بخود از بهرهای بهشت و در این باب نیز تحقیق کلام نهی بر دو قسم است اول نهی تحریمی
و آن باز داشتن کسیست از فعل حرام یا ترک واجب برای خلاصی او از عذاب و نقمت و مخالفت آن موجب عذاب و وبال
و نکال است دوم نهی تنزیهی و آن باز داشتن شخصی است از فعل مکروهی یا ترک سنتی بجهت زیادتی شان و منزلت و ثواب او و دعا

ابن نهی موجب عقاب و منافی عصمت نیست بلکه موجب انحطاط لست از اقتضاء درجه که منظور بود پس نهی لا تقربا درین مقام بمعنی ثانی است
یعنی اولی و احسن آن است که چنین نباشد و مخصوص فاطمه مرهون است که جمیع پیغمبران از اول عمر تا آخر معصوم و از شوایب ریب و ریا و آلایش
زلل و خطا منزه و دور اند و اجماع علمای شیعه بر این است و تفصیل این بحث در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
پس بنابرین معنی ظالمی که درین آیه نسبت بایشان داده شده است بمعنی لغوی است یعنی گذاردن چیزی در غیر محل خود یا کم کردن
آن یا عدول از ادا و اولی باشد و گاهی نهی از امور مباحه میباشد برای نبایدن انتفاعی از استمتاعات ظاهری که هیچ دخلی با بود
تعذیب نداشته و میتواند بوده که نهی حضرت آدم و حوا از شجره این نوع باشد چه هنگامی که آدم در بهشت بوده هنوز تکلیفی با نفر
نشده بود و بهشت از تکلیف نیست و امور شرعیه از وجوب و ندب و حرام و مکروه فرع تکلیفات است و از اینرو لیکن گویند این
گویا بآدم گفته است که هر چه در بهشت پس شما مباح است لیکن اگر از این نخورید بهتر شما است و اگر بخورید بنقصانی پیشما
خواهد رسید چه باید که از بهشت بیرون رفت و ظلم در اینجا بمعنی نقصان کردن است چنانچه فی قوله الحقیقة ایشان را مجبر کرده است و بقول
بعضی شجره منهیه متعلق بوده و آدم و احبال آنکه خدا او را از آن یکی که اشاره الیه هذه است منع کرده و از همگی آن جنس یا از آن درخت
دیگر از جنس شجره منهیه بوده خورده و مرویست که بعد از طرد شیطان از سجده آدم که از درگاه قرب رانده و از بهشت ممنوع و مردود
مانده بود و آدم هم با زوجه اش در آن محل عیش و نشاط آنکه در آن شد آتش حقد و حسد در کانون سینه پر کینه آن دشمن
دیرینه بیشتر از پیشتر مشتعل و از برای بیرون کردن آدم و حوا از آن محل با صفا بجد و جهد بیشتر مشغول گردید و بیوستها اوقات
مصروف فریب دادن ایشان میداشت و چون که راه در مکین فرصت مکین بود و با عبادات آنکه سابقا خزانه دار بهشت
بود متعلق بود که گاهی در حوالی بهشت گذری کرده استغفار احوال آدم میکرد تا هنگامی که شنید آدم از خوردن شجره ممنوع
شده است فی الحال بهشت حیله بدستش افتاده بنزد مار و طاوس که گاهی از بهشت بیرون می آمدند آمد و از ایشان التماس
دخول بهشت نمود و مار در آن وقت به بهترین صورتی بود از حیوانات بهشت بنا بر آشنایی سابق قبول نموده ابلیس را
در میان خود جا کرده داخل بهشت کردید در حالتی که آدم بر تخت دولت شاد و خرم در پهلوی حوا قرار گرفته حور و غلمان
بخدمت ایستاده و ملائکه بخدمت بر بستر نزهت و حضرت آن عالیمکان و دامن بر کوه درختان آدم و حوا را او الوداع گوید
تختها را بطرف بیرون نهد و آن مار نیز برکرد آن تخت بگردید ناگاه از زبان حضرت آدم بر آمد که چه خوش مکانی است که در آن
خلود بر جهات احوال ما کاش نوشته بودی العود این سخن را شیطان شنید غنیمت شمرده در تفسیر امام مروی است که
از میان دهن مار بانک بر آورده گفت ای آدم نهی نکرده است پروردگار شما شما را از خوردن این درخت مگر از برای آنکه
نخواهید بود بآن که باشید و ملک عالم با مور غیبیه و قادر بر آنچه خدا بآن قدرت دارد یا بوده باشید مخلد در زندگانی و بمیرید
در بهشت جاودانی و قسم یاد کرد بذات الله و صفات العلیا که من از برای شما از جمله نصیحت کنندگانم و در آن حالت شیطان
در میان دو نیش مار مختفی بود و آدم گمان میبرد که مار با او سخن میگوید و نمیدانست که ابلیس با او مخاطب است پس آدم گفت اینها
الخبر این که تو میگوئی از غرور ابلیس ملعون است چگونه پروردگار ما با ما خیانت میکند و چگونه تو بعظمت خدا یاد میکنی
در قسم و حال آنکه او را نسبت میدهی بخیانت و سوء نظر با اکرم الاکرمین است یا چگونه من جرات و میل کنم بسوی آنچه مرا منع
کرده است از آن پروردگار من و بیش مستی کنم بحکم فرمان او و چون ابلیس نا امید شد از آدم و دانست که فریبش نخورد
برگشت و آمد بنزد حوا و خطاب کرد باو بنحوی که حوا پنداشت که مار با او سخن میکند و گفت ای حوا هیچ میدانی که این درختی را

که خدا بر شما حرام کرده بود در حال الحال بر شما حلال کرد از برای آنکه بجد خود امتثال بودارید و اطاعت شما را در نزدیک شدن بآن درخت
و اگر خواهی معلوم کنی که ملایک چندی را موکل کرد بآن درخت و از برای منع حیوانات حربها در دست دارند ترا منع نخواهند کرد اگر
نزدیک بآن شوی پس بدانکه آن شجره حالا بر شما حلال شده است و بشارت باد ترا اگر تو اول چیز از آدم از آن درخت بخوری
مسلط خواهی شد بر او و او را مامور و نهی تو و زیر دست تو خواهد بود پس حوا گفت من این شجره بکنم پس روان شد بجانب آن درخت
پس موکلین بآن درخت اراده کردند که او را بحربه‌های خود دفع کنند حق تعالی وحی کرد بایشان که آنکسی را دفع کنید که عقلی و
تمیزی نداشته باشد اما آنکسی که من او را بعقل و تمیز متمکن ساخته فاعل مختار کرده‌ام او را واگذارید بعقل او که حجت
من او را پس اگر اطاعت کند امر مرا مستحق ثواب من خواهد بود و اگر عصیان ورزد و نافرمانی حکم من کند مستوجب عقاب و جزای من
خواهد شد پس آن ملایکه او را واگذارده متوجه منع او نشدند پس گمان کرد که منع کردن حق تعالی ایشان را از برای حلال کردن
آن درخت بود پس رو بخود کرد که حیه راست گفته است پس از آن درخت خورد و در نفس وی تغییری پدید نیامد پس بآدم
گفت که هیچ میدانی که شجره محرمه بر ما حلال شده است و من از آن خوردم و ملایکه آنرا منع نکردند و تبدیلی در نفس من
بهم نرسید پس لهذا آدم نیز مغرور شد و غلط کرد و از آن درخت خورد چنانچه حق تعالی از این قصه خبر داده است
فَأَزَلَّهُمَا پس بلغزانید پای آدم و حوا را و بقرائت حمزه و فازالهما بالف یعنی زایل و دور کرد ایشان را
الشَّيْطَانُ دیو بد مکر و دیو **عَنْهَا** از جاده طاعت یا از بهشت یا از نعمتهای گوناگون **فَأَخْرَجَهُمَا**
پس بیرون کرد ایشان را که حقیقه اخراج بشیطان مستند است جهت آنکه او سبب اخراج ایشان شد و الا حق تعالی ایشان را بیرون کرد
مِمَّا كَانَا از آنچه بودند ایشان **فِيهِ** مر از آن نعمت ازلی و کرامت لم یزلی و در حواشی آورده که آدم بعد از خوردن
دانه از دانه‌های آن درخت خورد فی الحال تاج کرامت از فرق مبارک ایشان افتاد و حلل و حلی بهشت از بدن ایشان بر بخت برهنه
ماندند بر حال خود و بگریستند و بجانب هر درخت که می‌شتافتند از ایشان دور می‌شد و از هیچ جایی نوایی نیافتند آدم
از خجالت برهنگی هر طرف که گریزان می‌رفت ناگاه خطاب رب الارباب در رسید که ای آدم افرار منا آیا از ما میگریزی گفت
گفت که بل حیاء منک یا ربی **نظم** کجا آدم که بگریزد ز درت پناه آدم حز آستانه لطفت که بر درگاه ندارم اما خجالت و شرمساری
موجب تفرقه و سرگردانی است آخر الامر برگ انجیر خود را بپوشانیدند و فرمان مطاع در رسید که از بهشت بیرون روید آدم
خواهی نخواهی از رو درون بهشت با نهایت حسرت و ندامت روی به بیرون نهاد و چون بدر بهشت رسیدند کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
بر زبان آدم جاری شد جبرئیل گفت ای آدم کلمه بزرگ بر زبان راندی و خدا را بصفت رحمت خواندی زمانی باش شاید که لعمد
صبح صلح از افق غیب طالع شود خطاب آمد که ای جبرئیل بگذار تا برود جبرئیل گفت الهی ترا رحیم خواند امید است شود که بروی رحم
کنی فرمود که مرا رحم که بهشت را از رحمت کردن غم بخشت اما آگرام و زیر روی رحمتکم بر بلکه من رحمت کرده باشم باشد و
روی به بهشت نهد و چندین هزار هزار عاصی باوی باشد بر همگی رحمت کنم تا وسعت رحمت من بر همگی ظاهر گردد و در حدیث
معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که حضرت آدم و حوا چند گاه در بهشت ماندند تا بسبب خطیه ایشان را از بهشت
بیرون کردند فرمود که خدا روح آدم را بعد از زوال روز جمعه دمید پس زن او را از پایین ترین دنده‌های او آفرید پس
ملایکه او را سجده کردند و او را در بهشت ساکن گردانید در همان روز که خلق شده بود پس والله که قرار نگرفت در بهشت مگر
شش ساعت از آن روز تا معصیت خدا کردند و خدا هر دو را بعد از فرو رفتن آفتاب بیرون کرد و شب در بهشت نماندند و

و منقول است در تفسیر ... قرائت عبدالله فوسوس لهما الشیطان عنها ... الشیطان بسبب ...

بیرون از بهشت بودند تا صبح پس عورت ایشان پیدا شد و در آخر حدیث فرمود که چون آدم علیه السلام ... نازل شد یاد بهشت
خدا و پشیمان شد از خواهشی که از آن درخت در وجود ... در خدا بخشیده ... میکشید ... مر خدا
پایی خود در زمین ... که بعضی ... تنهای ایشان ... ایشان پنهان بود و از بیرون پیدا
برای ایشان ... درخت خوردند ... بیرون پیدا شد و در بعضی روایات آمده که چون آدم قبل از خوردن شجره از قبیل ...
پیدا شد ... از آن درخت خورد ... شد چنانچه فرمود **وَقُلْنَا اهْبِطُوا** و گفتیم ما که فرود روید از بهشت بسوی دنیا
... خطاب باکم و حوا و ابلیس و مار و طاوس و هبوط یعنی پایین آمدن از مکان مرتفع به پایین ... که
... معنوی که هبوط از درجه تربیت خواهد بود و بعضی ... گویند که هبوط نقل کرد
از مکانی ... **بَعْضُكُمْ** حق تعالی که بعضی از شما بوده باشند **لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** مر
بعضی ... آدم و اولاد او و ابلیس و اولاد او ... با یکدیگر دشمنند با اولاد آدم است که دشمنند مار را و مار نیز
... ایشان را ... اول عداوتی که شیطان با آدم کرد ... و در حدیث معتبر از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول خدا
... چون حق تعالی آدم و حوا را بر زمین فرستاد بر زمین افتادند و چون ... ابلیس لعین در بین
... که آدم در زمین بودند و گفت ... از آسمان بر زمین افتادند که ... از ایشان بود که
... و ... ایشان ... با او ... و ابلیس ایشان را ... و ... و ... و عده ...
... نزدیک است از نهایت تعجیل گفتار آن ملعون ... که بر زمین افتاد پس ... و ... او و ...
... نزد ... نزد آدم ایستاد ... در جلو ... و ... نزد ... که ...
ایشان ... دشمن ... دشمن ایشان ... و از رسول خدا ... مرویست که فرمود اول
کسی ... اول کسی که ... شیطان بود و چون آدم از ... شیطان او را
... آدم را بر زمین فرستادند ... و چون آدم بر زمین قرار گرفت ... کرد
... بیرون کردن آدم از بهشت بسوی دنیا ...
... که او را ... ظاهر شود که او ... کنم ... و ...
... عبادت ...
... برای رضای خدا ... **نظم** ...
... **نظم** ...
... **نظم** ...
... آدم ...
... عبادت ... آورده اند که آن درختی ... اول
... درختی بود ... و بهشت جای ...
... و ... خلافت و سجود ... ملایکه ... از بهشت ...
... آدم ...

خلق شده او را برای خلافت روی زمین و منشأ بنی و تکلیف شرایع دین برگزیده بودند و اینمعنی بدون خروج از بهشت صورت
پذیر نبود و خروج او نیز مستلزم طریق بهانه بود لهذا او را بیرون کردند تا بجنبش اعمال نیک و زشت اولاد او سرشت خبیث
بدان از طینت طیب نیکان ممتاز گردد و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که رسول خدا فرمود که حضرت موسی ع
سؤال کرد از پروردگار خود که جمع کند میان او و آدم در آسمان پس چون ملاقات کرد آدم را گفت ای آدم تو آنکسی که
خدا بدست قدرت خود ترا آفرید و از روح برگزیده خود در تو دمید و ملائکه را بسجود تو امر فرمود و بهشت خود را برای تو
مباح کرده بود و با تو بیواسطه سخن گفت ترا نهی کرد از یک درخت و تو صبر نکردی بر ترک آن تا آنکه بسبب آن پایین
رفتی بسوی زمین پس نتوانستی که ضبط کنی نفس خود را از آن تا آنکه ابلیس ترا وسوسه نمود پس او را اطاعت کردی پس
تو ما را بیرون کردی از بهشت بنافرمانی خود حضرت آدم گفت مدارا کن با پدر خود ای فرزند در آنچه بسبب رفتی رسید
و را مرا این درخت ای فرزند بدانکه دشمن من از جهت مکر و حیله و فریب آمد بنزد من و سوگند یاد نمود بخدا که در شنودن کلام
من او را ناصح است و بمن گفت ای آدم من بتو امر کنم و الا برای تو عکس کنم گفتم چرا گفت تا ابدیت خواهد کرد از بهشت اگر
داری بسوی کلام کرد در آنجا کراهت و آزار نباشد گفتم چاره این چیست گفت الحکم تو ابد ... هرکس از آن بخورد
هرگز بمیرد و ملکی بیابد که فنا نداشته باشد پس تو و خواهرت و بخورید از آن تا ایمن گردید از آن باشید و بر طبق که خورد
قسم یاد فلظ خورد و من باور نکردم ای موسی آیا دیده که اهل دروغ بخدا بخورد پس اعتماد بر قسم او کردم و از جهت عفو نمودن
مرا جزوه ای فرزند موسی آیا یافتی در آنچه حق تعالی بسوی تو فرستاده است که خطای من نوشته شده بود پیش از آنکه
خلق شوم موسی گفت بلی پیشتر نوشته شده بود بزمان دراز پس حضرت رسول ص سه مرتبه فرمود که حضرت آدم غالب شد
بر حجت موسی و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت آدم را در آسمان دوستی مخصوصی بود از ملائکه چون آدم
از آسمان بزمین آمد آن ملک وحشت بهم رسانید از خدا مرخص شد که بزمین آید آنحضرت را ملاقات کند چون بزمین آمد
و دید که آنحضرت در بیابانی نشسته است چون چشم آدم بوی افتاد دست بر سر گذاشت و نعره زد که همه خلق شنیدند پس آن
ملک گفت ای آدم معصیت پروردگار خود کردی و برخود بار کردی آنچه طاقت آن نداری آیا میدانی که خدا چه گفت بما در
حق تو و ما رد کردیم بر او گفت خدا ملک گفت بما که من خلیفه در زمین قرار میدهم ما گفتیم آیا قرار میدهی در زمین کسی را
که فساد کند و خونها بریزد پس خدا ترا خلق کرده و مقرر کرد در زمین تا باشی که بیتوانست بود که در آسمان باشی پس حضرت سه
مرتبه فرمود که واقعه تسلی داد و مایین سخن آدم را الحسن کلام آنکه ظهر ازلی چنین مست تقریبا ماینه بود که این بکار خانه
بدین نوع در کردش باشد پس اگر کسی گوید که هرگاه چنین بود پس چه حکمت بود در دخول ساکن آدم با اولاد او بهشت مکن
بود که اذاقه اولاد آدم را ابتدا فرستاده جواب گوییم که تا برای العین نعمتهای بهشت را دیده باشند و با شیای آن را امور و تکلیف
بذل جهد نموده مقربند الله بخود را خرج هند تا مراتب و وظایف طاعت و عبادت بکوشند و وعدهای آخرت را
بدانسته و الفقیر بعد از آمدن ایشان بزمین از برای آگاهی باینکه تا عمر مستعار باقیست باید که در زمین قدم مشقت
و عنا بر مسلک سعی و صفا زده بکد یمین و عرق جبین زندگانی کرده تحت و کلفت تکلیف در وهند زیرو
وَلَكُمْ و خواهد بود مر شما و فرزندان شما را **فِي الْأَرْضِ** در زمین که از الغراب بحب آن را راست
مُسْتَقَرٌّ محل سکنی برای تلاش و استعداد امور معاد **وَمَتَاعٌ** و راه برخورداری از حطام عالم دنیوی

و آلام اهل اخروی **إِلَىٰ حِينٍ** ٥ تا زمان بر شدن پیمانه اجل و اوان آخر رسیدن رشته امل که عبارت از مرگست بقول برخی
مراد از مستقر قبرست چه آرامش واقعی در آنجا است و حین بقول علی بن ابرهیم و صاحب کشاف روز قیامت **خزانه**
در اکثر احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه دلالت میکند بر آنکه محل نزول ایشان زمین هند بوده و مشهور میان عامه آنست که آدم بر
کوهی فرود آمد در سرندیب که آنرا نود میگفتند و حوا در کناره دریای که آنرا جده مینامند لیکن احادیث دیگر دلالت میکند که ایشان
در کوه صفا و مروه بودند لهذا کوهی که آدم صفی بر آن آمد آنرا صفا و کوهی که حوا بر آن آمد آنرا مروه گویند چه مرئه زنست و در بعضی روایات
القلوب آورده که محتملست که اول در هند نازل شده باشند و بعد از دخول مکه بر صفا و مروه قرار گرفته باشند در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع مرویست که غضب رسید حق تعالی بر آدم پس حق تعالی بر آدم و ملائکه رد کردند بر خدا در خلق آدم و غضب کرد بر ایشان بکرد
بکردار ایشان راضی شد و فرمود که ملائکه هفت سال طواف کردند دور عرش و دعا و استغفار و سوال میکردند که خدا از ایشان
راضی شود پس راضی شد از ایشان بعد از هفت سال گفت را است که حق مرا خبر ده که از آدم چگونه راضی شد فرمود که چون آدم
بزمین فرود آمد بزمین هند فرود آمد و سوال کرد از پروردگار خود که تا خانه را بیابد امر کرد او را که بیاید بنزد این خانه و هفت شوط
طواف کند و برود بمنی و عرفات و جمیع مناسک حج را بجا آورد پس از هند آمد بمکه و هرجا که قدم مبارک وی واقع شد معموره
گردید و از میان قدم تا دوش صحراها شد که در آنها چیزی نیست پس آمد بنزد خانه کعبه و هفت شوط طواف کرد و جمیع مناسک را
ادا نمود پس خدا قبول توبه او نمود و او را آمرزید پس طواف آدم هفت شوط شد چنانکه ملائکه دور عرش هفت سال طواف
کردند تا آخر الحدیث پس حضرت صادق ع گفت که بعد از هفت آن شخص از نزد من بیرون رفت فرمود که آن جبرئیل بود آمد
بود که معالم دین شما را بشما تعلیم نماید و در حدیث معتبر دیگر از حضرت صادق ع منقولست که چون خدا حضرت آدم را بزمین
فرستاد بیست و یک درخت از بهشت با او فرستاد چهل درخت از میوههائی که اندرون و بیرون هر دو را میخورند و چهل از آنها
بود که اندرونش را میتوان خورد و بیرونش را میبایست انداخت و بعضی را خوردن بزمین آورد که در آن تخم هر چیزی بود و
معتبر روایت کرده است که ابی نصر از حضرت امام رضا ع سوال کرد که چگونه بوی خوش پس آنحضرت بعد از بکمالات چند فرمود
که حوا کیسوهای خود را از برگ درختان بهشت خوشبو کرده بود پس چون بزمین آمد بعد از آنکه بمعصیت مبتلا شده بود و حیض دیده
مامور شد که غسل کند چون گیسوهای خود را گشود حق تعالی بادی فرستاد که آن برگهای بهشت را متفرق ساخت و بهر جا که فتاد
مجرات رسانید و در روایتی دیگر بعد از خوردن گندم و بیرون آمدن جامهها و کشف عورت ایشان برگ از برگهای بهشت بر
عورت خود و ابدان پوشانیدند چون بزمین آمدند بوی خوش آن برگ در هند بگیاهها چسبید لهذا بوی خوش در هند بهم
رسید و باد جنوب بر آن باد و ریاح بوی آنرا بمغرب رسانید و چون باد با ایستاد بر درختان و گیاهها چسبید و اول حیوانی
که از آن خورد آهوی مشک بود پس مشک در ناف آهو بهم رسید زیرا که بوی آن گیاه در بدنش و در رگهایش جاری شد تا آنکه در ناف
جمع شد و از امام محمد باقر ع مرویست که آدم هزار بار بزیارت خانه خدا آمده متعمد برای حج و سیصد برای عمره و از حضرت
صادق ع منقولست که فرمود یا تمام در کتاب امیر المؤمنین ع که چون آدم و زوجه اش بزمین آمدند پاهای آدم بکوه صفا بود و حوا بر
فراز آسمان و بدر شکایت کرد بخدا از آنچه میدید با او از گرمی آفتاب خدا وحی کرد بسوی جبرئیل که او را افشاری ده
که طولش هشتاد ذرع شود و حوا را افشاری ده که طولش پنج ذرع کن و از آنحضرت منقولست که چون حق تعالی آدم را
بزمین فرستاد امر کرد او را بشخم کردن و زراعت و از درختان بهشت درخت خرما و انگور و زیتون و انار را از برای او فرستاد

و چهل درخت را بها کردند و بعضی
حیا شد خوردند و اندرونش را
انداختند

اینها را در زمین غرس نمود برای فرزندان خود و از میوهای آنها خورد پس شیطان گفت ای آدم این درختها چیست که ما بخشیده و بزمین
نمی شناختیم رخصت ده که چیزی از اینها بخورم آدم ابا نمود و بعد از آنکه آدم سیر شده بود بنزد حوا آمد و هرچند ابرام کرد حوا گفت
اینها بسوی بهشت است سزاوار نیست که تو بخوری گفت الحکم در کف من بیفشر حوا ابا کرد گفت بگذار که انگور بکنم و نخورم پس
خوشهٔ انگور را به دهن برد و مکید اما نخورد و حوا از دهنش بیرون کشید پس حق تعالی وحی فرستاد با آدم که انگور را دشمن
من و تو ابلیس مکیده و حرام شد بر تو از عصیر آن هر چه شراب کرده و اگر بخورد جمیع انگورها و آنچه از آن بهم رسد حرام شد
و همچنین فریب داد حوا را و خوشهٔ خرما را ابلیس مکید و انگور و خرما خوشبوتر از مشک و شیرین‌تر از عسل بوده‌اند و از آنحضرت
منقولست که حق تعالی وقتی که از برای آدم فرستاد او کشت و چون انگور داد شیطان آمد و گفت این از منست آدم گفت
ای ملعون دروغ میگوئی پس راضی شدند بحکومت روح القدس پس روح القدس بعد از تحریر دعوی طرفین آتشی انداخت
بسوی آن درختها پس آتش در شاخها و آنها مشتعل شد که آدم و شیطان گمان کردند که آنها سوخت چون آتش ساکن
شد دو ثلث آن سوخته بود روح القدس گفت که آنچه سوخت مال شیطانست و ثلثی که ماند از آن آدم است و از حضرت امام
منقولست که در روز جمعه پنجم ماه ذی القعده رحمت خدا پهن شد و زمین کشیده و هموار شد و کعبه در آن روز نصب شد
و آدم در آن روز بزمین آمد و از رسول خدا منقولست که روز جمعه آدم بزمین آمد القصه آدم برای ضرورت بعمل مشغول شد
لیکن از مفارقت بهشت و تاسف از زلتها و ندامت خود [illegible] قریب گریه و زاری و بیقراری میکرد چنانچه
که هرگاه یاد بهشت میکرد مدهوش میشد و تا مدت سیصد سال از مفارقت بهشت گریه کرد و در روایت آمده است
که آنقدر گریه کرده بود که در دو طرف روی مبارکش دو جوی بهم رسیده بود و در تهذیب منقولست دویست سال
میگریست و بعد از آنکه تا چهل سال گریه کرد [illegible] و آخر الامر بیخود رفت
در نزد خانه کعبه سه روز و سه شب و بروایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق چهل روز [illegible] تضرع و گریه کرد
تا آنکه ملائکه و جبرئیل بخروش آمده گفتند بارخدایا بحال این دو غریب بیچاره رحم کن پس حق سبحانه بجبرئیل گفت
که اگر صد هزار سال گریه کنند مادام که دوستان و عزیزان مرا که محمد و آل طیبین طاهرین او باشند از روی من شفیع
ایشان را نیاورند [illegible] فَتَلَقَّى آدَمُ پس قبول و فهم کرد و فرا گرفت آدم با حوا مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار خود
كَلِمَاتٍ یعنی چند کلمات که با فیض و برکت بود و بقرائت ابن کثیر که آدم بنصب میم و کلمات بضم تا خوانده یعنی که فرا
رسید آدم را و آمد بوی از پروردگارش سخنان چند با عظمت و جهت در آن کلمات بحسب تاویل احادیث مختلفه
بسند صحیح از امام محمد باقر مرویست که کلماتی که آدم بآنها تکلم کرد و توبه‌اش قبول شد این کلمات بود اَللّٰهُمَّ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اِنِّي عَمِلْتُ سُوءً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اِنِّي عَمِلْتُ سُوءً وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي اِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و در حدیث دیگر منقولست
که چون از خواب بیدار شوی بگو این کلمات را که حضرت آدم تلقی نموده از پروردگارش و کلمات اینست سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ
الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبَكَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ و بقول قتاده و سعید بن جبیر و عکرمه کلمات اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِينَ و در حدیث صحیح از حضرت صادق مرویست که آدم گفت پروردگارا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

سوگند

سوگند میدهم بتو که توبه مرا قبول کن حق تعالی باو وحی کرد که ای آدم محمد را چه میشناسی گفت چون مرا خلق کردی سر بالا کردم دیدم پس
که در عرش نوشته بود محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حق تعالی عرضه کرد بر حضرت آدم
ذریت او را در میثاق پس رسول خدا بر او گذشت و تکیه نموده بود بر علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه از عقب ایشان می آمد
و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از عقب او می آمدند حق تعالی فرمود ای آدم زینهار نظر حسد بسوی
ایشان مکن که ترا از جوار خود فرو میفرستم پس چون خدا او را در بهشت ساکن گردانید مثل شد برای او محمد و علی و فاطمه
و حسین صلوات الله علیهم پس نظر کرد بایشان بحسد پس عرضه شد بر او ولایت ایشان پس [illegible] پس
بهشت برگهای خود را بر او ریخت پس چون توبه کرد بسوی خدا از حسد و اقرار کامل بولایت ایشان نمود و دعا کرد بحق محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین او را آمرزید و اینهاست آن کلمات که تلقی نمود از پروردگار خود فَتَابَ عَلَيْهِ
پس بازگشت کرد و بخشایش و مهربانی کرد بآدم و زوجه او به پذیرفتن و قبول کردن توبه ایشان از برای این کلمات با برکات
اِنَّهُ بدرستی که او هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه دهنده بندگان و متفضل باحسان بسبب توبه ایشان
الرَّحِيمُ مهربان بر کسانی که بازگشت کنندگانند [illegible] بعد از لفظ تواب اشعارست بآنکه قبول کردن توبه بر سبیل
ترحم است نه بر سبیل وجوب آورده‌اند که حق تعالی هبوط آدم را سبب ترفیع او نمود و دوری او را از بهشت موجب زیادتی قرب بجناب
قدس او [illegible] بعضی از عرفا گفته‌اند که توبه آدم بسبب حیرت قبول یافت [illegible] بعد از وقوع خطیئه
سیصد سال سر بالا نکرد و بآسمان ننگریست [illegible] و در آن مدت که از چشم [illegible] او چشمها [illegible]
جاری شد و مرغان هوا از آن [illegible] آخر الامر [illegible] آبیاری [illegible]
[illegible]
نظم: چنانکه [illegible] که گفت
و در تفسیر امام منقولست که چون لغزش [illegible] آدم [illegible] گفت ای پروردگار من توبه و معذرت مرا قبول
کن و مرا بمرتبه [illegible] که داشتم [illegible] آن آشکارا شد [illegible]
و سایر بندگان من حق تعالی گفت ای آدم آیا بخاطر داری که ترا امر کرده بودم که مرا بحق محمد و آل محمد [illegible] در شدتهای خود یاد کنی
و نوازل که بر تو وارد شود آدم گفت بارخدایا بلی حق تعالی فرمود پس بخوان مرا بحق ایشان خصوصاً [illegible] ایشان
تا اجابت کنم [illegible] آدم گفت بارخدایا آیا قرب و مرتبه ایشان نزد تو بجای رسیده
که بسبب توسل بایشان توبه مرا قبول کنی و گناه مرا بیامرزی و حال آنکه من آنکسی هستم که ملائکه را بسجده من امر کردی و بهشت
را مسکن من ساختی و ملائکه را بخدمت من باز داشتی حق تعالی فرمود که آنچه کردم با تو برای آن بود که
تو ظرفی بودی برای آن انوار مقدسه و اگر پیش از خطای خود مرا بحق ایشان میخواندی ترا معصوم نگاه میداشتم از آن خطا
[illegible] پس آدم گفت اَللّٰهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ
وَالطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمْ لَمَّا تَفَضَّلْتَ بِقَبُولِ تَوْبَتِي وَغُفْرَانِ زَلَّتِي وَاِعَادَتِي مِنْ كَرَامَاتِكَ اِلَى مَرْتَبَتِي پس حق تعالی گفت
قبول کردم و اقبال کردم برضای خود بسوی تو و برگشتم آلا و نعمای خود را بسوی تو و برگردانیدم ترا بمرتبه که داشتی از کرامات
من [illegible] خدا فرموده است فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ
هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ قُلْنَا اهْبِطُوا گفتیم بآدم و حوا و شیطان و مار و طاوس [illegible] فرود آئید مِنْهَا از بهشت

جمیعا بهیئت اجتماعی با یکدیگر بدون تقدم و تاخر بعضی بر بعضی و رفتوجات آورده که هبوط آدم و حوا برای کرامت بود و هبوط ابلیس برای عقوبت چه منظور از هبوط آدم خلافت روی زمین و هبوط حوا برای موافقت آدم و توالد و تناسل او بود و این هر دو کرامت است اما هبوط ابلیس برای اغوای مردم بود و آن عقوبتست و تکرار هبوط یا از برای تاکید یا اشاره باختلاف حالین است چه اهباط در آیه سابقه از برای وقوع عداوت میان بنی آدم و شیطان است و اهباط ثانی در اینجا برای وقوع تکلیف است و بقول بعضی اهباط اول از بهشت است بسوی آسمان دنیا و اهباط ثانی از آسمان دنیا است بزمین فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما منی هدی از نزد من نشانی و دلیلی راه نماینده یعنی انزال الکتب یا ارسال رسل یا اثبات هدایت بلفظ شک و حال آنکه هدایت بدون شکی وارد و بیاید تنبیه است بر آنکه رسیدن هدایت فی نفس الامر محتمل و عقلا غیر واجبست بر خدا در بحر الحقایق آورده که درج آیه اشارت لازم البشارت است مر آدم را که اگر چه از بهشت بیرون افتادی لیکن بوسیله الهام و الطاف ما بتو خواهد رسید و تو و ذریت تو نیز برکت انبیا و اوصیا بمقام سابق خواهید شد فمن تبع پس هر کس پیروی کند هدای راهنمائی مرا مراد از هدایت ثانی آنحضرتست که بمقتضای فضل و تبلیغ رسل بوده باشد بر خلاف هدایت اول که آن افضل است از جمیع ملل اگر چه ذکر کرده فلا خوف پس هیچ ترسی و مکروهی نیست علیهم بر ایشان و لا هم و نه هرگز ایشان یحزنون ۵ اندوهناک شوند و الذین و کسانی که کفروا بپوشیدند نعمت هدای من بر ایشان ظاهر کرده باشد و کذبوا و دروغ پنداشتند و نسبت کذب دهند بایاتنا بادله قاطعه و حجج مفصله و هدایت ما که بارسال رسل و انزال الکتب بر ایشان رسید اولئک آن گروه اصحاب النار اهل دوزخ و ملازم آتش اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون ۳۵ جاوید باشند که ایشان را از خلود ممکن نیست و امیدی خلاصی در آن نباشد و ذکر آن از برای زیادتی هول ایشان است تا توجه کفر و تکذیب نشوند این جمله ... آنحضرت که آدم فرمود خبر و ذکر بعضی احوالات آدم بعد از هبوط ... از حضرت باقر ... که مکث آدم و حوا تا از بهشت بیرون آمدند هفت ساعت بود از ساعتهای ایام دنیا تا خوردند از درخت ... پس آدم گفت پروردگارا ... که خلق کنی این گناه و هر چه بر من واقع خواهد شد مقدر کرده بودی ... مقدر نکرده بودی و شقاوت من بر من غالب شد حق تعالی فرمود که ای آدم آفریدم و تعلیم کردم ترا و در بهشت ساکن کردم و بقوت و جوارح من بتو داده بودم قدرت یافتی بر معصیت من ... پنهان نشودی و علم من احاطه ... گفت پروردگارا ... حق تعالی فرمود که ترا آفریدم و صورت ترا درست کردم و ملائکه را امر بسجده تو کردم و نام ترا در آسمانهای خود بلند کردم و ابتدا کردم بکرامت تو و ترا در بهشت خود ساکن کردانیدم ... من از تو ... آدم گفت پروردگارا ... از من حق تعالی فرمود ای آدم منم خداوند کریم خلق کردم ... رحمت خود را پیش از غضب ... و مقدم داشتم گرامی داشتن ... ای آدم آیا نهی کردم ترا از آن درخت و نگفتم که شیطان دشمن تو و زوجه تو است ... و نگفتم ... از آن درخت ... ستمکاران بر نفس خود ... ظالم بر نفس خود آدم گفت بلی ای پروردگار ... ستم کردیم بر نفس خود ... رحم نکنی از زیانکاران.

تعمیم حال نصب جمیعا بر حالت ای حال کونکم مجتمعین ح

ردکار

عالم بود پس چون اقرار کردند برای پروردگار خود بگناه خود و اعتراف کردند ... استدراک کرد ایشان را رحمت پروردگار رحمن رحیم و توبه ایشان را قبول کرد و گفت ای آدم پایین رو تو و جفت تو بسوی زمین اگر اصلاح کار خود کنید باصلاح آورم شما را و اگر برای من کار کنید شما را قوت دهم و اگر خود را در معرض خشنودی من در آورید مسارعت نمایم بخوشنودی شما و اگر از من خائف باشید شما را ایمن گردانم از غضب خود پس آدم و حوا گریستند و گفتند پروردگارا پس یاری کن ما را بر اصلاح آوردن ... بانچه ترا از ما خشنود کند حق تعالی فرمود هرگاه بدی کنید توبه کنید ... و مهربان آدم گفت پروردگارا بفرست ما را پایین بر رحمت خود بسوی محبوب ترین بقعها ... پس خدا وحی نمود بجبرئیل که ایشان را پایین بر بسوی شهر با برکت مکه پس جبرئیل ایشان را آورد و آدم را بر صفا گذاشت و حوا را بر مروه ... بر ایستادند و سر بر آسمان کردند صدای گریه بلند کردند ... که من از شما راضی شدم ... ملائکه ... آدم و حوا ... رحمن رحیم ... شکایت کردند بسوی ... از خیمهای بهشت ... آدم و حوا ... آوردند ... ارکان کعبه ... جبرئیل ... کوههای مکه ... بهشت ... حرم ... مسجد الحرام بود ... بهشت ... آدم و حوا ... ارکان خانه ... طواف میکردند و ارکان کعبه ... بیت المعمور ... احوال آدم و حوا ... از حضرت باقر روایت کرده است ... آدم ... نعمتهای عظیمه ... آدم ... اهل کتاب ... یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب ... اذکروا یاد آورید ... نعمتی التی نعمتهای ... انعمت علیکم انعام کردم ...

جماعت سابقين و ادراك ملاقات زمان حضرت خاتم النبيين كه او را در شهر شما مبعوث كردانيدم آثار و علامات وى را بر شما پوشيده
نداشتم يا بر پدران شما از پيغمبرى حضرت موسى و انزال توريه و نجات از دست فرعون و غرق فرعون و عونه كارى با ايشان در رهگذرها و فرود آوردن
من و سلوى و بخشيدن شما از پرستيدن گوساله انعام كردم بر پدران شما معرفتها احوال محمد مصطفى و على مرتضى و آل طيبين ايشان
كه با آرزوى پيروى آنحضرت شوايبها ظاهر كرديد **وَأَوْفُوا** و وفا كنيد **بِعَهْدِي** به پيمان من كه در روز الست بوحدانيت
خود و نبوت محمد و ولايت امير المؤمنين از شما گرفتم و گويند عهد بيعت كه پيغمبران بنى اسرائيل گرفته بودند از بعد ايشان ذكر
بودند ايشان را كه بر سانيد دست بدست با ولاد خود كه ايمان آوريد بمحمد عربى قريشى هاشمى مؤيد بآيات و معجزات كه يكى از
آيات او على بن ابى طالب رفيق شفيق و شفيق حقيق دست و عقل او از عقل وى و علم او علم وى و حلم او حلم وى و دين او
مؤيد بشمشير ويست والله اعلم و در فصل نهم از سفر اول و فصل يازدهم و بيستم از سفر خامس توريه و فصل پنجم از كتاب شعيا
نبى مذكور است ملخص كلام آنچه مذكور شد وفا كنيد **أُوفِ** تا من نيز وفا كنم **بِعَهْدِكُمْ** به پيمان شما
يعنى جزاى وفادارى عهد و پيمان شما بدهم و چندان جزاى وفادار ان يكى از براى تصديق حضرت موسى و آثار پيغمبر
آخر الزمان و يكى براى متابعت محمد مصطفى و گفته اند كه وفاء طرفين را مراتب شتى است اول مراتب وفا از ما اقرار
بشهادتين است و از خدا باز داد آن حفظ اموال و خون و عرض است از تعب اسير و منتهاى مراتب وفا از قبل ما فرو رفتن
در بحر معرفت بحدى كه خود را فراموش كنيم تا ديگرى كه غير خدا است چه رسد و از خدا است بازداد آن يعنى فوز و فلاح بالبقاء
دائم و بقراى اوفت بتشديد فا افاده تكثير و مبالغه كند و على بن ابراهيم از ابى عبد الله عليه السلام روايت كرده است كه شخصى
با آنحضرت گفت دعاى تو كردم بدرستى خدا گفته است بخوانيد مرا تا من مستجاب كنم دعاى شما را و حال آنكه ما ميخوانيم
و مستجاب نميشود براى ما فرمود از براى آنكه شما وفا بعهد خود نميكنيد بدرستى كه خدا فرموده است اوفوا بعهدى اوف
بعهدكم والله اگر شما وفا كنيد از براى خدا هر آينه او وفا كند براى شما **وَإِيَّايَ** و از من نه از غير من **فَارْهَبُونِ**
بترسيد در شكست عهود و نقض پيمان و در بعض آيه دلالتى بر وجود شكر نعمت هست بر آنكه چون نعمت اعظم جميع معاصى
و بر آنكه مؤمن را سزاوار است كه نترسد از غير خدا و ايضا دلالت تمام دارد بر ثبوت اختيار در افعال بندگان چه اگر
چنين نباشد تجهيع نخواهد بود و در تفسير عياشى از حضرت صادق روايت شده است كه پرسيدند از آنحضرت از معنى
اين آيه فرمود كه وفا كنيد بولايت على عليه السلام فرضا از جانب خدا تا من وفا كنم براى شما بهشت را و چون وفا بعهد مجملا
ذكر شد اكنون بر سبيل تفصيل بيان آن را كرده اشعار ميكند كه وفاى بعهد كدام است **وَآمِنُوا** بگرويد اى بنى
اسرائيل اگر چه مورد خطاب خاص است اما متعلق آن عام و شامل جميع خلايق است **بِمَا أَنْزَلْتُ** بآنچه فرو فرستادم
از تنزيلات فرقانى و آيات قرآنى بر پيغمبر بر گزيده خود محمد **مُصَدِّقًا** در حالتى كه تصديق كننده و موافق است
لِمَا مَعَكُمْ مر آنچه را كه با شما است از توريه و انجيل و زبور و ساير صحف منزله در اوامر مستحسنه و نواهى مستكره
و الزام خلايق بوظايف طاعات و آثار قصص و علامات مگر بعضى از مسايل جزويه كه بمقتضاى زمان و وقت مصالح
مرهونات منسوخ است **وَلَا تَكُونُوا** و مباشيد **أَوَّلَ كَافِرٍ** اول گروه ناگرونده **بِهِ**
بقرآن يا بمحمد كنايه از آنست كه شايسته نيست كه شما بوده باشيد اول گروهى اينكه آورده ايد احوال آنحضرت را
يا بمحمد در كتب سماويه خوانده و در عهد آنحضرت با او در يك شهر مكنى با اطلاع از احوال آنحضرت دارند و آگاهى حقيقت

امر كردن بوفاء عهد

نبوت و بر شما ظاهر است پس انكار شما باعث تكذيب شما است مراين پيغمبران ديگر قبل از من بشارت باينكه آنحضرت داده اند پس
نبوت و بر شما ظاهر است پس انكار شما باعث تكذيب شما است يعنى نبايد اى گروه سر تيز مثل
كه شما اول در عصر كافر شده باشيد لهذا اول كافر نيست بكفر اين زمان و بقول جمعى قبيل است يعنى نبايد اى گروه
مشركين مكه كه ايشان اول كافر شدند مانند و در تفسير امام آورده كه اين جماعت يهود مدينه اند كه انكار كردند نبوت محمد را و نجات
كرده بودند با او و گفتند ما ميدانيم كه محمد پيغمبر و على وصى اوست و ليكن تو نيستى يا محمد آن پيغمبر و اين على آن وصى موعود است در آن
محمد و على موعود خواهند آمد بعد از ما با نصد سال ديگر و ميتواند بود كه خطاب بعلماء ايشان باشد چه مردم پيروى كفتار و كردار
ايشان اند و جهود ايشان باعث كفر جمعى كثير از تابعين ايشانست پس نباشيد اول كافرى بقرآن يعنى نباشيد مقدم و پيشوا
كفار در انكار آن **وَلَا تَشْتَرُوا** و بدل مكنيد **بِآيَاتِي** بآيتهاى كه كتاب من كه توريه و انجيل است مراد آيا نى است كه دلالت
بر حقيقت رسول خدا بكند و هم را تغيير داده بودند **ثَمَنًا قَلِيلًا** از حطام بهاى اندك در مجمع البيان از حضرت باقر روايت
كرده كه جمعى از علما يهود چون حى ابن اخطب و كعب ابن اشرف و غير ايشان هر سال از علت بنوالى از يهود براى معاش كذار خود قدرى
بكرفتند و پادشاهان نيز براى ايشان تحف و هدايا ميفرستادند پس ترسيدند كه بسبب قبول كردن پيغمبر خدا آن رحمها از ايشان
مرتفع شود آياتى چند از توريه را كه در آنها ذكر صفت آنحضرت شده بود پس آيت شين كه در آيه مراد است كفت
تو صيف آن بعلت براى آنست كه هر چند مبلغهاى بسيار بگيرند در جنب آنچه نقد ايمان و ثواب آخرت را از دست داده اند
اندك است و بعضى از كتب معتبره آورده اند كه در كعب ابن اشرف از جمعى احبار پرسيد كه چه ميگوييد در باره او كه دعوى نبوت
ميكند يعنى محمد جواب دادند كه ما را معلوم شده است كه او پيغمبر موعود است كعب از روى حسد گفت اگر غير اين بگوييد از
براى شما مرسومى هدايا و سلات چند آماده بود آن دلى طمعان خبيث و پيروان ابليس از فوت طمع بحركت در آمده گفتند
ما اين سخن را از روى بديهه گفتيم كه مهلت دهى يا تورته رجوع نموده تفكر در تحقيق كلام او خطاب الواقع تا حاضر شويم روز ديگر
مطلع هر يك آن نعت جناب مقدس نبوى را بصفت خيال تبديل داده گفتند ما غلط كرده بوديم اين آنكه خيشيت كرد و توريه
منا از سيد بشارت داده و اقرو بر متابعت و متابعت و ميثاق كرده اند كعب از شنيدن خوشحال شده جوش آنكه هر يك را از ايشان
صاعى از جو و جهار درع كرباس داد و ايشان كتاب خدا را با اندك بهاى فروختند **وَإِيَّايَ** و از من كه خداوندم نه از غير من
فَاتَّقُونِ پس بپرهيزيد و بدل كردن كلمات سبحانى بحطام دنيوى فانى و در آيه سابقه ترغيب لفظ ترهيب بود
و ابنجاد تقوى براى آنكه رهبت مقدمه تقوى است و بدون آن سالك را سلوك بسالك تقوى ممكن نيست و هر يك از رهبت و تقوى را
معنى بغضى افاده مينمايد دلالت كند بر آنكه بعد از وفا بعهد و ايمان عارى الحال فاصله رهبت و تقوى بيشتر كنند و بقول
بعضى معنى آنكه بر تعليم قرآن اجر مگيريد يك آنكه ابر شما تعليم دهند كه چنانكه مجانيد قبول كنيد الاملا **وَلَا تَلْبِسُوا**
و مياميزيد **الْحَقَّ** كلام راست و درست را كه در باب پيغمبر آخر الزمان بشما فرو فرستاده ام **بِالْبَاطِلِ** بسخنهاى نادرست
كه از پيش خود ساخته باشيد و در ورق براى درق و دروغ صفات سيد المرسلين آنحضرت صد بحال غير تعبير ميكنيد و بقول
بعضى آنكه جمعى از يهود ميگفتند كه بر ما ظاهر است پيغمبرى محمد اما او را اولاد اسمعيل است و او بر بنى اسمعيل است مانى برابر هم
كه از نسل اسحق بايد و ما پيغمبرى هست باشد كه متابعت پيغمبر غير سلسله خود بكنيم **وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ** بايد پوشانيد
بآنكه پنهان كنيد آن آيت حق را **وَأَنْتُمْ** و حال آنكه شما **تَعْلَمُونَ** ميدانيد كه آنچه در كتب شما است حق است يعنى اقبح آنست
كه آنكه از روى جهل باشد چه جاهل گاهى معذور است و في الحقيقه هر كس حق را خواهد بكتاب و الجاج نا حق نمايد در حكم اين

آید اصل است و در بحر الحقایق آورده که نفس خود را از راه وصول بقرب حق باز میدارید بتعلقات باطله و دل بغیر حق که التفات [illegible]
و حال آنکه میدانید که غیر حق همه چیزی در معرض فنا و بطلان است و بعد از امر کردن ایشان باصول دین امر کرد ایشان را بفروع دین و فرمود
وَاَقِیمُوا و برپا دارید از روی اخلاص **الصَّلٰوةَ** نماز واجب را بارکان مخصوص و حدود و شرایط و برپا دارید بصلوات
بر محمد و آل او **وَآتُوا الزَّکٰوةَ** و بدهید تصدقات مالی و بدنی را از زکوة و فطر و خمس [illegible]
ذکر این دو وصف برای آنست که یکی از عبادات بدنی و دیگری از عبادات مالی است و با امتحان [illegible] است چه اخلاص [illegible]
که بدین دو نوع از عبادات قیام نمایند و میتواند بود که سبب اختیار کردن ذکر نماز از جمله عبادات آن باشد که نماز مستلزم اکثر
عبادات دیگر است چه ستر عورت و تهیه اسباب عبادت جز ببذل مال نباشد و آن مناسب معنی زکوة است و نماز [illegible]
و آن مستلزم معنی حج است و بالا بردن دست و [illegible] تکبیر [illegible] اشاره بقربانی است و در نماز امساک از اکل و شرب
و جماع و سخن کردن هست و آن مناسب روزه است و خود را متوجه خدا ساختن و دفع وساوس شیطانی و خیالات نمودن [illegible]
جهاد است و خود را در مکان نماز نگاه داشتن بجای اعتکاف است و شهادتین و قنوت بجای توحید و قراءت حمد و سوره اقرار
نبوت و امامت است و سجده آن اشاره بمعادات است زیرا که سجده اول اشاره بآنست که خلایق [illegible] خاک بوده اند [illegible]
از سجده اول بیرون آمدن از خاک و سجده دوم اشاره بمردن و دفن شدن [illegible] در خاک و باصل خود [illegible] و سر برداشتن
از سجده دوم مبعوث شدن از خاک است در روز قیامت [illegible] ذکر زکوة بعد از آن از قبیل ذکر خاص بعد از عام
بدلالت [illegible] و تاکید در عبادات مالی [illegible] در کافی [illegible] از حضرت صادق [illegible] منقول است که [illegible] نماز فریضه [illegible]
از [illegible] حج [illegible] خانه مملو از [illegible] آنرا [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] کسی [illegible] پنج درهم [illegible] معنی [illegible]
[illegible] کسی [illegible] زکوة را [illegible] نماز [illegible] موقوف [illegible] قبول [illegible] زکوة دهد و از حضرت باقر روایت شده است که فرمود
[illegible] خدا [illegible] زکوة [illegible] اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة پس کسی که برپا دارد نماز را و ندهد زکوة را
[illegible] نماز [illegible] در مجمع البیان آورده که [illegible] نماز و زکوة [illegible] رسول
[illegible] علیهم السلام [illegible] نماز و زکوة [illegible] موقوف [illegible] تفصیل آنها [illegible]
وَارْکَعُوا و نماز بگذارید **مَعَ الرّٰاکِعِینَ** ۝ با نمازگذارندگان یعنی نماز کنید مثل نماز کنندگان
مسلمانان [illegible] نماز جماعت [illegible] نماز است و در [illegible]
نماز بجماعت [illegible] از نماز منفرد [illegible] پنج درجه [illegible] جماعت مسلمانان [illegible] نماز [illegible]
و در روضة البهیه آورده که یک نماز بجماعت برابر است [illegible] هفت نماز [illegible] عالم [illegible]
[illegible] واقع شود در مسجدی [illegible] نماز و مسجد که آن [illegible]
[illegible] از برای جماعت [illegible] نماز [illegible] یکصد هزار [illegible]
[illegible] متعدد [illegible] آنچه [illegible]
[illegible] حساب [illegible] رسول [illegible] هر کس [illegible] نماز [illegible]
بجماعت [illegible] نماز [illegible] باشد [illegible]

[illegible] وارث [illegible] جاری [illegible] هر روز [illegible] پنج مرتبه [illegible] چرک [illegible] کثافت [illegible] نماند [illegible] زکوة مال خود را پاک [illegible]
از آب جاری که غسل کند هر روز و آن نهر [illegible] مرتبه [illegible] و هر کس [illegible] بجز [illegible] طاعات [illegible]
از کثافات [illegible] زکوة [illegible] خود [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] زکوة جاه و اعتبار خود [illegible]
[illegible] رحمت و رضوان و هر کس ادا کند زکوة جاه و اعتبار خود [illegible] کند حاجت برادر [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] زیاده [illegible]
خزانه [illegible] ذکر رکوع از جمله فرایض [illegible] نماز [illegible] اجزاء نماز رکوع
[illegible] قیام و قعود و قنوت و سجود [illegible] نماز یافت شود [illegible]
[illegible] رکوع [illegible] لفظ رکوع دلالت بر قیام حاصل است [illegible]
[illegible] رکوع [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] رکوع [illegible] مذکور [illegible] نماز [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] مردم [illegible]
[illegible] نماز [illegible] ایشان [illegible] جماعت [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] مؤمنان شامل [illegible] نماز [illegible] اغنیا [illegible] احوال
[illegible] مؤمنان [illegible] احوال یکدیگر [illegible]
[illegible] یکدیگر [illegible] قیام [illegible]
[illegible] یکدیگر [illegible] اهل [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] باشند [illegible]
[illegible] دشمنی [illegible] آشنایی [illegible] محبت
[illegible] نماز و طاعات [illegible]
[illegible] یکدیگر [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] محبت [illegible] نماز جماعت
[illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] نماز [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] جماعت [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] امام [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible] نماز بجماعت [illegible]
[illegible] آن نماز [illegible] حکم نماز [illegible]

و این سبب مقبول است بخصوص که فواید نماز جماعت بیحد و حصر و شاید بجمله آنکه در این آیه ترغیب است مؤمنان را بفعل و ترهیب منافقان را
بترک آن و در لطایف آورده که معنی آیه اینست که اقتدا کنید با آبا و سلف بزرگوار خود از اهل بیت در گفتار و کردار خود و
و استمداد از جناب ایشان نمایید و در تفسیر امام علیه السلام آورده که واركعوا مع الراكعين یعنی تواضع و فروتنی نمایید با متواضعین از برای خدا
خدا و فرمان برداری وصی ایشان که محمد و علی و اولاد ایشان علیهم السلام اند از رسول خدا مرویست که هر کس تواضع کند برای برادران
خود و هرچند ایشان بوی نیکی کنند او نیز زیاده کند نیکی و تواضع را بر ایشان مباهات کند حق تعالی بآن بنده با ملائکه خود و حمله
عرش و طواف کنندگان بآن و گوید که ای ملائکه آیا نمی بینید که بنده من چه مرتبه بعظمت من عزیز و نفس خود را در رفق با برادر مؤمن
کرده شاهد باشید که واجب ساختم برای او بهشت را و روزی کردم او را انس با محمد و علی و اهل بیت ایشان در بهشت و از ابو مسلم
مرویست که جمعی از احبار یهود بودند که مردم را تحریص و ترغیب می نمودند بایمان آوردن به پیغمبر آخر الزمان و اوصاف آنحضرت
کرده و نوشته بود برای ایشان بتورات بعد از آنکه آنحضرت مبعوث گردید اول ایشان منکر شدند ایمان نیاوردند حق تعالی در
نکوهش ایشان فرمود أَتَأْمُرُونَ آیا امر میکنید ای گروه احبار یهود از برای توبیخ و تعجیب است یعنی میگویید تحریص میکنید
النَّاسَ مردم را مراد اتباع ایشانست از فرق یهود و نصاری بِالْبِرِّ به نیکی یعنی ایمان بمحمد یا مطلق امور حسنه
و ترک مناهی وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید یا ترک میکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی عمل میکنید
مثل عمل غافل ناسی یکی از آنست خود عمل نمیکنند بآنچه میگفتند و قبح این نیز واضح است آنکه خود عمل نکرده کسی را هم بدان امر نکند
ط خود بیند تا کر فتنه مثل بند بکران بیکان بیرجا کند آنکه امر ایشان و الا ابن تعلیم مرویست که مراد امر ایشانست به پیروان خود
بمتابعت توریة نمایند در جمیع اوامر و نواهی خود از آن و نبوت رسول خدا میکردند و انکار ایشان متوطات با نکار
توریة چه احوال آنحضرت در توریة نوشته بود و بعضی امر میکردند مردم را باطاعت خدا و خود اطاعت رسول او منکر بودند و معصیت
رسول نیز معصیت خدا است و بعضی مردم را امر بصدقه دادن میفرمودند و چون مردم صدقات بنزد ایشان می آوردند هم را تصرف
و خیانت مینمودند چیزی بفقرا نمیدادند و حق آنست که این شامل جمیع افراد است بلکه هر کس بچیزی عمل نکرده دیگری را بآن امر نماید
تحت عموم آیه داخل است در جمیع از انس بن مالک روایت شده است که رسول خدا گفت که من شب معراج بر گروهی از مردم
گذشتم که لبهای ایشان را بمقراضها آتش می بریدند گفتم که ایشان کیستند ای جبرئیل گفت اینها خطبا و واعظان مردم اند که امر میکردند
مردم را بنیکی و فراموش میکردند نفس خود را و در مصباح الشریعه از حضرت صادق منقولست که هر کس بیرون نکند خود را
و سواس نفس و خالص نکند خود را از آفات نفس خود و خواهشهای آن و شیطان را از خود دور نکند و در دست و داخل شود
بکنف حفظ الهی صلاحیت ندارد برای امر بمعروف و نهی از منکر زیرا که هر گاه متصف نباشد باین صفتها آنچه ظاهر کند بر خلق
حجت است و منتفع نمیشوند مردم از او زیرا که خدا فرموده است که آیا امر میکنید مردم را بنیکی و فراموش میکنید نفس خود را
جماعت گفته خواهی شد که آیا خیانت کردی بآنچه خود خیانت بآن کردید وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ و حال آنکه شما
میخوانید الْكِتَابَ ۵ توریة بالتلاوت میخوانید و بعضی اقبح است که امری که خود آنرا بجا نیاورید
بمضامین کتاب الهی مطلع نباشد از روی جهل و نادانی تکذیب کنید و شما که تالی کتابید از روی علم کافر شوید و عذاب شما
دو چندان آنست لهذا از روی توبیخ فرمود أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۵ آیا نمی فهمید و اندرون نمی کنید تعقل نمیکنید که
آنچه میکنید از طریق عقل نیست یا بیندیشید که حق تعالی شما را مخالفت و معاتبه نماید یا آنکه عقل نیست که شما را از این طریق که

سازد چه عقل یعنی حبس است و منع یعنی از کردار ناروا و عقل شتر را بدان عقال میگویند که شتر را از حرکت منع کند و اگر گویند که در ضمن آن مفهوم میگردد
که دو چیز واجب باشد یکی امر بنیکی کردن دیگر از آن نیکی عمل کردن خود و خلل رسانیدن بیکی از آنها لازم نداردون ترک آن دیگر را
پس توبیخ حق تعالی مر ایشان را توبیخ است از امر بنیکی بعلت عمل نکردن خود شان چه با وجود عمل کردن امر کردن به نیکی
ضرور است پس توبیخ از امر ضرور نمی تواند باشد جواب گوییم که توبیخی بامر کردن ایشان نشده بلکه توبیخ از فراموش کردن نفس
خود شانست چنانچه گوییم لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى پس نهی تعلق بنکردن نماز وَاسْتَعِينُوا
و یاری بجویید از برای حصول مآرب و دفع مصایب و سایر محاوج خود بالشفقت تکلیف بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن و حبس نفس
خود نمودن از آزارها آنها و از طلب خواهشهای باطله و مراد از اول شما را از اقرار بحق و اتفاق آن ترک میتواند بود که مراد از صبر
روزه باشد چه آنرا در مقابل نماز ذکر کرده و مؤید اینست آنچه در کافی و فقیه و تفسیر عیاشی از حضرت صادق مرویست که در چیزی
آید و آن از امر صبر روزه است و فرمود که هر گاه برسد بکسی بلیه عظیمی پس باید که روزه دارد چه حق تعالی فرموده است که مدد بطلبید
بصبر کردن یعنی روزه داشتن وَالصَّلَاةِ ط و بگذاردن نماز و چون در آیه سابقه ذکر نماز شده بود چنین تکرار ذکر
آن در اینجا چند وجه دارد اول آنکه گفته اند اینجا مراد نماز های مسنونه باشد چنانچه عیاشی و شیخ طبرسی از حضرت صادق روایت
کرده اند که فرمود چه مانع است یکی از شما را که چون داخل شود بر او غمی از غمهای دنیا آنکه وضو سازد پس داخل شود بمسجد
نماز گذارد و دعا کند برای رفع آن آیا نشنیده قول خدا را که مدد بجویید از خدای خود بصبر و نماز دوم آنکه چون در آنجا نماز ذکر
بکار رکوع ساخته بود برای عظم شان رکوع از واجبات خلیه مالیه بوده و اینجا نماز و استعانت داشت بصبر که انقیاد نفس است
دیگر است تا دلالت بر عظم شان آن بیشتر کند بلکه از متعلم شوق نموده که نماز اشاره مرتبت بر آنکه بازداشتن خود از آلوده
ساختن بر امور است و رأس ایمان بعرفان است تا تاکید است در شان نماز و مرتبت شان او و استجماع عبادات بکرد و ضمن آن چنانچه
کذشت هم تنبیه است بر تکرر و تجدد نماز در شبانه روزی بر خلاف عبادات دیگر چه روزه در سالی یکبار و حج در عمری یکبار و
جهاد در وقتی یکبار و زکوة در نزد استطاعت واجب میشود و نماز در هر شبانه روزی پنج دفعه مکرر میکرده است یعنی گفته اند که
در اینجا معنی اصطلاحی که ارکان مخصوصه باشد منظور است و در اینجا معنی لغوی مراد است که اذکار مرتبه و دعا باشد یعنی
بتحمید و صلوات است بر محمد و آل محمد چنانچه در تفسیر امام منقولست و در جواهر التفسیر آورده که حق تعالی در این آیه
جمع کرد نماز و روزه کرد برای آنکه مانع ایمان آوردن دانشمندان یهود و چیز بود یکی شهوت و دیگری کبر شهوت ایشان باعث
رشوه گرفتن و تغییر دادن کتاب خدا بود و کبر ایشان را رعونت بحبوبی میداشت حق تعالی ایشان را امر کرد بروزه داشتن که
قوت شهوانی ایشان در هم خورد و مایل باطاعت امور آخرت کردند و بنماز گذاردن که بشکست کبر ایشان نکند و خضوع
و شکستگی است و بنده را جز گاه خدا و میتواند بود که معنی آیه چنین باشد که طلب یاری کنید از خدای خود و در دفع قیام و روزه
وَإِنَّهَا و بدرستی که آن یا ارتباط با احادیث ... (uncertain)
و نماز چه آن مشکل بعد از انقال است ... وَإِنَّهَا
صلوة شده است و ضمیر مفرد ذکر گویند موافق قاعده آنکه مؤنث در تحت مذکر تغلیب کرده و گویم در مقام باعتبار اولویت و کثرت
نماز برعکس تغلیب شد و علی بن ابراهیم آورده که ضمیر راجع است بلفظ استعانت و در تفسیر امام آورده که مراد نماز و صلوات
بر محمد و اهل بیت و اطاعت امر و نهی و ترک معارضه با ایشانست یعنی آنکه آنچه مذکور شد لَكَبِيرَةٌ هر آینه دشوار و گران
و شاقست إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ۴۵ مگر بر آرام گیرندگان بفروتنی نفس خود را بر بجا آوردن عبادت و عادت ادا کنند

مرتبه که استراحت ایشان در نماز است چنانچه رسول علیه السلام فرموده است که روشنی چشم من در نماز است و در حدیث آمده که نظر
داو نماز و رضای خدا عبادت ایشان بسیار حیرات است و آمده در حدیث در اینکه بنماز بیرون جنازه و نزد هر امری مضطری یا
دهنده موسم است و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه هر روید او هولی محزنه فی الحال
پناه بنماز میبرد و آنحضرت این آیه میخواند و بدانکه بهترین آداب نماز خضوع و خشوع است که آنها روح عبادتند و فرق
میان آنکه خضوع توجه اعضای ظاهری است بسوی عبادت و خشوع میل قلبی است بجانب غیب چنانچه در عدة الداعی
آورده که حق تعالی وحی کرد بسوی موسی که ای موسی بیار بسوی من از دیدهای خود دموع یعنی اشک بارد لک خشوع
و از بدنت خضوع و الفقرا بختم تمام بنام بنماز و ایشان نماز مختص خاشعانند **الَّذِينَ** آن خاشعانی که
يَظُنُّونَ یقین دارند **أَنَّهُم** بدرستیکه ایشان **مُلَاقُوا رَبِّهِمْ** برخورد اوانند بلقاء و جزای پروردگار خود
بموجب وعدهای بسیار و بقول بعضی لقا یعنی موت است که خاشعان لحظه بلحظه منتظر آنند و همیشه تهیه اسباب آن در پیش
و بعد دروایه بلنا حال که آن روز نا امیدی از دنیا و ما فیها بدیع هست کشیده اند و در احتجاج و تفسیر عیاشی از امیر
منقولست که یعنی یقین دارند بآنکه بر انگیخته خواهند شد برای بعث و ظن ایشان یقین است و میتوانند بود که مراد از
در حدیث مذکور بر انگیخته شدن در قبر باشد برای سوال بدلیل قول او سبحانه که **وَأَنَّهُمْ** و یقین دارند بآنکه ایشان
إِلَيْهِ بسوی پروردگار خود بجهت مکافات اعمال در روز قیامت **رَاجِعُونَ** باز گشت کنندگانند
افاده معنی یقین بلفظ ظن اشاره است بآنکه هر کسی را ادنی ظنی باحوال بعث و ثواب تغییر نقل در عواقب امر خود حاصل
شد چنانچه از رسول علیه السلام مرویست که مؤمن فارغ نمیشود از خوف بدی عاقبت و یقین حاصل نمیشود او را
وصول بسوی رضوان خدا مگر وقت جان کندن و بعد ازین ملاقات **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** ای اولاد یعقوب
اذْكُرُوا بیاد آورید **نِعْمَتِيَ الَّتِي** نیکیها و نعمتهای مرا که **أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ** ارزانی داشتم
بر شما یعنی کرامت بآنکه مبعوث ساختم بسوی پدران شما موسی و هرون را بنبوت و [illegible] که و نمیکنند شما بنبوت محمد
و وصایت علی و امامت اهل بیت علیهم السلام **وَأَنِّي** و آنکه یاد کنید که من بیرکت عهدها و پیمانها که در باره ایشان
از پدران شما گرفتم **فَضَّلْتُكُمْ** زیادتی دادم شما را بآنکه پدران شما را امتیاز و سرافراز کردانیدم **عَلَى**
الْعَالَمِينَ بر اهل روزگار و در تفسیر امام علیه السلام آورده که تفضیل ایشان بر مردم زمانه بنا بر آنکه نازل کردیم
من و سلوی و آب دادن ایشان از دوازده چشمه سنگ و شکافته شدن دریا برای ایشان و نجات دادن ایشان از
دست فرعون و غرق کردن دشمنان ایشان بود که غیر ایشان را در آن زمان این فضیلتها نبود و در تفسیر انوار آورده که
آیه دالست بر تفضیل بنی آدم بر ملائکه چه بنی اسرائیل نوعی از انسانند و ملائکه قسمی از عالمیند آورده اند که چون یهودان ذکر
تفضیل آباء خود را شنیدند بدبختی و فساد در اقدام نموده میگفتند که خدای از ثوابهای خود را بعوض گناهان میدهیم
و گاهی میگفتند که پدران ما که بر عالمیان افضل بودند ما را شفاعت خواهند کرد و گاهی میگفتند که لطف خدا ما را شفاعت
خواهد کرد حق تعالی برد قول ایشان فرموده که **وَاتَّقُوا** و بپرهیزید **يَوْمًا** از عذاب روزی که در آن روز وفات یابد و در قیامت
که در آن روز **لَا تَجْزِي** تلافی و تدارک نتواند کرد و کفایت نکند **نَفْسٌ** هیچ نفسی **عَنْ نَفْسٍ** از نفسی دیگر
شَيْئًا چیزی را یعنی نتواند که دفع نماید از آن عذابی بار رساند بوی تواب و امر چند اندک باشد لفظ شیئا نکره از برای تقلیل

مِنْهَا از آن نفس **وَلَا يُقْبَلُ** و پذیرفته نگردد
و در انوار التنزیل آورده که تنکیر شیء بالتنکیر یعنی للتعمیم که تعمیم کند و [illegible]
بر جرم و جنایات و خیانات **شَفَاعَةٌ** هیچ گونه درخواستی کردنی ابن کثیر و ابو عمرو و لا تقبل بتا خوانده اند جمیع تفسیر ان
شفاعت است **وَلَا يُؤْخَذُ** و بازستانده نشود **مِنْهَا** از آن نفس برای دفع عذاب **عَدْلٌ** یعنی بلوغ فدیه ای که مساوی آن
چنانچه بیان شد تقدیری که آن جنایت [illegible] باشد و اگر عزاء الناس الخ [illegible] از ایشان عطا و مواخذه نماید از نفس
وَلَا هُمْ و نه ایشان یعنی گناهکاران در آن روز **يُنْصَرُونَ** یاری کرده خواهند شد یعنی بجهت ستم العدالت [illegible]
ایشان از هر چیزی بجز ایمان آوردن چون راه نجات بانعدام تدارک بشفاعت یا بعوض و امثال نمیتواند حق تعالی نفی کرد از ایشان
از تواتر آورده که درهای ابتدا [illegible] که کافران نیست مؤمنان گناه کار [illegible] در آیه داخل نیستند چه راه شفاعت از ایشان شافع
انا الشفیع [illegible] **وَالَّذِينَ آمَنُوا** [illegible] و نیست [illegible] انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و انجه
ابتدا و بهشت مواهب ملک مجید [illegible] خارج بوده [illegible] گناه کاران اهل ایمان بی [illegible] نقل امام از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود [illegible] که شفاعت خدا فائده میکند لیکن در روز قیامت ما و
دوستان ما [illegible] شیعیان خود هر کونه شد [illegible] در اعراف که مکانی است ما بین بهشت و دوزخ [illegible] و علی و
رحمن رحیم و طیبین انا و لا د اوشان [illegible] شیعه خود را در عرصات از [illegible]
و دوستان شدت آن روز کرفتار باشند [illegible] ایشان بکونترین شیعیان خود را مثل سلمان و مقداد و ابوذر و
و امثال ایشان از هر بهتری [illegible] آن گناهکاران مثل باز شکاری [illegible]
همچنانکه برمیدارند بازها شکار خود را [illegible] مثل [illegible] بسوی بهشت [illegible]
از دوستان بهترین شیعیان خود را [illegible] میخندد ایشان را از عرصات [illegible]
و نقل میکند ایشان را به بهشت [illegible] که یکی از کتاب شیعیان ما را [illegible] حفظ
کرده باشد از برای تغییر حق [illegible] هزار
از جماعت ناصبی و دشمنان ما [illegible] کویند که [illegible] از آتش [illegible] بهشت و آیه [illegible]
تا آتش الحدیث **الربع الثانی من الجزو الاول** و بعد از ذکر فضایل بنی اسرائیل بر سبیل اجمال شروع بتفصیل تفضیل ایشان
بر عالمیان میکند **وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ** و بیاد آورید هنگامی که رهانیدیم شما را یعنی پدران شما را
بجهت کرامت برای ایشان نجات آباء و اکر نجات آباء [illegible] و اولاد [illegible] موجب بقا [illegible]
ظالم **مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ** از دست ستم و ظلم فرعونیان آل که [illegible] میگوید که در [illegible] و منتفق باشد [illegible]
ماهی بودند از اولاد قبطی [illegible] بن نوح و بابن [illegible] بعد جده بنی اسرائیل [illegible] یوسف
که [illegible] یعقوب بودند [illegible] بعد از حضرت یوسف [illegible]
اسرائیل با عقار [illegible] یوسف [illegible] گرفتار کرده بودند [illegible]
در زمان فرعون [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
بود [illegible] خاقان و ملک روم [illegible] سلطان عجم [illegible] کسری و شاه [illegible] نام فرعون
[illegible] اهل حدیث [illegible]

القصار ... شما را نجات دادیم ... يَسُومُونَكُمْ ... بچشانیدند یعنی

... شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدترین عذابی چون ... و ... و پاک کردن ...

و در تفسیر امام ع آورده که فرعون ایشان را تکلیف ساختن بناهای مرتفع و گل کشی ...

[illegible]

... يُذَبِّحُونَ میکشتند أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را ...

[illegible]

... وَيَسْتَحْيُونَ ... نِسَاءَكُمْ ...

[illegible]

... وَفِي ذَٰلِكُمْ ...

[illegible]

... بَلَاءٌ ... مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ...

[illegible]

... وَإِذْ فَرَقْنَا ... بِكُمُ الْبَحْرَ ...

[illegible]

... فَأَنْجَيْنَاكُمْ ... وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ... وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ...

[illegible]

... خزانه ...

[illegible]

گفتند ای موسی [illegible] بر ما چیزی را که مکروه ما است و [illegible] ما از فرعون [illegible] کشته و تو ما را بخواهی در دریا
غرق [illegible] بدانیم [illegible] اهل [illegible] داشت [illegible] گفتند ای پیغمبر خدا آیا خدا امر کرد
[illegible] ما این کلمات را بگوییم داخل شویم [illegible] گفت بلی [illegible] پیغمبر خدا [illegible] گفت بلی پس [illegible] و تجدید کرد
[illegible] توحید [illegible] محمد و ولایت علی و اهل بیت او و گفتند [illegible] بجاه این بزرگواران که [illegible] روشن این آب
[illegible] آب [illegible] زمین [illegible] تا رسید به آخر خلیج پس [illegible] و گفت [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
اطاعت کنید موسی را [illegible] رهای بهشت [illegible] رهای [illegible]
کنید رضای رحمن [illegible] پس [illegible] گفتند ما [illegible] مکر [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] اللهم صل علی محمد وآله الطیبین [illegible] پس موسی چنین کرد [illegible] در دریا
[illegible] تا آخر خلیج پس [illegible] گفت اکنون داخل شوید [illegible] زمین [illegible]
گفت ای موسی بگو اللهم صل علی محمد وآله الطیبین [illegible] حق تعالی
[illegible] داخل شوید [illegible] گفت [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] بشنو [illegible] نمی [illegible] داخل شوم [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] علیهم [illegible]
[illegible] زمین [illegible] محمد و آل محمد [illegible]
گفتند [illegible] داخل شوید [illegible] پس موسی گفت که داخل شوید
[illegible] حق تعالی امر کرد [illegible] موسی [illegible]
[illegible] محمد و آل محمد [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] داخل شدند [illegible] داخل شد آخر لشکر موسی و اول لشکر فرعون [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] لشکر [illegible] موسی [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] کفتند [illegible] دریا [illegible] است [illegible]
[illegible] لشکر فرعون [illegible] داخل [illegible] دریا [illegible] فرعون [illegible] داخل [illegible]
ایشان را از عقب [illegible] لشکر فرعون داخل شدند [illegible] موسی [illegible] از آن طرف دریا بیرون کرد
مقدمه لشکر فرعون [illegible] از این طرف داخل شد و چون آخر لشکر موسی از آن طرف بیرون رفت آخر سپاه فرعون
از این طرف داخل شد پس [illegible] امواج بحار [illegible] طغیان [illegible] فَغَشِیَهُم
مِنَ الْیَمِّ مَا غَشِیَهُمْ [illegible] فرمان [illegible] دریا [illegible]
[illegible] آب [illegible] و مجموع ایشان [illegible] غرق شدند و [illegible] ایشان [illegible]
تفصیلا [illegible] الله تعالی وَإِذْ وَاعَدْنَا و یاد کنید [illegible] وعده دادیم برای دادن کتاب
[illegible] و [illegible] وعدنا [illegible] وعده کردیم مُوسَى
با موسی بن عمران بن [illegible] بن لاوی بن یعقوب أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز [illegible]

نادم ذی حجة الحرام خزانه [illegible] اول [illegible] ایام [illegible]
[illegible] علوم [illegible] آورده [illegible] موسی [illegible] مناجات [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] آنحضرت [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] آورده [illegible] چهل روز [illegible] افطار [illegible] روزه باشد [illegible] شریعت
[illegible] اربعین [illegible] آورده [illegible]
[illegible] نظم [illegible] واصل [illegible] حاصل [illegible] روز [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] چهل [illegible] والوفق [illegible]
[illegible] ده است [illegible] چهار [illegible] چهل حاصل آید [illegible]
آدمی از چهار عنصر مخلوق [illegible] اخلاط اربعه [illegible] جسم آدم است [illegible]
[illegible] امام [illegible] آورده که موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] خدا برای شما کتابی بیاورم که مشتمل بر اوامر و نواهی و مواعظ [illegible]
خدا [illegible] موسی [illegible] روزه [illegible] موسی [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] روزه داشت [illegible] افطار [illegible] حق تعالی
[illegible] ای موسی [illegible] روزه [illegible] روزه [illegible]
افطار [illegible] موسی [illegible] کتاب [illegible] چهل [illegible]
کتاب [illegible] تفسیر [illegible] سامری [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]
[illegible] حق تعالی موسی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سامری [illegible]
[illegible] سامری [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] فرعون [illegible]
[illegible] سامری [illegible]
[illegible] سامری [illegible] گوساله [illegible]
[illegible] امام [illegible] موسی [illegible] سامری [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] چهل [illegible] موسی [illegible]
[illegible] شما [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گوساله
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] گوساله [illegible] گوساله [illegible]
[illegible] موسی [illegible] گوساله [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ [illegible] الْعِجْلَ

کرسامری بجهاد ونده برساخته بود **مِنْ بَعْدِهِ** پس از غایب شدن او از شما از ظلم فرعون یا از خطره دریا یا بعد از رفتن موسی
بکوه طور برای مناجات و آوردن توریه **وَأَنْتُمْ** و حال آنکه بودید شما **ظَالِمُونَ** ۵ ستم کنندگان بر نفس خود
بسبب ناشناسی پروردگار خود و سجده کردن برای چیزی که لیاقت نداشت علی ابن ابرهیم آورده که هفتاد هزار کس ازیشان
بزانو کوساله سجده کردند و در تفسیر امام ع آورده که چون موسی ع برگشت بسوی قوم خود گفت ای کوساله آیا پروردگار تو در
میان تو بود چنانچه این جماعت میگویند کوساله بسخن آمد و گفت پروردگار ما از آن منزه است که کوساله یا در وحی یا احاطه تا
یا در مکانی باشد و ای موسی ولیکن سامری طرف دم کوساله را بدیواری متصل کرده بود و در جانب دیگر دیوار زمین
نقبی کنده بود و یکی از متمردان اعوان خود را در آنجا پنهان کرده بود که دهان خود را برد بر آن کوساله و سخن گفت و بالینا
حق میگفت ای موسی چرا اسرائیل مخذول شدند برای عبادت من و مر اجداد خود را افتتن مگر آنکه سستی ورزیدند در
صلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین او صلوات الله علیهم و انکار کردن موالات ایشان و اعتقاد نکردن به پیغمبر آخر الزمان
و امامت وصی برگزیده او والعتبه منظور از این ادعا بانا نکه کاه ... شما سبب کامل رسوالات آنحضرت
بچنین آفتی گرفتار کردید با آنکه تنبیه بودند پس شما که آنحضرت و معجزات او و امر روزه می‌دیدید از مخالفت با خبر
از معاندت با حذر باشید بدانکه آنچه در زمان موسی ع در میان امتان واقع شده است در میان امت سید المرسلین
محمد ع بر طبق النعل بالنعل واقع شده همچنانکه بعد از رفتن موسی از میان قوم خود سامری کوساله آورده قوم کوساله
پرست شدند در این امت بجای او بعد از وفات پیغمبر خود بوسوسه که سامری این امت است پیروی کوساله امثل اولی کردند
کروبند و همچنانکه آن گروه اطاعت خلیفه موسی که هرون است نکرده خواستند که او را بقتل رسانند این گروه نیز پیروی قول
علی بن ابی طالب که بنص صحیح انت منی بمنزلة هرون من موسی خلیفه پیغمبر است قبول نکرده قصد قتل او نمودند و اگر آنها بعد
از چهل یوم از رفتن موسی چنان کردند اینها در همان دم که هنوز کفن رسول خدا تر بود چنین کردند و اگر آنها هفتاد
هزار مرتد شدند و بانصد و پنجاه هزار و یکی ثابت قدم ماندند اینها همگی مرتد شده چهار نفر ماندند پس انصاف
از افعال شنیعه این قوم بجهت دین مبین حنیف ملیف ایشان کردند **ثُمَّ عَفَوْنَا** پس در گذرانیدیم **عَنْكُمْ**
از شما یعنی از بعد از آن شما بعد از بازگشت بتوبه و انابه **مِنْ بَعْدِ** ذلک بعد از آنکه چنین فعلی قبیح و عملی شنیع از شما
صادر شده مستوجب عذاب استیصال دنیا و خلود در نار آخرت بودید **لَعَلَّكُمْ** شاید که شما **تَشْكُرُونَ** ۵
سپاس بجای آورید ای آنانی که در عصر محمد ع موجود بودید برای نعمتهای که بر پدران شما ارزانی داشتیم و از آنجمله است عفو
چنین در بعث آمده دلالت بر وجوب شکر نعمته بر آنکه عفو خدا بعد از توبه بندگان نعمت است بر ایشان **وَإِذْ**
آتَيْنَا و یاد کنید یاد آورید که دادیم ما **مُوسَى الْكِتَابَ** پیغمبر شما موسی را کتاب یعنی توریه **وَالْفُرْقَانَ**
و دلیلی ساطع و برهانی قاطع که امتیاز دهد میان حق و باطل مراد بعضی آیات بینات توریه است از قبیل ذکر خاص بعد
از عام و بعضی بر آنند که مراد اصل توریه است از قبیل عطف بیان بدلیل قول حق تعالی که **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ**
وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ که آنجا نیز مراد توریه است و بقول بعضی معجزات موسی ع است که فارق است میان او و بکران و
بقول بعضی فرقان قرآنست و تقدیر کلام آنکه و اذ آتینا موسی الکتاب و آتینا محمدا الفرقان **لَعَلَّكُمْ** تا مگر شما
تَهْتَدُونَ ۵ راه راست یابید بسوی آن و در تفسیر امام ع آورده که بعد از آنکه خدا ایشان را از ... دعوی فرشتا

ذلک م

سوی موسی که ای موسی اینک کتاب توریه که ... واقرار زا بی داشتم و قوم تو اقرار بآن کردند و باقی مانده است فرقان که امتیاز است میان حق و باطل
پس تازه کن بر ایشان عهد فرقان را من فتم یاد کرده ام که از هیچ احدی قبول نکنم دینی و عملی را مگر آنکه پس موسی گفت بارخدایا کدام
آن فرقانست که بگیرد از قوم خود اقرار باین که محمد بهترین پیغمبرانست و برادرش علی بن ابی طالب بهترین اوصیا است و اینکه دوستان او که بر پا
میدارند ایشان بهترین خلایق اند و بعد دشمنی شیعه او که مطیع امرا و خلفاء او میشوند که فردوس اعلی و پادشاهان جنان عدن ند
پس موسی ع این اقرار را از ایشان گرفت بعضی بزبان و دل اعتقاد بآن کردند و بآن سبب نوری در جبین ایشان پیدا شد که بر کسی
شناخته و برخی بزبان اقرار کرده بدل انکار ورزیدند آن نور ایشانرا نشد پس فرقان آن نور است که مردم راه بآن برده هدایت پیدا
یابند **وَإِذْ قَالَ مُوسَى** و یاد آورید هنگامی که گفت موسی **لِقَوْمِهِ** مر قوم خود را که پرستش کوساله کرده بودند
يَا قَوْمِ ای گروه من کسره میم دلالت بر حذف یا متکلم کند **إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ** بدرستی که شما ستم کردید **أَنْفُسَكُمْ**
بر نفسهای خود یا بدون اینکه ضرری بخدا رسد **بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ** بفرا گرفتن شما مر کوساله را به پرستش بجای خدا **فَتُوبُوا**
پس باز گشت کنید **إِلَى بَارِئِكُمْ** بسوی آفریدگار خود که آلایش پرستش را برای عبادت شما داده است و چونکه این امر
عبادت جزئی کردید که سزاوار آن نیست **فَاقْتُلُوا** پس بکشید **أَنْفُسَكُمْ** ط نفسهای خود را بجهت توبه یا آنانکه
این دلالت بر نهایت پشیمانی از آن فعل و رسوخ در توبه مینماید نفسهای خود را یعنی نفسها استعمال بعبادت عجل
داشته اید بنور توبه را و اولی آنست که مراد ماده بر بنیاد یا خطاب بر کل قوم بر سبیل تلفیق یعنی آنها که پرستش نکردند آنها
را که پرستش کرده اند بکشند **ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ** این کشته شدن بجزات مر شما را از زندگانی
دنیا چرا آنها که بکشند ثواب مجاهدین و آنها که کشته میشوند ثواب شهدا میبرند **عِنْدَ بَارِئِكُمْ** ط نزد پروردگار
شما چرا اخلاص شما در توبه او بجهاد ظاهر و بسبب قبول شد مقبول کرده و باز گشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بعضی از آن
که چنین بود رحمت ... و رحم و حفظ پروردگار بوده باز گشت بسوی عذاب نخواهد شد و در تفسیر امام ع آورده که چون موسی
امر کرد ایشان را بقتل اکثر ایشان منکر شدند و گفتند نپرستیده ایم و بیکدیگر گفتند پس حق تعالی وحی فرستاد که ای موسی کوساله
را از طلا است سوهان براده کن و بریزد در میان آب دریا پس بخورند آن آب را تمام بنی اسرائیل که کسی که کوساله پرستی کرده است لبهای
و بینی وی سیاه خواهد شد اگر رنگش سفید باشد و اگر سیاه رنگ باشد لبها و بینی سفید خواهد شد پس چنین کردند و ظاهر
شد که بغیر از دوازده هزار کس همگی کوساله را پرستیده اند پس امر کرد حق تعالی آن دوازده هزار کس را که بیرون آیند بر کوساله
پرستان با شمشیرها برهنه و بکشند ایشان را پس ندا کرد منادی ایشان که لعنت خدا بر کسی که دفع کند از ایشان از اهل بیت یا یاد
خدا بر کسی که تامل کند در کشتن کسی که شاید خویشی باشد پس حیرت کرده و بسوی اجنبی پس برده و بعضی از آنها مقتولون و برادر
در آمدند و اطاعت کردند پس قاتلون بموسی گفتند که مصیبت ما در کشتن آنها مشکل گردیده ایم بزرگ‌ترات از کشته شدن
چرا که پدران و برادران و اقربای خود را بکشیم بدست خود پس وحی فرستاد حق تعالی که این امتحان را برای آن بایشان کردم
که چرا در وقت پرستیدن کوساله از ایشان جدا نشدند و از میان ایشان هجرت نکردند و با ایشان که دعا کنند بحق محمد و آل
محمد تا آسان شود بر ایشان قتل آنها که مستحق قتلند پس دعا کردند و خدا آسان کرد پس چون قتل قرار گرفت و ستم شد
از ایشان ششصد هزار کس بودند و اقف ساخت خدا عبده عجل را با دعای که قتل خواهند بود بخدا ز توسل بمحمد و آل محمد پس
استغفار کردند خدا قتل را از ایشان برداشت و در بعضی روایات آمده که هر روز تا دوازده هزار مرد بقتل ایشان مشغول

شان کردن ایشان را میزدند از اول روز تا وقت غروب آفتاب حق تعالی غباری فرستاده بود که یکدیگر را نمی دیدند تا هفتاد هزار کس
از ایشان بقتل رسید موسی بعد از مشاهده آن حال طاقت طاق شد بگریه در آمد و زاری کنان گفت خدایا فرزندان یعقوب
هلاک شدند البقیة البقیة حق تعالی دعای موسی را استجابت کرد ایشان فرمان داد تا از قتل باز ایستادند فتاب
علیکم پس بپذیرفت توبه شما را [illegible] انه بدرستی که او است هو او نه غیر او
التواب بپذیرنده توبه عاصیان خصوصا آنانکه از شما کشته شدند که توبت و راسخ در توبه خود باشند الرحیم
مهربان بحال آنانکه کشته شدند برفع عذاب در آخرت آورده اند که موسی از کشتگان دلتنگ بود حق تعالی وحی فرستاد که ای موسی
آیا راضی نیستی که فردای قیامت هم قاتل و هم مقتول را به بهشت برم و نظیر این قتل در این امت نیز آمد که از انقضاء [?]
خلفاء ثلثه که ایام گوساله پرستی این قوم بود در زمان خلافت موفور السعادة امیر المؤمنین در جمل و صفین و نهروان تیغ
بر روی هم گذارده یکدیگر را کشتند و همچنانکه در کشتن بنی اسرائیل هرون علیه السلام سرکرده بود در اینجا نیز اکثر ناکثین و قاسطین
و مارقین بذو الفقار آنحضرت کشته شدند منقولست که موسی علیه السلام از میان بنی اسرائیل هفتاد تن که بسمت عقل و فطانت
کمال آراسته بودند از میان قوم خود برگزید بعد از [?] عبادت عجل همراه خود بکوه طور برد که بنا بر بنی اسرائیل را بوقت عرض ملک
جلیل رسانند و کلام حق که با موسی تکلم میشود در مایده تمام و اکرام قوم خود بلا واسطه بشنوند بقوم خود برگردیده ایشان را
تسلی دهند چون به پای این طور رسیدند موسی ایشان را بگذارد و خود ببالای طور رفته مناجات کرد که خدایا این جماعت میخواهند
که کلام ترا بشنوند حق تعالی دستوری داد تا بکوه برآمدند و سحاب غمام در میان موسی و ایشان در آمد [illegible]
[illegible] که انی انا الله لا اله الا انا یعنی منم خدایی که نیست معبودی بجز من خداوند [illegible] که بیرون
آوردم شما را از شهر مصر بحول و قوت تمام پس مرا بپرستید و غیر مرا عبادت مکنید موسی بعد از انکشاف غمام نزد ایشان آمد
گفت آیا شنیدید گفتند بلی شنیدیم اما نمیدانیم که گوینده کیست و ترا تصدیق نکنیم تا بمعاینه خدا را خود ببینیم حق تعالی
خبر از این قصه بایشان که در زمان رسول علیه السلام بودند حکایت کرده میفرماید واذ قلتم یا موسی و بیاد آورید
هنگامی را که گفتید یعنی گفتند آن هفتاد تن از پدران شما که ای موسی لن نؤمن لک هرگز ایمان نیاوریم و باور
نکنیم مر قول ترا حتی نری الله تا ببینیم ذات خدا را بچشم سر که با تو متکلم باشد جهرة آشکارا و عیان
و [illegible] کردید که دیدن خدا محال است و عقل از آن ابا دارد چه رویت متضمن حلول و سکون در محلی است و آن مستلزم نقص
و احتیاج بمکان و ابتدا و انتها و محدود بحدود و نقل از مکان بمکان خواهد بود تا هر چه که در اماکن مختلفات
تواند دید و [illegible] عقل و ساحت جلال خداوندی او [illegible] هرگز نقص و احتیاجی
راه نیابد فاخذتکم پس چون دست چنین نقصی بخدای خود دادید و بر گرفت شما را الصاعقه مرگ
بسبب آتش از هیبت آتشی که از آسمان آمد و در طلب شما افتاده شما را بسوخت وانتم تنظرون و حال آنکه شما
مشاهده میکردید که چگونه از آسمان می آید یا در حین سوزانیدن شما میدیدید [illegible] میمردید سپس بدید آنها را
که بعضی میمردند در آیه تفسیر بر آنست که [illegible] آخر الزمان در اولاد [illegible] چنانچه آنها انتساب بموسی کردند
پس شما نیز از نزول صاعقه و عذاب بترسید و دست از مخالفت و تمرد آنحضرت کوتاه کنید در جواهر آورده که ایشان یک
شبانروز مرده بودند حضرت موسی از آنجا مراجعت نکرده تضرع و زاری مینمود و میگفت بار خدایا [illegible]

و تعقل نکرده بدید [?]

تا [illegible] بنی اسرائیل را مبتلای اینها که خوبان ایشان بودند چنین گفتند پس من چگونه بسوی جمله ایشان توانم رفت و اگر گویند که
دروغ میگویی [illegible] و حال آنکه [illegible] رسوا کنند ایشان را اکنون چه جواب گویم بار خدایا ایشان را زنده
گردان پس دعاهای آنحضرت بهدف اجابت رسید چنانچه فرموده ثم بعثناکم پس برانگیختیم یعنی زنده کردیم شما را
بدعاهای موسی من بعد موتکم پس از مردن شما بعد از یک شبانه روز لعلکم شاید که شما
تشکرون سپاسداری کنید [illegible] بر افاضه حیات دوباره و این حجت بر منکرین عرب که
قایل به بعث و نشور و قیامت نبودند و تصدیق آنحضرت در ادعاهای [illegible] و دلالت بر رجعت میکند چه علی بن ابرهیم روایت
کرده است که رسول علیه السلام فرموده که هیچ چیز در بنی اسرائیل واقع نشده است مگر آنکه در امت من مثل آن هست [illegible]
آنکه مردن ایشان بعنوان اجل موعود و موت معهود که دران معاینه احوال برزخ و کیفیت حال نیکوکار و بدکردار و سؤال نکیرین
باشد بوده است بلکه [illegible] و زنده شدن ایشان از قبیل آگاه شدن مدهوش و بیدار شدن خواب
بوده چه معاینه احوال آن عالم با تکلیف بر سبیل اختیار جمع نشود و لازم می آید که ایشان [illegible] بمعرفت مضطر بوده
باشند و حال آنکه زندگانی ثانی ایشان نیز از جهت تکلیف بر نهج اختیار بوده نه بر سبیل اجبار منقولست که چون قوم موسی
از دریا گذشتند از دست فرعون و قوم او خلاصی یافتند فرمان در رسید که بارض مقدسه که اریحا و فلسطین و اردن از
الکاء شام است روند و ساحت [illegible] از لوث وجود [illegible] پاک کرده در آنجا سکنی نمایند گفتند
ای موسی ما از مصر [illegible] اسباب و ادوات سفر همراه نداریم و شدت گرما [illegible] تلف میکند [illegible]
ای موسی بگو با ایشان که خاطر جمع دارند که ابر را فرمان کردم تا بر سر ایشان سایه بان باشد و آسمان را فرمایم تا بر ایشان
من تازه ببارد و باد را حکم کنم تا برای ایشان سلوی بیاورد و سنگ را امر فرمایم که ایشان را آب دهد پس مشغول سفر کردند
حق تعالی با آنچه وعده داده بود وفا نمود این نعمت [illegible] خاطرهای ایشان کرد که وظللنا علیکم
و سایه بان ساختیم بر سر شما برای دفع گرمای آفتاب الغمام که ابر سفیدی را که در وسعت فراخور [illegible] لشکرگاه شما
دوازده میل در دوازده میل است بود وانزلنا و فرو فرستادیم برای معاش و خوراکی [illegible] علیکم المن بر شما
ترنجبین را [illegible] سفید و در نهایت نازکی و [illegible] از آسمان می بارید بر شاخساره درخت
[illegible] خار مغیلان [illegible] و در ظرفهای خود جمع نموده هر یک یک صاع بر می داشتند و طعم آن چون
شهدی بود که با روغن طبخ یافته باشد و در مجمع البیان از حضرت صادق ع روایت نموده است که نازل میشد بر بنی اسرائیل هر شب
بعد از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و هر کس از ایشان که در آنوقت بخواب بود [illegible] نازل نمیشد لهذا مکروه است خواب کردن
در آنوقت تا طلوع آفتاب و بقولی [illegible] والسلوی و فرو فرستادیم برای
شما مرغ سمانی را که از کبوتر کوچکتر و از گنجشک بزرگتر بود و باد جنوبی آنها را برای ایشان می آورد و در تفسیر آورده
که آن مرغها بر شاخسار درختان نشستندی و آوازهای گوناگون خواندندی [illegible]
[illegible] و چون بنی اسرائیل آنها را میدیدند [illegible]
[illegible] و در کشف الاسرار آورده که [illegible]
ایشان را [illegible] در مجمع البیان از ابن جریج آورده که اگر یکی از ایشان زیاده بر خوراکی شبانروزی خود را از من و سلوی

[illegible]

نا پسند [?]

برمیداشتند آن زیادتی ضایع و فاسد میشد مگر در روز جمعه که بقدر کفاف دو روز را میگرفتند از جمعه و شنبه و در روز شنبه نمی آمد
و این من و سلوی با نانی که میساختند قرص قرص و طعم شهد داشت مخلوط بروغن برای ایشان میداد و حق تعالی در روز برای ایشان
ابر را سایبان میکرد و در شب از آسمان ستونی از نور برای ایشان میفرستاد مثل چراغ با ایشان روشنی میداد هر گاه از
برای ایشان فرزندی متولد شدی با جامه زائیدی و هر چند طفل بزرگ شدی جامه او هم بلند گشتی و بقول بعضی چون جامه
ایشان چرک شدی در آتش انداختندی [illegible] جامه پاک و پاکیزه از آتش بیرون آمدی و این
نعمتها در بیابان تیه بود و قصه آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در جواهر آورده که تیه صحرائیست میان فلسطین و ایله
که دوازده فرسنگ طول و شش فرسنگ عرض [illegible] گفتیم با ایشان **كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ** بخورید از پاکیزه
بی مشقت کشیدن و عرق جبین **مَا رَزَقْنَاكُمْ** آنچه روزی شما کرده ایم [illegible] ایشان
مخالفت نموده زیاده برمیداشتند و ذخیره میکردند تا متعفن میشد و شکر آنرا بجا نیاوردند و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که
چون این منت بر ایشان بطول انجامید و این طعامها در نظر ایشان مکرر و بی مزه گردید [illegible]
گفتند تا کی صبر کنیم بیک طعام لهذا این نعمت از ایشان باز گرفته شد **وَمَا ظَلَمُونَا** و ستم نکردند بما این ناسپاسی
بی سپاسی [illegible] **وَلَكِنْ**
كَانُوا و لیکن بودند از روی جهل **أَنْفُسَهُمْ** بر نفسهای خود را **يَظْلِمُونَ** ستم میکردند در جواهر آورده که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِذْ قُلْنَا** و یاد آورید آنرا که گفتیم ما بعد از انقضای چهل سال که در بیابان تیه
بودید **ادْخُلُوا** در آیید ای بنی اسرائیل **هَذِهِ الْقَرْيَةَ** در این شهر بیت المقدس که آنرا ایلیا گویند یا شهر اریحا
که آنرا اریحا نامند و بقولی مراد از قریه [illegible] **وَكُلُوا**
مِنْهَا پس بخورید از میوهها و طعامهای گوناگون آن **حَيْثُ شِئْتُمْ** هر جا و هر چه خواسته باشید
رَغَدًا خوردنی گوارا و وسیع **وَادْخُلُوا الْبَابَ** و در آیید [illegible] مثال محمد و علی [illegible]
و تواضع [illegible] گویند که موسی [illegible] از برای ایشان [illegible]
[illegible] **سُجَّدًا** در حالتی که سجده کنندگان باشید
[illegible]
[illegible] **وَقُولُوا** و بگویند در وقت [illegible] **حِطَّةٌ** بار خدایا [illegible]

از لطف نبوت و شفاعت ایشان این چنین گناهان [illegible] استغفار ایشان بود در آن عصر **نَغْفِرْ لَكُمْ** تا بیامرزیم
از برای شما **خَطَايَاكُمْ** گناهان شما را از کوساله پرستیدن و دعوای رؤیت پروردگار کردن و غیر آن بسبب تجدید
عهد شما با انوار محمد و علی و آل طیبین ایشان **وَسَنَزِيدُ** و زود باشد که [illegible]
و مرتبت **الْمُحْسِنِينَ** نیکوکاران را که از گناهان مجتنب بوده [illegible] عهد خدا ثابت قدم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] فرموده که مثل اهل بیت من در این امت مثل باب حطه است در بنی اسرائیل [illegible]
هر که از روی اطاعت و انقیاد داخل در گاه حطه شد نجات یافت و هر که از روی تکبر [illegible] همچنین هر که در ولایت
اهل بیت من از روی تسلیم و انقیاد داخل شود و اعتقاد با امامت ایشان نموده ایشانرا وسیله آمرزش خود کند نجات یابد و هر
کس تابع دنیا شود و تکبر نماید [illegible] **فَبَدَّلَ الَّذِينَ** پس تغییر دادند آنکسانی که **ظَلَمُوا** ستم کردند بر نفس
خود [illegible] **قَوْلًا** سخنی را که مأمور و مکلف بگفتن آن شده بودند بسخن **غَيْرَ**
الَّذِي قِيلَ لَهُمْ ورای آنچه گفته شده بود از نزد خدا برای ایشان و در تفسیر امام آورده که چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَأَنْزَلْنَا** پس فرو فرستادیم **عَلَى الَّذِينَ** بر آن کسانی که **ظَلَمُوا** [illegible]
[illegible] **رِجْزًا** [illegible]
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible] **بِمَا كَانُوا** [illegible]
ایشان که **يَفْسُقُونَ** [illegible] **وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى** [illegible]
[illegible] **لِقَوْمِهِ** برای قوم خود [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَقُلْنَا اضْرِبْ** [illegible] **بِعَصَاكَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الْحَجَرَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کفت بیرون کن که بنی اسرائیل ... روزی در کنار آب بجهت غسل کردن در مکانی خلوتی برهنه شد و رخوت خود را بر بالای سنکی کذاشته
بود و کذارد و چون از غسل فارغ شد خواست که رخوت خود را بپوشد آن سنک بامر خدا رخوت او را برداشته میغلطید و موسی در عقب
از عقب میدوید و بنی اسرائیل دیدند بدن آنحضرت را و کفتند بعد از آن سنک را همراه داشت ثم کفته اند که سنکی بود
از کوه طور که در وقت مناجات موسی بر بالای آن می ایستاد و در تفسیر عیاشی و مجمع البیان مرویست که حضرت باقر فرمود که فرود
آمد از بهشت سه سنک مقام ابرهیم و حجر بنی اسرائیل و حجر الاسود و النصب ... بعد از صلوات بر محمد و آل محمد عصا زد بر آن
سنک فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ پس شکافته شد و روان شد از آن سنک بسوی دوازده سبط بنی اسرائیل اثْنَتَا عَشْرَةَ
عَيْنًا ط دوازده چشمه آب بقدر شکوا که از هر پهلوی آن سه چشمه جاری شد هر چشمه بسوی یکی از قبایل میرفت قَدْ عَلِمَ
بتحقیق دانست كُلُّ أُنَاسٍ هر کروهی یعنی هر قبیله مَشْرَبَهُمْ ط آبخوارگاه خود را که معین و مخصوص بود بوی و هیچیک
از آن دیکری را شاید ... صاحب تفسیر مستقصی آورده که آن سنک را در میان برکه میکرد و ترنم آب بیرون میشد ...
درخت که آب از زمین میکشد و در طرق خاصه و عامه از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که در یکی از غزوات در حضور
آنحضرت رسالت پناه چندان آب جوشید که هزار و چهار صد کس سیراب شدند و اکر چه اهل اکر کس میبودند کفایت
میکرد و در اکمال الدین از ابی جعفر منقولست که چون قایم آل محمد از مکه بیرون آید منادی ندا کند که برندارد احدی
طعامی آبی با خود بردارد سنک موسی بن عمران را که باره شتر است و هیچ منزلی فرود نیاید مکر آنکه بجوشد از آن سنک
چشمها پس هر کس کرسنه باشد از آن سیر شود و هر کس تشنه باشد سیراب کردد و چارپایان ایشان تا آنکه فرود
آیند بنجف در پشت کوفه القصه بعد از اطعام طعام و تظلیل غمام و جریان چشمها برای هر طایفه از خواص و عام کفتیم
كُلُوا بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید مِنْ رِزْقِ اللَّهِ از روزی خدا که جمع آورده است بی کلفت
مشقت از من و سلوی و چشمهای آب وَلَا تَعْثَوْا و از حد خود بیرون مکذارید فِي الْأَرْضِ در زمین
مُفْسِدِينَ ه در حالتی که تباه کاران باشید و کفران این نعمتها و بد سلوکی با پیغمبر خود با ارادة نقل کردن بسوی
خانها و بکویند خیالات فاسده وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید هنکامی که کفتید یَا مُوسَیٰ ای پیغمبر خدا لَنْ نَصْبِرَ
ما صبر نخواهیم کرد هرکز عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ بر یک کونه طعام مکرر اکر چه طعام دو بود لیکن هر روز با یکدیکر
میخوردند بدلیل چیز یکی تعدد میکنند فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ پس بخوان از برای ما پروردگار خود را تا از برای ما
يُخْرِجْ لَنَا بیرون آورد برای ما بعنوان زرع مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین
از بطن خود مِنْ بَقْلِهَا از اقسام سبزیها وَقِثَّائِهَا و از انواع خیارهای آن ...
چیزی خیار و هندوانه و بادنجان و چغندر و غیره وَفُومِهَا و سیر آن و بعضی کفته اند کندم است
وَعَدَسِهَا و دانه آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ کفت پروردکار از روی ملامت
با حضرت موسی در جواب ایشان أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل میکنید یعنی چرا بدل میکنید الَّذِي آنچیزی که آن
هُوَ أَدْنَىٰ آن پست تر و فرومایه است چون سبزی و خیار و پیاز و سیر بِالَّذِي بعوض آنچیزی که
هُوَ خَيْرٌ آن بهتر است چون ترنجبین و مرغ سمین و اکنون که چنین کردید اهْبِطُوا پایین روید یعنی
داخل شوید از روی امتحان هبوط از عزت بذلت و از راحت بمشقت و تعب است مِصْرًا شهری از شهرها

بالحجر

یا شهری که آنرا مصر کویند ... و این شهر را مصر بن حام بن نوح بنا کرده و بنام بانی خود شهرت دارد پس چون آنجا بود فَإِنَّ لَكُمْ
پس بدرستیکه در آنجا یافته میشود برای شما مَا سَأَلْتُمْ ط آنچه آرزو نموده بودید از مقولات زمین وَضُرِبَتْ و لازم کرده شد
از نزد خدا عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر ایشان ... بعد کفران نعمت خواری و عار شماری که بدلت زراعت و تحصیل خاطر با و
و نشان بیخواری جزیه دادن کرفتار شدند وَالْمَسْكَنَةُ و منقرض شد بر ایشان مخزیه بینوایی ... بدلیل آنکه درست
داشته باشند از خوف جزیه پنهان کنند و خود را فقیر وانمایند و بعضی کویند بی نکی عقل و خست نفس است و در مجمع البیان از زجاج
خدا مرویست که خود تواکری استغنا نفس است و بقول بعضی خود آنست که نیکی وسکت حرکت وَبَاءُوا و باز کشتند و بر کشتند
بِغَضَبٍ بخشمی بزرک که صادر شد مِنَ اللَّهِ ط از نزد پروردکار بر ایشان ذَٰلِكَ این مذلت و مسکنت و غضب
بِأَنَّهُمْ بسبب آن بود که ایشان كَانُوا بودند قبل از لزوم ذل و مسکنت و وجوب غضب يَكْفُرُونَ
کافر میشدند بِآيَاتِ اللَّهِ بحجتهای خدا از پیغمبران و اوصیاء ایشان و بامعجزات و آیات انجیل و قرآن که جماعتی
جمیع بلکه ایمان نیاوردند بقول بر حق مرا دادن آیات خدا و اوصیای پیغمبر آخر الزمان وَيَقْتُلُونَ و می کشتند
النَّبِيِّينَ پیغمبران خدا را چون زکریا و یحیی و شعیا و غیرهم بِغَيْرِ الْحَقِّ ط بدون جرم و جنایتی این قید از برای
توضیح و زیادتی قبح افعال ایشانست نه از برای تخصیص چه معلوم است که ... قتل پیغمبر ... ناحق ...
با خود و بعضی احادیث آمده که در یکروز سیصد پیغمبر را کشتند و بعد از آن بازارهای خود را برپا کردند کویا هیچ کار نکرده بودند
و نبی یا بمعنی بلندی است و وجه تسمیه ارتفاع شان ایشانست و بقرائت اهل مدینه نبیین بهمزه خوانده اند از نبأ
بمعنی خبر ذَٰلِكَ آن اعمال باطله ایشان از کفر و عصیان و قتل پیغمبران بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که عصیان ورزیدند
وَكَانُوا و بودند که از روی لجاج يَعْتَدُونَ ه تجاوز از حد میکردند و میکنند و از امر خدا ... اهل بیت
در تفسیر امام از رسول خدا مرویست که فرمود ای بندکان خدا حذر کنید از فرو رفتن در معصیت و سهل شمردن آنها
پس بدرستیکه مستولی میشود بسبب معصیتها خذلان بر صاحبش ... در معصیتی عظیم تر از آن بی ...
میشود از آنکه معصیت کنند و تهاون کنند و میفتد در معصیتی عظیم تر تا واقع سازد او را در رد ولایت وصی رسول خدا
و دفع نبوت رسول او و آخر الامر میکشاند او را بسوی دفع توحید خدا و الحاد در دین او و از سیاق این آیه و حدیث شریف
ظاهر است که تجاوز کردن از حد شرع و کناهان صغیره و اصرار بر آنها و کوچک شمردن منتهی میشود بسوی معاصی
کناهان عظیم چنانچه بنی اسرائیل را کشانید بسوی کفر و قتل پیغمبران و در تفسیر عیاشی و کافی از حضرت صادق منقولست
که آنحضرت ... فرموده والله که نزدند پیغمبران را بدستهای خود و نکشتند ایشان را بشمشیرهای خود ولیکن
شنیدند احادیث ایشان را و کذاشتند آنها را پس مواخذه کرده شدند بر آن و کشته شدند پس کردید قتل و اعتداء
و معصیت در اسباب نزول آورده که چون سلمان فارسی رضی الله عنه بشرف قبول دین مبین و ملازمت حضرت خاتم النبیین
استسعاد یافت روزی در خدمت حضرت رسالت پناهی بود معروض داشت که یا رسول الله در طلب علما از منتسبان صحابت نزد
و مطالبه امور خیر بسیار نموده ام و شبها و روزها با ایشان بسر برده ام و نماز ایشان چون نماز و روزه ایشان و روزه ها
دراز و شبها تا صبح در کاه خدا بذکر و آواز کشیده بجد و جهد تمام بعبادت مالک علام با اعتقاد درست مشغول اند رسول خدا
فرمود ای ما چه فایده که ایشان از اهل دوزخند سلمان ... کرد که کفت اکر ایشان ادراک زمان تو میکردند

اندوه حجود و انکار ج

و از آنست بقول بعضی ... بسیار ... کشتند ج

توصیف آن بطعام واحد ... کرج

الفوم ... و قرات ابن مسعود وثومها ... ج

استفهام بمعنی ... است ج

... ماهطوا ... مصرا ... مصر ... از اسامی ... غیر منصرف ...

بار رسول الله هر آینه تصدیق او نمودند فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه را فرود آورد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنکسانی که آمَنُوا
گرویدند بنبوت رسول خدا قبل از بعثت او [illegible] چون بحیرای راهب و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و [illegible]
ابن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل و حبیب نجار و قس بن ساعده که در طلب آنحضرت و انتظار مقدم شریف او بودند
وَالَّذِينَ و آنکسانی که هَادُوا یهودی شدند یعنی آنکه خود را منسوب بیهودا پسر یعقوب میدانند و بقولی از
هود بمعنی توبه ماخوذ است چه ایشان در حین [illegible] خود را حرکت میدادند وَالنَّصَارَى و ترسایان که
بجهت نصرت دین خدا نصرت یکدیگر میکنند و در عیون از حضرت امام رضا منقولست که ایشان از دهی بودند از بلاد
شام که نام آن ناصره بود و عیسی و مریم بعد از مراجعت از مصر بآنجا فرود آمده بودند وَالصَّابِئِينَ و بیرون آیندگان
و میل کنندگان از دینی بسوی دینی دیگر که طایفه در میان دین یهودیت و نصرانیت اختلاف کردند و بعضی از هر دینی چیزی
فرا گرفتند و رو بکعبه نماز میگذارند و تابع [illegible] اند و ملائکه را پرستش میکنند و زبور میخوانند و علی بن ابراهیم
آورده که ایشان از اهل کتاب نیستند بلکه ستارگان را می پرستند بهر تقدیر از جمله جماعت مذکوره مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ
هر که بگرود بخدا از روی اخلاص و بصفات ثبوتیه و سلبیه او معترف گردد و ضمیر من آمن راجع است بیهود و نصاری
و صابئین نه مؤمنین که قبل از ایشان ذکر شده چه ایشان در ایمان ثابت قدم بودند [illegible]
معنی ندارد و [illegible] ایمان سابق بیانی و ایمان حال عیانی خواهد بود وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین
یا بروز قیامت وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی نیکو موافق شریعت غرای خاتم النبیین و قوانین دین مبین فَلَهُمْ
پس مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد کارهای نیک ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و نباشد
ترسی یعنی عَلَيْهِمْ بر ایشان در روز قیامت که هنگام هراس و اضطرابست وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که
اندوهگین شوند بر فوت ثواب و خوف عقاب و مجاهد از ابن عباس آورده که از سیاق آیه مفهوم میشود که عمل صالح از یهود و نصاری
و صابئیان نزد او قبل دین اسلام قبول بوده است لیکن بعد از نزول آیه وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا این آیه شریفه حکمش
منسوخ گردید و بعد از ایراد این جمله معترضه دیگر باره بر سر قصه بنی اسرائیل آمده و آنچنانست که یهود بعد از نزول توریه
[illegible] گفتند که احکام این کلام بغایت دشوار است ما مسلم نمیداریم که کلام خداست [illegible]
جبرئیل را فرمود که کوهی از کوههای فلسطین که آنرا طور میگفتند [illegible] موافق لشکرگاه موسی برداشته
بر بالای سر ایشان نگاه داشت بقدر قامت مردی و در جنب روی ایشان آتشی افروخته و در عقب سر ایشان دریای شوری پیدا
شد و فرمان رسید که اگر احکام توریه را آنچه در آنست از اوامر و نواهی تمام قبول نکنید این کوه را بر سر شما فرود
آورم و اگر از پیش گریزید بدین آتش بسوزید و اگر رو بعقب کنید [illegible] هلاک گردید ایشان چون راه نجاتی
ندیدند از نهایت هیبت بر روی در افتاده [illegible] روی خود را بر زمین [illegible] که مبادا کوه بر ایشان آید
و لهذا بعضی ایشان در نماز [illegible] طوعا او کرها احکام توریه را قبول کردند حق تعالی [illegible] ایشان
یکند که وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید هنگامی را که گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را [illegible] برای عمل کردن
بمضمون توریه و آنچه در آنست از نعت محمد و وصی او علی و آل طیبین ایشان [illegible]
وَرَفَعْنَا و برداشتیم و بلند کردیم [illegible] فَوْقَكُمُ الطُّورَ بر سر شما کوه [illegible]

طور

مَا آتَيْنَاكُمْ [illegible] خُذُوا [illegible]
طور و [illegible] و بعد از آنکه اوامر و نواهی [illegible] با موسی گفتیم
آنچه دادیم شما را از اوامر و نواهی شرع در تفسیر امام آورده که موسی با ایشان گفت [illegible] آنچه [illegible] در توریه است یا آنکه
می افتد این کوه بر سر شما پس ملتجی شدند بسوی قبول آن از روی کراهت مگر آنکه [illegible]
طوع و رغبت و بعد از آنکه قبول کردند بسجود رفتند و بسیاری از ایشان سجود را از راه خضوع نکردند بلکه از برای نظر کردن بسوی
کوه بود که ببینند آیا بر سر ایشان می افتد یا نه بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهد [illegible] از حضرت صادق منقولست که از آنحضرت
پرسیدند که در این آیه مراد قوت بدنهاست یا قوت دلها فرمود که مراد هر دو است وَاذْكُرُوا و بخاطر نگاه دارید
مَا فِيهِ آنچه که در آنست مذکور از ثواب و عقاب [illegible] لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بسبب یاد کردن آن
پرهیزید از مخالفت که موجب عقاب و حرمان از ثوابست ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس برگردانیدید رو از وفای [illegible] مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ پس از عهد و میثاق که در معجزه رفع طور بستید فَلَوْلَا پس اگر نبودی فَضْلُ اللَّهِ کرم و بخشایش او
عَلَيْكُمْ بر شما شامل وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او بر شما [illegible] لَكُنْتُمْ
هر آینه بودید شما مِنَ الْخَاسِرِينَ از جمله زیانکاران [illegible]
حال ایشان [illegible] وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ [illegible]
احوال آنکسانی را از ایشان اعْتَدَوْا در گذشتند از حد مِنْكُمْ از جمله کسان شما که اهل ایله بودند [illegible]
گفته اند که اهل [illegible] حضرت داود [illegible] امام زین العابدین [illegible] هفتاد هزار کس بودند
که هفتاد هزار ایشان [illegible] فِي السَّبْتِ در باب شکار کردن ماهی در روز شنبه و سبت بمعنی قطع است چه
حق تعالی ابتدا [illegible] در شش روز زمین و آسمانها را بیافرید و در روز شنبه قطع شد [illegible]
[illegible] از حضرت صادق منقولست که [illegible]
[illegible] برای ایشان حرام شد و علی بن ابراهیم آورده که ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] فَقُلْنَا لَهُمْ
[illegible] كُونُوا قِرَدَةً [illegible] خَاسِئِينَ [illegible]
[illegible] فَجَعَلْنَاهَا [illegible]
نَكَالًا [illegible] لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا [illegible]
[illegible] وَمَا خَلْفَهَا [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] وَمَوْعِظَةً [illegible] لِلْمُتَّقِينَ [illegible]
از حضرت امام زین العابدین [illegible]

بقوة [illegible]

[illegible]

حال آنکه

ایشان بشنوند و از زنان ایشان عقوبت خدا برود ایمکه ابا ایشان کناره کرده رفتند و در شهری دیگر نزدیک شهر ایشان بود قرار
گرفتند پس در همان شب عذاب الهی بر آن قوم نازل شد و همه میمون گشتند و در وازه شهر ایشان همچنان بسته ماند که از ایشان کسی
بیرون نمی آمد و کسی از خارج داخل نمیشد پس چون اهل شهرهای دیگر آمدند و از دیوارهای شهر ایشان بالا رفتند دیدند که مردان
و زنان ایشان همه میمون شده اند و بیکدیگر بر می آیند که ایشان را نصیحت میکردند داخل شهر ایشان شدند و خویشان و
یاران خود را می شناختند و می پرسیدند که تو فلانی او گریه میکرد و اشاره میکرد که بلی پس سه روز بر این حال ماندند پس خدا
بادی و باران فرستاد تا ایشان را بدریا انداخت و هلاک کرد و هیچ مسخ شده زیاده بر سه روز نماند و اینها که می بینید شبیه
آنها اند نه آنها و نه نسل آنها اند پس آنحضرت فرمود که این جماعت برای شکار ماهی چنین شدند پس چگونه خواهد بود حال
جمعی که فرزندان پیغمبر را کشتند و هتک حرمت آنحضرت کردند و اگر چه حق تعالی ایشان را در دنیا مسخ نکرد بحسب ظاهر اما
عذابی که در آخرت برای ایشان مهیا کرده است اضعاف اضعاف سخت تر بود و اگر آن جماعت که تعدی کردند در ایام
حکم شنبه اگر متوسل میشدند بانوار مقدسه محمد و آل طیبین او بآن معصیت مبتلا نمیشدند و اگر آن جماعت که ایشان را
پند میدادند سوال میکردند بجاه محمد و آل او که ایشان را از آن گناه باز دارد هر آینه دعای ایشان مستجاب میشد خرزم
در بیان حقیقت مسخ و عدد مسوخ بدانکه جمعی از حکما انقلاب صورت نوعی را جایز نمیدانند لهذا بر این اعتقاد ند که این مسخ
مسخ صوری نیست بلکه مسخ قلوب است یعنی دلهای ایشان بر تبه منقلب شد که ادراک میدانند و این قول محض غلط است
چه ابداع جواهر و اختراع عناصر مسلم الثبوت است و کسی که آن مقر باشد بتبدیل صور نوعیه را از این متغیر هم قایل است و هر که قادر
صورت در جز ایجاد کند او آن متشکل تو از خلق کردن اول اهم که هیچ بر نخواهد بود مستهدا اخبار و احادیث و قصص
متواتر دارد که هیچ طایفه ای را مجال انکار نیست و مسوخاتی که در زمین هستند کمال مشابهت با ایشان دارند و این دلیل
صدق احتمال ایشان بوده در دین است بیز مستبعد نیست بنا بر این حق تعالی قصه ایشان را موعظه از برای متقیان این امت
و اتم ساخته کرده اند و این نیز حالت از آنکه مسخ صوری بوده است چه از مسخ قلبی با طنی کسی را اطلاع حاصل نکرده که باعث
پند و عبرت باشد کرده و در جواهر آورده که مسخ قلوب در این امت است چنانچه بنی اسرائیل را مسخ ظاهر بود بنا بر مسخ باطن
و این بدتر است چه دل اشرف اعضای صوری و معنوی است و از کشف الاسرار آورده که ای مسلمانان از بطش الهی ایمن مباشید
که هر گاه حق تعالی بر ایشان خشم میگرفت صورت ایشان را مسخ میکرد اما چون بر این امت خشم گیرد سیرت ایشان را مسخ کند
و در باب عدد مسوخات اختلاف هست لیکن آنچه در سیاق حدیثی منقول از امیر المؤمنین و حضرت صادق علیه السلام رسیده
بیست و هشت جماعت اند که هر کدام را بعلت یک نوع فسق حق تعالی غضب کرده صورت او را مسخ کرده اند اول فیل مردی
بوده است که با حیوانات جماع میکرده دوم خرگوش زنی بوده است که هرگز غسل حیض نمیکرده سوم خنزیر قومی نصاری بوده اند
که مائده عیسی را خورده ایمان نیاوردند و قصه ایشان در سوره مائده نقل خواهد شد ان شاء الله تعالی چهارم خرس مردی
بوده است مخنث پنجم روباه مردی بود راهزن که مال حاجیان بردی ششم سگ مردی بود که مردم را نکوهیدی غلط دیدی هفتم ملک
مردی بود متکبر که مردم را تمسخر میکرد هشتم خارپشت مردی بود که کفن دزد نهم خفاش یعنی شب پره زنی بود که اولاد خود را بجهد
آخر جنک مردی بود که دو زن داشت با یکی بسر میبرد و هرگز بنزد آن دیگری نمیرفت یازدهم زنبور مردی بود که حق یاران او را بر نمیداد دوازدهم
میداد سیزدهم عنکبوت زنی بود ساحره که شوهر خود را جادو کردی چهاردهم پشه مردی بود که سخن در دروغ بخدا باد کردی پانزدهم عقرب مردی

هیچکدام
بکنه بجیلی بوده شانزدهم طوطی زنی بود صاحب جمال که نفس خود را از زنا محرم منع نکردی هفدهم موش خانگی زنی بود که دو شوهر داشت و
از یکدیگر مطلع نبودند هیجدهم کرم موش دشتی مردی بود محیل عیار پیشه نوزدهم غراب یعنی کلاغ سیاه یا مرغ چینی مشغول بود
به تعلق یعنی کلاغ بیسر مردی بود زناکار بیستم سناره سهیل پادشاهی ظالم بوده با اعوان و انصار آنجا مکر و حیله کردند بصورت
ستاره شد بیست و یکم زهره بیست و دوم مشتری که دو زن صاحب جمال بودند و از هاروت و ماروت اسم اعظم یاد گرفته با آسمان رفتند
و قصه ایشان مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی بیست و سوم میمون بیست و چهارم جری که ماهی بی فلس است بیست و پنجم مار ماهی بیست و ششم
ام سوسمار که این سه طایفه اصحاب سبت اند که چنانچه مذکور شد شکار ماهی مسخ شده پاره بصحرا و پاره بدریا رفتند
بیست و هفتم مور و ... بوده اند در میان اصحاب سبت که ایشان را مسخ میکردند و بدین جهت حق تعالی ایشان را بشکل مور
... حشره کرد ... بود و اذ قال موسی در باره قصه بنی اسرائیل آمده فرموده و این را نیز یاد کنید که گفت موسی لقومه
... قوم خود را ان الله بدرستی که پروردگار شما یامرکم میفرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید
بقرة گاوی را اخبار آنه ... گفته اند کشتن بنی اسرائیل برای قصه مقتول ... کیفیت این قصه چنین
بود که زنی از میان بنی اسرائیل بود در نهایت حسن و جمال و نسل و کمال و شرافت حسب و نسب و مردم بسیار خواستگار او بودند
و او را سه پسر عم بود ... یکی از آنها که عالم و پرهیزکار تر بود و خواست که بعقد او در آید آن دو پسر عم دیگر بر آن جوان حسد
بردند و او را بضیافت طلبیده کشتند و او را انداختند در میان قبیله که از اهل قبایل بزرگتر بود و چون جمع شد آن دو پسر عم که قاتل او
بودند ... گریبان خاک ... نزد موسی به دادخواهی آمدند پس حضرت موسی آن قبیله را احضار ساخت و از ایشان سوال
کرد ایشان از آن کشته شده ایشان گفتند ما او را نکشته ایم و علم هم نداریم که او را که کشته است موسی گفت حکم الهی این است
که شما پنجاه سوگند بخورید و بر بدهید با قاتل را اختیار و هیئت ایشان که کشتند هر که پا قسم خورد ... دیه
بیست تن را قایم ... یاد داریم ... پس بر ایشان فایده است موسی گفت که هر قبیله ... حاکم و فرمان بر
حق تعالی است و آنچه فرموده است بعمل باید آورد گفتند ای پیغمبر خدا این غرامت سخت بر ما کار است ... کرد ایم
سوگند بخوریم ... تا قاتل را ظاهر کرد ... ما قاتل را ... مستحق است
آن را ... موسی گفت که حق تعالی حکم این واقعه ... فرموده
نعم ... کرده اند کم ... که کردن ... فرمان او را حکم او ... لازم و ...
بکنم ... کرده است کار کردن ... و گوشت ... حرام کرده ...
... حکم او را خواسته ... ایشان جاری ساخته پس حق تعالی ... و ... مسئول
ایشان ... قاتل را ظاهر ساختم و دیگران از تهمت بیرون آیند ... در ضمن اجابت سوال
ایشان ... از ... فراغ کردم ... اعتقاد دارد بصلوات فرستادن بر محمد و آل طیبین
او و تفضیل ... محمد و علی بر جمیع خلایق ... ایشان ... در دنیا ...
گفت پروردگارا ایشان ... کشتند ... بسوی موسی که بنی اسرائیل را بگو که قاتل را آشکارا
میکند برای شما باید که بکشید گاوی را و عضوی از آن بر مقتول بزنید تا زنده شود ... کرد اتم که واقعا ...
بکنید بعمل آورید ... قالوا اتتخذنا گفتند ای موسی آیا فرا میگیری تو ما را هزوا

بایبچه و در حقیقت جها میکویم که قاتل مقتول را بنما تو بجواب میکوئی که بکشید کاوی این نیز باشد بکر بغرتیب برما قَالَ
موسی کفت أَعُوذُ بِاللّٰهِ پناه میبرم بخدا أَنْ أَكُونَ از آنکه بوده باشم مِنَ الْجَاهِلِينَ ۵ از جمله
نادانان و بیخردان چه غرتیب در چنین مقامی عین جهل و جهل ضد علم و حکمت و در آیه دلیل است بر آنکه هزل و استهزا از جمله
ناهلی کال انبیا و مستبعد وقتا جهل است پیغمبران ازین خصلت پاک‌اند مکر مزاح که بحسب شرع منافی نباشد پس چون دیدند که
تکلیف ذبح بقره بحقیقت خواسته شد به بهانها از خود دفع نمایند شاید که خدا بدلالت آنکه ایشان مسلق [illegible] کاو [illegible]
دفع کند قَالُوا ادْعُ کفتند از روی بهانه جوئی ای موسی بخوان لَنَا رَبَّكَ برای ما از پروردگار خود که يُبَيِّنْ
لَنَا بیان کند برای ما مَا هِيَ ط که چکونه باشد آن کاو تا صفت آن بدانیم که کاو [illegible] و استسوال ایشان [illegible]
آن بدین سبب بود که زنده شدن مقتول بملاقات عضوی از اعضای کاو برایشان عظیم آمد کمان کردند که این کار [illegible]
منتهی بخواهد شد مکر از کاوی خاصی پس موسی بعد از سوال از خدا قَالَ باایشان کفت إِنَّهُ بدرستی که پروردگار
يَقُولُ میفرماید که إِنَّهَا بدرستی که آن باید بوده باشد بَقَرَةٌ کاوی بناسال لَا فَارِضٌ نه پیر باشد
از کار افتاده [illegible] وَلَا بِكْرٌ ط نه بسیار جوان که هنوز کاری از وی نیاید عَوَانٌ بلکه
[illegible] بَيْنَ ذَٰلِكَ ط در میان پیری و جوانی فَافْعَلُوا پس بجای آورید مَا تُؤْمَرُونَ
آنچه که مامور بدان شده اید قَالُوا ادْعُ دیگر باره کفتند بخوان ای موسی لَنَا رَبَّكَ از جهت ما پروردگار خود را
يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکارا کند برای ما مَا لَوْنُهَا ط که چه رنگ باشد آن کاو قَالَ کفت موسی إِنَّهُ
حق تعالی يَقُولُ میفرماید که إِنَّهَا بدرستی که آن کاو بَقَرَةٌ کاویست صَفْرَاءُ زرد برنک فَاقِعٌ
لَوْنُهَا [illegible] در معالم التنزیل آورده که
[illegible] تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ط آنچنان
[illegible] از امیرالمؤمنین آورده که ازین آیه ظاهر است [illegible]
[illegible] قَالُوا باز کفتند یا موسی ادْعُ
لَنَا رَبَّكَ از خدای خود [illegible] يُبَيِّنْ لَنَا [illegible] مَا هِيَ [illegible]
[illegible] إِنَّ الْبَقَرَ بدرستی که آن کاو تَشَابَهَ مشتبه شد عَلَيْنَا ط [illegible]
[illegible] وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خدا خواهد [illegible] لَمُهْتَدُونَ ۵
[illegible] اگر ان شاء الله [illegible]
[illegible] قَالَ کفت موسی در جواب ایشان إِنَّهُ بدرستی که حق تعالی يَقُولُ میفرماید که إِنَّهَا بَقَرَةٌ
آن کاویست لَا ذَلُولٌ [illegible] تُثِيرُ الْأَرْضَ [illegible]
وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ط [illegible]
[illegible] مُسَلَّمَةٌ [illegible]
لَا شِيَةَ فِيهَا ط [illegible]
[illegible]

[illegible] قَالُوا الْآنَ کفتند بموسی که اکنون جِئْتَ بِالْحَقِّ ط آوردی صفت
[illegible] سَحْرَانَه [illegible] تا حال اعتقاد نداشتند بحقیقت آنچه موسی آورده
ازامر ذبح بقره در عیون از حضرت امام رضا مرویست که فرمود که اگر در ابتدا هر کاوی را بکشتند کافی بود برای ایشان و لیکن
سخت کرفتند پس خدا نیز برایشان سخت کرفت و تکثر در تخصیص این علامات بجهت آن کاو [illegible]
[illegible] از بنی اسرائیل [illegible] علی بن ابراهیم در تفسیر خود از [illegible]
صادق روایت کرده است که مردی بود در بنی اسرائیل صاحب این کاو [illegible]
تجارت [illegible] متاع [illegible]
[illegible] بغروختن متاع [illegible] اشترا کرد بنی اسرائیل [illegible] ذبح آن کاو [illegible]
آورده [illegible] چنین کاوی بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] محمد و علی و طیبین اولاد ایشان [illegible] رسول خدا و علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] کاو [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] دینار [illegible]
[illegible] دینار [illegible] چهار دینار [illegible]
[illegible] هشت دینار [illegible]
[illegible]
قیمت آنرا [illegible] پوست کاو [illegible]
[illegible] موسی کفت [illegible]
[illegible] فَذَبَحُوهَا پس بکشتند آنرا وَمَا كَادُوا و نزدیک نبود یعنی نمیخواستند
يَفْعَلُونَ ۵ که بکنند این کار [illegible]
[illegible] ذبح کاو [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] جوانات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیات [illegible]

تقدیم و تاخیر اول و آخر کرده و در تفسیر تعبیر آورده که چون منظور حق تعالی قصه نبود بلکه مراد تمثیل احوال یهودان زمان رسالت پناه
بود با احوال بد ذاتان ایشان که بحضرت موسی علیه السلام استهزا نسبت داده در اطاعت آنحضرت به بهانهای بیهوده میکوشیدند
لهذا چند آیه از وسط قصه ایشان که مشتمل بر آنها بود برای تسلی خاطر رسول خدا ذکر نمود که خاطر همایون آنحضرت از
حرکات ناشایسته مردم زمان خود نرنجد و بعد از آنکه صحابه آن آیات را شنیدند از آنحضرت پرسیدند که ایشان چرا بذبح
چنین بقره مامور شدند از اول قصه ایشان بعد آیه آمد **وَإِذْ قَتَلْتُمْ** و یاد آوری نمایید آنرا که کشتید بدون حق
نَفْسًا شخصی که نام آن عامیل ابن شراحیل بود **فَادَّارَأْتُمْ** پس از کردن خود دفع میکردید و بیکدیگر نسبت
میدادید تهمت قتل را **فِيهَا** در باب آن نفس **وَاللَّهُ مُخْرِجٌ** و حال آنکه خدا بیرون آورنده و پیدا کننده است **مَا كُنْتُمْ**
آنچه بودید شما که آنرا **تَكْتُمُونَ** بوسیله پنهان میداشتید از امر قاتل یا اراده کرده بود یا بکذب بعضی بعضی
بجهت الزمان در خواطرهای خود مخفی کرده بودید یا از رضای [illegible] بهانهای گاو را بعد از آنکه پنهان کرده اظهار
انکار میکردید و بعد از قول مفسر از جهت گاو و قیمت ارزان باطن بهانهای آن مقتول اظهار عجز نمودید **فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ**
پس بعد از کشتن آن گاو گفتیم ما بزنید میت را **بِبَعْضِهَا** پاره از این بقره یعنی آن پاره را برو باشد آهسته بزنید
روایت چنانچه گویند بزنند بدم گاو بجهت آنکه استخوان بخم او را که هر حیوانی در زاول از آن مخلوق میشود و رفتیا
هر اجزای آدمی بر آن ترکیب میباید گرفتند و بر آن کشته زدند و گفت خدا و بدا بجاه محمد و آل محمد که این مرده را زنده
و سخن در آورتا خبر دهد که او را که کشته است پس ناگاه برخاست صحیح و سالم و گفت ای پیغمبر خدا ابن عم من برای حرص
من بر من حسد برده مرا کشته و مرا بجماعت نسبت داده بود از ایشان بکیرید پس موسی علیه السلام آنرا و کشتن او کرد گفت
كَذَلِكَ همچنانکه آن مرده زنده شد **يُحْيِي اللَّهُ** زنده میکرداند خدا در قیامت برای مجازات **الْمَوْتَى** مرده کان را ادا
قیامت یاد و بنیاد برای ظهور معجزات رسول خدا چنانچه در این بود **وَيُرِيكُمْ** و بنمایید بشما که منکر بعث یا منکر نبوت
رسول خدا هستید یا مراد آنچه کرد زنده شدن عامیل ظاهر بودند **آيَاتِهِ** دلایل قدرت و علامت وحدانیت خود را **لَعَلَّكُمْ**
شاید که شما **تَعْقِلُونَ** تعقل و تدبر کنید که حق تعالی مرده را زنده کند امر نکند کسی را بچیزی خلاف واقع و بر
تحریم ما است محمد و آل او را که بجهت فضل و زیادتی ایشان بر همه موجودات که در روایت دیگر واقع شده است که بار اول آن
عضو را بر میت زدند و زنده نشد پس بنی اسرائیل گفتند ای پیغمبر خدا چه شد آنچه وعده کرده بودی پس حق تعالی وحی فرستاد که
موسی من در وعده خلف نمیکنم لیکن باید تا پوست این گاو را باطلا پر کنند و بصاحبش بدهند پس این مرده زنده خواهد شد
پس اموال خود را جمع کردند و حق تعالی پوست گاو را گشاده گردانید تا پر شد و چون آنقدر را تسلیم آن جوان کردند بعد
از زنده شدن آن مرده بنی اسرائیل گفتند ندانیم کدام عجیبتر است زنده کردن خدا این مرده را یا غنی کردن او این جوان را
باین مال فراوان پس حق تعالی وحی کرد بموسی که بگو بنی اسرائیل را که هر کس از شما خواهد که من عیش او را طیب گردانم و در
محل او را عظیم کنم و در آخرت او را در بهشت محمد و آل طیبین او ساکن گردانم چنانچه با این جوان کردم بدرستیکه این جوان بسبب
محمد و آل محمد بود که صلوات بر ایشان میفرستاد و ایشان را بر خلایق تفضیل میداد و باین سبب این مال عظیم را برای
آن مستحق کردم که تنعم کند بروز عطای من و دوستان خود را نوازش و دشمنان خود را سرکوب کند پس آن جوانی که زنده
شده بود این سخن را شنید گفت خداوندا سوال میکنم از تو باینچه این جوان سوال کرده است از صلوات بر محمد و آل محمد

و توسل بجویم بانوار مقدسه ایشان که مرا باقی بداری در دنیا تا برخوردار شوم از دختر عم خود و خوار گردانی دشمنان و حاسدان مرا
پس حق تعالی بموسی وحی فرستاد که این جوان را ببرکت توسل بانوار مقدسه ایشان صد و سی سال عمر دادم که در این مدت صحیح و سالم باشد
و در قوای او ضعفی حادث نشود و از زوجه خود برخوردار شود و چون این مدت برسد هر دو را با هم از دنیا ببرم و در بهشت جا دهم
پس آن فقیر بنی اسرائیل بفریاد آمد گفتند یا موسی ما بالحاجت خود را بر پریشانی انداختیم و بقلیل و کثیر مال خود را بهای گاو
دادیم پس دعا کن که خدا روزی ما را فراخ گرداند موسی گفت وای بر شما چه بسیار کور است دلهای شما مگر نشنیدید دعای آن
جوان صاحب گاو و جوان زنده شده را خواندند و بخیر متمتع رسیدند پس ایشان گفتند خداوندا بتو ملتجی شدیم و بر فضل تو اعتماد کردیم
بجاه محمد و آل محمد که فقر ما را زایل گردانی پس حق تعالی وحی نمود بموسی که بایشان بگو بروند بفلان خرابه و فلان موضع را
بشکافند که در آنجا ده هزار هزار دینار هست و از هر کس هرچه گرفته اند برای قیمت گاو بپس دهند و زیاده آن مال را بسبب
توسل قسمت کنند **ثُمَّ قَسَتْ** پس سخت و خالی از خیر و رحمت شد **قُلُوبُكُمْ** دلهای شما **مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ**
از پس ظهور آیات بینات و معجزات باهرات که از موسی علیه السلام بصدور انجامید و اعلان در آمد از فلق بحر و انفجار آب از حجر و انزال من
و سلوی و مسخ اصحاب سبت و زنده شدن عامیل و غیره و بقول خطاب بیهود عصر پیغمبر است و ذلک اشاره بمعجزات آنحضرت و اخبار
او از قصص پیشینیان بر وفق واقع و درستی با عدم درایت آنحضرت بکتب ایشان واشتر معجزاتست عظیم چنانچه در خزانه
منقول است **فَهِيَ** پس این دلهای شما **كَالْحِجَارَةِ** همچون سنگ در سختی و ناپذیرفتن معنی دان و از نمای اموال
أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً یا سخت تر و سخت تر
ظاهر است چه در احادیث آمده که ابعد العبد من قساوت القلب
از سنگ بجهت غلاوت و قساوت **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ** و بدرستیکه بعضی از سنگها هست **لَمَا يَتَفَجَّرُ** هر آینه روان
میکرده **مِنْهُ الْأَنْهَارُ** از آن سنگ جویهای آب لام در لما برای تاکید و ما زاید است چون چشمه سارانی که از کوه جریان
بیابد و بقولی مراد سنگیست که دوازده چشمه برای بنی اسرائیل از وی روان شد **وَإِنَّ مِنْهَا** و بدرستیکه از سنگها سنگی هست
لَمَا يَشَّقَّقُ هر آینه شکافته کرده و بزلزله یا برعد شدیده دارد **فَيَخْرُجُ** پس بیرون آید **مِنْهُ الْمَاءُ** از آن
سنگ آب و بقولی مراد حجرست که با حضرت داود و ذکر بر شریک بودند و میتوانند بود که کوهی باشد که از تیغ و ترخ میگریست
چنانچه در تفسیر آمده **وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ** گذشت **وَإِنَّ مِنْهَا** و بدرستیکه از جمله سنگها **لَمَا يَهْبِطُ** هر آینه سنگی هست که
فرود می آید از بلندیها بر پستی و مراد هر کوهی است که هر سال سنگ تازه از زیر برو بدر و سنگهای کهنه بیایین میغلطد و بقولی
برقی کوه طور است که موسی علیه السلام و آنجا استدعای رویت نموده آن پاره پاره شد **مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** از ترس خدا و در تفسیر
ضمیر منها تا لث را راجع بقلوب کرده و معنی چنان باشد که اگر دلهای شما از سنگ سخت است لیکن بعضی از دلهاست که هابط
یعنی فروتنی و خضوع نماید از ترس خدا و بمعنی رجال التی است که ما موصول باشد اما اگر ما نافیه گیریم معنی ما حیلت اما با معنی
بلکه معنی چنان خواهد بود که از سنگ فروتنی هست که متفجر و منشق میگردد و از دلهای شما فروتنی هست که هرگز هابط و خاشع نگردد
از ترس خدا **وَمَا اللَّهُ** و نیست خدای تعالی **بِغَافِلٍ** بیخبر و غافل **عَمَّا تَعْمَلُونَ** از آنچه میکنید که اگر تعملون
بصیغه غیبت باشد روی سخن با مومنان و اخبار از حال یهود است **النصف من الجزء الاول** آورده اند که چون حضرت رسالت
بمدینه آمد یهود را باسلام دعوت نمود و در احضرت و جماعتی از انصار که با یهودان قرابت نسبی یا سببی داشتند آن بود که آن یهود
بر وی ایمان آورده قبول احکام شریعت رسول خدا کنند و انگشت قبول را دامان و نواهی آنحضرت دراه تسلیم کذارند حق تعالی

بکر یا و ضم آن ج

بنابر آنکه لما بمعنی ما در بن فقرات بعد از لام تاکید زاید باشد ع

ایشان را خبر میدهد که ایشان بر جنابه الوکه شرایط ایمان نمی آورند چنانچه پدران ایشان بموسی ایمان نمی آوردند و چون چند آیه که
در باب جفا بعضی یهود آنها بود این چند آیه در بیان فضایح و قبایح ایشان است که أَفَتَطْمَعُونَ آیا پس دیگر امید میدارید ای
جماعت یهود أَنْ يُؤْمِنُوا اینکه بگروند و تصدیق نمایند لَكُمْ مر شما را یا محمد و اصحاب محمد در آنچه میگویید از کار
دین مبین وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بودند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بودند بی واسطه يَسْمَعُونَ
بشنیدند كَلَامَ اللَّهِ یعنی بردند کار را در کوه طور مراد هفتاد نفر است که با موسی بکوه طور رفتند کلام خدا را بی واسطه
شنیدند ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس تغییر دادند آنچه را که شنیده بودند بعد از مراجعت بقوم خود گفتند که در اول خدا با
امر و نهی چند فرموده و در آخر فرموده که اگر قادر بعمل کردن آنها نباشید از شما ساقط کرده ایم و صاحب زاد المسیر و مجاهد گفته اند
که مراد احبار یهودند که در زمان سید انبیا بودند و احکام توریه را از مسایل شرعیه و اوصاف رسول خدا برای رشوه تغییر میدادند
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ بعد از آنکه دانسته و تعقل کرده بودند وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۵ و حال آنکه ایشان
میدانستند که این طریقه که وارند محض عناد و لجاج است و آن سبب مستوجب عذاب ابدی و حرمان از ثواب سرمدی خواهد بود و چون
اهل علم و بزرگان ایشان چنین کنند پس از جهال و سفلهٔ ایشان طمع توان کرد برای ایمان آوردن در منابع آورده که رسول خدا
گروه بود که یهود را نکذارند که داخل مدینه شوند از اطراف چه از دخول و خروج ایشان بر فتنه پیدا میشود و بعضی از یهود را که مشغول کار
سازی رشوه مدینه بود چندان معاونت با ایشان نبود اول بعد ازو داخل مدینه شدند و با مسلمانان اظهار ایمان نموده کار سازی
میکردند و چون آخر روز میشد بنزد رؤسای خود رفته صورت حال باز میگفتند حق تعالی رسول خدا را خبر کرده فرمود که خصلت
دیگر ایشان آنکه وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ و چون برخوردند با آنان که آمَنُوا گرویدند از مهاجر و انصار و صحابه کبار
قَالُوا گویند از روی مکر و فریب آمَنَّا ما گرویده ایم و با شما در ایمان متحدیم وَإِذَا خَلَا و چون خلوت کنند
بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ نزد بعضی دیگر از اشراف و کبرای خود یعنی یکجایی واقع شوند در حالی که مؤمنان
نباشند قَالُوا گویند با ایشان کبرای ایشان که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا شما آشکارا میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ با آنچه گشوده است راه فهم آن را خدا عَلَيْكُمْ بر شما از احکام و مسایل توریه و خبر پیغمبر آخر الزمان
لِيُحَاجُّوكُمْ تا خصومت کنند با شما بِهِ با آنچه شما با ایشان گفته باشید عِنْدَ رَبِّكُمْ ط نزد پروردگار
شما یعنی در روز قیامت بشما گویند که هر گاه دانسته بودید و از راه عناد ایمان نمی آوردید و در مجمع البیان از حضرت باقر روایت
کرده است که اینها جماعتی بودند از یهود که معاند اسلام نبودند و هر گاه با اهل اسلام میرسیدند آنچه از علم خود شنیده بودند از وصف
پیغمبر با اهل اسلام میگفتند و ایشان را از آنچه در توریه بود خبر میدادند پس کبرای ایشان شنیدند ایشان را منع کردند أَفَلَا
تَعْقِلُونَ ۵ آیا پس تعقل نمیکنید که حجت خود را بخصم بنمایید گفته و منقول است که این خطاب بمسلمانان باشد یعنی آیا
چرا تعقل نمیکنید ای مؤمنان جهل ایشان را گمان میکنید که از کار ایشان با وجود آنکه حق را میشناسند عداوت کرده از قرآن
با آنکه اگر ایشان از اظهار کنند مسلمانان را دیگر بر ایشان حجتی نخواهد بود و لهذا حق را پنهان نموده اظهار آن نمیکنند
أَوَلَا يَعْلَمُونَ یا آیا نمیدانستند این گروه بطاقت أَنَّ اللَّهَ که بتحقیق حق تعالی يَعْلَمُ میداند بعلم حضوری
خود مَا يُسِرُّونَ آنچه را که پنهان میکنند در دلها از عداوت محمد و اصحاب او و دلایل حقیقت او و احکام توریه و انجیل
وَمَا يُعْلِنُونَ ۵ و آنچه را آشکارا میسازند از اظهار ایمان و محبت مسلمانان و کرم روی سخن با یهود است لیکن بکار نمی

دیگر بود اعظم منافع که کتب حقایق سبحانی برکوش جان مستغفان کرست معانی شرایع مرور توانستند و پای بسپارند از جرایم جرایم جهل
رعد برد توانستند کشید چه هر گاه دانسته شد که فاسق علی الاطلاق از سیئات منهیات و اگاه است اعمال خود را در خفیه و آشکار یکسان قرار
بلکه قرار میکنند و همچنانکه در ظاهر از خلق احتیاط نموده با کثر مناهی و ملاهی قدم نمی نهند بخشگاه خلوتخانه دل و درون را نیز از
هر خاشاک اغیار و بیهوده از نیستی ها و نفاق مصفی میسازند و در احادیث قدسیه آمده است که ای بنی آدم اگر میدانی که ترا می بینم
خود را بایمان تو خلل است اگر میدانی که بینم چرا امراء نیز بین نظر کننده کان میداری چه جلوهای خود را از نظر مردم میپوشی و از نگاه
من نمی پوشی هیچ پروا نمیکنی و چون برخی از مطاعن علما و احبار ایشان را بیان کرده در معایب جهال و عوام ایشان فرمود
وَمِنْهُمْ و از جمله یهود أُمِّيُّونَ جماعتی ناخوان و نانویس همچون بچه که از مادر متولد شده باشند و همچنان با ما
لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند شد کلمه مطلق تحصیل کمال نکرده باشند و تحقیق معنی بر وجه تفصیل در سوره اعراف خواهد شد انشاءالله تعالی
الْكِتَابَ که نمیدانند که کتاب خدا که توریه است إِلَّا أَمَانِيَّ مگر از روی تقلید آنچه موافق آرزوی خود شنیده اند اعتقاد
کرده میفهمیدند یا آنچه علمای ایشان تحریف نموده خواهشهای خود را بجای آن نوشته بر عوام میگفتند که آن را ایمان اند عم عنهما و بیرون
دروغ که علمای ایشان با ایشان داده بودند از اینکه بهشت خاصه و مخصوص ماست و ما را ابدان ما شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ
و نیستند این مقلدان باطل کار إِلَّا يَظُنُّونَ ۵ مگر اینکه گمان چند میبرند استثناء در سیاق نفی افاده مبالغه در حصر میکند
میکنند بصفت یعنی مبتدی در بحر ظن و تخمین خوض کرده اند هرگز راه بیرون شد از آن نداشته بر منزل یقین نرسند و در مجمع
البیان آورده که درین آیه دلالت است بر اینکه تقلید در معانی کتاب خدا و در آن چیزهایی که طریق آن علم است و اقتصار کردن
بگمان در ابواب بآیات جایز نیست لایضر دلالت دارد بر اینکه حجت بر تمام خلق بسبب کتاب خدا قایم است هر چند عالم نباشند شرط
آنکه متمکن از تحصیل علم بمضامین آن باشند و ایضا دلالت بر اینکه اعتماد بر معرفت معانی قرآن ناشته بمجرد تلاوت آن کافی نبود
تفسیر امام آورده که مردی از حضرت صادق پرسید که هر گاه این جماعت عوام از جمله یهود معرفتی با حوال کتاب خدا نداشتند مگر آنچه
که میشنیدند از علمای خود و راهی نیست برای ایشان بغیر آن پس چگونه مذمت کرده است حق تعالی ایشان را بسبب تقلید ایشان و قبول
از علمای خودشان و عوام الناس یهود نیز همچون عوام الناس ماست اگر جایز نباشد عوام ما را پیروی علمای خود هر آینه نیز
جایز نخواهد بود آنها را پیروی علمای ایشان پس آنحضرت فرمود که میان عوام ما و علمای ما و میان عوام یهود و علمای یهود
فرقی هست و آن اینست که عوام یهود شناخته اند علمای خود را بدروغ و اکل مال حرام و رشوه و تغییر احکام و شناخته اند علمای
خود را بتعصب شدیدی که مفارقت کرده اند بسبب آن از دین خود و هر گاه علما تعصب کنند بآن سبب حقها تلف و ظلمهای بسیار
واقع میشود و متوجه محرمات خواهند شد پس عالمی که فاسق است جایز نیست که او را تصدیق بر قول خدا و قول وسایط میان حق و خلق
کنند پس لهذا خدا مذمت کرده است ایشان را بتقلید کسی که میشناسند و میدانستند که قول او را نتوان تصدیق نمود و همچنین خواهد
بود حال عوام الناس ما نیز هر گاه بدانند از علمای خود فسق ظاهر و تعصب شدید و حرص بر حطام دنیوی و حرام آن پس کسی از
عوام ما که پیروی کند چنین علما را ایشان نیز مثل یهود است که خدا ایشان را مذمت برای تقلید کردن علمای فاسق کرده
اما عالمی که نگاهدارنده نفس خود و محافظت کننده دین خود و مخالفت کننده خواهشهای خود و پیرو فرمان آقای خود باشد
پس عوام را واجب است تقلید و پیروی او و نخواهد بود چنین شخصی مگر از علمای شیعه اما نه همگی ایشان بدرستی که هر کس از
علمای شیعه نیز مرتکب قبایح و فواحش گردد مانند فقهای عامه است پس قبول مکنید از ایشان چیزی و ایشان را گرامی مدارید

واختلاف و تعقیب با نیز خوانده غلط یعنی

فَوَيْلٌ پس وای و ویل لفظی است که در حین گرفتار شدن ببلا یا وعده دادن بعذاب و نفرین میگویند چنانچه ویح کلمه ایست که در حین دعا و شادی استعمال کنند و ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده است که ویل وادیست در جهنم که چون کافر را در آن اندازند و پایین رود چهل خریف برود پیش از آنکه بقعر چاه رسد و معنی خریف رخنه است و از دهم نزد ذکر سلوات گذشت و بنا بر معنی آن وادی مهیا و آماده است لِّلَّذِينَ از برای کسانی که يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ مینویسند نوشته را که تغییر داده اند از کتب خدا و یا تاویلات فاسده که بحسب الخواهش خود ترتیب داده اند بِأَيْدِيهِمْ ق بدستهای خود ذکر یدها از جهت تسجیل است برآنکه آن نوشتها مجعول بجعل ایشان بوده است از غیر ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا این نوشته کتابیست که آمده است مِنْ عِندِ اللَّهِ از نزد یک خدا و علما یهود است که هر کس نزد ایشان مرافعه آمدی از هر طرف که رشوه گرفتندی مسئله را بعد از تورات محو نموده مدعای او را بجای آن نوشته گفتندی که این است حکم مسئله که از نزد خدا در تورات نازل شده است آورده اند که صفت رسول خدا را در تورات چنین نوشته بود که مردی خوش روی و طول موی عنبرین بوی گندم گون سیاه چشم میانه بالا آن ملاعین اوصاف او را باینوجه نوشتند که شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست و بهشت موی بلند چشم و اینها صفت دجال است بعوام خود گفتند اینست آنچه در باب صفت نبی آخر الزمان آمده است از نزد خدا لِيَشْتَرُوا تا عوض و بدل کنند بِهِ بآن نوشته ثَمَنًا قَلِيلًا ط بهای اندکی که عبارت از آن کمتاع از جو و جهان و نوع کرباس باشد چنانچه گذشت و در تفسیر امام ع آورده که بجای صفتهای آنحضرت نوشته بودند که پیغمبر آخر الزمان مردیست بلند قامت و شکم بزرگ و سرخ موی و خواهد آمد بعد از پانصد سال دیگر و مقصود ایشان آن بود که ریاست ایشان بر سر ضعفای ایشان باقی ماند و عطایای ایشان قطع نشود و نباید که خدمت گذاری رسول خدا کنند فَوَيْلٌ لَّهُم پس وای بحال ایشان مِّمَّا كَتَبَتْ از آنچه نوشت أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان بخلاف ما انزل الله وَوَيْلٌ لَّهُم و دیگر باره وای بر ایشان مِّمَّا يَكْسِبُونَ ه از آنچه کسب کرده اند از مالهای حرام بعلت رشوه در احکام یا آنچه کسب میکنند تا روز قیامت از وزر و وبال که بر نوشتهای مخترعه ایشان مترتب میگردد بعلت پیروی سفها و جهال و عطایای ایشان تا انقراض عالم و ایراد یکسبون بلفظ مستقبل دلالت بر تجدد و حدوث آن کند و امور و تکرار لفظ ویل نیز اشاره بدین معنی است که ویل کلمه عذاب نیز بجزای کسب ایشان دمبدم مر ایشان را حاصل است و بقول بعضی لفظ ویل گفته است یکی برای دنیا ایشان و آن جزیر و یکی در عالم برزخ که ضغطه قبر و یکی در قیامت که وادی مذکور است از ابن عباس منقول است که چون رسول خدا وارد مدینه شد یهود میگفتند که تمام مدت عمر دنیا هفت هزار سال است و روزهای آخرت هر یک روز برابر است با هزار سال دنیا و بر فرضی که ما بعلت ناکرویدن برسول خدا بعذاب خدا گرفتار شویم زیاده بر هفت روز معذب نخواهیم بود باز از هر هزار سال یک روز پس رد قول ایشان فرود آمد که وَقَالُوا و گفتند یهودان بزعم باطل خود لَن تَمَسَّنَا هرگز مس نکند ما را النَّارُ آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مگر چند روزی مَّعْدُودَةً ط شمرده شده که بقول بعضی از مفسرین میگفتند ایام گوساله پرستی پدران ما زیاده بر چهل روز نبود و در بیک ما نیز در دوزخ بازاء آن همین است و آن نیز بعلت اینست که حق تعالی سوگند یاد کرده که ایشان را بدوزخ برد پس چون سوگند او سبحانه سرآید ما از دوزخ نجات یافته دیگران بجای ما نشینند و اشاره بر رسول خدا کردند حق تعالی بعد از حکایت قول ایشان فرمود قُلْ بگو ای محمد با ایشان که أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید

عِندَ اللَّهِ از نزدیک خدا عَهْدًا اقراری و پیمانی برآنکه شما را زیاده برین معذب نکند و بقولی یعنی عهد کلمه توحید بعنی توحید خدا قابل شده اید که توقع این معنی دارید و اگر چنین وعده شده باشد فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ پس هرگز خلف نخواهد کرد خدا عَهْدَهُ ۖ میعاد خود را و البته باید که بدان وفا نماید چه خلف عهد در نهایت قباحت است أَمْ تَقُولُونَ یا آنکه میگویید یعنی افترا می بندید عَلَى اللَّهِ بر خدا مَا لَا تَعْلَمُونَ ه چیزی را که نمیدانید که چون خواهد بود یا بقبح آن عالم نیستید آورده اند که چون یهودان را بدوزخ در آورند هفت روز یا چهل روز بگذرد سالک عذاب با ایشان خطاب نموده گوید ای دشمنان خدا قد انقضى العدد و بقي الأبد پس ردها قبل و اثبات ما بعد نموده گفت بَلَىٰ آری چنانست که ایشان میگویند بلکه مَن كَسَبَ هر کس عمل آورده برای خود سَيِّئَةً بدی را از اقسام شرک و جحود ستم اند بدل و صنف بعد کسبی بشرکت وَأَحَاطَتْ بِهِ و در میان گرفته باشد مجامع احوال او را خَطِيئَتُهُ گناهان او و بقراءت اهل مدینه خطیئاته بلفظ جمع است در تفسیر امام ع آورده که خطای احاطه کننده یا دمی آنست که بیرون برد او را از دین خدا و جدا کند او را از دوستی خدا و ایمن گرداند او را از غضب الهی و آن شرکت بخدا و کفر است باو و بنبوت محمد و ولایت علی و خلفای ایشان و هر کدام از اینها گناهی است که احاطه کننده است باو تا آنکه مستولی میشود بر او گناه و تمامی اعمال او را فرو میگیرد پس بالطبع میشود نسوی معاصی و تعصب از نظر بر خواسته کان میکند که لذت مثل آن عیناست و دشمن میشود کسی را که بعضی او کند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه شرارت أَصْحَابُ النَّارِ ۖ ملازمان و مجاوران آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ ه جاویدان باشند در کتاب توحید از حضرت کاظم منقولست که مخلد در آتش نخواهد بود مگر اهل کفر و جحود و شرک و ضلال و در کافی از حضرت صادق مرویست که چون بنیتهای ایشان چنانست که اگر مخلد در دنیا باشند کافر باشند پس بسبب نیتهای خود مخلد در آتش باشند وَالَّذِينَ و آنانکه باقرار زبان و اعتقاد بجان آمَنُوا گرویدند بجمیع ما جاء به الانبیاء وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آوردند کارهای نیکو بجوارح و ارکان أُولَٰئِكَ آن گروه غافت بخیر أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ مالکان روضه رضوان و سالکان سبل احسانند هُمْ فِيهَا ایشان در آن بهشت خَالِدُونَ ه جاویدان باشند کان اند بعد از ذکر بهشت و دوزخ ذکر بعضی از مکارم اخلاق که فعل آن موجب دخول جنان و ترکش باعث خلود در نیران است میفرماید وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم در تورات مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عهد و پیمان ایشان را و مفاد آن عهد آنکه لَا تَعْبُدُونَ نخواهید پرستید و نبائه یعبدون بیا از قراءت ابن کثیر و حمزه و کسائی معنی چنین باشد که عهد بستیم که نپرستند إِلَّا اللَّهَ قف مگر خدا را از رسول خدا مرویست که فرموده هر کس بسبب شغل عبادت از دعا کردن باز ماند خدا او را عطا کند بهتر از آنچه بسوال کنندگان داده است وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکی کنید به پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوی کردن از حرمت و انفاق و ادب حرمت برای مکافات و تلافی انعام و احسانی که بتو کرده اند در تربیت تو و در حکم والدین اند استاد و معلم بلکه بحسب نفع حق ایشان اعظم از حق والدین است چه والدین واسطه وجود جسمانی و معلم باعث وجود روحانی و علامات شده اند و مؤید اینست آنچه در تفسیر امام ع از امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود از رسول خدا شنیدم که فرمود من و علی دو پدریم از برای این امت و هر آینه حق ما بر ایشان عظیم تر است از حق پدر و مادر و ستی پدر و نجات میدهیم ایشان را از آتش بسوی بهشت و ملحق میسازیم ایشان را از بندگی بقرابت آزادی اگر اطاعت کنند خزانه بدانکه حق حرمت والدین و صله اولوا الارحام بعد از توحید خدا اعظم جمیع فرایض و ارکان دین است چه حق تعالی در بعضی مواضع است که توحید

ایا حال الجنین است [illegible]

[illegible]

خود را بعد از آن درین آیه و در آیه وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و در سوره نسا واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام و غیره و در...
مقارن عبودیت بذکر احسان والدین مقرون ساخته و بکرات آورده آنکه بعد از لطف خداوند ایجاد کردن بنده احدی را بر فرزند حقی نیست
سوای پدر و مادر که کفالت و محافظت او چنانچه حق تعالی بعوض ایجاد کردن و نعمت دادن مزدی نمی خواهد بلکه بمحض شفقت او را تربیت
نماید همچنین پدر و مادر در رعایت و کفالت در تربیت او مزدی نمی خواهند چنانچه حق تعالی از بسیاری نعمت دادن به بنده ملول نگردد پدر و مادر
نیز از بسیاری تحمل مشقتهای فرزند و نفقه او ملول نشوند و در تفسیر کبیر آورده که چنانچه حق تعالی در وجود فرزند موثر حقیقی
همچنین والدین در وجود او موثر اند بحسب عرف و عادت پس حق تعالی بعد از ذکر موثر حقیقی موثر مجازی را نیز یاد نموده میگوید ای بنده
مرا که جانم پرستش نمای اما با مادر و پدر که مجازاً چند نیکوئی کن و ثابت بن دینار از حضرت امام زین العابدین روایت
کرده است در ضمن حدیثی طویل که اما حق پدر بر تو آنست که بدانی که او اصل خلقت تو است و اگر او نبودی هرآینه تو خلق نشدی و هر
گاه ببینی در نفس خود چیزی که ترا شاد گرداند بدانی که اصل آن نعمت پدر است پس حمد خدا کن و شکر پدر را بر همان اندازه بجای آور اما حق مادر
آنکه بدانی که او در شکم کشیده است بار ترا در جایی که هیچکس بار کسی را نکشد و خورانیده است از میوه دل خود آنچه هیچکس بهیچکس نخورانیده
کرده است ترا در جمیع جوارح خود و هیچ پروا از گرسنگی خود نداشته و ترا از شیر خود سیر کرده و خود تشنگی کشیده و ترا پوشانیده و خود
برهنه و ترا بر سایه نشانیده و در آفتاب بوده و ترا در شب نگاهداری کرده و بیخوابی کشیده از برای تو و نگاهداری کرده است ترا از سرما
و گرما تا تو زنده مانده پس بدرستی که تو از عهده این شکر او بیرون نمی توانی آمد مگر بمدد و توفیق خدا و در جواهر آورده که
والدین را بر فرزند چهل حق است که آن عبارت از آن حقوق باشد از جمله آنها ده حق تعلق بتن و ده بزبان و ده بدل
و ده بمال دارد اما آنچه تعلق بتن دارد اول خدمت کردن دوم حرمت داشتن سوم هرچه فرمایند بامور بودن چهارم از آنچه نهی کنند
باز ایستادن پنجم برضای ایشان سفر رفتن که رفتن واجب در آمدن ایشان استقبال کردن هفتم در رفتن ایشان متابعت نمودن
هشتم در راه بر ایشان پیشی نگرفتن نهم بشب نارفتن چون بخوانند اجابت نمودن دهم در مهمات ایشان سعی از خود راضی نمودن اما
آنچه تعلق دارد بزبان اول با ایشان بلطف سخن گفتن دوم آواز بر بالای آواز ایشان بلند ناکردن سوم گستاخانه با ایشان سخن
نکردن چهارم ایشان را بنام نخواندن بلکه بالقابی که دلالت بر تعظیم کند پنجم پیش تر از ایشان سخن را بر ایشان قطع کردن
ششم بر گفته ایشان اعتراض ناکردن هفتم با مرونهی با ایشان سخن نکردن هشتم از عیبهای ایشان سخن نگفتن نهم در روی ایشان اف نگفتن
اما آنچه تعلق دارد بدل اول بر ایشان بخشیدن دوم ایشان را دوست داشتن سوم بشادی ایشان شاد شدن چهارم بغم ایشان غمناک
بودن پنجم بدبر ایشان سالم بودن ششم از دیدار گفتن ایشان دلتنگ نشدن هفتم بجفای ایشان خشم نگرفتن هشتم آزار ایشان
تا دو دیگر داشتن نهم خلاف ایشان نکند دهم هرچند پیر و ضعیف و فرتوت شده باشند زندگی ایشان را خواستن اما آنچه تعلق بمال
اول طعام ایشان را بر طعام خود کردن دوم طعام ایشان را پیشتر از طعام خود کردن سوم در وقت طعام خوردن آنچه بخواهند پیش
کردن چهارم آنچه آرزوی ایشان و ممکن باشد سر انجام دادن پنجم آنچه از معیشت ایشان ضروری باشد مهیا ساختن ششم بمال و متاع دنیا
از ایشان مضایقه نکردن هفتم مال خود را متصرف ایشان گذاردن هشتم دوستان و آشنایان ایشان را احسان نمودن نهم در بیماری
ایشان تصدق و طلب شفا کردن دهم بعد از فوت ایشان هدیه فرستادن از تصدقات و غیره بیت اگر تنت باره از جان او ست
قطره از جگر خون او ست حرمت او کن که بجای رسی برک دهش تا بنوائی رسی وَذِي الْقُرْبَىٰ و نیکوئی کنید بخویشان
و نیکی و پیوند کردن خویشان که بعد از پدر و مادر اند از قبل پدر و مادر و از رسول خدا مرویست که هر کس رعایت کند حق قرابت پدر و مادر

داده شود باو و بهشت هزار هزار درجه بعد از آن فرمود که هر کس رعایت کند حق ذوی القربی محمد و علی را که اهل بیت ایشان اند داده شود باو
از زیادتی درجات و فضل مثوبات بقدر زیادتی فضل محمد و علی بر پدر و مادر نسبی او وَالْيَتَامَىٰ و نوازش یتیمان و یتیم کسی را
گویند که پیش از بلوغ بی پدر باشد و یتیم حیوانات آنست که بی مادر باشد و در احادیث صحیح وارد شده است که چون یتیم بگرید عرش خدا
بلرزه در آید و حق تعالی گوید ای عرش ساکن شو که هر کس او را خاموش کند واجب کردم برای او معفرت خود و بهشت را و در تفسیر امام
آورده که آنحضرت فرمود یتیم ترین یتیمان کسی است که یتیم باشد از امام خود و راه بوی نبرد و نداند که حکم او چیست در امور شرعی
کسی از جمله شیعیان ما باشد که عالم بعلوم ما باشد و این ناس را که از ما ندانسته اند هدایت کند و راه نمائی کند و تعلیم دهد او با ما در بهشت
خواهد بود با ما و در ملا اعلی و امیر المومنین مرویست که فرمود هر که از شیعیان ما عالم باشد بشرایع و احکام ما و بیرون آورد
شیعیان را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که از ما بوی رسیده است بیاید در روز قیامت و بر سر او تاجی باشد از نور که روشنی دهد جمیع
عرصات و پوشیده باشد حله که برابری نکند با قیمت کمترین رشته از رشتهای آن تمامی دنیا و ما فیها پس منادی ندا کند که ای بندگان
خدا این عالمی است از جمله شاگردان آل محمد هر کس که او را بر دنیا بیرون آورده است از حیرت جهل باید که در جامه نور او دست زند او را
بیرون آورد از ظلمات عرصات بسوی نزهتگاه بهشت پس هر کس که او را در دنیا هدایت کرده است همراه او بسوی بهشت رود وَالْمَسَاكِينِ و نیکی کنید
با درویشان که مسکین گردانیده است ایشان را فقر و درویشی از حرکت امام علیه السلام فرمود که هر کس مواسات کند با ایشان بقدر زکات از مال
خود حق تعالی وسیع گرداند بر وی بهشت خود را و برساند او را آمرزش و رضای خود و فرمود که از جمله دوستان آل محمد مسکین چند
هستند که مواسات با ایشان بجز آنست که مواسات مساکین فقرا که آنها عاجزند که قوت علم ایشان ضعیف است از مقابله و مقاومت
کسی که ترک تقیه ایشان میکنند در باب دین و ایشان از جواب آنها عاجز اند پس هر که ایشان را از شکست علم داده و مسلط کند بر دشمنان
ظاهر کرد بر نواصب و دشمنان آل رسول طعنه و تکبر بر ایشان که دشمنان از دوستان آل رسول دفع کند خدا حق تعالی در روز قیامت از زبان
وَقُولُوا و بگوئید لِلنَّاسِ مردمان را از سوال کنندگان و سایر مومنان در معاشرت با ایشان حُسْنًا ای قولا ذا حسن
خلق و نیکی و مدارا و بقرائت حمزه و کسائی حَسَنًا بفتحتین صفت قولست یعنی بگوئید بر مردم سخنی نیکو و در کافی و عیاشی از حضرت
باقر منقولست که بگوئید از برای مردم بهتر از آنچه دوست میدارید که بگویند از برای شما پس بدرستی که خدا دشمن میدارد مردی را که
نفرین کند و طعنه زند بر مومنین و فحش دهد و سوال کند مبرم باشد و دوست میدارد صاحب حیا بردبار صاحب عفت را
و از حضرت صادق مرویست که سخن گوئید با مردم بنیکی از مومن و مخالف اما مومن پس همواره کرد روی خود را بوی گشاده کند
و اما مخالفان پس سخن نیکو کنید با او بمدارا تا او را جذب کند بسوی ایمان و اگر مایوس از ایمان شود لا اقل شر او را از خود و برادران
خود دور کرده خواهد بود پس فرمود که مدارا با دشمنان خدا کردن بهترین تصدقات آدمی است بر نفس خود و برادران خود و در
در منزل خود ناگاه طلب اذن کرد برای داخل شدن عبدالله بن ابی سلول منافق پس رسول خدا فرمود که بد مردی است این مرد عشیره خود
بگوئید که داخل شود پس چون داخل شد او را تعظیم کرد و بشاش بوی نمود و چون او بیرون رفت عایشه گفت یا رسول الله
گفتی درباره او آنچه گفتی و کردی درباره او آنچه کردی پس رسول خدا گفت ای عایشه بدترین مردم نزد خدا در روز
قیامت کسی است که گرامی دارند او را از ترس بدی او وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بر پا دارید نماز را بحقوق و شرایط و ارکان
وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة و صدقات واجبه مقرره است ثُمَّ پس بعد از آنکه این عهدها بعهده
اسلاف شما ستکم بود بیم تَوَلَّيْتُمْ روی گردانیدید از وفا کردن بآن عهدها که اسلاف ایشان بودند إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ

بجا عده [illegible]

[illegible marginal note]

مگر اندکی از شما از آنهایی که قدم بقدم شرع پیغمبر خود رفتند وَأَنتُم و حال آنکه شما مُّعْرِضُونَ اعراض کنندگانید از آن
عهد و پیمان یعنی رو گردانیدن شما از آن منوطست باعراض و چون اخذ میثاق سابق از پدران ایشان شده بود خواست که الزام
کند بر اینکه از ایشان نیز شده است فرمود وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کنید که فرا گرفتیم مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را که در
تورات قبل از بعثت رسول خدا یاد و حین بعثت او در قرآن و میتواند بود که این آیه خطاب عام با اهل زمان رسالت پناه امم از یهود
و غیر یهود باشد خلاصه عهد آنکه لَا تَسْفِكُونَ مریزید بنا حق دِمَاءَكُمْ خونهای خویش را یا یکدیگر یعنی
بکشید وَلَا تُخْرِجُونَ و بیرون مکنید أَنفُسَكُم کسان خود را بظلم و تعدی مِّن دِيَارِكُمْ از ولایت
و خان و مان خود ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ پس قبول آن عهد نمودید وَأَنتُمْ و حال آنکه شما تَشْهَدُونَ گواهی
میدهید یعنی قبول کردن شما آن عهد را چیزی بود که جزم حاصل کرده بودید بانکه عهد خدا است و دانید که شما گرفته شده است
بر خود جزم و چیزی بهم رسانیدید و اشهاد میکنید ثُمَّ أَنتُمْ پس شما هَٰؤُلَاءِ آن جماعت که عهد خدا را در
باز داشتن خود از سفک دماء از شما گرفته شده بود شکسته تَقْتُلُونَ بکشید بنا حق أَنفُسَكُمْ کسان خود یا نفسهای
خود را چه میان قاتل و مقتول خالی از نزدیکی نسبی یا سببی نباشد پس هرکه احدی را بکشد گویا نفس خود را کشته است و در مجمع البیان
از رسول خدا روایت کرده است که مومنان همه با یکدیگر بمنزله جسد واحدند که هرگاه عضوی از آن درد کند سایر جسد
او در تب و بیخوابی باشد وَتُخْرِجُونَ و آواره میکنید فَرِيقًا مِّنكُم گروهی را از جمله قوم خود مِّن دِيَارِهِمْ
از جایهای خود شان و زیاده بر آنچه در نقض عهد بعمل آورده اید آنست که تَظَاهَرُونَ پشت بیکدیگر میدهید یعنی معاونت
هم میکنید عَلَيْهِم بر غلبه اخراج ایشان بِالْإِثْمِ بعنوان معصیت وَالْعُدْوَانِ و دشمنی و در تفسیر آورده
آورده اند که قبل از بعثت رسول خدا در حوالی مدینه دو قبیله از یهود بودند بنی قریظه و بنی نضیر و دو قبیله از مشرکین عرب اوس
و خزرج ساکن بودند اوس و خزرج و پیوسته میان این دو قبیله جنگ و جدال بود و ناهنگامی از معاونت یکدیگر عاجز آمدند از بنی قریظه
و بنی نضیر مدد خواستند بنی قریظه با اوس و بنی نضیر با خزرج هم قسم و معاون شدند و چون اوس و خزرج با بنی قریظه و بنی نضیر
جنگ میکردند هم قسمهای ایشان مدد نموده در قتل و غارت و تخریب منازل خصم میکوشیدند و اگر اتفاقا کسی از ایشان اسیر
میشد فی الحال جمعیت نموده اموال خود جمع آورده بهر مبلغی که بود آدم خود را از قید اسیری خلاص مینمودند و از واجبات میگفتند
که کتب ... حق تعالی ایشان را نکوهش نموده میفرماید ... در باب قتل و نفی هیچ پروا نداشته نقض میثاق
میکنید وَإِن يَأْتُوكُمْ و اگر بیایند بنزد شما أُسَارَىٰ اسیران و گرفتاران خود از اهل قبیله خود تُفَادُوهُمْ
فی الحال فدیه و عوض آنرا از نقد یا اسیری که از قبیله او در بند شما است داده او را از قید رها میکنید موافق حکمی که در توریة است
عمل مینمائید وَهُوَ و شان اینکه مُحَرَّمٌ حرام و ناپسندیده است عَلَيْكُمْ بر شما موافق عهدی که از اسلاف شما در
توریة باز بسته اند و در توریة مذکور است إِخْرَاجُهُمْ بیرون کردن ایشان أَفَتُؤْمِنُونَ آیا پس ایمان میآورید
بِبَعْضِ الْكِتَابِ بر طبق توریة که وجوب فدیه اسیر است وَتَكْفُرُونَ
و کافر میشوید بِبَعْضٍ بپاره دیگر که تحریم قتل و اخراج نفوس و اعانت ظالم است و بمعنی بعضی از آن تصدیق مومنی و بعضی
را انکار ... بوت عیسی و محمد ... و این بحالت قبح دارد که بعضی از آن بپذیرند و بعضی دیگر را انکار نمایند فَمَا
جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ پس نیست پاداش آنکه بکند ذَٰلِكَ این عمل را مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ مگر خواری و جهل

وشما را عرض کنند

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی این جهان که آن اخذ جزیه است از روی ذلت و خواری یا اخراج رسول خدا است بنی نضیر را از ولایت
یثرب بجانب اذرعات شام و قتل بنی قریظه و اسیر نمودن فرزندان ایشان بدست مسلمانان و تصرف اموال و املاک ایشان وَيَوْمَ
الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّونَ برمیگردند از عذاب دنیا و برزخ بالاترین عذابها إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ
بسوی سخت ترین عذابها که بی ارشاد و آن ماندن ایشانست از خلاصی از آن وَمَا اللَّهُ و نیست خدای تعالی بِغَافِلٍ
بیخبر و غافل برای زیادتی تعذیب ایشان و اینکنایه بغفلت ایشانست عَمَّا يَعْمَلُونَ از آنچه میکنند و گویند
خطاب عامه شود یعنی از آنچه میکنید ای جماعت که ناشنوای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر میکند و آیا از کم شمای مومنان
با بن یهودان از جمله این امتی که گفتند بلی یا رسول الله فرمود قومی هستند که بر خود خواهند کشت
در و دیگر تر بر نحو اهل اهل کتاب خواهند کرد شریعت و طریقت و جامهای خواهند کشت فرزندان حسن و حسین را
کشند اسلام بخود دگرگون و بحیره آنگاه باشند خدا لعن کرده است آنها را و خواهد فرستاد برمابقی ایشان در زمین ... کشته
از و زیادات خصوصی ... خبر و مهدی ... اولاد حسین مظلوم ... بمرود بغتت ... عرب آیه ای نازل
و تفسیر ایشان از ... دوزخ خَبَرَانِهِ در ذکر معامله عثمان با ابوذر غفاری رضی الله عنه علی بن ابراهیم در تفسیر
خود آورده که این آیه نازل گردید است درباره ابی ذر رضی الله عنه و آنچه رسید باو از عثمان بن عفان آنچه در شده و آن چنان
بود که چون عثمان امر باخراج ابی ذر از مدینه بسوی ربذه کرده بود ابوذر رحمة الله در وقتی که علیل و دردمند شده بود
خود کرده بخانه عثمان رفت در وقتی که در پیش روی عثمان یکصد هزار درهم نهاده بود که از بعضی نواحی آورده بودند و جمعی
بودند و در عثمان حاضر او نشسته بودند و نظر بآن زر میکردند و طمع داشتند که در میان ایشان قسمت شود پس ابوذر بعثمان
گفت این چه زر است گفت از خراج بعضی از ولایتها آورده اند و مجموع آن یکصد هزار درهم است میخواهم که تکمیل دارم تا اینقدر دیگر
برسد آنگاه بهر نحو که بجوید صرف بامداد پس ابوذر گفت ای عثمان بگو که یکصد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت بلکه
یکصد هزار درهم بیشتر است پس ابوذر گفت بخاطر داری که من با تو بخدمت رسول خدا رفتیم آنحضرت را غمگین
و آزرده خاطر یافتیم پس ... آنحضرت بسوی اهل شدیم او را خوشحال یافتیم من گفتم که پدر و مادرم فدای تو باد شب
دیشب و شادی امروز چیست فرمود که دیشب چهار دینار از زرهای فیء المال مسلمانان مانده بود که قسمت نکرده بودم
بودم و ترسیدم که مرا مرگ دریابد و آن در نزد من بماند و امروز قسمت کردم و مرا از آن غم فارغ گردانید
پس عثمان از شنیدن این سخن مضطرب شد و نگاه کرد بجانب کعب الاحبار که در آن مجلس حاضر بود و از او پرسید که چه میگوئی
ای ابا اسحق در حق مردی که زکوة واجب خود را داده باشد بعد از آن دیگر چیزی بر او واجب هست یا نه کعب گفت نه و هرچند که در خانه
خود یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بنهد پس ابوذر عصای خود را بلند کرده بر سر کعب زد و گفت ای پسر یهودیه
مشرکه تراچه نسبت است که حکم کنی در احکام مسلمانان و قول خدا کر راست تر است از قول تو و گفتی و قول او است که
الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ یعنی آنانکه ذخیره میکنند
و نقره را و در راه خدا خرج نمیکنند آنرا بشارت ده بعذاب ایشان را بعذاب دردناک تا آخر آیه بخواند ... تعالی
که روز که گداخته شود بر اطراف ایشان و جاری شد پس عثمان گفت ای ابوذر بدرستی که تو پیر و خرف شده و عقلت زایل شده
و اگر صحبت رسول خدا را در نیافته بودی تو را میکشتم پس ابوذر گفت دروغ گفتی ای عثمان و خبر داد

مرا جیب من رسول خدا که ای ابوذر زبان بستید هیچ ترا کسی و نتوانند کشت ترا کسی اما عقل من هر چند که ترا بلا شد باشد آنچه رود
ساندم است که یک حدیثی از پیغمبر روایت کنم و قوم تو فرموده بخاطر داشته باشم عثمان گفت چه چیز است آن حدیث ابوذر گفت شنیدم
از آنحضرت که فرمود هرگاه برسند اولاد ابی العاص سی نفر بگردانند مال خدا را دول یعنی دست بدست کردیده و کتاب
خدا را دغل یعنی حیل و بندگان خدا را خول یعنی چاکر و بنده خود دانند و صالحان حربی با فاسقان حزب باشند
عثمان گفت ای جماعت مسلمانان هیچ کدام این حدیث را از زبان رسول خدا شنیده اید گفتند نشنیده ایم پس عثمان
گفت بطلبید علی بن ابی طالب را و بعد از آنکه امیر المؤمنین حاضر شد عثمان گفت یا ابا الحسن ببین که این شیخ کذاب
چه میگوید پس امیر المؤمنین گفت خاموش کن ای عثمان مگو کذاب بدرستی که من از رسول خدا شنیدم که میگفت سایه
نافکنده است آسمان و بر نداشته است زمین صاحب لهجه را که راستگوتر باشد از ابی ذر فی الحال اصحاب که حاضر بودند گفتند
علی راست میگوید و ما این حدیث را در باره ابوذر از رسول خدا شنیده ایم پس در آن حال ابوذر گریست و گفت ای جماعت که گردنها
بسوی این مال کشیده اید و گمان میبرید که من دروغ بر رسول خدا میبندم پس با اصحاب گفت بهترین شما کیست گفتند تو
ای ابوذر گمان میکنی که افضل صحابه گفت آری بدرستی که رسول خدا را یافتم با این جبه که پوشیده ام و هنوز این جبه در بدن منست
و شما امرها [illegible] کارها چند کرده اید که خدا از شما بازخواست خواهد کرد و از من بازخواستی نباشد پس عثمان گفت یا ابا
ذر سؤال میکنم از تو بحق رسول خدا که جواب ده مرا ابوذر گفت والله اگر بحق رسول خدا نمیگفتی نیز ترا جواب میگفتم عثمان گفت
کدام ولایت نزد تو بهتر است ای ابوذر گفت مکه حرم خدا که در آنجا عبادت کنم تا مرا مرگ دریابد گفت ترا اگر [illegible]
کنکه فرستم ترا ابوذر گفت مدینه حرم رسول خدا گفت [illegible] ترا [illegible] کدام [illegible] ابوذر ساکت شد
دگر باره عثمان گفت یا ابا ذر کدام ولایت دشمن تر میداری و دشمن تر است نزد تو گفت ربذه که در آنجا کافر بودم پس عثمان
گفت روانه شو بجانب آنجا ابوذر گفت تو از من سؤال کردی جواب دادم ترا براستی و اکنون من از تو سؤال میکنم راست بگو
بمن اگر مرا با جمعی از اصحاب بفرستی بسوی جهاد و من بجهت کفار را اسیر کردم و کفار بگویند که ابوذر را مرحمت و آزاد بکنیم
مگر بسبب آنچه تو داری چه جواب میکردی عثمان گفت ثلث مال خود را بفدا داده ترا مستخلص میکنم گفت اگر راضی نشوند بکم
بدو ثلث گفت دو ثلث میدهم گفت اگر راضی نشوند مگر تمام مالی که داری گفت میدهم پس ابوذر گفت الله اکبر شنیدم
از رسول خدا که فرمود ای ابوذر چون حال تو خواهد بود احوال تو در هنگامی که از تو بپرسند از بحقیقت بقاع کوئی یکرو [illegible]
ترا کرامتی بجست و بفرستم و از تو بپرسند از بدترین بقاع کوئی ربذه گویند که برو بآنجا گفتم یا رسول الله آیا در آن وقت
شمشیر خود را بردوش خود گذارده بجنگ با اصحاب بجهاد نکنم فرمود که از من بشنو و ساکت شو اگر چه از برای غلام حبشی
باشد و تحقیق که حق تعالی فرو فرستاده است در حق تو و عثمان که خصم تو است که گفتم کدام آیه است آن فرمود قول خدا
و اذا اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم تا آخر و ما الله بغافل عما تعملون اولئک آن گروه جهودان که
بر بعض کتاب خدا ایمان دارند و ببعضی کافرند بجهت نقض عهد و میثاق و بتحقیق ایشان الذین آنها اند که بخریدند اشتروا
الحیوة الدنیا زیبائی دنیا را عوض گرفته اند زندگانی چند روزه این سرای خالی را بالآخرة بنعمات جاودانی
آن سرای باقی فلا یخفف پس سبک گردانیده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب و نکال چه در دنیا
بسبب جزیه و کشتن و غارت و صفات ناپسندیده که او را احتیاج بگشادن در آخرت بدخول ایشان در نیران و حرمان از دار الجنان

وجهان از لطف ملک منان و لا هم ینصرون و نه ایشان یاری کرده خواهند شد از چنگال و بال کردهای خود در معرکه
المؤمنین آورده که عثمان امر کرد مروان بن حکم که ابوذر را از روی جفت و اهانت بر شتری که جهاز نداشت سوار کرده از شهر مدینه
اخراج کرده بربذه فرستاد و منع کرد که هیچ آفریده مشایعت ابی ذر نکند و از شهر بیرون نرود و ببرد مروان مشغول آمد او را و خلق گرده
خطاب از بیم هیچ یار و لشکر شد امیر المؤمنین و حسنین و عقیل و عبد الله بن عباس و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و جمعی دیگر
بتشییع ابی ذر از شهر بیرون آمده با او وداع کرده قدری راه همراه بودند و او را اقسام دلداریها دادند و نصیحت کردند
پس مروان بن حکم گفت که مگر حکم امیر المؤمنین عثمان را نشنیده اید که فرموده است هیچکس با او بیرون نیاید و او را وداع نکند
پس امیر المؤمنین علی گفت که مگر شنیده حکم آنحضرت تازیانه که در دست داشت در میان دو گوش شتر مروان زده او را عقب
کرد و گفت دور شو ای پسر زن فاسق از ما آنچه تو میگوئی پس آنحضرت قدری راه با ابوذر رفاقت کرده
حال او را بسیار دلداری کرده وداع کرده با اصحاب خود مراجعت نموده ابوذر بجانب ربذه روان گشت و مروان نزد عثمان
آمده آنچه گذشته بود باز گفت و از علی بن ابی طالب شکوه کرده عثمان کس فرستاده امیر المؤمنین علی را طلبید چون حضرت
حاضر شد عثمان گفت آخر نفرموده بودم که هیچکس از شما بوداع ابی ذر از مدینه بیرون نروند و چرا بیرون رفتی با جماعت بیرون
بردی آنحضرت فرمود که هرچه تو بفرمائی بر ما واجب نیست که بدان عمل کنیم عثمان گفت که مروان از تو شکوه دارد که او را دشنام
داده و تازیانه بر میان هر دو گوش شتر او زده او را عقب نموده و دل او را شاد کن آنحضرت فرمود اینک شتر من آنجاست که
و تازیانه در میان دو گوش آن زند اما دشنام دادن را تو خواهی بخدا که اگر مروان دشنام دهد جواب بدهم با او مکر و ضمیمه دیگر
او کفو من نیست پس آنحضرت برخاست بخشم از نزد عثمان رفت القصه حق تعالی برای تمثیل حال ایشان بنقل حکایت پرداخته
و لقد آتینا و بتحقیق ما عطا کردیم موسی الکتاب تورات که مشتمل است بر احکام شرعیه
و فضل محمد و آل محمد علیهم السلام در جواهر آورده که تمام تورات یکبار نازل شد و باهر آیتی از آن بدرجه نزول ملکی فرستاد
که بروی مامور بود که در حضرت موسی بنا نهند جمیع آن سلامتی در ادا و نقل آن تا خاطر آنکه هر قدر تورات یاد گیرد بمقدار شد بار دیگر نازل شد
موسی امر کرده و توفیق یاد نمایند تا آسان برو نهاد و قفینا و از پی در آوردیم پیغمبران را من بعده از پس
موسی تا آمدن عیسی بالرسل پیغمبران دیگر پی در پی که همه ایشان بقول اصح چهار هزار بوده و بقول بعضی
هزار و هشتصد که مشاهیر ایشان یوشع و اسمعیل و داود و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و الیسع و یونس و زکریا
و یحیی علیهم السلام اند و آتینا و دادیم عیسی ابن مریم عیسی پسر مریم را که نام او عبری ایشان اسمعی است بمعنی
و سریانی ایشوع است یعنی مبارک و در بعض نسخ و معنی مریم خادمه است در جواهر آورده که مسیح لقب ابن مریم در قرآن
مذکور و لقب حضرت مریم نام هجو ملوک نصاری که او را از جمله خداوندان تعقل کرده اند که حقیقت او قبح و بدعه است اشارت تعالی در
معجزها مذکور شد القصه دادیم بوی البینات آیات واضحه معجزات هویدا چون زنده کردن مردگان و شفا دادن کوران و پیسان
که کور زاده و پیس و احیاء موتی و اخبار کردن از آنچه در خانها ذخیره نهاده و میخوردند
چنانچه در مقام خود مذکور شود ان شاء الله تعالی و ایدناه و قوت دادیم او را بروح القدس بجان پاک
که آن جبرئیل است و در بعضی اخبار از و مفارقت نکرد تا آخر الامر که جهودان قصد قتل او نمودند او را از روزنه خانه بیرون برده بآسمان
برد و بقول دیگر روح القدس انجیل است که جبرئیل در دل که بیان بر اهل مریم و عیسی حامل شد و در جای دیگر گویند انجیل است

گویند اسم اعظم است أَفَكُلَّمَا آیا پس چنین است یعنی التوبیخ بود که هر گاه جَاءَكُمْ رَسُولٌ بیاید بسوی شما
فرستاده از نزد خدا بِمَا لَا تَهْوَىٰ به چیزی که آنرا خواهش نداشته باشد أَنفُسُكُمُ خواطرهای شما
اسْتَكْبَرْتُمْ خود بینی و تجبر کرده گردن بطوق طاعت ننهادید فَفَرِيقًا پس گروهی را [illegible]
كَذَّبْتُمْ نسبت بدروغ دادید چون عیسی و محمد وَفَرِيقًا و گروهی دیگر را تَقْتُلُونَ ۵ کشتید چون
ذکریا و یحیی [illegible]

[illegible]

وَقَالُوا و گفتند قُلُوبُنَا غُلْفٌ [illegible]

[illegible]

بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ [illegible] بِكُفْرِهِمْ [illegible] فَقَلِيلًا مَا [illegible] يُؤْمِنُونَ ۵ [illegible]

[illegible]

وَلَمَّا جَاءَهُمْ [illegible] كِتَابٌ [illegible] مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [illegible] مُصَدِّقٌ [illegible] لِمَا مَعَهُمْ [illegible]

[illegible]

وَكَانُوا [illegible] مِنْ قَبْلُ [illegible] يَسْتَفْتِحُونَ [illegible] عَلَى الَّذِينَ [illegible] كَفَرُوا [illegible]

[illegible]

جماعت یهود م

واگر مصدق را خواهند [illegible]

[illegible]

فَلَمَّا جَاءَهُمْ [illegible] مَا عَرَفُوا [illegible]

[illegible] كَفَرُوا بِهِ [illegible] فَلَعْنَةُ اللَّهِ [illegible] عَلَى الْكَافِرِينَ ۵ [illegible]

[illegible]

بیاوردندم

با ایشان قبیله بنی اسد و بنی غطفان و قومی از مشرکین عرب و هرگاه بجنگ محمد و آل محمد میرفتند آنها را از خود دفع میکردند
تا آنکه بعضی از اوقات قصد ایشان نمودند بنی اسد و بنی غطفان با سه هزار سوار پس یهود با سیصد نفر در برابر ایشان آمده دعا
بمحمد و آل محمد کردند آن سه هزار کس را شکست داده گریزانیدند پس بنی اسد و غطفان از سایر قبایل استمداد نموده سی هزار کس شده قصد
این سیصد کس نموده کرد و کرد قریه ایشان را محاصره نموده آبهای جاری را از قریه ایشان بریدند و راه آمدن هر کسی را بر ایشان بستند
پس یهودان در خانهای خود متحصن گردیدند هر چند التماس امان نمودند کفار ایشان را امان نداده گفتند نمیشود که ازا
از شما تا آنکه مردان شما را بکشیم و زنان را اسیر و مالها را غارت کنیم پس بعضی از یهود به بعضی گفتند که چه کنیم آنها که صاحبان
عقل بودند گفتند که با امر کرده موسی اسلاف شما و اخلاف ایشان را که برای نصرت بر دشمن و دفع شداید طلب نصرت و فتح کنند
بمحمد و آل محمد گفتند بلی گفتند پس بگوئید خدایا بجاه محمد و آل محمد که ما را آب ده که ظالم آبها را از ما قطع نموده چنانکه
شده مشرف بهلاکت شدهایم پس حق تعالی باران درشت قطرهای بزرگ بر ایشان فرستاد که حوضها و کوزهها و نهرها
و ظرفهای ایشان پر شد پس بالای بامهای خود آمده دیدند که لشکر دشمن را باران شدید عظیم رسانیده متاعها و سلاحها
و مالهای ایشان را نابود کرده و بسبب برهم خوردگی و بسیاری دشمن بهم رسیده جمعی برگردیده رفتند و بعضی دیگر
گرسنه مانده بودند گفتند که آب خوردید و طعام از کجا خواهید خورد و ما نمیرویم تا بر شما غالب آمده عیال و اموال شما را غارت
کرده و خشم خود را از شما فرو نشانیم پس یهود گفتند آنکسی که ما را بآبروی محمد و آل محمد آب داده قادر بر طعام ما هست و آنکسی
که بعضی از شما را از ما دور کرده قادر است بر برگردانیدن بقیه شما پس از خدا سوال کردند بمحمد و آل محمد که ایشان را طعام دهد
پس قافله عظیمی از طعام بقدر دو هزار شتر و اسب و الاغ باردار پر از گندم و آرد از جانب شام رسید و در وقتی که تمام لشکر
دشمن در خواب بودند خوابی بر ایشان مستولی بود تا قافله داخل شد به ده و هیچکس مانع ایشان نشد پس قافله را
فرود آورده خریدند و قافله از آنجا مراجعت نمود و هنوز لشکر کفار در خواب بودند پس بعد از بیدار شدن کفار در
صبح وصف آرائی نمودن بجهت حرب با یکدیگر گفتند که یهودان از غایت گرسنگی امروز ذلیل ما خواهند شد پس یهود
گفتند هیهات آنکه شما میگوئید محض غلط است بکریزید که پروردگار ما را طعام داده در حالتی که شما در خواب بودید اگر ما
اراده داشتیم در آن حالت تمام شما را میتوانستیم کشت ولیکن از مکر باکی نمودیم پس برگردید و الا بحق محمد و آل
محمد دعا نموده شما را ذلیل و خوار خواهیم نمود چنانچه خدا آب و نان بما داد و بر کفار از کشتن سر باز زدند و یهودان
بحق محمد و آل محمد دعا نموده نصرت طلبیدند و همان سیصد نفر از قلاع خود بیرون آمده بر آن سی هزار کس حمله آور شده
از ایشان را کشتند جمعی را اسیر نموده بخانهای خود آورده محکم بستند و بعد از آن باقی کفار را از شر اینکه اسیرها را
دور دست یهودان کشته شود متواتر شد مکر و حیله یهود رسانیدند پس چون که رسول خدا مبعوث شد و از نژاد عرب بود یهود
باعتبار عداوتی که با عرب داشتند حسد برده ایمان نیاوردند بئسما اشتروا به چه بد است آنچه بدل کردند
بآن از تحفها و هدیها که جهال قوم برای ایشان میفرستند و ریاستی که بر جهله و سفله دارند انفسهم یعنی نفسهای
خود را از ثواب آخرت ان یکفروا باینکه کافر میشوند بما انزل الله بانچه فرو فرستاده است خدای از
آیات بینات قرآن و این کفر ایشان بغیا برای حسد و بغی و عناد است ان ینزل الله بر اینکه فرو فرستد
خدای من فضله قدری از فضل خویش یعنی وحی و کتابت علی من یشاء بر آنکسی که میخواهد من عباده

ازجمله

از جمله بندگان خود که نه از بنی اسحق اند یعنی از آل اسمعیل است میبایست که فرو فرستد بر پیغمبری از نسل اسحق فباءو پس بازگشتند این یهودان
بغضب بسخط و خشمی اضافه شد آن بر علی غضب بر بالای خشمی دیگر که قبل از این بر ایشان شده است بسبب عبادۀ عجل
یا نافرمانی موسی یا انکار انجیل عیسی و غیر آنکه خشم بر سر خشم بر ایشان متجدد گردید بانقضائی و للکافرین و مر کافران را ندارد
لازم و محتم عذاب مهین عذابی خوار کننده بقول بعضی عذاب مهین عذابیست که هرگز از ان نقل براحت شود
و اذا قیل لهم و چون گفته شود جماعت یهود را که امنوا بگروید بما انزل الله بانچه فرو فرستاده است
خدای از انجیل عیسی و قرآن محمد قالوا نؤمن گویند میگرویم بما انزل علینا بانچه فرو فرستاده شده است بر ما
از توریه چه هر گروهی را لازم است که تابع فرستاده شده بر پیغمبر خود باشند و یکفرون و کافر میشوند بما
وراءه بانچه غیر کتاب ایشانست از کتب منزله و هو الحق و آن کتب یعنی کل واحد از آنها براستی و درست است حال آنکه هم
مصدقا در حالتی موافق و مطابق است لما معهم مر آنچه که با ایشانست از توریه و الواح و از سخن ظاهر است
که یهود نیز ایمان ندارند چه کفر بچیزی که موافق توریه باشد کفر است بتوریه قل بگو ای محمد با ایشان که اگر راست میگوئید و کافر به توریه
نیستید فلم تقتلون پس از برای چه میکشتید انبیاء الله پیغمبران خدا را یعنی اسلاف شما میکشتند و شما بر آن راضی
بودید ان کنتم مؤمنین اگر هستید گرویدگان بتوریه چه
گروه ایشان هستید که در توریه قتل انبیا حرام است و دعوای ایمان بتوریه که میکنید اصلی ندارد و بس دلیل
توریه امر بقتل ناحق نشده و قتل پیغمبر و رضا بان محض کفر است پس ظاهر است
دیگر بر ثبات کفر ایشان بگوید ولقد جاءکم موسی و هر آینه بتحقیق آمد بسوی شما موسی بالبینات
بآیات و معجزات ظاهر چون فلق دریا و انفجار آب از سنگ و ید بیضا و قلب عصا باژدها و طوفان و جراد و قمل و ضفادع
و دم چنانچه تفصیل آنها در سوره اعراف گذشت ان شاء الله تعالی ثم اتخذتم پس فرا گرفتید
العجل گوساله را بپرستش من بعده از پس رفتن موسی بکوه طور برای آوردن توریه و الواح و انتم ظالمون
و حال آنکه شما بودید ستمکاران و بیداد کنندگان بر نفس خود و اذ اخذنا و یاد کنید آنرا که چون فرا گرفتیم میثاقکم
عهد و پیمان وثیق شما را از اسلاف شما و رفعنا و بلند بر داشتیم از روی قدرت فوقکم الطور بر زبر
شما کوه طور را که از جبال فلسطین است چنانچه ذکر آن گذشت و گفتیم بشما که خذوا فرا گیرید ما آتیناکم آنچه دادیم
بشما از مواعظ و احکامی در توریه است بقوة بجدی تمام و جهدی کامل و این را تبرکا بشما گفتیم که و اسمعوا و بشنوید
ذکر بجای سمع یعنی اطاعت نموده عمل کنید بانچه فرستادهایم قالوا گفتند بجهت شما بحسب ظاهر که سمعنا شنیدیم
و قبول نمودیم و عصینا و در نهانی با خود میگفتند که نافرمانی کردیم با اینکه چون بگوش ظاهر میشنیدند و در دل منافق بودند
هرچند که این کلام را نگفته باشند و بر حسب حال ایشان چنین ظاهر میشد پس حق تعالی از زبان حال ایشان حکایت نمود و اشربوا
و چشانیده شدند یعنی سامری بسبب سؤالات خود ریخته فی قلوبهم در دلهای ایشان العجل یعنی محبت گوساله را و گفته
نسبت دادن شرب بدل ایشان کنایه از آنست که چنانچه ... محبت عجل بجای حرارت غریزی در دل جا کرده موجب
زندگانی و شامل جمیع بدن ایشان گردیده است چنانچه زوال نفوذ حیات باقی ... اعضا میشود و ایشان
گوساله در دلهای ایشان کالنقش فی الحجر بود بحدی که هرگز از خواطر ایشان محو نگردد بکفرهم
بسبب کفر و اعتقاد ایشان باینکه خدا جسم است و ... گوساله را ... بوده ... آنرا ...

از اجابت کردن ...

از بیخ آن تا طرف دهن بیرون آمد بعد با آتش بسوخت خاکستر آنرا بر روی دریا پاشید پس کسی که می بود از بنی اسرائیل بیرون آمد اگر احبا
آب داشتی باشد خوردن [illegible] انداخت و دیدند آب خوردن بیکبند تا آنجا که آن خاکستر بر روی آب بود پس آن آب را
بخورد و بهشت قوله حق تعالی واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم **قُلْ** بگو ای محمد بایشان که **بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ**
بد چیزیست آنچه شما را میفرماید **بِهِ** باین کفر و ناگرویدن بقرآن محمد مصطفی **إِيمَانُكُمْ** گرویدن شما بتوریت که
مدعی آنید **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید بزعم خود **مُؤْمِنِينَ** ٥ گرویدگان بخدا و بما جاء به الانبیاء و [illegible]
[illegible]
[illegible] و بقول بر خلاف [illegible] و معنی آنکه [illegible] ایمان آورند که ایشان آورده اند بگویند
رسول خدا میگفتند که بهشت مخصوص ما است [illegible] و دیگران [illegible] و ما از وی شان خاص بر ورده کار
و آنچه از خدا سؤال نمائیم [illegible] باجابت مقرون میشود [illegible] **قُلْ** بگو ای محمد **إِنْ كَانَتْ**
لَكُمُ اگر هست شما را بزعم باطل شما **الدَّارُ الْآخِرَةُ** سرای آخرت و نعمتهاء و سرای بهشت **عِنْدَ اللَّهِ**
در نزد خدا یعنی در علم او که تشریفات که بهشت مر شما را است **خَالِصَةً** بر وجه اختصاص **مِنْ دُونِ النَّاسِ**
از غیر مؤمنان یعنی بکر [illegible] بهشت **فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ** آرزو کنید مرگ را از صمیم قلب [illegible]
[illegible] از علامات دوستان خاص خدا یکی آرزوی لقاء است و شما خود میگوئید که نحن اولیاء الله و احباؤه **إِنْ**
كُنْتُمْ اگر هستید شما **صَادِقِينَ** ٥ راستگویان در دعوی مذکور چه ثابت و محقق است که بهشت [illegible]
کسی را اعتقاد آن مخصوص اوست باید بموت مشتاق آن بوده باشد و در اخبار آمده است که من احب لقاء الله احب الله لقاءه
ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه و در مجمع البیان روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امام حسن علیه السلام گفت که ای پدر این لباس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ملاقات کند مرگ را یا ملاقات کند او را مرگ و این منافاتی ندارد با آنکه از رسول خدا روایت کرده است
که آنحضرت فرموده که [illegible] آرزوی مرگ باید برای خود نکنید [illegible] بلکه باید که بگوید اللهم
احینی ما دامت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی چه آرزوی اول از روی اشتیاق [illegible] آرزوی
ثانی از روی جزع و اضطراب و این آرزو منهی است برای آنکه دلالت بر عدم صبر میکند [illegible]
[illegible] رسول اکرم کردند از امیر المؤمنین که [illegible] لقاء [illegible] چون دیدم [illegible]
کرده است برای من [illegible] و [illegible] دانستم که [illegible] کرامت بمن کرده است هرگز مرا فراموش نکند [illegible]
لقاء او دارم و در تفسیر امام علیه السلام معنی آیه را چنین فرموده است که شما چنین گمان دارید که بهشت مخصوص شما است
یهود و محمد و علی و اصحاب ایشان میگویند که ما ایم دوستان خاص خدا از غیر ما و دعای ما مستجاب است پس چون
[illegible] مباهله [illegible] گوید [illegible] از ما [illegible]
فارغ شود [illegible] دروغ گویان پس رسول خدا فرمود که [illegible] احدی از یهودان مگر [illegible]
[illegible] چون یهود [illegible] محمد و اصحاب راستگویانند و خود دروغ گویند لهذا اجابت
با آنکه ابتدا نکنند پس حق تعالی بیان حال ایشان نموده فرمود **وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا** و آرزو نکنند ایشان مرگ را

هرگز **بِمَا قَدَّمَتْ** بسبب آنچه پیش فرستاده است **أَيْدِيهِمْ** دستهای ایشان از کردارها بعد کفتارها و چون قتل
انبیا و تحریف کلمات خدا و تبدیل نعت پیغمبر و تکذیب او جهت تخصیص دست بدان افعال و اعمال آنکه جزء عمده و آلت کثیر الاستعمال
انسان دستست و لهذا در بسیاری از محاورات تعبیر از آن بقدرت داراند و قدرت نسبت بدان میکنند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و پروردگار
تو دانا است **بِالظَّالِمِينَ** ٥ با فعال ستمکاران از دعوی بودن چیزی که نیست از برای ایشان و در آیه دلالتست بر
بر صدق رسول خدا و صحت نبوت آنحضرت چه اخبار کرد ایشان را بعدم تمنی موت پیش از آنکه معلوم شود که تمنی خواهند کرد
یا نخواهند کرد پس موافق اخبار او تمنی نکردند و اگر کسی گوید که شاید که در دل خود تمنی موت کرده باشند جواب آنکه تحدی کرده
با ایشان بتمنی موت بحسب ظاهر بود چه تمنی که قلبا واقع شود در مقام تحدی مناسبتی ندارد زیرا که بر امور قلبیه کسی مطلع نتواند
بود و تحدی بچیزی باید که بر دیگران ظاهر باشد و اگر اندک تمنی در دلهای ایشان بودی هر آینه برای نقض قول آنحضرت ظاهر
میکردند پس عدم تمنی زبانی دلالت میکند بر عدم آن نیز و نقلست که جواهر از نفحات الانس آورده که بیک بخت راهرکز روزی نباشد
[illegible] که عزرائیل بوی آید و گوید مژده بر نزد ارحم الراحمین و بوطن اصلی خود بیرون و از زندان جهان که عبد کوچک نوبت
بعید بنزدیک می پیوندی **نظم** چون جان تو میستانی چون شکر است مردن با تو زجان شیرین شیرین تر است مردن از جان چرا
گریزم مرکست جان شیرین با کان چرا ستیزم کان زر است مردن چون خوش تواند خوانده گری خود چشاند چون جشنات رفتن
چون کوثر است مردن و در اخبار و آثار آمده که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که این جماعت تمنی ها البراء میکنند و میگویند که
شما جماعت روافض که هر مذاهب اهل تا رسید ابتدا آیا جزم کرده اید که خود بهشت میروید باز آیا ما جواب گوئیم آنحضرت فرمود
اگر بگویند که ما هان نباشد بگوئید آری **وَلَتَجِدَنَّهُمْ** و هر آینه می یابی ایشان را یا محمد مانند ایشان ایشان **أَحْرَصَ**
النَّاسِ را اعتبار الفرمندان **عَلَى حَيَاةٍ** ٢ بر زندگانی دور و دراز که از تنکیر حیوة ظاهر است برای مایوس بودن ایشان
از نعیم آخرت چنانکه بسبب کفر بهره از آخرت ندارند **وَمِنَ الَّذِينَ** و از آنکسانی که **أَشْرَكُوا** شرک
آورده اند بخدا مراد مجوس است که بنور و ظلمت و یزدان و اهرمن قایلند یا مطلق مشرکان عرب که چون اعتقادی بآخرت
ندارند لهذا **يَوَدُّ أَحَدُهُمْ** دوست میدارد یکی از ایشان که **لَوْ يُعَمَّرُ** کاش زندگی کند **أَلْفَ سَنَةٍ** ٢
هزار سال [illegible] عادت ایشان اینست که چون یکدیگر را عطسه میکنند [illegible] هزار سال بزی و بقول ابن عباس این کلام داود
عطسه کردن یکدیگر میگفتند [illegible] غایت بود که پیادشاهان خود میکردند و میگفتند عمر تو هزار سال باد و هزار
نوروز و این نهایت توبیخ است یهود را با وجود اعتراف داشتن ایشان به تمنا نسخت حرص [illegible]
مجوس معتقد بمعاد نیستند **وَمَا هُوَ** و نیست یکی از ایشان که فرض محال هزار سال زید **بِمُزَحْزِحِهِ** دور
دور کننده آن یکی را از عذاب آنکه هزار سال عمر نجات دهنده او **مِنَ الْعَذَابِ** از نکال و وبال دوزخ **أَنْ يُعَمَّرَ**
اینکه عمر داده شود **وَاللَّهُ بَصِيرٌ** و خدای مطلع است **بِمَا يَعْمَلُونَ** ٥ ١١ بآنچه میکنند و جزای ایشان را بر وفق
استحقاق میدهد و در این آیه دلیل است بر آنکه طلب طول حیات از برای امور دنیا مذموم است و در اکثر دعاها ائمه علیهم السلام

حرز طول عمر طلب نموده اند از برای محض بندگی بلکه بجهت عبادت و تحصیل معرفت و مزید درجات جنت است
و در ذکر قصه عبد الله بن صوریا و اسباب النزول و کتاب احتجاج آورده اند که عبد الله بن صوریا که حبر یهود و اعور از یهود آن
[illegible] نزد رسول خدا آمد که از روی لجاج مجادله و احتجاج نموده در هر باب از مسائل خود هیچ فائده بدو رسانیده بر او حجت تمام

شانی و آنی از آنحضرت شنید نبوت آنحضرت برو ظاهر گشت بعد از آن گفت یا رسول الله کدام فوج از افواج ملائکه بتو نازل
میکرده و فرود می آورد این خبر این وحی رب العالمین و صاحب قوت متین جبرئیل ابن صوریا گفت اگر بجای جبرئیل میکائیل آورده
وحی میبود هر آینه ما باشما در راه شریعت قدم متابعت و مسابقت مینهادیم اما برای عداوتی که با جبرئیل داریم ایمان نمی آوریم
آنحضرت از وجه عداوت استفسار نمود ابن صوریا گفت که پدران ما را از دست جبرئیل زحمتهای بسیار رسیده است از جمله
آنکه حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران وحی فرستاده بود که شهر ایلیا و مسجد اقصی بدست پادشاهی که بخت نصر نام داشته باشد خراب
خواهد شد و نام و نشان و شهر و هیئات و صورت و سیرت و زمان خروج او را بایشان داده بود پس اسلاف ما از اقویای
علمای آن قبیل جمعی را ببابل فرستادند که در دفع او هر حیله که باشد بکوشند بعد از رفتن ایشان و پیدا کردن او را در میان
جمعی اطفال که بازی میکرد او را شناختند علامتها را در روی بدیدند و خواستند که او را بکشند که شاید بپادشاهی نرسد
جبرئیل بصورت مرد زاهدی خود را بایشان نموده بحمایت بخت نصر سخنان چند گفت و نگذارد که او را ضایع کنند و گفت
اگر مقدر شده است که او خروج نموده ولایات را خراب کند تقدیر الهی را بحیله تغییر نتوان داد و اگر از وی بصدور نخواهد
رسید در قتل بیگناهی چرا جرأت و جسارت نمایید آنجماعت قاصد بدین سخن مغرور شده دست از قتل او کشیدند و کار
بخت نصر رسید بجایی که بیت المقدس را خراب نموده علما و امرا و نقبا و امجاد ما را تمام بقتل رسانید باین سبب ما را
و جبرئیل را عداوت است پس رسول خدا صلعم گفت ای یهود اگر از امر خدا جاهل جبرئیل را چه گناه و حال آنکه بیرون از حد کاری
نتواند کرد آیا پدر و مادر کرده اند تا دوا را در حلق طفل بریزند برای مصلحتی از مصلحتهای او پس باید که آن طفل بعد
از بزرگ شدن دشمن باشد با پدر و مادر خود که چرا دوا بحلقوی او ریخته اند لیکن شما از حکمتهای خدا جاهل و غافلید
شهادت میدهم که جبرئیل و میکائیل هر دو مطیع امر خدااند و هر کس عداوت کند با یکی از ایشان عداوت کرده است با هر دو
در حق ایشان آیه مبارکه نزول اجلال یافت که قُلْ بگو ای محمد مَنْ كَانَ کسی که بوده باشد عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ
دشمن مر جبرئیل امین را که پیک سمیع البصیر ما و محرم اسرار سراپرده کبریا است فَإِنَّهُ پس بدرستی که جبرئیل نَزَّلَهُ
فرود می آورد قرآن را و عدم ذکر مرجع ضمیر که قرآن است دلالت بر علو شأن و فرط شهرت آن میکند گوییا از آن گفته شده است که
کسی نداند جبرئیل چه چیز را نازل میکند عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو یا محمد اختصاص قلب برای تنبیه بر آنست که دل محل فهم
و حفظ و وعای علم است و در تفسیر انوار آورده که چون جمله مقول قول رسول خدا است مناسب علی قلبی بود لیکن چون …
حکایت نموده بطریق خطاب ایراد آن شده است پس گوییا گفته است که آنچه من میگویم بگو و میتواند بود که ضمیر فانه راجع …
و ضمیر نزله راجع بجبرئیل باشد چه در جایی دیگر فرموده که نزل به الروح الامین علی قلبک بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری …
جار و مجرور متعلق است به نزله و میتواند بود که من كان جمله شرطیه و جواب آن محذوف و جمله فانه نزله علت آنست …
آن استعمال شده این دو جار و مجرور متعلق بحال باشد مُصَدِّقًا در حالتی که آنچه فرود آورده است تصدیق کننده
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچه پیش از وی فرود آمده است از توریه و زبور و انجیل چه آنچه در آنها گذشته است …
و توصیف قرآن و پیغمبر آخر الزمان همه در اینجا موجود است پس معلوم شما بکرده که در آنها خلاف واقعی کرده شده است
وَهُدًى وَبُشْرَىٰ و راه نماینده و مژده دهنده است لِلْمُؤْمِنِينَ ۵ مر مؤمنان را بنبوت محمد و ولایت
علی و خلفاء بعد از او و بثواب ایشان و بقول بعضی این هر دو وصف جبرئیل امین است …

منا جبرئیل

منا جبرئیل را فرجهت است که او پیوسته بعذاب نازل میشود چنانچه بر قوم عاد و ثمود و موتفکات و غیره فرود آمد حق تعالی فرمود که
و او همه اگر چه … است فرود می آید و بعمل کنندگان این وحی راه نماینده و بشارت دهنده است پس از برای بیان تقریر
کلام و افاده جزای شرط آیه سابق میفرماید که مَنْ كَانَ هر کسی که بوده باشد عَدُوًّا لِلَّهِ دشمن مر خدا را وَمَلَائِكَتِهِ
وَرُسُلِهِ و مر فرشتگان و فرستادگان او را وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و مر این دو فرشته مقرب را تخصیص این دو ملک
بذکر در موضع با بجهت آنست که یهود نام این دو ملک را مذکور ساختند یکی را بعداوت و دیگری را بدوستی پس تخلیط هر دو را نکرد
ساخت که دوستی یکی از ایشان با وجود دشمنی با دیگری بی فائده و دشمنی است با هر دو و یا برای اینکه این هر دو در میان بنی آدم
مشهورتر اند یا آنکه این هر دو راس و رئیس جمیع ملائکه اند و تقدیم جبرئیل بر میکائیل یا بجهت آنست که او بیشتر بر پیغمبران
نازل شده یا آنکه یهود از جهت عداوت او را صریحا یاد کردند یا آنکه مقام جبرئیل که سدرة المنتهی است … از مقام
میکائیل ما فوق آنست یا آنکه وحی که باعث غذای روح است و محل آورد و رزق که باعث غذای بدنست میکائیل …
ارواح را بر اشباح تفضیل و زیادتی و اولویت است چه باعتبار شرافت و چه باعتبار قدم بر اجساد لقوله چون بدن …
شود از کی … معرفت … کند روح روان … آدمی با همت کند مختلف این یکی زین آن دیگر … اوج مرغ …
نام باز و شاهین کی کند آنجا مقام … و این دو اسم سریانی است و بقولی عبرانی و جبر بمعنی عبد و میک بمعنی عبید و ایل نام خدا
پس معنی جبرئیل و میکائیل عبد الله و عبید الله است و بقول بعضی از محققین جبر بمعنی قوت و میک بمعنی بیان باشد یعنی قوت
خدا و بیان خدا و لهذا برای تخریب ولایات جبرئیل و برای تقسیم ارزاق میکائیل موکل اند و در باب قرآت این دو اسم قرا اختلاف
کرده اند اول جَبْرَئِيل بفتح جیم و را و لام و کسر همزه و سکون با و یا میکائیل بکسر همزه و سکون یا و این قرآت حمزه و کسائی و ابو بکر
… جبرئل بحذف یا و این قرآت یحیی است و میکائل بکسر همزه بدون یا بقرائت اهل مدینه سوم جبریل بفتح جیم و کسر را و سکون
یا بدون همزه و این قرآت شاذه است و میکال بدون همزه و یا و این قرائت اهل بصره است چهارم جبریل بکسر جیم و را و سکون یا
و این قراءت باقی قرا و در همه صورت لام مفتوح است لفظ کلام جزاء عداوت شما با فرشتگان اینکه فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که او سبحانه عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۵ دشمن است مر کافران را بجهت آنکه عداوت ایشان با ملائکه …
میکند بدشمنی با کسی که فرستاده وحی است خدا هم او سبحانه جزای عداوت ایشان را میدهد و تغییر کردن ضمیر باسم ظاهر که
کافرین است تنبیه بر نهایت قباحت فعل ایشان و اشعار است باینکه دشمنی با ملائکه موجب کفر است …
ذکر ایشان در عالم … حسند و عداوت با یکی ایشان … کند بهمگی رسد و ایشان احتجاج مذکورات
بعد از الزام ابن صوریا سلمان فارسی با او گفت که ای بی عقل ناقص پدران شما و شما گمراه شده اید آیا چگونه میفرستادند که
بخت نصر را بکشند و حال آنکه خدا در کتاب خود بر زبان پیغمبران خبر داده بود که او بیت المقدس را خراب خواهد کرد پس پدران شما
میخواستند که خلاف قول پیغمبران ظاهر شود که بخت نصر را بکشند و معهذا زیادتی با مر خدا کرده باشند و هر گاه جبرئیل ایشان را
از تکذیب قول خدا و پیغمبران باز داشته باشد چه راه عداوتی با او میبود ابن صوریا گفت اگر چه خدا خبر داده بود لیکن
میتوانست آن را بعنوان بدا محو کند و خلاف آن را اثبات نماید سلمان گفت پس بنا بر این اعتمادی بر توریه و آنچه در آنست از
گذشته و آینده نماند چه احتمال بدا در آنها نیز راه دارد و ممکن است که موسی و هرون از پیغمبری خود معزول گردیده و آنچه گفته
باشند … شود و آنچه گفته اند که … زیرا که دعوای محو و اثبات … نقصان عقل کسی …

یعنی برادعوی ایشان حجت و آیات نعدّ کافر و بمعجزهای او مکذب بیدند چون ابن صوریا ملعون بهیچ جوابی ساکت شد و اثبات
نبادتی که در دل بود از روی آیات فصاحت دلایل متاثر نگردیدند برای تفضیح حال او و قوم او حق تعالی فرمود **وَلَقَدْ**
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ و هر آینه بتحقیق فرو فرستادیم ما بسوی تو **آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** ۵ علامات ظاهره الدلالات بر صدق
معجزهای تو از وجوه اعجاز قرآن با خبار از ما فی الضمیر اخبار و افاضح کن شکال و انام حج و براهین و معجزات خارقه للعادات
وَمَا يَكْفُرُ بِهَا و کافر نمیشوند بدان آیات بینات **إِلَّا الْفَاسِقُونَ** ۵ مگر بیرون روندگان از فرمان
الهی و شریعت مطهره موسی و منکران حضرت رسالت پناهی چه قبول قول پیغمبر آخر الزمان از جمله امور مامور بها در توریة است
و در آیه استغفارات بر اینکه رسوخ در فسق فتور رفته منتهی میشود بکفر آورده اند که رسول خدا علیه یهود را احتجاج نمود با آنکه چرا
کار عهد کرفته اند در باب نبوت من عمل بآن نمیکنید مالک ابن الصیف که از احبار ایشان بود منکر شد که کفت از ما پیمانی در
باره محمد ببرد وی نکرفته اند حق تعالی پیغمبر خود را آگاه نموده فرمود **أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا** آیا نیست اینکه هر چه
نرا نکنند بلکه هر گاه که عهدی بستند با امر پیغمبری **عَهْدًا** پیمانی بستنی محکم **نَبَذَهُ** بیفکندند آنرا یعنی نقض کند آنرا
و مخالفت کنند **فَرِيقٌ مِنْهُمْ** ۵ گروهی از این منکران و آنکه فریق گفته بلک باشد چنانچه از سیاق عبارت متبادر
بدهن است **بَلْ أَكْثَرُهُمْ** بلکه بسیاری از ایشان آن فریق عهد شکننده **لَا يُؤْمِنُونَ** ۵ بگرویدند بسبب
عهودی که بسته اند در باب نبوت تو و ولایت خلفای تو **وَلَمَّا جَاءَهُمْ** و چون آمد اکنون ایشان را **رَسُولٌ** فرستاده
که آن محمد است **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** از نزدیک خدای **مُصَدِّقٌ** باور دارنده **لِمَا مَعَهُمْ** مر آن چیزی که با ایشان است
از توریة یعنی آنچه در آن ذکر شده است از اوصاف آن حضرت همکی در وی آشکار است اگر در او این علامات نبودی همانا
توریة کذب شدی و در تفسیر امام آورده که حضرت صادق فرموده است مشتمل بر وصف محمد و خلفا و وجوب ولایت
ایشان و عداوت دشمنان ایشان چه وجود کتاب مستلزم وجود رسول و موافق است با ما بعد آیه که فرموده **نَبَذَ فَرِيقٌ** بیفکند
گروهی **مِنَ الَّذِينَ** از آنکسانی که **أُوتُوا الْكِتَابَ** ق داده شده است بدیشان آن کتاب که علم سر بوزین
است محمد باشد مطلق کتاب که عالم یهود و نصاری مینشاند **كِتَابَ اللَّهِ** توریة که نامه خداست **وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ**
پس پشت خود این کنایه بود است که اگرچه توریة را بجلدهای مکلّل بجواهر و قبابهای زر و زعافر و دیباجها و حریر پیچیده
پشت روی خود کذارده معجزانه اما لیکن چون عمل بمضمون آن نمیکردند گویا که آنرا پس پشت انداخته اند یا کنایه برخی اعتنائی ایشان و تعظیم
آن مطرانست مانند جماد و حیوانات پشت در روی ایشان التفاتی بجهت حرمت روی آدم معرفت و کمال است چنانچه
درباره ابی بکر و دو فتی و در حین محراب نماز میکرده آنحضرت نفشته و رضعا اول بوده بعضی و ایشان کفت ما لعن الاحاد
و تقدیم آن ملعون و باقی خلفای جور بر آنحضرت در امامت نماز و آنحضرت را در پس پرده بادداشتن کنترل اخلاص کتاب
بعنیه پس پشت بیداهل بیت کلام الله ناطق آنحضرت و اولاد و اتباع ایشان بدند و در حکم داخل و بعضی یهود مشتاق دو علم
عمل و منقولات سلسله زلف شاهد و طول امل از روی هوا و هوس قرآنهای مذهب خوش خط را با قسام حلی و حلل آراسته که
کار مشاغل دنیوی فارغ باشند از روی هوس قدری از آنرا تلاوت نموده را بجهار کلستان معانی آن بشمار آنکه الانعام
تو سیله انکه نه تو جا باهر الملالت شفیض نکردیده حرفی آنرا کتاب منسیا انکاشتند **كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** ۵
گویا که ایشان علم بوجود آن ندارند و بقول پیغمبران بهعبادت بر آنها را معنی آن را دانسته عمل نمیکنند یعنی میدانند از آن

عمل نکردن بآن کویا نمیدانند و در تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم قمی از حضرت باقر علیه روایت شده است که چون حضرت سلیمان وفات
نمود ابلیس ملعون علم سحر را وضع نموده قانون آنرا در کتابی نوشته لوله کرده و در پشت آن نوشت که هذا ما وضع آصف بن برخیا
سلیمان بن داود یعنی این علمی وضع کرده است آصف بن برخیا از برای پادشاه خود سلیمان از کنجهای علم که برای خود جمع کرده
بود هر کس اراده نماید که فلان کار کند و فلان عمل بکند پس آنرا طومار در زیر تخت سلیمان دفن کرد بعد حضور مردم آنرا
در آورده بر ایشان خواند این آوازه منتشر گردید سفلا و جهال کفار گفتند که سلیمان بر تمام عالم غالب نبود مگر بسبب این جادوها
و بعضی بودند ایشان را گفتند این غلط و دروغ است از آنحضرت بلکه آنحضرت بنده و پیغمبر برگزیده خدا بود و دو جواهر از کلام منقولات
کتاب جبیب داود ... تعلیم و تعلم علم اقبال نموده آنرا علم سلیمان نام نهادند و شعبده و نیرنجات در میان بنی اسرائیل فاش شده است
هر چیزی بسلیمان است در باطن پیر و جوان تمکن یافت و بر مخازن یهود که در زمان رسالت پناه بودند بهمان منوال استاعتنا سلاف
نموده چون رسول خدا در میان پیغمبران سلیمان را یاد نمود زبان طعن کشوده گفتند عجب از محمد که جبرئیل او را پیغمبر میداند و او جادو کر
جادوگری ساحر بسحر و شعبده پیغمبر خود را از ملکی و براءت ذمت سلیمان و دروغ یهود ان اخبار نموده فرمود **وَاتَّبَعُوا** و پیروی
کردند این یهودان بعد از انداختن کتاب خدا پس پشت **مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ** آنچه برای ایشان میخواندند یعنی دست میبستند **عَلَىٰ**
مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۵ بر استقرار پادشاهی سلیمان که نظام سلطنت او بآن میدادند تا آنکه تعلیم و تعلم میکردند در زمان سلیمان
بعد از آنکه علوی بعضی فرستادند **وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ** و حال آنکه کافر نشده بود سلیمان ابراهیم لفظ کفر با آنکه نسبت کفر بآن بود
نسل اشعار و تنبیهات است که استعمال آنحضرت کویا اشاره و تحریک است بالکفر است بآنکه اسنادن با دادن یهودان مر او را بسحر و السنه بکفر
ایشان **وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ** ولیکن دیوان زمان او **كَفَرُوا** کافر شدند **يُعَلِّمُونَ النَّاسَ** می آموختند
مردمان را بعد از سلیمان **السِّحْرَ** ق جادو و نیرنجات منتهیه بمخترعات ابلیسی ایشان ... تمام و انجام آن بر وجهی است که میتواند ...
بایهود و اهل زمانه در جواهر آورده که سحر چیزیست که ... ... در آن دقیقی باشد و سببش خفی بود و بتیغ میکند و جمادات ... عربی ... تخیلات
و صنایع لطیف که از آن نمی بود که کتاب ... ... فلق ... ...
دار و ساحر قادر بر آنکه ... ... آورده که اگر این معنی واقع باشد پس باید که هر کس ساحر تواند
کردن از ملوک انتزاع ممالک و استخراج کنجها و سعد نهها قادر باشد و بر پادشاهان و ملوک فایق شده و حال آنکه ما ساحر او ایمن ...
احوال ... ... آورده که ... ... آن محتاج باطاعت شیاطین باشد و لهذا واقع نمیشود مکر از کسی که از خباثت
طینت مشابهت بشیاطین داشته باشد چنانچه در تفسیر کبیر آورده انواع سحر هشت است اول مکر و فریب و تمویه و عرضی که افکار
جلهای خفیه که طبع مردم را از جا بدر آورده مضمون بر یاکند تعلیق قلب یعنی متصرف کردن ساحر مر دل مردم را بالقای محبت و عداوت
و شادی و از کیفیات در وی پیدا کردن نوشتها و افسونها استغاثت بخواص اشیا از ادویه و اغذیه و غیره و از این قسم است نیرنجات
و سموم قاتله و ترکیب ... طلسمات و ... از ترکیب شکلها هندسی باشد و از این قسم بود با و بغرب ... جبالات و
شعبده ها و چشم بندیها و بنای آن بغلط کردن چشم نظار ... چنانچه ... ... آنکه ... سحروا اعین الناس فرموده است اعمال
و آنرا تسخیر گویند که با جماعت جن مخاوت ... ... از این قبیل باشد آن و آن ... باصحاب اوهام و چشم زخم ...
جهال ... اصل ... یعنی کشتن انسان و حیوان و زنده کردن آن بظاهر و کارهای شکل که مردم ... چند ... بکنند
و بعد از آن ... ... نفس خود از ... ... از تاثیر ریاضات خوارق عادات می یابند با مخالفت

انتهى كلامه

شیخ ... که اکبر به عبادت آنها را اوقات معین ساختن خواتیم ستاره پرست بوده بخواندن نغمهای آن کوکبها مشغول میکردند تا
عظیم میکند و قدر ریاضات در زجر اسکندر و تیر مذکورات القصه آن شیاطین بیا در مردم می اوند اقسام سحرهای خود **وما**
انزل و آنچه را هم که نازل شده است **علی الملکین** بر دو فرشته که بجهت ابطال سحر فرستاده بودیم تا ایشان را شهوت نفس
اشاره داده برای امتحان بحکومت زمین فرستادیم بنا بر انعطاف جمله لقوا السحر که منصوب بمفعولیت یعلمون باشد و بنا بعطف
واتبعوا و عطف بر ما تتلوا و معنی چنین باشد که متابعت کردند آنچه را هم که نازل شده است بر دو ملکی که سبب پیروی نفس و هوا
مخذول ناکشته بحوشند **ببابل** شهر بابل که کافات ما بین نصیبین و راس العین و بقولی در حوالی کوفه و بقولی در دماوند
و وجه تسمیه آن بدین نام آورده اند که چون حق تعالی خواست که مخالفت در میان زبانهای بنی آدم پیدا شود بادی عظیم برانگیخت تا هم
ایشان را در آن مکان جمع کرده زبانهای مختلفه ایشان را بلبل و جدا نمود بنحوی که هیچیک زبان آن دیگری را نمیفهمید پس
همگی ایشان را در بلاد متفرق نمود و قوله **هاروت وماروت** در محل جرات تا بدل یا عطف بیان ملکین تواند
بود یعنی آن دو فرشته مسمی بعزا و عزایا که بعد از خطای ایشان مسمی باین دو نام کردید **خزانه** بدانکه قصه
ایشان بطرق شتی از خاصه و عامه منقولست تا آنجه عیاشی از ابی الطفیل روایت کرده است که عبدالله بن الکوا در مسجد کوفه
سابل جند از امیرالمؤمنین سوال کرد پس جواب شنید بعد از آن گفت خبر ده مرا یا امیرالمؤمنین از این ستاره سرخ که آنرا زهره
بگویند فرمود که خدا مطلع کردانید ملائکه خود را باحوال اهل زمین و در خلائق اهل زمین مشغول معصیت بودند پس ملائکه
گفتند بار خدایا این طایفه هستند که بدین قدرت خود آفریدی و ملائکه را سجده ایشان امر کردی با وجود این معاصی بسیار
نو میکنند حق تعالی فرمود که شاید که اگر شما نیز مبتلا شوید بآنچه ایشان مبتلا کردیده اند از شهوات نفسانیه نفس اماره هم
آنچه عصیان من کنید گفتند نه بعزت تو قسم که معصیت نکنیم و در بحار آورده که حق تعالی بملائکه گفت پس از میان خود جمعی را انتخاب
کنید برای امتحان که از هم شما در خشوع زیاده باشند و در تفسیر آورده است که ملائکه جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند پس ایشان
بتضرع و زاری استعفا نموده از این مهم معاف کردیدند و ملائکه دیگر باره از ملکوت اعلی سه نفر را انتخاب نموده از میان
ایشان یکی ملکی را از جمله صد کس و آن ده کس را از جمله سکس که عزا و عزایا و عزائیل نام داشتند انتخاب داده نامزد
حکومت زمین نمودند بر گشتیم بروایت عیاشی امیرالمؤمنین فرمود که پس حق تعالی ایشان را مبتلا کرده است بآنچه مبتلا کرده
بود آدم را از شهوت پس امر کرد ایشان را که شرک نورزند و قتل ناحق و زنا نکنند و شراب نیاشامند پس فرود آمدند ایشان
بزمین و هر یک در ناحیه علیحده بمحاکمه و قضاء خلائق مشغول بودند تا اینکه آمد نزد یکی از ایشان این ستاره زهره در صورت
زنان زمان خود بود بجهت حسن برقاضی و از فریفته حسن خود کرد قاضی بوی گفت که حق با تو است و لیکن حکم نکنم تا مرا
تمکین بنفس خود ندهی پس وعده کرفت از قاضی بروزی از روزها پس آمد نزد آن دیگری پس چون مخاصم بود او را نیز بگفتار
خود کرد پس او نیز گفت آنچه گفته بود با آن زن رفیقش و پس او نیز وعده داد و شاعتی وعده با آن دیگر داده بود در همان مکان
پس چون هر یک برو عده خود آمدند یکدیگر را دیده از روی هم شرمنده شدند و سرهای خود را بزیر انداختند پس لحظه دیگر
آنجنان از جنسه ایشان زنجیر گفتگو نمودند در باب آنکه او را راضی کنند پس راضی نشد گفت تا سجده بت من نکنید و از شراب
امن نجوزم نخورید احتمال اینمعنی نخواهد بود پس ایشان در اول و انقیاد نمودند آخر الامر راضی شده شراب ابوطاحق خوردند
و بت وی سجده نمودند و همین که مهیا زنا کردن با او شدند سکینی از در در آمد و ایشان را از آنجا دید پس زهره گفت این

[illegible]

بیرون میرود و آنچه دیده است گفت شما را رسوا خواهد کرد پس برخواستند و بسوی آن درویش رفتند او را کشتند و برگشتند که بوصال او
برسند گفت راضی نمیشوم تا آنکه مرا خبر دهید که بچه چیز بالا میروید و ایشان روزها در زمین قضا میرسیدند و شب بسوی آسمان بالا
میرفتند پس ابا کردند از اینکه آن اسم اعظم را باو تعلیم دهند و او نیز ابا کرد تا آنکه باو تعلیم دادند گفت من ابتدا آنچه کنم که هلاک
خاصیت داد و با نرسین آن اسم را خواندند و بالا رفت بسوی آسمان و هاروت و ماروت از عقب او نظر میکردند و دیدند که اهل آسمان
جزا ایشان مشرف و منظار یکدیگر بودند تا آنکه رسید بآنجا و مسخ شد بصورت ستاره و همان کوکبیست که می بینی و از حضرت صادق
از جدش از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که فرمود از رسول خدا سوال نمودم از مسوخ پس آنحضرت فرمود که سیزده جزاند
و یکی از ایشان زهره زنی بود که قصه او از بعض ملوک بنی اسرائیل معقول شد بدان هاروت و ماروت
و نام وی ناهیل بود که مردم آنرا ناهید نامیده اند بدانکه این روایت با روایت سابق که در باب مسوخ کذشت و در آن روایت
نوع تعدد دارد شد منافاتی ندارد چه اقل منع اکثر نمیکند القصه هاروت و ماروت را از فرط عشق آن زن بی تاب و بیقرار
وش از آتش شوق رقلق و اضطراب آماده و آفت همچنان مدهوش بودند در روز دیگر که نسیم صبح چون کلش جنان
بر مشام جان آن محرمان حرم حرمان و مهجوران نتیج طغیان و زید با هوش آمدند و دیدند که غبار شقاوت بر چهره حال
ایشان نشسته و کشاکش ادبار و شقا امید ایشان را از سلسله سعادت فیض گسسته خواستند که بمعبد خویش باز کردند بر بال
ایشان بر هم شکسته بود و در بحار آورده که چون این سه ملک بزمین رسیدند آرزوی خورش در ایشان پیدا آمد و چون اکل
اتفاق افتاد تغیری در وجود مشاهده نمودند فی الحال عزائیل دانست که آن تغیر بسبب چه بود پس در درگاه خدا استغاثه کرد که
او را بجای خود برد و او را از نفس انسانی منخلع ساز پس خدا وند تعالی او را رحم کرده بمقام ملکیت که داشت رسانید
و او شکرانه این نعمت رفته چهل سال در سجده بود اما عزا و عزایا بمقتضای نفس بشری کردند آنچه کردند و چون ازکرده
پشیمان شدند کریان و نالان نزد ادریس که پیغمبر آنعصر بود آمده استشفاع نمودند و ادریس هم دعا کرد و حق تعالی ایشان را
ار و خانه امر بحیز و مختر ساخت میان عذاب دنیا و عقوبت عقبی و در تکملة القصص آورده که جبرئیل هم آمده بنزد ایشان آمده
ایشان را خبر داد و نمود که نامهای ایشان تغیر یافته عزا هاروت و عزایا ماروت شده و ایشان را مخیر ساخت عذاب دنیا را بر عذاب
آخرت اختیار نمودند پس در چاه بابل فرو شدند آویخته اند در آن چاه مملو آتش است ایشان را بسلاسلهای آهنین ببندند
و در معالم التنزیل آورده که شخصی بجهت تعلیم سحر بجا نب ایشان رفته چون نگاه کرد دید سر نکون آویخته با چشمهای ازرق و رویهای سیاه
تا زبان ایشان تا آب چهار انگشت تا مانده از تشنگی فریاد میزنند آنشخص از مشاهده ایشان متحیر شد گفت لا اله الا الله ایشان گفتند
از جه کسی گفت از آدمیان گفتند از کدام امتی جواب داد که از امت محمد پرسیدند که آیا محمد مبعوث شده است گفت آری گفتند الحمد لله
علی بعثته **پرسیدند** درود دل در شده در گا بلت و وای بر سید لی و ای جه که از هیچ گونه ای میرسد آنشخص پرسید که شما را از احوال
رسول خدا مطلب اخذ دادن که گفتند بر اینکه کی از نشانهای قرب قیامت بعثت او است و وعده انقضای عذاب ما بقیام قیامت
است و ارم که بزودی ما را از این عذاب هائل خلاصی حاصل شود بدانکه در باب قصه این دو ملک و ستاره زهره میان علما اختلافی است
عظیم بر پی بوجب آنچه ذکر شد اعتقاد دارند و احادیث دیگر نیز در طرق خاصه و عامه مؤید آن ذکر کرده اند و بعضی اعتقاد آنکه
این معنی منافی است با آنچه در باب عصمت ملائکه از دلایل عقلیه و نصوص نقلیه ثابت شده منکر بودن تا آخر قابل است معتقد آن
اند ستاره آنچه کذشت بر ستاره است از آنجمله در تفسیر امام همام از حضرت صادق مرویست که چون بعد از نوح ساحران و ارباب حیل در زمین

بیان رشد نه حق تعالی دو ملک را فرستاد بسوی پیغمبران زمان که بیان سحر ساحران و بیان چیزی چند کنند که سحر ایشان را باطل توان کرد
ونهی کردند آن دو ملک مردم را از آنکه سحر کنند برای مردم بسبب آنچه می‌آموزند و جمعی گویند که این دو نفر ملک نبودند بلکه دو نفر بودند
از اهل بابل از نهایت صلاح و سداد مردم ایشان را ملک میگفتند و برخی که معصیت منسوب ایشان معتقدند در جواب گفته‌اند که این قصه
منافاتی با عصمت ملائکه ندارد چه ملک مادام که با هیئت ملکیت باقی است معصوم است و ایشان از آن حقیقت منقلب شده بهیئت
انسانیت آمدند و این افعال شنیعه از ایشان بظهور رسید و اگرچه این سخن خالی از قوتی نیست لیکن ارباب قلب باهیئت موافق انوار
حکمیین و قواعد کلیه اشکال چند وارد می‌آید چنانچه قدری در باب مخالفت شیطان گذشت و محققین گفته‌اند که این مثلی است برای مردم
دنیا و شاید که مراد از دو ملک روح و قلب انسانی باشد که برای اقامه حق و معرفت از عالم روحانی بعالم جسمانی آمده‌اند و زهره عبارت
از زندگانی این جهانی فانی که به تعبیر زهرة الحیوة الدنیا المفتنم بهر محبت آن شیفته و عشق مجازی آن فریفته گردیده بدام شهوت
افتاده و شراب غفلت نوشیده زبون شدند که هوا و هوس بوسیده عقل پاک را تاسیح ایشان کنند بسبب یعنی بنا دوستی متوجه مقدار
آن کنند پس بنا از ایشان گریزان شد چنانچه عادت است که بوسه از طلب کنندگان و گریزد و بالفریب جویندگان ...
پس از فرار آن نار و عنا برقی و لمعان حسنش بدیده طالبان تابان و چون روشنی زهره از آسمان عنا باشد دست کوتاه از
حبل محبتش از رسیدن بآن کوتاه و آنچنین دو ملک که مردم موجود تر پراز ایشان کوتاه است با وجود آنکه کسی هرگز از زلال
ساغری ننوشیده و از ظلم تخانه و ظالم کسوتی نپوشیده هرلحظه بجدی فریفته شدند از آرزو و حرص چون آتش ...
نفیدان عشقش از فنون سحر و تخیر مجانست مردی افگن شده از چنین مواعد که دامش نکوی و نیرنگ اش افعال ...
هاروهول ط چو زنا و زناکش کنند چون تاریکی کشد حلقه در گوش زهره رباید پس روح و قلب جدا از آگاهی از کاهی حال آن بد
زوال فتنه بر فتن و بعهد بندیه کار زمان شکن از غایت پشیمانی بدرگاه متعالی توبه نموده خود را بچاه سار ... و استغفار ...
خاشاک ... سازند ... آنکه باعتقاد ... بتجویز قلب با هیئت و معصیت بر ملائکه نکنند و ما و ما انزل
نافیه و جمله منفیه است ... در کلام ... وما کفر سلیمان وما انزل علی الملکین شیء من السحر
للاضلال ... اصل ... معطوف ... کلام ...
در شق ثانی ... هاروت و ماروت ... ایشان ...
که بجهت ابطال سحر آمده بودند ... وما یعلمان و نیاموزند این دو فرشته سحر و ابطال
سحر را من احد هیچکس حتی یقولا تا آنکه بیاموزند ... از تعلیم دادن گویند انما نحن فتنة ...
کمال امتحان و آزمایشیم از جانب خدا بسوی خلق و آنچه از ما یاد گیرند ... باطل کنند ... فلا
تکفر پس ... کافر نشوی ... سحر برای انتفاع ...
و تفرقه ... آنچه ... فیتعلمون منهما پس ... از ایشان ...
... سحر ... آن دو ملک ... سلیمان و ملکین ... ما یفرقون به ...
چند ... بین المرء وزوجه ... میان مرد و زوجه ...
... عام است ... تخصیص ...
کنایه است ... ابن قبل

که سحر را اصلی و حقیقتی هست و بیان این مبحث در جای خود مبسوط انشاء الله تعالی تعلیم فرشتگان بمعنی اعلام است چنانچه شخصی ...
خراب را شناسد اما بنا ... حقیقت آن ... است از قبیل استعلام نموده عالم بیاد او ...
و رسول اللّه ... تا تاثیر شود ... برای چیزی ... تعلیم داده باشد بلکه از برای شناختن آن تعلیم داده
کنند و در کشف الاسرار آورده که هیچکس بسبب دانستن سحر کافر نشود تا بعمل نیاورد چنانچه ... فاسق نشود تا ارتکاب
آن نکند و اخبار در نقل ایشان بطریق اهل بیت از کتاب بحر الحقائق ... ابن ... از طاهر ...
کرده اند که بعد از وفات رسول ... زنی از مردم دومة الجندل ... عایشه آمد ... بسیار ...
... و سوال نمود ... زنی ...
... شکایت ... کار ...
...
آورده ...
...
کرد و مقابل ...
...
بود که ...
و از نظر من غایب شد ... ایشان آمد حکایت باز گفتم گفتند ... ایمان تو بود که ...
بر و من آن ...
کرد آخر چیزی ...
آورده ...
گفتم ...
که آنچه ... است حاصل ... بخدای ... هرگز ...
علی بن محمد بن جهم روایت کرده گفت شنیدم که مامون از حضرت امام رضا علیه السلام سوال نمود از آنچه مردم روایت میکنند
از امر زهره که زنی بوده ... است که هاروت و ماروت مفتون او گردیدند ...
کرد ... آن ... ایشان ...
میگویند ...
بودن آسمان ...
روی زمین باقی نیست و آنچه ... از حیوانات که اسم مسوخ بر ایشان اطلاق میکنند ...
... اطلاق میکنند ...
و لعنی که بر ایشان شده است از راه انکار توحید خدا و تکذیب پیغمبران او و اما هاروت و ماروت دو ملک بودند که
تعلیم دادند مردم را سحر تا مردم از سحر ... اجتناب کنند و باطل کنند ... و تعلیم ندادند احدی را چیزی از سحر مگر

و نیز بفتح میم و استاد هم بکسر میباشد
یا تخفیف ... نیز خوانده شده و
سقوط تا ... تانیث از آخر زوج
بنا بر قیام قرینه است بدانکه

که گفتند یاد کرد ما افترا کافر شو با آنچه از ما فرا میگیری پس کافر شدند قومی بسبب عمل آوردن آنچه لازم الاحتراز بود از آن سحر
و بآن سحر تفرقه می انداختند میان مرد و زوجه اش وَمَا هُمْ و نیستند این جادوگران که یاد کرده شد سحر را بِضَارِّينَ بِهِ
ضرر رساننده کان بسبب آن سحر مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی از خلق إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر با مر خدا یعنی بتخلیه و اگذاردن خدا
ساحر و مسحور را بنفس خود و آنرا ممنوع از سحر [illegible] محفوظ از آن ندارد بعنوان اجبار چه آن مخالف تکلیف است بدانکه
آنچه در حدیث رضوی [illegible] از انکار [illegible] واقع شده است مخالف با حدیث عیاشی [illegible] در باب [illegible] آن ذکر
شد ندارد چه ممکن است که [illegible] ظاهر شده آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] وَيَتَعَلَّمُونَ [illegible]
مَا يَضُرُّهُمْ آنچه [illegible] وَلَا يَنْفَعُهُمْ [illegible]
[illegible] وَلَقَدْ عَلِمُوا [illegible]
[illegible] لَمَنِ اشْتَرَاهُ [illegible] مَا لَهُ
فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ [illegible] وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا [illegible]
[illegible] بِهِ أَنْفُسَهُمْ [illegible] لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلَوْ أَنَّهُمْ [illegible] آمَنُوا [illegible] وَاتَّقَوْا [illegible]
[illegible] لَمَثُوبَةٌ [illegible] مِنْ عِنْدِ اللَّهِ [illegible]
[illegible] خَيْرٌ [illegible] لَوْ
كَانُوا [illegible] يَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] راعنا یا محمد [illegible] سعد بن عباده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible]
[illegible] لَا تَقُولُوا رَاعِنَا [illegible]

راعنا

راعنا که بلغت یهودان دشنام و نفرین بود از رعونت ماخوذ است یعنی بشنو از ما [illegible] و در لغت عرب [illegible] مناسب خاطر ما سیر
[illegible] معنیش آنست که [illegible] سخن تو [illegible] استماع نما [illegible]
[illegible] لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا [illegible]
[illegible]
وَقُولُوا [illegible] انْظُرْنَا [illegible]
[illegible] وَاسْمَعُوا [illegible] راعنا [illegible]
[illegible] وَلِلْكَافِرِينَ [illegible] عَذَابٌ
أَلِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَا يَوَدُّ الَّذِينَ
[illegible] كَفَرُوا [illegible] مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ [illegible]
وَلَا الْمُشْرِكِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] أَنْ يُنَزَّلَ
عَلَيْكُمْ [illegible] مِنْ خَيْرٍ [illegible] مِنْ رَبِّكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَاللَّهُ يَخْتَصُّ [illegible]
بِرَحْمَتِهِ [illegible] مَنْ يَشَاءُ [illegible] وَاللَّهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مَا نَنْسَخْ [illegible]
[illegible] مِنْ آيَةٍ
[illegible]
[illegible]
أَوْ نُنْسِهَا [illegible]

[illegible]

وبقرآة [illegible] ولا المشركين [illegible]

و عموم رود و گفته اند که این آیه ... **خزانه** ... از علماء ...

تجویز نسخ ... رسول ... آیه ... سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله و آیه ... لئن شئت لنذهبن ... و آیه

ثم لا تجد لك به علینا وکیلا ... عام و شامل رسول ... ابن بابویه ...

این قول است ... آیه ... تخصیص رسول ... قرائت ... سالم مولی ابی حذیفه ...

است یعنی ... روایت سعد ابن مالك ... قرائت ابن مسعود ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اساوات هردو

مقبول بر فاصل خواهد بود ... و دلالت کردن نسخ است بر کثرت علم و قدرت باری تعالی ... دلالت کردن آنست بر ... ما سوی ...

... روایات ... از قرآن ...

... رسول خدا ...

آنحضرت ... کلام ... نسخ ...

نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا ...

أَوْ مِثْلِهَا ...

أَلَمْ تَعْلَمْ ... استفهام ... انکار ...

أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ...

أَلَمْ تَعْلَمْ ...

أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ ...

وَالْأَرْضِ ... **وَمَا لَكُمْ مِنْ**

دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ ...

وَلَا نَصِيرٍ ...

... **خزانه** ...

[illegible]

اذ مغنی ... بدین ... که اگر نسخ ... آیات ...

... اقتضاء ... ایام ... ایشان ... دین ... ذکر مملکت آسمان و زمین ...

افعال نیکم بکو شهادت این سوسمار دهد هیان سخن پس آنحضرت فرمود او را بیرون آور تا شهادت دهد برای نبوت من و بنبوت
برادر من علی پس اعرابی گفت من تعب بسیار کشیده ام تا این را شکار کرده ام میترسم که بگریزد ابرام بسیار کرد بیرون آورد پس آنحضرت
فرمود که اگر بگریزد این حجت تر است خواهد بود بر تکذیب ما و اگر نگریزد و شهادت دهد برای تو بشهادت حق پس او را رخصت
کن تا ما بتو عوض آنرا بدهیم [illegible] پس اعرابی آنرا بیرون آورد و بر زمین گذارد آن سوسمار آمد بنزد رسول خدا و روی خود
بر زمین مالید و گفت شهادت میدهم باینکه نیست خدائی بجز پروردگار عالم و اینکه محمد بنده فرستاده اوست برسالت و گفت
رو سفید است بسوی بهشت برادر او علی بن ابی طالب موصوف بصفاتی که آنحضرت درباره او گفت و دوستان ایشان اهل
بهشت و دشمنان ایشان اهل دوزخند پس اعرابی بگریه در آمده گفت شهادتین بر زبان جاری ساخت رو کرد بجماعت یهود
و گفت با وجود چنین معجزه که دیدید دیگر چه معجزه از رسول خدا میخواهید پس جمعی کثیر از یهودان بشرف اسلام مشرف شدند
این سوسمار تو سوسمار با برکت بوده بطفیل او ما بدرجه اسلام رسیدیم پس رسول خدا گفت ای اعرابی این سوسمار
[illegible] را رها کن تا براه خود رود پس آن سوسمار گفت [illegible] تا ترا عوض دهم اعرابی
گفت چه چیز بعوض خود بمن دهی گفت در آن سوراخ که مرا بیرون آورده ده هزار دینار زر سرخ و یک هزار [illegible] درهم زر سفید
هست بیا و بردار پس اعرابی گفت چگونه خواهد شد و حال آنکه [illegible]
و آنرا بر خواهند داشت سوسمار گفت ای اعرابی جزا [illegible] بعوض من [illegible]
[illegible] پس اعرابی روانه شد [illegible]
سوراخ [illegible] سوراخ کردند [illegible]
سوراخ بایستادند تا اعرابی آمد و گفت ای اعرابی [illegible]
بر [illegible] بجای سوسمار [illegible]
از آنحضرت معجزات چندی [illegible] اسرائیل [illegible]
بود که گفتند ایمان نیاوریم تا اینکه خدا [illegible] شهادت [illegible]
حق تعالی این آیه فرستاد **أَمْ تُرِيدُونَ** آیا عزم آن دارید که **أَنْ تَسْأَلُوا** سؤال کنید [illegible]
بر آیات بینات [illegible] **رَسُولَكُمْ** از پیغمبر خود **كَمَا سُئِلَ مُوسَى** [illegible]
کردند [illegible]
مِنْ قَبْلُ [illegible] **وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ** و هر کس که عوض کند [illegible] کفر را **بِالْإِيمَانِ** [illegible]
فَقَدْ ضَلَّ پس بتحقیق گمراه شده است **سَوَاءَ السَّبِيلِ** ۝ از میانه راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا محمد [illegible]
[illegible]

کاف کما منصوب المحل بر صفت مصدر مقدر [illegible] مصدر [illegible] است ای سوالا مثل سوال [illegible] صح

راهی [illegible] ایشان [illegible] عمار [illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
[illegible] **وَدَّ كَثِيرٌ** آرزو میدارند بسیاری **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** [illegible]
لَوْ يَرُدُّونَكُمْ [illegible] **مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ** [illegible]
[illegible] **كُفَّارًا** [illegible]
[illegible] **حَسَدًا** از جهت حسد [illegible]
[illegible] **مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ** [illegible] **مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ** [illegible]
[illegible] **لَهُمُ الْحَقُّ** [illegible]
[illegible] **فَاعْفُوا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاصْفَحُوا** [illegible]
[illegible] **حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ** [illegible] **بِأَمْرِهِ** [illegible]
[illegible] **قَاتِلُوا**
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ [illegible] **اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ** [illegible]
[illegible] **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّ اللَّهَ** [illegible] **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** [illegible] **قَدِيرٌ** ۝
[illegible] الحزب الرابع من الجزو الاول [illegible]
وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ [illegible]
وَآتُوا الزَّكَاةَ [illegible] **وَمَا تُقَدِّمُوا** [illegible]
[illegible] **لِأَنْفُسِكُمْ** [illegible] **مِنْ خَيْرٍ** [illegible] **تَجِدُوهُ** [illegible]
[illegible] **عِنْدَ اللَّهِ** [illegible]
[illegible] **رَبَّنَا بِمَا قَدَّمْنَا وَأَخَّرْنَا بِمَا خَلَّفْنَا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّ اللَّهَ** [illegible] **بِمَا تَعْمَلُونَ** [illegible] **بَصِيرٌ** ۝ [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَقَالُوا** [illegible] **لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ** [illegible] **إِلَّا مَنْ كَانَ** [illegible]
[illegible] **هُودًا** [illegible]
نَصَارَى [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نصاری ادعا نمودند که جمیع طایفهٔ ایشان به بهشت داخل خواهند شد و بس آنکه یکی از این دو طایفه ادعای دخول مجموع طایفهٔ خود [illegible]
کرده باشد چه آیهٔ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ تا آخر منافی خواهد بود **تِلْكَ** این دعوای بی‌معنی از ایشان
أَمَانِيُّهُمْ آرزوهای ایشان است که هرگز صورت آن در مرآت حصول تجلی ننماید **قُلْ هَاتُوا** بگو ای محمد که بیاورید **بُرْهَانَكُمْ** حجت و دلیل خود بر حقیت خویش را **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید در قول خود **صَادِقِينَ** ۞ [illegible]
تقریر دلالت بر فساد تقلید هست در اصول چه اگر تقلید جایز بودی بر ایشان تکلیف آوردن حجت نشدی **بَلَىٰ** آری است بر بهشت که
هر کسی که از روی طاعت و انقیاد تسلیم کند **وَجْهَهُ لِلَّهِ** روی دل را خالص بامر خود را بامر فرمان ملک سبحان واضح آنکه
تمام بدن مراد باشد نه روی و تعبیر کردن از آن بوجه چند وجه است اول آنکه مراد از وجه دین است چه آن رو بوجه خدای مؤمنان
ربنا با آن [illegible] است دوم چون وجه اشرف همه اعضاء است ذکر آن کافی بود از ذکر اعضای دیگر سوم وجه محل اجتماع حواس
و چون بهترین عبادات سجده کار [illegible] وجه محل ظهور مرسد [illegible] نوعی تعظیم است برای خدا چهارم چون جمیع اعضا
در حرکات و سکنات تابع وجه است و چه انسان بهر سو که خواهد رود تا اول صورت خود بدان صوب بگرداند اعضای او متوجه آن
نتوانند شد پس ذکر وجه مستلزم جمیع بدن است [illegible] کل شیء هالک الا وجهه [illegible]
که هر که پرستد روی دل بوجه روی و محل تجلیات انوار فیض است بنابر این معنی [illegible] تا ظاهر شود که آن از راه تسلیم
ارتجاع [illegible] معنی آنکه هر کس خالص سازد ظاهر و باطن و دین و آیین خود را برای خدا **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و او نیکوکار باشد
یعنی تسلیم امر خدا از روی اخلاص و قوانین شرع کند نه چون جمعی که با خلاف فرموده خدا کنند چون بعضی از مبتدعه
چند اختراع نموده بر ریاضتها مشغول بوده از رضای خدا و راه خدا با آتش [illegible] و بمعنی تسلیم ادای فرایض
و احسان اتیان به نوافل است و کسی که چنین کند **فَلَهُ أَجْرُهُ** عطا است مر او را **عِنْدَ رَبِّهِ** نزد پروردگار
او **وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** و هیچ گونه ترسی نباشد بر ایشان از وصول اجر آخرت **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ۞
الدو هالک باشد از خوف زوال آن در تفسیر امام از امام حسن مجتبی منقول است که قومی از یهود و قومی از نصاری نزد رسول
آمدند گفتند یا محمد حکم کن در میان ما پس فرمود بگوئید یهودان گفتند ما ایمان آوردیم به خدای
واحد حکیم و ما ایم دوستان او و منقبت نصاری نمودند پس نصاری گفتند ما ایم ایمان آورندگان بخداوند واحد حکیم و دو
او و منقبت یهود نمودند پس رسول خدا فرمود که شما خطاکارید و باطل و فاسقید از دین خدا و امر او پس یهود گفتند چگونه
ما کافر بوده باشیم و حال آنکه در میان ما است کتاب خدا توریة و آن را میخوانیم و نصاری گفتند چگونه ما کافر باشیم و حال آنکه در میان ما است
کتاب خدا انجیل و آن را میخوانیم پس آن حضرت فرمود که ای یهود و ای نصاری شما مخالفت کرده اید کتاب خدا را پس کمر عمل
باشید بآن دو کتاب هر آینه تکفیر و تفسیق یکدیگر نکنید [illegible] زیرا که کتاب خدا [illegible]
عمل کنندگان خود را بصراط مستقیم و بر مخالفت کنندگان خود [illegible] شما بدعت عاصیان و متعرضان غضب و سخط الهی
فرموده خدای کبیر از آنکه برسد بشما بسبب مخالفت کردن آنچه رسید با وایل شما پس حق تعالی این آیه فرستاد **وَقَالَتِ الْيَهُودُ**
و گفتند یهود [illegible] باعتبار [illegible] است طایفهٔ بنفس آنکه گفت طایفهٔ یهود **لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ** نیستند
این ترسایان **عَلَىٰ شَيْءٍ** بر چیزی از دین که اعتقاد بر استقامت آن توان کرد **وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ** و ترسایان نیز گفتند
لَيْسَتِ الْيَهُودُ نیستند یهودان **عَلَىٰ شَيْءٍ** بر چیزی از دین حق **وَهُمْ يَتْلُونَ** و حال آنکه همگی میخوانند [illegible]

[illegible marginal notes]

جز در نزد کسی **الْكِتَابَ** کتاب خدا را یعنی توریة را یهود و انجیل را نصاری و کل واحد از این دو طایفه بطلان آن دیگری را از کتاب
خود ظاهر بسازند و هر دو دلالت کویند که اگر بر مدعای خود بعضی حق آن [illegible] خاتم نبوت باشند **كَذَٰلِكَ** همچنین که ایشان گفتند
این دو آنکه علم حاصل شده است ایشان را بطلان خود در این مرحله **قَالَ الَّذِينَ** گفتند آنانکه **لَا يَعْلَمُونَ** هیچ نمیدانند دلیلی
بطلان خود و در [illegible] لا علم ایشان بآنکه هیچ نمیدانند کتابی را چون مجوس **مِثْلَ قَوْلِهِمْ** ۞ یعنی گفتند ایشان را که
یهود و نصاری بر حق نیستند یا آنکه مشرکین عرب که هیچ اطلاعی از کتب نداشتند و اوصاف رسول خدا ندانند گفتند که آنحضرت و
[illegible] بر حق بوده اند و در آیه توبیخ و استغفار است و آنکه چون علما دانسته بمقتضای علم خود عمل نکنند از جمله جهال اند **فَاللَّهُ**
يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ پس خدای تعالی داوری خواهد کرد میانه ایشان **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز بفرمان خود **فِيمَا**
كَانُوا در آنچه هستند ایشان **فِيهِ** که در آن جز بجدال مدعی از روی عناد و لجاج **يَخْتَلِفُونَ** ۞ اختلاف و نزاع
میکنند بآنکه حق را از باطل ممتاز سازد و چون در آیات متعدده مثالب مختصه بیهود را ذکر کرده بود در این آیه ایشان را با نصاری شریک
ساخته مطاعن فریقین را بیان نمود اکنون بعضی از قبایح اعمال نصاری را بخصوصه ذکر مینماید و آنچنانست که چون بیت المقدس
داود علیه السلام بنا کرده بود و حضرت سلیمان آن را باتمام رسانیده قبله یهود شده بود بعد از آنکه انوار فیض آثار ملت عیسوی از افق
عبدالله آثار الکتاب [illegible] بر تحویل سبب هدایت آنحضرت بلوامع دین داری رسیدند و دو جهان بیت المقدس سکنی کردند و بعد از
آنکه یهود از راه تعصب و عناد دست یافته قصد قتل عیسی نمودند و حق تعالی وی را با آسمان برد خواستند که اتباع آنحضرت را که نصارا بودند
بقتل رسانند ایشان از غایت تعصب قومی بنام بطلوس بن اسپیانوس که پادشاه روم و معتقد دین عیسی بود و در دار استظهار
ترسایان علم سرابلندی برافراخته لشکر گران ساخته بر سر ایشان رانده معبد بیت المقدس را گرد بجد علما و امرا و نقبای بنی اسرائیل را بقتل
رسانید و ایشان را مستاصل گردانید و آتش فتنه برافروخته اسفار توریة را بسوخت و مسجد اقصی را خراب کرد و منع جماد بر کرد انید از آن
باقسام ظلم و طغیان بکوشیدند و مقبول بر خراب کردن بیت المقدس بحت نصر بوده حق تعالی در شان ایشان فرمود **وَمَنْ**
أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر **مِمَّنْ مَنَعَ** از آنکس که بازدارد **مَسَاجِدَ اللَّهِ** اماکن بندگی خدا را و ذکر مساجد
بلفظ جمع با وجود آنکه یک مسجد را مانع بوده اند یا از برای تعظیم است چنانچه جبرئیل را بلفظ جمع آورده در قوله فنادته الملائکة
یا از برای آنکه هر قطعه زمین از آن مسجد نیز مسجدی است علیحده یا برای تعمیم این حکم است بهمه مساجد عالم هر چند که مورد نزول خاص
أَنْ يُذْكَرَ آنکه یاد کرده شود در آن بعبادت یعنی مذکور شود **فِيهَا اسْمُهُ** در آن مسجدها نام خدا در [illegible]
آورده که این صفت مشرکین عرب است که منع میکردند بندگان اصحاب رسول خدا را از عبادت در مسجدهای مکه تا آنکه آنحضرت را ملجا ساختند
بهجرت از آنجا و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که جماعت قریش بودند که در روز حدیبیه منع کردند رسول خدا را
از دخول مکه و مسجد الحرام **وَسَعَىٰ** و جهد کنند بسبب منع **فِي خَرَابِهَا** در و برای آن مسجدها بمعموری مسجد دخول
مؤمنان و عبادت در آن است و زید بن علی از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که مراد از این جمیع روی زمین است بدلیل
قول رسول علیه السلام که فرموده است جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا یعنی گردانیده شد برای امت من تمام روی زمین مسجد و مانع
آن مانع گشتن نماز بعضی ایشان **أُولَٰئِكَ** آن گروه منع کنندگان ذکر و مخربان مساجد خدا **مَا كَانَ لَهُمْ** نشاید ایشان را **أَنْ**
يَدْخُلُوهَا آنکه درآیند در آن مسجدها **إِلَّا خَائِفِينَ** ۞ مگر ترسناکان از بیم اخراج مؤمنان ایشان را بعد از
استقرار دولت اسلام [illegible] اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ رسول خدا امر کرد منادی ندا کند که بعد از این [illegible]

مشغول ثانی منع است بتقدیر حرف جر [illegible]
او بمعنی آنکه [illegible]

تا هیچ مشرکی طواف نکند بخانهٔ کعبه و هیچ برهنه پس بعد از آن نتوانستند از ترس مسلمانان داخل آنجا شدن و بنا بر تفسیری که موافق [illegible]
نزول است در مجمع البیان و غیره آورده اند که بیت المقدس بعد از خرابی طیطوس مجوس ویران و مدفن خنزیر بود تا ایام سلطنت عمر
بن [illegible] چون فتح آنجا مستظهر گردید بتعمیر آن کوشیدند و داخل نمیشدند بآنجا ترسایان مگر ترسایان باذن مسلمانان
لَهُمْ مر ایشانراست بعلت سعی در خرابی مساجد و اهل آن رسانیدند اند فِي الدُّنْيَا در زندگانی جهان خِزْيٌ خواری
جزیه و منع از دخول ایشان بمساجد مکه برای مانعه و بقول مراد خواری ایشانست بعلت خروج قایم آل محمد و فتح قسطنطنیه و [illegible]
و اهمال ایشان وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ ۵ عذابی بزرگ [illegible]
[illegible] کرده چه ایشان بعد از تحویل قبله راضی بکعبه نبودند و مردم را از توجه بآنجا منع میکردند و بر تخریب مسجد رسول [illegible]
بودند حق تعالی ایشانرا ظالم ترین خلق بر نفس خود خواند القصه چون اعتقاد ایشان چنان بود که نماز بغیر قبله ایشان باطل
و از روی بحث و الزام زبان طعن باهل اسلام گشوده میگفتند که قبلهٔ شما سمت مغرب و کعبه سمت مشرق است اگر یکی از این دو قبله
خواست آن دیگر را [illegible] باطل و غلط کرده اید پس حق تعالی رد قول ایشان برای تسلی مؤمنان از آنکه اگر رضا [illegible] مسجد حرام
با مشرکان منع از دخول مسجد الحرام نمایند یا یهود طعن بر کعبه که قبلهٔ حقیقی است زنند ضرر نبود وَلِلَّهِ و مر خدای راست الاختصاص
و الانفراد الْمَشْرِقُ محل بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ ق و مکان فرو رفتن آن کنایه باآنکه مملکت آسمان و زمین
چه تمامی ربع مسکون [illegible] بخط مستقیم [illegible] دایرهٔ نصف النهار [illegible]
و تمام روی زمین منحصر است بدین دو نیم [illegible] مشرق و مغرب [illegible] ما بینهما [illegible]
داخل است فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا پس بهر جا که بگردانید روی خود را برای نماز با هر [illegible] استقبال قبله در آن شرط است فَثَمَّ
وَجْهُ اللَّهِ ط پس در آنجاست ذات خدا یا رضای او یا قبلهٔ او کنایه از عدم احتیاج و اختصاص او سبحانه بمکان [illegible]
غفلت او است از کافهٔ موجودات در هر جا که باشد در توحید از سلمان فارسی روایتست در حدیث جاثلیق نصرانی که سؤال کرد از
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] آن حضرت آتش و هیزم طلبید و آتش را روشن کرد پس چون شعله کشید [illegible]
کای جاثلیق روی این آتش کدام است جاثلیق گفت که هر اطرافش روی است پس آن حضرت فرمود این آتشی که مدبر و مصنوع است تو
روی آنرا نتوانی [illegible] خالق آنرا [illegible] پس آن حضرت آیه را خواند تا آنجا که فثم وجه الله إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خدای تعالی وَاسِعٌ گشاد کننده است بر آنان [illegible] تکلیف و حکم قبله است بر وفق مصلحت عَلِيمٌ ۵ داناست بهر امور
خزانه بدانکه در این آیه رد است بر قول جماعتی مجبره که از برای خدا مکان قرار میدهند در شأن نزول آن خلاف
در مجمع البیان از طرق خاصه و در جواهر از طرق عامه از جابر بن عبد الله الانصاری روایت شده است که گفت رسول خدا لشکری
بجهاد فرستاد و من در میان ایشان بودم در حین مراجعت بیکی از منازل فرود آمدیم [illegible]
[illegible] مغرب [illegible] المؤلفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خود [illegible] نماز کرده بودیم [illegible]

در هر جا که باشید [illegible] خدای

آن نمازها از قبله منحرف بوده و روی بقبله مقصود نبوده چون بشرف زمین بوس ملازمت رسول خدا رسیدیم صورت حال را بعرض
آن کعبه اعلام نمائیدیم و از کیفیت این مسئله سؤال کردیم آنحضرت در جواب ساکت شد تا آنکه این آیه نزول اجلال یافت و قولی آنکه حکم این آیه
در اوائل اسلام بود که مردم مخیر بوده اند که در هر جا و بهر جانبی نماز کنند و بعد از نزول آیه قول فول وجهك شطر المسجد الحرام منسوخ شد و بقولی
مفهوم آیه برای تعمیم حکم آیه قبله است که بعد از این بیاید و تسلی جمعی است که ممنوع از نماز بمسجد الحرام شده بودند چنانچه [illegible]
مراد آنکه استقبال شما بسوی کعبه اختصاص بجهتی و [illegible] ندارد بلکه چنانچه شما را از نماز در مسجد الحرام منع کردند
شما را از آن مقرر ساختیم که در هر بقعه از بقاع زمین که باشید متوجه بآنجا شده رضای خدا را [illegible]
کسی که در مسجد الحرام نماز کند و باعتبار قرب بخانهٔ کعبه نماز خود را [illegible] مشاهده [illegible] آفاق زمین و آسمان مراد [illegible]
یکسان باشد [illegible] آیه [illegible] توجه بجهت واحده از جمیع [illegible]
[illegible] و تفسیر خود آورده که در باب نماز نافله است که در سفر بر پشت مرکب کرده میشود بهر طرفی که [illegible]
قول تعالی [illegible] فولوا وجوهکم شطره [illegible] واجبست و عیاشی از حضرت باقر [illegible] روایت کرده تا آنکه
حضرت [illegible] رسول خدا [illegible] بر پشت راحله خود بهر طرف که راحله او رو میکرده [illegible]
جمعی که از مکه [illegible] مراجعت کرده بود [illegible] کعبه را [illegible] حضرت صادق [illegible] در باب نماز سفر [illegible]
[illegible] کشتی بهر طرف که راحله [illegible] بالای آن نماز [illegible]
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] قبله [illegible]
[illegible] قبلهٔ [illegible] کل آفاق قبله است برای نافله [illegible] منقول است که از حضرت صادق [illegible] سؤال
[illegible] از قبله [illegible]
نماز [illegible] و ما بین مشرق و مغرب قبله است و این آیه برای قبله متحیر نازل شده است و در علل الشرایع مرویست که از حضرت [illegible]
پرسیدند [illegible] نماز [illegible] بسوی [illegible]
متوجه است [illegible] رسول خدا [illegible] القصه چون حق تعالی [illegible]
تفضیح حال نصاری که از تخریب بیت المقدس [illegible] جماعت مجسمه که خدا را [illegible] مکان [illegible]
[illegible] وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ و گفتند
[illegible] ایشان [illegible] وَلَدًا فرزند [illegible]
[illegible] اطلاق [illegible] بر حضرت باری [illegible]
[illegible] سُبْحَانَهُ ط [illegible]
بَلْ لَهُ [illegible] مَا فِي السَّمَاوَاتِ [illegible] وَالْأَرْضِ ط و زمین است [illegible]

اعم از بلاد [illegible] بینهما [illegible]

خداوندی ویرا متواضع اند و مرتبه خداوندی بازداد و ولد جمع نشود چه آن معنی باعث احتیاج بجفت و تجانس بافرزند است تعالی عن ذلک
علوا کبیرا كُلٌّ لَهُ تمام آنها که در آسمان و زمین اند یا همه آنها که فرزند خدا بدانند مر او را قَانِتُونَ ۝ پرستش کنندگان
و فرمان بردارند و دست قنوت و نیاز بدرگاه کارساز او دارند پس چگونه شاید که مجانس چیزی [illegible] پس هیچ یکی مر نفی ولد
میفرماید بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ او است پدید آورنده آسمانها وَالْأَرْضِ و زمین از نو بدون آلتی و ماده و قالبی و مثالی
و مقالی و مثالی پس وجود او مؤثر در وجود ممکنات و غیر قابل تاثر و انفعال است و اتخاذ ولد فرع تاثر و تلذذ است لهذا [illegible]
بوی لا یلیق وَإِذَا قَضَى أَمْرًا و چون اراده آفرینش کاری و چیزی کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز این نیست که گوید
در مقام ایجاد آنچه از روی سطوت خداوندی که كُنْ باش پس فَيَكُونُ ۝ پس میباشد و موجود میشود در کافی و توحید از
کاظم منقول است که اراده خدا مر فعل را احداث فعل است بغیر خطور و تروی که خدا را تفکر و تدبر نشاید و صفات خلق و ذات وی [illegible]
و در حدیث دیگر کن عین صنع اوست و ما یکون مصنوعات وی اند خزانه بدانکه امری که از حق تعالی صادر شود بر دو قسم است یکی
امر ابتلائی تکلیفی و آن امریست از او [illegible] انبیا و رسل بجهت تبلیغ بمثابه تکلیف بخلایق [illegible] بصیغه امر و مامورات [illegible]
نهی و منهیات و مخالفت از مامور به و منهی عنه آن ممکن است چه آن امر و نهی است بر سبیل تکلیف و اختیار عباد دوم امر ارادی [illegible]
[illegible] امر بی واسطه رسل از حق تعالی بلفظ کن بر اعیان ثابته ممکن الوجود [illegible] معدوم [illegible] مخالفت چنین امری
محال است چه مخالفت آن مستلزم تخلف مراد است از اراده حق تعالی و تخلف معلول است از علت تامه و آن ممتنع است و لهذا بعضی از محققین
گفته اند که کن لفظی است که دلالت بر تعلق صفت اقتدار بشیء مراد کند و [illegible] از لفظ فیکون مفهوم [illegible]
آن شیء است هرچند که کون در آن معلوم العین است اما بالقوه پس بمجرد اراده موجد [illegible] بالقوه [illegible]
بالفعل و آشکار [illegible] و در حقیقت و قوع این امر با لفظ کن تعبیر نموده اند چه اراده و چنین [illegible] احتیاج [illegible] ابتاع لفظی [illegible]
لفظ کن مرکب است از کاف و نون با وجود تقدم کاف بر نون [illegible] در ایجاد اشیا [illegible] از این دو حرف است [illegible]
زاید و مستند [illegible] تاثیر در ایجاد اشیا از هر دو حرف است [illegible] حرف اول [illegible]
حرف ثانی [illegible] چگونه موجود شدی [illegible] حرف ثانی [illegible] حرف اول [illegible] لفظ کن بیان سرعت
نفاذ امر است بدون فاصله [illegible] آنچه از کافی و توحید گذشت و آنچه از امیر المؤمنین در نهج البلاغه و غیره ذکر کرده
که و تفسیر کن فیکون فرموده لا بصوت یقرع و لا بنداء یسمع [illegible] و کلام او سبحانه فعل
اوست [illegible] انشاء [illegible] بعدم اتخاذ ولد [illegible] و [illegible] و بقول برخی خالق لفظ
کن علامتیست چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد و صاحب کتاب [illegible] آورده که اگر اشیا معدوم
معدوم مستند [illegible] چگونه با امتثال امر کن متصف توانند بود چه قبول امر و انقیاد از لوازم اعیان موجوده است [illegible]
[illegible] مقال ترتیب کرده از قدم اشیا و تسلسل [illegible] مجاب [illegible] معدوم [illegible]
از معدومات [illegible] موجود نبودند [illegible] خطاب کن [illegible] صحیح است [illegible] معدوم خارجی
علی وجه یعلم ان المجاب [illegible] قبول امر و انقیاد [illegible] از لوازم وجود خارجی است [illegible] از لوازم وجود مطلق است [illegible]
در حالت اتصاف بوجود علمی [illegible] اوصاف موصوف [illegible] صفات [illegible] عوالم مختلف [illegible]
در اعیان [illegible] تفاوت در عوالم ارواح و اجسام و بعد از آنکه [illegible] خود را بخلایق [illegible] ساخته [illegible]

تنوین عوض است [illegible] کل ما فی السموات والارض

[illegible]

وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ بدا
[illegible] از ضعف یقین و سستی بر خدای خود را موصوف بصفات خلق بدانند گفت
چیزی که ایشانرا از ظلمت ضلالت جهل باز دارد چون یهود و نصاری و مشرکان که لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ چرا سخن نگوید با ما
بی واسطه که محمد فرستاده من است و برا اطاعت کنید که ما خود از وی بشنویم و آنرا بشنویم أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ یا
[illegible] یقین [illegible] از راه عناد [illegible] لا آیات و معجزات
صدق آنحضرت بسیار بود كَذَٰلِكَ همچنین که ایشان سخنان گستاخانه میگویند قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه بودند مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم سابقه با پیغمبران خود [illegible] استهزاء [illegible]
مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان از اقتراح آیات بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ [illegible]
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بیکدیگر قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ بتحقیق ما صریح و هویدا ساختیم علامات [illegible]
[illegible] در تورات و انجیل و قرآن لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ از برای گروهی که [illegible]
[illegible] بیقین [illegible] رسول [illegible] خدای تعالی
[illegible]
[illegible] إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد [illegible] بِالْحَقِّ [illegible]
بَشِيرًا [illegible] بجنات نعیم وَنَذِيرًا [illegible] بجحیم وَلَا تُسْأَلُ [illegible]
[illegible] نافع و ابن عباس [illegible] تبلیغ رسالت [illegible]
[illegible] عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۝ از اهل آتش [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ [illegible] یهود و نصاری
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] ایشان از
[illegible] وَلَنْ تَرْضَىٰ
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] عَنْكَ از تو [illegible] الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ [illegible]
[illegible] عداوت [illegible]
[illegible] حَتَّىٰ تَتَّبِعَ تا آنزمانی که پیروی کنی [illegible]
[illegible] مِلَّتَهُمْ [illegible]
[illegible] یهود و نصاری [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] قُلْ بگو [illegible]
[illegible] إِنَّ هُدَى اللَّهِ [illegible] هُوَ الْهُدَىٰ [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام است [illegible] تعظیم [illegible]

و صیغه نهی بالقراءة اولی که مشهور است جمله فعل حالست یا کانه خطاب بعد از ارسال ما ترا در حالتیکه سوال کرده نمیشوی مراد [illegible]

بجز عذاب را فتاید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و هر آینه اگر فرض محال پیروی کنی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین و قبله
از امور فاسده بَعْدَ الَّذِي بعد از آنچه جَاءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش و حقایق اسلام و [illegible]
تحویل قبله از نزد مالک علام مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ نخواهد بود مر ترا از عذاب و نکال خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی نجات دهنده
وَلَا نَصِيرٍ ۝ و نه آشنای یاری کننده نسبت این عتاب بجناب رسالت مآب تاکید و مبالغت [illegible]
[illegible] بفحوای کتاب عمل ننموده تحریف آن کرده اند ذکر صفات [illegible]
از مومنان معتقد بآن [illegible] الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانکه دادیم مر ایشان را کتاب خود بقول [illegible]
[illegible] یهود که بشرف دین مشرف گردیدند چون عبد الله ابن سلام و سعید ابن عمرو و تمام ابن یهودا و اسد و اسید [illegible] کعب
و ابن یامین و اتباع ایشان و بقولی چهل نفر اند که با جعفر طیار [illegible] از حبشه [illegible]
[illegible] نفر ایشان حبشی و هشت نفر از علمای شام بودند و [illegible] اصحاب سفینه [illegible]
بودند و بقولی مراد مومنان اصحاب رسول خدا اند [illegible] بقول اول مراد از کتاب توریة و بقول ثانی انجیل و بقول ثالث قرآن [illegible]
يَتْلُونَهُ [illegible] حَقَّ تِلَاوَتِهِ ۝ چنانچه
[illegible] افراط و تفریط [illegible] ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه [illegible]
[illegible] مجمع البیان از ابی عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۝ [illegible]
[illegible] وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و کسی که کافر گردد بآن [illegible] فَأُولَئِكَ [illegible]
هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ [illegible] احوال بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اذْكُرُوا [illegible] نِعْمَتِيَ الَّتِي [illegible] أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
[illegible] وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ [illegible]
[illegible] عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ [illegible]
وَاتَّقُوا يَوْمًا [illegible] لَا تَجْزِي [illegible] نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا [illegible]
[illegible] وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا [illegible] عَدْلٌ [illegible]
[illegible] وَلَا تَنْفَعُهَا [illegible] شَفَاعَةٌ [illegible] وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ ۝ [illegible]
[illegible]
[illegible] اتقوا النار ولو بشق تمرة [illegible]
[illegible] شفاعتی لاهل الکبائر من امتی [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] حق تعالی قصه ابراهیم [illegible] ایشان
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ابراهیم
[illegible] وَإِذِ ابْتَلَى [illegible] إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] من الدنیا [illegible]
[illegible] وَإِذِ ابْتَلَى [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] وَإِذِ ابْتَلَى [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] امتحان [illegible]
[illegible] امتحان [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] بِكَلِمَاتٍ [illegible]
[illegible] فَأَتَمَّهُنَّ ۝ [illegible]
[illegible] خزانه [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین الا تبت علی [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] التائبون العابدون [illegible]
[illegible] المسلمین والمسلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]

و در فارسی امراض از لغویه منقول کرده که حفظ فرج نا محرم از خود که منوط است بترویج زنان دائمی یا ملک یمین چون کنیزان یا رطابت لثانه یا رعایت
عهد که رعایت بندر را محافظت وقت نماز و بعضی مراد از کلمات آداب مناسک حج است و بعضی مراد امتحانات در باب ذبح پسر شما اسمعیل
و از سعید بن مسیب مرویست که ابرهیم اول کسی بود که مهمان بخانه برد و اول کسی است که ختنه کرد و سکونی از ابی عبد الله روایت
کرده است که اول کسی که شارب کوتاه کرد و اول کسی که سفید بر مو بکار برد و اول کسی که منادا کرد در راه خدا و اول کسی که ازواج حمل کرد و
خود و اول کسی که نعلین پوشید و اول کسی که علما برپا کرد ابرهیم بود و بعضی از محققین آورده اند که کلمات عبارت از جمیع خصلتهاست
که در آنحضرت یافت بالحقیقت شده اول یقین و هو قوله نعم ولیکون من الموقنین دوم معرفت بتوحید خدا و تنزیه او از مالا یلیق جنابه چه در
وجین نظر بسوی کوکب و شمس و قمر او را حاصل شده که فلما افل قال انی برئ مما تشرکون سیم شجاعت که بتهای کفره شکست و مقاومت او تنها
با چندین هزار کفره حلم انّ ابرهیم لأوّاه حلیم پنجم سخاوت که از حکایت هل اتیک حدیث ضیف ابرهیم مفهوم است ششم عزلت و دوری از قوم و خویشان
خود بسبب کفر ایشان که واعتزلکم وما تدعون من دون الله هفتم امر بمعروف و نهی از منکر که یا ابت لا تعبد الشیطان هشتم دفع بدی
و جواب بدی بنیکی که گفت لئن لم تنته لأرجمنّک بجواب گفت سلام علیک نهم توکل و هو قوله که گفت الذی خلقنی فهو یهدین دهم محنت
در نفس خود در وقتی که در منجنیق گذاردند یازدهم محنت در ولد هنگام ذبح دوازدهم محنت در اهل و در حین تخلیص هاجر سیزدهم در عبادت فیلی چهاردهم صبر که
خلق با دوم کونا ابرهیم نفس خود در طاعت خدا و لا تخزنی یوم یبعثون که از خدا در زمره هر طایفه دارد و هر طایفه رجاء آن اکرام او
ایشان را تا آنکه دو قول ایشان شده ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا حنیفا شانزدهم جمع کردن همه در تو در طاعات که ان صلاتی و نسکی و
محیای و مماتی لله رب العالمین هفدهم استجابت خدا دعوتهای او را که رب ارنی کیف تحیی الموتی هجدهم برگزیدن حق تعالی مر او را در دنیا و
ولقد اصطفیناه فی الدنیا نوزدهم دعوتها و وعده آخرت که و انه فی الآخرة لمن الصالحین بیستم افتدا کردن انبیا باو و در اینجا که
ووصی بها ابرهیم بنیه و یعقوب و در اینجا ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم و در آیه احتمال هکی اینکه بر وجه اختصار کلام آنکه
حکی بحسب الواقع بجا آورده حق تعالی بجا نواخت و بر او مرافعه نمود که بتمامها کرد ابتدا از باب بداءت نبوت بر یطلبنا ما تشتری
قَالَ گفت إِنِّي جَاعِلُكَ بدرستی که من ای ابراهیم گرداننده تو لِلنَّاسِ ای برای قیام بمصالح حال مردمان و ربوبی و نیکی
امامت ایشان إِمَامًا پیشوای بحق که جمهور اهل یمین و خلق رب العالمین اقتدا و اتباع آثار تو نمایند بساید از آنکه
از مقام آیه و افعال آیات و احادیث دیگر ظاهر میشود آنست که منصب امامت نیز امانت و فوق مرتبه نبوت چه امامت عبارت
از ریاست عامه کل خلق از صغیر و کبیر و ذکر و انثی و نبوت و رسالت عبارت از خداوند است بر خلقی خاص و هر یک از پیغمبران مرتبه
علیا امامت نرسیده اند بلکه اخبار قبض و بسط خلایق عموما در دو قبضه اقتدار ایشان نبوده معنی پیغمبرانی که بدان مرتبه سرافراز گردند
بدان از امامت بخصوص قومی بوده اند چنانچه نوح چنانکه فرموده است که انا ارسلنا نوحا الی قومه و قوم حوی باکوند که بادی
منحی باسبیح انش باشد و در باب موسی هرون گفت اذهبا الی فرعون و در باب عیسی فرموده که و رسولا الی بنی اسرائیل و رسول
فرموده که لتنذر ام القری ومن حولها و انذر عشیرتک الاقربین و بعضی از انبیا اولو العزم بوده اند عموم اختیاری بوده و بعد از آنکه
هر یک مرتبه امامت رسیدند اختیار قاطبه امور باعتبار انضمام امامت با نبوت حاصل شد فلهذا در این آیه بر امامت بعد
نبوت بعد از وقت مدید بحضرت ابرهیم دادند و معلوم است که آنحضرت در حین ابتلاء و امتحان بکلمات مذکوره پیغمبر بوده زیرا که ابتلا
کلمات بعنوان وحی است و وحی بر پیغمبر بوده مگر برای هجرت بعد از اتمام آن کلمات بامامت رسید فرمان او مرقاتها تا اتفاقها
متاه تا باهی جام کشیده و بعضی از ما طاوی عبادت آنکه معلوم است که ابقاع فعل بصیغه اسم فاعل بر او مانی نکند دلیل از لفظ جاعل

بجعل در حال و استقبال مفهوم کرده و جعل در ماضی و موید این است آنچه در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرموده بدرستی که حق تعالی فرا
گرفت ابرهیم را بنده پیش از آنکه پیغمبر گرداند و او را پیغمبر گردانید پیش از آنکه رسول گرداند و او را رسول گردانید پیش از آنکه خلیل خود گرداند و او را خلیل خود
گردانید پیش از آنکه امام کند پس چون جمع شد از برای او این مراتب گفت بدرستی
که من امام مردم خواهم کرد پس از زیاده عظم شأن امامت که در نظر ابرهیم بود قَالَ گفت وَمِنْ ذُرِّيَّتِي و از فرزندان
و نبیرگان من نیز چنین باشد که بدرجه امامت رسند تخصیص بعضی از فرزندان برای آنست که از بعض حالات آگاه شده بود که بعضی مرتبه امامت نیابند
بپرسید که آیا هیچ کسی از ایشان امام شوند پس هر امام که خواهند بود و لهذا من تبعیضیه آورد و گفت اند که مقصود آنحضرت از این سؤال آن بود که
بعد از او مانند انبیا و رسل قرب و انقطاع نباشد و بقول بعضی از روی استفهام و استعلام بود که ببیند آیا امامان اولاد او کسی باشند
که متولی امر خلافت او شود بدانکه ابرهیم تعاقل در این سؤال در ومانی اوبا کلیه خواست خواهد شد و انجح آنست که این کلام ابرهیم سؤال
گفت و دعا در این قول انجح است چون حق تعالی ببیند است که در میان اولاد او نیکوکار و بدکردار خواهد بود قَالَ گفت
لَا يَنَالُ عَهْدِي نرسد عهد من یعنی رسالت و امامت من مر ستمکاران را الظَّالِمِينَ بستمکاران ...
یکی از لوازم امامت امر بمعروف و نهی از منکر و جرح و تعدیل شهادت خلق است و این هر دو از ظالم ممتنع ... و در باب غله
ظلم و تسلط بر نفس خود دارد و دیگران چه رسد و ایضا ظالم یا فاسق شهادت وی نامسموع است پس چگونه در جرح و تعدیل شهادت
دیگران کوشد ... و هر کو بر سبیل جبلت امامت داشته باشد ...
را ظلم ساخت ... امامت ... و قرا و صفات امامت ... و این صریح است بر بطلان مذهب
و فتح بر امامت مشایخ ثلثه ایشان و بر ثبوت امامت ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الملک الاکبر چه از فحوای آیه ثابت و محقق است که
امر امامت بمتولی بود مگر کسی که از اول عمر تا آخر معصوم و منزه از همه قبایح معلوم باشد و باجماع ...
ائمه اثنی عشر ... کفر و بت پرستی و منقول ابی بکر و عمر و عثمان قبل از قبول ایمان ... در کفر و شرک ...
... عصمت ...
... ظلم و طغیان ... در عصمت ...
... نرسد امامت ... معصوم و باتفاق فریقین عصمت حضرات ائمه ...
... علیهم ... رسالت ... و اگر گویند که حق تعالی ... عهد ... که ظالم
... ظلم ... ظالم ...
... ظلم ...
...
... وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ و یاد کن ای محمد ... خانه کعبه را ... مَثَابَةً
... لِلنَّاسِ برای مردمان ...
... وَأَمْنًا و جای ایمنی ...
...

عطف است بر کاف جاعلک و مفعول ثانی جعل در این فقره بقرینه فقره سابقه مقدر است ای وجاعل بعض ذریتی اماما و هو ص

و امامت او در زمان ... ص

...

و بقراءتی مثابات جمع است و مفعول ثانی جعلنا ... حال ... و بعنی ... ص

[illegible]

قال ومن ذریتی

[illegible]

قال لا ینال عهدی الظالمین

[illegible]

واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا

[illegible]

قال انی جاعلک للناس اماما

[illegible]

اللهم انک حلیم ذو اناة ولا
طاقة لنا بحلمک یا الله یا الله
یا الله الامان الامان الامان
من الطاعون والوباء وموت
الفجأة وسوء القضاء وشماتة
الاعداء ربنا اکشف عنا
العذاب والبلاء انا مؤمنون

در شب جمعه ...
بیست و یک دفعه بخواند و در اثناء خواندن
حرف نزند تا بیست و یک مرتبه ...

[illegible]

معاودت بآنجا داشته باشد عزم عود از سیکرده و هر کس از آنجا بیرون کرده و آرزوی عود نداشته باشد اجلش نزدیک شد اگر لفظ امن مبتدا
باقی باشد غایت مبالغت کو باکار رعایت امنیت نفس امن و امانت و اگر بمعنی اسم فاعل باشد ایمن کننده کعبه که پناه میآورده
چنانچه در جای دیگر فرموده است و جعل هذا البلد امنا مکر کسی که در آنجا جنایتی کند که باعتبار حرمت خانه کعبه بر او حد نتوان
و اگر بتاویل اسم مفعول بود یعنی محفوظ از تخریب جبابره و فراعنه و بقول بعضی از محققین مراد مامن عهد و میثاق حق و معرفت
مطلوب است که هر که داخل آن شود از عذاب آخرت ایمن و بر هر کسی لازم است که دل او در کعبه مقاصد او است زیارت کند لطیفه
بو کعبه روی بیابان شده کسی احرام حج کاید مطوف کوی او جبل و الشمس کل فج کفتم نه بتعظیم و اختیار در دل و روش و صفا کفتا که
لکن اضطرار الفقر مفتاح الفرج **وَاتَّخِذُوا** و فرا کو فته مرد مان که کعبه مثابه ایشان کردیم استغفار اتباع
و این خطاب و بقراءت نکیان که بکسر خا و صیغه امر خوانند یعنی کفتیم مردمان را که آنرا مثابه و امان خود دانید و فرا کیرید **مِنْ مَقَامِ**
إِبْرَاهِيمَ از محل قیام ابرهیم **مُصَلًّى** نمازگاه برای طواف آن سنکی است که با حجر الاسود از جنت آمده و در حین بنای
کعبه ابرهیم بر روی آن می ایستاده و حق تعالی آنرا در تحت قدم وی همچون خمیر نرم کردانید که پای وی در آن نشست و این معجزه عظیم بوده
از آنحضرت و بقولی سنکیست که بر بالای آن ایستاده اذان داد و مردم را بحج و بقولی دیکر سنکیست که در حین آنکه زن اسمعیل پا
بر آن کذارده تا زوجه اسمعیل سر او را شانه کرد چنانچه در سوره ابرهیم مذکور شود انشاء الله تعالی و بقولی آنکه همه حرم مقام ابرهیم است
و بقولی مراد به مقام آنحضرت همه مناسک حج است اما اصح قول اول است چه از حضرت صادق مرویست که از وی پرسیدند در باب شخصی
که طواف فریضه واجب خانه کعبه کرده و دو رکعت نماز طواف را فراموش نموده است که در مقام ابرهیم بجای آورد پس فرموده
که بکیرید از مقام ابرهیم محل نماز خود را و اهل اشاره بر آنند که مقام ابرهیم مرتبه خلت و وفا است و فرا کرفتن مقام او در مقام
عبادت از عبادت با اخلاص بود که شایبه ریا و نقص چون تخفیف خلیلی از روی وفاداری بسوی خلیل فرستد و چون آن
در قعر جاه و جز انبیا و اوصیا نشاید برای باقی ناس و فرا کرفتن فضل و از آن از نجیس من شخص است مفرد داشت پس
تشبه مردمان باشد بجناب آنحضرت در جمیع مذکور **وَعَهِدْنَا** و امر کردیم و پیمان از حزم یسیر پیغمبر
عهد مذکور شروع است و وفا بعهد واجب **إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ** با ابرهیم و اسمعیل **أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ**
آنکه پاک و پاکیزه سازید خانه مرا از اخباث و انجاس بتها و طواف مشرکین و از وارث حیوانات و نزد بکی مرد حیض و در آن جا بعضی
لطائف بجهت معنی برای تشریف و تکریم آنست از شاید بقاع **لِلطَّائِفِينَ** از برای طواف کنندکان هر جا که از نواحی
قریب و بعید **وَالْعَاكِفِينَ** و از برای مجاوران یکه در حرم کرد آنجا معتکف اند تقدیم قاصد بر مقیم یا از برای
تطلیب است بر وفق تعارف که مهمانان را اصلاح خانه زیاده بر اهل خانه خود رعایت کنند یا برای بیان فضیلت ایشان است باعتبار
مسافت بعید و طی راه کثیر و **وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** و از برای نماز کنندکان که
بیت در آنجا بوظایف رکوع و سجود مشغول اند و جواهر آورده که اختصاص این دو رکن برای آنست که دلالت بر خضوع و خشوع
میکنند و بقولی آنکه مادام که در آنجا طواف کنند از طائفین و تا نشسته است از عاکفین و چون نماز کنند از مصلین پس و هر کدام را
ثواب جداکانه هست در مجمع از رسول خدا مرویست که صد و بیست رحمت در هر شبانه روزی بکعبه و بیت الحرام فرو میفرستد و از آن
شصت از آنرا برای طائفین و چهل از برای مصلین و بیست از برای نظر کنندکان **خبر و از آنه** و در ذکر فضیلت کعبه
علی بن ابرهیم از حضرت صادق روایت کرده است که چون ابرهیم کعبه را بنا کرد و مردم بحج آمدند کعبه بدرگاه خدا شکایت کرد از

با قی بماند از روی وحی مشرکین پس حق تعالی وحی کرد که ای کعبه قرار بکیر و بجای خود که مبعوث خواهم کرد در آخر الزمان قومی را که پاکیزه میکردند
باشند و دستهای خود را بجهت چند از و رحمت فقیر بر او میرسد مرویست که لما بعث الله محمد امره بالقوالد ین مبعوث کرد
خود بجهت او رکوع او را امسوال و رقیب بحالی و علل از آنحضرت مرویست که هر کس خواهد داخل شود بخانه کعبه
آنکه طاهر از رجس چرا که باشد با طهارت **لطیفه** السلام ای بارکاه فیض هیبت العالمین تو امان من امان قبلة الشاهد
مثال روی همت کشور آیند و روی بهشت خلد فیض بخش شش جهت ای کعبه اهل یقین و رو بر فتح کاری ارکان عزت آستانت کرده
بحر خود سیلابی نثار ذاتیت حق تعالی ذو مکرم انعام القری نام که بودت کو هر پاک و علی التجیب که هر خشت تو نسته معلم
در شادروان قضرت اخضر خلد برین زبرا که کاست محک و اجسم چرخ برین خاک خش رکاعت نما و از روی تجلیات بر زمین سالک طوقی
باشد منازل طور هدی شاهد حضرت قدسیت ما خذ علم الیقین و بما نکر خانه کعبه ابنیه هست فضیلت و کرامات نکر آنها
از مقامع دیکر بعینه اول چیزی از روی زمین آفریده شده است بعد هر از سال آنست از زمین آن دحو الارض واقع شده تا نخستین خانه است
که برای عبادت وضع شده تا محل نور آدم و آدمیان وانا با هل زمین است و مقابل بیت المعمور و مطمح اسم و دوخت
نوح این از غرق بوده تا معمر خیمه آدم بوده تا ابرهیم بالمرشد که آنرا بدست خود بنا کرد تا حجر الاسود که هیمن الله است در رکن بیانی که
آخر از بلاد در آنجا است و با این علت که شامی بی در حرکت است چنانچه در علل الشرایع نقل شده تا دو هر وقت معظم و مکرم بوده حتی
ایام جاهلیت تا مرز ابرات و مجاوران جوع منار کشته مردمان هوا خرجت که اهل احتشار از مجاوری آن بر وارز کنند تا سبب ضیافت
عالمیان است تا ارباب دل اهالی مومنان اشت کرا از داده در و مشتاق لقاء آن کرده زیارت وی میکنند و آنرا باید شوق آن دارند
تا مرجع معاد خلق است که تمام عالم از آنجا رجوع کنند تا یک نماز در وی برابر است با هزار نماز در غیر وی تا صید آن حرام است
علامات بینات تا محل ولادت مولود السعادات امیر المومنین است تا مجاور آن جوار خدا است تا مامن کناه کاران است
عالمیان است تا نظر کردن بآن عبادت که بهترین جنت و ممتاز آنست تا طواف آن عبادت است و غیر ابراهیم خلیل جابر جنت آمده
و یکی از ارکان ایمانست تا بعد از آنکه حضرت ابراهیم بحسب الامر باری تعالی و تطهیر خانه کعبه نموده در وقت که آنجا دعا فرمود
حق تعالی خبر میدهد **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ** و یاد کن ای محمد وقتی را که ابرهیم در دعای خود کفت **رَبِّ اجْعَلْ** ای پروردکار
من بکردان از روی کرامت و عزت **هَٰذَا** این مکانی را که فرزندان تو خانه ترا در آن ساختیم **بَلَدًا آمِنًا** شهری ایمن که
ساکنان آن ایمن باشند از قتل و تعدی و از قحط و خسف و مسخ و امثال آن یا مکان ایمن که از تغلب و تعرض جبابره و ظلمه و حوادث و
و از خرابی آن شاید که دعای ابرهیم تاکید و برای آنکه **وَارْزُقْ أَهْلَهُ** و روزی
ده اهل این بلد را از کشت و زرع **مِنَ الثَّمَرَاتِ** از انواع میوه ها و غیر آن با آنکه این مکان را بهره نیست
کرد کثر اماکن خصوصا آنجا از جو کندم بهم میرسد لکن میوه کم بافت و در علل الشرایع از حضرت امام رضا منقول
چون دعا کرد ابرهیم و آنرا در کار خود در آن ساکن کردند اهل و ارزاق از کوه حق تعالی قطعه را از زمین آن قطعه
برداشت و سیر کرد و هفت شوط طواف کرد بر کعبه و بسوی آن موضع که آنرا طایف میخوانند و لهذا
بدین نام نامیده شده در تفسیر علی بن ابرهیم از صادق مرویست که مقصود مراد از ثمرات میوه دلها است و محبت مردمان است بسوی ایشان که
مردم کرا ایشان تردد کنند بنا بر این اختصاص داده مومنین پس یعنی آنکه روزی ده از ثمره دل مومنان که محبت و آمد و شد است
مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ کسی را که مومن باشد از جمله اهل آن شهر **بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** بخدا و روز باز پسین

بس بلدا مفعول ثانی اجعل و امنا
صفت آن و اسناد امن صفت بلد از
قبیل لیل نائم است ای بلدا امن فیه

طلب نماید بخصوص مؤمنان را یا برای آدم روزی آنست که قوت بر عبادت شود نه وسیلهٔ معصیت یا برای ترغیب کفار است بایمان
یا چون حق تعالی تخصیص امامت و تطهیر بیت را برای طائفین و عاکفین و غیرهم که مؤمنانند آنحضرت نیز طلب رزق را مخصوص برای [illegible]
ساخت تا آنکه کفار در آنجا نشو و نما یابند [illegible] منع مؤمنین از آن [illegible] کنند و گفته‌اند که چون [illegible]
رزق خود داشت که غیر مؤمنین را در لطف خدا بهره نیست [illegible] لا ینال عهدی الظالمین بود **قال** گفت خدای بعوام [illegible]
وَمَن كَفَرَ و هر کس که کافر باشد بمقتضای رحمت رحمانیت که عامهٔ خلایق شامل است روزی دریغ ندارم چه کفار
نیز محتاج کرده‌اند بسوی روزی و هر کسی را از بر و فاجر تحصیل معاش ناگزیر است اما روزی دادن کافران برین نهج است که
فَأُمَتِّعُهُ پس بهره‌مند و روزی دادن وی برخوردار کردانم او را **قَلِيلًا** زمانی اندک که منتهای آن مرجع بعمر [illegible]
الزمان یا مهدی کالا و باشد یا اندکی از نعمت با وجود هم چه نعمت بنا بر چند دنیا باشد چون منقرض است کم است [illegible]
کالانقطاعی دارد **ثُمَّ أَضْطَرُّهُ** پس درمانده و لاعلاج کردانم آن کافر را یا [illegible] وی باکراه تمام **إِلَىٰ**
عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب آتش **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ** و بد جعلت و [illegible] از متعلقات قضا بر [illegible]
که علی سبیل التفصیل انشاء الله در سورهٔ ابرهیم مذکور خواهد شد **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ** و یاد آور هنگامی را که
بلند میکرد ابرهیم **الْقَوَاعِدَ** بنیادها و ستونهای چند را **مِنَ الْبَيْتِ** از خانهٔ کعبه **وَإِسْمَاعِيلُ** و اسمعیل
نیز عطف است با برهیم و فاصله میان معطوف و معطوف علیه برای تفاوت شغل ایشانست در عمل چه اسمعیل آلات حاضر
میساخت و سنگ میداد و ابرهیم بکار مشغول بود **خ ستونها** یا آنکه جار و مجرور من البیت که متعلق است بیرفع دلالت میکند
برآنکه بنای خانه پیشتر از حضرت ابرهیم شده است و آنحضرت موفق بنای ثانی آن کرده چنانچه از حضرت باقر مرویست که [illegible]
خدا وضع کرده در زیر عرش چهار ستون که آن بیت المعمور است و [illegible] ملائکه را طواف کنند بآن پس فرستاد
ملائکهٔ چند را که بنا کنند در زمین بر خانهٔ [illegible] آن و امر کرد اهل زمین را که طواف کنند بآن و عیاشی از حضرت صادق
روایت کرده است که حق تعالی فرود آورد حجر الاسود را برای آدم از بهشت و در آن وقت خانهٔ کعبه دری سفید بود پس آنرا با آسمان
برده و اساس آن بجا ماند بر آنخانه بمحاذات این خانه است و هر روز هفتاد هزار ملک بآن داخل میشوند که دیگر [illegible]
نوبت نمیرسد تا قیامت پس امر کرد حق تعالی ابرهیم و اسمعیل را بنای خانهٔ کعبه را بر آن ستونها بگذارند و در تفسیر علی بن
ابرهیم از آنحضرت منقولست که چون اسمعیل بسن بلوغ رسید حق تعالی امر کرد ابرهیم را که خانهٔ کعبه را بنا کند پس ابرهیم
گفت یا رب خدایا در کدام بقعه بنا کنم گفت در بقعه که بآدم فرود آورده بودم قبه از قبهای بهشت که روشنی میداد بجای حرم
خدا فرستاد ابرهیم که آن در کدام موضع بوده زیرا که آن قبه بجای خود بود تا ایام طوفان حضرت نوح و چون دنیا غرق شد خدا آن
قبه را بالا برد و موضعش که مانده بود غرق نشد لهذا نام آن بیت العتیق شد چه از غرق آزاد گشت پس حق تعالی جبرئیل را
فرستاد که خطی بر کرد اکرد آن مکان کشید و ستونهای آنرا از بهشت آورد و حجر الاسود و فتی که از برای آدم آمده بود از برف
سفیدتر بود بسبب مسالیدن کفار سیاه شده است پس بنا کرد ابرهیم خانه را و نقل کرد سنگهای خانه را اسمعیل از
ذی طوی بسوی بدر پس ابرهیم خانه را بقدر نه ذرع بلند کرد پس جبرئیل دلالت کرد ابرهیم را بر موضع حجر الاسود در آنجا و
بیرون آورد ابرهیم آنرا از زیر خاک و [illegible] در این خانه که بالفعل هست دو در برای خانه و در قرار داد یکی بسوی مشرق
و دیگری بسوی مغرب و آنکه بمغرب بود مستجار نامند پس سقف آنرا بگیاه صحرا و درختها پوشانید و هاجر عبائی که همراه

داشت برو در آن بیاویخت خود را در زیر آن مستور میداشت و در کافی از آنحضرت منقولست که چون حق تعالی امر کرد ابرهیم را
بینای کعبه با اسمعیل گفت ای فرزند خدا ما را امر بساختن کعبه کرده است پس چون زمین آنرا کاویدند سنگی [illegible] پیدا شد پس ندا
امر کرد که بنای کعبه را بر روی آن بگذارد پس حق تعالی چهار ملک را فرستاد که سنگ از برای او جمع میکردند و ابرهیم و اسمعیل کار میکردند
و ملائکه سنگ بایشان میدادند تا تمام شد بقدر دوازده ذراع و دو در برای آن قرار دادند برای دخول و خروج و برای آن [illegible]
از آهن قرار دادند و از حضرت امام جعفر مرویست که هر روز بقدر چند ذرع دیوارها بالا میرفتند تا آنکه بموضع حجر الاسود رسیدند
کوه ابو قبیس بزبان آمد گفت ای ابرهیم از برای تو امانتی در حجر من هست پس حجر را داد و ابرهیم در جای خود نصب کرد [illegible]
و اهل آورده که فرشتگان از کوه حرا و جبال از کوه دیگر طور سینا و طور زیتا و جودی و لبنان سنگ میآوردند چون کار بنا
بموضع حجر الاسود رسید سنگی در کار بود که از باقی سنگها ممتاز باشد ابرهیم فرمود ای پسر سنگی نیکو صورت بیار که [illegible] تا آنجا
بکدام و چندانکه اسمعیل سنگ می‌آورد ابرهیم از آن نیکوتر میخواست آخر الامر کوه ابو قبیس حجر را ظاهر کرده ابرهیم آنرا که الفضل
فی الخاتم در آنجا بکار گذارد و در بعضی کتب القصص بطریق علما از حضرت صادق مروی روایت شده است که چون ذریات آدم از [illegible]
پروردگار عالم اقرار کردند حق تعالی نهر بهشت که از عسل جاری ساخت و قلم را امر کرد که اقرار بنی آدم را نوشت آن نوشته را
در بطن حجر الاسود پنهان کرده بدینا فرستاد و استلام حاج با حجر الاسود برای اظهار ثبات است بر اقرار روز الست [illegible]
بجمع البیان از حضرت باقر مرویست که اول کسی که زبان او بعربی کویا شد اسمعیل بود که در حین بنای کعبه ابرهیم میگفت
هاتِ ابن یعنی بده بمن سنگ ای پسر اسمعیل بعربی میگفت یا ابه هاکَ حجرا یعنی ای پدر بگیر سنگ را ابرهیم میساخت
و اسمعیل بوی سنگ میداد القصه چون خانهٔ کعبه بدست ابرهیم و اسمعیل صلوات الله علیهما اتمام پذیرفت بر روی اتفاق
یکدیگر رو و عجز بر زمین کذاشته دست نیاز بر آسمان برداشته گفتند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما ای پدید آورندهٔ ما
تَقَبَّلْ مِنَّا بپذیر از ما طاعت قبول کن آنچه را که خود فرمودی بحوز کردن لاشکر وی و آلات و قوای تمام آنرا برای ساختن
و بنا ساختیم **إِنَّكَ أَنتَ السَّمِيعُ** بدرستیکه تو شنونده و مستجاب کنندهٔ دعاهای ما **الْعَلِيمُ** و دانا
بنهای ضمیر که ما از اخلاص و تسلیم [illegible] خطاب بالام تعریف برای مبالغه و افادهٔ حصر است بجزاو خانه شنوا و دانا
برخدا یا باشد و چون از تقوای عالی ایشان ظاهر است که اعتماد بر حسن سعی خود ننموده و هیچ نفس را شد و قبول آنرا از فضل
[illegible] او ربنا الآیه
او رجا میداشته‌اند و کفتا [illegible] ابرهیم و اسمعیل که تمام آن باجابت موصول و سعی تمام [illegible] قبول رسید طلب دیگر نمودند
پس ایشان دیگر باره از روی انقطاع بخدا گفتند **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَاجْعَلْنَا** و بگردان ما هر دو را در مستقبل
تا اجل بجا کرد ابدی ما را در آنچه که بعد ازین است از عمرها **مُسْلِمَيْنِ** فرمان برداران و انقیاد کنندگان **لَكَ** مخلص از
برای تو و غیر تو **وَمِن ذُرِّيَّتِنَا** و بگردان بعضی از اولاد و احفاد ما را متعلق است بفعل ثانی و محل نصب مفعول است
که عطف بر ضمیر منصوب کن باشد پس تقدیر کلام آنکه و اجعل بعض ذریتنا **أُمَّةً** گروهی **مُّسْلِمَةً لَّكَ** گردن نهنده
گردن نهنده و مطیع مر امر ترا از حضرت صادق مرویست که مراد از امت اهل بیت رسول خدا اند و عیاشی از آنحضرت روایت کرده
که مراد بنی هاشم اند و بقول عام امت محمد اند **وَأَرِنَا** و بنما بما **مَنَاسِكَنَا**
اعمال و افعال حج ما را از طواف و سعی و احرام و وقوف عرفات و ذبح در منی و رمی جمرات و غیر ذلک در جمع آورده که چون ابرهیم
و اسمعیل از عمل ساختن خانه فارغ شدند جبرئیل بر ایشان نازل شد و روز هشتم از ذی حجه و گفت برخیزید ابرهیم و خود را [illegible]

و بقراءة مسلمین بلفظ جمع هاجر نیز داخل است

پس این صفت و موصوف مفعول ثانی جعل باشد و میتواند که من از برای تبعیض باشد و امة مفعول اول و مسلمة مفعول ثانی باشد یعنی بگردان گروهی از اولاد ما را انقیاد کننده و فرمان بردار خود

برو بعرفات [illegible] مناسکهم بارجاع ضمیر بعد لولا امر بخوانند

[illegible] عرفات [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] تعلیم داد [illegible] مناسک [illegible] ابراهیم [illegible] دعا کرد [illegible]

[illegible] تا آخر آنچه گذشت **وَتُبْ عَلَيْنَا** [illegible]

[illegible] افعال [illegible] اعمال و افعال عباد [illegible]

[illegible] **إِنَّكَ أَنْتَ**

التَّوَّابُ بدرستی که تو [illegible] **الرَّحِيمُ** ٥ مهربان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] دعای [illegible] **رَبَّنَا** ای پروردگار ما **وَابْعَثْ فِيهِمْ** [illegible]

[illegible] **رَسُولًا مِنْهُمْ** [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] عیسی [illegible]

[illegible] **يَتْلُو عَلَيْهِمْ** [illegible] **آيَاتِكَ** [illegible]

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ [illegible] **وَالْحِكْمَةَ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَيُزَكِّيهِمْ** [illegible]

[illegible] **إِنَّكَ أَنْتَ** [illegible] **الْعَزِيزُ** [illegible] **الْحَكِيمُ** ٥

[illegible]

[illegible] **وَمَنْ يَرْغَبُ** [illegible]

[illegible] **عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ** [illegible]

[illegible] **نَفْسَهُ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ** [illegible] **فِي الدُّنْيَا** [illegible]

[illegible] **وَإِنَّهُ** [illegible] **فِي الْآخِرَةِ**

[illegible] **لَمِنَ الصَّالِحِينَ** ٥ [illegible] **إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ** [illegible]

[illegible] **أَسْلِمْ** [illegible]

[illegible] **قَالَ** [illegible] **أَسْلَمْتُ** [illegible]

[illegible] **لِرَبِّ الْعَالَمِينَ** ٥ [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَوَصَّى** [illegible]

[illegible] **بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ** [illegible]

[illegible] **وَيَعْقُوبُ** [illegible]

[illegible] **يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى** [illegible]

[illegible] **لَكُمُ الدِّينَ** [illegible] **فَلَا تَمُوتُنَّ** [illegible]

[illegible]

۱۲۱

إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ۝ اطاعت کنندگان برای او امر و نهی خدا اینجا نهی از مردن نیست بر هر کسی از مردن نکرده نهی از آن لغوست بلکه تاکید در ترغیب است بر دین با ایشان چنانچه لا تقربوا الصلوٰة وانتم سکاری نهی از قرب نماز نیست بلکه نهی از سکر است و آیه ترغیب است بر ثبات و امر بتقوی در هر وقت خصوصا حین موت ... آورده که چون یهود نام یعقوب ... رسول خدا آمده گفتند ای محمد تو نمیدانی که یعقوب ... اسمعیل و ابراهیم ... رسید و سفارش ... بیهودی وصیت نمود این آیه در رسید

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاءَ آیا شما حاضر بودید ای جماعت یهود ... یعنی نبودید إِذْ حَضَرَ آنگاه که در رسید و حلول کرد يَعْقُوبَ الْمَوْتُ یعقوب را ... جهودی ... إِذْ قَالَ ... لِبَنِيهِ فرزندان خود که دوازده نفر بودند ... یوسف ... مَا تَعْبُدُونَ چه چیز را پرستش خواهید کرد مِن بَعْدِي ۝ قَالُوا گفتند نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ ... وَإِلَٰهَ آبَائِكَ ... إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ... اطلاق ابراهیم و اسمعیل ... ابو بکر ... والا آنکه ... إِلَٰهًا وَاحِدًا ۝ ... وَنَحْنُ لَهُ ... مُسْلِمُونَ ۝ انقیاد کنندگان ...

تِلْكَ آن جماعت یعنی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و احفاد ایشان أُمَّةٌ گروهی بودند ... قَدْ خَلَتْ ۝ بتحقیق ... لَهَا مَا كَسَبَتْ مر ایشان راست ... وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ ... وَلَا تُسْأَلُونَ ... عَمَّا كَانُوا ... يَعْمَلُونَ ۝ ... اسباط یعقوب ... فرزندی یعقوب نفعی بحال ایشان خواهد داد

شفاعت ایشان خواهد کرد و در مجمع آورده که آیه دلیل است بر بطلان قول جماعت جبریه که میگویند فرزندان مواخذه بگناه پدران ... بر کفار خواهد شد حق تعالی نفی این معنی کرد و چون ذکر ابراهیم و مفاخر او ... دیگر بار جماعت اهل کتاب را از توحید باشتغال ... مجادله با مسلمانان ... ابن عباس آورده که عبد الله ابن صوریا و کعب ابن اشرف و مالک ابن صیف و اتباع ایشان از یهود و جمعی از نصاری اهل نجران با اهل اسلام ... و هر یک از دو طایفه ... اهل ادیان دیگر ... یهود گفتند که پیغمبر ما موسی افضل پیغمبرانست و کتاب تورات ... و نصاری گفتند که پیغمبر ما عیسی ... کتاب انجیل ... مؤمنان را بدین خود دلالت کردند ... وَقَالُوا و گفتند یهودان مر اهل اسلام را كُونُوا هُودًا یهودی ... أَوْ نَصَارَىٰ ... تَهْتَدُوا ۝ تا راه راست یابید قُلْ بگو یا محمد ... بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ... حَنِيفًا ۝ ... وَمَا كَانَ ... مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ ... قُولُوا بگوئید ای مسلمانان ... آمَنَّا بِاللَّهِ ... وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا ... وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ ... حسن و حسین سلام الله علیهما ... علی و فاطمه و حسن و حسین ... بعد از ایشان ده امام علیهم السلام ... ابن عباس ...

وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ گرویدیم بآنچه داده شدند موسی و عیسی از دلایل و حجج مفصل بنبوت ایشان و پیش
از جمله انبیا برای آنکه فریقین یهود و نصاری بجهت ایشان هر دو مشاجره و منازعه داشتند وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ و آنچه
داده شدند پیغمبران دیگر مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار خود شان از کتب و خوارق عادات علی سبیل الاجمال چه حکم
مبتنی نیست که تفصیلا بجمیع ما جاء به الانبیا بگرویم و لهذا این تکلیف بر احدی واقع نشده است لَا نُفَرِّقُ و فرق نمیکنیم
و جدا نمیکنیم بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان یکی از ایشان بآنکه بعضی ایمان آورده بعضی را منکر شویم چنانچه یهود کافر شدند
بعیسی و محمد و نصاری کافر شدند بسلیمان و محمد بلکه ما بهمه ایشان ایمان داریم یا جمعی هر یک در زمان خود پیغمبر حق
مطلق بوده اند هر چند شریعت حضرت سید الانام منسوخ گردیده باشد لیکن نسخ بر مسایل فروعیه متعلق است و اصول
مبین در جمیع ملل و نحل متحد است و نفی مراد تعلق نفی پیغمبر و ایمان بایشان اقتضاء متابعت ایشان میکند اسناد و احد
بین باحد در سیاق نفی مفید عموم است یعنی فرق نمیکنیم میان جمیع احدی از ایشان وَنَحْنُ لَهُ و ما مر خدا را
بدین حق حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر یعنی پروردگار خود یا دین خود را مُسْلِمُونَ انقیاد کنندگانیم در آیه دلالت
بر وجوب ایمان و اقرار به پیغمبران وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مرویست که تعلیم داده اولاد و اهالی خود بکاران خود را السابق
انبیا آنچه حق تعالی بر ایشان کرده است و کتاب ایمان بیاورند بایشان و تصدیق کنند و تعقیبه مرویست که از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پسرش محمد ابن الحنفیه که فرض شده است بر زبان اقرار بآنچه اقرار بر رسیده دل آن بالکرد و تعبیر کرده
از آنچه اعتقادی دل است حق تعالی فرموده است که قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ الآیه و چون بعد از نزول این آیه یهود را انکار
اصرار و لشکر بر تبیان بر غلوی زیاده او فزوده او و امر نهی معبودیت بر وند آیه آمد که فَإِنْ آمَنُوا پس اگر بگروند
یهود و نصاری بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ بمانند آنچه شما گرویده اید اعتقاد دارید یعنی بهمه یک از پیغمبران را
نفی الرجال المؤمنین ثم و مزیاده بر تسم دارند و بقول آنکه بار دارند یعنی ایمان آورند بمثل ایمان شما
کوبند مثل یعنی صلاتست یعنی اگر ایمان آورند بآنچه شما ایمان آورده اید فَقَدِ اهْتَدَوْا پس بتحقیق راه را
بوصل بهشت را یافته اند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر بر گشتند و روی اعراض فَإِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان ابتدا
فِي شِقَاقٍ در مقام خلاف و نفاق اند بس میباک از شقاق و عداوت ایشان اندیشه مدار اطمینان خود را
دهی فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ پس زود باشد که کفایت کند از تو شر یهود و نصاری و سایر اعدا را خدای تعالی
وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنوا است گفتگوی معاندان و ملحدان را از اقوال و انکار الْعَلِيمُ دانا بمصالح کار تو
از زوال و نکال و این آیه وجهی از وجوه اعجاز است چه پیغمبر خود را اخبار از غیب نمود که کفایت دشمنان نماید بعد از آن
اندک زمانی شد که کار بر یهود و نصاری تنگ شد بقتل و جزیه و جلاء وطن تن در داده اند بار مسلمانان آوارده
و مزید آنحضرت از ایشان غایب گشت و خواندن این آیه از برای نصرت بر اعدا فواید بسیار دارد و چون در ملاقات دشمن
خوانند وجود ببینند و مجربین برای حفظ مال و فرزند و ایمنی از آفات تجربه رسیده است مرویست که چون یهود و نصاری
فرزندی شدی او را تلقین یهودیت و نصرانیت کرده رنگ مخصوص بخود بوی مالیدندی که از یکدیگر آن رنگ ممتاز
بودندی و آنرا صبغة الله نامیدندی یعنی رنگ خدا و بروایت دیگر چون نصاری را فرزندی شدی بعد از هفت یوم
او را در آبی زردی معمودیه میگفتند فرو بردندی و اعتقاد ایشان آن بود که آن آب پاک کننده مولود است از غیر ملت حج

وآنرا ایجای ختان می شمردندی و بدان طعن بر مسلمانان کشوده میگفتند ما را اصبغ هست شما را اصبغ نیست حق تعالی برای تقویت
قلب مؤمنان ورد قول یهود و نصاری این آیه فرستاد که شما پیروی قول یهود و نصاری مکنید بلکه پیروی کنید صِبْغَةَ اللَّهِ
رنگ خدا را استعمال فعل محذوف است بتقدیر اتَّبِعُوا یا الْزَمُوا و مراد از رنگ دین حق است چنانچه هر چیزی را باعتبار رنگ از
اشیاء دیگر ممتاز میشود موجب تمامی ظهور نور آن است که بر تحقیق التحقیق و نور عرفان و ایمان بر جبین اشکار هر کس کمال انشاد
نماید در کافی حدیث من الصادق علیه السلام قال یعنی بها الاسلام و در روایتی از آنحضرت مرویست که هی صبغ المؤمنین بالولایة فی المیثاق یعنی
مراد از صبغة الله نور ولایت و دوستی اهل بیت است علیهم السلام چه مؤمنان که در روز میثاق بر ایشان عرضه شد و بعضی الفطرة الفطرة
هر اصری مراد مستولی بر پیش و دلیل قول رسول صلی الله علیه و آله که کل مولود یولد علی الفطرة و هر طفلی بر آیین اسلام متولد میشود و میگویند
بدر و مادر او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی میکنند و در تفسیر جای آورده که صبغ وجه است که بلفظ کن بمر حق رو بجای اطلاق کرده
فی المثال بنصر ظهور وسد این بضرب رنگهاست و در کشف الاسرار آورده که مراد رنگ خدا نکویی تعلقات بنا الست کالی است
رنگ آبی که بر جهان بالای شود و صبغة الله بکنی بنا شد و در انجیل یوحنا مذکور است که یوحنا است خود را آب آمد
رنگ میکرده و میگفته است که زود باشد که بیاید بشما شخصی که شما را بروح القدس رنگ کند و او رسول خدا محمد است و رنگ که
او توحید و معرفت است و قولی آنکه چون نصاری آن رنگ را بعوض ختان ایشان بر سبیل شاکله مراد از صبغة الله
و ایجا ختان باشد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر استفهام انکار یعنی نیست نیکوتر مِنَ اللَّهِ از خدا
بجهت امدی صِبْغَةً و صبغت و نشان ایمان و شریعت فَنَحْنُ لَهُ و ما مر محمد را یا پروردگار خود بتصدیق
صفا و عَابِدُونَ پرستش کنندگانیم تعریض است بر یهود و نصاری از عدم استقامت ایشان و بی اخلاص توحید الهی
اعبادت متولی آنست نه چون عبادت ایشان که متولی شهوات بر لجاج و مرا تباع مسئول است که یهود و نصاری
مکر بر رسول خدا گفتند با رسول بگرفتند ما در قبول دین اسلام سبقت بیشتر و در آسمانی کتاب داریم و هر کس بسایر کتاب
خدا و رسالت ما اول نازل شده و قبل از ما ناید بکوی کتابی نازل نشده است و کاهی گفتندی که پیوسته انبیا در نامداد و رسل با جعفر
در میان ما بوده هرگز از عرب پیغمبری بر نخواسته اگر تو پیغمبر بودی از میان ما می بود آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد بجواب أَتُحَاجُّونَنَا
آیا مشاجره و مجادله میکنید با ما و دعوی تقدیم و افضلیت خود میکنید فِي اللَّهِ در دین
دین خدا وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ و او پروردگار ما و شما و خداوند کار شما و ما و رب همه
بر هر یک از ما و شما لازم است و در باب عبادت و هر مالک سوای بنی و اولویت است و لازم گردانیده
نا سزاست وَلَنَا أَعْمَالُنَا و از برای ما است اعمال ما و داد و عطا بر کرده ایم وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ
و مر شما راست مکافات کردار شما بر و فق نیتها از اخلاص و غیر آن چه عمل بنده بوده که برای خدا است و عمل با ریا
بار وَنَحْنُ لَهُ و ما مر او را مُخْلِصُونَ خالص سازندگانیم دین و اعمال خود را بی شرک و ریا
و ما عذاب خود را بر جمیع عبادت خود را شوب بیشتر باطل کرده ایم که بر تعمد شما بالاخلاص بیشتر و نافع باشد
چه بنای اعمال بر صحت اعتقاد و ایمان و عمل بارکان و اخلاص است و نیت نما و اول رتبه ثانی باشد
آنچه منسوخ از شما و کافی از سفیان ابن عیینه مروایست که فرموده هر کس جمیل رسد اما کونه شیخ احکام در مکه
در را هد رو درمینا کند و بنا بجهوی دریا و داوری امر احکم کند بحکمت ربانی و رباب دل الشیخ طرحی

یا نصب آن بانعطاف بر ملة ابراهیم یا مصدر مؤکد است مأخوذ از صبغ صبغة چو جلسه جلسه صح
مبتدا و خبر صح
عطف است بر ضمیر انتقال نفسی سبقت برتمیز و این صح
بدو نون مخففه بالکنون مشدد صح
و جمعیت احد است چون لم نجد عنه حاجزین ماحصل حتی اگر معتقد بحقیقت هر احدی از آحاد انبیاء نیستیم

نبید و مسلم از حذیفة بن الیمان روایت نموده که گفت سوال کردم از رسول خدا صلعم که اخلاص چیست فرمود که سوال کردم از جبرئیل علیه السلام
او نیز گفت که سوال کردم از رب العزة سوال کردم فرمود که اخلاص سری است از اسرار من میگذارم آنرا در دل هر که دوست میدارم و در بعضی
از رسول خدا صلعم روایت کرده است که فرموده هر حقی را حقیقتی هست و نمیرسد هیچ بنده بحقیقت اخلاص تا آنکه دوست ندارد که
حمد کنند او را بر چیزی از طاعت خدا **نظم** ای کوشنده در نیکوکاری مشغول مشو بآن خود بنگر آخر بنگر که در چیزی که داری اظهار مکن چرا که
داری چون محاجه اهل کتاب با حضرت رسالت مآب در چیزی بود که اظهار مینمودند که حق تعالی بر انحضرت رسول ... نبی
جواب محاجه اول داده گفته شد برای جواب محاجه ثانیه فرمود **اَمْ تَقُولُوْنَ** یا میگوئید ای جماعت مخاصمه کننده چون
انجاج ... و بقرائت ... ابن عامر ... حق تعالی ... ای
برای فضیلت ... میگویند که آیا جماعت ... میگوئید که **اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ**
بدرستی که ابراهیم ... **وَالْاَسْبَاطَ** و نبیرگان ایشان **كَانُوْا هُوْدًا** بودند بر کیش یهود و
اَوْ نَصٰرٰى یا بودند بر دین ترسایان چنانچه دعوای باطل ایشان است یعنی کی توانند گفت ابراهیم و اولاد او
... ایشان ... معلوم است ... انجیل ... ذکر شد که این پیغمبران
... حنیف ... این پیغمبران ... پیش از نزول ... یهود و نصاری
قُلْ بگو ای محمد ... **ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ** آیا شما دانا ترید باحکام دین و قوانین انبیا
اَمِ اللّٰهُ یا خدای تعالی ... بعثت ... در خطاب ایشان
... خطاب ... اصلا ...
... **وَمَنْ اَظْلَمُ** و کیست ستمکار تر ...
... کلام ... حق تعالی ... ایشان ...
مِمَّنْ كَتَمَ از آنکس که پنهان کند **شَهَادَةً عِنْدَهٗ** گواهی که ثابت و محقق است نزد او **مِنَ اللّٰهِ**
از جانب خدا ... **اَظْلَمُ** ...
... شهادت ...
... ایشان ...
بدین ...
رسول خدا ...
وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ...
...
... **تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ** ...
لَهَا مَا كَسَبَتْ ... **وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ** ...
... **وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ** ...
عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ...

ازشما

از شما بر زده و خواهد زد و بر حق بوده ... آیه اول پیغمبران ... اسلاف بنی اسرائیل ... آورده که چو
این آیه برای تحذیر این امت است از اقتدا باهل کتاب در عناد و مخاصمه ... اهل کتاب

الحزب الثانی من جملة الاحزاب الثلثین در ... از حضرت ... رسول خدا صلعم در مکه بود حق تعالی امر کرد او را که در نماز
خود رو کند بجانب بیت المقدس ... بیت المقدس هر گاه ممکن نشود رو کند به بیت المقدس
... بیت المقدس
نماز میکرد ...
... استقبال قبله ... رسول خدا ... ابراهیم ...
ایشان ... مستقبل کعبه باشد ... بنای جد او ابراهیم بود ... جبرئیل ...
... حق تعالی ... بیت المقدس ... قبله ... جبرئیل ...
تحویل قبله ... بسوی کعبه ... دعا کرده ... جبرئیل ...
ساعت ... تحویل قبله ...
با انحضرت ... رسول خدا ...
آیه فرستاد **سَيَقُوْلُ السُّفَهَآءُ** زود باشد که بگویند کم خردان ... **مِنَ**
النَّاسِ از جمله مردمان ... یهود ...
... ابراهیم ... قبله ... استقبال کعبه ...
مَا وَلّٰىهُمْ چه چیز برگردانید ... **عَنْ قِبْلَتِهِمُ** ... استقبال ...
بیت المقدس **الَّتِيْ كَانُوْا** آنچنان قبله که بودند **عَلَيْهَا** بر استمرار استقبال آن ...
ایشان ... بیت المقدس ... قبلة الموحدین است ...
مشرکین ... تحویل قبله ...
... ایشان ...
... بیت المقدس ...
... باطل ...
... باطل ...
پس رسول خدا صلعم ... بیت المقدس ... **قُلْ**
بگو ای محمد ... **لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ** ... کعبه ...
وَالْمَغْرِبُ ... بیت المقدس ... مشرق و مغرب ...
... **يَهْدِيْ** ... **مَنْ يَّشَآءُ** ... **اِلٰى صِرَاطٍ**
مُّسْتَقِيْمٍ بسوی راه راست ... قبله ابراهیم است ...
آورده که منظور از تحویل کعبه بسوی بیت المقدس ...

موافقت با اهل اسلام کرده و بکعبه نیتهای خود را پرستش مینمودند و بعد از هجرت علیه السلام بعد بتوجه بسوی کعبه تا امتیاز مومنون
از یهود ان که باستقبال بیت المقدس نماز میکردند حاصل شود و فرقی آنکه آنحضرت مخیر بوده میان توجه بکعبه یا بیت المقدس و چون
بمدینه آمد برای ایتلاف دلهای یهودان روی بقبله ایشان نموده بود که شاید قبله ما را قبله خود شمرده قبول ایمان
بر ایشان گوارا کرده پس افاده علت دیگر برای تحویل قبله بسوی کعبه و تعریض بشناعت حال یهود و نصاری نموده فرمود
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه رهنمونی بدین قویم و قبله ابراهیم که افضل قبلها است باعتبار فضایلی سابقا مذکور
و باعتبار آنکه وسط حقیقی کره زمین است کردیم **جَعَلْنَاكُمْ** گردانیدیم شما را ای مستقبلین کعبه **أُمَّةً**
وَسَطًا گروهی میانه رو که در همه امور طرف افراط و جانب تفریط را گذارده بحکم خیر الامور اوسطها عمل کرده هر یک از
پیغمبران را در مقام خود شناخته اید نه چون یهود که عیسی را از مرتبه پیغمبری معزول دانسته قذف مریم نمودند و موسی را زیاده بر آنچه
هست ستوده اند و نصاری که عیسی را از مرتبه نبوت بالاتر برده بالوهیت وی قایلند و گفته اند که وساطت این امت بجهت آنست که
ایشان امت پیغمبر آخر الزمانند که اخلاق حمیده آنحضرت متصف بتوسط بین الطرفین بود و آن خالق را حق تعالی برای این
امت منتخب کرده اند ایشان را همواره چندانی با فضائل متوجه هر یک از فضایل را طرف افراط و تفریط رذایل میگیرد
اول شجاعت و طرفینش جبن و تهور است دوم عفت که طرفین آن عصبیت و فجور است سوم حکمت و طرفین آن سفه و بلادت است
عدالت که طرفینش ظلم و انظلام است و جود و طرفینش بخل و اسراف است و حیا و طرفینش وقاحت و خرق است و حلم و طرفینش
هزل و اهانت نفس است و وقار و طرفینش کبر و جهل است و صدق که طرفینش خدعه و انخداع است و عبادت و طرفین آن کاهلی و
تکاهل است و دین قبله است جمیع امور متفرع بر آن شرعیه فلاجرم قبله شما نیز باید که در وسط عالم باشد چنانچه در اخبار است توسط
بنماید **لِتَكُونُوا** تا بوده باشید **شُهَدَاءَ** گواهان چند که ادای شهادت کنید **عَلَى النَّاسِ** بر اعمال
ناپسندیده مردم یا آنکه ایشان را بآن اخبار نموده ان بازدارید یا بموجب المؤمن مرآة المؤمن مردمان از رضای طاعت و
خلوص عقیدت شما بعیوب خود پی برده باستصلاح خود بکوشند یا آنکه بوده باشید حجت بر مردمان بر تبیین و تخصیص
دین ایشان باعتبار توسط و اجتماع بر طریق مستقیم توانا بوده که روی خطاب بخواص اصحاب حضرت کریم است و عموم است
در کافی و عیاشی از باقر علیه السلام است که فرموده مائیم امت وسط و مائیم شاهدان خدا بر خلق و حجتهای او در زمین و آسمانها **وَيَكُونَ**
الرَّسُولُ و بوده باشد فرستاده ما محمد **عَلَيْكُمْ** بر شما نیز **شَهِيدًا** گواه بر هر یک از معتقدین و
ما امتثال اوامر و نواهی و حجت شما بر کافه خلق از افاضه علم و ارشاد او است بهمه تقدیر علی ثمانی النشر یعنی لام انتفاع است
خزانه در ذکر شهادت این امت بر امم حاکم ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل از سلیم بن قیس هلالی
از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که منظور ما ایم از آیه لتکونوا شهداء علی الناس پس رسول خدا شاهد است
بر ما شاهدان خدائیم بر خلق او و حجتهایم بر ارض و سماء او و مائیم آنکه فاکل الله تعالی بنیهم و کذلک جعلناکم امة
وسطا و از حضرت باقر علیه السلام مرویست که فرمود الینا یرجع الغالی و بنا یلحق التالی بسوی ما بر میگردد زیاده رونده و باز
پس مانده و مرویست که روز قیامت حق سبحانه به پیغمبران سابق خطاب کند که با امانت و احکام من چه کردید گویند ما
آنچه لازمه تبلیغ بود بعمل آورده بمردم رسانیدیم پس از امتان ایشان پرسد که چرا آنچه پیغمبران من آورده بودند قبول نکردید
انکار کنند پس ایشان فی الحال آواز ما که تا من بشیرة لا نذیر بمسامع ملکوت اعلی رسانند حق تعالی با انبیا گوید که

ایشان منکرند شما که مدعیان تبلیغ رسالتید شاهدی بگذرانید پس پیغمبران جلیل الشان دست توسل بر تلبیب امت محمد زنند تا این امت
بر صدق مدعای ایشان شهادت دهند پس امم ماضیه با ایشان معارضه نمایند و گویند بار خدایا حج شهادت ایشان از کجا اعطا
که ایشان در زمان خاتم پیغمبران بدنیا آمده بودند و ما هاهاچندین سال قبل از ایشان بوده ایم ایشان ما را ندیده از کجا چنین
شهادتی قیام مینمایند پس ایشان بجواب گویند که اگرچه شما را ندیده بودیم لیکن از مخبر صادق شنیده از تواتر اخبار معتبر مطلع
بوده خطاب آید که ای امت محمد شما راست میگوئید اما از برای اتمام حجت تعدیل کنید از برای شما مزور است پس رسول خدا علی
بن ابی طالب علیه السلام شهادت بر راستی شهادت ایشان دهند بدین نهج که الهی ایشان و شیعیان ما راست گویانند که خود بفضل
رقم و کذلک جعلناکم امة وسطا رجحان نفس قبال ایشان نگاشتی و خلعت کنتم خیر امة بر قامت قابلیت ایشان دوختی
حضرت عزت فرماید که ای امت حبیب من و شیعه ولی نجیب من گواهی شما را پذیرفتم و باین شهادت حکم کردم یکبارگی از ابنیاست
عقوبت را آشنا باشد از کرامت و مثوبت آنگاه پیغمبران گویند بار خدایا امت محمد را بر ما حقی عظیم است که ادای شهادت در حق ما نموده
بخواهیم کرد و حق گذاری و مکافات نیکی ایشان تلافی کنیم آلهی اگر گناه کاری در میان ایشان باشد گناه وی را در کار ما کن و ما او را بفضل
در حق خود بیامرز حق تعالی فرماید برای یک شهادت که در باره شما داده مستحق شفاعت شما شده هر یک از ایشان در شما نوبت
چندین نوبت بر وحدانیت من گواهی داده شهادت بر رسالت حبیب من و امامت ولی من اقامه نموده اند و باین سبب که رزین
و شفاعت رسول من و ولی من سزاوار ترند از شفاعت شما پس شفاعت محمد و آل محمد و شفاعت شما را در حق ایشان قبول کردم و رسل
و در رحمت خود نثار ایشان ساختم **نظم** چون عنایت باشد شفاعت شد قرین نشود کس نام عصیان بعد از این در میان این و بحر
که شود خاشاک الرحیم مرفوع و بقول بعضی آیه خطاب بائمه علیهم السلام چنانچه در مناقب از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که آنحضرت
فرمود این آیه چنین نازل شده است و کذلک جعلناکم ائمة وسطا الایه و فرمود سبب آنکه شاهد بر ناس نتواند بود مگر ائمه
و پیغمبران و اما امت که جایز است که خدا استشهاد نماید از کسانی که در میان ایشان کسی هست که شهادت او بر یک دسته سبزی
جایز نباشد **وَمَا جَعَلْنَا** و نگردانیدیم نماز را برای استقبال در عبادت تو و محول نمیشد بکعبه **الْقِبْلَةَ الَّتِي** آن قبله
كُنْتَ عَلَيْهَا بودی بر آن مدت سیزده سال در مکه و هفت ماه یا هشت ماه یا ده ماه یا یازده ماه یا سیزده ماه یا شانزده
ماه یا نوزده ماه با اختلاف اقاویل در مدینه یعنی بیت المقدس و بقول جمعی گویند رسول خدا در مکه رو به بیت المقدس نماز
میکرده بود بلکه رو بجانب قبله او کعبه و چون بمدینه آمد متوجه بیت المقدس شد یعنی چنین است که ما نگردانیدیم قبله را آن جهتی
بودی برای قبل از هجرت یعنی کعبه بعد از تو رو با آنجا کنید **إِلَّا لِنَعْلَمَ** مگر برای آنکه بدانیم یعنی علم ازلی ما تعلق یعلم
گیرد بعد از وقوع معلوم چنانچه تعلق پذیر فته است پیش از وقوع آن یا بدانند پیغمبر ما و اسناد علم پیغمبر بخود دلالت
تکریم آنحضرت مثل فلما آسفونا یا علم در اینجا بمعنی تمیز است بتقدیر معنی که متمیز سازیم شما را تا ممتاز گردد **مَنْ**
يَتَّبِعُ الرَّسُولَ آنکس که پیروی فرستاده ما میکند و حلقه تسلیم استقبال کعبه را بر گوش جان میکشد **مِمَّنْ يَنْقَلِبُ**
از کسی که بر میگردد **عَلَىٰ عَقِبَيْهِ** بر پاشنهای خود و این لفظ تمثیل است برای آنکه از راهی که آمده برگردد از آنکسانی که
استقبال ایشان به بیت المقدس بخواهش ایشانست چون جمعی از یهود که اظهار متابعت آنحضرت مینمودند یا جمعی از منافقین
مسلمانان که بخواهش استقبال به بیت المقدس داشتند و بعد از استقبال کعبه مرتد گردیدند و جمعی دیگر که مؤمن بودند و لیکن
خواهش به بیت المقدس داشتند و ما خواستیم که ایشان ممتاز ساخته شوند از هوای قلبی باشد پس چون روی بکعبه آوردن معلوم شد که
مخلص مومن کیست و باین معنی چنانست قراءة الا لیعلم بصیغه مجهول و فقره و ان مخففه از مثقله و لام او فارقه است

وسط وصف است مراسمی را که وسط هر چیزی باشد از اینجهت تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث آن یکسان باشد منه

و تاخیر صلة و مجرور بر شهادة در فقره اولی برای اظهار غرض است برای اثبات شهادة ایشان بر عامه امم و تقدیم آن در این فقره برای اختصاص ایشان بشهادة رسول منه

فقره التی کنت علیها صفت قبله خواهد بود بلکه مفعول ثانی جعلنا و منه منه

ازان تا تغیر با عوض است از اسم محذوف آنست ای والتولیة کانت وبدرستی که هست این تولیه وتحویل **لَكَبِيرَةً** هر آینه گران ودشوار وگرگان زاید [illegible] باقراءة این کلمه برفع است تا خبر کان باشد [illegible] **إِلَّا عَلَى الَّذِينَ** مگر بر آنانکه **هَدَى اللَّهُ** راه نمود خدای ایشان را بتوفیق [illegible] ودر تفسیر روایت [illegible] مذکور است که رسول خدا از [illegible] طعنهای یهود بدیشان گفت [illegible] وشنیع نمود [illegible] روزهای دیگر باز [illegible] آیا از باطل بحق رفته بودید یا از حق بباطل یا از باطل بباطل یا از حق بحق جواب گویید [illegible] از حق بسوی حق رفته بودیم [illegible] استقبال بیت المقدس در وقت خود حق بود پس استقبال کعبه حق است در وقت خود گفتند یا محمد [illegible] خدا را [illegible] است در باره تحویل قبله پس فرمود که از برای خدا رای [illegible] باشد و آنچه کند [illegible] او عالم است بعواقب امور مردم و بر مصالح ایشان [illegible] غلطی ورفض خود نکند [illegible] خلاف رای [illegible] اراده کند او جلیل وبزرگ است از این **وهو متعال عن ذلك علوا كبيرا** القصه جوابهای شافی آنحضرت بعضی از ملاعین یهود ومنافقین [illegible] بخاطرهای مردم [illegible] نمازهای که قبل از این کرده شده است [illegible] ضلالت بوده وهر که قبل از تحویل مرده است [illegible] ایام اسعد بن زراره و براء بن معرور از اکابر اصحاب [illegible] بودند پس اقوام واهل قبیله ایشان با جمعی از ضعفاء مسلمانان نزد رسول خدا آمدند گفتند یا رسول الله مارا از نمازهای که قبل از این بجانب بیت المقدس کرده ایم و آنانکه از ما برادران [illegible] بگو [illegible] سبحانه فرمود که **وَمَا كَانَ اللَّهُ** نبود ونیست خدای سبحانه **لِيُضِيعَ** در صدد اینکه ضایع وناچیز کرداند **إِيمَانَكُمْ** نماز شما واسلام شما [illegible] بجانب بیت المقدس که از [illegible] تعلیل [illegible] احیا [illegible] بلفظ ایمان [illegible] است [illegible] الحدیث [illegible] الایمان الصلوة [illegible] آن نمازها [illegible] ایمان [illegible] بجانب بیت المقدس [illegible] بگوید [illegible] ایمان [illegible] ضایع نکرده ایم ایمان [illegible] استقبال بیت المقدس [illegible] تعالی بقول رسول خدا که [illegible] توجه بکعبه کرده [illegible] عطیه عظیمی [illegible] کبری [illegible] **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ** بدرستی که خدای [illegible] **لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ** [illegible] مهربانست [illegible] الرحمة یعنی [illegible] رحمت [illegible] مبالغه [illegible] رحمت [illegible] باشد [illegible] روایت نموده است که از آنحضرت پرسیدند که آیا ایمان قول [illegible] یا قول [illegible] عمل است [illegible] ایمان [illegible] جزویست از اجزاء [illegible] از جانب خدا [illegible] در کتاب خدا [illegible] مبادی [illegible] کتاب خدا [illegible] بسوی آن [illegible] از بیت المقدس بسوی کعبه مسلمانان گفتند [illegible] نمازهای ما [illegible] ایمان شما [illegible] ایمان نامید [illegible] محافظت کرده باشد [illegible] ادا [illegible] فرض کرده است [illegible] مستکمل الایمان [illegible] ناقص الایمان باشد [illegible] رسول خدا [illegible] کفتند [illegible] تابع لقبلتنا

آنحضرت هم شدید بود [illegible] بجانب آفاق آسمان [illegible] بجای آورده و در انتظار [illegible] جبرئیل [illegible] **قَدْ نَرَى** بدرستی که ما میبینیم **تَقَلُّبَ وَجْهِكَ** [illegible] **فِي السَّمَاءِ** در آفاق آسمان [illegible] **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ** [illegible] **قِبْلَةً تَرْضَاهَا** [illegible] ابراهیم [illegible] **فَوَلِّ** پس متوجه کن **وَجْهَكَ** روی خود را [illegible] **شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** بجانب مسجد الحرام [illegible] جانب [illegible] المسجد الحرام [illegible] کعبه [illegible] التصغیر [illegible] کعبه در آنجا [illegible] کعبه [illegible] آفاق [illegible] المسجد الحرام [illegible] بیت المقدس [illegible] **الحجر الاسود** [illegible] **فاذا انحرف الانسان ذات اليمين خرج عن حد القبلة لقلة انصاب الحرم واذا انحرف ذات اليسار لم يكن خارجا عن حد القبلة** [illegible] **وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ** [illegible] **فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ** [illegible] **شَطْرَهُ** [illegible]

بود که ... ابن بابشد که روی ... بجهت قبله کند لیکن ... حقیقی ...

خزانه در بیان حقیقت قبله که از اعظم ارکان دین مسلمانی و مابه الفرق میان مسلمانان و ارباب

ملل دیگر است و تنقیح مسائل آن ... رکن باشد قبله و مستقبل له و مستقبل اما رکن اول یعنی قبله ... آن حرم کعبه ...

[illegible]

[illegible]

باشد نه مطلق جهت چنانچه بعضی از ظاهر برآمده مجموع سمت جنوب را قبله اهل شمال و بالعکس و سمت مشرق را قبله اهل مغرب
و بالعکس دانند و چنین یقین کلی بخروج اکثر کعبه از اکثر اجزاء آن سمت حاصل است و محقق رحمه الله در شرح آورده که نعنی بالجهة
الذی یقین الکعبة لا نفس البنیة و این بعینه کلام ذکری نیز و کتب شهید ثانی و روضة البهیة گوید هی السمت الذی یحتمل کونها
فیه و یقطع بعدم خروجها عنه لامارة شرعیة و بعد تعریف که مراد او همین است ما فی الاقوال استناد در حتی ما بین طرفین افق باشد
که من حیث الجملة مشتمل بر کعبه است من حیث التعیین و نه استداد طولی فیها و الامر هین زیرا که این اقوال ابحاث متعدد وارد که
کرد که آنها در اینجا موجب طول است فایده و تفصیل آنها در رسالة الافهام مذکور است سوم جز تعریفات قول استاد المدققین
شیخ بهاء الملة والدین است که فرموده اعظم سمت یشتمل علی الکعبة قطعا او ظنا بحیث یتساوی نسبة اجزائه الی
هذا الاشتمال من غیر ترجیح یعنی جهت کعبه سمتی است که مشتمل بر کعبه باشد بعلم قطعی یا ظن کلی بنحوی که اجزاء آن
در احتمال آن اشتمال بالکلیه متساوی باشد بدون ترجیح جزوی بر جزو دیگر و ازین تعریف ظاهر است که چنانچه قبله
انحصار معین ندارد و تمامی اجزاء جهت نیز من حیث المجموع قبله نباشد بلکه بعضی اجزاء آن که در نفس اشتمال راجح باشد قبله
لیکن چون احتمال اشتمال بکل واحد از اجزاء آن علی سبیل التساوی معتبر و لهذا استقبال بهر یک از اجزاء آن صحیح باشد و
استقبال باجزاء مرجوحة الاشتمال غیر صحیح است چنانچه شیخ مذکور خود اشاره بدین نموده که هذا هو الاقرب الی التعویل
علی المتفق مع التمکن من الراجح و این نیز جمعی است حدیث مرفوع معاویة بن عمار ابی عبدالله علیه السلام که فرموده تحرّ القبلة
جهدک و این بنای مسئله بر آنست که مصلی در هر جای زمین که باشد باید خطی فرض کند از ... که منتهای کره ارض است
فرض کند مستقیم که آن خط بر وجه استقامت بر جرم کعبه گذرد و بطرف دیگر ... و باید این خط در ...
مستقیل باشد بنحوی که خطی دیگر از ما بین مذکور فرض کرده شود از موضع قیام او بر وجه استقامت که ...
دیگر ... تعدد میان این خط و خط اول در هر اجزاء ... مستقبل ... در هر جزوی از اجزاء آن خط ...
روی بخط اول ... اگر خط ثالث از موضع قیام او بر وجه استقامت بسوی خط اول فرض کنیم در موضع اتصال آن
بخط اول دو زاویه قایمه حادث شود هر آینه آن مستقبل روی بقبله است اما اگر موضع اتصال خطین مذکورین یعنی
کعبه یا مسجد الحرام یا حرم باشد یا نباشد یعنی اگر خط ثالث از خط اول که در جرم کعبه بوده یا از احد جنبین کعبه
از مسجد یا از احد جنبین مسجد بجزوی از حرم یا از احد جنبین حرم بجزوی از عالم کذرد بشرط آنکه علم قطعی نبودن کعبه در آن
جزو نباشد و این تعریفی است که شامل هر بلدی از بلاد دنیا باشد چه هر بلدی را باعتبار قرب و بعد او از ...
افقی است ... دیگر فرض شود اما تخصیص ... اهل عراق آنکه این بنهج مذکور خط مستقیم از مشرق
تا مغرب اعتدالین فرض کنیم که بر سطح کعبه گذرد ... در سمت شمال آن باشد ... از موضع قیام او ... خارج
کرده ... ایشان ... آنکه ... مستقبل ... از وقوع یا عدم وقوع آن ... کعبه یا مسجد یا حرم
دیگر تقاطع آن ... باشد ... مستقبل ... المشرق و المغرب ... است
با ... ما بین المشرق و المغرب قبلة ...
که ... اولین ... الی ... جاده ... هذه القبلة ... است ... آن
... کعبه ... اهل عراق ... مذکور ...

حاصل است چه اگر قبله بلاد متباعده نیز عین کعبه بودی بایستی حکم باستحباب انحراف اذان بجانب چپ نشود و ثانی ما کرد و ایت نیز این
جعفر جعفی و غیر و مستند قول ثانی است باوجود ضعف سند و ارسال حمل بدان کنیم که مراد مخفی نماز مسجد و حرم نیز جهت و سمت
زعین لیکن تعبیر از آن بلفظ مسجد و حرم برای تقریب بفهم سامعین و اظهار بر تو سعه تکلیف است و قرینه بر این آنکه بالنقا
کل فقها مسجد الحرام قبله نشان خارج حرم نیست و مسجد و آیه برای بعید شطر المسجد الحرام گفته شده و اگر چنین بودی بایستی شطر
الحرام گفته شود و اینکه مواجهه عین مسجد بر جمیع اهل حرم و مواجهه عین حرم بر همه خارجین از آن تکلیف ما لا یطاق و صورت نا ممکن آن
نیز چون مسجد و حرم و آن اخبار اعم از عین یا جهت باشد یا قول ثالث منطبق و در تحت جهت داخل است و ظاهر کلام علامه در مختلف
که مراد بکعبه یا جهت از بعید مسجد و بعید مسجد و حرم نیز همین است در ... و اگر قائلین بقول ثانی منشا این
بیان مسئله گویند که حرم قبله بلاد متباعده شود چه آنکه ... برای اهل عراق فایده حاصل شود که ... تا این غیر
شعر بر بطلان قول ایشان است تا اثبات آن بلکه تقویت تمام بر قول ثالث کند چه اگر باوجود ... قابل بدان شویم که قبله همه آفاق
حرم است لا طریکی از دو وجه لازم آید اول آنکه ... مستقبل بسوی قبله قبل از ... یا مواجه بحرم هستند اگر هستند از ...
از هفت ... یا ... کعبه ... و ... کعبه و آن ... است
گردد ... بسوی ... کعبه و آن ... صورت باشد و اگر قبل ... مواجه بحرم نیست ... آن صورت مواجه بآن گردد
نمی ... مسجد ... ظن ... است عظیم ... در ...
بر آن ... قریب ... باشد ... و ... قبلة الآفاق ... قریب بلاد
عراق ... حرم ... باشد ... اقل ... قدری محسوس ...
... مسجد ... و ... است ...
ذراع ... چهار اصبع ... یک ذراع ... چهل و هشت فرسخ ... فرسخ ...
و چهل فرسخ است ... فرسخ ... و این زیاده ... حرم ... عراق ... انتهی کلامه
و این نیز ... اگر گویند ... بیت ...
گوییم فایده آن اشعار ... آنکه ... مسجد الحرام و ... کعبه
... بسوی ... کعبه یا مسجد ...
و ... است ... جهت ... که ... کعبه
... است ... جهت کعبه ... وارد
... کعبه ... مرکز ... آن ...
و این قول ... خارج ... محیط
... دایره ... محیط دایره ... قیام
... مسجد و حرم ... کلام صاحب
کشاف ... محاذات ... محاذات
این کلام ظاهر ... حقیقی ... مسجد الحرام ... محاذی

بعین کعبه نباشد و مانند محاذات جمعی کثیر با جرمی صغیر بی بعد حسی که هر آن قوم بر نقش یک خط مستقیم باشند و از مواضع قیام ایشان
خطوط متوازیه فرض کنیم بر سطح افق است که هر آن خطوط بر آن جرم صغیر واقع نشود مگر بقدر توسع آن و الا لازم آید که آن خطوط متلاقیه
نباشند اما رکن دوم که مستقبل له گویند و آن فعلیست که استقبال بقبله در آن مزید باشد یا از روی وجوب چون نماز واجب
باقسامها از یومیه و طواف و آیات و اموات و نذر و عهد و یمین و جمعه و عیدین و چون ذبح حیوانات و چون توجیه محتضر و دفن
اموات باجماع کل علما و یا از روی ندب چون نمازهای سنتی بقول مشهور بین العلما بخلاف جمعی که استقبال را در نماز سنت نیز
واجب دانند و در سایر افعالی که متعلق بر آن استقبال و در آن از شارع وارد شده باشد اعم از آنکه فعل استقبال در آن منصوص باشد
یا نه چون در خبر صحیح آمده که خیر المجالس ما استقبل به القبلة و مثل استقبال قاضی در مجلس قضا و داعی در مجلس دعا و بعضی [illegible]
در اوقات صلوات خود یا وضو و غیر آن در حالت اذان و اقامه و حرام است استقبال قبله در حین بول و غایط و استنجا و جماع
و مکروه است که هر روی بجانب قبله انداختن و غیر ذلک تا آنچه در کتب فروعیه مسطور است و همچنانکه گاهی بعلت اضطرار استقبال
در نماز ساقط گردد گاهی در فتح نیز ساقط گردد و چون جوانی که متحرف از قبله بکل یا باجاه [illegible] باشد و تحویل آن میسر
نشود اما رکن سیم مستقبل است یعنی روی کننده بسوی قبله و آن هر کسی است که افعال مذکوره وجوبا یا ندبا بوی تعلق گیرد و شرط
آن بلوغ است و اسلام و کمال عقل و علم بمعرفت قبله و بواقی مسایل این مبحث در روح الجنان بعد ذکر شود آورده اند که تحویل قبله
در روز دوشنبه منتصف شهر رجب المرجب در سال دوم از هجرت چون از جنگ بدر برگشتند واقع شد و بعضی رسول خدا در نماز جماعت در
مسجد بنی سلمه که در خارج مدینه است مشغول نماز بود و لهذا آن مسجد بذو القبلتین اشتهار یافته و بر روایتی نقل کنند که جبرئیل
دست رسول خدا را گرفته بگردانید روی او را بجانب کعبه و هر که در عقب آن حضرت بود از مصلیان همگی متابعت او در [illegible] نمودند بسوی کعبه
کردند بنحوی که مردان بجای زنان و زنان بجای مردان شدند پس دو رکعت اول آن نماز بسوی بیت المقدس و دو رکعت آخر بجهت کعبه و چون این خبر
بمسجد مدینه رسید در حالتی که در آنجا بودند دو رکعت از نماز عصر را گزارده بودند پس ایشان نیز برگردانیدند روی‌ها را بجانب
کعبه پس بود اول نماز ایشان نیز بسوی بیت المقدس و آخر آن بکعبه القصه برای رفع ما یقال که محمد بجز دیروز که نماز بقبله بیت المقدس
گزارد امروز استقبال کعبه کرد **وَإِنَّ الَّذِينَ** و بتحقیق آنان که **أُوتُوا الْكِتَابَ** داده شده است با ایشان کتاب
آسمانی از علما و احبار یهود و نصاری **لَيَعْلَمُونَ** هر آینه میدانند از روی جزم **أَنَّهُ الْحَقُّ** این را که تحویل
قبله راست و درست و مأمور به است **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان چه در مطاوی اوصاف پیغمبر آخر الزمان در
توریة و انجیل و کتب شعیا خوانده اند که آن حضرت [illegible] قبله نماز کند در یکی بیت المقدس برای مخالفت مشرکین مکه و یکی بعد از
مخالفت یهود مدینه و با این سبب [illegible] **وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ** نیست خدای غافل
عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ از آنچه میکنند [illegible]
ولله المشرق والمغرب و از حضرت صادق منقولست که آن مخصوص بنافله و نماز [illegible] است و این مسئله [illegible]
نفاق و شقاق ایشان میفرماید **وَلَئِنْ أَتَيْتَ** و بحق سوگند که اگر بیاوری تو یا محمد **الَّذِينَ** برای آنکسانی که
أُوتُوا الْكِتَابَ ارباب کتابند از یهود و نصاری یعنی اگر بیاوری برای ایشان **بِكُلِّ آيَةٍ** هر علامتی
و نشانی و دلیل و برهانی در حقیت قبله **مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ** پیروی نکنند قبله ترا [illegible]
ایشان محض عناد است نه من حیث الاشتباه و خلجان تا دلیل و برهان قاطع نکند **وَمَا أَنْتَ** و نیستی تو یا محمد **بِتَابِعٍ**

که بشرط [illegible] مؤکد بلام [illegible] لئن اتیت صح

قِبْلَتَهُمْ ۝ پیرو قبله ایشان چه قبله تو ناسخ قبله ایشانست یا آنکه ترا ممکن نیست اتباع قبله کلا الفریقین چه یهود مغرب را
خود قبله نموده میگویند بجهت آنکه [illegible] و محل [illegible] انوار کواکب و خزانه سهام خطوط شعاع آفتابست [illegible] طور موسی بدانجا
رفت آنجا است و نصاری سمت شرق را قبله خود نموده اند چه موطن مریم و سمت شرقی بیت المقدس بوده چنانچه اذ انتبذت من
اهلها مکانا شرقیا نشان از آن میدهد و مولد عیسی که بیت لحم است در آنجاست [illegible] و قبله تو
بموجب جعلناکم امة وسطا و بمقتضای لا شرقیة و لا غربیة بجهت اماکن بنی آدم است و مسافت تمامی اقطار عالم بآنجا
یکسان و محاذات خط نصف النهار گردیده منتصف حرکات فلکیات و منتهای ارتفاع مرتفعات و مبدای انخفاض منخفضات
[illegible] اشرف بقاع کره ارض است چگونه آنرا مرجوح دانسته متابعت قبله ایشان نمائی [illegible]
تسلیم متابعت هر یک از ایشان [illegible] مستلزم مخالفت آن دیگر است چنانچه فرموده است **وَمَا بَعْضُهُمْ** و
نیستند برخی از ایشان [illegible] **بِتَابِعٍ** پیروی کننده **قِبْلَةَ بَعْضٍ** مر قبله آن دیگر را [illegible]
یکدیگر مخالف [illegible] **وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ** و اگر متابعت
نمائی خطاب با حضرت [illegible] **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای ایشان را [illegible]
[illegible]
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بسوی تو **مِنَ الْعِلْمِ** [illegible]
ابراهیم حنیفا [illegible]
توجه کنند **إِنَّكَ إِذًا** بدرستیکه تو باشی [illegible] **لَمِنَ الظَّالِمِينَ** ۝ [illegible]
در بیان فساد [illegible] ایشان و [illegible]
[illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible]
[illegible] **الَّذِينَ** آنکسانی که **آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** داده ایم ایشانرا کتاب [illegible] **يَعْرِفُونَهُ** [illegible]
محمد را [illegible] **كَمَا يَعْرِفُونَ**
چنانچه [illegible] **أَبْنَاءَهُمْ** [illegible]
[illegible] **وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ**
[illegible] **لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ** [illegible]
وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ [illegible] **الْحَقُّ** [illegible]
[illegible] **مِنْ رَبِّكَ** [illegible] **فَلَا**
تَكُونَنَّ [illegible]
مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝ [illegible]
[illegible] **وَلِكُلٍّ** [illegible]
[illegible] **وِجْهَةٌ** [illegible] **هُوَ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مُولّیها بکرد انید روی خود را بآن وجه و قبله یعنی بمغرب چون یهود و برخی بمشرق چون نصاری و جمعی بکعبه چون اهل اسلام
و بقول آنکه ضمیر هو راجع بخدا باید اند یعنی هر طایفه را از امم مختلفه را بموجب لکلٍّ جعلنا منکم شرعةً ومنهاجاً در هر مکانی که دین
آیین ایشان منسوخ نکرده بود او بجانب کرده اند ایشان بود و آن قبله این امت را بر بدو توجه سفر تهامت و بقول
برخی معنا آیه معتبرست باین امت یعنی هر جمعی از امت محمد را باعتبار تفاوت اماکن مختلفه در اطراف کعبه ارکان اربعه از
دور و نزدیک محل توجهی هست که در حین نماز متوجه باشند و تولیه آن بنا باید چون اهل عراق و یمن و الا آن برکن عراقی و اهل شام
و یمن و الا برکن شامی و اهل مغرب بمغربی و اهل یمن بیمانی و موید قول اول و ثالث است قرائت عاصم و ابن عامر و بکر که هو مُولّاها
خوانده اند و از حضرت ... بر چنین منقولست یعنی هر یک از ایشان کل بر کرد اینده شده ابوی آن قبله **خزانه** و ذکر
تفهیم والا با تربیع مسکون با اطراف کعبه بیاید دانست که وضع بنای کعبه و ارکان اربعه آن نسبت بچهار رکن عالم از دو نقطه مشرق و مغرب
اعتدالین و دو نقطه جنوبی و شمالی انداست منحرف و واقع شده بجنبتین که رکن حجر الاسود از محاذات مشرق اعتدال اندکی میلی بجانب
جنوب دارد چنانچه اگر خط مستقیم از نقطه مشرق اعتدال فرض کنیم مابین حجر و عتبه در خانه آید که تقریباً از گوشه رکن دو ذراع
کمتر دو دو ذراع بکوشه در باقی مانده باشد و همچنین رکن مغربی که رکن ثالث است بهمین قدر از مغرب اعتدال بجانب شمال
انحراف دارد و رکن ثانی که رکن شامی است نیز از محاذات قطب شمالی کرد نزدیک بجدی است بهمان قدر بجانب مشرق و رکن
یمانی از محاذات قطب جنوبی بهمین قدر بجانب مغرب انعطاف دارد و مراد از مشرق و مغرب اعتدال دو نقطه است در
طرف عالم که هنگام تحویل بحمل یعنی نوروز و ... و اول میزان آفتاب از آن دو نقطه طلوع و غروب نماید و ضلع مابین حجر
و حجر و رکن شامی با ضلع محاذی آن که توسع هر یک بیست و چهار و دو ذراع و یک شبرست طول خانه باشد و دو ضلع دیگر ضلع
و ضلع محاذی آنست عرض خانه است چه هر یک بیست و دو ذراع بیش نیست و چون خانه کعبه در وسط عالم و قبله بودن سمت آن
برای سکنه آفاق باعتبار بودن آن در آن سمتست لهذا هر بلدی از بلاد مشهوره عالم را از اجزای حدود اربعه کعبه محل
استقبالی هست که ارکتب و ... و قواعد رصدیه استخراج شده شکلی در آن بوده و چون توسع رکن حجر و عتبه در هر یک
ضلع عراقی خانه اند فلهذا مقابل هر یک از اضلاع اربعه خانه را بشش سدس منقسم ساخته هر بلدی از بلاد اقالیم سبعه که محاذی
هر یک از این سهام شش باشد بیعنی که در قبلة الآفاق آورده ذکر میشود اما سدس اول از ضلع اول که از حجر الاسود است تا باب
خانه کعبه موقع توجه اهل بعضی از بلاد هند است مانند بهلواره و حوالی آن و فضا باب که آن نیز قریب بسدس است
موقع توجه اهل چین و دیبل و بانارس و منصوره سند و اگره و دهلی و هرموز و تهامه و حوالی آنهاست و از باب تا منتصف
آن ضلع که نهایت سدس ثالث است موقع توجه اهل ختا و لهاور و مولتان و قطیف و بحرین و قندهار و کشمیر و بست و سجستان
و کرمان و بدخشان و تبت و ختلان و بلخ و شیراز و بلخ و فاریاب است و سدس رابع موقع توجه اهل هرات و ختن و بخارا و بلغ
و یزد و مرو و فراقوم و ترشیز و تون و سمرقند و کاشغر و سرخس و کیش و خجند و بخارا و اوراء النهر و طوس و بناکت و مشهد
و نشابور و خوارزم و ماوراء النهر و جاجرم و جرجان و ارقیان و المالغ و سبزوار است و سدس خامس آن موقع توجه اهل اصفهان
و بصره و حویزه و دورق و دزفول و ستان و کاشان و قم و استراباد و کرکانج و ساری و قزوین و ساوه و لاهیجان و جلفا و بقا
و دوکنار و و زیدن و قرقره و همدان است و سدس سادس که منتهی برکن ثانی است موقع توجه اهل کوبا و مدینه و روس و شماخی و بلغار
و بابل الابواب و بردع و تفلیس و اردبیل و تبریز و گنجه و ایروان و سلماس و بغداد و کوفه و سرمن رای و حله و مشهد نجف است

تا کی از مفهوم این ضمیر ... رستن در آن و راجع بهو و دیگری ضمیر فصل باشد صح

موقع توجه اهل عراق عرب بیشترست قریب برکن ثانی و موقع توجه اهل عراق عجم نیز مابین رکن الاقرب ازین باب ارکان و وجه تسمیه آن رکن
برکن عراقی همین است فاز چند رکن از رکن ثانی است و برخی آنرا رکن عراقی و برخی رکن شامی گویند تا رکن مغربی که ضلع عرضی خانه است
سدس اول آن موقع توجه اهل موصل و ارزنة الروم و حوالی آنهاست و سدس ثانی موقع توجه اهل ارزنکان و حلب و حوالی آنها
و سدس ثالث که منتهی میراب منتصف ضلع ثانی است موقع توجه اهل انطاکیه و ملاطیه و دوحه کبری و طرابلس شام و دمشق و حمص
و قسطنطنیه و تغور ... و مدینة الشریف و قونیه و صفد و عسقلان و بیت المقدس است بیرون ... و برکن عراقی مذکور و رکن شامی
ظاهر شده جمیع محل استقبال اهل شام بلاد ان از ملیرا ارکان نزدیکتر است و سدس رابع از ضلع دوم موقع توجه اهل اسکندریه
و مصر و قدس اعمال است و سدس خامس موقع توجه اهل طرابلس مغرب و قیروان و تاهرت و تونس و سوس اقصی و سدس سادس
که منتهی برکن غربی شود محاذی جزیره از بلاد مشهوره نیست و تسمیه این رکن بمغربی باعتبار محاذات آنست بمغرب ... اعتدال
با مغرب آنست که موقع توجه اهل بلاد مغربیه بآن نزدیکتر است از سایر ارکان چنانچه ظاهر شد از رکن غربی تا رکن یمانی که ضلع
دیگر طول است اضلاع ... و بجانب آن خالیست سدس اول آن موقع توجه اهل نطوبه اکثر بلاد نوبه است و سدس ثانی موقع توجه اهل
جزیره اکثر بلاد حبشه است و سدس ثالث محاذی جزیره از بلاد مشهوره نیست و سدس رابع و خامس و سادس که منتهی برکن یمانی است
موقع توجه اهل بلاد یمن باشد از جابر و زبید و غیرها و از رکن یمانی تا حجر الاسود که ضلع رابع خانه است سدس اول آن موقع توجه
اهل صنعا یمن و حوالی آنست بسبب این رکن را رکن یمانی بلاد یمن وجه تسمیه آن نیز چنانچه ظاهر است و سدس ثانی و ثالث
و رابع و خامس این ضلع محاذی جزیره از بلاد مشهوره نیست و سدس سادس که منتهی بحجر الاسود است موقع توجه اهل سومنات و حوالی آنهاست و احوال مواجهه هر بلدی دیگر که درین بحث نام برده نشده بقیاس بر بلاد متقاربه آن معلوم توان کرد چه بلاد نزدیک
بیکدیگر اند **خزانه** و ذکر اصطلاحات قبله مذکور ابن حجر را از قواعد رصدیه مرتب نموده ... نظری در آن
مطلقا معمول نیست ... خلاف آن ... و کتب فقهیه اند که ... معتمد ... استخراجات من حیث الاجتهاد و قول
آن فقهای بیمن تقلید است و ... تقلید ... شاید و ... اجماعست ... و ... قبله گوید ... و کامل
ادلة ... مابین رکن یمانی و حجر الاسود ... که توجه اهل عراق ... رکن حجر ... مذکور ... عراقی
چنانچه در تربیع مذکور است ... آنها ... خلاف آن ... از قواعد ... ظاهر ... قبله
اهل عراق رکن حجر یا حوالی آن باشد ... الا ایشان ... ما بین جنوب و مغرب باشد و آن چنان نیست
که ... تمام عراق ... عراق عجم ... بمعنی ... آنکه موصل است بعین
جنوب باشد و ... تقابل ... آنچه علما ... متقدمین و متاخرین ... کتب ... مشهور و ...
... آیه ... و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر
والبحر ... و علامات و بالنجم هم یهتدون ... که ... انما ... مشهور ... که
... الاختصار ... شرح ... و ...
... و آنچه ... ایشان ... خورده ... و ...
... سمرقند ... ترکستان ... که ...
... وقت ... و محاذات آفتاب ... وقت

هر بلدی ...

در وقت زوال با مروی راست مایل بطرف یمین خود کو دابندات ستاره جدی است بر سمت مغرب و شرق راست تکیه کرد و ابندات مشرق و مغرب بیعنی
جنب و راست و کوبا مراد یمین و یسار عرفی باشد نه حقیقی یعنی بین جنوب و مشرق و جنوب و مشرق راست با مراد از مشرق و مغرب مشرق و مغرب
و مشرق شتوی یا جهت مشرق و جهت مغرب باشد بدون ملاحظه حقیقت آنها چه اگر مشرق و مغرب اعتدالین و یسار و یمین
حقیقتین باشد لازم آید که جدی بین الکتفین واقع شود بر دوش راست زیرا که چون در حین ارتفاع و انخفاض جدی بر خط
انان مشرق اعتدال و خطی که از آن بمغرب اعتدال فرض کنیم طول خطین مذکورین مساوی یکدیگر باشد و از بین دو خط با
ثالثه که از نقطه مشرق بنقطه مغرب اعتدالین فرض کنیم مثلث قایمة الزاویة متساوی الاضلاع رسم شود و شهید ثانی رحمه الله
برای دفع این اشکال کرد ابندات جدی را که منصوص من الشارع است مخصوص اواسط عراق چون کوفه و بغداد و حله و
فساد الاولی آن است که ابندات مشرق و مغرب را بر فرض اعتدال بر یسار و یمین حقیقی اطراف غربیه عراق چون موصل و
سنجار یا آن حمل کرده و بکرار علامات اطراف شرقیه آنرا که معین و غیر است گرفتن جدی بکوش راست قرار داده اند اما علامات
شام و متعلقات آن که ما بین ارض کنعان و ناهریت علیا است که وابندات بنات النعش است در حال عبوبت آن بر پشت کوش
راست و کوفتن مهیای دعمین استقامت آن به بیرون و شرح جنب و کو و ابندات سهیل است نزد طلوع آن میان دو ابروی و وقت
غروبش بکتف یمین راست و کو و ابندات باد صبا بر کوش چپ و باد شمال بر کتف راست اما علامات مغرب و توابع آن که ما بین طنجه
که است ابن است زنجبار و نوبه و غیر آنها است غرب شهور و کرد ابندات ثریا و عیوق است نزد طلوع آنها بیمین و یسار و جدی
در حین استقامت آن بر کوش چپ لیکن معرفت مشهور قبله ایشان نزدیک بنقطه مشرق باشد و بعضی از ایشان از انحراف
بسوی جنوب ... استقامت علامات یمن و سند و الالی آن که ابندات جدی بجنوب است که مهب آن ما بین مطلع سهیل و مشرق اعتدال
باشد بکتف راست و باد دبور که مهب آن ما بین مغرب اعتدال و مغرب سهیل است بر دوش چپ و کمتر کرد و ابندات غروب سهیل
ما بین کتفین و کو و ابندات استقامت جدی است ما بین عینین و این دو علامت اخیر با مخالفت یکدیگر ... کرد و ابندات
غروب سهیل ما بین کتفین مستلزم انحراف ... جدی است بجانب مشرق زیرا که کوکب در غایت ارتفاع بر دایره نصف
النهار باشد فلا جرم از محاذات جدی ما بین عینین لازم آید که سهیل در حین ارتفاع ما بین کتفین باشد در حین غروب
و کیف از کو و ابندات سهیل ما بین الکتفین مفهوم شد که بعضی از نقطه مقابل شامی ... ما بین العینین قرار داده
بنی الاوجه مقابل از با شام ... ما بین عینین ... زیرا که ... ما بین العینین ... واحد
بعضی از ولایات عراق است و شام ... اطراف شرقیه آنرا که ... متعلقات ... قابل
و جعل سهیل ما بین الکتفین و اطراف جنوبیه آنرا که عدن و متعلقات است مقابل نقطه شمال و محاذات جدی ما بین العینین
دایم و از این علامات ... و شارع ... اهل عراق از صادقین علیهما السلام روایت شده
و آن خبر محمد بن مسلم است که در ... که گفته شده و در آنجا ... عراق ... لیکن ... محمد بن مسلم
عراقی است حمل بر عراق کرده اند با آنکه علامات ... قواعد مستنبطه از ریاضی ... برای اهل عراق دارد ... جای
و ما بقی علامات مذکوره را علماء دین بقوت علم ریاضی استنباط کرده اند و از جزای ... برای ... بسیار ... ما
بین اجزای آن ... طول و عرض تفاوت فاحش است ... که ... ظاهر شود که قبله ... شاهد ... که
عالم ... جهت کعبه و مسجد حرام است ... آنها ... که ... اگر ... بود ... این علامات ... قبله

کل واحد از بلاد متفرقه مختلفة الطول والعرض شده و عمل کردن بدان امارات موجب فساد و عبادات بود و در قبله الآفاق
آورده که بنای این علامات و اعتماد بر آنها در قبله مبنی بر قواعد درام قبله و حکم بوسعت جهت است و الا چون تواند بود که علامت قبله اول
عراق مثلا با اخر یکی باشد با تفاوت چندین درجه در طول و معهذا بعضی از آنها فی نفسه اختلاف دارند چنانچه گاه هست که در
منتهی مثلا وقت غروب آفتاب بر یک مکان بناشد و از تعلیم و تأخیر فی الجمله خالی نیست و بعضی از آن با دیگری اختلاف دارد که
گرفتن مشرق و مغرب بر چپ و راست و یمین که از جهت که موجب استقبال نقطه جنوب است مخالفت با علامات دیگر که موجب انحراف است
از جنوب بجانب مغرب دارد و همچنین در باب علامت بصره که جمعی برای اختلاص از مشکلات علامت عراق قرار داده اند که و یکه
تفاوت مقتضای آن با سمت قبله بصره فاحش است چه گرفتن جدی بر کوش راست که متاخرین قرار داده اند موجب استقبال مغرب
اعتدال باشد بلکه تجاوز از آن بجهت شمال است و معلوم است که انحراف قبله بصره از جنوب بجانب مغرب بنصف ابن ... نمی
رسد پس مدار این علامات بر نوعی از تقریب است که با وجود اختلاف نیز در تحصیل جهت کعبه با آن منتفع میتوان شد
انتهی کلامه و هر گونه محرابی که بتواتر یا بعلم قطعی ثابت باشد که رسول خدا یا یکی از ائمه هدی صلوات الله علیهم در آنجا نماز کرده
در حکم علامتی صریح بلکه اوضح از علامت و بمنزله مشاهده کعبه است چه از فعل ایشان زیاده بر قوای رصد یقین یا ظن خاطر
جمعی حاصل کرده و در این حکم است قبور مقدسه ایشان یا مبتنی که بتواتر ثابت شود که ایشان بنهجی هست دفن فرموده اند تا
این بحث چنانچه وعده شده حوالت بسوره انعام نحل است و آنچه گفته شد معانی ظاهر آیه مبارکه بود لیکن در باب حقیقت معنوی
آن عرفا اعز بسیار راست از جمله در جواهر آورده که در بیت خانه پر عزو و خالی از شهود هر کسی با قبله است و هر بهاری بی وجهه
از هر بهاری بر وزده و از هر دلی بصورتی ظهور کرده که بپیوسته قبله او است چون طالب المال الجاه و تفاخر بعلم و عجب در عمل
و مباهات بطاعات و هر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز مانده اند جز محرمان حرم تجرید و محرمان سرا
برده توحید که روی از قبله فنا وجه الله بیکر داند **نظم** قبله شاهان بود تاج و کمر قبله ارباب دنیا سیم و زر قبله صورت پرستان
آب و گل قبله معنی شناسان جان و دل قبله اصحاب منصب مال و جاه قبله اهل سلوک آن پیشگاه قبله زهاد محراب قبول
قبله بی سر و پا کار فضول قبله تن پرور اسباب خورش قبله انسان بدانش پرورش قبله حرص و امل آز و هوا قبله قانع
توکل بر خدا قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف جمال ذی الجلال و در بحر الحقایق آورده که هر جزوی از حواس انسان قبله است
که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس حس از آن متلذذ گردد از اکل و شرب و شمایم و مشام و مسموعات و مبصرات و قبله
نفس زینت دنیای غدار است و قبله دل مراتب درجات حقیقی که دار القرار است قبله روح شوق قرب الهی و ذوق نامتناهی است
قبله عقل توحید ربانی و در یافت معانی است ملخص کلام چون هر کسی را آرزوئی است **فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ**
پس شما ای مومنان که دل از وداع نفس بر کنده اید پیشی بگیرید بر آنهائی که پای بند رشته طول امل اند بسوی خیرات و ترات
و طاعات و عبادات و در کافی از حضرت باقر مرویست که فرموده مراد از خیرات ولایت ما است **أَيْنَ مَا تَكُونُوا**
هر جا باشید و روی بهر قبله که کنید از این قبلهای صوری و معنوی با هم جا که میرید **يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا** می آورد همه شما را
خدای سبحانه از اماکن متباعده و ادوار مختلفه بموقف عرصات برای محاسبه و مجازات یا آنکه هر جهتی که باشید از یمین و یسار و
جنوب و شمال چون که قبله شما بیک جا است که با همه یکی است جمع کرده شده ما است در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق مرویست
که مراد از این آیه اصحاب قایم علیه السلام است که در حین خروج مهدی در شب در رختخوابهای خود خفته باشند ناگاه ناپدید

با وجود آنکه جزء اول بعضی از علامات مذکوره نیز با جزو اخیر آن منطبق نیست چون نشان ثانی اهل عراق زیرا که مغیب شمس در حین زوال اعتدال در وقت ارتفاع و انخفاض بر قوس دایره نصف النهار نکه مراعات هر دو مستلزم اخراج خط مستقیم است از خلف مستقبل بطرف پیش از دیگر ... که بعین شمس از پیش ... حاجب ... با شد جدی ... عینین ... بکتف ایسر خواهد بود و بالعکس و تباعد که جدی ... گردش از دایره مذکوره باشد در این ماده تفاوت محسوسی کند مع

صبح کنند بمکه و بعضی در روز برابر سوار و روند و مانند ایشان را پس آنها را و ببرد و بیندازد ایشان را إِنَّ اللَّهَ بدرستی خدای عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ بر هر چیزی از اماته و احیا و جمع صلوات در یکجا قَدِيرٌ ه توانا است بقدرت کامله خود و چون بتقدیر آورده که یهود با جمعی
از صحابه گفتند مادام محمد در مدینه است قبله او کعبه است و چون از مدینه حرکت بجای کند باز بجانب بیت المقدس قبله او خواهد بود
حق تعالی بجهت استقرار حکم در سفر و حضر فرمود وَمِنْ حَيْثُ و از هر جا و هر وقت که خَرَجْتَ بیرون روی برای سفر یا [illegible]
آنکه بیرون آمدی از شغل و ترک توجه به بیت المقدس فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را از روی وجوب در وقت نماز
در همه اوقات شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط بجهت مسجد الحرام یعنی کعبه وَإِنَّهُ و بدرستی که این تحویل
لَلْحَقُّ هر آینه امر ثابت [illegible] فرود آمده است مِنْ رَبِّكَ ط از پروردگار تو وَمَا اللَّهُ و نباشد خدای
بِغَافِلٍ بی خبر [illegible] مسلمانان عَمَّا تَعْمَلُونَ ه از آنچه میکنید و چون اول حکمی از احکام منسوخه
دین اسلام حکم قبله بود و تعیین قبله از معظم امور دین و نماز ما از اشرف اساطین [illegible] آنکه چون منظور از
نماز حضور و لست و آن [illegible] سکون و اطمینان و ترک تشاغل خواطر [illegible] مختلفه و آنها حاصل نشود مگر باستقبال
واحد [illegible] و انقیاد [illegible] اظهار موافقت مؤمنان و ایتلاف قلوب ایشان
با یکدیگر [illegible] در وقت عبادت معبود خود با بجاده [illegible] استوار داشته [illegible] مختلفه تفرق کشیده
که منظور از بین همه عبادت [illegible] دفعه مکرر کرده گفت وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ
و از هر کجا که بیرون روی ای محمد فَوَلِّ وَجْهَكَ پس مستقبل شو بوجه خود شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط بجانب مسجد
که در آن حرام است بعضی از چیزها [illegible] و دفع صوت و غیر ذلک آنچه در مقام خود
ذکر شود وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر مکان که بوده باشید شما ای مسلمانان فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
پس بگردانید روهای خود شَطْرَهُ بجانب مسجد الحرام تکرار [illegible] بخصوص رسول خدا و دوم
بعموم امت [illegible] و اشعار [illegible] اهتمام برشان [illegible] بوجاری
کند [illegible] برای نسخ حکم ثانی برای اجرای آن [illegible] تام دارد برآنکه استقبال
بکعبه در سفر نیز مانند حضر واجب است [illegible] العلما است [illegible] ایشان هرگز
آن بدون [illegible] از سفر و حضر [illegible] خزانه و در آن چند مسئله است
اول نماز فریضه بر پشت راحله [illegible] اختیار جایز نیست [illegible] آن بر وجه
صحت یابد و هر چند [illegible] باشد [illegible] در معرض انحراف [illegible] عدم جواز
مبنی بر اصل است [illegible] ضرورت [illegible] ضرورت داعی باشد جایز است چنانچه در آیه [illegible]
دوم چون از روی ضرورت نماز بر پشت راحله کند مادام استقبال [illegible] راحله [illegible] باشد و [illegible]
بقبله رود و اوعهد [illegible] نماز وی باطل کرده اما اگر انحراف [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] برای استقبال ممکن [illegible]
در حین تکبیرة الاحرام واجب است بشرط قدرت [illegible] جهت [illegible]
[illegible] میان سواره و پیاده لیکن [illegible]

ركوع

رکوع و سجود [illegible] باشد و واجب است که [illegible] باید [illegible]
آورد [illegible] سواره و پیاده را رکوع و سجود [illegible]
که [illegible] کند [illegible] علامات
[illegible] اجتهاد [illegible] واجب است [illegible] اجتهاد
[illegible] تقلید [illegible] تحصیل علم قطعی یا اجتهادی [illegible] اجتهاد
[illegible] تقلید [illegible]
[illegible] نماز [illegible] صحیح و الا باطل است [illegible]
[illegible] تقلید ممکن نشود [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] نماز [illegible] اجتهاد [illegible] نماز [illegible]
نماز [illegible] وقت نماز [illegible]
نماز [illegible] اعاده [illegible] نماز [illegible]
یک نماز [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible] تقلید [illegible] اجتهاد تقلید [illegible]
[illegible] اقتدا [illegible]
[illegible] قبله است [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible] قبله [illegible]
برای نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] قبله است [illegible]
[illegible] صحیح است [illegible] تقلید
نماز [illegible] قبله [illegible]
[illegible] وقت [illegible] اعاده [illegible]
[illegible] قبله [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] قبله [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] اجتهاد [illegible] استقبال [illegible]
[illegible] قبله [illegible] اجتهاد [illegible]
[illegible] حکم استقبال
[illegible] لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد

لِلنَّاسِ یعنی مردم یعنی یهود و نصاری و مشرکان عَلَيْكُمْ بر شما ای مسلمانان در باب بیت المقدس بازگشت با یهود و نقیض
حُجَّةٌ و مدلولی و نزاعی یعنی اگر تحویل قبله واقع نشدی یهود احتجاج کردندی که محمد آن پیغمبر موعود نیست چه خدای در توریة گفته
که قبله پیغمبر آخر زمان کعبه است و مصلی القبلتین است با حجت کردندی که دین ما را منکر و قبله ما را تابع است و مشرکون عرب
نیز احتجاج کردندی که محمد مدعی ملت ابرهیم و مخالف قبله اوست پس تحویل قبله و این همه تاکید رفع مخاصمه و حجت ایشان میکند
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود بسبب سلوک عناد مِنْهُمْ از جمله اهل کتاب و مشرکین که
در صدد مکابره و طعن بودند گویند محمد بحق ... از بیت المقدس ... میل بجانب دیار قرابت خود کرده و میگویند ... بحق ...
ابرهیم چنین کرده و مشرکین میگفتند ... بکعبه ... و ... یعنی ... با وجود ...
الثبات ... ایشان کنند و آن ... و ... دلیل ... حجت ... ظالم ... ایشان ...
منافقند فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در ثبوت بر استقامت وَاخْشَوْنِي و بترسید از من
بسبب مخالفت قبله و ... اوامر و نواهی ... مطاعن ... ایشان وَلِأُتِمَّ
نعمت ... و لاتم ... و معنی چنین باشد ... تحویل قبله ... که
تمام کنم نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ نعمت خود را ... اسلام و قرآن و دین محمد ... و عاقبت ... وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
و شما راه یابید بشرایع دین و شوارع ... امیر المؤمنین ... تمام النعمة ... و تمام النعمة
الموت على الإسلام ... کَمَا أَرْسَلْنَا
متعلق با ... یعنی نعمت بر شما ... و تخصیص قبله ... فِيكُمْ
در میان شما ... معنی ... اتمام ... نعمت بر شما ... رَسُولًا
مِنْكُمْ فرستاده ... از جنس خود ... ایشان ...
... با اعتبار ... اطاعت ... نکرده ... ابن ...
يَتْلُو عَلَيْكُمْ میخواند بر شما آيَاتِنَا قرآن ما را وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میکند شما را از
... توحید ... استغفار ... و تزکیه نفس ... وَيُعَلِّمُكُمُ
و می آموزد شما را الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ قرآن و علم حلال و حرام ... و تعلیم مقدم
... ابرهیم مذکور شد ... تزکیه ... است ...
... قرآن ... علم است ... تصفیه باطن ...
... علم است و دعای ابرهیم آن ... وَيُعَلِّمُكُمْ و بیاموزد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا
آنچه نبودید که بدانید شما تَعْلَمُونَ بدانید آن را ... از قرآن ...
و تقلید ... لفظ ... کما ارسلنا ... است ...
آن ... فَاذْكُرُونِي
پس یاد کنید ... أَذْكُرْكُمْ تا یاد کنم شما را ...

اشرکان و خبر آن للناس است

و ... الا ... حجت ... اسم ... است ... است ... ایشان ... است

بود ... یاد ... از فراموشی ... آلاء ... یاد کنید ... کافران ... و ...
... وَاشْكُرُوا لِي و ... نعمتهای من ...
آنها را برای شما ... وَلَا تَكْفُرُونِ و کفران ... موجب ... حزب
... شکر ... امیر المؤمنین ... آدم ... تا ... برای
... یاد کنید ... خالص ... دوست ... یاد کنید
... یاد کنید ... تا یاد کنم شما را در ...
... تا یاد کنم شما را ... تا یاد کنم شما را ... یاد کنید ...
... تا یاد کنم شما را ... رحمت ... یاد کنید ... تا یاد کنم شما را
یاد کنید ... تا یاد کنم شما را ... یاد کنید ... تا یاد کنم
شما را ... ای بنی آدم ... دعای شما ... تا
... دعای شما را ... حاجت ... بخواهید ...
... ای بنی آدم ... ذکر الله ... یاد کنی ...
... استغفار ...
... ای بنی آدم ... مرا یاد کنی ...
تا یاد کنم ... رزق ... غافل ... یاد کنم ...
... یاد کنید ...
... حضرت صادق ... حق تعالی ... یاد کنم ...
... جمعیت ... تا یاد کنم ... رسول ...
... صبر کردن ... شکر کردن ... رسول ...
... اول روز ... آدم ...
... فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ... حضرت صادق
... حق تعالی ... یاد کردن ... عافل ...
... ذکر خدا ... طعام ...
... لا اله الا الله ... طلوع آفتاب ...
... ذکر خدا و تلاوت قرآن ... حق تعالی ... شیاطین ...
... آن خانه ... اهل آسمان ... اهل زمین ... ذکر خدا ... قرآن ...
... شیاطین ... رسول ... مؤمن ...
... رسول ... حق تعالی ...

کنند من نگذارم که آن گناه از وی صادر شود و اگر اهل آن دیار مستوجب عذاب شده باشند من بجهت برکت ذکر آن عذاب از ایشان
بگردانم و بدانکه این خطاب لطفیست که حق تعالی در شرف مکان از قرآن بهمان لفظی که بنده خود فرستاده خود را بمعرض تقابل و
تشاکل با بنده خود در آورده تا بنده ضعیف بدین تشریف و تکریم مفاخرت و مباهات نماید و عرض عظیم کند و بنده در میدان
دو میدان شکر و شکر من شکرنی کوی تا انا جلیس من ذکرنی در بوده بقدم سعی صفا خود را بطوف حریم انا ابی عنی
آتیته هروله رساند لوامعه ذکر ابرار کعبه اهل صفاست صیقل آینه اهل وفاست ذکر او اکسیر وجود مس است ساز
برگ عاشقان مفلس است قلبنا اذا ذکرناه ذخیره دل دکه از نوبه حرز اهل ذکر او شاره مصطفی بشیر از اعتبار ذکر فکر ما شو
ذکر خود بین اشتغال ایمان و سرور ذکر ابرار جنت دعوی و حضور ذکر او نقد وجود کاینات کو هر گنجینه دهر نجات ذکر او انوار
نبض از دعوی وادی طور تجلی را منظر الفقیه آن شرف مکان با تحقیق اول و اهل جزاء الاحسان الا الاحسان و فای بعهد اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم کرم نصرت ان تنصروا الله ینصرکم عم وسعت در رحمت فاتبعونی یحببکم الله ذکر محبت یحبهم و یحبونه
ذکر فاذکرونی اذکرکم و در جواهر آورده که فاذکرونی علت ذکر ربوبیت بکمال اثبات صفت عبودیت است صانع قدیم
از آلایش علت حدوث این ذکر او از لیست لیکن ذکر متقدم داشت یعنی مر ایشان را دوست عوض فای خیر بستان ذکر
من خود آماده است و علی التحقیق بدانکه ذکر بنده نتیجه ذکر او است بر آنکه فاذکرونی کلام قدیم است که حق تعالی جزاء
وجود ذاکران ایشان را در علم ازل خطاب کرده امر فرموده ایشان مخاطبان و رسیدان ذکر علم جولان برای ایشان
و ذکر ایشان آن فعال است که در زمان ازل در زمین نهاد استعداد ایشان کاشته اند و لکن اذکرک قبل ان تذکرنی
یاد از این سبد همه انتهی کلامه و بدانکه مرتبه شاکران و صابران ارفع مراتب اهل جنانست لهذا ایشان را بکدیگر مقارن ساخته
آیه کند شد را بذکر شکر مختتم نموده افتتاح آیه دیگر بصبر کرده گفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه کسانی که
گرویده اید اسْتَعِينُوا یاری جوئید از خدای خود در ادای مراسم شکری که مامورید بآن تا واصل و متواصل کرده آن شکر
بِالصَّبْرِ بشکیبائی و حبس نفس از جزع و بلیات و فزع و بطالات چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت الصبر صبران
صبر علی البلاء و صبر علی الزوم الطاعة صبر بر مکاره و بلیات و صبر بر لزوم عبادات وَالصَّلَاةِ
و بجماز عطف است بر صبر یعنی یاری کند بر یکدیگر در شکر و صبر و صلوة چه این دو چیز شکلتر از خصال و جامع جمیع منازل
عبادات و افعال است لهذا امر باستعانت بدین دو چیز تخصیص یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای جل ذکره بنصرت الهی
و حفظ لم یزلی مَعَ الصَّابِرِينَ با صبر کنندگانست برادران مونکدن برای تسلی و اطمینان ایشانست تا بر هر بلائی
مهموم کرده کرد بخط صبر شهد شکر معیت با خداست چنانچه رفیقی از رفیق خود غافل و زاهل نکرده و همچنین خیال علی
الاطلاق کار ندکند او را بر وفق وفاق و ذوق ملاذ او در انجام خواهد رساند و سرور و بحت برملاذ جان او کوارا کرده
لوامعه و الا زمانی بعجز چون کنند وصل جانان شود مبتلا جو الا دواء غمز تلخ کامی کل غمناک ندبا فرد و در ثواب الاعمال از
مجبرانا ابی عبد الله علیه السلام روایت کند که فرموده شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که من مکن صبر نمایم از غلام خود و اهل خود چیزی چند که
تلخ تر است از حنظل بدرستیکه هر کس صبر کند بیرون بسبب صبر خود بمرتبه روزه داران و عبادت کنندگان و بمرتبه شهیدی که
شمشیر زند پیش روی محمد صلی الله علیه وآله در جهاد و از امیر المؤمنین مروی است که حضرت با او عزم فرمود که هر که صبر کند بر مصیبت زیاده کرده
حق جل ذکره بر عزت او عزتی دیگر و او را با محمد و آل محمد داخل کند به بهشت و در مصباح الشریعه از حضرت صادق منقولست

که هر که صبر کند بمکروهی و شکوه و جزع بخلق نکند و تشریح خود را متهتک نسازد پس او از جمله عموم آمده و بشر الصابرین و فرد کامل الایمان
و کسی که بلائی بوی رسد و تحمل کند و او صبر کند از وی بگیرد و وقار پس او از جمله کسانست خاص الخاص و هدایت که شرف معیت خدا بوی شامل
در قولش و الله مع الصابرین وَلَا تَقُولُوا و مگوئید از روی بخبر و بخبر لِمَنْ يُقْتَلُ در حق کسی که کشته شده
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا در جهاد است که با دشمنان رسول خدا کنند و حمایت حوزه اسلام نمایند و میتواند بود که منظور جهاد
با نفس بوده باشد که آنرا جهاد اکبر گویند و کشته شده عبارت باشد از قطع تعلقات دنیا و محبت اسباب فرح و حزن باشد که موتوا قبل
ان تموتوا رسیده و قطع نظر از دنیا و ما فیها نموده مستعد مرگ باشد لوامعه از سر قطع نظر هر کس بجسم ترک کند بو تجرد اندل
چون صلوات بخیت کوهر کند هر دل که صافی بخود از ذکر دنیا فارغ است آینه روشن بود از صحت ز خاک کند ملخص آنکه مگوئید
مجاهدین فی سبیل الله که أَمْوَاتٌ مردگانند ایشان بحذف مبتدا یعنی هم اموات در جمع و جواهر مرویست که در جنگ بدر
چهارده تن از اهل اسلام شهید شهادت نوشیدند خلاع فاخره سعادت پوشیدند سرخ رواز بین محنت سرای فانی بحظایر جنت
جاوید نقل و مکان نموده شش از مهاجرین و هشت از انصار دیرین و بعضی از منافقان مرابت بقین کار از درجات شهدا در بین اطلاع
نداشتند هر گاه نام ایشان را مذکور میساختند گفتندی فلانی مرد و فلانی مرد پس حق تعالی بعد از مراقبه مدارج صبر و صلوة عظم
بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان
الشاکرین در ادراک جهادات در ضمن سعادت شهداء مذکوره بیان میکند که ایشان را مرده گمان میکنید بَلْ أَحْيَاءٌ
زندگانند در عالم برزخ که نعمتهای خدا از اکل و شرب و وقاع متلذذ میگردند تا قیام قیامت تا آنکه ایشان زنده اند بسبب آنکه
نام ایشان به نیکی مذکور شود چنانچه از امیر المؤمنین مرویست که فرموده مرده اند خزانه داران اموال و علماء زنده اند باقی مانند
حیات عالم را بسلسله نظام عالم و رابطه اتصالست بجوی که اجساد ایشان مفقود و آثار ایشان در دلها موجود است تا آنکه
با ایشان از دنیا رفته اند چنانچه کفار را گمان بود که ایشان بضلالت رفته اند که ما هی جوئی را بعد از ایشان بسوی دار ضلالت
نفی میکند و اصح قول اولست وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ و لیکن شما را بکیفیت حیات ایشان در آن فنا شعوری
و دریافتی نیست و در خلاصة المنهج آورده که حضرت رسالت فرموده که حق تعالی شهید را از شش خصلت کرامت میفرماید اول آنکه اول
قطره که از خون او بزمین آید تمام گناهان او را عفو فرماید دوم منزل عالی در بهشت بوی نماید سوم هفتاد حورعین در عقد نکاح
او نیارند چهارم او را از فزع اکبر و عذاب قبر نجات دهد پنجم تاج شرف از یاقوت سرخ که بهتر از دنیا و آنچه در آنست بر سر وی گذارد
ششم شفاعت او را در حق هفتاد کس از اقربا او قبول فرماید خزانه بدانکه این آیه دلالت صریحه بر صحت وقوع
سوال قبر چنانچه اتفاق علماء شیعه است رضوان الله علیهم و در کافی و تهذیب از یونس بن ظبیان منقولست که گفت نشسته بودم
در خدمت حضرت صادق علیه السلام فرمود که یا مردم چه میگویند در حق ارواح مؤمنین بودنی گفت میگویند که در حوصله مرغهای سبزند آن
مرغان در قنادیل چند زیر عرش خدا آویخته است پس آنحضرت فرمود سبحان الله مؤمن کرامی تر است بخدا از آنکه بکرداند روح او را
در حوصله مرغی چه ای یونس چون وقت مرگ مؤمن شود بیایند بسوی او محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ملائکه مقربین علیهم السلام
پس چون قبض روح او شود بکرداند روح او را در قالبی دیگر بشکل قالبی که در دنیا داشته پس بخورند و بیاشامند پس هرگاه
بیاید بنزد ایشان قادمی بشناسند او را بهمان صورتی که در دنیا داشته و در حدیث دیگر فرموده که روح مؤمنان در بهشت
بشکل بدنهای دنیای ایشانست که اگر ببینی ایشان را هر آینه خواهی گفت که فلانی است و بدانکه مراد از انسان قوت روحانیست که
حلول در بدن کرده و آنرا نفس ناطقه گویند که فاعل همه افعال و ادراکست و جسد مرکبی است از برای آن پس بود و جمع

که ایشان آن روح است و ثواب و عقاب بر بدن برزخی واقع میشود و جسد را دخلی در آنها نیست زیرا که جسد بر وضع سابق ماند چنانچه آنجا
لیکن چون روح از جملهٔ مجردات است مادام که بمحلی قرار نگیرد متألم و متلذذ نگردد پس تفاوتی ندارد احوال او بعد از مردن و پیش
از مردن خواه در بدن قالبی خواه در آن قالب و جزای آنچه در سنت حلول بجسد کرده با وی رسد از قبیل آنکه شخصی جامهٔ پشمی یا
کرباس پوشیده باشد چوب بر وی زنند او را درد کند و بعد از آنکه جامه که بر بالا [illegible] کنند و جامهٔ حریر در بر وی کنند و باز چوب
بر وی زنند همان نحو درد کند که در جامهٔ اول میکرد بدون تفاوت و اگر هر یک از آن دو جامه را از وی جدا کنند و چوب بر بدن
خالی زنند تاثیر برابر و مرتب میکرد پس ظاهر شد که در جمیع مراتب کار با روح است و این قالبها از قبیل آن جامه‌ها اند مراد
حق تعالی [illegible] اند باین معنی است که با آثار اعمال خود متلذذ اند بلذتهای بهشت در آن قالب و اگر چه این معنی در حق
هر مؤمن ثابت است اما در حق آنها چون مسطور بوصف شهدا بود ذکر شد و تخصیص [illegible] بوصف [illegible] کنند پس رسول [illegible]
تا روح باز بدین بدن عود نکند فایده نخواهد داشت و جهی دیگر برانکه افادهٔ مجرد مفارقت آن از دایرهٔ امکان جواب
چون برود چنانچه در خواب با وجود مفارقت نفس ناطقه در سلک حیات است و از خوابها آنچه متألم و از دروغ خوابها
بلکه حق تعالی میکرد و کسی دیگر در نزد آن اینها راست جدا و دامی [illegible] ادعم خواب [illegible] پس ممکن است یعنی
انا احوال برزخ بر بدن جسد باشد از قبیل خواب بدن و لهذا واقع شده است که ... رهای بهشت نعیم مؤمن [illegible]
کنند [illegible] بقدر [illegible] و اگر کافر فاسق باشد بعکس این پس کسی را سبک گوید ما [illegible] شهدا را [illegible]
شهادت جسد [illegible] و مثال [illegible] امثاله چگونه زنده است و در حشر جوار بهشت مرزوقند و ثانی این بحث بالا در [illegible]
افتاد [illegible] الله تعالی در تفسیر کتاب الله تتوفی الانفس بتفصیل خواهد یافت [illegible] دیگر آن که دعوی شهادت کنند و مراد ایشان
آن دولت ابدی ممکن نگردد بدون از آن [illegible] **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ** و هر آینه که ما [illegible] شما را [illegible]
یعنی سلوک امتحان کنند که تا با شما سلوک مبتدا ایم در جهاد آوردن که احتیاط [illegible] تا وقوع برای [illegible] اسباب صبر [illegible]
[illegible] باشد **بِشَيْءٍ** برای رسیدن جزئی [illegible] **مِنَ الْخَوْفِ** از ترس دشمن [illegible]
وَالْجُوعِ و گرسنگی بسبب شغل جهاد و قحط و غلا [illegible] با تنگی معاش **وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ** [illegible]
رسیدن [illegible] یعنی [illegible] **وَالْأَنْفُسِ** [illegible]
در [illegible] ضعف [illegible] بیماری [illegible] و [illegible] و دوستان **وَالثَّمَرَاتِ**
و کمی میوه [illegible] یعنی مطلق حاصل [illegible] رسیدن آفات [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] در احادیث وارد شده است که چون یکی از بندگان خدا را فرزندی وفات کند حق جل ذکره ملائکه را گوید [illegible]
فرزند بنده مرا گرفتید آری [illegible] گوید که گرفتید میوه دل او را گویند آری فرماید که بنده من چه گفت گویند با حمد با
تو کرد پس فرماید که بنا کنید از برای بنده من خانه در بهشت و نام آن خانه را بیت الحمد کنید و فایده این نوع ابتلا [illegible]
یا بجهت تسهیل و تخفیف گناهان بنی آدم است چنانچه در نهج البلاغه از امیر المؤمنین ع مرویست که حق جل ذکره مبتلی میسازد
[illegible] اعمال [illegible] بنقص ثمرات و حبس برکات [illegible] تا [illegible] توبه کنند باز گشت کنند [illegible]
کنند خدا را یاد کنند و متنبه شوند [illegible] استحقاق احسان باری تعالی [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] بدعاها [illegible] کنند [illegible] و کتاب [illegible]

بدانکه جار و مجرور من الخوف و آنچه عطف بر آنست [illegible] بوصف [illegible] [illegible] معصیتی [illegible] است [illegible]

از صادق ع مرویست که این علامات پیش از خروج مهدی ع است برای مؤمنان پس خوف عبارتست از بیم ایشان از حکام جور تا آخر سلطنت
ایشان و جوع عبارتست از گرانی نرخها و نقصان اموال فساد تجارتها و کسادی و عدم ربحست و نقص انفس مرگ
و نقص از ثمرات قلت ریع ما یزرع و قلت برکت و گاهی بلا از جهت شفقت واقع در حق مؤمنان و انعام ثواب [illegible]
ثواب آخرت چنانچه در روایات آمده که در روز قیامت حق تعالی آنقدر ثواب و جزا بخشد که ایشان دعا کنند که کاش
عالم در دنیا مبتلا گرده بودند **وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ** ۱۵۵ و مژده ده [illegible]
این شکیبائی کنند که ترا با اجر جزیل و ثواب جزیل میتواند بود و خطاب عام باشد یعنی مژده ده هر کسی از ایشان را و مژده دادن
بر وجه ثواب [illegible] مرتبه ظهور دارد که هر کسی بتواند ایشان را بشارت باین دهد و آیه متعلق بشارت ذکر نشد تا دلالت کند
بر عموم آنچه صابران مستحق آنند از کرامتهای کونی و اصطفاء نعمتهای [illegible] **الَّذِينَ** آنچنان صبر کنندگان که
إِذَا أَصَابَتْهُمْ هرگاه برسد بایشان **مُصِيبَةٌ** محنتی و بلائی [illegible] ذکر شد **قَالُوا** گفتند از
روی یقین و اعتقاد درست و رضا [illegible] بلفظ مضی [illegible] تحقق وقوع است و الا قول حال [illegible]
[illegible] **إِنَّا لِلَّهِ** بدرستیکه ما از آن خداییم [illegible] اللّٰه العبد و ما فی یده کان من مولاه **وَإِنَّا إِلَيْهِ** و بدرستی
رَاجِعُونَ ۱۵۶ باز گشت کنندگانیم اقرار بعجز و انکسار و رضا بقضا [illegible] کرامات
رضا [illegible] اجر بجوی [illegible]
این کلام را استرجاع گویند برای آنکه اقرار است برجعت و معاد جسمانی با آنکه در روز تلفظ [illegible] کفته شود [illegible]
بسوی گوینده [illegible] آنچه را که بر تلفظ [illegible] است چنانچه در حدیث وارد است که هر کس در مصیبتی کلام استرجاع گوید حق تعالی
جبر مصیبت وی کند و نیکو گرداند عقبای او را و گرداند برای او خلف صالحی راضی باشد از آن ملک جبار و از امیر المؤمنین ع
مرویست که فرمود انا لله اقرار است بر نفس ما بالملک و انا الیه راجعون اقرار است بر آن بهلاک و در ثواب الاعمال از معروف بن
خربوذ مرویست که گفت شنیدم از حضرت ابی جعفر ع فرمود هر مؤمنی که او را برسد مصیبتی در دنیا پس این کلام بر زبان راند حق جل ذکره
بیامرزد آنچه را که گذشته است از گناهان او مگر کبیره‌ها که واجب شده است بآن آتش و هرگاه بخاطر بگذراند مصیبتی که
جز که گذشت پس استرجاع و حمد کند بیامرزد خدا گناهانی را که از استرجاع اول تا استرجاع ثانی کرده است مگر آنچه مذکور شد
و در کافی از حضرت صادق ع منقولست که هر کس بخاطر آورد مصیبتی را هر چند که بعد از زمان باشد پس بگوید انا لله
و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین اللهم اجرنی علی مصیبتی و اخلف علی افضل منها بوده باشد برای او از اجر
مثل آن روزی که مصیبت بوی رسیده و در رسالهٔ از رسول خدا و مجمع البیان از حضرت صادق ع بالذات تعالی منقولست که
چهار خصلت است که در هر کس یافت شود در نور خدا بوده باشد و بنوید حق تعالی او را از اهل بهشت کسی که بوده گوینده کار وی کلمه
لا اله الا الله و محمد رسول الله و کسی که نعمتی بوی عاید شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسی که گناهی از وی صادر گردد بگوید
استغفر الله و کسی که چون برسد با او مصیبتی بگوید انا لله و انا الیه راجعون **أُولَٰئِكَ** آن گروه مصیبت زده که [illegible]
شرایط مبادرت مینمایند **عَلَيْهِمْ** بتقدیم ضمیر [illegible] تخصیص و استعمال علی بجهت اشعار باشد یعنی بر ایشان [illegible]
یعنی از اعلا باد [illegible] **صَلَوَاتٌ** افاضه رحمتها و برکتها است **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان **وَرَحْمَةٌ**
و بخشی بر ایشان عطف است بر صلوات و تنوین دلالت بر عظم شان آن میکند [illegible] است بدلیل قول تعالی **وَأَمَّا الَّذِينَ**
ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ پس تنها حال یا اسم محل است و ذکر رحمت بعد از صلوات تکرار باشد یا بوجود رحمتی که در ضمن صلوات است مستلزم تکرار

بهشت بکرد دلالت بر غایت انواع رحمت کند نوعی بعد از نوعی **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه **هُمُ الْمُهْتَدُونَ** ۵ ایشانند
راه یافتگان در حضال و تفسیر عیاشی از رسول خدا مرویست که حق تعالی فرموده که کردانیدم دنیا را در میان بندگان خود قرضی چند
هر کس از دنیا چیزی بخود در وام دهد صرف نماید عوض هر یکی از آن ده تا هفتصد برابر بدهم یا زیاده و آنکه قرض نکند و در وام ندهد از وی بجبر بگیرم
آنرا که مباد ادبیک آن حرص بمصیبتی افتد و بعوض بوی دهم سه چیز را اگر یکی از آنها را به فرشتگان دهم راضی شوند و آن سه چیز صلوات و
هدایت و رحمت است پس آنحضرت این آیه تلاوت نمود تا اولئک هم المهتدون مرویست که اول کسی که استرجاع کرد امیر المؤمنین بود
کرد در حین آنکه خبر قتل برادرش جعفر را شنود آنحضرت بدین کلمات استرجاع اقدام نمود صلوات و رحمتهای الهی بوی در رسید بعد
از الزام بندگان بر ایمان طاعات و لزوم مصائب و بلیات فرمود یکی از انواع عبادات را بیان میفرماید **إِنَّ الصَّفَا**
وَالْمَرْوَةَ بدرستی که سعی در میان دو محل **مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** ۵ از نشانهای پرستش خدای عز و جل که واقع است
شدن آنها بدین نام بجهت در دو آدم صفی است بر صفا و آنکه حوا که امرأة اوست بر مروه چنانچه در احادیث قبل از این مذکور
شد و در بعضی از لغت صفا یعنی سنگ بزرگ سفید و مروه سنگ سیاه درشت است و اکنون نام دو کوه مشهور شد بکار از این [illegible]
مرویست که گفت مردی اساف نام و زنی نائله نام قبل از زمان جاهلیت در اصل خانه کعبه با یکدیگر زنا کردند پس حق تعالی
بعد از این بجرم هر دو را سنگ سیاه کرد پس اهل آن روزگار برای اعتبار فاعتبروا یا اولی الابصار ایشان را از خانه کعبه بیرون برد
اساف را از شکل مرد تمام خلقت بود در دامن کوه صفا و نائله را که زن بود بکنار کوه مروه گذاشتند و مردم از ایشان عبرت میبودند چون آن
قرن بگذشت و کشتن اهل ایام رفت اهل آن زمان را از صغیر روزگار رحلت نمود جهله و سفله که بر سر کار آمدند شیطان
ایشان را فریب داده گفت پدران شما این هر دو بت را پرستش مینمودند پس مردم آن زمان به پرستش آنها مشغول بودند و
عبادت آنها را عادت کرده در ایام حج گرد آنها طواف و قربانی میکردند چون عباس مقدم سید عالم مکه معظمه مفتوح و
دولت اسلام و اسلامیان بسبب مؤمنان شروع کرده اصحاب رسول خدا باداء مناسک حج مشغول گردیدند سعی صفا و مروه
که از طریقه هاجر و اسمعیل و سنت حضرت خلیل بود چنانچه تفصیل در سوره ابراهیم ذکر شود مشکل بوده ایشان را عار
می آید کردن و از آن بیم داشتند حق جل ذکره بدین آیه محبتها را از جان آنرا بر ایشان نمود که سعی صفا و مروه از شعائر خداست
فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر کس اعمال مخصوصه خانه خدا بجای آورد بر وجه شرعیت با احرام که حج اکبر است **أَوِ اعْتَمَرَ**
یا باعمال عمره مفرده اشتغال نماید که حج اصغر است یا منظور از حج قران و افراد است که سکنه آنجا میکنند و مراد از عمره حج
تمتع است که ساده رتبت و دوارین بجای می آورند و شیا [illegible] بجهت تقدیم عمره است بر اصل حج پس تقدیر **فَلَا جُنَاحَ** بتشدید طا و واو یا بطوف بتخفیف [illegible]
عَلَيْهِ پس هیچ گونه حرجی و گناهی نیست بر او **أَنْ يَطَّوَّفَ** اینکه طواف کند یعنی هفت شوط سعی بجای آورد
بِهِمَا ط با این دو مکان بر طریقی که ابتدا از صفا شروع نموده بعنوان هروله بمروه رود و از آنجا [illegible]
نصف کند تا چهار رفتن و سه مرتبه برگشتن که مجموع هفت است تمام و ختم بمروه شود و این نیز از معظم واجبات حج است لیکن
در این مقام چون منظور دفع کراهت اهل اسلام است بلفظ لا جناح اکتفا نموده بنابر وجوب آن [illegible] و کافی از
صادق مرویست که مسلمانان گمان میکردند که سعی صفا و مروه را مشرکان از پیش خود وضع کرده اند پس این آیه آمد و آنچه از
آنحضرت منقولست که سعی صفا و مروه منزلت برای جباران و عیاشی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند از سعی بین الصفا
والمروه که آیا واجب باشد فرموده فرضیت است که مقصود این بوده که حق تعالی بلفظ لا جناح افاده نموده و حال آنکه آن لفظ

دلالت بر وجوب نکند فرموده که این آیه در عمره القضا آمد در حالتی که مقرر شده بود که کفار بتهای خود را از صفا و مروه بر دارند تا
بیاورند تا آنحضرت با اصحاب شروط کند پس مردی مشغول شغلی بود و سعی بین الصفا نکرد تا سه روز منقضی شد اصنام را
بجای خود آوردند پس به آنحضرت عرض کردند که فلان سعی نکرده است و بتها را بجای آورده اند پس حق تعالی این آیه فرستاد که باکی
نیست که طواف کنند بصفا و مروه و حال آنکه اصنام ایشان در آنجا باشند **وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا** و هر که بطوع و رغبت
خود عمل نیک بجای آورد از سعی سنتی یا حج و عمره تبرعی بعد از استیفاء مناسک عمره و فرض یا سایر عبادات شکر آن نعمت
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای **شَاكِرٌ** پاداش دهنده است شکر کنندگان یا جزا دهنده عمل نیک نیکوکاران است
آن باحسان شکر در مقابل نیکی است و این معنی بجای استظهار و مراقبه مؤمنان با عمال حسنه **عَلِيمٌ** ۵ داناست با عمال
نیکوکاران و قرائت غیر عاصم یطّوّع بیاء تحتانیه و تشدید طا و واو و معنی تطوع است [illegible] حدیث امام محمد باقر
که در احوال آدم گذشت مذکور است که آدم و حوا در جوار بجای کعبه از بهشت آورده بود و عبادت میکردند پس حق تعالی ایشان را
از آنجا بیرون نموده جبرئیل با آسمان برد و آدم بصفا و حوا بمروه مبعوث شدند آدم را از صفا رفتن حوا وحشتی عظیم حاصل شد و از صفا
فرود آمده متوجه مروه شد که از شوق بحوا سلام کند چون بوادی که در میان صفا و مروه بود رسید حوا از نظر او غایب شد
پس در میان وادی [illegible] تکلم کند چون از وادی بالا رفت و مروه را دید [illegible] کرده و بالا رفت بحوا سلام
کرد پس هر دو روی بجانب کعبه کرده نظر کردند که آیا بیت خانه کعبه باقی [illegible] و از صفا سؤال کردند ایشان را ابکار [illegible] کرد
از خانه کعبه برگردانید پس آدم از مروه پایین آمده متوجه صفا شد و بر صفا ایستاده رو بکعبه دعا کرد پس بجهت اشتیاق
لقای حوا [illegible] بهمان طریق بمروه رفت تا سه مرتبه رفت و سه مرتبه برگشت آخر الامر دعا کرد که خدا جمع کند میان او و زوجه
و حوا نیز چنین دعا کرد پس در آن ساعت خدا دعای هر دو را مستجاب کرد و آن وقت زوال شمس بود پس جبرئیل نزد آدم آمد
و گفت ای آدم فرود آی از صفا و ملحق شو بحوا پس آدم فرود آمد و رفت بسوی مروه [illegible] بکوه مروه بالا رفت
و خبر [illegible] جبرئیل خبر داده بود پس هر دو شادی بسیار کردند و شکر خدا بجای آوردند [illegible]
میان صفا و مروه هفت شوط طواف کند چنانچه آدم کرد الی آخر الحدیث [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] فایده است خصوصا صاحبان شریعت میفرماید **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی آنکسانی از علمای یهود
[illegible] حسد **يَكْتُمُونَ** پنهان میکنند **مَا أَنْزَلْنَا** آنچه را فرو فرستادیم **مِنَ**
الْبَيِّنَاتِ از کلمات روشن [illegible] بر صدق رسول خدا بجمیع [illegible] محمد و علی و اهل بیت
بر ایشان ظاهر [illegible] با احکام [illegible] **وَالْهُدَىٰ** و [illegible]
[illegible] لفظ هدی [illegible]
آخر الزمان [illegible] **مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ** پس از آنکه آشکارا کرده ایم
[illegible] **لِلنَّاسِ** [illegible] **فِي الْكِتَابِ** [illegible]
[illegible] **أُولَٰئِكَ** آن گروه [illegible] **يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ** [illegible]
وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ۱۵ و لعنت کنند ایشانرا لعنت کنندگان از ملائکه و مؤمنان لقوله تعالی اولئک
علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین [illegible]

و بقراءة غیر عاصم یطّوّع بصیغه مستقبل مجزوم بیاء تحتانیه و تشدید طا و واو [illegible] احدی الطائین [illegible] و بقراءة عبد الله یتطوع [illegible]

باشد حتی لعن خویشتن چه ایشان نیز بگویند که لعنت خدا بر کافر و حال آنکه خود کافر بود و بقول بعضی لاعنون جمیع مخلوقات اند سوای
جن و بشر و لعن مخلوق عبارتست از طلب لعن خدا از ایشان بدین نمط که اللهم العنهم و ابدا کرده مورد خواص است لفظا عام است
مرتجع وی جمیع دعوی آیه داخلند بدانکه لعن کردن جایز نیست مگر بر کسی که در قرآن و حدیث تصریح بلعن وی شده باشد و گر
سوای اجتهاد بکسی را لعن کنند آن لعن بر خود عود کند چنانکه فی الحدیث القدسی یا بنی آدم لا تلعنوا المخلوقین فترجع اللعنة علیکم
لعن مکنید خلایق را اگر کنید آن لعنت بر شما بازگردد و از جمله کسانی که مستوجب لعنت اند چند فرقه اند که بخشود اول شیطان لقوله تعالی
وان علیک لعنتی الی یوم الدین ۲ کافر لقوله فلعنة الله علی الکافرین ۳ ظالم اعم از آنکه ظالم النفس یا ظالم الغیر باشد
لقوله تعالی الا لعنة الله علی الظالمین ۴ جماعت یهود قطع نظر از آنکه در لعن کفار داخلند در کشف البیان آورده
که چون کسی لعن کند اول آن لعن بجانب آسمان بالا رود و در بهشت فرو نکند [illegible] اگر مستوجب لعن باشد
والا بر گردد بر لاعن خود [illegible] استحقاق لعن نباشد آن لعن بر گردد بجماعت یهود چه ایشان [illegible] مستوجب
لعنت اند [illegible] روایت شده است که امیر المؤمنین ع گفت [illegible] خلایق بعد از
[illegible] علما اگر مصلح بین الناس باشد [illegible] بدترین خلق بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و امثال ایشانها
[illegible] ایشانند **اولئک یلعنهم الله** و
یلعنهم اللاعنون [illegible]
[illegible]
[illegible] **الا الذین** مگر آنانکه **تابوا** بازگشت کردند
[illegible] **واصلحوا** و نیکو کنند در مستقبل ایام خود کارها را فاسد شده بود یعنی باصلاح مهمات و تدارک
مافات بکوشند **وبینوا** و اظهار کنند آنچه پنهان کرده بودند [illegible] و احکام شریعت
[illegible]
[illegible] **فاولئک** پس آنگروه تائبان [illegible] **اتوب علیهم** بازگردم
بلطف و رحمت بر ایشان **وانا التواب** منم قبول کننده توبه [illegible] **الرحیم** ۵ مهربان
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ان الذین** بدرستیکه آنانکه [illegible]
کفروا کافر شدند [illegible] **وماتوا** و بمردند **وهم**
کفار و حال آنکه [illegible] **اولئک** آن گروه [illegible] **علیهم**
بر ایشان [illegible] **لعنة الله** لعنت خدای [illegible]
والملائکة و لعنت فرشتگان **والناس اجمعین** ۱۱۵ و لعنت همگی مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible] **ویوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضا** [illegible]

[illegible] **خالدین** [illegible]
[illegible] **فیها** ۲ [illegible]
لا یخفف سبک کرده نشود **عنهم العذاب** از ایشان عذاب [illegible]
[illegible] **ولا هم** [illegible] **ینظرون** ۵ [illegible]
[illegible]
[illegible] **والهکم** [illegible]
اله واحد معبودیست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **لا اله** [illegible] **الا هو** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الرحمن الرحیم** ۵ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ان فی خلق**
السموات [illegible] **والارض** [illegible] **واختلاف**
اللیل [illegible] **والنهار** [illegible]
[illegible]
[illegible]

یاد دادن [illegible] اما قوله **لا یخفف** [illegible]

وایه و اسم [illegible] سابق [illegible]

و بقراءة [illegible]

و تغایر مشارق و مغارب و کواکب و احوالات متفاوته آنها است و افراد [illegible] جهت مشابهت آنست بجنس واحد وَالْفُلْكِ الَّتِي
و کشتیهائی که تَجْرِي میرود و روانست جریان همچون ماهی فِي الْبَحْرِ در روی آب دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ با آنچه نفع دهد
مردمانرا از مکاسب و معایش و اختصاص نفع بذکر با وجود آنکه در کشتی نفع و ضرر هر دو میباشد برای آنست که منظور از رفتن در کشتی
نفع است نه ضرر و با آنکه اغلب انتفاع میباشد و غیر آن [illegible] بجهت مصدریه و این فعل بتاویل مصدر و متعلق است
بتجری یعنی ملابس بمعنی آنکه جریان آنها برای نفع مردمانست وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای جل ذکره
مِنَ السَّمَاءِ از طرف بالا از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ از آب باران بیکبار فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس
زنده و باطراوت گردانید و سبز و خرم نمود بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از پژمردگی و خشکی و تشنگی آن وَبَثَّ
فِيهَا و پراکنده گردانید [illegible] عطف است بر انزل [illegible] یعنی یکی بکرار دلایل وحدانیت آنچه پراکنده کرد
کرد بر روی زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده و اول اصح است چه بعطوف علیه نزدیکتر و معاد و [illegible]
وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ بقرائت مشهوره و بقرائت حمزه و کسائی وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ یعنی و در گردانیدن بادها [illegible]
بطرفی یا از همه اطراف بهمه اطراف [illegible] و در هر جا که [illegible] بلفظ جمع آورده مراد باد رحمت و در هر جا که بلفظ مفرد آورده
باد غضب چون رِيحَ الْعَقِيمَ [illegible] در روایت آمده که هرگاه باد وزیدی رسول خدا صلعم فرمودی اللهم اجعلها رياحا
ولا تجعلها ريحا [illegible] الفیل ریاح بدون الف و لام خواندند [illegible] افراد آنست و هر جا که معرف باللام [illegible]
قرّا در افراد و جمع آن اختلاف هست [illegible] قرآن الرياح بلفظ جمع خواندند [illegible] اول سوره روم و کسائی در سه مقام
[illegible] و مذکور [illegible] ابن کثیر [illegible] موضع البقره و حجر و کهف و اول روم و جاثیه و ابو عمرو و ابن عامر و یعقوب و عاصم در ده موضع
البقره و اعراف و حجر و کهف و فرقان و نمل و اول روم و آخر روم و ملائکه و جاثیه و نافع در دوازده مکان [illegible] مذکور و ابراهیم و شوری
و در غیر آنچه مذکور شد همه بافراد خواندند وَالسَّحَابِ و در ابرها [illegible] الْمُسَخَّرِ [illegible]
شده بامر خدا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در میان آسمان و زمین که هر جانب باد آنرا ببرد رود و بهر جهت
ذکر و امر فرماید [illegible] و بنا برای [illegible] بجای آورد و در همه این [illegible] لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و نشانها
هویداست دلالت کننده بر الوهیت و وحدانیت ذات بیچون و لطف صنایع و بدایع [illegible] لِقَوْمٍ مر گروهی را که
توحید یَعْقِلُونَ تعقل و تفکر نموده پروردگار خود را بصفت وحدانیت و قدرت و علم بشناسند لو انّه
ای بر تو حالت [illegible] مصور [illegible] اعیان [illegible] قدرت تو [illegible]
[illegible] مصور [illegible] حکمت [illegible] کاخ [illegible] نقش [illegible]
در اطلس [illegible] قدرت [illegible]
[illegible]
عطار [illegible] خسرانه [illegible] صنایع آلهی
در تفسیر امام علیه السلام آورده که [illegible] رسول صلعم [illegible] منکر نبوت و خلافت بودند [illegible]
بر [illegible] ایشان [illegible] علی [illegible] تعالی این آیه
فرستاد که در آن [illegible] بر ایشان [illegible] آسمان و زمین [illegible] که [illegible] باشد

شدند و بدون علاقه و طنابی که محافظت کند آنرا از وقوع بر سر شما و خلاکه شما ای بندگان و کنیزان من در قبضه اقتدار منید هر جا
که بروید و رو به زمین من و در زیر شما است و هر سو که رو به آسمان من بر زبر شماست که خواهم بکدم شما را هلاک کنم و آنچه در کشتیهای
مشتمل بر آفتاب نورانی از برای [illegible] شما به کسب معیشت در روز و ماه تابانی که در شب است برای راه رفتن در ظلمات شب و برای
استراحت شما که [illegible] و بچی بکاهانند بهای شما را [illegible] در شب و روز است که [illegible] عجایب شما را که احوال کرده ایم
و شما از نیک بختی و بد بختی و عزت و ذلت و غنا و فقر و نادانی و دانائی و بهار و تابستان و زمستان [illegible]
در مرض و سرما و گرما [illegible] کشتیهائی [illegible] و نقل بارهای ثقیل شما [illegible] شب و روز [illegible]
و هر کدام از شما همچون سایر حیوانات [illegible] طلب بکنند و قناعت [illegible] شما را توانائی [illegible]
که آنها را براه برید و بمصالح و منافع خود برسید [illegible] آبهای باران [illegible] قطره قطره [illegible] آید
غرق کند شما را و هلاک سازد و معایش شما را لیکن [illegible] حکمت [illegible] بر جمیع اراضی [illegible] زنده کردن زمین است بواسطه
آب بعد از مردگی و پراکندگی که بیرون آورد برای شما نبات و دانها و میوها [illegible] کردن [illegible] بر روی زمین از جوانات
که بعضی مخصوص مراتب [illegible] چون گوسفند و گاو و شتر و مرغ و ماهی و مانند آن و برخی برای سواری شما چون اسب و استر و برخی
برای بار کشیدن و تخم کردن و برخی برای گوشتها و علفها و برخی برای [illegible] جوانات شما چون کلب [illegible] در [illegible]
کند از نزدیک [illegible] بکار و [illegible] گردانیدن بادها [illegible] و جنوب و صبا و دبور است که از هر کدام کاری منتشی شود از تربیت
حبوب برای اکل و معیشت [illegible] میوها و ابدان [illegible] بر کوه و هوا و نزول [illegible] ابرها که مسکن [illegible]
السماء و الارض و مطیع امر پروردگار است [illegible] میدارند [illegible] و هر جا که مامورند ببرند [illegible] قدرت بر این همه اشیاء داشته
باشد قادر است [illegible] حضرت محمد و علی و آل ایشان [illegible] ایشان [illegible] الحدیث و از رسول صلعم منقولست که فرموده وای
بر کسی که این آیه را [illegible] در [illegible] تدبر و تفکر [illegible] آن نکند و از کیفیت [illegible]
[illegible] معرفت بر [illegible] دلالت [illegible] استدلال بر وجود صانع و سایر معارف [illegible] اجتهاد [illegible]
تقلید [illegible] دلایل [illegible] معرفت و حیرت زدگان [illegible] ضلالت از برای خدا
[illegible] قرار داده [illegible] ایشان [illegible] با وجود این دلایل [illegible] است پس
[illegible] وَمِنَ النَّاسِ و از جمله مردمان مَنْ يَتَّخِذُ کسی هست که فرا میگیرد [illegible] برای پرستش خود
مِنْ دُونِ اللَّهِ از غیر پروردگار [illegible] آنها اصنام و آلهه باطله ایشان یا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشانست [illegible] اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ و در مجمع از جابر مرویست که حضرت باقر
فرموده مراد [illegible] ظلم و اتباع ایشانست و در کافی و تفسیر عیاشی [illegible] مرویست که فرموده والله که این آیه درباره آنهای آمده
که فلان و فلان یعنی ابا بکر و عمر را سوای امامی که خدا برای ایشان بامامت نصب کرده است امام خود دانسته پیروی آنها
کردند يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللَّهِ ط مثل دوست داشتن ایشان مر خدا را [illegible]
[illegible] دوست [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ط محکم تر و راسخ تر اند [illegible] بر خدای خود [illegible]

باشد [illegible] دوستی مؤمنان با خدا [illegible]
محبتی که باید [illegible] خدا داشته
باشد [illegible] مصدر [illegible] برای
مفعول [illegible] نصب [illegible]
اندادا باشد [illegible] است [illegible]
کلمه من بود اگر من نکره باشد [illegible]

از بند و حاجت اوّل حبّ ایشان فانی و حبّ مؤمنان باقی جاودانی است ۳ حبّ ایشان محض خواهش طبیعت و هوای نفس است و حبّ
مؤمنان عقلی و از روی حکمت ۴ حبّ کافر برای طمع و تقرّب است کما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و حبّ مؤمن محض
از راه اخلاص است که مخلصین له الدین ۵ چون مشرک را مطلب از بت خود بر نیاید با بتی دیگر [illegible] منقطع شود حبّ وی ازان بت
بر گردد به محبّت بتی دیگر پیوسته باشد و اگر مؤمن صد هزار سال حاجت طلبد و بر نیاید روی از درگاه خدای خود بر نگرداند و میگوید
و میداند که تأخیر اجابت برای مصلحت است **لمؤلفه** [illegible] نومید از رحمتش مشو من لج من یستفتح فتح
باب قد ولج ۶ کافر بت را مصنوع خود داند عبادت کند و مؤمن خدا را صانع خود [illegible] پرستش کند ۷ کفار در وقت بلا از
اصنام و آلهه خود نا امید و روی دعا بدرگاه الله حقیقی آورند چنانچه در حق ایشان فرموده است که فاذا رکبوا فی الفلک
دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون و مؤمن در نعمت و بلا و شدت و رخا روی نیاز
بدرگاه [illegible] بر نگرداند ۸ حبّ مشرک مشترک میان چندین بت که محبت [illegible] را در یک دل قرار میدهند و حبّ
مؤمن خالص است بوحدانیت برای یک خدا کما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ۹ حبّ کافران بوسواس شیطان و حبّ
مؤمنان بیزدان است ۱۰ مشرکان از محبت بت در قیامت بیزاری و مؤمن را محبت خدا ابدی و ازلی ۱۱ حبّ مشرک برای العین ظاهر است
که بت را دیده پرستش کند و حبّ مؤمن بنظر الغیب است که خدای نادیده را عبادت کند ۱۲ حبّ کفار مر اصنام را از روی تقلید
و حبّ مؤمنان مر خدا را از روی تحقیق است ۱۳ حبّ مشرک بدون ملاحظه آثار و دلایل است که حقیقت آن ثابت شده باشد
بر خلاف حبّ مؤمن که خدای خود را باسمای حسنی و صفات علیا یاد کرد و براهین یقینیه شناخت مالک نفع و ضر میداند ۱۴
[illegible] نیاید بر او از نزد پروردگار [illegible] و در جواهر آورده که حقیقت معنی آنست که اول خدا مؤمنان را دوست داشت
که یحبهم بعد ایشان خدا را دوست داشتند که یحبونه پس بنای محبت ایشان محبت خداست و بر قواعد چنین محبتی اصلا
تزلزل و تنزل راه نیابد و بنیاد احوال و بنای ایشان بر خلاف احوال [illegible] **ولو یری الذین** و چون
ببیند و بداند آنانکه **ظلموا** ستم کردند بر نفس خود باتخاذ انداد [illegible] الذین ظلموا [illegible]
و لو یری بنا [illegible] و بقرائت نافع و ابن عامر و یعقوب بتا و صیغه خطاب [illegible]
که ظلم کردند بر نفس خود **اذ یرون العذاب** [illegible] معاینه ببینند عذاب خدا را در دوزخ و قرائت
[illegible] بقرائت [illegible] در رویت [illegible] کلام بهم رسد [illegible] و لو یری [illegible]
اذ یرون بضم یا و بنا مجهول یعنی عذاب بدیشان نموده شود **ان القوة** [illegible] جوامع قدرت و غلبه
لله جمیعا مر خدا را [illegible] قوت و [illegible]
در حالت اجتماع آن [illegible]
و مفعول ثانی آن بود بقرائت ثانیه [illegible] ذکر شد و کذلک قوله و ان الله [illegible]
شدید العذاب سخت عقوبت [illegible]
کلام [illegible]
که جواب [illegible]
ظلموا [illegible]

بیزاری جویند **الذین اتبعوا** آنانکه پیروی کرده شده اند یعنی جمعی که پیروی ایشان نموده اند از کفره و ظلمه مراد رؤسا و پیشوایان ایشان
[illegible] باشند **من الذین اتبعوا** از آنکسانی که پیروی [illegible] و مقلدان [illegible]
[illegible] **ورأوا العذاب** [illegible]
[illegible] **وتقطعت** و بریده شود [illegible] **بهم الاسباب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وقال الذین اتبعوا** و گویند آنانکه پیروی کرده [illegible] **لو ان**
لنا کرة [illegible] **فنتبرأ منهم** [illegible]
[illegible] **کما تبرءوا منا** [illegible]
[illegible] **کذلک** همچنین [illegible]
یریهم الله [illegible] **اعمالهم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
حسرات علیهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جون بعلم خود عمل نکرده مردم را باموری که [illegible] بر خلاف [illegible] ایشان [illegible] است یعنی آنها که [illegible] علم ایشان بوده [illegible]
بوده [illegible] **وَمَا هُمْ** و نباشند آن [illegible] **بِخَارِجِينَ** بیرون آیندگان **مِنَ
النَّارِ** ۵ از آتش [illegible] ایشان [illegible] بر خدا [illegible] باشد [illegible] هر [illegible]
[illegible] بجای آورد [illegible] قادر بر فعلی بوده [illegible]
خود [illegible] رسول خدا [illegible] اخراج کرده
اما این قول ضعیف است باتفاق علماء [illegible]
آن موجب [illegible] عرب [illegible] بنی [illegible]
از نعمتهای خدا [illegible] حرام کرده بودند [illegible]
[illegible] **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **كُلُوا** بخورید [illegible]
عقاب [illegible] **مِمَّا فِي الْأَرْضِ** یعنی از آنچه در زمین است [illegible]
آن موجب [illegible] مسکرات [illegible]
[illegible] **حَلَالًا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **طَيِّبًا** ۵ حلال [illegible]
طبع [illegible]
[illegible] حلال [illegible]
آنست [illegible] خنزیر [illegible] حلال [illegible]
[illegible]
[illegible] حلال [illegible] حرام [illegible]
باشد **وَلَا تَتَّبِعُوا** [illegible] **خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ** ۵ [illegible] شیطان [illegible] تحلیل حرام و تحریم
حلال [illegible]
کنند [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] نافع و ابو عمرو و حمزه [illegible]
خطوات [illegible] قرائت کرده اند [illegible]
[illegible] خطوات [illegible] **إِنَّهُ
لَكُمْ** [illegible] **عَدُوٌّ مُبِينٌ** ۵ [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت نموده است [illegible]

[illegible] **إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ** [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] **بِالسُّوءِ** [illegible]
وَالْفَحْشَاءِ [illegible] سوء و فحشاء [illegible]
[illegible]
[illegible] سوء [illegible] فحشا [illegible]
[illegible] فحشا [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَأَنْ تَقُولُوا** و امر میکند شما را که بگوئید بدروغ و افترا **عَلَى اللَّهِ** بر خدای [illegible]
مَا لَا تَعْلَمُونَ ۵ آنچه [illegible]
[illegible] **وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ** [illegible] **اتَّبِعُوا**
[illegible] **مَا أَنْزَلَ اللَّهُ** آنچه [illegible] **قَالُوا** [illegible]
[illegible] **بَلْ نَتَّبِعُ** [illegible] **مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ** آنچه [illegible]
آبَاءَنَا ط [illegible]
[illegible]
[illegible] **أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ** [illegible]
[illegible] **لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا** [illegible]
[illegible] **وَلَا يَهْتَدُونَ** ۵ [illegible]
[illegible] **وَمَثَلُ الَّذِينَ** [illegible] **كَفَرُوا** [illegible]
[illegible] **كَمَثَلِ الَّذِي** [illegible] **يَنْعِقُ** [illegible] **بِمَا لَا
يَسْمَعُ** [illegible] **إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً** ط [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مگر صدائی و ندائی فرق میان دعا و ندا آنکه دعا خواندن نزدیک است و ندا در علانیه باشد دعا برای قریب است و ندا برای بعید و یا دعا خواندن
و ندا التفات کردن و بعضی تقدیر کلام آنکه مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء و در معنی
ثانی موافق است لیکن افاده آن کند که هیچ فرد از ایشان یافته نشود که بجز دعا و ندا خبر نشنود صم ایشان کرانند
از شنیدن سخن حق بکم گنگانند در گفتن سخن نیک عمی کورانند از دیدن راه حق فهم
لا یعقلون ۵ پس ایشان تعقل نکنند از معرفت حق یا که تو بر ایشان ظاهر ساختی و مراد کری و گنگی و کوری است که سخن
حق تاثیر در ایشان نکند و مراد از زبان زبان خالصه زبان فالجمله اگر ایشان اعضای ایشان همه صحیح بوده است برای قبول کردن
ایشان او در سالک حق منتظم ساختیم اگر مطلق عقل نداشته باشند تکلیف نخواهند بود آورده اند که چون قبل ابن
حلیت ما فی الارض کرده بود زمره مومنان بر اکل کل مباحات اقدام نمودند سوای جمعی از اتباع عبد الله ابن سلام که از خوردن
گوشت شتر بنابر متابعت حضرت یعقوب که بعلت آزار عرق النسا گوشت شتر نخورده بود توقف داشتند آیه آمد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه آنکسانی که گرویده اید کلوا بخورید بطوع و رغبت من طیبات از پاکیزه های
ما رزقناکم آنچه روزی کرده ایم شما را و گویند سبب نزول این آیه آنکه در کتب سابقه عموما هر حلالی و مباحی
بر عموم خلایق حلال کرده توسعه داد که از تمام ما فی الارض بجز حلال نخورند و اینجا سرکان خاص را امر میکند که از جمیع مباحات
و محللات بجز طیب پاکیزه نخورند لهذا در آنجا یا ایها الناس و در اینجا یا ایها الذین آمنوا افاده فرموده و در آنجا لفظ
طیبا موخر و در اینجا مقدم داشت و دلیل آنکه در آنجا از امر باکل حلال چه مقدار دلالت بر نهی اکل حرام بود در اینجا نیز دلالت کند بر
اینکه اکل خبیث منهی عنه است نعم کنید و آنچه برای شما مقرر کرده ایم از طیبات رزق واشکروا لله
و سپاس گذاری کنید مرحق را بازاء این نعمت عظمی چه عبادات او تمام بجهت شکر گذاردن شکر و شکر آنست که آن نعمت را در روی
وی و قوت آن را صرف در کار او کنید و بزبان شکر گویند و در کافی از رسول اعلام مرویست که فرمود عجب است که جن و انس را من آفریدم
و عبادت غیر من مینمایند و روزی را من میدهم شکر غیر من میکنند ان کنتم اگر هستید شما که ایاه
تعبدون ۵ مر او را می پرستید و پس بیان بعضی از محرمات میفرماید بقوله انما حرم علیکم
جز این نیست که حرام کرده است بر شما المیتة جانور مرده غیر مذبوح را هر گونه انتفاعی از آن را اعم از خوردن و
استعمال کردن آلات آن بجز دو مردار یکی ماهی و یکی ملخ که آن هر دو بنص شارع حلال است والدم و خون را هر نوع آن
که باشد خواه از جای ذبح و خواه از غیر ذبح از هر جانوری اعم از ماکول اللحم یا غیر ماکول اللحم مگر جگر و خون یکی جگر و یکی سپرز
که این هر دو بنص صحیح مستثنی است و خون بعد از ذبح بیرون داشتن جای ذبح و خونی که از یکدرم کمتر باشد از بعضی علما
حکم مباکی آنها وارد شده بخوردن آن و در حلال و غیر حلال نماز با آنها توان کرد و خونی که از اعضای آدمی سیلان کند
تا نابسند با خوف از کذشتن وقت نماز با آن نیز در غیر حد نماز بتوان کرد ولحم الخنزیر و حرام کرد
خوک را هر چند ذبح کند تخصیص حرمت بگوشت برای آنست که مقصود بالذات از اکل گوشت است یا آنکه معظم اجزاء است
شحم و غیر آن ایضا آنهای بیکی بطریق اولی حرام است بر شما این سه چیز وما اهل به و آنچه آواز برآرند برای
ذبح آن لغیر الله ۵ بنام غیر خدا از معبودین کفره بعوض بسمله یعنی ذبیحه کفار و مشرکین هر چند ذبح بجهود کرده
عزیر و نصاری که بنام مسیح و غلات که بنام امیر المومنین باشد یا بذکر در جای که ذبح کنند مسلمانی یافت نشود کافر متعلم

کد ضیر آب میرم

شرایط شرعیه ذبح نیابد که آن حلال است و آنچه گفته شد از خون و لحم خنزیر و ذبیحه کفار و در تحت بیند داخلست فمن اضطر پس هر که
درمانده و لاعلاج گردد بخوردن یکی از اینها بعنوان گرسنگی و فقد چیزی حلال یا کراه یا واقع شده ره هلاک یا برای علاج کردنی که
و امثال و حوادث باشد با تجویز طبیب حاذق و مظنه خلاصی و خوف از تلف یا بیماری شدید یا نقصان اعضا و غیر ذلک غیر باغ
و لا عاد درمالی که زیادتی کننده و بیرون رونده از حد شرع نباشد یعنی باغی در افراط و عادی در تفریط یا باغی در خوردن
آن برای لذت و عادی در زیاده خوردن بقدر سد رمق یا باغی در خروج یا امام و مفارق جمع و جماعت و عادی بمعصیت از دزدی
و راه زنی و قطع رحم و سفرهای معصیت و عقوق والدین و اباق غلام از آقا و ترسانیدن مسلمانان و تحصیل کسب منوعه
و امامت برای خود و غیر اینها از اسفار غیر مباح نباشد و در تفسیر عیاشی از صادق علیه السلام مرویست که باغی آنست که شکار در و دروی
لهو و لعب و عادی دزد است مر ایشان را اجابت نیست که از میته بخورند هر چند مضطر شوند و در حدیث دیگر وارد شده که باغی ظالم و
عادی غاصب است و در تفسیر از امام محمد تقی علیه السلام از پدرانش مرویست که از رسول اعلام پرسیدند که یا رسول الله کاهی بیابان مخمصه و
بلائی در معنی و لا بانات آیا چه وقت میته بر ما حلال است فرمود وقتی که خوراکی چاشت و شام و فجر و هیچ چیز نداشته باشد یعنی
از علف هم دست شما کوتاه باشد پس در آنهنگام مرخص بعبد العظیم گفت با امام محمد تقی علیه السلام گفتم یا ابن رسول الله
معنی قول خدا فمن اضطر غیر باغ ولا عاد چیست فرمود که عادی دزد است و باغی آنکه طلب شکار میکند به بازیچه نه از برای آنکه از آن کار
برای معاش عیال آورده پس در این هنگام مر ایشان را نمی شاید که از میته بخورند بر ایشان حرام است چنانچه در حالت اختیار حرام
بود و مر ایشان را نشاید که قصر در روزه و نماز کنند و در کافی از صادق علیه السلام مرویست که باغی خروج کننده بر امام و عادی قطاع الطریق
لحقی کلام آنکه چون مضطر یکی از بین جماعت نباشد فلا اثم علیه ط پس بوده هیچ گونه گناهی بخصه از زیاد و بخوردن
ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزگار است برای آنکه در زد اضطرار برای ابقای نفس خود از هلاک و بنا
رحیم ۵ مهربانست باکل میته مباح ورخصت نموده چه قتل نفس خود نیز بر خود حرام است مگر در جائی که موجب قتل دیگری باشد
بر بنگان خود برخصت دادن ایشان با آنکه عند الضرورات تباح المحظورات و در تفسیر مرویست که در زمان خلافت عمر زنی که
و عمر گفت زنا کرده ام مرا پاک کن از گناه عمر گفت شوهر داشتی و در حین زنا گفت آری عمر بعلاج زنان خود گفت او را ببرید و حکم
رجم بر وی جاری سازید چون خواستند که او را ببرند امیر المومنین علیه السلام در آنجا حاضر بود فرمود با عمر از وی سوال کن که چگونه زنا
کرده است که مسئله را تحقیق نکرده حکم کردن موجب خطا و فتوا است پس از آن زن سوال نمودند گفت در راه مکه بودم در یکی از
منازل از قافله باز ماندم و راه گم کردم تشنگی بر من غالب شد مشرف بموت شدم در خلال آن مرد بیابانی بهم رسیدم و در آنجا
مردی تنها بود از وی آب خواستم گفت اگر راضی میشوی که با تو نزدیکی کنم آب میدهم من راضی نشدم تا آنجا که نزدیک شد تمام الامر
که از تشنگی بمیرم برگشتم و آن مرد بدان امر شنیع قیام نموده مرا سیراب کرده بقافله رسانید تا بر خدا ظاهر است که باختیار
و رضا مرتکب زنا نشده پس آنحضرت بعمر فرمود که چیزی را تعقیب بر زن لازم نمی آید چه خدای عز و جل فرموده است که فمن اضطر
غیر باغ و لا عاد الآیه آورده اند که یهودان بعد از استماع احکام مباح نزد علما خود رفتند گفتند محمد چنین و چنین حکمی
از نزد خدا آورده و چون علما آن ملاعین هر سال بهدایا و ماکل از یهودان میگرفتند چنانچه قبل از این گذشت توهم نمودند
که اگر تصدیق آنحضرت نمایند یهود با آنحضرت ایمان آورند و وظایف ایشان منقطع گردد اوصاف آنحضرت و احکام ذبایح
که در توریة موافق قرآن بود همه تغییر داده گفتند محمد پیغمبر آخر الزمان نیست حق جل ذکره آیه فرستاد ان الذین بدرستی که آنکه

بقدر احتیاج

يكتمون پنهان ميكنند براى رشوه يا حب رياست يا قبول عامه وغير آن از اغراض فاسده ما انزل الله آنچه
فرو فرستاده است خداى من الكتاب از كتابهاى آسمانى بنا بر بيانيت من واگر تبعيض باشد يعنى بپوشند
آيات كتاب را كه در آن وصف آنحضرت و معرفت آن مذكور است و ابعض التواريخ ايشان همكى كتب را پوشيده بودند و در جواهر
آورده كه جهت تكرار اين آيه آنست كه در آيه پيشين قبل ازين ذكر كتمان ايشان كه صحابه ايشان مذكور شده در اينجا ذكر
كتمان ميكنند بر نوع ديگر و يشترون به و عوض ميگيرند بدل آن كتمان ثمنا قليلا بهاى اندك را
رشوها و رياستها را توصيف ثمن بقلت دلالت ندارد بر آنكه براى سلب بسيار كتمان جائز باشد زيرا بقابل ... حرمت كتمان
ثابت و در اينجا ... مفهوم مخالف را اعتبارى نيست و هرچند ... كثير باشد ... عدم اعتناء ايشان حرام ...
اولئك آن گروه كتمان كنندگان ... ما يأكلون نميخورند روز قيامت في بطونهم
در شكمهاى خود ذكر بطون براى تأكيد است ... معنى آن ... يأكلون مثل آنرا ... كيلا و ... بطن ...
الا النار مگر آتش را ... در حق مال الايتام ... ويا آنكه اكل مستلزم ادخال ما يؤكل است ...
بطون باشد ... ذكر آن ... تا ظاهر شود كه عذاب ... شامل اعضاى ظاهر ايشان است ... احاطه بر ظاهر و باطن ايشان
خواهد داشت ويا ... آتش ... از ... واقع ميخورند و مجاز ... قرار داده ... مرتبت
... آن ... اكل ... خورده ... آتش
... ايشان ... آتش ... بطون ايشان ...
... يأكلون ... اكل ... دنيا ... عبارت ... شود ...
... باشد ... و لا يكلمهم الله
و سخن نخواهد كرد با ايشان خداى از روى شفقت ... ايشان ... باشد و ممكن است ... لعن ...
شود و عدم تكلم كنايه از شدت غضب است چنانچه كسى با كسى در صدد خشم باشد با وى سخن نگويد و لا يزكيهم
و پاك نكرداند ايشان را ... از معايب يا از لوث معاصى ... ايشان ... تا ...
ملوث ... شوند و لهم عذاب و مر ايشان راست عذاب اليم دردناك ...
از ذكر خدا و ... و در آخرت ... عدم انقطاع عذاب از ايشان اولئك آن گروه اند
الذين آنانى كه ... اشتروا الضلالة ... بن ... راه ...
رسول خدا ... بودن ... بالهدى ... ايمان و ... در دنيا و العذاب
و ... عذاب خدا و آتش روز جزا را بالمغفرة ... روز ... قيامت ... ايشان
... مغفرت ...
... مشترى ... مثمن ... بيع و شرى ...
... فما اصبرهم پس چه چيز شكيبا
آورد ايشان را ... نتوان ... على النار بر آتش دوزخ
... آتش ... ايمان ...

ودنيا ... ما فاعل فعل اصبرهم ... ما است ... على النار و قوله ذلك
با خبر ... واقع ... ثابت ... مذكوره است يعنى اين حكم با آتش و عقوبت ... اشتراى ضلالت ... را
ثابت ... بان الله ... خداى نزل الكتاب فرو فرستاد كتاب ... بالحق ... ايشان كافر
... و ان الذين ... اختلفوا اختلاف
كردند ... في الكتاب ... بعضى ... آنرا ... و ... آن ...
و نصارى ... ايشان ... انجيل ... اختلاف عظيم ... كتاب ...
... كتاب ... رسول ...
... قرآن و ظاهر و باطن و محكم و متشابه و عام و خاص ...
... لفي شقاق
... بعيد دور از ...
... الربع الثانى من الجزو الثانى ... اهل كتاب ...
... ايمان ...
... در ... قبله خود ... بجا آورده ...
... ليس البر ...
... قبل المشرق ...
ان تولوا وجوهكم ...
... و المغرب ...
رسول ... كعبه ...
مسلمانان ... اهل كتاب ...
كتاب ... مسلمانان ...
... قبله اهل كتاب ...
كرد ... اسلام ...
... مسلمانان ...
... و لكن البر ...
... من آمن ...
... بالله ...
... و اليوم الآخر ...
... و الملائكة ...
... ايشان ...

باشد و بدانکه ایشان معصوم و هریک بعبادت و هو مشغول اند و الحرا از آن کو نواهی حق دورند و صورت ایشان در حین تحمل اول
تخفوات وَالْكِتَابِ و بگرود بهمه کتابها بنا بلام استغراق یا جنس و اگر لام عهد باشد مراد قرآنست و ایمان بقرآن
مستلزم ایمانست بجمیع کتب منزله چه این مصدق آنهاست وَالنَّبِيِّينَ و ایمان آورد بهمه پیغمبران که آنچه را داده اند
تفصیلا بخصوص و آنچه را اندا اجمالا بعموم فرستاده حق و در ایشان وعد و وعید بحیز صادق و مفترض الاطاعه شناسد نه
چون یهود که در صلاة قتل بعضی را کمند و همچون نصاری که تکذیب بر حق نمودند و از جمله اعتقادیات علیه بتکرار این پنج چیز اکتفا
کرد که اساس دین مبین پنج رکن ایست اول ذکر مبدا که علت نامه ایجاد ما سوی است و فقره من آمن بالله مرهون و منظور از خلق
خلق که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون شناخت و پرستیدن دویم ذکر مآل و معاد که محل حساب است یوم الآخر است سیم انجام
معارف و معادیات نشود مگر بالکتب قاصده که از نزد حق کنات او و حیین و مربوط بعالم قدس و منوط بعالم انس بوده
معارف محتاج الیه را از خالق بخلایق رسانند و در وقتهای کار که یوم الآخرست شاهد اعمال و شفیع احوال ایشان باشد و آن
پیغمبرانند که آدم پیغمبری وی منتهی نشود مگر با آوردن وحی از نزد خدا که عبارت از ملائکه باشد چهارم اصل وحی که عبارت از کتابست
بعد از ذکر مبدا و معاد آن سه دیگر که ملائکه و کتاب و نبیین است بترتیب ذکر کرد و بعد از آن شروع در بیان عملیات نموده
که نفعش بغیر فاعل راجع است کنند مقدم بر آنچه نفعش مخصوص بفاعل است کرده گفت وَآتَى الْمَالَ و بدهد مال را
آنکه بعد بجهة مذکور موصوف بصفات مذکور است بمستحقان خدا مال خود را با وظایف تسلیم عَلَىٰ حُبِّهِ بر
دوستی او سبحانه و در باب مرجع ضمیر اقوال ذکر کرده اند یکی آنکه راجع است بمصدری که از سیاق آتی المال مفهوم میگردد یعنی بدهد
مال را با دوستی اعطا و بخشش لفظ اعطا که از دینار بخشش و با اختیار خودش بی اکراه و طوع و رغبت چون و چنانکه دوست داشته مرغی
دارد و دوم آنکه راجع بمن آمن و مقصد از متعلق است بفاعل اعطا یعنی یا راجع بمال و مقصد رسیدن بمقصود است و در بین دو صورت
مفهوم تفریع طلب متعلق است یعنی انفاق نماید مال را با وجود دوستی مال الی سببیّة قلت احتیاج اما تعین اول اصح است که ضمیر راجع
بخدا کرده چه با وجود دوستی خدا موانع از انفاق برای وی کمتر و قصد او بخلوص نیت راسخ است و بعضی مرجع کردن مال بحق
بود که زکات اهل و قبا اهل را با اسال و عقل کنند ذَوِي الْقُرْبَىٰ بمنسوبان خویش زیرا که بجود چه مراعات رحم
از عظایم مثوبات است و انفاق بسوی ایشان بهدایا و صدقات دو ثواب داده یکی بعلت انفاق و دیگری بعلت صله رحم
بر خلاف صدقه با جنبی که همان ثواب صدقه دارد و دلیل از ابو حمزه ثمالی مرویست که گفت از علی بن الحسین علیه السلام شنیدم که فرمود اگر
میخواهی به نیکوترین خلق جهان پیری و کنایهان ترا اندام بیامرزند باید نیکویی کنی و صله رحم بجای آوری و صدقه پنهانی که
صفت عمر را زیاده کند و در وی بلا ببرد و هفتاد نوع مردن را از تو دفع کند و موجب اجر باشد و ثواب آخرت و در مجمع البیان
روایتست که از رسول خدا صلعم پرسیدند که افضل صدقات کدام است فرمود جهد المقل علی ذی الرحم الکاشح یعنی سعی
کردن مردی که قلیل المال باشد در صله و دادن بخویشی که دشمنی او در دل داشته باشد چه ابن شقرت بخل از دیگر و از سوی
اغراض و امراض نفسانیست و از سیاق حدیث که در باب اعمال حضرت کاظم ع در روضة الواعظین ذکر شده مفهوم میگردد که
صدقه بخویش دشمن او را دوست میکند با تحیل در فنای وضیف با وکنم روایت نموده اند که فاطمه بنت قیس گفت آنکه
در زرع من هفتاد مثقال از طلا یافت میشود فرمود که آنرا صرف در قرابت خود کن و در تفسیر امام ذوی القربی قرابت رسول
که محتاج باشند و ابتدا سال با ایشان بریم هدیه ترا است نه بعنوان صدقه چه خوشحال کو مرتبه سادات را جلیل تر از آن

[illegible]

[illegible]

که صدقه بگیرند و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که مراد قرابت رسول خداست و مؤید اینست آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ و بدهد به یتیمان یعنی بی پدران بنی هاشم را بر همه صدقه و تو وعن بنی هاشم را صدقه و طلب شرطا استحقاق از
رسول خدا صلعم مرویست که هر که یتیمی را بخود گیرد بطعام و آشامیدنش تا آنکه بزرگ شود حق تعالی واجب کرداند او را بهشت و فرمود که بهترین
خانهای شما خانه ایست که در آن یتیمی باشد که مهربانی بوی کنند و در حدیث دیگر منقولست که چون یتیم بگرید عرش خدا بلرزد و گوید
حق تعالی کوید ساکن شو که هر که این یتیم را خاموش کند بهشت خود را برای او واجب کنم و گفته اند که صدقه را بدست خود شان دهد
و تو آنکه در آیه تقدیری شده مراد ذوی الیتامی است یعنی بدهد به آنکسانی که متکفل یتیمانند که صرف ایشان نمایند چه
تسلیم بطفل که عقل ندارد بی صورت نیست بنا بقول اول یتامی عطف بر ذوی القربی و در موضع نصب مفعول آتست و شق ثانی
در محل جرات عطفا علیها است لیکن قول اول اصح است چه آیه در حدیثی که در آن قرآن بلفظ یتامی بر سبیل اطلاق واقع شده
متضمن ندارد و الیتیم آنست که در صغر سن باشد وَالْمَسَاكِينَ و درویشان که با وجود احتیاج سوال
نکنند و این آیه مرتبه عظیمی است اگر صبر کنند و سکینت بنا زند و طلب که موجب شکوه خدا بسوی خلقست نکنند چه مرویست که
مساکین متوسط حال بالقبل از اغنیا ببهشت میروند و لهذا رسول خدا صلعم پیوسته آرزو میکرده که زندگی و مردگی و محشوری با ایشان
باشد بقوله اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریان را که
محتاج باشند بخرجی راه تا خود را بجای رسانند هر چند که در شهر خود موسر و دولتمند باشند و روایاتست که هر که غریب
حق تعالی بهمات دنیا و آخرت وی را اجابت دهد و در قبر و نزد حساب و صراط و میزان غریب نباشد بلکه در بین مواضع با او همی از
ملائکه انیس و مونس باشند و او را ابن گویند از آنکه همولی او از ابن عباس و قتاده مرویست که ابن سبیل مهمانست که هدیه
حضرت نبوی ینص و در احادیث بسیار وارد است که مهمان را رعایت کردن ثوابهای عظیم دارد و از جمله رعایتهای مهمان
آنکه ممنون او باشد که بخانه وی آمده و رفیق و خادم و اسباب او اگر همراه او و برادر مکان نیکو فرستاده و آنچه میسر و خوب است
برای او مهیا کند و قصد او از این خدمات رضای خدا باشد و هر دایک دنیوی رعایت کند مگر عالم را نسبت بجاهل باید
نسبت بعزیز با قریش را نسبت بغیر قریش و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود خدمت مهمان از کس فرض است و عار نیست به
معلم و مهمان و اسب خود و در علل الشرایع مرویست که حضرت صادق علیه السلام با بعضی از جلساء مهمان میکرده اعانت داده مادام که بر اینان
بوده و چون روانه میشدند در آستانه رفتن وی خدمت میکرده مبادا بخاطر مهمان خطور کند که تعجیل در رفتن او میکند
وَالسَّائِلِينَ و طلب کنندگان صدقه را هر چه ممکن شود از قلیل و کثیر بنا بر ردوا السائل ببذل یسیر او رد
جمیل اعم از آنکه سؤال ایشان تصریحا باشد یا کنایه که اما السائل فلا تنهر و از امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود اگر مردم بدانند
که سوال چه قدر بد است هر آینه هیچکس سؤال نکند و اگر بدانند که بعد از سؤال سائل رد کردن وی چه قدر بد است هر آینه هیچکس
رد سائل نکند بدانکه در بعضی آیه او سؤال کردن با احتیاج است بهر تقدیر که اگر سؤال کند خوف موت و تلف او در باشد و الا سؤال
بدون احتیاج حرام و بدترین افعال است چنانچه در فقیه از صادق ع مرویست که فرمود ما من عبد یسئل من غیر حاجة
فیموت حتی یحوجه الله الیها و یکتب له بها النار و هر که سؤال بغیر حاجتی کند نمیرد مگر آنکه خدای او را محتاج کند و فرمود که
بر آتش دوزخ را و در مجمع از ائمه هدی علیهم السلام روایت کنند که دستها بر سه نوع است دست خدا که بالا ترین دستهاست و دست دهنده
که شیرات بدست خدا او دست سائل که پیوسته در پستی است تا روز قیامت و هر که طلب کند از مردم و حال آنکه نفقه بر او باشد

کفاف کند او را مسئله او در روز قیامت مانند خراشی بر چهره او هویدا باشد پرسیدند که آیا چه مبلغ که دارد غنی است و سؤال او حرام بود
گفت پنجاه درهم از نقره یا مساوی آن از طلا و در حدیث آمده که سؤال کنندگان بی احتیاج در روز قیامت بیرون آیند در روی ایشان گوشت نباشد
و مادام که توانند از بعضی و از شخصی چیزی سؤال کنند که مردم از سؤال وی مطلع نشوند و میان خلق سؤال کنند در حکم ... بود و
قطع امید وی از همه جا شود بقدر قوت لایموت چنانچه در اکل میته گفته شد جایز است و مرویست که جمعی از اصحاب نزد رسول خدا
آمده استدعا نمودند که یا رسول الله از برای ما بهشت ضامن شو آنحضرت در مسجد نشسته بود سر بزیر انداخته بر زمین خط
بکشید و جواب ایشان نگفت بار دیگر مطلب بعرض رسانیدند پس سر برداشت فرمود ضامن میشوم بشرط آنکه هرگز سؤال نکنید
بر این شرط کرده چیزی ... عهد بآن شرط مینمودند که در سفر که سواره بودند تازیانه از دست ایشان می افتاد کسی را
نمیگفتند که تازیانه را بمن ده خود پیاده شده بر میداشتند و سواره میشدند و اگر جرعه آبی ... طلب نموده خود
برخاسته آب میخوردند هر چند که ظرف آب در پهلوی آن دیگری بودی و در حدیث دیگر واقع شده که چون اضطرار مؤمن از حد گذرد
باید که اظهار احتیاج خود به برادر مؤمن خود کند و هر آینه شکوه کردن مؤمن بسوی مؤمن شکوه کردن اوست بسوی خدا و

فِي الرِّقَابِ و اعطا کند مال خود را در استخلاص بندگان از قید بندگی آنها از آنکه رقبه رهن شده بمکاتبه
و او را آنکه آزاد کرده ... باشد که هر گاه قیمت خود با فلان مبلغ بیاورد آزاد باشد مبلغ را داده او را
از بندگی ... و از دست شدت و آزار او آزاد کند و از رسول خدا مرویست که هر کس آزاد کند رقبه مؤمنی را آزاد کرد خدای تعالی
بعوض هر عضوی از اعضای بنده عضوی از اعضای آزاد کننده او را از آتش جهنم ... خواهش ... و نذور و کفارات
و صدقات داخل این مصارفست و آن مصرف کرد اما اصح آنکه مختص بصدقات مندوبه و نذورها و کفارات مذکوره واجبه
آن بعد از ذکر مستحق ... عطف و قاعده در عطف آنست که معطوف غیر معطوف علیه باشد و وجه تخصیص مواضع
صدقات بجماعت مذکوره آنست که غالبا احتیاج در اینهاست و الاجمیع مصالح المسلمین چون استخلاص مؤمن از جنایت یا
از دست ظالم ... و ... در حکم داخلست **وَأَقَامَ الصَّلَاةَ**
و بپا دارد نماز را با ... و ارکان فریضه و نفلیه از مقدمات و مقاصد و لواحق **وَآتَى الزَّكَاةَ**
و بدهد زکوة مقرره مفروضه را که مشتملست بر زکوات غلات اربعه و انعام ثلثه و نقدین بعد از ملاحظه نصاب و شرایط و
زکوة فطره و خمس نیز تغلیبا داخلست و اگر چه زکوات مفروضه نیز در تحت و آتی المال داخلست لیکن در اینجا بجهت مبالغه
در دادن آن از قبیل ذکر خاص بعد از عام یا بجهت مشاکلت با ... ذکر شده هر جا که ذکر نماز شده مقرون بذکر زکوة
وَالْمُوفُونَ عطف است بر من آمن و بجهت تفنن عبارت یا مزید استمرار و دوام از ... بجمله اسمیه عدول نموده
از قبیل یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی یعنی آنکه صاحبان بر و وفا کنندگانند **بِعَهْدِهِمْ** بوعدهای که
با خدا و بندگان و مردم **إِذَا عَاهَدُوا** هر گاه عهد کنند تکرار این لفظ برای آنست که مادام عهد را بفعل
... ... نمایند و ... بر سبیل وجوب مقید کرده و مثل بن ... و
همچنین است نذر و یمین و در حدیث معتبر منقولست که ایمان ندارد هر که امانت ندارد و دین ندارد هر که وفا بعهد نکند و از
رسول خدا مرویست که علامات منافق سه چیز است الاول اذا حدث کذب چون سخن کند دروغ گوید و الثانی اذا وعد اخلف
چون وعده کند خلف نماید و الثالث اذا ائتمن خان چون امانت بوی سپارند خیانت کند **وَالصَّابِرِينَ**

فِي الْبَأْسَاءِ ~~... ... ...~~
و ... ... در روی ... و فقر و فاقه و تنگی با ... و ... تمنی عظیم ترا ... دفع کند بلای ایشان را صلوات بر محمد و آل
... در تفسیر امام مرویست که در روز قیامت منادی از نزد رب العالمین ندا کند که کجایند درویشان صابر ایشان کجایند
... مؤمنان بحق تعالی ایشان را بر ... که ... خطاب کند که ای بندگان من
... در روی ... انچه گرفتم حکم برای کرامت شما بود ... و هر کس ... شفاعت نموده همراه خود
دنیا از روی ... آن ... بهشت
... و ... **وَحِينَ الْبَأْسِ** و در ... **وَالضَّرَّاءِ** و در ... بدن از ... و علت یا موت قرینهان و احبه
استقامت ... و ... و ابن ... اقسام ... است ... روز ... و ... و مسکن
... جهاد ... خطوط و حین البأس ... و جو ... مشهور و ... آورده
که یعنی ... حلال ... ایشان ... باشد
أُولَئِكَ آن گروه موصوف بصفات مذکوره **الَّذِينَ صَدَقُوا** آنکسانند که راست گفتند در دعوی ایمان
راست ... که کفتار ... باشد **وَأُولَئِكَ** و آن گروه **هُمُ الْمُتَّقُونَ** ایشانند ...
دوری کنندگان نفس خود ... از آتش ... از رسول خدا مرویست که هر که عمل کند بمضمون این آیه کامل است ایمانش
و منظور از ... اشاره ... استکمال ایمان ... جزا ... اعتقاد و حسن ... با مردم و تهذیب اخلاق و این هم
با ... در این آیه جمع است اما اول از قوله من آمن الی قوله و النبیین مذکور است اشاره از ابتداء قوله و آتی
المال الی قوله و فی الرقاب اشاره از قوله و اقام الصلوة تا آخر آیه و مجموع آنچه در این آیه مذکور است از اجزاء ایمان
اول ایمان بخدا ... ایمان ... ایمان بوجود ملائکه ... ایمان بکتب ... ایمان به پیغمبران و این پنج اعمال قلبی است
ایمان ... اطعام مساکین ... ابن السبیل ... سؤال کنندگان
آزاد کردن بندگان و این شش اعمال ... است ... نماز ... زکوة ... وفا بعهد ... صبر در ...
و این ... عبادات ... که مستجمع این صفات باشد ... تمام عبادات ...
مجمع البیان آورده که علمای ما رضوان الله علیهم گفته اند که مراد از اولئک الذین صدقوا تا آخر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
... بر آنکه ... اجماع ... ثابت شده است که کسی جامع این اوصاف باشد ... آنحضرت ... در باره ...
... و ... این ... ابن ... صلوات الله علیهم اجمعین
و باید دانست که مستجمع این صفات را بصدق و تقوی موصوف کرده اند بقوله اولئک الذین صدقوا و اولئک هم
المتقون ... آن اوصاف ... اعتقادی و اعمالی ... بر صدق ... و ... تقوی ...
و سبط آورده که شرط ... آنست که ... عمل کند و اگر ... باشند ... در اسباب نزول
آورده که قبل از ظهور دولت اسلام میان دو قبیله ... و ... بر آن ... دیگر زیادتی
داشتند شرط کرده بودند ... اگر بنده از ما کشته شود آزادی از شما بکشیم و اگر زنی کشته شود مردی از شما قصاص کنیم
و اگر مردی کشته شود دو مرد از شما بعوض قصاص کنیم و ... بالمضاعف ...

از شما و بحث [illegible] پس چون ابن حجر [illegible] حضرت [illegible] بر آنحضرت [illegible] آمد حق تعالی
بعد از بیان او اسما و صفات شروع در ذکر بعضی از منهیات نموده معظم آنها را که قتل نا حق است بر سیاق [illegible] حکم قصاص [illegible]
کرده میفرماید **یا ایها الذین امنوا** ای گروه گرویدگان **کتب علیکم** فرض و لازم یا نوشته شد
در لوح محفوظ بر همگی شما از فقیر و غنی و ذکر و انثی و عبد و آزاد و وضیع و شریف **القصاص** مماثلت و مساوات [illegible]
بر سبیل مساوات نه تعدی و زیادتی چه در روضه البهیه آورده که قصاص استیفاء عوض جنایت است [illegible] زیاده [illegible] از قتل
قطع یا ضرب یا جراح **فی القتلی** درباره کشتگان که کشتن ایشان معلوم باشد بهمان دستور که مقتول کرده
و درین حکم خطابست بهمگی مسلمانان نه بخصوص مومنان چنانچه عیاشی از حضرت صادق روایت کرده با وجود آنکه
نسبت بعضی واقع میشود تعمیم دران برای آنست که چون متولی امر قصاص امام یا منصوب او است پس بعلت رعایت
بجای همه مومنانست و میتواند که بدین معنی امر قصاص بعنوان وجوب عینی باشد [illegible] بر امام [illegible] استیفا
قصاص از قاتل را چون ورثه مقتول تقاضای آن کنند [illegible] که حکم عدالت در قصاص [illegible] کشته شود و بکشتن
[illegible] **الحر** [illegible] آزاد قاتل **بالحر** بعوض مرد آزادی [illegible] **والعبد بالعبد** و بنده بعوض
بنده اگر بنده آزادی را کشته [illegible] که آن بنده را بعوض [illegible] کشید و خواهد که مردی آزاد قصاص کند **والانثی**
بالانثی و زن بعوض زن [illegible] مردی بجای [illegible] و قتل قاتل با تفاضل [illegible] با وجود تساوی یا تفاوت قاتل و مقتول
در حسن و قبح منظر و زیاده و نقصان سن و اعضا و ضعف و قوت و صحت و مرض خواه مقتول [illegible] سکرات یا طفل
در حین ولادت باشد [illegible] چند مسئله در ذکر شرایط مذکوره و آن [illegible] است اول تساوی در حریت
در قیمت است پس نکشند آزاد را [illegible] بعلت قتل بنده بلکه درین صورت قیمت مقتول [illegible]
از قاتل گرفته تسلیم مولای وی کنند و قاتل را تعزیر عظیم کنند و اگر قاتل آقای مقتول بوده [illegible] لازم نباید بجز کفاره
قتل و آن عتق رقبت و اطعام شصت مسکین و صیام شهرین است و تعزیر کنند [illegible] قیمت آنرا
بمساکین [illegible] غلام و کنیز بعلت قتل [illegible] آزاد [illegible] تسلیم ورثه مقتول [illegible] اگر خواهند بکشند و اگر خواهند [illegible]
[illegible] اگر قیمت [illegible] مساوی [illegible] مقتول باشد [illegible] و کشته شوند [illegible] غلام و کنیز
[illegible] قاتل و مقتول [illegible] باشند قیمت احدهما [illegible] مساوی [illegible]
[illegible] مساوات [illegible] قاتل برای قتل [illegible] تفاوت و تفاضل بلکه [illegible]
مقتول [illegible] قاتل [illegible] قصاص [illegible]
[illegible] دیت [illegible] مرد است و اگر مقتول خنثی باشد [illegible] ربع دیت [illegible] قاتل [illegible]
کشند و اگر [illegible] دیت [illegible] است [illegible] ربع [illegible] کامله باشد و اگر
قاتل [illegible] خنثی باشد [illegible] مقتول لازم است که اگر اراده قصاص داشته باشند [illegible] ربع دیت را تسلیم ورثه قاتل
کرده [illegible] و خنثی بعلت قتل رجل کشته شوند بعلت آنکه تفاوت دیتی [illegible] اولیای ایشان لازم آید
که بورثه مقتول دهند [illegible] روضه البهیه آورده که جهت عدم تفاوت [illegible] آنکه بر جانی زیاده بر تسلیم نفس خود [illegible]
جنایت چیزی لازم نباید با وجود [illegible] صحیح حلبی و عبدالله ابن سنان از حضرت صادق [illegible] دلالت بر [illegible] دارند

[illegible] استیفا و غیره [illegible] نقل شده است و همچنین است قصاص زن بعلت قتل خنثی و اگر دو زن [illegible] مرد را بقتل
رسانیده باشند [illegible] ایشان بقصاص برسند [illegible] آنکه [illegible] از عوض [illegible] ورثه ایشان [illegible] در اصل شرع مساوات
[illegible] بلکه [illegible] مساوات [illegible] اکثر [illegible] بعوض کافر [illegible] کان المقتول
[illegible] لکن [illegible] تعزیر کنند [illegible] اگر قاتل [illegible] نکرده باشد بقتل اهل [illegible]
قصاص [illegible] دیت [illegible] دیت [illegible] بنا بقول اصح هشتصد درهم [illegible] آنکه یهودی یا نصرانی
یا مجوسی باشد [illegible] دیت زنان ایشان نصف آن [illegible] یهودی و نصرانی چهار هزار درهم [illegible] اول اصح است [illegible] بعوض
ذمی قصاص شود [illegible] در قیمت [illegible] و حریت [illegible] میان قاتل و مقتول ایشان مساوات
باشد و اگر کافر ذمی مسلمانی را کشته باشد او را با جمیع اموالش [illegible] ورثه مقتول دهند و ایشان مخیرند میان قتل و استرقاق
او [illegible] و اگر قبل از استرقاق مسلمان شود [illegible] قتل [illegible] و اموال وی تعلق بورثه او
دارد و اگر کافر ذمی بعد از کشتن کافر ذمی مسلمان شود قتل از وی ساقط گردد [illegible] خواهد بود [illegible] انتفای [illegible] قاتل
[illegible] مقتول [illegible] پدر [illegible] بعوض فرزند کشته نشود بلکه کفاره و دیت و تعزیر بر وی لازم آید [illegible]
[illegible] بلوغ و عقل قاتل است پس قصاص [illegible] مرد دیوانه و طفل نابالغ را [illegible]
[illegible] چند [illegible] کشته باشد بلکه دیت ثابتست [illegible] مقتول [illegible] مجنون [illegible] و اگر [illegible]
قتل رسانیده و بعد از آن دیوانه شود قصاص از وی ساقط نگردد [illegible] آنکه طفل را بعد از ده سالگی قصاص باشد [illegible]
هرگاه برسد [illegible] طفل [illegible] شرعی [illegible] بودن مقتول [illegible] باشند
[illegible] اگر [illegible] مرتد [illegible] یا ناموس [illegible] کشته باشند [illegible]
نرسد [illegible] در قتل [illegible] قتل خطا و [illegible] و شبیه عمد [illegible] و در قتل عمد [illegible] از قصد
بالغ عاقل [illegible] اخراج روح از جسد [illegible] موجب قتل [illegible] متعلقات [illegible] از عمد و غیر عمد
در [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] امر بقصاص [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] واجب [illegible] بمقتضای آیه مذکوره همین قصاص است [illegible] اگر قاتل بعد از سقوط
[illegible] مقتول [illegible] مطالبه آن کنند و اگر قبل از سقوط قصاص قاتل [illegible] دیت [illegible]
مقتول [illegible] آن واجب [illegible] قصاص از قاتل کنند و اگر [illegible]
پس [illegible] قصاص [illegible] در قتل عمد قصاص [illegible] واحد از قصاص و دیت مگر آنکه بعنوان صلح [illegible]
قصاص [illegible] دیت [illegible] ابن جنید [illegible] ورثه مقتول مخیرند میان قصاص و اخذ دیت و عفو [illegible]
[illegible] قصاص [illegible] اخذ دیت کنند [illegible] قاتل از دیت [illegible] قصاص [illegible] ورثه مقتول [illegible]
[illegible] قصاص [illegible] ورثه مقتول میان قصاص و اخذ
[illegible] و عفو [illegible] قصاص ساقط است [illegible] **فمن عفی له**
[illegible] لازم القصاص [illegible] عفو [illegible]
[illegible] قصاص ساقط [illegible] **من اخیه**

شیء از برادر خواست یعنی برادر و مؤمنی بعنوان قصاص چیزی که آن حق طالب است از جهة اولیا و ورثه تا اگر مراد تمام قصاص است و اراده کنی
بلفظ شیء اشاره باشد که بر فرض سقوط تمام قصاص و تقدیر قاتل از شغل حقوق مقتول عاری و بری نیست چه هر قتلی متضمن سه حق است
حق الله و حق میت و حق ورثه پس آنچه بعنوان قصاص یا دیت یا عفو استیفا آن بعمل آید حق ورثه است و براءت ذمه او از حق
جرم توبه خواهد بود و رسیدن مقتول یا فدیت تا آنکه بسبب حرارت و مسرت که قاتل برای او فرستاده در برزخ بخشیده شود و الا در روز
قیامت باز خواست خواهد شد و بنا برین معنی حذف مضاف شده تقدیر آنکه من عفی له من اخیه شیء و مرجع ضمیر له اخیه قاتل است
و تعبیر از مقتول بلفظ اخ تنبیه برآنست که سلسله ربط اخوت اهل الاسلام محکم تر از آنست که بسبب کشتن قتل و قصاص از هم باز
منقطع گردد و قولی آنکه مراد از اخ عافی و بخشنده است از جهة ورثه مقتول که حق تعالی او را برای ترغیب بالتیام بین الناس
برادر قاتل نامیده چنانکه او را بحق تعالی **انما المؤمنون اخوة** منظور نظر داده و عفو از قصاص کند و عفو کنندن بقول جمله
هر یک از ورثه اند بشرط بلوغ و وارث بجز زوج و زوجه و بقول بعضی عفو را بمعنی تبدیل قصاص است بدیه بنا برین
آنکه پیش هر قاتلی بدلی کرده شود برای او چیزی از استیفاء قصاص برادر او بدیه و عوض **فاتباع** پس پیروی است
از عفو طالب را **بالمعروف** بنیکی کردن ... و عدم مسامحه در مطالبه با مطلق نیکی نمودن
بر مجری کار ایشان از خود راضی کند یا بر طالب لازم است متابعت نمودن در عفو خود از قصاص به نیکی و بکره و طلب دیه بی
با وجود اعسار قاتل بتانی از روی بی انصافی کند و ما بجهد او را مستهلک خسارة راضی شود اما قول اول اولی است بقول **و اداء**
دیه قاتل است بتانی بعد دیه **الیه باحسان** بسوی طالب بر وجهی بهتر و ادا و در کافی در تفسیر عیاشی از صادق
منقولست که فرموده سزاوار است بر طالب حق که آن را عرضه بند او بر برادر و مؤمن خود و او هم کامل کرده باشد با او در مهر سزاوار
مالکی که چیزی بر عفو او است بگردد اگر قادر باشد بر ادای مطالب ایضا آن ناید بسوی وی او روی احسان **ذلک** ایحکم که
با دیه یا عفو یا تخییر میان اینها **تخفیف** سبکبار است مر شما را که فرود آمده است **من ربکم** از نزد پروردگار شما
در و بنا بر قصاص وجب بر شما است از قتل یا قاتل که ... باعث حفظ جان و خون شما میشود و دیت رساندن شما است از دست
قصاص و عفو باعث خلاصی است از هر دو و این معنی کمال توفیر است مر شما را **و رحمة** ط و مهربانی است مر شما را در آخرت
بجهت خلوص و قمر شما از شغل قصاص و غیره و بقول لفظ المان تنحیر است و بر چه مثال الله آن موضع امتنانی است که
بعضی آخر الزمان واقع شده و حال آنکه مقرر شده در امت موسی قصاص یا دیه بود و در امت عیسی عفو یا دیه بوده است پس در
شریعت جمع میان ما فی التوریة و الانجیل شده و کتاب خدای آورده که بروایتی در شرع موسی امر بقصاص بود و در شریعت
امر بدیت پس در شریعت محمد حنیفیه رسول خدا تخییر بین الامرین مقرر شد **فمن اعتدی** پس هر کس تعدی کند و از حد
شرع **بعد ذلک** پس از عفو یا بطالبه دیت یا بعد از اخذ دیت یا استیفاء قصاص یا تعدی نماید بدیگری بعد از
قصاص قاتل یا خواهد که دیگری را بعوض قاتل بکشد **فله** پس مر او راست در آخرت **عذاب الیم** ط عذابی
دردناک باد و بنا بکشته شدن و قول شغل و غیر از روی بعضی از مفسرین مراد رفته اند که این آیه منسوخ است بآیه
و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس تا آخر مقتضی قتل حر بعبد و قتل ذکر بانثی است بدان منظور تناول و
مستند ایشان قول رسول خداست که **المسلمون تتکافی دماؤهم** و گفته اند که تفاصل بین الله ... در قتل النفس بعض
نیست لکن این قول مدفوع است بعبد وجه اول آنکه عموم آیه که نفس بنفس نیست منسوخ و تخییر خواهد بود و آیه النفس

بالنفس حکایتی است از فرایض یا احکام توریة و مخاطب بدان اهل توریة اند و آیه قصاص خطاب با مسلمانان است پس صورت ندارد که
احکام قرآن منسوخ شود باحکام توریة دوم محتمل است که آن آیه تخصیص داده شود بمعنی ضمنیها که در این منافاتی با این آیه
نداشته باشد و این حمل بهتر است از نسخ آیه و در کمال فصاحت بی تحمل و نظر بتقدیر فایده حکم قصاص تسلیه مؤمنان فرموده که
و لکم و مر شما راست ای امت محمد **فی القصاص** در این حکم قصاص یعنی در ذکر **حیوة** زندگانی و بقای
در دنیا چه هر که اراده قتل کسی کند و حکم قصاص یاد کند که اگر بکشد کشته میشود او را بعوض خواهند کشت از قتل و کشتن او باز
ایستد و هم بعوض کشتن نکرده و دیگران بغیر شوی جانی و بعضی جانی دست تعدی در آستین ستم کشیده مؤمنان در حال قصاص
یا آنکه مراد از حیوة بقاء آخرت که قاتل یا بعد از قصاص بری شود یا معنی آنست که چون در ایام جاهلیت بیان مذهب قبیله
دیگر کشته شدی اهل قبیله مقتول دیگری بقتل نامی قبیله قاتل بسیار کار بجانی میرسیدکه اهل آن قبیلتین تمامی یکدیگر را کشتند
و بعد از آنکه حکم قصاص آمد کشتن دیگری غیر قاتل بر افتاد و حیات بقصاص مر جلای آن دیگران از قتل و بر عکس اعراب شایع
القتل انفی للقتل است بعبارت در میان فصحای قصاص و اصل دیت و عفو در نکات نظم قرآن **حسن الله**
با آنکه این کلام از عظم فصاحتهای قرآن است که فصحای سخن گستر و بلغای زبان آوری در جواب آن سعیهای بغایت و بذل جهد
در غایت نموده آخر الامر که قبح و بلاد فصاحت ایشان بر آیه بلاغت رسیده چند جمله بجواب بکلام بلاغت انجام آورده اند که
این بود که اکثروا القتل لیقل القتل بکر قتل البعض احیاء للجمیع و غیرهما که اشهر ایشان این بود که القتل انفی للقتل
با وجود اینکه در غایت فصاحت است بکلی بجهة امر اول ... و آن هشت هر حرف آیه سبکتر باعث شده
البته که در این کلام بیست آورده است کلام چه هر چند حروف متلاصقه کلام چنین که ... باشد بلیغ و متین تر است
و در کلام ایشان دو حرف متقارب هم مخرج است بهر لحظه متوجه حرف دیگر آن که در این موجب ثقل و در کلام باشد
بر خلاف آیه که آنکه حروف مثال قصاص آن ... و لام و کاف و قاف و صاد و حاء و یاء و تاء حسن تالیف که از
نحوی لفظ آن هویدا است چه خروج از فی القصاص بسوی لام حیوة که ایشان از خروج لام آخر القتل بسوی همزه انفی
و همچنین خروج از صاد مکسور القصاص بسوی حاء مفتوح حیوة سهل تر است از خروج الف انفی بسوی لام للقتل
سه ظاهر کلام ایشان مقتضی آنست که هر قتلی سبب انتفاء نفس خود باشد و آن محال است و در آیه چنین نیست بلکه کرد
که قصاص باشد و آن سبب نوعی از انواع حیوة است و در آیه صنعت طباق است و آن جمع بین الضدین باشد با التزام حسنه
چون قصاص و حیوة و کلام ایشان از این صنعت خالی است ه ایجاز آیه با تنوین بار ده حرف با معانی بسیار و کلام ایشان
چهارده حرف با معنی کمتر تعقیبه در اطالت و علم تکرار چه در کلام ایشان لفظ قتل مکرر است و این نوعی است از کلفت
حصول عرض اصلی از نفی قتل که آن حیوة است در آیه مفهوم و از کلام ایشان نا معلوم است ... اظهار است که آیه ظاهر مینماید
کلام ایشان از قتل مطلق که شامل قتل بظلم نیز هست نفی قتل کرده و آن ظاهر نیست زیرا که قتل بظلم نافی قتل نباشد
بر خلاف آیه که قصاص نوع مخصوص یعنی یا که در شرع است که آن نفی انواع دیگر قتلها کند ... تشویب و تشکیک
ننماید و ... آن ... ... در ... ایشان ... حالی است ... ایشان از تقدیر ... و فی ... است
زیرا که اسم تفضیل مستعمل ... ... یا لام باشد ... و لام ... ... کنند ... القتل انفی
القتل من ترکه و آیه مبارکه از ... تقدیر ... نافع است ... نکره آوردن حیات برای تعظیم و نوعیت است انما تعظیم

تنگ از برای شما است در امر قصاص چون قتل بن دلیله القتل انفی للقتل یعنی نفی از حیات از بنکه و ابتدای قتل هم رسیده غیر تعرض
کرده باشید ۱۳ ترغیب و ترهیب خلایق است چه از کلام ایشان مفهوم نمیشود که مراد الله ترک قتل بناحق و دعت داشتن
بر عکالی است و این هر دو از آیه معلوم نمیشود و یا کهترست که ترسیدن از قصاص و محافظت حیات که غرض نعمت است
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای و بینایان تفکر در عواقب امور **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** ۵
شاید شما از تامل در امر قصاص پرهیز کنید از قتل ناحق یا بترسید از عذاب آخرت یا بترسیم پرهیزکاران در معنی قصاص
حکم کنید و برین تقدیر خطاب عام باشد اینجا با اولی الالباب خطاب خود و محققین گفته اند که در ایجاب از قصاص
کردن جانست و دوام جانان و چون انسان مرکب است از قالب و روح قالب عبارت از پوست بی مغزی است و اولی الالباب
افشان روح است که مغز باشد بس ترغیب کردن بامر قصاص بخطاب اولی الالباب اشارتست و باو آنست که از این مغز قالب
تنگی یعنی جان خود فدای دوست نکنی مغز دل بحقیقت انسان که حیات جاودانی است نرسی چنانچه بنابرین یعنی دیت
عبارت از بذل کردن امانات اخروی است چون تو خود را در راه دوست قربان و فدا کنی او بزرگ دیه دادن تو تقصیر ...
ده هکر بقتل دوستی کواهی حق ... کند عدد کواهی سراز ... سر ... بایکم
بکواهی بخواهی ... های قصاص ... زبان ... و ... کواهی تو باز ... و ... دین
مادی ... بعد از ذکر احکام قتل بایراد برخی از احکام متعلق بموت بود لخته ... **كُتِبَ**
عَلَيْكُمْ و فرض کرده اند شد بر شما ای کروه مومنان **إِذَا حَضَرَ** چون حاضر شود **أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ**
یکی از شما آثار و علامات مرگ از بیری و ضعف یا دو یا درغم ... ساران آن شد و زمین احتضار و ... موت
دم ... برای وصیت **إِنْ تَرَكَ** اگر واگذارد بمیرد **خَيْرًا** ج ... مالی ... بسیار
بسیج مال صد ... جمیع ... توان بود و تنوین بتنوع ... کند ... مراد مال بسیار باشد ... مروی
که امیر المومنین ... ابواب مال ... از دوست ... در مرض موت بود ... و ... باشت ... الکل
آیا وصیتی بکنم فرمود که تو برکتی تو اما مال انبیا را خشید ... کردی فرمود ... ان ترک خیرا **الْوَصِيَّةُ**
وصیت کردن بوجوه خیر و معنی بجای فاعل کتب ... تقدیر کلام آنکه فرض است بر شما وصیت کردن
لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر و ... اجداد و جدات ... تعالی ... فاعل **وَالْأَقْرَبِينَ** و ...
خویشان و نزدیکان ... اولاد ... در مقابل والدین ذکر شده است **بِالْمَعْرُوفِ** بر نیکی و انصاف ...
لابوجه باوجود مال کثیر وصیت ... دینار ... وصیت بمعروف نخواهد بود با وصیت ... استحقاق ...
از موصی ... برای فقیر ... بسیار و برای متوسط الحال ... وسط و برای ... باشد ... از ثلث
تجاوز نکند ... مال ... ثلث مال ... است ... و آرام حق تعالی ... است ... وصیت ... حقیقی
دیگران کرده ... که ... باد ... که اورود ... مفهوم ... و نیز
روایت ... و تفسیر عیاشی که از حضرت صادق ... وصیت کند ... باشد ... اکثر
آن از ثلث ... ثابت است **حَقًّا** ثابت بودنی را ... **عَلَى الْمُتَّقِينَ**
بر پرهیزکاران ... مخالف ... جمعی برآنند ... اسلام ... بمقتضای همین آیه وصیت واجب

حالا آن بوجه آیه مواریث منسوخ کرده است و موید اینست حدیث نبوی که ان الله اعطی کل ذی حق حقه الا لا وصیة
لوارث یعنی بدرستی که حق تعالی داده است بهر صاحب حقی حق او را آگاه باشید که بعد از این وصیتی برای وارث برخی برآنند
که آیه مذکوره غیر منسوخ و حکم آن باقیست و نسخ وقتی تواند بود که فیمابین ناسخ و منسوخ منافاتی در حکم باشد و حال آنکه تنافی فیما
بین این آیه و آیه مواریث نیست بلکه آیه مواریث موکد وصیت است چه از فحوای قوله تعالی من بعد وصیة یوصی
بها او دین مفهوم میگردد که توارث ورثه مسبوق بر وصیت مطلقا است چگونه معارض بامر وصیت کند و حدیث مذکور را حمل
اخبار احاد است که در مسائل احادیث متواتره نیست بر فرض تسلیم آن از ضعف سند عیره علاوه دلالت صریح بر نسخ حکم وصیت
مطلق نکند بلکه معنی آن است برای ابطال وصیت زیاده بر ثلث ... و بس بعلت بودن ارث پس حکم ثبوت وصیت برای غیر
ورثه باقی و غیر مذکور و مخصص نعیم آیه خواهد بود چه از سیاق آیه جواز وصیت بر غایت ترکه مفهوم گردد و لهذا جمعی برآنند که وصیت
منسوخ است در حق ورثه و ثابت است در حق غیر ورثه و در مسالک الافهام آورده که ممکن است حمل حدیث مذکور و نبوی بر وصایا
جایز نبودن وصیت یعنی دین وی مستغرق بر غایت ترکه اش باشد یا مانعی دیگر از موانع وصیت اشتر باشد زیرا که امر آن حضرت
روایت کرده اند که فرمود جایز نیست وصیت برای احدی از ورثه مگر بتجویز ورثه لیکن اصح اقوال عدم نسخ است مطلقا ام از
ورثه و غیر ورثه چه نسخ وجوب منافاتی با بقاء جواز اصل شرعی ندارد و بیرون عمر وصیت کردن سنت است چنانچه در کافی
بسند صحیح از ابی الصباح الکنانی مرویست که گفت سوال کردم از ابی عبدالله ع از شخصی که در حین وفات وصیت کند برای ...
تو چیزی فرمود که جایز است ... او را و در حدیث محمد بن مسلم که از حضرت باقر ع سوال کرد از وصیت برای ورثه فرمود که جایز
پس لا وصیت نمود آیه ان ترک خیرا الوصیة را تا آخر و در مجمع البیان و تفسیر عیاشی از امیر المومنین منقولست که فرمود هر که وصیت
نکند در حین مردن برای اقارب خود که از ارث محروم باشند ختم شود عمل او بمعصیت خدا و در مجمع از رسول خدا مرویست که هر که ترک
وصیت را نیز و مردن نقص ... در مروت و عقل او هست و از ابی عبدالله ع روایت نموده که گفت سزاوار نیست مرد مسلمان را
که بخوابد مگر آنکه ... بوده باشد وصیت نامه او و ... بر سر **فَمَنْ بَدَّلَهُ** پس هر که تغییر دهد قول موصی یا مفهوم وصیتنامه
هر که باشد از اوصیا یا شهود یا غیر ایشان یا بکند منع نماید حق ذوی الحقوق او صرف کند در غیر محل سزاوار و عید آینده خاص
شد نه کسی که بر ای ناویل وصیت ... قصد ... مثل ... **مُوعِظَة** ... مسئول
موصی است و تغییر او آنست که وصیت کند بخلاف آنچه خدا امر فرموده چنانچه در جاهلیت برای ... و فخر وصیت برای
اقارب توانگر میکرده فقرا ایشان را محروم میساختند **بَعْدَمَا سَمِعَهُ** بعد از آنکه شنیده باشد حکم ...
بمعروف ... و ... تحقق وصیت و وصول علم آنست ... مرجعیت ... بعد از شنیدن
احکام ... وصیت و فایده قید سماع اشعار بآنست که وعید آینده برای تغییر دهنده از روی علم است نه از روی
جهل و وعید اینست **فَإِنَّمَا إِثْمُهُ** پس جز این نیست که وزر و وبال تبدیل و تغییر ثابت است **عَلَى الَّذِينَ**
يُبَدِّلُونَهُ ط بر آنکسانی که وصیت را تبدیل میکنند و پس با وجود تمکن ایشان بقیام مراسم آن نه بر آنکسی که وصیت
کرده است چه او وظیفه خود را از نقل وصیت بری الذمه ساخته و ایراد ضمیر بلفظ جمع برای آنست که گاهی تغییر از شخص واحد
... و ... و ... دوره و همکی است پس همگی در آن اثم شریک باشند و این نیز اسقاط نسبت بعلت ... وصیت صادر کرده باشد گناهی
بر موصی بادر ایام حیات صادر شده باشد بسبب ترک و تاخیر زکوة و نماز و حج و روزه و جز آن و غیر حقوق الناس و غیره

پس بدرستی که گناه آنها برای موصی ثابت است چه حسب الشرع ممنوع است که کسی مشغول الذمه باشد با آنکه مذکور بوده باشد از روی ظلم
بر نفس خود بجهت وصیت از شغل ذمه بر می آید و همچنین معاقبه ثابت است برای میت اگر وصیت بکند و ورثه آنها را بجای
آورند زیرا که او وصیت باداء آنها کرده است مگر بخشیده شود بتفضل الهی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَمِيعٌ
شنواست کلام هر یک از موصی و مبدل را عَلِيمٌ ۵ داناست باحوال هر کس یا بنیات هر کس و آیه دلالت است بر آنکه هرگاه
وصی و وارث تفریط در اداء آورده وصیت کننده هر آینه گناه آن بموصی عاید نگردد و چیزی از ثواب او کم نشود چه بموجب لا تزر وازرة
وزر اخری جزای عمل احدی بدیگری داده نشود و احدی را مواخذه نیست بر عمل غیر او و ایضا دلالت بر بطلان قول آنکه گوید اگر
وارث ادای قرض و سایر وصایای میت نکند در قبر یا در عرصات از میت مواخذه آن خواهد شد پس هرگاه وصیت کند
باداء حق الله و حق الناس ذمه او از اصل شغل آن بری میشود هرچند ورثه آنرا بجا نیاورند لیکن گناه تاخیر و عدم اداء آن در
حیات برای وی باقی است و مواخذه آن خواهد شد اگر در حین حیات متمکن از اداء آن بوده است و الا فلا بشرط آنکه وصی
دانسته بشخصی نامتدین نکرده باشد بلکه کمال ملاحظه در رشد و صلاح و دیانت وی بعمل آورده او نیز قبول کرده بعنوان حتم
شرعیه متعهد شده و اشتغال شغل آن ساخته باشد چنانچه اسحق ابن عمار از صادق ع روایت نموده است در باب مردی که ظاهر شود
برادر او پس ولی وی گوید که بر من است قرض تو پس آنحضرت فرمود که میت بری الذمه شود هرچند که ولی آنرا بجا نیاورد
بلکه میتواند بود که اگر غیر ولی از احاد ناس ضامن دین او گردد وی از شغل ذمت بری گردد چنانچه بسند صحیح از آنحضرت
روایت کرده در باب مردی که بمیرد و بر وی قرضی باشد و کسی ضامن شود دین او را فرمود که هرگاه ضامن رضا دهد
ذمت میت از شغل آن دین متخلص میگردد و در رسالة الافهام آورده که هرچند ظاهر آیه دلالت بر تحریم تبدیل وصیت
میکند لیکن فقهاء ما رضوان الله علیهم تعمیم داده اند حکم آنرا بتحریم تبدیل وصایا مطلقا جهت علت تعمیم دران ظاهر و
دال بر تعمیم … آنرا … در کلینی بسند حسن از محمد ابن مسلم روایت شده است که گفت سوال نمودم از ابی عبدالله ع از حال
مردی که وصیت میکند بمال خود در راه خدا فرمود عطا کن بهر کس که وصیت برای وی شده است و اگرچه یهودی یا نصرانی
باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که فَمَنْ بَدَّلَهُ تا سمیع علیم فَمَنْ خَافَ پس هر کسی که بترسد از جماعت ورثه یا وصی یا
یا قاضی هرچند بجهت ظن باشد مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی بباطل … [illegible]
و تبدیل در وصیت … [illegible]
کرده و موقع باشد … از روی خطا … أَوْ إِثْمًا یا ارتکاب گناه
بعمد چون وصیت زیاده بر ثلث یا محرمات یعنی از ورثه یا موصی لهم و زیادتی … فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ پس اصلاح
کند میان موصی لهم و ورثه و مرجع ضمیر … لفظ … از سیاق آیه ظاهر است مفهوم کرده یا اصلاح کند میان
پس موصی لهم … موصی … وصیت ظاهر کرده فَلَا إِثْمَ پس نیست هیچ گناهی و وبالی
عَلَيْهِ ط بر وی یا … و تعلیم … از آنچه … خطا نموده اند یا … کرده
موصی را از اراده وصیت غیر مشروع تا اینکه … شاکر باشند زیرا که این تبدیل از باطل بحق
خواست و حال آنکه تبدیل کننده از حق بباطل آثم است … و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت شده که هرگاه
کننده … پس حلال است … [illegible] … وصیت نموده مگر که

وصیت کنند بغیر آنچه حکم خدا است و عصیان کنند در وصیت و ظلم کنند در حق بعضی از ورثه پس در آن هنگام جایز است وصی را که برگرداند
وصیت او را بسوی حق چون مردی که باشد مر او را وارثان چند پس بکرداند مال را تمامی برای بعضی از ورثه و محروم کند بعضی را و هو
جنفا و اثما پس جنف میل است بسوی بعضی از ورثه بدون بعضی و اثم آنست که امر کند بعمارت بتکدها یا بیوت نیران و گرفتن مسکرات
پس حلال است وصی را که عمل بآنها نکند و در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر ع مرویست که از آنحضرت پرسیدند از قول خدا فمن
بدله … فرمود که نسخ کرده است آنرا آیه ما بعد آن فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ باشد یعنی هرگاه بترسد وصی از میل … که موصی
وصیت خود کرده باشد از آنچه خلاف رضای خدا و خلاف حق است پس گناهی نیست بر وصی اینکه برگرداند وصیت او را بسوی حق
بسوی آنچه رضای خدا است از سبیل خیر و در روایت کافی مذکور است که خدا اطلاق کرده اینست برای وصی تغییر بعد وصیت را
هرگاه بر نیکی نباشد و در آن ظلمی باشد از برای قول خدا جل ذکره که فرموده که هر کس بترسد از وصیت کننده بظلم و عدوان پس اصلاح
کند میان ایشان پس نیست گناهی بر او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزگار است مر گناه و ظلم موصی را هرگاه
برگردد از اراده خود بوصیت بحق رَحِيمٌ ۵ مهربانست بموصی لهم که چنین حکم کرده است برای نفع ایشان یا مهربانست
بموصی اینکه بجهت اصلاح … تغییر وصیت کرده و در مجمع از رسول خدا ص روایت نموده که هر که را حاضر شود مرگ پس بگذارد
بنای وصیت خود را بکتاب خدا بوده باشد وصیت او کفاره آنچه ضایع شده از زکوة او در ایام حیات وی چون از بیان حقوق
کرد و مطاوی قصاص و وصیت است فارغ شد شروع در بیان … نموده فرموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
بخدا و مصدقان بیان انبیا … گفته اند که … خطاب نداء کرامت است برای بنده و گواهی خدا است بر ایمان ایشان
عزوجل ذکره بنده خود را … تکلیف امری از فرایض … خطاب … و تفصیل … ایشان …
لازم آورده … ایشان … ابن خطاب … لوازم … [illegible]
در توریة بلفظ یا ایها المساکین و در انجیل بلفظ یا ابن آدم و الطین خطاب شده این امت را نهایت تعظیم نموده
بصفت ایمان خطاب کرده و در مجمع از حضرت صادق ع مرویست که فرمود لذت استماع این نداء زایل میکند تعب و ماندگی
عبادت را كُتِبَ عَلَيْكُمُ فرض کرده شده بر شما از نزد پروردگار شما فرض یعنی الصِّيَامُ روزه
و روزه در لغت نگاهداشتن نفس و بطن است … و آنچه … امساک از خوردن و آشامیدن از خوردنیها
و آشامیدنیهای معتاد و غیر معتاد بقول اصح و جماع در قبل و در دبر … بقول اصح … و آنکه …
آید و در حکم آنست اگر … بوسه دهد یا نگاه کند و منی بیرون آید و از روی لذت گوش بسخن کسی دهد تا انزال واقع شود
… نفس … بر ضبط خود نداشته … و اعضای او داخل بآب کرده …
… غبار غلیظ بحلق … و اصح آنست که غیر غلیظ نیز … حکم دارد … اعم از اجزاء … چون
خاک یا اجزاء … چون آرد و امثال آن باشد … بمخرج … معجل است …
… اراده غسل … بشرط آنکه علم بجنابت … باشد …
بعد از بیدار شدن جنب … تا طلوع صبح بشرط علم بجنابت … از طلوع صبح تا …
تا از زوال حمره مشرقیه معلوم کرده … واجب … حرام … صوم است و برخی موجب قضا و کفاره و برخی دیگر موجب قضا
بدون کفاره … و تفصیل آنها در کتب فقه مسطور است اما آنچه برای روزه دار مکروه است … اول استماع

د غیر آدمی ح

اززنان بدون جماع چون بوسه ولمس وملاعبه بشرط قدرت برضبط خود از احتلام آنکه بیشتر بآنچه دران مثل وصبر باشد
چکانیدن دوا بدماغ اگر بحلق نرسد سیم اخراج خون که باعث ضعف ونقاهت گردد واعم از فصد وحجامت ورعاف وغیره دخول
حمام که آن نیز باعث غشی وضعف گردد آنکه ترک کردن جامه در بدن در روز گرم برای خنکی آنکه نشستن زن در آب بجهت که فرج وی
بآب شود ونشستن مرد وزن در آب برای خنکی بدن ورفع تشنگی ودر حکم اینست هر فعلی که باعث تره جسد گردد یا قصد آن
ریاحین وتاکید کراهت در نرگس بیشتر است آنکه حقنه بغیر مایع چون دواهای جامد وفتیلها ودر فتوحات آورده که صوم بمعنی
ولمستنیت چنانچه در حین ارتفاع روز گویند صام النهار وروزه را ببلندی قدر ومرتبت بر سایر عبادات صوم گویند

خزانه بدانکه رفعت شأن وسمو مکان روزه نسبت بسایر طاعات بچند وجه است اول آنکه سبب استجابت دعا است چه
در حدیث آمده که ثلثة لا ترد دعوتهم یکی آنکه هرگز بر نگردد دعای ایشان از آنجمله روزه دار است در حین افطار که نفس بنا
بحصول آرزوی خود رسیده بخلاف اشتهای آن خود را الحال از اکل وشرب باز داشته تنها بدرگاه کبریا روداشته دعا کند هم
دعای او از جمله خانه قابل قبول بین بگذرد دوم بی مثل است چنانچه در طرق متعدد از ابی امامه روایت شده است که رسول خدا صلعم فرمود
بروی باد بروزه داشتن فانه لا مثل له سیم عبادتیست که در هر عصری ودر زمانی بوده واین دلالت بر عمومیت ثواب آن میکند
چهارم بدانکه چه در جامع الاخبار منقولست که علت روزه آن بود که چون آدم در بهشت گندم خورد وبیرون شد حق تعالی
فرمود که سی روز روزه بدارد تا بقیه اثر گندم از عروق وی بتحلیل رود واین عمل بر فرزندان او لازم شد پنجم عبادتیست که
موجب فتح ابواب خیرات ومبرات میگردد ومساوات میان فقیر وغنی است در کافی وفقیه از ابی محمد عم مرویست که علت وجوب
روزه آنست که اغنیا از گرسنگی فقرا اطلاع شده ترحم بر ایشان کنند ششم ربع ایمانست چه در کتاب عوارف مرویست که الصبر
نصف الایمان والصوم نصف الصبر ہفتم بموجب چندین حدیث شریف که الصوم جنة من النار حایل است از آتش دوزخ
ودر مجمع اللطایف آورده که میان روزه دار وآتش دوزخ هفت خندق پیدا آید که مسیره عرض هر خندق پانصد سال راه
باشد **نظم** شعله دوزخ چه شود تیغ زن ‌ ‌ باشد روشن او لخندقان فکن ‌ ‌ روزه گرو آمده در دو فرست ‌ ‌ چون سپر ہوزکشند در شدن
تا مستهل محنها وبلاهاست در فقیه از ابی عبدالله عم منقولست که هرگاه برسد کسی را بلیه باید که روزه بگیرد چه حق تعالی فرموده
که مدد بجوئید بروزه داشتن آنکه باعث تسبیح وعبادت تمام بدنست در کافی از ابی عبدالله عم مرویست که فرمود چون روزه
دار بخوابد که غنی چیزی بخورد تمامی اعضا وجوارح وموهای بدن او تسبیح خدا میکند آنکه زکوة بدنست چه در حدیث آمده
لکل شیء زکوة وزکوة البدن الصیام ومعنی زکوة پاک شدنست پس روزه پاک کننده جسد است از اخباث واخلاط
تا نجاس که تا پاک کند جسد است از اخلاط وامراض چه سبب امتلا از طعام است وامراضها بتحلیل میرود در احقاق
شده که صوموا تصحوا روزه بدارید تا تندرست شوید آنکه بنده بهشت شهوات است در کافی از رسول خدا صلعم منقولست که
فرمود ای گروه جوانان بر شما باد عقد ازدواج کردن زنان پس اگر قادر بآن نباشید روزه بگیرید که آن باه را کم میکند
آنکه شرف اضافه آنست بذات پروردگار وتخصیص مجازات آن بنفس وحکمت چنانچه در فقیه وکافی از رسول خدا صلعم
منقولست که حق تعالی میفرماید که الصوم لی وانا اجزی به یعنی روزه از برای منست ومن خود جزای آنرا میدهم ودر باب اختصاص
یافتن روزه بذات خدا از جمله عبادات چند وجه است اول آنکه سبب قشر روزه داراست بجناب باری در نخوردن واستغنا
از اکل که قوله تعالی وهو یطعم ولا یطعم وعرفا گفته اند که اولین پایه محبت موافقت محبوبست تم بسبب مخفی بودن آن

ازریب وریاست چه جمیع عبادات بخلاف بشت که نوان بجوری که کا احدی مطلع بران نگردد بجز روزه سیم عبادات از عبادات امریست
فعلی وروزه امریست ترکی وباز داشتن نفس از شهوات نفسانی بنا بر الافعال مرتفض علی ما یسع شکل تر است نه فعل
بلکه دعا او آورده یعنی این عبادات خالص منست وهیچکس را از اصنام والهه باطله را در آن مدخلی نیست چه بعضی میگویند که هیچ
عصری برای پرستش هیچکس از طواغیت روزه گرفته نشده پنجم حق گویند که روزه مخصوص بخیرات یا جمعی که در روز قیامت
شغل ایشان هر یکی کرده ایشان را عوض ایشان را عنت هر یک که دعا اعمال الخیر او را ببرند وثواب آنرا متصرف کردند بجز روزه که آنرا حق تعالی
روزه فضل روزه ثواب آنکه بروی عطا بفرماید وبعید بمضمون روایتی نقل کرده اند **خزانه** روزه که فضیلت علم بحرام
روزه دار را تر چند فضیلت است اول آنکه بوی دهن روزه در نزد خدا وملائکه از بوی مشک وعنبر بهتر است هر چند بحسب ظاهر بد
بود با شهوت او ست او نیست جانب باعث صفای باطن وآن موجب خوشبویی است بحسب تمثال در کافی وفقیه از ابی عبدالله عم مرویست که
یجی فرشتاد بتوعه بهترین بوی روزه جز منافع است پس از وضاجات من گفت یارد عطایا من آن حلیل تر از آن میدانم که
با بحار دهن روزه دار را از مناجات کنم حق تعالی وحی فرمود که ای موسی لخلوف فم الصائم عندی اطیب من ریح المسک یعنی
هر آینه بوی دهن روزه دار نزد من از بوی مشک بهتر است **نظم** با رجو نافه شکم خونین خلنک ‌ ‌ بوی ومعاز نفس بوی مشک
دوم روزی روزه دار ز بهشت مهیا است در تنبیه الغافلین آورده که بلال را نزد حضرت مجلس همایون رسول صلعم در آمد
وآنحضرت بجز در آن طعام میخوردند بلال را بدان طعام صلا داد وگفت الطعام الطعام بلال گفت یا رسول الله روزه دارم
حضرت فرمود ما در خوشتر روزی بخوریم وروزی بلال در بهشت است یکم روزی که قیامت در قادر همکس بنا بر باشد چنانچه
در آن در حق فرموده کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم سخکو کرده اند که آیا الله تعالی چنانکه روزه داراد وشادی باشد چنانچه
در کافی وفقیه از ابی عبدالله عم مرویست که للصائم فرحتان فرحة عند افطاره وفرحة عند لقاء ربه ودر روایتی آورده
است که هر آنکه اما الزیرای بندگان خالص انجام ایشانست بدریافت توفیق ان تعالی عز وجل بر اتمام روزه وصل ثواب
آخرت واما اعوام را سبب رسیدن زیامضیده ودر سبب آنکه انتها باکل داده وسبب خوشایند از برای بندگان خاص سور
نوبات در راه البیت شکر توفیقها شهوات عضبی مشاهده انوار لقا واما اعوام الاسبیت خاصل ثواب در کرامت
خواب روزه دار بعبادات تخری است کما ورد فی الحدیث نوم الصائم عبادة خاموشی وی ثواب تسبیح دارد وکریکه تسبیح
تا حق تعالی بوی مناجات با ملائکه کنند وگوید بنظر کنید بسوی بنده من که او را بجزاور عزوآن خواسته تن محتاج وحلال کرده ام
وخواهش اورا حق تعالی در او روی سلط باختیار واو از برای رضای من ترک آنها نمود وآنده بهشت مسحور ی رینهشته برای
آنکه تا بنده که بجز روزه داران ازان در داخل شوند ونام آن در ریانست ودر تبیان نیز مذکوراست که روزه بهشت ومرسم
ملایکه ومغفور است از ابی عبدالله عم منقولست که چون مومنی در روز بسیار گرم روزه بگیرد وتشنگی بروی غالب شود حق
برکل است روزه دار تفرق ملائکه که آکرد روی وی برادست بمالند واو را بشارت دهند بر بهشت تا حین افطار آنکه اکر
خدام را در خواب طعام وآب دهند هرگاه از گرسنگی وتشنگی بخواب رود واین حق حدیث عمر مرویست ومعنی فضیلت
از ربطاو وی یک حدیث مذکور است چه در فقیه از رسول خدا صلعم مرویست که چون اهل بابل بهود وی فرمود که مومنی که روزه
بگیرد ماه رمضان را محض از برای خدا اگر آنکه واجب کرده خدا برای وی هفت خصلت اول آنکه از مرو را دو جسد حرام گردد و
میشود برحمت خدا آنکه کفاره گناهان بد هد خود آدم بیکند از گندم خوردن او وغم آسان میشود برادو سکرات مرگ لذت ابرنعمت

اکر سنگی و تشنگی روز قیامت عطا کند خدا بوی برات از آتش تا بجوار اند بوی حق تعالی از طیبات بهشت القصه چون
این همه منافع است اما تحمل مشقت آن در غایت اشکال باشد بجهت انس انسان بفعل آن و اشعار باکه مورد تکلیف باکه
همین امت محمد اند پس بکرد خاطر ... سالف و امم ماضیه نیز تحمل اعبای آن مامور بوده اند تا بموجب البلیة اذا عمت
طابت بر همگی کوارا باشد فرمود که فرض کرده شد بر شما روزه كَمَا كُتِبَ همچنانکه فرض کرده بود بر سابقا عَلَى
الَّذِينَ بر آنکسانی که بودند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما در هر عصری و زمانی و هر فرقی و اوای ...
پیغمبران سابقه از امتان ایشان و ابن منبه گفته است مراد امت محمد اند و تشبیه بودن ایشان پیغمبران در امر روزه
کردند و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که اول از آن پیغمبران که روزه بر ایشان فرض گشت آدم علیه السلام بود و بقول بعضی امت
داخلند و عموم آیه دلیل است و برخی گویند مراد ابن قتیبه متعلق است بعدد روزه چه روزه قبل از من بر هر یک از
یهود و نصاری یک ماه فرض کرده بود پس یهود تفریط نموده ترک روزه کرده سالی یکروز روزه گرفتند ...
یعنی که بر ما و بر شما روزه را از وقت خود بفصل ربیع انداختند و یکفاره آن ده روز اضافه نمودند و بعد از
دو پادشاه ایشان در بیماری خود نذر کرد که چیزی بر روزه بیفزاید پس یکی ... روز و دیگری هفت روز افزود به مجموع
روزه ایشان سالی پنجاه روز شد حق تعالی بدین امت فرمود که همان قدر یک ماه روزه که قبل از اختلاط امتان
مذکورین واجب کرده بودیم و ایشان کم و زیاد کردند بر شما نیز واجب نمودیم لَعَلَّكُمْ شاید که شما ای
تَتَّقُونَ ۱۸۵ بپرهیزید از افراط و تفریط نصاری و یهود و تغییر و تبدیل وقت و عدد آن یا بسبب
جوع و عطش روزه متقی شوید یا دادن زکوة و خمس و ترحم کردن بفقرا یا بسبب کسر شهوات پرهیزکنید از محرمات
یا متقی شوید بفعل صوم از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود هر روزه داری را دو فرح است یکی وقت افطار طعام و شراب و دیگری
روز جزا که روزه گیرنده افطار نماید چون کسی ... و بیوشاند چشم خود را و ما یکی از حسد و معصیت ...
آنحضرت مرویست که فرمود ناید که در روزه باشد گوش و چشم تو از حرام و قبیح و ... و مخاصمه و مجادله و ایذا خادم
خود را و باید که با وقار باشد ... و مکروهات روزه ... چون روز فطر خود ... الحقایق آورده که اجزای
جسد انسانی قبل از ترکیب ... بوده و در حالت روحانیت مشغول از اغذیه ...
و ... بسبب جسمانیت ...
بسیط ...
از ...
مختلف و ... عالم قدس ... کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام
الخالیة گویند ... خطاب با اصحاب قلوب و مراد از روزه انقطاع از ما سوی است چنانچه
بالنیابة قبل از شما لازم بود که امساک ... تحت جمیع ممکنات نمایند و در احیاء العلوم آورده که روزه را سه درجه
اول روزه عام و آن نکاه داشتن بطن و فرج است از اشتغال بشهوات دوم روزه خاص و آن منع جوارح ظاهر
از ارتکاب معاصی و خطایا چنانچه از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هر گاه روزه بگیری پس باید روزه باشد گوش و چشم
و موی و پوست بدن و سایر اعضای تو سیم روزه خاص الخاص است و آن نکاه داشتن دل است از هم و غم صوری

درکون بما سوی بین بجهت تسهیل این تکلیف و رفع توهم از اینکه امر بروزه مستغرق تمام سال یا تمام عمر است فرمود که روزه
بر شما أَيَّامًا روزی چندی یا گرو روزه بدارید اگر مفعول ثانی ماثور تم فاعل باشد و محتمل است مفعول به فعل مقدر
بود یعنی بگیرید روزه روزی چند را مَعْدُودَاتٍ شمرده شده که عدد آن در اغلب حجری زیاست و گاهی ... واقع
بنابر نقص یا اتمام ماه و رویت هلال چه در احادیث وارد شده است که صوموا للرویة و افطروا للرویة روزه بگیرید بدیدن ماه و عید کنید
ماه و حدیث صحیح که شهر رمضان لا ینقص ابدا معتبر آنکه ... ایام آن نقص ... ثواب طاعتین و ...
روزه بایشان عاید کرده بدلک کسری و شماره ایام کنایه از تعیین و تخصص است بچیزی معین معلوم العدد و شماره ...
یا مختصر و ... مراد از معدودات قلت است چنانچه فرموده است دراهم معدودة ای قلیلة و بقولی معدودات یعنی
موقتات در جواهر آورده که درین فقره بشارتیست عظیم که ای بنده طاعت تو محدود و روزه تو روزی چند معدود است اما
ثواب و عطای ما در حیز عد و حصر در نیاید تا دانی که تکلیف بر قدر عجز تو میفرمایم و تشریف فراخور کرم و عنایت و غفاری خود
بدانکه بعضی از مفسرین را اعتقاد آنکه این آیه منسوخ است بآیه شهر رمضان و ایام معدودات غیر ماه رمضانست و ...
که آن ایام سه روز ایام البیض از هر ماهی بوده و برخی گویند سه روز از هر ماه و روز عاشورا بوده منسوخ کردید است لیکن
قول اصح آنکه محکم غیر منسوخ است و ایام معدوده ماه رمضان است بس بجهت رفع مشقت و حرج فرموده فَمَن كَانَ پس هر که
بوده باشد مِنكُم مَّرِيضًا از جمله شما ای مومنان بیماری که قدرت بر روزه نداشته باشد یا توهم زیادتی یا ...
مرض خود در روزه گرفتن کند بشرط ... کلیه و تجویز طبیب حاذق و ضابطه در شرع برای تقدیر مرض ... آیه بَلِ الْإِنسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ هر کسی بطبع خود اعرف از دیگریست و در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود مریض را آنکه ...
و مومن را امر افطار مفوض بدو است بس هر گاه ضعفی در خود بیابد افطار کند و چون در خود قوتی بیند روزه دارد و در حدیث
دیگر فرمود که حد افطار مریض آنست که قوت بر خاستن بجهت نماز نداشته باشد و در فقیه از آنحضرت مرویست که چون روزه دار
از رمد در چشم خود بترسد افطار کند و نیز فرموده که هر چیزی که باعث اضطرار در روزه گردد افطار در آن واجب القضا
این اعذار مسموع است با وجود شرایط وجوب روزه از بلوغ و عقل أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا بوده باشد بر سفری که ...
و موجب قصر و ... است بشرایط آن خزانه در ذکر شرایط قصر و آن شش است اول اعتبار مسافت معتبره
در قصر است و آن بنا بقول مشهور هشت فرسخ که چهار برید است و هر میلی چهار هزار ذراع و هر ذراعی بیست و چهار انگشت
مساوی عرض ... از شعر و جو هر دانه شعیر که ... بیست ... بنا بر اندازه مشهوره میان مردم که مجموع آن هشت
فرسخ بوده باشد و اگر چهار فرسخ باشد و اراده رفتن و بر کشتن در آن روز و شب داشته باشد آن نیز در حکم مسافت
و اگر سفر چهار فرسخ را در یکروز رود و آید یا بزودی که مجموع ... باشد در حکم نیست زیرا که برکشتن فرع رفتن اول است ...
و در بین باب اخبار ... وارد شده و برخی احادیث معتبره که دلالت بر قصر در چهار فرسخ کند چون رفتن رسول
بعرفات ... محمول بر قصد مراجعت قبل از ده یوم است بقول اصح اگر چه جمعی از فقها عمل بمدلول آنها نیز کرده احادیث
هشت فرسخ را حمل بر قصد ... چهار فرسخ کنند و برخی بکر تخییر میان قصر و اتمام در مسافت چهار فرسخ رفته اند و آن نیز
از قول ... مذهب شافعی مسافت موجب قصر چهار برید است که هر بریدی عبارت از دوازده میل و مجموع آن شانزده
فرسخ باشد و نزد ابی حنیفه ... علی التعیین ... بر بعضی علی التعیین است که بیست و چهار فرسخ باشد ...

مخالف اخبار اهل البیت است قصد مسافت است بلکه مسافت نیز اگر قصد کمتر از هشت کند و بعد از طی آن قصد قدر دیگر کند کمتر از هشت
حتی بیشتر مکروه شد قصد هشت کند ولیکن به مراجعت هر یکی را قصر کند و همچنین قصر نکند اگر به ملک بیت مسافت زیاده بر
رود تم آنکه در عرض مسافت منزلی رسد که آنجا ملکی داشته باشد که شش ماه متصل یا متفرقه در آنجا توطن کرده باشد که طرفین آن
یا یکی کمتر از هشت باشد پس اگر چنین باشد قصر نکند و همچنین است قصد اقامه در اثنای مسافتی که طرفین آن نیز کمتر از هشت باشد
و اگر هر یک از طرفین بقدر مسافت باشد بخصوص راه قصر و در منزل و محل اقامت تمام کند و همچنین اگر در عرض سفر چنین
موطن داشته باشد ما بین هر یک تا دیگری بدین حکم است و درین حکم است اگر در وسط مسافت سی روز بدون اقامت عاید
روز سی یکم قصر نخواهد نمود هر چند اراده حرکت در آن روز داشته باشد و تم مباح بودن سفر است اعم از واجب چون حج
یا جهاد یا طلب علم و سنت چون زیارت قبور ائمه علیهم السلام و امثال آن و مباح چون تجارت و نحو آن و معصیت نباشد چون
پیروی ظالم و خروج بر امام یا رفتن به شکار رفتن برای لهو و لعب که در آنها قصر نیست و گفته‌اند که اگر شکار را به جهت قوت خود
و عیال است قصر کند و اگر به جهت تجارت رفتن است نماز وی تمام و روزه وی قصر خواهد بود و کثیر السفر نباشد چون ملاح و
که مکرر در حرکت باشد مکاری و ملاح و تاجر و ساعی و قاصد و مانند آنکه مادام ایشان ده یوم در یک مکان نمانند اگر
قبول کرده یوم اقامت کنند بعد از آن قامت کرده به سفر روند قصر کنند تا هنگامی که سفر متعاقب کنند ده یوم نمانند [illegible]
باشد چه در رفتن و چه در برگشتن و حد ترخص آنکه دیوار منزل خود را نبیند یا صدای موذن را نشنود و این شرطها با وجود
داشتن سفر است در شب یا حرکت کردن اوست قبل از زوال و چون کسی بدین شروط مقرره که ذکر شد نماید افطار روزه واجب
افطار نماید **فعدة** پس بر وی واجب و لازم است شماره آن روزها که روزه را نا قصر کرده و روزه گشته **من ایام**
اخر ط از روزهای دیگر و هر چند که در مرض و سفر بر دیگران خالی نموده روزه گرفته باشد و قضا صحیح آنکه اعاده آن
مروی است چه حق تعالی بمجرد نفس مرض و سفر قضاء روزه را واجب کرده اعم از آنکه در آن دو علت روزه گرفته باشد یا نه
و چون اگر افطار در سفر به شروط مذکوره واجب و عزیمت است ترک آن حرام است در مجمع از رسول خدا مرویست که فرمود الصائم
فی السفر کالمفطر فی الحضر و از ابی عبدالله ع مرویست که اگر مردی در سفر روزه دارد بر وی نماز بر او نکند و عیاشی به اسناد خود
از محمد بن مسلم از ابی عبدالله ع روایت کند که رسول خدا ص در سفر روزه بگرفت و نیست و نه واجب سبب آن بود که قبل از
نزول این آیه صائم بود پس نازل شد این آیه پس آنحضرت به کراع الغمیم در نماز ظهر پس رسول خدا طلبید کوزه آبی و آب بخورد
و مردم را امر کرد که افطار کنند پس قومی گفتند یا رسول الله روز نمانده اگر [illegible] روزه امروز را تمام بکنیم
پس رسول خدا ایشان را اهل عصیان نامید و پیوسته بدین نام نامیده بودند تا هنگامی که آنحضرت قبض شد
وعلی الذین و واجب و لازم است بر کسانی که **یطیقونه** طاقت و قدرت داشته باشند بر گرفتن آن
روزه را و نخواهند که روزه بگیرند **فدیة** فدا و عوض دادن به سبب عادت نکردن به صوم چه در اول اسلام مخیر بودند میان
گرفتن روزه و ترک فدیه و افطار روزه و دادن فدیه و آن فدیه **طعام مسکین** ط خوراک یکروزه یک فقیر
از درویشان است بقراءت غیر ابی جعفر و نافع و ابن عامر از قراء و دیگر اما بقراءت ایشان فدیة طعام مساکین با اضافه لفظ
فدیه است بطعام با جمع مساکین [illegible] آن طعام یک فقیر کافی نخواهد بود **خزانه** بدانکه قدر طعام مسکین
بقول ابی حنیفه و فقهای عراق از طعام و مداست که نصف صاع باشد و بقول شافعی ربع صاع که یک مد است باز از هر روزی

شیعه رضوان الله علیهم و مداست اگر قادر باشد با وجود عدم قدرت یک مد از گندم است و هر مدی یک رطل و نیم رطل مدنی است
و عراقی دو رطل و ربع است که هر رطل از رطلهای عراقی یکصد و سی درهم باشد و هر درهم چهل و هشت دانه جو میانه است که قدر دو
دویست و نود و دو درهم و نیم است بقول اصح و قیل آنکه این حکم در اول اسلام بود که هنوز عادت تام تمام بر روزه نداشتند و بعد از آن
بآیه من شهد منکم الشهر فلیصمه منسوخ گشت و وجوب روزه بدلیل تخییر متعین گردید بقول ابن جنید و اسلام نیز عموما
تخییر بوده اند بلکه تخییر در آیه مختص به حامل و مرضعه و شیخ کبیر بوده پس حکم حامل و مرضعه منسوخ شد و حکم پیر فانی باقی مانده [illegible]
و مروی از ابن دو قول است فقره آیه و هو قوله و ان تصوموا خیر لکم و قوله آنکه غیر منسوخ و حکم آن مطلقا باقی و محکم است و مراد از آن
حامل نزدیک به وضع و مرضعه قلیل اللبن و شیخ فانی و شیخه فانیه است که اکنون نیز بقای حکم ایشان به تخییر است چه در فقره سابقه
ذکر سفر و مرض که مسقط فرض بوده باشد شد در اینجا چیزی که عرفا مرض نگویند و موجب مشقت در صوم است ذکر نموده پس تقدیر
کلام آنکه و علی الذین یطیقونه ثم صاروا بحیث لا یطیقونه فدیة چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده است که فرمود
آیه متعلق بر آن کسانی که اولا طاقت گرفتن روزه داشته اند پس عارض شده است بر ایشان کبر سن و عطش و شبه آنها پس بر ایشان
باز از هر روزی مدی از گندم و موید این قول است قراءت شاذه ابن عباس و علی الذین یطوقونه [illegible]
ابن معنی جمله آیه و ان تصوموا خیر لکم جمله مستانفه است که آن را تعلقی بما قبل نیست و علی بن ابراهیم از حضرت صادق ع روایت نموده که
مراد از معنی آیه کسیست که در ماه رمضان بیمار شد افطار روزه کرده چاق شود و بعد از صحت از آن مرض قضای آن را نکرده باشد تا ماه
رمضان دیگر در آید پس بر وی لازم است که با وجود قضا آن باز از هر روزی مدی تصدق و کفاره دهد و این معنی اظهر آیه در نزد [illegible]
چه در آیه قبل بیان نمود که مریض و مسافر را افطار روا است که عوض آن را از ایام اخر تدارک نماید و در اینجا اراده تبیین آن نموده که
با وجود صحت و زوال عذر و تمکن از قضا در ایام اخر تساهل نموده باشد بر ایشان کفاره را بر قضا اضافه کرده چنانچه از بعضی
احادیث مستفاد شود و در رمضان آورده که معنی آنکه چون طاقت روزه داشتن داشته باشد لیکن به عسرت و مشقت [illegible] عجز کلی چون
شیخ فانی و حامل مقرب که فرزند خواهد بود و مرضع و مانند ایشان مخیر اند میانه روزه و فدیه از حیثیت توسیع و رحمت برایشان
روزه گرفتن ایشان بهتر است از کفاره دادن هر گاه خود مشقت روزه را بر خود قبول کنند چه فقره و ان تصوموا خیر لکم
صریحست در عدم عجز ایشان بالکلیه قراءت ابن عباس [illegible] و این معنی است ملخص مسئله آنکه در هر باب دو قول است بقول
اول فدیه واجبست جماعتی که ذکر کرده را یعنی ذی العطاش و حامل مقرب و شیخ و شیخه مادام که طاقت گرفتن روزه داشته باشند اما
به مشقت و لیکن اگر مطلقا عاجز باشند از ایشان فدیه نیز ساقط است و بر این اعتقادند جمعی از اجله افاضل علما امامیه رضوان
الله علیهم چون شیخ مفید و سید مرتضی و سلار و ابن ادریس و علامه نیز در کتاب مختلف بر این قول رفته و در کتاب منتهی المطلب
از بسیاری از علما نقل نموده فاما قول ثانی شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب و غیره آورده که این تفصیل مشقت با عدم مشقت هیچ
معنی مفهوم نمی شود بلکه بمجرد افطار کفاره بر ایشان لازم است اعم از آنکه بالکلیه عاجز باشند یا طاقت با مشقت داشته باشند
چه در هر یک احادیث تجویز مطلق با مسامحه اعتبار کرده اگر چه قول اول خالی از قوتی نیست چه اصل برائت ذمت است از شغل فدیه در حین
عجز کلی اما قول ثانی احوط است **فمن تطوع** و بقراءت حمزه و کسائی یطوع بصیغه مستقبل از باب تفعل یعنی [illegible] کند
پس هر که بطوع و رغبت خود زیاده کند **خیرا** نیکی را یعنی از آنچه از فدیه بر وی لازم آمده زیاده بر آن قدر بدهد یا در طاعتی که فدیه
بر او لازم نبوده باشد تبرعا فدیه دهد یا در طاعتی که مشغول الذمه بقضاء روزه نباشد و بین جمع کند میان قضا و فدا **فهو**

پس آن تطوع بنیکی خیر له بهترست برای او چه موجب مزید اجرست و ان تصوموا و اگر روزه بگیرید ای طاقت آورندگان
که مخیر بودید میان صوم و کفاره و افطار با کفاره و این حکم بوضع رفع برایشان ثابت و بعضی بعد از آن منسوخ شد یعنی روزه داشتن شما خیر
لکم بهترست مر شما را از خوردن و فدیه دادن چه مضمون حدیث شریف افضل الاعمال احمزها رفع درجه شما در انتظام اکمل
صیام خواهد بود ان کنتم اگر هستید شما که تعلمون بدانید مرتبه درجات صائمین و فضایل صوم را و معالم
بکر و بقول جمعی که آیه را منسوخ میدانند و حمل کرده‌اند اول آیه را بر سنگان خود ظاهر ساختنا ما معلوم بود که یکروز یا دو روز
واجبست پس اجمال آنرا تفصیل داد بقوله ایاما معدودات و آن نیز مجمل بود که آیا ایام معدوده متصلا واجبست یا متفرقه و در کدام
ماه از ماههاست پس اجمال آنرا نیز مفصل ساخته فرمود که ایام معدوده که آنرا بر شما فرض کردیم شهر رمضان ماه
رمضانست که خبر مبتدا محذوفست یا بدل از لفظ صیام باشد و برخی بنصب شهر خوانده‌اند بنا بمفعولیت فعل محذوف تقدیر آنکه صوموا
شهر رمضان یا بمفعولیت فعل مذکور سابق ان تصوموا است یا بدلیت از ایاما معدوده و بقول جمعی که منسوخ میدانند ابتدا
مستانفه و مرفوع بابتدا باشد و خبر وی الذی و جملت تقدیر آنکه ماه رمضان الذی آنچنان ماهیست که انزل فرو فرستاده
شده است فیه در آن ماه مبارک جلیل القدر عظیم الشان القرآن نامی قرآن مجید و یکی از شبهای آن که لیلة القدر
یا اول جزوی یا اجزاء آن و در آن شب نازل شده تمام آن در بواقی مدت بیست و سه سال خزانه بباید دانست که در
باب نزول او بکرمست چنانچه قدری در خزانه دهم ست ذکر یافته و برخی در خزانه سی و دو ذکر خواهد شد انشاء الله و معنی آنست
که نازل شده است در حق فضیلت یا روزه آن قرآن که آیه وجوب صوم است [illegible] بعثت بوده که اول جزوی از قرآن سوره اقرا بود در
روز بیست و پنجم رجب که روز مبعث است نازل شد و میتواند بود که مراد از قرآن در اینجا تمامی کتب منزله سماوی باشد چه
در حدیث نبوی وارد شده که صحف ابراهیم در اول ماه رمضان و تورات در ششم و انجیل در سیزدهم و زبور در هیجدهم و قرآن در بیست و چهارم
بیان علت فرض صوم در ماه رمضان میکند یعنی سبب وجوب صوم که اعظم طاعات و قربات درین ماه آنست که اعظم دلایل
توحید و نبوت که کلام خداست درین ماه فرود آمده در جواهر آورده که درین ماه غذای روح که قرآنست فرستادیم لهذا مقرر
کردیم که از غذای کثیف جسد اجتناب نمایند که آن شما را کافیست نظم بر بندد هان از نان که ماند شکر روزه دیده هر چه دید
بنگر هر روزه و وجه اختصاص نزول قرآن در ماه رمضان آنکه فاضلترین کتابها قرآن و فاضلترین پیغمبران رسول ما
پس لازم بود که افضل کلام ربانی بر افضل انبیا در فاضلترین ماهها نازل شود و افضل شهور ماه رمضانست باعتبار اختصاص
با تنتش بلات خوجل [illegible] و در احادیث آمده است که لا تقولوا رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله و در حدیث دیگر
وارد شده است که نگویید رمضان آمد و رمضان رفت بدرستی که رمضان نام خداست و خدا را رفتن و آمدن نباشد بگویید
ماه رمضان و اضافه لفظ شهر بجهت نام در اول آیه نیز مستدل همین جاست جهت اختصاص با معنی روزه بدین ماه
شرعست و بزودی که وارد شده است چه در نقل از حضرت صادق مرویست که فرض کرده بود حق تعالی روزه ماه رمضان را بر
پیغمبران نه بر امتهای ایشان پس تفضیل داد بماه رمضان این امت را و کرد واجب روزه آنرا فرض بر رسول خدا و بر امت او
و بقول برخی رمضان نام ماهست چنانچه رجب و شعبان و غیره و اشتقاق آن از رمض است بمعنی سوختن شدن است چه در اول
وضع اسماء در فصلی بوده که بعلت تشنگی و گرما سوخته شده است رگهای مردم چون ریگهای صحرا از تابش آفتاب و رمضان
نیک نامیده‌اند گویند چه هنگامی که عرب نامهای شهور را از لغت قدیم بلغت جدید نقل مینمودند بعضی اسامی را در هر زمانی که

واقع میبود بنام آن زمان میکردند یا بعلت روزه که در وی گناهان مردم سوخته گردد و برطرف شود یا تابش مواعظ و نصایح بر دلها
بسبب وعظ چون تابش آفتاب ... عبادت شود و بقولی بجهت ماخذ رمضان از رمض است و معنی باران
کوبنده بعد از تشنگی زمین از تابش آفتاب بمنزله آن ذکر و عبادت آمده هوا را معتدل و بسیط غبار ابر ... محلی ساخته و در این ماه
ببینی برکت در رمضان گویند که این ماه رحمت سحاب مکرمت و اعمال و اطاعت را می‌شوید فتصبح الارض مخضرة سرسبز
میشود زمین دلها از ... رسالت بر ایشان شکفته ... آیه ... الاعتبار از ... کاری چون
نازل کند و لهذا قرآن در مثل ماه نازل شده است هدی در حالتی که راه نماینده است للناس از برای مردمان با
بیان و لوازم ایمان باد لالت کننده است و بشارت دهنده مکلف ببهشت آن ... وبینات و نشانهای روشن است
در کلمات من الهدی که از هدایت احکام و عقاید ... حلال و حرام و مکروه و مستحب و ارکان شرایع
آنها ... بحقیقت و مستوجب ... الطریق ... از بعضی ... باطل از اول
و از ... والفرقان و احکامی که ... میان حق و باطل جدا سازد ... بر هدایت
... الفرقان یوم التقی الجمعان ... روز
بر معرفت ... خزانه ... ماه رمضان ... فضایل ... بسیار است ...
... رمضان روی خود
... اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام والعافیة المجللة ...
وتلاوة القرآن والعون علی الصلوة والصیام اللهم سلمنا لشهر رمضان وتسلمه لنا وتسلمه منا حتی ینقضی
شهر رمضان وقد غفرت لنا ... طالع شود هلال
ماه رمضان ... شیاطین ... در های آسمان ... در های
... در های دوزخ ... افطاری ... کاری
... استغفار کنند ...
... هلال شوال ...
...
...
...
...
...
...
... ماه شعبان رسول خدا
... ایها الناس ...
... آن ماه مبارک رمضانست که فرض کرده است حق تعالی روزه آنرا ...
مثل تطوع ... ثواب ... ثواب ...

از فریضه‌ها را بجا آورده باشد و هر که فریضه‌ای را در این ماه بجای آرد مثل کسی است که هفتاد فریضه بجای آورده باشد در غیر آن و این
ماه صبر است و ثواب صبر بهشت است و این ماه ماه مواسات است و این ماهی است که حق تعالی زیاد میکند در آن روزی مومن را
کسی افطار فرماید در این ماه مومنی را هست از برای او ثواب آزاد کردن بنده و مغفرت مر گناهان او را آنچه گذشته است
پس گفتند یا رسول الله همه کس را قدرت بر افطار صایم نیست فرمود بدرستی که خدای تعالی کریم است عطا میکند
ثواب را برای کسی حتی آنکه قادر نباشد مگر بر کشیدن جرعه شیری یا شربت آبی یا خرمای چند و زیاده بر آن
نشود و هر کس تخفیف دهد از مملوک خود در این ماه او را تخفیف دهد حق تعالی حساب او را و این ماهی است که اول
آن رحمت و وسط آن مغفرت و آخر آن اجابت و آزادی از دوزخ است پس ناچار است شما را در این ماه چهار خصلت دو خصلت
آن برای رضای خداوند و دو خصلت دیگر برای شما است و خصلت اول این شهادت شما است بتوحید خدا و نبوت من و دو
خصلت ثانی سؤال شما است از خدا حوایج خود را و سؤال او بهشت و خلاصی از دوزخ است و ابن از سعید بن جبیر روایت
نموده که گفت سؤال نمودم از ابن عباس که آیا چه ثواب است کسی که روزه بگیرد ماه مبارک رمضان را و حرمت آن را نگاه دارد گفت ای
جبیر فراهم باش تا بشنوی از من چیزی که گوشهای تو نشنیده باشد و بر دلت خطور نکرده باشد و سعید
جبیر گفت از نزد وی بیرون آمدم و فردای آن مهیا شدم وقت طلوع بنزد وی رفتم پس نماز صبح را ادا کرده بعد از آن
پس روی خود بجانب من کرد و گفت بشنو از من آنچه میگویم شنیدم از رسول خدا که میگفت که اگر بدانید چه ثوابها
برای شما مهیا شده است در ماه رمضان هر آینه شکر خدا را زیاده خواهید کرد چون شب اول آن شود بیامرزد حق تعالی
برای امت من تمامی گناهان ایشان را از گناهان پنهانی و آشکار و بلند کند برای شما دو هزار هزار درجه و بنا کند برای
شما پنجاه شهر در بهشت اما روز دوم از آن بنویسد برای شما بعدد هر گامی که بردارید و بگذارید در آن روز عبادت یک سال
و روزه یک سال و ثواب یک پیغمبر اما روز سیم بدهد شما را بعدد هر موئی که در بدنهای شما باشد یک قبه در بهشت از در سفید که
در بالای آن دوازده هزار خانه از نور و در اسفل آن نیز دوازده هزار خانه از نور و در هر خانه هزار تخت و بر هر تختی
حوری باشد و هر روز داخل شود بر شما هزار ملک و با هر یک هدیه باشد اما روز چهارم عطا کند بهر یک از شما در
خلد هفتاد هزار قصر و در هر قصری هفتاد هزار خانه و در هر خانه پنجاه هزار سریر و در هر سریری حوری با هر حوری هزار کنیز که کمترین ایشان
جمال باشد که مشغول هر یک از آن کنیزان بهتر از دنیا و ما فیها باشد اما روز پنجم عطا کند بهر یک از شما در جنت
المأوی هزار شهر و در هر شهری هفتاد هزار خانه و در هر خانه هفتاد هزار دستارخوان و در هر دستارخوانی هفتاد هزار کاسه
و در هر کاسه شصت هزار رنگ از طعام که شبیه نباشد بعضی به بعضی اما روز ششم عطا کند بهر یک از شما در دار السلام
یکصد هزار مدینه و در هر مدینه یکصد هزار خانه و در هر خانه یکصد هزار حجره و در هر حجره یکصد هزار تخت که طول هر تختی هزار ذراع
تختی زوجه‌ای از حور عین نشسته باشد که بر سر او باشد سی هزار گیسوی بدر و یاقوت بافته شده و هر گیسوی را کنیزی که برگرفته
باشد اما روز هفتم عطا کند بهر یک از شما در جنت النعیم ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق اما روز هشتم
عطا کند بهر یک از شما مثل عمل شصت هزار عابد و شصت هزار زاهد اما روز نهم عطا کند بهر یک از شما آنچه عطا
میکند هزار عالم و هزار معتکف و هزار مرابط فی سبیل الله اما روز دهم عطا کند بهر یک از شما قضای هزار حاجت و استغفار
کند برای شما آفتاب و ماه و ستارگان و هر جنبنده‌های زمین و درختها و هر حجر و مدر و هر تر و خشکی حتی ماهی

دریاها و برگهای درختان اما روز یازدهم بنویسد برای هر یک از شما چهار حج و چهار عمره که هر حجی با یکی از پیغمبران و هر عمره با یکی
از صدیقان و شهدا کرده باشید اما روز دوازدهم بدل کند سیئات شما را بالحسنات و حسنات شما را اضعاف مضاعف کند
و بنویسد برای شما بهر حسنه هزار هزار حسنه اما روز سیزدهم بنویسد برای شما مثل عبادت اهل مکه و مدینه و بدهد بهر یک از
شما بعدد هر سنگ و کلوخی که در ما بین مکه و مدینه است شفاعت گناهکاران اما روز چهاردهم ثواب شما بوده باشد مثل کسی
که ملاقات آدم و نوح و ما بعد ایشان از ابراهیم و موسی و عیسی و بعد از آن داود و سلیمان را کرده و با او عبادت کرده باشد
با هر یک از پیغمبران دویست سال اما روز پانزدهم بر آورده برای شما ده حاجت از مطالب دنیا و آخرت و عطا کند بهر یک از شما مثل
آنچه عطا کرده است بایوب و مستجاب کند دعای شما را و استغفار کنند برای شما حمله عرش و بدهد بهر یک از شما در روز قیامت
چهل نور ده از آن در طرف راست و ده از آن بطرف چپ و ده آن بطرف پیش رو و ده دیگر پس سر اما روز شانزدهم بدهد
بهر یک از شما ابریق که سایه افکند بر شما از کرمی آن روز اما روز هفدهم حق تعالی گوید که آمرزیدم شما را و برداشتم از شما عذاب
روز قیامت را اما روز هیجدهم امر کند حق تعالی جبرئیل و میکائیل و حاملان عرش را که استغفار کنند برای امت محمد تا سال
آینده و بدهد بهر یک از شما ثواب اهل بدر اما روز نوزدهم باقی نماند ملکی در آسمان و زمین مگر
آنکه از پروردگار اذن طلبند که بزیارت قبور شما آیند هر روز و با هر یک تحفه باشد اما روز بیستم بفرستد بسوی هر یک از شما
هفتاد هزار ملک که نگاه دارند شما را از شر هر شیطان رجیم و بنویسد برای هر یک از شما بعدد هر روزی که روزه گرفته اید ثواب
روزه یکصد سال دیگر و بدهند بشما ... ثواب کسی که خوانده باشد توریت و انجیل و زبور و فرقان و بنویسد برای
شما بعدد هر پری که در تن جبرئیل است عبادت یک سال و ثواب تسبیح عرش و کرسی و بعدد هر آیه در قرآن تزویج کند بهر یک از شما
هزار حوری اما روز بیست و یکم فراخ کند حق تعالی بر شما قبرها از هر طرفی هزار فرسخ و ظلمت و وحشت را از قبر شما بدر برد و دیگر
قبر شما را مثل قبر شهدا و روی شما را مثل روی یوسف اما روز بیست و دوم بفرستد بسوی شما ملک الموت را بشکل پیغمبران تا
بنزد پیغمبران و دور کند از شما هول منکر و نکیر را و دور کند از شما اندوه دنیا و عذاب آخرت را اما روز بیست و سوم بگذراند شما را بر صراط
با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و بدهد بشما ثواب کسی که طعام داده و سیر کرده باشد هر یتیمی را از امت محمد و پوشانیده
باشد هر برهنه را از امت محمد اما روز بیست و چهارم بیرون نرود هیچکس از شما از جای خود تا در بهشت بیند و داده شود بهر یک
از شما ثواب هزار مریض و هزار غریب و آزادی هزار بنده از اولاد اسمعیل اما روز بیست و پنجم بنا کند برای هر یک از شما در زیر عرش
هزار قبه سبز بر سر هر قبه خیمه از نور و ندا کند حق تعالی که ای امت محمد منم پروردگار شما و شمایید بندگان و کنیزان من در آیید در زیر
سایه عرش من در میان این قبه‌ها و بخورید و بیاشامید و در نهایت گوارائی بدرستی که نیست بیمی ای امت محمد بعزت و جلال خود
قسم که بفرستم شما را بسوی بهشت بنحوی که خلق اولین و آخرین تعجب کنند و بر سر هر یک از شما گذارم هزار تاج از نور و سوار کنم
هر یک از شما را بر ناقه که از نور خلق شده و مهار او از نور است و در مهار آن هزار حلقه از طلا و بر هر حلقه ملکی موکل است
و در دست آن ملک عمودی است از نور تا داخل کند شما را به بهشت بی حساب اما روز بیست و ششم حق تعالی نظر رحمت بسوی شما
کند پس بیامرزد گناهان شما را سوای حق الناس اما روز بیست و هفتم گویا نصرت کرده اید هر مؤمن و مؤمنه را
و پوشانیده اید هفتاد هزار برهنه را و خدمت کرده اید هفتاد هزار مرابط فی سبیل الله را و گویا خوانده باشید هر کتابی را که حق تعالی
فرو فرستاده است بر پیغمبران اما روز بیست و هشتم بگرداند حق تعالی برای شما در بهشت خلد یکصد هزار شهر از نور و بدهد

بشماره جنة الماوی یکصد هزار قصر از نقره و در جنة النعیم یکصد هزار خانه از عنبر اشهب و در جنة الفردوس یکصد هزار شهر
در هر شهری هزار حجره و در جنت الخلد هزار سرا از مشک و در جوف هر سرای هزار خانه از زعفران و در هر خانه هزار تخت از دُر
و یاقوت بر هر تختی زوجه از حور عین اما روز پنجم بنویسد بعدد شما هزار هزار محل در جوف هر محلی قبه سفید در هر
تختی از کافور سفید و بر آن تخت هزار درخت خوابگستره باشد از سندس سبز بر سر هر فراشی حوری باشد که بر آن حوری
هفتاد هزار حله پوشانیده باشند و بر سر هر یک از آن حورها هشتاد هزار گیسوی با دُر و یاقوت بافته باشند اما روز
ششم بنویسد برای شما بعدد هر روزی که بر شما گذشته است ثواب هزار شهید و هزار صدیق و بنویسد برای شما هر روزی
که روزه داشته اید ثواب هزار روزه و بلند کند برای شما بعدد آنچه از گیاه نیل حاصل میشود درجات در بهشت و بنویسد
برای شما آزادی از عذاب آتش و بگذراند شما را از پل صراط و از برای بهشت دری هست ریان نام گشوده نمیشود مگر
در روز قیامت برای روزه داران امت محمد پس ندا کند رضوان بهشت که ای امت محمد بیایید بسوی ریان پس داخل
شوند امت محمد از آن در بهشت پس کسی که در ماه رمضان آمرزیده نشود در کدام وقت دیگر آمرزیده خواهد شد لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در بعضی روایات آمده که چون ماه رمضان داخل شود حق تعالی ملائکه حمله [illegible]
امر کند که دست از عبادت کشیده گوش بدعای روزه داران کنند و بجهت ایشان آمین بگویند و در حدیث دیگر وارد
شده است که چون ماه رمضان طلوع کند بادی بامر خدا از زیر عرش بجهد که آنرا مثیره گویند بر درختان بهشت وزیدن [illegible]
آن بهم زند و حلقهای درهای بهشت بجنباند پس آوازی از درهای بهشت آید که هیچکس مانند آن صدای نشنیده باشد [illegible]
آرایش و پیرایش دهند و بر غرفهای بهشت آیند و ندا کنند که آیا هیچکس هست که ما را از حق تعالی خواستگاری نماید
رضوان را گویند این چه ساعت است گوید این ساعت اول ماه رمضانست پس حق تعالی امر کند تا برای امت محمد درهای
بهشت بگشایند و درهای دوزخ را ببندند و دیوان و پریان ... را ... انداختند تا روزه امت محمد را فاسد نتوانند
نمود و در جواهر از لطایف التفسیر آورده که ماه رمضان سیدی ایست منور بشعلۀ مصابیح در ربایست مزین بگوهر تسابیح
درخ ... شیطان بند ... بالکیزه لقای معصیت گداز ی عاصی نوازی ...
زمانی ... دیوان ... از آن درهای ... از آن ... از جمال آن شادی و عاصیانرا
از برکات آن آزادی مطیعانرا از وی نوید رحمت مؤمنانرا بوی امید مغفرت دلهای عابدان از وی در چمن نزهت جانهای
عارفان ... و در گلشن راحت چون جمال شریف این ماه آشکارا گردد شب محنت عاصیانرا صبح اقبال پدید آید
الملک شهر عظیم در میدان رفعت او ... أوّله رحمة وأوسطه مغفرة وآخره عتق من النار ...
دولت آن مکرر نیست **نظم** این ماه که آرایش و پیرایش دین است این ماه که آرایش و آسایش جانست این ماه
فیض آمد و از منبع رحمت صد چشمه برای لب تشنه روانست این ماه که ... فضلت و نسیم فرج و انس از بهر شفای دل
خسته روانست **فمن شهد** پس هر که حاضر باشد **منکم الشهر** از جمله شمای
مسلمانان مکلف این ماه مبارک را یعنی در بلد خود مقیم یا در محل ترخص باشد که هلال آنرا ببیند یا بصحت رسد
که آن ماه داخل شده با وجود قدرت بر روزه این عبارت نیز مشعر است بر آنکه رمضان اسم خداست چه اگر نام ماه بودی
بایست که گفته شود فمن شهد منکم رمضان **فلیصمه** ط پس باید که روزه بدارد آنرا ...

وجوب گفته اند که شهود شهر بحسب لفظ دیدن ماه و روزه ... از ماکل و مشرب و غیره و آن ... و آن روزه شریعت است
اما بحسب معنی شهود شهر عبارتست از دیدار شاهد لقاء و روزه آن از اول عمرست تا آخر یعنی اجتناب از غیر ...
گرسنی اول دو نوع است یکی آن روزه عام ... دوم روزه خاص ... و در تهذیب از حضرت صادق منقولست که هرگاه داخل شود
ماه رمضان پس ... در آن شرطی چنانچه فرموده است هر که حاضر باشد در آن روزه بگیرد پس سزاوار نیست ...
که داخل شود بروی ماه مبارک رمضان اینکه بیرون رود از شهر خود مگر بسوی حج یا عمره یا مالی که خوف از تلف آن داشته
یا برادری ... که خوف از هلاک وی باشد ... بیرون رود برای تلف کردن مال ... پس چون بگذرد ...
شب بیست و سیم بهر جا که خواهد برود ... نهی از سفر درین مقام محمول بر کراهت است ... احادیث بسیار و فتاوی علماء
خالی ... بجواز حرکت سفر در هر وقتی از ماه رمضان بسیار است که ایراد آنها درین مقام موجب طول کلام بود و
من کان منکم و هر کس بوده باشد از جمله شما **مریضا** بیماری که خوف داشته باشد از زیادتی
مرض یا دیر کشیدن آن بسبب روزه ... موجب عدم قدرت بر ایستادن ... موجب افطار است
او علی سفر یا بوده باشد بر سر سفری مستلزم قصر ... شرع افطار روزه واجب است
فعدة پس بروی است بشماره آنچه افطار کرده است قضا کردن **من ایام اخر** ط از روزهای دیگر
غیر ماه رمضان متصله یا متفرقه با وجود افضلیت اتصال و آن ایام در نزد فقهای شیعه رضوان الله علیهم موقت بوقتی
ماه رمضان سال آینده ... داخل شده باشد پس اگر مسامحه در قضا کند تا ماه رمضان دیگر داخل شود هر آینه بر او است
قضا و کفاره و قدر کفاره ... اگر از آن فارغ شده متمکن بر گرفتن قضا شده باشد پس اگر عذری ...
تا ماه رمضان دیگر هر آینه بر وی کفاره نیست و اگر مرض وی امتداد یابد تا بمیرد قضا نیز از وی ساقط است و مکرر نمیشود
کفاره بسبب مکرر شدن ماه رمضان ... قولند نیز علماء مذهب شافعی اما ابوحنیفه را اعتقاد آنکه ایام آخر ... ایام
... و هرگز کفاره بروی لازم نباید هر چند که ماه رمضان بر وی گذرد ... این آیه بجهت تاکید در حکم است بجهت
آنکه افطار در صورت مرض و سفر وجوب و عزیمت است نه رخصت پس ترک افطار در صورتین مذکورتین جایز نباشد
و اگر یکی از مسافر و مریض عمدا روزه بگیرند بقول اصح قضا نیز بر او واجب است ... از رسول خدا مرویست که
... تصدق کرده ... هدیه فرستاده بامت من ... آن افطار در مرض و سفر ...
... سفر برای کرامت ... بجهت خاطر ... افطار کنند ... در سفر ... هر آینه رد
کرده است کرامت خدا را آیا دوست میدارد یکی از شما که رد کرده شود بر او صدقه او **یرید الله** میخواهد و اراده
خدای **بکم الیسر** برای شما از روی رحمت و شفقت آسانی را **و لا یرید** و نمیخواهد هرگز که ... برسد
بکم العسر بشما تنگی و دشواری را در رخصت دادن شما را با فطار در حالتین مذکورتین ...
آنها هر یک مشتق است و هر چند که روزه ... درجات و برکات هست اما بجهت نفس انسانی که ...
شدت از جوع و عطش میدارد و آن هم ثواب برای همین شدتست و اگر کسی را از روزه این همه شدت نبودی کی بدرجات
چنین متصاعد گشتی جمله مذکوره علت وجوب افطار است گویا گفته است که علت ترخص افطار روزه و گرفتن قضا
آن از روزهای دیگر در حالتین مذکورتین اراده ماست بآسانی شما و دفع دشواریها از شما **و لتکملوا**

[illegible]

وبقراءت عاصم بتشدید وباب تفعیل است وعلت دیگر جهت ایجاب قضای ایام مرض وسفر آنکه تمام وکامل کنید **العدة**
شماره ایام سی روز یا بیست ونه روزی که امر شما مقرر کرده ایم بدانکه جمعی از علما از ظاهر آیه استدلال نموده اند که ماه رمضان
هرگز کمتر از سی روز نباشد ومؤید قول ایشانست آنچه معاذ ابن کثیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده است که گفتم با آنحضرت که مردم
میگویند رسول خدا ماه رمضان را بیست ونه روز بیشتر روزه گرفته زیاده بر آنکه سی روز گرفته باشد پس فرمود که دروغ میگویند
آنحضرت هرگز بیست ونه روز روزه نگرفت تا وفات نمود بیوسته سی روز گرفت وهرگز ماه رمضان کمتر از سی روز نباشد از آن
هنگام که خدا زمین وآسمانها آفریده وجمعی بر آنند که حدیث مذکور بر فرض صحت سند محمول بر آنست که ثواب ماه مذکور کمتر از آن
نباشد چنانچه گذشت ومشهور میان علما آنست که کمتر از سی یوم میباشد وآیه را دلالتی بر اتمام سی روز نیست بلکه مراد اتمام عدد است
گاهی سی وگاهی بیست ونه است با آنکه احتمال دارد که مراد از عدد ایام افطار مریض ومسافر باشد ومؤید این قول است آنچه
در استبصار از زرعه از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود روزه ماه رمضان بر رؤیت هلال است نه بکمال عدد زیرا که گاهی بیست
ونه باشد وگاهی سی روز میرسد بآن آنچه میرسد بماه شعبان دیگر از نقص واتمام واز طرفین احادیث بسیار ذکر شده لیکن
احادیثی که دلالت بر قول ثانی کند اصح واکثر ومفتی بها است وتفصیل آنها در کتاب استبصار وسایر کتب فقه وحدیث
مسطور است وبعید نبود که ولتکملوا احتمال دارد متعلق باصل وجوب حکم باشد یعنی واجب گردانید بر شما روزه را تا باتمام رسانید
اعمال فرعیه دین خود را چه این عبادت بزرگی از اعمال شرعیه فروع دین است یا معنی آنکه بنای اعمال دینی شما با تمام است
بترک وی چه اول از شعایر شرع نماز وزکوة وخمس وحج وجهاد است وعلی وروزه ترکیب چنانچه گذشت پس تکمیل عدد آنها
بیت شما آن خواهد بود که هر نوع از این عبادات عمل کنید **ولتکبروا الله** وبزرگی یاد کنید خدای را
روزه داران شما که تکبیر بگویند مراد در عقب چهار نماز که اول آن نماز شام لیلة الفطر وآخر آن نماز عید فطر است با تکبیر گویند
حین رفتن بسوی مصلی برای نماز عید وآن تکبیر اینست **الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد**
الحمد لله علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا واصح آنکه خدا را بزرگی بعظمت یاد کنید **علی ما هدیکم**
بر آنچه راه نمائی کرده شما را وبعضی بر آنند که از تحلیلات روزه وموصوف کلیه مصاحب لطف کامل ورحمت شامل
طریق افطار وقضاء آنرا بشما نموده یا تعلیم جزئیات مسایل وتهذیب آنرا بتبیین وتصریح پیغمبر وائمه طاهرین برای شما آسان کرد
ولعلکم تشکرون ۵ وشاید که شما بسبب تسهیل این امور مرا بدان شکر گذاری کنید
حمد وثنا وبا تفاق اهل تفسیر از کتب معتبره منقولست که اعرابی نزد رسول خدا آمد گفت یا رسول الله آیا پروردگار ما
نزدیکست تا با او مناجات کنیم بپنهانی یا دور است که او را بآواز بلند بخوانیم پس چون حق تعالی ذکر روزه کرد برای اشتغال
روزه نفس باز خیرات وامثال بمراتب سالک شده مستعد فیضان انوار معرفت میکند وآن موجب قرب میشد است
در فرستاد که **واذا سألک** وهرگاه بپرسند از تو یا محمد **عبادی عنی** بندگان من از حال من
وبعد من با ایشان در حین دعا **فانی** پس با ایشان بگو پروردگار شما میفرماید که من **قریب** ؟ نزدیکم بایشان
از حیثیت معیت علمی بندگان خود چنانچه فرموده است **هو معکم اینما کنتم** نه بعنوان تمازج وتداخل چه قرب وبعد در بندگان
باعتبار وصل وفصل ومکان وزمان که مستلزم احتیاج نقص اند بود لهذا بعضی از بزرگان گویند که نزدیکست نشان میدهند
وبر تو از انی و دوری بیدا نند و نزدیکتر از انی واز حضرت موسی علیه السلام روایت کرده اند که گفت الهی دوری تا ندا کنم یا نزدیکی تا

لیکن عدد نیز

متوجه تیسیر و توسیع

ازکویم ندا آمد که انا جلیس من ذکرنی من همنشین آنم که مرا یاد کند **نظم** ای در درون جانم ودر جان من نهانی آخر نهان چرائی
چون در میان جانی و در معنی آورده که قریب وسبحانه به بندگان بغیر قطع مسافت وطرف مکانی بحسب مخالطه ومخالفت وشبه
وهمین نه تقرب بنده بسوی او از طرف عبادتست نه بعنوان قطع مسافت واجتیاز وهوا انتهی کلام پس از نزدیکی او سبحانه بهر
بسوی لازم نیاید نزدیکی آن نیز بجناب مقدس مگر بعبادت مراد نزدیکی مکانی که مستلزم قرب هر یک از متقاربین است چه
ممکن است که از قبیل چراغ باشد در نزد نابینا که آنرا بوی کمال قرب ووی را با آن نهایت بعد است **خزانه** بدانکه ربوبیت
اکبر فالکنهای بسیار یافته اند که دلالت بر مزید لطف واحسان مالک منان نسبت به بندگان میکند اول آنکه قرب خود را بطلق
بندگان نسبت داده مخصوص بعضی نا دلالت کند بر آنکه هر کسی با نوعی از لطف خود نوازد دعا را با اجابت عاصیان را برحمت و
مطیعان را برافت طالبان را با جابت عارفان را بهدایت وسالکان را بولایت مقربان را بعنایت دوم در کشف الاسرار آورده که معنی آیه
بزبان اشاره اینست که من به بندگان نزدیکم ونزدیکان را دوست دارم اگر بنده من نزدیک شود بوجب **من تقرب الی شبرا**
تقربت الیه ذراعا من نیز مهیای نزدیکی اویم وگفته اند که نزدیکی بنده بتوبه وعلم است ونزدیکی خدا بلطف وکرم نزدیکی
بنده برآمدن است ونزدیکی او جل ذکره نواختن سوم گفته است که من بنده نزدیکم ونگفته که بنده بمن نزدیکست تا اشاره بآن باشد
که بنده را از حیثیت مکانیت که عجز ونیستی است طمع قربی نیست وقدرت بر اصعاد مقاعد قدس وبقا وعروج بر معارج عز وعلا او را
ممکن نیست اما در ذات او جل ذکره قادر است بر آنکه بلطف بیغایت وکرم بینهایت بر بنده خود نزدیک کرده چهارم که ان خطاب انما الا
اشاره برسول خدا او باو نسبت یا عبادی اشاره بذات اقدس خود جل ذکره است وواقع شدن لفظ عباد در میان این هر دو اشاره
بآنکه بندگان را در رسیدن بمراتب رحمت وقرب خدا احتیاج تمام است بشفاعت نقل می نموده چنانچه در جمله طلب منازل شفاعت رسول
باشد لطف وشفقت ممکن نیست وانهمعنی استظهار کلیست مر بندگان را برحمت شامله او پنجم در دعا که آورده که خود را نزدیک
بندگان در اینجا اشاره بآنست که اگر علت بیماران باشد وبراش بخیر طبیب فرستد که اینست واگر مرض شدید باشد حضور طبیب
ضرورتست تا خود تشخیص مرض نموده در دفع آن بذل جهد نماید پس آنجا که مطیعان اثر بخیر از لطف کافی است میگوید که **ان رحمة الله**
قریب من المحسنین اما چون علت عاصیان بسیار است وبجز حضور موفور التریر او جل ذکره شفاء صدور ایشان حاصل نگردد فرمود
که **انی قریب** ششم محققین گفته اند که همین لفظ قریب دلالت میکند بر عدم حلول وحرکت واحتیاج او جل ذکره بمکان وزمان
وسایر ما سوی چه اگر مراد از قرب قرب مکانی بودی لازم آمدی که بهر کس قریب نباشد چه قرب بعضی امکنه متباعد مستلزم بعد از
امکنه دیگر است چون کسی با اهل مشرق نزدیکست البته از اهل مغرب دور است ومعهذا قرب خود را علی العموم بهر کس اطلاق نموده پس
شد که قرب او سبحانه بعلم است که بکافه ذوات اشیا علی السویه وغیر محتاج بامکنه وازمنه است وقرب چنینی نباشد مگر برای واجب الوجود
لذاته که ذات او منتفی بذات غیر نیست هفتم اشاره باسیدوادی ؟ اجابت که بلا فاصله دعای ایشان بدرجه قبول میرسد آورده که
تا بدانند که خدا را نهایت قرب بر ایشان در شر وعلانیه هست وهر وا از اعمال شنیع باز دارند چه هر فعلی که در خیال متصور الحصول باشد
او جل ذکره اقرب از آنست اما عجب تر بعضی وجوه ظاهری توهم سوالی که از رسول خدا کرده اند جواب آن از نزد حق تعالی بی واسطه لفظ
قل یا لفظ فقل جهت صدور یافته چون **یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی** وتفصیل آن اسوله در تره آیه فقل ینسفها
ربی ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی ودر اینجا که سوال از قرب وبعد نموده اند جواب آن بلا واسطه آمده برای چند فایده اول اظهار
شرف وبزرگواری رسول است که خدا او را از خود جدا نساخته وسوالی که از آنحضرت نموده اند وسبحانه خود بجواب آن مبادرت نموده

تا بدانند که سؤال از آنحضرت سؤال از خداست و تفاوت میان طاعت خدا و رسول قرار نه دهند تا استشعار و اظهار تقرب و کرامت بنده کاملی
ایشان را بعرض آن در آورده که خود متوجه جواب ایشان شده باشد تا اشاره برفع حجابت میان خالق و خلایق نماید اند که در
درگاه حاجب و دربان و واسطه و ترجمان در کار نیست و هیچ وقتی از اوقات مانع یافت نکرده و هر وقت خدای خود را بخواند که بی
فاصله قل و رسول دیگر و عدم آن در اینجا اشاره و مآئت که در غیر وقت دعا بنده را بسوی خدا و وصول عبا بل و بجز و بنیاد ...
بوجود انبیا و اوصیا که وسایط فیض یابند هست اما در حین دعا محتاج بهیچ یک از آنها نیست و میان خود و خدا هم بازی که
دارد افشا نماید اما وجه رفاه تعقیب ... دلالت بر نیابت کلی فیما بین خالق و مخلوق کننده مجانست یا دلالت بر عدم تعلق فعلی
نماید بدین معنی آنکه در سؤال ... بدون فاصله من ... ایشان نزدیکم یعنی که أُجِيبُ جواب میگویم یعنی اجابت مینمایم
دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن هر خواننده را إِذَا دَعَانِ هرگاه بخواند مرا بشرایط معتبره در دعا خزانه
بدانکه تقدیم اجابت در سخن بر دعوت دعا کننده دلالت کند بر آنکه اجابت فضلیست از خدا ابتداءً بدون آنکه معلل یا معلق بحاجت
باشد یا آنکه چون دعا شعار طالبانست بلا بد اندکه بکند حاجت او از نزد خواست ... بجا آرد ... آنچه باید داد
میدهد هرگاه در علم او گذشته باشد که دعا خواهد کرد یا برای دلالت بر حسن اجابتست تا بدانند که هنوز دعا نکرده
و علم اجابت شده تا دعا کرده را چه رسد و مؤید این است حدیثی که از طریق خاصه از حضرت صادق ع مرویست که چون دعا کنی مطلب
در در خانه خود حاضر دان ... پس اگر کسی گوید چرا بسیاری از دعاها را اثری از اجابت ظاهر نگردد و جای شاهد طلب ...
برده خدا بمقتضای ظهور نرسد در این باب جوابها بسیار است و اگر گفته اند که بعد از قبول رسید لیکن مصلحت وقت اقتضای آن نکند
که در دنیا بدعای وی داده شود پس برای وی ذخیره نموده در آخرت بوی دهند و مصدق این حدیث در کتب خاصه و عامه روایت شده است
یا آنکه در دنیا داده شود بعد از مدتها بنا بمصلحت وقت تا ممکن است که رسیدن مآل آن در هیچ یک از دنیا و آخرت مصلحت حال وی
پس بعوض آن دفع شری یا گناه و گناهی کند یا بعوض آن مطلبی دیگر غیر آنچه طلب نموده بوی دهند تا بجهت زیادتی قدر و منزلت
داعی اجابت آن مطول انجامد و در عدة الداعی از جابر مرویست که رسول خدا فرمود بدرستیکه بنده خدا گاهی دعا میکند حق تعالی او را
دوست دارد پس بگوید بجبرئیل ع که قضا کردم حاجت بنده خود را لیکن تاخیر کن در رسیدن مآل آن پس بدرستیکه دوست میدارم
که بشنوم صدای او را و بنده دیگر دعا کند خدا را و خدا او را دشمن دارد پس گوید که ای جبرئیل مطلب او را بزودی بوی رسان
که مکروه است بر من شنیدن صدای او و اما سبب تاخیر دعا و عدم اجابت آن یا ترک دعا یا عدم شرایط دعا است چه هر دعائی که شرایط
و لوازم مقرون گردد شود آنست که حق تعالی ضامن اجابت آن گردیده مرویست که مردی بحضرت صادق ع گفت دو آیه از کتاب خدا
یا انتزام که طلب میکنم و اثری از آن نمییابم فرمود کدام است آنها گفت یکی از آنها قول تعالی ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ است تا آخر پس میخوانیم
آنرا و اجابتی از وی مشاهده نمیکنیم فرمود که آیا خدا را خلف کننده وعده خود میدانی گفت نه پس آنحضرت فرمود که هر کس اطاعت
کند خدا را در آنچه فرموده و بخواند او را از جهت دعا اجابت شود برای او پس راوی گفت جهت دعا و طریقه آن کدام است فرمود
ابتدا کن بحمد خدا و یاد کن نعمتهای او را که بر تو ارزانی داشته پس شکر آنها را بجای آر پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرست پس گناهان
خود بخاطر آور و اقرار بآنها کن نزد حق تعالی پس استغفار کن از آنها الی آخر الحدیث بدانکه دعا کردن بدون ملاحظه شرایط
بمنزله بی پیکان تیر رفتار است که مرد که بوی ... نشکسته بجهة کم رو رسیده از وی مطلقا ... آیه
و احادیث بسیار ظاهر است که دعای با شرایط مقبولست لا غیر و شرایط معتبره آن چند نوع است اول تقدیم ثنا بر ذات خدا و تمجید او

تا آخر حدیث ...

بن مسلم روایت کنند که در کتاب امیر المؤمنین ع مذکور است که ستایش خدا قبل از سؤال ضرور است پس چون خواهی که دعا کنی ابتدا کن
بتمجید داوری گفت چگونه تمجید کنم فرمود بگو يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ يَا مَنْ هُوَ
بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ و دیگر ادعیه در این باب در کتب ادعیه مذکور است دوم تقدیم صلوات بر محمد و آل محمد چنانچه
در خبر ... از وی در هم گذشت سوم اخلاص و آن اعظم ارکان دعاست و ... اخلاص آنکه در دعای خود جز بذات اقدس حق جل ذکره ملتجی بجمیع
آرزوی نشود و دعا را محض از برای خدا کند کما ادعو الله مخلصين و بدانکه مادام غیر خدا را در انجاح حاجت خود دخل میداند برآورده
شدن امید نیاید چنانچه در حدیث قدسی فرموده است که بجاه و جلال خود سوگند که نا امید گردانم هر که را که امید بغیر من داشته باشد چهارم تقدیم
تصدق بر دعا چه از رسول خدا مرویست که صدقه پر و بال دعاست که دعا را با آشیانه اجابت میرساند پنجم تقدیم عمل صالح است چه
آن بمقتضای صریح إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ مرکب دعاست آورده اند که یکی از پادشاهان ...
... در خلوت بود پس ... از خدمت کسی ... بحضور ... عرض بپادشاه نوشته
اظهار طلب نمود پادشاه در پشت رقعه وی نوشت که با از خدمت کوتاه نموده زبان را نیز از طلب کوتاه کن تا بر داشتن دستها آن
وقت دعا بجانب آسمان که آن کاسه گدائی ما گدایان بدرگاه بی نیاز است در روایت آمده که رسول خدا گاهی چنان
دعا کردی که زیر بغل مبارکش پیدا شدی و کف دست بجانب آسمان کردن و بعد از اتمام دعا هر دو کف دست خود بر روی خود کشیدی
ششم سؤال کردن از خدا بعنوان جزم و عزیمت نه بعنوان تردد و مشیت و در طریق عامه از رسول خدا مرویست که فرمود مگوئید در
دعای خود که اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ بار خدایا رحم کن بمن اگر خواهی بلکه بر سبیل جزم طلب کنید هفتم ابرام و الحاح چنانچه در
خبر مرویست که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُلِحِّينَ فِي الدُّعَاءِ و گفته اند که دعا کردن همچون انداختن تیر است از اینکه مکرر بنشان نباید
نا امید شود و مکرر بیندازد تا بنشان رسد لا اقل زنا رسیدن با استجابه شود مکرر همین دعا کن که لطف باری بکام یابی
بروی آمد و در بنده تضرع و شکستگی از خشوع و خضوع یعنی اختصار اعضای ظاهری و باطنی در حین دعا ابتهال
و تبتل و معنی آنها در مکان خود مذکور شود انشاء الله تعالی دهم دل را با زبان یکی کردن بنحوی که معنی آنچه میگوئی بدانی
مطلبی و در دل بدان راضی باشی گفته اند که عبادت مرد عامی همین است که نمیداند چه میگوید و چه میکند مانند کاروانی که در عصا و خانه
جنتهای ... و آسیا که آن از صباح تا شام میگردد و شام که چشم وی را کشایند خود را در مکان بیند که صبح در آنجا
بوده منزلی را قطع نکرده پس عامی بجای دوش تا صباح عبادت کرده چون صبح روز قیامت طلوع کند بیند که علما
باندک عبادتی بمرتبهای بلند و منازل ارجمند رسیده اند و او به بسیاری عمل بجائی نرسیده و در کلام قدسی وارد
شده است که حق تعالی فرموده مرا بخوانید بحضور دلهای پاک و دلهای شما را اصلا از آن خبری نیست پس چگونه چشم آن دارید که
مستجاب کنم دعای شما را یازدهم تعمیم در دعا یعنی شریک کردن برادران مؤمن با خود در آنچه میطلبی چه در اخبار آمده که رسول
فرمود آیا خبر دار کنم شما را به بخیل ترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود کسی که فریضه بگذارد و دعا نکند پس گفت از آن
بخیل تری بشما نشان دهم گفتند بلی فرمود کسی که برای خود دعا کند و برادران مؤمن خود را یاد نکند و در احادیث بکثرت
وارد شده است که بهترین دعاها دعا بجهت برادران دینی است بغایبانه دوازدهم اخفاء در دعا است یعنی مطلب خود را
آهسته طلب کردن که زبان ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً و بیان وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ بآن
گویا است سیزدهم حلال خوردن و حریم جسد خود از کثافات لقمهای حرام رفت و رد کردن دعا آن شرط عمده است چه لقمهای

حرام عبادت قساوت و شقاوت بر آید دل فشاند دعا مستجاب نکرده چنانچه در احادیث قدسیه و اخبار وارد است و در کافی از امام
مرویست که فرموده هر کس خواهد که دعایش مستجاب شود باید که کسب خود را پاک کند طلب نمودن امر محال چون پیغمبری یا امامت یا چیزی
که عقل قبول حصول آن نکند امر نامشروع را نخواستن چنانکه گوید بار خدایا مرا دروغ گو کن یا مرا توفیق ده که فلان را بکشم و مثل
اینها اوقات فاضله است چون ماههای متبرکه از رجب و شعبان و ماه رمضان و عشر اول ذی الحجه و ایام تشریق و روز جمعه و
عیدین و غدیر و مباهله و مولد و مبعث و دحو الارض و شبهای جمعه و لیالی افراد ماه رمضان و لیلة القدر و لیلة البرات و شب
اول رجب و لیلة العیدین و ثلث آخر از هر شب و وقت سحر و وقت زوال از هر روز و بعد از فراغ از فریضه و نزد [illegible]
و نزد احتضار بیمار و ما بین اذان و اقامه و ما بین فراغ از خطبه و شروع امام در نماز جمعه و در ساعت آخر جمعه و وقت طلوع
در روز جمعه و بعد از خواندن ده بار سوره حمد و بعد از تلاوت صد آیه از قرآن چنانچه گذشت و در حین قشعریره بدن و در [illegible]
اشک چشم از ترس خدا یا محبت اهل بیت و بعد از عمل استفتاح و در وقت وزیدن بادهای تند و در وقت آمدن باران و در
نزول است ایستادن صفهای کارزار برای جهاد و در حین ریختن خون شهید و بعد از گفتن اسم اعظم و بعد از [illegible]
ناامیدی از وسیلههای دنیا و غیر ذلک مراعات اماکن شریفه است چون کعبه و مسجد الحرام و مسجد مدینه که حرم رسول است و مسجد کوفه که
حرم امیر المؤمنین و مسجد اقصی و سایر مساجد و روضات ائمه هدی و حایر امام حسین ع و عرفات و مشعر و منی و ما بین مروه
و صفا و در سر تربت پدر و مادر و بعد از دعا برای ایشان و مرقدها که بود بعد از شهدا و علما و امام زادهای ثابت النسب
المذهب و در هر مکانی که چهل تن از مؤمنان جمع شوند هر کدام یکبار دعا کنند یا ده نفر هر کدام چهار بار یا چهار نفر هر کدام ده
و در وقت [illegible] آن و همچنین آنچه گفته شد مفصلا مشروحا در عدة الداعی و سایر کتب ادعیه ماثور است و احادیثی در
فضیلت دعا [illegible] ان شاء الله در مکان خود از این کتاب مذکور خواهد شد [illegible] و امر عبادت [illegible]
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي پس باید که اجابت کنند بندگان نیز دعوت مرا [illegible]
بدین خود خوانده ام چنانچه من اجابت کردم دعای ایشان را [illegible] تاکید در اجابت بنده مر دعای حق را [illegible]
خود مر دعای خلق را و معنی آنکه ای بنده من با وجود بی نیازی و غنای خالق بدون احتیاجی بخلق اجابت دعای تو میکنم
و اجابت بنده طلب کنم دیگر تو با وجود احتیاج و عدم غنا سزاوار تری با اجابت کردن دعای من و تو در عین اجابت
نیز بوده تا بنده من اجابت نتوانی کرد لهذا اجابتی بلکه نسبت به بنده داده است [illegible] استعمال و بین استجابت دلالت
و استغاثت میکند نقل نموده [illegible] دلالت بر زیادتی معنی کند و برخی گویند در رفتن اذن اجابت [illegible] و استجابت بنده
با آنکه خدا را از اجابت نمودن مانعی نیست و مدار کاری او حل و گره بوستر برای بندگان مهیاست لیکن بنده را از اجابت نمودن
قول خدا موانع هست از نفس اماره و شیاطین و غیر ذلک **وَلْيُؤْمِنُوا بِي** باید که ایمان بیاورند یعنی اعتقاد کنند
با اجابت من مر دعای ایشان را یا بر ایمان خود که بمن آورده اند ثابت قدم باشند **لَعَلَّهُمْ** شاید که ایشان بسبب استجابت
خدا و ایمان بوی **يَرْشُدُونَ** ۝ رشد یابند یعنی براه راست [illegible] اگرچه معنای این آیه را عمومی ظاهری در حق
جمیع داعیان هست لیکن بقرینه آیات قبل که تخصیص ایام روزه نمود و آیات بعد که تبیین لیالی روزه میکند ظاهر میشود که
مراد از داعی در این آیه روزه دارانند که حق تعالی ایشان را خبر میدهد از قرب استجابت دعا و [illegible] است لهذا احکام ماه
رمضان را بیان میکند چنانچه در تفسیر کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق ع مرویست که خوانان پیش از [illegible] یا رسول الله

درغزوه احزاب که بکندن خندق مشغول بود در ماه رمضان بی شام خوابید [illegible] و در ابتدای اسلام قاعده شرع چنان بود که
در ماه رمضان اول شام که روزه را افطار میکردند تا بخواب نرفتندی هر چه خواستند خوردندی و چون اندکی بخواب رفتی بر وی
طعام و شراب حرام بودی تا شام فردا که روزه بگشاید پس چون آن بچاره خود آمد گفت آیا خوردنی دارید پس عیال گفت بخواب
تا برای تو طعامی ترتیب دهیم پس خواب تکیه کرده انتظار طعام میکشید تا گاه در خواب بود و بعد از آنکه بیدار شد طعام بر وی
حرام بود و روزه تا صبح کرد و چون نصف روز شد آنچه بکندن خندق مشغول شد تا از جوع غش کرد و چون پیغمبر رسول خدا
بر ضعف بچاره گذشته بر وی رقت کرد و علی بن ابراهیم و طبرسی از حضرت صادق ع روایت نموده اند که در عادت ماه رمضان
در شب روزه مقاربت زنان نیز حرام بود و جمعی از جوانان که نیز شهوت بودند که بیشتر در شبها مواقعه میشوند بی رخصه
از روی شفقت و گشایش آیه نازل شد **أُحِلَّ لَكُمْ** حلال کرده شده برای شما **لَيْلَةَ الصِّيَامِ**
در شبهای روزه یعنی لیالی ماه رمضان که ایشان فردا صوم باشد و حال آنکه در شب روزه غیبا [illegible] بل ابقاع مقتعات و
متممات روزه است بجهت آنکه در شب چون نیت و از الاحداث اکبر که فاتحه صوم است که قبل از طلوع صبح و افطار که خاتمه
آنست بعد از شام و غیر ذلک **الرَّفَثُ** مباشرت کردن و بقرابت جماع کردن احل بصیغه معلوم نیز خوانده اند الرفث منصوب [illegible]
إِلَىٰ نِسَائِكُمْ یعنی حلال کرد خدای تعالی برای شما آمیزش و بهره گرفتن از تمامی یک جا خصیصا از قبله و لمس و تکیه کردن و
بسوی زنان خویش با تعقل آنکه حرمت قبله و لمس و نظر نیز قبل از نزول آیه [illegible] که گویند قبل از نزول
آیه همین اصل جماع حرام بوده و بس بقراءة عبد الله الرفوث الی نسائکم خوانده اند که بمعنی جماع است و بس
و تعدیه آن بالی و الباء بجهت تضمین معنی افضا و میل [illegible] ابن عباس مرویست که گفت حق تعالی حیا دارد و دست از لفظ
صریح باسم جماع بکرده و کنایه آورده که مراد از رفث جماع است چه آن در لغت بمعنی جرمت وافضاح باشد لیکن اختیار کرده بر لفظ
برای تقبیح افعال جمعی است که قبل از نزول آیه باین فعل قیام نموده اند و لهذا در آخر آیه آن را بلفظ خیانت ذکر کرده و متعدی بالی ساخته
انتهی کلامه و بعضی گفته اند مراد شب اول ماه مبارک رمضان است لهذا البدر را مفرد و بتاء وحدت آورده و لفظ صیام را جمع معرف بلام
تا دلالت کند بر آنکه آن یک شبی که قائم صیام مفرد [illegible] ماه رمضان از ورود او در شب اول [illegible] از جهت است در آنکه اهل بیت کراهت
جماع در شب اول را در بیابانی روایت شده است بخلاف شب اول ماه رمضان که تصریح بر استحباب آن شده استشهاد بهمین آیه آورده اند
اما از سیاق لفظ احل استدلال کردن بر استحباب اشکال تمام دارد چه بجز رفع کراهت از معلوم از جز به ظاهر نکرده مگر آنکه گوئیم مجموع
تفاوت حکم کراهت و ملتزم حصول این مفهوم باعتبار آنکه از اول رمضان [illegible] که شب اول بحرام نمیکرده و واجب نیست و حکم فعلا شد یا آنکه رفع کراهت جماع
در شب اول بخصوص ماه رمضان برای تقلیل و تضعیف قوای شهوانی انسانی است و این معنی نظر بر آنکه موجب کمال اهتمام است
مستحب باشد قطع نظر از آنکه این امر بخصوص موقوف بوقوع مواقعه در شب و خالی کردن صاحب خود است از شهوت که برای طاعت
واجب کردن است از آن موقوف علیه واجب هم واجب است و لهذا حق تعالی بیان علت تحلیل جماع نموده فرموده که غرض از تحلیل رفث در لیلة الصیام
برای شما آنست که **هُنَّ** ایشان یعنی زنان شما **لِبَاسٌ لَكُمْ** پوششی چندند مر شما را **وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ** و شما
نیز لباس و چندید **لَهُنَّ** برای زنان خود کنایه است از شدت اختلاط زوجین با یکدیگر یعنی چنانچه از مباشرت لباس با بدن
ناگزیر است ایشان را نیز مقاربت بیکدیگر بوشش حاصل است پس اجتناب کردن شما از زنان در شبهای روزه دشوار است مثل
بود یا آنکه هر یک عیب یکدیگر را بپوشانند چنانچه جامه عیوب صاحب خود بپوشاند یعنی هر یک از زوجین سبب وجود آنند که از خلق

بکشف عورت زن شخص دیگر نباشد و با وجود عدم مرد یک گشوده شود عورت آنکه [illegible] بغیر آن با دفع [illegible] رفثا والرفث
معنی است آنچه امیر المؤمنین فرموده که هر کس زنی مؤمنه را بنکاح خود درآورد نصف دین او از غارت شیطان ایمن شد باید که
و تقوی در نصف دیگر کند انتهی کلامه علیه السلام [illegible] و فتوح و [illegible] و شهادتی بر [illegible] دو چیز است بطن و فرج پس
هر یک موجب استحکام نصف کامل از دین باشد بلکه توان گفت که متعلقات لذات فرج اعظم از بطن است چه در اغلب [illegible]
بطن برای تحصیل لذات فرج میباشد و [illegible] العکس و مؤید این [illegible] حدیث [illegible] من تزوج احرز نصف دینه و قوله
[illegible] الناس [illegible] یعنی ایشان برای شما [illegible] و شما [illegible] ایشان [illegible] حکم [illegible] از عموم آیه
[illegible] در شبهای رمضان باشد [illegible] آنچه برای [illegible] شهوت [illegible] کاهی از [illegible] ایام آن [illegible]
[illegible] آنرا [illegible] عَلِمَ اللّٰهُ [illegible] از قبل آنکه اَنَّکُمْ کُنْتُمْ
[illegible] تَخْتَانُونَ خیانت [illegible] اَنْفُسَکُمْ [illegible]
کردن کاهی [illegible] حرام بوده باشد [illegible] حکم [illegible] خیانت [illegible] عذاب [illegible]
عمر ابن خطاب [illegible] نماز عشا [illegible] جماع حرام بوده [illegible] اهل خود [illegible] غسل کرد [illegible]
رسول علیه السلام آمد [illegible] خطای [illegible] رسول علیه السلام [illegible] چنین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تبع [illegible] دلیل است بر عدم [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible] تختانون یعنی [illegible]
[illegible] در شبهای [illegible] فَتَابَ عَلَیْکُمْ [illegible]
لطف خود [illegible] و آن لطف رخصت [illegible]
[illegible] وَعَفَا عَنْکُمْ [illegible]
[illegible] فَالْآنَ [illegible]
بَاشِرُوهُنَّ مباشرت نمایید [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] وَابْتَغُوا [illegible] مَا کَتَبَ اللّٰهُ
[illegible] لَکُمْ برای شما [illegible]
[illegible] نکاح [illegible]
[illegible] برای شما [illegible] در شبهای [illegible]
[illegible] برای شما [illegible]
حرام [illegible] رسول علیه السلام [illegible] شوهر خود [illegible] حق تعالی گناهان [illegible]
کند [illegible] شوهر خود [illegible] قیام اللیل و صیام النهار [illegible]
ثواب [illegible] تمام گناهان [illegible]
گفت یا رسول الله [illegible] ثواب [illegible] زنان [illegible] حق تعالی [illegible]
بسیار [illegible] کرده [illegible] چون [illegible]

نوابش و هنگام [illegible] باشد و چون غسل کند [illegible] بیرون [illegible] بلند کند
[illegible] حق تعالی [illegible] باشد [illegible] و آخر [illegible]
[illegible] مَا کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ [illegible] لیلة القدر است [illegible] باشد وَکُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا
و بیاشامید [illegible] حَتّٰی یَتَبَیَّنَ
تا هنگامی که آشکار گردد لَکُمْ برای شما الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ رشته سفید [illegible] روشنی روز
مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ از رشته سیاه [illegible] روشنی و ظلمت [illegible]
[illegible] تاریکی [illegible]
[illegible] مِنَ الْفَجْرِ [illegible] طلوع صبح صادق
[illegible] تمام افق [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] صادق باشد [illegible] روشن [illegible] تاریکی
و امتیاز میان رشته سیاه و سفید [illegible] مجمع البیان [illegible] عدی ابن حاتم [illegible] رسول الله
[illegible] سیاه و سفید [illegible] صبح [illegible]
ظاهر [illegible] رسول علیه السلام [illegible] مراد از خیط
سیاه و سفید [illegible] ابتداء [illegible] روایت [illegible]
[illegible] من الفجر [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] من الفجر [illegible] خیطین [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] وقت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خیط [illegible] طلوع صبح [illegible]
[illegible] طلوع و غروب [illegible]
[illegible] طلوع و غروب [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] لازم است که
[illegible] روایت شده است [illegible]
[illegible] شبهای رمضان طعام [illegible] صبح [illegible] که هنگام
[illegible] صبح [illegible] تفسیر عیاشی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] صبح رمضان [illegible] صبح [illegible]
[illegible] طعام [illegible] تا هنگامی [illegible] طعام خوردن [illegible] صبح [illegible]
[illegible] حق تعالی فرموده است [illegible] تا هنگامی که آشکار گردد برای شما طلوع صبح صادق ثُمَّ پس از آن هنگام

نصیام محمد

علیه التعزیر والعقاب

[illegible]

خزانه [illegible] ما ذکر ظاهر شد بطلان [illegible]

کسانی که ظهور روزه ... ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ با تمام رسانید روزهای خود را ابراد روزه در اینجا للقطع [illegible] افاده شمول آن کند
بسایر روزها اعم از رمضان و غیر رمضان یعنی و هر گونه صومی ابتدا کنید از وقت مذکور إِلَى اللَّيْلِ تا هنگام دخول
که در شب اول جزوی از شب وقت روزه منتهی گردد افطار واجب و لازم شود چنانچه روزه روز واجب ... تا بد کردن
نیوه شد ... روزه دار ... جماع ... حرام است وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ و نزدیکی
مکنید مر زنان خود را ... مراد از مباشرت بقول اصح جماع است ... مراد جماع و سایر استمتاعات
از لمس و قبله و نظر بشهوت ... ازهر یکی آنها اجتناب کنید وَأَنْتُمْ و حال آنکه
شما عَاكِفُونَ معتکفان باشید ... اعتکاف آن ... نفس ... برای عبادت فِي الْمَسَاجِدِ در مسجدهای جامع
... جامع ... از افاضل اهل اسلام ... اعتکاف ... باشد ... دیگر
از ... مسجد الحرام و مسجد رسول ... مسجد کوفه و مسجد جامع بصره ... علما ... اعتکاف
... روزه ... مباشرت در روز ... از اصحاب رسول خدا ... اعتکاف ...
و چون ... از مسجد بیرون ... با اهل خود ... مسجد ... بعبادت قیام نمود ...
حق تعالی ... اعتکاف ایشان ... مباشرت ... لیکن ... آیه ... بیان ... مباشرت
... اعتکاف ... علما ... حنفی و مالکی اعتکاف ... روزه ... مباشرت در روزه
... اعتکاف ... مالک ... کم ... است و ...
... خواهد ... باشد ... علما شیعه رضوان الله علیهم ... روزه ... روایت
که ... رمضان معتکف کرده ... حج و دو عمره مقبول ... مروی است که چون معتکف ... از مسجد ...
... از گناه ... روزی که ... روز ... اول اعتکافی که رسول خدا ...
در عشر اول ماه رمضان بود ... سال دیگر در عشر ... اعتکاف ... بعد از آن پیوسته در عشر ... معتکف
بود ... تِلْكَ ... احکام ... اوامر و نواهی ... حُدُودُ اللَّهِ
قواعد و قوانین و حرمات ... فَلَا تَقْرَبُوهَا پس ... آنها ... نواهی ...
آنها ... باللفظ ... نزدیک ... موجب ... ارتکاب آن ... حدیث
... رسول خدا ... روایت ... از برای هر پادشاهی ... باشد ... مخصوص ... در آن
... و ... محرمات ... داخل شود ... و از نواحی
... حدیث ظاهر است ... محرمات ... عبارت ... وَهَا ...
... كَذَلِكَ ... احکام مذکوره ... يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن و هویدا ... از
آيَاتِهِ ... فرمان ... لِلنَّاسِ برای ... مردمان لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
از ... فرمان ... يَتَّقُونَ ۝ پرهیز ... از مخالفت کردن ... حدود و حرمات الهی ... بر
آنها ... جمله ... وَلَا تَأْكُلُوا ... أَمْوَالَكُمْ
مالهای خود را ... بَيْنَكُمْ در میان شما ... اموال ... خطاب ... گویا تمام ...

... صحیح بود اگر ... مال خود را ... مال ... بخورد ...
... آنچه ... خود ... مال خود را ... مال خود داده ...
دیگر ... اموال فلانی را بخورد ... اقسام ...
... بِالْبَاطِلِ بخلاف ... مثل ظلم و غصب ... و سایر آنچه در شریعت
... مال ... کلا ... و قمار ...
... مروی است ... قریش ... با اهل و مال و اموال ... بحول ... بر ...
... و ... مجمع البیان از حضرت باقر ... مروی است
... باطل ... اموال مردم ... تفسیر عیاشی ... از حضرت صادق ... مروی است ...
... مال ... آنچه دارد ... مال خود ...
... تنگی ... برای معیشت خود ...
... قرض ... مال مردم را بخورد مگر ... نزدیک
... باشد ... حق تعالی ... مالهای خود را ... بباطل
وَتُدْلُوا ... آن باشد
... بِهَا ... بخوردن ... مال ...
إِلَى الْحُكَّامِ ... قاضی و حاکم ... بخلاف ما انزل الله حکم کند ...
مالی است ... شاهد ... انتهای ... حاکم ... بر ...
... حاکم ... البينة على المدعي
واليمين على من انكر ... حکم کند ... منظور ...
... لِتَأْكُلُوا ... فَرِيقًا طایفه و قدری ...
مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ ... مال مردم ... بِالْإِثْمِ ...
... مال ... خود ...
... دروغ ... وَأَنْتُمْ
و حال آنکه شما ... تَعْلَمُونَ ۝ میدانید ... باطل
... حکم حاکم ... حلال ...
... حاکم ... ظاهر ... حرام ... حلال ...
... شریعت ... امام ... احکام قاضی است
... ظلم ... حکم کند ...
... تفسیر عیاشی از حضرت صادق ... مروی است که حق تعالی ... حکام ...
... حکام ... عمال جور و قضاة باطل ... کرده است ...

در باب جنبه و مکی با یکدیگر مخاصمه نموده بمجلس همایون اشرف موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دفع نمودند و پیغمبر که مدعی بود از اثبات دعوی
خود عاجز آمد و گواهی نداشت چون امرء القیس خواست قسم یاد نماید و پیغمبر فرمود بر کشید که یا رسول الله سوگند کرده هرگاه یمین از دست برود
پیغمبر رسول خدا امرء القیس را نصیحت نموده این آیه بر وی خواند که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا الآیة
از خدا بترسید و سوگند مخورد و آن زمین را بربیعه واگذارد و در جواب آورده که جمله لا تأکلوا اموالکم در شان و منع آن جای زمینت
معینین تا خبر اداء حقوق ناحق نیز از اکل آن دریافت و چون مواقیت اجال مطالبات از اهله شناسند لاجرم آیه را مرتبط
بذکر اهله نموده فرمود یَسْئَلُونَكَ بپرسند از تو یا محمد عَنِ الْأَهِلَّةِ ط از احوال ماههای و حکمت زیادتی
و نقصان نور آن و اینکه از برای چه خلق شده گویند هلال مشتق از اهل الصبی است یعنی گریه کردن طفل و بمعنی تهلیل
سبب دیدار او بکشیدن فریادهاست در دیدن ماه و دیدن که همگی مردم بیکدیگر نشان دهند و گویند ماه را چهار نام است از اول
تا سه شب هلال و از شب چهارم تا یازدهم قمر و از یازدهم تا پانزدهم بدر و از بیست و یکم تا بیست و هفتم و در سه شب آخر
محاق گویند آورده اند که معاذ بن جبل گفت یا رسول الله جماعت یهود بسیار از ما میپرسند وجه حکمت ماههای نو را و ما
بر جواب هم میدانیم که آیا سبب چیست که ماه گاهی باریک شده دوش بدوش چون کمان ابروی لیلی نقش از قربان شوق
مشتق هویدا و گاهی چون قبه سپر لاوران معرکه جوانمردی بر رخ فلک لاجوردی متعلق و معلق است نظم از القرآن آنچه
آن دانستنی است بر تو هم بنما که به چه حکمت و چون فهم ایشان از دانستن جهت و اطلاع بر غوامض تجارب علمیه آن عاجز بود
حق تعالی صرف عنان از طریق سؤال اعراض که واقع بین السؤال و الجواب نموده بذکر فوائد هلال و اشتغال فرموده گفت قُلْ
بگو بجواب ایشان یا محمد هِيَ آن اهله که در اوایل هر ماه دیده میشود مَوَاقِيتُ زمانهای شناختن و وقتهای
دادن وقتها است لِلنَّاسِ برای منافع مردمان و معرفت تواریخ و تشخیصات ایشان و تحقیق ضوابط و امره مزدوران و انقضا
دیون و انتقال اطفال از شیر و معرفت عدد زنان و مدت حمل و رضاع ایشان و سایر انتفاعات که از آن بر حقوق الناس مترتب
بگردد و منافع که از آن بر غیبت حق و انفس حاصل است بنا بر نجم فرموده است وَالْحَجِّ ط و از آنجمله است حج که بنای موسم آن بر رویت
هلال است که پوشیده و پیدا هیچ مقرر بودی از انتفاعات از وی تصور کشتی و هر بیان از عبادات شرعیه که منوط بر
هلال است چون نماز عیدین و طواف که موقوف به تشخیص عبادات و زکوة که موقوف بر حلول حول است و حقیقی بنای وجوب آن از
فاضل اخراجات سال است و روزه که بنای آن معرفت اول و آخر ماه و رمضانست و جهاد که موقوف بانقضای اشهر حرم است پس ابتدا
کردن و که حج بجهت آنست که حج اشق عبادات و احتیاج حاج برویت هلال اشد است از سایر اعمال و نیز خواهر آورده که چون عرب
با دوح بر مشی عمل مینمودند و آن تقدیم و تاخیر ماه موسم حج است چنانچه در سوره توبه ان شاء الله تعالی مذکور کرده لهذا در اینجا
حج را تخصیص بذکر داد تا اشعار بآن باشد که حج در غیر موسم خود باطل است پس از بیان بنای معاملات حج که اهل اولی است قاطع
شد حق را انعطف ساخت بذکر بعضی از جزئیات عجوز آن و آن چنان بود که در زمان جاهلیت هر کس احرام بحج و عمره بستی بر
منزل خود در آمده و بسعادت خانه حرام بردی بلکه بر در بنیان بر کنده از بالای بام داخل خانه گشتی یا نقبی در دیوار کندی و از آنجا
تردد نمودی و اگر خیمه نشین بودی عقب خیمه را شکافته عبور نمودی و این حکم ثابت بود برای تمام عرب که چند قبیله که ایشان را بعلت
صلابت و شجاعت در دین خود حمس بگفتندی حماسه یعنی شجاعت چون قبیله قریش و کنانه و خزاعه و ثقیف و جشم و بنی عامر بن صعصعه
جائز بودی که از در جای خانه در آیند و گرد آرند روزی رسول خدا در ایام احرام از در بیرون رفت و قطبه بن عامر در وی

اینجا با احرام متعاقب آنحضرت بیرون شد یعنی که همه چون به یکبار آواز فما بر کشیدن او و افاشتی که فاجر گشته و شکوه او را بنوعی
رسول خدا امر کرده التماس نمودند که آنحضرت او را حقی جاری سازد تا دیگر چنین جرأتی اقدام ننمایند رسول خدا او را مخاطب ساخت
فرمود چون تو با اینهمه از در بیرون آمدی گفت یا رسول الله دیدم که تو از در بیرون رفتی من نیز بر پی تو روان شدم و در دین تو آمدم
پیرو تبعیت تو نمودم آنحضرت فرمود که مرا روا بود که از حمس ام در قدم گفتم من نیز روا نبود زیرا که من احمسی ام و تو بغیر احمسی گفت یا رسول الله
دین من و دین تو واحد است آن این من آیه فرو فرستادند که اینها کار نیست حق تعالی ایشان را از نیک مطمئن بود بر خط بلغو نموده آیه فرستاد
وَلَيْسَ الْبِرُّ یعنی نیکوئی و دین داری بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ بآنکه در خانها و خیمهای خود مِنْ
ظُهُورِهَا از پشت بام آنها که از نردبان یا دیگرهای آن بان بیت اخل و خارج گردید و قالوا ان بیوت بکسر با خوانده و همچنین
استعجاج بکسر نیز بقراءت ابن کثیر و ابن ذکوان و بقراءت حمزه و یحیی و حماد عن ابی بکر و رقابت قرآن مکسور است و بالاتفاق فرا هکی با
مضموم الالف اللّٰه وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکی و صالح کامل مَنِ اتَّقَىٰ ط آنکه کل است که از بی مطلع بفا نیکوئی
گفتار زمان بدعها و هیئت خود را از نهی و پرهیز نماید بالا از عقب خانه تر سد پس شما که مؤمنانید از این طریق اجتناب کنید وَأْتُوا
الْبُيُوتَ در آیند بخانهای خود بعد از ایام احرام و غیرها مِنْ أَبْوَابِهَا ص از درها سعادت آن و بعقول بر خیف طالب بجز
کند از اهل آن مراد که از الاهل الاهله جکام در آن زیاد و رستان طالب عالی بر شرح کند کرد الفقار علی عرفان بعد صافی بر خلد
و در محاسن و حضرت آن نوع مروایت کرد فرموده معنی آیه آنست که هر امری از امور را بجوه که بندا از جهتی که شرعا برای آن هست و هیچ باشد از آن
در بنا و امور گذشتن و مراد حضرت آنست که در امور بعد از قبل خود شرعی پیدا کنند که آن بجز بدعت است و با امر کار و اولو الامر و اولیات که سلاح
در دانش و علیها از امیر المؤمنین و عترت طاهرین او بشود در ایشان که ایشانند در ها شهر علم پیغمبر چنانچه مقال انا مدینة العلم و علی بابها
بیت مثال لطف السان و حفظ بالبیانات و هیچکو اصل بعضی تفسیر مکر از بعد ما بعد و در مجمع البیان و عیاشی از حضرت باقر نقل روایت
کرده که آل محمد اند درهای علم الهی و درهای او است بسوی بهشت و دلالت کنندگان بسوی آنست و رهنمایان و احتجاج از امیر المؤمنین
منقول است فرموده ما ایم خانهای علم خدا و درهای معرفت او بیک که امر کرده است مردم را با بکر در آیند در آن بیوت که منا بعث کنند
ما را تحقیق که داخل شدن است بخانهای خدا از درهای خدا فرموده و هر که مخالفت ما نماید و غیر ما را تفضیل دهد بر ما و بکرانان بعوما آلة
بخانه او از پشت آن الی آخر الحدیث و ایضا از آنحضرت روایت کرده فرموده حق تعالی گردانیده است ما را درهای علم اهلی و فرض کرده است
بر ما کمال جود طاعت ایشان از ابعد لبس که و اتوا البیوت من ابوابها و آن خانهای خود را بود بعث داده است پیغمبران خود
و درها آن خانها اوصیاء ایشانند وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا و مخالفت کردن در بنام امرها بر ابطود و تفوی که در
اشیا تقوی را بند او انها را این حکم برای آنست که مستأنف حال اخروی هر تکلیفی از امور دنیا بیر تقوی است لَعَلَّكُمْ شاید
که شما بسبب تقوی تُفْلِحُونَ ٥ رستگار شوید بنیل رضا و نجات در دو جهانی که مهیا است برای متقیان هر وقت که در ماه
ذی القعده سال ششم از هجرت رسول خدا با یکهزار و چهار صد کس از اصحاب عزیمت عمره از مدینه روانه مکه شدند و چون بحدیبیه رسیدند در ورود
خبر بر اهل مکه رسید مشرکان جند مقاتله و مقابله نموده بجهت مدری بقی اهرام شدند و مانع آمدند تا بمنزل حدیبیه رسیده فرود
آمدند بر مشرکان عرب ادب نمودند آنحضرت را مانع از دخول مکه شدند چنانچه قصه آن بتفصیل در سوره فتح ان شاء الله مذکور کرد
ان شاء الله تعالی پس بعد از آن مکه و بسیاری از آنحضرت و مشرکان عرب صلح شد باینکه آنحضرت با اصحاب خود تا آنجا بعد بر گردند
کردند و در سال دیگر بعد از موسم مشرکان مکه را منقضت سه روز خالی کنند و رسول خدا با قوم خود بمکه رفته بجا طواف و غیره تمام عمره القضا

وعلیه مصالح الدین والدنیا و فیه مصالح الحج و العمره (?)

بجای آوردند پس چون آن سفر را صلح نام شد و رسول خدا فرمود که شتران هدی را در حدیبیه بعوض نحر کنند و از آنجا
بازگشتند بمدینه داخل شدند و در سال دیگر بهمان موسم از مدینه بقصد عمرة القضا حرکت نموده با لشکری عظیم روانه شدند
و در عرض راه اصحاب متفکر بودند که مبادا مشرکان عهد را شکسته مقاتله کنند و ما را از دخول منع کنند و کار به مقاتله انجامد اگر
چنین شود ما چگونه در ماه حرام و بلد الحرام که مکه است جنگ کنیم و حال آنکه مجادله در آن زمان و مکان حرام است پس حق تعالی
این آیه فرستاد **وَقَاتِلُوا** و بکشید ای مسلمانان و کارزار کنید **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه رضای خدا و طلب اعلاء
اعلام دین مبین در هر مکانی و زمانی اعم از حرم و غیر حرم **الَّذِينَ** با آنکسانی که **يُقَاتِلُونَكُمْ** کارزار کنند
با شما و بکشند شما را هر چند در اصل مکه باشد چه در ماه حرم ابتدا بقتال حرام است نه جنگی که بعنوان دفاع باشد [illegible]
در باره اهل مکه و مسلمانان نازل شده اما اول حکمی [illegible] آیت بر عموم هر طایفه [illegible] اول آیه که در باب
جهاد نازل شد و رسول خدا بمقتضای آن عمل کرده هر کس با آنحضرت اراده جنگ میکرد [illegible] تا آیه السیف
نازل شد حکم این آیه [illegible] منسوخ گردید پس برای [illegible] ماه حرم فرمود **وَلَا تَعْتَدُوا** و از حد درمگذرید
[illegible] یا قتل [illegible] بعد از دعوت باسلام کسی را کشتن یا ابتدا با کودکان و زنان و اهل ذمه را بقتل رسانیدن و مثله نمودن
[illegible] **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای جل ذکره **لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** دوست ندارد
از حد درگذرندگان را [illegible] آیه منسوخ نیست و حکم او باقیست [illegible] علیهم السلام روایت شده که این آیه ناسخ
قول [illegible] **كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** و قول بعضی [illegible] اصح است [illegible] محتمل است یعنی آیه ناسخ بعض
باشد [illegible] آیه دیگر منسوخ کرده [illegible] **وَاقْتُلُوهُمْ** و بکشید ایشانرا **حَيْثُ**
ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا بیابید ایشانرا از حل و حرم **وَأَخْرِجُوهُمْ** و بیرون کنید ایشانرا **مِنْ حَيْثُ**
از آنجائی و از آن مکانی که **أَخْرَجُوكُمْ** بیرون کردند شما را یعنی مکه که رسول خدا و مؤمنین هجرت از دست ایشان از
آنجا بدر رفتند و اصحاب [illegible] از آنجا [illegible] جلاء وطن نمودند [illegible] سعی [illegible] خروج از وطن
خود و مفارقت آشنایان و دوستان سخت تر از قتل است [illegible] **نظم** يقولون إن الموت صعب
[illegible] الأحباب والله أصعب [illegible] عدم جواز [illegible] کفار [illegible] حکم [illegible]
بقول رسول که لا يجتمع في جزيرة العرب دينان [illegible] البیان آورده که یهود و نصاری [illegible] اخرجوا
اليهود والنصارى من جزيرة العرب [illegible] اخراج [illegible]
وَالْفِتْنَةُ [illegible] ایشان در میان خلق میکنند از عذاب کردن اهل اسلام برای استرداد ایشان [illegible]
و مانع شدن قوم [illegible] رسول خدا و اصحاب او از داخل شدن مکه بقصد زیارت **أَشَدُّ**
سخت تر و ناپسندیده تر است **مِنَ الْقَتْلِ** از کشتن شما ایشانرا در حرم و ماه حرام [illegible]
از قتل و ناپسندیده [illegible] کفر [illegible] هلاکت [illegible]
[illegible] مسلمانان کشته شوند [illegible] قتل [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] کقوله تعالی ذوقوا فتنتکم [illegible]
آنجا از قتل [illegible] کفار در [illegible] حرم ظاهر [illegible] افعل تفضیل [illegible]

علی که گفته شد و در مجمع آورده که مردی از صحابه کافری را در ماه حرام کشته بود پس کفار سرزنش میکردند مسلمانانرا در عدم ملاحظه او
حرمت ماه حرم را پس حق تعالی این فقره ظاهر ساخت که فتنه و دین اعظم است از قتل مشرکین در ماه حرام **وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ**
و کارزار مکنید با کفار عرب **عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** نزد مسجد الحرام یعنی در مقام حرم که مجموع مکه داخل آنست [illegible]
[illegible] **حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ** تا هنگامی که مقاتله نمایند با شما **فِيهِ** در آنجا که مراعات حرمت آن لازم است
یعنی شما ابتدا بقتال منمائید [illegible] و کسائی **وَلَا تَقْتُلُوهُمْ** **حَتَّىٰ يَقْتُلُوكُمْ** [illegible] باشد
فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما نمایند در آن مکان شریف و پاس حرمت آنرا ملاحظه ننموده هتک
حرمت آن کنند **فَاقْتُلُوهُمْ** پس شما نیز بکشید ایشانرا [illegible] حرمتی ایشان خواهد شد
[illegible] قتل [illegible] جمیع [illegible] مجموع قتل مجموع نکنند [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] **مَنْ قَتَلَ نَفْسًا** [illegible] **فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا** [illegible]
گویند [illegible] **كَذَٰلِكَ** همچنین است **جَزَاءُ الْكَافِرِينَ** پاداش ناگرویدگان [illegible]
[illegible] مسلمانان اراده کنند [illegible] **فَإِنِ انْتَهَوْا** پس اگر باز ایستند از کفر و قتل مسلمانان و منع از دخول
مسجد الحرام **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که حق سبحانه **غَفُورٌ** آمرزنده است آنچه را از ایشان در ایام کفر صادر شده **رَحِيمٌ**
مهربانست [illegible] ایشان [illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible] از قتل ایشان در مسجد الحرام [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] در مجمع البیان آورده که آیه دلیل است بر قبول توبه کسی که عمداً قتل ناحق کرده باشد [illegible] توبه مشرک [illegible]
اعظم از قتل است پس توبه از قتل [illegible] احتمال ضعیف است [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] استدلال [illegible]
[illegible] توبه [illegible] قتل ناحق [illegible]
[illegible] قاتل [illegible] مقتول [illegible] بعد از خروج قاتل [illegible]
[illegible] توبه [illegible] قتال با کفار [illegible] **وَ**
قَاتِلُوهُمْ و کارزار کنید با ایشان **حَتَّىٰ لَا تَكُونَ** تا آنکه نبوده باشد در میان مسلمانان **فِتْنَةٌ**
[illegible] مشرکان [illegible] اسلام [illegible] رسول خدا [illegible]
آنحضرت و اصحاب از دخول در مسجد الحرام [illegible] بعضی [illegible] شرک باشد [illegible]
[illegible] **وَيَكُونَ الدِّينُ** و بوده باشد پرستش و بندگی یکسر **لِلَّهِ** مختص مر خدای را و بس یعنی تا باقی نماند
[illegible] و غالب شود دین اسلام بر همگی ادیان [illegible] مسلمانان [illegible]
پرستش کنند [illegible] **فَإِنِ انْتَهَوْا** پس اگر باز ایستند
[illegible] اسلام کنند **فَلَا عُدْوَانَ** پس دیگر دشمنی نرسد شما را بعنوان عقوبت و قتال
إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ مگر بر ستمکاران [illegible] مؤمنان [illegible] ایشان
[illegible] عدوان [illegible] یعنی ظلم باشد [illegible] کلام است مثل **جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا** [illegible]

مؤمنان [illegible]

بمثل ما عوقبتم به گردیده اند بود که بعضی ابتداء در جهاد باشد چه آنحالت داشتن تمام معدوان هستند عدوان حقیقی باشد
چه عدوان از حق تعالی و اولیا او مستبعد است لیکن در تفسیر عیاشی از صادقین علیهما السلام روایت شده که حق تعالی دشمنی ندارد
با هیچ احدی مگر با قتل اولاد کشندگان حسین بن علی ع و مراد از ظالمین درین جا ذریت ایشانست و در علل الشرایع منقولست
که از حضرت امام رضا ع پرسیدند که یا ابن رسول الله چه میفرمائی در باب حدیثی که از حضرت صادق ع روایت شده است که چون
قایم آل محمد خروج کند اولاد قتله امام حسین ع را بکشد بسبب فعال پدران ایشان از قتل آنحضرت پس فرمود چنین است
چنین خواهد شد گفتند یا ابن رسول الله پس قول خدا که فرموده است وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى چه معنی دارد فرمود صدق
الله فی جمیع اقواله لیکن اولاد قتله حسین ع راضی هستند بافعال پدران خود و فخر میکنند که پدران ایشان آنحضرت را شهید
کرده اند و کسی که راضی بچیزی باشد گویا خود آنرا کرده و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب راضی بقتل او باشد در آن
امر با قاتل شریکست در قتل او و اینکه قایم ع ایشانرا خواهد کشت بسبب رضامندی ایشانست بفعل پدران ایشان و دور نیست
که کشتن ایشان قتله امام حسین ع و مخصوص مشرکین آن باشد که اعادی آنحضرت جمعی را سالها بوده اند که او را در مسجد الحرام
ذبح کرده از اشهر حرم است و در حین طواف حرمت نه نهند و شهید کنند و باین سبب حرمت مسجد الحرام را ملاحظه نکردند پس هذا
محاربین مسجد الحرام باشند و در بعضی آیه داخل اند پس برای تسلی مؤمنان از هتک حرمت ماه حرام که ممنوع شدند ایشان در سال
گذشته از ادای عمره فرمود الشَّهْرُ الْحَرَامُ این ماه حرام ذی قعده سال هفتم از هجرت که بعمرة القضا بیرون بود بِالشَّهْرِ
الْحَرَامِ بمقابله ماه حرام ذی قعده سال سابق که ششم هجرت بود و ممنوع شده بودید از دخول مکه و ادای عمره یعنی باید که آن ثواب
عمره سال گذشته است و با عدم ایقاع مناسک عمره شما داده شد یا قتالی شما در این سال با کفار کنید و لیکن بسبب حرمت مسجد الحرام
منهتک شود بعوض قتالی باشد که ایشان در سال گذشته با شما نمودند گرچه محاربه واقع نشد لیکن منع مسلمانان از دخول حرم
ابتدا بهتک حرمت آن است پس در جمله حذف مضاف شده باشد تقدیر آنکه قتال الشهر الحرام بقتال الشهر الحرام وَالْحُرُمَاتُ
و حرمتهای حرم خدا و اشهر حرم را از طرفین قِصَاصٌ تساوی و تقابل است یعنی هر کس بسبب عناد و لجاج با شما هتک حرمتی
کند سزاوار است که هتک حرمتی برای او کرده شود چنانچه در تفسیر قصاص مساوات شرط بود یا معنی آنکه اگر حرمتی از طرف شما منهتک
کرده بعنوان قصاص و عوض خواسته بوسیله مبادرت جهاد ایشان ابتدا بقتال شما نکنند شما را جایز نیست محاربه با ایشان
در تهذیب و عیاشی منقولست که از حضرت باقر ع پرسیدند که آیا مسلمانان در اشهر حرم ابتدا بقتال کفار میتوانند نمود فرمود
هرگاه کفار ابتدا بقتال مسلمانان نکنند و مسلمانان از ایشان خطر غلبه باشند مرخص اند و احتجاج فرموده که الشهر الحرام الآیه
فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ پس هر که دست تعدی بر شما بابتداء بقتال و عدم رعایت احرام و حرم و اشهر حرم
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز دست تعدی کنید بروی یعنی جزا دهید و برا بوی رسانید و دفع شر وی از خود بکنید زیاده
بر آنچه بشما کرده باشد بلکه بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ بموافق آنچه تعدی و ظلم کرده باشد بر شما
این کلام بر سبیل مشاکلت است یا آنکه تعدی اولا و بالذات اگرچه ظلم است اما چون در جواب تعدی ظالم واقع شود عین عدالت
است و بر سبیل جزا عدالت و داد و اطلاق آن بر شامل هر گونه تلافی و انتقام مال و صیف باشد پس اگر متعدی ایشان از روی
توان دیگر فعل جزای مستلزم حد علیحده است لازم نباید مثلا بمثل تلافی کند و اگر مستلزم حدی باشد مثل الجس و غیره مثل
محصن باشد پس تدارک بمثل آنست که بحاکم شرع رفع نمایند تا استیفاء آن بعنوان تعزیر شود و آورده اند که کفار مکه از راه جهل در ری

شد که با رسول خدا محاربه نمایند با آنکه بکرات عهد نموده که محمد و اصحاب او نجا دخل شدند از آنکه رعایت اشهر حرم بجای آورند پس ناه و آن منها
بادی محاربه عازم که ایشان نتوانند با ما محاربه نمود پس گفتند یا محمد أنهيت عن قتالنا فی الشهر الحرام آیا نهی کرده شده از جنگ با ما
در ماه حرام فرمود نعم پس حق تعالی چنین مقرر کرد وَاتَّقُوا اللَّهَ که بترسید از خدا در زیادتی کردن وَاعْلَمُوا و بدانید
از روی تحقیق أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ با پرهیزکاران است بنصرت و ظفر بر کافران در تهذیب مرویست
که از حضرت صادق ع پرسیدند از حال مردی که در غیر اوقات حرم کشته و در حرم پناه برده پس فرمود که باید که حد شرعی بروی جاری شود از روی
استحقاق تمام زیرا که او حرمتی از برای حرم نگاه نداشته پس آنحضرت آیه الشهر الحرام بالشهر الحرام تا آخر بخواند القصه چون رسول خدا اراده
عمرة القضا کرد جمعی از تنگ اعتقادان اهل مدینه که در عسکر آنحضرت بودند گفتند ما توشه و قدرت با ما ملک نداریم و جمعی که اغنیا
بن کرده اند با ما چیزی عید هستند و چون رسول خدا اعتبار انفاق کردن ترغیب فرمود گفتند اگر ما انفاق کنیم در بلاد افلاس عاجز و مبتلا
معاش ما چگونه در گذار باشد حق تعالی به فرستاد که وَأَنْفِقُوا و خرج کنید از مال خود ای مؤمنان تو انگر فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه دین خدا از جهاد و اعانت ضعفا و آنچه خدا امر کرده است بآن از وجوه خیر و تره در مجمع آورده که اگرچه انفاق فی سبیل الله بر
جمیع وجوه خیر اطلاق شود لیکن اکثر استعمال آن بجهاد است چه بخشش نفس بجهاد بخشش مال و اقتضای آن مستجودات وَلَا
تُلْقُوا و میفکنید خود را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای خود یعنی خود وسیله گرفتار شدن خود مکنید إِلَى التَّهْلُكَةِ
بسوی ورطه هلاکت یعنی بخل در انفاق که باعث برتری جهاد و ضعف و ناتوانی شدن بجهت هلاکت است که ترک انفاق و جهاد باعث
ضعف لشکر اسلام کرده باین سبب لشکر مخالف روز آورده هلاکی اهل اسلام را استیصال نمایند یا آنکه بخل منتهی بهلاکت است لهذا
معنی بال چه لی و در بعضی انتهاست و منقوع شده یعنی چنان باشد که صرف کنید جان خود را در راه خدا بجهاد کردن اگر مظنه دفع کفار
و غلبه بر ایشان داشته باشید و الا خود را بهلاکت استیصال بهلاکت میفکنید و بعضی مراد از تهلکه ظن دولت بخدا و سعی آنکه گناه
در راه خدا صرف کنید خود را بهلکه سوء ظن کرد او میکنید که آیا من بعد چگونه مدار کنید دایم و بعضی گویند تهلکه ترک تقیه است و در
مجالس از رسول خدا مرویست که فرمود طاعت سلطان واجب و لازم است و هر کس طاعت سلطان را ترک نماید بترک طاعت خدا گرو
داخل شده است در نهی خدا بدرستی خود را بدست خود بهلکه وَأَحْسِنُوا و نیکی کنید
بافقرا و زیردستان بتوسعه بر ایشان یا نیکو دارید ظن خود را بخدا در توسعه رزق که نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
و گویند احسان و تفقد مینمایند روی کردن و بودند جمعی از اصحاب رسول خدا که در سفر غزا بعضی را سبب که از عدم زاد و راحله
و کرسنگی و تشنگی افتاده در صدد و مردن اغلب بآذوقه خود را با ایشان داده ایشان را از چنگال عقاب مرگ خلاص و خود را بهلکه
تنگی و تشنگی می افکندند پس حق تعالی گفت تفقد را بعنوان احسان و اقتصاد کنید و امیر المؤمنین ع مرویست که فرموده حل ما یجد
یعنی بخشش کنید با آنچه بیابید آنچه میسر شود و خود را هلاک نمائید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی غایب کرم است
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ دوست میدارد نیکوکاران که مقتصد بیند در انفاق و در کافی و عیاشی از صادق ع مرویست که
متقی تمام آنچه دارد در راه خدا صرف کند بوضعی که خود را مستهلک سازد نیکو نکرده و توفیق خیر نیافته و در مجالس از آنحضرت منقولست
فرمود چون بنده نیک کند مؤمن عمل خود را مضاعف کرده اند حق تعالی ثواب حسنات او را بمقتضد چندان و ذلک قول الله تعالی فیضاعفه
لمن یشاء پس اعمال خود را نیکو کنید که فتند نیکی اعمال کدام است فرمود چون نماز کنی رکوع و سجود را درست بجای آور و چون روزه بگیری
از فحش و دروغ آنچه منافی است دور باشد و چون حج کنی نگاه دار نفس خود را از محرمات آن و هر عملی میکنی باید که از عیب پاک

وبکبر باشد **خزانه** بدانکه درین آیه دلالتست بر جواز ترک امر معروف و نهی از منکر در حین ترس یا مظنه عجز و ایضا
بر جواز صلح امام با کفار و مخالفین اگر خوف تلف بر امام یا اصحاب وی باشد چنانچه رسول خدا و امیر المؤمنین در حدیبیه و صفین کردند
و امام حسن ع نیز با معاویه کرد بلکه گاهی واجب کردد و در باب خروج حضرت امام حسین ع که بحسب ظاهر با این آیه بعقلهای غیر مستقیم
دارد چند وجه گفته میشود اوّل آنکه بعضی از تکالیف ائمه نسبتی بتکلیف مردم ندارد و در هر عصری آنچه مصلحت وقت اقتضا کند ایشان
بجای آورند و القا بتهلکه برای غیر امام جایز نیست باعتبار نقصی که در مرتبت یقین میباشد مر غیر امام را که مبادا درین صورت
در دین ایشان خللی پیدا شود امّا امام که بمرتبه لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا رسیده و بر کشته شدن در راه خدا [illegible]
دوّم از بسیاری مداراتی که با معاویه و یزید و غیرهما شده بود نزدیک آن بود که حقیقت [illegible] از خواطرها محو کردد و اثری از دین
باقی نماند و غافل مردم اجماع کنند بر امامت یزید و غیره پس آنحضرت جان خود را در باخت تا شقاوت و رسوائی و بطلان آن
بر خاطر اصاغر و اکابر مردم مرکوز کردد و بدانند که بدبختی و کفر ایشان تا آن مرتبه بود که قتل حسین ع را که یکی [illegible]
مسلم الثبوت بجنین خالقی کشتند و اینمعنی باعث هدایت بسیاری از مردم کرده تا روز قیامت چه هر کس احوال شهادت آنحضرت
شنود حقیقت و مظلومیت آنحضرت و کفر قتله او بر وی محقق و مبرهن میکردد قطع نظر از ثوابهای عظیم که بر تعزیه و حزن شیعیان
مترتب است سیّم اخباری که از جمیع پیغمبران و رسول خدا و امیر المؤمنین در باب شهادت آنحضرت شده بود همه از لوح محو و اثبات بود
و در آن لوح مکرر بدا و تغییر واقع میشود چه لوحیکه در وی بدا نیست لوح محفوظ است و بر علم آن مختص بخداست و کیفیت بدا آن
تعالی در آیه یمحوا الله ما یشاء مذکور کرده پس آنحضرت در هیچ این اخبار احتمال بدا میداد و مع هذا دوازده هزار نامه [illegible]
وعده بر آنحضرت کرفتند و بر اطاعت عهده بودند و اگر بسوی ایشان نرفتی حجت ایشان بر خود شان بر کشتی لیکن بعد از آنکه
آنحضرت بسوی ایشان رفت نفاق ایشان ظاهر شد [illegible] آنحضرت میدانست که خواه بجانب عراق رود و خواه نرود او را
بکشند چنانچه بر عزم او مسلم ابن عقیل را کشتند پس قابل بر رفتن وی مرتب نشد و مع هذا اجتهاد ایشان در [illegible]
پس بعد از بیان فریضه جهاد ذکر فریضه حج نموده فرموده **وَاَتِمُّوا الْحَجَّ** و باتمام رسانید مناسک معروفه حجة الاسلام را [illegible]
وجوب یا مطلق حج را **وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ** ط و افعال عمره را اعم از عمره مفرده که [illegible] الی الحج یعنی از برای خدا [illegible]
و گفته اند که اتمام حج عبارتست از احرام بستن از خانه و افراد حج یا عمره یا که سبیل احرام قصد هر دو کنند و توبه از کناهان [illegible]
و در احلال حلال و رد مظالم با ناس و تجرید حج یا عمره است از اغراض فاسده چون ریا و سمعه و غیره و تجرید آنست از اغراض مباحه
چون قصد تجارت یا سیر [illegible] تحقیق پس اگر مقصود بالذات از آن سفر یکی ازین اشیا دارد و اراده حج بالتبع آن باشد حج تمام
نکرد باطلست و اگر مقصود بالذات از آن سفر حج و یکی از آن اشیا بالتبع باشد اقل ثوابا امّا صحیح است **خزانه**
در ذکر فرایض حج و آن دوازده است احرام و وقوف بعرفات و وقوف بمشعر و رمی جمره و ذبح و سر تراشیدن یا تقصیر در منی و طواف زیارت
نماز آن سعی صفا و مروه طواف نسا نماز آن امّا احرام پس واجبات آن سه چیز است اوّل نیت و آن قصد است بر تعیین نوع
حج از تمتع و قران و افراد و صفت حج از وجوب یا ندب و اصالت و نیابت و حجة الاسلام و غیره دوّم گفتن تلبیات اربع و آن
اینست اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَکَ وَالْمُلْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ سیّم پوشیدن دو
احرامی و آن دو قطیفه است که یکی را چون لنگ بر کمر بندد و دیکری را بر دوش اندازد و لازم است که آنها طاهر و صحیح الصلوة باشد
نه حریر محض مکر از برای زنان بقولی و اگر احرامی یافت نشود رخت پوشیدنی خود را منعکس بر دوش اندازد بنحوی که [illegible]

وکتبین

وکتبین و کریبان آن [illegible] امّا مستحبات احرام دوازده است اوّل توفیر موی سر از اوّل ماه ذی قعده یا اوّل ماه ذی الحجه اگر اراده حج تمتع
داشته باشد دوّم ناخن کرفتن سیّم اخذ شارب چهارم تطهیر بدن از چرک موی جسد و ابطین پنجم نوره مالیدن ششم پوشیدن آنچه بر محرم حرام است
چند یوم قبل از احرام هفتم غسل احرام هشتم نماز احرام و اقل آن دو رکعت که بعد از حمد در رکعت اوّل جحد و در ثانی توحید خوانده شود و واقع
ساختن احرام بعد از نماز ظهر یا بعد از یکی از فرایض نهم [illegible] و اینها مقدمات احرام است دهم بلند کردن صدا بتلبیه برای مرد و تکرار
آن در [illegible] و بیدار شدن و بر آمدن بلندیها و فرود آمدن در [illegible] تا [illegible] مکر کفتن تلبیه تا زوال روز عرفه اگر حاجی باشد
و معتمر بعمره تمتع تا [illegible] و معتمر بعمره مفرده تا دخول حرم [illegible] و آن چنانست که در نیت احرام [illegible]
[illegible] امّا محرمات احرام
[illegible] است اوّل شکار کردن حیوان بری و در حکم آنست دلالت کردن بر آن و در بر وی [illegible] بستن تا دیکران شکار کنند و
ذبح کردن حیوانات چه آن بمنزله میته خواهد بود و خوردن کوشت شکار هر چند محلّی آنرا ذبح کرده باشد مکر حیوان بحری و آن حیوا[نی]
[illegible] در آب کند دوّم استمتاع از زنان از وطی و بوسه و لمس و نظر بشهوت و استمنا و در آن حکم است عقد کردن خواه برای خود
خواه برای دیکری لیکن اکر عقدی کند منعقد است سیّم بوی خوش و آن مشک و عنبر و زعفران و عود و کافور و ورس است و اصح آنکه هر که
بوی خوشی بر وی حرام است الا خلوق کعبه و اکر محتاج بدوائی شود که بوی خوش دارد و دماغ خود را [illegible] و اکر محرم بمیرد کافور در غسل
ندهند [illegible] پوشیدن جامه دوخته برای مرد و بجز [illegible] و طیلسان [illegible] و زنان را پوشیدن هر لباسی جایز است [illegible]
[illegible] نکاه کردن در آینه بنا بقول مشهور [illegible] پوشیدن کفش و [illegible] و موزه و سایر آنچه پشت پا را بپوشاند
[illegible] دروغ کفتن است هفتم جدال و آن کفتن لا والله و بلی والله است هشتم کشتن حیوانات بدن چون کیک و شپش و غیره لیکن [illegible]
آن از جائی بجای دیکر از بدن جایز است نهم انکشتری در دست کردن بقصد زینت نه سنت دهم پوشیدن جامه زینت [illegible] زیاده بقدر عادت
و جلوه کردن در منظر شوهران یازدهم استعمال روغن خوشبو قبل از احرام و بعد از آن یا مطلق روغن بعد از احرام [illegible] اضطرارا
دوازدهم ازاله موی سر و بدن خواه اندک و خواه بسیار [illegible] پوشیدن سر مرد [illegible] لیکن [illegible] غسل [illegible]
اختلافست [illegible] سایه بان رفتن مرد اختیارا [illegible] بقول اصح [illegible]
با عدم امن [illegible] ناخن چیدن [illegible] کندن درختها و علف و آنچه از زمین روید مکر آنچه [illegible] باشد
کندن دندان [illegible] امتناع از بوی بد [illegible]
[illegible] ولیکن جایز است که [illegible]
[illegible] امّا مکروهات احرام ده چیز است اوّل بجامه رنکین احرام بستن [illegible]
کردن [illegible] احرام بجامه چرکین هر چند طاهر باشد [illegible] احرام بجامه علامت دار [illegible] استعمال حنا برای زینت هر چند قبل از احرام باشد
[illegible] احرام [illegible] داخل شدن بحمام [illegible] لبیک کفتن [illegible]
[illegible] امّا وقوف بعرفات پس واجبات آن [illegible] اوّل نیت [illegible] بودن در آنجا تا غروب [illegible]
از غروب [illegible] آنجا حرکت نماید [illegible] شتری [illegible] روز روزه بکیرد و اکر تواند که قبل از غروب [illegible]
[illegible] روزه ساقط کردد و اکر [illegible] باشد [illegible] برای تمتع [illegible] روز [illegible]
سوی عرفات رود [illegible] امّا وقوف بمشعر [illegible]

اوّل نیّت دوم بودن در اصل مشعر یعنی آن ما بین مأزمین است تا حیاض محسّر بجانب وادی که آنرا محسّر مینامند و وقوف آنکه با وجود ازدحام مشعر
بجبلها جایز است سوم آنکه وقوف مشعر بعد از طلوع فجر باشد مگر از برای زنان که قبل از فجر از آنجا توانند کوچ کنند و گفته‌اند وقت وقوف مشعر
ما بین طلوع فجر است تا طلوع شمس برای مختار و تا زوال برای مضطر و امّا مستحبات آن نه چیز است اوّل غسل تا روی در مشعر
از عرفات دوم خواندن دعا و آن اینست اَللّٰهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِی وَاقْبَلْ تَوْبَتِی وَاَجِبْ دَعْوَتِی وَاخْلُفْنِی فِیمَنْ تَرَکْتُ بَعْدِی سوم
تاخیر کردن نماز مغرب و عشا از عرفات بسوی مزدلفه که از توابع مشعر است هرچند تا ربع شب بکشد چهارم جمع ما بین نماز مغرب و عشا
بیک اذان و دو اقامه و اینها مقدمات اند که بر چیدن سنگ ریزه که در پای کوه مشعر است پنجم تکمیل عدد سنگ ریزه و آن هفتاد
ششم بکر بودن سنگ ریزها یعنی بکری با آنها محکوم نباشد هفتم کوچ کردن غیر امام از مشعر اندکی پیش از طلوع شمس که بمجرد داخل شدن
بوادی محسّر آفتاب طلوع کند و تاخیر کوچ مر امام را تا بعد از طلوع نهم تعجیل گذشتن از وادی محسّر بعنوان هروله [illegible]
پس واجبات چهار چیز است اوّل نیّت دوم عدد سنگ ریزه و آن هفت است سوم انداختن آنها بجانب جمره عقبه که اسم منی بران [illegible]
چهارم خوردن آنها بعنوان رمی بجمره و امّا مستحبات آن هفت است اوّل طهارت دوم ذکر در حین اراده رمی سوم فاصله داشتن از موقف
جمره ده ذرع و زیاده از پانزده ذرع نباشد چهارم حذف در رمی آن چنانکه سنگ ریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و از ناخن انگشت
سبابه بیندازد پنجم دعا با هر یک سنگ ریزه ششم پیاده بودن در حالت رمی هفتم در جمره عقبه روی بجمره و پشت بقبله کردن و در جمره اولی
بر عکس امّا ذبح پس واجبات آن ده چیز است اوّل نیّت برکسی که متمتع باشد اعم از حج واجب یا مستحب که خود نیّت کند یا کسی که متولی ذبح
شود دوم از مال خود بودن آن بجز غلامی که باذن آقا حج تمتع کند که ذبح آقا مر او را جایز است سوم ذبح در اصل منی چهارم هر یک ذبح
برای یک نفر مجزی است از روی اختیار و در حج واجب درست و وقتیکه یک قربانی برای پنج نفر یا هفت نفر مجزی نتوانند بود
هرگاه حکم همه نوشته باشند و در حین اضطرار که اتفاق ذبح در روز عید ما بین طلوع آفتاب تا انتها وقت نماز عید و خطبه
هفتم اطلاق یعنی بچه و آن شتر و گاو و گوسفند است هشتم اطلاق سن آن پس شتر کمتر از پنج سال و گاو و بز کمتر از یک سال
کمتر از هفت ماه نباشد نهم سالم بودن ذبیحه از همه عیبها و بیماریها بلکه صحیح الاعضا باشد دهم بدل دادن از ذبیحه اگر یافت نشد
بقیمت آن تا بیکری در عوض ذبیحه گرفته ذبح نماید و اصح آنکه بجز در تا بیابد و روزه ده یوم بر او واجب گردد سه روز در حج و هفت
بعد از برگشتن بخانه خود یازدهم خوردن از گوشت قربانی خود بقول اصح امّا مستحبات آن ده است اوّل آنکه در وقت وقوف بعرفات
در عرفات حاضر باشد دوم چاق باشد بمرتبه که در سیاهی نظر کند و در سیاهی چرا کند و در سیاهی بخوابد کنایه از آنست که از فربهی
جای سایه آن عظیم با هم پیوسته و سبزه زار بوده باشد و بعضی گفته‌اند که چشم و دست و پا و پهلوی آن سیاه باشد سوم از شتر و گاو
ماده را اختیار کردن و از گوسفند نر را چهارم خود مباشر ذبح شدن یا دست خود را بالای دست ذابح گذاردن پنجم قسمت کردن گوشت
آن بسه سهم یکی بعضی با آشنایان یکی بصدقه و یکی با خود خوردن و مساوات میان این اقسام شرط است ششم ذبح کردن شتر
با وجود بستن دست و پای آن هفتم زدن نیزه از طرف راست بر منحر هشتم دعا خواندن بما ورد نهم قربانی بکر کردن سوای حج واجب
عید تا سه روز بعد از آن ده روز عید یکروز و در روز بعد قربانی کردن گوسفند که خریدنی باشد که آنکه در ملک وی تربیت یافته
باشد امّا حلق و سر پس مجزا است میان حلق و تقصیر مگر بر حاجی که سر موی بسیار باشد و از برای زنان نباشد بجز تقصیر
پس هر کدام از حلق و تقصیر که بجا گذارد و شود واجبات آن هفت است اوّل تعلیم آن بر طواف و سعی دوم واقع ساختن آن در منی سوم آنکه
موی سر وی نباشد تا بلد اسلام یا سرتیر بر پوست سر و اگر هیچ موی در بدن نباشد ریش باید مقراض بجای مو و بعوض تقصیر دوم آنکه [illegible]

سرتراشیدن تا از آنجا حرکت کند گوسفند بکشد که فرستادن موی سر بسوی منی تا بمنی دفن کنند نیّت خود را بسبب حلق یا تقصیر محل با اشتن
از جمیع آنچه محرم بود بجز زنان و بوی خوش امّا طواف واجبات آن پانزده چیز است اوّل از النجاسات ابتدا دوم طهارت سوم نیّت چهارم پاک ختنه
بودن مرد که ابتدا اشواط از محاذات حجر الاسود کردن و ختم طواف بمحاذات آن هفتم طواف بطرف چپ کردن یعنی در تمامی شوطها پوشیده
دو شرح بجانب خانه باشد که حجر اسمعیل را داخل بطواف کردن دهم کامل گردانیدن هفت شوط و واقع ساختن طواف ما بین
خانه و مقام ابرهیم آنست که دوری در تمامی اشواط دوازدهم بیرون بودن جمیع جسد از خانه پس اگر در حین طواف دست خود را داخل بخانه کند
طواف باطل است سیزدهم زیادتی در شوط که آن نیز مبطل است چهاردهم اتصال میان اشواط لا اقل چهار شوط ابتدا که اگر فاصله شود
باطل است و در سه شوط آخر فاصله جایز است که محل شدن از بوی خوش امّا مستحبات آن بجز پیست اوّل غسل کردن بجهت
دخول مکه از چاه میمون در ابطح یا چاه فخ که در راه مدینه است یا در منزل خود و جایز است در حین آمدن داخل شدن
مکه از بالای شهر که مکانی است که آنرا عقبه مدنیین گویند پای برهنه بر گذار بسکینه و وقار سوم غسل کردن برای دخول مسجد الحرام داخل شدن
الحرام از باب بنی شیبه هفتم در وقت دخول در آن در ایستادن و سلام بر رسول خدا فرستادن و دعاهای مأثوره خواندن که بحضور قلب بود
و اینها مقدمات آنست نهم ایستادن نزد حجر الاسود بدعا خواندن نزد شروع در طواف دهم دست برداشتن بدعا و ثنا یازدهم استلام حجر و
در آن حل بر سانیدن جزوی از بدن خود بحجر الاسود دوازدهم بوسیدن آن و اگر ممکن نشود دست بدان گذاردن و دست خود را بوسیدن و اگر
هیچ دست بدان نرسد اشاره کردن سیزدهم دعا خواندن در نزد تقبیل آن و دعا اینست اَمَانَتِی اَدَّیْتُهَا وَمِیثَاقِی تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِی
بِالْمُوَافَاةِ الی آخر الدعا چهاردهم شمردن گناهان خود و در حین طواف که هر کس در نزد چنین جا و آنجا بشمارد و دعا آمرزش کند قبول
در شوط اوّل یعنی کام را کوتاه برداشتن و تعجیل رفتن بدون برجستن و مشی در چهار شوط دیگر بطریق عادت هفدهم استلام مستجار
در شوط هفتم هجدهم شکم و سینه و روی خود را بدان چسبانیدن نوزدهم شمردن گناهان خود در نزد آن بیستم اقرار کردن جای آمدن در حین آمدن
نزد مستجار تا بهمان نشانه باز کردد و بسوی مطاف و از آنجا که قطع طواف شده شروع در تتمه شوط کند بدون کم و زیاد بیست و یکم
شوط نزدیک داشتن خود بطرف کعبه که از مطاف بدر نرود بیست و دوم استلام هر یک از ارکان اربعه خصوصا عراقی و یمانی بیست و سوم
کلام در حین طواف بجز بقرآن و دعا بیست و چهارم سجده و شکر طواف سنّتی کردن بعد از فراغ از واجب و ملتزم که کعبه باشد و اگر
آنقدر مقدور نشود لا اقل سجده و شکر شوط بجای آورد امّا نماز طواف پس واجب است در آن آنچه واجب است در سایر صلوات
بوسیله با گذاردن آن در مقام ابرهیم یا در عقب یا دو طرف آن و مستحبات که در رکعت اولی بعد از حمد توحید و در ثانیه جحد بخواند
امّا سعی صفا و مروه پس واجبات آن پنج است اوّل نیّت دوم ابتدا سعی از صفا کردن سوم ختم آن بمروه نمودن چنانکه از صفا بمروه
یک شوط و از مروه بصفا آمدن را شوط دیگر حساب کند که چهار رفتن و سه آمدن هفت شوط باشد چهارم اکمال عدد هفت شوط
بدون زیاد و کم که تقصیر بعد از سعی آن کوتاه کردن موی است اعم از سر و ریش یا ناخن خواه بکند و خواه ببرد و خواه بمقراض
باشد یا گرفتن ناخن اعم از دست یا پا و با آن سعی از هر چیز محل شود و سنّتها آن نوزده است اوّل طهارت دوم استلام حجر
در حین شروع سوم آب خوردن از چاه زمزم چهارم ریختن آن بر جسد از دلوی مقابل حجر است که بر دلو رفتن بسوی سعی از دری که
محاذی حجر است که آنرا باب الصفا گویند که بالا رفتن بکوه صفا هفتم رو کردن بجانب رکن عراقی هشتم حمد و ثنای خدا گفتن نهم طول دادن
مکث بر کوه صفا دهم گفتن هفت مرتبه تکبیر یازدهم خواندن این دعا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَ
یُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ سه بار دوازدهم خواندن دعاهای ماثوره سیزدهم صد بار صلوات فرستادن الیهما

قبل از شروع در سعی است هفتم بپا داشتن سعی کردن هفت دفعه بجای آوردن ما بین صفا و مروه بار از عطاران خواه سواره و خواه پیاده و آن را
رفتن است مثل رجستن کره شتر و از هر کجا که هفت دفعه هر وله نموده باشد باز کردیدن بعنوان قهقری و آن آمدن به پس است از عقب
و هروله کردن و دعا خواندن در سعی خود ماشیا با تهرول و کم نمودن شود مرخص است کر ببخشد قوت نکرد خواه در اثنای سعی خواه
بین الشوطین با وجود حفظ موضع تا زیاده و کم نشود اما طواف نساء و نماز آن بنحویست که در طواف گذشت و با آن حلال کرده
و بانکه از جمله فرایض و واجبات است و بعضی گفته اند که حج است و آن نیت و احرام و وقوف بعرفه و وقوف بمشعر و طواف زیارت
و سعی است و ما بقی و بعضی غیر رکن است و بعد از فراغ از افعال مذکوره واجبست برگشتن بسوی منی در عصر روز عید و در
آن بر چند نوع است اول بیتوتت یعنی خوابیدن در شب یازدهم و دوازدهم پس اگر بجای دیگر بخوابد بازاء هر شب گوسفندی
بکشد مگر آنکه بمکه خوابیده باشد دوم رمی جمرات ثلاث است هر روز از سه روز تشریق بنحوی که ذکر شد بهفت سنگ ریزه سوم مراعات
ترتیب در آنها که اول جمره اولی پس وسطی پس عقبه را بزند چهارم رمی جمرات در روز و میان طلوع و غروب آفتاب نه در شب مگر عذر دار
و خایف و مانند و شبانیست اقامه نمودن بمنی در ایام تشریق و تکبیر گفتن بعد بعد کلمات اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ
اَکْبَرُ عَلٰی مَا هَدَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَوْلَانَا وَرَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَةِ الْاَنْعَامِ مختصر کلام آنکه حج اسمی است که شامل همگی
این افعال باشد و دستور تمام تمام آنها با توضیح متعلقات حج تفصیلا در کتب فقه مسطور است و فرق میان حج و عمره آنکه
افعال عمره مختصر است در نیت و احرام و طواف و تقصیر اگر عمره تمتع باشد و در عمره افراد طواف نساء نیز داخل است و ایراد حج
بلفظ اتموا اشعار بانست که مجرد افعال الظاهریه ران کافی نیست بلکه صحیح اعمال آن کما قرره الشارع من حیث المجموع مراد است
یعنی که بمجرد فعل ظاهر و ارکیفیت باطن خالی است تمام نخواهد بود و موید این است قرات وَاَقِیمُوا الْحَجَّ و بعضی اتمام حج را
معنی نمودن تا باخر افعال و باز رسیدن بنحویت تمام علیه السلام است کما قال الباقر تمام الحج لقاء الامام و از حضرت صادق
روایت که چون حج کنید یکی از شما پس باید ختم کند حج خود را بزیارت ما لان من تمام الحج و باتفاق جمله فرق نا جبیر آنست که
بعد از آیه مرتبه حج و عمره واجب بشود موقوفست بحصول استطاعت و شرایط آن برخلاف بعضی از جمله اهل سنت و شرط
و استطاعت آن در نص آیه و لله علی الناس حج البیت مذکور شود ان شاء الله تعالی و چون از جمله شرایط وجوب یکی امنیت
و عدم مانع و قدرت بر اداء شد دشمن و بیماری ممنوع شدن از آن فرموده که فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید
ای مسلمانان از اداء مناسک و اتمام حج و عمره بسبب قطع راه یا بیماری یا کم شدن زاد و راحله یا حبس و مرکوب و اتفاقا
واضح آنکه بسبب منع کفار و منع ایشان چنانچه با رسول خدا کردند در حدیبیه فَمَا اسْتَیْسَرَ پس بر شما است
اگر اراده محل شدن داشته باشید آنچه ممکن و میسر شود مِنَ الْهَدْیِ از قربانی که اعلاء آن شتر و اوسط آن گاو و ادنی
آن گوسفند است در آیه بیست فرم بیتی محل قربانی است فرستید اگر وقت احرام قید و محلی حیث حبستنی نکرده باشید
و وقوع قید مذکور و از ساقط الهدی ساقط است و بعضی قول بعضی از فقها آنست که مستحب و بعضی ارسال الهدی بر حال لازم
است اعم از وقوع قید و عدم آن و این قول اصح و باطلاق آیه البق باشد وَلَا تَحْلِقُوا و نتراشید رُؤُسَکُمْ
سرهای خود را یعنی محل مشوید و تعبیر کردن تحلل بحلق یا سر یا برای اشعار با آنست که محل کننده محرم حلق است یا جزو عمده محللات
است یا تعبیر آنکه جمیع چیزها محرمات احرام اقدام ننمایید حَتّٰی یَبْلُغَ الْهَدْیُ تا هنگامی که برسد قربانی شما
مَحِلَّهُ بمحل ذبح خود که منی است اگر احرام شما بقصد حج باشد و با وجود احرام بقصد عمره محل آن مکه است خوانند

از ظاهر

از ظاهر آیه چنین مفهوم میشود که بمجرد رسیدن آن بمحل خود که بلوغ بود از حضرت صادق آمده که وی محل شده چنانکه فرمود است حتی یذبح الهدی محله
پس اگر بعد از محل شدن ظاهر شود که هنوز قربانی وی ذبح نشده یا بعد از محل شدن چیزی بر وی نیست چنانچه در بعضی از احادیث
بیان ره کافی و غیره منقولست و مرکب آنکه اگر ممنوع بودن از حج بسبب مرض باشد محل ذبح قربانی حرم وی از اجزاء حرم است و اگر از
راه منع دشمنان باشد پس محل آن مکانی است که ممنوع شده چنانچه رسول خدا قربانیها را در حدیبیه نحر فرمود و در کافی از حضرت
باقر مرویست که مصدود را لازم است نحر کردن هدی در جایی که ممنوع گردیده و محصور میفرستد قربانی خود را بحرم و وعده میگیرد از
ایشان که چه روز ذبح خواهند کرد پس در آن روز محل میشود بهر جا که باشد و آنچه از آنحضرت مرویست که چون محصور شود کسی
مریض باید بفرستد قربانی خود را پس چون از آزار خود تخفیف بهم رساند با مکان ادراک حج بایدکه روانه مکه گردد پس چون بمکه رسد قبل از
آنکه هدی او ذبح شده باشد باحرام خود باقی بماند و مناسک بجای آورده بعد از فراغ مناسک قربانی را ذبح کند و اگر هدی صحیح
و چیزی بر او نیست و اگر بمکه داخل شود و قربانی وی ذبح شده باشد پس بود و جست حج با عمره در سال آینده بر سد که اگر در خیال محرم
بود قبل از رسیدن بمکه چه صورت دارد فرمود اگر حج او حجة الاسلام است به نیابت وی حج کنند چه بر او واجب بوده بدانکه در اصل
مسئله فیما بین علما اختلافی هست بعضی بر آنند که محصور بسبب مرض و محصور بسبب منع در یک حکمند یعنی بسبب فرستادن قربانی
آورده
از هر چیزی محل گردد حتی از زنان هر چند در آیه مطلق جمع وارد بوده و رفع آن از آن ظاهر نکرده و شیخ شهید رحمه الله در دروس
که کافی است در حج سنت و عمره که برای مریض به نیابت وی طواف نساء کنند و این قول ضعیف و خلاف تصریح احادیث صحاح
بسیاری دلالت کند بر آنکه محصور از مرض بمجرد فرستادن قربانی تحلل حاصل شود مگر آنکه خود بنفس طواف نساء کند خود در عمره مفرده
و حج و اگر حج مگر آنکه متعذر باشد و به نیابت وی طواف کنند از جمله معویة بن عمار از حضرت صادق روایت نموده که امام حسین
بجهت عمره روانه شد بسوی مکه پس در راه بیمار شد و این خبر با امیر المومنین رسید پس آنحضرت بطلب فرزند خود از مدینه بیرون
آمد و در منزل سقیا بوی رسید و او را مریض دید گفت ای فرزند از چه چیز شکوه داری گفت از درد سر پس امیر المومنین فرمود شتری
آورده نحر کردند و سر وی را تراشیدند بمدینه برگردانیدند پس چون خلاصی از وجع یافت دیگر بمکه رفته عمره بجای آورد راوی گفت باز پرسیدم
گفتم آیا بعد از خلاصی از مرض پیش از قضای عمره زنان بر وی حلال بودند فرمود که نه حلال نمیشود بر چنین کسی زنان تا طواف خانه کعبه
و سعی صفا و مروه نکند گفتم پس چه شد که رسول خدا را که ممنوع کردند از حدیبیه مراجعت بمدینه کرد و زنان بر وی حلال بود با آنکه طواف
نساء و سعی بجا نیاورده بود فرمود که اینها مساوی نیستند کَانَ النَّبِیُّ مَصْدُوْدًا وَالْحُسَیْنُ مَحْصُوْرًا مساوی نبودند و حکم چه رسول خدا ممنوع از دشمن
و حسین ممنوع از مرض بود و با وجود این همه احادیث از آیه نیز بمجرد سر تراشیدن چیزی ظاهر نگردد پس تا سوی حلق داخل تمامی محرمات
احرام باید که در حرمت خود باقی باشد تا نعتی برای تحلیل آن یافت شود فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ پس هر که باشد
از جمله شما در آن حالت مَرِیْضًا بیماری که نتواند صبر کردن اَوْ بِهٖ یا بوده باشد باو اَذًی مِنْ رَاْسِهٖ رنجی
و مشقتی در سر چون صداع یا زخمی که بسبب تراشیدن مظنه دفع یا بسبب تراشیدن مظنه زیادتی درد آن باشد و بتراشد فَفِدْیَةٌ
پس بر او واجبست فدا دادن مِنْ صِیَامٍ از روزه گرفتن سه روز یا عوض صدقه و قربانی بجهت اَوْ صَدَقَةٍ یا تصدقی که
بر شش مسکین و بروایتی ده مسکین هر یک را نیم صاع از گندم اَوْ نُسُکٍ یا قربانی دیگر سوای آنکه فرستاده است و ادنای آن
گوسفندی است که در اینجا ذبح کند چنانچه در کافی از صادق مرویست در حین که تقدیم بدانکه روزه است بر صدقه و صدقه
دلالت کند بر کمال تسهیل امر بر مکلفین چه گر چه مستفاد از ظاهر آیه او خالی از ابن فهد بیرون و عموم حکم شامل کفارات و ترتیب با این نوع

چنانچه فرموده

بضم سین و سکون آن هم

لیکن مشهور تخییر است چنانچه در کافی و عیاشی از صادق علیه السلام منقول است که رسول علیه السلام در راه کعبه گذشت بر مردی که کعب بن عجره نام داشت
دید که شپش از سر وی می‌ریزد و در احرام است فرمود که آیا آزار می‌کنند ترا جانوران سرت گفت بلی یا رسول الله پس این آیه آمد
و رسول خدا امر کرد او را به ستردن موی سر و گفت باید فدیه او را به سه روز روزه گرفتن و صدقه بر شش مسکین دادن هر یک دو مد
از طعام و گوسفند کشتن که هر کدام را قادر باشد بجای آورد و پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در هر جای قرآن لفظ او مذکور کرده است
آن تخییر است که هر کدام خواهد عمل نماید و هر جا که لفظ فمن لم یجد مذکور است باید اول را اختیار کند مادام که عاجز نباشد **فَإِذَا**
أَمِنتُمْ پس چون ایمن شدید از خوف دشمن و از مرض و هر چیزی که باعث حصر شما بود اگر چه ایمن شدن از دشمن است لیکن در اینجا
تغلیباً بر مرض نیز اطلاق شده و در جوامع آورده که امن را نیز از مرض استعمال کنند چنانچه گویند الزکام امان من
الجذام کلام ... مر دو نوع است اول حج افراد و آن چنانست که هر یک از حج و عمره را منفرداً با احرامی علیحده بعمل آورد و چنانچه
ابتداء از میقات احرام به حج بستن و مناسک مختصه بآن را تمام کند و بعد از فراغ از حج و محل شدن از مکه بیرون آمده بجعرانه یا حدیبیه یا تنعیم
رود و احرام بعمره بسته اعمال آنرا نیز با تمام رساند دوم حج قران و آن مقارن داشتن حج و عمره است با یکدیگر بیک احرام چنانچه
احرام را بقصد حج و عمره با هم ببندد و در تلبیه گوید لبیک بحج و عمرة پس بمناسک حج اکتفا نماید و ذکر عمره و دیگر اعمال حج ...
بجا شود و این دو نوع مخصوص کسی است که ساکن اماکن مکه باشد و احتیاج بقربانی ندارد نوع سیم حج تمتع و آن چنانست که در اشهر حج
از مواقیت رفته احرام بعمره بسته عمره را بر حج مقدم دارد و اعمال آنرا با تمام رساند محل شود و از هر چه در احرام محروم بود منتفع گردد
چه تمتع بمعنی نفع بردن است پس بعد از محل شدن بار دیگر آنکه احرام حج بندد و روانه عرفات گشته بجمیع مناسک اقدام نماید
و سنت است که احرام حج را در تحت میزاب بندد و این نوع بهترین انواع حج و محتاج بقربانی است پس بجهت تفریع ... این نوع
... فرموده که چون ایمن شوید از دشمن و احصار **فَمَن تَمَتَّعَ** پس هر کس انتفاع جوید ... و منتفع باشد **بِالْعُمْرَةِ**
بتقدیم داشتن مناسک عمره و تحلل از احرام آن و عازم گردیدن **إِلَى الْحَجِّ** بسوی اعمال حج بعد از احرام مجدد که از تحت میزاب بندد
فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر وی واجب است کشتن آنچه میسر شود او را **مِنَ الْهَدْيِ** از قربانی ... آنکه
تمتع از افعال عمره قبل از حج برده یا برای حج ... آنکه احرام حج را از میقات خارج مکه بسته یا برای ... آنکه ... عمره
و حج اقدام بر مناسک ... محل شده چه گفته اند که حج بچهار چیز حج تمتع تواند بود و قربانی ... اول تقدیم
عمره بر حج دوم ... حج کنند از حاضرین مسجد الحرام چنانچه ... مذکور گردد سیم وقوع عمره و حج در یک سال ... چهارم
احرام حج از جوف مکه پس اگر عمره را در یک سال و حج را در سال دیگر یا احرام حج از خارج مکه با حدی المواقیت بجای آورد هر آینه
حج وی حج تمتع و محتاج بقربانی نباشد و فیما بین علماء اعلام اختلاف است در اینکه قربانی در حج تمتع آیا نسکی است ...
چون سایر مناسک یا آنکه کفاره و جبران است برای یکی از امور ... و ... نظر بدین بسیار است که ... و اینجا ...
جبر هر تقدیر واجب است اعم از آنکه نسک علیحده یا جبر باشد و ... اختلاف ... اسقاط کرده **فَمَن لَّمْ**
يَجِدْ پس هر که نیابد یعنی قادر بر سیاق هدی نباشد نه بعنوان اتحاد و نه بر سبیل اشتراک با دیگران بعلت فقر یا ...
فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس بر وی است روزه داشتن سه روز متصلاً یا منفصلاً **فِي الْحَجِّ** در بین اشتغال
بمناسک حج و ایام وقوف بمکه که آن روز هشتم و نهم ذی الحجه است و روز نحر یا ایام تشریق پس اگر روز ترویه و روز عرفه
روزه بگیرد یک روز دیگر بعد از انقضای ایام تشریق روزه دارد و اگر روز ترویه را نگیرد مجموع سه روز را بعد از ایام تشریق بتتابع

و وقت بر مناسک حج یا ایدیع

و اقل آن گوسفند است شتر

علی الاصح بخلاف قراءت ثلثة ایام متتابعات

و جایز است که گرفتن این سه روز را اول ماه ذی حجه بخلاف قول ابن ادریس و اصح آنکه بعد از ایام تشریق است بطول ... این روزه
از معدات و مادام شغل شده ... یا عجز از آن تحقق ... شغل ... ایقاع بدل ... نکرده و ... قول است ...
منتهی المطالب ... آنکه عدم وجدان قربانی مراد ... معقق باشد که در احتمال ... تقدیم ... و ... احادیث ...
به تقدیم آن و ... روزه این سه روز ... ماه ذی حجه جایز ... لفظ فی الحج جامع است ... مکان و
حج و بر ... قول است علامه در کتاب مذکور ... گفته که ... داخل ماه محرم ... صوم ... ساقط کرده و وجوب ... فوت تمتع قرار کرده
و واجب شود بر وی در حج گوسفندی دیگر بعلت کفاره تاخیر ... قول ... روایت منصور از ابی عبدالله علیه السلام بخلاف قول ...
طوسی رحمه الله که گوید ... اگر فوت شود روزه سه روز بعلت ... پس ... روزه گیرد در عرض راه اگر خواهد و اگر خواهد بعد از
رجوع باهل ... و مستدل باخبار ... شده که از ظاهر آن عدم سقوط صیام بخروج ... ماه ذی حجه مستفاد گردد ... بود
... قول علامه محمول بر ... و تاخیر صوم ... قول شیخ بر ... باشد **وَسَبْعَةٍ** و نیز واجب است روزه هفت روز دیگر
إِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید ... از غیبت بخطاب برای ... تمام امت است و حکم یا برای آنکه ...
رجوع ... بخلاف قول ...
... رجوع ... فارغ از مناسک ... هفت یوم ... در راه کعبه گیرید **تِلْكَ** این ایام ثلثه و سبعه **عَشَرَةٌ**
كَامِلَةٌ ده یوم تمام است که ... باشد ... از تعداد سه و هفت ... کرده ... روزه ده یوم
... لفظ عشره ... و ... کامل نباشد تمام آن ... اطلاق کنند ...
... عشره ... و ... کامل بود ...
عشره و کامله در این مقام ... و سبعه ... چنانچه ... و ... باشد
گویند ... دو ... روز ... هفت روز ... سه ... وجه ... آنکه این
عشره را ثواب کامل است و نقصانی ... بیافت نکرده ... مقابل سیاق هدی تواند بود ... ثواب ...
قربانی را کفایت است ... روزه ... بعوض هدی ... کامل ... آورده که ابن عباد
در نهایه کامل ... صوم چنانچه قبل از این گذشت ... لطافت ... **الْقَوْمُ إِلَى الْحَجِّ وَعُمْرَةٍ**
... اختصاص ... **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** پس ... عبادت ... که
عبادت از صوم است بجای جزوی از اجزاء حج ... عبادات ... کامل ... ابن عباد
... کاملیت عشره ... اعداد ... ظاهر کرده ...
... معلوم ... عدد ... اشاره ... مجموع سه روز و هفت روز ...
صوم است که با انضمام ... بدل از هدی ... علیحده بدلی باشد ... هدی ... آنرا دو بدل است
یکی در سفر ... دیگری در حضر ... این جمله برای تاکید و اهتمام بایقاع ... کنند ...
شخصی اراده ... دیگر ... باشد ... در آنجا ... مشغول ... هفت یوم ... ساقط نکرده
چنانچه معاویة بن عمار ... از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که رسول علیه السلام فرموده که چنین شخصی اگر اراده اقامت بمکه
داشته باشد تاخیر کند روزه هفت یوم را بقدر ... بسوی شهر خود ... پس بگیرد روزه را در آنجا **ذَٰلِكَ**

[illegible]

ابن وجوب هدی و ابدال آن بروزه ده یوم یا مطلق عمره و حج تمتع **لِمَنْ لَمْ يَكُنْ** از برای کسی است که نبوده باشد

أَهْلُهُ اهل او که مرکب اختصاص دینی بوده اند **حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** ط مجاوران و ساکنان مسجد الحرام و

اطراف آن که بقول صاحب مبسوط و صاحب مجمع البیان و جمعی دیگر هر طرفی از اطراف اربعه آن بقدر دوازده میل و بقول صاحب

نهایه و جمعی از هر طرف بقدر چهل و هشت میل است و با وجود ضعف قول اول مستند قول ثانی است آنچه در کافی از حضرت باقر

روایت شده که فرموده از برای اهل مکه حج تمتع و عمره نباشد پس سؤال نمودند که حد آن چه قدر است فرمود چهل و هشت میل از

جمیع نواحی مکه دون عسفان و ذات عرق که دون مرحلتان اند و آنچه در و گرچه میتواند بود که حمل عبارت حدیث بر آن کنیم که

مجموع نواحی چهارگانه چهل و هشت میل باشد که هر جانبی همان دوازده میل محسوب کرده تا جمع بین القولین شود لیکن قول ثانی

مستند بجهت که در صحیح معارض با قول ثانی در آید و مقوی قول ثانی احادیث دیگر نیز هست در روایت علی که در استبصار از

حضرت صادق وارد شده که حد حاضرین مسجد الحرام مادون مواقیت است نیز بدین قول منطبق کرده چه ممکن است که اکثر مواقیت

نیز بقدر چهل و هشت میل باشد اما آنچه در کافی از حضرت صادق مرویست که فرموده مَنْ كَانَ مَنْزِلُهُ عَلَى ثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِيلاً

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهَا وَثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِيلاً مِنْ خَلْفِهَا وَثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِيلاً عَنْ يَمِينِهَا وَثَمَانِيَةَ عَشَرَ مِيلاً عَنْ يَسَارِهَا فَلَا مُتْعَةَ

لَهُ اشکالی وارد می آید مگر آنکه حمل روایت بر ضعف با اختلاف تقدیر میل بحسب دراع هر بلدی در عصری کنیم و الحق آنکه تا بیست

مجموع این چهل و هشت میل مسجد الحرام برای مزید احترام آن ممکن است که گویا مر قطعه از آن در شرافت نیز از مسجد است از مفاد آیه

ظاهر شد که سکنه حرم و غیر از متمتع لحرام بعمره نتوانند بود و غیر مکه آنجا از جمیع آفاق بهر یک از حج و عمره متمتع توانند شد لکن

بهر نوعی از انواع حج قیام توانند نمود و منع از تمتع مخصوص حاضرین مسجد الحرام است **وَاتَّقُوا اللَّهَ** که بترسید از خدا

در رعایت ابتاع اوامر و احکام حج و غیره و اجتناب از نواهی در آن **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید که خدای سبحانه

شَدِيدُ الْعِقَابِ ٥ سخت عقوبتست هر کسی را بترک اوامر و فعل مناهی آورده اند که جمعی از عرب در ایام جاهلیت

با وابل زمان رسول خدا تمتع عمل نموده تا هنگام حج در بجهت کر ما و تعب راه تقدیم و تاخیر میداده چنانچه در سوره برائت مذکور

شود انشاء الله تعالی حق تعالی برای رد فعل ایشان توضیح اشهر حج نموده فرموده **الْحَجُّ** ارتکاب نسک حج **أَشْهُرٌ**

ماه چندی است که از غایت اشتهار **مَعْلُومَاتٌ** ٥ معروفند و مخصوص بدان که تغییر و ابهام نمی که صحیح نیست احرام

بستن بحج و عمره متمتع بها الی الحج مگر در آنها و آن تمام شوال و ذوالقعده و ده روز از ذوالحجه و شب عید تا طلوع صبح

نزد بعضی از علماء امامیه و برین قول جماعت شافعیه و بقولی تا طلوع شمس و نزد بعضی شوال و ذوالقعده و ده یوم از ذی الحجه

و آنچه دلالت صاحب مجمع البیان و علمای دیگر مختار ... اعتماد ... اصح آنکه تمام ذی الحجه ... اشهر حج سه ماه

کامل باشد چه بلفظ جمع واقع شده و اقل مراتب جمع سه است و اطلاق جمع بر مافوق و احد ... مجاز ... و محل منع است

تاخیر بعضی از اعمال حج تا آخر ماه ذی الحجه اختیارا مستفاد است چون طواف و سعی و در نوع بعضی از مناسک که متعین است

با ایام تشریق چون رمی جمرات و ذبح هدی و روزه ثلثه ایام بدل از آن بقول اصح مقوی این قول تواند بود و موافق این

زراره و معویه بن عمار از باقر و صادق که الحج اشهر معلومات هی شوال و ذوالقعده و ذوالحجه و فایده برابن بحث ...

نکرده چه آنکه ما بعد ... داخل ... بحسب منظور از تعیین وقت ابقاع احرام است و در آن منافی مناسک کلیه و جزئیه

چه شود اگر بعضی از احکام جزئیه در خارج وقت مستحبی عمل آید و صحیح باشد چنانچه بعضی از رکعات نماز بعضی که در خارج

وقت واقع شود نماز را اضر ...ند هرگاه احرام نماز در اصل وقت منعقد شده باشد مگر آنکه گوییم فایده آن نقدر آنکه وقت نیز ذی ...

موقت باشهر حج ظاهر شود **فَمَنْ فَرَضَ** پس هر که برخود واجب کرد اند **فِيهِنَّ الْحَجَّ** در این ماهها معلوم حج را یعنی

عزم نمود چه احرام رکن عمده حج است و بمجرد شروع در آن شغل ذمه بوجوب اتمام حج لازم آید اشتماکی که یک رکن حج اقلی باشد در کافی

و جناتی از صادق مرویست که مراد از فرض تلبیه و اشعار و تقلید است فَأَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ فَقَدْ فَرَضَ الْحَجَّ **فَلَا رَفَثَ** پس

نیست مراد را جایز هیچ گونه جماعی و استمتاعی از زنان حتی دعوت ترویج ... بعد از حج نیز بکسی تعهد **وَلَا فُسُوقَ**

و نه هیچگونه دروغی حتی در ... که در عقد احرام مرخص است برای مصالح چند و بقولی فسوق عبارت از نقد ... است و بقولی

تنابز بالقاب یعنی مذکور ساختن مومنان بلقبهای ... چون فلانی کور یا فلانی ... بنابر این لقوله تعالی بِئْسَ الِاسْمُ

الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ و بقولی دشنام مومن است لقول النبی سِبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ و قتاله کفر و بقولی مطلق گناه فسق است یا آن

بسبب خروج از حد شرع لازم آید و این قول شامل همه اقوال است لیکن تخصیص و ادای فسوق با جمعها مخالفت احرام وجهی ندارد چه

فسوق و معاصی در همه حالی ممنوع و محظور است پس باید مراد ... ارتکاب آن ... باشد که محال الفت ... احرام دارد از جمیع ...

و مناهی و معاصی ... بعد از آن که ... بهر حرمت ... باشد للاهتمام در احرام **وَلَا جِدَالَ** و مناظره

و مخاصمه که منجر بقطع رشته الفت گردد یا معنی منازعه باشد بعنوان لجاج نه بعنوان بحث و نظر و احتجاج در امور دینیه

بجهت تحقیق مسئله چه آن مستحسن ... واجب کرده ... حج خلق را ... باحسن ... بامور و آیه

کافی و عیاشی از صادق مرویست که مراد ... قول لا والله و بلی والله است و صادقا کان ام کاذبا ... لفظ نفی جنس است بمعنی نهی

و بقرائت ابی جعفر فَلَا رَفَثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ ... بتقدیر فاعل فعل محذوف ... مَنْ فَرَضَ

عَلَى نَفْسِهِ الْحَجَّ بِالْإِحْرَامِ ... فَلَا يَجُوزُ لَهُ رَفَثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ و قوله **فِي الْحَجِّ** متعلق بفعل مذکور باشد بمعنی انتفاء

اشیاء ثلثه مذکوره لازم است در ایام اشتغال بمناسک حج نه بعد از فراغ ... از این قبیل ... تفاوت حکم ...

با ... در ایام حج و عمره حج ... موجب کفاره باشد ... جماع قبل از

وقوف که باعث فساد حج است ... کفاره ... باشد ... خواه قبل از وقوف ...

خواه بعد از آن ... [illegible]

فسوق ... و لا جدال فی الحج ... باشد و معنی آنکه جدالی در باب

حج نیست ... [illegible]

... بمشعر الحرام ...

... اسوه ... تعالی ابنا ...

کرده ... **وَمَا تَفْعَلُوا** و آنچه بعمل آورید در ایام حج ... **مِنْ خَيْرٍ** از نیکی یعنی

حسنات و اجتناب از سیئات **يَعْلَمْهُ اللَّهُ** ط میداند آنرا خدای بحقیقت و اقع شده است ... احتیاج ...

کرد اعمال خود نموده ... باید ... ابن ...

ترغیب و تحریص ... باد ... **وَتَزَوَّدُوا** و توشه برگیرید

سفر آخرت ... استعداد ... و در ... عیال خود ... حج ... کرده

بدون اسباب و ادوات و خرج حج می آید و بعضی مشقت افتاده بر دیگر حاج بار گران مشغول گردیده بر مردم بار شوند و دفع
احتیاج خود از دیگران کنند **فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ** پس بدرستی که بهترین توشه که بدان قطع بوادی تعلقات [illegible]
توده بدار الامان امن و ایمان و رضای ملک سبحان توان رسید **التَّقْوَى** نگاهداشتن ایمانست از لوث معاصی
یا نگاهداشتن آبروی خود از مذلت طلب چنانچه در کلام امیر المؤمنین مذکور است که ذل المرء فی الطمع و [illegible]
حق تعالی بدین لفظ آگاه کرد بندگان خود را با آنکه ایشان را دو سفر در پیش است یکی سفر دنیا و دیگری سفر از دنیا بآخرت پس
در دنیا ناچار است از زاد و راحله که آن طعام و شراب و مرکب و مال است و سفر آخرت نیز محتاج است بتوشه و آن معرفت
و محبت خداست و اعراض از ما سوی الله القصد در سفر آخرت اهتمام برای زاد طاعت و عبادت ضرورتر است از سفر دنیا بجهت — انتهی کلامه
وجه اول سفر دنیا قصیر و سفر آخرت طویل است دوم توشه دنیا تقویت بدن کند و توشه آخرت تقویت روح سیم توشه دنیا
از جوع دنیای فانی خلاصی بخشد و زاد آخرت خلاصی از عذاب نیران و هم جهار آرم در زاد دنیا لذتیست مختلط بالام
آفات در زاد آخرت نشاطیست مقرون بلذات خالدات پنجم زاد دنیا از آن تن پروران و عوام است و زاد آخرت از آن خواص
ملک علام **واتقون** توشه هر کس بقدر همت اوست قرب هر کس هم بقدر رفعت اوست توشه خاصان درگاه خدا اجتناب
اجتناب است از ما سوی زاد راه کعبه صورت زر است زاد راه معنوی ترک اشیا است توشه تن بود و آن آب و نان توشه جان
نیض جاودان زاد تقوی کن تا باشد دستت طی کرده راه مقصودی کنی **وَاتَّقُونِ** و چون چنین است بترسید از
در دنیا و ترت نمودن و امر و نواهی **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** ای خداوندان عقلهای خالص یعنی جملت هر چیزی منزلت
تکرار لفظ تقوی درین آیه بجهت آنست که تقوی دو نوع است یکی تقوی اهل قشور که بظواهر صورت عکوف دارند و این تقوی
اول عبارت از آنست که تعیل از آن ترس عقوبت اهل ظاهر بجز ان تبیلات و لذات راه بجزی نبرند دیگری تقوی ارباب
معنی است که بغیر معرفت دسیله الهی و تقوی ثانی عبارت از آنست لهذا است که یا اولی الالباب ادعا است بنا بر این لازمه
تقوی اقل اجتناب از مناهی و تبدیل آن بطاعت و لازمه تقوی ثانی از ذات و صفات خود بیرون شدن و متابعت صفات
اقدس حق بهم رسانیدن است بناء علیه تقوی ثانی را مخصوص بخود نمود مرویست که جمعی از تجار که بارادهٔ حج مکه آمدندی قدری متاع
نیز همراه خود آوردندی که در موسم حج بحاج فروختند انتفاعی بردند چون داخل کشتند بعضی از اعراب آن تجاران را بطعن ایشان
ایشان را از اهل حاج نشمردند و در باره ایشان گفتند که داج لا حاج یعنی همراه گروی چنداند حج کننده والعنتی ه
ایشان گران آمدی پس این آیه آمد که **لَيْسَ عَلَيْكُمْ** نیست بر شما ای مسلمانان **جُنَاحٌ** هیچ گونه اثمی و گناهی
یعنی بطلان و کفاره حج و راه بنایند **أَنْ تَبْتَغُوا** اینکه بجویید در ایام حج از تجارت حلال **فَضْلًا** — مجمع الان تبتغوا ادیم
یعنی زیادی را از روزی که باز تاج تجارت و تحصیل آن یا طلب شود **مِنْ رَبِّكُمْ** از پروردگار شما هرگاه
مشغول بودن بآن مانع ایقاع مناسک حج نشد و مقصود بالذات از آمدن بمکه حج باشد چنانچه گذشت و کفاره
آید زیادتی یعنی از اجرا و گواه کشان که مردم ایشان را حج کنند بعد از آنکه نازل شد وقتی که در بدو اسلام هر کس که
حج تجارت آمدی گناه کار بودی پس بدین آیه ممنوع شدن رخصت در تجارت شد و آنچه مرویست که سبب نزول آیه آنکه
قبل عکاظ و مجنه و ذو المجاز در ایام جاهلیت بموسم حج بازارها داشتندی و مشغول معامله بوده مدار ایشان از آن — مجمع
در کعبه بودی چون ایام دولت اسلام در رسید مسلمانان از معنی احتراز کردند و بودند آیه نازل شد و بدانکه با وجود رخصت تجارت

با نیات حج خالص و غیر خالص را تفاوت بسیار است چنانچه از رسول خدا صلعم روایت نموده اند که حق تعالی در روز عرفه حاجیان خالص
را بیامرزد و در شب مزدلفه حاجی را جدا و در روز منی شتربانان را و در جمرهٔ عقبه گدایان را و در مواقف حج هیچ کس از اهل توحید حاضر
نشود مگر آنکه آمرزیده شود و از حضرت روایات ظاهر کرده که حج بنیابت اجر ایشان ازمنوب عنه و نه دیگران نابت است و در کشف
الاسرار آورده که هر کس از قبل بیت حج گذارد اجر آن میان وی و میت مشترک باشد و در قوت القلوب بطرق عامه از جابر از
رسول خدا صلعم مرویست که هر کس برای پدر و مادر خود حج بگذارد حج فوت شده ایشان مقضی گردد و مرا ورا ثواب ده حج مقبول
باشد و درین ابواب بحث بسیار است که در اینجا گنجایش ندارد **فَإِذَا أَفَضْتُمْ** پس چون بکشتید و روی آورید بجمعی
و مفعول وی محذوف تقدیر آنکه افضتم انفسکم **مِنْ عَرَفَاتٍ** نفسهای خود را از عرفات یعنی چون باز گردانید از عرفات — نفسهای خود را از عرفات جمع
که جمع عرفه است و نامیده شده آن بقعه بلفظ جمع یا باعتبار جمعیت مردم یا برای آنست که هر یکی قطعه ای موقف حاج و حکم
واحدست و با وجود عدم انصراف بعلت علمیت و تانیث و خول تنوین منافاتی ندارد چه این تنوین تنوین مقابله است
نکن که منافی منع صرف باشد و وجه تسمیه آن مکان بعرفات چند قولست اول آنکه آدم و حوا بعد از هبوط از بهشت در آن مکان
یکدیگر را شناختند دوم جبرئیل در آن مکان آدم را مناسک حج عارف ساخت چنانچه نقل آن بعد ازین مذکور کرده
انشاء الله تعالی سیم گویند که ابراهیم آن موضع در نزد حضرت ابراهیم کرده بودند چون بدانجا رسید انجا را شناخت چهارم عرفات
ماخوذ از بلندیست و آن موضع از هر مکانی بلندتر است و آن موضع از هر مکانی بلند تر است بحسب صورت و معنی و حاج
در انجا اعتراف بگناهان خود کنند و مردمان در آنجا یکدیگر را شناسند خلاصه آنکه وقوف بعرفات از لفظ افضتم مستفهم
گردد چه افاضه از جائی فرع بودن در آنجا است پس معنی آنکه چون متفرق شوید بعد از اجتماع در عرفات برای وقوف در آن — کوچ کنید و
فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید خدا را بتلبیه و تهلیل و در تفسیر امام عم چنین آورده که اذا افضتم من عرفات
متنهیا الی المزدلفه فاذکروا الله بالتکبیر و تحمید و الصلوة علی سید انبیائه و علی اهل بیته و اصحابه **عِنْدَ**
الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ در نزد زسیدن و در نزدیک بودن بمشعر الحرام و آن مجموع ما بین الجبلین است که آن را مزدلفه — ماخوذ از اشعار و اعلام
گویند سوای بود و خانه مشهور بوادی محسر یا بقعه منی اماکن مشعر مکانیست که امام در آنجا خطبه میخواند نزدیک
بقزح و لهذا بلفظ عند افاده نمود و امر بذکر در این آیه امر باستحباب است نزد اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم سوای
ابن حاج و ابن ابی عقیل که امر بوجوب اند ذکر و موقفین از ادو مسالک و اجبات آنها در آورده اند و ظاهرین را اختیار است
بسیار است و مطلق ذکر کافیست و در کشف الاسرار آورده که در هر عرفه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حضرت خضر در عرفات
حاضر شوند جبرئیل گوید ما شاء الله لا قوة الا بالله میکائیل گوید ما شاء الله کل نعمة من الله اسرافیل گوید
ما شاء الله الخیر کله بید الله خضر گوید ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله و همچنان ذکر کنان میروند تا مشعر
الحرام و در جواهر روایت نموده که هر کس این چهار کلمه را در روز عرفه بعد از نماز عصر صد بار گوید در هر چیزی فیضی
و رحمت و کرامتی از نزد خدا برو افتد موقفین را بکرده شرایط است و نیز بر حج مراد از ذکر نماز عشائین است
که تا خیر از عرفات نموده بمشعر گذارند و مؤید اینست تکرار فرمودن حق تعالی ذکر را حیث قال **وَاذْكُرُوهُ** — بعد از دادن آن بفیض
و یاد کنید او را بثنا و شکر **كَمَا هَدَاكُمْ** همچنانکه راه نمائی نمود شما را بمناسک حج و
سایر مصالح و مصالح تکرار ذکر برای ترادف و تعاقب ذکر است یعنی از ذکری بذکری یا بجهت رفع توهم آنانکه ذکر مخصوص

مشعر الحرام باشد و بس چه ذکر او اول را نسبت با آن مکان داده خواست که تعمیم در ذکر نموده مطلق بجهت آنکه کنند بهر اوقات چه فلا
او بحال ذکر هر وقتی راست مستغرق است و در رضای آورده که مراد از کاف در مثل این مقام تشبیه نیست بلکه تعلیل است از برای طلب
کردن چیزی که کفایتش اشتر باشد یعنی آنکه چون هدایت او شامل احوال شما گردیده پس سزاوار باشد که شما ذکر او سبحانه
کنید در مضمون ما قصد به خواهد بود **وَإِنْ كُنْتُمْ** مخففه از مثقله است با تقدیر ضمیر شأن یعنی بدرستیکه
بودید شما **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از هدایت او سبحانه یا قبل از بعثت محمد که هادی دین و قاید متقین است **لَمِنَ**
الضَّالِّينَ ۝ هر آینه از جمله گمراهان در طریق مستقیم دین مبین که مجمع مناسک و غیرها مناسک است **ثُمَّ أَفِيضُوا**
پس باز گردید و کوچ کنید با بنو هاشم از مزدلفه بسوی منی در روز نحر چنانچه باز گشت نموده بودید از عرفات بمشعر بعد از آنکه
اعمال ما بین الافاضتین بظهور رسیده باشد چه ثم حقیقة حرف تراخی است و از عطف شدن این جمله بر جمله سابقه تقدیری
در جمله سابقه لازم آید و آن چنانست که افیضوا من عرفات فاذا افضتم منها ثم افیضوا الی المشعر [illegible] دلالت کند بر وجوب وقوف
بمشعر چه کنیم افاضه از آنجا نیز منوط و مسبوق بکلیه است **مِنْ حَيْثُ** از آنجائی و بجائی که **أَفَاضَ النَّاسُ** باز گشتند
مردمان **خزانه** بدانکه افاضه در اصل لغت بمعنی رسانیدن فیض است و فیض بمعنی ترشح ابر و زیاد آمدن آب
و توجه آن در بحر چنانچه گویند افاض السحاب و فاض الکاس [illegible] و استعاره این لفظ در این مقام بعلت جنبیدن و بهم
حاج و کاروانیان است در وقت کوچ از جای خود و روانه شدن آن همه تموج بحر و قطره زدن ابر و فیضان آب از نهر و در تفسیر
امام علیه السلام آورده که ارجعوا من المشعر الحرام من حیث رجع الناس مراد از ناس ابراهیم و اسمعیل و اسحق و سایر انبیا است
که بر نهج ایشان از مکه و عرفات [illegible] کنند و در کافی از امام حسین علیه السلام منقول است که ما ائمه ناس و در اخبار اهل بیت آمده که مردم
بر سه گونه اند ناس و شبه ناس و نسناس اما ناس یعنی ایشان ماییم و شبه ایشان شیعیان ما و سایر مردم نسناسند [illegible]
بکسر سین خوانده اند که بر دلالت [illegible] باشد یعنی پس شما باز گردید و مراد از ناسی آدم علیه السلام است که نسبت نسیان بوی
شده [illegible] تعالی فنسی و لم نجد له عزما [illegible] کوچ کنید از آنجا بسوی منی چنانچه آدم علیه السلام کوچ کرده پس وقوف بمشعر و افاضه
از آنجا شرع قدیم است و هر احدی از سلف بجا آورده اند شما نیز [illegible] بجا آورید و در ذیل حدیثی از امام موسی کاظم
در باب علل الکدم مذکور است که جبرئیل علیه السلام امر کرد آدم را که سنگ ریزهای جمره را از مشعر برداره و پس چون بموضع هر یک از جمره
رسید شیطان سر راه او آمد و گفت ای آدم اراده کجا داری پس جبرئیل گفت با او سخن مگو و او را بعضت سنگ بزن و با هر سنگی
الله اکبر بگو پس آدم چنین کرد تا از رمی جمرات فارغ شد پس جبرئیل گفت دیگر او را نخواهی دید و پس آدم را امر کرده بود که
قربانی بکند و امر کرد او را که سر تراشد برای تواضع و شکستگی نزد خدا پس امر کرد او را بهفت شوط دور خانه کعبه طواف کند
و هفت شوط سعی میان صفا و مروه بجای آورد که ابتدا بصفا و ختم بمروه باشد و بعد از آن هفت شوط دیگر بر دور خانه کعبه
طواف کند و این طواف نسا است و هیچ محرمی را حلال نیست که جماع کند با زنان مگر بعد از این طواف پس آدم همه اینها را بجای
آورد جبرئیل بوی گفت حق تعالی گناه ترا آمرزید و توبه ترا قبول کرد و زوجه ترا برای تو حلال کرد پس برگشت آدم آمرزیده
بروی حلال شده و بقول اکثر مفسرین مراد از این افاضه نیز افاضه از عرفات بمشعر و حینئذ تراخی و عطف را شاید که
مغایرت ما بین معطوف و معطوف علیه شرط است پس تراخی در مقام تراخی وطی باشد بجهت تفاوت ما بین الافاضتین
چه افاضه اول بعنوان بروجه صواب و افاضه ثانیه که از بعضی قریش واقع میشد بروجه خلاف بودی از آن نهی و امر بافاضه شده

شد چنانچه در مجمع از حضرت باقر علیه السلام مرویست که خطاب با قریش و حلفای ایشانست از حمس که بلندی میجستند بر مردم در وقوف بعرفات و ما
با ایشان خاص بجهت ضعه که ما با ایشان یکسان گردیم و گفتندی که نحن قطان الله و سکان حرمه بر ما محرمان حرم حلال نیم و علو داریم
از آنکه با آنجا بیرون بر ویم پس ما می ایستیم بین مجموعا بمشعر بر ولیکن حاج در عرفات بودند پس امر شد ایشان را که بایشان در عرفه خود را مساوی
دانسته وقوف بعرفات بجای آورند و مسند ابن نوفل است از حارث بن عبادة که از معویة بن عمار روایت کنند از امام جعفر صادق علیه السلام
که اذا غربت الشمس فی عرفة فامض مع الناس و علیک السکینة و الوقار و اکثر من الاستغفار یعنی بعد از غروب آفتاب در عرفات
کوچ کن با سکینه و وقار و استغفار فان الله تعالی یقول ثم افیضوا الآیة **وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** و طلب مغفرت
و آمرزش کنید از خدای تعالی از جاهلیت و تقصیر با استغفار کنید در مواطن از مواقفین و مراجعت از آنجا که استغفار بر چند نوع است اول
استغفار زبانی و آن از کناهانی است که تدارک آن نشود و چون کسی بجای دشنام و درود و ضرب بعمرو و شرب آب و قسم دوم استغفاریست بمشارکت بدن چون
تدارک عبادات از نماز و روزه که تدارک آن فوت شده باشد قسم سیم استغفار است بمشارکت زبان و مال و آن در حقوق الناس است چهارم
استغفار بمشارکت زبان و بدن و مال است چون ترک حج و جهاد و یا هرگاه که مال ابن السبیل قادر است پنجم حقیقت استغفار
از منافات عزم جزم بر عدم اتیان آنهاست و آن فعل قلب است **إِنَّ اللَّهَ** بدرستیکه خدای **غَفُورٌ** آمرزنده گناهان
ایام جاهلیت است **رَحِيمٌ** ۝ مهربان بر کسی که معترف بتقصیر باشد و مرویست که حج کنندگان سر زنان در کاه الهی اند چنانچه
تنزیه پادشاه از معرفتین باشد و بکرم و بجدیت وی به عقد پس آنچه طلب کنند اجابت شود **فَإِذَا قَضَيْتُمْ** پس چون با تمام
و اختتام رسانید **مَنَاسِكَكُمْ** اعمال و افعال حج خود را با جمیع شرایط و لوازم آن **فَاذْكُرُوا**
اللَّهَ پس یاد کنید خدا را بحمد و تنزیه و تکبیر مخصوص بعید اکبر قبل از رمی کذشت بکویید **كَذِكْرِكُمْ** مثل یاد کردن
شما **آبَاءَكُمْ** مر پدران خود را از حضرت باقر علیه السلام منقولست که در ایام جاهلیت چون عربان از مناسک حج فارغ شدندی
جمع میشدند ما بین مسجد منی و جبل الرحم با ستاده مادر آن بتفاخر و تکاثر آبا و اجداد خود را برشمردندی یکی میگفت پدر او بذل من بهانه
چنین کرده و دیگری گفتی پدر من چنین میگفت و دیگری گفتی پدر من غلام و کنیز و مال چنین داد چنین داشتی [illegible] منظور از اینکه
که آثار و ایثار ایشان بمیان آید از عالم رود و مشهور گردد پس حق تعالی از آن نهی نموده امر فرمود که در آن موضع شریف ذکر خدا کنند بجای
ذکر پدران خود **أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا** ط یا ذکری بیشتر و زیادتر باید یاد نعمتهای او بجای آورده شکر احسان و انعام او
بجای آورید زیرا که هر چند پدران شما از برای شما ایادی و نعمتها ثابت است لیکن ایادی و نعم آلهی اعظم و افخم و مادة المواد همه آنهاست
و اما پدران شما را بجز صورت و انحصار [illegible] بالعطف بر ایاکم الحاج [illegible] منصوب شده با ویل مصدر است بنا بتقدیر فعل محذوف ای کذکروا اشد ذکرا با مجرور المحل
معطوفیت بر ذکر که تسامح است ذکر الکن فتح و [illegible] بعلت و ذلک الفعل [illegible] منصوب بر تمیز است **خزانه**
باکه چون با اعتبار و سلطنت با عنایت و تقدم وجود او بر وجود در نفی الجد ثابت است [illegible] چنانچه در حدیث و ثبت [illegible]
مذکور است که اکر وی بسوی یوم میخوردی بدانکه در مقام تشبیه ذکر او سبحانه بذکر پدران شد و ذکر کویید که مراد از قاطع کلیه اقوالیست
مشتبه بر مقتضی عکس بود جواب گوییم که چون قوای بشریه اوامر المحسوسات بحسب و حسن از معقولات کنند پس هرگاه که قوی بپدران
ایشان اقوی و اجلی است از معقولات باری تعالی لهذا اول صفحه کر باری تعالی باشد اکرام بسبب توحید و اختیار کرده با وجود آنکه
کمال تعظیم حرم و عدم توجه ایشان بخدا باشد چه اول آنکه چند روز وقت از حق تعالی بعزم حج کرده و روزی دو قطع کنند و باعث
شده روزی چند بسوی ایشان احسان کنند و آن بر بدن نتوان دفع شدن و امراض و امثال آن بر وی ظاهر است و خدا از آنها فارغ بدرستیکه در محافظت

اگر عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار جایز باشد ح

[illegible] که یا آنکه بتقدیر فعل است یعنی [illegible] و دیگر ایشانرا با یاد آرید با پدران خود را [illegible] و جهان [illegible] آرید [illegible] احسن وجه ای الحسن الوجوه ح

زینه کامی غافل و حق سبحانه هرگز غافل نیست چنانکه آدم پدر و مادر را فراموش کند و ذات او سبحانه بانقیاس نیست چون پدر را بی‌مصلحتی کار دهند ببرد و خدای
برخلاف تدبیرات او حکیم است ششم پدر و مادر را چون شفقت از حد بگذرد و دست از فرزند بر دارد اشیر تمشیت کار خود بر دارند چنانچه
در قحطها فرزندان را کشند و سبب رستن خود نمایند و خدای جل ذکره بی‌مشیت و بر انصاف بلطف خود بدارد هفتم چون تو بری پدر را دور
بر رنج و محرومات بعز یاد او بتوانند رسید و خدای رحمانی یکار و تو آنکه القصان نکرد از انواع است ذکر چون کمال به ادبی است که روی
در نزد پدر خود بعیب و نقص خود از جهانست بکر فخر کند پس شما نیز در نزد خانه خدا فخر بغیر خدا که بدلان اند مکنید نهم چون سوال کنا
کسنا خانه از پدر کردن به استادن جناب خدا دعا و ما ارید ششم چنانچه در نزد پدر آواز کشیدن بصداهای ناهنجار قبیح دارد
نزد خانه خدا قبیح است آهسته تر از آنکه با پدر سخن میکنید بگوئید چه اشتقاق از الفاظ اضداد است چهاردهم چنانچه پدر را
دعا بیانه بافتخار و دعوی با فتقار یاد میکنید با خدا چنین کنید تجم چنانچه فخر به نوعی پدر میکنید چرا فخر به نیکی خدا نکنید
ششم اگر کسی نام پدران شما گوید شما ناخوش آید پس چگونه روا دارید که کفار نقص بر ذات خدا قرار دهند هفتم اگر احدی بر خلاف
نطق شما نود به پدران شما در ان شریک کرده ناخوش آید پس در طاعت خدا شریک مورفید و بی‌شریکانه دانید هشتم چنانچه
فرمان برداری پدران بر شما لازم است فرمان برداری خدا اوجبست نهم همچنانکه فرزندی کار خود به پدر میگذارد و تحقیق میداند
که پدر بد و برا نخواهد شما نیز کارهای خود را بخدا تفویض کنید و آنچه خدا برای شما خواهد راضی به آن باشید دهم چنانچه طفل زبان
آید اول چیزی که گوید بابا بابا است و بعد از ان حالت بسیار خوش آید شما زبان به ثنای خدا کشوده یا رب یارب گوئید و بدانید
که خداوند بعز از پدران خوش آید و نوازش کند الحق این تخصیص ذکر آبا در این آیه و عدم ذکر امهات و حال آنکه در ذکر این دو برابر
مشارکت است آنکه ذکر پدر در مجامع و مواطن با دب و احترام نزد بکر است از ذکر امهات پس ذکر او سبحانه را تشبیه بکرام کردن خا
از نوع اختصاصی باشد و بعد از تخصیص مردم بذکر تفصیل او ذکر کند که کار ایر بیست فطرتی کرده که خدا را در آخرت غافل شده بجز
نعیم دنیا طلب نکنند و غافل حق که مرد را طلب بر فرمود **ومن الناس** و از مردمان یا محمد بعضی از جمله ذکر کنند که او
من يقول کسی هست که بگوید در حین دعا و ذکر **ربنا آتنا** ای پروردگار ما بده ما را **في الدنيا**
دار دنیا فلانه چیز را از نعم دنیا چون شتر و گوسفند و غلام و برده و زر و جز آن و عدم ذکر مفعول اشاره به جنس مطالب ایشان
کویند او جمعی از مشرکان که اعتقاد به بعث و نشور نداشتند و بوندین فرد **وما له** و نیست مراورا **في الآخرة** در آخرت
که محل قرار و بقا اصلی است **من خلاق** ۵ جزوی از نصیب جهت وی حصر بر دنیا است و برای آخرت عمل نکرده که توقعی از ان
داشته باشد و میتوان بود که مراد مؤمنان ضعیف الایمان باشند که حاجی از شهد شهود بر کام ایشان چاشنی ناده و فریفته دنیا و
کردیده در بعضها ای باسیر ای شیاطین دنیا طلب کنند و اجت با او از راه حرص و طول امل یا از جهت سفاهت است در کافی روایت
که رسول خدا صلعم در بیابانی عکسکر مسکنی داشته مردی از اعراب قبایل حال آنکه با آنحضرت مهربانیهای بسیار کردی و کاهی آنحضرت بخانه
وی رفتی چون رسول خدا صلعم هجرت بمدینه فرمودی بعد از آنکه اسلام قوت تمام یافته مال بسیار در بیت المال جمع آمدی و آمد
از کمال بفضل و حضرت بوی رسول خدا صلعم بمدینه وارد شدی و آنحضرت بحقوق هل جزاء الاحسان الا الاحسان شیوه و ضیافت
نموده بوی مهمانی خوب چون خواست که از خدمت آنحضرت مرخص شود و بمنزل خود رود آنحضرت بوی گفت که از ما حاجت
بمهربانی بسیار و حسیه در ایام تنکی مال خود را نساد دریغ نداشتی اکنون که حق سبحانه از هر نعمتی کرامت فرموده آنچه خواهی از
دنیا و آخرت سوال کن که خواهان آنرا بهم رسانم آن مرد پست فطرت گفت یا رسول الله چند راس گوسفند میخواهم برو

و با اصحاب خود گفت چه شد ای جوزه که همت او از پیرزال بنی اسرائیل کمتر بود گفتند یا رسول الله قصه آن عجوزه چه بوده
فرمود که چون خدا خواست که عذاب غرق بر فرعونیان فرستد بموسی وحی کرد که بنی اسرائیل از مصر بیرون رو و استخوانهای یوسف را همراه
خود ببر که تا دام جسد مبارک وی در مصر است عذاب نفرستم پس موسی تفتیش بسیار نمود و قبر آنحضرت را نیافت آخر الامر پیرزالی
نشان داد که عمر بسیاری دارد و از زنان یوسف بوده پس موسی از وی پرسید که قبر یوسف را میدانی گفت میدانم لیکن نشان نگویم
تا ای موسی ضامن شوی برای من بچند چیز اول دعا کنی تا خدا مرا جوان کند دیگر دعا کنی تا خدا اموال و اولاد بسیار بمن کرامت کند
باز پس هم دیگر دعا کنی تا از هول مرگ و قبر و قیامت برهم دیگر ضامن شوی که در بهشت همراه تو باشم پس حق به موسی وحی بجای آورد و
تیر از نشان داد **ومنهم** و از جمله مردمان **من يقول** کسی هست که از علو فطرت پروردگار خود را بصفت لطف
و کرم شناخته میگوید که **ربنا آتنا** ای پروردگار ما بده ما را **في الدنيا** در این سرای فانی نام **حسنة**
نیکی کار وفا از صحت حال و فراغ بال و کسب حلال و توفیق نیک و لذت زندگی و فرزندان نیکو **وفي الآخرة** و در
سرای آخرت نیز **حسنة** نیکی از آسانی سکرات و سوال قبر و هول عرصات و تخفیف در حساب و ناظر ثواب کار و روفی الکافی
عن الصادق ع انه قال رضوان الله و الجنة في الآخرة و السعة في المعاش و حسن الخلق في الدنيا **وقنا** و نگاه
دار ما را **عذاب النار** ۵ از عذاب آتش یا از معاصی که سبب آتش باشد گفته ما با قی باشد پر وقته که اکثر دعای رسول
خدا این آیه بود در کافی از امیر المؤمنین ع مرویست که حسنه در دنیا زوجه نیکو و در آخرت حور بهشت و مراد از عذاب النار
زن بد است و در مجمع از رسول خدا صلعم منقولست که هر کس را داده شود دل شاکر و زبان ذاکر و زوجه مؤمنه که اعانت کند او را بر کار
دنیا و آخرت پس او کسی است که این آیه برو صادقست و در مجمع الحقایق آورده که حسنه دنیا نعم ظاهره است و آن شامل هر سعادت
باشد خواه جسمانی چون صحت و جمال و خواه روحانی چون علم و عمل صالح و خواه خارجی چون مال و جاه و حسنه آخرت نعیم باطن
چون مکاشفه و مشاهده انواع قربات و عبور بر قناطر مقامات و تواتر جذبات و گویند که حسنه دنیا قناعت و استغنا
از خلق و حسنه آخرت شفاعت و عذاب نار آتش حرص و حسد است در دنیا آورده که حسنه دنیا آنست که تو را از تو بر هاند و
عقبا آنکه بشهود جمال برساند و عذاب نار آتش حرمان و هجران است که عظیم تر و سوزنده تر است **نظم** تو ز دوزخ نو محای زاهد
من از سوز فراق آتش هجران از آن یکفتی بیش سوزان تراست مسطور از نقل اقوال تتبع ارباب معرفت است الا آن مبادک
شامل جمیع خیرات و مبرات باشد **اولئك** آن گروه ثانی که طلب خیر دو سرا کنند و بعضی اشاره بهر دو گروه **لهم**
مر ایشانراست حاصل است **نصيب** بهره کامل و حظی شامل **مما كسبوا** ط از آنچه بدرخواست نموده‌اند
تعبیر نمودن از دعا بلفظ کسب جهت آنست که دعا کردن نیز عمل است و از عمل کسب خبر کنند و در صافی آورده که مما کسبوا
گفته بر اعمال مردم کنفیها در قیامت متصور بصورت نیک یا صورت بد گردد تا صاحب آن از آن متلذذ یا متألم شود چنانچه
در اخبار کثیره از اصحاب عصمت علیهم السلام وارد شده و بقول اکثر ما بعد اولئک را متمم ما قبل نمانده
فی الخارج است چه از ابن عباس مرویست که مردی بنزد رسول خدا صلعم آمده گفت یا رسول الله پدرم با وجود استطاعت
وفات نموده مشغول الذمه بحجة الاسلام است اگر برای وی حج بگذارم چگونه باشد رسول خدا صلعم فرمود یعنی احسن
داد بار دیگر گفت یا رسول الله آیا مرا در ان حج ثوابی باشد این آیه نزول اجلال یافته که آنگروه حج گذارند مر ایشانراست
از آنچه در مناسک بجای آورده‌اند **والله** و خداوند تعالی بقدرت کامله خود **سريع الحساب** ۵ زود شمارکننده است

ودرخبر آمده که محاسبه مردم کند در روز قیامت بمقدار برهم زدن پلک چشم یا بمقدار دوشیدن گوسفندی یا بمقدار دوشیدن
یعنی فاصله مابین دو دوشیدن آن و مرویست که از امیر المؤمنین ع پرسیدند که خدا چگونه حساب خلایق کند و او
فرمود چنانچه روزی دهد و آن را بیند و در تفسیر امام ع آورده که چون او سبحانه را شغلی از شغلی باز
ندارد پس چون مشغول حساب یکی گردد در همان آن مشغول حساب همگی است و تمام میکند حساب همه را بحساب یکی در یک آن و بنا
بر عدم تجسم و تجوهر و تمکن او سبحانه و تعالی و مکان و بر آنکه در ایجاد اشیا احتیاج به آلت ندارد چه اگر چنین باشد قادر نخواهد
بود بخطاب کردن بدو نفر در دو مکان مختلف و غافل خواهد بود بخطاب احدی از خطاب بدیگری و هر آینه ملالت
خلایق بطول انجامد و از ابن عباس مرویست که گفت حساب آنست که نامهای اعمال بدست مردم دهد و گوید این
گناهان شما آمرزیدم و این ثوابهای شما که مضاعف کردم الربع الثالث من الجزء الثانی آورده اند که در ایام جاهلیت
مردم بر دو قسم بودند بعضی بعد از مناسک یوم النحر روز دوازدهم و سیزدهم از منی کوچ نموده بعضی دیگر تأخیر نموده بعد از ایام
تشریق حرکت کردندی و هر یک از طائفتین مذکورتین آن دیگری را گناهکار میگفتند حق جل ذکره نفی اثم از ایشان نموده فرمود
وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدا را بتکبیر **فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ** ط در روزهای شمرده شده یعنی
روز عید اضحی و دو روز بعد از آن که ایام تشریق گویند باعتبار تشریق و پهن کردن گوشتهای قربانی از تابیدن ماه و تکبیر اینست که الله اکبر
اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه واللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّٰه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر
علی ما رزقنا من بهیمة الانعام در عقب پانزده نماز که اول آن ظهر یوم النحر و آخرش صبح روز سیزدهم است برای
کسی که در منی باشد و در عقب ده نماز برای کسی که در غیر منی است گفته شود و بعضی گویند ایام معدودات ده روز اول ذی الحجه است
فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند در حرکت کردن از منی **فِي يَوْمَيْنِ** در دو روز از ایام تشریق بعد
از زوال روز دوم و روز سیم است قبل از غروب آفتاب **فَلَا إِثْمَ** پس نیست هیچ گناهی **عَلَيْهِ** ج بر او در
تعجیل حرکت **وَمَنْ تَأَخَّرَ** و هر کسی که تأخیر کند در حرکت کند **فِي يَوْمَيْنِ** از آن دو روز تا سیم
بجا آورد و بعد از انقضاء ایام تشریق از آنجا کوچ کند **فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ** پس هیچ گونه گناهی بر وی نباشد در این که
مخیرند در حرکت کردن بدین دو نوع هر چند مجتهد شرع را جح تأخیر و تقدیم آن مرجوح باشد بموجب آنچه در تفسیر مرویست
از حضرت صادق ع برسیدند از معنی آیه فرمود عبارت است از راه توسع چنین میسر شده باشد و میانه تعجیل و تأخیر
خواهد بود لیکن بر میگردد از آنجا آمرزیده شده که هیچ گناهی بر وی نباشد بهیچ عمل کرده باشد و از باقر ع مرویست که
انه یخرج من الذنوب کیوم ولدته امه و منافاتی نیست در تخییر میانه راجح و مرجوح و میتواند بود که عدم اثم
در تأخیر بر سبیل مشاکله باشد با تعجیل چون لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون بهر حال الحکم تخییر ثابت است
لِمَنِ اتَّقَىٰ ط مر کسی را که پرهیز کرده باشد در ایام احرام از قتل صید و جماع با زنان باجماع علماء شیعه رضوان الله علیهم
و بدلالت آنچه محمد بن مسلم و حماد بن عثمان هر دو روایت از ابی عبد الله ع نقل کرده اند که هر کس از جماع و شکار در احرام
اجتناب نکرده باشد یعنی بعلت نفل یکی از اینها کفاره بر او لازم آمده باشد با وجود عدم بطلان حج هر آینه در نفر اول از منی کوچ
نتواند کرد اما ابن ادریس رحمه اللّٰه تعمیم حکم بر تمامی محرمات احرام داده مستدل است بروایت ضعیفی از حضرت باقر ع که فرمود
انه لمن اتقی الرفث و الفسوق و الجدال و ما حرم اللّٰه علیه فی احرامه و در جوامع گوید یعنی آنکه عدم اثم و باک نبود

هر دو طائفه را

جائز نبود چه ... مزدلفه است یعنی

ازگناه ثابت مر آنکسی را که بعد از اتمام حج شیوه تقوی پیش کند در تفسیر عمر بود در تفسیر امام ع آورده که یعنی برطرف شدن اثم پیش
مخصوص کسی است که بعد تقوی پیش کند پس گر اجتناب از معاصی نکند گناهان سابق بر حج وی آمرزیده نخواهد شد و در مجمع
آورده که نفی اثم از اصحاب تقوی نموده و ایشان شیعیانند و پس چه در کافی و فقیه از صادق ع منقولست که فرمود شما اید
شما است ای شیعیان و مردم دیگر بیباکی نکنند و حاج شما اید و بس و عیاشی از باقر ع روایت نموده که فرمود انتم و اللّٰه شما اید
بشما ابتدا خدا سوگند بدرستیکه رسول خدا ص فرموده لا یثبت علی ولایة علی علیه السلام الا المتقون **وَاتَّقُوا اللّٰهَ**
بترسید از خدا در مجامع امور خود **وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ** و بدانید بدرستیکه شما **إِلَيْهِ** بسوی او در پیشگاه عرصات
تُحْشَرُونَ ۵ جمع کرده خواهید شد برای محاسبه و مجازات مرویست که اخنس ابن شریق ثقفی مردی خوش صورت شیرین زبان
عداوت مخفی و ظاهر اراسته بود روزی بنزد رسول خدا ص آمده گفت آمده ام که طریق بندگی اسلام بر گردن و شعار مؤمنان در تن کنم
و سوگند شریعت تو کدام و دوستار دامن و لای تو بر بندم و بر طبق مقالات خود قسمهای غلاظ و شداد یاد نموده خدا را گواه گرفت
رسول خدا را از حرکات و سکنات وی بسیار خوش آمده بوی احسان بسیار نمود و مردم از نفاق که مکنون خواطر وی بود خبر دار نبودند
چون از مدینه برگشت در عرض راه محصول جمعی کثیر را باتش سوزانیده مواشی مراعی ایشان را پی کرده و اظهار عداوت با اهل اسلام نمود
نزول ذکره در حق وی و نفوذ نفاق او **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان هست **مَنْ يُعْجِبُكَ** کسی که بشگفت آورد
ترا ای محمد **قَوْلُهُ** گفت و گوی او از نمایش طلاقت و حلاوت و عذوبتها و گفتن **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی این سرای
تسلیل بمعیشت چند روزه یعنی اظهار محبت او بتو محض از برای دنیا است نه برای آخرت چون محبت فی اللّٰه مؤمنان با یکدیگر و از
اینکه طلاقت لسان وی همین در دنیا است چه منافق را در آخرت قوت گفتار نباشد **وَيُشْهِدُ اللّٰهَ** و گواه میگیرد خدا را
بر صدق دعوای خود **عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ** بر موافقت آنچه در دل او است با زبان **وَهُوَ** و حال آنکه آن خصم منافق
أَلَدُّ الْخِصَامِ ۵ شدید العداوة ترو بیزنده ترین دشمنان است با اهل اسلام چه از دشمنی دشمن ظاهر چند توان ایمن بود
از دشمن باطنی اطمینان حاصل نباشد و دشمنی وی بدین مرتبه است که **وَإِذَا تَوَلَّىٰ** و چون برگردد از مدینه بسوی منزل خود یا
چون متولی امر ولایتی گردد یعنی بحکومت آنجا منصوب شود **سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ** کوشد بتعجیل هر چه تمام تر در زمین یا در رو بانکه
خود بجان زمینی که در تحت حکم او است **لِيُفْسِدَ فِيهَا** تا تباه کاری کند در آنجا بقتل و غارت و اظهار عداوت **وَ**
يُهْلِكَ الْحَرْثَ و تا ضایع و نابود گرداند مزروعات مردم را **وَالنَّسْلَ** ط و پی کند و بکشد چهارپایان یا
اطفال مردم را یا آنکه بجور و ظلم در حکومت کند که بشومی ظلم او قطع باران از آسمان شده حاصل از زمین برنیاید و بدان سبب
مواشی و مزروعات برطرف گردد **وَاللّٰهُ** و خدای جل ذکره **لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ** ۵ دوست ندارد و هرگز معصیت
و تباه کاری را با اینکه کاری موجب خرابی بنا و مستلزم احداث و قتل معمورکنند پس فساد بالاخره باعث تخریب دنیا است
خزانه بدانکه نزول آیه خاص است تا شامل هر منافقی که سلوک جاده نفاق و شقاق نماید هست لاسیما جمعی از
رؤسا منافقین که بعد از فوت رسول خدا ص بحکومت رسیده باعث خرابی دین وی شدند و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که این آیه
انها نزلت فی الثانی و یقال فی معویه مراد از ثانی عمر بن الخطاب که او بنای خرابی دین را گذارد و عیاشی از حضرت کاظم ع
نموده که فلان و فلان یعنی مراد ابی بکر است و عمر و میتواند بود که بخصوص خالد بن الولید باشد زیرا که چون خالد آن مجمع و زرد
و بال سوره بقال ابن عمر و منقول است که رسول خدا ص در ایام حیات خود وی را سرکرده جمعی نموده بولایتی فرستاد و او ظلم و قتل و غارت با

بیاران اهل الاسلام ...

قوله ... ویعجبک ... یحیی ... ویهلک ... ابن ...

بقتم یا ولیهلک بزیادتی لام

وینقولیت قرآئة یهلک بیناء مجرد معلوم مکسور اکان اللام او مفتوحا و یهلک بیناء مجهول ورفع حرث و نسل

برتیر رسانید که قطع زرع و نسل آن جماعت شد تا آنحضرت وی را معزول نموده و در مجالس المؤمنین آورده که مالک بن نویره در خبر نیا
بنی حنظله مردی بکمال صلاح و سداد و سخاوت و شجاعت بود و شرف صحبت رسول خدا دریافته از خاصان و دوستداران اهل بیت
رسول خدا بود و چون شنید که ابی بکر بر مسند خلافت نشسته فی الحال از صحرا متوجه مدینه شد روز جمعه بمدینه داخل شد چون بمسجد
در آمد دید که ابوبکر بر منبر رسول خدا خطبه میخواند پس با ابی بکر خطاب کرده گفت تو آن مرد بنی تیمی گفت آری گفت چه شد آن
محمد که آنحضرت در حضور تو او را امین شناسانید و ترا این منصب چه مناسبت ابوبکر گفت الامر یحدث بعده الامر یعنی
امور حادث میشود بعد از بعضی مالک گفت ای ابابکر زیاده بر طاقت بر دوش خود بار مکن و در کنج خانه خود نشسته از
گناهان خود استغفار کن حق را بصاحبش بسپار آیا شرم نداری که جای خود بمقامی قرار داده که خدا و رسول آنرا برای دیگری
مقرر ساخته اند آیا فراموش کردی سلام کردن خود را بر علی بن ابی طالب در روز غدیر بامارت مؤمنان پس [illegible]
کرده گفت اگر حق با امیر کرامی [illegible] دشوار خواهد شد پس ابوبکر برآشفت و گفت ای مالک خاموش
باش که تو از سابقین و مجاهدین نیستی که توانی که با ما سخن کوئی مالک گفت تو از مجاهدین چه بهره هست که بر دیگران در
باب مفاخرت توانی نمود گلستان دین محمدی بآب دم شمشیر علی بن ابی طالب سبز و خرم شد میوه آنرا تو بجرات میخواهی بربائی
و هیبت قوم تو که بنی تیم اند از دنائت تا بغایت هر قومی بوده اند ابی بکر از این سخن درشت در غضب شد خادمان را گفت
کفایت کنید و دور سازید از من این اعرابی بوالکنده بر باشنهای پای خود را پس قنفذ برادر عمر و خالد بن الولید
و جمعی برخواسته بضرب مشت و گردن و لگد مالک را از مسجد بدر کردند پس مالک بر شتر خود سوار شد [illegible] بر محمد
قال محمد ابیات میخواند اطعنا رسول الله ما کان بیننا فیا قوم ما شانی و شان ابی بکر اذا مات بکر قام بکر
بمقامه فتلک و بیت الله قاصمة الظهر یعنی مادام رسول خدا در میان ما بود اطاعت وی کردیم و بکر [illegible]
بابی بکر باشد چون که شتر بمیرد شتر دیگر بجای وی [illegible] را قابلیت آن نیست که بجای رسول خدا تواند نشست قسم
خدا که شکستن پشت در وغ کوئیست پس ابوبکر خالد بن الولید را طلب نموده [illegible] گفت [illegible] از لشکر خواهی [illegible] مالک
ابن نویره را بتهمت منع زکوة بقتل بکش که مبادا امر خلافت را بر ما فاسد سازد و خالد باعتبار عنادی که از ایام جاهلیت با
مالک داشت قبول این امر نموده با [illegible] سوار [illegible] از شجاعت مالک [illegible]
و گفت [illegible]
[illegible] مالک و قوم وی [illegible]
[illegible] خالد [illegible] مالک [illegible] و چون زوجه مالک [illegible]
[illegible] قوم خود [illegible] آن قبیله را بکشتند و عیال ایشان را اسیر
با اموال ایشان غارت و اقسام [illegible] بمدینه آوردند **وَإِذَا قِيلَ** و چون گفته شود یعنی بگویند مؤمنان
لَهُ مر آن منافق [illegible] **اتَّقِ اللَّهَ** بترس از خدای **أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ** [illegible]
کبر و او را حمیت جاهلیت [illegible] شود [illegible] کبر و نخوت [illegible] اشتغال و ارتکاب **بِالْإِثْمِ**
[illegible] آورده که [illegible] گناهان [illegible] کسی را کویند از خدای بترس
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] **فَحَسْبُهُ** پس بس است [illegible] **جَهَنَّمُ** آتش دوزخ [illegible]

خواهد

خواهد شد **وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ** و هر آینه بد خوابگاهی است جهنم [illegible] کویا [illegible] کرده که چون
باستراحت خواهد خوابید در اخبار [illegible] از طرق خاصه و عامه [illegible] حدیث [illegible] عمار یاسر [illegible] که چون کفار [illegible] دار
الندوه جمع شده تمهید قتل رسول خدا نمودند چنانچه [illegible] در سوره انفال مذکور شود جبرئیل [illegible] آنحضرت آمد و
از سگالی کفار خبر داد و امر بهجرت [illegible] نمود پس آنحضرت علی بن ابی طالب را طلب نموده صورت حال بوی باز گفت و [illegible]
که در رخت خواب آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] از استماع این خبر [illegible] جان خود [illegible] شادی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] امتحان [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible] ذبح اسمعیل [illegible]
[illegible] ابراهیم اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible] رسول خدا [illegible]
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ [illegible]
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible] ابوطالب [illegible]
[illegible]

[illegible]

ابو جهل و خالد ابن الولید بود پس شیر خدا از جای برجست و بانگ بر ایشان زد و شمشیر حیدری از غلاف کشید و حمله بر ایشان آورد
و ایشان [illegible] ذکر جهل ... معلق ... بود [illegible] خورد و دست خالد را گرفته بر پیچانید و آن ملعون
چون شتر مست فریاد میکرد و آنحضرت خواهی نخواهی شمشیر از دست وی بیرون کشید و همگی با چون کار کو ... [illegible]
گروه بیرون آن شجاعت [illegible] افتد که امیر المؤمنین است که گفتند یا علی ما را با تو کار نیست بگو که محمد کجا است [illegible]
گفت او این ساعت در خانه بود [illegible] و ... از این شهر بیرون رفت [illegible] القصه این مقالات و فداکاری و جان
سپاری است که آنحضرت بدین کو در جان خود را فدای رسول خدا کرد و هیچ آیه در این اخلاص و قوت ایمان نباشد [illegible]
دلیل بر امامت و خلافت آنحضرت نیست و کدام ابلاد سبحان او را این کرامت که موالی ایشان بدین مرتبه از ایمان
و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که مراد از این آیه ... [illegible] ... و مرویست که در شان
ابی ذر و ابن جندب الغفاری و صهیب ابن سنان رومی که از اصحاب کبار رسول خدا بودند [illegible] ابو ذر را قوم او گرفته
مقید ساختند که بخدمت رسول علیه السلام نرود پس از ایشان ... [illegible]
نکرده خود را بنزد آنحضرت رسانید و اما صهیب پس او قبل از این ... [illegible]
بودند و در آنجا مشهور ... [illegible] ... رسول علیه السلام هجرت ... [illegible]
[illegible] ... آنحضرت ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... جبرئیل این آیه آورده ... [illegible] ... رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن ابی طالب [illegible]
داخل باشند آورده اند که عبد الله ابن سلام و ... [illegible] ... اسلام ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
از این معنی [illegible] ... یا ایها الذین امنوا ای [illegible]
ظاهر [illegible] ادخلوا [illegible] فی السلم
در حوزه اسلام و انقیاد و میل بسوی آن و اجتناب ... [illegible]
[illegible]
در آئید با طاعت و انقیاد کافة [illegible]

و در [illegible] کافة حال از ضمیر [illegible] ... خطوات [illegible] ... باشد و چون [illegible] ... احکام
اسلام [illegible] ... احکام [illegible]
از کفار [illegible] ... ابن الیمان آورده که ... اسلام ... نماز و روزه و حج و جهاد [illegible]
[illegible] از اسلام [illegible] ... روایت ... [illegible]
[illegible] ولایت و معرفت ما اهل بیت است ... [illegible] ... اسلام ... ولایت علی
بعد ... رسول الله ... محمد رسول الله ... [illegible] ... علی ولی الله
و لا تتبعوا خطوات
الشیطان [illegible] ... اعتقاد ... [illegible]
[illegible] ... شیطان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... حضرت صادق ... روایت کنند که ... ولایت علی
[illegible] ... خطوات شیطان ... انه
لکم عدو مبین [illegible]
[illegible] فان زللتم [illegible]
[illegible] من بعد ما جاءتکم
[illegible]
البینات [illegible]
[illegible] فاعلموا [illegible] ان الله [illegible] عزیز [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] هل ینظرون [illegible]
[illegible] الا ان یاتیهم الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عذابی
فی ظلل [illegible] من الغمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والملائکة [illegible]
[illegible]

[illegible] ای یاتیهم بأس الله [illegible]

[illegible]

و ملائکه یا در سایه بانهاء از ملائکه **وَقُضِيَ الْأَمْرُ** و منقضی کرده کار یعنی با تمام رسد کار هر کس از ثواب و عقاب یا هلاک ایشان و وقوع ماضی در مقام مستقبل برای تحقق وقوع یا تعلق حکم ازلی بر اهلاک ایشانست و بقراءت معاذ بن جبل وقضاء الامر بصیغه مصدر و عطف بر ملائکه است در عیون و توحید مرویست که حضرت امام رضا علیه السلام هل ینظرون الا ان یأتیهم الله بالملائکة فی ظلل من الغمام وقضی الامر خوانده **وَإِلَى اللَّهِ** و بسوی خدا و باز خواست او **تُرْجَعُ الْأُمُورُ** بر کرده ابتدا کرده همگی کارها و بقراءت حمزه و کسائی و ابن عامر بفتح تاء و بناء فاعل است و بعولی امور عبارت از ارواح است که قوله تعالی قل الروح من امر ربی و در این هنگام معنی آنکه بر کرده اید شود یا بر کرده بسوی خدا ارواح جماعت معتدین برای مکافات و در تفسیر امام علیه السلام معنی آنکه این جماعت تکذیب کنندگان بعد از ایضاح آیات و قطع عذر ایشان بمعجزات چشم آن دارند که حق تعالی خود برای تصدیق قول تو یا محمد بیاید در سایه بانها ابر با ملائکه را با ایشان فرستد که تصدیق محمد کنند چنانچه اقتراح آیات باطل کرده گفتند او تأتی بالله والملائکة قبیلا و این نتوانند شد مکر در وقت آمدن ملائکه با هلاک ایشان پس در آن هنگام ایمان از منکران آنها مطلع نکردند مکر و قضیه قضای الهی با هلاک ایشان شود و از بعضی روایات مفهوم کرده که مفهوم آیه در رجعت واقع شود عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که فرمود کویا می بینم قایم اهل بیت خود را که بر بلندی نجف بر آمده شعر علم رسول خدا را بکشاید و فرود آید بر آواز آسمان ملائکه بدر و آنحضرت در حین فرود آمدن در چیزهای چند از نور باشد که در رغل کرده تکیه باشد و این در وقت نزول است فاما معنی وقضی الامر فشان داعی است که آنحضرت بر روی مبلغ کفار کند تا امتیاز یابد کافران از مؤمنان پس برای تسلی قلب رسول خدا در زیادتی اتمام حجت بر کفار فرمود **سَلْ** بپرس یا محمد یا هر کس که لایق بود از مؤمنان چرا آنحضرت با علام الهی عالم بود بآنچه سؤال فرمود است **بَنِي إِسْرَائِيلَ** از مجموع بنی اسرائیل که در مدینه بودند از مؤمنان و علما و اهل انصاف ایشان که **كَمْ آتَيْنَاهُمْ** چند رتبه داده ایم پدران ایشانرا و ایشانرا **مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ** از نشانها و حجتهای روشن آشکارا در کتب منزله و پیغمبرهای ایشان یا آنکه نشانها دال بر صحت دین اسلام و اکنون آنها منظور نظر ایشانست و دلالت بر صدق آن پیغمبر می کرد و با ایشان بهانه کرفتند و انکار ورزیدند و اکنون نیز آنها حل نموده اقتراح آیات میکنند پس که بر شما چیزی از نزول ملائکه و غیره واقع کرده تنگ سازند مجموع کسی که شکر نعمت نبود و هیچ حیله بر کنند که در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام این آیه چنین تلاوت نمودی که کم آتیناهم من آیة **بَيِّنَةٍ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ جَحَدَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ وَمِنْهُمْ مَنْ بَدَّلَ وَمَنْ يُبَدِّلْ** و هر کس بدل کند **نِعْمَةَ اللَّهِ** شکر گذاری نعمت خدا را که حجتها اسباب هدایت و ایضاح طریقه دین و دنیاست بکفران و ناسپاسی یا آنکه ادله و حجج قاطعه را صدق دانا با طلاق خسته بمقتضای خواهش نفس یا آنچه برای هدایت و مهیا شدن اسباب ضلالت خود کند **مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ** پس از آنکه آمده باشد آن نعمت بوی که عبارت باشد از تمکن برای کسب کرفتن آن کویا از وی غایب بوده **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **شَدِيدُ الْعِقَابِ** سخت عقوبت است هر دو را یا جلا و استیصال و هم در آخرت و بال و نکال آورده اند که جمعی از رؤسای قریش چون ابوجهل و هشام و عقبة بن ابی معیط و اشباه ایشان که از حطام دنیوی داشتند بر فقرای صحابه رسول چون عمار و عبدالله بن مسعود و بلال و خباب و غیرهم سخریه کنان تفاخر میکردند و میکفتند محمد با این گدایان میخواهد ملت قدیم عرب را بر هم زند و از پیش خود دینی احداث کند اگر دعوی او بر حق بودی باید که اکابر و عظما متابع وی باشند از بن گدایان که سرجم بر حکایت حق تعالی فرو فرستاد که **زُيِّنَ** آراسته و پیراسته

الَّذِينَ كَفَرُوا برای منکران و بیکانکان و ناسپاسان که حق ابو سفیان **الْحَيَوةُ الدُّنْيَا** زندگانی جهان کردن اشباع شده است عدم ابراز فاعل بجهت الفت و مزید از افعال است چه فعل بحرف و الرتاء بمنزلت که فاعل التزیین شیطانست کرو اخوانده توبعض نزدیکتر است چرا که سرای فانی با دنیا ناچیز و دیگر است از سرای آخرت با شتق از دنائت و پستی باشد چنانکه حدیث لو کانت الدنیا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة ماء اگر دنیا نزد خدا معادل بال پشه بودی هر آینه هیچ کافر را شربتی از آب ندادی و پیداست که تذکیر فعل نیز بفاصله است و معنی آنکه آرایش دنیا بجهت عدم تأنیث حقیقی است حیات یا برای فصل بین العامل والمعمول است بر الذین کفروا و عدم ذکر فاعل بجهت تو لطافت باشد که اسناد تزیین بشیطان در هر سه یا از برای آنکه آن نه خلاف قبیل اسناد مجازی چه به سبب آنکه بعیده ما فی الارض زینة لها زینت دهنده ما که شیطانست یا معنی آنکه هر کس بنحو دیگر باشد و بمعنی احتمال آنکه فاعل الحیوة الدنیا بفاعل است آن معنی است که تزیین او و جهانیه عبارت از خلق اشیاء عجیبه و زینتهای غریبه باشد که بر جهان دلالت بخیر بخشد و لکن **وَيَسْخَرُونَ** و استهزا میکنند **مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا** از آنکسانی که ایمان آورده اند همچون صحابه مذکوره و استهزای ایشان بواسطه احتیاج ایشان و دوری از دنیا است که میگویند اگر محمد رسول خدا بودی و بر بیند این و این مؤمنان از دنیا هیچ نداشتند و قناعت برسبیل زهد باید است آنکه آنها را خدا و در آنحال در دنیا و مؤمنان را فقرا کوید یعنی اکثر فقرا از برای آن جمیعت داده به پسر رسول برکه دوری باشد حق تعالی او را از اقبال بر پیروی خبر دارد تا از حیات آنچه گفتند برآید و بر ایشان فرمود **وَالَّذِينَ اتَّقَوْا** و آنکسان که پرهیز کار از ملک و مؤمنند که در پیش خدا مقرب و بزرگ و اشارت با آنکه زاید بر جود ایمان ایشانرا **فَوْقَهُمْ** بر زبر ایشان از لقمهای حرام پرهیزکاری نموده بعفت خاطر و استهزا ایشان را بر جود مرتبه **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز یعنی حال آن مؤمنان در مرتبه علو و ارتفاع بر حال کافران در روز رستخیز باشد یا بحیثیت مکان که آنها در علیین و اینها در سجین یا بحسب کیفیت که آنها در درجات رضوان و اینها در درکات نیران باشند یا آنکه آن مؤمنان با ایشان در آخرت مانند ایشان در دنیا خنده کنند **وَاللَّهُ يَرْزُقُ** و خدا روزی دهد از دنیا و آخرت **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد از مؤمن و کافر **بِغَيْرِ حِسَابٍ** بی شماره و اندازه یعنی بی استحقاق حساب یا آنکه بقدر بهره که دهد هیچکس حساب از وی نخواهد و در آیه تسلی است برای مؤمنان تا بدانند که فقرا ایشان مبنی بر مصلحت باشد چون مشیت الهی تعلق گرفته بر وفق مصالح ایشان و بدولت دنیا و رسند با وجود دولت آخرت آن ایمانست پس ایشانرا در تحصیل تقوی کوشیده بر دنیا از فقر باک نکنند و لهذا نقل کلام از ایمان بسوی تقوی نمود و نکوهش است کفار را که بعزت و دولت دو روزه دنیا تکیه نکنند کاموال ایشان را بجهت ایشان استدراج داده رد آنکه ممکن است و اگر بعضی بیناهن خدا ایشان را از راه کرامت بودی بایستی که آن مال را بهر ایشان بخود موقوف ساختند و مد بیش نرسد **كَانَ النَّاسُ** بودند مردمان قبل از آدم **أُمَّةً وَاحِدَةً** گروهی یک دین بسوی اسلام داده فرمود قبل از بعثت نوح و ابتدا عهد اگر کسی بیشتر هر یک بر اتفاق باشند و آن دین آدم بود تا زمانیکه قابیل هابیل را بکشت و بعد از طوفان نوح و ابتدا حکومت روی زمین با او اولاد و اصحابش که بر یک منهج از دین حق خدا بر شریعت بودند تا هنگامیکه خلایق بسیار شدند و اقطار عالم پر کردند و بسبب ایکه عقلها و الکه متفاوت و طبایع مختلف اختلاف عظیم در دین آدم پدید آمد و ادیان مختلف بهم رسید چنانچه تعلیم ظلال الهی ضلالت اسعد داشت بدالله تعالی آیه دیگر هو قوله و ما اختلفوا و بعلاوه آنکه باعدم اختلاف اصلاح بر بعضی ثابت و مؤیدان قولست قراءت شاذه کان الناس امة واحدة فاختلفوا امر **فَبَعَثَ اللَّهُ** پس بر انگیخت حق تعالی برای هدایت خلایق

براه حق **النبيين** بفرستاد پیغمبران را چون شیث و ادریس و هود و صالح و غیرهم **مبشرين** در حالتی که مژده دهندگان بودند مؤمنان را [illegible]

و مطیعان بوصول ثواب **ومنذرين** و بیم دهندگان عاصیان و طاغیان بودند بحلول العقاب [illegible]

مردم یکی بوده و اگر بودند قلیلی تا اهل حق با انتشار [illegible] ضعف و عدم استطاعت اظهار حق اکان لم یکن بوده [illegible]

[illegible] اهل حق موجود نباشند و هرچند در کفر طرق مختلفه بوده [illegible] عدم ایمان [illegible]

[illegible] بوده اند و آن ده قرن است ما بین آدم و نوح [illegible] ما بین نوح و ابرهیم یا

ما بین ابرهیم و موسی یا ما بین موسی و عیسی یا ما بین عیسی و محمد بوده [illegible] انبیا [illegible]

[illegible] عدد ایشان [illegible] بکصد و بیست و چهار هزار است [illegible]

[illegible] در قرآن مذکورند [illegible] **وانزل** و فرو فرستاد **معهم الكتاب** [illegible]

[illegible] بر احکام حلال و حرام و قواعد احکام **بالحق** براستی و درستی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] رسول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] **من خلق السموات والارض**

[illegible] تعالی [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] **ليحكم** تا حکم کند [illegible] کتاب [illegible]

بين الناس میان مردمان **فيما اختلفوا فيه** در آنچیزی که [illegible]

وما اختلف و اختلاف نکردند **فيه** [illegible] **الا**

الذين مگر آنهایی که [illegible] **اوتوه** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من بعد ما جاءتهم

البينات [illegible]

بغيا بينهم [illegible]

[illegible] **فهدى الله** [illegible] **الذين امنوا** [illegible]

[illegible] **لما اختلفوا فيه** [illegible] **من الحق** [illegible]

[illegible] **باذنه** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **والله يهدى** [illegible]

[illegible] **من يشاء** [illegible]

[illegible] **الى صراط مستقيم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

ام حسبتم [illegible] **ان تدخلوا الجنة**

[illegible] **ولما ياتكم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

مثل الذين خلوا [illegible] **من قبلكم**

[illegible] **مستهم الباساء** [illegible]

[illegible] **والضراء** [illegible]

بغیا مفعول له [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ... [illegible]

وَزُلْزِلُوا ... [illegible]

حَتّٰى يَقُولَ الرَّسُولُ ... [illegible]

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ... [illegible]

مَتٰى نَصْرُ اللّٰهِ ... [illegible]

أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ ... [illegible]

يَسْأَلُونَكَ ... [illegible]

مَاذَا يُنْفِقُونَ ... [illegible]

قُلْ ... [illegible]

مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ ... [illegible]

فَلِلْوَالِدَيْنِ ... [illegible]

وَالْأَقْرَبِينَ ... وَالْيَتَامٰى ... وَالْمَسَاكِينِ ... [illegible]

وَابْنِ السَّبِيلِ ... [illegible]

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ ... [illegible]

فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ ... [illegible]

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ ... [illegible]

وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ ... [illegible]

وَعَسٰى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ... [illegible]

وَعَسٰى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا ... [illegible]

که آن تقاعد و تخلف از جهادات **وَهُوَ** و حال آنکه آن چیز **شَرٌّ لَكُمْ** ط بد باشد مر شما را هم در این جهان از آنکه
وخواری گریختن و غلبه دشمن و خرابی بلاد و فساد امر عباد و هم در آن جهان از حرمان ثواب و درجات غازیان ابن جمل لفظ
عسی از حروف شک است ایذان بانکه احکام کراهی غیر بعکس میتوانند شد که تخفی با بعنوان عادت با تهذیب اخلاق ایشان بجهاد را
مکروه و تقلید را در آن محبوب نداند **وَاللَّهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند مصلحت خیر و شر کار دنیا و آخرت شما را **وَأَنْتُمْ**
لَا تَعْلَمُونَ ۵ و شما نمیدانید مجمل از آنکه اهل این بیان حکمی از احکام جهاد که یکی از اشهر حرم اتفاق افتد بیا
بعد از آنکه مسلمانان از راه حاجت و کفار از برای تجارت از آنحضرت سؤال نموده بودند بقوله **يَسْأَلُونَكَ** می‌پرسند از تو یا محمد
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از حرمت ماه حرام و در اینجا مراد رجب المرجب است از جمله اشهر حرم است که بجهت تعظیم شان و حرمت
آن در میان عرب بدین نام نامیده شد و نام دیگرش منزع الاسنة است یعنی هنگام کشیدن سنانها از نیزه و منزل الال یعنی جای
دور انداختن آلت حرب و شهر الاصم یعنی ماه ناشنوا چه صدای الحرب و جنگ در آن شنیده نمیشد **قِتَالٍ فِيهِ** ط بدل الاشتمال
از شهر حرام است چه مشغول بدان ماه نیشد و شاید که معنی قتال بیکر با عامل و قتل باشد ۲ **خزانه** در باب این سؤال
علی بن ابراهیم و غیره نقل کرده اند که رسول خدا علیه السلام در سال دوم از هجرت در اواخر ماه جمادی الآخره دو ماه قبل از غزوه بدر سریه کرد هشت
نفر بودند چون سعد وقاص و واقد بن عبدالله تمیمی و عکاشه اسدی و غیرهم به بطن نخله فرستاد و پسر عمه خود عبدالله بن جحش را
بر ایشان سردار نمود و مکتوبی سربمهر بدو داده گفت روانه شوید و دو منزل مکتوب را مگشا و بعد از دو منزل عنوان نامه را مطالعه کن و آنچه در آن
نوشته ام عمل کن پس بعد از دو روز که نامه را گشود فرمان همایون آنحضرت صلعم اسدا یافته بود که ای عبدالله با جمعی که همراه تواند
به بطن نخله میان مکه و طایف است رفته سر راه بر کاروان قریش گرفته چون وارد شوید اموال و نقودی که با ایشانست غنیمت
گرفته مراجعت کن پس عبدالله متعاقب کردید دو تن از ایشان در راه باز ماندند شش نفر دیگر وارد نخله گردیدند اتفاقا در آن روز
سلخ جمادی الآخر بود که کاروان قریش در رسید و عمرو بن حضرمی با چند نفر از اشراف قریش همراه بودند چون اصحاب رسول خدا را
در آنجا دیدند نهایت قلق و اضطراب بدیشان رسانیدند فی الفور عکاشه برای علامت سر تراشید بر ایشان نمود و ایشان که
آنکه ایشان محرمند مطمئن گردیدند بار گشودند پس عبدالله بن جحش گفت اگر امروز متعرض ایشان نگردیم فردا روز اول ماه رجب
و از اشهر حرم است و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود پس در آن آخر روز بر ایشان حمله برده واقد تیری بر عمرو حضرمی زده او را کشت
و اصحاب او دو تن از ایشان را حکم بن کیسان و عثمان بن عبدالله بود اسیر نموده با تمامی اشتر روی بمدینه نهادند و جمعی دیگر
از کفار و ایشان گریخته خود را بمکه رسانیدند و این خبر در میان عرب منتشر شد و زبان طعن و تحریف بجناب مقدس نبوی و اصحاب
گشوده نامها باطراف نوشتند که محمد پاس حرمت اشهر حرم را برهم شکسته و در ماه رجب که طایفه برای اصلاح معیشت خود در منزل خود
مشغول‌اند او و اصحاب خود را امر نموده بقطع طریق و ناخن کری مشغول‌اند و از این مقالات مفاسد انگیز ولوله عظیم در قبایل
رسید و اهل مکه جمعی از مستضعفان اهل اسلام را که در آنجا مانده بودند و قوت هجرت نداشتند سرزنش کنان صابی آن نام نهادند
پس خاطر اشرف رسول خدا از استماع این خبر مکدر شد عبدالله بن جحش و متعاقب او را طلب نموده گفت من بشما امر ننموده بودم که
در ماه حرام که پیوسته در هر طایفه معظم و محترم است محاربه بکنید و اسیر بگیرید گفتند یا رسول الله ما عمرو حضرمی را وقتی کشتیم که
هنوز روز غروب نکرده بود چون حرب تمام شد هلال ماه رجب طلوع کرد بدیدیم ندانستیم که آن روز از بقیه ماه جمادی الثانی یا روز اول
رجب بوده پس رسول خدا علیه السلام غنایم و اسیران را تخمیس [illegible] پس کفار تمهید نمودند که این سؤال از رسول خدا کنند که نمودی

بعلت [illegible] مدینه آیند و مسلمانان نیز از این حال متحیر مانده صورت این مسئله از آنحضرت بپرسیدند که آیا [illegible] واقع شده
قتال در بین اشهر حلال کرده بودیم یا نه [illegible] سؤال که کفار قریش در رسید که در مطاوی آن درج نموده بودند که با محمد بگوئید
دماء اهل مکه را حلال کردی و در اشهر حرم [illegible] غنیمت داشتن و غارت [illegible] اموال چه صورت دارد و فی الحال آیت آمد که از تو سؤال
از ماه حرام **قُلْ** بگو در جواب که **قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ** ط کار زار کردن در ماه حرام کاری بزرگ است و گناهی عظیم [illegible]
[illegible] قتال در اشهر حرم از آن زمان تا آخر الزمان [illegible]
السیف منسوخ است [illegible] قتال در اشهر حرم [illegible]
اشهر حرم [illegible] بآیه السیف [illegible] تحریم قتال [illegible]
آن حکم تحریم [illegible] لفظ قتال فیه [illegible]
قتال [illegible] عدم [illegible] اسلام [illegible] مطلق [illegible]
[illegible] آیه السیف علی قولهم ناسخ [illegible] فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم [illegible]
السیف [illegible] رسول خدا [illegible] کفار [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] ظاهر [illegible]
وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ د
[illegible] قتال در اشهر حرم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
وَكُفْرٌ بِهِ [illegible] **وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** ق و مسجد الحرام بسبب منع مردم از دخول آن برای عبادت
[illegible]
[illegible]
وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ [illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] **مِنْهُ** [illegible] مسجد الحرام
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible]
أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ط [illegible]
[illegible] قتال در اشهر حرم [illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible] عبدالله بن جحش [illegible]
[illegible] **وَالْفِتْنَةُ** [illegible] **أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ** ط
بزرگتر است از کشتن مسلمانان عمرو حضرمی را [illegible]

ترك مشركان بقتل ونهب وغفلت ايشان در آخر رجب بوده باشد وسبب نزول آنكه حق تعالى بعد رجعة عبد الله بن جحش با جمعى بر
ودر بين الوجوه ... آورده اند كه بعد از آن رسول خدا ... اموال غنيمت كرده شد و آنكه ... در آنها غزو ...
قبيله كرد ... مرخص كرد پس عبد الله بن جحش بمكتوبى بمسلمانان ... نوشت كه اگر بعد كفار بر شما طعن كنند در باب قتال در ماه
رجب شما بر ايشان ... وصد سبيل الله وكفر به واخراج رسول خدا ... مورد طعن خود كنند پس نا امر ايشان ... ولجاج با
مسلمانان حرب بعهد وكرد ﴿وَلَا يَزَالُونَ﴾ وهميشه چنين باشند مشركان كه از روى ... وجود ﴿يُقَاتِلُونَكُمْ﴾
ميكشند با شما ... در صورت مقاتله با شما باشند و از آن باز نايستند ﴿حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ﴾ تا باز گردانند
شما را طوعا او كرها ﴿عَن دِينِكُمْ﴾ از كيش شما كه اسلام است بسوى كفر ... ﴿إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ اگر
توانند وقدرت ... استطاعت ... بعدم غلبه كفار بر ايشان واستبعاد ... مسلمانان چنانچه در
عرف وعادت كويند ... واستعمال ان در موضع
ظن ... حكم ... ﴿وَمَن
يَرْتَدِدْ﴾ ... ﴿مِنكُمْ﴾ از جمله شما اى مسلمانان ﴿عَن دِينِهِ﴾ از دين
خود كه اسلام است ... ﴿فَيَمُتْ﴾ پس بميرد ﴿وَهُوَ كَافِرٌ﴾ وحال آنكه كافر باشد ...
باقى نماند ... ﴿فَأُولَٰئِكَ﴾ پس آن گروه مرتد ﴿حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ﴾ باطل وناچيز باشد عملهاى
نيك ايشان ... ﴿فِي الدُّنْيَا﴾ ...
بسبب آن اعمال ...
... ﴿وَالْآخِرَةِ﴾ ...
آنرا بسبب ... كفر ... ثواب ...
... ﴿وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ﴾ ...
آتش ... ﴿هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ايشان در آن آتش جاويد ...
ظاهر آيه ... احباط وتكفير ...
... ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ ...
... احاديث ... احباط ... ثواب ... ايمان وحسنات ...
... عقاب ... موازنه ومساوات ... زياده ونقصان ومعنى تكفير
... ايمان ... مساوى ...
... كفر ... ايمان وحسنات ...
... موازنه ومساوات ...

دیگر

عطف است بر يرتدد ...

بكر يعنى احباط وتكفير استحقاق ... ثواب وعقاب ... استحقاق ايشان
... احباط وتكفير ... المعتبرين ... ظاهر البطلان ...
هر يك ... از حسنات وسيئات مستقل بتكليف ومستحق جزا ... خارج ... بر تقدير اول
... افعال ... هر يك از افعال حسنه وسيئه ...
... بر تقدير ثانى توقف هر يك ... آن ديگرى ... عدم ...
... افراد حسنه وسيئه ...
... مستقل بالذات نباشد ... مؤمن ... افعال حسنه ... كافر ...
كفر كافر ... استحقاق مستقل ...
... ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۝ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ ...
... ثواب وعقاب ... بجزاى عمل خود رساند ...
... احباط وتكفير ... قبيح است ...
وتكفير ... ظلم لازم آيد ... طاعت كند ... معصيت ...
... كافر يا فاسق ... مؤمن وصالح ... ثواب ... عبادت ...
... بجزاى هيچكدام از كفر وعبادت نرسد ... موازنه ومساوات ...
... موازنه ومساوات لازم آيد ... ظلم است تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا
... احباط وتكفير ... قبول اعمال ...
... مشروط بايمان ... موافات ...
مؤمن ... ثواب دائم واحكام مؤمنان ... حقيقت ونفس الامر ...
استحقاق آن موقوف بموافات باشد ... قبل از موت ...
... ايمان ... بموت ...
... ظاهر كافر دائم واحكام كفر ... فانّا استقامت ...
... ﴿وَهُوَ كَافِرٌ﴾ ...
... ايمان ...
... ايمان ... ثواب ...
... مؤمن ...
... اسلام ...
... احباط وتكفير ...
... اعمال حسنه ...

حديث نبوى كه من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة ومن مات يشرك بالله شيئا دخل النار وما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة ... مؤيد اين تفسير است

بود که مرا نماند بوان نوشتا و ادانی بکند او تمام ثوابی که مستلزم اصل فعل است بوان تعلق گیرد و بالعکس پس هر فعلی از افعال بعد را
دو نوع ثواب است یکی بازاء اصل عمل و یکی بمحض فضل الهی که آن مرتبهٔ کمال و غیبت و با اعتقاد برخی احباط و تکفیر در اعمال جزء بر وزن
بعضها من بعض جایز است و مفسده ندارد چون عاقل که مکفر سیئات و غیبت که محبط نوعی از حسنات است لیکن گویند جایز نیست
که اعمال بسیاری بسبب فعل جزئی محبوط یا مکفر گردد چون کسی که بجمیع عبادات الی حین فوت اقدام نموده باشد پس بسبب گناهی ثواب
همگی باطل شود و بالعکس و برخی بتکفیر اعمال کبیره بفعل جزئی از حسنات قایلند اما باحباط چنین نرفته اند بدلیل ان الحسنات
یذهبن السیئات دون العکس و این قول اصح و صدق مفادش از ادله و آیات شتی که تفصیل آنها در اینجا موجب تطویل است مستفاد گردد
و بنابر بعضی احادیث اگر مراد ابطال بعضی از فوق بر بعضی از حسنات [illegible] باشد که آن فوق مانع فاعلی خود باشد از کمال
آن حسنات که آن حسن بعمل آمده ثواب آنرا باطل کرده و اما آنچه در عدة الداعی مرویست که در روز قیامت ثوابهای غیبت کننده را بنامه
غیبت کرده شده نویسند و گناهان او را بغیبت کننده دهند بر فرض صحت سند دلالتی بر احباط ندارد چه احباط آنست که مطلقا ثواب
بر عمل مرتب نشود و در آنجا ثواب اعمال متعین است لیکن برای دیگری اما با مفاد لا یؤمنون منها [illegible] کاری ندارد و آن در معنا
از [illegible] نیست و صاحب مجمع البیان در معنی حبطت اعمالهم گوید ای صارت بمنزلة ما لم یکن لایقاعهم ایاها علی خلاف
الوجه الذی یستحق علیه الثواب یعنی اعمال ایشان میگردد بمنزلهٔ آنکه گویا موجود نبوده و نیست زیرا که واقع ساختند آنرا بخلاف
دستوری که مستحق ثواب بر آن توانند شد و بعضی گویند که مراد از آیه آنست که اولا مستحق ثواب آنکه شده باشند بعد از آن استحقاق آن
چه دلیل [illegible] روشن است که احباط بدین معنی جایز نیست انتهی کلامه و در رسالة [illegible] بجواب [illegible] اعتراض وارد آورده گوید که بعد
شدن فعل نهی فاعل آن مستحق ثواب مدح تواند بود نباشد مگر باینکه آن بر وجه مامور به شرعا با ملاحظه جمیع شرایط [illegible]
در معنی و شغل است که مرتد قبل از ارتداد اعمال بنحو مذکور بفعل آورده بعد ها مرتد گردیده است و منع ایشان چنین در صورت
مذکوره بسیار دور است انتهی چون اصحاب سریه که [illegible] در ماه رجب کشتن عمرو حضرمی [illegible] شد
فوت طمع بحرکت آمد و بوقف عرض حضرت مقدس نبوی رسانیدند که یا رسول الله مردم زبان طعن گشوده گویند که بر فرض
شدن شما از اثم شما را از ثواب جهاد بهره نیست یا احوال ما بسبب وقوع امر [illegible] باشد آیا از ثواب مجاهدین بهره هست یا نه حق تعالی
آیه فرستاد إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا بدرستی و تحقیق آنهایی که بوحدانیت خدا و رسالت تو یا محمد گرویده اند وَالَّذِینَ
هَاجَرُوا و آنانکه دور گردیده اند از اوطان مالوفهٔ خود برای نصرت و اعزاز دین تو وَجَاهَدُوا و کوشش کردند
فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدا با دشمنان دین و کفرهٔ مشرکین [illegible] اوصاف سه گانه مجتمعا برای اظهار فضل [illegible]
از [illegible] در ثواب تمام عباد و [illegible] أُولَئِکَ آن گروه وفادار یَرْجُونَ
امید میدارند رَحْمَتَ اللَّهِ ط رحمت شامله خدا را [illegible] بواسطهٔ رجا اشاره باآنست که مغرور باعمال خود نشوند بلکه
بلزم بیم و امید بروند نگذارند نظم گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی پهلوانی پر دلی لیک بر شیری مکن هم اعتماد اندر آ در سایهٔ نخل امید
در جواهر آورده که اگر چه رجا و مغفرت هر دو از لطف و بخشش الهی است اما بینهما تفاوت بسیار است چه راجی بمنزلهٔ شخصی است که تخم کشته
و آب داده منتظر نفع محصولات و مغتر بمنزلهٔ زراعت نکرده و آب ناداده چشم طمع در برداشتن زرع دارد و میتواند بود که چون فعل ایشان
که قتال در ماه حرام است بحسب حال با قواعد شرع مخالف و [illegible] بود تصریح بایصال رحمت بعنوان جزم با [illegible] که
[illegible] من بعد [illegible] عنایت نماید لهذا بلفظ امید بعد برحمت وعده داده وَاللَّهُ

غَفُورٌ و عفاکار آمرزنده گناهان و خطاها است رَحِیمٌ ه مهربان بمؤمنان و مهاجران و مجاهدان است چون احکام آیه سابقه
[illegible] بود برای مقارنت [illegible] یکدیگر [illegible] و چون در آیه [illegible] بر وظایف جهاد [illegible]
استقامت حفظ بیضهٔ اسلام و جهاد [illegible] یکی مال و دیگری تالیف قلوب [illegible] و این هر دو بسبب فعل شنیع شراب و قمار که [illegible]
[illegible] متداول بود [illegible] موجب تفرقه و ظهور عداوت و قمار باعث [illegible] مال و اختیار بود بنابر آن بعضی
از صحابه بحضرت مقدس نبوی عرض کردند که یا رسول الله فتوی ده ما را که این دو چه حکم دارند [illegible]
در احکام حلال و حرام چه صورت دارد حق تعالی در جواب آیه فرستاد یَسْأَلُونَکَ می پرسند ترا یا محمد عَنِ الْخَمْرِ
از حال [illegible] خمر که [illegible] از تخمیر یعنی پوشانیدن است چه عقل را میپوشاند [illegible]
عقل نماید و در آن حکم است هر گونه مسکر [illegible] از افراط در شرب آن عقل زایل [illegible] فقهای امامیه [illegible]
[illegible] مذهب شافعی [illegible]
[illegible] وَالْمَیْسِرِ ط و می پرسند از قمار [illegible]
[illegible] بازی نرد و شطرنج و کعبتین حتی بازی اطفال با گردکان و غیره [illegible]
باشد [illegible] آسانی بدست آید [illegible]
مردم است قُلْ فِیهِمَا بگو بایشان که در تعاطی این دو چیز یعنی در خوردن شراب [illegible] إِثْمٌ کَبِیرٌ
گناهی است بزرگ [illegible] و زوال عقل [illegible]
الناس لقوله تعالی إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ [illegible] وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ
وَعَنِ الصَّلَاةِ و [illegible] ابن عباس مرویست [illegible]
[illegible]
از [illegible] حسنات محروم [illegible] وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ [illegible]
از فواید بدنی چون [illegible]
و تقویت حرارت غریزی [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِثْمُهُمَا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا ط
[illegible]
کما ورد فی الکافی عن الصادق علیه السلام [illegible] الخمر [illegible] مفتاح کل شر یعنی [illegible] سر همه گناهان
و کلید همه شرور و بدیهاست [illegible] خرابه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
رمضان [illegible]

قمارها بهتان یعنی صاحب بدعت و مفارقت نماز جماعت را و گفت فرموده که رسول خدا فرموده هر کس و احلال کند بر حق از عزوجل
خود الحکمان آنکه دوست کند آدمی را اسیار آن معذب سازد خدای عزوجل آن [illegible] و شصت نوع از عذاب و در اخبار آمده
که رسول خدا لعنت کرده است ده نفر را برای شراب فروشنده و خریدار و خرید شده برای او و فشارنده و فشرده شده برای او
و ساقی و مستقی آن و بار بردارنده و بار برداشته شده بسوی او و خورنده قیمت آن و در خبر دیگر آمده که شارب الخمر کعابد الوثن
و از امیر المؤمنین ع مرویست که فرموده اگر قطره از شراب بر چاهی بچکد پس آن چاه را پر کنند و در جای آن مناره بنا کنند
بر بالای آن مناره اذان نگویم و اگر قطره از آن بدریا ریزد پس آن دریا بخشکد و در جای آن گیاه روید گوسفندان بخورد و از آن
نچرانم و از ابن عمر مرویست که گفت [illegible] قطع عام و از رسول خدا مرویست که فرمود
بحق آن خدای که مرا براستی بخلق فرستاده که هر که یک شربت از شراب مسکر بخورد تا چهل شبانه روز نماز وی قبول نباشد و اگر [illegible]
[illegible] بخورد تا بکشد بجسم عبادات او مقبول نگردد و بر خدا واجبست که بوی چشاند از ردغة الخبال جهنم گفتند
یا رسول الله ردغة الخبال چیست فرمود که چون [illegible] ریم و خونها آمده در وادی از وادیهای دوزخ که فراخی آن
ما بین المشرقین است جمع شود و موج زند و فرمود بخدا قسم که شارب الخمر در قیامت سیاه روی و کبود چشم و لب فرو افتاده
و چرک از دهنش جاری [illegible] که اهل جمع از وی متأذی گردند و [illegible] و در قبر و در عرصات تشنه
لب باشند و [illegible] العطش زند [illegible] خواهد که بنوشد
پوست گوشت روی و لبها و دهن وی بریزد و دندانهای وی از کاسه برآید و چون بخورد احشا و امعاء او بیرون آید و از [illegible]
منقولست که فرموده [illegible] قمار حرام است و در روایت آمده که هر چه از آن [illegible] باشد
از جمله قمارات است و در مسالک الافهام آورده که منظور از ذکر منافع شراب در مقام اشاره [illegible] آن بود [illegible]
ذکر کردن آن اولیست چه چیزی که مستلزم دخول نار و غضب الجبار و فضیحت در دار القرار [illegible] بیان [illegible]
و دخول [illegible] مجاز است فی الحقیقه و نفس الامر [illegible] انتهی کلامه خزانه [illegible]
حرمت یا حلیت شراب در شرایع سابقه و در بدو اسلام دو قولست قول اول آنکه [illegible] حلال بوده و مردمان بشرب آن مشغول
بودند تا بعد از هجرت حضرت مقدس نبوی ص بوحی الهی حرام گردید و جمعی برین قولند [illegible] روایت شده آنکه
آورده اند که عبد الرحمن ابن عوف جمعی را دعوت نمود و در آن محل بشرب خمر مشغول گردیدند در حین [illegible] شراب مشغول نماز
گردیدند و [illegible] یکی اقتدا کرده او در نماز سوره جحد بخواند و در چهار جای آن [illegible] حرف نفی [illegible] آیه لا تقربوا الصلوة
و انتم سکاری [illegible] بعد از آن حرام شد [illegible] زید بن ارقم نقل نموده
در قصه [illegible] آورده اند که عتبان ابن مالک جمعی را دعوت کرد که از جمله ایشان بود سعد ابن ابی وقاص
چون شراب خوردند و [illegible] ایشان از باده ناب گرم شد آغاز شعر خواندن کرده [illegible] اشعار بر علو
حسب [illegible] نموده بر [illegible] فخر میکردند تا گاه شعری بر زبان سعد جاری شد که در آن هجو انصار بود پس مردی از انصار که
در آنجا حاضر بود زخمی بر فرق [illegible] شد پس شکایت بنزد رسول خدا بردند و عمر ابن الخطاب [illegible] رسول
خدا گفت بار خدایا بیانی کن برای ما در شراب بیانی شافی وافی در حال آیه انما الخمر [illegible] نازل شد حرام شد [illegible]
که چون آیه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا [illegible] اهل اسلام بعنوان حلیت شراب بخوردند [illegible]

عمر بن الخطاب و معاذ ابن جبل و گروهی از اصحاب چنانچه در شان نزول گذشت از حضرت مقدس نبوی ص استفتا نمودند پس آیه
یسئلونک عن الخمر تا آخر نزول اجلال یافته یعنی بمحوای فیهما اثم کبیر حرام دانسته خود را از خوردن آن منع و برخی بمضمون و منافع
للناس را مستند اختیار دانسته بخوردن آن مبادرت کردند و مقوی این قولست روایت کافی از ائمه هدی علیهم السلام که چون آیه یسئلونک
عن الخمر نازل شد اصحاب بمحوای اثمهما اکبر من نفعهما احساس کردند تحریم را [illegible]
از آن [illegible] و حق تعالی [illegible] تکلیف بر ایشان بار نکرد و بقوله و منافع للناس [illegible] و آیه دیگر که
اشد از آنست و هو قوله انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون
و درین آیه [illegible] تحریم خمر را غلیظ تر کرده [illegible] آیه انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر
و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون [illegible] و تحریم غلیظ تر از اول و ثانی است
و درین آیه [illegible] اجتناب از آن نموده [illegible] بیان نمود که حرمت آن [illegible]
آیات ثلثه را بقوله قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و چون حق تعالی خواهد
امری بر بندگان فرض کند [illegible] آنرا بعد [illegible] تا مردمان [illegible] کنند [illegible]
و نهی [illegible] کردند و این از راه تدبیر [illegible] قول دوم آنکه در عصر هیچ پیغمبری
لا سیما ایام بعثت رسول خدا ص هرگز حلال نبوده بلکه همیشه [illegible] حرمت [illegible] و جمهور علمای
امامیه [illegible] قول اول آنکه وجوه ثلثه منقوله ایشان با وجود ضعف سند [illegible] دلالت [illegible] دارد
[illegible] اول که قصه عبد الرحمن ابن عوف با زید بن ارقم است پس آیه [illegible] یسئلونک عن الخمر که اول نازل
شده فی الجمله [illegible] بحرمت صریح [illegible] آیه لا تقربوا الصلوة که بعد از آن نازل شده [illegible] ایشان [illegible]
از آیه ثانیه [illegible] اول [illegible] وجه دوم [illegible] اعلام [illegible] عمر ابن الخطاب بعد از ورود
جمیع آیات محرمات خمر و ثبوت تحریم آن [illegible] ممنوع گردید [illegible] بوده و اعتقادی به تحریم آن
نداشته چگونه [illegible] دعا میکرد که خدایا بیان حرمت شراب [illegible] گویند معاذ ابن جبل و عمر و جمعی از اصحاب بعد از نزول آیه
الثمرات استفتا و استعلام از رسول خدا ص نمودند [illegible] حلال بوده آیه الثمرات [illegible] بر حلیت بود بایستی عمل
کردن بدان بر ایشان گوارا باشد و احتیاجی بسوال نداشته باشند پس استفتاء ایشان کاشف [illegible] حرام بوده
بسبب نزول آیه الثمرات [illegible] حلیت [illegible] عارض [illegible] از آنحضرت سوال کرده باشند [illegible] که آیا
بر حرمت خود باقی است یا حرمت منسوخ گردیده حلال است [illegible] سوال ایشان [illegible] و اما حدیث کافی [illegible]
[illegible] در وقتی از اوقات شراب حلال [illegible] بوده بل محتمل است که در هر عصری حرام بوده مردم حکم تحریم [illegible] و از کثرت
[illegible] حق تعالی بتدریج حکم تحریم سابق را بر ایشان [illegible] آنچه
در کافی [illegible] مرویست که فرموده حق تعالی هیچ پیغمبری مبعوث نکرد [illegible] دین او کامل [illegible]
دین او را [illegible] اشکال [illegible] تحریم خمر باشد و هرگز نبوده که شراب حرام نباشد [illegible] حق تعالی [illegible] خود را
[illegible] بسوی [illegible] بر ایشان [illegible] قطع کرده الحدیث
[illegible] آیه [illegible] یسئلونک عن الخمر [illegible] آیات [illegible]

بنا بر قول آنکه حسن و قبح اشیا شرعی اند در این تحریم بحث چه اصل در جمیع اشیا اباحت است و مادام نهی صریح در تحریم چیزی وارد نشده مباح شرعی
نشود آن شی بر اباحت خود باقی خواهد بود و هر یک از قائلین قول این مسئله یقین خود معترفند بآنکه اول چیزی که در باب تحریم خمر و میسر نازل
شد همین آیه بود و از عبارت آن که وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا استفهام صریح بحرمت نشده اما بقول آنکه حسن و قبح اشیا عقلی دلالت
در آیه دلالت تمام عام بر تحریم است چه از وقوع عبادت آن بر مصرات که مفاسد خمر و میسر زاید بر منافع آنها است چون مضرتی
بیشتر از منفعت آن باشد عقل مقتضی اجتناب از آنست و دفع مضار دینی و دنیوی عقلا واجب و ترک آن موجب مذمت و عقوبت
در آن خواهد بود و این قول اصح است زیرا که عقل راه رهنمای شرعی است و معطل عظیم باشد و الامانات تکلیف بر طرف کرده و جنانچه
در مبحث خود منقح شود ان شاء الله تعالی و قطع نظر از حسن و قبح عقلی با نقلی تحریمی در حکم شرعی جایز نباشد و نتواند بود که
جزوی از اجزاء حرمت بر امری تعلق گیرد و جزوی دیگر در بین تجرد شود از تحریم و تحریم و حرام الله اعلم آنکه نفع و تحریم آن با باشد
با نجا از دلیل نقلیه دیگر حرمت اثم محقق است چنانچه علی بن یقطین روایت کرده که مهدی عباسی در زمان خلافت خود از
حضرت امام موسی علیه السلام سوال نمود که آیا در قرآن اینی باشد که دلالت صریح بر تحریم خمر کند چه مردم در قرآن نهی از شراب نمیبینند
تحریمی از آن بنا دانسته اند پس آنحضرت فرمود که تحریم شراب در کتاب خدا صریح است در آنجا که فرمود قُلْ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا
ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ تکشایند آنحضرت سخن را با آنجا که فرمود اما اثم که در این آیه حرام کرده مراد ازان
شراب است بعینها چه رجای دیگر از قرآن شراب را اثم نامیده بقوله یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا اِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
وَاِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا علی بن یقطین گفت پس مهدی خلیفه روی بجانب من کرد و گفت یا علی بن یقطین هذه فتوی هاشمیه
پس گفتم والله که راست گفتی یا امیر المؤمنین حمد مر خدای را که این علم را از میان شما اهل بیت بیرون نبرد ابن جوزی گفت
آمین گفت صدقت یا رافضی و چون در سوال عمر و ابن جموح که قبل از این گذشت بیان مصارف صدقه سمت تصریح یافت بار دیگر گفت یا رسول الله
معرفت آن مراد است بیان فرما که چه چیز و چه مبلغ باید داد آیه آمد که وَيَسْئَلُونَكَ و دیگر باره میپرسند از تو یا محمد که مَاذَا
يُنْفِقُونَ ط چه چیز خرج کنند در جهاد و صدقات قُلِ الْعَفْوَ ط بگو نفقه کنند از مال خود عفو را یعنی فاضل
از آنچه احتیاج ضروری خود و عیال خود و بقول اول قدر وسط را که میان اسراف و تقتیر است اخلاف نکرده و جنانچه مرویست که روزی تمام ما یعرف
که بقدر بیضه مرغی از طلا بود بنزد رسول خدا آورده گفت یا رسول الله این را از غنایم بعضی مغازی بدست من آمده بنزد تو آورده ام
که بصدقه در مصارف خدا صرف کنی پس آنحضرت روی از وی بگردانید و او از طرف دیگر آمده آنچه گفته بود باز گفت پس آنحضرت
روی غضب گفت بیار و آنرا گرفت بینداخت هرچه تمامتر بجهد و اینداخت که اگر بر آن شخص آمدی شکستی و فرمود شرم ندارد یکی از شما که
تمامی مال خود را تصدق کند و خود ابو سائل شده از مردم سوال کند نباید اِنَّمَا الصَّدَقَةُ عَنْ ظَهْرِ غِنًى یعنی صدقه آن باشد که
بعد از آن غنی باشد و در کافی از ولید بن صبیح مرویست که گفت نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم پس سائلی نزد آنحضرت آمد طلب کرد پس آنحضرت بوی چیزی داد
پس دیگری بیامد و بوی نیز چیزی داد پس دیگری بیامد او را نیز عطائی کرد پس او گفت وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْكَ خدا روزی بر تو فراخ
کند پس فرمود که اگر مالی کسی سی هزار یا چهل هزار درهم بر هیچکس را در کارها بذل صرف کند و هیچ از برای وی نماند
و خود را محتاج سازد هر آینه از جمله آن سه کس خواهد بود که دعای ایشان مستجاب نشود ولید گفت گفتم یا ابن رسول الله کدام
آن سه نفر فرمود یکی از ایشان آنکه مرا او را مالی باشد و آنرا در غیر محل صرف کند پس بگوید اللهم ارزقنی پس حق تعالی گوید آیا
روزی نکردم ترا دوم مردی که در خانه خود نشسته سعی در طلب روزی نکند و گوید اللهم ارزقنی پس حق تعالی گوید مگر برای طلب رزق

راهی قرار نداده ام سیم مردی که زنی سلیطه داشته باشد و بوی اذیت رساند پس گوید خدایا مرا خلاص ده از وی پس حق تعالی گوید آیا امر
او را بدست تو نداده ام که طلاق دهی و اختیار طلاق را بتو نداده ام و در تبیان و مجمع البیان از حضرت باقر مرویست که مراد از عفو چیزیست که از قوت
یکسال فاضل آید و بعضی گویند که در بدو اسلام حکم زکوة چنین بود بعد از نزول آیه الصدقات منسوخ شده و قول آنکه حکم این آیه
باقی و مراد صدقات تطوع است نزد فرقه و بقراءت ابو عمرو قُلِ الْعَفْوُ بضم واو است که خبر مبتداء محذوف باشد ای قل هو العفو
كَذٰلِكَ همچنانکه احکام خمر و میسر و بیان نفقه شد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدای لَكُمُ
الْاٰيَاتِ برای شما نشانها دلالت کننده بر کردارهای خود را با سائر احکام دین شما لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ط
شاید که شما تفکر نمائید فِي الدُّنْيَا در امر دنیا و عدم وفا و بقاء آن و بی‌زاهد در آن شوید وَالْاٰخِرَةِ ط و در آخرت
که دار السکنی و محل قرار و مجازات اعمال است بر رغبت در آن کنید و بقولی ظرف متعلق به یبین است یعنی تبیین او بجهت احکام
شرایع شما را برای بنا در آخرت که تفکر در آن نمائید عبد الله بن مسکان از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که چون آیه اِنَّ الَّذِيْنَ
يَاْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ظُلْمًا الی آخر حرمت نزول یافته مسلمانان بتقیه و ضبط اموال ایتام مشغول بودند از مباشرت امور
ایتام اجتناب و اعتزال و دوری نمودند بنا بر وظایف خلطه و همسایگی ایشان نموده کارهای ایشان معطل گذاردند و جمعی که یتیمی
در حجر خود داشتند طعام او را از طعام خود جدا کردند و در مسیر ایشان قرار نگرفتند و روابط معاشرت از ایشان بکشیدند
و این معنی باعث اختلال احوال و تضییع اموال ایتام شده این معنی بر جمعی دشوار نموده از جناب مقدس نبوی استفسار کاهی آن کردند
حق تعالی بجواب فرمود وَيَسْئَلُوْنَكَ و دیگر میپرسند ترا عَنِ الْيَتَامٰى ط از کیفیت معاشرت و مباشرت با یتیمان
قُلْ بگو در جواب اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بکو نمودن معاملات و رتق و فتق مهمات ایشان بر وفق راستی و درستی و بی
اجرت و طمع و بقراءت طاوس اصلاح الیهم یعنی رسانیدن چیزی که صلاح حال ایشان است بسوی ایشان خَيْرٌ ط بهتر است مر شما را
از تحاشی و تجانب که باعث تضییع مال و ورود نامکه حال ایشان کرده وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر آمیزش کنید با ایشان
در طعام و شراب و مسکن و ملبوس و ریک مانند بادرکه نیند اموال ایشان را با اموال خود با وجود ضبط کلی و در هیچ باب متعرض نشوید
مخلوط شوید با ایشان در مناکحت و مصاهرت فَاِخْوَانُكُمْ ط پس ایشان برادران دینی شما اند پس شما
مر ایشان را حقوق اخوت است که ملاحظه حال و ضبط اموال ایشان نمائید و در این باب کفایت کرده و مِنْ حَقِّ الْاَخِ اَنْ يُّعَانَ
وَلَا يُخَانَ یعنی از جمله حقوق برادری یکی آنست که مددکاری وی کنند و خیانت ننمایند و دوری شما که موجب ضیاع و نقصان ایشان
خیانت است نه اعانت و در تفسیر عیاشی و کافی از هر دو امام علیهم السلام مرویست که بیرون کن از مال ایتام آنچه ایشان را کافی
باشد و از مال خود آنچه کفایت کند تو را پس بیکجا صرف کنید راوی گوید گفتم چه فرمائی اگر یتیمی چند باشند بعضی صغیر
و بعضی کبیر و بیرون آمدن رنج و عنا و خورد کی تفاوت داشته باشند و مال همه یکجا صرف شود فرمود اما خادمه هر یک معلوم
و مخصوص است بر هر یک از ایشان قیمت خادم خادمه خود را یکجا کند که جدا باشد صغیر و کبیر طعام خورد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ
الْمُفْسِدَ و خدای میداند مفسد را که اموال را میرساند تباه کننده مال ایتام را مِنَ الْمُصْلِحِ ط از اصلاح کننده و نفع
رساننده با ایشان پس بترسید و بغیر صلاح ایشان مکنید و در اخبار آمده که بهترین خانها خانه ایست که یتیمی در آنجا باشد و با او
نکوئی کنند و بدترین خانها بر عکس آنست و در کافی و عیاشی منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ما را برادری هست و در خانه یتیمی
چند با ایشان نیز خادمی هست پس ما داخل بدان خانه شده بر بساط ایشان میشینیم و از آب ایشان میخوریم و خادم ایشان کار ایشان

[illegible]

حرمت مایکند و بنا باشد که از طعام بخود بخوریم و حال آنکه از طعام ایتام چیزی در آن داخل است چه میفرمائی در جواب
فرمود که اگر در دخل شما با آنها منفعتی برای ایشان بوده باشد باکی نیست که در آن حرجی برای ایشان ایصال کرده و فرمود که
ایشان برنفس خود بینا تر باشند از دیگری و حق تعالی فرموده است وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
و اگر خواهد خدای لَأَعْنَتَكُمْ ط هر آینه رنج و مشقت بر شما قرار دهد بانکه مخالطه با ایشان را بر شما حرام
و ربط و حفظ آنرا بر شما واجب سازد پس کار بر شما شاق شود و این دلالت کند بر بطلان قول جبریه چه عدم قدرت بنده
برامور خیر و شر با وجود تکلیف شقی است عظیم و خدا نفی آن کرده و آنچه دلالت کند بر فساد قول آنکه گوید خدا قادر بر ظلم
نیست که آیه صریح است که اگر خواهد با بندگان تکلیف بعنوان اعنات و مشقت کند لیکن نکرده إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی
که خدای غالب و توانا است بهرچه خواهد حَكِيمٌ ه درست کردار است در تجویز مخالطه و ترک اعنات و چون
مخالطه ایتام شد و مصاهرت از لوازم خلط و کفاءت زوجین لازمه مصاهرت است لاجرم بیان تناسب ازدواج در ازدواج
داعی بوده فرمود وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ و حباله زوجیت خود در میآورید ای مؤمنان
زنان مشرکه را لا امولنا و لا شغلکم ... مجانبت بین الزوجین در دین و این شرط است مراد از مشرکات زنان کفره غیر کتابیه
و فرق مختلفه مخالف اند فاما نکاح کتابیه که عبارت از یهودیه و نصرانیه و مجوسیه است بعنوان متعه و ملک یمین جایز است
بنابر اشهر اقوال و انکه جایز است نکاح زنان مسلمان اهل سنت مطلقا الا آنان که فرقی که حکم بکفر ایشان نشده باشد چون غلات
و نواصب که بدتر از اهل کتاب و مشرکین اند زیرا که بمخالطه شوهر اداب بر تشیع تا اثر در ایشان کند روایت کرده اند
آیه در مرثد ابن ابی مرثد غنوی است که او مرد شجاع قوی هیکل بود و رسول خدا او را بمکه فرستاد که پنهانی جمعی ضعفاء اهل اسلام را
که در آنجا مانده اند بمدینه آورد و چون داخل مکه شد زنی عناق نام که در غایت حسن و جمال بود و در ایام جاهلیت با مرثد
معامله در میان داشت نزد وی آمد سرشته سودای اول بدست گرفته خواست که گوی دل وی را بچوگان زلف عنبرین
ربوده پای بند وصال سازد مرثد گفت ای نازنین میان ما و تو اسلام مانع از وصال است و زنا بر ما حرام و هیچ نیست
مرا برخی ببخانه خود برکشد آنکه بخواهی ... تجویز رسول خدا است پس چنان مقرر شد که بخدمت آنحضرت عرض شود اگر ماذون
فرماید آن امر بفعل مقرون کرده والا فلا چون مرثد بمدینه آمد بحضرت مقدس نبوی عرض کرد آیه آمد که خواستگاری زنان
مشرک نکنید حَتَّى يُؤْمِنَّ ط تا هنگامی که بگروند بوحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی و سایر ما جاء به و در خلال
عبدالله ابن رواحه کنیزکی صاحب صلاح و ایمان داشت و برابر اعمال در خدمات ... زده بود و آن کنیزک نزد
کنان بنزد رسول خدا بداد خواهی آمد و آنحضرت عبدالله ابن رواحه را امر به مهربانی وی نمود و او کنیزک را آزاد کرده در
بزنی نکاح کرد مردم او را بسهام طعن نموده گفتند که عبدالله ابن رواحه چنین مردی با وجود آنکه ... ست که فلان زن
مشرکه از قریش با وجود مال و منال و حسن و جمال بوی میدادند نگرفته کنیزک خود را بزنی بخواست حق تعالی بتصدیق قول
ایشان فرمود وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر آینه کنیزکی ایمان آورنده بکل ما یصح به الایمان خَيْرٌ
مِنْ مُشْرِكَةٍ بهتر است از زن آزاد شرک آورنده بخدا وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ج و اگر چه آن مشرکه
آورده شما را بجهت مال و جمال و کثرت قبیله و عشیره در عجب آرد گفته اند که آیه شامل اهل کتاب نیز هست چه ایشان منکر بعثت
خاتم اند و انکار ایشان مستلزم نسبت دادن معجزات است بغیر خدا و حال آنکه غیر خدا را در اظهار معجزه بر پیغمبران مدخلی نیست و یعنی

شرکت و حجج بکرد ایشان از وی نخست مشرکین نداشته گویند حق تعالی میان اهل کتاب و مشرکین امتیاز داده بقوله لم یکن الذین
کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و صحیح قول اول است چه در جای دیگر فرموده است شرکهم را بجانب ایشان و او سبحانه و هو قوله و قالت الیهود
عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله و اطلاق اعم منسبته کل فرقه ایشان را شامل و هر چند قوی ایشان برای
منسوب باشد و عطرو الکتاب ما خلفه ایشان تجویز ترویج ایشان بعقد متعه بر حجت آیه وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
کرده ابح جز اول از جمله آیه ... وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و بعقد متعه و عقد دوام زنان
که شما مسلمانید با مردان مشرک آورید بحکم آنچه گفته شد مع هذا که آن عدم جواز عقد زنان حلال است با مردان اهل کتاب
... منسوخ و مشرکین منسوب اهل کتاب است ... حَتَّى يُؤْمِنُوا ط
تا آن زمان که بگروند بخدا و رسول وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر آینه بنده گرونده با آنچه مذکور شد خَيْرٌ مِنْ
مُشْرِكٍ بهتر است از مرد آزاد شرک آورنده وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ط و هر چند که بعجب آرد شما را ...
دین پس بیان علت آن نموده گفت أُولَٰئِكَ آنگروه مشرکات و مشرکین يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ج میخوانند بسوی
آتش یعنی بسوی کفر که مستلزم دخول با آتش است ...
... بطریق خود دعوت کنند ...
طبیعت ...
واقع شود ...
کشانکن ...
دعوت حق نموده که وَاللَّهُ يَدْعُو و خدای میخواند ...
... إِلَى الْجَنَّةِ ...
... وَالْمَغْفِرَةِ ...
... بِإِذْنِهِ ج ... وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ ...
... لِلنَّاسِ ... لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ه
...
زنان ... وَيَسْأَلُونَكَ ...
...
یعنی دیگر باره عَنِ الْمَحِيضِ ط از حیض زنان که آن ...
...
...
کنند ...
...
بعبادت مشغول باشند ...

کناری قیام نمایند و در تفسیر اهل بیت آورده که [illegible] زنان را حیض باشد [illegible] مرد از ایشان [illegible] حیض و [illegible]

و در [illegible] که عادت یهود آن بود که چون ایام حیض زنان در رسید مردان نگاه بجانب ایشان نکرده و همچنین

در [illegible] ایشان [illegible] و مکالمه [illegible] و ملاقات [illegible] احترام [illegible] اجتناب می‌نمودند و آنچه [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] بعد از فراغ از حیض [illegible] نصاری بر عکس این بودی که آمیزش با زنان [illegible]

[illegible] اجتناب [illegible] رسول الله [illegible] ایام حیض [illegible]

[illegible] آنچه هست با ایشان [illegible]

[illegible] قُلْ هُوَ اَذًى [illegible] بجهت [illegible] زنان [illegible]

[illegible]

[illegible] فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ [illegible] فِي الْمَحِيضِ [illegible]

[illegible]

[illegible] وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ [illegible] حَتَّى يَطْهُرْنَ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَاِذَا تَطَهَّرْنَ [illegible] فَأْتُوهُنَّ

[illegible]

مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ [illegible]

[illegible]

[illegible] اِنَّ اللّٰهَ [illegible] يُحِبُّ التَّوَّابِينَ [illegible] وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ [illegible]

[illegible]

باتکرار فعل بجهت مبالغه

کلوا و عدم ذکر متطهرات بجهت تغلیب متطهرین است در نجاسات و گفته‌اند جمع میان صیغه توبه و طهارت در مقام [illegible]
و قاذورات بود و توقع استظهار به [illegible] صوری و معنوی هر یک [illegible] نجاسات و [illegible]
صوری [illegible] نجاسات [illegible] معنوی [illegible]
الصادق [illegible] منقولست که مردم [illegible] استنجا [illegible] بعنی استنجا [illegible]
[illegible] بود پس رسول خدا [illegible] آن [illegible] ابن ابی [illegible]
بود [illegible] استنجا [illegible]
[illegible] استنجا [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] استنجا [illegible] فرمود که آیا [illegible]
[illegible] گفت یا رسول الله و الله [illegible] استنجاء [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] ابن [illegible]
آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] اوّل من صنع هذا اوّل التوّابین و اوّل المتطهّرین **نِسَاؤُكُمْ** زنان شما
[illegible] **حَرْثٌ لَكُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَأْتُوا حَرْثَكُمْ** پس بیایید [illegible]
أَنَّى شِئْتُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حِسن حَوانه** [illegible] کلمه انّی شئتم [illegible]
[illegible] ابن ابی یعفور [illegible]
[illegible] امام رضا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احادیث بسیاری [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] و حضرت امام رضا [illegible] انّی شئتم [illegible]
[illegible]
[illegible] لا تؤذی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نفی [illegible] و بر [illegible] اخبار [illegible] اخبار
[illegible] مذاهب اهل سنت [illegible]
[illegible] **مَحَاشِّ النِّسَاءِ عَلَى أُمَّتِي حَرَامٌ** [illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث رضوی [illegible]
[illegible] **مِنْ خَلْفِهِنَّ وَ قُدَّامِهِنَّ خِلَافاً لِقَوْلِ الْيَهُودِ وَ لَمْ يَعْنِ فِي أَدْبَارِهِنَّ** [illegible]
کراهت [illegible] ابن ابی یعفور [illegible] حضرت صادق
[illegible]
از امام رضا [illegible] آنحضرت [illegible] فأتوا
[illegible] من عند الله [illegible]
[illegible]
از حضرت صادق [illegible]
یا رسول الله [illegible]
یعنی [illegible]
وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
من قدّم ثلاثة من الولد لم یبلغوا الحنث لم تمسّه النار [illegible] — الاحمد لله القسم
[illegible] لا تمسّه النار [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] عن النبی [illegible] اذا اراد احدکم
[illegible] بسم الله اللهم جنّبنی الشیطان و جنّب الشیطان ما رزقتنی [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَ اتَّقُوا اللَّهَ** [illegible]
[illegible] **وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ** [illegible]
[illegible] **مُلَاقُوهُ** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** [illegible]

[illegible]

مرویست که ابو بکر قسم بذات الله یاد نمود که با پسر خود عبد الرحمن سخن نگوید و نیکی نکند و با وی نه پیوندد تا وی ایمان آورد حق تعالی بیان
کرد که سوگند تحصیل نیکی نبست بلکه از راه خشم و دنیا است طبع میخواهد نیکی و صله رحم کند آیه فرستاد که **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ**
و مکردانید نام نامی و اسم خدا را که قول لا والله و بلی والله است **عُرْضَةً** بر بلای داشته شده و مبتذل اکرفعل بمعنی مفعول
باشد چون قبضه و غرفه بمعنی مقبوض و مغروف یعنی در معرض قسم در آورده شده **لِأَيْمَانِكُمْ** برای مطالب
مخلوقات برای امر شرعی قسم یاد کرده باشد هرگاه و ظاهر شود که شرعا غیر آنرا بجای آوردن بهتر است آنرا که بهتر است بعمل آورد یا
و در باب وجوب کفاره درین حال اختلاف و اصح اقوال قول بعدم است و تفصیل آن در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی و بقول
بعضی شان نزول آیه چنین بود که عبد الله ابن رواحه را از شوهر خواهر خود بشیر ابن نعمان رنجشی روی داده بود قسم یاد نمود
که با وی نیکی و سخن نکند و او را با خصمای وی صلح ندهد و بخانه وی نرود پس این آیه فرود آمد درین تقدیر عرضه بمعنی عارضه
و مانع است یعنی مکردانید نام خدا را در چنین قسم فیما مانع و حاجز از آنکه نیکی نمایند **وَتَتَّقُوا** و پرهیزیده از گناه
مرتبت کنید **وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ** ط و اصلاح کنید فیما بین مردمان که از یکدیگر رنجیده باشند چه در
قسم رنجانی در طرف مقسم به بجبست نوع مردوات و خود را از نیکی و تقوی و اصلاح باز داشتن راجح نباشد بلکه مرجوح است ظاهر
این گونه سوگند منعقد نباشد و بخلاف آن عمل توان کرد و میتواند بود که این سه فعل مترادف تعلیل از نهی در قسم باشد بتاویل
مصدر یعنی منظور ما از این نهی آنکه بوده باشد شما از جمله بره و اتقیا و مصلحین بین الناس چه آنکه قسم بسیار یاد نماید در
میان خلق اعتباری نیست و یا مکردانید نام خدا را در معرض ابتذال و استخفاف به بسبب قسم یاد مودن های شما برای هر حقی و باطلی
هر چند که مقسم علیه با صدق ظهور رسانید برای آن چنین میکنید که نیکی کرده باشید بقسم و از گناهی در استخفاف که نسبت تقوی
کرده باشید و مسلک اینست قول حضرت صادق ع که فرموده لا تحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین فان الله یقول و لا
تجعلوا الله عرضة لایمانکم قسم یاد مکنید خواه راست گو باشید و خواه دروغ گو باشید بدرستی که حق تعالی فرموده است
که و لا تجعلوا الله الآیه و از اینجا معلوم کرد که بدی سوگند تنها دروغ ناخجاست و در تفسیر مرویست که حق تعالی فرموده
لا ابتل برحمتی من یعرضنی للایمان الکاذبة بمن رسانم رحمت خود را بکسی که مرا در معرض قسمهای دروغ در آورده و از حضرت
صادق ع مرویست که معنی آیه آنکه چون شما را برای اصلاح در میان دو کس طلب کنند مضایقه مکنید و مگوئید که سوگند یاد نموده ام
که هرگز داخل نشوم با صلاح بین الناس **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** ۵ و خدای شنوا است سوگند و دانا است بما فی
الضمیر سوگند خورندگان آورده اند که بعد از نزول آیه عبد الله ابن رواحه از آنچه گفته بود که شتر بخواطر چون بشیر ابن
نعمان اشتغال نمود **لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ** باز خواست نکند و نگیرد شما را خدای یعنی در صدد کفاره
دنیا و عذاب آخرت نشود **بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ** به بیهوده که از شما واقع شود در قسمهای
شما و آن قسمی است که بدون قصد و انعقاد قلبی من حیث لا یشعر از شما صادر کردد بمرتبه که فرو نمایید بلکه از شما کو
که شنیدیم قسم یاد میبودی بخواطر شما باشد و شما منکر شوید در کافی از مسعدة ابن صدقه از ابی عبد الله ع مرویست
در تفسیر آیه فرمود اللغو قول الرجل لا والله و بلی والله و لا یعقد علی شیء و بقول بعضی قسم لغو سوگندیست
بر چیزی یاد کند بظن آنکه راست است و حال آنکه دروغ باشد و اگرچه این قول جماعت حنفیه است لیکن نزد علما امامیه
نیز موجب کفاره و اثم نیست و بقول شافعی سوگندی که زبان عادت بآن کرده بشتاب یاد نماید و بقولی هر گونه قسمی است که در خالی

وحرف جرّ درین کلام مقدّر

نیکی تقوی و صلاح شما است تاج

[illegible]

لازم نباشد چه همچنانکه ایمان بمجرد اقرار زبان بدون اعتقاد جنان و عمل بارکان ثمرات اعتبار نیست ایمان زبانی بالحلف از
عقیدت قلبیه و شروط شرعیه نیز صورت صحت ندارد باید و انعقادی نمیپذیرد مواخذه دنیوی و اخروی که کفاره و عذاب است بآن
تعلق نگیرد **وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ** و لیکن بگیرد شما را بعقوبت کفاره و عذاب معا یا با احدهما بتفصیلی
که ذکر خواهد شد **بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ** بآنچه کسب کند بنوعی آنکه دلهای شما یعنی دانسته قسم بدروغ
یاد کنند برای ربودن حق کسی یا مطالب دنیویه و درین حکم است قسم غموس و آن سوگندی است بر وقوع و لا وقوع فعلی در زمان
ماضی و تسمیه آن بغموس بجهت آنست که فرو برد صاحب آنرا بگناه یا باتش و این سوگند را کفاره نباشد چه وزر و وبال وی از آن
کذشته است که کفاره ممحو آن کند و کفاره آن استغفار است و بر تقدیر صدقه بتصور و بخشد اردو چه شرایطی که در حدیث متین
در آن بافته کرده و در اخبار اهل بیت آمده که الایمان الکاذبة تدع الدیار بلاقع قسمهای دروغ وا میگذارد خانه ها را خراب
و بصاحب وی جست که هر که سوگند بدروغ برای بردن مال مسلمانی یاد نماید روز قیامت خدای از وی خشمناک باشد
خزانه بدانکه سوگندی که بسمت اعتقاد قلبی دارد دو نوع است اول قسم با ستخلاف بکری و آن سوگندیست که در دعوی
شرعیه بعد از ظهار انکار مدعی علیه از اثبات دعوی خود بجهت بینه و برهان رجوع بمنکر نماید و منکر یاد نماید حق خود اخذ نماید
آن بمقتضی بوده از عهده آن بیرون آید و این قسم بدون حکم حاکم جایز نیست و استخلاف قسم و بعد از آن درست نباشد و درین حکم
قسم استظهاری و آن بعد از اثبات دعوی بر میت است با وجود ورثه صغیر یا غیب و عدم استیفا حق خود دوم قسم است از قبیل
نفس خود و شرایط صحت و انعقاد آن چند چیز است اول توقع وقوع مقسم علیه در زمان مستقبل چه منظور از قسم تاکید
اراده فعلی جارت است و آن در ماضی متحقق نکردد دوم ملاحظه رجحان مقسم علیه شرعا یا عرفا چون فعل واجب یا مستحب
یا ترک حرام و مکروه پس اگر بر اراده ترک واجب و سنت یا فعل حرام و مکروه قسم یاد نماید منعقد نباشد چه راجح در واجب
و سنت فعل و در حرام و مکروه ترک است دون العکس اما در امور مباحه متساوی الطرفین در فعل و ترک بقول اصح جایز است
سیم قدرت بر فعل یا ترک آن داشتن پس اگر قسم بر چیزی که قادر بر آن نباشد چون پیر عاجز قسم بر رفتن یا معاودت
قسم بر ترک آن یاد نماید یا خوف موت صورت انعقادی ندارد چهارم سوگند بر امتناع چیزی ممکن غیر ممتنع پس اگر سوگند خورد
که آسمان بر رود ارکند یا غیر آن از امور مستبعد هر آینه باطل است پنجم واقع ساختن آن بفعل خود پس اگر سوگند خورد که شخصی دیگر
فلان فعل خواهد کرد بر هیچ یک لازم نشود منعقد نیست ششم بلوغ خالف هفتم کمال عقل هشتم اختیار نهم قصد بسوی
فعل یا ترک دهم رضای آن پس یمین صبی و مجنون و مدهوش و مضطر و غضبناک را در صحت نباشد یازدهم تمکن
از تصرف نفس و مال خود پس اگر کسی سوگند یاد کند که از مال که دریزد فلانی یاد رسکان فلانی دارد چنین و چنین
وقت آن نداشته باشد صحت ندارد مگر بعد از تمکن و همچنین قسم غلام بی اذن مولا و ولد بی اذن والد و زوجه
بدون اذن زوج غیر صحیح است مگر در فعل واجب یا ترک حرام دوازدهم صیغه و آن معتبر است بلفظ جلاله بادات
واو و یا و تا که حروف قسم اند یا اسمی دیگر از اسماء الله الحسنی که مختص بذات اقدس جل ذکره باشد بدلالت مشارکت
احدی چون و الذی بعث الانبیاء بالحق و الذی خلق الحبة و برء النسمة و مقلب القلوب و غیرها یا بلا مشارکت
احدی با انصراف بوی در معنی اطلاق چون رحمن و اول و رازق و خالق و غیره و اما با اسماء غیر مختص
بذات چون موجود و حی و سمیع و بصیر که غیر او سبحانه را در آنها مشارکتست صحت نپذیرد و همچنین منعقد

نیت با آنچه سوای ابنت چون لفظ لعمر وقرآن وابوین وبحق نبی والله وعزة القرآن وفیما بین مردم مصطلح است مگر در دعاوی [illegible]
که مذکور شد وچون قسم که متوجه کافر کرده بقول جمعی از افاضل علما رضوان الله علیهم سوکند مطابق دین وی وآیین خود [illegible]
خورده قایل باشد در اعتقاد قسم دخلی نیست بلکه قسم [illegible] کافر جایز وصحیح است بقول جمهور علما اسلام لیکن با وجود حنث
در مقبولیت اداء کفارت تردد [illegible] واصح عدم قبول است چه قبول کفاره وسایر فرایض بر کافر واجبست اما صحت ادا آن موقوف
بتصدیق قربت وآن در کافر موجود نیست [illegible] کلام با وجود صحت سوکند بشرایط مذکوره مخالفت از آن موجب کفاره در
دنیا است یعنی ان شاء الله تعالی تفصیل آن [illegible] آیه کفاره در سوره مائده ذکر شود **وَاللّٰهُ غَفُورٌ** وخدای آمرزکار
در گذرنده مر آنها را که از سوکند [illegible] ومخالفت سوکند راست بعد از کفاره توبه کنند **حَلِیمٌ** ۝ بردبار است
بمهلت دادن برای استغفار وتعجیل در عقوبت فجار بعد از تمهید قواعد یمین تبیین حکم ایلاء [illegible]
آفت کویند چون عادت عرب در ایام جاهلیت چنان بودی که چون مردی از زن خود سیر شدی وغیرت وی مانع از آن بودی
که ویرا طلاق دهد وبدیگری [illegible] کاری کند سوکند خوردی که یکسال یا کمتر یا بیشتر نزدیکی وی نکند و[illegible] زنان معلقه
[illegible] که نه بی شوهر بودی ونه با شوهر [illegible] حق تعالی را این ظلم صریح ناپسندیده آمد فرمود **لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ**
ویقراء فی آلوا [illegible] وبقرائت ابن عباس [illegible] مر آنکسانی را که سوکند یاد کنند یا آنکه دور شوند **مِنْ**
نِسَائِهِمْ از زنان خود بترک مجامعت با ایشان [illegible] احکام ایلاء در لغت یمین ودر عرف [illegible]
خوردن است بر امتناع از وطی زوجه [illegible] آن سوکند [illegible]
بانضمام لفظی مشعر بجماع در قبل باشد [illegible] چنانچه کوید والله لا ادخل فرجی فی فرجک یا والله لا اجامعک
وشبه این [illegible] تلفظ بآن [illegible] کرد ودر دل [illegible]
این لفظ بقصد تحریم جماع [illegible] علت شرعیه [illegible] بقصد [illegible] زوجه [illegible] امتناع
جماع کند ایلاء [illegible] بلوغ زوج [illegible] ایلاء صحیح نباشد [illegible] عقل وشعور [illegible] اختیار [illegible]
دران شرط نیست [illegible] کافر [illegible] ایلاء واقع شود [illegible] زوجه است [illegible] باشد [illegible]
مسلمه [illegible] ایلاء [illegible]
[illegible] برای تضمین معنی بعد است [illegible] الذین یبعدون من نسائهم مولین [illegible]
محذوف باشد وهو ثابت بالادم [illegible] لفظ تربص در فقره بعد مبتدا آن تواند بود یعنی [illegible] واجب لازم است
تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ۝ انتظار بردن مدت چهار ماه [illegible] که عبارت از یکصد وبیست
یوم باشد یعنی [illegible] ایقاع ایلاء قصد امتناع خود از مجامعت در چهار ماه کند اکرچه ایلاء مقید بدوام یا زیاده
چهار ماه یا مطلق [illegible] صحیح است لیکن اکتفا بلفظ اربعه اشهر تنبیه بر اقل ایام [illegible] کمتر از آن
احکام ایلاء بر آن جریان نیابد اما سوکندی [illegible] منعقد [illegible] مسایل یمین مندرج است واکر
آنرا متعلق بچیزی کند که کمتر از چهار ماه [illegible] صحیح است مثل آنکه کوید با تو جماع نکنم تا [illegible]
[illegible] ایلاء [illegible] انتهای [illegible]
زیاده [illegible] ولهذا [illegible] چهار ماه یکبار مجامعت با ایشان واجب [illegible]

ودر جواهر آورده که عمر بن خطاب در ایام خلافت خود شبها [illegible] در کوچها میکردید که از احوال مردمان [illegible] مطلع
کردد شبی از کوچه میگذشت از درون خانه آواز زنی شنید که بسوز وکداز تمام ابیات [illegible] مفارقت شوهر خود میگفت
ودر آخر گفت [illegible] که خلیفه [illegible] مرا بر مفارقت شوهر خود اطلاع داد یا نه که شوهر مرا با لشکر بجنگ فرستاده عمر از استماع این
سخن بسیار متأثر کردید وفردای آن شب جمیع عجایز [illegible] که زنان از فراق شوهران تا چند مدت
صبر باشد کفتند دو ماه کفت اکر سه ماه باشد چه شود کفتند صبر کرده کفت اکر چهار ماه باشد چه شود کفتند صبری نماند
پس عمر کس بآن لشکر فرستاده فرمان داد که هر که [illegible] از چهار ماه زیاده در معسکر مانده باشد [illegible]
مسئله آنکه چون ایلاء واقع شود اکر راضی بآن باشد [illegible] والا محاکمه نزد حاکم شرع برد وحاکم زوج او را مدت چهار ماه که انتهای
[illegible] مهلت دهد واکر فاصله ما بین ایلاء وترافع واقع شده باشد ابتداء حساب چهار ماه از روز ترافع است
ایلاء بقول اصح وچون مدت چهار ماه سر آید **فَإِنْ فَاءُوا** پس اکر بر کشتند ایلاء کنندکان بسوی زنان خود بجماع کردن
پشیمان شدند از ایلاء [illegible] انقضاء چهار ماه [illegible] وقرائت عبد الله فان فاؤا فیهن **فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ**
رَحِیمٌ ۝ پس بدرستی خدای آمرزکار است کناه شما را در شکستن سوکند [illegible] حکم ایلاء [illegible] مهربان
بر شما [illegible] در شکستن سوکند [illegible] ایلاء [illegible] حق زوجه است [illegible]
[illegible] بسوی زوجه [illegible] بقبول کردن کفاره از شما [illegible] رجوع شما قبل از اتمام ایام ایلاء [illegible]
رجوع بعنوان جماع است [illegible] موجب کفاره [illegible]
بعد از چهار ماه [illegible] **وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ** [illegible]
[illegible] عزموا علی الطلاق [illegible] قصد طلاق کنند ایلاء کنندکان یعنی [illegible]
[illegible] زنان خود نمایند **فَإِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی خدای **سَمِیعٌ** شنواست [illegible]
[illegible] لفظ طلاق [illegible]
[illegible] طلاق **عَلِیمٌ** ۝ [illegible]
[illegible] در تفسیر علی بن ابراهیم از صادق [illegible] مرویست [illegible] ایلاء [illegible] مجامعت نکند
با زوجه خود [illegible] امام کند [illegible] امام زوج او را چهار ماه [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] بر [illegible] نکند
تا [illegible] شود [illegible] علیهما السلام منقولست [illegible] ایلاء [illegible] بوی [illegible]
[illegible] زن [illegible] مدت چهار ماه [illegible] زن خود [illegible]
[illegible] زن [illegible] راضی [illegible] کوید [illegible] زوجه خود [illegible]
یا او را طلاق ده [illegible] طلاق [illegible] تا یک حیض [illegible] شود [illegible] طلاق [illegible]
وی [illegible] رجعت [illegible] طلاق مدت [illegible] حیض [illegible] ایلاء [illegible]
[illegible] ایلاء وطلاق [illegible] حکم طلاق [illegible] ذکر کرد **وَالْمُطَلَّقَاتُ**
[illegible] طلاق **یَتَرَبَّصْنَ** انتظار [illegible] برای تاکید [illegible]

ازهر دو وعم

سرعت در امتثال امر این دو دلالت ابلغ از امر صریح است و تقدیم فاعل بر فعل بطریق ابتدا بنا اول و اشمل است بر دلالت بطلب
تا خبر آن چنانکه اسناد دو آن موجب تکرر حکم است پس معنی آنکه زنان مطلقه را واجب است که صبر کنند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای
خود و تعلیق حکم بنفس جهت تثبیت ایشانست بر تربص چه نفوس زنان مایل بمردانست و شهوات از رجال پس کویا گفته باشد که امر
ایشانرا است که نفس خود را باز دارند ثَلٰثَةَ قُرُوْءٍ ط در مدت سه قرء منصوب بر ظرفیت است بتقدیر مدة
ثلثة قروء یا مفعول به است بتقدیر مضاف یعنی مدة ثلثة قروء اما زهری قرو بغیر همزه و تشدید واو خوانده و معنی
بحسب لغت اجتماع است چنانچه قرآن محل اجتماع آیات و حروفست و قریه محل اجتماع مردم است و در اصطلاح بمعنی وقت
جریان فعل است بر سبیل عادت و اینجا باختلاف علما بمعنی هر یک از طهر و حیض آمده و طهر ایام پاکی مابین دو حیض
پس وجه مناسبت معنی اصطلاحی بمعنی لغوی درین مقام آنکه خون حیض در رحم در ایام طهر مجتمع کردیده و در ایام حیض مندفع شود
فـــائده بدانکه حضرت [illegible] بر آنند که مراد از قرء طهر است و معنی اصطلاحی کرده اند و جمعی از علما چون زید بن ثابت و جمعی از علما
و شافعی بر آنند که ثلثة قروء سه طهر است بدلیل آنکه در جای دیکر حق تعالی ایام طهر را عدة نامیده لقوله فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ
و ظاهر است که طلاق در ایام حیض نیست چه اجماع علما بر حرمت و عدم صحت آن انعقاد یافته و ایضا احادیث بسیار دلالت
بران کنند از جمله در کافی از زراره مرویست که فرمود الاقراء هی الاطهار و از زراره مرویست که گفت شنیدم از ابی جعفر که علی بن
ابی طالب میفرموده است چون ببینید زن مطلقه خون حیض سیم را پس منقضی شده است عده او و او از زوج خود باین است و زوج را بر او
راهی نیست و جمعی بر آنند که قرء حیض است زیرا که حق تعالی در عده یائسه که اسم حیض بجای حیض بوده سه ماه بجای طهر لقوله واللائی
یئسن من المحیض فعدتهن ثلثة اشهر لیکن از فحوای عبارت ظاهر است که سه ماه بعوض حیض است نه طهر و ایضا منظور
از عده استبرا رحم است و استبرا رحم میشود بحیض و ایضا از رسول علیه السلام مرویست که به بعضی از زنان کفته دعی الصلوة ایام
اقرائک یعنی ترک نماز کن در ایام حیض خود و مؤید این معنی بعضی روایات منقوله از علی و ابن عباس و غیرهما مرویست و در
قولند جمیع علما و مذهب حنفی لیکن قول اول اصح است بجهت دلیل اول و بعضی از اهل عربیت بر آنند که مفرد قرء از الاضداد
است و بمعنی هر یک از طهر و حیض آمده است لیکن جمع یعنی طهر را جمع بقروء آورده و قول دوم یعنی حیض را جمع اقرا بر وزن
افعال بسته اند و در منظوره رایت حیض بوده باشد که ثلثة اقراء کفته شود نه ثلثة قروء چنانچه در حدیث نبوی که مراد
حیض بوده ایام اقرائک فرموده و اکر کویند که مدت سه طهر کمتر از ایام سه حیض است چنانچه بعد ازین مذکور شود و اکر جمع
جمع کثرت و اقراء جمع قلت است پس مناسب آن بود که اکر مراد طهر باشد ثلثة اقراء کفته شود تا افاده اقلیت آن از حیض کند
مع هذا که هر یک از دو جمع بجای یکدیکر استعمال شوند جواب کوئیم که منظور از استعمال جمع کثرت بطهر که ایام آن اقل از حیض
نظر بکثرت اقراء و مطلقات ذوات الاقراء است تا اشعار باشد بر تعمیم این حکم بر هر فردی از مجموع آنها که حیض بیند و هر
کدام را علیحده سه طهر است دوم مجموع ایام طهر کمتر از مجموع ایام حیض نخواهد بود چه ممکن است که بعد از تلفظ بصیغه طلاق
حایض شود پس آن لحظه بجای یک طهر محسوب شود و بعد از حیض اول اقل ایام طهر که ده روز است کذشته حیض ثانی بیند و بعد از
حیض ثانی بیک لحظه که ابتداء طهر ثالث است عده وی منقضی شود و اکر مراد حیض باشد در شمول مدت مذکوره بر آید که تا لحظه
ثالث خارج شود پس اکر زود تر منقضی کردد و رقبه زن از قید منع و حجر شوهر متخلص کردد با اصل شرع نزدیکتر است
چه اصل عدم تحجیر است مطلقات بقید حل مذکوره و قول ثانی احتمالات دیکر میرود که تفصیل آنها در زبدة البیان شده

حیض اکر غایت سند عده بر تحقیق نیست بیان سه طهر است حیض چه اسم قرء بر هر دو صادق است پس هر کدام از آنها که عمل نماید مجزی است و از آنجمله
عده بر آید و بباید دانست که اکرچه لفظ مطلقات شامل هر دو است اما بسبب مخصوص قاطعه دیکر عده سه قرء مخصوص است بمطلقه را
که بعد صفت موصوف باشد اول آنکه مدخوله بعد از تزویج خواه حره و خواه امه چه مطلقه پیش از دخول عده ندارد و غیر حامل و غیر آیسه
و عده وی در حیض است تمام دوام در عقد منقطعه عده متعه چهل و پنج روز است بلکه مدتی که زن مطلقه غیر مدخوله را عده نباشد
چهارم بودن او در سن کسی که حیض بیند صغیره و یائسه نباشد پنجم ذات العاده مستقیمه که در هر ماهی حیض بیند
یا شد عده او سه ماه عده تست چنانچه حکم وی در ایه واللائی یئسن من المحیض مذکور شود ان شاء الله تعالی ششم
عدم حمل چه حکم حامله در تفسیر آیه و اولات الاحمال اجلهن ذکر شود ان شاء الله تعالی مرویست که اسمعیل ابن عبد الله غفاری زوجه
خود قتیله نام را مطلقه ساخت و آن زن حامله بود اما از خوف رجوع اظهار حمل خود نکرد و اسمعیل از این معنی بیخبر بود چون
اکاهی یافت فی الحال رجوع نموده زن را بخانه برد و آن زن را از ان خانه وی کراهت بود حق تعالی فرمود که فَلَا يَحِلُّ
لَهُنَّ و حلال و سزاوار نیست زنان مطلقه را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه پنهان کنند
مَا خَلَقَ اللّٰهُ آنچه را که آفریده است خدای فِیٓ أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزند برای تعجیل
در اتمام عده و اشتیاق بازدواج زوجی دیکر و نیز مراد پنهان داشتن خون حیض که از کراهت رجوع کویند حیض ثالثه
منقضی شده و مراد جمعی رسیده منی و بعضی ازین ثقه روایت کرده اند که فرمود حلال نیست زنان را اینکه کتمان کنند
حمل یا حیض یا طهر خود را و تحقیق حق تعالی این سه چیز را بایشان تفویض کرده و چون زن مطلقه حامله باشد زوج وی
علیت بر رجوع نبوی دارد مادام که وضع حمل نشده باشد پس مخفی ندارند همچنان از آنها إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ
اکر هستند که ایمان آورده باشند بخدا و عالم بما فی الارحام است وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ط و بروز قیامت
که روز جزا بر آشکار خواهد بود تعلیل است برای نهی کتمان نه تخصیص بزنان مؤمنه تا توهم جواز کتمان ما فی الارحام در غیر
ایشان رود پس معنی آنکه آنچه مذکور شد مناسب ایمان است که دارند چنانچه بر سم تعارف کویند اکر ایمان داری چنین کن
لکن در آیه دلیل است بر آنکه قول زنان مؤمنه در امثال این امور چون حمل یا انقضاء حیض و عدم آن بی وقت شاهد قبول است چه
ایشان بنفس خود اعرف اند بآن وَبُعُوْلَتُهُنَّ مبتدا و مراد شوهران زنان مطلقه رجعیه است نه همکی مطلقات
بنا بر تخصیص ضمیر ببعض افراد از مطلقه رجعی چه اصل حکم شامل بائنه و غیر اقسام مطلقات است و بتقدیر مضاف
بر قواعد بود ای بعولة تعقیبهن أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ و بقراءت ابی بردتهن و شوهران برجعت دادن زنان مطلقه
سزاوار ترند ازیشان بسبب عقد سابق بعنوان رجوع بدون تجدید صیغه عقد چه اختیار رجوع منفرد است
بر رضای زوجه بدون مشارکت رضای زوجه چون بر اراده افعل تفضیل برای قبول قول زوج است در مقابل قول زوجه
اکر زوجه از آن ابا نماید تا اکر و برادر رجوع باشد فِیْ ذٰلِكَ در ایام عده که هنکام تربص ایشان و جار و مجرور
متعلق باحق یا متعلق برجعت است و رجوع بلفظ راجعت است یا با انکار طلاق إِنْ أَرَادُوْٓا اکر اراده داشته باشند
آن شوهران إِصْلَاحًا ط اصلاح کار آن زنان را بمعنی رجوع کردن ایشان برای نیکی بزن نه بقصد اضرار
و تحصیل از شوهر کردن چه بحرد رجوع ایشان اصد بر اغتنا بلکه بر اصول آن زنان کردند مراد اباحت رجوع است که مشروط
باصلاح شود نه بقای احکام آن چه اجماع امت است که با وجود عدم اراده اصلاح نیز او را رجوع رسد هرچند با معنی

باشد وَلَهُنَّ و مر آن زنان راست بر ذمت شوهران واجب و لازم مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آنچه بر ذمت ایشان است
برای شوهران از حقوق زوجیت ادا نمایند بِالْمَعْرُوفِ ص به نیکویی و حسن معاشرت و بالجمله
منظور از عدالت بین الحقین تدارک و تلافی احد زوجین است آن دیگری با اصطلاح علی نهج متشابه نه نوعی که از جنس
اگر وجه جامه زوج بشوید او نیز باید جامه وی شوید بلکه نیکی بکر بعوض آن کافیست خزانة
که مخدوم زوج بر زوجه بیست حقست اول اطاعت او امر و نواهی شرعی کردن دوم در خانه او نشستن و پای برون نهادن
سوم نزد هر اراده دستوری از وی خواستن چهارم بذل نفس خود کردن با او یعنی هرگونه تمتع شرعی که خواهد از زن بودن مانع آن
نشود هر چند که بالای جهاز شتر باشد که ورد فی حدیث النبوی پنجم با همسایکان مخالطه و مجادله ننماید ششم … در خانه
از دست آنکه دریغ ندارد هفتم بدانچه در خانه شوهر از خوراک و پوشاک و مسکن ممکن گردد قناعت کند و ناشکری ننماید
هشتم روزه سنت بغیر اذن او نگیرد نهم بر بام نرود و هیچ سنت بی اذن وی نرود دهم مال خود را بدون اذن شوهر باحدی نبخشد یازدهم
شوهر … آید دوازدهم … بی اذن شوهر نکند سیزدهم آزاد نکند مگر باذن او چهاردهم … هیچ امری نکند
… برای … حق شوهر خود صبر نماید پانزدهم حفظ نظر او کند … با دیگری گفتن …
خود … نگفتن … عیوب شوهر خود را مخفی داشتن … زوج خود صله نمودن … محافظت ناموس از نامحرمان
بنحوی که از تکلم و مشاهده و سایر مقدمات مقاربت اجتناب نماید تا بزنا چه رسد بنای حقیقت ایمان بحکایت …
… است اما حق زن بر ذمت مرد چهار است اول پر
کردن شکم او از آنچه خود میخورد دوم پوشانیدن بدن وی از آنچه خود میپوشد سوم خوابیدن در بستر او اقلا از هر چهار
شب یک شب واجبست چهارم مقاربت با او اقلا هر چهار ماه یکدفعه واجبست پنجم بخشیدن تقصیر او اگر از روی جهل خلاف
ادبی کند … بدخویی وی ساختن و صبر کردن … تعلیم امور دینی و آداب … رحم و شفقت نیکو کردن … نرم
در معاشرت او … بقدر امکان بشرط عدم اسراف … کارهای دشوار با او نفرمودن … خلق و احسان کردن با او …
در خطا و سهو و غلط بدو غضب ننمودن … نفقه حلال بدو صرف کردن … گاهی با وی مزاح کردن و آنچه گفته شد از حقوق
طرفین در … احادیث معتبره بسیار است و در تفسیر از رسول خدا مرویست که فرمود خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ
وَأَنَا خَيْرُكُمْ لِنِسَائِي یعنی بهترین شما کسی است که بهترین باشد با زنان خود و من بهترین آنهایم … و در مجمع از آنحضرت
مرویست که فرموده بترسید از خدا در باره زنان بدرستی که گرفته اید ایشان را بامانت خدا و … حلال کرده اید فروج
ایشان را برای خود و از حقوق شما بر ایشان آنکه ندهند بفرش شما کسی را که کراهت دارید پس اگر چنین کنند بزنید
ایشان را … غیر مبرح و از برای ایشانست بر شما رزق و کسوه ایشان بمعروف وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ
و از برای مردانست ثابت و محقق بر ذمت زنان یا زیادتی حقوق ایشان دَرَجَةٌ ط از روی … که آن …
رجوع در طلاق یا زیادتی … است که مرد … زن … شهادت … بجای یکمرد …
تعدد ازدواج زنان و متعه و ملک یمین … مثوبات … بعضی …
ساقط است چون تحصیل نفقه و جهاد و جمعه و غیرهم … انبیا و اوصیا … هرگز زنی …
این مهم فایز نشده … عقل … قیام بمصالح ایشان … و کافی … مرویست که زنی …

آمد گفت یا رسول الله حق مرد بر زن چیست پس آنحضرت حقوق را برشمرد تا رسید بآنجا که گفت اگر زن بی اذن شوهر از خانه بیرون
رود لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه غضب و رحمت تا برگردد بسوی خانه پس گفت یا رسول الله حق کدام عظیم است
زن تمام گفت حق والدین گفت حق که عظیم تر است بر زن فرمود حق شوهر گفت پس از من حقی بر شوهر من نیست فرمود که
… آنقدر … یکی نیست پس آن زن قسم یاد کرد که هرگز شوهر نکند و در فقیه از ابی عبدالله منقولست که جمعی بخدمت رسول
… گفتند … بعضی بعضی را سجده میکنند رسول خدا فرمود اگر جایز بودی امر کنم احدی را بسجده غیر خدا
هر آینه امر کردمی که زنان سجده کنند مردان را وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است بر هر چیزی که عزیز کرد این مردان را
نسبت بزنان بفضل و درجات حَكِيمٌ ٥ حکم کار راست بر وفق مصالح مردمان مرویست که قبل از طلوع آفتاب
ملت محمدی از افق هدایت سرمدی قاعده زنان جاهلیت چنان بود که هر کس از نفقه زن عاجز آمدی و با مطلقه بودی
و قبل از انقضاء ایام عده از راه حمیت و خوف آنکه مبادا بحباله زوجیت دیگری درآید رجعت کردندی تا خلل بانقضاء عده
راه یابد و دیگر باره طلاق گفتند نزدیک با استیفاء عده رجوع کردندی و مکرر چنین میکردند تا عدد تطلیقات بده و دوازده
رسید و آن زن بیچاره در تمام عمر بدین بلیه گرفتار بود تا آنکه زنی بنزد رسول خدا آمد از زوج خود که کرد او را
طلاق داده بقصد اضرار رجوع مینمود شکوه نمود فی الحال آیه آمد که الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ ص طلاق شرعی
شوهر را رجعت بزوجه خود تواند بود دو مرتبه است بر سبیل تراخی با وجود فصل بینهما بانقضاء تمام ایام عده و تجدید
عقد یا بانقضاء بعض از ایام عده و رجوع کردن زوج بزوجه با وجود دخول با او و بقول جمعی کثیر از فقها تخلل
رجعت بینهما بدون جماع کافیست و چنین نتواند بود که این سه طلاق در یک مجلس واقع شود چنانچه هر یک طلاق
گوید و متعاقب آن رجوع نماید و باز طلاق گوید و حمل آیه بدین نوع است نه جمع بینهما بیک دو طلاق بلفظ واحد
بآنکه بگوید هی طالق طلقتین یا هی طالق ثلثا یا سه بار گوید هی طالق چه طلاق بدین نحو نزد اکثر علماء امامیه باطل
و بدعت و نزد برخی بجای یک طلاق است چنانچه در لعان چهار لفظ آنرا بیکدفعه بگوید جایز نیست مگر آنکه ملحق
شود اگوید و اگرچه سوق کلام بصورت خبر واقع شده لیکن امر است یعنی طلاق دهید و طلاق و بعد از رجوع زوج
بزوجه و تفرقت او در مرتبه سیم فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ پس لازم است یکی از دو چیز آن یا نگاهداشتن
زن است بر سبیل استمرار بنیکی و حسن معاشرت و قیام بمصالح حقوق واجبه او أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ط
یا رها کردن او و با نیکی و مهربانی بدون قصد ضرر بوی در مرتبه سیم بطلاق باین که دیگر مرتبه او را رجوعی برای ایشان نباشد
چه مادام محلل بمیان نیاید آن زن بر شما حرام است چنانچه در آیه آینده مذکور شود بشرط ترتیب زوجیت اگر کنیز باشد
در طلاق دوم محتاج بمحلل خواهد بود بدانکه اقسام طلاق شانزده است طلاق سنت و طلاق عده و طلاق غایب
و طلاق طفل و طلاق سفیه و طلاق غیر مدخوله و طلاق حامل آنکه ببلوغ حیض نرسیده و طلاق یائسه و طلاق آل
و طلاق پنهانی که آنرا تخییر نیز گویند و طلاق مبارات و طلاق نشوز و طلاق شقاق و طلاق خلع و هیچیک از این
انواع واقع نشود مگر در حضور دو شاهد عادل باراده و اختیار و در طهر غیر مواقعه مگر طلاق غایب که در حیض
و طهر غیر مواقعه میتواند شد و غیر مدخوله که آن نیز در حیض مطلقا مطلقه شود و بر جماعتی فاضل گویند طلاق بر دو
نوع است طلاق بدعت و طلاق سنت اما طلاق بدعت و آن بر سه نوع است اول طلاق حایض با دخول زوج با او

وحضور او و رجعت طلاق در بلدی او قوم فقها بنهج مذکور بسه طلاقهای سه گانه بدون رجعت بینهما و این هم در مذهب امام باطل است اما طلاق سنت پس عبارتست از اقسام شانزده گانه مذکور و لیکن تمامی آنها منحصر در سه نوع است بائن و رجعی و طلاق عده اما بائن طلاقی را گویند که زوج را رجوع در آن نباشد اگر رجوع در بدل مهر شود و آن بر شش نوع است طلاق غیر مدخوله و یائسه و من لم تبلغ المحیض صغیره و مختلعه و مبارات و مطلقه بطلاق سه گانه که رجعت بینهما در رجعت واقع شود و اما رجعی طلاقیست که مطلق را رجوع در عده باشد در ایام عده اعم از آنکه رجوع در آن کند یا نکند اما طلاق عده طلاق مرتبه سیم است به نهجی که بعد از محلل بر زوج اول حرام باشد چنانچه عنقریب ذکر شود و تسریح باحسان عبارتست از هر که این شرو تواند بود بشرط آنکه منظور مصلحت حال زوجین یا احدهما باشد و بعضی احسان در این مقام عدم طمع و توقع زوج است از زوجه بسبب طلاق داده کما اشار الیه بقوله وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و سزاوار نیست بعنوان حلیت و اباحت مر شما را ای شوهران طلاق دهنده أَنْ تَأْخُذُوا اینکه باز پس گیرید از زنان بقصد اضرار در حین طلاق مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا از آنچه بدیشان داده اید چیزی را بعوض طلاق چه آن حق صداق و ملک ایشانست و شما را در آن حقی نیست إِلَّا أَنْ يَخَافَا مگر آنکه بترسند زن و شوهر و بقراءت حمزه و ابوجعفر یخافا بضم یا یعنی ترسانیده شوند پس صورت منصوب بمحل حال و خوف بمعنی گمان است بقوت قراءت ابی الا ان یظنا ای ظنا داریم بعد یعنی مکروه طلاق که ظن غالب شتر باشد أَلَّا يُقِيمَا اینکه بر پا نتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ ط احکام مقرره الهی را در باب آداب معاشرت و سازگاری با یکدیگر بسبب موجبات تباعد و تباغض از احدهما یا کلاهما که در این وقت گرفتن چیزی جایز است چون مخالعه ثابت ابن قیس ابن شماس زوجه اش جمیله بنت ابی عبدالله ابن ابی سلول چنانچه مرویست که ثابت زوجه مذکوره خود را بسیار دوست داشتی و او در جاده محبت زوج خود ثابت قدم نبودی و لاینقطع با وی در صدد مکابره و ناسازگاری بودی چند دفعه زنان ثابت نقل بخانه پدر نمود و پدر او را نصیحت کرده بخانه شوهر فرستاد و آخر الامر پدر در صدد استخلاص وی شد بنزد رسول خدا آمد گفت یا رسول الله از شوهر خود نهایت اکراه دارم و بخدا سوگند که من بعد سر من و سر او در یک بالین جمع نخواهد شد یا بفرما تا مرا طلاق دهد رسول خدا کس باحضار ثابت فرستاد و چون بیامد فرمود که این زن از چه جهت شکایت از تو کند گفت یا رسول الله بخداوندی خدا که من بدی با وی نکرده ام و در روی زمین از این زن کسی را دوست ندارم زن گفت یا رسول الله راست میگوید مرا بغایت دوست دارد و من شکوه از بدخلقی و عدم درستی و معاشرت از وی ندارم و لیکن بجهت زشتی و درشتی و کراهت منظر و سیاهی چهره و کوتاهی بالای او کراهت دارم و روزی دامن خیمه خود را بر داشته او را در میان جمعی مشاهده نمودم که از همگی بدشکل تر بود و جوانان خوبروی و سیه چشمت بودند اگر طلاق ندهد ترسم چیزی از من صادر شود که دین و آخرت من تباه گردد پس آنحضرت بثابت گفت چه میگوئی گفت یا رسول الله من در حین عقد نخلستانی بعوض مهر باو داده ام اگر پس دهد نماید طلاق دهم زن گفت نخلستان را مع شیء زاید باو پس میدهم که مرا مطلقه سازد فرمود همان نخلستان که بوی داده کفایت پس آن زن رد آن بوی نموده طلاق گرفت و اول خلعی که در اسلام واقع شد این بود المقصر انجمد بدل اشتمال است از الضمیر الا ان یخافا در موضع رفع نیاب کعولت خیف تعدیا ترکة اقامت الحدود فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید ای متولیان محکمه شرع یعنی از اکابر

طرفین و قرائن دال بر تخاصم معلوم کردید أَلَّا يُقِيمَا اینکه زوجین بر پا نخواهند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام خدا را چنانچه مذکور شد فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس نیست و بالی و گناهی بر زوجین رفع جناح از زوجین کلاهما بعضی نه شیر و حال آنکه منظور اباحت اخذ عوض است برای زوج و نفی یا بجهت کمال مقارنه و اتصال بین الزوجین است که حکم کل واحد از ایشان در آن دیگری سرایت کند مثل نسیا حوتهما یا بجهت آنکه در تخصیص جرح نوم جناحی را نفی در بار زوجه میرفت و حال آنکه در گناهی نیست فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ ط در آنچه بفدا و عوض طلاق خود بزوج دهد و خود را از قید ازدواج باز خرد و زوج اخذ از نوعی نماید و این نوع طلاق را خلع گویند که در مقابل بذل مهر یا بدل آن خواه بمثل زیاده بقدر مهر یکرده است و در ایام عده زوج را رجعی نباشد و این نوع طلاق باعتبار اخذ فدیه بر سه نوع است اول آنکه اخذ فدیه در آن جایز نیست و آن چنانست که شخصی بجهت میل تعلق دیگری بشوهر اضرار او میشود تا از وی فدیه گیرد و بر او مطلقه سازد لقوله تعالی و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج الی قوله فلا تاخذوا منه شیئا کما سبق ثانی دوم آنکه اخذ فدیه در آن جایز و حلال باشد و آن بر دو نوع است اول آنکه احدی از زوجه خود فاحشه مشاهده نموده کار بروی تنگ میکند تا آنکه فدیه خود داده و مرخص شود لقوله تعالی لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یاتین بفاحشة مبینة دوم آنکه بسبب بدخلقی زوجه و عدم رضای او در زوجیت از او مبلغی گرفته و بر او مطلقه بطلاق خلعی نماید چنانچه گذشت و در کشاف آورده که زنی ناشزه را نزد عمر آوردند عمر مرتکب حبس نمود و شب در خانه پرقمامه او را بازداشت نمود تا او را احوال او بر زن خود ناخشنود بود که او سه روز چون او را طلب نمود و پرسید که چگونه بود حال او گفت که هرگز بخانه شوهر این خوشی نکرده ام که امشب بر آن زن عمر گفت بوعج او را ای مرد زن را خلع کن او را بطلاق و بیزار باش از وی گوشوارها و خلخالها تِلْكَ این احکام مذکوره حُدُودُ اللَّهِ تبعیتها و انداره‌های خدا است که بر وفق مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا ج پس در مگذرید از آنها بتغیر و تبدیل و عدم رضای بآن وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد و تجاوز نماید حُدُودَ اللَّهِ از قواعد و قوانین دین خدا که از آن جمله مذکور مقرر مشده مبالغه و تعجیل است فَأُولَئِكَ پس آن گروه تجاوز کنندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ه ایشانند ستمکاران بر نفس خود و هر چند که ستمی بغیر خود کرده باشند چون اضرار زنان و جز عیاشی و فسق و غیرهما الا ابی عبدالله و روایت کرده که در محال چون خلع زن تا آنکه بگوید بشوهر خود که والله هرگز سوگند ترا راست نکنم و امر ترا اطاعت نمایم و داخل سازم بر فراش تو آنرا که کراهت داری و غسل جنابت از تو نکنم پس چون بدین کلمات اقدام نماید زوج او را حلال است آنچه از وی بگیرد از مهر و زیاده بر آن که او را بعقد در آورد بجهت قول خدای فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ و چون چنین کند تا این وقت حاصل است میان ایشان بهمان یک طلاق و آن زن مالک نفس خود است بهر که خواهد تزویج کند خود یا بعنی بعد از انقضای عده زوج نیز از جمله خواستگاران او است پس اگر به رضا و رغبت باز بنکاح وی در آمد دیگر باره او را بنهج مذکور مطلقه نماید این نکاح و طلاق تقسیم الثبت فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد او را بعد از دو طلاق سابق و وقوع ازدواج مرتبه ثالث اعم از رجوع یا تجدید عقد بین التطلیقات فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس حلال نشود آن زن مر آن مرد را مِنْ بَعْدُ پس از طلاق سیم یعنی من الرجعه حَتَّى تَنْكِحَ تا نکاح

که نکاح دیگر بکند حَتّی تَنْکِحَ زَوْجًا غَیْرَهُ تا شوهری دیگر را غیر مطلق اما بشرط [illegible] درو که شرایط محلل اول
بودن نکاح محلل است بعنوان عقد نه بر سبیل ملک الیمین و تحلیل [illegible] حقیقت [illegible] نکاح [illegible] بعنوان عقد [illegible]
از اشکال لفظ زوج و قرینه غیر ظاهر است که عقد محلل [illegible] عقد محلل [illegible] باشد [illegible] آیه فان طلقها
[illegible] حتی تنکح الطلاق [illegible] در کافی از صادق [illegible] مردی [illegible] طلاق [illegible]
طلاقی که محتاج محلل باشد مردی دیگر او را [illegible] کند [illegible] باطلال [illegible] برای زوج اول قال لا حتی تذوق
[illegible] یعنی تا داخل شود [illegible] که شوهر اول او را [illegible] کرده [illegible] جماع محلل [illegible]
کرده [illegible] اجماع [illegible] لفظ نکاح [illegible] دخول الطلاق [illegible] مطلق واقع [illegible]
آن [illegible] که [illegible] از محلل [illegible] زوج اول تا از طلاق [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جماع [illegible] در شان نزول [illegible] از عروه از عایشه روایت است که گفت زن
رفاعه [illegible] رسول خدا آمد گفت من زوجه رفاعه بودم و او مرا [illegible] طلاق [illegible] مطلقه [illegible]
بعبد الرحمن ابن زبیر [illegible] تزویج کردم [illegible] مردی [illegible]
و [illegible] طلاق [illegible] بسوی ابن عم خود رفاعه [illegible] حضرت [illegible] فرمود آیا میخواهی که بسوی
[illegible] لا حتی تذوقی عسیلته ویذوق عسیلتک یعنی [illegible] زوج اول [illegible] زوج ثانی [illegible]
[illegible] از [illegible] کافی [illegible] آن زن [illegible] کرد و دیگر باره
[illegible] رسول خدا آمد گفت یا رسول الله [illegible] رسول خدا [illegible] زوج [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ابی بکر [illegible] کلام کرد و ابی بکر [illegible] زوج
اول [illegible] خلافت عمر [illegible] کلام کرد عمر [illegible]
[illegible] زوج ثانی [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] محلل [illegible] نکاح
محلل [illegible] عقد [illegible] زوج اول [illegible] آیه [illegible]
[illegible] مالک [illegible] عقد محلل [illegible]
[illegible] حنیفه [illegible]
[illegible] آیه [illegible] عقد محلل [illegible]
تزویج محلل [illegible] برای زوج اول فَاِنْ طَلَّقَهَا [illegible] طلاق [illegible] زوج
ثانی [illegible] طلاق [illegible] فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا
[illegible] زوج اول و زوجه مطلقه او اَنْ یَتَرَاجَعَا اینکه رجوع کنند [illegible] بنکاح [illegible]
[illegible] زوج ثانی [illegible] نکاح [illegible] تراجع [illegible]
[illegible] زوج اول [illegible] زوج ثانی [illegible] مطلقه بوده لکن
[illegible] زوجیت زوج اول [illegible] طلاق [illegible] اِنْ ظَنَّا اَنْ

[illegible]

یُقِیمَا اگر گمان کنند [illegible] حُدُودَ اللّٰهِ احکام خدا [illegible] و حفظ
[illegible] طلاق واقع شود [illegible] محلل [illegible] تطلیقات [illegible]
[illegible] حرام [illegible] محلل [illegible] طلاق [illegible] زوج [illegible] مطلقه
[illegible] طلاق [illegible] زوج ثانی [illegible] زوج اول
[illegible] وَتِلْکَ و اینها که مذکور شد [illegible] نکاح و طلاق حُدُودُ اللّٰهِ [illegible] یُبَیِّنُهَا
روشن [illegible] لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ برای گروهی که عالم باشند
[illegible] اهل علم [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الکلام [illegible]
[illegible] وَاِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ [illegible]
طلاق [illegible] فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ [illegible]
[illegible] فَاَمْسِکُوهُنَّ [illegible] رجوع [illegible]
[illegible] بِمَعْرُوفٍ [illegible]
[illegible] اَوْ سَرِّحُوهُنَّ [illegible] بِمَعْرُوفٍ [illegible]
[illegible] وَلَا تُمْسِکُوهُنَّ
[illegible] ضِرَارًا [illegible]
[illegible]
لِتَعْتَدُوا [illegible]
[illegible] وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ [illegible]
[illegible] فَقَدْ ظَلَمَ
نَفْسَهُ [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] وَلَا تَتَّخِذُوا [illegible] آیَاتِ اللّٰهِ احکام [illegible]
[illegible] هُزُوًا [illegible]
[illegible] طلاق [illegible] نکاح
[illegible]
[illegible] وَاذْکُرُوا [illegible] نِعْمَتَ اللّٰهِ [illegible]
عَلَیْکُمْ [illegible]
[illegible] طلاق [illegible]
[illegible] شوهر [illegible]

بروی آن زن را جایز نبود [illegible] تزویج نماید [illegible] منسوخ شد کار [illegible] آسان

کردید **وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ** [illegible] **مِّنَ الْكِتَابِ**

از کتاب [illegible] **وَالْحِكْمَةِ** [illegible] **يَعِظُكُم**

بِهِ [illegible]

وَاتَّقُوا اللَّهَ [illegible] **وَاعْلَمُوا أَنَّ**

اللَّهَ [illegible] **بِكُلِّ شَيْءٍ** بهر چیزی از اعمال خفیه و آشکار **عَلِيمٌ** ۝ داناست

الربع الثالث عشر الجزء الثاني [illegible] معقل بن یسار [illegible] عبد الله بن عاصم [illegible]

[illegible] عبد الله ابن عاصم [illegible]

[illegible]

[illegible] **وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** [illegible]

[illegible] **فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ** [illegible]

[illegible] **فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ** [illegible]

[illegible] **أَن يَنكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **إِذَا تَرَاضَوْا**

[illegible] **بَيْنَهُم** [illegible]

[illegible] **بِالْمَعْرُوفِ** [illegible]

[illegible] **ذَٰلِكَ** [illegible] **يُوعَظُ بِهِ** [illegible] **مَن**

كَانَ مِنكُمْ [illegible] **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ**

الْآخِرِ [illegible]

[illegible] **ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ** [illegible]

[illegible] **وَأَطْهَرُ** [illegible] **وَاللَّهُ**

يَعْلَمُ [illegible] **وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** ۝ [illegible]

[illegible] **وَالْوَالِدَاتُ** [illegible] **يُرْضِعْنَ** [illegible]

[illegible] **أَوْلَادَهُنَّ** [illegible]

[illegible] **حَوْلَيْنِ** [illegible]

[illegible]

[illegible]

بر نگاهی چالاکی کیفیت مادرا [illegible]

[illegible]

[illegible] بر مادر واجب [illegible] شیر دادن [illegible]

[illegible] طفل [illegible] رضاع [illegible]

[illegible]

حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ [illegible]

[illegible]

لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ [illegible]

[illegible]

[illegible] رضاع طفل [illegible] دو سال کامل [illegible] حولین کاملین [illegible]

[illegible]

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ [illegible]

رِزْقُهُنَّ [illegible]

وَكِسْوَتُهُنَّ [illegible]

[illegible]

بِالْمَعْرُوفِ [illegible]

لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ [illegible]

إِلَّا وُسْعَهَا [illegible]

[illegible]

لَا تُضَارَّ [illegible]

[illegible]

وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا [illegible]

[illegible]

فزو بر طفل بعد از انعقاد حرم و ثمره تعقید مبنی بودن آن برای مفعول یعنی باید ضرر رسانیده نشود هیچ مادری بسبب فرزندش
باکراه و اجبار وی بر ارضاع یا بکمی نفقه و کسوه و غیره و ایراد فعل بباب مفاعله که مستلزم ایقاع فعل از طرفین است اشعار
بر آن دارد که اضرار از جانب فی الله موجب عداوت و اضرار از جانب دیگر میشود و قراء شاده بر نوع دیگر خوانده اند که معنا
آنها بر ما آنچه گذشت متحد است و قول قراءت حسن الاضرار بحذف بعد و کسر را بهر یک از بنا بین در قرات ابی جعفر بتخفیف
و سکون را بنیت وقف و ضم میم قراءت اعرج لا تضار بتخفیف را و اختلاس حرکت آن و در هر این شقوق نا مفهوم است بهر تقدیر
خلاصه معنی آنکه حق تعالی از راه مزید استعطاف بر بندگان تجویز ضرر رسانیدن بطفل یا ضرر کشیدن بسبب وی بجمیع
احدی نکرده نسبت والده را بنهی تذکر نمود **وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ** یعنی آنکسی که طفل را بنام شده برای او یعنی اعزاز
والد و عزیز الدیر **بِوَلَدِهِ** بفرزند خود بباز گرفتن او از مادر بعد از آنکه خو گرفته باشد بدیگری یا کوتاهی در
ما یحتاج ایشان و بر عکس و رکانی از حلبی تفصیل دیم و در مجمع البیان از صادقین علیهم منقول مرویست که مراد
اضرار ... آنست که زن دست خود را تو مینشاند شوهر خود کذا ده کوید بگذارم یا من جماع کنی از خوف آنکه مبادا حامله شوم
و بعلت حمل ضرر بطفل شیرخواره من رسد و حبابا باشد که مرد شیرده را بایام حمل با اطفال مضر است همچنین مرد خود را باز
دارد از مجامعت زن از خوف آنکه مبادا حامله شود ضرری بطفل رضیع عاید گردد و بسبب حق تعالی از ... یعنی نهی نمود
و در مسالک الافهام آورده که شاید نهی از اضرار زوجه بسبب ترک جماع مقید بمعنی هر چهار ماه یا زیاده بوده باشد
چه در هر چهار ماه جماع با زن واجب گردد و ترک آن جایز نیست اما قبل از اتمام هر چهار ماه ترک مجامعت با او
جایز است چه عدم اضرار بزوجه موجب اضرار بطفل است و آن نیز منهی عنه است پس حمل نهی را بر اول ازمان ایام حمل
کراهت خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون مردی زوجه حامله خود را مطلقه سازد باید نفقه او بدهد
تا هنگام وضع حمل و بعد از حمل نیز اجرت شیر او بدو رساند و ضرر با و عاید نسازد مگر آنکه بیابد شیرده که کمتر
از وی بگیرد پس اگر مادر بهمان قدر که شیرده دیگر راضی است راضی شود پس او اولی است بفرزند خود از دیگری الخ
جار و مجرور **بِوَلَدِهِ** متعلق بلا تضار و محل اعراب له در مولود له رفع بنا علیه است چون علیهم در مغضوب علیهم
وَعَلَى الْوَارِثِ عطف است بر قوله و علی المولود له رزقهن و ما بین معطوف و معطوف علیه از جملهای
معترضه تفسیر معروف است یعنی بر وارث مولود له نیز لازم است **مِثْلُ ذَلِكَ** مانند آنچه بر مولود له لازم بود
بر تقدیر فوت او از ایصال نفقه و کسوه و عدم اضرار اکتفا بذکر وارث و حال آنکه وصی و ولی و حاکم نیز در این حکم
بجهت مزید شفقتی است که ورثه را بعلت قرابت با یکدیگر هست پس ملاحظه حال طفل مورث خود بهتر کنند بدانکه اگر
مراد مطلق ورثه باشد در اجرای ما یجب علی المولود له بر ایشان اشکالی وارد است چه وجوب انفاق طفل و مرضعه او
تعلق بکسی مگر بر ابوین یا احدهما او کلاهما و تعمیم کل ورثه در این حکم اقتضای عدم وجوب انفاق کند با اتفاق کل
فقها فلا جرم برخی گویند مراد کل ورثه است اما ما یجب علیهم ترک اضرار است و بس نه انفاق چنانچه روایتی
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سزاوار نیست مر وارث را که ضرر رساند بوالده طفل یا آنکه گویند و امثال آن مر طفل و
با او مکر از مال ایشان چیزی در نزد وارث باشد پس منع نکرده بر ایشان نفقه را و قول دیگر آنکه اختصاص وجوب
انفاق بر ابوین دون اقربا در حین حیوة ابوین و کسیکه منفق علیه است تا حکم صغیر مرضع بعد از فوت والدین

مستثنی و چند وجوب انفاق متعلق بوارث است بدلیل اطلاق آیه و حدیث مروی از حضرت باقر علیه السلام که فرمود النفقة علی الوارث
مثل ما علی المولود له و روایت علی بن ابراهیم که حلال نیست بر وارث ضرر رسانیدن بر والده طفل در نفقه او ... چنانچه در
بدرستی از لفظ وارث وارث مولود له است لا غیر و اصح آنکه مراد از وارث همان طفل مرتضع باشد بعینه یعنی بعد از فقد مولود له
نفقه طفل که وارث است بر مال وی از جمله ترکه مولود له است که باقی ورثه یا وصی یا حاکم از دست ارث او بدهند بر مرضعه ما
و آخر حدیث عیاشی مستدل قول اول بود بدین معنی صراحتی دارد فلهذا با وجود اختصار وراثت بطفل مذکور و عدم وصی
و امام زن خود از مال الطفل بقدر مؤنت او برداشته صرف نماید بدون زیادتی و اگر طفل را مالی نباشد و برابر رضاع آن
جبر کنند و میتواند بود که مراد از وارث وارث طفل باشد زیرا که اگر بمیرد اخراجات نفقه ایام رضاع او بر وارث و بسبب از
ترکه او بود و در مسالک الافهام آورده که ممکن است حمل آیه بر وقوع اجاره مولود له قبل از موت و موت وی قبل از ایصال کل
اجاره و هیچ مرضعه باشد پس بر وارث او است که از جمله ترکه او ما شد مستاجر و بوده ... او اعانند و بعد از تحدید حولین از راه
توسعه بر ابوین فرمود **فَإِنْ أَرَادَا** پس اگر اراده نمایند والده و والد و بقرائت او بلفظ مفرد چون فصل کنند کل واحد
از ابوین **فِصَالًا** جدا نمودن فرزند را از شیر آنچنان فصالی صادر شود **عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا** از روی خشنودی
والدین و صواب دید یکدیگر مراد اجتماع اراده والد است با اراده والده و الدین اعم از فعل است با والد او و مستند برای رضاء
مراد غلبه والد است لیکن باعتبار ولایت تا شبهه پدری بدون رضای پدر نشود بلکه مجرد تراضی والدین نیز کافی نباشد محتمل
مادر برای رفع مشقت شیر دادن و بیداری شب و پدر باعتبار مرادات اخراجات رضاع تهاون در امر طفل نموده زود ترا
فطام وی نمایند فلهذا اکتفا بتراضی ایشان ننموده فرمود که **وَتَشَاوُرٍ** و این اراده و رضاء والدین مقرون بمشورت
با اهل تجربه و دو قوف باشد بشرط ملاحظه صلاح حال صبی و عدم اضرار با و **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا**
پس چون چنین باشد نیست گناهی و وبالی بر ایشان بجهت فطام و فصال طفل مراد قبل از اکمال حولین است بقرینه آنکه
از مدلول آیه سابقه مفهوم شد که فطام بعد از اکمال حولین بالضرورة لازم و محتاج بر رضا و مشورت احدی نخواهد بود
مگر بعلت مرضی که طفل را طاری شده مانع از فطام باشد اما از سیاق عبارت بر ظاهر است که بدون تراضی و تشاور والدین
صورت پذیر نیست بدلالت روایت حلبی از ابی عبد الله علیه السلام بخلاف قول بعضی که فصال و در نزد اتمام حولین و بعد از آن نیز موقوف
برضا ابوین دانسته مستدل باینکه ارضاع طفل زیاده بر حولین تا مدت یکماه یا دو ماه مجوز است و این قول صوفی
نماید چه منظور از اذن و مشورت ابوین رفع توهم ضرر فطام است بطفل و آن در اکثر حولین بدون عارضه متصور نباشد
و علی بن ابراهیم در تفسیر خود ضمیر علیهما را راجع بوالده و وارث دانسته گوید فصال آنست که با یکدیگر صلح نموده طفل را بوالده
دهند که بهر جا خواهد برد و این معنی از سیاق عبارت مستبعد است پس التفات از غیبت بخطاب نموده گفت **وَإِنْ
أَرَدْتُمْ** و اگر خواهید ای پدران یا ای متولیان امور اطفال مرضعه **أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ**
اینکه طلب کنید زنان شیرده برای طفل خود سوای مادر بعلت سرباز زدن مادر از دادن شیر یا بسبب دیگر از انقطاع یا
اشتغال ایشان بخدمات زوج و غیر ذلک مفعول اول فعل برای استغنا و علم احتیاج بذکر آن حذف شده ای
تسترضعوا المراضع اولادکم **فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** پس نیست هیچ گناهی بر شما در راه بگرفتن اطلاق
نفی جناح اگر چه دلالت کند باینکه مطلقا زوج را اختیار منع زوجه از ارضاع طفل هست لیکن نزد فقها مقید بوقتی است که مرضعه

بکریم رسد که تبرعاً یا بمبلغی کمتر از آنچه زوجه مطالبه میکند شیر دهد و زوجه بآن قدر راضی نباشد پس در این هنگام حکم
لا تضرّه ولا اضرار در احوال دارید **اِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ** اگر تسلیم کرده و رسانیده باشید بمادر اجرة آنچه را
که او شیر داده است با مطالبه او و استرضاء وی یا ببرگرفتن یا برسانید بدایها آنچه را مقرر کرده اید که بایشان دهید بدون
تعلل و تساهل یا تسلیم نمایید آنچه را که راضی شده اید رسانیدن آنرا بسوی مادران و دایها هر یک بقدر آنچه شیر داده اند بر تقدیر
افاده وجوب ایصال مال الاجاره کند یا یعنی که شرط صحت ضامن تسلیم آنست نه آنکه جواز استرضاع و صحت اجاره موقوف بایصال آن
باشد باتفاق فقها لیکن تقدیم تسلیم اولی و بهتر است تا دلالت کند بجلب آن و رغبت مسترضع بطیب خاطر پس با عدم غیظ
و جهد مرضعه در اتیان مصالح طفل کوشد و این معنی باعث ترفیه احوال طفل است و میتواند بود که از قبیل مجاز مشارفه ایشان
یعنی قبول قدر مبلغ آن باشد مثل حتی یعطوا الجزیة عن ید که مراد قرار جزیه است نه مهیا سازی آن و بروایت شیبان از
عاصم کما اوتیتم خوانده یعنی بدهید آنچه را که خدا شما داده از اجور احوال عوض از توسعه و توسط و بقراءة ابن کثیر ما
اتیتم بفتح و بقصر همزه یعنی بدهید آنچه را مهیای دادن آن شده اید ابتدا **بِالْمَعْرُوفِ** به نیکویی و خوش خویی و کشاده
رویی تا قطع عذر و ایشان در مراسم ارضاع نحنی و تعلل جایز ندارد و سلمتم با متعلق آن تنبیه است **وَاتَّقُوا اللّٰهَ**
و بترسید از خدای در مخالفت آنچه مامور بآن شده اید از حقوق مراضع و مسترضع **وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ** و بدانید
ابرار که خدای **بِمَا تَعْمَلُونَ** بآنچه میکنید از اشفاق و احسان بهر کس و قیام بوظایف فرمان برداری
بَصِيرٌ بیناست در طاوی آیه ما الفه بسیار و مراعات مرضعه و مرتضع است و در سه مقام از آیه لفظ الا
مذکور است اول در اکمال حولین که موهم حتمیت طفل بود بکر لمن اراد مشعر باختیار آنرا تنها بشرط دادن اعادت و در ثانی که
مشعر بذکر فصال و موهم قدری حرمت بوی بود والدین را در اراده مشارکت یکدیگر نموده با ایراد فعل شی اقدام نمودن فان ارادا
فصالا عن تراض منهما و تشاور اجرت طبع خود حرصی بطفل نرسانند و در مرتبه سیم که حق کردن طفل از مادر محل
اضرار دیدار است با ایراد فعل اردتم که جمع مخاطب است برداخت تا همگی مومنان برای یکدیگر عمل نموده از رسانیدن ضرر طفل
محترز باشند در تفسیر مرویست که حضرت صادق علیه السلام دید که ام اسحق بنت سلیمن شیر میداد یکی از پسران خود محمد یا اسحق
پس بوی گفت ای ام اسحق وی را از یک پستان شیر مده بلکه شیر ده از هر دو پستان تا یکی طعام و دیگری شراب او باشد و فضیل از
ابی جعفر روایت کند که فرمود علیکم بالوضاء من الظؤورة فان اللبن یعدی یعنی بر شما باد بدایه نکو صورت بگیرید
بدرستی که شیر سرایت بطفل کند و حریز از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود شیر زن یهودیه و نصرانیه
از شیر طفلی از زنا بهتر باشد و لیکن اگر مولای کنیزکی که زنا بوی شده حلال کند زانی را هر آینه باکی نیست طفل وی نخواهد بود
مسکان از حلبی روایت کند که گفت از آنحضرت پرسیدم که مردی طفل خود را بدایه یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه میدهد که بخانه خود برده
شیر دهد یا در خانه خود می آورد که طفل او را شیر دهد فرمود جایز است شیر دادن یهودیه و نصرانیه لیکن باید او را از شرب خمر و خوردن
گوشت خنزیر و سایر مسکرات محرم منع نماید و طفل خود را نفرستد که او بخانه برد و زانیه نیز شیر دهد که حلال نیست و مجوسیه نیز
شیر دهد مکر در حال اضطرار و در کافی از حضرت رسول علیه السلام مرویست که لا تسترضعوا الحمقاء والعمشاء فان اللبن
یعدی یعنی طلب شیر مکنید برای طفل خود از زن احمق و آنکه چشم وی معیوب باشد که شیر اثر در طفل کند و بر فائی طفل در خوبی
و حمق مانند خود میرود و چون در آیات سابقه ذکر عده طلاق شده بود فلاجرم در بیان عده وفات فرمود **وَالَّذِينَ**

يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ بنا مجهول از باب تفعل بقراءت مشهور و بفتح یا و بنا معلوم بقراءت علی و آنانکه بمیرند
از جمله شما ای مومنان **وَيَذَرُونَ** و وا گذارند بعد از خود **اَزْوَاجًا** زنانی چند که از مرد خود و غیر مدخوله
تذکیر ازواج بجهت آنست که تانیث آن از قرینه معلوم کرده و الا بلفظ زوجات بایست کرد اشود و همین قرینه دلالت بر حذف
مبتدا و قیام الذین بمقام آن کند ای و ازواج الذین یتوفون پس جمله خبر است آیه خبر آن و معنی امر باشد یعنی حکم زنان ایشان
اینست که **يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ** باید انتظار کشند و صبر ورزند نفس خود را بی شوهری و ترک طیب و زینت
اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز علاوه که من حیث المجموع یکصد و سی روز باشد
یا تا بعد معدود وقت ای بترتیبی تقدیم ده را برابر و ابن عروه بلفظ تانیث و وجه است اول چون عده وفات بجهت حزن است
باعتبار که فلکی و بترکی تشییع شب شده باشد دوم هر چند حساب عده بروز است لیکن ما بها الامتیاز بین الیومین
بالما به الامتیاز زمیان ماهها بروئیت هلالست و آن در شب میشود و شب را اللیالی گویند پس باعتبار ماه تانیث مونث
معتبر است و در اختصاص این مدت جهت آن باشد که منظور از عده زنان تخلیه ارحام ایشانست از نطفه زوج اول
رفع اشتباه نطفه زوج ثانی با نطفه زوج اول تا مفاسد عظیم از ارث و تزویج اولاد و غیره مترتب نشود و این معنی در کمتر
از مدت مذکوره معلوم نگردد چه گفته اند که جنین اگر پسر است در سه ماهگی و اگر مونث است در چهار ماهگی تحرک
شود پس اعتبار اقصا الاجلین شده باشد و ده یوم دیگر استظهارا برآن افزوده اند که شاید حرکت جنین در مبادی
معلوم و محسوس نشود و در علل آورده که چون عده مطلقه سه ماه و عده متعه چهل و پنج روز است در وفات برای حرمت زوج
فرد و معتبر شده و از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حق تعالی دانست که غایت صبر زن در ترک جماع چهار ماهست فلهذا
واجب ساخته بر وی آنچه واجب ساخته بود و ایام حق شوهر از عده اگر ایلا یا طلاق داده میشد و از صادق علیه السلام مرویست
که زن مطلقه را سه ماه و زن شوهر مرده را در چهار ماه و ده روز دل تسکین نکرده خزانه بدانکه ابتدا آن
شروع در عده روز موت است اگر قبل از طلوع شمس باشد و اگر زوج بعد از آن فوت شود احوط آنکه روز بعد از ابتدای
عده حساب کنند و این در حالتی است که زوجه مطلع بر موت شوهر فی الحال باشد و اگر خبر فوت زوج بعد از مدتی بوی رسد
پس بر اینکه در صورت ابتدای عده از روز فوتست زیرا که منظور از عده استبراء رحم است و آن بمجرد تربص ایام
مدت بدون جماع بعمل می آید و بدانکه اگر زوجه صغیره یا در صغر باشد که بهیچ من الوجوه موردا علی حاصل نتواند
شد مجرد مضی این مدت بر وی کافی است و اگر زن حامله بودی باید صبر کند تا مدرک وضع حمل بعد از آن عده نکاح
و این باجماع فقها چنین است بنابر قول ابن بابویه اگر زن جزو رسد که زوج او چهار ماه و ده یوم قبل وفات نموده او
فی الحال تواند که شوهر کند و ابن جنید رحمه الله علیه تقویت این قول نموده مطلقه را نیز در حکم متوفی عنها و عده هر دو را
از حین فوت و حین طلاق دانسته بخیال آنکه در عده هر دو حق تعالی افاده تربص نموده و آنرا در یکی معلق بموت و در دیگر
بطلاق کرده اند و این معنی دلالت بر مساوات ایشان کند و بمجرد اسقاط علت بعمل آید و این قول خالی از ضعفی نیست
داد و بآن مشکل است بلکه اصح نگاه داشتن عده است متوفی عنها را از روز رسیدن خبر بخلاف مطلقه که عده او
از روز طلاقست زیرا که منظور از عده وفات نه همچون عده طلاق همین استبراء رحم است و بس چه اگر منظور آن بودی
زوجه صغیره و یائسه و غیر مدخوله را احتیاج بعده نبودی پس منظور در عده از این عده پاس حرمت زوج و لهذا بود که

لازم است ترک زینت و پیرایه و بوی خوش کردن و اینها نتواند بود مگر بعد از علم وی بموت شوهر و هیچ یک از اکثر
در مطلقه منظور نیست چنانچه از روایت صحیحه محمد بن مسلم از باقر علیه السلام مستفاد و مشخص کرده که فرموده هر گاه طلاق دهد
مردی زوجه خود را و حال آنکه غایب از وی باشد و زوجه را علم بطلاق نباشد مگر بعد از مدت یکسال یا زیاده یا کمتر
پس چون علم بمضمون طلاق وی را حاصل کرده فی الحال خود را تزویج کند و عده دیگر نگاه ندارد و عمر او را گذشت
ایام گذشته وَالْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَهُوَ غَائِبٌ تَعْتَدُّ يَوْمَ يَبْلُغُهَا وَلَوْ كَانَ قَدْ مَاتَ قَبْلَ ذَلِكَ بِسَنَةٍ
أَوْ بِسَنَتَيْنِ و زنی که وی را شوهر و حال آنکه غیبت مرده باشد عده نگاه دارد از روزی که خبر فوت بوی رسد هر چند بعد
از مردن یکسال یا دو سال باشد جمهور و مشخص کرده اکثر فقهاء ما رضوان الله علیهم برین قولند و برخی بعکس
قول ابن جنید درین قول نیز مطلقه را با متوفی عنها زوجها مشارکت داده گویند عده از جمله عبادات زنان و
محتاج بنیت است و وقوع نیت نتواند بود مگر بعد از علم بطلاق یا موت پس عده مطلقه نیز از حین رسیدن خبر
باشد نه روز طلاق و این نیز مخالف احادیث بسیار است و توقف عده بر نیت از نفی ظاهر نیست بلکه میتواند بود
که از جمله عبادات غیر موقوفه بر نیت باشد چون تطهیر جامه و بدن از نجاسات بجهت نماز و برای بعضی از فقهاء
القولین بتفصیل و بنای مسئله بر آنست که اگر فاصله اندک میان موت و رسیدن خبر باشد بنای عده از روز
موت و اگر بسیار باشد از روز رسیدن خبر خواهد بود و دلیل بمضمون روایت منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام
نیز باشد گفت شنیدم از آنحضرت که در باره زنی که زوج او مرده یا او را طلاق داده و از وی غایب باشد فرمود
اگر فاصله او و مردن زوج او بقدر چند روزی باشد عده وی از روز فوت و اگر بعید زیادی دارد بعد از رسیدن
خبر باشد و وی را ناچار است از ترک زینت و برین قولست شیخ طوسی رحمه الله و بمقتضای عموم آیه مفهوم کرده که
حکم زوجه کتابیه نیز در عده با زوجه مسلمه یکسانست و اتفاقی اکثر فقهاست اما در باب عده کنیزک بازاء
آزاد طلاق هست بعضی از روی قیاس بحث امر مطلقه عده وفات را نیز تنصیف بدو ماه و پنج یوم قایلند و این
قول ایشانست صحیح زراره از … و غیره و جمعی مطلقا عده وی را نیز با عده حره مماثل و مشابه دانسته اند چهار
ماه و ده یوم گفته جایز نداشته و گویند تفاوت حکم ایشان با حره … ترک آن بر حره واجب و بر ایشان
نیست و ایشانرا نیز ادله و احادیث هست که ذکر آنها موجب طول کلام میگردد و اگر جمع بین القولین بدین نحو
شد که چهار ماه و ده یوم مختص ام ولد و دو ماه و پنج روز مخصوص غیر ام ولد باشد چنانچه صاحب تهذیب
رفته و حدیث سلیمان بن خالد و وهب بن عبد الله از ابی عبد الله علیه السلام که در وسائل الافهام مذکورند دلالت
اما ادله قول ثالث … و تصریح ملک یمین و متعه نیز چهار ماه و ده یوم دلالت تمام کند بر آنکه عده امه
منکوحه بعقد دایم بطریق اولی اکثر از آن نباشد چنانکه در تهذیب از حضرت باقر علیه السلام منقولست که فرموده کل النکاح
إِذَا مَاتَ الزَّوْجُ فَعَلَى الْمَرْأَةِ حُرَّةً كَانَتْ أَوْ أَمَةً وَعَلَى أَيِّ وَجْهٍ كَانَ النِّكَاحُ مِنْهُ مُتْعَةً أَوْ تَزْوِيجًا
أَوْ مِلْكَ يَمِينٍ فَالْعِدَّةُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند فاطر زنان شوهر مرده
سوای آنها که حامله اند أَجَلَهُنَّ بوعده خود یعنی عده ایشان که مدت مذکوره است منقضی گردد فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس نیست گناهی و وبالی بر شما ای زمره مسلمانان یا ای حکام شرع یا ای اولیاء زنان

فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه این زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در تنهای خود از اراده شوهر کردن تصریحا یا تعریضا
و آنچه بر ایشان در عده منکر بوده از زینت و بوی خوش مناسب وی باشد و غیر آن که جهت ایشان اراده طلاق بر زوج متوفی خود
باقی نمانده و زینت و مالک نفس خود اند بِالْمَعْرُوفِ بشرطیکه ایقاع نکاح بنهج شرع از کفاءت زوج و اشهاد
مؤمنین و جریان صیغ ایجاب و قبول و غیر آن از مستحبات نه بخلاف شرع از زنا و غیره چه در آنحالت منع او بر هر احدی از مسلمین
حکام لازم است بجزی که اگر گناهی … هر آینه وزر بر ایشان باشد و با عدم کفاءت خویشان وی را منع رسد وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از پیروی احکام یا انکار آن خَبِيرٌ دانا و مطلع است ابن … آیه ناسخ
آیه وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ است چنانچه ذکر آن گذشته چه
در اول اسلام عده زنان یکسال بوده چنانچه مذکور شود ان شاء الله تعالی عباس … روایت کند که فرموده چون این آیه
نازل شد زنان بنزد رسول خدا آمده مخاصمه نموده که ما را در مدت چهار ماه و ده یوم صبر نیست پس رسول خدا بایشان گفت
که قبل از شما زنی که شوهر او میمرد یکسال … خود در خانه … کشیدی و چون
همان روز از سال دیگر رسیدی … برداشته … خود را … کشیدی و شوهر کردی پس حق تعالی بر شما
تخفیف داده هشت ماه آنرا وضع کرده تم الحدیث و چون حق تعالی بعلم ازلی دانست که زنان شوهر مرده را خصوصا اگر مال و جمال
داشته باشند مردم خواستگاری کنند و سد راه تعریض باعث فتح ابواب بعضی از فسوق میگردد لهذا … تعریض با ایشان
قبل نکاح یا در مدت عده بر ایشان تجویز نموده فرمود وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما ای مسلمانان گناهی
فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه بعرض اظهار در آورید آنرا بعنوان کنایه یا بواسطه یا بی واسطه مِنْ
خِطْبَةِ النِّسَاءِ از خواستگاری زنان مذکوره و تعریض طلب چیزیست بالفاظ که از آن غیر صریح … باشد و
تلویح نیز گویند مانند قول سائل محتاج که آمده ام سلام بر شما … چنانچه گوید که … خواستگاری ایشان
بر ایشان ظاهر کرده … تصریح که آن حرام است چنانچه در طی کلام … بگوید که من اراده
تزویج دارم یا گوید که مرا اراده خواستگاری زنی هست که از اوصاف او … و فلان باشد و برخی از صفات … کنید یا
بگویید که رب راغب فیک … بسوی تو یا وصف حسن او یا حسن خود کنید و شبیه با اینها أَوْ أَكْنَنْتُمْ
خطبه … و مفعول آن محذوف است ای اکننتموه فِي أَنْفُسِكُمْ یا پوشانید عزم خواستگاری ایشان را
و اظهار آن نکنید نه بتعریض و نه بتصریح یعنی از آن نیز باکی نباشد چه قدرت بر عدم خطور … ذکر شما از آن
نداشتیم بسیاری از شما … بسبب تعلیل تعریض … آنکه عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ دانسته بود حق تعالی این که شما
سَتَذْكُرُونَهُنَّ بزودی یاد خواهید کرد آن زنان را به نکاح بر سبیل تصریح … شدت
شوق یا از خوف آنکه مبادا دیگری سبقت گیرد پس شما خواستگاری ایشان … ایشانرا بعد از دفع موانع وَلَكِنْ
لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا ولکن وعده مدهید با ایشان جز … پنهانی از شما نسبت با ایشان واقع
خواهد شد مراد جماع است یعنی با ایشان مگوئید که چون ترا تزویج نمایم جماع را نیکو بانجام … یا با ایشان شرط مکنید در
حین تعریض مانعت از اجابت غیر شما … بلکه بگذارید تا باختیار خود هر که را خواهند قبول نمایند اگر ترا مقبول
باشد و بر تقدیر ظرفیت آن گفتگوی مکنید با ایشان در پنهانی یعنی بجهت مواعده نکاح با ایشان خلوت … هنوز

جماع بسیار یام

وقولی آنکه مراد ازین سرّ زنا است چه در آن زمان بعضی از مردان بخانه اجنبیه زنان بیهانه موعد کردن تزویج رفته زنا میکردند
و وعده تزویج میدادند حق تعالی نهی کرد ایشان را ازین و این احتمال ضعیف است بجانب معنی آنکه وعده نکاح با ایشان میکردید
در حالتی که مشغول زنا باشید **الا ان تقولوا** مگر اینکه بگویید از روی راستی و درستی **قولا معروفا**
یعنی بگویید آن تلویح و تعریض بر نکاح باشد و رخصت تعریض درین آیه شامل است هر زنی را که نکاح آن جایز باشد چون زنی که نکاح
برادری حرام الموبد است خطبه آن بجهت خود تعریضا و تصریحا حرام موبد خواهد بود مانند مطلقه تسعه قبل از حلول محلل
و مطلقه ثلاثه با وجود محلل و زنی که قبل از بلوغ افضای آن نموده باشد و غیر ذلک از آنچه در کتب فقهیه مسطور است
و آنکه خواستگاری وی حرام موبد نباشد بلکه تحریم خطبه وی بعلتی از علل خارجیه باشد چون مطلقه رجعیه تحریم تعریض
و تصریح بر بعد از انقضاء عده زایل کرده چه مطلقه رجعیه در ایام عده در حکم نکاح سابق و شوهر را بروی تسلط
و این نوع چون تصریح بازدواج نماید فعل حرام کرده لیکن بعد از خروج از عده تزویج آن جایز است و ما سوی این دو نوع
هر گونه زنی که ذات العده را آیه شامل است اعم از متوفی عنها زوجها یا مطلقه بتطلیقات ثلاث یا بطلاق باین چون خلع
مگر آنکه محظوره غیر باشد که خطبه او نیز برو بکری حرام و بقولی مکروه است و بنای جواز تعریض بر عدم سلطنت رجوع زوج
اول است و بقولی جواز تعریض مختص بمتوفی عنها زوجها است بخیال آنکه مادام شوهر را حیات است باعتبار مخالطه سابقه
وی را بوی آن زن خصوصیت زیاده بر اجنبی است فلهذا احدی را در عده وی تعریض نرسد هرچند که عده بائنه باشد مگر
مطلقه ثلاثه و موید این قول است اینکه آیه در عطاوی عده وفات مذکور است لیکن قول اول اصح است چه ترتیب آیات
مدخلی در احکام شرعیه نیست و بسیاری از جملهای معترضه میان احکام غیر مناسب یکدیگر در کلام الهی یافت شود
آیه را شمول و عموم است بر جمیع انواع زنان مگر آنچه بنص صریح از ظاهر معنای آن بیرون رود چون محرمات موبده و مطلقه
رجعیه و ما سواها در تحت عموم خود باقی باشد القصه استثنا از معنا و فعل تواعدوهن است نه از لفظ سرا زیرا که فعل
در ما بعد خود است بواسطه استثنا ای لا تواعدوهن مواعدة قط الا مواعدة معروفة غیر قبیحة **ولا تعزموا**
عقدة النکاح و اراده مکنید بستن نکاح را با این زنان مطلقه فات العده تو فیع نهی
از اصل فعل بلفظ عزم بنهایت مبالغه است و الا نهی از عزم که در لغت بمعنی اراده است بنا شد چه از عطاوی **ازکنتم**
فی انفسکم مجرد قصد مناکحه در ایام عده مجوز و نهی متعلق است بایقاع عقد مناکحه بصیغه ایجاب و قبول **حتی**
یبلغ الکتاب تا هنگامی که برسد کتاب یعنی طی شود ایام آنچه نوشته شده و مقرر کرده شده
انتظار آن و منتهی کرده **اجله** ط بغایت خود یا منقضی شود فرض کتاب که قرآنست بهر تقدیر مراد عده است که آنرا
تشبیه نموده با ایام مکتوبه در دین که مادام با آخر نرسد مطالبه و مطلب آن نباشد **واعلموا ان الله** و بدانید اینکه
خدای **یعلم ما فی انفسکم** میداند آنچه را که مضمر و مختفی است در خواطرهای شما از اراده
مامورات و عدم آن **فاحذروه** 2 پس حذر کنید از عقاب وی و عزم ما لا یلیق مکنید بدانکه سیاق آیه را
دلالت باینست که ثواب الهی بمجرد عزم بسوی طاعات و مبرات بعباد فایض کرده و از راه لطف چنانچه مجمع علیه الناس
میدانند که بندگان بسبب عزم بر هر یک از جزء و شهوات معاقب کرده بعد چنانچه سید اجل سید علی همدانی رضی الله عنه
فرموده و با وجود اعمال از خلاف قواعد اصولیه و یصورت **واعلموا ان الله** که دیگر باره بدانید این که خدا

غفور آمرزنده است که تعجیل بعقوبت نکند شما را **حلیم** ١١٥ بردبار است که از بردباری عاصی بندگان از روی
غضب و سخط در نیاورد لو تؤاخذهم خدای تعالی ابر نزد عصیان ما در یا تفاوت کی کنند از دنیی کو والها یا برد بادات
در باب عدم مواخذه شما بر عزم گناه و این نیز موید قول اول و مضعف قول ثانی است بدانکه طلاق بسبب بدون ضرورت شرعی
مذموم است و روایت شده که چون در زمان جاهلیت زنان خود را مکرر طلاق داده رجوع کردندی و رسول خدا از این معنی
آنحضرت ایشان را منع فرموده که ابغض الحلال الی الله الطلاق یعنی بدترین اشیاء حلال طلاق باشد و چون اعراب کان کردند که در هر طلاقی
اثمی واراده آید حق تعالی در بیان این آیه فرستاده **لا جناح علیکم** نیست وزر و وبالی و حظ و نکالی بر شما
و نه بر و وبالی که مردی از انصار زنی از بنی حنیفه بخواست و در حین عقد نام مهر مذکور نکرده بعد از آن بدون دخول بر او طلاق ساخت
معنی آنکه نیست برشما مهری **ان طلقتم النساء** هرگاه طلاق دهید زنان خود را **ما لم تمسوهن**
مادام که مقاربت نکرده باشید ایشان را باصل جماع نه مجرد خلوت بنا بقول اصح پس مراد از جناح مهر است و محتمل که مراد از آن نفس
وتفتیش حال زنان مطلقه و معنی چنان باشد که نیست بر شما واجب و لازم ملاحظه حال زنان غیر مدخوله از حیض و طهر و غیر ذلک بخلاف زنان مدخوله که ملاحظه حال ایشان
جا که مراد رفع جماع باشد از بین قید لازم آید که در تطلیق زنان مدخوله گناهی باشد و حال آنکه گناهی ندارد و محتمل است که ما بغیر
ما مصدریه بتقدیر زمان باشد ای زمن ترک مسیسهن یا ما موصول باشد بمعنا و دوام و حینئذ تقدیر آنکه ان طلقتم النساء
اللاتی لم تمسوهن و بقراءت حمزه و کسائی تماسوهن **او تفرضوا** یا نام برده باشید **لهن فریضة**
برای ایشان مهری واجب لازم الا بنا بر انعطاف کلمه او بما قبل و اکثر او بمعنی الا ان باشد یعنی صداقی برونه شما نیست برآن زنان مطلقه
مهر مسمی و لکن اگر تعیین مهر ایشان در حین عقد کرده باشید هرچند حکم آن در آیه بعد مشخص کرده ملخص آنکه استقرار تمام مهر مسمی
یا مهر المثل بسبب جماع و نصف آن بسبب فرض تسمیه است پس با عدم این دو شرط مهری لازم نمی‌آید **ومتعوهن** 2 و بهره دهید
ایشان را از مال خود بر سبیل وجوب نزد اکثر فقها بخلاف قول جمعی از اهل خلاف که امر استحباب باشد بدلیل فقره آیه حقا علی المحسنین
که ذکر احسان شده و این محض غلط است چه تایید شدن آن باحسان منافاتی بوجوب آن ندارد و لفظ علی نیز تعجیل
بر وجوب کند نه بر ندب و در تهذیب از حضرت صادق مرویست که فرمود متعة المطلقة فریضة و علت تمتیع ایشان آنکه در فقد
و فقدان باقر مروی روایت شده که فرمود همراه ایشان کنید هرچه شما را ممکن شود پس بدرستی که ایشان از نزد شما باز میگردند با کربت
و وحشت و تنهائی و غم شدید و شماتت دشمنان پس بدرستی که خدا کریم است و دوست میدارد اهل حیا را بدرستی که گرامی
شما نزد او آنست که چیزی گرامی داده زنان خود را الملخص مسلما آنکه دادن متعه لازم و واجب است بر مطلقه سوای مختلعه و مبارات
و ملاعنه چه علتی که در عطاوی حدیث ذکر شده درین سه طایفه مطلقات یافت نشود لیکن تعیین قدر آن حوالة تشخیص حاکم
شرع و عدول مومنین است بخوی که **علی الموسع قدره** بر توانا و توانگر است باندازه توسع وی **وعلی**
المقتر قدره 2 بفتح دال بقراءت ابی جعفر و اکثر اهل کوفه در هر دو موضع و بقراءت باقی قرا بسکون دال و
بر درویش و تنگدست است بقدر توانائی او و ان تحدید طرفین نیز تعیین حال متوسط نیز مفهوم شد بعد تقدیر هیچیک از فرق تقدیر را
زیاده بر نصف مهر المثل ندهند و بقول بعض از فقها برغنی است که بخیل باشد قیمتی بیاده دینار و بر متوسط است جامه وسط
یا پنج دینار و بر فقیر است یک دینار یا اکثر یا شبر آن تا ده درهم بنا بر روایت حلبی و جماعت از ابی عبدالله ع آنست که فرمود بر مرد
موسع است دادن غلام و کنیز و بر فقیر است گندم و جو و مویز و جامه و درهم و در روایت ابی بصیر از ابی جعفر ع مرویست که اما وقیل

آنچه بر معسرانست روباکهاست و در رقبه منقولست که بر غنی است خادم یا خادم و بر وسطاست جامه و بر فقیراست درهمی یا انگشتری الحدیث
و منطوق اخبار مقتضی وجوب اشیاء مذکوره بعضها بتخییر است بلکه قیمت آنها با رضاء طرفین جایز است اما آنکه معین آنها
یافت شود یا نه واضح آنکه اصل تمتع واجبست اما بنای تعیین اشیاء مذکوره باستحبابست و در روایت عیاشی از حضرت کاظم علیه السلام
که فرمود الْمُتْعَةُ عَلَى قَدْرِ مَا لِلنَّفْعِهَا دالّست بر تصحیح بر بعضی دارو از بعضی روایات معلوم کرده که اوّل اشیاء متمتع بها
قبل از جریان لفظ طلاق هم روا باشد چنانچه در تهذیب مرویست که از حضرت باقر سوال کردند که مردی اراده طلاق دارد
زن غیر مدخوله دارد فرمود بایدکه تمتع نوعی دهد قبل از آنکه طلاق گوید بدرستی که حق تعالی میفرماید که متعه دهید ایشانرا
هر یک از موسع و مقتر بقدر وسعت خود مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ متعه دادنی بروجه نیکی و پسندیدگی و مهربانی نه از
روی کره و سرگردانی مفعول مطلق متعوهن است و بعضی مراد از معروف تعیین قدر است چنانچه گذشت بهر حال این
تمتع دادن واجب کردانیده شده است از نزد خدای حَقًّا واجب کردانیدنی و این بر مصدر و فعل محذوف [illegible]
که صفت متاعا باشد یعنی متاع دادنی فرض و سزاوار عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران تخصیص ایشان
بذکر بجهت ترغیب است نه آنکه بغیر ایشان واجب نباشد و بعضی بر هر که خواهد که نیکوکار باشد چنانچه گفته شد و طریق آنست
و در کشاف آورده که نسبت حق تعالی ایشانرا باین نام قبل از آنکه احسان از ایشان صادر شده باشد از قبیل مجاز [illegible]
چون قتل قتیلا بدانکه آنچه ذکر شد از تمتع متوفی عنها زوجها و در آن حقی نیست که مهری در حین عقد برای وی نام برده
باشد بنا بقول ابن ادریس و جمعی از علماء امامیه رضوان الله علیهم چه سبب وجوب آن مفارقت بعدم مواقعه و عدم [illegible]
در حین طلاق و بعضی الحاق بعد آن کردن قیاس است با اصالت براءت ذمه از شغل آن و موت و انتقال [illegible]
میت بورثه و زوال ملکیت [illegible] بمطالبه مهر المثل رسد نه متعه بخلاف قول صاحب نهایه و ابن البراج و ابن حمزه
و جمعی دیگر از فقها که متوفی عنها زوجها را در حکم با مطلقه مشارک دانسته و ویرا مستحق متعه و میراث دانند دون المهر بدلیل
صحیح محمد بن مسلم از امام باقر در باره مردی که تزویج کرده بود زنی را بر آنکه مهر بحکم او یا بحکم زن باشد پس احدهما وفات نمود
قبل از دخول فرمود برای زن است متعه و میراث و مهری نیست الحدیث و چون در آیه ذکر مطلقه غیر مفروض لها المهر شده بود
مقرون ساخت آنرا بآیه دیگر که ذکر مطلقه مفروض لها المهر در آن شده فرمود که وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر
طلاق دهید زنانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید ایشانرا و مس مراد جماع است
وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ و حال آنکه مقرر کرده و نام برده باشید در حین ایقاع عقد برای ایشان فَرِيضَةً
مهری مشخص معلوم القدر نامبرده شده [illegible] عام است بر کمال الاعتناء و شان اداء آن تا [illegible] بردادن آن
نکنند چه در حدیث آمده که هر کس [illegible] داشته باشد که مهر زوجه خود را ندهد [illegible]
فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس نصف آنچه لازم است [illegible] آنچه مقرر کرده اید [illegible] لازم الادا [illegible]
نتواند بود مگر آنکه اگر تمام مهر زوجه بزوج قبل از طلاق بخشیده باشد بعد از طلاق باید که از عین المال خود آنچه مساوی
نصف مهر است بزوج خود بدهد زیرا که تمام را بعنوان [illegible] زوج کرده و نصف را مالک بوده [illegible] استقرار ملکیت زوجه بر کل
یکی از چهار چیز است دخول [illegible] شوهر [illegible] اسلام [illegible] و موت زوجه و گویند در اوایل اسلام حکم چنین بود که چون
قبل از دخول زن را طلاق گوید [illegible] فی العقد چیزی بزن ندهند [illegible] فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا [illegible]

احزابست

احزابست چیزی بعنوان متعه بوی داده و برا [illegible] بعد آیه آن حکم منسوخ گشته مقرر شد که نصف بوی دهند إِلَّا أَنْ
يَعْفُونَ مگر آنکه ببخشند آن زنان یعنی ابراء ذمه زوج خود کنند از آن نصف بتمامه یا بعضا و این لفظ اگرچه در مذکر
و مؤنث اطلاق شود اما بحسب اعلال متفاوتست زیرا که در مذکر واو آن ضمیر جمع و نون آن علامت رفع [illegible] و در مؤنث واو لام الفعل
و نون ضمیر بایشانست و در مقام اعلال ثانی مستعمل شود چه فاعل آن کل واحد از زنان مطلقه است بشرایط صحت عفو از
بلوغ و عقل و تمکن از تملک و حریت او أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بفتح واو عطف بر محل آن یعفون که نصب است باشد
یا بسکون آن بعلت مشابهت با الف در موضع نصب یا آنکه ببخشد آنکسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست
او است حل و عقد نکاح و سایر مهمات آن زنان با عدم شرایط مذکوره یعنی ولی شرعی او که اختیار تزویج او را دارد و بشرط مراعات [illegible]
و ضبط خزانه عقد و عفو از قبل ایشان بر وجه صحیح است اقل آنکه با عدم [illegible] ولایت مخصوص [illegible] — تفصیل اولیا آمده
از اجداد و جدات و اقارب [illegible] ولایت و اشتراکی نیست [illegible] هرچند که بالا روند و نیز با پدر ولایت [illegible] مگر
او و ولایت زیاده بر جد است چنانکه هر یک از پدر و جد پدری دختر را در آن واحد علیحده بر شخصی غیر دیگری تزویج کنند السبق عقد
جد صحیح و عقد پدر باطل است [illegible] روایتی ضعیف شده که گویند صحت ولایت جد موقوف باشد بوجود پدر [illegible]
جد از وجه ولایت ساقط است اما اصح عدم توقف است بر وجود پدر و ولایت این هر دو محقق است درباره صغیر و صغیره
خواه اعم از باکره و غیر باکره و اعم از آنکه بکارت وی بجماعی زایل شده باشد یا بغیر جماع و همچنین ولایت ایشان ثابت است در حق
دختر رسیده اگر باکره باشد و با وجود عدم بکارت [illegible] ولایت [illegible] وصی [illegible] ولایت
منحصر است در ولی [illegible] صغار [illegible] موصی [illegible] چهارم حاکم شرع مجتهد عادل و ولایت او متحقق است درباره سفها و مجانین [illegible]
و سایر آنچه در بحث خود ذکر شود ان شاء الله تعالی پنجم مالک و ولایت او مختص است بغلام و کنیز و آنکه [illegible] باشد
تا آنکه آزاد کرده باشد و سوای این جماعت [illegible] هر چند برادر و جد مادری و سایر اقارب [illegible] باشد مگر بعنوان وکالت
مخصوص عقد چنانچه در [illegible] روایات متواتره [illegible] از ائمه هدی علیهم السلام روایت شده است بعضی آنکه
مراد از آنکس که عقده نکاح بدست اوست پدر و جد پدری و وصی است و آنکسی که امر او در مال زن [illegible] باشد [illegible] ببخشد
جایز است و در روایت عیاشی آمده که از صادق پرسیدند که اگر وکیل زن چیزی از مهر او ببخشد پس آن زن گوید [illegible]
بخشش وی نکرده و راضی بدان نیستم آیا چه صورت دارد فرمود [illegible]
بکند و تجویز عفو او نکند [illegible] وکالت مطلقه شامل جمیع متعلقات [illegible]
مهمات و الا تجویز [illegible] خود را [illegible] عفو از صداق [illegible] دیگر آمده که اگر [illegible] عفو
از قبل وی کند جایز است و برادر نیز اگر قیام برای امور او میکند [illegible] کسی قائم بمصالح امور وی کند جایز
نیست مراد از مال او [illegible] و بنا بر آنکه هر یک از اولیاء مذکوره اختیار عفو از مهر آن ندارند لیکن درباره
بعضی [illegible] قلیل و کثیر نباشد و بر حسب قول صاحب کتاب نهایه و ابن براج و جمعی از فقها رضوان الله علیهم چنانچه
بسند صحیح از [illegible] روایت شده که [illegible] از صادق [illegible] آنکس که بدست اوست عقده نکاح پس فرمود ولی او که تزویج او
کرده مراد است که بعضی از مهر او را [illegible]
بیده عقدة النکاح زوج است که طلاق زوجه خود داده و عفو او آنکه اگر تمام مهر را قبل از طلاق بزوجه خود داده باشد چیزی

از بعض بن کرفته و برا مطلقه سازد بادجود آنکه اشراء او نصف آن مستواند نمود و در اخبار آمده که غالبا متعارف بوده که هر کس تزویج
زن نمودی ولا تمام وکمال مهر را بوی رسانیدی پس چون قبل از دخول وی را مطلقه ساختی نصف آنرا از وی اخذ نمودی و اگر چیزی
از مهر نداده باشد تمامی آنرا بهم سازی و نموده او را طلاق دهد اگر چه در چنین حالی مستحق نصف است ذکر انحی در تفسیر خود
آورده که چون تمام مهر را زوج بزوجه رساند دلالت کند بر عفو او زیرا که موجب طلاق است و بنا بر این قول اگر چه معنی عفو
در مقام خالی از تکلفی نیست چه عفو در بخشش مطالبات استعمال شود نه در بدل اموال لیکن آنکه کوئیم بر سبیل مشاکلة بالفعل
الا ان یعفون متضمن بود یا فتنه باشد لیکن قولی است مناسب بچند وجه اول آنکه از مفهوم الذی بیده عقدة النکاح
باید مشتغنی باشد که قدرت بر حل و عقد تزویج که عبارت از ترو قبول آنست داشته باشد چه تقرب در زن منوط
در چراست و این میتواند بود مکر بزوج چه بعد سا و تست اثبات نکاح بقبول و ابطال نکاح برد آن و ولی زوجه را این
اقتدار نباشد دوم آنکه حق تعالی در فقره الا ان یعفون عفوی را که موجب خلو ذمه زوج بود نسبت بزوجه داده پس
عفو ثانی را که در مقابل آن و مراد ایصال تمام مهر بوی از جراست بطریق مشاکلة اقتضا کند که نسبت بزوج دهد
و این سبب مطابقه بین العفوین بهم رسید سیم چون حل نکاح بطلاق است مربوط بقبضه اقتدار زوج است لا بغیر پس
عقدة آن نیز باید منسوب بوی باشد لا بغیر فاما قول اول باعتبار احادیث صحاحی که متعدد الدلالة بآنست اصح و اشهر
بنای مسئله بعفو اولیاء زوجه است بقرینه آنکه عفو شوهر از اعلی عنه ذکر نموده بقوله وَأَنْ تَعْفُوٓا و اگر بخشیم
کنید و عفو کنند ای شوهران که در مقابل عفو زنان و بمنزله خطاب شوهران و زنان بتغلیب مؤنث
در تحت مذکر نیز جمعیت آن باعتبار کثرت افراد خواهد بود و مؤید این قولست قرائت ابو نهیک ان یعفو بیاء غیبت
افراد لفظ که فاعل آن الذی بیده عقدة النکاح ... زنجا از زوایح ...
ازاله دیکری اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰى ط نزدیکتر است به پرهیزکاری بجهت آنکه هر کس زیادتی نمود ... اجتناب
اخذ آن کند بطریق اولی که از ظلم در حق دیکری نکند و این بر تقدیری بر آنست که عافی عفو تا ... زوج است و ولی زوجه بخشش مال
دیکری که از ولی است ... بر تقوی نیفزاید و در کشاف آورده که جبیر بن مطعم زنی را تزویج نموده قبل از دخول وی را طلاق داد
و تمام مهر را بوی رسانید و کفت من سزاوارترم بعفو از زنان و بدانکه مقتضی آیه آنست که در عفو جریان لفظی کافی باشد
اعم از عین یا دین حرورا است چنانچه اکثر بر همین باشد مراد از عفو اسقاط آنست بعنوان هبه و تملیک بدون تجدد تصرفی
و اکر دین باشد مراد از عفو ابراء ذمه از آن است از کل واحد از زوجین ... مفهوم عفو که حصول ملکیت آن و جریست
معقود عنه منظور باشد نه لفظ آن و بقوله هر کونه عفوی که از حقوق مالیه و غیرها باشد در تحت عموم آیه داخل و خطاب عام
بر تمامی نفوس برای ... عفو چه در اخبار بسیار روا داشت و در کافی روایت شده که حضرت باقر علیه السلام یاد نمود
که غلام خود را بر ... خوب نکرد و چون از وی سؤال نمودند فرمود که آیا نشنیده اید قول خدا را که کر بخشش کنید از
بمعنی وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ و فراموش مکنید یعنی وا مکذارید تفضل و احسان را بَيْنَكُمْ ط
در میان خود باعطاء مرد تمام مهر را بزوجه و ابراء زوجه ذمه زوج را از مهر خود و بقرائت ولا تناسوا و بر حبی دیکر که داده
مبین و صل خوانده اند و این ترغیب بر مواسات است باینکه کار را بر یکدیکر دشوار نکنند با استیفاء تمام حقوق خود نقلا از فضل
منقولست که جبیر بن مطعم داخل شد بر سعد ابن ابی وقاص بن ... دختری که داشت بوی عرض نمود و التماس کرد که بوی دهد این

بیا او را بمهر کامل تزویج نموده چون از خانه سعد برآمد وی را در ساعت مطلقه ساخت و صداق وی را بالتمام والکمال بخانه او فرستاد
پس بوی کفتند چرا ... باین تزویج او نمودی کفت مکروه داشتم که رد کنم بر سعد دختر را که بمن عرض کرد و کفتند پس چرا تمام صداق را
فرستادی کفت فاین الفضل یعنی بخشش بکجا رفت اِنَّ اللّٰهَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدرستی که خدا بآنچه میکنید از
تفضل و احسان بَصِيْرٌ ۵ بیناست در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در عیون از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که روزی
بیاید بر مردم زمانی عضوض یعنی سخت که امساک نمایند مردم آنچه را که در دست داشته باشند و فراموش کنند فضل و بخشش را
با آنکه حق تعالی فرموده که وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ الآیه و در نهج البلاغه زیاده بر این فرموده که در آن زمان بلند شوند
اشرار و ذلیل شوند مؤمنان بنکوکردار و معامله بیع و شری نمایند با اهل اضطرار و حال آنکه رسول خدا نهی کرده است از بیع
مضطرین و در جواهر آورده که اول حکم بعفو کرده فرمود حق خود برا نکو کرداری ببخشا و این مقام مرتبت و روش عابدانست
پس امر بفضل کرده کفت حق دیکران برخود بشناس و هر کس را بر خود زیادت ده و از هر که بتو جفا و جور رسد عذر بخواه و جفا
فتوت و طریق صدیقانست نظم هر کاو در راه ما خاری نهاد ... خارها در راه او کلزار باد ... بدانکه چون غالبا باشتغال
با مور مذکوره از عقد و نکاح و غیرها از حیض و اخذ مهر و غیر آن ممکن است که اصلاح در نماز میرود فلا جرم بعد از بیان آنها که
امور دنیویه باشد جوهر دینی امور آخرتیه یاد فرموده بجهت بیان آنها که حفظ حدود نماز است مقدم داشته فرموده
حَافِظُوْا محافظت و ضبط کنید بجوارح ظاهری و باطنی خود عَلَى الصَّلَوٰتِ بر اقامه نمازهای فریضه
با داء آن از مقدمات سنن و اصول مانند و سایر ضوابط و ارکان با استقبال و طهارت بدن و مکان خزانه
بدانکه امر بحفظ بصیغه باب مفاعله که از طرفین است دلالت دارد بر آنکه کویا محافظت و مراعات حق آن کما ینبغی میلتو بجای آوردن
آن نیز با معجب نایل موجب آنست الصَّلوٰة تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وَالْمُنْكَرِ نماز را از وقوع در مهالک و فسوق و معاصی نکاهداشت چنانچه
در موضع خود ذکر شود و یا بجهت آنچه در کافی از حضرت باقر علیه السلام منقولست که فرموده اِنَّ الصَّلٰوةَ اِذَا ارْتَفَعَتْ فِیْ وَقْتِهَا
رَجَعَتْ اِلٰى صَاحِبِهَا وَهِیَ بَيْضَاۤءُ مُشْرِقَةٌ تَقُوْلُ حَفِظْتَنِیْ حَفِظَكَ اللّٰهُ بدرستی که نماز هرگاه بالا رود در وقت خود بر
سوی صاحب خود در حالتی که سفید و روشن باشد و کوید مرا حفظ کردی خدا ترا حفظ کند و اِذَا ارْتَفَعَتْ فِیْ غَیْرِ وَقْتِهَا
بِغَیْرِ حُدُوْدِهَا رَجَعَتْ اِلٰى صَاحِبِهَا وَهِیَ سَوْدَاۤءُ مُظْلِمَةٌ تَقُوْلُ ضَيَّعْتَنِیْ ضَيَّعَكَ اللّٰهُ و چون بالا رود در غیر وقت خود بغیر
حدود و قواعد بر کردد بسوی صاحب خود در حالتی که سیاه و ظلمانی باشد و کوید مرا ضایع ساختی خدا ترا ضایع کند ... بدانکه
نماز را محافظت صوری و معنوی باشد اما محافظت صوری عبارتست از هر فعلی از افعال نماز و خلو آن از مبطلات و منافیات
است بنحوی که از شارع متلقی شده و در کتب فقهیه مذکور است و در طرق عامه از عباده ابن صامت از رسول خدا و در طرق ... از
حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود حق تعالی پنج نماز بر بندکان فرض کرده هر که در طهارت آن نمازها احتیاط کند و آنها را
در اوقات مقرره و آداب مسنونه با تمامیت رکوع و سجود بجای آورده بچاره کی و شکستکی خود ... در اداء آن مرخص دارد و ملاقات کند
در قیامت خدا او را و برا نزد خدای عز و جل عهدی و وسیله باشد که آمرزیده شود و اکر این شرایط را در نماز مرعی ندارد و برا در
نزد خدا عهدی و وسیله نبود اکر خواهد بفضل او را بیامرزد یا بعدل وی را عذاب کند و در کافی از آنحضرت مرویست که شیطان
از مؤمن خایف است مادام که مؤمن محافظت بر نمازهای پنجکانه کند پس چون ضایع کند نماز را شیطان را بر وی
... بسیار ... و را در کناهان عظیم و اما محافظت معنوی اول حضور قلب است در روایت آمده که چون شخصی بنماز

ایستاده دل او در فکر خدا نباشد حق تعالی تا سه مرتبه بوی خطاب کند که ای بنده من آیا دل تو متوجه کیست که بهتر از من باشد و چون
در مرتبه سیم متوجه نگردد و سبحانه نظر شفقت از وی برداشته دیگر هرگز متوجه او نگردد و او را بنام او باز گرداند ثم عزم بر عود کرده چون
از نماز فارغ شود در فکر ادای نماز دیگر باشد و چنین کسی پیوسته در نماز است و در اخبار آمده که اذا صلیت فصل صلوة مودع
چون اراده نماز کنی مانند کسی باش که گویا وداع از نماز میکند و در دل آرزوی آن دارد و ثم خوف و خشیت الهی چنانچه در روایت
که هرگاه وقت نماز در رسیدی چهره مبارک امام زین العابدین علیه السلام متغیر و افروخته گردیدی همچون کسی که او را بنزد پادشاهی عظیم
الشان برند چه آدم ابید و از جهت شامل حال او بود چنانچه رسول خدا صلعم بود که قرة عینی فی الصلوة ثم اظهار
مرتبه نماز کردن و آن را سهل شمردن چنانچه رسول خدا فرموده که الصلوة معراج المؤمنین ثم در جواهر آورده که بن مراتب حضور
پیوسته و دل در حقایق وصلت بشر روح با روح مناجات آرام گرفته و در مقام حضور از انوار مشاهده بهره تمام یافته
و اگر چه از مدلول جمع معرف بلام وجوب محافظت مطلق نمازها عموما از رواتب یومیه و جمعه و عیدین و آیات و طواف
و اموات و نذر و غیره ظاهر گردد لیکن بحسب روایات معتبره ثبوت پیوسته که مراد صلوات پنجگانه یومیه است و از قبیل ذکر
خاص بعد از عام فرموده که **وَالصَّلوٰةِ الْوُسْطىٰ** و اهتمام تمام بجای آورید در محافظت نماز وسطی از جمله
نمازهای مذکوره و قرائت منصوب بمدح است ای اعنی الصلوة الوسطی و ابن عباس بنا بر تعظیم و افضلیت است در شان نماز
وسطی لهذا گفته وسطی یا بمعنی فضلی است چنانچه افضل را اوسط نامند و تعبیر آورده که وسطی از جمله اعداد عددی باشد
که دو عدد متساوی از دو طرف بوی احاطه کرده باشد و اقل عددی که این صفت او را حاصل بود پنج است که عدد متعین آن وسطی
باشد که از هر یک ما قبل و ما بعد آن دو عدد واقع گرفته و این تعریف شامل پنجه واحد که هر یک را عدد از طرفین آن
احاطه کرده چنانچه در فاتحه کتاب از منقول گذشته داخل عدد نباشد حسن الله در باب تعیین نماز وسطی
دو قول است قول اول آنکه نماز وسطی مخفی و یکی از نمازهای پنجگانه است لا علی التعیین و وجه حکمت آن آنکه اهتمام در همه نمازها
کنند تا ادراک مطلوب در ضمن آن بشود چنانچه شب قدر و اسم اعظم و ساعت اجابت در روز جمعه مخفی است و دلیل قائلین
بدین قول آنکه اگر حق تعالی میخواست که صلوة وسطی معلوم باشد هر آینه تصریح در آن نمودی پس عدم تصریح دلالت کند
تعیین کند و مؤید این است آنکه مروی است که زید بن ثابت سؤال نمود که صلوة وسطی کدام است گفت محافظت کن بر همگی تا
یومیه که بیابی تو آن را و بنا بر صحت این قول آید در الا التاکید بر جواز در نوع فعلی واجب موقت در هر وقتی که احتمال آن رود
که معین الله آن باشد در حالتی که اشتباه در آن وقت رود و چون نماز صبح در حین اشتباه طلوع شمس و عدم طلوع و تعیین
اعمال مستحبه چون احیای لیلة القدر و عیدین و غیره قول ثانی آنکه نماز وسطی معین و معلوم است و قائلین بدین قول
پنج فرقه اند اول آنکه گویند مراد از نماز وسطی عصر است چه در هر طرف آن دو نماز واقع شده که یکی از آنها قصر و سفر
چون صبح و شام و دیگر قصر دارد چون ظهر و عشا یا جهت آنکه در ما بین نمازهای روز که صبح و ظهر و نمازهای شب که مغرب
و عشا است واقع شده بدلیل آنکه حق تعالی بعصر قسم یاد نموده که والعصر ان الانسان لفی خسر و بدلیل قول رسول خدا صلعم
که در جنگ احزاب بعد از شکستن مشرکین نموده فرمود شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر ملأ الله بیوتهم نارا
نماز وسطی نماز عصر است باز داشتند ما را خدا خانهای ایشان را پر کند از آتش و از آنحضرت مرویست که فرمود صلوة وسطی
نمازیست که سلیمان ع از آن باز مانده بود تا آنکه شمس برای او رد شد و اتفاقیست که آن نماز عصر بود و در کشاف آورده که حفصه

کتابت قرآن میفرمود چون بدین آیه رسید حفصه زوجه رسول خدا صلعم بوی گفته صبر کن تا املا کنم که رسول خدا صلعم چنان تلاوت نموده
گفت املاء آنحضرت آنکه والصلوة الوسطی صلوة العصر و بر این اعتقاد نیز جمعی از علماء امامیه است مثل ابن بابویه قمی رحمه الله و دعوی
اجماع شیعه بر این قول نموده و مذهب حنفیه و حنبلیه نیز با ایشان متفق است و جمعی از مفسرین چون ابن عباس و ابن مسعود و ابی ابن
کعب و ابو سعید خدری و عایشه و حفصه و عطیه و قتاده و طاوس و عطا از رسول خدا و امیر المؤمنین علی ع و عمر چنین روایت
نموده اند و گویند وجه محافظت بر این نماز و ذکر بعد از تعمیم آنست که در وقت عصر قاطبه مردم بمکاسب و متاجر و اشغال دنیا اشتغال
دارند پس ممکن است که بدان سبب فوت بر وی راه یابد لهذا در باره آن تاکید زیاده شده و در طرق عامه روایت کرده من ترک صلوة
العصر حبط عمله و در مجمع البیان آورده که مروی است از رسول خدا صلعم سؤال نمود که نماز وسطی کدام است پس آنحضرت انگشت مهین را
گرفته پس گفت ... و گفت نماز صبح پس خنصر و بنصر را ... و گفت این نماز ظهر پس ابهام ... و گفت این نماز
شام پس بنصر وی ... و گفت این نماز ... پس گفت کدام انگشت ... گفت وسطی پس فرمود که کدام نماز از ...
گفت عصر پس فرمود هی الوسطی یعنی نماز عصر است نماز وسطی دوم آنکه نماز مغرب است چه در وسط دو نماز قصر یا ما بین دو نماز
اخفاتی و دو نماز جهریست یا بجهت عدد رکعات وسطیست چه نماز از ثنائیه و ثلاثیه و رباعیه بیرون نیست و عدد سه ما بین دو
و چهار باشد یا ما بین بیاض روز و سواد شب گذارده شود یا وسط نمازهای مفروضه است بنا بقول آنکه ابتداء صلوات مفروضه
ظهر باشد و ثعلبی در تفسیر خود از عایشه روایت کرده که رسول خدا صلعم فرموده بدرستی که بهترین نمازها نزد خدا نماز شام است که خدا
زیاد کرده است آن را برای مسافر و مقیم و نمازهای شب را افتتاح بآن کرده و نمازهای روز را اختتام بآن نموده پس هر کس نماز
شام بگذارد و بعد از آن دو رکعت از نافله کند حق تعالی برای وی قصری در بهشت بنا کند و هر که چهار رکعت نافله بعد از آن
کند بیامرزد خدای گناهان بیست سال یا چهل سال او را و وجه تخصیص ... آنکه غالبا در آن وقت افطار میشود و احتمال
تاخیر در آن میرود یا وقت بازگشت مردم بماوای خود است سیم آنکه نماز عشاء است باعتبار آنکه نماز قصریست در میان دو نماز
غیر مقصور که شام و صبح باشد یا وسط نمازهای جهریست و تخصیص آن بذکر برای آنست که آن وقت غلبه نوم و محل آسایش
و آرامش و کسالت و فوت نزدیکست یا بسبب برابری آن با عبادت نصف از تمام شب است کما ورد عن النبی ص من صلی العشاء
الآخرة فی جماعة کان کقیام نصف لیلة و من صلی الفجر فی جماعة کان کقیام لیلة چهارم آنکه نماز صبح است که توسط
آن یا باعتبار توسط وقت آنست میان روشنی و تاریکی یا سکون و حرکت مردمان یا ما بین الطلوعین است یا ما بین ساعات
لیل و نهار است یا نمازیست منفرد در میان دو مجتمع چه ظهر و عصر و مغرب و عشا هر کدام مجتمعا گذارده میشوند یا نماز غیر مقصور است
ما بین دو نماز قصری که عشا و ظهر باشد و تخصیص آن بذکر آنکه آنوقت لذیذترین اوقات خواب است و صلوة غفلت
مردمان است از آن و مشهود ملائکه لیل و نهار است چنانچه در تفسیر ان قرآن الفجر کان مشهودا ذکر شود انشاء الله
پنجم آنکه نماز ظهر است و بر این از فقهای امامیه و زید بن ثابت و اسامه بن زید و زرارة و محمد بن مسلم جمیع از ابی جعفر ع روایت کنند که صلوة
وسطی نماز ظهر است چه آن اول نمازیست که رسول خدا صلعم بجای آورده و آن متوسطات میان دو نماز روز که صبح و عصر باشند واقع
شده است و وسط حقیقی روز در حالتی که مردمان از کسب معیشت خود منتشر و مشغول بامر دنیا باشند و مؤید قول خود دانند
آنچه عیاشی و غیره از باقر ع و علی بن ابراهیم از صادق ع روایت نموده اند که آنحضرات چنین تلاوت نموده اند که حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی و صلوة العصر و گویند انا که صلوة عصر عطف بر وسطی شده و عطف اقتضای مغایرت میان معطوف و معطوف علیه

انتهی کلام [illegible]

کند ظاهر است که عصر صلوة وسطی نباشد و در هر یک ازان اخبار تصریح شده که مراد نماز ظهر است و در طریق عامه از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست
که مسجد رسول از برای نماز در وسط آسمان بنا شده است که در وقت زوال آفتاب دران می ایستاد و تسبیح میکند برای پروردگار
شاکر آنکه حق تعالی امر کرده بنماز گذاردن دران وقت و دران ساعت گشاده شود درهای آسمان و حاجت برآورده شود تا از نماز
ظهر فارغ شوند و دران وقت دعا مستجاب است و جواهر آورده که نزد محققان نماز وسط نماز جمعه است و نماز دیگر از نماز وسطی
نماز ... جهت آنکه دل باعتبار سلطنت او بر ممالک بدن با وضع سر ... دران در وسط تن ... هر اعضا و واسطه
میان روح و جسد است پس نماز عبارت از نمازی باشد که مقرون بحضور قلب بود و گفته نماز وسطی النهی کلام و نمیتواند بود
وسطی عبارت از نمازی باشد که بحیثیت نزد طالبان اختصار و تطویل زیاد باشد بوضعی که هر یک از آنها موهم برهم خوردگی آن
که ندهد اختصار چنانکه ناقص کند و تطویل زیاد موجب کلال و ملال گردد چنانچه در تفسیر ... که رسول الله صلی الله علیه و آله ...
که در آخر روز نماز ظهر ... طرفة العین بجای آورد پس آنحضرت با اصحاب فرمود که این مرد ... در چون ...
جنبید زود ... از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که شخصی مرد یهودی را دلالت بدین خود نموده و پیرا مسلمان کرد پس
آن چند ساعت صبح ... بیای ... رفت و او ... بدر خانه او آمد علیه السلام گفت کیستی گفت منم برادر مؤمن تو که تر اهدایت
نموده ام وضوی کامل ... تعلیم داده ام وضو بساز و جامه پاکیزه در پوش و بوی خوش بکار برو و همراه من بیا تا بنماز رویم
پس آن مرد چنین کرده همراه وی بمسجد رفتند و نمازهای بسیار کردند تا صبح شد و صبح را بجماعت دریافتند و بعد از آن قدری
تعقیب خواندند و بعد ... السلام خواست بمنزل خود آید ... بگذارد ... خواندن ... تا اول ظهر و چون خواست
حرکت کند ... گفت اکنون ظهر نزدیک است نماز ظهر ... نماز ظهر و عصر گذارده شد خواست که برود
... تا ... شام و چون خواست برود گفت شام نزدیک ... تا نماز عشا ... گذارد
و بعد از نماز و تعقیب بسیار ... بمنزل خود رفت و چون ... بدر خانه وی ... علیه السلام
آمد ... گفت کیستی گفت منم برادر مؤمن تو که تر اهدایت نموده ام گفت ... وضو بساز و جامها در پوش تا بنماز رویم
گفت ... کار خود ... نمازی ... کار ... مرد عیالمند ... از دین وی ... اعتقاد و مرتد
شد و از عمرو ابن جمیع ... منقولست که رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی ابن ابی طالب علیه السلام گفت یا علی بدرستی که این دین محکم
پس بهمواری ... دران ... نفس خود را بعض ... عبادت خدای خود ... عبادت
همچون مسافر ... مرکبی ... که راه ... قطع کند ... مثل ...
باشد ... علی الصباح ... معنی ... آید ... محافظت کنید نمازهای پنجگانه
بوجه اقتصاد و میانه روی **وَقُومُوا لِلَّهِ** و بپای ایستید برای تذلل بدرگاه خدا در نماز خود **قَانِتِينَ**
در حالتی که دعا کنندگان باشید یا ... بدین بوجهی ... باشید ... برای ...
با وجود ... و در اول اسلام چون مسلمانان بنماز جماعت ایستادندی ...
با یکدیگر سخن کردندی پس حق تعالی ایشان را نهی کرده امر بقنوت که بمعنی سکوت ... خضوع و خشوع است ...
از فعل کثیر و التفات باطراف ... منافیات نماز خزانه بدانکه آیه دالست بر وجوب قیام در نماز و قنوت ...
قنوت در جزوی از اجزای نماز است ... در تمامی نماز ... بوجود خال ... تا خر باشد ... وجوب قنوت

ران ... کرده چنانچه ... رفته اند ... شروط و ... واجب باشد ... استحباب ...
استقبال و جمله دران واجبست و از جمله کسانی که بوجوب قنوت قایل اند ابن بابویه رحمه الله است که مطلقا در هر نمازی واجب میدانی
وجوب آنرا مختص بصلوات جهریه دانسته مستند بروایت عمار ساباطی از حضرت صادق علیه السلام که ترک آن ... نموده و بروایت
وهب از آنحضرت که مَنْ تَرَكَ الْقُنُوتَ رَغْبَةً عَنْهُ فَلَا صَلَوةَ لَهُ و حال آنکه هیچیک از روایتین مذکورتین دلالت بر وجوب قنوت
نکند چه از روایت تعلیم نماز پیغمبر برای اعرابی و روایت حماد بن عیسی از صادق علیه السلام که هر دو خالی از قنوتند ... از امام ...
که مقصود ... قنوت را ... مرجوح است ... نهی ... تاکید استحبابست و وجوب تا تعیین قنوت
در رکعات باشد ... بیان شارع شد بلکه ... که اصل قنوت ... تعیین شارع است چه قنوتی که از ...
آیه ... کرده ... تسلیم که مراد ... دعا ... محض ... چنانچه از صادقین علیهما السلام ... موافق سیاق
آیه مخصوص بنماز وسطی قنوت دران ... چنانچه گذشت اختلافست فلهذا بر حمل که ظهر را صلوة وسطی دانسته ... ایجاب قنوت را
در هر دو رکعت نماز جمعه آیه ... مرویست که آیه در روز جمعه نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر بود پس آنحضرت
در هر دو رکعت از نماز ظهر آن روز قنوت خوانده و آن نماز را در سفر و حضر بحال خود واگذارد و اضافه کرد برای مقیم ... دو رکعت
دیگر و آن دو رکعت ... بعوض ... خطبه ... که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز جمعه میخوانده است ... که در روز جمعه بغیر جماعت نماز
کند باید که چهار رکعت بجای آورد مثل نماز ظهر ... شافعیه و غیرهم که صبح را صلوة وسطی دانسته در هر دو رکعت
آن قنوت را ... بوجوب ... بسند ... روایت کند که گفت نماز گذاردم با ابن عباس در
مسجد بصره نماز صبح را ... امیر المؤمنین ... آنجا فرستاده بود و قنوت خواند پس بعد از نماز گفت اینست آن نماز
وسطی که امر کرده شده ایم بآنکه بر پا ایستیم دران در حالتی که قانتین باشیم **فَإِنْ خِفْتُمْ** پس اگر بترسید از دشمن چون دزد و سبع
و غیره یا بترسید از فوات وقت ... از محاربه دشمنان **فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا** 2 پس بگذارید ...
نمازها را از واجب و مندوب در حالتی که پیادگان یا سواران باشید و رجال جمع راجل ... بر خلاف ...
بمعنی ... راجل است که از جهت تقابل بلفظ رکبان ... مراد حالت ... ایستاده ... نمازی ...
کرده شود مراد نماز از روی ... است ... مراد ... صلوة ... صلوة ...
نیز گویند خزانه بدانکه مناط دران آنکه حسب الامکان هر چه از شرایط آن بعمل تواند آمد بجای آورده شود چنانچه
اگر دوشی پیاده و سواره استقبال قبله تواند ... فیها و الا تکبیر الاحرام را مستقبل کوید ... باشد و اگر آن نیز
ممکن نشود ... باشد و با وجود ... رکوع و سجود اگر ... باشد بایما و اشاره ادا نماید چنانچه در مجمع
روایت شده که رسول الله در جنگ احزاب نماز بایما گذارد و امیر المؤمنین در لیلة الهریر صفین پنج نماز با اصحاب خود بایما ادا نمود
و در کافی ... منقولست که چون از ... بترسید نماز خود را بایما کنید ... رو بقبله ...
نماز ... تکبیرات و تهلیل ... آنحضرت ... الله صریح است بآنکه نماز ... من الوجوه
ساقط ... که باشد ... واجب ... اقل ... واجب ... بسفر ...
... شرایط ... کذارده شود ... ترتیب ... محکم است ... اگر ... آورد
... نماز ... بجای آورده ... نماز ... ظاهر شود نماز ...

هرچند در وقت باشد چه نماز در اگر دشمنی واقع بود روی بکعبه ناورده نماز را بایما و طریق خوف کند و بعد از آن ظاهر شود که میانه او و دشمن
حایلی که مانع قتال شد بوده آن نماز نیز صحیح است و اعاده نکند و نزد بعضی چون در حضر بچنین نمازی مبادرت نماید اگر قبل از سلام خوف
وی زایل شود نماز را بچهار رکعتی تمام کند و بقصر نشتم اگر در اثنای این نماز ایمنی او را عارض گردد باقی نماز را برکوع و سجود
بجای آورد و آنچه را که از اجزاء نماز بایما کرده صحیح است و همچنین است عکس آن یعنی اگر بعضی از نماز را در حالت امن درست گذارده
در اثنای نماز و برایشان خوف سانح شود تتمه را بایما و قعود کند مادام که از دو رکعت نگذشته باشد و هم چنان از ایما و اشارت
عاجز شود بمضمون حدیث پیغمبر که گذشت اکتفا بر تسبیح نموده بدل از هر رکعتی یکبار بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَٰهَ
إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ و هشتم در عدم سقوط این نماز نیز طهارت شرعی که عبارت از وضو و غسل و تیمم باشد و همچنین سایر
نماز را شرطهاست پس اگر و برا عاجز کرده نماز ساقط و در باب قضای آن اختلافست تهم اطلاق آیه دلیل است بر آنکه خوف که
موجب این نماز است خوفیست که عذر شرعی در آن باشد چون جهاد واجب یا دفع دشمنی که ابتداء بقتال آمده یا دفع مرد از نفس
خود یا مظلوم مقاومت و عدم قدرت با عدم مقاومت و غیره پس اگر خوف او بدین مثابه نباشد چون قتالی نامشروع و قطع
اجرا و مردم بیرون وجها با احتمال کنند و برا نماز بدین طریق جایز نیست و اگر کرده باشد اعاده کند زیرا که رخصتهای شرعیه را
تعلق بر امور غیر مباح نباشد فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون خوف شما زایل شد ایمن گردید فَاذْكُرُوا اللَّهَ
پس نماز گذارید بطریق نماز امن بوجه مامور به كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه تعلیم داده است او سبحانه شما را
از استکمال قواعد و ارکان بدون نواقض و مفاسد و مبطلات و بقولی حمد و ثنا گوئید خدا را بشکر آنکه زوال خوف یا برای
رخصت نماز خوف یا قبول کردن آن بجای نماز صحیح یا برای تعلیم دادن او سبحانه مر شما را طریقه نماز خوف و امن و صورت
کاف صفت موصوف محذوف است یعنی ذکر کنید ذکری متضمن بشکر مثل تعلیم او شما را مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ
آنچه را که نبودید که بدانید آنرا یعنی بالقوه دانستن آن نداشتید اگر او سبحانه شما را آن دانا نکرده پس دیگر بیان تتمه
احکام طلاق آمده منقولست که چون رسول خدا بمدینه هجرت فرمود حکیم بن حارث طایفی که از رفقاء آنحضرت بود وفات
نموده از وی ابوین و پسری و زنی باز ماند آنحضرت بطریق متعارف آن زمان ترکه وی را بر وارثان پسر و ابوین تقسیم فرمود
زوجه را از آن نصیبی نداد چه رسم عرب در آن وقت آن بود که زنان شوهر مرده را عده تا یکسال بودی که در آن ایام
جامهای کهنه و سیاه پوشیده ترک زینت نمودندی و اگر از اهل بلد بودندی در خانه شوهر یا اولیاء شوهر بسر بردی نفقه
و کسوه ایام عده از ایشان باز یافت نمودندی و اگر بادیه نشین بودندی در سیاه خیمه علیحده بسر بردندی و چون قبل
از موعد یکسال از خانه بدر رفتندی نفقه ایشان ساقط بودی و این نفقه بجای ارث وی بودی و جز آن وی را نرسیدی
مر ایشان را نبودی پس در آن حالت این آیه فرود آمد که وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه
از شما مجاز مشارفت است یعنی بعلامات موت احساس وفات کنند بقول آنکه وصیت در مرض الموت معتبر باشد
یا نزدیک بمرگ شوند در حالت اختیار و تندرستی وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا صلے و باز گذارند زنان چه
یکی یا زیاده با انفراد یا با ورثه یا با اجماع باید که وصیت کنند وَصِيَّةً وصیت کردنی منصوب بفعل است
مطلق بر فعل محذوف اگر با متعلقاتش خبر الذین باشد و بقراءت ابن کثیر و کسائی و ابو بکر راوی عاصم و قراء مدینه
وصیةٌ مرفوع با بتدائیت و خبر آن مقدر است ای فعلیهم وصیة یعنی برایشان لازم است وصیت کردن لِأَزْوَاجِهِمْ

برای

برای زنان خود شان که آن وصیت را که ادیه است حق تعالی برای ایشان مَتَاعًا نفعی که بدان منتفع گردند و معیشت اندوزند
و متاعا یا مفعول مطلق از فعل مقدر یا بر جهت تفسیر و بیانی باشد مر وصیت مذکوره را ای یمتعوهن متاعا یعنی وصیت
کردن ایشان آنست که متعه دهند از مال خود زنان را متعه ادنی که بعد از وفات شوهر بدیشان رسد بنفقه و کسوه و سکنی
و بقراءت ابی مَتَاعٌ برفع خبر مبتدای محذوف است ای متاع إِلَى الْحَوْلِ تا مدت یکسال که میعاد عده ایشان است
غَيْرَ إِخْرَاجٍ ع در حالتی که این نفقه دادن بدون بیرون کردن ایشان باشد از منازل سکنی که خانه شوهران است یعنی
وصیت با خراج ایشان نکنند و با عدم وصیت ورثه ایشان را بیرون نکنند تا مدت عده سر آید فَإِنْ خَرَجْنَ
پس اگر از قبل نفس خود بدر روند قبل از اتمام حول فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس نیست گناهی بر شما ای ورثه
و اولیاء شوهران از دادن نفقه و ترک منع ایشان از خروج و واگذاشتن ایشان فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ
در آنچه کنند در نفس خود از کسب زینت مِنْ مَعْرُوفٍ ط بوجه پسندیده در شرع با اجتناب از ما لا یلیق و بقولی
پس اگر بیرون روند از عده با انقضاء یکسال معهود باکی نیست شما را در آنچه کنند با نفس خود از تجمل و تزین و در آمدن در معرض
خواستگاری خطبه کنندگان بشرط معروف که او را در شرع از کفاءت و مناسبت در نکاح و اجتناب از سفاح وَاللَّهُ عَزِيزٌ
و خدای غالب و انتقام کشنده است از کسی که مخالفت او کند حَكِيمٌ ٥ نیکوکار و محکم کردار است در آنچه مقرر فرموده
از امر دین و شریعت مؤمنین حکم عده یکسال که درین آیه مذکور است بآیه چهار ماه و ده یوم که قبل ازین گذشت منسوخ است و تقدم
آن بر این منافاتی ندارد چه اگر چه در تلاوت مخالفت مقدم است اما در نزول متأخر بوده و موافق ترتیب بوده بنحوی که در خزانه
نجوم گذشت اما نفقه زن منسوخ است بآیه ثمن و ربع میراث که در سوره نساء مذکور شود ان شاء الله فلاجرم نفقه از حال رسد
ایشان از ترکه زوج باشد که چیزی از رسد ورثه منتقل کرده و بر هیچ جهت رفع اشتباه وجوب این حکم باستحباب و شبهه اختصاص آن
بیکی زن یا زیاده ایجاد و تکرار وجوب متعه تعمیم آن فرمود وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و از برای زنان مطلقه مطلقا بر طلاق دهنده
لازم است مَتَاعٌ متعه دادن بِالْمَعْرُوفِ بنیکی و پسندیدگی و قانون شرع که آن بحسب حال زوج متعارفست و قیل
ان لفظ بمعنی نکاح و در تفسیر از حضرت باقر مرویست که فرمود متعه زنان مطلقه واجبست دخول بایشان شده باشد یا نه
و باید که قبل از طلاق داده شود بدانکه مفاد آنچه در آیه سابقه گذشت آنکه متعه واجب مختص بزنان مطلقه غیر مدخوله است از
آنانکه مهر مسمی فی العقد نداشته باشند و مدخوله را مهر مسمی یا مهر المثل و غیر مدخوله را که مهر مسمی داده نصف آنست و در هیچ یک
از آنها متعه نیست پس درین آیه وصیت فقیه چاره نباشد از تخصیص دادن وجوب آنچه آیه سابقه اشتمال دارد و حمل ما یبقی
آن باستحباب و در بسیاری از احادیث لفظ وجوب بجای سنت مؤکده مستعمل گردیده و بدین اغلب فقهاء الامامیه شیخ طوسی
در تهذیب آورده که متعه واجب مر غیر مدخول را است و اما مدخوله را متعه سنت است هرگاه مهری بر ذمه زوج او بود و ایفا شد
ما قبل از طلاق و ثانی بعد از انقضاء عده خود و در روایت آمده که امام حسن علیه السلام زوجه خود را طلاق نداد مگر آنکه
داد او را کنیزکی بدین جهت تاکید حکم میفرماید که سزاوار کرده شده است این متعه دادن حَقًّا سزاوار شده عَلَى
الْمُتَّقِينَ ٥ بر پرهیزکاران و در آیه سابقه که متعه واجب بود نسبت بمحسنین داده شد و اینجا که اعم از واجب و سنت
منسوب بمتقیان ساخت چه تقوی ما فوق مرتبه احسانست و متقی از حقوق که از خدا دارد حقوق مستحبه را نیز مرعی دارد و فروگذاشت
نماید و از ابن زید مرویست که چون حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نازل شد برخی از مسلمانان گفتند این امریست بر نیکوکاران پس هر کس خواهد

که احسان کنند بنحو دهد و بر عموم خلایق واجب نیست پس ازین آیه حکم تبقیات شد تا دانسته شود بر همگی لازم است كَذٰلِكَ
همچنانکه بیّن و واضح ساخت امور دین شما را از آنچه محتاج بآن هستید و احکام سابقه يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و
لایح خواهد بود خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای انتفاع شما ای مؤمنان آیات آینده خود را از مسایل دینی و معارف
یقینی لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما در امر معاش و معاد خود تعقل نمایید و چون امر طلاق و ...
متعه و جز مشروط بجهاد با نفس و بر کندن دل از شهوت و مال است بجهت توطین دل مؤمنان تمهید مقدمه قتال که بنای آن
بر بر کندن دل است از جان کرده ذکر آنچه از آیات صنع خود را در ضمن قصه حزقیل نبی که بعد از یوشع ابن نون و کالب ابن یوقنا
وصی ثم موسی بود نماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب است از روی تعجب بعموم خلایق یا عالم آنکه این قصه از ارباب سیر
و تواریخ شنیده باشد چه این کلام مثل است و بنا بر او از رؤیت تامل و تفکر قلبیست یعنی آیا دانسته توجه نمیشود إِلَى
الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی کسانی که بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از خانهای و شهر خود که آن ده
از قرای واسط مسمی بداوردان وَهُمْ أُلُوفٌ در حالتی که چندین هزار بودند که روایات در عدد ایشان
سه هزار و هشت هزار و ده هزار و سی هزار و سی و چهار هزار و چهل هزار و هفتاد هزار مختلف است و بقولی الوف جمع آلف چون
قعود جمع قاعد است یعنی در بیرون رفتن از آن شهرها یکدیگر الفت گیرنده و مانوس بودند حَذَرَ الْمَوْتِ
مفعول له است یعنی حرکت ایشان برای حذر از مرگ بود چه در ولایت ایشان وبا و طاعون پدید گردید و ایشان از
طاعون گریزان شده شهر بشهر میگردیدند تا بوادی بیابان و کوه یا بشهر خرابی که در روایت آینده ذکر شود رسیده رحل اقامت
انداختند فَقَالَ لَهُمُ اللّٰهُ پس گفت مر ایشان را خدای بصدایی که ملائکه شنیدند برای عبرت مستمعان که
مُوتُوا قف بمیرید یا ارادهٔ اهلاک ایشان نمود چنانچه در بیان لفظ کن فیکون گذشت اخبار و وقوع امر بموت ایشان
کنایه از کثرت سرعت امر کرد یا موت همگی بمنزله موت یک نفر بوده و در معالم التنزیل آورده که دو ملک را فرستاد یکی در
وادی و دیگری در اسفل آن ایستاده باواز بلند که همگی شنیدند گفتند که بمیرید ای گریزندگان از مرگ پس همه بیکبار
مردند و جوانات ایشان تغیر شد و جمله فعلیه مقدرست ای فماتوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ لا پس زنده گردانید ایشان را
بعد از مدت مدیدی که حساب آن را بجز خدا ندانند و بروایتی بعد از هشت سال زنده کرد ایشان را بدعای حزقیل ابن یوزی که
او را ابن العجوز میگفتند باعتبار آنکه مادر او در حالت پیری و عقم رحم فرزندی از خدا خواست و حق تعالی حزقیل را بوی داد
و بقولی او را ذو الکفل نیز نامیده اند زیرا که او کفالت و ضامنی هفتاد پیغمبر نموده ایشان را رهانید و چون بموعد خدا
برسید قال پیغمبر از روی تحیر است گفت رفتند اگر بخواهید ... [illegible]
خزانه در ذکر قصه گریختگان از مرگ و تفصیل آن در کافی از حضرت باقر منقول است که این طائفه اهل
بلدی از بلاد شام هفتاد هزار خانه وار بودند که پیوسته هر سال طاعون در میان ایشان بهم رسیدی و عادت ایشان آن
بودی که چون آثار طاعون پدید گشتی اغنیا و اقویا که قدرت بر حرکت داشتند از آنجا بیرون رفتند فقرا و ضعفا در آنجا
گذاردندی و باین سبب از اغنیا کمتر و از فقرا بیشتر مردندی و بعد از رفع طاعون عنان از جهو معاودت نمودندی و گفتندی
اگر ما حرکت نمیکردیم هر آینه بسیار میمردیم و فقرا میگفتند اگر ما نیز با شما حرکت مینمودیم بسیار نمیمردیم پس همگی از ایشان
رای خود را بران قرار دادند که چون فصل طاعون در رسد فقیر و غنی و ضعیف و قوی من حیث المجموع از آنجا بیرون روند پس

در آن توقف همگی حرکت نموده در شهرها از بیم مرگ میگردیدند پس ناگاه رسیدند بشهر خرابی که اهل آن را طاعون برطرف کرده بود و بقیه
السیف طاعون از آنجا جلای وطن کرده بودند پس در آنجا فرود آمدند بارهای خود را گشوده حیوانات خود را بچرا سر دادند همه بجانب
هلاکت ایشان شتافتند پس همگی مردند و در ساعت مردند و استخوانهای ایشان بپوسید و رمیم و از گوشت خالی شد و آن مکان
در سر راهی بود که قوافل بسیار از آنجا تردد مینمودند پس مردم استخوانهای ایشان را جاروب نموده بیکجا جمع کرده دیواری بر گرد
ایشان کشیدند پس بعد از مدتها مدید پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که حزقیل نام داشت از آنجا میگذشت چون نظرش بران استخوانها
ریزیده افتاده اشکهای خود را از غایت حزن بر شقیقهای خود گذارده گریه بسیار کرده و از آنها عبرت گرفت و گفت بار خدایا
اینها بندگان تواند اگر مشیت تو تعلق بزنده کردن ایشان گیرد در ساعت زنده توانند شد چنانچه ایشان را پیش از این
تا عمر ولایات تو کنند و بندگان بسیار برای تو از نسل ایشان بهم رسد و عبادت تو کنند با عبادت کنندگان از خلق
تو پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی او که ای پیغمبر من آیا دوست میداری که اینها را برای خاطر تو زنده کنم گفت بلی ای پروردگار
من پس حق تعالی اسمی چند از اسماء اعظم بوی تعلیم داده گفت مرا باین اسامی بخوان تا زنده کنم ایشان را پس آنها را بخواند
حق تعالی ایشان را زنده کرد و حزقیل مشاهده میکرد که استخوانهای ایشان بعضی بسوی بعضی پرواز نموده متصل بیکدیگر
شد پس ناگاه همگی زنده برخاستند و نگاه بیکدیگر نموده صدا بتسبیح و تکبیر و تهلیل خدا بلند کردند پس حزقیل گفت اشهد
أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و در عوالی از آنحضرت مرویست در طی حدیثی که در آن ذکر نوروز شده است که بعد از مردن ایشان
پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل از خدا سؤال نمود که ایشان را زنده کند پس حق تعالی امر کرد او را که آب بر استخوانهای ایشان بریزد و دعا
کند پس آب بر استخوانهای ایشان بپاشید زنده شدند و ایشان سی هزار کس بودند و باین سبب ریختن آب در نوروز شایع شده است
یکدیگر آب میپاشند و سببش را عبدالله ... مکرر ... در علم و اگرچه بین الحدیثین منافاتی در باب عدد ایشان هست احتمال
دارد که در حین مردن هفتاد هزار بوده اند بعضی از ایشان مدفون و برخی را سباع از آنجا برده نقل بجاهای دیگر کرده باشند
و در آن مدت مدید استخوان برخی نیز از آنجا بجاهای دور دست افتاده باشد و آنچه در حین دعای پیغمبر در آنجا بوده اند
سی هزار باشد که زنده شده اند و بروایت معتبر دیگر مرویست که حمران ابن اعین از حضرت باقر پرسید که آیا جمعی در بنی اسرائیل
بوده اند که در این امت مثل آن نباشد فرموده پس او را از تفسیر این آیه سؤال نمود و گفت آیا بعد از زنده شدن همان قدر ماندند
که مردم ایشان را بدیدند و در همان روز مردند یا بخانهای خود برگشتند فرموده بلکه زنده شدند و برگشتند و در خانهای خود ساکن
شدند و طعام خوردند و با زنان نکاح کردند و مدتها زنده ماندند و بعد از آن باجال خود بتدریج مردند و مثل آنها در این
امت کسانی باشند که در رجعت زنده شوند خزانه باید دانست که ازین آیه و حدیث بطلان مذهب جمعی منکر رجعت
جماعتی شده اند ظاهر گردید و همچنین دلالت بر بطلان قول بعضی از نصاری که عیسی را بعلت مرده زنده کردن خدا دانسته اند چه اگر
کسی را بعلت استجابت دعا و احیاء موتی دخلی بخدائی بهم رسیدی پس حزقیل که هفتاد هزار کس را زنده کرده است بخدائی سزاوارتر
بودی از عیسی در صحیفة الهروی چهار کس بدعای او زنده شده اند چنانچه در عیون بسند معتبر منقول است که حضرت امام رضا
در حضور مامون با جاثلیق نصاری حجت تمام کرده فرمود که اگر عیسی را برای آن خدا میدانید که مرده زنده کرد پس الیسع نیز کرد آنچه
عیسی کرد و امت او را خدا نخواندند و حزقیل پیغمبر نیز کرد آنچه عیسی کرد و سی و پنج هزار کس را بعد از آنکه شصت سال از مردن ایشان
گذشته بود زنده کرد پس آنحضرت سخن را کشانیدند تا آنجا که جاثلیق گفت ای مولای من اینها پیش از عیسی بودند یا بعد از او گفت بلکه

قبل از عیسی بن مریم که هرگاه حق تعالی برای مردم ... کردن خدا ابتلا نماید پس بیع دعوت حزقیل را بر خدا ابتلا نماید بعد سبب گروهی از بنی
اسرائیل از طاعون گریختند چندین هزار کس بودند پس خدا ایشان را در یک ساعت بمیرانید پس اهل شهر بر دور ایشان حصار کشیدند ...
تا استخوانهای ایشان پوسیده شدند و ایشان از هم جدا گردیدند پس پیغمبری از بنی اسرائیل از آنجا گذشت بر ایشان حق تعالی بوی وحی فرستاد
که میخواهی ایشان را برای تو زنده کنم تا تبلیغ رسالت خود به ایشان کنی گفت بلی ای پروردگار من پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی او که
ندا کن ایشان را پس آن پیغمبر ایشان را ندا کرد که ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدای عز و جل پس همگی زنده شدند برخاستند
و خاک از سرهای خود می افشاندند و اینم سی و پنج هزار کس که درین حدیث مذکور است منافاتی با سی هزار ندارد چه کاهی تعلیل
سی و پنج هزار را سی هزار گویند و برعکس و از امام محمد باقر منقول است که پادشاه قبط بقصد تخریب بیت المقدس لشکر عظیمی کشید
بیت المقدس را محاصره نمود پس حضرت حزقیل و بروایتی دیگر که در بعضی از تفاسیر مذکور است پادشاهی از ملوک بنی اسرائیل اهل
بقابل و مقاتله ایشان نامزد نمود چون ایشان علم مجاهده برافراشتند متوجه کارزار شدند جمعی از ایشان بسبب ضعف یقین ...
از موت ترسیده بهانه جستند که هوای آن ولایت را ناساز یافتیم از راه عفونت محل و وبا و طاعون شده است اکنون انتظار میکشیم
تا هنگامی که طاعون برطرف شود و باین بهانه از جهاد که فرض است تخلف کرده گریختند پس حزقیل با آن پادشاه مناجات کرد ...
یعقوب و موسی ... بندگان خود را آیتی از آیات خود رساند که ... ایشان ظاهر کن تا دانند که از حکم بیرون نتوانند
رفت پس حق تعالی ایشان و مراکب ایشان را بمیرانید و بعد از هشت روز ... اجساد ایشان باد کرده و گندیده شده بود مردم شهرها
ایشان شتاب نمودند از دفن ایشان عاجز شدند دیواری بر اطراف ایشان کشیدند تا آخر قصه چنانچه گذشت و بروایتی دیگر
بعد از هشت روز بدعای آن پیغمبر زنده گردیدند که حضرت باقر فرمود که مردم آن شهر بتضرع نزد حزقیل جمع شدند برای دفع دشمن و دفع
و حزن استغاثه نمودند گفت شاید امشب یا پروردگار خود در باب مناجات کنم پس در آن شب بدرگاه قاضی الحاجات مناجات
کرد حق تعالی بوی وحی فرستاد که من کفایت شر دشمنان میکنم پس حق تعالی ملکی را که متوکل ... امر کرد تا نفسها ایشان را گیرد
پس همه بیکبار مردند چون صبح شد حزقیل به قوم خود از هلاک آن جماعت خبر کرده بنی اسرائیل از شهر خود بیرون رفتند
... عجیبی ... حزقیل ... سلیمان که باد در تحت فرمان وی بود
پس ... آنحضرت ... بدرگاه ...
طلب تفضل و استغاثه نمود حق تعالی وحی فرستاد که ... حزقیل ... چنین کرد آنهمه را از روی ... ابل ... شده
از روی تفضل ... بر ایشان عطا کرد **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای تعالی **لَذُو فَضْلٍ** هر آینه صاحب بخشش و نوازش
عظیم است **عَلَى النَّاسِ** بر کافه مردمان از مردگان مذکوره باحیا و قبول توبه ایشان یا باجابت دعای پیغمبران
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان **لَا يَشْكُرُونَ** سپاس
گذاری نکنند و این قصه نیز از وجوه اعجاز قرآن و رسول خداست چه قصه آن نزد اهل کتاب محقق و معلوم است که بجز از وحی آن
کسی باوران اطلاع نیست چون این مقوله تشجیع مسلمانان بامر جهاد و جانفشانی در راه خدا بود لهذا آنرا مرتب بامر
قتال ساخته فرمود **وَقَاتِلُوا** و کارزار کنید با دشمنان ای مؤمنان صحابه رسول خدا و جان در بازید و بقولی
خطاب بهمان جماعت است که دران عصر زنده شدند تقدیر آنکه گفته شد بدایشان که بترسید از مرگ ... کنید **فِي**
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا بعد از آنکه دانستید که تکاهل و تهاون در امر قتال ذکر بحیثیتی از مرگ ...

ضعف یقین است **وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ** و بدانید بتحقیق که خدای سبحانه **سَمِيعٌ** شنواست آنچه که عذر آورده از ... متخلفان
از جهاد میگویند و حدیث نفس بدان میکنند **عَلِيمٌ** داناست بر ابرو ضمایر هر کسی و بعضی از محققین گفته اند که مراد از
جهاد درینجا کشتن و کوشش با نفس اماره و سلوک مسالک ریاضات و سمیع و علیم برای تسلی اهل ریاضت است ... از قول ...
ازان هستم و دوستان بکنم که با احوال دل آگاه و کنا ... وجوب اراده جهاد ... بحطام دنیوی صورت ... بجهة
فرموده که **مَنْ ذَا الَّذِي** کیست آنکس که بمحض عبودیت و خلوص ارادت **يُقْرِضُ اللَّهَ** وام دهد مر خدا را یعنی
بندگان خدا را اگر محتاج باشند و منع لفظ جلاله بجای قرض کیرندگان برای تشریف حال ایشانست که مؤمنی از ملک و ... آرزو
خاطر نباشند **خزانه** بدانکه قرض را ثواب زیاده بر صدقه است چه در حین احتیاج قرض گیرنده را فی الجمله ... عارض
است مستقرض احتیاجی روی نمیدهد با آنکه مستقرض مادام محتاج نشود قرض نمیکند و متصدق چنین نیست در ثواب الاعمال
از ابی عبدالله مرویست که رسول خدا فرموده که هزار درهم را اگر من دو مرتبه بقرض دهم بهتر است نزد من از آنکه آنرا یکمرتبه تصدق
نمایم و همچنانکه سزاوار نیست که برادر مؤمن تو وام طلب نکند با قدرت بر آن همچنین تو را نیز سزاوار نیست لیکن دانی او ...
و وی قرض نمیدهی و از خیاط ... از آنحضرت مرویست که هر کس قرضی دهد و مدتی برای او ... بعد از انقضاء مدت
وی نکند مراو را ثواب آن بر آنست که هر روزی که ... مثل تصدق دیناری ... از رسول خدا مرویست که گفت
در شب معراج بر در بهشت نوشته دیدم که قرض را ثواب هجده و صدقه را ده است و وجه آنکه مراد از قرض درینجا صدقه و صله برادران مؤمن
و سایر خیرات و مبرات است و مطالب آن بنام خود بجهت مزید اعتناء و تفخیم کند ... که گوئیا بخدا میدهند و لهذا در حدیث
آمده که چون چیزی بسائلی میدهند بدست خود را بپوشید زیرا که آنرا بخدا داده اید و دست شما بدست خدای تعالی رسیده اگر چه او سبحانه
عضوی نیست لیکن این کنایه از نهایت شرافت تصدق است و در خلاصة المنهج از رسول خدا روایت کرده که حق تعالی در روز قیامت
به بعضی بندگان خود گوید ای بنده من از تو طعام و آب و جامه و مسکن خواستم ندادی گوید خداوندا این چگونه بود فرماید که فلان
بنده من گرسنه و تشنه و برهنه بدر خانه تو آمد و تو او را طعام و شراب و جامه ندادی بجلال قدر خود سوگند که امروز فضل و کرم
از تو منع کنم و منظور رحمت ... نکنم و از جمله وجهها که حق تعالی بدان وعده کرده ... کفتن او ... بدر خانه تو بیایم
خواهی کرد و او وعده ... خاجزم فرموده که در وعیشان و فقرا ... بسند هر کس با ایشان رعایت کند
... کرده و اینم نامیده شده آن بقرض از جهت مبالغه در ورود عوض است ... دنیا و ... آخرت ... تحقیق
واجبست ... جایز نیست ... واجب الوجود علی الاطلاق است ... از ... آن
باشد و ظالم و غافل نیست که حق شما را فراموش نماید پس کیست که وام دهد **قَرْضًا حَسَنًا** قرضی نیکو و آن ...
مال حلال است که بی منت و اذی و ... و باطل ... مفعول به یقرض است ... مفعول مطلق ... مصدر
مفعول مطلق ... اصل ... ثلاثی مجرد
و بقولی مفعول مطلق ... مثل **أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا** ... کلام ...
یقرض الله اقراضا حسنا یعنی تصدق کنید برای خدا ... طلب ...
پس باید که هر ... امری ... **فَيُضَاعِفَهُ لَهُ** تا زیاد ...
و ... قرآت شد اول با الف و فتح ... مذکور است بقرائت عاصم ... بالف ...

[illegible]

فا بقراءت ابی عمرو و نافع و حمزه و کسائی بر تقدیر فیضعّفه بحذف الف و تشدید عین و ضم فا بقراءت ابن کثیر و چهارم بفتح فا
و حذف الف بقراءت ابن عامر و یعقوب پس باحتمال ثانی و ثالث جمله تفریعیه مستانفه و باحتمال اول و رابع جواب جمله
ثانی بقراءت بتقدیر مناسب چه جمله این متضمن معنی شرط و جزاست بهر تقدیر این بیان جهت تکثیر آمده لیکن چون تضعیف
یعنی یکی دو و چندان کردن آن است برای مبالغه در تکثیر آن فرمود که **اَضْعَافًا كَثِيرَةً** اضعاف مضاعف بسیار و آن
ضعفهای بسیار و مثلهای بیشمار که اقل مراتب آن بوجه عشر امثالها داده و اکثر آنچه معلوم است چنانچه در آیه سنبله
باشد و ما فوق آن را نهایت مگر خدای تعالی و عدم ذکر عدد و تخصیص برای زیادتی رغبت مؤمنان در انفاق و ترغیب ایشان
در انفاق و بر خیرات در معانی الاخبار و مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون آیه من جاء بالحسنة فله خیر منها
یعنی هر کس نیکی بکند برای او مزد بهتر از آن هست بر رسول خدا نازل شد رسول خدا گفت بار خدایا زیاده کن برای امت من
پس آیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فرود آمد که ثواب نیکی ده مقرر شد پس رسول خدا گفت بار خدایا زیاده کن برای امت
من پس حق تعالی این آیه فرستاد من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة بلفظ اضعافا کثیرة پس رسول خدا دانست
که عطای کثیر از نزد حق تعالی بی حد و احصا است و نهایت ندارد و علم کسی بآن احاطه نکند و در تفسیر از صادق علیه السلام
که انها نزلت فی صلة الامام این آیه در باب صله امام و هدیه بردن بسوی وی نازل شده و جهت حمل حدیث آن باشد که در حمل
جهادات و تجهیز مجاهدین نسبت بامام عهد دارد و آنکه غیر امام در عوض آن بناشد که حق تعالی خود را بجای وی گرفته
بسوی وی برای قرض نام خود نهاده چنانچه در آیه خمس خود را شریک و سهیم پیغمبر و امام نموده و آنکه از محتوای آیه و حدیث سابق
مستفاد گردد که اضعاف کثیره زیاده بر هفتصد باشد و صله بسوی هیچ احدی بموجب احادیث چند بهفتصد نرسد سوای امام
پس در زیاده بر هفتصد نیز اختصاص بامام دارد مگر امام در رکاب او از آنحضرت روایت شده که هیچ چیز دوست تر نیست نزد خدای
از اخراج درهم بسوی امام و بدرستی که میکرداند حق تعالی هر درهمی از آن را در بهشت مثل جبل احد بدرستی که حق تعالی در کتاب
خود میگوید من ذا الذی الی قوله کثیرة پس فرمود والله که این آیه در باب صله امام است خاصة العقیقی چون اغلب منع مردم
از صدقه دادن بجهت خوف از پریشانی است بجهت تشجیع و ترغیب ایشان میفرماید که **وَاللّٰهُ يَقْبِضُ** و خدای باز میگیرد
و تنگ میکند روزی مؤمنان و اجال ایشان بر وفق علم و حکمت و کفایش چو صلاح هر کس **وَيَبْسُطُ** و پهن و فراخ
میکند آنها را پس امساک از نفقه در راه او مکنید بآنچه شما را ابتر کرده و توهم از فقر بیم مباشید که عنادت هیچ کی از دست شما
بدر رفته نانعه است برای شما مگر آنچه صرف خود کرده باشد لمؤلفه ما چو مهمان بر سر خوان جهان بنشسته ایم آنچه کردیم
از نعمتهای و والی زان ماست و یا قبض میکند از شما صدقات را و پهن میکند ثواب آن را در میان شما یا باز میگیرد از
شما آنچه دارید بسبب قبض روح شما و پهن میکند آن را بر سر ورثه شما یا قبض میکند از ممسک و پهن میکند بر مستحق و در
معتبر مرویست که مردی فقیر بدر خانه توانگری آمد سؤال نمود زوجه مرد توانگر نانی با قدری گوشت پخته بوی داد چون مرد توانگر
آن را دید از خانه بیرون آمد مرد درویش را بزد و نان و گوشت را از وی بستد و بخانه باز آمد و زن را بزد و در همان شب
از بالای بام خانه خود افتاده بمرد و در اثنای ایام تعزیه او دیگر باره کذار را باینجا افتاد و آن نیک زن از بس فقیر
معتقد درویش مذکور بوده انتظار آمدن میکشید چون صدای وی را بشنید برخاسته قدری طعام و خرقه شوهر خود را
که از بلاد آن ملوک از اشرفی بود و بجز شوهر کسی از آن اطلاعی نداشت بدرویش داد و درویش بعد از چند یوم که آن را شکسته

بعضی از ملاهای آن را شکافت آن الام هیکی آن درهما بر داشته و سفرهای چند بتجارت رفته و اموال بیشمار و اسباب بی نهایت
رسانید بعد بار بدان شهر باز و تشرف در آنجا رحل اقامت انداخت و اراده نکاح آن زن کرد اتفاقا چون از درویشان وی زوجه مرد
توانگر را برای وی خواستگاری نمودند و در شب زفاف احوال یکدیگر را استفسار نمودند یکدیگر را شناختند و در محل الحقایق
آورده که قبض صدقه را از اغنیا بجهت نسبت داد تا مشتی بر فقرا نگذارند و بسط روزی بر فقرا نیز بجهت متعلق ساخت تا دانند
که آنچه از نعمت بایشان رسد از خداست نه از دیگری منت نکشند و بقولی قبض بقبیله از ممسک باشد و بسط بسکند
بر وی منفق بخلف و بدان که تفسیر قبض و بسط اشاره بحسن عاقبت فقر است که بو جبرائیل مع العزیز العزیز بتنگی فراخی
باشد و قبض باعتبار ما بول الحال از بسط اسلم و در قبض امید بسط و در بسط امید قبض باید بود و اصح آنکه آیه شامل
جمیع معانی که در قبض و بسط گفته شد باشد چه بهشت او ست متعالید رزق و قبض همه سوی وی امرا و هر کار او رحمت برکت فنای
که ارواح همه را قبض نموده در بساط عرصات منبسط سازد چنانچه فرمود **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** ۵ و بسوی
او سبحانه باز گردانیده خواهید شد برای مکافات و مجازات آنچه کرده اید در مجمع البیان از کلبی و ابن عباس در سبب نزول
آیه گفته که چون رسول خدا فرموده بود که هر کس تصدق کند برای او دو چندان آنچه داده است در بهشت مهیا و مهنا
بود پس ابو دحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح بود گفت یا رسول الله مرا دو نخلستان است که بهترین باغها و نخلستانهای
مدینه است اگر آنها را در راه خدا بقرض و صدقه دهم شما ضامن می شوید که دو چندان آن را در بهشت بمن رسانید فرمود آری
گفت بشرط آنکه مادر دحداح که زوجه منست با طفلهای من با من باشد فرمود آری چنین باشد پس ابو دحداح یقین تمام
دست بدست رسول خدا گذارد و آن دو نخلستان خود را که هر یک مشهور بباغ ارم و چون ریاض جنان سبز و خرم و در هر کدام
ششصد اصله نخل خرما با بار آور و کران بها بود در راه خدا صدقه داد و در حال بدر آن خرماستان آمد زن و فرزندان را
بیرون طلبید و گفت ای مادر دحداح این نخلها را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو و فرزندانم
با من باشید و رسول خدا را ضامن کرفته ام پس آن نیک زن از روی شادی گفت بارک الله لک فیما اشتریت خدا برکت
دهد ترا در آنچه معامله نمودی پس زن و مردم از آن نخلستان بیرون آمدند خرما از جیب و بغلها و دهان کودکان بیرون کرده و در آنجا
ریخت و گفت این مال حالا بخت نکرده مال الصدقه است تنهای عیش و لذت خود را که هلا دید و برای آخرت بیش رسول خدا آن
سبقتها را و رحمت مرتب فعل و سالکی نمود و درباره ابی دحداح گفت کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح
یعنی چه بسا نخلهای پربار و نخلهای کشاده خوش آینده مرا دو بهشت اعلا اوستاد محمد مصطفی برای نیکی ابو دحداح مهیاست
پس حق تعالی ثواب صدقه او را مضاعف کرد مانند بیک هزار هزار مثل و بقولی که فرو فرستاد بجا عفو اضعافا کثیرة بعد از ترغیب
واعانت مؤمنان بکدیگر را بموجب خیر و حال دادند بجا قبل ساز زمین معرکه قتال است بر آنکه قصه طالوت و جالوت که
از معظم مغازی بنی اسرائیل است نموده مطارحه آنرا موجب ترغیب مؤمنان بغزوات بود داری و تخویف ایشان از مخالفت رسول
انکار کرده بفرمود **اَلَمْ تَرَ** آیا ندیدی و ندیدی یعنی نشنیدی و علم تو حاصل نشد از آنکه بعجیبی و نظر مما کنی
اِلَى الْمَلَاِ بسیر و قائد جمعی از نقبا و اشراف که صاحبان رای و تدبیر بودند **مِنْ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ** از جمله فرزندان
یعقوب علیه السلام که چه قضیه بر سر ایشان گذشت **مِنْۢ بَعْدِ مُوْسٰی** بعد از وفات موسی علیه السلام خزانه
حاصل کلام این قصه چنانچه در اخبار معتبره مذکور است آنکه چون حضرت موسی علیه السلام را وفات در رسید یوشع ابن نون را وصی خود

کو اینجا و ودایع شرایع سابقه و اطاعت امور رسالت بوی سپرده از بین سرای جهان بوسعت گاه ریاض جنان شتافت و بعد از آنکه یوشع
از دنیا رحلت کالب بن یوفنا وصی حضرت موسی کرد اینجا و پس از وفات کالب حزقیل علیه السلام بوظایف وصایت عمل کرد و در
[illegible] ایام [illegible] بفهود [illegible] اشتغال بفسق و فساد داشتند و بعد از وفات حزقیل اوراق طاعت و طومار [illegible]
[illegible] در طاق نسیان انداختند [illegible] وصی [illegible] ذی الکفل بود [illegible] و بعد از وفات او [illegible]
و اقسام ملاهی تمام بودند و حق تعالی ایشان را [illegible] بسوی ایشان مبعوث شد و صاحب [illegible]
فرمان و اطاعت نکردند پس حق تعالی ایشان را [illegible] واگذاشت و قومی از جبابره [illegible]
[illegible] و ساحل بحر روم ما بین مصر و فلسطین ساکن بودند بر ایشان دست یافتند مسلط کردیدند و رئیس و بزرگ ایشان
جالوت ابن عملاق ابن عاد بود [illegible] اولاد عملیق بن لاود بن سام بن نوح [illegible]
[illegible] بودند [illegible] جنگ [illegible] کوه [illegible] کر صد هزار [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] شاهین [illegible] نشکر [illegible]
[illegible] حرب [illegible] بنی اسرائیل را عاجز نموده [illegible]
[illegible] و وطن [illegible] کردند [illegible] رقبه ایشان را [illegible] ساختند و زنان
و دختران ایشان را بکنیزی گرفتند و از ایشان قلیلی [illegible] باقی ماندند [illegible] پیغمبر و پادشاهی [illegible]
کرد و خواهی [illegible] بنوت پیغمبران [illegible] از هلتا [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] شاید که [illegible] پیغمبری [illegible]
از نبوت [illegible] و مطیع پیغمبری و اطاعت قوم [illegible] کنند [illegible]
[illegible] بطلبید [illegible]
[illegible] بیغمبری [illegible] طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] زاغ [illegible] مادر [illegible] نام او را اشمویل
کرد [illegible] اسمعیل [illegible] خدا [illegible]
از اشیاخ بنی اسرائیل [illegible] حق تعالی [illegible]
مبعوث کرد [illegible] جبرئیل [illegible] حق تعالی [illegible] پیغمبری [illegible] قوم خود [illegible]
اسرائیل [illegible] جهاد با دشمنان [illegible] قوم خود [illegible]
قوم بوی [illegible] حق تعالی از بن [illegible] **اِذْ قَالُوا** [illegible]
[illegible] **لِنَبِیٍّ لَهُمُ** پیغمبری که بود از برای ایشان [illegible] یوشع [illegible]
[illegible] اشمویل [illegible]
کرده بود [illegible] **ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا** [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] **نُقَاتِلْ** کارزار کنیم [illegible]
کارزار کنند [illegible] **فِی سَبِیلِ اللّٰهِ** ط در راه خدا با دشمنان دین [illegible] طالوت و اصحاب او

و پادشاه آنست که ترتیب لشکرها و خزانها داده باجرای احکام دینیه متوجه کردد و نبی آنکه امور ملک و دین را بوی رساند در عهد
از بعضی محققین آورده که بحسب واقع ملک و دین بیکدیگر متعلق اند چه اگر امر نبوت بی شوکت پادشاهی متمشی نشدی جمعی که از بنی
اسرائیل با وجود اشمویل نبی استدعا ملکی کردندی [illegible] با استحکام اساس ملک منوط شده با سیاست خزانه ملک
[illegible] احکام دین مربوط و منضبط [illegible] تخت شاهی بود [illegible] پادشاهی [illegible] انتهی کلامه
[illegible] از حضرت صادق [illegible] منقولست که چون حضرت یوشع از دنیا رحلت کرد اوصیا و امامان و پیشوایان بعد از
[illegible] از بیم جباران زمان خود خایف و ترسان [illegible] مخفی بودند [illegible] ما بین یوشع و داود
و در این مدت یازده نفر از امامان ایشان کذشته که در عصر هر کدام [illegible] مخفی [illegible] ایشان [illegible] اسمعیل بن
[illegible] و چون منتهی شد [illegible] ایشان [illegible] غایب بود [illegible] بنی اسرائیل
[illegible] ظاهر شد و ایشان را بشارت داد که حضرت داود مبعوث خواهد شد [illegible] جباران را از ایشان رفع
خواهد نمود و فرج [illegible] منتظر ظهور آنحضرت بودند تا آنکه زمان ظهور او در رسید و او [illegible]
[illegible] نام داشت [illegible] برادر [illegible] کوچکی [illegible] نام بود [illegible]
[illegible] باخبار پیغمبری [illegible] زمان بود [illegible] داود
[illegible] **قَالَ** گفت آن پیغمبر که **هَلْ**
عَسَیْتُمْ بفتح سین و بقراءت نافع عسیتم [illegible] شاید و از شما آید **اِنْ کُتِبَ** اگر نوشته شود [illegible]
عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ بر شما کارزار با خصما [illegible] پادشاه **اَلَّا تُقَاتِلُوا** ط [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] جواب [illegible] جواب [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] شما [illegible] کارزار
خواهید نمود [illegible] بجهاد [illegible]
قَالُوا گفتند [illegible] **وَمَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ** [illegible] دشمنان [illegible]
نکنیم **فِی سَبِیلِ اللّٰهِ** در راه خدای [illegible] ایشان [illegible] **وَقَدْ اُخْرِجْنَا**
[illegible] دشمنان **مِنْ دِیَارِنَا** از خانها و مواضع سکنی و آرامش خود
وَاَبْنَآئِنَا ط و از میان فرزندان خود مراد اخراج بعضی از ایشان [illegible] جالوت [illegible]
بود و عدد ایشان چهار صد و چهل [illegible] از وطن خود بودند [illegible]
قتال را [illegible] ایشان داشتند [illegible]
کردیدند و اگر [illegible] جهاد برای رضای خدا و [illegible] دین [illegible] جهاد [illegible] ایشان را
کردیدی **فَلَمَّا کُتِبَ** پس چون [illegible] **عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ** بر ایشان امر کارزار
تَوَلَّوْا بر کشتند و از فرمان [illegible] اطاعت نکردند **اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ** ط مگر اندکی از ایشان
[illegible] عدد ایشان سیصد و سیزده تن بود [illegible] **وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ**
و خدای دانا و شناساست **بِالظّٰلِمِیْنَ** ۵ با احوال ستمکاران [illegible]

از امر قتال و منع مظلوم بجای مضرات شاره و مآفت کن که اهل و رام جهاد و ظلم است **خزانه** در ذکر پادشاهی طالوت
پس چون که پیغمبر ایشان این امر و امر کارزار از ایشان بدید دست عاجز گشتن و روی نیاز بر زمین نهاده دعا کرد که ای خدای
مالک الملک وجود وای پادشاه سریر خلود و ابد از معسکر همایون و لشکرگاه روز افزون خود پادشاهی را برای ایشان
فرست و از دفترخانه قل اللهم مالک الملک منشور با مهر الت تؤتی الملک من تشاء بر تاج اقبال و طومار جلال
وی نویس تا این جماعت بحسن اطاعت و صواب دید او امر ممالک و ملت را انجام برند پس حق تعالی دعای او مستجاب کرده
عصا و یک بادیه از دهن القدس که روغنی بود معطر بوی فرستاد و وحی کرد که مردمان را خبر کن که آنکه پادشاهی برای ایشان
مقرر کردیم هر که بمنزل تو آید پس از برای هر کس که این روغن بجوش آید و این عصا بر قامت وی موافق شود پادشاه
قوم او خواهد بود پس اشمویل علیه السلام این پیغام بمردم رسانید و در خانه خود نشست و اشراف و نقبای بنی اسرائیل فوج فوج بدر
خانه او جمع شده یکان یکان داخل می شدند و هر کدام رقم آرزوی پادشاهی بر صفحه سینه نوشته و روغن برای هیچکس بجوش
نیامد و درین حال این احوال مردی جنده پوش که معاد او بر دباغی یا سقائی یا کرابه کشی با اختلاف روایات می کرد شاول
نام که باعتبار طول قامت و ضخامت جثه او را طالوت گفتندی و دراز گوشی از پدرش غیب گم شده بود او را با غلامی بطلب
آن دراز گوش باطراف محلات فرستاده بود ناگاه گذارش بر در خانه اشمویل علیه السلام افتاده دید که گروهی از اعاظم و اشراف بنی اسرائیل
در آنجا مجتمع است که هیچکس بنزدیک نتوانند رفت پرسید که آیا این خانه که باشد که خلایق چنان در آن کحل الجواهر چون همها
جمع بوده اند گفتند این خانه اشمویل پیغمبر ملک جلیل است که امرا و اشراف چون گدایان در قبیل اند و از وی طلب پادشاهی کنند
پس شاول بصدد از ادیم و مهر انرح اهل شکاه التماس حاجت کوشش خود از اشمویل کند فی الحال روغن بجوش آمد مردم ازین
معنی متعجب شدند و اشمویل علیه السلام برخاست عصا را بر قامت وی قیاس نمود برابر آمد لوگفر بقدر و قامت آن سرو رعنا
قبای شاهی ملکانه راست آمد پس اشمویل علیه السلام بجشم کنان بوی بشارت و تهنیت پادشاهی داده گفت نظم ای بر قد تو زیبا قبای
پادشاهی فرمان تراست بکن هر چه خواهی و سر و دستش را از آن روغن چرب نمود پس طالوت را ازین معنی شگفت
آمد گفت یا نبی الله سر تو ظاهر است که قبیله من از ادنی اسباط بنی اسرائیل بحسب الاحوال پست تر و فرومایه تر اند حکومت
بر ایشان بچگونه شاید اشمویل گفت تعیین ملک با مالک الملک حقیقی است بهر کس می خواهد می دهد طالوت گفت مرا در
باب نشانی باید تا دل مرا اطمینان یابد اشمویل گفت نشان آنکه چون بخانه پدر رسی بار کوی دراز گوش پیدا شده باشد
و این کنایه بکر و فری حکومت دنیا است که پادشاهی آن در نظر اهل تحقیق چون حصول دراز گوشی چیزی نیست و الا علام بها
بکر میتوان گفت القصه چون طالوت بخانه آمد و صدق قول اشمویل بر وی ظاهر شده دل بر پادشاهی کذارده خوشحال شد
وقال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را **نبیهم** پیغمبر ایشان حضرت اشمویل **ان الله قد بعث**
لكم بدرستی که خدای بر انگیخت برای شما **طالوت** شاول بن قیس بن ضرار بن انس بن بحر بن ابی
ابینامن بن یعقوب را **ملكا** درحالتیکه پادشاه بنی اسرائیل باشد و در باب لفظ طالوت و داود و جالوت گفته
بر جمع برانند که این هر سه عبرانی است بر وزن فعلوت ملکوت که طولوت و داود و جولوت بوده و او متحرک ما قبل مفتوح
قلب بالف شده است و قولی آنکه هر سه لفظ عبرانی است که با وزن عربی موافق افتاده و چند غیر منصرف است بجهت عجمه
و تعریف کرده و علت منع صرف اند و ملكا بیان هیئت طالوت کند و میتواند بود که در حال ملكا حال باشد یعنی بحیث

گردانید

کرد القصه شمای طالوت را به پادشاهی برحال حق که او سبحانه عقلکم بما بسط العدل فما نفذ الحکم است و حکم کنی حکومت بر هم شاید
قالوا گفتند اعلی و اشراف قوم از روی انکار و استبعاد **انی یکون له الملک** از کجا باشد و چگونه شاید که مر او را ملک
بر طالوت را بادشاهی با قلت بضاعت و تحت شغل دباغی و سقائی و مکاری کری **علینا** بر ما که خداوندان زر و زور
و تاج و کمر و گنج و کلاهیم **ونحن احق** و حال آنکه ما سزاوارتریم **بالملک منه**
بپادشاهی از وی چه جمله انبیا و اوصیا و پادشاه مصر بوده با اعتبار و لایت عهد یوسف که در بین سلسلات
علایق و کرامت با بنی اسرائیل و ایشان هرگز پادشاهی و نبوت در اولاد او نبوده **ولم یؤت** و حمد ادا
نشده است باو **سعة من المال** فراوانی و فراخی از مال که بآن تمشیت امور سلطنت و جهانبانی تواند
و اعلام حکومت را اسباب و فروغ است این سخن برای آن گفتند که پادشاهی یکی از دو چیز منتهی می تواند شد نسب
و خزانه و چون خود را در نسب فوق بر طالوت می دانستند گفتند بهم حال اگر خزانه نداشت که بآن تجهیز لشکر تواند کرد
مالی از دستش بود لشکر آراستن و لشکر توان کیفما خواستن القصه فرقانی عطف بر آن کلمات
با انضمام **قال** گفت اشمویل در جواب ایشان **ان الله اصطفیه**
بدرستی که خدای برگزید او را **علیکم** بر شما ابرام جواب بجمله مؤکده برای رد اشکال ایشان و تقدیم سند
الیه بر فعل برای افاده قابلیت غیر طالوت یعنی معنی آنکه برگزیده خدا برای این امر است غیر او نمود
استقامت پادشاهی اراده او سبحانه است که ویرا اختیار کرده **وزاده** و افزونی داده او را بر همگنان **بسطة**
بالتبین او الفساد **في العلم** در دانش و بینش مصالح عباد و بلاد و اداب محاربه و تدبیر سیاست
که موجب لولا السیاسة لبطلت الرياسة انتظام مملکت است **والجسم** و بحسب جثه و ترکیب
پیکر که اکثر از همه کس بلندتر و در حسن منظر و شهامت مخصوص بود و این چیز در پادشاهان ضرور است بجهت
وعظمت و هیبت و دست پادشاه
سوار شدی و با دشمنان که خدا او را بر دشمنان نصرت داد اهل ما
که علم و بکری جمال که جمال است و پادشاهی که موصوف به این دو صفت باشد در دل و دیده مردم وقعی دارد **والله** و خدای
یؤتی ملکه می دهد پادشاهی را که از آن اوست **من یشاء** بهر که می خواهد که مالک الملک حقیقی اوست
هر کس بخواهد و حکمت العالمین تعلق بگیرد اضافه ملک بخود برای آن کرد تا ملوک مجازی بدانند که مملکت ایشان چند روزه عاریتی
دل بر آن نبندند **والله واسع** و خدای بسیار بخشش کننده و تمام اختیار در مملکت تصرف اقتدار هر که خواهد
علیم دانا است بمواقع اصطفا و اجتبا و کسی را بوی چون و چرا رسد تکلم کسی نه چون و چرا دم کجا تواند زد
قدرت و رای چون و چرا است بار دیگر بنی اسرائیل بمقتضای لجاجتی که دابشان بود در ابرام و ابرام کوشیدند گفتند ما را از اصطفای
طالوت بپادشاهی آیتی یعنی نشانی واضح ظاهر شود که روغن و استقامت عصا بر قامت او و ناد لهای ما اطمینان و اطاعت وی
بر ما آسان کرده بر حق تعالی وحی فرستاد **وقال لهم** و بموجب وحی الهی گفت مر ایشان را **نبیهم** پیغمبر ایشان
اشمویل علیه السلام **ان آیة ملکه** بدرستی که علامت و دلیل بر حقیت پادشاهی طالوت از نزد خدا
ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید بنزد شما تابوت فتح و نصرت که آن صندوقی است از چوب شمشاد

صندل سه ذرع طول و دو ذرع عرض مطلا و مکلل بجواهر که حق تعالی در روز میثاق از پشت آدم فرو فرستاده بود که آنرا
پشت به پشت بسیار و اشتقاق آن از توب است یعنی رجوع است چه از برای اخذ آنچه در آن گذارند بوی رجوع کنند همچنان اشتقاق تعلوه
از فعل است ما بقی را بینات الهی و دلیل حقیقت سلطنت که تابوت را بهانه خوانندهای آخر آن بدل الا آنکه باشد بجلیت نشانه برکت نهادهاند در حضور باز
فاعول باخوف ارتسکر **فِيهِ سَكِينَةٌ** که در آن تابوت آرام دل او امثال شما است و پروی آمد است **مِنْ رَبِّكُمْ**
از نزد پروردگار شما یا موجب تسکین شما است از شک و شبهه که در باب پادشاهی طالوت یا در وقت جنگ که از هر لحظه دشمن دارید
آن در هر لشکری که بودی البته بر اعدا ظفر و منصور آمدی **وَبَقِيَّةٌ** و بقیتی در میان آنچه در آن تابوت بود اقوال البته
واضح آنکه در آنجا صورت آدم و جمیع انبیا و اوصیا و منزل علم و حکمت ایشان بود و بقیه همگی ایشان ختمها داشته و در آخر
محمد مصطفی بود در کشف الاسرار آورده که صورت رسول خدا در آن بود چنین که گویا در نماز ایستاده و اصحاب بر اطراف و حوالی
کواکب ثوابت و سیار بر گرد ماه یا الظاظم نقبا و وزرا بر گرد شاه بر آمده و حیتان عجایب و هائل عجایبش خال بر ام الاطلال که
بصورت و سیرت از همه بهتر و انوار ما بعض ابشان از ناصیه امان و انا الشرحون بهم انوری شیری خالی ایستاده و گرد
وی در میان جان حشر و رحیمین مبین وی نوشته است که هذا اخوه و ابن عمه و خلیفه من بعده و همچنین صورت هر
با خلفا و نقبا در وی نقش بود آورده اند که در حین فرود آمدن تابوت حضرت آدم از بهشت یهودا انداز و نامی بجا فقط نور
محمدی که در صلب وی بود گرفته بحضور روح القدس و جمعی کثیر از ملائک مقربین و آنرا بقلم یاقوت مداد نور و صلهاز حریر
بهشت نوشته بشهادت ملائکه سجل ساخته در آن تابوت محکم نموده مضمون نوشته آنکه در زن کاهد اشتی ... و نور الشریعه و آن
سرور یا فصیح الاسکان کوشید آنرا بر حرم باکتری زمان ایشان عالم بسیار و وصیت کند با اولاد خود که آنرا از اصلاب شاهان
طاهر سپارند و همه ایشان دیگری و آن تابع عهد نامه کرفته و آن تابوت گذارند و آن دست بدست رسید تا ابراهیم که
در کافی از کاظم منقولست که در حین ساختن خانه کعبه بالای ابراهیم ترکیه از ارکان کعبه و در آن بیرون ابراهیم کار میکرد
تا رسید با سمعیل ابن ابراهیم و چون بقدار رسید اسمعیل بحد بلوغ رسید حضرت اسمعیل از روی بهشت که ... نموده در آنجا
گذارده و آنرا بوی سپرده و بعد از وفات اسمعیل اولاد اسحق بادعای ارث و حسد مخاصمه و منازعه در آن کرده خواستند که تابوت را از دست
بگیرند چه آن در میان هر قومی بود از هر روش ایشان بودی چندان منازعت نموده بلا ایشان ... تا شی از بنیاد و غالب ...
باوی گفتند که تابوت را بکنعان برده بحضرت یعقوب سپار و چندان توجه نموده حتی بسیل نموده آنرا بیعقوب تسلیم کرده و در میان
فرزندان یعقوب بود تا هنگام حضرت موسی ع و موسی ع در حین وفات آنرا بیوشع سپرده و علی ابن ابراهیم از ابی جعفر ع روایت
نموده که آن تابوت بود که حق تعالی بر مادر موسی فرو فرستاد و مادر موسی او را در حین ولادت در آنجا گذارده و بعد از آن انداخت آنرا
محافظت نموده و در میان بنی اسرائیل بود و بیرون شدن آن بترک میجستند پس چون وفات موسی نزدیک شد الواح تورات
خود را با آنچه در نزد او بود از نشانهای نبوت در آنجا گذارده بیوشع تسلیم نمود و آن بابرکت قول او بجا است **وَبَقِيَّةٌ**
و در آن تابوت است سوای سکینه باقی مانده چند **مِمَّا تَرَكَ** از جمله آنچه واگذاشته است بعنوان ودیعت
بسوی یوشع بن نون **آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ** موسی و هرون علیهما السلام لفظ آل در مقام بعنی
نفس است چه اولاد هر کس را بدین اعتبار آل گویند که از نفس و بند ... عبری **تَحْمِلُهُ** بیانکه در ایات در باب
سکینه و بقیه بر از اشعری سلام الله علیهم در کتب معتبره چون کافی و عیاشی و جمع و معانی الاخبار و غیرها مختلف است

از بعض

از بعضی چنان ظاهر میشود که سکینه نسیمی از بادهای بهشت بوده در لطافت عطر و خوشبوئی که از تابوت بر میخاست و آنرا صورتی بود چون صورت
انسان و صورت کریه بود و ایت شد و در حین حرب از آن نسیم صوتی از آن استماع میشد که در ملک داشت و در حرب آمدن از وی بود
از روح مذکور که در حین اختلاف مردم شکل پهنه و اخبار جنود بنی اسرائیل را بیان آنچه اظهار آن داشته و در زمان الیسر آورده
که هم خواست از نادری سوال نموده جواب شنیدی که در حرب صورتی نموده از زبرجد بریا یاقوت سرخ و شکل گربه بود و دو چشم وی
چون دو مشعله افروخته که چون نعره کردی و در آن از غایت خوف بودی اما بتعبیر بعضی از آن روایات سکینه طستی بوده در بعض علم
و حکمت تعبیر شده و در بعضی با دو تهای الواح تورات شده که در بعضی صحرای ... قدیم عصا و نعلین موسی ع عمامه هرون و قطعی
دلهای پیغمبران را در آن شستند تا از آن پس با دلوث گناه معصوم اند و آثار انبیا و اوصیا است همه این روایات صحیح است
چه ممکن است که در هر عصری و زمانی باشکال مختلفه و حقیقی بر مردم ظاهر شده باشد بهر تقدیر آنرا تابوت سکینه از آن گفتندی
که در وقت جنگ آنرا در جنگ صف لشکر پیر برد بجا استادندی و مادام که تابوت در پیش دشمن دفع لشکری نیز از عقب آمده رفتندی
و چون محل فتح و نصرت خدا در رسیدی تابوت با اشارت و سکینه از درون آن نعره بر کشیدی با نک بر دشمن زدی با از تابوت
بر آمده و سنهار حرکت دادی چه الهیا از غیب عظیم در میان دشمن هم رسیدی روی بهزیمت گذاردندی و بروایتی تا صاحب لشکر و قبر
لشکر از عقب وی مقیر فتح میکردند و چون قطع صدا نموده ایستادی آنجا نگ کشیدند و ... نقیر پیش از حضرت امام رضا ع روایت
کرده که تابوت را در معرکه میگذاردند و هرکس که از تابوت پیشتر میرفت یا مغلوب یا کشته میشد و هرکه مخالفت نموده پیروی آن
نکرده کافر شد امام لشکر کرده و درین باب زده و نکاتی از فضل ابن مرویست که فرموده مثل السلاح رسول خدا ع مانند مثل عمارت شرعی عمار بسیله
مثل تابوت سکینه است در بنی اسرائیل چه هر جا که از ایشان که تابوت در ایشان بود نبوت نیز با ایشان اختصاص داشت
بر هرکس از ما که سلاح رسول خدا بوی منتقل کردد امامت بوی تعلق دارد و در روایت دیگر فرموده که تابوت هر کجا دوران میزد با
مالک بود و در میان ما نیز سلاح هرجا دور دعلم با او و فیه است از جمله روایات ظاهر کرده که تابوت مذکور در نزد قایم آل محمد
و در خروج وی همراه لشکری خواهد بود و ذکر تعبیر با انضمام چند تولیتی که از ایتای ... ایشان که ... کنند تا آخر زمان والا اعتماد
کافی بود پس موضع مما ترک دفع است تا نعت بقیه باشد الفضه تعبیر روایت چنین آنکه بعد از وفات یوشع ع بنی اسرائیل بالکلیه
پا از شاهراه دین مردانه در دست عصیان از آستین طغیان بیرون کرده با آزار پیغمبران کوشیدند و تابوت مذکور در دستها
استخفاف و سر راه‌ها انداخته و طفلان با آن بازی میکردند و مادام که آن تابوت در میان ایشان بود در مهد عزت و آرام
مهد و در بستر راحت خفته بودند پس چون ظلم ایشان بنهایت رسید و استخفاف بوی رسانیدند حق تعالی تابوت را از میان
ایشان بالا برد آورده اند که چون عمالقه بر بنی اسرائیل چنانچه گذشته مسلط شدند تابوت را از میان ایشان بولایت خود
برده و در بیت خانه که داشتند دفن نمودند و روز دیگر دیدند که بتهای ایشان برو در افتاده پس آنرا از خاک بر آورده و در زیر پای
بت بزرگ خود بجای تخت گذارده رفتند چون بفردا شد دیدند که بتان ایشان بر زیر افتاده و تابوت بر زبر آن نهاده و یک
پاره بت خود را بر داشته بر بالای آن محکم گذارده میخها آهنین بدان استوار کردند علی الصباح که بر سر بتخانه آمدند
الاصنام آمدند دیدند که چهار دست و پای بتان ایشان بریده شده بجای پایه در زیر تابوت گذارده است از بیخ قلعه و اطراف
هم رسانیدند آنرا از بتکده بیرون آورده در محال ایشان دفن نمودند حق تعالی اهل آن ده را بمرضی مستاصل نمود پس از آنجا
بجای دیگر نقل کردند و آنها نیز بمرگی گرفتار شدند تا اهل پنج ولایت ایشان نابود شد آخر الامر آنرا بر داشته در محلی بر سر راه ... دفن

کردند که از آنجا سکینت یابند [illegible] بعلت تابوت سکینه شده [illegible] بر جنوال بود و حق تعالی بجهت خود را
ایشان بشنود و این خوارق عادات بدان سبب بود که ملایکه را مستحفظ آن ساخته بود تا هنگامی که ربوبیت بنی اسرائیل شدند خود را
طالوت را چنانچه گذشت در میان ایشان بپادشاهی برانگیخت و با ایشان وعده داد که نشان دولت او آمدن تابوت در
خانهای **تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ** ط برداشته باشند آنرا فرشتگان در حین آوردن بسوی شما یا در آیات
کرد در میان [illegible] بوده ملایکه در حفظ و حمایت تمام در راه حمل و نقل بشوند و در قرائت جمله بیان مذکور شاذ است و در بعضی
روایات آمده که حق تعالی [illegible] آن تابوت [illegible] آمده آنرا بر عراده استوار کرده بر بعضی گاو و قوی هیکل بسته [illegible]
ارسال داشته پس حق تعالی ملایکه را مقرر کرده که گاوها را میراندند تا میان بنی اسرائیل و بر وفق آن ملایکه مذکوره تابوت را
بیرون آورده [illegible] بر بام خانه طالوت گذاردند و بعضی قایل اند مراد از حمل ملایکه نگاه داشتن آنست بر بالای عراده و مانع
یاد کرده بعد از افتادن در عوض راه است و بتوانند بود که حمل بمعنی سوق باشد چنانچه گویی متاع خود را حمل کرده
بمکان قوم و حال آنکه برده و [illegible] کشیده پس تقدیر کلام ای تسوقه الملائکه **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستی که در رسیدن
تابوت بنی اسرائیل **لَآيَةً لَكُمْ** هر آینه معجزه و دلیل است برای شما بر صدق قول اشمویل و در پادشاهی طالوت
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۵ اگر هستید شما ایمان آورندگان بحکم خدا یا باور دارندگان قول پیغمبر او
القصه پس آمدن تابوت عامه بنی اسرائیل طوعا او کرها گردن اطاعت بقلاده امر طالوت گذاردند و مهیای اسباب قتال گشتند
و طالوت بفرمود تا منادی کردند که هر کس بنا [illegible] و تمام نکرده یا تجارت گذارده و باتمام نرسیده [illegible] تجرید و فراغ
مشغول گرفتار است همراه ما نیایند زیرا که دلهای ایشان در دیگر کار و بار خود است و جهاد را نشاید و باید که جوانان تنومند فارغ
صاحب ثروت که بجز امر جهاد هیچ کاری منظور نداشته باشند بیایند پس هشتاد هزار مرد [illegible] نیزه دار و ابطال
نامدار همراه موکب طالوت روی شدند گویند که گروهی چو [illegible] جنگی و [illegible] شجاع و [illegible] جوانان چالاک
[illegible] همه مرد و مرکب [illegible] جوشن و تیغ و سپر روان [illegible] سلاح [illegible]
[illegible] **فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ** پس چون که جدا شد و بیرون شد از بیت المقدس
طالوت ملک **بِالْجُنُودِ** با آن لشکرهای آراسته [illegible] حرکت ایشان و فصل تابستان بود
[illegible] بیابان [illegible] قطع نمودند [illegible] چون آهن [illegible]
[illegible] اضطراب شد و این خبر بجالوت رسید او نیز با هشتصد هزار مرد جنگی از عمالقه
[illegible] بودند بقصد طالوت و اصحاب وی حرکت نمود و چون خبر حرکت او بگوش بنی اسرائیل رسید [illegible]
داشتند اضطراب و تزلزل بر قواعد صبر و شکیبائی ایشان رسید و آب چهره [illegible] ایشان [illegible]
آمده گفتند با وجود آنکه با هشتصد هزار لشکر جالوت [illegible] خطره آب [illegible] بیابان [illegible] حق تعالی آب
بما [illegible] امکان آن دارد که قطع این بیابان شود و الا قطع اسباب [illegible] بادیه بیابان [illegible] **قَالَ**
گفت طالوت بایشان از وحی الهی [illegible]
ایشان [illegible]
و بقول اصح [illegible] نام طالوت در [illegible] مذکور است
[illegible] اشمویل گفت **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای [illegible] **مُبْتَلِيكُمْ**

امتحان کننده شماست **بِنَهَرٍ** ج بجویی از آب که واقع است در میان اردن و فلسطین تا بر شما ظاهر کند که در میان
مردم [illegible] از شما کیست و بقراءت نهر بسکون ها خوانده شده **فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ** پس خلاصه آن امتحان
آنکه هر کس بیاشامد از آن نهر **فَلَيْسَ مِنِّي** ج پس از جمله لشکر من نیست چه آب آن جو شور است و آب [illegible] تشنه
بیاشامد تشنگی وی زیاده گردد [illegible] و این سبب توفیق جهاد نخواهد
یافت یا آنکه شخصی که نتواند در تشنگی صبر کند با وجود آب چگونه بفرمان من در جهاد دشمن دست از جان خود بشوید **وَمَنْ**
لَمْ يَطْعَمْهُ و هر کس نیاشامد [illegible] منظور اجتناب ایشان
بود از خوردن اصل آن آب [illegible]
اگر آن آب را در ظرفی کند و خورد جایز است و تعبیر لفظ شرب و طعم برای تفنن در عبارتست یا آنکه طعم [illegible]
مستعمل شود اما شرب مختص مشروبات یا بجهت مبالغه در امتناع از شرب [illegible] طعم و امتحان [illegible] استعمال کنند
یعنی هر که هیچ قدر از آن نچشد **فَإِنَّهُ مِنِّي** پس بدرستی که از اعوان و انصار من و مجاهد فی سبیل الله است چه بالنفس
خود را امتناع از شرب [illegible] جهاد دشمن خدا [illegible] و میتواند بود که چون تناول آب [illegible] بعنوان آشامیدن و دیگری
بعنوان داخل کردن بمطعومات [illegible] اطلاق طعم [illegible] پس تغییر عبارت شرب و طعم [illegible]
نهی از مجموع نوعین مذکورین باشد [illegible] **إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ**
مگر آنکس که بر گیرد از آن آب **غُرْفَةً بِيَدِهِ** ج کفی بدست خود [illegible] و در روایت آمده که هر کس دست بر آن
آب رسانید [illegible] تشنگی او فرو نشسته [illegible] لفظ اغتراف بمعنی برداشتن
آب [illegible] لفظ غرفه [illegible] افاده تقلیل و اشعار [illegible] زیاده چنانچه غرفه بفتح غین
و صیغه مصدر نیز خوانده اند و این جمله استثنا [illegible] متعلق است بقول فمن شرب منه و جمله و من لم یطعمه معترضه واقع شده
فَشَرِبُوا مِنْهُ پس [illegible] از آن آب آشامیدند و بمقتضای الانسان حریص علی ما منع اکثار
در شرب آن نموده زیاده [illegible] خوردند **إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ** ط مگر اندکی از ایشان که بر وفق
مشهور سیصد و سیزده تن [illegible] بدر [illegible] چهار هزار کس بوده [illegible]
مطلقا نخوردند [illegible] علی بن ابراهیم از جمله آن لشکر شصت هزار کس از آن آب خوردند
از لفظ فشربوا است [illegible] فلم یطعموه [illegible] الا قلیل قرائت کنند القصه آنها که خورده بودند
[illegible] ایشان [illegible] تشنگی عظیم بر ایشان غالب شده [illegible]
بجهاد نرسیدند [illegible] ایشان مردند و محققین گفته اند که این مثلی است مر دنیا را و اهل آن [illegible] اصحاب
طالوت اند که عزم مقاتله با جالوت نفس و هوا کرده اند و جوی آب شور عبارت از مال دنیا است که هر که با آن آرامش
کند و زیاده بر قدر معاش [illegible] باستسقاء حرص [illegible] گرفتار شده [illegible] غالب شود [illegible] جهاد با لشکر
هوا محروم [illegible] اما هر که از دنیا اعراض نموده [illegible] کفاف قناعت کند [illegible]
قرب الهی فایز گردد و چنانچه آنها که اکتفا بغرفه کرده [illegible] مشکها و ظروف خود را
پر کرده [illegible] بعزم قتال روانه شدند **فَلَمَّا جَاوَزَهُ** پس چونکه گذشت و عبور نمود از آن جوی

و نخورد آن آب را اصلا خواه
از نهر و خواه از ظرفی دیگر زیرا
که

هو والذین طالوت وآنکسانی که آمنوا معه ایمان بقول او آورده مخالفت از فرمان وی نکرده بودند با او
معسکر جالوت رسیده کثرت و ازدحام ایشان از باده برآنچه شنیده بودند استعلام کردند از جمله چهار هزار کس یکی گفت سه هزار و ششصد
و هشتاد و هفت تن بقول مجاهد منافق شده قالوا گفتند از روی نفاق با اتفاق لا طاقة لنا الیوم نیست
توانائی و تاب مقاومت امروز مارا بجالوت بکلیات بنیلکی خود جنبهائی با چند هزار کس برابر است وجنوده
و لشکرهای او که هریک از میمنه و میسره و قلب و جناح و مقدمه و ساقه آن با آلات الوغا از ما زیاده اند و ما در جنب ایشان بس اندک
تعرضیم قال الذین دران حال بجواب ایشان گفتند یا بنفس خود تکرار دیگر دهند آنان که یظنون بیقین کامل میدانند
انهم ملاقوا الله این که ایشان ملاقات کننده اند خدای را یعنی اعتقاد ثواب و لقاء خدا در آخرت دارند
از محض ایمان تن بشهادت در داده برخود قرار داده بودند که در این سفر خدای را بشهادت ملاقات خواهند کرد و ایشان
کم بودند که شربت یعنی اغتراف نیز بمبادرت نخوردند بمحض قول ایشان آنکه کم من فئة قلیلة بسا گروهی
اندک بجمعیت که از نهایت حقارت بنظر در نیاید غلبت غالب و مظفر شده باشند فئة کثیرة بر گروهی
بسیار از ارباب کبر و کفر [illegible] و غرور باذن الله ط بامر خدا و نصرت کامله و دولت شامله او چه او سبحانه
جبارکان و دستگیر بیکسان و بلند کننده متواضعانست پس شما نیز [illegible] و تفاخر دشمنان چندی صبر کنید والله
مع الصابرین ٥ و خدای پیوسته با صابرانست و حافظ و حامی ایشانست [illegible] منافقان [illegible]
طالوت مخالفت کرده بجای خود ماندند طالوت [illegible] روی براه آوردند
خزانه در ذکر بشارت اشمویل بفتح و فرج بنی اسرائیل از قبل داود منقولست که در حین روانه شدن طالوت
اشمویل [illegible] مناجات نموده گفت الهی حال بنی اسرائیل با جالوت که پیوسته بر ایشان غالب بوده بکجا خواهد رسید حق تعالی بوی
وحی فرستاد که او بدست یکی از فرزندان ایشا کشته خواهد شد و ایشا مردی بود از اعزه بنی اسرائیل و از جمله اسباط یهودا و سیزده
و بروایتی هفت و بروایتی چهار پسر داشت و کوچک ترین پسران داود بود و اگرچه [illegible] کوتاه قد و کم مو
و کبود چشم بود و بدین اعتبار [illegible] مردم [illegible] اما سخی و شجاع و پاک دل و پاکیزه اخلاق بود [illegible] حق تعالی باشمویل
امر کرد که آن ظرف روغن القدس که داری [illegible] بخانه ایشا رو و آنرا بر سر یکان یکان از فرزندان او بگذار بر سر هر که
آن روغن بجوشد و از آن ظرف [illegible] تاج بر سری باشد او کشنده جالوت است پس اشمویل بخانه ایشا
آمد هر یک از پسران وی که حاضر بودند بدان ظرف امتحان نمودند [illegible] حق تعالی فرموده بود [illegible] آخر الامر جوانی
روی خوش [illegible] در نهایت شکوه [illegible] اشمویل بخاطر [illegible] باشد بعد از امتحان او [illegible]
وحی فرستاد که ای اشمویل تو بحسن ظاهر [illegible] و ما بحسن باطن [illegible] اشمویل
با ایشا گفت دیگر پسر داری گفت آری [illegible] حضور ندارد [illegible] صحرا [illegible]
میکند اشمویل بفرمود تا ویرا آوردند و بروایتی خود بصحرا رفته دید که داود [illegible] مشغولست [illegible]
از بهر [illegible]
بالقس خود گفت که این مرد [illegible] پادشاهی بنی اسرائیل [illegible]
بر سر وی گذارد فی الحال [illegible] شد که حق تعالی [illegible] بود اشمویل [illegible]

کرد

[illegible] مویی بر وی بدید [illegible] و شکل [illegible] اشمویل او را [illegible] بپادشاهی [illegible]
[illegible] طالوت [illegible]
[illegible] معسکر [illegible] طالوت [illegible]
نقارها [illegible] جالوت
[illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و لما برزوا لجالوت
وجنوده برای قتال با جالوت و لشکرهای او [illegible]
[illegible] جالوت [illegible]
[illegible]
[illegible] و در تفسیر [illegible] از روایت وهب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جالوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قالوا گفتند [illegible] ربنا افرغ علینا ای پروردگار
[illegible] صبرا [illegible] وثبت
اقدامنا [illegible]
[illegible] وانصرنا [illegible] علی القوم
الکافرین ٥ ط [illegible] خزانه در ذکر [illegible] داود [illegible] طالوت

و عطا هر بنی اسرائیل بیست چون وعده ای ایشان از خواب برخاست و با امر او بود [illegible] داود [illegible] فرزندان [illegible]
طالوت کرده بود و اورا با بخت گشتند گوسفندان مقرر ساخته بود و در آن [illegible] داشته بود اشتیاق فرزندان [illegible] از طرف پدر [illegible]
گفت ای فرزند [illegible] مرا حیرت دارم و [illegible] است که آیا برادران ایشان چه آمد [illegible] بخدا سپاری [illegible] بعسکر طالوت رفته
خبر که با ایشان [illegible] و بروایت معتبر دیگر از حضرت صادق ع منقول است که [illegible] از همه فرزندان
[illegible] ایشان در لشکر طالوت بودند و [illegible] باعتبار [illegible] لشکر [illegible] رسید از طالوت رخصت
بخانه خود برگشت که طعامی برای فرزندان [illegible] ارسال [illegible] بخانه خود آمد طعامی [illegible] داود را بعسکر برد [illegible]
برادران او [illegible] قوت بر جهاد [illegible] الا الامر که گوسفندان خود را [illegible] حفظ الهی سپرده قبای [illegible] پوشیده
و فلاخن در میان بسته [illegible] روانه [illegible] راه آورده [illegible] گذشت و آن [illegible]
با آواز بلند گفت ای داود مرا بردار که [illegible] جالوت را [illegible] دشمن خود را [illegible]
سنگ [illegible] فلاخن خود را برای [illegible] سنگی دیگر [illegible] گفت ای داود
[illegible] جالوت [illegible] دشمن خدا [illegible]
سنگی دیگر [illegible] آنرا [illegible] و کان حجر [illegible] سنگهای [illegible] و کانت [illegible]
[illegible] لشکر طالوت [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] طالوت [illegible] بنی اسرائیل [illegible] میدان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] برادران
[illegible] گفت [illegible] پادشاه [illegible] روی زمین را از لوث
جالوت و اصحاب او پاک کنید برادران گفتند ای [illegible] پادشاه [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] آید [illegible] کوه [illegible]
در [illegible] حق تعالی [illegible] اشموئیل [illegible]
داود گفت ای جماعت [illegible] و الله [illegible] من [illegible]
فی الحال [illegible] لشکر طالوت [illegible]
گفت ای جوان [illegible] قوت [illegible] طالوت [illegible]
[illegible] گفت ای پادشاه [illegible] عقل [illegible]
هرگز [illegible] مردم [illegible] داود [illegible] ایشان [illegible] در جواب پادشاه گفت
[illegible] عظیم [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] دست [illegible] آدم [illegible] یکبار [illegible] شیری [illegible]
[illegible] شیری
[illegible] شیری [illegible] شیری [illegible] اسد [illegible]
[illegible] شیری [illegible] حمله کرد [illegible]

[illegible] جالوت [illegible] طالوت گفت اینها کار دست در نهایت صعوبت
برادران گفتند ای پادشاه [illegible] ظاهر است که خود را چنین [illegible] سباع [illegible] داود گفت [illegible]
[illegible] امانت بود و [illegible] امانت محافظت کردن واجبست و همچنین [illegible] حق تعالی مرا [illegible]
گوسفندی چند نگاه داشتم [illegible] حمایت [illegible] طالوت به برادران گفت [illegible]
[illegible] این جوان مردی و عقل است و در روایتی آمده که در روز بیرون آمدن طالوت حضرت اشموئیل زرهی [illegible]
بوی داده گفته بود که کشنده جالوت کسی باشد که این زره بر قد او درست آید و بروایتی آن زره طالوت بود [illegible]
بود [illegible] هر یک از لشکر خود [illegible] موافق [illegible] زره را [illegible] داود پوشانید با وجود
[illegible] حقارت آنرا [illegible] پادشاهی [illegible] مرغ و ماهی [illegible]
طالوت از این معنی خوشحال و امیدوار شد سلاح بر قد او راست کرده اسب [illegible] هیکل بوی داده داود [illegible] اقرار [illegible]
نموده صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده [illegible] روانه میدان شد و بروایت معتبر از حضرت صادق ع منقول است که کان
جالوت علی الفیل و علی رأسه التاج و فی جبهته یاقوتة یلمع نورها یعنی جالوت بر فیلی [illegible] هیکل سوار بود و تاجی بر سر
نهاده یاقوتی بر پیشانی داشت که نور آن بهر طرف [illegible] داود از فیل جالوت [illegible] پیاده شد [illegible]
[illegible] سواری اسب [illegible] آمده بود و در برابر جالوت [illegible]
[illegible] جالوت چون [illegible] میدان [illegible] بر زمین [illegible]
[illegible] دریای چین نظر بجانب او کرده دید [illegible] حقارت [illegible] فلاخنی در دست
آمد گفت ای پسر از کجا و بچه کار می آئی گفت از لشکرگاه طالوت [illegible] جالوت [illegible] بخندید [illegible]
لشکر [illegible] گفت [illegible] ای مرد [illegible] طاقت [illegible]
من نیست و اگر در دل خواهش آن داری [illegible] چشم خود [illegible] تو بیا هر حربه که داری بر دست
من بزن [illegible] گفت ای دشمن خدا [illegible] اعتماد بر قوت بازوی [illegible]
[illegible] آن آستینی خالی [illegible] دست
[illegible] جالوت [illegible] پادشاهی
[illegible] فلاخن [illegible] جالوت [illegible] غضب [illegible]
گفت ای مرد [illegible] روایت معتبر دیگر از صادق ع مرویست که داود ع
[illegible] سنگی [illegible] فلاخن [illegible] نام خدا بر زبان راند و آن سنگ [illegible]
لشکر جالوت [illegible] سنگ [illegible] ایشان [illegible] سنگی دیگر بر فلاخن گذارده بجانب
[illegible] سنگی دیگر بر فلاخن گذارده [illegible] بسوی جالوت افکند فی الحال
[illegible] جالوت [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] فهزموهم [illegible] باذن الله [illegible]

خدا و تقویت لطف او اسناد کرد بر ایشان بلفظ جمع همه مؤمنان و حال آنکه داود تنها آن کرد یا جهت آنکه مجموع لشکر
دعای فانصرنا علی القوم الکافرین خوانده بودند حق تعالی به دعای ایشان این فتح را میسر کرد یا آنکه بعد از شکست ایشان لشکر
جمله ایشان تا آخر ایشان را منهزم ساختند و معنوی احتمال اول است آنچه صاحب مجمع البیان در تقدیر کلام آورده که ای فاستجاب
لهم ربهم فهزموهم باذن الله **وَقَتَلَ دَاوُدُ** و بکشت داود ابن ایشا **جَالُوتَ** که لیان ابن علیق ابن عاد را
و بگر چون داود در دست بیان تو بره بود که سنگی برداده و یکی هر سنگ ... مجموع یک سنگ شد و در ...
حلاب آن را بجانب جالوت انداخت بر یا قوت وی آمد کاسه سر وی بر اشکست و بمیدان غلطان شد و از آنجا که داود کردید در هوا
ریزهای بسیار شده بهر یک از آن سواری کشته شد الفقه ... فتح و ظفر و اعتلا از خزانه عامره و الله یؤتیه ...
... علم بنی اسرائیل با مر الملک الجلیل و ... العین ... سپاه و ... القدم ... که بیان ...
ایشان ... و طلب ... ایشان ... النیفی ... فرار ... کردند ...
... و عاقبه الامر ... مرتبه ... بنی اسرائیل ... و جواهر ...
... و طالوت ... آمد ... طالوت ...
دختر طالوت را با ... و رضای او ... شد **وَآتَاهُ اللَّهُ** و عطا کرد خدای داود را ...
الْمُلْكَ پادشاهی بنی اسرائیل بعنوان ... با طالوت شرط کرده بود و ... بعد از کشتن جالوت ...
نام طالوت ... جاری ... اکر ... بنی اسرائیل ... و در وقت علم ...
... و جمعیت ... در هیچ عصری قبل از آن هیچ پیغمبری پادشاه و هیچ پادشاهی پیغمبر نبود حق تعالی جمع کرد برای او
پادشاهی **وَالْحِكْمَةَ** و پیغمبری ... زبور ... **وَعَلَّمَهُ** و تعلیم داد او را ... **مِمَّا**
يَشَاءُ از آنچه ... تعلق ... ساختن زره کرو علمناه
صنعة لبوس لكم لتحصنكم و نرم کردن آهن در دست او و تکلم بزبان مرغان و حیوانات ... و از آنچه ...
معجزات ... مملکت ... پادشاهی ... داود ... طالب ... باشد ...
آنکه ... پادشاهی ... علم موسیقی بود چنانچه در ... ذکر شود ...
و آنچه ... کشته شدن طالوت ... داود ...
شده کافر ... داود ... غلط است ... داود ...
خطب امیر المؤمنین ... طالوت ... **وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ** و بقرائت بعضی ... نافع
بکسر دال ... ولولا دفاع الله ... **النَّاسَ** مردمان را **بَعْضَهُم**
بِبَعْضٍ ... دفع ... کافران ... مؤمنان ... دفع کردن ...
بداود **لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ** ...
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای تعالی **ذُو فَضْلٍ** صاحب بخشش ... **عَلَى الْعَالَمِينَ**
... که ... دفع ... عذاب ...
... ان الله ليدفع بمن يصلي من شيعتنا عمن لا يصلي من شيعتنا ولو

على تركه الصلوة لهلكوا حق تعالی ... آنها که ... اجماع کنند ...
... ان الله ليدفع بمن يزكي من شيعتنا
عمن لا يزكي ولو اجتمعوا على ترك الزكوة لهلكوا وان الله ليدفع بمن يحج من شيعتنا عمن لا يحج ولو اجتمعوا
على ترك الحج لهلكوا ... لولا عباد ركع وصبيان رضع وبهائم رتع لصب عليكم
العذاب صبا ...
... عظیم ... مؤمن ... اولاد ...
... ایشان باشد **تِلْكَ** این قصها که
... ایشان ...
... جالوت ...
... **آيَاتُ اللَّهِ** ... **نَتْلُوهَا عَلَيْكَ**
... **بِالْحَقِّ** ...
... **وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ**
... کتاب ...
... الجزء الثالث من جملة الاجزاء الثلثين
... محمد مصطفی ...
... تفضیل
... **تِلْكَ الرُّسُلُ** ...
... **فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ** ...
عَلَىٰ بَعْضٍ ...
... رسل ...
مؤمنان ... تفضیل
...
...
...
... فضل
... نوح
باجابت دعوت و ابراهیم ... و موسی ... و داود ... و عیسی ... آسمان و بروح
القدس و محمد ... ظاهر است ...
... **مِنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ**

ازین پیغمبران مفضل علی غیرهم کسی هست که خدای بی واسطه ترجمان و پیغام با وی سخن گفت و ایشان سه پیغمبراند اول آدم در حین
تعلیم علم اسما که هیچ ملکی مقرب محرم نبوده و در بهشت که گفت اُسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ دوم موسی ع در لیلة [illegible]
در مقام خود ذکر شود ان شاء الله و در کوه طور بکرات و مرات و منقول است که حق تعالی با موسی بی واسطه یکصد و بیست و چهار
هزار کلمه سخن گفت موسی شنید سیم محمد صلعم که در لیلة الاسری بمحل قاب قوسین با وی بوده از کلام سخن گفت و هو قوله تعالی فاوحی
الی عبده ما اوحی چنانچه در سوره آن ذکر شود ان شاء الله تعالی و این [illegible] در حالتی است که الله مرفوع بفاعلیت [illegible]
شود بانفرادی بیانی من کلم الله [illegible] از [illegible] بر رفع جلاله یا بعضی که [illegible] قرات برفعه کلم الله
بنصب جلاله خوانده اند چه در این حالت تفاضل حاصل نکرده زیرا که هر کس با خدا سخن بگوید باید که خدا با کسی سخن گوید [illegible]
شرف و تفضل کرده بهر حال این جمله استیناف بنا بر وقف تام در کلم بعضا است اگر منصوب المحل بر بدلیت موضع تفضل
باشد وقف در بعض نشاید [illegible] تفضیل برخی بر برخی [illegible] ثبوت یافت پس برای اشعار بر اینکه تفاضل بین انبیاء
ایشان بر مراتب متفاوته و مدارج مختلفات فرمود که وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ و بلند ساخت برخی از ایشان را
بر برخی دیگر دَرَجَاتٍ ط در حالتی که بودند صاحبان درجاتی چند و ممکن است که درجات اسمی باشد موضوع بجای
مفعول مطلق تقدیر آنکه برداشت [illegible] منزلت برخی از ایشان را برداشتنی بتدریج که درجات معنویه ایشان بر اندازه
مراتب استعداد ایشان بوده باشد چنانچه در روایت آمده که مقام آدم در آسمان دنیا و عیسی و یحیی در دوم یوسف در سیم
ادریس در چهارم هرون در پنجم موسی در ششم ابراهیم در هفتم محمد را مقام هر یک داد در لیلة الاسری [illegible] سدرة
المنتهی که منتهی مقام جود قاب قوسین او ادنی رسید و صاحب کشاف و مجاهد و بسیاری از علما بر آنند که مراد از رفع
محمد است و تصریح نشد بنام نامی و اسم سامی او که کمال تفخیم و تعظیم شان و سمو مکان او [illegible]
بنام و این قول اصح است زیرا که آنچه در باب سعادت عظیم و خصایص کریمه آنحضرت در کتب سماویه بالاستیما قرآن مجید [illegible]
خدا آمده و انبیاء سابقین بخلق رسانیده اند و سیر و آثاری که از وی باقی مانده در باره هیچ پیغمبری واقع نشده و هیچ
فضیلتی مذکور نشده مگر آنکه در میدان ارجمندان مضمار [illegible] گوی سبق بچوگان ارادت از همگی ربود

خزانه در ذکر فضایل و خصایص خاتم النبیین بدانکه افضلیت شان و ارفعیت مکان هر کس بیکی از [illegible]
چیزها تواند اول استحکام احکام شریعت ۲ وفور ذکر و شهرت ۳ کمال معرفت ۴ جامعیت در هر منقبت ۵ کثرت امت ۶ کثرت
معجزه در حین دعوت ۷ آداب معاشرت و این همه در حق آنحضرت محقق و معین است اما احکام شریعت بر هیچ عاقل [illegible]
نیست که شریعت غرای آنحضرت ناسخ جمیع شرایع و ادیان بود و ناسخ باید که افضل از منسوخ باشد چه با وجود [illegible]
مفضول بر فاضل و با وجود مساوات بینهما ترجیح بلا مرجح لازم آید اما وفور شهرت او آنکه در هر آسمانی نامی و در هر زمینی
بیانی از آثار و ذکر او بوده و [illegible] صولت و آوازه دولت او از سطح [illegible] چرخ [illegible] و قرار تحت الثری [illegible]
[illegible] بحال انکار [illegible] بوده و در هر عصری و دهری هر طایفه او را شناخته در مطالب
حل مشکل ایشان بذکر او و [illegible] او شده و هیچیک از انبیا و اصفیا نبوده اند مگر آنکه آرزوی [illegible] و معاشرت وی [illegible]
آدم نونهال از ترکیبات [illegible] نوح کشتی نشین لجه صفاتش ادریس طفل نوآموز مدرس کمالش ابراهیم آذری [illegible]
عشق جمالش یوسف آشفته و سودا زده سلسله مویش یعقوب چشم [illegible] براه نهاده پیغام [illegible]

[illegible] و عندلیب گلشن اقبالش موسی [illegible] و عیسی طفیلی [illegible] و صحف و در کتب ثبت شده
و در [illegible] توریه و انجیل و زبور و صحف بود و [illegible] چهار دفتر بنام نامیش [illegible] اوراق یکصد و بیست و چهار هزار [illegible]
[illegible] ای فرش آستانش از نه سپهر [illegible] چهار ارکان سلطان هفت کشور [illegible] معراج دین و دنیا طوق [illegible]
[illegible] اکبر [illegible] بوده است آنچه آدم در عرض علم اسما [illegible] فرآنکه [illegible] در وصفش گویا و در وصف
[illegible] قرآن [illegible] و اللیل [illegible] ریحان و روح بوی والشمس [illegible] بر قامت [illegible]
قاب قوسین [illegible] المثانی [illegible] تا کمال معرفتش در جواهر آورده که حقیقت این صورت [illegible] عارفان [illegible]
[illegible] بحکم المعرفة [illegible] آنچه در خزانه اوست و هر کرا اولین و آخرین [illegible] چراغ معرفت [illegible]
روشن بوده و خواهد بود اقتباس انوار لوامع برکات آن شمع شبستان اَنَا اَعْرَفُکُمْ بِاللّٰهِ نموده و خواهد نمود [illegible]
[illegible] هر که بداغ طلبی سوخته است گرم روی از تو در آموخته است پایه عرفان تو [illegible]
[illegible] حالت عارف تو [illegible] معرفت [illegible] رشان رفت [illegible] و این بیت که [illegible] معرفت [illegible]
القریب [illegible]
[illegible] اول [illegible] خطب است اول [illegible]
[illegible] اول ما خلق الله تعالی نوری [illegible] تقدم نبوت او بر سایر انبیا لقوله کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین سیم
کرامت و اعزیت او است بر سایر خلق لقوله انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله چهارم آنکه ابراهیم ع خلیل خدا بود او
حبیب خداست و حبیب از خلیل [illegible] ارفع است چنانچه در آیه و اتخذ الله ابراهیم خلیلا ذکر شود ان شاء الله تعالی پنجم آنکه
تمام عالم و آدم بطفیل وجود او موجود شده اند که لولاک لما خلقت الافلاک ششم آنکه [illegible] روایت
صحیح در تفسیر کبیر آورده که فرموده انا سید العالمین و علی سید العرب هفتم جامعیت [illegible] جوامع کلم [illegible]
[illegible] لقوله اعطیت جوامع الکلم هشتم [illegible] برای اتمام اخلاق [illegible] ان الله
بعثنی لاتمام مکارم الاخلاق و محاسن الافعال [illegible] برای او و امت [illegible] عبادت شده
[illegible] امتی [illegible] جعلت لی الارض
مسجدا و ترابها طهورا [illegible] نصرت بالرعب [illegible]
[illegible]
[illegible] و احلت لی الغنائم [illegible] شهادت ملائکه [illegible] جبرئیل [illegible] گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] انا اول من
[illegible] آدم و من دونه تحت لوائی [illegible]
[illegible] امام النبیین و خطیبهم [illegible] اول من یدخل الجنة
[illegible]
[illegible]
[illegible]

همچون بیداری شب لیکن در وی هیچ خواب از غفلت است و او را غفلت نباشد بخش دوم چنانچه از پیش بدیدی از عقب نیز بدیدی
بخش سیم آراستگی او بهر وقت که آن در میان دو کتف مبارکش بر مثال ابره بود از خالهای مشکین بیکجا جمع شده در مثال
جا بو مثل بیضه کبوتر و بروایتی بر مثال سیار بیکجا جمع شده چون طغرای پادشاهان بر بالای رقم بخش چهارم هر جامه که حضرت
پوشیدی خواه بلند بخواه کوتاه البته بر قامت وی درست آمدی بدون کم و زیاد بخش پنجم مدار سلسله نبوت بوی ختم شد
نوع ثمانی که دیگر انبیا نیز باشد و زبان مثل خشان قلم از تعداد آن بر سطح صحیفه و رقم عاجز است و هر یک در مقام خود
انشاء الله ذکر شود و لیکن فی الجمله آنکه هر گونه فضلی برای هر کسی باشد در آن نوع آن آنحضرت و اهل بیت وی است و در بیت
واقع است مر ایشان را لو کشف الغطاء [illegible] علم و کمال حلم ذات زهره جهت در وصف او مراتب وی آفتاب برج
کمال شرف ذات کائنات بنور رخ منور است اکسیر نفس او است که بر جسم در دکان ایلاج روح کرده جهت کبریت احمر است
ما واقع بود و ابن هر انبیا نجوم شاهی [illegible] و تمامی عالم [illegible] اما کثرت اقتضای اخبار دنیا ظاهر است که اشاع
زیاده بر هم معجزات ایشان طویل الذیل بوده در بد تنهای [illegible] کوه هی قلیل هم [illegible] اند و در ایام حضرت و [illegible]
فصد و اعاده [illegible] مردم [illegible] و [illegible] انا اکثر الناس تبعا [illegible]
اولین و آخرین بود و قیامت بکسب [illegible] اوصاف [illegible]
بصحبت پیوسته آنچه از هر پیغمبری بعید ظهور رسیده انا آنحضرت بتنهای [illegible] مع شیء زائد چه او ناسخ شرایع همگی است
باید که اتمام حجت بر امت هر یک [illegible] خود و [illegible] ایشان قبول دعوت وی بکنند تا لازم که آنچه از پیغمبر خود دیده و شنیده اند
وی بینند و [illegible] آنچه بدوستان آنحضرت ظاهر شده از خوارق عادات [illegible] هر یک از خلفا [illegible]
و [illegible] ذکر [illegible] آنحضرت [illegible] هر یک از ایشان [illegible]
معجزات [illegible] آنحضرت [illegible] و [illegible] اخبار و آثار [illegible]
مناسب ذکر خواهد شد انشاء الله [illegible] رحمت و رافت و شفقت و حسن معاشرت
برهم و قناعت و ورع و زهد و امانت و صلهٔ رحم و عدالت و تواضع و شجاعت و عفت و فتوت و مروت و وفا و سخاوت
و عفو و حیا [illegible] کتابها [illegible] و در کلام امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] اجود الناس کفا و اجرأ الناس صدرا و اصدق الناس لهجة و اوفاهم ذمة و الینهم عریکة
و اکرمهم عشیرة من رآه بدیهة هابه و من خالطه معرفة احبه لم ار قبله و لا بعده مثله صلی الله علیه و آله
[illegible] از رسول خدا مرویست که فرمود خلق کرده است حق تعالی کسی را افضل از من باشد [illegible]
گفت یا رسول الله آیا تو افضلی [illegible] جبرئیل فرمود [illegible] تفضیل [illegible] ملائکه مقربین و تفضیل
من بر جمیع پیغمبران و مرسلین [illegible] ملائکه مقربین [illegible]
خدمتکاران ما [illegible] دوستان ما اند و فضایل و کمالات صوری و معنوی آنحضرت [illegible]
[illegible] طبقات سموات و ارضین [illegible]
آن [illegible] مکر [illegible] مناسب [illegible]
تفصیل انبیا [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

به پیغمبری بود و ثنا علیهم از جمله انبیا و از تخصیص او نام برده فرموده که وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
پسر مریم را که وجه تنبیه است بر ناشایستگی الْبَيِّنَاتِ معجزات روشن و خوارق عادات چون احیاء اموات و ابراء
اکمه و ابرص و اخبار از آنچه مردم در خانهای خود خورده و ذخیره کرده اند و آمدن مائده وَأَيَّدْنَاهُ و قوی گردانیدیم
اورا بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک [illegible] آنکه [illegible] هشتاد [illegible] از آیات قبل [illegible]
شد و اظهر آنکه جبرئیل است که همیشه معاون وی بود وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدا [illegible]
مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف با یکدیگر نکردند آنانکه بودند مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از این پیغمبران
از [illegible] اختلاف [illegible] اقتتال [illegible] و وقوع قتال بواسطه اختلاف باشد [illegible]
[illegible] تابع [illegible] پیغمبر [illegible]
کرده اند [illegible] معاند و خلاف کوشیده اند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ
الْبَيِّنَاتُ آیات و معجزات ظاهر کننده [illegible] اختلاف [illegible] باطل
[illegible] اختلاف [illegible]
وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن چون الجا و اجبار [illegible] اختیار بود ایشان [illegible]
و اکثر اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس از جمله ایشان کسی بود که ایمان آورد و بعضی [illegible]
[illegible] وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان
کسی بود که [illegible] کافر شد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدا خواستی مَا اقْتَتَلُوا
[illegible] با یکدیگر نکردندی [illegible]
قتال [illegible] وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن الله تعالی [illegible]
[illegible] يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند
آنچه اراده کند [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] آنحضرت
اختلاف [illegible] مؤمن و [illegible] کافر [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] تکبیر و تهلیل [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
گفتند [illegible] وَنَحْنُ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
ایمان داریم [illegible] کافر شده اند [illegible] اختلاف [illegible] خدا و رسول
و کتاب [illegible] ایمان آوردند [illegible] قتال [illegible] ایشان
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه اهل ایمان
آورده أَنْفِقُوا [illegible] مِمَّا
رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی کرده ایم شما را [illegible]

چرا که اعتماد بر [illegible] ساخته گفت **مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ** پیش از آنکه بیاید روزی که **لَا**
بَيْعٌ فِيهِ نه خرید و فروش در آن یافت شود **وَلَا خُلَّةٌ** و نه دوستی و آشنائی که بدان سبب [illegible]
[illegible] با چیزی [illegible] **وَلَا شَفَاعَةٌ** و نه درخواستی که [illegible]
آنکه [illegible] بی اذن الهی یا شفاعتی [illegible] ایشان از کثرت معاصی [illegible]
[illegible] باشد انتهی کلامه در آن روز [illegible] و دوستی اهل [illegible]
[illegible] بالبعث یا خلعت کان [illegible] ابن کثیر و ابی عمرو و یعقوب [illegible]
لا بیع و لا خلال [illegible] لا لغو فیها و لا تأثیم مفتوح بدون تنوین خوانده اند [illegible]
یعنی هیچ فردی را از [illegible] بیع و خلت و شفاعت یافت نشود **وَالْكَافِرُونَ** و این ناگرویدگان یعنی تارکان
زکوة یا [illegible] اهل کتاب **هُمُ الظَّالِمُونَ** ایشانند ستمکاران بر نفس خود [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] کافر بظلم [illegible] کفر اعظم از ظلم است [illegible]
[illegible] **وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ** [illegible]
[illegible] من جمیع الجهات [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] چون ظلم [illegible] کفر [illegible]
[illegible] بیان [illegible]
[illegible] **وَالظَّالِمُونَ هُمُ الْكَافِرُونَ** و چون [illegible] اسباب [illegible] توحید و [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیه [illegible] بر [illegible] مشتمل است [illegible]
مسایل [illegible] وجود و توحید و [illegible] و ایجاد موجودات [illegible]
و علم و قدرت [illegible] معلومات [illegible]
[illegible] و آن آیة الکرسی است [illegible] بدین نام [illegible]
[illegible] ذکر کرسی [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible] اعظم آیات [illegible] اعظم و اشرف
اسامی [illegible] **اللَّهُ** خدای مستحق عبادت **لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ** نیست معبودی [illegible]
[illegible] استحقاق معبودیت [illegible] وجوب [illegible] ذات [illegible] اوصاف کمال [illegible]
نقایص [illegible] تعبیر [illegible] الوهیت [illegible] اثبات الوهیت [illegible]
[illegible] اثبات [illegible] نفی [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان الا هو [illegible] اعتبار [illegible]

و لا هو هر [illegible] ثابت باشند [illegible] جنانکه [illegible] الهی [illegible] الوهیت
[illegible] الهوت [illegible] اعتقاد جمیع اصناف [illegible]
[illegible] آیة الکرسی است [illegible] صانع قابل [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سه [illegible]
[illegible] وجود [illegible]
[illegible] **الْحَيُّ الْقَيُّومُ** [illegible]
[illegible] **خزانه** [illegible] علم و قدرت [illegible]
[illegible] بالقوة و الامکان [illegible] علم و قدرت [illegible]
[illegible] زندگانی [illegible]
[illegible] زندگانی [illegible] طعام و شراب [illegible]
[illegible] زندگی [illegible]
[illegible] **الْحَيُّ هُوَ الْفَعَّالُ الدَّرَّاكُ** [illegible]
[illegible] ارادة [illegible]
[illegible] **لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْمَوْتُ وَالْفَنَاءُ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى** [illegible]
[illegible]
[illegible] القیام [illegible]
و استقامت [illegible] رزق [illegible] قیام [illegible] جوارح [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و ابن [illegible]
[illegible] القیام [illegible] **لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ** [illegible]
[illegible] **وَلَا نَوْمٌ** [illegible]

رؤیت از ملک سؤال نمود

خواب [illegible]

کردایل کند حواس باشد بسبب تصاعد ابخره و ماغیر و رطوبات فضلیه و این هر دو خدا را نشاید چه موجب نقص و آفات اوست بخلاف

خـــواند در ذکر وجوه مذکوره و دیگر نکات و آن شش است اول خواب برادر مرگست و او سبحانه زنده پاینده است

پس خواب را بر او راه نیست دوم مطلود ذات او گذاری نباشد دوم خواب تغیر و تبدل احوال است و او قیوم بی تغیر و بیکفر ذات اوست ذات او را تغیر و تبدل

و تغیر نیست سیم اگر خواب وی را غلبه کند هر آینه خواب غالب شود بر ذات او و مغلوب شد مغلوب خدائی را نشاید چهارم نوم آفتی است و خدا

آفت ندارد پنجم نوم استراحت است و استراحت فرع ملال و خدای تعالی ملالی نباشد ششم خواب موجب غفلت است و غفلت

باعث تضییع امور خلایق است چنانچه در روایت کشاف گذشته و جواهر آورده که چون کمال انسان متعلق شدن باخلاق الله است

لهذا تحرز بین عبادات بیداری و شب زنده داری است نظم براحت الطبع کاو بخسبد موافقت کن و در [illegible] بیدار و [illegible]

هر [illegible] شب تو برای رضای حق خفتن [illegible] چه شود از برای [illegible] انتهی کلامه [illegible] اعاده حرف نفی با واو افاده استغراق

کل و [illegible] و نوم [illegible] [illegible] [illegible] که چه گر [illegible] و نوم [illegible] [illegible] بیند چنین بود

که این هر دو نام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بجهت تقدم حصول آن

بر نوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

قیل است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آنکه چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کرده باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

فشتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بدیخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون خدا از خلقت آسمان

و زمین فارغ شد بر بالای کرسی [illegible] [illegible] استراحت کند لهذا حق تعالی [illegible] آیة الکرسی [illegible] [illegible] [illegible]

نباشد [illegible] [illegible] **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

طبقات آسمانها و ما بینهما و ما فوقهما است از بسایط و مرکبات فلکیه و ملکیه و روحانیه و جسمانیه **وَمَا فِي الْأَرْضِ**

و آنچه در زمین است از موالید ثلثه عنصریه بسیطا او مرکبا لطیفا او کثیفا غائبا او مشهودا [illegible] [illegible] [illegible]

حیثیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ملکیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنچه در تحت حقیقت

آسمان و زمین داخل یا خارج باشد از بغیر رقیت و مملوکیت او سبحانه بیرون نیست چون چنین است هیچ ذی از کواکب ثابت و سیار

و روح و وقوع افعال و ظهور آثار و مستقل نیست و حوالی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بوصول او امور و چون مالک [illegible] [illegible] مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مَا فِي السَّمَاوَاتِ [illegible] [illegible] [illegible]

انواع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آسمان ملایکه و کواکب و در زمین جن و انس

تخصیص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جزو [illegible] باشد **مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ** [illegible] [illegible] شفاعت کند

إِلَّا بِإِذْنِهِ کسی در نزد او سبحانه استفهام انکاری است یعنی احدی را ممکن نباشد که در نزد او دم زند و درخواست کند

مگر باذن او و امر او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و اراده و توفیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مقام محمود شفاعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا باذنه [illegible] [illegible] [illegible]

کند چه اگر [illegible] نفی مطلق شفاعت بودی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

من جاوز الشفاعة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و احادیث صحاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کبری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بوده و در جواهر آورده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] [illegible] اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا

بِإِذْنِهِ تلاوت نموده **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دنیا و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **وَمَا خَلْفَهُمْ** و آنچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آن ظاهر کرده باشد از وسعت احاطهٔ او و بسط [illegible] بحیثیت بآنکه علم تمامی ما کان و ما یکون قبل القبل و بعد
البعد و هو است لا غیر چه همکی آنها پوشیده در عرصهٔ علم او حاضر نزد و غایب نیست بخلاف علم ما که حصولی و معلومات آن که امی
حاضر و کاهی غایب است همچون نظاره کننده که از پس دیوار نگرد و هر زمانی که از رخنه [illegible] از رخنه مشاهده کند بجز که رخنه مقابل
رخنه باشد نظر او نتواند و قبل و بعد آن را نبیند اما در نظر آنکه بر سر دیوار باشد همکی آنها حاضر و مشاهد [illegible]
راجع است بمضمون ما فی السموات و ما فی الارض تا آنچه در رسالهٔ ذوی العقول [illegible] باشد تا عاقل [illegible] ماضی و مستقبل احوال
بوده باشد که آنچه از وی کذشته قدرت بر بر کردانیدن آن ندارد و آنچه نیامده قدرت بر آوردن آن نیست لهذا [illegible]
جنبش [illegible] و کاری برای خود نشاید [illegible] آدم [illegible] عالم [illegible] و اشاره [illegible] است آنچه از کلام امیر المؤمنین
نقل کرده اند [illegible] فاتت [illegible] فَمَا بَالُكَ فَابْتَ ثُمَّ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ و [illegible]
بعد از مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ [illegible] ملائکه و انبیا باشد [illegible] روایت علی ابن ابراهیم [illegible]
[illegible] فَاسْمُوا الْأَنْبِيَاءَ وَمَا كَانَ خَلْفَهُمْ [illegible] اما [illegible]
[illegible] بود [illegible] علم او [illegible] **وَلَا يُحِيطُونَ** [illegible]
آسمان و زمین [illegible] **بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ** [illegible]
او [illegible]
[illegible] **وَسِعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** [illegible] **الْأَبْنَاءُ**
شَاءَ مکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کوه [illegible]
تام [illegible]
بالاعتقاد [illegible]
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ
[illegible] **السَّمَاوَاتِ**
وَالْأَرْضَ [illegible]
حاوی و محیط بر جمیع سموات [illegible]
[illegible]
و [illegible] **خزانه** [illegible]
روایت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
مختلفه [illegible]

ثم

ثُمَّ سُرَادِقَاتُ الْجَلَالِ وَهِيَ سَبْعُونَ سُرَادِقًا فِي كُلِّ سُرَادِقٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ سُرَادِقُ الْكِبْرِيَاءِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْعَظَمَةِ ثُمَّ
سُرَادِقُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْقُدْسِ ثُمَّ سُرَادِقُ الْفَخْرِ ثُمَّ النُّورُ الْأَبْيَضُ ثُمَّ سُرَادِقُ الْوَحْدَانِيَّةِ ثُمَّ الْحِجَابُ الْأَعْلَى [illegible]
آنحضرت [illegible] ساکت شد [illegible] از رسول خدا روایت کند که [illegible] آسمان و هفت زمین
[illegible] عظیم [illegible] عظمت آن [illegible]
[illegible] و در تفسیر [illegible] از امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **الْعَرْشُ** [illegible] **الْخَلْقِ** [illegible] **الْكُرْسِيُّ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا** [illegible]
آسمان و زمین [illegible]
[illegible]

بدانکه کفته است و بوی و قدرت حق جل و علا اول و اکمل است و این تعریض بر بعضی بدعای جماعت [illegible] کرامیه و مشبهه و امثال ایشان
مجرد است دهند بکند **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** و اوست برتر از سوحت الاضداد و الانداد و الاشباه و [illegible]
و در لغت علو بلندی و ارتفاع و سمو است که اول آنکه عالی است بر همه چیزها و [illegible] است از علم وی هیچ چیزی علو ذات
با علی یعنی متعالی از مشابهت با ضداد و اندادی و امثال و احوال و اشارات نعوذ الله که علو و عظیم بزرکواری
او را غایتی و نهایتی نیست و عظمت او بی نهایت است و حجت عظمت او کل ما سواه ظاهر که علو وی از ذات او و مجاز است علو و صفات
علو بحسب جهت و مکان چنانکه جوهری که فرض کنیم با متناهی یا غیر متناهی است اما غیر متناهی باطل است چون خارج باطل و غیر
و اما متناهی پس جوهری که دو نهایتی علو نزد او و سجانه و فرض کنیم البته اعلا از ذات خواهد بود پس لازم آید که او سجانه اعلا
نباشد پس علو آنکه او سجانه عبارتست از علو رتبه و فضل و کمال است که فرق ذات او و عظمت وی بر محبت قدرت
بعقد و جسم هر عظیمی بحسب حجم و مقدار باشد که غیر متناهی و جهات منقسم و فرض کنیم محال است که او متناهی باشد و آنکه
آن که بحیرا خاطر بود و آنکه اعظم از وی باشد پس او عظیم علی الاطلاق نخواهد بود و تعالی عن ذلک علوا کبیرا و بعضی
آورده که **الْعَلِيُّ هُوَ الْمُنَزَّهُ عَنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ تَعَالَى أَنْ يُوصَفَ بِهَا وَالْعَظِيمُ هُوَ ذُو الْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ** هو معروف
الْعَظِيمُ الشَّأْنِ وَجَلَالَةِ الْقَدْرِ انتهی کلامه فلهذا این فقره تعریض ابطال قول نصاری که خدا را با تخاذ ولد موصوف
کنند چه علو و عظمت که علو مکان و عظمت شان و [illegible] باشد شان و [illegible] از مشابهت و مجانست ذلک و غیر آن ذات و [illegible]
که در تفسیر **قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا** کذشت **خـزانه** در ذکر فضائل و خواص آیة الکرسی و آن عظیم ترین آیات
از آیات کلام مجید الهی اکر عقل و دین برقرار که بجز آن تو هیچ جز عرب بر که [illegible] بلکه با وصف آن بر سید برای
از شرفات شرفات آن شرف نکرده در فضائل و خواص آن اکر بالتعقل و التخص است لیکن آنچه کدام قدری در
احتصار ذکر شود اما فضائل آن که ثعلبی با سناد خود از رسول خدا روایت کرده که فرمود یا علی سید بشر آدم و سید عرب محمد
است و سید فرزندان آدم که فخر کنند و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید کوهها کوه طور و سید درختها
درخت سدره و سید ماهها ماه حرام و سید روزها روز جمعه و سید کلام قرآن و سید کل قرآن سوره بقره و سید آیات آن
آیة الکرسی است یا علی در آیة الکرسی پنجاه کلمه است در هر کلمه پنجاه برکت است و در کتاب شرح [illegible] ابی بن کعب [illegible] که کفت رسول
من کفت ای ابا المنذر کدام آیه از کتاب خدا اعظم است کفتم **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ** بر دست خود بر سینه من زد و کفت
کوارا باد بر تو علم یا آنکه خدای که جان محمد در قبضه قدرت اوست که از برکات این آیه را آیه زبانی هست و لبی هست که تقدیس خدای
میکند در ساق عرش و امیر المؤمنین علی روایت کرده که چون آیة الکرسی فرود آمد هر بتی که در مشرق و مغرب بود بر روی در افتاده و ابلیس
بترسید و قوم خود را کفت امشب حادثه عظیم واقع شده است بروم و از مشرق تا مغرب طواف کنم تا به بینم چه حادثه واقع شد پس برفت
تا طواف کرد بدینه رسید دید که مردی را که بیرون آمده و واقع شده است کفت حضرت رسالت مآب فرموده که آیتی عظیم از
از کنجهای عرش الهی بر من نازل شد که از هیبت آن بتهای عالم بر روی افتادند پس ابلیس بنزد قوم خود رفت ایشان را خبر
مخبر بود و هیچ تمکین نشدند و از عقد انقلاب جویند مروی است که کفت شیخ در خواب دیدم که قیامت برپا شده و هر کس با احوال خود کرفتار
و مردم صفها بسته اند برای حساب پس مرا حاضر آوردند و حساب من طول کشید و به بهشت بردند چون به بهشت در آمدم نظر به ایوانها کردم
بر من عرض کردند که هر کدام از آنها چیست از یوم [illegible] کفتند که اینها را بشمار من چون شمردم پنجاه در بود پس کفت دعا ها

بنشار

بخاطر چون شمردم یکصد و هفتاد و پنج خانه بود کفت همه اینها از آن تو است از غایت شادی بیدار شدم و شکر خدا کفتم بعد از صبح بنزد محمد ابن
سیرین رفتم تا آن رؤیا تعبیر کنم جواب سؤال نمودم او مردی بود در علم تعبیر جواب کامل کفت چنین میماید که آیة الکرسی بسیار میخوانی کفتم آری
چنین است کفت تا آن کتاب الله بیاید که از آنجا که کلمات آن پنجاه و حروف آن یکصد و هفتاد و پنج است من از فطانت او تعجب کردم
امام رسول آن در جواهر القرآن آورده که چون غایت فواید علوم سه چیز است معرفت ذات و معرفت صفات و معرفت افعال و این
آیه مشتمل بر هر سه است از آن جمله اشتمال او بر ذات حق و بر معرفت الحقیقه بیانی که فهم تو مرا نیست بر داشتن سر مطلب است که از خوض در بحار حقایق
آن جمله بعقل و استطاعت ماست برخاسته مملو از جواهر الوان کرده مطلب اول اظهار ابتدا حتی که محل ظهور کبریا و ذات و آکریم
کرده و نام او سجانه در هر سوره مذکور و ابتدا اول اختصاص توحید الوهیت او سجانه به جامعیت صفات کمال و نعوت جلال الهی که اصل
در آن شرکت نیابد چنانچه در تفسیر چنان کذشت و آن مستفاد لفظ الله است دوم زندکانی حقیقی ذاتی به دلیل آن او متحرک به خود فاید
و آن از مدلول اسم حی مفهوم کرده سیم قیام ذاتی که استقامت نظام و تمکن ذاتی باشد و آن از مصداق قیوم مستخص کرده چهارم
تباین کلی با خلایق و عدم مشابهت و مساوات با ایشان که از لفظ علی مستفاد کرده پنجم عظمت علی سبیل الاطلاق که خدای سجانه را
بدان نسبت دهند دیگر بعنوان اضافه و عظیم مجازا آنست مطلب دوم اختصاص او وصفی او سجانه بر الخرایق و سلطانی حلاوت
است و آن بیرون است از ولی ظهور و صدای حیری که جمیع حقایق بدو مشتمل باشد و به لفظ شامل و بنیانی کامل داشته بود و آن
عبارت از فقره **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** عبارتست دوم نفاذ امر در تمامی عوالم علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی من حیث الابداع و الانشاء و الانتها
و آن عبارت **لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** ظاهر است سیم هیبت و قهر و صولت ربوبیت که موجب خوف و طمع خلق و ملک
بیان کرده فقره **مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ** بدان کند چهارم علم محیط بر جامع جوامع جزئیات و کلیات
که آیکه از احوال ما بقی و لا حقه موجودات و معدومات مطلع باشد و ما سبق حکم **مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ** ثابت شود
پنجم وسعت ملک و تصرف در بسط ایادی که مستلزم افاضه رحمت وی و جود و کرم کرده و از فقره **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**
مذکور مطلب سیم تنزه و تقدس او است از صفات اهل و آن از سیاق مستفاد تا ابد و مظاهر که ظاهر کرده اول نفی تغیر و ما
انفعالات بشریه که **لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ** از آن جهت معهود دوم نفی احاطه وی و شد که علما و عقلا بجز او نخواهد آمد
او سجانه که **وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ** بیان کرده سیم نفی کلال و ملال و رنج و مشقت از نظم و نسق ملک اهلا اثبات
که **وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا** تصریح در آن کند و در جواهر آورده که چون مضمون آیه معظم در ذات و صفات و افعال بر جمیع سه
او سجانه بر جمیع الجهات اعظم و اشرف تر از آیه مخصوص و بهر اشرف آیات باشد در فضائل الارض رسول خدا مروی است
که **أَعْظَمُ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ** و در فتوحات آورده که مجموع آیه پنجاه کلمه است و بعضی از ارباب شان و هجای کرده آن نام خدا
مذکور است و آن **اللَّهُ** و **الْحَيُّ الْقَيُّومُ** و **الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** و یازده دیکر مضمر که آن ضمایر است **هُوَ** **لَا تَأْخُذُهُ** **لَهُ** **عِنْدَهُ** **بِإِذْنِهِ** **عِلْمِهِ**
كُرْسِيُّهُ **وَلَا يَئُودُهُ** و دو دیکر ضمیر باطنی دو در **يَعْلَمُ** است چه ضمیر **يَعْلَمُ** و ضمیر **شَاءَ** مستتر است و منظور از ان اشارت بمخاطب دو فعل آنکه علو
آمد قول این و فصل است مخصوص او است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که رسول خدا در آخر دعا و فرمود که
بر علوم شود که مجموع آیه ده مفرد کامل باشد که هر یکی در ادای معنی و در قیمت الوهیت مستقل است و الله فی تفسیر دیکر یکی
هر یک بحال از دیکری مناسب تر است انتهی کلامه و چون هر یک از آن جمل و کدو سبب جمل اشتمال بر خیر است لهذا الکرسی
دلالت و او عطف را در جمله دربند که هم کلام و اوست در سیاق نیک است منابه و انشا و آن ده و فقره بر نهج است اول

٢٢٧

الله لا اله الا هو ۝ الحی القیوم ۝ لا تأخذه سنة و لا نوم ۝ له ما فی السموات و ما فی الارض ۝ من ذا الذی یشفع عنده
الا باذنه ۝ یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ۝ و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء ۝ وسع کرسیه السموات
و الارض ۝ و لا یؤده حفظهما ۝ و هو العلی العظیم ۝ و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که خواندن آیة الکرسی بدین وجه
که مذکور شد برای سرعت حصول جمیع مطالب دنیوی و اخروی اثری عظیم دارد و خطا نشود اگر چه آن مطلب عظیم ترین [illegible]
باشد که حق تعالی [illegible] آیه مبارکه را [illegible] و آسان میسازد بدین طریق که روی بقبله [illegible] مطلب را در دل مقرر کند
و بعزم حصول آن شروع در خواندن کرده [illegible] ده کرت [illegible] انگشتان دستها را عقد کند و ابتدا از
دست راست [illegible] علیه [illegible] اتمام قرائت [illegible] سوره مبارکه توحید و سه مرتبه سوره الم نشرح بخواند
همچنان با انگشتهای معقوده [illegible] بجانب آسمان برداشته و سه مرتبه صلوات فرستاده مطلب را بخواهد و بتضرع تمام
[illegible] مطلب را مذکور کند [illegible] همچنان روی [illegible] هر یک را سوره فاتحه بخواند و یک انگشت
فتح کند بعکس ترتیبی که عقد کرده بوده [illegible]
[illegible] من ذا الذی یشفع عنده [illegible]
[illegible] یعلم ما بین ایدیهم [illegible]
[illegible] هر کس یک بار آیة الکرسی بخواند حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] الله حتی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
آن [illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible] آیة الکرسی [illegible]
[illegible]
[illegible]

اوّل

[illegible] جون بر ورق [illegible] بنویسد و در کنج [illegible] کند [illegible] خانه نویسد [illegible] یوسف [illegible] نویسد و در میان [illegible]
[illegible] محفوظ باشد و برکت [illegible] نوشتن و در میان [illegible] کذا [illegible]
[illegible] آیة الکرسی و بعد از بیان دلایل [illegible]
[illegible] فرمود **لا اکراه** [illegible] **فی الدین** [illegible]
[illegible] دلایل آن [illegible] روشن و واضح آن [illegible] کمال باشد [illegible]
[illegible] اجبار [illegible]
[illegible] **قد تبین الرشد** بتحقیق آشکارا و هویدا [illegible] راه راست [illegible] عظیم دارد
من الغی [illegible]
[illegible] **الفوز و الفلاح** [illegible]
[illegible] الکفار و المنافقین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] ابو الحصین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو الحصین [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] طوعا او کرها [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible] **فمن**
یکفر بالطاغوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس تفسد بر علم شد از برای هر چیزی که سوی طغیان باشد پس کسی که از همگی اینها اجتناب کند **وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ** و به
خدا و ما یجب الاقرار به از روی یقین و اعتقاد درست **فَقَدِ اسْتَمْسَكَ** پس بتحقیق که چنگ زده یعنی بنا
برده است **بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ** ق بدستگیری محکم و دستاویزی مبرم و حبل شدید و رکن سدید که در کافی از
روایت شده فرموده هی ولایتنا اهل البیت یعنی ولایت ائمه اثنی عشر است **لَا انْفِصَامَ لَهَا** ط نیست گسستنی و
انقطاعی از برای آن چه روابط آشنائی او با دلائل و حجج متقن و معارف مزور به آن مخمر است که تا کس [illegible] طاغوت
آن را بگسلاند و آن ایمان شیعیان مذهب امامیه اثنی عشریه است چه ایمان ایشان از روی عقل و رویه و اخلاص
و ایمان عقلا را هرگز [illegible] و شائبه ترجیحی مبین نشد [illegible] اعضای ایشان را [illegible] از هم جدا کنند از
آن برنگردند بخلاف [illegible] اهل سنت که از روی حماقت و سفاهت بدون رویه و دلیل بحکم رقم متابعت [illegible] سکان
بر لوح خاطر کتب مظالم نوشته طینت شور خود را با آب تلخ موالات ایشان سرشته اند لکن بمقتضای حدیث شریف ولایة
الاحمق سریع الزوال عبارت [illegible] ایشان نباشد چون پای چوبین بیان آید از ان معنی [illegible]
[illegible] هستم ز لطف و المنن [illegible] کلب رسول مؤتمن [illegible] مداح آل ابو الحسن [illegible] کلک زبانم [illegible] چون [illegible]
در وصف شاهان زمن [illegible] دایم بخدا [illegible] و مصدق آنچه گفتیم روایت معانی الاخبار است از رسول خدا که
مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَسْتَمْسِكْ بِوَلَايَةِ أَخِي وَوَصِيِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَا
يَهْلِكُ مَنْ أَحَبَّهُ وَلَا يَنْجُو مَنْ أَبْغَضَهُ و مادامه هر کس خواهد که مستمسک شود بچیزی که منقطع نگردد باید که دست تولای
محکم کند بر دامن ولای برادر و وصی من علی بن ابی طالب پس بدرستی که هلاک نشود هرکه وی را دوست دارد و نجات نیابد هرکه وی را
دشمن دارد و بعضی از محققین بر آنند که عروه وثقی عبارتست از وصف ذات حق جل ذکره و نفی وجود آن بنفس [illegible]
الوجوب است [illegible] الامکان و هر چه [illegible] باشد وثوق [illegible] و کنکره جلال [illegible]
و انفصال [illegible] ممکن محتاج بمؤثر و موجد و تخلل انفصام [illegible] باشد [illegible]
مراد از کفر بطاغوت انقطاع از ما سوی و نفی وجود و تأثیرات آنها [illegible] ایمان حقیقی شهودی [illegible]
و مراد از استمساک بعروة الوثقی تعلقات [illegible]
روح خود را از قفص ناسوتی [illegible]
هوای کوی او کبوتر روح اندر طپش ممنون بال و پر شود **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** ه و خدای تعالی شنوا است [illegible]
گفتگوی ظاهر و سرائر باطنی [illegible] مؤمنان و کافران [illegible] فرمود **اللَّهُ**
وَلِيُّ الَّذِينَ خدای [illegible] آن کسانیست [illegible] **آمَنُوا** [illegible]
رعایت [illegible] **يُخْرِجُهُمْ** [illegible]
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر و ظلم و ضلالت [illegible]
[illegible] **إِلَى النُّورِ** ه ط بسوی روشنائی هدایت و ایمان [illegible]
[illegible] اخراج [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] کفر [illegible]

ایمان آوردن بمحمد از آن ظلمات بیرون آمدند اما ابن عمش نوح [illegible]
[illegible] ظلمات [illegible] نور [illegible] هدایت [illegible]
[illegible] اخراج [illegible]
[illegible] ظلمات [illegible]
[illegible] ظلمات جهل بنور علم یا از ظلمات [illegible] ظلمات [illegible]
[illegible] ظلمات کفر و ضلال [illegible]
[illegible] ظلمات [illegible] بالفعل [illegible]
[illegible]
[illegible]
الْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسٍ مِنَ النُّورِ [illegible]
وَالَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] **أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ** [illegible]
[illegible] ایشان جماعت طاغی [illegible] کعب بن اشرف و حیی بن اخطب [illegible] اصنام [illegible]
[illegible] طاغوت [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] **يُخْرِجُونَهُمْ** [illegible]
[illegible] **مِنَ النُّورِ**
[illegible] **إِلَى الظُّلُمَاتِ** ط بسوی ظلمات کفر و فسق و ضلالت [illegible]
[illegible] النور آل محمد و الظلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ [illegible]
[illegible] وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]

۲۲۹

شق اند و هر یک کدام نور و از برای کفار است که ازان بیرون که داخل ظلمات شده باشد مراد ازان مخالفین است و بر اولئک
آنکه وصف کرده أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان و ملایان آتش دوزخند که هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان
دران آتش جاوید مانند در تفسیر عباسی از جمله [illegible] آورده که آنحضرت فرمود دشمنان امیر المؤمنین علی
در آتش جاوید باشند هر چند روی خود بغایت ورع و زهد و عبادت باشند و در تفسیر [illegible] آورده که نزول آیه [illegible]
کلهم فیها خالدون وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بعد از اظهار مراتب دوستان خود و بیان تولی با ایشان و علم تولی [illegible]
که بجهت تسلی رسول خدا نمود در عقب آن ذکر قصه ابرهیم ع و معارضه او با نمرود مردود بیان کرد تا بداند که دوستان
بر دشمنان ظفر میدهد بقوله أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یا محمد تعجب است از فعل آنکس که بعد مذکور شود یعنی از [illegible]
تا نوکند [illegible] مشهور شد إِلَى الَّذِي بسوی آنکسی که از روی حماقت و لجاجت حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ
مخاصمه کرد از روی [illegible] با ابرهیم ع فِي رَبِّهِ در باب ربوبیت و وحدانیت خداوند او [illegible]
[illegible] نمرود [illegible] بن کنعان بن [illegible] بن سام بن نوح ع [illegible]
که دعوی الوهیت کرد [illegible] نام [illegible] آخر نام [illegible] و گویند اول کسی که تاج بر سر نهاد
و آتش [illegible] اول کسی منجنیق ساخت او بود [illegible] دعوی خدائی [illegible]
ربوبیت خدا داشت لیکن بحلول قایل بود و زعم او آنکه خدا در جسد او حلول کرده و بقولی [illegible] پادشاه
[illegible] و نام وی [illegible] بود [illegible] عدم ذکر نام [illegible] ازاهانت و این غایت حماقت است [illegible]
الشان [illegible] در [illegible] کنند [illegible] عذاب [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] با ابرهیم مناظره کرد در باب [illegible] و [illegible] یهود و نصاری [illegible] کردند و [illegible]
دعوی خدائی کرد [illegible] مروی است که این مخاصمه [illegible] ابرهیم [illegible]
أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ هنگامی که عطا کرده بود خدای بر او را پادشاهی خزانه [illegible]
[illegible] فرمان [illegible] و حشم و نعم [illegible] برای امتحان [illegible]
[illegible] و سلطنت [illegible] خدای [illegible] آنرا [illegible]
آورده بود و حق تعالی بنابر علم قابلیت [illegible] و مصلحت [illegible] بعنوان [illegible]
بود [illegible] سلطنت و [illegible] سلطنت [illegible] خدا بودی [illegible] مخاصمه [illegible]
میتواند بود که ایشان خدا مراد [illegible] بعنی [illegible] کسی که قادر باخذ چیزی از دست کسی باشد [illegible]
[illegible] منع [illegible] باشند [illegible] که إِذَا أَرَادَ اللَّهُ
بقوم خیرا سلط علیهم سلطانا عادلا وإذا أراد الله بقوم شرا سلط علیهم سلطانا جایرا [illegible]
مرویست که پادشاه تمام روی زمین چهار نفر بوده دو مومن و دو کافر اما دو پادشاه مومن سلیمان ابن داود و ذو القرنین [illegible]
پادشاه کافر نمرود و بخت نصر است و [illegible] متعلق است بقول حاج یعنی مخاصمه [illegible] خداوند [illegible]
شکر [illegible] مخاصمه کرد [illegible] مشهور است که گویند فلانی برای آنکه با او احسان کرده ام با من دشمنی [illegible]
کلام [illegible] بتقدیر لام ای لان أعطاه الله الملك و بقولی ضمیر آتاه راجع با ابرهیم و مراد از ملک [illegible]

[illegible] بر ابرهیم [illegible]
و دیان [illegible] پیغمبری است که [illegible] باشد و این [illegible] ابرهیم [illegible]
مرجع آن [illegible] عطا کرده بود ابرهیم [illegible]
او نبوت [illegible] مخاصمه [illegible] عظیم بود [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] قناعت [illegible] بجای [illegible]
[illegible] از [illegible] غلطان [illegible] چون [illegible]
[illegible] از [illegible] شب [illegible]
[illegible] ازان [illegible]
[illegible] دعوی خدائی آغاز کرده هر کس [illegible] از وی [illegible] من کیستم هر کس گفتی أنت
[illegible] ابرهیم [illegible]
نمرود [illegible] از [illegible] خدائی [illegible] بجز خدای [illegible]
نمرود با ابرهیم [illegible] گفت [illegible] إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ در آنهنگام که گفت ابرهیم بجواب [illegible] رَبِّيَ
الَّذِي خدای من آنکسی است که از قدرت کامله خود يُحْيِي وَيُمِيتُ زنده میکند و میمیراند یعنی از عدم بوجود
و از وجود بعدم می آورد [illegible] صفات باری تعالی [illegible] این دو صفت [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible] حیات [illegible] بندگان [illegible] قدرت او [illegible]
بیرون [illegible] موجب موت باشد [illegible]
[illegible] قدرت [illegible] قَالَ گفت نمرود أَنَا
أُحْيِي وَأُمِيتُ من نیز زنده میکنم و میمیرانم [illegible] از زندانیان [illegible] که [illegible] بود
آورده [illegible] گفت [illegible] کشتن [illegible] و گفت [illegible]
از اینجا ظاهر است که [illegible] لفظ [illegible] ایجاد [illegible]
[illegible] لیکن [illegible]
[illegible] ابرهیم [illegible] ظاهر کرده
[illegible] آنحضرت [illegible] از [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] قَالَ إِبْرَاهِيمُ گفت ابرهیم فَإِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای من يَأْتِي بِالشَّمْسِ می آورد [illegible] حرکت [illegible] فلک
[illegible] مِنَ الْمَشْرِقِ از افق [illegible] مطلع جمیع کواکب است [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] از مغرب بمشرق فَأْتِ بِهَا پس بیار [illegible] طلوع نماید مِنَ
الْمَغْرِبِ از افق مغربی [illegible] جمیع کواکب [illegible] حرکت [illegible] آن

خزانه بدانکه مستدل بآکه مدعی است در حین مخاصمه جابر نیست نقل کردن از دلیلی بدلیلی دیگر هم آن دلالت
قوت و نا تمامی دلیلی و نکند پس نقل کردن آنحضرت از حجت اولی با وجود استحکام آن بسوی حجت ثانیه برای یکی از چند وجه
اول که چون آنحضرت دید که معارض ضعیف است و از علم و دانش [illegible] است بلکه بعجز و کوشش بیهوده و عدم نصوص مأمور است نقل کرد بسوی
کردن [illegible] مراینکه آن اخفی از آن باشد تا او جاهل و از آنجا [illegible] حماقت او بر قوم او محقق شود و بدانند که از راه
عناد و نادانی متشبث بجفاء دلیل ثانی هست با اول [illegible] آنکه نوانمرد [illegible] دوم در مدارک آورده
که چون نمرود معنی احیا و اماته را بر ضعفه و جهله ملتبس کردانید و قوم او اکثر از علم نجوم با خبر بودند و تعظیم آفتاب
در میان کواکب زیاده میفرمودند آنحضرت از علم ایشان بر ایشان حجت گرفته و در ضمن آن تنبیه برآن نمود که آفتابی هم
شما است در حکم پروردگار است [illegible] در [illegible] آورده که دعوت انبیا بر دو جزء است و انما اینجا است که بعضی را از راه
بطریق حکمت دعوت باید کرد و بعضی را از روی موعظه و بعضی را بطریق مجادله چون خلیل هم دانست که آن سخن مناسب
فهم او نبود بکلامی که سهل تر است انتقال فرمود چهارم چون پیغمبران معبوث بر ایضاح و بیان شدند برای احتجاج آنحضرت
مر او بیان تعدد آیات پروردگاری بود مخاصمه و جدال پنجم ابو الفتوح در روضه آورده که چون ابرهیم طلب نمرود را [illegible]
کرد و دیگری را آورده یکی را آزاد کرد که این احیا است آنحضرت بعلم نبوت دانست که آن دیگری را هلاک کند این اماته
فی الحال مضطرب شده از دلیل اول دست برداشت دلیل دیگر گفت تا نمرود مشغول حجت ثانی شده از اهانت قتل آن یک
بکذرد ششم در جواهر آورده که بسبب حجت اول الزام او بر خواص اصحاب وی ظاهر شد اما بسبب عدم گناه کار و قتل یکی
قضیه بر عوام الناس اصحاب وی ملتبس بود و کتمان کرده بودند که نمرود را هر کاری از دست آید آنحضرت خواست که عجز او
او بر عوام الناس چون آفتاب روشن و مبرهن کرده هفتم منقول است که این حجت نیز حجت اولی باشد هم هنگام
که ابرهیم سخن احیا و اماته عیان آورد نمرود چون از علم فلاسفه بهره [illegible] داشت آن احیا و اماته را نسبت با
کواکب داده باشد پس آنحضرت خواست که بر او الزام نماید که حرکات و سکنات آنها نیز بحول و قوت خدا است هشتم
خواجه هشتم در مجمع البیان از حضرت صادق مرویست که آنحضرت نزد حجت اولی خود که نقل اینان [illegible] کنند که بعد
از کشتن نمرود هر یک که اهل آنحضرت گفت که [illegible] میگوید این را که کشتی زنده کن و بعلاوه آن سخن روشن بیان آورد

فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس مبهوت و متحیر شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود و مبهوت حجت وی منقطع و کل
امید شد و جواب حق منقطع گردید و دانست که در پی ناده جدل نخواهد کشید و بعضی استقراء است که بهت و بهت
بفتح ها و کسر آن بصیغه معلوم اما بقراءة بهت بفتح ها ضمیر مستکن در آن که فاعل است راجع با براهیم و الذی کفر مجلا منصوب
بمفعول باشد یعنی زد و ملزم کرد ابرهیم نمرود را که عدم تصریح بنام او اشعار بر آن است که کفر او کند که سبب الزام او بعجز
حضرت خلیل بود و اگر گفتی که خورشید را من از شرق بر می آورم هم بر قوم او کاذب شده ما نند الزام بهلاکت هم قوم او مر خدا
در باطل خوض نموده بودند که آنرا نیز قبول میکردند که بفعل نیاورد و اگر نمرود دعا کردی که خدای خود را بگو تا از مغرب بر آرد
البته چنان واقع شدی و گویند چون میدانست که خدای ابرهیم آنرا میکند تا ابرهیم در خواست آنرا نکرد تا رسوای وی زیاده
نکرود بدانکه حرمت پیغمبران خدا خصوصا ابرهیم بمرتبه ایست که بمجرد خواهش او که آفتاب از مغرب بر آید نمرود از عهده
این امر عظیم بر نیامد حق تعالی با اجابت قول او قبل از قیام قیامت امر کند آفتاب را تا از مغرب طلوع نماید در روم ظاهر

که زمام اختیار ملک سموات و ارض بقبضه اقتدار او محتاج است و بعد در روضه الواعظین آورده که یکی از شرط قیامت بمعنی که
خروج مهدی علیه السلام طلوع آفتاب باشد از مغرب **وَاللَّهُ لَا يَهْدِي** و خدای تعالی ننماید کو نظر بقرینه حجت
براه نجات با نعیم آخرت **الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** ۲۵۸ گروه ستمکار انرا آورده اند که بعد از این ماجرا حق تعالی
پشه ضعیفی بر نمرود مسلط نمود که بر لب او نشسته و در بینی او در آمده تا آنرا بگیرد و بسوراخ و دماغ وی رفت و آخر الامر بکاسه سر وی
جا کرده چهل شبانه روز او را معذب ساخته هلاک کرد و بقولی چهار صد سال به این نوال بود و چنانچه هلاک وی در سوره انبیا
ذکر شود ان شاء الله تعالی در جواهر از کشف الکل بتحقیق آورده که ابرهیم روح را با نمرود نفس بمخاصمه افتاد نفس گفت من احیا
میکنم و صفت از صفات حیوانیه که مجبول است بحسب طبیعت یکی را اطلاق و دیگری را اعدام نمود تا قوای نفسانیه کیفیت حیا
بداند ابرهیم روح گفت بود که [illegible] آفتاب فیض الله از مشرق جمال طالع میکند و از عکس آن عالم را لباس انوار علم
بیاراید اگر تو میتوانی از مغرب جلال طالع کن نمرود نفس مبهوت شد و مبهوت نوح کشتی فکر ماند و در بحر حیرت بیمار و غرق
نمرود و مجرا و بیان شده که در حقیقت احیای موتی میکند تا بدانند که احیای روحانی نمرود چون احیای نمرود دیگر است بلکه حقیقت حکم
نقض الدنیا و بعد از آن **أَوْ كَالَّذِي** که از متعلقات الم تر ... یعنی آیا ندیدی مثل آنکس که از حجت
کردن با ابرهیم باز ماند یا مثل آنکس را که **مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ** عبور نمود بر دهی از دهات **وَهِيَ خَاوِيَةٌ**
در حالتی که افتاده بود و بی‌ساکن آن ده **عَلَى عُرُوشِهَا** ۲ بر روی سقفهای آن کنایه از نهایت خرابی است که
اصلا آبادانی در آن نبود و خرابی تمام است اول سقفهای عمارات افتاده و بعد از آن دیوارها بر روی آن افتاده و آن ده بیت
المقدس با ارض مقدس بود و آن شهر که رحمت کان از ظاهر بود که سابقا ذکر شد و گویند ده هرقل بود که واقع است
کنار دجله میان واسط و مداین و بقولی حجی نام آن شاپور آباد و بقولی قریه عنب در ده فرسخی بیت المقدس است با اختلاف روایات
و عبور کننده بروایت معتبر از امام محمد باقر علیه السلام ارمیا ابن حلقیا از نسل هرون و بروایت حضرت صادق علیه السلام عزیر ابن شرخیا
بود و مشهور قول اخیر است اما چون طریقت در روایات معتبره و دیگر هست میتواند بود که هر دو صحیح و خصوصا آنکه هر یک از ارمیا
و عزیر واقع شده باشد **خزانه** در ذکر قصه ارمیا و مختصر آن بطوری که در کتب معتبره منقول است آنکه بعد از طغیان
بنی اسرائیل و ترجیح ایشان از معرفت رسالت بر بدیها و استحلال محرمات و استحقاق عقوبات حق تعالی حضرت ارمیا را مبعوث گردانید
بسوی پادشاه ایشان که آنرا ... نام بود که ... تا حجت خدا را بر ایشان تمام نموده ایشان را از مناهی و ملاهی آگهی باز
دارد و چون ایشان تکذیب نموده اطاعت نکردند و در سطاوی حدیث طویلی که در اکمال از رسول خدا مرویست آورده که حق تعالی
علم و حکمت خود را بعد از عیسی بشمعون ابن حمون الصفا و بعد از آن به یحیی ابن زکریا و بعد از او با ولاد شمعون بسپرد و دفینه
ابن شمعون قرار داده و در آن وقت بخت نصر بر ایشان غالب شد و هفتاد هزار مرد جنگی از ایشان کشته و چنانچه دو قبل ...
علی ابن ابرهیم از حضرت صادق علیه السلام که تمام آن بعد از قتل جور و بنی اسرائیل افتاد ذکر شود حق تعالی بخت نصر را بعلت قتل یحیی ابن زکریا
و سایر معاصی که از ایشان صادر شده بر ایشان مسلط نموده او بیت المقدس را خراب و تمامی بنی اسرائیل را قتل و اسیر نموده و دانیال را
بسوزانید و دانیال نبی را در چاهی بابل با شیر ماده محبوس کرده و ظلم و طغیان او و مکث دانیال در چاه مدتی کشید سالی
و در این مدت ماده شیر کل از چاه خورده شیر میداد و دانیال از شیر آن شیر ماده سیر میشود و پس شبی از شبها بخت نصر در خواب
دید که سر وی از آهن و پاهای وی از مس و سینه وی از طلا است بیم نمود و معبران را طلب نموده گفت که بگوید که چه خواب دیده ام

گفتند چه دانیم که چه در خواب دیده پادشاه پس گفت شما هر یک از بهر کار من منتفع میشوید و عید ... که چه خواب دیده ام پس همگی با
بقتل رسانید و بعضی از خواص او گفت اگر در عالم این خواب علمی باشد در نزد دانیال است که یکصد سال از این در چاه محبوس شده
پس فرستاد و دانیال را از چاه بیرون آورده حاضر کردند و از خواب بخت نصر خبر داد و گفت تعبیر این خواب آنکه زوال ملک از
تو قابل شود و سه روز دیگر بدست مردی از اهل فارس کشته خواهی شد بخت نصر گفت چگونه مرا میکشند و حال آنکه بر گرد خود هفت
حصار ساخته و در هر کدام پاسبانی نصب کرده ام و با وجود این معنی طلسمها بشکل مرغابی بر در حصارها نصب نموده ام که هر گاه
دشمن شود فریاد میکنند و مردم مطلع میکردند دانیال گفت حال چنین است که گفتم پس بخت نصر لشکرهای خود را متفرق نمود
بقتل تمام مردم نمود و دانیال گفت تو در نزد من باش تا سه روز منقضی شود اگر کشته نشوم ترا بکشم و هر سه روز دانیال
در نزد او بود پس چون که روز سیم منقضی رسید بخت نصر دانی غارض شد و از مجلس خود بیرون رفت آنکه مطلع خود را از اهل فارس
و بنظافت کار فارسی است بدید و شمشیر خود را بوی داده گفت هر کرا بینی بکش اگر چه من باشم پس غلام شمشیر را بر گرفته
فی الحال ضربتی بوی زده و بهلاکت رسانید انبیا الحافظ آنچه او بیان ... خلاص شد از آن شهر بیرون آمد بر حماری سوار شد
و بروایت عیاشی از صادق علیه السلام بخت نصر قبل از قتل کسی نزد او رسید فرستاده و بر او غالب گشت و پیغمبری او را که نماز شد ... محبوس
دانیال ... را اختیار کرده برد و از کوهی نیز ... غار ... حوضی ... از دیک ... کوه و روشنی بهم
خود را ... روان شد پس در ... نظر کرد و بسوی ... دید کان ... نجری و ... جمله آن کشتگان را که بخت نصر بقتل
رسانیده بود و دید پس باغی و ... فرود آمد بیوه خورد و شیره آشامید و در ... بدیوار بر پشت خوابید از روی
عبرت و تفکر خود تفکر نمود **قَالَ** گفت از روی تعجب و تحیر با خود که کی جمع ... از روی عادت شد که جملات
یعنی حق تعالی گوید آیا چگونه باشد احوال اهل بهشت و حال آنکه یقین بآنست و از ... جمله ابراهیم چون احیا سوی آن زنده خلاصه
قولا مانند **أَنَّىٰ يُحْيِي** از کجا و چگونه زنده خواهد کرد **هَٰذِهِ اللَّهُ** اهل این قریه را خدای تعالی
بَعْدَ مَوْتِهَا ع پس از مرگ ایشان و تا اینکه ... مرده ... که قریه است یعنی اهل آن از قبیل واسأل القریة
پیدا کند که معموری مکان ... آنکه ... ایشان گویا ... حکم ... بود یا کتابی ... جمع
احوال ایشان ... بود که ... داده شود ... باشد که ... ساره خدای ... قریه
جزائی ... اهل آن و حال آنکه اعضا و اعضای ایشان از یکدیگر جدا و استخوانهای ایشان متفرق الاجزا گردیده
فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید حق تعالی او و حمار او را در همانجا بود **مِائَةَ عَامٍ** یکصد سال و بعد
هفتاد سال از جمله آن بخت نصر هلاک شد ... زظلم او خراب شده بود پس حق تعالی ملکی ... ملوک فارس که
تو شد مکتفی فرستاده بوی امر فرموده ... قوم خود ... بامات آن ... تعمیر ... باهزار قهر
که هر یک را سیصد هزار مرد جنگی ... و روایت ... و هفت ... خود ... سی هزار ... هزار ... کنج و کوه بود
فرستاده با آنچه در کار بود از آلات ... سلاطین ... قنوات ... جاری ساخته و کلال
احوال آن محال مسوده این مثال کرده ... از تغیر ... گشته جهان ... سر ... القرات
منتک ... شده چون ... یاس ... کشته جو ... یوم ... و ... برحلق ... سرای
و در ... و ... سال ... و ... کناره ... خدای تعالی

وحمار و میوه او را از نظرها مخفی بداشت **ثُمَّ بَعَثَهُ** ط پس زنده کرد او را بهمان صورت که بر آنچه بود با عقل و فهمی که
داشت در آن آفتاب آورده که اول دل و دیده او زنده شد تا به بیند و بشناسد و بتحقیق روایت هست آنکه تمامی اهل آن قریه را با تن زنده
کرده بود و اول چیزی که از او زنده شد کاسه چشم وی بود مانند پرده مخ مرغ پس بعنوان وحی **قَالَ** گفت بوی
و بروایتی جبرئیل گفت **كَمْ لَبِثْتَ** ط چند مدت درنگ کردی و این مکان سؤال برسم اعلام است نه استعلام و قرائت
ابی عمرو و ابن عامر و حمزه و کسائی لبث با دغام با ادغام ثاء مثلثه بتاء مثناة است آورده اند که روزی که او را بجا آوردند وقت چاشت
بود و در وقت که زنده شد طرف عصری بود و گمان کرد که از اول روز تا آخر روز در خواب بوده **قَالَ** گفت از روی ما
لَبِثْتُ يَوْمًا درنگ کردم در این مقام یکروز و چون خوب مشاهده نمود و دید که آفتاب غروب نکرده گفت **أَوْ بَعْضَ**
يَوْمٍ ط یا پاره از روز که ما بین چاشت و عصر باشد **قَالَ** گفت خدای یا جبرئیل بجانب او که چنان نیست **بَلْ**
لَبِثْتَ بلکه درنگ کرده در اینجا **مِائَةَ عَامٍ** یکصد سال کامل و در آن مدت مرده بودی مروی است که جبرئیل در جواب
وی گفت حق تعالی نور اسلام بر ساند و پیغمبرانند که کوشت نکند میان صد سال و بعضی از کرده ... ما بجا آ
رکتل این بحیی ... جرأت و جسارت نماید پس او را خوب متوجه شد او و ضایع آن قریه را بحالت آنچه در وقت خود آمده بآنجا
دیده بود ندید و در آن وقت خراب و حال و در نهایت معموری بود غایت تعجب بوی دست داده بهر طرف مشاهده میکرد بار دیگر
حق تعالی بوی گفت که شبهه در باب زنده شدن خود بعد از مدت صد سال داری **فَانْظُرْ** پس از روی ادراک مشاهده کن
إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی انجیرهای تازه که برای خود در آن خود چیده با برگهای سبز در رسد نهاده بودی **وَشَرَابِكَ**
و بسوی شیره انگور که برای آشامیدن خود فشرده در جنگ با مطهره داشتی و بقول شیره عصیر بوده همچنان از آنها **لَمْ يَتَسَنَّهْ**
متغیر و بد طعم از مرور شهور و سنین نشده همچنان تازه و پاکیزه مانده است بر تقدیری که هاء آن جزو کلمه و ماخوذ از سنه
باشد و بر وضع بودن هاء برای وقف و ماده او حرکت چون کتابیه و حسابیه ماخوذ از فتحی بوده ... قلب یا شده است چون
تظنی و تقضی و چند بعضی متغیر شده است و متعلق باحتمال ثانی است قرائت اهل عراق بجز ابی عمرو عاصم که لم یتسن بلفظ
هاء در حین وصل و در حذف کسند با ادغام نادر سین و حال وقف حذف ... بجز تقدیر افراد و فعل بجهت آنکه باشد طعام و شرا
هر دو بمنزله جنس واحد اند و هر دو یک امر موضوع که آن ابقاء حیات باشد پس گویا بودی که ... داده و رسیدگی **وَانْظُرْ**
إِلَىٰ حِمَارِكَ و در نگر بسوی دراز گوش خود که چگونه پوسیده و استخوانهای آن متلاشی شده و اکنون چگونه آنرا زنده
خواهیم کرد بدانکه این قصه دلالت تام تمام بر بطلان اعتقاد طبیعیان که کیفیت احوال اشیا را مفوض بطبیعت میدانند و از
جاکه چنین بوده بایستی که بر عکس این طعام و شراب بدان لطافت نابود و متعفن شود و جسم حمار بدان قوت متفرق الاجزا
نگردد و در این باره بکر بوی خطاب شد که چنین او ضاع عجیبه بتو نمودیم تا کمال قدرت و لطف صنع ما بر تو ظاهر گردد **وَ**
لِنَجْعَلَكَ و دیگر بجهت آنکه بگردانیم ترا **آيَةً لِلنَّاسِ** علامت و عبرتی برای استبصار مردمان در کمال قد
ما رو ... منقولست که آیات خدا حجتهای و بیدار انبیاء و ائمه علیهم السلام بر خلق ... و بعضی ... این کلام از قول او سبحانه
که در باب عیسی فرموده و جعلنا ابن مریم و امه آیة و در باره ارمیا گفت و لنجعلک آیة للناس ... علیهم **وَانْظُرْ**
إِلَى الْعِظَامِ و بنگر بسوی استخوانها با حمار خود یا استخوانهای مرده مردکان ... آفتاب ... عند
که ... کامل خود **كَيْفَ نُنْشِزُهَا** چگونه حرکت میدهیم آنها را و از زمین بلند کرده بجای اصل خود

برخیزانیم و بلند گردانیم آنرا بیکدیگر پیوند دهیم بنا بقرائت اهل کوفه و شام و بقرائت اهل حجاز و بصره برای مهمله و بروایت ابان از
عاصم ننشرها بفتح نون اول و ضم شین و رای مهمله یعنی چگونه زنده میگردانیم بیکدیگر آنها را برای اتصال و ترکیب جوارح
ثم نکسوها پس میپوشانیم آن استخوانها را که تشریح یافته **لحما** ط لباسی از گوشت مرویست که عزیر در استخوانها
مینگریست ناگاه ندائی شنید که ایتها العظام البالیة و اللحوم الفانیة و الاجزاء المتفرقة لتجتمعی ای استخوانهای پوسیده و ای
گوشت و پوست و اجزا از یکدیگر جدا شده فراهم آیید نظم بیابید اجزای که پراکنده اند که مفتاح بخانه آمده عجایب مرکب و در
هنگام جنبان آمد در حال استخوانها جنبیدن گرفت و اول استخوانهای قدمین وی درست شد پس عظم ساقین بدان پیوست
و ساقین بر کعبین و آنها بر انها دیگر اتصال یافت پس استخوانها بر شانها مرکب شد و فقرات ظهر با اضلاع جنبین ملتصق
شدند و مهرهای گردن بر ترقوه چسبیدند با دیگر استخوانهای کلاه و جمجمه بیکدیگر ملتئم شد و عظام بازوها طرفین از کتفین بکتف اعلی
و اسفل بر پیوند و آن مرکب بحبال رگها و عصب منضم و مربط گردید آب روان روح در مجاری عروق جاری و ضلعی گوشت
و بر آن پوست بر آن پوشیده شد و بیاض بجنبین از چنین روی وی بر پشت پس مشاهده نمود بسوی استخوانها متفرقه او
که بنزد او جمع بشد و بسوی گوشتی که در نان کان خورده بود نظر و قاپشان طراوت نمود بر استخوانها بچسبید و در تن او
جوانانست که مرده بودند زنده شد گوشت آنجا عضایشان شکمهای ایشان بیرون میآید و متصل با آن میشد تا هم بیکبار پیاز گوشت
حمار وی نیز بهمین نهج زنده شد فی الحال از جای برخاست و آواز بنعره برکشید شروع در علف خوردن کرد و بروایتی چون
زنده شد و از گوشت خود دهان نرم یافت چنانچه در روز اول خوش بود و این نیز از عجایب است عجیب که حماری در مدت صد
سال بدون آب و علف زنده بماند اما اصح و اشهر قول اول است **فلما تبین** پس آنچه معلوم یا مجهول مسند الیه آنکه
مضمر است ای تبین ذلک **له** پس چون که هویدا شد برای او بنا این نوع قدرت در احیای موتی و کیفیت حشر صوری بجمع
نکره دانشته **قال اعلم** گفت اکنون میدانم بعین عیان چنانچه دانسته بودم بدلیل و برهان **ان الله**
بدرستی که خدای **علی کل شیء** بر هر چیزی از اماتت و احیا و ابدا و افنا **قدیر** ه توانا است و بقرائت
حمزه و کسائی که اعلم بصیغه امر خواندند ابن خاطب قائل حق تعالی است که بعد از احیاء ارمیا او را گفت چون احیاء خود و حمار
خود و جمعی کثیر را بعد از موت دیدی بدان بدرستی که خدای تو بر هر چیزی قادر است و بر کمال این عجیب حالت منتبه
خزانه بدانکه این قصه مطابقه بکر بیان روایت شده و بنا بر آنکه قصه عزیر باشد در اکمال از رسول صلی الله علیه
رحمت مروی است که صد و هشتاد و هفت سال پادشاهی کرد و در آن مدت یهود را بعوض قتل یحیی بن ذکریا بکشت پس
چون از پادشاهی وی چهل و هفت سال گذشت حق تعالی عزیر را با اهل شهرها که حق تعالی ایشان را هلاک و بعد از آن زنده
کرده بود مبعوث گردانید و ایشان از شهرهای متفرقه بودند و از ترس لشکر بخت نصر گریختند یکی عزیر قرار گرفتند و مؤمن
بودند و عزیر بنزد ایشان تردد میکرد و سخن ایشان را میشنید و ایشان را بسبب الفتی که داشتند دوست میداشت و ایشان
برادری بجای میآورد پس روزی از ایشان غایب شد و چون روز دیگر بنزد ایشان آمد همگی را مرده دید پس مردم اندوهناک
شد و از روی تعجب گفت که خدا زنده کند این جسدها را که مرده را پس خدا او را بنزد درهان ساعت قبض روح
نمود و صد سال بر آن حال بماندند و بعد از مدت صد سال ایشان را زنده کرد و ایشان صد هزار مرد جنگی بودند این پس
بر ایشان غالب شده همگی را بکشت که یکی از ایشان بدر نرفت و آنچه از آنحضرت در ضمن حدیثی وارد است که در وقت بخت نصر

مرجباسرائیل مذکور است مرویست که چون اولاد ایشان را اسیر نمود از جمله اسیران دانیال و عزیر را که صغیر بودند انتخاب کرده ببابل
برده دانیال را نود سال در حبس داشت و بعد از اخراج او از حبس تفویض امور مملکت خود و قضا بین الناس بوی نمود و دانیال
مشغول بشغل مذکور بود و بعد از آن ملک وصی متوفی شده شغل وی مرجوع بعزیر شد پس مردم بسوی وی جمع میگردیدند و سالم
دین خود از وی فرا میگرفتند پس مدت شصتی در آنجا یکصد سال بهمین مذکور از ایشان غایب شد بعد از آن در ایام بخت نصر دو
جوان دیگر که عزیر غایب شده او را بدین نهج آورده که برادرم در حب وطن بشام دل بسته عزیر بیت المقدس را تعمیم نمود
تفکر نمود و ملالت غربت چو روی نمود نام ... شهر خود روم و شهر را دیدن باشم بر دراز گوش خود نشسته آمد تا بده مذکور رسید معلوم
در نهایت صفا و سرسبزی از هر طرف نهرهای آب جاری اشجار با ثمار و منازل خالی از آن خراب کرده اهل آن تمامی مرده و چندان
ایشان در پای دیوارها افتاده بکنند پژمرده بود نظم که بهشتی از طراوت سبز و خرم هر چیز فراوان گلزار آن بس عزیر بود که
شاید فرود آمد میوه خورد و شیر بیاشامید و تکیه بر دیوار زده از روی تعجب بدان ده مینگریست و از آبادانی و زنده شدن مردم
آن استبعاد تمام میکرد حق تعالی خواست که قدرت خود بوی ظاهر کند و بر اینجوی که مذکور شد بمیراند و زنده کرد پس چون بر
خواست و عینش آن قریه بخلاف آنچه دیده بود بدید نظم درختان بطراوت و دلگشا زمین کپاهش زمرد سان زبان تیز رونده
در آن آبهای جوی و زنان العدلان با دها خوشبو همه کوشه دلگشا منزلی همه جا سبز و انعام تغلی گفت میدانم که خدا بر همه
چیزی قادر است پس بر حمار خود سوار شده به بیت المقدس آمد همه موضع محله خود شد مردم او را نمیشناختند و او مردم را
نمیدانست همچنان غریب وار میآمد تا بموضعی که خانه منزل خود در آنجا داشت رسید پیرزنی دید نابینا و زمین گیر شده
و آن خود کنیزک عزیر بود که در زمان غیبت عزیر بیست ساله بود و اکنون یکصد و بیست ساله است و عزیر را بسیار دیده
دو دانسته شب و روز یاد او بود پس عزیر بوی گفت یا امتاه هذا منزل عزیر گفت آری کریست از سبب که میرسد گفت ای
سایل از نام کسی پرسیدی که صد سال است تا ناپیدا شده و دور گشته هیچکس از وی نشانی ندهد و نام وی بر زبان کسی جاری نشود
و یاد او در هیچ دلی نمانده بجز من که شب و روز در فکر وی و مشتاق لقای وی هم لو کنه بکند خادم ... تو بدل اخشاد
من بعود آتش زند برجسم چون چادر دوست و دشمن کند کار برهم چشیم گریه بکنار سوخته بنکرم شمع ملاد عزیر گفت مرده
باد ترا من عزیرم کنیزک گفتا استماع این سخن مدهوش گردید چون با هوش آمد گفت هرگز عقل قبول نکند که شخصی بعد از
مدت صد سال بخانه خود باز آید اگر تو عزیری عزیر مردی مستجاب الدعوه بود دعا کن تا حق تعالی بمن ده دیده پس من باز
کرداند تا نظر بسوی تو کنم شاید که ترا بشناسم عزیر دست بر چشم وی مالید و دعا کرد فی الحال ترکه چشم وی تعبیر حلقه نکند
لعینه بسیار شفیع و جهان در نظرش روشن گردید و بیک نظر عزیر را بشناخت گفت اشهد انک عزیر پس دست وی
گرفت گفت برخیز باذن خدا در ساعت پاهای وی روانی یافت پس آن کنیزک بشادی تمام برکرده محلات افتاد و مشادی
عزیر را به بنی اسرائیل رسانید بگفت لولو گفت شکر خدا که پوسف ما آمد از سفر در مصر خود عزیز من گفتگو که در زندان
دید خود از پس عجب شبهای هجر با فنیان آمد پس مردم گفتند این ترا جنون شده است که از پس برده عقل بیرون تاخت
نقل خود را در محبت عزیر با خبر آخر صد سال کردی سخن و الخیر از خط اموات هیچ کس یاد نکرده و در مجمع البیان از
امیر المؤمنین مرویست که عزیر در وقت بیرون رفتن از منزل خود زنی حامله داشت و در سن وی پنجاه سال و زن وی حامله
بود پس بعد از مردن و زنده شدن که با اهل خود باز گشت وی پنجاه ساله و پسر یکصد ساله و این از آیات عظیم

۲۲۳

خواست و در جواهر آورده که پسرش یکصد و هشتاد ساله بود القصه آن پسر باستقبال کنیزک بیرون آمد گفت تو کیستی و چه میگوی
جواب داد که من خادم کنیزک شمام عزیر دعا کرد بینا و روا شدم گفت عزیر کجاست و حال آنکه صد سال قبل از این مرده و ما [illegible]
و آن دو ران بزه عزیر کرد و برافشاختند او و هر یک از اولاد او که نواده‌ها عزیر بودند مجالس سید و مجالس عزیر سیاه
بود پس روی جهد زده گفت پدرم علامتی سیاه بشکل هلال در میان دو کتف بود عزیر جامه از تن بدر کرده و برا بعد از
مشاهده شامه حال بشناختند و دیده‌ها اشک شادی باریدن پس بدیشان گفت [illegible] گفت بخت نصر بیرون [illegible] التورة
مدت صد سال است که کتابی مانده ایم عزیر بر فقد توریة بگریست لیکن تمام توریة را از حفظ داشت شروع در خواندن
توریة کرد و جز او هیچ احدی توریة را از حفظ نداشت [illegible] برادر [illegible] و آنچه میخواند مینوشتند تا آنکه تمام توریة
نوشته شد جمعی از منکران گفتند [illegible] که مثل او توریة یا غیر توریة است پس مردی گفت پدرم از پدرش روایت کرده
که جلدی توریة را در باغی که داشت دفن کرده اگر کسی باغ مذکور را بمن نشان دهد توریة را برای شما بیاورم پس [illegible]
مکان را بوی نشان دادند و او رفته آنجا را بشکافت و توریة را بیرون آورده با آنچه عزیر خوانده بود مقابله نمودند یک حرف [illegible]
نداشت پس بنی اسرائیل از این معجزه در شگفت آمده گفتند عزیر پسر خداست [illegible] توریة را [illegible]
[illegible] و عیاشی [illegible] معجزه نقل نموده اند که ابن الکوا از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که از تو نقل میکنند که فرموده که
فرزندی که از پدر بزرگتر بوده است و عقل من آن را قبول نمیکند [illegible] آنحضرت فرمود عزیر النبی که ذکر شد بوی نقل نموده اند
معجزه دیگر منقولست که هشام بن عبد الملک حضرت امام محمد باقر را بشام برد اعلم علماء نصاری که در شام بود از آنحضرت
سوالی چند نمود بعد از شنیدن جواب [illegible] مسلمان شد از جمله سوالات آنکه گفت مرا خبر ده از دو مردی که [illegible]
زن بدو پسر حامله شد و هر دو در یک ساعت متولد گردیدند و در یک ساعت مردند و در یک قبر خوابیدند یکی صد و پنجاه
سال عمر کرده و دیگری پنجاه سال حضرت فرمود که این دو برادر بودند عزیر و عزره که در یکساعت متولد شدند و چون سی سال
از عمر ایشان گذشت حق تعالی عزیر را صد سال بمیرانید چون زنده کرد بیست سال دیگر با عزره زندگانی نمودند و هر دو
در یکساعت مردند پس زندگانی عزره صد و پنجاه و زندگی عزیر پنجاه سال شد و در کتب خواص القرآن آورده اند که هر کس
این آیه را بآب باران که در آن زعفران حل کرده باشند [illegible] بنویسد و [illegible] بشوید و آن آب را [illegible]
قبل الحمل [illegible] آن بباشد بار [illegible] آفات سالم ماند و هر کس در ساعت پنجم از روز یکشنبه این آیه را
بر ورق آهو بنویسد و در خرقه پاکیزه در زیر آستانه سرای یا حمام یا آسیا یا دکانی که معطل باشد دفن کند [illegible]
سرای معمور و حمام آبادان و آسیای جاری و دکان با رونق گردد و کثرت قرائت آن برای ازدیاد قوت حافظه و رفع قساوت
قلب مجربست و چون آیه دلالت صحیح بر وقوع معاد جسمانی میکند بجهت تعجیل آن [illegible] ذکر قصه ابراهیم [illegible]
دلیل بر صحت حشر و نشر است نموده و آن بعینه در کافی و عیاشی از صادق علیه السلام منقولست چنانکه بود که حق تعالی ملکوت سموات
و ارض را با ابراهیم نمود پس آنحضرت ملتفت شد دید که در ساحل دریا جیفه‌ای مرده افتاده بود [illegible] آن در دریا و [illegible]
خارج آبست و حیوانات بحری می آیند و از نصف آن که در آبست میخورند و چون باز میگردند یکدیگر را میخورند و همچنین
حیوانات بری می آیند و از آن نیم دیگر میخورند و بعد از آن برگشتن یکدیگر را پاره کرده میخورند ابراهیم [illegible]
انجال تعجب بسیار در وی نمود و دوست میداشت که کیفیت زنده شدن حیوانی که هر جزئی از اعضای آن در جوف حیوانات

دیگر

ذکره

دیگر و هر جزئی از اعضای آن بوسیله [illegible] خاک شده باشد ببیند و جناب مقدس باری تعالی احیاء آن را مسئلت نمود چنانچه حق جل
اعلی [illegible] داده است که **وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ** و یاد آور هنگامی را که گفت ابراهیم **رَبِّ أَرِنِي** ای پروردگار
من بنما بمن [illegible] **كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ** چگونه زنده میکنی مرده را [illegible]
و استبعاد نیست چه او را علم تام تمام بر قدرت الهی بر احیاء مرده حاصل بود لیکن چون [illegible] انواع شتی باشد [illegible]
[illegible] ترکیب اجزاء و ادوات [illegible]
[illegible] خواست که بر کیفیت نوعی از انواع آن مطلع شود لهذا بلفظ کیفیت [illegible] **أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ** گفت [illegible]
[illegible] در اصل احیا [illegible] باشد [illegible]
اصل چنانچه در مجالس [illegible] منقولست که [illegible]
[illegible] على يقين [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] **قَالَ**
أَوَلَمْ تُؤْمِن آیا تو ایمان نیاوردی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ٱلَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ** [illegible]
[illegible] **قَالَ بَلَىٰ** گفت ابراهیم بلی [illegible]
وَلَـٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً** [illegible]
مِّنَ ٱلطَّيْرِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرغ را بعوض یکی از انسان بشکل الطیور باشد بگیر فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ پس جمع کن اجزاء همگی آنها را در یکجا [illegible]

آن که ریزه ریزه و مختلط بیکدیگر کرده باشی یا جمع کن ایشان را و بشناس [illegible] اشکال آنها [illegible]

[illegible] قراءت فصرهن بفتح صاد و کسر [illegible]

[illegible] ابی جعفر و حمزه و ورش و خلف فصرهن بکسر صاد [illegible]

[illegible] ثُمَّ اجْعَلْ پس بگذار عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ بر سر کوهی از آن کوهها که در حوالی

منزل تو است [illegible]

[illegible] مِنْهُنَّ [illegible] جُزْءًا [illegible] ثُمَّ

ادْعُهُنَّ [illegible] يَأْتِينَكَ [illegible]

سَعْيًا [illegible]

[illegible] وَاعْلَمْ [illegible]

أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [illegible]

[illegible]

شکسته در هوای فضای قدس پرواز نموده بر اسرار بیچون مطلع شوند و برشانه اشارة الی ذاهب الی ربی سیهدین و مؤید این معنی است
شاده ابن عباس فخذ اربعة من الطیر گفت باده و فسخ و نشید بدلها بعضی جمع کرده تفهم در جواهر آورده که آورده شواب حدیث را
با حضرت سعدی در قعر نسبتی نیست تا ماشای جمال و تمنای وصال تواند کرد اما عاشقان مشتاق که حبیب صوری را بدست
شوق جمال شده اند بیهانه چند نقشها بر صفحه اندیشه نگارند مثلا کسی را محبوبیت کاتب و خواهد که دیده بجمال وی
کند گوید ارنی کیف تکتب بنما این که چگونه می نویسی و منظور وی رویت خط نیست بلکه میخواهد که شاید بدین وسیله محبوب
از روی لنواری بدین خطاب نگشا متوجه وی گردد که انظر کیف اکتب پس ببین که چگونه می نویسیم تا عاشق بیهانه صنع در صانع
نگرد و این مضمون از محوای الم تر الی ربک کیف مد الظل مفهوم کرده اند پس ابراهیم ع بر بهانه احیاء سوی بر
اشاره طلب لقای محبی نمود جواب او نیز بوشیده باز دادند که اولم تؤمن و منظور وی از آن سؤال استماع همین جواب بود
چه معاتبه محبوب را با عاشقان ذوقی است که نا بخشندگان اند و از حقایق سلمی آورده که چون خطاب با عتاب اولم تؤمن بخلیل
در رسید جواب داد که ایمان آورده ام لیکن مشتاق این خطابم تو بودم و با وجود یقین تمام که من دادی خود را بلباس اهل شک
پوشیدم تا این خطاب شنوم و دل من آرام گیرد که در عرصه عتاب بفهم و بعضی از محققین گویند که چون این سؤال بر ارکان
حیات بود و ارکان ابنیه بدنی که این چهار عنصر است که اختلاط اخلاط مرکب بدن منکون از آنها است آتش و باد و آب و خاک
که مولد صفرا و خون و بلغم و سودا باشد و هر یک را صفات جبلی و خصال ذمیمه بادیث شود اما صفات جبلیه صفرا
سلطنت و منع مجاری حیات است تا بواسطه سهولت در آنها روان شود خون تغذیه بدن و تفریح روح و شوق و نوم و اشتها
بلغم اعضا را تر و تازه نگاه دارد تا از حرکت بسیار خشکی بهم نرسانند و چون غذا در معده کم شود بلغم بعوض غذا تحلیل رود
سودا چون قطره از آن بر فم معده ریزد اشتهای طعام پیدا شود اما خصال ذمیمه آن صولت و کبر که طبیعت صفرا و آتش است
واعیه شهوت که ثمره خون و هوا است بتکاپوی حرص و حیلی بلغم و آب است و بترک امساک که طاوت سودا و خاک است و بدین معنی
در حدیث حضرت با ادریس که در خلقت آدم ذکر شد اشارتی رفته پس در مقام چهار مرغ چنانچه در صدر بیان کرده شد ابتا
بدین چهار خصلت ذمیمه نفس است که چون کسی خواهد نفس خود را بجوهر ابدیه و صفات محموده زنده کرده اند باید که چهار مرغ
قوای ذمیمه را بتیغ مجاهده و ریاضت بسمل کند و بر جبل ایام محن بیا میزد تا صورت ایشان شکسته مطیع فرمان کردند
ایشان را بحکم عقل و شرع بخواند تا شتابکنان اذن بگیرند و در حقایق التاویل آورده که معنی آیه آنکه خدا یا مرا از مقام علم
والیقین بر تبه کشف و عیان رسان جواب آمد که اگر چهار صفت نفسانی را که مانع از وصول است بپرهیز از ایشان بدین وطاوس
عجب و خروس شهوت و زاغ حرص و کبوتر تعلق و ایشان را نزد خود جمع کن یعنی بسلسله ضبط و منع در بند تا از طلب لذات خود
منع کرده تدبیر بکن بمجاهده ایشان را ذبح کن و بمقامع ریاضت استخوان طاوی ده و قامی ایشان را در هم شکن و در قهرمانیات
که عبارت از اصول آن صفات محافظت نموده بر چهار ارکان بدن یا اعضا سبعه یا نفوس عشره که عبارت از کوههای
چهار گانه یا هفت گانه یا ده گانه است منقسم ساز پس ایشان را بخوان تا انقیاد فرمان نموده بتو آید چه مادام که بجوبه طبیعی خود
از تو رمیده مطیع بنود اکنون که بجوبه و هیبی مخلق گشته ترا مطیع باشند نظم چار مرغ معنوی را هرنه کرده ما اند در دل طالبان
بط حرص است و خروس شهوت است جاه چون طاوس و زاغ امنیت است تو خلیل وقتی ای خورشید هش این چهار اطیار ره زن را بکش
ای خلیل الله خلاص بلک وبد سر بریشان تا دهد با ما رسد نا که هر چهار از ایشان زاغ وش هست عقل عاقلان را دیده کش

ریش را که ونیک خواهی بد سر ایشان چهار مرغ شوم بد در شفا آورده که این واقعه در وقتی شد که ابراهیم بود و پنجاه بود و بعد از آن
او را بحق بشارت دادند و او صد ساله بود که اسحق متولد شد و بقولی بعد از این واقعه آنحضرت بیک سال وفات نمود و در کشف الغمه و خرایج از
یونس ابن ظبیان روایت است که گفت نزد حضرت صادق ع نشسته بودم با جمعی کثیر پس گفتم یا ابن رسول الله در قول خدا که فخذ اربعة
من الطیر فصرهن الیک آیا آن مرغان چهار دجنس مختلف بود یا یکنوع و احد پس آنحضرت فرمود آیا دوست
میدارید که مثل آن را بشما بنمایم گفتیم بلی پس روی بجانب هوا کرده گفت یا طاوس ناگاه دیدیم که طاوسی از غیب آمده در پیش روی وی
ایستاد پس گفت یا غراب ناگاه کلاغی پرواز کرده بیامد پس گفت یا بازی پس بازی در پیش روی وی ظاهر شد پس گفت یا حمامه
کبوتری بیامد پس هر چهار مرغ را گرفته امر نمود تا همه را ذبح و پاره پاره کردند و پرهای همه را کندند اعضای آنها را هم کوبیده
مخلوط کردند پس آنحضرت سر طاوس را بدست گرفته گفت یا طاوس پس دیدیم که گوشت و استخوان و پر آن از میان آن اجزا
مخلوط جدا گردیده و به دقعه آن پرواز کنان آمده بر سر خود جسپیده زنده شد و در پیش روی آنحضرت بایستاد پس غراب و باز
و کبوتر را نیز بخوانید آواز داد و هر یک بنهج مذکور در پیش روی وی زنده شدند القصه حق سبحانه بعد از آنکه از فحوای قصه عزیر
و ابراهیم صحت وقوع معاد و مجازات مفهوم شد شروع در ترغیب مؤمنان در انفاق نفقات مالیه نمود تا بر همگنان ظاهر گردد
که آنچه میدهند بجزای آن میرسند پس فرمود مثل الذین نمونه انفاق و صدقات آنکسانی که ینفقون
و منظور بعوض و داعیه جزع و ترحم خرج میکند اموالهم خواستهای مخصوص خود را فی سبیل الله در راه خدا
از جهاد و تجهیز عساکر اسلام مراکب و سلاح و اعانت مؤمنان و سایر وجوه خیر و بر کمثل حبة همچون دانه زراع
مبارات بحذف مضاف که بعد از کاشتن آن در زمین پاکیزه قابل انبتت برویاند آن دانه از دیش خود سبع
سنابل هفت خوشه بر جزم اسناد انبات بجانب اشعار رابتی که علت قریبه ما بر دیع تخم است چنانچه الذین در تولد فعل
داناده یکی آنکه وسیلت تولید اجنه آنحضرت که روز دوم مؤمنان جزیل شده تخم عمل و رضای حق ایجزای فانی که مزید آن تخم
است صورت تشبیه باشند و الا منبت حقیقی حق جل و علا است بس معاد معنی آنکه بروید بامر خدا از آن اشعار ساقه از جمیع سنابل
سبع که بود و باشد فی کل سنبلة در هر یک خوشه از آن خوشها مائة حبة ط یکصد دانه بود و تعیین
مجموع حاصل یکدانه مزروع هفتصد بود و هفتصد دانه باشد چنانچه در ارزن حاصل آید در جواهر آورده که غرض از این تمثیل تصویر
اضعاف است آنکه فی الحقیقه چنین باشد یعنی زارع یکدانه بکارد و هفتصد عوض بردارد دیگر باره بطمع آن کشتن دانه مبادرت
مینماید همچنین کسی که ثواب نفقه خدا یافت مکر و حال قیام نماید نظم آنکه بشارت بجود می دهد دانه یکی هفتصد مید هد انجی
بعد از آنکه آنچه مذکور شد مثل حتی بود تا بفهم جمله خلایق آسان باشد اما بحقیقت معنی چه عبادت از تخم محبت الهی که در مزرع سینه مؤمنان
پاشیده شده تا هفت بهشت بعد از وجود را عمل قی خرم دهد و هر حقیقی بمنزله سنبله باشد چنانچه در احادیث اهل بیت آمده
که حق سبحانه رعایت صلاح مؤمن بنماید تا هفت بهشت بعد از وجود را و اخبار صحیح آورده اند که چون امیر المؤمنین ع بخانه فاطمه آمد
و حسنین را دید که از گرسنگی جوع چون جوجه مرغ میل میکنند بیرون رفت و عمل اقتصار نمود تا آمده برای تدارک طعام ایشان یک دینار
قرض کرد و مقداد ابن عمرو اسود را دید که در راه بر خانه خود ایستاده از حالت داخل نمیشود چون سه شبانروز بود که طعام نخورده
بود آنحضرت آن دینار را بوی داده آیه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة در شان وی نازل شد چنانچه رسانیده
تفصیل در سوره حشر بیاید و روزی دیگر آنحضرت در مسجد نشسته بود که اعرابی بر ناقه سوار در رسید و گفت یا علی ابن ابی طالب

نمود آری چون کیسه بزرگ بود از درخت با آنحضرت داد و گفت این را بستان که از تست و در حال نا پدید شد آنحضرت زر را برداشت و
آورد و صورت واقعه بیان کرد و رسول خدا سر آن کیسه را گشاد دید که هفتصد عدد زر سرخ در آنجا است فرمود یا علی اعرابی را
شناختی گفت نه فرمود او جبرئیل بود چون تو در روز تنگی دینار را بصدقه دادی حق تعالی جبرئیل را امر کرد تا گنجی از گنجهای
زمین برداشته بتو داد و در آخرت چندان نعمت بتو ارزانی دارد که هیچ چشم ندیده و گوشی نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد
و این جزای بنا نواست که یکی را هفتصد داد **وَاللّٰهُ** و خدای از لطف بی غایت و کرم بی نهایت **يُضَاعِفُ** زیاده
کرد اندازه هفتصد به هفتهزار بلکه زیاده **لِمَنْ يَشَاءُ** ط برای هر کس که خواهد از مؤمنان نه همه ایشان چه جزای عمل
فراخور خلوص و نیت و مراتب اخلاص مؤمنان متفاوت باشد چنانچه در بعضی اخبار آمده که نفقه رجحان یکی به ده و
بر هر یکی از آن نزدیک یکی به بیست و پنج و بر هر یکی از آن دو و چهل و شش و بر سادات هفتاد و بر علما هفتصد و بر اسلام
اضعاف مضاعفه ثواب اورد در تفسیر ... از صادق ع آورده که اضعاف مضاعفه کسی را است که در این جزء ... ثواب
باشد و در ثواب الاعمال و عیاشی از آنحضرت آورده اند که چون مؤمن عمل خود را نیکو بجای آورد و از دنس عیوب پاک کند
مضاعف کند از هر عمل حسنه او را بهفتصد چندان و اینست قول خدا که مضاعف میکند برای هر که میخواهد **وَاللّٰهُ**
وَاسِعٌ و خدای فراوان کننده عطایا است که خزائن رحمت وی را از افاضه ثواب یکی به هفتصد قصوری نرسد با فراخ
کننده نفقات تمام است که دینار را چون کوه احد کرده بشمار کند **عَلِيمٌ** ۵ دانا است باحوال منفق و نفقه و قصد
هر کس و مقدار استحقاق هر یک از ثواب که بهر کس آنچه لایق است دهد بدانکه از رسول خدا مرویست که فرمود نگاه داشتن
عمل نیک مشکل تر از فعل آوردن آنست و منظور آنحضرت از نگاه داشتن در حدیث آنکه آنرا از چیزهایی که موجب بطلان
شود محفوظ دارد لهذا حق جل ذکره بعد از ترغیب بصدقه طریق نگاه داشتن آنرا بیان فرمود بقوله **الَّذِينَ**
يُنْفِقُونَ آنکسانی که نفقه کنند **أَمْوَالَهُمْ** مالهای حلال خود را **فِي سَبِيلِ اللّٰهِ** در راه خدا
از آنچه گفته شد **ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ** پس از پی در نیاورند بر سبیل استمرار و دوام در مستقبل احوال که حرف ثم
و فعل مضارع دال است بر آن کند **مَا أَنْفَقُوا** آنچه را که نفقه و صدقه کرده اند **مَنًّا وَلَا أَذًى**
اذیتی قولا و فعلا یعنی بسبب عطا کردن منت نگذارند و بدی نکنند بمعطی له به بکری چه هر دو نفس الامر عطا
سازد اول منظور از صدقه و نفقه تالیف قلوب و اظهار محبت و مودت است با یکدیگر و من و اذای در صدقه باعث ظهور
عداوت گردد و نقار خاطر پیدا شود تم منت گذاردن مخصوص کسی باشد که خود بنفس قدرت بر انفاق داشته باشد
و آنچه از وی طلب داده اند آن عاجز بنا بود و آن مخصوص خدا است بنده را نشاید زیرا که مال دادم خدا مال به بنده داد
و وی را موفق ساخته تا دیناری نفقه کند پس منت گذاردن در یحال و وی را از و رحمت بنده دور کند تم سایل را تنگی
از نفقه ایشان دور است منت گذاردن و ایذا بوی موجب زیادتی شکست دل او گردد و کسر قلوب را گناه زیاده بر ثواب است
چهارم کسی که بسبب منت نهادن و ایذا رسانیدن رونق صدقه را بعد از صدقه مشهور سازد بر اهل حاجت برد اوگنه آید
و باین سبب از فیض صدقه محروم ماند و از بلیات محفوظ نماند و لهذا گفته اند که منت بمعنی قطع است پس باید که از مسکین
ممنون باشد که او باعث چنین چیزی شده او را از گناه پاک کرده بلیات را از وی دفع نموده امانت او را اجابت کرده
از دنیای وی ستانده و از ثواب آخرت که باقی و جاوید است بوی باز رسانده بلکه از خدای این منت قبول کند که وی را باجرت

علیم

بینند ثنا بیند کما ورد فی الحدیث الید العلیا خیر من الید السفلی و ... از ... نالکو که بر آنها فلان نیکی با تو کرد هم یا گوید خدا
را دوست نمی دارم ... و آنچه مثل این باشد در مجمع و تفسیر ... از رسول خدا مرویست که فرمود که من اسدی الی مؤمن معروفا
ثم آذاه بالکلام او من علیه فقد ابطل صدقته هر کس برساند بسوی مؤمنی نیکی را پس ایذا او کند یا منت بوی نهد
بتحقیق صدقه خود را باطل کرده باشد اما فعلی آنکه کاری کنند که متعلق ایذا از آن محقق شود از اینجهت نقل نبک با
اقصد انفعال او یا کاری کند که از آن حزین سایل و ... بوی رسد یا وی را بسبب انفاق خود بکار فرماید و بقول
ابن عباس انما است سایل است چه ممکن که بآن راضی نباشد و اگر بعد از نیکی بوی خواهد که از وی طلب سلام کردن بوی مشغول شود
تاکه از رد و سلام از وی کردن اولی است چنانچه آورده که مردی جعبه تیر از تیر بن بکی آورده و گفت مرا میخواهم که خاص برای جها
دو این جعبه تیر بوی دهم تا بکار برد که این مجاهدان که من می بینم گویا بیهوده خود از مردمی بقرار آن گرفت بر اسه آن گفت
بارک الله فی جعبتک خدا برکت دهد جعبه تیرت را نه هم جز چیزی با ایشان بده و از این جهت که ... حال کوی بیع
مکرو نفقه کنند **لَهُمْ أَجْرُهُمْ** مر ایشانراست مزد کرده های ایشان مهیا **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزد
پروردگار ایشان که در روز جزا و خلق مرد را امانت وی نیکی بیند و آنچه بدو سپارند زوالی نیابد **وَلَا خَوْفٌ**
عَلَيْهِمْ و نباشد بیمی بر ایشان از نقصان و جزای او **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ۵ و نه ایشان اندوهناک
شوند در هیچ وقت و از نگاه داشتن بر ایشان فوت ثواب از آن بسبب حسنات که وعده ثواب معلق بشرط خالص باشد چه حق تعالی
ثواب امرا برای منفق موقوف بعدم من و اذی ساخته **قَوْلٌ مَعْرُوفٌ** سخنی خوش پسندیده نیکو که مسئول عنه در جواب
سایل گوید برد نیکو بعدم عطا مثل آنکه بوی گوید خدا ترا غنی گرداند یا شما بر ... **وَمَغْفِرَةٌ**
و درگذشتن از وی تنگی و ابرام سایل و دعا برکشتن وی بنا امیدی با عفو کردن از تقصیری که از وی صادر شود چون بی ادبی
و امثال آن یا پرده پوشی حال او و مخفی داشتن احتیاج او بهمگنان مگر از برای نفع او **خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ** بهتر است
از جهت مسئول عنه در انتفاع او و من بار از آن نفقه که **يَتْبَعُهَا** از پی درآید آنرا **أَذًى** ۵ یعنی ابذانی از عطا او اظهار
منت بر معطی له چنانچه فرموده اند اعط السائل بیدک او برد جمیل چه کلام خوش و درشتی نیکو و بخشش مربک
موجب تفریح هم و تفریج غم سایل گردد هر چند بوی چیزی داده نشود بر خلاف من و اذی که باعث ملال و ملال گردد
گرد و هر چند بسیار خطیر بوی عاید شود و وجه خیریت قول معروف و مغفرت بر صدقه که مستتبع اذی باشد چند نحو بکر
تواند بود اول صدقه نفع است عاید بحسد و قول معروف و مغفرت نفع است عاید بر قلب و روح و البته نفع روحانی
بهتر از جسمانی است دوم که صدقه مقرونه با اذی نفع است مخلوط با ضرر و چون نفع با ضرر جمع آید بحکم از آن آن نفع
آنرا با مساوات و فاعل آن بی بهره از اجر باشد بر خلاف قول معروف و مغفرت که هر یک از آن نفعیست غیر مخلوط با ضرر و لیس
بهتر باشد سیم قول معروف و مغفرت دو عبادت است که در دنیا و آخرت حرام آن جزء نبود بر خلاف صدقه چنین که نفع و بیانکه
در آخرت بر مستحق عذاب شود چنانچه در مجمع از رسول خدا مرویست که فرمود ثلثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم
ولا یزکیهم و لهم عذاب الیم یعنی منت گذارنده در صدقه خدا با وی سخن نگوید و نظر شفقت بسوی وی نکند و مزکی نیا کرد
ازکی ... ساز و او را ... مر او ... عذاب ... در جواهر از قول حبی آورده که معنی آیه آنکه چون مرتکب انفاق میبود
و تیرکی کرده و علی ... آشنا ... از آن جهت که بجای آورده ثواب صدقه را ضایع نماید و ثواب آن عوض و جزا است آزری

[illegible] وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ [illegible]

[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ [illegible] بِالْمَنِّ وَالْأَذَى [illegible]

[illegible] كَالَّذِي [illegible] يُنْفِقُ مَالَهُ [illegible] رِئَاءَ النَّاسِ [illegible]

[illegible] وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible]

[illegible] فَمَثَلُهُ [illegible] كَمَثَلِ صَفْوَانٍ [illegible] عَلَيْهِ [illegible] تُرَابٌ [illegible] فَأَصَابَهُ وَابِلٌ [illegible] فَتَرَكَهُ [illegible] صَلْدًا [illegible]

[illegible] لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ [illegible] مِمَّا كَسَبُوا [illegible]

[illegible] وَاللَّهُ لَا يَهْدِي [illegible] الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ [illegible]

[illegible] وَمَثَلُ الَّذِينَ [illegible] يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ [illegible] ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ [illegible] وَتَثْبِيتًا [illegible] مِنْ أَنْفُسِهِمْ [illegible]

بدل آن حاصل آمد که ثابت قدم بر یقین و ایمان باشند و جازم بر تصدیق بجهت تثبیت نفس باشد چون [illegible]
[illegible] که در راه خدا انفاق کنند تا نفس را [illegible]
[illegible] ثبات نفس بر [illegible] برای اثبات خلوص [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] و تثبیتا من انفسهم [illegible]
[illegible] و تأمل کردن [illegible]
وحرام [illegible] **كَمَثَلِ جَنَّةٍ**
مثل بستانی [illegible] **بِرَبْوَةٍ** بمکان بلند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روان [illegible] و بستان [illegible]
[illegible] **أَصَابَهَا وَابِلٌ**
باران [illegible] **فَآتَتْ أُكُلَهَا** [illegible] باغ میوه [illegible]
ضِعْفَيْنِ [illegible]
[illegible] و نظیره قوله تعالی من کل
زوجین اثنین [illegible]
[illegible] ابتغاء
مرضات الله [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا** [illegible]
وَابِلٌ باران [illegible] **فَطَلٌّ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ**
بَصِيرٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگری [illegible]
[illegible]
و دیگری [illegible] **أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ**
[illegible] **أَنْ تَكُونَ لَهُ** [illegible]
جَنَّةٌ بوستانی [illegible] **مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ**
از نخلهای خرما و درختان انگور [illegible]
[illegible]
[illegible] **تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** [illegible]
[illegible] **لَهُ فِيهَا** [illegible]
[illegible] **مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ** [illegible]
[illegible] **وَلَهُ**
ذُرِّيَّةٌ [illegible] **ضُعَفَاءُ** [illegible]
[illegible] **فَأَصَابَهَا**
[illegible] **إِعْصَارٌ** بادی گرم [illegible]
[illegible] **فِيهِ نَارٌ** [illegible]
[illegible] **فَاحْتَرَقَتْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بکار ... فرزندی کرد و آن فرزند ماند که ... دعای او ... و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
[illegible] ... مرضات الله ثم اتبع ... علی من تصدق علیه کان کمن قال الله ایود احدکم ... الآیه ...
... کذلک ... [illegible]
یبین الله لکم ... آیاته ...
لعلکم تتفکرون ...
تفکر و تامل نموده ... [illegible]
در اسباب النزول آورده که اغنیاء اهل مدینه ... [illegible]
آورده ... [illegible]
مال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان انفقوا ... من طیبات
ما کسبتم ... [illegible] ... از صنایع و تجارات
و گویند طیب ... [illegible]
... [illegible]
الصدوق الامین مع النبیین والصدیقین والشهداء ... [illegible]
... یا معشر التجار ... [illegible]
... [illegible] ... فقال بالمال هکذا و هکذا ... [illegible]
... [illegible]
و دیگر زراعت ... [illegible] ... ما کسبتم ... [illegible]
... [illegible] ... و مما اخرجنا لکم ... [illegible]
... من الارض ... [illegible]
... [illegible] ... اخرجنا لکم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... خزانه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

منظوم
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
... [illegible] ... انفقوا من طیبات ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ومما اخرجنا لکم من الارض ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الاحسان الا الاحسان ... [illegible]
... [illegible] ... لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون ... [illegible]
... [illegible] ... ان الله لا یقبل الا الطیب ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ولا تیمموا الخبیث ... [illegible]
... [illegible] ... ابن عباس ... [illegible]
... [illegible]
... الخبیث ... منه
تنفقون ... [illegible]
... [illegible] ... ولستم بآخذیه ... [illegible]
... [illegible] ... الا ان تغمضوا فیه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

داده شود

معنی است قراءت زهری تُغَمِّضُوا بباب تفعیل تُغْمِضُوا بضم تا و کسر میم با فتح تا اما بقراءت قتاده تُغْمَضُوا بیناء مجهول باب [illegible]

[illegible]

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ [illegible]

حَمِيدٌ [illegible]

[illegible]

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ [illegible]

الْفَقْرَ [illegible]

[illegible]

وَيَأْمُرُكُمْ [illegible]

بِالْفَحْشَاءِ [illegible]

[illegible]

وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ [illegible]

مَغْفِرَةً مِنْهُ [illegible]

وَفَضْلًا [illegible]

[illegible]

وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ [illegible]

[illegible]

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ [illegible]

مَنْ يَشَاءُ [illegible]

[illegible]

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ [illegible]

فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

[illegible]

یعنی هر کسی را بالغ گردد کثرت وعظ آن [illegible] معلوم است [illegible] تأکید [illegible] باشد [illegible]
جمیع خیرات و میراث علم است که عین حکمت باشد [illegible] از قبیل اجتناب نموده اقدام [illegible]
نمایند **خزانه** بدانکه حکمت [illegible] بسیار گفته اند [illegible]
[illegible] حکمت باشد [illegible] صورت ندارد لیکن آنچه در احادیث اهل بیت سلام الله علیهم [illegible]
در بیان معنی آن [illegible] در کافی و خصال [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] سلام کرد [illegible]
[illegible] رضا بقضا الهی و تسلیم برای فرمان او و تفویض کار [illegible]
[illegible] علما و حکما [illegible] حکمت از انبیا باشد [illegible]

[illegible]

خزانه [illegible]

[illegible]

در معصیت کوید اگر فلان کار کنم یا دیگر خورم یا ترک نماز کنم بر من است فلان قدر روزه یا پیاده بحج رفتن و در مصالح گوید اگر
خانه خود بفروشم یا فلان متاع بخرم بر من لازم باشد که چنین و چنین کنم شرط آنکه نفروختن خانه و نخریدن متاع برای وی
راجح باشد و در توقف انعقاد نذر بیکی از این شروط بین العلما اختلافی هست بعضی بر آنند که نذر بدون آن منعقد نمی شود پس
اگر اصلی تبرعاً گوید بر من لازم است که فلان عبادت کنم و آنرا معلق بوقوع چیزی نسازد وفای بآن واجب نیست بلکه مستحب است
چه آن وعده است و المؤمنون عند شروطهم و قولی آنکه منعقد و وفای بآن واجب است این قول اقرب است و بنا بر قول اول اگر
شخصی نذر خود را موقوف بحصول امری مشروع کرد اند چنانچه گوید اگر مراد او علی فلان محل و هند بشکرانه آن روزه
بگیرم یا فلان عبادت بجای آورم در باب انعقاد نذر و چنین نذر اختلافی و اصح عدم انعقاد است اما سید و آن اعلی
که اشعار بنافی الضمیر نذر کند باید و آن ابتدا لله علی ان افعل کذا و بجای آن افعل کذا اصلی تعبد نذر کند
در باب تلفظ آن دو قول است قول اول آنکه بموجب حدیث شریف انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی
قصد قلبی نذر منعقد باشد و احتیاج بتلفظ چنین نیست و اعتبار لفظ در عقود است و نذر نیز اشعری اعلام است
و اشهاد شهود باشد و برین قول اند بعضی از اطبا و افاضل ما رضوان الله علیهم و قول ایشان موافق اصل و عموم ادله
بنا بر این هر چون بصیغه غیر آنچه مقرر است متلفظ شود بطریق اولی منعقد خواهد بود قول دوم آنکه بدون تلفظ بصیغه
نذر منعقد نگردد زیرا که نذر در اصل شرع وعده است و وعده باید لفظی باشد تا مفهوم گردد که نذر نیز بفعل آید و قول
کرده و بعقل از راه اند که اصل است بسوی شغل ذمه کرده متوجه فراغ آن است و این قول مناسب بالاعمال
بالنیات و غیره از اخبار ندارد چه معنی حدیث چنین مذکور است آنکه هیچ عملی بدون قصد قلبی فاعل خود را مستحق ثواب
نکند تا آنکه در انعقاد ظاهری نیز تنها نیت کافی باشد پس اگر چنین بودی هر کس که با نیتی کاری کرد عقود نیز مجرد نیت کافی
باشد معهذا اعرابی مصالح جمله احتیاج بلفظ دارد و بعضی از صالح مذکور و در نذر نیز باید شود بود تفصیل و نقض
کردن دوران باجماع علما معتبر است لیکن آنرا علت عادی نذر دو وجه احتیاج چون بنا بر عبادات بلکه دیگر آن قربة الی الله
گفته شود ضرور نیست بلکه اشتمال صیغه بر آن کافی و آن در تحت لفظ لله علی بعمل در آید و برین قول اند شهید ثانی
از علماء اسلام بخلاف قول برخی که گویند قصد قربت در هر عبادت شرط است و شرط باید که غیر مشروط باشد پس
لفظ قربة الی الله یا قربة بالله و صیغه نذر بر لله علی هکذا امر و بهذا است اقوال اصحاب است اما اجرای نذر یعنی فعل
که بمقتضای نذر بر ناذر واجب کرده البته باید که یا طاعتی باشد عام از واجب و مستحب یا مباحی راجح از وجه ترجیح آن نفع
دینی یا نفع دنیائی هر دو آخرت متضمن باشد چنانچه در واجب گوید لله ای خدا بر من هست که چون فلان مطلب حاصل شود هرگز
نماز فریضه را ترک نکنم و در مستحب گوید نماز جمعه فرو نگذارم و در مباح راجح گوید خلاف چیزی نامنفع بخورم یا فلان چیز
بخورم و مثل اینها پس اگر مباحی متساوی الطرفین باشد در انعقاد نذر بآن دو قول است و اقوی بطلان است علیهم
کار از افعال ممکن الوقوع دست قدرت ناذر باشد و عاجز از فعل آن در غایت عمر یا سقط که برای آن قرار داده نباشد پس
اگر نذر کند که مثلاً بر روان باسمان کند یا در فصل زمستان میوه تابستانی بیاورد باطل است و اگر در حین نذر قادر کند
که بحج روم یا فلان قدر صدقه دهم اما امید قدرت بر آن داشته باشد منعقد است لیکن اگر مدت مشروط برسد
و قدرت وی بهم نرسد باطل گردد و قبول کرده اند و مرکب از چندین جزء مختلف الاحکام باشد هر جزئی را آن که مطابق

شرع است منعقد و لازم الوفا و ما سوای آن جزء منعقد خواهد بود چنانچه در کشف الاسرار آورده که حضرت رسالت پناه شخصی را
دید که در آفتاب ایستاده پرسید که وی را چه حالت است گفتند یا رسول الله این کس نذر کرده که از آفتاب بسایه نرود و ملازم آن خود را
بالکس سخن نگوید و روزه دارد و رسول خدا فرمود تا بسایه رود و بنشیند و سخن گوید اما بروزه تمام کند بدیهی است که بدعه
عبادات خطراست اما آنهای دیگر غیر عبادت بلکه موجب ظلم و عذاب است بر نفس **وَمَا لِلظَّالِمِينَ**
و ظلم کنندگان مر ستمکاران را که نذر معصیت کنند یا وضع نفقه در غیر موضع آن نمایند و نیست **مِنْ أَنْصَارٍ** از یاری
کنندگان که عذاب خدای از ایشان باز دارد و آورده اند که چون صحابه این حکم را کبیده رادند و باوجه صدقات را آیات نازل شد
نمودند گفتند یا رسول الله آیا صدقه پنهان فاضلتر است یا آشکارا ناگاه آیه آمد که **إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ**
اگر آشکارا دهید صدقه‌های خود را **فَنِعِمَّا** قرائت مشهور کسر نون و عین است و مستفاد از قرائت ابن عامر و حمزه و کسائی
فتح نون و کسر عین و بقرائت ابی عمرو و یحیی و اهل مدینه و روایت بکر نون و سکون عین بتقدیر تقدیر معنی آنکه خوب با نیکو
هِيَ این صدقه آشکارا چه موجب افتخار مسلمانان و میل قلوب بیکانگان و وعظ دیگران است **وَإِنْ**
تُخْفُوهَا و اما اگر پنهان سازید صدقه‌ها را از مال خود پیدا کنید **وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ** و بدهید آنرا
بدرویشان مستحق که مطلع نشوند بر آن جز خدا **فَهُوَ** پس آن مخفی داشتن **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است از
برای شما از اظهار آن بچند وجه **خزانه** و رقه گردو جمع جهت اختیار صدقه لا تعقلها نحلی است
اما آنچه در این مقام ذکر شود شش وجه است اول آنکه اهل طمع و بیان که خود را با اهل استحقاق ملتبس ساخته اند چون
کسی علانیه صدقه دهد همگی بر روی وی هجوم نموده حال مستحق و نامستحق بر وی پوشیده ماند و بکسی که در کفاف مستحق محروم
و نامستحق رسد که معلوم قار کرده و صدقه مخفی را تا حال فقر معلوم نشود نیز هند دوم آنکه قانع مستحقین را بنظر
نیاید و خود رسیدن بوی نیاز جمعی را باید پنهان و صدقه مخفی از این معنی ایمن است سیم در صدقه آشکارا فقرا
هر کس مطلع است خجلت کشد زیاده از آن خجلت که از دهنده کشد بخلاف مخفی که خجلت او از دهنده است و بس چهارم
صدقه دهنده بحسب نیت با نفس و شیطان در صدد مجاهده و از ثواب آن بی بهره نماند است زیرا که نفس خواهد که
کار او آشکارا شود و شیطان نیز میخواهد که اعمال وی را بر وجهی باطل سازد و مادام که مخفی باشد از خطر بطلان
خلاصی است پنجم از دست اندازی غوایان و طمع و مخلصی است که مادام که مخفی صدقه دهد کسی مطلع بر احوال و اموال وی نشود
اما چون آشکارا دهد ممکن که ظالم وی را متمول داند و بر امور دستبرد اذیت رساند ششم از ریا و سمعه و آفات
که سمعه و ریا است محفوظ باشد لهذا گفته اند که اگر فقرای صدقه را کوچه یا دو شب نار یک تسلیم فقیر کنند باید که گوئی
که او بوی رساند یا بعد در راه و جا نداز یا در موضع نشیمن وی گذار تا برداشته جمع این فوائد نموده است که انتفاع
برسا سبلا یا فعل او از خود دهند و صحاف این باشد و دعوای جمیع فقول است که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام
برای مستحقین برد و در خانه‌های ایشان می برد و در وقت دادن نام ایشان سخن نمی گفت که مبادا ایشان را بشناسند تا آنکه
خویش خود که مدت بیست و هشت سال بوده کسی بوی می رساند چیزی بر خود خویش وی گفت خدا ترا رحمت کناد ای مهربان که
مدت بیست و هشت سال است شبها از این خانه کم نکردی خدا بکشد خویش من علی ابن الحسین را که هرگز از وی بما چیزی
نرسیده و از آنحضرت بوی هیچ نگفتند تا آنکه شب وفات آنحضرت در رسید دانستند که آنحضرت بوده و در مجمع منقول است

که رسول علیه السلام فرموده صدقة السر تطفی غضب الرب وتطفی الخطیئة کما یطفی الماء النار وتدفع سبعین بابا من البلاء

[illegible]

ویکفر عنکم من سیئاتکم [illegible]

[illegible]

والله بما تعملون خبیر [illegible]

[illegible]

لیس علیک هدیهم [illegible]

[illegible]

ولکن الله یهدی من یشاء [illegible]

[illegible]

[illegible] ... ایشان فکنی بنا کار ... [illegible]
شاد لنا الصلوة بنا بد تا رحم در اخادیث صحیح آمده که هر کس اعانت کند تارک الصلوة را چون کسی باشد که همتاد پیغمبر را
کشته اول آنها آدم و آخر ایشان خاتم **وَمَا تُنْفِقُوا** و آنچه میکنید **مِنْ خَيْرٍ** از مال حلال ... [illegible]
شده در ره کرد سبب ... **فَلِأَنْفُسِكُمْ** ط پس مر نفع شما راست ثواب آن و منتفع شود از آن ...
شما پس منت کذارید ... **وَمَا تُنْفِقُونَ** خبر است از حقیقت
انفاق مؤمنان یعنی نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید **إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ** ط مگر برای تحصیل ثواب و
خشنودی خدای و چون نفقه شما چنین است ریا و سمعه را در آن نگنجد ... [illegible]
محل نصب است و معنی آنکه آنچه نفقه کنید برای نفس شما است ... مگر برای رضای او ... [illegible]
... [illegible] ... **أَلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ** و کفته اند که نفی ...
... یعنی نفقه مکنید مگر ... الوجه الله ... ثواب و رضا ... [illegible]
... [illegible] ... **لِوَجْهِكَ** ... [illegible]
وَمَا تُنْفِقُوا و آنچه صرف کنید از نفقات ... شرط است جزای آن اینکه **يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ** ... [illegible]
... [illegible] ... انفاق کنید ... [illegible]
... اللهم اجعل لمنفق خلفا و لممسک تلفا ... **وَأَنْتُمْ
لَا تُظْلَمُونَ** ۵ ... [illegible] ... شما را در انفاق
کردن ... **لِلْفُقَرَاءِ** ... [illegible]
ظرف مستقر است ... موضوع للفقراء ...
... **الَّذِينَ** آنچنان فقرا که **أُحْصِرُوا** بازداشته شده و ممنوع
از ... **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه ... جهاد با اعدا و دوام ذکر ... که
لَا يَسْتَطِيعُونَ قدرت و تمکن ندارند بواسطه آن ... **ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ** سیر
و حرکت نمودن در زمین برای تجارت و تحصیل معاش ... آیه در شان اصحاب صفه
آورده اند که ایشان قریب به چهار صد کس بودند از فقرای مهاجرین چون عمار یاسر و عبد الله بن مسعود و زید بن حارثه
و مقداد و صهیب و بلال ... [illegible]
... [illegible] ... و عبادت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ** ... [illegible]

ازبواطن حال ایشان **أَغْنِيَاءَ** توانگران چند **مِنَ التَّعَفُّفِ** از راه خودداری ... ایشان از سؤال و استغنا
تَعْرِفُهُمْ ... **بِسِيمَاهُمْ** ... [illegible]
و فاقه ... [illegible]
... [illegible] ...
آثار صلاح و سداد ... **لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ**
... [illegible] ... **إِلْحَافًا** ط ... [illegible]
... [illegible] ... خزانه ... [illegible]
... [illegible] ... الحاف ... [illegible]
... [illegible] ...
... **إِلْحَافًا** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **أَفْلَحَ مَنْ رَدَّ السَّائِلَ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... **لَنَقْلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجَالِ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **الْفَقْرُ فَخْرِي** ...
... [illegible] ... **الْفَقْرُ** ...
... **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... **لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ** ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

در حلقه عاشقان بازاری افکنند نظم عاشقان را چه هم بازار شدی غیر سودای غمت از همه بیزار شدند چهارم ستوده جهت
شاهد فقر ایشان اند یعنی نامحرمان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف یکان کسان نداند اسرار اهل معنی و حیله آشنا ام کنند
تعرفهم بسیماهم صلاح که چون مهر انوار از سیمای ایشان طالع و لامع است لا یسألون الناس الحافا جای پای شان هر چه نهند
عشق ورزند هیچ نمانند شتم استغنای از خلق با کمال نیازمندی به درگاه خدا که الحاح در مسئلت ننمودند وما تنفقوا
و آنچه نفقه کنید بر اصحاب صفه و غیر هم از فقرا مسلمین من خیر از مال که موجب نیکی است فان الله به پس بدرستی
که خدای عز و جل بدان نفقه علیم داناست بیان که جزا بکر میدهد بدوام صدقه فرموده که
الذین ینفقون آنکسانی که صرف مینمایند اموالهم خواسته‌ها و چهار خود را باللیل در شب
تیره ظلمات آن والنهار و بروزهای درخشان بهجت نشان سرا در نهانی که کس بدان مطلع نگردد
وعلانیة و با آشکارا که هر کسی بدان پی برده اقتدا و اقتفا طریقه ایشان کند و استغراق غایی شوق فا وقات
بعطای صدقه و اخراج نفقه چه وقتی و شبی غیر این انواع یافت نشود پس احدی را عدد نماند که گویند مخصص بوقتی دون وقتی
سوای وقتی باشد یا گوید آن نوع بادمان وقت معد و وقت درشان نزول آیه چند قول است رحماهم آورده که چون فضایل
اصحاب صفه در آیه سابقه نازل شد امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دل شب محتی از خرمای معدار کلی خرما برای ایشان برد و عبدالرحمن
ابن عوف در روز آشکارا دیناری چند بایشان داد حق تعالی درباره ایشان این آیه فرستاد و چون صدقه امیرالمؤمنین را بران
دیگری فضل است تنها بود لیل را بر نهار و سر را بر علانیه مقدم ذکر کرده و در مجمع از ابی ذر غفاری روایت نموده که آیه درباره اخراجات
علوفات اسبان که برای جهاد بسته باشند و در تفسیر از رسول خدا مروی است که انها نزلت فی النفقة علی الخیل و بعولی در باره
نفقه کنندگان از مؤمنین منزل شده اما روایت اصح از ابی جعفر عم آن که مخصوص شان والاشان امیر مؤمنان ع نازل شده لیکن در شأن
کرامی آنحضرت بوده متصف بصفات او توان شد چنانچه روایت شد که امیر المؤمنین را چهار درهم نقد بود یک درهم
بشب صدقه داد و یکی را در روز و درهمی را پنهانی و درهمی را در آشکارا آیه مبارکه در حق او نزول یافت و عیاشی از ابی اسحق روایت کرده
که آنحضرت بجز آن چهار درهم چیزی از متاع دنیای فانی نداشت مهد الخود آنرا محتاج بود چون چنین کرد رسول خدا از وی پرسید که
یا علی ما حملک علی ما صنعت ترا چه بران داشت که بدین نوع صدقه نمودی گفت انجاز موعد الله یعنی یقین بر وعده خدا داشتم که
چنین کردم و بروایتی گفت اتمام راههای صدقه دادن از این چهار قسم بیرون نیست هر یکی را التزام نمودم و در کافی از صادق ع منقول است
که مراد از این نفقه زکوة واجب نیست بلکه صدقه تطوع است چون مؤمنان بجای آورند فلهم اجرهم پس مر ایشان راست
جای که نفقه را بوجه شایسته جزا بشد در جواب الذین یعنی من موصوله شرط محقق و مشخص و معین است عند ربهم نزد
پروردگار خود شان و گویند بهترین مزدها آنکه ایشان را بر پیر عندیت که اعلی مراتب قربت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر فرود آورد
ولا خوف علیهم و نباشد ایشان را بیمی در راهی ولاهم یحزنون ۲۷۵ و نه ایشان اندوهناک شوند و بیم
ثواب نفقه بر وجه سنوی ذکر شده و اکثر مردم بسبب حب و اشتغال باخذ ربا و سود و سودا و بیع و شرا و دنیا از ثواب صدقه محروم میمانند
متعاقب ذکر انفاق ایراد معاملات ربویه و بیع نمود و وجه تقدیم ذکر ربا بر بیع چنانچه در تفسیر کبیر آورده تناسب تضاد است میان
ربا و صدقه و صدقه بوطرفک ... مثالست بعضا ... امر الهی بدان تعلق پذیرفته موجب مزید ثواب کرده و ربا نهی رسانیدن مثال
از امری که نهی پادشاهی بران واقع شده باعث مزید عقاب شود و نقصان صدقه عین نفع و نفع ربا عین ضرر است لهذا مناسب آیه

طریق استمرار مع

الذین یاکلون الربوا
آنکسانی که از بعض قوم بجهت زیاده مال بحکم صدقات مردم بر بوتیات کرده چنانچه فرموده الذین
خزانه
بخورند یعنی برای اقسام انتفاعات چون از خوردن و پوشیدن و غیره صرف نمایند زیاده از اصل ایشان است چرا که
در بیان حقیقت ربا که در لغت بمعنی مطلق زیادتی و در اصطلاح زیادتی مالیست خالی از عوض در معامله مثلین از اشیای مکیل
یا وزنی در آید بشرط مقامه و علاجی بخلاف آنچه بعد و ذرع فروخته شود چه اکثر علما ربا را در آن مباح دانسته‌اند چنانچه جزئی
و زنی با کیل و در بلدی دیگر بعد بیع و شری شود پس در آنجا که عادت بر وزن است زیادتی در معامله آن ربا بود و آنجا که بعد
زیاده در آن ربا نباشد پس اگر در عادی از قماش بدو ذرع بازای از اسب بدو ذرع سودا کند حلال باشد اما اگر یکمن از اجناس
موزونه بده من یا کمتر از همان جنس دهد یا بگیرد حرام است و مراد از مثلین اشیا اتحاد ماهیت و جنس آنها است نه اتحاد نوع
همچون لبنیات مثلا از شیر و ماست و پنیر و کره و روغن و کشک و قرا و غیره که مجموع یک جنس است هر چند انواع مختلفه باشند
و همچنین لحوم انعام که گوسفند و گاو و شتر و مرغ و آهو و غیره جنس واحدند و سایر اجناس دیگر انواع نقد و غیر نقد آنرا اعتبار
اسبها نقدا نتوان بر سر چون خرما و خارک خرما حنطه برنج چینا و غیر چینا و جو زرشک جو زرین و قولی آنکه جو و گندم هر دو یک
جنس اند چه در روایت آمده که جبرئیل سنبلی گندم بهشت آورده بآدم داد و گفت آن متاعیست که خود خواهش آن نمودی زرع کن و
هر چه از آن حاصل شود مر تو و گندم و آنچه حواهیشان و جو حاصل شد پس اگر یکمن از روغن دهند و بعوض آن دو من از
شیر یا پنیر و غیره بگیرند رباست هر چند که قیمت مدها از یک من زیاد است چه در اعتبار وزن یا قیمت را دخلی نیست مکرو در نقدین که
متعارف در آنها قیمت است نه وزن پس اگر تومانی از زر نقره جدید الضرب دهند و زیاده یا کمتر از آن از زر نقره غیر جدید الضرب
بگیرد هر چند در وزن مساوی باشد ربا و حرام است آنچه گفته شد موافق مشهور بین العلماء است اما آنچه که ربا در آن محقق میشود
منصوص من الشارع باشد شش چیز است طلا و نقره و گندم و جو و خرما و نمک و در غیر این شش اشیا بعدد خلاف ربا حرام و در غیر آنها
مختلف فیها است و ربا بر دو نوع است نوع اول ربا نقد که آن معامله جنس بجنس است با زیادتی بلا نسیه چنانچه گفته شد و نوع
دوم ربا نسیه و آن معامله ایست که در جاهلیت متعارف بوده است که مال خود را بدون رهن یا بیع شرط و صیغه بقرض دادند و شرط
بر آن کرده که هر ماه مبلغی اضافه بر اصل باز یافت کنند و چون موعد رسید اصل نزد او بعدد کرده زیاده اخذ کنند و اگر قرضدار
را اصل آن نباشد باز بدین سود سابق مهلتی و اجلی مقرر کنند و همچنین تا هر وقت که مؤدی میشد اگر چه حکم تحریم هر یک از این
مذکور بین اجماعی کل علماء امامیه است بنا بر اطلاق آیات و احادیث بسیار که بعضی از آنها عما قریب ذکر شود ولیکن بیان
علمای عامه در باب تحریم نوع اول خلاف شده و منشأ خلاف ایشان فتوای ابن عباس است که بنا بر اطلاق حلیت بیع زیادتی در
نقد را داخل بیع دانسته حکم بتحلیل آن نموده میگفت است که نسیه ربای مکروه معامله نسیه و اگر چه فتوای او در حدیث نبوی
که فرموده لا ربوا الا فیما کان یدا بید اما معارض با اخبار بسیاری که هر یک دلالت بر تحریم مطلق ربوا دارد کند و مخالف اجماع باشد
پس تحریم شامل هر دو نوع است و چنانچه اخذ آن حرام دادن آن نیز حرام و ارباب معامله آنرا اثمی عظیم و عذابی الیم حاصل است انجام
آنکه لا یقومون برنخیزند روز قیامت از قبرهای خود برای حساب و کتاب الا کما یقوم الذی که مجنون
و غلطانی آنکسی که یتخبطه الشیطان بزند و بیفکند او را ابلیس لعین یا یکی از تبعه او از جنیان من
المس از جهت رسانیدن عضو خود بعضو او و مقصود صرع و جنون است که گویند بسبب ضرب یا المس جن بر آدمی عارض گردد
و دماغ وی مختبط گردد و میتواند بود که جار و مجرور متعلق به لایقومون باشد تقدیر آنکه برنخیزند از گوری که بسبب مس آتش

یاطلها ورنجرها براویشان عارض شود مگر چون برخواستن آنکه شیطان ویرا مخبط کرده باشد وقت صرع وخبط شیطان
مجازاست چه بسبب غلبه صفرا وسودا بر مزاج خبطی عارض شود ودر غلبه آنها شیطان را دخلی نیست بلکه میتواند بود که از نزد مددی
لیکن چون عقل فی‌الجمله زایل شود وسوسه شیطان غلبه کند وامورها باطل بوی نماید لهذا بوی نسبت داده شده باشد یعنی
مجانین ودر وبنا سرا زپا بدانند و در رفتار افتان وخیزان باشند ربا خواران نیز در قیامت بشکل مجانین محشور گردند
واهل جمع بدان علامت ایشان را شناسند که ربا خواران اند همچنانکه ارباب هر گونه فسق بنشانی مناسب واهل هر طاعتی بعلامتی
لایق معروف خواهند بود ودر اخبار صحیح آمده که در روز قیامت تمامی مردمان بسوی حشر وفرق روان باشند مگر اهل ربوا
که بسبب بسیار کلانی وبزرگی شکمهای ایشان شکمها مانند کوهی عظیم کردیده یا ربائی که خورده اند وشکر ایشان بر عوده مانند
مست افتان وخیزان باشند ودر مجمع از رسول علیه السلام مرویست که فرمود چون مرا در شب معراج دیدم که شکمهای ایشان چون
خانهای وسیع بود وپر بود از مار وعقربی از خارج مینمود آنچه در بطن ایشانست پس بجبرئیل گفتم که ایشان کیستند
کفت خورندکان ربا و در مجمع وتفسیر قمی از صادق ع از رسول علیه السلام مرویست که فرمود چون مرا بآسمان بردند دیدم
که چون یکی از ایشان اراده برخواستن نمودی بر پا شدی و … از بزرگی شکم وثقل اعضا نتوانستی پس بجبرئیل گفتم
کیستند ایشان گفت ایشان رباخواران اند که برپا نمیتوانند شد مگر مانند برخواستن مخبطی از مس شیطان وایشان
در راه آل فرعون اند که هر صبح وشام بر آتش عرض میشوند ومیگویند بارخدایا قیامت کی باشد وعیاشی از صادق ع روایت
کند که فرمود خورنده ربوا از دنیا بیرون نرود تا آنکه مخبط کند اورا شیطان از مس ذلک آن عذاب مقرر برایشان
بانهم قالوا بسبب آنست که از روی جهل یا تجاهل گفتند انما البیع جز این نیست که بیع وشرائی که فی
نفسه مشروعست متداول وغیر ممتنع است مثل الربوا همچون رباست چه از جمله بیوع اهل آن زمان یکی آن
بود که یکدرهم را بدو درهم یا زیاده میفروختند وبدین شباهت نام تمام بر ربوا دادند وبیع وحجت تماثل بهم چگونه تواند که یکی
تشبیه بیع را بربوا
حلال بود ودیگری حرام باشد انجا مناسب چنان بود که ربوا را تشبیه به بیع کنند چه قاید امر دوراست که … علیه … برمحل
بین الفریقین قیاس نماید نه تشبیه بیع بربوا با جهت آنکه باشد که چون در مقام حسن ربوا وبیان است گویا آنرا
اصل دانسته بیع را فرع آن بالاشاره بآن باشد که ایشان بر تهیه عادت باخذ ربوا نموده اند که قبح آن از نظر ایشان …
خواسته آنرا اصل وقانون قرار داده بیع نام نوع مجازات وشبیه بآن داشته اند مثل رأیت القمر که وجه … آنکه مقصود
هیچ یک از قیاس وتشبیه نبوده بلکه مطلب اثبات تساوی بیع وربوا بوده لهذا از جهتی بر نقد یر وناجز هر یک بر دیگری
نباشد با آنکه در منابیعاتی که شبیه بربواست اهل منظور ایشان منافع ربویه بوده ووقوع بیع چنانچه آورده اند که اینان
متاعی چند بوعده معین با اهل فلان میفروختند وچون وعده منقضی میشد وآنمرد قدرت بر ادای قیمت آن نداشت
قدری دیگر متاع بقیمت مضاعف بوی داده بروجه سابق نیز با اضعاف مضاعف منافع قرار میدادند عقد تازه وچون
بایشان کفته میشد که چرا ربا میخورید میگفتند چون اول دفعه این منافع بعنوان بیع بوده در آخر آن نیز هر نفعی عارض
شود چرا حلال نباشد وازین آیه چنین ظاهر کردید که غلظت عذاب برایشان بجهت حلال دانستن ربواست نه آنکه بالفعل
حرمت آن اخذ کنند چنانچه این فاعل در سایر معاصی … است چه معقول قول ایشان را علت … عذاب برایشان ساخت
مگر آنکه معنی چنان گوئیم که اعتقاد بحلیت آن نداشتند بلکه از بسیاری حرامی که در اخذ آن میبودند مانند کسی بودند که چنین

کوید وبنا بمعنی اول میتواند بود که ذلک اشاره بمدلول یاکلون الربوا باشد اگرچه مرجع لفظی بعید است اما بحسب معنی قریب
والتوا است وجه دوم معنی آنکه آن خوردن ربا بسبب آن گفتند که بیع وربوا را متماثل ومتشابه یکدیگر میدانند واحل الله البیع
وحال آنکه خدای حلال کرده است خرید وفروش بقواعد وضوابط فقهیه چنانچه در کتب فقه مسطور است بواسطه آنکه
مدار تمام اهل عالم ومنافع زندگانی ایشان در آنست وحرم الربوا ط وحرام کرده است ربا را برای
آنکه موجب خرابی امور مردم وسد باب قرض الحسنه وسایر امور خیراست چنانچه در کافی از صادق ع روایت شده که فرمود
انما حرم الله الربوا لئلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف یعنی جز این نیست که خدای حرام کرده ربا را تا آنکه … معروف در بازار
… بلغی وهم بانتظار چند یوم مبلغی کلی نفع بوی عاید شود دیگر هرگز بشغل تجارت وزراعت وغیره مشغول
نشود وبدین سبب معاملات دنیا در تعطیل افتند وبرخی از محققین گویند که مدار کار ربوا بر دو جز است اوصاف
اشیا وزمان وتطول الربوا وهر دو حیثیت دخل احرام است اما بحسب اوصاف آنکه اشیا ربوی چون زر ونقره وکندم وجو وغیره
جسمی چند اند ترتیب داده شده از جواهر واعراض وبحسب اصل جوهر متساوی ومتحد اند اما بحسب عروض عوارض مختلف
الصفات باشند وجوهر را بر عرض مرتبت کلیه حاصل است پس هر بیایعی بعنوان ربوا لازم آید که قدری از جوهر که اشرف
در مقابل قدری از عرض که اخس از آنست در آمده باشد چنانچه مثلا یک من از کندم سفید بدو من از کندم سرخ
البته یکمن زیادتی که مشتمل است بر جوهر وعرضی جاهد در مقابل سفیدی است که از عوارض … و … جوهر
وعرض ظلم باشد اما بحسب زمان پس قرض دهنده یکدرهم را بوعده یکماه بدو درهم قرض دهد پس از زمان دو درهم یکی
بازاء اصل قرض ودیگری بازاء مدت یکماه باشد پس گویا مقرض مدت یکماه را بدرهمی فروخته با آنکه مدت
مذکوره ملک ومال او نیست که بیع وشری مملوکیت مبیع وقدرت بر تسلیم آن شرط وبدون آن بیع باطل …
مید هد صاحب عقل وهوش بکلیه مدت بدو بنا رفته تلخیص آنکه آیه دلیل است بر بطلان قیاس در احکام شرعیه چه اگر قیاس
بین الشیئین موجب تساوی حکم شرعی میشد بودی هرآینه رد قیاس ایشان نکرده مجرد حکم خدا ماخذ حلیت وحرمت اشیا
نشدی پس با وجود آنکه ربا وبیع در بعضی صفات متشابه ومماثلند بجز اینکه تفاوت کای آن … است ربوا را
مردمان منظور کردیده فمن جاءه پس هر که آید اورا یعنی برسد بوی موعظة
پندی وزجری ونهی بروایت تهذیب وعیاشی از باقر ع توبه که ارشاد ورشد باشد توفیق آن من ربه از نزد پروردکار
او در باره ربا فانتهی پس باز ایستد از تناول واخذ آن در مستقبل احوال خود فله ما سلف ط پس مر اورا است
انتفاع بردن بروجه حلیت وملکیت از آنچه قبل از رسیدن نهی خدا از ربوا کرفته باشد ورد آن بروی لازم نیست چه مادام
شخصی بر منقول حکمی از احکام آلهی مطلع نباشد معذور است لا سیما وقتی که بمضمون شرط لفظ فانتهی عمل کرده باشد
بجزای آن فله ما سلف است چون نرسید بلکه عدم وفا بشرط مذکور یا باز ایستادن از ربواست موجب عدم ملکیت …
ماخوذ از ربوا سابق بر تحریم نیست زیرا که مفهوم مخالف را اعتباری نباشد واجماع علما بر حلیت وملکیت آن منعقد است
امره آنکه ترک ربوا وما بایست کند یا نکند خزانه واما او در باب آنچه بعد از نزول تحریم از جهل مسئله
کرفته باشد بین العلما دو قولست قول اول آنکه آن نیز بر وجه حلال ومملوک ویست چه ظاهر اطلاق آیه شامل آن نیز هست
وتخصیص نداده ودر کافی بسند صحیح از هشام ابن سالم مرویست که از صادق ع پرسیدند از حال مردی که ربوا خورد وکمان

وی اینکه حلالست فرمود هر که بوی ربا رسد ملازم کسی است که بنا باشد پس چون محمود از کسانی باشد که خدا در قرآن فرموده است
و فقیه از آنحضرت منقولست که اگر مردی میراث برد از پدر خود مالی که داند که قدری از ربا داخل است لیکن مخلوط بمال حلال
کرده فرمود که بخورد حلال و طیبست بخورد آنرا و اگر حصه آن ربا معروف و معین باشد رد ربوا آن بمعروف وی شود باید که
المال الحلال ما ازآن برداشته آنچه ربوا باشد بصاحبش رد کند و فرمود هر مردی که برسد بوی مال اجبار که قدری کلی از آن
ربا باشد و او علم بتحریم ربا نداشته باشد پس بعد از معرفت بحال ربوا خواهد آنرا از خود دور کند آنچه قبل از علم بتحریم
گرفته از وی است و آنچه بعد از آن گرفته واگذارد و بدین مضمون اخبار بسیار از ائمه مرویست بدین قولند جمعی از علما
و از آنجمله است ابن بابویه رحمه الله فرموده که هر که آنرا بداند واجب است رد آن که حرامست و بدین قولند اکثر علما الا آنکه ابن ادریس
و علامه حلی نیز در کتاب مختلف بر این رفته اند و بعضی ایشان آنرا تاویل کرده اند که ظاهر نشود بعد از تحریم آنچه بربوا از روی جهل گرفته
حلال باشد بلکه از سیاق قوله ما سلف معلوم آنچه سابق بر تحریم گرفته و صرف نموده ظاهر گردد و بس و مقوی قول ایشانست آنچه
مروی از مفسرین در معنی آیه گفته اند که برای وی است آنچه سابق بر تحریم کرده از کسانیکه اخذ ربوا نموده هرگاه توبه کند بسقوط
شریف بدل القسط سیئاتهم حسنات بعوض هر گناهی ثواب در دیوان وی نوشته شود و چنانکه فانتهی فله ما سلف در سیاق قوله
ما سلف ظاهر گردد و آنکه در جواب حدیثین مذکورین گویند از حدیث هشام بن سالم سقوط گناهان ظاهر شود و آنچه
بعد از تحریم در حین جهل گرفته آنکه آنچه گرفته حلال باشد و از معنا و حدیث ثانی چنین مستفهم گردد که باعتبار مخالطه
آن بمال حلال بنابر آنکه معلوم قدر و صاحب آن نیست و بچه کیفیت هم رسانیده در تمیز حرام بر آنکه قدری ربا در آن باشد
تعین و تشخص آن تخمیس او لازم باشد و همچنین هر یک از اخبار که مؤید قول اول اند بود خالی از تکلفی نیست
اما ظاهر مقوی قول اولست تاویل در اخبار متواتره بسیار کمال جرات باشد و اگر حمل مسئله بر آن کنیم که شامل ربا و غیر آن
با عدم حصول آن معلوم نموده بود و مضامین احادیث نیز محمول بر آن باشد و آنکه در طلب علم با وجود قدرت بر آن اهمال
معرفت باشد بجهل است تا جمع بین القول قوانین شد و چون در باب جهل و مسئله بدین نهج است که با وجود علم بمسئله ربا
گرفته باشد در آن صورت اولی و احوط باشد زیرا که با وجود سبق علم بمسائل اصولیه و رد با احتراز جزوی نیست و آنکه هرچه
حکم بود ربوا شده باشد هم آنست که اهل آن بوجهی از وجوه تحریف شده است و بیاید دانست که در حقوق الناس از ربوا و غیره
بچهار نوع است اول آنکه قدر و مبلغ معلوم و صاحب آن معروف باشد که عین مال او یا عوض آن از ربوا رد کند و الا بعوض آن
دیگر از احتیاط کند و اگر عاجز از رد باشد از وی استحلال یا استمهال نماید دوم آنکه قدر معلوم و صاحب آن نامعلوم باشد
آن قدر را تصدق کند و چون صاحب پیدا شود اگر امضای صدقه نماید فبها و الا از خود بوی رد نماید و ثواب صدقه از خود
معرفت شود سیم صاحب معلوم و قدر نامعلوم باشد در آنحال وی را بطریق مصالحه راضی کند چهارم آنکه هیچکدام معلوم نباشد
در آن هنگام بقدر تخمین کند تصدق نماید و اگر مقدار خمس دانسته باشد که چون بهم رسد ادا نماید
وَأَمْرُهُ و کار او یعنی مال کاری که از ربوا خورده آنرا بایام جاهلیت منتهی و مجتنب شده باشد در معصوم داشتن او در توبه
عمر از اخذ ربوا إِلَى اللَّهِ مفوض و مرجع بسوی خداست که اگر وی را قابل لطف داند در آخرت نیز بیامرزد چنانچه
در مجمع از باقر مرویست که هر که ادراک اسلام نماید آنچه در جاهلیت کرده حق تعالی از وی وضع کند از گناهان که کرده
و فقیه از صادق مرویست که هر گونه ربائی بجهالت خورده باشد پس توبه کند توبه ایشان قبول است که آثار توبه ایشان

معروف باشد و بعضی گفته اند که او در باب گناهان دیگر سوای ربا باختلاف است اگر خواهد بسبب توبه از ربا آنها را نیز می آمرزد و اگر نخواهد
موقوف بتوبه از آنها دارد و در این احتمال لازم آید که تجزی در توبه جایز باشد یعنی چون از بعضی گناهان دون بعضی توبه کند
آن گناه بخصوص آمرزیده شود و باقی گناهان بجای خود ماند چنانچه جمعی از علما بر این رفته اند بخلاف قول جمعی دیگر که توبه را کلی
باشد و گویند تا از همه گناهان توبه نکند هیچیک آمرزیده نگردد و بعضی گفته اند اگر توبه از ربا نکند لیکن مستحل آن نیز نباشد
مگر در آخرت باختلاف است که اگر خواهد بعدل خود او را معذب کند و اگر خواهد بفضل خود بیامرزد وَمَنْ عَادَ و هر کس
که عود کند باخذ ربا یا استحلال آن بعد از آنکه نهی الهی بوی رسیده باشد و مستحل حلال خود شمارد فَأُولَئِكَ پس آن گروه
حرامرا حلال کنند بچنین امری خطر أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان و مصاحبان آتشند و در آنجا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ایشان در آن آتش جاوید باشند از فحوای آیه ظاهر است که ربوا از جمله گناهان کبیره عظیمه باشد چه اتفاق کل علما بر کبیره بودن
آنست و از آن جمله است که قرآن وعید باقی شده متعلق است بآنها کافی برای تغلیظ در حرمت و تقید بقید خلود که بمعنی مکث طویل است باشد
و در مجمع از امیر المؤمنین مرویست که فرموده ربوا هفتاد باب است از معصیت آسان تر آن نزد خدا مثل آنست که مردی با مادر
زنا کند و هم از آنحضرت مرویست که چون خدا خواهد قریه را هلاک کند ظاهر شود در آنجا ربا و زنا و در کافی از هشام
سالم از ابی عبدالله منقولست که یک درهم از ربا عظیم تر است نزد خدا از هفتاد زنا با ذات محرم خود چون مادر و خواهر
و عمه و خاله و در حرمت و در روایت جمیل است در رواج آن آنحضرت بهمین مضمون ذکر شده لیکن هفتاد زنا که در بیت الله الحرام
شده باشد و مستوانه بود که قید خلود در آیه مرتضی بمعنی مؤبد باشد بخصوص مستحل ربا باشد چه او کافر است و کفار مخلد
در نارند و مؤید این است اخبار بسیاری از آنجمله است آنچه در عیون از امام رضا منقولست که فرموده هی کبیرة و الاستحلال
بذلك دخول في الكفر و مراد از استحلال اعتقاد حلیت است و در مجمع از امیر المؤمنین روایت شده که فرموده رسول خدا امام بیع شرط
معرفت ربا العین کرده که بیع و شری در وقت معین و عوض آن نسیه که اراده زیادتی کنند آن نیز داخل است جهت آنکه او
ظاهر آیه و الله حیث در بطلان عقد گرفتن بود بلکه بمحض بیع المتعاملان بر عقد متابع و سایر عقود نیز انتفاع بمحض شرع
شرطیست و در اینجا مرتب نمی شود بآنچه باشد بر آنچه مشروع گشته و بنا از آن منع کرده و چون جهت آن که بنای آن ایشان بر اصلاح نیز واقع
بشود و چیزی که در آنچه نهی صریح در آن شده بالاجماع باطل است و گر بعقد آن نیز فاسد شده رضوان الله علیهم و منتهی
شافعی نیز بر این قول منعقد شده لیکن بعضها بمذهب حنفی در اعتقاد بر صحت عقد است و فقط در ازدیاد آن و مقصود
ربا در فقها و احیا استه خبر دهند و در معنی آنکه اربا یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا کم کند و باطل میکند خدای بجهت
ربا و اهل آنرا بحوی که هر چند بسیار شود عاقبت آن منجر بنقصان گردد و برکت منعدم باشد و اگر در حرمت آن شک کنند
قبول نشود و مالی که باین مختلط باشد حلال کرده و نیز هلاک شود و مرابحه گفته و گفته الله در مجمع از رسول خدا مرویست که فرمود
ربا اگرچه بسیار باشد عاقبت او بقلت باشد و در آنکه ربوا حرام کرده و اگر کسی بخورد که فایده در آن ندیده در فقیه مرویست از عمر
صادق پرسیدند که ما می بینیم که ربا خوار اگر مالش افزون شده میگیرد و آیه محق آن در حق وی کدام نحو و بطلان است
آنکه هر یکی از آن بر طرف میکند و اگر ربا خوار توبه از ربا کند تمام مال او را محق رد و دفع نماید وَيُرْبِي
الصَّدَقَاتِ و افزون میکند خدای متصدقات و اجر آنرا چون زکوات و صدقات و خلاف
و تصدیق را از آن مؤمن و مستحق نیا میرید عوض مال و اختیار و تحصیل دعای خیر و بیک نامی و ما سواه و النشر خلق و الثناء

[illegible] وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ [illegible] كُلَّ كَفَّارٍ [illegible] أَثِيمٍ ۝ [illegible] إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [illegible] وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ [illegible] وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ [illegible] لَهُمْ أَجْرُهُمْ [illegible] عِنْدَ رَبِّهِمْ [illegible] وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ [illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ [illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا [illegible] اتَّقُوا اللّٰهَ [illegible] وَذَرُوا [illegible] مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوٰا

[illegible] إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ [illegible] فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا [illegible] فَأْذَنُوا [illegible] بِحَرْبٍ [illegible] مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ [illegible] وَإِنْ تُبْتُمْ [illegible] فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ [illegible] لَا تَظْلِمُونَ [illegible] وَلَا تُظْلَمُونَ ۝ [illegible]

در حرب خدا و رسول کرده اند قوله فأذنوا بحرب من الله و رسوله صاحب کشاف وجهی از معنی حرب بیان کرده که اگر توبه نکنند بمقتضای شرع ما مکل
دوش اموال از ایشان بحسب نکند ایشان هر دو ان هم کام مقر بر تحلیل ربوا و در حکم مرتد اند و مال ایشان فی مسلمانان است و در
قول از چند راه نقض و ایراد است اول که ممکن است که توبه از ربا نکنند و قایل بحلیت آن نیز نباشد چون دوان هم کام آنکس مرتد
نکه فاسق است و مال فاسق از جمله فی نکرده اند دوم چگونه مال وی در تحت غنایم و تقسیم بین المسلمین در آید و مال آنکه ابتداء
توبه در او میرود و در توبه او قبول است سیم این قول مخالف اصول و قواعد شرع است چه مقتضای اصل موجب بقاء مال در دست
بر ملکیت او و عدم خروج آن مگر بوجهی که نقل شرعی باشد صریح و آنچه امر اعتبار بین مطالب نیست چه مفهوم را اعتبار نیست در
بر فرض تسلیم ارتداد بودن مال مرتد از فی مسلمانان چه مسلم است چه اگر مرتد فطری باشد ارتداد او حکم موت است و مال او
بورثه او رسد و اگر ملی باشد اموال او در تحت مملوکات او داخل است تا محجور علیه است تا هنگامی که توبه کند بمعرفت او و هرچه
بعضی و رضا و هند و برین قول اند علما مذهب ما و بنابر رضوان الله علیهم آورده اند که بعد از نزول آیه بنی ثقیف گفتند نعوذ
بالله من حرب الله و حرب رسوله و از ربا منع نمودند بسیار کند شتر بر اهل المال نجوی را منع شدند از طلب ربا بنی مغیره از عتاب
دست رباشان و ... بود که تا رسیدن بحصول مهلت دهند و ایشان از تاجیل تا مهال ابا نموده تعجیل در اخذ آن نمودند
که یار می نعالی آیه فرستاد که **وَإِنْ كَانَ** و اگر بوده باشد در میان غرما شما ای مؤمنان اعم از غریم و بوده با غریم
کو نه غرمی باشد **ذُو عُسْرَةٍ** و بقراءت ابی جعفر بضم سین و یقرا الحاد العشرة بالرفع بنابر جزئیت کان و برجوع من کان
ذا العسرة بنابر ان کان موصولة است یعنی هرکس بوده باشد از غرما شما صاحب تنگی و پریشانی که قدرت بر ادا دین نداشت
و آن موجب روایت جمع انصار است و فقیر است که زیاده بر قوت خود و عیال خود ... بیان خود بر وجه اقتصاد نداشته باشد
فَنَظِرَةٌ پس حکم شما در باب پریشانی بعنوان و جوب انظار او مهلت دادن است یعنی انظار کشیدن است بکسر ظاء و سکون آن **إِلَى
مَيْسَرَةٍ** تا هنگامی که توانگری او پدید آید و بقرائت نافع میسره بضم سین از ثلاثی است که اهل حجاز اند و در بعضی قراء
شبع الفرات بالعلم و بیسره بمضاف بضمیر است یعنی مهلت دهید او را تا وقتی که توسع او و الی میسره بتنوین بعضی
تا بعضی بی ضمیر اضافه نیز خوانده اند و عیاشی از امام رضا روایت کنند که از آنحضرت پرسیدند که یا مهلت که حق تعالی در قرآن ذکر
کرده حدی و قدری دارد گفت چون بر پریشانی مدیون معلوم شود مهلت وی لازم آید حالا آنکه مال او بیم و اگر خرج بر عیال خود
نموده منتظر دارد که انتظار رسیدن آن کشد و از دیگری طلب آن دارد و حال آن منقضی شده بکیرم و قرض دار اکفر و نما
تا بیع آورد که امید رسیدن آن داشته باشد فرمود می انتظار کشد تا خبر پریشانی او بامام زمان رسد و دین او را از
تمامی ادا کند اگر چنانچه وجهی که قرض نموده در امر مشروع صرف کرده باشد و اگر بنا مشروع خرج کرده باشد بر امام
چیزی که بدو او چیزی دهد گفتند یا ابن رسول الله پس در آن حال چه کند آنکه بروی قرض داده و او را امین داشته و نمیداند
که بچه مصرف رسانیده او را طاعت و معصیت نموده باید سعی کند و از روی جواری تمام مال مردم را باز دهد و در تفسیر
نقل از رسول خدا مرویست که هیچ قرضداری نیست که با طلب کار خود بر دوالی و ازو ذلک مسلمین بر او رفق و عدم عسرت
بر دوالی ظاهر شود مگر آنکه معسر را بر او راث فتنه او دین او حاصل شده بر والی ظاهر شود مگر آنکه معسر را بر وقت عسرت از دین حاصل
شده بر والی لازم آید که از آنچه در دست او است از بیت المال مسلمین دین او را ادا نماید و در کافی از صادق منقولست که
علوا بسبیل المعسر کما علاوه المقدر وهید بر شما از جانب او در خاطر داده است **وَإِنْ تَصَدَّقُوا** یعنی و تصدق

و کریم صدقه آنچه که بر ذمه معسر دارید به بخشید کلا او بعضا **خَيْرٌ لَكُمْ** بهتر است برای شما از امهال او در تعجیل **إِنْ
كُنْتُمْ** اگر هستید شما از روی فراست و قرابت با اسماع الربا شهادت مؤمنان **تَعْلَمُونَ** ۵ بدانید بخر او را
اراد او در بعضی جناب که از آنحضرت مرویست که گوید آنچه در مقابل وجوه مستقبله بر دمه او لازم آمده باشد چون فرحی شمن یا ربعه
نیست آن دعوای اعسار بر دهد بغیر از وسع او بخشد اما آنچه بدون عوض مشغول به او لازم گشته چون ده مهر و ضمان و دیگری
چیز ادعای عسرت حق وی مسموع است باید اینکه در بیت المال از ترخ ادا هر تو ابی بها برای تصدق و بحقیقت معسر رسیده در کافی
از آنحضرت منقولست که فرموده هرکس خواهد که سایه دهد او را خدا در روزی که بجز سایه او سایه نباشد مهلت دهد معسر را یا
واگذارد از حق خود برای او چیزی و از آنحضرت مرویست که رسول خدا روزی بر منبر خود بالا رفت و بعد از حمد و ثنای خدا و درود
بر انبیا او گفت ای گروه مردمان باید حاضران بغایبان برسانند آنچه را که میگویم هرکس مهلت دهد معسر را
بر او است که بهر روزی که دین در نزد مدیون است صدقه همان مبلغ تا هنگامی که باز یابد کند
خلاصه آنکه از دلالت مرحمت بر آنکه عزیز معسر را حبس کردن و ملحا ساختن او را و احکام جور گشایندن حرام باشد چه اهتمام در باب
رعایت او مرضیات حق تعالی بحبط راس المال از بهر ایشان اهمیت او ندارند تا بالجمله آن چه رسد فقری آورده که چون
حق جل و علا در باره معسران و ساهم نموده که تو انگران ترحم بر ایشان کنند کلن مبرک جو بر معسران حق کارهای رقیق منقطع
و دست توسل بر دامن کبریای او زده باشد رحمت نکند **وَاتَّقُوا يَوْمًا** و بترسید از عقوبت روزی که همگی خلایق بهیبت
تمامی **تُرْجَعُونَ** بازگردانیده شوید و بقراءت یعقوب و ابی عمرو بفتح معلوم تاء بازگردید **فِيهِ إِلَى اللَّهِ** در آن
روز بسوی خدا برای جزا و مکافات اعمال **ثُمَّ تُوَفَّى** پس تمام داده شود و از ثواب کرده شود **كُلُّ نَفْسٍ**
هر نفسی تمام ثواب مکلفین **مَا كَسَبَتْ** پاداش آنچه تحصیل نموده باشد از نیک و بد بحذف مضاف یا آنچه کسب نموده
از ثواب و عقاب **وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ** ۵ و ایشان یعنی با ذکر کل کان بحسب معنی دیده شود چه از جزای احدی زیاده کم
نشود و احدی را بگناه ناکرده با بجمل نیکوی مواخذه نکند **خبر** **فائده** بدانکه بر حسب آخرین ما نزل القرآن آیه این
آیات است چنانچه در مجمع از ابن عباس آورده که آخر آنچه جبرئیل بدان نازل شد این آیه بود لیکن با آنچه در دلیل خرابها جهاد
کاه و عنوان همین سوره که گذشت که تمامی آیات سوره البقره مدنی است الا این آیه که مکی است منافاتی عظیم دارد جا آیات مکیه
در نزول مقدم بر آیات مدنیه اند مگر آنکه گوئیم دا وعدا اشتباهی شده و آخر آنچه در مکه نازل شده این آیه باشد اما چنانچه
شهرت کرده و چون این آیه نازل شد رسول خدا بوحی جبرئیل گفت بگذارید این آیه را بر سر دویست و هشتاد آیه از سوره بقره
و برو ایتی فرمود بگذارید این آیه را در میانه آیه ربوا و آیه دین و بعضی را بجهت آخرین ما نزل آیه الیوم اکملت لکم و بعضی آیه آخر توبه لقد
جاءکم و بعضی اذا جاء نصر الله بوده و جمع بین الاقوال باین نحو توان نمود که در بعضی با نتهاء حقیقی و در بعضی با نتهاء عرفی
قایل شوید و صاحب تحفه الحقایق و مجمع البیان میان آیات منافی فیها در باب تقدیم و تاخیر او آخر ما نزل جمع نتفصیل
ذکر کرده اند که چون آیه انک میت و انهم میتون بر رسول خدا فرود آمد آنحضرت از روی آرزوی تمام گفت ای کاش میدانستم
که چه وقت میمیرم پس حق تعالی سوره اذا جاء نصر الله فرو فرستاد پس آنحضرت بعد ... میان تکبیر و قراءت نماز ساکت میبود
و میگفت سبحان الله و بحمده استغفر الله و اتوب الیه پس بوی عرض کردند که قبل از نزول این سوره این عمل بنکردی
که باعث این عمل چیست فرمود این سوره خبر موت مرا آورده و بسیار گریست پس گفتند یا رسول الله آیا امر تو میسکی حالا کو

حق تعالی آمرزیده است جمیع گناهان امت مرا از گذشته و آینده فرموده که فاین المطّلع (اهول) وابن ضیق القبر وابن ظلمة اللحد یعنی
کجا باشد از هول مطلع یعنی احوال آخرت و تنگی و تاریکی آن و قال یوم الفضیحة والاهوال اولئک بعد از روز رحمت وعفو لهای آن
پس آنحضرت بعد از نزول سوره مذکوره یکسال دیگر زنده بود پس آیه لقد جاءکم تا آخر سوره توبه فرود آمد و آنحضرت شش ماه
بعد از آن زنده بود پس در سفر حجة الوداع از مدینه بیرون شد و در عرض راه آیه یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نزول آمد
یافت و آن را آیه الصیف نامیدند بجهت آنکه تابستان بود و آیه مسلات در زمستان نازل شده بود و این در تابستان آمد
فرود آمد پس روز عرفه که آنحضرت ایستاده بود آیه الیوم اکملت لکم آمد و بعد از آن هشتاد و یک روز زنده بود پس
آیات ربوا آمد و بعد از آن آیه واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله حتم نزول آیات و آنحضرت بعد از بیست و یک روز یا
دو روز یا سه ساعت بعد از آن باختلاف روایات وفات کرد در وقت طلوع آفتاب روز دوشنبه دوم ربیع الاول سنه
احدی عشر و هشتم صفر سال یازدهم از هجرت که ابتدا سال اول از پادشاهی اردشیر ابن شیرویه ابن ابرویز ابن هرمز
انوشیروان بود و درجواهر آورده که سرّ اوار چیزی که قرآن بدان ختم کنند ذکر یوم الجزاست تا در کات عقوبت را منعقد
ما تشتر و ترک مناهی کنند و درجات مثوبت را سبب چیزی که وی را منکب اوامر شوند چه تقوی ممکن نباشد مگر بمجانبت از
معاصی و مباشرت طاعات پس در اینجا معنی تقوی آنکه بعد از جهد و طاقت مجاهده کنید از برای روزی که شمار اعمال را
عایات راه غایم و جایی که درید و طاقت رجوع از دیگار بود و نفخه سحر و رجیع رجوع نیک بد باشد که ترجعون
فیه الی الله اول وجود نفخه و آخر رجوع حشر و در آن رجوع هر نفسی تو فیر اجور مکتسبات خود نماید فلا جرم اولیا را احسان
بلطفات و احسان و اعدا را وعید بقهرات و منزلا آن یکی پاداش بسوزد و بانکی بفضل مجازات انتهی کلامه و در
حقایق حقیقت آورده که تو بخانه خلاصه آنچه در قرآن است در این آیه جمع کرده وحی بدان تمام شود پس چنانکه قرآن ختم کتب
و افضل ما نزل و محمد علیه السلام ختم رسل و افضل ایشانست این آیه نیز ختم آیات و افضل ما یوحی است در کلام و اکرم خرمی که
بکلمه تا در کار منافع راکم مطالبه بربوا بود مردود ی و شان بیست بعد البدل آن را که ابواب معاملات دین و سلفات
ایشان کشوده آید مداینه که اطول آیات قرآنیه و مشتمل بر چهارده حکم کلی است فرمان داد که **یا ایها الذین آمنوا**
ای جمع گرویدگان **اذا تداینتم** چون معامله نمایید با یکدیگر **بدین** در عقد مشتمل بر دین یعنی
ذمه ای از متعاقدین مشغول گردد بدیگری از ثمن و سلم و صلح و اجاره و قرض و سایر آنچه خواهی از آن طار و آید که بین الفقها
در مواقع است و ذکر دین بعین چون فروختن با صلح بودن متاعی حاضر بمثمنی مؤجل موعود و آن را نسیه گویند و دوم دین بعین
سلم کردن را منفکو فی تبع را بوعده دهند سیم دین بدین چون فروختن متاعی که بعد از وعده بمشتری دهند و ثمن را
نیز بعد از انقضای موعد گیرند و اگرچه آیه شامل اقسام ثلثه باشد لیکن مراد دو قسم اول است زیرا که قسم سیم بیع دین بدین
باجماع کل فقها باطل است هر چند ظاهر آیه دلالت بدان نکند باشد از دو شق اول زیرا که بیع سلم با نسیه ظاهر است و سیم
دین از ظاهر خارج است و از ابن عباس مرویست که گفت این آیه در باب بیع سلم نازل شد و گفت گواهی میدهم که حق تعالی مباح کرده
سلم را که فرو شدند آن ضامن و رسانیدن آن است بمشتری بوعده معلوم و فرود آمده است در باره آن اطول آیات قرآنیه
و تلاوت کرد این آیه را اما جمع علما آنکه در هر معامله جاری است زیرا که اعتبار در عموم لفظ است نه در خصوص سبب
آنکه فایده لفظ دین در اینجا با آنکه تداینتم با اشعار تمام معنی مذکورات یکی از چند نکته باشد اول تاکید دوم معنی تقسیم

دفع توهم معنی مجازات و تخصیص معنی معاملات چه لفظ مداینه را مجرد و اطلاق کنند و دین را بشان دوان او اولیتم مرجعیت ضمیر فاکتبوه
چه اگر دراینجا دین مذکور نشدی در رفع آیه بایستی فاکتبوا الذی (لفظ) کفته شود و چند دین سلامت بودی چه اکرم نعیم در دین چه
آن اسم جنس شامل هر فردی از افراد خود باشد پس با عدم ذکر دین مسئله معروف نبودی متعارف فیما بین مخاطبین که بیع دین بدین است
شدی و بیع دین بعوض و عوض بعین از ما نحن فیه بودی و ابهم رحمی از لاه تحقیر در دیوان قبلیه مسامحه نبوده حکم آن را مختص مبالغ
کلیه دانستندی بنا علی هذا گویا گفته است که چون معامله نمایید بهر گونه دینی اعم از قلیل و کثیر **الی اجل مسمی** تا وعده
نامیده شده باشخص و تعیین چون شماره سال و ماه و هفته و روز و ساعات و دقایق بحیثیتی که اشتباه در زیاده و کم موجب
نزاع بین المتعاملین نشود نه چون موعدی چند که در طول و قصر غیر مشخص و موجب اشتباه است چون مراجعت کسند
از سفر مکه و آمدن غازیان از جهاد و با معلق ساختن آن با مری متساوی الطرفین در وقوع و لا وقوع چون تولد طفل یا خروج
ایر جرة المنذر و لهذا اجل را مقید بقید مسمی نمود و الا لفظ اجل شامل موعد معین و غیر معین بود و اگر طلب بود بکلمه تو اگر گفت
کرد وعده مطلق آنکه کرد ایتم شاور نعمت بود که مستغنی از ذکر اجل باشد تا بذکر مسمی چه رسد چه معامله بدون تا جیل اجل را
معامله بنکو نیند پس ایراد لفظ اجل در این مقام برای توصیف گشت بلفظ مسمی نهاد لا لا تمام نام بر منفعاء مذکور کنند و بنا برین
پس در هر یک از عقود مؤجله بلفظ در آوردن قدر مدت واجب لازم است و مجرد قصد قلبی که بزبان نیاید منعقد نشود و تعیین
گفته شد از تعیین و تخصیص مدت در هر یک از عقود لازم مجاورت اتحاد در قرض الحسنه و علم تعیین غیر جایز و بنای اداء آن
و مطالبه مفروض آن نا مشخص است بلکه بقول اقوی در مدت آن خالی از اشکال نباشد و همچنین عقد عواری مخصوص که
مخصوص است اعیان مملوکه خود را المنتفعی بطریق مصالحه مشروط برآنکه منافع آن در ایام حیات مختص بوی باشد و بعد از وفات
او بمصالح اعاید کرده و از این قبیل است وقف و وصیت که اجل در آنها فوت واقف و موصی است و آن نیز غیر معین است
چون بنهج مذکور معامله نمایید **فاکتبوه** پس بنویسید آن را یعنی مشتمل بر ذکر کیفیت دین و اجل او و
متعاقدین تا مدین و اطالبه وجه قبل از انقضاء اجل نکند و در حین انقضا از حق خود زیاده نتواند گرفت و مدین
نیز تا خیر در اصل اجل و تنقیص و روجه ننماید و از شوایب تغیر و تبدیل و لوازم انکار و جحود مصون و محروس باشد بدانکه امر در
مرد مرجحی از علما منظر بظاهر امر کرده امر بوجوب دانسته اکثر امر را استحباب حمل کرده هر گونه مبایعه و عقدی بمجرد تسلیم
ثمن و مثمن بدون کتابت و اشهاد منعقد است و قول بایجاب کتابت و شهادت موجب تعسر و حرج باشد و تو انکه امر بجهت ارشاد
برای مصالح مسلمین چه فواید عظیمه در ضمن کتابت خطوط و سکوک مندرج است **و لیکتب بینکم**
کاتب بالعدل (قف) و باید که بنویسد آن را نویسنده براستی و درستی دانصاف با شافت
یعنی زیاده و کم در قدر دین و مدت نکند و جهدها را امری دیگری رعایت نکند که ملاحظه احتیاط و استحکام بطرفی را نیک باشد
مضمون و شیقه موافق قانون متفق علیه بین المجتهدین بحیثی که هیچیک از قضات راه بر ابطال آن نبرند و اگر چه ظاهر این امر
موجب کتابت است اما فی الحقیقة امر بعدل است پس ایشان برای کتابت دین کاتب مندوب است عالم عیسی ابن کتابت انصاف
کنند تا نوشته صحیح و موثق بر طبق مدعا تمام کنند و ذکر منقول است از حضرت باقر علیه السلام که حق تعالی عرضه کرد بر آدم علیه السلام نامهای پیغمبران
را با اعمار ایشان پس نام داود نبی را بنظر آدم در آمد دید که عمر او در عالم چهل سال مقرر شده بود گفت بار خدایا چه بسیار کم است
عمر فرزند من داود و چه بسیار است عمر من آیا اگر سی سال از عمر خود بوی بخشم امضا میکنی حق تعالی فرمود بلی ای آدم چه

گفت بار خدایا باید رستی که مدت سی سال از عمر خود بر عمر او افزودم پس بر سال باد و ثابت کردان برای وی آنرا و از عمر من طرح کن پس
حق تعالی ثابت کرداند برای او و از عمر آدم سی سال را و اضافه نمود بر چهل سال او که عمر وی هفتاد سال شد و این مدت
ثابت در نزد خدا تعالی ثبت بود و اینست قول او که یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاۤءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ پس آنحضرت فرموده که حق تعالی
محو کرد از عمر او آنچه را که سابق برای او ثابت کرده بود و ثابت کرد آنچه را که برای وی نبود و آنچه را که برای او مثبت بود پس منقضی شد عمر آدم
و ملک الموت بجهت قبض روح وی نازل شد آدم گفت ای عزرائیل از عمر من سی سال دیگر باقیست ملک الموت گفت آیا نکردی
آنرا برای فرزند خود داود و نفی از عمر خود طرح نکردی در وقتی که اسماء او و اعمار انبیا از ذریه تو بر تو عرض میشد و تو در وادی
دحنا بودی پس آدم گفت بخاطر ندارم این را که تو میگوئی پس ملک الموت گفت ای آدم چرا انکار میکنی آیا تو از خدا سوال نکردی
که ثابت کند آنرا برای داود و محو نماید از عمر تو پس او سبحانه در زبور داود ثبت کرد و آنرا که تو محو کرد آدم گفت پس حکم کن تا
نامه را حاضر آورم پس آنحضرت فرمود که آدم ع در قول خود راست گو بود و بخاطر نداشت و انکار او از راه جحود نبود و از آن
حق سبحانه مقرر فرمود بندگان خود را که معاملات و مداینات خود را از روی راستی بنویسند **وَلَا یَأْبَ**
و باید که سر باز نزند و نافرمانی نکند **کَاتِبٌ** هیچ نویسنده از خط نویسندگان **اَنْ یَکْتُبَ** از آنکه بنویسد
و ثبت معامله نماید **کَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ** همچنانچه دانا کرده او را خدای در بیان مسایل و تعبیر بر وجه صحت یا همچنانکه
او را توفیق آموختن کتابت داده و انتفاع او بنگرداند آن نعمت مضایقه در بنویسانیدن مردم نکند کما فی قوله و احسن کما احسن
الله الیک اگرچه نکره در سیاق نفی افاده عموم کند لیکن فرض بر سبیل کفایه است چه آن از قبیل شهادت و امور عامة البلوی
نفاوت برتر و نقوی پیشتر باشد و الم که هیچیک از کتاب ... کتابت آن ننموده باشند بر همگی واجبست و چون بالحق
قرار گیرد دست بدیگران ... کرده و ... معنی وجوب کفایی و اگر بنا بر وجوب عینی گذارده شود تعمیم لفظ کاتب بر گشته
باشد که تکلیف ایشان بکتابت آن کرده باشد و قول باستحباب نیز فرموده شده و قول آنکه اگر کاتب فارغ از مشاغل
مرود بر خود باشد بر او واجبست و الا فلا و قول دیگر آنکه اگر غیر او کاتبی بهم رسد بر او واجب نیست و اگر بهم نرسد واجب
خواسته باشد هر آینه بر او واجب کرده برای حفظ مال مسلمان از تضییع بهر تقدیر در حالتی که بنا بر وجوب گذارده شود
در اجر کرفتن کاتب اشکالی هست اما کاغذ و قلم و مرکب در هر حالت بر ذمت صاحب دین است و شیخ ابو جعفر طوسی
گفته که اجرت در دین کتابت نزد ما جایز نیست و بنای همه و نیز بر وجوب کتابت چه دستور العمل کلی در هر اجرتی آنست
که اجرت از فعل واجب حرام ... از فعل سنت مکروه و از فعل مباح مباح است و قول آنکه کتابت بر کاتب واجب بوده بقول
لا یضار کاتب و لا شهید منسوخ کردید است اما قول اول اصح است پس متعاقب نهی از ترک کتابت که بقول او اصل
متضمن امر بفعل آنست بجهت مبالغه در تاکید هم بجا امر بکتابت نموده طریق کتابت را بیان فرموده که **فَلْیَکْتُبْ**
پس باید که بنویسد کاتب **وَلْیُمْلِلِ الَّذِیْ** و املا کند یعنی بیان کند برای کاتب مطلب را آنکسی که ثابت است
عَلَیْهِ الْحَقُّ بر ذمت او دین با قرار در زبان اگر قدرت بر تکلم دارد یا بحرکتی که قرینه بر اقرار تواند بود اگر
قدرت بر سخن ندارد تا داره نوشتن و شهادت گذاردن بر کاتب و شاهد واضح شود زیرا که مشهود علیه اوست و اقرار
او معتبر است و پس بنا بر اقرار او نیز بر او بوجوب باشد **وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهٗ** و باید که بترسد
املا کننده از خدای که پروردگار اوست **وَلَا یَبْخَسْ** و کم نکند در حین املا کردن و اقرار نمودن نزد کاتب

بود و ثابت کرداند ...

مِنْهُ شَیْئًا از آن حق مقرر چیزی را الحاصل آنکه آنچه بیان واقع و مشغول الذمه است اقرار کند هرچند برای وی ضرر داشته باشد
و امکان دارد که ضمیر درا ان متعلق بحق باشد یا متعلق بکاتب باشد و معنی آنکه از خدای خود ترسیده کم و زیاده در آنچه او میگوید تولید
و این نیز متضمن علت است و آنچه گفته شد در حالتی است که مقر از جمله کسانی باشد که صحت اقرار مرتب بر وجه جاری کرد و بعضی بالغ
و عاقل باشد **فَاِنْ کَانَ الَّذِیْ** پس اگر بوده باشد آنکسی که **عَلَیْهِ الْحَقُّ** بر ذمت او است دین **سَفِیْهًا**
نادان بود فوق غیر رشید که نفس و مال خود را بغیر اغراض صحیحه صرف کند و بدان سبب احکام حجر بر او لازم آید اقرار او و عتاق و هبه او
غیر معتبر است اما محجور علیه بعلت افلاس صحت اقرار او خلافی هست و اصح آنست که در باب عین اشیا غیر مسموع و در باب دین
مسموع باشد و احکام حجر بر او لازم آید **اَوْ ضَعِیْفًا** یا تنک عقلی بسبب جنون نقص در اقرار وی بدید آید مگر جنون دوری
که اقرار او در وقت صحت صحیح و در وقت علت علیل است یا ناتوانی که قوت برای او سخن نداشته باشد چون طفل یا عاجز یا شیخ فانی در
تفسیر امام علیه السلام آورده که بعنی ضعیفه در فهم و علم که قدرت بر املا و تمیز بین الالفاظ نداشته باشد و ماین سبب امیر غنا
تابع و مقدل نوده سخن چند از روی نا شی شود که مراد از آن ام او را امر میکند و عیاشی از صادقین ع روایت کند که السفیه شارب الخمر و
الضعیف الذی یاخذ واحدا باثنین سفیه شارب خمر است و ضعیف آنست که یک درهم را بدو درهم قرض کند و بر وا نکند و در تهذیب
از آنحضرت روایت نموده سفیه آنست که دراهم را باضعاف مضاعفه قرض کند و ضعیف ابله است که چیزی نفهمد **اَوْ لَا**
یَسْتَطِیْعُ یا بوده باشد بی زبانی که اصلا نتواند **اَنْ یُمِلَّ هُوَ** اینکه املا کند او بنفس خود بسبب گنگی یا عدم وقوف
بر لغت متعارف و در تفسیر امام ع آورده که مراد آنکسی است مشغول بتحصیل معاش یا بهمسازی امر معاد یا مشغول اللذه خبر محتم
باشد بدرستی که عاقل یا دانا باشد که از جنبین اشتغال خود را باز دارد و مبتول بود که جمیع این شقوق در تحت سفیه و ضعیف و کو
در فقره ثالثه یعنی وارد باشد تا تکراری در کلام لازم نیاید پس معنی آنکه اگر بوده باشد مدیون از جمله جماعت مذکوره و استطاعت
بر املا نداشته باشد **فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهٗ** پس املا کننده کاتب نیابت از قبل او متولی امور وی شرط آنکه علم بر شغل
دین مذکوره داشته باشد و آن پدر و جد پدری و قیم شرعی است بر تقدیری که مدیون مختل العقل یا طفل باشد و ترجمان و وکیل
است در حالت عدم استطاعت بهر حال باید که کار در شود املا و اقرار ازولی مذکور **بِالْعَدْلِ** براستی و انصاف بدون حیف
و میلی بطرف سوی عذر و دستور العمل در هر مسئله فقهیه عدم اعتبار اقرار غیر است در حق غیر چه احدی را بر مال غیر اطلاع
نیست لیکن بنص صریح فقره مذکوره معلوم است که در باب دین محجور اقرار ولی و قیم بر مال الذمه مولی علیه معتبر است و مشهور بین العلما
آنکه تا دام حکم حاکم شرع بدان مستقیم نکرده معمول به نشود و این حکم مختص بدین است و بس چه اصل عدم صحت اقرار غیر است در حق
غیر مکر در حالتی که نص شرعی در مقابل باشد و آیه مبارکه صحت آنرا اجرت در دین رسانده پس ما سوای دین از اقرار دیگری بر نفع خود ثابت
و علت جواز آن در دین رفع ضرورت و شدت احتیاج و لیست بر امور مولی علیه اما بقول جمعی وکیل و ترجمان را نیز در صورت
املا و اقرار مدخل دهند اشکالی عظیم وارد می آید چه وکیل و ترجمان هرچند امین باشند نیز از شاهدند و از سیاق آیه تعدد ایشان
ظاهر شود بلکه مفهوم ظاهر آن دالست بر اعتماد کاتب بر وکیل واحد یا ترجمان واحد و این مخالف جمیع مسایل فقهیه غیر منفی است
و لهذا بعضی گویند که اعتماد کاتب بر شخص واحد در حالتی است که خود نیز علم به شغل ذمه مدیون داشته باشد و این نیز از آیه مفهوم
نگردد و بعضی دیگر از مفسرین از آنجمله ابن عباس بر آنند که ضمیر ولیه راجع بدین است یعنی در حالت سفاهت و ضعف و عدم استطاعت
مدیون املا کند برکات ولی و صاحب دین یعنی آنکه مستحق است بنویسد و چندان اشکال عظیم تر کرده چه لازم آید که سخن مدعی در باب

صحت دعوای او بدون اقامت بینه مسموع و معتبر باشد و این نیز مخالف تمام قوانین شرعیه است و اگر دعوی وی در حق خود مثبت اعتبار
بودی پس چه فایده بر نوشتن سند مترتب شدی مگر گوییم که در حضور کاتب چه قرض مسلم مدیون شده مراد از املای کردن
ذو یا مترجم یا وکیل کند بر وفق احوالات جزویه معین و مشخص از نام او و نام پدر او و اوصاف دیگر و غیره باشد ملخص کلام
در آیه اجمالی هست و تفصیل آن حواله بقول ائمه علیهم السلام است که منهج صواب و فیصل یافته در کتب فقهیه مسطور است و مجملا [illegible]
وارد بر آنکه از فرقه ثلثه مذکوره بیع و سایر عقود و تصرفات ایشان در اموال محجوز نباشد بلکه مرجع ایشان است ولایت و اختیار [illegible]
وَاسْتَشْهِدُوا و بعد از استحکام امر دین بکتابت گواه گیرید بر آن **شَهِيدَيْنِ** دو گواه و این امر [illegible]
بوجوب است چه در کافی از صادق علیه السلام مرویست که اربعة لا يستجاب لهم دعوة احدهم رجل كان له مال فاداه بغير بينة
يقول الله عز و جل الم آمرك بالشهادة یعنی چهار کسند که دعای ایشان مستجاب نشود یکی از آنها کسی است که مال خود را بدیگری
دهد بقرض و مدیون حق تعالی در وقت دعای او گوید آیا امر نکردم ترا بشهادت و از آنحضرت مرویست که من ذهب حقه على غير
بينة لم يوجر هر کس مال او بغیر شهود تلف شود مزد نیابد بدانکه در آیه تسمیه ایشان بشاهد قبل از تحمل شهادت از قبیل اطلاق
مشارف است چون قتل قتيلا و الا لازم آید که شاهد قبل الاطلاع بر کیفیت مشهود علیه مطلع بر آن باشد و این محالست پس یعنی [illegible]
شهادت سازید و بنزد **مِنْ رِجَالِكُمْ** از مردان اهل ملت خود که بصفات آتیه آراسته باشند **خواله**
در بیان اوصاف شاهد و آن سیزده است اول بلوغ و آن بیکی از سه چیز محقق شود احتلام و تغیر صوت و شق الانف و استخوان
چشم گلو و انبات موی درشت در رستنگاه و اکمال پانزده سالگی پس شهادت طفل صحیح نباشد مگر در جراح که آن زخم زدن [illegible]
بخصی که در آنجا شهادت طفلان مسموع است بشرط آنکه از ده سالگی کمتر نداشته باشند و ممیز باشند و اجماع ایشان در آن محل بر
امر مباحی باشد و قبل از آنکه متفرق شوند شهادت دهند چه ممکن است که بعد از تفرقه فریب خورند و لیکن عدالت مرعی نیست
زیرا که آن فرع تکلیف است و بقول بلوغ در حین ادای شهادت معتبر است نه در وقت تحمل آن پس اگر طفل شاهد بر چیزی گردد و بعد
بلوغ شهادت بآن دهد مسموع و معتبر است دوم عقل پس شهادت مجنون در حال جنون غیر مسموع است مگر جنون دوری
که در حین افاقه شهادت او معتبر باشد بشرط آنکه بودن اشتباه قبل از جنون و در حین حکم است ابله و غافل و [illegible]
اسلام و آن گفتن کلمتین است پس شهادت کافر غیر ذمی اجماعا باطل است و شهادت اهل ذمه نیز باتفاق جمهور علما
مقبول نباشد هر چند مشهود له نیز کافر باشد بخلاف قول [illegible] که شهادت کفره اهل ذمه را بر اهل ملت خودشان جایز [illegible]
چون شهادت یهود بر یهود و [illegible] و شیخ صدوق رحمه الله تجویز صحت شهادت اهل ذمت بر سایر کفره کنند اعم از آنکه در ملت متحد
یا مختلف باشند اما در اثبات وصیت با وجود عدم عدول المسلمین و فقد اهل اسلام و فتوای ایشان مستند بکریمه [illegible]
شهادت اهل ذمه بر مسلمین صحیح است چنانچه علامه رحمه الله در تذکره الفقها بر این قول [illegible] بشرط سفر [illegible]
حال و اصح عدم اشتراط سفر است چنانچه در سوره مائده ذکر شود ان شاء الله تعالی چهارم ایمان که عبارت است از تعقل [illegible] مذهب
ائمه اثنی عشر پس شهادت هر یک از فرق مخالفین قبول نیست [illegible] از آنکه مقلد یا مجتهد باشد چنانچه در تفسیر امام علیه السلام مرویست که
وليكونوا من المسلمين منكم فان الله تعالى انما شرف المسلمين العدول بقبول شهاداتهم و جعل ذلك من الشرف العاجل لهم و من
ثواب دنياهم قبل ان يصلوا الى الاخرة یعنی باید که شهود شما از جمله مسلمانان باشند بدرستی که حق تعالی معزز و مشرف [illegible]
عدول مسلمین را بقبول شهادت از ایشان و این شرافت را از ثواب عاجل دنیای ایشان ساخته است قبل از وصول بدرجات آخرت

نهم عدالت و آن بقول مشهور هیئت و ملکه ایست نفسانیه که راسخ است بلازم تقوی اما تقوی پس اجتناب از کبایر است و اکثر
در باب [illegible] کبایر بر خلاف است اما جمهور بر آنند که آنچه در کتاب و سنت وعید بآتش شده کبیره است و عدد آن تقریبا بهفتصد
میرسد اما مشهور هفتاد و هفت است و از آنجمله است سحر و قطع طریق و اکل مردار و استعمال گوشت خنزیر و تاخیر حج از سال [illegible]
از روی اختیار و منع زکوة و حبس و معاونت ظالمین و گرفتن رشوه و کتمان شهادت و محاربه مومنان و ضرب مسلمان بناحق
و دروغ بر خدا و رسول و ائمه و تاخیر نماز از وقت آن و [illegible] و اکل مال یتیم و قطع رحم و قسم دروغ و غیبت و غضب بناحق
و [illegible] امن از مکر خدا و عقوق والدین و شهادت زور و گریختن از جنگ کافر و تهمت زنا بمحصنه و [illegible] شرب [illegible]
و دیوثی و قیاده و لواط و زنا و ربا و قتل بناحق و اما مروت پس تخلق شدن باخلاق [illegible] امثال خود است بحسب زمان و مکان
پس اکل و شرب در بازار [illegible] جوع و عطش [illegible] و راه رفتن [illegible] میان قوم [illegible] حکایات [illegible]
و [illegible] لباس او [illegible] موجب [illegible] و مخالف مروت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و شهادت ایشان قبول است هرگاه تائب بوده باشد [illegible] عدالت [illegible] مروت [illegible]
[illegible] ششم طهارت مولد پس شهادت ولد زنا مقبول نباشد [illegible]
[illegible] شهرت بین العوام [illegible] محل اشکال است [illegible] پس شهادت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] اما شهادت [illegible]
[illegible] عدم عداوت [illegible] شهادت دشمن بر دشمن هرگاه دشمنی او [illegible] باشد اما اگر عداوت دینی
[illegible] شهادت [illegible] قبول است [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] عدم [illegible] در شهادت [illegible] حاکم [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
شهادت [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] قبول است [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] شاهد [illegible]
[illegible] شاهد [illegible]

بضمیر جمع در آیه مذکوره جهت خطاب بجماعت احرار است و تایید قول ایشان کند آنچه در تفسیر امام عم مرویست که من رجالکم یعنی
احرارکم و دون عبیدکم فان الله قد شغل العبید بخدمة موالیهم عن تحمل الشهادات اما این قول مخالف منقول
بین الفقها و معارض اخبار بسیار است که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده در باب صحت شهادت بنده هرگاه بصفت صلاح
آراسته باشد خصوصا در مذهب امامیه و در تفسیر آورده که اول کسی که رد شهادت مملوک نمود عمر ابن الخطاب بود و جمع بین الاقوال
بدو نحو توان کرد اول آنکه طلب تحمل شهادت از بنده منهی باشد لیکن اگر اداء شهادت کند قبول کنند چه مشغول خدمت
آقا است و چون آزاد شود برای تحمل شهادت بر کار مولای وی معوق ماند چنانچه در تفسیر امام تصریح بدان نمود دوم شهادت
مملوک در حق هر کس سوای مولای او قبول است اما درباره آقای او مقبول نباشد حتی هنگامی که آزاد شده باشد و معلوم شود
که آزادی او برای اداء شهادت بوده بدانکه ثبوت حقوق مشهور بحسب شهادت انواع است اول آنکه ثبوت آن بچهار
شاهد عدل مذکر صورت نبندد چون لواط و زنا و حق و بقول جمعی زنا موجب رجم بسه مذکر و دو مونث و زنا موجب حد
بدو مرد و چهار زن ثابت است دوم آنکه بشهادت مردان و زنان هر چند زنان من حیث الانفراد باشند ثابت شود
چون ولادت و استهلال طفل و عیوب زنان از عقم و بکارت و قرن و رضاع و غیر آن احکام خفیه که غالبا مردان را بر آن
دخلی نیست سیم آنکه بدون شهادت دو مرد ثابت نگردد چون رده و قذف محصن و شرب خمر و سایر مسکرات و حدود
و زکوات و خمس و نذر و کفارات و اسلام و بلوغ و ولای و تعدیل و جرح و عفو از قصاص و طلاق و خلع و وکالت
و وصیت و نسب و رویت هلال و کذا و اینها اگر چند هزار زن شهادت دهند ثابت نشود چهارم آنکه ثبوت آن
بدو مرد یا یک مرد و دو زن یا یک شاهد و قسم باشد و آن مطلق مالیات و جنایات موجبه دیه است و چون
دین که در این آیه ذکر شده از جمله این شق است فرمود که فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ پس اگر نباشند
دو مرد برای تحمل شهادت مذکوره فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ پس کافیست یک مرد و دو زن و میتواند بود
که فاعل فعل محذوف باشد یعنی پس شهادت دهد بر آن نوشته یک مرد و دو زن مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آن
کسانی که پسندیده شما باشند مِنَ الشُّهَدَاءِ از جمله گواهان یعنی بصفاتی که مذکور شد آراسته باشند
و گویند معنی از شهود آنست که بطون در بطن و فرج نیالاید باحسانات و محبت اتش زیادتی نکند و در حدیث
نبوی آمده که پسندیده باشد بدین و امانت و صلاح و عفت و تیقظ او و غیر او و آنچه شهادت [illegible]
صالحین و محصل بخشید هر صالح نیست و بعد [illegible] که اهل صلاح و عفت است
لیکن اگر شهادت دهد قبول نشد زیرا که قوت تمیز و اجتناب کند از معصیت و هوی و میل بر چنین کس
فاضل دانکه تمسک بوی بجویند در احتمالی او پیروی کنید و چون باران از شما قطع شود طلب باران از دعای او
کنید و اگر گیاه از زمین نروید بدعای او طلب کنید و اگر روزی بر شما تنگ شود از برکت او زیاده کنید [illegible]
کروی از کسانیست که دعای او [illegible] قید مِمَّنْ تَرْضَوْنَ متعلق بمطلق شهود است اعم از آنکه دو مرد یا یک مرد و دو
زن باشند و فایده این قید آنست که در شهود عدالت واقعی فی نفس الامر که مرضی عند الله باشد [illegible]
باحوال ایشان [illegible] آورده نباشد لهذا مِمَّنْ تَرْضَوْنَ [illegible] که بظاهر امور [illegible]
و مستحسن باشد کافی است چنانچه در تفسیر [illegible]

علی ذلک کله ان یکون سائر الجمیع عیوبه [illegible] علی المرء من ماله [illegible] ذلک من عدالته و غیره [illegible] تفتیش ماوراء
ذلک و یجب علیهم تزکیته و اظهار عدالته بین الناس یعنی قبل از آنکه گفته شد استناد عدالت [illegible]
کنند هر چه [illegible] باشد تا بر هر مالی حرام باشد تفتیش کردن عیوب باطنی او سوای آنچه از ظاهر اوست و واجب باشد
بر ایشان او را بپاکی یاد کردن و اظهار عدالت او میان مردم [illegible] شهادت دو زن بعوض یکمرد أَنْ تَضِلَّ
جهت آنست که فراموش کند إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو زن آنچه در آن تحمل شده است از شهادت فَتُذَكِّرَ
پس یاد آورد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى یکی از ایشان آن دیگری را [illegible] دو زن بالاتفاق [illegible] واقع
شود [illegible] جمله تعلیلیه [illegible] تا معقول الاعلاج [illegible] نکر [illegible]
[illegible] باعث [illegible] یاد آوری إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى [illegible] یعنی [illegible]
یاد آوری احدی از ایشان آن دیگری را اگر فراموش کند [illegible]
[illegible] و شمن مرعوب باشد و بقرائت حمزه إِنْ تَضِلَّ بکسر همزه بعنوان شرط [illegible] فَتُذَكِّرُ
[illegible] لیکن بمقتضای شرط و جزا [illegible] باشد اما چون بتقدیر [illegible]
[illegible] الله [illegible] و در بعضی قرائات [illegible]
[illegible] کرده شود یکی از دو شهادت که از [illegible] لفظ شهید [illegible] دو [illegible]
[illegible] مطلق شهود است [illegible] از شق اول که شهیدین من رجالکم و شق ثانی که فرجل و امرأتان [illegible]
[illegible] یعنی اول [illegible] شهادت [illegible]
و ذکر احدیهما [illegible] ابن کثیر و ابی عمرو فَتُذْكِرَ بتخفیف [illegible]
[illegible] و بتشدید [illegible] از ذکورت یعنی [illegible]
و معنی [illegible] بعضی شهادت هر دو با انضمام یکدیگر [illegible] شهادت مردی شود [illegible]
[illegible] بنقصان عقل و قصور زنان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] در شاهد [illegible] و امرأتین [illegible] لیکن حکم [illegible] شاهد و [illegible]
[illegible] از اجماع و احادیث مفهوم کردید [illegible] باشهاد [illegible]
[illegible] وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سر باز نزنند گواهان از ادای شهادت [illegible]
[illegible] إِذَا مَا دُعُوا هرگاه خوانده شوند یعنی [illegible] الحقوق [illegible] تحمل
شهادت نمایند [illegible] یعنی [illegible] شاهد [illegible] باشند [illegible]
[illegible] بوجوب کفائی است و اگر [illegible] واجب عینی باشد [illegible]
عدم تحمل آن [illegible] در بحث کتابت [illegible] و برخی گویند مراد اقامه و ادای شهادت
که تحمل شده [illegible] و امتناع از اقامت شهادت [illegible] هرگاه طلب [illegible]
[illegible] مشهود [illegible] باشد [illegible] و ادای آن [illegible]
[illegible] بدنی و مالی [illegible] باشد که در آن هنگام در عدم اقامت آن [illegible] کتمان آن واجب گردد

چون نفقه یا وقتی که حاکم [illegible] که خواهد شهود علیه را زیاده بر حکم شرعی مواخذه کند یا کشد اما قول اول بعقل الیق است
و ایضا متضمن معنی ثانی نیز هست چه هرگاه اباء از تحمل شهادت حرام باشد امتناع از اداء آن بطریق اولی حرام است
و بنا بر معنی ثانی منظور از ابا ابا از [illegible] چون کسی که گواهی داشته باشد بعهده یا [illegible] کرده حکم ابا باشد چنانچه
بعهد اما بوضعی که فائده بر آن مترتب شود یا خود را از [illegible] باز ندارد و بدان سبب شهادت وی مجروح [illegible]
کرده و در [illegible] کافی و عیاشی و مجمع از صادق منقولست اخباری چند که مفاد آنها عموم اراده هر دو معنی تحمل شهادت
آن و از [illegible] منقولست که چون بخوانند ترا مردی که شاهد شوی بر دینی یا حقی که مر او راست پس نباید که تاخیر از آن کنی
و در تفسیر امام [illegible] آورده که هر کس بر گردن وی شهادتی باشد پس نباید که از اقامه آن سرباز زند [illegible]
کند که آن بر [illegible] نکند و امر بمعروف و نهی از منکر از او پوشیده نکند **وَلَا تَسْأَمُوا** و ملول و تنگدل نشوید
کمالات بهم رسانید **أَنْ تَكْتُبُوهُ** از آنکه مکتوب سازید معامله خود را و بمعنی ثانی کسل از [illegible]
و لهذا [illegible] هیچکدام از شما مگوئید که ملالت بهم رسانیدیم یا خطاب بجماعت کتاب که از کثرت کتابت
ملالی در دل راه ندهید یعنی آنکه از راه [illegible] شاهد در نوشتن حقوق مردم باید وضع و ضبط آن کنید [illegible]
آن خواه **صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا** کوچک باشد یا بزرگ [illegible] خطاب بشاهد است [illegible]
شهادت [illegible] تا وقتی که [illegible] شهادت خود را [illegible] **إِلَىٰ أَجَلِهِ**
[illegible] **وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ** [illegible]
[illegible] **ذَٰلِكُمْ** این نوشتن [illegible] و شهادت **أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ**
[illegible] **وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ** [illegible]
برای اداء شهادت [illegible] و اختلاف بین الدائن و المدیون [illegible]
[illegible] **وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا** [illegible]
[illegible] **إِلَّا أَنْ تَكُونَ** [illegible] **تِجَارَةً**
حَاضِرَةً خرید و فروشی [illegible] تجارة [illegible]
تجارة برفع اسم کان [illegible]
تجارة حاضرة [illegible] **تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ** [illegible]
[illegible] بین البایع و المشتری [illegible] **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ**
جُنَاحٌ [illegible] **أَلَّا تَكْتُبُوهَا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
وَأَشْهِدُوا [illegible] **إِذَا تَبَايَعْتُمْ** [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بنا بقول بعضی [illegible] کرده **وَلَا يُضَارَّ**
[illegible] بقرائت ابی جعفر [illegible] بقرائت باقی قراء و بناء مفعول که اصل آن لا یضارر بفتح باشد یعنی در
[illegible] **كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ** نویسنده و نه گواه [illegible] نوشتن گواهی
خود یعنی [illegible] تکلیف کتابت و شهادت بایشان نکنند [illegible]
تکلیف [illegible] و [illegible] کاتب و شاهد [illegible]
[illegible] کتابت و شهادت واجب بوده [illegible] **فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِنْ تَفْعَلُوا** و اگر بکنید [illegible]
[illegible] کاتب و شاهد [illegible]
[illegible] **فَإِنَّهُ** [illegible]
[illegible] **فُسُوقٌ** [illegible] **بِكُمْ** [illegible] **وَاتَّقُوا اللَّهَ**
[illegible] **وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ** [illegible] **وَاللَّهُ** [illegible]
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۵ تکرار لفظ جلاله [illegible]
[illegible]
[illegible] بین الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **بِالْخَطِّ وَالْخَاتَمِ** [illegible] **لِكُلِّ أَحَدٍ أَنْ يَكْتُبَ كِتَابًا أَوْ يَنْقُشَ خَاتَمًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَإِنْ كُنْتُمْ** [illegible]

دوصنایم

ای معامله کنندگان **علی سفر** بر سفری **ولم تجدوا** و نیابید هرچند سعی کنید **کاتبا** نویسنده که
وجوه معامله شما بدفتر و صحیفه برد یا شاهدی که مطلع باشد **فرهان** و بقرائت ابن کثیر و ابو عمرو فرهن بضمتین
بر وزن فعل پس و ثیقه دین شما است گروهائی که **مقبوضة** ط قبض کرده شود همچون معامله دست بدست که
بر موجب اثبات حق ذوی الحقوق بکله ابلغ است در احتیاط از نوشتن و درین حکم است اگر کاتب و شاهد یافت شود اما
اسباب کتابت چون صحیفه و مداد و قلم یافت نشود و لهذا ابو العالیه و حسن کتبا بضمتین و کتابا بصیغه جمع خوانده‌اند
تمامی اجزاء کتابت باشد و اگرچه از ظاهر آیه چنین مفهوم گردد که معامله رهن مخصوص بسفر است در حین عدم کاتب و برخی فقها
ظاهر برانند لیکن نزد علماء مذهب اما به صحت مراهنه در سفر و حضر با وجود کاتب و عدم آن مجمع علما و معتبر است و در جواهر آورده
که رسول خدا در مدینه با وجود کاتب درع خود نزد ابو شحم یهودی بمبلغی رهن کرد پس معلق ساختن حکم مراهنه بسفر و عدم کاتب
بجهت آن باشد که غالبا در سفر احتیاج بوثیقه شود و غالبا در سفر کاتب کم یابند حکم از راه ارشاد و بحفظ مال شده باشد
و ایضا از قید مقبوضه استدلال کرده‌اند که معامله رهن بدون قبض صورتی ندارد و اجماع علما بر آنست خصوصا و فتی
که نوشته نباشد و مرتهن آن حکم کافی از رشاد و بهم روایت که فرمود لا رهن الا مقبوضا امام رحمه الله از فقها حمل بر تاکید
مراهنه بمجرد ایجاب و قبول و بدون قبض کافی دانند و اصح قول اول است چه اگر بقبض نرسد باید پس فایده بر مراهنه مترتب
نگردد و منظور از رهن حفظ مال و انکار مدیون یا مماطله بکرات است پس چون مدیون منکر دین گردد و مستکره رهن بتواند بود
و سایر مفاسد برآن خارج است مگر گوییم اعتقاد مراهنه بدون قبض وقتی است که نوشته و ربیان باشد که در آن حال است و ثیقه
دین و رهن غیر مقبوض علاوه آن خواهد بود **فان امن بعضکم** پس اگر ایمن و مؤتمن دارد و برخی
از شما که صاحب غایت **بعضا** برخی دیگر را که مدیون است با یکدیگر او را امین دانسته طلب وثیقه نوشته و رهن از وی نکند
فلیؤد پس باید که ادا کند بصاحب رد کند **الذی اؤتمن** آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون
امانته امانت خود را یعنی وام خود را که نزد او بود چرا یعنی گذارده از حسن ظنی که بدیانت او داشته اند و دینی
بود که چون که امانت راجع به بعض اول باشد یعنی امانت آنکس را که اعتماد بر مدیون کرده شهود و در قرائت الذی اؤتمن
با ظهار همزه ساکنه بعد از ذال مکسوره است و نزد برخی الذیتمن با ظهار یا عوض از همزه و نزد عاصم الذتمن با دغام یا
مذکور است و بنا بقیاس الخبرة و بنا بر ای تعالی او یا ساکنه آمر الذی مکتوب غیر ملفوظ است و تسمیه وام با مانت در اینجا
برای مبالغه در ردّ آن و عدم خیانت در آنست چه مقتضای انصاف و تقابل احسان با احسان آنست که در چنین هنگام
به طلبه و جز حیله و ابدون قصور و انکار بوی رسانند و برخی از مفسرین برآنند که مدلول این نظم در باره امانت است
یعنی چون برخی از شما نزد برخی امانتی گذارند لازمه ایمان و انصاف آنست که امانت و برا بوی سپارند **ولیتق الله
ربه** ط و باید که بترسد از خدای که پروردگار اوست در رد دین و ادای امانت یا در محافظت امانت از دست اهلاک
تلف نمودن گویا مال اوست و در روایت آمده که لا ایمان لمن لا امانة له و در روضة الواعظین از امام زین العابدین
که فرمود اگر کشنده پدر و من شمشیر را که آن پدر مرا کشته بمن سپارد هر آینه بوی رد کنم و این تفسیر بمناسبت مقام البق است
اداء معنی غیر بمکر و کند و وضع شده یعنی حکم آیه مداینه را بدین نظم منسوخ دانند **ولا تکتموا
الشهادة** ط و مپوشید گواهی را که نزد شما باشد بعد از تحمل آن نزد قاضی و مطالبه مستشهد یعنی مذکر شده آن کتمان

پس و در حکم با شهادت دروغ یکسان و شهادت دروغ با شرک یکسانست و از آنجا که هر دو در اعتقادی بیکدیگر کشند و هم قوله فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور و در جمع از رسول خدا مروی است که فرمود لا ینقضی لا ینقضی کلام شاهد زور من بین یدی الحاکم
حتی یتبوأ مقعده من النار یعنی بنگذارد و دیگر باره بنگذارد سخن شاهد زور از پیش حاکم تا آنکه اول جای او در دوزخ مهیا
شود و در فقه از جمله مناهی رسول خدا مروی است که فرمود هر کس که کتمان کند شهادت را حق تعالی بخوراند بوی گوشت او را در نظر خلایق
و اینست قول خدا که فرموده است لا تکتموا الشهادة **ومن یکتمها** و هر کس پنهان کند گواهی را **فانه
آثم** پس بدرستی و بتحقیق که گناه کار است **قلبه** ط دل او با شد اینست قلبه تا اثر جرم مقدم برو و جلاء من حب الجموع
اثر باشد و بقرائت که آثم قلبه منصوب بر مفعولیت خوانده اند چون سفه نفسه و حسن وجهه یعنی گناه آورنده است دل خود را و
مدعی است قرائت ابن ابی عبله اثم قلبه ای جعله اثما و اسناد اثم بقلب با آنکه زبان در ترک شهادت مقصر و سبب اثم فعل
آنکه زبان در ترک شهادت مقصر و سبب اثم زبان است چنانچه کفر از آن جهت که دل محل تحمل شهادت و اعتقاد است و زبان
ترجمان و ریاست نام که قصد قلبی و تعلق کتمان بکند زبان از ادای آن کند شود و بدرستی الحقیقه دل مضغه‌ایست که چون دل
منبع حیات و حرارت غریزی است و از آنجا نفوذ میکند با عضا پس انکار کند که اثر مستلزم آن خارج اعضا است که آن
گویا کفته است که اثم است مجامع نفس خود و بر جمیع است آنچه در حدیث آورده اند که اذا صلحت صلح بها سائر الجسد و اذا فسدت
فسد بها سائر الجسد تبیه اشعار بر غلظت و شدت اثر بلند چه کناهان متعلق با عضای یکی اخف و اسهل است از کناهان متعلقه
بدل که از نایب عقاید قلبیه است که ریشه آن دیر شود و سایر گناهان مکفر گردد و اشاره میکند بمعنی است آنچه در فصل از بازرم روایت شده که در
آیه فرموده یعنی کافر قلبه جهان دم تعبیر و غلظت و شدت عذابست برای کاتم شهادت چه عقاب هر انحرافی از جور غلظت آن باشد حکم
اشاره بر و شواری قلع ماده آنست چه هر خصلت ذمیمه که ریشه بر زمین دل نهاده باشد بالتمامی منقطع نتواند شد بر فنا الواقع بر آن
این شود و هر رضیه موجب زیادتی ثواب مجاهده باشد نسخ و بسط آورده که اثم قلب مسخ آنست و مسخ قلب موجب آنست که دل نفاق
دنفاق باعث استحقاق طبع و ختم است و ختم از کفر بتر است چنانچه در اول این سوره گذشت که هم در جواهر آورده که چون حال
شهادت درین تحمل آن باید دل محصور کردد و در مدار و حفظ و ضبط آن دخلی نباشد پس بحقیقت مغز حاکی تیر او باشد
و زبان که ترجمان و ریست **والله بما تعملون** و خدای بآنچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن **علیم** ه دانا است
و جزای آنرا ادا کردن و مکافات بر وی پوشیده و پنهان نیست چنانچه علت آنرا خود بیان فرموده بقوله **لله ما فی السموات** خدایرا است
آنچه در آسمانها است از اجرام علویه و ملائکه و ارواح و لوح و قلم و مقادیر ارزاق و آجال و کواکب و غیره **وما فی الارض** ط
و آنچه در زمین است از اجسام سفلیه و موالید ثلثه و چون همگی مخلوق او در قبضه قدرت و بند علم او و همگی احاطه کرده **وان
تبدوا** و اگر آشکارا کنید شما از جمله آنها که **ما فی انفسکم** آنچه در دلهای شما است از خیر و شر **او تخفوه** یا پنهان
دارید آنرا **یحاسبکم** بشمار در شما یعنی مواخذه و مجازات کند شما را **به الله** ط بآنچه او شما در قیامت قطع نظر
از آنچه در دنیا و برزخ بشما رسد و در زاد المسیر آورده که حق تعالی بنده خود را اعلام بخشد بآنچه در نفس خود پنهان داشته و او را
فعل آورده آن کرده تا دانند که از خدای پنهان نبوده و از رسول خدا روایت شده است که فرمود که هیچ بنده از بندگان علی بکند
پنهانی پس حق تعالی آنرا در صحیفه اعمال او ثبت میکند پس اگر آنرا اظهار کند از آنجا نقل میکند آنرا بصحیفه اعمال ظاهر
پس اگر دو اظهار کردن آن در نفس وی عادی در دنیا حادث شود یعنی اظهار آن برای تحقیق مردم بوده است که بوان شر و علانیه نقل

کبیرا

بیوان دیدن و بعد کند یا جزء همه شما را بدانچه کرده اید از نفس وفعل خیری که بوی افعال از شما صادر شده **فیغفر لمن یشاء**
پس بیامرزد هر کرا خواهد بفضل **ویعذب** و عقوبت کند **من یشاء** هر کرا خواهد بمقتضای عدالت
بر تقدیر مبتدا ای فهو یغفر ویعذب اما بقراءت غیر عاصم و یعقوب بجزم یغفر و یعذب بسکون را و با عطف
بر یحاسبکم که جواب شرط است ... باشد و بقراءت ابن عباس و اعمش بی فا ... عطف مصدر بر مصدر تقدیر که
یکون من الابداء واللّهجا غفران و عذاب و این قاعده را قاعده ... گویند و بقراءت اعمش یغفر بی فا مجزوم بدان
تا جاری مجرای بدل بعض یا بدل اشتمال از یحاسبکم و تفصیل دهنده اجمال آنست یا حصل کلام آنکه بعضی از محاسبه
غفرانست و بعضی از آن عذاب یا محاسبه او مشتمل بر مغفرت و عذاب خواهد بود **والله** و خدای **علی کل شیء**
چیزی از کوچک و بزرگ **قدیر** توانا است و عاجز نیست **خزانه** بدانکه معتزله آیه بعضی گفته اند که
بجمیع ما فی الضمیر چه از نیات و عزایم و خطرات عزیمت مؤاخذه کرده شوند و این معنی در دین شریعت مستقیم نباشد لهذا گویند
بر آنند که آیه منسوخ بعض و چند آیه آنست و هو قوله لا یکلف الله نفسا الی آخره اما اصح آنست که منسوخ نباشد چه
نسخ مختص با آیاتی است که در مطاوی آن حکمی از احکام شرعیه ذکر شده باشد نه آیاتی که از قصص و اخبار باشد پس مراد آنکه
ابدا و اخفاء در نفس چون کند اعتقادات فاسده است که موجب گمراهی باشد از شکوک و شبهات و انکار حق و نیات
بر ترک استطاعات که افعال اختیاریست بر اخراج آن از ما فی الضمیر چه باشد و فعل آنها منحصر بهمان اعتقادات است و غیر
آنکه جوارح را در فعل آن دخلی توان بود چنانچه ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم یاد از آن ... و شاهد حدیث نفس
استطاعت خلق از آن نداردوا شاید و منتفی است ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و آنچه امیر
در نهج البلاغه فرموده که ونسا فی الصدور و مجاری العباد دان حدیث ثانی است آنچه در کافی از صادق مرویست که رسول
فرموده وضع عن امتی تسع خصال الخطاء والنسیان وما لا یعلمون وما لا یطیقون وما اضطروا الیه وما استکرهوا
علیه والطیرة والوسوسة فی التفکر فی الخلق والحسد ما لم یظهر بلسان او ید یعنی برداشته شده است از امت من نه
چیز اول خطا و آن فعلی است که از بنده صادر شود بقصد امر مباح بی آنکه ناگاه اثر غیر مباحی از آن صادر گردد چون تیری
که بقصد صیدی افکند بر آدمی خورده وی را مجروح یا مقتول سازد دوم فراموشی چون کسی نماز کردن از خاطر محو شود سیم
آنچه ندانند از عقاید و مسایل ضروریه و غیرها بشرط آنکه در طلب علم باشد اما اگر در تحصیل علم کوتاهی کند معلوم
نباشد لهذا در اخبار آمده که چون عوام الناس گناهی کنند ایشان را مؤاخذه باشد یکی برای اصل آن فعل و یکی برای
طلب علم چه ممکن بود اگر طلب علم میبود آن سبب از وی صادر نشدی چهارم آنچه طاقت ندارند چون قیام از برای بیمار در نماز
و روزه او و غیر ذلک پنجم آنچه ضرورت ایشان را بدان ملجا سازد چون اکل میته و مثل آن که الضرورات تبیح المحظورات
ششم آنچه بر سبیل اکراه و اجبار از ایشان صادر گردد چون حال تقیه و غیره هفتم فال بد زدن هشتم وسوسه شیطان
که در حین تفکر در اصل خلقت خود و ذات خالق و غیره از معارف دینی کنند نهم حسد مادام که بدست و زبان اظهار
آن نکند چه آن بسرشت طبیعت آدمی است و انفکاک آن ممکن نیست ... گویند مراد از آیه بیان محاسبه است نه معاقبه
وجهی بر آنند که آیه مخصوص بجمعی است از مؤمنان که دوستی کفار در دل داشتند حق تعالی فرمود آنچه در دل از دوستی
دشمنان خدا اخفا و اظهار کنید خدا محاسبه و مؤاخذه با آن خواهد شد و عیاشی از صادق روایت کند که در تفسیر آیه

فرموده بر منوال واجبست داخل نکند بهشت کسی را که در دل او مثقال حبه خردل از دوستی آن دو کس باشد یعنی دوستی ابوبکر و عمر پس
از محققین آمده متعلق از مؤاخذه و عفو دانسته گویند آنچه در نفس انسانی مخفی است منقسم بچهار قسم است زیرا که در ابتدای
وهم خطور بدل از خطرات چند بی صورت بر آن نموده شود و تفکر آن در آنجا مستقر کرده و دو لوا از خاطر برخالی آورده و نابود گردد
کند پس آن صورت منتفی شود را خاطر گویند و عروض خاطر بر دل بی سبیل تجدد است یا اندک درنگ و از آن بعد عزم گردد
کند یا نفرت از چیزی نماید اگر رغبت و نفرت آن تجدد است آنرا حدیث نفس گویند و اگر تجدد کرده است میل طبیعی باشد بعد از آن
نفس در کردن و نکردن آن تامل نماید آنرا اراده خوانند پس چون یکی مصمم کرده آنرا عزم و قصد گویند پس خاطر با اول و ثانی که حدیث نفس
و میلان طبع است ولطف سبب آن است که در تحت قدرت بنده نیست اما ثالث که اعتقاد است که موجب تغییر باشد مؤاخذه دارد و اما اول و اما ثانیا
چه عادم که عزم است البشر رکن مواخذه واقع شود و آنچه در آیه مراد است بحث نمی کند و بنا بر این تحقیق هر منظور از مؤاخذه مؤاخذه
بر عزم است و بسیاری بر اصل فعلی که عزم کرده آن ... بسیار از احادیث مشتمل است ... از بعد آن آکثر بوده ... آن
بیجون است که فعل ناتمام سهل ... مؤاخذه نکند و بدانکه چون در مطاوی سوره مبارکه ذکر احکام شرعیه و قصص و مواعظ بسیار شد
بر هر یک از مؤمنان واجب و لازم است که مصدق باشد و اذعان آنها و سایر آنچه در کتب منزله است کند و مرتبه حضرت رسالت علیه السلام
ایشان در صدد حق باشند لهذا اختتام سوره بذکر تعظیم خود و رسول خود و تهنیت مؤمنان نموده فرمود **امن الرسول** گرویده
و اعتقاد کرده و تصدیق نموده رسول ما محمد **بما انزل الیه** بآنچه فرو فرستاده شد باو **من ربه** از پروردگار او
از آیات قرآن و معارف ایمان و قواعد شرایع دین و قصص متقدمان و متاخرین از اولیا و انبیا آنست که بعد از بعثت بکیفیت وقایع
نبوت آنحضرت واقع شده که قبل از نزول نظام بآنها نبوده لقوله تعالی ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولا کامل الایمان بعد
در روز جزا اصل از غیبت و شکلها که اولیه بعد از این آیه تا آخر سوره بعد از القرآن خالی است از قول آنکه آنها در نماز بطریق
معراج بوده و نقل شده و شان نزول آن عن قریب گفته شود و قول آنکه مکی و مدنی است مرکب بوده قول بعضا و وصول بعرش شب معراج
تحت العرش و واسطه جبرئیل از جناب مقدس کبریا بآنحضرت فرو آمده و این قول اصح است و موکد آنکه احادیث معتبره ... بسیار
از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت صادق روایت شده است که فرموده این آیه را بالمشافهه از خدا برسول وحی آمده است شب معراج و کیفیت آن
فرمود که در آن شب شنیدم جبرئیل سدرة المنتهی و آن درختیست که در زیر ساق آن انتهای حیاتی و ترکیبهای بچهارده کنی توان کرد و برسید
محل قرب بود و کار خود و مقام قاب قوسین یا کمتر بکرد چنانچه حق تعالی خود حکایت از آن نموده بیعنی فرمود که حکایت در رسید به نوای امن
الرسول تا آخر آغاز نمود پس من بجای ... از قبل خود و امت خود گفتم که **والمؤمنون** و گرویدگان بخدا و رسول بآنچه ...
است او گرویدند آنچه پیغمبر ایشان با دانه تصدیق و بیان از وحی تبلیغ ... ایشان بنظر و استدلال ایشان
ولی از جنس ... جمع کرد پس یمان پیغمبر و ایشان در ظهور ایمان بقوله **کل** همه ایشان از رسول و مؤمنان با کل او اصطلاح
امن بالله گرویده اند بخدای یعنی اثبات صفات ثبوتیه ذات وی و نفی تشبیه و صفات سلبیه نموده اند که او واحد واجب الوجود ابدی
ازلی است **وملائکته** و بفرشتگان وی که وسایط فیض الهی و خزان فضل نامتناهی و رسالت حق
و حی اند با انبیا و رسل و معصوم و مطهرانند از خطا و مثل **وکتبه** و کتابهای او که حکیم و صدق و کلام وحی آن
تفصیلی که در خزاین انبیای چهارده کتاب که ذکر شده از آن جمله است قرآن عظیم که اشرف و افضل تمام وحی است و بقراءت اهل کوفه غیر عاصم وکتابه
بار او اسم جنس یا فرد اکمل است که قرآن باشد **ورسله** و پیغمبران او که هم مطهر و معصومند از کبیره و صغیره و هم بگناه و خطا

بالکلیبیا

وحی وی و از اهمال ایشان حارق دین و رسانندگان مؤمنان بماش صدق یقین اند و این چهار رکن از ارکان ایمان است و تقدیم
چه کتب و کتب بر انبیا از ملائکه است چه بواسطه وساطت ایشانست در ایصال وحی بسوی ایشان انبیا و تقدیم لفظ جلاله
بر ظاهر است چه سایر معارف موقوف بمعرفت او سبحانه باشد و کتب و رسل بکون تا و سیر ترتیب خواهند شد و در کتاب
مرویست که چون در شب که با آسمان عروج نمود حق سبحانه و تعالی بزبان جبرئیل ثنا گفت بزبان و فرمود آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
من بجواب گفتم والمؤمنون الی قوله و رسله یعنی نه من تنها ایمان آورده باشم بلکه مؤمنان امت نیز همگی ایمان آورده
[illegible]
لا نفرق جدای نمیکنیم [illegible] مؤمنان [illegible]
یفرقون جدای نمی اندازند مؤمنان و ایشان بین احد من رسله از فرستادگان خدا
اصل نبوت [illegible] معجزه [illegible] مشارکت [illegible]
باشند [illegible] فضایل [illegible] تفاوت [illegible] تلک الرسل فضلنا [illegible]
بر بعضی [illegible] از رسل [illegible]
کردند و لهذا [illegible] لا نفرق بین جمیع رسله [illegible]
کل رسل [illegible] لا نفرق بین احد من الرسل [illegible]
بعضی فرق [illegible]
[illegible]
[illegible] وقالوا [illegible]
که سمعنا شنیدیم [illegible] واطعنا و پیروی کردیم [illegible]
[illegible] غفرانک بطلبیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ربنا
والیک المصیر و بسوی تست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والیک المصیر [illegible]
[illegible]
فقالوا سمعنا واطعنا [illegible] والیک المصیر [illegible]
[illegible]
که حق تعالی [illegible]

و مؤمنون خواهد کرد و مثال از عهده این تکلیف بیرون آیم پس آنحضرت فرمود مگر شما نیز سمعنا و عصینا که بنی اسرائیل بگفتند دیگر آن
سبب بلیات بی دربی بر ایشان واقع میشد در جواب ما چه میگوئید مبادا که بر شما نیز واقع شود آنچه بر ایشان واقع شد
پس صحابه بمقتضای نصایح آنحضرت سمعنا و اطعنا گفتند حق سبحانه آیه که گذشت تا الیک المصیر تصدیق قول ایشان فرو فرستاد
بعد از آن برای دفع کلفت و مشقت آیه بعد که مشتمل بر سهولت و عدم تکلیف ما لا یطاق است فرستاد و اگر چه این قول بر خالی از تفریق
نیست [illegible] احادیث صحاح [illegible] نزول آنرا این جمله سوره فاتحه [illegible]
[illegible] آنحضرت را بمعراج بردند [illegible]
[illegible]
[illegible] خطیب منبر اصطفا و ای مسند [illegible] عرش و فرش و لوح و قلم مشتاق
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت التحیات لله والصلوات الطیبات الطاهرات المبارکات [illegible] السلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته [illegible] السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین [illegible] السلام علیکم و رحمة الله و برکاته [illegible] اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و رسوله [illegible] آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
[illegible] والمؤمنون کل آمن بالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سمعنا واطعنا
[illegible] لا یکلف الله [illegible]
[illegible] نفسا [illegible] الا وسعها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لها ما کسبت [illegible]
[illegible] وعلیها ما اکتسبت [illegible]

واین فقره دلیل است بر بطلان قول جماعت مجبره که تکلیف ما لا یطاق را جایز دانسته و نقل کردن کسب از
انفعال در امور شرعیه اشاره بآنست که بنده در مرتکب شدن بمناهی مجبور و مجبول بفعل آنها نیست مجبوری
که بر وجه ایجاب صادر شود و اجتناب از آنها را قادر نباشد بلکه فاعل مختار است و خود باراده خود ارتکاب
آنها می نماید اما در فعل طاعات محتمل است که گاهی حق تعالی از روی جبر او را بران کار دارد و [illegible]
تواند عبادت بالاختیار باو دهد یا برای دلالت کردن بر آنست که در ارتکاب مناهی جد و جهد نفوس
بیشتر است که گویا خود را بکسب می بندد بخلاف طاعت و این فرق میانه کسب و اکتساب بجهت [illegible] ذکر شده
اول چون بمقتضای زیادتی لفظ که در باب افتعال است زیادتی معنی ظاهر گردد این معنی مشعر بر آنست
که ارتکاب گناهان موجب مشقت نفس است بخلاف کسب دوم کسب آنست که برای نفع خود و دیگری کنند
و اکتساب آنکه برای خود بجای آورند از آنجا معلوم گردد که ثواب حسنات بفاعل و غیر فاعل عاید گردد اما
عقاب سیئات نرسد مگر بفاعل خود سیم اشاره بکثرت معاصی است نسبت بحسنات القصه چون
کلام الهی منتهی بدانجا شد آنحضرت یا بالهام الهی یا بالقاء آن در قلب او شروع در دعا کرده گفت
ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت کردهای ما ان نسینا
اگر فراموش کردیم بمقتضای بشریت و از ما توانائی فوت شد او اخطأنا یا غلطی کردیم [illegible]
و قلت مبالات و فرمانبری چون ظاهر شد که نسیان و خطا از جمله اسبابی که بخشیده شده پس
دعا اینجا طلب عفو از آنها تحصیل حاصل نیست زیرا که جایز است که انسان [illegible] حاصل است
از خدا طلب کند همچون طلب [illegible] که امر برای خود کرده اند و میتواند بود که بخشیده شدن نسیان
و خطا سبب استدعاء آنحضرت درین آیه باشد [illegible] و اگر دعا بخصوص مومنان باشد و ترک
[illegible] و ترک حسنه [illegible] گویا آنها [illegible] و ما خود [illegible]
[illegible] از باب مناهی است که غالبا وقوع آن بین الاثنین باشد و میتواند بود که ابرام [illegible]
مناهی برای تعلیم بندگان باشد [illegible] که کار چون دست عذاب الهی [illegible]
تاکید و خواهد [illegible] معصیت اندازه [illegible] عفو [illegible] حکم کرده هر چند [illegible]
خوف [illegible] طبع خود [illegible] باشد در اینجا
جزا [illegible] بعمل آمده [illegible] غالب آید [illegible] روایت
[illegible] گفت حق تعالی بجواب این کلام گفت لا اواخذکم [illegible] امت ترا
پس گفتم ربنا ای پروردگار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما [illegible]
[illegible] اصرا [illegible] تکلیفهای [illegible] بعد [illegible]
توان بجای آورد لیکن از گرانی و مشقت [illegible] همچون بار گرانی که بر دارنده
آن از جای خود حرکت نتواند نمود [illegible] کما حملته

چنانچه بار کرده بودی آنرا علی الذین من قبلنا بر آنکسانی که بودند پیش از ما یعنی امم
سابقه لا سیما یهود و نصاری در هنگامی که شرایع ایشان منسوخ نشده بود بتفصیلی که در سفر خامس از تورات
مذکور است و [illegible] در حدیث احتجاج ذکر شود و بعضی مراد از اصر بلایا و شدایدیست که
از غلبه دشمنان بر یهود واقع شد چون زیادتی فرعون و آل فرعون و شقیهای جالوت و بخت النصر
و غیرهم و این قول ضعیف است چه آنچه بر این امت واقع شد [illegible] بنی امیه و بنی عباس و غصب خلافت
و قتل اهل بیت رسالت و [illegible] شیعیان و غیبت حضرت صاحب الزمان عشر عشیر از اعشار آن [illegible]
امتی واقع نشده و اگر چنین بودی بایستی که حسب الاستدعای آنحضرت اینها واقع نشود بر آنحضرت
زیرا که چون بدین کلام متلفظ شدم حق تعالی گفت لا احملک پس گفتم ربنا ای پروردگار ما
و لا تحملنا تحمیل و تثقیل مفرما ما را ما لا طاقة لنا به آنچه
تاب و توانائی و قوت نیست ما را در بر داشتن آن مراد تکلیف ما لا یطاق نیست چه آن بر هیچ امتی نشده [illegible]
رفع آن کرده شود بلکه مراد مشقت و کلفت در عبادات [illegible] آنچه شفقت آن
[illegible] در بعض امم اول کرده و آنچه [illegible] ما لا یطاق بود [illegible] از کمال ضعف
این امت باشد که گویا آنچه بر امم سابقه شده بود [illegible] از نهایت عجز ایشان در حکم ما لا یطاق
[illegible] که آنچه صعوبت [illegible] طاقت نداریم و لهذا [illegible] بلفظ حمل و در اینجا بلفظ
تحمیل دلالت بر [illegible] افاده نمود و میتواند بود که معنای هر دو فقره یک چیز باشد لیکن چون لفظ
[illegible] و مکرر سؤال برای مبالغه باشد و ایضا افاده آن کند که از جناب او توقع ما
[illegible] تکلیف ما لا یطاق [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] دوش [illegible] است [illegible] استقلال [illegible]
یعنی [illegible] ما لا طاقة لنا به [illegible]
[illegible] است که عقوبت آنرا [illegible] است که [illegible]
[illegible] امم سابقه نازل [illegible] ازین امت مرتفع است و در بحر الحقایق آورده که مراد عشق
مجازیست که عاشق [illegible] آنرا از وجود [illegible]
چنانچه [illegible] ملامت دشمن را انبیا نیز طاقت نیاوردند و بعضی از محققین گویند
ما لا طاقة لنا به دوری از جناب محبوب و هجران از وصال محبوب مطلوب حقیقیست که یک لحظه از آنرا
هیچ آفریده تاب نیاورد چنانچه [illegible] که اللهم مهما عذبتنی بشیء
فلا تعذبنی بذل الحجاب [illegible] عذابی خواهی بر من بکن ولیکن معذب مساز بخواری
دوری [illegible] نظم [illegible]
واعف عنا و درگذر از [illegible] فراموشیها را واغفر لنا

و بیامرز ما را از گناهان کبیره و ذنوب و عیوب **وَارْحَمْنَا** و بخشای بر ما بقبول طاعت
و نیل کرامت و ایصال نعمت و قوت در عبادت **أَنْتَ مَوْلَانَا** تو ای آقا و مالک و صاحب
اختیار ما **فَانْصُرْنَا** پس یاری و قوت ده ما را چنانچه پادشاهان عبید خود را ظفر دهند
عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۵ بر گروه ناگرویدگان از کفره و فجره و دیوان
که ایشان لشکر شهوات نفس اماره و لشکرهای واهی دنیای دنیه غداره امین یا رب العالمین

[illegible] خزانه در ذکر قدری از وقایع لیلة الاسری بدانکه این آیه از گنجهای
عزت و دولت و جهانهای است که حق تعالی محمد و آل محمد را بدین عطیه عظمی و موهبت کبری
سرفراز فرموده و رفع شان و سمو مکان ایشان را در ضمن آن بر عالمیان ظاهر ساخته و کرامات
که در شب آن با آنحضرت واقع شده لا تعد و لا تحصی است اما قدری از آن باید که بیان کرده شود تا سخن
بی برهان جلوه نماید در کتاب معارج از سلمان فارسی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود چون مرا در شب معراج بالا بردند چون بآسمان اول رسیدم قصری دیدم از نقره سفید
که دو ملک بر در آن ایستاده بودند جبرئیل علیه السلام را گفتم از ایشان بپرس که این قصر از آن
کیست گفتند از آن جوانی است از بنی هاشم چون بآسمان دوم رفتم قصری از طلای سرخ بنکوتر از قصر
اول و بر در آن نیز دو ملک ایستاده بودند جبرئیل را گفتم بپرس چون بپرسید گفتند از جوانی هاشمی
پس در آسمان سیم قصری دیدم از یاقوت سرخ و بر در آن دو ملک ایستاده اند چون جبرئیل علیه السلام
سؤال نمودند گفتند از آن جوانی است از اولاد هاشم و چون بآسمان چهارم رفتم قصری دیدم
از در سفید و دو ملک بر در آن ایستاده چون پرسیدم که صاحب این قصر کیست گفتند جوانی است
از بنی هاشم و در آسمان پنجم قصری دیدم از در زرد و دو ملک بر در آن ایستاده گفتند
جوانی است از بنی هاشم و در آسمان ششم قصری دیدم از مروارید تر و دو ملک بر در آن
ایستاده گفتند صاحب این جوانی است از اولاد هاشم و در آسمان هفتم قصری دیدم از نور عرش
و بر در آن دو ملک ایستاده گفتند صاحب این جوانی است از بنی هاشم پس از آنجا بالا
رفتم و پیوسته از نور بظلمت و از ظلمت بنور میرفتم تا بدرخت سدرة المنتهی رسیدم جبرئیل علیه السلام
از من جدا شد گفتم ای خلیل من در چنین مکانی مرا تنها میگذاری گفت بحق آنخدای که ترا براستی فرستاد
که این مکانی که تو طی کردی هیچ پیغمبری مرسل و هیچ ملک مقرب طی نکرده و مرا بالای آن بخت که تا
بالاتر روم در زیارت رب العزة نیستادم پس از آنجا بدریاهای نور افتادم و امواج عظمت و جلال
مرا از نور بظلمت و از ظلمت بنور میافکند تا مرا باز داشت خداوند رحمن در ملکوت خود آنجا که
میخواست پس ندا بمن کرد که ای احمد بایست در حضرت من چون ندای حق شنیدم بر خود بلرزیدم و از
خود تهی شدم پس بار دیگر از ملکوت اعلی ندا رسید که ای احمد گفتم لبیک ربی و سعدیک پس ندا

رسید که سلام من که برسد که از عزیزم جواب باز گفتم خدای منت سلام داری و است سلام و بسوی
او برمیگردد سلام پس بار دیگر ندا رسید که ای احمد گفتم لبیک و سعدیک گفت آمن
الرسول و تا آخر سوره کفت و شنود واقع شد و در احتجاج از حضرت کاظم علیه السلام از
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در ضمن حدیث شریفی که ذکر مناقب رسول خدا صلی الله علیه و آله
در آن شده مرویست که چون آنحضرت را شب از مسجد الحرام تا مسجد اقصی بیکماه راه سیر دادند
و از آنجا بملکوت آسمانها که مجموع آن پنجاه هزار ساله راه است در ساعتی کمتر از ثلث
شب بردند تا رسید بساق عرش و نزدیک شد بمحل علم و کشیده شد بر سوی وی جامی سبزی
از نور و در هوا که چشم و دل خیره کرد پس دید عظمت و بزرگواری خدای خود را بچشم دل نه بچشم
سر و خود را با او سبحانه بقدر قاب قوسین بلکه نزدیکتر مشاهده کرد پس وحی کرد او سبحانه
بوی آنچه وحی کرد از جمله وحیهای او آیه لله ما في السموات وما في الارض وان تبدوا ما
في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله على كل شيء قدير و آن آیه ایست که قبل ازو بر پیغمبران اکرم
تا آدم و امتهای ایشان عرض شده بود و همگی ایشان از قبول کردن آن سرباز زده بودند از ثقل
تکلیفی که در آن هست و آنحضرت بالطوع و الرغبة آنرا قبول نموده با امت خود عرض کرد و ایشان نیز قبول
نمودند پس چون حق تعالی اطاعت و انقیاد ایشان را دید که با وجود عدم طاقت قبول آن نمودند چون
بمقام عرش رسید بوی تکرار آن نمود تا خشنودی خود را از ایشان ظاهر کند فرمود که آمن
الرسول بما انزل اليه من ربه پس بجواب آن رسول خدا از قبل خود و امت خود گفت والمؤمنون كل
آمن بالله الی قوله رسله پس حق تعالی فرمود که از برای ایشان باد بهشت و مغفرت من بعوض آنچه
دوست گرفتند پس آنحضرت گفت غفرانك ربنا و اليك المصير پس خدای بازگشت و در آخرت
حق تعالی فرمود و بقد فعلت ذلك بك و بامتك پس فرمود که چون امت تو قبول نمودند آیه
سابق را با شدت تکلیف آن که امم سابقه قبول نکردند قبول نمودند بر من لازم است که آن تکلیف
را از ایشان بردارم و آیه لا يكلف الله نفسا الا وسعها الی قوله ما اكتسبت پس رسول خدا صلی الله
علیه و آله گفت زیاده کن عطای خود را بر ما فرمود مطلب تا زیاده کنم گفت ربنا لا تؤاخذنا
ان نسينا او اخطأنا فرمود که امت ترا مواخذه بخشیان و خطا نکنم برای کرامت تو زیرا
که امم سابقه چون فراموش میکردند آنچه مذکور شده مبتلا میشدند بر ایشان درهای
عذاب میبود و خطا از ایشان مجتنب و اینها از امت تو برداشتم برای کرامت تو پس
پس گفت بار خدایا زیاده کن برای من فرمود مطلب تا زیاده کنم گفت بار خدایا ستر نهار بر ما
بار مکن چنانچه کرده بودی بر امم سابقه فرمود که برداشتم از دوش امت تو ثقلهای چند را
که بر امم سابقه بود از آنجمله آنکه نماز ایشان را قبول نمیکردم مگر در بقعه چند از زمین که برای عبادت

ایشان اختیار کرده بودم هرچند از منازل ایشان دور بودی و حال آنکه کردانیدم برای امت تو تمام
روی زمین را مسجد و طاهر کننده از حدث یعنی تیمم را جایز داشتم پس اینست سوم آنچه
که بود بر امم پیش از تو و از امت تو رفع کردم و بودند امم سالفه که چون میرسید بر بدن و جامه
ایشان نجاستی میبریدند آنرا از جسدهای خود و حال آنکه آبرا برای امت تو طاهر کننده کردانیدم
و اینست چهارم که بود بر امم سابقه و از امت تو برداشتم و بودند که قربانیهای خود را بر دوش
خود بسته نقل به بیت المقدس میبردند پس قربانی هر کس را اگر قبول میکردم آتشی میفرستادم
که آنرا میسوزانید و او خوشحال میگردید و آنرا که قبول نمیکردم دلگیر برمیگشت و حال آنکه کردانیدم
قربانیهای امت ترا در شکم فقرا و مساکین ایشان پس از هرکدام قبول کنم و برابر اضعاف
مضاعفه جزا دهم و از هرکس قبول نکنم باز بلاهای آن عقوبتهای دنیا را از او دفع کنم
و این بلیه را نیز از دوش امت تو رفع کردم و این نیز از جمله امر جسیم که بر امم قبل از تو بود و بر
ایشان واجب بوده که در ظلمات شبها و میانهای روز نماز بجای آورند و آن نیز از شدایدی
بود که از امت تو برداشتم و فرض کردم بر ایشان نماز را در طرفین روز و شب و اوقات نشاط
ایشان و بودند امم سابقه که فرض کرده بودم بر ایشان پنجاه نماز در پنجاه وقت
و آن نیز از جمله امر بود که از امت تو برداشتم و کردانیدم نماز ایشان را پنج نماز در پنج وقت
و آنها را پنجاه و یک رکعت قرار دادم تا ثواب پنجاه نماز از ایشان را داشته باشد و بود
امت سابقه که حسنات ایشان یکی به یکی و سیئات ایشان یکی به یکی محسوب میشد
و آن نیز از جمله امر بود از امت تو برداشتم و کردانیدم حسنات ایشان را یکی به ده و سیئات
ایشان را یکی به یک و بودند امت پیشین که باراده حسنه چیزی از ثواب برای ایشان نوشته
نمیشد مگر اراده بفعل می‌آورد یک حسنه برای ایشان میدادم و امت
تو چون اراده فعل ثواب کنند یک حسنه برای ایشان نویسم و چون بجای
آورند ده حسنه نویسم و این نیز از شفقتها است که بر ایشان کرده‌ام و بودند امت
سابق که اراده گناه میکردند چیزی بر ایشان نمی‌نوشتم چون بفعل می‌آوردند یک سیئه
بر ایشان ثبت میکردم و امت تو چون اراده گناه کنند و بعمل نیاورند برای ایشان
یک حسنه بنویسم و بودند امم سابقه که چون گناهی میکردند بر در خانه‌های ایشان
نوشته میشد و توبه ایشان آن بود که بهترین مطعومات را برای ایشان حرام کنم تا در عالم
رسوا باشند و این نیز از امت تو برداشتم توبه ایشان را میان خود و ایشان قرار
دادم و کردانیدم پرده ایشان پرده‌ چند که حایل باشد میان ایشان و مردم و قبول
کردم توبه ایشان را بدون عقوبت و معاقبه نکنم ایشان را بتحریم بهترین

طعام

و این

طعام و بودند امم سابقه که توبه میکرد یکی از ایشان صد سال یا هشتاد سال یا پنجاه سال و من توبه او را بدون معاقبه بتوبه قبول میکردم
نیز از جمله امری است که از امت تو برداشتم از امت تو کسی هست که گناه میکند بیست سال یا سی سال یا چهل سال یا صد سال پس پشیمان شود بقدر طرفة العین
که توبه کند و پشیمان شود همه آنها را می‌آمرزم پس رسول خدا گفت بار خدایا چون این همه تفضل بمن کردی زیاده کن تفضل خود را بر من فرمود سوال
کن تا زیاده کنم گفت بار خدایا بر ما بار مکن چیزی را که طاقت بآن نداریم حق تعالی گفت این چیزیست که از جمیع امم برداشتم جمیع خلق را امور
تکلیف ما لا یطاق نکرده‌ام چگونه امت ترا که از اتم و بکریدیترین شفقتها ممتاز کرده باشم بدان مبتلا کنم پس رسول خدا گفت واعف عنا واغفر
لنا وارحمنا انت مولینا حق تعالی فرمود چنین کنم بتوبه کنندگان امت تو رسول خدا گفت فانصرنا علی القوم الکافرین حق تعالی فرمود
چون نصرت نداده‌ام امت ترا و حال آنکه ایشان در روی زمین با کفار مانند خال سفیدند در پهلوی گاو سیاه معهذا پوشش قادر و قاهر
[illegible] بر همه طوایف و هر طایفه بخدمت کاری ایشان مشغولند و ایشان خدمت هیچ طایفه نکنند و این از راه کرامت و عزت تو است که
بر خود واجب کرده‌ام و بر نفس خود حتم یاد نموده‌ام که دین ترا بر همه ادیان ظاهر کنم تا آنکه نماند در مشرق و مغرب زمین دینی مگر دین تو یا آنکه
جزیه دهند بدین تو و در ذیل روایت سید ابن طاوس از امیر المؤمنین علیه السلام که انشاء الله در قصه معراج نقل خواهد شد مذکور است که رسول خدا
گفت پس حق تعالی ندا در داد که ای حبیب من و برگزیده و رسول من و امین من بسوی خلق من در میان بندگان که را خلیفه و جانشین خود کردی
[illegible] آنکسی را که بهتر از من میشناسی برادر من و پسر عم من و یار و یاور من و وزیر من و صندوق علم و حکمت من و وفا
کننده بوعدههای من علی بن ابی طالب را پس حق تعالی فرمود بعزت و جلال و جود و بزرگواری و قدرت من بر خلق خود که نیست یاد میکنم که قبول نکنم
ایمان بنده‌ای را که [illegible] ایمان برادر من و رسول من آورده باشد بدوستی و ولایت و اعتقاد بامامت علی بن ابی طالب ای محمد میخواهی او را در ملکوت آسمان من
ببینی گفتم چگونه او را توانم در اینجا دید و حال آنکه او را در زمین گذاشتم پس ندا رسید که سر بالا کن چون مشاهده نمودم علی را در ملکوت اعلی باتوکنم
دیدم و شاد و خندان گردیدم گفتم پروردگارا اکنون دیده‌ام روشن شد پس ندا رسید که یا محمد گفتم لبیک ذا العزة لبیک فرمود عهدی که
آن عهد کدام است فرمود که علی نشانه راه هدایت و امام ابرار و کشنده فجار و پیشوای مطیعان منست و اوست کلمه تقوی و علم خود را باو میراث
داده‌ام پس هرکه او را دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد مرا دشمن داشته و او را امتحان خواهم کرد بخلق و خلق را نیز باو امتحان میکنم
بشارت [illegible] او را بوی ده [illegible] بروایت سلمان فارسی از کتاب معارج پس رسول خدا گفت چون از مکالمه و مناجات فارغ شدم
هفت [illegible] ملکوت [illegible] علی [illegible] رسید که یا محمد [illegible] با علی بن ابی طالب بنده برگزیده من [illegible] پس ندا فرمود که نظر کن
راست خود چون نظر کردم دیدم که بر ساق عرش نوشته است که لا اله الا انا وحدی و محمد صفوتی ایدته بعلی اخیه و وزیره یعنی نیست خدایی
بجز من و محمد برگزیده منست و قوت داده‌ام او را بعلی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وزیر او ای احمد نام ترا از نام خود اشتقاق کرده‌ام
من خداوند محمودم و نام ترا محمود و حمید [illegible] محمد و نام برادر ترا از نام خود اشتقاق کردم و منم خداوند علی و اوست علی ای ابوالقاسم برگرد هدایت کننده
و هدایت [illegible] خوشحال تو و خوشحال آنکه بتو ایمان آورده و تصدیق نماید [illegible]
[illegible] بسدرة المنتهی بمقام جبرئیل [illegible] گفتم ای خلیل من [illegible] جه شنیدی من آنچه
گفتنی بود گفتم و آنچه نهفتنی بود نهفتم پس گفت [illegible] ای ابوالقاسم برگرد هدایت کننده و هدایت کرده
شده [illegible] ای ابوالقاسم [illegible] فی الحال از ملکوت اعلی ندا رسید که ای احمد ترا از جهت [illegible] ابوالقاسم ندا کردم که رحمت مرا
میان بندگان [illegible] جبرئیل گفت [illegible] که این
کرامت را بهیچ آفریده جز تو نداده است پس با جبرئیل برگشتیم و چون بآسمان هفتم رسیدیم باز آن قصر [illegible] ملک

سوال کن از آن جوان هاشمی صاحب این قصه است کیست چون سوال کرد گفت علی بن ابی طالب پسر عم محمد است و همچنین هر یک از ان قوم
رسید سوال کردم چنین جواب دادند و در روضة الواعظین از آنحضرت مرویست که در آن شب فاتحه مرا از اول تا آخر و سیاق آن
کل بمن عرضه نمودند بنحوی که هر یک از ایشان اجزا از حواله و سلطانی و بیستا و اسامی هر یکی را بمن تعلیم دادند و غاز برامت من در آن شب
شده بر گشتم بزمین و این واقعه بعد از بعث آنحضرت بود بیک سال ... فضایل این آیه بجهت آنکه طوطی شکر شکن قلم
سطح سبزه زار رقم هر چند فنون سخن آرائی و نغمه سرائی کند از عهده ادای فضلی از فضول آن بیرون نیاید و چنانچه خیمه و خلاصه قرآن
سوره حمد است این نیز جامع مراتب و رمزها و حکمتهای کتاب چون آن فاتحه کلام ربانی است این نیز خاتمه سوره البقره و ثانی
سبع مثانی است و چنانچه آن مشتمل بر هفت آیه و هفت مطلب است چنانچه گذشت این نیز متضمن هفت مطلب از مطالب عظیم
که هر یک را رسول خدا درخواست نموده حق تعالی باجابت سوال وی بامت وی عنایت نموده جواب آنرا رد کرده ... ان نسینا او اخطانا
مواخذه از خطا و نسیان که بعد از حصول آن فرموده رفع عن امتی الخطاء والنسیان دوم رفع اصر و مقابل لا تحمل علینا اصرا
که فرموده و یضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم سیم تجبیر دادن امور را بازاء تحمیل ما لا طاقة که یرید الله بکم الیسر چهارم عفو
از گناهان در جواب واعف عنا و یعفوا عن السیئات و یعفوا عن کثیر پنجم غفران معاصی در مقابل واغفر لنا که ان الله یغفر
الذنوب جمیعا ششم افاضه رحمت در برابر وارحمنا و کان بالمؤمنین رحیما هفتم ابطال نصرت در جواب انصرنا تا آخر و کان
حقا علینا نصر المؤمنین و لهذا این آیه را با فاتحه قرینتین گویند و هر دو در عقد یک عدد بسلک انتظام برآمده اند و آنحضرت
جابر بن عبد الله است که گفت از رسول خدا شنیدم که حق تعالی بمن فرموده که داده ام بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود و آن
فاتحة الکتاب و خاتمه سوره البقره و از گنجهای بهشت است که خدا بمن فرستاده و بدست قدرت خود نوشته است آنرا دو هزار سال
پیش از آنکه خلایق را خلق کند بدو هزار سال هر کس بخواند آنرا بعد از نماز خفتن کافی باشد او را از قیام لیل و در تفسیر کلبی
علی ابن عباس مرویست که گفت روزی رسول خدا نشسته بود ناگاه صدائی از آسمان برآمد چون سر بالا کرد و دید که دری از
آسمان گشوده شده و ملکی بر زمین فرود آمد و گفت حق تعالی بشارت میدهد ترا بدو نور که عطا کرده است بهیچ پیغمبری پیش از تو و آن
فاتحة الکتاب و خواتیم سوره البقره است بخواند آنها را احدی مگر آنکه حاجت وی روا شود و در ثواب الاعمال از حضرت صادق
مرویست که رسول خدا فرموده هر که تلاوت کند چهار آیه از اول سوره البقره و آیة الکرسی و دو آیه ما بعد آنرا تا خالدون و سه آیه
از آخر سوره مذکوره را از لله ما فی السموات الی آخر السوره هرگز در نفس و مال خود مکروهی نه بیند و شیطان بنزدیک وی نیاید
و قرآنرا فراموش نکند و در خلاصة المنهج از آنحضرت مرویست که چون بنده از بندگان خدا این دو آیه آخر را بخواند چون بگوید
غفرانک ربنا حق تعالی گوید ای بنده من آمرزیدم ترا دیگر هر مطلبی که چون بلفظ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا گوید
نکنم ترا و چون کلمه لا تحمل علینا گوید فرماید که تکلیف ما لا یطاق بتو نکنم و چون بگوید واعف عنا گوید عفو کردم از تو و چون گوید
واغفر لنا گوید آمرزیدم ترا و چون گوید وارحمنا گوید رحم کردم بر تو و چون گوید فانصرنا علی القوم الکافرین گوید
یاری دادم ترا بر زمره کافران و در قوت القلوب بطرق خاصه از امیر المؤمنین منقولست که فرموده کمان نبرم که کسی را که موی عقل
فهم کند و شب هنگام خواب این آیه بخواند و در کتاب فردوس از رسول خدا مرویست که این دو آیه شفای جمیع امراض است و خدا
آنرا دوست میدارد و در جواهر از خواص آیات آورده که مداومت نمودن بقرائت این دو آیه مذکوره با ملک زمانی ادا و دائم
دشمنان ظالم از سر قاری خود دفع و دشمنان و بر اسقهو و مغلوب غالب و کارهای وی بر وفق مراد و محصل باشد و حق تعالی قاری آنرا ...

خزانه در ذکر ...

و آرام دل و کرامت کند و اگر آنرا بر ظرفی پاک نوشته با آب چاه شیرین که آفتاب بوی نتابیده باشد بشوید و بنا شتا بیاشامد قوت حافظ
وی زیاده گردد و سرور در دل وی پیدا شود و هیبت او داخل شود بدلهای کافران **الثالثة من ترتیب الجمع سورة آل عمران**
دوم از سبع طوال و سیم از سور مدنیات در ترتیب نزول اگر چه بعد از سوره انفال و قبل از احزاب در مدینه جهت نزول یافته و الا آیات
مکیه هیچ در آن یافت نشود باتفاق مفسرین و عدد آیات آن بقول اصح دویست آیه و عدد کلمات و کلمات مکرر مانتش سه هزار و پانصد
هشتاد و حروفش پانزده هزار و دویست و بیست حرف است و در تعیین آیات آن اختلاف بین القرا همه آیه باشد کوفیین
الم را آیه علیحده و انجیل ثانی را آیه دیگر دانسته اند و انزل الفرقان را آیه نداند و بصریین و رسولا الی بنی اسرائیل را آیه شمرده اند و شامیین
توریة و انجیل اول را آیه نموده مقام ابراهیم را آیه داند و ابو جعفر مما تحبون را ترک نموده آیه نداند بخلاف اهل حجاز که آنرا آیه
دانند بهر تقدیر در مطاوی آیات مکررات حکم و مصالح و مواعظ بسیار اندراج یافته اول آیه که از آن نازل شده این بود
که هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین و مستوانند بود که وجه انتظام آن با سوره البقره این باشد چه آن سوره نیز
افتتاح بذکر کتاب و هدایت متقیان یافته بود و در مفاتیح الغیب وجه انتظام این دو سوره با یکدیگر آورده که ابتدای سوره
البقره بذکر اعتقادات اصول دین بود چون ایمان بغیب و کتاب و انزال وحی بر انبیا و یقین بآخرت و غیره و در این سوره نیز
افتتاح بذکر آنها شده و چنانچه آنجا بعد از آن مذهب اعتقادات شروع در مذمت یهود کرده بود در اینجا بعد از اعتقاد در ذم نصاری
کرده که یهود نکوهیده بس مناسب بود ارادف این سوره بسوره البقره انتهی کلامه لهذا رسول خدا در سلک یک حدیث شریف
منسلک ساخته بزهراوین نامیده و فرموده است هر که بخواند زهراوین را یعنی دو سوره درخشنده را که آن بقره و آل عمران است
بیایند هر دو در روز قیامت چون دو سایبان یا دو طایفه از مرغان یا دو ابر سفید بر سر وی سایه افکنند تا او را داخل
کند بهشت و در ریاض الجنان و مجمع البیان از رسول خدا مرویست که هر که سوره آل عمران در روز جمعه بخواند حق تعالی و ملائکه
او بروی صلوات فرستند تا غروب آفتاب آن روز و ابی بن کعب از آنحضرت روایت کند که هر کس این سوره بخواند عطا کند حق تعالی
بوی بعدد هر آیه امانی از جسر جهنم را و در کتاب مجموع الروایات آورده که چون این سوره بزعفران بنویسند بر زنی که
حامله نشود بیاویزند بروی حمل بهم رساند باذن الله تعالی و بونی در ختمات خود آورده که بجهت ادای دین این سوره را در روز
پنجشنبه یا دوشنبه سیزده نوبت بخواند البته بزودی ادا و اسباب معیشت پیدا شود و در خواص السور آمده که هر مطلبی از مطالب
شود از مطالب دنیا و آخرت مداومت کن بتلاوت سوره آل عمران
بسم الله الرحمن الرحیم ۵
الم ۵ کن ای سید آنحضرا، موصوف بصفات کمال و آثار جلال که وحدت ذات و استقامت صفات مرا حرف الف دلیلی است
متقن و علامتی است روشن بر اثبات کردن ... اول از مقدمه گذشت که آثار قدرت خود را بوساطت عقل بعالم که رابطه
بین الاثر و المؤثر و لام اشاره باشد برهیکل مکونات و مخلوقات که دائره میم علامت دوران سلسله آنهاست و سر کونه
من ظاهر ساختم چه عقل و علم هیچیک از اثر و مؤثر فی بکنه مؤثر خود راه نیابد و مرتبت تقدیر هر یک از عالم اعلا و لام از عالم
اوسط و میم از عالم اسفل خواهد بود تا این کلمه شریفه جامع جوامع رموز عالم کون و حقیقتین از مراتب حدوث وجوبی و
منازل عبودیت ... و برزخ بینهما که مراتب رسالت و پیغمبریست باشد و اشاره بر بینهما آنچه در حقیقت محمدیه قبل از
حمد ذکر یافته که صورت جمعیت جمیع حقایق و اختصاص بحقیقة الحقایق مراد است و بس و هیچیک از انبیا را آن رتبه
نبوده اند بوده که مراد از این دو عالم عالم غیب و شهادت که نشان این است و واسطه بینهما عالم برزخ باشد و لخص معنی آنکه

پس قاری را از یکصد و پنجاه و دو هزار و دویست حسنه باشد و منزل آن رفع درجه و محو سیئه

این هر دو صحیح

[illegible]

مقصود اصلی از کردن پروردگار رهستی رهریك از غالبین وغالب برونخ الله معرفت ذاتی است مستجمع صفات کمال که
لا اله الا هو نیست خدای مستحق عبادت مگر او الحی القیوم ﴿ه ط﴾ آن خدای زنده پاینده که زندگی واستقا...
مرکز بدع با واست و مؤید این تفسیر است آنچه گفته اند که تفسیر الم در بعضی سوره ما بعد آنست یعنی الف اشاره بالله و لام اشاره
به لا اله الا هو و میم اشاره به الحی القیوم باشد و بقول بعضی که الم را آیه تامه و جمله مستقله دانند لفظ جلاله مبتدا جمله ثانیه و نفی
واثبات بعد از او خبر آنست و تقویت این قول کند آنچه در معانی الاخبار از صادق علیه السلام مرویست که در حدیث طولانی
فرموده اما الم در سوره آل عمران پس معنی است که انا الله المجید و در تفسیر ابو اللیث آمده که بجای لفظ حی و قیوم در قرائت ...
شرحیا است و این کلمه نجات دهنده از اهوال دریاست و برای حصول مطالب مداومت بآن مجربست و از ابن عباس ...
که این دو اسم از جمله اسم اعظم است و لیث دعائی که آصف بن برخیا در آوردن تخت بلقیس از سبا خوانده و بقرائت ...
و حضرت صادق ع الحی القیام است **خزانه** در شان نزول و ابلاغ این سوره قصص واخبار بطرق بسیار
نقل شده از آنجمله ابن اشناس بزاز و ابن مفضل شیبانی و دیگران روایت کرده اند که چون بظهور دولت حضرت سید کاینات
مغازی و فتوحات بسیار و کشش امانی و آمال آنحضرت بآبدم تیغ سید تیغ امیر المؤمنین آشکار شد و همگی عرب مطیع
منقاد وی گردیدند و آنحضرت بامر پروردگار رسل و رسایل باطراف و اکناف عالم نوشته ملوك وطوایف و بلاد را
بسوی اطاعت و انقیاد و پیروی دین خود دعوت نمود خصوصا پادشاه عجم و قیصر روم را که اعظم سلاطین جهان بودند و
نامه ایشان در هیچ بود که یا اسلام آورید یا بذلت و خواری جزیه بدهید یا مهیای حرب شوکت اسلام باشید چون این
خبرها بنصارای نجران و جماعتی که در حوالی ایشان بودند از بنی عبد المدان و بنی حارث ابن کعب و جماعت ... رسید و سلاطین
و ماورینه و نسطوریه و اصحاب دین الملك و عباد که هریك طایفه عظیم از نصارا اند رسید همگی خایف شدند و با نهایت
کثرت و جمعیت دلهای ایشان پر از هول و بیم شد و در فکر کار خود بودند که ناگاه فرستادگان آنحضرت عتبه ابن غزوان
و عبد الله ابی امیه و هدیر ابن عبد الله تیمی و صهیب ابن سنان غیری با نامه که بایشان نوشته بود رسیدند و نامه آنحضرت
برایشان خواندند ایشان را دلالت بدین حق نموده و مضمون نامه این بود که یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء الی قوله
بانا مسلمون چنانچه عن قریب ذکر شود خلاصه معنی آنکه اگر اسلام آورید برادران ما باشید و الا یا بذل جزیه اقرار
کردن شما کفار شوید یا بر تمام جنگ با خدا و رسول او در آیید پس از شنیدن این سخن برآشفتند و همگی بجهت مشورت جمع
بکنیسه اعظم خود جمع شدند و آنرا از فرشهای پاکیزه انداختند و دیوارهای آنرا بحریر و دیبا پوشانیدند و صلیبهای بزرگ
که از طلا و مکلل بجواهر قیمتی بود و پادشاه اعظم روم برای ایشان فرستاده بود راست کذاردند و مردم را برای
مشورت در این امر عظیم صلا در دادند و در آن مجلس حاضر شدند اولاد حارث ابن کعب که از شجاعان روزگار و
شیران بیشه کارزار و از قدیم الایام از اهل اعتبار بودند و چون انجمن بقبایل بکر و سید از مذحج و حمیر و انمار ...
بعضی ایشان با پاپهای روم گروه بنی ایشان اجتماع نمودند و جمعی متفرقه که در آنجا بودند و ایمان برسول خدا آورده بودند
از دین برگشته مرتد شدند و خوفهای عظیمی میباشد و همگی اتفاق بر جنگ آنحضرت نموده عزم جزم بر رزم مسلمانان
کردند که بمدینه آمده با اهل اسلام مقاتله نمایند پس ابو حارثه حصین ابن علقمه که علامه العلماء ایشان و اعلم اهل ...
و از قبیله بکر ابن وایل بود چون از این عزم با خبر شد عصای خود را بر دست ... ابروی خود را از جبینهای خود دور کرد

زیرا که

زیرا که مردی بود یکصد و بیست ساله و از غایت پیری ابروی چشمهای وی آویخته بود پس از میان آن قوم برپا خاست و تکیه بر عصای خود
کرده خطبه بخواند و خدا را حمد و ثنا گفت و از علوم بهره تمام بهره مند و از جمله موحدان نجد بود و در خفیه ایمان برسول خدا آورده بود
و بعد از ادای خطبه گفت آهسته باشید ای فرزندان عبد المدان و ... و سخاوت که وارید بر خود ثبات کنید و فقد آن بدا
و دوام آن تمهید در صلح است نه در جنگ و حرکت را بتانی و فکر کنید و مانند مورچگان ... بی لجام مرید و تندی مکنید و بعد
از آنچه نکرده اید بتوان کرد و آنچه کرده اید برنتوان کرد ایند و چون خاموش شد کرز ابن سبره حارثی که مردی لجوج شدید القلب
و بزرگ قبیله بنی حارث و امیر جنگهای ایشان بود گفت ای ابو حارثه اندرون تو را باخته دل از جای خود کندی مانند کسی که ...
دیده عقل از روی پدر رفته باشد مثلها میزنی و ما را از جنگ میترسانی و حال آنکه ما از ارکان دریا استوارتر بوده پادشاهان ...
میجنگانیم ... و لشکر ... شکسته پیوسته برای اعادی خود غالب بوده ایم و از نهایت حرجی که در سخن داشت ...
... وی فرو رفته بود و خبر از آن ... ساکت شد عاقب که نام وی عبد المسیح ابن شرحبیل و بزرگ
تمام علماء نجران و صاحب رای ایشان بود روی بکرز کرده گفت روی تو سفید باد و جای تو مانوس و پناه آورنده تو عزیز باد
یاد کردی جنگهای که ... اهل حسب و نسب کریم را لیکن هر جای را گفتاری و هر کس را روزی و ...
و ایام حرب را اختلاف عظیم است جمعی را غالب بسیار زد و گروهی را مغلوب میکند و لباس عاقبت ... و اعطاب ...
بلا آفت که از راه آفت و بلاد رآتی پس سید که نام وی ... ابن نعمان و از قبیله غسان و قبیله لخم و عالم نجران و در مرتبه علم ...
نظیر عاقب بود گفت با سعادت باد سعی شما و بلند باد بخت شما بدرستی که هر معنی را نوری است و ... بعقل سلیم است هریك از
شما ... راهی رفتید برخی هموار و برخی بد درشتی و عقل شما در تدبیر صواب است در وقت ...
نموده اند است ... فکر شما ... از موافقت و مخالفت و جنگ و صلح و بنای ... بگذارید دیگر باره کرز ابن سبره ... سخن
... رفت و گفت آیا ما دین خود را که دین پدران ما است ترك خواهیم نمود و حال آنکه ... ما ...
و پادشاهان عالم ما را بدان دین میشناسند و عزت میدارند یا بجز قرار خواهیم داد ذلت و خواری جزیه را والله هیچ یك
از این دو کار نخواهیم کرد تا آنکه شمشیرهای ما از غلاف برآید و زنان بسیار بی شوهر شوند یا خون ما نزد محمد ...
یا آنکه خدا حکم خواهد ... پس سید گفت ای ابو سبره برما و خود رحم کن هرگاه ما یك شمشیر از غلاف بیرون کنیم از آن طرف شمشیرها
کشیده خواهد شد بدرستی که تمام عرب مطیع و منقاد محمد شده اند و هر قبیله زمام اختیار خود بوی داده اند و حکم او بر اهل ...
و صحرا جاری است و پادشاهان عظیم را شکست داده و قیصر و کسری را ...
... و مانند کشتی ... در روی سیلاب ... پاره گوشتی در روی سنگ افتاده پس روی کرد بجانب جهیر ابن سراقه بارقی
و او مردی بود از زنادقه نصاری و نزد پادشاهان آن زمان قربی تمام و در نجران سکنی داشت و گفت ای ابو سعاد تو نیز ...
خود را در باره ما بکار ببر که برین مجلس وقایع عظیم مترتب خواهد شد گفت رای من آنست که بنزد محمد روید و اطاعت ...
در بعضی از آنچه از شما خواهد و در جزو رسایل به پادشاهان حبشه و ... و پادشاه ... قبط و ... و پادشاهان
سبا ... و نوبه و غیره که نصارا اند و پادشاهان شام از غسان و لخم و قضاعه و اهل حیره و قبایلی که راغب بدین ایشان باشند
از تغلب و ... و غیره بفرستید و از ایشان مدد بخواهید و چون لشکرهای عظیم از روم و یمن و اطراف ...
... امداد شما بیایند بهیئت اجتماعی متوجه دفع محمد و لشکرهای او شوید و جنگ ...

خواهد شد و شما در میان عالم مانند کعبه مشهور خواهید گردید چون همگی این سخن را پسندیدند و برین عزم متفق شده خواستند متوجه
شوند حارثه ابن اثال که از قبیله ابن بکر بن وائل بود و از اولاد قیس ابن ثعلبه بود و در باطن میل قلبی به رسول خدا داشت بر خواست و بنهجی که
ان شاء الله تعالی در قصه مباهله ذکر خواهد شد در باب حقیت نبوت آنحضرت با ایشان مجادله بسیار نموده از هر گونه راهی در
آمده منع ایشان از اسود و کرد و همگی علماء ایشان را الزام داد آخر الامر قرار بر آن دادند که تمام علما و اعزه و اشراف نزد رسول خدا
روند و با آنحضرت مباحثه چند کنند و هر گاه حقیت آنحضرت بر ایشان ظاهر گردد ایشان آورند پس سید و عاقب که ریسان علماء
ایشان بودند از لشکر راه در میان چهارده نفر از بزرگان نجران و هفتاد نفر از بزرگان بنی حارث ابن کعب و جمعی کثیر از سایر
هر طایفه روانه مدینه شدند با زینت و شوکت تمام و قیس ابن حصین و یزید ابن عبد المدان که از علماء ایشان بودند در خدمت
با ایشان رفاقت کردند و چون آن قوم همگی روانه و بر شتران راهوار سوار شدند و اسبان خود را با براقهای قیمتی عجیب کتل کشیده
و در خلال این احوال چون برگشتن قاصدان رسول خدا که بنجران فرستاده بود دیر شد رسول خدا خالد ابن الولید را با لشکر
بجانب نجران روانه کرده بود و آن لشکر در عرض راه بدین جماعت برخوردند و چون شوکت اسلام را دیدند قدری ترس در دل
ایشان جا کرد و چون نزدیک مدینه رسیدند خواستند که زینت و مکنت خود را به اهل مدینه نمایند از شتران بزیر آمده جامها
سفر را کندند و بدنهای خود را شسته جامهای نفیس قیمتی یمنی ابریشمی و رداهای رومی پوشیده خود را با انواع زینتها و
بوهای خوش آراستند و بر اسبان خود سوار شده نیزههای خطی از بنا گوش مرکبها گذرانیده و ایشان از تمام عرب خوشرو
و نرم و تنومند بودند چون داخل مدینه شدند اهل مدینه گفتند ما هرگز گروهی از ایشان نیکوتر ندیدیم پس بخدمت رسول
مشرف شدند در حالتی که آنحضرت در مسجد بود و بعد از ادراک ملازمت آنحضرت وقت نماز ایشان داخل شد و آنحضرت با مسلمانان
شروع در نماز کرد ایشان نیز در مسجد خود ناقوس زدند و رو بمشرق مشغول نماز گردیدند اصحاب رسول خدا خواستند که
ایشان را منع کنند آنحضرت اصحاب خود را منع کرد و گذاشت که متعرض ایشان شوند و فرمود که ایشان را بحال خود بگذارید
تا سه روز ایشان را مهلت داده دعوت بدین خود نکرد و ایشان هم چیزی نخواستند سلوک نمایند و نظر کنند بسوی سیرت و طریقت
و اوصاف و اطوار آنحضرت که در کتب خود یافته بودند پس بعد از انقضاء ایام ثلثه آنحضرت ایشان را بمجلس خود طلب
نموده در حضور وجوه مهاجر و انصار گفت شما قومی هستید بکوشید بقبول احکام اسلام نموده خود و قوم خود را محصن حصین
وَعَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ درآورید گفتند ما قبل از تو حلقه بندگی خدا در گوش و قلاده اطاعت او بر سینه که
بخدمت او یافت در گردن نهاده ایم حضرت فرمود که از آثار دیگری در شما چیزی می بینند گفتند آنچه از اوصاف حضرت
خاتم النبیین در کتب سماوی بر دیده ایم همه در تو هست یا محمد بجز یک چیز که عمده خداپرستی است و آنرا در تو نمی بینیم فرمود آن
چیست گفتند در کتب سماوی مسطور است که پیغمبر آخر الزمان مصدق و معتقد حضرت مسیح باشد و تو او را ناسزا میگوئی
و دروغگو میدانی و گمان میکنی که او بنده خداست حضرت فرمود که اینها بهانه است و اکل لحم خنزیر و شرب خمر و ترک سجده
مانع از ایمان شما شده والا من هرگز نسبت بجناب مقدس عیسی ناسزا نگفته و تصدیق او میکنم و گواهی بنبوت او
میدهم لیکن میگویم که او بنده خداست و مالک نفع و ضرر و موت و حیوة خود نیست مگر باذن خدا گفتند ناسزای از اینها که
میگوئی بالاتر نیست آیا کسی که بنده باشد میتواند کرد آنچه او میکرد بقدرت کامله خود از مرده زنده کردن و شفا دادن
بیماران و خبر دادن مردم از آنچه در خانههای خود خورده و ذخیره نهاده اند و آنچه در دلهای مردم میگذشت و ابرا کمه

وابرص و غیر ذلک اینها را نمیکند مگر خدا یا پسر خدا و در آن باب غلو نموده هر زه بسیار گفتند که خدا از گفتهای ایشان منزه است
در غایت تنزیه پس آنحضرت فرمود که برادر من عیسی میکرد آنچه گفتید از معجزات اما بامر خدا و او از بندگان خدا بود و خود نیز
از بندگی سرپیچی ندارد و بدرستی که او نیز گوشت و خون و موی و رگ و استخوان و پی داشت و طعام میخورد و آب می آشامید و به
بیت الخلا میرفت و اینها از صفات مخلوقست نه خالق آیا منکر این توانید شد گفتند پس فرمود که آیا قبول دارید که خدا آفریدگار
و نگاهدارنده روزی دهنده عالم و آدم و جن و انس است و عیسی قدرت بر نگاهداری آسمان و زمین و قوت بر نوشتن خلایق
از اولین و آخرین نداشت گفتند بلی آنچه فرمود که صورت بندی و تسویه اعضا و جوارح عیسی در رحم مریم بامر که بود گفتند بامر خدا
فرمود قبول دارید که فرزند در رحم بصورت بدر خود میباشد و عیسی بر صورت آدمی زاد از مادر زاده و در ایام طفولیت شیر
مریم میخورد گفتند بلی فرمود قابل هستید که خدا را صورتی و جسمی و جوهری و عرضی نیست و طبایع مختلفه بروی راه نیابد
و از قوای ظاهری و باطنی منزه و معراست گفتند بلی و همه ساکت شده چنانچه در خطابهای دیگر و قصه مباهله ان شاء الله
ذکر شود قبول اجزیه نمودند و در بن باب هشتاد و چند آیه از اوایل سوره آل عمران نازل شد و چون منازعه ایشان با آنحضرت
در دو چیز بود یکی غلو در الوهیت عیسی و دیگری باور نداشتن نبوت رسول خدا اول ایشان را بکلمه خداوندی رد و ضمن کلمه
توحید و لفظ حی قیوم مندرج است بر ایشان رد کرد و ثانیا اثبات نمود ثانی را بقوله **نَزَّلَ** فرو فرستاده خدای بعنوان
تدریج **عَلَيْكَ الْكِتَابَ** بر تو یا محمد قرآن را که جامع جمیع آثار و سیر مستحسنه و از نشان آن هست که نوشته نبود
بِالْحَقِّ براستی و عدل و احسان **مُصَدِّقًا** در حالتی که باور دارنده و موافقست آن کتاب مر **لِمَا بَيْنَ**
يَدَيْهِ مر آنچه در برابر بوده است پیش از وی از کتب منزله و صحف مدونه و موافقت آن در عقاید اصولیه و در بعضی از
مواعظ و صوالح امور است نه در همه آنچه در اینها است چه در بعضی دیگر از مسایل فرعیه ناسخ است مر آنها را **وَأَنْزَلَ**
التَّوْرَاةَ و فرو فرستاده است او بیکبار توریه را نیز بر موسی که تمام آن یکصد و یکهزار آیه دارد و از وری بمعنی ظاهر شدنست
چه احکام دین ایشان را ظاهر ساخته است و بعضی گویند اکثر کلمات توریه بعنوان تعریض بوده نه تصریح ماخوذ از توریه بمعنی
خفا را اضداد باشد **وَالْإِنْجِيلَ** ۱۱۵ و دیگر فرو فرستاد انجیل را بر عیسی که تمام آن هشت هزار و چهار صد و بیست
آیه و انجیل بمعنی نه کواری ماخوذ است و بعضی گویند از دو ورکردن است چه باطل را از خود دور کرده و بعضی گویند
است چه ایشان را از معنی اصر و اغلال تورات بنجات داده و بسریانی آنرا انقلیون و انکلیون گویند بمعنی تاج و زینت و کوید
این دو لفظ غیر عربی اول عبری و ثانی سریانیست و نقویت این قول کنند قرائت حسن انجیل بفتح همزه چه افعیل بفتح در اوزان
عربی یافته نشود و ایراد لفظ تنزیل بجهت تکثیر است در قرآن و انزال در توریه و انجیل اشاره تمام است بآنکه قرآن بتدریج
نازل شده و آنها مرتبا دفعه بحسب نزول یافته اند **مِنْ قَبْلُ** پیش از فرود آمدن قرآن **هُدًى لِلنَّاسِ**
در حالتی که هدایت کننده بودند آن دو کتاب مر بنی اسرائیل و سایر اهل زمان خود را و در آنها بیان توحید و نفی شریک
و صاحبه و ولد برای ذات او سبحانه بود چگونه عیسی و مادر وی را برای او شریک و زن و فرزند قرار میدهید و میستائید بود
که هدی حال از کتب ثلثه و معنی ناس علی العموم تمامی خلایق باشد **وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ** ۵۵ و فرو فرستاد بر یعقوب
ناطقه مردمان از عوالم قدس عقل را که فارق است میانه حق و باطل و امتیاز دهنده صحیح و کلمات خداست که کلام غیر او
مراد از فرقان کتب منزله دیگر است و بعضی مراد زبور است و در کافی از صادق مرویست که القرآن جملة الكتاب والفرقان المحكم

الواجب العمل به بوده و در تفسیر قمی و جبائی و مجمع از عبد الله بن سنان از آنحضرت مرویست که فرقان امور محکمه قرآنست و کتاب جمله
آیات آنست که تصدیق میکند انبیائی را که قبل از آن بوده اند و قول آنکه مراد فرقانست و تکرار آن برای تعظیم و تفخیم شان آنست
نسبت بکتب دیگر و مصدق و اینست حدیث نبوی ص از کتاب علل که فرموده نامیده شد آن بفرقان بجهت آنکه متفرق الآیات
والسور نازل شده است در غیر الواح و صحیفها بخلاف توریة و انجیل و زبور که هر یک در الواح و اوراق نازل شده اند و برین
تقدیر که آن در بدایت و نهایت کتب [illegible] و فضیلت بر همه [illegible] است اما بجهت نزول بعد از همه نازل شده
در ذکر انزال او درین مقام یا برای تفنن در عبارت یا دلالت بر آنکه فرقان [illegible] بجهت تنزیل تدریجی بوده است جمله
واحده در شب قدر چنانچه در خبر از مقدمه کتاب گذشت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر
شدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای قدرت خدای از کتب سماویه و معجزات انبیا علیهم السلام یا بدلایل وحدانیت او که در
آفاق و انفس شاهد بودند لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ط مر ایشانراست عذابی سخت وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای
غالب غیر عاجز است از انتقام آیات و تعذیب منکران آنها ذُو انْتِقَامٍ ٥ خداوند مکافات بزرگ پس [illegible]
نصاری که بالوهیت عیسی قایل بودند دلیل دیگر بر [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى بدرستی
که خدای [illegible] عَلَيْهِ شَيْءٌ بر او چیزی از مغیبات کاینه فِي الْأَرْضِ در زمین [illegible] وَلَا فِي
السَّمَاءِ ٥ ط و نه در آسمان [illegible] که علم احدی بر آنها احاطه نکند [illegible]
او [illegible] لیکن اختصاص آسمان و زمین بذکر بجهت آنست که [illegible]
باعلا باشد [illegible] هُوَ الَّذِي اوست آنچنان کسی [illegible]
کامل خود يُصَوِّرُكُمْ صورت بندی میکند و نگار میکند شمارا فِي الْأَرْحَامِ در محل قرار و آرامگاه شما در شکم
مادران كَيْفَ يَشَاءُ ط هر نوع که خواهد از استوا و اعوجاج و حسن و قبح در صورت و کامل و ناقص در ماهیت
و رجولیت و انوثیت در خلقت و سعید و شقی در طینت و قدرت [illegible] برای مصلحتی [illegible]
ضعف [illegible] بلکه قدرت ما [illegible] و بعد از ظهور و ولادت او [illegible]
خزانه در ذکر خلقت جنین در رحم مادر در کافی از امام کریم مرویست که فرمود هرگاه حق تعالی اراده کند که خلق کند نطفه
از آن نطفها که در صلب آدم اخذ میثاق از ایشان کرده است [illegible]
[illegible] جماع [illegible] وحی فرستد بسوی رحم [illegible]
[illegible] من [illegible] بسوی رحم [illegible]
باشد از حالی بحالی تا مدت چهل روز پس علقه شود چهل روز پس مضغه شود چهل روز پس [illegible]
پس میفرستد حق تعالی دو ملک خلق کننده [illegible] در رحم [illegible]
زن داخل [illegible] در رحم قرار میگیرند [illegible] روح [illegible] از صلب [illegible] در رحم [illegible]
حیات [illegible] روح [illegible] و جمیع جوارح و اعضا [illegible]
البطن [illegible] حق تعالی [illegible] بسوی آن دو ملک [illegible] قضا و قدر [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] چون متوجه شوند [illegible]

پس بیابند در آن لوح شکل و شمایل و زینت و اجل و میثاق او و از سعادت و شقاوت و سایر احوال او بگو یعنی همگی اینها را از سر نوشت
مادر او استنباط کنند پس یکی از آن دو ملک املا کند و آن دیگری بنویسد تا جمیع آنرا بنویسند و شرط کنند بدا را در آنچه نوشته
شد پس آنرا مهر کنند و در میان دو چشم وی نصب کنند پس او را برپا دارند در شکم مادر و چنین باشد تا آن انقلاب کرده
منکسرها روی وی و چون وقت بیرون آمدن آن شود خواه تمام و خواه غیر تمام حق تعالی وحی فرستد بسوی رحم که بگشا در خود را تا بیرون
رود خلق من بسوی زمین من و جاری شود در او امر من که رسیده است وقت بیرون رفتن او پس بگشاید رحم دهن خود را [illegible]
فرستد بسوی ملکی که نام آن زاجر است یعنی و اند پس براند آن طفل را [illegible] طفل یا آواز آمده پرکرده و یا های
آن بیالا و سر آن بپایین رحم رود تا وضع حمل بر زن و طفل او آسان کرده و چون در آید باد دیگر او را براند بزجره دیگر پس طفل
بفزع آید و گریه کنان بر زمین افتد از ضربت ملک و در روضه از صادق ع مرویست که چون حق تعالی اراده آفرینش شخصی کند
جمع میکند بیان هر صورتی را که بین آنشخص است تا حضرت آدم پس او را بشکل یکی از آنها می آفریند پس هیچیک از شما
خود مگوید که این بمن و بهیچیک از پدران من شباهت ندارد بدانکه از سیاق حدیث اول ظاهر میشود که طینت و سرشت ذاتی
مادر و پدر تا اثر در فرزند کند و مناسب مقتضای حکمت بر جنین است و برین معنی است حدیث معتبره که الشقی شقی فی
بطن امه لیکن معنی جبری از آن ظاهر نشود چه در هر یک از حضال و افعال او [illegible] و افعال و اقدرت [illegible]
طینت خبیثه و خصال ذمیمه خود داده اند که باراده خود مستقل اند در هر یک از سعادت و شقاوت بسوی آنکه یکی توانند شد
کاهی فرزند مؤمن کافر و فرزند کافر مؤمن میشود و معنی بدا ثابت [illegible] آیه یمحو الله ما یشاء مذکور
شد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست خدای بجز او تکرار کلمه توحید بجهت تقریر و تسجیل است الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ٥
که غالب و محکم کار است در مجمع از صادق ع مرویست آنچه مضمون این آیه دلیل است بر وحدانیت و کمال قدرت و حکمت او
سبحانه که تصویر خلق در ارحام بکیفیت مذکور کرده و انواع صنایع و بدایع را بدون آلتی در وی مرکب نموده [illegible]
نیست که اگر تمام عالم جمع شوند برآنکه از آب نطفه خلق کنند و صورتی بآن دهند که آن شاهد او توان نمود هرگز قدرت بر آن
ندارند و بدانند که حکمت بالغه او و قادر است و بس هُوَ الَّذِي اوست آنکسی که برای تکمیل معانی دین أَنْزَلَ عَلَيْكَ
در و فرستاد بر تو که بانی مبانی شرع مبینی الْكِتَابَ قرآن مجید خود را انکار انزال آن بجهت بیان کیفیت آن
کما قال مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ از جمله آنست آیتهای مبین مشخص مفصل است بحسب عبارت که لفظ آن [illegible]
مرجحست بر معنی بدون کلفت و مشقتی که ذهن را در تعقل آن باشد هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ آن آیات اصل قرآن یا اصل
هر کتابی است که غیر آنها را جمع بدان کرده و افراد ام در مقابل ضمیر جمع یا بنا و دلیل کل واحد یا اشاره بآنست که مجموع در استقلال
مرجع و ام [illegible] بجهت آنکه همگی من حیث المجموع بمنزله [illegible] من حیث الانفراد
کتب توانند بود وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ ط و برخی دیگر از آن آیات متشابه یکدیگر است یعنی دلالت بر معانی مقصوده
خود صریحا ندارد مگر بنظر و تفکر بسیار تا افضل علماء ربانیین در استنباط معانی در آن بسوی محکمات نظام شود و ظهور آن
در یعنی بسوی توحید الهی تواند بود و فرق میان محکم و متشابه و احادیثی که در آن باب [illegible] گذشت
در جای خود ذکر شود ان شاء الله تعالی اما قول جامع در فرق بینهما آنکه هر حکمی شرعی [illegible]
انام بیغمبران بر یک نهج بوده و بتغییر شرایع تغییری بر آن راه نیافته آنرا محکم گویند چون اصول و حقایق توحیدیه و قواعد

و مواعظ جزیره و سایر قصص یا شریعتی که منطوی بر تعظیم خدا و شفقت بر خلق او است اما آنچه بمقتضای هر عصری و گروهی در معرض
تغیر و تبدیل و احکام شرع را بران تعلق و رای و قیاس را در ان راه مدخلیت است آنرا متشابه گویند و در کافی و عیاشی از
صادق مرویست که در تاویل آیه فرموده محکمات امیر المومنین و ائمه هدی علیهم السلام اند و متشابهات فلان و فلان
فاما الذین پس اما آنکسانی که از روی جحود و تعصب جا کرده است **فی قلوبهم** در دلهای ایشان **زیغ**
کجی و اعراض از حق **فیتبعون** پس پیروی میکنند **ما تشابه منه** آنچه برابر است مجمل و غیر مفصل و محتمل معانی
متنافیه است چون بعضی که از الم و بعضی حروف مقطعه قرآنیه استدلال بر طول مدت دین رسول خدا بهفتاد و یکسال نمودند
چنانچه در خبر اول گذشت یا چون نصاری که از فحوای لفظ و روح منه که در تعریف عیسی وارد آمده تبعیض بر خدا جایز
داشته هر یک از عیسی و مریم را جزوی جدا از خدا و خدا را ثالث ثلثه دانند یا چون منافقان و اهل بدعت که آیات مجمل
موافق رای ناصواب خود معنی گویند تا مذهبیات و مزخرفات خود را ثابت کنند **ابتغاء الفتنة** برای تحصیل
و اضلال مردم که موجب فتنه و مفاسد عظیم است یا برای طلب مال چنانچه فرموده انما اموالکم فتنة و از ابی عبدالله ع
مرویست که مراد از فتنه در اینجا کفر است **وابتغاء تاویله** و از برای طلب برگردانیدن آن بمدعیات و
متمنیات خود از تلبیسات خود بباطل و بعقول ناقص یعنی عاقبت و انتهای است چنانچه و احسن تاویلا احسن
عاقبة است و این کنایه بود است که منظور ایشان از تعداد حروف مقطعه بحساب جمل انقراض دین محمد بود یا نصاری
که منتظر عود عیسی ع اند بعد از انقطاع این امت و این بحث بمقام الیق است لیکن تفکیک میتر تاویل از کتاب و عود آن
بسوی رسول خدا و گویند مراد از تاویل قیام ساعت و شرایط آنست از نزول عیسی و دوم سد اسکندر و طلوع آفتاب
از مغرب و خروج دجال چنانچه در آیه دیگر نیز مراد از تاویل قیامت است و هو قوله تعالی هل ینظرون الا تاویله یوم یأتی
تاویله و چون استقامت و امتداد این دین مبین منوط و متصل بقیامت است و احدی را علم بوقت حاصل نیست فرموده
وما یعلم تاویله و نمیدانند تاویل آنچه که متشابه است بر ایشان یا نمیدانند تاویل مطلق متشابهات
بر وفق مراد الله **الا الله** مگر خدای تا نکننده آنست **والراسخون فی العلم** و ثابت قدمان
در دانش که تا زلشش بر ایشان است و ایشان ائمه اثنی عشرند که علم ایشان واحدا بعد واحد از علم رسول خدا و علم
رسول خدا از علم خدا است چه در کتب معتبره آمده که هر آیه از آیات قرآنیه شصت هزار فهم است و آنچه از فهم آن باقی میماند
بیشتر است از آنچه بفهم در آید بلکه نسبت آنچه از دقایق آن مفهوم کرده با آنچه نامعلوم مانده مانند نقطه خاک باشد
با کره افلاک بر هیچکسی محیط باشد توانند شد که از لدن من عند الله باشد و بر بعضی وقف در آخر العلم لازم است
بخلاف قول بعضی از اهل سنت که بوجه بصیرت ایشان کور و گوش دل ایشان کر گردیده علو شان و رتبه مکان اهل بیت را
ندانسته یا دانسته اغماض عین کنند و علم ایشان را از علم خدا و رسول بلکه علم رسول را نیز از علم خدا جدا دانند و وقف
بر الا الله کرده و الراسخون فی العلم را با جمله ما بعد متعلق و متحد دانند و گویند علم بتاویل متشابهات مخصوص ذات
کبریا است و احدی از انبیا و اوصیا را مدخل در دانستن آن نیست پس باید که راسخون در علم نیز دانا بتاویل آن نباشند
بلکه ایمان بدان آورده باشند خزانه بدانکه این قول ما هی مزخرفاتست چه اگر احدی از راسخین بر معنی
متشابهات اطلاع حاصل نکرده و ذات او سبحانه متفرد بعلم آن باشد فایده بر نزول آن اصلا مترتب نگردد و موجب گمراهی

خلق شود چه هر احدی چنانچه مذکور شد بمقتضای خواهش خود تاویل نموده امام را قدرت بر تقریر معنی مراد الله و الزام و تحدی
بوده و ایضا در کتب عامه و خاصه متواتر است که بر خلاف صحابه در تفسیر تمامی آیات قرآن از آنحضرت فکر کرده اند و در باب صحیح که بر بخاری
از ایشان وارد شده است که فلان آیه را فرموده باشد از متشابهات نمیدانیم در تفسیر اهل بیت از رسول خدا مرویست
که در شان امیر المومنین علیه السلام فرموده ای گروه مسلمانان از جمله شما مردی هست که بر تاویل قرآن جهاد و کارزار کند
همچنانکه من بر تنزیل آن کارزار میکنم و مراد آنحضرت امیر المومنین است در کافی و عیاشی از صادقین منقولست که فرمود نحن
الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله و در روایت دیگر فرموده که رسول خدا افضل راسخین در علم است بتحقیق حق تعالی تعلیم داده
او را جمیع آنچه بر او نازل ساخته از تنزیل و تاویل و هیچ نبوده که خدا چیزی نازل کند و تاویل آنرا بوی تعلیم ندهد و همچنین اوصیا
بعد از آنحضرت همه دانند تمامی قرآن را و در کافی از باقر ع مرویست که راسخون در علم کسانی اند که در علم قرآن اختلاف با یکدیگر
نکنند و در احتجاج از امیر المومنین علیه السلام مرویست که حق تعالی سبحانه ببزرگی رحمت و رافت بخلق خود و سبق علم با حوال ایشان
و هنگامی که کلام خود داشت منقسم ساخت کلام خود را بسه قسم قسم اول آنکه عالم و جاهل هرکس معرفت بران دارند قسم دوم آنکه
معرفت بدان ندارد مگر کسی که ذهن صافی و حس لطیف و صحت تمیز داشته باشد از آنکسانی که گشوده است سینه ایشان برای
اسلام قسم سیم آنکه نمیدانند آنرا مگر خدا و انبیا او و راسخون در علم و اینرا برای آن کرده است تا دعوی نکنند اهل باطل آنانکه
مستولی شدند و غلبه نمودند بر میراث رسول خدا بچیزی از علم کتاب که بایشان داده نشده و نیافته اند ایشان را اضطرار بسوی
پیروی کسی که متوجه ساخته است و جانشین او را بامر ایشان یعنی امام بحق الحدیث و در تحیر آورده که چون مشرکان بانواع
ازان تعلق بغلبت جنس یا بعضی همگی دارد مکلف اند تا از هر نوعی بهره مند توانند بود پس قرآن اینرا مشتمل ساخت
بمحکم و متشابه تا دلیل و واسطه تفکر و معانی و استخراج دقایق و حقایق آن و رغبت در توفیق آن بمیکند مشتاق و ماجور
و قدر عالم از غیر عالم ممتاز گردد و در جواهر آورده که متشابه را در پرده غموض و خفا نگاه داشته و حجاب وجوه معانی
اسرار او بر بنا داشته تا هر نامحرمی قدم در این کوی ننهد زیرا که پادشاه هر متاعی را در حرم خود بار ندهد **نظم** رو فکر کرده
سراپرده اسرار او بکوش چه کنی چو نیستی محرم او مردی باید زهر دو عالم رسته فرد تا درد نیکو دوست تواند خورد
از قول راسخین در علم بود که **یقولون** میگویند ایشان **آمنا به** ایمان آوردیم بمتشابه قرآن که علم آن بما ندادند
خوبی جهان امری را دوست ندهد یا گویند ایم چنانچه منافی القرآن از محکم و متشابه و غیرهما **کل** همه آنها نازل شده است **من**
عند ربنا از نزد پروردگار ما کتاب فضیلت در کلام او نیست چه تغیر در ذات و صفات او سبحانه نباید و کلام متناقض مناسب کسی
که متغیر الصفات باشد بر معانی محکم و متشابه المثال بر کجلیکه منطوق است **فما یذکر** و پند نگیرد
پند پذیر و دانا نشوید تا آن یار و متشابه بمحکم نکنند **الا اولوا الالباب** مگر صاحبان عقلهای مستقیم و خلاق
ذوق سلیم که همان راسخون در علم اند و جمع مظهرهای مشتمل بجهت مدح ایشان با تجمل و حصول عقل است مراد ایشان ارشاد و استعداد
و تجرد عقل ایشان است بسوی تاویل متشابه از تزاحم ظلمانیه بشریه در توحید و تفسیر عیاشی از امیر المومنین ع مرویست که فرمود بدانید
که راسخون در علم کسانیند که حق تعالی ایشان را غنی ساخته است از رفتن در سراپردهای که زده اند آنها نزدیک بعلوم غیبی پس بر خود
لازم ساختند اقرار و اجمال آنچه ندانند تفسیر آنرا از علوم غیبیه که از ایشان محجوبست و استیناف کرده است خدا آنرا ایشان و خود
خدا را ستایش که آنرا ایشان عبارت کلمه امنا به گویند پس حق تعالی نیز ایشان را مدح نموده است بسبب اقراری که بعجز خود نموده اند در ادراک ایشان

از تعمقات بی فایده رسوخ در علم نامیده است پس کفتند لکن بهمین قدر هم اقرار و برای عظمت خدا اقرار میکنند که از جمله عالمان خواهی بود و اگر
جاری مجرای این حدیث شریف توهم تقویتی نقول آنانکه اعتقاد در علم را غالب بر متشابهات بند اند میشود ولیکن از نصوص قاطعه دیکر
حصول علم ایشان بمتشابهات ثابت است والا فرق میان علماء و غیره و اولوا الالباب صحیح نخواهد بود و همچنانکه ایات قرآن بعضی محکم
و متشابه است احادیث ایشان نیز محکم و متشابه باشد چنانچه در عیون از امام رضا مرویست که هر که رد کند متشابه القرآن الی
محکمه فقد هدی الی صراط مستقیم پس فرمود که در احادیث ما نیز متشابه باشد مانند متشابهات قرآن و محکم نیز باشد چون محکمات
قرآن پس رد کنید متشابهات اخبار ما را بمحکمات آن و از پیروی متشابه آن بدون محکم آن که گمراه خواهید شد **رَبَّنَا**
ای پروردگار ما [illegible] **لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا** میل مده دلهای ما را و مایل مساز [illegible] چنانچه دلهای
نصاری و ارباب ضلالت را از منهج راستی بکجروی **بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا** بعد از آنکه رهنمونی کردی ما را
بفهم معانی محکمات و تاویل متشابهات و ایمان بهمکی یعنی لطف خود بیش عطا کردی و بدان سبب هدایت یافتیم [illegible]
خذلان کرفتار شده اقدام ما از شارع هدایت بلغزد یا حجب تیره دلهای ما داخل شود [illegible] شهوات نفس و هوا و شیاطین
و انس [illegible] غالب شود پس [illegible] در مهلکه [illegible] متشابهات برای مدعاهای خود کنیم هرچند که [illegible]
از زیغ [illegible] در علم که اصحاب عصمت بوده اند لیکن [illegible] هست [illegible] چون قوله
ولا تخزنی یوم یبعثون [illegible] چنانچه در اهدنا الصراط المستقیم کذشت یا مراد از این مقول تعلیم امت باشد
در تفسیر [illegible] مرویست که [illegible] بسیار [illegible] از زیغ [illegible]
[illegible] **وَهَبْ لَنَا** و ببخش ما را **مِنْ لَدُنْكَ** از نزدیک خود **رَحْمَةً**
توفیقی بدان سبب قطع بوادی تعلقات نفس و هوا نموده از وادی [illegible] رحمت [illegible] ثبات قدم که در
محبت معرفت و [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] **إِنَّكَ أَنْتَ** بدرستی که توئی تو **الْوَهَّابُ** بخشنده [illegible]
[illegible] تاکید [illegible] هرچند [illegible]
[illegible] عوض [illegible]
برای [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] ربنا لا تزغ قلوبنا [illegible]
که دلها را [illegible]
معارف ثابت [illegible]
[illegible] **رَبَّنَا إِنَّكَ**
ای پروردگار ما بدرستی که توئی **جَامِعُ النَّاسِ** فراهم آورنده تمام [illegible] ایشان [illegible]
لِيَوْمٍ برای حساب و کتاب روزی که **لَا رَيْبَ فِيهِ** نیست شکی [illegible] وقوع [illegible]
[illegible] **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که

لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نکند وعده را [illegible] التفات از خطاب بغیبت برای اظهار
لفظ جلاله [illegible] الا یوم لا ریب [illegible]
[illegible] لا یخلف المیعاد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدرستی و تحقیق آنانکه کافر شدند **لَنْ تُغْنِيَ**
[illegible] **عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ** [illegible]
[illegible] **وَلَا أَوْلَادُهُمْ** [illegible]
ایشان [illegible] **مِنَ اللَّهِ شَيْئًا** از عذاب خدا [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ابوحارثه [illegible] نجران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَأُولَٰئِكَ**
[illegible] ایشان **هُمْ وَقُودُ النَّارِ** [illegible]
[illegible] **كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ** [illegible] **وَالَّذِينَ**
[illegible] **مِنْ قَبْلِهِمْ** [illegible] قوم نوح و عاد و ثمود [illegible] **كَذَّبُوا**
[illegible]
بِآيَاتِنَا [illegible] **فَأَخَذَ**
هُمُ اللَّهُ [illegible] **بِذُنُوبِهِمْ** [illegible]
[illegible] التفات از تکلم بغیبت بجهت تعظیم [illegible]
وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ [illegible] روز
بدر [illegible]

وظفر وکامرانی از پیشگاه نصرت یزدانی بر پرچم علم رسول خدا وزید و کفره مشرکین از تیغ بیدریغ مسلمین روی بدار البوار طبقات
نار گذاشته و جمعی بکمند زنهار اهل اسلام درآویخته علم زندگی برافراشتند ایشان در خلوت با جمعی از اخیار خود بعد از شور
بسیار گفتند این آن پیغمبر است که موسی ما را بآمدن وی بشارت داده و در تورات خوانده ایم که پیوسته بر دشمنان خود منصور و مظفر
خواهد بود صلاح کار آنست که همگی متفق اللفظ دست متابعت بدامن وپای متابعت براه وی نهیم و چون خواستند که بر تخت
آوردن دین نقشی براو کشند کعب بن اشرف که مهره بخت وی در ششدر شقاوت گرفتار بود کعبتین تدبیر در بساط مغالطه
افگند ونقش فریبی برآورد و آن قوم براه آمده را از سرمنزل مقصود بدر افگنده و گفت از اتفاقات چنین واقع شد که
قریش را تا آنی درست نبود شکست خورده اند و اکنون در تدارک استیصال محمد و اصحاب وی اند و عنقریب روانه فتح مدینه
خواهند شد شما صبر کنید و اگر این مرتبه نیز غنیمت فتح وظفر بهم او واقع شود یقین ما بیشتر از پیشتر شده بوی ایمان
آوریم و اگر او را استیصال سازند ما جزاء و ریاست طوایف انام بالتمام ثابت باشیم و چون سال دیگر کفار از مکه بمدینه آمده
جنگ احد واقع شد و بسیاری از مسلمانان کشته گشته کفار غلبه نمودند یهود کعب را تحسین نموده برستودند و زبان
بطعن اهل اسلام گشودند و کعب با چهل یا شصت سوار از یهود بنقض عهد رسول خدا نموده همراه کفار بمکه رفته با ایشان
عهد مصاحبت کرد که دیگر باره برسر مدینه بیایند حق تعالی آیه فرستاد که قُلْ بگو ای محمد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنکسانرا که
کافر شده اند اگرچه چند روزی بسبب واقعه احد و قتل حمزه و غیره از شهدا بر ما شماتت میکنید و با کفار متفق شده در دفع
اسلام میکوشید لیکن سَتُغْلَبُونَ زود باشد که بضرب تیغ مؤمنان و نصرت مالک منان مغلوب و منکوب
در دنیا شوید وَتُحْشَرُونَ و برانگیخته شوید در آخرت إِلَىٰ جَهَنَّمَ ط بسوی دوزخ و اگر یغلبون و یحشرون
بلفظ غیبت خوانند یعنی بگو بیهود که مغلوب و محشور خواهند شد آنهائی که همیشان شمایند بدیشان [illegible]
قریش که [illegible] حضرت ولایت پناهی [illegible] و در آخرت از صدمات [illegible] الهی با آتش دوزخ محشور
خواهند شد وَبِئْسَ الْمِهَادُ ه و بد آرامگاهیست دوزخ [illegible] معجزه رسول خدا چه
آنچه دران خبر داده است از مغلوبیت ایشان با اندک زمانی بوقوع پیوست و صحت آن مخبرات از معجزه های بیکران
کرد حال ایشان شد در دوزخ هم بروایت محمد بن اسحاق بن یسار چون رسول خدا از غزوه بدر فارغ شد بمدینه داخل شد
یهود مدینه را در بازار بنی قینقاع جمع کرده فرمود ای معشر یهود حذر کنید از خدا و آنچه فرود آمده است از عذاب او
بقریش در روز بدر و مسلمان شوید پیش از آنکه نازل شود بشما آنچه بدیشان نازل شد اکنون دانسته اید که من پیغمبر
مرسل و نبی امی هستم که در کتاب خود یافته اید گفتند یا محمد [illegible] مغرور مشو بقومی بی وقوف بر خوردی و
ایشان را غالب شدی والله که اگر ما با تو جنگ کنیم خواهی دانست که ما کیستیم حق تعالی آیه مذکوره فرستاد القصه اکنون
برای صدق غلبه مؤمنان و مظاهرت ایشان استشهاد بقصه بدر میکند تا آن خران گوساله پرست بدانند که غلبه
رسول خدا بعد با قلیلی از مؤمنان ضعیفه بضاعت بر لشکرهای قریش با نهایت شوکت جز بمددکاری و مددگاری
او سبحانه نبوده و چون چنین است بار دیگر قادر است که مؤمنان را استظهار و ایشان را مستقهر کند پس خطاب با ایشان نموده
گفت قَدْ كَانَ لَكُمْ بتحقیق که بوده مر شما را ای جمهور یهود [illegible] بر مؤمنان و مغلوبیت کافران
آيَةٌ علامت و نشانی فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا ط در دو گروه که ملاقی یکدیگر کرده در برابر هم شدند

در روز بدر برای کارزار انجا چه کیفیت آن در موضع خود بیاید فِئَةٌ یک گروه از ایشان که سپاه دین پناه رسول خدا بود مشتمل
بر هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری که مجموع سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب طالوت هر پیاده که در میان ایشان
دو اسب بود یکی از مقداد بن اسود و دیگری از مرثد بن ابی مرثد و هفتاد شتر داشتند که در راه بنوبت سوار میشدند و شش زره و
هشت شمشیر و سرکرده مهاجرین علی بن ابی طالب و سپهسالار انصار سعد بن عباده انصاری و بقولی حباب خزرجی بود با وجود این
بی سامانی تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار میکرد در راه خدا بر او لفظ مستقبل برای استمرار و بیان حکایت حال
گذشته اند وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروه دیگر ناگرونده بخدا یعنی ابوجهل و لشکر او که بروایت امیر المؤمنین ع
و ابن مسعود عدد ایشان هزار مرد مبارز و مستعد بکمال با زیب و زینت تمام والحمد لله الکلام و در میان ایشان یکصد اسب
و باقی بر شتران راهوار سوار بودند و سرکرده ایشان عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بود و با وجود کثرت عدد و عدت از غایت
[illegible] که از مسلمانان [illegible] يَرَوْنَهُمْ میدیدند مسلمانان را مِثْلَيْهِمْ دو چندان خود رَأْيَ
الْعَيْنِ ط دیدن معاینه [illegible] ظاهر بحسب واقع و نفس الامر یعنی سپاه اسلام بعدد دو هزار کس بنظر ایشان
آمد [illegible] مسلمانان را دو چندان آنچه مسلمانان بودند که سیصد و بیست و شش نفر باشند در وقت حمله آوردن
بوده در وقت صف آرائی چه در آن وقت بنظر کفار حقیر آمدند تا کفار دلیر شدند چنانچه در جای
دیگر گوید وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ و بعد از غلبه بسیار نمودند تا هم کفار [illegible] و بقولی دو رویت متعلق مسلمین است
یعنی میدیدند مسلمانان کفار را دو مثل خود که ششصد و بیست و شش باشد با وجود آنکه [illegible] بودند چه مؤمنان را وعده
شده بود که هر صد نفر بر دویست نفر از مشرکین غالب آیند و هو قوله فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین [illegible]
[illegible] که ضعفای اهل اسلام [illegible] کرده بگریزند [illegible] قرائت اهل یثرب و اهل
[illegible] ترونهم بصیغه خطاب [illegible] یکی از اهل قرائت ترونهم بضم تا [illegible]
ایشان را [illegible] از ابن مسعود مرویست که گفت در روز بدر نظر کردیم مشرکان را دو برابر خود دیدیم دیگر باره در نگریستیم
ایشان را در عدد مثل خود دیدیم و در مرتبه ثالثه بسیار اندک [illegible] تا من یکی از مسلمانان را گفتم آیا ایشان هفتاد نفر باشند
گفت [illegible] و معالم التنزیل آورده که در جنگ بدر [illegible] کدام
جانب خواهد بود ایشان مشرکان را اضعاف مسلمانان دیدند [illegible] خطاب بیهود خواهد بود یعنی میدیدند
ای جماعت یهود مشرکان را دو مثل مسلمانان [illegible]
کنند وَاللَّهُ و خدای عز و جل يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ قوی و نیرومند سازد بیاری [illegible] مَنْ يَشَاءُ ط
هر کس را خواهد چنانچه اهل بدر را نمود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تقلیل کثیر و تکثیر قلیل و نصرت مؤمنان و
کافران لَعِبْرَةً هر آینه پندیست عظیم [illegible] لِأُولِي الْأَبْصَارِ ه مر خداوندان بینائیها را
[illegible] نظم [illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

منسوب بوضع حال [illegible]

متفرق شده بظلمات جهل بکدر کنند وگاهی بدستیاری صفات افتابیه لشکر روح را قوت دهد و رسیده ربع مسکون عناصر تمرد را مفتوح

نموده بنور ایمان بیاراید ولهذا عبرت را مختص اولی الابصار کرده اید تا تقویت لشکر روح نموده جنود مرد و نفس را بجال آزادی

در ملک بدن ندهند چون اکثر ابناء روزگار عنان توسن نفس را باختیار وی و اگذارند که بتحاشی ایشان را دو وهال الصور

ومعنوی حب دنیا و رو بکار زعقبا اندازد و مصاحب خود را پای بند رشته طول امل سازد کما قال عزوجل **زُيِّنَ لِلنَّاسِ**

آراسته و پیراسته و زیبا نموده شده است برای مردمان بحسب ظاهر **حُبُّ الشَّهَوَاتِ** دوستی آرزوهای نفس اماره

ذکر فاعل ترزین برای تحقیر و تعظیم است گر خدا باشد بنابر ابتلا و امتحان او بندگان را و اگر شیطان باشد بجهت اغوا

باشد و وضع شهوات بجای اعیان مشتهیه برای تنفیر طبایع مستقیم است تا آنها چه شهوت نزد عقلا مذموم و پیروان در آن

بهایم باشد یا کنایه است بر کمال توغل ایشان بحب آن چنانچه مقابل این از حکایت سلیمان حرزاده که انی احببت حب الخیر

بمعنی آنکه مجوی فرو رفتند و محبت آنها بنده کرفا شی آن را دوست دارند تا باصل آن چه رسید ولهذا امدارها بر ظاهر

ایشان متوجه آن جواهرها است **مِنَ النِّسَاءِ** از اختلاط زنان صاحب جمال که تقدیم ایشان در تعداد شهوات

آنست که مادة هر فتنها ایشانند چنانچه در روایت معتبر وارد شده است که بیشتر فسادها بعالم برزنان است و از رسول

مرویست که مرد مخلوت نکند با مرد با زنی نامحرم که ثالث ایشان شیطان خواهد بود و در مجمع از آنحضرت مرویست که

ز بود النساء حبائل الشیطان و از امیر المؤمنین مرویست که مرد هر چیز زن شر محضست اما چاره از وی نیست و آن عقلی

اگر ندی که از شر بی باشد و در جواهر آورده که حکیمی جنازه را دید که بازنی در حکایت بود گفت ای صیاد بر حذر باش که دام

بیفتی **نظم** دام شیطانست زن ای بیخرد کرد این دام شکارانکی بکرد **وَالْبَنِينَ** و از پسران که محبوب طبع

و معاون ایشانند تغلیباً ذکر ذکور داخل و دخترا و از آنکه پسران بر ظاهر است **وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ** و از

دام آمده و گذارده شده برخی بر روی برخی یعنی شکمهای انجمن گالو و ... **مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ**

از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و در باب مقدار آن بین المفسرین اختلاف بسیار است بکهزار و دویست اوقیه و هزار و دویست مثقال

و هزار دینار یا دوازده هزار درهم و هشتاد هزار درهم یا یکصد رطل و هشتاد هزار دینار اما اصح بر طبق روایت ابی جعفر

آنکه قنطار یعنی پر از مال است مثل پوست گاوی **وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ** و از اسبان علامت دار و داغها

داغها که بروان آنها کنند تا در میان الخیل عوض بدل نشوند یا چون شتر انها که در چراگاه بر آنها بندند تا صاحبش دانستن

باشد یا نشانهائی از آنها که محاسن و نیکی آنها را بدان شناسند بر تقدیری که ماخوذ از سوم بود یا باشد و اگر ماخوذ از سوم

بچرد باشد یعنی اسبان سرداده شده بچرا با آراسته از براقهای باکره با فربه یا راهوار یا ابلق بنابر اختلاف اقاویل آورده

که سر جواهند که خود را در نظر صاحب ... طاوس و کبوتر واسب **وَالْأَنْعَامِ** و از چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند

که باعث تجمل و منافع است **وَالْحَرْثِ** و از کشت زارها و زمینهای آماده برای زراعت و در این آیه اموال که مختص بهر

نوع نموده زیرا که ارباب بنا بر تجمل و نوع عمده اول اتجار و مناسب حال ایشان زر و نقره است که از قناطیر مقنطره مفهوم کرده

پادشاهان و ارباب دولت و خیل سوم که مناسب عظمت و حشمت است از ایشان باشد سیم بادیه نشینان و مردم طبایع

شتر و گاو و گوسفند است چهارم سکنه قرا و بلاد که مایل بکشت و زرع و باغات اند لیکن لیهاهم در صدد قوت و بقا و معرفت

و عنا الله کانا اشار الیه بقوله **ذَٰلِكَ** آنچه ذکر شد از شتهیات طبایع انسانی **مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** بهره

اما اول الطهارات بتاییده قرات فتح زا و نصب حب بتعبیر سکون در زین یا مع بحالا اسما بعد باشد یعنی

بالکه اسلاد از بعضی ایشان زنا بر هر چیزی باشد چنانچه ... از صلاة وهم مرویست که ... الناس فی الدنیا الا خیر ... لسم من کل النساء و من قول الله عز وجل زین للناس حب الشهوات من النساء الایه

چند روزه زندگی دنیاست برای کسی که فریفته آن کرده **وَاللَّهُ عِنْدَهُ** و خدای عز وجل نزد او است آماده برای زاهدان دنیا

بلند و تارکان محبت آن **حُسْنُ الْمَآبِ** نیکوئی بازگشت که آن شرف مرتبه قرب و حضرت رب الارباب است برای آنکه

قدر دنیا و مراتب مؤمنان و ترجیح مراتب اخروی نمود بقوله **قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ** بگوای محمد آیا خبر دهم شما را ای طالبان در

نزد و فنا **بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ** بچیزی بهتر از آنچه برای متاع بیان گفته شد و فاضلتر از آن **لِلَّذِينَ**

اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کرده اند از سخط پروردگار خود در متابعت نفس و هوا و مخالفت اوامر و نواهی حضرت

عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خویشان و آن کدام است **جَنَّاتٌ** بوستانهای چند

شده انبیا را آماده و مهیا است آنچه رسول خدا در حق آن فرموده است که موضع سوط من الجنة خیر من الدنیا و ما فیها هر آینه بعد یکتا زیانه از زمین بهشت بهتر

از تمام دنیا و ما فیها بنا بر آنکه خیر مبتدا محذوف باشد ای هو جنات و بقرات بر جنات ... تقبیحاً لکم آیا آگاه کنم

شما را بچنانی بهتر از آنچه گفته شد **تَجْرِي** جاری و روانست **مِنْ تَحْتِهَا** از زیر قصرها و منزلها و درختهای آن **الْأَنْهَارُ**

جویهای آب و شیر و شراب و عسل چون جواهر آبدار که هرگز از جریان منقطع نگردد بخلاف آبهای دنیا که گاهی جاری و گل آلوده گاهی

منقطع است **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاوید در آن بوستانها باشند عیش ایشان را باز خروج منقص نکرده

وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان را باشد جفتها از زنان حوری **مُطَهَّرَةٌ** پاکیزه از فاذورات و نجاسات بول و غایط

و حیض و نفاس و استحاضه چون زنان دنیا که آلوده بهمگی آنها و پاک از اخلاق ذمیمه و اطوار لئیمه باشند **وَرِضْوَانٌ** و بقرات

گران عام و رضوان بضم را **مِنَ اللَّهِ** مر ایشان راست رضای خدا که مرتبتی است از بهشت بهترست برای لفظ من تا آنکه

رضوان الله اکبر است اشاره بآن باشد که چنانچه ابتدا غایت حصول رضا از ذات او سبحانه است نهایت غایت و وصول آن متفاوت

جد و مقابل و بعد این نهایی نباشد ذات لفظ من که بجهت ابتدا غایت است یعنی ظاهر کرده و بیان کرده آیه سابقه بنج چیز از شهوات نفسانی

که از آن تعیش شکا ... است ذکر کرده **اول** تمتع از زنان و فرزندان بجهت نسل **۲** توقع بکسب شهرت از زر و زیور **۳** تفاخر و مباهات

از اسب و اشتر و بحر **۴** تکاثر بکله و رمه و حشم **۵** تعلق بزرع و مبده و در این آیه بنج چیز از نعم عقبی در عوض آن بنج یاد نمود برای

آنکه محبت متاع دنیا یا برای لذت بطن است و آن از نعم بهشت مهیا یا برای حظ از زوجیت و آن از جهات ازهار و درختها

مهیا یا بجهت طول امل و دوام و بقا است و آن از فحوای خالدین فیها معتمد یا بجهت شهوت فرج است و آن در از دواج از ازواج مطهره

و کل یا برای ثواب حسن ثنا است و آن در ضمن رضوان خدا مندرج است پس عاقل باید که هر اینها را وسیله وصول بهشت عالی جوی

عنصل آنها نه دنیا در جواهر آورده که بدین دو آیه بنعماد مراتب همگی نعمتهاست که ادنی آن متاع دنیا و اوسط آن نعیم بهشت و اعلا آن رضوان

خداست تو دنیا عاقل است از میان آنها ادنی با ادنی و اوسط بهشت را رد و خود را بپایه اعلا رساند **نظم** و بنی حکیم و زین بجنتی چه روم

آنجا رضای او ... **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** و خدای بیناست به بندگان و بنیات ایشان و عمل بر

کارها که از هر تقصیر بکند و قدر را ثنایه و انباء و نیکوکار و بدکار را و در فاضل بحسب استحقاق ایشان پس بیان حال متقیان که انزال بند

جنان و مدارج مقامات رضوان اند میفرماید که **الَّذِينَ يَقُولُونَ** ایشان که آنانند که میگویند **رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا**

ای پروردگار ما بدرستی که ما گرویدیم از روی یقین با آنچه باید گروید با آغاز توحید و نبوت و ولایت و عدل و معاد و سایر ضروریات

دین **فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** پس بیامرز برای ما گناهان ما را **وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**

نگاهدار ما را از عذاب آتش یا از شهوات نفس اماره که شعل آن موری و موصل است بسوی عذاب نار و بر مذاق محققین گویند معنی که

خداوند ایمان با انوار ذات و صفات فعلی نو آوردیم ما را مغفور و مستور دار و در ذیل انوار جمال و اشارت جلال خود ما را از عذاب
هجران و بعد از قرب سلطنت رضوان خود نگاه دار و رجوا همراه آورده که عوام از آتش دوزخ ترسند و خواص از آتش هجران و سوز
فراق هراسند **نظم** چند ترسانی ز سوز دوزخ ای واعظ مرا ÷ دوزخ از سوز فراق یار تابی بیش نیست ÷ بعد از ذکر گفتار متقیان
در بیان کردار ایشان فرماید **الصابرین** ایشان که اوصاف ایشان گذشت صبر کنندگان در لزوم طاعت و ترک معصیت
و نگاهداری دین خود از شوائب نکرات یا صبر کنندگان در هجوم نکبت بلا و محنت بدون جزع و شکایت و این کلمه با باقی صفات
آیند در محل جر و صفت الذین اتقوا یا منصوب بر مدح است ای اعنی الصابرین **والصادقین** و راستگویان در گفتار
و کردار یعنی زبان ایشان تعبیر از عقاید قلب و افعال ایشان یادگار گفتار هست و هیچگونه شهادت خود راست و درست
یکدیگر کنند تا به برق نور راستی ظلمات جرئت را طی کرده بمقام صدق رسیده در اخبار صحیح وارد شده است که چون کسی راستی
ورد خود سازد در میان مردم براستگوئی شهرت کند و معتبر بین الناس گردد و نام وی در دیوان صدیقان ثبت شود و اگر
عادت کند بی قدر و قیمت شود و نام او در سلک دروغگویان نوشته شود مگر در سه مقام که در احادیث معتبره تجویز دروغ
کرده اند اول در استخلاص مؤمنی ۲ برای اصلاح بین الناس ۳ بر اعمال جنگ با کفار چنانچه جز این طلب کند که یکی از
بکن سبب قتال عدو رسد پس نیز ایستاده **والقانتین** و فرمانبرداران در طاعت و مستقیمان در عبادت و دعا
کنندگان در خلا و ملا اند **والمنفقین** و صرف کنندگان مال حلال خود در راه رضای حضرت ذی الجلال بدون
منت و اذا چه نعمت اند و اصرف در سبیل الله کنند **والمستغفرین بالاسحار** و طلب کنندگان
آمرزش در وقت استجابت دعا چنانچه در تفسیر آیه دعا گذشت و بتجربت آن ثابت است چنانچه از امیرالمؤمنین علیه السلام
مرویست که فرمود افضل اوقات الاستغفار السحر **خزانه** حکمت وجه اختصاص سحر با استجابت دعا و استغفار
آنست که در آن وقت حواس جمع و نفس صفی و پاکیزه است با برخاستن در آن وقت مشکل تر است و در تهذیب آورده که بنده در کوی
پهلو از بالش نرم برداشته و لذت خواب آسایش گذاشته و عبادت در آنحال شعار الاجرم ثواب بسیار داشته و در حدیث آمده
که داود نبی از جبرئیل سؤال کرد که در شب کدام ساعت فاضلتر است گفت بنده نداند و لیکن هر شب وقت سحر عرش عظیم باهتزاز آید
شورش عام در زمین و آسمان افتد و درهای بهشت گشاده شود و عاشقان فتوحات درگاه بناله و فغان در آیند و در
وصال یار لعنت آمده که بر جود اکنت از خواب بی علاجی و مبتلای عشق بوی خواهش فریاد میزند و تحسر بر بالین غفلت گذاره در حوالی
نظم ای همه شب کشیده سر در دواج دیبا ÷ از خواب سر بر آور شوقا الی المصلی گر گوش هوش داری هر صبح بیک تشنو اوراد
مرغ و ماهی تسبیح کوه و صحرا ÷ و حدا برا با دبیگر رفتم سحرا ز نهیب عزت بر عاشقان درگاه ورد و دعا بیع اذکار و اوراد
بشام صوامع قدس رسانند انتهی کلام و گویند مراد از سحر تا آخر شب باشد که متهجدین در آن وقت مشغول دعا و استغفار
و مستغفرین بالاسحار عبارت کنندگانند و از امام جعفر الصادق منقولست که هر کس در سحر دو رکعت نماز گذارد و بعد از فراغ هفتاد
مرتبه استغفار کند از جمله مستغفرین بالاسحار باشد و در فقیه و خصال از آنحضرت منقولست که فرمود چون کسی نماز وتر گذارد
و در قنوت وتر خود هفتاد بار بگوید استغفر الله و اتوب الیه و حالتی که بر پا ایستاده باشد بر عادت یکسال مراقبت
کند حق تعالی نزد خود او را از مستغفرین بالاسحار نویسد و آمرزش خود را بر وی واجب گرداند و در مجمع از انس بن مالک
از رسول خدا مرویست که خدا تعالی میفرماید که اراده عذاب اهل زمین میکنم و چون نظر کنندگان مساجد و متهجدین

یعنی متهجدان نماز و آنها که برای من یکدیگر را دوست دارند و استغفار کنندگان در سحرها را مشاهده میکنم عذاب را از اهل زمین
بر میگردانم بدانکه در حق آیه متقیان را به پنج خصلت یاد کرده تا مشعر بر آن باشد که متقیان که در اوصاف سابقه مذکور شد
باز این پنج صفات دارند و ایراد کل واحد از اوصاف مذکوره بواو دلالت بر استقلال هر یک از آن اوصاف بر کمال مرتبه ایمان
کند بعوض که یکی از این خصال آراسته باشد در وابواین مدح داخل است و تقدیم صبر بر صفات دیگر بجهت آن باشد که مبنای
تمامی اوامر و نواهی شرع و افعال مستحسنه صبر است چنانچه در جای خود مذکور شود و در انوار التنزیل آورده که حق تعالی در این
آیه حصر کرده است مقامات اهل سلوک را با حسن ترتیبی زیرا که معامله سالک با او سبحانه یا بتوسل است یا بطلب اما توسل
و مراتب آن سه است **اول** توسل بنفس و آن منع وی است از رذائل و دیگر حبس او بر تحصیل فضایل و این
هر دو در تحت صبر مندرج است **دوم** توسل به بدن و آن نیز بر دو نوع است یکی قولی و آن بمعنی صدق است و دیگر فعلی و آن مقام
قنوت که عبارت از ملازمت و دوام طاعت باشد **سیم** توسل بمال و آن انفاق فی سبیل الله است اما طلب و آن عبارت از
استغفار باشد چه مغفرت جامع همه مقاصد و مآرب است و در لطایف التنزیل آورده که حقیقت انسانیت که آدمی با آن توان
شناخت پنج جز است دل و روح و بدن و دست و زبان پس اینجا هر پنج را که در جای ایشان را است ایشان خود صابرند بحالی که
مقتضای الهی رضا داده اند صادقند بارواح که نقد جان در راه دوست از سر صدق بر کف نهاده اند قانتند بتنهای که
در محل تنها که فضال طاعت خود را در ریاض بندگی کاشته اند منفقند باموال که دست تعلق از سر آن برداشته اند مستغفرند
بزبان که سعادت سرمدی در بارگاه کبریا به تحقیق استغفار اند **النصف الثانی من الجزء الثالث** و چون اصل بنای عبادات
با صفت مذکوره بتوحید الهی است تا سخن مبالی توحید ایشان را مسطر گرداند شهادت خود و ملائکه و اولو العلم بوحدانیت خود در
اسباب النزول آورده که بعد از هجرت رسول خدا از مکه بمدینه بارض تهامه دو حبر از احبار شام برای ملاقات سید انام روی
بمدینه نهادند و چون بمحل الجوار هوا و خاک و کنش مدینه خوش نیامد ایشان را در آمد با یکدیگر گفتند چه شبیه است این شهر
با شهری که محل هجرت پیغمبر آخر الزمان است چه در کتب سماوی خوانده ایم که موضع هجرت او محل دلکشای و طرب افزا باشد
پس چون داخل مدینه شدند بمجلس مجلس افروز چمن اخضر و انجم آرای انجمن محمد مصطفی در آمدند و در طی مکالمات
با آنسرور گفتند تو یکی که در کتب سماویه مسمی باحمد و محمدی فرمود آری گفتند از تو سؤالی داریم اگر جواب گوئی هر چه بگوئی
از عقل کنیم فرمود بپرسید تا آنچه بواسطه وحی و رابطه الهام از ملک علام بمن رسیده جواب گویم گفتند بزرگترین کلمه
و شریفترین شهادتی در کلام خدا کدام است آیه آمد که **شهد الله** گواهی داد خدای برای نفس خود در روز قبل
تمام آدم و درخشان عالم و بسیط غبرا و محیط خضرا و بیش خضرا و نیز نور و ظلام لیالی و ایام بود از ابن عباس مرویست
که این گواهی شهادت بچهار ده هزار سال قبل از ایجاد عالم که هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال بود و در
اخبار آمده که حق تعالی ارواح را بیافرید قبل از اجساد بچهار هزار سال و ارزاق خلایق را مقرر کرد و بیش از آفرینش
ارواح بچهار هزار سال گواهی داد بر وحدانیت خود قبل از تعیین ارزاق بچهار هزار سال پس تقدیر سخن شهادت
انه آنکه اوست خدای یکتا از روی تحقیق **لا اله الا هو** نیست خدائی بجز او بدانکه چون شهادت
تلفظ بزبان و زبان از جمله جوارح است و مر خدا را جوارح و شباهت بمخلوقات نباشد پس اداء شهادت و بحال
بر ذات خود مجاز باشد و در معنی آن چند قولست **اول** در صافی آورده که شهادت او سبحانه بر ذات خود بیان وحدانیت اوست

[illegible]

برای قومی بظهور او رهنمون و عرفان او در هر نوری و فی و برای قومی بنصب دلایل او و برای قومی بانزال آیات ناطقه دوم
گفته اند که ذات و صفات او سبحانه من حیث اثر ذات و صفات دو گواه اند بر وحدانیت او چه ذات او موصوف بصفات کمال
و صفات او منزه از نقص و زوال پس صفات قدم دلیل ازلیت بر وحدانیت قدیم چنانچه حدوث حادث را از صفات
استدلال کنند سیم در ینابیع آورده که گواهی حق بکلامی قدیم بود قولی از عقل سلیم است که اوهام را [illegible] آن راه نیابد
چه آن بمعنی از صفات او سبحانه و صفات او از حدوث و احتیاج بحرف و صوت و تعدد و انقطاع منزه باشد چهارم
گویند که مراد از شهادت علم او است بوحدانیت خود یا اعلام یا حکم او است بر خلایق را بتوحید او پنجم برخی گویند شهادت او
بکتابت بر لوح محفوظ بود هنگامی که انا الله لا اله الا انا در آنجا نوشته باد و هنگامی که بر ساق عرش نوشت که لا اله الا انا
فصول آورده که شهادت او سبحانه این دو بیت است که بر ساق عرش نوشته است بیت شهدت شهادة لا اله غیرها بان
لیس له شریک و ان محمدا صلی علیه نبی الحق ارسله الملیک والملائکة و فرشتگان نیز گواهی
دادند بعد از مشاهده انوار عظمت و جلال یعنی اقرار بوحدانیت وی نمودند برخی با قرار [illegible] و برخی با قرار [illegible] و برخی
[illegible] و اولوا العلم و خداوندان دانش نیز بدین گواهی مبادرت نموده اند بمقتضای ایمان عیانی و بیانی [illegible]
انضمام شهادت ملائکه و اهل علم معرفی شهادت خدا نیست بلکه شهادت او سبحانه تابند شهادت ایشان است که شهادت
ایشان اثری است از شهادت او سبحانه چه افعال او [illegible] از حیثیت عنایت ذاتی احتیاجی بغیر و افعال غیر باشد بلکه [illegible]
شهادت ایشان در شهادت خود یا برای تشریف و تکریم شهادت ایشان است [illegible] چون ذات او سبحانه متفرد بالقدم
این شهادت نیز من حیث المعنی المفهوم بل شهادت [illegible] شهادت او سبحانه [illegible]
والذات [illegible] ملائکه اقرار [illegible] اولی العلم انبیا و اوصیا و تابعین ایشان و از ایشان [illegible]
ایضا [illegible] باشد همچون صلوات [illegible] ان الله و ملائکته یصلون علی النبی که جمع میان صلوات خود و ملائکه و مومنین کرده
و چون لعنت در آیه اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس که جمع میان این سه نوع لعنت نموده است و در باب تعیین
اولی العلم بین العلما خلاف است قولی آنکه مراد [illegible] او سبحانه گواهی دهد اولوا العلم باشد و جمعی بر آنند که چون آیه در باب
احتجاج بر اهل کتاب نازل شده پس مراد مومنان اهل کتاب اند و برخی گویند جمیع مهاجر و انصار و طایفه گویند عام علماء
[illegible] اصح آنکه مراد علما اند که خشیت الهی مختص بایشان شده است لقوله انما یخشی الله من عباده العلماء و سایر
پس تقدیم ملائکه با وجود افضلیت اولی العلم بایشان یا برای وساطت ملائکه است در [illegible] العلم که ماخذ خشیت ایشان باشد
یا بجهت توصیف مومنان بوصف [illegible] کما اشار الیه بقوله قائما بالقسط درحالتی که هر یک از ایشان مومنان قائم
و مستحکم بودند بعدل در دانستن راه او شهادت و بقولی بر پای ایستاده بود کل واحد از ایشان عدل را در سایر لوازم آن
شهادت و برخی گفته اند آنچه از باقر ع روایت کرده اند که اولی العلم در این آیه انبیا و اوصیا اند [illegible] قیام بقسط
والقسط هو العدل و میتواند بود که بیان هیئت جمله سابقه کند چه قیام بقسط از لوازم خداوندیت [illegible] معنی آنکه
شهادت داد او سبحانه بوحدت ذات خود در حالتی که قائم بر قسط بود یعنی حکم کننده براستی یا داننده [illegible] عملها بدرستی
و مدبر امور ممکنات و بقرائت [illegible] القائم بالقسط یا بدل از هو یا خبر مبتدا محذوف باشد لا اله الا هو نیست
خدایی بجز او و تکرار این کلمه بجهت مزید اعتنا است بر شان آن یا اول بجای ادعا و ثانی برای تعلیم و حکم بر آنست چنانچه

[illegible]

انزل از صفات [illegible] و منسوب نبود که تعلیل بر قیام او سبحانه بقسط باشد بر تقدیر تعلق قیام بقسط بقوله شهد الله
یعنی بسبب [illegible] عدل او سبحانه و تبری از ظلم آنکه [illegible] العزیز الحکیم غالب و درست
کردار در کار خود است و عاجز [illegible] بعدل [illegible] محتاج بظلم کسی است که عاجز و محتاج باشد [illegible] آن باشد [illegible]
[illegible] برای اتصال این دو وصف است [illegible] بدانکه در این آیه بسیار ذکر فضایل و [illegible]
وفایق بسیار است و آنرا آیة الشهادة خوانند و ثواب بسیار بر خواندن آن منزل شده و روایت آمده که چون این آیه فرود آمد
[illegible] که مشرکین بر دور کعبه داشتند هر آن [illegible] در افتاد و خدا را سجده کردند [illegible] و سی جمع از
انس بن مالک از رسول خدا روایت است که هر که این آیه در وقت خواب بخواند حق سبحانه خلق کند از ان هفتاد هزار فرشته
که از برای او استغفار کنند تا روز قیامت و در انس المنازل آورده که چون این آیه را [illegible] بخواند [illegible]
[illegible]
[illegible] پس از آنجا [illegible] آغاز کند که از هر [illegible] حق تعالی ملکی خلق
کند تا روز قیامت برای قاری این آیه استغفار کند و در کنز المذکرین آورده که ملکی از ملائکه آسمان [illegible] ملکی دیگر از
آسمان بزمین می آمد در عرض راه یکدیگر را ملاقات کردند ملکی که نازل بود از ملک صاعد پرسید که کجا میروی گفت از زمین [illegible]
عاصی را این دفتر مملو از معاصی بالا میبرم تو کجا میروی گفت من اینک برات آزادی از آتش دوزخ برای فلان بنده میبرم گفت
با این همه [illegible] سبب نجات چیست گفت چون تو از نزد او صعود کردی او شروع در خواندن آیة الشهادة نمود حق تعالی [illegible]
را از آتش دوزخ حرام کرد و این برات آزادی و بشارت او است [illegible] و در مجمع البیان از ابی الیقظان غالب بن قطان روایت
کند که گفت در ایام تجارت بکوفه آمدم [illegible] در جوار اعمش که امام عصر معروف کوفه بود فرود آمدم شبی از شبها شنیدم که آیة الشهادة
بخواند [illegible] بعد از العزیز الحکیم بگفت و انا اشهد بما شهد الله به و استودع الله هذه الشهادة و هی لی عند الله
ودیعة و بعد از آن آیه بخواندی گفتم ای اعمش [illegible] این کلمات [illegible] بخواند گویا در این باب
حدیثی شنیده باشد [illegible] از ان سوال کردم گفت در این باب حدیثی [illegible]
گفتم روایت کن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث کرد مرا ابو وایل از عبدالله بن مسعود از رسول خدا که هر که این آیه بخواند و در آخر آن این کلمات بگوید
چون روز قیامت شود حق تعالی گوید [illegible] در بهشت [illegible]
داخل کنید [illegible] ان الدین و بقراءت کسائی بفتح الف [illegible] بدرستی که کیش پسندیده
[illegible] عند الله الاسلام نزد خدا دین اسلام است که عبارت از توحید و تشرع
بشرع محمدی باشد نه دین یهود و نصاری و مجوس و کیش کفره قریش و سایر ملل مختلفه [illegible]
اسلام [illegible] نکاح [illegible] آنکه [illegible]

[illegible]

سبب نه عبادات مسلمانی ثواب بر نمی‌دهد بی آنکه اسلام داده [illegible] اقرار بکلمتین و آن مرتبه ایمانست که عبارت از [illegible]
مقرونست چنانچه علی بن ابراهیم بسند صحیح از امیرالمؤمنین روایت کرده که آنحضرت فرموده که هر آینه نسبت کنم اسلام را نسبتی
نکرده باشد آنرا احدی قبل از من و نه بعد از من ان الاسلام هو التسلیم والتسلیم هو الیقین والیقین هو التصدیق و
التصدیق هو الاقرار والاقرار هو الاداء والاداء هو العمل پس فرمود بدرستی که مؤمن دین خود را اخذ میکند از خدای خود و
از برای خود و بدرستی که ایمان مؤمن شناخته شود بعمل و همچنانچه شناخته شود کفر کافر بانکار [illegible]
ای مردمان دریابید دین خود را اگر کسی معصیت را [illegible] که در دین دیگری کند بدرستی که [illegible]
آمر [illegible] شود و ثواب در دین غیر حق قبول نشود **وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ** و اختلاف در یکتائی خدا و حقیت دین
محمد که دین اسلام است نکردند آنانکه **أُوتُوا الْكِتَابَ** داده شده اند ایشان کتاب یعنی توریة و انجیل از
یهود و نصاری **إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ** مگر پس از آنکه آمد بایشان دانش یقینی [illegible]
و بقولی [illegible] مراد از علم در این مقام یا رسول خداست یا قرآن و این [illegible] منقولست [illegible] کتاب مکتوب [illegible]
که اختلاف کلتا الطائفتین در قبول دین حق نه از جهل و عدم اطلاع [illegible] بلکه [illegible] آن **بَغْيًا بَيْنَهُمْ**
عناد و لجاج و حسدی بود که در میانه [illegible] ریاست و استعلا بر قوم و میان خود داشتند [illegible]
[illegible] وفات [illegible] میان ایشان [illegible]
و دوم [illegible] منازعه و اختلاف [illegible] میان ایشان [illegible] نصاری [illegible]
[illegible] آیات [illegible] اختلافی کرد [illegible] **وَمَنْ يَكْفُرْ** و هر کس که کافر شود **بِآيَاتِ اللَّهِ** بقرآن خدا یا
نبوت [illegible] **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **سَرِيعُ**
الْحِسَابِ زود حساب کننده است [illegible]
[illegible] **فَإِنْ حَاجُّوكَ** پس اگر [illegible]
[illegible] **فَقُلْ** پس [illegible]
[illegible] **أَسْلَمْتُ** [illegible] **وَجْهِيَ لِلَّهِ** روی دل خود را برای امر خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] **وَمَنِ اتَّبَعَنِ** [illegible]
[illegible] و قرائت [illegible] **وَمَنِ اتَّبَعَنِي** [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
آنکه [illegible] **وَقُلْ**
بگوی **لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** مر آنکسانی را که داده شده است بدیشان کتاب آسمانی یعنی یهود و نصاری
وَالْأُمِّيِّينَ و بگوی بمشرکین عرب [illegible]

[illegible] **أَأَسْلَمْتُمْ** آیا اسلام می‌آورید [illegible] استفهام بمعنی امر است یعنی ایمان بیاورید
و اراده امر [illegible] استفهام اشاره [illegible] حجت و عدم انصاف ایشانست یعنی [illegible]
تکلیف اسلام آورده باشید [illegible] **فَإِنْ أَسْلَمُوا** پس اگر گرویدند [illegible]
دین [illegible] **فَقَدِ اهْتَدَوْا** پس بتحقیق راه راست یافتند [illegible] ضلالت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] **وَإِنْ تَوَلَّوْا** و اگر از اسلام [illegible] **فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ** [illegible]
[illegible] **وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ**
[illegible]
[illegible] **إِنَّ الَّذِينَ** بدرستی آنانکه **يَكْفُرُونَ** کافر شدند **بِآيَاتِ اللَّهِ** [illegible]
قرآن [illegible] **وَيَقْتُلُونَ** و بقرائت [illegible] يقاتلون [illegible]
[illegible] **النَّبِيِّينَ** [illegible]
[illegible] **بِغَيْرِ حَقٍّ** [illegible]
این قید برای تأکید [illegible] والا قتل نبی بحق نباشد [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ**
[illegible] **يَأْمُرُونَ** [illegible] **بِالْقِسْطِ** بسوی عدل و انصاف
مِنَ النَّاسِ از مردمان [illegible] **فَبَشِّرْهُمْ** پس بشارت ده [illegible] **بِعَذَابٍ**
أَلِيمٍ بعذابی دردناک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین و حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

محتمل است که از این قول مستفتی و برای مصالح عظیم باشد که امام ع ایشان را بدان مخیر و مامور ساخته بوده است یا آنکه تکلیف بر کافه
ناس الحاضر بدان نهج باشد و شاید این آیت که در اخبار معتبر آمده است که حق تعالی میفرماید که یقین مردم در ضعف است [illegible]
دارد و اگر همکی شیعیان در مراتب یقین مستحکم بودندی هر آینه تقیه مرتفع شدی القصه أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آنگروه اند آنچنان که
حَبِطَتْ تباه و ناچیز شده است بعمالی که و بجهت احباط و تکفیر گذشت أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان از نماز و روزه
و نسک بتوهم و امثال چه در آنها مرایات امر بخلاف کردار ایشان شد فِي الدُّنْيَا در دار دنیا چه بر این نهج که ایشان مسلمانان
ایشان بر نخواسته اموال و اولاد ایشان در معرض غنیمت و غارت مسلمانان آمده است وَالْآخِرَةِ و در آخرت بر مستحق
ثواب [illegible] کردارها نباشند که مستوجب لعن و عذاب کردند وَمَا لَهُمْ و نیست اهل بوده ایشان را از قتل و سبی و [illegible]
و عذاب آخرت یاری دهنده مِنْ نَاصِرِينَ از یاری دهندگان پس از روی تعجب بیان اعراض ایشان کرده فرمود
أَلَمْ تَرَ آیا نشاهده نکنی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره عظیم مِنَ
الْكِتَابِ از توریة و انجیل و غیره که از تنکیر لفظ نصیب ظاهر است یعنی علم کلی [illegible] کتب سماویه داشتند
و با وجود این همه دانش يُدْعَوْنَ خوانده میشوند إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ بسوی کتاب خدا یعنی توریة
لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند موافق شریعت حق و بیان ایشان مراد علمای جهود است که منکر حکم رجم زانی
شده بودند در ماده مردی و زنی از اعزه و اشراف اهل خیبر که با یکدیگر زنا کرده بودند و علمای جهود از راه رعایت نخواستند
که ایشان را رجم کنند این حکم رجم را پنهان نموده گفتند شاید در زمره محمد در باب حد ایشان غیر رجم حکمی باشد پس از
رسول خدا آمده استفتا نمودند و رسول خدا نیز حکم برجم فرمود موافق توریة زیرا که در شریعت [illegible] حکم رجم بوده پس نعمان
ابن ابی [illegible] گفتند یا محمد یا جور کردی موافق حکم خدا ایشان مستحق رجم نیستند رسول فرمود که توریة در میان شما
هست بیاورید تا میان من و شما حکم باشد گفتند انصاف دادی یا محمد اکنون کذب تو ظاهر خواهد شد چه در توریة
حکم رجم نیست پس چون توریة را حاضر کردند رسول خدا فرمود که دانشمندتر از شما کیست گفتند عبد الله بن صوریا
که مردی نابینا و اعور بود و فعلش میباشد اعلم است بتوریة فرستادند و او را آوردند و قبل از آن جبرئیل اوصاف او را بر رسول
خدا عرض کرده بود پس رسول خدا پرسید که توئی ابن صوریا گفت بلی فرمود توئی اعلم علمای یهود گفت مردم چنین گمان میکنند
پس رسول خدا جزوی از توریة را که در آن حکم رجم بود بوی داد و گفت بخوان ابن صوریا در حضور [illegible]
شروع در تلاوت توریة نمود و چون بآیه الرجم رسید کف دست خود را بر بالای آن گذارده آنرا نخواند و آیه ما بعد آنرا
بخواند پس عبد الله بن سلام برجست و گفت یا رسول الله از آیه رجم در گذشت دست او را برداشت و آیه رجم را بر رسول خدا
و یهود بخواند چنین نوشته بود که چون مرد و زنی که محصن باشند و زن شوهر دار زنا کنند حد ایشان آنست که گودالی بکنند و ایشان را
تا کمر در آنجا بازدارند و همگی مردم سنگ بر بدن او زنند و هر کس زیاده بر یک سنگ نزند [illegible]
دیگر چیزی بروی [illegible] و اگر زانیه حامله باشد صبر کنند تا وضع او بشود پس او را بدین نهج سنگسار کنند پس رسول خدا
حکم کرد تا آن دو کس را رجم کردند و یهود از رسول خدا اعراض نموده در غضب شدند و حق تعالی آیه فرستاد که با وجود دعوی
علم و متابعت توریة سر پیچی از احکام آن میکنند ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس روی میگردانند از آن یعنی آنکس که ایشان را بخود
آن خواند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که خود را دانشمند خیال میکنند وَهُمْ مُعْرِضُونَ و [illegible]

اعراض کننده کان سنت چنانچه عادت ایشان است که هرگز باز گشت نکنند تکراری که در مضمون تولی و اعراض است یا برای تأکید انکار
و عناد ایشان یا بجهت تفرقه در مفهوم آنها باشد چه تولی بمعنی روگردانیدن بقصد رجوع و اعراض روی گردانیدن بوجه کلی
یا تولی از داعی و اعراض از مدعو یا تولی با بدان و اعراض بقلوب یا تولی از علماء ایشان و اعراض از سفلاء ایشان [illegible]
بر تقدیر نهایت توبیخ و تجهیل است بر جهل ایشان و این مشعر بدان است که [illegible] کامل
از علم کتاب و قادر بوده اند بر این نهج سلوک نکردندی ذَٰلِكَ این اعراض از حکم بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان
بگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند
شمرده شده که آن هفت یا چهل روز ایام گوساله پرستی اجداد ما است یا از راه [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] چون چیزی که [illegible] مقتضی شود که وَغَرَّهُمْ
فِي دِينِهِمْ و فریب داد ایشان را در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچیزی که بر بستند از دروغها
چنانچه میگفتند خدای یعقوب وعده کرده است که اولاد او را عذاب نکند مگر بقدر آنکه ابراء قسم خود کند و هو قوله تعالی وان منکم
الا واردها و دیگر میگفتند نحن ابناء الله و احباؤه و دیگر میگفتند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا او دیگر میگفتند [illegible]
[illegible] یهودی بود [illegible] پس برای رد قول ناصواب ایشان [illegible] فَكَيْفَ پس
چگونه باشد یا محمد حال ایشان إِذَا جَمَعْنَاهُمْ آنهنگام که فراهم آوریم ایشان را یعنی همه را یکجا جمع کنیم لِيَوْمٍ
لَا رَيْبَ فِيهِ برای محاکمه روزی که هیچ شکی نیست در آن یا در وقوع [illegible]
[illegible] وَوُفِّيَتْ و داده شود بر وجه تمام كُلُّ نَفْسٍ مَا
كَسَبَتْ هر نفسی از کافر و مسلمان جزای آنچه بعمل آورده است [illegible] وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وامیرالمؤمنین عم خالد آنرا نقل میکرد تا رسول خدا [illegible] و عرضه کرد بر ایشان و گفت هیچ پیغمبری نیست مگر [illegible] آخرت خداوند انبیا را
انصار و مهاجران را و چون مردم مدینه که آنحضرت خود بنفس نفیس توجه کنند که در آن اهتمام بسیار [illegible] نمودند و چون روز دوم
بامداد آمد مشغول کار شدند و حضرت حسب الالتماس ایشان در مسجد فتح نشست لیکن صحابه مشغول بودند ناگاه سنگی عظیم
سفید شدید پدید آمد که [illegible] کلنگ در آن کار نمیکرد و اگر کلنگها و بیلها را اشکست پس جابر بن عبدالله انصاری را
بخدمت آنحضرت فرستادند که حقیقت حال را عرض نماید جابر گفت چون بمسجد فتح رفتم دیدم که حضرت بر پشت خوابیده است و در آن
[illegible] داده و از گرسنگی سنگی بر شکم بسته کیفیت احوال آن سنگ بوی عرضه داشتم پس برخواست و از رخت روانه شد
و چون بآن موضع رسید آبی طلبید و از آن آب وضوی کامل ساخت و کفی از آن آب بدهان معجز بیان خود نموده بر آن سنگ ریخت
و کلنگ را گرفته ضربتی بر آن سنگ زد که از آن برقی ساطع شد و عالم را روشن کرد مانند چراغی که در خانه تاریک روشن کنند و
از آن روشنی قصرهای شام را دیدیم پس کلنگی دیگر بر آن سنگ زد و برقی ساطع شد که قصرهای مداین را دیدیم پس بار دیگر
زد و برقی لامع شد که قصرهای یمن را دیدیم پس فرمود که این مواضع را که قصرهای آنرا از لمعان برق دیدید همه را فتح خواهند کرد پس
مسلمانان از استماع این خبر مسرت اثر خوشحال و منافقان متفرق البال شدند و [illegible] رحمه الله چون کلنگ اول را
بر [illegible] ثلثی از آن سنگ جدا شد و آنحضرت گفت الله اکبر مفاتیح شام را بمن دادند و [illegible] که قصرهای سرخ آنرا میبینم پس کلنگ
دیگر زد و ثلثی دیگر جدا شد و بعد از تکبیر فرمود که کلیدهای ملک فارس را بمن دادند و الله که قصر سفید مداین را میبینم و چون
کلنگ سیم زد ثلثی باقیمانده سنگ متفرق شد بعد از تکبیر گفت کلیدهای یمن را بمن دادند و [illegible] که دروازههای
[illegible] که کلنگ از دست امیرالمؤمنین [illegible] گرفته بر سنگ زد [illegible] پاره شد و گفت فتح شد
[illegible] گنجهای کسری و قیصر [illegible] که از ترس دشمن بقضای حاجت نمیتوانیم رفت و او وعده ملک
پادشاه عجم میدهد [illegible] چون منافقان این سخن بزبان [illegible] میگفتند از ترس دشمن
خندق میکنند و از گرسنگی سنگ بر شکم می بندند و [illegible] وعدهها فریب میدهد [illegible] فتح [illegible]
[illegible] قل اللهم
[illegible] ولد آدم [illegible] این کلمه شریفه [illegible] کون و مکان و حقایق
[illegible] آن [illegible] و آخرت
[illegible] هفتاد و هفت نام خدا [illegible]
[illegible] جمیع اسمای حسنی و هر که آنرا بگوید [illegible] دعا کرده [illegible]
[illegible] آن اسم [illegible] تعالی [illegible] و میخواهی [illegible] تعلیم دهم [illegible]
[illegible] بگو اللهم [illegible] کلمه [illegible]
[illegible] لفظ والله [illegible] اصل آن یا الله بوده [illegible]
[illegible] آخر را بعوض آن زیاد کرده [illegible] میم برای عوض یا [illegible]
[illegible] بیارات [illegible] اصل آن یا الله
[illegible] بوده [illegible] ای خدای [illegible] مالک الملک ای [illegible]

[illegible]

جزو مالک [illegible] وسیله الاجابت [illegible] منصوب بنداء [illegible] اللهم است و بر تقدیر رفع آن خبر مبتدا محذوف باشد ای انت مالک
الملک تؤتی الملک میدهی [illegible] یعنی سلطنت و پادشاهی [illegible]
من تشاء هرکس را خواهی [illegible] قابلیت ایشان [illegible]
منصب [illegible] رفیع الشان [illegible] ان تشاء [illegible] وتنزع
الملک و میستانی پادشاهی [illegible] ممن تشاء [illegible]
[illegible]
[illegible] خزانه [illegible]
[illegible]
[illegible] علی الاطلاق [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الارحام [illegible]
[illegible] پادشاهی مؤمن عادل [illegible]
[illegible] الظالمین [illegible]
[illegible] تشاء [illegible] یا ابن رسول الله [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible] فی الحقیقه [illegible]
[illegible] الحدیث [illegible]
[illegible] ذوی العقول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وتعز من تشاء [illegible]
[illegible]
[illegible] وتذل من تشاء [illegible]
[illegible] آنحضرت و منافقین [illegible]

نشوند و گویند عزیز گردانی مومنانرا بمدح و ثنا در دنیا و رضوان و ثواب در آخرت و خوار گردانی کافرانرا بسبب قتل و جزیه در دنیا و
نار در آخرت [illegible] او سبحانه هر کرا دوستان خود را خوار و حقیر نکند هر چند ایشانرا فقیر کرده اند و دشمنان خود را عزیز نکرده اند هر چند
توانگر کند ایشانرا و عزت بقدر است و مقداره بسیاری درم و دینار چنانچه در بعضی آورده که سلطان محمود در ایام پادشاهی
خود هنگامی که توسن عزیمت را با لشکر گران [illegible] بجانب هوستان منعطف ساخته بود برای استدعای خاطر بدیدن [illegible]
مقری غزنوی که یکی از عباد و زهاد و از افاضل آن عصر بود رفت در صف نعال ایستاده با تاج مرصع [illegible] پادشاهی [illegible]
گرفته اول از تفسیر این آیه سوال نمود خواجه مذکور جواب گفت که روشن ترین اقوال درین مقال آنکه ترا با یکصد هزار سوار [illegible]
مکمل مسلح [illegible] و هفتصد [illegible] ولایت [illegible] چون من فقیری بینوائی آورده و در صف نعال [illegible]
بازداره [illegible] با ایشان [illegible] در صدر ولایت آزادگی جای [illegible] درجواهر درین باب آورده **نظم** آن کو [illegible]
آشنا شد از فیض تو من [illegible] وان کو ز حرص [illegible] مهجور شد آن [illegible] و در روضة الواعظین از [illegible]
منقولست که در هر ساعتی از جمله ساعات [illegible] از اصلاب نقل با رحام کند و ششصد [illegible]
طفل از رحم [illegible] دنیا کذارد و ششصد هزار نفس [illegible] ازین سرای فانی نقل بمکان [illegible]
کند و ششصد هزار فقیر غنی و ششصد هزار غنی فقیر و ششصد هزار ذلیل عزیز و ششصد هزار عزیز ذلیل شود [illegible]
[illegible] و جماعت [illegible] طاعت و [illegible] قبول و دولت [illegible]
این مقال است آنچه سید الساجدین [illegible] در فقره دعای [illegible] من تشاء الملک [illegible]

بِيَدِكَ الْخَيْرُ [illegible] و عطا و نصرت و دوستان [illegible] سعادت در دنیا و عقبی [illegible]
آن کند که فاعل خیر محض [illegible] او سبحانه [illegible] او و تخصیص [illegible] عدم [illegible] او سبحانه [illegible]
[illegible] او سبحانه فاعل [illegible] خیر [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] چون فتح و نصرت و دولت اسلام [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] رسول خدا و مومنان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در مجمع آورده [illegible]
ترغیب [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] خیر [illegible]
[illegible] واقع [illegible] الشر [illegible]
بالشر و الخیر فتنة و الینا ترجعون [illegible] اشعار [illegible] عالم وجود [illegible]
[illegible] عدم [illegible] ظاهر [illegible] انعدام [illegible]
[illegible] قتل [illegible] باعتبار قدرت فاعل [illegible] قابلیت اعضای مقطوع [illegible] قابلیت آلت قطع [illegible] قطع [illegible]
باعتبار آنکه موجب [illegible] صدق [illegible] بطبیب [illegible] وجود [illegible] قابلیت [illegible]
[illegible] قابلیت [illegible] اشعار باشد بناء علی هذا معنی آیه چنین تواند بود که وجود همه ممکنات [illegible]
[illegible] توانا [illegible] **إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ۝ بدرستی که تو بر همه چیزها توانائی چنانچه

بعضی قدرت یکی را با وج شرف و جاه رسانی و دیگری را بهمان قدرت بحضیض [illegible] دوانی **لمولفه** یکی را [illegible] بر تخت جاه
یکی را [illegible] بر تخت جاه [illegible] خدائی ترا شاید ای بی نیاز [illegible] و لواز **تُولِجُ اللَّيْلَ** در می آوری شب تیره و تار را
فِي النَّهَارِ در روز روشن چون رشته سیاه که در عقده رشته [illegible] یعنی از ابتدای [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] نقطه انقلاب شتوی [illegible] ایام [illegible] آن [illegible]
[illegible] روز [illegible] کشور ستان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] **وَتُولِجُ النَّهَارَ** و در می آوری روز نورانی را **فِي اللَّيْلِ** در شب ظلمانی [illegible]
[illegible] نقطه انقلاب صیفی [illegible]
[illegible] یوسف روز را [illegible] لیل را [illegible]
[illegible] مثل [illegible] لیالی [illegible] اطول [illegible]
[illegible] الایلاج ایجاد کل واحد از لیل و نهار [illegible] چنانچه جعل اللیل
و النهار خلفة [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] طاوس [illegible]
[illegible] ظلمات کفر [illegible] نور [illegible] یضل من یشاء و یهدی من یشاء
[illegible] ظلمت [illegible]
[illegible] من یضلل الله فلا هادی له [illegible] توفیق [illegible] **وَتُخْرِجُ**
[illegible] من یهدی الله فما له من مضل [illegible]
الْحَيَّ و بیرون می آوری بقدرت کامله [illegible] **مِنَ الْمَيِّتِ** از مرده که آن نطفه است [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] باعتبار عدم حرکت [illegible] **وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ** [illegible] نافع و حفص و کسائی و حمزه و یعقوب [illegible]
[illegible] **مِنَ الْحَيِّ** از زنده که آدم و حیوان [illegible]
[illegible] ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام [illegible]
[illegible] کافر [illegible] مومن [illegible]
[illegible] ابی عبد الله [illegible] منقولست [illegible] نطفه مومن [illegible]
[illegible]
[illegible] ابی الحسن علی بن یقطین منقولست [illegible] کاظم [illegible]
[illegible] ابی عبد الله [illegible] علی بن یقطین [illegible]
[illegible] ابا الحسن [illegible] مومن [illegible] کافر [illegible]
[illegible] **وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ** و روزی می دهی [illegible]
[illegible] **بِغَيْرِ حِسَابٍ** ۝ بی شماره [illegible] معلوم است [illegible]
[illegible] نقصان [illegible] بحساب [illegible] آورده [illegible]

جنات و بهشتها است چه در آنجا عمر بیشمار باشد و روزی دنیا هر چند بسیار باشد چون عمر شمار است آن نیز معدود باشد [illegible]
این قول تواند بود آیه فاولئك يدخلون الجنة يرزقون فيها بغير حساب **خزانه** بدانکه تا فی الآیتین رد [illegible]
بر منافقین و منکرین رسول خدا که در روز خندق قول خدا به اسلام بر ملك فارس و شام و یمن بکردند چه آنکس که قدرت بر
ایشان ملك و نزع آن و اعزاز و اذلال و ایلاج شب در روز و در یکدیگر و اخراج حی از میت و ارزاق بر عباد داشته باشد
بر آن دارد که پیغمبر جلیل القدر خود را با اتباع او با قلت بضاعت بر کفره غالب و مسلط نموده زمام ممالک ایشان را بکف کفایت ایشان
گذارد و اما ثانی در آن [illegible] حال الغالبة اهل زمان است چنانچه آنحضرت فرموده است کما تکونون یولی علیکم یعنی [illegible]
که هستید پادشاه بر شما تعیین بشود و در کشاف بعضی از کتب معتبره آورده الله که حق تعالی میفرماید که انا الله مالك الملوك
قلوب الملوك بیدی ونواصیهم بیدی فان العباد اطاعونی جعلتهم علیهم رحمة یعنی منم پادشاه پادشاهان و دلهای پادشاهان
و ناصیه حال ایشان بدست منست پس اگر بندگان فرمان برداری من کنند دلهای ایشان بر ایشان رحیم کنم وان العباد
عصونی جعلتهم علیهم عقوبة فلا تشتغلوا بسب الملوك ولكن توبوا الی اعطفهم علیکم و اگر بندگان معصیت
من کردند دلهای ایشان را بر ایشان عقوبت و بلا میفرستم پادشاهان خود میکند و باز گشت نمیکنند تا ایشان را [illegible]
کم دیده بوده است که آیة الملك را فضل بسیار و در خبر بسیار است از رسول خدا مرویست که فرموده اسم اعظم خدا در سوره آل عمران
در آیة الملك است و از معاذ و قیس از پیغمبر نقل است از رسول خدا منقول است که فرموده چون حق تعالی اراده انزال فاتحه و آیة الکرسی
و شهد الله و آیة الملك نمود تا آنجا که بغیر حساب همگی آنها خود را بر عرش خدا در آویختند و گفتند [illegible] ایشان و خدا تجلی نمود
و گفت ما را بخطایا [illegible] بسوی جمعی معصیت [illegible] ما [illegible]
آورده ام پس حق تعالی فرمود که بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر بنده از بندگان من شما را در عقب هر نمازی بخواند
آنکه ساکن کردانم او را در حظیره قدس و نظر بنهان خود هر روز هفتاد بار و نظر رحمت بوی کنم و هر روز هفتاد حاجت
بر آورم که ادنای آن آمرزش گناهان باشد و او را [illegible] و نصرت دهم بر او و مانعی میان او و بهشت
نباشد مگر موت و از معاذ بن جبل روایتست که گفت یك جمعه از شرف ملازمت رسول خدا محروم شدم بعد از جمعه با هم
بنزد آنحضرت گفت یا معاذ چه چیز ترا از نماز مانع شد گفتم یا رسول الله از یوحنا یهودی چند وقیه از گندم قرض کرده ام
و او در خانه من بکمین نشسته بود که طلب حق خود از من بازیافت کند و مرا قدرت بر ادای آن نبود ترسیدم که بیرون آیم مرا حبس
از نماز کند پس آنحضرت فرمود که ای معاذ میخواهی که قضا کند خدا دین ترا گفتم بلی یا رسول الله فرمود این آیه بخوان قل اللهم
مالك الملك الی قوله بغیر حساب پس بعد از آن بگو یا رحمن الدنيا والاخرة ورحيمهما تعطي منهما ما تشاء وتمنع
منهما ما تشاء اقض عني ديني اگر بوده باشد قرض تو مساوی پری زمین از طلا حق تعالی ادا کند و بعد از
اداء ولا ابل قد رست خود ترغیب بدوستی خود و دوستان خود میفرماید بقوله **لا يتخذ المؤمنون** باید که فرا نگیرند
ایمان آورندگان که در سلك دوستان باشند **الكافرين** ناگرویدگان را که دشمن خدا و رسولند **اولياء**
دوستان خود و مباشرین امور خود یعنی ایشان را دوستی کند مؤمنان بخصوصیت کفار را در مرجع دل بکار دارند بار نعیم احتیاج از ایشان
کنند و خود را ملجا ایشان سازند **من دون المؤمنين** بجای ایمان آورندگان تا بوده باشند دوستان
ایشان مگر از برای خدا لکن باید قلبا عداوت کفار در دل داشته باشد چه در سلوک طریق آشنائی محبت و دوستی

عداوت

عداوت اعدای او کافی بیست لهذا حق تعالی بچندین جای دیگر امر بعنیهم یاد کرده **نظم** اگر خواهی که گیری دامن او بر و دامن از
آنچه خلاف اوست برچین و همچنین است محبت اینیا و اطهرین شاید بن مختار ابن ابی عبیده ثقفی را با آنهمه خان نشانی که در باره اهل
بیت کرده قدری بدوزخ برند و در احادیث معتبره علت دوزخ رفتن و بر او نموده اند آنست که در دل او بغض رخنه محبت ابی بکر
و عمر بوده **ومن يفعل ذلك** و هر که بکند این یعنی آن کافر را دوست خود گیرد **فليس من الله** پس نیست از دین خدا
بر ای خدا **في شيء** در چیزی از دین خود یا نیست بهره از دوستی خدا که نام دوستی بر او اطلاق توان کرد چه دوستی و کینه هیچ یکی دیگر
جمع نشود و مرافقت با اشرار باعث آن باشد که نفس آدمی اطوار و اعمال اشرار اخذ نموده و رفتار ایشان کرده و در اخبار آمده که ایاك
ومصاحبة الشرير فان طبعك يسرق من طبعه و انت لا تدري بعد از آن همنشینی بدان دوستی که طبع تو از اطوار وی میدزدد و تو نمی‌دانی
آورده اند که در روز احزاب چون کفار بر رسول خدا و اصحاب او تاختند عباده ابن صامت بعرض رسانید که یا رسول الله مرا با پانصد
نفر از یهود سوگندی که اسلام بعث از آن نیست در میان هست اگر اجازت فرمائی ایشان را که هر یک دلیران کارزار اند ...
و قوت کم نیست با ایشان اکرم باشد و چون ایشان بما ملحق شوند ممکن است که هراس در دل دشمن افتاده اقدام ایشان از میدان
تعرض بهیکی کنیم و نصرت یابیم اشد رسول خدا در دستوری دادن او متامل شد حق تعالی این آیه نازل کرد تا آنکه مؤمنان اظهار دوستی
بکافران کنند یا التجاء بایشان برند **الا ان تتقوا** مگر آنکه بترسید و بپرهیزید **منهم** از ایشان **تقية**
و بقراءت سهل و یعقوب تقیة بفتح تا و کسر قاف و فتح و تشدید یا ترسیدنی و پرهیز کردنی بزرگ چون هنگامی که ایشان اکثر
و شوکت زیاده بر شما باشد و مظنه آن داشته باشید که اگر اظهار موافقت نکنید البته مغلوب خواهید شد پس در آن هنگام
ممکن و مکتفا و امثال آن با اظهار مصادقت و همراهی ایشان بزبانی تجاوز کنید اما جایست به راه محبت خلیه ایشان در هر حالی
حرام است **خزانه** در بیان تحقیق تقیه در احتجاج امیر المؤمنین مرویست که در طی حدیثی برادری گفت امر میکنم ترا بعمل
کردن بتقیه در دین خود زیرا که خدا فرموده است که لا يتخذ المؤمنون الآية پس فرمود حذر کن و دیگر باره حذر کن از اینکه خود را بهم
هلاك بیفکنی و ترك کنی تقیه را که امر به آن کرده ام ترا و بپرهیز دوستی که دوستان در وقت تحمل کنند در ریختن خون خود و خون برادران خود
حرامی بوده و حقهای خود و ایشان را در معرض زوال خواهی افکند و ایشان بدست اعداء دین ذلیل بسازی و تحقیق خدا ترا امر
از ایشان نموده است و در روایتی آمده که مردی نزد رسول خدا آمده فریاد میکرد و برسر میزد که یا رسول الله فریاد من رس و اگر بهلاك
شوم آنحضرت فرمود که چه میشود ترا گفت در مکه بدست کفار قریش گرفتار شدم مرا میزدند تا آنکه ترا بجناب تو گفتم و اگر نمیگفتم
مرا میکشتند فرمود آیا دلت چون بود گفت در دل کاره بودم فرمود هرگاه در دل کاره باشی نفسی بتو ندارد و اگر بار دیگر بدست
ایشان گرفتار شوی با نچنین کن و در دل کاره باش و در تبیان آورده که دو مؤمن را نزد مسیلمه کذاب حاضر کرده اند از یکی
پرسید که اعتقاد تو در باب محمد چیست گفت او را رسول خدا میدانم گفت مرا چون میدانی آن بیچاره از ترس گفت ترا نیز پیغمبر
خدا میدانم پس او را نوازش نموده رها کرد و از آن دیگری پرسید که در باره محمد چه میگوئی گفت اشهد انه رسول الله گفت
در باب رسالت من چه میگوئی آن مؤمن را تعصب دین مانع شد گفت اشهد انك كذاب و بروایتی گفت تا این زمان شنوا
بودم اکنون کر گردیدم و مسیلمه نامبارك آنحضرت بیم عادل نموده از و جوابی شنید بفرمود تا او را کشتند چون این خبر به رسول خدا
رسید فرمود که آن یکی از ایشان بقدر رخصت الهی عمل نمود و گر گفتی بر و بخشا ما آن مقتول از روی صدق و یقین
دینش شهادت را قبول کرد و ترقی به درجه شهادت بر او حاصل شد هنیئا له و از صادقین مرویست که فرمود التقية ديني

زبانی کل ادبیح
وبقراءت سهل یعقوب بتغیر فتح تا و کسر قاف فتح و تشدید یا است

[illegible]

دوستی ابا کنی تقیه روش من و روش پدران منست و عیاشی از آنحضرت روایت کند که میفرمود لا ایمان لمن لا تقیة له
اگر کسی ترک تقیه نماید و در کافی از صادق مرویست که فرمود التقیة ترس الله بینه و بین خلقه یعنی تقیه سپری است میان خدا و
او و بدانکه تقیه از معظم ارکان دین داری است تا آنجا که از نص آیه آن وجوب معلوم شود بلکه از احادیث معتبره در آن باب فیما بین
علماء اعلام اقوال مختلفه است قولی آنکه بموجب اخبار مذکوره در نزد شرایط خود مطلقا واجبست اعم از آنکه خوف مال یا خوف نفس باشد
از هر کسی که توهم ایذای رود حتی از زن و فرزند خود و قولی آنکه واجبست در نزد خوف بر نفس و بس و برین قولست شیخ ابو جعفر
طوسی رحمه الله که از ظاهر برخی روایات استنباط نموده و اصح آنکه بنای وجوب بر آن بتفصیل باشد پس گاهی واجب شود و گاهی
حرام و گاهی جایز باشد بعنوان ندب و وقتی اتیان بآن افضل از ترک و احیانا ترک آن افضل از اتیان باشد بحسب
وقت و برین قولند شیخ مفید و شیخ طبرسی رحمهما الله و مؤید این مذهب نقل ... از کتاب تبیان و کریمه
کافی از باقر که فرمود التقیة فی کل شیء یضطر الیه ابن آدم فقد احله الله له دلالت بر آن کند که در نزد هر فعلی از افعال
عموما تقیه مجوز باشد لیکن برخی از افعال چون قتل مؤمن یا فعلی که موجب فساد دین گردد مستثنی است چه در آنها
نباشد اما در قتل جهت آنکه منظور از تقیه حفظ خون مسلمانانست از ریختن بناحق و آن خود بعینه خون ریزی
بی فایده بود که غایت نشود و اگر گویند بسبب آنکه خود از قتل خلاص میشود گوییم مسلمانان همگی در نفس ... که
مأمور بقتل ناحق مبادرت بدان نماید تا کشته شود بجزای آنکه تعدی کند و او مکلف بر فعل آن نیست هرچند
آن شخص بر تعدی او کشته شود و اما در افساد دین بر ظاهر است که آن موجب هلاک جاوید ... کرده و در حدیث
... از کتاب فقیه که فرمود ثلاثة لا اتقی فیهن احدا که مراد از آن ... قتل بناحق و شرب خمر و مسح بر موزه است
این حقیقت ... قتل باشد که ... احتمال القتل ... لیکن در باب مسح متفق
العلماء جواز تقیه است ... که موجب فساد دین گردد ... که امر بر ... اظهار
بدون تقیه ... باشد **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ** و میترساند شما را خدای ... ازین ... دوستی کفار
نَفْسَهُ ط از عذاب ... یعنی ...
خلل شود و آن ...
... باشد گویند در خطاب آلهی ...
...
اوست **وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ** ٥ و بسوی جزای خدا است بازگشت ...
باره بکن تاکید ... از اتخاذ کفار بدوستی ... بقول **قُلْ** بگو ای محمد **إِنْ تُخْفُوا** اگر پنهان دارید **مَا فِي**
صُدُورِكُمْ آنچه در دلهای شما است ...
تُبْدُوهُ یا آشکار کنید آنرا **يَعْلَمْهُ اللَّهُ** ط میداند آنرا خدای ...
لا ...
...
...

وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است ...
وَمَا فِي الْأَرْضِ ط و آنچه در زمین است ... علم ... بر کلیات و جزئیات معلومات
... قول برخی از حکما که گویند علم خدا مختص بکلیات است نه جزئیات ...
...
...
...
... آنها است ... **وَاللَّهُ** و خدای ...
... باشد **عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ** بر همه چیزی از کلیات و جزئیات اعیان ... **قَدِيرٌ** ٥ توانا است ...
...
... **يَوْمَ تَجِدُ** روزی که بیابد **كُلُّ نَفْسٍ** هر کسی ... **مَا عَمِلَتْ** آنچه
کرده ... **مِنْ خَيْرٍ** از نیکی ... **مُحْضَرًا** ج حاضر کرده ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... **وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ** ... و آنچه کرده باشد از بدی
... **تَوَدُّ** دوست میدارد آن نفس **لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ** ... میان آن ...
... **أَمَدًا بَعِيدًا** ط ... **وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ**
نَفْسَهُ ط ...
...
... **وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ** ٥ و خدای مهربانست ببندگان ...
...
...
...
...
... **قُلْ** بگو ای برگزیده من **إِنْ كُنْتُمْ** اگر هستید ... **تُحِبُّونَ اللَّهَ** دوست میدارید خدا را

فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا که فرستاده اویم و طاعت من مقرون بدوستی اوست تا سبب پیروی من دوستان من یُحْبِبْکُمُ
اللّٰهُ دوست دارد شما را خدای چه من حبیب خدایم و هر کس کسی را دوست میدارد شاهد بر صدق دوستی وی آنست که دوست وی را
نیز دوست دارد محبوب محبوب محبوبست پس دوستی من شاهد بر دوستی خدا و متابعت من شاهد بر دوستی منست خبر
بدانکه [illegible] کردن از لفظ محبت بمتابعت دو وجه است اول آنکه شاهد بر هر چیز خفی با پیداری باشد آشکاری تا هر کس با ازان اطلاع
کیفیت آن امر مخفی حاصل کرده پس محبت امریست در قلب مخفی و طاعت فعل جیدا است شامل جمله اعضای ظاهره و باطنی [illegible]
بر وجود محبت قلبی مشعرات بعمل بجوارح و ارکان دوم محل استقرار محبت قلب است و بمصداق شریف ما جعل الله لرجل من قلبین
فی جوفه محبت جز یک محبوب را در آن گنجایش [illegible] تا نتوان گشت پس کسی که دعوی دوستی خدا در کند [illegible] جایز نباشد که
به دوستی غیر بود [illegible] باعتبار آنکه متابعت رسول و امر فی الحقیقه متابعت خداست پس محبت ایشان نیز [illegible]
مجاز باشد محبت [illegible] و فی نفس الامر [illegible] محبت است لهذا فاتبعونی یحببکم الله که مشعر بر اظهار [illegible]
نکته در تفسیر [illegible] آورده که محبت خدای مر بنده را [illegible] رحمت اوست بر ایشان و محبت ایشان مر او را [illegible] و عبادت اوست
[illegible] آورده که محبت از جانب بنده میل نفس است بسوی چیزی بجهت کمالی که در آن یافته باشد بحیثیتی که خود را [illegible]
بدان و محبت از خدا رضای او [illegible] و کشف حجاب از دل او و [illegible] دوستی [illegible] کمال حقیقی [illegible]
مگر برای او سبحانه [illegible] هر کمالی که در نفس او و غیر او [illegible] آن از نزد خدا و منتهای آن بسوی او سبحانه است [illegible]
بود دوستی وی مگر لله و فی الله [illegible] آنست که [illegible] رغبت بسوی وی کند [illegible] محبت او اراده طاعت او
[illegible] پیروی آن کسانی که وسیله معرفت الهی و محبت محبوب [illegible] ایشان رسول خدا و خلفا او
پس چون کسی خواهد که خدا را دوست ارد ناچار است از پیروی او و در عبادت و سیرت و اخلاق او پس چون کسی [illegible]
[illegible] خود مناسبتی با آنحضرت بهم رساند از باطن روح آنحضرت انوار محبت خدا [illegible] میکند [illegible]
و در کشاف آورده و جهی نکو آورده که چون جمعی در زمان رسول خدا بزبان دعوی محبت خدا مینمودند پس حق تعالی [illegible]
از عمل برای قول ایشان قرار داد پس هر که دعوی محبت خدا کند و سنت پیغمبر او را مخالفت نماید کذابست و کتاب خدا تکذیب
کننده اوست و چون بینی کسی را که ذکر محبت خدا کند و دستها بر هم زند و طرب کند و نعرها و [illegible] کند و چرخ زند [illegible]
نا [illegible] از وی [illegible] برسد بتحقیق بدان که او نه خدا را شناخته و نه محبت را دانسته و دست زدن و طرب کردن و نعره [illegible]
او نیست مگر برای آنکه در نفس خود صورت صاحب جمالی [illegible] کرده آنرا خدا دانسته و از عشق آن این حرکات کند [illegible]
فریاد زند و اگر [illegible] و [illegible] منی با شد از شوق مجامعت با آن صورت [illegible] باشد که احمقان عوام الناس [illegible]
[illegible] چنین شخصی ایستاده باشند [illegible] برای خدا این حرکات میکند پس با اعتقادی که دارند [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] انتهی کلام نظم اگر مرد خدا آمد چه حجت بعین [illegible] معروف [illegible] اگر
کف بر دهن [illegible] بعین [illegible] منصور حلاج الحق [illegible] این حرکات [illegible] ناشی [illegible]
چه [illegible] آثار و اطوار محمد [illegible] اخبارات [illegible] محبت خود را منوط بمتابعت ایشان نموده نص صریح است [illegible]
[illegible] آیتی [illegible] از ایشان علیهم السلام ماثور نباشد از جمله بدعتهای کفار و و اسع آن بعذاب [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] و در کافی [illegible] از [illegible] مرویست که فرمود هل الدین الا الحب آیا دین بجز محبت [illegible]

نبود و در کافی [illegible] حدیثی طویلی از آنحضرت منقولست که فرمود بخدا قسم که بندگی نکند خدا را بنده مگر آنکه [illegible]
در [illegible] خود پیروی ما را او بخدا نزدیک گردد که پیروی نکند ما را بنده از بندگان خدا مگر آنکه خدا او را دوست دارد و بخدا [illegible]
پیروی ما را احدی مگر آنکه دشمن داشته باشد ما را او بخدا [illegible] که دشمن ندارد ما را احدی مگر آنکه عصیان خدا کرده باشد
و هر که بمیرد بمعصیت خدا حق تعالی ویرا رسوا کند و سرنگون بیندازد او را با آتش و در روایتی دیگر [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] خدا او را دوست دارد [illegible] باید عمل کند بطاعت خدا و پیروی کند ما را [illegible] قول خدا که بر رسول او گفت
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را
وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده و مهربانست در دنیا و آخرت از ظاهر آیه مفهوم گردد که بنده [illegible] گناهکار [illegible]
[illegible] خدا [illegible] که [illegible] فعل حرام و ترک واجب را حلال دانند و نقل کرده اند که [illegible] انصار [illegible]
[illegible] یعنی رسول خدا [illegible] شخصی یا [illegible] آنحضرت او را از لعنت کردن منع نمود [illegible] فاسق بود اما [illegible]
[illegible] و رسولش را نظم اگرچه رو سیاه [illegible] چند [illegible] و اینچه [illegible] تمام دارد با فضیلت [illegible]
[illegible] حضرت ابرهیم [illegible] کلام او که [illegible] بمعنی [illegible] متابع او از جمله کسانی [illegible]
یحببکم الله که بقول رسول خداست متابع آنحضرت محبوب خدا باشد و این نهایت ترقیست که بجز آنحضرت [illegible]
[illegible] هر که متابعت خلیل کند مطلوب خلیل است و هر که پیروی حبیب کند مطلوب حضرت جلیل گردد [illegible]
حبیب و خلیل چندان باشد که میان این دو کلام است نظم [illegible] که محبوب جهانی تو [illegible]
[illegible] و چون ظاهر شد که داخل شدن [illegible] محبوبیت خدا جز بطی شوارع طاعت صورت نبندد [illegible]
طاعت مود بقوله قُلْ بگو ای محرم حرم کبریا ایشان را [illegible] اگر هرای [illegible] دارید أَطِيعُوا اللّٰهَ
فرمان برید خدا را [illegible] وَالرَّسُولَ و فرمان بردار شوید بفرستاده او محمد مصطفی [illegible] آورده اند که چون
[illegible] عبد الله ابن ابی [illegible] منافقان [illegible] طعن [illegible] کرده که [illegible]
[illegible] دوستی خدا [illegible] پیروی خود [illegible] نصارا [illegible] کردند [illegible]
[illegible] این آیه آمد [illegible] متابعت آنحضرت [illegible] طاعت خداست فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر [illegible] اعراض
[illegible] از طاعت خدا و رسول او و محبت ایشان فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی خدای لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ دوست
ندارد [illegible] بجای [illegible] تولی از حق کفر [illegible] دلیل است بر بطلان [illegible]
[illegible] خدا [illegible] کافران [illegible] محبت خود از ایشان [illegible] لازم آید [illegible]
باشد و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا [illegible] طاعت رسول خود را [illegible] کرد [illegible]
[illegible] و [illegible] ابرهیم و [illegible] یعقوب [illegible] حق تعالی [illegible] برگزیدن آن
[illegible] طاعت و فرمان برداری بود بقوله إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ
بدرستی که خدا [illegible] برگزید و انتخاب کرد [illegible] کرامت برای دین خود آدَمَ وَنُوحًا [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] دولت [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] اختصاص [illegible] بود اول حسن صورت و ترکیب [illegible] الخالقین [illegible]

مشتمل بر بیان آل اولاد و در تکمیل لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم کاشت دوم و نور علم که چون مستوفی دیوان انی جاعل
فی الارض خلیفة منشور با مر التوقیع جهد و برادر و دفتر خانه وجود بشکافت طغرای غرای و علم آدم الاسماء کلها بر آن کشید
سیم آنکه شمع وجود او را بدست قدرت خود بیفروخت و اسطرلاب جهد و مادر از مشکات صنع در انجمن فلک برافروخت چهارم
تشریف ابوت انام از خواص و عوام و انبیاء رفیع مقام و اوصیاء ذوی المجد و الاحترام با بلند او ترکیب وی بر دوخت
پنجم ملایکه را که والیان ممالک قدس و کرسی نشینان ارائک انس اند بفرمان اسجدوا لآدم [illegible]
و بود ششم ایشان چون بهشت زرین خشت که منزل خلود و مطلع انوار ابوت بود مسکن او و زوجه او فرمود بانک اسکن
انت و زوجک الجنة اما نوح اختصاص وی بچهار چیز اول طول عمر که بر روایت اصح یکهزار و چهار صد و پنجاه سال
چنانچه دویست و پنجاه سال از شروع بدعوت قوم خود نمود و نهصد و پنجاه سال میان ایشان بگذرانید و بعد از
ایشان نیز دویست و پنجاه سال بزیست و در بعضی روایات مبلغهای کلی زیاده برین واقع شده در جای خود ذکر نمود
[illegible] و بر اشیخ المرسلین گویند و باعتبار آنکه بعد از غرق و فنا احدی از ذریت آدم غائب بود و باقی [illegible]
عالم از او و اولاد وی و اصحاب وی بهم رسید و برا آدم ثانی گویند دوم استجابت دعا که بیک نفرین وی تمامی اهل عالم
هلاک غرق شد سیم نجات وی با اصحاب که از دست تلاطم امواج بلا بکشتی چهارم اول پیغمبری که شریعت وی ناسخ شرایع
من قبل بود وی بود و آل ابراهیم و همچنین برگزید او سبحانه اهل اولاد ابراهیم هر که از ایشان همچو اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و اسباط و داود و سلیمان و موسی و عیسی و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام اند و از اکمل
ایشانست محمد و قطع نظر از آنکه بر جمع مفسرین آل را بمعنی نفس گرفته گویند مراد از آل ابراهیم نفس ابراهیم است هر گاه آل را
نسبت بکسی منسوب نویسند [illegible] و اصطفای آنحضرت بنابر آنست که قبل از بعثت دعوی
النبوة کرده و در اینجا چند کرشود اول خلیل واتخذ الله ابراهیم خلیلا دوم امامت انی جاعلک للناس اماما
نجات از آتش نمرود که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و آل عمران و دیگر برگزید او سبحانه نفس عمران را
ابن قاهث ابن لاوی ابن یعقوب با اولاد او و آل موسی و هرون و غیرهما اند بقرینه آنکه در اکثر آیات قرآن ذکر موسی و هرون
متعاقب ذکر ابراهیم میشود و بقولی مراد عمران ابن ماثان است ابن الیعازر ابن ابود بن زید ابن مابل بن شالتیال بن یوحنا
بن آمون بن منشا بن حزقیا بن احاز بن یوثام بن عزریا بن یورام بن یهوشافاط بن آسا بن ابیا بن رحبعم بن سلیمان بن
داود بن ایشا ابن عوید ابن سلمون بن ناحشون بن عمیناداب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهودا ابن یعقوب [illegible]
و اسطه منتهی میشود بیهودا بن یعقوب و اولاد او مریم و عیسی و غیرهما اند [illegible]
مریم کشیده شود و باقی [illegible] در تحت آل ابراهیم [illegible] و میان این دو عمران هزار و هشتصد سال فاصله است
بدانکه مراد از برگزیدگان جمعی است که بحسب ظاهر و باطن از همه گناهان صغیره و کبیره و عیوب فاحشه منزه باشند
تا انتخاب کرده باشد او سبحانه ایشان را علی العالمین بر اهل زمانه خود از جن و انس و ملک چه آنکه
و مطهر و مجتنب از قبایح نباشد هر آینه حق تعالی که حکیم [illegible] هر چیز بموقع خود ایشان را از سایر خلق [illegible]
حسن و لا بدانکه این دلیل است بر آنکه انبیا و اوصیاء افضل از ملائکه [illegible] ملائکه نیز در تحت عالمین داخلند
[illegible] ابن طاهر حضرت [illegible] فانما انا [illegible] او سبحانه از محض فضل و کرم [illegible]

وتکمیل [illegible] اسم او با سم آدم
در اینجا [illegible]

[illegible] که ایشان [illegible] بلکه هر یک از انبیاء سلف بمرتبه [illegible]
و [illegible] ایشان بود [illegible] اند چنانچه در زبده [illegible] آدم و بعضی ملائکه و بعضی البشر [illegible] علی العالمی
بآل ابراهیم [illegible] اصطفاء [illegible] آیت [illegible] از جمله آل ابراهیم [illegible]
در رسول خدا [illegible] از آن [illegible] کنار [illegible]
[illegible] امام النبیین و خطیبهم [illegible] و در باب اصطفاء ایشان [illegible]
[illegible] نفس الامر [illegible] اصطفاء [illegible] اول ما خلق الله نوری [illegible] انا و علی من نور
[illegible] آن نور [illegible] آدم و نوح رسول خدا و علی بن ابی طالب [illegible]
آل ابراهیم و آل عمران [illegible] آدم و نوح اصطفاء [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آل ابراهیم رسول خدا و آل عمران علی بن ابی طالب [illegible]
ابی طالب عمران [illegible] اصطفاء [illegible] انبیاء و اوصیاء [illegible] آدم و نوح [illegible]
[illegible] رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] اوصت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] یا علی انا و انت [illegible]
[illegible] تلاوت فرمود و گفت نحن منهم و نحن بقیة تلک العترة [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] آنحضرت آیه مبارکه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل [illegible]
[illegible] تلاوت کرد و گفت والله ان محمدا لمن آل ابراهیم [illegible] آل ابراهیم [illegible] وان العترة الهادیة لمن آل
محمد [illegible] اهل البیت [illegible] محمد [illegible] و در تفسیر [illegible] از کاظم [illegible]
[illegible] و آل ابراهیم و آل عمران و آل محمد علی العالمین [illegible] آل محمد [illegible]
[illegible] آل عمران محمد [illegible] عترت [illegible]
حضرت امام رضا [illegible] عترت رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible]
این عترت [illegible] کتاب خدا [illegible] ان الله
اصطفی آدم [illegible] آل محمد [illegible]
عز و جل علی محمد [illegible] عترت [illegible] رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible]
آل محمد ذریت و اهل بیت [illegible] آنحضرت [illegible] عترت [illegible] علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible]
[illegible] النبی [illegible] مؤمنانی که [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] الذین اذهب الله عنهم الرجس
و طهرهم تطهیرا [illegible] آنحضرت [illegible] ذریة [illegible] اولاد [illegible]
[illegible] بعضها من بعض [illegible]
ایشان [illegible] بعضی [illegible]

سوای آدم ع

واگر نصب ذریت بمدح باشد
وقف بر عالمین کافیست ع

[illegible] وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [illegible]

[illegible] إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ [illegible]

[illegible]

[illegible] إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ [illegible] مَا فِي بَطْنِي [illegible] مُحَرَّرًا [illegible]

[illegible] فَتَقَبَّلْ مِنِّي [illegible] إِنَّكَ أَنْتَ [illegible] السَّمِيعُ الْعَلِيمُ [illegible]

[illegible] فَلَمَّا وَضَعَتْهَا [illegible]

[illegible] قَالَتْ [illegible] رَبِّ [illegible] إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى [illegible] وَاللَّهُ أَعْلَمُ [illegible]

بِمَا وَضَعَتْ [illegible]

برای اشعار بر جلالت قدر مریم و تجهیل مادر او نسبت باحوال او و فواید عظیمه و نعم جسیمه که در ان مندرج است و بقرائت ابن عامر
وضعتِ بکسر تا و صیغه خطاب است یعنی در ان هنگام خدا یا ملائکه بوی گفتند او سبحانه که خالق و مصور اطفال فی الارحام است اعلم است ای جزء
از تو بدانچه زائیدی از مصالح و حِکَم که ترا بدان اطلاعی نیست اما بقرائت ابن عامر و یعقوب و ابوبکر از عاصم وضعتُ بضم تا و صیغه
متکلم است که تتمه کلام حنه و تسلیه او است مر نفس خود را یعنی اگرچه تولد این بخلاف مدعای من شد اما خدا دانا تر است بدانچه
من زائیدم شاید که مراد و تا بنیت آن سری عظیم باشد **وَلَيْسَ الذَّكَرُ** و نیست فرزند نرینه [illegible]
مادر **كَالْأُنْثَىٰ** همچون ماده یعنی [illegible] دختر بهتر از پسر است در چند چیز اول دختران مادر [illegible]
بخلاف پسر که از خانه بیرون رود دوم دختر بهانه تکفل رزق واحدی کرده بلکه واجب النفقه دیگری شود و آن موجب رفاه و
[illegible] سیم ثوابی که بر وجود دختر بر والدین عاید گردد زیاده بر پسر است چنانچه اخبار بسیار
دران باب وارد شده [illegible] علیهم السلام مرویست که پسر نعمت است و دختر حسنه و در قیامت از حسنه سوال نکنند که
از نعمت سوال کنند [illegible] و بنابر قول اول معنی آنکه [illegible] پسر برای خدمت بیت المقدس همچون
در بعضی موانع که دختر را عارض شود چون حیض و نفاس و احتراز از مردان نامحرم و مامور بودن بامر شوهر [illegible]
یعنی پسر برای خدمت و سدانت مسجد بهتر است از دختر و مؤید این قول آنچه عیاشی از صادق روایت کند که چون امرأه عمران
نذر کرده بود طفل خود را برای خدمت مسجد او کنیسه [illegible] خدمت [illegible] ایشان مناسب نبود مریم [illegible] تا
بلوغ پس حق تعالی ذکریا را امر کرد تا حجابی برای وی قرار دهد [illegible] و در تتمه حدیث حضرت صادق
[illegible] کرد که چون وعده رسالت برای آن فرزند شده بود و دختر [illegible] این سخن گفت و چون
عیسی بن مریم متولد شد دانست آنچه را عمران بوی خبر داده بود [illegible] و آن صفت را ولاد
شود [illegible] کلام [illegible] الا باینکه لیس الانثی کالذکر گفته
[illegible] جهت [illegible] **وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا** [illegible] من نامیدم و [illegible] مریم
[illegible] است یعنی [illegible] **وَإِنِّي أُعِيذُهَا**
[illegible] **بِكَ** [illegible] **وَذُرِّيَّتَهَا** و فرزندان [illegible] آوردم **مِنَ**
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ [illegible]
از رسول خدا مرویست که [illegible] مولود [illegible] متولد شود [illegible] در حین تولد او ابلیس [illegible]
بیکند الا مریم و پسرش عیسی که از برکت دعای جده شیطان با ایشان نزدیک نشد [illegible] چون عیسی
متولد شد شیطان با اعوان و انصار [illegible] بر [illegible]
برگشت [illegible] **فَتَقَبَّلَهَا** [illegible] **رَبُّهَا** [illegible]
منکر برای خدمت بیت المقدس با وجود انوثت او **بِقَبُولٍ حَسَنٍ** [illegible] و قبول کردن [illegible]
[illegible] بلکه اختصاص او دیرا [illegible] ایشان **وَ**
أَنْبَتَهَا و برویانید او را یعنی [illegible] **نَبَاتًا حَسَنًا** [illegible]
[illegible] مریم را [illegible] که [illegible] احوال [illegible]

آنقدر نالید [illegible] طفلان دیگر [illegible] دیگر [illegible] سالی که [illegible] عصمت وی بود
چون عیسی [illegible] چون مریم متولد شد مادر او را در خرقه پیچید و نزد احبار بیت المقدس آورد [illegible] ایشان از اولاد هارون بودند
پس گفت [illegible] هذه النذیره بگیرید این [illegible] کرده شد [illegible] رغبت
تمام میکردند [illegible] امام ایشان و موجب مزید برکت [illegible] زکریا گفت [illegible] جمیع
[illegible] و کفالت [illegible] گفتند اگر [illegible]
[illegible] بس [illegible]
[illegible] بیت المقدس بودند [illegible] کتابت تورات [illegible]
[illegible] قلم [illegible] متعلق بوی
[illegible] قلم زکریا [illegible] قلمهای ایشان [illegible]
[illegible] قلم [illegible] مریم [illegible] زکریا [illegible]
[illegible] شد **وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا** و ضم [illegible] مریم را با زکریا [illegible]
[illegible] کفلها بقرائت [illegible] زکریا [illegible]
و بقرائت [illegible] و رفع زکریا در حالت مد [illegible] زکریا علیه السلم
[illegible] زکریا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] زکریا [illegible]
از انجمل [illegible] **كُلَّمَا**
دَخَلَ عَلَيْهَا [illegible] مریم **زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ** زکریا [illegible] مریم [illegible]
[illegible] زکریا
[illegible] **وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا** [illegible]
[illegible] بهشت بود [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مریم [illegible]
[illegible] کنند که مریم نیکوترین زنان عالم بود [illegible]
[illegible] زکریا [illegible]

مشاهده کرد قالَ گفت از روی تعجب یا مَرْیَمُ ای کنیز خدای اَنّٰی لَکِ هٰذا از کجا می آید برای تو این
نعمتهای بی دریغ در غیر فصل خود با آنکه در مقفل و کلید آن نزد منست و جز بام [illegible] نیامده [illegible]
این نوع مخصوص است که [illegible] آن در روی معجزه زکریا بوده چنانچه بعضی توهم کرده اند چه اگر چنان بودی یکلا انّٰی لَکِ
[illegible] نبودی قالَتْ هُوَ گفت مریم بجواب وی این روزی که دیده از آن شگفت داری آمده است مِنْ عِنْدِ
اللّٰهِ از نزد خدای یعنی از بهشت وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای سبحانه از فضل بی غایت و کرم بی نهایت
یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ روزی میدهد هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسابٍ بدون اندازه و شمار [illegible]
از بعضی محققین آورده که از جمله حسن قبولی که قبل گذشت آن بود که مریم را در تربیت بعضی [illegible]
اهل زمانه زکریا را بکفالت وی [illegible] آنکه بداود وحی فرستاده بود که [illegible] طالبا [illegible]
و با وجود کفالت زکریا از ابنا رحانه [illegible] دوری وی [illegible] نا [illegible] طعام کرده زکریا [illegible]
دوستان خود را بمکری [illegible] دلیل است [illegible] کرامات [illegible] امام [illegible]
خدا کرده [illegible] خلاق کرده شود زیرا که از مریم هم کرامتی چنین ظاهر شد [illegible] وسول [illegible]
که آنحضرت [illegible] از زنان عالم [illegible] مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه
بنت محمد صلی الله علیه و آله خبر در ذکر قلیلی از معاجز فاطمه علیها السلام در کشاف و انوار التنزیل
و غیره [illegible] از باقر علیه السلام روایت کنند که فاطمه صلوات الله علیها اعمال خانه علی بن ابی طالب [illegible]
از خبر کردن و نان پختن و طعام [illegible] کردن و غیره [illegible] و آنحضرت [illegible] برای [illegible]
کرده بود [illegible] روزی فاطمه گفت آیا نزد تو
از طعام هست گفت [illegible] آنخدایی که حق ترا عظیم کرده است [illegible] روز است که [illegible]
طعام اطفال خود مهیا کنم [illegible] چرا مرا خبر نکردی تا تحصیل کنم گفت [illegible] رسول [illegible]
از اینکه چیزی از تو سوال کنم و [illegible] است که چیزی از شوهر خود طلب مکن اگر چیزی بیاورد [illegible]
جهت تحصیل معاش از خانه بیرون رفته [illegible] رسید و یک دینار از وی قرض نموده و [illegible] شام بود که متوجه خانه
[illegible] ملاقات نمود بمقداد ابن اسود [illegible] بیرون آمدن تو از خانه [illegible] است در وقت گفت
[illegible] از خانه بیرون آورده [illegible] عظیم [illegible] آنحضرت فرمود [illegible] باعث بیرون
آمدن شده یک دینار [illegible] از آنحضرت [illegible] دینار را بمقداد داده بخانه [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] فاطمه صلوات الله علیها مشغول نماز است و [illegible]
[illegible] پوشیده نهاده است پس چون فاطمه از نماز فارغ شد آنرا برداشته [illegible] آورد و چون مشاهده نمودیم که
[illegible] از نان و گوشت بود رسول خدا گفت یا فاطمه اَنّٰی لَکِ هٰذا از کجا آمد برای تو این طعام گفت هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ پس رسول خدا گفت آیا حدیث کنم برای شما ای علی و فاطمه [illegible] امیر المؤمنین
گفت بلی یا رسول الله [illegible] مثل شما مثل زکریا [illegible] مریم [illegible] پس فاطمه زهرا [illegible]
از زنان [illegible] باقر علیه السلام [illegible] رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین

ازآن کاسه [illegible] بخوردند و آن کاسه [illegible] آل محمد از آن طعام خواهند خورد و آن در نزد مهدی است در وقت ظهور
[illegible] زکریا [illegible] از مریم مشاهده نمود در نفس خود گفت آنکه قدرت بر آوردن طعام زمستانی در تابستان و تابستانی
در زمستان برای مریم دارد هرآینه قادر است که فرزندی بمن کرامت کند هرچند من پیر و زوجه من عاقر باشد [illegible]
تمام هُنالِکَ در آن مقام و در آن وقت یاد آن مکان با کمال شوق [illegible] دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ
[illegible] زکریا [illegible] پروردگار خود را یعنی [illegible] درخواست نمود [illegible] قالَ گفت رَبِّ هَبْ لِی ای پروردگار
[illegible] مِنْ لَدُنْکَ از نزد خود [illegible] ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] کرده [illegible] مریم [illegible]
[illegible] خدا [illegible] برای [illegible] باشد [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] برای بندگی خود [illegible] النفوس [illegible]
[illegible] زکریا [illegible] زوجه او [illegible] گذشته [illegible] ایشان باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مریم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ بدرستی که تو [illegible]
[illegible] فَنادَتْهُ الْمَلٰئِکَةُ [illegible]
[illegible] نعظیم [illegible]
[illegible] فَنادٰاهُ الْمَلٰئِکَةُ
وَهُوَ قائِمٌ [illegible] یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زکریا [illegible]
[illegible] زکریا [illegible] اَنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بدرستی که خدای [illegible]
[illegible] بِیَحْیٰی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مُصَدِّقاً [illegible] بِکَلِمَةٍ
[illegible] مِنَ اللّٰهِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در ذکر [illegible] مریم [illegible]

آورده که حق تعالی در بعث شهادت طفلی [illegible] کامل العقل بکرد چنانکه عیسی بن مریم که شهادت [illegible]
و بنبوت خود داد و دیگر آنکه یحیی بن زکریا که شهادت برای عیسی و کتاب انجیل او و حسن و حسین که برای شهادت بر نبوت جد
خدا از جمله اصحاب عبا شدند [illegible] و ذکر قصه ایشان آورده که اول تصدیق یحیی بعیسی آن بود که چون مریم در صومعه خود مشغول
عبادت گشت [illegible] زکریا [illegible] بسوی وی [illegible] و چون [illegible]
مریم را [illegible]
[illegible]

[illegible] **وسیدا** [illegible]
[illegible] **وحصورا** [illegible]
[illegible] **ونبیا** [illegible]

[illegible]

من الصالحین [illegible]
[illegible]
قال گفت **رب انی یکون لی** [illegible]
غلام [illegible] **وقد بلغنی** [illegible] **الکبر**
[illegible] **وامرأتی عاقر** [illegible]
[illegible]
قال گفت [illegible] **کذلک** [illegible]
[illegible] **الله یفعل ما یشاء** [illegible]
[illegible]
قال گفت **رب اجعل لی آیة**
[illegible] **قال**
گفت حق تعالی **آیتک** [illegible] **الا تکلم الناس** [illegible]
[illegible] **ثلثة ایام** [illegible]
[illegible] **الا رمزا** [illegible]
[illegible]
واذکر
ربک کثیرا [illegible] **وسبح** [illegible]

عدم ذکر مفعول برای عموم یا بجهت نوعی از تعظیم است **بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ** در طرف شب که از اول زوال است
تا غروب یا از اول غروب تا وقت خواب و بامداد که مصدر و بمعنی اسم ماخوذ از بکره و ابکار بمعنی نماز دیگر است و بقراءت ابکار
بفتح همزه جمع بکر بفتحتین باشد بر تقدیر اول از طلوع آفتاب است تا وقت چاشت مراد طرفین روز باشد و تخصیص این دو وقت
یا برای عزت عبادت در آن یا کنایه بود از دوام ذکر باشد در تمام لیل و نهار چه هر گاه در طرفین آن فعل [illegible]
سایر عبادات مشغول ذکر الله ذاکر باشد [illegible] بدیگران بخواهد گفت و منظور از این امر [illegible]
از تسبیح ثنا باشد چه ذکر که قبل از تسبیح ذکر شده شامل تسبیح نیز بود پس اگر تسبیح بمعنی حمد باشد عطف [illegible]
و آن خلاف نیست **وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ** و یاد آور وقتی را که گفتند فرشتگان و بنا بر آنکه عطف بر اذ قالت امرأة
عمران باشد معنی آنکه [illegible] در هنگامی که ملائکه بالمشافهه گفتند
يَا مَرْيَمُ ای پرستش کننده و خدمتکار درگاه خدا **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ** بدرستی که خدای برگزید ترا [illegible]
برای خدمت بیت المقدس با آنکه هرگز مؤنث را قبول نکرده **وَطَهَّرَكِ** و پاک کرد ترا [illegible]
و عادات زنان دیگر که موجب دوری از مسجد است چون حیض و نفاس و غیر [illegible] **وَاصْطَفَاكِ**
و برگزید ترا [illegible] دیگر از آنجمله است توفیق و دوام عبادت و فراغ از کسب معیشت و روزی
از خوان الوان نعمتهای بهشت و خلو از شهوتهای زنان و ولد آوردن بی پدر چون عیسی [illegible]
تهمت زنا و طعن زنان [illegible] تکرار اصطفا یا برای تاکید یا بجهت [illegible] است چنانچه
باقر روایت کرده که اصطفیک من ذریة الانبیاء وطهرک من السفاح واصطفیک لولادة عیسی من غیر فحل
تکرار [illegible] اصطفا ثانی [illegible] پیغمبر آخر الزمان از روی تعظیم و محتمل است که
[illegible] باشد چه از اصطفاء اول [illegible] مطلق بود [illegible] باشد اصطفاء ثانی را ذکر کرده
کرده [illegible] **عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** بر زنان اهل عالم [illegible]
[illegible] زنان [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] در آن حضرت [illegible]
[illegible] محمد مصطفی [illegible] علی مرتضی [illegible] حسن و حسین [illegible]
و سید جوانان بهشت [illegible] و از رسول خدا روایت شده است که فرمود [illegible]
بر زنان [illegible] مریم بر زنان عالمیان **يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي** ای مریم [illegible]
کن [illegible] در قیام نماز **لِرَبِّكِ** برای پروردگار خود **وَاسْجُدِي** و سجود کن [illegible]
وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و رکوع کن با رکوع کنندگان یعنی نماز خود را بجماعت [illegible]
بیت المقدس [illegible] الراکعات [illegible] ذکر سجود در رکوع بعد از قنوت [illegible]
است که نماز [illegible] رکوع [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] و تقدیم سجود بر رکوع [illegible] چنانچه در حدیث [illegible]
[illegible] **وَاسْجُدِي وَاقْتَرِبْ** [illegible] سجود بر رکوع مقدم بوده یا برای [illegible]

[illegible] ترغیب و علی بن ابرهیم در تفسیر خود آورده که نزول آیه وارکعی واسجدی بوده از جمله تقدیم و تاخیر [illegible]
واقع شد گویند تکلم ملائکه با مریم معجزه زکریا بود یا معجزه عیسی قبل از ولادت چنانچه از رسول خدا نیز قبل از ولادت
[illegible] رسید از معجزه مریم [illegible] **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا** [illegible]
[illegible] آنست که مریم را مرتبه ولایت خدا ثابت بود و تکلم ملائکه با وی از راه کرامات [illegible]
[illegible] **وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى** [illegible] وحی بر سبیل [illegible]
[illegible] **وَمَا أَرْسَلْنَا** [illegible]
روایت شده از محمد بن ابی بکر **خزانه** [illegible] فاطمه زهرا صلوات الله علیها
[illegible] مریم و سایر زنان [illegible] عبد الله بن یونس [illegible] از ابی عبد الله
روایت کرده که فرمود فاطمه زهرا علیها السلام را نه نام است در نزد خدا فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه
[illegible] آنحضرت فرمود که میدانید چرا او را فاطمه نامیده اند [illegible] یابن رسول الله فرمود که فطم یعنی
دوری [illegible] آنحضرت [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] **لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَفَطَمَ مَنْ أَحَبَّهَا مِنَ النَّارِ** و محمد بن مسلم از باقر روایت کرده
که در روز قیامت فاطمه زهرا بر در دوزخ [illegible] اهل دوزخ [illegible]
[illegible] دوستان او [illegible] گناهان [illegible]
[illegible] بجهت فاطمه نام کردی که دوستان و محبان من و اولاد مرا از عذاب دوزخ [illegible]
[illegible] **وَإِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ** [illegible] حق تعالی [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] قبول شفاعت [illegible] ملائکه و انبیا و رسل [illegible]
ظاهر شود هرکس [illegible] از دوستان [illegible] داخل کن در بهشت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] که فاطمه را از جهت زهرا گویند که حق تعالی [illegible] از نور عظمت و جلال خود [illegible]
[illegible] آسمانها و زمین [illegible] روشن شد چشمهای ملائکه [illegible] سجده [illegible]
[illegible] حق تعالی وحی فرستاد بر ایشان که این نوریست از نور من [illegible] آسمان خود
ساکن کرده ام [illegible] بیرون می آورم آنرا از صلب پیغمبری از پیغمبران خود که تفضیل داده ام او را بر همه پیغمبران و از آن نور [illegible]
امامانی [illegible] هدایت کنند [illegible] باشند [illegible] خلیفهای خود در زمین بعد از انقضاء
وحی خود [illegible] ابان بن تغلب [illegible] گفت با ابی عبد الله علیه السلام گفتم یابن رسول الله چرا [illegible] فاطمه را زهرا [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

مهمانی جانی ظاهر میشد نور روی او از نظر خویش در کنار طالع میکردید و بر فوق آن از دو زینها و دیوارها حجرات اهل مدینه داخل میشد
بجوی که عکس زرد آن بر جامها و دیوارهای ایشان می افتاد پس از راه تعجب از رسول خدا می پرسیدند و او ایشانرا نزد فاطمه
میفرستاد و ایشان او را در محراب می دیدند و میدانستند که آن نور از روی وی است و چون وقت عصر و آفتاب زرد میشد روی
فاطمه چون طبق اصل سرخ میشد و نور سرخ از جمال جهان آرای او لامع میگردید و عکس آن از دورها و بیرونها بخانهای مردم
و دیوارها آنها منعکس میشد و پس تعجب کنان از رسول خدا میپرسیدند او ایشانرا بجانب فاطمه میفرستاد پس آنحضرت را در تسبیح
و تهلیل خدا مشغول میدیدند و پیوسته آنحضرت اندران نور در حال آن بود تا هنگامی که امام حسین ع را زاید پس نقل کرده آن نور
بجهت ما که امامان خانم هر امامی بعد از امامی دیگر و همچنان خواهد بود تا روز قیامت و بعد معترین مفسران گفته اند که این امر بر سید
فاطمه که غسل او فرمود که امیر المؤمنین چه او صدیقه و معصومه بود و مباشر غسل وی نتوانست شد مگر معصوم مثل چنانکه
مریم را جز عیسی کسی غسل نداد و عیسی ابن جعفر ابن محمد ابن عبد الله ابن محمد ابن عمر ابن علی بن ابی طالب روایت کرده که از
پرسیدند که معنی بتول چیست یا رسول الله و گفتیم که شنیدیم که گاهی مریم بنت عمران بتول میگفتند و گاهی یا فاطمه بتول میگفتید
فرمود بتول آن زنی است که او را حیض و خون نرسد و دوران نباشد به درستیکه حیض و خون از زنان انبیا مکروه است و زید بن علی
کرده گفت شنیدم از ابی عبد الله ع که فاطمه را محدثه از آن گویند که ملائکه از آسمان فرود آمدی با وی سخن گفتندی چنانکه با مریم
چنانچه با مریم بنت عمران سخن گفتندی یا فاطمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ یا فاطمه
اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ پس آنحضرت با ملائکه سخن میگفت و ایشان با وی کلام و مکالمه مینمودند
پس در شبی از شبها با ایشان گفت آیا مریم بنت عمران تفضیل داده شده بر همه زنان عالم پس جواب گفتند بدرستیکه
سیده زنان زمان خود است و خدای تعالی ترا کردانیده است بهترین زنان عصر خود و عصر او و سیده زنان اولین
و آخرین ذَٰلِكَ آنچه ذکر شد از آیات ذکر شده از قصه حنه و زکریا و یحیی و مریم و عیسی مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از جمله
خبرهای غیبی که از بهر اظهار صدق نبوت تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ ط میخوانیم بر تو بوساطت جبرئیل یا بالقا
در قلب تو ای محمد و این معجزه تو است که بدون تعلم و تدبر و تتبع قصص و اطلاع بر آثار سلف چنانچه در ...
کتاب گذشت قصه ایشان از بدین راستی نقل میکنی و برهمی عقلی برهن است که این بدون وحی نشود چنانچه در سوره
وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ نبودی تو در نزد ایشان یعنی آن جماعت از عباد و زهاد بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ
آنهنگامی که در آب نهر می انداختند بهر قرعه أَقْلَامَهُمْ قلمهای خود را یعنی آنها کتابت تورات مینوشتند برای تبرک آنچه
گذشت و بقولی تیرهای خود را تا ظاهر شود که أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ص کدام یک از ایشان نگاهداری کند
حال مریم خواهد کرد و این در وقتی بود که حنه زوجه عمران دختر را بمسجد گذارد و کاتبان گرو و بعد از آنکه در بنی اسرائیل
و بعضی بودند از بعد مریم شد وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو ای محمد در نزد ایشان إِذْ يَخْتَصِمُونَ ه هنگامی
که با یکدیگر منازعه میکردند در باب نگاهداری مریم و آن بعد از پیری و ضعف زکریا بود از نگاهداری مریم و نکرار
لفظ وَمَا كُنتَ که کلام مکرر است بر منکران نبوت که آثار علم آنحضرت بر ایشان از اخبار این اخبار ظاهر بود <u>نظم</u> عجب بود که
علوم اول و آخر کسی کند در نگاه علم القرآن سوگند و در مجمع البیان آورده که در آیه دلالت است بر آنکه تمیز حق از باطل
دخلی عظیم باشد و از رضا نقل روایت است که فرمود قرعه زنید و آنکه از ند هیچ قومی کار خود را بعد از مکر آنکه حق را ابدا برای

ظاهر کنند و آنحضرت فرموده کدام قضیه اعدل از قرعه است که تفویض امور بخدا شود و از امام فرطیه السلام مرویست که فرمود اول کسی که برای او
قرعه زده شد مریم بنت عمران بود پس این آیه را تلاوت کرد و گویند اول کسی که قرعه بنام وی زدند یونس بود و قرعه زدن در کارها
آورده اند که عبد المطلب جد رسول خدا را نه پسر شده و در حین حمل پسر دهم نذر کرده که او را در راه خدا ذبح کند پس چون عبد الله متولد
شد چون رسول خدا در صلب وی بود قدرت بر ذبح وی نداشت پس ده نفر شتر آورد و میان عبد الله و ده شتر قرعه زد قرعه بنام
عبد الله بر آمد پس ده دیگر زیاد کرد و قرعه بنام عبد الله آمد و همچنین ده ده زیاد میکرد تا عدد شتران بصد قرار گرفت قرعه بنام شتران آمد گفت
انصاف نیست که بیک دفعه اکتفا کنم پس سه مرتبه بنام شتران آمد گفت اکنون دانستم که خدای من راضی است پس همه آنها را نحر کرد
و در ذیل حدیثی که خطب راوندی از صادق ع روایت کرده است آورده که مریم ع با نصف سال بعد از پدر خود عمران زندگانی کرد و
روایت حضرت علیه السلام اند اختن قلمها برای کفالت مریم بود و مخاصمه برای کفالت عیسی إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
بدل از یختصمون است یعنی نبودی تو نزد ایشان آن هنگام که گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم
بدرستیکه خدای يُبَشِّرُكِ مژده میدهد ترا بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ق یعنی به پسری که چنانچه قبل از این گذشت
علت تسمیه وجود او کلمه کن بود و چنین مشهور است که او از خدا اگرچه در خلقت هر احدی چنین است لیکن چون بدون واسطه پدر
نادر شده در حق آنحضرت مناسبتر است و فخر رازی را اعتقاد آنکه تسمیه عیسی بکلمه برای مبالغه باشد چون زید عدل و رجل صوم
آورده که این بشارت وقتی بود که مریم در مغتسل خود غسل کرده بود و جامه پوشیده میخواست که بیرون آید جبرئیل بصورت بشری
در غایت زیبائی برو متمثل شد مریم از آن صورت ترسان شد و دور گردید با اضطراب افتاد جبرئیل گفت لا تخافی ای مریم
من که خدای ترا فرستاده است تا بشارت دهم ترا بفرزندی که اسْمُهُ نام وی من حیث الترکیب الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ است مشتمل بر لقب و اسم و صفت پس بحسب لقب مسیح باشد بمعنی از دو وجه اول مسیح بمعنی ماسح یعنی مسح مالنده چه
آنحضرت بهر بیماری که آنکه و ابرص بود دست مالیدی شفا دادی باذن خدا و روی زمین را بکف پای خود در سیاحت مسح نمودی یا آنکه
کف پای مبارکش اخمص نبود یعنی تهی نداشت و هم گفته اند که بر زمین مسح میشد دوم مسیح بمعنی ممسوح یعنی مسح کشیده شد چه
او را ملائکه بجهت تبرک و نجات از مس شیطان برای شفا دست میمالیدند یا جبرئیل در حین ولادت وی بشهپر خود بمالید
تا از مس شیطان ایمن شد یا بدهن القدس بوی مالیده شد متولد گردید یا بهرجا که رفتی قدم او بر اهل آنجا مبارک
بودی و اگر از زبان عبری باشد در اصل مشیحا بوده یعنی مبارک چنانچه در جای دیگر گوید وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا یا ملک صاحب
یا بزرگوار اما بحسب اسم معنی عیسی بلغت سریانی ایشوع است یعنی غالب ظاهر کننده حجت و مشهور بصفت و اگر عربی باشد
بمعنی معرات یعنی تمکن بسیار کننده و ابن مریم صفت خاصه است چه هیچکس را استعاره نخست که بنام مادر خوانند مگر کسی که
در نسبت وی شبه باشد بخلاف آنحضرت که بدون پدر بعنایت شده و بنام مادر خوانند تا در همه جا مذکور شود و دلالت
بر کمال صنع الهی کند و لهذا در مقام بزرگ اصل خطاب مریم است خطاب نوعی نسبت و با ابن مریم خوانند و الا بایستی که علی علیه السلام
گفته شود و تقدیم لقب بر اسم بجهت تعظیم باشد چه نام اجلا و اعیان را در اول ذکر نکنند بلکه تقدیم وصفی مذکور
حالی از تخلف باشد و قوله وَجِيهًا حال از کلمات و علم این ایراد تا نابت در حال آنکه مطابقه آن با ذی الحال
در تانیث و تذکیر شرطست بجهت مطابقه با معنی کلمه باشد که مسمای آن مذکر است و لهذا ضمیر اسمه مذکر راجع بدان شده
الحصل که کلمه مذکر عیسی ابن مریم است در حالتیکه رو شناس و عظیم القدر باشد فِي الدُّنْيَا در دنیا بسبب نبوت و تقدم

پس اسمه المسیح مبتداء
و خبر و عیسی بیان آن
و تمه خبر مبتداء مقدر است
ای هو ابن مریم

برخلق ومخلوق شدن بدون پدر وتکلم در مهد ورفع بآسمان وفرود آمدن در آخر الزمان برای نصرت مهدی آل محمد وقتل دجال
لقب او بمسیح است چه موضع چشمهای او هموار است بمثابه که گویا دست بدانجا مالیده شده یا تمام عالم را باندک زمانی در سیاحت
بکف پای خود مسح کند والآخرة ودر قیامت بشفاعت وقرب ومنزلت یا آنکه خلایق او را بنامی ستایش مادران خوانند تا رسوا
نشوند ومن المقربین ۞ وآن کلمه مبشر به از جمله نزدیک کرده شدگانست بدرگاه قرب الهی
ناستایش ویکلم الناس وبسبب نامیده شدن او بکلمة الله که سخن گوید با مردمان فی المهد در گهواره
یعنی در بجای گهواره اوست بوجه اکمل [illegible] تکلم کند در بکه اول سخن آنحضرت انی عبد الله آتانی الکتاب بود آنست
که چون در علم ازلی حق گذشته بود که نصاری بخدائی او قایل خواهند شد اول سخنی که بر زبان او جاری ساخت اقرار به بندگی
خود بود وبر ظاهر است که سخنی که در وقت تولد از طفلی صادر شود بعلت غرابت که دارد مردمان بهتر ضبط کنند وبجا آرند
بهتر یابند ومیتواند بود که مراد از مهد شکم مادر باشد چه بروایات صحیحه وارد شده که در تنهائیهای مریم با وی سخن میگفت
وتسبیح الهی مینمود وکهلا ودر حالت کهولت نیز سخن گوید یعنی همان اقرار بعبودیت که در حین صبا از وی
صادر شد در پیری نیز بران ثابت قدم بود ودر مابین این دو حالت تغییری در سخن وی بهم نرسید پس نصاری که او را
بخداوندی وی قایل شده اند واین احتجاج تمام است بر نصارای نجران وغیرهم ودیگر اشارت بتقلب وتغیر احوال
از تولد وبودن در گهواره ورسیدن بسن شباب از آنجا بر معارج کهولت وشیخوخیت بالا رفتن تا بدانند که [illegible]
احوال او میگوید در تغیر وتبدل باشد بخدائی را نشاید ومیتواند بود که ذکر کهل برای آن باشد که سخن وی در حین صبا
در اعتبار وصدق ثبوت از قبیل سخنان بود که در حین کهولت از وی صادر شد نه چون سخنان اطفال که اعتنائی بدان
آن نیست ودر حدیث معتبر از حضرت صادق منقول است که فرمود گاه بود که عیسی در گهواره گریه بسیار میکرد یحیی که
بعد پس بگفتی ای مادر بگیر از پوست فلان درخت وبکوب وبسای ودر آب کن وبجوشان ده تا [illegible] ساکن کرد
چون مریم دوا را در گلوی او میکرد عیسی بسیار میگریست مریم میگفت تو خود گفتی که این دوا بدهم عیسی میگفت ای مادر
علم پیغمبری است وضعف کودکی وبعضی گفته اند که سن آدمی از ابتدا تا هفت سال طفولیت نامند واز هفت تا بلوغ وقت تمیز
خوانند واز بلوغ تا انتهای عشرین [illegible] سن فتو گویند واز سی تا چهل ایام وقوف واز چهل تا شصت ایام کهولت
باشد واز شصت تا هشتاد ایام شیخوخت وبعد از آن ایام هرم است ونقل صحیح که در قصص عیسی انشاء الله ذکر شود آنکه
که بالا رفتن او بآسمان در سن سی وسه سالگی بوده هنوز بسن کهل نرسیده بود پس آیه دلیل است بر فرود آمدن او از آسمان
وزندگانی او تا رسیدن بایام کهل ومن الصالحین ۞ ودر حالتی که از جمله پیغمبران شایسته است چه
آدم ونوح وابراهیم وموسی وغیرهم این نهایت کمال آنحضرت چه هر که او را در آن نقص باشد حق تعالی باسناد صلاح
ستایش کند واز جمله انبیا آنچه را بصلاح ستوده ابراهیم انه فی الآخرة لمن الصالحین اسحق ویعقوب کلا
جعلنا صالحین داود وسلیمان وایوب واسمعیل وادریس وذا الکفل انهم من الصالحین ولوطا انه من الصالحین
وزکریا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصالحین قالت گفت مریم بعد از استماع سخن جبرئیل وبشارت مقدم
عیسی از روی استفهام واستعظام رب ای پروردگار من انی یکون از کجا خواهد بود ومی‌باشد
لی ولد برای من فرزندی ولم یمسسنی بشر ۞ وحال آنکه نرسیده است بمن هیچ آدمی [illegible]

ازچنین دلیل خارق عادت قال گفت حق تعالی بطریق وحی یا جبرئیل بعنوان الهام کذلک همچنین که مسمی بشری بوقوع
نطفه در رحم خواهد بود آفرینند برای تو الله یخلق خدای سبحانه می‌آفریند بقدرت کامله خود ما یشاء ۞ آنچه را بخواهد
اعم از آنکه موافق عادت یا مخالف آن باشد چنانچه روزی تو این بخلاف عادت بتو میرسانید ایراد لفظ یخلق اینجا ویفعل
در قصه زکریا برای آنست که حصول فرزند در آنجا بعنوان جمع بین الزوجین بود ودر اینجا بخلاف آن محض انشا وابداع است لفظ
خلق انسب است بآن اذا قضی امرا چون تقدیر کند او سبحانه کاری را فانما یقول له پس جز این نیست که میگوید
برای آن کار یعنی چون اراده ایجاد هر چیزی از موجودات تعلق گیرد آن را از عرصه خطاب در آورده گوید کن شو وباش فیکون ۞
پس میشود ومیباشد بی طول زمان وبی تونه ومعونه کسان چنانکه در سوره البقره گذشت ابیات از کاف ونون کن کینی طومار
صنع خود رقم شد قاف تا قاف جهان بر وحدت ذات گواه منظور از ابراز کن جز عشق جهان بند ورنه ز وجود کاف ونون در
نون بود یکجا پس برای تسلی دل مریم بخلاف اوصاف کمال عیسی را بیان کند که ویعلمه الکتاب می‌آموزد حق
عیسی را کتابت وتلاوت کتابهای منزله قبل از او بنا بقراءت سهل وعاصم ویعقوب وقراء مدینه وبقراءت باقی قراء نعلمه بنون
از غیبت بتکلم است بجهت تعظیم شان عیسی وتنبیه بر اختصاص وتعلیم خاص یعنی ما تعلیم دهیم او را الکتاب والحکمة
وعلم اصول وفروع حلال وحرام که عبارت از تبیین الشرایع وتقیید مبانی یقین است وگفته اند که مراد از تعلیم کتاب نوشتن
است واز حکمت بیان کردن بر زبانست واو علیه السلام قبل از بلوغ بدین هر دو کمال آراسته بود ودر تفسیر آورده که نیکوتر از اهل زمان
خود مینوشت ودر مجمع آورده که بعضی از خوش نویسی مخصوص وی [illegible] از آن هر خلایق بود [illegible] تمام کتب منزله
باشد سوای قرآن ونزد والتوریة والانجیل ۞ از قبیل ذکر خاص بعد از عام وبیان از افضلیت این دو کتاب
بر سایر کتب مثل ملائکة ورسله وجبرئیل ومیکال که این دو ملک نیز در تحت ملائکه داخل وعلیحده مذکور شوند آورده اند که آنحضرت
کاهی در شکم مادر تلاوت توریت وانجیل مینمود وسخنان شایسته میگفت ونظیر آن در این امت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است
در روایت آمده که چون خدیجه کبری ام ابیها حامله بودی با مادر خود سخن گفتی روزی رسول خدا نزد خدیجه آمد یافت که او سخن
میگفت گفت ای خدیجه تکلم با که بود گفت با این جنین که در شکم منست فرمود که بشارت باد ترا که آن دختریست ومادر ائمه احد عشر باشد
ورسولا ودیگر داند یا گرداند او را فرستاده خود بتقدیر فعل الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب
که سلسله نبوت ایشان بوی منتهی شود چه اول انبیاء بنی اسرائیل یوسف وآخر ایشان عیسی بود واگر چه اولو العزم ورسول بهمه
عالم بود لیکن تخصیص وی بخطاب مذکوره یا برای عظمت وکثرت ایشانست که علاوه قبایل آن زمان بودند یا برای آنکه بعوث
[illegible] گفته عیسی پیغمبر بنی اسرائیل مبعوث شده است ومیتواند بود که این قبل از امامت وی [illegible] اوایل بعثت بر رسالت با حین
طفولیت باشد در حینی است حدیث معتبری که در اکمال از امام [illegible] مرویست که عیسی فرستاده شده بود بر بنی اسرائیل در سن
[illegible] وی ودر بیت المقدس بود [illegible] رسول [illegible] بعد از نبوت [illegible] وانعطاف آن بر وجیها است ای وجیها فی الدنیا
ورسولا الی بنی اسرائیل بنا بقراءت یعنی که رسولا معمول رسول مقدر است عطف بر کلام وما بینهما جملهای معترضه است یعنی تکلم تقدیر
یعنی تکلم باشد بطریق زید بعد از بشارت یعنی آنکه ان الله یبشرک بکلمة منه ورسولا الی بنی اسرائیل ضدان [illegible]
ای مریم سخن گوید از جانب او سبحانه وبیغام آوری بطایفه مذکوره وخلاصه کلام وپیغام او اینکه انی قد جئتکم
بدرستی وتحقیق من آمده ام نزد شما یعنی مبعوث کرده اند مرا بنبوت ورسالت بآیة بعلامتی که دال بر صدق مقال من

وصادر است مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و آن پنج معجزه عظیم است اول أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ بدرستی که من تقدیر میکنم
یعنی میسازم بامر پروردگار از برای شما مِنَ الطِّينِ از گل چیزی باشد كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند شکل و ترکیب مرغ
فَأَنْفُخُ فِيهِ پس میدمم نفس خود را که مقرون و ملاصق است بروح القدس در آن گل که بشکل طایر ساختهام فَيَكُونُ
طَيْرًا پس میشود مرغی طیار و صاحب گوشت و پوست و رگ و خون و بقراءة نافع طائرا یعنی پس میشد آن شکل که از گل ساخته بود
پرنده گویند حق تعالی تاثیری بنفس مبارک او داده بود که هر جسد مرده مجرد نفخ او زنده میشد و بعضی گویند مقارن دمیدن
وی حق تعالی ایجاد روح میمود و لهذا مقرون ساخت پرواز آنرا که از جمله اراده است و بجز خدا منتسب نشود بقوله که گفت بِإِذْنِ اللَّهِ
بامر خدا تا تصادم او را و بیان آنکه بوی نسبت داده بود نداز الوهیت خلجانی در خاطر نشود بقول جمعی که لام الطیر برای جنس باشد
آنحضرت قدرت بر ساختن هر گونه مرغی داشت و بر بعضی که لام را لام عهد داده اند گویند بجز یکنوع مرغ که آن خفاش است نساخت
یعنی شپره و قدرت بر غیر آن نداشتی و مشهور قول اخیر است چه بظهور نرسیده که غیر آنرا ساخته باشد و قراءت نافع که انی اخلق
لکم بکسر همزه خوانده جمله را مستانفه دانند مؤید اینست و تخصیص خفاش از میان همه مرغان با وجود آنست که منکران آنحضرت
آنرا طلب نمودند و این دلیل است بر آنکه قبل از آن خفاش بوده نه آنکه ابتداء خلقت آن بدست آنحضرت شده باشد یا برای آنکه
خلقت خفاش از همه مرغان عجیب تر و طبیعت آن مشارکت بطبایع هر یک از انسان و وحوش و طیور و در جواهر آورده که هم
مرغان با بال و پر پرواز کنند و آن بی پر و بال پرد و آنها بیضه نهند و آن بچه زاید و آنها بمنقار خورند و آن بدندان
خاید و آنها در هوا طیران کنند و او را قوت ارتفاع نباشد و آنها را بول و حیض و حمل و گریه نباشد و او را باشد و در
روز روشن و تاریکی شب چیزی نبیند و صید او در دو ساعت بیش نباشد یکی بعد از غروب آفتاب تا زایل شدن شفق و یکی بعد طلوع
صبح پیش از طلوع شفق و نر و ماده آن از ایشان باشد که شیر دهند و خود نیز شیر خود را خورده و چون بچه زاید بجز وی بر وی
جسبد از وی جدا نشود تا هنگامی که قوت پرواز بهم رساند دوم از علامات حضرت آنکه وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و
میکنم از کوری کور مادرزاد باشد و اصلا در جای دیدن وی علامت چشمی یافت نشود و بقول بعضی اکمه شب کور است و این قول
خالی از بعدی نباشد چه شب کوری از جمله امراض عارضه است که در چشم طاری شود و علاج آن آسان و محتاج بمعجزه نیست و که
و اینکه با وجود قدرت آنحضرت بر ابراء اکمه مرغ مصنوعی وی خفاش نابینا است آنکه معجزه و قصور آنحضرت از مرتبه الوهیت هم
احدی ظاهر گردد و بدانند که هر آنچه با خدا است و گوید بر او دران مدخلی نبودی هر آینه مرغ خود را بینا نمودی وَالْأَبْرَصَ
و علامت سیم آنکه پاک میسازم کسی را که مبتلا بعلت برص که بهق و غیر باشد فرق ما بین بهق و برص آنکه بعد از نخش ماده
بر جلد دانهای ریزه سفید نمایان شود آنرا بهق گویند و علاج آن ممکن است و چون مطالبه کنند دانهای مذکوره بیکدیگر
متصل شده لکههای بزرگ شود و در آنحال علاج پذیر نباشد و بعضی از اطبا گویند برص بر دو نوع است اول آنکه سیاه را
توان کرد و آن وقتیست که سوزن بر جسد غوص کرده باشد و نشان آن آنکه در موضع آن موهای سفید روید و اگر سوزن
بر آنجا فرو برند خون بیرون بیاید نوع دوم آنکه این دو علامت در آن نباشد و سایر صفات که آنحضرت هر گونه و علی
معالجه نمودی لیکن تخصیص این دو علت بذکر برای صعوبت علاج و سرگردانی اطبا است آورده اند که آنحضرت در دار
خود میفرمود ارباب علتها [illegible] و مجذومین و سایر گونههای مزمنه مهلکه در نزد او حاضر میشدند در روز بوده که عدد
ایشان به پنجاه هزار کس میرسید بمعجزه یک نگاه کردن همه را شفا دادی و هر که را قوت آمدن نبودی خود بر سر او بودی

شفا

شفا دادی اما اول از ایشان عهد و پیمان گرفتی که بعد از صحت اقرار بوحدانیت خدا و بنبوت وی کنند و ابن ازهر [illegible] که مرضهای
باطنی مردم را از کفر و فسق و غیره بدوای ایمان صحت میداد و در کشف الاسرار آورده که بیدوان دعا شفا دادی و دعای او این بود
اللَّهُمَّ أَنْتَ إِلَهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَإِلَهُ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَا إِلَهَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَأَنْتَ جَبَّارُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَجَبَّارُ مَنْ فِي
الْأَرْضِ لَا جَبَّارَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَأَنْتَ حَكَمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَحَكَمُ مَنْ فِي الْأَرْضِ لَا حَكَمَ فِيهِمَا غَيْرُكَ قُدْرَتُكَ فِي الْأَرْضِ
كَقُدْرَتِكَ فِي السَّمَاءِ وَسُلْطَانُكَ فِي الْأَرْضِ كَسُلْطَانِكَ فِي السَّمَاءِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ وَوَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ
الْقَدِيمِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأُحْيِي الْمَوْتَى و علامت چهارم آنکه زنده میکنم مرده که ان را بِإِذْنِ اللَّهِ
بامر خدا آنکه این کلمه برای دفع توهم جماعت الوهیت لهذا در خلق طیر و احیاء اموات که بعضان روح بر جسد است مکرر ذکر نمود و
بیتوانند بود چون در ابراء اکمه و ابرص احتمال آنکه منحصر باشد بشهیر بوده و شبیه آن از اطبا و کاهنان واقع میشود باذن الله نگفت
و دران دو چیز شبهه داشت تصرف که آنجا اشعار باذن الله امر نموده باشد و بعضی برانند که دو انجام اراده از اذن اسم اعظم است
و چنانکه از آدم نباید و آن نام بروایتی بعضی یا حی یا قیوم است که تعبیر از آن آهیا شراهیا باشد و در خبر آمده که عیسی بهفت نام از
نامهای خدا مرده زنده کردی و آنها اینست یا حی یا قیوم یا دائم یا فرد یا وتر یا احد یا صمد و بسند معتبر از صادق علیه السلام
منقول است که نامهای بزرگ خدا هفتاد و سه نام است دو نام از آنرا تعلیم عیسی او کرد آن معجزات بدان دو نام از وی ظاهر میشد و
هفتاد و دو نام را انبیا داده و یک نام مخصوص حضرت که بکسی تعلیم نکرده و تنها اعلام کرده خزانه بدانکه از جمله اموات
آنچه بصحت پیوسته که آنحضرت زنده کرده چهار کس اند اول مردی بود عازر نام چنانچه در کافی به سند معتبر منقول است که از صادق
پرسیدند که آیا عیسی ابن مریم کسی را زنده کرده باشد از مرده که بعد از زنده شدن خورش و روزی و عمر داشته و فرزند
بهم رسانده فرمود بلی بدرستیکه آنحضرت را دوستی بود که با وی برای خدا برادری بجای آوردی و آنحضرت مکرر بخانه وی فرود
آمدی تا گاه چند روزی از وی غایب شدی پس آنحضرت نزد عازر رفت وی یا او زده عازم خانه او شد که وی را ملاقات کند بیرون
چون عیسی از وی دوری نمود او بیماری صعب بهم رسانید هستی خود را طلب آنحضرت فرستاد و علی الفور چون عیسی
بدر خانه او رسید مادر او بیرون آمد خبر فوت پسر خود را به آنحضرت رسانید که اکنون سه روز است که مرده پس آنحضرت
عازر گفت میخواهی پسرت را ببینی گفت آری فرمود فردا منتظر باش تا بیایم و پسر ترا زنده کنم بامر خدا پس فردا بدر خانه عازر آمد
مادر و خواهر و برادر او همه خود بر وی اشتر آمدند تا بقبر عازر رسیدند و آنحضرت بر روی قبر ایستاده دعا کرد و قبر شکافته شد عازر از قبر
بر آمد بیرون چون مادر و پسر یکدیگر را بدیدند گریه بسیار کردند و آنحضرت را بر ایشان ترحم آمد بعازر گفت آیا میخواهی با مادر و خود
بمانی زنده بمانی گفت یا نبی الله آیا این زندگانی بر روزی اکل و وقت یا بدون اینها فرمود بلکه با اینها و وقت بیست سال عمر کنی
و فرزندان تو بهم رسد گفت میخواهم که زنده باشم پس عیسی وی را بمادرش سپرده بیست سال زندگی کرد و در مجمع آورده که در زنده کردن
عازر این دعا خواند که اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ إِنَّكَ أَرْسَلْتَنِي إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَدْعُوهُمْ
إِلَى دِينِكَ وَأُخْبِرُهُمْ أَنِّي أُحْيِي الْمَوْتَى فَأَحْيِ عَازَرَ ای پروردگار آسمانهای هفتگانه مرا بسوی بنی اسرائیل فرستادی تا ایشان را
بدین تو دعوت کنم و خبر دهم که مرده زنده میکنم پس زنده گردان عازر را دوم پسر پیرزالی که مرده بود و او را کفن و حنوط کرده بر جنازه
بسر بگورستان میبردند در میان راه بر آنحضرت گذر شد و مادر وی در عقب جنازه نشسته گریه مینمود آنحضرت را ترحم آمد دعا کرد
در آنحال آن مرده زنده شد و در میان تابوت نشست و بار برگردن مردم گذاشته پایین آمد و کفن را از دوش خود برداشته جامهها

خود را در پوشید و تابوت خود را برد و در شب بخانه خود برگشت سیم دختر مردی از مریدان خود عایش نام را که مرده بود و بعد از یکروز
بدعای او زنده شد و بقول بعضی پسر پادشاه مصر بود که حسب الالتماس پدرش بدعای آنحضرت زنده شد چهارم سام ابن نوح نبی
که قصه احیاء آن بتفصیل تمام انشاء الله در جای خود ذکر شود اما بر وجه اجمال آنکه چون آنحضرت چند کس را زنده کرد بخاطرهای مردم
خطور نمود که شاید آنها را سکته عارض شده از اتفاقات صحت یافته باشند بدعای آنحضرت پس جمعی بعرض آنحضرت رسانیدند
که مرده تازه را زنده کردن مشتبه است که مرده کهنه را زنده کنی و رفع شکوک و شبهات ما کرده پس آنحضرت تمام الخلایق را برداشته
بر سر قبر سام آمد و گفت قم باذن الله یا سام ابن نوح ناگاه قبر سام شکافته شد پس اعاده کلام کرد و جسد سام حرکت کرد چون
دیگر اعاده سخن کرد سام از قبر بیرون آمد و موهای سر و ریشش سفید بود از عیسی پرسید که آیا قیامت برپا شده است گفت نه و لیکن
من باسم اعظم خدا ترا زنده کردم بگو که سن تو چه قدر [illegible] رسیده بود که فاصله اجل تو در رسید گفت پانصد سال [illegible] گفت
ریش ها و موها سفید کرده گفته ولیکن از صدای تو گفتی قم باذن الله گمان کردم که قیامت برپا شده از هول آن موهای
سفید شد گفت چند مدت است که مرده بودی گفت از چهار هزار سال بیشتر است گفت عمر که را چون یافتی گفت هنوز تلخی
کندن از مذاق من بیرون نرفته است عیسی گفت اکنون اراده آن داری که در دنیا زنده بمانی یا بمیری [illegible]
[illegible] پس بمیرم گفت شرط آنکه بار دیگر سکرات مرگ را بمن نچشاند [illegible] چنین باشد پس سام بقبر خود در
رفت و چون [illegible] معجزات هم [illegible] بلکه با ضعاف مضاعف ایشان از پیغمبر ما و هر یک از اهل بیت
طاهرین وی ظاهر گردید ابن معجزه نیز کرات و مرات از ایشان واقع شده مجملا از مخالف و موالف روایات ثابت شکی نیست
در احتجاج از امام حسین و در توحید از امام رضا و در مناقب حدیثی مرویست که جمعی کثیر از کفار قریش نزد رسول خدا
جمع شدند و از روی تعنت سوال کردند که آنحضرت مرده های ایشان را زنده کند پس آنحضرت علی بن ابی طالب را با ایشان بجانب قبرستان
فرستاد و بوی سفارش نموده گفت یا علی همراه ایشان برو تا آنجا که قبرهای اموات خود را بتو نشان دهند هر قدر که خواهند
باشند پس تو بآواز بلند نامهای ایشان را ندا کرده بگو یا فلان و یا فلان و یا فلان محمد ابن عبد الله پیغمبر خدا میگوید که برخیزید
باذن خدا پس آنحضرت همراه ایشان رفتند و گفت فی الحال همه یکبار برخاستند و خاک از سرهای ایشان میریخت و قریش حیران
آمده هر یک از مرده خود احوال پرسیدند و ایشان همه را جواب گفتند و بعضی اخبار کردند که محمد پیغمبر فرستاده خداست و گفتند ما آرزو
داشتیم که زمان او را در یافته بوی ایمان آوریم و در اخبار معتبره دیگر صحبت پیوسته که رسول خدا [illegible] را اکمه و ابرص و مجانین
و غیرهم میشود و هر مرضی را شفا میداد و وحوش و طیور و جن و شیاطین با وی سخن میکردند و از معجزات آنحضرت آنچه ما
[illegible] باشد چنانچه در محاسن و خرایج و اعلام الوری و مناقب و آمالی و غیرها ذکر کرده اند هشتاد و شش معجزه ثبت است که
تفصیل تمامی آنها با معجزات دیگر در حیات القلوب مذکور است و اکر [illegible] معجزات آنحضرت را تعداد کنند از سه هزار افزون است در
ذیل روایت کتاب خرایج که در باب اسامی آسمانها در خزانه چهاردهم از مقدمه این کتاب ذکر شده آورده که چون ام فروه نام آسمانها
از ابوبکر پرسید و او ندانست و ام فروه خود گفت ابوبکر و اصحابش در خشم شده از ام فروه پرسیدند که در باب علی بن ابی طالب
چه میگوئی گفت چه توان گفت در حق کسی که امام امت و متقی و وصی باشد و کسی که آسمان و زمین بوجود وی روشن است و کسی که جز
او توحید خدا تمام نیست لیکن تو ای ابی بکر [illegible] ابوبکر با اصحاب خود گفت بکشید این زنرا
که مرتد شده پس آن بیچاره را کشتند در آن وقت امیر المؤمنین ع بر سر ملک خود که در بعضی از دهات مدینه داشت رفته آنجا

حاضر نبود و چون آنحضرت از آن سفر آمد داخل مدینه شد و خبر قتل ام فروه بوی رسید اشک از دیده مبارکش روان شد روی بجانب قبر
ام فروه نهاد و چون بدانجا رسید چهار مرغ سفید دید که منقارهای سرخ و هر یک دانه اناری بمنقار داشتند و از روزن کوچکی
بقبر ام فروه دخول و خروج مینمودند اما چون نظر مرغان بآنحضرت افتاد و متفرق شدند آنحضرت با ایشان بکلامی سریانی
مرغان سخن گفت و گفت چنین خواهم کرد انشاء الله پس بر روی قبر ام فروه ایستاده دستها بدعا برداشت گفت یا محیی النفوس
بعد الموت و یا منشئ العظام الدارسات احی لنا ام فروة واجعلها عبرة لمن عصاک ای زنده کننده مردگان و ای از
نو پدید آورنده استخوانهای پوسیده زنده کن برای ما ام فروه را و بگردان او را عبرتی برای آنها که عصیان تو میکنند ناگاه ندا
از هوا در رسید که هر خلایق که در آنجا بودند شنیدند که امر تو جاری شد یا امیر المؤمنین و فی الفور ام فروه از قبر برآمد و چادری از
سندس سبز بهشت بر روی افکنده بود گفت یا امیر المؤمنین پسر ابی قحافه خواست که نور ترا خاموش کند فابی الله لنورک
الا ضیاء [illegible] خلایق [illegible] این خبر بابی بکر و عمر رسید تعجب نمودند [illegible] ایشان گفت اگر ابو الحسن
دعا کند که همه خلق اولین و آخرین زنده شوند هر آینه بشوند پس آنحضرت ام فروه را بزوج او داد و دو پسر دیگر از وی بهم رسید و مدت
[illegible] سال دیگر زنده بود و بعد از شهادت امیر المؤمنین بشش ماه وفات کرد و همچنین [illegible] بقصه عیسی ع در تفسیر [illegible]
که چون عیسی بر قوم خود ادعای رسالت نمود معجزات او به او روی بظهور رسید قوم او گفتند که ما ندیدیم که اینها سحر
چیزی دیگر باشد اگر راست میگوئی ما را بچیزی که دلالت بر صدق مدعای تو کند خبر آنحضرت بمعجزه [illegible] ایشان
کشیده گفت وَ أُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بآنچه دیدید و شنیدید خبر کنم شما را بِمَا تَأْكُلُونَ بآنچه خورده اید
و میخورید هر وقتی از اوقات با عیال خود وَمَا تَدَّخِرُونَ و بقراءت ما تذخرون بذال معجمه و تخفیف آن و بآنچه
ذخیره مینهید فِي بُيُوتِكُمْ در خانهای خود گفتند اگر چنین کنی ما بتو ایمان آوریم پس بهر یکی گفت تو دیشب
و امروز فلان چیز خوردی و فلان آشامیدی و فلان چیز برای فردا آماده کرده و همچنان واقع بود پس از قوم او برخی بقول
وی بنوده ایمان آوردند و برخی دیگر کافر شدند إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در بیان معجزات خمس لَآيَةً لَكُمْ
هر آینه دلیل و برهانی است برای هدایت شما بر صدق مقال من که مدعی نبوتم از آدم آیه بجهت اتحاد مدلول علیه گفت
که دعوی عیسی باشد و محتمل که این بقول خدا تواند بود و چند مشار الیه ذلک همچنین این آیه و آیات [illegible]
بمعنی در آنچه مذکور شد از آثار قدرت الهی علامت است بر وجود صانع إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۴۵ اگر
هستید ای جماعت یهود و نصاری باور دارندگان بر آنکه محمد فرستاده خداست و عیسی بنده و کلمه او و موسی کلیم [illegible]
خزانه در ذکر گفتگوی رسول خدا با ابوجهل و در تفسیر امام از امیر المؤمنین ع در ضمن حدیثی طویل منقولست
که ابوجهل ملعون از رسول خدا مثل معجزه عیسی که اخبار از اکل و ادخارست طلبید پس آنحضرت گفت خبر میدهم ترا
بآنچه خورده و ذخیره کرده و آنچه در اثنای خوردن کرده تا باعث رسوائی تو گردد و اگر ایمان بیاوری و با پیغمبر
خود در صدد مکابره و لجاجت نباشی از فضیحت دنیا و آخرت خلاص باشی ابوجهل در خانه خود امروز نشسته بودی که
مرغی بریان بخوری ناگاه ابو البختری بدر خانه تو آمد و اذن طلبید که داخل شود تو از غایت خست و دنائت نخواستی
از آن مرغ اندکی بوی دهی آنرا در زیر دامن خود پنهان کردی [illegible] پس چون مشغول سخن شدی گربه آمد آن
مرغ را از زیر دامن تو بیرون کشید و ترا رسوا کرد [illegible] ابوجهل گفت دروغ گفتی من امروز مرغ نخورده ام اکنون

حق خود را تمام کن حضرت فرمود که من از پیش خود بگویم و تو سیصد اشرفی داشتی و ده هزار درهم امانت مردم نزد تو بود از یکی
صد دینار و از دیگری دویست و از دیگری پانصد و از دیگری هفتصد و از دیگری هزار و از دیگری دو هزار و هر یک را کیسه
علیحده بود تو خیانت نمودی همه را با مال خود دفن کردی که منکر شوی و صاحبان [illegible] بر خلاف تدبیر تو
بر آن نهاد دفن نموده از بیشه مرغ خوردی [illegible] آنرا ذخیره کردی ابوجهل گفت یا محمد این عجب دروغی بود که گفتی من مرغ خوردم
و ده هزار درهم مردم را دزد برده من خیانت نکرده ام حضرت فرمود اینک جبرئیل آنچه گفتم از نزد خدا من آورده و [illegible] رسول
خواهد کرد پس حضرت جبرئیل را امر کرد تا آن مرغ نیم خورده را حاضر کرد و گفت ای ابوجهل میشناسی این مرغ را ابوجهل گفت مرغ
نیم خورده در عالم بسیار است رسول خدا با مرغ خطاب نموده گفت ای مرغ اینک ابوجهل نسبت دروغ بمن و جبرئیل میدهد
آنچه در نزد تو است از شهادت بر صدق من و کذب ابی جهل ظاهر کن پس مرغ بزبان آمد گفت یا محمد گواهی میدهم که تو نبی
پیغمبر خدا بر همه آدمیان و گواهی میدهم که ابوجهل دشمن خدا و دانسته با تو در صدد عناد است و نیمی از مرا خورده و نیمی
دیگر را ذخیره نهاده است بر او باد لعنت خدا و فرشتگان و این ملعون با وجود کفر بخیل است ابوالبختری برادر وی [illegible]
او مرا دزد برد از من خود پنهان کرد پس آنحضرت با ابوجهل گفت آیا بس نیست ترا این معجزه که ایمان بیاوری و از عذاب الهی
نجات یابی گفت یا محمد اینها خیال است که بخاطر مردم می اندازی و اصلی ندارد حضرت فرمود آیا فرقی میان [illegible]
مرغ و آنچه ازان شنیدی میان مردم و آنچه از ایشان میشنوی گفت نه ولیکن در آنها شکی ندارم حضرت فرمود پس بر تو
لازم می آید که در ادراک حواس خود نیز شک کنی پس آنحضرت دست مبارک بران مرغ کشید تا اعضای آن که ابوجهل خورده بود
بجای خود آمد و گفت این معجزه را چه میگویی گفت [illegible] بآن ندارم پس رسول [illegible] گفت ای جبرئیل بیاور
آن مالها را که این معاند در خانه خود دفن کرده است شاید که ایمان آورد ناگاه کیسه های زری که ابوجهل در خانه خود دفن
کرده بود نزد آنحضرت حاضر شدند و همه موافق بود با آنچه آنحضرت خبر داده بود پس آنحضرت یک یک از صاحبان آن کیسه ها
طلب نموده کیسه هر یک را بوی میداد و میگفت بگیر مال خود را که ابوجهل خیانت در آن کرده بود تا همه داده شد و سیصد اشرفی
ابی جهل بر زمین ماند ابوجهل چنان متحیر ماند پس آنحضرت گفت ایمان بیاور تا مال خود را بگیری و برای تو برکت کنند [illegible]
[illegible] کردی و از عذاب الهی نجات یابی ابوجهل گفت ایمان نمی آورم لیکن مال خود را میگیرم و دست دراز کرد تا کیسه
خود را بردارد رسول خدا بانگ بران مرغ زده گفت [illegible] شو بامر خدا و بگیر ابی جهل را [illegible]
بقدرت خدا بر جست و چنگال و منقار خود دست ابی جهل را گرفت [illegible] کرد و او را در هوا [illegible]
تا او را بر بالای بام خانه اش گذارد و رسول خدا آن زر را بفقرای مسلمانان قسمت نمود القصه عیسی بعد از تعداد معجزات
خود برای توطین نفس جماعه جهود اقرار بحقیت مذهب ایشان نمود بقوله **وَمُصَدِّقًا** عطف بر رسولا یا متعلق
بجئتکم است و بهر دو تقدیر منصوب بموضع حال است یعنی آمدم بسوی شما برسالت در حالتی که باور دارنده ام **لِّمَا بَيْنَ**
يَدَيَّ مر آنچه پیش از من بوده است چیزی از من **مِنَ التَّوْرَاةِ** که آن توریة موسی است یعنی معتقد حقیقت آنچه
در توریة بوده هستم از اصول و عقاید و مواعظ و آنچه نفی در آن شده و آنچه منسوخ بشرع منست آن نیز در عصر
خود مصدق بوده و این منافاتی ندارد با ناسخ شریعت وی [illegible] و تصدیق [illegible] باشد که هر دو در زمان
متعدد باشند بلکه مرا برای آن فرستاده اند که تقویت احکام الهی که در آن و سایر کتب است کنم **وَلِأُحِلَّ لَكُم**

و برای آنکه حلال و مباح کنم برشما که فرزندان یعقوبید **بَعْضَ الَّذِي** بر شما از آن چیزها که **حُرِّمَ عَلَيْكُمْ**
حرام شده است بر شما در ملت [illegible] توریت چون گوشت و پیه شتر و بعض پیه گاو و گوسفند و بعضی از مرغان و ماهیان و [illegible]
و بقول اصح هر مرغ و ماهی که [illegible] چنگال و سنقار نداشته باشد و بقراءت حَرَّمَ [illegible] معلوم فاعل وی خدا یا موسی است [illegible]
[illegible] ذکر موسی باشد و بقراءت حَرُمَ بتخفیف خوانده اند [illegible] روایت کرده که میان داود و عیسی [illegible] چهار صد سال
فاصله بود و شریعت عیسی [illegible] آن بود [illegible] مبعوث کرد [illegible] توحید خدا و اخلاص و آنچه نوح و ابراهیم و موسی [illegible]
بود و انجیل [illegible]
شکر و تحریم حرام و تحلیل حلال و مواعظ و امثال بود و هیچ یک از مسایل قصاص و احکام و حدود و فرض مواریث در کتاب [illegible]
در وی [illegible] تخفیف آنچه در زمان موسی [illegible] قول [illegible] ولأحل لکم بعض الذی حرم علیکم و آنحضرت
با پیروان [illegible] ایمان بشریعت [illegible] از توریة و انجیل بیاورند **وَجِئْتُكُم بِآيَةٍ** و آمدم بسوی
شما بنشانی [illegible] **مِّن رَّبِّكُمْ** قف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاتَّقُوا اللَّهَ** [illegible]
[illegible] **وَأَطِيعُونِ** [illegible] **إِنَّ اللَّهَ** [illegible] **رَبِّي وَرَبُّكُمْ**
[illegible]
[illegible] **فَاعْبُدُوهُ** ط [illegible]
[illegible] **هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ** ۵ [illegible]
آنچه گذشت از مبادی احوال عیسی مریم بود بر سبیل اجمال و تفصیل آن احوال در سوره مائده و سوره مریم است الربع الرابع
الجزء الثالث [illegible] **فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ** [illegible]
[illegible] **مِنْهُمُ الْكُفْرَ** [illegible]
[illegible] **قَالَ مَنْ أَنصَارِي** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

المرسلین که بران شط بکنار ساحل دریا بعیسی از صیادان رسیدند که دامها بدریا انداخته بر لب دریا چون چشمهای دام تنک
بوده مردم و دریا و فلس ماهی و حتم بودند عیسی از ایشان پرسید که شما کیستید کفتند کار ما شکار ماهی است فرمود بیائید
تا بهتر ازین شکاری بشما تعلیم دهم کفتند آن کدام است فرمود آنست که چون تشنه لبان بر لب دریای عرفان نشسته دست
دل از نجاست جیفهٔ دنیا شسته ماهی ربّنا الاکتفاء را که کاهی در انقلاب انقلاب از قید ما سوا شکار خود سازیم و آهوی هوای
وصل جانانرا از بیشهٔ شهوات نفس بکمند قطع علایق و عوایق برکردانیده بحبال الحبل المتین زهد و یقین در اندازیم
کفتند تو کیستی کفت من بندهٔ خدا و رسول او عیسی بن مریم فی الحال ایشان بوی ایمان آوردند و سرکردهٔ ایشان یوحنا
و شمعون و لوقا بودند کفتند برای اطمینان دل ما معجزه بنما کفت شبکه خود را بیرون آورید کفتند بکشبی بلی تمام
که این شبکه را در آب انداختیم و هیچ ماهی بدام ما نیفتاده کفت اکنون قدرت خدا را مشاهده کنید ایشان شبکه
خالی از آب را آوردند و آنحضرت بدست مبارک خود آنرا بآب انداخت فی الحال آنقدر ماهی بدام آمد که از کشیدن آن
عاجز شدند پیوست یقین ایشان بدلهای ایشان عصمت و نبوت آنحضرت محکم تر شد و درانحال قال کفت عیسی یا ایها
کروه من انصاری کیست از جملهٔ شما یاری کنندهٔ من الی الله تا هنکامی که فتح و ظفر الهی بمن در رسد یا الی که
بمعنی لام باشد یعنی کیست یاری کنندهٔ من برای رضای خدا در دفع و رفع شر ظلم یهود که قصد قتل من و ما و من دارند
تا من با امن و امان بحجت و برهان غالب شوم نه بجنک و جدال چه آنحضرت مامور بجهاد نبود و برخی برآنند که مراد از
انصار کفر آنست که اراده قتل خود را از ایشان دید و این مقوله در وقتی بود که آنحضرت را کرفته بودند که بر دار زنند
بشارت رفع و بر آسمان بوی رسانیده بود بدوستان خود کفت کیست نصرت کنندهٔ من در تبلیغ احکام انجیل بخلایق
در حالت صعود من بسوی خدا قال الحواریون کفتند جمع کنندکان یعنی حواریون جمع حواری است
و ایشان دوازده نفر اند و نامهای ایشان بقول اصح یحیی و شمعون و ترمان و یوحنا و مرقوس و فطرس و بخیلس و یعقوب
و اندراوس و فلیس و یعقوس و مرحس بوده و بقول صاحب حبیب السیر بحیرا از تبعیت است یعنی سفید کنندکان یا جامه را
چرا که چنانچه کفته اند که ایشان کازران بودند یا جماعت نورانی بودند زیرا که حوار بمعنی بیاض خالص است و حوریان
بهشت را ازین جهت حور نامند و در عیون بسند معتبر منقولست که از حضرت امام رضا پرسیدند که حواریان را چرا حواری
کویند فرمود اما نزد مردم برای آنکه ایشان کازران بودند که جامها را از چرک سفید میکردند و آن اسمی است مشتق از
خبز حوار یعنی نان سفید و اما نزد ما که اهل بیتیم ایشانرا بدین نام نامیده اند برای آنکه در نفس خود مخلص خدا و مخلص
خود بودند از چرک کناه بآب موعظه و نصیحت و در توحید از آنحضرت مرویست که ایشان دوازده تن بودند و افضل و اعلم
ایشان الوقا نام داشت و اعلم علمای نصاری با انجیل سه نفر بودند یوحنای اکبر که در واج بر صبیه و یوحنای اوسط که در
قرتیسیا بود و یوحنای بلعی که در زخار بود و از پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت و امت او امت عیسی را خبر میداد و مژده
ایشان همان جماعت صیادند که بعیسی برخوردند و آنحضرت از ایشان طلب نصرت کرد کفتند نحن انصار
الله ما ایم یاری کنندکان دین خدا و رسول خدا نحن مضاف و رب [illegible] نصرت خود بجای یاری و حال آنکه
مطابقه جواب ایشان با سؤال عیسی آن بود که نحن انصارک بکویند اشاره بآنست که بعضی با الله و فی الله و مظهر
ما از نصرت تو محض از برای رضا [illegible] و این کمال [illegible] خلوص اعتقاد ایشان کند لهذا بر وفق عرض خود کفتند آمنا

بالله کرویدیم بخدا و بغیر او واشهد و تو ای عیسی که رسول خدائی کواه باش تا روزی که همه پیغمبران بر نفع و ضرر
امت خود کواهی دهند تو نیز ادای شهادت کنی بانا مسلمون بانکه ما بحقیقت ایمان کردن کذارندکانیم بقلادهٔ فرمان
خدا و چون این سخن از صمیم قلب کفتند بجذبهٔ شوق الهی ایشانرا از بیرحایل غیبت برابر درهٔ شهود داخل کرده التفات از غیبت
بخطاب و حضرت مرتبت نمکار دلالت بر بعد [illegible] کرده کفتند ربنا آمنا ای پروردکار ما ایمان آوردیم
بما انزلت بانچه فرو فرستادی بر پیغمبر خود عیسی و رسطاری انجیل که ایمان بآن مستلزم ایمان بهمه کتب است واتبعنا
الرسول و پیروی کردیم فرستادهٔ تو عیسی را که مصدق انبیاء کذشته و مبشر پیغمبر آینده است و برادعا ایمان و متابعت بصیغه
ماضی برای تحقیق وقوع است فاکتبنا پس بنویس نامهای ما را بقلم احسان بر صحیفهٔ فضل و امتنان مع الشا
هدین با کواهی دهندکان بر وحدانیت تو و نبوت انبیا علیهم السلام که تابعان و دوستان ایشان اند و پیشوا ایشان بوده
مراد امت محمد باشد چه ایشان مصداق لتکونوا شهداء علی الناس چنانچه در سورهٔ البقره کذشت و در تبیان [illegible]
مراعات الایام سابقه خواهد بود و مراد از کتابت اجتماع است یعنی جمع کن میان ما و امت محمد فضل این امت و رضا
ایشان ازدیاد و امة هدی از آنحضرت شده بودند و بقول برخی شاهدین انبیا اند چنانچه کذشت و حق تعالی غایت ایشان را
با جابت مقرون ساخت ایشانرا بجد و جهد نبوت و ساینده معجزات آنحضرت بر دست ایشان جاری ساخت ومکروا
و حیله نمودند آنکسانیکه عیسی احساس کفر از ایشان کرده بود در قتل عیسی بعد از رشوه و آن چنان بود که چون عیسی بجهت ذکر شده
از قوم خود کنار کرده حواریان بوی کرویده بودند [illegible] منتشر شدند بجلوه ان بحرکت آمده در اطراف و اکناف شهرها میکردید که
هرجا آنحضرت را ببینند بهر نوع که باشد دمار [illegible] کنند ومکر الله و جزای مکر ایشان بدیشان داد و خدای
هرچند در عتو و تمرد افزودند حق تعالی [illegible] استدراج در نعمت بر ایشان کشود با آنچه در باب قتل عیسی نقشه [illegible]
کردیدند بر خود ایشان بر کردانید و اسناد مکر بجناب احدیت بر سبیل مشاکلت مجاز است نه حقیقت و شیخ طبرسی از وهب نقل
کرده که چون عیسی از اشرار یهود در قتل وی خبر یافت اراده آن نمود که از نظرها مخفی شود پس شبی حواریین خود را جمع
کرد که ایشانرا وصیت نموده و ماموری کند و یکی از ایشان منافق بود که خود را داخل ایشان نموده بود پس عیسی بطریق
رمز کفت یکی از جمله شما منکر من خواهد شد پیش از آنکه خروس بانک زند و مرا خواهد فروخت بدرهم چند اندک انجا بیرون
رفته [illegible] پس حواریین از نزد آنحضرت بیرون آمده با طراف شهرها متفرق شدند و جهودان یهود در طلب عیسی میکردیدند پس
آمد منافق که نام وی یهودا بود بجانب ایشان برخورد و کفت آیا چه مبلغ برای من قرار میدهید که دلالت کنم شما را بر عیسی پس درهم
[illegible] بوی دادند و ایشانرا برداشته بنزد عیسی آورد و بر ایشان [illegible] بیک دفعه بر سر آنحضرت ریختند و او را کرفتند [illegible] بر سر پا کردند
و بر او بر دار زنند [illegible] عظیم بر ایشان فرستاد که یکدیکر را نمی دیدند و ملائکه چند فرستاد تا میان عیسی و قوم
حایل شدند و شباهت عیسی را بر همان مرد منافق که نشان عیسی داده بود انکندند و یهود او را کرفتند و هرچند فریاد کرد که
من آنکس نیستم که دلیل شما بودم فایده نکرد و آخر الامر او را بر دار زده کشتند و کمان میکردند که آن عیسی است و عیسی را بر آسمان
و بعد از هفت روز دیکر برای تعزیت شهر حواریین که کمان قتل وی میکنند حق تعالی فرمود که ای عیسی از آسمان فرو رو و نزد مریم
حواریین بنزد تو جمع شوند و ایشانرا در اطراف زمین بهمین کن تا قوم را بامر تو دعوت کنند و شریعت ترا برپا دارند پس عیسی فرود
آمد بر آن کوهی که مریم در آنجا مخفی بود و در وقتی آنشب نور عیسی [illegible] آن محل روشن شد و حواریین بنزد وی جمع آمدند و [illegible]

از ایشان را با جمعی از نواحی زمین نامزد نمود که مردم را بدین وحی بخوانند و با مریم وداع نموده با آسمان رفت و چون صبح شد هر یک از حواریین
لغت و زبان آن شهری را که بنام او مقرر شده بود بخاطر داشت و این آیتیست که نصاری بر بلندیها و رو میکنند و مکری که در تخیلها
داده شده اینست وَاللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ ۵ و خدای بهترین مکر کنندگان و قوی ترین جزا دهندگانست از روی
عدل و انصاف در مدارج آورده که بعد از رفع عیسی یهود حواریین را گرفته بتعذیب ایشان مشغول شدند و ایشان را بر یخ جلا
کشیدند و روی ایشان را با سرگین برهنه در آفتاب بداشتند و ریشخند نمودند و در آزار ایشان حسب الواقع میکوشیدند و در آن
مملکت یهود در تحت تصرف ملک روم بود آخر الامر جمعی بوی رسانیدند که مردی در مملکت تو دعوی نبوت کرده و اقسام معجزات چون
احیاء اموات و شفای مرضی ظاهر نموده و اکنون او را بدار آویختند و جمعی از متابعان وی را یهود بدبخت معذب اند اگر منع ایشان
نشوی بکو که ظلم بر هر ولایت سرایت کند نظم از حوب ظلم آتشی پیدا شد بلند این شعله ها بنیع جهان را سراسر فشان
این سخن با بر وحمیت باشتعال آمده کس بتعیین نمود تا حواریین را از بند رها کرده بروم بردند و بعد از استعلام احوال
عیسی بوی ایمان آورد و جمعی کثیر از یهود را بقتل رسانید القصه این مکر که یهودان کردند جزای مکری که خدای تعالی ب
رسانید اِذْ قَالَ اللهُ آن هنگام بود که گفت خدای مرکوا روح خود را یَا عِیسَی اِنِّی مُتَوَفِّیکَ
کرمن بتدریج خود و گیرنده تو ام و بس باستیمام ایام عمر تو از دار دنیا و غیر از این نوشتن نیست و آن بعد از رفع با آسمان و نزول
بزمین خواهد بود در زمان قائم آل محمد صلی الله علیه وسلم که اجتماع نمود بمشهد و قتل تو وارد نموم مکن و بقول بعضی توفی بمعنی تنکم است
نگاهدارنده توام از شر دشمنان و بقولی بمعنی نوم است که قوله تعالی وهو الذی یتوفیکم باللیل لهذا گفته اند که در وقت صعود
وی را بخواب کردند تا در حین ترقی نترسد و فوتی آنکه درعیان قبض روح وی کرده بعد از رفع روح وا بوی بر گردانیدند و فوت او
ساعت یا هفت ساعت بود و میتواند بود که توفی در اینجا بمعنی اماته قوای شهوات نفسانیه باشد که مادام که آنها را موجب
موتوا قبل ان تموتوا دریافت خود عزاند قابلیت عروج بر معارج عز و علا بهم نرسانند بس معنی آنکه میرانند قوای توام از صفات
بشریت وَرَافِعُکَ اِلَیَّ و بر آرنده توام بسوی خود یعنی بآسمان بقر ملائکه انتساب رفع بسوی خود بجهت تعظیم و تکریم
مثل انی ذاهب الی ربی و ذکر حم ارباب تواریخ آورده اند که مریم سیزده ساله بود که بعیسی حامله شد و آنحضرت را بعد از مدت
هشت ماه در بیت لحم از زمین اوری شلم که زمین بیت المقدس است زاییده و آنحضرت یک روزه بود که سخن گفت و تا
روز تکلم بود و دیگر سخن نگفت تا هنگامی که اطفال بزبان می آیند و در سی سالگی وحی بوی نازل شد و سی و سه ساله بود که
با آسمان رفت اما از احادیث بسیار بطریق خاصه ظاهر میشود که مدت حمل آنحضرت در شکم مریم نه ساعت بود و محل تولد در
زمین کربلا در موضع قبر امام حسین بوده اما باقی آنچه گفته اند با اخبار موافق است و بصحت پیوسته که رسول صلی الله علیه
در لیلة الاسری در مقام خود دید و وعده نزول او در زمان قائم آل محمد برای کشتن دجال شده و جمعی اعتقاد بزوال وی
ندارند گویند قبض روح وی در آسمان خواهد شد و جمعی برانند که قبض روح وی بعد از نزول بر زمین خواهد شد و در مین
تقدیر بود و بعضی بر انند که تقدیم و تأخیر است چه ترتیبی از و ظاهر نشود بس معنی آن باشد که رافعک و متوفیک وَمُطَهِّرُکَ
و پاک کننده توام ای عیسی مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا از انجاس و اخباث آنانکه کافر شدند و همسایگی ایشان یا از کفری
که ایشان نسبت تو اراده دارند و آن قتل تو است وَجَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ و کردانیده ام آنکسانرا که پیروی تو
کرده اند از جماعت نصاری فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُوا برز بر آنانکه نبوت ترا کافر شدند از یهود یعنی برایشان

وغلبه

وغلبه و شوکت و نسبت و دولت پیوسته نصاری بر یهود تفوق خواهند داشت و مذلت و مسکنت مختص یهود خواهد بود و این تفوق
از آنست که بعد از رفع آنحضرت قیاصره روم و ملوک اطراف در صدد نصرت و مظاهرت نصاری در آمده معرض تخسیر یهود را
و مخذول کردند و تا آخر الزمان بسیاری از ولایات در تحت تصرف نصاری باشد و هرگز یهود بر ملکی تسلط نیافته اند و نیابند
بلکه در بلاد متفرقند و پادشاهی از ایشان بر نخواسته و میتواند بود که مراد از متابعان عیسی آنان باشند که ببندگی و نبوت
آنحضرت قایلند بر آنها که بثالث ثلثه قایلند هم از روم و هم از جمیع الجهات غالب شوند و ابعض محتمل است که این فوقیت
مطلق نصاری بر یهود بعنی نزدیکی بمتابعت پیغمبر آخر الزمان باشد چه ایشان سابقه در طی مدارج متابعت بدرجاتی
صعود نموده اند تا دست تولای ایشان بادنی پایه از مدارج امت محمد رسد امت آدم در پله اول و امت نوح در پله دوم و امت
ابرهیم در پله سیم و امت موسی در پله چهارم و امت داود در پله پنجم و امت عیسی در پله ششم اند پس نصاری یک پله بالاتر
از یهود ند و هم از این احتمال که مراد از الذین اتبعوک امت محمد باشند که پیروی قول عیسی در متابعت پیغمبر آخر الزمان کرده اند
چه عیسی بشارت بآمدن آنحضرت داده و امر بمتابعت وی کرده پس آنانکه اقرار برسول خدا نکردند فی الحقیقه منکر قول عیسی
باشند و اینمعنی که در عقب جمعی آمده متابعت بر ایشان اطلاق شود و مصداق اینمعنی ظاهرست از آنکه امت محمد بر یهود و ام عالم
و قاهرند و هیکل ام در تحت فرمان این امت محصور داخلند و یدل علیه قوله اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ ٤ تا روز رستخیز این
و فوقیت مر ایشان را باشد ثُمَّ اِلَیَّ پس بسوی ملاقات و مجازات من مَرْجِعُکُمْ بازگشت شما
خطابست بعیسی و متابعان و منکران او حاضر و غایب بر سبیل تغلیب فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ پس داوری کنم میان شما
بحق و راستی فِیمَا کُنْتُمْ فِیهِ در آنچه هستید شما که در آن چیز تَخْتَلِفُونَ ۵ اختلاف میکنید از امر دین و
این اختلاف اقوال باطل نصاری است بر فرقها اند اولا آنانکه عیسی را خدا دانند کقوله لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح
و این طایفه را یعقوبیه گویند دوم آنانکه آنحضرت را پسر خدا دانند کقوله وقالت النصاری المسیح ابن الله و ایشانرا نسطوریه
گفتندی سیم آنانکه باقانیم ثلثه قایل شده گویند ان الله ثالث ثلثة و این جماعت را ملکائیه نامند و قطع نظر از جمعی یهود که
آنحضرت را مطلق پیغمبر ندانسته اند و گروهی قلیل ببندگی و نبوت وی قایل شده آنحضرت را با آنچه بود شناخته اند و در اکمال
از رسول خدا مروی است وجه اختلاف ایشان چنان روایتست که حق سبحانه عیسی را مبعوث ساخت به پیغمبری و بوی داد نور و علم و
بو بعث و هر ملی بجمیع پیغمبران قبل از وی داده بود بوی سپرده انجیل را بر آن افزوده و او را بجانب بیت المقدس فرستاد که اهل
بسوی کتاب خدا و ایمان بوی دعوت کند پس اکثر مردم از آنحضرت ابا و امتناع نموده کافر و طاغی شدند پس دعا کرده و جمعی
از ایشان مسخ شدند تا شاید برای دیگران عبرت شود پس زیاده شد ایشانرا کفر و طغیان پس عیسی بیت المقدس
آمد بدعوت قوم خود مشغول بود تا مدت سی و سه سال تا آنکه یهود در طلب او شده بهیج مکان و صعود کرد و ایشان گمان قتل
وی بود ند پس بعضی اعتقاد کردند که او را زدند و کور کردیم و بعضی گفتند ما او را کشتیم و بر دار زدیم و خدای ایشانرا از تسلط بر
وی داد و بر ایشان شبهه کرد و قدرت بر قتل و صلب وی نداشتند الی آخر الحدیث پس تفصیل حکم خود بر ایشان بیکند بقوله
فَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه بحق کروید ند یعنی از فرقه نصاری و یهود فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشانرا
عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت در دنیا که آن قتل و سبی و جزیه و لعن و خواریست فِی الدُّنْیَا در دار دنیا وَالْاٰخِرَةِ
و در آخرت که عذاب خلود در آتش وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ ۵ و نباشد مر ایشانرا از یاری کنندگان کسی وَاَمَّا

الَّذِینَ آمَنُوا و اما آنانکه گرویده اند بخدا و بنبوت موسی و عیسی و محمد و سایر انبیا و اقرار بمعارف کرده اند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و بجای آورده اند عملهای نیکو از نماز و روزه و حج و زکوة و حسن و جهاد که فرایض و سنن بنا بر آنکه ایمان [illegible]
باشد و اعمال [illegible] اگر ایمان را مرکب [illegible] چنانچه تحقیق این در ابتدای اول سورة البقرة گذشت و تفسیر اعمال حسنه بصالحات
جهت آنست که کار نیک را باصلاح آورده موجب صلح و اصلاح میان خداوند و بنده کرده و بر آنها بصفت صلاح آراسته اند فَیُوَفِّیهِمْ
بقراءت حفص [illegible] پس بدهد خدای بایشان و بقراءت باقی قرا بنون متکلم پس بدهیم ما ایشان را بر وجه مستوفی
أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان را بلا قصور و انکار [illegible] بنا بر افزونی [illegible] امثال و اقران [illegible] در آخرت [illegible]
وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ و خدای دوست ندارد ستمکاران [illegible] اصحاب [illegible]
چنان کرده اند که روح [illegible] نفس ناطقه انسانی [illegible] مظهر انوار فیض و فتوح ربانیست [illegible] نفس اماره و صفات [illegible] کفر کرد [illegible]
از پوشیدن اسرار [illegible] ما بشارا انکار و چون [illegible] من انصاری الی الله [illegible] روشن [illegible] حرم اختصاص
قلب و صفات [illegible] و حواریین [illegible] ایشانست [illegible] بلفظ آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا
مع الشاهدین [illegible] شاهد جمال و شاهد انوار جلال [illegible] نفس اماره [illegible] شیاطین [illegible]
[illegible] روح [illegible] حق تعالی [illegible] تا قلع و دفع آرزوهای نفس
اماره [illegible] روح انسانی [illegible] صفات [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] کفر و نفاق [illegible]
[illegible] صفات [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذٰلِكَ [illegible]
عَلَیْكَ [illegible] مِنَ الْآیَاتِ [illegible] معجزات [illegible]
[illegible] وَالذِّکْرِ الْحَکِیمِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] لا اله الا الله [illegible]
[illegible]

آورده

آورده بوده است [illegible] جبرئیل [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ مَثَلَ عِیسَیٰ [illegible]
[illegible] عِنْدَ اللّٰهِ [illegible]
[illegible] کَمَثَلِ آدَمَ [illegible] آدم علیه السلام [illegible] خَلَقَهُ [illegible]
[illegible] مِنْ تُرَابٍ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ثُمَّ قَالَ لَهُ [illegible] کُنْ [illegible]
[illegible]
[illegible] فَیَکُونُ [illegible]
[illegible]
[illegible] خزانه [illegible] اول [illegible]
[illegible] دوم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] وَیُعَلِّمُهُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ سیم [illegible]
چهارم [illegible]
[illegible] پنجم [illegible]
[illegible] ششم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشابهت در یکی از کیفیات باشد چون مناسبت رنگها یکدیگر و آنرا مضاهات در نوعی از اضافه باشد چون اشتراک زید و عمرو در
بنوت خالد هر گاه خالد پدر ایشان باشد و آنرا مشاکلت در نوعی از جوهر خلقی است چون دو جامه که از قطن یا کتان باشد و آنرا
مساوات در نوعی از کمیت یافته شود چون دو جامه که هر یک ده ذرع باشد پس مشابهت که مشارکت در ماهیت است میان
میان مشبه و مشبه به در بعضی از صفات کافی باشد و مماثلت آدم و عیسی در یک صفت دون صفت دیگر تمام است و هذا القدر
مشبه به بسبب نشر ضرورت است و در بیان تشبیه آن معنی رعایت شده خلقت عیسی غریب خلقت آدم اغرب از آنست که این تشبیه
بدان شده است و در مجمع آورده که در آیه دلالت بر صحت نظر و استدلال است چه او تعالی احتجاج نمود بر جماعت نصاری باثبات
عجیبت خلق آدم بخلق عیسی و در تفسیر کبیر آورده که متکلمین و حکمای اسلامی را در باب صحت حصول فرزند بی پدر ادله ثابت است
اما متکلمین گویند ترکیب و تألیف اجسام بر وجهی که مستعد حیات و نطق باشد از جمله امور ممکنات است و قدرت خدا بر همه
ممکنات احاطه کرده و چون بر ایجاد چنین امری نیز قدرت دارد و مخبر صادق اخبار بحصول آن نموده اما حکما گویند امتزاج
عجیب از وجوه ممکن است و از جمله عروضات یکی مزاج انسانست و چون چنین مزاجی حاصل شود لا بد است از تعلق نفس
ناطقه بدو و بر حدوث انسان بی پدر و مادر ممکن باشد پس هر گاه حصول حیوان بی منی ممکن باشد البته با وجود یکی از
منی پدر و مادر بطریق اولی ممکن خواهد بود و بدین سبب نیز معلوم شد چون تکون موش از کلوخ و مار از موهای منعفن و
غیره الْحَقُّ این خبریست درست که از احوال عیسی شنیدی یعنی است فرو آمده مِن رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو
فَلَا تَكُن پس مباش ای محمد و جز این استماع آن مِّنَ الْمُمْتَرِينَ از جمله شک کنندگان که شک کنا...
در استقامت است یعنی در عدم شک و امتراء همیشه ثابت قدم باش اگر چه روی خطاب با رسول خداست لیکن عام است
بر همگی امت محمد یعنی آنچه شنیدید از اوصاف عیسی که دلالت بر بندگی او میکند در شک مباشید مانند نصاری
که گفتند وقتی که آمد پیغمبر بسوی ما … از روی لجاج کشند در امر عیسی چنانچه اعتقاد داریم هستیم و بر گفته
و گفتند تو با محمد اقرار کنیم و دانستند … خاطر عاطر آنحضرت اعتبار کرده غم نمودند تا آنکه حق تعالی
امر بمباهله و ملاعنه فرموده آیه فرستاد بقوله فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ پس هر که با تو از روی حجت و ستیزه مخاصمه کند
باره حضرت عیسی از جماعت ترسایان نجران مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بسوی تو یعنی برای تو
تو مِنَ الْعِلْمِ قدری از دانش بانکه عیسی بنده و رسول خداست با دله عقلیه که موجب حصول علم … بعض علم
کند یا که علم … سوی هر چند بنهایت رسد بنزد علم خدا چون قطره از دریاست فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو بیائید
بسوی مباهله که حجتی است قاطع و فصل دهنده میان حق و باطل و صادق و کاذب آن جماعت که نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
بخوانیم ما فرزندان خود را وَأَبْنَاءَكُمْ و شما نیز بخوانید فرزندان خود را وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ
ما زنان خود را و شما زنان خود را وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ و ما نزدیکان خود را که از روی
عزت و ارجمندی بمنزله نفس خود دانیم و شما نیز همچنین … نزدیکان خود را تقدیم زن و فرزند بر نفس بجهت
محبتی است که با ایشان میباشد و بجهت آنکه ایشان … عزیز که آدمی نفس خود را فدای ایشان میکند
برای ایشان خود را بمهالک عظیم میافکند و لهذا طوایف عرب در حرب گاه زنان و اطفال خود را در مواجهه
کرده بمعرکه حاضر کنند تا بر خصم ظاهر کنند که اراده گریختن نخواهند کرد و تقدیم ابنا بر نسا بجهت …

نسبت بزنان که رابطه تناسب ایشان بحیاتست اگر چه در مباهله فاطمه صلوات الله علیها اولویت در نسبت بود لیکن اشارت بفضل
… ذکورات بر اناث و منظور از … اعزه و … و فرزند با خود در مباهله کمال اعتقاد بصدق خود و کذب خصم و تاکید
در مباهله است تا بر همگنان ظاهر شود که اگر اندکی از مظنه کذب در خود یابد اعزه خود را در معرض غضب الهی در نیاورد و ایضا
برای آنست که کاذب با عیال او بعذاب استیصال هم اندازه شوند … ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس تضرع
و ابتهال کنیم در دعا بر یکدیگر چه مباهله داوری و محاکمه است بخدا یا یکدیگر را در معرض لعنت خدا در آوریم چه بهله بمعنی لعن و
ملاعنت چنانچه بیان آن فرمود فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ پس بگردانیم دوری از رحمت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ
بر دروغ گویان از جمله ما و شما ایراد لفظ کاذبین که شامل طرفین است با وجود آنکه طرف آنحضرت صدق محض بود برای …
… با انصاف است با امر مباهله در علل الشرایع از امام محمد تقی مرویست که اگر میگفت فنجعل لعنت الله علیکم هر آینه ایشان اجابت قول
آنحضرت در قبول مباهله نمیکردند و آنحضرت … شدند و آنحضرت علم قطعی بر راستی خود داشت لیکن خواست که با ایشان
بوفق انصاف عمل نماید خزانه در ذکر قصه مباهله در روایات صحیحه خاصه و عامه و تتمه روایت ابن اسحق که در اوّل سوره
گذشت بر سبیل تلفیق قصه مباهله چنانست که چون … علما و رهبانان نجران از مباحثه خاتم الانبیاء که قبل از آنکه
ایشان بمدینه … با ایشان کرده بود در باب حقیقت دین محمد متقاعد شدند و خلاصه آن مباحثه آنکه چون اراده آمدن
نمودند حارثه گفت سخن بشنوید … فرزندان علم و حکمت … و از سخن …
… وصیت حضرت عیسی با … شمعون ابن یوحنا کرده در باب آنچه بعد از او واقع شدنی
ذکر و نقل بشارت آنحضرت را در باب پیغمبر آخر الزمان و آن چنان بود که حق تعالی وحی کرد بسوی عیسی ای پسر … کتاب
مجید و قوت تمام … برای اهل سور یا بزبان ایشان … ایشان را که منم خداوندی که بجز من خدائی نیست منم قائم …
… منم خداوندی که … از عدم بوجود آورده ام … منم دائمی که زوال ندارم و از حالی بحالی منتقل نشوم …
… رسولان خود را و برای رحمت و هدایت خلایق کتابها بر ایشان فرستادم تا حفظ کنم ایشان را از گمراهی و … خاتم …
برگزیده ترین پیغمبران خود احمد را که او را اختیار کرده ام از جمله خلایق بارقلیطا یعنی محمد … دوست من و …
… در وقتی که زمان از هادی خالی باشد و محل بعثت او و محل ولادت او کوه فاران خواهد بود در مکه معظمه در
… ابراهیم خلیل … فرستادم برای او نوری تازه که گشاینده چشمهای کور و گوشهای کر و تازه کننده دلهای نادان
باشد … که زمان … ایمان بوی آورد و متابعت … کند پس ای عیسی
چون آن پیغمبر را یاد کنی صلوات بر او و اهل بیت او فرست که من و فرشتگان من صلوات بر وی میفرستیم و چون سخن بدینجا رسید علماء
نجران … چنانچه در انجیل مذکور بود و ترسیدند که مبادا نصاری اقرار بمحمد کنند و حکومت و استقلال ایشان
از نصاری بر طرف شود از روی لجاج در احتجاج کوشیدند چنانچه در جای خود ان شاء الله مذکور شود و چنانچه گذشت
برای مباحثه و معارضه با حضرت مقدس نبوی بمدینه آمدند غلوی تمام در امر عیسی و الوهیت وی کرده حقیقت دین رسول خدا را
قبول نمیکردند تا آنکه آیه مباهله علی نحو ما ذکر … نزول یافت و آنحضرت بر ایشان خواند و گفت حق تعالی شما را امر بمباهله
نموده است اگر در دعوتهای خود صادقید شروع در مباهله کنید ایشان گفتند امروز ما را مهلت ده تا با خود تاملی نموده فردا
مباهله کنیم پس برخاسته بمنازل خود شتافتند و ایشان در … از حوالی مدینه فرود آمده بودند در عرض راه …

واهتم وعزم از دانشمندان ایشان بایکدیگر گفتند که محمد چیزی آورده که امر شما و امر او ظاهر کرده ملاحظه نمایند که با چه کس از دور
با شما مباهله خواهد کرد آیا جمیع اصحاب خود یا اصحاب تجمل از مردمان خود یا درویشان با خشوع واگر جگر گوشگان دیده خود را
آورد که این جماعت همیشه اندک میباشند پس اگر با کثرت یا با اهل دنیا و صاحبان تجمل بیاید بدانید که از روی مباهات آمده
طریقه پادشاهانست نه طریقه پیغمبران هیچ باک مدارید و با وی مباهله کنید که غالب خواهید بود واگر جمع قلیل خاشع صالح را
بیاورد و آن طریقه پیغمبرانست زینهار که با وی مباهله مکنید که مغلوب میگردید و نیکو بنگرید که عذر خود را تمام کرده است پس چون
بعد بیرون نیامد بیرون شهر میان دو درخت را رفتند و چون روز دیگر شد فرمود تا عبای سیاه شک بر روی آن دو درخت کشیدند
را آنحضرت سید و عاقب و اهتم دیدند که آنحضرت اراده بیرون آمدن دارد ایشان نیز دو پسر خود را که یکی صبغة المحسن و دیگری
نام داشت و از زنان خود مریم و سارا را بیرون آوردند نصارای نجران و سواران بنی حارث ابن کعب با بهترین هیئتی بیرون
خارج بیرون آمدند و اهل مدینه نیز از مهاجر و انصار با علمهای رنگین و زینتهای نیکو از شهر بیرون آمدند در آن صحرا ایستادند
تا ببینند که کار بکجا میکشد و رسول خدا از میان ایشان کدام را برای مباهله همراه خود میبرد و حضرت رسول در حجره شریف بود
روز بلند شد پس از حجره بیرون آمد و گفت مرا امر فرموده اند که بجز اقارب خود را که بدعای ایشان زمین و آسمان برپا است نیا
ایشان عذاب نازل میتواند شد همراه نبرم پس دست علی را بدست راست و امام حسین را در زیر بغل خود و دست امام حسن را
بدست چپ و فاطمه صلوات الله علیها را در پس سر خود گرفت و آمدند بنزدیک آن دو درخت پس بهمان عنوان که از خانه بیرون آمده
بودند در زیر آن عبا ایستادند و بروایتی کسا و عایشه آن عبا را در عرض بیه مو برکشیده بودند بحدی که گویا هیکلی بود
و در آن وقت رسول خدا با اهل بیت خود میگفت چون من دعا کنم شما آمین گوئید پس خطاب باهل آن عبا نموده آیه انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا میخواند و بروایتی در آن حین میگفت اللهم ان هؤلاء اهلی پس جبرئیل
بر آنحضرت فرود آمد و گفت وانا منکم یعنی من نیز از اهل تو باشم فرمود انت منا پس نصاری پرسیدند که ایشان کیانند
شخصی گفت آن جوان ابن عم و وصی و داماد او علی بن ابی طالب است و آن زن دختر او فاطمه است و آن دو کودک نوادهای اویند القصه
آنحضرت کس نزد سید و عاقب فرستاد که بیائید مباهله پس ایشان آمدند و گفتند با کی با ما مباهله مینمائی یا ابا القاسم فرمود
با بهترین و گرامی ترین اهل زمین نزد خدا این جماعت اشاره بعلی و فاطمه و حسنین کرد پس سید و عاقب گفتند چرا با بزرگان
اهل شان از مدینه که ایمان بتو آورده اند مباهله نمیکنی با این جوان و زن و دو کودک آیا با این جماعت قلیل عدیم العدد
با ما مباهله میکنی فرمود بلی از نزد خدا چنین مامور شده ام بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است پس رنگهای ایشان
دگرگون شد برگشتند و نزد اصحاب خود رفتند و چون اصحاب ایشان پرسیدند که چه شد ایشان خودداری کرده گفتند
پس جوانی که از خوبان علماء ایشان بود گفت وای بر شما زینهار مباهله مکنید و بخاطر آورید آنچه را که از اوصاف این پیغمبر
در کتب خود خوانده اید بخدا قسم که چنانچه میباید میدانید که او صادق است و هنوز بر شما نگذشته است که قوم شما بصورت
و میمون مسخ شدند و چون ایشان دانستند که او خیرخواه ایشانست ساکت شدند پس منذر ابن علقمه برادر ابی حارثه که عالم
و بزرگ ایشان بود و اعتقاد تمام بوی داشتند در حین نزاع ایشان با قاصدان رسول خدا در نجران بود و چون اهل
نجران روانه بخدمت آنحضرت بودند او از سفر رسید همراه ایشان بمدینه آمده بود در آن وقت چون دید که رایهای ایشان مختلف
شده است دست سید و عاقب را گرفته روی باصحاب خود کرد و گفت بگذارید تا من ساعتی با ایشان خلوت کنم پس ایشان را

بکنار

بکناری برده با ایشان گفت ناصح هرگونه دروغ با اهل خود نیکو نیست من شما را دوست میدارم اگر عاقبت خود را نظر کنید نجات یابید واگر
هلاک خواهید کردید گفتند ما ترا اینک خیرخواه خود میدانیم و از تو شنیدیم بگو هرچه میدانی گفت آیا میدانید که هر قومی که با پیغمبری مباهله
کردند و بیک چشم زدن هلاک شدند و شما و هر که کتابهای الهی را خوانده است میدانید که محمد ابوالقاسم همان پیغمبریست که
پیغمبران بشارت بآمدن او داده اند و اوصاف او و اهل بیت او را ظاهر ساخته اند و نصیحتی دیگر بشما میکنم چشم باز کنید
و ببینید آنچه را ظاهر شده است گفتند چه چیز است گفت نظر کنید بآفتاب که چگونه متغیر شده و درختان که همه سر بزیر آورده اند و
مرغان که همه رو بر زمین گذاشته بالها بر زمین گسترانیده اند و آنچه در چینه دانهای ایشانست از ترس عذاب الهی که نازل شده است
بالا آورده اند تضرعی نیست ولیکن بجهت مکر برای آنچه مشاهده میکنند از عذاب خداوند قهار و ایضا نظر کنید بلرزیدن
و لرزیدن کوهها و دودی که عالم را فرو گرفته و لکهای ابری که برنگ سیاه در هوا ایستاده با آنکه تابستانست و فصل زمستان نیست
نظر کنید بسوی محمد و آل محمد که چگونه دست بدعا برداشته منتظر آنند که شما قبول نفرین کنید والله که روهای چند میبینم که اگر
دعا کنند خدا کوه را از جای خود زایل کند پس بدانید که اگر یک کلمه لعنت بر زبان جاری کنند همه هلاک خواهیم شد و بسوی اهل
و مال خود بر نخواهیم گشت پس سید و عاقب نظر کرده آثار عذاب را مشاهده نمودند حقیقت نبوت آنحضرت بر ایشان بیشتر
از پیشتر ظاهر شد پس بندهای ایشان بلرزه درآمد و نزدیک بود که اختلال در عقل ایشان بهم رسد و دانستند که اگر مباهله کنند
عذاب بر ایشان می آید پس منذر ابن علقمه گفت اگر مسلمان شوید از عذاب دنیا و عقبا سالم خواهید بود و اگر برای رعایت قوم خود
دست از دنیا نتوانید برداشت بر مصالحه اقدام نمائید برگردید با محمد صلح و او را از خود راضی کنید و تا
ملک شما بماند قوم یونس ... جمله که چون آثار عذاب را ظاهر شد توبه کردند سید و عاقب گفتند پس تو برو بنزد محمد و هرچه با وی قرار بکنی
ما قبول است ولیکن پیش علی را واسطه ساز و او را التماس کن تا ابن عم خود را رضا کند که محمد خاطر او را بجا خواهد آورد گفت
پس بیرون رفت و زود بیا که دلها قرار نگرفته پس منذر بنزد رسول خدا آمد گفت السلام علیک یا رسول الله گواهی میدهم که نیست خدا
بجز خدا و اینکه تو و عیسی هر دو بنده و پیغمبر خدائید و اسلام آورده پیغام اهل نجران را بآنحضرت رسانید پس رسول خدا امیرالمؤمنین
علی را برای مصالحه نزد ایشان فرستاد و امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد با ایشان بچه عنوان صلح
کنم فرمود بهرچه رای تو اقتضا نماید یا ابا الحسن کرده تو کرده منست پس امیرالمؤمنین با ایشان صلح کرد که هر سال دو هزار حله
ببخشد که هر حله چهل مثقال طلا باشد ... نصف آنرا در ماه محرم ... و نصف دیگر آنرا در ماه رجب پس امیرالمؤمنین سید و عاقب را
بخدمت رسول خدا آورد و آنحضرت را بمصالحه خبر نمود و ایشان اقرار بجزیه و خواری خود کردند
پس رسول خدا فرمود قبول کردم اما اگر با من و اهل بیت من مباهله میکردید حق تعالی این وادی را بر شما آتش میکرد
که در یک چشم زدن آن آتش را بیکتا بسوی آن جماعت که در عقب خود گذاشته اید از اهل ملت خود و یک نصرانی در روی زمین
باقی نمیماند مگر آنکه آن آتش بسوختی پس چون رسول خدا با اهل بیت بسوی مسجد خود مراجعت نمود جبرئیل نازل شد و گفت
حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که بنده من موسی بن عمران دعا کرد بر هارون و با دشمن خود قارون مباهله کرد پس ما قارون
را با اهل و مال او بزمین فرو بردیم بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو با اهل بیت خود با همه اهل روی زمین
مباهله نمائی هرآینه آسمانها را بر ایشان پاره پاره کنم و کوهها را ریزه ریزه کنم و زمین را زیر ایشان قرار ندهم پس
بسجده شکر رفت و روی خود را بر زمین گذاشت ... تا آنکه سفیدی زیر بغلش بر مردمان ظاهر شد ... بار گفت

شکراً للمنعم شکراً للمنعم [illegible] بعد از آنحضرت [illegible] آنچه جبرئیل آورده بود خبر کرده [illegible]

[illegible] شاهد [illegible] دلالت بر حقیت رسول خدا [illegible]

[illegible] اقدام [illegible] اهل [illegible]

[illegible]

[illegible]

خلافت [illegible]

[illegible]

دران نیز شامل بعضیت و نبوت بس باقی کمالات بینهما بالتشارک و المساوات باشد و از جمله کمالات افضلیت بر فاطمه انبیا
و نحو ذلک در جواب این مراد که محقق گوید که چنانچه افضلیت محمد بر علی اجماعی تمام امت است همچنین افضلیت انبیا بر
مجموع علیاست پس باید که علی افضل از انبیا نباشد افاده در باب افضلیت آنحضرت بر سایر صحابه لا سیما خلفاء ثلثه یعنی که
دیگر که عقیده اشتراست و در رد جواب وی توان گفت که شیعه این اجماع را قبول ندارند زیرا که اگر اهل سنت بتنهایی در
باب اجماع نموده اند هر آینه اجماع همه امت نشد چه شیعه نیز از جمله امت اند و اکثر علماء ایشان درین اجماع داخل نشده
علی و سایر ائمه خود را افضل میدانند از انبیا و اتفاقی که اهل سنت تنهایی برای مطلب و مدعای خود کنند اجماع نا
و دیگر یعنی که در مقابل او شیعه مقاومت نماید ایشان را نباشد وَاللّٰهُ یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ قوله
آلهی اعتقاد ما همین است جز این هرکس بود از خاسرین است تعقیب و ضمیر ما نباشد که آن حجت شرعیه نباشد
بنا بر عرفان خبر حق مطلق از ان رو که اعتقاد بر نیست جز حق و تقلید و تعصب بر بنا را نگهداری حق آن طاها
جز این عهده که بستیم با امانت و بر نگیری تو ما را در قیامت اِنَّ هٰذَا بدرستیکه اینها یعنی آنچه از احوال عیسی
و مقاتله مباهله و غیره که بسوی او وحی کردیم لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ ج هر آینه آن خبرهای راست و درست که
در لغت بمعنی اخبار است نیست دارند اکردن ان بی که گذشتگان ماخوذ است و در عرف مترجم یعنی است ای بسوی خود
صدق مطلق وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ خدای مستحق پرستش اِلَّا اللّٰهُ ط مگر آن خدای یگانه که عبادت
مخصوص بوست بخلاف قول نصاری که بتثلیث قایلند و عیسی را در الوهیت شریک میخواهند وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه
خداوند سبحانه لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ ه هر آینه اوست غالب و غالب محکم کار محققین گفته اند که
لفظ عزیز و حکیم درین آیه جهت غادی نصاری اداره الوهیت عیسی باطل میکند چه ایشان در دعوی خود متمسک
میبودند اول قدرت که میگفتند عیسی قادر بر احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص بود و قدرت مخصوص خداست لفظ
عزیز ابطال این یعنی کند چه بزبان اشارت بیان میکند که قدرت در امری جزوی را استحقاق خداوندی کافی نیست که
عزت که عبارت از قهر و غلبه است و خدا باید که غالب باشد و عیسی از ضعف خالی نبود ست از شر یهود ان دیگر بر بود دوم
علم میگفتند او علم با کمالات و مغیبات و خفایای دوم داشت پس لفظ حکیم افاده آن میکند که علم جزوی
جزویه بعض و اوصاف خدایی کافی نیست بلکه علم بر وفق حکمت ضرورت است و آنحضرت از آن یعنی خالی بود فلهذا خدا
نشاید فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانند جماعت نصاری از مباهله یا اقرار بوحدانیت خدا و بندگی عیسی
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی خدای عَلِیْمٌۢ بِالْمُفْسِدِیْنَ ه دانا است بتباه کاری تباه کاران که
اعراض از توحیدات و وضع مظهر بجای مضمر افاده آن کند که اعراض از توحید عین افساد است قُلْ یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ
بگو ای محمد ای منسوبان کتابهای آسمانی بعضی گفته اند خطاب با هر دو فرقه یهود و نصارا و بعضی یهود مدینه اند با
نصارای نجران چه چنانکه آیات سابقه الیق باشد بهر حال مدلول کتاب که تَعَالَوْا بیایید با اتفاق یکدیگر
جمع شویم اِلٰی کَلِمَةٍ و بقرائتی کلمه بسکون لام سَوَآءٍۭ بسوی سخنی راست از روی انصاف که انصاف و
مساوات داشته باشد بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما که محمدیانیم و میان شما که موسویان و عیسویان
و در هر کتب شما و بسیک نهج با بنت شده بدلات حیث و بیان و بقرات حسن سواء بنصب مصدر است از فعل مقدر

در این سید او خبر خبیر
الف ... در ... هر

الاعتقاد ...

باشد ای استوت استواء بمعنی مفاد آن کلام کدام است اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ اینکه پرستش نکنیم هیچ یک از ما و شما
مر خدای بحق را بخلاف دون مشرکین عرب اصنامی چند و فرقه از یهود که عزیر و طایفه از نصاری که عیسی را پرستیدند و قصه طایفه آورده
این جواب جمعی از یهود و نصاری است که یهود میگفتند یا محمد گویا تو با ما دعوت که ما یکی شویم و توفیق دهی تو بگوییم آنچه درباره
عزیر گفتیم و نصاری میگفتند میخواهی چنانچه عیسی را بر خطا بدانیم نه آنچه گفتیم و میخواهد که مرا نرضند و توقع آنچه کمال کرده اید
وَلَا نُشْرِکَ بِهٖ شَیْئًا و انباز نسازیم با وجهانه چیز را یعنی
کلام مراد آن یکدیگر شده با او توحید برون نهیم
اعتقاد در امر خداوندی با وی شریک و سهیم نداریم و اگر چه این معنی نیز از ضمن لَا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ مفهوم میشد لیکن چون اعتقاد قاسد
نصاری آن بود که هر چند با قایم ثلثه قایل باشیم با نخدا برادر وجه اعتقاد پرستیده ایم چه آنها غیر خدا نیست چنانچه میگفتند اقنوم
کلام الاهوت متدرع بناسوت عیسی و اقنوم روح القدس حلول بناسوت مریم نموده اما آن دو اقنوم در ذات خود مستقل نبوده
بوده از ذات پدر مفارقت نموده با این دو ناسوت در آمده اند پس ذوات ثلثه مستقل بمفهوم نباشد و یهود میگفتند او اینکه
عزیر پسر خدا باشد نقص در توحید راه نیابد لهذا انکار کلام لا نشرک به شیئا نمود تا ظاهر شود که آنچه طائفتین مذکورتین
بگویند عین شرکت و عبادت خدا با انباز است نیز قریب کفر باشد وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا و فرا نگیرد بعضی از ما
بعضی دیگر را اَرْبَابًا خداوندان چند مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ ط غیر خدا با این که اطاعت کنیم ایشان را همچون اطاعت کردن
ما خدا را بر وجه وجوب و لزوم و استحقاق چنانچه اهل کتاب احبار و رهبان خود را میکردند و در مجمع از ابی عبدالله مروی است
کرده که فرمود حقیقتا ایشان را پرستش نمیکردند لیکن ایشان حلال خدا را بر ایشان حرام و حرام را بر ایشان حلال میگردانیدند
و ایشان آنرا پیروی میکردند این بمنزله اتخاذ ارباب است غیر از خدا و در کتب معتبره از رسول خدا منقول است که فرمود مَنْ اَصْغٰی
اِلٰی نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهٗ هر کس گوش نهد بسخن گوینده پس او را پرستش کرده اگر سخن وی برای خداست خدا را اگر بجهت شیطان
شیطان را پرستش نموده باشد و بقولی مراد از اتخاذ رب خود را محتاج بدیگران دانستن و طمع در خود داشتن از غیر خدا است و در مقام
از قبیلی آورده که نشانه عدم اتخاذ ارباب نفی بر سالک ظاهر شود که ترک مدح و ذم خلایق کرده از شکر و شکایت ایشان یکبار
منقطع کرده و غیر خدا را مالک دانسته از نفع و ضرر ندانند نظم حاجت از خالق طلب کن ست خلقان کتن دو ره خلق آورده ای از
خالق شکایت کرد و شد فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانند از مخنثان ساخته آید فَقُوْلُوْا پس بگویید ای مسلمانان مر ایشان را
اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ ه گواه باشید ای اهل کتاب با آنکه در دعوی و رد معوی ایمان که دید و دیگر گواه باشید
با آنکه ما محمدیان راست گویان و قبول کنندگان کلام حقیم چه آنچه پیغمبر ما را بدان دعوت کرده ایمان آورده و شما از
آنچه بدین شما بخدا است اعراض کرده اید آورده اند که چون اهل نجران بمدینه آمدند یهود مدینه با ایشان در باب ابرهیم ع
مناظره نموده گفتند وی مانند ما یهودی بود و ترسایان نجران گفتند وی مانند ما نصرانی بود و بر طریق بحاکمه نزد رسول
خدا آوردند و آنحضرت فرمود که نه یهودی بود و نه نصرانی ولیکن مسلمان بود و ما ابو پیر او و تو پیرو بیش حق تعالی آیه
فرستاد یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ ای جماعت یهود و نصاری لِمَ تُحَآجُّوْنَ چرا با یکدیگر مخاصمه و مغارضه
مینمایید فِیْۤ اِبْرٰهِیْمَ درباره ابرهیم ع و آنکه کدام فرقه بوده است وَمَاۤ اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ و حال آنکه فرود نیامده
کتاب توریة که یهود دین خود را منسوب بآن میدانند وَالْاِنْجِیْلُ و کتاب انجیل که نصاری منسوب بوی اند اِلَّا مِنْۢ
بَعْدِهٖ ط مگر بعد از ابرهیم چه توریة کتابیست که بر موسی و انجیل کتابیست که بر عیسی نازل شده و ابرهیم پیش از ایشان

بود بهزار سال و موسی قبل از عیسی بود بهزار سال پس چگونه چیزی که بدین مدت مدید قبل از حدوث دین شما بود بدین شما بود
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس چرا در نمی‌یابید که دعوی محال می‌نمائید و تعقل نمی‌کنید تا بطلان دعوی امر محال باطل است
خزانه و مخفی نیست که گواه ابطال دعوت یهود و نصاری است بر آنچه گفتیم که توریة و انجیل بعد از ابرهیم نازل شده پس چگونه اثبات آن کنیم که آنحضرت
مسلمانی بوده و حال آنکه مسلمانی نیز منسوب بنزول قرآن و نزول قرآن بعد از ابرهیم شده و بعضی عهد قرآن با آنحضرت بیشتر
از توریة و انجیل است پس آنچه الزام متوجه طائفتین مذکورتین است متوجه ما نیز باشد جواب گوییم که در هر یک از توریة
و انجیل و قرآن وصف آنحضرت بدین اسلام شده نه بدین یهودیت و نصرانیت بلکه در قرآن بموجب آیه که ما کان ابرهیم الآیة
نفی آن دو کیش از وی شده و طائفه که نام اسلام بر ایشان گذارده شده میان ایشان و ابرهیم اتحاد حقیقی است [illegible]
وند چنانچه هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا اشاره بآنست [illegible] دعوی اتحاد با آنحضرت کنیم [illegible]
مذکورتین را جواب دیگر آنکه هر یک از فریقین مذکورتین دعوی می‌نمودند که ابرهیم متمسک بکتاب ایشان بوده برای ایشان
وارد است با یکی کتابین مذکورتین بعد از وی نازل شده و ما دعوی نمی‌کنیم که وی متمسک بقرآن بود تا بحث ما وارد آید بلکه
عبارت از دین حنیف اسلام چنانچه خدا در [illegible] نام برده [illegible] قطع نظر از احکام شرعیه با وجود آنکه از سیاق [illegible]
کرده ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ و غیرها و اتحاد [illegible] آنحضرت با شریعت محمد ظاهر میشود در آنکه
سوای حکمی بعد از وی حادث شده باشد چون تلاوت قرآن و مانند آن پس اگر گویند که چگونه وی را مسلم توان نامید و حال آنکه
بر بعضی احکام بوده بر بعضی دیگر هنوز نکرده بوده است جواب گوییم بسیاری از احکام شریعت که در صدر اسلام بدان عمل میکرده
تا دران حال مرده اند و بعد از ایشان حکم تغییر یافته و شرع را ناسخ و منسوخ باشد پس اگر آنحضرت را قبل از [illegible] مسلم نتوان
گفت لازم آید که آنجماعت را نیز مسلم نتوان گفت و حال آنکه اسلام ایشان محقق و مجمع علیه است و اگر گویند همانا ملت با ابرهیم
بحسب اصول دین بود پس این مشابهت و اتحاد مخصوص باهل اسلام نیست بلکه با یهود و نصاری نیز متحد است چه همه انبیاء در
اصول با یکدیگر متفقند و اگر بحسب فروع بود لازم آید که محمد اولی العزم و صاحب شریعت نباشد بلکه مکلف بشریعت دیگری بوده باشد
گوییم بر فرضی که در اصول باشد باز آنحضرت را اتحادی با یهود و نصاری نبوده چه یهود تشبیه و نصاری تثلیث قایلند
بهیچیک از تشبیه و تثلیث معتقد نبوده و بر فرضی که در فروع باشد قدحی باولو العزمیت رسول خدا ندارد زیرا که اگر اولو العزم
دایم که قاطبه مسایل جزویه و کلیه شرع سابق را تغییر دهد لازم آید که هیچیک از پیغمبران بعد از آدم صاحب شرع نباشد بجهت آنکه هیچ
شرعی مسایل جزویه و کلیه شرع سابق را تغییر نداده بلکه اکثر مسایل در همه شرایع مشترکست و بعضی از سیاق کتب علیکم الصیام
کما کتب علی الذین من قبلکم و غیره مفهوم کرده و بر فرض تسلیم شریعت ابرهیم را اگر موسی و عیسی تغییر دادند باز رسول خدا شریعت
موسی و عیسی را نسخ نموده بمنهج ابرهیم مامور شده باشد و این [illegible] شریعت گویند و اگر مراد از اولو العزم آنست که بعضی مسایل را
تغییر دهد این معنی در شأن رسول خدا ثابت است زیرا که تلاوت قرآن و جمعه و جماعت و بسیاری از احکام در عصر ابرهیم نبوده
هَا أَنْتُمْ بمدها و فتح همزه و بقرائت ابن کثیر و یعقوب بهمزه و قصر و بقرائت ابی عمرو و اهل مدینه بقصر و بدون همزه بدلا از
ذکر شده هیدکه شما باشید هَؤُلَاءِ آنگروه احمق حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت کردید فِيمَا لَكُمْ بِهِ
عِلْمٌ در آنچیزی که ثابتست برای شما بآن علم قطعی و آن نعت محمد است بآنکه خود ادعای مخالفت بین الکتابین میکنید و بودند
بدین حکم گویان هستند فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا احتجاج کرده ابرام میکنید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آنچیزی که [illegible]

ونطقا

ونطقا یعنی شما را بِهِ عِلْمٌ بدان خبر داشتید و نهی که آن ادعای یهودیت و نصرانیت ابرهیم و عدم اسلام وی بود و حال آنکه در توریة و انجیل
ذکر آن نشده وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که آنحضرت بر کیش شما نبوده وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید کیفیت
حال او را و آن چنین است که مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبوده ابرهیم يَهُودِيًّا بر کیش جهودان وَلَا نَصْرَانِيًّا
و نه ترسا اگرچه از این دو کیش بری بوده وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا ولیکن بود پاک و مایل از عقاید زایغه مُسْلِمًا مطیع
و منقاد امر خدا و مخلص و منقاد خود باشد بدین اسلام و در کافی از صادق علیه السلام مرویست که ای خالصا مخلصا لیس فیه شیء من
عبادة الاوثان و عیاشی از امیر المؤمنین هم روایت کرده یعنی نبود نماز کننده بسوی مغرب چون یهود و نه نماز کننده بمشرق چون نصاری
بلکه نماز کننده بدین محمد بود یعنی نماز بجانب کعبه میکرد وَمَا كَانَ و نبود آنحضرت هرگز مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از جمله شرک آورندگان یعنی از یهود و نصاری که بتشبیه و تثلیث و بعبادت عزیر و مسیح رفته اند یا از مشرکین عرب چنانچه ایشان بزعم باطل
اتحاد دین با آنحضرت میکنند إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان و مخصوص ترین ایشان بِإِبْرَاهِيمَ بآنحضرت
لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هرآینه آنکسانند که پیروی او کرده اند در ایام نبوت او وَهَٰذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر ایشان
یعنی محمد که در عهد و شریعت او و ملت وی با ملت او متحد است و بقرائتی وهذا النبی بنصب خوانده اند یا عطف بر محل ابرهیم باشد یعنی
آنکه سزاوارترین مردم با ابرهیم و این پیغمبر آنانند که متابعت کل واحد از ایشان کرده اند و اگر نصب خوانده شود عطف است بر ضمیر اتبعوه یعنی
اولای مردمان با ابرهیم آنکسانند که پیروی کرده اند ابرهیم را و این پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بمحمد و شریعت او ایمان آورده اند
از ائمه عترت صلوات الله علیهم چنانچه در کافی و عیاشی از صادق مرویست که فرمود هم الائمة و من اتبعهم اما بنا بر احتمال اول محل
الذین رفع بخبریت ان و عطف بر الذین اوله و مراد کل امت است و در مجمع از امیر المؤمنین مرویست که فرمود سزاوارترین مردم بسوی پیغمبران
آنکسانند که بیشتر عمل کنند بآنچه ایشان از نزد خدا آورده اند پس آنحضرت این آیه تلاوت نمود و گفت بدرستیکه ولی محمد کسی است که طاعت
خدا کند هرچند بحسب نسب از آنحضرت دور باشد و دشمن آنحضرت کسی است که عصیان خدا ورزد هرچند لحمه او برسول خدا نزدیک باشد
و در تفسیر قمی و عیاشی از عمر ابن یزید مرویست که حضرت صادق فرمود انتم والله من آل محمد یعنی شما بخدا از شیعیان آل محمدید
عمر ابن یزید گفت گفتم ما را آن مرتبه باشد که بجای نفوس مقدسه آل محمد باشیم پس آنحضرت [illegible] گفت نعم والله من انفسهم
[illegible] نظر بسوی این قوم پس فرموده ای عمر حق تعالی فرموده است که ان اولی الناس الآیه وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ
و خدای دوست ایمان آورندگانست [illegible] و نصرت [illegible] گذشته [illegible] اشاره است
بر امیر المؤمنین و اولاد او [illegible] خلافت و امامت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
بر وی آنحضرت [illegible]
[illegible] دعوی نبوت میکنند [illegible]
وَدَّتْ طَائِفَةٌ آرزو خواهند [illegible]
[illegible] مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ [illegible] لَوْ يُضِلُّونَكُمْ [illegible]
[illegible] وَمَا يُضِلُّونَ [illegible]
[illegible]

در شقاوت چون نفس ایشان باشند وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ و نمیدانند که این یعنی برای ایشان هم قائلست یا آگاه نیستند بر اینکه خدا
بر نیات فاسد ایشان مطلع است و مکرهای ایشان رد خواهد شد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای صاحبان کتب سماوی از
یهود و نصاری لِمَ تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن که منزل من عند الله است یا بآیات نعت رسول
خدا که در توریة و انجیل مفصلا ثبت ذکر یافته یا ذکر اسلام ابراهیم که در آنها مسطور است وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۝ و حال آنکه
بزبان شهادت میدهید که توریة و انجیل حق است و اینکه شهادت میدهید که وعده ظهور محمد پیغمبر آخر الزمان در هر یک از کتاب ثبت
یا آنکه معجزات آنحضرت که دلالت بر صدق او میکند مشاهده مینمایید يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری تعبیر ایشان از کردن
بدین اسم تعریض و سرزنش ایشانست که با وجود آنکه شما را کتابی منزل و پیغمبری مرسل باشد ناشایسته چنین کردن باشد لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ
چرا مخلوط میکنید و میآمیزید راستی را که عبارتست از آیات صحیحه توریة و انجیل یا آن اقرار که خود قبل از بعثت بنبوت رسول خدا کرده اید
بِالْبَاطِلِ بدروغ و کجی آیات محرفه شما است که بدست خود نوشته داخل کتب خود نموده اوصاف آنحضرت را تبدیل کرده اید یا انکار بعد
بعد از اقرار کرده اید که در جواهر آورده که تلبیس یهود بر سه نوع بود تحریف یعنی نا بصورت باطل نمایند تزیین باطل تا بصورت حق در آید
و تخلیط حق و باطل تا بر مردم مشتبه شده هیچیک از دیگری تمیز نکرده و بسبب اشتباه بر عوام الناس خود اظهار میکنند برای ایشان
وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ و پنهان میدارید دانسته آنکه در کتاب مذکور است و آن عبارت بعقیده شریعت محمد است و کتمان
وجه تقدیم تلبیس بر کتمان آنجهت تلبیس است بر کتمان چه در کتمان پنهان حق است پس در تلبیس پنهان حق و افشاء باطل است
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ و حال آنکه دانسته چنین میکنید و این اقبح از آنست که از روی جهل باشد و باید دانست که بعد از تبیین شده در رفقا
رخصار و مهر علمای یهود در بیت المقدس از ارباب محنتی بنهاد و از جمله حیلهای ایشان یکی آنکه دوازده نفر از یهود خیبر و عرینه با یکدیگر قرار
کرده که در اول روز نزد محمد رفته ایمان بزبانی بوی آوریم تا از انصاف خود چون ما بر مسلمانان هویدا گردد و در آخر روز از دین او
بیکرد و در جواب بگوییم که آیات توریة و انجیل آنچه در پیغمبر شما است تفحص و مشاهده کرده و در کتاب ما برای پیغمبر آخر الزمان
شده تا شاید ایشان بما رجوع نمایند و ... و بدین محمد مزلزل گردند و بدین ما در آیند پس حق تعالی از نافی ضمیر ایشان رسول
خود خبر داد که وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و گفتند با یکدیگر گروهی مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از جمله یهود یعنی آن
دوازده تن و بقولی قابل این قول کعب الاشرف بوده یهود را گفت آمِنُوا اقرار زبانی کنید نه بدل بِالَّذِي أُنْزِلَ بآنچه فرو
آمده است عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنکسانی که گرویده اند بمحمد از وجوه مهاجر و انصار و تابعین عدم ذکر فاعل برای
بعدم اعتقاد و مبالات آنها است بعین جهت نسبت شان نزل و منظور او از علی الذین آمنوا رسول خداست که بنا بعلت مذکور آنحضرت
بجز رسالت مومنان ذکر کرده و بسمت رسالت برانام بیرون خلاف معنی آنکه ایمان ظاهری برسول خدا بیاورید وَجْهَ
النَّهَارِ در اول روز و تفسیر صباح بوجه بجهت آنکه اشرف اجزای هر چیز است از آن بوجه تعبیر میکنند و اشرف ساعات روز برای
صبح است وَاكْفُرُوا و انکار کنید بر آنچه اقرار کرده بودید آخِرَهُ در شبهای روز یعنی وقت پسین لَعَلَّهُمْ شاید
که اتباع محمد بسبب انکار شما بعد از اقرار بشک افتاده گویند شاید خللی در دین محمد بهم رسیده که ایشان از آن يَرْجِعُونَ
برگردند از پیروی دین محمد و در تفسیر فتحی از مقاتل منقولست که چون رسول خدا هجرت بمدینه کرد و نماز بجانب بیت المقدس میگذارد
بر آن قوم آنحضرت بسیار ناگوار بود پس چون تحویل قبله سوی کعبه شد یهود در خشم شده گفتند چون محمد نماز صبح خود را بقبله ما
و در نماز ظهر که در آخر روز است بقبله ما گذارد پس شما نیز ایمان بیاورید بدانچه در طرف صبح بر آن بوده از آن قبله جانب بیت المقدس

و تفسیرها چرا میپوشانید

و در قراءت تُلَبِّسُونَ بتشدید الف آمده

کرنبد آن از منافقت اسم

و کافر شوید بدانچه در آخر روز نماز عصر گزاردند تا از استقبال کعبه که آنحضرت و اصحاب او این حرکت و منقلب شما را در قبله خود
بطمع ایمان شما از قبله شما باز گردند وَلَا تُؤْمِنُوا اما شما ایمان میکنید یعنی تصدیق مدارید إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مگر کسی
که پیروی کند دِينَكُمْ کیش شما را که یهودیتست یعنی ایمان مبارید مگر پیغمبری که بر دین شما تابع شود و مقرر شما
کند و سخنی نابجا گفته اول یهود است و خدای قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ جمله معترضه و سخن اول خداست یعنی بگو ای محمد ایشان را
که دین حق را متابعت آن واجب باشد هُدَى اللَّهِ دین خداست نه دین شما که بغلط افتاده اید و از روی تعصب کمان میکنید که
غیر دین شما دینی نیست و بعضی گفته اند که بگو این ... ادله انما باشد با ما ده شوید کسی که غیر
با ما نگاه کند أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ اینکه داده شود به کسی از مردم مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه داده شده اید شما از علم و دین و فضل و کرامت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ بالنزاع
حجت خواهند گرفت و مخاصمه خواهند نمود مسلمانان با شما عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما تقدیم جمع در محاجهم
راجع است بلفظ احد ... یعنی جمع واقع شده خلاصه معنی آنکه یکدیگر میگفتند نترسید از آنکه گفته است محمد تا شما اقامه نتوانند
کرد در روز قیامت چه دین شما اصح از دین ایشانست و بکسی دیگر غیر شما اقرار نکنید و این بر تقدیر عطف جملات نکل آن
یؤتی و معنی با جمع نیست قراءة ابن کثیر أَأَنْ يُؤْتَىٰ بزیادتی همزه استفهام بطریق توبیخ قراءة ... که آن یؤتی بیان تا معنی تواند
و بعضی تعلق آن بلا تؤمنوا و معنی حتی باشد ای لا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم حتی یحاجوکم یعنی تصدیق مکنید برای غیر
اهل ملت خود از اهل اسلام تا اینکه مبادا لازم گردد بر شما عمل کردن بدین ایشان و تا اینکه مبادا حجت گیرند بر شما نزد خدا
اقرار بدین ما داشته و عمل بدان نکرده اید و بنا بر آنکه جمله قل ان الهدی هدی الله باشد هم کلام خدا و خطاب
بمسلمانانست در سبیل التفات یعنی بگو ای محمد سلمانان اینکه بایمان آمده است و آنچه شما داده اند و آن شریعت محمدیست والنزا
بنا بر آن و مدار بیکی یهود ... و مقرر شما حجتی نتوانند بود پس خطاب بر جمله ایشان نیز با لطایفه محتمل است خطاب با اهل کتاب ای ان یوتی مثلی
بجای مفعول و تقدیر با شد که لا تؤمنوا دلالت بر آن کند ای فلا تنکروا ان یوتی احد یعنی و شما الی اهل کتابی که ایشانرا
خود مغرور بر آن دانید و نمیدانکه کامل آنست که از نزد خدا و شود پس نگر اینچنین ... که داده باشد دیگری را سبل آنچه شما داده
و آن دین حق است که شما آنچه دیر شما و غیر خود توجه این نیز حق است و بقولی بر حجت انا انتهوا آنرا لا تؤمنوا انا انتهاء ما عن حق تعالی
یعنی از دین که پیروی میکنند ای جماعت مسلمانان مکرم و بنابر این خود را از مومنان است محمد انکار نمایند اوقات حوثری و مسلکی در دین
خود تشویش که دین حق دین خداست برای کرامت آنکه داده باشد احدی را غیر از مومن اهل اسلام آنچه شما داده اند سبب غضبا
افضل از معجزات و نعمت دین ... نباشد تا قیامت خلوص کسی با شما در دین یا محاجه نماید البته مغلوب شده بحجت خود القدر و قراءت
قُلْ بگو ای محمد در جواب یهود بنا باحتمال اول و بعامه مومنان امت خود بنا باحتمالین اخیرین إِنَّ الْفَضْلَ بدرستیکه این افزونی
در علم و دین که بجهودیه میگویید بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدای تعالی است که مر جهت الفضل يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
میدهد آنرا هر کرا میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ و خدای بسیار رحمت با کمال قدرتست و دانا بموقع رحمت و اصناف
پس تاکید مود این معنی را بقول يَخْتَصُّ خاص و شایسته میدارد بِرَحْمَتِهِ بنبوت و ولایت و عصمت یا بدین اسلام
یا قرآن که همگی اینها از قبیل تخصیص لازم باسم ملزوم مستلزم رحمت مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که کجا بیش
آنرا دارد چنانچه محمد را برسالت و مناقب عظیمه و امت و برادرین اسلام مباهی و مفتخر ساخته است در جواهر آورده که کثرت
ابهام لفظ من یشاء آنست که امید داران از منهاج رجا ملغزند و ترسکاران از طریق خوف انحراف نورزند نجم ابن دوکرو

٧ و لا در اینکه و موصول مفعول باشد تا منت نیز

با تصدیقات نمیتوانید عمل کردن بقول ایشان ... تصدیق نمایند ...

و در مقام ... بعضی در اول ...

ای یهود ...

٧ ولان فضیلت ... ای لان یوتی

و قراءت شاذه ... مکرات ... بنا بر فاعل
مفعول در آن مقدر است ای ان
یوتی احد احدا مثل ما اوتیتم

درین دو حال ... حضرت ذو الجلال ... رحمة الله و یخافون عذابه نظم خوف و رجا ... [illegible]

... وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ... [illegible]

... إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ ... ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ... [illegible]

... وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ... [illegible] ... عبد الله بن سلام ... [illegible]

... وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ ... [illegible] ... لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ... [illegible]

... ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ ... [illegible]

... وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ... [illegible]

... بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ ... [illegible] ... وَاتَّقَىٰ ... فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ... [illegible]

... إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا ... [illegible]

... أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ ... وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... [illegible]

... وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... [illegible]

مستند کرد و روز رستخیز بدین عقوبتها مبتلا باشند چنانچه در فقیه بسند معتبر از امام محمد باقر از رسول خدا منقولست که فرمود
لا یکلمهم الله یوم القیمة ولا ینظر الیهم ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم یعنی سه طایفه اند که در روز قیامت بدانچه گفته شد معاقب
بود شیخ زانٍ و مَلِکٌ جبّارٌ و مُقِلٌّ مختالٌ مرد پیری که زنا کند و پادشاهی که ظلم کند و فقیر متکبر و بروایت مسلم ابن الحجاج که در
جمع بسند صحیح از ابی ذر غفاری از رسول خدا روایت کرده آن سه کس یکی منّانست که هیچ چیز با حدی عطا نکند مگر
منت بوی گذارد و یکی فروشنده متاع است بقسم دروغ و یکی متکبر و در توحید از امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود منظور از آنچه
در آیه گذشت آنست که نیکی و فیضی بر ایشان نرسد و میان عرب شایع است که چون خیر از کسی نرسد گویند فلان لا ینظر الینا
و در امالی و مجمع البیان بسند معتبر منقولست که رسول خدا فرمود من حلف علی یمین یقطع بها مال اخیه لقی الله عز وجل
وهو علیه غضبان هر کس قسم بخورد تا ببرد بسبب آن قسم مال برادر مؤمن خود را ملاقات کند خدا را در قیامت در حالتی
که بروی غضبناک باشد پس حق سبحانه برای تصدیق رسول خود این آیه فرستاد از آنجا که ان الذین یشترون تا آنجا که عذاب
الیم **وَإِنَّ مِنْهُمْ** بدرستی که از اهل کتاب **لَفَرِیقًا** هرآینه گروهی اند مثل مالک ابن ضیف و کعب ابن اشرف
و سایر احبار یهود است که **یَلْوُونَ** میگردانند و بقرائت اهل مدینه یلوّون بضم یا و فتح لام و تشدید واو اول و بقرائت
کثیر یلُون بضم لام و یک واو **أَلْسِنَتَهُمْ** زبانهای خود را [illegible] **بِالْکِتَابِ** بخواندن
کتاب توریة و انجیل که ایشان تغییر و تبدیل داده اند اوصاف پیغمبر آخر الزمان را از کتابی مذکور ببعضی صفت دیگر
[illegible] **لِتَحْسَبُوهُ** تا آنکه پندارید [illegible]
السنتهم [illegible] **مِنَ الْکِتَابِ** از جمله کتاب خدا [illegible]
نازل شده **وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتَابِ** و حال آنکه نیست آن [illegible] **وَیَقُولُونَ هُوَ**
آن [illegible] **مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** [illegible]
[illegible] **وَمَا هُوَ**
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ و حال آنکه [illegible]
وَیَقُولُونَ و میگویند این فاسقان دروغ گویان **عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ** [illegible]
[illegible] **وَهُمْ یَعْلَمُونَ** و حال آنکه ایشان میدانند که آن دروغ است [illegible]
[illegible]
[illegible] **مَا کَانَ لِبَشَرٍ** [illegible] **أَنْ یُؤْتِیَهُ**
اللَّهُ [illegible] **الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ** [illegible]
[illegible] **ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ**
[illegible] **کُونُوا عِبَادًا لِی** [illegible] **مِنْ دُونِ اللَّهِ** [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و قوت نظری و عملی و تمام قوت نظریه را ادراک معارف حقه کامل باشد و قوت عملی بر طرق آن مستعد نیل بحسنات و میل از قبایح
نکرده و حی بر او نازل نشود [illegible] معلوم است که نبوت و حکمت بعد از استکمال قوتین مذکورتین در علم کامل مانع از چنین دعوی باشد
و در شأن نزول آیه مفسرین را دو قول دیگر است اول رجع و جواهر آورده که ابو رافع قرظی [illegible] و سید نجران برسول خدا گفتند یا محمد
آیا از ما متوقعی [illegible] پرستش کنیم [illegible] دوم منقولست که رسول خدا با اصحاب
[illegible] سلوک [illegible] هیچ تفاوت [illegible] در ماکول و مشرب [illegible] بعضی از اصحاب بعرض آنحضرت رسانیدند که
یا رسول الله ما با تو چنان سلوک میکنیم که اهل اسلام با یکدیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وَلَٰکِنْ کُونُوا ولیکن بایشان گوید که باشید [illegible] **رَبَّانِیِّینَ** فقیهان و عالمان [illegible]
[illegible]
[illegible] **بِمَا کُنْتُمْ** بسبب آنچه هستید [illegible]
تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ بیاموزید [illegible]
[illegible] تعلمون [illegible]
[illegible] **وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** [illegible]
[illegible] تدرسون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
وَلَا یَأْمُرَکُمْ بفتح را بقرائت عاصم و حمزه و ابن عامر و یعقوب [illegible]

دوقوت

یقول للناس باشد و درین تقدیر و تقدیر رسول نشاید بخلاصه معنی و نشاید بشری را که ایشان کتاب و حکم و نبوت بوی شده باشد که
امر کند شما را **اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِكَةَ** بکر و اکبر بدین تا شما را **وَالنَّبِيّٖنَ اَرْبَابًا** و پیغمبران را
خدایان که پرستش آنها کنید چنانچه که عابدین داشتند بعبادت خود دعوت کنند بجهه ایشان و آنان در مخلوق بودن مساوی یکدیگر اند
تخصیص ملائکه و انبیا بجهت فضلیست که در ایشان است ظاهر و آنجه ایشان را کاهی در آن عرضه در آوردند باب سبک کفر
و اهل کتاب جز این دو طایفه را پرستش نکردند و بقراءت باقی قرا لا یامرکم برفع خوانده اند جمله مستانفه و فاعل آن حد است
خدا و رسول وی یکفته او هرگز شما را به پرستش این دو طایفه امر نکرده و نیکند و مقوایست قرائت عبدالله لن یامرکم
اَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا امر میکند شما را شرک بجود که مسلم و کفر محض است استفهام انکار است یعنی چنین
جزی امر نکند **بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ** بیان آنکه هستید شما مسلمانان که دل نهادگان بقلاده توحید و ایمان
محوای عبادت ظاهر است که مخاطب مسلمانانند که اذن از رسول خدا خواستند تا سجده بر آنحضرت کنند چنانچه در شان نزول گذشت
و ایشم رد بر اهل کتاب مطلبش که فرستادن انبیا برای هدایت خلق باشد پس اگر کسی مردم را بکفر کردن بغیر خدا است خود
حق تعالی و برابر رسالت نفرستد پس و ظیفه رسول آن باشد که مردم را از کفر باز دارد نه آنکه بکفر بخواند در حوالی مستند معترض
که رسول خدا فرمود لا ترفعونی فوق حقی فان الله اتخذنی عبدا قبل ان یتخذنی نبیا بالامر یعنی مرا بیش زیاده بر آنچه
هستم بدرستی که حق تعالی مرا بنده خود فرا گرفت پیش از آنکه فرا گیرد مرا پیغمبر و از امیرالمؤمنین مرویست که فرمود هلاک شد اند
دو طایفه محب مفرط و مبغض مفرط و مراد از آن باب کناهی نیست جهیبان خود و ختم از آنچه در باب من غلو بوده اند چون
محبون بجزازی عیسی ابن مریم از نصاری پس بتقریب ذکر نبیین بیان میثاق رسول خود نموده فرمود **وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ**
و یاد کن برای منکران نبوت خود آن هنگام را که فرا گرفت خدای **مِيْثَاقَ النَّبِيّٖنَ** پیمان موکد با ایمان امتان ایشان
همه پیغمبران احذوف مضاف برای اقرار به وحدانیت خود و سایر معارف اصولیه و انتساب آن با انبیا مثل ربا بیت نیاه
بر کافه ناس چنانچه شایسته که افعال لشکر را از فتح و انهزام نسبت با امرای لشکر دهند و این معنی هم بحسب در روایت معنی
از صادقین علیهما السلام و در تفسیر عیاشی و مجمع که فرموده ای میثاق امم النبیین ... لفظ امم از آن تحریف یافته
و فرموده که حق تعالی اقرار گرفت بتصدیق به پیغمبر خود و عمل کردن بآنچه سوی ایشان آورده از نزد خدا بس نقیا
بآن رو اکذاشتند بسیاری از آن را و تغییر بسیاری از آن داد و بقول طاوس مراد میثاق انبیاست بالتخاصم دون غیرهم که
پیغمبر سابق اقرار بر آنکه پیغمبر لاحق کرفت شد و این قول بحسب ظاهر اصح است چه استوار شدن لفظ معنی بدون تقدیر
اولی و انسب است از حذف مضاف که در قول اول شده و ایضا میثاق انبیا متضمن میثاق امت نیز باشد زیرا که چون حکم
چنین باشد امت که تابع ایشانند بطریق اولی در آن حکم باشند و موکد این معنی آنچه از امیرالمؤمنین و ابن عباس مرویست
اِنَّ اللّٰهَ اَخَذَ الْمِيْثَاقَ عَلَى الْاَنْبِيَآءِ قَبْلَ نَبِيِّنَا اَنْ يُّخْبِرُوْا اُمَمَهُمْ بِمَبْعَثِهٖ وَنَعْتِهٖ وَيُبَشِّرُوْهُمْ بِهٖ وَيَاْمُرُوْهُمْ بِتَصْدِيْقِهٖ بدرستی که
حق تعالی اقرار گرفت از پیغمبران سابق پیش از آمدن پیغمبر ما باینکه خبر کنند امتان خود را بآمدن آنحضرت و اوصاف کمال
او و باینکه بشارت دهند و امر کنند امت خود را به پیروی آنحضرت تا آخر الحدیث و بنا بر بعضی هو المقصود که اضافه میثاق
به نبیین اضافه مصدر باشد بفاعل که موثق است نه بمفعول که موثق علیه است تا دلیل باشد که **وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ الْمِيْثَاقَ الَّذِيْ**
وَثَّقَهُ الْاَنْبِيَآءُ عَلٰى اُمَمِهِمْ را از اینجا علو شأن انبیا ظاهر کرده چه میثاقی را که ایشان کرفته اند او و جانب اخذ آن را

میثاق النبیین

میثاق

بعث و از تا ظاهر شود که فعل ایشان فعل او و جان آنکه هرگاه که بجد پیغمبر محمد و هان آنکه **لَمَآ اٰتَيْتُكُمْ** و آنچه بیاوردیم
و دهیم شما را **مِّنْ كِتٰبٍ** یعنی کتابها آسمانی **وَّحِكْمَةٍ** و فهم معانی و احکام حلال و حرام آن بنا بر آنکه لام مفتوح موطئه
قسم برای قسم و موصول متضمن معنی شرط و لام التی در لتؤمنن جواب قسم باشد و اخذ میثاق بمعنی استحلاف و بقراءت نافع که
آتیناکم بصیغه جمع خوانده برای تعظیم فاعل با حد حمزه لما بکسر لام باشد یعنی برای آنچه آتیتکم آن هنگام متعلق باخذ
المیثاق بنا و یا مصدریه است یعنی اخذ میثاق از برای آوردن ما آن بسوی شما که کتاب و حکمت را **ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُوْلٌ**
برای آمدن پیغمبری در آخر زمان یعنی محمد بنا بر احتمال اول جمله معطوف بر لما آتیتکم یعنی بعد از آنکه بدهم شما را کتاب و حکمت
بیاید بشما فرستاده از ما **مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ** باوردارنده و اقرار کننده مر آنچه با شما است از کتاب و حکمت
لَتُؤْمِنُنَّ بِهٖ هر آینه بکروید بآن رسول با کمال و اعمال از کتاب و حکمت و رسول بدل و زبان **وَلَتَنْصُرُنَّهٗ** و هر آینه یاری
کنید او را باعضا و جوارح و مال خود و در مجمع از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود حق تعالی نفرستاد از آدم و اولاد او مگر که
با او عهد نمود که چون محمد مبعوث کردد و او زنده باشد ایمان بوی بیاورد و نصرت وی کند و از قوم خود نیز اقرار بر نبوت وی
و در تفسیر قمی از صادق هم منقولست که نفرستاده است خدا پیغمبری مگر آنکه باز داد بیاید او را نصرت امیرالمؤمنین هم
نمود تا آنحضرت داد خود از ظالمین و غاصبین حق اهل بیت بستاند و مراد از قول خدا که فرموده است لتؤمنن به ایمان برسول خدا است
و لتنصرنه یاری امیرالمؤمنین است و در کتاب احد از باقر هم مرویست که امیرالمؤمنین هم فرموده بدرستی که خدای واحد منفرد بوحدانیت
بود و هیچ آفریده نبود پس بیافرید یک ذریت خود کلمه را و از آن کلمه نوری را از آن نور محمد و مرا و ذریت مرا خلق کرد پس تکلم
نمود بکلمه دیگر و آن را روحی نمود و در آن نور و در بدنهای ما پس مائیم روح خدا و کلمه او و از ما محجوب از خلق است پس بودیم ما
در سایه سبز در حالتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه طرفة العینی بود و ما تسبیح و تقدیس و بندگی او میکردیم پیش از آنکه بیافریند
خلایق را و بعد از آنکه پیغمبران خود را بیافرید میثاق ایشان را برایمان و نصرت برای ما گرفت و اینست قول او جل جلاله که واذ اخذ الله
میثاق النبیین تا آنجا که و لتنصرنه یعنی لتؤمنن بمحمد و لتنصرن وصیه و زود باشد که همه پیغمبران نصرت من نمایند بعد از
که حق تعالی میثاق مرا با میثاق محمد بنصرت یکدیگر کرفته است و من آنچه لازمه نصرت و جان فشانی بود در باره آنحضرت کردم
و در پیش روی وی جهاد نموده دشمن وی را کشتم و وفا بمیثاق خود کردم و هیچیک از پیغمبران هنوز یاری من نکرده میثاق من بر
نصرت ایشان باقیست بجهت آنکه پیش از من وفات نموده اند و زود باشد که نصرت من کنند در آن هنگام که از برای من باشد
از مشرق تا مغرب زمین و برانگیزد خدا همه ایشان را از آدم تا خاتم و زنده شوند برای نصرت من هر رسولی و غیره بر سیل و شمشیر زنند
در پیش روی من بر دشمنان از مرده و زنده و جن و انس و چه بسیار عجیب بجاست که مرده چند زنده شوند و گروه گروه فرا
گوبان بیایند که لبیک لبیک یا داعی الله و کوچهای کوفه را پر کنند و شمشیرهای خود را برهنه بر دوش خود گذارده بر کفره
و اتباع ایشان از اولین و آخرین بجو آیند تا وعده خدا بعمل آید که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم چنانچه در سوره نور بیاید انشاء الله و در آخر حدیث فرموده و ان لی الکرة بعد الکرة
والرجعة بعد الرجعة و انا صاحب الرجعات والکرات و صاحب الصولات والنقمات والدولات العجیبات و انا قرن من
حدید برای معنی رجوع بدنیا بعد از رجوع و منم صاحب برگشتهای بسیار و صاحب صولت و دولت و نقمتهای عجیب منم شاخ از
آهن الی آخر الحدیث پس چون حق تعالی اخذ میثاق مذکور از انبیا نمود **قَالَ ءَاَقْرَرْتُمْ** بدایشان گفت آیا اقرار کردید

حروف برای

در بعضی قراءات ... از کتاب

وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ و فرا گرفتید بر آنچه شما گفتم إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که وفا بدان کنید و فرو گذاشت
ننمایید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند اقرار کردیم و بر ذمت خود لازم ساختیم ایمان آوردن بمحمد و یاری کردن علی و امامانی مر او
قَالَ گفت حق تعالی بعد از اقرار ایشان فَاشْهَدُوا پس گواه باشید بر اقرار یکدیگر تا یکی از شما از ایمان عاری
نشود این جمله برای توکید و حفظ اقرار و تحذیر از انکار است با آنکه ادای آن شهادت بکنید و هر جا که حاضر [illegible]
تحمل نموده اید و از صادق علیه السلام مرویست که چون این اقرار در عالم ذر گرفته شد حق تعالی با ملائکه خود گفت شاهد باشید
ملائکه بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ و من نیز با شما از گواهانم از جمله گواهانم و این غایت مبالغه است
در استحکام آن اقرار و در تفسیر علی بن ابراهیم که این آیه با آیه وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ که در سوره احزابست و آیه وَإِذْ
أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ که در سوره اعرافست همه یکجا نازل شده بوده است از تغییر [illegible]
در سه سوره نوشته شده است انتهی کلامه و بعضی گفته‌اند که این سه آیه یکی است و بیان آنکه اقرار بکلمه توحید و نبوت [illegible]
با امامت علی بن ابیطالب [illegible] از انبیا گرفته شده در یکی از آیات ثلثه مندرج است اول اقرار بر ربوبیت خود که در
اعراف گفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ دوم اقرار بنبوت محمد که درین آیه وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ فرموده ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ
سیم اقرار بولایت امیرالمؤمنین و ائمه دیگر که در سوره احزاب رسول خدا [illegible] میثاق با انبیا [illegible] حق تعالی
وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ الآیه و [illegible] میثاق آنست که اقرار
از سابق بایمان [illegible] رسول خدا دیگری نبود [illegible] آنحضرت برای [illegible] بجهت علی
ابن ابیطالب و در مجمع از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که این خطاب با پیغمبرانست و حق تعالی با ایشان گفت آیا اقرار کردید
بآنچه گفتم و از امت خود اقرار بدان گرفتید ای پیغمبران و امت ایشان گفتند آری أَقْرَرْنَا بما امرتنا بالاقرار [illegible]
پیغمبران گفت شاهد بر اقرارات خود باشید و من نیز با شما [illegible] شهادت [illegible] فَمَن تَوَلَّىٰ پس هر کس که روی گرداند
و اعراض کند از اقرار خود در نصرت پیغمبر آخر الزمان و ایمان بوی بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از فرا گرفتن میثاق [illegible]
مراد ازین عبارت امتانند نه پیغمبران چه اعراض از اقرار انبیا [illegible] فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه اعراض کنندگان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون روندگان از دایره ایمان و از نهج عهد و پیمان [illegible] اعراض از ایمان
بمحمد مستلزم کراهت از دین اسلام و طلب دین دیگر است [illegible] فرموده أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا پس سوای دین خدا [illegible]
يَبْغُونَ طلب مینمایند این منکران و اعراض کنندگان [illegible] حفص و [illegible] سهل و یعقوب [illegible]
خوانده اند و بقراءت باقی [illegible] خطاب [illegible] جماعت اهل کتاب [illegible]
با یکدیگر مخاصمه نموده هر یک ادعای اولویت [illegible] ابراهیم [illegible] رسول خدا آوردند و آنحضرت [illegible]
که کلا الفریقین بری من دین ابراهیم [illegible] حضرت خلیل [illegible]
از آنحضرت [illegible] ایشان در غضب شده گفتند [illegible] حق تعالی آیه فرستاد [illegible]
دین عمل بکنند بجز دین اسلام [illegible] وَلَهُ أَسْلَمَ و حال
آنکه برای فرمان خدا [illegible] مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]
و [illegible] ملائکه و روحانیین [illegible] عبادت ایشان من حیث الایجاب [illegible]

بکرامت و بعضهم رکع للاصنام و بعضهم [illegible] لیکن معتقدات ایشان با اهل اسلام [illegible]
تمام [illegible] طَوْعًا وَكَرْهًا چه از روی رغبت چون اهل آسمان و چه از روی ترس چون اهل زمین
از روی معرفت [illegible] اهل زمین بعضی [illegible] اسلام [illegible] بطوع و رغبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین باسلام [illegible]
[illegible] قائم آل محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ [illegible]
[illegible] وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا [illegible]
[illegible] وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ [illegible]
[illegible] وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ [illegible]

بجلالت عظم القدر بعضی از ایشان وَالْأَسْبَاطِ و بر نبیرگان ابراهیم چنانچه در سوره البقره گذشت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] وَمَا أُوتِيَ و آنچه داده شد
مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ [illegible] تورات و انجیل [illegible]
[illegible] وَالنَّبِيُّونَ و دیگر پیغمبران [illegible]
آدم [illegible]
مِنْ رَبِّهِمْ [illegible] لَا نُفَرِّقُ [illegible] بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ [illegible]
[illegible] یهود و نصاری [illegible]
[illegible] وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَنْ يَبْتَغِ [illegible] غَيْرَ الْإِسْلَامِ [illegible]
در توحید خدا و نبوت محمد و امامت امیرالمؤمنین [illegible]
دِينًا [illegible] فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ [illegible] وَهُوَ [illegible]
دین اسلام [illegible] فِي الْآخِرَةِ [illegible] مِنَ الْخَاسِرِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الظلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ
[illegible] قَوْمًا كَفَرُوا [illegible]
[illegible] بَعْدَ إِيمَانِهِمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَشَهِدُوا [illegible] أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ [illegible]
[illegible] وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ [illegible]
[illegible]
[illegible]

وَاللَّهُ [illegible] لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [illegible]
[illegible] أُولَٰئِكَ [illegible] جَزَاؤُهُمْ [illegible]
[illegible] أَنَّ عَلَيْهِمْ [illegible] لَعْنَةَ اللَّهِ [illegible] وَالْمَلَائِكَةِ
[illegible] وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ [illegible]
[illegible]
[illegible] خَالِدِينَ فِيهَا [illegible]
[illegible]
[illegible] لَا يُخَفَّفُ [illegible] عَنْهُمُ
الْعَذَابُ [illegible] وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا [illegible]
[illegible] مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ [illegible] وَأَصْلَحُوا [illegible]
[illegible] فَإِنَّ اللَّهَ
[illegible] غَفُورٌ رَحِيمٌ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible]
[illegible] بَعْدَ إِيمَانِهِمْ [illegible] ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]
[illegible]
لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ [illegible] وَأُولَٰئِكَ [illegible] هُمُ الضَّالُّونَ

ایشانند گمراهان از طریق هدایت و هلاک شدگان بادیهٔ ضلالت [illegible] آیه [illegible]

بر عدم قبول توبه [illegible] اجماع [illegible] توبه [illegible]

مغرب طالع شود چنانچه از جمله علامات خروج قائم علیه السلام است [illegible]

[illegible] جماعت در روز فتح مکه توبه کردند و رسول خدا توبهٔ ایشان را [illegible]

[illegible] قایلند [illegible] توبه کنند [illegible] در وقت یأس قبول [illegible]

[illegible] ایشان توبه نخواهند کرد [illegible] آیه فلم یک ینفعهم

ایمانهم لما رأوا بأسنا آن توبه نفع با ایشان ندهد و اگرچه این قول اصح است لیکن [illegible] قبول آنحضرت

[illegible] ایشان را در فتح مکه منافاتی دارد مگر آنکه گوییم محتمل است که توبهٔ ایشان بحسب ظاهر بوده است و رسول خدا [illegible]

قبول آن بحسب ظاهر [illegible] ارحم الراحمین توبه مقبول [illegible]

شرایط صحت آن یافته شود و عدم قبول [illegible]

[illegible] إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا [illegible] اسلام

[illegible] وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ [illegible]

[illegible] فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ پس هرگز قبول کرده نشود از یکی ایشان [illegible] مِلْءُ

الْأَرْضِ ذَهَبًا [illegible]

[illegible] وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ [illegible]

[illegible]

أُولَٰئِكَ [illegible] لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ برای ایشانست عذابی دردناک [illegible]

[illegible] وَمَا لَهُمْ

مِنْ نَاصِرِينَ [illegible] الجزء الرابع [illegible]

[illegible] لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ [illegible]

[illegible] حَتَّىٰ

تُنْفِقُوا تا آنکه نفقه کنید [illegible] مِمَّا تُحِبُّونَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

استطاعت [illegible] جمیع آنچه دوست دارند

[illegible]

[illegible] علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة [illegible]

[illegible] القرآن آورده [illegible]

[illegible] آورده

نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وَمَا تُنْفِقُوا [illegible] مِنْ شَيْءٍ [illegible]

بنان نباید از روی اخلاص باید با فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس بدرستی که خدای بآنچه انفاق میکنید داناست و بر ان ثواب دهد و [illegible]
بر آنند که مراد انفاق صدقات مستحبه است چه در زکوة مفروضه انفاق محبوبترین اشیا واجب نیست چنانچه در سوره البقره منقح شد ازابجم
و بعضی بر آنند که مراد نفقات مفروضه است و در آنجا نیز اعطای محبوبترین اشیا شکایت و منافاتی ندارد و مؤید قول ایشان
آنچه در تفسیر صحیح آورده که لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تَرُدُّوا عَلَى الْعُهْدِ حَقَّهُمْ مِنَ الْخُمُسِ وَلَا الْأَنْفَالَ لِذِي الْقُرْبَى واضح آنکه مفهوم کریمه
عام و شامل واجب و سنت است آورده اند که زید بن حارثه اسبی که داشت و از جمله اموال او محبوبتر بود متطوع ارزنده
آمد و طلا و مکلل بجواهر نفیسه بجهت خراج هشت سال از ملک او از خرج آن شده بود روزی بطلا و آن مشغول بود چون
بدین آیه رسید گفت چون خدای میفرماید محبوبترین اشیا را بدهم این مصحف است فی الحال ندکرا طلبید جواهر و طلای آن
متفرق ساخت و بفروخت و بهای آن حوضها و چاهها و رباطها بساخت که در راه مسافران از آن منتفع شدند از آنکه بر ایشان
شود و چون مطالب این قسم آیات بر اهل کتاب تمام شد که اکثر احکام ملت حنیفه ابرهیم مناسب بدین اسلام و شریعت حضرت خیر
الانام دارد بجهت ایشان در جواب گفتند که چگونه چنین باشد و حال آنکه گوشت و شیر شتر بر ابرهیم و اولاد وی حرام
بوده و در تورات نیز حرام شده و محمد که دعوی اتحاد با ابرهیم میکند مخالفت کرده و آنرا حلال کرده است و ما حرمت آن با ابرهیم
موافقت داریم حق تعالی کذب ایشانرا ظاهر ساخته فرمود كُلُّ الطَّعَامِ هر چیزی خوردنی بحساب و غیر حساب یا هر مطعومات
متنازع فیها میان شرع محمد و طریقه یهود كَانَ حِلًّا حلال و گوارا بوده لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای فرزندان یعقوب
چنانچه این قاعده در هر شرعی جاری بوده که حکم اصل در اشیا حلیت باشد تا نهی یا منعی در حرمت آن ظاهر شود مطلقا حتی قبل
الاخبار بجهت این شریعت که اصل در اشیا را حرمت دانسته اند و ضعف قول ایشان بطریقی ظاهر است از جمله حدیث معتبر کل
شی مطلق حتی یرد فیه نهی که اگر چنان بودی ایشان میگویند با بیشتر گفته شود که حق برد و بسیار بر تفصیل بیل بلکه بعموم
حرمت بعضی اشیا و در زمان سابق محرم بوده اند برای و جز بودیکی آنکه چون حق تعالی فرموده است که بسبب ظلمی که یهود بر نفس
حرام کردیم بر ایشان چیزی چند پاکیزه که حلال بوده است و هو قوله فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا و قوله ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ چنانچه
در سوره انعام ذکر شود انشاء الله و این معنی باعث میگردد که حلیت یهود بوده خواست شد و منع آن تعبدا حرمت کلیه قبل از مائده
حرام بوده و حرمتی برای آنها مستحدث شده است دوم آنکه مبنای تحریم حلالات بر نسخ است و ایشان مبنای اعتقاد خود را در
ماکولات بلکه در همه اشیا بعدم نسخ گذارده اند و احتمال غلط بر شریعت و طریقت خود نداده اند لهذا میگفتند که آنچه در ما
حرام است در همه شریعتها حرام بوده حق تعالی رد قول ایشان فرموده گفت همه آنها که شما بر خود حرام میدانید سوای آنچه خدا بر شما
حرام کرده حلال بوده است إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ مگر آنچه را که یعقوب حرام کرده بود عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود
نذر بر یکی مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ پیش از آنکه فرستاده شود تورات و تحریم را بابعضی ان نذر نموده
آورده اند که وی را کوفتی عارض شد پس نذر کرد که اگر حق تعالی وی را از آن آزار شفا دهد بگوید محبوبترین طعامها را بر خود حرام کند و در آن
شریعت نذری چنین منعقد بوده و چون شفا یافت بگوید محبوبترین اطعمه نزد او گوشت و شیر شتر بوده و بعضی گوشت بز بالبوده بود و تحریم آن
بعد بر خود و فا کرده از آن نخورده و در اولاد وی نیز جاری شد با بعضی از ان حرمت چنانچه در کافی و تفسیر ثعلبی عیاشی از ...
مرویست که چون یعقوب گوشت شتر خوردی میجان یودی بروی همچ خاطر بعوج رد و پهلو یا گوشت عرق النسا باختلاف روایات

بر نفس حرام کرده بر نفس خود گوشت شتر را و یعنی قبل از نزول تورات بوده پس چون تورات نازل شد بوحی هم آنرا حرام نکرد و چون نیز نخورده کی را
پس بر عیب نخوردن آن نکرد انتهی الحدیث و میتواند بود که تحریم یعقوب آنها را یعنی تشلع از اکل باشد به تحریم شرعی کما الفتادآن
حرام باشد و نه جواهر در باب علت کوفتی آنحضرت آورده که یعقوب متوجه زیارت بیت المقدس شد بطریق بر بر دیان وانکه
اگر حق تعالی مرا بعد کاری تو بتو خود نگهدارد و باصحت بیک و عافیت تن بدان حرم محترم در آیم بشکرانه آن فرزندان آخرین خود را
قربان کنم و چون حق تعالی خواسته آن صورت در آید و توقع جلوه گر شود فرشته را در شکل مرد فریبی مبکل بر سر راه وی فرستاد که آن
فرشته گفت ای اسرائیل آمده ام تا با تو کشتی گیرم آنحضرت بر مردی قوی جبر بود با وی در آویخت و مدتی به یکدیگر کوشیدند تا صبح
تا نزدیکی ظفر نبود آخر الامر فرشته دست بر کوشت ران آنحضرت فشرد فی الحال وی را کوفت عرق النسا پدید آمد و در دمند
علیم عارض شد چنانکه خدا تفرج نموده گفت آیا سبب چه بود که آن فرشته خود را بوی نمود و گفت مقصود از ممارعت آن
بود که تو را بر یاد این نذر کم کردن آن یکی جواب بجا شود که تو را در مسدکم تا شدی وقت بر بیت المقدس بیایی و فرزند خود را قربان
کنی و گر چنانکه ان است بسبب ظاهر حال الفتی با دیگر نیز که درد چه مدتی را سخن سپید ایم که رای و منسوخ با را وقت خدا باشد و در بعضی
کتب که او نیز این نماز بسند آن خوا هند اما ایستوانی که بعضی کرده و رجیم نذر و باد ان خدا بوده نمیدانها با شد با شد الشتبه الحقیق معتاد
آنکه از مطعومات که یهود بر خود حرام کرده بعضی برای حدوث حرام بوده بعضی آنچه اسرائیل خود بر خود حرام نموده بوده است آنچه
او داعی بعود در باب حرمت کل انا نیام ابرهیم دانیک آنستا یقیم چنانچه بعضی افترا است پس چون خطاب بحضرت مصطفی کرده گفت که آنچه
ذکر شد قبول نکنند یا محمد قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ بگو پس بیاورید کتاب خود تورات را فَاتْلُوهَا پس بخوانید آنرا
جهت شما که ادعای یهودی آن میکنید به تحریم لحوم و البان شتران بر او لاد آنکه مینماید بهر احوال شما بخود داده ام و جهت بر شما
اثبات نخواهید شد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان و این لفظ امثال آنکه شما تلوها
گفته شود تا ظاهر شد که آنحضرت دانسته علم بکذب ایشان حاصل است که احتجاج بتلاوت تورات نمود و این نیز دلیلی
روشن بر صدق نبوت آنحضرت چه اگر شایسته کذبی در آید و رد قول آنحضرت بودی هر آینه بدین تأکید مطالبه تورات ننمودی
خود ایشان پس درین آن سخن باطل نبود فَمَنِ افْتَرَى پس هر کس از روی افترا بر بنده عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ را یعنی چیزی را که وی حرام نکرده نسبت بتحریم آن بوی دهد مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس از آنکه ظاهر شد
آنکه تحریم آن از جانب یعقوب بوده بر نفس او و بس فَأُولَئِكَ پس آن گروه مفتری کذاب هُمُ الظَّالِمُونَ
ایشانند ستمکاران بر نفس خود بترک راستی و انصاف پس از روی تعریض بر یهود فرمود قُلْ بگو ای محمد که
صَدَقَ اللَّهُ راست گفت خدا در آنچه در باب حل و حرمت اطعمه فرموده و چون بدین سبب کذب شما ظاهر شد
فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ پس پیروی کنید کیش ابراهیم علیه السلام را حَنِيفًا در حالتی که میل کننده بود ابراهیم
از ادیان باطله بسوی دین حق و استقامت در آن مراد از متابعت ملت ابراهیم پیروی دین رسول خدا است چه دلایل
بر ایشان ظاهر شد که آنحضرت بر دین اسلام با این امت محمد است و چون خود ادعای دوستی آنحضرت میکنند نام وی
مذکور شد وَمَا كَانَ و نبود آنحضرت مِنَ الْمُشْرِكِينَ از جمله انبازآورندگان بخدا و این نیز
تعریض بر آنست که یهود عزیر را پسر خدا دانسته بودند و چون از این شبهه اکره بودند الزام یافته منکوب کردید

بشبهه دیگر [illegible] گفتند که آبا و اجداد [illegible] از قبلهٔ بیت المقدس که [illegible] درباره آن جهت [illegible] متوجه کعبه بوده
و او [illegible] بود و صفت آن آورده کرده است و حال آنکه بیت المقدس امجد و جهه دیگر [illegible] کعبه [illegible] زمین بیت المقدس
محل هجرت انبیا و کعبه در میان کوه‌ها [illegible] مسکن [illegible] است [illegible] بیت المقدس [illegible]
نعمت [illegible] و مکه [illegible] بیت المقدس [illegible] حضرت موسی و داود و سلیمن و مکه [illegible] هاجر
[illegible] جهاد [illegible] بیت المقدس موضع [illegible] انبیا [illegible] مکه [illegible]
[illegible] بیت المقدس و خانه کعبه [illegible] ایشان [illegible]
کعبه [illegible] در سورهٔ البقره [illegible] ذکر کرده [illegible]
[illegible] مختص کعبه بود و بیت المقدس [illegible] ذکر فرمود که إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ [illegible]
وُضِعَ لِلنَّاسِ [illegible] است برای مردمان یعنی برای زیارت و طواف و حج [illegible]
[illegible] لَلَّذِي بِبَكَّةَ [illegible]
[illegible] کعبه است [illegible] وضع کند [illegible]
[illegible] ابرهیم و اسمعیل [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] آدم و ابرهیم و اسمعیل [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] حق تعالی است [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] اول خانه [illegible] حق تعالی [illegible] قبلهٔ مردم وضع کرد [illegible] زمین [illegible]
[illegible] خمسة عشر [illegible] کعبه [illegible] چنانچه در سورهٔ البقره [illegible]
[illegible] زمین [illegible] دحو الارض [illegible]
[illegible] روایت [illegible] خلق زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible] از صادق [illegible] مرویست که
[illegible] موضع کعبه [illegible] آدم از بهشت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از بهشت [illegible] آدم [illegible]
بالا برد [illegible] آسمان یعنی در طوفان نوح [illegible] زمین [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] ابرهیم و اسمعیل [illegible]
کعبه [illegible] بیت المقدس [illegible]

مکابره [illegible] قبلهٔ خود [illegible] چنانچه در علل الشرایع
مرویست [illegible] مرد و زن [illegible] از صادق [illegible]
[illegible] مرد و زن [illegible]
در مقام [illegible] از صادق [illegible] إِنَّمَا سُمِّيَتْ بَكَّةُ [illegible]
النَّاسَ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] ام القری [illegible] مکه [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] کعبه است [illegible] تمام دارد [illegible]
[illegible] موضع الْبَيْت [illegible] الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ [illegible]
[illegible] موضع البیت [illegible] مکه مُبَارَكًا [illegible]
[illegible] برای حاجیان و معتمران و معتکفان [illegible]
[illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible]
[illegible] خالی [illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خلیل [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] از صادق [illegible]
[illegible] يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] کعبه است [illegible] زمین [illegible]
وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ۝ [illegible]

جاایجا کرده شود و اداء مناسک حج موجب صلاح دنیا و فلاح آخرت باشد یا دلالت کند [illegible]
صاحب کتب بیت عجایب و غرایبی که در آن هست و در غیر آن یافت نشود که اشاره الیه بقوله فیه در آن علامات آیات
بینات هویدا و روشن و دلیل بر اشرفیت و افضلیت آن است بر بقاع دیگر و آن چند نوع است اول استیناس طیور در آنجا
و پرواز نکردن ایشان از بالای آن دوم [illegible] سوم
اجتماع وحوش و سباع در آنجا [illegible] مانند آهو و گرگ و غیر هم چهارم هلاک طاغیان و باغیان [illegible]

[illegible]

وارد آنجا شود اعم از آنکه عاطر حتی آنجا آن فعل کرده باشد یا نه و اعم از آنکه مکرر آن فعل از وی صادر شده باشد یا نه بخلاف آنکه
که در آنجا جنایت کند که سزاوار اقامه حد شود و اقامه شرعیه را مثل حرم از وی ببرون کنند چه خود حرمت حرم را خود ضایع کرده پس او را بر
حرمتی نباشد چنانچه در کافی و عیاشی با سانید مختلفه از صادق علیه السلام مرویست اخبار چندی که مضمون آنها این است
که اگر جوانی از غلامی یا آزادی حدث یا جنایتی یا دزدی در غیر حرم صادر شود پس پناه به آنجا آورد کسی با وی متعرض او نگردد و باو
نباید او را ما دام که در آنجا باشد ولیکن او را منع از بکر و از خریدن و فروش و طعام و شراب و تکلم و مخالطت و مجالست تا
بتنگ آمده بیرون آید پس گرفته شود اما کسی که در حرم حدث و سرقه و جنایت از وی در حرم باشد گرفته شود در حرم از وی حد گرفته
شود لانه لم یرع للحرم حرمة و در کافی از سماعه روایت شده که از آنحضرت پرسیده که از مردی طلب داریم مالی پس آیا دیر از آن
شد و ملحق شد بحرم پس جایز است که در کعبه یا طواف خانه ببینیم آیا طلب خود از وی تقاضا کنیم یا نه فرمود که سلام مکن بر وی
و او را مترسان تا او خود از حرم بیرون آید و اگر چه مضمون این حدیث معارض با احادیث سابقه از مثل کردن بعید
بوده لیکن میتواند بود که این مخصوص بقرض و آن مختص بجانی و سارق باشد این دو فعل اولی و آن برای دفعه ثانیه
و ثالثه باشد و ایضا از آنحضرت مرویست که من دفن فی الحرم امن من الفزع الاکبر من بر الناس و فاجرهم
هر کس در حرم مدفون شود از فزع اکبر ایمن است خواه نیکوکار و خواه بدکردار باشد و در فقیه مرویست که من مات
فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین هر کسی یکی از دو حرم یعنی مکه یا مدینه بمیرد مبعوث گردد از جمله امنان
در قیامت و من مات بین الحرمین لم ینشر له دیوان هر که در مابین حرمین بمیرد حسابی برای وی در قیامت نباشد
و در طرق عامه از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده الحجون و البقیع یؤخذان باطرافهما و ینثران فی الجنة یعنی دو
اطراف حجون که مقبره مکه است و اطراف بقیع که قبرستان مدینه است میگیرند و اموات که در آنجا است میریزند بمیان بهشت
و در روایت دیگر فرموده که بعد از من بحجون از قبر بر آیند و در خالق ایشان چون قمر لیلة البدر باشد و داخل
بهشت شوند و هر کدام از ایشان شفاعت کنند در حق هفتاد هزار کس و در روایت دیگر فرموده هر کس که ساعتی
در زیر گرما مکه صبر کند روز قیامت آتش از وی دور شود بقدر دویست سال راه خصوصیات بدانکه ایمن
مختص کسی است که اصول دین و ارکان وی صحت رسیده باشد چون مومنین مذهب امامیه چنانچه اشاره بدان شد
و الاخبار کافر و مخالف در آن اماکن مشرفه بمیرند و در مجمع از باقر علیه السلام مرویست که در معنی آیه فرمود هر کسی
که مکه بدو اهل حرم شود در حالتی که شناسد جمیع آنچه را که خدا بروی واجب کرده ایمن باشد در آخرت از عذاب دایم
و در کافی از صادق علیه السلام منقول است که هر کس در کعبه این خانه و حال آنکه داند که آن خانه ایست که خدا ما را بدان امر کرده
و بشناسد حق ما اهل البیت را حق شناختن در دنیا و آخرت ایمن است و عیاشی هم از آنحضرت روایت کند که فرموده هر که
داخل حرم آنجا شود و حال آنکه عارف بحق ما اهل بیت باشد چنانچه عارف بدان خانه است از گناهان بیرون آید
غمهای دنیا و آخرت بروی آسان کرده و در علل الشرایع مرویست که صادق علیه السلام بابی حنیفه گفت که خبر ده مرا از معنی آیه و من
دخله کان آمنا که مراد کدام خانه است گفت مراد کعبه است فرمود آیا میدانی که حجاج ابن یوسف ثقفی منجنیق بر کعبه
نصب کرد ابن زبیر که در وقتی که او پناه بکعبه برده بود از دست حجاج بن حجاج او را در آنجا کشت و همینان از حجاج
بترد و در آنجا غارت و قتل بکنند آیا با وجود این معنی این است بوحنیفه ملزم و ساکت شد بس معنی آیه را از آنحضرت

بپوسیدند و بوده هر کس بیعت کند با قایم اهل بیت رسالت و داخل شود با او و وست خود بر دست وی گذارد در عقد بیعت او داخل
در آید امان داده خواهد شد و الا فلا و بعضی از محققین در تاویل آیه گویند بنابر آنکه آنچه در آفاق است در انفس نیز باشد
بیت الله قلب انسان که در محبوب تن بنا شده خانه دل است که قبله و بیت الشرف تمامی اعضا و دار الاماره ملک جسد است و آیات بینات عبارت
از لوامع نظرات تجلیات ربانی و انوار برکات هدایت سبحانی است که ظلمت کده تن انسانی از شعشعه آن نورانی باشد
ظاهر خانه گل و کعبه باطن خانه دل آن مبارک است از حیث آنکه قبله جهانیانست این مبارک است از حیث آنکه محل ایمان و عرفان
است هدی للعالمین است آن مبارک است از حیث آنکه مقام اهل هدایت و این هدایت خلق ایمان و ایضا جمال شاهد غیب در آئینه این لایح است و مقام ابراهیم
عبارت از مرتبه خلت و وفا است که چون از لباس بشریت منخلع و مجرد گردید احرام تمتع بد و ربوبیت بسته لبیک عاشقانه
گوید پیاپای ادب عجز خود را نمائی یا به تقدم آشنائی طی کرده بنور ایمان راه بکعبه دل برد و دست طمع از تعلقات و تفرقات عالم
در زند کونا او خود ابراهیم وار و هر راد در راه ملک جبار قربان عالی و حجرات هواجس نفسانی و وساوس شیطانی را بسنگ
استطاعت در زند و ره گشت ارادت و یقین در حکمی و بزمزم آب دیده خود داشته شو داده عمر ادب صفا اهل صفا سعی کند آن بحرم اسطاع
انسانی داخل شد از مهالک دنیا و آخرت ایمن شود و بدانکه از فحوای احادیث مذکوره و معنی عن العلی اعظم ظاهر آنست
که آیات بینات در خانه و حرم مکرمه است تعالی شده و اطراف آن از حرم است و به خصوص خانه کعبه مختص شد که مراد از اول بیت که در آیه گفت
خانه کعبه است و بنابر آنکه خبر من دخله راجع بسبب بیت باشد منافات عظیم میان آیه و اخبار رسیده فلهذا اجاره نباشد
از اینکه ضمیر بحد کور راجع از مرجع خاص نقیک نموده بر سبیل استخدام مرجع آن را عام و شامل کل حرم داریم و ایضا جمله خبریه بعضی
است تا حکم آن پیوسته معمول به تواند بود و الا از سیاق جزء جوی عمل بمضمون آن مفهوم نکرد و پس مراد کلام آنکه من
دخله امنوه و محل اعراب آن رفع باشد یا بتدا یا خبر است تا جمله مستانفه باشد و یا جمله شرطیه معطوفه بلفظ مقام بحسب معنی
بسبب لفظ جا انعطاف جمله فعلیه بر اسمیه بدون آنکه برای مطابقه بین المعطوف و المعطوف علیه تا ویل صلاحه بوند
صورتی ندارد و نخستین مراد از مقام تمام حرم است نه بخصوص سکه و بخت کاترجم محل اقامه هر کس با بر مقام وی گویند از قبیل
تمیز و یا تمام کل پس تقدیر کلام آن باشد که فیها آیات بینات مقام ابراهیم و امن من دخله و لله علی الناس
او مصدر بر است فرض و لازم جود مردم مال از مرد و زن و ختنی بشرط بلوغ و عقل و اسلام و حریت و اذن مولا برای مملوک
حج البیت قصد آن خانه معهوده کردن بجهت زیارت آن بر طبق مناسک مقرره بنا بکسر حا بقرائت حفص از عاصم
و سایر قراء کوفه غیر ابی بکر که حج حجا از قبیل ذکر ذکرا مصدر باشد و بقرائت باقی قراء حج البیت بفتح حا اسم است مر
عبادت معهوده مشروعه متداوله و در عرف متشرعین یعنی مر خدا بر است بر ذمه مکلفین تمامی مناسک مستعمل در حج و عمره
تقدیم لفظ جلاله برای تخصیص و تخلیص نیت حج کند که دانست از شوایب ریا و اغراض فاسده تا هیچ جز قصد قربت ادا
تصدی نکند و لهذا وجوب آن را موقوف بوجوه امری خارج ساخته تا عامه مردم از راه تعصب و تقلید خود را به هلکه
گرفتار نکنند و در آن راه بیفکنند و فرمود اقامه هر کسی که من استطاع الیه سبیلا بر آنکس که قدرت
بر رفتار بسوی آن داشته باشد از حیث قطع مسافت و طی منازل آن راه با همه شرایط و ضوابط فقهیه مسلمانیه مجملا
مترتب شرح است اقول صحت بدن بحیثیتی که قادر بر رکوب یا مشی باشد پس اگر کسی بیفتد آن راه احداث مرضی مهلک در نفس
او شود یا موجب مزید علت وی گردد هر آینه واجب نخواهد بود مگر استنابه او را اخراج مرد داجلت هر چند در حین خروج

باشد و دران حکم است کوری و لنگی و غیره و ادراك این معنی بجزء بنظر کلیه منافات علم بنا بر [illegible] بل الانسان علی نفسه بصیرة
و همچنین است حکم در سقوط باقی فرایض از وضو و غسل و روزه و غیره و دم خالی بودن راهها از قطاع الطریق و سایر موانع
که منافی سلامت و رد و ذهاب و ایاب باشد پس اگر کسان قوی در قتل و قطع طریق و وقوع جدال و ذهاب مال یا عیال یا
خود کند یا راه منحصر به راه دریا و آن نیز در طغیان باشد هر آینه دران سال تاخیر دران جایز و بر تقدیر استمرار آن در تمام
عمر از وی ساقط است و همچنین است حکم در حالتی که بسبب رفتن او بحج تضییع در وطن او عمال و عیال او رسد بنحوی که
بسوال بکف کرده بشرط آنکه آنها را نیز با خود نتواند برد که اگر تضییع بعض مال وی رسد یا عیال را همراه تواند برد
نیز ساقط کرده و ششم عدم تقیه پس اگر نعوذ بالله کفر بر اسلام غلبه کند بنحوی که هر کس متوجه حج گردد کشته یا مال
و عیال او کشته شود و مخفی رفتن او نیز متعذر شود ایضا ساقط است و هفتم قدرت بر تحصیل مرکب بهر نحوی باشد پس اگر
راحله یافت نشود یا عاجز از پیاده رفتن ایضا ساقط گردد و در مقام رعایت تعارف و ذی مناسب منالها اعتبار نیست
پس اگر شخصی را بجز حماری جنس مقدور نشود واجب است که بر آن حمار رود و آید چنانچه در کافی از عیاشی از صادق ع روایت
کرده که [illegible] فهو ممن یستطیع الحج و ان کان علی حمار اجدع ابتر فان کان یطیق ان یمشی بعضا و یرکب بعضا فلیحج
هرچند بوده باشد سفر او برای حج [illegible] پس اگر بر آن حمار نیز [illegible] سواری ممکن نشود و تواند
که قدری از آن را پیاده و قدری سواره رود حج واجب است و اگر تواند که مبلغی بجمعی دهد که او را بدوش برند هرچند ثقیل
باشد واجب است بشرط آنکه دادن آن اجرت او را از مال و اعتبار بیرون نبرد [illegible] است هشتم عدم
تنگی وقت پس اگر در وقتی مستطیع گردد که قدرت بادراك موسم نداشته باشد دران سال ساقط است و بر فرض
[illegible] نهم [illegible] آن جز نیست که برای خوراك و پوشاك او و عیال او در رفتن و برگشتن و تحمیلات
راه کفاف کند بر وجه اقتصاد بعنوان [illegible] نقدا و جنسا و تعیین قدر آن حواله بوضع هر کس است
و کثرت [illegible] و حاجات قوت و ضعف مراتب توکل در هر کس متفاوت باشد خزانه بدانکه آنچه گفته شد از
آیه باد لعقلیه و اخبار اهل بیت بتمام روایت عیاشی از صادق ع که در باب استطاعت فرموده الصحة فی بدنه و القدرة فی
و روایت محمد بن یحیی الخثعمی که گفت حفص کناسی از آنحضرت ازین آیه سوال کرد و من حاضر بودم فرمود من کان صحیحا
فی بدنه و مخلی فی سربه له زاد و راحلة فهو ممن یستطیع الحج ثابت و مرجح است و برین قولند جمهور علماء
امامیه رضوان الله علیهم و موافقت برین قول کرده اند علماء مذهب حنفیه بخلاف برخی دیگر از اهل خلاف که با فاد [illegible]
رفته اند پس مذهب شافعیه استطاعت را منحصر بمال [illegible] تمکن [illegible] را استطاعت ندانند [illegible] استنابه
استیجار حج را برای صاحب [illegible] واجب دانند و بر ایشان وارد آید که این منافی است [illegible]
[illegible] اجرای تکلیف اصولی [illegible] اصل استطاعت را منحصر بمال [illegible]
[illegible] مذهب [illegible] استطاعت [illegible]
و تمکن از مال [illegible] قدرت بر [illegible] و کسب معیشت در راه داشته باشد [illegible]
مستطیع دانند و ابطال قول ایشان کند احادیث صحاح [illegible] رسول خدا [illegible] استطاعت
هر یک از آنها بزاد و راحله شده است و ایضا منافی بسیاری از قواعد شرعیه و موجب حرج [illegible] است

بلغ

لکن

لیکن بعضی گویند که بعد از برگشتن [illegible] آنکه بنای استطاعت بر وفق مذهب [illegible] کما قلنا [illegible]
پس بر هر احدی که [illegible] بذل جهد در ملاحظه حال خود لازم باشد [illegible] متوجه شود چنانچه گفته اند که اگر برادر [illegible]
باشد [illegible] خود را برای اخذ آن [illegible] بجا آورده [illegible]
[illegible] در باب اشتراط استطاعت در رفتن بسوی حج احدی را سخنی نیست لیکن در باب اشتراط وجود زاد و راحله و غیره [illegible]
با وطن [illegible] و بعضی اعتبار کرده [illegible] استطاعت [illegible] قدرت بر [illegible]
[illegible] و اگر چه این سخن خالی از قوتی نیست لیکن قول [illegible] مشهور [illegible] اشتراط [illegible]
[illegible] تفصیل قابل [illegible] استطاعت [illegible] مراجعت [illegible] اهل [illegible] باشد
[illegible] اهل و عیال نباشد [illegible] استطاعت [illegible] مراجعت [illegible]
و این قول نیز خالی از دلیل [illegible] که هر احدی [illegible] وطن [illegible] قطع نظر [illegible]
[illegible] آورده [illegible] از وطن خود [illegible]
[illegible] استطاعت است [illegible] اکثر فقها استدلال بروایت ابی الربیع شامی از ابی عبدالله
در باب استطاعت [illegible] بعضا [illegible] القوت [illegible]
[illegible] برگشتن [illegible]
[illegible] روایت مذکوره که آنحضرت فرموده [illegible] فرض الله الزکوة [illegible] فلم یجعلها
[illegible] مائتی درهم [illegible] حق تعالی زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ندارد [illegible] فاما آنچه شیخ مفید
روایت کرده [illegible] ابی جعفر [illegible] باشد که هر کس قدرت بر زاد و راحله
[illegible]
[illegible] رسول الله فرموده [illegible] وعیال خود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استطاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] استطاعت [illegible]
[illegible] استطاعت [illegible]

چون بدو رسد آن نیز چون وجوهی در نزد و پشیمانی در اداء آن رسد چون همه غیر مقبوضه و غیره و الا لازم آید که واجب گردد حج است معلق بامر غیر [illegible]

بدانست که وا بیند باثم اما اصح قول اول است چه معلق ساختن واجب بامر جایز و فی جایز نباشد که حکم باستقرار وجوب حج بر ذمت مبذول له کرد

بعد قبول بر سبیل الاطلاق یعنی که نیم بمجرد بذل باذل حج بر ذمه مبذول له مستقر گردد هرگز ساقط نشود هرچند باذل از بذل پشیمان [illegible]

بوی عهد و ابجمعی بجب شرع صورتی ندارد بلکه استقرار حج را منوط باستمرار اراده باذل و بذل میسازیم که هرگاه باذل رجوع در بذل کند [illegible]

وجوب حج از ما فی الذمه مبذول له ساقط گردد مانند کسی که در سال اول استطاعت داد از حج شده در عرض راه تمامی مال او به غارت رود

الحال حکم وجوب از وی در عرض سفر ساقط آید و ابجمعی اجماعی کل فقها و اطلاق آیه بر مبین ابجمعی است و اخبار بسیار [illegible] الاطلاق

و حصول تمکن کند بدون تخصیص بوجهی دون وجهی چون صحیحه محمد بن مسلم که گفت در معنی آیه وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ [illegible]

کما اگر نفقه حج را بشخصی عرض کند و او را حیا مانع شود از اینکه قبول آن کند آیا چه صورت دارد فرمود او از کسانی است که مستطیع

شده باشد باید که حج کند هرچند بر حمار ابتر باشد و صحیحه معویه بن عمار از آنحضرت [illegible] فرمود فَإِنْ دَعَاهُ قَوْمٌ أَنْ

يُحِجُّوهُ فَاسْتَحْيَى فَلَمْ يَفْعَلْ فَإِنَّهُ لَا يَسَعُهُ إِلَّا أَنْ يَخْرُجَ وَلَوْ عَلَى حِمَارٍ أَبْتَرَ بهمان معنی است و غیر اینها من الاخبار [illegible]

مسئله است اول فرعی بخشیدن مال است [illegible] بوی دهد [illegible] ولی [illegible]

استطاعت نیز بوی [illegible] کرده [illegible] اگر مالی بوی بخشد [illegible] تا در راه حج بخشیده [illegible] قبول آن واجب نیست بلکه

رد آن کند اما اگر قبول آن شود که برای ادای [illegible] است هرکه قبول آن بقول [illegible] واجب گردد [illegible] واجب

[illegible] اگر و او را [illegible] بوی بخشید شود قبول آن واجب گردد و اگر [illegible] بوی [illegible] قول واجب باشد [illegible]

[illegible] دهند [illegible] منصوص قاطعه ذکر [illegible] است [illegible] باستطاعت [illegible] بذل [illegible]

و [illegible] اگر [illegible] بر حج [illegible] قبول آن واجب [illegible] مانع از حج [illegible]

[illegible] بوی بذل کند [illegible] استطاعت [illegible] است [illegible] از جمله [illegible]

و بر باذل ادای آن لازم است [illegible] اگر شخصی [illegible] یحتاج [illegible] در [illegible] حج کند [illegible] ذکر شد اگر [illegible]

باشد قبول آن واجب [illegible] واجب نیست [illegible] لازم نیست [illegible] و عیال و [illegible] از مال [illegible]

باشد [illegible] باذل [illegible] حج واجب کرده [illegible] در بذل [illegible]

[illegible] است [illegible] چون کسی [illegible] مال [illegible] حج کند بحجة الاسلام [illegible]

[illegible] بعد ذلک [illegible] و [illegible] واجب [illegible] چون کسی [illegible] مال بجهت حجة الاسلام

کند و او قبول آن نکند مانند کسی است که خود مستطیع بوده و [illegible] است [illegible] لاجرم [illegible] واجب است [illegible]

[illegible] مستقر باشد حج [illegible] چون کسی را [illegible] باشد که [illegible] من الوجوه [illegible] حج [illegible]

داشته باشد [illegible] بوی بذل کند استیجار حج واجب کرده [illegible] بعد از استیجار [illegible] مانع [illegible]

حج استیجار [illegible] باشد بلکه باید [illegible] حج کند [illegible] استطاعت شرط است [illegible]

خود [illegible] باشد [illegible] الاستطاعه [illegible] در سال اول بوده باشد [illegible] مستطیع [illegible]

حج از وی ساقط است [illegible] وجوب حج [illegible] مستطیع باشد بقول اصح فوری [illegible]

حج واقع شده است [illegible] بعد از حصول ثروت و استطاعت بدون عذری تأخیر [illegible] آن [illegible]

[illegible] که حج در سال اول استطاعت واجب میشود لیکن وقت آن موسع است تا هنگامی که بجای آورد و از تأخیر آن اثمی لازم نباید [illegible]

فضیلت آن خواهد بود همچنان نمازی که آنرا وقت فضیلت و وقت ادائی باشد و بر صدق مدعای خود تمسک جویند باینکه وجوب حج

[illegible] از هجرت نازل شد و رسول خدا [illegible] حج را تأخیر کرد تا سال دهم از هجرت و دعوی بوده اند که آنحضرت را عذری که داعی بر تأخیر [illegible]

بوده و بعد از آنکه مناسک آنرا بجا آورد بعنوان ادا بوده نه قضا و مخالفت این قول از چند راه ظاهر است اول آنکه دعوی عدم علم [illegible]

برای آنحضرت کرده اند از قبیل شهادت بر نفی است چه محتمل است که عذری برای آنحضرت بوده که خود میدانسته و بس و کلام [illegible]

[illegible] است که هر کفار مکه در صدد قتل وی بوده [illegible] [illegible] ثابت و بعد از آن [illegible]

[illegible] کفار قریش مانع وی شده فسادی عظیم کرده [illegible] ذکر شود و دوم آنکه چون اول اسلام

بوده و هنوز [illegible] مردم [illegible] اقدام [illegible] آنحضرت [illegible] آن بوده که بعد [illegible] حج

[illegible] ایشان [illegible] عدم [illegible] باوریت [illegible] وجوب زکوة و [illegible]

[illegible] لیکن هرگاه [illegible] تا [illegible] آن [illegible]

وَمَنْ كَفَرَ و هر کس انکار وجوب حج و ترک [illegible] ایشان [illegible] کفر است [illegible]

در باب [illegible] کرده فَإِنَّ اللَّهَ [illegible]

[illegible] غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ [illegible] است [illegible] کفران نعمت است [illegible]

[illegible] رواه العیاشی عن الکاظم انه قال [illegible]

[illegible] جزاه [illegible] حج است یعنی [illegible]

[illegible] آن اول [illegible]

[illegible]

[illegible] مشتمل بر صفات جمال و جلال و رحمت [illegible]

[illegible]

[illegible] أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ در سوره بقره [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] عَلَى دِينِهِمْ [illegible] البلد [illegible]

[illegible] در اصل لغت [illegible]

[illegible] حج [illegible]

[illegible] برکت [illegible] آیات بینات [illegible]

[illegible] استطاع [illegible]

[illegible] اصل [illegible]

[illegible] الفوائد [illegible]

[illegible] لفظ البیت [illegible]

در ذکر آنچه [illegible]

بر آن کعبه هر که در وی داخل شود ایمن باشد و نزدیک بشرطها که نسبت بخانه کعبه شود نه بغیر آن بر سالک آن واجب کرده و بر کسی را بعلت
مسافت بعیده ری باشد و هم تحذیر از ترک آن بلفظ من کفر که در مقام معنی لم یحج است غایت تغلیظ بر تارک آن است چه ترک
هیچ عبادتی مستلزم کفر نباشد مگر آنکه ترک آن را احلال باشد بخلاف حج که تارک آن کافر است اما آنکه مستحل باشد
یا نه چنانچه در اخبار صحیحه آمده مذکور است یا آنکه هم تکرار لفظ الله و سیاق حرف تاکید در لفظ فان الله برای اختصار
او هیبت و تخویف تارک است و آنکه هم ذکر غنای خالق او سبحانه در لفظ غنی عن العالمین کند کفایت کرد از آنچه سطور است
البته راجع بحج کننده است نه بغیر او و ظالم و سعی آن بکوشند پس هم ذکر عالمین که جمع است بجای ضمیر که راجع بمن کفر است
اشعار بر کمال استغنای ذات او از عبادت عباد و کمال شدت او و سخط او بر نافرمانی ایشانست بکنایه تلویحیا افاده
تعمیم حکم بر همگی کند چه هم تخصیص عالمین بذکر و ولی من کفر اشعار بر تحقیر شان تارک حج است که گویا او را نیز
در معرض غضب و سخط خود در نیاورده بلکه گناه او مرتبه ایست که گنجایش دارد که همه ماسوی را آتش او بسوزد و بدانکه
تاکیدات و نکات از جمله معجزات قرآنیست بنا بقول آنانکه فصاحت مفردات و بلاغت نظم قرآن را از مبادی و مقاطع
نوعی از اعجاز دانسته اند پس باجمال بنا کاری که در مقابل این همه تاکید تقدم بجا آید [illegible]
استطاعت بحج نرود و مفهوم آنانهم ثواب محروم و در دنیا بهم غضب و سخط مذموم شناخته از [illegible]
هاویه تهدید و وعید شاید در کافی و تهذیب از صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس بمیرد و با وجود استطاعت و
از مانع یا مرضی بطاقت خود یا سلطانی که وی را منع کند حجة الاسلام ادا نکرده باشد پس بباید که یهودی
یا نصرانی [illegible] و در تهذیب از جمله وصایای رسول علیه السلام که بعلی بن ابی طالب علیه السلام نموده آنست که فرمود یا علی تارک الحج و هو
مستطیع کافر قال الله تعالی ولله علی الناس الآیه و ایضا فرمود یا علی من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیمة یهودیا
او نصرانیا یعنی هر کس تاخیر کند حج را تا بمیرد مبعوث گرداند و برانگیزاند حق سبحانه ویرا در زمره یهودان یا نصاری و بعضی
معتزله گفته اند [illegible] ترک نکند کسی حج را برای [illegible] که حاجیان از کعبه برگشته باشند [illegible]
او [illegible] باشد و در مجمع از صادق علیه السلام مرویست که فرمود رسول خدا گفت که حج [illegible] بکند فقر و گناه را
بگدازد [illegible] آهنگران چرک آهن را و در کشاف از رسول خدا روایت است که فرمود حجوا قبل ان لا تحجوا فانه قد
هدم البیت مرتین و یرفع فی الثالثه [illegible] حج کنید پیش از آنکه حج نتوانید کرد بدرستی که خانه کعبه را دو بار خراب کرده
[illegible] باسمان و [illegible] بیت المعمورست و مقصود از حدیث شریف آنکه در تاخیر آفات بسیارست هرگاه خانه
کعبه بدان شهرت و استقلال و امنیت از آفات در معرض زوال باشد پس نزول آفات و [illegible] بشما [illegible]
[illegible] حج را بزودی دریابید و در روایتی دیگر فرمود حجوا قبل ان یمنع البر جانبه حج کنید پیش از آنکه بیابان
منع کند راه گذر خود را یعنی موانع چند از قطاع الطریق و غیر او بهم رسد بعضی مفسران نزول آیه روایت کرده اند که چون
صدر آیه نازل شد رسول خدا همه ارباب ملل و اصحاب نحل را که شش فرقه بودند جمع نموده خطبه بر آورد و بعد از ادا خطبه
بلیغه مشتمله بر حمد و ثنای الهی و تذکیر نعم نامتناهی خلایق را از وجوب حج آگاه نموده فرمود ان الله کتب علیکم
الحج فحجوا یعنی بدرستی که خداوند تعالی بر شما مناسک حج را واجب کرد اینک است [illegible] یک
طایفه از طوایف شش که اهل اسلام بودند قبول نمودند و پنج طایفه دیگر یهود و نصاری و مجوس و مشرکان و صابئین

[illegible]

برتافتند و انکار فرمان آنحضرت کرده کعبه را [illegible] و حق تعالی این آیه فرستاد که اگر همه عالمیان کافر گردند خدای را ضرری عاید نشود و [illegible]
[illegible] از عالمیان است [illegible] روایت کرده اند که چون [illegible] مقابل کعبه و حج [illegible]
[illegible] و دانسته بودند لیکن از راه حسد بر اهل اسلام در کتمان آن میکوشیدند پس حق تعالی بعد از ذکر فضایل کعبه و امر
حج و نهی از ترک آن در الزام اهل کتاب کوشیده فرمود که قل بگو ای محمد با علمای یهود که یا اهل الکتاب ای صاحبان
توریة اگر چه اهل کتاب [illegible] که عمل بمضمون آن کنند و ایشان باعتبار عدم عمل از اهل کتاب نبودند لیکن [illegible]
ایشان بدین نام برای تشنیع و تقبیح حال و احتجاج بر ایشانست از آن کتاب لم تکفرون چرا انکار میکنید
بآیات الله بآیات منزله خدا که دلالت بر وجوب حج خانه کعبه و فضایل آن و نعت پیغمبر آخر زمان میکند در آن کتاب
[illegible] و اصل و متواصل بشما شده است [illegible] میکوشید یا چرا کافر میشوید بآیتهای قرآن
که با انضمام دلایل عقلیه مصدق نبوت پیغمبر ما محمدست والله شهید و حال آنکه خدای مطلع و گواهست علی ما تعملون
بر آنچه میکنید از اصرار بر کفر و کتمان آنچه گفته شد پس جزای کتمان شما بدهد و چون طریقه ناپسندیده ایشان در جحود یکی
کتمان حق و [illegible] و یکی منع مسلمانان از دین حق [illegible] بجهت مبالغه در توبیخ و
تقبیح ایشان خطاب مذکور را مکرر ساخته برای اشعار بر آنکه ایشان قابلیت خطاب رب الارباب [illegible] خطاب
حضرت رسالتمآب نموده گفت قل یا اهل الکتاب بگو ای محمد ای اهل کتاب [illegible]
توریة [illegible] لم تصدون و بقرائت حسن تصدون [illegible] چرا منع میکنید و باز میدارید
عن سبیل الله از راه خدای [illegible] و آن دین اسلام است من آمن کسی را که گرویده است
[illegible]
رسول خدا [illegible]
تبغونها عوجا در حالتی که طلب میکنید آن راه راست را کجی و انحراف [illegible]
ناراستی [illegible]
خدا [illegible]
نبود و انتم شهداء و حال آنکه شما گواهانید بر حقیت و راستی دین خدا و صدق محمد مصطفی و نسخ ملت موسی و عیسی
یا [illegible] با آنکه شما [illegible]
[illegible]
[illegible] و ما الله بغافل [illegible]
عما تعملون از آنچه میکنید [illegible]
خدا [illegible] والله شهید [illegible]
اختتام این آیه بنفی غفلت [illegible] خزانه در ذکر قصه اوس و خزرج که
دو قبیله عظیم بودند [illegible]
جاهلیت قبل از ظهور دولت اسلام فیما بین قبیلتین مذکورتین عداوت و جدال عظیم بهم رسیده [illegible]

که بوسیلهٔ تفضّل و بهبیه مال و عیال یکدیگر بودند چون کوکب همایون محمّدی فضای بلاد یثرب را رشک روضهٔ رضوان ساخت
و آوازهٔ دین مبین اسلام باطراف و نواحی رسید رسوم کفر و جاهلیت را برانداخت و قبیلتین مذکور تیغ قهر و ... اهل
اسلام متسلسل شدند غبار عداوت و تعصب از آینهٔ خاطرها بآب مواعظ آنحضرت شسته شد هر یا یکدیگر صاف و یک
رنگ گردیدند و اجمعی بخاطر یکجهت مظاهر جنود ان بجود سکینت و دشوار بود پیوسته و بصدد آن بودند که سلسلهٔ محبت
و رابطهٔ مودت ازمیان قبیلتین گسسته چون ایام جاهلیت راه آمد و شد بینهم بسته شود شاید بدین سبب تزلزلی بر
قواعد دین اسلام راه یابد روزی شاس بن قیس یهودی که پیری بود کهن سال اتبع الضلال درشت روی زشتخوی
مسلمانان که پیوسته کینهٔ مؤمنان در سینه وی بود بر مجمعی گذر کرد و رؤسا و اشراف اوس و خزرج مجتمع بودند گفت دیگ
ایشان چون سلسله و لقبنا فیمان بر که یکدیگر حلقه زده نشسته اند از روی محبت با ... با ... مسایل
و نفوذ حقایق بعضی که از کینهٔ علم محمّدی اخذ نموده اند آراسته و پیراسته دیار و رونق داریعجالت و اکر فی الجهل ... اشتغال
داشتهٔ فرستاد تا درمیان ایشان نشسته درحین اختلاط واقعهٔ حربی که قبل از این بین القبیلتین در بعاث
بود از قلاع اوس واقع شد جمعی کثیر کشته گشته بودند بخاطر ایشان آورد و چون آن یهودی بنهج مذکور عمل نموده
در میدان دل اوسیان و خزرجیان برافراخت و قصیده مشتمل بر هجو خزرجیان که اوسیان در ایام سابقه گفته بودند
خواند ابیات آنرا گوشها تازه ساخت و اوسیان از بیتی بر آشفته زبان بهجو خزرجیان گشادند و طرفین را دل
تحمل ان نائرهٔ عدوان بجوش آمد آغاز جزع و شتم کرده بمقاتله عظیم قیام نمودند نظم جهان خلق از بلا جز نبینی
فتنها خیزد بلی برهانرا صد خرمن آتش یک شرر کرده و بعد از طعن نیزه و ضرب شمشیر بسیار جبرئیل آمد رسول خدا
از آن واقعه خبر داد و جبه آیه آیتی نازل ساخت پس رسول خدا آیات را بر او داشته بمیان معرکهٔ قتال آمد فرمود با جمعی
من درمیان شما ... و رسم جاهلیت را از دست بنهید اکنون بشنوید که خدای در حق شما چه فرستاده و آنچه که حق تعالی
بر ایشان خطاب فرموده بخواند که **یا ایها الذین امنوا** مخاطب ایشان بدون توسط لفظ قل بخلاف خطا
یا اهل الکتاب برای اظهار شان اهل اسلام است که بعلت ایمان خاصیت مخاطب اند معزول خطاب آنکه ای گشته
گروه که بحذا و ایمان بوی **ان تطیعوا فریقا** اگر فرمان برید گروهی حسود را از کار ایشان تعقیب
الناس **من الذین اوتوا الکتاب** از آنکسانی که بزعم باطل خود ... داده شده است بدیشان که
توریة است **یردوکم** باز گردانند شما را **بعد ایمانکم** پس از ایمان آوردن شما **کافرین**
حال گونی که نا گرویدگان باشید یعنی اگر پیروی شاس بن قیس و اصحاب وی کنید شما را مرتد سازند بهر برای استعظام
بعد از ایمان خبر داد **وکیف تکفرون** و چگونه کافر میشوید **وانتم تتلی** و حال آنکه شما بند کرها
میشود **علیکم** بر شما **آیات الله** فقرات قرآن مجید که هریک راه نماینده شما است **وفیکم رسوله**
و درمیان شما است فرستادهٔ او محمّد که روز بروز معجزات و کرامات از وی مشاهده مینمایید با وجود این همه نعمت که شما
داده شده است که جای دارد که خس و خاشاک کفر دامن گیر شما گردد شده اجمعی است و افصح از آنکه که بدل کتاب
و رسول متابعت قول کفرهٔ یهود نمایند و لهذا ابعضی گفر نمایند و حال آنکه اوس و خزرج کافر شده بودند و بسوا
کاسناد کفر اشعار بدان باشد که پیروی ایشان در امور حزبیه بمنزلهٔ کفر است از آنجهت که مستلزم مشتقات ...

نفس بمرتبه لغزشی در اقدام عقیده شما بهم رسید ما امید از رحمت او مدد جویند که هرکس توبه وانابه کند بعز قبول مقرون گردد
ومن یعتصم بالله و هرکس چنگ در زند بدامان حمایت خدا با بدین یا کتاب یا رسول او **فقد هدی** پس بتحقیق
راه نموده شود **الی صراط مستقیم** ۵ براهی راست که موصل است بسوی نعیم ابدی چون آیات مذکوره بگوش
اهل اوس و خزرج رسید واتش که بحدال مذکور از جانب شیطان بود بسلام ... انطفا پذیرفت استغفار کردند و با یکدیگر معانقه نموده با
رسول خدا مراجعه نمودند از نقاش ... کرد و ذوق افراز اوس و خزرج با یکدیگر مفاخرت و مظاهرت مینمودند یکی گفت منهم
اوسی بکی اسعد بن زراره و خزرجی بعلیکه گفت خزیمه بن ثابت که رسول خدام شهادت او را بشهادت دو کس حساب کرده از قبیلهٔ ما است
و حنظله که در حین جنابت در راه خدا شهید شد بعد از شهادت ملائکه او را غسل داده اند بدین سبب او را غسیل الملائکه میگویند
از قبیلهٔ ما است و عاصم ابن ثابت و سعد بن معاذ انصاری دیگر که عرش خدا برای عزای او ...
... بنی قریظه نموده راضی است از جملهٔ ما است پس اسعد بن زراره خزرجی گفت چهار نفر که قرآن خدا را محکم ... اند
ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید از قبیلهٔ ما اند و سعد بن عباده که خطیب انصار و رئیس ایشان بود از
جملهٔ ما است چون سخن ... بمنازعت عظیم بین القبیلتین ... رسول خدا ... را بر ایشان ...
کالحق ... فرود آمد و آیت نازل شد که **یا ایها الذین امنوا** ای گروه گرویدگان
از اوس و خزرج و غیرهم **اتقوا الله** بپرهیزید از خدای ... **حق تقاته** ... دراز
آن اشتغال النام تمام است ... بحوزگی ... در ...
جمیع حرکات و سکنات ... احوال ... یعنی
... و ... که ... را ...
... **ولا یعصی** ... **ویذکر فلا ینسی ویشکر فلا یکفر** ... حبان و ...
کند ... او را ...
... صفت ... ...
باشد نظم ... ... آگاهی ...
... که ... است ...
... **فاتقوا الله ما استطعتم** ... ...
... ...
... ...
و آیه ما استطعتم ... ...
... ...
... ...
اتقوا الله ما استطعتم **ولا تموتن** و نمیرید البته ... **الا وانتم**
مسلمون ۵ مگر آنکه شما مسلمانان باشید ... اسلام است ...

الموت کأس وکل الناس شاربها و در روایتی که پیدا شد صورتی ندارد پس معنی آنکه چون پیش از اجل در رسد
باید که رفته شما را بر بقای اسلام و در تفسیر عیاشی روایت کند که حضرت کاظم به بعض اصحاب خود گفت این آیه چگونه میخوانی آیا
بعد از یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون راوی گفت مسلمون پس آنحضرت فرمود
سبحان الله آیا ایشان را پیش که ایمان آورده اند در خطاب به مؤمنین نامید و بعد از آن اسلام از ایشان خواسته و حال آنکه
ایمان مافوق اسلام است راوی گفت چنین میخوانند بقرائت زید پس آنحضرت فرمود که آیه در قرائت علی بود که تنزیل حقیقی آن
نزد آورده جبرئیل بمحمد آنست که الا وانتم مسلمون لرسول الله ثم الامام من بعده یعنی مگر اینکه تسلیم کننده گان
باشید مر رسول خدا و امام بعد از او و چون کفار رفت باعث اسلام و در آوردن سر خط تسلیم امر بیت که
بدلت اعتصام بعروة الوثقی الهی صورت پذیر نباشد بنا بر آن می فرمود که واعتصموا و چنگ در زنید بحبل الله
جمیعاً بریسمان محکم خدا که موجب پیوستن بنده و لطف و سبحانه است [illegible] یاد که در مقام استعاره
ترشیح است چه تعبیر از عهد و کتاب که آلت پیوند بنده است بخدا بحبل وثیق بوده و اعتصام او را مناسب بحبل است تعلیق
جان بشر اختراست که آن دین اسلام باهر فرقه که چنانچه هر کسی خود را بریسمان بنده ایمن از افتادن در چاه ظلام کرده پس
چون کسی تمسک بدین جسته بود هرگز بچاه ضلالت سرنگون نگردد و دین اسلام عبارت از پیروی ائمه اثنی عشر است که اگر
بحسب ظاهر با قرآن و حبل الله و رسول خدا در حجه روز بوده است حبلین ممدودین طرف منهما بید الله وطرف
بایدیکم وانهما لن یفترقا یعنی قرآن و اهل بیت من دو ریسمانند آویخته شده یک سر آن بدست خدا و سر دیگر در
دست شما است و این معنی از آنکه تعبیر بحبل شده و در تفسیر آیه الحبل التوحید والولایة اما فی الحقیقه و نفس الامر
محقق و هر دو منزل یک چیز است و متابعت امام التبشیر مستلزم متابعت قرآن است چه امام دلیل بسوی کتاب خدا و جامع معانی آن
باشد لهذا در اخبار حبل الله تفسیر با ائمه علیهم السلام شده است و در معانی الاخبار از حضرت سجاد مرویست که هر که از ما امام
باشد عیناً باشد مگر معصوم و عصمت چیزی نیست که از ظاهر خلقت تشخیص معلوم توان کرد که مردم او را بآن شناسند لهذا از آن
جهت است که باید منصوص و منصوب از جانب خدا باشد گفت یا ابن رسول الله پس معنی معصوم کدام است فرمود آنست که چنگ
زده باشد بحبل خدا و حبل خدا قرآنست و قرآن هدایت کننده است بسوی امام و اینست قول خدا که ان هذا القرآن یهدی للتی
هی اقوم و در امالی از صادق منقولست که نحن الحبل و در تفسیر عیاشی از کاظم مرویست که فرمود علی بن ابی طالب
الحبل المتین و ایضا از باقر مرویست که فرمود آل محمد اند آن حبل متین که حق تعالی امر باعتصام آن نموده است در قول که
واعتصموا بحبل الله جمیعاً گفته اند که اعتصام بر دو نوع است اعتصام عوام و اعتصام خواص اما اول اعتصام علما و سالکان
الخاص که دین حق بر خود را از دیدن اسباب ظاهری و صورت پرستی برده و ... سد اسباب و مسلمان ...
بدون احتیاج بواسطه و دو حقیقی دست تمسک بر دامن ذات کبریا استوار کرده اند و ایشان را در آیه سابقه بدلالت واسطه
حبل ذکر نموده که ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم تا مفهوم کرده که چنین جماعت از خدا محجوب و در بحث واسطه
دارالکه ایشان را من حیث الانفراد یاد کرد آنکه سالکان مسالک یقین را منزل طی نموده آشنای الذکر ... که بدلالت واسطه
بر منزل التحقیق برسند و دوم اعتصام عوام که سالکان مسالک اعمال اند و دست تعلق بدامن اسباب زده بدلالت واسطه
در سلوک ... طریق نمی توانند کرد و بخلاف ایشان از زمره مشتبهات این نباشد لهذا اعتصام ایشان

عبارت از اعتصام

در این آیه بواسطه لفظ حبل بیان کرده و فی الحقیقه ... اعتصام و ترجیح اعتصام اول از بیشتر آنست
هر چند که در مرتبه خود موجب دفع و رجحان باشد و لهذا بعضی از عرفا گفته اند که اعتصموا بالله من الاعتصام بحبل که ... اند
بی واسطه ... تا امتثال باز دیار الجلال او ... مشغول ... باشد چون شما چنین نسبتانی ... معاونت یکدیگر ...
... دور ... اند چنین راهی باشید ... تا کید فرمود ... ایشان ... تفرق و تفرق ...
ولا تفرقوا و پراکنده مشوید ای ... با قاطبه مؤمنان از دین خدا و حدوث مصطفی و فرمان ... یکدیگر
اجتماع شما موجب نظام دین و استقامت احوال عالم و تفرق و تفرقه باعث اختلال احوال و گرفتاری ... است ...
آورده ... آدمی را در ... وجود و حفظ بقا ... صحبت ... بیکدیگر ... حکمت الهی ... و ...
ما ... اهل ایمان در مقام وفاق و موافقت اتفاق المؤمنون کالبنیان یشد بعضهم بعضا ...
نظم در همه آفاق ... هیچ کس از یار ... واذکروا و یاد آورید نعمة الله علیکم
انعام خدای را بر خود که آن اسلام با هجرت پیغمبر است اذ کنتم اعداء آنگاه که بودید دشمنان یکدیگر ...
از هجرت رسول خدا ... سال ... بن مالک ... از ...
... مالک بن عجلان خزرجی ... مذکوره بین القبیلتین ...
... بر یکدیگر شایع ... روشن ... اقبال ایشان ... بود فالف پس الفت داد
میان اندو بین قلوبکم میان دلهای شما ... حضرت مصطفی ... بولایت ...
... فاصبحتم بنعمته پس گشتید ... الف ... برکت ...
... اخوانا برادران دینی
... بیکدیگر ... نعمت عاجله ... شما ...
یکدیگر ... وکنتم و بودید شما ای جماعت ... علی شفا حفرة من النار
... افتادند ...
فانقذکم منها پس باز رهانید شما را از آن ... بعظیم ... بعثت ... زمان و انزال القرآن ...
... از آن حفره ...
... این کنایه از ...
... دولت اسلام شما را ... فاصله ...
... و این نعمت ... از صادق علیه السلام منقولست که فرمود والله ... جبرئیل
چنان است که فانقذکم منها بمحمد کذلک همچنانکه روشن کرد احوال ... و ... شما
یبین الله لکم آشکار او ... شما آیاته دلایل ... وحدانیت خود و نبوت پیغمبر خود
و ولایت وصی او را لعلکم تهتدون شاید که شما ... هدایت و ... ثابت قدم باشید و ... چون
اهل کتاب ... آیات ...
... اسلام ... مقابل ...

[illegible]

از راه عداوت چنانچه فرموده وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و در آیه باید که باشد از جمله شما ای جماعت مهاجر و انصار تابعان محمد مختار
أُمَّةٌ يَدْعُونَ گروهی که میخوانند باشند فاطبه خلایق را إِلَى الْخَيْرِ بسوی نیکی یعنی باسلام یا بکثرت طاعت یا
دراوان و اقامت برای حضور جماعت یا بسوی اصلاح بین الناس و اصح آنکه بسوی حکمت که آنرا در سوره بقره خیر کثیر نامیده
و معاودت و تبول طاعات وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرموده باشند ایشان را بامور مستحسنه یا بکیز[illegible]
آن شناخته شده خالق و خلایق است چون علما و خطبا و واعظان وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند
باشند ایشان را از اعمال زشت نا بایسته ناشایسته که بدیها آن مکروه طبایع و شرایع است چون مجاهدین فی سبیل الله
جمهور او باب سلطنت و صولت [illegible] تخصیص معروف و منکر بین المفسرین اقوال بسیار است اما قول جامع آنکه تخصیص
دادن آنها بدون مخصص یعنی از حسنات و سیئات بی صورت و تعمیم معروف بجمیع محسنات شرعیه و منکر بمستقبحات شرعیه
اولی و انسب باشد و ذکر [illegible] اخص از نحو الی عبارت یدعون الی الخیر مفهوم شود چه لفظ خیر عام است
امر بمعروف و نهی از منکر باشد لیکن از عطف جملتین مذکورتین بآن از قبیل ذکر خاص بعد از عام است بجهت مبالغه
امنوا و عملوا الصالحات [illegible] ایمان و اکرم کرده اند خـزانه بدانکه ظاهر عبارت آیه دال است بر تمام اسباب
وجوب امر بمعروف و نهی از منکر چنانچه احادیث متواتره چند نیز بر طبق آن از ائمه معصومین صلوات الله علیهم رسیده از آنجمله است
قول رسول خدا لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ
فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ یعنی هر آینه امر بمعروف و نهی از منکر بکنید و اگر نکنید مسلط سازد حق تعالی بدان شما را بر نیکان شما
چند نیکان شما دعا کنند مستجاب نشود [illegible] و علما را نیز در اصل وجوب آن شکی نیست چه نقلاً ثابتاً باجماع
کل فرق و صاحب آیه و اخبار و چه عقلاً بقول اصح بخلاف آنکه وجوب آنرا منحصر بادله نقلیه دانسته و بعضی دیگر
دلالت و وجوب آن [illegible] ترک معروف و فعل منکر منتفی [illegible] باشد که دران حکم عقل
حکم بوجوب دفع ضرر کند [illegible] تحقیق اصل امر بمعروف و نهی از منکر لطف است و لطف بحسب عقل واجب
عقلا بر هر کسی واجب باشد و آنکه هر ترک معروف و فعل منکر ضرری لازم افتاده و هر چند [illegible] نکند
[illegible] باشد و از اینجا لازم نیاید که اجتهاد [illegible]
[illegible] کافی است و چون بنای وجوب
آن کفایه [illegible] و وجوب کفایت [illegible] بین العلما اختلافی هست شیخ طوسی [illegible]
بر ما در [illegible] وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ [illegible] مختص بعضی دون بعضی [illegible] بنا
بقواعد اصولیه [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر عموماً بر احدی که مستجمع شرایط آن باشد
و لازم است اولاً در نفس خود و ثانیاً در اتباع و عشایر و اولاد خود [illegible] است کلام
رسول خدا که فرمود كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ یعنی هر یک از شما شبانی [illegible]
از ایشان بس معنای آیه آنکه كُونُوا أُمَّةً تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی باشید همه شما گروهی که امر بمعروف و
از منکر کنید همچون آیه كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ [illegible] ذکر آن شود و بنا بر قول [illegible] بعضی دیگر
دیگر [illegible] بظاهر آیه [illegible] حکم مذکور را مختص ببعضی [illegible] کفایی آن قائل شده اند

روایت شده

زایده

خطاب از خطابات عام آنکه اگر همگی شما ترک آن کنید اثم باشید [illegible] بر هر احدی از آحاد ناس واجب باشد و بسند کما ینبغی
امتثال امر بمعروف و نهی منکر بتوانند بود مگر کسی که متصف بجمیع شرایط آن باشد [illegible] شروط [illegible]
[illegible] در همین [illegible] نزدیک [illegible]
معروف و نهی از منکر [illegible] واجب است [illegible] و همین آیه خواهد بود [illegible]
[illegible] وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ [illegible]
[illegible] و دلالت بر عموم [illegible]
[illegible] بنابراین قول اول [illegible]
[illegible] خطابی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جهاد [illegible] مستطیع [illegible]
[illegible] شرایط امر بمعروف و نهی از منکر باشد [illegible] قیام نمایند [illegible] شرایط
[illegible] مستطیع [illegible] مستطیع [illegible]
[illegible] واجب کفایی باشد [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر [illegible] مردم
[illegible] معروف و منع از منکر [illegible]
[illegible] باشند [illegible] سقوط فعل
واجب است [illegible] فعل اول [illegible]
سقوط آنست از دیگران اگر فعل اول [illegible] واقع شود هر آینه وجوب آن بر دیگران باقی و ثابت است [illegible]
[illegible] رفع حکم وجوب [illegible]
مکلفین [illegible] ترک معروف و فعل منکر خـزانه در ذکر احکام وجوب امر بمعروف و نهی از
منکر و آن [illegible] رکن اول وجوه آمر و ناهی [illegible] و دوران و دوازده شرط است اول بلوغ
دوم عقل [illegible] واجب باشد لیکن اگر
[illegible] منکر یا امر بمعروف کند [illegible] اسلام [illegible] امر بمعروف و نهی از منکر از جمله عبادات و موقوف بقصد
قربت است [illegible] عبادات [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ [illegible] لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ [illegible]
[illegible] ناهی [illegible] فاسق [illegible]
[illegible] نهج البلاغه از امیر المؤمنین [illegible] وَانْهَوْا عَنِ
الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ فَإِنَّمَا أُمِرْتُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي یعنی نهی از منکر کنید بعد از آنکه خود از آن باز ایستید [illegible]
مأمور [illegible] بعد از آنکه خود بدان عمل کنید و [illegible] لَعَنَ اللَّهُ الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ
النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ [illegible] فاسق [illegible] منع [illegible]
[illegible] مادام [illegible] اصلاح نفس خود [illegible] باصلاح کار دیگری [illegible]

امر بمعروف و نهی از منکر از فاسق بنا فقط باشد زیرا که اجتناب خود از معاصی واجبی است علیحده و دیگر را اجتناب فرمودن نیز
واجبی است علیحده و ترک واجبی موجب سقوط واجبی دیگر نگردد و چنانچه ابتلای بحرام مستلزم اباحت حرامی دیگر نباشد و
تأکیدات که در اخبار مذکوره و غیرها واقع شده محمول بر شدت مبالغات و منضایقه از آن نمودیم که عمل کردن خود بنا
ما امر به و منهی عنه در تأثیر امر و نهی و مؤثری لازم و در ایشان بالعملی عقلاست بحکم قدرت بر اجرای آن اثر اگر سبب نفوذ
از اجرای احکام الهی عاجز باشد بنا فقط است و اگر و چنین حال امر بمعروف و نهی از منکر قیام نماید از بیش بردو در
بدین مبین داور یا بست که علم بمسایل شرعیه از وجوه معارف و منکرات چه اگر از آن عاری باشد ممکن است که امر بمنکر
از معروف کند و گفته اند که تحقق معنی منکر ابتدا صرف فاعل آن فعل تخصیص کرده باشد شاید آنچه الهی بود نسبت
فاعل آن منکر نباشد هفتم حکومت یعنی آنکه آمر و ناهی یا خود سلطانی بر خلایق داشته باشد یا سلطانی با سلطان
بعز بان وی عمل کند چه امتثال خلایق بدون سلطنتی بنا بر رغابا موجب فتنه و فساد است چنانچه در کافی مرویست
از صادق علیه السلام پرسیدند که آیا امر بمعروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است فرمود نه گفتند چرا گفت انما هو علی
القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا یعنی امر بمعروف و نهی از
منکر واجب است بر صاحب قوت فرمان بردار دانا بمسایل آنها و نیست بر جمعی ضعیف القوه ضعیف الفهم که راه نیابند
طرف … الی ای من ای یقول الی الحق من الباطل … باطل بسوی حق یا از حق بسوی باطل
پس آنحضرت آیه تلاوت نمود الی آخر الحدیث چنانچه قبل از این گذشت هشتم ورع یعنی باید که آمر و ناهی خود در کار
زهد و پرهیزکاری … علایق … و بنا از … نشد هرچه کند از محض خلوص نیت
باشد و خالق و خلایق و … طبعی … رضا خاطر … دهد و … کند نهم شفقت که آنچه
امر و نهی کند محض از راه مهربانی و غمخواری خلایق باشد نه از راه غرضهای دیگر و موافق مرتبه که در تنبیه …
قریب ذکر خواهد شد بهر مرتبه از زجر که فاسق متنبه گردد بر زجری زیاده بر آن مبادرت نماید و دوران مرتبه مرتبه
زیاده بعد را استخفاف وی نگوید دهم حسن خلق یعنی خوی او خوش و نیای حکم خدا بر اجرای آن … که اگر
… و درشت خوی سخن گوید تا بر وجه … در طبع فاسق مشتعل شده … بعض غیرت بدان حق
با فسق بدتر از آن … مشغول گردد و گناه آن بمحتسب عاید شود چه درشتی وی باعث آن گردیده است اما
نصیحت و تغییر از دو روی … المعاصی … سخن ناصح ظلم ظالم … بود … دوم
چون بر سبیل … بدین هم مداومت بر امر و نهی یعنی پیوسته بر طریقت تأدیب خاطیان کوشیده و
و مساهله نکردن چه از یکدو بار … که باشد متنبه نگردیده و مسامحه آمر و ناهی موجب جرأت … ایشان
گردد دوازدهم اخلاص یعنی از ریا و اغراض فاسده خالی بودن و بنای کار بر آنست چه اگر این عمل برای ریا کند یا مطمح
نظر چیزی دیگر باشد در نزد خدا اصلا قبول و مقبول نیست رکن دوم آنکس که امر و نهی بروی میشود و او را محتسب علیه
گویند و آن هر کسی است که بفعل منکر یا ترک واجبی قیام نماید اعم از کبیر و صغیر و بنده و آزاد و مرد و زن و مسلمان و کافر که
کفار اهل ذمه که بحال خود باشند و کسی را از … بر ترک عبادت و … اجبار بطریقه اسلام مزاحمت …
و … اما بلوغ و عقل در اینجا شرط نیست چه اگر فعل منکر از دیوانه و طفل صادر شود بسبب عدم تکلیف ایشان

نهی آن از وی مرتبه محتسب ساقط نگردد بلکه واجب شود و در بحث ظاهرت و مجاهرت فاسق و در آن فسق شرط نیست که در علانیه
اظهار آن فعل نموده در خلوت مشغول بدان باشد امر و نهی بر آن تعلق نگیرد و تفتیش و تجسس و غیبت … رکن سیم
که موجب امر و نهی محتسب بر محتسب علیه جاری گردد و آنرا محتسب فیه گویند و آن منکریست که متفق علیه کل فقها باشد پس همه
معاصی از صغایر و کبایر در تحت آن داخل است و تفصیل آنها در بحث عدالت گذشت و اگر در ماده اباحت و حرمت فعلی
بین العلما مسئله خلافی باشد امر بترک آن واجب نخواهد بود مگر آنکه محتسب مجتهد و آن فعل بنا بر رای وی حرام باشد
و گفته اند که امر و نهی بفعل واجب و حرام واجب است اما بر فعل سنت و مکروه واجب نیست بل مستحب است اما معاصی که فاسق
اراده فعل آن در زمان مستقبل دارد یا مصر بر آنست یا منکرات که مترقب آن باشد نهی از آن بطریق موعظه تواند
و اگر منکر آنست بعضی را نیز راهی بر آن نیست چه فعل نکرده و انتهی بنا شده رکن چهارم اصل امر و نهی است که آنرا احتساب
گویند و آنرا درجات و غلظت پنج مرتبه باشد مرتبه اول تعریف است یعنی شناسانیدن فعل مأمور به و منهی عنه بر
فاعل آن بعنوان همواری و موعظه چه اکثر جهلا و فسقه از راه عدم علم بر کیفیت اشیا از ثواب فعل حسنات و تحریم
و قبایح منکرات قیام و اقدام مینمایند و چون ایشان را علم بدانها حاصل گردد از بدیها دست کشیده …
گذارند و مادام که بدین قدر متنبه گردد تعدی … رسانیدن بدان جایز نباشد مرتبه ثانیه تشدید و عنف و آن چنانست
که اگر فاسق بملایمت متنبه نگردد و بر اعمال … اصرار نماید بدشنام … چنانچه گویند ای فاسق
ای جاهل و امثال این و با وجود این معانی اظهار غضب و استخفاف بروی کند مرتبه ثالثه تضییع آلات و ادوات
فسق است بدست خود با عمل خود چون شکستن بت و ظروف شراب و سوزانیدن تخته نرد و شطرنج و خلع جامه حریر از بدن
مردان و غیر ذلک و در هر مرتبه که مادام یکی از آن ظروف برای … شکستن آن جایز نباشد بلکه حکم
ریختن ظرف آنرا بشویند و امثالها اکتفا کند تا اسراف بعمل نیاید و همچنین است اسباب دیگر مادام بشکستنهای آن تواند
نقد نشود تا اینکه مرتبه رابعه تخویف است یعنی چون فاسق از نصیحت و عنف و غلظت منزجر نشود وی را بوعید ضرب و قتل
تهدید کرده بترساند مرتبه خامسه مباشرت بر ضرب و کار و زار با فاسق است و آنرا بطریق گویند یعنی جهاد کردن با
لشکر … مختصر کلام آنکه امر بمعروف و نهی از منکر در ترویج مذهب حضرت خیر البشر رکنیست عظیم معتبر و در مجمع …
مرویست که گفت مردی از رسول خدا پرسید از بهترین بنی آدم در حالی که آنحضرت بر منبر بود پس آنحضرت فرمود بهترین آدمیان
کسی است که بیشتر باشد بمعروف و بازدارنده تر باشد بمنکر و در تفسیر … از روایت ابی الجارود که مراد از آنچه گذشت
آل محمد و تابعین ایشانند که دعوت بخیر و امر بمعروف میکنند انتهی کلامه و لهذا حق تعالی … فوز و فلاح را منحصر بدیشان
دانسته است چنانکه **و اولئک هم المفلحون** و این گروه امر کنندگان بطاعت و بازدارندگان مردم از منکرات
ایشانند رستگاران مخصوص بکمال مراتب فیروزی در کافی از صادق علیه السلام مرویست که فرمود امر بمعروف و نهی از منکر دو خلقند
از خلق خدا هر که یاری آنها کند خدا او را عزیز گرداند و هر کس آنها را واگذارد خدای او را در وادی خذلان واگذارد
و در تهذیب از رسول خدا روایتست که فرمود مردم از خیر و خوبی خالی نیستند مادام که امر بمعروف و نهی از منکر
و معاونت بر بر و تقوی کنند پس چون چنین نکنند برکات از ایشان برداشته شود و برخی بر برخی مسلط گردند و از برای
ایشان یاوری نباشد نه در زمین و نه در آسمان انتهی الحدیث و بعد از امر بمعروف که موجب جمعیت و تجمع مومنات

نهی از تفرق و جدائی نموده فرمود وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا همچو
کسانی که پراکنده شدند در دین خدا چون یهود و نصاری که بعداوت یکدیگر طوایف شتی گردیدند وَاخْتَلَفُوا و
مخالفت یکدیگر کردند در توحید و تنزیه و احوال معاد اگرچه مفاد تفرق و اختلاف نزدیک بیکدیگر است لیکن در اغلب
تفرق در جدائی میان ابدان و اختلاف در جدائی در ادیان استعمال شود پس درین آیه این هر دو ذکر شد تا دانسته شود
که میان یهود و نصاری هم جدائی [illegible] و هم [illegible] طبع غایت مخالفت است بمرتبه که هرگز با یکدیگر رام نشوند و بقول
مراد اهل بدع اند [illegible] از جماعت مشبهه و مجبره و حشویه و [illegible] که مخاطب [illegible] جایز دانند و جمعی که
گویند ایمان قول بلا عمل است و سایر ارباب اعتقادات کفر [illegible] تفرق و اختلاف پیدا شد میان ایشان
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ط پس از آنکه آمده بود بر ایشان نشانهای واضح و حجج
لایحه از کتب سماوی و معجزات و اقاویل انبیا که هر یک راه می نمایند ایشانرا باتفاق و اتحاد کلمه و [illegible]
که بدون حجت و دلیل گمراه شوند و بنا بقول اول که یهود و نصاری باشند آورده اند که تفرق و اختلاف ایشان آن بود که
یهود بعد از پیغمبر خود در بلاد شام و نواحی مغرب مکث [illegible] پانصد سال پراکنده شدند و نصاری بعد از رفع عیسی
مکث سیصد سال در ولایت روم و فرنگیه [illegible] میکشتند و هر چند [illegible] کردیم دینی [illegible] آغاز نهادند و
هیچیک بقول آن دیگری تابع نشده [illegible] آنرا باطل میدانستند وَأُولَئِكَ و آن گروه متفرق الابدان مختلف
الادیان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی بزرگ و تعلق آن بواسطه لام کرده و اعلام [illegible]
انتفاع باشد نوعی از تهکم و تبکیت ایشانست و این عذاب بر ایشان کدام وقت باشد يَوْمَ در آن روزی که [illegible]
خدا و مقتضای کرده ها تَبْيَضُّ وُجُوهٌ سپید گردد رویی چند وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ج و سیاه شود
رویی چند و بقراءت [illegible] بکسر حرف مضارعه و [illegible]
بدانکه روز قیامت در چند موضع لون بشره اهل جمع متغیر گردد اول چون سر از قبر بر دارند هر کرا روی سپید باشد داند
که ناجی است و هر کرا چهره سیاه بود دل بر هلاک نهد دوم هنگام بر آوردن نامه اعمال هر کس را نامه بدست راست آید
روی وی از غایت شادی سپید شود و چون نامه عمل بدست چپ آید روی او از نهایت ملال سیاه گردد سیم در وقت [illegible]
نامه چون کسی نامه خود را مملو از حسنات و ثواب بیند چهره او چون گل همیشه بهار شکفته و سپید شود و چون نامه
پر از گناه و عقاب بیند روی او چون قیر سیاه گردد چهارم نزد میزان که چون [illegible] کند رو سپید و [illegible]
بکفه معاصی افزون آید رو سیاه گردد پنجم در آن هنگام که از حضرت رب الارباب ندای وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ
در رسد مومن و فاسق و مسلمان و کافر از هم جدا شوند رویهای آنها چون قطع از شب ظلمانی و روی اینها چون
صبح نورانی گردد و این تقدیر [illegible] در حالتی است که اسوداد و ابیضاض بر سبیل حقیقت بود و جمعی [illegible] حال ایشان
باشد اما [illegible] برآنند که این هر دو حالت حقیقت [illegible] بلکه این هر دو کنایه از مسرت و ملال است چنانچه
شادی در دل باشد روی او ترو تازه نماید و آنرا مجازا بسپیدی تعبیر کنند و چون دل وی غمگین باشد [illegible]
وی [illegible] و آنرا نیز تعبیر بسیاهی نمایند چنانچه [illegible] وجوههم [illegible] ظل وجهه مسودا [illegible]
و در رعنا براورده که [illegible] روی آدمی عنوان نامه دل او است [illegible] آن بر ناصیه احوال [illegible]

دل و درون بیمار اند [illegible] باشد سواد صحیفه رو بیش چون کاغذ [illegible] تیره و تار باشد و گفته اند که شاید تعبیر از سیاه روی [illegible]
بیاورند که از لمعات عکس جمال [illegible] قیامت روشن و سپید گردد و یکی از سپید چهرگان [illegible] بیاورند که از ظلمت
ملال ناصیه خالش چهره آن روز تیره و تار کرده اما مصدق قول اول است آنچه در آثار آمده از تفسیر [illegible] نقل
کرده اند که در جنگ کربلا غلام سیاهی از ملازمان امام حسین ع بخدمت آنحضرت جهاد [illegible] آنحضرت گفت [illegible] مرخص
کردم اگر خواهی برو گفت نه بعزت خدا نروم تا هنگامی که این خون [illegible] خود را در میان خونهای طیب طاهر شما داخل کنم
و این جسم سیاه خود را در میان نعشهای سپید شما بیفکنم پس آنحضرت در برای وی دعا کرد که بار خدایا خونش خوشبو و روی
سپید گردان پس بعد از شهادت دیدند رویش مانند ماه تابان شده بوی مشک و عنبر از خون وی ساطع بود [illegible]
بود که هر دو نوع باشد بر بعضی از مردمان چنان و بر بعضی چنین یا بر هر یکی هر دو صفت متصف باشند [illegible] آورده که از آن سیاه
و سواد آثار آن روز قیامت ظاهر گردد امروز [illegible] رخسار احوال مردمان باز توان یافت و از اینجاست که حسین بن
الفضل فرموده که سپیدی کاینه روی [illegible] و ورع و سیاهی آن بغبار حرص [illegible] و طمع [illegible]
در وجه شهادت و سواد [illegible] کار [illegible] هر کس [illegible] نموده [illegible]
افشا کند رخساره [illegible] بانوار تفویض و تسلیم سپیدی یابد و آنکه بوقت حاجت [illegible]
خواری و سیاهی سیاه [illegible] روی بنور [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] سیاه کرد محروم گشت [illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حق تعالی
بفرماید بملائکه تا از روی توبیخ و تعجب بایشان گویند أَكَفَرْتُمْ آیا کافر شدید در دار دنیا بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ پس از ایمان آوردن خود در عالم ذر بتوحید خدا [illegible]
[illegible]
کفر اهل کتابند که پیش از بعثت رسول خدا ایمان [illegible] آورده [illegible] کتاب خدا [illegible] و چون آنحضرت مبعوث
شد [illegible] و از امیرالمومنین ع مرویست که مراد اهل بدعت و [illegible] جماعتی اند که از دین خدا مرتد گردیده باشند
[illegible] قول ملائکه بایشان آنکه فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ ه بسبب آنچه بودید شما که بعد از ایمان کافر گردیدید [illegible] و در کشاف آورده که ابوامامه باهلی [illegible]
خوارج [illegible] در راه دمشق [illegible] پس چشمهای وی گریستن آغاز کرده گفت این جماعت سگان اهل دوزخ اند [illegible]
کشته شدگان در زیر آسمانند و بهترین شهیدان کسانی باشند که با ایشان مقاتله کنند [illegible] گفتا آیا اینکه
میگوئی چیزیست که از پیش خود میگوئی یا از رسول خدا در باره ایشان چیزی شنیده گفت بلکه چند بار از آنحضرت شنیدم
[illegible] آورده که گفت رسول خدا در وصف ایشان فرموده است که ایشان يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ یعنی

خوارج بیرون روند از دین چنانچه تیر بیرون رود از کمان پس ابو غالب گفت ای ابو امامه گریه تو از برای چیست گفت برای رحم
بر احوال این بدبختان که ایمان آورده بودند پس بسبب خروج بر امیر المؤمنین علی مرتد گردیدند کافر شدند پس آیه کریمه
تلاوت کرده دست ابو غالب گرفت گفت در ولایت تو از این طایفه بسیارند خدای ترا از شر ایشان نگاه دارد و در جمع
و تفسیر ثعلبی از رسول علیه السلام روایتست که فرمود بآن خدای که جان من بدست قدرت اوست که قومی چند از آنها که اصحاب
من بودند وارد خواهند شد بر من در کنار حوض کوثر پس ببینم که راه را ملائکه عذاب بر ایشان مسدود کرده نگذارند
که نزد من آیند پس من باواز بلند گویم اصحابی اصحابی یعنی چه میخواهید از اصحاب که یاران من پس گویند یا محمد بعد
از تو ایشان کار کردند همه از دین تو مرتد کرده بودند پس پشت خود بکفر اصلی باز گردیدند پس بکشند بار عذاب که
ایشان و اما الذین ابیضت و اما آنانکه سفید باشد چون مهر رخشان وجوههم رویهای
ایشان ففی رحمة الله پس بوده باشند در ثواب بهشت خدا که لازمه رحمت اوست از قبیل ذکر لازم
بنام ملزوم و تعبیر بهشت برحمت اشعار میکند که چون رحمت نعمتست و هر نعمتی را باعتبار آنکه تفضل است شکر
باشد و تقدیم سفیدی روی بسیاهی آن در اول آیه و تاخیر سفید رویان در اینجا بخلاف مراعات ترتیب جهة التعبیر
والاجمال برای هریکی از چند وجه است اول اشعار بسبقت رحمت الهی است که مبدء و منتهای هر چیزی تواند شد
افتتاح آیه بذکر سفیدی و ذکر جهان رحمت است شد اختتام آن بذکر رحمت کرد تا از حسن مطلع و حسن مقطع ...
و منتهی هریکی استدلال برحمت شمایل او سبحانه کند دوم برای تسلی و شرف مؤمنان ابتدا کلام بذکر روسفیدی
ایشان که علامت ولایت است نموده بعد از علامت نکبت کافران بنیز ذکر مؤمنان نمود تا شاد و خرم کردند سیم
که اصل آن دو حالت را اجمالا بیان میفرمود آنکه مرغوب طبایع بود مقدم داشت و در اینجا که تفصیل و تخصیص هریک
در صورت بر اهل آن نمود روسیاهی کافران مقدم داشت تا دلالت بر شدت حال ایشان نموده از مناهی آگاه
باشند در جواهر آورده که ذکر رحمت در این آیه بجای جنت اشارت بر آنست که اگر تمام عمر مؤمن مستغرق طاعت
باشد [illegible] استحقاق نه بلکه بفضل و رحمت او سبحانه ببهشت رود هم فیها خالدون آن سفید رویان
در آن بهشت جاویدان باشند تکرار لفظ فی افاده آن کند که هریک از رحمت و خلود علیحده برای ایشان شامل
بنابر تاکید آنکه درین آیاتست در شان اهل ایمان چون تعلیق عذاب بفعل کافران و ذکر رحمت محض فضل
و امتنان و چون اضافه رحمت بلفظ جلاله دون عذاب و تخصیص خلود بطرف رحمت و ثواب و در تفسیر [illegible]
مرویست که چون آیه نازل شد رسول علیه السلام فرمود که وارد خواهند شد بر من امت من در روز قیامت بر پنج گروه [illegible]
رایتی و علامتی باشد پس علمی از آن پنج گروه ما گوسالهٔ این امت باشد من از آن گروه سوال کنم که چه کردید با ثقلین
بعد از من یعنی با کتاب خدا و اهل بیت من پس گویند اما ثقل بزرگ را که قرآنست تحریف و تغییر دادیم و در پس پشت
خود انداختیم کتاب را زانکه عمل بمضمون آن نکردیم و اما ثقل کوچک پس عداوت و بغض با آن ورزیدیم و ظلم و [illegible]
آن کردیم پس بایشان گویم وارد شوید بآتش در حالتی که تشنه لب باشید و با روی سیاه پس بیاید بر من علم دیگر با
فرعون این امت پس با طایفه که همراه آن باشد گویم چه کردید بعد از من با ثقلین گویند یا رسول الله اما ثقل
بزرگ را تغییر داده دریدیم و مخالفت آن نمودیم و اما کوچک را پس عداوت با وی نموده کشتیم پس بایشان گویم [illegible]

آتش دوزخ بالب تشنه و روی سیاه پس بیاید بر من علمی دیگر با سامری این امت از اهل آن پرسم که چه کردید با ثقلین بعد
از من جواب گویند که بزرگ را عصیان و ترک کرده کوچک را خاذل و ضایع نمودیم پس گویم بروید بآتش بالب تشنه و روی
سیاه پس وارد شود بر من علمی دیگر با ذی الثدیه که نام رئیس خوارج است با تمام خوارج اولین و آخرین پس پرسم از
ایشان که چه کردید با ثقلین بعد از من گویند اما ثقل اکبر را دریدیم و بیزاری از آن جستیم و اما اصغر را مقاتله با وی
نموده بدست آن کشته شدیم پس گویم وارد شوید بآتش بالب تشنه و رویهای سیاه پس وارد شود بر من علمی دیگر با امام
متقیان و سید مسلمانان و کشاننده روسفیدان و وصی رسول پروردگار عالمیان از آن گروه سوال کنم پس پرسم
که چه کردید با ثقلین بعد از من گویند یا رسول الله اما ثقل اکبر را پیروی و اطاعت نمودیم و اما ثقل اصغر را که اهل
بیت او بود دوست داشتیم و موالات نمودیم و نصرت و یاری آن کردیم تا خونهای ما در راه وفاداری آن ریخته شد پس
بایشان گویم بروید به بهشت سیراب و شادان با رویهای سفید و لب خندان پس آنحضرت آیه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه
را تلاوت نمود الی قوله خالدون تلک آیات الله آنچه گذشت بیان نعیم و دلایل خدا و تدبر کلام
ما است که نتلوها علیک میخوانیم آنها را بر تو یا محمد بالحق براستی و درستی وما الله
یرید ظلما و نیست خدای که روا دارد ستم را هرچند بمقتضای تکبر آن [illegible] باشد للعالمین
برای هیچ فردی از افراد جن و انس و سایر ما سوی چه ظلم عبارتست از مخالفت مامورات و منهیات و علامت عجز [illegible]
[illegible] است و ادخال فکر و در [illegible] امر و نهی کسی غیر [illegible] که مخالفت آن [illegible] در امور خداوندی [illegible] قطع نظر
[illegible] که بمحض عقل [illegible] ظلم افتاده و قبح آن [illegible] حقیقی [illegible] ظلم که از دل [illegible] بموضع آن
و آن مخالف با حکمت دارد و حکمت او سبحانه با دلائل متقن ثابت و محقق [illegible] کم نکند و زیاده بر قدر
استحقاق بر عذاب کسی نیفزاید چون چنین است نظم [illegible] باشد پس [illegible] عدم ظلم و عدم احتیاج برا
[illegible] و لله [illegible] ما فی السموات آنچه در آسمانهاست وما
فی الارض و آنچه در زمین باشد از همه کاینات چنانچه در ضمن آیه [illegible] برآنها
[illegible] و الی الله و بسوی خدای [illegible]
[illegible] ترجع الامور باز گردید
شود همه کارها یعنی علم [illegible] و منتهای هر چیزی احاطه تمام کرده است [illegible] ظلم [illegible] جهل
و عدم علم بر قبح اشیا باشد [illegible] و چون مضمون آیات سابقه [illegible] و نفاق و اتفاق [illegible]
[illegible] و تفریق و نفاق که عادت یهود است از ایشان [illegible] بود لهذا مؤمنین این امت [illegible] استقامت [illegible]
[illegible] عناد و لجاج اختلاف نمودند [illegible] از متعصبین ایشان چون [illegible]
ابن صیف و وهب ابن یهودا که از علمای [illegible] بودند [illegible] با اهل اسلام [illegible] آمدند [illegible]
[illegible] محمد [illegible] روزی با جمعی از اصحاب کبار چون معاذ بن جبل [illegible]
[illegible] و ابی بن کعب [illegible] دین موسی [illegible] دیگر
[illegible] اهل اسلام از استماع این [illegible] کردند حق تعالی [illegible] قول

بجهت بهبود ایشان از اینکه اصلی داده خطاب نموده که **کُنتُم** بوده‌اید شما بودید و هستید و خواهید بود **خَیرَ اُمَّةٍ** بهترین
گروهی که از پس برو منتخب **اُخرِجَت لِلنّاس** بیرون آورده شده است از برای مردمان یعنی برای نفع رسانیدن
بایشان **خزانه** بدانکه لفظ کان مشتمل بر معنی دوام و دال بر وجود مدلول خود است در زمان ماضی
لیکن اگر باعتبار وصف لازم الاتصال یا غیر لازم الانفصال باشد هر آینه کان ما قصد خبر بجهت آن خواهد بود پس معنی چنان
باشد که خیریت شما ثابت است در لوح محفوظ یا در علم خدا من الازل الی الابد از اینکه در آخر الامم بر انگیخته شده اید و قبل
در خیریت شما شود و جسم منظور از تأخیر شما آن بود که بمضمون کلام حضرت مقدس نبوی که فرموده نحن الآخرون السابقون
از موخرون سابق باشید یا در کتب انبیا بخیریت مذکور بودید و تا آخر الزمان بخیر بالسنه و افواه بخیریت مشهور
بوده و موید این است آنچه از صادق علیه روایت کرده اند که فرموده بودید شما بخیریت امتان چه شما از همه بنی آدم بجواب
الست بربکم بگفتار بلی اقدام نموده اید و برین تقدیر کان بمعنی صار نیز تواند بود یعنی شما بسبب ایمان بمحمد گشته اید
بهتر از همه امتی و اگر اعتبار وصف دران کرده نشود هر آینه کان زائد و بمعنی وجدتم و خیر حال است تا حال از ان […]
و جسته معنی آنکه موجود شده اید شما در حالتی که بهترین امتی بودید و برخی کان را بمعنی هو میدانند چنانچه من کان فی المهد
صبیا یعنی من هو فی المهد باشد کنتم بمعنی انتم خواهد بود چون ام کنت من العالین که ام انت من العالین
بنا بر این بر باید که خبر موضع حال […] باشد و خبر و معنی آن باشد که شما باید بهترین امتی ایام ولیکن بغیر از […]
بکتم برای تقدم بشارت کتابها منزل سابقه است بر آمدن ایشان و تیمنی است آنچه از رسول خدا صلعم روایت
کرده اند که فرموده انتم وفیتم سبعین امة انتم خیرها و اکرمها علی الله یعنی شما باید که وفا کرده اید یعنی تمام
گردید هفتاد امت را لیکن شما در نزد خدا گرامی‌ترین از همه ایشانید و قول دیگر آنکه کان درینجا زاید است
لیکن ذکر آن برای تاکید وقوع امر است چون از قبیل و کان الله غفورا رحیما و مثل آن باشد که از بودن و نبودن
آن معنی را تفاوتی بهم نرسد بهر حال در تعیین مخاطبین بدین خطاب مفسرین را اختلاف است بعضی بر آنند که خطاب
عام و شامل تمام امت است چه اگر مخاطب بان جمعی مخصوص از دون جمعی باشند بایستی که بلفظ انتم ایراد
آن کنند نه بلفظ کنتم که دال است بر استمرار و دوام و حکم است الی آخر الزمان اشعار بر تعمیم درین خطاب داده و حدیث نبوی
که ذکر شده فی الجمله مصدق آن جمعی تواند بود و ایضا دلیل برین قول است آنچه در تفسیر ثعلبی آورده که ابن اکبر […]
آمده که شنالوینا صافوها و طالوها و حاکوها و خاروها بخبری آنکه شعار امت محمد در آخر الزمان بود
شوند پنج خصلت است اول آنکه یکدیگر سلام کنند دوم با یکدیگر مصافحه نمایند و بدان سبب خدای ایشان را […]
سیم علماء ایشان در قدر و منزلت همچون پیغمبران بنی اسرائیل باشند چهارم خدای حکم کرده است که خدای ایشان […]
روند ملتجی باعمال خود و ملتجی برحمت خدا و ملتجی بشفاعت محمد صلعم پنجم خدای ایشان را بجز بین امتان بیرون آورده و […]
نعیم بیرون […] و آیه مراد […] که خدا امر است محمد را برای اهدای ایشان بیرون آورده و […] کفار […]
جایز است چنانکه در جای دیگر فرموده ان الناس قد جمعوا لکم که مراد کفار قریش‌اند و قول دیگر آنکه خطاب بخصوص
جمعی است دون جمعی و درین قول نیز اقوال است بزعم بعضی مخاطب ابی بن کعب و عبد الله ابن مسعود و معاذ بن جبل
و […] کان جمعی مهاجر و انصار و بنظر بعضی صحابه اول از اصحاب رسالت مآب اند و اگرچه این قول فی الجمله مناسب شأن

نزول

نزول دارد لیکن ضعیف است بل اصح آنکه هر که بخصیص هم آن […] دست النوع این امت و مختار یعنی
از امتیازات عقلیه و شرعیه و جامع جمیع محسنات و کمالات باشند تا در عوض آن تواند بود که مورد چنین خطابی عام
گردند و سایر امت بلمعات برکات ایشان از تشریف و تکریم ایشان بهره یابند و چنین کسانی نیستند مگر اهل
بیت حضرت رسالت چنانچه عیاشی بسند معتبر از صادق علیه روایت کرده که در تفسیر آیه فرموده یعنی الامة التی وجبت
لها دعوة ابراهیم یعنی مراد از امت درین آیه گروهی است که دعای حضرت ابراهیم در حق ایشان مستجاب باشد
در آنجا که گفته است امة مسلمة لک و ارنا مناسکنا پس آن حضرت فرموده آن امت گروهی است که بر انگیخته شده است در ایشان
و از ایشان و بسوی ایشان و ایشانند امت وسط و ایشانند بهترین امتی که بیرون آمده اند برای مردمان و در مناقب
ابن شهرآشوب مرویست که فرموده جبرئیل این آیه را انتم خیر ائمة بالف نازل کرده […] و ما عنی بها الا محمدا و علیا و الاوصیاء
من ولده علیهم السلام و مراد بخیر امت درین آیه محمد و حضرت و اهل بیت ایشان و در حدیث دیگر از کتاب عیاشی ذکر
شده حضرت صادق علیه فرموده انما نزلت هذه الآیة علی محمد فیه و فی الاوصیاء خاصة و در آخر آن فرموده که و الله
کانتم خیر ائمة آمده است انتهی الحدیث پس بنا بر آنچه گفته شد خصلتی که اجل خصایص افعال حمیده ایشان و لایق
مقتدایان […] ایشان قبل ذکر خاص بعد از عام ذکر میکند و میگوید وجه خیریت شما […]
آنست که **تَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ** میفرمائید و تحریص میکنید مردمان را بانچه عقلا و شرعا و عرفا نیکوست
[…] **وَتَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ** و باز میدارید از آنچه بحسب […] و عرف
ناپسند شمرده شود **وَتُؤمِنُونَ بِاللهِ** و ایمان دارید بخدا و […] الایمان بر جا ایمان بخدا […]
باشد که بدانچه او سبحانه امر کرده باشد که ایمان بنیاد […] مراد ایمان حقیقی کامل است که بجمیع وجوه من الوجوه
[…] متوقع باشد و امر بمعروف و نهی از منکری که فرع آن باشد ما به الامتیاز و مناط خیریت امت […]
دیگر تواند بود اما وجه تاخیر ایمان که اصل و امر و نهی و سایر عبادات است بر امر و نهی که فرع آنند یکی از چند چیز تواند
بود اول آنکه گفته اند که ایمان تحلیه است و امر و نهی ترکیه و ترکیه بر تحلیه مقدم باشد […]
[…] ایمان داشت مقدم بر امر معروف و نهی از منکر کرده بود در اینجا ایمان را موخر داشت تا اشعار
بر آنکه مبدا و منتهای همه کارهای ایمان است و چنانچه در همه عبادات تقدیم نیت ضروری است […]
ایمان بخدا است […] باشد بعد از اتمام آن نیز مداوم فاعل آن استمرار بر ایمان نداشته باشد […]
نخواهد بود سیم چون ایمان میان این امت و امم سابقه مشترک است و امر معروف و نهی منکر مخصوص این امت است لهذا
آنرا که مخصوص بوده این طایفه بود مقدم داشته چهارم برای اشعار بانکه مقصود ما از ایشان از این امر و نهی […]
ایمان چیزی نیست […] بنا بر تقدیر تخصیص امت بائمه علیهم السلام مراد از ناس همگی مومنان […]
اوامر و نواهی ایشان منتفع گردند لهذا ایراد آن بلام انتفاع شده و مصرح است آنچه درین باب روایت شده حدیث
علی بن ابراهیم قمی است که درین کتاب […] بجهت معتقد ایمانی بدان شده مضمون روایت مذکور آنکه
ابن سنان گفت روزی این آیه را نزد ابی عبد الله خواندند که کنتم خیر امة پس آنحضرت بقاری گفت آیا بهترین
امت اند که امیر المومنین و حسنین را کشتند پس قاری گفت جعلت فداک کیف نزلت فدای تو گردم پس چگونه نازل

شده است فرمود چنین نازل شده است که کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ یعنی شمائید بهترین امامان که بیرون آورده شده اید
برای مصالح مردمان پس آنحضرت فرمود که آیا نمی بینی که خدا در آخر فرمود ایشان را بامر معروف و نهی از منکر مدح کرده مراد آنحضرت
آنکه امر و نهی مخصوص امام است لا غیر و در روایت معتبره دیگر آمده که امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام پیوسته خیر امة ...
[illegible] در ذکر مفاخرات متعدد رسانیدن احادیث صحاحی که ذکر شد ثابت و محقق است که مضمون ...
در شان ائمه علیهم السلام نازل شده و پس لیکن باعتبار آنکه مورد آیات قرآنیه هر چند خواص باشد متعلق آنها عام است
پست که همگی مؤمنان این امت را شامل و تغلیبا داخل در مفهوم آیه در این جا فضیلت این امت بر تمامی امم سابقه باعتبار
ومناقبی که برای عترت ایشان ثابت و معین شده است بالبدیهه متحقق و مشخص است بر غیر که احدی را مجال انکار نباشد و اگر کسانی
در این امت یافت شوند که صلحاء امم سابقه بهتر از ایشان باشند قدحی در مدعای ما نکند چه مراد ما از امت محمدی
کلی من حیث المجموع باشد که بسبب متابعت آنحضرت در همه کلیات و جزئیات تمام امت بر آن صادق آید بدلت شخص شخص
دون شخصی که بدرجه احدی از ایشان عمل نکند حقیقتی از جمله امتی که بدین فضایل مفتخر اند باشد پس
که بفضایل و مناقب بسیار از امم دیگر ممتاز اند در مفهوم آیه داخل شد بعضی مناقب ایشان اگر چه لا تعد ولا تحصی
است اما آنچه در این مقام ذکر میشود انواع است اول شرف ولایت که حق تعالی خود و رسول خود و وصی رسول خود را ولی ایشان
شمرده لقوله الله ولیّ الَّذِینَ آمَنُوا و چنانچه در همین آیه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ ذکر شد ولایت الله نعم دوم شرف اضافه ایشان
باو سبحانه که ایشان را بلفظ یا عبادی و عباد الرحمن خطاب کرده بخلاف امتان دیگر سیم شرف محبت که یحبهم و یحبونه
چهارم ابتعاث ایشان بعد از همه امم تا انتظار بسیار بجهت یافت لقای پروردگار خود در عالم برزخ نکشند پنجم
فوت انتظار نباشد ششم التزام کلمه تقوی که حضرت ختمی پناه و الامر شد تا ایشان را خواهی نخواهی بکلمه حق جمع کند اگر مکروه
باشد چنانچه یقادون الی الجنة بالسلاسل خبر از آن میدهد و این از کمال اعتنای ایشان است که از
حرمت ایشان نزد خود جل ذکره داعی آن شده که یکی از ایشان بدوزخ رود هشتم ختم بعثت خیر الانبیاء است که ...
نهم وراثت خیر الکتب که قرآن است و خیر بودن آن باعتبار جامعیت بر همه علوم اولین و آخرین باشد چنانچه در طی جزء اینها
در مقدمه کتاب مذکور شد تا آنجا است دهم اختصاص بخیر الشهور که ماه مبارک رمضان است نهم اختصاص بخیر الایام که جمعه
دهم اختصاص بخیر اللیالی که لیلة القدر خیر من الف شهر است یازدهم خیر الائمه که دوازده اند و حجت بی ایشان آنکه
رسول خدا ایشان را در اطاعت قرین خود کرده لقوله علیه السلام الزموا سنتی و سنة الخلفاء من بعدی یا اطاعت رسول
بی اطاعت ایشان نیز عین طاعت خدا باشد دوازدهم بهترین عطایا که آن معرفت کامله است لقوله فبذلک
فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ سیزدهم رحمت خاصه شامله که وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ چهاردهم مرتبه عندیت که قُلْ مَا عِنْدَ اللهِ خَیْرٌ
پانزدهم بهترین محل آرامگاه در بهشت که اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا شانزدهم بهترین روزیها که و رزق ربک خیر
هفدهم محسنات بر غیر چون تسهیل در عبادات و تضعیف حسنه در طاعت اذان و اقامت و جمعه و جماعت و نقل
و کثرت عدد و عزت و بقای شریعت و دوام شهرت تا قیامت هجدهم خلاصی از آفات و بلیات و شداید چون خسف و مسخ
و قذف و حرق و هدم و فضیحت قربانی و تحریم طعامهای لذیذ بعلت معاصی نوزدهم وضع رخصتها که در بسیاری
عبادات مرخص گردیده اند چون وضع حج و زکوة و افطار روزه مسافر و مریض و جلوس در نماز و کفارات در صوم

که شایق باشد و قضای نماز کسی که از و فوت شود و تجویز تیمم و طهوریت ارض و غیر ذلک و اکثر آنها مکرر زیاده بر آنها در تفسیر
سوره مبارکه فاتحه و مطاوی سوره البقرة لا سیما در تفسیر آیة امن الرسول و ضمن حدیث احتجاج که گذشت بیستم این امت
از نور فضل آفریده شده اند و امتان سابق از نور عدل که گفته اند که مآل الفضل از روی حیثیت هم بفضل باشد و عاقبت
عدل نیز بعدل اثر کرده و مزیت فضل بر عدل بر ارباب بینش ظاهر و بسی هویدا است بیست و یکم شهادت این امت بر امم دیگر چنانچه
در تفسیر لتکونوا شهداء علی الناس گذشت شیخ محمد ابن فتال نیشابوری در روضة الواعظین آورده که فضایل این امت
از اندازه و احصا بیرون است اما آنچه در زمان تنزیل قرآن بیان آن کرده است آنکه حضرت خلیل از درگاه جلیل ...
برای خود سؤال نمود و حق سبحانه بعضی از آنها را بوی عطا فرمود و اکرام این امت آنکه ما طلبه ...
ایشان را سوره آنها بات حق سبحانه خدا است اول آنکه فرمود سؤال نمود بقوله وَالَّذِی اَطْمَعُ اَنْ یَغْفِرَ
لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ ... این امت دیگر سؤال ایشان مغفرت را بغیر سؤال دادند که لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ
اِنَّ اللهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا دوم آنحضرت بعفو از رسوائی قیامت در خواست نمود که وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ این
امت نیز بی آن شفقت فرا ذکر ... که یَوْمَ لَا یُخْزِی اللهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ سیم آنحضرت وراثت
بهشت را از امانی و آمال خود کرده که وَاجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ این امت را بدان وعده عطا فرمود که
اُولٰئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ چهارم آنحضرت در سلک عمل و علم بنای قبول از خدا
خواست رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا در طلب کرد اعمال این امت نیز ... قبول ... که وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ
عَنْ عِبَادِهِ پنجم آنحضرت در سلوک مسالک راه یقین از غایت توفیق الهی مراقبت توبه در خواست نمود که وَتُبْ عَلَیْنَا
اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ کاروان امید این امت را نیز ... که یَتُوبُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کما بقه
و در جواهر آورده که عجب تر از این آنست که ابراهیم را پدر این امت نام فرموده اند که مِلَّةَ اَبِیکُمْ اِبْرَاهِیمَ و موسی کلیم
سعادت جوار این جمع ساخته اند که وَمَا کُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ اِذْ نَادَیْنَا و حضرت مقدس نبوی را مشفق و مهربان ...
گردانیده اند که وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ و از همه آیات مخصوص ...
داشته اند نصیبی تمام بنام این امت عالی همت رقم زده اند ... توضیح میباید تا بر کمال حال ایشان استدلال
کرده شود اگر چه ... توجه دانند زبان قاصر که هر چه وصف
کریم ... آن چنانست که عنایت جلیل ... مناقب زینت داد و ...
نوال ... این امت فرستاد اول آوازه خلت آنحضرت را با قطار عالم رسانید که وَاتَّخَذَ اللهُ
اِبْرَاهِیمَ خَلِیلًا و از روی محبت این امت آفاق جهان را پر صدا ساخت که یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ دوم خلعت اصطفا در وی
پوشانید که وَلَقَدِ اصْطَفَیْنَاهُ فِی الدُّنْیَا و ضیاء همان کرامت بر قابلیت این امت تافت که ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ
الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا سیم لوای اجتبای او در فضای اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ بر افراخت و علم عزت این امت را نیز بطراز
اعزاز هُوَ اجْتَبَاکُمْ مطرز و معزز ساخت چهارم صفت حنیفیت را برو ثابت کرد که وَلٰکِنْ کَانَ حَنِیفًا و ایشان را نیز از همین
مرتبه بهره رسانید که مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ پنجم اسلام او را درجه اشتهار داد که مُسْلِمًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ
ایشان را نیز بهمین نام مشهور عالم گردانید که هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ ششم خطبه هدایت هَدَاهُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بنام ایشان ...

مرتب نمود و سکینه و یهدیکم صراطا مستقیما بنام نامی این امت مقرر فرمود ٦ او را در وصف بندگان خاص انتظام داد
انه من عبادنا المؤمنین ایشان را بدین رقم عبودیت خود سرافراز فرمود که و عباد الرحمن ٦ او را بجبارت عالم بحر مسند
ساخت که و فدیناه بذبح عظیم ایشان را بدین بشارت بنواخت که و بشر المؤمنین ٦ او را بشکر نعمت ستایش فرمود که
شاکرا لانعمه ستایش اردی ایشان را بدین نوع یاد نمود که و سنجزی الشاکرین ٦ او را فی احترام او را تاج و فتاح سلام علی
ابراهیم بیاراست و جهه احتشام ایشان را بمثال قل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بیاراست ٦ او را از نار نمرود در کلام
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم ایمن کرد ایشان را از آن خود آل و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها رهائی بخشید ٦ در شأن او گفت ان ابراهیم کان امة ٦ در شأن ایشان گفت کنتم خیر امة دیگر مرحلت سلیم
کلیم دوازده اختر تابنده طالع و لامع گردانید و افق حشمت این امت را بلوامع آن ستارات روشنائی تمام داد او لمعات
رحمت ابواب نجات بر روی موسی بگشاد که و انجینا موسی و نجات متابعانش ارمغان امت را بدین صورت جلوه داد که و کان
حقا علینا ننج المؤمنین ٦ لاجل معالی بعضا و را در سلک اننی معکما اسمع و اری منسلک نمود و در معیت و جامعه
ایشان را در مظهر و هو معکم اینما کنتم منتظم فرمود بتم ایشان تقرب او را بدین وجه ممهد ساخت که و قربناه نجیا ایشان
قرب ایشان را بدین قاعده نهاد که اولئک المقربون چه آدم کردن تعریف او را بطور میقات خاص جدید که و لقد [illegible]
علی موسی بیرام بخشید حلقه متصل بالله بین علیکم در گوش کوشش ایشان آخر الزمان کشید [illegible] او را آن پایه داد که
پای همت بر درجات و رفعناه مکانا علیا ترقی نمود ایشان را ابر از روی حجت آن درجه کرامت کرد که باقدام همت
بر مقامات عالیه متصاعد گشتند که و لا تهنوا و انتم الاعلون ٦ سرفراز ساخت [illegible] معرفت منشرح
کرد رب اشرح لی صدری [illegible] ایشان را بانشراح صدر بنواخت که افمن شرح الله صدره للاسلام [illegible]
از اقران امتیاز داد که و یسر لی امری [illegible] ایشان نیز بر همین صورت منت نهاد که یرید الله بکم الیسر [illegible]
او را بصفت اجابت رسانید که قد اجیبت دعوتکما [illegible] ایشان را [illegible] کرد که و یستجیب الذین
آمنوا [illegible] او را [illegible] مغفرت [illegible] فاغفر لی فغفر له ایشان را [illegible] که [illegible]
[illegible] مطالب او را [illegible] حصول موصول نمود قد اوتیت سؤلک یا موسی [illegible] ایشان را نیز [illegible]
و آتیکم من کل ما سألتموه [illegible] او را [illegible] لا تخف انک من الآمنین [illegible]
[illegible] صدق [illegible] اولئک لهم الامن و هم مهتدون [illegible] منصب [illegible] تسلیم [illegible]
کرد [illegible] سلام علی موسی و هرون [illegible] سلام [illegible] سلام [illegible]
[illegible] سلام دوست [illegible] بوصل [illegible] سعادت [illegible]
بدوازده کوهر [illegible] ترصیع داد [illegible] آن [illegible]
درخشان نمود اول [illegible] لقد تاب الله علی النبی [illegible]
[illegible] الله ان یتوب علیکم [illegible] لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تأخر [illegible] ان الله یغفر الذنوب جمیعا [illegible]
نعمت [illegible] و یتم نعمته علیک [illegible] و اتممت علیکم نعمتی

[illegible] هدایت او را [illegible] و یهدیک صراطا مستقیما [illegible] بر این نکته نکاشت
و ان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم ٥ صدای کوس نصرت [illegible] رسانید که ینصرک الله نصرا
عزیزا و صیت منصوریت ایشان در آفاق جهان افکند و کان حقا علینا نصر المؤمنین [illegible]
[illegible] ساخت که انا فتحنا لک فتحا مبینا و شکوفه فتح قریب [illegible]
و اثابکم فتحا قریبا ٦ روایح صلوات [illegible] رسانید که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
و نکهت درود [illegible] رسانید که هو الذی یصلی علیکم و ملائکته ٦ [illegible]
[illegible] حبیب [illegible] الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس و چراغ اصطفاء ایشان را [illegible]
[illegible] روشن کرد که الذین اصطفینا من عبادنا ٦ فضای رضای او را [illegible] روشنی داد که و لسوف
یعطیک ربک فترضی و هوای خشنودی ایشان را [illegible] سازد [illegible] لیدخلنهم مدخلا یرضونه
[illegible] موشح کرد که ثم اللیل الا قلیلا [illegible] ایشان را [illegible] توقیع داد
تتجافی جنوبهم عن المضاجع [illegible] نزول سکینه [illegible] فانزل الله سکینته [illegible]
[illegible] هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین ٦ رایت رویت آیات و حدت [illegible]
[illegible] منصوب کردانید که لقد رأی من آیات ربه الکبری و لوای وصل [illegible] شاهد [illegible]
کرد که هو الذی یریکم آیاته [illegible] شاهد توحید و مجاهدان معارک تجرید [illegible]
[illegible] ملاطفت [illegible] جذبات [illegible] کنج [illegible]
مشرق و مغرب [illegible] هر دو جهان [illegible] آدم شد [illegible] عالم [illegible]
[illegible] انتهی کلامه [illegible]
زیاده بر آنچه گفته شد [illegible] این امت [illegible] ازینجا ظاهر کرده که چون [illegible]
عقل و شعور [illegible] ایشان بیشتر از امتهای بیشتر است [illegible] ازیشان [illegible]
[illegible] ایشان غایب [illegible] احکام دین مبین و شرع متین [illegible] ضبط [illegible]
[illegible] چندین [illegible] سال [illegible] مسائل دین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] چون [illegible] فرعون و سامری [illegible]
[illegible] الله [illegible] این [illegible]
بوده و این امت [illegible] هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین [illegible]
[illegible] تابوت [illegible] تحمله الملائکة [illegible]
[illegible] و حملناهم فی البر و البحر [illegible] الواح [illegible]
[illegible] علوم [illegible] است [illegible]
آن [illegible] خلوت [illegible] ذکر و فکر [illegible] بود اما

هر که خواست ارادت دوست بسوی این کشیده و هم روایتست که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء آن در مخالفت
بود این نیز در کنف ملک ستار است تا بیکانه و دوان منزل بکنند که ان الله یحول بین المرء وقلبه آن محب ظاهر و حیات
این محب باطن وار از نظر هر نامحرم پوشیده و پنهانست ملخص کلام آنکه چون اینهمه فضایل که در ضمن امر بمعروف و نهی از منکر و
ایمان بخدا مندرج است برای امت محمد ثابت کرد شروع در ترغیب اهل کتاب نمایند بمتابعت کتاب ستطاب و پیروی حضرت رسالت
مآب نمود بقوله **وَلَوْ آمَنَ** و اگر بگروند **أَهْلُ الْكِتَابِ** یهود و نصاری و غیرهم بدین حق و عدم
آن در دین مقام برای کمال الظهور آنست **لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ** هرآینه خواهد بود آن گرویدن بهتر از برای ایشان
از دین و آیین خود شان چه مزایای این امت بر همه امم بر فرض عدم منسوخیت آنها ثابت شد پس اکنون که آنها همه
منسوخ شد بطریق اولی ثابت است و چه خیریت برای ایشان آنکه در دنیا از عنف قتل و جزیه امان یابند و در آخرت
بدار الامان رضوان داخل شوند **مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ** بعضی از ایشان گرویدگانند چنانچه از اوصاف
پیغمبر آخر زمان در کتب خود یافته اند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری
وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون روندگان از دایره اطاعت بلکه پیروی
دین خود را نیز مرعی نداشته چه پیروی پیغمبر آخر الزمان و اعتقاد بوی نیز از ضروریات دین ایشانست چنانچه اقرار
بانبیاء سابق ضروری دین ماست پس ایشان با وجود کفر در دین خود نیز بدین جهت نافرمانیهای دیگر کرده
بفسق مقید کرده اند که بعد از اسلام عبدالله بن سلام و اصحاب وی جمعی از اعزه یهود چون کعب بن اشرف و عبد از
صوریا و ابو رافع با ایشان از سفلة آن قوم تهدید نموده که بیکجا هجوم آورده بر سر مؤمنین بنی اسرائیل که اسلام
آورده بودند بریزند و بعد از ریختن خونهای ایشان خانهای ایشان را غارت کنند عبدالله بن سلام و غیره
مؤمنان از استماع این خبر قلق و اضطرابی بهم رسانیده پناه بحضرت رسالت پناه بردند پس جبرئیل از نزد جلیل
برای اطمینان آن مؤمنان آیه آورد که **لَنْ يَضُرُّوكُمْ** هرگز ضرر بشما نتوانند رسانید **إِلَّا أَذًى**
مگر اندک رنجی از زهر ایشان بر شما غالب کرده و از سخنان ناهنجار ایشان که درباره شما میگویند و شما را بجانب
از دین اسلام خوانند یا تغییری در کتاب خدا کنند شما را ملال دهند و الا کفت و گوی ایشان را خطری و خوفی
ایشان را اثری نیست **وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ** و اگر کارزار کنند با شما **يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ**
پشت بر شما کرده و از شما عزیمت را بدست هزیمت کذارند **ثُمَّ** و پس از آنکه بگریزند **لَا يُنْصَرُونَ**
یاری کرده نشوند نه از مؤمنان بعلت تضاد در مخالفت و نه از کافران بعلت تقلب و مخالطت و نیز بخدا بعلت
عدم اطاعت و ایراد عدم نصرت بلفظ ثم که برای تراخی و فاصلاتست و حال آنکه عدم نصرت برای ایشان مستغرق
در همه اوقات بوده دو وجه توان گفت اول آنکه صاحب کشاف گوید تراخی در مرتبه است چه اخبار بتسلط خذلان برایشان
اعظم از اخبار بگریختن ایشانست دوم تنبیه باشد که قبل از آنکه معارضه و مقاتله با شما نمایند امکان آن دارد که
بر مجاز سعد و جهد مشرکین باعتبار خطا ایشان بطمع جفای اهل اسلام امدادی بر ایشان کنند اما بعد
آنکه از کارزار شما گریخته باشند و شوکت اهل اسلام بر عالمیان ظاهر شده باشد احدی متوجه مددکاری ایشان
نخواهد شد و لهذا این آیه را در عقب آیات قبل که متضمن امر بمعروف بود برای جرأت اهل اسلام ذکر نمود و گفته اند که

این آیه نیز از جمله معجزات محمدیه چه در زمان وی آنچه وعده از نصرت برای مؤمنان شده اول که عدم ضرر اهل کتاب
بر ایشان تا انهزام آن مخاذیل از معاندت و مقابله مؤمنان تا عدم نصرت ایشان بعد از انهزام و هم آنکه بروجا تو بعمل
آمد چه بسیار از قبایل اهل کتاب همگی بر کاهی از جمیع اقطار اسلام سیر مغلوب گشتند و بیوسته در حرب و مغازی چون
جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و سایر قبایل یهود فتح و ظفر از جهت حضرت ملک اکبر بر جمع علم خیر البشر
ورزید و لحظه بلحظه شکسته شکست بنیان آن گروه و ابر ایشان رسید و تا روز قیامت شوکت نیابند و این آیت
ضُرِبَتْ وضع شده و قرار گرفته است **عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ** بر این جهودان و اتباع ایشان یعنی خواری
لازم **أَيْنَمَا ثُقِفُوا** هرجا یافته شوند و پیدا گردند که نباید که
معلوم شود و هرگز از ایشان منفک نشود
این ذلت اختصاصی بعضی دون بعضی و مکانی دون مکانی بر ایشان ندارد بلکه این بلیه بر ایشان عام است
و از آن مستخلص نتوانند شد **إِلَّا** مگر بچنگ زدن **بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ** بعهدی محکم از خدای آن جزیه را
داده شده است از نزد او سبحانه **وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ** و عهدی دیگر از مردمان که آن قبول جزیه و قبض جزیه
ایشانست تعبیر جزیه بحبل برای وثوق باکست چون اعتماد کلی جزیه را بر دیمانی محکم میشود و عیاشی از رضا
کند که فرمود الحبل من الله کتاب الله والحبل من الناس علی بن ابی طالب علیه السلام بنابرین معنی که التمسک برآنکه
منافقان امت که اعتقاد بولایت علی بن ابی طالب ندارند در حکم یهود و نصاری و در محنت کفار داخلند و چنانچه
اهل کتاب مادام بقرآن منکر و بدین مثمر حکم با ایمان ایشان نمیشود ایشان نیز مادام اقرار بولایت آنحضرت نکنند
در زمره اهل ایمان نباشند و بنابراین معنی اول ناس در اینجا مخصوص پیغمبر و امام و نایب وقت باشد و آنکه حکم
قرار جزیه با خاصه ایشان داده اند و اصح آنکه حکم جزیه عام و ناس شامل همه مؤمنانست و تکرار لفظ حبل برای آنست
که اگرچه اصل جزیه مطلق منصوص من الله است تعیین قدر آن بحسب مصالح زمان و مردمان حواله برای امام یا نایب
شرعی او و رخصت جزیه بر شخص نباشد مگر بر آنچه آنکس که متولی شرع است گوید و طریقه اخذ جزیه آنکه هر چند که
ممکن باشد کفار اهل ذمه را طلب نموده امر باحضار نقود ایشان کرده چون حاضر شود از هر کدام هر قدری که
مناسب استطاعت ایشان باشد بوجه عدالت از مال ایشان برداشته و تتمه مال ایشان را بکیسه کرده از روی اهانت
و حقارت ریش ایشان را بگیرند و آن کیسه را بدست ایشان داده از مجلس بیرون کنند و در حین بیرون کردن دست
بر پشت گردن ایشان زنند و این معانی همه برای تکمیل مذلت و منقصت ایشانست چنانچه علی آنرا فرموده بقوله
وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ و باز گشتند بخشم خدا و از خدا یعنی گرفتار غضب الهی گشتند **وَضُرِبَتْ**
و قرار داده شد از نزد خدا **عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ** بر ایشان بر ایشان فقر و نکبت در وقتی چنانچه
احاطه کند خیمه بر سر اهل خود و عدم انعطاف مسکنت بر ذلت چنانچه در سوره البقره شده بود برای اشعار آنست
که هر یک از آنها علیحده بر ایشان وارد شده و مستحق آن هستند و این دلالت بر کمال شدت حال ایشان کند و چون
در آیه سابقه اسناد و فتح بر ایشان داده خواست بیان کند که فتح ایشان مسبوق بکفر ایشانست که توبه آن مجتزی بغیر دین حق
بشت چون توبه مقدر دیگر که میان خود و خدا قبول نشود فرموده **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ** آنچه گفته شد بواسطه آنست
که ایشان **كَانُوا يَكْفُرُونَ** هستند که میپوشند و منکر میشوند **بِآيَاتِ اللَّهِ** بآیات و معجزات منزله

بر محمد یا آیات توریة که در وصف اوست **وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ** و میکشند پیغمبران را مرو چه استمرار که تفصیل آن
در سورهٔ البقره گذشت **بِغَيْرِ حَقٍّ** بنا حق و ناروا این تقیید کلام بدین جهت یا آنکه در قتل انبیا نوعی حق باشد بلکه
بجهت آنست که در مذهب ایشان نیز قتل نبی نا حق بوده است و معهذا مبادرت بآن مینمایند و پروای آن ندارند و این نهایت
شقاوت و معاندت کفر و قتل انبیا مشعر بر آنست که قتل نبی نیز کفر است هرچند فاعل آن قایل بکلمهٔ اسلام باشد بلکه عظیم
ترا از کفر است چه در آیه و جباری از آیات کفر تنها این علت غضب الهی شده است بلکه با انضمام این صفت وصفهای دیگر
موجب آن باشد پس برای اشعار بر آنکه اصرار بر معاصی منجر بکفر و قتل نبی میگردد در بیان علت کفر و قتل میفرماید
ذَٰلِكَ این کفر و قتل انبیا بنا حق **بِمَا عَصَوْا** بواسطهٔ آنست که عصیان ورزیدند فرمان الهی را جمیع ادعا
نشده بگناهان کبیره و صغیره اشتغال داشتند **وَكَانُوا يَعْتَدُونَ** و بودند که بر وجه اصرار از
حدود الهی در میگذشتند و در کافی و عیاشی از صادق منقولست که فرمود والله ما قتلوهم باسیافهم ولکنهم سمعوا
احادیثهم فاذاعوها فاخذوا علیها فقتلوا فصار قتلا و اعتداء و معصیة والله که نکشتند ایشان پیغمبران را
بشمشیرهای خود ولیکن گفتگوی ایشان را در جاها بهم میکردند و از ظلم و منکر بر انبیا در افشا میباید تا
آن بهم کنند که آن موجب قتل و عدوان و عصیان میشد در کشاف و تفسیر نظام و جامع الآیات مذکور است که چون این
آیه نازل شد بعضی گویند که در روز یکشنبه در ساعت هشتم یا روز دوشنبه بر شمشیر با پیشان بیرون یا قیصر با خود نقش
کند حاصل آن بود که دشمن را دور کند و مظفر و منصور کردید دشمنان او مقهور و مغلوب و مقهور کردند و آنچه پوشیده
رسانید هر قدر که باشد اما باید که نقش کننده مردی صالح و حامل آن از نامشروعات مجتنب باشد و چون در آیه قبل
بنی اسرائیل را منقسم ساخت بمؤمن و فاسق و اکنون در ذکر عدم مساوات بین الطائفتین گوید **لَيْسُوا سَوَاءً**
نیستند مؤمنان اهل کتاب با فاسقان ایشان یکسان در قدر و منزلت نزد خدا و خلق چه قدر و مقدار هر کس را بمؤمن
و فاسق ظاهر و منفصل است و بعضی برآنند که این آیه در باب عبد الله بن سلام و اسلام او و اصحاب او نازل شده
یعنی آنانکه ترک قبیله و عشیره و مال و منال و جاه و اعتبار خود کرده و با ایمان آوردن به پیغمبر اسلام ملامت کشند
برخود گذارده اند با آنانکه در وادی کفر و جحود سرگردان مانده پای بند رشتهٔ تقلید و تعصب اند برابر نیند
گویند عبد الله بن سلام از جمله احبار است چنانچه میگفتند و بنابر آنکه آیه در بیان جهل تن از اهل نجران است
از حبشه و هشت کس از روم که در زمان عیسی ایمان بمحمد آورده بودند نازل شده است یعنی آنکه نیستند یکسان آنانکه
تصدیق مبعث قبل از بعثت رسول علیه السلام نموده اند با آنانکه روی بخرافات آورده اند طوعا او کرها کرده باشند
چون ایشان را با ایشان تفاوت ظاهر است پس بیان نفی مساوات بدین جمله مستانفه که متضمن اجمال است میکند
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از گروه اهل کتاب یافته میشود **أُمَّةٌ قَائِمَةٌ** گروهی ایستاده یعنی ثابت
قدم در دین اسلام و اجرای حدود و مراسم احکام یا قیام بمعنی استقامت یعنی مستقیم و راستی و حق و عمل خالص ایشانرا
در اوصاف گفته و آن اینست که **يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ** میخوانند قرآن را و با احتمال الاحبار آیات توریة و انجیل که
منزل در وصف محمد و امت او است **آنَاءَ اللَّيْلِ** در ساعات شب که ثلث آخر آنست در نوافل و تهجد یا ما بین العشائین
در صلوة تطوع و گویند در وقت نماز عشا الاعلی التعیین و بعضی مراد نماز خفتن است تخصیص آن بذکر جهت آنست که یهود

وَهُمْ يَسْجُدُونَ اگر جمله حالیه باشد یعنی تلاوت ایشان مقارن سجود
نماز عشا باشد و مؤید این است فقره و در رکوع و سایر ارکان نماز است و تخصیص سجده بذکر برای آنکه دوم اکمل از اعمال نماز است و این قول با احتمال این قول با احتمال الذین اولین در شان
نزول الیق و مسبوق آنست آنچه در تفسیر کشاف و انوار آورده اند که شبی از شبها رسول علیه السلام نماز عشا را بتاخیر انداخت چون بمسجد
آمد دید که مؤمنان صفها بسته منتظر اند پس گفت هیچ طائفه در این وقت یاد خدا نکرده و نمیکند بغیر شما ای مسلمانان و شکر آنکه
طالبی تلاوت باشد و هم یسجدون بر جمله مستانفه و در معنی خود مستقل بود و مبیّنست بر حال و دلالت تام بر فضیلت آن
کند چنانچه در مجمع از رسول علیه السلام روایتست که فرمود رکعتان یرکعهما العبد فی جوف اللیل الآخر خیر له من الدنیا و ما فیها
دو رکعت نمازی که بنده خدا در آخر شب بگذارد بهتر است از برای او از دنیا و ما فیها پس فرمود و لولا ان اشق علی امتی لفرضتها
علیهم اگر نه این بود که بر امت مشقت میشد بر ایشان هر آینه آن نماز را بر امت خود واجب میکردم از صفت دیگر از
اوصاف امت قائمه آنکه **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** ایمان نفس الامری دارند بخدا **وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** و بروز قیامت و مراد
اصل اتصاف ایشانست بدین اوصاف از غیر ملاحظه ترتیب الا ایمان بخدا و روز جزا که از اصولست مقدم بر تلاوت و سجود
که از فروع است و سبب این بود که مراد از این فقره تمجید و تبجیل و مراعات ایمان باشد بایشان نه اهل ایمان یعنی گویا نبوده
جهت مرتبه ایمان در ترقی و تفاضل اند دیگر آنکه **يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ** میفرمایند خلق را به سلوک طریقهٔ شرع
و تورع که مشتمل بر قصد ایمان بمحمد است و جمیع ما جاء به **وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و باز میدارند مردم
از منهیات و محرمات که از اعظم آنها تکذیب آنحضرت و انکار حجج و اعذار است دیگر آنکه **وَيُسَارِعُونَ**
فِي الْخَيْرَاتِ در بعمل آوردن نیکیها از معروف و لحبه خدا و خلق و سایر مستحسنات و شتابند و مختار
بیشتر از آن تعالی در حق این امت قائمه و انتشار صلاح از نفس و اهل خود که هیچ یک از آنها در یهود یافته نشود اول آنکه
قرآن و سجود و شکر آنحضرت بمحمد آن نبی در خواب غفلت و عزیمت بعد ایمان بخدا بوحدانیت که جمع با اعتبار عبادت غیر
شرک میبندند امر معروف نهی از منکر که آن منکران منکر و مکر و حیله اند و مسارعت در خیرات و تعطیل آن
بجان میجهانیدند و لهذا به وصف قول ایشان که امت قائمه از جمله بدان میجمه تعالی ایشانرا در تعداد بیکان در کور
نموده **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه متصف بصفات مذکوره **مِنَ الصَّالِحِينَ** از جملهٔ شایستگانند بجلالت
بعد از این آنچه گفتند از فاسقان نه اند و کر یاره در مدح امت قائمه کوشیده هم ای همت ایشانرا از نکوئی و فضل صلاح بسطح ابرار
تقوی و فلاح اوج داد **وَمَا يَفْعَلُوا** و آنچه میکنند این امت قائمه **مِنْ خَيْرٍ** از نیکیها که در آن مسارعت
فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هرگز نا سپاسی و جزا نخواهند یافت آنرا یعنی چنان نخواهد بود که جزای آن پوشیده و
پنهان کرده و ثواب ایشان کم شود و بقرائت حفص و باقی قرا غیر اهل کوفه تفعلوا و تکفروه بصیغه مخاطب خطاب عام است برای
مؤمنان اعم از امت قائمه و غیرهم بعد از تعبیر بالتعبیر از تنقیص ثواب بکفران چون تعبیر از توفیه آنست بشکر در علل الشرایع آمده
منقولست که فرمود مؤمن مکفر است یعنی اعمال وی محبوط و غیر مشهور است زیرا که آنچه میکند در میان خلایق پیش خدا
خدا بلند میگردد و کافر مشکور است یعنی آنچه میکند نزد خدا بالا نرود و میان خلایق پهن شده شکر وی کنند و آنچه کند
مردم کند **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای دانا است بهمه اشیا لاسیما **بِالْمُتَّقِينَ** باحوال پرهیزکاران و اشعار
بر آنکه مبدا خیرات و حسن اعمال ایشان تقوی است و سیاق آیه دلالت دارد بر ابطال احباط و تکفیر است چنانچه گفته شد

شروع در وصف نوعی دیگر از اهل کتاب که نفقه مقابل است قائم و بکثرت مال فخر کرده مفتخر بودند چنانچه گفت **إِنَّ الَّذِينَ**
كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بمحمد و سایر ما یجب الاذعان به چون کعب ابن اشرف و اصحاب وی **لَنْ تُغْنِيَ**
عَنْهُمْ باز ندارد از ایشان **أَمْوَالُهُمْ** مالهای ایشان که برشوه کفره باد داده اند یا خواهند برای
استخلاص خود برشوه دهند **وَلَا أَوْلَادُهُمْ** و نه فرزندان ایشان که موجب قوت و مکنت ایشانند **مِنَ**
اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای تعالی چیزی را تخصیص این دو چیز بذکر برای یکی از سه وجه است اول چون ارباب
مال والنفع چون انانیت بسیار است بسوی هر که ... و چیز مستخلص تواند شد با شیاء دیگر بطریق اولی امید از ایشان دور
آدمی نه مال که عظیم تعلق بدین دو چیز است لا عن ... مباهات ایشان بدین دو چیز بوده است بر ایشان تحمل نماید آنها
در سوختی بجز و بعضا بین اند و هرکه از آنها امداد و طلبیدا النصر و سلاطا بالمهالک داخلات **وَأُولَٰئِكَ** و آنگروه کافرا
أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان و ملا ایشان آتش و و رخند بجوی که **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** ۵ ایشان
در آن آتش جاوید از جاوید باشند حد للالف برای کنند که غیر کافر محلها بنا رسند باشند **مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ**
نمونه آنچه خرج میکنند این گروه و مشرکین عرب یا ایشان از در عداوت رسول خدا و مومنان با خود متحد سازند تا
مشرکین عرب خرج بخرج لشکر بدر و احد کرده و میکنند برای محاربه اهل اسلام یا آنچه یهود از صدقات و صلات
و رشوه ها در حق علمای خود میدهند و اضح هر که و نفقه است که از محض ریا و شهرت و تعصب کنند و بقراءت تنفقون بتاء
خطاب یعنی آنچه نفقه میکنید ای جماعت کفره علی سبیل العموم **فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در این زندگانی
دو سه روزه دنیا **كَمَثَلِ رِيحٍ** همچون مثل بادی تند است که باشد **فِيهَا صِرٌّ** در آن باد سرمای سخت باد
کشنده اشیا و کشنده دواب و مراعی یا همچون نمونه توح هوا است که بوده باشد در آن بادی بسیار خشک کننده
چه اصل صر یعنی باد باردات ... باحتمال اول انکه فی ربکاد باشد و بعضی که اخبار است که اشجار را خشک کند و آنرا
سموم گویند که شیاطین ... مرکب است که ... قوله مثلهم کمثل الذی استوقد نارا اکه جمله که از ریح
هلاک کننده چیزی است که در فقره آتیه ذکر شود و اگر چنین باشد لازم آید که انفاق ایشان هلاک کننده چیزی
باشد و این مراد نیست بلکه مراد هلاک و نابود شدن نفقات ایشانست از چیزی که آن ریا و سمعه است در حین فعل
باشد بجا احتمال که تعبیر بود که تشبیه مرکب و حذف در کلام شده باشد پس تقدیر چنین کنیم که مثل ما ینفقون کمثل
مهلک ریح یعنی مثل نفقات ایشان همچون مثل نابود شدن از ریح است که آن محصول ... باشد و اصح آنکه تقدیر
چنین کنیم که مثل الحرث الذی اهلک ما ینفقون کمثل ریح فیها صر یعنی مثل اغراض فاسده این کافران در ضایع
ساختن نفقات ایشان مثل بادی شدید البرد باشد بد الحرارت باقی القول این که **أَصَابَتْ** برسد آن باد حرث
قَوْمٍ کشت زار و زراعت گروهی که بسبب کفر و معاصی یا بسبب زرع کردن در محل نامناسب یا بسبب ندادن حقوق خدای از
ما نبزرع سابق **ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** ستم بر نفسهای خود کرده باشند تقیید بدین قید برای استکمال شناعت
حال ایشان باشد چه آفت بزرع غیر ظالم نیز گاهی واقع شود لیکن نه از روی غضب بل از روی عقوبت و عطا
انتقام گشت پس یعنی آنکه حال الحقیقة ایشان آن حرث نماند الهی بدان جا رسد **فَأَهْلَكَتْهُ** ط پس
نابود و ناچیز کرد و هلاک گردانید آن حاصل را **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ** و ستم نکرده است خدا بر آن زراعات

باهلاک و استیصال زرع ایشان **وَلَٰكِنْ** محقق از ثقلات جه پخش محققون نیز خوانده اند **أَنْفُسَهُمْ**
يَظْلِمُونَ ۵ ولیکن ایشان خود بر نفس خود ستم روا میدارند بواسطه ارتکاب قبایح حرانه ...
خلاصه مطلب و مفهوم آیه آنست که چنانچه محصول سرما زده باغ و زراعت صاحب نفعی نبخشید بجز آه حسرت و ندامت همچنین نفقات
این جماعت کفره که بسبب شرک و ریا و آلایش غرضهای باطله از ثواب خلوص خالی است چیزی بجز تضییع آنچه از دست ایشان بیرون
رفته نیست و لهذا تمثیل حال ایشان بباد نمودند تا بیاد آورند که اگر کسی را خدای بخواهد که گرفته ایشان نیز مالک
چیزی از منافع آن صدقات تواند شد و درین حکمت انفاق بعضی از مسلمین و مرائی که مرائی عقیده ایشان نیز کار و با
و سمعه نیز و تا دیگر نیز مبلغهای خطیر برای تحصیل آوازه و شهرت و تقلید یکدیگر و تعصبات جاهلیت صرف میکنند
چون مهمانیها و مساکین و عمارات عالیه و نمکین که هرگز مستحقی از آنها منتفع نگردد و چون الهیت ... آید دنیا دوا ...
کنند و با وجود آنکه در نها بت جسارت ند در انفاق در ظلمه و فراعنه کمال سخاوت بهم میرسانند چنانچه علمای از عدم تقرب
بر نفقات کفار غایت است در اینجا نیز وارد است چنانچه در اخبار صحیح روایت شده که هر که بخانه بجهت استطاله و تفاخر
و امثال و اقران و سربلندی بهم رسانیدن کان بنا زده در روز قیامت آنخانه را بآتش سبک و وجه کنند تا هفت طبقه زمین که
ریحیر کنند و بعد و رحل فکنند بنا بر این بعضی از علما بر آنند که باید مراد از این آیه صدقات و نفقات اهل کفر باشد
که بروفق شریعت خود بقصد قربت و رضای خدا کنند چون اطعام فقرا و مساکین و بنای حمامات و حیاض و رباطات و غیره
اما با الفرق میان مومن مرائی و غیر مومن و میان صدقه اهل کفر تواند شد اما این قول ضعیف است چه شرف اوست
چه از بعضی روایات چون کافر یجزی آکحبی بالحسنة من مؤمن یجزع و غیره مستفاد گردد که این نوع اخراج نفقه کافر نفعی
در روز کار کافر در دنیا و آخرت دهد اگرچه باندک تخفیفی در عذاب باشد چون حاتم که دیوار ابا اعراض ... میان ... الکیه
که بر سعوقبا قلبا باشد و فقره فی هذه الحیوة الدنیا بر تقدیری دلالت برانچه دعا کنند و معلوم کرده که مراد ایشان از نفقه
همین حسن ثنای مردم و آوازه چند روزه است و قطع نظر از ثواب آخرت کرده اند پس بنا بر الفرق میان نفقه مرائی اهل
اسلام و مرائی از اهل کفر آنکه مرائی مسلم را اجری دنیوی بر نفقات خالیه مترتب میکرده هر چند در آخرت ماجور و مثاب
نباشد چنانچه در ضمن حدیث احتجاج در آیه آخر سوره بقره گذشت بخلاف نفقات مرائیین از کفره که در دنیا و هم
در عقبی ثوابی و جزائی بر آن عاید نشود بلکه سراپا نقصان و خسارت است و همین قدر برای وقوع مذمت ایشان کافی
باشد لهذا بعضی از محققین اصل انفاق را مخمع و مهلک ایشان دانسته تقدیر کلام چنین کنند که مثل الانفاق فی
اهلاکهم کمثل ریح مهلکة یعنی نمونه نفقات ناپسندیده ایشان در افنای اموال و اهلاک احوال ایشان نمونه باد
هلاک کننده حرث است و فی الحقیقة انفاق که در معادات اهل اسلام لاسیما حضرت خیر الانام بوده باشد متمم کفر و خلود

جهنم جحیم و دوری از رحمت پروردگار رحیم است قطع نظر از آنکه مال از دست وی رفته و بر ظاهر است که کفر فقط بدون
چنین انفاقی بدین غلظت نباشد در بحر الحقایق آورده که حق تعالی مثل زده است انفاق در راه برای متابعت شیطان
و نفس اماره باشد بباد سرد که محرک قوت شهویت باشد یا باد سموم که علیان قوت غضبی است که کشت زار و روحانی ...
که ببذر استعداد و مراتب جاودانی از نفس خود بر نفس خود ظلم کرده باشند و بسطوت خدای از اهلاک آن کرده حکم
ایشان خود خود را بوادی ضلال او بجانب گرفتار کرده سالک توفیق از خود کرده اند و چون سالکان این سود ...

بعد از کفر

سرمایهٔ فساد و مفعول ثانی بغین فاحش عناد و اینجا مؤمنان اهل سداد را باز بود از خلط و آشنائی آن بدکیشان ابتداء
باز داشت تا ایشان صحبت با جنس ارذال بدتر نروند بقوله **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه گرویدگان گویند
مورد خطاب جمعی از اهل اسلام‌اند که با جمعی از کفار باعتبار همسایگی و قرابت و رضاع روابط دوستی با هم پیدا ساخته
و بقول مجاهد یا برخی از منافقین مراسم مصافات و اختلاط بعمل می‌آوردند لیکن همه مؤمنان در تحت خطاب داخل‌اند
لا تتخذوا بطانة فرا مگیرید دوستی خاص و پنهانی **من دونکم** از غیر جنس خود که
یعنی از هیچیک از طوایف کفار و منافقین که بناء الکفر کله ملة واحدة همه فرق ایشان در یک حکم‌اند از نفی
من دونکم ترغیب و تحریض است بر مخالطه مؤمنان بکثرت مخالفت و مصادقت با ایشان برای [illegible]
و درین مقام بطانه کنایه از کثرت مزید یگانگی است [illegible] چنانکه بطانه جامه [illegible]
ببدن بطانه گویند و منظور از نهی مجالست با مخالفین و ترغیب بر موافقت مؤمنین آنکه چون طبع آدمی [illegible]
تأثیرات طبیعیست [illegible] که با شکل و بدع [illegible] آینه صفحه و مجلی بوده عیوب [illegible]
و هنرهای وی [illegible] و المؤمن مرآة المؤمن [illegible] مخالط مؤمنان صورت [illegible]
کی توان بوشید [illegible] آینه [illegible] و معاصی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] چنان کس [illegible] صورت حال باطن خود را در ضمیر [illegible] ایشان
جلوه‌گر ساخته [illegible] آینه [illegible]
بنابر این [illegible] ایشان مؤمنان [illegible] ایشان واقع [illegible]
لا یألونکم ایشان کوتاهی نمیکنند در باره شما یعنی نمی‌کوشند برای شما **خبالا** تباهی
در امور خود [illegible] لا یألون [illegible] بنابر این که [illegible] شما [illegible]
گرویدی بنابرین [illegible] **ودوا ما عنتم** دوست میدارند [illegible]
شما را [illegible] و مشقت [illegible] دوست میدارند [illegible]
شما را [illegible] **قد بدت البغضاء** و بقراءت عبدالله قد بدا
البغضاء [illegible] **من افواههم** از [illegible]
و لغطات لسان ایشان [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم را از اتفاق
[illegible] اعیان مردم
بگویند [illegible] **وما تخفی صدورهم** و آنچه پنهان میدارد سینه‌های ایشان
[illegible] **اکبر** بزرگتر و افزونتر است از آنچه بزبان می‌رانند **قد بینا** بتحقیق
[illegible] **لکم الآیات** برای شما [illegible] دوستی
[illegible] **ان کنتم تعقلون** اگر هستید شما [illegible]

ها انتم اولاء آگاه باشید که شمائید آن خطاکاران که با این جفاکاران دم از اتحاد و آشنائی
زده‌اید و خطای شما و جفای ایشان از اینجا ظاهر است که **تحبونهم** شما دوست میدارید ایشان را و بجز این چیزی
که اسلام است برای ایشان روا دارید **ولا یحبونکم** و ایشان شما را دوست نمیدارند و بکفر که بدترین
اشیاء و موجب دوری از رحمت خداست میخواهند و شما نفع عاجل و آجل یعنی مال و صحت بدن و خلاصی از بلا برای
ایشان میخواهید و ایشان عکس آن را برای شما میخواهند **وتؤمنون** و حال آنکه شما ایمان دارید و گرویده اید
بالکتاب کله همه قرآن که از آنجمله است اثبات حقیقت پیغمبر ایشان موسی و عیسی و ایشان بعضی
از کتاب خود [illegible] ایمان [illegible] و بعضی [illegible] صفات پیغمبر آخر الزمان است منکرند با آنکه شما بجنس
کتب منزله [illegible] کتاب ایشان تورات ایمان آورده اید و ایشان بهمه آن کتب ایمان نیاورده [illegible] قبول
دارند و قرآن را قبول ندارند و با وجود آنکه شما بکتاب و پیغمبر ایشان ایمان دارید شما را دوست نمیدارند زیرا که بمحمد و قرآن
گرویده اید و این [illegible] عظیم است بر شما که ایشان با وجود کفر [illegible] چنانکه شما دارند با آنکه دین شما ناسخ
[illegible] [illegible] ایشان نکنند [illegible]
ببعد **واذا لقوکم** و چون بر خورند با شما [illegible] **قالوا آمنا** گویند ایمان آورده‌ایم [illegible]
[illegible] **واذا خلوا** و چون از شما جدا شده بخلوت خود روند
[illegible] **عضوا** بگزند [illegible] **علیکم الانامل** [illegible] **من**
الغیظ از غایت خشم و کین **قل** بگو یا محمد باین بدکیشان که **موتوا بغیظکم** بمیرید بخشم خود
[illegible] است یعنی بر این خشم [illegible] و شوکت اسلام است [illegible]
[illegible] مؤمنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] **ان الله علیم** بدرستیکه خدای دانا
بذات الصدور است بآن علمها [illegible] **ان تمسسکم حسنة**
اگر برسد شما را نیکوئی [illegible] چون ظفر بر اعدا و اخذ غنایم [illegible] **تسؤهم**
[illegible] **وان تصبکم سیئة** و اگر برسد
[illegible] **یفرحوا بها** شاد شوند
[illegible] **وان تصبروا** و اگر
[illegible] موجب [illegible] شود
وتتقوا و بپرهیزید از [illegible] اختلاط این کافران
لا یضرکم [illegible] ابن کثیر و نافع و ابی عمرو و یعقوب
[illegible]
[illegible] **شیئا** [illegible]

[illegible]

[illegible]

كَيْدُهُمْ شَيْئًا ط ضرر نرساند شما را مکر و حیله ایشان هیچ چیز از اندک و بسیار چه کسی که نفس خود بصبر
و دشواریهای دشمنان و غیره را بر خود آسان نماید کید را بروی غلبه نباشد و نظر دشمن از هواری من حزن خود را بخود
سبیل وادت نعدی بجسته بمجرای من إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خداوند تعالی بعلم کامل شامل بِمَا يَعْمَلُونَ
با آنچه میکنند شما از صبر و تقوی بنابر قرائت حسن و ابوحاتم و بقرائت جمهور بیاء غیبت بدانچه ایشان میکنند از حسد
و شماتت بر شما با اصرار بر کفر و نفاق بعد از اظهار ایمان و اتفاق مُحِيطٌ ۵ فرا گیرنده و با خبرست پس سبیل مجازات
بعنوان احاطه بر جوانب و حدود که از لوازم جسم است و تقدیم ما یعملون که مخاطبه و متعلق است بلفظ محیط که خاطر
باشد با آنکه حق مقام تاخیر آن بود برای اهتمام گفت بذکر چه در اینجا مراد بیان احاطه نیست بلکه مقصود مجازات اعمال
و بین خزانه در ذکر غزوه احد چون حکم قدرت کفار بر اضرار مسلمانان شد برای تمهید
آن امر وقت ساخت بیان برخی از غزوات سید کائنات که با وجود کثرت و شوکتی که کفار داشتند تمکین بر ضرر مسلمین
نیافتند همت بر قرار کاشتند تا مؤمنان قوی دل گشته از غلطه شوکت ایشان نترسند و اینجا چون ذکر عداوت
کفار شد ذهن مؤمنان مشغول شود بسوی شماتتی که بجهود مدینه در غزوه احد بر مسلمین میکردند بسبب آنکه شکستی
بر ایشان خورده بود شاید بسبب تماع این قصه بجهد اعدای آن ملاعین در رد اهل دین حکم نمایند یا از دایره
خلط ایشان کشیده دست دوستی بر دامن آشنایی بیگانگان استوار کنند تا بوجه القصر بطیرة الطفر شاهد فتح
فیروزی در بر گیرند و از جمله غزوات عظیم یکی احد است و کیفیت آن بنحوی که علی بن ابراهیم قمی از حضرت صادق
و شیخ مفید و صاحب ربیع الابرار و صاحب کشف الغمه و دیگران باسانید معتبره در کتب خاصه و عامه روایت کرده‌اند
علی سبیل التلخیص آنست که چون سال سوم از هجرت در غزوه بدر کبری که اختصار آن در سوره انفال ذکر شود نسیم فتح
و ظفر و الجلال بر مشام حضرت علی بن ابیطالب امیر المؤمنین علی القتال بر بیرق علم هدایت شمیم سید عالم وزید و سیاه روی
کفر چون جبل ظلام از شعشعه اقبال صبح دین بدنام رخ بنقاب انهزام کشید و لوای کفر ذلیل ران کار آن
رخ بدر نقاب شدی و اعداد هفتاد نفر ایشان بضرب اسلحه جان ستان مبارزین اهل یقین بخفر جان با سفل
السافلین رسانیدند و هفتاد نفر دیگر اسیر گشته بدل اغل سلطانان در آمدند و بقیه السیف جان خود را از آن معرکه
خلاص دادند هنگامیکه ابوسفیان و خزان بمکه رسانیدند ابوسفیان که والی و رئیس آنکفار بود گفت ای گروه
زنان خود را مگذارید که بر کشتگان خود گریه کنند زیرا که آب دیده ایشان اندوه و کین محمد و اصحاب او را آتش
دل فرو نخواهد نشاند و قطع نظر از آنکه محمد و یاران شماتت کنان بر ما طعن میزنند و بنابر آن حق بر کشتگان ماتم بر
خداشته در عرض یکسال کال سعی مرعی داشته تا هم سوگندان خود از قبایل کنانه و غیره امداد خواستند و لشکرها
را جمع نمایند و چون سال دیگر شد با سه هزار سواره و دو هزار پیاده با زیب و زینت تمام و مرکب و سلاح تمام
از مکه بیرون آمدند و زنان و فرزندان را با خود آوردند که در عرض راه بر کشتگان مصیبت نموده بلحاظ لشکریان
و ایشان را بر محاربه مؤمنان دلیر کنند و مبارزان از بیم اسیر شدن زنان بایکدیگر معرکه دلیری نموده دست از جنگ
و از جمله آن زنان هند دختر عتبه زن ابی سفیان و عمره دختر علقمه حارثیه بود و در بعض روایت کافی آنکه حضرت
که چون ابوسفیان با کفار روانه مدینه شد عباس عم رسول خدا که در مکه بود کاغذی احوال ایشان را در نامه درج نموده

از مردمان نامه را برای رسول خدا مرسول مدینه نمود و در وقتی که آنحضرت در بعضی از باغهای مدینه بود نامه بوی رسید و بعد از مطالعه
بر مضمون آن مطلع گردید اما با صحاب خود اظهار نمود و با ایشان داخل مدینه شد و همگی را بیکجا جمع نموده مضمون نامه
بر ایشان خواند انتهی الحدیث القصه آنحضرت همگی اصحاب خود را خبر داد که حق تعالی مرا با آمدن قریش خبر داده و امر بجهاد
ایشان کرده ایشان از ترغیب بسیار بر مجاهده نموده در باب بیرون رفتن و نرفتن از شهر با ایشان مشورت آغاز
کرد پس عبدالله ابی و جمعی گفتند یا رسول الله هرگز دشمن است که ما بجهت محاربه از مدینه بیرون رویم مگر آنکه شکست خورده‌ایم
و اکنون عدد مسلمانان اندکست و تاب صدمات مبارزت ابطال عرب نمی‌آورند مصلحت آنست که از مدینه بیرون نرویم
تا ایشان بر ما بشهر در آیند پس از بالای بامها و در سر کوچها جنگ و حرب و الحرکه اشتر بانیم با ایشان حرب و ضرب کنیم
و غلام و کنیزه و زنان و طفلان و مردان ضعیف نیز با ما در محاربه ایشان موافقت توانند نمود بدرستی که هرگز گروهی بر ما
نیامده‌اند در مدینه که بر ما ظفر یابند و وقتی که ما در قلاع و دیار خود بوده‌ایم کوچنانکه رسول خدا هم بدین رای خرسند مایل بود
و در کشاف آورده که آنحضرت فرمود من بعزم در شب گذشته در خواب دیدم که گاوی عظیم را کشته کسی را سر بریده اند و دم
شمشیر من رخنه پیدا شد و من دست خود را داخل کردم در زرهی محکم پس گاو را تاویل نیک نموده‌ام اشاره رخنه دم شمشیر را
تاویل بهزیمت صفهای لشکر کرده‌ام و آن زره را مکان دادم که شهر مدینه باشد که ما را از دشمن محفوظ تواند داشت بهرحال
کرد مصلحت در مدینه ماندن میدانید بد نخواهد بود پس جمعی از جوانان قبیله اوس که از سعادت مجاهده جنگ بدر و رسالت
کشته محروم شده بودند و در بیرون متقوی منظور آن داشتند که بتلافی و تدارک آن جان بر سر خود را در راه دین فدا کنند
راضی بدین معنی نشدند انتهی کلام القصه ایشان باتفاق سعد بن معاذ انصاری بر خواسته گفتند یا رسول الله در ...
کفار در سلک عبده اصنام انتظام داشته رشته زنار در گردن نهاده بودیم کسی از عرب طمع در ما نکرد اکنون که بنور
اسلام مشرف گشته سر صدره اند فرمان تو در گردن کشاده‌ایم و چون تو بزرگواری در میان ما است چگونه ایشان
طمع در ما کنند البته ما را از مدینه بیرون رفتن گریزی و از رفتن ما فایده قضا و قدر که تزی نیست اگر کشته شویم شهید
باشیم و اگر زنده بر گردیم در سلک مجاهدین فی سبیل الله منسلک خواهیم بود قطع نظر از رفع این بد نامی که ایشان بر ما
ما آمده با ما محاربه کنند و هرگاه ما برای گروهی چنین متحصن شویم بین در مقابل طاعنه معاندان کسری و قیصر و پادشاهان
عظیم الخطر چه خواهیم کرد و حمزه رضی الله عنه که عم رسول خدا و برادر رضاعی وی بود و پیوسته در اعلای اعلام شریعت خیر
الانام بذل جهد تمام مینمود گفت من امروز روزه دارم و تا دام که در بیرون مدینه با مشرکان معانقه شمشیر دست و طعام
را از نکنم و میدانم که آن گاو کشته شده من خواهم بود و لوگفته شد که کشته در راه حقست ای نام آور بازرنگانی با انکار
و آن روز بروایتی روز جمعه سیزدهم ماه شوال سال سیم الهجرت بود و بقولی جمعه ششم شهر مذکور و بروایت نیمه شهر مشوب
و آنحضرت مان شب چهاردهم ماه مذکور بود علی ای تقدیر چون حضرت مقدس نبوی اصرار ایشان را بر بیرون رفتن دید
نماز جمعه ادا نمود و بعد از آن قوم خود را ترغیب بسیار نموده بعد از ادای نماز عصر بحجره شریف خود آمد اسلحه جنگ
در پوشید و در جواهر آورده که عمامه از خز ارکون کنار و بود آن عزیزه حریر بهشت و رشک سندس بالکبره سرشته بود بر فرق
فرقدان سا نهاد و عمامه را از سر دوست سر افرازی پیچ و رزید بکوه فراوان شکر چون برگ آب زلال که از هبوب صبا و شمال
در حرکت آید بر موج و چون زلف مجعد فتنه انگیزان عالم حسن تافته و بافته بوده در بر افکنده و شمشیر آبدار آتش بار که اخم

جعد بر صفحه او چون نور نبوت از جبهه صاحبش تابان بود و سواطع هیبت از هیئت او چون لوامع دولت از جبهه حاملش درخشان حمایل نیم
آنکه کلاه دیم کمر شمشیر چو از منطقه خدمتش بستی بر میان استوار کرد و سپری عاری برای دفع سهام اعادی در پشت کشید و از خانه
عایشه بیرون آمده مرکب طلبید نظم شاه سوی شد رخت رخش بمیدان برید این سر و هر سر که هست در خم چوگان برید
بدلشان او بخت بباد و بی کس بو المومنان عضو [illegible] بکریستان برید پس جمعی که در بیرون رفتن از مدینه تاکید تمام داشتند
بحر حمزه و سعد ابن معاذ همگی از آن سخن پشیمان شده بعرض رسانیدند که چون اول وهله خاطر همایون مایل بحرکت کردن
از مدینه نبود و ما ابرام کردیم مبادا این معنی موجب ایذای باشد امر زبوات بار رسول الله اگر مصلحت باشد از بلد طیبه
طیبه بیرون نرویم و بجوی که دیگران گفته بودند کنیم فرمود که قد دعوتکم الی هذا فابیتم من اول حیثما این صورت داکلم
نشنیدید واکنون الحجه حرب پوشیده ام و هر پیغمبری که سلاح جهاد بر خود راست کند تا دام مهم او با دشمن بحجت قاطع
قطع و فصل نیابد بیرون نتواند کرد اکنون روان شوید و امید چنانست که اگر در میدان مجاهده سر صبر بر روی خود کشید مع
ظفر بدست اقتدار شما دهند پس علم نوبت داده عبد الله ابن مکتوم را در مدینه بنیابت خود برای نماز جماعت باز داشته تا
احد روان شد انتهی کلام القصه آنحضرت با قوم خود در براه آورده بقولی آن شب را در خارج مدینه نقل مکان نمود و تا صبح
با اصحاب خود مشغول عبادت بودند و علی الصباح که شاهنشه تخت الجود سر فراز خلک بکی گیتی نورد نشست مغفر زرین
مهر بر سر و جوشن فیروزه جهر بر بر عزم تسخیر ربع مسکون و عرصه میدان کن فیکون نمود آنحضرت سپاه لشکر
ان خود را بهزار نفر بودند و همین که عزم احد بجزم پیوست عبد الله ابی باسیصد نفر از لشکر آن سپاه روی از جهاد در
مدینه بر گشتند و رسول خدا با هفتصد نفر بجانب احد آمد و چون موکب همایون در کوه [illegible] روز افزون آنحضرت بنفسه
رسید خود بنفس نفیس موضعهای صفوف لشکری را از میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه و کمین گاه تعین میفرمود و هر جمع
بلند را در موضع پست و کوتاه را در مکان بلند باز میداشت و هر کس پیش بود پس مینمود و آنرا که پس بود بر پیش میطلبید
همچنانکه حق تعالی از بعضی خبر داد که **وَإِذْ غَدَوْتَ** و بیاد آور یا محمد آنهنگامی را که بامداد روز شنبه چهاردهم
یا هفتم یا پانزدهم شوال بیرون شدی **مِنْ أَهْلِكَ** از منزل خود که خانه عایشه بود **تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ**
مهیا و انتخاب میکردی یعنی باز میداشتی قوم خود را که مومنانند **مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ** ط بجایها و مکانهای نشست
از برای کارزار و بقراءت عبد الله للمومنین یعنی درست مینمودی از برای مومنان و مجاهدان ایستادن گاههای
کارزار را فیما آن بمقاعد محل نشستن است او طیبه و تمهیدا است بر کثرت [illegible] آنحضرت بالقوم بهزیمت نکردن
گویا محل قیام ایشان مثابه محل مسکن ایشان باشد و گویند لفظ قیام و قعود بجای یکدیگر استعمال شوند چنانچه
جای دیگر گوید قبل ان تقوم من مقامك که محل قیام را به نشستن تعبیر کرده **خزانه** در ذکر ترتیب
صفوف و سپاه القصه تعبیه لشکر آنحضرت در آن روز چنان بود که لشکر پشت بکوه احد و رو بجانب [illegible] کرد در کنار رود [illegible]
بکتیب معسکر نمود و عبد الله ابن جبیر را با پنجاه کس از تیراندازان [illegible] میبلند
بمیان دره که در پس لشکر در آن کوه بود مقرر فرمود که در آنجا مختفی کرده راه کمین کفار را از آنجا مسدود نموده نگذارند
که بر اهل اسلام تازند و ایشان را تاکید بلیغ نموده فرمود که اگر ایشان ما را منهزم سازند تا داخل مدینه شویم یا ما ایشان را
بگریزانیم تا داخل مکه شوند شما از جای خود حرکت مکنید و در طرفه بکران معسکر و در [illegible] آنحضرت بی نفر [illegible]

مقد

حرکت کرد بر نیمه اندازی مشغول باشند و نگذارند که اعدای ایشان از آنجا داخل مدینه شوند و خود با طنطنه [illegible] محمود با لشکر
آن معسکر آمده بعد از ترتیب صفوف لشکر زبیر ابن عوام را بر میمنه و مقداد ابن اسود را بر میسره و حمزه سید الشهدا را بر قلب لشکر ظفر
اثر نصب نموده علم مهاجرین را بمصعب ابن عمیر و علم جماعت اوس را باسید ابن حضیر و لوای خزرج را بحباب ابن منذر داده بود
و بهم تمامی آن سپاه دین پناه را کفت کفایت شاه ولایت امیر المومنین علیه کذاره او را در پای علم در پهلوی حمزه باز داشته بود
و لواهای کشور کشای لشکر آن بر گزیده خدا بلند کرده نسیم نصرت آنها وزیدن آغاز نمود لوای که علمهای نصرت افزاد
[illegible] زبان بر گشادند و چون هر یک از اصحاب در [illegible] سکون و حرکت از مدینه با یکدیگر یعنی میگفتند و از بر کردن آن
[illegible] از اعوجاج خاطر بر جمعی از مسلمانان رسیده هر کس از آنها که خایف شده بودند [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] در سفر خود آهسته آهسته سخن میگفتند که در بین اثنا طلیعه لشکر کفار از طرف صحرا ظاهر گشته صدای [illegible]
و هیبت ایشان غلغله در چهار رکن [illegible] جهت و هفت اقلیم عالم افکنده گرد و غبار آن سپاه رخسار درخشنده مهر [illegible]
[illegible] و سپاه نمود لشکر کفر مانند هر خار آن بیابان در دیده سیاهی صد هزار نیزه [illegible] سیاهی امواج بحر عصیان الله
[illegible] کشتی صبر و طاقت افتاده در سیاهی هر منتظر [illegible] و نیزه [illegible] شمشیر دنبال [illegible]
دام اجل [illegible] از حلقه ها [illegible] بر یکدیگر [illegible] القصه آن سپاه بعمده و احصا در برابر سپاه دین پناه
آن برگزیده خدا اصحاب را بیاراست و لشکرها خود را جا بجا از میمنه و میسره و قلب و جناحین آراست و بر لشکر [illegible] مقدمه
خالد ابن ولید و میسره را بعکرمه ابن ابی جهل سپردند و اقسام سازها بنوازش در آورده چهار صد دف و [illegible] شعد
زنان [illegible] که همراه آورده بودند [illegible] صفوف ایشان دف زنان نغمه سرائی آغاز نمودند و از ابیات ایشان که میخواندند
این بود که نحن بنات طارق نمشی على النمارق ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غير وامق و ابو سفیان
[illegible] لشکر حضرت خیر البشر چون [illegible] اطراف را گرفتند خالد ابن الولید با دویست کس از ابطال
بجانب [illegible] دره [illegible] رسانید [illegible] آنجا بر [illegible] مسلمانان کمین نمایند در [illegible] از ضعفای اهل اسلام [illegible] و الاقدام
بودند تو هم ایشان زیاده کردید و در [illegible] کوشیدند [illegible] برای انجاز [illegible]
ایشان را [illegible] از آن سخن [illegible] میفرمود که **وَاللَّهُ سَمِيعٌ** و خدای شنونده است سخنهای شما بود که از ترس مشرکین در باب
بار گشتن بمدینه و تحمل کردن [illegible] مشورت [illegible] میگوید **عَلِيمٌ** دانا بنیتهای شما از [illegible] اخلاص بود **إِذْ**
هَمَّتْ در آنهنگام که قصد کرده **طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ** دو گروه از لشکر شما چون معسکر بودند
بنو سلمه از خزرج و بنو حارثه از اوس بروایت شیخ [illegible] از صادقین علیهما السلام و بقولی دو طایفه از مهاجرین و انصار
بودند که از [illegible] کشته [illegible] افتاده [illegible] باشند [illegible] الکبیر [illegible]
أَنْ تَفْشَلَا یعنی بد دل شوند و از بیم باز گردند و اگر چنین [illegible] جمیع اهل اسلام [illegible]
[illegible] لیکن [illegible] از جهاد [illegible] کرده شوند آن دو گروه **وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا** ط و حال آنکه خدای یار و نگهدار ایشان
بود که پای ایشان را محکم داشت [illegible] ظاهر [illegible] قلبی [illegible] خطرات قلبیه بود که [illegible]
[illegible] سوره البقره [illegible] عزم جزم [illegible] آن [illegible]
ولایت خود [illegible] بقراءت عبد الله و الیهم است که رجوع آن بلفظ طائفتان [illegible]

الضمیر راجع [illegible] بلفظ الله [illegible] راجع [illegible]
[illegible] برای مؤمنان [illegible] علم وی [illegible] توکل [illegible]
[illegible] **وَعَلَى اللَّهِ** [illegible] **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** ۝ پس باید که توکل نمایند [illegible]
چنانچه [illegible] لوازم توکل [illegible] خدای [illegible] **وَلَقَدْ**
نَصَرَكُمُ اللَّهُ [illegible] بتحقیق [illegible] شما [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] از ابطال مشرکان **بِبَدْرٍ** موضعی [illegible]
[illegible]
واقع شد **وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ** ۝ و حال آنکه شما [illegible]
[illegible]
[illegible] **فَاتَّقُوا اللَّهَ** [illegible] **لَعَلَّكُمْ**
تَشْكُرُونَ ۝ [illegible]
[illegible] **إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ**
أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ [illegible]
[illegible] **أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ** [illegible]
بِثَلَاثَةِ آلَافٍ [illegible] **مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ** [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] **بَلَىٰ** ۝ [illegible]
[illegible] **إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا** [illegible]
[illegible] **وَيَأْتُوكُمْ** [illegible]
[illegible] **مِنْ فَوْرِهِمْ هَٰذَا** [illegible]
[illegible]
[illegible] **يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ**
[illegible] **بِخَمْسَةِ آلَافٍ** [illegible] **مِنَ الْمَلَائِكَةِ**
[illegible]
[illegible] **مُسَوِّمِينَ** ۝ [illegible]
[illegible]

سیند

ایراد لفظ ان تصبروا و تتقوا و لفظ یاتوکم و یمددکم بصیغه مستقبل نیز فی الجمله دلالتی بر آن دارد که ما صدق آنها که نوع
الحصول در زمان آینده بوده است و در مغلوبه احد بایستی واقع شود نه در بدر که یکسال قبل از آن کذشته بود و اکر کویند
پس چرا لیقطع طرفا با جملهای متاخره مآن که البشری نسبت میدهد و نیز بفعل مستقبل بیان شده کوییم زیرا که آنها هم
علت است بجهت نصرکم چه در آن زمانی که معلول آنها که نصرت است بعمل می آمد مدلول لیقطع و متعلقات آن هنوز بعمل نیامده
نظر بآن البشری نسبت مستقبل باشد بخلاف ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم و نظایر آن که علت از برای فعل یمددکم واقع شده اند

الربع الثانی من الجزء الرابع التفسیر برای دفع توهم اینکه مبادا امر مددکاری و امداد مؤمنان محتاج بملائکه
دانسته شود فرمود **وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ** و نکردانید آن امداد ملائکه و انزال ایشان از بهر شما **إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ**
مکر مژده کافی برای شما بوده بفتح و فیروزی **وَلِتَطْمَئِنَّ** و برای آنکه بیارامد از اضطراب و خوف بسیار
قُلُوبُكُم بِهِ ط دلهای شما بسبب آن ملائکه و نصرت ایشان [illegible] و دلیل است بر منتهای قول اخیر که قایل
بنزول ملائکه و حرب ایشان در احد شده اند چه اکر مردم بجز وعده مطمئن القلب شده اند وعده نصرت بدایشان
مکرر شده بود چه احتیاج بوعده نزول ملائکه بودی پس وعده بدون نزول ایشان [illegible] وعده نصرت خواهد بود
پس باید که بحسب وعده وفای بانزال ملائکه و مقاتله شده باشد تا دل ایشان در جهاد تسکین قلبی حاصل کرده جمعی را
شکوک و شبهات بسیار میباشد هر چند برهان یقین رسد **وَمَا النَّصْرُ** و نیست یاری کردن و ظفر دادن برشما
از شما **إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ** مکر از نزد خدای **الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ** ۱۲۶ غالبی که از همه چیز مغلوب
نکردد و نصرت و معرفت وی بر وفق حکمت بخشندکان رسد و اکر لطف وی شامل حال شما نکرده از ملائکه نیز چیزی
نتواند شد المؤلف که رحمت او اکر شود شامل حال خستکان ورنه علاج درد دل از دیکران نمیشود **لِيَقْطَعَ**
طَرَفًا متعلق بنصرکم است چنانچه اشاره بدان رفت یعنی یاری کرد خدای شما را در غزوه بدر تا جدا کند
بخواری و زاری تمام و ببرد و نیست سازد کروهی را که ناسیده شدن ایشان مطرف جهنم باشد و برای کشتن کردن
اعظم انه **مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنکسانکه کافر شده اند یعنی منظور از نصرت مؤمنین در آنجا کشتن
کافران بقتل و اسر چنانچه هفتاد سرکش را کردن از نیست با اسیر هفتاد سرکش را کردند بر تقویت
ایشان کرفتار کردید **أَوْ يَكْبِتَهُمْ** یا بر افکند خوار و نکونسار سازد ایشانرا تا از بیم شما از اراده اقدام
در دلهای ایشان جا دهد **فَيَنقَلِبُوا خَائِبِينَ** ۱۲۷ پس بمهر عصیان بر کردند نومید از مطلب خود و لیکن تا سبب شد
از مطلب خود استیصال مؤمنان که باک و قصد از مکه بیرون آمده بودند و اینکه یکی از این انواع ثلثه در آنروز منظور
بود و فی نفس الامر هر سه نوع بعمل آمد برخی بقطع رشته حیات و برخی بذلت و نکونساری اسیر و برخی بکریختن از معرکه
بدرخایب و خاسر شدند **خیمه سوانح** در بیان کیفیت محاربه احد و برخی از دلیرهای امیر المؤمنین ع
بدانکه واقعه احد از عظیم ترین غزوات و عمده امتحانات منخلاست برشت است و در طریق آن احادیث متکاثره و اخبار
متظاهره از طرق خاصه و عامه وارد است که در مقام اشتمال آنچه مذکور شده و میشود مختصر و خلاصه ای است از مضامین برخی
روایات و جمعی از اسامی آنها از ابتدا ذکر شده القصه چون مؤمنان بعلمداری ملک عثمان مستظهر دیده لشکری بار جهاد
کشیده طوعا او کرها با برکه خود استوار کردند آن دو لشکر چون دو دریای لشکر بقصد مبارزت یکدیگر کرفتند

سیدان چون چمن بوستان از سرو قامتان خوبرویان آکنده و تیغ نیزان شکفته و دیدبان شد المؤلف که زمین سرکشی و هوا بر روشن مروج
سنان شد جهانی زخشن زخوالان اسیان برخاست غو به پهلوی کاو زمین خرامش شد و دو دریای لشکر چو بحر عظیم کرفته هم
متکار رزم زهر سوی کردان کشور ستان خروشان و غران چو شیر ژیان عروس نبرد از نقش کارزار بکف نیستان از نارو کفش
که تعلیک امداد و یاری کنند بیرکیر و فشه یاری کنند ببرد و کاری که انا بطال رجال الفرس الشرکسیه و طلیش ابی جنازه
نیمان خنازت کذارده مصطف سطاعت بمتاع شقاوت بدل و رجزخوانان عزم جدال کرد و طلحه بن ابی طلحه عبدری بود که
از شجاعت و تنومندی و حید عصر و فرید دهر بود از جمله شجعان بود و با هزار دلاور و نه اختلاف شیر دلیر بوده و سروانیان سعد
او را قوچ معرکه میکفتند المؤلف که بناورد چنان و نهامت منادت بنهانی سینه چه لوح مراد بتن از دهان دیر کیسه نکوه
بصد کوه وقد و هزاران شکوه در آمد بعض طریده نبرد و میدان نکرد و در برابر رستکرد بکفتا کسی نیز شیر افکنم
بصید یکی کی کردنم دنیا بهلوانان بالابلند کرچابک فکنم بخم کمند ز کرد و کران عصکام کین نهد بخت کرد فدا
شکم مرد بین سر از دم رعنا بجای من بنا کوه هامان و شکاف کرد وقت نهنکان کارزار و بلز زند میدان میخ بیم جو پیکر شود برجم خرام
پس رجز اسر لشکر اسلام ایستاده با آواز بلند ندا کرد که ای محمد و اصحاب محمد شما کمان میکنید که ما را شمشیر بر شما جاه خود
جهنم میفرستید و شما ما را شمشیر کشیده خود بسوی بهشت روانه میکنیم پس هر کسی از شما میخواهد که بسوی بهشت مخلص
ویکرش برزکیب چو دیدبان عیبن مامون نشود ببیاید تا من او را بدار بخا فرستم پس از صولت شیر و کلاه خود منادی سپاه را
چون باد بهاری ازوزان و او زحقه بر شوکت فکا هامن زهره شیران شکاری جهانیان کردید کسی را یارای آن نبود که از جای
خود حرکت کند پس امیر المؤمنین ع بخدمت رسول خدا آمده کفت یا رسول الله دستوری ده تا بمیدان رفته یکی از دو
سعادت را دریابم آن را دم یا این قطره خون خود فدای تن نو سازم یا او را جواب کفر بکریز از روی زمین بر اندازم
و بعد از رخصت مرکب خود بمعرکه جنک بصدای نفیر و حمله تاخت و عرصه معرکه را نور و تنور اشرف خود روشن کردانید
بیت ساخت المؤلف تیغ شه جو مرکب جهانیدی زجا دریا شکافت و منادی کمک بویضا بدادی کرشه مرکب جلو زد فرقه بالا
کذشتی بیت قطره بر روی نمود آنچنان که آخشی کشتند ایشان رجز خوان بکفتا که حیدر منم بباه وکهیمار لشکر منم
منم حمله آور به نیروی تند ببیش که هر کس نکرد ببیش کند منم شیر بوده اتا بافرویالی شکافنده صف در روز قتال منم سد
و زخم کمند زشمشیر بران و رمح بلند کشم حلقه بر کوش جوینده قلاده کنم کردن بدوح بیشه بهدم دکر بینه ... کمتر
دیلم زجور شد خون کران پس از طنطنه شوکت آنحضرت لرزه بر ترکیب طلحه افتاده کفت کیستی ای جوان نورسیده
آن وقت آنحضرت بسن بیست و شش سالکی بود فرمود منم علی بن ابی طالب طلحه کفت دانستم ای قضم یعنی بر هم شکننده دلیران
که غیر از تو کسی جرات بمبارزه من نمیکند ... صولت و شهرت شجاعت تراشنیده ام و باکی ندارم از اینکه بدست چون تو
دلیری کشته شوم و اکر ترا بکشم زهی شجاعت و آوازه من که کوش پادشاهان رسد پس شروع بقتال نموده و دو بدل
کرد و آخر الامر شمشیر قیمتی برنده از غلاف برکشیده ضربتی بجانب امیر المؤمنین علی ع انداخت و آنحضرت نهیب و جدا
نفیر بسر خود رد نموده شمشیر بر جوهر آبدار تابدار چون خم ابروی خوبان نوخط نازک عذار که از سلسله جواهر بیکر ترباش
موج بحر احمر و هراس وان شمشیر صفای آن ... کرد و حکم کان الماس افتاده رنک آمیزی خم مو تعلن ودم
عرق بعرق ش چون بیکر قوس قزح در جهان طاق و برهان قاطع زبان بر تراز اش چون شیخ آفتاب عالمتاب شهره آفاق

بود از غلاف برکشید و طلحه از شهامت آن تیغ بی دریغ چون لخت کوهی که در زیر تیغ پنهان شود سر خود بر سر کشید و آنحضرت
ضربتی بر فرق سپر وی فرود آورد که میان [illegible] بعضای آهنین منزل شد لیکن سر جوش طالع بست آن بدگهر
آنحضرت از فرق سپر وی رد شد و دامن آهنین را با ایشان [illegible] و حرمه [illegible] از بدن وی [illegible]
مانند آن صدای نکرده بود و از هیبت زمین بر زمین افتاده علم او [illegible] شد و چون آنحضرت بر سر وی رفت
که سر او از تن جدا کند حضرت والوحم قسم داد و حضرت بر گشت و چون اکثر آنحضرت [illegible] چرا او را تا آن کشی نکردی
ضربتی که من بوی زده بودم و برا اثر بود و بعد از آن زندگانی نیکرد چنین [illegible] مروی است که از آنحضرت پرسیدند
که چرا طلحه ابن ابی طلحه در حین مبارزت با امیر المؤمنین یا قثم خطاب کرد فرمودند که چون رسول خدا در مکه بودند
از فرس الجبال [illegible] آنحضرت [illegible] لیکن کودکان را تعلیم میداد [illegible] چون آنحضرت [illegible] آمده رکوعها [illegible]
سنگ و چوب با آنحضرت [illegible] و خال ختما [illegible] بودی و اقسام اذیتها و ستایند و چون ابو طالب [illegible] بار دگر
اینمعنی دید [illegible] عنوان [illegible] کیم چون امیر المؤمنین بر آن مثال مطلع شد بعد [illegible] همراه رسول خدا [illegible]
و چون کودکان متوجه ایذاء رسول خدا [illegible] آنحضرت [illegible] کودکان [illegible] مجروح [illegible] و ایشان گریان [illegible]
پدران خود [illegible] میگفتند [illegible] یعنی [illegible] علی [illegible] کرد و آنحضرت [illegible] نام شهرت بود
انتهی الحدیث القصه طلحه ابن ابی طلحه با [illegible] ابو سعد و عثمان و مسافع [illegible] بعد از کشته شدن او یکان
از پسران مذکور [illegible] علم را بر داشته [illegible] امیر المؤمنین [illegible] آنحضرت [illegible]
بجحیم [illegible] و اصل [illegible] و هم [illegible] علم [illegible] ابو سفیان علم را بر داشته [illegible] تیغ اسد الله
[illegible] علم را بلند کرده [illegible] آنحضرت [illegible]
علم را برداشته [illegible] آنحضرت [illegible] علم [illegible] ابن [illegible]
امیر المؤمنین با علم بر زمین افتاده [illegible] بنی عبد الدار [illegible] علم بر گرفته [illegible] میدان شد
[illegible] علم [illegible] آنحضرت [illegible] علم [illegible]
[illegible] بنی عبد الدار [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علم [illegible] شد [illegible] لشکر [illegible] نکرده
آنحضرت [illegible] سپاه قریش [illegible] معرکه [illegible] ثابت [illegible]
[illegible] الجبل [illegible]
آمدیم [illegible] تیغ مولای [illegible] آهنین [illegible]
سیلاب [illegible] چنان [illegible] جبل [illegible] رسول خدا بر لشکر اعدا حمله آورد
[illegible] در میان کوه [illegible] لشکر قریش [illegible] شکافت
و از آنجا [illegible] العین لشکر قریش بر هم خورده فرار بر قرار اختیار کرده [illegible]
بودند [illegible] آنچه پیاده بودند [illegible] کوه [illegible] و اصحاب رسول خدا [illegible]
[illegible] اموال [illegible] احوال [illegible] اصحاب [illegible]

بقوت [illegible] بحکم [illegible] و مسکن [illegible] ابن جبیر [illegible] ایشان بود
گفت ای [illegible] مسلمانان [illegible] حرکت نکنیم [illegible] اصحاب محمد [illegible] نموده [illegible] ما را
مال غنیمت [illegible] امر رسول خدا [illegible] کرده [illegible] غنیمت [illegible]
دیگر و چون خالد ابن الولید [illegible] جنگ [illegible] در کمین [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] عبد الله ابن جبیر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خالد ابن الولید [illegible] آنجا [illegible]
مسلمانان [illegible] ایشان [illegible] مسلمانان [illegible] کشته [illegible] کفار [illegible]
[illegible] علم [illegible] کفار [illegible] علم [illegible]
مسلمانان [illegible] آغاز [illegible] شیطان از روی [illegible] بآواز بلند ندا در داد [illegible] محمد [illegible]
رسول خدا طاقت حرب مشرکین نیاورده [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] بآواز بلند [illegible] الی عباد الله [illegible] انا رسول الله الی [illegible] عن الله و عن رسوله [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] رسول [illegible]
آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین علی و حمزه و ابو دجانه و مصعب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سلام الله [illegible]
امیر المؤمنین علی و حمزه رسول خدا [illegible] ابو دجانه و مصعب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین و حمزه قدم جانفشانی [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] شجاعت علی
[illegible] تیغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] یا ابا الحسن [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
ایشان [illegible] میدان [illegible]
جبرئیل [illegible] رسول خدا [illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]

کای گروه یهود این روز بعوض روز بدر است پس مردی از مسلمانان از بنی مخزوم نام بیرون آمد و بمیدان او رفت و بدست او شهید شد
پس امیر المؤمنین بوی رسید و ضربتی بر خودش زد و بخود وی [illegible] و او نیز ضربتی حواله آنحضرت نمود و رد شد و بر [illegible]
کشتش پس حضرت شمشیر خود را از خود او کشید و او نیز تیغ خود از سپر حضرت کشید پس حضرت ضربتی برد بر بغل او [illegible]
فاصل شد و چون حضرت نزد رسول خدا برگشت رسول خدا فرمود یا علی بشارت باد که دیگر چنین روزی کار از
ثبت نباشد و اینچنین خواهد شد پس گروهی از مشرکان پیدا شد فرمود یا علی برایشان حمله کن پس آنحضرت برایشان حمله کرده
هشام ابن امیه مخزومی را از ایشان کشت و آن گروه گریختند پس لشکر دیگر رو کردند و حضرت حمله کرده عمرو ابن عبدالله
جمحی را کشت و ایشان گریختند پس گروه دیگر آمدند و حضرت بایشان حمله برد شیبة ابن مالک را از ایشان کشت و ایشان را منهزم کرد
انتهی الحدیث القصه چون امیر المؤمنین در آن معرکه بسیار شد و آنقدر کشش و کوشش نمود که شمشیر وی شکسته شد
و پارهای آنرا برداشته نزد رسول خدا آمد گفت یا رسول الله مرد میدان کمر و بال مردان معرکه شمشیر است و شمشیر من
شکسته مرا عاجز کرد پس آنحضرت شمشیر خود ذوالفقار را بوی داد و بروایتی در آنوقت ذوالفقار را جبرئیل از آسمان آورد
برسول خدا داد و گفت حق تعالی میفرماید که این تیغ دین را بعلی بن ابیطالب بده و رسول خدا آنرا بامیر المؤمنین داده امر بقتال
مشرکین فرموده [illegible] ذوالفقاری بدست آورد [illegible] کز جوشن چو برقی بر جهانید [illegible]
بجان عدو [illegible] ز شمشیر بودی بجانش [illegible] شکست عدو [illegible] دم داشت [illegible]
برهان قاطع زبان مقال [illegible] نوشته بخط [illegible] نصر من الله و فتح قریب [illegible]
جلال شرع [illegible] کشید از نیام [illegible] چون [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] بگردم [illegible] تزلزل [illegible] شدی [illegible]
جهان شد [illegible] چو کوید کسی وصف کارشان [illegible] زبان قلم باشد [illegible] کجا من توانم که انشا کنم
ز هر صد یکی یاد را حصا کنم و در آن وقت هند دختر عتبه در میان لشکر کفار ایستاده بود و هر مرد از جمله قریش
که از حمله بشر ... بیکر یخته [illegible] برای وی میفرستاد که تو از زنان مردی و با طبقه زنان کنار [illegible]
مردی مکن و رسول خدا در آنوقت بجانب کوه احد میل فرموده [illegible] نباشد [illegible] و در آن روز
هم [illegible] بروایتی [illegible] شانزده زخم و بروایتی دیگر نود جراحت کاری [illegible] و شکم و دستهای مبارک
امیر المؤمنین آمده بود و از هر یک خون فواره میزد و با وجود این همه [illegible] رسول خدا بود [illegible]
و در دریای جنگ غوطه [illegible] ملائکه ملاء اعلی از طبقات سموات بتماشای وی [illegible] بودند
میان زمین و آسمان جبرئیل [illegible] ندا میکرد لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی یعنی
نیست شمشیری در عالم [illegible] ذوالفقار [illegible] مرتضوی [illegible] روایت کرده [illegible]
آنروز [illegible] ندای الفتی [illegible] ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب کل
هم و غم سینجلی بولایتک یا علی یا علی یا علی [illegible] که [illegible] ندای ناد علی [illegible]
خبر شده باشد [illegible] انتهی کلامه و میتوان گفت [illegible] باشد و [illegible]
از امیر المؤمنین منقولست که در آنروز [illegible] از زخمهای بسیار [illegible] بهر [illegible]

می‌آمد و سر ایشان را میگرفت و میگفت برخیز و جهاد کن چون برسول خدا عرض کردم گفت مژده باد ترا که آن جبرئیل بود و بروایت
جمیع انبیا علیهم السلام منقولست که گفت روزی با عمر ابن الخطاب بالا میرفتم ناگاه اضطرابی در وی یافتم و صدائی از سینه او شنیدم
مانند کسی که از ترس بیهوش شود گفتم چه میشود ترا ای عمر گفت بکر نمی بینی شیر بیشه شجاعت و معدن کرم و فتوت و کشنده
باغیان و طاغیان و از [illegible] و شمشیر بران و علمدار صاحب تدبیر و شیر خدا و داماد مصطفی را چون نظر کردم علی ابن
ابی طالب را دیدم گفتم ای عمر این علی ابن ابی طالب است گفت نزدیک من بیا تا شمه از شجاعت و دلیری و بسالت او برای
تو بیان کنم دانسته باش که رسول خدا در روز احد از ما بیعت گرفت تا آنکه نگریزیم و هر که از ما بگریزد گمراه و هر کس کشته
شود شهید باشد و آنحضرت ضامن بهشت گردید و چون بجنگ ایستادیم ناگاه دیدیم که صد نفر از شجاعان و ابطال
روی بما آوردند که با هر یک صد نفر یا بیشتر همراه بود پس ما را از جای خود کندند و هر کس بگریخت در آن حال علی را دیدم مانند
شیر غران که بر گله گوسفندان حمله کند بر مشرکان حمله میکرد و از ایشان هیچ پروا نمیکرد پس ما را دید که میگریزیم گفت قبح
دیار و برید و خاک آلوده باد رویهای شما بکجا میگریزید و بسوی جهنم میشتابید چون دید که ما رجوع نکردیم برما
حمله کرد و شمشیری بدست داشت که مرگ از آن میچکید و گفت بیعت کردید و بیعت را شکستید والله که شما سزاوارتر بکشتن
هستید از آنها که من میکشم و چون نظر بدیدها بر کردم مانند دو کاسه روغن زیت که آتش در آن افروخته باشد یا مانند
دو مانند و قدح پر خون از شدت غضب سرخ شده بود من جزم کردم که همه ما را با یک حمله هلاک خواهد کرد پس مبادرت
نمایم که پیش از همه نزد او رفتم و گفتم ای ابوالحسن بخدا ترا سوگند میدهم که دست از ما بدار زیرا که کار عرب این است
که گاهی میگریزند و گاهی حمله میآورند و چون حمله میکنند تنگ گریختن را بر طرف میسازند گویا از روی من شرمنده شد
و دست از ما برداشت و بر کافران حمله کرد و تا این ساعت ترس او از دل من بیرون نرفته و هر گاه او را میبینم هراسان
میشوم و در کافی حدیثی از امام رضا علیه السلام منقولست که چون مسلمانان در روز احد گریختند و غضب شدید برسول خدا
مستولی شد و عادت آنحضرت چنان بود که چون غضب میکرد عرق مانند مروارید از جبین مبین وی میریخت
پس نظر کرد و علی را در پهلوی خود دید از روی غضب فرمود چرا با عموزادگان خود ملحق نمیشوی که مرا گذاشتند و گریختند
امیر المؤمنین فرمود فدای تو گردم یا رسول الله من از تو جدا نمیشوم و در هر کار پیروی تو میکنم حضرت فرمود بلی تو
از منی و من از توام پس حضرت شمشیر کشید و مانند شیر در میان آن کافران افتاد و ایشان را میکشت و می‌انداخت پس رسول خدا
جبرئیل را دید که برکرسی از طلا نشسته میگفت لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی انتهی خبر و در ذکر
وقایع سید الشهدا حمزه ابن عبد المطلب و آن روز شد در آن حال متحیر و ظهور فتح و فیروزی بدعای آنحضرت امام حسن
حمزه او نیز بر صف مشرکان لشکر حمله میکرد و مشرکان را بقتل میرسانید و هر طرف که چون شیر گرسنه حمله آورد و پیش چون کوه
وحشی در پی او [illegible] کمین کرده بود [illegible] بیت [illegible] همی گشت و میکشت از
دشت زین [illegible] دو دست گرفته دو شمشیر تیز [illegible] سر افراز [illegible] فلک [illegible]
[illegible] آن ناکسان [illegible] وحشی [illegible] القصه جبیر ابن مطعم را غلامی بود سیاه وحشی نام
که در [illegible] شجاعت بود [illegible] لشکر قریش [illegible] طلب کرده گفت
که در روز بدر طعیمه ابن عدی عم مرا حمزه بزاری کشت و غم مرا از یاد کردند و مرا چنین بیادم بود و الحال محمد و عم دارد

حمزه و عباس کرد و من حربه عم او حمزه را بقتل رسانی ترا از مال خود آزاد کنم … شاد کرد … وحشی متعهد آن کار
شده بود و در روز احد که امیر المؤمنین و حمزه لشکر کفار را چون عقد ثریا در انتظام بودند همچون بنات النعش متفرق
و در انهزام انداختند هند ملعونه که دختر ابی سفیان و در حسن و جمال ممتاز از همگنان بود و در جنگ بدر پدر و برادرش
بجهاد … بقتل افتاده بود وحشی را مطرف خود امید داده و عده کرد که اگر علی یا حمزه را بکشی کام خود از من بیابی و از مال
آنقدر بتو دهم که مستغنی شوی پس وحشی گفت من بر کشتن محمد قادر نیستم چه میدانم که جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین حافظ
و حامی اویند و علی مردیست بسیار حذر کننده و هرگز از خود غافل نمیشود و طمع در وی نتوانم کرد لیکن امید دارم که …
از آن … مبارز … چون هیزم کشته است ولی حمزه باشد ضعیف و کهن شود کشتن شاید … من … وحشی
سودای آزادی و خیال وصال و میل مال بسر افتاده در کمین حمزه نشست و حمزه مشغول کارزار بود ناگاه … که در دست
… آن را خالی کرده بود اتفاقا سباع ابن عبد العزی رسید و فی الحال او را بیک ضرب از سر … آورد و حربه
از آنجا بکشید و مرکبش … رسید … وحشی فرصت یافته … گاه … بیرون آمد و …
بخود کرد و دست داشت بجانب حمزه افکند ناگاه … شانه او آمد باختلاف الاقاویل و بروایتی …
بر پستان … افتاده و پیشانی مبارکش را بر زمین گذارده … روح مقدسش از
قفس تنگ بدن بفضای قدس پرواز نمود پس وحشی آمد … حمزه … شکم مبارکش را پاره کرد
جگر … برای هند … جگر … در دهان گذارد تا …
… فی الحال … بامر خدا … آنرا …
در جسد حمزه گذارد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا نخواست که جزوی از بدن حمزه داخل جهنم شود پس هند لعینه
… سید شهدا آمد و ذکر و خصیتین و هر دو دست و گوش و بینی … مانند قلاده بر رشته کشید و از روی شماتت
بر گردن خود افکند و شیخ طبرسی رحمه الله از صادق علیه السلام روایت کرده است که حلیس ابن علقمه ابو سفیان را دید که …
بر بالای جسد حمزه ایستاده و نیزه در دست دارد و بر دهان حمزه میزند و میگوید بچش ای عاق حلیس گفت … ای گروه
این مرد را که دعوی … میکند … با پسر عم کشته خود چه میکند آن ملعون منفعل شد و گفت راست میگویی لغزشی
بود از من افشا … و شیخ طوسی رحمه الله روایت کرده است که در روز احد بعد از گریختن لشکر اسلام و شهادت
حمزه منادی ندا برخواست و صدای هاتفی بگوش آمد که بعد از ندای لا فتی میگفت وَاِذَا نَدَبْتُمْ هَالِكًا فَابْكُوا الْوَفِيَّ اَخَا
الْوَفِيِّ یعنی چون نوحه کنید بر کشته پس گریه کنید بر وفا کننده بعهد خدا و رسول که حمزه است برادر وفا کننده
بعهد خدا و رسول که ابی طالب بود انتهی الحدیث القصه در روایات معتبره بسیار آورده اند که در آن روز …
با یکدیگر هم سوگند شده بودند که اگر نظر ایشان بر رسول خدا افتد که آنحضرت را شهید کنند یا کشته شوند یکی عبد الله
ابن جمیل بود که در بدایت کار … و دیگری …
بود که در اثنای کارزار … عبد الله ابن قمیئه و عتبة ابن ابی وقاص و شهاب ابن عبد الله
با اتفاق یکدیگر … احوالی … اختلال … حضرت امیر المؤمنین …
میکنند و آنحضرت … میدان جنگ … و آخر … ضرب آنحضرت …

اشتعال

اشتعال داده و هر کس از آن … متوجه آن بحر بیکران علم و ایقان بشود … شمشیر آن شیر کشور کبریا …
… عذاب … تباهی میکرد … لهذا … از آنجا که … فرصت غنیمت شمرده دست تعدی از
آستین جهالت بیرون نموده و سنگهای جفا حواله آن کان حلم و حیا کردند اتفاقا از آن سنگی سنگین دلان یکی هم
بود … حضرت خیر البشر آمد و گوهر آبدار بی بها … خزانه وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى …
گرامی … آزرده شد و لبهای مبارکش که صدف مروارید علم و حکمت …
چون لعل بدخشان در خون نشست و دندانهای … یاقوت … چون …
شکست … دندان … بود عقد جمع … افکند
سنگدلان … فلاجرم … بحر اخضر از تشنگی … کشید
… سنگدلان … آن … از بیخ و بن کنده گشت و بروایت شیخ
طوسی پس آنحضرت از جای خود برخواست و دست خود بسوی آسمان بلند نموده گفت غضب خدا شدید شد بر یهود
… گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتی که گفتند مسیح پسر خداست و شدید شد
غضب خدای بر آنکه خون مرا بریزند و آزار اهل بیت من کنند بروایت ابن عباس میفرمود کیف یفلح قوم فعلوا
هذا بنبیهم … رستگار شوند گروهی که با پیغمبر خود چنین کنند و در خلال … سنگی دیگر بر پیشانی انور
آن شافع محشر آمده طاق ابروی … محراب طاعت … ماه مبارک رمضان بود چون
… شد … بو قلمون … گردید و …
… شد … روایات … کرده که دندانهای مبارکش نجنبید لیکن از جای
حرکت نمود … افتاد و در روایت دیگر آمده که … بود …
سنگی … انداخت … سنگ … گفت محمد …
چون … ایستاده و شمشیری در دست دارد پس سنگی انداخت و بر دست مبارک آنحضرت
… شمشیر افتاد پس … کرد که کشتم محمد را بلات و عزی سوگند پس سنگ دیگر انداخت و بر پیشانی نورانی آنحضرت
آمد … مجروح و لبهای مجروح و پیشانی مجروح
خون را بدست … گرفت و بسوی هوا می انداخت و میگفت خداوندا هدایت کن قوم مرا که ایشان نادانند و از آن خون
قطره بر زمین نمی آمد و در روایت دیگر آمده که ابن قمیئه … آمد و میگفت یا محمد … پس شمشیر
از غلاف کشید و گفت … آورده … بر دوش مبارک آنحضرت زد …
نکرد لیکن … آنحضرت … مبارک آنحضرت … افتاد …
… که امیر المؤمنین فرمود که در آن حین … پیش روی رسول خدا بشمشیر جهاد میکردم چون …
شدم برگشتم رسول خدا را بجای خود ندیدم با خود گفتم … رسول خدا …
مگر … علی … باشد … شمشیر … و با خود قرار دادم که جنگ میکنم تا کشته
شوم و بر کافران حمله … و جمعیت ایشان را از پیش برداشتم دیدم که آنحضرت بر زمین افتاده و مدهوش

[illegible]

کردید پس سر آنحضرت را بدامن نهادم تا بهوش آمد و چشم بگشود و گفت مردم چه کردند یا علی گفتم عهد و بیعت ترا شکستند و کردند
الحدیث و در قبیل روایت عیاشی هم از صادق ع مذکور است که رسول خدا صلعم در آن دم با امیر المؤمنین گفت کجا بودی گفت
در جنگ بودم و از جنگ گاه حرکت نکردم فرمود بتو این گمان دارم پس گفت یا علی آبی بیاور که خون از روی خود بشویم
پس آنحضرت آب در سپر کرده برای آنحضرت آورد پس رسول خدا صلعم از سبب اظهار کراهت نموده گفت یا علی بدست خود
بیاور پس امیر المؤمنین آب در کف خود کرده آورد و آنحضرت روی انور خود را شست مقارن این حال شیطان از میان
آسمان آواز داد که الا ان محمدا قد قتل و این آواز بمدینه رسید و چون اهل مدینه این صدای محنت افزا شنیدند
زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویده سر و موی خود را پریشان ساخته بر روی خود زدند و فریاد و واویلاه
و وا محمداه بر کشیدند باتفاق فاطمه زهرا با پای برهنه تا احد دویدند و رسول خدا از گریه ایشان بگریه در آمد
کتاب اعلام الوری از ابن جابر صباح ابن سیابه از صادق ع روایت کند که چون آوازه قتل آنحضرت بلند شد فاطمه زهرا
و صفیه عمه رسول خدا صلعم بجانب احد روان شدند و چون نظر رسول خدا بایشان افتاد فاطمه را نزد خود طلبید
پس فاطمه دید که لب و دندان و پیشانی آنحضرت مجروح شده است هر دو خون سر و روی او میگرفت و میگفت شد غضب
خدای بر امتی که با پیغمبر خود چنین کنند پس خون از روی آنحضرت پاک میکرد و جبرئیل آمد و قطره از آن خون بزمین نمی آمد
حضرت صادق ع فرمود بخدا سوگند که اگر قطره از آن خون بزمین آمدی هر آینه عذاب خدا نازل گشتی راوی گفت میگویند که
دندان آنحضرت شکسته بود فرمود نه والله چون آنحضرت از دنیا رفت اعضای وی درست بود و لیکن جراحت نموده
بود و لب و پیشانیش مجروح گردیده بود و در قبیل روایت شیخ مفید رحمه الله که قبل از این ذکر شد آورده که فاطمه گریه کنان
با خدا آمد و ظرف آبی همراه داشت رسول خدا صلعم روی مبارک خود را بدان شست و امیر المؤمنین ... روایت کند
که چون فاطمه صلوات الله علیها دید که از آن جراحت خون زیاده میشد فی الحال پاره حصیری را سوخت ... تا خاکستر
شد و بر جراحت آنحضرت بست تا خون باز ایستاد و در قبیل روایت حذیفه ابن الیمان که در تفسیر آیه ولقد کنتم تمنون
الموت ذکر شده آورده که باز امیر المؤمنین ع در پیش روی رسول خدا جنگ عظیم کرد و هر سواره و پیاده که میخواستند رسول
خدای او را بدست وی بقتل میرسانید تا آنکه رسول خدا نظر کرد و ضعف عظیم در آنحضرت مشاهده نمود که از بسیاری
جدال و رفتن خون از جراحتهای او پاهای مبارکش میلرزید پس آنحضرت دست خود را بسوی آسمان بلند کرد
و گفت خداوندا محمد بنده و رسول تو است و برای هر پیغمبری وزیری از اهل او قرار داده که بازوی پیغمبر را باو محکم کرده
و او را شریک کار آن پیغمبر و برای من بنده وزیری مقرر ساختی که آن علی ابن ابی طالب است برادر من پس او نیکو
برادر و نیکو وزیری است خداوندا وعده که بمن کرده بودی چهار هزار ملک را بما رسان ... و وعده خود را بعمل آور
که از خلف وعده ... خداوندا وعده داده که دین خود را بر همه دینها غالب گردانی هر چند مشرکان نخواهند
و همچنین آنحضرت در اثنای دعا و تضرع و زاری میفرمود مؤلف گوید ... که زلزله ... بر جهان ... کف بر ... لب بر گشاد
بسوی حرم ... دعا کرده ... با یوان ... های ... بکشا ... برده کبریا ... بگان ...
... بعرش ... لوح و قلم ... نامدار ... کارمن ...
ز انگشت ... بکشا ... زد در ... صدای ... بیاید ... کانا فتحنا لک فتحا مبینا

می خواند هاتف بصوت حزین صداهای ایشان که شهید کشتند بیا ... بالای ... و چون رسول خدا از ... جبرئیل
بر بالای کوه حنا نظر انداخت که چهار هزار ملک بر اسبان ابلق سواره در یمین و یسار وی آمده از غلغله آواز ایشان گوش
جهانیان کران گردیده بود و در وصف شاه شیر شکار مخبر که لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار میخواندند و در روایت کلینی از
صادق ع مرویست که امیر المؤمنین ع بنزد رسول خدا صلعم آمد و گفت یا رسول الله صداهای شدید می شنوم و بگوشم میآید که شخصی میگوید
اقدم باحیزوم ... که هرکس را که شمشیر حواله میکنم پیش از آنکه ضربت من بوی رسد می افتد و سر و اعضای وی
از هم جدا میشود رسول خدا صلعم فرمود که ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل اند که با گروه ملائکه بمدد کاری ما آمده اند و حیزوم
نام اسب جبرئیل است که جنیب میکشید که سوار شود و بمیدان در آید الحدیث پس کار بر مشرکین تنگ شد و آثار فتح از میان آفتاب
... در جنگ ظاهر شد و در جواهر آورده که در آنوقت رسول خدا از آن مغاک بر آمد و کعب ابن مالک چشمهای آنحضرت را
که مکحل ما زاغ البصر بود شناخت پس باواز بلند گفت که ای گریختگان مژده که حیات رسول خدا ... یک یک از صحابه بعلامت
آنحضرت میرسیدند و ندای العود احمد بر میکشیدند نظم ... ای بخت ها ... بلا و تعب چون ...
ناگهی گریختگان لشکر از هر طرف پیدا شده و در نزد آنحضرت جمع شدند ... ملائکه باتفاق ...
دیگر باره بر ان مشرکان حمله آور شدند و خس و خاشاک آن بیدینان بسیلاب شمشیر امیر مؤمنان و ملائکه آسمان از پیش
بر داشته شده باره دیگر جنگی صعب عظیم روی نمود که گویا روز رستخیز بر پا شده اموات را آرزوی آن شد که سر از قبر بر آورند
... کارزار صاحب ذو الفقار بارها دیگر جان خود فدا کند تا عاقبة الامر کفار فجره از روی طیش روی بهزیمت
گذاردند و گریختگان صحابه که با آوازه ملائکه و جنگ آنحضرت بر گشته بودند ایشان را تعاقب نمودند و ...
معجز ظاهر گردید که در آنروز زیاده بر چهار صد ... از سپاه مشرکین تیغ بیدریغ ... و تتمه روایت شیخ مفید آنکه امیر المؤمنین
در آنوقت دست از جنگ کشیده بنزد رسول خدا آمد و ذو الفقار در دستش بود و از دم آن خون میچکید مؤلف گوید قطعه
خون میچکید از تیغ تیغ شاه دین کل کل از روی زمین میشد چمن لاله زار و دست ... کشایش ...
بر از خون مشرکان بود پس شمشیر خود را بفاطمه داد و گفت بگیر این شمشیر را که امروز با من در وفا ... و آنچه بر آن بود از
وفاداری برای من بجای آورد و رجز مناسب آنکه خود ادا فرمود پس رسول خدا بفاطمه گفت بگیر شمشیر را که شوهر تو
آنچه بر او بود امروز بعمل آورد و حق تعالی بسبب شمشیر او ... بقتل رسانید مؤلف گوید ...
صفا داد ... و تتمه روایت کلینی آنکه پس رسول خدا صلعم با امیر المؤمنین گفت یا علی شمشیر برهنه خود از پی کفار ...
و ببین که اگر بر شتران سوار شده اند و اسبان را جنیب میکشند بدانکه اراده مکه دارند و اگر بر اسبان سوار اند و شتران را
جنیب میکشند البته اراده تاخت و تاراج مدینه دارند پس آنحضرت از عقب ایشان آمد تا بایشان رسید دید که بر شتران
سوار بودند و اسبان را میکشیدند پس ابو سفیان را نظر بر آنحضرت افتاد از روی خوف و جزع گفت یا علی چه
میخواهی ما اکنون بمکه میرویم برگرد بسوی یار خود و بگو که وعده جنگ ما و تو سال دیگر ... است پس جبرئیل ایشان را
تعاقب کرد و هر چند صدای سم اسب جبرئیل را میشنیدند تندتر میرفتند و پیوسته جبرئیل با گروه ملائکه از پی ایشان میرفت و ابو سفیان
میگفت اینک لشکر محمد بما رسیدند تا داخل مکه شدند و اهل مکه را خبر دادند که لشکر محمد از عقب ما آمدند تا داخل مکه شدیم
و نشانها و هزیمت کنان بمکه آمدند گفتند ما لشکر محمد را دیدیم که هر گاه ... ایشان بجای ...

سواره برابر سرخ بود و در حیات حیش لشکر محمد میشناخت زیرا که ملائکه بصورت مسلمانان خود را بایشان مینمودند و اهل مکه
پیوسته توبیخ و سرزنش ابوسفیان میکردند که با این همه لشکر آراسته و بسیار از معدودی چند از محمد یاران گریختی و او میگفت
یکنفر از لشکر محمد که علی ابن ابی طالب است ما را و صد هزار مثل ما را بس است و این از معجزات رسول خدا بود خرائج
و دیگر معجزاتی که در آن روز از آنحضرت بعد بظهور رسید بدانکه قدری از آنها در سطاوی این قصه گذشت و قدری دیگر
که در این مختصر ذکر توان شد چند نوع است اول آنکه چون مغیرة ابن العاص چنانچه گذشت سنگ بر دست و دندان آنحضرت
زد و حضرت او را نفرین کرد که خداوندا ویرا سرگردان کن پس بدعای آنحضرت بعد از انهزام مشرکان او در میان معرکه
سرگردان بود و راه بجائی نبرد تا عمار یاسر بوی رسید ضربتی بوی زد و او را کشت دوم چون ابن قمیه ضربت شمشیر بر دوش
آنحضرت زد و حضرت ویرا نفرین کرد پس چهارپای وی او را برداشته بمیان خار و مغیلان و درختان صحرا برد و از دو دست
آنرا نتوانست نگاهدارد تا هنگامی که گوشتهای بدنش بر شاخهای آنها بند میشد و هر گوشتهای بدنش بجائی
و بجهنم واصل شد و در مقصد اقصی آورده که رسول خدا ابن قمیه را چنین نفرین کرد که أَذَلَّكَ اللهُ وَأَخْزَاكَ
پس روزی در مکانی خوابیده بود ناگاه نکه بلند با شاخهای حیات تند مانند نیزه سر بر شکم وی نهاده در
کرد تا از پشت وی سر کرده بیرون آمد و آن ملعون در آنحال آواز بواویلاه و واذلاه بلند کرده تا بدوزخ رفت
سیم صاحب خرائج از حضرت کاظم روایت کرده که در آن روز دست عبد الله بن عتیک را مشرکان بشمشیر جدا کرده
بودند پس دست بریده خود را برداشته بنزد آنحضرت آمد و تضرع کرد پس حضرت دست ویرا بر جای خود گذارده دست
بران مالید فی الحال درست شد چهارم ابن روایت کرده که آنحضرت در همین جنگ بمردی رسید از مسلمانان
که تیری در کمان گذارده بود و میخواست بجانب مشرکی بیندازد پس حضرت دست بر بالای تیر وی گذارده فرمود که بینداز
چون تیر را انداخت آن کافر گریخت و بجانب دیگر رفت آن تیر تیز گردید و بجانب او رفت و بهر طرف که میگریخت تیر
از پی او میرفت تا آنکه بر سرش آمد کشته شد پنجم در حیات القلوب آورده که تیری از مشرکان بچشم قتاده آمد و حدقه از جا
بیرون شد بر روی آویخت پس حضرت بدست مبارک خود آنرا بر جای خود گذاشت و از اول نیکوتر شد ششم طبرسی
از باقر روایت کرده است که مردی از اصحاب رسول خدا بود که او را قزمان میگفتند روزی جمعی در نزد آنحضرت مدح
او کردند و گفتند یاری برادران مومن بسیار میکند آنحضرت فرمود که او از اهل جهنم است پس روز احد بر آنحضرت
عرض کردند که قزمان در جهاد بسیار مشرکان کشته فرمود هر چه خدا میخواهد میشود پس دیگری عرض کرد که او خود
خود را کشت رسول خدا فرمود گواهی میدهم که منم پیغمبر خدا پس حضرت باقر گفت کشته شدن وی باین نهج بود که در این
جنگ بسیار مبادرت کرده شش نفر یا هفت نفر را کشت و چون از جراحت بسیار ماندت شد او را برداشتند بجانب خانهای
بنی ظفر بردند اینجمعی بوی گفتند بشارت باد ترا که در راه خدا مجاهده شدی گفت چه بشارت میدهید مرا جنگ که کردم
برای حمیت قوم خود کردم نه برای اسلام چه من اعتقادی بدین ندارم و اگر بجهت ننگ قوم نبودی جنگ نمیکردم
این بگفت و تیری بر شکم خود زد و خود را کشت هفتم در روایت معتبر آمده که ابو عزه شاعر در جنگ بدر بدست مسلمانان
اسیر شده بود و در نزد رسول خدا تضرع بسیار نموده بود که یا رسول الله میدانی که من مرد فقیر بیچاره هستم و بسیار عیال
دارم از راه لطف اصلاحی همراه این طایفه آمدم بودم حال از من منت گذار و مرا مرخص کن تا بوطن خود روم حضرت فرمود که

بی فدیه رها میکنم و بعد از این باز بجنگ ما خواهی آمد آن ملعون سوگندهای غلاظ و شداد یاد نمود که دیگر بجنگ آنحضرت نیاید
چون جنگ احد روداد قریش او را طلبیدند که همراه ایشان بیاید و مردم را بشعرهای خود ترغیب بجنگ رسول خدا کند گفت
من با محمد عهد کرده ام و بیجا بود گفتند این مرتبه مثل آن مرتبه نیست و محمد از دست ما نجات نخواهد یافت چون بجنگ احد آمد
کسی از مشرکان بغیر او بدست مسلمانان اسیر نشد چون او را بخدمت حضرت آوردند فرمود که تو با ما در سال گذشته شرط
نکردی که بجنگ ما نیائی گفت یا رسول الله مرا فریب دادند منت گذار بر من و مرا رها کن حضرت فرمود که نکنم که بروی بمکه
و دوشهای خود را حرکت دهی و بگوئی محمد را بازی دادم اَلْمُؤْمِنُ لَا یُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَیْنِ مومن از یک سوراخ دوبار گزیده
نمیشود پس امیر المومنین را امر کرد تا گردن او را زد و در کتاب القصص رسول خدا و مومنان بعد از گریختن آن فاسقان بکفن و
تجهیز شهدای احد مشغول شدند پس مومنان یک یک آن سعادتمندان را از میان معرکه میکشیدند و بنزد رسول خدا
میآوردند و هر کدام را کفار برهنه کرده بودند کفنی تازه میکردند و هر کدام که برهنه نشده بودند با جامه خون آلود آنحضرت
نماز بر ایشان میگذارد و دفن میکردند پس حضرت ایستاد تا عمرو ابن الجموح و عبد الله ابن عمرو را در یک قبر گذاردند
و خارجه ابن زید و سعد ابن ربیع را در یک قبر گذاردند و در دلیل روایت منقول است که رسول خدا فرمود کیست که ما را از احوال
حمزه خبر دهد حارث گفت من موضع او را میدانم چون بنزد ایشان رسید و حال او را مشاهده نمود نخواست که آن
خبر وحشت اثر را بحضرت رساند برنگردید پس آنحضرت با امیر المؤمنین گفت یا علی بطلب عم خود رو و آنحضرت آمد چون
حمزه را بآن حال مشاهده نمود نخواست که این خبر را او برساند قدری توقف نمود تا آنکه رسول خدا بیطاقت شد خود
تشریف آورده و رسید شهدا را بدان منوال دید که برهنه کرده اند و گوش و بینی و زبان و ذکر و خصیتین او را بریده اند و شکم
او را دریده جگرش را بیرون آورده اند پس گریه کرد چندانکه اشک از دو طرف روی مبارکش جاری شد و فرمود بخدا سوگند که هرگز
در مکانی نایستاده بودم که خشم مرا بخشم آورد از این مکان پس برد یمانی که بر دوش مبارکش بود بر روی حمزه انداخت و آن
بقامت حمزه کوتاه بود و قدری از پاهای وی که از زیر برد بیرون ماند بعلف و گیاه پوشانیدند و کلام اشجع گفت و فرمود
که اگر نه آن بود که زنان بنی عبد المطلب اندوهناک میشدند هر آینه او را بحال خود میگذاشتم که درندگان صحرا و مرغان هوا گوشتش
او را بخورند و در روز قیامت از شکم آنها محشور گردد زیرا که بلیه هر چند عظیم تر است ثواب بیشتر و باز خواست آن
ترا است پس بر نماز بر حمزه هفتاد تکبیر گفت و بعضی روایت کرده اند که جسد هر یک را در پهلوی وی گذارده و نماز بر هر
یکی از شهدا میکرد حمزه را نیز شریک میفرمود آورده اند که در آن روز غم و اندوه آنحضرت بر شهادت حمزه بمرتبه دردناک
شد که خواست مثله کند و نوعی باستیصال اهل ضلال نفرین کند پس حق تعالی آنحضرت را از مراقبت یعنی تسلی داده آیه
فرستاد که لَیْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَیْءٌ یعنی نیست مناسب حال تو یا محمد که پیغمبر رحمتی فظ غلیظ القلب
از نیکو مدارا نمائی با ازین مدعا چیزی یعنی چه خاید انا هلاک ایشان شتو عابد کرده پس چون چنین است تیغ نفرین از
نیام انتقام برمکش تا آنکه حلم خداوندی ظاهر شود أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ یا بازگشت کند و بتجارت بدین کار
یا امر رشد خود کوئی توبه کنند و از مخالفت رسول و امام ایستاده تدارک ما فات بکوشند أَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب
نماید ایشان را بعد از این بتیغ امیر المؤمنین در فتوحات دیگر و بآتش دوزخ در برزخ و آخرت که اصرار بر آزار مسلمانان
و کفر اصلی خود داشته باشند فتقدیم توبه بر تعذیب جهت امیدواری ایشان است که مأیوس از رحمت خدا نشوند و ترجیحی معنی آنکه

بنابر انتصاب یعذبهم که عطف است بر شیء بتقدیر
بر شیء است موضع حال از شیء

برسد زرا او عزه را اینکه از فتح و نصرت شاد و از شکست غمزده نشوی چه مدبر امور خدا و ندیست ازو تو بعد از چه منصب
وقت دانند که بیس تو بنده ماموری بجهاد تا آنچه بر تو است بعمل آوری و باقی امر را بما واگذاری پس چون چنین است او تو را
نگذارد مگر آنکه او سبحانه بقبول توبه یا عذاب ایشان اقدام نماید و این در حالتی است که او در فقره توبه یعنی الی آن
باشد او معنوی آیت بلکه قراءت حضرت باقر عم که ان یتوب علیهم او یعذبهم بجمله شرطیه مجزوم تلاوت نموده و بقول
جمعی لیس لک من الامر شیء را جمله معترضه داشته او یتوب و ما بعد آنرا عطف بر لیقطع طرفا کنند یعنی آنکه باشد
که نصرت و یاری کرد شما را خدای در بدر و غیره برای یکی از چهار چیز یا شکسته شدن رکنی از ارکان دولت کفار و
بقتل صنادید ایشان یا انقلاب ایشان خایب و خاسر از معرکه جنگ یا توبه یا عذاب ایشان و اگر او بمعنی او
منظور شود قرار بعداست که از ان ملاعین ظهور رسد فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی ایشان
ستمکارانند بر نفسها خود خزانه بدانکه از فحوای آیه ظاهر گردد که توبه جمعی که در ایام کفر بقتل مؤمنی
مبادرت نموده باشند چون وحشی قاتل حمزه و قاتل جعفر طیار امکان قبول دارد چنانچه مدلول حدیث کلینی که در
آیه وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ انشاء الله تعالی ذکر شود نیز مصرح کرده که ورود این آیه برای چنین جماعت است و شیخ
نیز چنانست که رسول خدا توبه وحشی را در روز فتح مکه قبول کرده و فی الجمله تا بلندی بر این یعنی که آنچه بطرق عامه از آنحضرت
روایت کرده اند که حمزه و قاتل او هر دو در بهشت اند که هر دلیل کلی بر تو اند بود و صاحب جامع القلوب هم اقتدا او
مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ شمرده است یعنی آمرزش و عذاب او منوط بمشیت خداست و نفی امر الکلیة امر از رسول خدا در این آیه
باحتمال این اخیر مراد باعدم قدرت آنحضرت بر الجاء و اجبار خلایق با بر عذاب و استیصال ایشانست چنانچه
إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا و غیرها گفته و الا آنحضرت را در قبض و بسط امور بلاد
و عباد و دعا کردن بر ایشان مدخلی کلی هست چنانچه اکثر آیات و اوله بر جمعی قایمت و عیاشی به سند معتبر روایت
نموده است که شخصی آیه لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ که از حضرت باقر عم تلاوت نمود پس آنحضرت گفت بلی وَاللَّهِ إِنَّ لَهُ
مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا وَشَيْئًا وَشَيْئًا یعنی والله نه چنین است که مر آنحضرت را در امر کارخانه خدا هیچ دخل نباشد بلکه او را
امور چندی با وی هست و منظور آنحضرت از تکرار این عبارت تعددی کلی است پس آنحضرت تعاری گفت لیکن جز هم
ترا از مورد آیه بدرستی که چون خدا رسول خود را خبر کرد با اینکه باید اظهار خلافت و ولایت علی بن ابی طالب ع کند
در نفس خود تفکر و تامل کلی داشت که با وجود عداوت قوم خود که با علی بود داشتند چگونه اظهار این معنی کند پس حق
اشعار بدان کرد که امر امامت مختص با و سبحانه است که هر که خواهد بدهد و این امر را از جور علی بن ابی طالب
و با و داده است و چگونه امر کارخانه خدا بدست حضرت رسالت مآب نباشد و حال آنکه جمیع امور دین خود را بدست
وی داده است که آنچه را او حلال کند حلال و آنچه او حرام کند حرام باشد و در جای دیگر فرموده است که آنچه پیغمبر
من بیاورد بگیرید و آنچه شما را از ان نهی نماید باز ایستید و مویّد این آیت قراءت دیگر حضرت باقر عم که او یتوب
علیهم او تعذبهم بتاء خطاب خوانده و بروایتی نزول آیه در روز احد و قضیه بود که در حین جنگ سنگ عتبة بن ابی وقاص
بر دندان رباعی آنحضرت رسید چنانچه گذشت پس آنحضرت فرمود چگونه رستگار شوند قومی که روی پیغمبر خود را بخون رنگین
کنند در این آیه حق تعالی او را خبر داد که اکثر آنها مؤمن خواهند شد یا از صلب ایشان مؤمن بهم خواهد رسید

ابن مسعود آنحضرت خواست که بر کشتگان لشکر خود را نفرین کند حق تعالی وی را از ان منع باز داشت و ابن سنان نفت بآنچه نزول
این کفت که در جنگ احد بالکرون خون از روی خود میگفت اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون پس هر گاه بر کفار چنین
دعا کند بکروه خود چون نفرین نماید و کفته اند که از بسیاری حواشی که آنحضرت بر ایشان مردم داشت چوشیده در تعلق و اضطراب
بود حق جل و علا و بر او خبر نمود که عنان الیها واختیار همه بر قبضه اقتدار او سبحانه است که چگونه چنین نباشد وَلِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ و حال آنکه مر خدا راست آنچه در آسمانها باشد از حقایق و ماهیات فلکیه و ملکیه وَمَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از جواهر و اعراض ملکیه و ملکیه يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد گناهان
برای هر کس خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و بقول ابن عباس عفو نماید
گناه بزرگ را از هر که خواهد و بگناه خود عذاب کند هر کرا خواهد جمعی از معتزله بر آنند که قید مشیت در غفران و عذاب
برای عدم توبه کنندگان و مستحقین عذابست چه مغفرت او سبحانه برای تائبین و عذاب برای مستوجبین واجبست لیکن
اولی آنکه مشیت او غیر مختص بتائب و غیر تائب باشد چه قبول توبه تائبین بلکه توفیق توبه ایشان نیز موقوف بمشیت اوست
و ابهام در مغفرت و عذاب برای آنست که مکلفین مغرور نکردند و مایوس نیز نشوند چنانچه صادق ع فرموده لو وزن رجاء
المؤمن وخوفه لاعتدلا و از انکه هدی میرسد که چگونه که چگونه او سبحانه عذاب کند بندگان را با این همه وسعت رحمت
فرموده که رحمت او سبحانه حکمت بر غضب غالب باشد چه رحمت وی بارزاء رقت قلب ملک نیست چنانچه رحمت خلایق بدان منبعث
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده گناهانست و مهربانست بر بندگان و روا باشد که وقوع این و حب اوقف
بر نفرین بر ایشان مکن لهذا آنحضرت در آنوقت برای نظم خود بدرگاه جهان پناه بدین دعا مبادرت نمود که اللهم لک
الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان علی ما اری خزانه در ذکر مراجعت آنحضرت با اصحاب بجانب مدینه
علیه بعد از روایت شیخ طبرسی و حذیفة بن الیمان آنکه پس آنحضرت از احد کوچ کرده روانه مدینه شد و در حین مراجعت
امیر المؤمنین علم رسول خدا را که بخون آن جماعت ملعون رنگین کرده بود در پیش رسول خدا می آورد و ابو دجانه از عقب آنحضرت
بود و چون بمدینه مشرف شد زنهای قبائل مدینه که در مصیبت رسول خدا نوحه گر بودند شنیدند و چون اهل مدینه آن واقع
آنجا از دور دیدند زنهای ایشان در بر واستقبال رسول خدا بر سر راه آمدند که بر کشتگان زبان بتعزیت گشودند و از ان احوال
کشتگان خود را پرسیدند تا آنکه زینب بنت جحش احوال پرسید حضرت فرمود ای زینب برای خدا صبر کن در مصیبت برادرت که
انا لله و انا الیه راجعون گوارا باد برای او شهادت باز حضرت فرمود که صبر کن برای خدا زینب گفت در مصیبت کی فرموده در
حمزه بن عبد المطلب بار دیگر گفت کلا استرجاع گفت و گفت گوارا باد برای او شهادت دیگر بار حضرت فرمود برای خدا صبر کن گفت در
کی فرمود برای مصیبت شوهرت مصعب بن عمیر زینب گفت وا حزناه حضرت فرمود که شوهر را نزد زن مرتبه هست که هیچکس را
نیست گفتم از یتیم شدن فرزندان او میگریم و زنی از بنی نجار پدر و شوهر و برادر و پسرش در ان جنگ کشته شده بودند
آمد از کشتگان خود هیچ سوال نکرده اول پرسید که آیا رسول خدا زنده است گفتند بلی گفت چنانکه من او را ببینم
راه گشودند تا آن مؤمنه چشمش بر رسول خدا افتاد و پس گفت چون تو هستی هر مصیبتی بعد از تو سهل است هم خدای تو باد این گفت
و برگشت و چون حضرت داخل مدینه شد از خانهای بنی عبد الاشهل و بنی ظفر صدای نوحه کنندگان را بر کشتگان خود بگریستند
شنید اشک از دیده مبارکش بر صفحه عارض گلگونش جاری شد فرمود امروز کسی نیست که بر حمزه گریه کند چون سعد بن معاذ

واسید ابن حضیر این را شنید نمی گفت هیچ زن از انصار بر کشته خود نوحه نکند تا اول برو و حضرت حمزه را بر تعزیه حمزه کنند و چون حضرت صدای گریه ایشان شنید فرمود برکردید خدا شما را رحمت کند و تا امروز معمول است که هر مصیبت بروی واقع میشود اول بر حمزه گریه میکنند انتهی الحدیث و چون ابن عم اسباب فی اسلحه که کفار قریش همراه خود بدان جنگ آورده همان مال ربوا بهم رسیده بود در خاطر بعضی از مسلمانان خلید که اگر ما نیز مباشرت باخذ ربوا نمائیم امکان آن دارد که ما نیز دولت و شوکت افزوده انتقام خود از ایشان توانیم کشید حق تعالی ایشان را از آن نهی نموده فرمود یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گروندگان لَا تَأْکُلُوا الرِّبَا مخورید مال ربوا را تشنیع کیفیت آن در سورة البقره گذشت أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً افزوده شده تازه بتازه در مبلغ و اجل ابراد این عبارت برای آنست که تضعیف از طرفین شد یعنی مقرض بر اجل و مستقرض بر دین افزاید و بقرائت مضعّفة بتشدید عین و حذف الف فایده تکثیر کند و نقول اضعاف در اصل دین و مضاعفه در مدت باشد چه عادت ایام جاهلیت چنان که چون وعده قرض بسر رسیدی قدری بهمان افزوده مرا بجهه دین را و چندان نموده سند را تازه کردندی و باز در چنین نمودندی تا آنکه باندک زمانی اندک چیزی از آن دین تمامی مال مدیون را فرا گرفتی و بدین سبب مدیون مستهلک الاحوال شدی وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در منع اوامر و مجانبت از نواهی او لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ تا بدان که شما رستگار شوید و این تقوای بندگان خاص است که وقع واسطه از میان کرده از ذات او سبحانه اندیشه نمایند و در باره عوام که در معرفت مثال بوده چندان واسطه فرا رو هند و فرمود وَاتَّقُوا النَّارَ و بپرهیزید از عملی چند که موجب دخول شما است در آتش الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکَافِرِینَ ۞ که آن چنان آتشی که مهیا کرده شده است برای ناگرویدگان این کمال تهدید است چه مناسب آنکه بود که گفته شود اعدت لآکلی الربوا آنرا بکافرین در موضع آکلین ربوا دلالت کند بر شدت مخافت و مواخذه آکل ربوا را و دانا را از عرصه کافر ساخته و بشوا اند بود که مراد از کافرین مستحلین ربوا باشد چه حلال را انست حرام و حرام داننده حلال باتفاق علما صریحا کافر است و گفته اند ذکر کافرین اشارت بدانست که اصل خلقت آتش برای کافر شده فسقه و فجره مردم بالتبع ایشان معذب گردند چنانچه در وصف بهشت گویند اعدت للمتقین و معهذا عیر متقین بالعرض و اهل بدان شوند و کافران را نار تعذیب و عاصیان را نار تادیب در جواهر آورده که چون ربا خواران آتش تازه بتازه بر مکر سوختند بود نمی بجا و بیزند لهذا حق تعالی آتش را بکافات ایشان مقرر فرموده نکشد هر آن آتش که ظالم بر فروزد همان آتش بود کورا بسوزد بعد از ترهیب مؤمنان از معاصی ترغیب ایشان نمود بطاعت که أَطِیعُوا اللَّهَ و فرمان بری کنید خدا را در فاطیا و امر و نواهی وَالرَّسُولَ و پیروی کنید فرستاده او محمد را در آنچه از نزد او سبحانه برای شما آورده لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ ۞ تا باشد که شما رحم کرده شوید بفضل و رحمت او و ادای لفظ لعل برای آنست که معرفی باشد خود نکرده چه طاعت تنها موجب رحمت نیست شما را کسبو مشیت الهی بر ترحم اسدی ضم شده باشد وَسَارِعُوا و شتابید بنا بقرائت اهل مدینه و شام که عطف بر اطیعوا و هر یک از جملتین را مستقل بمفهوم خود و بی وصل بسوی داشند و تاییدا آن کنند قرائت عبدالله ابن مسعود و ابی ابن کعب بی سارعوا خواننده اند با واو و سبقت سرعت المعنی اند اما بقرائت اهل مکه و بصره و کوفه سارعوا بدون واو و اطلاق و قرب در چون اسعار بر قرب بطاعت و سابق

کار نیک گویا گفته باشد که طاعت خدا و رسول مبین سارعت است إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی آنچیزی که موجب آمرزش شما باشد مِنْ رَبِّکُمْ از پروردگار شما اقامه لازم بکان ملزوم و انتساب آمرزش بنفس خود با وجود آنکه توهم صدور آن از غیر او سبحانه نیز دو بجهت تشویق بندگان است و در باب تخصیص مغفرت اقوال بسیار است لیکن تخصیص بر عمل حسنات دون جهت و جهی ندارد و لهذا تعیین آن نکرده تا هر چه از عبارات بر دانند فلاجرم بابد از جمیع افعال حسن و اجتناب از افعال بسته باشد و اگر تخصیص جهیم اقوی آنکه مراد مجاهده فی سبیل الله باشد که اصل الجنة تحت ظلال السیوف چه بروز کار بعد شکست احد و تحذیر نمودن جماعتی از فرار از معرکه جهاد و اکثر گویند رحمت و مغفرت الهی را انتهائی نیست که حق آن باشد که اگر تعجیل بسوی آن نکنند در نیابند پس چه فایده بلفظ مسارعت مترتب باشد گوئیم اگر چه رحمت و مغفرت او نهایت نیست لیکن نظر با عمار قلیله مردم است که بر وعده ظفر میشود پس اگر تعجیل در شتاب نکنند بیحتمل که عمر تمام شود و مغفرت و مراد ره نیابند و گفته اند که ابن مسارعت فراخور احوال هر کسی نوعی ست سرعت عابدان بقدم و از عاصیان بندم و از عارفان بهمم باشد پس لفظ از لی همراه اجل العقده و ملحوظ ساخته تا شتابند بسوی چیزی که منتهای مقصد هر یک از ایشان است یعنی آمرزش او از اعقاب وَجَنَّةٍ و تا بالتواب که آن بهشتی است آنچنان بهشتی که عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ پهنای آن موافق است بالتمام آسمانها وَالْأَرْضُ و تمام زمین یعنی اگر این هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین که هر کدام بقدر باشد مسالک الراهت مثال ورق کاغذ سطحی بهم نهند بشود حجم آن بر طول و عرض افزوده شود پس چون رشته‌ها باریک شده وسعت عرض آن بر طول افزوده شود و هر یک خط شوند موافق باشد با عرض بهشت و ذکر عرض برای آنست که تصور طول آن بدان که هیچ آفریده در نیابد و گویند منظور از تشبیه آنکه چون در منظر انسان هیچ جرم در طول و عرض زیاده بر آسمان و زمین نیست تعجب فهم او این تشبیه شده و ذکر عرض برای آنست که طول هر چیز البته زیاده بر عرض آن می باشد پس تا قیاس کنند که چون عرض بدین قدر باشد پس طول چه قدر خواهد بود چنانچه در جای دیگر در وصف لباس اهل بهشت گوید بطائنها من استبرق یعنی تا انسان تامل نماید که هر گاه استر جامه ایشان استبرق باشد ابره به طریق اولی بهتر خواهد بود و در اینجا در بحث دارد آورده اند اول آنکه چون عرض بهشت تمام طبقات آسمان و زمین را فرا گرفته است پس دوزخ در کجا باشد جواب آنکه در مجمع البیان از رسول علیه السلام مروی است که همین سوال از آن حضرت نموده فرمودند سبحان الله اذا جاء النهار فاین اللیل یعنی که روز باشد شب کجا خواهد بود پس چنانچه او سبحانه تواند که هنگام روز شب را هر جا خواهد برد همچنین دوزخ را هر جا که خواهد خلق کند دوم بصد فیها اما الجنة ففی السماء ظاهر است که آسمان ظرف بهشت باشد و زیادتی وسعت ظرف بر مظروف بدیهی است پس چگونه برای بهشت چنین عرضی توانند بود ما آنکه طول آن و نیز جواب گویند که معنی اما الجنة ففی السماء آنکه بهشت در طرف بالا است نه آنکه داخل در جوف آسمانها باشد و دور نیست که خدا در طرف علو جیزی خلق نماید که اعظم از آسمانها باشد و صاحب مجمع آورده که در زمین صحت حدیثی که دلالت بر بودن بهشت در آسمان چهارم بکند معنی آن باشد که در آن از آسمان چهارم گشوده میشود چنانچه در عرش گویند در فضای عالم بالا و علیت بعلات قدر طول و عرض و معهذا فضای جانب او مرابت شتی از انطباع کو جیلک تر است یعنی تر آنجا باشد و در تفسیر معنی آیه آنست که چنانچه عرض آسمان و زمین را بر اولی العین می بینید و از وسعت آن تعجب می نماید بهشت نیز در نظر اهالی آن بهمین نوع باشد نه آنکه فی نفس الامر عرض بهشت بقدر آن باشد چه هر یک از بهشتیان را ده مقابل

[illegible]

دنیا دهند و از سدی مرویست که گفت اگر تمام اجرام آسمان و زمین در هم شکسته و ذرها چون خردل شود خدا را بعدد هر ذره از آن
بهشتی است که در عرض مانند آسمان و زمین باشد **أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ** آماده شده است برای پرهیزکاران
چنانچه در خصال الامیر المؤمنین ع مرویست که فرمود لَن تَنالوها الا بالتقوی و اگر جمعی از مجانین و اطفال
و برخی از فساق ... داخل بهشت شوند ... مخصوص آن بمتقیان ... اصل خلقت آن برای متقیان ...
و دیگران بالتبع است چنانچه گویند ... دیگران ... و در باب آماده بودن بهشت الحال
خلاف برخی که گویند هنوز مخلوق نشده و روز قیامت مخلوق گردد گویند بمعنی اعدت برای تحقق وقوع باشد اما
اصح آنکه اکنون موجود است و اگر چه ... تا آنروز باتمام رسد و تعدد
قول کنند حدیث نبوی که فرمود در شب معراج بهشت را دیدم و برخی از منازل آن تمام و برخی ناتمام بود و مسئول آن
گفتند اعمال حسنه و مصالح برای اتمام آن میفرستند و بسیاری از اخبار و آثار ... ورد که در آنجا
وارد شده است که چون بنده فلان عمل بجای آورد برای او در بهشت قصری چنین و چنین با منزل چنین ... تعریف
تعریف متقیان فرمود **الَّذِينَ يُنفِقُونَ** آنچنان متقیانی که نفقه میکنند ... اراده عوض و غرض
فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ در حالت غنا و فقر یا فراوانی و تنگی یا شادی و غم یا ... و دشواری یا ...
و دشواری ... یاد ... دادن ... بعنوان ... آنکه در مجامع
بدین صفت ... اقدام ... آدمی ... و عدم ... معقول برای ...
آنکه ... در روایت آمده که ... اصحاب آنحضرت ... در دادن صدقه ... اند هر چند بصفت
بسیاری بوده و خصوصیت این صفت بذکر از جمله صفات متقیان برای ... صفات دیگر ... مالی
عبادات باشد ... برای ... جهاد ... بذل ... اسباب ... صورت ...
از رسول صلعم مرویست که فرمود سخاوت درختی است در بهشت که شاخهای آن در دنیا است هر کس یکی از آن شاخها
دست خود محکم کند بکشاند او را به بهشت و بخل درختی است در دوزخ که شاخهای آن بدنیا است هر کس در آویزد
بشاخهای آن بکشاند او را بآتش **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** و فرو خورندگان خشم و انتقام ناکشندگان
از خصم اند با آنکه قدرت بر امضای آن دارند و در مجمع از صادق ع مرویست که فرمود کاظم الغیظ کصابر في السبيل
في سبيل الله ... در ... خشم ... جهاد کننده ... و در کافی از آنحضرت ع منقولست
که فرمود مَن كَظَمَ غَيْظاً وَلَوْ شاءَ اَنْ يُمْضِيَهُ اَمْضاهُ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ رِضاهُ هر کس فرو خورد
که اگر خواهد امضای آن کند تواند پر کند حق تعالی دل او را در قیامت از خشنودی و برواية ابی امامه از رسول صلعم
مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ اَمْناً وَايماناً و در روایت آمده که ... بسبب ... اشیا ... جمع ...
... خشم ... تعالی ... خشم خود **وَالْعَافِينَ عَنِ**
النَّاسِ و متقیان ... که ... عفو کنندگانند از مردمان ... اند ...
از اداء طلب ایشان عاجز باشد ... دشوار ... مرویست
که عفو کنندگان ... خدای ... دارد و دوام ... و در کافی از صادق ع

بلکه ...

مرویست

مرویست که فرمود عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَاِنَّ الْعَفْوَ لا يَزيدُ الْعَبْدَ اِلّا عِزّاً فَتَعافَوْا يُعِزَّكُمُ اللهُ بر شما باد بدرگذشتن از گناه کار
بدرستی که عفو زیاده نمیکند مر بنده را مگر عزت بین الناس پس عفو کنید یکدیگر را که ... عزیز گرداند **وَاللَّهُ**
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را از جهت ... احسان ... حقیقی و منعم
حقیقی است و کسانی که بدین صفات آراسته و پیراسته باشند ... متصف گردانند ...
... ایشان را دوست دارد و این نهایت ترقی متقیان است ...
و احدی ... و در جوامع آورده که این آیه جامع جمیع جهات احسان است ...
یا بایصال نفع ... و اول باعمال باشد یا بعلم ... و نوع است ...
... آن کظم غیظ است ...
... شامل همه ... باشد ...
صورت ... انتهی کلامه ... آورده که روزی حضرت
... امام حسین بن علی ع ... احسان ...
کاسه آش گرم بمجلس در آورده ... بر سر مبارک آنحضرت ...
... آنحضرت ... تعذیب ...
... **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** حضرت فرمود خشم فرو خوردم خادم گفت **وَالْعَافِينَ**
عَنِ النَّاسِ امام ع گفت از تو عفو کردم خادم گفت **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** آنحضرت ... فرمود که ... تو آزاد
کردم ... علی بن الحسین ع مرویست ...
... شامل التقوی ... **وَالَّذِينَ إِذَا**
... **فَعَلُوا** ... **الَّذِينَ يُنْفِقُونَ** ...
... **فَاحِشَةً** کاری ...
... **أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** ...
... فاحشه ... ظلم ...
خطا یا فاحشه ... ظلم ...
چون زنا و لواطه ... ظلم ...
اقدام ... **ذَكَرُوا اللَّهَ** یاد ... عظمت ...
از رسوائیهای دنیا و عذاب آخرت **فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ** پس طلب مغفرت کنند ...
... برای گناهان خود **وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ** ...
... استغفار ...
بقبول توبه ... امید ... استغفار ...

احدی را نشاید که او را از غفران معاصی باز دارد و اگر گویند بندگان بر رجوع از گناه بر رحمت در که زنند پس انحصار آمرزش برای او تعالی
از کجا باشد در جواب گوییم مراد گناهان عظیم است که مستلزم دخول آتش باشد لا غیر بر جهة الاستفهام بمعنی نفی است یعنی غیر او
سبحانه قدرت بر آمرزش ندارد **وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا** و اصرار نکرده اند بر آنچه کرده اند از معاصی
تحقیق چون مداومت بر فعل نوعی از محرمات باشد یا چون عزم بر گناهی بعد از فعل همان گناه یکدفعه یا چند دفعه
و اگر چه بخواهی عبارت ما فعلوا برین هر دو صادق نشود لیکن مداومت بر ترک واجب و ترک سنتی که با التزام متحرز بماند
که در تحت حقیقت اصرار داخل است پس ایشان اتصاف این انواع مجتنب اند **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** ۝ و ایشان
میدانند که عذاب اصرار از عقوبت گناه بیشتر است یا میدانند که جز من کسی را قدرت بر آمرزش نیست و بقول بعضی عالم
بگناه باشند یعنی عالماً عامداً از ایشان صادر شده باشد سهواً و جهلاً چه گناه از روی نسیان و جهل بخشیده
مغفور است در کافی و عیاشی از باقر مرویست که در باب معنی اصرار فرموده اصرار آنست که گناه کند بنده از بندگان
پس استغفار نکند و عادت شود در نفس او و رغبت بتوبه و در کافی از صادق مرویست که فرموده بیرون نمیرود بنده از
حکم اقرار بر معصیت نزد خدا و آنکه فرموده که لا صغيرة مع الإصرار و لا كبيرة مع الاستغفار یعنی گناه با اصرار آن بزرگ
میباشد و گناه بزرگ با استغفار و در کافی از رسول خدا مرویست که فرموده ما أصرّ من استغفر و إن عاد في
اليوم سبعين مرة مصر بر گناه نیست کسی که از گناه خود استغفار کند هر چند روزی هفتاد بار بدان گناه بر گردد در
کوامع از آنحضرت منقولست که هر بنده از بندگان گناهی کند پس چون پشیمان شود و دستوری کامل بجا آورد و نماز گذارد
و استغفار کند البته گناه وی آمرزیده شود و هم از آنحضرت مرویست که حق تعالی فرموده ای بنی آدم بدرستی که چون مرا
بخوانی و امید بمن داری ترا بیامرزم ای فرزند آدم اگر بیاوری نزد من موافق پری روی زمین از گناه
بیاورم بسوی تو مثل آن و بیامرزم ترا بشرط آنکه شریک نیاورده باشی ای فرزند آدم اگر آسمان پر کنی
گناه کنی تا باطراف آسمان پس استغفار کنی بیامرزم ترا **أُولَٰئِكَ** آن گروه متقیان که بدو نوع اند **جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ** پاداش ایشان آمرزش است باشد صادر شده **مِنْ رَبِّهِمْ** از نزد پروردگار ایشان
و گویند اشاره بنوع ثانی از متقیانست که توبه کنندگان باشند چه جزای نوع اول در ضمن یحب المحسنين ذکر شد اما
اصح احتمال اول است نظام شود که نوع اول باعتبار مرتبه بر نوع ثانی داخل اند یکبار عطف بیاورد از جهت محبت
رسید بار دیگر با دیگران شریک کند **وَجَنَّاتٌ تَجْرِي** و بهشتی چند که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**
از زیر عمارات و اشجار آن جویهای آب صافی و شیر و انگبین **خَالِدِينَ فِيهَا** ۝ در حالتی که جاودان باشند
در آن بهشتها **وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ** ۝ و نیکو مزد بهشت مزد عمل کنندگان از عزای که مذکور
کرده که دفع عقاب از توبه کنندگان از راه تفضل است اما وصول ثواب بایشان بر خدا واجب باشد چه آن بر
عملیست که او سبحانه ایشان را امر و بفعل آن وعده فرموده و مستحق شدن آن هست و هر امری که از عبادات را جزای لازم افتاده که
وفای بدان نکردن قبیح باشد و چون چنین است پس توقع ثواب بی عمل بر افتح از آن خواهد بود چنانچه حکمه اند
که مثل کسی که جنت جوید و اعمال نجوید مثل آنکسانست که کشتی برخشکی راند و از خود و امساک فردوس باد اند و در کشف الاسرار آورده
که حق تعالی وحی بموسی کرد که چه بیشرمی و بی حیاست آنکه بی عمل طمع در رحمت من بندد چگونه کرم کنم بر کسی که بخیل بر خود است

کند تظلم کار باید که اگر خواهی که بایی بمنزل کار راه باید رفت که خواهی که تا منزل رسی در عمل یا رب العفو ترور و بی غرور
تا چنین کاهل روی ره هرجا میان مشکل رسی در مجالس از صادق منقولست که چون این دو آیه نازل شد ابلیس لعین بر کوهی
بلند بر آمد و بآواز بلند عفریتهای خود را طلب نمود پس همگی بسوی وی جمع آمدند و گفتند ای سید ما برای چه ما را طلب
نمودی گفت چنین آیه بر محمد نازل شده که دیگر ما را اضایع میسازد که کیست که ما را کفایت این امر کند پس عفریتی برخاست و گفت
شما را علاج این آیه کنم پس عفریتی گفت من علاج آن کنم گفت چه خواهی کرد گفت چنین و چنین کنم شیطان گفت کار تو نیست
پس دیگری از عفاریت وی برخاست گفت من فلان و فلان کار کنم گفت کار تو هم نیست پس دیگری از ایشان که او را وسواس
خناس گفتندی برخاست و گفت اگر مرا دستوری دهی علاج آن کنم گفت چگونه خواهی کرد گفت بنی آدم را وعده ها بدهم و
با آرزوها ایشانرا ملازم تا هنگامی که در گناه عظیم داخل شوند و چون عادت بدان گناه کنند توبه و استغفار را از خاطرهای
ایشان محو میکنم تا توبه را فراموش کنند پس ابلیس گفت کار تو راست و او را تا بنی آدم موکل ساخت تا روز قیامت
خزانه در بیان شان نزول این دو آیه الذين إذا فعلوا فاحشة تا آخرين المفسرين اخلاف عظیم
در مجمع البیان آورده که جمعی از مؤمنان بر رسول خدا عرض کردند که بنی اسرائیل با ما نزد خدا عزت و شرف بیش از ما بوده
چه هر کس از ایشان گناهی میکرده برای کفاره او بر در خانه اش نوشته میشد که فلان کس فلان کار کرده لهذا ایشان
از خوف رسوائی بدان مناهی اقدام نمیکرده اند و این از نهایت لطفی است که خدای با ایشان داشته پس آنحضرت
ساکت شد فی الحال این آیه نزول اجلال یافت پس آنحضرت بر ایشان تلاوت کرد و فرمود آیا خبر دهم شما را از چیزی بهتر از آن گفتند
بلی یا رسول الله پس آنحضرت آیه بر ایشان خواند و گفت شما اهل که خدا در این باب چه ای امت کرده است و استغفار ایشان را
بیان نموده و ایشان قرار داده بدین آسانی بمراتب شتی بهتر است از آن شدت تکلیف بر بنی اسرائیل بوده در اسباب نزول
آورده که ابو مقبل نبهان انصاری مردی بود از جماعت خرما فروشی روزی در دکان خود ایستاده بود ناگاه زنی صاحب
جمال بخرید خرما بر در دکان وی آمد و چون نظر وی بدو افتاد گرفتار کمند گیسو و بیقرار قامت دلجوی او شد و نداد طمع
بر شک شکر بار او فریفته شد و گفت خرمای که بایستی باشد در خانه دارم بهمراه من بیا و چون او را بخانه برد و خرما فروختن بکنج
خانه خود بر دو دست در از کرده او را تنگ در بر کشید و بوسه چند از روی وی ربود پس آن زن خالد شرمت تلخ بخیج خورد که
جان وی بر بخت و گفت اتق الله یا ابا مقبل ای نبهان از خدای بترس و دامن پاکی را بلوث فضیحت و خیانت ملوث مکن
پس این سخن در وی تاثیر عظیم کرده خوف الهی در دلش پدید شد و در ساعت نادم گشته روی بجناب مقدس نبوی آورده قضیه
باز گفت و در بعضی از روایات بجای نبهان تمار ابو الیسر عسل فروش را ذکر کرده اند پس رسول خدا بسیار آزرده
خاطر شد گفت منتظر در میان تا باشم و شما بچنین بحیائی که خبر میدهد و نتیجه کید و او را از خود براند پس آیه
نازل شد و آنحضرت او را بخواند و در ینابیع آورده که ثعلبه انصاری برادری بود سعید نام که همراه رسول خدا بغزوه تبوک
رفت و ثعلبه او بر خانه خود موکل ساخت که بقضای حوایج ایشان اقدام نماید و هر روز ثعلبه بر در خانه برادر میگرد
تا کیفیت ما یحتاج ایشان سؤال مینمود روزی از شکاف پرده نگاه کرد زوجه برادر خود را دید بحسنی که صدهزار
لیلی و زلیخا عاشق کشی طاق ابروش و کمان بی چله هلال خمیده تار گیسو پیش بود قد آراستی سرو گلستان خورشید
فی الجمال و جلوه آرائی خرامش مثل کبک و الخرام پس آتش شهوت ثعلبه مشتعل کرد بی پرده خیال از میان بوانشر بر

بروه و درآمد و زوجه برادر را در برکشید آن نیك زن کفت ای ثعلبه شرم نداری که برادر تو غازی فی سبیل الله و در معرکه کارزار
در خدمت رسول مختار آنجا باشد و تو اینجا حرمت حرم او ندانی هم زنی کویا از شراب غفلت جرعه نوش کرده و از قرآن مجید
آیه کوش نموده و ابن از عزت خدا که در باره غازیان دارد مشهور است و فاحشه در آستین فاحشه کشی ابن عمر بر ثعلبه
آنقدر کار کرد که اشك از چشمهای خود فرو ریخته روی به بیابانها کذارد و توبه و انابه نموده کریه میکرد تا آنکه موکب
همایون سید المرسلین از آن سفر مراجعت نموده سعید بدان اهل مدینه موج موج باستقبال می آیند و ثعلبه در میان
بستی مخاشی بدر خانه خود آمد احوال وی پرسید قضیه را باز کفتند که آن دیر ابوی شان داده در بیابان بجست و جوی وی رفته او را سعید
یافت تسلی داد ثعلبه کفت اکر میخواهی که من بشهر داخل شوم دستهای بکردن من افکن و مرا بنزد رسول خدا بر و او را
پیش آورد و این دو آیه برای وی بر آنحضرت نازل شد و قصه ثعلبه بتفصیل انشاء الله تعالی در سوره ذکر کرده
شد و در مجالس از عبد الرحمن ابن غنم الاشعری روایت شده است که کفت روزی معاذ بن جبل بنزد رسول خدا آمد با
دیدهای کریان و سلام داد پس آنحضرت رد سلام وی نمود فرمود چه چیز ترا کریه در آورده ای معاذ کفت یا رسول الله
در در خانه جوانی تازه و رنك نیکو و حسن صورت ایستاده و با وجود آن جوانی مانند زنی که بر طفل خود کریه
کریه میکند و اراده دخول دارد بنزد تو یا رسول الله پس آنحضرت فرمود که داخل کن او را بنزد من پس معاذ وی را
بنزد آنحضرت آورد و او سلام بر آنحضرت نمود و جواب شنید پس آنحضرت بوی کفت چه چیز ترا بکریه در آورده ای جوان کفت
چکونه نکریم و حال آنکه مرتکب شده ام کناهی چند اکر حق تعالی مرا به بعضی از آن مواخذه نماید داخل با آتش جهنم خواهد کرد
و جزم میدانم که مواخذه خواهد کرد و هرکز مرا نخواهد آمرزید پس رسول خدا فرمود آیا شرك آورده بخدا کفت پناه
میبرم بخدا از اینکه شریك از برای خدای خود قرار دهم حضرت فرمود مکر کسی را بناحق کشته کفت نه فرمود چون کناه تو
دو چیز بیشتر آمرزیده خواهد شد هرچند مثل کوههای بلند باشد کفت یا رسول الله کناه من از جبال رواسی بلندتر است
فرمود کناه ترا می آمرزد هرچند بزرکی هفت طبقه زمین و دریاها و ریکهای بیابانها و درختان و برك و حاصل
آنها کفت کناه من از اینهم که کفتی بیشتر است فرمود که می آمرزد آنرا هرچند مثل آسمانها و ستارهها و عرش و کرسی باشد باشد
کفت یا رسول الله کناه من از اینها نیز بزرکتر است پس رسول خدا از روی غضب بوی نکریست و فرمود ای پسر آیا کناه تو
بزرکتر است یا پروردکار تو پس آن جوان بر رو در افتاد و کفت سبحان ربی ما من شیء اعظم من ربی و کفت یا رسول الله
خدای بزرکتر است از کناه من و از هر چیز بزرک حضرت فرمود که آیا کناه عظیم را می آمرزد مکر پروردکار عظیم کفت بلی یا رسول الله
پس آن جوان ساکت شد پس آنحضرت فرمود آیا خبر نمیکنی مرا بیکی از کناهان خود کفت بلی یا رسول الله کار من نبش قبر بود
مدت هفت سال که میرسیدم قبرها را شکافته اموات را از قبرها بیرون آورده کفنهای ایشانرا میدزدیدم پس
دختری از انصار وفات نموده بود چون وی را بقبر کذاردند من از دور قبر او را نشان کردم و چون اهل وی باز
کشتند و پرده سیاه شب بر روی جهان آرای روز کشیده شد بر سر قبر وی آمدم شکافتم و میت را از قبر بیرون آوردم و
کفنهای قیمتی او را از بدنش کشیدم و او را برهنه بر سر قبر کذاردم و روانه شدم پس شیطان آمد بنزد او و او را در نظر من
جلوه داد و کاهی بخاطر من میرسانید که آیا نمیبینی شکم و سفیدی بدن و فربهی رانهای او را پس مکرر من وسوسه کرد تا
کردیدم و مالك نفس خود نشدم تا با وی مجامعت نمودم و او را کذاردم که بروم ناکاه صدایی از وی شنیدم که کفت ای جوان

وای

وای بر تو از پروردکاری که در میان یوم الدین جزا دهنده است فاستعن ظالمین درآوردی که مرا برهنه و بی پهلوی یکدیگر برای
حساب نازل داری و همچنانکه مرا در میان اهل مرکان عریان نمودی مرا از قبر در آوردی در حشر عورت من کردی و بابکه در روز قیامت
جنب در حشر بیم ای بر جوانی تو باد از آتش دوزخ چون من این بدیدم از کرده پشیمان شدم بنزد تو شتافتم و کمان ندارم
یا رسول الله که با این فعال که از من صادر شده هرکز بوی بهشت بشنوم اکنون مرا چه باید کرد یا رسول الله آنحضرت از وی اعراض
برآشفت و کفت دور شو از من ای فاسق که میترسم با آتش تو بسوزم چه نزدیك شده با آتش پس آنحضرت مکرر این بکفت تا جوان
مبارك اشاره میفرمود تا او را از پیش آنحضرت دور کردند پس آن جوان از شهر مدینه بیرون رفت تا از شهر بکوه بیکی از کوههای
حوالی آنجا مسکن نموده پلاس سیاه در پوشید و بعبادت خدا مشغول شد و دستهای خود را بکردن خود غل کرده با آواز بلند
ندا کرد که ای پروردکار من این بنده تو بغلها در زنجیر مغلول ایستاده ای پروردکار من تو آنکسی که مرا میشناسی و لغزشهای من
صادر شده و اکنون پشیمان کردیده ام و نزد پیغمبر تو رفته ام و نزد تو آمدم خوف مرا زیاد کرده بار خدایا
تو سوال میکنم بحق جاه و جلال و اسم اعظم تو و سلطان رفیع الشان تو که مرا از رحمت خود ناامید نکردانی و دعای مرا باطل
نکنی و مرا نا امید مکن چهل روز و شب کریه کرد که درندکان صحرا
و وحوش و طیور برای وی بکریه در آمدند پس چون چهل روز تمام شد دستهای خود بجانب آسمان بلند کرده میکفت بار خدایا
من چه کردی با کار حاجتم را مستجاب کردی و اکر تقصیر من در کفتن وحی بسوی پیغمبر خود بفرست و اکر خاطر مرا دکرده و کناه
نبخشیده و اراده عذاب من داری پس زود آتشی بفرست و مرا هلاك کن تا از فضیحت روز قیامت نجات یابم پس حق تعالی
در آن ساعت این آیه بر آنحضرت نازل فرمود وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ که مراد
از ظلم در اینجا کناهی اعظم از زنا باشد که آن نبش قبر و بردن کفن و جماع با اموات است ذکروا الله فاستغفروا
تعجیل توبه است از ترس خدا و من یغفر الذنوب الا الله یعنی یا محمد بنده من چون پشیمان شود و پناه آورد بسوی صاحب
اختیار کار خداوندی تو او را از درکاه خود کرده درکاه خداست بر آن کسی کناهان ایشان را که بیامرزد بغیر از خدا
و لم یصروا علی ما فعلوا کناه ایشان را بیامرزد بغیر از من اصرار که من
باشند و تا آنجا که نعم اجر العاملین فرود آمد پس آنحضرت با اصحاب از شهر بیرون آمد و آنرا تلاوت میفرمود
و از غایت شادی تبسم میکرد و میفرمود که کیست که مرا دلالت کند بسوی آن جوان توبه کننده پس معاذ بن جبل کفت یا رسول الله
شنیده ام که در فلان موضع از کوه میباشد پس آنحضرت با اصحاب بآن کوه آمدند تا آنکه او را یافتند
میان دو سنك عظیم ایستاده و دستها را بکردن غل کرده و رنك او از تابش آفتاب سیاه شده و موهای بروهای
از بسیاری کریه و آن میکوید ای سید و آقای من صورت مرا نیکو کردی و خلقت مرا
نمودی کاش میدانستم که در باره من چه اراده داری آیا مرا در آتش بسوزانی یا در جوار خود جا میدهی بار خدایا احسان تو
بر من بسیار است و نعمتهای تو بی واقع شده ای کاش میدانستم که در آخر کار مرا بسوی بهشت میبری یا بسوی دوزخ
میرانی بار خدایا کناه من عظیم تر است از آسمان و زمین و از کرسی وسیع تو و عرش عظیم ای کاش میدانستم که آیا می آمرزی
یا در روز قیامت مرا رسوا خواهی کرد و مکرر اینها میکفت و کریه میکرد و خاك بر سر خود میریخت و درندکان صحرا جمع کردیده
احاطه نموده مرغان هوا بر سر وی صف بسته بودند و همکی بکریه او کریه میکردند پس رسول خدا پیش آمد و دست وی را از کردن کشود

دخالت از سرور دین او فرو ریخت و گفت ای بهلول امروز باد تو آن کار آزاد کرده خدائی از آتش پس آن حضرت روی با اصحاب کرده فرمود
تدارکوا کما تدارکها بهلول اجابه و براجنت او به بهشت ادا انتهی الحدیث و معد
امر بطاعت و نهی از معصیت مومنان را امر بعبرت گرفتن از حال منکران زمان گذشته کرد و وعده حضرت پروردگار جهود را
از اقتدار معرکه جهاد رو گردان [illegible] تا بدانند که عادة الله چنین جاری است که پیوسته مطیعان را نوازش و عاصیان را
در گرو خذلان گذارد [illegible] فرموده **قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ** بتحقیق که گذشته است پیش از شما ای
محمد **سُنَنٌ** ۞ رسمها و طریقها و نهجها و آیینها و اگر سنن بمعنی امم باشد [illegible] برآمدند امتها و جماعتها
بسیار بمخصوص که احوال الشتی از دولت و نکبت و رنج و راحت [illegible] واقع شده بدان سبب [illegible]
قول انبیا خود نموده [illegible] و یقین رسیده [illegible] عقبه [illegible] بقول خدا و رسول او [illegible]
خذلان الهی گرفتار شده اند **فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ** پس بگردید و سیر کنید در زمین [illegible]
نافرمانی مستاصل شده اند چون قوم لوط و عاد و ثمود و قوم مدین و غیر ذلک **فَانْظُرُوا** پس ببینید [illegible]
و تحقیقت مشاهده کنید که بواسطه [illegible] **كَيْفَ كَانَ** چگونه بوده است **عَاقِبَةُ**
الْمُكَذِّبِينَ ۞ آخر کار تکذیب کنندگان و این فی الحقیقت تسلی است مر [illegible] که در معرکه احد
[illegible] مجروح [illegible] شهیدان آن غزوه [illegible] دشمنان شما [illegible]
[illegible] خواهیم کرد [illegible] انتقام [illegible] خواهیم [illegible]
[illegible] که حق تعالی [illegible]
از ثواب و عقاب [illegible] کلام [illegible] الحدیث [illegible]
فرمود که **هَٰذَا** این قرآن عظیم [illegible] **بَيَانٌ لِلنَّاسِ** [illegible] روشن [illegible]
شخص معین [illegible] **وَهُدًى** [illegible] **وَمَوْعِظَةٌ** [illegible]
و ترهیب **لِلْمُتَّقِينَ** ۞ [illegible]
[illegible] خاتم النبیین [illegible]
در [illegible] البیان [illegible] علی الدین [illegible]
[illegible] **وَلَا تَهِنُوا** [illegible] **وَلَا تَحْزَنُوا** [illegible]
از آنکه [illegible] شهادت [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] لشکر اسلام [illegible] خالد ابن الولید [illegible]
اراده [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] ابو سفیان ملعون [illegible]
آورد [illegible] رسول خدا [illegible] **اللَّهُمَّ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ لَيْسَ**
يَعْبُدُكَ بِهَذَا الْبَلَدِ إِلَّا هَؤُلَاءِ [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible] ظفر [illegible] الحال [illegible]

که چون سست شوید و از خوف دشمنان محزون باشید **وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ** و حال آنکه شما اید بلند مرتبه تر از ایشان
قدر و منزلت در نزد خدا و بحسب دلیل و برهان [illegible] و بحسب فتح و ظفر و غلبه بر اعداء شما بر حق و قتال شما محض از برای
اعلاء کلمه دین و کشته شدگان شما در روضات امنین اند و ایشان بر باطل و کار و بار ایشان برای شیاطین و مقتولین
ایشان با سفل السافلین باشند و از حضرت [illegible] مرویست که چون ابو سفیان بر کوه بر آمد باواز بلند گفت أُعْلُ هُبَل
یعنی بلند باش ای بت [illegible] حسب الامر [illegible] رسول خدا گفت اللهُ أَعْلَى
وَأَجَلّ یعنی خدای [illegible] ابو سفیان گفت هبل [illegible] امیر المؤمنین
گفت [illegible] رسول او [illegible] ابو سفیان گفت
با علی [illegible] لات و عزی [illegible] حضرت فرمود [illegible] لات و عزی [illegible]
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] ابو سفیان گفت [illegible] رسول خدا فرمود
[illegible] ابو سفیان گفت لَنَا
عُزَّى وَلَا عُزَّى لَكُمْ [illegible] رسول خدا فرمود اللهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَى لَكُمْ یعنی
[illegible] ابو سفیان گفت [illegible] رسول خدا
[illegible] **اللَّهُمَّ** [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۞ اگر بوده باشید [illegible] فتح و ظفر [illegible]
[illegible] شرط [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] ایمان [illegible] اگر ایمان شما [illegible]
[illegible] **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ** بفتح قاف و سکون را [illegible]
[illegible]
بالقرح [illegible]
[illegible] **فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ** [illegible]
[illegible] **قَرْحٌ مِثْلُهُ** ۞ [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

لیکون

بمحاربه آمدند پس شماتت کردند بایشان بدین جهت که محمد بعد و بسیار اینند که از محاربه ایشان احدی الحسنیین که ظفر یا شهادت است
بهشت ایشانرا امید بود چرا دست از جهاد برداشتید **وَتِلْكَ الْأَيَّامُ** و این روزگاران که مدار زندگانی بر آنست
نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ بنوبت میگردانیم میان مردمان یعنی میان مؤمنان و کافران که هر یک را از فتح و
در جنگ و غیر جنگ از مراتب دنیا گاهی دولت و گاهی نکبت گاهی عشرت و گاهی عسرت باشد برای مصالح بسیار که یکی از آن
مصالح آنست که همیشه دل بر لذت و دولت دنیا ننهند و از محنت و کدورت آن در قلق و اضطراب نباشند و چه این معنی
که فیوما علینا و یوما لنا فیوما نساء و یوما نسر دانند که هیچ یک باقی نباشد و هر آنچه باشد فانی باشد چه فانوان
این چرخ دوار و غربال بود از نوائب و بسیار مانند دولاب است که برای آب کشیدن بر سر چاهی نصب کرده صد هزار دلو در
اطراف آن بسته باشند که هر گردشی چندین دلو را خالی و چندین دلو را پر میکند و اعتباری بپری و خالی آن دلو نباشد
چه در یک لحظه دیگر آنها را که پر است خالی و آنها را که خالی است پر میکند لولا همه گردش دو در فلک را اسکردیدیم بعجب
از سر بیا که فتنه شد الیک بر آن چون غالب بر آنچه بر حومنان واقع شود راضی و شاکر بآن باشند **وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ**
و تا ببیند خدای **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانرا که دعوای ایمان میکنند یعنی علم ازلی او متعلق است بر ثبات قدم و عدم
ثبات ایشان که معلوم وی بود بعد از وقوع آن متعلق گردد چه عیانی از تفاوت قدم در روایتست که **إِنَّ اللَّهَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَكُونُ**
قبل ان یکون و هم ذرة **وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ** و فرا گیرد از شما ای مؤمنان **شُهَدَاءَ** گواهان
آنکه کدام یک کریختند چون ابی بکر و عمر و عثمان و غیرهم و کدام یک نفس خاص را از دل با ایشان بر کشا خالص کردند فدای
خدای و مصطفی نمودند چون علی و حمزه و ابو دجانه و غیرهم تا نسبت شهادت شما کرم بکمال انکار از قرار نشوانند کرد و قتل
مجاهدین بوسیله و بینهان عنایت با از کبر از جمله شما برای شهید شدن در راه او و جمعی اکرم شریف ایشان قابلیت
شدن در راه وسیع المشرب باشد چه مرتبه رفیع شهادت نصیب هر کس نشود و لهو لعب در پای دست مردن قانون رسیدن
از دست هر لئیم بیباوه بجایید پیروان اظهار فضیلت شهداء الشهداء است و خبر ایشان شهید با مجتهد آنست که مجعول برای
ایشان شهادت بر بهشت نفس داده یاد رحمت کشته شدن از ابد خود و بسیار از خود دارا شاهد و سباید خزانه
در بیان تعداد شهداء احد بدانکه آنجا از مردانکی امیر المؤمنین هم در بطاوی قصه احد نقل شد و شرح ازین اخبار و انکه کلا
بسیار بکار یکی از صد هزار است چه اکر در آنروز عزم اندرزها عنان اقبال آن بر کرید ذو الجلال از جلال جمال بامر الله
بو معاذ و این امت کثیر الاختلال الی اکنون شاهنشاه را از کشتار سرور بنی و نظار آن سلطان بن شرع مبین مثال الطارق
بنا فرع عشایر از اهل حود نجستند او میشنیدند و بعضی میپوستند که در آنروز جز آنحضرت و حمزه علیه السلام هیچ آدمی محمد
رسول مختار در معرکه کارزار و رنک نکرده بعد وی آخر الکریبا امداد رسول خدا آمد که آن بر قرار دست بوده که آنحضرت بود
کرنشت امید خود برو آوری عی غایم داشت الهذا قدم مردانکی بر جهاد و حب المحبوبه در کوشش از روی خود کشاندند
زبان خاص تسکین شما سخیان تمه از جمله آن شهداء مشهور میکردد از جمله کسانی که در آنروز غنچه جان او بدای موکب حضرت
رسول خدام کرده یکی عمر بن ثابت بن محجاج در روایت معتبر آمده که او تا آنروز مسلمان نشده بود چون شنید که رسول خدام
بجنک رفته شمشیر و سپر برکرفت چون شیر کرسنه متوجه احد شد و اول بنزد آنحضرت آمد کلمه اسلام کفت و ثنا بیارد که
کفار آورد و جهاد و جهاد کرد تا مرتبه رفیع شهادت فائز شد پس روی بانصار روی کرد و او را در میان کشتگان

وبعد ازو رسید که ای عمرو چه بود ترا اول خود هستی کفتند والله که شهادت میدیدم بجانکی خدا و بنبوت محمد مصطفی ایمن بکف و مرغ روح
پاکش آشیانه فردوس پرواز نمود پس مردی از اصحاب کفت یا رسول الله عمرو بن ثابت مسلمان شده کشته کردید است آیا در سلک
شهدا منسلک باشد فرمود بلی والله شهید است و او کسی است که در عمر خود یکرکعت نماز نکرده است و داخل بهشت میشود دیگر
از آن سعادتمندان حنظله پسر ابو عامر راهب مردی بود از قبیله خزرج و در شبی که فردای آن جنگ احد واقع شد دامادکرده بود دختر
عبد الله ابن ابی سلول را بعقد خود در آورده بود و از آنحضرت رخصت شد که در شهر بماند و داماد شود و خود را بزودی بلشکر
اسلام رساند پس آنحضرت ویرا رخصت داد و او در آن شب با عروس عزه بکی کرد و فردای آن بخاطرش آمد که آنحضرت در جنگ است
و او مشغول عیش پس با جنابت شمشیر خود را برداشت متوجه احد شد و چون خواست که از خانه بیرون رود زنش فرستاد و چهار نفر
از انصار را طلبید و کفت از حنظله اقرار بشنوید که با من مقاربت کرده است و ایشان از روی اقرار شنیدند پس بدان زن
کفتند چرا چنین کردی کفت زیرا که درین شب در خواب دیدم که کویا آسمان شکافته شد و حنظله با آسمان داخل کردید بعد از آن
آسمان بهم پیوست و از بن خواب دانستم که او شهید خواهد شد پس کواه کرفتم که اکر فرزندی بهم رسد بدانند از وست و چون حنظله
بمعرکه قتال رسید ابو سفیانرا دید که بر اسبی سوار است و در میان معرکه جولان میکند شمشیر کشید و بجانب ابو سفیان دوید
اسب را پی کرد و ابو سفیان از اسب کردید بر زمین آمد و فریاد کرد که ای جماعت قریش من ابو سفیانم و حنظله میخواهد مرا بکشد
و ابو سفیان کریخت و حنظله از عقبش دوید پس مردی از مشرکان بحنظله رسید و نیزه بر وزد حنظله با نیزه بسوی آن مشرک دوید
و او را بکشت و حنظله در میان حمزه و عمرو ابن الجموح و عبد الله ابن حرام و کروهی از انصار بر زمین آمده شهید شد پس
رسول خدام کفت من ملائکه را دیدم که حنظله را در میان آسمان و زمین بآب مزن باکاسهای طلا غسل میدادند و حنظله را غسیل
الملائکه نامیدند یعنی غسل داده ملائکه زیرا که با جنابت شهید شده بود و بکرا زیادی کشتکان شد دیگران ابو دجانه بود که در کار
بسند حسن از حضرت صادق و دو کتب دیکر از حذیفه ابن الیمان روایت است که چون بغیر از وی و امیر المؤمنین کسی نزد رسول خدا
نماند آنحضرت خود و از خود برداشته میکفت ای جماعت بکجا میروید اینک منم رسول خدا کشته شده ام و حمزه ام پس ابو بکر و عمر و عثمان
کریختن ملتفت نشدند و کفتند الحال بر ما او را تخفیف میکند یا آنکه همچکی از لشکر غائب است پس آنحضرت با ابی دجانه کفت
ای ابو دجانه اکر میخواهی تو نیز بسوی اهل خود روی برو که من بیعت خود را از کردن تو برداشتم اما علی پس او را برای من واکذار
که بیعت خود ازوی رها نکنم زیرا که او از منست و من از ویم ابو دجانه کریست و سر بجانب آسمان کرد و کفت نه بخدا سوکند و الله
من خود را از بیعت تو رها نکنم و از نزد تو بکجا روم یا رسول الله بسوی زوجه که خواهد مرد یا فرزندی که خواهد مرد یا خانه که
خواهد خراب شد و مالی که فانی است و اجلی که نزدیک آیا خانه اهل خود بکذارم و بروم لعنت بر زندگانی که بعد از تو کنیم
و بود در میان ما باشی پس حضرت برای او دعا کرد و او را رخصت جنگ داد و او از یکطرف جهاد مینمود و امیر المؤمنین از طرف
دیکر تا آنکه جراحتهای بسیار ابو دجانه را ضعیف کرد و امیر المؤمنین او را برداشته در زیر بغل کرفت و نزد آنحضرت آورده
کذاشت پس کفت یا رسول الله آیا وفا به بیعت خود کردم حضرت فرمود آری و دعا کرد ویرا و او را دعای خیر فرمود و او و نزد آنحضرت
نشسته بود و حرکت نتوانست کرد و ابن محمد ابن یعقوب کلینی بسند معتبر روایت کند که در آنروز ابو دجانه انصاری عمامه
نشانه بکوه سر پیچید و علاقه عمامه را بر پشت و شمشیر را مانند مار در میدان قتال از روی تبختر و اختیال جولان میکرد رسول
رسول خدا فرمود این راه رفتن را خدا دشمن میدارد مکر در معرکه جهاد برای خدا و در مجمع آورده که در روز احد چون آتش جنگ

از جنابت که داشتم

اشتغال یافت رسول خدا شمشیری در دست داشت فرمود کیست که این شمشیر را بگیرد و با دشمنان جنگ کند تا خم شود پس ابو دجانه
آن را از رسول خدا گرفت و بجنبش متکبرانه در میدان آورد و این رجز بر زبان راند انا الذی عاهدنی خلیلی ان لا
اقوم الدهر فی الکبول اضرب بسیف الله والرسول یعنی منم آنکه شرط کرده است با من خلیل من محمد که بشمشیر خدا و رسول
با دشمنان جنگ کنم پس مانند شیر ژیان بر دشمنان حمله کرد تا آخر آنچه گذشت دیگر از دلاوران مصعب ابن عمیر علمدار سپاه اسلام
چنانچه در جواهر و مقصد اقصی و غیره آورده که در آن روز علم رسول خدا را که عقاب نام داشت بر دوش داشت کارزار مردانه میکرد تا ابن
قمیئه بدو رسید و شمشیری حواله دست راست او کرد و جدا ساخت و علم را بدست چپ گرفت و دست چپ او را نیز از بند جدا کرد پس
بسینه چسبانید و آیه و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل را میخواند و هنوز آن آیه نازل نشده بود تا آنکه دست
چپش را قطع کردند و علم را بعضد و بازو گرفت پس بر او ضربت نیزه از پای درآوردند و ملکی بصورت مصعب شد علم را گرفت
و هیچکس بر آن حال اطلاع نداشت تا وقت مراجعت رسول خدا بجانب مدینه آنحضرت گفت تقدم یا مصعب یعنی علم را پیش
ببر آن ملک گفت لست بمصعب یعنی من مصعب نیستم پس آنحضرت کیفیت واقعه را دریافت و فرمود که او را در میان کشتگان پیدا
کردند و چون چشم آنحضرت بنعش وی افتاد آیه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را تلاوت نمود که بیت دیگر از
حمله جانفشانان سعد ابن ربیع انصاری است که پای مردی بمعرکه گذارده نقد جان بر کف کرده بسیار از مجاهدین فی سبیل
داخل شد و جنگ بسیار نمود تا از زخمهای منکر عاجز گردید در روایتی بعد از افتادن او وقتیکه برگشت از کارزار لشکر
اسلام رسول خدا فرمود کیست که از حال سعد ابن ربیع مرا خبر آرد که مردی گفت من مطلع میگردم پس آنحضرت بموضعی اشاره کرد
و فرمود او را در آنجا طلب کن که او را در آن موضع میان دوازده نیزه دار دیدم آن مرد گفت چون بدان موضع رسیدم او را در
کشتگان افتاده دیدم گفتم یا سعد جواب نداد باز گفتم یا سعد رسول خدا احوال ترا میپرسد چون نام حضرت را شنید سر برداشت
و مانند جوجه که از تخم بدر آید بجنبید پس پرسید که رسول خدا در حیات است گفتم بلی والحمد لله زنده است و او مرا باحوال تو خبردار
کرد آنگاه تبسم کرد گفت الحمد لله راست گفت رسول خدا دوازده طعن نیزه خورده ام که هر یک باندرون رسیده است بقوم من انصار
سلام مرا برسان و از زبان من بگو اگر یکی از شما حرکت کند و دیگری کار جاری بیاید رسول خدا را در نزد خدا
معذور نخواهید بود این بگفت و نفسی کشید و جان او روان شد مانند شتری که ذبح کنند بر آن نفس جان خود را نگاه داشته بود
تا آن وصیت بجای آرد پس برحمت الهی واصل شد راوی گفت چون بنزد رسول خدا آمدم و احوال وی بعرض رسانیدم آنحضرت گریه
کرد و گفت خدا رحمت کند سعد را که در زندگی جان نثار ما کرد و در مرگ هم ما را یاری نمود و وصیت نمود دیگر از جان نثاران
مرد عالمی یهودی است که بروایت ابن ابی الحدید نام وی مخیریق و از علماء یهود بوده در روزی که رسول خدا با لشکر اسلام در احد
بود او جماعت خود یهود را طلب نموده گفت ای گروه یهود شما میدانید که محمد پیغمبر است و یاری دادن وی بر شما لازم است یهود گفتند
امروز شنبه است و در شنبه کاری نتوان کرد گفت بعد از ظهور دین اسلام که دین محمد است دیگر شنبه نیست شمشیر خود را برداشته
بخدمت رسول خدا آمد و رخصت جهاد طلب نموده شهید شد پس حضرت فرمود که مخیریق بهترین یهود است چون بیرون میرفت
گفت اگر من برنگردم و کشته شوم همه مالهای من از محمد باشد که بهر جا خواهد صرف نماید پس اکثر اوقات حضرت صدقه از مال
او است دیگر از جانبازان عمرو ابن الجموح است که بروایت ابن ابی الحدید مردی بود لنگ و چهار پسر رشید داشت که مانند شیران
حمله کنند و در همه غزوات با رسول خدا همراه بودند در روز احد خود نیز اراده جهاد کرد و قوم او مانع شد گفتند بر تو از جهاد حرجی

که جهاد نروی و همه اینجا پسران پهلوانت همراه رسول خدا اند گفت پسرانم به بهشت روند و من نزد شما بنشینم پس بسوی احد شد و گفت
خداوندا مرا بسوی اهل من برمگردان پس نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله قوم من مانع شده اند و من کوشش و جهد بسیار
کرده آمده ام که از معرکه جنگ بدین پای لنگ بسوی بهشت شتابم حضرت فرمود خدا ترا معذور داشته و امر جهاد را از تو ساقط کرده
او قبول نکرد و استدعای رخصت جهاد نموده بعد از رخصت بمیدان جنگ رفت و بعد از کشش و کوشش بسیار شهید شد دیگر از
نیکوان عبد الله انصاری پدر جابر است که پیش از حرب احد مبشر بن عبد المنذر را که در بدر شهید شده بود در خواب دید که با او
گفت ای عبد الله تو در چند ایام نزد ما خواهی آمد عبد الله بوی گفت ای مبشر تو در کجا میباشی گفت در بهشت میباشم و بهر جای بهشت
که خواهم میخرامم عبد الله گفت تو در بدر کشته نشدی گفت بلی کشته شدم و خدای مرا زنده کرد چون عبد الله این خواب را بحضرت رسالت
عرض کرد حضرت فرمود که شهید خواهی شد پس چون روز احد روی نمود عبد الله نیز جهاد نمود تا کشته شد و شوهر خواهرش
عمرو ابن الجموح و عبد الله در مراجعت رسول خدا از احد بمدینه ذکر میشود دیگر از یاری کنندگان زیاد بن السکن بود که نفس و فا
بر حضرت دل رحم زده خود را در شدت مقاتله انداخت و طاقت زخم تیر و نیزه کفار جان در باخت و خواست که بر پای ایستد نتوان
فدا کند و چون مسلمانان در آنجا رسیدند که کفار بتوانستند سر او را ببرند و حضرت بانصار و عامه فرمود سر او را بپای مبارک
خود بالین سر او کرده اند نیاز چون دید که بر کنار سر خود داد در قدم آنحضرت رسید فرحناک گردید شعری که مضمونش این است
گر دست دهد هزار جانم در پای مبارکت فشانم بخواند و جان خود تسلیم نمود دیگر از آن همراهی کنندگان نسیبه ام عماره دختر
مازنی بود که بروایتی رسول خدا و برادرم همراه خود بجنگها میبرد تا جراحت زخم داران را معالجه کند و مداوا کند و پسر او در آن جنگ
همراه بود چون خواست که با لشکر بگریزد نسیبه مادر او بر او حمله کرد و گفت ای فرزند از خدا و رسول او بکجا میگریزی و او را برگردانید
مشغول جهاد ساخت تا آنکه مردی از مشرکین او را شهید کرد پس نسیبه گفت ای فرزند اکنون بهر خود را بتو حلال کردم و شمشیر فرزند خود را
گرفته بدان جهاد میکرد تا قاتل پسر خود را بقتل رسانید پس آنحضرت از زخمی بدن وی تبسم فرموده فرمود الحمد لله که ترا ظفر داد و نظر رسول خدا بر ما
از اصحاب خود افتاد که میگریختند و پسری از عقب آنحضرت و وجه حضرت را طلب کرد و گفت ای صاحب تیر بینداز این تیر را در جهنم
پس او تیر را بینداخت و رسول خدا تبسم کرد و گفت بود از آن تیر بیرون انداخت و در چنین روزی آنحضرت بدان تیر جهاد مینمود
و گاهی در پیش روی رسول خدا ایستاده سینه و پشت خود را سپر کرده هر تیر و شمشیری که از دشمنان بجانب آنحضرت میآمد
او بجان میخرید و سینه خود را از آنحضرت ورد مینمود و حضرت وی را تحسین و تعجب بلیغ نمود و شکر میفرمود که مقام خبر وفا
امروز بهتر بود از مقام ابی بکر و عمر و عثمان زیرا که بروایت معتبر بعضی نوشته اند که در آن روز مشایخ ثلاثه همگی فرار اختیار
کرده بودند و در چنین کار نیکو رسول خدا ایشان را آواز داد و ابی بکر و عمر متوجه آنحضرت شده گفتند امروز زهره ها آب شد
باطل شد و یک دیگر گفت ما اجرت طلب میکنیم که باز رنا را میخواهد تا بخشد که نزد او بیایم و کشته شویم و حال آنکه هیچکس از
اصحاب اعتنا نکرده است خاتمه بدانکه واقعه هایله احد و التیام جراحت و عظم شان امیر المؤمنین و علم
فابلیت آن کلاب بلئام و خلافت قاره و حماقت اهل سنت آن مخاذیل با نظر و عدیل کلاه اولی الابصار آنحضرت افضلیت و ادای آن
جرمی است شعوری که التمسه وسط السماء روشن و مبرهن است کامر تشخیص که در باب حمایت دین و محافظت سید المرسلین
و جانفشانی بدان مرتبه کند که بقوم للفتی و صحیح و فتا آسمان آید مساوی میباشد ما مرتبه کسانی که بجهه و حیات
بر رای ایشان بدین مرتبه باشد که تا کی کشته شدن رسول خدا و سوء طرفه شدند این دین اسلام باشد و تخلف از جهاد در حرم

وحفاظت

کنایرات کنند و بدان سبب بخندد و وصف مؤمنان بهم رسد تا آنکه آیات عتاب آمیز که بعد از این ذکر شود در باب گریختن ایشان
از نزد ملک سبحان فرود آید قطع نظر از فضایل و مناقبی بکر که در آنحضرت یافت شود و مثالبی که در باره ایشان [illegible]
از خاصه و عامه منکر نتوانند شد و مفضل ابن مغازلی بروایت شیخ معتمد از طرق عامه از ابن عباس آورده که گفت علی بن ابی طالب را
چهار منقبت است که احدی غیر او را نبوده و نیست اول آنکه او اول کسی بود از عرب و عجم که ایمان بحضرت رسول خدا آورد دوم آنکه
علم دار رسول خدا بود در همه جنگها سیم آنکه در روز احد که همه گریختند او ثابت قدم بماند چهارم آنکه او پیغمبر را داخل قبر کرد و [illegible]
آورده که ابن ابی الحدید و ابن اثیر و سایر مورخان و مفسران عامه احادیث بسیار در باب ثبات قدم امیر المؤمنین [illegible]
آنحضرت و کشتن شجاعان و علمداران قریش ذکر کرده اعتراف نموده اند بآنکه قریب بنصف کشتگان مشرکین در آن جنگ
بشمشیر آنحضرت کشته گشته اند و خلافی نکرده اند در آنکه آنحضرت نگریخت و اتفاق دارند بر آنکه عثمان گریخت و تا [illegible]
رفت و بعد از سه روز پیدا شد و رسول خدا بوی گفت لقد ذهبت فیها عریضا [illegible]
و گریختن عمر نیز با شیعه متفقند و نقل کرده اند که در آن جنگ عمر ابن الخطاب [illegible]
[illegible] و اکثر ایشان گفته اند ابو بکر نگریخت با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه از او هیچ جنگی و جراحتی
و جراحتی در آن [illegible] نقل نشده است و زیاده از [illegible] و جماعتی تصور نتوان کرد که دعوی ثبات قدم وی کنند
و گویند [illegible] که در چنین معرکه که همه گریزند و رسول خدا تنها ماند کسی با آنحضرت
بماند چون میشود که یک ضربت نزند و یک تیر [illegible] جنگ نکند و زخم نزند [illegible]
و [illegible] مگر گویند که کفار [illegible] که او در باطن با ایشان موافقت داشت و با این سبب [illegible]
و اگر چون [illegible] بود که ابو دجانه [illegible] جراحتها رسید و کسی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و روایت کنند و طعن [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible] است [illegible] گویند [illegible]
کرده بود که از نظر مشرکان مخفی [illegible] آنکه ابن ابی الحدید خود روایت [illegible] چنین آورده که آنحضرت [illegible] مقام [illegible]
از مقام فلان و فلان و بعد از آن گفته است [illegible] که فلان و فلان کیست و نقل کرده است [illegible]
محمد ابن سعد علوی بودم [illegible] کتاب مغازی واقدی [illegible] رسید که چون لشکر حضرت [illegible]
بکوه بالا رفتند [illegible] که میگفت یا فلان بسوی من بیا [illegible]
ابن سعد اشاره بمن کرد [illegible] گفتم چرا گفت فلان و فلان ابو بکر و عمر [illegible] دیگران باشند گفت [illegible]
[illegible] و نام ایشان را صریح [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
ملعون [illegible] امیر المؤمنین و سایر صحابه ترجیح [illegible] نام ایشان [illegible]
[illegible] ابن [illegible] ابی بکر [illegible] اتفاق کرده [illegible]
جاحظ گفته [illegible] جمهور مورخان [illegible] روایت کرده اند [illegible] علی و طلحه و زبیر و ابو دجانه
و از ابن عباس روایت کرده که عبد الله بن مسعود [illegible]
ابن کهیل روایت کرده [illegible]

[illegible]

ایشان نیز غلط است بلکه اکثر ایشان ابو بکر و عمر و عثمان از گریختگان میدانند انتهی کلامه رحمه الله پس با وجود این مرتبت [illegible]
دادن چنین جماعت را بر امیر المؤمنین علیه السلام محض سفاهت و لجاجت است چه آنکس که همچون امیر المؤمنین در باب حفظ [illegible]
آنحضرت نیکو کوشش کند حافظ و حامی دین و [illegible] بود [illegible] ضایع کرده [illegible]
تضییع رسول خدا نمانند [illegible] اعتماد بر ایشان باشد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] امیر المؤمنین [illegible] مواطن متعدده بر ایشان الزام [illegible]
از طریق عامه [illegible] روایت کنند که آنحضرت در روز شوری گفت [illegible]
شما را آیا در میان شما کسی هست که جبرئیل [illegible] آنچه در شان من گفته است که یا محمد [illegible] علی
[illegible] آورده [illegible] آنحضرت [illegible] علی از منست و من از علیم پس جبرئیل گفت [illegible] اصحاب گفتند
[illegible] سوگند میدهم شما را که در میان شما کسی هست [illegible] عبد الدار [illegible] کشته باشد
نام غلام حبشی مولای ایشان [illegible] بعوض آقایان خود [illegible]
[illegible] دیده [illegible] و جراحت [illegible]
[illegible] عظیم دیدم [illegible] در میان من و او [illegible] آنجا [illegible]
بر زمین ایستاده بودند [illegible] مسلمانان [illegible]
و کسی چنین نکرد با علی [illegible] سوگند میدهم شما را که آیا در میان شما کسی هست که ملائکه با او موافقت کرده باشند در [illegible]
[illegible] گریختند [illegible] در میان شما کسی هست که آنحضرت [illegible] باشد در روز احد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] در روز شوری [illegible] نقل [illegible] صحابه
بود و گشاید [illegible] رسول خدا تنها ماندم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اخبار آمده که [illegible]
بعد از آن [illegible] گفت آیا عثمان ابن عفان [illegible] بود [illegible]
[illegible] حاضر بود [illegible]
[illegible] منظور [illegible] عثمان بود انتهی [illegible]
[illegible] رسیده است [illegible]
[illegible]
[illegible] و صاحب [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] والله لا یحب الظالمین ۱۵ [illegible]

معترضه فیما بین این تعلیلات است و فایده ذکر آن بین العلتین تنبیه و اشعار است بر آنکه ارکان ثبات قدم و [illegible]
نور دیده خود را از نیل بدرجات شهدا و ثواب مجاهدان محروم ساخته ظلم ایشان سرایت بر تمامی لشکر نموده پس بیان علت دیگر
برای شکست خوردن مؤمنان میکند که **وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ** و دیگر شکست شما برای آن بود که پاک گرداند خدای **الَّذِينَ**
آمَنُوا آنکسانی را که گرویده اند یعنی مطهر و خالص و پاک گرداند ایشان را از لوث گناهان بسبب شهادت و [illegible]
مشرکان چه شهید البته مغفور له است هرچند گناه او از ریگ بیابان و برگ درختان و موی ستوران بیشتر باشد لهذا گفته
اگر تو فرمان دهی بقتلم بزیر تیغت سر نهم شهید عشق ترا باشد بیرون از شهادت حسابی [illegible] و در احادیث معتبره آمده
که چون حق تعالی خواهد که گناهان بنده خود را از وی دور کند وی را ببلا یا افلاس و فقر یا بیماری و مرض مبتلا یا خوف [illegible]
در دل وی داخل میکند تا باعث کفاره گناهان وی شود و میتواند معنی چنان باشد که گاهی شما را غالب سازد و گاهی مغلوب
تا پاک سازد زمره مؤمنان را از منافقان که محض از جهت غنیمت و غلبه بر کفار بجهاد حاضر میشوند نه برای اعلای کلمة الله
و وقت غلبه کفار بسبب انهزام از مؤمنان خالص امتیاز یابند چه اگر همیشه رایت فتح آیت جهانبانی اهل اسلام در میدان ظفر
و کامرانی بلند باشد همه مردمان برای غنیمت و قتال بدین اسلام داخل شوند و حال مخلص و غیر مخلص از یکدیگر ممتاز نشود
پس یکجهت مداولة ایام بین الناس این بود **وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ** ۵ و علت دیگر آنکه در هم شکند و [illegible]
سازد کافران را که بسبب ضعف شما دلیر شده در جنگ بیایند تا عاقبة الامر بذو الفقار شاه مردان و نزول ملائکه آسمان [illegible]
و مستاصل کردند یا بسبب بادیه و تعدی بر شما در آخرت مواخذه و عذاب بر ایشان شدید کرده و حیات ابدی آخرت
که مرتبه رضوان و دخول دار الجنان است از ایشان سلب شده در چاه هلاک و دوزخ مخلد گردند بنابر این جمله دو جمله
متشاکل و متقابل است یعنی همچنانکه تمحیص مؤمنان بسبب هلاک گناهان ایشان بود محق کافران بسبب هلاک نفوس
پلید ایشان [illegible] تمحیص مؤمنان در حین غلبه اشرار بر اخیار و محق کافران در هنگام غلبه ابرار بر فجار بود آنانرا در آخال
استدراج و امهال و اینانرا امتحان و امتنان و استکمال بود آورده اند که جمعی از صحابه که در غزوه بدر حاضر نبودند چون
قدری که از فضایل جهاد را شنیده بودند آرزوی جنگ مینمودند و از حضرت باری بتضرع و زاری دریافتن معرکه کارزار
استدعا نموده میگفتند که رَبَّنَا أَرِنَا قِتَالًا لَعَلَّنَا نَسْتَشْهِدُ فِيهِ وَنَلْحَقُ بِإِخْوَانِنَا یا رضا با ما بنما جنگی عظیم تا بجنگ
مادران جنگ بمرتبه شهادت فایز شده ملحق ببرادران دینی خود که در راه تو شهید شده اند گردیم و در روایت [illegible]
آمده که چون جنگ احد پیش آمد و رسول خدا مردم را ترغیب بجهاد نمود ایشان بسرعت بیرون رفتند و از روی کبر و طغیان گفتند
اگر ما با دشمن برخوریم [illegible] نکنیم تا کشته شویم یا فتح کنیم و چون غزوه شد پس جمعی از ایشان با دشمنان روی
[illegible] پاهای ایشان از منهج استقامت لغزیده ثمره بغی خود را چشیده روی بهزیمت کردند [illegible]
رسول خدا از قتال اهل وغا حق تعالی از روی توبیخ بایشان خطاب عتاب آمیز نمود که **أَمْ حَسِبْتُمْ** آیا می پندارید
ای آرزو کنندگان [illegible] **أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ** آنکه در آیید در بهشت **وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ**
و هنوز نشناسد خدای سبحانه **الَّذِينَ جَاهَدُوا** آنکسانی را که جهاد کردند **مِنْكُمْ** از شما یعنی
وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ۵ و [illegible] یعنی امتحان نکند صبر کنندگان از شما را در صعوبت جنگ و بلایا و محن [illegible]
ارتکاب [illegible] و اجتناب [illegible] در تفسیر [illegible] آورده که علم [illegible] یعنی [illegible] و مخافت مردم [illegible] ایشان

باسما و لداییام [illegible]

بام منقطعه [illegible]

بکسر میم بحد التقاء [illegible]

ویعلم او سبحانه و علم علت وقوع اشیا از مکلفین [illegible] نفی علم درینجا قایم مقام نفی متعلق آنست که مجاهد [illegible] ثابت
باشد و مقام عن ضمن انتفاء ملزوم است بسبب انتفاء لازم معنی آنکه دخول بهشت [illegible] که ازین دو چیز یعنی جهاد و صبر در علم
او سبحانه که لازمه اثبات است نگذشته بگو شما متوقع آن هستید **وَلَقَدْ كُنْتُمْ** و هر آینه بودید شما از اشتیاق تمام
تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میکردید مرگ را یعنی شهادت را و این تمنی گرچه مستلزم فعل شنیع کفار است مادام
بقتل مؤمنان قیام نمایند و مؤمنان شهادت حاصل نکرده و آن اکبر کبایر است فلهذا توهم آن میرود که مؤمنان آرزوی [illegible]
حرامی کرده باشند لکن مراد تمنی وقوع جهاد و صبر و مشقت آن و انتظار فتح است تا آنکه شهادت نیز [illegible]
آرزو میکردید سبب آنرا چنانچه است **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ** ۵ پیش از آنکه برخورید آن را یا اسباب آنرا ببینید [illegible]
میگفتید که در حرب و ضرب دشمنان چه تیغهای آبدار و نیزهای شراره بار در معرکه قتال بکار خواهیم برد و شما بودید که رسول خدا را از
ماندن بمدینه مانع شده تحریص بحرکت بسوی احد نمودید و آنحضرت با آنکه خود را [illegible] بود بگفته شما از حصن حصین
مدینه بیرون آمده خود را [illegible] نمود **فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ** پس بتحقیق دیدید آنچه را که مطلب بود از کارزار [illegible]
و کارزار خونریزان که خود را [illegible] از دهای آتش فشان تیغ و سنان [illegible] جهنمی و [illegible] رسول خدا [illegible]
کشادند **وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ** ۵ و حال آنکه شما در مقام حیرت و تعجب ایستاده مشاهده مینمودید و از کثرت
جبن از مقام خود متحرک نشدید تا آنکه [illegible] آفتاب عالمتاب تیغ امیر المؤمنین چهره صباح فتح و ظفر را از افق طالع خیر اثر
لامع شده ظلام شام کفر کالانعام در پرده انهزام مستتر گردید شما بطمع جمع مال غنایم نموده مرکز خود را خالی گذاردید
و چنانچه گذشت کفار از کمین برخاسته شکست عظیم بلشکر اسلام رسید [illegible] رسول خدا را در میان اهل جفا گذاشتید
که بجز این کمال تشنیع و توبیخ بر ایشانست که با آن دعوی [illegible] دعوی عشق و محبت بزبان [illegible]
مرد باید که بعشق از سر جان برخیزد و بعضی گفته اند که انتم تنظرون تاکید است متعلق برؤیت است که در فقره قبل گفته شد یعنی بدیده
آنچه را آرزو داشتید بنظر و رأی العین نه بمجرد اطلاعات قلبی چنانچه گویند رأیته بعینی [illegible] و در [illegible] روایت کافی
از صادق [illegible] که بعد از رفتن کفار قریش رسول خدا از احد [illegible] مدینه شد علم آنحضرت
بدست امیر المؤمنین بود و جناب رسول خدا [illegible] مردم [illegible] آنحضرت را [illegible] همراه وی بود
[illegible] و جمعی از [illegible] آواز [illegible] علی است که علم رسول خدا [illegible] و مردم یکدیگر را
بشارت میدادند تا آنحضرت [illegible] داخل شد و [illegible] زنان انصار [illegible] خود [illegible] از آوازه قتل آنحضرت [illegible]
خود را پاره پاره کرده [illegible] امر کرد که
[illegible] خود را [illegible] خدای [illegible] وعده داده است که [illegible] بر همه ادیان [illegible] مردان از جنگ
گریخته بودند [illegible] کردند و [illegible] ایشان آن بود که میگفتند تا آوازه قتل آنحضرت
[illegible] اختیار خود [illegible] آمده که **وَمَا مُحَمَّدٌ** [illegible] نیست محمد **إِلَّا رَسُولٌ**
مگر فرستاده شده بتبلیغ احکام شریعت [illegible] بسوی خلایق **قَدْ خَلَتْ** بتحقیق که گذشته اند **مِنْ قَبْلِهِ**
الرُّسُلُ ۶ پیش از وی [illegible] انبیاء [illegible] ایشان اعلام رفیع [illegible] جهانبانی
و صدای بلند [illegible]

ومحنت که از بیم و رنج و سیاحت عزو کامرانی و کثرت قرب سبحانی ناخشنود است ایشان و سست قائم ملت قویم و منهج مستقیم
ایشان برخلاف شده اند باوجود آنکه وعده فتح و نصرت برایشان شده بود و شما که بهترین امم و پیغمبر را چشم و چراغ دوده آدم نامدارید
و وعده دوام این شریعت تا روز قیامت شنیده اید باید که هرگز پا از شارع شریعت آنحضرت بیرون ننهید أَفَإِن
مَاتَ آیا پس اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته شود انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ط بازمیگردید
شما بر پاشنهای خود یعنی از دین او بازگشته و بکفر اصلی خود مرتد شده ترک جهاد میکنید و این مبالغه در تقبیح فعل
ایشان است و تشبیه نموده آنرا بمشی از پس سر که آنرا قهقری گویند که آن اقبح انواع مشی است و از فحوای آیه که قتل را عطف بر موت
نموده ظاهر کرده که موت و قتل غیر یکدیگرند و فرق کلی بینهما باشد چنانچه بعضی گویند قتل زایل شدن روح است
و موت زایل شدن جسد است بزوال روح و بعکس قتل و در حدیث ابی عباس از باقر ع روایت کنند که از آنحضرت پرسیدند
از کسی که کشته میشود آیا مرده است فرمود که موت موت است و قتل قتل است گفتند پس چون است که هر کس را بکشند میمیرد
فرمود قول خدا اصدق الحدیث است که در قرآن فرق بینهما داده بقوله افان مات او قتل پس یا دو که گفتند چون است که حق تعالی
فرموده کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بنا بر این لازم آید که مقتول را نچشیده فرمود هر کس کشته شود مرتبه بعد از قتل
که بار دیگر بدنیا بیاید تا بچشد انتهی الحدیث و در اسناد قتل در این آیه بحیلت ... باعلم و سخاوت نا کرده
شواهد شده بچند وجه است اول گفته اند که خروج آنحضرت از دنیا بسبب موت بوده و هم بسبب قتل زیرا که زهر
با آنحضرت خورانیده بودند و هر سال اثر آن بوی طغیان مینمود تا در وفات چنانچه ... در فتح خیبر بیاید انشاء
تا آنحضرت از ثواب شهدا بهره ور باشد و بعضی باین معنی است آنچه در کافی از صادق ع منقول است که هر یک از خاتم انبیا که
آیا میدانید که رسول خدا ع وفات کرد یا کشته شد که حق تعالی در حق اولیا ایشان موت و قتل مر و مسافت شد خود فرمود
که فقیر فتنه قَبْلَ الْمَوْتِ یعنی عایشه و حفصه بکشتند بدان جهت آنحضرت را قبل از وفات بسم خورانیده بودند طمع خلافت
دوم چون آواز قتل محمد بر کشیده شده بود اخبار ... مر اهل اسلام را است آنرا یاد کرده بودند سیم فخر رازی گوید که
چون مشهورترین پیغمبران قبل از این مردم آن عصر و آنکه موسی و عیسی بود و موسی بموت از دنیا رحلت نموده و اکثر اهل
زمان که آن قتل بعیسی است در احوال حق تعالی برای اتمام حجت بر ایشان اسناد وفات هر دو را بمحمد نموده داده
شما خود قایلید که موسی مرد و عیسی کشته شد و قوم هیچکدام از ایشان نکشتند و دین و شریعت را بر این پیغمبر
آنچه بدان دو پیغمبر وارد شده از موت و قتل چرا بعد از دین او برمیگردید وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ
باز گردد از دین یا جهاد مرتد شود فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ پس هرگز ضرر نرساند بدان بر کشتن خدا را شَيْئًا
هیچگونه چیزی ... و ضرر او بنفس خود راجع ... گردد آن انقلاب شاید
او بدان کس عاید گردد وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا نیکو دهد خدای ... و نصرت و شهادت
و غنیمت و ذکر جمیل و در آخرت بدرجات رفیعه شهادت و جزای جزیل الشَّاكِرِينَ مر سپاسگزاران
که شکر نعمت حیات و تدین بدین ... جان خود در معرض فنا آورده و روی از جهاد و اعادی بر نتافتند
چون امیر المؤمنین ع و آنها که ثابت قدم بودند چنانچه خود را احتیاج از جمله فقرات خطبه رسول خدا در روز عید غدیر آورده
که فرموده معاشر الناس ان الله و کذا ان رسول الله الیکم قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

تا آنجا

تا آنجا که وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ پس فرموده آگاه باشید ای مسلمانان که موصوف بصبر و شکر در این آیه گفته است علی بن ابی طالب
و فرزندان منتخب از صلب او بعد از و این دلالت تمام است بر آنکه غیر از جمله از همه کبایر اعظم است چه لفظ انقلاب بر عقبین را
و چنانچه استعمال کنند که شخصی از طریق جاده که حق و راستی است بطریق باطل خود بر کرده
و این بیت خوانده بود که مکر و ارتداد بعد از ایشان از و صادر شد است لا سیما جمعی که وعده فتح و نصرت از رسول خدا شنیده باشند
پس فرار ایشان فرع تکذیب آنحضرت باشد و آنچه گفته شد تفسیر ظاهری آیه بود لیکن از اخبار بسیار ظاهر میگردد که مراد
از آیه ارتداد صحابه است از دین خدا در باب خلافت و ولایت امیر المؤمنین ع بعد از رحلت حضرت مقدس نبوی ص چنانچه
در صفحه وسیله در کافی از امیر المؤمنین ع مرویست در مذمت صحابه فرموده که چون حق تعالی پیغمبر خود محمد را بسوی خود برد
مانند برق بالجمله ... بود که هر کس بنیات های خود از دین خدا بسوی کفر اصلی خود بازگشت
ایشان که برای کلمه توحید رنجه شده بود کردند و مجادله و منازعه در میان انداختند و در هم افکندند و خانها
بنا را خراب کردند و سنت رسول خدا را تغییر دادند و از احکام او کشیده از نور هدایت آنحضرت و رشد و بازماندگان
آنحضرت که قرآن و اهل او بودند بدل چیزی دیگر کردند که در خوانی که ظالم در حق آنها بودند و بمکان غلط خود بنا نهادند که
آنچه خود اختیار کرده اند ... آل ابی قحافه را ... بجانب ... رسول خدا از آنکس که آنحضرت خود برای مقام خود اختیار
کرده و مکان بمکان برکت آل ابی قحافه ... بجانب ... که ... ابن عبد مناف
از باقر ع روایت کنند که مردمان بعد از رسول خدا اهل رده شدند مگر سه نفر پرسیدند که آن سه نفر که بودند فرمود مقداد
و سلمان و ابوذر غفاری پس فرمود که بعد از آن چند نفری عارف بحق گردیده بازگشت کردند و اول ... که ... آنجا
ایشان با ایشان دوران دارد و از بیعت کردن با ابی بکر باز زدند تا آنکه امیر المؤمنین علی ع را باکراه به بیعت ابی بکر حاضر
شدند و این قول خدا که در سوره است وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ الایه خـــــاتمه در بیان تعداد اسماء مقدسه
حضرت مقدس نبوی ص بدانکه آنحضرت را اسامی و القاب بسیار است و کثرت اسما دلالت بر علو رتبه مسمی او و اما
اسامی و صفات در رسل مجازه و بعض اسم شمرده شده بقول صاحب کتاب انوار حلیه و بر حسب دیگر هزار نام است لیکن آنچه
صاحب جواهر و طبقات ناصری و روح الدرر و نزهة الکرام و آیات باهرات و علل الشرایع وغیره استقصای آن نموده
شروع بر نوع ساخته اند سوای آنچه در این صحیفه که مجموعه دویست و شصت و هفت است برین شرح اما النوع اول اسامی
که بنص قرآن ثابت شده صریحا و آنها را اسما مصرحه گویند و آن هجده نام است محمد و احمد که الله تعالی در
تفسیر آیه و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد در سوره صف که خواهد شد اما النوع دوم اسامی که بنص قرآن ثابت
است لیکن بتصریح بیان نشده بلکه از فحوای الفاظ آیات بر آید و آنها را اسما مستنبطه گویند و آن شصت و شش اسم است
بعد لفظ الله که در تفسیر آیه مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ در سوره احزاب انشاء الله تعالی بیان میشود نوع سیم
اسامی که در مطاوی احادیث معتبره مذکور است و از این قسم اسما چهار اسم است که انشاء الله تعالی در تفسیر طه یا بیان نقل شود
اما النوع چهارم اسامی که در کتب منزله آسمانی از قبیل توریه و انجیل و زبور و صحف غیر آنچه در قرآن است آنها بلغات غیر
عربیست و بعضی دیگر بعربی ترجمه شده و لغت آن معلوم نیست از جمله اول یازده و از جمله دوم ده نام است که انشاء الله
در تفسیر آیه الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ در سوره اعراف سمت ذکر یابد اما النوع پنجم اسامی که از متون اخبار

و آثار استنباط کرده اند نود و دو اسم است بعدد لفظ محمد که ان شاء الله تعالی در سوره محمد بیان [illegible] کرده و قطع نظر از آنکه
بحلاوت تفهیم یافته آنچه در چند مقام رقم زده قلم عجز رقم میکرد اعم از آنکه [illegible] داخل تفهیم مذکور باشد یا نباشد بعضی
که در لطیفات ناصری آورده آنست که نام نامی آنحضرت در آسمان اول عبد الله و در آسمان دوم عبد الملک و در سیم عبد القدوس
و در چهارم عبد السلام و در پنجم عبد المؤمن و در ششم عبد المهیمن و در هفتم [illegible] است و آفتاب بر او عبد الرزاق گوید
و ماه عبد الجبار و ستارگان عبد النور و روز عبد الحکیم و شب عبد الودود و فرشتگان عبد الرحمن و کروبیان عبد الغفار
و روحانیین عبد الجلیل و مقربان ملاء اعلی عبد الحمید و حفظه عبد المنعم و سفره عبد الوهاب و بررة عبد المجید و حمله
عرش عبد المغنی و [illegible] عبد العلی و کرسی عبد الرفیع و لوح عبد الباعث و قلم عبد الکریم و حوریان بهشت عبد العزیز
و رضوان عبد الشکور و درخت طوبی عبد القاهر و بهشت عبد الباری و بیت المعمور عبد الفتاح و بحر محیط عبد العظیم
و دوزخ عبد الغالب و مالک عبد المنتقم و آتش عبد القهار و آب عبد الرزاق و سنگ عبد الحلیم و کوه عبد الصمد و درختان
عبد الباقی و نباتات عبد الرؤف و دریا عبد الشکور و طیور عبد الجلیل و وحوش عبد الرحیم و مؤمنان رسول الله
و منافقان صفی الله و زاهدان حجة الله و ابدال صفوة الله و اقطاب حبیب الله گویند و در کتابت ابراهیم آورده که نام وی در
آسمان اول عبد [illegible] و در دوم عبد الخالق و در سیم عبد الرحیم و در چهارم مصطفی و در پنجم مرتضی و در ششم حبیب الله
مجتبی و در دریا عبد الرزاق و در صحرا عبد الجبار و در جبال عبد المنعم و نزد [illegible] عبد القهار و نزد وحوش و حیوان [illegible]
و نزد حاملان عرش و ساکنان سراوقات علی اول و آخر و باطن و ظاهر باشد و در بعضی کتب دیگر آورده اند که نام وی نزد فرشتگان
صاحب اللوح و دیوان نبی الملحمه و [illegible] نبی الرحمه و رومیان [illegible] و ترکان [illegible] و سریانیان [illegible] و زنگیان [illegible]
و حبشیان [illegible] و هندو [illegible] و مصریان عزیز و شامیان طاهر و عراقیان مختار و مکیان مکرم و مدنیان [illegible]
مبارک است و اهل بوادی [illegible] و ساکنان جزایر احمد و قاطبه اهل اسلام محمد گویند انتهی کلامه و در باب صفات کمال و نعوت
جلال این اسم سامی الجمال که در آیه مذکور است دو گوهر [illegible] تمام بگوش هوش اهل [illegible] و توفیق [illegible]
اهل [illegible] گفته میشود اول آنکه ماخذ اشتقاق محمد اسم الحمید است و حمید فعیل است که گاهی بمعنی فاعل و گاهی بمعنی مفعول
چنانچه هم او [illegible] احمد گوید و هم خلایق وی را حمد کنند اما چون اسماء الله توقیفی است و در نص معتبر بلفظ احمد
اسماء او سبحانه نیامده لهذا احمد باعتبار تعلق او سبحانه [illegible] بمعنی محمود اما باعتبار اسناد و غیره اشتقاقات و صیغه
[illegible] آنحضرت که واسطه فیض رب العالمین است خلایق وصف ستایش کردن زبان خلق و درست
شدن شریک خالق است چه خلایق چنانچه خدا را ستایش کنند بر او نیز ستایش کنند و این کمال مرتبه بزرگی او درست
بایست آنچه در حدیث قدسی حق تعالی بوی فرموده شققت لک اسما من اسمی فانا الله المحمود و انت محمد [illegible]
محمد اسم از محمود باشد و محققین گفته اند که لفظ محمد از تحمید است چنانکه محمود از حمد است و باب تفعیل برای مبالغه
و تکثیر و فضل است پس محمد [illegible] بمعنی محمد بسیار ستوده شده است و وجه [illegible] این صفت بدان حضرت
او [illegible] بر کمال است [illegible] ذات [illegible] صفات حمد و ستایش باعتبار جامعیت جمیع کمالات کرده و لفظ [illegible]
مستغنی [illegible] که او برا ستایش کند یا نکند و با از ستایش خلق چیزی بر سبحانه نیفزاید و هر چند که بندی از بندگان او
در وصف [illegible] اطلاق [illegible] باشد باعتبار آنکه مخلوق [illegible] صفات او سبحانه را اصل [illegible]

محمد و احمد با مبالغه و افعلیت تفضیل چنان باشد که چون خدای بنده کار ستایش کند وی محمد است یعنی ستایش کرده شده تر از
کسی و چون خلایق او سبحانه را ستایش کند وی احمد است یعنی ستایش کننده تر است خدا را از ایشان [illegible]
آنحضرت این اسم شریف است و فیوضات بسیار از [illegible] در حدیث معتبر روایت که چون روز قیامت
شود حق تعالی فرشته را امر کند که ندا کن در میان عرصات تا هر مؤمنی که نام محمد باشد بر خیزد و بجانب اهل بهشت شود جهت
کرامت و بزرگواری این نام والا امیر المؤمنین مرویست که چون فرزند را محمد نام کنید وی را عزیز دارید و روی وی را ترش مکنید
و چون بمجلس در آید وی را جا دهید و هیچ گروهی نباشد که مشورت داری کنند و در میان ایشان محمد نام و احمد نام باشد که
آنکه ایشان را در آن مشورت نیکی [illegible] و هر خانه که این دو نام در آنجا باشد هر صبح و شام بدان خانه برکت رسد و از رسول
روایتست که فرموده هر کس چهار پسر بهم رساند و یکی از آنها بنام من ننامد بر من جفا کرده است و مرویست که در هر خانه که
محمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب یا عبد الله یا فاطمه نام باشد درویشی بدان خانه داخل نشود [illegible]
گفته اند که لفظ محمد [illegible] با اسم اعظم خدا موافقت دارد اول او در باب اصل [illegible] حروف [illegible] ملاحظه عدد
چهار حرف مکتوبی و پنج حرف ملفوظی است چنانکه الله نیز بحسب کتابت چهار حرف و بحسب لفظ پنج حرف است و الله را
بر اسم اعظم اند چنانچه در اول فاتحه گذشت دیگر آنکه این اسم مقدس [illegible] ملاحظه عدد یازده
حرف است چه هر یک از میمین سه حرف و حا دو حرف و دال سه حرف است و این یازده حرف عدد لفظ هو است که آنرا بعضی
اسم اعظم دانسته اند و در جواهر از ریاض المذکرین و غیره آورده که امام جعفر صادق فرموده که میم اول [illegible]
اشاره [illegible] و حا [illegible] بمعنی حبیب و محبوب و میم ثانی [illegible] بمعنی مبارک و میمون و دال [illegible]
با میم اول ملک و خاتم و میم ثانی مجد و دال دین اسلام است یعنی حق سبحانه قسم یاد نموده است بملک [illegible]
و مجد عام و دین اسلام که هر کس متابعت صاحب این نام کند وی را بحضرت دار السلام رساند و گفته اند میم اول از منت و حا
از محبت و میم دیگر از معرفت و دال از دوام است یعنی حق تعالی [illegible] نام محمد [illegible]
هجران و فریب [illegible] دار الجنان و بحرمت ثانی [illegible] ایشان [illegible] است تا [illegible]
[illegible] عکس تجلیات انوار الهی مصون [illegible] و بحرمت ثالث بحر معرفت خود را بموج در آورده است تا [illegible]
معاصی ایشان را باصل عدم [illegible] و بحرمت رابع ضامن شده است که دین محمد را [illegible] بدارد الی یوم القیام
و برخی بر آنند که میم اول [illegible] بر اقرار بنبوت او که و اذ اخذ الله میثاق النبیین یا اشارت بمقام محمود او است
که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا اما حا [illegible] او است [illegible]
بالصالحین میم دوم اشاره بمدح او است [illegible] و دال ملک او است
تا روز قیامت که لیظهره علی الدین کله [illegible]
[illegible] نوح و یحیی [illegible] حمد و حکم و حشمت داده [illegible] ابراهیم و آدم [illegible]
هم سلیمان کرده اسمعیل [illegible] دال [illegible] آدم [illegible]
حضرت [illegible] از همین یک حرف [illegible] انتهی کلامه و فی الحقیقه [illegible]
این هر فضل که در این نام نامی مندرج است [illegible] علی الاطلاق نام هر که را [illegible]

مبنی ... و سر الکلمة ... اشارتی ... و هرکس از روی فکر صافی و ذهن زکی تامل ... و معنی اول

ما خلق الله نوری ... از آنحضرت ... بنای خلقت کل ما سوی بطفیل وجود آنحضرت شده است ...

از اشباح ... از نام و نشان وی مندرج است و دران هنگام ... بیان ...

نام آدم نگاشته ... ترکیب ... نام سامی وی ... ملحوظ ... دقیقه ... کنت نبیا و آدم

بین الماء والطین ... بنا علی هذا ... شکل ... صورت اسم محمد آفریده شده است ...

[illegible]

رسول خدا ... یا رسول الله ... ابو القاسم ... نام ... حضرت ...

[illegible]

... وما كان لنفس أن تموت إلا بإذن الله ... كتابا مؤجلا ...

[illegible]

... ومن يرد ثواب الدنيا ... نؤته منها ...

خواست اعلام کند که اجل هرکس مقدر ... فایده ...

کاشف بر آنست که اجل ...

وجاه مجرور ... آنست ... أن تموت مؤول ... وما كان الموت لنفس ... كتابا مصدر ... موصوف ... كتب الله الموت كتابا

بلکه زیاده از آن این تعریضی است برآنها که در حرب احد مرکز خود را خالی گذارده بطلب غنیمت رفتند و بقول عام است یعنی
هرکس عملی کند برای غرضی از اغراض دنیا آنچه مطلوب وی است بعمل می آید چه دنیا دار الکتساب است لیکن از بهره آخرت
بوی چیزی عاید نگردد و بیچی که دارند بشیه باین گذشت **ومن یرد** و هر کس خواهد باعمال خود **ثواب**
الآخرة ثواب و پاداش آنجهانرا چون کسانی که قطع نظر از غنیمت دنیا نکرده از جان خود کرده ثبات قدم ورزیدند
با ثبت سبیل عموم ثواب آخرت خواهد **نؤته منها** بدهیم او را آنچه خواهد از درجات بهشت و نجات از آتش
دوزخ که امین در حرم و رجا تبعیض است چه پاداش هر کس در هر یک از دارین بقدر عمل است نه تمامی ثوابهای عاملین جنت
وسنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداش دهیم مر شکر کنند کانرا و بقراءت ابی [illegible]
و یجزی باراده غیبت نیز خوانده شده آیه دلالت است بر آنکه سعی و طلب معیشت موجب زیادتی در رزق نشود و در
تغییر کردانیدن از دخول امر و تکوین که فرموده هر کس بوده باشد نیت وی طلب آخرت حق تعالی دل او را غنی کرداند و امور
و براو مهیا سازد و دنیا او بوی دهد زیاده بر آنچه خواهد و هر که نیت وی طلب دنیا باشد حق تعالی فقر را در میان
دو چشم وی قرار دهد و امر او را متفرق سازد و نرسد بوی از دنیا مگر بقدر آنچه مقرر شده است برای او و در مجمع
از باقر علیه السلام روایت نموده که در روز احد شصت زخم کاری بر جسم مبارک امیر المؤمنین رسیده بود پس رسول خدا ام سلیم
و ام عطیه را امر نمود که مداوای آن زخمها کنند پس با آنحضرت عرض کردند که هنوز مکانی از آن جراحات را معالجه
نکرده ایم از مکانی دیگر گشوده شده خون فوران میکند و بر آنحضرت میترسیم پس رسول خدا با گروه مسلمانان بر
آنحضرت بعیادت داخل شدند و حال آنکه آنحضرت از سر تا پا گویا یک زخم بود پس رسول خدا دست مبارک
بر بدن آنحضرت کشید و در حین کشیدن میفرمود مردی که چنین امری در راه خدا بر او واقع شود عذر وی بجانب
پس هر زخمی که دست مبارک آنحضرت بر او میرسید بهم پیوسته بعد از آن گوشت تازه میرویانید تا همه بهتر شد پس امیر
علیه السلام فرمود الحمد لله که بحمد خدا بگریختم و پشت بدشمن نکردانیدم پس حق تعالی سعی او را و دو جای قرآن شکر
داشته و هو قوله وسیجزی الله الشاکرین وسنجزی الشاکرین **وکأین** بقراءت جمهور قراء غیر ابن کثیر
و بقراءت او کائن بسکون الف و تخفیف یا بر وزن کاعن **من نبی** و بسا پیغمبران که در راه خدا
قاتل معه کارزار کرد با اتفاق و بسا پیغمبر علی قراءت ابن مسعود و بر ضمان [illegible] و بقراءت
ابن کثیر و نافع و اهل بصره قتل معه کشته شدند در جهاد دشمنان با او **ربیون کثیر**
علماء ربانی و متدینان صبر کننده بر بلا و ورع و ابنیا که رابطه آشنائی میان ایشان و رب ایشان بود
ایشان از دین کفتند یا بود باران که خود را از صفات بشریت فانی نموده بثواب باقی آخرت خدا متوسل بودند
با متقیان که بتیغ مجاهده با نفس و هوا مجادله نموده و ستا منقطع بر امانات شاهد شهادت رسیدند و تفرقه
مرحی ربی سیاه بسیار را گویند که از یکهزار و بقولی یک از ده هزار کمتر نباشد پس رببون لشکرهای بسیار
باشد و بمعنی بقراءت ثانی الرواشد سپاهی که در عدد بدان حد رسد از کثرت آن تعجب بیشتر که مرجب
المثل در توبیخ کریختگان تواند شد و مصدق این روایت عیاشی از صادقین که آیه بدین نحو تلاوت نموده
که پیغمبر کشته شده باشد و پیروان او تاب تحمل آن نداشتند
کرد کاین من نبی قتل معه ربیون کثیر پس فرمود که ربیون چندین هزار و چندین هزار بودند پس فرمود که [illegible]

یقتلون بلی بخدا قسم که کشته شدند **فما وهنوا** پس سستی نورزیدند آن جماعت ربانی در اعتقادی که با مردین و آیین
خود داشتند و ما وهنوا اکبرها بقراءت اعمش و حسن بالفاعل قتل و قاتل یکی است که ربیون باشد و اگر ضمیر قتل را راجع
بنبی کرده فاعل و اسم جار و مجرور در محل نصب بحالیت خود خواهد بود یعنی چنین باشد که بسا پیغمبری که در حرب شهادت
معه ربیون ج
کشته شد و حال آنکه با او بودند ربیون بسیار پس ایشان بسبب قتل پیغمبر خود سست نشدند **لما اصابهم** بسبب آنچه
رسید بایشان از مشقت جنگ و بلایا و محن **فی سبیل الله** در راه خدا و طلب رضا و مغفرت او **وما ضعفوا**
و ضعف نکردید از امر جهاد با دشمنان بلکه بیچی که داشتند در مقابله و مقاتله اعدا کوشیدند بر آنچه پیغمبر ایشان میکوشید
تعریض بکریختگان احد است که باوازه قتل آنحضرت پای ایشان از مرکز استقامت بلغزید و اگر چه تغیر ثانی جنانی نزول
از بیع و استکانت لیکن معنی نزدیک است که پیغمبری در معرکه جنگ کشته شده باشد **وما استکانوا** و فروتنی
نکردند با دشمنان یعنی پناه بدیشان نبردند چنانچه شما میخواستید که عبد الله ابن ابی سلول منافق را نزد ابی سفیان فرستاده
از او امان بطلبید برای شما قبول کند **والله یحب الصابرین** و خدای دوست میدارد صبر کنندگان در
بلایا و محن را و سید ابن طاوس رضی الله عنه روایت کرده که چون رسول خدا مداوای جراحتهای امیر المؤمنین ع چنانچه ذکر
شد رفت گفت یا علی ابو سفیان ما را وعده نموده است که وعده ما و شما در حمراء الاسد است امیر المؤمنین گفت یا رسول الله
پدر و مادرم فدای تو باد از تو باز نمیمانم و با ابن جراحت هر کس بیشتر بسبقت بیکبره در بدین جنگ اگر چه بر پایکه
را بر کنف دست بیرند پس حق تعالی این آیه را انا یحب الصابرین در شان آنحضرت فرستاد **وما کان قولهم**
بنصب لام برای خبریت کان که حمل تعلیه آینه یعنی کلمه قالوا واقعه در ابا قالوا ابنا و بل بصدر و مرفوع المحل با اسمیت کان
و بعض استغفار باشد با ذکر از ذکر کلام لازم نباید حصر آنکه بود که متکوی ربیون در حین شهید شدن یاد رسین مجاهده
برخلاف قرآت دیگر بضم الهمزه کان باشد بکسر اول پس بنا بقراءت اول که مشهور است بینی ج
بعد از کشته شدن بعضی از ایشان با کشته شدن نبی ایشان **الا ان قالوا** مگر طلب مغفرت از برای تقصیر
در خدمت گذاری خود یعنی هیچ از ایشان سستی نه ورزیدند بجز آنکه زبان باستغفار گشوده میگفتند **ربنا اغفر**
لنا ای پروردگار ما بیامرز برای ما **ذنوبنا** گناهان ما را که موجب منع از نصرت و بستی در جهاد است
واسرافنا و در گذشتن ما را **فی امرنا** در کار ما اسناد گناه بنفس خود دادن برای هضم نفس و نفی
مراتب عجیب است و فرق میان ذنوب و اسراف آنکه ذنوب گناهان صغیره و اسراف کبیره باشد اما اصح آنکه ذنوب معاصی تفریطیه
باشد که بسبب کوتاهی از اقامت شرع واقع شود و اسراف معاصی افراطیه که از حد شرع در گذرند و چون استغفار نموده تکفیر
ذنوب و تطهیر از عیوب برایشان حاصل شد ثبات قدم خواسته گفتند **وثبت اقدامنا** و محکم دار قدمهای
ما را در میدان مقاتله با شجاعت ما را افزون کن یا محکم دار پای ما بمتابعت ما را در جاده دین قویم و منهج مستقیم تا افراط
و تفریط واقع نشود **وانصرنا** و یاری ده ما را **علی القوم الکافرین** بر گروه ناگرویدگان
بالقاء خوف در دل ایشان یا بغلبه حجت و برهان تا دعوت دین محمدی شوییم **فآتاهم الله** پس بداد مر
ایشان را خدای بر کت استغفار و التجا بدرگاه او و تایید صبر و شکیبائی **ثواب الدنیا** پاداش این عالم را از نصرت
و عزت و شهرت و برای این امت مغفرت و غنیمت است چه غنائم دار الحرب بر هیچ امتی حلال نبوده **وحسن ثواب**
الآخرة و نیکوئی پاداش آخرت را که امن از نیران و دخول در جنان و ظفر بانعم و مطالب ما را بهره و جهان است

براى فضل ایم

وتخصیص ثواب آخرت بحسن وشرف آنست تا بدانند که ثواب دنیا بجهات شتى بر غبار زوال در معطاوى سوره البقره گذشته و افراد باقی
الباب آنکه این فانى و آن باقیست **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** ۵ و خداى دوست دارد نیکوکاران یعنی
مجاهدین بجهاد اصغر که مقاتلت با کفار و بجهاد اکبر که با نفس اماره است در کشاف آورده که چون در احد وهن عظیم
و شکست بر قواعد لشکر اسلام رسید عبدالله بن ابى که راه نفاق بجهاد برفته بود بمسلمانان میگفت اکنون که علم شوکت فرو
برافراشته شد چنانکه ابوسفیان حکم بقتل عام شما کند هم بروید بسوى او و کلمه کفر بگویید و بدین اسلاف خود برگردید
تا ایمن باشید حق تعالى در وقت نزول این آیات اشاره بدان میفرماید که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** اى گروه مؤمنان
إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برى نمایید مر کافران را یعنى عبدالله بن ابى و اتباع او
بکافر براى تغلیظ نفاق یا تغلیب او است و گفت کفار جمعى از یهود بودند که بدین طعن باوى متفق بودند و بروایت جمع از ابرار
این قول که بجنگان بود که در حین انهزام از معرکه بیکدیگر میگفتند مگر بروید بسوى براداران خود تا عهد براى ایشان
اگر گوش بسخن ایشان کنید **يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ** برمیگردانند شما را بر پاشنهاى
شما بسوى کفر **فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ** ۵ پس باز خواهید گشت زیان زدگان چه درد دنیا ذلت فرمان
بردارى دشمن که اشق اشیا و اشد عذابها است و چه در آخرت بعذاب مخلد و نکال مؤبد پس چون چنین است سزاوار
که این سخنان در شما تاثیر کند **بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ** ج بلکه خداى عظیم شان و جلالت مکان یار و دوست
و مدد کار و متولى امور شما است نخواهد گذارد که شما محتاج باعدا شوید **وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ** ۵
و او بهترین یارى کنندگان است او نصرت بغیر خود با وجود عدم اعتناى ایشان نصرت غیر براى آن داد که بر نهى نصرت غیر
در عرصه شمار نیاید که در آیه تعالى از احتمال مغلوبیت بجنس تا نصرت او سبحانه هرکس مغلوب نگردد و نصرت او با او اقع
بابتزاءة یاد افکندا و بجمادهم جز شما دنیا دیدهاى او آنکه میفرماید **سَنُلْقِي** زود باشد که در افکنیم **فِي قُلُوبِ الَّذِينَ** در دلهاى
آنکسانى که از محض عداوت و عناد با اهل اسلام **كَفَرُوا** کافر شده اند **الرُّعْبَ** بسکون عین یا بضم
آن ترس و بیم مسلمانان را بجیشى با وجود کثرت و غلبه ایشان و ضعف مسلمانان بى جهتى ترک قتال نموده پاى فرار در
ادبار گذارند چنانچه در روایت کلبى در قصص احد نقل از بین گذشته در اسباب النزول آورده که چون ابوسفیان از حرب احد
مراجعت نمود بعد از طى مسافت چند فرسنگ راه بسرداران سپاه خود گفتن کارى غریب و امرى عجیب از ما صادر شد که هیچ
ذى عقلى چنین نکند ما مردان صف شکن و دلاوران کردانکن محمد را کشتیم و مدینه را غارت نکرده برگشتیم و دولت
محمد با آن قلیلى ماند که ما نداریم دیده بر سرها آید برگردید تا بار دیگر بر سر ایشان رویم و بقیة السیف ایشان را
کشته اموال را غارت کنیم پس حق تعالى هراسى در دلهاى ایشان پدید آورد تا از مراجعت آن اراده کرده
با خوف تمام همراه کرد بحجز بمکه رفتند و در روایت آمده که بعد از دخول مکه تا مدتى بکماه ترسناک بودند که مبادا لشکر
محمد بر سر ایشان بیاید و در روایت دیگر آمده که رسول خدا فرموده که نصرت بالرعب مسیرة شهر و ابن الفارى
دشمنان **بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ** بسبب آنکه شریک و رنیل انباز قرار دادند براى خدا در عبادت **مَا لَمْ
يُنَزِّلْ بِهِ** آنچه براى او نفرستاده است خداى براى شریک کردانیدن آن **سُلْطَانًا** ج حجتى ظاهر که دلالت
کند بر استحقاق شرکت براى ایشان باشد مراد انتفاء اصل حجت است نه آنکه حجت هست و نازل نشده مراد آنکه چون

مشرکان جز بخدا و بدى خدا قایل اند لیکن اصنام و آلهه باطله خود را شریک او میدانند و در صحت شرک شریک قبول شریک بکرد که
و ما جرى که سند بر صحت شرک ایشان باشد در کتب متقدمه و آثار صحیحه نفرستاده ام پس کسانى که باین قسم کذا البائر را
او قرار دهند خایفند و خاینان در این جهان خایف و هراسان باشند **وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ** ط و در رفتن آخرت جایگاه
و مقام بگاه ایشان آتش خواهد بود **وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ** ۵ و چه بد است جایگاه ستمکاران
که وضع عبادت براى غیر مستحق آن میکنند آورده اند که چون جمعى از لشکر بآن رسول خدا از رسول خدا گفتند یا رسول الله
مگر نه میگفتى که خدا فتح و نصرت از ما و عده کرده است این جه سبب شد که چنین شد که هفتاد نفر از ما شهید
کرده شد پس با رخماى کشته ایم و خجل گشته بجواب آیه فرستاد که **وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّٰهُ** و هر آینه بحقیق
راست گفت و درست کرد با شما خداى **وَعْدَهُ** وعده خود را که با شما کرده بود بقوله بلى ان تصبروا و تتقوا الى آخره
فتح و نصرت در اول و هله که شروع در محاربه و مقاتله نمودید **إِذْ تَحُسُّونَهُمْ** آنهنگام که میکشتید ایشان را از روى
بِإِذْنِهِ ج با امر او یا بمدد کارى او یا بعلم و حکمت او و در ابتدا فتح و نصرت شما شد که فتح و نصرت که از کار
براى شما شد و هیچ کار نداده مگر براى شما و غیر شما شد بود و بى رنج شما و شوکت بر شوکت محافظه بود **حَتَّىٰ إِذَا
فَشِلْتُمْ** تا آنزمان که شما خود بد دل شدید **وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ** و با یکدیگر مخاصمه و منازعه
کردید در امر جهاد براى تقدم و تاخر در اخذ غنیمت و بعقولى مراد از این نزاع اختلاف تیراندازان است در رفتن که کوه که
گفتند حرکت نکنیم و برخى گفتند از فرموده رسول خدا بیرون نمیرویم **وَعَصَيْتُمْ** و نافرمانى کردید امر رسول خدا را
در باب محافظت رخنه کوه بقوم عبدالله بن جبیر فرموده بود که البته از مکان خود حرکت نکنید پس از آنجا بطلب غنیمت
بیرون آمدند شرط ظفر و نصرت را که صبر و تقوى بود برهم زدید پس حق تعالى آن شروط را از شما سلب فرمود غالبیت شما را
به مغلوبیت منقلب و مبدل ساخت **مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ** بعد از آنکه خود شما را نما داده بود بشما
مَا تُحِبُّونَ ط آنچه دوست میداشتید از نصرت و غنیمت و هزیمت اعدا و برخى گویند مراد از لفظ تحبونهم
جنت بر ذات و اذا فشلتم جنان احد بعرض رسید که نفاق و اشد همه و زخمها شما بود تا در روز احد نفاق بود نفاق
افزود بر چنین روز بود و اصح قول اول است بهر حال چون عصیان قول آنحضرت را تحقیق و تکت یعنى جهاد رسیده بود
على سبیل الاطلاق اسناد آن بهمه داده شده است پس بجهت تخصیص عصیان بعد از بعضى فرموده **مِنْكُمْ
مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا** از جمله شما کسى هست که میطلبد دنیا را یعنى بجهت غنیمت و آوازه بعجلت میآید برون رفتن
از ما فرمانى قول خدا و رسول او نماند چون برخى از تیراندازان رخنه کوه اصحاب ابن جبیر چون قریشان که نقل او در سلک
معجزات رسول در مطاوى قضا احد گذشت **وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ** ج و از شما کسى هست که
خواهش براى آخرت داد و چون کسانى که از مرکز خود حرکت نکردند تا تقدیم جان از بیشهاى شریع شهادت ابدند رو در خط
ما نهاى ایشان که بوده مقدار پنجره ده هست اما ایشان اگر قشاره شاهد مجلیات انوار ربانى محروم دریچه دل برد اهل
در روز بود بنا بسته برخى باى که پیند از لغو و قصور آخرت ما انوع ثانى اینجا حال آنرخنه بزرگوارى بر نوع از اهل
لیکن شوق تا الى باشد که بر زلال ذره و مال دنیا با ذرى و دنیا اعتقاد در خم نکند و خم که بسوى شاهد ان فا فرازنا که
جنان سلسله بیاى محبش نتواند شود و بهره و چشم از همه و سراپوشیده محض از براى کبرى رضاى خدا و دین

جهاد و جانفشانی کنند و آن امیر المؤمنین است و بس ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ پس بازداشت او سبحانه شما را
از محاربهٔ ایشان یعنی جبن و خوف ایشان را در دل شما درافکند و از ایشان روگردان شدید لِيَبْتَلِيَكُمْ
تا بیازماید شما را که مخلص کیست از جملهٔ شما و مرائی و منافق کی گویند تا آن هنگام که غلبه از لشکر اسلام بود نسیم صبا
از طرف ایشان بر چهرهٔ مشرکان میوزید و چون نوبت ادبار بایشان رسید باد دبور برخاسته نار و رماد در میان مسلمانان
انداخت در میان لشکر ... کفتند اند جمعی که از معرکهٔ احد برگشتند ... از راه فرار نبود بلکه
اولا فرار برقرار اختیار کردند و جمعی دیگر ... فرار ... شدند ... و شنیدند که
رسول خدا شهید شد ایشان برای حفظ بدن خود را بکنار کشیدند ... و معرکه برای
در مقابل ... و چون دشمن زیاده بر دو برابر ... وجوب اقامت ساقط کرد و ... ابن بابل
این حکم شرعی برای شما ... رخصت کرد که چون از فرار ... مقابل ... مرجوع در ... واجب
نکرد ... و جهاد ... جان ... بر ... ببرید
ابتلا و امتحانی است شما را ... امتحان کند اما چون آیه ... تخصیص ...
دون ... و ... و لَقَدْ
عَفَا عَنْكُمْ و هر آینه بتحقیق ... از شما ...
... وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای صاحب بخشش
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۝ بر گروه گرویدگان که ایشان را ... است و ... بلطف
... إِذْ تُصْعِدُونَ آنهنگام بود که بالا میرفتید از روی فرار
بر فراز جبل یا بجاهای دور وَلَا تَلْوُونَ و ... ابتدا میکند عَلَى أَحَدٍ بر هیچ یکی از
افتادگان ... وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ و پیغمبر میخواند شما را ... فِي أُخْرَاكُمْ
در عقب شما ... بآواز بلند ... الی
عِبَادَ اللَّهِ فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ مَنْ يَكُرُّ فَلَهُ الْجَنَّةُ یعنی بکجا میگریزید ای بندگان خدا ... من فرستاده
خدا ... و بمحنت ... و شما ... و
فَأَثَابَكُمْ پس جزا داد شما را بجای آنچه امید میداشتید از ثواب جهاد ... غَمًّا
بِغَمٍّ غمی ... ضرب ... رسید شما را ... رسول خدا
کرده بودید ... غنیمت بود ... آمد ...
از جهاد ... فَالْغَمُّ الْأَوَّلُ
... فَالْقَتْلُ وَالْغَمُّ الْآخَرُ ... خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَلَيْهِمْ ... لِكَيْلَا تَحْزَنُوا
تا اندوهگین نگردید عَلَى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شود ... از آنجا
... باشد ... و گویند
... ازا ... شما ... بر آنچه از شما فوت شد از غنیمت ... وَلَا مَا أَصَابَكُمْ

... [left page]

و ناامید و هلاک کردید بر آنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت ... آن ... مصیبتها را بر شما گوارا کند یکه
اگر این معنی ... مفتوح نمایند ... بشما ... ثواب مجاهد ... برای ... مشتبه باشد
وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ و خدای داناست بهمه آنچه میکنید از خلوص عقیدت و غیر این کلام
... عبادات ... نام ... آن کرد ... بیاری ...
ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرو فرستاد او سبحانه بر شما ... و دوم باره بر ... شدید مِنْ بَعْدِ
الْغَمِّ بر ایشان اندوه و ملال أَمَنَةً نُعَاسًا ایمنی و آرامی که خواب سبک بود ... نعاس بدل اشتمال از امنه
باشد ... نعاس ... مشتمل ... بر امنیت ... خواب ...
... یَغْشَىٰ فرو گرفت طَائِفَةً مِنْكُمْ گروهی از شما را ...
... جمع ... چون ...
... بود ...
... از دست یکی ... ابو طلحه ...
... در میان معرکه ...
... حواس ... قوت ایمان مؤمنان ...
... دشمنان ... بیداری ... ضعف و کلال ...
... قوی ... آسایش ...
... ایشان ... خواب بر ایشان غالب ...
... اقوام ... بر ایشان ...
... ایشان غالب شود ...
... بحفظ ... باری تعالی ...
... کلام ... بر خدای مؤمنان ... توکل بر خدا ... ایشان ... وَ
طَائِفَةٌ و گروهی دیگر از اهل نفاق چون ابی بکر و عمر و معتب بن قشیر و اتباع ایشان که قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
أَنْفُسُهُمْ اندوهگین ساخته بود ایشان را فکر ایشان در باب خلاصی نفس خودشان یعنی همت ایشان بجز خلاص
... خدا و رسول که در باره ... دین
... يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان میبردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ خلاف واقع ... ظَنَّ
الْجَاهِلِيَّةِ ۝ کمان ... کمان اهل جاهلیت که آنچنان بود ...
... ایشان ... بعد از آن ...
... يَقُولُونَ گفتند ...
... میگویند هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ آیا باشد
... مِنْ شَيْءٍ ۝ از هیچ چیزی ...

بهیچ قدر از وعدهٔ خدا و رسول اعتماد ندارند هرچند مکر و صدق آن بر ایشان ظاهر شود لهذا بجنین جماعت آن جواب ما
نازل شد و گفته اند که این سخن عبدالله ابن ابی بود که برای او خبر آورده بودند که در جنگ احد بنو خزرج کشته شدند او بجواب گفت
ما را از امر ایشان چیزی نیست و دخل در امور ایشان نمیکنیم چه رهنمائی که ایشان را نمودیم بر وی محمد در رفتن بکوه احد منع
میکردیم گوش بسخن ما نکرده رفتند تا کشته شدند و اکنون ما را از کشته شدن ایشان باکی نیست قُلْ بگو ای محمد
بجواب آن منکران إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ط بدرستی که همه کارها بر وجه اتم مر خدای راست و جریان حکم
و غلبه بخشیدن و یا غلبه حقیقه بار همه مر خدای بندگان خاص و برا ستیم لشکر خدای من حیث الحقیقه در هیچ مصاف مغلوب
نگردند و بعضی ایشان زمام اختیار فتح و نصرت و سایر امور بدست خود و مشیت خود در مقابل مشیت الهی …
حق تعالی نفی آن جمعی نمود که مشیت همه کارها بخشیدن و جمادات و … يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم پنهان میکنند
این منافقان در بواطن و ضمایر خود مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ ط چیزی چند را از نفاق که آشکارا نمی‌توانند کرد
برای تو یا محمد از بیم شمشیر امیر المؤمنین و سایر مؤمنان از جمله آنکه يَقُولُونَ میگویند آهسته در میان خود یا
بعضی با بعضی خلوت کنند لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ اگر میبود برای ما از فتح و ظفر شَيْءٌ چیزی یعنی
اگر گفته ما و وعدهٔ محمد راست بودی مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا ط کشته نمی‌شدیم در اینجا یعنی قوم ما مغلوب و
مقتول نمیگشتند در معرکهٔ احد و معنی دیگر آنکه میگفتند اگر میبود بدست ما از اختیار ما چیزی و محمد ما را بسوی احد …
یا اینکه این غلط نمیکرد و بر کنار ما بعد از عوده بسوی احد نمی‌آمدیم کشته نمیشدیم این … در اینجا قُل لَّوْ كُنتُمْ
فِي بُيُوتِكُمْ بگو اگر میبودید در خانه‌های خود ای منافقان … لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه
بیرون آمدندی از میان شما آنکسانی که كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است یعنی تقدیر شده است
بر ایشان کشته شدن إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ع بسوی خوابگاه خود شان که مقرر شده است و از ازل قسمت …
غایب نشود یعنی حکم او را مانع و قضای او را ساتر نیست … حدیثی مروی است که هر بنده از بندگان را
بقعه از زمین مقرر شده که ارامگاه او باشد و او را بهیچ وجه از آنجا گریزی و گذری نیست اگر همه در مشرق و مغرب باشد
که خاک قضا الامر بسر خوابگاه خود آمده در آنجا قرار میگیرد و بقول بعضی معنی آن باشد که اگر شما که منافقانید در منازل خود
بمدینه آرام میگرفتید هر آینه با آنحضرت بیرون میرفتند بسوی شهادتگاه خود آن مؤمنانی که سعادت شهادت را
نام ایشان قلمی شده است در لوح محفوظ این بجهت علم است که علت اتباع نبود تا آنکه کفار را تعبیری در قتل شهدا
نباشد که آن موجب جرأت است اما معنوی معنی اول است روایت معتبری که صاحب خرایج روایت نموده که در روز احد بعد از
فراغ از جنگ اولیای شهدا آمده کشتگان خود را بر شتران بستند که بجانب مدینه برند چون شتران را روی بمدینه میکردند
میخوابیدند و چون روی ایشان بجنگگاه میکردند میدویدند چون واقعه با آنحضرت عرض کردند فرمود که خوابگاه
آن کسان ایشان را اینجا قرار داده شما … این آیه تلاوت نمود از آنجا که قل لو کنتم تا اینجا که الی مضاجعهم
وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و … برای آن بود ای مؤمنان که بیازماید یعنی آشکارا کند خدای
مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه را که در سینه‌های شما است از اخلاص … و میل یا اعراض …
تا موافقت باطن شما با ظاهر شما بر مردمان ظاهر گردد … از نفاق و اضطراب و بیم … در دل شما بود …

جمعی شما را خواب غیر بود و جمعی … عطف بر لیبتلیکم و روی خطاب با منافقان داشته اند گویند تقدیر آنکه ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ
لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ یعنی انهزام شما در آن معرکه برای آن بود که ابتلا کند یعنی آشکارا کند بر مؤمنان
آنچه در دلهای شما است از عدم اخلاص تا من بعد شما را از جمله خود ندانند و برین تقدیر تکراری در لفظ ابتلا …
معطوف و معطوف علیه باشد و قول آنکه امر بخروج شما از مدینه برای آن بود که تصمیم قلبی و عزم شما را بر جهاد امتحان کند
وَلِيُمَحِّصَ و تا پاک و پاکیزه سازد از شوایب نفاق مَا فِي قُلُوبِكُمْ ط آنچه را که در دلها دارید از نیتها
و اراده‌ها بسبب دیدن عجایب و غرایبی که در آن معرکه واقع شد از منافع اطاعت و خسران نافرمانی و نزول ملائکه بمدد پیغمبر آخر الزمان
و انزال امنه و نعاس بر جمعی مؤمنان و نجات پیغمبر و معدودی از شر کافران … منافقان در باب
خروج بمدینه و شبهاتی از آن اندیشها … خدای تعالی خواست که آنها را از دل دور کند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای دانا است
بِذَاتِ الصُّدُورِ ه بچیزهای مخفی شده در سینه‌ها ذکر این فقره برای آنست که از لفظ ابتلا توهم آن نکنند که
قبل از بروز ما فی الصدور خدای علم بآنها نداشته است بلکه بدانند که اطلاع تام قائم بر همگی ما فی الضمیرها دارد لیکن
مجازات آن موقوف باظهار و ابراز باشد و اینهم برای وعد و وعید مردم است چون علم او سبحانه را بر ما فی الضمیر خود …
اخراج نیات و عزایم فاسده و قصد افعال حسنه کنند و در کتب خواص الآیات آمده که این آیه را منافع کلیه باشد و جواهر حروف
… بالتمام در وی درج کلمات آن اندراج انتظام دارد از جمله منافع آنکه هر … که آنرا یکصد و چهارده نوبت بخوانند البته …
کرده و بارها تجربه شده و اگر با آن عدد مقدور نشود هفتاد و سه بار بخوانند … بیست و هشت مرتبه کمتر نشاید

النصف من الجزء الرابع و چون از مضامین … که در طی آیات گذشته برای منهزمان احد … آمده
فرود آمد نزدیک بآن شد که شعلهٔ ناامیدی بر خرمن امانی و آمال ایشان افتد و بیکبارگی خرمن خاشاک عقاید
باطل مانند ایشان سوخته بباد رود و فضل عمیم باری … عذر ایشان قدم … نهاده فرمود إِنَّ الَّذِينَ
تَوَلَّوْا مِنكُمْ هرآینه آنکسانی که روی گردان از جنگ شدند از جمله شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ ع روزی که
روی بروی یکدیگر آورده بودند لشکر مؤمنان و کافران در حرب احد إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که طلب لغزیدن از ایشان نمود دیو … و ایشان فرمان برداری وی نموده از مرکز خود لغزیدند یعنی باعث
ایشان بر آن وسوسه شیطانی بود بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ع بشومیت برخی از آنچه کسب کرده بودند از معاصی مخالفت
امر رسول در نگاه داشتن درهٔ کوه و عزم … و فدیه گرفتن از اسیران بدر و سر دادن ایشان چنانچه عن قریب گفته شود
یا سایر معاصی و گفته اند که گناه بعد از گناه مکافات گناه سابق است خلاصه معنی آنکه چون مکرر … معاصی قبلا نموده
معصیت در نظر ایشان آسان نمود و این عصیان نیز از ایشان صادر شد چنانکه طاعت منجر بطاعت گردد و معصیت نیز
منجر بمعصیت باشد و ازینجا ظاهر گردد که هرچند کسی متابعت شیطان نکند … و چون … کوشش نماید
… مسلط باشد و آورده اند که چون گریختگان از حرب احد بمدینه داخل شدند تا سه روز اهل مدینه از کوچک و بزرگ
خاک بر روی ایشان میریختند و میگفتند أعن رسول الله تفرون آیا از حضرت رسول خدا جدا میشوید پس چون
در مطاوی آیه آمد که وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ط و هر آینه تحقیق در گذشت خدای از گروه ایشان …
توبه و انابه که از ایشان صادر شد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ه بدرستی که خدای آمرزنده و برد بار است …

ترك آن ماجرا نمودند پس بعد از عفو از جرايم تحذير ايشان از گفتار و كردار منافقان ميكند كه يا ايها الذين آمنوا
اى گروه گرويدگان لا تكونوا كالذين كفروا مباشيد مانند آنكسان كه كافر شدند يعنى منافقان
نفاق آميز چون عبد الله ابى و تابعان وى كه در باب تخلف از جهاد حيلها برانگيختند وقالوا لاخوانهم
و گفتند در حق برادران نسبى يا بسبب موافقت با اهل مذهب خود اذا ضربوا چون رفتند آن برادران براى تجارت بسفر
في الارض باطراف زمين و اكتفا بذكر زمين براى آنست كه اكثر سفر ايشان در غير دريا بودى و بعضى گفته‌اند كه كنايه است
بكر صحرا از دريا كنند يعنى چون برادران ايشان بتجارت رفتند اعم از دريا و بيابان و در آن سفر بمردند او كانوا
غزى يا بودند آن اخوان ايشان جهاد كنندگان و در آن غزا كشته شدند ... گفتند ايشان در حق آن برادران كه
لو كانوا عندنا اگر ميبودند نزد ما مقيم در خانه خود ما ماتوا وما قتلوا نمى‌مردند
و كشته نمى‌شدند در آن سفر و غزا و اين سخنان منافقان ... تقدير است لهذا اسناد كفر به ايشان داده شد پس شما گوش
مكنيد و پيروى ايشان مكنيد ليجعل الله ذلك تا بگرداند خداى آن سخنان باطل ايشان يا مخالفت شما
در حق ايشان حسرة غمى ماندنى عظيم في قلوبهم در دلهاى ايشان چه مخالفت شما مر قول ايشان را
سبب آن شود كه شما بجهاد قيام نموده نصرت و ظفر و غنا بر حسب بدست آوريد و ايشان در حسرت ندامت بمانند و بنابر
آنكه سخنان ايشان بر ايشان حسرت گردد و لام ليجعل لام عاقبت باشد يعنى عاقبت سخنان ايشان آن باشد كه بعد از
ايشان از امر جهاد متقاعد شوند و بعد از آنكه مومنان را با فتح و فيروزى مشاهده نمايند حسرت و اندوه برند كه چرا ما
نيز بجهاد نرفتيم و از اين غنايم محروم مانديم و اين ندامت ديگر است و همچنين در آخرت كه منازل عاليه غازيان را ببينند
در تفسير ابو الليث آمده كه اين حسرت ايشان آنكه روح شهدا را در حواصل مرغان سبز در فضاى درختان بهشت بينند و
روح جهانه اشباه خود را در حوصله مرغان سياه در اسفل دركات نار مشاهده نمايند والله و خداى عز و جل يحيي
ويميت زنده ميدارد و ميميراند پس نه تاخير در قضا و تاخير در فضا و اقامه در طول عمر و دفع اجل نباشد چه بسا
مسافر و غازى كه زنده مانند و مقيم و قاعد كه بميرد والله بما تعملون و خداى بدانچه ميكنيد شما
بخطاب بقرائت عاصم و اكثر قرا و بقرائت ابن كثير و باقى كوفيين يعملون بياء غيبت يعنى خدا بدانچه ميكنند اين منافقان
بصير بيناست و عيد است با ايشان اين جهت تشويق مومنان بامر جهاد و آسانى شهادت و قتل ايشان
موكد ذكر ما كه كار مجاهدين و عزم كرد كه ولئن قتلتم و بخداى قسم كه اگر كشته شويد اى مومنان
في سبيل الله در راه خداى يعنى در جهاد او متم يا بميريد بعاقبت نيكو و رضاى او در فراش خود
بر وفق ... باشد اول موت در راه خدا و آن بر دو نوع است يكى شهادت و ديگر باجل موعود بحيوى كه دامن ...
... بغير آلوده نباشد دوم موت در راه شيطان و آن نيز بر دو نوع است يكى آنكه كافر زاده و كافر ميرد ديگر آنكه مومن
زاده و كافر ميرد عياذا بالله ... روايت كنند كه آنحضرت فرمود سبيل الله دين است على بن ابى طالب ... اوست كه
در دوستى وى كشته شود در راه خدا كشته شده و هركه در دوستى او بميرد در راه خدا مرده ... لفظ موت ...
اما بقرائت بعضى از قرا الا شما كه از عاصم بضم ميم از مات يموت خوانند و بقرائت نافع و حمزه و كسائى متم بكسر ميم
از مات يمات چون خاف يخاف است و حفص از عاصم موافق ايشان نموده اما در غير اين موضع ... آنكه كشته

شدن و مردن در راه خدا ضايع نمى‌كند چه اگر نقد زندگانى فانى از دست شما رود لمغفرة من الله هر آينه آمرزش
عظيم كه مر شما را صادر شود از نزد خداى ورحمة و بخشش از حضرت او خير مما يجمعون بهتر است
از آنچه اين كافران و منافقان جمع كرده بدان مغرور و متفخر شده‌اند بنا بقرائت حفص از عاصم بصيغه غيبت و بقرائت باقى
قرا تجمعون بتاء خطاب يعنى بدان آمرزش و رحمت از نزد او سبحانه بهتر است شما را اى مومنان از آنچه جمع كنيد از حطام دنيا و متاع
آن از جاه و منصب و غير ذلك بجهات شتى كه بر هر ذى بصيرتى ظاهر و مبرهن است ... در سوره البقره ...
پس لام لمغفرة جواب قسم ... جواب شرط ... الرحمه
خيريت غفران و رحمت بصفت بقا و ... فنا و تباهى موسوم است ... و ذكر آن خارج
از قواعد اين بليغ نمايد چه ... گويند كه هر چيز از خير بهره است ليكن ذكر آن بجهت بسيارى حرص و رغبت مردم ظاهر
است بجمع اين و غفلت از آن بمرتبه كه گويا ... ايشان بنوده و امكان آن داشته كه ... ترك جهاد و براى تحصيل متاع
و تجارت و جمع دنيا كنند و چون شهيدان معركه صدق و ايثار بدين نوع بودند ... كه باشد رضا و رغبت خود را بر دم امواج
بلا در راه خدا زنند و شهادت را براى خود عيد اكبر دانند و بعض اگرچه شهيد شوند ليكن از روى لا علاجى كه مخالف ... را و آنچه
دانسته بمرام آن قيام ننمايند اين بهره و رو افضليت شهادت است اما نوع اول را بر نوع اجر بالاتر الوف تفاوت باشد لهذا آن
كه شد خطاب بنوع اول نموده قتل را كه مرغوب طبع ايشان بود بر موت مقدم داشت چه روى خطاب بنوع اخير نموده قتل را كه
مكروه ايشان بود موخر داشته فرموده ولئن متم و اگر بميريد باجال مقرره خود در بستر راحت او قتلتم
يا كشته شويد بتيغ جفا در معركه مجاهده و بلا لالى الله تحشرون هر آينه بسوى خدا و جزاء او برانگيخته
خواهيد شد و اين قتل مشهور است كه لو كان ... چون بازگشت بسوى خداست رفتن آنجا
... گويند وجه تقديم قتل بر موت در آيه سابقه اظهار آنست كه قتل در راه خدا اشد موجب مغفرت باشد بخلاف موت اما تقديم
موت بر قتل در اين آيه براى آن باشد كه ميت محشور و قيامت ... است از ميت مقتول محشور و لام تاكيد ... كند
كه بعث و حشر ... براى حساب ... و اين الوهيت است چنانچه تقديم لفظ جلاله بر حشر دليل بر اختصاص حشر
بسوى او نه بغير او و عدم ذكر فاعل حشر نوعى از تعظيم با غايت وضوح او است و در جواهر آورده كه در اين دو آيه ... جمع كرد
مغفرت و رحمت و حشر الى الله براى آنكه عبادت كنندگان سه نوعند خايفان كه از مهيب آتش دوزخ ... و طمعا
كه اداى عبادت بامید نعيم جنان مى‌فرمايند محبان كه قطع نظر از بيم عقاب و اميد ثواب كرده جز بجهت دوستى نمى‌ورزند پس
مغفرت نصيب خايفان و رحمت بهره طامعان و بازگشت ... معرفت الوهيت خاصه محبان است آورده اند كه بعد از وقوع آن حركات
... مر آنحضرت ... داشتن ... ايشان و ... حضرت مقدس نبوى ... از نهايت خلق عظيم
و طبع كريمى كه داشت مطلق آنحضرت ... روى ايشان نياورده ... آنحضرت را بدان صفت
ستايش نموده فرمود فبما رحمة من الله پس بسبب بخشايش و رفق و نرمى كه ... لنت
لهم نرم گشتى براى ... ايشان ... از ايشان سر زده
كلمات ... رحمت ... اشاره ... تعجيل عظم و فعل ايشان در تبع و شناعت
يعنى فعل ايشان بمرتبه عظيم است كه مگر رحمتى از نزد او سبحانه باشد تواند كه با ايشان رفق و مدارا كند و بر اين تقدير
ما فبما رحمة تواند كه موصول و رحمت بدل از آن ... معنى چنان باشد كه بسبب چيز عظيمى كه آن صادر شده از نزد او است

مسامحه و هموار‌ی نمودی با ایشان و این بزرگداشتی است بر آنحضرت که متصف بودن او بمثل چنین بدون لطف و رحمت او حاصل
نشود و این معنی نزدیک است بآنچه بعضی گویند که در اینجا رحمت بمعنی نعمت باشد و آن راجع بمرسل از رسول خدا و صحابه تواند بود
یعنی بسبب نعمت خلق عظیم که بتو ارزانی داشتیم یا نعمت استحقاق عفو که بصحابه داده ایم برای ایشان رفق و مدارا کردی **وَلَوْ**
كُنْتَ فَظًّا و اگر میبودی تو یا محمد که بدخوی درشت خوی جفا کننده **غَلِيظَ الْقَلْبِ** یا سخت دل که از روی
تندی با ایشان معامله و کردهای ایشان را مواخذه مینمودی **لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ** ۖ هر آینه پراکنده
میشدند از اطراف تو و جمع نشدندی فایده بر بعثت تو مترتب نمیشد و نظم بعثت آنکه نسبت با امت خود که با ملال انداز اهتمام
و رافت مهیج است جفاهای ایشان را بوفا مقابله و معامله نماید و با استخفاف مطالب ایشان که از خطا ناکرده شد تخطئه
و خشم و از غلظت که برهمچی (؟) له موجب نفرت است مجتنب باشد نظم کناه کاری چون اگر چه بزرگ
ولیک عفو بزرگان از آن بزرگتر است **فَاعْفُ عَنْهُمْ** پس چون چنین است درگذر از تقصیر ایشان که
کرده اند و بخشش آن نسبت بخود داده **وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ** و آمرزش طلب کن از من برای ایشان در آنچه
کرده اند تا کردند حق و نافرمانی من که بخشش آن بعد عفو من نشود تا بیامرزم ایشان را این بشارت عظیم است برای گنه
کاران چه با اتفاق علما فرار از جنگ از کبایر و حق خدا و رسول است منظوری بود که بغضب خدا و دوزخ دادن آتش که فقد باء
بغضب من الله و ماویه جهنم و حق تعالی از راه شفقت رسول خدا را فرمود تا از رسد خود درگذرد و رسد ما را نیز شفاعت
کن پس ظاهر شد که گناه کاران دیگر نیز بدین نوع عمل کنند و از اینجا است که بعضی محققین گفته اند امید وار ترین
آیات این آیه است و چون بسبب مذکورها بتکلف ضمیر ایشان پاک کرد و با صفا کرد با ایشان مهربان شو **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ** ۚ و مشورت کن با ایشان در امور که مرجع آن از منا امری که صلاح و فساد باشد چون تدبیر
حرب و امور متعلقه بمیاهات و معتوی یا بخیب قراءت و شاورهم فی بعض الامر و امر بمشورت آنحضرت با ایشان از راه تطییب
آنحضرت برای ایشان بود چه آنحضرت عقل کل و اکمل افراد بنی آدم است و هم محتاج بصواب دید و پند و مشورت کسی او
آلهی قوت تمام داشت بلکه برای چند فایده بود اول اگر امر بمشاورت نشدی امکان آن داشت که خاطرهای ایشان ملول شود نظر
کنند که هر چند خدا و رسول از ما عفو کردند اما ما را اقعد و منزلتی که سابقا داشتیم باقی نمانده است پس امر بمشاورت
شد تا بدانند که بسبب عفو خدا و رسول رضای ایشان بمرتبه خود باقیست بلکه بلندتر از سابق شده است بدین سبب جوش دل ایشان
من بعد در امور دین بیش کوشش کنند دوم برای آنکه سابق بر این جنگ بقوت و شوکت خود مغرور بودند و بعد از فتنه
اُحُد دانسته که قوت و مکنت منوط بمشیت آلهی است از هم جز منقطع شده بود تدام بمشورت ایشان شد تا دانند که
بتدبر و اخلاص با ایشان برای آن حالت انقطاع داده بود سوم برای مخالفت باشد سیم برای تعلیم خلایق است که هر چند در تدبیر
و عقل ماهر باشند باز در همه امور با یکدیگر مشورت کنند و در رفقی تدبیر مراد ایشان بمهدعت نباید کشانند بر ظن که کبر
نکردند و ضرری بنهم خود نشوند چنانچه موافق رضای حق باشد و اتفاق تدبیری باشد چهارم کفته اند که عادت عرب چنان بود که چون
راس و رئیس ایشان بغیر بدون مشوره ایشان میکرد ایشان در صدد اجابت بر آمده و تضییع آن فعل میکوشیدند و چون
آن را بعمل می آورده تدام بمشورت ایشان شد تا بدین سبب رفع ایشان در رفع فرمان آنحضرت نمانند پنجم جهت امتحان آراء
عقول و سلیقه های ایشان بود که تا من بعد غیر منافق را از مومن ممتاز کرده و هر کس که مومن است بجز راه خیر ... ننماید

منافق است غیر نقصان وی از انسند یعنی نکوئید و اکمه محبت ایشان بز بحسب عقل مشاورت آنحضرت بفعل فهم مرکب از وی در
امور دین متوقع باشد لهذا اعتماد و اکتفا بر صوابدید ایشان نموده فرمود که **فَإِذَا عَزَمْتَ** پس چون قصد قلبی خود را که
تصمیم امری ثابت و راسخ نمودی بآرای خود یا با مشاورت ایشان جمع نمودی و بقراءت حضرت صادق ع فاذا عزمت بصیغه متکلم یعنی
چون اراده نمایم من که بجوره کار تو تمام و ارشاد تو را بدان امر و دلالت کنم بر آن اقاصد بر آن کنم **فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ** ۚ پس تکیه و
اعتماد کن بر خدای یعنی کار خود بوی واگذار که او بمصلحت تو از تو داناتر است تا بدیگران چه رسد **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝ دوست میدارد توکل کنندگان را که تفویض امور خود بوی کنند و این فقره ترغیب
و تحریص مرمانست بمقامی ما فی الآیه چه هر کس که محبت خدا را با متوکلین دانست چشم از غیر خط توسل و با از خط توکل بیرون نهد
و چون دست توسل بحفا توکل محکم کند بنا بحدیث قدسی یعنی حد التوکل ان لا تخاف مع الله شیئا عفو و هموار‌ی هر دو در مشاورت
با وی کسان شدن از بدی ایشان فظاظت و غلظت در دل وی اصلا نشود بلکه از برای خدا لینت و هموار‌ی با ایشان کند
و این معنی موجب رونق امور دینا و آخرت وی کردد و از ینست که در آیه مقبول انبیاء برای استخاره و مبرهن شده و رضائی از رسول خدا
آورده که فرمود لا وحدة اوحش من العجب و لا مظاهرة اوثق من المشاورة تنهائی و وحشتی بدتر از خود بینی نیست
و پشت و پناهی بهتر از مشورت نباشد و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود هر کس را بخشی خود برای خود عمل
نماید هلاک شود و هر که با مردم مشورت کند شریک باشد با ایشان در عقلهای ایشان و عیاشی در سند معتبر روایت کند
که امام محمد تقی ع بعلی بن مهزیار نوشت که فلان شخص را بگوی تا در امر من و امر خود مشورت و استخاره نماید زیرا که اطلاع تمام
بر اوضاع بلد خود از تجارت و معامله سلاطین دارد بدرستی که مشورت مبارکست و خدای رسول خود را امر بدان کرده است
در کتاب خود پس این آیه تلاوت نمود تا آنجا که یحب المتوکلین **إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ** اگر یاری و ظفر دهد شما را
خدای و عزیز کرداند چنانچه در واقعه بدر بود **فَلَا غَالِبَ لَكُمْ** ۚ پس نباشد دیگری که غالب شود بر شما و
ذلیل کرداند مراد نصرت بحسب فتح و غلبه و حجت است که مقید و مشروط بمصالح وقت نباشد نصرت بحسب حجت و دلیل آنرا
البته حق تعالی بمؤمنان داده و تقیید آن با ان شرطیه بمصلحت **وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ** و بقراءت عبید الله
ابن عمیر و ان یخذلکم بیای بعالم آخرکرد واگذارد او سبحانه شما را در وادی خذلان مانند روز احد **فَمَنْ ذَا الَّذِي**
يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ ۗ پس کیست آنکه یاری او از روی قدرت و شفقت یاری دهد شما را پس
از واگذاردن او و تقریر و نفی است بصورت استفهام یعنی البته نیست نصرت کننده برای شما بعد از خذلان و این فقره
متضمن ذلالت بر آن کند که ذلت و خواری ایشان بعلت اعمال ایشان بوده نه از جهل و مکر جهد لان الآهی بعلت استحقاق
اسدی بتعلق کرم و فضل از جمله اسمیه دیوی فعلیه در امر نصرت برای بشارت مومنانست تا توهم نفی نصرت بیکبار که کرد
نکنند شوند و الا یا بن شکر فلا ناصر لکم گفته شود تا مشاکل با لفظ فلا غالب لکم واقع باشد **وَعَلَى اللَّهِ** و بر خدای
نه بر غیر او **فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** ۝ باید که توکل کنند گروندگان تکرار ذکر توکل یا بجهت مبالغه در حصول
آن یا افاده وقوع امر است بآن چنانچه در آیه سابقه مراد ذکر فضیلت آن بود و بس و در ضمن آن ترغیب تمام است مومنان را
بتوکل موجب رفع خذلان و حصول نصرت از نزد ملک منان باشد و در خلاصه المنهج از رسول خدا آورده که فرمود اگر توکل
کنید بخدا آنچنان از سر توکل است هر آینه روزی داده شوید چنانچه مرغان روزی داده میشوند صبح از آشیانه خود گرسنه بیرون

برفتند و تمام سپاه از بیم برگشتند بعضی غنیمت جابجا گذاشته آورده اند که چون در روز احد تیراندازان بنفر عبدالله بن جبیر مرکز خود را
خالی گذارده متوجه اخذ غنیمت شدند هر چند مرکز ایشان گفت که سخن رسول خدا را فرمان برید گفتند میترسیم اگر بغنیمت
گرفتن نرویم پیغمبر غنیمتها را بخلاف عدالت قسمت کند یا مانند روز بدر امر کند تا مال هر کافری مقتول از قاتل وی باشد
و بدین سبب ما از غنیمت بی بهره مانیم و بروایتی چون جنگ بدر واقع شد از جمله غنایمی که در آن معرکه بدست آمده بود
یک قطیفه سرخ و بروایت صاحب جواهر کلبی سیاه ناپیدا شد پس مردی که کلیم [illegible] و سپاهی بنفاق با خبر بودند گفتند
که آنرا غیر ازین نیست که آنرا رسول خدا برای خود برداشته علی ابن الرواتین حق تعالی برای پاکی ذیل جلال آنحضرت از آن
این تهمت و وبال آیه فرستاد که **وما کان لنبی** و هرگز سزاوار نبوده و نیست مر پیغمبر را **ان یغل** ۵ اینکه
خیانت نماید در غنیمت چه آن اعظم گناهان کبیره و جنایت بزرگ است با مرتبه نبوت که امانت در وحی و ودایع دین هر مومنی
شایان و شناخی کلی دارد پس چگونه کسی که شاهباز بلند پرواز همتش والا اوج مرتبه سدرة المنتهی گذشته بر فراز شاخسار
قوسین او ادنی نشیمن ساخته بدین خست نفس و دنائت طبع باشد که برای قلیلی از حطام دنیا دامن عرض نبوت خود را آلوده کند و تقسیم
غنیمت دار الحرب میان فقرا و مجاهدین بعدالت نکند **خزانه** هر چند این حکم شامل همه پیغمبران است [illegible]
باشد لیکن تخصیص این نبی با برای [illegible] آنست که آنحضرت افضل [illegible] یا جهت آنکه آنحضرت قائم بامر غنایم
بود و هر چند [illegible] آنحضرت که صاحب امر است حرام باشد بر دیگران بطریق اولی حرام خواهد بود و در بیان شان نزول آیه
اقوال دیگر بطریق [illegible] نقل شده از آنجمله در [illegible] آورده که مراد ازین غلول خیانت در وحی است یعنی [illegible]
و [illegible] که آن [illegible] از جناب مقدس نبوی [illegible] آنحضرت [illegible] ایشان از میان بر چیند
از جمعی اباء نموده [illegible] این آیه فرود آمد که پیغمبران امین وحی الهی و خزان علم [illegible] ایشان چنان توانند شد که خیانت
چنین کنند با آنکه [illegible] از بعض ایشان اثبات [illegible] باطل است و بعضی برانند که این ابتدا حکم است که قبل از آن
بوده و در وقتی از اوقات رسول خدا لشکری بجهاد فرستاده بود چون از حرب مراجعت نمودند [illegible] طلیعه ایشان
نیامده بود فی الحال رسول خدا غنایم را بر ایشان تقسیم نمود و بعد از فراغ طلیعه لشکر اسلام رسیدند و برای ایشان
چیزی از غنیمت نمانده بود پس این حکم در [illegible] آیه فرود آمد اما این قول ضعیف است چه چیزی که تا آن روز مقرر نشده باشد
در آن باب تقصیری نبوده و متعارف نیست که در نزول اول [illegible] بدین مرتبه باشد [illegible] ظاهر است که
غلول [illegible] از نزول اول [illegible] تهدید بدین مرتبه باشد [illegible] محقق بوده که اکنون [illegible] چنین آمده اما [illegible] روایت
فهی است آنچه در مجالس از صادق روایت شده که فرمود رضا و غضب مردم را اعتباری نیست و زبان ایشان را اعتماد
و [illegible] که تهمت خیانت قطیفه بر رسول خدا [illegible] ظاهر [illegible]
شان نزول ها با نحوای قرائت عاصم و ابن کثیر و ابی عمرو که یغل را بفتح یا و ضم غین [illegible] خوانده اند مناسبت تمام
دارد اما باقی قرا یُغَلّ بضم یا و فتح غین بناء مجهول خوانند روایت کنند که مردی از جمله سپاه رسول خدا [illegible]
از غنایم قبیله هوازن و ثقیف که [illegible] بود چیزی خیانت کرده بود آیه آمد که [illegible] پیغمبر را اینکه خیانت کرده شود
یعنی [illegible] با وی خیانت کنند و مالی که [illegible] یا چیزی از غنایم را از وی پنهان کنند [illegible]
تعدیل و تقسیم بین المؤمنین شود بلکه باید همگی [illegible] بهره خود را [illegible] باشند [illegible] قراءت شاذه که

یُغَلّ

یُغَلّ بناء باب افعال خوانند یعنی [illegible] که سزاوار نباشد پیغمبری را که بیابد احدی از قوم خود را بخیانت و دزدی **و من**
یغلل و هر کس خیانت و دزدی کند در غنیمت **یأت بما غل** بیاید بآنچه خیانت کرده است در حالتی که آن چیز
بر گردن وی بار شده باشد **یوم القیمة** ع در روز رستخیز علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت بیاید اگر چه سوزن
و رشته باشد و بروایت مجمع از رسول خدا مرویست که خیانت کننده شتری یا اسبی را [illegible] که در روز قیامت [illegible]
بیاورند و آن شتر یا اسب بر دوش وی باشد و صدای بلند از وی ظاهر کرده [illegible] پس از وی که مرا چنین گوید یا
محمد یا محمد پس من بجواب وی گویم قد بلغت قد بلغت و لا املک لک من الله شیئا یعنی آنچه لازم تبلیغ رسالت بود کرده
و ترا [illegible] بدان عمل کردی اکنون مرا در کار تو [illegible] اختیاری نیست [illegible] از ابی الجارود از ابی جعفر روایت
کنند که هر کس مالی [illegible] بخیانت کند در روز قیامت حق تعالی آنمال را در [illegible] طبقه دوزخ بوی نماید و امر کند او را که داخل
دوزخ شود و آنرا بیرون آورد و در روایت دیگر آمده که چون بیرون آورده باز از دست وی رها شود و هیچ جا قرار نگیرد تا اسفل
درکات باز دیگر او را تکلیف بیرون آوردن کنند پس بار دیگر باره همچنان شود تا چندین هزار سال بدین منوال باشد و در خلاصه
المنهج آورده که بعد از مراجعت رسول خدا از غزوه حنین مردی [illegible] گفتند یا رسول الله بوی نماز گذار فرمود من بوی نماز
نگذارم شما نماز گذارید گفتند آیا چه تقصیر کرده فرمود که در غنیمت خیانت نموده است چون در بار کاوش کردند مهره در میان
اسباب وی ظاهر شد که [illegible] درهم ارزش داشت و در روایت دیگر آمده که رسول خدا بعد از تقسیم غنیمتها منادی را امر فرمود
تا ندا میکرد که هر کس چیزی قبل از تقسیم از میان برده بیاورد که غلول عار و ننگ عظیم است [illegible] باشد پس مردی آمده
ریسمانی آورده و گفت یا رسول الله این را قبل از تقسیم برداشتم تا جامه خود را بدان بدوزم رسول خدا گفت آنچه رسد [illegible]
از آن تو بخشیدم اما آنچه [illegible] لشکر است [illegible] کاری نیست و بروایتی فرمود که اکنون نگاهدار تا در روز قیامت بیاوری
در حالتی که چون کوه احد بر دوش تو بسته باشد **ثم توفی** پس [illegible] **کل نفس ما**
کسبت هر نفسی جزای آنچه کرده باشد از نیک و بد **وهم لا یظلمون** ۵ و ایشان ستم کرده
نشوند یکی ثواب [illegible] زیادتی عقاب بر جزاء غلول [illegible] تمام عاید کرده و بر آن حکم و این تعمیم بمنزله برهانی باشد بر آن
حکم و این تعمیم [illegible] و میتواند که مراد ازین [illegible]
دلالت بر جماعت مجرم [illegible] عبادات عباد [illegible] بازیاده [illegible] استحقاق در عقاب ایشان [illegible]
هر آینه ظلم خواهد بود پس تفصیل اجمال نموده [illegible] ثواب و عقاب [illegible] همزه انکار و فاء عطف [illegible] بقوله **افمن**
اتبع آیا پس کسی که پیروی کند [illegible] **رضوان الله** خشنودی خدا را [illegible]
غلول در غنایم **کمن باء بسخط من الله** مانند باشد کسی که باز گشت [illegible]
خدا بسبب خیانت کردن در مغنم و معاصی دیگر چون غصب خلافت و انکار حق ولی المعصوم چنانچه عیاشی از صادق روایت
کند که فرمود هم الذین جحدوا حق علی و حق الائمة منا اهل البیت فباؤوا بذلک بسخط من الله **و ماویه**
جهنم ط و آرامگاه او دوزخ باشد **وبئس المصیر** ۵ و بد بازگشتی است آنجا اگر چه مورد آیه
خصوصیت بدین مقام دارد لیکن تخصیص مفهوم [illegible] بلکه عموما
شامل همه انواع طاعات و معاصی باشد [illegible] در حسن و قبح شدت و ضعف مبدا و ثواب

وعقابی که برآنها مترتب میکرده در آخرت متفاوتست چنانچه فرموده هُمْ دَرَجَاتٌ بتقدیر مضاف ای ذوا
درجات عِنْدَ اللَّهِ ط ایشانند خداوندان مرتبهای بلند و پست که معلوم و مقررست آن مراتب نزد خدای
یعنی آنان که متابعت رضوان خدا نموده اند در درجات رفیعه بهشت بعضی بر فراز بعضی قرار گیرند و آنان که بافعال شنیعه
خود مستوجب سخط الهی شده اند در درکات و صیغه دوزخ بعضی بر زیر بعضی سکون کنند و ما بین درجه تا درجه
و طبقه تا طبقه چنانچه از حضرت امام رضا مرویست ما بین آسمان و زمین باشد و در روایت دیگر آمده که ان اهل
الجنة لیرون اهل علیین کما یری النجم فی افق السماء بدرستی که اهل بهشت می بینند اهل مرتبه بلند تر از
خود را مانند ستاره در افق آسمان و بعضی بر آنند که مرجع ضمیر هم من اتبع رضوان الله است و بس چه لفظ درجه بغالب
بر مراتب نکو استعمال شود چنانچه درکه در مراتب پست و آنکه گویند که مقام گرفتاران بسخط در ضمن ماویه جهنم و بئس
المصیر مشخص و معین شد و مقام تابعین رضوان که ذکر نشده بود در اینجا مبین گردید و اگر چه قول اول الیق بسیاق
عبارتست و اقوی است چه نامیده شدن طبقات به درجات بر سبیل تغلیب شایع و متعارف دور نباشد و چنانچه مقام
ایشان از لفظ جهنم اجمالا مستفهم شد مقام خوبان نیز مجملا از لفظ رضوان مفهوم گردید لیکن مقوی قول
اخیر است روایت کافی از حضرت صادق ع که فرموده پیروی کنندگان رضوان خدای ائمه اثنی عشر اند و بخدا قسم که
ایشانند آن درجاتی که از برای مؤمنان نزد خدا مقرر شده پس فرموده که هر یک را بقدر ولایت و معرفت بسوی ما
مضاعف میکرد و جزای اعمال و بلند میشود مراتب ایشان از درجات در تربت ما وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
و خدای بیناست بدانچه میکنند از رعایت امانت و فعل خیانت و اکتساب حسنات و ارتکاب سیئات پس نیز مجازی
از مناهی است چنانچه ذکر درجات ترغیب بر اوامر بود تا از جهت بیداری طاعت و ترک معصیت کل واحد عمل کنند که
گویا نفس ایشان نزد خدای عین همان درجه شود که مستحق آنند چنانچه برخی از مفسرین بظاهر سیاق آیه رفته
تقدیر مضاف نکنند و گویند بمحوای هم درجات صریح بر معنی و مبالغه در کثرت مداومت عمل کنند که ایشانند در
اعمال حسنه و سیئه و حینئذ بمعنی مجاز ابلغ از حقیقت است و حدیث کافی نیز تقویت عظیم بر مفعول کند
و چون برخی از جاهلان نیز الفضول تهمت غلول بر رسول خدا زده بودند و در آیتین مذکورتین رفع تهمت مذکور
از آن والا نهمت نموده اشعار بدان کرده که او را با دیگران طرف نسبت نباید ساخت اکنون قدری از جلالت قدر
و علو شان وی مذکور میسازد تا او را بدین مرتبه مجهول القدر ندانسته در تعظیم و تکریم وی کوشند بقوله
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر آینه بتحقیق منت گذارده است خدای تعالی عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر گروهی که از درجات ایشان دانسته شد تخصیص منت بمؤمنان برای آنست که ایشانند منتفعین از آن
إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ هنگامی که برانگیخت برای تشیید مبانی شریعت در میان ایشان رَسُولًا
مِنْ أَنْفُسِهِمْ فرستاده از جنس ایشان یعنی از بنی نوع انسان نه از نوع ملائکه و جن که دیدن او
نبینند و سخن وی را نفهمند و بقرائت رسول خدا و فاطمه زهرا من انفسهم بفتح فا یعنی از نفیس ترین قبایل
عرب که آن قبیله قریش است چه چشم و چراغ دوده ابرهیم که اصل عرب بود اسمعیل است و نخبه اولاد اسمعیل
عدنان بن اد و خلاصه احفاد او مضر بن نزار و بهترین فرزندان او حنظله و قدوه اولاد او مدرکه

نضر او قریش و نجیب ترین قریش بنی هاشم و نجیب ترین بنی هاشم محمد ص است و بنابرین تفسیر مراد از مؤمنان طوایف عرب خواهد بود وجه
منت بر ایشان چنانچه در جواهر آورده آنکه با آن کرامت حسب و شرافت نسب پیش از ظهور موفور السرور آنحضرت دین ایشان بدترین
ادیان و آیین ایشان عبادت اوثان و عادت ایشان اتبع همه عالمیان بود چه پیوسته میل بقتل و غارت مینمودند و معیشت
ایشان زشت ترین معایش بود که اکل مطعومات ردیه میکردند آنحضرت دین ایشان را اشرف ادیان و اطوار ایشان را احسن
اطوار گردانید و فی نفس الامر طوق این منت بر گردن ایشان بیشتر گردن افراختن است تا جنت نظم منت خدا را که باید
لطف خویش ما را از جمع امت خیر الانام ساخت ع و ز فیض شرع بی خللش کار جمله ع زینت کمال او بمحو یلی تمام ساخت انتهی کلامه
و فایده جنسیت مجملا آنست که اطلاع بر کلیات و جزئیات امور وی از طفولیت تا کهولت بهم رسانند امانت و راستی و پاکی
حسب و نسب و عدم تعدد سرا و بر ایشان ظاهر باشد بدین سبب دانند که آنچه میگوید وحی است فلاجرم اطاعت کردن وی بر
ایشان گران نیاید و کلام وی بسهولت فهمند که یَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان از نزد خدای آيَاتِهِ
کلمات قرآن و نشانهای صنع او را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک و پاکیزه میسازد نفوس ایشان را از انجاس و ادناس کفر و فسق
و نفاق و ضلال و نیز الاحکام شرع از جهاد و حج و صوم و صلات با اموال ایشان را باخراج زکوة و تصدقات و صلات یا
بر ایشان بر تزکیه و پاکی ثنا گوید وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و بیاموزد ایشان را قرآن و معارف حقیقیه
وَالْحِكْمَةَ ج و آداب سیر و عقلیه بعضی که در اواخر سوره البقره گذشت وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند
طوایف انام محققا از مقلد است مِنْ قَبْلُ یعنی از بعثت آن رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ٥ هر آینه در گمراهی
آشکارا که نه در سلوک مسالک غوایی تمامی توانند بو ینند و نه از مکاشفت اجتناب از باطل کلی توانند بو بند لمولفه جمیع
عالم جهان ظلمت انکار داشت ع کز اثر شرک صبح و شب گریست ع سلسله کفر و دین بود بهم منتظم ع رابطه اهل حق بسکر زهم
رایت منصور او شفق بر افراخته بود ع لشکر بیداد را آتش و تکبر شکست ع صیت ... شهرت و آوازه
... کرد ... چون جهان ع خط شعاعی ... طالع ما ... ع زانجه جادو
... شکست ع صاحب خراج ... و در جنگ بدر کبری هفتاد کس از مشرکان عرب بدست مسلمانان
کشته گشت هفتاد نفر دیگر بقید اسر درآمدند و غنایم بسیار از کفار بدست آمد پس رسول خدا حکم فرمود که اسیران را بکشند
و غنایم را بسوزانند جمعی از مهاجر و انصار بعرض رسانیدند که این اسیران از قوم تو اند و هفتاد نفر ایشان
کشته شد ما را رخصت ده که اسیران را فدا گرفته مرخص و غنایم را متصرف گشته تا قوت و توانایی بر کفار زیاده گردد
بآنحضرت وحی فرستاد که با ایشان بگو که اگر اسیران را نکشند در سال آینده بعدد این اسیران از ایشان کشته خواهد شد پس
آنحضرت ایشان را از این معنی مخبر و بر این معنی مخیر نمود ایشان گفتند ما راضی که کشته شدن ... بدرجه شهادت برسیم
و شرط کردند که بدان عدد کشته شوند پس چون روز احد پیش آمد ... سطوت مغلوب شده هفتاد نفر مؤمنان کشته شد جمعی
گفتند یا رسول الله تو با ما وعده نصرت دادی این چه بود که بر سر ما آمد و شرط خود را فراموش کرده بودند حق تعالی آیه فرستاد
أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ آیا هرگاه برسید شما را بلیه از قتل و جرح و هزیمت از دشمنان در جنگ
احد و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا ٧ بتحقیق رسیده بودید شما یعنی یافته بودید از کفار و جدال
آنرا در جنگ بدر یعنی که ایشان هفتاد کس از شما در این روز کشتند شما در سال سابق هفتاد کس از ایشان را کشته هفتاد

دیگر را اسیر نموده فدیه گرفتید بآنکه مثل خود را از ایشان و بعد و بلک مثل دیگر را احد کشتید و اکنون شرط خود را فراموش کرده
قلتم انی هذا می‌گوئید که این از کجا و بچه وجه بما رسید حال آنکه وعده فتح و ظفر بما شده و رسول خدا در میان ما
بود **قل هو** بگو که این ناکامی و آسیبی که بشما رسید **من عند انفسکم** هم از نزد شما و شومی نافرمانی
بود که در خروج از مدینه خلاف رای رسول خدا کردید یا در مرکز که امر داشتند ترک استقامت نمودید یا در غزوه بدر اسیرا
فدیه گرفتید **ان الله** بدرستی که خدای **علی کل شیء قدیر** بر هر چیزی توانا است نصرت و غنیمت
و قتل و هزیمت چنان بود که از یاری شما عاجز باشد **وما اصابکم** و آنچه رسید شما ای مؤمنان از مشرکان
کافران **یوم التقی الجمعان** در آن روز که دو لشکر بر هم صف کشیدند و لشکر یعنی روز احد **فباذن الله**
بامر خدا و قضا و قدر او بود که کفار را بر سبیل استدراج از شما دفع نمود تا هر شما از عهده آن شرط بری شود
ولیعلم المؤمنین و تا بداند یعنی ظاهر سازد و جدا کند ثبات مؤمنان و قوت ایمان ایشان را **ولیعلم**
الذین نافقوا و تا هویدا کند دورنگی و بدرنگی و بیم آنکسانی که دل و زبان ایشان مخالف یکدیگر است
اثر فتح بجهت غنیمت مقام بمیدان جنگ قرار گرفتید و چون ابتلاء و محنت پیدا شود عیان غیرت بمیدان فرار منعطف باشد
ذکر مؤمنان بصیغه اسم که موضوع برای استمرار است دلالت بر دوام و استقرار ایمان ایشان کند و ذکر منافقان بجمله
که مشعر بر تجدد و حدوث است اشعار بتزلزل احوال منافقان دارد و گویند این منافقان عبدالله ابن ابی و اصحاب او بودند
که با سیصد کس از قبیله خود از راه احد بمدینه برگشتند **وقیل لهم** و گفته شد مر ایشان را و قابل رسول خدا
ذکر فاعل برای مزید اکرام و دفع استخفاف ناکفتن نسب از عدم اجابت و بقولی ابو جابر سلمی بود که از روی نصیحت
گفت **تعالوا** بیائید در روی از جنگ نشایید و بمعنی تمام **قاتلوا فی سبیل الله** کارزار کنید در راه
خدا با مشرکان که میل بتقویت اسلام و غنیمت داشته باشید **او ادفعوا** یا دفع کنید مر ظالمان قریش را از رجال
و حال و عیال مسلمانان اگر حمیت ناموس و غیرت باید قطع نظر از ثواب غزوه کرده بقول مراد از دفع آنکه اگر قوت جنگ
یاری دهید مسلمانان لشکر اسلام باشید تا از سپاهی آن سپاه بیم و هراسی بر دل دشمن افتد و بدین سبب دفع کرده و محققان
گویند مراد از قاتلوا جهاد با نفس اماره است تا امر حق عظیمی ظاهر کرده و دفاع آنکه اگر استکمال اوصاف جلیله مقدس
نمائید و لا اقل دفع خصال ذمیمه بکنید **قالوا لو نعلم قتالا** گفتند از روی استهزاء اگر دانستیم جنگ میکنید
لا اتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شما را که همراه لشکر ظفر قرین رسول خدا باشیم لیکن مرا هم قتال و
جدال را ندانیم با آنکه گروانیم که این رفتن شما بجانب احد قتال است بلکه کار شما براندازی خود و تبهیم از تیغ عنا
سجانی عیش شما ما را آبد هر آینه رفاقت نمودیم اما این قتال نیست بلکه القاء نفس خود است بمهلکه چه لشکر شما کم است
و مقاتل سپاهی جرار و مکمل به سلاح چه دنیا را بینید و چون از این گفتار ایشان معلوم شد که اصلا اعتقاد بقول خدا و رسول
در دل ندارند بلکه حرکت رسول خدا را با احد خطای محض و خود را صایب فی تحضیر مؤمنان از اخطار افتادن دانسته اند
فرمود **هم للکفر یومئذ** این منافقان بسوی کفر در آن روز که این سخن گفتند **اقرب منهم**
للایمان نزدیکترند از ایشان بسوی ایمان با قرب بسیاری کردن اهل کفر یاری اهل ایمان چه این حرکت
موجب ضعف مؤمنان و قوت کافران میگردد و این سخن ایشان هم در موضع نزع خود را آنچنانکه مؤمنان در برابر کفار
بین لام در کفر و ایمان متعلق با قرب و اقرب متعلق است بلحاظ حقیقت بجهت سرتابی از نفی

اندک باشد امداد ایشان واجب بل او جمع خواهد بود پس آنچه میگفتند عذر زبانی و منظور دلی ایشان استیصال مؤمنان
و استقلال کافران بود چنانچه فرموده **یقولون بافواههم** میگویند بزبانهای خود و تنبیه میکند که این سخنان بمکان
برای اظهار گفتند زبانی از ایما و اشاره و نوشته و غیره یعنی بصریح زبان گویند **ما لیس فی قلوبهم** آنچه نیست
در دلهای ایشان از صدق و اخلاص و میتواند بود که ذکر افواه در مقابل قلوب برای آن باشد که سخن ایشان مجرد تلاقی
بر مخارج حروف بود خالی از قصد قلبی منافات اعتبار در کلام است **والله اعلم** و خدای دانا تر است از شما **بما**
یکتمون بآنچه پنهان مینمایند چه شما بقرائن و دلالت استفهام مر حق از آن کنید و علم الهی او بجانب ذات
جزوی و کلی تصور و عقاید هر کس کرده در مصباح الشریعه از صادق مرویست که فرمود آنکه یقین درست است در محبت
خود را با سباب دنیا و بیرون غلوات و کفتهای مردم بعلت حقیقت سعی را امور دنیا و جمع آن میکند و اقرار زبانی او بآنکه
علی الاطلاق خدا است که تقسیم روزی کرده و آنکه جهد و سعی بیشتر روزی نمی افزاید اما فعل ظاهری و اعتقاد قلبی او منکر آن
چیزیست که بزبان میگوید و خدای در حق چنین کسان فرموده است که یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون
و زیاده بر آنچه در تقاعد این منافقان از امر جهاد شنیده و دیده اید **الذین** ایشان آنکسانند که از روی فریب
قالوا لاخوانهم گفتند در حق خویشان و هم نسبان خود که در حرب احد شهید شده اند **وقعدوا** و دعا
که این منافقان قعود از جهاد و در بیع بودند خلاصه قول ایشان آنکه **لو اطاعونا** اگر فرمان ما بردندی که برادران
ما در امتناع از خروج بسوی احد **ما قتلوا** کشته نمیشدند و محتمل است که و قعدوا لاخوانهم باشد یعنی منافقان
با شباه و امثال خود از اهل نفاق که ایشان نیز قعاعد از قتال کرده بودند گفتند که اگر اصحاب محمد در پی آن زدن از فرمان او
سخن شنیدندی بچنین خواری و زاری کشته نشدندی چنانچه منافقان خود از آن مهلکه بدر بردیم **قل** بگو یا محمد جواب
ایشان که اگر بدین حیلها از چنگال مرگ خلاصی توان یافت **فادرؤا** پس دفع کنید **عن انفسکم**
الموت از یاتهای خود مرگ را و شما که آنرا از دیگران دفع میکنید بسبب منع اسباب آنکه جهاد است **ان کنتم**
صادقین اگر هستید راستگویان و این کسان ترتیب بدهد نه رفت شما بر نفس خود بخیر است از تعرض
در نفس دیگران در کشاف آورده که در آن روز منافقان این سخن گفتند در یک لحظه هفتاد نفر از ایشان ناگهان مردند تا بدانند
که منع موت از خود نتوانند کرد تا بدیگران چه رسد انتهی کلامه و بر این تقدیر این استهزاء تمام است بر ایشان یعنی نام موت
و قتل و دفع آنها بقبض قدرت ما و سبحانه است نه غیر و احدی را قدرت بر فرار از آن نباشد و اگر آنها کشته شدند بجهاد غیر شدند
بر عکس بود که موت یا قتل و فات یا بند و چون منظور منافقان از تقاعد از امر جهاد لذت خالی زندگانی دنیا بود از خوردن
و پوشش و غیره و کمان آن میبردند که شهدا از این لذات عاجز مشغول بهذا خو تعالی رد عقیده باطله ایشان نموده بذکر
شمه از احوال شهدا سبب دوست فرموده که **ولا تحسبن الذین** و گمان مبر تو ای شنونده بصیغه سین و کسر آن ذکر
بیان غیبت خاسته که کمان نبرند که آنانرا که از روی صدق و اخلاص **قتلوا** بتخفیف تا و بقراءت ابن عامر قتلوا
بتشدید **فی سبیل الله** کشته شدند در راه خدا و صحت رضای او و در بدر و احد و غیره از آنها که جان خود فدای
نموده اند اعم از جهاد اصغر یا جهاد اکبر **امواتا** مرده چند که از لذت و نعمت اکل و شرب و نکاح محجور باشند چنانچه
کمان بعضی از اهل مدینه بوده که چون ایشان از لذت و رفاهیت و ری نمودی از روی تحسر بر شهدا احد که از خویشان ایشان بودند

میکشند ای ربع از غلا بیشمار کرده در زیر خاک کنند و شما بدین تصور مشغول اید یعنی چنان مپندارید که ایشان بمیرند بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان
زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود نه بعنوان قرب مسافت چه وصف قرب و بعد بدین معنی در حق حضرت
نشاید لیکن کنایه از کمال قرب معنوی است اشاره باینست که متکفل امور ایشان تواند بود مگر پروردگار ایشان
خزانه بباید دانست که این رد بر جمعیست بر قول جمعی از معتزله که اسناد حیات بالفعل را برای شهدا در عالم برزخ
مجاز دانند و بمعنی ما باعتبار ما یؤول حمل کرده گویند چون میت صاحب فضل و منزلت رفیع باشد بسبب آنکه در روز قیامت
بمرتبه عظیم خواهد رسید اکنون او را زنده توانیم گفت چنانچه جاهل غیر منتفع را با وجود حیات مرده نامند والاصح
در عالم برزخ حیات واقعی ندارد و لهذا جمعی از مفسرین در باب احیاء ایشان چند تاویل کنند اول آنکه گویند مثل ثواب
هر سال ثواب غزوه برای ایشان نویسند مانند کسی که زنده باشد دوم گویند یعنی زنده کننده دین چنانچه کافر را
کشنده دین باشند سیم ایشان در آسمان و زمین بنیکی مشهورند و مرده آنست که نام او بنیکوئی نبرند چهارم گویند روح
ایشان در زیر عرش برکوع و سجود و تسبیح مشغولست همچون زندگان که در بندگی خدا باشند و اگرچه این احتمالات با ضعف
آنچه گفته شد از مناسبت بحال شهدا و رحمت الهی هیچیک از آنها منافی حیات واقعی نباشد و قول جماعت معتزله محض
غلط است چه انکار حیات بعد از موت کند مستلزم انکار معاد جسمانی و آن با دلایل قاطعه عین کفر است و اگر مقصود
او همین قدر اثبات زندگی بعد الموت برای قیامت نماید منع آن در عالم برزخ و تخصیص آن بقیامت تخصیص بلا
مخصص باشد فلا محاله باید آیه از معنی ظاهری بصورت و جمیع احوال شهدا از اثبات حیات واقعی آشکار است
معنی اول آنکه بموافق معنی که قبل ازین در باب فرق میانه موت و قتل گذشت ظاهر شد که قتل غیر موت و آدمی را دو
حالت است موت و حیات و شق ثالثی میانه نیست پس چون بسبب قتل مرا موت نباشد حیات وی ثابت و بنا برین شهید
نشویند و کفن نمیکنند بلکه مانند زندگان بحال خود میسپارند چه ایشان را حاجتی نباشد که محتاج بغسل و کفن شوند
بَلْ يُنْقَلُونَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ نقل میکنند از خانه بخانه دوم درود و سلام زائران میکنند چنانچه در معالم آورده که
خدام دو حق شهدا احد فرموده که اشهد انّ هؤلاء شهداء عند الله الی یوم القیمة پس با اصحاب خود فرموده که زیارت
ایشان روید و بر ایشان سلام کنید بحق آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که هیچکس بر ایشان سلام ندهد
تا روز قیامت مگر آنکه رد جواب وی کنند سیم بعد از شهادت نیز آثار غریبه و کرامات عجیبه از ایشان ظاهر میکرده و در
روایت ابن ابی الحدید که قبل ازین در باب عمرو بن الجموح گذشت آورده که هند زوجه او با برادر و پسر نعش و برادر شتری
بار کردند که بسوی مدینه برند چون شتر بتنهای حرم رسید خوابید و هرچند آنرا بجانب مدینه میکشیدند سر باز زده
و چون بجانب احد بسیرد میدوید این مقدمه را بحضرت مقدس نبوی عرض کردند فرمود که این شتر مامور است
آیا عمرو بن الجموح در حین آنکه باحد میرفت چه گفت زوجه او گفت که در آن وقت روی بقبله کرده گفت خداوندا مرا شهادت روزی کن
و بخانه خود برمگردان حضرت فرمود ازینسبب این شتر نمیرود زیرا که عمرو بن الجموح از کسانیست که هرچه خدا را سوگند دهد
چنان میشود ای هند پیوسته ملائکه بر سر او و عبدالله انصاری پدر جابر بال گسترده بودند تا شهادت یافتند و نظر میکنند
که کجا دفن خواهند شد پس فرمود که شوهر و برادر و پسر تو در بهشت رفیقند آنزن گفت دعا کن تا من نیز با ایشان باشم
پس عبدالله و عمرو بن الجموح را در یک قبر گذاردند و چون قبر ایشان در ممر سیل واقع شده بود بعد از چند مدت سیلاب

ایشانرا

ایشانرا خراب کرد و بدن ایشان ظاهر شد دیدند که بر روی عبدالله جراحتی بود و دست خود را بر روی جراحت گذارده لیکن چون
دستش را از روی جراحت برداشتند خون از زخم وی روان شد باز دستش را بر روی جراحت گذاشتند فی الحال خون وی بند
شد و جابر گفت که بعد از چهل و شش سال از شهادت پدرم او را در قبر بدیدم هیچ تغییر در بدن وی راه نیافته گویا در خواب
بود و بعضی بر چهره او نشسته که گفتی تو سیمه و علف حرمل که بر روی پاهایش ریخته بودند تر و تازه بود جابر خواست که بوی خوش
او ریح صحابه که گفته شد معتبره در حسد چه خود ممکن و ابن ابی الحدید و غیره روایت کرده اند که معاویه ملعون در ایام
حکومت خود چشمه را در احد جاری کرد که شاید بدین وسیله نام و نشان شهدا از آنجا برطرف کرده و در قضیه جنگ احد که پدر او
با رسول جنگ کرده بود از خاطرها محو شود پس بعد او را مورد تیر طعن نکنند پس گفتند که هرکس در مدینه از منسوبان
شهداء احد باشد بیاید چون همه حاضر شدند فرمود تا قبرهای همه را شکافتند دیدند بدنهای همه تر و تازه بود و از زخمها
بعضی مانند اعضای زندگانی چون بیلی یا کلنگی بر پای یکی از ایشان خورده در ساعت خون روان شد و پای خود را کشید
و هرچند قبور ایشانرا میکندند بوی مشک از خاک آن ساطع میشد پس چون این معنی شنیدند موجب رسوائی معاویه بود همه را
بپوشانیدند و در روایت معتبره آمده که چون جعفر طیار در جنگ موته شهید شد خواست که مرکب بموجب مطلوب برسانند
فی الحال حق تعالی بوی دو بال از زمرد سبز داد که با ملائکه پرواز نموده ببهشت رفت و در باب شهدای کربلا نیز ازین قبیل
کرامات باحادیث معتبره بسیار ذکر شده که ایراد آنها درینجا بطول انجامد و از مدلول اخبار بسیار که بحد تواتر بل اجماع
رسیده و بثبات مبرهن و محقق است که زندگی شهدا و مؤمنانی که در حکم شهدا باشند در آن نشأه زندگی واقعی است که آنها
با زندگی دیگران اشتراک کلی حاصل است بدین معنی که يُرْزَقُونَ ۵ لا روزی داده میشوند از نعمتهای بهشت که در هوای
آن طوف کنند و از میوه‌ها پاکیزه خورند و از نهرهای وی آشامند و نعمتهای گوناگون بدایشان بی رنج در رسد
که شهدا در زیر قبه سبز بر لب جوئی که آنرا بارق گویند میباشند و رزق ایشان صبح و شام بایشان میرسد فَرِحِينَ
بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ در حالتی که شادمانند بآنچه عطا کرده است بدیشان خدای تعالی مِنْ فَضْلِهِ لا
از رحمت و شفقت خود که آن مراتب شرف و درجات رفیعه شهادت و قرب جوار حق است و این بیان رد بر قول جمعی
گویند روح از جمله اعراض است و تلذذ و تالم از اکل و شرب و فرح و غم بر عرض راه نیابد و این قول نیز واهی است
آیه برای دفع توهم اهل مدینه است که در باره شهدا همین اعتقاد داشتند حق تعالی فرمود این گمان غلط را دفع
میکنند و بدانکه اکنون زندگانند میخورند و می آشامند وَيَسْتَبْشِرُونَ و شادی میکنند بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
بِهِمْ بلقای آنکسانی که هنوز نرسیده اند و امید میدارند که در رسند مِنْ خَلْفِهِمْ لا از پی ایشان بسوی بهشت
یعنی چون میدانند که حق تعالی بتعیین خود و مؤمنان را ذکر است مکان و رفعت شان ایشان مطلع ساخته است خوشدل
میکرده اند که بازماندگان ما نیز مانند ما خود را بدرجه شهادت رسانیده با ما ملحق خواهند شد مانند کسی که بسفری رفته
در آنجا بمنصبی عظیم و مرتبه فخیم رسد و برا خوش میاید که آوازه شان و شوکتی بخویشان وی رسد و در منصب آوردن
که شهید آرزومند باشند که اجال خویشان و آشنایان و دوستان ایشان در آن نوشته و هر وقت آن
میکنند و میدانند که هر یک از قریبان ایشان خواهد رسید و چنانچه در دو بنامه دهان غایب خود مسرور
گردد بشارت بیکدیگر دهند همچنین شهدا نیز از رسیدن یاران خود بهجت بر بهجت افزوده همگنان را مژده میدهند

و از ملحق شدن یاران خود بیقین حاصل شود ایشان را **اَنْ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ** اینکه هیچ گونه ترسی نباشد
برایشان از آنچه در پیش ایشان از امور اخروی یا آن محققان شغل و ضمیر ایشان مقدر است ای انه لا خوف علیهم **وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ** ﴿۱۷۰﴾ و نه ایشان اندوهناک باشند از غم اینکه بیابند یاران ماندگان را احیو رسد از شماء
و شقاوت و عزیزان از مفارقت دنیا و آنچه در آن واگذاشته اند غمگین نباشند و در جواهر آورده که فائده استبشار
و عدم حزن در آن جهان آنکه آنچه از معارف دنیوی بنظر و استدلال دانسته بودند آنجا بطریق معاینه می بینند آری
خبر عیان شود موجب افزونی مسرت و مزید بهجات است نظم اول بخبر تو بر جوید بستم تا دیده رخت عشق در روی بستم
زلف برافشاندی و رخ بنمودی در دو قول نظم محو و نظم وارستم انتهی کلامه و مصدق قول او است آنچه در کافی از صادق ع روایت شده
که فرموده هم والله شیعتنا حین صارت ارواحهم فی الجنة عند الله که این زمره شیعیان ما است در وقتی که روح ایشان بجنت
رود و ورود کند بکرامتی عظیم که از خدای برایشان آید و بعلم الیقین بفهمند که در دنیا بر دین حقی که بر حق است بوده اند
که فاستبشروا بمن لم یلحقوا بهم من اخوانهم من المؤمنین و در درر التنظیم آورده که آیه مذکوره را از ولا تحسبن الذین تا آخر آیه
ما بعد شن ما لا یضیع اجر المؤمنین در روز اول از حشر بیع بر شهدای بدر خدیجه نوشته و بآیه ایشان شد در نظر
باکرم کنند و یک شباروز بعد از شهادت بر جانان بجوزند برای تقویت دل ضعیف حصول شجاعت و دفع جبن
نافع باشد انتهی کلامه و بعد از استبشار بجهت اخوان دیگر برای احوال خصوص خود **يَسْتَبْشِرُونَ** شادی میکنند
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ بدولت و سعادتی که برایشان تابع کردید اسباب آن از خدای **وَفَضْلٍ**
و بخششی افزون فراخور مراتب معرفت و یقین هر یک بر سبیل تفاوت و تدرج و فائده ذکر فضل بعد از نعمت با تأکید
اشعار آنست که نعمت عبارت از جزای عمل ایشان است من حیث الاستحقاق بر سبیل عموم بهمگی ایشان داده میشود اما فضل
زیادتی تفضلی است بازاء عمل خاصه برخی از ایشان دون برخی باشد و لهذا اول امروف و معقب بلفظ جلالة
تا ظاهر شود اینکه رسانیدن مزد عمل از مقتضیات الوهیت است **وَأَنَّ اللَّهَ** و اینکه سزای آن کرده که خدای
لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾ ناچیز و نابود نسازد مزد گرویدگان و مجاهدان را و این عطف بر آنکه
لا خوف علیهم است اما بقراءت کسائی که ان الله بکسر خوانده اول معنی باشد و اضافه بر نفی اضاعه بجهت اشعار بر آنست که اعمال
مؤمنان خالی از ثواب نباشد و بجزا و سبحانه اصل بر القدرت حاجات و سعادت کبری بنعمت **خزانه** در ذکر فضل
و مجاهدین بدانکه ایشان را از ثواب و کرامت چندان هست که بعدد و حصر در نیاید و در باب کثرت ثواب ایشان اخبار و احادیث
بسیار است از جمله شیخ طبرسی در مجمع از امام رضا ع از پدران خود علیهم السلام از امام حسین ع روایت نموده که فرموده
حضرت امیر المؤمنین ع بر بالای منبر برای مردمان خطبه میگفت و ایشان را تحریص و ترغیب بر جهاد مینمود پس جوانی برخاست
و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از فضیلت غازیان و مجاهدان پس آنحضرت فرمود که در مراجعت از غزوه ذات السلاسل
ردیف رسول خدا بر ناقه عضباء بودم پس از آنحضرت سؤال کردم آنچه را که تو امروز سؤال نمودی فرمود که چون غازیان اراده
حرکت بسوی جهاد کنند حق تعالی بنویسد برای ایشان برات آزادی از آتش دوزخ پس چون تهیه اسباب کنند حق تعالی
مباهات کند با ملائکه خود پس چون اهل خود را وداع کنند در و دیوار و سقف خانه ایشان بر مفارقت ایشان گریه کنند
و از گناهان خود بیرون آیند مانند ماری که پوست انداخته و موکل گرداند حق تعالی بر هر یک از ایشان چهل نفر از ملائکه که محافظت

کنند او را از پیش رو و پس سر و هر یک از طرفین و هر حسنه که از او صادر گردد دو چندان نویسند و نویسند برای او بازاء هر روزی
ثواب عبادت هزار مرد که هزار سال عبادت خدا کرده باشند هر سالی سیصد و شصت روز و هر روز مساوی عمر دنیا و چون بحضور دشمن
رسند علم اهل دنیا از تعداد ثواب ایشان عاجز باشد و چون مبارزان در برابر دشمنان مرکب از جای برانگیزند و سنان نیزه‌ها
را بسا کوبند ایشان هویدا و فاق نیزه‌ها بر چه کاهها آشنا شود ملائکه ایشان را بپر و بال خود فرا گیرند و نصرت و ثبات قدم برای
ایشان از خدا طلب نمایند و منادی بهشت ندا کند که الجنة تحت ظلال السیوف یعنی بهشت در زیر سایه شمشیر مجاهد است
پس زخم زدن و ضربت شمشیر و طعنه نیزه و تیر بر شهید آسانتر باشد از نوشیدن آب سرد در روز بسیار گرم و چون خلاص گردد
روح کریم پس چون شهید از مرکب خود بضرب دشمنان در گردد و هنوز بزمین نرسد که حق تعالی زوجه از حور عین بسوی او فرستد
او را در بر گرفته و بر او بشارت ثوابها و کرامتهای بهشت دهند پس چون بزمین رسد زمین بوی گوید مرحبا بالروح
الطیب الذی اخرج من البدن الطیب پس بوی گوید بشارت باد ترا بنعمتی چند که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده
و بهیچ دلی خطور نکرده و حق تعالی بوی ندا کند که من خلیفه اویم بر سر بازماندگان و عیال او و هر کس ایشان را راضی کند مرا راضی
کرده و هر کس ایشان را بخشم آورد مرا بخشم آورده و بگرداند حق تعالی روح او را در حوصله مرغان سبز که در بهشت بپرواز کنند هر جا
خواهند و از هر میوه که خواهند خورند و گاهی بر قندیلهای طلا که در ساق عرش آویخته نشینند و هر یک از ایشان را در بهشت
هفتاد غرفه دهند که ما بین هر دو غرفه چون ما بین صنعا و شام باشد و نور آن ما بین خافقین را فرا گیرد و در هر
غرفه هفتاد در و هر دری هفتاد حلقه از طلا و شصت پرده آویخته باشد و در هر غرفه هفتاد خیمه و طنابهای آن بهرنگ
الوان یاقوت باشد و در هر خیمه هفتاد تخت از طلا و پایهای آن از در و زبرجد و بر هر تختی چهل بستر و غلظت هر بستری
چهل ذراع و بر هر بستری زوجه از حور عین با ناز و کرشمه و غنج و حسن و جمال باشد و در پیش روی هر یک از آنها جوی
هزار کنیز سفید صاحب شکل و هزار غلام آفتاب طلعت که جامه‌ها ساخته از استبرق و دیباج در بر و تاجها مکلل بلؤلؤ
و لعل و مرجان بر سر و بدستهای الوان در کوثر خود افکنده کوزه‌ها و ابریقها مملو از آب و شراب بهشت بکف گرفته باشند
با خدای کریمان متحد در قبضه قدرت او است که شهدا را در روز قیامت بکوکبه و عظمت هر چه تمامتر بعرصات در آورند
بنحوی که هر پیغمبران باستقبال ایشان آیند و چون در راه با ایشان رسند برای ایشان پیاده شوند پس بیایند و بر ایشان
جوق جوق بگیرند و هر یک از ایشان برای هفتاد هزار کس از اهل بیت و آشنایان و خویشان و همسایگان خود شفاعت
کند حتی آنکه هر یکی از همسایگان معارضه نمایند که هر یک گوید که نزدیکتر باشد الحق شود پس آنکه شهیدان با من و ابراهیم خلیل
بر سر مائده خلد نشینند و عبادتی چند معتبر از باقر ع روایت کند که مردی نزد رسول خدا آمده گفت یا رسول الله مرا رغبتی
شدید در امر جهاد است فرمود که تا هم با هم جهاد مکن که اگر کشته شوی نزد خدا زنده و مرزوق باشی و اگر وفات کنی
بمیری مزد تو بر خدا است و اگر زنده باز گردی از گناهان آمرزیده شده باشی و اینست قول خدا که ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله الآیه و بدانکه در باب شأن نزول آیه مبارکه نزد ذوی ثبات العلما واقع است برخی برآنند که در باره شهدای بدر
نازل شده و ایشان چهارده نفر بودند شش نفر از مهاجر و هشت نفر از انصار و برخی از ابن مسعود روایت نموده اند که در باره
شهدای احد فرود آمده و ایشان هفتاد تن بودند چهار نفر از مهاجر حمزه و مصعب بن عمیر و عثمان بن شماس و عبدالله
ابن جحش و باقی از انصار و قولی آنکه در باب شهدای بئر معونه نزول یافته و کیفیت آن غزوه بنحوی که ابن شهرآشوب و شیخ

از محمد ابن اسحق ابن یسار و غیره روایت کرده اند که ابو براء عامر ابن مالک ابن جعفر که وی را ملاعب الاسنه میگفتند و بزرگ قبیله
بنی عامر ابن صعصعه بود در ماه صفر سال سیم یا چهارم از هجرت چهار ماه بعد از جنگ احد بخدمت رسول خدا بمدینه
آمد و هدیه بجهت آنحضرت آورد حضرت از قبول کردن هدیه وی ابا و امتناع نموده فرمود من هدیه مشرک قبول نکنم اگر
خواهی که ترا قبول و صحبت تحفه هدیه تو شرف نفاذ یابد بجمیع کلمه اسلام [illegible] از زبان خود [illegible] کن او از قبول
اسلام سرباز زده امتناع بسیار هم نکرد و گفت یا محمد این تکلیف که بمن میکنی بسیار نیکوست اگر جمعی از اصحاب خود را بنزد اهل
نجد فرستی که ایشان را بدین تو دلالت و ارشاد کنند گمان آن دارم که قبول اسلام کنند آنگاه من نیز باتفاق ایشان [illegible]
خط فرمان تو نهم حضرت فرمود که میترسم اهل نجد ایشان را بکشند گفت یا محمد خاطر جمع دار که هر که تو بفرستی در امان [illegible]
و کسی با ایشان دستی نیابد و من همسایه آن قبیله ام پس آنحضرت منذر ابن عمرو برادر بنی ساعده را با هفتاد نفر از
صلحاء مسلمانان با من [illegible] نامزد نمود که از جمله ایشان بود حرام ابن ملحان و حارث ابن الصمه و عروه ابن اسماء ابن الصلت
سلمی و نافع ابن بدیل ابن ورقاء خزاعی و عامر ابن فهیره و عمرو ابن امیه ضمری که مردم او را ابا عمرو [illegible] میگفتند پس
مذکور و حسب الامر نموده آنحضرت بهدایت آن گروه ایشان [illegible] ضلالت روی براه آورده قطع مسافت نمودند تا بمکان
که بر سر چاه معونه بود فرود آمدند پس یکدیگر گفتند که کدام یک از ما نامه رسول خدا را بنزد ایشان خواهد برد حرام
ابن ملحان گفت من این خدمت بتقدیم رسانم پس نامه آنحضرت بعامر ابن طفیل [illegible] نوشته بود برداشت
بنزد ایشان برد و مضمون آنرا بر ایشان خواند و هیچکس از ان [illegible] گوش [illegible] هدایت آئین آن نکرده نامه
از وی بگرفتند پس حرام باواز بلند گفت ای ساکنان بئر معونه بدانید که من فرستاده رسول خدایم بنزد شما شهادت
میدهم بوحدانیت خدا و بنبوت محمد مصطفی پس اجابت کنید دعوت مرا ایمان بخدا و رسول او بیاورید چون [illegible]
کرد نامردی از [illegible] جهد خود بیرون آمد نیزه بر پهلوی وی زد که از طرف دیگر بیرون رفت پس حرام برو در افتاد
باواز بلند گفت الله اکبر فزت و رب الکعبه پس عامر ابن طفیل بانگ بر قبیله خود بنی عامر زد که جمع کنند و مسلمانان را
بقتل رسانند هیچکس بنزد او نیامد و گفتند اصحاب محمد در امان ابی براء اند و ما امان ویرا نشکنیم پس چند قبیله دیگر
از بنی سلیم و رعل و ذکوان و عصیه بعصبیت وی آمده گرد آمده و مسلمانان را چون نگین خاتم درمیان گرفتند پس مسلمانان
شمشیرها [illegible] برکشیده مانند شیران [illegible] بر ایشان حمله نموده جهاد کردند تا همگی شربت شهادت چشیدند
بغیر از [illegible] کعب ابن زید که او جراحت بسیار یافته میان کشتگان افتاده و [illegible] مرده گمان کرده [illegible]
از آنجا بخدمت رسول خدا آمده و در جنگ خندق شهید شد و دیگر عمرو ابن امیه ضمری بود که با مردی از انصار همراه شتران
مسلمانان بچرا رفته بودند و خبر از واقعه ایشان نداشتند ناگاه دیدند که مرغان بر اطراف آن حربگاه [illegible]
ایشان [illegible] شده بجانب مسلمانان آمدند همگی را درمیان خاک و خون افتاده دیدند و آن قبایل هنوز متفرق
نشده بودند پس آن مرد انصاری عمرو ابن امیه را گفت چه اراده داری گفت باید بنزد رسول خدا رفت و واقعه را گفت انصاری
گفت والله از جائی که منذر ابن عمرو شهید شده باشد بجای دیگر نمیروم پس شمشیر برکشیده [illegible]
ساختن آغاز جهاد کرد تا شهید شد بقوم خود ملحق گشت و عمرو را کافران اسیر کردند و چون دانستند که از قبیله
مضر است عامر ابن طفیل او را [illegible] گفت عتق رقبه بر مادرم لازم آمده او را بعوض آن آزاد میکنم چون عمرو

رسول

رسول خدا آمد و واقعه را نقل کرد آنحضرت آنقدر گریست که اشک دیده مبارکش از دو طرف چهره وی جاری شد فرمود که باعث این بلیه
ابو براء بود و من ازین قضیه ترسناک بودم و حسان ابن ثابت و کعب ابن مالک شعرها در مذمت ابو براء و نقض عهد او گفتند
و چون خبرها با ابو براء رسید از نقض ابن طفیل [illegible] و پسر او [illegible] نقض عهد پدر خود بنیزه بر پهلوی عامر ابن طفیل زد
که از اسب در غلطید اما زخم آن نیزه کارگر نیامد [illegible] و رسول خدا او را نفرین کرد تا طاعونی در بدنش بهم رسید و بجهنم
واصل شد پس حق تعالی در باره آن شهدا این آیه فرستاد که بلغوا قومنا عنا انا قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا
عنه یعنی برسانید از ما بقوم ما این پیغام را که ما بقرب جوار پروردگار خود رسیدیم و او از ما راضی شد و ما نیز از و
راضی شدیم پس آن آیه ناسخ شده و [illegible] بقرآن نکردند و بعد از آن آیه ولا تحسبن الذین قتلوا بعوض آن فرود آمد آنجا
که لا یضیع اجر المؤمنین و قوله الذین استجابوا صفت مؤمنین مجرور [illegible] باشد و بر تقدیر رفع [illegible]
جزای [illegible] بود و احتمال انتصاب بمدح بر تقدیر [illegible] اما وجه اول اوجه است یعنی مؤمنانی که خدای
اجر ایشان را ضایع نکند کسانی باشند که اجابت کردند لله والرسول فرمان خدای و حکم پیغمبر او را در باب
خروج از مدینه برای تعاقب لشکر قریش در غزوه حمراء الاسد من بعد ما اصابهم القرح
پس از آنکه رسیده بود ایشان را جراحتهای بسیار در حرب احد و صورت غزوه حمراء الاسد بر نهجی که [illegible] از ابان ابن عثمان
و نعمانی و جمعی از مفسران [illegible] باسناد معتبر روایت کرده اند که چون رسول خدا از غزوه احد فارغ شد و آخر همان روز داخل
مدینه گردید پس جبرئیل بوی نازل شد گفت یا محمد حق تعالی ترا مامور ساخته است که از شهر بیرون رفته قریش را تعاقب
نمائی و بیرون نباید با تو مگر کسی که از معرکه احد زخمی برداشته باشد پس رسول خدا منادی خود را امر کرد تا ندا در داد
که ای گروه مهاجر و انصار اجابت کنید خدا و رسول او را بخروج از مدینه هر کس را جراحتی باشد حرکت کند و هر که زخمی
نیافته در مدینه بماند پس اصحاب رسول خدا که مشغول مداوای جراحات خود بودند با الم و آزار و زخمهای بیشمار [illegible]
علی مرتضی [illegible] آنحضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] بود جمع شده راه مکه را [illegible] مشرکان [illegible] کردند [illegible]
هر چه [illegible] تا شب [illegible] حمراء الاسد که از مدینه تا بدانجا هشت میل راه است رسیدند و آنحضرت آنجا معسکر [illegible]
ساخت فرود آمدند و در تفسیر [illegible] آورده که از جمله آن مؤمنان دو برادر از قبیله بنی عبد الاشهل بودند که از بسیاری ضعف
و جراحت راه رفتن [illegible] ایشان بود یکدیگر را [illegible] راه برده [illegible] گرفته میرفتند تا بمعسکر آنحضرت رسیدند القصه
چون منظور آن سعادتمندان بجز نیکی [illegible] نبود حق تعالی ایشان را [illegible] خوشنودی [illegible] فرمود
للذین احسنوا منهم مر کسانی را که نیکوئی کردند از ایشان باعزاز دین و امداد سید المرسلین و
اتقوا و ترسیدند از غضب خدا در نافرمانی رسول اجر عظیم ۲۵ مزدی بزرگ است و [illegible]
تبیین است نه تبعیض چه همگی استجابت کنندگان بصفت احسان و تقوی آراسته بودند و ذکر این دو صفت برای ایشان
افاده استحقاق ایشان میکند بارتکاب همگی مامورات و اجتناب از همگی محظورات چه احسان و تقوی علی سبیل الاطلاق
شامل هر [illegible] القصه [illegible] روایت نعمانی [illegible] آنکه رسول خدا [illegible]
کردند تا آواز لشکر آنحضرت منتشر شده هراسی بر دل دشمنان افتاد و قریش در وادی [illegible] آمده بودند پس عکرمه
بن ابی جهل و حارث ابن هشام و عمرو العاص و خالد بن الولید اراده آن نمودند که از آنجا بازگشت بمدینه نموده اموال اهل

غارت وزنان ایشانرا اسیر کنند وبایکدیگر میگفتند که مردان ایشانرا کشتیم فتح جنگی ایشانرا کامل نکردیم چرا غارت نکردیم
در خلال این احوال مردی معبد نام که از مدینه بمکه میرفت بایشان رسید خبر احوال رسول خدا ولشکر اسلام از وی پرسیدند گفت
محمد را با لشکری دیدم که از حرب احد تخلف نموده بودند در حمراء الاسد که از دم بطلب شما می آیند وجدی تمام بجنگ شما دارند
علی بن ابی طالب با مقدمه لشکر میرسد این سخن عظیم در دل مشرکان افتاده ابو سفیان گفت این اراده ما عین بغی [illegible]
وبغی کننده هرگز رستکاری نیابد ما را فتحی روی داده باید غنیمت شماریم واگر برگردیم مغلوب خواهیم شد پس نعیم بن مسعود اشجعی
دیدند که روانه مدینه بود ابو سفیان بوی گفت بکجا میروی گفت اراده مدینه دارم تا برای عیال خود آذوقه تحصیل کنم گفت آیا
توانی از راه حمراء الاسد بروی ولشکر محمد را خبر کنی که ما بایکدیگر هم سوکند ان و دوستان ما از مردم حبشه وبنو قبایل عرب
جمعیت کرده اند شاید باین سخن لشکر محمد را بترسانی تا از آنجا بمدینه باز گردند و ستاره ما بدان [illegible] ومن باز …
ده شتر بر بار از خرما ومویز دیگر بتو دهم گفت چنین باشد وچون روز دیگر بحمراء الاسد آمد با اصحاب رسول خدا گفت چه
اراده دارید گفتند بطلب قریش آمده ایم گفت جمعیتی عظیم از هر قبیله بسر قریش واقع شده واینک بجنگ شما می آیند و
من آمدم که طلیعه لشکر ایشان پیدا شود وشما را سامان مقاومت ایشان نباشد وبروایتی ابن جریر قافله [illegible]
باو بر گشتن از جماعت عبد القیس مسلمانان رسانیدند حسب الالتماس ابی سفیان در تخویف مسلمانان کوشیدند پس
مؤمنان از روی صدق ویقین بگفتن حسبنا الله ونعم الوکیل مبادرت نمودند دیگر باره در وصف ایشان آیه آمد که
الذین آنجماعت مؤمنان آنکسانند که **قال لهم الناس** گفتند ایشانرا مردمان یعنی نعیم بن مسعود که
از لفظ ناس اراده معنی جمع کنند یا آن قافله تاجر واعرابی عبد القیس بنابر روایت ثانی خلاصه قول ایشان آنکه **ان**
الناس بغیر قوله مردمان یعنی لشکر قریش [رایات ابو سفیان] **قد جمعوا لکم** بتحقیق جمع شده اند برای
شما ایراد لام که غالبا برای انتفاع باشد ایذان بدان کند که اعراض مشرکان مؤمنانرا [illegible] است **فاخشوهم**
پس بترسید از مسلمانان کثرت ایشان که شما [illegible] ایشان نیست **فزادهم ایمانا** فقط پس
افزون کرد این سخن مر مؤمنانرا از جهت ایمان یعنی قبول کردن این سخن موجب زیادتی بصیرت ویقین ایشان
شد در باب بطلان کفر وحقیقت دین اسلام یا موجب قوت ایمان ایشان مر وعد نصرت شد تا نترسیدند **وقالوا**
وگفتند از روی رضا وتسلیم **حسبنا الله** بس است ما را خدای کفایت کننده بیاری دهنده **ونعم**
الوکیل ونیکو کارگذاریست که هرکه بوی اعتماد کند شر اعادی از سر وی دفع شود مهم او بوجه اتم ساخته گردد
در روایت آمده که این کلمه شریفه دعای حضرت ابراهیم است هنگامی که او را در آتش میخواستند انداخت این کلمه گفت پس بعد از
انهزام کفار رسول خدا تا دو روز دیگر در آنجا مکث نموده روز سیم روانه مدینه شد **خزانه** در ذکر
قضیه بدر صغری ابن ابی الحدید وابن اثیر روایت کرده اند که درحین مراجعت آنحضرت از حمراء الاسد دو نفر از کفار که
مانع بودند بدست مسلمانان اسیر شدند یکی ابو عزه شاعر که چنانچه گذشت رسول خدا امر کرد تا گردن زدند دیگر
معویه بن مغیره بن ابی العاص که در حرب احد بینی مبارک حمزه را با بعضی اعضای او بریده بود پس راه گم کرده صبح بخانه
عثمان بن عفان پناه برد وعثمان را فرستاد تا از آنحضرت برای وی امان طلب کند چون عثمان بمجلس آنحضرت در آمد
شنید که حضرت میفرمود معویه در مدینه است او را طلب کنید یکی از صحابه گفت همانا در خانه عثمان باشد چون بخانه عثمان

آمدند ام کلثوم دختر پیغمبر که زوجه عثمان بود نشان داد و آن ملعون را گرفتند وچون بنزد آنحضرت آوردند عثمان گفت والله
که من برای امان وی آمده ام والتماس بسیار کرد تا آنکه رسول خدا فرمود بتو بخشیدم لیکن اگر بعد از سه روز دیگر او را
در مدینه یا حوالی آن ببینند بکشند پس عثمان شتری برای وی خرید وزاد راه بوی داد وروانه کرد آن ملعون در حوالی
مدینه بماند که مطلع بر جاسوسی خبرهای آنحضرت گشته بکریزد چون روز چهارم زید بن حارثه وعمار یاسر او را در حوالی مدینه
یافتند [illegible] گشتند خبرش را برای رسول خدا آوردند در روضة القلوب آورده که [illegible]
حمزه رسول خدا را شهید کرد انتهی کلام ابن الفضل آنچه گذشت بر نقد [illegible] ابن دو آیه [illegible] در غزوه حمراء الاسد
نزول الجلالین یا اقرب باشد چنانچه اکثر مفسرین بر آنند اما بعضی بر آنند که آیه سابقه را نازل در غزوه حمراء الاسد وآیه را
[illegible] نازل در غزوه بدر صغری میدانند وکیفیت آن بروایت [illegible] از حضرت باقر چنان است که چون در روز احد
ابو سفیان بر بالای کوه بر آمد وچنانچه قبل از این گذشت با امیر المؤمنین کلمات چند نموده روانه مکه شد گفت یا محمد
موعد میان ما وتو سال آینده در موسم بدر صغری است پس رسول خدا گفت چنین باشد وچون سال دیگر شد ابو سفیان
با لشکر خود از مکه بیرون آمد بمجنه که از نواحی مر الظهران است رسید [illegible] حق تعالی رعبی عظیم از شوکت اهل اسلام
در دلهای ایشان انداخت واراده بر گشتن بمکه نمودند اما از خلف وعده عار داشت پس ابو سفیان نعیم ابن مسعود
اشجعی را خوانده وباو گفت من با محمد وعده جنگ بموسم بدر صغری داده ام وامسال سال قحط است وآنچه لازمه لشکر
لشکر باشد بعمل نمی آید سال جنگ باید سالی باشد که در صحراها علف بسیار ولبنیات چندان بهم رسد تا چهارپا
در راه بچرند واهل لشکر از شیر منتفع شوند ومن میخواهم بمکه برگردم اما خوش نمی آید که محمد بوعده جنگ بیرون
آید ومن بیرون نیامده باشم وباین سبب جرات محمدیان بر محاربه ما زیاده گردد پس تو بمدینه رو واصحاب محمد را از قوم
اعادی تا حرکت نکنند وحق الجعاله تو ده شتر است پس نعیم بتعجیل تمام بمدینه آمد ودید که لشکر اسلام تجهیز
اسباب جنگ مشغولند که بمحاربه ابی سفیان روند پس بمسلمانان گفت بد رایی است اینکه دیده اید که اگر ایشان
بولایت شما در آیند شما با وجود وطن از جهت ایشان بیرون [illegible] الحال شما از شهر خود حرکت نمایید وحال آنکه
ایشان لشکرهای عظیم برای قتال شما فراهم آورده اند بخدا قسم که یکنفر از ایشان زنده نمانید پس حرکت نمودن بنظر
اصحاب بدین لشکر آمد ورسول خدا فرمود والله که من حرکت میکنم بتنهایی وایشان اگر چه تنها باشم پس آنها که بعین
نعیم رسانیده بود مانده بودند وآنها که شجاع ودلیر بودند با اتفاق آنحضرت کلمه حسبنا الله ونعم الوکیل گفتند بروایتی هزار
با پانصد مرد دلیر در رکاب فلک جناب نبوت مآب روانه شدند علم فتح وظفر واعتلا بدست شهسوار معرکه لا فتی
آنکه تا ببدر صغری رسیدند وآن آبی است از بنی کنانه ومحل بازاری است که هر سال هشت روز از هر اطراف اجتماع
خلایق در آنجا شدی [illegible] با مسلمانان در آنجا رحل اقامت انداختند انتظار ابی سفیان کشیدند
[illegible] مراجعت بمکه نموده بود واهل مکه ایشانرا جیش سویق نام کرده بودند یعنی لشکری که بخوردن آرد رفته باشند بجنگ
با جهت آنکه در آن سفر بجز همیان آرد چیزی همراه نداشتند پس اصحاب رسول خدا را در آن سفر چون محاربه واقع نشد
بخرید وفروخت آن بازار مشغول شدند وانتفاعات عظیم بردند وهر درهمی را دو درهم یافتند وبصحت وسلامت
[illegible] بسیار بمدینه برگشتند چنانچه میفرماید **فانقلبوا** پس باز گشتند رسول خدا ومؤمنان از تعاقب لشکر

قریش بنا باحتمال اول و از بدر صغری باحتمال ثانی **بنعمة من الله** با عافیت و توانایی تمام از نزد خدای
وفضل و با فزونی عظیم از قوت و نفع تجارت و بیداری فرق میان نعمت و فضل آنکه آنچه [illegible] داده شود
نعمت است و آنچه زیاده بر آن باشد فضل و بعضی گفته اند فضل با محمد رسول خدا و فضل امیر المؤمنین است که در روز [illegible]
کشتن همراه ایشان بودند و از ابن عباس منقولست [illegible] ایشان **لم یمسسهم سوء** نرسید بایشان
مکروهی از قتل و جرح و هزیمت و فوت مال بلکه سالما غانما و فیروز باز آمدند **واتبعوا رضوان الله**
و پیروی کردند خشنودی خدای را در فرمان رسول و ذکر نعمت و فضل برای زیادتی نشاط است [illegible]
نرفتند **والله** و خدای عز و جل **ذو فضل عظیم** ۵ خداوند بخشش بزرگست که با علم جهاد [illegible]
مجاهدین بایشان کرامت فرمود بسند معتبر از صادق علیه السلام مرویست که فرمود عجب دارم از کسی که از چهار چیز بترسد چرا
پناه نبرد بچهار چیز اول کسی که از دشمن توهم داشته باشد چرا پناه نبرد بحسبنا الله ونعم الوکیل بنابر آنکه
گفته میشود که حق تعالی در عقب آن میفرماید فانقلبوا بنعمة من الله وفضل الحدیث و در خواص الآیات آمده که این آیه
با آیه سابقه هر که [illegible] نوشته بر نگین نهد و با طهارت تمام [illegible] نماید و بنظر سلطان در آید [illegible]
نظر وی کرده بهم مطالب و مهمات برآورده و از شر وی ایمن گردد پس بیان احوال آنکه خبر آورده که اصحاب آنحضرت
میترسانید میکند که **انما ذلکم الشیطان** اینست و غیر این نیست که آنکه خبر آورده [illegible]
بصورت انسان از جهت اغوا و اضلال **یخوف اولیاءه** میترساند دوستان خود را یعنی
کیشان خود را از کثرت و شوکت کافران در هراس می افکند تا در باب جهاد تقاعد ورزند [illegible]
و بدین سبب لشکرهای ضعفه پراکنده گردند و عسکر اسلام راه یابند [illegible] که این فعل از جمله تسویلات شیطانست
و [illegible] شیطان [illegible] که پیروی او کنند آنانکه مخالفت [illegible] و چون دانستید که چنین است
فلا تخافوهم پس مترسید از ایشان و از مکر ایشان پروا مکنید **وخافون** و بترسید از من
که قدرت من مافوق همه قدرتهاست یعنی مخالفت امر من و رسول من مکنید **ان کنتم مؤمنین**
اگر هستید شما گرویدگان با وامر و نواهی و باور دارندگان وعد و وعید من اسناد ایمان بجمله شرطیه برای آنست
که ایمان کامل موقوف بر عدم خوف و طمع از غیر خداست و اگر کسی غیر خدا را در تمشیت [illegible] مدخل داند البته
در ایمان وی نقص باشد پس برای تسلی خاطر رسول خدا و اخراج خوف از دل [illegible] مؤمنین میفرماید **ولا**
یحزنک بفتح یا و ضم زا بنا بقراءت کل قراء مگر نافع که در همه قرآن بضم یا و کسر زا خوانده مگر در سوره انبیا
لا یحزنهم الفزع الاکبر که همچون دیگران خوانده لیکن بقراءت ابی جعفر عکس قراءت نافع است یعنی اندوهناک
نگرداند ترا یا محمد **الذین یسارعون** قول و فعل آنانکه میشتابند **فی الکفر** ۶ در ابواب
متعلقه بکفر از عداوت و حرب مسلمانان و تحریص و ترغیب مردمان بر مخالفت ایشان و سعی در اطفای نور [illegible]
آخر زمان مراد کفره قریش و رؤسا یهود اند و اگر تفسیر بمنافقین کنیم مراد منافقین اهل اسلام است [illegible]
ابی و متابعان او که از غزوه احد تخلف نمودند و تخلف ایشان از جهاد عین تقویت کفر است پس معنی آنکه
شتاب میکنند در یاری اهل کفر بهر تقدیر هم نمی شتابند از محزون ساختن رسول خدا و هم [illegible] آنحضرت

از محزون شدن از ایشان چه کفر و زندقه ایشان بر آنحضرت بسیار عظیم مینمود از راه ترحم او بر امت حتی آنکه ممکن بود
خاطر مبارک وی خطور کند که مبادا مسارعت ایشان در کفر از راه کوتاهی او در تبلیغ رسالت باشد پس حق تعالی بدین
نهی خاطر همایونش را [illegible] و این نهی مستلزم امر است مر آنحضرت را بغایت رضا بقضای خدا
گویا میفرماید که غیر او سبحانه را در نفع و ضر خود [illegible] آلات و ادوات فرض کن که زمام اختیار هم بدست قدرت او
سبحانه است و بس فلهذا [illegible] هر آینه [illegible] از گروههای ایشان مر ایشان را **انهم لن**
یضروا الله بدرستی که این مسارعان در کفر هرگز زیان نتوانند رسانید خدای را **شیئا** ط چیزی را [illegible]
یعنی دین [illegible] رسول او را زوالی و ملالی نتوانند رسانید [illegible] عنقریب [illegible] و سلطنت او [illegible]
را چنانچه از [illegible] و مساعدت خود نفعی بر عظمت و کبریای او نرسانند [illegible] ایشان برای
آنست که **یرید الله** اراده دارد خدای **الا یجعل لهم** اینکه نکند یعنی نباشد مر ایشان را **حظا فی**
الآخرة ع بهره در آخرت از ثواب و نعیم دار الملک [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] **ولهم عذاب عظیم** ۵ و مر ایشان راست عذابی بزرگ [illegible]
آنست که محرومان از ثواب [illegible] دلیل است بر بطلان [illegible] در کفر [illegible] نفوس ایشان
آفریده بود هر آینه باز گرفتن بهره آخرت و عذاب [illegible] تاکید و مبالغه در کفر ایشان فرموده **ان**
الذین اشتروا الکفر بالایمان بدرستی که آنانکه خریده اند کفر را بایمان یعنی کفر را بعوض
ایمان قبول نموده اند مانند متبایعان که مبیع و ثمن را بدل یکدیگر کنند [illegible] **لن**
یضروا الله هرگز زیان نتوانند رسانید خدای را **شیئا** هیچ چیز بلکه زیان معامله ایشان عاید بخود ایشان گردد
ولهم عذاب الیم ۵ و مر ایشان راست عذابی دردناک [illegible] تکرار در نفی ضرر [illegible]
برای آنست که اول نفی ضرر مسارعت و ثانی نفی ضرر اشترا باشد یا اول مخصوص منافقان و ثانی برای کافرانست و اگر اول [illegible]
بکافران و ثانی را عام [illegible] اسناد [illegible] ظاهر عبارت [illegible] منطوق بود و احتیاج باشد بتکلفاتی که در [illegible]
نزد آیه اشتروا الضلالة بالهدی ذکر شد و چون یکی از انواع تجارتهای مضرت افزای ایشان فروختن متاع شهادت بود
بعوض ایمان [illegible] سبب تخلف از جهاد و عین کفرانست حق تعالی برای تفهیم ایشان [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] کشته شدن شهدا [illegible] **ولا تحسبن الذین** و مبادا
[illegible] محمد [illegible] **کفروا** [illegible] نفاق کافر شدند از آنکه عدم ایمان ایشان [illegible]
[illegible] کافران بنابر خطاب و فتح سین و نصب الذین بمفعولیت بقراءت عاصم و کسائی و غیرهما
اما بقراءت ابن کثیر و ابی عمرو بیا [illegible] و کسر سین و رفع الذین بنا علیه [illegible] کافران **انما**
نملی لهم [illegible] و اهمال در عقوبت [illegible] و آنچه عطا کرده
بایشان از مال و فرزندان **خیر لانفسهم** ط بهتر است برای ایشان از ایمان بخدا و متابعت رسول و کشته
شدن در جهاد بلکه اینها برای ایشان [illegible] بهتر است چه اینها فانی و آنها باقی باشد **انما نملی لهم**
[illegible] مهلت میدهیم ایشان را [illegible] از نعمت عافیت و مال **لیزدادوا اثما** ع برای

آنست که زیاد کنند گناه بر سر گناه و در کرداب کفر و معاصی بر سبیل استدراج بیشتر فرو روند تا حجت تمام بر ایشان اتم
باشد و الا کفر و شرک و نفاق ایشان قبل الفعل در علم سابق حق ثابت و محقق بود فلهذا لام در لیزدادوا لام اراده
نیست چنانچه بعضی از معتزله بر آنند چه در ان هنگام باستلزام اراده خداست مر امر قبیح بالازم آید که کفار در معصیت
و شرک مطیع امر خدا باشند و این هر دو باتفاق قاطعه باطل است بلکه تواند که لام لام تعلیل باشد چنانچه گویی قعدت
عن الحرب لجبن القوة یعنی نشستم از راه رفتن بجهت بی قوتی و لزوم ندارد که خواهش بعدم قوت داشته باشی بلکه علت
عدم شیء یاد کرده میکنی پس همچنین از دیاد اثم از ایشان مطلوب خدا نیست بلکه علت املاء او مر ایشان را از دیاد
اثم است و اگر گویی وجود علت باید که بر معلول مقدم باشد گوییم چون از دیاد اثم ایشان قبل از املا در علم خدا
بود لهذا املا واقع شد پس گویا مقدم بر املا بوده و اگر لام عاقبت باشد لدوا للموت وابنوا للخراب مستغنی از این تکلفات
مستغنی از این تکلفات کرد یعنی مقدار کلام آن باشد که حیات الاخیار ایشان و ... بر زیادتی گناهان
انجامید وَلَهُمْ و مر ایشان را خواهد بود در آخرت عَذَابٌ مُهِينٌ ۵ عذابی
خوار کننده بلکه روز تا بر بعذاب رسوا کننده گرفتار و هر چه اصرار و ارتکاب گناه بعد از گناه و اجتناب از توبه و اشک و آه
عذابی است بغایت سخت که عذاب دوزخ مانند آن نباشد چه این معصیت بر روزگار و آن اکرم گرفتاری بعذاب سارات
لیکن در ان حین نا فرمانی مر ان ستار نباشد نظم آن یکی میگفت در عهد شعیب که خدا بیند از من عیبها است عیب چند
دیدار من گناه جرمها از کرم یزدان نمیکیرد بما حق تعالی گفت در گوش شعیب در جواب او فصیح از راه غیب
کی بگفتی چند کردم من گناه وز کرم نگرفت در جرمم اله عکس میگویی و مقلوب ای سفیه ای رها کرده ره و بگرفته تیه
چند چندت گیرم و تو بیخبر در سلاسل مانده پا تا به سر این که بر جهت کرم بجز فرود می گرفتن بود ای کول جحود
کو آنچی از رسول خدا آورده که خَيْرُ النَّاسِ مَنْ طَالَ عُمْرُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ وَشَرُّ النَّاسِ مَنْ طَالَ عُمْرُهُ وَسَاءَ عَمَلُهُ
و عیاشی بسند معتبر روایت کرده که از امام باقر پرسیدند که از برای کافر مرگ بهتر است یا حیات فرمود که مردن برای هر یکی
از مومن و کافر بهتر است زیرا که حق تعالی فرموده است که وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ و در جای دیگر فرموده است که وَلَا
يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ الآية و بدانکه همزه در انما در اولی نزد تمامی که گفته شد بقراءت
اکثر قرا مفتوح است لیکن در انما ثانیه مکسور باشد باتفاق همه قرا بخلاف یحیی ابن وثاب که بکسر اولی خوانده و ثانی را
مکسور و ثانیه را مفتوح دانسته و بنابر قراءت وی کند آنچه اخفش و اسکافی گویند که در آیه تقدیم و تاخیر واقع شده
و تقدیر چنین است که لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ
خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ یعنی گمان نکنند کافران این را که امهال و اهمال ما در تعجیل عقوبت ایشان برای آنست که روز بروز
در ترابید و اثم باشد و فردای قیامت با کثرت اعمال ایشان را عذاب مهین باشد بچنین است که گمان برده مشغول معاصی
شده اند بلکه آنچه مهلت داده ایم برای آنست که شاید توبه کنند و این بهتر است از شکر گرفتن ایشان که توفیق توبه یابند
و این معنی بنا بر آنست سلیمی باشد بنابر خطاب لیجسبن انما نملی لهم خیر لانفسهم جمله معترضه بین المجلتین خواهد
بود پس باید خاطر جهاد که امتیاز میانه موافق و منافق است بطریق التفات میفرماید بقوله مَا كَانَ اللَّهُ
بخبث خدای عز و جل که مر لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ در صدد اینکه واگذارد مومنان را عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ

[illegible]

بر آنجزی که هستید شما ای منافقان از خیالات فاسده و اعتقادات کاسده که در دل پنهان کرده و بحسب ظاهر خود را داخل
مومنان کنید و در خفیه طعن زنید بلکه صرف قدرت و سعی در راه امتحان عباد و عقاید شما بر محک نهاد آنکه حَتَّى
يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا اینکه جدا کند عقاید ایمان پلید و لکدر آلوده منافق از مِنَ الطَّيِّبِ از ایمان پاکیزه و
خالص که مجمع گونه شکی و ریبی ملوث نیست و بقراءت غیر عاصم و الحمزه و الکسائی و اهل حجاز و شام حتی یمیز بمعنی باب اول و تشدید که
باب ثانی بهمان معنی است لیکن مبالغه از باب تفعیل ظاهر کرده و بعضی تفسیر بیان تمییز ظاهر کرده که منافق را از مومن موحد
خزانه بدانکه این امتیاز را بچند وجه است چنانچه کفته شد تا آنکس که منافق است جنان احکام شهادت
کرها را جو شهادت که رعایت ترجیح داده بکریزد و آنکه مومن صادق العقیده است خدم بر هر کریزی قسر بهر شهادت
یا بر تنبیه مجاهدت حاضر کرده یا بر وقوع مصایب و نوایب زکات است از غربت و عسرت و عزت و ذلت دفع و انهزام و
و اسقام و ابتلای خوف و شادی و غم و غیر ذلک که بمضمون کلام معجز نظام امیر المومنین ع عِنْدَ تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ يُعْرَفُ
جَوَاهِرُ الرِّجَالِ از یکدیگر جدا شوند یا باجرای تکلیف لیشان بر عبادات مالی و بدنی از نماز و روزه و حج و زکوة و خمس
که حق تعالی بنده کان را آزمایش نموده بمجرد اقرار زبانی اکتفا نماید و مومن و غیر مومن را از هم متمیز میکرده باعلامات
و امارات ظاهری هر کس است که بصدق خبر ما أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا وَقَدْ أَظْهَرَهُ اللَّهُ فِي صَفَحَاتِ وَجْهِهِ وَفَلَتَاتِ
لِسَانِهِ هر یک از اخلاص و نفاق را از وجنات حال و حرکات و سکنات هر کس ظاهر سازد و بقول بعضی که گویند خطاب
با کفار است معنی آن باشد که حق تعالی مومنان را رها نکند بر عدم امر بجرم نه دعوت و جهاد با شما تا شما بیابید
بودید قبل از بعثت از کفر و معاصی و با کثر مومنان مخلط با مشرکان باشند بلکه رسول خود و مومنان را
شما فرستد تا هر کس از شما که او مبتلی بایمان دارد و حسب اعتقاد شما جرئت با اظهار آن نمیکند بعد از بعثت
شما مومن شود و بر شما دیگران شما که طینت ایشان طیب است بعضی تبع مومنان اول ادوری که مسلمان شوند و با
برشریعه الزهراء فَطْرَةُ الْحَقِيقَةِ و فترت ایمان مستودع ایشان در مقر حول قرار گرفته جلی شود با معنی آنکه نکذارد
مومنانی را که در صلب شما بنده ای مشرکان بر آنکه نهی که شما هستید بعنی طینت خبیثه شما نفعی بطینت طیب ایشان الله نرساند
بلکه جواهر پاکیزه آنها را که بعلم الهی خود از جمله مومنان دانسته و در صلب شما بنهادار آن معادن آلوده بیرون آورده و اصح تنعیم
آیات است بهم احتمالات بلکه آنرا از وجه خفیه دیگر بسیار است و در اسباب النزول آورده که روزی رسول خدا فرمود که در شب آنچه
تمام امت مرا بصورت و سیرت و خلقت بمن نموده مرا آگاه ساختند که مومن از ایشان کیست و منافق و غیر مومن کی تا روز
قیامت و همگی را بعجز از بدید و بر ادر ایشان مختلفهم بین منافقان گفتند بجستند محمد که دعوی میکند که از غیب اطلاع دارم
و جمعی که هنوز خلق نشده اند میشناسد از حالات دل و خیالات پنهان ما آگاه میباید بخالفت بدانم عاقل و بحیرات و معهدا
ما را نمی شناسد بکرنکان خود رعایت میکند و بر روایت دیگر مشرکان قریش گفتند که محمد را است میکوید بحیرات میگوید
که از جمله ما کیست که عاقبة الامر بوی ایمان خواهد آورد و بهشت خواهد رفت و کیست که مخالفت نموده از اهل و دوزخ خواهد گشت در حق
از مومنان نیز کفتند که رسول علامتی بما دهد که موافق و مومن را بدان نشانه بشناسیم جه بسیار نکو باشد بهر تقدیر
این آیه بعثت نزول یافت که حق تعالی بنا بر الفت از خلایق را از حرکات و سکنات خود شان بر شما ظاهر خواهد ساخت
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنین نیست که خدای مطلع سازد شما را ای منافقان و کافران

و مؤمنان **عَلَى الْغَيْبِ** یعنی بر آن چیز پوشیده و امور پوشیده که مصالح بسیار در خفاء آن باشد بلکه غرض خدا از اطلاع
ایشان بر آن از جمله مصالح آنکه اگر هر یا محرم آلوده بصد عیب و امر پس پرده عیب راه دهند بنا بر نظام عالم انتظام نپذیرد و احتیاج
بانزال کتب و ارسال رسل نباشد و مناط تکالیف زمان برخیزد **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي** و لیکن خدا
گزین کند و انتخاب نماید برای اطلاع بر امور غیبیه **مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ** ص از فرستادگان خود هر که را خواهد
و ما ابلاغ کرده قوت حاسه را بر پرده غیب شاید چنانچه حبیب خود محمد را از آنها اخبار نموده چه استحقاق امانت غیبی
آنکس دارد که او صفا ضمیر خالی و صفا صدق باطنی باشد و این مرتبه مختص انبیا و اولیاء ایشان است و از فحوای این تخصیص
مفهوم گردد که جمیع اسرار از غیر ایشان بر عالم اسرار و غیبیات علوم الهی نخشید با برحق دانند آنچه را برحق ندانند و بالعکس
تا علم ... با انبیا از جهت تفاوت مرتبه چنانچه اشارت الله تعالی در قصه موسی و خضر بیان شود **فَآمِنُوا**
بِاللَّهِ پس بگروید ای زمره مکلفین بخدای که منفرد بعلم غیب است **وَرُسُلِهِ** ج و بفرستادگان او از آدم تا خاتم
که علم ایشان ماخوذ و مأثور از علم غیب خداست مگر آنچه را که او بدیشان تعلیم داده و خبر بدهد و ایشان معصوم
و مؤتمن ... و مراد آنکه ایشان را از مرتبه کرد ... بلندتر ... مانند منافقان ... رسول خدا را اخبار
در شأن ... مکند **وَإِن تُؤْمِنُوا** و اگر بگروید بوجهی که مذکور شد **وَتَتَّقُوا**
و بپرهیزید از عصیان و شرک و نفاق و عناد با پیغمبر انبیاء او و مجادلات **فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ** ۵
پس شما را باشد مزدی بزرگ ... ایمان و تقوی در اصل کار است بزرگ و پاداش آن ... بزرگ است
... ثواب آخرت ... چون آیه تمام نازل شد رسول خدا ... بر منبر بر آمد و خطبه در
نهایت بلاغت ادا کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ... مقام ... پیغمبر ... است و در علم
طعن ... والله اگر از من بپرسید آنچه ... تا قیامت واقع خواهد شد ... هجان ... کرد
... عبدالله ابن حذافه ... برخاست و گفت یا محمد ... از این سخن ... باشد و قبول نکند ... بود
که حذافه ... آنچه ... بود ... قضا ... نکند ... آنانکه ... برای
بخل و ... محروم شدند اکنون ... آنانکه ... مال بخل ... ازین جوانمردی ... آنکه
وَلَا يَحْسَبَنَّ بیاء غیبت ... و فتح سین بقرائت عاصم و حمزه ... بقرائت کسائی ... **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ**
آنانکه بخل میورزند **بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ** بانچه عطا کرده است ایشان را خدای **مِن فَضْلِهِ** از بخشش و
نعمت خود **هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ** ط آن بخل را بهتر از انفاق در راه خدا ... آنکه هو عماد کلام و مفعول اول
... مقدر باشد ای بخل البخل خیرا لهم ... بقدیر ... خطاب ... رسول خدا و فاعل آن ... باشد
... الذین یبخلون مفعول اول و خیرا لهم مفعول ثانی ... لاتحسبن یا محمد بخل الذین یبخلون
خیرا لهم یعنی مپندار یا محمد بخل آنانرا که بخل ورزند ... از نفقه و صدقه در راه ... ایشان را **بَلْ هُوَ**
شَرٌّ لَّهُمْ ط بلکه آن بخل بدتر است ایشان را ... عذاب کند برای ایشان هم در دنیا ... برکت
از عمر و مال ... در آخرت ... **سَيُطَوَّقُونَ** زود باشد که طوق کرده شوند یعنی
... شود در گردن ایشان **مَا بَخِلُوا بِهِ** آنچه بخل کردند ... از زکاة ... بدین ... آن ...

ایجاد نموده یکی ... طبقات آسمان و زمین ... افزوده جز کردن ایشان ساده و بعد از ... اموال ایشان
در ... و ... طوق ... بر کردن ایشان ... نهایت ... تلک ... طوق هرگز از کردن ... شود
يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط در روز رستخیز هنگام رسوائی طالبان و مقام ... و ...
... **میراث** ... آسمانها و زمین ... عام ... باشد ...
در اعانت ... باشد ... آنکه ... العلما
... خصوص ... مراد از بن بخیلان احبار و علماء یهود ... علم ...
... آخر الزمان که خدای ایشان را ... مردمان را ... بحوث ...
ایشان ... علوم بخل ... برای اعراض فاسد خود
مردمان ... ایشان ... مانند ... این نعال ...
بر کردن ایشان طوق ... چنانچه از رسول خدا مرویست که فرمود من کتم علما من اهله الجم الله بلجام من نار
و این دلیل است بر وجوب بذل علم ... آن از اهلش ... قوت و ... باشد ... برای
... ایشان داده ... و ... رسول خدا ... علماء ...
روز قیامت ... ایشان باشد ... ایشان ... چنانچه در دنیا ...
... مراد از بخیلان اغنیا و صاحبان دولت ... حق تعالی ... مال
... ایشان داده ... از ... راه او ... کرده
با نسبت ... اموال ... سخن ... ساخت
... برای ... مال ... باشد ... زکوة
و زکوة فطره و ... و ... بر ... و ... تصدقات ... اولاد
... بخل ... برای این بخیلان ... و ...
... آورده ... مال ... بخیل ...
... روایت جابر از ابی
عبدالله از رسول خدا ... **البخیل الذی یؤدی الزکوة المفروضة من ماله و یعطی النائبة فی قومه بخیل**
... زکوة واجب ... روایت محمد ابن مسلم از کاظم که فرمود **البخیل**
من بخل بما افترض الله علیه ... آنچه ... زکوة است ...
این حدیث باشد ... از رسول خدا مرویست که فرمود **ما من ذی رحم یاتی ذا رحمه فیسئله من فضل ما**
اعطاه الله تعالی ایاه فیبخل به عنه الا اخرج له من جهنم شجاعا یتلمظ بلسانه حتی یطوقه ... شود ...
راه احتیاج ... تا از ... بخل ...
... حق تعالی در قیامت برای ... عظیم ... زبان ... کرده ...
... طوق ... کردن ... آیه ... روایت ... از محمد بن مسلم از باقر ...

مرویست که در معنی آیه فرموده‌اند نباشد احدی که منع کند چیزی از زکوة مال خود مگر آنکه بگرداند خدای آن مال او را در روز قیامت ثعبانی
از آتش که بر گردن او طوق زنند و گوشت او را از تن خود بکند تا هنگامی که حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود پس آنحضرت آیه
تلاوت نموده که سیطوقون ما بخلوا به من الزکوة و در تفسیر امام زاهدی مرویست که فرموده نباشد صاحب مالی از طلا و نقره که منع
زکوة آن کند مگر آنکه حبس کنند او را در روز قیامت در صحرائی بی آب و گیاه و مسلط گردانند بروی ماری بزرگ از بیابانی که
دو کاسه چشم … بجنبانند پس … عقب آن کشاده او را … بر …
خود را ببیند وی … آن مار و … بکیرم … طوقی بر گردن وی
قوله سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و … هر صاحب مالی از نخل و خرما یا از زراعت …
زکوة آنرا ندهد مگر آنکه نخل و زراعت و باغ او را تا هفت طبقه زمین بر گردن وی بار کرده در روز قیامت …
جواهر آورده که … بر بالای … آن مار باشد و چنین … مارها است … طوق کردن او
هر دو کناره رو و دهن او را بدندان بکیرد و هر دم از روی طعن و توبیخ گوید انا مالک انا کنزک … آن مال …
لاف … کنج … از دل … مال را …
مال تو منم … طوق … بر گردن …
وَلِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ … آسمانها و اهل زمین …
… ساکنان سپهر … و قاطنان آفاق زمین و متوطنان … باشد در حال …
از جسم و جوهر و عرض … منفعت … و تمکین در آنها بالاستحقاق حقیقی … است …
حقیقی بالاستحقاق … ذکر آن بلفظ میراث برای آنست که همگی آن … با اعتبار … چنانچه …
… و هو قوله انک میت و انهم میتون … میراث … از کسی … کرده …
… کسی است … متاع دنیا دل … و … اشاره … است …
فنا … در ضمن این … ترغیب و تحریص … کند بانفاق و ترک بخل … و …
… مالی … آنچه … خواهد بود … مال او را … فرموده بخل … عیب
شقاوت … باشد در جواهر آورده … که بخل … خود را … مال … این مال
… **وَاللّٰهُ** … **بِمَا تَعْمَلُوْنَ**
خَبِيْرٌ آنچه میکنید از بخل و انفاق … اعمال … جزای … وافی …
… **مَنْ ذَا الَّذِيْ يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا** …
… کعب بن اشرف … حق تعالی …
… مطالبه قرض … کرده …
برای تکذیب رسول خدا … احتیاج … حق تعالی …
… **لَقَدْ سَمِعَ اللّٰهُ** … **قَوْلَ الَّذِيْنَ**
قَالُوْا … **اِنَّ اللّٰهَ فَقِيْرٌ** … خدای … و محتاج

وَنَحْنُ اَغْنِيَاۤءُ و ما توانگرانیم که از ما مطالبه قرض الحسن نموده و در تفسیر … آورده که والله ایشان …
… و سبحانه فقیر است یا غنی و لیکن دوستان او را فقیر … اگر خدای غنی بودی هر آینه بایستی که
این طایفه را غنی کرده … بر ایشان فخر کردندی …
… منقولست که فرمودند الذین یزعمون ان الامام یحتاج الی … ایشان …
که امام محتاج است سوی آنچه ایشان … **خزانه** …
… آورده که رسول خدا نامه بیهودان بنی قینقاع … ایشان فنحاص بن عازورا …
ایشان را بدین خدا از اقامت نماز و روزه و حج و زکوة و قرض الحسنه … دعوت نمود و نامه را بابی بکر داده
ایشان فرستاد … ابی بکر … ایشان … فنحاص …
… فنحاص … بگفتن … چند …
… ابی بکر … حضرت مصطفی …
… ایشان … آنحضرت بر ایشان …
… حضرت خاتم النبیین …
ایشان …
… آنچه …
مقابل …
… و ما توانگرانیم … اقرضوا الله قرضا حسنا و اگر خدای غنی بودی چرا
مطالبه قرض …
… فنحاص …
… ابو بکر … رسول خدا …
… ای رسول الله …
… آنحضرت … ابی بکر …
ایشان … قرض الحسنه …
…
یهودان … آنحضرت … حق تعالی …
… ایشان …
سَنَكْتُبُ مَا قَالُوْا …
… ایشان …
… **وَقَتْلَهُمُ**
الْاَنْبِيَاۤءَ … ایشان …

شده از کشتن انبیا و اوصیا بِغَيْرِ حَقٍّ ع بنا بر عادت و ثابت ذکر این عمل از افعال قبیحه ایشان برای آنست که چون
اقبح اقوال ایشان کتبت فقر بخدا است ذکر شد مناسب آن بود که از جمله افعال نیز اقبح آنها مقارن آن ذکر شود و اقبح افعال ایشان
قتل انبیاست و چیزی که از افعال بدتر از خود منکر نتوانند شد اینست که در همه شرایع اقبح قبایح است بعد از الزام باشد
بر بطلان اسلاف ایشان در زمان خود شان نیز و بر نفی قتلهم منصوبست تا بانضمام معطوف علیه خود که کلمه قالوا است
مفعول سنکتب باشد اما بقراءت حمزه سیکتب بضم یا و فتح تا بابنای مفعول موصول در محل رفع و لام قولهم مضموم باشد
تا مفعول بجای فاعل کتابت قرار داده شده یعنی زود باشد که نوشته شود آنچه گفته اند و نوشته شود کشتن ایشان پیغمبران را
وَنَقُولُ و ما گوییم ایشان را نزد مرگ یا در قبر یا در عرصات و بقراءت ابن مسعود و یقال مناسب با قراءت
حمزه وارد یعنی گفته شود مر ایشان را اما بقراءت حسن که سیکتب بفتح یا مبنی برای فاعل خوانده است توافق کلی دارد با قراءت
حمزه که یقول بیاء غیبت خوانده و وقف بر کلمه بغیر حق یا جایز داند و جمعی وقف مطلق باشد لازم دانسته
آنکه بگوییم جزای قبایح اقوال و افعال ایشان را و گوییم با ایشان که ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ه بچشید
ای جمع یهود عذاب سوزاننده را چنانچه جرعهای غم و غصه بمسلمانان میچشانیدید و صفت آتش بسوزاننده که مستلزم
شدت آتش است چنانکه مادام مشتعل باشد هرچند نار مشتعل است از غیر مشتعل است و ذوق که از لوازم طعم اشیا و مطعوم
خوردنی است اطلاق آن بر عذاب که مماس بدن ایشان باشد مجاز است چنانچه در جای دیگر فرموده فاذاقها الله لباس الجوع
والخوف و نکته در آن با آنست که منظور ایشان از این سخنان و حرکات تحصیل مال است و مال برای تحصیل ماکل و مشرب
پس بعوض آنچه از مال توقع داشتند از آتش بهره آیدشان برای اشعار بر آنست که عذاب آتش مانند ماکولات و مشروبات
بر جوف ایشان نیز تاثیر کند ذَٰلِكَ این چنین عذابی که گفته شد بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب
آنچیزیست که از پیش فرستاده است دستهای شما که آن اکثر افعال مکلفین و اسناد فعل بایدها مجاز است و الا خود
فاعل آن افعال اند و گاهی اطلاق ید بر همه قوی از قوای ظاهره و باطنه انسان میکنند چه هر یک از آنها در ایقاع
فعل آلتها مانند ید وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ه ع نیست که
چیزی ستم کننده مر بندگان خود را بلکه استحقاق عذاب کند ایراد لفظ مبالغه برای استعظام و استبعاد ظلم است
از ذات او سبحانه یعنی فراخور عدالت و رحمت او سبحانه که بغرض با اقتدار ملک ظلمی از او واقع شود بسیار باید
که چون خلق بسیارند و بسیاری از ظلم باید که همگی ایشان را وفا کند پس ایشان بصیغه تکثیر بود تا نفی ظلم از هم افراد
شده باشد انتهی کلامه و میتواند بود که بجهت اشعار بر مبالغه در استحقاق بندگان باشد در عذاب یعنی که زیر معاصی
ایشان بمرتبه ایست که چون بجزای آن رسند از بسیاری و شدت آن گمان کنند که بالاتر از وقت زیاده بر قدر استحقاق
معذب شده اند حق تعالی دفع توهم ایشان کند بانکه ظلم بر ایشان نشده الَّذِينَ قَالُوا و دیگر شنیده شما
قول آنکسانرا که گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای پیمان فرستاده بسوی ما بواسطه
پیغمبران سلف یعنی ما را فرموده است أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بانکه ایمان نیاوریم بهیچ دعوی پیغامبری
کننده حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا هنگامی که بیاورد برای ما قربانی که بعد از گذاردن آن در قربانگاه
مقرری که میان ما شایع است تَأْكُلُهُ النَّارُ ط بخورد آنرا آتشی سفید بیدود با آوازی مهیب که از نزد

(و آن) او سبحانه برای رد و قبول قربانیها مقرر کرده و در امت پیغمبران چنین بوده که قربانی در میان سرای صاحب آن میگذاردند
پیغمبر و صحابه او دعا بر خشکرده مناجات میکردند پس آتشی از آسمان می آمد و بران قربانی خورده آنرا میسوزانید و اگر آتش نیامدی
آن قربانی مردود بود پس با اینکه محمد پیغمبر امد بخلاف طریقه پیغمبران سابق از ما چیزی بگیرد و صرف لشکر کند بدان مصلحتی چنین
بیندیشیم و ایمان نیز نمی آوریم آورده اند که این سخن در نفس الامر در توریه چنین بود که ای بنی اسرائیل هر پیغمبری که بسوی شما آید
مادام چنین معجزه بنماید تصدیق وی مکنید مگر عیسی و محمد که ظهور و صدق نبوت و معجزه و شهرت ایشان بمرتبه ایست که از اتیان
بقربانی چنین مستغنی باشد پس علمای یهود باتفاق کعب بن اشرف آمده با قرآنیه توریه حجت گرفتند آخر آنرا که استثنا
عیسی و محمد است پنهان کردند و مراد ایشان بهانه بوده نه اظهار حقیقت نبوت آنحضرت چه نبوت آنحضرت بادله و آیات
و معجزات شتی ظاهر تر از اثبات بقربانی بر ایشان ثابت بود لهذا حق تعالی در الزام ایشان بدین نهج گوشزد کرد
قُلْ بگو یا محمد بجواب اقتراح ایشان که قَدْ جَاءَكُمْ بتحقیق آمدند بسوی شما رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي
پیغمبران دیگر پیشتر از بعثت من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن که بدان سبب تصدیق شما برای ایشان واجب بود چون احیای
مرده و زنده گردانیدن کور و پیس و ابرص و امراض دیگر شفا دادن وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و با بعض آورده بودند برای شما آنچه
گفتید از قربانی چون ذکریا و یحیی و شعیا و غیرهم که آن نیز دال بر صدق و صحت رسالت ایشان بود فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ
پس چرا کشتید انبیا را چون ذکریا و یحیی و قصد کشتن عیسی نمودید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ه اگر هستید
راست گویان منقولست که در یک روز از طلوع صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را کشتند و در بازارها خود میگردیدند
بنحوی که گویا هیچ کاری نکرده اند و این حجتیست قاطع بر کذب ایشان با آنچه اقامه میخودند که اگر آن معجزه ظاهر شود ایمان
آوریم و قرینه بر آنست که اگر حضرت نبویه نیز قربانی بیاورد اقرار بنبوت وی نکنند و چند حجت بر ایشان تمام شده
مستوجب عذاب استیصال گردند پس نیاوردن آن از راه تفضل برای توسعه و مهلت ایشان بود برای توبه و اسناد قتل
آن انبیا بیهود زمان رسول خدا باعتبار آنست که ایشان براضی بودند چنانکه در سوره البقره گذشت و در کافی از صادق ع
مرویست که فرمود کان بین القاتلین و القائلین خمسمائه عام فالزمهم الله القتل لرضاهم بما فعلوا یعنی
میان آنانکه در زمان رسول خدا بودند که قایل بودند و میان آنانکه قاتل پیغمبران بودند پانصد سال فاصله بود
لیکن اسناد قتل بایشان برای رضای ایشان بود بکرده آنها پس برای تسلی دل رسول خدا فرمود فَإِنْ
كَذَّبُوكَ پس اگر این یهودان نسبت بدروغ دهند یا محمد ملول مشو زیرا که تو اول پیغمبری نیستی که تکذیب کرده
شده فَقَدْ كُذِّبَ پس بتحقیق نسبت بدروغ داده شده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران
من قبل از تو یعنی این تکذیب یهود نسبت که مختص بزمان تو باشد بلکه پیوسته کار ایشان این بوده که با وجود ثبوت
حقیقت انبیا بر ایشان تکذیب ایشان کنند و ثبوت حقیقت ایشان این بود که جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده بودند
آیات خود و اتمام حجت بر ایشان معجزات ظاهره الدلالات بر صدق مدعا وَالزُّبُرِ و نوشتهای مشتمل بر مواعظ
و احکام و بقراءت ابن عامر و قراء اهل شام و بالزبر باعاده حرف جر برای تاکید است یعنی الزبر آورده بودند نوشتهای
مشتمل وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ه و کتابی روشن کننده دلها و دیدها با بیان مسائل حلال و حرام که اکثر آنها
تغییر و تبدیل یافته گویند مراد از زبر اخبار و آثار پیغمبران و کتاب منیر کتب منزله آسمانی است و میتواند که زبر همه کتب احکام

جزو بر وکتاب هلا کلمه آنها باشد و بقولی حذبر آنانی است که ذهر نفس را از کتاب خاصی کمند جه ذکر یعنی خبر آمده وکتاب بر
احکام شرایع باشد **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** ط هر نفس مقید بقید حیات باشد چشنده شربت مرگ
و بقا و فنا عشق نصب موت بمفعولیت و بقراءت برخی ذائقة الموت بتنوین و نصب موت هر ذی روحی آشامنده است
[illegible]
در کافی از صادق علیه السلام مرویست که فرموده هر اهل زمین خواهند مرد تا آنکه هیچ احدی باقی نماند پس تمامی اهل آسمان بمیرند
تا هیچکس باقی نماند مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت در برابر عرش خدا بایستد
پس گوید ای عزرائیل کی در حیات باقی مانده است و خدا آگاه تر خود بهتر میداند پس ملک الموت گوید یکی از ملائکه
عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت را امر کند که بگو بجبرئیل و میکائیل تا بمیرند پس حمله عرش گویند بار خدایا این دو
عظیم القدر را ایشان وحی تو و پیغام آوران بسوی انبیاء تو بودند پس او سبحانه فرماید که حکم قضا و قدر من چنین
مقرر شده است که هر ذی روحی لا بد از مرگ باشد پس بعد از موت جبرئیل و میکائیل باز ملک الموت بنزد عرش خدا
بایستد و حق سبحانه از وی پرسد که کی زنده مانده است و خدا آگاه تر خود بهتر میداند بعرض رساند که بجز من که ملک الموتم
و حمله عرش کسی باقی نیست پس حق تعالی امر کند که بمیرد و قبض روح حاملان عرش کن پس بعد از قبض روح ایشان باز
بنزد خدا آمده با نهایت غم و اندوه سر در پیش افکنده بایستد و حق تعالی از وی پرسد که دیگر که باقی مانده است گوید
بنده تو عزرائیل پس حق تعالی بوی امر کند که تو نیز بمیر پس حق تعالی زمین را بیک قبضه خود گرفته تمام آسمانها را بقبضه
دیگر بود آورد و گوید کجا اند آنانکه شریک با ما بر ای من قرار میدادند […] انتهی کلام علیه السلام […]
که موت و قتل را متحد دانسته فرقی بینهما قرار نداده مستدل بدین آیه شده گویند […]
برخی بقتل و برخی بموت فانی میشوند مفهوم گردد که مقتول را نیز موت عارض آید و منفک نشود اما جواب […]
قبل از این که گفته شد موت و قتل غیر یکدیگر اند و بینهما تفاوت فاحش باشد و موید این حدیث […] در تفسیر آیه افائن
مات او قتل […] از موت مطلق […] کیفیت خروج آن از جمله […]
بموت باشد یا بقتل و اگر چه […] است اما متضمن امیدواری مومنان و بیم مکذبان باشد چه مرگ
مومنان را موجب خلاصی از زندان غم و الم دنیا و کافران را موجب مواخذه و معاقبه […]
دنیا را دوری مومنان آسان و شوق ایشان را […] مراتب کرامت افزون […] جهان را بر کافران […]
تلخ میسازد **وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ** و جز این نیست که تمام داده خواهید شد مزدهای کردار خود را
از نیک و بد از نعیم و عذاب **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** ط در روز رستخیز […] که از اجزای لفظ توفیه ظاهر میشود
که بعض از ثواب و عقاب در قبر و عالم برزخ بصاحبش عاید گردد چنانچه در ادعیه و اخبار […] شده لیکن
تکمیل حسنات و سیئات مختص بقیامت باشد چه توفیه یعنی تمام کردن اجزاء باقی مانده است و موید این قول […]
که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران **فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ** پس هر کی دور
کرده شود از آتش دوزخ **وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ** و در آورده شود به بهشت **فَقَدْ فَازَ** ط پس
تحقیق آنکه کام رستگاری […] و چنین کس نباشد مگر تابع مناهج شریعت مصطفی و مسالک […]
علی مرتضی و تابع اطوار ائمه هدی […] اثنی عشر […] رسول خدا […]

باد ازان دید که حجم […] جزوی از موت کام را تلخ و نفس را برهم خورد […]

شده است که روزی حضرت گفت که حق سبحانه فرموده بعزت و جلال خود سوگند یاد نموده ام که دوستی و پیروی نکند علی ابن ابیطالب را بنده
من مگر آنکه دور کرده ام او را از آتش و داخل کنم وی را به بهشت و دشمن ندارد او را بنده از بندگان من مگر آنکه دشمن دارم او را و داخل
کنم او را بجهنم و بد بازگشتی است آنجا و از اینجا مفهوم شد که سر همه نعمتها محبت علی بن ابی طالب است چه فی نفس الامر جزای
که موجب خلاصی از دوزخ و دخول بهشت باشد تمامی نعم الهی در آن مندرج است و در روایت آمده که رسول خدا بمردی بگذشت
دید که دستها برداشته بدرگاه خدا استغاثه میکند و میگوید اللهم انی اسئلك تمام النعمة حضرت فرمود میخواهی که بگویم تمام
نعمت چیست گفت بلی یا رسول الله فرمود الفوز بالجنة و النجاة من النار **وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا** و نیست زندگانی
این جهان فانی و سرمایه تعیش […] **إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ** ٥ مگر برخورداری چند روزه اهل غرور که بلذات […]
فریفته شده مشغول لذات و شهوات نفس اماره گردیده چندی نکشد […] که با نهایت رسیده حسرت او شوند که بنای و بقائی
ندارند است بنا بر آنکه این لفظ جمع غار و غارین باشد چون ساجد و سجود و بنا بر مصدر ترجمه آن یعنی برخورداری خالی از
دوام چون ادوات خانه از کاسه و کوزه و شیشه و غیره که دوامی نکند و زود در معرض فنا و تلف در آید و بقولی برخی چون
متاعی که کاسد که فروشنده خریدار را از آن با آرایش ظاهری آن فریفته و مغرور کند تا بخرد اما بعد از چندی بعیوب باطنی آن
رسیده پشیمان شود و بعضی برانند که متاع غرور مردار است در روایت آمده که رسول خدا […] که مرده […]
فرمود […] دنیا در چشم خدا از این مردار بیقدر تر است و بقولی بعضی […] چون حیض زنان آلوده و
[…] افتاده شده باشد و هیچکس رغبت بدان ننماید بلکه نفرت از آن کنند پس مال و جاه و جلال دنیا در
نزد خدا و دوستان او بدین گونه بیقدر است و اگر چنین نبودی بکافران گاهی […] داده نشدی و آنچه گفته شد در حق
کسی است که دنیا را بر آخرت اختیار کرده بسبب حب آن از ساحت قرب الهی دور گردد اما برای کسانی که دنیا را در راه آخرت
و رضای حق تعالی کنند مال دنیا برای ایشان […] با قدر و قیمت و موجب رفعت در دنیا و آخرت باشد و چون
دانسته که چنین است ای مومنان **لَتُبْلَوُنَّ** هر آینه آزمایش کرده خواهید شد **فِي أَمْوَالِكُمْ**
وَأَنْفُسِكُمْ قف در مالها و جانهای خود بتکلیف نفقات و صدقات و طوارق آفات و بلیات
و صبر در ترك معاصی و فعل حسنات […] و حالات از کمی و بسیار
و محنت و بیماری و عزت و خواری و نکبت و شهر یاری تا ظاهر شود صبر و شکر گذاری و جزع و بیقراری که کدام یک بیشتر است آنگاه
هر یک را اجر و قدر و مقدار او جزا دهیم گویند آیه بجهت تسلی مهاجرین است در هنگامی که با رسول خدا از وطن مالوف
خود که مکه بود […] هجرت بمدینه نموده از خانمان و مال و منال که در مکه داشتند گذشته شد چون کفار خبر هجرت و اسلام
ایشان شنیدند دست بغارت باموال و مساکن ایشان دراز کرده پاره را تصرف و پاره را ضایع کردند و هر یک
از اقوام ایشان که میل با ایشان داشتند گرفته میکشیدند و در راهها کمین آمده هر کدام را دستی یافتند […]
میرسانیدند حق تعالی ایشان را تسلی داده که در راه دین خدا […] آزارها میباشد تا مومن مخلص از غیر مخلص ممتاز
گردد و آنچه ثواب آخرتی برای ایشان حاصل شود […]
وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه بشنوید […] **مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** از کسانی
که داده شده است ایشان کتاب آسمانی **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما یعنی یهود و نصاری **وَمِنَ الَّذِينَ**

اشرکوا و از آنکسانی که شرک ورزیده اند یعنی از کفار قریش **اذی کثیرا** ط رنج و ناسزا بسیار از
استاد و کذب و چون بجناب نبوت مآب و عثمان طعن و درشتی بسیار از اصحاب آن عالیجناب و شماتت بر هر بلا [illegible]
در ترد بلاها و محن و طعن [illegible] شدن از وطن و جز آن و شماتها از شدن و ملازمت بر صبر و تقوی نمودن تا [illegible]
تا در بادیه محبت ما ثابت قدم باشید [illegible] و رسالت آن روایات [illegible] زهر بلا در راه ما باید
شد عزیز [illegible] همچو یوسف [illegible] در قتل کعب ابن اشرف
یهودی شد و قصه بروایت زهری چنان بود که آن ملعون [illegible] اشعار [illegible] و هجو مؤمنان و [illegible] عرب را
بر می شورید و زنان مهاجر و انصار را نیز در هجو تهمتها می بست و مردم را بشعرهای خود تحریص بر قتال مؤمنان می نمود
روزی اشعار چند در هجو رسول خدا صلعم بر زبان آن مردم جاری شد پس رسول خدا [illegible] با اصحاب خود گفت
آیا کیست از شما که کار این [illegible] محمد ابن مسلمه گفت [illegible]
از من [illegible] آنحضرت [illegible] بقلعه کعب [illegible]
و محمد ابن مسلمه [illegible] پای منظر کعب ابن اشرف آمد و قبل از آن میان او و کعب
محبت ظاهری بود پس آواز بلند کعب را [illegible] کعب تازه داماد شده بود و در منظری از منظرهای قلعه
با عروس خود در عیش بود صدای محمد ابن مسلمه را شنید سر از منظر بیرون کرد و گفت کیست محمد ابن مسلمه گفت منم
آشنای قدیمی تو [illegible] گفت درین وقت [illegible] داده است [illegible] عظیم
داده مرهونی چند بود [illegible] بخدمت تو آمده ام [illegible]
تو چیست گفت شمشیر و زره خود را آورده ام پس کعب [illegible] از منظر خود بزیر آمد و هر چند عروس او [illegible] گفت
بیرون رفتن بسوی محمد [illegible] و چون بزیر آمد با محمد ابن مسلمه سخن گویان
[illegible] تا بعقب دیوار قلعه فی الحال محمد ابن مسلمه [illegible] سر او را از تن جدا کرده بتعجیل تمام آمدند تا [illegible] آنحضرت
که رسول خدا در نماز تهجد بود سر پلید او را آورده بآستان آنحضرت انداختند [illegible] آن ملعون
که خاطر اشرف آن حضرت [illegible] بود حق تعالی [illegible] آنحضرت [illegible] فرستاد [illegible] صحابه را بر صبر فرمود
کما قال **وان تصبروا** و اگر شکیبائی اختیار کنید ای مؤمنان در شنیدن اذی و [illegible] و
تتقوا و بپرهیزید از باور کردن اراجیف و اکاذیب ایشان یا از مکافات ایشان بدی [illegible]
باشد **فان ذلک** پس بدرستیکه این صبر و تقوی **من عزم الامور** ۵ از [illegible] احکام
کارهای [illegible] واجب باشد یا از جمله اموریست که خدای تعالی
[illegible] کرده [illegible] عزم [illegible] مصدر بمعنی معزوم است [illegible]
کفر یهودان و استمرار ایشان بر کفر [illegible] آنحضرت [illegible]
و الشر کار ایشان [illegible] **و اذ اخذ الله** و یاد کن ای رسول [illegible]
که گرفت خدای جل و علا **میثاق الذین** [illegible] آنکسانی که [illegible] **اوتوا**
الکتاب داده شده بودند کتاب آسمانی که توریه و انجیل است مشتمل بر بعث پیغمبر آخر الزمان و امر [illegible]

مضمون

مضمون آن عهد و پیمان آنکه **لتبیننه للناس** [illegible] البته بیان کنید برای مردمان [illegible] کتاب [illegible]
وصف آنحضرت [illegible] ابن کثیر و ابو عمرو و ابوبکر [illegible] و بقراءت باقی قرا
بتاء خطاب [illegible] **ولا تکتمونه** ق
و پنهان نکنید [illegible] تغییر و تبدیل و تاویل [illegible]
شکوک و شبهات [illegible]
وجوب نشر علم [illegible]
[illegible] قرآن [illegible] کتاب [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] در سورة البقره گذشت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی [illegible]
[illegible] **فنبذوه** [illegible]
وراء ظهورهم [illegible]
[illegible] **واشتروا به** [illegible]
ثمنا قلیلا ط [illegible]
ایشان [illegible] در سورة البقره گذشت [illegible]
برای [illegible] **فبئس**
ما یشترون ۵ [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
[illegible]
[illegible]
[illegible] مخالفت آن
[illegible] آنحضرت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] **ولا**
تحسبن [illegible]
[illegible] **الذین یفرحون** [illegible]
[illegible] ابن کثیر و ابو عمرو [illegible]
[illegible] **بما اتوا** [illegible] **و یحبون**

أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند که ستوده شوند بزبانها و ثنای مردم بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه نکرده‌اند
از اظهار و صفت رسول علیه السلام با ایمان و ورود بطریقه ابراهیم علیه السلام و گویند مراد جمعی از منافقان اند که از مسلمانان
کفار که بغزا شدندی تخلف نمودند باز که گشتند عذرها میگفتند و دوست میداشتند که چون ذکر مجاهدان مجاهدت و شکست کفار
شنیدند شوند ایشان را نیز مردم ستایش بشجاعت و غلبه بر مشرکین نمایند و بدانکه هرکس امری ثواب دوست دارد [illegible]
و محمدت مردم را بر وقوع آن دوست دارد در عموم آیه داخلست [illegible] اگر کرده باشد اما بوجه ریا آن نیز در حکم است
چه توقع وی در آن حال نیز آنست که او را بر خلوص عبادت محمدت کنند و حال آنکه او عبادت خود را خالص نکرده
مستوجب ثواب ریا و [illegible] است در جواهر آورده که چنین کس ابله ترین جهانیانست که خود را می فریبد و خلق را [illegible]
میدهد نظم آنکو [illegible] بعقل [illegible] هر کو [illegible]
هرچند نهند نام زنگی کافور فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ اعاده این لفظ برای طول فصلست [illegible]
نفع [illegible] خطاب [illegible] یعنی پس مپندار ای محمد [illegible] ایشان را [illegible]
تغنیها خود را بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ بمحلی نجات باشند که دور [illegible]
بانواع بلا و محنت از قتل [illegible] وَلَهُمْ و مر ایشان راست [illegible] عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک [illegible]
باشند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ و خدایراست پادشاهی آسمانها وَالْأَرْضِ و [illegible]
[illegible]
و [illegible] وَاللَّهُ و خدای [illegible] عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بر هر چیزی [illegible]
[illegible]
إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها [illegible]
وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین و آنچه در آنست از براری و بحار و جبال و [illegible] وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمدن و رفتن روز و شب از پی یکدیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنکه [illegible] مصنوعات [illegible]
[illegible] منافع آسمان [illegible]
[illegible] منافع زمین [illegible]
[illegible]
آن [illegible] چون نور جمال آفتاب از برج [illegible]

[illegible]

زمین قباب بساحت زمین تابد [illegible] و چون لوای کشورگشای [illegible] زمین [illegible]
[illegible] رساند [illegible] اقتضای آن کند [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] روم [illegible]
حکمت [illegible]
[illegible] اختلاف لیل و نهار [illegible]
[illegible]
[illegible] انتهی کلام [illegible] محققین گویند [illegible]
[illegible] اختلاف لیل و نهار [illegible]
[illegible]
در هر آینها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای واضح و دلیلهای لایح است لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول
[illegible]
[illegible]
[illegible] واجب الوجود [illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت [illegible]
[illegible]
[illegible] الَّذِينَ آنکسانند که يَذْكُرُونَ
اللَّهَ یاد میکنند خدای خود [illegible] قِيَامًا وَقُعُودًا در حال ایستادن و نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود [illegible] قیام [illegible] قعود [illegible]
[illegible]
[illegible] خزانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

جانب ایسر بر خوابیدن بر پشت بنهجی که فقها تصریح بان فرموده والله اعلم ظاهر آیه وخصوص خبری ظاهر نشود بلکه
عبارت علی جنوبهم شمول بر همه آنها دارد و برخی از عمومات دلالت بران کند و برخی بر رخصت میان قیام و قعود بر قایل
وآن حالت تکیه کردن بر جزی است با وجود عجز از قیام زیرا مادام که ممکن بود قعود در نماز جایز نشود پس بنا بر احوال مصلی در حین
هر یکی از شش حالت باشد ایستادن و تکیه کردن و نشستن و بر پهلوی راست و بر پهلوی چپ و بر پشت خوابیدن و در
دو مسئلهٔ است اول فرق میان آنکه مجموع نماز در یکی از احوال مذکوره کرده شود بعضی از یک نماز در حالتی و بعضی
بحالتی دیگر از احوال ستّه کرده شود پس اگر مصلی را در یکی از این احوال ضعفی طاری شود که قدرت بر تتمه نماز بدان هیئت نداشته
باشد باید نقل کند بحالتی که مادون آن است و نماز را اتمام کند و همچنین اگر و برافقی بهم رسد نقل باید کند قوم جمل از حالت
اعلا اشتغال بادنی نماید قراءت شروع قطع نکند دون العکس که قطع قراءت دران حال روا است زیرا که در شق اول آنچه در حین
انتقال تلاوت کند نزدیک بقیام و در شق ثانی نزدیک بقعود و قراءت قایم افضل از قراءت قاعد است و بنا بر آنچه
درین آیه بیان شد تاکید تمام است بر اهتمام در باب نماز که بهیچ وجه حالتی ترک آن نکند و خود را معذور از آن نداند
مگر در حالتی که زایل العقل باشد مثل بیهوشی و مانند آن [illegible] نماز درین آیه بذکر [illegible] بجهت اشتمال نماز است بر ذکر خدا و در امالی [illegible] از
آنحضرت مرویست که مومن پیوسته در نماز است مادام که در ذکر خدا باشد خواه ایستاده و خواه نشسته و خواه بر پهلو [illegible]
حق تعالی فرموده است الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم **ویتفکرون** و اندیشه
از روی عبرت و استدلال **فی خلق السموات** در کیفیت آفرینش آسمان و آنچه در آنست **والارض**
و زمین و آنچه بر آنست تا بدین اندیشه بطریق برهان انّی دلیل کاملی از وجوب وجود صانع قدیر مجید [illegible]
راه یابند و گاهی از صنع [illegible] این مخترعات و مصنوعات بطریق [illegible] ثابت [illegible] قدم خالق حکیم مستقل
[illegible] اوصاف ذات [illegible] در بیان [illegible] قایل کنند تفکر در عجایب
خویش بهتر **خزانه** [illegible] تفکر برد و نوع است کامل و غیر کامل کامل آنست که حق را [illegible] تامل
واشیا را قایم بوی [illegible] و هر کاری را برای وی کند چنانچه امیر المومنین ع فرمود لم اعبد ربا لم اره یعنی پرستش نکنم
خدائی را [illegible] و غیر کامل آنست که نظر بر اشیا کنند و از آنها استدلال بر حق نمایند و در اینجا آیه شامل هر دو نوع باشد
چه بر تقدیر [illegible] نوع اول [illegible] خلق از افعال خالق و اوصاف او و عین ذات او است پس تفکر خلق در صفات
تفکر در ذات الله باشد لهذا تفکر را متعلق بخلق سموات و ارض گردانید باصل آنها و اگر نوع ثانی مراد بودی بایستی که
یتفکرون فی السموات والارض بدون لفظ خلق گفته شود و جمعی که مراد نوع ثانی داشته گویند چون فکر در ذات الله
[illegible] مراتب ذات حق سبحانه و عین افعال و صفات او کما هو حقه عاجز و قاصر است لهذا فکر را متعلق بکیفیت
خلقت مصنوعات گردانید [illegible] فکر را فضیلت بسیار [illegible] است [illegible] خالق آورده
که فکر [illegible] معرفت بتحقیق [illegible] سینه [illegible] منور [illegible]
از عالم [illegible] سالک را [illegible] طاعتی [illegible] فکر [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام [illegible] فرمود افضل العبادة ادمان التفکر فی الله وفی قدرته [illegible] عبادتها

کردنست بتفکر در معرفت خدا و قدرت او بر صنایع و بدایع و از آنحضرت منقولست که امیر المومنین ع [illegible] نبه بالتفکر قلبک
وجاف عن اللیل جنبک واتق الله ربک یعنی آگاه کن بتفکر کردن دل خود را و دور ساز از استراحت شب پهلوی خود را و بپرهیز از خدا
خود [illegible] و از امام رضا ع مرویست که لیس العبادة کثرة الصلوة والصوم انما العبادة التفکر فی امر الله عز و جل یعنی
بسیاری نماز و روزه نیست بلکه تفکر در معرفت خدا عبادت است و از رسول خدا ص روایت است که تفکر ساعة خیر من قیام لیلة
تفکر یکساعت بهتر است از عبادت یکشب تا صباح و در روایتی بهتر از عبادت یکسال و در روایتی بهتر از عبادت شصت سال وارد شده
و در [illegible] آورده که این اختلاف باعتبار مراتب تفکر و درجات متفکرین و انواع اشیائی است که تفکر در آنها کرده شود انتهی کلامه
و با این همه فضیلت که در تفکر است [illegible] ذکر و فکر [illegible] آیه برای [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] فکر [illegible] ذکر
کار [illegible] فرمود فاذکرونی اذکرکم و فکر کار مخلوق [illegible] یتفکرون فی خلق السموات
والارض [illegible] **ربنا** ای پروردگار ما [illegible]
[illegible] **ما خلقت هذا** [illegible] از سموات و ارضین و ما فیهن و ما بینهن **باطلا** ط
[illegible] بلکه هر ذره از ذرات کون و مکان و هر قطره از قطرات زمین و آسمان را برای کاری عظیم و امری فخیم آفریدی
[illegible] مبدء و منشا ایجاد بنی آدم که اشرف و اعظم خلایق اند و مدار و معاش ایشان [illegible] صنایع و حکم
والوف بدایع و قدرت و حث بر عبادت تو [illegible] بکمال عجز و قصور [illegible] ایشان
[illegible] بزبان حال اشارت [illegible] تفکر [illegible] باطل [illegible]
[illegible] فواید و مصالح آنها [illegible]
خداوندی [illegible] **سبحانک** پاکی ترا
از همه معایب و نقایص [illegible]
این [illegible] ثنای [illegible]
[illegible] **فقنا عذاب النار** ه پس نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ
که [illegible] شعله [illegible]
دوزخ [illegible] **ربنا انک** ای پروردگار ما [illegible] **من تدخل النار** هر که درآوری
بآتش [illegible] **فقد اخزیته** ط پس بتحقیق خوار و رسوا کرده او را [illegible]
مفهوم شود که خواری [illegible]
اما [illegible]
[illegible] بعنوان خواری [illegible]
شوند [illegible] یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا [illegible]
ذنوب [illegible]
جانب [illegible] فرموده **وما للظالمین** [illegible] **من انصار** ه

[illegible]

ازیاری کنندگان که بعنوان قهر و غلبه ایشان را از خواری و عذاب نجات دهد و الا مؤمنان را یاری بعنوان شفاعت در رسد
چنانچه بطرق عامه از رسول خدا روایت کرده‌اند که بعضی از امت من باشند که مدتها بجهت معصیت در دوزخ بمانند تا آخر الارتفاع
من از آنجا رخص شده از بسیاری سوختن رنگ ایشان مانند انگشت سیاه شده باشد پس چون خواهند که در بهشت روند
اهل بهشت ایشان را جهنمیین نام نهند پس حق تعالی برای دفع خواری ایشان ملائکه را فرماید تا ایشان را در جوی که از عرش
خارج بهشت که آن را نهر الحیوة خوانند شست و شوی داده سیاهی چهره و علامت دوزخ از ایشان زایل کرده و پس داخل بهشت
شوند و عیاشی از باقر ع روایت کند که در معنی آیه فرموده ما لهم من ائمة یسمونهم باسمائهم یعنی مراد از ظالمین
مخالفین ما اند که مر ایشان را در قیامت امامی نباشد که نام وی برند و بدان سبب نجات از درکات دوزخ یابند
ربنا اننا ای پروردگار ما بدرستی که ما سمعنا منادیا شنیدیم دعوت ندا دهنده را که بآواز بلند
ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان شو و عقاید دینیه تعدیه ندا بلام دون الی برای اختصاص
و انتفاع آنها بنسبت ندا با ایشان در و اداء شود و حذف مفعول بجهت ظهور و عموم آنست بر کل خلایق نه بخصوص طایفه
دون طایفه و گویند تنکیر منادی و اطلاق آن پس قید ندای ایمان برای رفعت شان منادی است چه منادی رفیعه
کسی باشد که برای تشریف ندا کند یا در جنگ گاه لشکری را بر حرب یا بازگشتن از حرب هیچ عزت الکه بخواند پس قید ینادی
للایمان ظاهر شد که این منادی را عظم شان و جمیع مکان دیگر است و امتیاز تمام از آن منادیان دارد و در آن محتملات
که قاطبه جن و انس را بقول مبین خود دعوت میکند و تنبیه آنحضرت بمنادی اشعار بر اصرار و مبالغه آنحضرت
در دعوت مردمان میجانبکه منادی را کمال خواهش آن هست که مردمان گوش بندای وی کنند یا بجهت ظهور معجزه و دلایل
آنحضرت بوصف متعالی که مانند ندای بلند آشکارا باشد و بعضی برآنند که این منادی قرآنست که مردمان را بدین
و متابعت مصطفی دعوت میکند و طبرسی و صاحب جواهر گویند اینقول تمام تر است چه بسیاری از مردمان آخر زمان
رسول خدا را ندیده ندای وی را نشنیده اند اما قرآن تا انقراض عالم هر کس بشنود انتهی کلامه اما اصح آنکه منادی اعم
قرآن و رسول و امام هر عصری و علما و نایبان هر زمانی باشد چه مناط دعوت همگی یکی چیز است و آن کدام است
ان آمنوا بربکم اینست که بگروید بپروردگار خود یعنی بتوحید وی و اثبات صفات حسن و نفی
صفات قبح از وی و قابل شوید و ما این ندا بسمع رضا شنیدیم فآمنا ط پس بگرویدیم بدانچه ما را بدان دعوت
بود ربنا ای پروردگار ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز بازاء آن اجابت و ایمان گناهان
کبیره ما را با توبه و بازگشت ما و کفر عنا سیئاتنا و بپوشان از ما بدیهای بالجلاله بزرگوار
خود صغایر بدیهای ما را بسبب اجتناب کبایر و فرق میانه غفران و تکفیر آنکه اول بخشش و تفضل او سبحانه است
گناه بندگان را آنکه توبه کنند یا نکنند و ثانی بدون فعلی از عبادات یا ترک معاصی ایشان صورت نپذیرد
و نزد قوای این هر دو از قبیل که خواص بعد از عام است و گویند ذنوب ترک اطاعت و سیئات فعل معاصی است مراد آنکه
فالطاف اعمال ما را بخیر و توفنا مع الابرار ۵ و بمیران ما را با نیکان و نیکوکاران از انبیا
و اوصیا و صلحا و شهدا خصوصا محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه اهدی یعنی در وقت رحلت مستقیم و مستقر بر طریقه
ایشان تا در بهشت بهمسایگی ایشان منزل کنیم ربنا انکه از این کلام برای تکرار جستن بدین نام مقدس و سرشت

محصول مطالب و مبالغه در ابتهال و استقلال هر یک از آن مطالبست در صحت ذات خود و ایراد و فعل الثانی بعد از دنیا بجهت
بود و برای فضل و امتیاز مطالب آخرت از مطالب دنیا الخص معنی آنکه ای مدبر امور ما هر یک از مقاصد مذکوره را
دنیا برای ما حصل کن و آتنا ما وعدتنا و بده بما در آخرت آنچه را که وعده بما داده علی رسلک
بر زبان فرستادگان خود از مثوبات جزیله و عطایای جمیله با وعده دادی ما را در محکم کتاب خود بر مصداق بجزای
خود که چون بجای آوردیم با بدیهی حال ایشان با وجود آنکه میدانستند که او سبحانه خلف وعده نمیکند بجهت آنست که چون
قبل آن مشروط بودن با یافت ما و اشتراط بعمل بعد مشروط بود هم خوردیم از خوف آنست که ما را مقصر باشغال
مامور بها باشد لهذا از روی تعبد و استکانت تمام گویند ولا تخزنا و خوار مکن ما را یوم
القیمة ط در روز رستخیز یعنی توالی که بر وفق مواعید خود ما را در هیچ موقف بتعظیم و تفخیم و سرور و رضا باشد
نه چون توالی که بتطفیل دیگران بود انک لا تخلف المیعاد ۵ بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را
چه خلف وعده را قبحی عظیم باشد و از تو قبیح ناشی نشود بخلاف خلف وعید که مستحسن طبایع است و از تو توقع واقع
شدن آن هست خزانه بدانکه این پنج آیه را حقایق و دقایق و کرامت و عزتست بسیار نزد خدا تعالی باشد
و هیچ صاحب مطلبی برای مطالب دنیا و آخرت نخواند مگر آنکه مطالب وی بزودی حاصل گردد و در مطاوی آن پنج لفظ
ربنا مکرر یافته موجب سرعت نیل مرادات است زیرا که هر یک از آن الفاظ متکلمانه ربنا را بر سبیل تعلیم بندگان مقارن
بچیزی داشته است که وسیله اجابت دعا گردد اما اول مقرون بلفظ سبحانک شده تنزیه خدا است از آنکه خلقت اشیا را
بر وجه باطل کرده باشد و این کمال معرفت و موثر در اجابت دعا است اما دوم مقرون بذکر دخول نار و خواری دوزخیان
و متضمن استعاذه بخدا است اما سیم مقرون بلفظ ایمان شده که کدام وسیله برای اجابت دعا بهتر از ایمان باشد اما
چهارم مقرون بمعرفت و مرافقت ابرار است و چنانکه بوسیله کفر از گناهان و وفات نیکان مطالب شرعیه نیز
انسان را حاصل گردد اما پنجم مقرون بوعده خداست بر زبان رسل و تعریض بآنست که وعده پروردگار که بر وفا
بیغمبر صادق القول بگوید در معرض خلف در آید چیز الیه و فا بدان واجبست در انوار التنزیل و تفسیر کواشی از صادق ع
مرویست که هر کس از امری محزون و غمگین شود پس پنج مرتبه کلمه ربنا بگوید حق تعالی وی را نجات دهد از هر چه بترسد
و بوی عطا کند هر چه را که خواهد و در روایت آمده که چون این آیات بجهت نزول یافت رسول خدا فرمود که ویل
لمن لاکها بین فکیه و لم یتأمل ما فیها وای بر حال کسی که این آیات را در میان دهن خود بخاید و تامل در معنی
آن نکند و مجتهد ابن الحسین از امیر المؤمنین ع روایت کند که آنحضرت فرمود که رسول خدا چون بنماز تهجد بر میخاست
مسواک نمودی و نظر بآفاق آسمان کرده این آیات تلاوت کردی و شیخ طوسی باسناد خود از معویه ابن وهب روایت
نموده که گفت از ابی عبد الله ع شنیدم که وصف میکرد رسول خدا را پس گفت که آنحضرت هر شب در وقت خواب آب وضوی
خود را بر بالای سر خود گذارده و سر آن را پوشیده مسواک خود را در زیر رختخواب خود میگذارد و میخوابید و بعد از
آنکه قدری خواب کرده بود بر میخاست و می نشست و چشم خود را بر آسمان میکرد و این آیات را ان فی خلق
تا انک لا تخلف المیعاد تلاوت میفرمود پس مسواک میکرد و وضوی کامل میساخت و بعبادت مشغول میشد و بجهت
رکعت نماز نافله تهجد بجای می آورد چنانکه رکوع آن بقدر قرائت و سجود آن بقدر رکوع آن بود و رکوع و سجود را

آنقدر طول میداد که در خیال میگذشت که آیا کی سر از رکوع و سجود بر دارد پس بعد ازین چهار رکعت بفراش خود رفته میخوابید پس بعد
از قدری خواب برمیخواست و نظر بآسمان کرده آیات مذکوره تلاوت مینمود پس سواک میکرد و وضوی کامل ساخته چهار رکعت
دیگر بدستور مسطور بجای می‌آورد پس فکر باز و برخت خواب رفته قدری خواب میکرد و برمیخواست نظر بآسمان بتلاوت آیات مذکوره
مشغول میشد و سواک نموده وضو میساخت و نماز شفع و وتر بجای می‌آورد پس بنماز صبح مشغول میگردید و در فقه و دیگر
کتب معتبره ترغیب در خواندن این آیات در حین برخواستن بنماز شب از ائمه علیهم السلام بسیار است و در روایت آمده که
مصطفی بعد از نافله صبح بر روی مصلای خود روی بقبله بطرف راست تکیه کند چنانکه میت را در لحد گذارند و کف دست راست
در زیر بناگوش راست گذارد و این آیات بخواند و در لطایف آورده که حق تعالی درین آیات بعضی کلام صفت هفت طایفه را
بازگفت اول ذاکران الذین یذکرون الله دوم متفکران ویتفکرون فی خلق السموات والارض سوم دعاگویان که ربنا ما خلقت
چهارم خایفان که ربنا انک من تدخل النار پنجم مقربان که ربنا اننا سمعنا ششم مستغفران که فاغفر لنا هفتم عابدان که ربنا
وآتنا و برونق حصر آیه که وعده اجابت است مدعیات هر یک از طوایف بعمل تحصیل ساخته بجزای مناسب ذاکران را
فاذکرونی اذکرکم متفکران را بهدایت که بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان داعیان را باجابت که ادعونی استجب لکم خایفان را
با من الا تخافوا ولا تحزنوا مقربان را به بهشت فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنت نعیم مستغفران را بغفران
که ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما عابدان را بحمایت یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا **الربع الرابع**
من الجزء الرابع بدانکه این پنج آیه که شرح وصف الحال امیر المؤمنین علی علیه السلام و مؤمنان دیگر که بالتبع آنحضرت
در آن داخلند و در شان حال ایشان او نازل شده است هنگامی که آنحضرت متعاقب رسول خدا زنان و باز ماندگان آنحضرت
برداشته از مکه هجرت بمدینه نمود شیخ طوسی باسناد معتبر نقل کند که چون رسول خدا از مکه هجرت بمدینه نمود و وارد مدینه شد
در خارج مدینه بمسجد قبا نزول فرمود در قبیله بنی عمرو ابن عوف نزول اجلال فرمود پس ابوبکر گفت یا رسول الله داخل مدینه شو که
مردم انتظار مقدم آنحضرت میبرند فرمود تا برادرم علی و دخترم فاطمه بیایند داخل مدینه نخواهم شد و چندانکه ابوبکر مبالغه
کرد حضرت ابا نمود پس ابوبکر آنحضرت را در قبا تنها گذارده خود داخل مدینه شد و قبل از آن رسول خدا نامه بدست
ابو واقد لیثی بسوی امیر المؤمنین بمکه فرستاده بود مضمون آنکه یا علی بزودی فاطمه و زنان و امانتها و آنچه بتو
سپرده ام برداشته متوجه مدینه شو که من انتظار میکشم و البته توقف جایز مدار چون رقم قدر رقم آن فخر عرب و عجم
بآن امام همام رسید مهیای هجرت گردید و ضعفا مؤمنان را امر فرمود که چون شب شود ایشان سبک بار از مکه بیرون
روند و در ذی طوی جمع شوند و حضرت فاطمه زهرا و فاطمه بنت اسد مادر خود و فاطمه بنت زبیر ابن عبد المطلب را
در محملها کرده از مکه روانه شد و بقولی ضباعه بنت زبیر مذکور و ایمن پسر ام ایمن آزاد کرده رسول خدا و ابو واقد
آورنده نامه آنحضرت را نیز همراه آورد و ابو واقد در عرض راه شتران عورات را زجر مینمود که سرعت روند حضرت گفت
ای ابو واقد با زنان مدارا کن و شتران ایشان را آهسته بران که ایشان ضعیفانند ابو واقد گفت میترسم که کفار که
بطلب ما بیایند فرمود محال خود باش و مدارا کن که حضرت رسول مرا خبر داده است که از ایشان ضرری بما عاید نخواهد
شد پس می‌آمدند و چون بمحل ضجنان رسیدند هشت کس از دلاوران و شجاعان سپاه قریش که قریش از مکه بطلب
ایشان فرستاده بودند مکمل و مسلح بدیشان رسیدند و یکی از ایشان جناح نام مولای حارث ابن امیه بود که او را

با پانصد سوار برابر گرفته بودند پس چون نظر امیر المؤمنین بر ایشان افتاد ابو واقد و ایمن را گفت شتران زنان را بخوابانند
و خود شمشیر از غلاف کشیده بجانب ایشان روانه شد پس آن کافران بر امیر مؤمنان از چهار طرف حمله کردند و گفتند تو
گمان میکردی که این زنان را بدر میتوانی برد برگرد و حضرت فرمود اگر برنگردم چه خواهید کرد گفتند حضرت را بزور میبریم پس متوجه
شتران حرم شدند که برخیزانند حضرت ایشان را مانع شد و جناح شمشیری حواله آنحضرت کرد و حضرت شمشیر او را رد کرده شمشیری
بر دوش او زد که او را بدو نیم کرد و بعد از آن حیدر نشست و مانند شیر گرسنه بر ایشان حمله کرد و بدین مضمون رجز میخواند که
بگشایید راه مجاهد کننده و جهاد کننده را سوگند یاد کرده ام که نپرستم غیر خدا و ندیگانه را پس آن کافران پراکنده شده
گفتند ای پسر ابی طالب دست از ما بدار که ما را با تو کاری نیست حضرت فرمود بانیک طلب پسر عم خود رسول خدا
هر کس خواهد که خونش بر زمین ریخته شود بنزدیک من آید پس حضرت ابو واقد را امر کرد که شتران را برخیزاند و روانه شوید
و بمنزل ضجنان تمام بیامدند تا بضجنان نزول نموده یک روز و یک شب در آنجا توقف کردند و هم آنشب آنحضرت و زنان و
مردان که همراه بودند بذکر و فکر عجایب مصنوعات الهی و ساقط فیض نامتناهی مشغول بودند ایستاده و نشسته و بر پهلو
خوابیده بر جنبها تا صبح طالع شد و حضرت با ایشان فریضه صبح را ادا فرمود و بار کردند و متوجه منزل دیگر شدند
و در همه آن راه بدین طریقه عبادت مداومت مینمودند تا بمدینه رسیدند و قبل از ورود ایشان حق تعالی این آیات
در وصف آن طاهرین و طاهرات بر حضرت مقدس نبوی فرو فرستاده رسول خود را مطلع ساخته بود که ایشان در همه
راه پیوسته بدرگاه آفریدگار ذاکر و متفکر بوده بدعا مداومت میکردند **فاستجاب لهم ربهم** پس
اجابت کرد مر دعای ایشان را پروردگار ایشان و چگونه اجابت نکند و حال آنکه خود وعده فرموده است که **انی**
لا اضیع و بقرائتی لا اضیع بتشدید یعنی ضایع و ناچیز نکنم و فرو نگذارم **عمل عامل منکم** کار هیچ کار
کننده از شما را ای علی و فاطمه و تابعین ایشان **من ذکر او انثی** از مردان و زنان و ختانی
بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیگرید یعنی زنان از مردان اند و مردان از زنان یا دین
شما و دین یکدیگر همه را یک آیین است پس همه باید که یکدیگر بکوشید با نواع یکدیگر در آخرت بعضی از شما داده شود یکی از آن
بعضی دیگر می‌آید و در روایت آمده که ام سلمه گفت یا رسول الله آیا سبب چیست که حق تعالی مردان مهاجر را در چندین جای
قرآن ثنا گفته و زنان مهاجرات را با وجود آنکه هجرت ایشان مشکلتر است مدح نکرده این آیه آمد که عمل هیچ عمل کننده
ضایع نکنم خواه مذکر و خواه مؤنث و همه شما از یکدیگرید یعنی از یک پدر و یک مادر که آدم و حوا باشند خلق شده اید
عمل هر کس را اجر او اخلاص وی تفاوت باشد نه بعلت ذکورت و انوثت **فالذین هاجروا** پس آنانکه جدا شدند
از اوطان و عشایر و خانمان خود از مرد و زن برضا و رغبت خود **واخرجوا** و بیرون کرده شدند **من دیارهم**
از خانهای خود از دست تعدی مشرکان و ظلم هجرت رسول خدا و اصحاب **واوذوا فی سبیلی** و رنجانیده شدند
در راه طاعت من و سبقت در اسلام چون عمار یاسر و بلال و مقداد و غیرهم که اموال ایشان بغارت کفار رفته انواع ضرب
و شتم و ستم بر ایشان واقع شد **وقاتلوا وقتلوا** و کارزار کردند با مشرکان و کشته شدند در جهاد
ایشان چون امیر المؤمنین و حمزه و غیرهم و بقرائت ابن کثیر و ابن عامر قتلوا بتشدید تا موضوع برای تکثیر است یعنی
بسیار کشته شدند و بقرائت حمزه و کسائی و خلف قتلوا و قاتلوا بتقدیم و تاخیر است و در مجمع نقل فرموده قتلوا و قتلوا

یا و گفته ... حق ... با ... اسحاب ... (marginal note)

اول بصیغهٔ مجرد معلوم وثانی مجرد مجهول وَقُتِلُوا وَقَاتَلُوا اول مجرد وثانی مزید وهر دو مبنی برای فاعل آمده در همه آنها معنی یا
اندک تفاوت باشد لا تفاوت آنکه چون مبادرت بجهاد کنند اعم از آنکه بکشند یا کشته شوند لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ
هر آینه بپوشم و درگذرم از ایشان وبپوشانم سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ و هر آینه
در آرم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهای چند که جاریست روان است مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصرها
و پای درختهای آن جویها شهد وشراب وشیر وآب زلال ولیثیبوا بهما پاداش آن عملها بایشان داده شود ثَوَابًا
مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط پاداشی واقع از نزد خدای متعرض برضای او که نسبی بپاداش و بگزاف نداشته باشد التفات از
تکلم بغیبت واضافت ثواب بحق و ذکر جلاله بجای ضمیر برای تعظیم و تفخیم ثوابست وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدایست که نزد او
مفخر او یافت شود حُسْنُ الثَّوَابِ ۵ نیکی پاداش و پاداش نیک آنرا طرف شدن و شباهت نعم و بنا بر آن باشد
تکرار لفظ جلاله و قید عندیت واضافت ثواب بحسن مبالغه تمام است بر عظم شان ثواب مهاجران و مجاهدان که آن مرغ
رضا و رتبهٔ لقا باشد بدون آوارگان از بلاد اوطان و بیاد و خار و هجرت از وطن و بذل جان مستعار رسید و رشی که
مرتبه منیعه درجه رفیعه صورت پذیر شد نظم آنکس که ترا شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
آنکه که در دو زخ یاست چو نعالی الحج طالعه را از روی تعظیم و تکریم تمام بخواند بدین نهج که خانه آنانکه بهوا داری پیغمبر
از وطن مالوف خود ببلاد غربت هجرت کردند و آنانکه بسبب دین اسلام و بتعدی خصم اصنام از خانمان بیرون کرده شد
و آنانکه در جهاد اعادی نقد جان فدا نموده شهید شدند هر که بدین اوصاف اتصاف داشته باشد حاضر شود و
حق تعالی بفرماید تا ایشانرا بجناب اهل بهشت کنند و چون به بهشت در آیند ملائکه برای ایشان تحیت فرستند بدین نهج
که سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ و در مجمع آورده که چون مشرکین عرب بجاه ومال و منال دنیا بوده با اقسام نعمتها و
شغل متلذذ بودند و پیوسته بجامهای رنگین و اسبهای سنگین در بلاد بامر تجارت مشغول بودند بر خی از مسلمانان را
در خاطر خلید که آیا چه مصلحت باشد که دشمن کفره با باطل بحاصل خدایند که رفاهیت و عزت بسر برند و مؤمنان موحد
تنگی و عسرت مدار کنند چون از حضرت نبوت مآب سوال نمودند آیه آمد که لَا يَغُرَّنَّكَ بتشدید دارد
یعنی مغرور نکند ترا ای محمد به روایت رویس که او بسکون نون خوانده و همچنین لا یحطمنکم ولا یستخفنک و امثال آن
بلک و او زینک و بعضی و خطاب معنی را تعارف نشود یعنی باید که فریب ندهد ترا ای تامل کننده تَقَلُّبُ الَّذِينَ
كَفَرُوا آمد ورفت و تردد این کافران فِي الْبِلَادِ ۵ط در شهرها برای تجارت و کرم ... بحسب ظاهر
نهی از تقلب فرا گرفته اند لیکن بحسب معنی متعلق است بمغرور شوند و این از قبیل ذکر سبب است با سم مسبب چه فریب دادن
برخی باعث مغرور شدن برخی شود و جمعی گویند رسول خدا را مخاطب ساختن خطاب است مراد امت او یا مراد از این نهی تثبیت
آنحضرت بر صفتی که در وی موجود است و آن مغرور شدن باشد مثل فلا تکونن ظهیرا للکافرین یا و لا تکونن من المشرکین
یا فلا تطع المکذبین و در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم اشاره بدین معانی رفته خلاصه کلام یعنی همین طریق که در غنیمت
بنگرید بتنعم و تقلب کافران تا شمشیر باشد که تو سعه و تجارت ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ قف برخورداریست اندک
که زود فنا و زوال پذیرد و تمام لذات دنیا در جنب آخرت و آنچه برین کافران از عبادات و مقادیر خفیف شده ما
آنست که یکی انگشت خود را فرو برد پس بنظر عبرت مشاهده نماید که از دریا چه قدر بانگشت او چسبیده چنانچه در حکایت

مر محبت و مراد آنکه هر چه بنیاد رحمت آنحضرت چون قطره ایست و رحمت دریا و چون آن قطره بهم متصل بر روی زمین ختم شده معلوم
و تعجب هر کس از آن چه باشد و صحیح احتمال نماید در زاد المسیر آورده که رسول خدا روزی کار از بدل احتیاج برد بیهودی آمده
ندری چیزی بقرض طلبید و آن ملعون گفت یا محمد شرط نموده ام که بدون رهن قرض ندهم آنحضرت با وجود تهی از زر بحزری
برگشته از نهایت اندوه با خود میگفت لو اعطانیه لأوفیته وانی لأمین في السماء أمين في الأرض اکر بمن قرض میداد
هر آینه طلب او را بر این میدادم و حال آنکه من در آسمان و زمین با امانت مشهورم پس این آیه برای تسلی آنحضرت فرود آمد
و اگر چه این نقل را سندی معتبر نیست بر فرض صحت آن مکرر حمل بدان کنیم که شاید مصلحتی در ضمن آن بوده باشد و الا انبیا
که خدا بفر جلیل القدر خود را کفایتی وجهان خوشه چین خرمن احسان و طفیلی مائدهٔ تربیت ایشان و بنده محتاج
بیهودی خبیث بلید که مال منظور شان از دولت بادست خالی کوه دخان شوند و تم کار شان کسل خشکه نالند فقیر بت
مریت علیهم الذلة و المسکنة بر شهر یاران مسند لله العزة ولرسوله چه نیکو نیست تفوق یابند ثُمَّ مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ ط پس بازگشتگاه ایشان دوزخ باشد بعد از خروج از دار دنیا وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۵ و بد آرامگاهیست
دوزخ و معنای آن لَٰكِنِ و بقرائت ابی جعفر لکنّ بتشدید نون الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لیکن
آنها که از عذاب پروردگار خود پرهیز کردند بر هیز از حرام کرده معرض بر جاریست خاطر بنا نهند لَهُمْ جَنَّاتٌ مر ایشانراست
بهشتی چند که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصور آن جویهای آب صافی
و شیر و شهد و شراب بی آزار خَالِدِينَ فِيهَا در حال آنکه جاوید باشند در آن باشند نُزُلًا و بقرائت اعمش
نُزْلًا که بکون زاد مثال بعد از حال بعنی در حال آنکه این بهشتها و آنچه در آنهاست پیشکش باشد مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط
از نزد خدا برای ایشان از آنجا که رفعت ایشان و سلطان مرتبه ملک شان ظاهر شود که چگونه رسد عزت
و رفعت ایشان را که بهشت بدان عظمت در صدد مرتبه ایشان بود و تا آورده بلکه ما شنید نیاز و تحفه ای که از روی ادب پیش بزرگ
عظیم الشان برند و آنموده تا بدین بشارت رغبت و خواهش ایشان در کار آخرت کنند و نزل آن چیز را گویند که در حین نزول
کسی در منزل برای وی آماده کرده باشند از طعام و ادام و علی بن ابی طالب ... رفته است از بن عباس و ترجمه فهم کرده که زیاده
بر آنچه گفته شد ایشانرا باشد چنانچه فرموده وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه مهیا است نزد یک خدا از مواهب معنوی
و نعم خفیه خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ۵ بهترست بجهت دوام و بقا برای نیکان و نیکوکاران از مال و منال دنیا
بلکه از نعم بهشت نیز و آن رضای او و تجلی ذات است که اعظم صلات و اقرب قربات باشد و در جواهر آورده که روزی عمر ابن
الخطاب بخانه حضرت نبوت مآب واصل شد بدید که آن شاه سریر لی مع الله بر حصیر تکیه داده و آن سلطان بهار بالش
او اونی بالشی از لیف خرما در زیر سر نهاده چون مشاهده کرد اثر آن حصیر بر پهلوی آن سید دید بگریه گفت یا رسول الله
آیا سبب چه باشد که کسری وقیصر بر تختهای زرین و جامه ابریشمین تکیه زنند و تو که رسول خدایی
و خلق را بحق راه نمایی برین حال کنی فرمود آیا راضی نیستی که جهان دنیا ایشانرا و نعیم آخرت ما را
نظم آدمی را بیابست نعمت و ناز ... سگان انداز و در مجمع از جابر بن عبد الله و ابن عباس و انس و قتاده
مرویست که در سال نهم از هجرت نجاشی عرب که پادشاه کامکار سلطان بدولت از ملک حبشه و زنگبار بوده و صحمه
نام داشت و معنی آن را عطیه گویند و غایبانه بنبوت رسول خدا ایمان آورده بجعفر بن ابی طالب که آنحضرت بدو الحاق رفته

بود بعث نموده بود وفات کرده روح کبیر الفتوح مقدس وی را بر چهار دست سریر گیتی نوره و هفت پایه منبر لاجورد بلند بر
هم صحبتی حضرت عیسی ارجمند نمودند جبرئیل هم در آمد خبر فوت او را بمسامع حضرت مقدس نبوی رسانید پس آنحضرت
بر موت او محزون شد و بر او دعا کرد و مسلمانان فرمود بجانب بقیع روید تا بمصحف بر برادر دینی خود که در غیر این زمین
مرده نماز گذاریم پس آنحضرت با خلایق در بقیع صف کشیدند و حق تعالی حجابها را از نظر کیمیا اثر آنحضرت برداشت تا آنکه
نعش نجاشی را که در حبشه کرده بالای تخت گذارده بودند دید و نماز برو گذارد و دیگر باره و بر او دعا کرده آمرزش برای او خواست
پس منافقان صحابه با یکدیگر گفتند این مرد را چه شده است که بر مرده ترسائی که او را مطلقاً ندیده بدین شدت دعا و نماز میگذارد
برای آنکه هرسال قدری برای وی میفرستاد پس حق تعالی برای اظهار ایمان و اعتقاد نجاشی آیه فرستاد وَإِنَّ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ و بدرستی که از اهل کتاب یعنی از جمله جهود و نصاری لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ هر آینه کسی هست که
میگرود بوحدانیت خدا وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآنچه فرود آمده است بسوی شما از آیات بینات قرآنی وَمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِمْ و بآنچه فرود آمده است بسوی ایشان قبل از قرآن از کتب آسمانی خَاشِعِينَ لِلَّهِ درحالتی که فروتنی
کنندگان و ترسکاران اند مر خدای را و آن مستلزم خشوع اعضا است ظاهر است لَا يَشْتَرُونَ نمیخرند یعنی اختیار نکنند
بِآيَاتِ اللَّهِ بر آیات خدای که در تورات و انجیل و آنچه در کتب است از احکام شریعت و نعت پیغمبر آخر الزمان ثَمَنًا قَلِيلًا
بهاء اندک را چون احبار و علماء دیگر از اهل کتاب که ایشان را ذکر کرده اند در مطاوی سوره البقره و لیکن بوده که [illegible]
از توصیف [illegible] لازم بیاید که بقیمت [illegible] بدل بکنند بلکه مراد آنست که [illegible] در [illegible]
المذکور [illegible] و لهذا [illegible] من الوجوه [illegible] و این اشاره بقصه جعفر طیار است که [illegible] رسول
خدا باتفاق جمعی از مؤمنان ضعیف که در مکه از جور قریش آزار میکشیدند هجرت [illegible] حبشه نموده پناه بنجاشی آوردند
منزل نیکو برای ایشان ترتیب داده آنچه لازمه عزت و مهربانی بود بجای آورد و قریش عمرو بن عاص را با تحف و هدایای
بسیار بنزد نجاشی فرستادند که شاید او را [illegible] ترغیب داده مسلمانان را از [illegible] و قبول [illegible]
قبول نکرده هدایای ایشان را رد نمود و بر مهربانی جعفر و مؤمنان افزود و تفصیل این قصه [illegible]
أُولَئِكَ آن گروه گروندگان و خشوع کنندگان و [illegible] مؤمنان لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست جزای عمل ایشان
آماده عِنْدَ رَبِّهِمْ ط نزدیک پروردگار ایشان که ادراک آنرا بجز بصیرت خالق نباشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای بر وفق عدالت سَرِيعُ الْحِسَابِ ۵ زود حساب کننده خلایق است با آسانی که مر او را کلالی و ملالی [illegible]
و طولی در محاسبه خلایق نباشد و تاخیر جزاء احدی بسبب مشغولی بحساب خلایق نکند چه او سبحانه دانا باعمال همگی است
قبل از صدور آنها و بعد از آن پس محتاج بشماره نباشد که در تعداد آن دیر و زودی واقع شود و چنانکه چون اکثر
آیات این سوره مبارکه در بیان احوال مؤمنان و کافران و ذکر احکام فرعیه و جهاد بود آنرا ختم ساخت بآیه که جامع
مراتب کلیه آنها است و فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان که بصفت ایمان جامع جمیع [illegible]
[illegible] اصْبِرُوا صبر و شکیبائی کنید در ادای فرایض و ترک معاصی وَصَابِرُوا و خود را [illegible]
شدید در بلیات و محن و [illegible] دشمن و در روایت [illegible] صابروا علی التقیه وَرَابِطُوا آیه و مهیای جهاد
باشید با لشکرهای نفس و هوا تا ظفر یابید [illegible] و چون صبر [illegible]

[illegible] باحبار [illegible]

از صبر بر طاعت و عبادت و نفس را در تحمل آن کشاکش و تردد عظیم باشد لهذا آنرا بباب مفاعله از نظر این نسبت
افاده نمود تا ظاهر شود که صابرانند در بلاها و [illegible] مرتبه عظیم تر از مرتبه غالب است و ابراد رابطوا نیز بباب مفاعله برای مشاکله
بالفظ مصابرت باشد لیکن ماخوذ از ربط و رباط است که در لغت بمعنی بستن باشد و در عرف [illegible] بمعنی آمده
اول بستن اسب تهیه اسباب و اسلحه سپاه اسلام است برای استعداد و کارزار دشمنان دین و حفظ سرحد مسلمین و
مشهور این معنی است و بقول بعضی مطلق مجاهده اعم از آنکه اسب و اسلحه بسته باشد یا نه دوم معنی نماز است چنانچه در مجمع از [illegible]
مرویست که فرموده یعنی مربوط و متصل سازید نمازها را بیکدیگر بآنکه بعد از هر نماز انتظار برید برای نماز دیگر بعد
آن چه در آخر و ذکر این آیه آمده بستن اسب برای جنگ میان اهل اسلام نبود و از رسول خدا منقولست که من الرباط
انتظار الصلوة بعد الصلوة و در روایت دیگر آمده که از رسول خدا پرسیدند که کدام عمل افضل است از اعمال
فرمود اسباغ الوضوء فی السبرات و نقل الاقدام الی الجماعات و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط
یعنی بجا آوردن اعمال وضوی کامل است در صبح روزهای بسیار سرد و رفتن بسوی نماز جماعت و انتظار نماز بعد از نماز
و این است رباط که خدا مر ایمان امر کرده و معنی سیم آنکه جمیع مجاهده بر دو نوع باشد یکی جهاد با دشمنان
ظاهری که آنرا جهاد کوچک گویند و آن در کارزار با کفره و مخالفین و قطع آشنائی ایشانست یکی قلع و قمع اعادی
باطنی که آنرا جهاد اکبر نامند و این جز بنماز و حفظ حواس ظاهری و وساوس شیطانی است صورت نبندد و لهذا افضل اعمال نماز
هر کس را صلاح گویند که ماخوذ از مرابطت و بر این معنی است آنچه عیاشی از صادق علیه السلام روایت کند که فرمود اصبروا علی
دینکم و صابروا عدوکم ممن یخالفکم و رابطوا امامکم و مراد از ربط با امام در حدیث شریف محبت و متابعت
او و بغض دشمنان و مخالفان او است و جمعی گویند صبر اشد از مصابرت است زیرا که مصابرت مقابله صبر باشد چه مادام
مداومت بدان نشود صبر حاصل نگردد و مقوی قول ایشانست روایتی که از آنحضرت که اصبروا علی المصائب و صابروا علی
الفرایض و رابطوا علی الائمة وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فعل مامورات و ترک منهیات لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ۵ شاید که شما رستگار شوید و فلاح ابدی و صلاح سرمدی دریابید و در ینابیع معنی آیه را چنین آورده
که ای طالبان جواهر معرفت من در وقت ورود محنت من صبر کنید و در جاده موافقت من ثبات قدم ورزید و خود را بسلسله
محبت من باز بندید و از مشاهده غیر حضرت من بپرهیزید تا بسعادت لقا و جزا من رستگار شوید خزانه
بدانکه مرابطه بمعنی اول از معنیین مذکورین در شریعت رسول خدا بفتوای علما سنتی است که ثواب عظیم برای آن خواهد بود لیکن
چرا که در مقام آیه محتمل این معنی شده استحباب آن از این آیه تنها مستنبط نشود بلکه از فحوای آیه دیگر ظاهر گردد و هو قوله
وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و از احادیثی که در فضل آن حدیث نبوی است که فرموده هر کس
مرکبی برای جهاد ببندد و مهیای جهاد باشد یکشب یک روز مانند کسی است که یکماه روزه گیرد و شب تا صباح [illegible]
عبادت کند بجهت از مصلای خود نقل بجائی نکند مگر برای ضرورت و از سلمان فارسی از آنحضرت منقولست که رباط لیلة
فی سبیل الله خیر من صیام شهر و قیامه فان مات جری علیه عمل الذی کان یعمل و اجری علیه رزقه و امن
الفتان هر کس مرکبی را ببندد برای جهاد یکشب در راه خدا بهتر است از نماز و روزه یکماه پس اگر در آن اثنا بمیرد ثواب عمل
که در زندگی میکرده بعد از موت نیز بوی میرسد و روزی او و مرکب و کسانی بری خواهد کرده و از بلیات ایمن باشد انتهی

واگر چه آیه در اینجا بمعنی اعم دلالت بر مرابطه بر معنی که مذکور شد کند اما چون مقرون بلفظ صبر و مصابرت شد متبادر بذهن از ان معنی
ثانی باشد که غازات و بدانکه این آیه وافیة الهدایه مشتمل و متضمن جمیع مراتب تکلیفات است چه بنای امور مکلفین بر سه جزء است
اول لزوم عبادات و تجنب از محرمات و آن در مفهوم اصبروا مندرج دوم ایصال و افضال و ارادات مرحمت بغیر و از غیر چون تحمل
وحلم و تقدیر عزم و آن مدلول صابروا است سیم تصلب در دین و دفع شکوک و شبهات و وساوس و خطرات و آن در تحت رابطوا
مندرج باشد و منظور از اینهمه حصول تقوی است که سرمایه فلاح و پیرایه اهل صلاح و وسیله طالبان نجاح است پس بدین
صعود بر مصاعد این سه پایه بغیر فروه فلاح و درجه صلاح و معراج مقامات نجاح نتوان رسید و در انوار آورده که
چون بنای تکلیف بجوارح دل است پس تعلق ببدن دارد بر کلفت طاعات و عبادات مصابرت از آن دل است بر ترک
و عادات و رابطوا کار سر است که بجناب حق توجه نموده بحبل الوثیق سلسله ولایت او خود را مربوط کند برای ترصد واردات
و صاحب جواهر آورده نظم ای تن تو مقیم باش در کوی نیاز ؛ وی دل تو بپا همیشه کن و از غم بگداز ؛ ای جان تو با آنکه شوق
هر لحظه بسوز و با غم دوست بساز ؛ و کیف آورده که این آیه بزرگوار است و بر چهار حرز اشتمال دارد که اسباب تزکیه اندرون
شرف تخلیه دست ندهد و سالک را در تزکیه سه حالت است اول کمیان بود و نفس او و آن بصیرت بر مشقت نظر و استدلال در
معرفت توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد یا بر محنت استنباط اجوبه شبهات اهل خلاف و ارباب عناد یا بر شدت
ملازم عبادات یا بر محنت احتراز از معاصی و خطیئات یا بر هجوم شدائد دنیا و آفات یا بر وقوع عوارض بدنی از آلام و
و در لفظ اصبروا این همه داخل است دوم میان او و بنی نوع او و این یا بحلم و احتمال باشد یا بدفع ظلم اهل ضلال
اول مصابرت آن یا بتحمل باشد بر اخلاق ردیه اهل بیت و اقارب و آزار یافتن از همسایه و اجنبی و اجانب یا بر اشتغال
الحفاظ کار ایشان یا بنجاة و دفع عدوان بدکاران یا بر ایثار نفع و خیر برای غیر و کلمه صابروا این همه داخل است ثالث مرابطه
بامر معروف و نهی از منکر یا بمناقشه یا بسطلان یا بجهاد با ارباب کفر و عدوان و کلمه رابطوا اهم اینها را متکفل است سیم
میان بنده و خدا و آن بتقوی تواند بود که ملاک همه فضایل است و کلمه و اتقوا الله اشاره بدان کند و مراد از
هر ادراک مطلوب و فوز بمقصود که آنرا فلاح خوانند و لعلکم تفلحون عبارت از آنست و حصول فلاح بی اتصاف
او صاف صورت نبندد انتهی کلامه و چون این آیه منطوی بدین فواید عظیمات لهذا اختتام سوره البقره را بذکر این
آیات که آیه امن الرسول بود اتمام و انجام داد این سوره بدین آیه که عدیل و نظیر آنست ختم نمود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم **الرابعة من ترتیب الجمع سورة النساء** سیم از سبع طوال و هفتم از ترتیب نزول است بنابر آنکه فاتحه
مکی دانیم چه بعد از سوره ممتحنه و قبل از سوره اذا زلزلت نزول اجلال یافته اصح میان مفسرین آنکه همه آیات آن مدنیست مگر آیه
ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و آیه و یستفتونک فی النساء الی آخرها که این دو آیه مکی است
در وقت فتح مکه نازل شده کما ذکرت و عدد آیات بنابر قول قراء شام ان تضلوا السبیل و یعذبهم عذابا الیما
آیه دانند یکصد و هفتاد و هفت و بقول کوفیین که اول را آیه دانند ثانی را آیه ندانند یکصد و هفتاد و شش و بمزعم
شامی و کوفی از قراء دیگر که مصحف ازین دو چار آیه ندانند یکصد و هفتاد و پنج است و تسمیه آن بسوره النساء بجهت آنکه
نساء و احکام کلیه ایشانست در این سوره از بیع و خلقت حوا و تزویج و تولد و تناسل و توارث و غیر ذلک که ماده هر اینها
زنانند و لهذا اکثر مفسرین این سوره را سورة النساء کبری و سوره طلاق را سورة النساء صغری گویند و برخی در مقابل

سوره طلاق این سوره را سورة التزویج گویند بجهت تقدیر و تنقیح حقایق و دقایق و احکام بسیار و قاری آنرا از خدا فضل بیشمار باشد
در مجمع البیان از ابی بن کعب از رسول خدا مرویست که هر کس این سوره را تلاوت کند چنانست که بر همه مؤمنین و مؤمنات تصدق کرده باشد بر هر که
میراث گذارده و از برای او باشد ثواب کسی که آزاد برده از جهت اسیری خرید و آزاد کرده و از شرک بری گردد و از کسانی باشد که
مشیت خدا در باره او بمغفرت و تجاوز از گناه تعلق گرفته است و در ثواب الاعمال و تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین مرویست
که هر کس این سوره را در هر جمعه تلاوت نماید از فشار قبر ایمن باشد چون او را بقبر گذارند و در تفسیر مبانی از طرق عامه از علی
معلم روایتست که هر کس مشغول تلاوت این سوره گردد نوری عظیم و روشنی فخیم برای او لامع شود و در آن نور باشد تا از
تلاوت فارغ شود و در بعض الجنان روایت کرده که هر کس این سوره بخواند نام او در دفتر قنوت کنندگان ثبت شود و او را
از جمله مطیعان و خاضعان و خاشعان شمرند و ابو العباس بونی آورده که خواندن این سوره برای سازگاری و حسن معاشرت
میان زن و شوهر فایده عظیم دارد و اگر مرتاب باران خوانند هر که بنوشد خوف زلزل وی نابود گردد و هر که آنرا در شب اول
از هر ماهی در دو رکعت نماز فریضه پاکست بخواند بنیت واسع رزق و در قنوت آن نماز از حق تعالی حسن عاقبت خود
طلب نماید در تمام آن ماه از آفات و عاهات و آلام و اسقام و تنگی و تهیدستی و عیال ایمن باشد و در کتاب مجموع الرایق
آورده که اگر این سوره را بنویسی و در منزل چهل روز بگذاری و بعد از آن دفن کنی آنرا در بعضی از دیوار بکاهی خانه که
اراده بنای هر گز کسی در آن مکان قرار نتواند گرفت وجه انتظام این سوره بسوره آل عمران آنکه اکثر آیات سوره البقره در
رد اقاویل بیهوده یهود و اکثر آیات سوره آل عمران رد بر نصاری بود و این سوره منطوی و مشتمل بر وجوه نکاح و تحریم
زنان ذوی المحارم است تا رد بر مجوس باشد که ایشان عقد بر ذوات محرم را جایز میدانند و دیگر جواهر آورده که چون
معظم قصص در سوره آل عمران قصه جنگ احد است و این سوره مشتمل است بر تحریص با قامت حرب و قتال و اوامر جنگ و
جدال بآن سر کرده اثبات یاد مضلال الصدام و دفع آن شد انتهی کلامه و چون مختتم سوره سابقه بذکر تقوی بود مفتتح این
سوره بعنوان تقوی کرده و چنانچه در آنجا مؤمنان را بخصوصهم امر بتقوی نموده بود بیا ایها الذین آمنوا که خطاب
خاص است اینجا عامه مکلفین را امر بتقوی نموده است بخطاب عام که بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الناس ای گروه مردمان که جنس شامل جمیع بنی آدم بلکه اعم از آنست چه آدم و اولاد
او هر دو در تحت ناس داخلند بخلاف لفظ یا بنی آدم که آدم داخل در آن نیست و بدین مضمون حدیث معتبری در علل الشرایع از ائمه
هدی مرویست لکن در اینجا مراد و فرقه اکمل از ناس باشد که همه مکلفند نه طایفه در لطایف چنانچه برخی از مفسرین زعم نمایند
نموده گویند خطاب مختص اهل مکه و بعضی از ایشان گویند مختص اهل مدینه و برخی برآنند که مختص اعراب است و قول ایشان
خالی از ضعفی نیست زیرا که امر در این خطاب معلل است بآفریده شدن مخاطبان از نفس واحده و آن مختص بجمعی دون برخی
پس باید که معلل که بمنزله عام و شامل هر فردی از افراد خلایق باشد اما چون غیر مکلفین باشند اطفال و مجانین و امثال ایشان
بدلیل قطعی و خبر صحیح رفع القلم عن ثلث قابل تکلیف نیستند از تحت این خطاب مستثنی باشند پس خلاصه معنی آنکه
ای جمع مکلفین از ذکور و اناث و صغیر و کبیر و غنی و فقیر و بنده و آزاد اتقوا ربکم بپرهیزید و نگه دارید از
سخط پروردگار خویش یا از مخالفت امر او در اتیان اوامر و اجتناب از نواهی او چه تقوی بموجب روایت ابو سعید خدری از
رسول خدا که التقوی جامع کل خیر سرمایه هر دولتی و جهانی و ادعیه درجات جاودانی تمامتست و استحکام اساس دین

واستقامت عالم یقین بران باشد امر بتقوی در اول سوره برای آن بود که چون در مطاوی این سوره مبارکه انواع تکالیف
واحکام شرعیه شده چون رعایت رحم واهتمام بشأن صحبت زنان وفرزندان وابطال حقوق ایشان وترحم بر ایتام وحفظ
حقوق خواص وعوام والحاق مواریث وترکات واسباغ وضو وغسل وتیمم وصلوات وغیر ذلک وصحت همه آنها بتقوی بست
لهذا برای توطین نفوس بندگان فرموده بترسید از خدای که حقوق ربوبیت او بر همه شما لازم وحقوق بندگی شما بر وی
متحتم است بنا بر وجه شما را در نکاح البقاع آیینه بوده امور شافه دنیا زده **الَّذِي خَلَقَكُمْ** آفریده شما را ونوعی که بیافرید
شما را با جمیع با این همه اختلاف در اشکال وامزجه والوان والسنه وطبایع متعدده متلونه **مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ** از
یک تن تنها که آدم ع است محققین گفته اند که آدمی باید از مبتدا تا منتهای حال خود شرف برخیت بتقوی باشد لهذا
در اول سوره چهارم از نصف اول قرآن که این سوره است عامه مردمان را امر بتقوی کرده همچنین در اول سوره چهارم
از نصف آخر قرآن نیز که سوره حج است بهمین عبارت عموما امر بتقوی نموده وچنانچه در آنجا بیان امر معاد نموده که
إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ اینجا ذکر بدو خلقت کند که آفرینش ایشان از نفس واحد **وَخَلَقَ مِنْهَا** وبیافرید
آن نفس واحد بعینه که در سوره البقره گذشت **زَوْجَهَا** جفت او را که حوا است برای انس گرفتن وی وتانیث واحد
وضمیر برای تانیث متابعت که ونفس باشد وتطابق بین الصفة والموصوف شرط است واسقاط تاء تانیث از زوج
برای ظهور او تانیث آن باشد چه بر مخفی است که جفت آدم مونث بوده نه مذکر تا توالد وتناسل واقع شد این جمله برای
دفع شبهه آنکه ممکن است که گوید همه آدمیان آفریده شده اند وکسی اند بغیر آدم وحوا پس خلق ایشان از نفس واحد نباشد
میفرماید که اگرچه بحسب ظاهر چنین است اما مرجع همه آدم باشد وبمرجع حوا نیز از وی خلق شده **وَبَثَّ مِنْهُمَا**
ومنتشر ساخت او سبحانه وتعالی ما اللوث منهما فباث منهما بصیغه اسم فاعل که خبر مبتدا محذوف باشد ای هو خالق
وباث یعنی خلق کرد شما را از نفس واحد وآفرید از وی جفت او را از وی واست پراکنده کند از آدم وحوا بطریق
توالد وتناسل بر روی زمین **رِجَالًا كَثِيرًا** مردان بسیار **وَنِسَاءً** ع وزنان بیشمار که عدد آنها
ندانند مگر علم لطیف خبیر واین شمه از کمال قدرت وجلال ربوبیت اوست که چندین هزار هزار کس مختلف الطبع والصور
از یک بدن بهم رسانیده که هیچ دو یک دیگر نمانند وهم یکدیگر باشند در روایت آمده که آدم اند بنا مونث تا هشتاد
هزار کس از نسل خود بدید تخصیص رجال بصفت کثیر شده ونسا با آنکه نسا نیز کثیر بلکه اکثر از مردانند لهذا هر دو با
زنان متعدده توانند بود بحسب ظاهر است در دو بل مشاهده کنند چه زنان هرچند بسیار باشند باعتبار آنکه هر که
لشکری از ایشان جمع نباید بنظر نیایند با اشعار بر استحقاق مردان بظهور وشهرت دون زنان با اشعار
بر شیء زنان از مراتب مردان در ارث وشهادت وغیر ذلک پس هرچند بسیار باشند در حیثیت مراتب کور قلیلند
وافراد لفظ کثیر برای جمل آن است بر جمع **خزانه** در باب کیفیت خلقت حوا از آدم بین المفسرین
وعلماء دو قول است قول اول که جمهور مفسرین عامه وبرخی از مفسرین خاصه بر ظاهر وخلق منها رفته براند که حوا از آخر
دنده کوچک از پهلوی چپ آدم خلق شده وبرطبق این عن اخبار بسیار طریق اهل سنت آمده ودر طرق شیعه نیز روایت
شده از جمله روایت عیاشی است از امیرالمؤمنین که فرموده خُلِقَتْ حَوَّاءُ مِنْ قُصَيْرَى جَنْبِ آدَمَ وَالْقُصَيْرَى هُوَ الضِّلَعُ الْأَصْغَرُ
فَأَبْدَلَ اللَّهُ مَكَانَهُ لَحْمًا یعنی آفریده شده است حوا از دنده پایین از پهلوی چپ آدم که از دنده های دیگر کوتاه تر است و بدلش

آن در جنب آدم گوشت رویانید ومؤید این است آنچه در مجمع از رسول خدا صلعم روایت شده که زن از استخوان ضلع است اگر بر وی که
آن را راست کردانی بشکند واگر وی را بدان کجی که دارد واگذاری انتفاع از وی توانی برد الی غیر ذلک من الاخبار قول ثانی که اکثر
علمای شیعه بر آنند آنکه حوا از بقیه طینتی که از خلقت آدم باقی مانده بوده است خلق شده نه از استخوان ضلع او وخلق منها ظاهر
احتیاج بتقدیر باشد ای وخلق من طینتها زوجها وبر جمع این احادیث معتبره بسیار از ائمه اطهار مروی است آنچه در تفسیر علی
بسند معتبر مروی است که از حضرت صادق ع کیفیت خلقت حوا را پرسیدند وگفتند که جمعی میگویند حق تعالی خلق کرده است حوا را از پایین ترین
ضلعی از اضلاع چپ آدم فرمود سبحان الله عز وجل از این تعالی علوا کبیرا منزه است خدای از اینکه عاجز بوده باشد از آنکه میگوید که
خدا را آن قدر قدرت نیست که بیافریند برای آدم زوجه از غیر ضلع او بعد درستی که اگر از ضلع او باشد پس لازم آید که آدم با
خود نکاح کرده باشد چه میگویند این قوم واگر این حکم کرده بوده میگویند خدا حکم کند میان ما وایشان وتتمه الحدیث طولانی
از اخبار آفرینش حوا ودر بحث خلقت آدم در اوایل سوره البقره گذشت وعیاشی بسند معتبر روایت کند که از باقر ع پرسیدند
که حوا از چه چیز آفریده شد فرمود مردم در این باب چه میگویند راوی گفت میگویند که از ضلع آدم وی را آفرید فرمود دروغ میگویند
آیا خدا عاجز بود از اینکه از غیر ضلع خلق کند بعد درستی که از پدران خود از رسول خدا روایت میکند که حق تعالی قبضه
از خاک برداشت بدست راست خود وهر دو دست او سبحانه راست است یا از علم قدرت اوست که بجانب است پس خلق کرد از آن
کل آدم را واز آن کل قدری فاضل آمد پس حوا را از آن بیافرید وآنچه از آنحضرت مروی است که خلق الله عز وجل آدم
من طین ومن فضلته وبقیته خلقت حوا واگرچه قول ثانی صحیح واحادیث مؤید قول اول محمول بر تقیه است لکن
جمع میانه آن احادیث وآن اخبار بنحوی است که مجلسی رحمة الله علیه در تفسیر آورده که اخبار دال بر خلقت حوا از ضلع
آدم صحیح است اما معنی آن چنین باشد که از طینت فاضل آمده از ضلع چپ او خلق شده ولهذا دنده های مردان یک ضلع از
دنده های زنان کمتر است ومؤید قول اوست آنچه در علل از جناب نبوی صلعم روایت شده که خلقت من باطینة ومن فضلته الدخمی
الطینة التی خلقت من ضلعه الایسر بین تکذیب شد علیهم السلام از مفهوم اخبار واگر ذکر شد ذلیل را بخرابیت که مردم از
محوای آن احادیث فهمیده اند اصل حدیث ومؤلف منافی آورده که چون غالب در آدم جهت روحانیت وسلطنت وابتلا
وظهور است وجهت جسمانیت که مخصوص بر نادیت کرده آن ومفهوم مر آن باشد حال حوا باعتبار غلبه جسمانیت بعکس
احوال آدم وغیرها تنزر داری وی بود پس صحیح است که گوییم حوا از باطن وی خلق شده یعنی از جهت عالم تحت آن منکون کرده انتهی کلامه
وبنا بر این تاویل آنچه در مضامین قبل گذشت که مردان یک ضلع از زنان کمتر است کنایه از آن باشد که کجی وناراستی مردان
کمتر از زنان است به استخوان دنده را باعتبار انحنا واعوجاجی که دارد برخی اشتغال کنند وتتمه بسط این سخن حوالت بر کتاب
اعراف نیز دراید که بشبیه بدین آیات است انشاء الله تعالی **خزانه** در باب خلقت خلایق وابتدای نسل ایشان علماء
اهل سنت وقلیلی از مفسرین ما را اعتقاد آنکه آدم ع دختران خود را بنکاح پسران خود در آورده ونسل بنی آدم از آنجا بهم رسید
وروایت کرده اند که حوا در هر شکمی دو فرزند آوردی یکی دختر ویکی پسر پس دختر این شکم را به پسری که از شکم دیگر بوده دادی تزویج نمود
این در صحیح از باقر ع منقول است که حوا زوجه آدم در هر بطنی یک پسر ویک دختر زاییدی پس در بطن اول قابیل را با دختر قابیل که
با دختر اقلیما نام توام بزاد ودر بطن ثانی پسر هابیل را با لبوذا توام بزاد پس چون بلوغ رسیدند حق تعالی امر کرد آدم را
که نکاح کند قابیل را بهمشیره هابیل وهابیل را بهمشیره قابیل پس هابیل راضی وقابیل راضی نشد زیرا که خواهر او

بسیار جید و خواهر هابیل کو سه بود پس گفت این از برای توات ای پدر فرموده خدا پس حق تعالی ایشان را امر بقربانی نمود
چنانچه ان شاء الله در طی سوره مائده ذکر شود و این قول نیز خلاف معتقد اکثر علمای خاصه و معارض با احادیث بعضی
بسیار است چنانچه در فقیه و علل الشرایع مرویست که از صادق ع پرسیدند که ابتدای نسل بنی آدم چگونه بود بدرستی که مردم
میگویند که حق تعالی وحی کرد بآدم که دختران خود را به پسران خود دهد و اصل این خلایق همه از آن خواهران و برادران است فرمود
سبحان الله عن ذلک علوا کبیرا هر کس این را بگوید پس صفوه خلق خدا و اولیا و انبیا و رسل و مومنان و مسلمانان را از است
بحرام داده و خدا را قادر ندانسته است بر اینکه خلق ایشان از حلال کند و حال آنکه از همگی ایشان اخذ میثاق بحلال نموده الله
که مطلع شدم بر چهارپایانی از بهایم که روی خواهر او را بجامه پوشانیدند و بر وی عرض کردند چون بر وی جست دانست انزال
شد روی آن را گشودند چون دانست که خواهر اوست فی الحال کر خود را به دندان کرد تا شکنید و بمرد و در ساعت بمرد
و روایت دیگر فرموده که هر کس این سخنان گوید اراده دیگری دارد مگر تقویت قول مجوس که ایشان نکاح ذوات محرم را معتقد
چه میشنوی این سخنان را خدای بکشد ایشان را پس فرمود که حوا از برای آدم هفتاد بطن زائید و در هر بطنی پسری و دختری
آمد تا هنگامی که قابیل هابیل را بکشت پس آدم بر قتل هابیل بسیار جزع کرد که قطع رجولیت وی شد و مدت پانصد سال از الله
بر مقاربت با حوا نداشت پس حق تعالی دیگر بار جزع وی را برطرف کرده قوت مردی بوی داد و او با حوا نزدیکی نموده شیث
از برای او تنها متولد شد و نام شیث هبة الله و اول وصی بود از انبیای آدم پس بعد از شیث یافث متولد شد و آن نیز تنها آمد
و کسی با وی توام نبود پس چون شیث و یافث ببلوغ رسیدند حق تعالی خواست که نسل آدم بهم رسد و حال آنکه تقدیر خواهر
رقم زده که اقضا و قدر بوده روز پنجشنبه بعد از عصر حوری از بهشت که نام او نزله بود پس آدم را مامور نمود تا
بنکاح شیث درآورد پس [illegible] روز جمعه بعد از عصر حوری دیگر از بهشت فرستاد که نام او منزله بود پس او را بیافث عقد
بست پس از شیث پسری بهم رسید و از یافث دختری و چون بالغ شدند دختر یافث را به پسر شیث داد و پیغمبران و انبیا
ایشان و صفوه بندگان از آنها بهم رسیدند و نعوذ بالله از اینکه بوده باشد نسل ایشان از ازدواج خواهر و برادر
و عیاشی از آنحضرت روایت کند که آیا بندایند که رسول خدا فرمود اگر چنین بودی که آدم دختر خود را به پسر خود تزویج نمودی
من نیز زینب دختر خود را بنکاح قاسم پسر خود در می آوردم و سر پیچی از دین آدم نداشتم و در کافی از آنحضرت مرویست که جمعی از
مجوس با وی عرض نموده که ایشان در عقد ذوی المحارم میگویند نکاح کنکاح ولد آدم فرمود با شما حجت نمیتوانند
نمود زیرا که چون هبة الله ببلوغ و رشد رسید بعطای آدم حق تعالی برای وی حوری فرستاد و از آن چهار پسر متولد شد
پس آن حوریه را خدای با آسمان برد پس چون اولاد شیث بالغ شدند بامر حق تعالی مردی صالح از جن را طلبیده چهار
دختر وی را با چهار پسر خود عقد بست چون نطفه آن حوریه و دختران جنیه مخلوط بهم کردید در هر کس که جمالی و خلقی و حلمی باشد
بوقی باشد از آن حوریست و سفاهت و تندی و تلخی از آن دختران جنیه است و در روایت دیگر عیاشی آمده که هبة الله را
بحوریه نکاح کرد و از وی چهار پسر شد و پسر دیگر از برای آدم بود او را با جنیان وصلت داد و برای او نیز چهار دختر شد
پس این دختران را بآن پسران داد و از ایشان توالد و تناسل بهم رسید پس هر که را شرارت و خفت عقلی از آن جن است
و از این قبیل احادیث زیاده بر آنست که درین مقام گنجایش تقریر آن باشد و بعضی توجیه بین القولین چنین کنند که شاید
در ابتدای خلقت بنی آدم تزویج خواهران به برادران جایز بوده بعد از ظهور نسل و کثرت اولاد ایشان این معنی نسخ شده

بلغ

حرام

حرام کرده باشد و فی الجمله تقویت این قول کنند روایت ضعیفی بعلیه السلام که در قرب الاسناد روایت شده که حملت حوا هابیل و اختا
له فی بطن و قد بطن الثانی قابیل و اختا له فزوج هابیل التی مع قابیل و تزوج قابیل التی مع هابیل ثم حدث التحریم بعد
ذلک و ابن بابویه در احتجاج از حضرت ع روایت شده که چون توبه آدم را خدا قبول نمود آدم با حوا نزدیکی کرد و حال آنکه هرگز قبل
از آن با وی مقاربت نکرده بود و طریقه آدم آن بود که تعظیم خانه کعبه و اطراف آن بعقد حرم میفرمود و هر گاه اراده میکرد که با حوا
مقاربت کند او را بر داشته از حرم بیرون میرفتند و در خارج حرم مباشرت مینمود از راه تعظیم حرم غسل میفرمود و داخل
حرم میشدند پس متولد شد برای آدم بیست مذکر و بیست مونث هر بطنی ذکری و انثی پس اول کسی که از بطن اول بهم رسید هابیل
و اقلیما و در بطن ثانی قابیل و لوذا آمد و لوذا اجمل دختران آدم بود پس چون بلوغ رسیدند آدم ترسید که فساد
کنند همگی را طلبیده گفت ای هابیل اراده آن دارم که لوذا را بتو بدهم و ای قابیل اقلیما را بتو قابیل گفت من راضی
نیستم چه خواهر هابیل زشت است و خواهر من نیکو آدم گفت پس من قرعه میزنم هر که قرعه اش بنام شما برآید آن دو دختر بنام
هر کدام از شما آید او با وی هم بستر شود راضی بقرعه شدند تا که سهم هابیل برای لوذا خواهر قابیل و سهم قابیل بنام اقلیما آمد پس
نکاح تزویج بینهم واقع شد و بعد از آن حق تعالی تزویج اخوه را با اخوات حرام کرد و او که گفت آیا ایشان فرزندهم [illegible] فرمود
بلی گفت فدای تو شوم این فعل مجوس است فرمود که ایشان این فعل قبیح را بجا آوردند که حرام شده است پس گفت انکار
فرمود که مگر این که گفتم منکر شوی که در آن شریعت چنین بود آیا نبود که خدای زوجه آدم را از وی بیافرید برای او حلال گردانید
و این توجیه نیز بعید نیست چه از منطوق کلام الهی [illegible] تزویج اخوه با خواهران را استبعاد و منکر شمرده مندفع
را بمعنی قبیح شرعی جایز بوده و قبل از خلقت آدم قلم تقدیر بر حرمت آن جاری شده و احادیث نفی مذکور [illegible] بسیار
معهود که حسن و قبح اشیا عقلی و شرعی کاشف از عقل است و چیزی که قبح عقلی باشد در هر عصری حرام باشد [illegible]
که حدیث قرب الاسناد را [illegible] ذکر شد و هر دو [illegible] حلال باشد حمل بر تقیه کرده بنای نسل
بر حوریه و جنیه کذا دیم بهم حال چون در این آیه بنای ترتیب تقوی را بر خلقت جمع کثیر از نفس واحد کرد و او را بمعنی اشعار
که از چنین کسی که قدرت بر این بکند نباشد پرهیز کردن و از مخالفت او اندیشه کردن لازم است و ایضا اشعار است
آنکه چون همه از یک نفس اند پس همگی بمنزله اعضای یک تن اند پس بنابرین لوازم ترحم و شفقت در حق یکدیگر
بایستی رعایت [illegible] بار دیگر برای تاکید و مبالغه در تقوی [illegible] فرمود وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از
مخالفت امر خدا [illegible] در تقوای اول [illegible] شعر بر هیبت الوهیت است
الحال تغییر [illegible] تقوای شما بر طمع و خوف باشد از نعمت و نقمت خدای الَّذِي آنچنانکه [illegible] بعضی استعانت کنید بکدیگر
تَسَاءَلُونَ بِهِ طلب حاجت میکنید و بنام او سوگند یاد میکنید یعنی یکدیگر را بنام او قسم میدهید [illegible] نشدک
بالله ان تفعل کذا یعنی بحق خدای که چنین و چنین کنی و این قرائت [illegible] اصل تتساءلون بوده
بوده حذف احدی التائین برای تخفیف شده باشد اما بقرائت باقی قراء تساءلون است [illegible]
[illegible] از باب تفاعل و تفاعل در اینجا بمعنی مجرد است چنانچه گویند راتیت الهلال و تراأینا ای راینا
و [illegible] قراءت شاذه که تسلون است [illegible] وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحمهای یکدیگر
که در صله کنید [illegible] آن کس که رشته [illegible] رحم [illegible] تعالی [illegible]

فاید کم

اما انکه حوقرا ارجاع [illegible] ٤٤

نو آن چند جهت فاصلات که نه جهل واسطه و در مجمع از اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که چون یکی از شما خشم
غضب کند هر چند [illegible] باشد که آتش بوی [illegible] برسد بدستی چون رحم مس رحم کند ساکن میگردد و در کافی از آنحضرت مرویست
که صلوا الارحام ولو بالتسلیم رعایت صلۀ رحم کنید هر چند بسلامی باشد و از امام رضا منقولست که مراد رحم آل محمد است
لیکن این حکم جاریست در رحم مؤمنان نیز و در احادیث قدسیه مذکور است که انا الرحمن خلقت الرحم و شققت لها اسما
من اسمی و در کافی و عیاشی از رضا ع مرویست که حق تعالی امر بصلۀ رحم نموده و عظیم شمرده است آنرا آیا نمی بینی که آنرا با خود
امر بتقوی مقارن داشته و این خطاب مبالغه است در امر بصلۀ آن و نهی و تعقیر [illegible] آورده که فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
وتقطعوا ارحامکم و عن الرحم هل وصلتموها یعنی پرسیده خواهید شد در قیامت از تقوی که آیا بجا آوردید و از رحم که آیا صله
یافته و بنا بر حسب بعضی تاسیس برای مفعول باشد و این احتمالات مبنی بر انعطاف لفظ ارحام است بلفظ جلاله معمول اتقوا
باشد بقرائت کل قراء و اکر منصوب آنکه با انعطاف بر محل جار و مجرور باشد یا بقرائت حمزه که مجرور و عطف بر ضمیر به باشد یعنی
آنکه میرسید از آن خدای که بیکدیگر سؤال کنید بسوی او بخدای و بحق رحم و در میان عرب متعارفست که در وقت حاجت بیکدیگر
میگویند اقسم علیک بالله والرحم و اکر قرائت شاذه مرفوع باشد بابتدائیت و خبر محذوف [illegible]
ای والرحم کذلک ان الله کان بدرستیکه خداوند تعالی هست و بوده و باشد علیکم رقیبا
بر شما مطلع و دیده بان و بروایتی [illegible] بمعنی حفیظ باشد یعنی هیچ چیزی از افعال شما از حیطۀ ضبط و حفظ او بیرون
نیست و بعضی [illegible] و الارحام را واو قسم [illegible] بدانند یعنی اکر قسم بارحام که خدای بر احوال شما مطلع
و این مبنی بر کمال مبالغه است در تعظیم امر رحم [illegible] لفظ علی [illegible] اشعار [illegible] احاطه تام تمام کند بر ظاهر
و باطن و خفی و جلی احوال هر مکلفی پس هرگاه [illegible] و اعمال ظاهر و باطن [illegible] و در جواهر آورده [illegible] هر مؤمن
بود بآنکه خدای حاضر و ناظر است در همه جا [illegible] خدای حجاب در بین [illegible]
تو بر تو کی تواند مخالفت با او و چون [illegible] مراعات و ربط [illegible] و تضییع اموال
بلکه [illegible] ضعفه [illegible] مفهوم شد بعد از آن امر باعطاء حقوق ایتام که اضعف ضعفا اند نمود
فرموده وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید [illegible] صغار السن را یعنی [illegible] اولیاء ایشان کنید أَمْوَالَهُمْ
مالهای ایشان را اگر قیمی [illegible] داشته باشد و الا اموال ایشانرا [illegible] ضبط و ربط نموده
نفقۀ ایشانرا [illegible] الاقتصاد بدهید و [illegible] بعد از بلوغ بایشان [illegible] باعتبار قرب
عهدی که بایام صغر دارند مجازا ایشانرا یتیم گویند چنانچه رسول را بعد از بلوغ یتیم ابی طالب میگفتند و الا
حقیقه در عرف بالغ را یتیم نگویند [illegible] لا یتم بعد احتلام [illegible] در لغت [illegible] شامل هر
مرده [illegible] از صغیر یا کبیر [illegible] صغیر و کبیر [illegible] یتیم یعنی انفراد
[illegible] یتیم نامند [illegible] اصح است [illegible] احکام شرعیه یتیم متفرع بر عدم بلوغ است
بالاتفاق و اگرچه [illegible] مال [illegible] واجبست لیکن [illegible] تاکید [illegible] ایشان
[illegible] تا نهایت سعی [illegible] اموال ایشان بکنند [illegible] بلوغ ایشان [illegible] بلوغ برایشان قرار
گیرد [illegible] ایشان منتقل شود لیکن بعد از ابتلا و امتحان ایشان چنانچه در آیۀ وابتلوا الیتامی مذکور شود

ولا

وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ و عوض مکنید مال حرام را که عبارت از مال ایتام است هر چند [illegible] باشد بِالطَّيِّبِ
بمال حلال خود هر چند نازل باشد چنانچه اولیاء ایتام را در عهد رسول خدا عادت بوده که کوسفند لاغر کوچک خود را
بر کلۀ یتامی بر داده کوسفند بزرگ فربه بعوض بر میداشتند و میگفتند شاة بشاة و در عموم آیه داخل است هر کونه تبدیلی
که بخلاف شرع نمایند و از آنجمله در حدیث آمده که هر کس یک لقمه از حرام بخورد صد لقمه حلال [illegible]
حرام است از هر چیز که باشد و طیب [illegible] حلال [illegible] آورده که مراد از خبیث خیانت در مال ایتام و طیب محافظت آنست
یعنی بدل مکنید امانت [illegible] و اعتبار خود را [illegible] بخیانت [illegible] بدل میکنند خیانت
خیانت را [illegible] جعل الطیب حلالا [illegible] مال یتیم برای [illegible]
بازای حفاظت و [illegible] مال ایشان [illegible] وعده شده است وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید
مالهای ایشانرا یعنی بهیچ وجه من الوجوه تصرف در آن مکنید و منتفع از آن نشوید [illegible]
إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که آمیخته با آن کرده باشید در سود و معامله چنانچه عرب [illegible] اموال یتیمان را
مخلوط بمال خود نموده تجارت میکردند و انتفاع آنرا خود برداشته اصل آنرا باز میدادند یا در صرف کردن اخراجات [illegible]
زیاده بر آنچه یتیم بخورد از مال او [illegible] آنکه مطلق اکل مال یتیم منهی عنه است [illegible]
بمال اکل باشد یا نباشد [illegible] انضمام الی اموالکم [illegible]
ایتام است [illegible] بخورد با مال خود [illegible]
[illegible] از مال یتیم است [illegible]
و غالبا [illegible] از مال خود صرف میکند [illegible]
یتیم خوردن مال یتیم با وجود توانگری اقبح است از اکل آن در حین اضطرار و فقر [illegible] خوردن مال را بعنوان
[illegible] با اجتماع آن با مال خود [illegible] ولا تتبدلوا الخبیث بیان [illegible]
هر یک از نوعین باشد [illegible] إِنَّهُ كَانَ
[illegible] حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ [illegible]
[illegible] اکل از مال یتیم دارد لیکن [illegible] در ضمن آیه
وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ذکر شود و اکل بعنوان مخالطه [illegible]
آورده اند که نزول این آیه درباره مردی از غطفان [illegible] برادر وی فوت شده [illegible]
بیمانده از وی [illegible] برادر و اموال را با یتیم در حیطۀ ضبط خود آورده [illegible]
داد تا بسن بلوغ رسید مطالبۀ اموال پدر نمود و عم او [illegible] اموال را [illegible]
[illegible] فی الحال این آیه [illegible]
[illegible] اطعنا الله واطعنا الرسول ونعوذ بالله من الحوب الکبیر [illegible] اموال [illegible]
[illegible] ومن یوق شح نفسه ویطع ربه هکذا فانه یحل داره [illegible]
[illegible] خدای [illegible] بهشت [illegible] در سورۀ البقره

و حرا [illegible] مصدر [illegible]

و در خبر صحیح آمده که مردمان عصر رسول خدا بعد از استماع حوبا کبیرا دست از کفالت ایتام برداشته متوجه تمشیت امور و تولیت
ایشان نمیشدند تا مبادا بواسطه آن در بارهٔ تضییع حقوق زنان خود نداشتند و بسا بود که ده زن یا هشت زن در حباله مردی بود
و قیام بوظایف حقوق ایشان نمینمود حق تعالی بعد از امر بصله رحم و تعدیل در امر یتامی نهی از تضییع حقوق نسا
که در ضعف و عدم اختیار در امور مانند یتیمانند فرموده که **وَإِنْ خِفْتُمْ** و اگر در واقع و نفس الامر بترسید ای
ای مؤمنان **أَلَّا تُقْسِطُوا** از اینکه مبادا عدالت و راستی نتوانید کرد و بقراءت ابراهیم نخعی و ابن وثاب الا تَقسِطوا
بفتح تا و زیادتی لا از قسط بمعنی جور است یعنی اگر بترسید از اینکه مبادا ظلم کنید **فِي الْيَتَامَىٰ** در امور یتیمان مولی
علیهم و غیر مولی علیهم و اصلاح کار ایشان و لهذا تحاشی و تجانب از ایشان نموده اید و ایشان را در معرض تلف بگذاشته اید
فَانْكِحُوا پس بحباله تزویج خود در آورید بعنوان نکاح دایم نه متعه و ملک یمین **مَا طَابَ لَكُمْ**
آنچه پاکیزه باشد یعنی آسان و گوارا باشد برای شما از عامات حقوق زوجیت و کردن **مِنَ النِّسَاءِ** از زنان
جایزة التزویج خالیة الموانع که تعبیر کردن از ایشان بما که موضوع برای غیر ذوی العقول است اشعار بر نقص عقل ایشان
باشد **مَثْنَىٰ** در حالتی که دوگانه دوگانه **وَثُلَاثَ** و سه گانه سه گانه **وَرُبَاعَ** و چهار گانه چهار گانه باشند
نه زیاده بر آن که قدرت بر تمشیت حقوق ایشان نداشته فروگذاشت در حق ایشان کنید چه حق ایشان نیز مانند حقوق
ایتام است و کسی که رعایت حقوق کند آن افراد آن را باید مرعی دارد خزانه مخفی نماند که اکثر را ایشان نزول
و معانی دیگر هست قول آنکه در آن زمان مسلمانان از مباشرت اموال الایتام عدول نمودند لیکن پروا از زنا کردن نداشتند
در این آیه توبیخ تمام بر ایشان شد یعنی شما که دعوی تحذیر از [illegible] متوجه امور ایتام نمیشوید پس بنکاح خود در آورید
آنچه را مرغوب طبایع شما باشد از زنان چه کمباشرت و معاشرت با ایشان موجب دفع شهوات نفسانیه شده
شما را از مهلکه زنا نجات دهد چه کسی که اجتناب از گناهی کند و مرتکب گناهی دیگر اعظم از آن باشد از مرض خطر
ناجی نباشد و بعد و معنی ثبت نهی از ترک محافظت مال الایتام و ترک مباشرت با ایشان از وجه احسن هست اما بمعنی
اول امر بتقلیل ازدواج و بمعنی ثانی امر بتکثیر آنست بر سبیل رخصت نه عزیمت اگر عزیمت بودی هیچ مرد را جایز نبودی
که بدون نکاح سر برد بلکه هر احد را تا اگر بزن تعدد نکاح بودی و حال آنکه احدی از فقها بوجوب اصل نکاح و تعدد آن
نرفته مگر شرذمه قلیلی غیر ملتفت الی قولهم و منصوص قاطع بر استحباب آنست فا امر است مکرر در حالتی که خوف [illegible]
باشد و بقولی بر حق در آن زمان دختران یتیم صاحب مال را برای طمع بسیار خواستگاری میکردند و بسا بود که از عهده
تمشیت امور متعلقه با ایشان بر نمی آمدند و اجانب از کثرت تناسل تنگدستی بر ایشان غلبه نموده بالاخره دست تعدی
بر اموال اطفال صغار دراز کرده صرف معیشت خود مینمودند حق تعالی ضمنا ایشان را از آن معنی باز داشت یعنی اگر بترسید
که از وظایف تکفل با حوال و اموال زنان یتیم که اراده خواستگاری آن دارید عاجز شوید یا بسبب کثرت احتیاجات خود تعدی
بر مال یتیم واقع سازید پس بخواهید غیر ایشان از بلغ زنان دیگر آنچه مرضی و مرغوب طبایع باشد و در صحت این
غیر بعید احتمال نباشد چه اگر تکفل و تصرف در اموال ایشان کنید باعتبار آنکه مالک اختیار خود شده اند [illegible]
ایشان متخلص نتوان کرد و مطالبه حلیة التماس بخلاف صغار که قول و فعل ایشان را اعتبار نیست و احتمالات دیگر
ذکر کرده اند که ایراد آنها موجب طول کلام است و مقصود از ایراد اکثر آنها آنکه ما بین مفهوم فقرتین که خوف از قسط [illegible]

و نکاح زنان طیبات خالی از تعلق و تکلیفی نیست و ربط بینهما اشکالی عظیم دارد چنانچه در خبر است از [illegible] مقدمه کتاب گذشت
که امیرالمؤمنین ع در جواب زندیقی فرموده که میان قول خدا در باب یتامی و نکاح نسا از خطاب و قصص زیاده بر ثلث قرآن بوده
که از حوادث منافقین مخابر بدین گونه تالیف یافته اما از فحوای این معلوم شد که ما بینهما از بیان افتاده که اسقاط در قرآن
مذکور نیست یا در جای دیگر قرآن ثبت ذکر داده اند و جمعی از مفسرین ابن عباس آیه و یستفتونک فی النساء است که قریب
در یکسو باید نظم بینهما بدین نهج بوده که **وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي**
يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا
الآیه بر تقدیر آنچه در اینجا مذکور است دلالت بر عدم جواز نکاح ما فوق اربع کند که حصر مخصص نفی ما عدا کند اما
ما دام که قرینه بر نفی ما سوی نباشد و در اینجا هست چه بنا بقول اکثر مفسرین بجهت منع از اکثار در ازدواج نازل شده و عدد
زیاده بر چهار در آن مذکور نیست پس باید که ما فوق آن مجوز نباشد و قول آنانکه گویند او در اینجا دلالت بر جمعیت کند فلهذا
ظاهر آیه دلیل است بر جواز استنکاح نه زن که مجموع دو و سه و چهار باشد چنانچه رسول خدا کرده بود قول ایشان واهی است زیرا که اگر
اثنین و ثلث و اربع بگفتی این معنی از آن مستفهم میشد لیکن هر یک از الفاظ مثنی و ثلاث و رباع معدول از اعداد مکرر اند
یعنی ثنتین ثنتین و ثلث ثلث و اربع اربع و مستعمل بجای آنها میشوند اگر جمعیت واقع در آنها مرعی بودی بایستی دلالت
بر تحلیل هجده زن کند و بر ظاهر است که چون منظور تکثیر عددی چند باشد اجتماع هر یک با عددی ما فوق آن کند نه با عددی
مثل آن تا مطلب بعینه تکرار لفظی حاصل آید بر جهت واو در اینجا بر معنی است که اختیار در قبول کردن هر این حقوق اربعه
را زمینه یک از دو و سه و سه و چهار چهار مر شما را اما نیست چنانچه گوییم قسمت کن بدره زر را دو دو درهم و دو درهم و سه
درهم سه درهم معنی آن نباشد که جمع کن میان دو درهم و سه درهم بلکه معنی آن باشد که اختیار هر یک از عدد بین مر شما مباح است
و اگر گویند چون مراد این بود چرا بجای واو او نگفت گوییم اگر او حرف تردید است و از لفظ او چنین ظاهر میشد که هر یک از افراد
جز یک وجه از سه وجه مرده کرده یا سه یا چهار است جایز نباشد و مراد الفقها این نیست و در زاد المسیر و تفسیر وسیط آورده اند
که واو اینجا او برای اباحت است مر هر عددی را از اعداد مذکوره که خواهند نه برای جمع جمیع آنها و چون قرآن افصح لغات عرب
از قانون بلاغت دور است که تعبیر از نه بدو و سه و چهار کند و تعبیر از یک عدد به سه عدد کردن از قبیل عی است نه فصاحت انتهی کلامه
و مؤید این سخنها است آنچه در کافی از صادق ع روایت شده که فرمود **اذا جمع الرجل اربعا فطلق احدیهن فلا یتزوج**
الخامسة حتى تنقضي عدة المرأة التي طلق یعنی چون کسی را چهار زن باشد و یکی را طلاق سازد دیگری را بجای او نمی تواند
تا عده آن زن مطلقه سر آید و الا لازم آید که پنج زن کرده باشد و بعد از آن فرمود **لا یجمع الرجل ماءه في خمس** یعنی مرد آب
پشت خود را در پنج زن و آنچه عیاشی از آنحضرت روایت کند که فرمود حلال نیست که آب [illegible] مرد جاری شود در رحم زیاده از
چهار زن آزاد و مضمون حدیثین مذکورین مبنا بعدم وسع مرد است در قیام بوظایف حقوق زیاده بر چهار زن بخلاف
حضرت مقدس نبوی که او طاقت آن داشت و این نیز از خصایص او است لحصر آنکه چون مخاطب بخطاب فانکحوا ما طاب لکم
امت مکلفند و خطاب عام موجب تکرار است پس معنی آنکه هر یک شما را ای ناکحان شایسته است که چهار زن و ما تحت آن از دو و سه
تزویج نمایند هر یک هر عددی از اعداد ثلثه که خواهید اختیار کنید بشرط آنکه نوعی دیگر ممکن نباشد [illegible] **فَإِنْ**
خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا بدانید **أَلَّا تَعْدِلُوا** اینکه عدالت نتوانید نمود میان ایشان نیز **فَوَاحِدَةً** پس

[illegible]

اختیار نمایند یک زن آزاد را با زدواج دائمی بنا بنصب واحده بمفعولیت فعل محذوف و بقرائت ابی جعفر برفع آن بخبر مبتداء محذوف
باشد یعنی بس یک بسنده است یا بس است مر شما را یک زن نکاحی أَوْ مَا مَلَكَتْ یا آنچه مالک آن باشید و بقرائت
ابن ابی عبله مَنْ مَلَكَتْ آنکس که مالک شده باشد او را برقیت أَيْمَانُكُمْ ط دستهای شما از کنیزان اسناد ملکیت
بیمین کنایه از استقرار ملکیت است مانند چیزی که در دست کسی باشد نه چون مملوکانی که بتصرف وی نباشد و این ترویکا که
آوا است افاده منع جمع میان زواج و ملک یمین نکند بلکه جمع بینهما ممکن است زیرا که مراد تخفیف مؤونت ناهل و منع است از
ثقل وجوب قسمت بین الازواج و آن با وجود جمع بینهما نیز حاصل باشد چه مملوک را قسمتی نبود مر مالک بیت لهذا تعمیم در
ما ملکت ایمانکم داده مجموع آزاد و مقابل واحده در آورده داده شود که هر چند را از ایشان از تسری و تصرف نماید با
عدم وجوب قسمت بمنزله یک زن که کنیزان یک زنند و در حکم ایشانند متعه باسناد معتبر در کافی از صادق هم منقول است
کانها لیست من الاربع ولا من السبعین وانهن بمنزلة الاماء لانهن مستاجرات لا تطلق ولا تورث ولا تورث
یعنی متعه بمنزله کنیزان است که نه طلاق داده شود و نه میراث برد و نه ارث وی برد چون ... و ... شود که از زواج
دائمی و ملک یمین مانع الجمع نیست بلکه مراد این هر دو با او دون او اشعار بر اکتفا نمودن بیکی از این هر دو است چنانچه
فرموده ذَلِكَ این اختیار واحده و تسری بملک یمین یا مطلق تقلیل زوجات أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا ط نزدیکتر
بانکه اعراض ... نکرده جور و ... بنایی و ازواج خود نمایند چنانچه گویند عال المیزان اذا مال و عال الحاکم اذا
جار یا از عیله بمعنی فقر باشد یعنی تقلیل زنان اقرب است بانکه محتاج و کثیر العیال نگردید و بدین مثل مشهور است که
قلة العیال احد الیسارین ... و موید این معنی است قرائت طاوس ان تعیلوا از اعال یعیل یعنی اعال فهو معیل
واحده باشند نه بر معنای مفهوم آیه اما معنی اول یا کثرت تسری که از عموم لفظ ما ملکت ایمانکم ظاهر میشود البته
چه کثرت عیال که در زوجات متعدده است در ایشان نیز باشد و خفت مؤونتی که از معنی ثانی منظور داشت با کثرت مذکور
بعمل نیاید اگر بنا بر وجوب نفقه کنیزان کنیم مگر آنکه گوئیم عزل یعنی در کنیز جایز بود و آن موجب تقلیل اولاد است و تقلیل
در خفت مؤونت دخلی داده با آنکه قول بعدم وجوب نفقه ایشان نیز شده خزانه بدانکه ظاهر آیه بر عدم اباحه
بران کند که اکتفا با دون اربع منوط بر عدم تعدیل در مطلق لوازم زوجیت باشد اما مراد عدم تعدیل در نفقه است و قسمت
در محبت قلبی چه تزاید و تناقص آن از قبضه اختیار بیرون است چنانچه در کافی از صادق هم منقول است فان خفتم الا تعدلوا
فی النفقة واما قوله ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم یعنی فی المودة پس اگر اصل عدم امکان قلبی با احدی
الازواج بیشتر باشد اما تسویه در لوازم زوجیت میان ایشان بعمل آورده برو حرجی نیست و همچنین اگر قدرت بر نفقه
و میل بتعدد زوجات داشته باشد هر آینه تعدد ایشان برای او مستحب است چنانچه اجرای آیه و اخبار مشعر بر آن است تمام
ترغیب بامر تزویج یافته شود بحیثیتی توان گفت ترک آن بیکبارگی منهی عنه باشد بنا بر وجود قدرت بر تعدیل بین
الازواج المتعدده جزم است که اکثر اولیا خواهد بود و بر همین است آنچه عیاشی از آنحضرت روایت کرده که فرمود فی کل شیء
اسراف الا فی النساء و هر چند که ... زن در فرموده که تعدد دو و سه و چهار را در تزویج آن تجویز نموده در قوله که
فانکحوا ما طاب لکم الآیه لیکن اکتفا بیک زن یا ملک یمین با متعه خالی نیست از ... این شغل حاصل توان شد
هر گاه خاطر از تعدیل باشد که چنین مجاز و معارضه با استحباب مذکور کند و حکمت در جواز تعدد زن برای یک مرد و عکس

بیاد است آنچه آنکه اگر قضیه منعکس بودی هر آینه نطفه های مردان مشتبه گردیدی که فرزندان ملحق بکدام یک گردد و محقق
در قواعد و توارث بدایت شده چنانچه در حکمت طلاق نیز اشاره بدین معنی رفته و در کافی از صادق هم روایت کرده فرموده
نیباشد مگر برای مردان اما عورت زنان چون جحد است و معنی آنکه حکمت آنکه زن را بیش از یک شوهر نگردد و بهذا تحریم
تزویج ... زن دیگر برای شوهر او کنند و ابطا ارظاهر آیه استدلال توان کرد بر آنکه ملاحظه مساوات بین الحرائر و بین الاماء
و بلند ... بر حسب عقیده و حرمت نیز ... برتر که ذلی از تجاوز اهل ... از نکاح خود آورد در ... العکس چنانچه
علامه در تذکرة الفقها برآن رفته و مشهور بین العلماء اینست بخلاف قول جمعی که مساوات بحسب نمازی ... تزویج
دانسته در صورت منع از تزویج کل واحد از ضیع و شریف باشد با آنکه بکری مستدل بر بیانی چند شده اند در همه اند
آنها اعتبار نیاید نتوان نمود معهذا معارضه تمام با اخبار معتبره و بکری معارض قول ... داده و جمعی ... الکلام احمل
سنن بعموم ظاهر آیه و غیره گویند چون مخاطب بالته خاصه مکلفین اند از بنده و آزاد و بنا بر این بنده را نیز تزویج چهار زن
حرم بر سبیل دوام شاید و این محض غلط است و هذا اول بقرینه لفظ ما طاب لکم ظاهر میشود که خطاب مخصوص بکسانی
که قدرت بر اجرای نکاح بر زنان مرغوب برای نفس خود داشته باشند و بدون موقوفیت بر و عبد ملوک است اول ...
نرسد و قوم بقرینه او ما ملکت ایمانکم مبرهن است که مخاطبین بدین خطاب مالکین باشند و عبد بنا بر قول اصح مالک
هیچ شیء نتواند بود تا بمالک یمین چه رسد بر فرض تسلیم شمول آیه بر همه افراد مکلفین گوئیم چون رقیت را تا ثیری عظیم در
نقصان لوازم نکاح است باید نقص و تعدد آن نیز در باب ... نصوص العلماء ... اولی معهذا
اجماع کل علما بر منع از ازدواج عبد زیاده بر دو زن حره نکاحی با چهار کنیز بایک حره و دو کنیز بر طبق احادیث صحاح نکاح
مخصص آیه تواند بود و همچنانکه اجماع کل فقها بر عدم جواز استکاح زیاده بر چهار زن حره با وجود تشبث با حره و دو کنیز
و چهار امه با یک حره و شی ... برای حره و آزاد ... شده است آنکه در مملکت ... بود که ... را در اولی یکی
مختار ... بالتمام اندک ... در تحفه ... برقع با تفاق ... مذکور در ... که ... از
بر وجه ... اراده ... نقل از آن ... نقد ... از آن مهرها مرتب زاده ... و ... اعلی ... تمام آیه فرمود
مرتب ... یعنی حق تعالی ایشان از این فعل منع نموده بدین فقره مبادرت شده خود که وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید
ای اولیا ایشان بنا بر ایشان ... شوهران بنا بعموم خطاب صَدُقَاتِهِنَّ مهرهای ... سمی فی العقد با
... آن بصداق ... صدقه کل واحد از دو جمیعت است ... یکدیگر جمع ... و ... از
... بکند و ... و کثرت ... است که ... از ازواج ... آن مهر جایز بود چه اودر دعوی ... صدقه
... احتمال و بقراءت صدقاتهن بفتح صاد و سکون دال جمع صدقه است بمعنی ... و صدقاتهن بضم صاد و سکون دال
که جمع صدقه باشد ... و صدقاتهن بضم صاد و دال جمع صدوق ... ظلم و ظلم ... بر تقدیر ... بود
ادای مهر ... نِحْلَةً ط در حالتی که آن عطیه ... است ... از ایشان ...
آن ... مر ایشان است و مر ایشان را حقی ... است که باید ... ولیکن ...
... ایشان ... باو ... که آن مهرها ... و عطیه ... از ایشان از ... خاطر ... شایسته اگر
... عطیه را گویند که بدان توقع عوض نکرده داده شود لیکن استعمال آن ... بمعنی ... استعمال برای ...

مکرمت و فتح بضع زوجه است و در آن بعد از ایصال بزوجه یا باعتبار اختصاص زوج است یا عطا آن یا وجود مشارکت زوجین در تولید
تزویج که و یا انحلال مهر یا از زوجین بعوض آید یکدیگر مهر بدل عوض باشد یا سبب آنست که بضع زوجه بعد از نکاح بزعم
باقی است و از آن جهت که شده چنانکه از زوج از آن بعنوان استعاره و اشتباه داشته بعنوان ملکیت و برجه نظر بمفهوم آنست
موضع لفظ آن نحله را بمعنی نحلها اند زیرا که صداق من حیث المعنی وجوبا ملک مطلق زوجه است مانند فرایض ارث که حق
شرعی و شرعی باشد و رفقه از صداق و مروی است که من تزوج امرأة و لم ینو ان یوفیها صداقها فهو عند الله زان و کسی که
تزویج نماید و اراده آن نداشته باشد که وفا بمهر کند نزد خدا زناکار است و قومی بمعنی دین دانند چنانچه اهل عرب
اهل علم گویند و انتحل فلان اذا ادان و بر معنی بعید که ایشان انحال گویند ادا و آن همین دین داری باشد و از امیر المؤمنین ع
منقول است که سزاوار است که چیزی که کوره بنداری و فای آن حرام بود باشد بجهت آنکه فرج زنان را مالک برای چون حلال کرده اید و بر
تقدیر نصب نحله بمعنی لینا لاجل باشد چنانکه عرب ... از نقاد ... که بحال ... بود و بقرات نحله و نحله نیز
بر معنی نحله است پس اگر زنان هست نحلة کند ... باشد که آتوا النساء صدقاتهن ... کم ناطلبین و اگر سپاس
هست اصل صداق کند ای صدقاتهن ... **فان طبن** پس اگر بخوشی و طیب خاطر بخشش کنند زنان
لکم برای شما ای شوهران یا اولیاء ایشان بعضی را کنند **عن شیء منه** از چیزی
از مهر خود که بر ذمه شما دارند یا شما شوهران ایشان کرده اند ایشان هنوز غایب ... بعضی ... باو ... اشاره
کل و بعض ... حکم اشاره ... آن از راه تقلیل ... است و تنکیر ... بمعنی ... باشد
مجرای ... است ... و قوله **نفسا** تمیز است که رفع ابهام از تحقیق کند لهذا بصیغه واحده آمده
یعنی اگر از مهر خود چیزی ... بخشند از جهت طیب نفس و رغبت خود نه برای ... و الحاح ... شود
فکلوه پس بخورید آن چیز موهوب را **هنیئا مریئا** در حالتی که سازگار و خوشگوار باشد و آن
وقتی است که بخشش خود مستمر باشد و کسی گفته اند که چون بعد از ... از شوهر ... کند ... بعلت
شود لهذا ... که ... و ... داخل است ... و این دلیل است ... و کل مال ... الواقع
لهذا ... بگیرند تا استعمال کرده ... بود ... و لفظ ... باشد ... مقام
محل ... مفعول مطلق یعنی بخورید آنرا ... سازگار و خوشگوار و گفته اند ... که ... بی ... نمی
باشد چون طعام تمام طبخ و غیره ... که لذت آن ببرند و آسانی بکند ... و معنی لذیذ نافع است که
باکثرت ... آید ... و روایت است که مردی بنزد امیر المؤمنین ع آمد از وجع بطن شکوه نمود آنحضرت
فرمود آیا زن داری گفت آری فرمود ... تا قدری از مهر خود بطیب خاطر بتو هبه کند آنرا از وی بگیر و عسل بخر
و آب باران ... کرده ... و لکن ... خدای تعالی ... باران ... که و نزلنا من السماء ماء
مبارکا و ... عسل گوید که یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و در باب ...
... فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا پس چون برکت باران و شفاء عسل و گوارائی عطیه زن
همه یکجا جمع شود البته ... شفا یابی ... پس ... کرد و شفا یافت و در روایت آمده که روزی رسول خدا ص
وحسنین در خانه فاطمه بودند پس رسول خدا ص آب طلبید فاطمه زهرا کوزه آب بوی داد و بعد از نوشیدن آنحضرت علی ع

وحسنین هنیئا مریئا گفت و بعد از آب بدست حسنین داد و هر یک آب خوردند و کلا هنیئا مریئا از حق و الله این خود شنید
و چون امیر المؤمنین ع آب طلبید فاطمه جام آب بدست آنحضرت داد بعد از آنکه آنحضرت آب نوشیدن فرمود هیچ حضرات بگفتن کلمه
هنیئا مریئا مبادرت ننمودند پس جبرئیل فرود آمد و گفت حق تعالی میفرماید که هنیئا مریئا و بگفتند را بگو این سخن از نزد خدا
برای رسول خدا بیاید با وجود افضلیت او همین معنی تواند بود که چون آب در زمین تمام عالم بموجب حدیث معتبر بمهر فاطمه زهرا
مقرر است پس آب از آن او بدست امیر المؤمنین یا از بخشش مهر خود بشوهر خود دهد لهذا حق تعالی بدلول همین آیه تهنیت فرمود
و تخصیص این تهنیت در آب برای شوهران دون غیرهم با وجود آنکه عطیه هر کس گوارا است دلالت بر مزید رضامندی زنان کند
بر عطیه بشوهران از عطیه بدیگران **خزانه** و در آن چند مسئله است اول از اطلاق لفظ صداق در عبارت
و آتوا النساء و امر باعطاء صداق ایشان بدون قید دخول و عدم دخول مفهوم شود که وجوب مهر بمجرد عقد بر شوهر زوج تعلق گیرد
چه بمجرد عقد زوجه را در تحت تصرف شمارند بخلاف قول آنکس که گوید بمجرد عقد موجب نصف مهر است و دخول موجب نصف دیگر
دوم از فحوای لفظ دلالت است بر آنکه زن بمجرد عقد مالک مهر خود میگردد چنانچه متفق علیه جمهور است لیکن مالکیت بعد
در نصف آن بعنوان استقرار و در نصف دیگر بعنوان تزلزل حاصل شده اند که موقوف بدخول است پس اگر زوج و یا قبل از
دخول طلاق دهد نصف مهر از رقبه ملکیت زوجه بیرون رود اما اگر احدهما قبل از دخول بمیرد در وضع خلاف است و اقوی
آنکه تمام مهر استقرار شرعی بزبرد چنانچه در روضه البهیه گوید که تمام مهر ملکیت زوجه مستقر گردد بیکی از چهار چیز دخول
ارتداد زوج و موت او و موت زوجه نیز از اضافه صدقات بزوجات شعاری بر جواز اقسام تصرفات زن برای زوجه
در کل مهر هست پس اگر مجموع آنرا بخشد یا بعوض بیع یا صلح و غیره در آورد صحیح است لیکن اگر بعد از آن بوجهی از وجوه شرعیه
نصف از ملکیت وی بیرون رود مساوی نصف مذکور را از عین المال خود تسلیم زوج نماید و همچنین است اگر تمام آنرا
بزوج خود بخشیده باشد بهبه یا صلح پس زوج وی و یا قبل از دخول طلاق یا مخالعه بکل مهر شاذ و زوجه را لازم است که بعد
نصف مهر را علیحده بهر شاذ زوج کند چهارم نفی نحس میان بخشش آن بزوج یا غیر زوج چهارم آنکه باید که مهر از اعیان مملوک
باشد نه اشیائی که تصرف در آنها شرعا جایز نیست چون حشرات الارض یا کلب یا گربه یا خنزیر یا شراب یا فقاع یا اعیان نجس
چون بول و غایط و غیره ذلک پنجم قدری در مهر معین نیست پس بهر مبلغی که عقد واقع شود قلیلا کان او کثیرا جایز است شرط آنکه از غایت
قلت از تحت قیمت بیرون رود چون یک دانه گندم یا یک دانه ارزن که بمجموع من الوجوه آنرا قیمتی نباشد یا از غایت کثرت بر تبه که در
عرفا و عادة از تشخیص قیمت آن عاجز باشند مانند یک صد خانه کشتی مملو از مشک یا عنبر یا غیر ذلک اما ستر است آنکه از
مهر سنت زیاده ننمایند و در احادیث معتبره آمده که شومی زنان از مهر بسیار است ششم تعیین قدر مهر ضرور است مانند دو چیز
گفتن مبهم بلکه بعد از جریان صیغه نیز بعنوان قدر آنرا مشخص کرد خواه بعنوان شماره و خواه کیل و خواه وزن و نقول شامل
بر کار فتنت هفتم هر یک از عین و منفعت در مهر جایز است اگر زنی را بعقد خود در آورد که بازاء مهر تعلیم علمی یا صنعتی
یا شعری مباح یا تعلیم سوره از قرآن بوی یا شخصی از منسوبان وی دهد هر آینه عقد صحیح و وفا آن بوجه صداق لازم است
بنا بر روایت سهل ساعدی از رسول خدا ص لیکن تعیین سوره کند و مقدار عرفی داشته باشد شرط است کل و کلمات این
که آنرا قدری نیست پس اگر در حین هنگام و یا قبل از دخول طلاق شاذ و اگر تعلیم را بنحو شرط کرده داده است نصف اجرت
آنرا از زوجه باز یافت کند و اگر نداده نصف اجرت آنرا بوی رساند یا استجار معلمی برای وی کند هشتم اگر چیزی بازاء مهر قرار داده

باشد که تسلیم آن بر زوج متعین باشد یا امتناع عرفی یا شرعی زوجه و امر رسد که مطالبه آن کند بجهت آنکه تسلط بر امثال قیمت آن داده
تتمه چون در باب قدر مهر بین الزوجین نزاع باشد قول قول زوج است با قسم در وی بجهت اصالة البرائة ذمه از زیادتی و اگر
اصلا قدری از برای مهر معلوم نشود رجوع بمهر المثل است اما آنکه در حین عقد که آن شده بعدها مجهول القدر شده
باشد یا مطلقا نام برده نشده باشد دهم چون بین الزوجین در حالت کفر بمهری که در مذهب ایشان جایز بوده و در ملت اسلام
غیر جایز است چون شراب یا خنزیر یا غیر ذلک عقد واقع شده باشد صحیح است و چون مسلمان شوند احتیاج بعقد مجدد نیست
اما اگر مهر مذکور کلا او بعضا بر ذمت زوج باقی باشد قیمت آن را بنهجی که میان اهل کفر معتاد است تسلیم کند نه عین آن را
چه عین آن در مذهب اسلام مملوک نیست یازدهم اگر در حین تزویج نام مهر برده نشود بلکه گوید تزویج میکنم ترا بکتاب الله
و سنت رسول او و در آن هنگام بنای مهر بر مهر سنت باشد و آن پانصد درهم است و همچنین صحیح است اگر بنای مهر را بحکم یکی
از زوجین بگذارند که بهر چه او راضی شود دوازدهم چون یکی از زوجین که تعیین مهر تفویض بحکم او شده بمیرد در آن هنگام
زوجه یا ورثه او را متعه از مال زوج رسد نه نصف مهر المثل بنا بصحیحه محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام و همچنین است
در طلاق زیرا که تخلیه عقد از مهر جایز نیست و مهر مسمی نیز لازم نیامده و مهر المثل مخصوص بدخول است لا غیر و نیز متعه را آیات
طلاق سوره البقره که گذشت نیز هم اگر مهر مسمی را بعد از عقد و قبض بوجهی نمو بهم رسد مختص بزوجه است نه زوج چنانچه
عبید بن زراره از صادق ع روایت کرده که زوجی ساق الی زوجته غنما ورقیقا فولدت عندها وطلقها قبل
ان یدخل در باب مردی که بمهر زوجه خود داده است گوسفند یا برده چند پس زاییدند آنها نزد او پس طلاق داد او آنرا قبل از
دخول فرمود ان کن حملن عنده فله نصفها ونصف ولدها وان کن حملن عندها فلا شیء له من الاولاد اگر
گوسفندان یا کنیزان قبل از تصرف زوجه نزد زوج باردار شده باشند نصف آن و نصف اولاد آنها از زوج است و اگر در
تصرف زوجه حامله شده باشند زوج را از نتیجه آنها بهره نیست چهاردهم اظهر آنست وجوب ایصال مهر بسوی زوجه مستفاد
کرده هر چند طلب نکند اما متفق بین الفقهاء آنکه با وجود مطالبه او دفع آن بر زوج واجب گردد یا نه پانزدهم اگر زوج مهر
و مهر حال غیر مؤجل و زوجه کامله و قابل استمتاع باشد و بر او رسد که قبل از دخول امتناع از تمکین نفس کند تا تمام مهر خود را
بگیرد اعم از آنکه مهر وی عین یا منفعتی باشد لیکن زوج را نیز شاید که منع از ادای مهر کند تا تصرف در زوجه نماید چه
بنا بقول اصح زوجین در حکم متعاوضین اند و کل واحد از متعاوضین را رسد که امتناع از ادای عوض کند تا اخذ عوض
از آن دیگری نماید لهذا یا باید که زوج مهر را اگر منقول باشد در کف زوجه یا شخصی عادل بنهد که بلا فاصله و تعزیر منع خود را
بتصرف زوج داده تصرف در مهر نماید و لیکن احدهما بر تقدیم و تأخیر دیگری مجبور نتوان نمود بلکه هر دو را با یکدیگر اجبار
بر تسلیم و تسلم توان کرد و اگر زوج بر دفع آن قادر نباشد مسئله در موضع خلاف است اما اصح آنکه در آن هنگام نیز زوجه ممانعت تواند
نمود چه وجوب نظره و عدم جواز مطالبه او بسبب فقر زوج است مستلزم تسلیم نفس خود بزوج خود قبل از قبض عوض نیست
بخلاف قول بعضی که منع از امتناع زوجه در آن هنگام کنند و چند نیز رسیده و اما اگر مهر مؤجل باشد بهیچ وجه زوجه را
ممانعت و عدم تسلیم نفس خود جایز نیست چه در آن هنگام جزئی از حق زوجه بر زوج واجب نیست تا حق زوج بر ذمت زوجه
در حال ثابت است اما بعد از دخول قبل از قبض مهر در باب جواز امتناع زوجه از تمکین زوج بجهت استخلاص مهر دو قول است
بحث که مقصود از عقد نکاح منافع بضع و مهر را در مقابل آن دانسته اند که حکم مسئله بعد از دخول و قبل از دخول

یکسان است چنانچه قبل از دخول و براء شرعا امتناع جایز بود بعد از دخول نیز جایز است زیرا که تعلق وطی اول ایجاب
همچنان تعلق وطیهای دیگر است بآن و جمعی دیگر بعدم جواز امتناع رفته و دلیل بر صدق مدعای خود گویند اول آنکه استقرار
مهر بملکیت زوجه بسبب وطی اول است برضا و تسلیم نه بسبب وطیهای دیگر مانند تسلیم مبیع بسوی مشتری قبل از قبض ثمن که بعد از
آن بایع را منع از تصرف مشتری در مبیع نرسد دوم آنکه بضع زوجه بعد از دخول حقی است ثابت برای زوج و مهر حقی است
ثابت برای زوجه پس یکی بر دیگری باشد ممنوع از حق ثابت خود نشود و علامه رحمه الله نیز بر این قول است در مختلف و فی الحقیقه دلیلین
مذکورین بر قول اول هیچیک قوی نیست چه دلیل اول محض قیاس و دلیل ثانی اگر مسلم الثبوت تنها کافی باشد باید که
زوجه را قبل از دخول نیز امتناع نرسد چه در آن هنگام نیز بضع زوجه حق ثابت زوج و مهر حق ثابت زوجه است مع هذا اتفاق
کل علما بر آنست که در آنجا امتناع جایز است مگر آنکه گوییم اجماع بر امتناع قبل از دخول منعقد شده امتناع بعد از دخول را
دلیلی نیست و اصل عدم آنست مادام دلیلی متقن ظاهر نشود و چون دلیلی ظاهر نشده در معرض توقف است ثمت الخزانه
و بعد از امر باعطاء حقوق ذوی الحقوق از اطفال و زنان برای اشعار بنقص عقول ایشان مروت ساختن ذکر ایشان را
کنایتی که عنان تصرف بدست ایشان نتوان گذارد بیان فرموده ولا تؤتوا السفهاء و مدهید بکم خردان و
زنان و نابکاران بجهت عقل ایشان که ناپسند که تبذیر و صرف کنند مال را در غیر مقصد صحیح و بجای که لیاقت
آن ایشان نداشته باشد و تعبیر ایشان بصفت تنبیه بر عدم رشد ایشان است اموالکم خواستهای خود را
اگر خطاب باولیا و ضابطین اموال الایتام و سفها و مجانین و محجور علیهم باشد اضافه مال بایشان ادنی ملابسه بجهت
اختصاص تدبیر و تصرف ایشان است بحق ولایت آن و این مناسب آیات گذشته و آینده است و بنا بر آنکه از صادق ع روایت
کنند که مراد از سفها ایتام اند که باید مال را بتصرف ایشان ندهند تا هنگام رشد گفته اند یابن رسول الله چگونه
خدای مال ایشان را اموال ما گفته فرمود این در طالعی است که وراثت ایشان را بجهت اعتبار ما بول مال شما است
انتهی الحدیث و در حکم است زن بنا بر قیاس منصوص العلة کل واحد از زوجین باعتبار احتمال ما یؤول الارث
بیکدیگر اند و اگر خطاب بر عموم مؤمنان باشد بعموما نهی است از واگذاردن اموال خود بدست زن و فرزند بنهجی که
خود را محتاج بایشان کند و تحقیق نشده و حکی است که و اسکنا رید بزنان و فرزندان خود که تعبیر ایشان بصفت در مرتبه هکذا
اشعار بر سفاهت شما است که عنان مدار معاش خود را بدست ایشان خود بسپارید یا اختیار قبض و بسط آنها
التی جعل الله آن اموالها که گردانیده است خدای لکم قیاما برای شما استقامت معیشت
دنیا و روابط انتظام سلسله ثواب آخرت از خورش و پوشش و بخشش و خیرات و مبرات بهر نحو که خواهید و اراده نماید
و بنا باحتمال اول آنچنان مالی که از جنس آنست اینکه مباد از دادن گدم معاش خود را باکنا از قبیل لا تقتلوا انفسکم
و بقرائت نافع و ابن عامر قیما بغیر الف یعنی تفاوت نباشد چون عودا بعض عبادا آمده و علی ای الاحتمالین
قیام مصدر بجای ما به القیام مبالغه تمام است بر بنای معیشت خلائق باموال بحیثیتی که اگر تضییع در آن راه یابد
تضییع نفوس ایشان باشد و لهذا گفته اند که المال سلاح المؤمن مال سلاح مؤمن است از حقارت او و نظرهای اهل
دنیا و استخفاف و اذیت ایشان و بعضی از نیکان فرموده اند که اگر مالی از من بماند که باید حساب آنرا در قیامت دهم
بهتر از آنست که محتاج بمردم شوم و شیخ سعدی گوید که آدمی بخلق آدمی محتاج باشد بهتر که بخالق و در کشاف گوید که نخلد

وکسب معیشت کنند بعد رشتی که درین زمان چون کسی محتاج کردد اول چیزی که بخورد دین خود است انتهی کلامه پس چون چنین است
سزاوار نباشد که متاعی که کار آمدنی را بدست سفیهی چند دهید که راه با غراض صحیحه و غیر صحیحه خود برند چه خدای مصالح شما
وا زجمله سفها که فرد اکمل ایشانند زنان که در تفسیر … مرویست که مدهید مال خود را بتصرف شان بان جهت زنان
نزدیک کدام سفاهت بالاتر از شرب خمر است و در تفسیر قمی از باقر علیه السلام روایت شده که در این آیه فرمود فالسفهاء النساء
والولد پس فرمود چون مردی داند که زوجه او سفیهه مفسده و ولد او سفیه مفسد است سزاوار نیست که مسلط کند ایشانرا
بر مال او که خدای آنرا برای وی قیم کرده و وجه معیشت گردانیده پس فرمود قیاما ای معاشا **وَارْزُقُوهُمْ**
فِيهَا و روزی دهید ایشانرا از منافعی که در مال ایشان پیدا شده باشد اگر قدرت بر معامله و تجره برای ایشان
داشته باشید بامرفه و ضبطه تا از اصل مال که سبب انفاق بر ایشان رفته رفته بر طرف کردد و لهذا بلفظ فیها
ادا نموده دون منها که دلالت بر انفاق از اصل میکند و این معنی ایذان بدان میکند که بر اولیا تکسب منافع در اموال جماعت
مولی علیهم مرور است اگر چه بین العلما در باب وجوب و ندب آن اختلاف است لیکن بنا بر تفصیل کذا دران اولی واجب است
که بقدر نفقه واجبه و زیاده بران سنت باشد و ملخص آنکه چون مبنای سلوک منع از تصرف ایشان در تولیت اولیا است
پس نظر خود اولی بجهت معیشت ایشان بقدر کفاف مقرر کنید ای اولیا **وَاكْسُوهُمْ** و بپوشانید ایشانرا
مناسب بحال بعنوان امساک نه بر سبیل اسراف … لفظ واکسوهم با آنکه وارزقوهم … ماکول و مشروب و ملبوس …
ما ینتفع به الانسان است برای غلبه استعمال رزق … در … پس … برای تاکید … احوال مولی
علیهم است که اولیا ایشان … محتاج ایشانرا … متوجه شوند … بعموم خود …
اکنا عبارت از محافظت ایشان باشد و بین بردن عقلت و حسن ترتیب … از لباس … حیا و ادب … چنانچه
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حلی النساء **الذَّهَبُ وَحُلِيُّ الرِّجَالِ الْأَدَبُ** یعنی … و در اول آیه که سفها عبارت از زنان
و فرزندان باشد یعنی از مامور شدن بانکه مال خود بدست متعلقان خود ندهید توهم آن میکند که وجوب نفقه ایشان
از کردن شما ساقط است بلکه باید که آنچه لازمه انفاق است از نفقه و کسوه و غیر ذلک تسلیم کنید وجوبا …
چون زوجه و پدر و مادر و جد و جده هر چند بالا روند واستحبابا با آنهایی که نفقه ایشان سنت است چون غلام و کنیز
و برادر و خواهر و سایر اقوام و اقارب و غیر ذلک **وَقُولُوا لَهُمْ** و بگوئید برای ایشان یا برای ایتام مولی علیهم
سن یا در هر وقت خصوصا حین انفاق بر ایشان **قَوْلًا مَعْرُوفًا** ٥ یعنی نیکو و خوش آینده …
آمیز تا شاید آزرده خاطر از شما نشوند چه در حدیث آمده که اذا بکی الیتیم اهتز عرش الرحمن مثل آنکه … بگوئید …
مبلغ من امانت دار توام و عنقریب مال ترا بتو رسانم … گوئید … شما را انفاق …
مرا اعلام نمائید و غیر ذلک از سخنانی که ایشانرا ارشاد و رشد و صلاح دلالت کند و بقولی قول معروف تعلیم آداب
تجارت و صنایع است تا طفل بعد از بلوغ بکار خود پردازد و بقولی مراد وصیت بادا مال ایشانست چون ولی را …
شود و عموم … الاقوال اولی است چه معروف هر چیزیست که پسندیده عقل و شرع باشد خزانه
بدانکه ظاهر آیه دلالت میکند بر لزوم حجر و حجر بحسب لغت بمعنی منع است اما باصطلاح شرع منع … از … داشتن
مالک جزئیت از تصرف نمودن او در مال ایشات خود بسبب سفاهت و جنون و رقیت و افلاس و مرض متصل بموت

بلغ

وصغر

وصغر سن پس جماعت محجور علیهم شش طائفه اند سفیه و مجنون و عبد و مفلس و مریض و صغیر و اگر چه درین آیه و آیه آینده دو نوع اول
و سایر مذکور است اما نظر بعموم لفظ سفها و شمول آن بر همگی این شش طائفه باعتبارات مختلفه و عمومات بکر همگی
داخلند اما سفیه و معنی آن گذشت بر دو نوع است نوع اول آنکه سفاهت وی متصل ببلوغ باشد یعنی بلوغ را در حالت
سفاهت دریافته باشد پس حجر و ثبوت سفاهت وی منع از تصرف در اموال و تولیت رتق و فتق احوال و علی نحو …
لازم است بدون توقف بامری دیگر چنانچه در آیه مبارکه تعلیق حکم حجر بوده بوصفی شایسته علیت است و در آیه …
ولایت ولی برای سفیه بحجر و حصول سفاهت کرده و پس نیز در باب احتیاج اجرای احکام حجر بر او بحکم حاکم یعنی مجتهد جامع الشرایط
… قولست بعضی بر آنند که واقع شامل حجر بر او … و رفع احکام حجر از او در حین زوال سفاهت بدون حکم حاکم نشود چه …
سفاهت و زوال آن امریست مخفی محتاج باجتهاد و قیام امارات و ادراک و … نظر بر آنکه تا احکام … امارات …
حجر حاکم بنا و انفسیح مال محجور علیه بهم رسد در نوع آنرا موقوف بامر حاکم نداشته و زوال آنرا موقوف بآن داشته لیکن اصح
موقوف نبودن هر دو حالت است بحکم حاکم چه مبنای حجر بر سفه و زوال حجر بر زوال آنست و از فحوای آیه که فان آنستم منهم رشدا …
آن … است نوع ثانی آنکه سفاهت وی متصل ببلوغ نباشد یعنی در حین بلوغ عاقل بوده بعد سفیه
شده باشد پس او بمجرد عروض سفاهت محجور علیه نشود بلکه بحکم حاکم و بر او حجر نهایند تا رفع حکم حجر از او …
و اگر کسی کوید بر … تقسیم اشکال وارد آید که در آیه مبارکه تعرض … انواع سفیه نشده بلکه مطلقا حکم بر حجر بمطلق سفها فرموده
تخصیص بنوعی دون نوعی اجمالی … تفصیل معتقد نشده کوئیم اگر درین صورت حکم بحجر … بلا حکم حاکم لازم آید …
حرج و تشنیع عظیم لازم آید چه اکثر مردم خالی از سفه فی الجمله در تصرفات خود و عادت … مردم مختلف …
سفاه و … که … حرکات و سکنات مردم عاقل را حمل بر سفه میکنند پس اگر جایز باشد بدون حکم مجتهد … الاحکام
جاری سازند هر آینه بر هر کس … لازم آید در موضع حجر و منع یکدیگر …
انواع حجر … محجور … از مال ایشانست پس … اقرار … بمال ایشان … موجب …
باشد کند ممنوع نیست لیکن اقرار او بجنب و جنایت و غیر … صحیح است هر چند … جنایت موجب کفاره و …
و قصاص باشد و جایز است اقسام تصرفات او در نفس خود الا … طلاق
و خلع و وکالت برای غیر در سایر عقود اما مجنون حجر او ثابت است در جمیع آنچه … و وقت حجر او ممتد است تا هنگام افاقه
اما عبد ممنوع از همه تصرفات مالی … و غیر ذلک … مال …
جمیع حالات که باشد … اختیار مولی … طلاق زوجه خود … ایقاع …
… باشد و حجر او ممتد است تا هنگام عتق یا اذن مولی … ممنوع از جمیع …
… و مستغرق … اموال وی … باشد … محجور … اجماعی …
اینکه … تصرفات مالکانه در مال خود جایز است لیکن حجر او برای … حقوق غرما است نه برای …
او باشد … حکم حاکم محجور علیه شود … تا هنگامی است که … او …
… کند … ممنوع است از آنچه زیاده بر ثلث مال وی باشد … تا هنگام فوت اما صغیر
پس ممنوع است از جمیع تصرفات خود تا هنگام بلوغ و آن … علامتی است که …

چون روییدن موی درشت در پیش ظهار و احتلام و تغیر صوت باتفاق علما بخلاف بعضی از اهل خلاف و بعضی آن را معتبر
دختران چون حیض و برخی از آن میان پسر و دختر مختلف است چون سن که در پسر کمال پانزده سالگی است لقوله علیه السلام اذا استکمل
المولود خمس عشرة سنة کتب ما له و ما علیه و اقیمت علیه الحدود و در دختر باتمام نه سالگی است باتفاق جمهور علمای
شیعه بخلاف مذهب شافعی و حنبلی و بعضی از حنفیه که در سن علامت بین الذکر والانثی بالمساوات قایل شده گویند
بلوغ هر یک از پسر و دختر باکمال پانزده سالگی است و بعضی دیگر از حنفیه باتفاق علماء ما کبیر تفاوت بین الذکر والانثی قرار
داده بلوغ دختر را به هفده سالگی دانند و بعضی ایشان روایت هفده و بروایتی به هجده سال قایل شده اند و بطلان قول
ایشان بجهت از آنجا ظاهر است که در غالب اوقات حیض زنان در کمال نه سالگی واقع شود و بر ظاهر است که حیض
بدون بلوغ نمی باشد و در روایت معتبر آمده است که رسول خدا در حق اسماء بنت ابی بکر گفت ان المرأة اذا بلغت المحیض
لا یصلح ان یری منها الا هذا یعنی چون زن بحیض رسید جایز نیست که مردان نظر کنند بعضوی از اعضای او مگر باین عضو
و اشاره بروی و کفهای دست وی نمود و بعضی از علما رضوان الله علیهم برای پسر باکمال چهارده سالگی حکم کنند
دو روایت جعفر تعالی از ابی جعفر که گفت پرسیدم از آنحضرت که احکام شرعیه در چند سالگی بر اطفال جاری میشود
فرمود در سیزده سالگی و چهارده سالگی گفتم هرچند محتلم نشود احکام بروی جاری می شود فرمود بلی لیکن اولی آنست
که روایت مذکوره را بعنوان حمل بر آن کرد که اجرای احکام در سیزده و چهارده سالگی بعنوان وجوب شرعی باشد
تا عیبی بهم نرسد با ادراک بلوغ بدون رشد کافی نیست و در تخصیص آن تفحص تمام مرعی داشته چنانچه روایت کرده
که عم ثابت ابن رفاعه نزد رسول خدا آمد گفت یا رسول الله برادرزاده من رفاعه وفات یافته و از وی طفل صغیری ثابت
نام مانده و من او را با مال او محافظت نموده ام آیا وقت تسلیم کردن مال بوی کی باشد حق تعالی امر بامتحان حال
اطفال نموده فرمود که **وابتلوا الیتامی** و آزمایش نمایید یتیمان محجور علیهم را ای اولیاء ایشان
یعنی تتبع حال هر یک از اصناف پسران و دختران ایشان کنید فراخور و مناسب هر یک که ایشان را بدادن مال
بکماه تا ظاهر شود که بچه مصرف صرف میکنند و تجارت و حاصل مینمایند و سوداگرزادگان را به تجارت و خرید و فروش
و کاسبان را بکسب و دختران را به هفت و شانان را و زنان را بغزل و بافتن جامه و ترتیب امور خانه و غیر ذلک
نه بیک دفعه بلکه چندین دفعه چه احتمال میرود که یک دفعه رجما بالغیب فعل ایشان بر وجه صواب واقع شود و باید
که این ابتلا قبل از بلوغ باشد چه اگر بعد از بلوغ بود اولا نام یتامی برایشان صادق نباید و جز آنکه از ابنای
نامیده و ثانیا محتمل که افعال او بر موافق صواب صادر شود و در آن حین تسلیم مال به او لازم شود
لازم آید که بالغ رشید محجور باشد بل بنابر این ابتلا باید که در هنگام شعور و تمیز ایشان باشد **حتی اذا بلغوا
النکاح** تا هنگامی که برسند بحد بلوغ بعلامات که قصد ذکر یافت و این کنایه از بلوغ است چه بعد از بلوغ
شایسته نکاح بگردند بنابر آن نکاح در این مقام بمعنی جماع باشد نه اجرای عقد چه مرجح است که اجرای عقد قبل البلوغ
بر طفل جایز است اما از فحوای لفظ حتی که ما بعد آن داخل در ما قبل است ظاهر شود که امتداد ابتلا ایشان تا اول
جزوی از اجزاء زمان بلوغ تواند بود و بعد از احساس بلوغ در مقام ابتلا **فان آنستم** پس اگر دریافتید
منهم رشدا از ایشان نوعی از راستی و صلاح و اصلاح مال و معرفت آن در مصارف لایقه
فان احسستم یعنی احسستم و رشد العقل ... یعنی چنان به بینید که ملک

و حرکات
را بحیث در طبع ایشان بهم رسیده باشد که ممکن مخاطب آنچه در حین ابتلا با ایشان داده اید در معاملات و اشیاعها بایند
که مناسب حال ایشان باشد بجای آورند و معاملات رایج کنند **فادفعوا الیهم** پس بدهید بایشان بدون
تاخیر و تعلل **اموالهم** مالهای ایشان را که بعنوان ولایت در تصرف شما بوده و در فقه از رشاد مرویست که تفسیر آن
بدین نحو فرموده اند اذا رایتموهم یحبون آل محمد فارفعوهم درجة خزانه باید دانست که مراد از رشد
آنکه ایناس رشد که موجب دفع مال است بسوی یتامی محبت آل محمد است و در مجمع از باقر مرویست که عقل و اصلاح مال است و بعضی
از فقها چون صاحب احتجاج و غیره عدالت و بعضی صلاح ظاهری را شرط دانسته اند بدلیل آنکه حق تعالی دفع مال را بسوی ایشان
موقوف بایناس رشد داشته و فاسق متصف بغی است نه برشد دیگر آنکه احدی مادام سفیه باشد مستحق آن نبود
و سفیه محجور علیه است و موید این قول است احادیثی که شارب الخمر را در تحت سفیه شمرده اند چون روایت باقر که فرموده و ای سفیه
اسفه من شارب الخمر و برین قول متفق اند شافعیه و بعضی از علما لیکن ضعیف است واصح آنکه هیچ یک از صلاح و عدالت
ملحوظ نباشد بلکه اگر بعد از بلوغ فاسق باشد دفع اموال او امر فرموده بدون ملاحظه امری خارج و مراد از رشد
در معاملات دنیوی است نه رشد در معاملات اخروی که در مقابل غی است چنانچه از تنکیر لفظ رشد در سیاق اثبات ظاهر
میشود که رشد در همه مصالح او نباشد بلکه رشد در بعضی از مصالح وی کافی است و بحسب مناسبت مقام ظاهر گردد که مراد
رشد در مال باشد است لاغیر و مضایقه از آن ندارد که فاسق بحسب دین رشید بحسب مال باشد تا آن مناقاتی با تصرف در اموال
چه اگر فسق موجب حجر شدی بایستی که هیچ احدی از مومنان متمکن از تصرف در مال خود نباشد و این خلاف اجماع کل است
و این سفاهتی که در آن اخبار نسبت بشارب الخمر و فاسق داده شده غیر سفاهتی است که در آیه و لاتوتوا السفهاء فرموده و لهذا
آنچه در تفسیر بعضی از باقر روایت شده که فرموده هر کس مال یعنی از یتامی نزد وی باشد جایز نیست که مال وی را
بوی باز دهد تا هنگامی که قابل نکاح گردد و هنگام حلم وی در رسد پس چون بهنگام حلم رسد و اقامه حدود و فرایض
بروی توان کرد و سفیه مال خود و شارب خمر و زانی نباشد پس چون ایناس رشد از وی کند مال وی را بوی رساند
و شاهد بروی گیرد پس اگر بداند که بالغ شده است باید امتحان کند اعطا بسوی وی ... حتی اذا بلغ اشده
مال الیتیم بر توقف دفع مال بر صلاح و عدالت در وجه و ایضا دفع مال ایشان را منوط به بلوغ و ایناس رشد
کرده اند و شرط عدم زنا و شرب خمر بلکه بنابر تنزه است بدلیل آخر حدیث که فرموده پس چون بلوغ او ثابت کرده دفع
مال بسوی وی کند اگر رشد بیابد و جایز نیست حبس مال او بعد از بلوغ بعلت آنکه گوید که بزرگ شد انتهی الحدیث و چون
دانستی که فسق مانع از دفع مال بسوی ایشان نیست پس نیز موقوف بحکم حاکم نباشد ایشان هم نیست چون شارع حق یکی
از حجر را بایناس رشد دفع آن بسوی ایشان بر ولی واجب گردانید چنانچه از فحوای فاء تعقیبیه در لفظ فادفعوا مفهوم گردد
چه این مال برایشان امانت است و تاخیر ایصال آن جایز نیست مگر آنکه در رضای ایشان مذکور در بودن آن نزد ولی بعد از بلوغ حاصل
که رعایت اشهاد شهود بر دفع لازم است چنانچه از آیه آینده مستنبط گردد و مقتضی مفهوم شرط در این آیه عدم دفع
مال است بایشان با عدم رشد و این معنی صریحا از لفظ لاتوتوا السفهاء اموالکم فهمیده شد پس مادام که رشد ایشان
نشود دفع مال بسوی ایشان حرام است هرچند ملتحی و بسن شیخوخت رسیده باشد چه موجب تضییع آن باشد و اکثر علما
بر این اند بخلاف قول ابوحنیفه که حکم بدادن مال بیتیم ایشان در سن بیست و پنج سالگی کرده هرچند ایناس رشد نشود پس اگر

او بلوغ پس یا در سن هجده سالگی است و گوید صفت مال و بکر مستلزم تغیر حال است لهذا رسول الله امر بجدا طفلان هفت سالگی
نموده پس چون این هفت بر هجده افزوده شود آنگاه تغیر در احوال پیدا شود و مال را بوی توان داد و این محض غلط است چه حق تعالی
تعلیق حکم بوصف برای آن نموده که وصف مذکور بنا بر ضمیر علت آن حکم باشد پس مادام که صفت رشد منتفی باشد حکم منتفی
که دفع مال است منتفی خواهد بود بدون اعتبار سن و غیرها پس گویا گفته است که مادام ایناس رشد از ایشان نکنید مال ایشان
با ایشان دفع منمایید **وَلَا تَأْكُلُوهَا** و مخورید ای اوصیا مالهای مضبوط ایتام را **إِسْرَافًا وَبِدَارًا**
در حالتی که [illegible] کاری و شتابنده باشید از حق باشید بنا بر آنکه این دو مصدر از روی مال غیر بیان هیئت فاعل
کنند اگر چه ایشان تمیز باشد یعنی مخورید مالهای ایشان را از حیثیت زیاده روی و تعدی از آن قدر که شارع و حاکم شرع
برای تنخواه الجعالة و حق الوصایه قرار داده اند یا زیاده بر قدر اکل معروف که از فقرا آن شرط ظاهر است و اگر بیشتر آنها برای
لاجل باشد یعنی مخورید اموال ایتام را برای شتاب کردن و پیشی گرفتن بر بلوغ ایشان **أَنْ يَكْبَرُوا**
از خوف اینکه مبادا بزرگ شوند یعنی هنگام بلوغ ایشان در رسد و مال خود را از شما باز گیرند و نتوانید اخذ چیزی
از آن مال کرد **وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا** و هر کس بوده باشد از جمله اوصیا و اولیا قوی اگر بعنوان که از جهت ماکل
و مشرب خود از عین المال خود یا کسب خود بر آید بحسب عرف اما بحسب شرع آنکه قوت یکساله خود و عیال خود را داشته
باشد **فَلْيَسْتَعْفِفْ** پس باید که دست باز دارد از خوردن مال یتیم و قناعت کند بآنچه خدا روزی وی کرده
بر ایشان رحم و اشفاق بر احوال ایتام در کشاکش آورده که استعفاف ابلغ از عفاف است چه آن بر طلب زیادتی عفت باشد
و اگر امر برای وجوب باشد چنانچه مختار جمعی از علما است هیچ وجه از وجوه اکل از اموال ایتام جایز نیست و حقیقت امر نیز
در اصل وجوب است بخلاف جمعی که باستحباب آن قائل شده اند اکل بالاولی یا اکل را بر غنی جایز داشته اند اما اول اصح و احوط است
لیکن هر کسی که اعمال ایتام بر سبیل امانت نزد او باشد با خود باختیار خود وصی شده باشد بخلاف آنکه کسی حاکم بر سر ایشان
تعیین نموده که هر چند جمعی باشند جایز است که حق الجعاله بقدر بوده خالی از آن مال بگیرد هر گاه [illegible]
یا فقیر شود **وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا** و هر کس بوده باشد از جمله آنانکه از عین مال یتیم امداد و قوت و محتاج
آنچه در عوض کفایت کنند **فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ** پس بخورد از مال یتیم بنیکی یعنی بقدر حاجت خود
خود که تجویز عدول و معروف باشد زیاده بر آن [illegible] بدانکه بنا بر قول جمعی از مفسرین در روایت
که فرموده کان [illegible] یقول انها منسوخة آیه منسوخ است بآیه لا تقربوا مال الیتیم و بآیه ان الذین یأکلون اموال الیتامی
ظلما اما از [illegible] اخبار و اکل وصی از مال الیتیم بشرط مذکوره مینماید که منسوخ نباشد و مشهور نیز [illegible]
نیز ایشان و امر بآکل در اینجا اموال ایشان تعیین شده چنانکه اکل و مستلزم تلف تضییع مال یتیم نشود پس اکر مال الیتیم
در دست احدی باشد بدون ولایت و وصایت شرعیه اجرای این حکم بر وصورتی نداره مگر آنکه وصی و حاکم متعذر الوجود باشد
در کافی از صادق منقول است که فرمود این رخصت رخصتی است که نفس خود را از تحصیل معیشت محبوس کرده تمام اوقات
مرهون کار یتیم نماید پس باکی نیست اگر بقدر معروف از مال یتیم بخورد بشرطی که مشغول اصلاح مال ایشان باشد و اگر
مال اندک بود اصلا نباید که هیچ از آن بخورد و ایضا مرویست که از آنحضرت پرسیدند از حال قیم ایتام که شتر ایشان
نگاه میدارد و قدری که مراد از مال ایشان ملامت [illegible] هر گاه حوض آن بخورد ایشان را که بنکند بینباره و [illegible]

ایشان بیرون برد از بهر آن روا است که از شیر آن شتران بخورد بدون آنکه به پستان آنها خاسد و بسا اصحاب آنها ضایع کرده و آنکه [illegible]
همین مضمون از آنحضرت مرویست که فرمود هذا رجل یحبس نفسه للیتیم علی حرثه او ماشیته و یشغل بها نفسه فلیأکل
بالمعروف و در آخر حدیث فرموده و لیس له ذلک فی الدنانیر و الدراهم التی عنده موضوعة یعنی نیست این رخصت اکل بمعروف
در زر نقدی که نزد وصی باشد و مراد آنحضرت آنکه بودن زر نقد بدون تجارت و معامله که نزد او مضبوط باشد بر از شغل
معیشت خود باز نمیدارد لهذا اخذ از آن برای وی حلال نیست و اکل بقدر معروف برای وصی از چیزی جایز است که شغل آن مانع
از تحصیل معیشت باشد لیکن در باب قدر معروف بین الفقها خلافست بعضی برآنند که هر قدر او را بعنوان الابوت کافی
باشد اگر چه آن با اجرة المثل مساوی یا کم یا زیاد باشد چه این اکل معروف در مقابل اجرت نیست تا مال آن بحیله شود و اگر
در مقابل عمل بودی بایستی که اخذ آن موقوف بفقر وصی نباشد و قومی آنکه مراد از معروف قدر اجرت عمل است عم از آنکه کفایت
ما یحتاج وی کند یا نکند همچون سایر اعمال و افعال مردمان برای یکدیگر کنند و اجرت گیرند و مفاد احادیث قبله
اجرة المثل الذی بقدر کفایت کند و نزد بعضی بقدر اجرت شغل خود که از آن باز داشته شده است بسبب اشتغال بامر یتیم و جمعی
که بقدر اجرت المثل یکی که بجای وی بدان شغل قیام نماید چنانچه هشام ابن حکم روایت کرده که از صادق پرسیدیم
از حال کسی که متولی مال یتیم است آیا مر او را جایز است خوردن از آن فرمود نظر کند بسوی آنچه غیر او از آن عمل بگیرد اگر بجای
وی کار کند پس بهمان قدر بتواند خورد اما اصح قول اول است چنانچه تقویت آن کند اطلاق آیه و آنچه در کافی از صادق مرویست
که فرمود المعروف هو القوت و انما عنی الوصی و القیم فی اموالهم و ما یصلحهم لیکن آنچه گفته اند که اکل معروف بعوض و مقابل
چیزی نیست معارض تمام دارد با احادیث قبل که هر یک دلالت میکند بر آنکه معروف در عوض حبس نفس وصی است از تحصیل معیشت
خود و کفیل شدن امر یتیم است بآنکه اخذ مال یتیم بدون عوض بهیچ وجه من الوجوه جایز نیست و این اجماعی است در حالتی است که تبرعی
برای حفظ اموال ایتام باشد شود پس اگر احدی بدون اجرت و عوض مشغول مهمات ایتام گردد یا با اجرتی کمتر بدان شغل
قیام نماید در آن هنگام وصی مذکور را هیچ از مال یتیم نرسد هر چند فقیر باشد و بدانکه مقتضی آیه و مشهور بین العلما
آنکه در عوض در صورت بسوی یتیم واجب نیست هر چند وصی توانگر گردد زیرا که آنچه خورده بعوض عمل وی و مانند آن
ابتیاع است که خدا امر باکل آن نموده و بعضی بعد از رفع احتیاج آن قرار داده و نزد دیگر آن عوض آن بعد از توانگری وصی
لازم است زیرا که حق تعالی استباحت آن را معلق بشرط فقر کرده پس آنچه وصی بخورد بر وجه قرض است لازم الاداست
اگر قدرت یافته آن بیابد تا وفات نماید از ذمه او ساقط است همچون سقط بسوی طعام دیگری و در این باب روایتی از ابی
ابن محمد ابن ابی نصر از ابی الحسن مرویست که گفت از آنحضرت سوال نمودم از مردی که در دست او مال ایتام باشد پس محتاج
و چیزی از آن برسد آیا برداره بعنوان آنکه باز بوی رد کند فرمود سزاوار نیست که از مال ایتام بخورد مگر آنکه قصد رد داشته
باشد پس اگر رد نیت خود داشته باشد بگو آن کند بهر حال عمومی است که مال ایتام خورد و این قول نیز چون در حالتی [illegible]
مذکوره با عدم جزم بر حقیقت آن قابل چندین تاویل و محل چندین احتمال برخی از مواقعات و شغل پس بعد از رفع احتیاج [illegible]
اکل تا ثابت بودن دلیلی بر حسن شود و این لازم آید که قبل از حصول غنا بمرد آن واجب باشد چه مخروج عن اتبعه یحب
نکردند و اتفاق علما بر عدم وجوب اداست قبل از غنا مگر آنکه گوییم اصلا و مطلقا اکل مال یتیم بدون تعهد شغل [illegible]
مجوز نیست مگر بحال اضطرار و مراد از معروف قوت است چه در اینجا مراد قوت حاصل بایکه شغل و بعد از آن [illegible]

بدلیل باشد چنانچه بعض بر این معنی بضرورت استدلال جویند بآنچه در مجمع از باقر مرویست که در معنی آیه فرموده من کان فقیرا فلیأکل
من مال الیتیم بقدر الحاجة والکفایة علی جهة القرض ثم یرد علیه ما اخذ اذا وجد که از جهت او چیز محتاج شود بر وجه
از مال یتیم که روست و بعد بقدر احتیاج بر سبیل قرض پس عوض بهمرسانده بوی بازپس دهد **فَإِذَا دَفَعْتُمْ** پس چون
باز دهید و بسپارید **إِلَيْهِمْ** بسوی آن یتیمان **أَمْوَالَهُمْ** مالهای ایشانرا که نزد شما بود بعلت ولایت و وصایت
فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ ۵ پس گواه گیرید بر اخذ و قبض ایشان زیرا که اطلاع شهود موجب دفع تهمت و خصومت
از شما است و اگر یتیم منکر استیفا کرده ولی ضامن آن نباشد بخلاف عدم اشهاد که وی ضامن است قطع نظر از رفع اعتباری
بین الناس چه دستور العمل بین الاصحاب آنکه دعوی القیم ان کان تسلیم المال الی الیتیم فلا یقبل منه الا بالبینة بر
قول اکثر علماء شافعیه بخلاف حنفیه که گویند قول قیم در آنجا معتبر است و اولی آنست که حیثیت شرع ما زیاده بیتیم
اشاهد گوید و عادل که در تلف مال یا انفاق آن در وجه یتیم بقدر کفایت باتفاق کل مذاهب با وجود عدم شاهد
بنا بالامین یصدق بالیمین قول قول قیم است با قسم و بجهة در این مواقع اشهاد شهود متعذر بل متعسر است **وَكَفَىٰ**
بِاللَّهِ و بس است بسنده کردن بعلم خدای **حَسِيبًا** ۵ از جهت آنکه شمارنده نیک و بد اشیا و مطلع بنقیر و قطمیر
آنها و جزا دهنده در روز جزا است پس بعد رکنید از کار فرمی تعاطی اسرار او و مشغول گردید باداء امانت باخلاص نیت
در شهادت برای شما در حقایق مال را بسوی ایتام دفع نمائید و احدی نباشد که برای جمع شاهد شود پس بهانه نبودن
شاهد نیاورده و اخفاق حق ایشان نکنید منقولست که در زمان جاهلیت عادت عرب آنکه پسران خرد و زنان را مطلق
ارث نمیدادند و میگفتند میراث مال کسی است که اسلحه جنگ در پوشد و مالهای خصمان را بغنیمت و سنان آن دارد از معرکه
کرم و دار بدست آورد و این قاعده در میان ایشان استمرار داشت تا آنکه رسول خدا هجرت نمود و بعد نیز مدتی با هم بود نام
مسجد ابحیات نبوت مآب در مسجد فضیح عرض نموده گفت یا رسول الله او سعد بن صامت زوج من وفات نموده و سه دختر باما
فرو داده از وی ماند و مال او را فتاده و ع محمد خاع اعمام او تصرف نموده دختران بی بهره و بی نوا مانده‌اند سن گذارده الدیبس
رسول خدا امر باحضار ایشان فرمود و آن زنان دعوی میراث خود و فرزندان خود نمودند ایشان بطریق جاهلیت
وی اشتغال نمودند حق تعالی آیه فرستاد که **لِلرِّجَالِ** مر مردانرا خواه خرد و سال باشند و خواه کبار السن **نَصِيبٌ**
بهره و قسمتی از مسلمانان **مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ** از آنچه بازگذارند پدر و مادر ایشان از مال بعد از موت
وَالْأَقْرَبُونَ ۵ و از آنچه متعلق شود از خویشان ایشان که بعلت نزدیکی بایشان بگذارند ارث برند **وَلِلنِّسَاءِ**
نَصِيبٌ و مر زنانرا نیز بهره هست اعم از کوچک و بزرگ **مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ** از آنچه واگذارند از عطا
و نیم بعد از آن پدران و مادران **وَالْأَقْرَبُونَ** و خویشان و اقارب ایشان یعنی ارث بعلت نسب است نه باعتبار الحکم
اعم از بالغ و غیر بالغ ذکر کان ام انثی **مِمَّا قَلَّ مِنْهُ** از آنچه اندک باشد آنمال باز مانده **أَوْ كَثُرَ** ۵
یا بسیار بود و آن بدل جمله از ما است بتکریر عامل یعنی کم و زیاد ترکه میت یا در حکم تفاوت نباشد هر یک از قلیل و کثیر
الا مجرد فوت مورث مشغول بود او کرده **نَصِيبًا مَفْرُوضًا** ۵ و در مالی که هر دو نصیب ثابت و مقرر شده از نزد
خدای و مناسب حکم و مرتبه قرب و بعد بمیت زیرا که مراتب ورثه مختلف است و کل ابوت و بنوت هر چند بالا و پائین رود
مقدم اخوت هر چند بجهت پدر و مادر باشد و بتیم عمومت و خئولت پس تا دام احدی از والدین یا اولاد میت کار از دست

او باقی اند درحیات باشد احدی از برادران و خواهران و اولاد ایشان ارث نبرد چرا که ایشان از درجه دوم‌اند و مادام احدی از
اخوات و اولاد ایشان در قید حیات باشد احدی از خال و عم و اولاد ایشان را ارث نرسد چه ایشان از درجه سیم اند
خبر زانه بیان و اقسام این باشد بنابر آنچه گفته شد احد بوارث نرسد که گوید بیان تفاوت و الاقربون مستلزم ارث مع
دی رحمی است پس چرا با وجود بنت برادر و از ارث محروم است گوئیم سقطوره آیه دال بعض ایشان به دستور الاقرب فالاقرب و اعمومت
و نصیب برای بنات البنات متعلق جاز مجرور باشد و احتمال تعلق لیعلق بمحذوف نیز دارد ای اعنی نصیبا مفروضا بر
مفروضا صفت آنست یعنی اند که ذکر نصیب بصدد زینت و تاکید باشد چون فریضة من الله یعنی بهمه اندازه فرائض
از نزد خدا که تجاوز از آن نتوان نمود و این دلیل است بر آنکه حق تخصص هر یک از ورثه داخل در ملک وی نشود بمجرد موت مورث
و اگر بخواهد وارث اعراض از حق خود کند حق وی از ایشان ساقط نشود مگر بنا قل شرعی که مقتضی اخراج آن از تحت ملکیت وی
باشد و آیه با دلالت صریح است بر بطلان قول مخالفین که در مرا تب ارث بتعصیب قایل شده‌اند زیرا که حق تعالی حکم بفرض
نموده است برای زنان چنانچه برای مردان نموده پس هر که حرمان زنان از ارث جایز داشته طریق قول ما را از جمیع
مفروض خود منع کردن غیر مجوز است و قرینه دلالت کند بر تقسیم در آیه بوضعی و در موضع نیست و صورت قول و تعصیب
قریب کرده شود و آیه دلالت بر مساوات ورثه ذکور و اناث در هر مرتبه از مراتب کسب کند لهذا برادر با وجود خواهر وجد
با جده و عم با عمه و خال با خاله در میراث برابرند اما ولد با والد و برادر با جد برادر و عم با پسر عم نیز ارث نبرد و خال با پسر خال ارث
نبرد چه حجب مرتبه ابعد بقدر مجمع آورده که آیه السنیر که انبیا را نیز ارث باشد چه ایشان نیز در تحت عموم رجال و نسا
داخلند انتهی کلام و این موافق مذهب علماء امامیه است که گویند محمد مصطفی میراث واگذاشت و وارث او بعلت قرابت منحصر
بفاطمه زهرا است و از آن حضرت بموجب الرجال قوامون علی النساء بامیر المؤمنین علی رسید پس آن حضرت وارث و خلیفه
بلا فصل رسول خدا باشد و این آیه مبطل قول جمعی از مخالفین است که با وجود مساوات در مرتبه ارث رجال را ارث دهند
و نسا را نه هر چند ورود آن برای نسخ همین طریقه در جاهلیت بود چنانچه در شان نزول گذشت و مفهوم این آیه اجمالیست
که تفصیل آن در آیه یوصیکم الله بیاید و بعد از آنکه بیان توارث نمود برای آنکسانی که ارث نمیبرند در بیان حق ایشان از ترکه
نصیبی مقرر باید کرد **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ** و چون حاضر شوند در حین تقسیم ترکه میت **أُولُو الْقُرْبَىٰ**
خویشان میت که میراث نمیبرند بعلت وجود خویشان اقرب در هر مرتبه که باشند چه اقرب منع ابعد میکند **وَالْيَتَامَىٰ**
و یتیمان بیگانه باشند **وَالْمَسَاكِينُ** و درویشان اجنبی من اهل الحال و بقول صاحب مجمع یتامی
و مساکین از خویشان مراد و مطلق حضور ایشان در آن بلده بجهت سکونت بودن ایشان در مجلس تقسیم که چشم ایشان
بر آن مال افتد و آرزو ی آن کنند **فَارْزُقُوهُمْ** پس بدهید ایشانرا ای بلغ ورثه بخواه قدری از رسید خود
مِنْهُ از جمله آن ترکه و ضمیر عاید بما ترک الوالدان کرده و یا از آن مفهوم که مرجع ضمیر مدلول علیه قسمت باشد و این
اعطا مخصوص باینان منقول است از امام رقیق و مراد از آن آنکه دل ایشان شاد کرده و این بر سبیل فرض و وجوب نیست بلکه
عطیه و تصدق بجهت رضای ایشان بدلیل قوله **وَقُولُوا لَهُمْ** و بگوئید با ایشان در حین دادن آن صدقه
قَوْلًا مَعْرُوفًا ۵ یعنی پسندیده خوش آیند که دلالت بر طیب خاطر شما کند بدادن آن تا ایشانرا خجالت عار
نشود یعنی بوجه الاعتذار عطیه ثانیه عذر خواهی و دعا کنید ایشانرا چون اعطاکم الله یا اغناکم الله یا بارک الله

وغیر ذلک و بقولی قول معروف اعطاء او رقیقه الارض و در قبول است نزد بعضی و جمعی گویند یعنی آنکه با چیزی با ایشان دهید که
مقدور شود و برای معذرت یا مانع و زبان بیارید با قول نیکو با ایشان گویند بر تقدیر که مانع نا از روی خشنودی برکرده و گویند
قول نیکو درین هنگام وعده دادن است تا بعد از زوال عذر **مسئله** و نزد برخی از مفسرین چون فتنی و مباح
امر بوجوب آیه منسوخ است با آیه میراث بدلیل قول باقر و صادق که فرموده اند که نسختها آیة الفرایض و نزد بعضی امر باستحباب
و آیه محکم است نه منسوخ چه نسخ آن مخالف الاصل است و بعضی از اسلاف با وجوب آیه میل نموده اند و عدم نسخ آن نیز از باقر
روایت شده و در کشاف از سعید بن جبیر نقل کرده که گفت بر خدا مردمان میگویند این آیه منسوخ است والله که نسخ نشده
ولیکن از جمله چیزهاییست که مردم در باب آن تهاون میکنند انتهی کلامه و در صافی آورده که نسخ وجوب منافی بقاء جواز و
استحباب نیست و نظیر آن در سوره البقره گذشت انتهی کلامه پس بنا بر این قول باستحباب اعطای چیزی از ترکه باقارب غیر
ذوی السهام و جیران و یتامی و مساکین اولویت چه قایلی بوجوب آن یافت نشده و برخی از فقها چون صاحب مسالک الافهام
و غیره حمل آیه بر استحباب طعمه که معمول به بین الاصحاب است نموده اند فقیه مذکور محتاج بجند تاویل کرده اولا بآنکه مراد
از یتامی و مساکین نیز خویشان باشند چنانچه صاحب مجمع گفته و آن مخالف ظاهر است ثانیا بآنکه مراد از مجموع ذوی
القربی و یتامی و مساکین اجداد میت باشند اعم از آنکه غیر ایشان وارث باشند و ثالثا بآنکه مراد بقوله فارزقوهم قدر معین
مخصوص برای طعمه باشد که آن سدس است از کل ترکه چه مسئله چنین است که چون والدین میت ارث زیاده بر قدر سدس
برند هر یک سدس را بعنوان طعمه بر اجداد حمل نمایند است و اگر ... تا آنکه قدر زیاده بر سدس بقدر سدس یکی
باشد یا بیشتر و این جز ... از آیه مفهوم نشود مگر آنکه گویند اصل استحباب طعمه مجملا ازین آیه مبرهن است و جزو بیان
آن حوالت بیان رسول خدا است چون سایر اوامر از نماز و روزه و غیر اینها و این نیز بعید است چه اوامر صوم و صلوة و غیر
بامر مذکور گرو بید لا ... احمل بر اجمال و تفصیل آن منوط بقول ... است و در اینجا طعمه بامر ذکر نشده که حمل بدان کنیم
پس حمل بر اطلاق صدقه و غیره کردن اولی است گویند مخاطب بدین خطاب مریضانست که در حین وصیت بشارت است که
برای خویشان دور که مستحق ارث نیستند وصیت کنند ... و این قول نیز بقرینه خطاب بعید است چه در آن هنگام قسمتی
در میان نیست و آیه بلفظ قسمت مذکور است مگر آنکه گوییم وصیت باعتبار ما یؤول الیه بمنزله قسمت است یا لفظ قسمت
بمعنی وصیت کردن باشد و بعد از امر ... نهی از حیف و میل ... نماید بقوله **و لیخش الذین** و باید بترسند
آنانکه **لو ترکوا** اگر واگذارند **من خلفهم** از پس وفات خود **ذریة ضعافا**
و بقرای ضعفاء و ضعافی و ضعافی چون سکاری و سکاری فرزندان عاجز و ماندگان ضعیف لفظ کو با آنچه در حیز
آن ... صله الذین واقع شده مراد اوصیا و متولیان و مباشرین تقسیم ترکه اند که باید بترسند از محروم کردن مساکین و یتامی
که در ان مجمع حاضر شده باشند بر ضعفا ... تا حیف و میلی در تقسیم واقع نشود چه ضرری بایشان نشود مبادا که
اولاد ایشان نیز بدان حالت شوند و کسی بر ایشان رحم نکند و قوله **خافوا علیهم** ص تقریر و تاکید جمله
سابقه کند یعنی بگو باید از جمعی بترسید برای بیان هر دو نوع از ترس باشد چه خشیت ترسی را گویند که من قبل تعظیم
شود و خوف ترسی است که بسبب علت و ناشی از خارج عارض گردد و نیز همچنانکه ... از آن بکنند آنرا قریب بفعل الشی
باحد ... باشد احتمال غلط ندهد و نزد برخی مراد جمعی باشند که در حین وصیت نزد مریض نشسته او را از ... وصیت

زیاده بر ثلث یا از غیبه ورثه محروم ... بعضی از ورثه یا منع از وصیت برای اقارب غیر ذوی السهام میکنند بر تقدیر بنا بر آنچه در کافی
و عیاشی از صادق منقول است که فرموده من ظلم یتیما سلط الله علیه من یظلمه او علی عقبه او علی عقب عقبه هرکس ستم کند بمال
یتیمی گرداند حق تعالی مسلط گرداند بر وی کسی را که ستم بروی یا بر فرزندان وی یا بر فرزندان فرزندان وی کند بالجمله تأمل کند
که اگر آن ظلم و ستم که بیکی از جماعت مذکوره میشود برا اولاد صغیر ایشان شود البته راضی بآن نخواهند شد پس هرچه باولاد خود روا
دار باشند برای اولاد موصی و غیره روا دهند **فلیتقوا الله** پس باید بترسند از خدا و شفقت انتقام او یا بر فرزند
از خدا در امر اولاد مؤمنان و تفاوت نگذارند میان اولاد خود و اولاد مؤمنان **و لیقولوا** و باید بگویند در حین قسمت
ترکه یا حین وصیت موصی یا حین مرض هر گاه وصیت کنند بنا بر اختلاف اقاویل مذکوره **قولا سدیدا** ه
سخنی محکم و موافق شرع یعنی عدل و راستی که از شایع حیف و جنف دور باشد و آن امر کردن ذوی الاسهام است باداء طعمه
و طعمه با قارب غیر ورثه یا امر کردن مریض است بوصیت بوجه راستی و عدم تجاوز از ثلث و عدم اضرار ورثه که موجب فقر
ایشان گردد و از رسول خدا منقول است که اگر اولاد خود را غنی بگذاری بهتر از آنست که درویشان و سائل بکف باشند
و گویند قول سدید آنست که بر وجهی باشی که غیر شود هر چند ضرر بقابل خود داشته باشد لا تأمل در باب یتیم **ان**
الذین یاکلون بدرستی که آنانکه میخورند یعنی بتصرف بباطل میستانند **اموال الیتامی** مالها
یتیمان را **ظلما** از روی غفلت و بیداد یا در حالتیکه هر یک از ایشان عین ظالمند و خوردن مال یتیم چون
ربیع عدل **انما یاکلون** جز این نیست که خواهند خورد در قبر و در روز قیامت **فی بطونهم**
نارا ط در شکمهای خود آتشی یا که شعلهای آن از بینی و چشم و گوش و دهن ایشان زبانه کشد و صحرای عرصات از دود
آن تیره و تار گردد و اهل جمع بآن سبب بدانند که او مال یتیم خورده است چنانچه مخفوظ از رسول خدا و حضرت باقر
در کافی منقولست و اگرچه پوشیدن و نوشیدن و سایر منتفعات نیز در حکم اکل است لیکن اینجا بقرینه آنچه مذکور شد
حمل اکل بر ظاهر آن نشد اما تقیید آن بلفظ بطون برای تاکید باشد چون اکلت بیدی و مشیت برجلی و تنوین نارا دلالت
بر عظمت و شدت آن کند علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از رسول خدا روایت نموده که فرموده قومی را در شب معراج دیدم که
آتش در شکم ایشان بر شعله بود و زبانه آتش از دبر ایشان بیرون میآمد جبرئیل را گفتم اینها کیستند گفت اینها کسانند که مال
یتیمان را بغیر وجه مشروع خورده اند و در فقیه از صادق روایت است که خورنده مال یتیم را زود باشد که ملحق شود وبال آن
هم در دنیا و هم در آخرت اما در دنیا آنچه بر سر یتیم آورده بر سر فرزند او نیز آید چنانچه خدای جل و علا در آیه ولیخش الذین
لو ترکوا من خلفهم الآیه ذکر آن نموده اما در آخرت پس شدت آتش است در کتاب حکم که فرموده تعالی ان الذین یاکلون اموال
الیتامی الی قوله **و سیصلون سعیرا** ه و زود باشد که در اندا خته شوند خورندگان مال ایتام در آتشی
افروخته همچون کوهی که بریان کنند و آتشی همه اطراف آنرا فرو گرفته باشد چون رخند و سعیر که اصل صلی بمعنی ایصال است و این قرات
ابن عامر و ابوبکر از عاصم است بصیغه مجهول اما بقراء سایر قرا بفتح یا بصیغه معلوم یعنی در آیند و باشند که داخل
در آن آتش شوند و برخی در جهرم و حالت بتشدید لام بنا بر باب تفعیل خوانده اند و ذکر اینجا برای آنست که از فقره انما یاکلون
فی بطونهم نارا دخول جهنم مفهوم نمیشد چه ممکن است که در غیر دوزخ بدان مبتلا باشند چنانچه مضامین احادیث دال
بر آنست بیرون کرده دخول نباید برای اشعار بر عدم اکتفا اشتعال نار اشتعال بطون ایشان در برای تهدید بخورندگان مال ایتام است

تا بدانند که این عمل شنیع از جمله کبایر و موجب دخول نار باشد از صادق ع مرویست که فرمود ادنی ما یدخل به النار اکل مال الیتیم
و دیگر بن جبیر گفت که آن آدمی اول بدوزخ شود خورنده مال یتیم است پس آنحضرت فرمود که از اول تا آخر بکیست و آیه که
شد تفسیر ظاهر آیه است اما تفسیر بطن آن مراد از یتامی اهل بیت حضرت رسالت و خلص شیعیان اند که بعد از وفات ایشان
رسول خدا از دنیا رحلت نمود و حق ایشان را جباران و ظلمه این امت بنا حق متصرف شدند و حق تعالی وبال ایشان را بایشان
خواهد داد چنانچه در تفسیر از ائمه هدی علیهم السلام روایت است که فرمودند نحن الیتامی یعنی مائیم آن یتیمان که مال ما را
خورده اند از خمس و غیره و چون آیه الی تعالی نصیب که قبل از این حاقربیکذشت نازل شد [illegible] اوس ابن [illegible] آمده و ظاهرا
شد که میراث هر کس بذوی القرابات وی للاقرب فالاقرب برسد اما تفصیل آن که بهر کس چه قدر برسد از آن آیه مفهوم نشد
رسول خدا مال اوس را از دست بنی اعمام او که متصرف کرده زن و فرزندان صغیر او را محروم نموده بودند باز گرفت منتظر آنکه
آیه دیگر بود که تفصیل بعد الاجمال بوده باشد آیه آمد که **یوصیکم الله** امر میکند و عهد میفرماید بشما خدای
فی اولادکم ق در باره فرزندان شما یا فرزندان پس از مادر از اموات شما ای مسلمانان و نسبت آنها [illegible]
شما است و بکمال مراعات ایشان است که بر اولاد خود واجب است سعی در احقاق حقوق ایشان از میراث و الحق ایشان [illegible]
و آن چنان است که از جمله مقادیر سهام ارث فرض کند مخصوص میانید **للذکر** برای هر یک مذکور از پسر و دختر
که حذف رابط کلام چون التمن منوان بدرهم برای بها و دو من است یا آنکه ای للذکر سهم **مثل حظ الانثیین**
مانند بهره دو دختر و تقدیم ذکر دلالت بر [illegible] اشعار بر فضیلت [illegible] نسبت با انوثیت و اشعار بر آنکه علت
زیادتی سهم مرد بر زن همان افضلیت است و الا للانثی مثل نصف حظ الذکر یا للانثیین مثل حظ الذکر و مقاعده
تثنیه واقع اینست طرفیت مذکر است و علت دیگر برای زیادتی بخشش مرد بر سهم زن آنکه زنان باز شوی مردان کرده
عیال ایشان شوند و باید که مردان از جمله ما یحتاج ایشان برایند چنانچه در کافی از امام رضا ع مرویست
و در تفسیر از صادق ع روایت کند که فرمود لما جعل الله لها الصداق یعنی زیرا که خدا برای زنان صداقی مقرر کرد
و مردان را صداقی نباشد پس زیادتی در ارث بعوض صداقست و در روایت معتبر دیگر آمده که [illegible] از امام حسن عسکری
پرسیدند که آیا چه سبب است که زن مسکین ضعیف یک سهم و مرد قوی هیکل را دو سهم مقرر شده فرمود لان لیس علیها
جهاد و لا نفقة و لا معقلة زیرا که نیست بر زنان جهادی و نه نفقه و نه دیت و نه غیر ذلک از تعلقات مردان
انتهی الحدیث و این صورت در حالت اجتماع ذکور و اناث است در یک مرتبه میراث چنانچه از سیاق آیه ظاهر است اما در
حالت انفراد کل واحد از صنفین **فان کن نساء** پس اگر بوده باشند در ترتیب محض زنان
که با ایشان مردی نبود و ضمیر تانیث باعتبار خبر است یا بتاویل مولود است یعنی اگر بوده باشند [illegible] شدگان از او
زنان محض **فوق اثنتین** بالای دو زن یعنی باید بوده دو زن و صفت فوق بموصوف نساء است یعنی اگر بوده
باشند زنانی بدین صفت که زاید بر دو باشند کائنا من کان **فلهن ثلثا** پس مر ایشان راست دو سهم
سه سهم مجموع **ما ترک** ع آنچه متوفی واگذارده بعنوان فریضه و تتمه آن نیز بعنوان رد بایشان رسد
با عدم مانع پس هر ترکه فریضه و رد امر اعتباری باشد و لهذا [illegible] دلالت بر تبعیض میکند [illegible] ما ترک [illegible]
و ان کانت واحدة و اگر بوده باشد وارث او یک دختر تنها نصف اصل [illegible]

برطبق قرائت نافع و غیر قراء مدینه و بقرائت ایشان مرفوع بفاعلیت فعل مقدر است ای ان کانت و قعت واحدة پس مقدار
فلها النصف ط پس مر او راست نصفی از ترکه متوفی بعنوان تسمیه و نصفی دیگر بعنوان رد اگر مانعی نباشد و از این تفصیل
که در جانب اناث داده از تفصیل بنی الذکور ساکت شد بجهت آنکه ذکور اعم از منفرد و متعدد جمع بالمساوات باشد و الا
بین مفصل میشوند چون گروهی مختص باولاد ذکور باشد یک پسر با تمامی مال و زیاده بر یک را بین بالمساوات [illegible]
تفسیر بدانکه در باره بنتین بین المفسرین خلافست جمهور جز ابن عباس و غیره بر آنند که بنتین نیز در حکم
بنت واحده و نصیب ایشان نصف است چه حق تعالی ثلثان را مخصوص ما فوق اثنتین ساخته فلهذا بنتین را [illegible]
باشد اما نزد اکثر لا بتماع علما امامیه نصیب بنتین نیز ثلثین و این اصح القولین است بجهة دلیل اول آنکه نصیب
خواهر باجماع علما و نص مبارکه فلهما الثلثان که تمام قریب مذکور شود ثلثین است و اگر نصیب دختر ثلثین نباشد
اختین بر بنتین لازم آید و این خلاف جمهور است عقلا و نقلا چه اجماع بر زیادتی قرابت بنات است نسبت با خوات
جهت آنکه بنات از صلب میت و اخوات از صلب پدر او است و این بر ظاهر است که ارث بعلت قرابت باشد لا غیر پس قطع نظر از مرتبه
مذکوره لا اقل مساوات که بنات را داده شود باید بنتین نیز همچون اختین صاحب ثلثین باشد چنانچه بنت واحده و اخت
واحده در استحقاق نصف مشابه یکدیگرند و معهذا اجماع بر مساوات بنات و اخوات در هر امری منعقد است دوم آنکه چون
نصیب یک دختر هر گاه با یک برادر جمع شود ثلث است پس اگر با یک خواهر که نصیبش کمتر از برادر است جمع کرده شود بطریق اولی
باید ثلث باشد و چون بنا بر وجه کذا رده شد نصیب بنتین ثلثین خواهد بود التزامی در منهج الصادقین آورده که چون
حق تعالی بیان سهم مذکر نمود که مساوی حظ دو مونث است این مقتضی آنست که نصیب اثنتین ثلثان باشد باعتبار
تضعیف عدد چون اینجا توهم آن میرفت که زیاده کردن نصیب بزیادتی عدد باشد برای دفع توهم مذکور [illegible]
فان کن نساء فوق اثنتین بود چهارم منصوص است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در این باب وارد شد حجت قاطع است
و صاحب کنز العرفان و صاحب مجمع البیان ادعای اجماع فرقه حقه در این باب نموده اند فلهذا [illegible]
حکم بنتین در آیه شد و تقدیر چنین است که فان کن نساء اثنتین فما فوقها فلهن ثلثا یعنی اگر دو دختر یا زیاده
باشند هر یکی دو ثلث برند و مؤید این حدیث نبویه که [illegible] المرأة فوق ثلث ایام الا و معها زوجها او [illegible]
که مراد آنحضرت اینکه بیشتر بر دو زن روز یا زیاده مگر آنکه شوهر یا محرمی همراه وی باشد نجم الائمه رضی [illegible] فان
کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا مفهوم کرده که حکم بنتین ثلثین است چنانچه کلینی در کتاب [illegible] آورده که در اصل
بنتین بیان مرحوم [illegible] بوده آیا استحقاق ایشان برای ثلثین از کجا ظاهر باشد و مال الله حق تعالی ثلثین را مخصوص
ما فوق اثنتین کرده جمعی با جماع و قومی بقیاس و بعضی بتقلید و بعضی بروایت [illegible]
ثلثین آیه [illegible] کرده [illegible] بیان بجز [illegible] نموده که مساوی [illegible] للذکر مثل
حظ الانثیین پس چون شخصی بمیرد و پسری و دختری واگذارد موافق آنچه مذکور شد سهم پسر ثلثان مال و ثلثین [illegible]
و چون ثلثین پسر درین هنگام بهره دو زن است پس مختص شد که بهره دو زن ثلثین باشد و این بیانی است که [illegible]
[illegible] و حمد خدا میکنم که فهم این را بمن داده و در رساله الافهام آورده که ظاهر آنست که شیخ کلینی این استفاده
از فضل استادش [illegible] نموده باشد و شیخ طبرسی [illegible] از ابی العباس [illegible] نقل نموده و [illegible] آنست که مفهوم [illegible]

اولاد مذکور در این آیه اولاد حقیقی میت است نه اولاد اولاد چه اطلاق اسم اولاد بر اولاد اولاد مجاز باشد زیرا که سلب اسم اولاد از
ایشان توان نمود چنانچه اگر گوییم اولاد اولاد اولاد حقیقی نیست صحیح است بخلاف اولاد صلبی که سلب اسم اولاد از ایشان
نتوان نمود پس حکم للذکر مثل حظ الانثیین مختص باولاد صلبی میت است و اولاد اولاد قایم مقام ایشان باشند
نزد عدم ایشان در اصل میراث و منع ورثه ابعد اما در کیفیت سهام هر یک نصیب [illegible]
برند اعم از آنکه مذکر یا مؤنث باشند پس پسری که از دختر میت باشد یک سهم و دختری که از پسری باشد دو سهم از میراث برد
و این قول اکثر علما است رضوان الله علیهم و [illegible] سید مرتضی و ابن ادریس [illegible] تقسیم میان ایشان
نیز همچون تقسیم میان اولاد صلبیه للذکر مثل حظ الانثیین است چه ایشان اولاد بواسطه اند و نیز در حکم اولاد بلا واسطه
مانند که گویند اولاد اولاد اولاد است [illegible] دلیل اول آنکه حق تعالی [illegible] ابن [illegible] حلائل ابنائکم
آیه زوجه ابن و زوجه ابن ابن هر دو حرمت [illegible] و همچنین [illegible] شامل بنت بواسطه و بنت بلا واسطه است و همچنین در
[illegible] برای [illegible] حلال کرده لقوله او ابنائهن او ابناء بعولتهن [illegible] در منهج الصادقین از قول صاحب کنز
آورده که اگر کسی در این زمان وقف نماید بر بنی علی هر اولاد ایشان داخل خواهد بود با وجود وسایط کثیره و اگر
وقف باطل باشد و حال آنکه کسی به بطلان آن نرفته [illegible] کلام پس بنا برین باید که تقسیم ترکه میان
اولاد اولاد مثل تقسیم میان اولاد باشد [illegible] اولاد بلا واسطه [illegible]
اولاد اولاد و زوجات ایشان از [illegible] ظاهر نشود [illegible] اجماع و اخبار
[illegible] احادیث صحیحه معتبره
دلالت بر بطلان قول ثانی [illegible] عبد الرحمن ابن الحجاج از صادق
بنات البنات یقمن مقام البنات اذا لم یکن للمیت ولد و لا وارث غیرهن و صحیحه سعد ابن ابی خلف [illegible]
[illegible] و بنات الابن یقمن مقام الابن اذا لم یکن للمیت بنات و لا وارث غیرهن [illegible]
[illegible] پدران و مادران [illegible]
[illegible] ایشان رسد و مذکر و مؤنث ایشان [illegible]
[illegible] ایشان رسد للذکر مثل حظ الانثیین
[illegible] کیفیت آن [illegible]
[illegible] کیفیت آن [illegible] ایشان و پدران ایشان [illegible]
ایشان بمقام آبا [illegible] قول اکثر علما [illegible] الفقها
[illegible] **وَلِأَبَوَيْهِ** [illegible] پدر و مادر میت [illegible]
لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا [illegible] و تفصیل [illegible]
و لکل واحد من ابویه [illegible] پدر و مادر او **السُّدُسُ** [illegible]
مِمَّا تَرَكَ از آنچه میت واگذارده باشد [illegible]
ثلث و ربع و ثمن [illegible] و ابویه [illegible]

دستان [illegible] بعنوان مساوات [illegible] سهم [illegible]
[illegible] **إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ** اگر بوده باشد میت را فرزندی [illegible] مذکر و [illegible]
[illegible] اجتماع ابوین [illegible] با بنت واحده [illegible] السلام
[illegible] اجتماع بنت واحده با احد ابوین [illegible] فریضه از بنت [illegible] چهار سهم باشد [illegible]
[illegible] ربع [illegible]
[illegible] فریضه دختر [illegible] بنت [illegible]
[illegible] اجتماع بنت واحده با والدین [illegible]
[illegible] سهم آن [illegible]
و همچنین است هرگاه اجتماع دو دختر یا زیاده با احد ابوین واقع شود [illegible] فریضه [illegible]
[illegible] و بنابر [illegible]
[illegible] احد الابوین با وجود بنتین یا بنات [illegible]
آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض [illegible] بالاجماع ثابت است [illegible]
[illegible] فرض عدم پدر [illegible]
پدری و اعمام و عمات و اولاد ایشان [illegible] آیه اولوا الارحام [illegible]
آیه [illegible] **فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ** [illegible] **وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ**
[illegible] پدر و مادر او علی سبیل الانحصار **فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ** پس برای مادر او است [illegible]
[illegible] ثلث آن باشد [illegible] ابوین [illegible]
برای پدر است [illegible] خبر انه [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] فریضه [illegible]
[illegible] زوج یا زوجه با ابوین جمع شود [illegible] در صورت اجتماع
زوج با ابوین [illegible] فریضه [illegible] زوج [illegible] نصیب مادر [illegible]
[illegible] اجتماع زوجه با ایشان فریضه [illegible] نصیب [illegible] زوجه
[illegible] ثلث است نصیب مادر و باقی [illegible] زوج و زوجه [illegible]
[illegible] باعتبار [illegible]
[illegible] بعد از اخراج سهم زوج یا زوجه [illegible]
[illegible] للذکر مثل حظ الانثیین [illegible]
[illegible] ثلث مادر [illegible] اجتماع زوج با ایشان [illegible]
سهم ام [illegible] للذکر مثل حظ [illegible]
[illegible] زوج و زوجه [illegible]

وصیت و دین فرموده پس باید هر چه از سهم زوج و زوجه فاضل آید بر ابوین منقسم کرده و اگر چه دلیل ایشان خالی از قوّت
نیست اما مخالف عام وارد بظاهر آیه که تنصیص بر سهام و سکوت از [illegible] واقع شده و نقص بر [illegible] است پس [illegible]
بطریق علاوه در [illegible] از قبیل اجتهاد در مقابل نص باشد و قلیلی از عامه بر وفق قول ابن عباس در این مسئله با ما متفق‌اند
و این در حالتی است که حاجبی از اصناف در میان نباشد و حاجب کسی را گویند که بسبب بودن او بعضی از ورثه ممنوع از ارث گردند
اعم از آنکه ایشان خود ارث برند یا نبرند و آن بر دو نوع است نوع اوّل حاجب از کل میراث و آن را اقسام است چنانچه در جای خود
ذکر شود نوع دوّم حاجب از بعضی ترکه و این نیز بر سه قسم باشد اوّل مطلق فرزند که مانع از نصیب اعلی زوج و زوجه گردد چنانچه
در ضمن فریضه زوجین گفته شود دوّم فرزندان ذکور که مانع ابوین باشند از اضافه سدس چنانچه مذکور شد سیم برادران و
خواهران میت که ایشان نیز مانع از زیادتی بر سدس برای مادر و حال آنکه خود ارث نبرند چنانچه حق تعالی فرمود **فَإِنْ كَانَ لَهُ
إِخْوَةٌ** پس اگر بوده باشد میت را برادران پدری یا پدر و مادری باجماع علما و اخبار اهل بیت و الّا عموم آیه شامل برادران
مادری نیز هست **فَلِأُمِّهِ** و بقرائت حمزه و کسائی بکسر همزه و میم بتبعیت کسره لام **السُّدُسُ** پس مادر را در این
شش یک از میراث بشرط آنکه پدر نیز در حیات باشد بنا بر منطوق صدر آیه چه این جمله عطف بر جمله فان لم یکن له ولد و مقید
بقید و ورثه ابواه و تقدیر چنین است که فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه و کان له اخوة فلامه الثلث و قرینه دیگر
آنکه حاجب شدن اخوه از رسیدن ثلث بمادر بجهت توسعه و توفیر حصه پدر است که [illegible] مادری بسوی او [illegible]
با انضمام رسیدن حصه خود که ثلثین است متکفل بما یحتاج ایشان از نفقه و کسوه و خرج نکاح باشد چه اخوه [illegible]
عیال پدر او شان اند پس باید [illegible] از مال میت شود و [illegible] اگر اخوه برادران مادری باشند با وجود
پدر میت نیز حاجب ام از ثلث شوند چه در این حکم [illegible] شد بنا بر این پس اگر پدر در حیات
باشد با برادران مذکوره [illegible] ثلث حاجب ام نشوند [illegible] ثلث مال المیت و ثلثین آن [illegible]
باشد چنانکه با وجود پدر و عدم اخوه [illegible] ثلثین از پدر است و مؤکد این مقال است روایت زراره از ابی جعفر
که الأم لا تنقص من الثلث أبدا إلا مع الولد والإخوة إذا كان الأب حيًّا [illegible] و ابن جنید گفته
[illegible] ابوین چه در آنجا که توفیر نفع پدر [illegible] شود که فرزندان با وجود [illegible] رسانند [illegible]
[illegible] اما [illegible] پدر را [illegible] از آن [illegible] و از اینجا [illegible] بود [illegible] ظاهر کرده
و در عدم [illegible] حق تعالی ایشان را [illegible] عاید [illegible] موجب [illegible] است [illegible] اما آنچه شیخ طبرسی
از بعض اصحاب آورده که مادر محجوب از ثلث است بسوی سدس اگر چه پدر در میان نباشد و ادعای اتفاق فقها بر [illegible]
نموده خلاف مشهور بین الاصحاب است و [illegible] شیخ صدوق [illegible] احدی بر آن [illegible] چنانچه عبارت وی [illegible]
ذکر شده است و در اینجا چند مسئله است اوّل اتفاق جمهور علما بر آنست که منظور از مفهوم اخوه [illegible] است که اخوه برادران
[illegible] بر [illegible] واقع شود [illegible] از [illegible] که [illegible]
و سلیمان است [illegible] با وجود دو برادر و مادر محجوب از ثلث گردد و زیرا که اخوه بر ایشان اطلاق کرده شود و همچنین
یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر که هر دو خواهر قایم مقام یک پسر باشد و بر [illegible] اجماع امامیه منعقد است بخلاف قول [illegible]
که او بظاهر جمعیت [illegible] کمتر از سه برادر و خواهر [illegible] اما [illegible] قول او [illegible]

[illegible]

وتقدیم ارث مادر و ثبوت آن که لا تحجب الأم عن الثلث إلا أخوان أو أخ وأختان أو أربع أخوات [illegible] حکم ارث
حکمی که در باب [illegible] وی [illegible] موجب [illegible] حاجب شدن [illegible] وی باشد بقول بعضی از فقها اما حکم [illegible]
چنانچه شیخ [illegible] قایل بآن شده زیرا که بنا با [illegible] وی [illegible] احتمال [illegible] محجوب [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] انفصال [illegible] و اخوه شرط است چنانچه از ظاهر آیه توان استنباط نمود چه مادام [illegible]
اخ یا اخت [illegible] نباید [illegible] ارث [illegible] استقلال نباشد [illegible] حاجب [illegible]
[illegible] تمام [illegible] ایام [illegible] مذکوره [illegible] میراث نبرند اما [illegible]
میراث نباشد [illegible] کافر و بنده و قاتل [illegible] در مقام خود ذکر
شود [illegible] ارث ندارند وجود ایشان مانع از ارث احدی و باعث توفیر ارث دیگری نتواند شد و اگر چه
[illegible] این شرط از سیاق آیه نتوان نمود لیکن [illegible] محمد بن مسلم در باب کافر و عبد [illegible] عن المملوك والمشرك
يحجبان إذا لم يرثا قال لا [illegible] اما در باب قاتل خلاف است [illegible] حاجب [illegible] حکم [illegible]
[illegible] اما قول ایشان خالی از دلیل است و اصح آنکه قاتل ارث نبرد اما حاجب تواند شد و اطلاق آیه [illegible]
این قول تواند بود چه آنچه در حدیث محمد بن مسلم گذشت [illegible] مستثنی [illegible] در آنجا مذکور [illegible] حکم حاجب
باقی باشد و بر این قولند اجلّ اصحاب امامیه چون شیخ صدوق و علامه و ابن ابی عقیل و غیرهم رحمهم الله و چون وصیت و قرض
میت نیز مانع از قسمت ورثه است [illegible] که [illegible] و ایشان را [illegible]
آن کنند لهذا حق تعالی اخراج فرایض مذکوره را عقب باد آن نموده فرمود که سهام معلومه مذکوره فرض شده **مِنْ
بَعْدِ وَصِيَّةٍ** بعد از ملاحظه وصیتی **يُوصِي بِهَا** وصیت کرده شود بآن بنا بر قرائت ابن عامر و ابن
کثیر و بکر از عاصم بفتح صاد [illegible] وصیت بدان کرده باشد و باقی قرّاء بکسر صاد [illegible] معلوم خوانده‌اند فاعل آن میت [illegible]
[illegible] وصیت قبل از [illegible] ایصاء [illegible] کنند [illegible] مانند [illegible] و ابراد آن [illegible]
[illegible] اما [illegible] وصیت است **أَوْ دَيْنٍ** یا پس از ادای وامی که از مورث مانده باشد لفظ او افاده معنی ترتیب
نکند بلکه برای اباحت است [illegible] وصیت و دین در وجوب اخراج از اصل ترکه و تقدیم بر هر دو بر تقسیم ترکه
[illegible] هر دو [illegible] باشد [illegible] و تقدیم ذکر وصیت بر دین برای [illegible] میراث [illegible] آن
[illegible] اصل [illegible] و بدین سبب اخراج آن بر ورثه شاق است [illegible] تاکید [illegible]
اخراج آن شود [illegible] امکان آن [illegible] ادای آن نکند پس تقدیم [illegible] بخلاف دین که ادای آن بر ورثه [illegible]
[illegible] ورثه [illegible] وصیت [illegible] نکنند و اگر [illegible]
[illegible] تقدیم ذکر [illegible] اخراج آن قبل از اخراج [illegible] اگر دین مستغرق جمیع اموال
باشد ادای وصیت ساقط گردد چنانچه در مجمع از امیر المؤمنین علی روایت است که [illegible] وصیت را مقدم [illegible]
تلاوت [illegible] اما رسول خدا دین را قبل از وصیت ادا نمود [illegible] کلمه او [illegible]
بر ترتیب نکند و [illegible] ادای دین قبل از ادای وصیت [illegible] اجماع مستنبط کرده‌اند [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] مقدم بر ارث [illegible] یکی از ورثه است [illegible] اما ظاهر آیه [illegible]

قرار داده‌اند بس ترتیب وظایف میت آنکه اول اخراج وجوه تکفین و تجهیز و بعد ازان اداء دین و بعد از دین قیام بوصایا و بعد از آن تقسیم ترکه او شود **آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ** ع پدران شما و پسران شما از غایت نزدیکی و قرابت بهم هستند **لَا تَدْرُونَ** نمیدانید شما این را که **أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ** کدام یک از ایشان نزدیکترند بر شما **نَفْعًا** ج از روی فایده و منفعت یعنی شما را علم نیست باینکه کدام یک از اصول و فروع در نفع شما زودتر غایب بکرد و در دنیا بسبب عطای جزو نفقت و بعد از رفتن شما بجای آوردن در آخرت شما را شفاعت کنند و در روایت آنکه هر یک از پدر و فرزند که در قیامت درجاتش بلندتر باشد از خدا سؤال نماید که آن دیگر را با او بجا بود و شفاعت او درجه قبول برسد بمحض کلام آنکه شما چون نمیدانید که سزاوارترین اقارب بعطای حصه میراث کیست نتوانید که بدون تعلیم ما تقسیم مال خود بر ایشان کنید لیکن خدای شما علم تام بتمام مصالح شما دارد و لهذا حصص و سهام مذکوره در وراثت فرض کرده است **فَرِيضَةً** فرض کرده شده **مِنَ اللَّهِ** ط از نزد خدای که مخالفت آن نتوان نمود این مؤکد حکم قسمت و تبیین معنی یوصیکم یعنی با مرکردنی فرض علیکم است **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای هست از روی ضیا بر همه چیز **عَلِيمًا حَكِيمًا** دانا و راست کردار بمصالح کار هر کس و کننده هر چیزی بموقع خود از تقدیر سهام فریضه و غیره پس در بیان فریضه زوجین میفرماید **وَلَكُمْ** و مر شما راست ای شوهران **نِصْفُ مَا تَرَكَ** نیمه آنچه میراث گذاشته‌اند **أَزْوَاجُكُمْ** زنان نکاحی دایمی مدخوله و غیر مدخوله شما از آنها که منکوحه شما باشند مگر آنکه در حین عقد با ایشان شرط توارث کرده باشد که در آن هنگام از ایشان نیز نصف مال حسب الارث شما رسد چنانچه از زنان **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ** ج اگر نبوده باشد مر آن زنان را فرزندی یکی یا چند مؤنث یا مذکر از شما یا از شوهری دیگر **فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ** پس اگر بوده باشد مر ایشان را فرزندی بر یکی از وجوه مذکوره یا فرزند فرزند هر چند که پایین رود **فَلَكُمُ الرُّبُعُ** پس مر شما راست در آن هنگام چهار یک **مِمَّا تَرَكْنَ** از آنچه میراث گذارند چه ولد و ولد ولد با قابلیت توارث و انتفاء موانع ارث از کفر و قتل و غیره حاجب زوج در زوجه است از نصیب اعلا بنصیب ادنی بشرحی که قبل گذشت

ترجمه و در آن چهار مسئله است اول ظاهر آیه دلیل است بر آنکه رابطه زوجیت باثر زن و شوهر باقیست و او بحکم زنا بعد از موت مسمی بزوجه نموده و از اینجا استنباط توان کرد که زوج را غسل و غسل زوجه را اولی جایز است و مؤید اینست آنچه در اخبار واقع شده که امیر المؤمنین ع خود بنفس نفیس مباشر تغسیل و تکفین ع شد و جمعی رضی منع از آن جمعی و آنکه گویند تسمیه ایشان بزوجه باعتبار قریب العهد است با ایام زوجیت چنانچه طفل را دار بعد از بلوغ یتیم نامیده و اگر رشته ازدواج بین الزوجین بعد از موت گسسته نگردد لازم آید که وطی بعد از موت جایز باشد بنا بظاهر آیه الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم و حال آنکه حرمت جماع با میت بالاجماع ثابت است جواب گوییم که حرمت وی با میت از ادله خارجه مستفاد است و حرمت وطی موجب قطع علاقه زوجیت نمی‌شود در ایام حیض زنان جماع با ایشان حرام و علاقه زوجیت باقیست دوم بنا بظاهر این آیه و آیه بعد هر یک از زوج و زوجه صاحب حصه مقدر اند و باعتبار آنکه حصه ایشان بلا شک ملاحظه اقل ابنا است شبیه وصیت و دین باشد

فلیعطا با بیکه بعلت اجتماع با ذوی الفرایض یکی فریضه بر فوا عد آن راه بیابد آنچه بعد از اخراج سهم ایشان بماند بر سر و پسر تقسیم شود و بنای مسئله بر اینست بر آن که تفاوت اگر فریضه مجموع وفای بر سهام ایشان نکند نقص بر صاحب فریضه عدد زوج و زوجه واقع شود چه او بعلت قرابت نسبی یا از قبل بنت وفای بتوفیر وی بکند چنانچه اگر اجتماع میان ربع و دو دختر یا دو خواهر میت واقع شود نظر با خراج رسد هر یک بنای اصل فریضه بر شش است اما وفا بهم طرفین نکند بر آنکه سهم آن را زوج بعلت استحقاق نصف تقرب شود و فریضه بنتین که ثلثان است چهار سهم از شش سهم مذکور میشود و حال آنکه زیاد بر سهم باقی نمانده است پس موافق مذهب شیعه نقصه یک سهم نقص بر بنتین اختین علی التوفیر واقع شود و در بنا عجب اجماع علمای امامیه منعقد و اخبار اهل بیت بسیار است و علماء مذهب عامه بر عول اند و در فرایض این امثال بنای اصل این فریضه بهم که فاروق سهم آن را بر زوج و چهار آن را باختین رسانند و طریقه عول آنست که هر گاه اصل فریضه از عدد رؤس ارباب سهام کوتاهی کند بقدر آنچه مزبور است سهم موافق سهام فریضه بر فریضه افزایند تا هنگامی که موافق سهام ذوی السهام آید و نقص بر کل ورثه واقع شود لیکن قول ببطلان عول بسیار است چنانچه در جای خود ذکر شود دیگر چنانچه نقص بر زوج و زوجه را نبایست چیزی زاید بر سهم ایشان بر ایشان رد نشود بلکه چیزی بر سهم ذوی السهام از ترکه باز آید رد بر غیر زوج و زوجه از کل شود از باقی ورثه نسبتی که بنصیب ایشان و اگر میت را سوای زوج یا زوجه هیچ وارثی نزدیک و دور نباشد بر حسب زوج یا زوجه رد بر ضامن جریره میت شود و اگر ضامن جریره نباشد در رد آن بر زوج و زوجه یا بر امام نظر بحال غیبت و حضور او بین الفقهاء الامامیه چند قول است قول اول جواز رد است بر کل و احد از زوجین امام از حال غیبت مگر ظاهر بعض الاخبار و اینقول بعید رها اند است قول دوم عدم جواز رد بر ایشان است مطلقا بدلالت التسویه دوایت جمیل ابن دراج از صادق ع که فرموده لا یکون الرد علی زوج و لا زوجة و این دو قول ضعیف است مسئله هر یک معارض با اخبار قوی دارد قول سیم جواز رد بر ایشان در حال غیبت امام و عدم رد با حضور او و این بر قول اینست یا وجه این تفصیل از سیاق اخبار ظاهر شود قول چهارم جواز رد بر زوج است مطلقا و بر زوجه بشرط غیبت و این صحیح است دلیل که مطبق جمع و اقوال آن رد بر زوج است مطلقا بر جماعت فقها دعوی اجماع نموده اخبار متعدد ذکر کرده از جمله صحیح ابی بصیر از صادق ع که الزوج یحوز المال اذا لم یکن غیره اما جواز ثانی آن که رد بر زوجه است بر سبیل تفصیل برای جمع میان اخبار و متا تقرر است چون در روایت دیگر ابی بصیر که یکی از ثقات است روایت کرده و دلالت بر جواز مطلق کند که آن جناب از آنحضرت پرسیدم از مردی که مرده و بغیر از زنی وارثی دیگر نداره فرمود که المال لها و بکر جمله از صادق ع روایت کرده و دلالت بر عدم مطلق کند و آن اینست که فرمود و للمرأة لها الربع و ما بقی فللامام پس روایت اولی محمول بحال غیبت و ثانیه محمول بحال حضور باشد چهارم از مسایل از عموم لفظ مما ترکن باتفاق کل فقها معلوم است که حق النصف و حق الربع زوج از همه متروکات زوجه باشد عینا و اعیانا و منقولا و غیر منقولا کان او غیره پس قول او نیز جمیع سهام شرکت اطلاق کند **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** بعد از اخراج آنچه زوجات **يُوصِينَ بِهَا** وصیت بدان کنند **أَوْ دَيْنٍ** ط یا ادای دینی که در ذمت ایشان باشد **وَلَهُنَّ الرُّبُعُ** و همچنین مر ایشان راست چهار یک از عیان اشیا منقول و غیر منقول از اراضی و متعلق بها بموجب تفصیل بعد جملاً جمهور علماء عامه و بخلاف قول ابن جنید از فقهاء امامیه که خلافا علی الظاهر اخراج ربع را تعمیم دهند بر قاطبه اعیان و غیر اعیان **مِمَّا تَرَكْتُمْ** از آنچه شما میراث گذاشته‌اید بعد از مردن خود خواه آن زنان یکی باشد یا زیاده ام آنکه

دخول با ایشان کرده باشد یا نه مگر آنکه در مرض الموت بعقد تمتع در آمده باشد که چنانکه دخول در تحقق ارث شرط است
مرض یابد و بعدها قبل از دخول بمیرد بنابر حکم دخول ... حکمی زنان در یک ربع مذکور از ترکه شما بالتسویه
وسهم الدیه شرط دوام یا متعه شرط إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ اگر نبوده باشد شما را فرزند
یا فرزند فرزند خالی از موانع ارث هر چند پایین رود اعم از یکی یا زیاده مذکر یا مؤنث خواه از بطن ایشان و خواه از
بطن غیر ایشان بشرط انفصال حمل فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ پس اگر باشد شما را فرزند علی ای وجه
من الوجوه المذکوره فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هر عدد بوده باشند بالمشارکه والمساوات هشت یک
مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه گذاشته اید از میراث بدین نهج که هر یک ذات ولد از شما باشد در سهم خود از جمله هشت یک
از تمامی مخلفات اعیانی و رقبه الارض و هر آنچه اسم شی بر آن اطلاق توان کرد و هر یک غیر ذات ولد سهم خود را
از جمله هشت یک اعیانی یعنی از منقولات فرض کنند و ایشان را از اراضی مطلقا محروم سازند و در آلات و ادوات
با اراضی چون در و پنجره و چوب و درخت و آجر و سنگ و خشت و سایر عمارتها و دیوارها عینا ممنوع اما در قیمت آنها
بقدر سهم خود شریکند و از فحوای عبارت شهید اول ظاهر میشود که از عین اشجار سهم و غیر سهم نیز شریکند و علت
این آنکه اگر غیر ذات ولد در رقبه الارض سهیم باشد عن قریب بجبال زوج دیگر بکرد و آنرا زوج خود را بابدان خانه ...
دهد و اینمعنی بر باقی ورثه صغار و کبار و ثقیل گران آید و امکان عزل ایشان نیز ندارد اما ذات ولد چون در عالم
اوقات طفل وی صغیر و حضانت بوی مخصوص است هر چند ازدواج اختیار کند کمتر واقع شود که ... از حرکات او
و اینمعنی از مضامین بعضی روایات معتبره مفهوم میشود خزانه بباید دانست که این تفصیل از ظاهر
آیه ظاهر نمیشود بلکه عموم آیه دلیل است بر آنکه هر یک از ربع و ثمن زوجات همچون نصف و ربع ازواج بدون ملاحظه ذات
ولد و غیر ذات ولد از مجموع ترکه اعیانا و رقبتا اخراج شود و لهذا علماء اهل سنت بعد از اعلام قاطبه اتفاق بر عین قول مجید
بیان ارث زوج و زوجه دارند و ذات ولد و غیر ذات ولد یکسان دارند اما چون اخبار و احادیث بسیار از طرق اهل بیت سلام الله
علیهم دلالت بر عدم مساوات زوج و زوجه میکند تمامی علماء امامیه رضوان الله علیهم که اخبار اهل بیت را
مخصص آیات میدانند سوای ابن جنید بتفریق و تفاوت رفته اند لیکن باعتبار اختلاف که در آن اخبار وارد شده
اقوال ایشان نیز در این باب مختلف است نزد صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله علیهما و اکثر متاخرین مسئله بتفصیلی است که
ذکر شد بدلالت روایات ابن اذینه که در فقیه منقول است و جمعی بکرم چون شیخ مفید و سید مرتضی و ابو الصلاح و ابن ادریس
و غیرهم بر آنند که چون اخبار ائمه و اجماع شیعه بر عدم مساوات زوج و زوجه در اعیان و رقبه ارث منعقد است پس
اصل و مسئله عدم استحقاق زنان باشد مطلقا در رقبه الارض اعم از ذات ولد و غیر ذات ولد و چون اصل چنین
باشد تخصیص آن بغیر ذات ولد بدون دلیل قوی مشکل و حدیث ابن اذینه بعلت قطع طریق غیر معتمد است و مهذا اعتماد
دارند بر روایت صحیحه محمد بن مسلم که فرمود المرأة لا ترث من الأرض ولا من العقار شيئا و با صحیحه زراره
از آنحضرت که فرمود زن ارث نمیبرد از قری و خانها و اسلحه و حیوانات چیزی و ارث میبرد از هر مالی چون فرش و جامه
و متاع خانه و غیره را از اشجار و اخشاب و در و غیره و شر آن آنچه باشد قیمت در آنکه رسد وی را دهند و میشود که
در حدیث حکم بر مطلق زنان واقع شده است از غیر تفرقه میان ذات ولد و غیرها اما حمل این دو حدیث بر زنان غیر ذات

ولد و بنای مسئله بتفصیل مطلق قول صدوق و شیخ طوسی بهتر است چه از برای حدیثین مذکورین نیز معارض هست که آن صحیحه فضل
ابن عبد الملک و ابن ابی یعفور و مستند قول ابن جنید است از صادق علیه السلام که از آنحضرت سؤال نمودند که آیا مرد ارث از زن میبرد
و زن هم از او ارث میبرد یا آنکه او بتنهایی ارث نمیبرد از رقبه الارض فرمود که بیرند از زن و زن بیرند از مرد از کل شیء که ترکه کرده است
پس کل واحد از زوج و زن از یکدیگر هر چه وا گذاشته باشد ارث میبرد و هر دو ایشان پس جمع بین حدیثین قبل بحمول بر غیر ذات ولد
احادیث نیز محمول بر ذات ولد و جمع این ادله که مشعر بر تفصیل است مخصص هر یک از طرفین و واسطه میان ایشان
چنانکه قطع طریق آن قدحی بدو عاید ندارد و مهذا اصح رفیق رحمه الله مناسبی میگفت آنچه در تفصیلات شد و در اینجا چند
مسئله است اول طلاق رجعی موجب سقوط میراث نباشد چه زن مطلقه بطلاق رجعی در ایام عده حکم زوجات دارد
اگر رجوع نماید محتاج بصیغه مجدد نباشد فلهذا هرگاه احد زوجین در ایام عده بمیرد آن دیگری از وی ارث
برد بخلاف طلاق باین که بعلت عدم رجعت در ایام عده نیز توارث بین الزوجین نباشد مگر آنکه طلاق در ایام
مرض زوج واقع شده باشد که چنانچه زوجه تا یکسال و نیم طلاقا تزویج بشوهر دیگر نکرده باشد از شوهر میراث برد و لیکن
شوهر را از وی ارث نمیباشد دوم چون زوجه ذات ولد هم شود آنچه غیر ذات ولد از آن محروم است از
رقبات بوی و ورثه دیگر نگذارند مگر آن مقدار که سهم زوجات ولد است که بوی داده شود چه حق تعالی بکتابش از کل ترکه را مخصص
زنان ساخته هرگاه احدی از ایشان را از قدر آن منافی باشد حق او بیند داده میکرد و فی زوجه دیگر نباشد اگر
از آنچه قیمت آن باید بغیر ذات ولد داده شود دادن قیمت و نقد رقبت در آنها نیز بقدر ثمن مخصص بزوجه ذات ولد
نسایر ورثه نیستم در هر صورت که قیمت آنچه مذکور شد داده شود خواه ورثه و خواه زوجه مخیرند مادامیکه قیمت را نقد
یا جنس یا هر آن شیء را بعینه قیمت نموده بدهند و این منافاتی با ممنوعیت زن از ارث ندارد چه ارث اعم از رضا و عدم
رضاء ورثه است و اینجا برضا و رغبت متعلق مینماید چه هرگاه کسی از جمله همانزدن شود یکی مطلقه نماید و تعیین
آن نزد همکسی نکرده زنی تخمین بعقد خود در آورد پس بمیرد و مفهوم شود که زوجه مطلقه او کدام است پس ربع یا ثمن
که از جمله ترکه مخصص بزوجات است بچهار سهم کرده یک ربع کامل از آن زوجه جدید معلوم الزوجیه داده شود و سه ربع
دیگر بر همه آن چهار زن دیگر بالتسویه قسمت کنند بنا بمشهور بین الاصحاب بخلاف ابن ادریس که مستند بر روایت ابی بصیر
حکم بقرعه کرده بنا بر قرعه طلاق بنام هر یک آید و براسم نه دهند و تمامی فریضه بین الازواج دایر کرده و این اقوی است هر چند
بقول اول لازم آید که غیر مستحق صاحب حصه شود یا کسی که ذوی الحقوق است محروم شود زیرا که البته یکی از ایشان مطلقه است
اما در صورت قرعه هر چه اعظم ... که داده شود و همچنین است هر کوه اشتباهی که در میان بیست و دو زن معقوده و مطلقه
بیفتد واقع شود و نزد بعضی در همه در صور مصالحه اولی است یعنی هر یک از زوجات حکم در باره اعیانی و حیات
سهام ایشان اختلاف شده باشد یا شبهه و قرعه در باره ایشان محمد و در باب هر قدری که بنام ایشان شود بعد
من جمیع الجهات با وقوف بدان صلح نموده آنچه را از ترکه شما اخذ و تعیین باشد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ بعد از
انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بآن أَوْ دَيْنٍ یا قضای دین الا اگر ... شما باشد
وَإِنْ كَانَ و اگر بوده باشد میت رَجُلٌ مردی یعنی میتی که يُورَثُ میراث رسانند بسبب
كَلَالَةً قرابتی را از جهت ابوین یا از پدر باشد یعنی میت شما را که ... مخصوصه است از صلب

وایشان برادران وخواهران پدری ومادری واعمام وعمات واخوال وخالات وبنی ایشان چنانچه در روایت صحیحه عبدالرحمن
ابن الحجاج از ابی عبدالله علیه السلام مرویست الکلالة ما لم یکن له ولد ولا والد وغیره [illegible] اخبار صراحت بر جمیع اینها دارد
ایشان بکلاله یا برای ضعف خویشی ایشانست نسبت بوالد وولد چه اصل الکلال بمعنی ناتوانی [illegible]
قوت است یا برای [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] آنکه بجهت اخوت ونبوت [illegible]
رجحان کلال بمعنی [illegible] کقوله تعالی وهو کل علی مولاه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کلیل کویند [illegible] آباء و اولاد [illegible] مکلل [illegible]
آبا و اولاد [illegible] عقبا بعد عقب [illegible] ایشان [illegible] لیکن در جمیع
از کلاله اخوه واخوات متقاربه [illegible] چنانچه در کافی از صادق علیه السلام مرویست [illegible] المراد بها هنا الاخ والاخت
من الام خاصة بقرینه قراءت سعد ابن مالک [illegible] آخر [illegible] اخوه واخوات پدری و پدر ومادری [illegible]
[illegible] آنچه کفته شد یورث [illegible] مخفف [illegible] کلالة [illegible]
[illegible] مطلق [illegible] یورث [illegible]
جار ومجرور ومتعلق [illegible] کلالة [illegible]
[illegible] کلالة [illegible] مذکوره [illegible]
او [illegible] ایشان [illegible] یا آنکه [illegible]
[illegible] میراث کلالة است [illegible] کلالة **أَوِ امْرَأَةٌ** عطف بر رجلست
یعنی اکر [illegible] کلالة باشد **وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ** [illegible]
با خواهر مادری [illegible] سعد ابن مالک له اخ او اخت من الام **فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا** [illegible]
هر یک از برادر وخواهر **السُّدُسُ** [illegible] میراث کلالة [illegible] مذکر ومونث [illegible]
[illegible] اجتماع زوج وزوجه وبرادر وخواهر پدر ومادری یا پدری [illegible]
[illegible] **فَإِنْ كَانُوا** [illegible] باشد برادران وخواهران **أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ**
بیشتر از یکی یعنی [illegible] **فَهُمْ** [illegible]
بدون تفاوت میان مذکر ومونث **شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ** [illegible]
کذارده است [illegible] زاید بر ثلث [illegible] اجتماع ایشان
با زوج یا زوجه آنچه از فریضه ایشان [illegible] هر کاه اخوه واخوات پدر ومادری
یا پدری با ایشان [illegible] زاید بر فرایض مذکوره با ایشان رسد [illegible] زوج وزوجه
نقص بر ایشان واقع شود بخلاف [illegible] ایشان زاید بر فریضه [illegible]
ذکور [illegible] ذوی الفرایض باشد واین تعصیب **[illegible]**
تعصیب [illegible] کلاله [illegible] قول مخالفین [illegible]
[illegible] مونث ارث برد [illegible]

و [illegible] آنکه حق تعالی در آیه آخر این سوره نصف ترکه میت را برای اخت وثلثان آنرا برای اختان واخوات [illegible]
وارث [illegible] ایشان [illegible] ایشان در هیچ حالی رد نشود بلکه اکر میت را عصبه باشد [illegible]
[illegible] کرده وکلام ایشان محض توهم است [illegible] لفظ [illegible] شامل مذکر ومونث باشد
[illegible] کوئیم [illegible] شریعت را قیاس [illegible] سابقه [illegible]
[illegible] اختصاص نصف وثلثان [illegible] مستلزم آن نیست که [illegible] هیچ [illegible]
بلکه [illegible] زوج [illegible] قرابت [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] نصف [illegible] قرابت [illegible]
حق تعالی برای زوج [illegible] اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض [illegible]
[illegible] تعصیب [illegible] وجود رحم [illegible]
[illegible] چکونه [illegible]
[illegible] کلالة [illegible] اخوه واخوات [illegible]
[illegible] کلالة [illegible] آخر سوره [illegible] اخوه واخوات پدر ومادری [illegible]
[illegible] مذکر [illegible] مونث [illegible]
باشد [illegible] حکم تسویه بین المذکر والمونث [illegible] کل واحد منهما [illegible]
آنچه محمد بن مسلم [illegible] از ابی جعفر علیه السلام وکلینی بروایت بکیر ابن اعین از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده [illegible]
[illegible] شوهر وبرادران مادری وبرادران پدر ومادری [illegible]
[illegible] سهم [illegible] النصف متعلق بزوج است [illegible] الثلث برادران مادری
داده شود [illegible] مذکر ومونث ایشان [illegible] بالسویه [illegible] برادران پدر ومادری [illegible] للذکر
مثل حظ الانثیین [illegible] زوج واخوه مادری [illegible]
فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث واکر خواهر مادری [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آیه ذکر [illegible] واحد [illegible] ثلث
برادران وخواهران مادری [illegible] ایشان [illegible] آخر سوره [illegible]
[illegible] یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة الآیه [illegible] ایشان واقع [illegible]
[illegible] اخوه واخوات [illegible] ارث [illegible]
[illegible] کلالة است **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ** [illegible] **يُوصَىٰ بِهَا** [illegible]
[illegible] **أَوْ دَيْنٍ** [illegible] **غَيْرَ مُضَارٍّ** [illegible]
[illegible] وصیت [illegible]
[illegible] ثلث [illegible]
[illegible]

معتبر در ثلث داشته وصیت در مرض را هیچ معتبر نباشد غیر مضار قید توضیحی است چه هر چند ضرری از آن متصور نباشد و مراد
بود که غیر مضار حال از وصیت و دین معاً باشد اما از وصیت چنانچه ممکن شد یا وصیتی که محض از برای منع تمام ورثه یا بعضی
از ایشان کند اما از دین چون کسی بقصد ضرر ورثه قرضی کند و آنرا صرف نماید یا اقرار بدین کسی کند بدروغ و منظور
آن باشد که مال خود را کلاً او بعضاً از ورثه منع نماید پس در مخالفت آن وصیت و دین مقدم بر ارث نیست و وجود آن
چون عدم آن و غیر مسموع است **وَصِيَّةً** مصدر مؤکد است تقدیر آنکه وصیت کرد خدا شما را بدانچه مذکور شد
وصیت کردنی یعنی فرض کرد این بر شما فرض کردنی صادر **مِنَ اللّٰهِ** ط از نزد خدا و میتواند که منصوب باشد
بمفعولیت غیر مضار باشد یعنی در حالتی که موصی ضرر رساننده نباشد وصیت را برای وارث خود بتعدی و تجاوز از ثلث
و اقرار بخلاف واقع بدین و مؤید این احتمال است قرائت کسی که غیر مضار وصیة باضافه مضار خوانده و وصیه را مجرور خوانده
تا مضاف الیه آن باشد **وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ** ط و خدای دانا است بنیات شما از نفع و ضرر و فرو گذار ندارد
و برد بار است که تعجیل در عقوبت ضرر رسانندگان و عاصیان نکند خبر بدانکه در آیه تصریح است
بعدم جواز وصیت بقصد ضرر و از رسول علیه السلام مرویست که فرموده مردی باشد که هفتاد سال بعمل اهل بهشت او عمل
شود پس بسبب آنکه زیادتی در وصیت خود کند ختم عمل او ببدی شده از اهل دوزخ گردد و کسی باشد که هفتاد سال عمل اهل
دوزخ کند پس بسبب عدالت در وصیت ختم شود عمل او بخیر یا از اهل بهشت گردد انتهی الحدیث و تکرار ذکر وصیت و دین در
این هر دو در سه مقام بر تقسیم ترکه برای اهتمام بشان آنها و تاکید در ادای آن و تحذیر ورثه است از تهاون در آن
آورده که از ظاهر آیه استدلال توان کرد بر عدم تملک وارث قبل از اخراج دین چه حق تعالی میفرماید که ایشان را بعد از
دین و وصیت فرموده و بعد از فوت مورث مال خالی از وارث نباشد یا مال بلا مالک نباشد از میت و در حکم مال او باقی
ساوی حق بعلت فوت او و منتقل بسوی طلبکاران است که تعلق بر ترکه دارد و چون کرد ترکه زیاده بر آن نباشد ورثه را ابطال
تصرف در آن جایز نیست و اگر زاید بر قدر دین باشد ایشان را تصرف در قدر زاید جایز است قبل از اخراج دین اما
ابطال آن بسوی طلبکاران بر کل واجب از ورثه بلغ واجب است و در حکم است و مورث ممکن و واجب
تا ادای دین تواند بود و محتمل است که حکم بجواز تصرف ورثه در کل ترکه توان کرد بعد از آنکه ضامن وجوه وصایا و دیون
شده باشد و برد قول ایشان قرار و استقرار شرعی کرده باشد بجنسی اگر همان زیاده را بایع طلب کند را باید طلب آن
کرد رجوع بر متصرفین آن اموال نمایند یا آنکه تصرف ورثه فی نفس الامر باطل کرده و بر هر یکی این احتمالات خالی از اشتباه
اول جواز تصرف در ترکه بعد از ایصال دین بغرما و وجه وصیت بموصی لهم و عدم جواز آن قبل از آن دوم جواز بعد از
و تعیین قبل از ایصال و عدم جواز قبل از عزل و تعیین سیم جواز یا تو سعه مال در تصرف قدر زاید یا در کل ترکه بار
ضمان و اختلاف و بین مسئله این شقوق مختلف است لیکن تقویت شق اول کند روایت عباد ابن صهیب که از امام
ابی عبدالله علیه السلام مرویست که وقت حضور موت جمیع آنچه از وجه زکات بر ذمه او مانده بحساب در آورد و وصیت باخراج
آن بنماید بسوی کسی مستحق آن باشد فرمود این وصیت جایز است و باید که آنرا بجوان تمام مال او اخراج شود و
این نیست که آن بمنزله دین است و ورثه را چیزی از تصرف در آن نرسد تا هنگامی که ادا نمایند آنچه را که بایشان وصیت
شده است از وجه زکوة و اگرچه مدلول آنچه بشریف ظاهر در وصیت و دین در ذکوة است اما فرقی نیست میان دین

یا دین در زکوات فلهذا حکم در مطلق دین ثابت کرده **تِلْكَ** آن احکامی که در وصایا و در کیانات متعلق تقسیم یا فتنه از ملاحظه
حال یتامی و عقود انکحه و فضایا و فرایض مواریث و ترکات **حُدُودُ اللّٰهِ** ط اندازها و فرمانهای محدوده خدا است
که تعدی و تجاوز از آن نشاید نمود **وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ** و هر کس فرمان برد خدای **وَرَسُولَهُ** و فرمان
او بتمام در همه اوامر و نواهی او **يُدْخِلْهُ** در آورد او را خدای **جَنَّاتٍ تَجْرِي** بوستانهای که روان باشد
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر قصور و منازل یا اشجار آن جویهای آب **خَالِدِينَ فِيهَا** ط
در حالتی که جاویدان در آن باشند ابرار و خلود بلفظ جمع باعتبار موصول است تا اشعار بر آنکه طاعت خدا هر چند از یک کس صادر
گردد نفع آن بدیگران نیز برسد و فایده اش عام باشد بخلاف فقره آینده که خلود را بصیغه مفرد اداکند تا ایماء بدان باشد که ضرر
معصیت عاید بخود و مکلف باشد اکر گویند موافق قاعده کلیه باید که حال بر فعل ذی الحال مقدم باشد و حال آنکه خلود بعد از دخول
ذکر شده و آن اقتضای عکس کند گوئیم وجود حال و ذی الحال در آن واحد بدون تقدم و تاخر احدهما بر دیگری جایز است با آنکه
رقم خلود برای ایشان قبل دخول از ازل کشیده شده است ترغیب با طاعات **وَذٰلِكَ** و این دخول مومنان بطاعت کنندگان در بهشت
بوجه خلود **الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** ە رستگاری بزرگ است که ادنی پایه آن ابلغ از مراتب بهشت بنا و حبطه است برای جمعیت
در قسمت ارث و اولاد دین و وصیت از جهت مرتبه ساقط و حافظ کردند **وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ**
و هر کس نافرمانی کند خدای و فرستاده او را در این احکام و سایر اوامر و نواهی **وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ**
و در گذرد از حدهای فرمانهای خدا و رسول او **يُدْخِلْهُ** در آورد خدای او را و بقرائت نافع و ابن عامر ندخله بنون خوانده
آورده **نَارًا** در آتش عظیم **خَالِدًا فِيهَا** ص در حالتی که جاویدان در آن باشد و مثاقی که اقدام بمعصیت
نموده از معصوم بکر مجتنب باشد در تحت آیه داخل نیست بنا بر دلائل و اعلام ثابت است که بجز کفار هیچکس مخلد در آتش نخواهد
بود مگر آنکه خلود بمعنی مکث طویل باشد و از آن کسی باشد که معصیت او اخلال را اندکی تعدی از جمیع حدود آنها نماید که چنین کس
کافر است **وَلَهُ** و مر او را **عَذَابٌ مُهِينٌ** ە عذابی خوار کننده
مگر آنکه قبل از مردن توبه کند بعد از بیان معاملات با یتامی و زنان ذکر معامله مرد و ناموس کند **وَاللَّاتِي**
و آن زنان که بجهت بیرون لذت نفس **يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ** بیایند بفعل قبیح که آن بااتفاق مفسرین و قراء
منافقین علیهما السلام زنا است و تسمیه آن بفاحشه برای زیادتی شناعت و قباحت آن باشد و بقرائت ابن مسعود یاتین
بالفاحشات و تنافی نکند یعنی آنانکه مرتکب زنا کردند **مِنْ نِسَائِكُمْ** از جمله و زنان شما
و با خطاب بحکام شرع و ائمه قضا و ولیها از نساء و زنان رغبت بایشان حفظ آن و ملاحظه حال ایشان
ناموس خود دانند بخصوص آنکه چون زنان آزاد شوهر دار زنا کنند **فَاسْتَشْهِدُوا** پس طلب گواهی کنید یعنی از آنکس
که دعوی زنا بر ایشان نماید طلب کنید تا اقامه نماید **عَلَيْهِنَّ** بر فعل آن زنان بر وجهی که علم اقرار ایشان **أَرْبَعَةً**
مِنْكُمْ ع چهار گواه مذکر بالغ عاقل عادل از جنس خود که مومنان از اهل ایمان در دین و مذهب
که در گفتن خود معتمد نباشد و مشهور باشند که گواهی بر چهار شاهد متفق اللفظ گویند فرج در فرج کالمیل
فی المکحله ببینیم **فَإِنْ شَهِدُوا** پس اگر چهار تن گواهی دهند **فَأَمْسِكُوهُنَّ**
پس حبس کنید آن زنان را از روی عقوبت **فِي الْبُيُوتِ** در خانهای که راه تردد و اختلاط و توسعه در آن کالاها بسته

از ایشان مسدود باشد مگر بعقد و فوت للموت حَتّٰى يَتَوَفّٰهُنَّ الْمَوْتُ تا هنگامی که دریابد ایشانرا
ملک الموت و بمیرند و اگر تقدیر مضاف راه دهیم یعنی موت کنیم تا وقتی که قبض نماید شوهران ایشانرا ارواح ایشان أَوْ يَجْعَلَ
اللّٰهُ یا بگرداند خدای یعنی بیان نماید بر زبان پیغمبر خود بطریق وحی لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی
بخلاصی از حبس و آن تعیین حدود شرعیست چون زن محصنه نباشد تازیانه و تغریب یکسال بجهت زنا بکر با بکر و زن محصنه
تازیانه و رجم از برای ثیب چنانچه از رسول خدا مرویست و بقول اصح ثیب را زیاده بر رجم چیزی نباشد و رجم باتفاق
مخصوص ثیب و بکر است و برای مسایل این بحث حوالت بسوره نور است خزانه اگر گویند روی آیه الرجم
دال است بر انقطاع کند و حال آنکه حکم رجم کرده حمل آن هم باشد رجم غلیظتر از حبس است گوییم وقوع لام انقطاع در [illegible]
نظر با خلاص ... است زیرا که حبس ایشان موجب تعب نفس ایشان ... بود از اشتغال بآن ... از قبیل ... حکم ...
ایشان باشد چون فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ مضمون کنند برای اشعار بر شدت حبس باشد بر آنکه خلاصی از آن هر چند
قتل باشد نفعی عاجل است بهر حال نزد بعضی از علما و فقها این آیه منسوخ است بآیه الجلد چنانچه در کافی از باقر مرویست
که در حالی مبنی فرمود سوره نور بعد از سوره نسا نازل شد و تصدیق این آنکه در سوره نسا فرموده است واللاتی
یأتین الفاحشة الآیه مراد از یجعل الله لهن سبیلا قول او تعالی است در سوره نور که الزانیة والزانی فاجلدوا کل
واحد منهما مائة جلدة واکثر علما از ابن عباس روایت آورده که فرمود هی منسوخة والسبیل هو الحدود و ایضا دلیل حد
بکر و ثیب جعل السبیل الجلد والرجم اما جمعی که آیه را منسوخ ندانند توجیه چند کنند اول گویند یعنی که مراد از
حبس و تعیین ... آنرا انتهایی مقرر بوده و آن مدلول او یجعل الله لهن سبیلا است پس بیان غایت آن ناسخ آن نباشد
چنانچه گویند فلان فعل بجای آورید تا آخر ایام و بعد از انقضای آن مدت حکمی بکر کنند نسخ نباشد دوم گویند
محتمل است که مراد از حبس و باز داشتن ایشان باشد از بیرون رفتن از خانه ها و تزویج کردن میان مردان
بعد از جریان حکم تازیانه بر ایشان تا پاکدامن شوند بعد از آنکه ... غالبا زنان بعلت مخالطه و آمیزش با مردان
بزنا میل کنند چون از آن معنی باز داشته شوند ... عفیفه محصنه باشند ... منظور از حبس در اینجا این
معنی باشد ... آیه الجلد ... آیه منسوخ نباشد
اصح قول اول است ... توجیه مذکور ... معارض ... کافی ... کند
و دیگر اخبار ... نسخ ندارد ... تا حکمی ... بکر ... تعیین مدت
معلق ساختن آن ... تعیین مدت ... تعلیق حکم تا آخر ... نمودن غلط است چه در آنجا
که وقت معین است حکم مذکور با انقضای آن تمام است هر چند حکمی بکر نیاید و در اینجا که وقت معین نیست حکم حبس
منتهایی نباشد مگر باینکه حکمی بر سبیل آن باشد و آن رجم یا جلد است ... حکم رجم و جلد ... حکم حبس
باقی بودی و معنی نسخ بر ... مادام که ناسخ ... بسبب حکم منسوخ ... توجیه ثانی ... ظاهر آیه
مستفاد نمیشود که این حکم زنان محصنه باشد ... ذکر کرده ... است ...
و اینکه آنرا ... معنی ... بودی ... حکم زنان محصنه رجم است
و غالبا بعد از رجم زنده نمانند که ایشانرا بعد از آن امساک از تزویج میان مردان توان کرد ... در هر جا حکم رجم

وتازیانه نمودیک کسی لازم آید اول و ثانیا تازیانه زنند و ثانیا رجم کنند کما فعله علی در رجم بیع و حد تازیانه برو مثنت او نمانده
آن با مسالک بعد از حد بصورت نشده و چون توجیه مذکورین ... بطلان یافت بنا بر حکم آیه بنسخ است چنانچه از اکثر
مذکور و مرجح شد لیکن بعضی که نسخ آیه را بدست ظاهر ندانند آیه الجلد و حدیث رجم را با المشارکه ناسخ آن دانسته و برخی که
جایز ندانند گویند ناسخ این آیه الجلد است و حکم رجم در طی منت بر آن افزوده شده و جمعی بکر که فاحشه را در این آیه بمعنی
زنا ندانند گویند مقصود جنایات عرضی است زنا و سحق و لواطه و چون سحق و لواطه قاطع نسل و جماع شایسته واقع
از زنا است ذکر آن بلفظ فاحشه دلالت بر تغلیظ آنها کند بخلاف زنا که در اکثر جاها با حدود ذکر شده است پس آیه
مذکوره در سوره نور بیان حکم زنا کند و این آیه در بارهٔ مساحقه و طبقه زنانست با یکدیگر و حکم لواط را بعد از آن میفرماید
وَالَّذَانِ بتخفیف نون بقرائت جمهور و بقرائت ابن کثیر وَاللَّذَانِّ بتشدید نون و آن دو کس از مردان که يَأْتِيَانِهَا
مِنْكُمْ بیایند بفاحشه از جملهٔ شما یعنی با یکدیگر لواطه کنند فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشانرا
با دشنام اگر بالغ و عاقل باشند هر دو را بقتل رسانید بتفصیلی که در مبحث حد لواطه ان شاء الله ذکر خود و باعلم بلوغ
و عقل بزدن و دشنام دادن و بقولی زدن بکفش و تغیر حکم مذکور در آیه اولی بحبس و در اینجا ایذا است دلالت بر مغایرت یعنی
فاحشه در این دو جا کند پس از مرجع ضمیر یا نیا بیان اراده نوع از فاحشه کنند غیر آنچه مراد در اول الاد ... فان
لواطه است و گویند چنانچه امساک زنان از مخالطه مردان و زنان بکر موجب حفظ ایشان از زنا و حفظ است امساک
ایشان متعذر بود و در آیه سابقه امر با امساک شد اما چون مردان را از تردد و مخالطت در میان یکدیگر مراعات بسیاری
ضرور است و حبس ایشان متعذر و صعب بود در اینجا امر بایذای ایشان شده این موجب تنبیه ایشان و رسوایی ایشان نیز
گردد جهت عدم حبس یا دیگر فعل لواطه از ایشان صادر نشود و اگر چه این قول به الجلد مناسبی با لفظ الذان که موضوع
از برای دو مذکر است دارد و لیکن حدیثی که دلالت بر این تفصیل کند از ائمه هدی علیهم روایت نشده و تخصیص ایات قرآنیه
بدون نص و دلیلی صورت ندارد و ایضا وارد آید که بنا بر این قول آیه محکم باشد و چون بنای آنرا بعدم نسخ گذارند پس
بجهت آنکه تعیین حدی برای لواطه و حق مردان نشده لازم آید که حدی بر آن و فعل جاری نتوان نمود چنانچه اهل عراق
رهبر ... اند و این مخالف اجماع است پس بنای این هر دو آیه بر شیء واحد و معنی فاحشه بر زنا و ارجاع ضمیر تثنیه مذکر
بزانی و زانیه بر وجه تغلیب باشد و منسوخیت حکم هر دو موافق مشهور بین الجمهور اصح و اقرب است با وجود این بر جمعی بر آنند
که ایذا اولی مختص با بکار بوده که هر دو منسوخ شده حکم زانی و زانیه محصنه رجم و غیر محصنه یکصد تازیانه است اعم از آنکه هر دو
بکر یا غیر بکر یا احدهما بکر و دیگری غیر بکر باشد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند زانی و زانیه یا توبه کنند کل واحد از
ایشان و غیر ایشان از سحق کنندگان و لواطه کنندگان وَأَصْلَحَا و کار خود را میان خدا و خلق نیکو کنند
بعضی بکرم و سخاوت بدان فعل شنیع نمایند و بتدارک ما فات بکوشند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی
بگردانید از ایشان بعفو از خواری ساختن حد بر ایشان و بکذارید و چشم از کار ایشان بپوشید که خدای ایشانرا بعفو
توبه بخشیده است إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست تَوَّابًا رَحِيمًا بسیار پذیرنده
توبه کنندگان و بخشایش کننده مهربان بر ایشان و جمعی که بعدم نسخ قایلند گویند مفاد این دو آیه با آیه الجلد والرجم
ملحق ... یعنی برای حکم زنا است پس تقدیر ... ایذا و حبس و جلد و رجم چنان کنند که حد زانی و زانیه در دفع

نزل ابتدا و در دوم باره حبس و نیم باره جلد یا رجم است فلهذا گویند نزول این آیه سابقه است بر این سخن و اشکال وارد آید
اولا اجماع کل علما منعقد است بر عدم تفاوت حکم زانی و زانیه و رجم در مرتبه اولی هر دو باید و عدم تقدم اضمار قبل از ذکر و آیه
لازم آید چه ضمیر یأتینها در این آیه راجع بفاحشه مذکوره در آیه سابقه است و چون نزول این آیه را مقدم بر آیه سابقه فرض
کنیم تا خیر رجع بر ضمیر لازم آید و آن منافی بلاغت باشد و بنا بقول اول که آیتین مذکورتین مبنی بر فسخ است اعراض از حد
زانی و زانیه نیز منسوخ باشد پس چون فعل ایشان بر امام ثابت شود با وجود توبه نیز باید حد شرعی بر ایشان جاری شود
و مفهوم [illegible] دلالت بر [illegible] دارد اما اصح آنکه نسخ بر بعضی اجزای آیه شده و این جزو باید اول [illegible]
در حکم خود باقیست چنانچه [illegible] از چهار شاهد در اثبات زنا در آیه سابقه باقی است پس با وجود [illegible]
نیز ایذا بر زانی کنند یا وجوه توبه حد و ایذا ساقط کردد و مؤید این است آنچه [illegible] روایت کرده اند که جوانی نزد
امیر المؤمنین عم آمد و اقرار باللواطه و التماس نمود که آنحضرت حد شرعی بروی جاری سازد پس آنحضرت او را بیان [illegible]
با آتش و کردن زدن و از کوه انداختن مخیر ساخت و او سوختن را که مشکل تر بود اختیار نمود [illegible] توبه داشت
بود و آنحضرت بفرمود تا در بیرون شهر هیزم بسیار جمع کردند و آتشی عظیم افروختند و آن جوان وضوی کامل ساخته
رکعت نماز بجای آورد و از کرده خود توبه و انابت نمود و خاکهای خود را کند و لنگی بر میان بسته بر لب آتش آمد و ...
اخلاص کلمه توحید بر زبان راند و خلاقی از اراده او توبه او کریان شدند پس چون خواست خود را در آتش افکند ...
کرو کیل [illegible] العالمین بموجب ... کردن اورا گرفته از آن آتش نجات داد و فرمود که حق تعالی ...
در توبه جزم دید و تو را آمرزید از سوختن تو توبه چه خاید [illegible] و پس آنحضرت وی را از آتش و بنا نجات داده ضامن
خلاصی وی از آتش آخرت نیز شد و بر ذکر **إِنَّمَا التَّوْبَةُ** جز این نیست که قبول توبه واجب لازم است **عَلَى اللَّهِ**
بر خدای بطریق اختیار نه بر سبیل ایجاب چه وعده قبول آن فرموده است **لِلَّذِينَ** برای کسانی که **يَعْمَلُونَ**
السُّوءَ بکنند بدی و معصیتی یا بر سبیل [illegible] **بِجَهَالَةٍ** در حالتی که متلبس بنادانی باشند یعنی از راه غفلت
تفرع از روی عناد و لجاج چون کفر و مشرکین مراد سفاهت و جهالت که آدمی را در حین فریفتن شهوت با مرنا است ...
میشود و شیطان آنرا بنظر وی زینت میدهد بمرتبه که قبح آنرا نمی یابد و اگر علم بقبح و سوء عاقبت آن داشته باشد
در مجمع و عیاشی از صادق عم مرویست که فرمود هر گناهی که از بنده صادر شود هر چند از روی علم باشد که در حین خطور
و قصد آن جاهل است و الا خود را در معصیت برو در کار و خود ندارد چه حق تعالی فعل برادران یوسف را که از
روی علم ذنب بأو شده بود جهل نامیده است در قوله هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون **ثُمَّ**
يَتُوبُونَ پس توبه و بازگشت نمایند **مِنْ قَرِيبٍ** از زمانی نزدیک و آن قبل از غلبه کردن و رجوع
اشتعال است بر دلهای ایشان بمرتبه که رجوع از آن متعذر باشد یا قبل از حضور مرگ چنانچه در جای دیگر فرموده حتی
اذا حضر احدهم الموت و بنابرین معنی مراد تمامی ایام عمر است و نامیده شدن تمامی آن بقریب اشعار بر قلت آنست
که فانی شود هر چند بسیار باشد ... چنانچه در جای دیگر فرموده قل متاع الدنیا قلیل با اشاره بآنکه آدمی
موت را از هر چیزی بخود نزدیکتر داند و کلمه من در لفظ قریب افاده تبعیض کند یعنی که در هر جزء از اجزاء آن ...
قریب وی بحسن قبول باید از ضحاک مرویست که گفت کل توبة قبل الموت فهو قریب و در فقیه از رسول صلعم روایت

کلمه ... [marginal note, illegible]

کرده خطم

دو خطبه آخر خود فرمود هر کس توبه کند قبل از مرگ خود بیکسال توبه وی قبول کرده پس فرمود که یکسال زیاد است هر کس توبه کند
قبل از مردن بیکماه توبه وی مقبول است پس فرمود یکماه نیز بسیار است هر کس توبه کند قبل از موت بیک روز قبولست پس فرمود
یک روز نیز بسیار است هر که توبه کند پیش از مرگ بیکساعت قبولست پس فرمود ساعت نیز زیادست هر که توبه کند پیش
از آنکه نفس وی بانجا رسد و اشاره بحلق خود نمود توبه او را خدا قبول نماید و در کافی نیز همین مضمون روایت شده بزیادتی
این لفظ که سوق ثابت قبل ان یغابر قبل الله توبته یعنی هر کس توبه کند پیش از آنکه جای او را عالم برزخ ببیند ...
معا توبه وی قبول کند و در طریق عامه روایت است که چون ابلیس مردود درگاه خدا گشت گفت بعزت و عظمت تو سوگند که
مفارقت نکنم از بنی آدم تا هنگامی که روح از بدن وی مفارقت نماید پس حق تعالی فرمود بعزت و عظمت خود سوگند یاد
میکنم که توبه را از بنده خود محجوب ندارم اگر چه غرغره بر حنجره او افتاده باشد و بروایت کواشی فرمود که وعزتی وجلالی لا
ازال اغفر لهم ما استغفرونی و در کافی و عیاشی از صادقین علیهما السلام منقولست که فرمودند چون برسد نفس
آدمی بگلوی وی توبه عالم قبول نشود لیکن جاهل را توبه باشد و مقبولست و در صافی آورده که وجه عدم قبول از عالم آنست
آنکه جاهل در آنحالت آنکه عالم و جب علمی دارد و در آنحالت از امارات و علامات اسقاط موت خود بر سبیل جزم
توبه وی ایمانی نباشد خود پس مانند کسی باشد که گویا جای خود را در آن مطرف دیده بخلاف جاهل که بعلت عوائی جهل
در آنحال بزرگان بنقای حیات بخود برده مایوس نشود **فَأُولَٰئِكَ** پس آن گروه که از باری حضرت باری بازگشت نموده
بسوی وی مانند و دم بدم ندم بر ندم افزایند **يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** ط باز گردد خدای نیز بر ایشان بمغفرت
و قبول معذرت **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای بسبب این وعده و وفای بآن بتوسع بتفضل و احسان **عَلِيمًا**
حَكِيمًا ۵ دانا باحوال بندگان بی بضاعت خود و راست کردار در آمرزش ایشان هر چند مکرر توبه را بشکنند
و باز توبه کنند در مجمع مرویست که از امیر المؤمنین ع پرسیدند که هر چند کسی چندین دفعه توبه کند و بر گردد توبه او قبول
فرمود باز بی آمرزید و در توبه وی قبول بکند گفتند تا چه هنگام فرمود تا آن هنگام که شیطان را از تسلط بر بنی آدم ممنوع
سازند **وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ** و نیست توبه بر وجه صحت و قبول **لِلَّذِينَ** مر کسانی را که از روی اصرار و عدم
يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ❀ میکنند بدیها را مکرر که تکرار آن از جمعیت سیئات مفهوم کرده بخلاف
لفظ سوء که در آیه سابقه مفرد آمده این تاخیر و تسویف در توبه باز آن میدارند **حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ** تا آن هنگام که حاضر
شد یعنی در رسید **أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ** یکی از ایشان را مرگ یعنی معاینه ملک الموت و مراتبه عالم برزخ کند
قَالَ گوید از روی تحسر و تحیر که **إِنِّي تُبْتُ الْآنَ** بدرستی من توبه کردم اکنون و در بن
حکم است ایمان منافقان بنزد حدایان اضطراری همچون توبه روز حکواری بنزد کامل اعتبار ندارد **وَلَا الَّذِينَ**
و همچنین نیست توبه مر آنکسانی که **يَمُوتُونَ** بمیرند یعنی شروع بمردن شوند تا آثار و علامات یا معاینه آن **وَهُمْ**
كُفَّارٌ ط و حال آنکه ایشان کافران باشند اعم از آنکه کفر ایشان از اول عمر تا آخر امتداد داشته باشد یا بعد
آن اسلام بارتداد مرتد شده باشند و وجه عدم قبول آنکه چنانچه ایمان ایشان ایمان باس باشد که هیچ احدی باعتبار
اطلاع بر مراتب اخروی در آن حالت ملجا بفعل حسنات میشود لیکن چون ابتنای تکلیفات بر فعل و تولی
و عقاب مرتب میشود و مستحق مدح و ذم نباشد و انشاء موت بر ایشان در حالت احتضار مجازیست و هو مبالغه در اجرار

ایشانست بکفر که درین نوع مثل ایشان باشند کسانی باشند که بکفر مرده اند [illegible] تا حین توبه تا معاینه فوت کند
و آنکس که کافر میرد از برای مساوات این دو حالت است در عدم قبول یعنی گویا گفته باشد که توبه این دو گروه و عدم توبه
ایشان یکسانست چه فایده بران مترتب نگردد و نزد بعضی مراد از الذین یعملون السوء عاصیان مؤمنین و از یعملون
السیئات منافقانند که بدی اعمال و زشتی احوال ایشان بالمضاعف باشد و از الذین یموتون وهم کفار کافرانند
اولئک آن دو گروه آخر یعنی منافقان و کافران **اعتدنا لهم** مهیا گردانیده ایم از برای ایشان
در آخرت بمقتضای عدل **عذابا الیما** عذابی دردناک اما قول اول که مراد از عاصیان مؤمنین [illegible]
و اهل کتاب از ایشان باشند که قبل از توبه مرده اند [illegible] باتفاق علما احتمال آن دارد که ایشانرا بیامرزد در آخرت بنابر
چنانچه یغفر ما دون ذلک لمن یشاء درین باب صراحت تمام دارد و مشیت که درین آیه است متعلق [illegible]
و اگر ایشان از اهل خاصی باشند [illegible] وعده آمرزش بر ایشان شده باشد مع هذا [illegible] نیز در آن شده است که گویم
آمرزش بتوبه است **خزانه** و اینه از ظاهر اعتدنا لهم عذابا الیما وجوب عذاب [illegible]
فهمیده شود وجهی که نظر بعدل او [illegible] باتفاق کل علما مستوجب [illegible] و خلود در نار و محروم از آمرزش [illegible] که کفر
بحالت کفر بمیرند و درین وجه [illegible] مشار الیه اولئک همین کافران باشند که متلبس بکفر مرده اند [illegible] و سیاق کلام
مرجع ایشان بعذاب الیم نیز دیگر است از عاصیان [illegible] مگر آنکه گوییم بمعنی اعتدنا خلقنا باشد یعنی آفریده ایم [illegible]
که موجب عذاب الیم است مر فاسقان و کافران را که از فرقه اول [illegible] متعلق کرده و [illegible] که در تحت مشیت
باشند داخل کنیم و فرقه ثانیه [illegible] مستحق [illegible] اولئک [illegible] و مجموع سیاق آیه
دانند باره براند که [illegible] گناهان کبیره [illegible] و توبه [illegible] البته بدوزخ روند بر سبیل [illegible]
مستنبط شده و مفهوم یغفر الذنوب جمیعا و غیرها مخصوص بحالت توبه و باره براند که فقره اعتدنا لهم عذابا الیما
منسوخ است باین آیه و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و این مذهب و سخن ایشان [illegible] اما اول [illegible] جمهور
تخصیص آیات بسیار است بحالت توبه بدون مخصصی و اگر گویند آیات دیگر مقید بذکر توبه است مخصص آنها باشد
جواب گوییم که از احادیث معتبره که در شان نزول آنها [illegible] آنها ذکر شود تعمیم [illegible] تخصیص
آنها منافی [illegible] باشد و اما ثانی پس نسخ در احکام شرعیه باشد نه در اخبار [illegible] و السلام و [illegible] از حضرت ابن عباس
منقول است که در ایام جاهلیت و اوایل ظهور دین اسلام قبایل عرب را قاعده چنان بود که چون کسی از ایشان بمردی و ازوی
ترکه و زوجه باز ماندی پسر او که از زنی دیگر بود اگر نزد زن پدر خود آمدی جامه خود را بر روی انداختی نکاح [illegible]
تا بترکه او میراث بروی [illegible] بعنوان ارث پدر و صداقی که پدر وی مقرر کرده بود نزدیکی نمودی و اگر او را خواستی
بشوهری دیگر داده مهر او را خود متصرف شدی یا او را مطلقا از شوهر کردن منع نمودی و اگر آن زن قبل از آنکه پسر جامه
بر سر وی اندازد خود را بخویشان خود رسانیدی [illegible] از ارث شوهر بوی [illegible] و اگر [illegible]
و همچنین کردی تا آنکه چون ابو قیس ابن اسلت که مردی از انصار بود بمرد از وی پسری محصن نام و کبیشه [illegible]
معید بن محصن آمد جامه خود را بر سر کبیشه زوجه پدر خود انداخت [illegible] نکاح او را متصرف شد اما نزد وی [illegible]
و نفقه بوی ندادی و کار بروی دشوار کرد پس کبیشه نزد حضرت مقدس نبوی آمد گفت یا رسول الله ابو قیس مرد و

[illegible]

ولد او نکاح مرا بوده است و نه نزد من داخل میشود و نه نفقه میدهد و نمیگذارد که بسوی خویشان خود روم [illegible]
برای خود کنم رسول الله فرمود بخانه رو و انتظار بکش اگر چنانچه حق سبحانه در باره استخلاص تو از این بلیه حکمی فرو فرستد ترا
خبر خواهم نمود پس حق تعالی آیه کریمه و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم الی آخرها که عنقریب ذکر شود نازل ساخته
زنان منکوحه پدران را بر پسران حرام ساخت و کبیشه از دست معید بن محصن مذکور خلاص یافت [illegible] با اهل خود باز گشت
پس جمعی دیگر از زنان مدینه که بدین نهج [illegible] شوهران خود گرفتار بودند بحضرت آمدند شکوه نمودند حق تعالی
از [illegible] لطف شامل و مرحمت کامل آیه فرستاد که **یا ایها الذین امنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید بدین
و متابعت محمد مصطفی **لا یحل لکم** حلال نیست شما را **ان ترثوا النساء** اینکه میراث
[illegible] نکاح زنانرا **کرها** و کرها بضم کاف قرائت حمزه و کسائی است از روی ناخوشی ایشان [illegible]
و شرع [illegible] یعنی باشد [illegible] زنان از [illegible] نکاح و
تقیید کلام بنا خوشی [illegible] مفهوم [illegible] باشد [illegible]
و همچنین روا نیست شما را [illegible] از مال ایشان [illegible] و طبع ایشان با
با ایشان [illegible] مهر او را [illegible] ارث [illegible] و بروایت زهری [illegible]
نیست شما را [illegible] احتیاج ندارید [illegible] ایشان کنید [illegible] ایشان
بشما رسد چنانچه عادت بعضی از عرب بود **و لا تعضلوهن** عطف است بر ان ترثوا و لا برای تاکید حکم
نفی است [illegible] تزویج کردن
نفس خود [illegible] ایشان [illegible]
ایام جاهلیت بعضی از زنان خود را طلاق [illegible]
شوهری [illegible] ایشان [illegible]
از [illegible] و بعضی [illegible] آورده اند [illegible]
[illegible] بشوهری دیگر [illegible] چنانچه در سوره البقره [illegible]
[illegible] و بر اطلاق [illegible] کلام [illegible]
[illegible] **لتذهبوا** [illegible] **ببعض ما اتیتموهن**
[illegible] **الا ان یاتین** [illegible] **بفاحشة**
[illegible] **مبینة** روشن کرده شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و هر گاه [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible] در طلاق [illegible]
[illegible] زوجه [illegible] صلح
[illegible] باشد [illegible] طلاق [illegible]

[illegible]

معصیتی از زنان صادر شود و چنین است در کافی از صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون زن بشوهر گوید هرگز غسل جنابت
از برای تو نکنم یعنی ترا تمکین بر جماع ندهم و سوگند ترا راست نکنم و کسی را در بستر تو راه دهم [illegible]
طلاق و غیر شوهر لازم آید و آنچه از وی بعوض طلاق گیرد حلالست [illegible] مذکوره از ایشان [illegible]
ظهور نرسید [illegible] ایشان [illegible] چیزی اخذ نکنید **وَعَاشِرُوهُنَّ** [illegible]
بِالْمَعْرُوفِ [illegible]
[illegible] **فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ** [illegible]
[illegible] **فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا**
[illegible] **شَيْئًا** [illegible] **وَيَجْعَلَ اللَّهُ** [illegible]
[illegible] **فِيهِ** [illegible] **خَيْرًا كَثِيرًا** [illegible]
[illegible]
وَإِنْ أَرَدْتُمُ [illegible]
[illegible] **اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ** [illegible] **مَكَانَ زَوْجٍ** [illegible]
[illegible] **وَآتَيْتُمْ**
[illegible] **إِحْدَاهُنَّ** [illegible]
قِنْطَارًا [illegible] **فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ**
[illegible] **شَيْئًا** [illegible]
[illegible] **أَتَأْخُذُونَهُ** [illegible]
[illegible] **بُهْتَانًا** [illegible]
وَإِثْمًا مُبِينًا [illegible]
[illegible]

و کلا [illegible] **وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ** [illegible] **وَقَدْ أَفْضَىٰ**
[illegible] **بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ** [illegible]
[illegible]
وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا [illegible]
[illegible]
خزانه [illegible]
[illegible]

اعلى اوقات زوج را اضطرار بران میدارد که وجهی از زوجه سابقه گرفته تسلیم لاحقه نماید یا تعشق بزوجه جدیده برینان که
تعدی بر زوجه قدیمه روا میدارد نه در غیر وقت سلکوه بیم برای شعار بر آن گشت که هر گاه در چنین حالتی شمار اکمال ضرورت
اجمعنی حرام باشد پس در حالت عدم اراده استبدال که ضرورت بدان حق نباشد بطریق اولی حرام است حکم سیم از سیاق علامت
وکیف تاخذونه وقد افضی مفهوم گردد که حرمت اخذ بر همگی اجزاء صداق بسبب افضا باشد و الا اینجا آن رسد که زوج باز گیرد
اگر چه در غیر خلع باشد چنانچه معنی بر بین الفقها است حکم چهارم در باب معنی افضا خلاف است و بعضی بر خلو و ارخاء
پرده افضا است که موجب استقرار تمام مهر باشد بلکه زوج بنابر روایت زراره از باقر که فرمود اذا تزوج المرءة
ثم خلا بها فاغلق علیها بابا و ارخی سترا ثم طلقها فقد وجب الصداق و خلاؤه بها دخول یعنی چون
تزویج مردی در آید و مرد با وی خلوت کند و در بروی خود را و ببندد و پرده بکشد تمام مهر بروی لازم آید و مجرد
او با وی خلوت پس دل اینجا نابیدن شدن خلوت با افضا که بمعنی وطی است برای بردن زوج باشد زوجه را بمکان وطی
و نزد بعض هیچیک از خلوت و ارخاء ستر و اغلاق باب افضاء موجب ثبات تمام مهر نباشد بلکه مراد از افضا جماع در
قبل است و مؤید اینست روایت یونس ابن یعقوب از صادق که فرمود لا یوجب المهر الا الوقاع فی الفرج الخبر و اینجا
من الاخبار من الجانبین لیکن اصح قول اخیر و مجمع علیه اکثر فقها و محققین ما است با دلالة که گذشت پس جمع بین الحدیثین
بنحوی که معارض یکدیگر نباشند توان کرد و آن اینست که گوییم چون خلوت شد و ارخاء ستر و جزم موجب ظن مباشرت باشد
بر عامه مکلفین لازم است که بمجرد خلوت و ارخاء پرده حکم بادای تمام مهر کنند و حدیث زراره محمول بر این معنی باشد اما
در واقع و نفس الامر مادام که دخول در فرج نشده باشد تمام مهر بر زن حلال نیست باید که میان خود و خدای خود نصف آن
بر خود حلال ندانسته رد کند و حدیث یونس ابن یعقوب محمول بر این معنی باشد حکم پنجم از ظاهر آیه مستفاد گردد که زیادتی
مهر بر قدر سنت که بحساب این زمان سه تومان سه هزار و پانصد دینار است جایز باشد هر چند با الف و الوف بالا رود بلکه گویند
گفته که عدم تقدیر و تعیین مبلغ آن چشمار و نیز جایز باشد چه قنطار مالی بیرون از حد و حصر باشد و مشهور میان علما
ما رضوان الله علیهم نیز اینست بخلاف سید مرتضی رحمه الله که در کتاب انتصار بعدم جواز زیاده بر مهر سنت که پانصد درم
رفته و گوید آنچه زیاده بر این بود رد است بر سنت و زوج مشغول الذمه بدان زیادتی نیست و حجت وی آنکه بقدر سنت
مهر بستن که اجماع بر صحت آن منعقد شده آنچه زیاده از آن باشد خالی از دلیل و مخالف اجماع است و بر طبق قول او سنت
مفضل ابن عمر که گفت از ابی عبدالله سؤال نمودم از مهر سنتی که جایز نیست مؤمن را تجاوز کردن از آن فرمود السنة
المحمدیة خمسمائة درهم فمن زاد علی ذلک رد الی السنة ولا شیء علیه اکثر من خمسمائة درهم و صاحب مسالک
الافهام بجواب این سخن گوید اولا اجماعی که ادعا نموده معلوم نیست زیرا که مشهور خلاف آنست و ثانیا نفی اجماع بر صحت
زیاده از قدر سنت از قبیل شهادت بر نفی است چه از اینکه اجماع بر زیاده از آن واقع نشده باشد لازم نیاید که دلیلی بر
بر جواز آن نباشد و کلام و دلیل از همین آیه بجز باشد که و آتیتم احدیهن قنطارا و ثالثا روایت مفضل در مقام مذکور
شده ضعیف است چه از راویان آن که بر جا احکام غریبه غیرها انفرد دان ذکر شده مفهوم گردد که از جمله احادیث موضوعه است
مهملا محالف قتشام و وارد بار روایت صحیحه و شاد از حضرت امام رضا که فرمود لو ان رجلا تزوج امرأة و جعل
مهرها عشرین الفا و جعل لابیها عشرة الاف کان المهر جایزا و الذی جعل لابیها فاسدا اگر مردی زنی را تزویج

کند و بیست هزار دینار بهر وی قرار دهد و ده هزار دینار دیگر برای پدر وی معین نماید مهر صحیح و آنچه برای پدر قرار داده باطل است
و ابن شیخ در مبسوط و غیره آورده که عمر در ایام خلافت خود ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علی را برای خود تزویج نمود و چهل
هزار درهم بهر وی مقرر کرد و انس ابن مالک زنی بخواست به بیست هزار درهم و امام حسن مجتبی برای خود زنی تزویج نمود
و یکصد کنیز برای وی کابین کرد که با هر یک از آن کنیزان هزار درهم بود و در این باب روایات بسیار است و اکثر صحابه و تابعین
زیاده بر آنچه گفته شد مهر کرده اند و کسی منکر آن نشده نهی کالاجماع و ابعد در اخبار صحیح آمده است که امام محمد تقی ام الفضل
دختر مامون را خواستگاری نمود مبلغی بحساب … منعقد … باشد و در روایتی آمده که روزی عمر ابن الخطاب
بر بالای منبر مردم را از مهر کردن بسیار منع نمود زنی بر خواست و گفت اتمنعنا ما جعله الله لنا آیا منع میکنی ما را
از چیزی که خدا تعالی برای ما حلال نموده و از برای ما مهر کردن شوهران قرار داده و این آیه تلاوت نمود که و آتیتم احدیهن قنطارا
زوج بمکان زوج تا آنجا که میثاقا غلیظا پس عمر الزام یافته سر در پیش افکند و گفت کل افقه من عمر حتی المخدرات یعنی
هر کس … اما نزاع عمر اینست حتی زنان در حجابها الی غیر ذلک من الاخبار بنا علی هذا قول سید مرتضی رحمه الله خلاف
اجماع است و همچنانکه او دعوی عدم اجماع در جواز زیاده بر مهر سنت کرده ما را انکار است دعوی اجماع در عدم بطلان آن
گوییم لیکن … آن نماییم که ابقاء مهر زیاده بر قدر سنت مکروه و کراهت آن نسبت با حوال مردمان در شدت و ضعف
… زیاده بر قدر سنت نباشد و بر حمل روایت مفضل … قول اینست که حمل بر بعضی نموده اند و در این باب
دیگر روایات هست تا آنجا که در روایاتی که رسول خدا هر زنان خود را بمهر سنت تزویج نموده … و در مسالک الافهام
از حضرت باقر آورده که فرمود رسول خدا تزویج کرد دختران خود و هیچیک از زنان خود را زیاده بر دوازده اوقیه و نصف
اوقیه که هر اوقیه چهل درم و مجموع آن پانصد درهم باشد و در معتبره روایت حسین ابن خالد آمده که حق تعالی بر رسول خود وحی
کرد که … زنان مؤمنه را پانصد درم کند و در روایتی دیگر آمده که شوم در سه چیز باشد خانه و مرکب و زن اما شوم
خانه تنگی عرصه و بدی همسایگان است اما شوم زن بسیاری مهر او است اما شوم مرکب منع کردن آنکه پشت خود را
از سواری با ابرام از رسول خدا مرویست که فرمود خیر نساء امتی اصبحهن وجها و اقلهن مهرا و در روایت دیگر آمده
که برکت زن در کمی مهر و نحوست او در بسیاری مهر او است و روایات درین باب بسیار است و کراهت نحوست در حقیقت
برای رغبت که مهر زیاد بنگرد … از برای زوج که آن وجه را … مکروه حالتی تواند در تعلیل آن سعی
کند و نکند که در آن وقت … کراهت و شؤمت داخل است پس در بیان تحریم ازدواج … ملکی
درشان نزول آن شد … باید که ولا تنکحوا از نکاح در میاورید و در زنی نخواهید … الوجوه
عقد دایم و متعه و تحلیل و ملک یمین که بر شما حرام شوند است ما نکح اباؤکم آنچه نکاح کرد پدران
خواستگاری اند پدران شما هر چه از وجوه مذکوره و ذکر ما دون من که موضوع برای ذوی العقول است یا بجهت تعبیر
بر نقص عقل زنان و اقامه ایشان بجای غیر ذوی العقول باشد یا بجهت افاده صفت یا اراده مصدر بنا شده
لا تنکحوا منکوحه اباؤکم و قوله من النساء بیان ما نکح است بر همه وجوه بعنوان تعمیم و جنس و بنا …
… معرف بلام واقع شده و الا از فحوای ما نکح اباؤکم فهمیده شود که منکوحه پدران زنانند لا غیر و مستغنی از لفظ
بود پس معنی آنکه بنکاح خود در میاورید هیچ گونه نکاح آن زنان را که در نکاح پدران شما در آمده باشند که عقوبت شما در آن

إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه قبل از این گذشته است از خواستگاری و بهای زنان پدر که بطریقه ایام جاهلیت کرده‌اید
که عقوبت آن از شما برداشتیم اگر من بعد اطاعت کنید و الا عقوبت آن نیز بر شما عاید گردد و قبل این استثنا از معنی لازم نهی
باشد و بقول صاحب کشاف معنی آنکه حلال نیست بر شما نکاح زنان پدر مگر آنچه قبل از این زن پدر شما بوده مرده
اگر قدرت بر نکاح کردن آنها داشته باشید نکاح ایشان نیز بکنید و چون قدرت بر آن معنی ندارید پس نکاح
ایشان بطریق اولی ممکن نیست پس نکاح زنان پدر که اکنون بعد از فوت پدران شما هستند نیز ممکن نباشد و این
از قبیل معلق ساختن چیزیست بامر محال برای مبالغه اباحت پس استثنا از لفظات [illegible] بدانکه
نکاح نزد جمعی بمعنی وطی است بنا باصل حقیقت لغوی و عدم نقل عرفی چنانچه در جای دیگر حتی تنکح زوجا غیره و حتی اذا
بلغوا النکاح فرموده و در هر دو جا بمعنی جماع از آن قصد شده چنانچه در تفسیر آن گذشت و بنابرین قول بتحریم
زوجه پدر بر فرزند مختص بمدخوله او باشد و در حکم آنست منظوره و ملموسه او بنا بر آنکه معقوده او که قبل از دخول او را
طلاق داده باشد یا از سر وی وفات کند و مادام که نظر و لمس بوی نشده باشد بر پسر حرام نیست پس مفهوم نکاح نسبت
بما ملک ایمان اگر پدر با زنی بغیر عقد صحیح از وجوه دوام و انقطاع و غیره زنا کند آن زن بر پسر وی حرام مؤبد است
نکاح با وی حلال آمده و بر این قول اکثر علمای ما رضوان الله علیهم و از مذاهب عامه نیز ابوحنیفه بر این رفته و دلیل بر
قول از احادیث شیعه روایت موثق عمار است از امام رضا و هم و حسنه علی بن جعفر از کاظم علیه السلام است که پرسیدند
رجل فجر بامرأة ایحل لابنه ان یتزوجها قال لا آیا مردی با زنی زنا کند پسر او را رسد که آن زن را بعنوان حلیه
برای خود تزویج نماید فرمود که نه و جمعی دیگر مثل اکثر مفسرین بمعنی این قول رفته‌اند که مراد از نکاح در آیه عقد
و گویند اگر چه نکاح در عرف لغویین بمعنی وطی آمده اما در عرف متشرعین بمعنی ایقاع صیغه عقد است و کلام الله در حقیقت
باشد یکی لغوی و یکی شرعی در احکام شرعیه حقیقت شرعی را بمناط اعتبار است نه حقیقت لغوی زیرا که شرع در احکام
تا حجت است از برای لغو مانند لفظ صلوة که در لغت بمعنی دعا و در شرع بمعنی ارکان مخصوصه نماز است و معنی لغوی آن نیست
معنی شرعی آن متروک گردید پس نکاح نیز چنین باشد چنانچه صریحا از فحوای اذا نکحتم المؤمنات ثم طلقتموهن من قبل
ان تمسوهن و غیره مبرهن کرده که مراد از نکاح مجرد عقد است الا غیر ذلک بجز دخول را امساکوهن گویند و ایضا اجماع مفسرین
حاکم است که این آیه برای تحریم اصل عقد بود نه وطی و بر این مذهب شیخ مفید و سید مرتضی و ابن ادریس و غیرهم رفته
شافعی نیز بر این رفته بنابرین پس زنا باید در موجب تحریم زنی بهای پدر نشود بلکه تزویج او بوی بعد از آن حلال باشد
و با عکس هم بنابر آنچه گفته شد اطلاق نکاح که عبارت از عقد است بر وطی نشود الا مجازا وطی بزنا و مؤید این قول رسول
کلا یحرم الحرام الحلال و این قول اگر چه بحسب دلیل اقوی و موافق اصل است لیکن طرح حدیثین مذکورین که مستند قول
اول است اشکال تمام دارد و احوط آنست که زنا کرده شده پدر را بر پسر و از پسر را بر پدر حرام دانیم بدلیل حدیثین مذکورین
قطع نظر از آنکه آیه دلالت بر آن کند یا نکند بلی اگر چنانچه عقد صحیح از احدهما سبقت بر زنا آن دیگری کرده باشد از زنا
نقصی بر آن راه نیابد چنانچه متمم روایت عمار که گذشت دلالت بر آن دارد و آن چنین است که حضرت صادق فرمود
اذا تزوجها فوطئها ثم زنى بها ابنه لم يضره لان الحرام لا يفسد الحلال یعنی اگر مردی زنی بعقد بعد و بعد
از وطی او بوی پسر او با آن زن زنا کند زنا پس ضرری بنکاح پدر نرساند زیرا که حرام حلال را فاسد نکند و فرق بخشا

بنان آنکه زنا پسر با معقوده پدر قبل از دخول وی باشد یا بعد از آن بنا بقول جمهور که نکاح را بمعنی عقد گرفته‌اند بخلاف ابن جنید
که از فحوای عبارت حدیث مذکور که قید وطی بعد از تزویج شده حکم کند بر آنکه اگر زنا پسر با معقوده پدر قبل از دخول پدر باشد
آن زن بر پدر حرام مؤبد گردد و قول او مؤید کرده بآنکه معنی نکاح مخصوص بوطی باشد چنانچه ضعف آن ظاهر شد اما نحو آنست که
چون لفظ نکاح در قرآن و غیره استعمالات دیگر الا بسیار احادیث بسیار که گاهی بمعنی جماع و گاهی بمعنی عقد آمده کتابیان معنی
آن از عرف لغوی خود بالکلیه بر جا بر نباشد پس حمل آن در این آیه بر کلتا المعنیین اجود و مدخوله پدر دائم از عقد صحیح و زنا
باشد و معقوده او دائم از دخول و عدم آن بر پسر حرام مؤبد باشد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که این است نکاح زوجات
پدر هست و بوده و خواهد بود فَاحِشَةً زنا و خصلتی ناپسندیده زشت که در هیچ امتی از امم جایز نبوده و بر این تقدیر
منزله راجع بنکاح ایام جاهلیت باشد چه او این حرمت آن در هر عصری و زمانی از انبیا و رسل آشکارا بوده و اگر بنا
گذارند که بعثت حضرت رسول صلی الله علیه احکام نسخ او از زبان رفته اباحت آن اعتقاد ایشان شده بوده است خبر از وقوع
نکاح بعد از نهی است چه عقود آنکه هر عصری و دهری بنهجی که مذهب ایشان شده باشد صحیح است و زنا نیست و صحت این بخار
از فحوای عبارت الا ما قد سلف بنا بمعنی اول ظاهر است چه اگر چنین بودی معنی از کرده‌های ایشان نشدی وَمَقْتًا
و هست این نکاح ازواج پدر دشمن داشته شده خدا یا الا ازین مقت و غلاب و دشمن داشته شده خلایق بر آنکه با وجود
متعارف بودن این فعل شنیع باز اگر فرزندی از آن هم رسیدی آنرا فرزند مقتی و آن نکاح را تزویج مقت نامیدندی
وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهیست این راه نهم از راه‌های بد زنان قبیح نزد عقل و شرع سر همین راه است و گویند قبح
بر سه نوع است و قبح تزویج زنان پدر بهر سه نوع مخصوص است اول قبح عقلی و فاحشه اشاره بآنست دوم قبح شرعی و مقت کنایه
از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا افاده آن کند و عیاشی از ابوقرم روایت کند که تزویج امرأة الاب در حکم امرأة پدر
داخل است هر چند بالا رود از طرف هر یک از ابوین پس بقرینه این مقام ذکر محرمات نسبیه فرموده که حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمْ حرام کرده شد بر وجه مؤبد بر شما ای کافه مکلفین أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما که ملاقات
از بطن ایشان زاییده شده‌اید و همچنین آنها که امومت ایشان برای شما بواسطه باشد خواه از طرف ذکور چون مادر پدر
و جدات او هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و جدات او هر چند بالا رود و این تحریم متعلق به نکاح
نیابند در مضان بقرینه مقام چنانچه حرمت علیکم المیتة بقرینه ذکر میته و دم و لحم خنزیر و غیره تحریم تعلق برا کل یافته
و از تحریم خمر بنا در بدهن تحریم شرب آن گشت و ایضا عینا از تحریم زنان بعد در نیابت پس تقدیر آنکه حرمت علیکم نکاح
امهاتکم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و همچنین بنات ایشان و هر یکی که از اولاد ایشان بهم رسد هر چند
طبقه پایین رود وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما اعم از آنکه پدری با مادری یا پدر و مادری باشند و همچنین
ایشان هر چند پایین رود صلبا و بطنا وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدر شما ابا و اما یا ابا یا اما
وَخَالَاتُكُمْ و خواهران مادران شما من الاب و من الام او من کلاهما و همچنین خواهران اجداد و
جدات شما از طرفین هر چند بالا رود وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر بهر وجهی که از وجوه ثلثه باشد وَبَنَاتُ
الْأُخْتِ و دختران خواهر بهر نهج و اولاد ایشان هر چند پایین رود و اینها محرمات نسبی‌اند که حرمت تزویج ایشان
باتفاق امت معلوم است که از عقد جمع بهم رسیده باشد اما اگر تولد و قرابت ایشان با جماع وطی شبهه باشد آن نیز

ودر حکم صحیح است نزد جمهور علما، اما سبب بدون خلاف و همچنین اگر خلقت یکی از ایشان از زنا باشد در حکم قرابت صحیح و نکاح وی
حرام است نزد علما ما تمامی هرچند که در بعضی احکام شرعیه استثنا حکم قرابت از وی شده است چون میراث و غیره و انتفا بر حق
ان احکام جزو بر نفی نسبت و قرابت نکند نظر بحقیقت اصل نسب مثلا بنت حقیقیه کسی را گویند که مخلوق از منی شخصی باشد و حت
حقیقیه آنست که از منی پدر وی متکون شده باشد و این معنی در حق متولد شده از زنا نیز صادقست و بهیچ وجهی من الوجوه از
امور خارجیه عارضیه منفی و مرتفع نشود و آیه ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم شهادت برین مدعا دارد و از فقهای
عامه ابوحنیفه و تبعه او درین مسئله با ما متفق اند بخلاف شافعی و مالکی که نکاح بر هر یک از بنت و ذوات المحارم که از
زنا باشد جایز دانسته گویند صحت نسب بعلت صحت وطی است و اول با انتفاء ثانی منتفی گردد پس تحریم تزویج که فرع صحت
نسب است بطریق اولی بر طرف شود و قول رسول خدا که فرمود الولد للفراش وللعاهر الحجر سند خود ساخته گویند که تما
آن مقتضی انحصار نسب است در فراش و … از زنان محرمات نسبی فرماید وَأُمَّهَاتُكُمُ و نیز حرام است
نکاح مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آن مادران که شیر داده اند شما را و در حکم ایشانست زنی که
آن زن مادر مرضعه و شوهر او که صاحب شیر است یا مادر و فرزندان دیگر او یا یکی را که نسب شما بوی منتهی شود از پدر و مادر
و جده و جدات و غیر ذلک هرچند بالا رود شیر داده باشد و زنی که والده رضاعی شما را با مردی دیگر از شیر تن او خورده
زاییده باشد و مادر و جده او و نظایر این جمله اینها نیز امومت بالواسطه صادقست وَأَخَوَاتُكُمْ
مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شیری شما اعم از آنکه خود شیر یکدیگر را خورده باشید یا احدی از برادران
و خواهران نسبی شما شیر … با اخوه و اخوات … شیر شما را خورده باشد قبل از ولادت شما یا بعد از آن یا قبل از
تولد ایشان و بعد از آن بنا بقول اصح بشرط اتصال نسب احد طرفین برضاع پس خواهران رضاعی که مانع از تزویج
ایشان همین رضاع است بنظر … و مادر و پدر سه قسم اند اول صغیره اجنبیه که مادر تو او را شیر داده از شیری
که از پدر تو دارد و این خواهر رضاعی پدری و مادری تو است دوم صغیره که مادر تو او را شیر داده باشد از شیر مردی دیگر
پدر تو و این خواهر رضاعی مادری تو است سیم صغیره که زنی دیگر غیر مادر تو او را شیر داده از شیری که از پدر تو دارد این
خواهر رضاعی پدری تو است پس اگر میان تو و دختری نسبت شیر خوارگی باشد بدون یکی ازین سه قسم هر آینه برادر و خواهر
یکدیگر نخواهید بود هرچند که سالها با یکدیگر شیر خورده باشید همچون دو طفل اجنبی که با یکدیگر شیر زنی اجنبیه
مرد اجنبی را خورند همچنانکه از برادران و خواهران آن دو طفل بر آن دیگری حرام نشوند چه همچنانکه ایشان
فرزند بطنی مرضعه و زوج وی نیستند و اتصال نسب ندارند خـــــــوانده … حق تعالی درین آیه
که عمه مادران و خواهران رضاعی را مادر و خواهر نامیده تا دانسته شود که بنابر قاعده مستقله یحرم من الرضاع
ما یحرم من النسب حدیث نبوی که فرموده ان الله حرم من الرضاع ما حرم من النسب هرگونه قرابتی از اصناف …
قبل و متعلقات آنها موجب تحریم نکاح ذوات محرم است مانند هم آنها از رضاع نیز متحقق شود و باعث حرمت تزویج
گردد لهذا در اینجا اکتفا بذکر این دو طایفه از آن هفت طایفه نموده پنج دیگر را بظهور واگذاشت تا از سیاق کلام بما قبل
فهمیده شود که اینها و آنها در حرمت نکاح یکسانند و در این باب احادیث متکاثره از عترت طاهره سلام الله علیهم
روایت شده و اجماع فرق اهل اسلام منعقد است بر قرابت رضاعی که از … مراتب … رسد … تزویج و نکاح

از جانبین

از جانبین کند بسبب آنکه مرضعه و زوج او پدر و مادر مرتضع گردند و برادران و خواهران ایشان اعمام و اخوال و عمات و خالات وی
شوند و اولاد ایشان برادران و خواهران وی و پدر و مادر ایشان جد و جده وی گردند و همچنین است اقارب مرتضع با اولاد
مرضعه و فحل حرمت سرایت بر اولاد و اباء هر یک از ایشان کند هر قدر بالا روند و پایین آیند بجز عم و عمه و خال و خاله رضاعی
که حرمت نکاح بر ایشان نیز شود اما سرایت بر اولاد ایشان نکند و صاحب کشاف در دو مسئله دیگر منع از سرایت تحریم کرده
اول گوید جایز نیست که خواهر دختر نسبی خود را بخود تزویج توانی نمود زیرا که مانع از تزویج آن در نسب وطی تو است با مادر او و حال
آنکه مانع مذکور در رضاع موجود نیست دوم جایز نیست ترا تزویج کردن بر مادر برادر نسبی خود اما بر مادر برادر رضاعی
جایز است زیرا که مانع از تزویج در صورت نسب مقاربت پدر تو است با آن زن و در اینجا آن مانع مرتفع است و بعضی
حدیث یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب استناد جویند کرده در صدد منع ازین استثنا در آمده موافقت هر مخلوق رضاعی
با نسب لازم دانند لیکن قول صاحب کشاف در نهایت قوت است زیرا که از حدیث مذکور مماثلت میان نسب و رضاع ظاهر شود
نه مماثلت میان مصاهرت و رضاع و حال آنکه تحریم خواهر دختر نسبی و مادر خواهر نسبی ایشان بعلت مصاهرت است پس شبهت
رضاع با مصاهرت … که منفی است ازین باب … منتفی شده و این جواب صاحب کنز العرفان است که در
این استثنا گوید نقض … جهت حرمت در نسب جهتی … در رضاع باشد و مراد او آنست که شاید تحریم
این دو صورت در رضاع جهتی چند باشد که احدی بر آن مطلع نباشد اما این احتمال … بر تحریم چیزی که حرمت آن
ثابت نشده نتواند بود و صاحب مسالک الافهام آورده که مراد از شباهت رضاع با نسب چیزیست که یکی از وجوه معتبره
مذکوره در آیه باشد چون امومت و بنوت و اخوت و عمومت و خئولت و امثال آن و هیچ یک از آنها درین دو مسئله نیست
زیرا که خواهر دختر و خاله نسب اگر از صلب تو باشد دختر تو است و الا ربیبه تو باشد و تحریم ربیبه بعلت مصاهرت
و همچنین مادر برادر اگر … زاینده مادر … و الا زوجه پدر تو و تحریم وی بعلت مصاهرت … رفع
شود تزویج آن جایز باشد و ایضا صاحب مسالک گوید دو صورت دیگر هست که بحسب ظاهر استثنا آن از تحریم توان نمود
اول ام ولد ولده در نسب بر تو حرام است زیرا که یا دختر تست یا زوجه پسر تست اما مثل آن در رضاع بر تو حرام … جایز است
که زن اجنبیه نواده ترا شیر دهد و مادر رضاعی ولد ولد تو گردد و حال آنکه تزویج آن بر تو حلال است دوم جده ولد تو در نسب
حرام است زیرا که یا مادر تو یا مادر زوجه تو باشد اما چنین زنی در رضاع بر تو حرام نشود مثل آنکه زن اجنبیه فرزند ترا
شیر دهد پس مادر او جده طفل تو باشد و حال آنکه تزویج آن بر تو حلال است انتهی کلامه و چون این خلافی بر آید خاطر …
… آنکه فرقی نیست در حرمت تزویج بعلت رضاع میان آنکه سابق بر عقد یا لاحق بر آن باشد پس همچنانکه رضاع مانع
از تزویج است بر هم زننده … از عقود ماضیه نیز باشد بعلت … یکی از این … عام …
و آن در چند صورت است اول آنکه زوجه کبیره مردی زوجه دیگر او را که رضیعه است شیر دهد اگر دخول بر زوجه کبیره کرده است هر دو
زن بر وی حرام مؤبد گردند چه درین صورت زوجه صغیره وی بجای دختر وی و کبیره بجای مادر زن وی گردد و بر تقدیر
عدم دخول کبیره تنها بر وی حرام گردد چه بجای مادر زن وی باشد و این فی الجمله تقویت بر عدم مماثلت میان مصاهرت و رضاع
کند لهذا مرجح نزد ما درین باب نظر است اما صغیره بعلت … با دختر … که خورده نسبی بر زوج ندارد کرد او بجای دختر وی گردد
بلکه … دیگر … دوم چون زنی خواهر خود یا خواهر شوهر خود را از لبن وی شیر دهد بر شوهر حرام گردد چه در صورت اول
که خواهر مرتضعه است خواهر دختر رضاعی شوهر خود باشد و خواهر دختر در حکم دختر است لهذا زوجیت را شاید … در صورت ثانیه

شوهر وی بدین نهج در حکم فرزندی کرده شیم چون زوجه تمتعی زوجه رضیعه پدر شوهر خود یا زوجه رضیعه پسر خود را شیر دهد فی الحال
عقد فیما بین پدر یا پسر مذکور و آن و صغیره هر دو فاسد گردد چه در صورت اول مرتضعه که خواهر مرتضعه است خواهر و دختر رضاعی شوهر
باشد و خواهر دختر در حکم دختر است لهذا زوجیت را افساد نماید و در صورت صغیره مذکوره نواده پسری شوهر خود گردد و در شق ثانی
صغیره دیگر بجای خواهر شوهر خود شود چه آن مادرم چون زنی نواده خود را شیر دهد مادر و پدر طفل مرتضع بر یکدیگر حرام و عقد
بینهما فاسد گردد چه اگر نواده دختری باشد آن طفل با مادر خود خواهر یا برادر گردد و پس مادر را و بعلت اخوت او بجای دختر
خود شود و اگر نواده پسری باشد نیز باید که خود خواهر یا برادر گردد پس پدر را و بعلت اخوت او بجای پسر و دختر خود شود و از این قبیل
پدر را و بعلت اخوت او بجای پسر و دختر خود شود و از این قبیل شقوق بسیار است که ذکر آنها موجب طول کلام گردد و ضابطه آنکه هر
رضاعی مستلزم تزویج احدی با حدی باشد بعد از تزویج نیز همان تاثیر کند و این در وجه و حالتی است که شروط صحت رضاع
محقق باشد پس اگر یکی از شروط رضاع موجود نباشد حرمت ازدواج بین الازواج در هیچ صورت بعمل نیاید نه قبل از عقد
و نه بعد از آن و شروط معتبره آن ان شاء الله تعالی در جای خود بشرح و تفصیل تمام بیاید و بدانکه چون زنان محرمه بر سه نوع
اول آنکه بسبب نسب نکاح بر ایشان حرام است دوم آنکه علت تحریم نکاح ایشان رضاع است سیم آنکه حرمت مناکحه آن بعلت
مصاهرت و نوع اول را که قرابت نسبی باشد حرمت آن بوده در صدر آیه بیان فرموده و نوع ثانی که آن نیز لحمه است مانند لحمه قرابت
و مناسب است پس بعد آن بیان نمود پس در بیان نوع ثالث فرموده که وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ و حرام است بر شما
عقد نکاح مادر و جده‌های زنان شما و جد از ایشان از طرف پدر و مادر هر چند بالا رود نسبا و رضاعا اعم از آنکه با
ایشان دخول کرده باشید یا نه چه بنا بر اطلاق آیه تحریم مادر زن بمجرد عقد است بر دختر وَرَبَائِبُكُمُ و دختران
غیر صلبیه شما اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ آن دختران که ایشان را در کنار خود می‌گیرید لیکن در وهم اهمال تربیت شما
پرورش یافته‌اند بشرط آنکه متولد شده باشند مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي از زنان شما مطلقا بلکه از آن
زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ و مجامعت با ایشان کرده باشید بموجب عقد صحیح یا وطی شبهه چنانچه گذشت
زنا که در باب وقوع مصاهرت بآن مسئله خلافی و اقوی عدم است و تحریم نکاح این دختران بعلت بنات ایشان است
نیز دختران صلبیه شما پس بنا بر این ایشان نیز مانند اولاد بر شما حرام باشند و در حکم ایشانند و اولاد ایشان
وَإِنْ نَزَلُوا همچنانچه اولاد اولاد پسر و دختران فَإِنْ سَفَلُوا و اما آنکه تحریم ربیبه را معلق بر قید ما اختیار کرده قید نوعی که
بودن ایشانست در تحت تربیت زوج و دیگری قید تخصیصی که دخول زوج است بمادر ایشان اما اول برای تکمیل علت تحریم
و تقویت آنست نظر بغالب اوقات یا نظر بغایت قبح ایشان با اولاد در حالتی که در حجر تربیت باشند دون غیر آن حالات
چنانچه از رضا و قدما مروی است و الا تحریم نکاح ایشان موقوف بودن ایشان در تحت تربیت نیست بلکه در هر حالی
حرام اند باجماع علماء امامیه بر حرمت نکاح ربیبه معتقد است هر چند در تربیت آنکس نباشد و در این حکم است دختران
کاذن زنان مطلقه شما بعد از بهم رسیدن از شوهران دیگر بخلاف جمعی از خوارج خذلهم الله که ایشان قید مذکور را
تخصیصی دانسته‌اند و موافق قول ایشانست آنچه زمخشری در کشاف از علی علیه السلام نقل کرده که بودن ایشان در حجر تربیت
شرط است در تحریم و این محض غلط است چه نقیض آن بروایت اسحق بن عمار از رضا و دیگر از آنحضرت مرویست که فرمود
الرَّبَائِبُ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ مَعَ الْأُمَّهَاتِ اللَّاتِي قَدْ دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فِي الْحُجُورِ وَغَيْرِ الْحُجُورِ و در روایت دیگر فرموده كُنَّ فِي الْحُجُورِ
أَوْ لَمْ يَكُنَّ و اما قید ثانی برای اعتبار مناکحه ایشانست و منکوحه مادر زن ثالثهم آن بود که چنانچه در آنجا بخواهد

عقد

عقد بر دختر مادر وی حرام است اینجا نیز چنین است لهذا تصریح بعد از اشعار فرموده بقوله فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا این
اگر نبوده باشید در ابتدای شوهران که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ مقاربت کرده باشید با آن مادران ایشان فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
پس باکی نیست بر شما از آنکه دختران ایشان را بزنی خواستگاری نمائید اعم از آنکه در حجر تربیت شما بوده یا نبوده اند هرگاه آن
مادران ایشان بمیرند یا مطلقه شوند بشرط انقضاء عده اگر رجعیه باشد و عدم ذکر جواب این جمله شرطیه بعلت ظهور است تقدیره
آنکه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوا الرَّبَائِبَ خزانه بدانکه اشتراط دخول مادر در تحریم دختر و عدم اشتراط
دخول با دختر در تحریم مادر موافق مشهور بین الاصحاب و مختار اکثر علماست بلکه گویند که اجماع است بر طبق روایت
اسحق بن عمار که امیرالمؤمنین ع فرموده حق تعالی تحریم مادران را مبهم گذارده و تحریم دختران را مقید بقید دخول با مادران
نموده پس شما نیز مبهم گذارید آنچه را خدا مبهم گذارده یعنی بمجرد عقد دختر مادر را حرام دانید بدون ملاحظه دخول و عدم
آن و در روایت ابی بصیر که گفت از صادق ع پرسیدم از مردی که زنی تزویج کند و قبل از دخول وی را طلاق دهد فرمود که
و دختر آن زن مطلقه هرگز بر وی حلال نیست و غیر ذلک من الاخبار و قول ابن ابی عقیل که تحریم او در هر دو صورت مشروط بدخول
دانسته غیر ملتفت الیه و مخالف ظاهر آیه و نقیض احتیاط و معارض قول جمهور است اگرچه مستند بروایتی چند کرده بعد آنچه
روایت جمیل بن دراج است در فقیه که از آنحضرت ع پرسیدند از حال مردی که زن خود را قبل از دخول طلاق دهد آیا دختر
وی را میتواند خواست فرمود که الام و البنت فی هذا سواء اذا لم یدخل باحدیهما حلت له الاخری یعنی مادر و دختر
درین حکم یکسانند چون یکی از ایشان را قبل از دخول مطلقه سازد آن دیگری بر وی حلال است لیکن این روایت و هر روایتی
که بر این معنی باشد باعتبار موافقت با مذهب بعضی از عامه و مخالفت با این آیه یا محمول بر تقیه یا مطروح است چه در روایت
دیگر آمده که آنچه از ما بشما رسد آنرا بکتاب خدا عرض نموده آنچه از آن موافق کتاب باشد عمل نمائید و آنچه از آن مخالف آن
باشد بدور افکنید و چون این معانی بر ضمیر منیر پوشیده نماند بدان که مراد از دخول که مانع از تزویج
شد و ظاهر آیه جماع است قبلا کان او دبرا بقول اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم و اخباری که در باب آنها
بوسه و لمس و نظر کردن بشهوت و مشاهده عورت و غیر ذلک نازل منزله جماع و موجب نشر حرمت مصاهرت گردید
هم محمول بر کراهت است چون حدیث نبوی ص که لا ینظر الله الی رجل نظر الی فرج امرأة و ابنتها یعنی خدا نظر رحمت نکند
بآنکس که نظر بر فرج زنی و فرج دختر وی کند و من کشف قناع امرأة حرم علیه امها و ابنتها و هر کس جامه از زنی
بردارد حرام کرده بر وی دختر او و مادر او را و چون روایت محمد بن مسلم از احدهما و روایت ابی الربیع از ابی عبدالله ع
که مضمون هر دو روایت آنکه پرسیدم از حال مردی که نظر بر سر و موی و بعضی جسد زنی کرده و بعد از آن جزیی از
که بر غیر او حرام است پس وی را مطلقه ساخته آیا تواند که دختر وی را برای خود خواستگاری کند فرمود که لا اذا رأی منها ما یحرم
ابنتها اما بعضی چون شهید اول و ابن جنید و غیر هما بر ظاهر اخبار مذکوره رفته مجرد نظر و لمس و قبله و غیر آن را در حکم
جماع دانسته و قول ایشان خالی از احتیاط نیست وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ و دیگر از زنان محرمه
پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ۷ آن پسران که متولد از صلب شما باشند و همچنین زنان
شوهران اولاد و اولاد اولاد ایشان ذکورا و اناثا هر چند پایین روند این قید برای آن کرده شد که
زنان پسران غیر صلبیه شما در تحت این حکم داخل نباشند و نکاح ایشان حرام نیست بر شما در باب تزویج

۷ جمع حلیله و حلیله ... از حلیل که ... کثرت ... زنان محرمه بر شما

رسول خدا با زینب زوجه مطلقه زید ابن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود از روی طعن میگفتند محمد زوجه پسر خود را خواسته است
چنانچه در سوره احزاب مذکور شود ان شاء الله تعالی و مقتضی ظاهر آیه آنکه دخول را بجا شرط نباشد بلکه باتفاق کل علما از زوجه
پسر بمجرد عقد حرام است چه اطلاق لفظ حلیله بمجرد عقد بر ایشان توان کرد و هر یک از متعه و ملک یمین و تحلیل در عموم
آن داخل باشد اما چون سالک یمین را بمجرد اصل ملک در تحت ملکیت مولا بسبب علیحده از برای حلیت جماع نباشد که تحت
آن دارد که گوئیم اصل ملکیت او بمنزله عقد است پس باید که جاریه پدر بمجرد جاریه بودن بلا جماع و لمس و تقبیل و نظر بر پسر
مولای خود حرام باشد زیرا که در آنحکام و بر اصل حلیله مولای وی توان گفت لیکن هیچکس از فقها بر شیعی قایل نشده همگی
بر آنند که چون ثابت نیست که جاریه مذکوره را ابن بقصد مباشرت خریده یا برای خدمت فلهذا مجرد ملکیت او جاری
مجرای عقد نتواند بود اما در باب آنکه منظوره یا ملموسه یا مقبله ابن باشد موضع خلاف و مشهور بین الاصحاب حرمت
جماع بوسه و لمس و نظر بشهوت درین هنگام که اشعار از قصد مباشرت است و ابن مختار علامه است در مختلف و صحیح محمد
ابن اسمعیل از ابی الحسن ع تقویت قول وی کند اذا رای الرجل یکون له الجاریة فقبلها حرمت علی ابنه و ابیه [illegible]
[illegible] استبعد قول ابن ادریس که با صالة الاباحت رفته گوید که مقتضی وطی است منظوره و ملموسه و مقبله ابن بر اب حرام
و قول او معارض با دلیل و تخصیص آیه است بلا مخصص مگر آنکه گوئیم منظور او از نفی حرمت جواز با کراهت است چنانچه
شهید اول رحمه الله خبر مذکور را حمل بر کراهت نموده تقویت قول وی کند خبر موثق علی ابن یقطین از کاظم علیه السلام
که بعبارت لا باس [illegible] فرموده و این قول اقوی است و درین حکم است منظوره و ملموسه پدر بر پسر بنا بقول
اصح بخلاف قول جمعی که بصحیح محمد ابن مسلم استدلال نموده حکم بتحریم آن برای پسر کرده اند مطلقا و روایت مذکور
آنکه حضرت صادق ع فرموده اذا جرّد الرجل جاریته و وضع یده علیها فلا تحل لابنه [illegible] گویند اختصاص نهی
حدیث باین دون الاب [illegible] حکم فیما بین الاب و الابن کنند و این نیز مرجوح است چه نهی از نظر [illegible]
وارد شده و هرآینه محمول بر [illegible] کراهت است **وَأَنْ تَجْمَعُوا** و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید
بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ میانه نکاح دو خواهر نسبی یا رضاعی و کلتاهما آزاد یا اما و متعه در یک زمان نه
در ازمنه مختلفه پس اگر احدیهما وفات کند یا مطلقه شود عقد بر آن دیگری جایز است بشرط انقضاء ایام عدة
اگر رجعیه باشد بخلاف مباره و خلع چنانچه در کافی از صادق ع مرویست که فرموده اذا [illegible] ولم یکن
له علیها رجعة فله ان یخطب اختها چه از فحوای عبارت ان تجمعوا [illegible] فهمیده شود جمعا لا
و جمله تعلیه باعتبار دخول حرف ناصب بتاویل مصدر و محل رفع است تا عطف بر محرمات سابقه باشد ای و حرم
علیکم الجمع بین الاختین و قوله **إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ** بقول بعضی مستثنا منقطع یعنی لیکن آنچه گذشته
مواخذ بدان نشوید بقول بعضی [illegible] ما قد سلف گفته که در بعضی از شرایع سابقه جمع بین الاختین جایز بود
چنانچه یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان راحیل مادر یهودا و واحیل مادر یوسف و نزد جمعی استثنا متصل
آن معنی لازم است یعنی ارتکاب شما بدین محرمات مستلزم عقوبت است مگر آنچه قبل از نهی از شما صادر شد که آنها
بمقتضای عظم خدا و ندیم معفو عنه است **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی که خدای سبحانه هست
غَفُورًا رَحِيمًا ۵ آمرزنده و مهربان بحال بندگان خود که عقاب بر آن ندارد [illegible]

جاهلیت

جاهلیت مشغول بوده علم قطعی بحرمت آن نداشته اند یا دانسته با آن مبادرت نموده و توبه کرده اند بسیار زد
خزانه در بیان احکام متفرقه متعلقه بدین مبحث بر سبیل ایجاز و آن اقسام است اول اگر شخصی با دو دختر
یا دو خواهر یا [illegible] با هم تزویج نماید عقد باطل است چه در آیه نهی از جمع بینهما شده و ترجیح احدهما بعینه عقد آنکه یکی
بطلان تزویج بلا مرجح است بنا بقول اصح و نزد برخی درین هنگام تزویج مخیر است میان قبول احدهما و رد آن دیگری و مستند
ایشان روایت جمیل ابن دراج است از صادقین علیهما السلام که در مخصوصیت فرموده هو بالخیار ان یمسک ایتهما شاء
و یخلی سبیل الاخری و این قول مرجوح و روایت مذکوره با وجود ارسال او عدم صحت احتمال آن دارد که منظور حضرت از
امساک احدهما بعقد مجدد باشد و درین حکم است کسی که جمع کند میان پنج زن بعقد واحد یا دو زن داشته باشد [illegible]
دیگر یک عقد [illegible] و بالعکس و وطی با پسر اگر چه حرام است لیکن در وقوع [illegible] حکم وطی با زنان مذکوره و
مانع از عقد بر ذوات المحارم است [illegible] قبل از وقوع عقد با ایشان باشد پس اگر شخصی با پسری صغیرا او کبیرا لواطه
لواطه کند [illegible] یعنی [illegible] هر چند [illegible] و آن پسر [illegible]
چند [illegible] و دختر او و اولاد [illegible] بر او حرام [illegible] و اولاد
اخوه و اخوات [illegible] حلال است و همچنین است حال اقارب فاعل برای مفعول [illegible]
سابق بر آن فعل [illegible] حرام نکرده [illegible] جمع میان [illegible] خواهر او یا خاله او
برادر وی هر چند [illegible] موقوف باذن [illegible] اگر کسی [illegible] زوجه خود خواهرزاده یا برادرزاده
او را [illegible] نماید [illegible] عقد [illegible] باطل است
مطلقا باطل باشد و درین حکم است تزویج کنیز بر سر زن آزاد لقول الصادق ع [illegible] الحرة علی الامة ولا یتزوج الامة علی
الحرة و نکاح الامة علی الحرة باطل [illegible] و خاله را اختیار فسخ [illegible] از عقد خود و عقد [illegible]
عقد برادرزاده و خواهرزاده سابق [illegible] با خاله باشد [illegible] عقد خود علم بآن داشته باشد [illegible]
تسلط بر فسخ یا امضا [illegible] رضای ایشان بعقد خود در آن هنگام رضای بجمع است [illegible] و فسخ و امضاء عقد [illegible]
بنا بقول اصح و درین حکم است وطی بعنوان ملک یمین [illegible] بعنوان عقد و دیگری بملک یمین [illegible]
زاده یا خاله و برادرزاده [illegible] ملکیت [illegible] وطی مولا با برادرزاده و خواهرزاده موقوف باذن عمه و خاله است بنا
بقول اصح [illegible] موقوف باذن ایشان نباشد [illegible] مملوک [illegible] تصرفات [illegible]
جمع بین الاختین جواز وطی [illegible] در ازمنه مختلفه بر سبیل [illegible] عدم جواز آن در زمان واحد [illegible]
تزویج یا مر [illegible] ملک یمین [illegible] عقد و دیگری [illegible] ملک یمین باشد بنا بعموم آیه و روایات از رسول خدا
[illegible] جمع ماءه فی رحم اختین [illegible] مقصود از نکاح زنان آزاد مباشرت [illegible] لهذا جمع بین الاختین
در اصل عقد [illegible] حرام است و چون [illegible] ملکیت [illegible] بخصوص این مسئله [illegible]
جه ایشان غالبا موضوع از برای خدمت شد فلهذا جمع بین الاختین بمجرد ملکیت خالی از وطی در زمان واحد توانند شد
لیکن بعلت وطی مولا با احدهما آن دیگری بر وی حرام گردد و حرمت آن باقی باشد تا هنگامی که [illegible]
[illegible] یا بیع یا عتق یا موت یا [illegible] بعلت وطی [illegible] چنانچه

محمد بن مسلم از ابی عبد الله ع سوال نمود از مردی که جاریه داشت خود را آزاد نموده و آن جاریه بعد از عتق بعقد کسی در آمد و فرزندی پیدا کرد
آیا مولای اول را میرسد که دختر وی را بعقد خود در آورد فرمود چگونه تواند شد و حال آنکه دختر آن عتیقه در حکم دختر اوست و برو حرام است
و حکم حره و مملوکه درین مسئله یکی است بسبب آیه وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ را تلاوت فرمود پس بنای مسئله بر آنست که حرمت در جمع
بین الاختین الحرتین عقدا و وطیا و بین الامتین وطیا باشد نه ملکا و بر حسب قول مجتمع اند خاطر علماء امامیه و اکثر اهل
سنت و این قول اصح است چه از سیاق احادیث سابقه و آیه مفهوم کرده که مقصود بالذات از تحریم جمع بین الاختین تحریم
وطی با ایشانست معا و از اینجا ظاهر میشود ضعف قول جمعی که بر ظاهر آیه رفته جمع بین الاختین را در ملک تحریم کرده و وطی تجویز
نداشته و مستند ایشان آنکه اگر جمع در ملک جایز بودی هر آینه بایستی که بمقتضای آیه اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ مقاربت با هر دو در یک
زمان جایز باشد و حال آنکه جایز نیست و جوابی بکر برای این قول از فحوای حدیث عیاشی عن علی فیما مذکور شود و نقل مقال
قول ایشانست قول فقهاء مالکی که جمع بین الاختین المملوکتین را در وطی تحریم نداشته اند و از ابن عباس روایتی باین
رسیده و صاحب کشاف حرمت آنرا از امیر المؤمنین ع و حلیت آنرا از عثمان روایت کرده و قطع اول اشاره باینست بلکه
ایشان قول عثمان را اختیار نموده اند اما ابطال آن از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر است که فرموده مَا اجْتَمَعَ
الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ اِلَّا غَلَبَ الْحَرَامُ الْحَلَالَ یعنی جمع نشود در روایات حکم بر حلیت چیزی و حکم دیگر بر حرمت آن مگر آنکه
حکم حرام غالب آید بر حکم حلال و در تهذیب از صادق ع مرویست که در باب دو خواهر مملوکه از امیر المؤمنین ع پرسیدند فرمود
اَحَلَّتْهُمَا آیَةٌ وَحَرَّمَتْهُمَا آیَةٌ اُخْرَی وَاَنَا اَنْهَی عَنْهُمَا نَفْسِی وَوُلْدِی یعنی حلیت جمع بین الاختین از ضمن عموم آیه الا علی
اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ و حرمت آن از عموم اَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاُخْتَيْنِ مفهوم کرده و نهی آنحضرت نفس خود و اولاد
خود را دلیل است بر آنکه طرف حرمت آن غالب بوده باشد بدلیل حدیث نبوی و در تهذیب از زراره مرویست که سوال کرده شد که آیا این دو آیه
ناسخ و منسوخ یکدیگرند یا هر دو محکم و واجب العمل فرمود که امیر المؤمنین ع آنرا آشکارا نکرد و منع را بقول خود که گفت من نهی نفس خود
و اولاد خود را از آن نهی کنم گفت و بر حرمت آن برای مردم صریحا ظاهر نساخت فرمود حتی ان لا ابطاع نرسید که با
حق در برابر وی بکنند پس فرمود که وَلَوْ اَنَّ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ تَثَبَّتَتْ قَدَمَاهُ اَقَامَ كِتَابَ اللهِ كُلَّهُ وَالْحَقَّ كُلَّهُ و اگر پای
بجای محکم کردی کتاب خدا و کلیه حق را بالتمام بر مرکز خود استوار نمودی پس چون کسی با احدی از اختین مملوکتین خود مقاربت
کند با آندیگری مجامعت نمی تواند نمود بنا بر کراهت شدید چنانچه عیاشی روایت میکند که از صادق ع همین معنی
سوال نمودند فرمود کَیْفَ یَنْکِحُ الْاُخْرَی اِلَّا دُونَ الْفَرْجِ وَاِنْ لَمْ یَفْعَلْ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ یعنی در صورت مقاربت با یکی
از اختین بملک یمین جایز نیست وطی کردن با آندیگری مگر بغیر قبل اما اگر نکند بهتر است پس فرمود که نظیر این است
که زن نکاحی را در وقت حیض مباشرت در فرج حرام است اما در غیر فرج حرام نیست الحدیث ثم مقاربت با احدی
الاختین اگر بزنا باشد موجب تحریم آندیگری نیست در اره فاج وارد نشود و همچنین است اگر زنا سابق بر تزویج
آندیگری باشد بنا بر حکم اِنَّ الْحَرَامَ لَا یُحَرِّمُ الْحَلَالَ بخلاف مادر و دختر که قبل گذشت و اگر بعنوان ملک یمین باشد
مستلزم تحریم ثانیه بر سابقه میشود نه بطریق حرام مؤبد بلکه بطریق جمع چنانچه در کافی از صادق ع منقولست که
مردی که مالک دو خواهر باشد و با یکی از ایشان وطی کند پس اگر با آندیگری نیز وطی کند اولی بروی حرام گردد و حرمت
او باقی باشد تا هنگامی که ثانیه بیرون رود راوی گفت فدای تو گردم اگر ثانیه را بفروشد اولی برای وی حلال شود یا نه فرمود که

اگر برای حاجتی باشد نه برای میل باولی باکی نیست بر وی و اگر فروختن ثانیه محض از برای رجوع باولی است حلال نشود و گو اینکه
برای وی نباشد متمم گفته اند که وجه تحریم تزویج ذوات المحارم که درین آیه بیان شد آنست که حق تعالی اجتماع و مواصلت
و مخالطت بندگان خود را دوست میدارد و لهذا ترغیب بر تزویج نموده و مواصلت و مخالطت میان این اقارب و ذوات محارم بدون
تزویج حاصل پس اگر حکم بتزویج ایشان نمودی هر آینه تحصیل حاصل بودی و اگر گویند چه میشود اگر بعلت تزویج زیادتی الفت
و محبت بهم رسد گوییم الفت و مواصلت میان ایشان بمرتبه واقع است که اگر بتجویز تزویج میان ایشان میشد هر آینه هیچکس
بنکاح غیر ذوات محرم خود رغبت ننموده قطع مواصلت بین الناس میشد فلهذا حق تعالی نهی از نکاح اقارب تحریم نموده
امر بنکاح آنها که اجنبی باو راه بعد خویشی و حکم اجنبی اند فرموده تا بدین سبب ماده اجتماع و مواصلت میان هم
بهم رسد و حرمت اقارب رضاعی بعلت آنست که لبن مرضعه موثر در انفعال و میل امزاج مرتضع است بمزاج غیر و هکذا
رضاع غیره زیرا که لبن وی جزو بدن مرتضع میگردد پس گویا اصل خلقت او باقوام نسبی متحد شده و عدم جواز اجتماع
میان زنانی که اقارب یکدیگرند چون مادر و دختر و دو خواهر و غیرهم از آنچه گذشت در جمع کردن ایشان بجهت شوهر حسد است
و قرب هر یک بشوهر موجب بعد آندیگریست و بنا بغیرت و حسدی که در طبع زنان میباشد بتوسط این سبب میان ایشان
شعله هر کس تباغض و عداوت و مفاسدات میشود و حق تعالی نخواست که محبت و مواصلت خویشی که در میان ایشانست
بعداوت مبدل شود و لهذا اجتماع اقارب نسبی و رضاعی خصوصا جمع بین الاختین را برای یک شوهر حرام کرده
الجزء الخامس من جملة الاجزاء ثلثين ابو سعید خدری روایت کند که در جنگ حنین از اموال اوطاس غنایم بسیار
بدست مسلمانان آمده و از جمله آنها بهر ازار زن باکره و ثیبه بقید اسیر کردند و اهل اسلام شده بود که اکثر ایشان از
نجبا و اشراف عرب بودند و چون حرمت زنان شوهردار معلوم بود در باب حلیت و حرمت مقاربت با ایشان اسیران که
شوهران ایشان را مسلمانان نکشته بودند و ایشان را از جمله زنان محصنه میدانستیم بعد از آنکه استفسار از آن
آنها از رسول خدا نمودیم حق تعالی حکم جواز و عدم جواز وطی ایشان را بحکم ذوات محرم عطف و معلق داشته آیه
فرستاد که وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حرام است بر شما مسلمانان بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان آنکه
بسبب تزویج بحصن حصین عفاف در آورده مشهور آنکه بفتح صاد بقرائت جمهور قراء و بقرائت ابن مسعود بکسر
بکسر صاد آن زنانی که خود را بحوزه عفت و ازدواج در آورده اند چه زواج و ازدواج از برای هر یک از زوجین پناه
نگهدار دست از دست اندازی لشکرهای زنا و سوء عرض و زنان ذات العدة نیز در حکم محصنات اند ...
عطف ... سابقه ... یعنی آنست حرم علیکم ذوات الازواج من النساء اِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه
مالک شده باشد بعنوان اسیری اَيْمَانُكُمْ دستهای شما از زنان کفره حربیه که هر چند شوهران ایشان
در قید حیات باشند باعتبار بقای ایشان بکفر اصل عقد و نکاح ایشان فاسد گردیده مباشرت و مخالطت با ایشان
برای مسلمانان بجهت تملک بملک یمین حلال لیکن بعد از استبراء رحم ایشان از نطفه شوهران سابق و آن بوضع
حمل است اگر حامله باشند و بیک حیض است اگر حامله نباشند بتفصیلی که در کتب فقهیه مسطور است خبر ازائه
بدانکه اطلاق آیه مشعر بر آنست که قبل از عده و استبراء رحم نیز مباشرت با ایشان جایز باشد اما احادیث بسیار مخصص
آیه و مبین وجوب استبراء باشد از جمله در کافی بطرق متعدده از صادق ع مرویست که الا ما ملکت ایمانکم آنست که کنیز خاصه
در تحت زوجیت غلام او باشد پس غلام خود را امر کند که دیگر نزدیکی بوی مکن و صبر کند تا هنگامی که رحم کنیز از نطفه غلام

پاک شود مولا خود با وی نزدیکی کند و در این حکم است هر جاریه مدخوله مسلمانی که بعنوان بیع و شری یا ارث و غیر ذلک بتملک شما منتقل
کرده و جناب امیر المؤمنین ع فرموده فَإنَّ بَیْعَهُنَّ طَلاقُهُنَّ و بروایت ابن عباس طلاق امه یکی از شش چیز است سبی و بیع
و عتق و هبه و میراث و طلاق زوج او و ایشان در حکم است اگر زنان و غیرهم ندانستند کفار حربیه را مسلمانی از بلاد ایشان در
بلاد الاسلام آورد نیز روایت ابو سعید خدری آنکه چون بعد از فراغ از غزوه حنین این آیه نزول اجلال یافت و خاطر از
دغدغه حرمت سبایای ذوات الازواج فارغ شد منادی رسول خدا ص در میان لشکر ندا کرد که لا توطؤ الحبالی حتی یضعن
و لا غیر الحبالی حتی یستبرئن بحیضة یعنی نزدیکی آنها که حامله اند مکنید تا وضع حمل ایشان شود و آنها که حامله نباشند
تا هنگامی که یک حیض برسند و این مجمع علیه کل فقهاء خاصه و عامه است تا اگر زن و شوهر باتفاق یکدیگر بدست مسلمانان
اسیر کرده ند اینجا معنی بیمین الخاصه آنکه مجرد اسر رابطه زوجیت بینهما گسسته شود و حکم آن نیز همچنین است که ذکر شد و علما
شعیشا نیز تغییر میدهند بخلاف قول حنیفه که ایشان در مسبوق نکاح بین الزوجین را باقی و وطی را برای سابی با آنکه
نمیدانند مگر آنکه اگر زوجین بالاتفاق مسلمان شوند یا باتباع احدیه تاکید رابطه نکاح بینهما مستحکم و مستغنی
از تجدید عقد است پس و رجعت اسیر نیز باید چنین باشد و این محض قیاس و بطلان فی ظاهر است چه در حین اسلام
ایشان مملوک احدی نشد و در حین ابتیاع مملوکیت سابق ایشان باقیست لیکن بتجدید مالکی غیر مالک اول
شده پس باید که بحال اول باشد اما در حین اسر احداث مملوکیت بر ایشان شده حکم ایشان در حین مملوکیت منتجه
غیر حکم حالت سابقه ایشانست که مملوک احدی نبوده اند و ابتدا اطلاق آیه معارض قول ایشانست و بقول بعضی مراد از
ملک یمین در این آیه حلالی ملکیت زوج است بضع زوجه را بعنوان نکاح و در این معنی اشعار به تغلیظ زنا و تشدید
از وطی محصنات و وطی زنان بدون نکاح صحیح است یعنی آنکه زنان صاحب شوهر بر شما حرامند مگر آنکه مالک
بضع ایشان شوید بعقد شرعی بعد از مفارقت شوهر ایشان بموت یا طلاق کِتَابَ اللهِ عَلَیْکُمْ
منصوب بمفعولیت فعل محذوف و معنی فرض است ای الزموا فرض الله علیکم یعنی آنکه پیروی کنید بر وجه
ملازمت آنچه را که خدای در کتاب این زنان محرم بر شما فرض کردانیده و بعضی گفته اند که مصدر مؤکد باشد ای کتب
الله التحریم علیکم کتابا یعنی فرض کرد تحریم این زنان محرمه را بر شما فرض کردنی و بقراءت یمانی کُتُبُ الله
بصیغه جمع مرفوع بخبریت مبتدا مقدر است ای هذه الاحکام کتب الله علیکم وَأُحِلَّ لَکُمْ
و حلال کرده شده است برای شما از نزد خدای بنا بقراءت احل که حفص غیر بکر و ابی جعفر و بقراءت دیگران بفتح
همزه و حاء مفتوح از برای فاعل یا عطف بر فعل مقدر [illegible] کتاب یا عطف بر کتب الله باشد بقراءت یمانی که هر دو را
بصیغه معلوم و الله را مرفوع بفاعلیت خوانند و وقف بر علیکم را جایز ندانند ملخص آنکه خدای نوشته یعنی فرض
کرده بر شما و حلال کرده است از برای شما مَا وَرَاءَ ذَلِکُمْ آنچه غیر از این محرمات مذکوره اند از
اصناف زنان سوای پنج یک از ایشان که هر یک بعلتی [illegible] علیحده جمع نکاح ایشان بر شما ممنوع است چون
زن ملاعنه که زوجین بر انکار خود راسخ باشند و زن پنجم که وبراو بر چهار زن زنده غیر مطلقه خواهد بیاورد
و کنیزی که اراده عقد آن بر زن آزاد داشته باشد و مطلقه ثلثه بدون محلل و خواهرزاده و برادرزاده زن
خود که حرمت هر یک از اینها مرتفع میتواند شد بخلاف مطلقه تسع طلاق و ملوط و محلل بینها و ملاعنه
خود لقول النبی ص الْمُتَلاعِنَانِ لَا یَجْتَمِعَانِ أَبَداً که این هر دو در حکم محرمات حینیه سابقه اند عقداً و وطیاً

ودر

و زنی که قبل از تملک مالکی بوی دخول کرده و [illegible] و یحیض و وایکی کرده باشد که او نیز در حباله زوجیت شما باشد ایشان
مباشرت با وی بر شما حرام است موصول در محل رفع بنا بر فاعلیت احل است بنا بقراءت اولی و در محل نصب است بمفعولیت بنا
بقراءت ثانیه و قوله أَنْ تَبْتَغُوا در محل نصب است بنا بر مفعول له احل باشد و مفعول ابتغاء بنا بر ظهور محذوف است
ای ان تبتغوهن یعنی تحریم زنان محرمه و تحلیل ما وراء ایشان برای آنست که تحصیل کنید زنان محللات را بِأَمْوَالِکُمْ
بمالهای حلال خود که صرف کابین ایشان نمایید اگر برسم نکاح باشد و بقیمت ایشان دهید اگر بملک یمین باشد
مُحْصِنِینَ در حالتی که نگاهدارندگان باشید خود را از زنا بسبب تزویج زنان محلله عقداً و ملکاً غَیْرَ
مُسَافِحِینَ ط و نبوده باشید زناکنندگان که [illegible]
قید احصان [illegible] کافی [illegible] الا ابهام آورده که علماء مذهب حنفیه از ظاهر آیه استدلال کرده اند که مهر زنان را
ناچار است که اعیان مملوک [illegible] باید بوی [illegible] تعلیم صنعت یا سوره از قرآن و شعر [illegible] حکم مهر
نیابد و مهر المثل بر ذمه زوج قرار گیرد زیرا که مال اسمی است شامل اعیان [illegible] منافع [illegible] استدلال [illegible] کنند
بآنکه باید مهر زنان کمتر از ده درهم نباشد چه حق تعالی تحلیل تحصیل ایشان را باموالکم بصیغه جمع است [illegible]
از ده درهم باشد اموال بر آن صادق نباید و جواب از استدلال اول ایشان آنکه ذکر مال [illegible] دلالت بر عدم جواز [illegible]
مال نکند چنانچه مصطلح است که تخصیص شیء بذکر نفی ما سوای آن نکند [illegible] مفهوم [illegible]
با وجود آنکه فائده تخصیص مال بذکر اشعار بر آنست که غالبا [illegible] دلالت بر عدم جواز غیر مال نکند
و اما جواب از استدلال ثانی ایشان آنکه ذکر اموال بصیغه جمع در مقابل جمعیت مخاطبین و مقابل جمع بجمع اقتضاء
توزیع افراد [illegible] تحقق جواز نکاح هر یک از مخاطبین بقدری باشد که نام مال بر آن اطلاق کنند اعم از
قلیل و کثیر و لهذا اجماع علماء امامیه و اخبار [illegible] ایشان بر جواز بودن مهر [illegible] قلیلا کان او کثیرا
بدون تحدید بقدری معین و علماء شافعیه در این قول با ما موافقت دارند فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هرگونه
برخورداری یافتید [illegible] نکاح [illegible] مِنْهُنَّ از جمله این زنان محلله فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
پس بدهید بایشان مهرهای ایشان را [illegible] عوض تمتع شماست از بضع ایشان
فَرِیضَةً ط در حالتی که فرض کرده شده و لازم است بر شما دادن آن که بهیچ وجه ساقط نگردد
اگر چه تعیین آن در وقت عقد نشده باشد [illegible]
بر زوج فرض کرده [illegible]
کنند و این وجه [illegible] استمتعتم [illegible] نکاح
از زوج بوده ای فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ مِنْ جِمَاعٍ أَوْ لَمْسٍ أَوْ قُبْلَةٍ أَوْ غَیْرِ ذَلِکَ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ اما
بقول آنکه [illegible]
آنکه فَمَتَی عَقَدْتُمْ عَلَیْهِنَّ هَذَا الْعَقْدَ الْمُسَمَّی مُتْعَةً فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ یعنی پس هرگاه زنان را بعقد منقطع
ازدواج خود درآورید [illegible]
ای ابتغاء مفروضا خزانه در بیان اثبات متعه [illegible]

بودن تفاوتی نکرد و چند چیز اول بنای عقد دایم بر ایجاب و قبول است بدون ذکر مدت و متعه محتاج بذکر مدت است لهذا گفته اند
اگر در عقد دایم ذکر مدت شود آن عقد منعقد است اما منقلب بمتعه گردد و اگر در عقد متعه ذکر مدت نشود منقلب بدوام گردد دوم
نکاح دایم زوجین میراث از یکدیگر میبرند و بسبب متعه توارث بینهما نباشد مگر آنکه در حین عقد شرط توارث کنند سیم زوجه دایمه را
النفقات و متعه را نفقه واجب نباشد چهارم دایمه را قسمت مضاجعت و مجامعت باشد چنانچه هر چهار شب یک شب
زوج در فراش او و لااقل هر چهار ماه یکمرتبه مجامعت با وی واجب است بخلاف متعه چنین نیست پنجم متعه را طلاق نباشد بلکه بمجرد
انقضای [illegible] زوج بائن گردد بخلاف دایمه که بدون ایلا و ظهار و لعان و [illegible] از روی بدون طلاق صورت نپذیرد ششم عده متعه
چهل و پنج یوم یا دو حیض است بخلاف دایمه که عده آن سه طهر است هفتم آنکه متعه مستلزم احصان نگردد یعنی هیچیک از زوج و متعه
کننده و زوجه متعه [illegible] محصن و محصنه نگویند و هیچیک از ایشان اگر زنا کنند مستوجب رجم نباشد بخلاف عقد دوام هشتم در عقد
دوام ذکر مهر و تعیین قدر آن شرط نیست بلکه اگر بدون ذکر مهر صیغه گفته شود عقد صحیح است و بعد از آن یا بتفویض حکم یا مهر المثل
بنای آن بکار رود چنانچه گفته شد اما در متعه اگر ذکر صداق نشود عقد مذکور باطل گردد و اگر مذکور گردد و لیکن معین نشود
موضع خلاف است [illegible] مراد ازین آیه عقد متعه است [illegible] از فحوای لفظ
فاتوهن اجورهن [illegible] تمام صداق بزوجه بمجرد [illegible] استمتاع مفهوم گردد و عقد دوام چنین نیست بلکه آنجا
نصف مهر بمجرد عقد لازم آید و تمام آن بعد از دخول [illegible] لفظ استمتاع و تمتع اگرچه در اصل لغت موضوع از برای انتفاع
و استلذاذ است اما در عرف شرع مستعمل در عقد متعه گردیده است [illegible] استعمال نکند [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] باشد [illegible] مراد از استمتاع عقد متعه نباشد [illegible]
زن خواهد بود بعقد دایم یا نفس عقد [illegible] بنا بر اول [illegible] منتفع [illegible] باشد [illegible] مهر لازم
نباید [illegible] حق تعالی ایتان مهر را معلق [illegible] استمتاع نموده و بنا بر ثانی باید که بمجرد ایقاع صیغه ایجاب و قبول تمامی مهر [illegible]
داده شود و حال آنکه اجماع کل علما بر وجوب ادای نصف مهر است بزوجه [illegible] هرچند [illegible] طلاق داده باشد و اگر گویند
چون [illegible] مراد از استمتاع جماع باشد تا تمام مهر لازم آید [illegible] باشد [illegible] بر تقدیر عدم دخول [illegible]
[illegible] گوئیم لفظ استمتاع بر جماع و غیر جماع از لمس و نظر بشهوت و بوسه و غیر ذلک شامل است و استعمال لفظ عام در معنی
خاص بدون دلیل [illegible] و همچنین استعمال لفظ [illegible] بر سبیل حقیقت [illegible] مجاز باشد [illegible]
کرد [illegible] لفظ از معنی حقیقی بسوی معنی مجازی بدون [illegible] و اگر گویند [illegible] مراد از استمتاع عقد متعه باشد
لازم که عقد منقطع نیز موجب احصان باشد [illegible] محصنین و محصنات باشد چنانچه [illegible] آیه [illegible] کند
آنکه عقد متعه چنانچه گفته شد باعتبار عدم وجوب [illegible] مستلزم احصان نیست جواب گوئیم که درین آیه مراد از احصان [illegible]
[illegible] احصانی که مستوجب رجم باشد [illegible] لفظ غیر مسافحین [illegible] لازم آید [illegible]
[illegible] از صحابه چون ابی بن کعب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی تلاوت نموده اند [illegible]
متعه است و ثعلبی در تفسیر [illegible] از حبیب بن ابی ثابت روایت کرده که گفت ابن عباس مصحفی بمن داده گفت این از قرائت ابی
ابن کعب است پس چون [illegible] آیه [illegible] فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی [illegible]
الا ابن عباس [illegible] که آیا [illegible] گفت آیا [illegible] سوره نساء [illegible] فما استمتعتم به

منهن الی اجل مسمی گفتم [illegible] ابن عباس [illegible] گفت والله که [illegible] نازل شده پس بنا بر آنچه گفته شد بطلان قول
جمعی که متعه را حرام دانسته ثابت است [illegible] نظر از آن کرده میگوئیم عقد متعه [illegible] معلوم [illegible] خالی از جهات قبح مشتمل بر انواع
منافع و موجب [illegible] مفاسد [illegible] زنا و لواطه و چنین چیزی [illegible] رسالت [illegible] مستلزم باشد و مهذا اجماع امت واقع است
بر آنکه در زمان رسول خدا بوده و آنحضرت فتوی بآن داده و این نیز ثابت است که [illegible] وفات آنحضرت ناسخی برای آن [illegible]
و چیزی که تا وفات رسول خدا مستمر باشد بنا بر حدیث شریف حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة مستمر [illegible]
آن الی آخر الزمان محقق است اما بحث [illegible] در زمان رسول خدا آنچه در کتب خاصه و عامه [illegible]
[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] بعد از آنحضرت [illegible] گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا
احرمهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه در زمان رسول خدا حلال بود و اکنون من هر دو را حرام میکنم و هر کس که آنرا
عمل کند معاقبه مینمایم و آن متعه زنان و متعه حج است و در روایت [illegible] گفته [illegible] در زمان آنحضرت حلال بوده که
من آنها را حرام میکنم [illegible] متعه زن و حج تمتع و حی علی خیر العمل در اذان و ازین خبر که علمای اهل
سنت [illegible] در کتب معتبره خود نقل کرده اند [illegible] ظاهر است [illegible] اهل سنت برای متعه [illegible]
در زمان رسول خدا [illegible] بلکه عمر خود از قبل نفس خود آنرا حرام کرده [illegible] از رسول خدا چیزی در باره آن شنیده بود
[illegible] از زبان آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن کند [illegible] ظاهر [illegible] حلال
[illegible] حرام [illegible] حرام [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] احوال [illegible] اطوار
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
در رسول [illegible] حلال [illegible] بصیغه
[illegible] متعه [illegible]
در زمان رسول خدا [illegible] رسول خدا [illegible] حلال [illegible]
[illegible] آیه و حدیث و اجماع [illegible]
[illegible] فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون [illegible]
الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم [illegible] زوجه و ملک یمین [illegible]
از زوجه [illegible] متعه [illegible] نفقه و قسمت
احکام زوجه بودی جاری شدی از میراث محروم نگشتی و چون لوازم زوجیت که امور مذکوره است [illegible] متعه باطل

شد ملزوم که زوجیت متعات مطرق بود اول باطل کرده و این سخن واهی است زیرا که ممنوعیت از نفقه و قسمت و میراث نفی
برصدق نام زوجیت ندارد چنانچه گاهی در زوجه دایمه نیز منع از اشیاء مذکوره شود و همچنین از برای زوجه کوبند
هنگام نشوز که نفقه و قسمت ساقط کرده و هنگامی که زوجه قاتل زوج یا کافر یا امه باشد ارث نبرد و هنوز قبل
از دخول بودن احصان برای احدهما ثابت نشود و لعان میان حر و امه جاری نشود و با این حال ایشان را زوجه گویند
پس عدم جریان امور مذکوره بعلت مصالح خارجیه باشد نه بعلت عدم صدق زوجیت بر وی و حال آنکه اکثر فقها و علما
آنرا نیز زوجه گویند و از سیاق استثناء الا علی ازواجهم نیز مفهوم کرده که مراد هر کسی است که فرج خود از وی
منزه نباشد و این در حق متعه نیز جاری شد اما احادیث در باب فسخ روایت کنند از عبد الله و حسن ولدان محمد بن علی
از آنحضرت که رسول خدا متعه را در روز خیبر حرام کرده و دیگر روایت کنند از ربیع ابن سبره از پدرش که گفت در
حجة الوداع از دست عزوبت شکوه نزد رسول خدا بردیم آنحضرت فرمود که استمتعوا من هذه النساء متعه کنید
از این زنان پس من زنی را بخانه برده متعه کردم و فردای آن روز نزد آنحضرت آمدم در حالتی که میان رکن و مقام
ایستاده بود و میفرمود که من شما را در باب متعه اذن دادم و لیکن اکنون خدا آنرا حرام کرده تا روز قیامت و بطلان
این سخن نیز بر ظاهر است بچند وجه اول آنکه هر دو حدیث مذکور مستلزم آنست که متعه دو بار حلال شده باشد
و دو بار حرام کرده باشد زیرا که فتح مکه بعد از فتح خیبر بوده است پس ناچار است تحلیل آن در فتح مکه تا نسخ
آن در خیبر باشد اگر نباشد دعوی نسخ دیگر کنند کسی بر آن قایل نشده و اگر دعوی نسخ نکنند بحلیت خود باقی باشد
و هو المطلوب قطع نظر از آنکه حلیت آن بدوام ثابت و آنچه ادعا نموده اند روایتست و ترک شده و این بود وجه خامس
دوم فریقین قایلند بر آنکه امیر المؤمنین علی ع و اولاد طیبین او متعه را جایز داشته خود میکرده اند و مردم را
فتوی داده اند بعد از رسول خدا و انکار صریح از نهی عمر نموده مذمت وی کرده اند چنانچه ذکر شود پس اگر
منسوخ و حرام بوده است لازم آید که نعوذ بالله امیر المؤمنین و فرزندان او همگی فاسق باشند و حال آنکه اجماع امت بر عصمت
و طهارت ایشان منعقد است فلهذا اگر روایتی بر حرمت متعه از آنحضرت نقل شود معارض بروی و متروکست بعد
آن نیز بروایت حکم ابن عتیبه از آنحضرت روایتست که فرمود لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی من الناس
یعنی اگر نه خطاب عمر بود نهی از متعه میکرد زنا نمیکرد مگر قلیلی از مردم و در روایتی الا الاشقی یعنی زنا نمیکرد مگر شقی
ترین مردم و این نیز طعن صریحست بر عمر اما دعوی اجماع که بر عدم جواز متعه نموده اند نیز باطل است چه اکابر صحابه
چون علی ابن ابی طالب و جابر و ابی بن کعب و ابن مسعود و ابن عباس و غیرهم و فرقه ناجیه امامیه باجمعهم بحلیت آن قایل
بوده و هستند و در طرق متقدمین و متاخرین علما خاصه بر حلیت آن منقولست آنچه اهل سنت روایت کنند حکم ابن عتیبه
که در باب منسوخیت آیه از وی سوال کردند گفت منسوخ نشده تا آخر آنچه گذشت و دیگر روایت عمران ابن حصین است
که گفت آیه متعه نازل شد و بعد از آن چیزی که ناسخ آن باشد نازل نشد و رسول خدا ما را از آن نهی نکرد تا وفات یافت
پس بعد از آن حضرت مردی برای خود هر چه خواست گفت یعنی عمر برای خود حرام کرد و در صحیح مسلم از ابن جریج از عطا
روایت شده که گفت جابر ابن عبد الله انصاری از سفر مکه مراجعت بمدینه کرد و ما همگی بدیدن وی رفتیم جمعی که همراه بود
مسایل بسیار از وی پرسیدند آخر الامر سخن متعه بمیان آمد گفت ما متعه میکردیم در زمان رسول خدا و ایام خلافت

ابکر

ابی بکر و قدری از زمان عمر و در صحیح ترمذی روایتست که مردی از اهل شام از ابن عمر پرسید که در باب متعه چه میگویی گفت حلالست
مرد شامی گفت پدر تو آنرا نهی کرده است ابن عمر گفت اگر پدر نهی کرده اما رسول خدا آنرا صنع کرده و امر بآن نموده آیا تو
سنت پیغمبر را ترک میکنی و عمل بقول پدر من مینمایی و در طرق شیعه آنچه دلالت بر اباحت بلکه استحباب متعه کند روایات
معتبره بسیار است از جمله در فقیه از صادق ع مرویست که لیس منا من لم یؤمن بکرتنا و لم یستحل متعتنا یعنی از جمله
شیعیان ما نیست آنکسی که اعتقاد برجعت ما نداشته و در زمان قایم ع نداند و آنکسی که ایمان بحلیت متعه نداشته و در کافی
مرویست که عبد الله ابن عمیر لیثی نزد باقر علیه السلام آمد و گفت در باب متعه زنان چه میفرمایی پس آنحضرت فرمود که آنرا
خدا در کتاب خود حلال کرده و ابتداست بر زبان پیغمبر خود پس آن حلالست تا روز قیامت عبد الله گفت ای ابا جعفر آیا مثل تو
کسی چنین میگوید و حال آنکه عمر متعه را حرام کرده و نهی از آن نموده پناه میدهم ترا با الله از اینکه حلال کنی چیزی که عمر حرام
کرده باشد حضرت فرمود که تو بر قول صاحب خود عمری و من بقول صاحب خود رسول خدا و قول صاحب تو باطل و قول صاحب من
من خواست بیا تا با تو مباهله کنیم چنانچه آنحضرت با منکران نموده پس عبد الله ابن عمیر روی بوی کرد و آهسته گفت آیا
آیا ترا خوش میآید که زنان و دختران و خواهران تو و دختران عم تو چنین کنند پس آنحضرت ابن عمیر روی از وی
نمود که نام زنان و خویشان آنحضرت بر زبان آورد و از وی اعراض نموده متوجه او نشد و ایضا در کافی از حضرت صادق ع
روایتست که المتعة نزل بها القرآن و جرت بها السنة من رسول الله ص یعنی متعه امریست حلال که قرآن بآن
نازل شده و هو قوله فما استمتعتم به منهن الآیه و طریقه سنت پیغمبر بر آن جاری شده است و ایضا روایتست
که ابو جعفر از آنحضرت سوال نمود که در باب متعه چه میگویی فرمود کدام یکی از این دو را میپرسی گفت سوال من از متعه
حج بود و لیکن اکنون از متعه زن جواب ده که آیا حقست حضرت فرمود سبحان الله آیا کتاب خدا را نخوانده که فرموده است فما
استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة ابو حنیفه گفت والله که گویا هرگز این آیه بگوشم نخورده بود و ایضا
کلینی روایت کند که ابو حنیفه از محمد ابن النعمان که کنیت وی ابی جعفر و از جمله شیعیان و شاگردان حضرت صادق ع بود
و او را صاحب الطاق و مؤمن الطاق میگفتند پرسید که در باب متعه چه میگویی آیا گمان داری که حلالست شیخ گفت بلی
حلالست حنیفه گفت پس چه مانع است ترا از اینکه زنان و دختران خود را متعه روی فرستی تا از کسب فرج خود برای تو
مبلغها بیاورند شیخ فرمود که همه کسبها حلال مرغوب نباشد و شان و قدر مردمان بحسب شرح و بلندی و منزلت
متفاوت میباشد و هر کسی مناسب ذی شأن است پس ابو حنیفه چه دارد که هر کسی متعه را حلال داند دستاوردی خود بر او
و صبایای خود را بمتعه روی فرستد لیکن تو اعتقاد باین داری که هر کسی شطرنج را حلال داند از جمله آن باید که برود و جبه
میگویی در باب نبیذ آیا گمان داری که آن حلالست حنیفه گفت بلی حلالست شیخ فرمود پس چه مانع است ترا از اینکه زنان
و دختران خود را در کاروانسراها و بازارها بنشانی تا نبیذ فروختن بنبیذ مشغول باشند و هر یوم سلفی برای تو کسب
کنند ابو حنیفه مشغول شده گفت یکی بیک برابر شد و لیکن تیر من زودی تا تیر تو شکافنده تر و تیزتر بود پس گفت
ای ابی جعفر بدرستی که آیه که در سوره سأل سائل مذکور است صراحت تحریم متعه دارد و از رسول خدا روایت نسخ
متعه وارد شده است شیخ گفت ای ابو حنیفه بدرستی که سوره سأل سائل مکی است و آیه متعه در مدینه نازل شده چگونه
نازل شده قبل نسخ منزل بما بعد کنند و روایتی که نسبت برسول خدا میدهی شاذ است ابو حنیفه گفت آیه میراث نیز ناطق است

بنبع متعه را از برای متعه سهمی از میراث مقرر نشده شیخ فرموده که مخفی نشود که از برای عقد دائم هم میراث نمیباشد و جعفر گفته
آنجا شیخ گفته اگر مردی از مسلمانان زنی از اهل کتاب را تزویج نماید و بعد از او وفات کند در باب ارث او هیچ میگوئی
ابوحنیفه گفت چنین زنی از مال شوهر میراث نبرد شیخ فرموده پس نکاح بدون میراث هم بوده است پس از هم حدا
کذشته شد خـــزانه در ذکر ثواب متعه و فضیلت آن در منهج الصادقین بروایت سلمان فارسی و مقداد و ابوذر
کندی و عمار یاسر رضی الله عنهم نقل کنند که روزی رسول علیه السلام بخطبه برخواست و بعد از ادای حمد و ثنای الهی و صلوات
بر خود و اهل بیت خود روی مبارک بسوی مردم کرده فرمود که جبرئیل علیه السلام نزد من آمده و تحفه از نزد خدا برای
من آورده که قبل از من این تحفه برای هیچ آفریده بنا نداده بوده است و آن متعه زنان مؤمنه است و من شما را آن
امر میکنم پس آن سنت است در زنان من و بعد از من هر که آنرا قبول کند و آن عمل نماید و احیای آن نماید از من
باشد و من از وی باشم و هر که مخالفت کند با آنچه امر بآن کرده ام مخالفت خدا کرده باشد بدانید ای مؤمنان که
از جمله اهل این مجلس کسی باشد که تکذیب آن کند بجهت بغض او و بغض من پس من گواهی میدهم که او از اهل دوزخ است
پس لعنت خدا بر کسی باد که مخالفت من کند در امر متعه و هر که انکار آن نماید انکار سنت من کرده و هر که انکار
نبوت و مخالفت من کند مخالفت خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد بدانید که متعه از چیزی
که آنرا حق تعالی مخصوص امت من نموده برای شرافت من بر انبیای دیگر و هر که یکبار در مدت عمر خود متعه کند از اهل
بهشت باشد و هر گاه متمتع و متعه با یکدیگر بنشینند فرشته بر ایشان نازل شود و حراست ایشان کند تا آنکه
از آن مجلس برخیزند و چون با هم سخن کنند سخن ایشان ذکر و تسبیح باشد و چون دست یکدیگر را بگیرند
گناه که کرده باشند از میان انگشتان ایشان فرو ریزد و چون یکدیگر را ببوسند حق تعالی بهر بوسه حجی و عمره
برای ایشان بنویسد و چون خلوت کنند بهر لذتی و شهوتی برای ایشان حسنات باشد کوهها بر داشته شود
پس فرمود که جبرئیل از نزد خدا گفت که چون ایشان بغسل مشغول شوند در حالتی که متعر باشند بآنکه من پروردگار
ایشانم و این متعه سنت من و پیغمبر منست باملائکه گویم ای فرشتگان من نظر کنید باین دو بنده من که بعبادت
من برخاسته میدانند که من خدا و خدای ایشانم گواه باشید که ایشان را آمرزیدم و آب بر هیچ موئی از بدن ایشان
نکذرد مگر که حق تعالی بعدد هر موئی ده حسنه برای ایشان بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه رفع نماید
پس امیر المؤمنین برخاست و گفت یا رسول الله انا مصدق ذلک من علی ترا باور دارم بگو دیگر چه جزا دارد
چون ایشان بغسل مشغول کردند بهر قطره آبی که از بدن ایشان ساقط گردد فرشته آفریده شود که تسبیح و تقدیس
خدا کند تا روز قیامت و ثواب آن او را باشد و هر کس این سنت را سهل شمرد و احیای آن نکند از شیعه من نباشد
و از وی بیزار باشم و ابضا بروایت معتبر آورده که روزی رسول علیه السلام با اصحاب خود نشسته بود و از هر باب سخن میگفت
ناگاه سر رشته سخن منتهی بذکر متعه شد آنحضرت فرمود که ای مردمان هیچ میدانید که متعه را چه فضیلت و ثواب
گفتند نه یا رسول الله گفت اکنون جبرئیل بمن نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و تحیت و اکرام میرساند
و میفرماید که امت خود را بتمتع کردن امر کن که آن از سنن صالحان است هر کس روز قیامت بمن رسد و متعه نکرده باشد
حسنات او بقدر ثواب متعه ناقص کرده ای محمد انفاق درهمی در متعه افضل است از انفاق هزار درهم در غیر آن

ای محمد در بهشت من جمعی از حور العین هستند که ایشان را برای متعه کنندگان آفریده ام ای محمد چون مؤمنی مؤمنه را متعه کند
از جای خود برنخیزد مگر آنکه خدای هر دو را بیامرزد و منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای بنده چون سنت پیغمبر من
بجای آوردی امروز دلت را مسرور سازم بتکفیر سیئات و تضعیف حسنات و در بعضی از کتب معتبره از آنحضرت مرویست که من
تَمَتَّعَ مَرَّةً وَاحِدَةً عُتِقَ ثُلُثُهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ تَمَتَّعَ مَرَّتَيْنِ عُتِقَ ثُلُثَاهُ مِنَ النَّارِ وَمَنْ تَمَتَّعَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ عُتِقَ كُلُّهُ مِنَ
النَّارِ هر کس یکبار متعه کند ثلث او را از آتش آزاد کرده و هر کس سه مرتبه متعه کند تمامی جسد او از آتش دوزخ آزاد کرده
و در روایت دیگر فرموده مَنْ تَمَتَّعَ مَرَّةً اَمِنَ مِنْ سَخَطِ الْجَبَّارِ وَمَنْ تَمَتَّعَ مَرَّتَيْنِ حُشِرَ مَعَ الْاَبْرَارِ وَمَنْ تَمَتَّعَ ثَلٰثَ
مَرَّاتٍ زَاحَمَنِيْ فِي الْجِنَانِ هر که یکبار متعه کند از غضب الهی ایمن گردد و هر کس دو بار متعه کند با نیکان محشور شود
و هر کس سه بار متعه کند جا برای او در بهشت بر من تنگ کند یعنی همسایه نزدیک من باشد و ایضا فرموده مَنْ تَمَتَّعَ مَرَّةً دَرَجَتُهُ
كَدَرَجَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ تَمَتَّعَ مَرَّتَيْنِ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَةِ الْحَسَنِ وَمَنْ تَمَتَّعَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَةِ
عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ وَمَنْ تَمَتَّعَ اَرْبَعَ مَرَّاتٍ دَرَجَتُهُ كَدَرَجَتِيْ یعنی هر کس متعه کند مرتبه اولی درجه او چون درجه
امام حسین ع و در مرتبه ثانیه چون درجه امام حسن و در مرتبه ثالثه چون درجه علی علیه السلام و در مرتبه چهارم چون درجه
من باشد و ایضا فرموده که مَنْ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَتَمَتَّعْ جَاءَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ اَجْدَعُ هر کس از دنیا بیرون رود
و حال آنکه متعه نکرده باشد در روز قیامت با گوش و بینی بریده و بد خلقت محشور گردد الی غیر ذلک من الاخبار پس
چون حلیت و فضیلت متعه را دانستید ای مؤمنان برغم آنانی که منکر اند بقول این شریعت بدان عمل کنید وَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ و هیچ گناه و بالی و گناهی بر شما نیست که متعه کنندگان و متعه شوندگان بدانرا نظر بمن فِيْمَا
تَرَاضَيْتُمْ بِهٖ در آنچه با یکدیگر بآن راضی شوید از کم و زیاد مهر و عوض بدل آن بجلی موافق باکم و زیاد
نفقه و مهلت یا تجدید آن تعدی از مهر و مدت و مفارقت نمودن و بعضی با افزودن مهر و مدت بعد از آنکه منقضی شود
مِنْۢ بَعْدِ الْفَرِيْضَةِ ط از پس آن مهری که در حین عقد نام برده شده و فرض کرده اید است یا باکی
نیست بر شما از استیناف عقدی دیگر بعد تمام ایام عقد سابق بدون تخلل ایام عده و بدون تخلل محلل اگر سه بار یا
بار مفارقت واقع شود اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيْمًا حَكِيْمًا ۵
دانا و محکم کار بمصالح شما و آنکه از نه هر چیزی بموقع مناسب فلهذا متعه را برای شما قرار داده تا بزنا و لواط مبتلا نشوید چنانچه
از کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه السلام قبل از این گذشت در حدیثی که لَوْلَا اَنَّ عُمَرَ نَهٰى عَنِ الْمُتْعَةِ الحدیث و بعد از ذکر
تمتع از زنان آزاد در باب تمتع از کنیزان میفرماید که وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ و هر کس که قدرت
نداشته باشد از جمله شما ای مؤمنان طَوْلًا توانائی و توانگری که اصل لغت آن از زیادتی فاست معنی است و آنرا طول
گویند بنقیض کوتاهی آن که آنرا قصر گویند و مقصود آنکه هر کس را توانگری که از فزونی معیشت و مال دنیا باشد اَنْ يَّنْكِحَ
آنقدر که بنکاح دایمی خود در آورد یا متعه کند الْمُحْصَنٰتِ بفتح صاد و کسر آن الْمُؤْمِنٰتِ زنان عفیفه
آزاد مؤمنه را که نفس خود را از غایت عفت نگاه دارند از شوهر دارا و مجور نکاح در آنکه حفظ شده اند فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ
پس بخواهد برای از جنس آنچه مالک شده است از اَيْمَانُكُمْ دستهای شما برقیت بجهت عقد بر آنها
المؤمنه و آنست مراد از نکاح حرائر بحسب مهر و نفقه مراد کنیزان غیر است نه کنیزان خود زیرا که عقد بر کنیز خود باجماع علما غیر

وهر کس دوبار متعه کند دو حصه از آتش آزاد کرده شود

بنقل بعضی با جمعی از اهل التفسیر و مقصود آنست و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات ... از قول حق ...

مجوزات وملک یمین با ازدواج جمع نشود وهمچنین نکاح با رقیت زوجه نیز جمع نشود یعنی کنیزها مادام مؤمنه باشند از ازدواج
با آن نیست بنا بقول اصح بین الامامیه ولهذا فرموده **مِنْ فَتَیَاتِکُمُ الْمُؤْمِنَاتِ** از کنیزان شما
که گرویدگان بخدا و شرایط ایمانند نه کنیزان کفره هرچند اهل کتاب باشند وبرین قولند مذهب مالکیه وشافعیه نیز
وجمعی رقیت با کفر را در زوجه درنمیخورند جایز دانسته قید مؤمنات را حمل بر استحباب کنند چنانچه محصنات نیز مقید به
قید شد وحال آنکه تزویج بر حره کتابیه مجوز است وبر جمله که مفهوم آیه را حمل بوطی بملک یمین کرده معنی چنین گویند که اگر
قدرت بر استنکاح زنان بعقد دایم یا منقطع نداشته باشید وطی کنید با کنیزان خود بملک یمین فساد قول ایشان ظاهر
از چند وجه اول بنا بقول ایشان لازم آید که توصیف فتیات بمؤمنات لغو باشد چه وطی بملک یمین با کنیز کافره بالاجماع
جایز است مگر آنکه در آنجا نیز حمل بر استحباب کنیم وآن از ظاهر آیه دور است واگر گویند چرا در نکاح محصنات حمل بر استحباب
کنیم آنجا نص والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب که در مقابل واقع است مخصص آن تواند بود ودر اینجا مخصصی نیست دوم
بقرینه فقرات آینده فانکحوهن باذن اهلهن واتوهن اجورهن وغیر ذلک مفهوم است که مراد کنیز خود نیست بلکه کنیز غیر است
سیم از تعلیق جواز ازدواج فتیات بعدم قدرت بر طول از نکاح حرایر وخوف از عنت که از فقره آتیه ظاهر شود مفهوم گردد که
استنکاح امه غیر است چه وطی با کنیز خود مشروط بهیچ یک از شرطین مذکورین نیست فلاجرم مراد از نکاح کنیزان غیر است لا غیر
وای نابر تقدیر ابن استنکاح اما و ترک استنکاف از استنکاح ایشان فرموده **وَاللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ**
وخدای دانا تراست از هر کس بحقایق قلبیه شما یعنی بر شما لازم است که بحسب ظاهر آنچه از علامات ایمان ازیشان بر هر کس شاهد شود
ببر ایشان مؤمن دانسته باوی مواصلت کنید چنانچه رسول خدا با ابی بکر وعمر وعثمان وغیرهم از منافقان وصلت نموده در تفتیش
بواطن ایشان نباشید که علم آن مختص بخداست پس کریا بطن حال احدی بظاهر او موافق نباشد بر شما چیزی نیست شما مکلف
بعلم ظاهر بوده ونیز باشد که ایمان کنیز اقوی از ایمان حره باشد **بَعْضُكُمْ** بعضی از شما ای از احرار وبندگان بهم رسیده اند
مِنْ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی بندگان از آزادان وآزادان از بندگان پیدا شده بتوالد وتناسل از اسکانی نسبه یکدیگرند پس
اعتبار انساب که بر کنیز نیز رسیده باشد طعن نباید نه با اعبرای نسب که مراد وحیث با کنیزان است واقف خود را ارتکاب
معاصی بدانید **فَانْكِحُوهُنَّ** پس بحباله زوجیت خود در آورید این کنیزان مؤمنه را **بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ** بدستوری
صاحبان وموالی ایشان چه تصرف در مال غیر بدون اذن صاحبش روا نبود واهل از نکاح والی باشد چه نکاح بر هر یک از نوعین
شامل است واعم از آنکه مالک آن مرد باشد یا زن خواه زوجه خود وخواه زن غیر خود وبرطبق اطلاق آیه واخبار منتظافره از ائمه
روایت کافی از صادق عرفرموده که ان اجتمعت عندک حرة وامة فللحرة یومان وللامة یوم ولا یصلح نکاح الامة الا
باذن اهلها یعنی اگر در حباله زوجیت تو جمع شود زن آزاده وزن کنیز قسمت بینهما چنانست که دو روز نزد حره باشی ویک روز نزد امه
ونکاح کنیز بدون اذن اهلش درست نیست در روایت فضیل وحناطی که از آنحضرت پرسیدند آیا تزویج بر امه بدون اذن اهل که
نمود فرمود هو زنا این علی بنا است بر آنکه مفاد تزویج ایشان موقوف باذن اهل ایشان است خالی غیر ذلک من الاخبار وابن قول
مشهور بین الاصحاب واصح است بخلاف حلبی ازو که عقد متعه بر کنیز زن بدون اذن مالکه او جایز دانسته مستند بروایات جند
از سیف ابن عمیره که گاهی بوساطت علی ابن مغیره وگاهی بواسطه داود ابن فرقد وگاهی بدون واسطه از ابی عبدالله عم نقل میکند که از
آنحضرت درباب تمتع بردن از کنیز زن بدون اذن مالکه او سوال شد وآنحضرت بجواب سایل لا باس بر فرموده وحال آنکه هر آینه ابا

باعتبار انفصال سیف ابن عمیره بمنزله خبر واحد است ومع هذا در طریقه آن اضطرابی هست که مقاومت با اخبار صحیحه واطلاق ظاهر
آیه نتواند نمود قطع نظر از آنکه مخالف اصل وموجب ثبت اندازه بال غیر است عقلاً ونقلاً واز ینجهت متروک بین العلما گردیده
واحدی بمضمون آن بر نرفته سوای شیخ در استبصار که بعد از ذکر آن بر دیف احادیث ما نعم عمل کردن بر آن اخبار ما نعه وطرح
روایات سیف ابن عمیره نموده بعد از تسلیم صحت آن گوید ممکن است این روایات مخصص آن روایات ما نعه باشد وحمل
بر جواز تمتع کنیم نه عقد دایم تا تناقض بین الاخبار بر طرف کرده واما حمل ومعنی به نیست وبدانکه چون قبل ازین تصریح
شد بانکه نکاح بمعنی هر یک از عقد ووطی استعمال شود پس از اکتفا باذن اهل درباب نکاح کنیزان در اینجا دلالت
بر جواز وطی با ایشان بدون عقد نیز باذن مالک چنانچه جمهور فقها بر جواز تحلیل رفته اند وایضا دلالت بر عدم استقلال
امر کند در اذن پس صحت تزویج امر با وجود اذن آقا موقوف باذن امه نیست بلکه مولی تواند او را بتزویج احدی در آورد
هرچند وی کاره باشد واجماع علما منعقد است بر آنکه مولی کنیز خود را اجبار بر تزویج میتواند نمود خواه صغیره باشد
خواه کبیره وخواه بکر باشد وخواه ثیبه بنابر آنکه حق تعالی صحت نکاح ایشان را منوط ساخته است باذن اهل ایشان وبس
وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وبدهید بموالی این کنیزکان نکاح کرده شده مهرهای ایشان را بنا بحذف مضاف
ای فاتوا موالیهن اجورهن بقرینه آنکه مهر کنیزان معقوده بغیر مالک ایشان مال مالک است بعوض استحقاق انتفاع او از وی
که دست از آن برداشته باتفاق کل علما از خاصه وعامه سوای مذهب مالکی که نظر بظاهر کرده مهر را مختص بامه داشته واین
رداست بر صاحب نهج الصادقین که گوید مضاف در جمیع اشیاء حذف نکنند ودر اینجا اشتباه واقع است وحکایت
العبد وما فی یده من مولاه بحلی است معروف ومیتواند تقدیر چنین باشد که فاتوهن اجورهن باذن اهلهن
وحذف اذن در اینجا برای تقدم ذکر آن باشد در فقره قبل یعنی آنکه صداق ایشان را با ایشان دهید باطلاع موالی
ایشان **بِالْمَعْرُوفِ** بنیکی ومهربانی بدون مماطله ومجادله وتاخیر تا محتاج بمطالبه آن نشوند قطع نظر
از آنکه چون عادت عرب غالبا بتقدیم ایصال مهر بود بر زفاف پس اذن مولی باصل نکاح مستلزم اذن در ایصال
مهر باشد **مُحْصَنَاتٍ** بفتح صاد یعنی آن حالست از مفعول فانکحوهن یعنی بنکاح در آورید این فتیات
مؤمنات را در حالتی که ایشان نگاه داشته شده باشند که نگاهدارنده فروج خود باشند از فجور **غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ**
زنا کنندگان باشکارا **وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ** ونه فراگیرندگان دوستان نهانی در حین نکاح
مطلق زنا داند اعم از آنکه علانیه ونهان واتخاذ خدن را مختص بزنا نهانی میشد بینهما عموم وخصوص مطلق است
ودر روایت آمده که در زمان جاهلیت زنا ظاهر را حرام وزنا سر را حلال میدانستند حق تعالی بدین آیه جهت هر دو نوع
آن را تحریم فرموده وابن جنید دلیل است بر عدم جواز استنکاح زن زانیه نزد بعضی بعنوان تحریم ونزد جمعی بر سبیل کراهت
شدید چنانچه تفصیلش در آیه والزانیة لا ینکحها ذکر شود انشاء الله تعالی **فَإِذَا أُحْصِنَّ** پس چون
نگاهداشته شدند از زنان بسبب تزویج بنا بضم همزه وکسر صاد بقراءت حفص وقراء غیر کوفه وبقراءت اهل کوفه
بفتح همزه وصاد یعنی پس چون نگاهدارند شوهران خود را از زنا بسبب تزویج یا خود محصن حصین تزویج در آیند
فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا یعنی با وجود شوهر زنا کنند **فَعَلَيْهِنَّ**
پس بر ایشان لازم ومحتم است **نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ** نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاده

غیر مزوجه که زنا کنند **مِنَ الْعَذَابِ** از حدی که خدا مقرر کرده چنانچه در آیه ولیشهد عذابهما طائفة مراد از عذاب
حد شرعیست و آن بقصد نازنا نا است پس نصف آن که پنجاه جلد است برای کنیزان محصنه زانیه ثابت باشد چه عبید و اماء
در هر حکمی نصف آزاد محسوب کرده اند **خزانه** و بقرینه ذکر رجم را تنصیف نتوان نمود ظاهر کرده که مقصود از محصنات
در اینجا زنان حره غیر مزوجه اند چنانچه در اول آیه بر لفظ آن بحکم المحصنات مرتجبه در زنان بی شوهر چه زنان شوهر
دار را بنکاح نتوان آورد و الا لفظ محصنات بدون قرینه در مزوجات ایشان موضوع است و این جواب خارج است
که از این آیه استدلال بر عدم رجم از برای حره زانیه نموده گویند حق تعالی حد کنیزان ذوات البعل را نصف حد زنان
محصن قرار مقرر داشته و اگر بر رجم قابل شویم تنصیف آن محال است و حال آنکه درست به پنجاه تازیانه مقرر شده
پس مفهوم کرده که رجم را اصلی نباشد و بطلان قول ایشان بالاجماع مبرهن است چه بتواتر ثابت گردیده که رسول صلعم
ماعز بن مالک اسلمی را رجم فرمود و ایضا یهودی و یهودیه را که قصه ایشان در سوره آل عمران گذشت رجم فرمود
و خلفای او رجم را جاری داشتند لاسیما امیر المؤمنین ع و احدی از فقهاء عامه و خاصه در این باب اختلاف نکرده
و چنین حکمی ثابت بمجرد شبهه ضعیف مرتفع نخواهد پس رفع حکم رجم از عبید و اماء بسبب ظاهر برای عدم تنصیف رجم
و بحسب معنی سبب شرع و حدیث نعد مبرهن کرده ظاهر هم غلامان و کنیزان زناکار را بجمیع وجه من الوجوه رجم نباید
اعم از آنکه متزوج باشند یا نباشند مگر آنکه هشت مرتبه زنا کنند و هر دفعه پنجاه تازیانه بر ایشان جاری شود
که در مرتبه نهم حد ایشان رجم است بدلالت روایت زراره و برید العجلی از صادق ع و بروایت قتیبه در مرتبه هشتم
ایشان را رجم کنند و از صادق ع مرویست که انما صار یقتل فی الثامنة لان الله رحمه ان یجمع علیه
ربق الرق و حد الحر یعنی حکم رجم برای ایشان در مرتبه هشتم برای آن رحم بر ایشانست که خدا نخواست بر ایشان
دو تکلیف واقع شود یکی ربقه رقیت و یکی احکام آزادی و حد و اگر چه مقتضای شرط فاذا احصن دلالت
بر آنکه با عدم احصان اماء چیزی از حد بر ایشان لازم نباید چنانچه بعضی از ظاهریان رفته اند اماء غیر متزوجه
مستوجب حد ندانند اما نزد اکثر علماء و قاطبه علماء خاصه چنین نیست بلکه کنیز زانیه را نصف حد حره است
اعم از آنکه متزوجه باشد یا نباشد چنانچه در کافی از باقر ع منقول است که در باب امه زانیه فرموده تجلد نصف
حد الحرة کان لها زوج او لم یکن لها زوج و این معنی میان فقها است پس فایده قید فاذا احصن
در آیه برای دفع اشتباه مردم است که مبادا او بر اقتباس بر حره نموده در حین احصان مستحق زیاده از پنجاه تازیانه
دانند فرمود که حد او در حالت احصان نیز همان قدر است که در غیر احصان نزد شما ثابت است پس تخصیص حالت
احصان بذکر نفی حالت غیر احصان نکند و برخی از معتزلین قید احصان را در این آیه بمعنی اسلام گرفته اماء
غیر مسلمه را مستوجب حد زنا ندانند و مخالفت آن قول بر ظاهر است **ذَلِكَ** این نکاح کنیزان جایز است **لِمَنْ**
خَشِيَ الْعَنَتَ برای کسی که بترسد از رنج و مشقت دنیا و آن وقوع در مهلکه زنا است و بقولی حد زنا
در نزد بر حقیقت مطلق ضرر دینی و دنیائی است چون زنا و لواط و مهمهای شدیده که از کثرت شهوت و عدم اندفاع آن
بر آدمی مستولی میشود از درد دانها و درد کمر و صلب و وسواس و بیرون آمدن دملها و غیر ذلک **مِنْكُمْ**
از شما یعنی کسی که غلبه عظیم و رغبتی مفرط در مباشرت زنان داشته باشد هم و این فقره شرطی دیگر است برای جواز

تزویج بر امه **خزانه** بباید دانست که در این آیه جواز نکاح کنیز بعقد دائم یا متعه برای مرد آزاد مشروط بدو شرط
کرده اول عدم استطاعت طول از استنکاح حرایر دوم خوف و خشیت از عنت و مقتضای ظاهر آیه آنکه مرد آزاد را با عدم این
دو شرط تزویج اماء جایز نباشد و بر این قول اند جمعی کثیر از علماء اعلام امامیه چون ابن براج و ابن جنید و ابن ابی عقیل و شیخ
مفید رضوان الله علیهم که گویند هر کس را قدرت بر طول باشد و خوف از عنت نباشد و نفس خود را تزویج بر کنیز نماید بخلاف الله
کتاب خدا نموده است چه حق تعالی اباحت آن را تعلیق بدین دو شرط ساخته و انتفاء شرطین مذکورین مستلزم انتفاء اباحت
و بر طبق مدعای خود متمسک بروایت محمد بن مسلم شده اند که گفت از ابی جعفر ع سوال نمودم از مردی که خود را تزویج بمملوکه
نماید فرمود اذا اضطر الیها فلا بأس که رفع باس در این حدیث بشرط اضطرار موجب ثبوت باس است با عدم اضطرار و این
مستحب هم از آنحضرت در کافی منقول است که در این باب وی سوال کردند فرمود لا الا ان یضطر الیه و جمعی دیگر از اصحاب
بجواز امر تزویج که شامل امر و غیر امر است رفته استدلال بعموم آیه و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و آیه و انکحوا الایامی منکم
و الصالحین من عبادکم و امائکم و آیه الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم و آیه و احل لکم ما وراء ذلکم کرده تجویز
تزویج بر امه غیر نمایند نحو بر تزویج امه غیر برای مرد آزاد نموده اند و گویند اصل حلیت تزویج ایشانست تا حرمت ثابت شود
و حرمت آن از قرآن مفهوم نشود چه مفهوم مخالفه که عدم شرطین مذکورین است اعتباری نیست که مخالف منطوق اصل
کند خصوصا وقتی که قید از برای فایده دیگر باشد سوای نفی حکم از مسکوت عنه و در این آیه فایده قید عدم استطاعت
طول از برای ترغیب بر خلاف اولی است چنانکه تا دانسته شود که با وجود عدم طول نیز اولی نکاح را ترک نتوان نمود پس بطریق اولی
در حین استطاعت ترک آن نهی عنه است و از اینجا ظاهر میشود که با وجود استطاعت عقد بر حره عقد امه حرام باشد بلی
مقابله از آن نیست که اختیار کردن حره بر اماء افضل و تزویج امه با وجود قدرت بر حره مکروه باشد و حدیث ابن بابویه
بر حمل بر کراهت توانیم نمود و موکد این معنی است حدیث مرسل ابن بکیر از ابی عبد الله ع که فرمود لا ینبغی ان یتزوج الرجل
الحر المملوکة الیوم انما ذلک حیث قال الله عز و جل و من لم یستطع منکم طولا و الطول المهر و مهر الحرة الیوم
مثل مهر الامة او اقل یعنی از قرار رخصت مرد آزاد را که تزویج کند بکنیز بلکه تزویج بکنیز وقتیست که قدرت بر طول نداشته باشد
و طول عبارت از مهر است و مهر زنان آزاد در این روزگار موافق مهر کنیز است بلکه کمتر و کلمه لا ینبغی که در این حدیث شریف
ذکر شده مستعمل در کراهت باشد نه در حرمت و اگر چه قول بحرمت نزدیک باحتیاط است اما قول بجواز بکراهت اقوی
و مبنای مسئله بر آنست و منظور شارع از کراهت آن آنکه چون کفائت و رحب بین الزوجین شرط است پس مرد آزاد که خود
در غرض ازدواج کنیزان در آورد فی الجمله استخفافی بخود رسانیده و حق تعالی با استخفاف بنده خود راضی نیست قطع نظر
از آنکه زوجه باید در تحت فرمان زوج باشد لا غیر و امه در تحت فرمان مولای خود است نه زوج و این سبب تذلل
باشد و اختیار و تفرقه بین ... مولا است و این نقصانی است بر قدر مؤمنان بخلاف مالکیت که مشروط بکفائت
بدین شوائب نیست و لهذا عبد را با وجود قدرت بر نکاح حرایر تزویج نفس خود با امه جایز است و قول صاحب کشاف
که یکی از وجوه کراهت تزویج بر امه آنکه فرزندی که از او بهم رسد تابع مادر خواهد شد در رقیت محض استبعاد است زیرا که موافق
حق و صواب ولد تابع اشرف ابوین باشد و در این حکم اشرف والدین آنست که آزاد باشد پس کسی با قدرت بر استرقاق
ولد نیست لقول النبی ص لا یرق ولد حر و علت دیگر برای کراهت اماء و فضیلت حرایر آنکه در اخبار صحیح آمده است که الحرایر

صَلاحُ الْبَیْتِ وَ الْاَمَةُ هَلاکٌ لَهُ یعنی منکوحهٔ آزاد با اعتبار شرافت موافقت و مودت که با شوهر دارند موجب اصلاح کار و خانهٔ اویند
بخلاف کنیزان که شدت موافقت ایشان بدان مرتبه نیست و خرابی خانهٔ زوج با ایشان باشد و آنکه از رسول خدا مرویست
که اگر خواهید پاک و پاکیزه نزد خدای خود روید با بدیت آزاد بخواهید چه صلاح خانه زنان آزاد و هلاک خانه کنیزانست
وَاَنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان و نفس خود را نگاه دارید از تزویج با ایشان خَیْرٌ لَکُمْ
بهتر است از برای شما با احتیاط و صیانت نفس خود از استخفاف و ولد خود از استرقاق و طعن بعدم نجابت و خانهٔ خود از
استهلاک و ابن بابویه قول بکراهت است و شیخ تصریح نموده از ان در فقه اما در مسالک الافهام آورده که این فقره کالآیة
بجواز نکاح امه مطلقا بدون کراهت زیرا که مراد از این فقره جزئیت ترک تزویج امه است بطلان شرطین مذکورین
سابق چه با وجود شرطین خصوصا شرط اخیر که خوف از عنت است تزویج واجب باشد حذرا من الوقوع فی الزنا با آنها
شده جزیکه محتمل شد آنکه باشد بنابرین پس ترک تزویج امه با وجود شرطین خیر نمیخواهد داشت وَاللّٰهُ
غَفُورٌ رَحِیمٌ و خدای آمرزگار و مهربانست و آنچه کار از ایشان صادر شده قبل ازین بیامرزد و از راه
مهربانی رخصت تزویج امه داده است تا بجور نیفتند و درینجا چند مسئلاست اول آنکه بنابر کراهت تزویج امه
در حالت اختیار که اند روشن مرتبه تابعه را کراهت زیاده است بر مرتبه اولی اما مباح است و بنابر قول بتحریم دو مرتبه
ثانیه حرام است بجهت انتفاء احد شرطین از تزویج امه از آن دوم قول زوج در ادعا عدم طول و خوف عنت مسموع است
هر چند که در دست وی مالی باشد و دعوی نماید که آن مال از غیرست یا دعوی کند که بر دین هست مساوی آن سیم
اگر زوال شرطین متجدد شود بعد از نکاح مرتفع نمیشود و اگر چه سابق بر وطی باشد چهارم مرتبه آنست که مخیر بود اگر
با جمع بوطی و اثبت عقد را تابع آن داشته و بر حکم نفس عقد را نیز در حکم حرمت و کراهت مستقل بالاصالة داند
پنجم اگر یکبار حره و امه را تزویج بعد او امه شود بنا بر قول بتحریم قول آنکه مخیر است میان نکاح هر دا شق احدیهما و سر اول آن دیگری
و اصح بطلان عقد هر دو است چه احدی العقدین را بر دیگری سبقت و مرتبتی نیست تا اختیار احدیهما ترجیح بلا
مرجح باطل است ششم اگر چه در باب تعیین طول لکن المشهور با اختلافی هست اما اصح آنکه آنرا قدری معین نباشد
هر کس بوضع خود از دیگری اعرف است و مناسب حال و عیال هر کس متفاوت است پس حوالهٔ تعیین قدر آن بعادت است
هفتم بقول بعضی که قدرت بر مباشرت را داخل در طول دانند از فحوای آیه دلالت است بر آنکه عنین را تزویج بر کنیز جایز
باشد هشتم و صحت عقد فضولی بر کنیز غیر اختلافیست و اصح آنکه بعد از تمهید آقا مباشرت با آن توان کرد پس برای
استعاد بر آنکه ایضاح احکام سابقه برای انتفاع مکلفین است میفرماید که یُرِیدُ اللّٰهُ میخواهد خدای
لِیُبَیِّنَ لَکُمْ تا آشکارا کند برای شما چیزی چند را که باعث انتظام دین و دنیا و امور معاش و معاد
شما است با مصالحی که در جزئیت آن بر شما پنهان است بنا بر وقوع ابن حمزه در محل نصب تا مفعول یرید الله باشد و بر تقدیر
آنکه مفعول لاجله بود معنی میخواهد خدای بر تکلیف شما را برای آنکه بیان کند حق و اتقی را وَیَهْدِیَکُمْ و راه
نماید شما را سبب روشن کردن حق سُنَنَ الَّذِینَ بروش و طریقه آنکسانی که بودند مِنْ قَبْلِکُمْ
پیش از شما از امام سابقه و قرون سالفه چون کروه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی که هر یک متابعت پیغمبر خود کرده
راه نجات یافتند و آنانکه متابعت نکردند هلاک شدند پس شما را نیز شاید سبب پیروی این پیغمبر برگزیده ناجی و رستگار

کرده اند وَیَتُوبَ عَلَیْکُمْ و باز گردد بر شما بجنایش خود از بعضی آنچه مرتکب شده اید از افراط و تفریطی که از آن نموده باشید
از روی جهل و نادانی یا از آنچه جمل آورده اید یا بازگشت کند بر شما بتخفیف تکلیف گرانی که بعهد امام تقدم کرده شده یا بشعوب ساز
شما را بعد از ین از سلوک در وادی معصیت وَاللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و خدای دانای محکم کارانست و ابن کثیر ابطال قول جماعه
مجبره نماید که ارادهٔ خدا را علت هر فعلی از افعال نیک و بد دانند پس باید که بر ای استغفار بر آنکه اراده بد از روی در نشود نکرد
همان مفعول نمود لفظ جلاله را تکرار داد از اجتماع صفات کمالست مقدم داشته فرمود وَاللّٰهُ یُرِیدُ و خدای میخواهد
از روی لطف اَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ فقط آنکه قبول کند توبهٔ شما را و یاد دلالت کند شما را بسوی چیزی که
سبب توبه شما گردد وَیُرِیدُ الَّذِینَ و میخواهند آنانکه از روی جحود و سر لجاج یَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ
پیروی میکنند آرزوهای نفس اماره را یعنی مسعده و مجوس که حلال اند زنا کاران و بقولی یهود که او شان حلت
تزویج برخواهر پدری و مادری کنند یا میکفتند که با وجود حرمت عمه و خاله تزویج بر دختران ایشان حلال است پس بنات
که دختر برادر و دختر خواهر خود نیز ازین قبیل باشد و بقولی مجوس که عقد بر ذوی المحارم را جایز داشته گویند فرزندان
بمنزلهٔ درخت که از بار ایشان باید منتفع شد پس چرا دختری که خود بهم رسانیده باشیم بخواهیم و مسطور ایشان ازین خلطها
اَنْ تَمِیلُوا آنکه برگردید شما از حق تعالی و در کنید بیان آنچه خدای برای شما حلال و حرام کرده و بقراءتی آن تمیلوا
بصیغه غیبت یعنی پیروان شهوات میخواهند که بیکبار که خود میل کنند از حق و دو فرمان خدا مَیْلًا عَظِیمًا
برگردیدن دور کردنی بزرگ تا با کنیب شما را لما ند چون خلالت و زیانکار کنند و گویند تکرار توبه در اینجا برای
مبالغه یا اول برای افادهٔ امر تجدید و ثانی برای افادهٔ آنکه اراده او بخلاف ارادهٔ اهل معصیت است و توصیف میل
بعظیم بجهت آنست که چون کسی میل بمعاصی کند دست میدارد که دیگری نیز با او در آن فسق موافقت نماید تا بعلت
هم کیشان او توبیخ و طعن مردم بر وی کمتر واقع شود پس بدین سبب دیگرانرا در آن معصیت میخواند با مجرد شغل او بمعصیت
موجب قوت آن فعل میکرد و بنا بالنّاس الی اشکالهم امیل میل بوی میکند فلهذا فسق او عظیم میشود یُرِیدُ اللّٰهُ
میخواهد خدای اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ این که سبک گرداند بر شما تکالیفه بعد الاعتبار ساخت
برای شما ملت سمحه سهله را که عین سبک باری است و توسعه داد برای شما دختران عم و عمه و خال و خاله را و فسخهای امم
سابقه و استیصال را از شما بر داشت وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی بیچاره ضَعِیفًا عاجز
و ناتوان از کشیدن بارگران تکلیف و چشیدن شراب ناگوار صبر و در رسیدن بلیات و تحمل طاعات
او ماده مهین است فلهذا خود را از میل بشهوات و مباشرت بزنان نگاه نتوان داشت چنانچه در کشاف از سعید
مسیب آورده که گفت شیطان هرگز نا امید از اضلال بنی آدم نکرده مگر آنکه ابتلا از اجراء کند و مرا هشتاد و سال از عمر گذشت
و یک چشم نابینا شده و بجای نظر نمیتوانم کرد و با وجود این معنی از چیزی که بیشتر بترسم فتنه زنانست گویند حق تعالی از غایت
مهربانی انسانرا بصفت ضعف و ناتوانی نامید تا اگر در طاعت خدای خود تقصیری از وی صادر شود بسبب ضعفی که او را حاصل
خود در حق وی شهادت داده عذر او را قبول نموده قلم عفو بر صحایف اعمال وی کشد و ازین قبیل است تشبیه آن مظلوم و
و در جواهر آورده که نسبت ضعف از آنجهت با انسان اختصاص یافته که از مجموع مکونات بجهت جامعیت او داست و بعد از آنکه
ضعف سبب جامعیت او میشود ظاهر است زیرا که ضعف موجب تغیر حالات و آدمی بجهت ضعفی که لازم ذات اوست از حالی بحال

شعر میکرد و زمانی بصفت بهیمیت برآمده باکل و شرب و وقاع و نوم مشغول شده و زمانی دیگر بصفت ملکیت متصف شده در صف اهل
قرب و وصول پاید و چون قابلیت کلی انسان که زاید همه صفتها میگردد بسبب این ضعف است پس این ضعف صفت ستایش اوست
نسبت بکوهها و ورود بتصرف هر صاحب دولتی بهره ور و این معنی گشوده شود و یقین داند که او را قابلیت قبول همه صفات
و اخلاق هست هر آینه شاید که مرکب همت او از مضائق صفات بکوه های معطوف بلطف در میدان تخلق باخلاق خداوند بجولان
خواهد بود و چون بیان ضعف انسان نمود اشعار بر قبح اکل مال ضعفا کند بقوله یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
لا تأکلوا اموالکم مخورید مالهای خود و مالهای یکدیگر را بینکم بالباطل
در میان خود بناشایست و ناباییست چیزی که شرع اذن ندهد از ربا و غصب و قمار و خیانت و سرقه و عقود فاسده و سوگند دروغ و گواهی
باطل و شهادت زور و روا آنچه است قرض کردن بدون وجه و بی آنکه استطاعت رد آن دارد و عیاشی از رضا مرویست
که از آنحضرت پرسیدند از مردی که قدری از مال دوست خود دارد و موافق آن قرض خود را دست باز آن بخود انداخته
کشد و سخنی بوی هدیه کند قرض خود را از او ادا نماید یا آنکه چیزی کند که سبب استیفای آن گردد فرمود باید که آنچه
دارد قرض خود را ادا کند و مال مردم را نخورد مگر قرض آنچه وجه آن را در دست داشته باشد و باید قرض کند از مردم
مگر آنکه نزد او باشد مالی که وفا بآن کند هر چند بایدکه برود و رضا بهم دهند
دهند تا مگر آنکه ولی داشته باشد که بعد ازوی ادای قرض و مواعید وی کنند و در ... این حدیث آنحضرت این آیه
تلاوت فرمود که لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الآیه الا ان تکون مگر آنکه بوده باشد جهت تعرف
تمادان مالها تجارة باشد کائن و منبعث صادر شده عن تراض منکم قد از خشنودی
و رضا متعاقدین بوجه صحیح در شرع شریف و وضع تجارت منجز است بنا بر قرائت اهل کوفه و بقرائت باقی
قرا مرفوع بنا علت فعل مجهول و منیای لا ان تقع تجارة خزانه بدانکه ذکر تجارت با انضمام از جمله
عقود ناقله شرعیه برای غلبه است و اشاره بآنکه تا توانند بدون عوض تصرف در مال غیر نکنند یا از برای فضیلت
تجارت است نسبت بسایر آنها چنانچه رسول خدا فرمود الرزق عشرة اجزاء تسعة منها فی التجارة پس حکم بیع
هر آینه در ... چون هبه و صلح و اجاره و وصیت و صدقه و مهر و دیات و جنایات و غیر ذلک آنچه شرعا حلال
باشد بهمین معنی لفظ تجارت را تعمیم بر همه آنها دهند و این استثناء منقطع است چه هیچیک از این وجوه مذکوره داخل
در باطل که مستثنی منه است نیست و ظاهر عبارت عن تراض افاده اعتبار تراضی متعاملین کند در حین بیع و سایر عقود مملکه
مال پس ملک قبل از آن نامستوجب ضمان و کلی تواند بود و لهذا بیع فضولی را صحیح ندانسته هر چند رضای مالک بعد
از آن صادر گردد زیرا که رضای در حین صدور صیغه از آن منتفی است و این مختار جمعی کثیر از فقهاء ما و مؤید آنست
قوله لا بیع الا فیما تملک و قوله لا تبع ما لیس عندک و نزد شافعی و جمعی دیگر از اصحاب ما که رضای مالک را بعد از
بیع کاشف از رضای او در حین صیغه دانند بیع فضولی بعد از تنفیذ مالک در تحت عقود صحیحه داخل باشد و این
قول ضعیف است و اگر متشبث بروایت عروه بارقی شوند که رسول خدا بوی دیناری داد و او در عرض راه بآن دینار دو گوسفند
از برای آنحضرت خرید و یکی را بدینار بدون اطلاع آنحضرت فروخت و بعد از آن حضرت حکم بنفاذ بیع وی نمود جواب گوییم
محتمل است که آنحضرت او را وکیل مطلق در بیع و شری و غیر ذلک کرده باشد و این سند نمیتواند شد ... معنی بطلان

روایت مذکوره واقع است و این آیه بظاهر دلالت کند بر آنکه بعد از وقوع مبایعه و تحقق تراضی ثمن بملکیت بایع و مثمن بملکیت
مشتری قرار و استقرار بگیرد و اقسام تصرفات مالکیت در آن توانند کرد بدون توقف بر امری دیگر و این معنی منافات ندارد
با توقف لزوم بیع بر تفرق ابدان از مجلس چنانچه جمعی از افاضل امامیه رضوان الله علیهم هستند با خبار مرویه خیار
مجلس را ثابت دانسته و از جمله آن اخبار است قول رسول خدا که البیعان بالخیار ما لم یتفرقا یعنی فروشنده و خریدار
هر یک مخیر اند در فسخ بیع و شری بعد از وقوع آن مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و قول ابو حنیفه و مالک که لزوم بیع را بمجرد
وقوع دانسته خیار مجلس را اعتبار نکنند باطل و مخالف نص است بخلاف شافعی که اخبار مذکوره را در هر معاوضه اعم
از بیع و غیر بیع ثابت داشته اند و در این نیز نظر است الفقه خوردن مال خود نیز بوجوه غیر شرعی از اسراف و تبذیر و
منوطی که موجب استهلاک وی گردد و نیز در تحت نهی داخل است چنانچه فرمود و لا تقتلوا و بقرائت امیر المؤمنین
و لا تقتّلوا بباب تفعیل انفسکم ط و مکشید یعنی نفسهای خود را باضاعه اموال خود بوجوه غیر صحیحه که مستلزم
عسرت و هلاکت شما است خزانه و این معنی بمعنون قبل مناسبتر است و الا محتمل است معنی چنین باشد
که هلاک و تباه مکنید نفس خود را با ارتکاب معاصی فی الحقیقه قتل از آن بجهت بهلاکت ابدی میکند چنانچه عیاشی از
صادق روایت کند که فرمود در زمان رسول خدا مؤمنان از جمله شما کسی که تنها بمیان معارکهای ... بر میخیزند
پس کافی بود که در آنجا دشمن بر ایشان غالب میشدند و ایشان را میکشتند حق تعالی ازین معنی نهی فرمود یا بتهور و بی باکی
کردن در جنگ در برابر خصم قوی که تاب مبارزت وی نداشته باشد چنانچه در جمع از آنحضرت مرویست که یعنی لا تحملوا
بنفوسکم فی القتال لتتعاطوا من لا تطیقونه یا در مجادله بدون اذن رسول خدا خود را بکشتن مدهید و در تفسیر
آمده که یعنی از مسلمین در غزوات بدون اذن رسول خدا حمله بر دشمن نموده کشته میشد حق تعالی ازین کشته شدن نهی
کرد بی اذن آنحضرت و یا حقیقه خود نفس خود را مکشید چنانچه بعضی از جهله بعلت غمی و حسنی یا خوفی یا مرضی شدید که او را
عارض شود قصد قتل خود مینمایند یا چون بت پرستان هند خود را برای بت قربانی میکنند چه از رسول خدا منقولست
که فرمود من تردی نفسه من جبل فقتل نفسه فهو فی نار جهنم خالدا مخلدا فیها یعنی هر کس خود را از کوهی یا
مکانی مرتفعی بیندازد بجهت آنکه خود را بکشد پس او را بآتش جهنم ببرند و مخلد و مؤبد در آن ماند و همچنین اگر خود را اجیر کند با مهتری شکو
... کفار در روز رکند تا کشته شود و در معالم از آنحضرت مرویست که هر کس در دنیا خود را بچیزی بکشد در عقوبت بر ابهمان
چیز عذاب کند یا بفعلی مؤدی و موصل بقتل گردد مکنید چون ترک تقیه در کوب در دریا و در حین هیجان یا سفر بزمین مخوف
یا رفتن بسفر بدون توشه و گفته اند که مراد از انفسکم عیال شما اند که بعلت قرب نسبی و سببی با شما بمنزله نفس شمااند
مکشید ایشان را بکمی نفقه و امساک و اخراجات یا سایر مسلمانانند که بعلت اتحاد دین با شما کالنفس الواحده اند یعنی
کشتن ایشان را با کشتن نفس خود یکسان دانسته بقتل یکدیگر جسارت منمایید که ما قتل الا ... را بعوض آن بقصاص
رسانند و مؤید این معنی است قرائت حسن لا تقتلوا اخوانکم و آیه این احتمالات را مع شی زاید شامل است و در جوامع
آورده که چون جماعت بنی اسرائیل را فرموده که اقتلوا انفسکم و این امت را از راه شرافت میگوید لا تقتلوا انفسکم توبه ایشان
آن بود که یکدیگر را بکشند و توبه ایشان آنکه در قدم ندامت بر خود گشته آن اخبار را باختند بتخمیر و ملامت ایجاب سخی فرازند
برکت ندامت آن قوم را کشته شدن هر قتیلی را از خش بر دارید و این طایفه را تعلیم دادند که تهمت بر آستانه خدمت

مبادیا ان الله کان بدرستی که خدای بوده و هست و باشد بکم رحیما بشما ای امت محمد مهربان
نظم سری که بخشید بر آستان خدمت بخت · شرفت آنکه سزاوار تاج عزت بخت · عیاشی از امیر المؤمنین روایت کند که فرمود
از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم از حکم جبیره که بر عضو شکسته بسته است آیا چگونه با آن وضو سازند یا غسل از جنابت کنند رسول خدا
فرمود که یجزیه المسح بالماء علیها بالجنابة والوضوء کشیدن دست تر از بقیه تری خود بر روی آن خواه در غسل و خواه در وضو
گفتم اگر سرما صعبی باشد که از ریختن آب بر بدن خود بیم هلاک باشد آنحضرت این آیه تلاوت نمود که ولا تقتلوا انفسکم ان
الله کان بکم رحیما پس برای مبالغه در تحذیر فرمود ومن یفعل ذلک و هر کس بکند این فعل مذکور را
که قتل است یا بعمل آورد یکی از محرمات گذشته را از ابتدا یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها
تا اینجا عدوانا و بقرائتی عدوانا بکسر عین وظلما از روی تعدی و تجاوز از حد و گویند عدوان ستم
بر غیر و ظلم و مقابل آن ستم بر نفس خود است و بقول جار الله قید عدوان و ظلم برای تخصیص این حکم است بمحل منهیات
مذکوره یعنی بر وجه تعدی نماید بسفک دماء و اخذ اموال بغیر حق یا اعتقاد حلیت آن وظلم در حق خود نماید بوارد ساختن
آن در معرض عقاب الهی فسوف نصلیه نارا پس زود باشد که در آوریم او را در آتشی عظیم که آن آتش
دوزخ است و بقرائتی یصلیه بیا بغیبت فاعل آن لفظ جلالت است وکان ذلک و هست این در آوردن به دوزخ
مشغول ابو جهل و غیره مستحل را بقید معصیت یا این راست کردن وعید علی الله یسیرا و بر خدا
سهل و آسان چه احدیه رحمانوندی مانع و منازع وی نباشد و گناهکار را از قبضه اقتدار او مفری نباشد و از پیش
آنرا شد للاکند بانکه ارتکاب مشار الیه ذلک منافی الاحتساب المذکورین گناه کبیره است چه وعیدی برین مثلث بازاء آن
واقع شد لهذا در عقب آن ترغیب با اجتناب از کبایر کرده فرمود ان تجتنبوا اگر یک طرف شوید و پهلو تهی کنید
کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ و بقرائتی کبیر ما تنهون بصیغه مفرد از جنس گناه بزرگ که نهی کرده
شده اید عنه از آن یعنی خدا و رسول شما را از آن باز داشته بتفصیلی که در بحث شهادت از سوره البقره گذشت
نکفر عنکم ما بزدائیم و بگذرانیم از شما بازاء آن اجتناب شما یعنی بیامرزیم سیئاتکم گناهان
کوچک شما را بسبیل لطف و تفضل نه بعنوان وجوب بنا بر مذهب حق و وجوب مغفرت در صغایر از تایب کبایر مستلزم
اغراء بمکلف است در کسب صغایر و این قبیح است خزانه در باب امتیاز میان کبایر و صغایر و حقیقی
در ثواب الاعمال از رضا علیه السلام مرویست که کبایر موجبه آتش هفت است قتل نفس بحرام و عقوق والدین و خوردن ربا و تعرب
بعد از هجرت یعنی بکلی بودن در میان اهل بادیه نشینان بعد از آنکه برای تعلیم و تعلم مسایل دین و اعظم آنها باشد و مکر زنی
که مرتبه اجتهاد رسیده برای هدایت اهل بوادی رود و قذف محصنه یعنی زن شوهردار را نسبت بزنا دادن و خوردن مال
یتیم و گریختن از جنگ در حضور امام یا نایب او و در کافی پنج روایات از آنحضرت نقل شده که کبایر در هر یک از آن روایات
هفت شمرده شد لیکن در بعضی تغییر و تبدیل در بعضی از هفت مذکور بر نحو دیگر شده و آنچه در همه آنها مشترک است چهار است
قتل و عقوق و اکل مال یتیم و فرار از زحف و از جمله آن روایات آنست که زراره از آنحضرت پرسید که کبایر چند است فرمود که
در کتاب علی هفت است کفر بخدا و قتل نفس و عقوق والدین و اکل ربوا بعد از علم بآن و اکل مال یتیم بناحق و گریز از معرکه
جهاد و تعرب بعد از هجرت زراره گفت آیا اینها بزرگترین معاصیند فرمود بلی گفتم پس خوردن یک درهم از مال یتیم اعظم است

یا ترک نماز فرمود ترک نماز گفتم پس از جمله کبایر شمردی فرمود اول چیزی که شمردم برای توجه بود گفتم کفر بخدا بود فرمود از آن ترک
صلوة است بدرستی که تارک الصلوة کافر است هرگاه بدون عذری باشد و از ابن عباس مرویست که عدد گناهان کبیره هفتصد
و بسیاری از آن در سوره البقره ذکر شد و در قوت القلوب هر کبایر را هفده شمرده و بر شما می بدین نهج تقسیم نموده که
چهار از آن تعلق بدل دارد کفر و عزیمت اصرار بر معصیت اگر چه صغیره بود و قنوط از رحمت خدا و ایمنی از مکر او سبحانه و چهار
از آن متعلق بزبانست شهادت زور و قذف محصنه که حد به غیر حق بر آن لازم آید و سوگند بدروغ که حقی بدان باطل
یا باطلی بآن حق کرده و سحر کردن زیرا که اکثر کار آن بزبانست و سه تعلق بشکم دارد خوردن خمر و سایر مسکرات و اکل
مال یتیم و اکل ربا و دو متعلق بفرج است زنا و لواطه و دو از دست آید قتل و سرقه که قطع ید لازم آید و یکی بدست
و پا اردو آن گریختن از جنگ است بشرط آنکه دشمن یک مقابل یا دو مقابل چنین نباشد چه اگر زیاده بر آن باشد
تجویز فرار شده است بنا بقولی و یکی در جمیع جسد است و آن عقوق والدین باشد و این روایات منافات ندارد
با آنچه در کافی و فقیه و عیاشی از صادقین علیهما السلام بطرق متعدده روایت شده که الکبایر کل ما اوعد الله
علیه النار گناهان کبیره هر معصیتی است که حق تعالی بازاء آن وعده بآتش کرده و حال آنکه آنچه وعده بآتش شده اکثر
از هفتصد است چه اقل نوع اکثر یکند یا احتمال آن دارد که این هفت اغلظ شدة باشد و در وجیز آورده که کبایر آنهاست که
حق تعالی در قرآن عظیم بصفت کبیر یاد کرده مانند ان الشرک لظلم عظیم و سبحانک هذا بهتان عظیم و انه کان حوبا
کبیرا و ان قتلهم کان خطأ کبیرا و امثال آن و گفته اند که هیچ گناهی نیست که وعده با آتش نشده باشد زیرا که هر گناهی نوعی
نافرمانی خدا و رسول است و مخالفت خدا و رسول را مطلقا وعید بآتش شده پس همه معاصی را آنجا باشد پس مراد از کبیره در
اینجا محتمل است که حلال دانستن آنها باشد زیرا که فاعل آن در آن هنگام از جمله کفر خواهد بود و آمرزیده خدا نخواهد بود و
نخواهد گشت فحینئذ معنی آیه آنکه اگر مستحل نا مشروعات نباشد امکان آمرزش آنها هست والا فلا و لهذا بعضی گفته اند
که در این آیه مراد از کبایر انواع شرک بخداست چه در جای دیگر فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون
ذلک لمن یشاء و نزد برخی دیگر آنکه کوچکی و بزرگی هر گناهی نسبت بگناهی دیگر است مانند و مافوق هر گناهی بزرگ
کبایر شرک است و اصغر صغایر حدیث نفس است و گناهان دیگر در میان این هر دو باشند هر یک نظر بما تحت خود کبیره و نظر
بمافوق خود صغیره است پس هر کس را دو گناه عارض شود که یکی از دیگری بزرگتر باشد چون نظر کردن بزنی نامحرم و بوسیدن وی
یا بوسیدن و جماع کردن با وی بحرام و عنان تمالک نفس خود نداشته باشد پس آن یک را که کوچکتر است اختیار کند
و آن یک را که بزرگتر است از ترس خدا ترک نماید امکان آن دارد که خدای تعالی از آن امری که مرتکب شده باز داشته باشد
چه احوالات باعتبار اشخاص نیز حکم حسنات الابرار سیئات المقربین دوا اختلاف دارد مما یعفی عن المضطر بن سعاد
باشد و این وجه وجیه است لیکن اندک بعیدی از ظاهر آیه دارد و بر جمیع مفاسد بران مرتب بیکره و نزد جمعی دیگر مراد از
کبایری که در این آیه فرموده اشیا خاصیست که نهی از آن در این سوره از ابتدا تا انتهاء آیه نازل شده از مناکح محرمه و اکل اموال
بباطل و غیر ذلک که اگر مخاطبین ترک آن در مستقبل احوال خود کنند آنچه قبل از آن بفعل آن قیام نموده اند معفو و مکفر
باشد والا مواخذ از آنها نیز شود یا مراد کفار جدید الاسلام اند که اگر ترک افعال شنیعه ایام کفر کنند اسلام ایشان تکفیر
سیئات ایشان از همه آنها باشد والا در حکم کفر اصلی خود باقی باشد چنانچه در جای دیگر فرموده است که ان ینتهوا یغفر

لهم ما قد سلف وان یعودوا فقد مضت سنة الاولین بهم تعذیر بر عدم اظهار کبایر صریحا در آیه و اضطراب عبارات اخبار
در تبیین و تعیین آن دانسته برای آنست که کبایر در تحت معاصی مختفی باشد و احدی صریحا بر آن اطلاع نیابد تا از هر
گناهی که ویرا حقیر انگارد توهم کند که مبادا کبیره باشد فی الحال ترک نماید و اگر احاطه بعلم قطعی داشتی که کبایر کدام است و این
نیز دانستی که اجتناب از کبایر مکفر از آن صغایر است هر آینه بر صغایر دلیر شده ترک آن نکردی و الامتناع هم گناهان
سهل است چنانچه در منهج الصادقین آورده که در تقویت امهات کبایر سه است اول کبر که ابلیس لعین بدان سبب
از درجه قرب افتاده مطرود ازل و ابد شد دوم و سیم حرص و حسد انتهی کلامه و فی نفس الامر چون مبنای این سه چیز بر
نص صریح حب الدنیا رأس کل خطیئة بر دنیا است پس گویا بر زبان اشارت و سیر طریقت که اکثر مجاهدات رسیده
نخوت جشن حب دینار و دنیا را از سر زمین سینه خود بر کنید از همه معایب و مصایب و بدیها معفو و مکفر خواهید شد
وندخلکم و در آوریم شما را عطف است بر نکفر عنکم و هر دو بیاء غیبت نیز خوانده شده ای الله تعالی آمر بزبان
بسبب اجتناب از کبایر و در آورد او سبحانه شما را مدخلا کریما ۵ در موضعی بزرگ شریف که آن بهشت است
اگر مفعول فیه تواند بود و مصدری اخت قراءت نافع و ابی جعفر مدخلا بفتح میم و اگر مفعول مطلق باشد در آوریم یا در
آورد او سبحانه شما را در بهشت خود در آوردنی با کرامت و اعزاز حیی عز و شان جمله ناز و نیاز و تفضیل بر انی ابی فعال
حوالد آیه الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش است ان شاء الله تعالی آورده اند که جمعی از زنان باتفاق ام سلمه
نزد رسول صلعم آمده گفتند یا رسول الله آیا خدا پروردگار هم مردان و زنان نیست و توفیق شاده او بر هر یک نوعی
بنسبت فرمود بلی گفتند پس چه سبب دارد که حق تعالی در اکثر جاهای قرآن ذکر مردان نموده و هرگز ما را یاد نمیکند و میترسیم
که ما را خیری در ما نباشد و او سبحانه ما را از بندگی خود بیرون کرده باشد و ام سلمه گفت یا رسول الله مردان را
بر زنان تفضیل داده و امر بجهاد نموده که از قتال کفار ثواب بسیار و غنایم بسیار بدست می آورند و معهذا از
میراث برای ایشان که قوی و عزیز تا چند دو سهم مقرر کرده و ما بیچارگان بقوت مجاهده داریم و نه مکلف
باینیم و با وجود عدم غنایم و قوت و کثرت احتیاج از میراث یکسهم با ما داده ای کاش که ما از مردی بخشی بودیم
تا از این مراتب ما نیز بهره مند میشدیم آیه آمد که ولا تتمنوا و آرزو مکنید و برای خود مخواهید ما
فضل الله آنچه را که خدای افزونی داده است به آنچه از مراتب جاه و مال بعضکم بر بعضی
از شما را که مردانند علی بعض بر بعضی دیگر که زنانند چه او سبحانه بمقتضای علم و حکمت هر طایفه را آنچه
شایسته آن بوده اند داده و خیریت ایشان در آنست و چیا باشد که ناسپاسی کردن از آنچه دارید موجب تباغض
و تحاسد و مستلزم عدم رضا از قسمت پروردگار باشد چنانچه در احادیث قدسیه آمده که بعضی از بندگان هستند
که صلاحیت ندارد هیچ ایشان را مگر فقر و اگر ایشان را غنی کنم هر آینه هلاک شوند و بعضی هستند که نیکیشان ندارد مرا
ایشان مگر غنا و اگر فقیر شوند از دین بدر روند و همچنین در صحت و مرض و سایر مراتب دیگر پس مفهوم آیه منع
و نهی از آرزو کردن چیزی که در دست مرد مانی باشد مگر بعنوان غبطه و این منافاتی با آرزوی مباح ندارد
چنانچه در مجمع از صادق علیه السلام روایتست که فرمود چون مالی یا نعمتی یا زن صاحب جمالی در تصرف کسی بیند نگوید که
کاش آن از برای ما میبود چه این نوعی از حسد است و لیکن جایز است که بگوید اللهم اعطنی مثله بار خدایا مثل

آنرا بمن ده و رضا لا از آنحضرت انبدا انس از رسول صلعم مرویست که من تمنی شیئا وهو لله تعالی رضی لم یخرج
من الدنیا حتی یعطاه هر کس آرزوی چیزی کند که منافی رضای خدا نباشد از دنیا بیرون نرود تا آنچه بوی داده
شود پس برای آنکه هر یک از ذکور و اناث بداده خدا راضی باشند فرمود للرجال نصیب از برای مردان نصیبی
بهره مخصوص معین مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب کرده اند از مراسم طاعات و تجنب از محرمات وللنساء
نصیب و از برای زنان نیز بهره و مزد معین است بهره و سهمی مما اکتسبن از آنچه برای جزء آخرت
خود کسب کنند چون عصمت و عفت و طاعت شوهر و رنج مکابده یعنی جزای اعمال نیک و بد هر یک از طایفتین
بایشان رسد بدون کم و زیاد و چون چنین است پس مردان را نشاید که گویند فرا هم دیاد متی ما بر زنان تحت نفیل
و میراث ثواب اعمال حسنه ما در آخرت نیز مضاعف ایشان باشد یا زنان را اخطار خطور نکند که همچنانکه در شهادت و
میراث نصف ایشان مرده در آخرت عقاب اعمال شنیعه ایشان نصف عقاب مردان است پس باید هر یک مستعد جزای خود بوده
مستوجب باشد واسئلوا الله و بخواهید از خدا و طلب نمایید من فضله از بخشش و کرم او
و خزاین معموره او که هرگز خالی نشود و منظور انام کردن شما سؤال اجابت و چیزی نیست در قبضه از رسول صلعم
که نبود چیزی که خدای آنرا از برای خود دوست داشته و برای دیگران دشمن داشته و آن سؤال کردن است که او را
بخشش از خلق او سؤال کند و هیچ چیز دوست تر نیست نزد او از آنکه از وی سؤال کنند پس حیا مانع شما نشود از سؤال
کردن از فضل او سبحانه هر چند بند تعلیق باشد و در کافی از صادق علیه السلام مرویست که من لم یسأل الله من فضله افتقر
هر کس از خدای خود چیزی ... فقیر کرده و عیاشی از آنحضرت نقل کند که فرمود روزیهای مردم قسمت کرده شده است
و خدای منان است که با وفضائل رسانند و لیکن مر خدا برا فضلی دیگر هست سوای آن که قسمت میکند آنرا ما بین طلوع صبح
و طلوع آفتاب اجتنوا او سبحانه از کفن است واسئلوا الله من فضله پس آنحضرت فرموده که ذکر خدا بعد از طلوع
صبح ابلغ است در طلب رزق از گردیدن بر نهای روی زمین خزانه در ذکر قصه جوان بارسا مرویست
که مردی صالح و رعایت رنجوری و ضعف نزد حضرت صادق علیه السلام آمده گفت یا ابن رسول الله دعا کن و روشن کن فرمود چه
بیشود ترا که بدین ضعف و نقاهت شده گفت از عشق کنیزی که در خانه همسایه من میباشد و در حسن و جمال عدیل
و رعنای آفاق ندارد بدین صورت شده ام و شب تا صباح کلبه تاریک من از خیال او روز روشن و روز از سودای
طره کیسوی چون شب سیاه تیره و تار است و او را نیز مادر کم گوشه خاطری هست و میتوانم که بدون اذن مولای او
بحرامی از شهد زلال وصال او کام جان شیرین کنم لیکن میخواهم بحلالی بخت بن کرد حضرت فرمود که هر جا آرزو کنی از
مراتب دنیا و آخرت کلمه اسئل الله من فضله ورد خود کن که آن زود در طلب باشد آن مرد این کلمه را ورد زبان خود
ساخت ... روزی شد که مولای آن کنیز بنزد وی آمده گفت مرا اراده سفر است و برکسی دیگر اعتبار نمیکنم که کنیز خود بوی
سپارم التماس که آنرا از من بامانت قبول نمائی تا از سفر مراجعت کنم گفت مرا زحمت تکلیف مکن که چنین امانتی
نگاهداشتن امر بسیار خطر است هرچه گفت بسیار شد فایده نکرد پس مولای کنیز بار دیگر بار و اعتقاد بوی زیاده شد
و گفت اگر دعوت مکنی او را نیز بعینه بتو بازا من بمبلغ ده هزار دینار بابتیاع کن و بخانه خود ببر اگر خواهی با وی
تا وقتی که زرنقد نداری و برا خبیثه نیز بتو میفروشم که بعد از مراجعت من قیمت وی بمن دهی گفت شاید آن روز مرا زر

مقدور نباشد گفت هرگاه زر معقود ورشود باد نهان کنیز را از تو بهمان مبلغ قبول خواهم نمود پس بدین نهج معامله نمودند و آن مرد
صالح کام خود از آن کنیز یافت و بعد از آنکه از وی پسر شد جمعی از برای پادشاه در طلب کنیزان صاحب جمال بودند او را
بالتماس و بسیار از وی بچهل هزار دینار خریده و زر نقد بوی تسلیم کردند و چون مولای سابق کنیز از سفر مراجعت نمود ایشان
مجموع چهل هزار دینار را نزد او برده گفت این قیمت کنیز است که در کار پادشاه فروختم مولای سابق کنیز گفت مرا
درین مال بجز ده هزار دینار که او را بتو فروخته بودم دیگر حقی نیست پس ده هزار دینار را از آن برداشته سی هزار دینار دیگر
بدان مرد صالح رد کرد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود چیزی که از فضل خدا بطلبی اعجب بود مع شیء تاکید بتو میدهد
ان الله بدرستی که خدای سبحانه بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا است و میداند که مستحق تفضل او
کیست و شایسته هر یک از سؤال کنندگان چیست بر قدر سؤال میکند که زوال السائل نزد او سبحانه اقبح اسباب است نظم
خزانه گر لطف خدا است مثال الامثال شو که شاده بی کنا اعتبار کلید سؤال و چون در آیه سابق الفقره نهی از تمنای نصیب غیر نمود تا
اشعار بر آنکه دل بر نصیب خود از مال دنیا بنا باید نهاد چه آن بر شما فریب زائل و دیگری بعنوان توارث خواهد شد فرمود
ولکل جعلنا و برای هر یک از شما ای مکلفان از سرای خلق کرده ایم و قرار داده ایم موالی برادران
ابا قارب نسبی و سببی استیفاء نصیب خود کنند مما ترک الوالدان از آنچه باز گذارند پدر و مادر والا
قربون و خویشان نزدیک بنا بر آنکه جمله فعلیه تبیین لفظ کل کند و تنوین آن عوض از مال باشد ای و لکل
مال مما ترک الوالدان والاقربون جعلنا موالی و برای هر مالی از آنچه والدین و اقربین واگذارند صاحب و نصیب
قرار داده ایم که آنرا صاحبی کنند فحینئذ هر یک از لفظ کل و جعلنا با متعلقات در موضع رفع خواهد باشد و خبر تبیین باشد لکل
چنین باشد که ولکل قوم جعلناهم موالی وورثا نصیب مما ترک الوالدان والاقربون که جعلناهم صفت کل و
نصیب خبر آن باشد و درین دو صورت والدان و اقربون موروث عنهم خواهند بود و وقف بر مما ترک جایز نباشد
اما اگر لفظ من صله موالی و ضمیر منتزع در ترک راجع بلفظ کل باشد جعلنا موالی در جواب کل باشد و والدان والاقربون
در محل رفع بخبریت مبتدا محذوف تا تفسیر الی کند و وقف بر لفظ مما ترک توان کرد ای و لکل میت جعلنا
موالی مما ترکهم الوالدان والاقربون یعنی هم متبنی را از آنچه واگذارد وارثان باشد و هم وارث را بوده پدر و مادر
و خویشان ویند و درین وقت والدان و اقربون وارث باشند نه موروث عنه و اولاد را در مقام دخلی نباشد اما
احتمال اول این بنزول اوفق است چه در شان نزول آورده اند که در زمان جاهلیت میراث عزیزان بغیر پسران میدادند
و اولاد خود میکردند و بعد از فوت خود اولاد زوجه داشتند برای وی نیز اخراج سهم مینمودند حق تعالی بدین
آیه ایشان را از آن معنی نهی کرده حکم بر توریث وی علی الاجمال فرموده و تفصیل آن بآیات دیگر [illegible] و این
قاعده در آنوقت چنین بود که با یکدیگر طرح مقاتله و معاهده میکردند و هر یک از متعاهدان با یکدیگر
میگفتند دمک دمی و هدمک هدمی و ثاری ثارک و حربی حربک و سلمی سلمک و ارثک وترثنی و تعقل عنی
واعقل عنک یعنی خون تو خون من و [illegible] تو خون خواه من و محارب تو محارب من
و دوست دار تو دوست دار من باشد و من از تو وارث برم و تو از من ارث بری و تو عاقله من باشی و دیه خطائی که
از من صادر شود و من عاقله تو باشم و دیه خطای تو [illegible] ایام حیات مراعات

میکردند

بکردند و هر کدام زودتر میمردند سدسی از مال او بآن دیگری که زنده بوده میرسید در آنوقت حق تعالی برای مصالح دین این معنی را
منع نفرموده بعد از آن نهی از آن حال میراث غیر بوده و مقرر فرمود که والذین عقدت بتخفیف قاف و قدید آن و
آنکسانی که عقد هم سوگندی بسته است با ایشان ایمانکم دستهای شما و اسناد عقد بدست برای توسط آنست
در بیعت چه در آن حین دستهای یکدیگر را گرفته این صیغه میخواندند و لهذا قراء غیر کوفه عاقدت بالف خوانده
تا وقوع فعل از طرفین باشد و این جمله مبتدا متضمن معنی شرطست و قوله فآتوهم جزاء آن و خطاب با اولیاء
میت است تقدیر معنی آنکه چون کسانی چند هم سوگندی بمورث شما داشته باشند پس بدهید بایشان بعنوان
ارث از ترکه مورث خود نصیبهم بهره ایشان را که شش یک مذکور است ان الله کان بدرستیکه
خدای جل و علا هست علی کل شیء بر همه چیزی از مصالح و مفاسد امور و کردهای شما شهیدا
گواه مطلع و این تخویف تام است برای موالی میراث از مخالفت امر خدا خزانه بباید دانست که اگر مراد از نصیب
درین آیه سهم میراث باشد آیه منسوخ است چه در اول اسلام بنهج ایام جاهلیت بنای میراث بمحالفه بوده است نه بقرابت چنانچه
گذشت و بعد از آنکه رسول صلی الله علیه و آله هجرت بمدینه کرده در سال اول مهاجرین را با انصار و بعد اخوت در آورده و ایشان
چهل و پنج تن یا پنجاه تن بودند که با مثل ایشان در عدد از انصار صیغه گفت هر یک از انصار را با یک مهاجر ابوبکر را
با خارجه ابن زید و ابو عبیده جراح را با سعد ابن معاذ و عثمان را با اوس بن ثابت و طلحه را با کعب ابن مالک و علی بن
ابی طالب را با خود چنانچه قصه آن در محل خود ذکر شود و درین باب کسانی نوشته که اوّل آیه باین حکم [illegible]
آیه با ان الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین اووا و نصروا اولئک بعضهم
اولیاء بعض منسوخ شده بنای توارث بهجرت و جهاد گذارده شد بر نحوی برا اشد که هر گز توارث بعنوان محالفه
نبوده بلکه اصل نزول آیه والذین عقدت ایمانکم برای توارث مهاجرین و انصار از یکدیگر بوده بعنوان عقد
اخوت و علی ای التقدیرین چون آیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض نازل گردید حکم آیتین مذکورتین منسوخ شده
بنای ارث بقرابت و نسب گذارده شد چنانچه در تفسیر قمی آمده که اولوا الارحام نسخت قوله والذین عقدت ایمانکم
و جمعی از آنها که آیه را منسوخه ندانسته بلکه محکمه دانسته گویند نصیب مذکور مالی نیست بلکه مراد از نصیب مراعات محالفه
سوگند است از نصرت و یاری و مدد کاری و تعقل دیه کار یکدیگر و این حکم تا حال نیز جاری است که باید ملاحظه سوگند
کرده شود و منطوق یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود شاهد بر این معنی است پس تقدیر آنکه فآتوهم نصیبهم من النصر
والرفد والعقل و غیر ذلک و ایضا تقویت این قول کند آنچه در مجمع آورده که رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه در سطاوی خطبه
خود گفت هر گونه محالفه و معاقده که در ایام جاهلیت میان شما واقع شده در دست نگاه دارید و از هم مرنجید که اسلام
موجب زیادتی استحکام آنست اما بعد از این احداث محالفه مکنید لیکن چون ترکه در میانست این حمل بدون مخصص
بعید است و نزد جمعی دیگر از ایشان مراد از الذین عقدت ایمانکم زوج و زوجه اند که نصیب ایشان الکون [illegible]
و این حمل نیز مستبعد است چه متبادر بذهن از عبارت عقدت ایمانکم عهدیست که غالبا دست بر دست یکدیگر گذارند
یا بر طبق آن قسم یاد نمایند تا بمیزان صادق آید و عقد تزویج از آن قبیل نیست و اگر بنای مدلول آیه بر [illegible]
باشد اصح است اما بطریقی که در زمان جاهلیت بوده و اقارب بسبب آن از ارث ممنوع بوده اند بلکه در محلی که

و دیگری گوید که موصول در موضع نصب باشد
باشتغال [illegible] موالی با انتصاب [illegible]
مضمر که فاتوهم تفسیر آن کند
کقوله ان زیدا فاضربه ای و آتوا الذین
عقدت ایمانکم نصیبهم

برای بیت معنون است عند وارثی بحسب قرابت نباشد پس در آن حین ارث او متعلق بمتولی ضمان جریرهٔ او باشد و الا تعلق
بامام دارد چنانچه از ائمه هدی مرویست که ان لصاحب هذا الامر فی اموال الناس حقا مراد از صاحب امر
امام است و این مذهب علمای امامیه است که احادیث اهل بیت را مخصص آیه دانسته بنسخ جزئی این آیه قایلند
نه نسخ کلی و از جمله اخبار مرویه صحیحه عمر ابن یزید است که حضرت صادق ع فرمود هر کس متولی امور کسی شود و میراث او
دارد پس که ضامن شود که عاقلهٔ او باشد و از عهده دیات جنایات وی در آید مولای اوست و میراث او بوی رسد
و همچنین صحیحهٔ هشام ابن سالم از آنحضرت که فرمود اذا والی الرجل فله میراثه و علیه معقلته و بروایت کافی فرمود
علیه معقلته یعنی دیهٔ جنایهٔ خطا او و در روایت ابی بصیر که گفت از آنحضرت سؤال کردند در باب عبد که آزاد شود فرمود
مرد راست ولای هر کس خواهد متولی کند و نخستند جریره و میراث او بوی رسد و غیر ذلک من الاخبار و از مذاهب عامه
کسی موافقت با ما درین قول ندارد جز قول ابی حنیفه که او بر آنست که چون احدی از کفار بدست کسی مسلمان شود
بشرط آنکه تعاقل و توارث بینهما باشد صحیح است و چون این معانی دانسته شد پس معنی بنا ذکر متولی ضمان جریره
بقول این مذهب ما بر عقدیست معتبر مفتقر بسوی ایجاب و قبول همچون سایر عقود دیگر و مجمل آن اینکه اگر ضمان
مذکور از یکطرف باشد مضمون عنه بضامن گوید عاقدتک علی ان تنصرنی و تدفع عنی و تعقل عنی و ترثنی
پس ضامن گوید قبلت یا رضیت و اگر هیچیک از متعاقدان را وارث نباشد و اراده تعاقد و توارث از طرفین
داشته باشند یکی از ایشان بدیگری گوید عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تعقل عنی و اعقل عنک
و ترثنی و ارثک پس آن دیگری قبول کند و چون این عقد بسمت انعقاد برسد دیگر فسخ نشود تا آخر عمر و مراعات
معهود بر کل واحد از متعاقدین واجب است بنا بقول اکثر فقها که این عقد را از عقود لازمه میدانند لعموم
قوله تعالی اوفوا بالعقود بخلاف جمعی که آنرا از جمله عقود جایزة الفسخ دانند که بقول ایشان نقل ولا از وی
متولی بسوی غیر شود و بوالی سایل ابن سنان در کتب فقه مسطور است روایت کرده اند که سعد ابن الربیع
که از جملهٔ اعزه و اشراف انصار بود زوجهٔ او حبیبه بنت زید ابن ابی زهیر و بروایت کلبی خوله بنت محمد ابن مسلمه
با وی طریقه نشوز و ناسازکاری پیش گرفته طریق جفای سلوک میداشت تا غایتی که امر بجد بی‌طاقتی شده
طپانچه بر روی وی زد و او از خانهٔ شوهر بیرون رفته شکوه بنزد پدر خود برد و پدر او را برداشته بنزد رسول خدا
آورده گفت یا رسول الله فرزند کریمه خود را بسعد ابن ربیع داده ام و او فرزند مرا طپانچه زده آنحضرت
حکم بتقاضای قصاص فرمود پس پدر و دختر باتفاق کاشانه آنحضرت روانه شدند که استیفای قصاص از سعد
ابن ربیع کنند هنوز تمامی راه را طی نکرده بودند که رسول خدا کس بطلب ایشان فرستاده ایشان را احضار
فرمود و چون آمدند فرمود اردنا امرا و اراد الله امرا و الذی اراد الله خیر یعنی ما بحسب خواهش شما خواستیم
عمل کنیم و خدا غیر آنرا خواست و آنچه خدا خواست بهتر بود از آنچه شما خواستید و اینک جبرئیل آمد درین باب
حکمی آورده پس این نزول اجلال یافت که الرجال قوامون مردان کارگذارانند و ایستادگان یعنی
تسلط دارند علی النساء بر سر زنان در امور معیشت و تمشیت و تادیب ایشان مانند تسلط موالی
بر سر خدم و سلاطین بر سر رعایا پس گنجایش آن ندارد که بمجرد طپانچه از ایشان مطالبهٔ قصاص کنند لهذا

برخی از فقها بر آنند که بین الزوجین بغیر از قصاص نفس قصاصی نیست هرچند زوج زخم غالب بر زن زده باشد و قولی
آنکه در طپانچه و مانند آن قصاصی نیست لیکن در جراح قصاص باشد اما قول اول اصح است پس و علت اینکه تسلط
مردان بر زنان میفرماید اول بما فضل الله بسبب آنچه افزونی داده است خدای از روی اعزاز بعضهم
برخی را ایشان که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند بچند نوع اول بعقل و اوصیا که قوام باو امر
الهی است از جنس ایشانند ثانی ثواب غزو و جهاد و الاخذ منه بر زیادتی میراث چنانچه دانسته شد ثالث قبول
شهادت ایشان در اثبات عقود و قصاص و سایر آنچه شهادت زنان در آن مسموع نیست حکم و قضا و امامت
اقامه جمعه و خطبه و عیدین کمال صوم و صلوة بخلاف زنان که بعلت حیض و نفاس نماز و روزه ایشان منقص
وفور فهم و ... علم و عمل و حسن تدبیر و عقل و مزید قوت در عبادت ... و تسلط بر سر زنان و
فرزندان ... تعدد نکاح و ازدواج چهار زن بخلاف زنان که بجز یک شوهر نتوانند داشت ... ملک یمین که مرد
با کنیز خود مباشرت کند و دختر اجابر نیست که بموجب ملک یمین با غلام خود مقاربت نماید ... لزوم
که برای مرد بر کردن زنان لازم است و اینها از ابای موهبتی خلقی ایشانست که یکدیگر ... بصورت ببندند
کشاف گوید که این دلیل است بر آنکه ولایت یعنی خلافت را بتفضیل و بخشش ... مستحق ... نه بقهر و غلبه
و زور و استطالت و بقول صاحب مسالک الافهام این سخن از جملهٔ چیزها است که حق برای اظهار حقیقت مذهب
امامیه بر زبان صاحب کشاف جاری ساخته است چه ظاهر است که آنها که پیشی گرفتند بر علی ابن ابی طالب علیه
آن نبوده اند که تفضیل بر آنحضرت داشته باشند تا مستحق امامت شوند زیرا که این منصب بفضل میباشد
از علیین مرتبت کبیر ایشان است که فرماید و بما انفقوا و دیگر فضیلت مردان بر زنان بسبب آنچه
خرج که نفقه میکنند من اموالهم از مالهای خود بیش در مهر و نفقه و کسوه و غیره و این مزایا
اصل ماهیت ... نسبت باصل ماهیت انوثیت نه بحسب عوارض خارجیه چه در بعضی از امور ...
افضل از زن و مردان کمتر از وی باشند چون زنی که بزیور صلاح و زهد و علم و دیانت و غیر ذلک آراسته باشد
نسبت بمردی که از آنها عاری بود و فاجر و فاسق بعضی از آیه استعاره ... و الا همه سبحان بود که ما فضلهم
علی النساء گفته شود پس مراد آنکه مردان مستکمل الصفات که بلوازم امور و وظایف خود از امور معیشت و رفق و انفاق
ازواج خود ملازمت داشته باشند تفضیل بر زنان دارند اما بعدم صفات مذکوره فضیلت ایشان از ایشان
زایل شود و مذکر آوردن ضمیر برای تغلیب است و از رسول خدا مرویست که المرأة مسکینة ما لم یکن لها زوج
زن بیچاره است و بیوه ... زنیکه شوهر نداشته باشد هرچند ... مالی باشد ... و در علل روایت
از آنحضرت پرسیدند که فضل مردان بر زنان چگونه است فرمود کفضل الماء علی الارض فبالماء تحیی الارض
و بالرجال تحیی النساء یعنی فضیلت مرد نسبت بزن مانند فضیلت آبست نسبت بزمین پس چنانچه ...
بآب زندگانی زنان بمردانست پس فرمود لو لا الرجال ما خلقت النساء اگر خلقت مردان نبودی زنان هرگز
مخلوق نشدندی و بعد از این آیه تلاوت فرمود تا آنجا که و بما انفقوا من اموالهم الحدیث فالصالحات
پس شایستگان از زنان قانتات فرمان برندگانند امر خدا را در حفظ حدود شریعت و قیام بحقوق

شوهران حافظات للغیب نگاهدارندگانند موجبات امانت و دیانت پنهانی را برای شوهر چنانچه
در کافی از حضرت امام محمد باقر علیهم السلام از رسول خدا مرویست که ما استفاد امرء مسلم بعد الاسلام افضل
من زوجة مسلمة تسره اذا نظر الیها وتطیعه اذا امرها وتحفظه اذا غاب عنها فی نفسها وماله و نحوها
من الاخبار الباقیة والوصول یعنی بعد از اسلام هیچ برای آدمی بهتر از زن مسلمه [illegible] داشته باشد
که چون نظر بوی کند خوشحال کرده و آنچه بوی گوید پیروی آن کند و محافظت غایبانه خود کند در نفس خود
و مال او و بقراءت ابن مسعود و ابن مصرف که الف و با را در جمع برای علت دانسته و اینجا برای تکثیر که الصوالح
قوانت حوافظ خوانده پس برای اظهار تأکید خداوندی خود فرموده این مراتب مذکوره از زنان [illegible]
بما حفظ الله ط بآنچه نگاه داشته است خدای ایشان را از خیانت و خباثت و داخل [illegible]
شوهر خود چیزی را والخالق که خیر بنا [illegible] و تضییع حفظ الغیب در نگاهداری اسرار او بتوفیق و تأیید
بالوعد و وعید او و [illegible] یا آنچه حق تعالی بر غایبانه حفظ حقوق ایشان نموده است بر ذمت شوهران از
امساک بمعروف یا تسریح باحسان پس بمعنی اول با سببی و ما مصدری و بمعنی ثانی با برای مقابله و
ما موصوله باشد و بقراءت ابی جعفر که بنصب جلاله خوانده منصوب بحذف مضاف است ای بحفظ عهد الله
فحینئذ فاعل حفظ زوج است یعنی بعوض آنچه زوج محافظت حرمات خدا در قضای حوایج زوجه کرده
از نفقه و کسوه و حسن معاشرت [illegible] بهر حال چون تفصیل مراد از زنان مدلل شد
برای خاطر جمعی زنان ایشان را استلای آن بصفت صلاح و قنوت و حفظ غیب ستایش نموده و این جمله
برای شوهران که با چنین زنان کوشش کردن بجا و شایسته است چه آنچه برای ایشان است بجا آورده اند
واللاتی و اما آن زنانی که تخافون نشوزهن میترسید از نافرمانی ایشان یعنی احتمال
نافرمانی از ایشان کنید بقراین دال چون ترش‌رویی چهره و چین پیشانی و ابرام در حوایج متعلق باستمتاع و منع
آن چون ترک زینت برای شوهر و ترک ازالۀ کثافت از خود و [illegible] آنچه بر او واجبست بجز [illegible]
که بر او واجبست فعظوهن پس اول پند دهید ایشان را بخدای که دلهای ایشان را نرم سازد و [illegible]
وسیلۀ ایشان را آرامش [illegible] چون اتقی الله وارجعی الی طاعتی [illegible] باز کرد و [illegible]
یا بترسانید ایشان را از عذاب خدا که لازمه مخالفت شوهر است و از بدی عاقبت که منجر بمفارقت خواهد شد
واهجروهن و کناره گیرید و دوری کنید از ایشان فی المضاجع در خوابگاه اگر موعظه
اثر نکند و شروع در نشوز کنند یعنی در یک رختخواب با ایشان مخوابید و بروایت ابی جعفر پشت با ایشان
کنید تا حب و بغض ایشان ظاهر شود چه اگر دوستی زوج در دل وی باقی باشد بطاقت شود و میل
بوی کند و نزد بعضی این کنایه از ترک جماعست [illegible] که مراد عزل باشد [illegible] است از ترک
سلیطه عزل حاجت باشد [illegible] ذکر مضجع از قبیل [illegible] حال است باسم محل و علامه در مختلف
اقوال را تضاعف نظر باختلاف احوال و شدت و ضعف نشوز واضربوهن ع و بزنید ایشان را
با اصرار بنشوز و عدم تأثیر از هجرت در مضاجع زدنی غیر مبرح که عضوی را از ایشان نشکند و مخراشد [illegible]

وآن

وآن بروایت ابی جعفر چوب مسواک است [illegible] و این ترتیب از سیاق حدیث مرتضوی مفهوم گردد که در باب ظهور اراده
نشوز و بعمل آوردن نشوز و اصرار داشتن زنان فرموده یعظها بلسانه فان انتهت فلا سبیل له علیها فان ابت هجر
مضجعها فان ابت ضربها فان لم تتعظ بالضرب بعث الحکمین زیرا که اگر مجوز هر یک از اینها جمیع قبل از صدور نشوز [illegible]
چنانچه اکثر مفسرین برآنند لازم آید که عقوبت ایشان کرده باشیم بگناهی پیش از وقوع آن چه هجرت و ضرب هر یک تعزیر
و عقوبتیست اول سبب قطع حقوق فراش و دوم سبب تألم جسد ایشان بخلاف موعظه که وقوع آن قبل از نشوز قبیح نبود
بل مستحسن است و الا از سیاق اطلاق آیه [illegible] جواز هجرت و ضرب قبل از حصول نشوز ظاهر کرده و این مخالف
عدالتست عقلا و شرعا بلکه اختیار زوج بر هر یک از سه چیز ظاهر کرده زیرا که واو مفید ترتیب نکند
لاجرم بنای مسئله بر ترتیب باشد بتفصیل مذکور و رفع منافات کند و جمعی چون ابن ادریس و دیگران [illegible]
[illegible] بعد از وقوع نشوز رفته فان خفتم را بمعنی علمتم دانسته کقوله تعالی فمن خاف من موص جنفا [illegible]
در آنجا بمعنی علم است [illegible] یعنی آنکه چون بر وقوع نشوز ایشان بالفعل مطلع شوید اجرا امور ثلثه بر ایشان کنید
فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را در آنچه لازمه حقوق زوجیت باشد و هر یک از مراتب ثلثه
فلا تبغوا علیهن پس طلب مکنید بر اضرار ایشان سبیلا ط راهی را یعنی بهانه از آن بالاتر و در
که مرتبه آنچه سابق کرده اند چه در آن حکم که التائب من الذنب کمن لا ذنب له گروه ایشان در حکم کرده باشد
و بقول چون در ظاهر مطیع شما باشند تکلیف محبت قلبی برای خود بایشان مکنید که آن امریست که در دست کسی باشد
ان الله کان بدرستی که خدای هست علیا کبیرا ه برتر و بزرگتر از آنکه راضی بظلم و تعدی
[illegible] باشد یا انتظام [illegible] بازخواست نکند پس از وی حذر کنید که قدرت او بر شما زیاده بر قدرت شما است
بر زیردستان خود خزانه در ذکر زینت اهل و عیال بدانکه قابلیت ضرب بمسواک آنست که چون زن شوهر خود را
چند که با وجود کمال خشم بدین نرمی و همواری برابر زد منفعل شده ترک مجادله با وی کند و از آنجا استیلاء محبت قلبی
زوج نموده محبتی بزوج پیدا کند و اگر در اینصورت دام نشوز شدت خشم زوجین بر یکدیگر [illegible] باشد که احتیاج بضرب
شدید افتد [illegible] چنین حالتی اولی مفارقتست چه مادام محبت بینهما باشد سلوک ایشان متعذر خواهد بود و لهذا
در بعضی اخبار [illegible] وارد شده است که زنان شما [illegible] یعنی [illegible] ایشان کل است [illegible]
[illegible] و دلیران که تا ضرب شدید [illegible] باشد [illegible] بلکه باید آنرا [illegible] و از آن منع
شوید و همچنین هر کس زیردست تو باشد [illegible] روایتست که ابوسعید انصاری تازیانه بغلام خود میزد
رسول خدا بوی رسید و فرمود که الله اقدر علیک منک علیه پس او تازیانه از دست انداخت و غلام را آزاد کرد
و شیخ طوسی رحمه الله در جامع الاخبار از آنحضرت روایت کرده که فرمود تعجب دارم از کسی که زوجه خود را میزند و حال
آنکه او خود بضرب اولی است پس فرمود لا تضربوا نساءکم بالخشب فان فیه القصاص [illegible] زنان خود را بچوب [illegible]
که در آن قصاص هست ولکن اضربوهن بالجوع والعری تربحوا فی الدنیا والآخرة یعنی چون مستحق ضرب شوند ایشان را
مثلا بگرسنگی و برهنگی [illegible] کنید تا راحت شوید در دنیا و آخرت الحدیث چه آن [illegible] میرسد که سلیطه بر شوهر [illegible]
شدن مفاسد عظیم بران مترتب گردد و لهذا از رسول خدا مرویست که علق سوطک حیث یراه اهلک یعنی [illegible] خود تازیانه

خود را نا اهل تو آنرا بپسندند یعنی آنکه بپسندد خود را بهیئت و تمکین با ایشان و اما در صدد تخویف و تنبیه ایشان باشد
از اینکه ایشان غافل نباشند تا از تو حساب ببرند و بر تو جری نشوند و در اخبار صحیحه آمده است که سه طایفه اند که اگر تو
ایذا ایشان شوی بر تو ظلم کنند اَلسُّلْطَانُ وَزَوْجَتُكَ وَخَادِمُكَ و در تتمه حدیث جامع الاخبار آورده که هر مردی
راضی شود بآنکه زوجه او زینت کند و از در خانه او بیرون رود و میل او بود شاست و کسی که او را بسبب تو لعنت دهد که ما
بخشد و چون زن با زینت و بوی خوش از خانه بیرون رود و شوهر به آن راضی باشد بعدد هر گامی که بر دارد و بگذارد
یک خانه در دوزخ برای وی بنا کنند لهذا کوتاه کنید پر و بال زنان خود را اگر در قعر ... رضای خدا و سرور روز
جزا و دخول در بهشت است الحدیث و در کشاف از اسماء بنت ابی بکر آورده که گفت من زوجه زبیر العوام بودم و
از من سه زن دیگر داشت که گاهی که بر یکی از ما ها غضب آلوده بحدی بچوب مشجب آنقدر میزد که آن چوب ...
و آن چوبیست که جامه بروی می اندازند و در ... آورده که امر بموعظه و هجرت و ضرب و زدن آیا
دارد که برای اباحت باشد نه برای وجوب زیرا که ضرب هرگز سنت نباشد تا بوجوب آن چه رسد و نظر بحسن
و عفو امر بهیت مرجوح مگر هنگامی که فسادی بر ترک ضرب مترتب گردد و فحینئذ ضرب و شتم و غیر ذلک بقصد تربیت
سنت باشد بلکه گاهی واجب گردد و تحقیق مناسب مقام انتهی کلامه و چون حکم مخالفه احد الزوجین نموده بیان
مخالفة هر دو با یکدیگر میفرماید وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر بترسید یعنی ... ببینید یا بقراین واضح
ای حکام و متولیان شرع و اولیای زوجین بروایت حضرت باقر ع شِقَاقَ بَيْنِهِمَا نا سازگاری و مخالفت
بنا بر مرد و زن و گاه از نهایت ناخوشی با یکدیگر گویا از جنس هم شقت میپابند با هر کدام بشقی و جانبی ... یکجا
جمع نشوند و مرجع ضمیر بقرینه مقام ظاهر است فَابْعَثُوا پس برانگیزید یعنی تعیین کنید از برای تفحص
و تحقیق کیفیت و دفع آن حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ داور و میانجی از کسان زوج که از کماهی مطلع
بوده حکم وی بر او تواند جاری شد بشرط بلوغ و عقل و عدالت و حریت و ذکوریت وَحَكَمًا مِنْ
أَهْلِهَا ع و میانجی دیگر بشرط مذکوره از قبل زوجه که حکم بر وی تواند نمود تا او نیز بر ضمیر خاطر زن اطلاع
تام تمام داشته میل او را از صحبت و فرقت زوج داند و تخصیص بحکم با اهل قبیله طرفین برای احاطه و صلاح
خویشاوند بر احوال یکدیگر چون طلاق در نظرها نا پسند است ایشان از راه حمیت خویشی و حفظ نسبت
سلسله خود نگذارند کار بطلاق انجامد و بهر چه رای و قرار گیرد زوجین را ... از آن بحث خزانه
و در آن چند بحث است اول اگر بنای امر بوجوب باشد بعث حکمین از غیر قبیله و عشیره زوجین جایز نیست مگر
هنگامی که احدی از اقربای ایشان یافت نشود چنانچه برخی از فقها بر آنند بخلاف جمعی که باستحباب امر رفته اند
ایشان ارجاع اجنبی نیز اختیارا جایز داشته اند چه غرض از بعث حکمین استفسار حال الطرفین و اصلاح ذات البین
از اجنبیین نیز متمشی شود و اگر چه قول اول اصح و بظاهر آیه اوفق است لیکن مفتی به و مشهور بین الفقهاء قول آخر است
دوم اختلاف است که آیا حکمین هر دو وکیلند از جانب زوج و زوجه یا هر دو بر ایشان حاکمند چه فیما بین معنی وکیل
و حکم بحسب ظاهر فرقست وکیل آنکه بدون اذن موکل چیزی هیچ گونه حکمی بر موکل نتواند نمود مگر هنگامی که شرط نموده
و حکم داور در جریان امور متعلقه با و احتیاج باذن ایشان نباشد نظر با اصل معنی حکم که متضمن نفاذ حکم است ...

برهان ... شقاق ... باشد ... [illegible]

اختلاف بر سه قولست قول اول آنکه چون رضای زوجین در بعث حکمین شرط است پس در جریان حکم نیز باید چنین باشد
و بدانچه رای ایشان قرار گیرد بدون اذن مجدد از زوجین جاری نتوانند نمود قول ثانی آنکه اگر کار حکم موقوف باذن
مجدد باشد لا محاله وکیل خواهد بود و اگر منظور حق تعالی تعیین وکیل بودی باید که در بعث حکمین خطاب بزوجین
واقع شود پس چون بظاهر خطاب با حکام شرع است البته باید حکمین بهر چه رای ایشان تعلق گیرد از اجتماع و افتراق زوجین
بدون اذن مجدد اجرا توانند نمود قول ثالث آنکه بنای اصلاح بدون اذن زوجین توانند گذارد و اما بنای تفریق
بدون اذن طرفین نشود و مصدق قول اول است روایت کافی و عیاشی از صادق ع که فرموده بر حکمین لازم است
که اول با زوج و زوجه شرط کنند که اگر خواهیم بنای کار شما را بهر یک از مصالحه و اجتماع یا مفارقت و طلاق
گذاریم پس اگر مرخص شوند بهر یک از تفریق و اجتماع زوجین که بنا بگذارند جایز است و در آخر حدیث فرمود
وَلَيْسَ لَهُمَا أَنْ يُفَرِّقَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَاهُمَا و مؤید قول ثالث است آنچه بطریق عامه از عبیده سلمانی روایت کنند
که گفت نزد امیر المؤمنین علیه م بودم که زنی با شوهر خود نزد وی آمدند و با هر یک جمعی کثیر بودند پس آن حضرت از هر طرف
حکمی اخراج نموده روی خود بحکمین کرده فرمود میدانید که بر شما چه واجبست گفتند میدانیم فرمود بر شما لازم است
که اگر رای شما با اجتماع زوجین قرار گیرد مجتمع شوند و اگر با فراق انجامد جدا شوند پس شوهر گفت مفارقت را ...
... حضرت گفت دروغ میگوئی از جای خود حرکت مکن تا آنچه ایشان حکم کرده قبول کنی الحدیث و قول ثانی را
دلیلی نیست که تفصیل مذکور از آن بر آید مگر فقره لَيْسَ لَهُمَا أَنْ يُفَرِّقَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَاهُمَا که در حدیث سابق گذشت
چه در اینجا نفی تفریق نموده از نفی جمعیت ساکت شده و نیز در روایت مذکوره استحباب طلب اذن در اجتماع
و وجوب طلب اذن در تفریق حمل توانند کرد اما اصح آنست که بنای این مسئله بر تفصیل باشد یعنی اگر زوج و زوجه خود
تعیین حکمین نموده اند حکمین در حکم وکیلند چنانچه گذشت و حدیث اول نیز محمول بر این است اگر منصوب از نزد حاکم
باشند هر آینه بر زوجین حاکم ... و زوجین را مخالفت از رای ایشان نشاید و ایشان محتاج باذن مجدد
از زوجین نباشند و روایت عبیده سلمانی محمول بر این است سوم آنکه ... حکمین ... حکم
باشند نیز اگر تعیین هر یک از اصلاح و طلاق بر نظر ایشان شده باشد اجرای حکم نموده کدام که صلاح زوجین
در آن بینند و اگر تعیین ایشان بر سبیل اطلاق باشد در اجتماع زوجین مرخص و نفاذ حکم هستند اما در تفریق
بینهما مرخص نیستند مگر با استیذان از حاکم چهارم چون بنا بر تفریق بین الزوجین گذارند ... در طلاق ...
از حضور عادلین و صیغه و غیر ذلک باید بعمل آورده شود پس آنکه از قبل زوجه است مباشر بذل مهر و آنکه از قبل
زوج است مباشر خلع گردد پنجم اگر احد زوجین غایب باشد نیز آنچه حکمین حکم کنند نافذ و ممضی است بقول اصح
بخلاف جمعی که حکم بر غایب را جایز ندانسته اند ششم ... برای اشتغال بکار زوجین نیز خلافست اگر بنای
بر وکیل باشد جایز و اگر بنا بحکم حکمین باشد ... خلاف بر میگردد بانکه آیا قبول کردن حاکم بر حکمین واجبست
یا نه بنا بر قول اول جعل ... غیر مجوز و بنا بر ثانی جایز است و ایضا در انعقاد حکومت بوجود او یا ... نیز نظر
کلی برای حلیت یا حرمت جعل ایشان میرسد هفتم بر حکمین واجبست که در هر حالت بدون غرض ... الامکان
در کار زوجین و تحقیق مراتب کلیه و جزویه آن بذل جهد نمایند تا هم ایشان ... کرده چنانچه فرمود

إن يريدا إصلاحا اگر حکمین اراده اصلاح بین الزوجین داشته باشند از محض خیرخواهی يوفق الله
بينهما موافقت دهد خدای میان رای هر دو تا آنچه خیر و صلاح طرفین است بر آن جمع شوند و متفق الکلمه
گردند از تفریق و اجتماع بنا بر ارجاع هر دو ضمیر بسوی حکمین یا سازگاری می‌افکند او سبحانه میان زوجین بسبب اراده
اصلاح حکمین و حسن عمل و سعی ایشان بنا بر عطف ضمیر اول بحکمین و ثانی بزوجین پس عدم موافقت بینهما در
هر دو صورت کاشف فساد نیت حکمین و عدم صلاح اندیشی ایشانست و در اخبار صحیح آورده‌اند که در زمان خلافت
امیر المؤمنین علی علیه السلام چنین واقعه سانح شد و دو نفر را برای اصلاح بین الزوجین نصب نمودند پس بعد از قیل و قال
بسیار حکمین بنزد آنحضرت آمده گفتند یا امیر المؤمنین این مهم اصلاح پذیر نیست و هر چند سعی نمائیم صورت انجام
نمی‌یابد آنحضرت فرمود که اگر نه این بود که فعل من در میان مردم سنت میشد شما هر دو را بتازیانه میزدم گفتند ما را
چه تقصیر است سعی بلیغ نمائیم زوجین راضی بموافقت یکدیگر نمی‌شوند حضرت فرمود من خدا را راستگو میدانم
واو در این آیه موافقت ایشان را معلق باراده شما ساخته است پس عدم اصلاح ایشان نمی‌باشد مگر بعدم اراده
شما و میتواند که هر دو ضمیر راجع بزوجین باشد بعکس معنی اول یعنی اگر زوجین خود اراده آشتی و دوستی با هم کنند
خدای بوساطت حکمین موافقت میان ایشان می‌افکند که من بعد در صلاح حال یکدیگر ثابت قدم باشند یا
اول راجع بزوجین و ضمیر ثانی راجع بحکمین بود بعکس احتمال ثانی و معنی چنان باشد که اگر زوجین قصد صلح
با یکدیگر دارند حق تعالی حکمین را توفیق بدهد که در کل اصلاح موافقت نموده بنا بر افتراق نگذارند و در بعضی
این شقوق اصعب چون رای حکمین مخالف یکدیگر باشد مثل آنکه یکی بنا بر تفریق و دیگری بنا بر اجتماع گذارد حکم
هیچ یک ممضی نباشد چه فرض قبول قول احدهما ترجیح بلا مرجح و بر تقدیر قبول هر دو جمع بین النقیضین باشد
و قول بقرعه و استدعای ثالث بر تقدیر آیه راه ندارد الثالث برآنکه نیت خیرخواهی و اصلاح را در انجام مهمات دخلی
عظیم است و حق تعالی آنرا بر وفق مراد میرساند إن الله كان بدرستی که خدای سبحانه هست
عليما خبيرا دانا بمصالح خلق و آگاه بما فی الضمیر هر یک از مردان و زنان و اصل و داعی کارها نیت پاک
و طویت صافیست در چهار آورده نظم: ای عزیز من مدار کارها بر نیتست نیت خود راست کن تا راست گردد
کار تو؛ روز محشر کاشکارا گردد اسرار و نهان هم بود بر قدر نیت بلکه مقدار تو؛ پس بعد از بیان بسیاری از احکام
کلیه که در مطاوی چندین آیه نمود مطرز بعطف بر آنها امر بعبادت و اتصاف بصفات حسنه و ادای فرایض و نوافل
کلیه مشتمل بر حقوق خدا و حقوق خلق میفرماید بقوله واعبدوا الله و پرستش کنید خدا را ای مؤمنان
بوحدانیت و باثبات صفات کریمه و نفی صفات کریهه و بقول بعضی محققین بقطع علایق و عدم التفات بسوی
خلایق ولا تشركوا به و انباز قرار مدهید برای او در عبادت خود شيئا چیزی را از خدایان باطل
و اصنام عاطله که شرک جلی ظاهر است و ریا در عبادت او که شرک خفی است مکنید چه جایز نیست که عبادت
او برای غیر او کرده شود زیرا که عبادت معلل است از برای کسی که ذات او مکمل اصول و فروع نعم باشد و غیر او این
رتبه را نشاید و بقول صاحب کشف الاسرار اول مرتبه شرک آنست که غیر او سبحانه را موجود دانی تا باستعانت و سلوک
برای غیر چه رسد پس اول چیزی از حقوق عباد را که بعد از تقدیر او سبحانه علت قریبه در ایجاد است بعبادت خود

مقرون

مقرون داشته فرمود که وبالوالدين و نیکی کنید و در همه حال بمادر و پدر خود علی سبیل الخصوص إحسانا نیکوئی کردنی
قولا و فعلا چنانچه شمه از آن در سوره البقره تفصیل یافت و بروایت عیاشی از صادق ع رسول خدا و امام احد الوالدین
و علی بن ابی طالب احد الوالدین است برای این امت وبذي القربى و نیکوئی کنید بخویشان خود الاقرب
فالاقرب علی سبیل العموم بصله و عطیه و حسن قول و امداد مالی و بدنی و استخبار احوال ایشان که غایب باشند و
اليتامى و به یتیمان بکارسازی و دلنوازی و رعایت احوال او از الدهشت و ملال چه آن موجب اقتحام عقبه و اقتحام
سبیل انام است و در وفور ثواب چنانچه خود فرموده انا وكافل اليتيم كهاتين في الجنة و اشاره بانگشت سبابه و وسطی
خود نمود من و آنکسی که مهربانی به یتیم کند مانند این دو انگشت باشیم در بهشت و این کنایت است از نهایت قرب بجوار آن
حضرت بمحافظت کنند یتیمان والمساكين و احسان کنید بدرویشان مؤمن و مؤمنه بوجه قوت
شان و نفقات و صدقات و غیره و تصدق والجار ذي القربى و احسان دریغ مدارید از همسایه
صاحب قرابت یعنی آنکه با وجود همسایگی نسبت خویشی با شما دارند خواه خویشی نزدیک و خواه دور و در بعضی والجار
ذي القربى بنصب خوانده‌اند برای اختصاص چون حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى بنصب صلوة ثانیه والجار
الجنب و همسایه دور از غیر خویشان و بدانکه وجه تأخیر ایشان از جار ذی القربی بعلت قلت حقوق ایشانست
بآنها چنانچه در کافی از رسول خدا مرویست که الجيران ثلثة فجار له ثلثة حقوق حق الجوار وحق القرابة وحق
الاسلام همسایه‌ای که سه حق دارد آنکسی است که خویش بود و حق دارد همسایگی و حق قرابت و حق اسلام وجار له حقان
حق الجوار وحق الاسلام دوم آنکه خویش نبود و حق دارد همسایگی و حق مسلمانی وجار له حق واحد حق الجوار فقط سیم
آنکه همین حق همسایگی دارد و بس و آن مشرک از اهل کتاب است انتهی الحديث و حق دوم و سیم از این شقوق ثلثه در تحت
جار جنب مندرج است و بقولی جار ذی القربی آنکه خانه‌اش بخانه تو متصل و جار جنب آنکه خانه‌اش از خانه تو دور باشد
هر چند نزدیکتر است حقوق او عظیم‌تر باشد ثم الاقرب فالاقرب و در کافی از صادق ع منقولست که حد
الجوار اربعون دارا من كل جانب من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله یعنی حد همسایه
از هر طرفی از اطراف اربعه تا چهل خانه است و از صادق ع مرویست که حسن الجوار يزيد في الرزق ويعمر
الديار ويزيد في الاعمار نیکی با همسایگان موجب آبادانی خانه و زیادتی روزی و عمر است و از کاظم ع روایت است
که ليس حسن الجوار كف الاذى ولكن حسن الجوار صبرك على الاذى نیکی همسایه همین نیست که آزار نرسانی
بلکه همسایه آنست که صبر بر آزار او کنی و از جمله حقوق همسایه آنکه در غم و شادی او شریک باشی و تفحص از او داشته
باشی و با وی مواسات نمائی و حاجت وی بر آری و از طعامی که در خانه تو طبخ نمایند و بوی آن بخانه او رسد او را محروم
نکنی و غیر ذلک از آنچه در جای دیگر ذکر کرده شود والصاحب بالجنب و نیکی کنید با رفیق پهلو به پهلو
و آنکسی است که در سفر همراه و هم صحبت تو است یا در مجالس یا در صف نماز جماعت با طرف تو نشسته یا در تحصیل علم
و صنعت با تو شریک است و بقول بعضی زوجه یا خادم تواست و بقولی همسایه فاصله یا همخانه و بعضی برآنند که شخصی است
که از همه آشنایان خود منقطع شده برای طلب منفعتی خود را بتو چسبانیده باشد و میتواند بود که شخصی باشد که خود را
بسبب صلتی داخل حب تو کرده باشد الا ابتغاء آنکسی که هیچگونه با تو امید ندارد خواسته باشد و همه این اقوال صحیح است

بدانکه وقف [illegible] باشد بر
کرد او را [illegible]
و بعضی [illegible]
مغفرت [illegible] احسان [illegible]
[illegible] الوالدین
[illegible]

بهر تقدیر احسان با ایشان آنکه هرچه ترا از دست آید با ایشان نفع رسانی و اگر هیچ از دست نیاید بزبان خوش و
احسان مدافعه عالی در جواهر از ابن عباس آورده که گفته مرا ننگ می آید از آنکه شخصی سه بار پای بر بساط من
گذارد و نفع من بوی نرسد وَابْنِ السَّبِيلِ و مهربانی کنید براه گذرنده یعنی از منزل و ماوی و بار محتاج او
حسب المقدور تا آنقدر که در شهر شما جا نماید چون اراده حرکت کند تدارک زاد و راحله و حوایج ایشان بکنید
هرچند در ولایت خود غنی باشند و گویند مراد مهمانست و احسان بوی بنیکی خدمت گذاردن تا مدت سه روز
چنانچه در اخبار در باب آمده است که مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ و زیاده بر سه روز
صدقه است و در تفسیر نبوی آمده که ابن السبیل کسانی اند که در عرض راه بتو برخورند و از تو مدد خواهند در کم آورده
یا حمل و نقل بار و غیر ذلک و بروایت جابر از رسول خدا نیکی با ایشان آنکه با روی شگفته با ایشان برخوری
و از نوال خود آنچه بنظر در آید با ایشان ریزی وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و نیکی کنید با بندگان و پرستاران
که در دست تصرف شما اند از کنیز و غلام و اولاد ایشان که بروایت امیر المؤمنین ع آخر کلام رسول خدا بعد از
جماز سفارش ایشان بود بقوله الصلوة وما ملكت ايمانكم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سبحانه لَا يُحِبُّ
دوست ندارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر که باشد خرامنده بر روی زمین از روی تکبر فَخُورًا
تفاخر کننده خود ستاینده نازش نماینده بر کسان از نیکی کردن با والدین و اقارب و یتامی و مساکین و همسایه
و ابناء سبیل و عبید خود داشته باشد و در منهج الصادقین آورده که این آیه جامعه متضمن بیان ارکان
اسلام و مکارم اخلاق است بنحوی که هر که در آن تدبر و تذکر نماید چنانچه حق تدبر و تذکر است و بر اعتنی سازد
از مواعظ بلغا و راه عاید بعلوم کثیره انتهی کلامه و ارباب اشاره بر آنند که والدین در این عبارت روح و حرف کاف
و نون است که در لفظ کن برای خلقت تو ترکیب شده و ذوی القربی اقرار بعهد عالم ذر است که از تو صادر شده
و یتامی عبارت از قلب و عقل است که حصول آن بدان واسطه جز نیست مانند کسی که بی پدر و مادر باشد و مساکین
قوای نفسانی تو اند که هر یک محتاج بکار خود باشند و همسایگان چهارند اول همسایه است و آن شاید برادر
دینی تو دوم همسایه نفس و آن فرشتگانند که إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ سیم همسایه دل و آن سکینه است
که هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ چهارم همسایه جان و آن علم پروردگار تو است وَهُوَ مَعَكُمْ
أَيْنَمَا كُنْتُمْ و صاحب بجنب خیال و قوت متفکره یا آرزوی تو است که لحظه از وجدا نشود و ابن سبیل نفوس
مجرده و ارواح لطیفه است که از موطن اصلی خود عالم قدس و ملاء نشئه بدین دیار بلاد که محل غربت و کربت
گرفتار و در تفکر تدارک حرکت و نقل کردن بمکان خود اند وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ اعضاء و جوارح تو است
چشم و گوش و دست و پا و فرج و غیر ذلک که هر یک در خدمت گذاری تو با مری علیحده مشغول اند و احسان تو
بهمه ایشان آنکه یاد آوری کار ایشان بخلقت خود و عهد روز الست نموده رعایت هر یک کرده بنا بجز رضای او
سبحانه است بکار فرمائی و کسانی که بوظایف آنها عمل نموده لوازم بندگی را فراموش کند از اینکه بر و فخر
و بعوض خدا باشند و قوله الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بدل از ایشانست یعنی خدای دوست ندارد آنان را
که بخل بورزند بآنچه او سبحانه با ایشان عنایت کرده از نعم خفیه و جلیه و جوارح ظاهره و باطنه و بخل ایشان

لفظ یحب ... [illegible]
لا یحب ... [illegible]
الذین یبخلون ... [illegible]

آنکه

آنکه اخراج حقوق واجبه از آن نمینمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و میفرمایند مردمانرا یعنی دوستان و پیروان خود را و ترغیب میکنند
ایشانرا بِالْبُخْلِ بضم با و سکون خا و بقراءت قراء کوفه غیر عاصم بفتح با و خا بخست و دنائت که بدترین
صفات ذمیمه است و در خصال از صادق علیه السلام مرویست که هر که از شیعیان ما باشد سه خصلت در وی یافت
نشود از جمله آنکه سؤال بکف و بخل نکند و از رسول خدا منقولست که خصلتان لا يجتمعان في مسلم البخل و سوء
الخلق و در عقیل از صادق علیه السلام مرویست که فرق میان بخل و شح آنست که بخیل بخل میورزد با نچه در دست
وی است و شحیح آنست که در آنچه در دست وی و دست دیگری هست بخل میکند هرچه در دست هر کس بیند آرزوی
آن میکند خواه بحلال و خواه بحرام و راضی بداده خدا نیست انتهی الحدیث و امر کردن این بخیلان که جامع این
هر دو صفت اند مردمانرا بمنع حقوق واجبه و احسان بخلق الله از راه شح است یا برای آنکه اقران و امثال
بسیار برای ایشان در خست و دنائت بهم رسد و طعن مردم بر ایشان کم گردد وَيَكْتُمُونَ و پنهان
میکنند از مردم مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه را که خدا داده است با ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل و بخشش
خود و بنا بر آنکه موصول با جملها ما بعد متعلقه ما آن در محل رفع باشد بابتدا باشد خبر این مبتدا واست
انهم احقاء بالملامة یعنی این بخیلان و آمران بخل و مخفی کنندگان نعم سزاوار ترانند بملامت و نهایت مستحق
منکر و ایشان بروایت ابن عباس اسامة بن حبیب و حی بن عمرو و رفاعة بن زید و سایر یهود اند که مردم را
نفاق از انفاق بر رسول خدا و تدارک اسلحه غزا منع میفرمودند و خود با همه مبالغه اظهار فقر میکردند تا یهود
با ایشان نفقه کنند و نزد برخی فضل در مقام اوصاف پیغمبر آخر الزمانست و ایشان آنکسانند که اخفاء آن
از عوام خود میکردند تا کسی با آنحضرت نگرود و پس برای اشعار بر آنکه هر کس پیروی ایشان کند مانند ایشان
کافر گردد فرمود وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کرده ایم برای ناگرویدگان و کفران کنندگان
نعمتهای الهی و نعمت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده و وضع
مظهر بجای مضمر برای تنبیه بر آنست که هر کس موصوف بدین صفات ذمیمه باشد کفران نعمت الهی کرده و توصیف
عذاب باهانت اشاره بآنست که بخل و کتمان نعم الهی مستلزم اهانت بدان نعمت است که حق تعالی بر ایشان انعام
نموده و بدان سبب ایشانرا بعذاب مهین گردانیده و در حکم است کتمان هر گونه علمی و کمالی از اهل آن چه آنها نیز داخل در بخشش
نعمتاست و اظهار نعمت بموجب اذا انعم الله على عبد يحب ان يرى اثرها عليه واجب و لازم است و بعد از ذکر
ممسکان و گرفتاران بادیه بخل و بطالان در ذم انفاق کنندگان بریا که عکس آنها اند و اشعار بر آنکه انفاق در رغبت
مضارت مغفره کانکه گویی در حکم عدم است بطریق اعطاف جمله بجمله سابقه فرمود وَالَّذِينَ و همچنین
دوست ندارد او سبحانه یا همچنین مستحق ملامت اند آنکسانی که يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ صرف میکنند
مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای خود نمائی بمردمان و اظهار جوانمردی و سخاوت و احسان خود تا بر
مردمان مباهات کنند و حسن ذکر ایشان بر زبانها افتد بنا بر آنکه مفعول له باشد و بر تقدیر حالیت یعنی در حالتی
که ریاکار باشند برای مردمان بهر تقدیر بسیاری بر آنند که این آیه در حق منافقان وارد شده و در آن یعنی یهود یا مشرکان
مکه اند که اموال خود را صرف محاربه و دشمنی رسول خدا و خراب دین او میکردند و موید اینست قوله وَلَا يُؤْمِنُونَ

بِاللّٰهِ و منکر و ملحد او از روی حقیقت بخدا و وحدانیت او وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز باز پسین که مرا عال
قبر باروز قیامت تا برای آن قصد قربت و ثواب توانند نمود و میتواند بود که این موصول و صله در محل جر و عطف
بکافرین باشد ای و اعتدنا للذین ینفقون اموالهم الی آخره عذابا مهینا یعنی مهیا کرده ایم برای آنانکه ریا
و ایمان بخدا و روز باز پسین ندارند عذابی خوار کننده قیل برای اشعار بر آنکه ایشان بسبب پیروی شیطان
عقوبت کرفتارند فرمود وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر کس باشد دیو سرکش یعنی ابلیس لعین
و اتباع او لَهُ قَرِينًا مر او را همنشین و یار و همراز فَسَاءَ قَرِينًا ۝ پس بد همنشینی است
او را ابلیس که وی را بدین کارها بار میدارد و چنانچه در جای دیگر … قرین … رسل الله … شیطان
… و هو قوله ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و ابن عمید … آنست که در آخرت … شیطان
او محشور خواهند شد و آیه یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین اخبار از آن مینماید در جواهر کوید
نظم هر که امروز یک قرین تو او است ۝ آن سر بیر همنشین تو او است ۝ دوستی چون که جان بیفزاید ۝ از دو عالم قرار کار آید
بنا بر روی توبیخ و تحسر بر ایشان کوید وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه بیند این کافران را یعنی چه ضرر بودی بر
ایشان لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ اگر کرویدندی بخدا از روی حقیقت وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و اعتقاد
باز پسین که محل باز یافت جزای اعمال است کردندی وَأَنْفَقُوا و صرف نمودندی بدون شایبه غرض از محض
بخدا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ از آنچه روزی کرده است ایشان را خدا تقدیم ذکر ایمان درین آیه و تاخیر
آن در آیه سابقه برای آنست که در آنجا غرض ازو که آن تخصیص بود و در اینجا تعلیل است و این دلیل است بر آنکه حرام از
رزق نیست چه در اینجا ترغیب بانفاق شده و اجماع امت بر حرمت انفاق از حرام منعقد است در جواهر آورده که تو
درین کلمات تحریض بر فکر میفرماید از برای طلب جواب تا تامل نموده بدانند که در ایمان فواید جلیله بسیار است
و تنبیه میکند بر آنکه چون کسی جاهلی را بکاری دعوت کند که در آن ضرری نباشد باید که اجابت کند چه جای آنکه متضمن
نفع بزرگ بود و حقیقت این سخن ترغیب است با ایمان خالص که لوازم آن را فرو میگذاشته و منظور که حضرت رسالت
که در آن شك باشد و اخلاص در انفاق که در آن دیده همت بر غرضهای باطل نکماشته وَكَانَ اللّٰهُ بِهِمْ
و هست خدای بر بنیاد و کیفیات اقوال و احوال ایشان عَلِيمًا ۝ دانا پس فرا خور اعمال هر کس جزا دهد وی
در مجمع البیان آورده که درین آیه قطع عذر او سبحانه عذر کفار را و اعدول از ایمان بکفر نموده اند یعنی ظاهر ساخت
که ایشان را مانعی از ایمان آوردن نیست و باطل کرد قول جماعت مجبره را که کویند کفار را قدرت بر ایمان نیست
بمقتضای طبیعت خلقی خود که فرزند چه نیکو نیست که عاجز از فعلی را کویند چه میشود ترا اگر فلان فعل کنی مانند آنکه
مردی کوتاه را کویند چه میشود ترا اگر بلند باشی یا اعمی را کویند چه میشود ترا اگر بینا کردی و این در نهایت قبح و لازم
ظلم است لهذا بر وفق آن فرمود إِنَّ اللّٰهَ لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای سبحانه ستم نمیکند و ستم روا ندارد و هر کز
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در قدر و وزن و ذره مورچه سرخ بسیار کوچک است که از غایت حقارت
یعنی نظر درك آن نتوان نمود یا اجزاء خورده است که چون آفتاب از روزنه داخل شود از خارج آن نماید که در میان آفتاب
و در حرکت است و منقولست که معنی ذره از ابن عباس پرسیدند مشت خود بر از خاك نموده بر بخت پس کرد از دستهای

خود بیفشاند و کفت هر جزوی از اجزاء این کرد ذره است و اما موید معنی اول است قراءت عبدالله مثقال نملة و منظور از نفی ظلم
در اینجا بلفظ ذره که دلالت بر تقلیل کند و تاکید وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ که دلالت بر تکثیر کند دفع توهم آنکس است که کوید
چون ذات او سبحانه از هر چیز اعظم و والاتر است ظلم بقدر مثقال ذره که ضد عظمت است نکند اما شاید که ظلم بسیار که منافی
عظمت است از وی صادر شود قبل از مجموع این بین دانسته شود که هیچ فردی از افراد ظلم قلیلا کان او کثیرا صغیرا کان
او کبیرا از وی سمت صدور نیابد چنانچه آیه ان الله لا یظلم الناس شیئا تصریح بدین معنی است و ایشک ذکر ذره درین آیه
اقتضاء حکم بر آن نیست بلکه چون ادنی چیزی که در خیال بشر کنجایش داشته باشد ذره است لهذا آن را بیان نمود
و چون ماخذ اشتقاق مثقال ثقل بمعنی سنگینی است در ذکر آن اینجا ایمائی است بآنکه اگر چه قدر ظلم صغیر باشد
اما جزای آن عظیم است و این مبالغه عظیم است در نفی ظلم از ذات باری سبحانه چه حقیقت ظلم ضرر بغیر رسانیدن است
برای دفع ضرر از خود یا جلب نفعی برای خود یا از عدم اطلاع بر قبح آن و تعالی عن ذلك علوا کبیرا و چون چنین است
پس از ثواب حسنه کم نکند و بر عقاب احدی هیچ نیفزاید وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً و لیکن اگر بوده باشد
آن ذره نیکی بنصب حسنه بخبریت کان بقراءت جمهور قرا سوای ابن کثیر و نافع که ایشان برفع خوانده اند بنا بر …
فعل … حسنه … واقع شود نیکی بر دوران مؤمنان يُضَاعِفْهَا افزون کرداند ثواب آن را
تا … متصل و زیاده … مکان باعتبار اضافه مثقال است بذره و حذف نون از لفظ تك بجهت کثرت استعمال
و شباهت آنست بحروف علت در سکون و سبحانه خود را بنفی ظلم و تضعیف حسنه دلیل است بر بطلان قول جمعی که کویند
خدای را قدرت بر ظلم و تنقیص ثواب نیست چه اگر کسی قدرت بر فعل قبیح و ترك حسن نداشته باشد او نکند مستحق
مدح و ستایش نباشد … و توزیع فعل از طرفین است اینجا … کنند که زیاده کردن
ثواب بندکان را باز آن عملی است که فاعل خود را مستحق مثوبت کند هر چند کم باشد چنانچه قلت آن …
حسنه و تنوین ظاهر است … نیکی هیچ ثواب نداشته باشد چنانچه در معالم التنزیل از عبدالله بن مسعود آورده که چون
روز قیامت شود منادی … خدا در میان خلایق ندا کند که ای جماعت مردم هر که را بر ذمه کسی حقی و مظلمه
باشد بیاید و حق خود فرا کیرد … در محکمه قیامت حکم براستی … اعمال جنایات … شود و در جواهر کوید
… روی … کاری … بر مظلوم پیدا است … خواری … کشاینده …
… اهل محشر … حقوق … مشغول شوند … احوال …
باز دارند و منادی ندا کند که هر کس بر وی حقی دارد بیاید که او فلان ابن فلان است …
شوند و هر یک مطالبه حق از وی کنند و خطاب رسد … رب الارباب … که ای بنده حقوق بندکان مرا ادا …
خود را از شغل آنها رها کن … مثقال ذره … خلاف و جنایت …
با این دست تهی و حال تباه چکونه ادا حقوق این جمع کنم … ملائکه کویند که اعمال صالحه وی برابر غرما وی قسمت کنید
تا ازین … بر آید ملائکه تمام اعمال … برابر خصما قسمت کنند … مثقال … ذره …
کویند الهی این بنده را بجز یك ذره از حسنات باقی نمانده است … خطاب رب الارباب …
که مضاعف کنید آن ذره را … بفضل و رحمت … بهشت در آورید …

از ثواب وی نماند و بوابعد رنج در آورند و بیماری رسد که این باشند که معامله ایشان بعلاوه هیچ قطع و فصل باید فلهذا
قراءة ابن کثیر و ابن عامر یضعّفها بتشدید عین بباب تفعیل که دلالت بتکثیر کند بتو مناسبت یعنی حسنه شمارا مکرر
افزون میکند بازاء عمل **وَيُؤْتِ** و میدهد صاحب آنرا **مِنْ لَدُنْهُ** از نزد خود از روی فضل
وکرم زاید بران **أَجْرًا عَظِيمًا** ۵ عطای بزرگ فی اندازه که از بسیاری و وفور در عرض آن باشد که خدای
بدان عظمت آنرا عظیم خوانده و آن بروایت ابی عثمان هندی از ابی هریره از رسول خدا صلعم یک حسنه بدو هزار حسنه
و تضمین آن باجر نظر بتبعیت آن کشته اجر برای که مضاعف شده و بواسطه آن مستحق این عطا کردند و در تفسیر کبیر آورده
که تضعیف در حسنه ثواب بیست که در شرع برای عمل وعده داده اند و اجر عظیم لله الحمد حاصل از نعمت و وقتی است
در بهشت و در جواهر از کشف محققین آورده که اثر تو بید تو خبر داد و از خود باجر عظیم تا معلوم کردد که نظم تو الا بی خود
سازی و او الا بی خود تو در خود رحمتی داده و در خور خویش انتهی کلامه پس بعد احوال مؤمنان شمه از احوال منکران
و معاندان را بطریق استفهام تقریعی برای تذکیر احوال القیامة فرو باید کرد **فَكَيْفَ** پس چگونه باشد حال کفره
و ظلمه **إِذَا جِئْنَا** هنگامی که بیاوریم یعنی در عرصات حاضر کنیم **مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ** از هر گروهی از امم
گذشته **بِشَهِيدٍ** گواهی بر اعمال و افعال ایشان و آن یا اعضا و جوارح است کما قال یَوْمَ تَشْهَدُ
عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و یا زمان و مکان افعال هر کس است کما قال يَوْمَئِذٍ
تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا و اصح آنکه پیغمبر اوست که بر نقیر و قطمیر عقاید و اعمال امت خود لهم و علیهم شهادت دهد
وَجِئْنَا بِكَ و بیاوریم ترا ای محمد **عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ** بر آن امم مذکوره **شَهِيدًا** ۵ ط در حالتی
که گواهی دهنده باشی بر صدق شهادت پیغمبران و ایمان مؤمنین و کفر کفره امت ایشان بجهت تقدم خلقت
نور تو بر خلقت هر کسی و وفور علم تو بر عقاید هر امتی و استجماع شریعت تو بر شرایع ایشان خزانه
بعلم ابراده ذکر علی موضوع از برای چه راست دلالت میکند بر آنکه اکثر آن جماعت کسانی اند که تکذیب پیغمبر خود
نموده شهادت رسول خدا بر طبق صواب ایشان باشد بجری که در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که در بیان
احوال اهل موقف فرموده پس پیغمبران از جای برخیزند و حق تعالی از ایشان سؤال کند که دعوت ما را برسانید بجمیع
کردید بعرض رسانند که اداء رسالت تبلیغ امت خود کرده ایم و امتهای ایشان انکار صریح نمایند چنانچه در جای
دیگر فرموده که فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ و بعد از انکار انتها گویند ما جاءنا من بشیر
و نذیر یعنی نزد ما نیامده هیچ بشیر بجهت اثبات مدعای خود محمد مصطفی را بشهادت میطلبند و آنحضرت
شهادت بر صدق رسل و تکذیب امتها دهد و گوید بلی فَقَدْ جَاءَكُم بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی در وقع
میگویند که پیغمبران نبوی شما بیامده اند بلکه آمده اند و حق تعالی بر هر چیزی از اسماء گویا کردن اعضا و جوارح شما
برای شهادت بر شما قادر است و اینست قول سبحانه که فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ الآیه و امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که در آن روز هیچ یک از ایشان را قدرت آن نیست که رد شهادت رسول خدا کند از خوف آنکه مبادا مهر بر دهن
ایشان گذارده شود و اعضای ایشان شهادت بر اعمال ایشان دهند و آنحضرت در آن روز شهادت دهد بر
منافقین قوم خود و امت خود و کفره و ملحدین ایشان بالحاد و عناد و نقض بیعت و تغییر سنت و عداوت با اهل

او

او و برکشتن ایشان از دین او و اقتدا کردن ایشان بظلم و خیانت کسانی که امر من قبل بر هم ما جمیعهم گویند بار خدایا
غالب شد بر ما شقاوت و بدبختی ما که دیدیم آنچه کردیم و بودیم قومی گمراه انتهی الحدیث و بعضی گویند که هؤلاء در این آیه
اشاره بخصوص امت محمد است که اعمال هر یک از مؤمنین و کافرین و منافقین ایشان را روز بروز ملائکه در صحایف
اعمال ثبت نموده بآنحضرت نمایند پس آنحضرت در آن روز شهادت بر کردار امت خود دهد و مصدق این روایت
کافی از صادق علیه السلام است که نزلت فی امة محمد خاصة فی کل قرن منهم امام شاهد علیهم و محمد شاهد علینا یعنی این آیه بخصوص
امت محمد نازل شده است که هر یک از ائمه علیهم السلام شهادت بر کردار اهل هر قرنی که در آن قرن بوده اند دهند و رسول
خدا شهادت بر صدق شهادت ائمه علیهم السلام دهد و در صافی آورده که نزول این آیه در باره این امت منافات با حمل
حکم آن بر امم دیگر ندارد پس منافاتی بین الروایتین نیست انتهی کلامه و شما از بین مقال و در نزد تفسیر آیه وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ
أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ از سوره البقره گذشت و مبالغی در تفسیر خود و دیگران آورده اند که روزی رسول
خدا در مسجد با اصحاب خود نشسته بود و ایشان از احوال روز قیامت متحیر شدند پس روی بجانب عبدالله بن مسعود
کرده فرمود قدری از قرآن برای من بخوان عبدالله بن مسعود از اول سوره نساء آغاز خواندن کرد و آنحضرت گوش میداد
تا باین آیه رسید پس آنحضرت بگریه در آمد و آنقدر بگریست که اشک از محاسن مبارکش فرود آمد و بگریه ای که در پیش
وی جمع بود از زمین ترشد پس گفت ای عبدالله باره بگریه تلاوت را از سرگیر ابن مسعود قراءت خود را اعاده نمود تا باز
باینجا رسید آنحضرت زیاده بر اول گریست و گفت حسبی حسبی پس ابن مسعود قطع قراءت نمود ملخص کلام
آنکه این آیه و امثال آن بر ترغیب تمام دارد بر عبادت و ترک معصیت خدا و رسول و ترک اعمالی که موجب فضیحت در
روز قیامت است چه هر آنچه از هر کس صادر شود علی رؤس الاشهاد بر اهل موقف ظاهر کردد پس بر عاقل کامل این معنی
لازم است که هر گاه شاهد بدان جلالت و قدر از رسول بن مقال و بعرف این حالت بدین نهج گریه کند پس شهود له
و مشهود علیه سزاوار ترند بگریستن بر حال خود **يَوْمَئِذٍ** در آن روز عظیم الشأن که احوال بدین نهج باشد **يَوَدُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا** دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدا و بصفات ثبوتیه و سلبیه او **وَعَصَوُا
الرَّسُولَ** و نافرمانی کردند رسول خدا را در اوامر و نواهی او و این که **لَوْ تُسَوَّىٰ** بضم تا و تخفیف سین مبنی از
برای مفعول از باب تفعیل و تُسَوَّى بفتح تا که در اصل تتسوی دار برای تخفیف حذف احد التائین شده باشد بقراءت
اکثر قرا و بقراءت یزید ابن القعقاع و نافع و ابن عامر تَسَّوَّى بفتح تا و تشدید سین و واو با دغام احدی التائین
در سین و بقراءت اهل کوفه تَسْوَى بفتح تا و سکون سین یعنی بهم تعذیب بر خلاص آرزوی ایشان آنکه ای کاش هموار شود با هموار
کرده شود **بِهِمُ الْأَرْضُ** ع با ایشان زمین یعنی از غایت خجالت و خوف از عذاب آرزو کنند که کاش ما را در زیر زمین
دفن میکردند و روی زمین را بر سر ما هموار یکسان میشد که اثری از ما در میان نماند بجای آنکه خود در پیش همه کس
گرفتار باشیم و گویند این آرزو از ایشان وقتی باشد که حق تعالی برای اظهار عدالت خود حیوانات را زنده کند و بعد
از قصاص زیادتی ها که در دنیا بایکدیگر کرده اند بآن حیوانات گوید که كُونُوا تُرَابًا و هم بیکبار خاک شوند این
ظلمه و فجره نیز آرزو کنند که کاش ما نیز مثل این حیوانات خاک میشدیم و در زیر قدم کسان با زمین یکسان و از چنگال
نکال الهی و عقاب نامتناهی میرستیم و در روایت معتبره میان خاصه و عامه نقل شده که عمر ابن الخطاب در

رحلت از دنیا این آرزو کرده بقول شان کفتند ای کاش من کوسفندی بودم از برای قومی که اعزه ایشان بدیدن ایشان آیند
و ایشان مرا سر بریده برای ایشان طعام کنند و آن طعام را خورده استخوانهای مرا بکوشه افکنند تا خاک شود و انسان
نبودم و این دلالت عظیم بر شدت کفر و عصیان و شدت عذاب او کند بنص همین آیه و مصداق این مقال از تفسیر قمی
عنقریب ذکر شود و این عبارت کنایه از غایت فضیحت و رسوای ایشانست که نخواهد محشور کردند **ولا یکتمون**
الله و حال آنکه نتوانند پنهان کنند از خدای **حدیثا** ۵ هیچ کونه سخنی را از آنچه در دنیا کفته اند با آنچه
در آنروز از شدت خوف با یکدیکر کویند و کناهان کردن یکدیکر انداخته یکدیکر را رسوا کنند و علم او سبحانه محیط بر
ظواهر و بواطن ایشانست و از غایت دهشت اعتراف بهمه چیز کرده اند کنند یا نتوانند مخفی کنند سخنی را که اعضا و جوارح
ایشان در اقامه شهادت بر ایشان کویند چنانچه عیاشی باسناد خود از صادق ع از پدرانش روایت کند که امیر المؤمنین
در مطاوی خطبه که احوال اهل موقف را بیان میفرمود کفت نختم على الافواه و تکلم الایدی و تشهد الارجل و تنطق
الجلود بما عملوا فلا یکتمون الله حدیثا و مراد از جلود درین حدیث شریف فرج ایشانست و در مجمع از عطا روایت کند
که مراد منکرین [illegible] آرزو میکنند که کاش در زیر قدمها با خاک یکسان بودندی و امر محمد را که [illegible] ما بها حدیث که
بوده [illegible] برای جاه و اعتبار خود و در تفسیر قمی منقولست که یعنی کسانی که خلافت امیر المؤمنین را غصب کرده اند
آرزو میکنند که کاش در آنروز زمین که جمعیت در غصب خلافت کردند زمین ایشانرا فرو میبرد و کتمان حدیثی رسول خدا
درباره خلافت علی بن ابیطالب ع کفته بود نمیکردند و بدانکه چون [illegible] این مخالفان در آنروز از بسیاری [illegible]
و نماز که بهترین عبادات مکفر و ماحی بسیاری از کناهان و مستلزم استعداد رضای مالک منانست و صحت نماز
موقوف بحضور قلب و جمعیت حواس ظاهری و باطنی باشد لهذا بعد از ذکر رسوائی کناهکاران مؤمنانرا نهی از بیهوشی
در نماز نمود تا نماز ایشان خالی از موانع قبول و محتوی بر اسباب نجات از شداید قیامت باشد پس فرمود **یا ایها**
الذین آمنوا ای کروه کرویدکان از ذکور و اناث و عبید و آزاد و وضیع و شریف از آنچه در دین تکلیف کرده
لا تقربوا الصلوة نزدیکی مکنید بنماز یعنی بنماز هیچ فعلی از افعال نماز مشوید **و انتم سکاری**
و حال آنکه شما مستان باشید بنا بر قراءت مشهور که بفتح سین و فتح آن و اثبات الف بجهت جماعت [illegible] بدون الف سکری
سکری بفتح سین باشد جمع است چون هلکی و سکری بضم سین مفرد است تا صفت قوم یا صفت جماعت باشد یعنی تو جمع نماز
مشوید و حال آنکه جمعی باشید مدهوش از خمر و سایر مسکرات چه در آن حین حضور قلب که روح عبادتست از شما منتفی باشد و نهی
از چیزی بلفظ قریب که از مقدمات دخول در آنست کمال مبالغه در نهیست و بقول کواشی و دیکران مضاف مقدر است ای لا
تقربوا اماکن الصلوة چون بیع و صلوات که مراد مواضع صلواتست و این ابلغ از احتمال اول باشد بجهت تقیید نهی از نماز
بلکه نهی از مدهوشی از مصلی است در هر حالی لاسیما حالت نماز که بنابر حدیث المصلی یناجی ربه بحضرت او قائمست چنانچه
قول رسول خدا که فرموده لا صلوة للعبد الابق ولا للمرأة الناشزة نفی از اصل نماز نیست بلکه نهی از اباق عبد و نشوز زن
بر معنی چنان باشد که نماز فریضه ماثور به خود را که در زمره شما مشغول [illegible] ضایع مسازید بانکه آنرا در حالت ذهاب عقل
و شعور بعمل آورید **حتی تعلموا** تا آنکه که بدانید و بفهمید **ما تقولون** آنچه را که میکوئید
در نماز از قراءت و غیرها از مکالمات خود یعنی تا وقتی مشعور به شما باشد که چه میکوئید و چه میکنید از وظایف حضور قلب

ونزول

و نزول لازم نماز و آن وقت افاقه است و این کمال مبالغه در مذمت مستی است چه چیزی که بدین مثابه باشد که در آنی دخول
در عبادت جایز نباشد معلوم کرد دخول در اصل آن بچه مرتبه از بدی خواهد بود **حضرت** [illegible] بدانکه از نحوای این
نهی مستفهم کرده که بسبب فعل کبیره احدی از ایمان بیرون نرود چه او سبحانه مست را بیا ایها الذین آمنوا مخاطب ساخته
و اکر چه میتوان کفت که چون در آنوقت آنرا بکمال حلیت میخورده اند بدین خطاب مخاطب شدند چه حرمت شراب در خاطر
مجوشرع بوده بمرتبه که اکثر مردم بشرب آن مشغول بودند و چون کسی [illegible] شرع حلال اند و حرمت آن بروی معلوم
نباشد از زمره ایمان بدر نمیرود و از برخی روایات ظاهر شود که نزول این آیه قبل از تصریح بتحریم خمر بوده است چنانچه
عیاشی از صادق ع که فرموده [illegible] بتحریم الخمر و در شان نزول آورده اند که جمعی از اصحاب بخانه عبدالرحمن بن عوف
بشرب خمر مشغول بوده اند و شب در خمار شراب بسر برده صبح که بقیه هشیاری بهم رسانیدند ایشان [illegible] نماز کرد
بنماز رفتند اقتدا بعبد الرحمن مذکور کردند و او در نماز سوره جحد خواند و در جمیع ایهای آن حذف حرف نفی
نمود یعنی لا اعبد ما تعبدون خواند پس این آیه بمنع نزول یافت و بیان این مسئله در [illegible]
تحریم خمر از سوره البقره کذشت ملخص کلام آنکه [illegible] سکر را [illegible] از مستی شراب [illegible] منسوخ است به آیه تحریم
خمر و بقول ایشان نزول موافق است و ما [illegible] کنند روایت مجمع از کاظم ع و قواعد در اصول الفقه [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] محکم دانسته مراد از سکر مستی خواب است
که بر وی غلبه کند که آدمی نداند چه میکوید و [illegible] چیزی که زوال شعور کند از شدت خوف و شادی و غم و [illegible]
فکر [illegible] و دیکر مستی شهوت و غلبه بول و غایط و غیره ذلک [illegible]
نفس را حضوری و اطمینان بهم رسد [illegible] از خوف [illegible]
[illegible] بر طبق این قول روایات معتبره [illegible] روایت عیاشی از صادق ع
آیه فرموده مراد [illegible] که منع میکند شما را از ادای آنچه در رکوع و سجود و تکبیر [illegible] میکوئید [illegible] آیه
آن نیست که بعضی کمان [illegible] مستی شراب [illegible] زیرا که مؤمن هرکز شراب مسکر [illegible]
کافی [illegible] لا تقم الی الصلوة متکاسلا ولا متناعسا ولا متثاقلا فانها من خلال النفاق
فقد نهى الله عز و جل ان تقوموا الى الصلوة وانتم سکاری قال سکر النوم یعنی [illegible]
خواب [illegible]
آن [illegible] ظاهر و باطن شما [illegible] مخالف یکدیکر و این از اطوار [illegible]
و مراد او سبحانه مستی خوابست و مثال این قول [illegible] حالت مستی خواب که بالکلیه زوال
عقل [illegible] شراب که بالکلیه [illegible] عقل است [illegible]
بحالت نوم منافی حالت سکر نیست و الا طرح روایت مجمع البیان [illegible] تعمیم آیه
کند [illegible] و آن روایت کافی از صادق ع است که فرموده منه سکر النوم چه لفظ من [illegible]
عموم آیه است بر شراب و خواب و غیره ذلک از آنچه مذکور شد [illegible]
و حرمت شراب رسید و اسلام درین مقام [illegible] نماز است [illegible]

در حین سکر ظاهر نهی آیه از نماز در آن حین اقتضای حلیت شراب میکند که باید قابل نسخ آیه شود و این سخن وجه جمع تواند
بود میان اخبار دیگر که بر تحریم آن دلالت بر سکر شراب بر حق دیگر و دلالت بر عدم سکر مؤمنین کند چنانچه صاحب تفسیر
صافی رحمه الله گوید و چون حکمت مقتضی آن بود که بیک دفعه تصریح بحرمت شراب نشود بلکه بتحریم آن بتدریج مردم را
و جمعی از مسلمانان قبل از استقرار حرمت شراب بحالت مستی نماز میگذاردند این آیه وافیه الهدایه جهت نزول یافت
بدین گونه خطاب مخاطب شدند و بعد از آنکه صریحا حرمت شراب استقرار یافت دیگر گنجایش آن نداشت که مسلمین
بدین خطاب مخاطب باشند چه قبیح است که مسلمانان بعد از تحریم شراب مست گردند لهذا جایز است که بگوییم آیه منسوخ
شده بدین معنی که اگر نماز با سکر جایز باشد و چون حکم آیه تعمیم یافت بر سایر آنچه مانع از حضور قلب گردد و اعم
از شراب و خواب و غیر ذلک جایز است که اثر عموم خود را باقی گذارد انتهی کلامه و در اینجا دو بحث است بحث اول آنکه چون
عقل کسی زایل گردد وی را سکران گویند و چون بنای وقوع امر و نهی شرعی تکلیفی بعقل است پس اگر سکران بدینجهت
مرفوع القلم و غیر مکلف است چگونه حق تعالی وی را مورد نهی از نماز در حین سکر نموده و حال آنکه اگر وی را عقلی بودی که
فهم اجتناب از نماز در آن حین کند هر آینه رفع تکلیف از وی نشدی و اگر مکلف است هر آینه تکلیف وی با عدم عقل
تکلیف ما لا یطاق باشد جواب این بحث بدو وجه گفته اند اول آنکه مراد از این نهی تحذیر و تجنیب مؤمنان است از [illegible]
کردن [illegible] در حین وجوب ادای نماز و لهذا [illegible] اگر [illegible] مذهب [illegible] کرده و بعلت
سکر و غیر آن نماز از وی ساقط نگردد و بعد از افاقه قضای آن کند اگرچه سکر او هر وقت را فراگیر شده باشد
الا انه القول الصحیح دوم گویند حالت سکر و اغما مختلف است گاهی بغلبه عقل تمام شود و گاهی بغلبه قدری از آن
واقع شود و در اینجا مراد [illegible] لهذا بر حق گفته اند این نهی استعاره گشته که اگر باندک از شعور باشد بحث آنکه
در آن حین نماز کند اعادی بر آن نماز نیست و در صورت اول اعاده بر او واجب و در صورت دوم نماز از وی ساقط
باز بعضی احادیث ظاهر گردد که در صورت ثانیه نیز قضای نماز واجب باشد اعم از قضای وقت و خروج آن بحث
ثانی نهی از اتیان نماز در حین سکر متضمن امر است بترک آن در آن حین پس اگر سکران با وجود بقای قدری
شعور چنانچه بنای مسئله بدان گذارده شده مکلف نیست لازم آید که با وجود قدرت بتکلیف مکلف نباشد و این خلاف
ضوابط اصولیه است چه هر کس و هر آن بهر قدر از عقل که دارد مکلف است بدانکه تکلیف او موقوف بر اندازه
عقل باشد و جمعی از نواقض العقول که عقلشان در حین هشیاری موافق است با کمی عقل چنین شخصی باز بعد از آن مکلف
و اگر مکلف است چگونه وی را امر بترک صلوة در آن حین نموده و حال آنکه نماز از هیچ مکلفی غیر حایض و نفسا و معدوم الطهارتین
و مجنون ساقط نیست باجماع کل فقها و صاحب مجمع بجواب گوید که امر بترک آن نشده که بالکلیه بجا نیارند بلکه امر
شده که نماز را در چنین حالت در خانه خود ادا کنند و از راه تعظیم و توقیر رسول خدا با جماعت حاضر نشوند بجماعت ایشان
نشوند انتهی کلامه و این قول موافق فتوی و اسند الا الحالی از قوت نیست اما آیه دال بر تعمیم است مگر آنکه مخصص
از احادیث برای آن یافت شود و برخی بر آنند که ممنوع بالمره از نماز بوده اند لیکن چون آیه منسوخ است اگر در حین دما
بدین نقل شیخ قیام نمایند در چنین حالت نماز توانند کرد و از اینجا فایده نسخ در غیر نسخ ظاهر گردد و بنابراین
نسخ حکم بر فعل آن مشکل خواهد بود و ارباب اشاره بر آنند که این خطاب با اعضا و قوای روحانیه و مراد از نماز حضرت

قرب جناب احدیت و مراد از مستی غلبه هواهای نفسانیه و میل بزخارف و اعتبارات دنیا دنیاست که آدمی را مغرور و مسکر کرده
باین سبب از یکیها آنچه مما لا یحتاج است در نظر وی قبیح و از بدیها آنچه موافق میل اوست بحسن جلوه مینماید پس
گویا دیوانه شده است چه در آن حین الغافل حقیقت اشیا نکند و این مستی را انواع است و سکاری را از این شراب افراد
بی منتها است در جواهر آورده که نظم یکی مست هوای نفس سرکش یکی مست کمال و دانش خویش یکی از خمر غفلت مانده
یکی از سکر دنیا بیست مانده یکی از مال و جاه و اهل فرزند شده سرمست و محکم مانده در بند یکی از جام عشق
کشته سکران یکی در طاعت خود مست حیران یکی گم گشته دام تدبیر شده مست از شراب صحبت پیر
یکی از مستی خود گشته فانی یکی مست شراب جاودانی یکی بگزیده زدی خدا تعالی شده مست لقای ذی الجلالی شراب
جرعه وحدت نوش کرده نفس در بسته و خاموش کرده وجناچه مستان غفلت را از مقام قرب باز میدارند
اهل جنابت را نیز که بواسطه ملاوثت این عجوزه دنیا استحقاق بعد از مراتب قرب حاصل است تا هنگامی که خود را
توبه و انابه غسل و غسل دهند انتهی کلامه و لهذا بعد از این حکم جنب را نیز بمعطوف بسکر مینماید و حیرت چنین باشد
که قوای روحانیه باید تو دفع قرب بعد که قدر دانسته باشند ما دام که مستی شهوت و طول امل باشند تا آنگاه
که از آن مرضها تخلع و تجرید شده گاهی بحال جزیرا از حق و باطل و حسن و قبح هر چیز بهوش آیند و مرضاد را درک نمایند ولا
جنبا عطف بر کلمه و انتم سکاری است و معطوف و معطوف علیه هر دو محل نصب بحالیت و جنابت یعنی دوری
که گویا بهلوان مفارقت همگنان نهی کرده و لهذا تعمیم که غایب بحال الناس را نجابت همگنان ارفع و اسد جنابت گویند
و در عرف شرع حالتی را گویند که در وی کسی را از عبادت باشد یا انزال منی بخطاب و قوما یا بر بهیدن در حشکاه
بیکدیگر اگرچه انزال منی نشود بشرط آنکه یکی مذکر و دیگری مؤنث باشد اگر حشفه کاهدی یکی با فرج
بفرج زنی دیگر رسد بدون انزال هر دو حکم جنابت بیابد اما در اهل لواطت ذکر مرد بدبر دیگر باید بر مرد دیگر بعد
انزال رسید بوضع خلاف فتوی آنکه آن نیز جنابت باشد و لفظ جنب بمعنی است جاری مجرای مصدر و لهذا
شامل مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث باشد بعنی نزدیک مشوید بنماز در هیچ وقتی از اوقات و حال آنکه جنب باشید
بقیودی که در سکر گفته شد الا عابری سبیل مگر آنکه گذر کنندگان و روندگان باشید در راه و استثناء
از جمیع احوال مخاطب و منصوب بحالیت است و در حتی تغتسلوا غایت زمان نهی است از نزدیکی
نماز در حالت جنابت و تاخیر آن بر استثنا افاده همین معنی کند و الاشتباه تقدیم برآن اولی بود پس استثنا متکون بعض
معنی آنکه با وجود جنابت بمشغول نماز مشوید در همه احوال خود تا هنگامی که غسل برای دفع حدث جنابت کنید مگر در حالتی
که مسافر آن باشید و در آن وقت غسل کردن نتوانسته باشید اعم از عدم آب یا وجود آن و عدم تمکن بر استعمال آن
که در آن حالت بتیمم نماز گذارید و اگرچه این نص در حضر نیز مشروع و مجوز تیمم است لیکن تخصیص که بسفر واقع
شده باشد و حمل آیه بر حالت عدم آب چه از تیمم بعرینه ذکر تیمم که بعد از این مرقوم و معلوم کرده خواهد
بتا آنکه چون حکم مسافر بعد از این مذکور خواهد شد جمعی این حکم را مخصوص جنب دانسته برای دفع تکرار الا را بمعنی غیر صفت
از برای کلمه جنبا گرفته تفسیر چنین کنند که ولا جنبا غیر عابری سبیل ضعف قول ایشان ظاهر است چه صفت آن
نقض جایز است که حمل بر استثنا مشتق آن متعذر باشد که مشغول نماز مشوید در حتی جنب باشید و مسافر نباشید بجهت

از این آیه که ما این حالت هیچ عارض شود از آنکه آیه در سفر ...

آیه متضمن جواز تیمم در حضر باشد نه در سفر معهذا اهتمام بذکر جواز تیمم در سفر بیشتر از حضر است و اگر گویند چون جواز
آن در حضر مفهوم شد در سفر بطریق اولی ثابت باشد جواب گوئیم که در مقام توهم آن بود که شاید در سفر ساقط
باشد فلهذا ابنای جواز آنرا بر وضوح گذاردن بصورت بلی از جهت دفع تکرار مرض بود و حمل یعنی آیه بر نهی از نزول
در مساجد توان نمود که تعبیر آنرا بصلوة از قبیل تسمیه حال باسم محل باشد و جنب مراد از عابری سبیل عبور
کنندگان در مساجد اند یعنی داخل مساجد که محل نماز است مشوید در هنگام جنابت مگر آنکه گذر کنندگان
از آنجا باشید بدون درنگ هرگاه راه شما منحصر در آنجا باشد یا در آنجا محتلم شده برای غسل بیرون آیند
و بنای مسئله نیز بر این است خلافا للحنفیة که او دخول جنب را مطلقا در هیچ مسجد تجویز نکند و نزد جمهور فقها
امامیه حکم مسجد الحرام و مسجد المدینه از این رخصت مستثنی و دخول جنب مطلقا در آنها غیر مجوز است اعم از
اجتیاز و غیر اجتیاز و این معنی بلفظ عبور نیز انسب است چه عبور را غالبا بگذشتن از مکانی اطلاق کنند
مناسبت با روایت زید ابن حبیب دارد که گفت جمعی از انصار درها بمسجد گشوده بودند چون جنب شدندی
دیگر برای دخول و خروج غیر از راه مسجد نداشتند حق تعالی ایشانرا رخصت فرمود در عبور و این در بدو اسلام
بود بعد از آن سد ابواب شد آنگاه امر شد که ابواب را سد کنند بجز خانه علی بن ابی طالب و امر شد منادی مردم از مسجد بطرف
و رسول خدا فرموده که الا ان مسجدی حرام علی کل جنب والحائض من الرجال والنساء الا علی محمد وآل علی
وفاطمة والحسن والحسین و این از راه آنست که آنحضرت و اهل بیتش از راه خصوصیت با جنابت حدث
بمنزله اغسال و مجانست نداشت و دیگران بمنزله اجنبی اند و اگر گویند سکر را اول آیه مناسبت بمعنی اول بیشتر
دارد و جنب را صلوة بمعنی حقیقی خود خواهد بود و حمل معنی هر جزء بحقیقت معنی خود بدان تقدیم و تجوز
بجز است جواب گوئیم لهذا بعضی از فضلاء عربیت معنی آیه را حمل بر استخدام کرده اند و طریقه استخدام آنکه لفظی
مشترک میان دو معنی را مقرون بدو قرینه ذکر کنند که با یکی از قرینتین یکی از معنیین فهمیده شود و با دیگری دیگر
پس در مقام لفظ صلوة را دو معنی باشد یکی معنی حقیقی و آن اقامه نماز است و دیگری معنی مجازی و آن مکان
نماز باشد و بقرینه حتی تعلموا ما تقولون جمله که گذشت معنی اول را اراده فهم شود و بقرینه الا عابری سبیل
حتی تغتسلوا معنی ثانی که مکان نماز است فهم شود و این وجه وجیه است در روایت علی و عیاشی و غیر از
صادقین تقویت آن کنند که الحائض والجنب لا یدخلان المساجد الا مجتازین باید که زن حایض و مرد
جنب بهیچ مسجدی از مساجد داخل نشوند مگر بعنوان عبور بدون مکث بیرون روند زیرا که خدا فرموده است
که ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا وان کنتم مرضی و اگر بوده باشید بیمار و وجود جنابت
بحالتی که مظنه ضرر از استعمال آب داشته باشید اعم از سفر و حضر او علی سفر یا بوده باشید
در سفر اعم از سفر مباح یا غیر مباح و اعم از آنکه بشرایط قصر نماز باشد یا نباشد و ذکر این دو حالت از جمله
سایر عذرها بجهت آنست که هر یکی از اسباب تیمم منحصر در دو چیز است یکی عدم آب و دیگری عدم تمکن از استعمال آب
اول غالبا در ضمن سفر و ثانی غالبا با مرض می باشد او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما
من الغائط از جایی که از راه قبل و دبر چیزی آید اعم از بول و غائط و باد تا آنکه از [illegible] حتی در بیان

باشد آنکه از راه حاجت فرو کنند مشروط آنکه از [illegible] معلوم نباشد و اصل الغائط غایط زمین پست بوده که
مردمان برای قضای حاجت بگود الغائط [illegible] تا اصطلاح [illegible] از قبیل تسمیه حال باسم محل
ام اکبر احداث مذکور شد و بقرائتی من غیط بسکون یا [illegible] مخفف غیط شده الیا خوانده اند و معنی
تفاوت نکند مختصر آنکه هرگاه ظاهر شود از شما حدثی که موجب وضو گردد او لامستم النساء یا دست مالیده
باشید زنان را این کنایه از جماع است نه محض مس و لمس [illegible] چنانچه از حضرت امیر المؤمنین مرویست و در کافی و عیاشی
از صادقین منقول است که مراد از ملامسه زنان جماع است با ایشان و این کلام [illegible] از آنست
که او ستار است [illegible] جماع [illegible] میگوید [illegible] مرویست که ان الله
حیی کریم یعبر بمباشرة النساء بملامستهن [illegible] با ایشان کنید و هیچ
فلم تجدوا ماء پس نیابید آبی را [illegible] و بزرگ باشد و قدرت بر استعمال
آن نیابید چون حالت مرض [illegible] و تنگی وقت نماز [illegible] در یافته نشود
[illegible] باشد [illegible] استعمال آن [illegible] باشد
مانند آنکه در چاه باشد [illegible] یافت نشود یا فروخته نشود و قیمت آن یافت نشود [illegible] مستغرق
ما یحتاج [illegible] موجب [illegible] باشد [illegible] کفایت نکند [illegible] برای خوردن
بهم نرسد و خوف عطش و موت [illegible] باشد [illegible]
در بعضی از آنها [illegible] باشید فتیمموا [illegible] صعیدا طیبا
زمین بلند [illegible] باشد [illegible]
که [illegible] بجاستها [illegible] مردم [illegible]
در معانی الاخبار از صادقین مرویست که الصعید الموضع المرتفع والطیب الموضع الذی ینحدر عنه الماء
مسئله در ذکر ما یجوز التیمم علیه و ما لا یجوز بدانکه ذکر صعید که صفت زمین است بجای زمین برای آن
کردن آنست [illegible] الکلام [illegible] باشد و توصیف آن [illegible] تیمم است الا
ارتفاع محل تیمم [illegible] تیمم [illegible] فلذا رفت [illegible]
بلندی یا زمینی [illegible] اقسام خاکهای رنگین باشد و [illegible] باشد چون طلا
و نقره و مس و آهن و فولاد و سرب و قلعی و زیبق [illegible] و جواهر است و کل [illegible]
در حکم خاک است اما باعتبار مخالطه آن [illegible] خاک مفقود باشد تیمم [illegible] الصادقین
کنتم فی مال [illegible] الاعلی الطین فتیمم به [illegible] طلق [illegible] ظاهر
آرد و [illegible] مخلوط [illegible] باشد و [illegible] شود
حکم [illegible] است و [illegible] مسجد را تیمم [illegible] الارض [illegible] معادن و فلزات [illegible]
المنع است [illegible] تجویز تیمم [illegible] اقسام آن [illegible] آلوده نباشد [illegible]
باعتبار [illegible] مجتهد [illegible] در حکم آن [illegible] جزو [illegible] آنها از زمین است

استیعاب شود به سبب طبخ که مانع از استعمال حجر است و بر هیچ یک چون اصحاب صافی و غیره و رطوبه منع و ملکه آیه شریفه باین در سوره
مائده را بطار من ابن فی قوله المندد وهو قوله فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه که در آنجا من را تبعیض فرا گرفتن او الحاز
ابتدائیه است و از عموم این بعض چیزی از موضع تیمم فهم شود و موید قول ایشانست حدیث نبوی که
جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا زیرا که اگر مراد همه اجزای زمین بودی بایستی که جعلت لی الارض مسجدا
وطهورا بدون ذکر ترابها گفته شود چنانچه در حدیث دیگر فرموده و اگر چه این قول بحسب استدلال قویست اما
فتوی بر جواز تیمم بر حجر است و احدی از فقها علوق چیزی از موضع تیمم را بر کف دستها شرط ندانسته بلکه اکثر
ایشان حکم بر تکانیدن دست نموده اند که اگر چیزی بدان چسبیده باشد بریزد چه منظور از طهارت ...
و علوق آن مستلزم ... و کثافت کرده و هر که بتفصیل قایل شد جواز تیمم بر حجر و غیره را موقوف بعدم
دانند و ابن قول احوط است به هر حال قصد صعید طیب کنند که آنرا در پیش روی خود حاضر کنید و نیت تیمم نموده
هر دو کف دست خود را مقارن نیت دفعه بر آن گذارید بنابر قول شهید رحمه الله در ذکری که احادیث مذکوره
بلفظ ضرب دارد اگر عن قریب ذکر شود عمل باحادیث منقوله بلفظ وضع کند و بقول جمهور که بعکس این رفته اند
ضرب را لازم دانند دستها را بزنید بر آن باقل آنچه ضرب بر آن صادق آید فامسحوا پس مسح کنید با
دستهای خود که بر آن خاک آشنا بوده اید بیک دفعه بدون تقدم احدهما بر دیگری و بدون حایلی بوجو
هکم یعنی بر رویهای خود از موضع رستنگاه موی سر خواه مو داشته باشد خواه نه تا بالای ملغ بینی
بحسب عرض ... تا آخر ... بر پیشانی باشد و همه آنها بر پیشانی ...
شود ... وایدیکم و ... بباطن دستهای بر خاک رسیده بدون حایلی چون زهگیر و
انگشتری و غیره پشت دستهای خود را از بالای بندها تا سر انگشتان بترتیب یعنی اول ظاهر راست بباطن چپ
بعد از آن ظاهر چپ را بباطن راست مسح کنید و این تخصیص بجهت اعضای مذکوره از مستفاد لفظ با کرده و اینجا
برای تبعیض است ... بعض وجوهکم و بعض ایدیکم بنا علی هذا استیعاب مسح بر تمامی صورت
نامر فقین بصورت ... خلافا لعلی ابن بابویه القمی که بظاهر بعضی از اخبار ... بدان عمل کرده و بخلاف
شیخ ابو القاسم رحمه الله که بجهت جمع میان اخبار مذکوره و اخبار دیگر که معارض آنهاست بنای مسئله بر تخییر
اکتفا ببعض و استیعاب کل گذارده اما فتوی کل فقها ... قول این دو بزرگوار است چه وجه
تعارض احادیث از طرفین و عدم ترجیح احدهما بنابر قضیه اذا تعارضا تساقطا طرح احادیث کلها الجانبین
نموده بنابر ظاهر آیه گذاردن اولی و انسب باشد و ظاهر آیه باعتبار باء تبعیض دلالت بر استیعاب کل نکند
معتبر است روایت کافی از حضرت باقر که در باب تیمم فرموده فلما وضع الوضوء ان لم یجدوا الماء اثبت
بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم ان الله کان بدرستی خدای
هست از رعیکم و بنده نوازی عفوا غفورا درگذرنده از کوتاهی شما مسح بعض از اعضا بعضو
وترک بعضی بکار آن و از آنکه تکلیف شاق بر شما کند آمرزگار مرکسانی را که از دخول بمساجد و نماز در حالت
اجتناب نکنند بنا از سابر مخالفت خود در امر عبادت مطرح و ولی مسح بعضی از اعضای تیمم را که از شما غفلت برید

بالفاظ وجزان بر طرف شده باشد مسح بر باقی نماند که آنرا کافی داشته و بعهد ثواب طهارت کامل شما دهد که
چه تمامی یک دست شما مقطوع باشد و علامت عفو و مغفرت او اینکه کار را بر شما دشوار نکرده است بانکه در حین اضطرار
حکم بوضو و غسل کند باو و تیمم مسح بر همه اعضا ... واجب کرده اند و این روایت بر اهل سنت که مسح بر همه
اجزاء وجه و یدین تا مرفقین را واجب دانسته از روی قیاس که گویند چون در وضو محل ید تا مرفقین شده تا آنرا
میشویم فلما تیمم که ید مطلق گفته تا سر دوش و زیرا بطین مسح لازم آید چه اسم ید بحسب لغت شامل مجموع عضو تا
دوش و ذراعین و کفین و اصابع است و بر ایشان وارد آید که اولا قیاس باطل و ثانیا لازم آید که در حق دزدی نیز
تا دوش را در دزدی اول از منکبین قطع کنند چه در آن آیه نیز ید مطلق فرموده و حال آنکه هیچکس بر آن نرفته بلکه
در عرف متشرعین ید را بر کفین تا بند دست اطلاق کنند نه مجموع آن و فقهاء مذهب حنبلی نیز در این قول با ما متحد
لیکن مسح را بعکس ما از سر انگشتان تا بند دست کشند و بنای عمل ایشان بر اختلاف قرائت ... خاص و عام در با
غسل یدین در وضو است از مرفق تا سر انگشتان یا بر عکس ... تحقیق آن در آیه وضو شود و نزد حنفی که وجه
از وجوه تیمم خالی از مسح یا مدح یا بر است اما بطلان قیاس و بطلان ... از حکایت عمار یاسر که نقلی است مشهور بیکن
الفریقین مبرهن است و آن بطریق شیعه بروایت داود ابن نعمان از صادق علیه السلام چنانست که فرمود قبلا از شهادت تیمم
در بدو اسلام عمار یاسر را جنابتی عارض شد پس گمان کرد که مسح بر همه اعضا معمول لازم خواهد بود بر همه تن
بر خاک غلطید و چون این قصه بر رسول خدا رسید تبسم فرموده گفت یا عمار تمعکت فی التراب کما تتمعک الدابه
ای عمار بر خاک غلطیدی چنانچه حیوان بر خاک غلطد گفتند یا رسول الله تیمم چگونه گفت ... آنحضرت دست مبارک
بر خاک گذارده و دستها را از بند تا سر انگشتان مسح کشید و وجه اکتفا کردن بوجه و یدین در تیمم تخفیف تکلیف
چه رسانیدن تمام بدن بر خاک دشوار از رسانیدن آنست بآب و بعضی احیان چه آنرا اجزای باشد که بدون رسانیدن
دست خود به همه جا رسد ... و در تیمم آیه شریفه باین در سوره مائده که ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج
بیان فرموده پس معلوم شد که بنای تیمم بر تسهیل و تخفیف است ... و ذکر
قدری دیگر از احکام متفرقه متفرع بر این بحث که از سیاق این آیه مستنبط است اول آنکه خوردن مسکر حرام است چه
موجب فساد نماز گردد و سلب ... عقلا و شرعا ... باطل باشد دوم وضو که در حالت مستی ... باطل باشد بلکه
واجب و حقوق باطل گرده و تیمم و وضو و غسل و تیمم و نماز که در حین سکر واقع شد و جنون مجاری آورند مجری مثل شرب
و باطل است چه لازم هر یک از وضو و نماز بسبب جنابت باطل گردد و تیمم طلب کردن آب واجب قبل از تیمم از هر
طرفی بقدر یک تیر پرتاب در زمین ناهموار و دو تیر پرتاب در زمین هموار مشروط آنکه علم قطعی بعدم آب در بعضی از
اطراف یا همه آن نباشد چه با علم با آن طلب کردن آب ساقط است و در حکم علم است اگر ضرر ... بر تیمم بعد از
خروج ... هر چند باطل باشد و اگر خلل بطلب رسانند تا ... و ... نماز تیمم کند و قضا ندارد ... و
غسل بسبب جنابت ... در محل خود ذکر شود هفتم لزوم حرمت مساجد که سکران و جنب داخل آن نشود هشتم آنکه
غایط ناقض وضو است نهم آنکه تیمم رفع حدث نکند چه حق تعالی اطلاق اسم جنب نموده است بر مسافر بر تیمم لهذا
چون تیمم بدل از غسل منتقض کرده تا بنا بر تیمم بدل از غسل بجای آورند و چند تا تیمم بر صحت نماز معتبر نقید

استباحة است پس اگر رفع حدث را با آن ضم کند لغو است لیکن ضرری بآن ندارد اما اگر اکتفا بقصد رفع نماید البته
تیمم ضرور است بخلاف قول بعضی که تیمم ثانی را بدل از وضو تجویز کنند بخیال آنکه مادام تمکن از استعمال آب نیابند تیمم
رافع حدث باشد و حینئذ اگر در نیت خود اکتفا بقصد رفع حدث کند صحیح باشد اما مفتی به بین الفقها قول اول است
دهم در مجمع البیان آورده که در آیه دلالت است بر بطلان نماز در حین سکر و اجماع منعقد است بر وجوب قضای نماز بر
سکران و همچنین صحیح نیست از سکران چیزی از عقود مذکوره چون نکاح و بیع و شری و غیر ذلک و همچنین صحیح نیست از وی
رفع یکی از عقود مذکوره چون طلاق و عتق باجماع امامیه اما در باب طلاق میان فقهاء عامه خلاف است نزد ابی حنیفه
جایز و نزد شافعی در احد القولین او غیر جایز است فاما اگر فعلی از وی صادر شود که موجب جریان حدود و قصاص گردد
البته جریان حد شرعی بر وی شود نزد امامیه باجماع چنانچه اگر دزدی کند دست وی را قطع نمایند و اگر زنا کند جلد
یا رجم بر وی جاری سازند و غیر ذلک من الحدود زیرا که آیات متناوله حدود و قصاص علی العموم بدون مخصص است
یازدهم بر مخفی نماند که در حین تیمم مشتغل علم بر عدم تمکن از استعمال آب بسبب برودت هوا یا زخم یا مرض اگر [illegible]
جنب کند هر آینه غسل بر وی لازم و تیمم وی غیر جایز است و اگر چه ضرری عظیم بوی رسد یا بمیرد و اگر چه فقهاء تعمیم کرده
لفظ فلم تجدوا ماء را که ذکر شد نفی الجملة الحالیة نمایند که عدم وجدان آب بجهت ملامسه حادث باشد و این خود
قول ابو حنیفه است لیکن بالاطلاق منصوص کرده باب جواز تیمم از برای متعذر [illegible] شده و ادله قاطعه دال بر وجوب حفظ
بدن عقلا و نقلا معارض است لهذا فتوی بعضی آنست دوازدهم آنکه ظاهر عبارت حتی تغتسلوا [illegible] موهم کرده
که غسل جنابت محتاج بوضو نیست چه منتهای مدت نهی در نص عبارت [illegible] صلوة حین اتیان غسل است پس
توقف آن بامری دیگر پس اگر غسل جنابت محتاج بوضو باشد لازم آید که بعضی از غایت مدت هر چیزی تمامی غایت
آن باشد و این باطل است سیزدهم تعلیق جواز تیمم بر آمدن از محل غایط یا ملامسه زنان که جامع بین الحدث
الاصغر والاکبر است دلیل است بر آنکه تیمم بدل هر یک از وضو و غسل تواند شد لیکن کیفیت آن بهیچ که [illegible] مجمل
یافت از ضمن احادیث مرویه از ائمه علیهم السلام مستنبط شده است کما ورد فی الکافی عن الباقر علیه السلام فی صفة التیمم
انه وضع کفیه فی الارض ثم مسح وجهه وکفیه ولم یمسح الذراعین بشیء و چون فرق میان این دو تیمم از ظاهر
آیه معلوم نیست و بعضی اخبار دلالت بر آن میکند که تیمم خواه بدل از وضو و خواه بدل از غسل یک ضربه برای مسح وجه
و یدین کافیست چون روایت کافی از حضرت صادق علیه السلام و وصفت التیمم فضرب بیدیه علی الارض ثم رفعهما فنفضهما
ثم مسح علی جبینیه وکفیه مرة واحدة و بعضی مشعر بر آنکه اعم از برای بدلیت وضو یا غسل دو ضربه مرویست
چون روایت زراره از حضرت علیه السلام که فرمود التیمم ضربة للوجه وضربة للکفین لهذا بین العلما در این باب
اختلاف است بعضی بوجوب ضربه واحده برای هر یک از تیممین رفته و بعضی دیگر برای هر یک [illegible] قائل
شده اند و نزد جمعی جمعا بین الاخبار بنای مسئله بر تخییر است و نزد قومی بتفصیل یعنی برای وضو یک ضربه و برای
غسل دو ضربه و اگر چه این قول مشهور بین المتاخرین است اما قول اول بظاهر آیه اوفق باشد و [illegible]
واحد کفایت کرده باستحباب ضربه ثانیه قایل شده گویند چون علوق چیزی از خاک بر کفین ضرور است و زدن بر خاک در تیمم
از قبیل اغتراف آب است در وضو و غسل پس ضربه ثانیه برای آنست که مبادا بسبب مسح وجه از ضربه اولی چیزی از خاک بر کفین

باقی نمانده باشد پس ضربه ثانیه بجهت تجدید تراب برای مسح کفین میکنند و اگر گویند اگر علوق چیزی از خاک ضرور است پس چرا امر بنفض یدین
شده باشد گوییم نفض کفین برای تقلیل تراب است تا چهره را متغیر نسازد انتهی کلامه و این قول بغایت ضعیف است اما [illegible]
ضربه برای اغتراف یا قول جمعی که ضربه بارض را از افعال تیمم دانسته اند [illegible] دارد با آنکه اغتراف از افعال وضو و غسل
نیست چنانچه تحقیق آن در سوره مائده انشاء الله ذکر شود و چون بنابر [illegible] گذارده شد پس اگر حدث حیض و نفاس و استحاضه
و مس میت باشد یک تیمم کافی نباشد بلکه دو تیمم ضرور است یکی بعوض وضو و یکی برای غسل اگر [illegible] باشد و الا هر کدام
که آب متعذر باشد بجای آورده آنگاه برای دیگر تیمم کند و تفاصیل در کیفیت آن بسیار باشد چنانچه در تهذیب [illegible] از صادق علیه السلام
مرویست چهاردهم بر مخفی نماند که از ظاهر آیه استدلال کنند بر آنکه متیمم را طواف خانه کعبه بلکه مکث در سایر مساجد جایز نیست هر چند
تیمم او مبیح صلوة باشد چه حق تعالی جواز دخول جنب را در مساجد موقوف بر اتیان بغسل نموده لا غیر بخلاف نماز که تعلیق
وجوب غسل را برای وی [illegible] بجواز صلوة و را به تیمم مقید بعدم آب ساخته و حمل طواف و مکث بر نماز در این
باب قیاس است و قیاس باطل و صاحب مسالک الافهام قول مذکور را مستبعد شمرده بجواب کوشیده اولا حق تعالی بیان
حکم صحیح و تعیین غسل برای وی فرموده و ثانیا بیان حکم تیمم برای متعذر نموده و از سوق عبارت آیه مستفاد است که تیمم
بدل از غسل باشد در هر حالات [illegible] آنکه غسل برای جنب در هر چه محتاج اوست از عبادات متعین است همچنین باید که
تیمم نیز در حین تعذر از غسل در هر چه محتاج بوده باشد از طاعات و غیر عبادات مجری باشد چه فرقی میان عبادات مفتقره بطهارت
ظاهر نشود و جهت احترام مساجد و عدم جواز دخول جنب و سکران در آن باعتبار آنست که ظرف نماز اند و چون تیمم مبیح
داخل شدن در نماز که افضل از مساجد است باشد بطریق اولی مبیح دخول در مساجد نیز تواند بود انتهی کلامه و این قول
قوی و مفتی به است چه از ظاهر آیه نهی از دخول جنب اصلا مستنبط نباشد [illegible] ظاهر شود بر مرضی که مراد از صلوة در آیه
مواطن صلوة باشد چنانچه گذشت لا شک که متیمم مادام آب نیابد رفع حکم جنب باشد بلکه در حکم متطهر است و اگر گویند چون
وقت نماز [illegible] بعضی عبادات در معرض فوت است لهذا رخصت دخول با تیمم در آن واقع شده اما دخول مسجد امری
نیست که فوت شود [illegible] باشد چون نماز پس عدم جواز مکث در آن منافی افضلیت نماز از آن نباشد و [illegible]
مسجد الحرام از آنجا که مخصوص [illegible] ایقاع نماز در آن باشد و حال آنکه مکث [illegible] پس ظاهر شد
که آنرا ورای ظرفیت برای نماز فضایل دیگر هست که در نماز نیست چنانچه از سیاق آیه فیه آیات بینات در سوره آل عمران
گذشت گوییم [illegible] لیکن از [illegible] آیه مساوات تیمم با غسل مستفاد [illegible] ظاهر
در هر جزویات و کلیات و فرقی بینهما در آیه مفهوم نشود مگر آنکه [illegible] بوجود آب منتقض گردد و الا حرج عظیم لازم آید
لازم آید که طواف بر محرم واجب نباشد یا تحلل محرم متعذر شود [illegible] متمکن از غسل نباشد و محتمل که تا مدت ده سال
استعمال آب ممکن نشود و همچنان در احرام بماند و این هر دو محذور اند و زبان [illegible] علیکم فی الدین من حرج و جمعی
دیگر بنقیض آن ماثور است پس باید که هر آنچه بعنوان غسل و وضو بر مغتسل و متوضی مباح است بعلت تیمم نیز بر متیمم
مباح باشد و بر طبق این بعضی احادیث دال بر جواز اکتفا بتیمم تا مدت ده سال [illegible] و بر آنکه [illegible] آب و خاک یکی است
وارد شده و باقی مسایل شروط تیمم و برخی از تفاصیل احکام آن حواله [illegible] در سوره مائده انشاء الله تعالی
در شأن نزول این آیه اختلاف است اما اصح آنکه در غزوه بنی المصطلق نزول اجلال یافته کیفیت آن بروایت عمار یاسر آنکه

دران سفر برکت اثر جمهور مهاجر و انصار قرین رکاب سعادت انتساب حضرت رسالت مآب بودند قضارا او در دل شب تیره و سیاه
سپاه دین پناه آن برگزیده اله در بیابانی بی آب بکنار منزل رسیدند که منظر غریب بادیه آتشین که چشمهٔ آن چو چشم بخت
دلالان بود تیره و بی آب بود و هوا گرد آلود کرده نفحات نسیم بر زمین وی افتاده قطرهٔ سحاب بی شرح یکی آن مکان
بعرض مقدس نبوی رسانیدند و فرمان خاتم پیغمبران شرف نفاذ یافت که لشکری پیش از طلوع صبح از آنجا کوچ کنند
شاید تا وقت نماز بآب رسند و مردم شروع بکوچ کاکوچ نمودند در خلال این احوال عقد مرواریدی ثمین که در بند شاه
بود گم شد و تمامی سپاه بجستجوی آن مشغول شدند و آن عقد ثریا در زیر دامن غبرا پنهان بود تا شمع جهان افروز روز
از لگن لاجوردی برون نموده دیدند که آن عقد گوهر چون مهرهٔ زنگ جدا که در زیر زانوی شتر وی افتاده آنرا برداشتند
و دانستند که وقت کذشت و بآب نرسیدند و نماز نزدیک بفوت شد از توهم فوت نماز قطرهٔ اشک در جدایی بر خد قمر
ایشان چون دانه شبنم و در گلشن تهلیل اخشک ... زبان طعن چون زبان ... از بی عایشه و ابی بکر دراز کرده ...
از نهایت ملال سر بر زانوی غم گذارده بود نا گاه تا رخ از عالم بالا ظاهر شد این آیه فرود آمد و آتش در دل ابتهاج
عظیم روی داده اسید ابن حضیر که یکی از اعزهٔ انصار بود طلب نموده فرمود تا این آیه را با آواز بلند در میان لشکر بر
خواند و گفت ما هذه باول برکتکم فی الاسلام یس مردمان دانستند که گم شدن آن عقد گوهر برای پیدا شدن
این گنج پر از سیم و زر بوده شکر الهی بتقدیم رسانیدند و چون این خبر بعلمای یهود رسید بسیار آشفته خاطر شدند
زیرا که این عطیهٔ عظمی بهیچ امتی سوای امت محمد داده نشده ایشان رشک بردند و عوام خود را بحجتهای فتنه انگیز
گمراه میکردند لهذا حق تعالی بر دیف این آیه شروع بتوبیخ ایشان نموده فرمود **أَلَمْ تَرَ** آیا مشاهده نمیکنی
تعجب کنان ظاهر یا محمد **إِلَى الَّذِينَ** بسوی کسانی که **أُوتُوا نَصِيبًا** داده شدند ایشان را بعنی خدای با ایشان نصیبی
بهره اندک **مِنَ الْكِتَابِ** از علم کتاب آسمانی ... که آن توریت است مراد علمای یهودند و معتقد روایت
... انها کنند یعنی علم تورات منتهی نشد باحوال علما یهود که **يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ**
میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایتی که از پیروی پیغمبر آخر الزمان برای ایشان مقرر شده است بگمراهی و کتمان
خواند **وَيُرِيدُونَ** و میخواهند این گمراهان از روی عناد و لجاج **أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ** ۵
اینکه شما نیز ای مؤمنان گمراه شوید مثل ایشان از راه راست که آن متابعت رسول خداست و بدین سبب ایشان
هم ضالند و هم مضل و این تخویف مؤمنانست از مخالطهٔ ایشان که مبادا گمراه شوند و در تفسیر قمی آمده که مراد جمعی اند
که در باب قتال ابن ... المؤمنین ... گمراه شده دیگران را بمخالفت او و موافقت ابی بکر دعوت نمودند و بقرائتی آن تضلوا
السبل بفتح با و غیبت و فتح ضاد و کسر آن آمده **وَاللَّهُ أَعْلَمُ** و خدای دانا تر است از شما **بِأَعْدَائِكُمْ** ۵
بدشمنان شما که از راه محبت جاه و مال در صدد اضلال شما اند و از راه علم شما را مطلع نگرداند تا ایشان نمود ...
که جزای مهلک از ایشان در درون نهانست حیث شما را از کفر و ضلالت آمیز ایشان ملالتی روی نماید چه او سبحانه
بهر سند معین و متولی امور شماست **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بس است خدای سبحانه برای شما **وَلِيًّا** ۵ در حالتی
که دوست و اولی بامر شما و کارساز شماست **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ** و بس است خدای که نگهدار نام او بعقید کفایت
برای حشت که حمی شماست و زیادتی بادر سه ... و لفظ جلاله برای تاکید انتقال اضافی است **نَصِيرًا** ۵ در حالتی

کرباری کننده است شما را در هر شدت و محنتی پایکر او برای آنست که جزاو سبحانه ولی نفع و نصیر دفع ضرر نباشد تا کنکان
و در هیچ امری اعتماد بر غیر او نکنند و رحجاهر کوید نظم کسی که لطف حقش رهبر کفایت او جز لطف در ... کفایت بکار
فقر ایشان مستظهر اعتبار با دوست چه اعتماد کنند بر عنایت دیگران لیس بیان جمله معترضه و اقعه اعلم بلطف الکریم ...
یعنی آنکه دشمنان شما که خدای دانا با ایشانست **مِنَ الَّذِينَ هَادُوا** از آنکسانند که منسوبند بدین یهود
شده **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ** میگردانند سخنهای را که در توریت از نعت پیغمبر آخر الزمان است با مسایل احکام
چون حکم رجم و غیره و بقرائتی یحرفون الکلام و کلم بکسر کاف و سکون لام نیز آمده **عَنْ مَوَاضِعِهِ** از مکانها
آن که معطاوی اصفا ر توریت است ... صفات ... و مسایل نقض آنرا برای رشوه بجای آن نویسند چنانچه در سورهٔ البقره
گذشت و مرویست که جمعی از یهود بمجلس همایون رسول خدا آمده وی و مسایل چند از آنحضرت سؤال کردند ... جواب
شافی که آنحضرت با ایشان میگفت بجوی گوش کرده نزد حضار مجمع کمان فهم و صلاح با ایشان بردند لیس چون از ملازمت
آنحضرت بیرون شتافتندی سخنان حکمت آمیز آنحضرت را بسخنان خلاف واقع نموده بمردم گفتندی که محمد چنین
میگوید حق تعالی ایشان را بدین سخن رسوا کرد تا مومن بعد مرد بکفتند مردم متعلل بعرض ... افتند سخن ایشان را و فتوی یهود
و بمورد لعن و طعن در آمدند چنانچه لعنت الله علی الکاذبین صحیح در دین ثابت و در بین محکم و علما امت محمد نیز
هر گاه آیه و حدیث و عبارات کتب دیگر را برای غرض و رشوه از معنی خود که باید کرد و بخلاف غیر واقع برند چنانچه
یهود عبارات توریت را بمحلها قرار میدادند تا حقیقت محمد را باطل کنند و ... بیشتر بیان آنها که اراده باطل کردن
نبوت او داشتند و اینها که اراده باطل کردن مسایل دین او داشته باشند بلکه اینها بدتر اند چه مردم اینها را مومن
دانسته بقول ایشان اعتماد میکنند و اگر این جار مستانف باشد در محل رفع باشد باینکه خبر آن مبتدا است ای من
الذین هادوا قوم یحرفون الکلم عن مواضعه **وَيَقُولُونَ** و میگویند این جماعت تحریف کننده کلمات خدا را
کلمات تو را یا محمد که **سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا** شنیدیم سخن خدا و رسول او را و نافرمانی کردیم آنرا از روی کبر و عناد یا
بر احتمال اول ... بیان میکنند از روی حسد و عداوت و بنا بر احتمال ثانی ظاهرا معنا بکفتند لیکن در دل ایشان چنین
ظاهر میشد که بروی آن عمل کنند یا میگفتند شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا **وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ**
و بشنو در حالتی که شنواننده نشوی این کلمه ذو احتمالین است که آنرا در هر یک از نفرین و آفرین استعمال کنند اما وجه نفرین
آنکه یعنی کوش تو کر باد یا بمیری تا سخن شنوانیده نشود و وجه آفرین بمعنی دشنام است اما وجه ثنا آنکه سخن کوش مکن در حالتی
که گفته خود یا سخنی که مکروه طبع تو باشد یعنی گوش نشوی ... انجا در ... که سخن ... فرمول جواب ... آنکه
و لیکن آنچه بما فرمایی اذعان کنیم و نفاق ایشان آنرا بجا ظاهر است که چنین لفظی ذو وجهین میکفتند تا خود معنی اول
آنرا قصد کنند و رسول خدا و مومنان معنی ثانی را از آن فهم نمایند و کمان استجابت بدین دعا ببرند و این بمعنی اول
که در سمعنا و عصینا گفته شد انسب است **وَرَاعِنَا** و دیگر میگفتند در خطاب کن ما را و این کلمه نیز محتمل الوجهین است
بر وجه حسن آنکه در کار ما در نگر یا براه رشد و صلاح آنیم و وجه ذم آنکه از رعونت بمعنی حماقت ماخوذ است و نزد برخی
این دشنامی بود بزبان سریانی یا عبری و بقول صاحب تبیان یهود اشباع در آن کرده میگفتند راعینا یعنی ای شبان ما
و غرض ایشان کنایه بود بر رسول خدا که در وقت ... شبانی اطفالی کرده بود ایشان آنرا ... آنحضرت میدانستند

لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ درحالت پیچیدن و گردانیدن سخن بزبانهای خود بطریقی که مومنان دعا و ثنا دانند فهم کنند اما
نیت ایشان نفرین ازان برآید و نزد بعضی معنی اطلقوا السنتهای لیّوا الیّا بالسنتهم یعنی می پیچانند سخن را بزبانهای خود پیچانیدنی
بسبب اظهار وفا و اضمار ریب وَطَعْنًا فِي الدِّينِ ط و قدح و سخریت میشوند در دین اسلام قدح کردن
یا در حالتی که سر با طعن بودند در دین مسلمانان از اسناد آنحضرت بیتیمی و شبانی و فقر و غیر ذلک یا مراد در دین معرفت
مراعات آن بود که طعن ایشان بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم طعن بر همه ادیان بود چه آنچه از شبانی و غیر آن بآنحضرت نسبت
اکثر پیغمبران با آنها منسوب بودند چون موسی و ابراهیم و داود و غیرهم علیهم السلام و گویند طعن ایشان آن بود که با یکدیگر میگفتند
ما با او بدین کلمات و ازان احتمالات سخن گفتیم قصد تعریض او میکنیم و او ما را از دین معنی خبر نمیکند پس از اینجا ظاهر
گرد او پیغمبر نیست چه اگر پیغمبر بودی بر ما فی الضمیر ما مطلع بودی حق تعالی بدین آیه ما فی الضمائر ایشان را خبر داده فرمود وَلَوْ
أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر جهودان بجای آنچه ایشان از روی عناد میگفتند یعنی سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا شنیدیم سخن ترا و فرمان
برداری کردیم امر ترا یا امر خدا را که در باب برگرداندن قبله فرموده وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا و بشنو سخن ما را
و ملاحظه و مراقبت احوال ما کن در کارها ای پیغمبر خدا یعنی متوجه احوال ما باش و بقراءت ابی انظرنا یا بیاب افعال
امهال است یعنی ما را مهلت ده تا کلام ترا بشنویم و فهم نمائیم لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بودی
این گفتار بهتر مر ایشان را از گفتار سمعنا و عصینا و تحریف و استهزا وَأَقْوَمَ لا و راست تر و بصواب نزدیکتر
این کلام که سابقاً ایشان میگفتند بر رعایت رضوان و آنکه دانستن ایشان بدرکات نیران ذکر افعل تفضیل در اینجا با وجود
آنکه خیریت و قوام اصلا در گفتار و کردار ایشان نبود برای آنست که از روی خیال اگر در آن گفتار ایشان را بنا بر اعتقاد ناقص
ایشان خیریت و راستی باشد پس خیریت و قوام این سخن بجهات متعدد با آن میتوان گفت پس بطریق اولی و اجل
که این سخنان عدول بدین سخنان کنند وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ و لیکن راند و دور کرد ایشان را و رواندی
خذلان متحیر داشته است خدای ایشان را از کنف رحمت و توفیق خود بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و فرط عناد و لجاجی که داشتند
فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نگرویدند ایشان بهیچ وجهی إِلَّا قَلِيلًا ه مگر گرویدنی اندک که از غایت ضعف
در معاد مستضعفان نیز در آورده نشود چه جای آنکه با ایمان صحیح محسوب تواند شد و آن ایمانست ببعضی کتب و رسل
یعنی و آن نیز خالی از اخلاص یا مراد از قلیل عدم باشد چنانچه گویند فلانی کم طمع است یعنی بی طمع است و بر تقدیری که
استثنا بموضع حال باشد یعنی ایمان نیاورند این یهودان شدید العناد مگر در حالتی که اندک باشند یعنی شرذمه قلیلی
از ایشان توفیق ایمان خواهد یافت چون عبدالله بن سلام و ثعلبه بن شعبه و اسعد بن عبید و امثال ایشان آورده اند
که رسول خدا جمعی از رؤسا و احبار یهود را طلب نمود و گفت چرا ایمان نمی آورید و حال آنکه من منهیات الله و صفات
یاد میتوانم نمود که حقیقت من بر شما از آفتاب روشن تر است و میدانید که پیغمبر موعود که موسی و عیسی و غیرهما در تورات
و انجیل و دیگر کتب سماوی خبر آمدن وی داده اند و امر بمتابعت وی نموده اند منم و عذری از برای شما نیست مگر حسد بآنحضرت
و حسد بر من ایشان از راه جحود و انکار گفتند که ما نمیدانیم و نمیتوانیم نمود که تو آن پیغمبری و چیزی از حقیقت تو بر ما
ظاهر نشده حق تعالی این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آنکسانی که داده شده اند
شما کتاب آسمانی چون تورات و انجیل و غیره و امر شده است شما را اهل دین مسلمانی آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا بگروید از روی

بآنچه نازل کردیم و فرستادیم بر بنده خود محمد صلی الله علیه و سلم یعنی قرآن مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ حالکونی که تصدیق
کننده و گواهی دهنده است مر آنچه با شماست از نعوت و صفات آنحضرت و اصول احکام از تورات غیر منسوخ آن کتاب یعنی
پیش از تصدیق و تطبیق با ما لاحظ نموده و رسالت مومنان که ایمان آرید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم
وُجُوهًا و بپوشانیم یعنی رویهای شما و رویها را امثال شما را از شکل آن و عدم اضافه وجوه بضمیر خطاب برای تعمیم
یا برای رعایت ایشان که بدین سخن مرحوم و عناد نیفزایند و مراد از محو برطرف کردن اشکال و خطوط اعضایست از آن
چون چشم و ابرو و بینی و محاسن و غیره یا آنکه مسخ کنیم آنها را فَنَرُدَّهَا پس برگردانیم آن رویهای مطموس منقبض را
عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر طرف پشت ایشان یعنی آن اشکال محو کرده شده را بر قفاهای سر ایشان نقش کنیم تا روی ایشان
بقفا شود و بقهقری راه روند چنانچه تعبیر کرده اند گردنهای و نگم دیدند و پاهای ایشان بجای خود باشد و روهها برگشته و
زشت ترین اشکالست یا آنکه رویها ایشانرا بسبب عدم نقوش و اشکال صوری مانند پس سر ایشان هموار کردانیم که پشت و
روی ایشان یکسان باشد چنانچه دره بنا فاند برچشم و گوش ها و اعضای ایشان از دیدن و شنیدن خدای حق مرتب گشتند
و پشت محو میگردند و نزد برخی بنا بر هر یک از احتمالین ایجاد این یا در آخر الزمان یا در قیامت باشد و این ضعیف است
چه از محوای آیه مستفاد میشود چنانست که ایجاد و نفی متصور الحصول بوده که از ایمان بنا و رو نیا بآنحضرت محو آن بعینه
تا برای دیگران عبرت باشند و مؤید این است نقل عبدالله بن سلام که عن قریب ذکر شود و بروایت ابی الجارود از باقر علیه السلام
مراد از وجه هدایت و مراد از ادبار ضلالت و تعبیر لازم است باسم ملزوم یعنی پیش از آنکه رویها را از هدایت بگردانیم
بجانب ضلالت بسبب غلبه شقاوت و غشاوت غفلت بر دلها که آنرا ضلالت طبع گویند که دیگر هرگز راه با ایمان نبرند و تحقیق
این مرتبه در اول سوره البقره گذشت و از برای طمس معانی دیگر گفته اند لیکن آنچه آمد آیه مطابق الاقوال طمس
یعنی زوال علامات و انقلاب است و آنرا در هر که باشد تغییر استعمال کنند چنانچه در دعای ربنا اطمس على اموالهم مراد
انقلاب و تغییر بر ناپایدار است بحجاره و غلام هم یعنی نکر بعض آنکه مسیحا بنازید بعثت خود را که مردم از وجه بتمام مخلوق
بغضب و نکال أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشانرا که صاحبان آن وجوه مطموسه اند از درگاه رحمت خود و این کلام
چه تبدیل و وجوه و لعن مثلا در یا بنده که لعن علامت تغییر وجوه ایشانست یعنی طمس وجوه بعد از آنکه کنیم بسبب فرط عناد و لجاج
از درگاه دور شده باشند كَمَا لَعَنَّا چنانچه دور کردانیدیم از درگاه خود بمسخ صورت ایشان أَصْحَابَ السَّبْتِ
یاران شنبه را مانی یا مراد آنست که بسبب عشرت ایشان اعلام الاحوال ایشان در سوره البقره ذکر شده که اصحاب سبت مطلق یهود باشند یا قبایل
آنکه شنبه را عید خود میدانند یعنی چنانچه مسخ و لعن نمودیم قوم یهود را که بعدوان شما الله قبل از بعثت داود بر لعن الذین
کفروا علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذکر شود ضمیر غایب در نلعنهم یا راجع بوجوه است بتقدیر اضافه اصحاب چنانکه
در حکم مذکور بیت ایداوی من قبل ان نطمس وجوه قوم یا التفات است و باهل کتاب بعد از تکلم با ایشان بعنوان
خطاب التفات بعنوم این غائب باشد که فلتکا یا ایما الکه ماکه غیبت لازمه دوری از رحمتست وَكَانَ
أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان حق تعالی و بیان حال ایشان خدای که با عزاز و اذلال و امثال از مسخ و اضلال و هرکلی در صورت نفاذ یابد
مَفْعُولًا ه بجای آورده شده بی آنکه طایق و منازعی و محاسبی کند مسعول است که ابن آیه بر حبیب العبدالله
ابن سلام شد و آن چنان بود که چون این آیه شنید و هشتی عظیم بروی غالب شد و اعضای او بلرزید آغاز نمود فی الحال ایمان

آنکه مسخ شود دست برداری خود کرفتند و آن در آن تیره رسول خدا آمده شرف اسلام یافت او از وی پرسید که اضطراب [illegible] بود و اکر
خود برای چه بدست خود کرفتی گفت ترسیدم که قبل از رسیدن بخدمت رسول خدا در عرض راه صورتم مبدل بصورت
میمون یا چیزی دیگر کردد و در جوامع آورده که کعب الاحبار نیز در زمان عمر از شام بمدینه می‌آمد در وقت شب کریه شنید که یکی
انکار و ایشان این آیه میخواند بعد از استماع الفاظ و ملاحظه معانی آن دلو او اضطراب در باطنش پدید آمد و بتعجیل
تمام بمدینه آمده بدست عمر کلمه اسلام گفت انتهی کلام لیکن چاره و بنا بنقل مشهور [illegible] آمده بجا از اخبار [illegible] اسلامی
که هادی [illegible] عمر کافی باشد ظاهر که چه قدر اعتبار دارد و لهذا در مجلس عثمان ابوذر غفاری [illegible] از وی
تحقیق خطاب یا ایها الیهود بر عهود [illegible] و این نقل نیز در سوره مبارکه بقره کذشت برخی از مفسرین وارد
آورده اند که وعید بدین تهدید جراحت و وقوع نیافت کوییم اگر طمس بمعنی عموم [illegible] باشد
واقع شد چه اکثر یهود از حوالی مدینه اخراج و اموال ایشان تاراج [illegible] کردیده هدف سهام لعن
دشنام مسلمانان کشته و این سخن در زبانها شیوع تمام یافته که لعنة الله علی الیهود و ان الیهود اخوة القردة و اگر
مراد مسخ باشد جواب سه نوع گفته شده اول آنکه خلف وعید را قبحی نیست چنانچه در خلف وعده قبح عظیم است دوم محتمل
که در زمان خروج [illegible] این صورت واقع شود اگرچه بنا بآنچه گفته شد مستبعد است سیم آنکه این حالت معلق [illegible]
بعدم ایمان ایشان بود و چون برخی از ایشان چنانچه ذکر شد ایمان آوردند آن وعید از ایشان رفع شد
[illegible] بذکر شرک و آمرزش گناهان دیگر [illegible] تا دانستند که بنای عذاب دنیا و آخرت بر اصرار در شرک است
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نیامرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که انباز قرار دهند برای او
در عبادت [illegible] گناه شرک [illegible] بدون توبه [illegible] مستحق عفو الهی نشوند [illegible] حکم خلود بر دخول
مشرکین [illegible] و بروایت عیاشی از صادق علیه السلام اهل بدعت نیز در شرک داخلند چنانچه فرموده
ابتدع دینا فاحب علیه او ابغض [illegible] فاعل [illegible]
[illegible] وَيَغْفِرُ [illegible] مَا دُونَ ذَٰلِكَ [illegible]
[illegible] بدون توبه لِمَنْ يَشَاءُ برای آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذلک الکبائر [illegible] ما دون ذلک
بشرط توبه [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون اجماع امت بر آنست که کناه با توبه آمرزیده میشود اینجا که موضع امتنانست بایدحالت عدم توبه باشد تا موجب مزید فضل او
سبحانه کردد و مؤید اینست حدیث مرتضوی که از توحید صدوق نقل شود که این آیه امید وار ترین آیاتست چه اگر
موجب آمرزش فساق بدون توبه نباشد امید وار ترین آیات نخواهد بود و اینکه آمرزش با توبه نیز ملایم است چنانچه
کوئی ردامانت بکنم اگر خواهم و فعل واجب بعمل می‌آورم اگر خواهم خـزانه [illegible]
[illegible] راجع بموصول لمن یشاء آن یغفر له یعنی می‌آمرزد او سبحانه ما دون شرک را برای کسی که خواهد آمرزید
و آن کسی است که از کرده های خود پشیمان شود در مقام استغفار و تدارک ما مضی کوشد انتهی کلام و در تفسیر ابو الفتوح
جرجانی از رسول خدا مرویست که آن کسی است که میان خود و خدا جای نگذارد [illegible]
[illegible] توحید [illegible]
ظاهر است که مخالفت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام عین مخالفت رسول خدا و مخالفت آنحضرت عین مخالفت امر خدا
و مخالفت امر خدا عین شرکست [illegible] یا علی حبک حسنة لا تضر معها سیئة و بغضک سیئة
لا تنفع معها حسنة ظاهر و مبرهن است [illegible]
ولایت و محبت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین نباشد [illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ [illegible] علی [illegible]
ذلک لمن یشاء یعنی لمن [illegible] علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که [illegible] رسول خدا
[illegible] کلمه شریفه لا اله الا الله [illegible]
[illegible] این آیه تلاوت فرمود تا آنجا که گفت لمن یشاء [illegible] یا علی [illegible] امیر المؤمنین
فرمود کفتم یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انتهی کلام و اشاره [illegible] حدیث مجمع از صادق [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ تا آنجا که لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ [illegible] فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بتحقیق که دروغ
[illegible] إِثْمًا عَظِيمًا ۵ [illegible]
[illegible]
[illegible]
عظیم است برای شرکان [illegible]

داخل شدند لهذا برخی از مسلمانان زبان طعن بطائفتین مذکورتین کشوده عدم آمرزش خدا را بایشان اسناد میدادند
لهذا ایشان در صدد ستایش خود و پدران خود در آمده میگفتند ما مقربان درگاه صمدیت و باریافتگان قرب
احدیت و منتسبان بدین حقیم و خدا ما را دوستان خود نامیده و دین و کتاب ما افضل ادیان و کتابست چگونه
مشرک باشیم و در تزکیه و ستایش خود کوشش بسیار نمودند حق جل و علا رد همه با مانات ایشان نمود بقوله **الم تر**
آیا نمی بینی و تعجب نمیکنی و نمیتوانی ای محمد **الی الذین** بسوی آنانکه از روی خود بینی و مباهات **یزکون**
انفسهم ط میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود و پدران خود را و ابنجائی که لیاقت بدان ندارند بلکه آن مخصوص
مؤمنانست بدعوی اینکه لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و در روایت آمده که بحری ابن عمرو و نعمان ابن
اوفی و مرحب ابن زید اطفال خود را نزد رسول خدا آورده گفتند یا محمد آیا این کودکان هیچ گناهی دارند آنحضرت فرمود
که نه ایشان را گناهی نیست گفتند والله که ما نیز مثل این کودکانیم بی گناهیم و بروایتی مراد یارانند که نام خود را صدیق
و فاروق و ذو النورین گذارده بدون اهلیت و استحقاق میخواهند ستوده خلایق گردند و آن نفعی بمزکان ایشان
ندارد **بل الله یزکی** بلکه خدای پاک میسازد از گناه و ستایش میکند بی گناهی **من یشاء**
هر کس را که میخواهد از انبیا و اوصیا و صلحاء مؤمنان چنانچه رسول خدا و امیر المؤمنین و شیعیان او را ستایش نمود
چه اوست عالم بقدر قابلیت هر کس ثنا و ستایش لایق **ولا یظلمون** و این تزکیه کنندگان بنا حق ظلم
کرده نخواهند شد در یوم جزا در عقاب بسبب تجنی یا تنی **فتیلا** بمقدار رشته ملصقه که در میان شکاف هسته
خرما باشد و آنچه در بطن خرما باشد یا بقدر فتیلی چرک که از ما بین دو انگشت بر یکدیگر پیدا شود تعقیب بر نصب آن
بمفعولیت ثانی یظلمون یا بجهت تمیز و کنایت است از غایت قلت در عدم صدور ظلم از وی سبحانه و ایما بآنکه کیفیت که ادعای تکیه
معاصی روز در شب و مطاعن شب در روز کرده بجهت نسبت ذمیمه بود محض غلط است بلکه بجزای کرده های خود میرسند نقیرا
کان او قطمیرا **انظر** بنگر ای گرامی یا بشنو که ای محمد با این جماعت که از روی تجری **کیف یفترون**
چگونه می بندند و اسناد میدهند **علی الله الکذب** ط بر خدای دروغ را یعنی خدای ما را در مفاخر
خود میگفتند و آنچه ایشان بود که میگفتند گناهی که در روز کرده است که چون شب شود گناهان روز ما را بیامرزد و چون روز شود
گناهان شب ما را عفو نماید **وکفی به** و بس است آن دروغ و زعم ناصواب **اثما مبینا** ۵
گناهی هویدا و ظاهر که در نظر همه کس پوشیده و پنهان نباشد [illegible] ۸ دوم ذکر تمیز از تبیت یهود
در کتب معتبره منقولست که چون رسول خدا یهودان قبیله بنی نضیر را از حوالی مدینه بیرون کرد و مقام خود که شود امر بجلای وطن
فرمود جمعی از ایشان بشام و برخی دیگر از اشراف و علما ایشان بخیبر متوطن شدند اما دلهای ایشان از بغض
آماس کرده نیش خار کینه و آزار داشته که در باب عداوت اهل اسلام بهیچ حیله متمسک شوند بالاخره در سال [illegible] از هجرت
حیی ابن اخطب و سلام ابن مشکم و کنانة ابن الحقیق با هفتاد تن از آن مخاذیل روی بمکه نهادند که شاید مشرکین مکه را همداستان
خود نموده تدارکی برای رسول خدا و اصحاب وی بیندیشند چون بحوالی مکه رسیدند ابو سفیان با جمعی از کفره قریش کینه ایشان
برآنکه با مؤمنان در دین و عداوت ایشان بیش از پیش بود ازین حال آگاهی یافته باستقبال ایشان شتافتند تعظیم
هستند و قار بجنس خود هر جنسی را خواه جن و اگر و خواهی انس را که کافران چون باکفره و منافق مؤمنان را اهل ایمان اتفاقی

وچون آنگروه مجذور با کفره ملاقات واقع شد بر خلاف بر یکدیگر مطلع گشتند ابو سفیان صدای مرحبا بکم و اهلا برکشیده گفت
دوستترین مردمان نزد ما کسانی است که ما را بر عداوت و محاربه محمد و اصحاب او یاری دهند یهودان گفتند برای استحکام موافقت
ما و شما با یکدیگر باید پنجاه کس از زمان و پنجاه تن از شما نزد کعبه رفته هم قسم شوید پس پنجاه نفر از رؤسا و معتبرین قریش
با پنجاه کس از یهود عیان استار کعبه در آمده متفق الکلمه سینهها را برهنه کرده بر خانه کعبه چسبانیدند و قسمها مغلظ یاد
نمودند که تا جان در تن دارند دست از دست یکدیگر و مخالفت رسول خدا برندارند و مضمون این بیت را بعمل آوردند
چو مردان بکوشیم و جنگ آوریم جهان را بر ایشان تنگ آوریم و بعد از استحکام مبانی این عهد مجلسی عظیم آراسته بعیش
و عشرت مشغول گردیدند در خلال این احوال جمعی از قریش ابو سفیان را در خواست نمودند که از رؤسا و علماء اهل کتاب
سؤال کن که طریقه ما بهدایت اقرب است یا روش اهل اسلام ابو سفیان آنخران گوساله پرست را بسخنان مزخرف فریب
داده گفت شما از اهل کتاب و قدوه ذوی الالباب و فضایل کتب قابل واقف و بعقاید دین نیز خبردارید و ما را از اخبار
گذشته خبری و از آثار سلف و امم ماضیه اثری نیست ما از هیچ کتابی با خبر نبوده ایم و نه از هیچ اصلی فضلی شنیده
دین تازه که محمد آورده و ملت ابراهیم نام کرده بهتر است یا روش ما که خادمان حرم و سقایه و شعبت خدا و مهربانان
زائرین این خانه صدقه و صفا و همیشه در جاده آبا و اجداد خودیم که طریقه قدیم و منهج مستقیم است و محمد ما را بکفر نسبت
داده فلسفی میخواند و خدایان ما را دشنام میدهد و بعضی از جنس خود بهم آورده نام نهاده است یهود آن گفتند
والله که دین شما حق تر و آیین شما با فتوی تر است ابو سفیان گفت چون شما از راه عداوت با محمد این سخن را میگوئید
نظر آن بوده که این سخن شما معلل بغرض و تصدیق بلا تصور باشد اگر راست میگوئید بر خدایان ما سجده کنید تا غش شما
در دلهای ما وقعی پیدا شد آن ملاعین را عداوت رسول خدا بران داشت که با وجود کفر و زندقه خود بت پرستی اختیار
نموده دو بت بزرگ قریش را که جبت و طاغوت مینامیدند سجده نمودند حق تعالی پیغمبر عالی قدر خود را از اطوار نابسند
ایشان مطلع فرمود بقوله **الم تر** آیا نمی بینی و نمیشنوی یا محمد **الی الذین اوتوا** بسوی آنانکه
کرداده شده است بایشان برای تمام حجت **نصیبا من الکتاب** بهره از توریة که آن فضل
چند است مشرح کتاب در فضایل پیغمبر آخر الزمان قطع نظر از احکام حلال و حرام دیگر که حرمت شهادت نا حق است و باید
این دانش **یؤمنون بالجبت والطاغوت** میگروند یعنی سجده میکنند بآن دو بت
قریش که اول در اصل لغت بمعنی لا خیر فیه یعنی بی خیر و بی فایده و جنس جبین بوده و نقل بین بنا شده است ثانی
بمعنی بنهایت رسیده در طغیان است که در اصل طغیوت بر وزن فعلوت بوده یا را بعلت مجاورت واو بر غین آن
تقدیم دادند طیغوت بر وزن فلعوت و یا منقلب بالف شده و این هر دو اکنون در میان عرب نام آن دو بت گردیده
و بقول صاحب تبیان جبت نام سلطنتی و طاغوت نام مترجم آن بت است که از ایشان سخنان دروغ نقل نموده
مردم را بکوره ضلالت میانداختند یا در پس آن اصنام مختفی شده با مردمان سخن میگفتند و ایشان گمان بردندی
که آن بتان سخن میگویند و معانی بسیار بین المفسرین برای این دو لفظ گفته شده اما اقوی محل آنست بر همه
معانی الاقوال جبت لفظ جبت مستعمل در هر چیزیست که آنرا عبادت کنند غیر خدا و طاغوت عبارت از شیطان
و هر شیء باطلی است اعم از آلهه و غیر آلهه و حینئذ بینهما عموم و خصوص مطلق است و فی الحقیقه و نفس الامر چون معنا

وغاصبین حقوق امیرالمؤمنین جامع جمیع اینها اوصاف ذمیمه اند لهذا علی بن ابرهیم آورده که این آیه نازل شده است در حق کسانی
که حق آل محمد را از راه حسد و عداوت غصب نمودند و عیاشی از باقر ع روایت کند که فرمود الجبت والطاغوت فلان
وفلان یعنی ابی بکر و عمر از جبت وطاغوت این امت که بجهت خصلتان بی مروت و بی دینان عاری از حیثیت رو بعار طاغوت
که عبد حقیقی که موالات اهل بیت است نهاده اند آن دو ملعون را بت خود کرده طوق طاعت ایشان که سلسله طوق لعنت است
برگردن نهادند چنانچه آن جهودان سجده میکنند بر جبت وطاغوت **وَيَقُولُونَ** و میگویند از روی لجاج و عناد
بدعوی اجتهاد **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** در حق کافران قریش **هَٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ** این گروه عبده اصنام
هدایت یافته تراند **مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا** از آنهائی که گرویده اند بوحدانیت خدا و نبوت محمد مصطفی **سَبِيلًا** ۵
بحسب راه و روش و دین و آئین با وجود آنکه در تورات بنزد مذمت بت پرستان خوانده اند و بنا بتفسیر قمی و عیاشی مشار الیه
هؤلاء ابی بکر و عمر و خلفاء جور اند و ضمیر یقولون راجع بتبعه ایشانست یعنی تابعان ائمه ضلال از هر عصری در حق پیشوایان
باطل خود میگویند که طریقه و طور ایشان بهدایت نزدیکتر است از طریقه آل محمد کما رواه فی الکافی عن الباقر ع یقولون
لائمة الضلال والدعاة الی النار هؤلاء اهدی من آل محمد سبیلا **أُولَٰئِكَ** آن گروه متعصبین عنت جهودان
الَّذِينَ آنکسانند که از روی خواری و بیمقداری **لَعَنَهُمُ اللَّهُ** ط دور کرده است ایشان را خدای از رحمت خود
وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کس را که خدای از رحمت خود براند **فَلَن تَجِدَ لَهُ** پس نیابی تو از برای او
نَصِيرًا ۵ یاری کننده که او را از دست عذاب و نکال خدای خلاصی دهد خواه در دنیا و خواه در آخرت آورده اند
که سبب عداوت یهود با آنحضرت و اصحاب او این بود که بزعم باطل خود امیدوار بودند که عنان ملک و پادشاهی بدست
ایشان داده شود و مردم مطیع و منقاد ایشان باشند حق تعالی از روی انکار مذمت و خصلت ذمیمه ایشانرا که موجب حرمان
از ملک و سلطنت است میفرماید **أَمْ لَهُمْ** آیا مر ایشانراست ام منقطعه و معنی آن انکار است یعنی نیست ایشانرا
نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی تا مردم در همه امور تابع ایشان کردند و ادعای فرمان ایشان
برگردن خلایق لازم گردد ایشانرا و دین مزخرفات که میگویند از راه دین تصدیق نمایند **فَإِذًا** پس آنهنگام **لَّا
يُؤْتُونَ النَّاسَ** نمیدهند بمردم از راه خست و دنائت طبع **نَقِيرًا** ۵ بقدر پوست نازکی که بر روی
دانه خرما چسبیده یا بقدر گوی که در پهلوی استه خرما یا نقطه کوچکی که در وسط آنست و این کنایه است از نهایت خست
و بخل یهود که بر فرض محال اگر پادشاهی رسند بغیر بفقیری ندهند پس اکنون که رقم ضربت علیهم الذلة والمسكنة
بر جریده حال ایشان ثبت مخلد شده باشد معلوم که همت و کرم ایشان چه خواهد بود **خزانه** بدانکه ز ... ملک
ملک یعنی مالکیت است یعنی با وجود آنکه بهره کامل از مملوکات دنیا چون نقد و جنس و عقارات و عمارات و حیوانات
دارند قلیل و کثیر بهیچکس ندهند و این بطایفه واقع چنانکه در ما الغدر ان بیشتر است چنانچه در جای دیگر گوید لو انتم
تملكون خزائن رحمة ربی اذا لامسكتم خشية الانفاق و بنا بتفسیر اهل بیت مراد از ناس ائمه ما علیهم السلام اند
که خلفاء باطل و غاصبین حقوق ایشان سلطنتهای خطیر بجماعت میکنند روا دار بودند و نقیر را از ایشان مضایقه میکردند
چنانچه فدک را از ایشان غصب نموده و چندان قیمت مجموع آنرا از بیت المال مسلمین و حقوق اهل بیت بیکی از شعرا که جد
یعنی ورثان ابی بکر گفته بود داد ندیدن ما ملاحظه و بیانت ... ندوحال آنکه کفر ایشان از این ظاهر است و ایشان ...

وقطع امید ایشان بام منقطعه و معنی انکار ذکر کرد

درکافی از باقر ع مرویست که ام لهم نصیب من الملک یعنی الامامة والخلافة یعنی مراد حق تعالی از ملک در این آیه امامت و خلافت
رسول خدا است فرمود و نحن الناس الذین عنی الله ما ایم آن مردمانی که نقیر را از رسانید ... میفارند در مثالی آورده که تخصیص
ما و آنحضرت بلفظ ناس با ائمه و حال آنکه این لفظ شامل همگی مردمانست و جهت آنکه تمام دنیا بطفیل وجود ایشان خلق
شده و خلافت و امامت حق مخصوص بایشانست پس که حکومت و اموال متعلقه بآن در دست ایشان بودی هر آینه سایر مردمان
هر کس بقدر استحقاق خود از آن منتفع میشد و چون ممنوع شد سایر مردمان از آن ممنوع از آن شدند پس گویا تمامی مردمان
ایشان اند و روایت دیگر هم واقع شده که ناس مائیم و شیعیان ما شبیه بناس و باقی مردمان نسناس اند انتهی کلامه رحمه الله علیه
و کلمه لو اذن بمقام از عمل نحو واست چه هرگاه ما بین فاء و فعل یا واو فعل واقع باشد در حکم ساقط است و قفه عمر عتبی و در اینجا
لذا فلا یؤتون الناس باشد و اذن لا یلبثون خلفک الا قلیلا که منصوبون از آن نسخه بخلاف قراءت ابن مسعود
که فاذن لا یؤتوا الناس منصوب بنون خوانده و اول چنانکه در عمل خود مستقل است در رسم کتابت آن بنون بیان است
نوشته در همه تنوین اما در قرائت تحویل بر توشتن اذا بتنوین نموده بجز ... بر مصدر ... آن بنا بجهت افاده معنی شرط
و جزاست و فرمود **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ** بلکه رشک میبرند اینها یعنی جهودان رشک ایشان
تنها همین نیست که امساک و انفاق نکنند بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی بر رسول خدا و اصحاب او **عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ
اللَّهُ** بر آنچه داده است خدای بایشان **مِن فَضْلِهِ** ۵ از مزید فضل و کرم خود که آن نبوت و معجزه و دین
و کتاب و نصرت و غلبه و غنایم است بجهت آنکه از ایشان که کفر بایشان داده باشد یا اگر بایشان نصیب ایشان
باشد و این ابلغ است در دناءت ایشان که میدانند فایده برحسد ایشان مترتب نیست بیهده حسد میبرند و از جمله
حسدهای ایشان بر آنحضرت آنکه میگفتند اگر او پیغمبر بودی چرا اینهمه زن کردی با وجود آنکه خود امت خود را نهی میکند که
زیاده بر چهار زن نکنند و در کافی و عیاشی از باقر ع بچندین روایت آمده که فرمود ماییم آنکسانی که محسود خلایقیم
در آنچه بما داده شده است از امامت و خلافت و خدای تعالی العالمین ما فرموده است که حسد میبرند بر بندگان
خاص ما در عطیه و بخشش ما بایشان **فَقَدْ آتَيْنَا** پس بدرستی که داده ایم **آلَ إِبْرَاهِيمَ** اولاد ابراهیم را
که اسحق و یعقوب و یوسف و داود و سلیمن و عیسی و اکثر انبیاء بنی اسرائیل اند **الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**
نوشته آسمانی چون توریة و زبور و انجیل و علم حلال و حرام را بروایت کافی و تفسیر قمی انصار ... که فرمود الکتاب
النبوة والحکمة الفهم والقضاء و بقول صاحب مفاتیح الغیب کتاب اسرار ظواهر شریعت و حکمت تشدید قواعد حقیقت
وَآتَيْنَاهُم و داده بودیم بایشان **مُّلْكًا عَظِيمًا** ۵ پادشاهی بزرگ چون یوسف و داود و سلیمان
دیگران پس استبعادی ندارد و اگر بآل محمد که بنی عم ایشان اند داده باشیم آنچه بایشان داده ایم و کسی که از عرب با ایشان حسد
نبرده چرا این گروه حسد بایشان میبرند **خزانه** بدانکه توصیف ملک بعظمت یا باعتبار ضم شدن آنست
بعلم و حکمت که هر یک من حیث الانفراد بعلت توقف یا آن دیگری بایشان داده شده یا تکرار و فعل ایشان شعر بر آنست و نزد
بعضی مراد از ملک عظیم کثرت زوجات است مراد آنکه شما یعنی جهودان بر اینکه ... زن دارد حسد میبرید پس بر حق از پیغمبران
شما اکثر ازواجا بوده اند از محمد و اهل بیت او چون داود که نود و نه زن داشت و سلیمان سیصد زن آزاد و نکاحی
و هفتصد خادمه از کنیز داشت و خادم حسد بردن شما بایشان سزاوارتر است تا بمحمد و نزد صاحب تعبیر مراد از آل

ابرهیم محمد و اهل بیت او و از کتاب قرآن و از حکمت نبوت و از ملک عظیم امامت باشد و این قول قوی است و بنا بر این
توصیف ملک بعظمت برای ریاست عامه امام است بر سایر خلایق دون نبوت که بتنهائی بدین مرتبه اشبه لا نبا شد
چنانچه در نزد آیه انی جاعلک للناس اماما در سورة البقرة گذشت و موافق این است تمه روایت کافی و قمی از
صادق علیه السلام که وَآتَیْنَاهُمْ مُلْکًا عَظِیمًا الطاعة المفروضة یعنی سلطنت بر دین آنکه حسد یهود با آنحضرت از
راه آن بود که میگفتند محمد بنی اسمعیلی است نه بنی اسرائیلی لهذا نبوت را شاید چه مخصوص اولاد اسحق است که بنی اسرائیل
میفرماید که ما خلعت این منصب بجید و منبر سید اکبر قامت قابلیت اولاد ابرهیم خلیل خود نموده ایم باز اله امتحان
او بود بکلماتی که در آیه وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا گذشت و محمد
و آل محمد هم از اولاد ابرهیم بلکه زبدة النوع ایشانند نه گروهی اجنبی و کاشف این معنی روایت کافی و عیاشی است از امام
که فرمود یعنی که گردانیدیم از جمله ایشان پیغمبران و امامان را و چگونه اینها بپذیرند که این مرتبه را در باره آل ابرهیم
که بنی اسرائیل اند قبول نموده انکار آن در باره آل محمد میکنند و حال آنکه محمد و آل محمد خلاصه آل ابرهیم اند
و در آخر حدیث فرمود اینکه طاعت ائمه علیهم السلام را مقرون بطاعت خود و نافرمانی ایشان را منسوب بنافرمانی
خود کرده اینست ملک عظیم است و در روایت دیگر آمده که چنانچه او سبحانه ملک عظیم را در بنی اسرائیل قرار داده بود همچنین
بآل محمد کرده اینست در آنکه اراده باقی ایشان از سر او و رضا است که تفویض ملک با ایشان کند بحیثیت که وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ
نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا فَمِنْهُمْ پس از اهل کتاب یهود بعضی از ایشان مَنْ آمَنَ بِهِ کسی هست
که ایمان آورده است بمحمد یا بآنچه رسیده از کتاب و حکمت و ملک بآل ابرهیم وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ ط
و از ایشان کسی هست که اعراض کرده است از آنچه گفته شد یعنی ایمان بآنحضرت نیاورده و تکرار لفظ منهم اشاره بآن
کند که از هر گروهی چنین در هر عصری برخی موافق و برخی مخالف و برخی منافق بوده و هست و خواهد بود و اگر از یک
چنین بودی احتیاج باعاده ذکر منهم نبودی پس همچنانکه قوم ابرهیم نیز برخی بوی ایمان آورده برخی بکفر خود باقی
ماندند و از کفر ایشان ضرری بوی عاید نشد پس تو نیز یا محمد سستی از ایمان نیاوردن بعضی از امت خاطر
نخواهد شد و ساعت بساعت آوازه دولت تو در ترقی و آوازه کی منکران تو در تزاید خواهد بود وَكَفَىٰ
بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ه و بس است دوزخ برای تعذیب کافران از جهت آتش افروخته یعنی آنچه لازمه عقاب
ایشانست در آن یافت میشود دیگر چه احتیاج بتعجیل عقوبت ایشان پس در بیان تفصیل عذاب ایشان گوید
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه بپوشیدند حق را و ایمان نیاوردند بِآيَاتِنَا بدلایل توحید
و نبوت و سایر معارف دینی که آیات قرآنیه مشتمل بر آن و معجزات محمدیه کاشف از آنهاست و در تفسیر قمی آمده که آیات
امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و کافران مخالفان ایشانند سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که در آوریم ایشان را
نَارًا ط در آتشی عظیم و هر آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرچند بسوزد و پخته شود جُلُودُهُمْ پوستهای
بدن ایشان که بروایت ابی هریره از رسول الله علیه السلام سطبری آنها چهل و دو گز باشد بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان
جُلُودًا غَيْرَهَا پوستهای غیر آنچه پخته و سوخته شده بر آن کردن اثر عذاب تا احساس عذاب تازه کنند زیرا که
استمرار و روی بر حسد موجب خفت و سهولت آن باشد یا از شدت آتش صورتهای مختلفه در آن بدید آید بدون تغییر

عين جاودان عذاب بر نفس عاصی است نه بر آلت و این معنی منافی قواعد کلیه نباشد در احتجاج مرویست که ابن ابی العوجا از صادق
آل محمد علیهم السلام از تفسیر این آیه سوال نموده گفت گناه پوست تازه که غیر پوست سابق است چیست حضرت بجواب وی فرمود و بحال کهنگی
هی وهی غیرها یعنی پوستهای بدل همان عین پوستهای سابق است اما غیر آنهاست گفت یا ابن رسول الله این چیزی
مثالی از امور دنیا برای آن بیان فرما تا فهم این معنی بر من آسان گردد حضرت فرمود اگر مردی خشتی را برداشته بر هم شکند و
خورده های آنرا گل کند و باز همان قالبی که خشت را اول بآن ساخته بود در آورده خشت تازه کند آیا همان خشت نیست
که صورت نوعی او غیر صورت اولست گفت بلی فرمود فهی هی وهی غیرها لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ ط تا بچشند عذاب را
چه تبدیل جلود اشعار بر خلود و دوام عذاب ایشانست و قول جمعی که گویند مراد از جلود جامهای قطران جهنم است که باعتبار
شدت ملابست آن بر بدن ایشان مسمی بجلود کردید مخالف ظاهر است و معالم آورده که روزی این آیه در مجلس عمر خوانده
میشد عمر گفت تا مکرر تلاوت آن نمودند معاذ ابن جبل حاضر بود او امر کرده که عمر مکرر از تلاوت خوانند که عمر گفت من تفسیر
این آیه دارم فی الحال گفت تفسیر این آیه نزد منست عمر گفت بیان کن معاذ گفت هر ساعتی صد بار پوستهای بدن دوزخیان
بدل کنند عمر گفت من نیز از رسول خدا چنین استماع کرده ام انتهی کلام و این طور آن ملعونست که ما دام چیزی را نشنیده باشد
چون خرد درگل ماند و چون بشنود گوید منم ابتدا شنیدم برخی از عزیزان ابن عمر نیز که لاف فضل و دانش زنند و کار ایشان
مجادله باشد و سخن حق را بجهت ظاهر در حضور عوام الناس قبول نکنند اما در خاطر خود نگاه داشته در جاهای دیگر
بنام خود با آب و تاب تمام نقل کنند نیز در این طور با او شریکند القصه اگر گویند او سبحانه را قدرت بر تعذیب ایشان
بدون تغییر جلود ممکن است حاجت بر تبدیل جلود نیست گوییم تغییر جلود هر یک از اهل نار و منظر آن دیگری اخبار مرتبه
عذاب وی کند و فایده آن زیادتی ندامت و حسرت هر یک از ایشان باشد و آن نیز عذابیست علیحده قطع نظر از آنچه
کرده گوییم حکمت او سبحانه مقتضی اینمعنی است و شاید فواید چندی باشد که بدهن احدی در نیاید چنانچه
در اصل و حمل نیز فایده ها منصور است والا او سبحانه تواند که عاصیان را بدون ادخال و اخلاد در دوزخ انواع عقوبتها
نماید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای بوده و هست و خواهد بود عَزِيزًا حَكِيمًا ه توانا و دانا
بعذاب هر کسی که اراده نماید و کسی را با او سوالی از وی نباشد بعد از ذکر عقاب اشرار و بیان ثواب ابرار فرماید
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و سایر ما جاء به وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بجای آورده اند اعمال شایسته را بر نهج فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آوریم و بقراءت ابن مسعود
سیدخلهم بیاء غیبت در آورد او سبحانه ایشان را از روی عزت و کرامت جَنَّاتٍ تَجْرِي در باغهای چند که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن و درختان آن جویهای آب روان خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند در آن بهشتها أَبَدًا ط همیشه بدون انقطاع مخلودی که مراد از آن مکث طویل
باشد و احتمال زوال در آن رود ذکر سوف در بیان عذاب کفره و سین در اینجا که بیان ثواب مؤمنانست نکته لطیفه
بر کمال فضل و کرم او سبحانه نسبت بندگان خود است و رضا بندگی او سبحانه بحصول مؤمنان در بهشت بر نهایت که گویا
شتابست در آن میفرماید بخلاف دخول کافران که راضی بآن نیست و تأنی در آن دارد و چون موضوع سین از برای استقبال قریب
و سوف برای استقبال بعید است وَلَهُمْ فِيهَا و مر آن مؤمنانرا باشد در آن بهشتها أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ ز

[illegible]

جفتهای پاکیزه از حیض و نفاس و سایر اخباث و انجاس از صوری و معنوی باوصافی که در سوره البقره گذشت وَنُدْخِلُهُمْ
و در آوریم ایشان را و بقراءت ثانی در آورد او سبحانه ایشان را بهشت ظِلًّا ظَلِيلًا در سایه پاینده که آن عبارتست از هوا
در نهایت لطافت و اعتدال نه چنانکه در دنیا سرد و نه گرم که احدی از آن متأذی شود و شبیه بهوای صبح بهار در میان سحر
و میتواند بود که سایه کنایه از سبزی بهشت باشد که درو محیط است بر همه اطراف اهل بهشت مانند سایه که احاطه بجوانب کند
چه در آنجا آفتابی یافت نشود که احتیاج بسایه از آن توان نمود و نزد بعضی مراد سایه عاطفت الهی و چتر رحمت نامتناهی است
که پیوسته بر سر اهل بهشت باشد و ساعتی کم نشود چنانچه عرفا احدی را که دعا کنند گویند سایه فلانی بر مفارق
دوستان مستدام باد و بهر تقدیر سایه ایست که آن را زوالی نیست و توصیف آن بصفتی مشتق از لفظ خود برای مبالغه
چنانچه گویند لَيْلٌ أَلْيَلُ و شمس شامس الربع الثانی من الجزء الخامس و چون بنای این وعد و وعید بر طریق تقدیر
اهل البیت برای تقریب و تمکین امامت ائمه علیهم السلام است لهذا در باره سر آن سخن آغاز فرمود إِنَّ اللَّهَ
يَأْمُرُكُمْ بدرستی که خدای سبحانه میفرماید شما را أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ اینکه برسانید آنچه
که نزد شما سپرده شده است إِلَىٰ أَهْلِهَا بسوی اهل آن در کافی و عیاشی و مجمع و غیرها بطرق متعدده مرویست
که این خطاب با ائمه علیهم السلام است و مراد از امانت ایشان آنست که هر امامی مأمور کرده شده است باینکه ودایع امامت
از علوم و سلاح و غیر ذلک با امام بعد از خود سپارد و وصیت کند که او نیز با امام بعد از خود رساند تا امر منتهی بصاحب
امر گردد و بالجمله اگر در آیه بعد ازین رعیت را امر بطاعت اولی الامر میفرماید درین آیه امر بحکم عدل که مختص ائمه است نمود
اما ایجمعی در سایر امانات نیز جاری کرده است زیرا که چون سببی خاص مورد امر باشد اقتصار بر آن کردن واجب نیست
و جریان آن علی سبیل العموم توانند بود در ذکر امانت و وجوب اداء آن اخبار مرویست که گفت
روایتست که آنحضرت [illegible] و هر کس امانتی بوی سپارند اعم از آنکه امانت خدا باشد چون اوامر و نواهی او سبحانه یا امانت
خلق باشد از مال و غیره و بروایت دیگر فرمود إِنَّ أَدَاءَ الصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ مِنَ الْأَمَانَةِ و بروایت
دیگر از ائمه علیهم السلام منقولست که نظر بطول رکوع و سجود مردمان مکنید چه آن امریست که آن را اعادت کرده و اگر یکدم
ترک نماید وحشت میکند و لیکن نظر کنید بسوی راستی گفتار و اداء امانت او و در کافی از صادق علیه السلام مرویست که ان
ضارب علی بالسیف و قاتله لو ائتمننی و استنصحنی و استشارنی ثم قبلت ذلك منه لأديت إليه الامانة
یعنی اگر قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام مرا امین خود کند یعنی چیزی بمن سپارد یا با من امری مصلحت کند یا مشورت
نماید البته آنچه لازمه صلاح اوست بعمل آورم و امانت وی را بوی سپارم ابن شهرآشوب و صاحب کشاف و غیرهما از
خاصه و عامه روایت کرده اند که چون حضرت مقدس نبوی با لشکر گران سنگ از مدینه حرکت نموده مکه مبارکه را فتح
نمود و خواست که در خانه کعبه را بگشاید عثمان بن ابی طلحه عبدری که از اشراف مکه و سدنه کعبه بود و از زمان عبدالدار
کلیدداری خانه باری بوده از توهم اینکه مبادا این خدمت از دست او بدر رود و بتهای ایشان که در کعبه است شکسته شود
در خانه کعبه را بسته کلید را برداشته ناپدید شد و بعد از تفحص بسیار او را بر بام خانه خود و بروایتی بر بام کعبه یافتند
و هر چند کلید از وی خواستند نداد و میگفت لو علمت أن محمدا رسول الله ما منعته اگر میدانستم که آنحضرت پیغمبر
خداست ممانعت از دادن کلید نمیکردم پس شیر بیشه هیجا امیرالمؤمنین علی مرتضی بحمیت تمام نموده بر بام برآمد و دست

جبرگشای خود دست وی را پیچانید و کلید از وی بگرفت و بنزد آنحضرت آورد و آنحضرت بنفس نفیس خود در کعبه را بگشود و داخل شد
و در کعبه نماز گزارد و چون بیرون آمد عباس بن عبدالمطلب برخاسته عرض رسانید که یا رسول الله چون خدمت سقایت
چاه زمزم را بکفایت من گذاشتی ملتمس آنکه کلیدداری خانه کعبه را نیز بمن دهی تا سقایت و سدانت هر دو با من باشد پس نازل شد
در روضة الاحباب آمده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام [illegible] جبرئیل علیه السلام نازل گردید و این آیه آورد که خدای امر
میکند شما را باینکه امانتها را بصاحبش رد کنید هرچند کافر باشد وَإِذَا حَكَمْتُمْ و چون خواهید که حکم کنید
و قضا بر سبیل بَيْنَ النَّاسِ میان مردمانی که حکم شما بر ایشان جاری تواند شد [illegible] احکام منصوب بحکومت
باشد اگر بحکم پادشاهان [illegible] و حشم خود باشد واجب است بر شما أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ اینکه
حکم کنید براستی و دیانت و انصاف [illegible] شامل عرض و مرضی و آن قاعده کلیه البینة علی المدعی و الیمین علی
من انکر است با مراعات قواعد و ضوابط مقرره فقهیه و لوازم اقرار [illegible] که در جای خود ذکر شود در مجمع از رسول خدا
روایت کرده که آنحضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا علی سوّ بین الخصمین فی لحظك و لفظك یعنی ای ابالحسن
[illegible] میان دو کس که بنزد تو مخاصمه آیند نگاه کردن خود را بطرف خصمین و سخن گفتن خود را با ایشان
بشماره نگاه [illegible] با هر یک [illegible] با دیگری باشد [illegible] حضرت امام
حسن مجتبی [illegible] قیام نمودند [illegible] آنحضرت [illegible] کدام [illegible]
نوشته [illegible] امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بسوی [illegible]
بکنی محاکمه بین الناس [illegible] و الله تعالی سائلك عنه یوم القیمة [illegible]
[illegible] إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا باختلاف قراءتها که در سوره البقره گذشت يَعِظُكُمْ بِهِ
که خدای سبحانه نیکو چیزی پند میدهد شما را بدان و اصل این کلمه نعم شیئا یعظکم به است [illegible]
[illegible] مخصوص بمدح [illegible] و فاعل [illegible]
این جمله [illegible] امانت و عدالت در حکومت و تحذیر از خیانت [illegible]
متضمن [illegible] إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای بوده و هست و باشد سَمِيعًا
بَصِيرًا شنوا و بینا باقوال و احکام حکام و غیر حکام و عدالت و جور ایشان [illegible]
[illegible] اداء امانت و عدالت در حکومت [illegible]
[illegible] امانت [illegible]
[illegible]
[illegible] بامانت [illegible]
[illegible] روایت ابن شهرآشوب [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] عثمان بن
ابی طلحه [illegible] کلید [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] کلید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عثمان [illegible]

دوکروان بودن عین ظلم و بیجائی است یا علی مرا بنزد محمد بر پس آنحضرت ویرا بنزد رسول خدا آورد و او کلید بر [illegible] داده سلمان
شد و رسول خدا خدمت کلیدداری خانه کعبه را باو و اولاد او عطا [illegible] گذارده در حق او گفت خذوها یا بنی طلحة خالدة
تالدة لا ینزعها عنکم الا ظالم یعنی بگیرید ای اولاد طلحه وای ابن ابی طلحه این کلید را که مخلد و مستدام در اولاد شما باشد
و از شما نستانند آنرا مگر ظالم بر این منوال تا امروز در خاندان ایشانست و در روایت شیخ طبرسی وغیره بجای عثمان شیبه برادر
او مذکور است چنانچه در سوره مبارکه فتح ان شاء الله بیاید [illegible] ایشان کند آنکه طلحه ابن ابی طلحه و شیبه و عثمان
در جنگ احد بدست شاه مردان کشته شدند و فتح مکه مدتها بعد از آن واقع شد و اگر گویند این عثمان ابن ابی طلحه
برادر طلحه ابن ابی طلحه است آنکه در روضة الاحباب گوید که قبل از فتح مکه با خالد ابن الولید بمدینه آمده مسلمان شد [illegible]
[illegible] این نقل بطریق [illegible] مقام خود ذکر شود که ابن شهرآشوب [illegible] و در خواص الآیات آورده که چون کسی [illegible]
[illegible] از آن موضع اثری نماند [illegible] که در یکجا گذارده است این آیه [illegible] محو نموده و مکانی که
مشکل است بپاشد [illegible] امانات [illegible] اشارت [illegible] ذکر امانات در این آیه [illegible] ظل ظلیل که
در آیه سابقه است [illegible] ظل ظلیل عبارت از وجود حقیقی [illegible] و امانات عبارت از وجود
امکانی موجودات است که چنانچه [illegible] وجود ممکنات از پرتو انوار وحدانیت او
بجهانیان داده شد و چنانچه [illegible] باعتبار آنکه [illegible] آفتاب [illegible] باشد وجود هم ممکنات [illegible] در جنب
وجود حقیقی الهی عاریه [illegible] فنا است [illegible] امانات و ودایع امامت و سلطنت
خاصه ائمه علیهم السلام است که بلّغ ما انزل [illegible] سلطنت امامت [illegible] اعتبار
فکر امانات [illegible] آفتاب سلطنت [illegible] لمن الملک الیوم و لطف
معلوم و الله غنی عن العالمین [illegible]
از وجود خود [illegible] اخلاص [illegible] از امام [illegible]
ابقا و افنای هر آنچه [illegible] امام رضا [illegible] علیهما السلام
مرویست که [illegible] امامت که امر و نهی
او سبحانه است باهل آن کنیم و هو قوله ان الله یأمرکم الآیه [illegible]
بوساطت امامان [illegible] کنند که قال سبحانه یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اطیعوا الله فرمان برید خدا را [illegible] و اطیعوا الرسول و فرمان برید
کنید فرستاده او [illegible] در اصل او امر و نواهی علی سبیل الاجمال
و رسول او [illegible] تبیین و تفصیل مجملات آیات و احکام الهی [illegible] التفصیل [illegible] اطاعت [illegible]
مبالغه [illegible] امیر المؤمنین [illegible] اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة
یعنی [illegible] و اولی الامر منکم [illegible]
کنید صاحبان امر [illegible] حکومت [illegible] امیر المؤمنین علی
[illegible] علی سبیل التعاقب [illegible]

بنزد و طاعت خدا [illegible] ظاهر مخاطب در آیه عموماً شامل تمامی مکلفین باشد از رسول خدا و امام
[illegible] اطاعت خدا [illegible] و رسول [illegible] است و اطاعت [illegible]
[illegible] حدیث توحید فرمود
و اولی الامر بالمعروف و العدل و الاحسان یعنی چنانچه خدا [illegible] و رسول [illegible]
امر [illegible] ائمه علیهم السلام بوصف عدالت و نیکی بشناسید [illegible] بلکه از این حیث ظاهر شود که
موصوف بودن بحقیقت [illegible] امام [illegible]
داده شناسند [illegible] ظلم و طغیان دیگران کرده
شایسته [illegible] خلافت نباشد چون [illegible] ثلثه و غیرهم که ظلم ایشان تمامی آفاق را گرفته [illegible]
و عقل حکم میکند [illegible] خلافت [illegible] حل و عقد [illegible]
از [illegible] منع [illegible] حل و عقد [illegible]
کشیدن خار را [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
یعنی مقصود حق تعالی از لفظ اولی الامر اهل بیت [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] حق تعالی [illegible]
ایشان را [illegible] و اطیعوا [illegible] اطاعت رسول [illegible] علل الشرایع از امیر المؤمنین
روایتست [illegible] طاعت رسول [illegible]
خلایق [illegible] معصوم [illegible]
[illegible] از آنحضرت مرویست که سلیم ابن قیس هلالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
الامر [illegible]
کردم [illegible] کمال الدین [illegible]
الانصاری [illegible] نازل شد گفتم یا رسول الله [illegible] اولو الامر [illegible]
ایشان [illegible] خلفاء [illegible]
اول ایشان علی ابن ابی طالب است بعد از و حسن و بعد از و حسین و بعد از و علی بن الحسین و بعد از و محمد ابن علی معروف
بباقر [illegible] جابر [illegible] جعفر ابن محمد
[illegible] موسی ابن جعفر [illegible] علی ابن موسی [illegible] محمد ابن علی [illegible] علی ابن محمد [illegible] حسن ابن علی [illegible] محمد [illegible]
کنیت [illegible] ذلک الذی یفتح الله علی یدیه
مشارق الارض و مغاربها [illegible]
ذلک الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه للایمان

آنکه کی بعضی از شیعیان و دوستان خود غایب شدنی که ثابت نماند بر اقرار بامامت او مگر کسی که خدای دل او را بایمان
ممتحن ساخته باشد جابر گفت گفتم یا رسول الله آیا برای شیعیان او انتفاعی از وی در ایام غیبت او باشد فرمود بلی آن خدا
که مرا بنبوت مبعوث نموده که شیعیان او اقتباس از نور او کنند و بولایت او منتفع کردند چون انتفاع مردم از آفتاب
هرچند در زیر ابر باشد یا جابر این که گفتم از اسرار مکنونه و علوم مخزونه خداست باید که آنرا پنهان داری مگر از اهلش
و در کتاب جلاء العیون این حدیث از جابر ابن سمره مذکور است و در کافی و عیاشی از صادق علیه السلام منقول است
که این آیه در باب علی ابن ابی طالب و حسن و حسین نازل شده یعنی اولی الامر ایشان و ائمه دیگر از اولاد ایشانند شخصی گفت مخالفین
ما میگویند که اگر چنین است چرا نام علی و اهل بیت او باسمه ذکر نشده فرمود شما بجواب ایشان بگوئید که نماز هم در قرآن ذکر
شده اما ذکر کیفیت و عدد رکعات ثنائی و ثلاثی و رباعی آن نشده است تا رسول خدا تفسیر آن برای خلایق نمود و
زکوة نیز در قرآن نازل شده و نام برده نشده است که از هر چهل درهم یک درهم داده شود تا رسول خدا تفسیر آن برای مردم کرد
و امر حج در قرآن شده و نگفته است که هفت شوط طواف خانه بجای آرید تا آنحضرت برای مردم بیان کرد پس این آیه
درباره علی و حسن و حسین و ائمه دیگر از اولاد در آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ثبت نزول یافته تبیین و تعیین
آن حوالت آنحضرت کرد و آنحضرت در شان علی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه هر کس که من سید و مقتدای اویم
علی نیز سید و مقتدای او است و گفت در باب اهل بیت خود که وصیت میکنم بسوی شما بحفظ حقوق کتاب خدا و اهل بیت خود
و از خدای درخواست نموده ام که خدای جدا نکند میان این هر دو تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر و عطای
درین باب بمن کرده و ایشان همیشه باهم اند و دیگر گفت که تعلیم چیزی باهل بیت من مدهید زیرا که ایشان
از شما داناترند در هر علمی و بیرون نمی برند از هیچ دری از درهای هدایت و داخل نمیشوند بهیچ دری از درهای
ضلالت و اگر رسول خدا ساکت میشد و اهل بیت و خلفای خود را بمردم نمی شناسانید هر آینه آل عباس و آل عقیل و اولاد
فلان و اولاد فلان ادعای این رتبه میکردند و منازعه میکردند ولیکن حق تعالی تصدیق پیغمبر خود نموده علامتی برای
شناخت خلفاء او قرار داد تا ایشان را بآن بشناسند و آن عصمت است در قولش که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و کسانی که این آیه در شان ایشان آمد منحصر در علی و حسن و حسین و فاطمه
بود و آنحضرت ایشان را در خانه ام سلمه با خود بزیر عبا داخل نمود و گفت اللهم ان لکل نبی اهلا و ثقلا و
هؤلاء اهل بیتی و ثقلی پس ام سلمه گفت آیا من از اهل تو نیستم فرمود که تو بخیر است ولیکن اهل و ثقل من ایشانند
در این مقام انتها الحدیث و ایضا مرویست که از صادق پرسیدند که اساس دین اسلام بر چه چیز گذارده شده است که چون
کسی دست بر قائمهای آن استوار کند عمل وی پاک و پاکیزه گردد و جهل جاهلان بوی ضرر نرساند فرمود کلمه طیبه لا اله الا
الله و ان محمدا رسول الله و اقرار بما جاء به من عند الله و حقوق مال از خمس و زکوة و ولایت آن کسان که حق تعالی امر بدان
کرده و ایشان آل محمدند و آنحضرت در حق ایشان فرمود من مات لا یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و حق تعالی
ایشان را درین آیه اولو الامر نامیده اول ایشان علی بن ابی طالب بود و بعد از وی حسن و حسین و علی ابن الحسین
باقر نیز و همچنین تا صاحب امر بر آید که زمین در هر عصری اصلاح نپذیرد مگر با امام الحدیث در منهج الصادقین
از جابر ابن عبد الله نقلست که گفت در روز صفین دیدم که امیر المؤمنین ع در میان صفوف لشکریان ایستاده بنزد در دست

میکردانید

میکردانید و این آیت تلاوت میفرمود که ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ناگاه دیدم که عبد الله ابن عباس از جنگ برگشته اسیری
از لشکر معاویه می آورد چون بنزدیک آنحضرت رسید بایستاد و آنحضرت از اسیر پرسید که چه کسی گفت مردی هستم از اهل شام
فرمود قاتلکم الله اتباع کل ناعق خدا شما را بکشد ای پیروان هر حیوانی آواز کننده پس فرمود که ای پسر هند جگر خوار را
بگو که آیا با مثل من کسی مباهات میکنی و حال آنکه ایمان من سبق بکفر و علم من سبق بجهل تست یعنی چون تو بودی تو
اول کافر و جاهل بوده ام که اکنون برای طمع در خلافت دعوی ایمان و علم کنم و هرگز حکمی نکرده ام که از آن پشیمان شده باشم
و منم کشنده پدران و برادران شما در روز بدر و برهم زننده جمعیتهای شما در احد تا چند تفخر و علم بکشائی برروی ما کم
بنی هاشم خدا و ایات ترا کم کنند و یاری دهد چنانچه در روز بدر نمود و شما همیدانید که حق تعالی طاعت مرا بر شما فرض کرده است
و بر شما حکم کرده است که اطاعت من کنید من از اهل بیت متابعتم و مستحق اطاعتم بقوله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و در آخر فرمود لقلبی یا بحیرا اذ تجزعتم و ثباتی یوم احد اذ فررتم و قلبی یوم الغار اذ ابیتم و
لسانی لمسائل اذ جهلتم یعنی بسبب وجوب طاعت من بر خلایق و فور شجاعت و اعتقاد و جان فشانی و علم منست که در خیبر
کندم در حالی که همه عاجز بودید و در جنگ احد ثبات قدم ورزیدم در حالی که همه گریختید و در رختخواب پیغمبر خوابیدم همگی
هنگامی که همگی سر باز زدید از آنکه جان خود فدای وی کنید و جواب مسائل مشکله گفتم حال کونی که همگی ایشان جاهل با آن بودید
پس چگونه در مباشرت بخلافت من تقدم میجوئید انتهی محصول کلام و چون راه معرفت بغیر علم و سیر اولی الامر
کند فان تنازعتم پس اگر گفتگو و اختلاف و منازعه کنید با یکدیگر ای مسلمانان فی شیء در چیزی
از مسائل دین و احکام شریعت سید المرسلین فردوه الی الله پس برگردانید آنرا بسوی خدا یعنی حکم آنرا راجع کردانید
بکتاب خدا والرسول و بفرستاده او در حین حیات او و بشریعت و سنت پیغمبر او که ماخوذ از اخبار و اطوار و آثار ائمه
هادین علیهم السلام است بعد از وفات او چنانچه خود تصریح فرموده است با یکدیگر تمسک بآل اطهار و خلاصی از ضلالت و بدع
و پیروی کلام ملک مهیمن عبارت است لقوله انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل
بیتی و چون ایشان همگی با او بودند مشکلات و معالم بر ایشان منکشف میشد و رد بر ایشان رد بر رسول است لهذا ذکر ایشان را علیحده
نکرد بخلاف روایت قمی از صادق ع که فرمود نزول آیه بدین نهج است که فان تنازعتم فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی
اولی الامر منکم و فرمود اینچنین نازل شده است پس فرمود چگونه میتواند بود که او سبحانه بندگان خود را امر کند بطاعت ولاة امر
خود و مرخص نماید ایشان را در منازعه و مخاصمه با ایشان و این روز محبت بر جمعی که گفته شد منازعه را ترک کرده و بیان دهد یا
اولی الامر واقع شود که رجوع آن در نزد خدا و رسول بر هر یک از طرفین واجب است چون قضیه جابر با خالد ابن الولید
ذکر شود چنانچه گذشت در بسیاری از احادیث دیگر اولو الامر که در عصر آن نبوده اند که اطاعت او قرین طاعت خدا و رسول
باشد البته باید او را اتحاد علم با پیغمبر باشد که کلی بجمیع کمالی از خلق باشد و اینچنین کسان مفترض الطاعه اند و هر کس در
مقام معارضه و مکابره با ایشان در آید مانند کسی است که با رسول خدا معارضه کند بل البته کافر گردد و حال آنکه حق تعالی استاد
بقای ایمان بمنازعه کنندگان داده است در حین رجوع کردن بخدا و رسول که قال ان کنتم اگر هستید شما که از
روی یقین و اخلاص تؤمنون بالله ایمان دارید بخدا والیوم الآخر و بروز قیامت جزا که نفس
ایمان آنست که هیچ امری منازع نبرد بدون فرموده خدا و رسول و سلطان امر ایشان مستقل نخواهید بود که علم شما در باب

و علم ایشان ماخوذ از علم خدا و رسول و مصالح شما محیط است پس مفهوم شد که این منازعه رعیت است با یکدیگر نه با امام
و نیز قدوة المتاخرین مولانا خلیل قزوینی مراد از تنازع منافشه ایست که میان امت واقع شود در باب تحقیق و تشخیص
خلیفه و امام که مخالفه آن باید رد بکتاب خدا و سنت مصطفی شود تا که هر حقه مبرهن تواند شد لهذا اکتفا بذکر
فردوه الی الله والرسول نموده ذکر اولی الامر نکرده زیرا که سخن اولی الامر در باره خود چون سخن مدعی است در باب اثبات
مدعی ذلک خیر اینکه بیان شد بهتر است برای شما بجهت مفهوم و نفس الامر و احسن تاویلا و نیکوتر است
بجهت عاقبت و حیثیت مآل از بنا و بیلات فاسد بی فایده ارباب غرض و مرض از اهل سنت که حمل تنازع بمنازعه با اولی
الامر کرده اولوا الامر را سرداران سپاه و سرایا دانسته که رسول خدا تعیین فرموده بغزوات میفرستاده چون اسامة بن زید
و عمرو عاص و خالد ابن الولید و غیرهم و لهذا هر سرکرده حکومتی را اولوا الامر دانسته پیروی فرمان او را فرض دانسته هر چند
که جائر و ظالم باشد و منابعت در شان نزول آورده اند که رسول خدا خالد ابن الولید را امیر سریه کرده با مدد بحرب
جمعی از کفره فرستاده و عمار یاسر رضی الله عنه نیز از جمله ماموران بآن سفر بود چون لشکر اسلام بنزدیکی آن قوم رسید
ایشان از خطر سپاه مسلمانان آگاهی یافته با زنان و فرزندان خود گریختند بجز یک نفر از ایشان که میل بدین اسلام
داشت و چون لشکر اسلام آن محل را از سکنه خالی دیدند در آنجا فرود آمدند و آن یک نفر که مانده بود مخفی نزد عمار یاسر آمده
گفت من بدین قدرت فرار و آرام لیکن به نیت که چون قبول دین اسلام در جای خود ماندم اگر میدانی که مسلمان شدن من
فایده بردار مرا امان ده تا اسلام آورم عمار یاسر او را امان داده او بمنزل خود رفت و علی الصباح
که لشکریان بامر خالد ابن الولید شروع بنهب و غارت اموال نمودند بجز آن مرد مسلمان کسی بدست ایشان نیامد
پس او را گرفته نزد خالد بردند و هر چند گفت من در امان عمار یاسرم و مسلمانم از وی نشنیده اموال او را بغارت بردند
و عمار یاسر بحمایت وی در آمده با خالد ابن الولید طریقه منازعه پیش گرفت و گفت من او را پناه داده ام و خالد
از روی خشونت بگفت با وجود امیر در لشکر دیگر ترا چه حد است که بدون اطلاع وی کسی را امان دهند با آنکه
مشاجره بثمره شجره نبوت و میوه حدیقه فتوت محمد رسید و آنحضرت امان عمار را برقرار فرموده حکم برد اموال
آن مرد مسلمان کرده و مقرر ساخت که من بعد لشکریان بدون اطلاع امراء خود احدی را امان نه دهند و بر طبق این قضا
آیه مذکوره نزول اجلال یافت **خزانه** بدانکه بنابر مجملی این نقل مضایقه از آن نداریم که سورة آیه چنین
باشد اما آنکه قاطع ثابت است که طاعت هیچ احدی بدون مرتبه عصمت بر مردمان فرض نکرده و امری که در این آیه
شده امر بوجوب و عدم عصمت خالد و اشباه او ثابت است چگونه طاعت او و دیگران که در عدم عصمت مثل وی اند قرین طاعت
خدا و رسول کرده و همچنین خبر متواتر بین الخاصة و العامة فتوح خالد در هر جا محقق گردیده از جمله آنکه رسول خدا او را با گروهی
از سپاه اسلام بر سر بنی خزام فرستاد که ایشان را دلالت کند و رخصت جنگ بوی نداده بود و خالد چون بآن قبیله رسید
بسبب عداوتی که با ایشان داشت بدون آنکه ایشان را دلالت بدین حق نماید مخالفت قول آنحضرت نموده بر سر ایشان تاخت
و قتل و غارت بسیار کرد و چون این خبر برسول خدا رسید بسیار غمگین گردید اشک از دیده مبارکش فرو ریخته
از راه ترحم برخلایق و اورا برخواسته روی مبارک بجانب قبله سنها برداشت و از روی تضرع بسیار گفت اللهم انی
ابرء الیک مما فعل خالد یعنی بار خدایا من بیزارم از آنچه خالد ولید کرده از محاربه بنی خزام بنابر بیت اکر تفسیر

اولوالامر

اولوا الامر با امرای سرایا و سرداران سپاه صحیح باشد لازم آید که حق تعالی امر بمعصیت کرده باشد زیرا که امر بمتابعت عاصی امر است
بعصیان و چگونه ظالم را بحسن اعزاز و امتیاز و مقارن نام خود و رسول سازد و حال آنکه در آیه لا ترکنوا منع از میل بسوی ایشان نموده
و صاحب کشاف گوید چگونه طاعت امراء جور مقرون گردد کسی را لازم کرده و حال آنکه حق تعالی مجمع کرده … است و ایشان خود را
بطاعت اولی الامر بجزی که لایق نمیباشد با او شکی و رجوع آنچه فرمان اولوا الامر که داد اول کار ما مامور باداء امانت و عدل در حکم
نموده و در آخر کار نیز ایشان را امر برجوع بسوی کتاب خدا و سنت پیغمبر خود کرده و امراء جور هرگز اداء امانت و عدل در حکومت نکرده
و جز برای کتاب خدا و سنت مصطفی بر نکرده اند و پیوسته متابعت شهوات نفسانی خود نمایند بجز نوع ایشان …
متصف باشد از صفات … نزد خدا و رسول او اولوا الامر تواند بود بلکه سزاوار اند باینکه نام ایشان در زمره متغلبان باشد انتهی
و این سخنان حقی است که حق تعالی برای اثبات حقیت ائمه اثنی عشر و بطلان کلاب ناصر بر زبان جاری ساخته و العاقل یکفیه الاشاره
و اگر گویند بر فرض تسلیم که اولی الامر منحصر بخلفاء بعد از رسول باشد بنا بر آنچه در ترجمه آیه گفته شد تعیین آن بکیفیت کفایت
رسول خدا مقرر شده آنحضرت نیز برای دفع نزاع امت تعیین امام را حواله باجماع امت نموده بقوله لا تجتمع امتی علی
خطاء و امت اجماع بخلافت ابی بکر نموده که آیه مذکوره صراحت تمام دارد بر آنکه اجماع امت حجت است چه او سبحانه رجوع
کردن بکتاب خود و سنت پیغمبر خود را موقوف بحالت منازعه نموده است بقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله الایه پس
چون قاطع امت بدون منازعه اتفاق بچیزی کنند محتاج برجوع نباشد و عمل کردن بچیزی متفق علیه واجب … از رجوع
بکتاب باشد جواب گوییم اولا قول ابی بکر رسول خدا امامت را باجماع امت کرد باطل است زیرا که حدیث غدیر و کتب ایشان
بیشتر از کتب خاصه روایت شده قطع نظر از آنکه حواله مسئله تعیین امام بر عایا چیزی موجب تنازع و فتنه میکرد و امامی
که منصوب کرده رعیت باشد معلوم که با این آراء مختلفه ایشان چه اعتبار خواهد داشت و چگونه اطاعت او بر ایشان فرض
خواهد بود بدلایلی که از طرفین گفته شده و افشاء آن در مقام خود ذکر شود پس با وجود روایت خم غدیر و روایات دیگر
بر نص امیر المومنین که احدی را مجال انکار و در آنها نیست قول بر آنکه تعیین امامت حواله باجماع شده از قبیل انکار بعد الاقرار
و نا مسموع است فلا جرم اجماع را در آن باب دخلی نیست چه اجماعی که حکم بر حجیت و صحت آن شده اجماعیست که …
شده باشد آورد آنکه معارض با کلام خدا و رسول نباشد و الا اجماع کفره و اهل کتاب بر عدم حقیت دین اسلام حق باشد ثانیا
آنکه از آیات متعدده چون آیه مباهله چنانچه گذشت و آیات متاخره چون آیه انما ولیکم الله چنانچه بعد از این انشاء الله تعالی بیاید
و غیر ذلک من الاخبار المصطفویه خصوصیت امیر المومنین علی علیه السلام بخلافت ثابت است نه غیر او و چون اجماع مذکور مخالف
قرآن باشد و دیگر آنکه و بلی با امامت تمام کرجمهور ارباب حل و عقد متمسک بدان تواند شد در ثبوت آن اجماع باشد
و الا قول بحجیت شیعی و ترجیح … بدون لازم آید و دلیلی بر ثبوت اجماع بر امامت ابی بکر و اما رابعا فی الجمله قرینه تواند شد …
هر کار معصوم ظاهر باشد با یکدیگر داخل در اجماع باشد تا اجماع منعقد گردد از شوایب غلط و خطا … عصمت و امتناع خطا از او
معصوم و محروس تواند بود پس اجماعی بدون دخول او صحیح است و غیر معصوم … و حینئذ نماند اجماعی باشد که …
در میان جماعت تحریر کنند و عصمت امیر المومنین و فاطمه و حسنین از جمله چیزهایی است که اصحاب نقد و طعام شکاک نتوانند بود
و آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس نص قاطع است در این مرتبه عصمت برای هیچ احدی غیر ایشان ثابت نشده
و حال آنکه هیچیک از ایشان در اجماع مردم برای ابی بکر داخل نبودند پس اجماع ایشان خالی از دخول معصوم و باطل است و قطع نظر

ازین گروه گوییم اجماعی که در باب ابی بکر دست داد بل حیله و تزویری بود چه معظم صحابه و رکن اعظم مسلمانان که سلمان و ابی ذر و مقداد
و عمار و صهیب و جمعی دیگر که عدد ایشان بروایت ابن ابی الحدید هشتاد و نوزده تن بودند از اعیان و اجله صحابه از آن جمعیت باز
زده بودند چنانچه در روایات معتبره سقیفه مذکور است و اگر گویند چون بنای اجماع بر یک گروه باشد پس در بسیاری از مسایل که بنای
فرقه امامیه بنا باجماع است و حکم بصحت آن کرده میشود نیز خالی از دخول معصوم است تا بکار اعتنا بآن نکنند گوییم
چون امام بحسب ظاهر در میان نیست که مدلل آنرا بفرمایند چنانچه در غیبت خلافت خلفا از امیر المؤمنین ع بظهور رسید
و از اخبار معتبره مستفیض است اگر فرقه حقه امامیه در مسئله غلط اجماع نمایند بر امام ایشان که غایب است لازم باشد که بنوعی
از انواع حق را با ایشان رسانند یا لا اقل اختلافی در میان ایشان بهم رسد تا بر باطل مجتمع نشوند پس از اینکه در هیچ
مسایل اختلاف نشده اجماع منعقد است ظاهر شود که بیان واقع باشد و امام عصر که معصوم است در آن داخل است
ملخص کلام آنکه اگر اجماع بشروط مذکوره منعقد گردد آیه مبارکه و اطیعوا اولی الامر در حجیت آن هست والا از دخل ساختن حکم
رجوع بوصف تنازع اینمعنی بر نیاید که در حین عدم تنازع رجوع بکتاب خدا نتوان کرد بلکه اعتباری بمفهوم شرط مذکور نیست
ورد بکتاب خدا در هر حالی اعم از وفاق و خلاف واجب و لازم است لا سیما وقتی که دانسته ایم که حجیت اجماع بجهت دخول معصوم
و حفظ آنست از خطا چون صورت این مقال بر مراعات احوال اهل کمال جلوه گر شد بباید دانست که بعنوان اجماع مرکب که
آن نیز نوعی از اجماع است امامت ائمه اثنی عشر که شیعه بامامت ایشان قایلند ثابت و مبرهن گردد و آن بدین نهج است که
میگوییم همگی علمای امت متفرق از شیعه و سنی و سایر فرق مختلف اند در باب عصمت امام و دو قول اند یکی آنکه عصمت را در امامت
شرط دانند و دیگر آنکه عصمت را شرط در امامت ندانند و قول ثالثی که اثبات عصمت برای غیر امام کرده باشد نیست پس این اجماع
مرکب گوییم جمعی که بدلایل و براهین صحت اثبات عصمت برای امام کنند قایل بامامت این دوازده نفرند لا غیر و جمعی که
اثبات عصمت برای امام نکنند بامامت غیر ایشان رفته اند پس اگر امامت مختص این دوازده نفر که عصمت ایشان بین
الفریقین ثابت گردیده است نباشد احداث قول ثالثی شود و آن اثبات عصمت است برای غیر امام و آن خرق اجماع کرده
باشد و باتفاق امت باطل است پس باید که امامت منحصر در ائمه ما باشد و خسر هنالک المبطلون و چون انحصار ائمه
معصومین علیهم السلام با اولوا الامر ثابت و مرجعیت ایشان برای فتاوی و مسایل و مشاجرات ثابت شد پس در ذم کسانی که قطع
و فصل مهمات خود را نزد غیر ایشان و غیر جانشینان ایشان میبرند بهمین تعجب میفرماید که **الم تر الی**
الذین آیا نشاهده میکنی بسوی شناعت حال آنانکه **یزعمون** گمان بدروغ مینمایند **انهم آمنوا**
بر آنکه گرویده اند **بما انزل الیک** بآنچه فرود آمده است بسوی تو از کلمات قرآنی **و ما انزل** و بآنچه
فرود آمده است و بقرائت برخی که انزل بنا بمعلوم خوانده اند در هر دو مکان فاعل آن خدا است یعنی فرو فرستاده است و سخنان
بر سایر انبیا و رسل **من قبلک** پیش از تو چون کتب و صحف آسمانی که در سطور آنها اوصاف اولوا الامر و خصایص
ایشان و دول غیر هم بر تو و قول اسود مینماید مرقوم و ذکر شده و معهذا **یریدون ان یتحاکموا** میخواهند که منازعه و مقاتل
خود را رفع نمایند **الی الطاغوت** بسوی کسی که بغایت طاغی و یاغی باشد و از راه و روش کار خود را بیندازد چه طایفه
دیگران چون خلفاء ثلثه و بنی امیه و بنی عباس و سایر حکام ظلم و جور و هر کس بکند بغیر مسلک ائمه اثنی عشر باشد خزانه
بدانکه بنا بر روایت ثعلبی نزول آیه در باره زبیر ابن العوام است که او با مرد یهودی در باره باغی مخاصمه واقع شد پس یهودی میگفت بحکم

ابن شیبر یهودی با اسیم یهودی میگفت بقول محمد راضی هستم و شاکر و بنا بر حیب طاغوت ابن شیر باشد و بروایت عیاشی یهودی با یکی از
منافقان الزمان نزاعی واقع شد التجاج بحکم هم بنا بنده یهودی گفت چون محمد رشوه نمیستاند بمحاکمه او میرویم و منافق میگفت
مرافعه نزد کعب ابن اشرف قرنطی میبریم آخر الامر یهودی به براکشان کشان نزد رسول خدا برد و او بر اتفاقات حق بطرف مرد یهودی
بود و رسول خدا حکم بطرف وی کرد چون بیرون آمدند مرد منافق میگفت بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا نزد عمر ابن الخطاب رویم پس هر دو
خانه عمر آمدند و بعد از گفتگوی طرفین عمر خواست حکم کند مرد یهودی گفت پیغمبر خدا چنین حکم فرموده عمر از مرد منافق پرسید که آیا
راست میگوید و رسول خدا درین باب چنین حکم کرده گفت بلی فاما بحکم محمد راضی نیستم پس عمر برخاست شمشیری کشید و گردن
منافق را زد و گفت کسی که بحکم رسول خدا راضی نباشد جزای او اینست و این نیز از جمله چیزهاییست که دلالت بر نفاق عمر میکند
که در زمان حیات آنحضرت از برای ستر لویها اظهار این هم موافقت با آنحضرت مینماید و اصلا در دل موافقت بزبان و فعل
ظاهری خود نداشت و چه اگر دل او با زبان او یکی میبود و فی نفس الامر را بنیهم اعتنا بقول رسول خدا داشت بایستی در حجة الوداع مخالفت
آنحضرت در باب حج تمتع نکند و مخالفت از جیش اسامه ننماید و در حین احتضار پیغمبر نسبت هذیان برسول خدا ندهد و فاطمه را
که بضعه رسول خداست بیازارد و بعد از آنحضرت وصایای او را در باب اهل بیت سیما واقعه غدیر را که اول خود با امیر المؤمنین مصافحه
کرده بلفظ بخ بخ مبادرت نموده ضایع نسازد و بعد از آن انکار آنچه کرده بایستی خود را واجب القتل داند از ترک این مسلک که درین کرد
داند و دعوی امارت و امامت مؤمنان نکند پس ظاهر شد که این حرکات از برای عالم فریبی و در بودن حکومت و هم چنین
بوده است نه از راه دینداری چه آنحضرت نیز با مردی اعرابی که با رسول خدا دعوی شتری داشت و نسبت کذب برسول خدا ابتدا آنحضرت
محاکمه نموده و قصه او در رقیمه مذکور است المعتبر بنا بر بعض روایت طاغوت عبارت از کعب ابن اشرف و عمر ابن الخطاب است و بروایت
صاحب جواهر و دیگران طاغوت درین آیه ابو برده کاهن اسلمی است آورده اند که در زمان جاهلیت میان قبیله بنی قریضه و بنی نظیر
قاعده چنان بود که اگر شخصی از بنی قریضه شخصی از بنی نظیر را بکشتی او را بعوض میکشتند و یکصد وسق از خرما که هر وسقی چهار من باشد
از ورثه او نیز میگرفتند و اگر نظیری قریضی را بکشتی بر این هیچ وجه نمیکشتند بلکه شصت وسق خرما از مال قاتل بدیه مقتول
میدادند و این بسبب آن بود که بنی نظیر با قبیله اوس و بنی قریضه با خزرج هم سوگند بودند و همیشه اوس بر خزرج زیادتی و تعدی
داشتند و چون حضرت همایون و کوکبه روز افزون رسول حضرت بجانب مدینه با کمال جلال کوچ نمود و طوایف عرب بطوع متابعت
وی بر گردن جان کشیدند نظیری قریضی را بکشت و بین القبیلتین غبار نزاع بلند شد و نظیریان بعوض او می خواستند که قصاص
بر سر دستور سابق براه بروند و قریضیان از ننگ اینمعنی تنگ آمده استغاثه بخزرج بردند و خزرجیان با ویشان گفتند که در زمان
جاهلیت بجهت کثرت و شرف شما رعایت این قانون مینمودیم و امروز که به سبب اسلام و متابعت سید انام همه برادران یکدیگر شده ایم و در فضل
برابریم چه لازم که بدان دستور عمل نمائیم بالاخره بنا بمحاکمه گذاردند و نظیریان با بی برده کاهن و قریضیان بمحاکمه رسول خدا رفتند
بودند آخر الامر چون طرف نظیریان قوی تر بود محاکمه نزد ابی برده افتاد و او ملعونی بود رشوه خوار که هرگز از رشوه سیر نمیشد
و عادت او در رشوه گرفتن آنکه میگفت بهر طرفی حکم کنم میترسم که طرف دیگر مرا بکشد بنابرین خونبهای خود را تا نگیرم حکم نکنم
و چون اهل طرفین راه رسم عادت او بگفت عظموا اللقمة یعنی رشوه مرا در طرف کردند تا حکم بطرف ایشان نمایم تو گفتن آنکه
هر طرفی ده وسق از خرما قبول کرده بود و او از صد وسق کمتر راضی نگردید ناچار از نزد او بیرون آمدند و محاکمه نزد پیغمبر واقع شد
و حق تعالی این آیه فرستاد و در باب تعیین طاغوت اقاویل دیگر نیز هست ولی تعمیم آیه است بر هرکس که بمحاکمه وی راضی شوند و او

بخلاف فرموده خدا و رسول حکم کند چنانچه امیر المؤمنین ع فرموده کل حاکم یحکم بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت وَقَدْ اُمِرُوا
و حال آنکه مامور بودند همه ایشان و سایر مکلفان اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ ج بآنکه انکار کنند بطاغوت و بقراءت عباس
ابن فضل الانصاری ان یکفروا بهنّ با بنا بر تانیث ضمیر است بنا بجهت لفظ طاغوت چون اولیاؤهم الطاغوت بجمع نیز حمل
این لفظ طغیوت بوده یا بر عین مقدم داشته مبدل با الف نموده اند و بر مفرد و جمع هر دو اطلاق میشود و موضوع است از
برای مبالغه در طغیان و اشراف در معصیت بهم نقد بر کافر شدن باو آنچنان است که متابعت او نکنند و محاکمه نزد وی نبرند چه
آن منافی ایمان است بغایت شدت زیرا که ایمان دعوی موافقت با حق است و محاکمه بطاغوت مخالفت آن و هرگز موافقت
با مخالفت جمع نشود و این دعای بطرفین خدا است و خواستن بطرف آن ملعون جز بتلبیس کما قال وَیُرِیدُ
الشَّیْطَانُ و میخواهد دیو سرکش بمکر و دیو اَنْ یُضِلَّهُمْ اینکه گمراه کند ایشان را بسبب میل بمحاکمه طاغوت
ضَلَالًا بَعِیدًا ه گمراهی بسیار دور از راه خدا توصیف ضلال ببعید بجهت مبالغه است محاکمه بمخالف ما انزل الله
بجوی که گویا هرگز تصور هدایت در آن نتوان نمود و اسناد ضلال بشیطان رد صریح است بر قول جماعت مجبره که اسناد هدایت
و ضلال الهی بخدا دهند خزانه بدانکه دلیل رضعی بنای آنچه بران گذارده شده روایتیست کافی از ابی بصیر از صادق ع
که هر کس بوده باشد میان او و میان برادران مومن او مجادله و منازعتی در باره حقی پس بخواند او را بنزد مردی از برادران دینی خود
که حکم کند میان ایشان پس آن دیگری سر باز زند و راضی نشود مگر آنکه او را بنزد ایشان بکشاند بسوی این حکام اهل جور او نیز
از جمله کسانیست که خدا در وصف ایشان فرموده است اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ الآیة و در روایت دیگر فرموده اگر کسی
حقی باشد و اراده محاکمه نزد حاکم عادل کند و او را با خود بمحاکم ظالم رساند از جمله کسانیست که بدون طاغوت راضی شده
جبل زنسلاق آیه و حدیثین مذکورین ثابت و مبرهن کرده که محاکمه بنزد حکام جور و ظلم و قضات مرتشی حرام است اگرچه
در باب حق ثابت فی نفس الامر باشد و تاکید آن کند روایت عمر بن حنظله از آنحضرت که مَنْ تَحَاکَمَ اِلَی الطَّاغُوتِ فَحَکَمَ
لَهُ فَاِنَّمَا یَاْخُذُ سُحْتًا وَاِنْ کَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لِاَنَّهُ اَخَذَ بِحُکْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ اَمَرَ اللّهُ اَنْ یُکْفَرَ بِهِ یعنی
هر کس محاکمه خود نزد حاکم جور برد و بحکم او مال خود از خصم خود متخلص نماید آن مال بمنزله سحت است که در نهایت حرمت
آن از جهت اینچنین است زیرا که بحکم طاغوت گرفته و حال آنکه حق تعالی امر کرده است که همکس بطاغوت نگرود و صورت
مسئله نیز بر همین رحجاز فقها چون ابی الصلاح و غیره چنین است لا سیما که هر گاه مدعین هر دو در مذهب حق باشند و بر
تقدیر عدم حقیت دین احدهما حرمت آن محل تامل است لیکن اکثر فقها در هر دو صورت ترافع بحکام و قضات
مذکوره را جایز ندانند و علامه حلی قده در مختلف برین رفته استدلال کنند بآنکه چون ترافع با مخالف نزد حاکم جور جایز است
باید با موافق در مذهب نیز جایز باشد و چنانچه ایشان را جایز است که مال خود بهر عنوان که متعذر شود از خصم خود باز
یافته نمایند اگرچه بعنوان سرقه باشد آن نیز جایز است و همچنانکه حرمت سرقه بجهت استیفاء حق زایل گردد در اینجا نیز
حرمت محاکمه نزد طاغوت بعلت احقاق حق مرتفع گردد پس حرمت محاکمه باقی ماند بحالتی که دعوی ناحق باشد و صاحب
مسالک الافهام گوید لا اسلم که هرچه ذی حقی را جایز باشد استیفاء حق خود بهر نحوی که او را ممکن شود چگونه و اگر چنین باشد
فایده محاکمه بسوی اهل حق و نصب حاکم عادل زایل گردد مگر آنکه بنای جواز محاکم حکام جور را بر عدم حاکم حقی گذاریم
گاهی که استخلاص مال مومن منحصر باشد بحاکم جور باشد چه در آن هنگام متعذر است و ترک مطالبه حق خود موجب استهلاک

خود و جهت مردم کرده و باین سبب عادت بجور دادن مال یکدیگر کنند بشرط آنکه مدعی میان خود و خدا داند که صاحب حق است و این قول
بغایت وجیه و بنای مسئله و فتوی بر آنست و چون حقیقت این مسئله دانسته شد بباید دانست که حدیث شریف مرتضوی
که بشریح قاضی فرموده یا شریح جَلَسْتَ مَجْلِسًا لَا یَجْلِسُهُ اِلَّا نَبِیٌّ اَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ اَوْ شَقِیٌّ با مضمون این آیه منطبق است و حکام
بین الناس منقسم باین سه قسم اند که نوع اول و ثانی رسول ع و اولی الامر و نوع ثالث عبارت از طاغوت باشد اما انا محصّل
محاکمه بدین سه طایفه ظاهر کرد و در که علما و مجتهدین و عدول المؤمنین که بعنوان حکومت تحکیم قطع و فصل منافعات بین
الناس میکنند کافر و فاسق باشند چنانچه اکثر مردم بی بصیرت فهمیده اند و همین که شخصی را مشغول بقضا و مرافعه دیدند
گویند چون اهل حکم از این سه قسم بدر نیستند و عدم نبوت و وصایت ایشان چون ثابت است لهذا شقیند چه این محض
غلط است زیرا که اگر محاکم بین الناس محض بنفس نفیس نبی و وصی و امام باشد در هر عصری زیاده بر یک امام نیست و هر شهری
قریه محتاج بقاضی و حاکمند و همه قضایای خلق و بنا محاکمه بیک نفر رفع توانند شد پس بر فرض که امام ع ظاهر باشد محتاج
باشد که در هر محلی شخصی از علما و عدول را بقضا منصب نماید تا باقامه جمعه و جماعات و قضایا و احکام خلق برسد نظام جمهور
ظاهر شد که بغیر امام نیز هر کس مباشر امور شرعیه شود و اهلیت آن داشته باشد در حقیقت وصی و صحیح اهل است چه او از جانب
نفس خود احداث حکمی نمیکند که شقی باشد بلکه احکام نبی و وصی را بر وفق قوانین شریعت سید المرسلین بهیچ رای او و اجتهاد
او مجتهد اجرا مینماید و براه میبرد و چنین کسی بعد از امام مستجاب الدعوه و مجزی خلایق است همچنانکه جمعی که بدون اهلیت
و قابلیت و فضیلت و قوت امتیاز مسایل خلافی و استخراج مسایل فروعیه از اصول بر مسند قضا بنشینند بدترین خلایق
و فاسق‌ترین فاسقانند بلکه بنص مَن لَمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللهُ فَاُولَئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ کافر اند و آنچه گفته شد از تقریر روایت عمر بن
حنظله ثابت و مبرهن کرده و آن چنانست که بعد از نهی حضرت صادق ع از محاکم بحکام جور گفته یا ابن رسول الله پس دو نفر
از مؤمنان که با یکدیگر منازعه داشته باشند چگونه فیصل دهند فرموده اُنْظُرُوا اِلَی مَنْ کَانَ مِنْکُمْ قَدْ رَوَی حَدِیثَنَا وَنَظَرَ
فِی حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ اَحْکَامَنَا فَارْضَوْا بِهِ حَکَمًا فَاِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِمًا یعنی ببینید در میان خود کسی را
که نقل احادیث ما کند و در حلال و حرام ما دانا و بینا و با احکام شریعت ما شناسا باشد طرفین بحاکمی او راضی شوید
بدرستی من چنین کسی را بر سر شما حاکم کردم در هر عصری که باشد پس از برای اطمینان مسلمانان و اظهار مزید چنین شخصی
در آخر حدیث فرموده فَاِذَا حَکَمَ بِحُکْمِنَا فَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُ فَاِنَّمَا بِحُکْمِ اللّهِ اسْتَخَفَّ وَعَلَیْنَا رَدَّ وَالرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ
عَلَی اللهِ وَهُوَ عَلَی حَدِّ الشِّرْکِ بِاللّهِ یعنی چون چنین کسی محاکمه بین الناس کند بقانون احکام ما و احد المتخاصمین از وی قبول
نکند هر آینه استخفاف بحکم خدا رسانیده و حکم ما را رد کرده است و عدم قبول قول چنین مجتهدی و رد کننده بر ما رد کننده
بر خدا است و رد بر خدا در حد شرک و کفر است وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ و چون گفته شود بمحاکمه کلام سابق است یعنی چون بگو
اصحاب تو یا محمد مر این منافقان که از جهت محاکمه و ترافع تَعَالَوْا بیایید بجمیع قبول اِلَی مَا اَنْزَلَ اللهُ بسوی
آنچه خدای جل و علا فرو فرستاده است در کتاب خود وَاِلَی الرَّسُولِ و رغبت کنید بگروی حکم رسول و بر وفق آن
بکنند رَاَیْتَ الْمُنَافِقِینَ میبینی حال آن منافقان را تصریح بوصف ایشان را دون اضمار بجهت نوعی حکم
یَصُدُّونَ عَنْکَ در حالتی که اعراض میکنند از تو و حکم خدا بر طبق گفته تو است صُدُودًا ه ج اعراض کردنی
عظیم بنفرت قلبی ایشان از تو و رغبت ایشان بنا حق معلوم میکرده و چه میدانند که تو رشوه نمیگیری و حکم براستی میکنی و ایشان

بلغ

بمقتضای [illegible] خود راضی بآن نشوند و صدود یا مصدر است یا اسم مصدر که صد باشد و فرق میان صد و صدود آنکه اول محسوس
و ثانی غیر محسوس است و بروایتی مراد ازین منافقان جمعی اند که از آنچه در باره خلافت امیر المؤمنین از نزد خدا بر رسول او آمده
بود سرباز زده چنانچه فرموده هم اعداء آل محمد کلما جرت فیهم هذه الآیه فکیف پس چگونه باشد حال ایشان و چه سان کنند
اذا اصابتهم چون برسد بایشان مصیبة بلیه و عقوبت و وبال اعراض ازو بما قدمت ایدیهم
بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از بردن حکومت بنزد طاغوت و ارتکاب معاصی و نفاق و بروایت عیاشی مصیبت قتل
[illegible] و بقول رازی رفتن کفر بر منع رسول خداست که منافقان را آنکه در غزوات همراه سوکب ما بوند آنحضرت با
نا نفاق ایشان موجب تفرقه لشکر نکرد و این خبر ظاهر کرده که گاهی بسبب افعال شنیعه مصیبت بر فاعل آن نازل میشد
[illegible] آیا از [illegible] عصب است یا عقوبت بین العلماء خلاف است [illegible] عقوبت است مگر از برای تا
[illegible] لطف است چه عقوبت بعنوان عذاب ازین امت مرتفع است و نزد تو مجهول و وقوع باشد [illegible] آنکه این منافقان
بعد از رسیدن مصیبت عاجز و شرمنده کردند ثم جاؤک پس بیایند بنزد تو باعتذار از کرده خود یا بطلب دیت
از قتل کشته خود عطف است بر اصابتهم و بر تقدیر انعطاف آن [illegible] و اتحاد فاعل در هر دو فعل نظام سخن [illegible]
[illegible] مفروض باشد و قوله یحلفون وقف بالله [illegible] در حالتی
که برای عذر از تقصیر خود سوگند بخدا و صفات علیاء او میخورند و بقرائت جمعی که در آخر یحلفون وقف کنند بکلام آنرا آیه
کلمه [illegible] اول جمله [illegible] امید یعنی [illegible] تقصیر خود قسم [illegible] سوگند ایشان آنکه بخدا
ان اردنا نخواستیم ما باین اعراض از محکمه تو [illegible] بنزد ابن [illegible] یا عمر ابن الخطاب
[illegible] الا احسانا مگر نیکی و حسن ادب [illegible] بین الخصمین
[illegible] موجب [illegible] ادب [illegible] وتوفیقا و مگر تالیف قلوب و موافقت بین الخصمین
[illegible] باعتبار آنکه علم یقینی باشد علم تو [illegible] برای اخفای جهل خود مکر جزم نکرده بمصالحه
[illegible] خصمین راضی [illegible] بخلاف تو که حکم جزم بطرف حق نموده طرف دیگر [illegible] عداوت بینهما بطول
[illegible] انکار [illegible] از رفتن بنزد ایشان [illegible] ایشان بدین سبب احسان [illegible]
موافقت [illegible] ایشان [illegible] مخالفت با حضرت [illegible]
برخی نزول آیه در باره عبد الله ابن ابی سلول منافق است بسبب حرکاتی که در غزوه مریسیع از غزوه بنی المصطلق گویند [illegible]
بجناب نبوت [illegible] سوره منافقون برای تادیب او واقع شد بعد از مراجعت عبد الله از ان حرکات معذرت [illegible]
نموده قسم [illegible] تقصیری خود یاد نمود تا شاید آنحضرت [illegible] قبول نماید [illegible] تقدیر [illegible] نزول سوره منافقون است
اقوال و افعال ایشان [illegible] مردم ظاهر ساخته اولئک آن گروه منافق [illegible] الذین یعلم
الله آنکسانند که خدای سبحانه میداند ما فی قلوبهم و آنچه [illegible] در دلهای ایشانست از نفاق و شقاق [illegible]
[illegible] سیف [illegible] ایشان بسبب [illegible] فاعرض عنهم
پس اعراض کن [illegible] آن معنی [illegible]
یا اعراض [illegible] دروغ [illegible] وعظهم و پند ده ایشان را یعنی منع از نفاق و دروغ کن

[illegible]

بوعد و وعید ثواب و عقاب ما وقل لهم و بگوی مر ایشان را فی انفسهم در خلوت [illegible]
و میان [illegible] خود [illegible] باعتبار [illegible] نفس [illegible] ایشان
قولا بلیغا سخنی رسنده بغایت [illegible] آن توعید و تهدید ایشانست بقتل یا نزول عذاب [illegible]
[illegible] بازگشت نکنند و جار و مجرور فی انفسهم متعلق بکلمه بلیغا است [illegible]
قتل و استیصال [illegible] آگاه کنند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان از ان [illegible]
[illegible] و این احتمال یعنی اول [illegible] انفسهم [illegible]
[illegible] موجب [illegible] ایشان [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] وما ارسلنا و نفرستاده ایم [illegible] من رسول هیچ فرستاده را [illegible]
[illegible] الا لیطاع مگر برای آنکه [illegible] باذن الله
[illegible] و اطاعت [illegible]
[illegible] الا باذن الله [illegible]
الا باذن الله [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] باذن خدا [illegible] الا لیطاع [illegible]
[illegible]
[illegible]
انبیا علیهم السلام [illegible] در خصوص امری
[illegible] ایشان [illegible] معصیت [illegible]
[illegible] حرام است [illegible] و این محال باشد
پس باید که انبیا معصوم باشند تا این مفسده لازم نیاید [illegible] ائمه معصومین علیهم السلام [illegible]
[illegible] طاعت ایشان با طاعت خدا و رسول [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
ولو انهم و اگر ایشان [illegible] منافقان اذ ظلموا انفسهم [illegible] هنگام که
ستم کردند بر نفسهای خود بسبب اعراض از حکم تو و تحاکم بنزد طاغوت یا بسبب کفر و نفاق [illegible] معصیتی
جاؤک بیایند بنزد تو از روی ندامت فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کنند [illegible] اخلاص
[illegible] توحید و ترک نفاق واستغفر لهم الرسول [illegible] برای ایشان [illegible]
[illegible] التفات از خطاب [illegible] برای تعظیم و تفخیم شان [illegible] آنحضرت [illegible]
رسول [illegible] ایشان [illegible] هر چند گناه عظیم باشد و بروایت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک یا علی فاستغفروا الله واستغفر لهم

الرَّسُول و برین تقدیر التفات بنحو الغیبت بود بجهت اجلال و خرات و متعلق اذ ظلموا و فاء تعقیبی در فاستغفروا الله دلالت بر تعجیل
توبه ایشان میکند بلا فاصله لیکن عطف استغفار بواو دلالت بر آن کند که بمجرد مجیء ایشان بنزد رسول فی الحال استغفار
کردن برای ایشان بر او لازم نیست بلکه باید بعد الحظر غایتاً اگر ایشان را خالی از شائبه نفاق و اصرار و مستحق مغفرت بیند
شفیع توبه ایشان گردد و قوله لَوَجَدُوا اللَّهَ جواب شرط مذکور و لام او برای تاکید در جزاست یعنی اگر بجوی که
گفته شد عمل نمایند البته بیابند خدای را تَوَّاباً رَحِیماً قبول کننده بازگشت توبه کنندگان و آمرزنده گناه
کاران و متفضل بایشان و وجدان مراد دو معنی است علم و ادراک و در اینجا معنی اول منظور است ای یعلموا الله توّاباً
رحیماً چه وجدان بمعنی ادراک بباری سبحانه تعلق نپذیرد و بادراک در نیابد پس حاصل کلام آنکه هر آینه مغفرت
و رحمت شامل او سبحانه را در خود بیابند و این آیه کمال امیدواری است برحمت خدا و شفاعت محمد مصطفی در باره ما
بیچارگان که بجهل و نادانی جرایم آورده و نظر مغفرت بطاعت ولی امید تمام برحمت خداست و شفاعت احمد

خزانه در ذکر بعضی از استشفاع برسول خدا در جواهر از امیر المؤمنین علی نقل کند که فرمود بعد از وفات
سید کاینات صلعم بسه روز مردی اعرابی بمدینه آمد و بر سر روضه مقدسه که مهبط انوار انس و مطاف ساکنان صوامع قدس است
حاضر شد خود را بر تربت مطهره انداخت و از آن خاک پاک بر فرق میپاشید و میگفت یا رسول الله گفتی و قول ترا شنیدیم
و از حق فرا گرفتی و ما از تو اخذ نمودیم و از جمله آیات منزله بر تو یکی اینست که و لو انهم اذ ظلموا الآیه و اینک من یکی از
آنهایم و بر نفس خود ظلم کرده و دست امید بر دامن شفاعت تو زده ام روی توجه بتو بندامت آورده ام تا تو برای من آمرزش
طلبی هنوز اعرابی سخن باتمام نرسانیده بود که از مرقد معطر آوازی بر آمد که قد غفر لک یعنی ترا آمرزیدند و قلم عفو بر
جرائد جرایم تو کشیدند نظم ز نقد طاعت اگر مفلسیم بیباک کلید گنج شفاعت بدست اوست چه باک انتهی کلامه و مجمع
البیان از روایت حسن بصری در باب نزول آیه آورده که دوازده نفر از منافقین با یکدیگر تمهید کرده بودند که حیله در کار
رسول خدا صلعم کنند پس جبرئیل آمد و آنحضرت را از توطئه و تمهید ایشان مخبر نمود و آنحضرت مجلسی آراسته و مشتمل بر وجوه مهاجر
و انصار و فرمود که ای گروه مسلمانان در میان شما جمعی هستند که اراده زشتی کرده اند لیکن هرگز بمراد خود نخواهند رسید
از جای خود برخیزند و توبه کنند و معترف بگناه خود شوند تا برای قبول توبه ایشان شفاعت کنم پس هیچکس از ایشان
برنخواست تا آنحضرت چند دفعه این سخن فرمود و کسی اجابت وی نکرد آخر الامر آنحضرت از روی خشم اسامی ایشان را
گفت بدین نهج که قم یا فلان قم یا فلان تا دوازده نفر برخواستند و شرمسار گردیده روهای چون تنور بر زمین انداخته
و گفتند یا رسول الله شقاوت نفس ما را برین داشت و اکنون پشیمانیم برای ما استغفار کن پس آنحضرت فرمود
الا انا اخرجوا عنی انا کنت فی اول امرکم اطیب نفساً بالشفاعة وکان الله سبحانه اسرع الی الاجابة یعنی ای جماعت
که رسوا شده اید توبه میکنید بیرون شوید از پیش من که مرا در اول دفعه که شما را امر بتوبه کردم بطیب خاطر رغبت
بشفاعت برای شما بود و خدای سبحانه نیز اجابت آن مینمود اکنون که بلیه رسوائی بر شما نازل شد توبه شما را قبول نکند
پس ایشان را از میان قوم خود بیرون کرد و هرگز متوجه ایشان نشد بکرات اخبار از توغل ایشان در کفر و نفاق
میفرماید بقوله فَلَا کلمه لا زایده است تا توهمی که در باره ایمان ایشان رود یعنی چنین است که مظنه ایمان بایشان
توان داشت وَرَبِّکَ یعنی بپروردگار تو قسم یا محمد که ایشان لَا یُؤْمِنُونَ نخواهند گروید گرویدن تحمل

بر وجه حقیقت و اخلاص حَتَّىٰ یُحَکِّمُوکَ تا هنگامی که حکم سازند ترا تا بر ایشان قیام نمائی فِیمَا شَجَرَ
بَیْنَهُمْ در آنچه که منازعه ایشان بر آن مختلط باشد یکدیگر شود همچون مخلوط گردیدن شاخهای درخت و لهذا آنرا
شجر گویند و بر قول بعضی کلا را زاید دانند چنانچه صاحب جوامع بر آن رفته یا برای قسم و تقدیر سخن همچون فوربک لنسئلنهم یا برای
توطیه و تمهید معنی لا در لا یؤمنون باشد چه اشتمال اول کلام و آخر آن بحکم لا ابلغ است در نفی ایمان از ایشان با وجود آنکه
نفی مقتضی صدر کلام است و این قسم اقوال است بآنکه جواب یک کلمه متغیر باشد چنانچه در جای دیگر گوید فلا اقسم بما تبصرون
و ما لا تبصرون الآیه و جمعی دیگر تفاسیر آیه کرده که این در زبیر بن العوام و ثعلبه بن حاطب ابن ابی بلتعه انصاری در بدر حاضر بود
هر دو نخلستان بجهت رد آب میان ایشان نزاعه واقع شد بنزد قاضی حکم و ما ینطق عن الهوی و ترجمان زبان ان هو
الا وحی یوحی محمد مصطفی آمدند و مرافعه قیام نمودند پس آنحضرت بمدلول فی نص الکریم بطرف زبیر است چه نخلستان او بالاتر
از نخلستان ابن ابی بلتعه بود از روی مصالح بر زبیر فرمود که تو زود نخلستان خود را آب ده و آب را بگذار تا بجوار خانه وی رود
ثعلبه را ازین معنی ناخوش آمد چه متوقع بود که حضرت بطرف او حکم نماید روی درهم کشید گفت ان کان ابن عمتک یعنی
حکم را ازین جهت بدین نهج کردی که زبیر عمه زاده تو بود و رعایت وی میکنی پس رنگ مبارک رسول خدا از شنیدن این سخن
متغیر گردید فرمود سخن از برای رعایت تو از روی التماس بر زبیر گفتم تا ترا رعایت کنند و از حق واقعی خود مسامحه نماید اکنون
که چنین است ای زبیر آنچه حق تست از آب استیفا کن و مگذار که آب بجوار او رود تا هنگامی که آب در نخلستان تو بر روی یکدیگر
جمع شود آنقدر که بپای دیوار بلند گردد و چه شرعاً حق تو اینقدر است پس حق تعالی این آیه انزال فرمود که ایمان مردم و فرق تمیز
بپروردگار ایشان دارد و از حقیقت آن بهره مند شوند که ترا رسول خدای در هر منازعه و مخاصمه بر حق و خصم خود حاکم کرده
آنچه فرمای مطاع دانند ثُمَّ لَا یَجِدُوا پس باز نیابند فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً در ضمایر ها ای خود تنگی
و تنگی و امور حاجتی بجهت ظاهر و باطن مطیع و منقاد بوده سر باز نزنند مِمَّا قَضَیْتَ از آنچه تو بدان حکم کنی بر نفع یا بر ضرر
هر یک از طرفین و فی نفس الامر آنرا حق و حکم الله شناسند وَیُسَلِّمُوا و انقیاد و استسلام کنند آنرا تَسْلِیماً گردن نهادن کردنی
و انقیاد کردنی که هرگز مخالفت او ایشان نکنند و شکی را در آن نباشد چون عمار یاسر و ثابت بن قیس ابن شماس و ابن مسعود و جمعی دیگر
از صحابه کرده و روایت آمده که چون زبیر ابن العوام با ابن ابی بلتعه از مجلس همایون رسول خدا بیرون آمدند ابن ابی بلتعه منافق
از حکم رسول خدا شکی در دل داشت بود و عثمان تا لائق بجانب مقداد بر آنحضرت میگفت مقداد ابن اسود بر ایشان رسید پرسید
که حکم کدام یک از شما داده بود ابن ابی بلتعه گفت حکم کرد لابن عمته برای پسر عمه خود حکم کرد و این سخن را منکر شد و میگفت
در هم میکشید مرد یهودی در آنجا حاضر بود چون این سخن بشنید گفت قاتل الله هؤلاء که خدا بکشد این جماعت را ابتدا و هند
گواهی دهند که بر رسالت پیغمبر خود محمد و حلال بر حرام دین خود از روی قرار میکنند و باوری نماز میگذارند و در حکمی جور نسبت
متهم بخلاف حق میسازند و الله که در زمان موسی علیه السلام بنی اسرائیل گناهی کرده بودند و پیغمبر ایشان موسی توبه ایشان را بدین نهج
مقرر ساخت که یکدیگر را بکشند فی الحال همگی دست بشمشیر خود برده بقتل یکدیگر قیام نمودند چون عدد کشتگان
به هفتاد هزار کس رسید و همگی از ایشان بغیر خود دانسته نجات یافتند و دروغ نداده و اکراهی نخشیدند دست از کشتن خود
برکشیدند تا تمام شمع نجات گردید و در وقت شدند و ایشان و سابر صحابه مذکوره که این سخن از یهود شنیدند گفتند
ما نظر من اهل ما است اینجا نکرده و امت موسی بر ما حجت نمیرسید قول چنین که ما اعتبار دیگر نیست و ما وجه حسن امت نکرده والله

که گر رسول خدا ما را بفرماید که خود را بقتل آوریم البته آن را بجای آریم پس حق تعالی برای تشنیع منافقان و اظهار آنکه چنین مؤمنان
کمتر میباشند فرمود وَلَوْ أَنَّا و اگر چنانچه ما كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ واجب و لازم میکردانیدیم برین جماعت منافقان
که دعوی ایمان میکنند آن معنی را مفسرانست چه در اینجا کتبنا بمعنی امرنا است یعنی اگر میفرمودیم بایشان أَنِ اقْتُلُوا
أَنْفُسَكُمْ اینکه بکشید نفسهای خود را در توبه از گناهان چنانچه بنی اسرائیل کردند یا دوم که خدا خود را بکشتن
دهید در راه خدا یا در مخالفت نفس اماره و ترک شهوات آنکه أَوِ اخْرُجُوا یا بیرون روید مِنْ دِيَارِكُمْ
از خانهای خود چنانچه بنی اسرائیل جلا شدند از مصر عوض دند یا خود را از خود تهی کنید چنانچه مشتاقان لقای حق این قالب کثیف را
منزل مستعار دانسته دل ازان بر کنند چشم بمقامات متعالیه و خطه مستطرفه کنند تا اشارت ارجعی الی ربک در رسیده دم
در ساعت لبیک گویان روح خود را ازین منزل خراب بمقعد دار الثواب نمایند مَا فَعَلُوهُ نکردندی آن را از غیر کرده ایم
بر ایشان از جهت شفقتی که در آن کشتن بنا بر رجوع ضمیر بمصدری که کتبنا دال بر آنست یا بنا بر عطف ضمیر بمصدر اقتلوا و اخرجوا
یعنی عمل بآن نکردندی کل واحد از قتل خود و خروج از دیار إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن عمار و اشباه او
از مخلصان صحابه که بروایت کشاف رسول خدا در شان ایشان بعد از نزول این آیه فرمود و در روایت دیگر ابن ابی العبد فرموده که
نفسی بیده ان من امتی لرجالا الایمان فی قلوبهم اثبت من الجبال الرواسی یعنی بخدا سوگند که از جمله امت من کسانی باشند
که ایمان در دل ایشان راسخ تر از کوههای محکم بلند باشد وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا و اگر آن منافقان بجای آوردندی
از روی وفاق و دون نفاق مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه پند داده میشوند بآن از امتثال امری که موافقت امر حق
و بروایت کافی از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام نزول آیه چنین است و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لَكَانَ
خَيْرًا لَهُمْ هر آینه بهتر بودی از برای ایشان در عاجل و آجل بآخرت از آنچه مشغول اند از امثال اعمال دنیاوی و جلال
وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و محکم تر بودی بجهت تصدیق بلوازم دین و ثبات قدم در منهج ائمه طاهرین و دفع مکاید
مضلین و این تاویل مناسبت با آنچه در کافی از باقر مسطور است که حق تعالی در کتاب خود خطاب با امیر المؤمنین ع کرده که
آنجا که و لو انهم اذ ظلموا انفسهم تا آنجا که فیما شجر بینهم و فرموده مراد از شاجرات آن منافقان معاقده و معاهده ایشان که در حین
حیات رسول خدا با یکدیگر کرده بودند که بعد از آنکه چون آنحضرت را وفات در رسد ایشان خلافت را بنی هاشم نگذارند
پس در نفوس خود علاجی نیابند از آنچه تو حکم کردی از قتل یا عفو بسبب آنچه توطئه کرده بودند بعد از آنکه برو ذکر دین
لا علاج شد طوعا او کرها و تسلیم بآن نمودند مراد آنکه اعراضی کرد در ایام حیات تو بر خلافت امیر المؤمنین و اعلام آنها
او و اشدد بالطوع و الرغبت بود ملکا از حرکت بود کر اگر قبول آن نکند حکم بقتل ایشان عالی والا از صمیم قلب با آنحضرت
داشتند لهذا آخر الامر نکث بیعت او نموده و برا از حق خود ممنوع ساختند و باین سبب کاهی بر هیکلی ایشان سرایت کرده مکر
الذکا از مؤمنان چون سلمان و ابی ذر و عمار و صهیب و اشباه ایشان و اگر آن عداوت و نفاق دور نمائی خود بعد
هر آینه بهتر بودی مر ایشان را برای اینکه ثابت قدم در دین باشند و بعلت متابعت خلفا ظلم نکنند وَإِذًا لَآتَيْنَا
هُمْ و آنهنگام هر آینه بدهیم مر ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزد خود و لاغیر أَجْرًا عَظِيمًا ٦٧ مزدی بزرگ و ثوابی
فراوان در دنیا بعنایتی بی منتها بعد از امام متوجه شود و قتی باسط الید باشد از عدل و دانش و رفاهیت خلایق و برکت اموال
و اولاد و دنیا مشغول ایشان از بخشش بناحق و مال ایشان از دست ظالمان غیر و عزت ملک و در آخرت با امن و امان از اهوال

وزیع طویل بر حسب الحضر و فعل و قرائت
نصب بر ادا الاصل استثنا باصم بعده
مقدرات ای ما فعلوه الا فعلا قلیلا

عقبات و خلاصی از درکات و نیل درجات و کرامت من لدنا با وجود آنکه معنی آن از لفظ لآتیناهم فهمیده میشود مزید ترغیب ایشان باشد
که این اجر عظیم من جهت الفضل بایشان داده شود نه من جهت العمل چه اجر عمل ایشان در جنب آنکه خزانه کرم مفهوم کرده چنانچه کویند
فلانی از نزد خود بما احسان کند که آنکه ایشان را تقریب و احسان بر تحت بر تشنیع تفضل و اینجا اجر برای متابعت گفته مر اجر عمل را هر کس
بعمل خود مستحق جزای نکرده و چیزی زیاده فضل نکند که اجر عمل خود نکرده است از جمله این اجر عظیم را اصل جزای عمل دانند و ذکر
من لدنا برای آنست که بجزای خاصه هیچکس قدرت بر امثال آن اعمال مردم ندارد و اسناد بضمیر جمع تعظیم بخوبیها توصیف عظمت اجر افاده آنکه
که اکر چه بعضی که ایشان را تلافی اعمال ایشان کرده ازان مجمل آنچه از نزد او تعالی فایض میکرده مقصود و رهیچ آفریده نیست و در اشارت
و عبرت بر منزل تعمل آن راه نیابد و کلام او بالام تاکید تنجیل ادراک کنند و مجموع این جمله جواب سوال مقدر است گویا
قیل ما ذا یکون لهم بعد الثبت یعنی گویا بپرسند که بعد از ثبات قدم ایشان چه چیز برای ایشان خواهد بود بجواب فرموده
که در آن وقت اجر عظیم از نزد ما برای ایشان است وَلَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه بنمودیم یعنی توفیق قصد بخشیدیمی
ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ٦٨ براهی راست که رسانیده است مر نیل الفلاح و مشرف ابرار اولیا و کسانی که هر ما لک آن
از بوادی حیرت بگلبه امنیت و آن اصل معرفت امام عصر است چون بر منزل سعادات دنیوی و اخروی باشد و بعدازین آن بعد درجه
در وادی عمل قبول آن بعد رت رسیدن بر حد و صول نیست و این سخنان است با آنچه در تفسیر اهدنا الصراط المستقیم
کفته شد که مراد علی ابن ابی طالب است علیهم السلام یعنی اگر آن منافقان کتمان حق آنحضرت نمیکردند تقویت لطف ما را
مدد و معاونت و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ایشان را از عرقاب مهالک تعزیت و مسالک نجات داده بنیل سعادات ابدی
الاتصال بخدمت امام و صحبت او میکرد و از منافع مرتبه بر آن که گفته شد بر خورد ار میشدند و باین سبب نعمت دنیا و آخرت
بر ایشان تمام میبود و دعا در اوصاف آورده که هر آینه میدیدند بجنات فردوس و کشوده شدی بر ایشان درها چنانکه قال النبی ص
من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر کس با آنچه میداند عمل کند حق تعالی بروی هدایت آنچه نداند و در جواهر آورده
محققان در بین آیه آورده که اگر فرض کرده اند خدای بر مدعیان طریق ایمان که بکشید نفسهای خود را بتیغ مجاهده و مخالفت
هوای نفس و بیرون روید از دیار اراده دنیا و محبت متاع آن انقیاد این حکم نکنند مگر جمعی از مخلصان که باد بند بر باخت
بقدم سلوک خود باشند و هادی بجت قویم و صاحب الصراط المستقیم را متابعت نموده باشند و چنین کسان همیشه اند که
پی کرده بکران نز کار بخش از بتیغ مخالفت بکشند از دیار وجود خود بقدم فنا سوی منزلگاه بقا شتافتند بجای ایشان
انار رکاب شهوات نفسانی و استیفای لذات جسمانیه بهتر بودی و بثبات در مقام قرب ربانی و وصول بعلوم و معارف حقانی
فایز شده جانب صراط مستقیم کرده وصول بحضرت ربوبیت است از کشش جذبات عنایات الوهیت راه یافتندی نظم هر که
بتیغ عشق مقتول شد در بارگاه قبول مقبول شد خوشحال مجرد که از هر دو جهان بگذشت و بغیر دوست مشغول نشد
خبر انه در ذکر بشارت عظیم برای مطیعان در موجز بیان آورده اند که عبد الله بن زید الانصاری که صاحب
اذان و مستجاب الدعوه بود نزد حضرت رسالت پناه در خطرات محبت چون در لقمه شبهم از زنده یکم بر تو برین فرو و محنت از جم
کان فاستم آه بر سوز و الم چون نباید علم بر آسمان بر افکنده سید عالم و چراغ دوده آدم از وی پرسید که سبب چیست که
چنین کفت یا رسول الله تو نزد من از نفس و روح و جسد و مال و ولد من دوستری که اکر این دیده محبت رسیده بکلشن
جمال تو میکشایم بخند ازان چون کل محبوب شکفتن آغاز نماید و چون بلبل از مطالعه مصحف رخسار تو محروم میمانم لشکر غم

بخت بخت

والم خون جگر قرار ما بتاراج بتحاریج ببرند لمؤلفه بی نوای فغان جهان نصر و طاقت بخت بخت بجز از دیدار روی تو هیچ حالت
بجمال گل چو بلبل نالدار شعف عشق عاشقان از کمی راه ملامت بخت بخت در بن وقت بفکر اخبار دوام که بنای بیوفایی نهاد
دنیا اگر اجل دست مرا از دامن تو و چشم مرا از مشاهدهٔ دیدار فایض الانوار تو محروم نماید رنجه مدهوش بر فتح بی تو
چنان سازم و بدون استیفاء حظ از خط تو بر پوشش اعمال بالخلال جو چگونه پردازم و بعد از انتظار دنیا در روز
قیامت که از خاک برآرم تو در مرتبهٔ علیا و من در مرتبهٔ قصوی هیچ کیفیت از تجلی انوار دیدار تو مستفیض گردم و شاید
که مرا بعد تنخ برند یا سوزنگداز دوری از خدمت تو هیچ تاب توان داشته باشم لمؤلفه ز سوز نگداز سفر بیدارم اگر
کتاب هجر تو بدتر از عذاب بود و بر فرضی که عنایت ازلی بدستیاری فضل لم یزلی مرا بهشت برد در جز تو کجا و مرتبه من کجا
باشد و چه نوع بشرف ملازمت تو استسعاد توانم داشت مرتع تو کجا و من کجا بنگر تفاوت تا کجا در اسباب النزول این
نقل بنام ثوبان آزادکردهٔ رسول خدا مذکور است پس رسول خدا از حالات وی برهشت آمد فرمود لا یؤمن احدکم حتی
اکون احب الیه من نفسه و ابویه و اهله و ولده و الناس اجمعین یعنی هیچکس بدرجهٔ ایمان با کمال نرسد تا دوام
که مرا از نفس خود و پدر و مادر خود و اهل و اولاد خود و تمامی مردم دوست تر ندارد الحق سبحانه آیه فرستاد که ومن
یطع الله و هر کس که فرمان برد خدا را پیوسته در جمیع اوامر و نواهی والرسول و فرستاده او را باتباع سنت
و اقتفاء طریقت او و رضا بحکم او فاولئك پس آن گروه فرمان برندهٔ خدا و رسول که ذکر اسم اشاره مجازی بجهت
اشاره بعلو حکم آن است بر هر افراد چنین کسان خواهند بود در دنیا و آخرت و برزخ بینهما مع الذین با آن کسانی
که از روی عزت و کرامت انعم الله علیهم ارزانی داشته است خدای بر ایشان نعمتهای دینیه و دنیا
که بدان سبب از سایر اولین و آخرین بکمال از عطایا متفردین ممتاز و سرفراز شده و دیگر آنکه این مرتبه علیه در پیش سرآمدن می نمایند حال
خود و ادوا او سخا نمی بینند و در آن سرای قرب ساحت قدس بینا زندند و مراد از معیت بودن ایشان در یکجا چه ثبت
چه اگر چنین باشد مساوات مفضول با فاضل لازم آید و حال آنکه مرتبه منعم علیهم بالاتفاق از مرتبه این مطیعان ارفع
و اعلا است پس معیت باین معنیست که چون آرزوی دیدار یکدیگر نمایند تفاوت مراتب مانع از وصول نشود
پیوسته چراغ محبت ایشان در شبستان دل ایشان خواهد افروخت و چشم تماشای اوضاع یکدیگر و حضور صحبت مشغول اند پس
بیان منعم علیهم کرده میفرماید من النبیین از پیغمبران مرسل و غیر مرسل که حامل فرمان الهی اند بسوی خلایق
والصدیقین و راست گویان که در طریق تصدیق انبیا و مرسلین از همه کس پیشتر قدم صدق و یقین فرا پیش
نهاده اند چون امیرالمؤمنین و اشباه او از هر امتی چنانچه در عیون از رسول خدا مرویست که فرمود لکل امة صدیق
و فاروق و صدیق هذه الامة و فاروقها علی ابن ابی طالب ع و هر کس از شیعیان آنحضرت که تابعان وی قدم راسخ دارند
در طی مسالک دین بکار برده اند از آنجمله باشد چنانچه در آیه دیگر تصریح بدان نموده و هو قوله والذین آمنوا بالله و رسوله
اولئك هم الصدیقون والشهداء و ایشان کشته شدگان در راه خدا در معرکه جهاد چون شهداء بدر و احد و کربلا
و غیرهم و جمعی بنص احادیث از جمله شهداء شمرده شده اند داخلند چون غریق و حریق و مطعون و مبطون و آنکه بآتش بمیرد
والصالحین و با شایستگان در اعمال و افعال و برپا دارندگان صلاح و تقوی که دین خود از نظر
شبهات و افعال ردیه سالم داشته اند چون سایر مؤمنان متوسط الحال و در کافی و عیاشی از صادق ع منقولست که فرمود

ای مؤمنان

ای مؤمنان حق تعالی شما را در کتاب خود یاد کرده است بقوله فاولئك مع الذین انعم الله علیهم الآیه پس پیغمبر درین آیه محمد است
و مائیم صدیقان و شهیدان راه خدا و شمائید صالحان پس صلاح و تقوی با شما رعایت کنید چنانچه خدا شما را بدان نام
نهاده تا اسم با مسمی مطابق آید و در کافی از آنحضرت مرویست که مؤمن بر دو نوع است یکی آنکه وفا نموده است بعهدی که شرط
با خدا از روی کرده و بجا آورده و هیچ از آن فرو گذاشت نکرده و او است که با نبیین و صدیقین و شهدا
و صالحین باشد و شفاعت در حق دیگران کند و محتاج بشفاعت دیگران نشود و نمی رسد بوی هولی از اهوال دنیا و آخرت
و دیگری آنکه قدم وی در نهج استقامت مانند لغزش باد پای گیاه تازه که نسیم آنرا بهر طرفی میل میدهد و او است که
اهوال دنیا و آخرت بوی میرسد و شفاعت شافعین در حق او قبول خواهد شد و کار او بخیر است و از باقر ع روایت که مراد
از نبیین محمد است و از صدیقین علی ابن ابی طالب ع و از شهدا حسنین و از صالحون ائمه دیگر علیهم السلام اند که در نسل
حسین ابن علی از امام زین العابدین تا امام حسن عسکری ع و از رفقاء آیه حضرت قائم علیه السلام است و هم از آنحضرت
منقولست که فرمود اعانت کنید ما را بتقوی و ورع تا در روز قیامت موجب مزید کثرت و جمعیت ما باشد حق تعالی
فرموده است من یطع الله والرسول الآیه پس فرمود از جمله ما است پیغمبر و از جمله ما است صدیق و از جمله ما اند شهدا و
صالحون وحسن اولئك و چه بسیار نیکویند این طایفه منعم علیهم و نفرانی و حسن نیکو بودن تعجب
در آن بجهت است فحسنت فهم جایز توانند بود و بانی التعدد بر جنت مسند رو بصفت آنکه نوع عالی من با معج باشد اعجا
لحسن هؤلاء رفیقا و تمیز است یعنی نیکو رفیق ایشان از حیثیت آنکه ایشان رفیق و همراه باشند یاد و حال التی که
رفیق باشند و این لفظ بر وزن صدیق و همدیگر بکار میرود و جمع اطلاق شود پس تعلق آن بمجموع منعم علیهم یعنی
تمیز با هر کل واحد از ایشان بجا لیقت باشد کقوله نخرجکم طفلا و وجه اختیار حسن رفاقت بدین طوایف چهار
بقول بعضی آنست که اهل معرفت خدا یا ارباب عیان اند یا اصحاب نظر بطریق استدلال و برهان و طایفه اول برد و نوع اند
یکی جمعی که نزدیکان بقرب مشاهده باشند و ایشان پیغمبران اند دیگر آنها که مشاهده از دور کنند و ایشان صدیقان
باشند و طایفه دوم که خدا را بدلیل شناسند اگر دلایل و حجج ایشان قطعی است یعنی بتشکیک مشکک متزلزل
نشود علما و راسخین و شهدا در روی زمین اند اگر بادله اقناعیه نفوس خود را مطمئن ساخته اند صالحانند و نیز
بر خی از محققین آنها که قدم بر قدم سید عالم در طریقه دین رفته اند هم عنان پیغمبران خواهند بود و نکته علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل ابناء با آن کنند و باقی امت که منعم بسه فرقه اند فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم
سابق بالخیرات با سه فرقه دیگر باشند یعنی سابقان با صدیقان و مقتصدان با شهیدان و ظالمان با صالحان
و در جواهر آورده منظم کیمیا دانند و ما کیمیا قلب کیمیا قلبی کند از قلب طلب غش بر دو آن قلب را خالص کند
هر چه با شما بسیار زود دور افکند ملخص آنکه اینها هر چه بسیار نهای بجد درجات است برای شیعیان مذهب اطهار کرام
حل و عقد امور کار رضای خدا در دنیا و آخرت مقتدایان ایشان اند و الحمد اهل ظل ظلیل عاطفت خود را از معارف هیچ
نوع از طوایف این بیچارگان که ما کما ایشان را از بار گناه نم نخواهد شود چه ظاهر و مبرهن است که منظور از
خلقت عالم و آدم اظهار محبت ایشان و بعض معاندین ایشان است و هر پیغمبران این دو گوهر گران بها را در
گنجینه سینه خود مضبوط داشته اند پس جمعی که این هر دو را داشته باشند البته از جمله ایشان و با ایشان خواهند

بود چنانچه عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت کند که فرمود حق علی الله ان یجعل ولیّنا رفیقا للنبیین والصدیقین الی قوله رفیقا
ذلک الفضل آنچه در بارهٔ مطیعان گفته شد از اجر عظیم و رفاقت منعم علیهم بخششی است که مر ایشان راست من الله
از نزد خدا بر تقدیری که ذلک مبتدا و فضل خبر آن باشد و بر فرضی که فضل صفت ذلک تواند بود جار و مجرور من الله متعلق بمحذوف
تا خبر ذلک باشد و چنین معنی آنکه آن فضل و کرامت بر این مطیعان از نزد خداست نه از غیر او وکفی بالله علیما
و بس است خدای از جهت که دانا است باحوال عاصیان و مطیعین و مکافات هر یک بر وفق استحقاق دهد یا دانا است بحال
هر کسی که با قابل مرافقت منعم علیهم هست یا نیست و بعد از ذکر فضایل مطیعان طرفی از طاعت ایشان را توضیح میکند که جهاد و [illegible]
علامات آنست مبتدا بقوله یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان خذوا حذرکم فرا گیرید
برای آلت حرب خود را که ضمیر آن نجده و حذر چون مثل و مثل و اثر و اثر برای آنست که سبب آن از شر دشمن حذر میکند
کما ورد فی المجمع عن الباقر [illegible] الحذر [illegible] از قبیل [illegible] لازم است باسم ملزوم [illegible]
کفته باشند احذر [illegible] یا خیر السلاح فانفروا پس بیرون روید بجهاد ثبات [illegible] رجالی
گروه گروه متفرق [illegible] مختلف باشد [illegible] این لفظ جمع ثبات [illegible] الانجاز است [illegible] جمع آن
بواو و نون [illegible] باوجود آنکه این جمع مختص بذوی العقول [illegible] باشد [illegible] واقع شده که
اصل آن ثبیه است [illegible] چون [illegible] قتال اعدا [illegible] جمعی [illegible] بروید او انفروا [margin: ثبوته]
جمیعا یا بیرون روید همه یکجا [illegible] اجتماعی تا از [illegible] اگر شما [illegible] در دل دشمنان افتد
و ضرر [illegible] از امام محمد باقر علیه السلام مروی است که ثبات [illegible] چند [illegible] از اصل سپاه جدا [illegible] شود و جمع
اصل [illegible] لشکر است [illegible] تابع [illegible] اگر مناسب باشد [illegible] از سپاه [illegible] باطراف دشمن
بر آیند یا تمام لشکر بصوب دشمن حرکت نموده [illegible] و این خطاب شامل هر اهل اسلام
از مؤمن و منافق [illegible] و بار و منافقان از ایشان [illegible] وان منکم ومیدانید
کار از شما لمن لیبطئن هر آینه کسی هست که از [illegible] ناخیر در حرکت جهاد مینماید و از سپاه اسلام بعقب
میماند و مردمان دیگر را با خود [illegible] چون عبد الله بن ابی سلول منافق و [illegible] از منافقین و این لفظ
[illegible] و لام و [illegible] آن [illegible] است و [illegible] لیبطئن بسکون [illegible] و تخفیف [illegible]
[illegible] آن بنون [illegible] و لام تاکید [illegible] ثانی [illegible] محذوف [illegible] نفاق [illegible]
کنند و مجموع [illegible] باشد [illegible] لیبطئن [illegible] که وان منکم لمن اقسم بالله
لیبطئن یعنی از جملهٔ شما کسی باشد [illegible] که از لشکر [illegible] کنند فان اصابتکم
پس اگر در رسد شما را ای مؤمنان مصیبة بلیه چون قتل و جرح و هزیمت قال گوید از روی شادی
قد انعم الله علی بدرستی که خدای بخشش نمود بمن [illegible] اذ لم اکن معهم
هنگامی که نبودم با این مؤمنان در معرکهٔ قتال شهیدا حاضر و ناظر تا کشته شوم یا مجروح گردم [illegible]
[illegible] در مجمع از صادق [illegible] منقولست که اگر اهل آسمان و زمین گویند حق تعالی انعام [illegible] بر من که با رسول خدا نبودم
هر آینه [illegible] و همین معنی است روایت [illegible] و عیاشی از آنحضرت که لو [illegible] الکلمة اهل [illegible] لکانوا

بها

بها خارجین من الایمان و در آخر فرمود که خدای ایشان را از جملهٔ مؤمنین شمرده بسبب اقرار [illegible] کرایمان دارند و بروایتی فرمود
[illegible] ایشان را مؤمن نامید [illegible] که مؤمن [illegible] و کرامتی [illegible] برای ایشان [illegible] ولئن اصابکم
و اگر برسد شما را فضل من الله [illegible] فتح و غنایم من الله از نزد خدای [illegible] لیقولن هر آینه گوید
آن مرد و [illegible] با بفتح لام ثانی [illegible] آن [illegible] حسن [illegible] مؤمنون [illegible] گویا
کان گویا [illegible] و اسم [illegible] آن ضمیر شان است [illegible] گویا [illegible] لم
تکن بینکم وبینه [illegible] مودة دوستی و آشنایی یعنی
[illegible] آشنایی با شما و [illegible] گویا شما را [illegible] و قرأت کوفه غیر حفص و نافع و ابو عمرو و ابن عامر [illegible]
[illegible] و مودة [illegible] جمله و فعل [illegible] یکن [illegible] کلام [illegible]
[illegible] الذین ظلموا [illegible] یا لیتنی ای کاش من [margin: [illegible] ۱۲]
کنت معهم [illegible] فافوز [illegible] فوزی [illegible]
[illegible] و بقرات حسن و [illegible] فافوز [illegible]
یا [illegible] فوزا عظیما [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] و شهدا [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و ثواب [illegible] ایشان داخل است [illegible]
[illegible] دوری نموده [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فلیقاتل پس باید که کارزار کنند [illegible] فی سبیل الله در راه خدا
الذین [illegible] یشرون الحیوة الدنیا [illegible] بالاخرة
[illegible] آخرت یعنی [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] آنچه [illegible] عوض [illegible]
جهاد و ثواب [illegible] الله علی [illegible] لم اکن معهم [illegible]
ومن یقاتل و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه رضای خدا [illegible]
فیقتل پس کشته شود [illegible] دشمن او یغلب یا غالب آید [illegible] فسوف نؤتیه
پس زود باشد که بدهیم او را در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ [illegible]
[illegible] من الوجه [illegible] غالب [illegible] صورت [illegible]
فضل مجاهدین بر قاعدین ظاهر [illegible] شهید [illegible]
جهاد [illegible] الحسنیین حاصل آید [illegible] اجرهم [illegible] جهاد [illegible]
دارد چنانچه در کافی از [illegible] رسول خدا مروی است که فوق کل بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه
بر [illegible] در راه خدا کشته شود و چون آن [illegible]
[illegible] آورده که [illegible] اجر آن عظیم [illegible] خدا [illegible] استکه

شهید شود و در جهیم بر غالب گردد و پس را بجا نیاید عظمت از برای آنست که مجاهد بدان صورت قانع شده سعی کند تا یکی از آن دو امر روی نماید
رخ نماید و بعضی گفته‌اند عظمت اجر شهید از آنست که گناهان وی را باز خواست نکنند که روی عن الصادق ع من قتل فی سبیل الله
لم یعرفه الله شیئاً من سیئاته و در کافی از رسول خدا مرویست که شهید را از نزد خدا هفت خصلت است اول قطره خون
او چون بزمین ریزد همه گناهان وی آمرزیده گردد دوم سر او در دامن دو زوجه از حور عین نهند ایشان وی را تسلیم شود
و در آن حال گرد و غبار را از روی او بآستین رحمت پاک کنند و بوی گویند مرحبا بک و او بایشان چنین گوید سیم از خلع
فاخره بهشت او را مخلع نموده از دنیا بیرون برند چهارم خازنان بهشت بروی سبقت گیرند بوهای خوش آن تا هر کدام را
خواهد اختیار کند پنجم قبل از خروج روح وی جای خود را در بهشت ببیند ششم خطاب الهی بروح وی رسد که در بهشت هر جا
که خواهی و هر چه خواهی هفتم نظر بوجه کریم خدا کند و این مقام انبیا و شهداست و آن راحت او و دیگر
هر پیغمبر و شهیدست و بعد از ترغیب جهاد بذکر فواید آن مبادرت نموده که از آنجمله است استخلاص مسلمانان از قید کفار قوله تعالی

وَمَا لَكُمْ چه عذر دارید شما تعجب و مبتدا است و قوله **لَا تُقَاتِلُونَ** در محل رفع بخبریت آن یا منصوب بحالیت
یعنی چه چیز است شما را ای مؤمنان که جهاد نمیکنید یا چه عذر دارید برای شما باشد یعنی هیچ عذری ندارید حال آنکه کارزار شما

فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و در بیان برداری او **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ** و در راه آن جماعتان مستضعف بنا
بر آنکه عطف بلفظ جلاله و مضاف الیه سبیل باشد بر تقدیر اسقاط آنکه بر مجموع سبیل الله مستضعفین مقدر است ای فی استخلاص
المستضعفین و نزد صاحب کشاف محل آن نصب است بر وجه اختصاص یعنی چون عطف در سبیل الله استخلاص ضعفا است
از قید کفره گویا سبیل الله مفسر در آنست بجز تقدیر کلامست و رفع اسم بیان مستضعفین کند و این جمله استفهامیه در روی
تعجب متضمن تعجب است مستضعف که از آنجا که در راه خدا و نجات جمعی که در قید اسیری کفار گرفتارند **مِنَ الرِّجَالِ**
از مردان مانند ولید بن ولید و ابوجندل بن سهیل و عیاش بن ابی ربیعه و سلمه بن هشام و دیگران **وَالنِّسَاءِ** و از زنان مانند
چون ام سلمه و ام فضل و غیر ایشان که در مکه مقید بودند اسلام در آمده اراده آن کردند که عبد برده بودند و کفره قریش از اسلام ایشان
وقوف یافته ایشانرا مقید و محبوس نموده اند **وَالْوِلْدَانِ** و از کودکان و عبید و ممالیک چون اولاد عباس و مادر
ایشان و غیر ایشان و ذکر ایشان برای مبالغه در تعجب کفار و اغوای ترحم در دلهای شما است یا اشعار است بر آنکه دعای
ایشان در تقویت و نصرت شما اسرع است باجابت لهذا ایشانرا بجهت و شما دیدن چون در بودن با خود در دعا شریک
کرده بودند **الَّذِينَ** آنجماعت مردان و زنان و طفلان که پیوسته برای خلاصی خود دعا و استغاثه به درگاه حق سبحانه
و از روی عجز و اشتیاق بدریافت ملاقات سید کائنات **يَقُولُونَ** میگویند **رَبَّنَا أَخْرِجْنَا** ای پروردگار
ما بیرون بر ما را یعنی آسان کن بر ما بیرون رفتن را **مِنْ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ** ازین دیه که مکه است یعنی آن مدینه
معظمه برای اجتماع اهل هر اقلیم است هر سال و در آن جا بحجه و در وجه تسمیه قریه آن گذشت **الظَّالِمِ أَهْلُهَا**
که ستم کننده‌اند سکنه آن در غایت بیرحمی و قسوه بر ضعفا و ایتام و بر نفس خود سبب شرک که ظلم عظیم است و تذکیر صفت ظلم
با وجود تانیث موصوف لکن از قبیل است باعتبار اهل باشد چه ظلم از دو وجه و زمین هیچ مکان صادر نشود بلکه از سکنه آنجا
بوقوع پیوندد فکانه قال من هذه القریه التی ظلم اهلها **وَاجْعَل لَّنَا** و بگردان برای ما بعنی تعیین کن از برای ما بعنایت
مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا از نزدیک خود دوستی متولی و متوجه امور ما گردد و از محض جرحمه الهی بمصالح ما قیام نماید

وَاجْعَل لَّنَا و بگردان برای ما **مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا** ۝ یاری کننده و مددکاری که دفع شر دشمنان از ما کند
خزانه بدانکه تکرار جمله فعلیه و متعلقات آن با وجود آنکه عطف نصیر بر ولی بدون اعاده واجعل لنا من لدنک
اخصر و مختصر بود افاده آن کند که از غایت بیکسی هر یک از ولی و نصیر را علیحده طلب میکردند تا آنکه بیکس بمنصف یکی از دو صفت را
خواستار باشند و میتواند بود که از قبیل ترقی باشد یعنی کسی را مقرر کن که تمشیت امور ما کند که علی الحساب در زیر سایه لطف او مرفه
و خلاص باشیم از شر این ظلمه تا هنگامی که ظفر دهنده برای ما از نزد تو بیاید و این ابلغ است در شدت محنت ایشان و میتواند
بود که مراد ایشان از ولی امور رسول خدا و از نصرت دهنده امیر المؤمنین ع باشد بهر تقدیر دعای ایشان بجابت آمده
برخی از ایشان را بعنوان فرار خروج بسوی مدینه میسر شد و ما بقی در روز فتح مکه بزیر سایه دین پناه رسول برگزیده الله
در آمده بر سر کفره قریش مسلط گردیدند و آنحضرت خود بنفس نفیس تولیت امور ایشان نمود بجهت تولیت و نصرت کرد ایشانرا
بجهت نصرت و بعد از سر انجام مهام ایشان عتاب ابن اسید را در مکه بحکومت مقرر ساخت و او بوسیله مظاهره و معاونت
ایشان و دلیل کننده ظلمه و متمردان مکه بود و همه ایشانرا منکوب و مخذول نمود و عیاشی از رضا و قمی علیهما السلام روایت کند
که در تفسیر این آیه فرموده‌اند نحن اولئک یعنی مائیم آن کسانی که از دست ظلم مخالفین و غاصبین خلافت بخدا تضرع میکنیم
تا ما را نجات داده ولی و نصیر ما را که قائم آل محمد است برساند و در جواهر از کشف صاحب بحر الحقایق آورده که جمیع عالم شمای
مدعیان بی معنی با نفس خود جهاد نمیکنید برای سلوک راه حق و خلاص ارواح ضعیفه که نفوس شما و مراد ایشان
استیلا یافته ایشانرا مقید بقید طبیعت کرده اند و بجهت استخلاص قلوب که بعلت نفرت و تداخل ارواح و ایشان
بمنزله ازواج میباشند و هم باعتبار تناسل ازایشانست و از برای جمعی که داوند ولدان یعنی صفات حمیده که از ازدواج
روح و قلب متولد شده اند ربنا اخرجنا در مقام استغاثت میگویند خدایا ما را از قریه شکل بعدن که اهل آن یعنی نفس و طبع
و هوا ستمکارند نجات ده و برسان برای ما ولی که ما را باضافه آثار رحمت خود از ظلمات بشریت برهاند
و مشاهده انوار وحدت برساند و نصرت کننده که مدد کاری در مظاهر جها و محاربه شیطان و حب دنیا قیام
نموده بر جنود نامعدود شهوات غالب و قاهر شویم منظور مدد کاری مردان ستوان کاری که دعوای هوا داری
یاران نتوان رفت براه همه اهل دل از ره بدر رفته نبود هیچ ره رو نشود محرم درگاه الله انتهی کلامه و بعد از آن
تقویت قلب مؤمنان در تحمل مشقت جهاد میفرماید **الَّذِينَ آمَنُوا** آنها که گرویده اند بخدا و رسول
و وعدهای ایشان و ادر امر جهاد حق میدانند **يُقَاتِلُونَ** کارزار میکنند با دشمنان دین **فِي سَبِيلِ اللَّهِ**
در راه خدا و چیزی که موصل و موجب بدان باشد چون استخلاص مؤمنان و غیر ذلک **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**
و آنانکه نگرویدند از یهود و نصاری و کفره قریش و غیر هم **يُقَاتِلُونَ** مقاتله میکنند با مؤمنان **فِي**
سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان طاغی باغی که طاعت او موجب دخول در سخط الهی باشد چون
چنین است **فَقَاتِلُوا** پس بکشید در مجاهده و کارزار **أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ** دوستان و مطیعان
آن دیو پلید را که انبیاء باطل که در خاطر شما راه دهد متوهم و سست مشوید **إِنَّ كَيْدَ**
الشَّيْطَانِ بدرستی که مکر شیطان رجیم و حبایل و قبایل او **كَانَ ضَعِيفًا** ۝ هست سست نادر
و بی بنیاد خزانه بدانکه ذکر مظهر بجای مضمر برای تشنیع بر تبعه شیطانست و از برای اشعار

با آنکه سستی و ضعف قوت او و اضلال المؤمنان بعلت اتصاف اوست بلوازم این نام نیز از وراه دیگر و ذکر کان معبد معنی دوام
در شیطنت اوست فی انفس الامر لعم از ماضی و مستقبل و حال و این کنایه نیز باولی قوت و قدرت الهی است در نصرت مؤمنان
چه اوصاف او سبحانه بنقیض اوصاف شیطانست و تعرف الاشیاء باضدادها و در انتصاف کید شیطان بضعف و کید
زنان بعظمت کقوله ان کیدکن عظیم چند وجه گفته اند اوّل آنکه شیطان خود بتنهائی مکر کند بیرون اینکه زنان با و یار شوند
بخلاف کید زنان که یاری شیطان با کید ایشان ضم شود پس کید ایشان مرکب از کید شیطان و کید ایشانست دوم
در اسول القرآن گوید اینجا مراد ضعف مکر شیطانست در جنب نصرت خدا چنانچه ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یاد
از ان میدهد و آنجا کید زنان در جنب کید مردان عظیم است و النساء حبایل الشیطان شوم بر بمعنی تیم مکر شیطان
در مقابل مکری که او سبحانه برای استخلاص بندگان میفرماید ضعیف است لقوله و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین
چهارم شیطان مرئی نیست و لهذا نفس خود را از مکر او و حبایل او آسانتر است از مکر زنان که مرئی میشوند و خود را بنظر
جلوه داده دلها را میربایند و رهائی از کمند گیسو و کمان ابروی و سو سر ایشان مشکل تر است پنجم گویند شیطان دشمن
هویداست و زن دشمن دوست نما و بدین سبب حذر از او بیشتر و از ایشان کمتر توان نمود ششم چون کید شیطان بنظر
مردمان عظیم بسیار داشت و مکر زنان را حقیر و سهل میشمردند خلاف آن را ظاهر ساخت تا از ایشان مطمئن خاطر نشوند
هفتم استعاد عظیم شان یوسف و بسیاری عصمت و عفت اوست و از آنجا که مکر زلیخا را عظیم شمرد و در اینجا تخریص و ترغیب
خلایق است بقتال و معارضه شیطان و اولیاء او و در چنین مقام دشمن را ضعیف شمردن لازم است الغایة و هو ضروری جری
و علاوه گردیدا گرچه فی نفس الامر قوی و توانا باشد و در الخازن و در اسباب النزول آورده که قبل از هجرت رسول خدا در مدینه جمعی
از صحابه آنحضرت چون مقداد و ابن عمر و اسود کندی و قدامه ابن مظعون جمحی و سعد ابن وقاص و عبد الرحمن ابن
عوف زهری و امثال ایشان که در مکه بودند ایمان آورده بودند از دست کفره قریش اذیت بسیار بایشان میرسید از مین
حکایت شکایت نزد رسول خدا برده عرض کردند که یا رسول الله ما را دستوری ده که بحرب و ضرب این جماعت قیام نمائیم
و بلیه این ملاعین بر ما بر حد افراط رسیده است پس آنحضرت فرمود که من مأمور بقتال نشده ام شما بعبادت پروردگار
خود مشغول باشید و با ایذاء ایشان طاقت بیاورید تا هنگامی که فرمان خدای عز و جل و علا در باب جهاد نزول نماید
یاران آنحضرت بنا بر فرموده صبر کردند تا هجرت بمدینه واقع شد فرمان در رسید که مؤمنان بجهاد روند الحال جماعتی
از جماعت مذکوره از غزوه بدر بسبب از بزدلی تخلف ورزیدند حق تعالی آیه فرستاد که **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ** آیا نمی
بینی کسانی را که **قِيلَ لَهُمْ** گفته شد مر ایشان را یعنی تو از جانب ما در مکه بایشان گفتی که **كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ**
باز دارید دستهای خود را از کارزار کفار و طعن و ضرب ایشان و در روایت کافی از صادق ع ای کفوا السنتکم گاه بعد
ذیال نحو خود را از صحار متصر با ایشان تا هنگام رسیدن فرمان خدا **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ** و بر پا دارید نماز خود را
بشرایط و قواعد منضبط **وَآتُوا الزَّكَاةَ** ع و بدهید زکوة مال خود را بمستحق آن بود ازین و ابنای
فرموده که نماز کنید و زکوة دهید و خود را نگاه دارید و داخل بهشت گردید از باقر ع منقول است که فرموده انتم والله
اهل هذه الآیة یعنی شما شیعیان ما از این قبیل هستید که بدون جنگ و جدال اهل بهشت خواهید شد چه امام شما را
امر بخروج نشده انتهی الحدیث القصة جماعه مذکوره از روی رغبت تمام که بجنگ دشمنان داشتند در صبر کردن بطا

بودند **فَلَمَّا كُتِبَ** پس چون که هجرت بمدینه کردند و نوشته شد از نزد ما و قرار گرفت **عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ** بر ایشان امر
کارزار و هر وقت لا بتمادرو زیب **إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ** ناگاه دیدی گروهی از ایشان بعلت قلت یقین و ضعف دین
مر از راه ثمره حکم رب العالمین **يَخْشَوْنَ النَّاسَ** خوف میکردند از مردمان یعنی از مشرکان قریش میترسیدند **كَخَشْيَةِ**
اللَّهِ همچون ترسیدنی که از خدای باید داشت که مبادا عذابی بر نازل شود و اضافه مصدر است بمفعول که قایم مقام مصدر شده با حال
از فاعل یخشون است ای مثل خشیة اهل الخشیة من الله **أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً** ع یا زیاده بیشتر از آن
ابن جملة بعلت انعطاف آنست بر محل کاف کخشیة الله بنا بر حالیت آن و بر تقدیر مصدریت آن عطف بر لفظ جلاله و محل آن
جرّ است ای کخشیة اشد خشیة من الله **وَقَالُوا** و گفتند از راه جبن و بعضی یا برای تخصیص علت جهاد را از روی استدلال
و تمنا تخفیف **رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ** ای پروردگار ما برای چه جهت و بچه وجه نوشتی و فرض کردانیدی **عَلَيْنَا**
الْقِتَالَ ع بر ما که بفراغت عادت کرده ایم کارزار با کفار و صعوبت آن را **لَوْلَا أَخَّرْتَنَا** چرا ما را امر باز نگذاشتی
برفاهیت و راحت **إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ** ه تا با جلی نزدیک که مرگ ما بعد از برشدن بپیمانه عمر در رسد و لا محاله از این جهان
رحلت کنند و انوار آورده که محتمل است که این سخن را از زبان بنا و روه دروغ گفته اند باشند لیکن حق تعالی حکایت از زبانی
الضمیر ایشان کرده باشد انتهی کلامه و این سخن اصح است چه اکثر ایشان مؤمن بودند بر زبان آوردن این سخنان قادح ایمان
بلی اضمار آن منافی فوائد بوده در کافی و عیاشی از باقر ع روایت کرده در تاویل آیه چنین فرمود کفوا ایدیکم مع الحسن ع
کتب علیهم القتال مع الحسین علیه السلام الی اجل قریب الی خروج القائم فان معه الظفر مراد آنکه آنچه از امام حسن ع
واقع شده در باب دست کشیدن از امر جهاد و صلح کردن با معاویه و تقاعد ورزیدن از لوازم خلافت بحسب ظاهر و آنچه از امام
حسین ع بظهور پیوست از جنگ و جدال و مباشرت بامر قتال و شهادت هر یک بحسب الغرض بوده تا بود و وعده نزدیک از برای فتح
و فرج آل محمد خروج قایم ع است رزقنا الله و سایر المؤمنین الکون معه و فی زمرته و تحت لوائه بمحمد و آله الطاهرین
قُلْ بگو یا محمد با این ترسناکان از امر جهاد که **مَتَاعُ الدُّنْيَا** تمتع یافتن از دنیا که فانی است برای خاطر **قَلِيلٌ**
اندک و سریع الزوال است چنانچه در اخبار صحیحه روایت کرده اند که والله ما الدنیا فی الآخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم
یعنی نیست دنیا در جنب آخرت مگر مانند آنکه کسی انگشت خود را با آب دریا فرو برد پس ببینید که چه قدر بر انگشت او است از آب دریا
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و سرای جاودانی آخرت بهتر است از دنیا مر ابیات شتی از جمله آنکه این فانی و متناهی و آن باقی و غیر
متناهی است **لِمَنِ اتَّقَىٰ** قف از برای کسی که زهد و تقوی پیشه خود نموده آلوده این جیفه مردار نکرده در رجوع آن گفته
عارفی آورده که رب العزة عارفان را در حیات آبرا از دنیا بر بود و بعضی کشیده و با آبه والله خیر و ابقی ایشان را نیز از آخرت بر بود
و بطرف خود کشید انتهی کلام المؤلف و امن و صلت یکغه کس در آورده مثل با ای استغنا زند بر نار لشهر در سال **وَلَا**
تُظْلَمُونَ بیاء غیبت و تاء خطاب و ستم دیده نخواهید شد اهل جمع یا نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب تمام نخواهید
شد **فَتِيلًا** ه بقدر رشته میان استخوان خرما و حق آنست بیان از زیادتی کمند فرمان بری در امر جهاد کردن کشتی میکنند که
در قید هر آدمی به مطوق بطوق موت و فنا است **أَيْنَمَا تَكُونُوا** هر کجا که بوده باشید خواه در کوه خواه در مدینه خواه
در غیر آن **يُدْرِكْكُمُ** مجزوم بجزائیت شرطیه اینما تکونوا است و بقرائت شاذه از طلحه ابن سلیمان بجزم کرده لفظ فلا
مکث نموده و وقف را اینما تکونوا و ابتداء سخن از یدرککم کنند بضم کاف قرائت خوانند و بر تقدیر قرائت اولی که مشهور است فا از قول

بالکلیة اذا در این مقام ظرف مکان است
نظرف زمان چنانکه ظرف زمان باشد باید
ما قبل او را عامل این قال و فعل الله
نتوانند بود و هیچ یک از عوامل ان
نشود و او مردی است ما هم را قرود
جواب لما باشد

آن صفت شد ای فرزند یدرکم **الموت** در می‌یابد شما را مرگ **ولو کنتم** و اگرچه بوده باشید **فی بروج مشیدة**
در حصارهای بلند یا برجهای محکم مبنی بر آجر و گچ یا قصرهای برکار زده نگار یا در بروج دوازده گانه این چرخ بلند حصار لمؤلفه آواز کوس
دولت کو بر فلک رسانی یا رخش کامرانی بر شرق شهریاری و صد هزار قصر بزیب و زینت و زر مبنی بود بر هوا و عیش و کامرانی
آخر نشانه عبرت آید صدای رحلت بیلهای اجل و رکیاز نی بیخ جانی در دم سرای تن راه سوی گشا قتلد آخر غریب بیکس مخیان تنها
پس چون چنین است شهادت که غایت گرامی منتج سعادت دو جهانی است اولی و انسب باشد از زندگی این جهانی مقرع حال بجز الحیی کشته بازی
آمد کاه باش و مصداق این مقال است آنچه در منهج الصادقین از امام راشدین و سید مجاهدین حسین بن امیر المؤمنین آورده
که در روز کربلا لشکر را مخاطب ساخته فرمود و ان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء فی الله بالسیف افضل لمؤلفه چون مرگ برای هر تنی
ناچار است خنجر به از بستر راحت باشد **خزانه** در ذکر تیر از قضا و قدر الهی در بعضی از کتب بعضی شان نزول این آیه
چنین آورده اند که قبل از بعثت رسول علیه السلام زنی از شوهر خود حامله بود و در ایام حمل روزی در خانه خود با مزدوری اشتغال و مردی اجنبی
مزدور داشت اتفاقا در آن روز و برادرش زایلک کرفته تا بر خود بیجیبید و وضع حملش واقع شد چون اسباب زایدن واحدی
او حاضر نبود مر مزدور را بطلب مردم و تدارک اسباب فرستاد و چون مرد مزدور دوازده و خانه بیرون آمد بمردی ظاهر الصلاح در در خانه
ایستاده چون چشمش بر وی افتاد گفت ای بنده خدا درین خانه اکنون دختری زاییده شده مرد مزدور گفت آری طفلی زاییده شد
مرد مزدور گفت آری طفلی زاییده شده ولیکن نمیدانم که پسر است یا دختر آنمرد گفت و الله که دختر است و از ده بنا مزد و زنا فتند و فاید
بنا را ز وی صادر شود و بالاخره زوجه تو شود که مزدور زنا در او و طاقت الاربعه را استیفا تمام حوالی بکرند عنکبوتی از وی بنا
بود مرد مزدور را از استماع این سخن آتش غیرت حال کشته جهت وی مانع شد را اینکه بر خود قرار نتوانسته از کرتن زاییده وضع کرده
در دل خود گفت من بیکردم و از زنا در طفل میبرم که پسر است یا دختر اگر دختر باشد و بر اینکه تمام که این شک نصیب من نشود چه مردی که
طفل نه دختر نشان ده البته آنچه گوید راست خواهد شد پس بخانه درآمده معلوم کرد و دید که دختر است فی الحال کارد
کشید و شکم آن طفل را از پیش ظهار تا صدقه بشنه پاره کرد و احشای طفل بیرون ریخت و زن فریاد و واویلا بر کشید
و تمام مردم همسایه بر کرد وی حاضر شدند مرد مزدور گریخت و از آن شهر بیرون رفته روی بدیار دیگر نهاد و یاران آن زن بجمع
آورده شکم آن طفل را بر هم دوختند و بمداوا مشغول گردیدند اتفاقا بتقدیر الهی طفل بحال الصحت باز آمد و حسن و جمال
وی بجایی رسید که بعد از بلوغ ضرب المثل زنان عرب شد و بقول صاحب مجمع البیان که در همه طوایف مشهور است بنت الفقه
موافق آنچه خبر داده شده بود بلوازم فسق و فجور و زنا و شرب مشغول شد بجایی که مردم بلخ از دست بدیهای او بتنگ آمده
و برا اخراج کردند و او بکنار ساحل دریا خیمه بر پا کرده مشغول عیش و عشرت گردید و در خلال این احوال مرد مزدور که کشته زر
زنفه بود با جملتی کشتی مال از آن سفر مراجعت نموده بدان ساحل نزول کرد و آوازه تمول او عالم را گرفت و بعد از تکلیف
رنج سفر چند روز میخواست اراده آن کرد که زنی بخواهد دلاله که در آنجا بود بوی گفت زنی از فلان شهر بدین سرزمین آمده
که مشک بوی گیسوی او مشتری تسبیح صد کوشه صد ماه شیداست و نکهت خال عنبر بویش سودا شده چون در حکمیل الاطرا
بصحرا داده بیاض کردن سی صد غزال رعنا و طوقی بر گردن نهاده بر چشان نقش هزاران هزیری بر ارکان دولوا لمؤلفه هر کرا
چشمش بهر صد دام محبت افتاده هر نکتی نک لبش بعیح روان لوش جان است اما کار او بعشقبازی و چارهسازی
و انجامش است فعم لحظ شمع عشرتی را خلوت آشنایی می‌افروزد و داغ مودت بیاری میسوزد مرد مزدور گفت چنین ماه جان

حیفاست که بدین کوه ها گدازد یا بجا آوری این افعال شنیع اجتناب نمایند من او را بحباله ازدواج خود در آوردم جوان این سخن بگوش وی
رسید فی الفور دست از هر معاصی بر داشته باز ابواهل فسق کشیده مرد مزدور را او بخواست و او در خانه شوهر بوظایف
طاعت و عبادت اشتغال نمود روزی شوهر از حکایات ایام سفر و وقایعات عجیب این رباط و در سرای قوی تفکلی چند در میکشته
بود ناگاه سر رشته سخن بهیاره کوردن شکم طفل آن زن منتهی شد پس آن زن که صورت حال خود را از مادر خود شنیده بود آنکشته تنخیه
بر وی دانی کرفته که بدینک آغاز نمود و گفت ای شوهر بحق آن خدای لا یزال که من همان جاریه ام که تو شکم وی شکافتی یا بنک اثر شکافتن
در وی ظاهر است و شکم خود گشوده بشوهر نمود مرد مزدور را افسکر از قضای الهی که بری بیت عار زند دیبا و شاهی کر بری کشته
و من و در راه او یا که آن زن دی باشد و گفت ای زن من از آن مرد عیب گوسه جزره دیاره تو شنیده ام بکی فسق و فجور و دیگری آنکه زود
من شوی و بیم آنکه بکزیدن عنکبوت بمیری و و حجز اول طابق النعل بالنعل بعمل آمد و از نیستی و بر تو میترسم و اگر چو لحا از تو کم شود
زندگی بر من حرام خواهد بود اما هیچ توهم مکن که مرا مال دنیا بلا است از برای تو در صحرا عمارتی تازه در نهایت بلندی خواهم
ساخت که عنکبوت بهیچ وجه در آن بنا راه نیابد و در پیش شتر ابو افتی اوهن البیوت و نه فقد و از کوه زر جهد خود در برابر قصر بلیعکاز بر کر از آن
عنکبوت نماید و کرد اگر در آن خانه فی حفر تمام که جو بیا رکسکشان عکس موجه زلال پیکر افتش باشد تا نه عنکبوت در سقف آن کار
تواند بود و نه عقارب و حیات راه در حیات آن کنار دید طرح بنای آنرا بر بخته با بدک زمانی با تمام رسانید لمؤلفه
منظرش همچون ارم ذات العماد پایهای رفعتش بالای فرقدان و در و دیوار آنرا از کاشی و رخام برهیه هموار و صاف نموده
که اگر شاهین نظر بر سطح رواقش افتد از لغزش با بیژه دست از گشت و هم کس لمؤلفه چون آیینه خانه در و دیوارش صاف لغزنده
بود عکسها و آن دلبر با روی دلدار خان ناز نین منظر بر بالای سنده ناز و ساحت بر پایهای تخت و براوه و میان طشتهای پر آب
گذارده در کمال احتیاط ببر میبرد تا روزی که وعده رسیدن قاصد اجل و قطع کنند رشته امل در رسید آن زن تنها در آنجا
بفراغت خفته بود در آخر روز منظرش بر میان منظر عنکبوت بزرگ چشم آلوده افتاده که در کمین او در آمد آشفته حال از
جای خود بر جسته آهنگ کشتن نمود و بقول بعضی قصد دفع آن کرده پای انگشت در حسن اضطرار انگشت پای وی بزبان عنکبوت
آمد فی الحال مانند زهر باز هر چنیند و بزرگ کردید و تمام اعضایش مانند مشک سیاه کرده و بر دور فرو
رفت و رشید جان آن در حال قرار شد فرود و فوت لمؤلفه بر سیمین آن مهر دلافروز چو ماه مخسف شد و سیلی و چون این واقعه
عبرتی عظیم و نکته شده برقضیه لاراد لقضاء الله و لا معقب لحکمه بود حق جل و علا بر پیغمبر عالی قدر وحی فرستاد که اینما تکونوا یدرککم
الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة مناز ساخت لمؤلفه منکه بر سر راه شد نامه رقعت شاه مرشد بعدش خا
بتراب همه کس بر حیات شده شد **وان تصبهم** و اگر برسد بامل کتاب یا منافقین قوم تو یا محمد **حسنة**
نیکی از امور دنیا چون صحت بدن و فراوانی و ارزانی و ظفر بر دشمن و امثال اینها چنانچه در روز بدر **یقولوا هذه**
میگویند این خوشی و خرمی که با دادند **من عند الله** ع از نزدیک خداست که ما را مخصوص بآن داشته
وان تصبهم سیئة و اگر برسد ایشان را مکروهی چون مرگ و قحطی و گرانی و خشک سالی و شکست که
چون روز احد **یقولوا هذه** میگویند این بلا یا محنت که رسیده **من عندک** ط از نزد تست یا محمد و بشومی
قدم آنها که یاران مکه بشهر ما مدینه آمده اند نقلست که چون رسول علیه السلام از مکه هجرت بمدینه نمود از انفاقات آنسال مسواها
آفتی رسید و نخرما در وی بکرانی کداره بود پس جماعتی یهود و عبد الله ابن سلول منافق با جمعی از اتباع و مقدم شریف رسول

دانسته بدین عهد با ایشان عبادت میکردند و پیوسته این طریقه را مرعی داشتند و در هر جنگی که فتح میکردند میگفتند از جانب
خدا فتح شد و چون شکست میخوردند میگفتند از راه بی تدبیریهای محمد منهزم شدیم چنانچه قوم موسی نیز فال بد برای
قدوم میمنت لزوم پیغمبر خود میزدند و هو قوله و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه قل کل تو بجواب
ایشان بگو که همه آنچه واقع میشود از رزق و فتق خلایق و قبض و بسط علایق و عوایق من عند الله ط از نزد
خدا و فرمان اوست دیگر چرا چه نسبت کرد کار خدا را و دخل تواند نمود پس از روی افسوس بحال آن منافقان که مبتلا [illegible] میفرماید
فمال هؤلاء القوم پس چه میشود این قوم منافق و یهودان فاسق را که لا یکادون
نزدیک نیستند اینکه یفقهون فهم کنند از روی رویه و عقل حدیثا ه سخنی را که میگویید یعنی چرا
تدبر نمیکنند این که دیگری را در ملکت خدا دخلی نیست یا سخن خدا و رسول را که در باب موعظه ایشان گفته میشود چرا فهم نمیکنند و
پی نمیبرند و اگر حدیث بمعنی حادث باشد یعنی نزدیک نیستند رسد و اینکه حادثه از حوادث ایام که بر ایشان واقع میشود چون قحطی
و تنگی و غیره را فهم کنند که از شومی افعال زشت خود شان حادث شده پس تو بر ما نامر کند تا حق تعالی آن بلیه را از ایشان بر دارد
پس و رسیان حقیقت حال فرماید ما اصابک آنچه میرسد بتو ای انسان من حسنة از نیکی و فراوانی
و نصرت و غنیمت فمن الله د پس از نزد خدای سبحانه است من حیث الاحسان والامتنان لا غیر چه افعال انسان
مکافی کوچک ترین نعمتی از نعم الهی اساسا برابر نیست با وجود که بر تو بیشتر باشد پس چگونه مقتضی غیر او تواند بود و لهذا در
منهج الصادقین از رسول خدا روایت کرده که فرمود ما احد یدخل الجنة الا برحمة الله گفتند یا رسول الله دخول تو
نیز به بهشت منوط برحمت خداست فرمود بلی دخول من نیز برحمت خداست و ما اصابک و آنچه بتو رسد من
سیئة از قحط و بلایا و محن فمن نفسک ط پس از جانب نفس تو است چه نفس تو بعلت استجلاب معاصی
و استنکار طاعت آن کرده و از رسول خدا مرویست که ما من خدش بعود و لا اختلاج عرق و لا عثرة قدم الا بذنب
و ما یعفو الله عنه اکثر هیچ خدشی از چوب و جز آن بر بدن واقع نشود و هیچ رگی بحرکت در نیاید و هیچ قدمی از جای خود
نلغزد مگر آنکه بسبب گناه است و آنچه خدای از آن در میگذرد و مکافات آن نمیکند زیاده بر اینها است خزانه
بدانکه این منافات با مدلول قل کل من عند الله ندارد چه تمامی نعم و نقم من حیث الایجاد والایصال از نزد او سبحانه است
لیکن حسنه از روی احسان و امتحان است و سیئه مجازات و انتقام چنانچه در آیه ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت
ایدیکم و یعفوا عن کثیر تنصیص یافته و بهمین معنی است حدیث کتاب توحید از صادق ع که فرمود کانات [illegible] النعم من الله [illegible]
فکذلک الشر من انفسکم و ان جری بقدره و [illegible] در تفسیر خود آورده که این معنی [illegible] از علما [illegible] کردیده است که او سبحانه
در آیه سابقه همه حسنات و سیئات را بخود نسبت داده لقوله کل من عند الله و در اینجا اسناد حسنه بخود و سیئه بدیگران
داده و توفیق بین القولین از قرار حدیث حضرت صادق ع بدین نهج کند که حسنات در کتاب خدا بر دو وجه است یکی بمعنی
سلامت در بدن و توسعه در رزق و دیگری افعال حسنه و عبادات که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و سیئات
نیز بر دو وجه است یکی خوف و مرض و شدت و یکی افعال قبیحه که خلاف مراد واقع میشود پس آنچه در کریمه قل کل من عند الله
منظور است نوع اول از حسنه و سیئه باشد که زمام حل و عقد آن جز بقبضه قدرت الهی نیست و آنچه درین آیه مذکور است
نوع ثانی از حسنه و سیئه است که نفس آدمی مستقل در فعل آنها و مستحق ثواب و عقاب بر آنها میگردد انتهی منقول کلام [illegible]

پس

پس ما بینی که درین آیه اسناد حسنه نیز بنفس انسان داده شود نه باو سبحانه چنانچه نسبت مذکوره بدان کردید پس اسناد دادن حسنه
بخدا برای آن باشد که [illegible] اجتناب نمودن از معاصی بنواهی الهی مجرد اراده عبد کافی و غیر موقوف بمهیا بودن اسباب و آلات و
ادوات است [illegible] و عمل کردن باوامر او سبحانه مجرد اراده عبد کافی نیست بلکه محتاج به تهیه و تدارک اسباب و آلات است
و تهیه آن از نزد او سبحانه است لا غیر و با وجود تهیه اسباب نیز در کسب سیئات مجرد مهیا بودن آن کافیست بخلاف کسب
حسنات که مجرد تهیه اسباب و قدرت بر آن کافی نیست بلکه لطفی دیگر و تاییدی دیگر از نزد خدا ضرورت تا بنده بفعل
حسنات قیام نماید چنانچه در جای دیگر گوید لمن شاء منکم ان یستقیم و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و [illegible] معنی آنچه
در کافی از امام رضا ع منقولست که حق تعالی میفرماید ای فرزند آدم بمشیت من هستی تو آنکس که اراده میتوانی کرد برای نفس
خود آنچه اراده میکنی و بقوت من بجا آوردی فریضه های مرا بجا می آوری و بنعمتهای من که برای طاعت خود بتو داده ام قوت
یافتی بر معصیت من کرد اینکه ترا شنوا و بینا و صاحب قوت و قدرت هر چه بتو میرسد از نیکی از نزد خدای تواست و آنچه
بتو رسد از بدی از قبل نفس شوم تو است و ذلک انی اولی بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک منی و ذلک
انی لا اسئل عما افعل و هم یسئلون و ارسلناک و فرستادیم ترا یا محمد للناس رسولا ط برای
همه مردمان از عرب و عجم و ترک و دیلم و سفید و سیاه و زن و مرد و صغیر و کبیر قاطبه فرستاده شده که احکام ما بایشان رسانی
و ایشان محض خیر و خوبی و بجهت است نه از برای بعثت و کفی بالله و بس است خدای برای تو شهیدا ه گواه
بر آنچه مردم گویند و [illegible] حقیقت [illegible] پس کاینات پس بجانب [illegible]
از قحط و غلا و محن و بلا بتو نسبت میدهند بلکه آنچه از تو بایشان رسد در هر باب عین مشیت خداست کما اشار الیه بقوله
من یطع الرسول هر کس فرمان برد فرستاده ما محمد را فقد اطاع الله ط پس بتحقیق فرمان
برده است خدا را برای آنکه رسول امر و نهی نمیکند مگر بامر خدا [illegible] من اطاعنی
فقد اطاع الله فرمان آنحضرت عین فرمان الهی است و همچنین فرمان امام عین فرمان پیغمبر است چه او نیز قدم بر قدم پیغمبر
و پیغمبر بوده او جری داد در میان امت جاری [illegible] و در کافی و عیاشی از امام [illegible] مرویست که رفعت و سربلندی و کلید
امر و گشایش در هر چیزی و رضای پروردگار رحمن پیروی امام است بعد از شناختن او پس این آیه تلاوت نمود و در اخبار
مرویست [illegible] معصومین صلوات الله علیهم آمده که روزی رسول خدا فرمود هر کس مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هر که
مرا مطیع کرده خدا را مطیع کرده است پس منافقان بطعنه گفتند محمد مردم را نهی از شرک میکند و خود شریک از برای خدا
قرار میدهد [illegible] خود را با خدا در فرض طاعت شریک میسازد حق تعالی برد قول ایشان و تصدیق رسول خود آیه فرستاد که هر که
اطاعت پیغمبر خدا کند اطاعت خدا کرده است و من تولی و هر کس اعراض کند از فرمان تو یا محمد فما
ارسلناک پس نفرستادیم ترا علیهم حفیظا ه ط بر ایشان نگهبان که ایشان را از ارتکاب
معاصی محافظت کنی یا ایشان را بعنوان جبر بدین خود در آوری بر تو همین تبلیغ رسالت است و قبل گویند این آیه بآیه فاذا
انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است چه نزول آن بعد ازین واقع شده و در اوان امر است بقتال مشرکین و درین آیه دلالت صحیح است
بر عظم شان رسول خدا که طاعت او مقرون بطاعة الله کردیده و ایضا تسلی آنحضرت است از اعراض منافقین دل و زبان خود
موافق نمیکنند و یقولون و میگویند در حضور تو از روی ناراستی و نفاق که امر ما طاعة ز فرمان بردار تو ایم

بنابر خبریت بجهت مبتداء محذوف و اگر مبتدا خبر محذوف باشد یعنی بر وی تو کار ما اطاعت است غار ما بخشیدن تو فرمان و از ما طاعت

فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون بروند **مِنْ عِنْدِكَ** از نزد تو **بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** شب بگذرانند

جمعی از این منافقان در مخالفت تو و ابو عمرو و حمزه تا را در طا ادغام کنند بجهت تقارب مخرجین و حسن ادغام حرف ضعیف الاطباقی

در حرف شدید الاطباقی نه بالعکس بخلاف قراء دیگر که تاء اول را بعلت آنکه لام الفعل است بیّت منفصل از طا بقراءت فتحه

دهند و تذکیر فعل بیّت باعتبار مفهوم طایفه است که بمعنی فریق آمده و اصل بیّت بمعنی تدبیر کردن اشیاء است در شب و تدبیر

آن منافقان چنانست که روز اظهار موافقت با تو نموده شب فیمابین با یکدیگر گفتگو مینمایند **غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ** ط

غیر آنچیزی که روز با تو میگویند ذکر تاء تقول برای تانیث باعتبار لفظ طایفه باشد و بر تقدیر تذکیر فعل و بودن تاء آن

برای خطاب غیر آنچه تو میگوئی یا محمد از کلمه حق و اظهار بکیفیتی **وَاللَّهُ يَكْتُبُ** و خدای می‌نویسد یعنی کاتبان

اعمال ایشان را امر میکند تا در صحیفه افعال ایشان بنویسند **مَا يُبَيِّتُونَ** ج آنچه را که در شب تدبیر میکنند تا روز قیامت

جزای ایشان را بر وجه راستی با ایشان دهد یا انزال آن در کتب خود که قرآنست مینماید تا تو از آن بخبر شوی چون بدین قبایح ایشان

مطلع شدی **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ** پس روی بگردان از عتاب ایشان و از اینکه نام ایشان بعنوان نفاق بری جهت مصلحت

اینکه مظهر شهادتین اند و قتل بر ایشان بنابر آن روا نبود و دل از ایشان بر تاب با اعتماد بر دوستی عنان ایشان مکن **وَتَوَكَّلْ**

عَلَى اللَّهِ ط و اعتماد بر خدای خود کن یعنی کار خود بوی بگذار **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا** ۵ و بس است

خدای تو نیک دهنده امور و کفایت کنان و قائم بمصالح ایشان و تمام کننده آنچه بدو واگذارند **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ**

آیا پس تامل و تفکر نمی‌نمایند این منافقان **الْقُرْآنَ** ط در بین قرآن مجید که مرکب از وجوه و درای معانیست در مجاز

مآلات الالفاظ هدایت مآل آن حوض نهایت البشر الجاس و ادناس کفر و نفاق الکلیه ... آمال و مصالح احوال او شست

شو یافته لوح ضمیر ... صادق صادق و متدبر کرده این ترتیب و تفریع آن بالاعجاز است که این حرکات ... بیجا نبه

کاینات از راه ضعف اعتقاد و بنیوت و ... چون از صمیم تفکر ... آثار صدق و صفا ... امر حق کاهو حقه بر

ایشان منجلی شد مراد آنکه چون دراعماق علوم و حکم لاتعد و لاتحصی درین کتاب مستطاب مندرج است تدبر و تفکر می

کنند تا ظاهر شود که آن کلام منزل من عند الله و محمد عبد الله و رسول الله است و چند از انکار و نفاق آن

ایشان بر جهد **وَلَوْ كَانَ** و با ایشان حالی شود که اگر میبود این قرآن نازل شده و ساخته **مِنْ عِنْدِ**

غَيْرِ اللَّهِ از نزد غیر خدای بحانه **لَوَجَدُوا فِيهِ** هر آینه ارباب فصاحت و بلاغت یافتندی در آن

اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۵ تناقض و تفاوت بسیار در لفظ و معنی چه کلام بشر با اعتبار تناقض مزاج و اختلاف

نفوس متضاده خالی از شوائب اختلاف نیست هر چند در بلاغت و فصاحت و حد عصر و فرید دهر باشد چون این کلام

از شمه این انفصام فارغ و همه مربوط بهم فصیح و متواتر است ... نازل کننده آن از صفت تضاد و تناقض مبرا و معراست

چنانچه تحقیق این مقام در خزانه دویم از مقدمه الکتاب شد **خزانه** بدانکه اختلاف بر چند نوع است اول

اختلاف تلاوم و آنرا تلون نیز گویند و آن نقل کردن یک قضاست بچند نوع و چند عبارت که چون با اصل رجوع کرده شود

همه موافق باشد دوم اختلاف مقادیر آیات که بقول بعضی از قرآء آیات فلان سوره بفلان عدد و بقول دیگران بفلان عدد است

سیم اختلاف در قرآءت چنانچه در خزانه اول از مقدمه گذشت چهارم اختلاف تجنیس امر و نهی و حلال و حرام و وعد و وعید

پنجم اختلاف ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محکم و متشابه و احکام مستنبطه از آنها و این پنج نوع اختلاف در قرآن یافت شود و چون که

منافات با فصاحت و بلاغت و قبحی ندارد بلکه در حسن کلام می افزاید این اختلافی که در قرآن یافت نشود و اختلاف تناقض است مثل

دو حکم نقیض یکدیگر در صدق و کذب یا اضطراب یا اختلاف تفاوت چون ذکر و جزاء در قدر یا مقدار یا مکان متفاوت باشد مثل

بودن قرآن از این دو اختلاف بجهت آنست که وقوع نقض و تفاوت در کلام کسی یافت شود که دو وقت که نقض حکم اول علم بحال

حکم دیگر نداشته باشد یا در حین گفتن حکم ثانی حکم اول را فراموش کرده باشد یا بجهت ظاهر چیزی اند مخالف اول و نقل اله

و ذات کثیر الصفات حق سبحانه از همه این عیب منزه و علم و محیط بمصالح ما کان و ما یکون اشیاء است و کلام او سبحانه منزه

و متفاوت نیست و اما یعنی منافات با بدانکه در جا امکانی بحسب تغییر و تبدیل یابد او لا منکر شد لحقیقه نزد علم خدا

عز شانه نقض و غیر شفا وحشت لیکن بحسب تقاضای اوقات ... نقض و تفاوت مینماید و ثانیا آنکه نقض و تفاوت

آن در یک زمان نیست بلکه در او قت متعدده فاز قبیل نسخ است و در مجمع البیان گوید که این آیه دلالت بر معانی بسیار کند

اول بطلان تقلید و صحت استدلال در اصول دین چه او سبحانه امر بتفکر و تدبر در معنی قرآن نموده و آن مشعر بر استدلال

دوم فساد قول حشویه که گویند فهم معانی قرآن بدون تفسیر پیغمبر امکان ندارد چه اگر چنین بودی امر بتدبر معانی

بودی سیم آنکه اگر قرآن از نزد غیر خدا بودی بایستی شبیه بکلام مخلوق باشد و اختلاف بسیار در آن یافت شود منقولست

که چون رسول خدا لشکری بجهاد فرستادی منافقان صحابه منتظر بودند که خبر لشکر تازه بایشان رسد بعجه رسید

هر گونه خبری بدون تشخیص صدق و کذب افشای آن نمودند و چون مطلع بودی آنحضرت شد تعالی آنرا ابر فاش کرده ... نقل

بد بر این شعل قبیح ایشان کوشش فرمود **وَإِذَا جَاءَهُمْ** و چون بیاید باین منافقان **أَمْرٌ مِنَ**

الْأَمْنِ خبری از ایمنی لشکر اسلام که فتح و ظفر است با عزم حضرت رسالت **أَوِ الْخَوْفِ** یا از بیم و

اندوه چون غلبه اعادی و کثرت ایشان و قلت مسلمانان **أَذَاعُوا بِهِ** ط افشا کنند آن خبر را قبل از

تحقیق صدق و کذب آن و این موجب ضرر عظیم است باهل اسلام چه وهن لشکر اسلام بر دشمنان ظاهر شده ...

غالب آید یا بر عزم رسول خدا که مقابله ایشان دارد واقف شده تدارک خود مینمایند و کار بر مسلمانان صعب میشود و بر خی

جماعتی که جمعی از ضعفاء اهل اسلام ... طریقه عمل مینمودند **وَلَوْ رَدُّوهُ** و اگر باز گذارند آن خبر را

إِلَى الرَّسُولِ بصواب دید پیغمبر تا اگر صلاح حال را اندر افشاء آن نمایند **وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ**

و با جدید صاحبان امارت از ... اصحاب ایشان چون سرایت ... ایشان ... خبر بجا ... جمع کم

مصلحت ... باشد گویند **لَعَلِمَهُ الَّذِينَ** هر آینه بدانند حقیقت آنرا آنانکه **يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ** ط

استخراج و استفسار میکنند ... کلام ... و اولی الامر ... آورده از حفر چاه اول نبعه

که کنند باشد و آنرا انبط گویند ... و اولو الامر ... تحقیق آن ... کو

که قابل فهم آنند باصل مطلب برسند ... آن ... بر وفق ... شود

خزانه و آنچه در این آیه ... نزول است لیکن از اخبار متواتر ... ظاهر میشود دلالت کند

بر آنکه مراد از اولو الامر در اینجا ائمه معصومین علیهم السلام اند و مراد از رد ... ایشان ... است ... ایشان ... مسایل

حلال و حرام و قواعد و احکام که بجز معصوم مفترض الطاعه را ... و اعتماد ... نیابد ... تعدیل

من و در لفظ منهم بیانی باشد تبعیضی چنانچه در کتب قبل نیز اولی الامر ایشان بودند و از جمله عیاشی از امام رضا ع روایت کند
که هم الأئمة وهم الذين يستنبطونه من القرآن ويعرفون الحلال والحرام وهم حجة الله على خلقه و در جوامع از باقر ع
مرویست که فرمود هم الائمة المعصومون و در اکمال از آنحضرت منقولست که هرکس قرار دهد ولایت و امارت خدای و اهل
استنباط علم او را در غیر اهل صفوه خاندان نبوت پیغمبران پس بتحقیق که مخالفت امر خدا کرده و جهال را جند او الی
مما لک خدا دانسته و هرکس این امور را برخود بستانند بدون هدایت و خود ایشان که اهل غلط خود را اهل استنباط علم
خدا دانسته دروغ بر خدا می بندند و صبغه خدای و طاعت او را برهم زده بعد بر قرار نداده فضل خدا را بآنجا که او
سبحانه قرار داده بود پس گمراه شدند و گمراه کرده اند پیروان خود را و روز قیامت حجتی برای ایشان نخواهد بود
و در مسالک الافهام آورده که این معنی مناسب است با حکمت خدای سبحانه و جایز نیست که او سبحانه طاعت احدی را علی الاطلاق
بر کافه مکلفین واجب کرده باشد و مقارن طاعت رسول خود سازد مگر آنکه عصمت وی نزد او سبحانه ثابت باشد و داند
که باطن او نیز همچون ظاهر وی خالی از دغل و ایمن از غلط و مجتنب از قبیح است و این اوصاف در امرا و سرداران اصلا
بلکه در علما نیز یافت نشود سوای ائمه معصومین صلوات الله علیهم و فخر رازی در تفسیر خود بعد از حکم کردن بآنکه اولی الامر
در این آیه و آیه سابقه ارباب حل و عقد اند و استدلال بر وجوب طاعت ایشان بحجیت اجماع کرده گوید اما حمل آیه
بر ائمه معصومین بنابر آنچه روافض میگویند در غایت بعد است بچند وجه اول آنکه طاعت اولی الامر مشروط است
بمعرفت ایشان و قدرت بر وصول بسوی ایشان چه طاعت ایشان قبل از معرفت بحال ایشان تکلیف ما لا یطاق است
و دیگر آنکه اگر طاعت ایشان بر ما فرض باشد قبل از آنکه عارف باحوال و صفات ایشان شویم هر آینه ایجاب طاعت
مقید بشرط کرده و ظاهر آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مقتضی اطلاق است و ایضا از اصل آیه
مذکوره نیز نقض مدعای روافض بر همین است که آن چنانست که حق تعالی در آیه مذکوره امر بطاعت خود و رسول
و اولی الامر نموده است بیک لفظ واحد که اطیعوا باشد و یک لفظ واحد جایز نباشد که نسبت به بعضی از متعلقات
خود مطلق و نسبت به بعضی دیگر مشروط باشد و هرگاه چنین باشد و چنانچه لفظ اطیعوا در حق رسول مطلق است باید که در حق
اولی الامر نیز مطلق باشد و ما شرط کردیم که اگر اولو الامر ائمه معصومین باشند طاعت ایشان بر وجه اطلاق نباشد
بلکه بعد از معرفت ایشان باید دوم آنکه اولو الامر در آیه بلفظ جمع واقع شده و باعتقاد روافض در هیچ زمانی بجز
یک امام واحد نباشد و حمل جمع بر واحد خلاف ظاهر است سیم آنکه اگر اولی الامر ائمه معصومین بودند بایستی که چنانچه
در آیه امر بهر تنازع بسوی خدا و پیغمبر شده بسوی اولی الامر نیز شده بود و بعد از فردوه الی الله والرسول و الی اولی الامر
نیز گفته شود و حال آنکه گفته نشده پس ظاهر شد که اولی الامر ائمه معصومین نیستند و صاحب مسالک الافهام رحمه الله
از قول وارد بجواب این هر سه حرفات پرداخته و رد آن فرموده که ایشان در غایت سخافت است بچند وجه اول آنکه او
ذکر کرده است که طاعت اولی الامر بعد از معرفت ایشان ضرور است والا تکلیف ما لا یطاق خواهد بود بر وی نیز وارد است
چه بر فرض حمل اولی الامر بر غیر امام از ارباب حل و عقد نیز بطریق اولی معرفت ایشان واجب خواهد بود و تعیین اهل اجماع
مطلق و مشروط در لفظ واحد بالتکلیف ما لا یطاق لازم می آید چنانچه بیان نمود و اگر گوید که ارباب حل و عقد
که علما اند البته علی سبیل الاجمال در هر زمانی معروفند باینکه مردمان در امور دین و دنیا خود رجوع بایشان کرده

بفتاوی ایشان عمل مینمایند و همین قدر در معرفت ایشان کافیست گوییم آن نیز بدون تفحص و تفتیش و بحث مفهوم خلایق
نگردد پس قبل از آن غیر معروف شد و اگر بنا بهمان قدر گذارده شود هر آینه اجتمع رعایا امام اصل نیز باشد چه هرگاه مکلف
بقدری تفتیش و تفحص در معرفت امام خود نماید نیز اجتناب سید و وجوب طاعت او بر وی قرار میگیرد دوم آنچه گوید که
اطاعت خدا و رسول در آیه من حیث الاطلاق و طاعت اولی الامر من حیث الشرطات و یک حکم نتوانند که هم مطلق و هم
مشروط باشد آن نیز غلط است چه تکلیف باطاعت خدا و رسول مطلق نیست بلکه آن نیز بعد از معرفت خدا و رسول
واجب شده و لهذا گفته اند که اول واجبی از واجبات نظر در معرفت الله است پس طاعت هریک از خدا و رسول و اولی الامر
مشروط بمعرفت و بیک نحو است نه آنکه بر حق مطلق و بر غیر مشروط باشد و اگر گوید معرفت خدا و رسول از قبیل طاعت
ایشان بعنوان اطلاق است گوییم معرفت بحال امام زمان نیز از این قبیل باشد چه فرقی میان یکی از معارف ثلثه
نیست ایضا میگوییم که جمع میان رسول و اولی الامر بیک لفظ اطیعوا تنبیه بر آنست که اولی الامر باعتبار قیام بمقام رسول
در بیان احکام بحکم رسول باشد و لهذا تکرار ذکر اطیعوا در فقره اولی الامر نکرده سیم قول او که اولی الامر بلفظ جمع واقع
شده و امام در هر عصری واحد است و اطلاق جمع بر واحد خلاف ظاهر باشد وقتی صحیح است که یک شخص واحد در جمیع
ازمان بعنوان امام باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه در هر زمانی امامی علیحده باشد که وجوب طاعت و معرفت او بر
اهل آن زمان لازم آید چنانچه از سیاق حدیث نبوی مَن مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية
ظاهر است و همین قدر در صحت آن کافیست و قطع نظر از این حمل کرده در باب جمع آوردن والذين امنوا در آیه
انما وليكم الله که باجماع امت مراد علی بن ابی طالب است بنهایت هرگونه توجیه توان کرد اینجا نیز همان توجیه کنیم و در
قرآن مجید بسیاری از جاها جمع بجای مفرد ذکر شود انتهی کلامه و آنچه قبل از این از کلام فاضل قزوینی گفته شد که مراد از
تنازع منافقین امت است در باب تمیز و تخصیص امام و غیر امام که رد آن مخصوص بکتاب خدا و قول رسول است نه امام
جواب از شبهه ثالثه فخر رازی نیز توان شد و لیکن مسطور در اصل بنا هیئت و حقیقت امامت است بدون تحدید و تخصیص
در خارج یا بتحقیق مراتب امام اول است چه اختلافی که در باب امام لاحق واقع شود رد آن بامام سابق نمیتوان
شد چنانچه رد آن بخدا و رسول میشود وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما با سال
رسول و انزال کتب و نصب اولیا الامر وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بخاندان که ناهی ... و حقوق آنها و بروایت مجمع و جوامع
ائمه هدی علیهم السلام فضل الله محمد است و رحمت علی بن ابی طالب و بروایت عیاشی از کاظم ع بر عکس است که الرحمة
رسول الله و الفضل علی ابن ابی طالب و از باقر ع مرویست که فضل رسول خدا و رحمت ائمه هدی علیهم السلام اند و اگر نبا من
انعام ... ایشان بنوی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پیروی میکردید شما که توفیق ایمان در عمل ایشان
یا فتنه ابلیس شیطان رجیم با کفر و ضلال إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از آنها که قبل از بعثت نبی و ائمه و نزول قرآن از دلایل
عقل و اخبار رهبان و احبار و قرائت کتب منزله ایمان آورده بودند چون سلمان فارسی که سیصد سال گبری ...
برسول خدا گرویده بود و تبع الاکبر و سیف ذی یزن و عبد المطلب و ابو طالب و بحیرای راهب و زید بن عمرو بن نفیل و قس بن
ساعده و براء السنی و ابوذر غفاری و ورقه ابن نوفل و خدیجه کبری سلام الله علیهما و غیرهم و میتواند معنی چنان
باشد که اگر انبعاث رسول و اوصیاء او و برای هدایت شما نبودی در پرده انزوا و اختفا در نهان کرده ... شما همراه

و ... قبل از زمان تکلیف بوده اند

بپیروی شیطان میرفتید مگر همان اشخاص شریف رسول را وصیّا با عیانهم که بحسب عقل اند که با جمعی اند که بنظر و استدلال
بر استثنا از فاعل لا تبعتم اند
دانسته بی بعثت ایشان برو نهی و نیز بر جواز استثناء از لفظ اذاعوا به است ای اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا
به الا قليلا با استثناء از اهل استنباطات ای لعلمه الذین یستنبطونه منهم الا قليلا و بقولی استثناء در بین مفعا
یعنی نفی است از برای مبالغه یعنی هیچ فرد از شما باقی نماند مگر آنکه بپیروی شیطان نمودی بکرّ باره برای قطع امید
آنحضرت از امداد منافقین امت که بروایت شیخ طبرسی در غزوه بدر صغری تقاعد و تثاقل ورزیدند رسول خدا سبب وعد
کرد و رسال سابق برای محاربه با ابوسفیان نموده بود چنانچه در سوره آل عمران گذشت اراده حرکت بدان اشخاد داشت فرمود
که **فقاتل** پس کارزار کن تو تنهائی یا محمد با مشرکان عرب **فی سبیل الله** ۲ در راه خدای و رضای او اگر
همراه اصحاب تو چنانکه نعیم ابن مسعود که ایشان از لشکرهای قریش ترسانیده ترا یاری و همراهی نکنند تو خود دست از
قاعده جهاد بر مدار **لا تکلف** تکلیف کرده نشده است و اگر دیگران فا بطریق نهی خواهند باید که تکلیف
کرده نشود برای امر جهاد با تمامی خلق اولین و آخرین اگر همه کافر و محارب شوند **الا نفسک** مگر نفس نفیس
تو یا محمد و حیی ان تکلف بنون متکلم و کسر لام و ختم فا خوانده و چند نفس بمعنی لیس است نه باستثنا یعنی تکلیف
نکنیم برا قامه کارزار تنهائی مگر نفس ترا نفس تو از روی بصیرت و یقین بامر بن از همه ما سوی ما ذات و تحقیق
میدانی که زمام فتح و نصرت بقبضه اقتدار مالک قهار است نه بدست سپاه جرار پس اگر خدا خواهد چنانچه ترا در میان
لشکر ظفر بکند تنهائی نیز نصرت بدهد در کافی و عیاشی از صادق منقول است که خدا پیغمبر را مکلف ساخت
بچیزی که هیچ آفریده را بدان مکلف نساخته است تکلیف فرمود و برا اینکه بر همه خلایق تنهائی خروج کند اگر لشکر نیابد
که بمعاونت وی کارزار نماید و هیچ احد برا قبل از آنحضرت و بعد از او مورد چنین تکلیفی نساخته است الحدیث دلیل
بر مزید قوت ایمان و فضل او است بر خلق اولین و آخرین پس از تقاعد ایشان ملول مشو **و حرض المؤمنین** ۴
و ترغیب کن مؤمنان را بر جهاد با مشرکان چه بر تو تبلیغ رسالت و ترغیب خلایق است بعبادت نه الجا و الزام **عسی الله**
ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان **بأس الذین کفروا** ۶ شر و شدت
کارزار کفار قریش را بدین نهج که رعب مسلمانان را در دل ایشان جای دهد تا از جای خود نهضت نکنند **والله**
اشد بأسا و خدای سخت تر است از قریش در سطوت و هیبت **و اشد تنکیلا** ۵
و سخت تر است بجهت عقوبت تعذیب ایشان از شما و تکرار ذکر اشد برای دلالت بر مبالغه در تهدید آنست پس بجائی
آن داد که شما از وی نرسید و توکل بوی نموده بجهاد و بر قیام نمایید پس رسول خدا بعزم کارزار کفار از مدینه بیرون آمد و هفتاد
سوار از مؤمنان همراه آنحضرت بموضع بدر آمده در ماه ذی قعده که موسم بازار خرید و فروش اعراب در آنجا بود رسیده چند روز
مکث فرمودند و ابوسفیان و اتباع او از بیم مسلمانان از مکه بیرون نیامدند و مسلمانان بحر غنایم و سرور بمدینه باز گشتند
نزد بعضی نزول آیه قبل از رخصت جهاد بود و نزد بعضی حکم آیه منسوخ و نزد جمعی حکم آن هنوز معمول است در زمان خروج
مهدی که بعمل می آید و بنا بر احتمال اخیر توان گفت که مراد از نفس پیغمبر که در این آیه مأمور بجهاد شد هر چند تنها باشد
امیرالمؤمنین علیه السلام است چنانچه در آیه مباهله صریحا آنحضرت را نفس پیغمبر خوانده و هر یک از ائمه علیهم السلام نیز در حکم
آنحضرت اند لاسیما حضرت صاحب الامر که در امر و کیفیت با آنحضرت متحد است و اینکه بدین گونه مباشرت بکارزار نکرده اند تا نسخ آیه و هو الله

آن رجعت جمع می آید پس از برای اظهار بر آنکه رسول خدا بتعد آنچه قوم خود را ترغیب و تحریص بامر جهاد نموده و مراد او تبلیغ ما علیک
است اعم از آنکه ایشان قبول قول وی کنند یا نکنند فرمود **من یشفع** هر کس درخواست نماید برای کسی قربة الی الله بدفع شری
و غرض **شفاعة حسنة** درخواستی نیکو یعنی براینصایح و مواعظ خود در معرض امری نیکو در آورد او را اعم از جلب
منافع برای وی یا دفع مضار از وی **یکن له** خواهد بود مر آن شفیع را **نصیب منها** ۴ بهره از ثواب آن که نفع
نصف و بقولی نه سهم از ده سهم و بقولی مثل اجر است لقوله الدال علی الخیر کفاعله و از آنجمله است دعای خیر در غیب برادران مؤمن خود
کردن لقول النبی من دعا لاخیه المؤمن بظهر الغیب استجیب له و قال له الملک و لک مثل ذلک و بروایتی از سجاد دو چندان
و بروایت دیگر با ضعاف مضاعف و در عدة الداعی از ائمه علیهم السلام مرویست که چون شخصی برای مؤمنی غایبانه دعا کند ملائکه
آسمان اول گویند ای بنده خدا و لک مائة الف ضعف از برای تو باد صد هزار مثل آنچه برای برادر مؤمن خود سوال نمودی و
ملائکه آسمان دوم دویست هزار و سیم سیصد هزار و چهارم چهار صد هزار و پنجم پانصد هزار و ششم ششصد هزار و هفتم هفتصد
هزار گویند انتهی مضمون الحدیث و از آنجمله است زیارت و عیادت و حج کردن بنیابت یکی از احیا او میتا و بر این تقدیر تواند
شفیع اکثر از ثواب مشفوع له باشد یا باعتبار کیفیت چه در آن هنگام نیت وی بر فعل مشفوع له تعلق گرفته و نیت باعتبار خلوص
از شوایب ریا بهتر از فعل است و فعل گاهی مشوب بشوایب عیوب می شود و این با فقره نیة المؤمن خیر من عمله منطبق است پس
با وجود اجتماع اسباب شدن ثواب شفیع بنصیب کل انضمام من تبعیض و لا تبران کند که جزوی از جمله ثواب مشفوع له باشد یا باعتبار
کیفیت اعضا و افعال باشد بر آنکه شفیع بدل اراده کند و بزبان گوید اما مشفوع له بزر قصد قلبی بصوب آن فعل منعطف ساخته
بزبان قبول کند و بباقی جوارح و مال بجای آورد یا باعتبار آن باشد که سعی شفیع از برای حصول فعل مشفوع له است پس گویا
جزء آلی باشد برای آن **و من یشفع** و هر کس درخواهد برای احدی **شفاعة سیئة** درخواستی
بانکه او را در معرض چیزی بد یعنی دنیاوی در آورد **یکن له** خواهد بود مر کسی را که مقصد آن کرده است
کفل منها ۴ بهره از وزر آن چه او محرک فعل آن شده بمنزله آلت است لقوله علیه السلام من حالت شفاعته
دون حد من حدود الله فقد ضاد الله فی ملکه یعنی هر کس باعث تضییع حدی از حدود خدا گردد گویا با خدا در ملک خدا
منازعه نموده و من اعان علی خصومة بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع و هر کس اعانت احد خصمین کند بدون آنکه
استعداد فهم دقایق نزاع داشته باشد یعنی برای رعایت احد جانبین تصدیق بالنصور نماید در غضب خدا محوط و نباشد
تا هنگامی که آنچه ناحق گفته ترک نماید و در خصال از صادق مرویست که من امر بمعروف او نهی عن منکر او دل علی خیر او اشار
به فهو شریک و من امر بسوء او دل علیه او اشار به فهو شریک یعنی هر کس مردم را دلالت کند بچیزی از امور نیک یا
بد یا اشاره بفعل آن کند او نیز فاعل شریک است اما اجر و وزر بزارد که اکثر از مشفوع له باشد بل مساوی یا کمتر است و این نیز
از فضل خداست ... اعظم ... و معاونت ... و از جمله است دعای بد و لعن در حق
کسی که مقصر باشد که بنجز آن بدو دشنام و زیاد بدانی و لاعن باز میگردد و در کافی از سجاد مرویست که چون ملائکه بشنوند که
مؤمنی در حق مؤمنی غایبانه دعا بکند و او را بنیکی یاد نماید بوی گویند نعم الاخ انت لاخیک نیک برادری هستی تو برای
برادر خود که برادر دعا بنیکی و بنیکی یاد نمائی خدا دو چندان آنچه برای وی میخواهی ترا کرامت کند و دو چندان آنچه برادر خود را
ثنا گفتی خدا ترا ثنا گوید و ترا بر وی زیادتی باشد و چون بشنوند که بد و برا میگوید یا دعای بد بوی میکند گویند بد برادری بودی تو

... کفل ... ۷ حاشیه علی الکمالی ...

او کوید پس کوی ای بیدا کنند بیها و نفس خود مشغول شود جهد کند کی بیهای نزاو شابنده و بدان کار در جانه باحوال بنده
دانا تراست از تو **وکان الله** و هست خدای سبحانه بقول و فعل خود **علی کل شیء مقیتا**
بر هر چیزی توانا ماخوذ از اقاته یعنی توانائی و قدرت و اگر از قوت یعنی خوردنی باشد یعنی باقی دارنده قوت است [illegible]
آورده که شفاعت نیکو آنست که مراعات حق مسلمانان از دفع ضرر یا ایصال نفع کرده شود و مراد از آن رضای حق باشد [illegible]
رشوه و باید که در امری مشروع باشد نه در حدی از حدود و حقی از حقوق چه در اخبار مرویست که لا شفاعة فی الحدود و شفاعت
سیئه بر عکس آنست و از مسروق نقل کرده که در باب همسایه شخصی سعی کرده بود پس آن شخص [illegible] کنیزی برای وی بهدیه
فرستاد مسروق را ناخوش آمد آنرا بوی رد کرد و گفت اگر میدانستم که تو چنین خواهی کرد در کار سازی تو سخن نمیگفتم و اکنون
نیز در باقی مانده حاجت تو سعی نخواهم نمود و بعد از امر بقتال مشرکین که متضمن نفی حیات ایشانست بطریق [illegible] مومنانرا
امر بتحیت کرد وجه وضع یعنی آرزوی حیات برای یکدیگر است بنماید بقوله **و اذا حییتم** و چون تحیت داده شوید
ای مومنان **بتحیة** بدرودی از درودها اعم از سلام و غیر سلام از وجوه دعا و ثنا و هر گونه حرکتی که موجب تعظیم
باشد و حتی مراسله بعنوان کتابت یا بپیغام چه اشتقاق این لفظ از حیات بود و اصل تحیه تحییة بر وزن تفعلة [illegible]
بوده یاء اول بعد از نقل حرکتش بما قبل در یاء ثانی ادغام شده و معنی مزید حیاتی که از آن مفهوم کرده در هر یکی از انواع مذکوره
یافته شود لیکن در عرف شرع منقول بمعنی سلام است لهذا نزد صاحب کنز العرفان در تحیة بکر تنوین و تاء آخر آن بجهت
مصدریت نیست بلکه برای نوعیت باشد یعنی نوعی خاص از تحیت که سلام متعارفست اما اقل صحیح است بدلالت روایت
[illegible] از صادقین علیهما السلام که فرموده اند المراد من التحیة فی الایة السلام و غیره من البر [illegible] چون هر یک از انواع
تحیت از امری حسنه بشما واقع شود **فحیوا** پس تحیت گوئید در جواب آن **باحسن منها** تحیتی و درودی
نیکوتر از آنچه بشما گفته شده باشد اگر تحیت دهنده بشما مسلمان باشد خاصة و الا بغیر از لفظ علیکم هیچ بجواب
مگوئید چنانچه در کافی از صادق و هم از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که لا تبدؤا اهل الکتاب بالتسلیم و اذا سلموا
علیکم فقولوا و علیکم یعنی شما ابتدا بسلام یهود و نصاری مکنید و اگر ایشان بشما سلام دهند شما بجواب ایشان
بلفظ علیکم شما مبادرت نمایید زیرا که ممکن است از راه عداوت مرگ یا بلا و غیره را از سلام خود قصد کنند پس بلفظ علیک
آنچه قصد نموده بوی بر گردد و احسان در جواب آنست که اگر او غلط گوید شما جواب وی درست گوئید و اگر غیر عربی گوید شما
بعربی جواب دهید و اگر عربی گوید چیزی بر آنچه او گفته بیفزایید مثلا اگر اکتفا بالسلام علیکم کند شما و رحمة الله را
افزوده بوی جواب دهید و اگر او و رحمة الله را داخل نماید شما و برکاته را با مجموع آن اضافه نموده بوی تسلیم کنید **او
ردوها** یا بر گردانید همان سلام و برابر بی آن بدون کم و زیاد اگر او مجموع السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
گفته باشد چه نهایت احسان در تحیت همین قدر است چنانچه در اخبار معتبره مرویست که مردی برسول خدا سلام کرد بدین
عبارت که السلام علیک آنحضرت بجواب وی فرموده و علیک السلام و رحمة الله و مردی دیگر بلفظ السلام علیک و رحمة الله
تحیت با آنحضرت ادا [illegible] آنحضرت بجواب [illegible] و علیک السلام و رحمة الله
و برکاته فرموده و دیگری مجموع السلام علیک و رحمة الله و برکاته گفت آنحضرت همان عبارت را بجنس بوی رد کرد و آن شخص
گفت یا رسول الله چرا بمضمون فحیوا باحسن منها عمل ننموده چنانکه کردی فرمود انک لم تترک لی فضلا فرددت علیک
تو از برای فضلی را ترک نکردی و آنچه بایست گفت گفتی من هم آنرا بمضمون او ردوها بتو بر گردانیدم و میتواند بود که

او ردوها متعلق بهر دو شق [illegible] باشد یعنی در هر صورت تحیت [illegible] سلام بر وجهی احسن کنید یا رد مثل نموده بهمان قدر که
سلام گفته باشد اکتفا نمایید پس تعلق بهر دو [illegible] در این آیه مختص باصل رد سلام است و [illegible] کردن بدین تفصیل
و بهر وجهی احسان [illegible] مختص باشد نه تمام است و در جمعی دیگر احسان و زیادتی در حالتی است که مسلم
شخصی مسلم باشد و ورود آن بحضرت وقتی است که وی از اهل کتاب بود و اکتفا بذکر علیک برای کافر غیر اهل کتاب است
[illegible] باشد **ان الله کان** بدرستی که خدای هست
علی کل شیء حسیبا بر هر چیزی حساب کننده پس محاسب نیکیهای شما و رد آن بر یکدیگر خواهد کرد
[illegible] و در ذکر فضیلت و تتمه احکام سلام و جواب آنست در کافی از رسول خدا مرویست که نزد بلند ترین
خلایق بخدا و رسول او کسی است که ابتدای سلام باشد و از باقر مرویست که ان الله یحب افشاء السلام یعنی خدای
دوست میدارد آنرا که بهر کس رسد سلام دهد و از آنحضرت مرویست که امیر المومنین علیه السلام بر جمعی گذشت در حین
عبور با ایشان سلام داد پس ایشان بجواب گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و مغفرته و رضوانه
پس آنحضرت با ایشان گفت زیاده بر آنچه ملائکه بر جد ما ابراهیم ع تحیت داده اند برای ما مگوئید ملائکه با حضرت
همین را گفته اند که رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت و از صادق ع مرویست که فرموده کسی که رد جواب
ایشان باید بصیغه جمع شود اگر چه غیر ایشان همراه ایشان نباشد از بنی آدم اولا آنکه خطاب کند باید بوی گفته شود
یرحمکم الله [illegible] که سلام دهد بروی باید بگوید السلام علیکم [illegible] باید [illegible] الله گوید و
[illegible] فرموده [illegible] کان واحدا فقال معه غیره هر چند تنها باشد [illegible] آنحضرت [illegible]
حفظه و کرام الکاتبین اند که پیوسته همراه انسان باشند و هم از آنحضرت منقولست که هر که بگوید سلام علیکم
بگوید برای وی ده حسنه باشد و اگر سلام علیکم و رحمة الله گوید [illegible] حسنه [illegible] هر کس سلام علیکم و رحمة الله
و برکاته گوید او را سی حسنه کرامت کنند و از آنحضرت روایت است که [illegible] سلام [illegible]
[illegible] و از آنحضرت منقولست که [illegible] آنست که [illegible] سلام [illegible] بخل آنکس است که بخل بسلام
کند و هم از آنحضرت مرویست که چون ملاقات کنند جماعتی با جماعتی دیگر باید آنکه کم عدد باشند سلام دهند بر آنها
که اکثرند و چون یک نفر بجمعی بر خورد باید بایشان سلام دهد و در روایت دیگر فرموده که القلیل یبدؤن الکثیر بالسلام
والراکب یبدأ الماشی و اصحاب البغال یبدؤن اصحاب الحمیر و اصحاب الخیل یبدؤن اصحاب البغال یعنی
جمعی اندک بجمعی بسیار و اشتر سوار بر خر سوار و اسب سوار بر استر سوار سلام دهند [illegible]
و صغیر بر کبیر [illegible] و از آنحضرت روایت است که [illegible] سلام [illegible] جنازه [illegible] نماز
جمعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
دران وقت استطاعت رد جواب ندارد زیرا که سلام [illegible] سنت است [illegible] لقول النبی ع السلام
تطوع والرد فریضة [illegible]

فسق کند و در چهار مقام چند مسئله است اول آنکه اگر یکی از جماعتی که سلام کردن با ایشان نهی واقع شده بر غیر وجوب و نفی مانع از ترک سلام
باشد باید سلام کنی و در وقت قصد غلبه که سلام را بر یکی [illegible] است [illegible] چه در حدیث آمده که هر کس بر ظالمی
یا فاسقی یا صاحب مکنتی بدون تقیه محض از برای رعایت جاه او سلام کند کافر گردد بآنچه خدا فرو فرستاده است دوم آنکه
سزاوار است سواره و فارس بر راجل سوار و او بر شتر سوار و او بر پیاده و پیاده بر نشسته و نشسته بر آنکه خوابیده باشد سلام دهد
و آنکه بر بالای بام یا مکان مرتفعی باشد بر آنکه در پایین باشد تسلیم کند چنانچه از حدیث سابق مفهوم شد و گویند جاهل
باید بر عالم و زن بر مرد و غیر قرشی بر قرشی سلام گوید سیم استحباب تسلیم و وجوب آن بعنوان کفایه است لقول الصادق ع
اذا سلم من القوم واحد اجزأ عنهم واذا رد واحد منهم اجزأ عنهم هر گاه یکی از جمله جمعی سلام دهد همگی از شغل
سنت سلام بر آیند و چون یکی از طایفه مسلم علیهم بجواب سلام مبادرت نماید وجوب رد جواب از دیگران همگی بر خاسته است
اما تا دام که هیچیک متوجه نشده باشند بر همگی لازم است و معنی سنت کفایی و فرض کفایی همین است بلی اگر مسلم
علیه یکنفر باشد یا ایشان جمعی او را باسم سلام دهند وجوب رد سلام بر [illegible] باشد چهارم چون بر مصلی یا
بر جمعی از مصلین سلام داده شود وجوب رد سلام بر [illegible] ایشان [illegible] است که ذکر شد و مشغول بودن ایشان بنماز
رفع وجوب رد نکند چه اطلاق امر شامل حال نماز و غیر نماز است لیکن اگر ترک جواب کنند نماز باطل نشود اگرچه ترک
واجب کرده باشند بنا بر قول اصح بلی اگر جماعت مسلم علیهم جمعی در نماز و جمعی فارغ از نماز باشند وجوب
سلام بر غیر مصلین تعلق گیرد بنا بر قول بعضی اگر گویند نظر بآنکه رد سلام تکلم [illegible] است و تکلم بغیر دعا در نماز بالاجماع
کل علما مبطل نماز است [illegible] رد سلام در نماز از تحت مدلول آیه مخرج و مستثنی باشد و باید وجوب آن تعلق نگیرد
گوئیم اجماع بر جواز تکلم بالفاظ قرآنیه و ادعیه ماثوره از هر جای قرآن که باشد در نماز واقع شده و لفظ
سلام علیکم از جمله فقرات قرآن و دعا است و قصد [illegible] از برای رد سلام بر دل مصلی حادث شود [illegible] نماز
ندارد چه از جمله مکالمه [illegible] سلام [illegible] سلام علیکم خالی از [illegible] باشد و اهل
[illegible] رد سلام [illegible] سلام [illegible] و لفظ در
شافعی و مالکی و حنبلی رد سلام در نماز باشاره جایز و لفظا غیر مجوز است ششم سلام کردن بر مصلی مکروه است بنا بر حدیث
سابق [illegible] سلام کردن بر ایشان مجوز نیست [illegible]
[illegible] و دیگر چون کبوتر باز و [illegible] و عشار و غیر [illegible] سلام داده شود رد سلام بر ایشان واجب
و همچنین [illegible] احکام متشارک رد سلام است در [illegible]
چون یکی از شما عطسه کند بگوئید یرحمکم الله و او باید بجواب شما گوید یغفر الله لکم و یرحمکم الله [illegible]
تا آخر تلاوت فرمود لیکن سوای رد سلام و [illegible] در تحت تحیت شمرده شد [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible] سلام [illegible]
دعا [illegible] که چون کسی عطسه کند [illegible] یوم دیگر [illegible]
عطسه کند [illegible]
[illegible] واجب کرده [illegible]

دیگر سوای سلام و عطسه لازم نیست که البته بلفظ با مخصوص همان نوع از تحیت باشد بلکه هر گونه نیکی بتلافی توان نمود اعم از آنکه در جنس
مماثل یا غیر مماثل باشد چنانچه در مناقب روایت شده است که کنیزکی نزد امام حسن مجتبی ع آمد یک طاقه گل بدست آنحضرت
داد پس آنحضرت بعوض آن بوی گفت انت حرة لوجه الله پس چون با آنحضرت در آن باب سخن گفتند فرمود که حق تعالی این
اداب بما تعلیم داده است لقوله واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها پس فرمود نیکوتر از گل او بمن دادن آن بود که او را آزاد کنم
دهم اگرچه در ذیل احادیث گذشته مفهوم شد که سزاوار تقدم در سلام دادن کیست لیکن بر هر احدی [illegible] است که تقدم جوید
بسلام کردن و صبر نکند که بوی سلام کند چه این خصلت از امارات عظیمه و مثوبات جزیله است و در منهج الصادقین از اخبار صحیحه
آورده که میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه او را باشد که سلام کند و یک آنرا باشد که جواب دهد [illegible]
و در احادیث معتبره مرویست که چون [illegible] بر خود لازم سازد که هر دفعه چون داخل خانه خود یا خانه دیگری شود
هر کس را اول بیند اگرچه کبیر یا [illegible] باشد سلام دهد و متعاقب سلام سوره قل هو الله احد بخواند [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] از [illegible] و مرویست که مردی نزد عبدالله بن جعفر آمد [illegible]
مال [illegible] روزی عبدالله [illegible]
از عبدالله [illegible] عبدالله [illegible] سلام داد و گفت [illegible]
احسان [illegible] سلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین ع [illegible]
[illegible] آنحضرت سلام کند و مستحق مزید ثواب گردد

النصف الثانی من الجزء الخامس و چون در آیه امر و نهی بندگان نموده [illegible] حسیب یعنی شمارنده [illegible] ختم آیه
ذکر وحدانیت خود و روز قیامت [illegible] شمار است [illegible]
بذکر [illegible] **اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** خدای که نیست [illegible]
لَيَجْمَعَنَّكُمْ [illegible]
[illegible]
[illegible] ای والله لیجمعنکم [illegible]
اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت [illegible]
[illegible] **لَا رَيْبَ فِيهِ** [illegible]
[illegible] **وَمَنْ اَصْدَقُ** [illegible]
[illegible] **مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که سبب گفتن نه بجواب شما ازو واست گویا بایشان میگفتیم که از امام جعفر منقولست که جمعی از کفره قریش از مکه بمدینه آمده اظهار
ایمان کردند و بعد از چند روزی ایشانرا از وضع اهل مدینه ناخوش آمده بسوی مکه باز گشت نموده مرتد شدند و در آنجا
نیز از ترس رسول خدا مکث ننموده با کاروانی بیمن روانه ارض یمامه شدند و لشکر اسلام که مهیای تعاقب و مقاتله ایشان
گردیده بودند درباره ایشان دو فرقه شدند قومی میگفتند که ایشان در جاده ایمان ثابت قدمند و برخی حکم
بنفاق ایشان مینمودند حق تعالی بقصد تعیین طایفه ثانیه نموده آیه فرستاد که **فما لكم** پس چه میشود شما را
في المنافقين درباره این گروه منافق که متفرق گروه ابدای مسلمانان **فئتين** دو فرقه
بر آنکه ایشان از جمله مهاجرین اند و از راه ناخوشی آب و هوای مدینه حسب الاجازه رسول خدا حرکت نموده اند و یک
طائفه دیگر با قتل ایشان حرکت ایشان از راه نفاقست چه اگر موافقت با اسلام داشته باشند هرچند هوای آنجا
بر ایشان سازگاری نکند نفس خود را عزیزتر از نفس نفیس رسول خدا کرده در آنجا بر صبر میداشتند و راحت و رنج
زندگانی را بسر برده و از سعادت ملازمت آنحضرت ترجیح نمیدادند مراد آنکه جرا در باب کفر ایشان سخن الکل متفق نشدید و تمامی
ایشان عزیز باید **والله اركسهم** بیاید تعالی ور گردانید ایشانرا بفعل و حال آنکه خدای سبحانه سرنگون
ساخته است یعنی برگردانیده است ایشانرا بحکم کفر ایشان کرد اشد و آن قتل و سبی است **بما كسبوا** ط
بسبب آنچه عمل کردند از اعراض از دین و ملحق شدن بمشرکین **اتريدون ان تهدوا** آیا میخواهید که راه
من اضل الله آنکه را که از روی خذلان و سلب توفیق گمراه کرده است خدای ایشان بحکم گمراهی و یکی کرده یعنی
... داده و کمراه نامیده یا او را از جمله اهل ایمان که نام ساخته یاد آموختن او را از راه بهشت برای رنج
خواهد انکند هیچ نکتی راهی کم کنند بسبب قطع عناد و جحودی که در دین بفعل خود مستحق این خذلان شده است
ومن يضلل الله و هرکس را خدای بمعانی مذکوره خذلان کند **فلن تجد له** پس نیابی ای بیننده و
شنونده برای او **سبيلا** ه راهی بحق و نجات و طریقی بهدایت ما دام که اهلیت توفیق تحصیل نکند بلکه
آنکه ایشان مرتجا کافر شده و توقف در کفر ایشان مرزید سبک بر گشتن خود را از دین قانع نشده **ودوا لو**
تكفرون دوست میدارند و آرزو میکنند اینکه شما نیز کافر شوید و از دین برگردید **كما كفروا**
چنانچه خود کافر شده اند **فتكونون سواء** پس بوده باشید شما و ایشان در ضلالت یکسان چنانچه
طریقه شیاطین و اهل جهل و ارباب سوء و ضلالت که میخواهند که کسی مانند ایشان باشد **فلا تتخذوا منهم**
پس بشمارید که در اینکه نباید از ایشان برای خود **اولياء** دوستان هرچند بکلمه ایمان تلقی و تلفظ نمایند **حتى**
يهاجروا تا مفارقت از دیار کفر و آمده بیلاد شما هجرت نمایند **في سبيل الله** ط در راه خدا بدان جهت
انا غراض دینیا چه ایمان زبانی را بدون معتقد قلبی و عمل با عضا اعتمادی نیست **فان تولوا** ابر اگر از ایمان
ملازم هجرت مستقیم اعراض کنند **فخذوهم** پس بگیرید ایشانرا بامیری **واقتلوهم** و بکشید هرکس
از ایشانرا خواهید **حيث وجدتموهم** هر جا بیابید ایشان در حل و حرم و سفر و حضر چه حکم ایشان
کفره **ولا تتخذوا منهم** و مگیرید از ایشان برای امور متعلقه بخود **وليا ولا نصيرا** ه
یا متولی و یاری کنند یعنی هرچند اتفاع در شما دوستانه بسبب غرضی کار رها و مدد کاری شما در مغازی و حروب شما

بالکلیه اجتناب نمایند و لاف آشنائی مزنید و قبول مهربانی ایشان مکنید **الا الذين** مگر آنکسانی از ایشان که
يصلون پیوند کنند و داخل شوند **الى قوم** بگروهی که محکم کرده است **بينكم وبينهم**
میان شما و آنگروه **ميثاق** عهدی و پیمانی که شما در صدد ایذا و اضرار بایشان و هر که بجوار ایشان درآید باشد
و نه ایشان متعرض ایذاء شما و حلفاء شما باشند و آن قبیله بنی خزاعه است که با ایشان عهد با اهل اسلام بسته بودند و بروایت
مجمع البیان از باقر قبیله هلال ابن عویم الاسلمی است که با رسول خدا معاهده کردند که هرکس بایشان پناه آورد هرچند کافر
باشد جان و مال و ناموس او از نهب و غارت مسلمانان در پناه باشد و هر که با رسول خدا مربوط باشد ایشان نیز او را
رعایت کنند **او جاؤكم** عطف است بر یصلون ای الا الذین جاؤکم و مگر آنکسانی که آمدند نزد شما
حصرت صدورهم در حالتی که منقبض و تنگ شده بود سینهای ایشان **ان يقاتلوكم**
از اینکه کارزار کنند با شما **او يقاتلوا قومهم** ط یا کارزار نمایند با طایفه خویشان از فرق کفر که بنابر کفر
کله کفر ملة واحدة همه بر ایشان واجب و ممتنعند **خزانه** و ایشان بروایت کافی از صادق قوم بنی مدلج اند که بعد از غزوه
احد بی عظیم از اسلام در دلهای ایشان افتاده فی الجمله حسن اعتقادی نیز بهم رسانیده باتفاق پیش خود سراقه ابن
مالک ابن جشعم مدلجی نزد رسول خدا آمده گفتند یا محمد بیشتر ما شک میشود از اینکه با تو جنگ کنیم و با قوم خود نیز با سبب
اتحاد مذهب و قلت سامان جنگ نمیتوانیم کرد با ما صلح کن پس آنحضرت دست از مجادله و دعوت ایشان بر داشت تا هنگامی
که از معامله جنگ عرب فارغ شود آنگاه ایشان را دعوت نماید اگر قبول نمایند فبها والا بمجادله ایشان ...
و بروایت علی ابن ابرهیم قمی بنی اشجع اند که در محل بیضا و ارض جل و ارض مسباح که نزدیکی مدینه است ...
بودند از بیم اینکه مبادا رسول خدا لشکر بجنگ ایشان فرستد اراده صلح با آنحضرت داشتند و رسول خدا نیز در فکر دفع ایشان
بود که مبادا از یک طرف اذیت بمسلمانان رسانند پس آنحضرت ترتیب لشکر داده تا بکارزار ایشان رود و در این اثنا
هفتصد نفر از امراء آن طایفه با رئیس خود مسعود ابن رخیله با اراده صلح وارد مدینه شده در دره سلع فرود آمدند این
در ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی سال ششم از هجرت بود پس چون خبر قدوم ایشان بحضرت مقدس نبوی رسید اسید
ابن حضیر را فرمود که با چند کس از اصحاب خود نزد ایشان رفته بپرسد که بچه اراده از مقام خود حرکت نموده اند پس اسید
با سه نفر از قوم خود نزد ایشان آمده بر بلندی مشرف بر ایشان ایستاده گفت از برای چه بدین ولایت آمده اید چه
حرفا را بید پس بخبر ایشان مسعود ابن رخیله بر پای برخاسته بر اسید و اصحاب او سلام داد و گفت آمده ایم که با محمد موادعه
و مصالحه کنیم که با یکدیگر جنگ نکنیم پس اسید نزد رسول خدا برگردید و آنحضرت را از اراده ایشان خبر کرد پس آنحضرت فرمود
که این قوم از خوف حرب ما اراده صلح نموده اند و بعد از آن ده خروار خرما نزد ایشان با قامت فرستاده عزم دیدن
ایشان کرد و فرمود نعم الشئ الهدية امام الحاجة و خود بشخصیت آن نزد ایشان آمده فرمود ای گروه اشجع چه باعث آمدن
شما شد پس ... گفتند یا محمد خانهای ما با شما نزدیکست و در میان قبایل بحسب عدد از ما کمتر کسی نیست پس ما
... از اینکه با سپاه اسلام مقاتله نمائیم و تاب مقاومت با قوم خود نیز نداریم بجهت کمی عدد پس کرده ایم بنا بر علی هذا
آمده ایم تا با تو طرح مصالحه افکنیم پس آنحضرت بنهج مذکور قبول مصالحه ایشان نموده آنروز در آنجا مهمان آنحضرت
بودند و فردا آن بمنازل خود باز گشتند و حق تعالی این آیه فرستاده ایشانرا از حکم کفره که قتال با ایشان واجبست

مستثنی فرمود پس حکم وجوب قتال با دو طایفه از عهده مسلمین مرتفع گردید یکی آنانکه متصل و متوسل باهل میثاق شوند
و دیگر آنانکه خود را از معارضه و مقاتله مسلمین باز دارند اما بقراءت ابی ابن کعب بینکم و بینهم میثاق جاوکم بدون حرف
او خواهد بود و جاوکم بدل یا بیان یصلون یا صفت بعد صفت خواهد بود این هر دو یک طایفه متصف بدین دو صفت خواهد بود
مجتمع باشند معنی آنکه دست از جهاد کفار کوتاه میکنند مگر با کسانی که متصل باهل میثاق شما گردیده از مقاتله با شما
مجتنب و محترز باشند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای بجهت مصلحتی و وقت بودی لسلطهم علیکم
هر آینه غلبه و قوت دادی ایشان را بر شما ای مسلمانان فلقاتلوکم ط پس هر آینه کارزار کردندی با شما
و دست از شما برنداشتندی و دل ایشان خود قرار گرفتید لیکن نخواسته است که شما مغلوب و مستاصل شوید رعب شما را
در دلهای ایشان افکنده است فان اعتزلوکم پس اگر کناره کنند از محاربه شما و دست از شما و خلف آنکه شما
فلم یقاتلوکم پس کارزار با شما نکنند والقوا الیکم السلم لا و بیندازند بسوی
شما همواری و انقیاد را یعنی با وجود کثرت و قدرت بر محاربه شما از شما ترسیده امان طلبند فما جعل الله
پس نگردانیده است خدای لکم از برای شما علیهم سبیلا ه بر ایشان راهی و تسلطی به
اموال و اسیر عیال و قتل نفوس ایشان تا وایشان عفو پس مصالحه را غنیمت شمرده راضی بدان شوید و نزد اکثر مفسرین این
آیه و آیه بعد و دو آیه در سوره ممتحنه لا ینهیکم الله الی قوله الظالمون منسوخ بآیه السیف است و مصدق قول ایشان
حدیث حضرت صادق ع که چون این آیه نزول اجلال یافت طریقه رسول خدا چنان شد که مقاتله نمی نمود مگر با قومی که در صدد مقاتله
وی در آیند و هر کس از محاربه او اعتزال و دوری جستی با وی قتال نمی نمودی تا هنگامی که سوره مبارکه برائت نازل شد و بامر
بقتال مشرکین بر داشته اعم از آنکه با وی محارب باشند یا نباشند مگر قومی که آنحضرت با ایشان در روز فتح مکه عهد بسته
بود چنانچه تفصیل آن در سوره مبارکه برائت انشاء الله تعالی گفته خواهد شد ستجدون آخرین
زود باشد که بیابید قومی دیگر یا مراد بنی غطفان و بنی اسد اند که داخل مدینه شده اظهار اسلام نمایند یریدون
ان یامنوکم میخواهند که ایمن شوند از شما بسبب اظهار ایمان و چون بامن خود باز گردند کافر
شوند و یامنوا قومهم ط و در امان شوند از شر قوم خود بسبب اظهار کفر مراد آنکه اظهار اتحاد دین
با هر یک از کفره و مسلمین برای رفاه خود میکنند و بروایت طبرسی و قمی از صادق ع مراد عیینه ابن حصین فزاری است
که در ولایت ایشان تنگی آب و علف بود با قوم خود نزد رسول خدا آمده اظهار موافقت و معاهدت نمود و از آنحضرت
شد که در وطن نخله ساکن شود و احدی از مسلمانان متعرض وی نشود و او ملعون منافق بود که رسول خدا او را احمق مطاع
نامیده است و با کفره قریش عهد الکلیه شد کلما ردوا هر گاه که برگردانیده شوند از اظهار موافقت اسلام
بتکلیف کفار الی الفتنة بسوی شرک و فساد و قتال مسلمانان ارکسوا فیها ح برگردانیده و
شوند و رکس نگونسار و نابکار کرده شدند در آن فتنه یعنی فتنه ایشان بخود شان باز گردد یا هر گاه برگردانیده شوند بسوی کفر اصلی خود
که فتنه عبارت از آنست هیچ پروا ندارند و رجوع بآن میکنند فان لم یعتزلوکم پس اگر کناره نگیرند
از قتال و جدال شما ویلقوا الیکم السلم و نیفکنند بسوی شما صلح و طلب امان را ویکفوا
ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را در هر جا که شما دست یابید فخذوهم پس بگیرید ایشان را اسیری

بغارت واقتلوهم و بکشید نفوس معطله ایشان را بعد از تکلیف بایمان و اباء ایشان از آن حیث ثقفتموهم ط
هر کجا که دست یابید و مسلط شوید بر ایشان واولئکم و آن گروه که متصف بجمیع صفات مذکوره اند اشاره بایشان است ایشان
از اینها معجز شما باشند و حق ایشان را نداشته جعلنا لکم گردانیدیم از برای شما علیهم بر ایشان سلطانا
مبینا ه برهانی ظاهر و حجتی قاهر و آن تسلط شما است بر قتل و غارت ایشان بسبب وضوح غدر و مکری که بتصریح ظهور
رسانیده اند و تسمیه حجت بسلطان بجهت آنست که سبب آنکه بر خصم غلبه کند خزانه در ذکر قتل خطا در مجمع از ائمه معصومین
مرویست که عیاش ابن ابی ربیعه مخزومی که برادر مادری ابو جهل بود بحضرت مقدس نبوی ایمان آورده ایمان خود را مخفی میداشت تا هنگامی
که آنحضرت بمدینه هجرت نمود او بعد از چند روز تاب مفارقت نیاورده از مکه فرار نموده خود را بمدینه رسانید و در کنار کوچه ای که
مدینه زمین را رفت و جای از برای نشیمن خود ساخته ساکن شد چون مادر او از نهضت آگاهی یافت جزع و فزع بسیار نموده سوگند
یاد کرد که طعام نخورد و در زیر هیچ سقفی قرار نگیرد تا او را به بیند پس ابو جهل و حارث ابن هشام و بقید که بر سوگند خود ایستادگی
دیگری از جوع و عطش و گرما هلاک شود هر دو بر خواسته و برادر سوگند داده که بقید مرسل برسند او طعام نخورد تا عیاش را نزد او آریم پس
روانه مدینه شده حارث ابن زید را نیز همراه خود آوردند و نزد عیاش آمده او را از سوگند مادر خبر نموده قسم یاد کردند که باو گزندی
نرسانند و او اعتماد بر قسم ایشان نموده از منزل خود همراه ایشان روانه شد چون از مدینه دور شدند دستهای برادر را بسته
صد تازیانه بوی زدند و او را بمکه آورده بمادر سپردند پس مادرش سوگند یاد نمود که او را از بند رها نکند تا کافر شود پس او را در
محکم بسته در آفتاب انداختند و اقسام آزارها بوی رسانیدند تا آخر الامر بالضروره راضی بکفر شد و حارث ابن زید بوی گفت
چرا اینهمه آزار بخود راه میدهی مفارقت از دین اسلام اختیار کن تا نجات یابی او از روی کره بکلمه کفر اقدام نمود و بعد از چندی
حارث ابن زید از روی طعن بوی گفت اگر دین محمد حق بود چرا از آن برگشتی و اگر باطل بود چرا اول بآن داخل شدی عیاش از وی در
خشم شده سوگند یاد نمود که هر گاه بروی دست یابد وی را بکشد پس عیاش بعد از چندی هجرت نموده بمدینه تجدید عهد اسلام کرد و حارث
ابن زید نیز بمدینه آمده مسلمان شد اما عیاش از اسلام وی مطلع نبود روزی حارث را در محله قبا تنها دید بنابر قسمی که یاد نموده
بود وی را بکشت و جماعه زبان طعن بوی گشودند که این چگونه اسلام است که مسلمانی را بناحق بکشتی عیاش از آن حرکت نادم شده بخدمت
رسول خدا آمده کیفیت مقدمه بعرض رسانیده قسم یاد کرد که از اسلام او خبر نداشتم و این خطا از من صادر شده بمرحمت و کرم
که نابخشد این حرکت ندارم این آیه آمد که وما کان لمؤمن و سزاوار نیست یعنی مباح و حلال نیست هیچ مومن را بعنوان
هیچ مومنی را ان یقتل مومنا اینکه بکشد مومنی را بناحق و نا روا در هیچ حالی از احوال و هیچ علتی از علل الا خطأ
و مگر از روی خطا بعد خطئی چون عمی و مکره یا علت خطا یا بعلت خطا بنابر آنکه حال از فاعل قتل یا مفعول له اجل باشد اینکه باعث
بر قتل مقتول خطای قاتل باشد اگر آن نبودی مقتول بقتل نرسیدی و این قصد برای مفعول له اجل که فیئست تا آنکه باید
مطلوب قاتل باشد تا لفظ خطا مفعول له تواند بود چه در قعدت عن الحرب جبنا جبن مطلوب قاعد نیست و
خزانه و این جواب صاحب نهج الصادقین است که بدین شبهه قدح در کشف زمخشری نموده که خطا را مفعول
له اجل نداند و میتواند که صفت مصدر محذوف باشد ای قتلا خطأ و این بنا بر اتصال استثنا و وقف بر خطا است لیکن
نزد اکثر مفسرین که مستثنی را منفصل دانند معنی در نزد ان یقتل مومنا تمام و الا خطأ منه کلام مستانف است تقدیر
نقدیر آنکه لکن ان کان القتل خطأ فحکمه کذا دیگر آنکه اگر مستثنی متصل باشد نظر بمجاز است مستثنی و مستثنی منه داخل

و اباحت قتل بخطا لازم آید یعنی چنان شود که قتل مؤمن جایز نیست مگر بعنوان خطا که جایز است و حال آنکه این منافی قواعد
شرع است فلاجرم انفصال و رد استثنا مستلزم مغایرت مستثنی و مستثنی منه است اولی الاذهان باشد و مگر آنکه توجیه قول آنان که متصل
دانند بدین نهج کنیم که قتل مؤمن بر مؤمن حرام است مگر وقتی که گمان غلط حربی بجانی زند که بحسب شرع حربی بودن وی مباح کشتن
باشد پس درحین زدن آن بفعل مباحی قیام نموده است اگرچه فی نفس الامر خلاف آن باشد و چنین صورتی را خطا گویند
و نزد علی بن ابرهیم نفی لا بمعنی لا است و تقدیر کلام آنکه ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا لا عمدا و لا خطأ بر تقدیر اقسام
خطا سه است اول خطاء در قصد و آن چنانست که بقصد کشتن زند و چنان داند که مضروب او زعم آدم است لیکن بگمان آنکه او
کافر و واجب القتل است مزید و فی نفس الامر چنین نباشد و این نوع خطا در محاربات بسیار واقع میشود دوم خطا
در فعل و آن چنانست که بقصد کشتن باشد اما غیر مقتول را چنانچه تیری بجانب سیاهی که گمان صید کند اندازد پس
ظاهر شود که آن آدمی بوده یا مادی معین که قتل او برای وی جایز است افکند بغیر او خورد چنانچه در روایت عیاشی از صادق
در بیان صورت سیم خطا در قتل و آن چنانست که بدون اراده قتل ضربی ضعیف که غالبا آدمی بدان کشته نشود زند
پس مضروب اتفاقا بدان ضرب بمیرد و این نوع را باعتبار آنکه ضرب بعمد و قصد صادر شده شبه عمد گویند و هر یک از
شقوق ثلثه را انواع و اقسام است که بازاء هیچ یک از آنها قصاص و قود بر قاتل لازم نباید بلکه هر یک از آنها
مستلزم کفاره و دیه است کما قال **وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا** و هر که بکشد مؤمنی را **خَطَأً** یکی از انواع مذکوره
و اقسام آن **فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ** پس واجب بر او آزاد کردن بنده **مُؤْمِنَةٍ** گرویده بخدا و رسول یعنی
مظهر شهادتین کرده و همه احکام شرعیه از جمله مسلمانان محسوب شود هر فرقه که باشد از فرق عشره و کلمه مسلمین مگر
غلاه و خوارج که ایشان در حکم کفرند و نزد جمعی چون ابن جنید و غیر وی که مناط اعتبار اقرار و بر لازم ایمان باشد شرط است
بدلالت روایت معمر بن یحیی از صادق و روایت حسین بن سعید از آنحضرت از رسول خدا که فرمود کل العتق یجوز
فیه المولود الا فی کفارة القتل فان الله یقول فتحریر رقبة مؤمنة یعنی طفل متولد شده در اسلام در هر کفاره
کفارات جایز است مگر در کفاره قتل که حق تعالی آنرا موصوف بوصف ایمان کرده و در آخر حدیث فرموده یعنی بذلک
مقرة قد بلغت الحنث و مراد حضرت از رقبه مؤمنه آنست که برشد رسیده باشد و شیخ طبرسی رحمه الله زیاده بر این قید
اکتفا بلوغ نموده انضمام آنکه با ادای صوم و صلوة نیز شرط دانند و گویند مؤمن اطلاق کرده نشود مگر بر بالغ ملتزم
بر فرایض لیکن اکثر فقها روایتین مذکورتین را حمل بر ضعف راوی یا بر استحباب نموده طفل متولد شده از مسلم
در این کفاره نیز جایز دانند و مستند بعضی ایشان آنکه چنین طفل در جریان همه احکام شرعیه از طهارت و غسل و طوبت
و لوازم مناهرت در حکم اهل اسلام است و اگر بمیرد چون سایر مسلمانان تغسیل و تکفین او واجب پس رقبه مؤمنه
شامل او نیز هست چنانچه لفظ مؤمن بر مکلف و من بحکمه اطلاق نموده و اصل ایمنست بشرط بلوغ بدون دلیل معارض
اصل نتواند بود و مؤید قول خود دانند روایت عیاشی را که از کاظم پرسیدند که رقبه مؤمنه را چگونه شناسیم فرمود متولد
بر فطرت اسلام و ایضا مقوی قول ایشانست آنکه در فقره من قتل مؤمنا خطا صغیر و کبیر و بالغ و غیر بالغ در یک حکمند
چه در لزوم دیت و سایر احکام فرقی میان قتل طفل و مرد کامل نیست پس در اینجا نیز باید معنی مؤمنه همان منوی باشد این
قول اصح است چه اطلاق لفظ مؤمن و مؤمنه بر طفل متولد بر اسلام موافق اصل است و روایتین مذکورتین که دلالت بر تخصیص

آن باهل بلوغ کنند دلالت بر زوال احتمال خالی از شیء نیست بلکه حالی بودن بنده آزاد شونده درست کفاره از نقص اعضا و کوری و کری و تمام
و نقص و سلامت اعضای او اجماعی کل علما است و این وجوب عتاق بر قتل خطا و اخراج آن از خاصه مال او است نه عاقله
وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ و دیگر واجبست بر قاتل و عاقله او قیمت خون مقتول مبلغی معین تمام تسلیم کرده شده
إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی ورثه مقتول و اگر چون سایر ترکه میان خود تقسیم نمایند و ادای دیون و وصایا او از آن کنند
در صورت اجرا از شقوق ثلثه مذکوره سابقه که خطای شبه عمد است از مال جانی داده شود و در دو صورت اول از آن که خطا
محض است از مال عاقله او که عبارت از خویشان ذکور پدری یا پدر و مادری تنها و بنا بر آنکه وجه جمعی
ایشان عاقله گفته که ایشان اقربای ... هستند و از بعضی کارهای نامناسب حبس و منع نمایند چنانچه در انوری شرح ابقا
می‌بندند تا از جنایت خود بر حذر باشند و این تفصیل بنص و اجماع که مخصص قرآنست معقول است لهذا احدی را نشاید که گوید عطف دیت
بر تحریر رقبه مستلزم آنست که همچنانکه رقبه در هر شقوق ثلثه از مال جانی بود دیه نیز در هر سه شقوق باید از مال او باید
چنانچه ابن ادریس و جمهور خوارج بر ظاهر آیه رفته مطلقا اخراج دیه از مال جانی دانسته و حمل آن از اهل عاقله معارض آیه قلا
تزر وازرة وزر اخری دانند و متمسک شده بحدیث نبوی که تفرد بود نبی الا المسلم کحرمة دمه و اگر چه بحسب عقل نیز مستبعد
بنماید که قتل از دیگری صادر شده باشد و خون دیت آن از دیگری به تعصب کنند لیکن ائمه علیهم السلام که عقل کامل و اکمل
ذوی العقول و مؤسس مبانی شرع‌اند درین باب بمعنی مصالحی چند مبتنی بر دانسته‌اند که عقل دیگران از دریافتن آن عاجز است
از جمله آنکه بنا بر حدیث رفع عن امتی الخطاء و النسیان الی آخره خاطی را من جمیع الجهات از مؤاخذه دنیا و آخرت معاف است
پس دیه قتل نیز بروی لازم نباید اما چون مؤمنی بناحق کشته شده یا ابطال شده خون او نیز مستلزم تضییع
مال او و مال ورثه او است لهذا مقتضی باید که بر سبیل تخفیف خون عاید بر وضعی قاعده کلیه رفع قلم از خاطی برهم نخورد
و مناسبت بدان ندارد که عاقله که صاحب ارث او و اقرب خلایق است باو و وفق الحقیقه بمنزله نفس جانی و مال او و مملوک
ارث نیز بمنزله مال اوست و گویا از کیسه وی داده شده و طعن آنکه عقل آنکه دیه قتل خطا بجهت عقوبت نیست بلکه از را جبر
و معونت است **خــــــزانـه** در بیان قدر دیت و احکام متفرقه بدانکه دیت قتل نفس اعم از آنکه بعمد باشد
یا بشبه عمد یا بخطای محض باشد یکی از شش چیز است که جانی در ادای هر یک از آنها که خواهد مخیر است اول یک هزار دینار یعنی
مثقال طلای خالص مسکوک یا غیر مسکوک دوم ده هزار درهم نقره خالص که هر ده درهم یک دینار است هفت مثقال شرعی ...
مثقال ... سیم صد شتر ... هر یک دو بار ... چهارم ... پنجم ... ششم
... شتر ... هر یک ... دیگر آنکه ...
... ابن الفضیل از صادق ...
... ابن سنان ...
... و روایت ... ابن سنان ... یعنی
... ابن ... و روایت دیگر ...
... بجهت تخییر نیست بلکه

بجهت تغایر انواع خطا و اسنان و اضلاع مختلفه و ذمی بر اکر مقتول یا قاتل از جماعت کافر باشند شتر داده شود تجاوز نکند
و اهل حرفه را جامه و بعیت و غیر هم را کاو و کوسفند مناسب است و در این مقام چند مسئله است اول دیت قتل عمد باید در عرض
یکسال تسلیم ورثه مقتول کرده و دیت قتل شبیه عمد در دو سال و دیت قتل خطای محض در سه سال که جانی و عاقله او را تاخیر آن
جایز نیست بدون رضای ورثه و ورثه را پیش از مطالبه آن قبل از مواعید مذکوره بعضی و تعجیل جایز نیست بنابر روایت ابی ولاد
و قول سعید و شهید اول رحمة الله علیهما دوم چون قتل در اشهر حرم که ذی القعده و ذی حجه و محرم و رجب است واقع شده
باشد ثلث دیه بر اصل آن افزوده شود و بر جانی و عاقله او لازم آید که با انضمام اصل تسلیم نمایند برای تغلیظ حکم و انتهاک
حرمت اشهر حرم با جماع کل علما و نصوص بسیار و همچنین قتل در حرم مکه را نیز ملحق باشد با آن در حرمت با اشهر حرم داخل
بدین حکم نموده اند و بنابر قول ایشان اگر جانی از بیرون حرم که حل است شخصی را که در حرم است به تیر کشد و بالعکس در این
حکم باشد اما در دیت اعضا مجمع علیها آنست که اشهر حرم و حرم مکه را دخلی در تغلیظ حکم نیست سیم دیت قتل زن نصف آنچه دیت
کم برای بشر و مرد شد از اجناس شش گانه و قتلهای سه گانه و دیت خنثی مشکل سه ربع از آن است بنا بر قول بعضی فیما
دیت اطراف و اعضا مادام از ثلث دیت کامله کمتر باشد پس اگر کمتر بود مرد و زن و خنثی متساوی باشند چهارم دیت
عبد و امه قیمت او است مادام که از قدر دیت حر و حره تجاوز نکند و اگر تجاوز کند به همان قدر دیت حر و حره او اکتفا شود
آن بدیت حر و حره مسلمانست اگر عبد و امه مسلمان باشند هر چند مولای ایشان کافر باشند و بدیت حر و حره ذمی است اگر
ایشان ذمی باشند هر چند مولای ایشان مسلمان بوده و اگر جانی عبد و امه را از مولای ایشان از روی غضب نموده بقتل
بکشد دادن قیمت برو لازم است هر چند از دیت حر و حره تجاوز کند و دیت اعضای عبد و امه نسبت باصل قیمت ایشان
مانند اعضای حر با حره است نسبت باصل دیت او چنانچه کسی جدا کند از عبد عضوی را که قیمت آن مساوی مجموع قیمت
عبد است چون زبان و ذکر و بینی مولای غلام مخیر است میان اینکه قیمت مذکور را از جانی یا عاقله او اخذ نموده عبد مجنی
علیه را بوی دهد یا بدون عوض از وی راضی شود تا جمع میان عوض و معوض واقع نشود و غاصب از این حکم مستثنی است
بلکه قیمت را داده عبد را بخود از وی نگیرد چه در آن هنگام آنچه دهد بعوض عضو مقطوع است نه بعوض مجموع عبد ششم
در وجوب و لزوم دیت بر جانی و عاقله او اشتراط ایمان قتیل نیست بلکه دیت بر هر یک از قوم که مجلا باشد هفتم در
صورتی که دیت بر عاقله جانی لازم آید اگر عاقله او متعدد باشند هر یک را اداء آن مشارکت میکنند بعلی قدر حصه هشتم اگر
اداء آن قاصر باشند آنچه را که قدرت دارند دهند و آنچه باقی ماند از بیت المال دهند و اگر از تمام آن عاجز آیند همه
از بیت المال ادا کنند و یا بعدم بیت المال و غیره عاقله از مال جانی اداء شود نهم ضامن جریره در حکم عاقله است نهم
هر گاه مقتول را وارثی نباشد دیت وی چون سایر اموال امواتی که ایشان را وارثی نباشد متعلق بامام و بیت المال مسلمین است لقول النبی صلعم
انا وارث من لا وارث له دهم در ابطال استحقاق شکلی و هر که جانی را بعد از عاقله او است که هر کدام را خواهند
و ورثه مقتول را در صورت اختیاری نیست که هر یک را خواهند قبول نمایند که در قتل عمد که در قبول کردن هر یک از آنها اختیار
با ایشانست دیگر واجب در قتل عمد قصاص است و دیت بدل است هر گاه بنا بر دیت گذارده شود بعنوان مصالحه و تراضی ...
خواهد بود و چند ورثه را رسد که هر یک که خواهند بعلی سوی اختیار کر قصاص را بدیه مطلق و غیر تعیین مصالحه کنند با ...
مرده باشد یا مفقود بود ایضا خیار با ورثه قاتل است و ورثه مقتول بنا بر قول آنکه حکم بر تعلق دیت بر مال قاتل کند

وهمچنین است اگر با وجود حضور او بر خیار ورثه مقتول بهم خود را بوی بخشند یا صلح بدیه مطلقه نمایند که چند تن از ورثه را قصاص
نرسد و ورثه ادا نموده دیت بتر مخیر باشند و همچنین است در باب ثلث دیت که بر قصاص افزوده میشود هر گاه قتل در اشهر حرم واقع شده
باشد یا بعد فرزند خود را یا عاقل مجنون را کشد یا یکی از چند تن کسی را کشد و او را خواهند بعوض مقتول او را کشند و بازگشت
مقتول ادا دیگر و دیت از مال او که بر ذکر در حرز این شقوق دیت خاص از اختیار ثابت است و در اداء کل و احد از اشیاء مذکوره و ورثه
مقتول ادا اِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا مگر آنکه ورثه ببخشند دیت را بر قاتل یا بر ورثه و عاقله او و در هر صورت مذکوره
یا بدل تاء تصدق بصاد و ادغام صاد در صاد و بقرائت ابی که قلب تاء و ادغام نکند الا ان یتصدقوا و تسمیه عفو بتصدق بجهت ترغیب
بر آن و تنبیه بر فضل آنست لقول النبی صلعم کل معروف صدقة و این دلالت میکند بر آنکه ابراء ما فی الذمه بلفظ تصدق جایز
و دلالت میکند بر آنکه تصدق مختص بعین نیست بلکه بر دین نیز تعلق گیرد بر تقدیر جمله استثنا مورد تعلق بقصد جالیست و عدم ذکر
مقتول آن برای دلالت قرینه است بر آن چه سخن در دیت است ای الا حال کونهم یتصدقون فَإِنْ كَانَ پس اگر بوده
باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ از جمله گروهی که دشمن شما اند یعنی حرب است یعنی اگر در میان کفره محارب
باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او خود فی نفسه مؤمن باشد و قاتل از ایمان او آگاه نباشد و برای جهاد کفره کشد
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس سزاوار است آزاد کردن بنده مُؤْمِنَةٍ که ایمان آورده باشد و در این جهت قید رقبه برای
ایمان او بهیج که سمت بیان یافته و سکوت از ذکر دیت در این مقام با وجود ذکر آن در صورت قبل و صورت بعد افاده آن میکند که
انچنین مقتول را دیتی نباشد چه بعلت سکنی در میان کفره خون خود را در معرض هدر در آورده و این با اصل که برائت ذمه است
موافقت دارد و بنا بر روایت حفص بن غیاث از ابی عبدالله علیه السلام که مضمون آن ایمان بطلب ایشان میکند که اگر دیت در چنین قتلی فرض
کشتی غازی فی سبیل الله را با بنی که در صدد تفتیش حال هر شخصی را تخلیص لشکر دار الحرب در آمده بر خود معلوم کند که مسلمانست
یا نه تا مبادا بقتل او مبتلا شود و این معنی موجب مشقت و نفرت از جهاد است و این موجب جرات مسلمانانست بر سکنای میان
کفره و عدم هجرت ایشان بدار الاسلام و این بالاخره ضعف بلاد اسلام کرده و در هر صورت از مفسرین چون شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع
و قاضی علت عدم دیت در این صورت آنست که ورثه او کفره محارب اند و دیت میراث مقتولست که بخود ورثه مسلمانان و با سلطان عصر
بر هر حال میان او و ورثه که کافرند توارث نباشد دیتی بر قتل او مترتب نشود و بنابر این قول لازم آید که اگر برای او ورثه مسلمان باشد
دیت بر قتل او باید داد و حال آنکه احدی از فقهای ما رضوان الله علیهم در این صورت صحیح و جهی من الوجوه بوجوب دیت تصریح نکرده سوای
ابن ادریس رحمه الله که مطلق یکی از دو قول شافعی بوجوب دیت و غیر گویند هر چند که در این مقام ذکر شده باشد عموم آیه وَمَنْ قَتَلَ
مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ و حدیث نبوی که لا یبطل دم امرء مسلم و فی النفس مائة من الابل
افاده وجوب کند و این ادله موجب انتقال و اشتغال است از عدم شغل دیت بسوی اشتغال آن و در این باب دعوی اجماع نیز کنند اما
ثبوت نرسیده است و بعضی قول او و مصنف قول اول است و روایت نفیه و عیاشی از امام صادق که در باب چنین مقتول فرموده تعیین
مکانه رقبة مؤمنة و لیس علیه دیة وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آن مؤمن مقتول از جمله قومی باشد که
بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان واقع است مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی که با یکدیگر محاربه نکنند مراد
اهل ذمه اند که در دیار خود جزیه با اهل اسلام میدهند یا معاهد اهل اسلام شده اند از فرق یهود و نصاری و مجوس یا غیرهم
و بر این معنی من بمعنی فی باشد یعنی اگر بوده باشد مؤمن مقتول در میان یکی از طوایف مذکوره و قاتل او را با یکان آنکه از ایشانست

بکشد خطاء **فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ** پس بر عاقله او لازم است تسلیم کردن دیتی کامل **اِلیٰ اَهْلِهِ** بسوی ورثه مقتول
اگر مسلمان باشند واگر هیچ از ورثه او مسلمان نباشند دیت متعلق بسرکار امام است **وَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ** وآزاد کردن
کردن یک بنده **مُؤْمِنَةٍ** ای ایمان آورنده بعنوان کفاره ونکته در عتق رقبه درین مقام آنکه بنده مادام در قید
رقیت است بمنزله میت باشد واحیاء آن آزادی ویست پس چنانچه قاتل زنده را کشته است مرده را باید زنده کند تا تلافی
وتدارک آن کرده باشد وتعبیر کردن از جمیع بر قبه اشاره بغلبه یکیست و الااست بر مملوک چه در لغت رقبه گردن را گویند
پس گویا عبد کردن بطوق بندگی مولی انهاده همچون جوالی که در پیمان بکردن وی بسته باشند ودر تعداد عبید گاهی بلفظ
راس وگاهی بعبارت رقبه اطلاق کنند چنانچه گویند چند راس عبد وچند رقبه عبد **خزانه** بدانکه آنچه
در معنی آیه بیان شد بنا بر رجوع ضمیر کان است بلفظ مؤمن که در فقره ومن قتل مؤمنا خطأ مذکور است واین سیاق آیه
سلیس تر باشد چه ضمیر که درین آیه مذکور است خواه مستتر وخواه بارز همگی راجع بمؤمن کرده این نیز باید بدان نسق باشد
واگر گویند چون در اول آیه حکم کفاره ودیت از برای قتل مؤمن شد اینجا نیز اگر مراد دیه وکفاره قتل مؤمن باشد تکرار لازم
آید گوئیم اول ایجهت تقریر مطلق این حکم بود واینجا برای دفع اشتباه از آنکه شاید این توهم نشد آنکه کان من قوم عدو
لکم خالی از دیه بوده باشد لهذا دیه را که این شبهه در آن میرفت در اینجا بر تحریر رقبه مقدم داشت یا از برای آن افاده آنست
که اهل ذمه نیز در ضمانت خون ومال در حکم اهل اسلام اند یا از برای تفاوت قتل چنین کسی است که در میان اهل ذمه
وطن کند یا آنکس که مجاور مسلمین باشد نزد منع الهدایه واینجا که قبح قتل وخطاء او بیشتر بود کفاره را اهم از دیه دانسته
مقدم بر دیه مسلمه ذکر کرد ودر اینجا که کمتر بود آنرا موخر از دیه داشت بنا بر این فواید تکرار لازم نباید وبر این تقدیر
کفاره بر قتل ذمی لازم نباشد وحکم دیت او از جاهای دیگر قرآن واخبار ماثوره مستنبط کرده اند نزد جمعی دیگر از
مفسرین وفقها اینجا ضمیر کان راجع بمقتول است نه بمؤمن ومن در کلمه من قوم بمعنی جزء باشد نه بمعنی ظرف وتقدیر
آنکه اگر بوده باشد مقتول از جمله قومی معاهدین واهل ذمه یعنی او نیز کافر ذمی باشد هر آینه دیت وکفاره بنحو مذکور
بر قتل وی متعلق گردد چه ایشان نیز در همه مسایل مشارک اهل اسلام اند وقرینه بر این معنی آنکه در فقره سابقه که مقتول از جمله
قوم محاربین تا خود بنفسه مؤمن بود ذکر وهو مؤمن بر وفق آن شده پس در اینجا که ذکر وهو مؤمن نشده کاشف بر آنست که
نبوده قرینه دیگر آنکه اگر ضمیر راجع بمؤمن بودی هر آینه ذکر وهو مؤمن موجب تکرار گشتی واین قول نیز خالی از قوتی نیست و بنا
بر این بر قتل اهل ذمه هر یک از دیه وکفاره لازم گردد اگر وارث مسلمانی داشته باشد الا آنکه قدر دیت ایشان باشهر روایات
وفتاوی جمهور علما هشتصد درهم و بروایتی چهار هزار درهم و بروایتی مساوی دیت اهل اسلام است وطریق جمع
الاخبار آنکه حوالت برای امام باشد تا بمقتضای اشخاص واوقات بدانچه مناسب داند مقرر دارد وسایر جزویات دیت
ایشان از تنصیف دیت زن ودیات جراحات ایشان دیت باصل دیت قتل همچون دیات جراحات مسلمانان است
بدیت قتل ایشان مخالف قول ابی حنیفه که او نیز ضمیر کان را بمقتول راجع کرده دیت را تا دیه کرد در اول آیه
ذکر شده یکسان دانسته دیت ذمی ومسلم را در قدر ومقدار تفاوت نگذارد واین در نهایت ضعف است زیرا که
مخالف اخبار وآثار واین شیع دارد دیگر آنکه هر گاه تفکیک ضمیر از مرجع اصلی جوز که لفظ مؤمن است روا نداشت
تفکیک معنی دیت از تقدیری که اولا برای مسلمانان مقرر شده بطریق اولی ناشایسته شود تا شاو ملت میان کافر ومسلمان نباشد

وبدانکه

و بدانکه از فحوای فاء تعقیب در کلمه **فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ** فوریت وجوب عتق رقبه بعد از تحقق قتل ظاهر شود وبنای مسئله نیز بر آنست
چه آن توبه واجب است بدلالت تاخیر ومجیئین اشتغال بوجوب عتق وصیام در فقره آتیه فی الفور باشد علی خلاف بین الفقها
وسوای طوایف ثلثه اهل ذمه را از اصناف کفره دیتی وکفاره نیست گرچه معاهد باشد ودیت اهل ذمه نیز در حالتی است
که ایشان را وارث مسلم باشد وبا عدم وارث مسلمان تعلق آن بسرکار امام محل اشکالست تحقیق آن بر در محل سقوط وکفاره
در موضع ثبوت باشد **فَمَنْ لَمْ یَجِدْ** پس هر کس نیابد رقبه که آزاد نماید اعم از آنکه نیابد بنابر نبودن رقبه یا عدم قدرت
بر خریدن آن بجهت قیمت وموانع دیگر وضابطه در آن آنکه زیاده بر قوت یکروزه ویکدست جامه ودار سکنی داشته باشد
فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ بر جانی واجبست بر عاقله او روزه گرفتن دو ماه عددی عبارت از شصت روز باشد
مُتَتَابِعَیْنِ پی در پی تمام آن اگر ابتدا وانتهاء آن با اول وآخر ماه موافق آید با نباید بخلاف صاحب مسالک الا آنکه
وجمعی گویند بنا در بعض از آنکه ماه هلالی است نه عددی تحقیق نباید سی ومنتهای صیام با هلال وسلخ ماه منطبق باشد
واگر از ماه جزئی کم آید تمام کردن شصت روزه واجب باشد اما اول احوط وظاهر آیه دلالت بر آن کند که مادام مجموع
این دو ماه متصل یکدیگر نباشد از شغل ذمه بری نشود ولهذا عامه بر این قول رفته اند وعلما ما بدانند آنرا که هم
بیک روز باشد مبطل تتابع دانسته از سر گیرند مگر بعذر حیض ونفاس که آنرا مبطل تتابع ندانسته لیکن فقهای ما
باجماع امتثال کیماه از آنرا بیک روز از ماه ثانی در حصول تتابع کافی دانند واین قول اصح است چه لفظ متتابعین
در آیه صفت شهرین است نه ایام ودر کافی از صادق علیه السلام روایت کرده که هر که مریدار روزه شهرین متتابعین
بر وی واجب شده باشد اگر از جمله ماه اول روزی بعلت مرض یا عذر مرضا افطار کند آنرا بر ولا فوت کرده
آنرا از سر گیرد واگر تمامی ماه اول را روزه گیرد واز ماه ثانی یکروز را با آن وصل نماید تتابع حاصل آمده باشد پس اگر او را
عذری عارض شود ونتواند بجز روزه عوض آنرا بگیرد ودر باب جواز صیام ایام باقی مانده متفرقه یا مجموعا بعد عذری
خلافی نیست بلکه خلاف در آنست که آیا بدون عذر آثم باشد یا نه ودر روزه عبدی که قاتل باشد در دیت کفاره منصف نه ده
خرابت تحقیق وبر او صیام یکماه کامل واجب باشد وبا اتصال شانزده روزه تتابع برای وی حاصل آید وبر آنکه از سالی
دو حرف فاء در فقره فمن لم یجد فصیام شهرین مستفاد کردد که کفاره در اینجا مرتب است نه مخیر چنانچه بعضی گمان اند
نکنند در دیت که روزه بعوض عتق رقبه مقرر شده ایجهت که چون روزه مستلزم ضعف قویهای نفس است که گاه تلافی قتل
جانداری ایجان داران بجانی چون رقبه که جان ناکس دو آزادی آنست خواهد کند باری بخود راه عطش وجوع وامانه قوای شهویه
نیز با موت کند تا بدل ستانی او از قتل نفوس دیگران بکار کرده چنانچه میفرماید که این عتق رقبه وصیام شهرین متتابعین
تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ برای بازگشتن شما از جرم وخطا مقرر شده منصوب بفعل است یا کفاره وصیام شما توبه
التوبه است که تمیز باشد یا حال الاز صیام شهرین متتابعین است یعنی در حالتیکه آن روزه با درگشتی است برای شما از وجه آمده و
شما از نزد خدای **وَکَانَ اللّٰهُ** وهست خدا تعالی **عَلِیْمًا حَکِیْمًا** آیه دانا وحکم کننده بر وفق
احکام دیه وکفاره والزام آن بر عاقله گرچه او را گناهی نیست وعلم احدی بر مصالح آن محیط نه واگر گویند قتل خطا را گناهی
نیست پس توبه برای چه باشد گوئیم ذکر توبه در اینجا ایمائی بر ترک احتیاطی جانی در قتل خطا است واشعار بر آنکه اگر
الامکان ملاحظه وضبط حواس خود نماید امکان آن دارد که چنین قتل از وی بظهور نرسد بنابر این گویا مقصر است و لهذا

تقصیر نمی‌کند و در مجمع البیان آورده که توبه در مقام بمعنی تخفیف است که امر قاتل را از شغل عتق رقبه نقل بصیام
نمود و این توبه است بنکو کقوله عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ خزانه و در آن چند مسئله است اول صغر
سن قاتل یا جنون او موجب رفع کفاره از و نشود بلکه ولی یا حاکم شرع از مال او اخراج آن کند یا در غایت عتق رقبه و بعطف اطعام اگر
در اموال او باشد و الا از بیت المال داده شود و بر تقدیر عدم بیت المال کفاره ساقط است لیکن بعد از بلوغ و افاقه اگر
عدم افلاس باقی باشد باید از عهده روزه بر آید دوم چون عتق یعنی استطاعت بر عتق نداشته باشد و بعوض آن دو روزه دو ماه
کیرد و بعد از آن متمول شود عتق رقبه بر او واجب نباشد زیرا که مراد از شغل کفاره [illegible] و فارغ شدن اما اگر [illegible]
یا عذری روزه نکرفته باشد هرگاه مستطیع شود تعلق وجوب عتق بر او بنا بر فوریت و عدم فوریت خلافی [illegible]
سیم اگر قاتل یا مملوکی بود و قدرت بر تحصیل غیر آن نداشته باشد آزاد کردن همان مملوک بر او واجب است هر چند
او سبب عتق او معطل شود مکر در حین مرض و احتضار [illegible] مملوک که چند [illegible] عاجز بنا بر کفاره و دیه بر [illegible]
بعد از خلاصی از مرض جهارم قاتل را شرط ایمان در عتق رقبه کفاره نشده است چون خبر این [illegible] دیگر موقوف بقصد
قربت است و از غیر مؤمن منفی است پنجم مراد از کفاره در اینجا هر یک از خصال مذکوره نیست تا من بعد [illegible] احتیاط نکند
بلی بر تقدیر عجز از عتق که واقع شود روزه دو ماه [illegible] و شرط بایمان است [illegible] ساقط کردد و سقوط آن فوری باشد پس اگر چه
بعد سلطان شود روزه مذکوره بر او واجب باشد [illegible] در صورت عجز از عتق اگر تمکن بر کرفتن دو روزه مذکوره باید
و نیکو تا بیرون بر کبیر اولاد او تعلق آن واجب اگر تمکن بر آن نباشد عذری نا روز فوت استفاده داشته باشد
ساقط است و بعد از بیان قتل خطا مناسبت بذکر قتل عمد نمود و کیفیت حال جنان بود که مقیس ابن صبابه برادر خود
هشام را در قبیله بنی النجار کشته یافت و صورت حال بحضرت مقدس نبوی عرض کرد پیر آنحضرت قیس ابن هلال
فهری را با او بنزد بنی النجار فرستاده بایشان نوشت که اکر قاتل هشام معلوم باشد بمقیس برادر او که وارث است
سپارند و الا دیه او را بوی دهند پیر اهل قبیله بنی النجار بعد از استماع امر سید مختار انکشت اطاعت بر دیده
قبول نهاده چون قاتل معلوم نبود یکصد شتر بخونبهای دیت تسلیم مقیس نمودند و هر دو نام مجتمعا برای حمله شتران
همراه نمودند که ایشان را بمدینه رسانند چون بنزدیک مدینه رسیدند شیطان بر مقیس مذکور وسوسه نمود که در میان
نکی از مقیس نبرتیت باشد که خون برادر خود را نکیری و [illegible] از آن خود را اینکه بابد زهر که از بنی النجار است بعوض
برادر خود کشت فی الحال رحمت سنکی عظیم برداشته بر سر زهیر آمد تا او در خواب بوده سنک را بر سر وی زده وی را کشت و
نفس بغض و جازه خود را سوار شده شتران دیگر را بپیش روی خود انداخته را ندیتا بمکه در رسید بدین اصلی خود که
بت پرستی بود بر کشت و مرتد شد و چون این خبر بحضرت خیر البشر رسید فرمود که لا امننه فی حل و حرم پس او در روز فتح مکه
کشته شد و در خلال احوال او حق تعالی این آیه فرستاد که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا و هر که بکشد بناحق مؤمنی را
مُتَعَمِّدًا متوجه از روی قصد و حلال داشتن قتل او برای ایمان او را و دیه یا خطا که وی را علم بایمان و حرمت
قتل او و عصمت خون او داشته باشد فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ پس پاداش او دوزخ است خَالِدًا فِيهَا در حالتی
که جاوید در آن باشد وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ و خشم گیرد خدای بر او و در دنیا بخذلان و عدم توفیق توبه
لقول الصادق علیه السلام لا يوفق قاتل المؤمن متعمدا للتوبة و این موافق است با مسارعت بعمل و من يقتل مؤمنا که موضوع

از برای تجدد و حدوث نبی رجا است تا ایمای بدان کند که قاتل در قتل عمد کویا بعلت عدم توبه بر سر اراده قتل و بکردن در بقیه عمر
خود دارد بخلاف قتل خطا که ابراز آن بفعل ماضی شده بود پس ابراز فعل غضب در مقام برای تحقق و وقوع غضب بر قاتل عامد
وَلَعَنَهُ و دور نموده است او را از رحمت خود که دوری از آن متعین و دوری از هر چیز نیست وَأَعَدَّ لَهُ و مهیا ساخت از
برای او در آخرت عَذَابًا عَظِيمًا ایه عذابی بزرگ و نکالی سخت که آن خلود در دوزخ است مطاوی که بر دلالت بر عظم
شان مؤمن و مبالغه در تحذیر مردم است از قتل او و در آن ده فائده تاکید از برای شدت حال قاتل او ذکر شده اول علم
برای توبه که از عوای فعل مستقبل فهمیده شود کما قلنا دوم اطلاق ذکر جهنم بدون قید و صفی از اوصاف آن در مقابل جزای
نهی که یا اطلاق جهنم با هر خصوصیاتی برای وعید تهم ذکر خلود که دلالت بر نومیدی از خلاصی وی کند چهارم ذکر حال مجرد
بر وقت آن با وجود آنکه محتاج بذکر نبود چه از سیاق عبارت جهنم خالدا دخول در آن محقق باشد پنجم کو فیها نوع تاکید
ای فیها لا فی غیرها ششم ذکر غضب ششم اسناد آن بلفظ جلاله که او متعال معنویه با آن اتم و اعم اوصاف هفتم قید لعنت
که مستلزم مشارکت اوست با کفره و ظلمه و شیطان چه هر ایشان از اصناف سقه لعنی نامده هشتم آماده شدن عذاب
بعد از ذکر جهنم و خلود و غضب نهم ذکر لام که غالبا برای انتفاع باشد و نوع توبیخی است برای ایشان در استعمال آن با عذاب دهم توصیف
عذاب بعظمت یا زده هم تنکیر آن دوازدهم تحقق و وقوعی که از فعل ماضی مستفاد کرده خزانه در بیان تشخیص تحقق
قتل عمد باید دانست که علل اسباب قتل واجب باشخاص و اوضاع و کیفیات و کمیات آنها اقسام بسیار است و هیچ یک
از قتل عمد و شبه عمد و خطا تخصیص بچیزی دون چیزی ندارد بلکه هر کونه چیزی که قتل واقع شود باعتبار آنکه غالبا آنچیز هلاک
یا مهلک نیست یا قاتل او قصد یا هلاک مقتول با آنچیز بوده یا نبوده منقسم بعمد و شبه عمد و خطا شود پس ضابط
در قتل عمد حصول قتل نفسی است بی جهت شرعی بفعل بالغ عاقل از روی قصد بچیزی که غالبا آدمی از آن کشته شود
بدین تفصیل اول دوشت بپیر یا شمشیر یا غیر آن یا سایر آلات جارحه یا سنکی عظیم که شکننده بدن باشد دوم حفر کردن چاه از
آنکه در حال بمیرد یا اثر آن مریض شود و بعد از مدتی کشته شود سیم افکندن در آتش که مقتول از بیرون آمدن از آن عاجز باشد
اما اگر آنکه در آن آتش بمیرد یا بعد از خروج بعلت سوزش آن فوت شود و اگر مقتول را قدرت بر بیرون آمدن از آن باشد
بعلت کمی آن و غیره پس از بیرون شدن از آن تکاهل نماید تا بمیرد قتل عمد نباشد و اگر کوید در سیموع چیز بعلت
در آتش بفعل قاتل است مرده باید عمد باشد همچون تا بثری که از خناق بمیرد و شود کویم تا بثری در خناق بعلت فعل قاتل
و پس اما احراق نار او که الحرق متحد کرده پس آنچه بعد از تکاهل مقتول واقع شده باشد بعلت فعل او نیست بفعل قاتل
چهارم افکندن در آبی که قدرت بر خروج از آن نداشته باشد پنجم زدن زخمی که سرایت کند تا بکشد اگر چه مقتول قدرت
بر مداوا داشته باشد و نکند چه سرایت مذکور چون احراق نار متحد نشده بلکه از فعل قاتل است و قاتل ضامن مدارا
آن باشد ششم دادن دوای نامناسب که سبب غشی و بیهوشی کرده از راه عدم دفع آن اکر از دوی بقوت باشد موجب الطبیب
ضامن و لو کان حاذقا ضامن دیه است نه قصاص و در حکم است اکر فصاد فصدی بجای مهلک کند یا فصد نما
تا بعد از ما تحل فصد را نبسته تا از کثرت آمدن خون بمیرد و اکسند بنا بر قول اصح آنکه در و صورت بر فصاد و فودی نیست سیم
مقتول بعلت آمدن خون فصد است که خود قدرت بر بستن موضع فصد داشته و تکاهل نموده است چون احراق مکرر در ما
که خر فصاد کسی باشد و مریض خود قادر بر بستن آن نباشد هفتم انداختن او از بلندی خود را و امکان رفع بر دوی [illegible]

دیگر و کشتن آن بدان سبب هفتم انکه وی دیگری را از مکان مرتفع که غالبا موجب قتل گردد چون از بالای کوه یا دیوار
یا بام یا درختی بلند بیندازد و اگر افکندن او انسانی را برای قتل دیگری باشد که در پایین است و چنان شود عمد است و اگر
آنکه در پایین است بمیرد بلکه آنکس که در افکنده شده کشته شود چون قصد قتل وی نداشته اما موضع سقوط وی محلی
بوده و آن با عدم قصد معارض است لهذا در عمد و غیر عمد بودن آن خلافی هست و اگر از جائی باشد که غالبا سقوط از آن
موجب هلاک نیست و اتفاقا هلاک شود و در هر صورت حکم بر دیت است هشتم آوردن طعام مسموم است نزد وی یا گذاردن آن
در منزل او و او را اعلام نکردن بانکه آن مسموم است بشرطی که قدری که آدمی یا قوی که کشته را از طعام باشد اندازه ای که
آدمی را غالبا بکشد و اتفاقا اکل از آن کشته شود و بعضی گفته اند که اگر بقصد قتل آورده عامد است یعنی اگر طعام مسموم
در منزل خود گذارد و شخصی بدون اذن وی از آن خورد و بمیرد بر وی چیزی نیست اعم از آنکه سم آن اندک باشد یا بسیار و بقصد قتل احدی
دیگر گذارده باشد یا نه دهم کندن چاه عمیق است در معبری که افتادن در آن موجب موت گردد و بقصد کشتن آدم یا در خانه
خود و طلبیدن شخصی با عدم علم او از آن راه تا بدان چاه افتد و بمیرد اما اگر دخول مقتول بدون اذن صاحب خانه بود و در آن چاه
افتاده بمیرد بر صاحب چاه قصاصی و دیتی نیست چه محتمل که آنرا بقصد هلاک دزد کنده باشد یازدهم انداختن اوست در دریا
بقصد آنکه ماهی وی را ببلعد پس اگر بمیرد از آن قصد باشد قصاص نیست و بعضی گفته اند که در آن دریا ماهی که آدم خوار است
هر چند باین قصد نینداخته باشد نیز عامد است چه القاء او که خفته در لزوم ضمان و دخول ماهی امر دیت زاید بر و چون
ماهی که بتو باخبر در آنکه آن حضرت کرده باشد و چون کسی را در آب افکنده شود بکر توان کند که در یا بعلت آن عمل ماهی
و سایر جواناتی که مجرد افکندن آدم را با اینجا عین قصد اهلاک است و از هم جهای این کلب عقور بر وی تا ویرا کشد هرگاه که
کرد بر او دست آن خلاصی و مناصی نیست پس اگر بوجهی از وجوه قدرت بر تخلص از آن داشته باشد بر اغرا کننده کل قصاصی
نخواهد بود و چنانکه کسی را گویند است که خلاصی او از آن سگ بدون گریز نیست هرگاه اغراء آن بر او نماید افکندن و غیره
و اگر آنکه استخلاص از آن بدون گریز ممکن است اما نشد افکنده وی آگاه باشد در هر دو صورت هرگاه مقتول بجزء
نماید تا کشته شود در صورت اول دیت او بر اغرا کننده لازم و در صورت ثانی لازم نیست سیزدهم افکندن وی است نزد سبع
اعم از آنکه علم بقدرت بر خلاصی او داشته باشد چه آن از جمله اسبابیست که غالبا هلاک کند یا جمع کردن میان او و سبع
در تنگنائی که مفری نباشد و همچنین است اگر گزنده را چون مار و عقرب و غیره در فراش یا رختخواب وی نهد یا جمع کند با
ایشان در مضیقی چهاردهم افکندن وی بچاهی که غیر افکننده باشد با وجود علم قاتل بودن آن چاه پانزدهم حبس بودن
قوت او و رخانی کردانند و بر او قدرت بر تحصیل قوت دیگر نیست تا بمیرد شانزدهم حبس او در مکانی که از سرما یا گرما بمیرد
هفدهم شهادت دادن دروغ در خون او بچیزی که شرعا موجب قتل او باشد پس او را بدان سبب بکشند و دیگر شقوق بسیار است
که ذکر آنها موجب تطویل میشود و نزد بعضی قتل عمد عینا باشد بکره بالمثقل و چه از حدید باشد و چه نه نوع اول از اقسام مذکوره
عمد باقی آنها در تحت شبه عمد داخل است اما اصح آنکه تمامی آنچه مذکور شد عمد است و چون هر یک از آنها بدون قصد واقع
شود یا با قصد بدون بلوغ و رشد [illegible] آنرا اصل خطا گویند که مستلزم دیت بر [illegible] اما دو شبه عمد خطا
هست که آیا کدام است برخی بر آنند که شبه عمد قتلی است که بارادهٔ قاتل عدوانا واقع شود بچیزی که غالبا کشنده نباشد چون زدن
بعصا و غیره پس بحسب اتفاق بمیرد بدون تکرار ضربت بدون زدن بعضوی که مثلا [illegible] یا طفل یا مریض که

تاب زیاده بر آن ندارد و در این حالت آن نیز در تحت عمد است و بر سبیل قول و آورده اند که اگر قاتل ابتدا از آلاتی که کشتن بجنس مثقل
تکرار ضرب بقصد بر قتل مقتول چون تواند بود و اگر چنان ابتدا کشته است و بقصد کشتن بر غلبه عین عمد است
و آنچه در صانع مهلک نباشد مگر آنکه گوییم نزد او معلوم نیست که آنچه کشته است یا آنکه فحش غالبا و قصد و غیر عالم
حصول قتل باشد و چنین قتل را شبه عمد گویند اما آنچه غالبا قتل بآن واقع نشود از اشیاء مفصله فوق هرگاه بدون قصد
کشتن از قاتل صادر شده اموری بآن کشته شود نزد برخی از فضلاء ما و علماء مذهب حنفی شبه عمد است چه قصد بر آن تعلق
نگرفته و اصح آنست که این نوع نیز در تحت عمد باشد چه علم قاتل بانکه آنچه از اشیاء مهلک است و متعهد آنرا و قتل
بکار برد منافات کلی با عدم اراده قتل و چنین لازم آید که هر کس هر که خواهد بقطعه کوهی بر فرق وی زند و بکشد
و دعوی نماید که قصد قتل وی نداشتم و در احکام باید قبول قول وی کنند و حال آنکه قول وی مسموع نیست و در باب آنکه عمدا
و عمدا بشرط [illegible] در عمد چه بسوی احدی افکند و اتفاقا از شخص معهود رد شده بدیگری رسد و قتل وی [illegible] باشد آید
و او را کشته و در باب دیگر قتل مذکور عمد است یا خطا محل اشکال است نظر باراده قاتل تعلق بقتل یکی که بر قصد بنی آدم هم
بمنزله یکدیگرند قتل مذکور عمد است و نظر بانکه قصدا و بخصوص قتل مقتول قرار نیافته خطا است و اقوی آنکه شبه عمد
باشد **خزانه** و در آن چند احکام است اول عدم ذکر دیت و کفاره در این آیه بجهت آنست که چنانچه در آیه
قصاص سوره البقره گذشت واجب در قتل عمد اولا و بالذات قصاص است لا غیر چه در قتل خطا که هیچ یک از قاتل و عاقله
او را تقصیری نیست دیت لازم آید اینجا بطریق اولی لازم آید لیکن بعد از رضا و ورثه و سکوت از آن در اینجا برای وضوح
اینمعنی است و بر این قولند جمهور فقهای امامیه و اکثر عامه سوای حنفیه که گفته اند جزای این قتل منحصر بقصاص باشد و نفی دیه
در آن صورتی باشد چنانچه برخی این توهم نموده گویند ذکر دیت در قتل خطا و سکوت از آن در اینجا کاشف از آنست که باقی
کار قاتل عمد یا بقصاص باشد یا بعفو و ضعف این قول از مدلول آن ادله فقه و ظاهر آیه فمن عفی له من اخیه شیء و دلیل
روایت کافی و عیاشی که عنقریب ذکر شود فی الجمله ظاهر کرده دوم خلود در جهنم نزد برخی بمعنی مکث طویل است نه مکثی که
امید نجات در آن نبود و لهذا مقید بقید ابدا نشده است چنانچه در جاهای دیگر شده برین دلالت بر مخلد بودن اهل کبایر
در دوزخ نکند هر چند مصر باشند و بدون توبه بمیرند و قول برخی از اهل وعید که بر خلاف این اعتقاد دارند و خلود
بمعنی بر سبیل تجوز در بسیاری از جاها مستعمل است و اگر دست از معنی حقیقی آن که دوام و ابود است برداریم
آیه مخصوص بآن باشد که قتل مؤمن حلال داند یا وی را بعلت آنکه مؤمن است بکشد که چنین کس در حکم کافر و سزاوار خلود در
آتش بر سبیل دوام خواهد بود و بعضی از مفسرین بر آنند که در شان [illegible] نزول گذشت و آیه متعاقب آن فرود آمد قرینه بر
معنی مذکور بود و این احتمال [illegible] اقرب است چه تعلیق حکم بر وصف مشعر بر علیت وصف است و در فعل قتل دارد پس تقدیر
چنین باشد که من یقتل نفسا لایمانه یا من یقتل مؤمنا مستحلا لقتله و برای این معنی است آنچه در کافی و عیاشی
مطابق اخبار از صادق علیه السلام روایت شده است که من قتل مؤمنا علی دینه فذلک المتعمد الذی قال الله عز و جل و اعد
له عذابا عظیما یعنی هر که مؤمنی را از راه عداوت دینی بکشد که چرا او مؤمن است از جمله کسانی باشد که در این آیه وعید خلود
و عذاب عظیم داده شده و نیز از آن حضرت پرسیدند که میان دو کس از مسلمانان کشمکش واقع میشود پس یکی از ایشان شمشیر کشیده
آن دیگر را میکشد آیا چون است فرمود لیس ذلک المتعمد الذی قال الله عز و جل این در حق آنکس نیست که در این آیه مذکور است

بهم نزد ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین توبه قاتل عمد قبول نیست و مستند قول ایشان روایات چندیست که معارض با
القواعد کلیه‌اند و لهذا جمهور فقها مستند بآنکه اشتمال بنای مسئله بر قبول توبه وی کرده‌اند و این قول میان فقهای امامیه
نزدیک باجماع است و از جمله نصوصی که دلالت بر صحت آن کند اواخر سوره فرقانست و هو قوله و الذین لا یدعون مع الله
الها آخر و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق تا الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا و آیه کریمه
سوره نسا است و هو قوله ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء که وعده مغفرت ما سوای
شرک شده و قتل عمد اگر چه اکبر کبایر است لیکن از جمله ما تحت الشرک است پس معفو تواند بود و بر تقدیر حمل عدم توبه را
بر کسی کنند که مقتول را بعلت ایمان کشته باشد و چنین او در حکم مرتد است کما ورد فی الکافی و العیاشی عن الصادق
انه سئل عن المؤمن یقتل المؤمن متعمدا اله توبة فقال ان کان قتله لایمانه فلا توبة له یعنی هر
مومن بقتل مؤمنی مبادرت نماید بعلت ایمان او توبه نباشد باید فرمود و اگر ویرا بازاء آنکه مومن است کشته باشد توبه نیست
و ان کان قتله لغضب او لسبب شیء من اشیاء الدنیا فان توبته ان یقاد منه و اگر او را برای خشم و غرضی
از اغراض دنیویه کشته باشد توبه دارد و توبه او قصاص است پس در تتمه حدیث فرمود که اگر و هر شده باشد که او قاتل است و ورثه
ایشانست باید نزد اولیای مقتول رود و اقرار بقتل صاحب ایشان کند اگر ویرا ببخشند و دست از قصاص بردارند
دیت خون مقتول بایشان دهد و یک بنده آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه گیرد و شصت مسکین را طعام دهد تا این توبه
او نزد خدا واضح آنست که این روایت و هر روایتی که دلالت بر عدم قبول توبه کند محمول بر تغلیظ و تشدید حال او و مبالغه
در تهدید باشد نه آنکه حقیقة توبه وی قبول نباشد چه هر چند چنین کس در تحت کفر و اهل ارتداد داخل باشد او توبه
مرتد کافر و مرتد ملی مسدود نشده است و موید این آنکه واحدی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده که از وی پرسیدند که
آیا قاتل مؤمن را توبه باشد گفت بلی پس دیگری گفت بر چه اراده رجای یکی گفتی که توبه ندارد گفت آنجا مناسب چنان بود که گویم
توبه ندارد تا مردم از بیم آن بقتل یکدیگر مبادرت ننمایند و درینجا بگویم توبه دارد تا آنکه نومید نشده القاء نفس خود بتهلکه
نکند انتهی کلام و این معنی منافاتی ندارد با آنچه قبل ازین گذشت که خلود در قتل تو توبه نیست بر غیبا بدچه مراد در اینجا آنکه اگر
توفیق توبه نیابد جزای آیه قبول است جهنم کفاره قتل عمد همچون کفاره قتل خطا و جزء مترتب بخشش بلکه بعنوان جمع است چنانچه
از فحوای حدیث سابق مفهوم شد پس بعد از قتل نا حق هر کس بر وی قاتل اقرار کرد حق خدا و حق ورثه و حق مقتول است ادا خواهد
آنچه نیست که در این آیه مذکور شد از خلود در جهنم و غضب و لعن و عذاب عظیم دلیلهاد حق است ازوی رفع تواند شد با وجود عدم
توبه نیز احتمال بخشش و دلالت بر وی اگر قاتل قابل تفضل او سبحانه باشد چه ایجاز و عده بر او سبحانه واجبست اما تجاوز و عید بر وی
عین واجب است پس خلف وعید از وی قبیح ندارد چنانچه خلف وعده قبیح است و لهذا و ربما قال الاعلا از صادق مرویست که
آیه بعز و بیع فجزاوه جهنم ان جازاه یعنی اگر او سبحانه در صدد مجازات وی در آید جزای او جهنم است و الا اگر او اماخوند
قصاص یا دیت است که هر یک از آنها بر قاتل واقع شود بجهت حق شارع مقرر و مقرر گردیده و حاصل و مستخلص شود اما حق مقتول
بروایتی که قاتل بعد از وزنه نماند بجز ابه و قصه خدا که بجهت مقتول کند تا حدی که روح او در عالم برزخ از وی کرده و رفع
تواند شد و الا وی باقی باشد تا روز قیامت و در احادیث معتبره آمده است که هر که از انسانی را بناحق کشد در روز قیامت
حق تعالی قاتل را بر وی مسلط سازد تا اعضای او را بر او عوض بکشد و باز زنده شود و بر وایتی هر یک بار از او بعد بکشد و با

بکشد و باز خدا او را زنده کند تا هر یک که بکشد زیرا که بنی آدم همه بمنزله اعضای یکدیگرند پس کسی که یکی را بکشد گویا تمامی خلق را کشته
باشد پس هر کی خلق ازوی داد گرو روز مطالبه قصاص نمایند تا الغرامه و چون حق تعالی بیان انواع قتل و جزای هر یک بوجهی مستوفی
نمود امر میکند بندگان خود را بتثبت و تانی و ملاحظه تا بعد از ین قتل باحدی از ایشان صادر نشود چنانچه واقدی و محمد بن
اسحق از ابن مسعود روایت کنند که حضرت رسالت پناه سریه بجانب بنی نطاری فرستاد و محلم بن جثامه لیثی امیر ایشان
امیر بود و آن سپاه در عرض راه بعامر بن اضبط اشجعی مردی مسلمان بالک بود بر خوردند و او گوسفندی بسیار و رختی
داشت و چون سپاه اسلام را بدید بطریق اهل اسلام بر ایشان سلام داد پس محلم باعتبار کینه که از قدیم الایام با وی داشت
اعتبار سلام وی نکرده بتیزی بوی دوانید و او را بکشت و گوسفندان وی را متصرف شد و این خبر برسول خدا رسید او را طلب کرد
و چون نزد آنحضرت آمد طلب استغفار نمود حضرت فرمود لا غفر الله لک پس آنحضرت برخاست و از آنجا بیرون رفت و
و بعد از یک هفته ناگاه بمرد و چون وی را دفن کردند زمین او را از بطن خود بیرون افکند پس رسول خدا فرمود که زمین
از وی بدتری را در جوف خود نگاه میدارد و لیکن ارادت آن برای عبرت مردمان است که بدانند قتل نا حق نا چه مرتبه شنیع است پس
او را در میان دره کوه انداختند و سنگ بر روی وی بریختند و حق تعالی از روی لطف و عنایت آیه فرستاد که یا ایها الذین
آمنوا ای گروه گروندگان اذا ضربتم چون سیر کنید در زمین یعنی چون بیرون روید برای جهاد فی سبیل
الله در راه خدا بامر بجهاد فتبینوا پس ملاحظه و جستجوی تمام کنید از حال مردم تا بر شما مبین آنکه
کرده شد بقرائت عاصم و قراء غیر کوفیه که در اینجا و در سوره حجرات بباء موحده و یاء مثناة تحتانیه و نون ماخوذ از بیان
خوانده اند اما بقرائت کوفیین فتثبتوا در هر دو موضع بثاء مثلثه و باء موحده و تاء مثناة فوقانیه است ماخوذ از ثبات
بالمعنی یعنی ثابت قدم در تانی و تفحص و توقف باشید و این دو معنی متقاربند مراد آنکه تعجیل در قتل هر کس در شما برخورد
نکنید تا بوجه معلوم شود که مستحق قتل است یا نه و لا تقولوا و مگوئید از روی جهل هر کسی را لمن القی
الیکم السلم برای کسی که بیندازد بسوی شما اظهار اسلام و انقیاد در قرائت اهل مدینه و شام و حمزه
و خلف بدون الف و فتح لام و بروایتی بکر از عاصم بکسر سین و سکون لام و بروایت عباس از نافع بر طبق قرائت قراء
دیگر سلام بالف مراد تحیت اسلام باشد یعنی هر کسی که در سر راه شما بر خورد و شما را سلام دهد مگوئید که لست
مؤمنا نیستی تو از اهل ایمان بلکه اظهار ایمان یا مبادرت تو بر سلام از بیم ما است و بقراءت حضرت باقر
بر طبق روایت ابی القاسم بلخی لست مؤمنا بفتح میم مگوئید بوی که ببخشی امان داده شد از دست ما این کلمه را بر زبان نکنند و بعد
کسی را از قول و نیابت شعار او آنکه بدینش نیز با وی سلوک ننمایند چه حرکات جوارح و تغییر کردن از معانی الضمیر بمنزله قولست پس
هیچ حرکتی که مشعر بر عدم امان و ایمان وی باشد از شما صادر نشود تبتغون در حالتی که طلب کننده باشید مال
ترک تثبت و تانی و آن تعجیل در قتل بکناه عرض الحیوة الدنیا متاع زندگانی دنیا را که مسمی کرده بعرض است از
سرعت زوال آنست مانند رنگی از جمیع اشیا بر او رکند تشبیها که ما العرض الذی لا ثبات له الجوهر مراد آنکه منظور شما از جمیع حرکات
اغراض دنیویه و اغراض فاسده نفسانیه باشد پس حمایت دین اسلام و اگر در دل طمع از آن بر داشته طمع از خدای شده بر حذر کنید
فعند الله پس نزد خدا است برای مطیعان مغانم کثیرة مالهای بسیار در دنیا و ثوابهای تمام
در آخرت و تسمیه آن بغنیمت اشاره بر زیادتی آنست از وجه استحقاق شما با اضعاف مضاعفه احتیاج بقتل مسلمانان برای مال

نباشید و بروایت ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که آیه در باره اسامة ابن زید و اصحاب وی است که رسول خدا بعد از مراجعت از غزوه خیبر ایشان را
بغزا فرستاده بود بر سر جمعی از یهود در نواحی فدک ایشان در عرض راه بمرداس ابن نهیک فدکی رسیدند که با قوم خود مشغول
گله گوسفند بودند چون سپاه اسلام دررسید از ایشان در آمده قوم وی بقلال جبال گریختند و مرداس بجهت اطلاع جمعی که مسلمانی
شده بود بر توحید قبل از وصول لشکر بجهت وی در پیش گوسفندان بایستاد و چون مسلمانان بنزدیک وی رسیدند تکبیر
گفتند او نیز آواز بتکبیر برکشید و بر مسلمانان سلام داد و بدین اسلام گفت لا اله الا الله محمد رسول الله پس اسامة ابن زید چون
از ایشان آوردن او سابقا مطلع نبود گمان کرد که کافر است و از بیم خلاص خود از دام هلاکت کلمه میگوید فی الحال تیغ بر وی زده
او را بکشت و بعد از کشتن او بر اسلام واقف شد و بر توقف نادم شد و رسول خدا علم کرد باخبار وی فرستاد چون بیامد از آن
عتاب بوی فرمود که مظهر کلمتین را چرا کشتی آیا برده دل او را نگاه کرده بودی که اسلام و اتفاق باشد بیکو مناط اسلام
کلمه و افعال جوارح است و تو هیچ کدام را بلساط الاعتبار نداشتی و این آیه نازل شد و فرمود که اسلام کسی مطلع نباشید
و او را در دعوی کفر یاد مکنید چرا بکشید **كَذَٰلِكَ كُنتُم** همچنین بودید شما نیز **مِّن قَبْلُ**
پیش از آنکه بدین اسلام مشرف شوید یعنی شما نیز کفره بودید و بگفتن کلمتین جان خود از قتل رهانیدید **فَمَنَّ**
اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد خدای بر شما باشتهار و استحکام در دین و ایمان با شما بر مثل آن مقتول که
مسلمان بود و دین خود مخفی میداشت سزای در مکه مسلمان بودید و از کثرت کفره و قلت اسلام اظهار نتوانستید کرد
الاستحکام بر شما کذا و بقوت دین اسلام و غلبه آن براهل کفر **فَتَبَيَّنُوا** ط پس بیان طلب کنید و تبیین کنید
حال مردم را تا از روی جهل آدم نکشید و تکرار این لفظ برای مبالغه و تاکید است **إِنَّ اللَّهَ كَانَ** بدرستی
که خدای هست **بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** آیه بدانچه میکنید از نیک و بد آگاه [illegible]
[illegible]
از شیبانی آیه بر رسول خدا استغفار نمود و برای وی استغفار کرد [illegible]
الا الله یعنی چگونه [illegible] استغفار [illegible]
و [illegible] روایت [illegible] کلمتین باشد [illegible]
از امیر المومنین علی [illegible] تخلف [illegible] و قاسطین و مارقین با آنحضرت [illegible]
از جمله [illegible] کرد [illegible] بنفاق [illegible] از قول خدا و رسول [illegible]
اسلام [illegible] با آنحضرت [illegible] تعالی [illegible] چون رسول خدا
با سپاه [illegible] بغزوه تبوک [illegible] جمعی از صحابه چون کعب ابن مالک [illegible] و مراره ابن ربیع [illegible]
و هلال ابن امیه [illegible] عبد الله ابن ام مکتوم [illegible] تخلف [illegible]
ملاحظه آنحضرت آیه آمد **لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ** برابر نیستند [illegible]
در خانهای خود **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از جمله مومنین **غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ** [illegible]
علت [illegible] باشند **وَالْمُجَاهِدُونَ** و جهاد کنندگان **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا **بِأَمْوَالِهِمْ**
وَأَنفُسِهِمْ ط بمالها و جانهای خود [illegible] اسلام [illegible]
غیر [illegible] قاعدون باشد [illegible] قرآن [illegible] مومنین باشد [illegible]

منصوب باشد بنا بر حال است اولی الضرر یعنی هر که تخلف کند که ایشان از جهاد با مجاهدان یکسان نباشند و برابری نکنند مگر خداوند
عجز و بیماری که ایشان با وجود تقاعد از جهاد ثواب مجاهدین یابند بشرط آنکه در دل آرزوی آن داشته باشند و در کتاب غوالی
از زید ابن ثابت مرویست که چون این آیه نازل شد استثناء غیر اولی الضرر در آن نبود چون عبد الله ابن ام مکتوم بشنید
که نابینا بود نزد رسول خدا آمده گفت یا رسول الله آیا حال جمعی که چون من بعلت نابینائی و مرض از غزوهای بدنی تخلف از جهاد کرده
باشند چون باشد فی الحال آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از انقضاء وحی فرمود قید اولی الضرر را اضافه کن پس زید
زید ابن ثابت گفت بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که بخاطر دارم که چگونه تنها نازل شد
گفت گوسفند که از او کی کاغذ آیه بر آن نقش شده بود انتهی کلام بدانکه نفی مساوات میان قاعد و مجاهد بنزد او باب
پس فایده ذکر آن در آیه برای عظم تفاوت بینهما و تحریک همت قاعد و ترغیب او است بجهاد از قبیل هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون و چون نفی مساوات بین القاعد والمجاهد بر سبیل اجمال شد در بیان تفصیل آن فرماید **فَضَّلَ**
اللَّهُ زیادتی داده است خدای تعالی **الْمُجَاهِدِينَ** مطلق مجاهدین را **بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ** بمالها و
جانهای خود و تکرار این دو لفظ دلالت بر مزید خلوص ایشان میکند **عَلَى الْقَاعِدِينَ** بر مطلق تخلف کنندگان از
از اولی الضرر و غیر اولی الضرر **دَرَجَةً** ط بدرجه عظیم که آن غنیمت و آوازه نیکو و ثواب غزوات است نکره ثانی
از قاعدین و در جزاول و ثانی است نسبت نکره اول واضح آنکه در اینجا مخصوص اولی الضرر از قاعدین مراد باشد بقرینه
ذکر اولی الضرر در اول آیه چه مادام مفضل و مفضل علیه در اصل فضیلت شرکت نداشته باشند تفضیل دادن مفضل
بر مفضل علیه بصورت و حال آنکه غیر اولی الضرر اصلا فضیلتی نیست بخلاف اولی الضرر که از راه قصد قلبی بقدری
از ثواب مجاهد بهره دارند که اشاره الیه بقوله **وَكُلًّا** و هر یک از این مجاهدان و قاعدان بعد که سبیل جهاد
دارند **وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ** ط وعده کرده است خدای مثوبت حسنی و پاداش نیکو که آن درجات عالیه و رضوان
و قرب درگاه ملک منان است و در جامع از رسول خدا مرویست که در بعضی از غزوات با اصحاب خود فرمود که در مدینه
گذارده اید جمعی را که هر چه راهی را قطع نمائید و وادی و ایشان با شما باشند یعنی در ثواب [illegible]
ایشان مایل بجهاد است لیکن ایشان را عذری علتی مانع گردیده است از آمدن بسوی جهاد انتهی کلام و جمعی از قاعدین که
احتیاج بر وجود ایشان نبوده از راه کثرت اسلام که بغیر ایشان شده باشد با عتبار میل قلبی بسوی جهاد داشته باشند
باید داشته باشند داخل بیکی از طائفتین خواهند بود و بهیچ وجه از وجوه آثم نخواهند بود امر جهاد فرض کفایه است مادام که
جمعی بقدر کفایت اقدام نمایند دیگران ساقط است لیکن برای مبالغه و تاکید و ترغیب ایشان بامر جهاد فرماید **وَفَضَّلَ**
اللَّهُ و افزونی داده است خدای تعالی **الْمُجَاهِدِينَ** جهاد کنندگان را **عَلَى الْقَاعِدِينَ** بر نشستگان از جهاد
بدون عذر **أَجْرًا عَظِيمًا** آیه مزدی بزرگ و آن کدام است **دَرَجَاتٍ** مرتبه‌ها و پایه‌های چند بلند و متفرق
مِّنْهُ از نزد او سبحانه هر یک فوق دیگری و عدد آن هفتاد درجات است ما بین هر یک تا دیگری تکاپوی اسب [illegible]
بر فوت است مرتبت هفتاد خریف چنانچه در مجمع گفته بعضی مرویست و قدر خریف هفتاد سال باشد و بعضی [illegible]
بمعونت ثانی فضل الله ذات که متضمن معنی اعطا باشد و بعضی مطلق است که فضل بمعنی اجر بود و بعضی تقدیر درجات
اجر [illegible] **وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً** ط منصوب بمصدر بفعل مقدر بدان عفر الله لهم مغفرة

ورحم الله رحمة و ابراد ابن هرو و بعد از اجر عظیم و ذکر درجات افاده تخلیص نعیم بهشت کند از ثواب عمّ و هم اهل نوبت بیرون نجل
بقای گناه و کمی کرامات آکه عبارت آن بر ایشان منغّص نشود یعنی استبعادی نداد از اینکه با وجود نیل بدین کرامات گناه ایشان
آمرزیده و رحمت بر ایشان فرود آید وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای سبحانه غَفُورًا رَحِيمًا آیه آمرزنده
گناهان و رحم کننده بر گناهکاران اول آیه را که فضل مجاهدین بر قاعدین بیک درجه بود با آخر آیه که فضل ایشان بدرجات
استظاهر منافی و مناقضی باشد و در دفع آن چند وجه گفته‌اند اول در مجمع آورده که اول آیه فضل مجاهدین است بر قاعدین
اولی الضرر و آخر آیه فضل مجاهدین است بر غیر اولی الضرر چه ایشان نیز تبیّن کرده اند حالی را که تفضل بیان شد اگرچه
ترک ثواب جهاد کرده اند و کلا وعد الله الحسنی مر بحث دو اینکه بعلت تخلف از جهاد عاصی نشده و بقول صاحب
کشاف ثانی در بارهٔ تفضل داده شد کان مرجعی است که اکتفا بغیر ایشان شده باشد دوم در مجمع آورده که مراد از
اول توضیح از ثانی توضیح دیگر چه تفاوت میان مرجع از مجاهدین و مرجع دیگر از ایشان مثل تفاوت ما بین آسمان و
زمین است انتهی کلامه بین منظور آنکه بعضی از مجاهدین بیک درجه از قاعدین ارفع باشند و جمعی دیگر بدرجات شتّی سیّم
مراد از اول اصل حقیقت ارتفاع مرتبه ایشانست بدون تعیین و تخصیص درجات و تفصیل الامر چنانچه گویند فلانی را نزد
پادشاه رتبه دیگر است بحسب تفضلات و مراد از فقرهٔ ثانیه درجات معینه مشخصه بهشت است که هر یک را از خود خلوص عقیده
تفاوت باشد بر حسب ترازو بحسب جهاد دوم نوعی جهاد اول مجاهدان با کفار و از ثانی مجاهدان با نفس اماره اند و در منهج الصادقین
آورده که قول رسول صلعم که فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر مشعر بر معنی است انتهی کلامه و بعد از بیان حال
مجاهدین در ضمن تعذیر مستضعفین اشاره بوجوب هجرت میفرماید بقوله إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ بتخفیف تا و حذف احد
التائین که فعل مضارع باشد بمعنی که آنانکه جان ایشان را میستانند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان یعنی ملک الموت و اعوان قبض
روح کفار تند از تخصیص ملک الموت و بقرائت حجتی که توفتهم بصیغهٔ ماضی و تا مثبت خوانده اند آنانکه جانهای ایشان را
فرشتگان ستاندند و بدر ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ستمکاران بودند بر نفس خود بودند بترک هجرت از دار الکفر بدار الاسلام
با وجود قدرت و ایشان بنابر آنچه در تفسیر ابی حمزه ثمالی مذکور است جمعی اند که در مکه بدین اسلام در آمدند و هجرت نمودند و
با کفار مختلط بودند و همراه ایشان بحرب مسلمانان در بدر حاضر شدند و چون تلاقی صفوف حضرت خیر البشر با کفرهٔ قریش واقع
شد مسلمانان بنظر ایشان حقیر بوده‌اند و بدین مرتد گردیدند و در آخر آن روز که ملائکه بامداد مسلمانان آمدند کفار را شکست
ایشان بتیغ ملائکه و مؤمنان کشته شدند و بروایت ابی الجارود از باقر علیه السلام ایشان پنج نفر بودند قیس بن فاکهة بن المغیرة و حارث
بن زمعة بن الاسود و قیس بن الولید بن المغیرة و ابو العاص بن منبه بن الحجاج و علی بن امیة بن خلف همه ایشان در
جنگ بدر جان بدوزخ بردند و چون ملائکه قبض روح ایشان نمودند قَالُوا گفتند با ایشان از روی توبیخ که فِيمَ كُنْتُمْ
در چه مسلک بودید از کار دین و در کدام طائفه بودید از جملهٔ ملحدین و موحدین پس ایشان از روی اعتذار ناموجّه
قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم مُسْتَضْعَفِينَ ضعیفان و بیچارگان و عاجزان فِي الْأَرْضِ در زمین
مکه از دست تعدی و ظلم کفره قدرت بر اقامت احکام دین و استحکام سنن سید المرسلین نداشتیم پس ملائکه عذر ایشان را قبول
نکرده قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ گفتند آیا نبود أَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً زمین خدا پهن و فراخ فَتُهَاجِرُوا
فِيهَا که شما هجرت کنید در آن یعنی نقل مکان کنید از میان کفره بجهتی دیگر از بلاد زمین تا دین شما از دست آشوب کفار این

باشد و قدرت بر اظهار آن داشته باشد چنانچه یار و از مؤمنان با جعفر طیار بحبشه رو باز با رسول خدا بمدینه رفته و قمی
در تفسیر خود آورده که آیه در بارهٔ کسانی است که از امیر المؤمنین علی علیه السلام جدائی اختیار نموده با وی بجنگ و عثمان و غیره رفتند پس ملائکه
در نزد موت بایشان گفتند که بچه دین و آیین بودید گفتند ما در سلک مستضعفین بودیم یعنی بحقیقت و بطلان هیچ یک از
ائمهٔ هدی و ائمهٔ ضلال معتقد نبودیم و ندانستیم که حق با کدام یک از ایشانست پس فرشتگان با ایشان گفتند آیا نبود شرع خدا
و کتاب او که از حق عبارت از آنست وسیع یعنی پر از ادله و حجج که هجرت در آن کنید یعنی مرور در آن نمایید و نظر در آن افکنید
تا حق بر شما ظاهر گردد و مراد آنکه در مطاوی آیات و احادیث نبویه حق بر شما ظاهر بود و دانسته تجاهل نمودید بجهة
ایشان هم کتاب خدا را خوانده بودند که بر اکثر متعلقات آن مطلع بودند و در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که هر کس حجتی بگوش
او نرسید و آن را در دل جا نداد داخل در مستضعفین نتوان گفت و در کافی از کاظم علیه السلام مرویست که الضعیف من لم ترفع له حجة و لم
یعرف الاختلاف یعنی مستضعف کسیست که حجت و برهان دین حق بوی نرسیده راه تردد میان خلق را نداند تفتیش دین نماید
فاذا عرف الاختلاف فلیس بضعیف فَأُولَئِكَ پس آن گروه تارک هجرت بدون عذر موجه با آن گروه معترف
مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ آرامگاه ایشان دوزخست وَسَاءَتْ مَصِيرًا آیه و بد بازگشتی است دوزخ
برای ایشان که روح پلید ایشان از ملائکه قبض بحرانه آنجا سپرده ملایک غلاظ شداد بتعذیب ایشان مشغول باشد إِلَّا
الْمُسْتَضْعَفِينَ استثناء منقطع است چه در تحت مفهوم الذین سابق داخل نیستند و داخل بودن که بکسانی که
واقع بیت قلت معنا و فقر عاجز از حرکت باشند مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ از مردان و زنان چون سلمة بن هشام
و عیاش بن ربیعه و ولید و عمار بن عباس که رسول صلعم هر روز بعد از نماز ظهر برای نجات ایشان دعا میفرمود بدین نهج
که اللهم خلص سلمة المسلمین من ایدی المشرکین وَالْوِلْدَانِ و از صبیان چون ابن عباس که در باب استخلاص
مؤمنان دار الکفر لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً توانائی و قدرت بر چاره ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ
سَبِيلًا آیه و بدانستند راهی که بدان بیرون روند از غلبه و احاطهٔ کفار بر گرد اکره ایشان که شاید از مکه
بگریزند و در کافی از باقر علیه السلام مرویست که مراد کسانیند که بمعنی استطاعت بر حیله ندارند که بدان بکفر داخل شوند و نه بمعنی شانند و راه
بسر منزل ایمان نبرده اند و در میان کفر و ایمان سرگردانند و مراد از ولدان صبیانند هر کس ایشان را ز مردان و زنان که مانند
صبیان باشند و دیگر نقل بروایت حضرت صادق علیه السلام در بارهٔ کسی که مرد میان دشمن و متبع باشد نه معین معنی فرموده ای
لا یستطیعون حیلة الی النصب فینصبون و لا یستطیعون سبیلا الی الحق فیدخلون فیه فَأُولَئِكَ پس آن گروه مذکوره
عَسَى اللّٰهُ شاید که خدای عز و جل اراده نماید أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ اینکه بخشاید از ایشان جرایم آنچه
نداشته‌اند از معالم دین و عدم هجرت بر زمین مسلمین چه ترک هجرت ایشان من حیث الاختیار نیست و در آنچه کلام ایشانرا
تکلیفی باده بر قدرت ممکن نباشد چنانچه در آخر حدیث عیاشی و معانی الاخبار از باقر علیه السلام مرویست که فهو لا مرفوع عنهم
القلم و در ختم حدیث حضرت صادق علیه السلام آنکه چنین طایفه بسبب آنچه کسب کنند از اعمال حسنه و اجتناب از محارم بهشت
میروند اما بدرجات ابرار نمیرسند و در کافی از باقر علیه السلام روایت که زنان و اولاد شما از جملهٔ مستضعفین مغفو عنهم اند
نبی فرموده که چیدام امین را شهادت میدهم که زنان اهل بهشت است و شما آنکه عارف بدانچه شما معرفت بدان دارید
عیاشی روایت کرده که آنحضرت پرسیدند که مستضعفین چه جماعت اند فرمود جماعت بلهاء مادام که در پردهٔ عبادت خود باشند

و نتوانستکاری که روی ... نماز کنند و ... مگر آنکه ... و آنکس که او را از بلد خود ببلدی دیگر حمل نموده اند و راه بجانب
بیرون بخشیده شده اند که خدای زیاده بر قدر استطاعت ایشان تکلیف نکند فَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای از روی فضل و کرم
عَفُوًّا غَفُورًا آیه بخشاینده گناه ... و آمرزنده تقصیر کنندگان بدانکه مراد از ولدان و صبیان
که در آیه واقع است ... ممالیک ... باشد چنانچه متعارف است ... اما اگر بمعنی حقیقی خود باشد باعتبار آنکه هجرت
بر غیر بالغ واجب نیست اشکالی در استثنای ایشان از رجال و نساء وارد می‌آید چه از فحوای آیه وجوب هجرت بر طوایف ثلثه مفهوم کرده
و حال آنکه ولدان و صبیان غیر بالغ را بعلت عدم تکلیف وجوبی تعلق نگیرد مگر آنکه گوییم ذکر ایشان برای مبالغه و تاکید در امر
هجرت ... غیر مستطیع ... احتمال بلفظ عسی واقع شده تا دانسته شود که ترک هجرت بمرتبه عظیم است که مضطران نیز در محل
در معرض بخشش نباشد چه جای آنکه اختیار ... باشد و نزد زمخشری مراد از ولدان بلغ قریب العهد بایام طفولیت که
باعتبار قرب عهد بدین نام نامیده شده اند و نزد صاحب انوار ذکر ولدان برای اشعار بر امر رجال و نساء باشد بمرتبه
که تا ... مراهق اطفال ... بمرتبه که چون بالغ شوند تخلف از آن نکرده میل بهجرت داشته باشند ... مراهقین نزدیک
ببلوغ شده که بعنوان وجوب ... بتبعیت والدین در تحت مکلفین داخل توانند بود و حاصل آیه ... مرحب
بر وجوب هجرت از بلدی که در آنجا آدمی تمکین بر استقامت دین خود نیابد و مرتبه هجرت ... کما قال وَمَنْ
يُهَاجِرْ و هر کس مفارقت کند برای رعایت دین اسلام از وطن مألوف خود فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه
خدا يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا آرامگاه بسیار یعنی ... نجات
از هجرت برای وی ظاهر گردد و نزد صاحب انوار مراغم مشتق از رغام یعنی خاک ... زمخشری ...
مراغم ... بعنی ... مفارقت ایشان یعنی ایشان ... [illegible] ... نام مکان
برای ... کردن ... وَسَعَةً ط و بسیار فراخی یعنی توسعه در ... [illegible]
تنگی ... از بلاد ... و اهل کفر با ایشان ... [illegible] ... داخل
... [illegible] ... و اعلای اعلام ... علم و معرفت و ...
باهل ... [illegible] ... اصل هجرت ...
کما ورد عن النبی ... مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ اسْتَوْجَبَ الْجَنَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ
إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ... بدین خود از زمینی بزمینی ... [illegible]
او ... در آنجا ... ابراهیم و محمد باشد وَمَنْ يَخْرُجْ و هر که بیرون آید مِنْ بَيْتِهِ از خانه
خود ... مُهَاجِرًا در حالتی که هجرت کننده باشد إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ
بسوی خدا و رسول او یعنی ... رضای ایشان ... باشد ... ثُمَّ
يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ ... پیش از آنکه بمحل هجرت رسد فَقَدْ وَقَعَ پس بتحقیق لازم
أَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ ط مزد او بر خدای وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا رَحِيمًا آیه آمرزنده
گناهان ... [illegible] ... خبر آیه از ... تعالی
... [illegible] ... چون آیات ...

و ایلم

در باب ترک هجرت نازل شده و فوت شد ... مستضعفین مکه رسید و مرجع بود چون آیه شنید گفت والله که خدا مرا ازین آیه استثنا
نکرده زیرا که هرچند بیمارم ... چهار ... رسیده ... دارم ... و از دیار کفر بدار الاسلام نقل نمودیم
و ... پسران خود را گفت والله که ... ببرید ... مکه ... [illegible]
بود ... تنعیم رسید ... بوی ... [illegible] ... آمد
و در منهج الصادقین آورده که ... دست ... گفت اللّٰهُمَّ هٰذِهِ لَكَ بار خدایا این
از آن تو وَهٰذِهِ لِرَسُولِكَ و این دست دیگر از آن پیغمبر تو بایعك على ما بايع رسولك بیعت میکنم با تو بدانچه بیعت
کرد ... چون خبر ... بعضی از اصحاب ... اسلام ...
از ... [illegible] ... مهاجران ... حق تعالی این آیه فرستاد ... خروج از منزل خود
مهاجرت ... [illegible] ... برای خدا باشد چون طلب علم و قضای حاجت مومنان و زیارت والدین و
زیارت کعبه ... ائمه علیهم السلام ... درین حکم داخل است و درین باب احادیث ...
در ... [illegible] ... خود ... هرچند ...
حج و عمره و احرام نکرده باشد ... حج ...
حجة الاسلام از وی ساقط باشد ... استئجار حج ... واجبست مگر بعد از تلبس باحرام ...
در موضع خلاف ... [illegible] ...
احرام ... محمد بن مسلم ... زرارة ابن اعین ... عبید ...
ابی الحسن موسی بن جعفر ... عبد الله ... زرارة ...
رفت ... محمد بن حکیم ... زرارة ...
کلام ... [illegible] ... بسوی خدا و رسول کرده ...
آیات ... [illegible] ...
بر ... بیان ... وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سیر کنید در زمین یعنی
چون سفر ... [illegible] ... سوره البقره ... فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ ... أَنْ تَقْصُرُوا ... مِنَ الصَّلٰوةِ
از نمازهای چهار رکعتی ... اگر مراد ... رکعات ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... احادیث ... علیهم ...
... [illegible] ... بین الصلوتین ...
... [illegible] ... جمع بین الصلوتین ...
و ... [illegible] ... جناح ...

که الغه تمام با اتمام نماز داده‌اند مظنه اثم وگناه بر تنقیص رکعات آن میبرده‌اند چنانکه فی نفس الامر گناهی در آن باشد چنانچه
از سیاق حدیث بعد مفهوم گردد بهر حال اگر کلمه من زاید نباشد لفظ صلوة در محل نصب مفعول لنا ان تقصروا است ای ان تقصروا
الصلوة والا جار و مجرور متعلق بمفعول مقدر است ای ان تقصروا شیئا من الصلوة **إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ**
اگر بترسید از اینکه در فتنه افکنند یعنی بکشند و اسیر نمایند شما را یا غارت نمایند مال شما را از دست شما کسانی که **الَّذِينَ**
كَفَرُوا آیة کافر شدند و این شرط باعتبار غالب است مثل فان خفتم الا یقیما حدود الله پس کلی نیست تا بانتفاء
انتفاء آن شرط نیز قصر نماز مسافر لازم آید و وجه آنکه کلام در حال غالب مسلمانان در اکثر سفرها دشمن بسیار بوده و حال انکه
و اجماع فرقه ناجیه بر قصر نماز مسافر منعقد شده اعم از خوف و غیر خوف و در وجوب آن بطایفه مردیه ... باشد بس بنای
وجوب قصر در حال خوف منصوص من الکتاب و در حال امن منصوص من السنه باشد بخلاف بعضی از اهل سنت که شرط را
رفته و حین عدم خوف تجویز قصر نکنند **إِنَّ الْكَافِرِينَ** بدرستی که آن کافران **كَانُوا لَكُمْ**
هستند شما را **عَدُوًّا مُبِينًا** آیه دشمنی هویدا ذکر مظهر بجای مضمر با وجود تکرار اشعار بر آن کند که عداوت با
با شما از راه کفر است جزء یکم ~~خزانه~~ و در این چند احکام است اول آنکه تجویز و صاحب تفسیر انوار بر آنند
که نفی جرح در آیه دلالت بر جواز قصر در نماز کند نه وجوب آن پس بنای قصر و اتمام نماز مسافر را بر تخییر گذارند و مستند قول
ایشان روایت مقوله در طرق عامه است که رسول خدا در سفر تمام کرده و ایضا روایت عایشه است که گفت در سفر عمره با
خدا بودم پس گفتم یا رسول الله در نماز خود هم قصر کردم و هم اتمام و در روزه را نیز گاهی گرفتم و گاهی افطار نمودم آنحضرت فرمود
نیکو کردی یا حمیرا و مذهب فقها و علماء مذهب شافعی با جمیعهم لیکن اکثر ایشان قصر را افضل از اتمام دانند و ابن فوزلی
علماء مذهب ما اثنا عشریه رضوان الله علیهم باطل است بد و وجه اول آنکه روایت مذکوره که در آن اسناد اتمام نماز در سفر بآنحضرت
داده شده نزد اکثر علماء عامه نیز غیر صحیح است چه آنکه نزد ما صحیح تواند بود دوم منقول عایشه محمول بر جهل او
مسئله تواند بود و تحسین رسول خدا او را محمول بر آنست که جاهل در این مسئله معذور باشد و دلیل بر معنی آنکه گرفعا
بعلت فعل مذکور عالمه عامدا مستوجب تحسین شده باشد لازم آید که ایشان تجویز قصر و اتمام در سفر را جایز باشد و این
مستلزم مرجوحیت فعل پیغمبر و خلفاء او است که همگی اکتفا بقصر مینموده‌اند و ایضا لازم آید که آنحضرت مستوجب تحسین نباشد
و این بالاجماع باطل است پس بنای تجویز نماز بر وجوب قصر قائلیم با وجود آنکه ظاهر عبارت لا جناح علیکم دلالت صریح
بر آن ندارد آنکه اکثر آیات قرآنی که احکام شرعیه از آن مستنبط گردد مجمل واقع شده و تفصیل مسائل جزئیه و کلیه آن را حواله
باخبار متواتره و احادیث ائمه هدی علیهم السلام نموده و نزد ما آیه مزبوره با انضمام بکدیگر متعلقه بهر یک بشبهاتی و احادیث
داله بر وجوب قصر در طرق شیعه زیاده از آنست که حصر و عد توان کرد چنانکه از آنجمله صحیحه زراره و محمد بن مسلم است در تفسیر
و عیاشی از باقر علیه السلام که گفتند با آنحضرت عرض کردیم یا ابن رسول الله چه میفرمائی در باب نماز در سفر که چگونه و چند رکعت
و چند رکعت است پس آنحضرت فرمود که **وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ** وفرمود
بدرستی که خدای سبحانه در این آیه قصر در سفر را واجب کرده بر همانست مانند وجوب تمام در حضر عرض کردیم که حق تعالی در وجوب
تقصیر امر صریحی نفرموده است که تصریح در وجوب کند و از کلمه لا جناح علیکم وجوب آن فهمیده نمیشود فرمود آیا نیست که در باب
سعی صفا و مروه نیز بلفظ لا جناح اکتفا فرموده است در قول خود که **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ** فلا

بعنوان

جناح علیه ان یطوف بهما و حال آنکه سعی در آنها فریضه است زیرا که حق تعالی آن را بجملا در کتاب خود یاد نموده و رسول او آن را
وجوب بعمل آورده است همچنین تقصیر در سفر فعلی است که آنحضرت بفعل آورده و در قرآن مذکور است گفتند عرض کردیم اگر کسی
تحقیق نماز را در سفر چهار رکعت کند آیا اعاده نماز بر او واجب است فرمود اگر آیه تقصیر بر وی خوانده شده و تفسیر آن بوی رسیده
و با وجود آن چهار رکعت کرده اعاده بر وی ضرور است و الا فلا اعاده پس فرمود که هر نمازی در سفر دو رکعت است الا نماز شام که در آن تقصیر
نیست و رسول خدا بنای آن را بر این نهاده در سفر و حضر سه رکعت گذارده است تم الحدیث و علماء مذهب حنفیه و مالکیه در حین مسئله
با ما متفقند و قصر در نماز را عزیمت دانسته نه رخصت و از اخبار ایشان چیزی که دلالت بر مدعا کند روایت بخاری است که
گفت اول ما فرضت الصلوة رکعتین فاقرت فی السفر و زیدت فی الحضر و قول عمر است که گفت صلوة السفر رکعتان تمام غیر
قصر علی لسان نبیکم حکم دوم علت قصر در سفر محض خوف نیست بلکه مراد آسانی خلایق است و این کرامتی است از خدای بخشندگی
واقع شده پس اگر کسی این کرامت او نپذیرد کفران نعمت او نموده باشد و چون که ما را سفر غیر مباح باشد در آن کرامتی نیست لهذا
قصر نکند و ثعلبی روایت کرده که از عمر پرسیدند آیا سبب چیست که نماز مسافر در غیر حالت خوف قصر است مانند حالت خوف گفت من نیز
مانند شما از این معنی تعجب دارم پس از این معنی از رسول خدا پرسیدم فرمود تلک صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقته
و گویند عمر رسول خدا امت را بقبول صدقه خدا و انجام امر او وجوب است و همین علت در طرق شیعه برای تخمیر روزه عیدین روایت
شده پس وجوب قصر تعلق بنماز ثنائی دارد و گذر رسول خدا امر هر یک از آنها چیزی افزوده چون نماز ظهرین و عشا برای یکی از دو و چه
اول تا فرق باشد میان فرض الله و فرض النبی که فرض النبی ساقط شود اما فرض الله ساقط نشود دوم جهت آنکه اول این
نماز دو رکعتی بر امت واجب شده و حسب الالتماس آنحضرت تخفیف یافت تا به پنج نماز قرار گرفت و از آن کم نشد تا هر چه
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ثواب پنجاه نماز برای ایشان باشد پس اگر در فرض الله کسری واقع شده در آیه موجب
تقصیر آن نشد بنوعی که موجب کمی از ثواب ابتدا است لیکن در باره نماز شام چون در احادیث معتبره وارد شده است که اول نمازی
که گذارده شد نماز شام بود که حضرت آدم و حوا بتعلیم جبرئیل برای قبول توبه خود کردند چنانچه دو رکعت اول آن را جبرئیل و ثالث
آن را آدم و ثالث را حوا بجا آوردند و لهذا این نماز بر همه بنی آدم در هر عصر عرضه کرده پس گویا مجموع آن فرض الله است
لهذا قصر در آن واقع نشود چهارم آنکه بنای قصر نماز در این آیه بر دو چیز است یکی سفر و یکی خوف از دشمن پس کل واحد از شرطین
موقوف بوجود آن دیگری نیست بلکه هر یک از آنها در ایجاب قصر نماز کافیست اما اول باجماع کل علماء امامیه و اما ثانی بقول
اصح پس چنانکه بمجرد سفر بدون خوف تقصیر در نماز لازم آید همچنین بمجرد خوف از دشمن بدون سفر نیز قصر نماز لازم آید خواه
در حضر باشد لقول الباقر علیه السلام صلوة الخوف احق ان تقصر من صلوة السفر الذی لا خوف فیه و بنا بقرائت ابی بن کعب
و عبد الله بن مسعود که حذف شرط ان خفتم کرده‌اند نیز آیه چنین است که لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلوة ان یفتنکم
الذین کفروا که فی قوله یبین الله لکم ان تضلوا ای مخافة ان تضلوا ایضا دلالت بر مدعا حاصل است پنجم قصر نماز بر دو نوع
است قصر در رکعات و قصر در کیفیت اما اول عبارت از کم کردن رکعات نماز باشد و آن مختص بحال سفر و خایف است در غیر حالت شدت
و آن را نماز قصر و نماز خوف گویند اما ثانی عبارت از کم کردن حدود و افعال نماز باشد و آن مختص بحالت شدت خوف است
که در مقابله دشمن با سبعی یا مانعی دیگر گرفتار باشد و قدرت بر ایقاع افعال نماز بر وجه صحیح نیابد و باید
که بایما و اشاره و تسبیح چنانچه گذشت اکتفا کند و آن را نماز مسایفه و مطارده گویند پس اگر حالت شدت بود بدل سوره خوف

قصر را دخال و اتمام در رکعات واجبست اگر بعکس این باشد امام درادخال و قصر در رکعات کند و بر فرض اجماع کلنا الحق
قصر رجوع و رکعات و ادخال کند ششم جاهل مسئله در قصر و اتمام معذورست نه عالم عامد چنانچه از آخر حدیث زراره مفهوم
شد اما ساهی و ناسی در حکم عالم و غیر معذور نیز اگر کسی مسئله قصر در سفر یاد داده و فراموش کند تا نماز را چهار رکعت کند اعاده
آن لازم است هفتم اگر جاهل مسئله در سفر بحسب اتفاق نماز خود را قصر کند غیر صحیح و اعاده آن بروی واجبست زیرا که
مادام علم بوجوب قصر بوی نرسانیده باشد اصل بنزد او اتمام است تا هنگامی که علم و بر خلاف اصل حاصل شود پس قصر او
بدون علم عدول از اصل است بسوی خلاف اصل و این جایز نیست بخلاف آنکه اگر از روی جهل اتمام کرده باشد که چنانچه گذشت
اعاده لازم نیست چه بنای فعل او موافق اصل است فلهذا در شق اول اعاده کند باید اعاده را اگر بعنوان قصر کند
چه اطلاع یافتن او بر غلط خود بعد از حصول علم است بمسئله قصر و اتمام هشتم نزد شرایط قصر در سوره البقره بیان کردیم
که سفر باید مباح باشد مراد آنست که اصل انشاء سفر برای فعل حرامی نباشد بنابرین پس اگر اصل سفر برای امری واجب یا
یا مکروه یا مباح بود و در عرض راه بفعل حرامی مبادرت کند منافاتی با قصر نماز ندارد بقول اصح مگر فعل او واسطه که
بر خلاف قصدها موجب تمامیت نماز در سفر کرده مادام توبه از آن نکرده باشد و بر تقدیر [illegible] سفر برای فعل حرام
و غیر حرام اگر نزد او هر دو انشاء سفر اراده هر دو کرده اما مقصود بالذات از آن سفر فعل مباح و فعل حرام بالتبع آنست ایضا
نماز تمام خواهد بود بقول اقوی و اگر هر دو بالمساوات باشد بطریق اولی حکم قوی بر تمامیت نماز است نهم وجوب تقصیر اگر
چه بحسب ظاهر آیه شامل هر موضعی از مواضع است لیکن چهار موضع که مکه و مدینه و جامع کوفه و حایر امام حسین علیهم السلام
است با حادیث [illegible] از آن مستثنا باشد اجماعا چه مصلی در هر یک از این مواضع اربع میان قصر و اتمام نماز مخیر
هرچند قصد اقامه نکند و نزد صاحب کنز العرفان و جمعی دیگر از افاضل مبنا اتمام در آنها افضل از قصر است زیرا که
در عبادات مواضع شریفه است از تقلیل آنست و بدانکه ابو حنیفه بنابر تفسیر اکثر مفسرین عامه و خاصه معمول به است لیکن
نزد جمعی دیگر از مفسرین مراد از قصر در آیه کم کردن یک رکعت است از هر نماز دو رکعتی مسافر در حالت خوف زیرا که گویند مسافر
قصر در نماز واقع نشده بلکه بنای نماز وی بر اصل فرض است چه فرض بحسب اصل دو رکعت بوده و رسول خدا بر نماز حضر
چیزی افزوده و در سفر بحال خود و اگذاشته است و آیه حدیث بنو عم که فرض المسافر رکعتان غیر قصر شعر بر بعضی است
نقصند یعنی آنکه ای مومنان چون در سفر روید هیچ حرجی بر شما نیست اینکه کوتاه نمایید از آنچه مسافر را واجبست از نمازهای
اصل هر یک دو رکعت است یک رکعت را اگر خوف از دشمنان داشته باشید الایه و حدیث کافی و فقیه و [illegible]
کرده جمعی آیه فرموده انها فی الرکعتین تنقص منهما واحدة بعینها فی حال الخوف و مصدق مقال ایشان تواند بود بر طریقه
نماز خوف را بیان میفرماید که وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ و چون بوده باشی تو یا محمد در میان اصحاب خود هنگام خوف
از غلبه دشمن فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ پس خواهی که برپای داری برای لشکر خود نماز را بجمیع حدود و فرایض آن
با جماعت که امامتی برای ایشان در نماز باید که [illegible] خود را دو گروه سازی اگر نماز دو رکعتی باشد بشرطی که بعد ازین
مذکور خواهد شد فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که صف ببندند و بایستند یک فرقه از ایشان برای نماز
نماز جماعت مَعَكَ با تو و فرقه دیگر در مقابل اعدا صف ببندند و [illegible] وَلْيَأْخُذُوا و باید که
فراگیرند و با خود نگاه دارند آنانکه در نماز ند أَسْلِحَتَهُمْ [illegible] سلاحهای خود را که موجب ثقل و مانع از نماز نباشد

از تیر

از تیر و شمشیر و خنجر و زوبین و غیر ذلک از روی احتیاط امر است بعضی بوجوب و بقول بعضی [illegible] خطاب طایفه است که در مقابل [illegible]
و از ذکر طائفه اولی مفهوم کرده یعنی فراگیرند اسلحه خود را آنانکه در مقابل دشمنند و حجت عدم اخذ سلاح و آلات نماز [illegible]
لیکن قول اول اصح است چه [illegible] لازم نباید فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند [illegible] آنها که نماز گذارند همراه
از سجده در مقام اصل نماز است یعنی چون تو و مامومین مشغول نماز شوید فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که
نماز بگذارند مِن وَرَائِكُمْ از پشت یعنی تا در مواجهه دشمن علی سبیل الالتفات تا محارست و محافظت
نماز کنند و بعد از اکمال سجده بین امام دو رکعت ثانیه بر پا ایستاده باشد تا هنگامی که تمام نماز خود را مامومین بقصد انفراد
با تمام رسانیده بجای جمعی مسلمین روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و بیایند فرقه دیگر یعنی آن فرقه که
لَمْ يُصَلُّوا نماز نکرده [illegible] فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس نماز گذارند با یک رکعت باقی مانده تو
یک رکعت از اول نماز خود را و چون تو سلام دهی [illegible] نماز خود را بجهت انفراد [illegible] الوجوب با تمام رسانند و خود سلام دهند
با آنکه تو بعد از اکمال سجده بین صبر کنی تا تمام نماز خود را کنند پس تشهد و سلام بجمعیت خوانده شود و اگرچه این هر دو شق [illegible]
از صادق علیه السلام روایت لیکن شق ثانی اقوی است چه گفته اند همچنانچه افتتاح نماز امام بتکبیر الاحرام است باتفاق و بر طایفه اولی
واقع شد باید اختتام آن که سلام است با فرقه ثانیه متصل آید وَلْيَأْخُذُوا و باید که این طایفه نیز در اثنای نماز
فراگیرند حِذْرَهُمْ آلتهای خود را که بدان حذر میجویند از شر دشمن چون سپر و زره و جوشن و غیر ذلک
وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحهای خود را که دفع دشمن بدان کنند و آنچه سابق [illegible] گفته شد و میتواند بود که حذر و اسلحه یک
معنی و عطف تفسیری بیکدیگر باشد و تقدیر امر کردن بر طایفه ثانیه با اخذ حذر و اسلحه و در طایفه اولی با اسلحه تنها [illegible]
مزید تاکید و اشعار بر آنست که در حین نماز طایفه اولی ممکن است که هنوز خصمان مطلع نشده باشند که ایشان نماز میکنند
چنانکه در وقت هجوم نباشد اما در حین نماز طایفه ثانیه گاهی متنبه شده باشند بجهت آنکه فرقه دیگر بر سر ایشان [illegible]
آنچه گفته شد بر تقدیر نماز دو رکعتی است اما اگر نماز سه رکعتی بود چون نماز شام بین الفقهاء دو قولست قول اول [illegible]
که امام یک رکعت را با طایفه اولی و دو رکعت را با طایفه ثانیه بگذارد [illegible] امیرالمومنین علی [illegible] در لیلة الهریر حرب صفین [illegible]
ایشان است و روایت حلبی از صادق علیه السلام که فرموده در نماز مغرب باید امام بایستد و طایفه اولی در پس او بایستند و چون یک رکعت
تمام شود امام در رکعت ثانیه آنقدر بایستد که ایشان دو رکعت باقی مانده خود را کنند و بعد از تشهد و سلام [illegible] بجای
اصحاب خود روند و در مواجهه دشمن بایستند و طایفه ثانیه بیایند و نماز خود را بدو رکعت باقی مانده امام اقتدا کنند
چون یک رکعت را با امام در یابند آنقدر صبر کنند که امام تشهد رکعت ثانی خود را گوید پس باتفاق برخیزند و یک رکعت دیگر
با امام بجای آورند و تشهد با وی خوانند و بعد از تشهد آنقدر امام صبر کند تا ایشان برخاسته یک رکعت باقی مانده خود را بتمام
رسانند و باتفاق امام سلام دهند قول ثانی بعضی بر آنند که با فرقه اولی دو رکعت و با ثانیه یک رکعت کند [illegible]
[illegible] هرگاه نماز مغرب را خواهد که در خوف کند قوم خود را دو فرقه نماید و دو رکعت اول آن را با فرقه
اولی بجای آورد و بعد از تشهد اول ایستد و بدست خود اشاره کند تا آن گروه رکعت دیگر خود را فرادی باتمام رسانند و بمواجهه
دشمن روند پس طایفه دیگر بیایند و اقتدا بوی کنند و او برخاسته یک رکعت دیگر خود را با ایشان بجای آورد و پس بنشیند [illegible]
مامومین دو رکعت ثانیه خود را بقرائت حمد و سوره بجای آورده خود تشهد گویند و بعد ها رکعت ثالثه را بدون قرائت حمد

وسوره یعنی تسبیح اربعه با تمام رسانند پس سلام با یکدیگر کردند الی آخر الحدیث وبنای اختلاف این دو روایت بر تخییر است یعنی
از طریقین هرکدام امام خواهد بعمل آورد ولیکن طریقه ثانیه بحسب روایت اقوی باشد چه طریق آن صحیح وطریق روایت اولی حسن است
تحقیق المسئله در بیان بقیه احکام نماز خوف از کیفیتها که این نماز را انواع بسیار است اما اشهر آنها اینست که ذکر شد و آنرا
ذات الرقاع نماز ذات الرقاع گویند برای یکی از چند وجه اول جنگی که رسول خدا این نماز را آنجا بجا آورد در دامن کوهی بود که
خطهای سرخ وزرد وسیاه در آنجا بود وترکیب کوه رقعه رقعه بنظر درمی آمد دوم سپاه آنحضرت در آن جنگ همه پای برهنه
وپیاده بودند وپارچهای پوست وغیره بر کف پاهای خود بسته بودند تا از حرارت زمین اذیت نیابند پس بذات الرقاع نام درخت
که در آن جنگ گاه در میان وشهر و بیابان بود و از آنجا تا مدینه سه میل است و در نزد چاه اروما و بقولی موضعیست نجد آنرا
غطفان گویند دوم بحسب ظاهر خطاب قرآن آنست که این نماز مختص برسول خدا بود ولا غیر زیرا که فضیلت نماز در عقب آنحضرت
مرتبه ایست که با وجود این مختص نیست آن نتوان نمود پس مکرر از پیش که بدین نماز قیام نماید و مرجحی دیگر چرا از این نماز را در او
عمر آنحضرت و بعد ها آنرا منسوخ دانسته بدلیل آنکه آنحضرت در حرب خندق چهار نماز را بجهت اشتغال بامر قتال
تاخیر فرمود و بطریق ذات الرقاع نکرد و این هر دو قول ضعیف است اما اول جهت آنکه تخصیص خطاب بجناب نبوت ممکن مانع
از وجوب متابعت دیگران نیست چون سایر خطابهای دیگر که ظاهر در بیان خطاب با آنحضرت واشتراک را اخلاف نیست بتعلیم این نماز
با آنحضرت برای آنست که امت پیروی کیفیت آن نمایند چنانکه فرموده اند علیکم السلام لولا آنحضرت فضیلت نماز
در خلف ایشان هیچکس فضیلت نماز است با آنحضرت و چون چنین است ثابت شد نماز جماعت که قابلیت نیابت مخصوص با عموم
ایشان دانسته شد چگونه در حکم با ایشان داخل نباشند و اما ثانی آنکه آیه نماز خوف ... بعد از حرب خندق نازل شده است
نزول یافت در غزوه بنی غطفان چنانچه عن قریب ذکر شود لهذا آنحضرت تاخیر در صلوات اربع نمود زیرا که در آن هنگام هنوز
آیه الخوف نازل نبود پس چون آیه الخوف نازل شد حکم تاخیر منسوخ وطریق نماز خوف ثابت باشد و اگر گویند چنین بود چرا
در جنگ صفین چهار نماز فریضه را تاخیر فرمود وطریق خوف نکرد بنا بر بعضی از روایات گوییم روایت اصح در طریق شیعه آنست که
آنحضرت نماز را در آنجا بطریق خوف کرد و بر تقدیر تسلیم گوییم طریقه این نماز را شرایط چند است چنانچه عن قریب ذکر شود و ممکن
که آنحضرت بواسطه یکی از شرایط آن ممکن نبوده و تقویت این کند آنکه امام حسین در جنگ کربلا بدین نماز قیام نمود بروایت اصح
پس ظاهر شد که این نماز در ایام غیبت نیز مجوز است چه منافی از برای آیه مطلق ... ومعتد به مذکور پیش قبل از طریق ونزد
تقویت این معنی کند هم کیفیتی که در تحت آیه بجهت این نماز گفته شد مستنبط از فعل رسول و اخبار معصوم صلوات الله علیهم است
اما معرفت این طریق بکرات آیه استنباط کرده اند که معنای آیه نوشتیم آنها بر دو وجه است اول آنکه امام اصحاب خود را متفرق بدو فرقه نماید
و با هریک از ایشان یک نماز تمام بجای آورد اول را با فرقه اول بنیت فرض و با فرقه ثانیه نیز همان نماز را بنیت نفل اما
نماید و این نماز را نماز بطن نخله گویند که رسول خدا در آن مکان بفعل آن قیام نموده و بنوعیت نیز جایز است و این دلیل
بر جواز اقتدای فرض بنفل باشد تمام از حضر وسفر چه مخالفت با صلوة مختار ندارد ولیکن در حالت خوف راجح است بخلاف
بر مجرد اعاده نماز جماعت را جایز ندانسته دوم آنکه هریک از طایفتین بهمان یکرکعت که با امام کنند اکتفا نموده سلام دهند
و تتمه نماز بر ایشان واجب نیست و این مذهب جمعی است که قصر در نماز دو رکعتی را بیکرکعتی جایز دانسته اند چنانچه گذشت
سیم آنکه چون طایفه اولی یکرکعت با امام کند قبل از ایشان برکعت دیگر مقابل اعدا روند سالکت باشد تا فرقه ثانیه آیند

یکرکعت نماز خود را با امام دریابند وایشان نیز قبل از اتمام تمام نماز خود بجای خود باز گردند وفرقه اولی بجای نماز گاه باز گردند
باقی نماز خود را بدون قرائت تمام کنند زیرا که بمنزله مقتدی اند یعنی اول رکعت ثانیه خود را با آخر نماز امام دریافته اند و اکنون
بالطایفه ثانیه سلام نداده باشد پس بعد از سلام دیگر باره بجای صفوف جنگ روند و فرقه ثانیه نیز بجای نماز گاه آمده نماز خود
با تمام رسانند و این فرقه را قرائت ضرور است چه ایشان بعد از فرقه اولی مسبوقند یعنی بعد از فراغ امام برکعت ثانیه
خود قیام نمایند و این شق و وجه ثالث باطل است زیرا که بجز ابوحنیفه کسی از اصحاب و علمای ما این را قبول نکرده و وطریق شیعه
بر آن وارد نشده است چهارم کیفیت چهارم از این نماز موقوف بچند شرط اول بودن دشمن است در خلاف جهت قبله با اجماع علما
ما و بدلالت کلام من و ما ذکر که در آنچه در احکام نماز مطارده و مسایفه در فضل او از نیست ممکن نیست خلاف در بودن نماز قبله تمام
با بودن دشمن است بطرف قبله با وجود حایلی مانع از مشاهده باشد دوم بسیاری مسلمانان است بحیثیتی که چون دو فرقه شوند
هر فرقه از ایشان به تنهای مقاومت با خصم توانند نمود سیم کثرت سپاه دشمن است بحیثیتی که خطر هجوم ایشان بر مسلمانان رود
چهارم عدم احتیاج بفرقه مسلمین است بزیاده بر دو فرقه مگر در نماز مغرب که اگر سه فرقه شوند امام با هریک از ایشان
یکرکعت از آن نماز تواند کرد چه هر طایفه را اختصاص بکمتر از یکرکعت نشاید سیم از احکام مدلول آیه و دلالت آن بحث
بر افضلیت نماز جماعت همانا ممکن است نماز را فرادا بجای آورد در حالتی چنین برای ادراک فضیلت جماعت شد است و این مستلزم رجحان نماز
در جماعت است که در حالت مطارده و مسایفه که در آنجا خطر برجماعت نیست اشتمال بر اخذ سلاح دو آیه نزد اکثر علما ما امر
بر وجوب است زیرا که دفع ضرر از خود و مسلمانان واجب است و آن موقوف باسلحه است پس موقوف علیه واجب باشد بنابر این نیز که
اخذ سلاح شامل مصلین و غیر مصلین باشد لیکن جمعی که دست از ین دلیل برداشته اند استنباط وجوب آن از محض آیه کنند
وجوب اخذ سلاح را مختص بمصلین دانسته اند و این محض غلط است چه قاعده کل ما یتوقف علیه الواجب فهو واجب در هر جا ثابت
و معهذا احتمال رجوع ضمیر بکل واحد از مصلین و غیر مصلین رود و در آیات دیگر امر با اخذ سلاح بر غیر مصلین نیز شده در
دیگر مطلق امر با اخذ سلاح را اعم از مصلی و غیر مصلی امر با عتبار ثمره ذکر ایکه علامه در مختلف الشیعه برین رفته بر اوست اسلحه
مستمسک خود دانند و این نیز مقصود است چه مادام نفی نباشد بر اصل اصالت وضع توانند شد اما چون منع بیان آید بر اوست را
معارض با نص تشاید و مادام مقتضی نباشد حقیقت معنی امر در وجوب الجزم تم الخزانه در شان نزول آیه روایت کرده اند چون
رسول خدا با لشکری گران بغزوه بنی غطفان رفت صفوف سپاه اسلام روی بقبله وصفهای لشکر کفر در طرف مقابل که محلی
مرتفع بود بنشاندند در مقابل یکدیگر گشته شده بود و از هر طرف ابطال رجال و مبارزت بامر قتال اشتغال داشتند تا موسم جنگ
در اشتغال بود که هنگام نماز ظهر در رسید بلال اذان نماز گفت ادا و آنحضرت با اصحاب او دست از جنگ کشیده نماز مشغول شدند
و تمامی لشکر اسلام یکرکعت اقتدا کرده و طریقه نماز را گذاردند و چون خارج شدند کافران تاسف بسیار خوردند که چرا در
رکوع و سجود یکبارگی بر ایشان نریختیم که هر دو امر اشتمال کنیم پس چند نفر از ایشان گفتند که ما از احوال مسلمانان مطلع بودند
گفتند که خاطر جمع دارید که هنگام نماز دیگر که آنرا از روشنی چشم خود عزیزتر میشمارند بعد از آنکه آنرا با خضوع
وخشوع بجای آرند ما بایشان نیز کارها تمهید نموده مهیا کردیم که چون مسلمانان بنماز عصر مشغول شوند از جمیع
الجموع بر ایشان ریخته ... از ایشان بر آرند پس وقت نماز عصر در رسید و آنحضرت خواست که بدستور گذشته با اصحاب
نماز کند جبرئیل آمد و طریقه این نماز را در ضمن این آیه فرود آورد و آنحضرت را از اراده کافران واقف گردانید که **وَدَّ الَّذِينَ**

كفروا دوست میدارند آنانکه کافرند یعنی آرزومندند که لو تغفلون شاید شما بی‌خبر شوید عن
اسلحتکم از سلاحهای کارزار خود و امتعتکم یعنی متاعهای خود بالامتعانکم بالف و از متاعهای
خود چون روی نحو نماز آرید فیمیلون علیکم پس بتازند بر شما میلة واحدة یکبارگی
واحدة یعنی حمله یکجا و ابداً از دست شما بیرون کنند و شما را بکشند این بیان علت اخذ سلاح در نماز و موکد آنست آورده‌اند
که چون آنحضرت نماز ظهر بدین نهج با قوم خود ادا نمود کفار با یکدیگر گفتند کاشکی محمد را از اراده ما خبر نبود که او نماز خود را
بطریقی که پوشیده میکرد نکرد گفتند که پس او را نمازی دیگر هست که از جان و دل دوست دارد که هرگاه در آن مشغول شود بر سر او تازیم
کنیز از کفره ... عظیم مسلمان شدند و بروایت علی بن ابراهیم قمی این واقعه هنگامی بود که رسول خدا با قوم خود بالا
دو ... حدیبیه ... بود و بعد از رسیدن این خبر بکفار قریش خالد بن الولید را با دویست سوار بر سر راه آنحضرت فرستاده
بودند که ... بوده مانع شود ... و بعضی از کوهها ... ابن قتیبه ... و در مجمع آورده که ابن قتیبه باسلام خالد
شد و چون که ... حمل سلاح موجب مشقت است و تکلیف حمل آن از دوش برمی‌دارد بقوله ولا جناح علیکم
و هیچ باکی نیست بر شما ای مومنان مجاهد ان کان بکم اذی اگر بوده باشد شما را رنجی یعنی در
برداشتن سلاح ... من مطر از باران ... کند آنها را او کنتم مرضی یا بوده باشید بیماران
و ناتوان از حمل آن ان تضعوا منصوب بنزع خافض است ای فی ان تضعوا در اینکه بنهید از ترکیب خود
اسلحتکم سلاحهای خود را چنانچه حضرت مقدس نبوی از حالت ... و سلاح خود را ... بود
خـرائـه در ذکر کیفیت قصه مذکور و آن بروایت ابی حمزه ثمالی چنانست که چون آنحضرت بغزوه بنی محارب و بنی انمار
کرد و قبیله عظیم اند ... و بعد از محاربه ... و ... افتاده منهزم شدند رسول خدا با لشکر خود در آنجا
فرود آمد آنحضرت سلاح از خود کند و ... برداشته بقضای حاجت رفت و از رود خانه ... گذشت و تا از شغل
خود فارغ شدن باران عظیم درآمد که ... بهم ... و دو ... از سیلاب پر شد ... که عبور از آن نتوانست نمود
و سواره و نه پیاده پس آنحضرت در آنطرف آب ... بود ... که طغیان آب کم شود بمکان خود آید ناگاه
غورث بن حارث محاربی که از دشمنان آنحضرت ... آنحضرت را تنها دید ... و
او نیز آنحضرت را دیده بود گفت این محمد است که همیشه آرزو داشتیم که در مکان تنها به دست ما گرفتار شود و اکنون مطلب
حاصل کردیم و این رود خانه میان او و اصحاب او حایل شده پس غورث گفت قتلنی الله ان لم اقتله خدای
بکشد اگر وی را نکشم و تیغ از غلاف برکشید از کوه بزیر آمد خود را بر عقب آنحضرت رسانید و آنحضرت دفعة خبر شد
که او را با شمشیر بر بالای سر خود بدید پس غورث گفت یا محمد من یعصمک منی الان اکنون کیست که ترا از دست من نگاهدارد
پس آنحضرت را مطلقا تغیری بهم نرسیده گفت خدای من مرا نگهبانست پس رعبی عظیم از آنحضرت در دل غورث افتاده
اعضای وی لرزیدن آغاز کرد و سرنیزه انگند و آنحضرت بنابر ... برخاسته تیغ از کف وی بیرون کرد و دسته تیغ
بالای سر وی بلند کرده فرمود من یمنعک منی الان کیست اکنون ترا از من خلاص کند غورث گفت کرم تو خواهد شد
حضرت گفت شهادت میدهی باینکه نیست خدای بجز او سبحانه و باینکه من بنده و فرستاده اویم گفت نه و لیکن اگر می کشی عهد
بکنم که تا زنده باشم و هرکه ترا دوست دارد جنگ نکنم و معاونت دشمن تو نیز نکنم پس آنحضرت وی را تیغ او رد ...

داد پس غورث آنحضرت را دعا کرده نزد اصحاب خود رفت و اصحابش گفتند ما ترا با تیغ برهنه بر سر محمد ایستاده دیدیم آیا چه مانع بود ترا
از کشتن او گفت خواستم که تیغ بوی زنم دیدم کو یا کسی ضربتی بر پشت من زد که باهای من لغزید و بر رو در افتادم و تیغ از دست من
بدر رفت و آنرا محمد برداشت پس کفار را از ترس عظیم بر دل افتاده و فی الحال سیلاب از رود خانه قطع شد و رسول خدا
بلشکرگاه خود آمد و واقعه مذکوره برای قوم خود نقل کرده و آیه را برایشان خواند و گفت حق تعالی شما را رخصت کرده در حین باران
و مرض که اسلحه از خود دور کنید وخذوا حذرکم و چون عذر مطر و مرض از شما زایل شود بالضروره فرا گیرید
اسلحه خود را این تکرار برای مبالغه است تا غافل از حمل اسلحه نشوند یا با حذر شوید تا ... از اهل کفر شما نرسد و مخاطر
جمعی که غورث بن الحارث بر آنحضرت ظفر یافت ترک احتیاط میکنند ان الله بدرستی خداوند تعالی اعد
للکافرین آماده کرده است برای ناگروندگان عذابا مهینا آیه عذابی خوار کننده و این وعده متضمن
بشارت مومنانست بنصرت و غلبه بر کفار چه یکی از انواع این عذاب کشته شدن ایشانست بتیغ مومنان در وضع ... آورده
که چون حق تعالی مومنان را باین همه تاکید امر باخذ حذر و اسلحه خود ایشان بسیار متوهم شدند که شاید اکنون اعدا بر ایشان هجوم
آور شوند که ... ایشان را تا ... از دل ایشان بکریمه ان الله اعد للکافرین عذابا مهینا فاذا
قضیتم الصلوة پس چون بجای آورید ای مومنان نماز را بنهجی که گفته شد فاذکروا الله پس
یاد کنید خدا را قیاما در حالت ایستادن بجنگ که تیغ و خنجر و غیره بکار میبرید و قعودا و در حالتی که بر اقران گمان
تیر بجانب ... دشمن ... بر اعدا می کنید و اسباب از وی می کشید با قیام و قعود کنایه از پیاده و سوار باشند
چنانچه در بیاری بکر فرموده فان خفتم فرجالا او رکبانا و علی جنوبکم و در حالتی که از زخم دشمنان بپهلو
در افتاده باشید کنایه از مداومت ذکر خدا است از تسبیح و تهلیل و غیره در جمیع احوال خود الیما حالت جنگ تا موجب فتح و نصر
گردد و گویند مراد تعقیب نماز است یاد عبادات ماثوره و بقول اصحاب مالی المبرد مداومت بر ذکر است در همه وقت ما هم از حالت غیر آن یعنی
قیام عبارت از حالت تندرستی و قعود هنگام نشستن باکل و شرب و مخالطه و علی جنوبکم وقت خواب و مباشرت با ازواج باشد
و ذکر خدا در همه آنها لازم است چنانچه در حدیث قدسی آمده که یا موسی ذکری حسن علی کل حال و ممکن است که مراد از ذکر
در اینجا نیز اداء نماز باشد چنانچه در آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا ... ابن عباس روایت کرده که مراد نماز بود و این مناسبت بدین مقام
دارد چه در آیه قبل احکام نماز خوف بیان بود و تا کار بمقاتله و مطارده منجر نشد باشد مثل نماز قیام غایبا لاشتغال دن
آن در اینجا امر بنماز مطارده مینماید و شیخ آن بذکر مراد آنست که بجای هر فعلی از افعال آن اکتفا بذکر تسبیح میشود تا چون که
مطارده و مسایفه و التحام بنماز مطارده قیام نمایند و چندین تقدیر چنین باشد که چون اداء کردید ادای الصلوة فی حال
فاتوا بما یجب الامکان فی احوالکم من القیام والقعود والسقوط علی الجنوب فاذا اطمانتم پس چون از
خوف ایمن شوید و از دشمن کریبان شدید یا دشمن بنا را مید فاقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز خالی
از خوف و مطارده را بحسن حالت دارکان و سایر شرایط و لوازم آن و بنا بر احتمال اول آیه مربوط با احکام قصر مسافرات
یعنی چون از مشقت سفر دیگر رسیدید و بخانهای خود فارغ البال باز آمدید دیار وطن خود قرار گرفتید باداء نماز حاضر بپردازید بتمام ارکان
آن ان الصلوة بدرستی نماز کانت علی المومنین هست در حالت و مستقبل احوال بر گروه مومنان کتابا
موقوتا نوشته شده در وقت باقرار با ... وقتی خاص که تقدیر و تاخیر آن از وقت مقرر خود جایز نیست مگر چند در صورت ضلالت

جنگ و جدال باشد و ابن جریر نیز بر آنست که مراد از [ذکر] باشد و این دفع کند قول ابی حنیفه است که محارب خایف را معذور دارد در ترک
نماز و امام شافعی حکم بر وجوب نماز وی نکند تا هنگامی که اطمینان حاصل شود و قول شافعی نیز بوجوب نماز در حین مطارده و مشی
اضطرار و قضای آن بعد از اطمینان قایل شده از اینجا باطل کرده چه آدمی و هر وقت ازو فعلی کثیر از عبارت که وی را ممکن بود
تکلف است مزیاده بر آن مگر آنکه حصول اطمینان قبل از خروج وقت باشد که چنین اعاده آن محل خلافست خزانه
بدانکه هر نمازی را سه وقت است وقت فضیلت و وقت ادا و وقت قضا پس وقت فریضه ظهر از اول زوال آفتاب تا بقدر چهار
رکعت و آن مخصوص ظهر است که عصر را در آن وقت نتوان کرد و بعد از آن وقت مشترک است میان ظهر و عصر و پیوسته ظهر بر عصر مقدم
تا هنگامی که بقدر چهار رکعت با اول مغرب مانده و آن مخصوص عصر است که ظهر را در آن دخلی نیست و اول وقت مخصوص مغرب هم
خروج مغرب است تا بقدر سه رکعت پس وقت شام و عشا مشترک شود و پیوسته شام بر عشا مقدم باشد تا بقدر چهار رکعت
بنصف شب مانده که آن مخصوص عشا باشد و مغرب را در آن دخلی نبود پس وقت فضیلت هر یک از این چهار فریضه از اول
وقت و پیش تا بقدر ادای رکعات آن بتأنی و ترتیل و وقت ادای آن ممتد است تا منتهای خروج وقت و وقت فضیلت نماز
بامداد از ابتدای طلوع سفیده مستطیل است یعنی که در میان خط ابیض و اسود [illegible] گذشته تا طلوع شفق مشرقی
و وقت ادای آن از طلوع فجر تا آفتاب پس چون چهار رکعت بغروب مانده ظهر قضا باشد و چون مغرب اجل شود عصر قضا
کرده و چون چهار رکعت بنصف شب مانده مغرب قضا شود و چون نصف شب در رسد عشا منقضی بود و چون آفتاب طلوع
نماید فریضه صبح و رسالة الصلوة قضا [illegible] کرده و چون ابحاثی در خاطر نزهت مظاهر منتقش کردید دانسته باشی که
[illegible] آید وقت ادای هر نمازی است نه وقت فضیلت و قضا اگر چه وقت فضیلت افضل و اکثر ثوابست چه اگر وقت فضیلت مراد
باشد حرجی عظیم لازم آید و ایضا تاخیر نماز از وقت فضیلت بوقت ادا با وجود مرجحیت آن جایز است باجماع کل علما لکن
اقل ثوابا خواهد بود و شاهد بر این معنی است روایت کافی از صادق ع که معنی کتابا موقوتا فرموده ای ثابتا پس فرمود اگر
[illegible] تعجیل و تاخیر در نماز کنی ضرری نبود مادام بحد تضییع نرسد یعنی خارج از وقت نکرده پس بدرستی حق تعالی جمعی
[illegible] ذکر کرده است و هو قوله اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا و این موافقت [illegible]
علما ما اگر کسی ادای نماز قبل از دخول وقت کرده شود و در اثنای نماز وقت آن در رسد بجهه اینکه تمام آن در وقت خود مؤدی
شود اگر چه [illegible] باسلام باشد نماز صحیح است و همچنین اگر یک رکعت از نماز در آخر وقت و تمام آن در خارج وقت کرده شود
صحیح باشد و بروایت کافی و [illegible] از باقر ع موقوتا یعنی مفروض است [illegible] اوقات نه مخصوص [illegible]
وقتی چون آن وقت بگذرد و نماز کرده شود فایده نبخشد و سود ندهد و در آخر حدیث فرمود و لو کان کذلک لهلک
سلیمان بن داود حین صلاها لغیر وقتها و لکن متی ما ذکرها صلاها یعنی اگر چنین بود که مخصوص بوقتی باشد که [illegible]
آن نماز ادا نتوان کرد هر آینه سلیمان بن داود هلاک می‌شد در آنجا که نماز خود را در غیر وقت کرد و چنانچه قصه او در سوره ص
ان شاء الله تعالی ذکر شود و لیکن هر گاه بخاطر وی آمد نماز گذارد مراد آنحضرت آنکه اگر موقوت یعنی حقیقی خود بودی یا
مکلفان از وقت فضیلت آن تخلف نمی‌کردند و حال آنکه چنین نیست [illegible] بصوب جهاد کشانید بقوله
و لا تهنوا و سستی مورزید و کوتاهی منمایید ای مؤمنان فی ابتغاء القوم در طلب کافران [illegible]
کنید [illegible] میان شما و ایشان و [illegible] جنگ در بدر صغری شد بقولی و بقول جمعی گویند نزول آیه وقتی بود که لشکر اسلام [illegible]

احد مراجعت بمدینه کرده بودند و خبر آمد که ابوسفیان و اصحابش در حمراء الاسد رحل اقامت انداخته عزم مدینه دارند و رسول [illegible]
تصمیم باستقبال ایشان کرد و بروایتی [illegible] وقت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و گفت حق تعالی میفرماید که بیرون [illegible]
[illegible] مگر کسی که در معرکه احد زخم برداشته باشد پس رسول علیه السلام منادی را امر کرد تا ندا در داد که گروه مهاجر و انصار هر که [illegible]
باید از مدینه بیرون شود و هر کرا جراحتی نباشد در مدینه بماند پس جماعت زخم دار روان شدند و در عرض راه [illegible]
خود مشغول بودند حق تعالی برای تشجیع و تقویت قلوب ایشان فرمود که ضعیف مشوید از مجاهده ایشان ان تکونوا
تألمون اگر هستید شما دردمندان از رسیدن جراحتها و شکستهای جنگ فانهم یألمون پس بدرستی
که کافران نیز دردمندند از زخمهای کاری کارزار شما کما تألمون چنانچه شما صاحب الم و زخم دار کردیده اید
بنا بقرائت مشهوره و [illegible] بمقتضای شرط اما بقرائت شاذه عبدالرحمن اعرج بفتح همزه ان تقدیر لام [illegible] لان تکونوا
یعنی سست مشوید در تحصیل [illegible] و جهاد ایشان بجهت آنکه الم جراحت خواهید یافت و یألمون و تألمون بکسر حرف مضارعت
[illegible] خوانده شده یعنی [illegible] المحصل اگر توهم شما از ایشان محض غلط است چه میان شما و ایشان در مشقت
کارزار مساوات [illegible] و ترجون من الله و امید میدارید شما از خدا ما لا یرجون چیزی را که ایشان
امید ندارند و آن ظفر و غنیمت دنیا و ثواب آخرت [illegible] و مراد آنکه ایشان با الم مقاتله
و عدم امید از خدا ثبات قدم میورزند پس شما با وجود امید بخدا بطریق اولی ثابت قدم در آن باشید و کان
الله و هست خدای علیما حکیما آیه دانا بر دردمندی شما و محکم کار در فرمان خداوندی بر وفق حکمت
[illegible] چنانچه در [illegible] سوره سالفه گذشت که مؤمنان [illegible]
وی عمل کرده اموال کفار [illegible] خزانه
در ذکر قصه [illegible]
[illegible]
اصحاب رسول خدا [illegible] از زبان اهل مکه در میان مردم انتشار میداد و ایشان در ایام الفقر [illegible]
بودند [illegible] رفاعه بن زید عم قتاده بن النعمان که از جمله مجاهدین بدر [illegible]
آرد [illegible] در میان آن همیان [illegible] آنجا [illegible]
آرد و علی الصباح رفاعه [illegible] قتاده شکوه کرد و ایشان تفحص بسیار [illegible]
[illegible] بنی ابیرق [illegible] قتاده نزد رسول خدا آمده ماجرا [illegible]
کرد [illegible] بنی ابیرق [illegible]
[illegible]
دارید [illegible] که رسول خدا [illegible] ثابت کنید [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] رسول خدا آمد گفت یا رسول الله [illegible] بنی ابیرق [illegible] رفاعه [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] صبر کنید تا فکری در باره شما کنم [illegible]

بجا نیرق و مردی زبان آور بود رسید جمعی کثیر از اقوام و اهل بیت خود را جمع کرده بنزد آنحضرت آمد و گفت یا محمد قتاده و عم او رفاعه نسبت
دزدی بخانه آنها داده و نسبت داده و چیزی چند در حق ایشان گفته اند که در ایشان نیست پس بمکان خود باز گشت و آنحضرت از جهتی
غمگین شد و چون قتاده بنزد آنحضرت آمد که در باره مهم خود سخن گوید آنحضرت روی مبارک در هم کشید و از روی شدت خطاب نمود
عتاب آمیز بوی نمود و فرمود نسبت دزدی باهل بیت صلاح و سداد و عزت و شرف میدهی و سخنان نالایق میگوئی پس قتاده از این
بسیار غمگین شد و از نزد آنحضرت باز گردید بنزد رفاعه آمد و گفت کاش من امروز نمیبودم و با رسول خدا در این باب سخن نمیگفتم
زیرا که آنحضرت سخنی چند بمن گفت که مرا ناگوار بود شنیدن آنها پس رفاعه گفت الله المستعان خدای مدد کننده است باحوال ما
و در روز ما را اظهار خواهد کرد و در جوامع و منهج الصادقین آورده اند که چون طعمه دید که میبایست از خانه رفاعه بدر برد زره را در میان انبان
داشت و از آنجا تا بخانه او آورد و مخفی بود و از خانه خود بخانه زید السمین یهودی برده بود پس یاران قتاده نشان آن را
گرفتند از پی رفتند تا بخانه ابی طعمه رسید و از آنجا بخانه یهودی منتقل شد ابو طعمه تهمت آن دزدی بر یهودی بست و او را
گرفته بحکم علیه رسول خدا آوردند و آنحضرت از وی پرسید که این زره در خانه تو چه میکند گفت طعمه امانت سپرده
از مبتغیان انکار در حجت داشتند و جمعی از اصحاب را میل آن بود که دزدی بر سر یهودی ثابت شود تا بدنامی برای اهل اسلام نباشد
هم بر ظاهر شرع دفتر خواست که بر شرع در عتاب یهودی اهتمام فرماید که تا وحی بر آنحضرت ظاهر شد این آیه عتاب آمیز فرود
آمد که إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو این قرآن هدایت بنیان را
بِالْحَقِّ براستی و درستی لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی و داوری نمائی میان مردمان از روی تمام اعتبار نماید
بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ط بدانچه شناسا کردانیده است ترا خدای بکیفیت آن و آن مطالب شاهد است بدانکه در وجوه
فهم است و بیم کرد از دزدی اشخاص در باره هر کس باشد اعم از کافر و مسلمان بدون مرافعه اهل محل خود پس تو بدلالت بیوت
و لزوم جزی بر سر یهودی شکایت و عتاب مکن وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ و مباش از برای خاطر جمعی خیانت
کنندگان بنی ابیرق خَصِيمًا آیه لا دشمنی کننده و عتاب نماینده با بیگناهان چون قتاده و رفاعه که از جمله صلحا بود و در کوی
خود برای طعمه منافق نه نصیر للمرضا فقد خَسِرُوا بدانکه این خطاب منافی مرتبه عصمت و نبوت آنحضرت نیست
محمل است که آنحضرت بر ظاهر شرع رضا نمود و آن بود رغبت بلند پس حق تعالی و برا مخصوص این مسئله از آن ممنوع
امر بعمل کردن بواقع و نفس الامر کرده باشد برای مصالحی چند و تا بیا آنکه علانیه آنحضرت بالجماعت بشکوه از راه مخالفت
ایشان بود و مرام آنحضرت آن بود که با ایشان گفته بود تا آمدن وحی صبر کنند و صبر نکرده مخاصمه نمودند و قطع نظر از این کرده
خطاب و سایر خطابها مثل این برای تنبیه امت است تا از طریق کبری در اتفاقات میل با حدی که از این اجتناب کنند و تامل
نمایند که در حالی که خبر در کائنات و علاقه موجودات چنین خطاب میکند پس در باره دیگران چگونه خواهد بود و الاشان
آن قبله عالمیان ارفع از آن بود که ما هی حالی لغزانند اراده بکند که حق تعالی وی را از آن باز دارد بلکه هر حکم و مصالح موجود
حق تعالی بوی شناسانیده بود در کافی از صادق مرویست که والله ما فوض الله الی احد من خلقه الا الی رسول الله
و الائمة علیهم السلام بخدا قسم که واگذار ده است حق تعالی هیچ امور دین خود را با حدی از انبیاء و هیچ چیز مگر بسوی محمد مصطفی
و ائمه اثنی عشر بعد از او در قولش که إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الایه پس و هی جاریة فی الاوصیاء علیهم السلام و در احتجاج
از آنحضرت مرویست که با ابی حنیفه گفت آیا تو کمان میکنی که صاحب رای و قوانین فتوی هی برای مردمان و حال آنکه رای صواب

در رسول خدا و رای غیر او و امور دین همه خطا است زیرا که حق سبحانه تمامی خلق و فتق مهمات کائنات را برای او مفوض داشته
قولش که فاحکم بینهم بما اراک الله و هیچ آیه براه در غرضا این دو بیان و رده که رای او داده در امور کارخانه خود دخل و هدایت الحق
و بدانکه مراد از رای در این آیه و صد تعیین مذکور بی معرفت بحقائق حسن و قبح اشیاء و وجوه حکم و مصالح دین هدایت که بنای کلیات
و جزویات مسائل شرع بر آن گذارده شود و آن مخصوص با آنحضرت و ائمه معصومین است و هر که غیر ایشان دعوای آن کند از جمله
کفره و ملحدین است لیکن مراد که نسبت بعلما و مجتهدین مذهب امامیه و هدایه از قوت ممیزه میان صحیح و سقیم روایات
ایشان و تحقیق و تطبیق آن بکلام خدا و تخصیص مسائل فروع غیر ملحوظه از ثقلین است که خود امر بدان نموده اند و آن بنهج
متعلق بار اسعد سرا ایشان است و اختراع فتاوی و قوانین مستحدثه خلاف شرع چون مذاهب اربعه سنن و تعنتی که بنای آن
بر اغراض نفسانیه و تعصب شیاطین اهل بدعت است و شمه از بن بحث در خزانه کتاب ان معتقد گذشت و بنا بر آنچه
گفته شد منافع کرده قول جمعی که تجویز صدور گناه بر انبیا و رسل کرده اند که میگویند که اگر آنحضرت را میل بطرفداری اهل
خیانت بیهودی بوده چنین عتاب بکنی و بطلان این قول با دله عقلیه و نقلیه بر عصمت انبیا ظاهر است پس نهی که در این آیه
متوجه رسول خدا شده همچون نهی برکت است که متوجه غیر او و هی صادر شده باشد برای مبالغه بر استمرار او در اجتناب از آن
چه نهی از چیزی مستلزم اشتغال منهی بمنهی عنه نیست و کاهی نهی از راه استبعاد شان مخاطب از فعل منهی عنه میباشد و از بن
بیل است قوله وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ ط و طلب آمرزش کن از خدای خود بجهت ترک اولی که رای بابه اراده میفرمودی
و معاتبه قتاده یا مر بیهودی نمودی یا برای امت خود استغفار کن تا خدای ترا از مواخذه ایشان در گذرد إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا رَحِيمًا آیه ع آمرزنده و مهربان وَلَا تُجَادِلْ و خصومت
مکن با مردمان یاری ما عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ از قبیل آنکسانی که خیانت میکنند أَنْفُسَهُمْ ط
بانفسهای خود یعنی طعمه و قوم او که علم بر خیانت او داوند و معهذا شهادت بر برائت وی دادند و میدانستند که خیانت او در بلد
و سهیم اند با طعمه و هر کس بعد از بن بصفت وی باشد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ
كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا آیه ع هر کسی را که خیانت کننده و گناه کار باشد ابراد خیانت بصیغه مبالغه اشعار
بر توفیق و امر بطعمه است بدان امر شنیع با اشعار است بر آنکه معنی اشتن خیانت در مقابل آنحضرت شنیع او و قبایح
دیگر است چنانچه فرمود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ پنهان میکنند خیانت خود را از مردمان برای پاس
اعتبار خود وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ و پنهان نمیدارند از خدای که استخفا برای وی شاکل با فعل ناپسند
و الا از خدای چیزی پوشیده و پنهان نتواند شد بل استخفا یعنی استحیا باشد یعنی از خیانت نمیکنند بوجه حیا از
یا خوف از عتاب و طمع در ثواب او وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه او سبحانه با ایشان است یعنی علم بر خفیات اعمال ایشان
که همه وحشت دارد إِذْ يُبَيِّتُونَ آنهنگام که شب را بروز میآورند در خلوتهای خود و تدبیر کردن و تهیه نمودن
بمخالفت رسول او و ذکر متعلق به یستخفون باشد یعنی استخفا ایشان هنگام شبیخونی بود که منتشر میکنند مَا لَا
يَرْضَى آنچیز را که نمی پسندد او سبحانه مِنَ الْقَوْلِ ط از گفتگوهای نالایق و کتمان دزدی طعمه و اتهام بر آن
و یا استظهاری که در هجو آنحضرت و صحابه بهم میباشند یا تزویری که طعمه زره را بخانه زید السمین انداخت و بعدم خیانت
خود یاد کند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای سبحانه بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا آیه بدانچه میکنند از فعلها

دروکیرنده بعلم که هیچ چیز از حیطه علم و قدرت او بیرون نیست باز دو کیرنده ایشان بعذابست پس اولی واجب آنست که اعمال شنیعه
خود را از وی بپوشانند یعنی از خوف او ترک کنند تتمه روایت مجمع آنکه چون طعمه فهمید که آیه در باب خیانت وی نازل شده روی از مدینه
طیبه تو جیه بمکه نمود و در هنگام محاربه بمکر بحیله مرتد شد و در مکه بخانه زنی از قبیله اوس که در میان بنی عبد الدار شوهر کرده
بود فرود آمد و چون این خبر بمدینه رسید حسان ابن ثابت چند بیت عربی در هجو آن زن گفت و چون ابیات بگوش آن زن رسید
فی الحال رخوت طعمه را بر سر گذارده بابطح ریخت و گفت کاش بخانه من نمی آمدی و این سنت را برای من نمی آوردی که حسان مرا
هجو کند و در بعضی روایات آمده که طعمه در مکه بنیه دزدی کرده و چون خواستند که ویرا بگیرند بجانب بعض کریخت و در کشتی بنزد دزدی
کرده باز بمکر کریخت و آخر الامر دیواری بر سر وی آمده کافر مرده پس بعد از ذکر بیختن طعمه و ظهور دزدی او حق تعالی از روی توبیخ
بنی ظفر که شهادت بر پاکی وی میدادند خطاب میکند که **هَاأَنْتُمْ** آگاه باشید ای جماعت بنی ظفر که شمایند **هٰؤُلَاءِ**
آنگروه بیخرد احمق **جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ** مخاصمه و منازعه کردید با مردم از جانب آن خیانت کاران یعنی طعمه و قوم
او و اسلام که نمودید که بر فعی که دفع تهمت دزدی از ایشان کنید **فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا** در حیات دو روزه زندگانی دنیا
فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ پس کیست که مجادله نماید با خدای برای حمایت ایشان **يَوْمَ الْقِيٰمَةِ**
در روز رستخیز **أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا** آیه یا کیست که باشد بر سر ایشان
نگهبان که مانع از عذاب شود تواند شد پس برای طلب داوری از ایشان و استشعار بانکه جز تو هیچ چیز عذاب خدای از کسی باز ندارد
فرمود **وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا** و هر که بکند بدی که موجب اذیت غیر باشد **أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ** یا ظلم
بر نفس خود کند بدون تعدی بدیگری و بقولی سوء گناه صغیره و ظلم گناه کبیره است یا سوء عبادت از آنست که خود دزدی
کند و ظلم آنکه تهمت آنرا بکسی نهد **ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ** پس طلب آمرزش نماید از خدای بتوبه و انابه
يَجِدِ اللّٰهَ البته بیابد خدا را **غَفُورًا رَحِيمًا** آیه آمرزنده و مهربان و این دلیل است بر آنکه عفو
خدا از گناهان بر سبیل تفضل است نه وجوب چه این دو نام مشعر بر غالب استعمال در تفضل کرده و در نهج البلاغه امیر المؤمنین
فرموده من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة پس آیه مذکوره تلاوت فرمود **وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا** و هر که بکند
گناهی و نسبت آن بدیگری دهد **فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ** پس جز این نیست که حاصل میکند آنرا یعنی عاید
میکند آنرا **عَلٰى نَفْسِهِ** بر نفس خود نه بدیگری یعنی ضرر آن تهمت بغیر بری بر کرده **وَكَانَ اللّٰهُ** و هست خدای
عَلِيمًا حَكِيمًا آیه دانا بحقیقت آن گناه یا بکیفیت تهمت و حکم کننده بر سارق و در دنیا بقطع ید و در
آخرت بآتش اگر توبه نکند پس برای استعظام تهمت بر مردمان دیگر باره تکرار فرمود که **وَمَنْ يَكْسِبْ**
خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی از روی خطا **أَوْ إِثْمًا** یا گناهی از روی عمد یا مراد از کوچک و بزرگ یا خطیئه
گناه کوچک و اثم گناه بزرگ است مراد آنکه هر که چیزی از کسی سارق کرده بهر وجهی من الوجوه **ثُمَّ يَرْمِ بِهِ**
پس بیندازد آنرا یعنی متهم سازد **بَرِيئًا** بیگناهی را اعم از آنکه مسلمان یا کافر باشد چنانچه طعمه اسناد دزدی خود
بلبید ابن سهل و زید ابن سمین داد **فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا** پس بتحقیق بر دوش خود برداشته است دروغ
که موجب تحیر و مبهوت کردد **وَإِثْمًا مُبِينًا** آیه و گناهی آشکارا و ظاهر یا آنکه بهتان دروغ است و درین آیه دلیل است
بر آنکه خدای سبحانه خالق افعال عباد نیست بلکه خود کسب میکنند والا لازم آید که بندگان در افعال بسته خود بری باشند

پس شند

باشد و عذاب خدای بر ایشان بهتان بود و این با فضل و کرم او سبحانه منافی است چنانچه فرمود **وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ**
و اگر نه تفضل و احسان خدای بودی بر هر عالمیان لاسیما **عَلَيْكَ** بر تو که ترا بوحی خود از حقیقت فعل طعمه واقف فرمود و اعلام
نمود **وَرَحْمَتُهُ** و مهربانی او جل شانه که ترا از سرایت عتاب بر قناده و زید محفوظ ساخت **لَهَمَّتْ** هر آینه قصد
کرده بودند **طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** گروهی از ایشان یعنی بنی ظفر که بر برائت طعمه شهادت میدادند و بقولی بنی ثقیف
که نزد آنحضرت آمده آرزوی جاه و ریاست نمودند که آنحضرت ایشان را از حقیقت عابد تا بتهای خود را در مدت یکسال نشکنند آنحضرت
در جواب ایشان ساکت بود و بقولی جمعی از منافقان که بقصد کشتن آنحضرت در کمین نشسته بودند و جبرئیل آنحضرت را
از اراده ایشان مخبر نمود که ایشان عازم اند **أَنْ يُضِلُّوكَ** با آنکه بکردانند ترا از راه راست و شهادت
بحق و ناشد حکم در قضیه بر لبید ابن سهل یا زید ابن سمین جاری سازی یا رخصت باقی بتهای ایشان دهی و آنرا
حقیقتاً تنها کنند و این موجب گمراهی تو کردد بنا باحتمال ثانی و بنا بر صورت ثالث اضلال بمعنی قتل است که فرمود اذا
ضللنا فی الارض یعنی قتلنا آمده پس معنی آنکه **لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ** بحرف تقدیر مراد از نفی همت که از پی شرط
و جزا فهم میشود تا اثر آنست نه اصل آن چه اصل همت اضلال آنحضرت و اصحاب بر ایشان ثابت بوده دارند لیکن اثری بر آن مترتب
نبود **وَمَا يُضِلُّونَ** و در کمراهی و غلط نمی افکنند **إِلَّا أَنْفُسَهُمْ** مگر جانهای خود را چه آنچه از کمراهی
تمامی خواهند بر خود ایشان راجع کرده **وَمَا يَضُرُّونَكَ** و ضرر نمیرسانند بر تو **مِنْ شَيْءٍ** هیچگونه چیزی
ما دام که خدا ترا در پناه خود دارد از همگونه گمراهی برکنار دایم تو در کنف حمایت و عصمت بود **وَأَنْزَلَ اللّٰهُ** و فرو فرستاده است
خدای **عَلَيْكَ** بر تو بواسطه جبرئیل **الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** و یاد داده است ترا بوحی
و الهام **مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** آنچه که از شأن تو بود که توانی دانست از علوم متعدده و معارف ...
ظاهر و سرایر مردمان که مختص بعلم نبوت است و آن علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیمة است چنانچه
آورده که آنحضرت فرموده در شب معراج زیر عرش ایستادم که قطره در حلق من ریخت پس همگی آن علوم بر من القا شده و موید قول
ثالث است آنچه از عوالی روایت عیاشی و کافی از بافر و کاظم ظاهر میشود که این چند آیه از قوله اذ یبیتون ما لا
یرضی من القول تا اینجا در شأن اهل نفاق ابی بکر و عمر و ابی عبیدة جراح است که نوشته در تعهد قتل رسول خدا بودند تا بهانه
در دین حق با یکدیگر بر خود پیمان بستند و حق تعالی آنحضرت را از مکاید ایشان نگاه داشت و در احتجاج از امیر المؤمنین
روایت است که حق تعالی از دین ایمان ظاهر ساخت قصه منافقین صحابه را که نوشته در تبدیل و تغییر دین و کتاب خدا بودند تا
بعد از آن وفات رسول خدا خواهشهای باطل خود را بعمل آورند بدستوری که یهود و نصاری بعد از فقدان موسی و عیسی کردند
آنچه کردند از تغییر و تحریف تورات و انجیل الحدیث و نزد بعضی از مفسرین واو و انزل الله برای حال و جملهای ما بعد آن هم
حال بعد از حال و مربوط بما قبل است ای کیف یضلونک و هو ینزل علیک الکتاب الآیه چگونه توانند که گمراه کنند ترا
و حال آنکه او سبحانه ترا بود این عنایات شایسته از انزال کتاب و حکمت و تعلیم علوم خود کرامت **وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ**
و هست فضل خدای **عَلَيْكَ عَظِيمًا** آیه بر تو بزرگ یعنی در باره تو بسیار بزرگ یا بکرامت و تبلیغ احکام دین خود آنرا
و از میان خلایق برتر محبوب خود برگزیده و منصب شفاعت خاتمیت را برای تو واجب **الربع الرابع من الجزء الخامس** پس در بیان
حال متهمان طعمه ایشان فرماید که **لَا خَيْرَ** نیست خیری از تمامی **فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰاهُمْ** در بسیاری

از راز گفتنهای ایشان بنا بمصدریت [illegible] چون نیز بمعنی مصدر مستعمل بجای نام باشد چنانچه در جای دیگر
فرموده اذ هم نجوی هر آینه یعنی آنکه نیست نیکوئی در بسیاری از راز گویندگان ایشان إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که فرمان
مردمان را [illegible] یعنی لکن من امر و بنا باحتمال اول تقدیر مضاف در وی است تا حمل استثنا در محل جر باشد
بدل [illegible] الا نجوی من امر [illegible] آنکس که بازدارد مردمان را بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن [illegible]
أَوْ مَعْرُوفٍ یا بنیکی علی ای وجه کان لا سیما قرض دادن کما ورد فی الکافی والعیاشی والقمی عن الصادق ع یعنی
بالمعروف القرض و [illegible] از رسول خدا ص آورده که کلام ابن آدم کله علیه لا له الا من امر بمعروف او نهی عن منکر او
ذکر الله یعنی هر سخنی که از فرزند آدم صادر شود بر ضرر او است نه بر نفع او مگر امر بنیکی یا نهی از بدی یا ذکر خدا أَوْ إِصْلَاحٍ
بَيْنَ النَّاسِ ط یا باصلاح کردن میان مردمان والقاء الفت و محبت در دلهای ایشان و رفع کدورت [illegible]
بهم رسیده باشد و این زکوة جاه و اعتبار شماست در میان خلق کما روی عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الله فرض علیکم زکوة
جاهکم کما فرض علیکم زکوة ما ملکت ایدیکم و [illegible] را ثواب عظیم و مرتبه فخیم است از آنجمله در روایت معتبر منقولست
که وقتی از اوقات فیما بین دو سید کونین و دو پیشوای عالمین حضرت امام حسن و امام حسین [illegible] کدورتی
بود روزی محمد بن الحنفیه رضوان الله علیه بخدمت حضرت ثانی السبطین آمده گفت فدای تو گردم از پدر خود امیر المؤمنین
شنیدم که فرمود چون میان دو کس کلفتی باشد و [illegible] روز [illegible] ایشان
چون تو [illegible] از برادر خود کوچکتری مناسب آنست که [illegible]
گفت ای برادر [illegible] خدا [illegible] لیکن من از جد خود شنیدم که چون میان دو کس [illegible] باشد هر یک
از ایشان که زودتر میل باشتی نماید زودتر [illegible] دیگری داخل بهشت بگردد و من نمی‌خواهم [illegible]
شرم می‌آید که در قیامت پیشتر از برادر خود داخل بهشت گردم پس محمد ابن الحنفیه از آنجا بیرون آمده نزد امام حسن مجتبی ع
آمد و گفتگوئی که واقع شده بود بعرض رسانید پس آنحضرت برخواسته [illegible] امام حسین ع آمده [illegible]
[illegible] کرد و در کافی از صادق ع مرویست که فرموده سخن گفتن بر سه نوع است راست و دروغ و صلاح
[illegible] و دروغ [illegible] اما اصلاح آنست که از شخصی سخنی ناخوش [illegible] بشنوی و آنرا در خاطر خود پنهان
نموده چون [illegible] بگوئی که از فلانی در باب تو [illegible] شنیدم و خلاف آنچه شنیده بگوئی [illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر از آنحضرت [illegible] از رسول خدا ص مرویست که فرموده [illegible] مقام است که دروغ گفتن در آنها
خوش [illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] اصلاح
بین الناس وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر کس بکند این امور [illegible] ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ [illegible] خدا فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را [illegible]
[illegible] بنا بقرائت [illegible] و حمزه و خلف و [illegible] أَجْرًا
عَظِيمًا آیه [illegible]
[illegible] مقرون [illegible] در کشاف آورده که [illegible] و من یفعل ذلک [illegible] که چون امر کننده
صدقه و معروف و اصلاح [illegible] ابتغاء مرضات

نکند و قصد طلب مرضات الله نیز [illegible] فاعل بنیت خود را خالص نکرده [illegible] خدا قصد [illegible]
باجر عظیم نمی‌رسد و در انوار آورده که [illegible] از مال دنیا [illegible] از ایشان
شد [illegible] روایات آمده که چون [illegible] از مکه [illegible] بعد [illegible] و در آنجا [illegible]
[illegible] ازان حرکت [illegible] هنوز بقعر [illegible] که شعله از جهنم [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] فرمود وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر کس مخالفت کند [illegible] محمد را
[illegible] مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ پس از آنکه ظاهر کرده لَهُ
الْهُدَىٰ برای او راه [illegible] و ظهور معجزات [illegible] سخط نکرده
وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ [illegible]
[illegible] تعظیم و اجلال پیغمبر و امام و مدح و منقبت ایشان [illegible] ایشان
[illegible] احترام آنحضرت [illegible] ضلالت [illegible]
نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ [illegible] روی او را [illegible] خواهش [illegible] و [illegible]
او و [illegible] از لطف و کرم خود [illegible] از کفر و عصیان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ط و در آوریم او را [illegible]
دوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا آیه و بد بازگشتی است دوزخ زمخشری و صاحب تفسیر انوار [illegible] آیه دلالت
کند [illegible] اجماع امت حجت است و مخالفت آن [illegible] چنانچه مخالفت از کتاب و سنت [illegible] تعالی
جمع کرده است میان مخالفت سبیل مؤمنین و مخالفت رسول در شرط و جزای آنرا وعید شدید کرده [illegible]
[illegible] رسول واجبست و شیخ طبرسی ره در مجمع البیان گوید صحیح آنست که آیه دلالت بر حجیت اجماع نمی‌کند زیرا که
ظاهر آن مقتضی ایجاب متابعت کسی است که [illegible] حقیقت و نفس الامر [illegible] ظاهری و باطنی [illegible]
[illegible] اطلاق لفظ مؤمن [illegible] بعنوان مجاز [illegible] متابعت مجموع [illegible]
[illegible] از ایشان فی نفس الامر [illegible] و چون حمل آیه بر بعض [illegible]
[illegible] بعض ایشان [illegible] ائمه اثنی عشر اند از اهل بیت محمد علیهم السلام [illegible] آیه مقتضی
[illegible] جمع کند میان مشاقه رسول و متابعت سبیل غیر مؤمنین [illegible]
[illegible] و وعید مذکور [illegible] مشاقه رسول [illegible]
استنباط [illegible] متابعت غیر سبیل مؤمنین [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] إِنَّ اللَّهَ
لَا يَغْفِرُ [illegible] خدای [illegible] أَن يُشْرَكَ بِهِ [illegible]
[illegible] وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ و می‌آمرزد آنچه [illegible] گناهان کبیره و صغیره
لِمَن يَشَاءُ ط برای هر کس خواهد [illegible]
[illegible]

تمامی عمر خود را صرف معصیت خدا کرده و دقیقه فروگذاشت نکرده ام لیکن آن قدر هست که هرگز شرک بخدا نیاورده ام و معصیت او را
از راه مکابره و جحد نکرده ام بلکه از روی جهل و نادانی از من صادر شده و اکنون نادم و استغفار کننده ام آیا حال من چون
باشد این آیه بعد از آن نازل یافت و صاحب کشاف گوید این حدیث قوت قول آن کسی است که من یشاء را تفسیر بتائب کند و این قول
ضعیف است چه اگر چنین باشد استثنای شرک از سایر معاصی درین آیه مستفاد نباشد زیرا که آن نیز با وجود توبه جهت سایر معاصی
و اگر گویند از قید لمن یشاء درین مقام چنین ظاهر شود که جمهور تائبین با جمیعهم معفو لهم نباشند و این مخالف است با آنچه
سابقا بنای مسئله بران گذارده شد که قاطبه تائبین معفو لهم اند تا وعده خدا که در آمرزش ایشان کرده [illegible] گوییم باز
بنای مسئله بر آنست لیکن قید مشیت در اینجا متعلق بقبول توبه است ای لمن یشاء ان یقبل توبته **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ**
و هر که شرک بخدا آورد **فَقَدْ ضَلَّ** پس بتحقیق گمراه شده است **ضَلَالًا بَعِيدًا** آیه گمراهی که بغایت بسیار
دور از راه خدا از غرض مطلوب که نعیم جاودانی بهشت است و در آیه سابقه که [illegible] ایشان اسناد غیر کتاب خدا بود بخدا
نوعی از افترا است فقد افتری اثما عظیما گفت و در اینجا که [illegible] شرک از قبیل نفس مشرکست که ضلال نموده پس شمه از حال مشرکین
در سلک بیان میکشد که **إِنْ يَدْعُونَ** نمی خوانند یعنی نمی پرستند این گروه کفره و اهل شرک **مِنْ دُونِهِ**
از غیر خدای تعالی **إِلَّا إِنَاثًا** مگر ماده گان را جمع مونث است بقرائت مشهور و بقرائت رسول خدا بروایت عایشه
اُنُثًا بضم همزه و سکون نون و اُثْنًا بتقدیم ثا مثلثه بر نون که جمع وثن است چون اسد و اُسد و در اصل وُثْن بوده همزه بدل
از واو است چون اجوه که [illegible] از وجوه است و اُنُثًا و اُثُنًا بضمتین و تقدیم هر یک از نون و ثا بر یکدیگر نیز خوانده شده
که اول جمع انیث و اناث و ثانی جمع وثن باشد و بعضی الا اوثانا خوانده اند و بهر تقدیر مراد بتهای ایشان است که اسناد
الوهیت بایشان [illegible] برای یکی از چند جهت است اول باعتبار تانیث لفظی اسامی ایشان چون لات و منات و عزی و نایله و [illegible]
و [illegible] و غیر ذلک [illegible] برای کنایه [illegible] و قصور ایشان از مرتبه قدرت خدا و [illegible] و لوازم آن از قبض و بسط
و [illegible] و حیات و غیر ذلک تا موجب قطع [illegible] ایشان گردد چنانچه کسی را که در کاری عاجز باشد نسبت بنامردی
دهند [illegible] آنها بزنان در قوت [illegible] است از [illegible] علت چه ایشان [illegible] شده بودند
بجهت عبادت خود و از لوازم معبودیت یکی آنست که فاعل باشد نه منفعل و از اینجا کمال جهل و غایت حماقت عبده آنها ظاهر
گردد [illegible] آنها جماد [illegible] کنند [illegible] بود که عبادت
آن میکردند [illegible] کاری [illegible] بتها را مذکور کنند [illegible]
انثی [illegible] بجهت مطابقه قول ایشان با بنات نامیده شد تا بر ایشان الزامی باشد که ایشان خود اسناد [illegible]
بخدایان خود میدهند و حال آنکه انوثیت با رجولیت موجب نقص خداوندی و مستلزم اتخاذ ولد و احتیاج زوج
و [illegible] ششم گویند بتهای خود را دختران خدا [illegible] در تفسیر [illegible] تعالی آمده که هر یک از
بتان را شیطانی موکل بود [illegible] آن [illegible] بتهای خود [illegible] بودند
و این [illegible] و حیلهای ابلیس لعین بود چنانچه فرموده **وَإِنْ يَدْعُونَ** و نمی خوانند در حین پرستش آن [illegible]
إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا آیه مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان خدا [illegible] اوست
اغوا کننده ایشان بدان فعل شنیع و مصداق [illegible] من اصغی الی ناطق فقد عبده عبادت اصنام [illegible] فی نفس الامر

تا عبارت شیطان متمرد باشد و بدین سبب **لَعَنَهُ اللَّهُ** راندهٔ اوست و او را خدای از درگاه خود از محل قرب و رحمت دور
جهانیست پس کسی را رسد که گوید اولا حق تعالی بحرف الا در سیاق نفی نفی عبادت جز اصنام از ایشان کرده پس چگونه گوید که
شیطان نسبت با ایشان داده و این مطابق است با قول جمعی از مفسرین که گویند مراد ازین آیه کسانند که ملائکه را دختران خدا
پرستش کردند چنانچه در قیامت حق تعالی از روی عتاب خطاب بملائکه نماید که هؤلاء ایاکم کانوا یعبدون ملائکه از کمال تعجب
و حسرت گویند بل کانوا یعبدون الجن و مراد ملائکه آنست که ایشان بجهت اغوای جن و شیاطین بعبادت ما مشغول
شدند **خزانه** در ذکر شمه از دغلبازی و حیله سازی ابلیس برای فریب مشرکین در اسلام حمزه در منهج الصادقین
بروایت حمزه نقل کند که در بدایت اسلام روزی جماعتی از مشرکین در مکه جمع شده بتان را سجده میکردند دیوی در شکم بت
هبل رفت و از بت آواز بیرون داد که معشر العرب جمع آمده اند محمد و اصحاب محمد و عیب میکنند بر ما که خدایان شماییم
و دین آبا و اجداد شما را که خادمان و کریمان بوده اند مذمت میکنند چون مشرکان این بشنیدند بیکبار آواز برآوردند
نشاط کردند و گفتند محمد کجاست تا بشنود که خدایان ما چه میگویند پس وعده کردند با رسول خدا تا حاضر شده این کلام
بشنود و آنحضرت دانست که این کار شیطان لعین است درین اندیشه بود که جنی مومن نزد وی آمد گفت یا رسول الله
غبار ملال بر خاطر خطیر خود راه مده که آن شیطانی بود در درون بت آواز میداد مسعر نام داشت من او را بکشتم تو فردا
بوعده مشرکان حاضر شو تا من بیایم و جواب بدهم رسول خدا خوشحال گشت روز دیگر مشرکان بیامدند و بتان را آرایش
و پیرایه داده در پای بتها برای هر یک از آنها آورده نهادند رسول خدا را حاضر ساختند چون آنحضرت بدانجا رسید همه آن بتان
بر رو در افتادند مشرکان بیامدند و بتان را راست کردند و عمامه ها آنها را بر سر ایشان [illegible] کفتند [illegible]
ایشان در آمدند و از روی تضرع گفتند ای خدایان ما آنچه دیروز میگفتید امروز بگویید تا محمد بشنود چون این بگفتند از شکم
بت هبل آواز برآمد که بنظم العربی أنا الذي سماني المطهر أنا قتلت ذا الفجور مسعرا إذا طغى لما طغى واستكبرا وأنكر
الحق ورام المنكرا بشتمه نبينا المطهرا فقد أنزل الله عليه السورا من بعد موسى فاتبعنا الأثرا ثم [illegible]
نام داده کشتم فاجر عاصی که مسعر است در وقتی که طغیان و استکبار نموده انکار حق و قصد فعل منکر کرد و دشنام میداد
پیغمبر ما را که از همه عیبها خالیست و سورهای قرآن [illegible] بعد از موسی بر ما پیروان و مطیعان امر اوییم چون مشرکان
این سخنان بشنیدند با یکدیگر گفتند محمد تا اکنون ما را [illegible] خدایان ما را فریب میدهد پس همه بیکبار از جا
بر جستند و بتان را بر زمین زدند و بشکستند و بر سر رسول خدا ریختند و سنگ و چوب بسیار [illegible] بیکی
آنقدر زدند که اعضای مبارکش بر هم شکسته [illegible] و دشنام آنچه خواستند گفتند و آنحضرت بصبر سر بر کشیده رو برو
ایشان ترش نکرد و [illegible] مقاتله و مجادله از ایشان در گذشت و در موضعی از گورستان مکه ملول و محزون نشست پس
دیگر باره ابو جهل بیامد او را دشنام و ضرب [illegible] کوتاهی نکرد که مردم بر گرد آنحضرت بر آمدند و در آن وقت عم او حمزه بشکار رفته بود
و قضا را سر روز در کوه و صحرا گردید شکاری بدست نیاورده بود درین اثنا گرسنه و تشنه و خشم آلوده داخل مکه شد کنیزک [illegible]
این حیلها [illegible] گفت ای حمزه ترا شکار بچکار آید و این عار چگونه میتوانی برد که با برادر زاده تو چنین سلوک کنند
حمزه ازین سخن متغیر شد [illegible] بود [illegible] کرده بخانه خود در آمد و طعام طلبید زوجه اش سفره بنهاد [illegible]
و طعامی حاضر ساخت حمزه [illegible] گفت چرا [illegible] گفت چگونه نگریم که [illegible] از [illegible] شما [illegible]

ضعیفی از ضعفا شماتت کسی بن جفا و آزار سخت که کرده امروز با نور دیده بنی هاشم و چشم و چراغ دوده بنی هاشم ابو القاسم واقع شد حمزه
گفت روشن تر ازین بگو گفت چه بگویم آنچه ابوجهل و سایر قریش با برادرزاده تو محمد کردند و خبر را بتفصیل تمام برای حمزه
نقل نمود حمزه گفت وا ویلاه عمش ابوطالب کجا بود گفت بشعب خود رفته بود و گوسفند میچرانید و ازین حال خبر نداشت گفت
ابولهب که حاضر بود گفت آن سخت دل آنجا نشسته بود و میگفت بزنید و بکشید این ساحر کذاب را گفت عباس آنجا بود گفت بود
و چون بر وی از هر کرد شمع قدس میکردید و فریاد میکرد که رحم کنید بر سید خود و کسی از آن بدبختان ملتفت سخن وی نمیشد حمزه
زار زار بگریست و با آنکه سه روز بود که طعام نخورده بود از سر سفره برخواست و گفت طعام و شراب بر خود حرام کردم و در سایه خانه نخسبم
تا از ابو جهل برادرزاده خود انتقام نکشم پس بطلب رسول خدا روان شد در مسجد الحرام نشان او دادند پس چون بدان
موضع رفت آنحضرت را دید که در پیش خانه کعبه نشسته و سر مبارکش بر زانو نهاده حمزه نزدیک آمد و گفت السلام علیک یا
اخی ای برادرزاده من اینک عم تو آمدم تا داد تو از دشمن تو بستاند حضرت کوه بهر رسالت از سر دفع برداشت و آهی بر آورد
برکشید و گفت بگذار که کی ما را نه پدر دارد و نه مادر و نه برادر و نه غمخوار و نه یار و فادار و نه مدد کار حمزه گریان و گرنان بسوگند
بلات و عزی یاد کرد که ای فرزند برادر من برای نصرت تو آمده ام فرمود ای عم بزرگوار بحق آن خدائی که مرا برسالت بخلق فرستاده
که اگر شمشیر آبدار در کین شرق و غرب عالم برآوری برای حمایت من مثقال ذره غمی نا خود را بجزای بیالائی برادر زاده
حق تعالی جزو دوری بجزای بداوران مجادله و کار را زو هیچ کشاید تا بوحدانیت خدا و برسالت من اقرار نکنی ای عم اگر میخواهی
که ما شربت لطف تو مرهمی بر جراحت دل ریش من نهی بگو لا اله الا الله محمد رسول الله حمزه گفت ای جان عم اگر من این کلمه
بگویم تو خوشدل میشوی گفت آری رضای من و خشنودی خدا وابسته بدین کلمه است حمزه کلمه شهادت بر زبان راند و از
مسجد بیرون آمد با انتقام ابی جهل روان شد چون بدر خانه ابی جهل رسید وی نشسته بود و جمعی از اشراف عرب با وی بودند
حمزه کمانی در دست داشت بیمحابا بر سر ابی جهل زد چنانچه فرقش شکافته شد و خون بر اطراف روی پلیدش روان شد
و گفت تو محمد را دشنام میدهی و ایذا میکنی یکی از آن قوم برخواست و گفت یا ابا عماره غضب آلوده نمائی مگر صابی شده آخر
پشیمان نشوی حمزه گفت چرا پشیمان شوم گواهی میدهم که خدا یکیست و محمد رسول خداست بحق و ازین ملت هرگز باز نگردم
و ازین قول روی بنگردانم قریش این بشنیدند ملال بر ملال افزودند و دین را قوتی بهم رسید و اسلام را عزتی ظاهر گردید
پس بعد از بیان فضلی شامل از خطوات آن دیو باطل بذکر اغراضی که او خود در باب اضلال ایشان کرده میفرماید
که **وَقَالَ** و گفت ابلیس در حین سجده نکردن بر آدم و رانده شدن از درگاه خدا **لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ**
هر آینه فرا خواهم گرفت از بندگان تو بعضی از بنی آدم با زاد آنکه باعث لعن و طرد من گردیدند **نَصِيبًا مَفْرُوضًا** آیه
بهره مخصوص معلوم المقدار والوصف که آن بر طبق حدیث نبوی که فرموده من بنی آدم تسعة و تسعون فی النار و واحد
فی الجنة از هر صد کس نود و نه کس است و در روایت دیگر ابی حمزه ثمالی از هر هزار نفر یک نفر از خدا و نهصد و نود و نه نفر برای
ابلیس است که بدوزخ روند و ذکر واو در وقال برای حال یا عطف باشد و وقف بر لعنه الله شاید و اگر گویند ظاهر عبارت
مقتضی در سیاق سخن تبعیض افاده آن کند که رسد ابلیس از اهل بنی آدم کمتر از رسد خدا باشد و حال آنکه در خبر مذکور عین
و دیگر اخبار عکس آنست جواب گوئیم هر یک از آنها که مطیع دیو شیطان برادر خدایند باعتبار جامعیت در کمالات و معارف یقینیات
واستکمال مدایح دو جهانی برابرست با همه عالم و حدیث المؤمن وحده جماعة اشاره بدانست بخلاف تابعین شیاطین که

همگی ایشان باعتبار عدم معرفت و ابهام در عرض آن نیست که در تحت عدد موجودات داخل باشند بلکه اکثریت بحسب عدد کیفیت
و اکثریت بحسب شیطان بحسب کیفیت باشد و این مطابقت با قلت ظاهری مستثنی نشد و در جای دیگر گفت لاغوینهم اجمعین — نسبت بمستثنی م
الا عبادک منهم المخلصین **وَلَأُضِلَّنَّهُمْ** و هر آینه که گمراه کنم ایشان را از وساوس و حبایل خود از راه راست بسوی
طرق ضلال و بروایت کلبی بوسوسه او باینکه گوید آخرت و بعث و دوزخ و حسابی نیست آنچه خواهید بکنید
وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ و هر آینه در آرزو افکنم ایشان را بآرایش و بر ابتلا امانی و آمال باطله تا بر نشسته طول امل پای بند
حرص و هوا گردیده دست از کتاب حسنات بر دارند و پای باقتراف سیئات گذارند **وَلَآمُرَنَّهُمْ** و هر آینه بفرمایم
ایشان را بکاری چند که پیروی آن کنند **فَلَيُبَتِّكُنَّ** پس از اجل آن باشد که هر آینه بشکافند **آذَانَ الْأَنْعَامِ**
گوشهای حیوانات را برای نذر و قربانی بتها و خود این اشارتست بفعل که مرد قریش است از ذکر الله تعالی بتر و تغیر بحیره و
سایبه و حام در سوره مائده ذکر شود و در کشاف آورده که چون ناقه ایشان پنج شکم زادی و پنجمین آن مذکر بودی گوش آنرا
دو نیم کرده و بر او در راه منحوره آزاد کردندی و انتفاع از آنرا حرام داشتندی و بروایت مجمع از صادق ع گوش آنرا از بیخ و بن بریدندی
وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه بفرمایم ایشانرا بکار این فعل اشاره میکند که اضلال الشیطان اناغا تا برای انبعاث
متحد مجنون **فَلَيُغَيِّرُنَّ** پس البته تغییر دهند آن تا بغان **خَلْقَ اللَّهِ** آیه آفریدگان خدا را بان نحو که آفریدگان
قرار داده مراد تغییر در وصف است چون خصی کردن حیوان و انسان و آن چنانست که تخم آنرا بفشرند تا آب شود و بدین سبب
هرگز از روی نطفه بهم نرسد این یعنی در حیوان مکروه و در انسان حرام باشد بجهت قطع نسل و رسول خدا کرده آن سلها
میکند یا چون نقشی که زنان از سوزن بر بدن کنند و نیل بر آن بمالند تا جای آن کبود شود منع آن از وشم کرده
بین معجر و منوی ایشت حدیث لعن الله الواشمة والموشومة واتهم حدیث نبوی که لعن الله الواشرة والمتوشرة
و در رسالة الافهام آورده که در تحت آیه مندرج است فقی دیده حیوانات چنانچه عادت ایام جاهلیت بوده که چون
شتر ماده بهزار عدد رسیدی چشم فحل آنها را درسیدندی و ایشم گوید نحو لواطه نیز در تحت آیه فلیغیرن خلق الله
داخل است چه در مین لواط که در مفعولیت شبیه بمونث شود و در مین نحو مؤنث در فاعلیت مشبه بمذکر گردد
انتهی کلامه و حدیث نبوی که لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء والمتشبهات من النساء بالرجال شامل آن است
و بقولی مراد از تغییر خلق الله حرب کردن قوی و جوارحست بفعلی که خدای از آن نهی کرده و این شامل هر فسوق باشد و جمعی
تدلیس در بیع و شری و عقود الکند و تغییر لسه و در جمیع مراد آیه زودیست که اهل کتاب بر جهره خود میکشند چنانچه در
آیه صبغة الله گذشت و بروایت مجمع از صادق ع مراد از خلق دین خداست تا بینند آنکه در جای دیگر فرموده فطرة الله التی فطر
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم و این شامل هر چه فی الاقوال است که مع دین باید که آن تحریم حلال
و تحلیل حرام و هر گونه تغییر باشد **وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ** و هر که فرا گیرد ابلیس لعین را **وَلِيًّا مِنْ**
دُونِ اللَّهِ دوست خود بغیر خدا بان وجه که موافقت امر او و مخالفت فرموده خدا کند **فَقَدْ خَسِرَ** پس
بدرستی که زیانکار شده است **خُسْرَانًا مُبِينًا** آیه زیانکار شدنی هویدا چه نقد سعادت ابدی از دست داده
متاع شقاوت سرمدی بکف آورده یا در ضرر نعمت کفر و شرک بکلی فرو رفته **يَعِدُهُمْ** وعده میدهد ابلیس ایشانرا
بچیزی چند که وفای بدان هرگز نکند **وَيُمَنِّيهِمْ** و بآرزو افکند ایشانرا در چیزی که از روی طول امل گمان کنند

کتاب آن میتوانند رسید وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان که تصریح باسم او
دون اضمار دال بر نهایت ناپاکی او و بدبختی تابعان وی است إِلَّا غُرُورًا آیه مگر بمکر و خدعه و فریب که عبارتست
و تلبیس نفع بدیشان مینماید و ایشانرا بطمع خام گمراه میسازد و این افعال از وی جز بوسوسه [illegible] بکر شود
لیکن اسناد آن [illegible] چنانچه در دلیل حدیث مجالس [illegible] وَالَّذِينَ إِذَا
فعلوا فاحشة گذشت [illegible] مردمانرا عطا می افکند و
توبه از خاطر ایشان محو میکند أُولَٰئِكَ آن گروه متابعان شیطان [illegible] مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آیه و نیابند هرگز از آنجا محل خلاصی
و مناصی که ایشانرا از عذاب الهی نجات دهد [illegible] و اگر مصدر باشد عمل
در ما قبل خود نکند وَالَّذِينَ آمَنُوا و لیکن آنکسانی که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای
شایسته بجای آوردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آوریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانهائی که
روان باشد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و درختان آن جویها آب روان خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاویدان و دائم باشند أَبَدًا ط [illegible] تا کید خلود است تا مظنه مکث
طویل و دوام نبود بلکه مراد خلودی باشد حالی از شائبه انقطاع و زوال وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا ط [illegible]
[illegible] وَعْدًا وَحَقَّهُ حَقًّا [illegible]
فرموده است خدای آنچه را مذکور شد و عده کردنی [illegible]
جمله اولی باشد [illegible] وَعْدَ اللَّهِ ذَٰلِكَ وَعْدًا حَقًّا لَا خُلْفَ
فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راستگوتر استفهام بجهت معنی نفی است یعنی نیست راستگوتر و درست تر
مِنَ اللَّهِ قِيلًا آیه از خدای [illegible] در تاکیدات سابقه در مقابله
و معارضه مواعید شیطان [illegible] جمعی کثیر از مسلمانان با گروهی از اهل کتاب در محل مجمع بودند
[illegible] اهل کتاب گفتند دین ما [illegible] بهتر از پیغمبر شما و کتاب
ما [illegible] احکام بهتر از کتاب شماست [illegible] مسلمانان گفتند پیغمبر ما خاتم پیغمبران
و افضل از ایشان و کتاب ما ناسخ کتب شما [illegible] اهل کتاب جمعی [illegible]
با مسلمانان [illegible] لَيْسَ [illegible] بِأَمَانِيِّكُمْ نه بحسب خواهش ها
و آرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ ط و نه بحسب آرزوهای اهل کتاب
[illegible] ثواب [illegible] مجاهدات [illegible]
[illegible] خطاب بمشرکین عرب [illegible]
[illegible] و اهل کتاب میگفتند لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ [illegible]
[illegible] اهل کتاب بلکه مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا

هر کس بکند کاری بد يُجْزَ بِهِ لا جزا داده میشود بآن [illegible] عام است بر هر خلایق
و تخصیص [illegible] اسمعیل [illegible] حضرت صادق [illegible] عرض کرد که ای
[illegible] درباره گناهکاران اهل بیت [illegible] بیان آنها باشد [illegible]
این آیه تلاوت فرمود که مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ و نخواهد یافت آن عمل کننده بدی لَهُ برای نفس
خود مِنْ دُونِ اللَّهِ از جمله ما سوی الله وَلِيًّا دوستداری که ویرا خلاصی دهد وَلَا نَصِيرًا آیه
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] گناهکاران [illegible] عموم [illegible]
[illegible]
[illegible] تخصیص [illegible]
[illegible] سوره [illegible] مجمع [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] هذه الآية
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] روایت کند که چون این آیه نازل شد بعضی از صحابه بحضرت
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] گناهان [illegible]
[illegible] نوشته میشود و گناهان شما بآن رفع میکرد [illegible] آنحضرت مروی است که چون حق تعالی
[illegible] و اگر بخواهد [illegible]
[illegible] باید تا مکافات
عملهای زشت وی شود وَمَنْ يَعْمَلْ و هر کس بجای آورد چیزی مِنَ الصَّالِحَاتِ از عملهای
نیک [illegible] مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از
مرد و زن [illegible] ذکر او
انثی و قوله وَهُوَ مُؤْمِنٌ حال [illegible] اعمال
صالحه بدون ایمان [illegible] بجای آورد در حالی
که مؤمن [illegible] فَأُولَٰئِكَ [illegible] يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آیند به
[illegible]
[illegible] يُدْخَلُونَ [illegible]
وَلَا يُظْلَمُونَ [illegible] نَقِيرًا آیه [illegible]
[illegible] گناهان [illegible]

پس در آن حال کسی که با وجود این توسع گناه وی زیاده بر ثواب وی باشد و اشاره باین معنا است آنچه در طرق اهل بیت آمده که ویل
لمن غلب آحاده أعشاره و در خصوصیت نفی ظلم در جمیع از نیکوکاران و حال آنکه نیکوکار و بدکردار همگی بیک حکمند جز آنکه
بجمیع حدی ظلم نمیکند چند وجه است اول آنکه بتواند بود که ضمیر لا یظلمون عاید بر همگی بدکور و بین در این آیه و آیه سابقه باشد
از نیکوکار و بدکردار دوم ذکر آنکه رتبه یکی از فریقین بعنوان ظهور دلالت بر ذکر آن دیگر فریق که داخل ایشان جزا
فریقین را شاید و انسب سیم چون نیکوکار را وعده ثواب باشد یکی بازاء اصل عمل که بر خدا واجب است و یکی بازاء عطای بعنوان
تفضل که بر او سبحانه واجب نیست پس چون منظر ایشان در این نوع از ثواب دیر آید اطمینان قلوب نیکوکاران این قید متعلق
باین نوع باشد نه نوع اول که با جزاء عمل پیوسته محتاج بدین قید نیست در مجمع از قاضی ابو عاصم عامری آورده
که این دو آیه قطع توقع آنکسانی میکند که گویند معصیت با ایمان ضرر ندارد چنانچه طاعت با کفر نفع ندهد انتهی کلامه
و بعد از ذکر وعد و وعید بیان سخن ثواب میکند بقوله **وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا** و کیست نیکوتر و هدایت یافته تر
از جهت دین و آیین و این استفهام برای تقریر است یعنی هیچکس بهتر نباشد در کار دین **مِمَّنْ أَسْلَمَ** از آنکسی که تن در داد
و خالص کرد **وَجْهَهُ لِلَّهِ** روی خود را برای خدا بطاعت و از برای پیغمبر او بتصدیق بدین نهج که جز او را
نشناسد یا بفروتنی و ابتذال سجده گذارد روی خود را بدرگاه خدا **وَهُوَ مُحْسِنٌ** و حال آنکه او نیکوکار باشد
و در حدیث نبوی آمده که معنی احسان آنست که عبادت خدا چنان کنی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند
مراد آنکه متوجه افعال حسن باشد و از قبایح اعمال بالکلیه تبری نماید **وَاتَّبَعَ** و پیروی کند **مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ**
طریقه حضرت ابراهیم را که موافقت با دین اسلام **حَنِيفًا** در حالتیکه آن پیرو مایل بدین ابراهیم و میل کننده است
از همه دینها بجانب دین حق چنانچه بدل و جان توجه نموده روی خود از غیر خدا برتافته و ترغیب مردمانست
باتباع ملت او و ایذان بآنکه ملت او احسن الملل است چه اغلب ملتها با نحضرت منسوب بوده که **وَاتَّخَذَ اللَّهُ**
و بر گزید و فرا گرفت خدای **إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا** آن حضرت را دوست اصفی خود را دوست کار از خلت محبت که
خلل و زوایاء درون باطن محبین هم برسد اما محبت خدای برای آنکه ابراهیم اعدا عداوت داد و آتش نمرود بروی
کرد و امامت را در روی و اعقاب وی تا روز قیامت مقرر ساخت و در بعضی تفاسیر چند از پیغمبران سوای محمد امتیاز
داد اما محبت او برای خدا آنکه پیوسته در فکر طاعت وی بوده با دوست خدا دوست با دشمن او دشمن بود و خانمان و
و مال و عمر و فرزندان را در راه خدا فدا کرد چنانچه در اخبار آثار ذکر شود و لهذا تکرار ذکر ابراهیم در آیه واقع شده
مبادرت باضمار ننموده تا دانسته شود که شایسته منصب خلت حقیقی مرتبه ابراهیمیت است و بعد از ذکر واتخذ الله خلیلا
گفتنی تو هم او حیره من لکم لله که ان آن که هر کس بمرتبه خلت تواند رسید حسن انه در
تسمیه آنحضرت بخلیل وجهی از قصصا و محققان آورده که اصل لغت خلة بمعنی فقر است و چون دو کس بعضی بیکدیگر احتیاج
معاونت و مواسات با یکدیگر سد ابواب فقر و فاقه و اختلال از یکدیگر میکنند یا هر دو در خلال احوال یکدیگر در
می آمد یا نفس خود را در فقر و سایر بلایا شریک و سهیم میسازند لهذا خلیل یعنی فقرات بجای مستعمل اطلاق
شود از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم و در مطاوی حدیثی صحیح از رسول خدا مرویست که فرمود خلیل الله که در باره ابراهیم
میگویم مشتق از خلة بفتح خاء است و معنی خلت فقر و فاقه است بدین معنی که ابراهیم خلیل خدا بود با معنی که با وجود غنا فقیر

[illegible]

[illegible]

بدرگاه خدا و منقطع از غیر بسوی وی و شعف و مستغنی با هر این کسی از غیر بود و استغنای او از غیر آن بود که چون اراده افکندن او
بآتش کردند و برادر منجنیق گذاردند حق تعالی بمقام جبریل فرستاد که بنده مرا دریاب پس جبریل در زد وی آمد در وقتیکه از منجنیق جدا
شده مایل بافتادن بآتش بود و در هوا بوی رسید و گفت یا ابراهیم هر آنچه مخاطره است بر هیچ من بگو که حق تعالی مرا بحضرت و یاری تو
فرستاده است پس بجواب گفت بل حسبی الله و نعم الوکیل اما الیک فلا غیره و لا حاجة لی الا الیه یعنی من هرگز از غیر خدا
چیزی نخواهم و محتاج نیستم که بسوی او قلبهذا خدای او را خلیل خود گفت یعنی خیر او و محتاج او و منقطع بسوی او و از همه ما سوی
پس آنحضرت فقیر بود آنگه مشتق از خلت بفتح خاء باشد بمعنی تخلل و دریافت معانی است چه آنحضرت بر سری چند از اسرار خدا واقف
شده بود که غیر او بدان واقف نگردیده است تخلیله یعنی خلیل الله العالم بالله و بامور الغیبات و این معنی موجب مشابهت و شرکت
آنحضرت با جناب مقدس آلهی نیست بلکه مفید آنست که مادام کسی منقطع بسوی وی نشود او را خلیل وی نگویند و مادام عالم
باسرار وی نباشد نیز خلیل وی نبود و بهمین معنیست آنچه در عیون از رضا و نیز روایت شده که لانه لم یرد احدا و لم یسئل احدا
قط غیر الله و در کافی از آنحضرت منقولست که سبب خلت ابراهیم آنست که او مردی بود مهمان دوست و اگر گاهی مهمان برای وی
نبیت و طعام نخورده از خانه خود بطلب مهمان بیرون رفت و از راه غیرتی که در باب ناموس داشت در خانه خود را استوار نموده
کلید را با خود نگاه میداشت روزی از خانه بطلب مهمان رفت و مهمان برای وی بهم نرسیده بخانه برگشت چون در خانه گشود
و داخل شد شخصی را دید بزی بر خرد بزی در خانه خود دید از روی غیرت متغیر شد و گفت ای بنده خدا باذن کی درین خانه داخل شدی
گفت باذن پروردگار خانه دیگر باره گفت باذن کی داخل شدی و همان جواب شنید دانست که او جبرئیل است حمد خدا
گفت و گفت برای چه آمدی ای جبرئیل گفت حق تعالی مرا بسوی بنده از بندگان خود فرستاده است تا او را خلیل خود کند و در روایت عیاشی
از امام چون بخانه در آمد ملک الموت را بصورت جوانی سفید روی در لباس حسن در میان خانه او ایستاده دید و جامه سفید
پوشیده پس دست در او کرد و گفت کی ترا بخانه من داخل کرده است گفت آنکه پروردگار و ایجاد است ابراهیم گفت پروردگار آن
اخراج آنست و من ولیکن تو کیستی گفت من ملک الموتم گفت برای قبض روح من آمده گفت نه ولیکن خدا بنده از بندگان خود را خلیل
کرده و من بشارت برای وی آورده ام و در روایتی است که ابراهیم بجبرئیل گفت بگو بمن که وی کیست تا من تمامی عمر خود را صرف خدمت
کاری وی کنم جبرئیل گفت تویی آنکس که خدا تو را خلیل خود کرد ابراهیم گفت آیا بچه خدمت و بندگی مرا باین پایه عظیم و مرتبه فخیم
رسانید گفت برای آنکه هرگز از کسی چیزی نخواسته و هرگز نشنیده است که از تو چیزی طلب کنند و تو در جواب آن بکلمه لا مبادرت
کرده باشی و در تفسیر ثعلبی از زهری از ابن مسلم از مصعب ابن صدقه از آنحضرت منقولست که ابراهیم اول کسی است که
او آورده تا این در وقتی بود که آنحضرت روانه مصر گردید باراده آنکه در آنجا دوستی داشت شاید قدری آرد یا گندم و غیر ذلک از وی
قرض کند پس چون بمنزل آشنای خود آمد و برادر آنجا نیافت خجل از روی آنحضرت نیامد که دست خالی بخانه خود برگردد پس از حمار
پیاده شد و جوالهائی که از برای حمل و نقل غله همراه داشت ملو از ریگ روان کرده بمنزل خود آمد و حمار خود را با ظرف سلمه و روان
ساخت و خود را از راه خجالت بخانه در آمد و خوابید پس ساره جوال را گشوده آردی دید و آنجا دیگر هرگز بدانجا بی آرد ندید نبود
نانی ساخته ازان پخت و طعامی لطیف ازان ترتیب داده برسر ابراهیم آمد چون آنحضرت بوی گفت این طعام از کجا ترتیب دادی گفت از آردی
که از نزد خلیل مصری خود آوردی پس آنحضرت یافت که از نزد خدا است گفت از نزد خلیل بدست اما مصری نیست پس شکر خدا بتعظیم
رسانید و خدا او را خلیل خود کرد و در علل از آنحضرت مرویست که آنحضرت را برای کثرت سجود بر زمین برای خدا بکون خلیل پوشانید

وایضاً از هادی ع روایتست که از جهت آنکه صلوات بسیار بر محمد و آل محمد میفرستاد و از روی اطعام . منقولست که آنحضرت بخلیل
برای آن بود که اطعام طعام مینمود و عبادت و شبها میکرد در هنگامی که همه خلایق در خواب بودند **خزانه** بدانکه در باب وجه
که درین احادیث برای تسمیه آنحضرت بصفت خلّت ذکر شد اگر چه بحسب ظاهر اختلافی وارد است لیکن بحسب معنی همیک با دیگری
تنافی ندارد وجه آنچه مذکور شد در تحت انقطاع بسوی خدا و استغنای از ما سوی مندرج و آن محبه در قابلیت و ثبت برای
امری عظیم مادام خلیلی و دوام خلیلی از غیر ماسوی الله نکرد در دعوی خلت خود صادق الوفا باشد و گذشت آنحضرت در او
دوست نهیجاست که در صافی از اخبار صحیحه منقولست که چون آنحضرت بدعوت و تبشیر و منصب پیغمبری اعزاز کرد ملائکه
بیکدیگر گفتند بوده کار اما از جمله بنی آدم برای خود خلیلی گرفته و ملکی عظیم و پایه بلند بوی کرامت کرده پس حق تعالی ملائکه
وحی فرستاد که دو سلطان تمام از همه زاهدتر و عظیم الشأن تر و دیگر تمام گفتند پس همگی باتفاق جبرئیل و میکائیل بودند بر آن
دو فرشته عظیم القدر به ابراهیم نازل شدند هنگامی که آنحضرت گوسفندان خود را بیکجا جمع کرده بود و آنحضرت چهار هزار دابه
و چهار هزار سگ داشت که در گردن هر کلبی طوقی بود بوزن یکمن از طلای ناب بود و چهل هزار گوسفند شیرده و آنقدر
گاو و اسب و شتر داشت که خدا میداند پس آن دو فرشته در طرف کلبهای او بایستادند پس یکی از ایشان باواز خوشی گفت
سبوح قدوس پس آن دیگری بجواب گفت رب الملائکة والروح پس ابراهیم ع گفت نصف آنچه دارم فدای این نام کردم
بار دیگر این نام مقدس بگوئید تا مضیع بگردانید که گفتم پس گفت بار دیگر بگو ار نباشد تا نفر خلا مداکم پس ملائکه
متفق علیه آسمان که نظاره گر بودند همه باواز بلند گفتند هذا هو الکریم پس منادی از نزد عرش ندا در داد که الخلیل
خلیل الله انتهی الحدیث و اگر گویند که همه پیغمبران معصومند و کسانی که معصوم باشند با وصفهائی که از برای آنحضرت ذکر شد
موصوفند چرا حق تعالی آنحضرترا بخصوص برای خلت برگزید گوییم مساوات در عصمت مستلزم مساوات ایشان در همه
اوصاف نیست بلکه تواند که بعضی از انبیا بخصوصیاتی چند افضل از دیگری باشند تا منافی خلت تواند شد و ظاهر بسیاری
از احادیث مشعر بر آنست چنانچه آدم را صفی الله و نوح را نجی الله و موسی را کلیم الله و عیسی را روح الله گویند و قطع نظر
از جمیع کرده قاعده چنانست که هر کس بصفتی شهرت کند دیگران بدان صفت از دیگران امتیاز دهند تا سمت غریب
و شرف وار جمله مفاخر او باشد و تخصیص بشئ نفی ما عدا نکند پس منافی آن ندارم که هر پیغمبری در عمر خود بهر این
اوصاف متصف باشد لاسیما حضرت مقدس نبوی که مجمع کمالات همه ایشانست و شئ زاید و آن خصائص چندیست
که هیچ پیغمبری نداده اند چنانچه در سورة البقرة گذشت و از جمله خصائص مذکوره یکی مرتبه حبیبیت و محبوبیت خداست که آنرا
بمرتبه شئ بر مرتبه خلت مزیتست زیرا که خلیل ع فرموده فمن تبعنی فانه منی و حبیب فرموده فاتبعونی یحببکم الله
پس هر کس پیرو خلیل باشد مطلوب خلیل است و هر که پیرو حبیب کند محبوب بوده کار خلیل است و در جواهر آورده که تفاوت
میان خلیل و حبیب آنقدر هست که میان این دو کلام و ایضاً آورده که میان حبیب و خلیل فرقها است اول خلیل را بعد از ابتلا
خلعت خلت داد که واذ ابتلی ابراهیم ربه و حبیب را اول خلعت بعد ابتلا کسوت محبت پیاراست که ورتلک یخلق ما
یشاء و یختار دوم ملکوت آسمانها نظرگاه خلیل ساخته که کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و نظرگاه خلیل را اللّٰه کما
حبیب گردانید که ثم دنی فتدلی سیم خلیل بخودی خود متوجه کعبه وصال شد که انی ذاهب الی ربی حبیب را بخود بار گاه
جلال بردند که اسری بعبده پنجم آدم خلیل طلب هدایت کرد که سیهدین حبیب را بی طلب دولت هدایت دادند که و یهدیک

مراطالب استغنا است نیم خلیل طمع مغفرت جرم آورد که اطمع ان یغفر لی حبیب بی طمع ابن مرتبه فرستادند که لیغفر لک الله ما تقدم
بد عادر خواست بود که مرا در سوا مکن که ولا تخزنی یوم یبعثون حبیب بدون درخواست همین بشارت رسید که یوم لا یخزی الله النبی
هفتم خلیل مطیعان را بخود اضافه کرد که فمن تبعنی فانه منی حبیب عاصیان را در پناه رحمت آورد که شفاعتی لاهل الکبائر
من امتی هشتم خلیل منادی حج و قربان بود که واذن فی الناس بالحج حبیب دعا کننده شرع و ایمان بود که سمعنا منادیا ینادی
للایمان نهم خلیل بخدا سوگند خورد که تالله لاکیدن اصنامکم خدا بحبیب قسم یاد کرد که لعمرک انهم لفی سکرتهم دهم خلیل از خلت مقام
خدمت یافت که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی حبیب از محبت رتبه شفاعت یافت که ولسوف یعطیک انتهی کلامه و در احادیث
صحیحه معتبره از صادق ع روایتست که چون روز قیامت شود محمد مصطفی را بخوانند و حله سرخی بر تن کل در پوشانند و او را
از جانب راست عرش باز دارند پس بخوانند ابراهیم خلیل را و حله سفیدی بروی پوشانند و از جانب چپ عرش وی را باز دارند
پس بطلبند امیر المؤمنین علی ع را و حله سرخی بروی پوشانند و از جانب راست پیغمبر باز دارند پس بطلبند اسمعیل را و حله
سفیدی بر او پوشانند و از جانب چپ ابراهیم باز دارند پس امام حسن ع را بطلبند و جامه سرخی پوشانند و در طرف راست
امیر المؤمنین ع باز دارند و همچنین هر یک از امامان را طلب نمایند و حله سرخ پوشانند و در جانب راست امام سابق باز دارند پس
شیعیان ائمه را بطلبند و در پیش روی ایشان باز دارند پس بطلبند فاطمه صلوات الله علیها را با زنان از فرزندان
و شیعیان پس بی حساب داخل بهشت شوند پس منادی رب العزة از نزد عرش ندا کند که خوب پدریست پدر تو ای محمد و او
ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو علی بن ابی طالب و نیکو فرزندانند فرزندهای تو حسن و حسین علیهما السلم
و نیکو جنینی در شکم شهید شده است جنین تو محسن و نیکو امامان راه نماینده ائمه ذریت تو امام زین العابدین تا آخر ائمه علیهم
و نیکو شیعه اند شیعیان و همه رستگارانند پس امر کند که ایشان را به بهشت الحدیث پس بنا بر آنچه مذکور شد افضلیت حضرت
خاتم النبیین بر ابراهیم ع و سایر انبیا کالشمس فی وسط السماء ظاهر است و بعد وجود این مرتبه خلت ابراهیم نیز با آنحضرت
کرده بود آنکه حبیب وی با ابراهیم داده شود چنانچه در مجمع روایت کرده که آنحضرت ع در باره خود خطبه بجا آورده و
گفت قد اتخذ الله صاحبکم خلیلا **ولله ما فی السموات** مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از ملکوت
ملکیت و ملکیت و عالم خلق و امر **وما فی الارض** ط و آنچه در زمین است از خلایق ملکیت و ملکیت پس احدی را نرسد که گوید
اتخاذ خلیل از برای احتیاج اوست بخلیل بلکه همه ما سوی برای بقاء امر او محتاجند و دلیل **وکان الله** و
خداوند تعالی بحسب علم و قدرت **علی کل شئ محیطا** آیه بر هر چیزی از مخلوق خود احاطه کننده
ذکر باره سرزنش بعضی را بدکردن آن و بنای کشایند چنانچه بروایت قمی و غیره در اول سوره گذشت که در ایام جاهلیت
میراث نمیدادند مگر بکسی که قادر باشد از دست بدی بر آید و ابعضی از مذهب ایشان مستحق بود پس چون حق تعالی آیات فرایض را
که در اول این سوره است فرستاد ایشان اضطراب شدید بهم رسانیده نزد رسول خدا آمدند و التماس نمودند که شاید آنحضرت
دست از این ماجرا بردارد و بگذارد تا ایشان بطور سابق خود عمل نمایند یا آنرا تغییر دهد و در مطاوی که منکوحه خود گفتند
یا رسول الله آیا شنیده باشید دختر یا صغیره که بنده و برادر رسد و طفل صغیر میراث برد و حال آنکه هیچکدام از ایشان بر مرکب در
نمیتوانند نشست و با دشمن بر حواش نمیتوانند نمود پس آنحضرت فرمود اینها را که میگویند بدانم لیکن بدانچه بر من نازل شده
مامورم که جاری سازم این آیه نزول اجلال یافت که **یستفتونک** طلب فتوی میکنند از تو یا محمد **فی النساء** ط

دربارهٔ زنان و طفلان که تعلیباً در حجر با ایشان متحد بند وافتا بمعنی تبیین هم است قل بگو بجواب ایشان که الله
یفتیکم فیهن خدای فتوی میدهد شمارا در میراث ایشان بنصف و ربع چنانچه در آخر الفرائض گذشت
وما یتلی علیکم و دیگر فتوی میدهد شمارا آنچه که تلاوت کرده میشود بر شما اگر عطف بر کلمهٔ جلاله
یا بر ضمیر مستکن در یفتیکم باشد ای یفتیکم ایضا ما یتلی علیکم و جملهٔ موصوله در مقام رفع است بنا علیه وعدم اعادهٔ
ضمیر متصل برای فصل است واگر در محل نصب بمفعولیت باشد فعل ناصب آن مقدر است ای و یبین لکم ما یتلی علیکم
فلا جرم فاعل و ران خولت بمعنی افتاء او صحابه بدین نهج است که آنکه را بیند از جزیرا که خدا که میشود بر شما واگر در محل
خفض باشد مجرور بقسم است ای اقسم بما یتلی علیکم واین بنا بر ارادهٔ تعظیم آن تمیم تقدیر مرفوع فی الکتاب
و مجرور متعلق بعامل مقدر است و میتواند که وما یتلی علیکم مبتدا و فی الکتاب خبر آن و مجموع این مبتدا و خبر جملهٔ معترضه
باشد و چنین مراد از کتاب لوح محفوظ است و این احتمال اینجا بنزول مناسبتی دارد یعنی آنچه در این قرآن در باب [illegible]
و احکام بر شما تلاوت کرده میشود در کتاب مبین ثبت است چگونه شما نوع آن دارید که بیخبر تغییر دهد حکم آنرا
فی یتامی النساء در بارهٔ پدر مردگان که زنان باشند و این اضافه صفت است بموصوف بنا بقول واحدی
چون اضافهٔ مسجد الجامع و یوم الجمعه بر تقدیر آنکه النساء الیتامی اما نزد اکثر محققین چون صاحب مجمع البیان
اضافهٔ صفت بموصوف ملایمت ندارد لهذا مراد یتیمانی است که با زنان از جمله ورثه باشند پس اضافهٔ ایشان با [illegible]
ملابسه یا بمعنی من باشد چنانچه گویند شرار النساء و خیار النساء بهر حال این جار و مجرور بدل از فیهن باشد
باصله دیگر برای یفتیکم فی یتامی النساء و مؤید اللاتی صفت نساء است یعنی آن زنان و یتیمانی که لا تؤتونهن
هن نمی دهید ایشانرا ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است از برای ایشان از میراث و
ترغبون و حال آنکه رغبت مینمایند ان تنکحوهن در اینکه نکاح نمائید ایشانرا
برای اگر جمیله و نیکو باشند تا بسبب ازدواج خود مال های موروثی ایشانرا بخورید و این بر تقدیر تعدیهٔ ترغبون
بفی اما بروایت عن رغبت در اینمقام بمعنی اعراض است پس تعدیه بعن مقدر باشد ای ترغبون عن ان تنکحوهن
چه آورده که حق یتیمان که بمنظر کوتاه قامت کم خرد در حجر بیت مردی باشد و خود رغبت بنکاح وی ننمود و مال
اورا بتصرف نمیداد که مبادا دیگری بطمع مال خواستگاری کند لهذا آن بیچاره را منع از نکاح نموده انتظار فوت
او میکشیدند تا مال اورا بخورند و نزد بعضی مراد از ما کتب لهن صداق ایشانست که اولیاء ایشان از ازدواج ایشان
باز یافت نموده بایشان نمیدادند پس بآیهٔ فان خفتم الا تقسطوا که در اول سوره گذشت ممنوع شدند و
المستضعفین و دیگر فتوی میدهد خدا و ما یتلی در باب عاجزان و بیچارگان و ضعیفان من
الولدان از فرزندان خود که ایشانرا نیز همچون زنان از ارث محروم میکنید و ان تقوموا للیتامی
و دیگر حکم میکند شمارا باینکه قیام نمائید برای نشر تعهد بیتیمان از مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل و داد
و این جمله معلقه با جمله ایست و المستضعفین در موضع خفض اند تا عطف بر یتامی النساء باشد ای وما یتلی علیکم
من الآیات فی یتامی النساء و فی المستضعفین و فی ان تقوموا و نزد بعضی جملهٔ اخیره منصوب باضمار فعل و خطاب
بحکام شرع است ای و یامرکم ان تقوموا للیتامی امر میکند و سبحانه شمارا ای حکام شرع باینکه بر پا دارید برای حفظ

وحرمت

و حرمت اموال الایتام قسطا وما تفعلوا من خیر و آنچه میکنید از کارهای نیک در بارهٔ ایتام و ضعفا و غیرهم
فان الله پس بدرستی که خدای کان به علیما آیه هست بکیفیت و کمیت آن دانا و بعد از ذکر حقوق
مالی زنان در ذکر حقوق مخالطهٔ ایشان شروع مینماید که وان امرأة و اگر زنی از زنان شما ای مسلمانان خافت
من بعلها بترسد از شوهر خود نشوزا او اعراضا سرباز زدنی یا روی گردانیدنی از صحبت و مخالطت با او
بعلت کراهتی که از زنی یابد بری یا بکج خلقی یا کوتاهی قامت یا عیوب دیگر او [illegible] در باب که شوهر را رغبتی در وی نیست
و ارادهٔ طلاق وی دارد فلا جناح علیهما پس هیچگونه گناهی نیست بر آن زن و شوهر ان یصلحا
بینهما در اینکه بصلاح آورند یعنی واقع سازند میان یکدیگر صلحا صلحی و آشتی یا بنا بقرائت اهل کوفه که یصلحا باب
افعال خوانده اند و بقرائت قراء دیگر یصالحا بفتح یا و الف و تشدید صاد که از یتصالحا [illegible]
در آن دیگری باشد و چنین صلحا مصدر محذوف الزواید است یعنی باکی نیست که میان خود مصالحه نمایند صلح کردنی باینکه
قدری از مهر یا نفقه و کسوه یا قسمت مضاجعه خود را بزوج خود ببخشد بشرط آنکه زوج نیز بر او طلقه ندهد [illegible]
رافع ابن خدیج در زوجه او خویله بنت محمد بن مسلمه واقع شد و آن بروایت مجمع از ابی جعفر ع چنان بود که رافع مذکور زنی جوانی
بر سر خویله بخواست و رغبتش از خویله کم شد و بر او طلقه بطلاق رجعی نمود و قبل از انقضاء عده بوی رجوع کرد بشرط آنکه
من بعد از وی قسمت و رسم مضاجعه نخواهد و او نیز بدین معنی راضی شد و سهم فراش خود را بآن زن دیگر زوج خود بخشید [illegible]
بخانهٔ زوج خود آید و بروایتی سوده بنت زمعه که یکی از زوجات وی بود مطلقه نمود و او قبل از انقضاء عدت بر سر
راه آنحضرت آمد التماس نمود که آنحضرت بوی رجوع کند و گفت ما اقدر رغبت بمردی ندارم ولیکن میخواهم که [illegible]
باشد و در روز قیامت از جملهٔ زنان تو باشم پس شب و روز نوبت خود را بعایشه داد و آنحضرت باز بوی رجوع فرمود و بروایتی این [illegible]
با حفصه بود و در کافی و عیاشی از صادق ع مرویست که این مطلب برای هر مردی که از زوجهٔ خود کراهت داشته باشد جاریست پس [illegible]
خود میگوید اراده آن دارم که ترا طلاق گویم پس اگر زوجهٔ او از شماتت زنان دیگر بترسد بنحو مذکور با زوج خود صلح کند و البته
آن صلح که در آیه فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا مذکور است و از این عبارت صریح استفاده است که جواز اسقاط چیزی قبل
از تملک آن چه حق مضاجعه و نفقه و کسوه زن یوما فیوما متجدد است و حال آنکه در اینجا رخصت بخشیدن آن بزوج قبل
از وجوب لزوم تجدد ایام اثر شده است و ایضا از حدیث [illegible] تمام صاحب مسالک الافهام استنباط کرده که مصالحه
زوجین بنحو مذکور برای دفع طلاق است پس اگر پای طلاق میان نباشد زوجین را نرسد که مصالحه بر ترک نوبت و قسمت
کنند و مؤید این قول است روایت ابی بصیر از ابی عبدالله ع و روایت علی بن ابی حمزه از ابی الحسن علیهما السلام که در هر یک تجویز این
صلح بقید ارادهٔ طلاق شده اما تخصیص ذکر طلاق افادهٔ نفی صلح دیگر غیر طلاق نکند و معنی بر آنکه حکم آیه عام است در جواز مصالحه
بینهما بسبب خوف طلاق و غیر طلاق چنانچه روایت زراره برآن ناطق است که ابی جعفر ع فرمود چون کسی تزویج کند زنی را پس
آن زن بترسد از اینکه مبادا شوهر با وی عناد کند یا زنی دیگر بر سر وی بیاورد یا بر او طلقه دهد پس جایز است که مصالحه کند
با زوج خود بچیزی از نفقه و قسمت و حقوق خود الحدیث والصلح خیر و صلح بهتر است یعنی از جدایی بهتر است از معاند
[illegible] که تراضی طرفین بآن حاصل شود و اگر احد جانبین بدان راضی نبود [illegible] بر شوهر واجبست که بمدلول فامساک
بمعروف او تسریح باحسان عمل نماید [illegible] صلح [illegible] تا چون نباشد که افتراق

بینهما بجز از صلح باشد فلاجرم مراد آنکه صلح خیر است از خصومت چنانچه خصومت شر است از شرور و هم مقید بود آنرا استعاری بجهت براکه
ملجا ساختن زوجه برای صلح جایز نباشد چنانچه بعضی از متاخرین مفسرین و ظاهر لفظ خلاف رفتن الجا و اجبار است نه آنکه
برای صلح جایز دانند و این محض توهم است چه حرمت الجا و اجبار او ثابت و مجمع علیه است و خوف برزن از بعضی از امور متداول
بین الزوجین برای زوجه حاصل میشود بدون الجا و اجبار و این فقره شریفه در هر مکانی که صلح جایز باشد جاری و
مطابق اکثر آیات و اخبار است که در هر یک نهی از افساد و امر باصلاح شده نظم منهی اقبال دارین میکند
اند لحن که الصلح خیر **وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ** و حاضر کرده شده است نفسهای مردمان یعنی هر ذی نفسی
در حقوق پیوسته مهیا دارد **الشُّحَّ** ط بخل و کرم حیرا ای هر کس از وی مسک نشود این دو جمله معترضه اند و ثانی گویا علت
از برای اول که وقوع مصالحه باشد یعنی هر یک از زوجین میتواند بناء سازگاری آن دیگری جاری شود و بر یک دیگر بخشش کند
و این که زوج بکراهت منظر زوجه صبر کند یا بعقلت احتیاج یا در بذل نفقه بوی عطا نماید و زوجه در ابراء او مهر و نفقه
نیکافزاید و دست از نوبه و حقوق خود بر ندارد از راه بخل و مضایقتی است که سرشته طینت بنی آدم است و همچنین کوتاهی
در کسب عبادات و مبادرت با کتساب شهوات در هر وقتی از راه دنائت نفوس است و بروایت معنی آنکه حاضر کرده شده
بجود بخل در نزد هر نفسی پس بعضی اختیار آن کنند و بعضی ترک آن نمایند **وَإِنْ تُحْسِنُوا** و اگر نیکی کنید
ای ظاهر مکلفین در جوامع اعمال خود لا سیما نسبت بزنان بعلم افزای هر چند مکروه طبایع شما باشند **وَتَتَّقُوا**
و بپرهیزید از نشوز و اعراض و تنقیص حقوق یکدیگر **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** پس بدرستی که خدای سبحانه هست
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا آیه بآنچه میکنید از اسائه و احسان دانا و با خبر پس مهیا کند جزای آنچه میکنید
باشید در کشاف آورده که عمران بن حطان خبر عمر ابن خطاب مشهور بود بشکل ترین اهل عالم بود و زوجه او جمیل ترین زنان بنی
آدم روزی زوجه او نظر بطرف روی وی افکند و گفت الحمد لله رب العالمین پس عمران بوی گفت تراچه بشود ای زن
ببرآمدن گفت حمد خدا میکنم که مرا و ترا از اهل بهشت گردانید زیرا که چون من زن جمیل ترا نصیب شد و شکر آن بکنی و مرا
چون تو شوهری زشت نصیب کرد پس بر کراهت شکل تو صبر نمایم و جای شاکران و صابران بهشت است انتهی کلام و چون
محبت شوهر بعضی از زنان خود اختیاری نیست و غالبا آن معنی موجب نشوز و اعراض و یاد بعضی دیگر ایشان میشود مراد
الطاف و محبت بر ایشان فرمود **وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا** و هرگز قدرت و مکنت ندارید برای خدا وندان زنان
أَنْ تَعْدِلُوا برابر کنید راستی و سویت کنید بدون حیف و میل **بَيْنَ النِّسَاءِ** میان زنان که متعدد
در محبت قلبی آن امریست که عنان آن بدست شما نیست تا بارکوا خواهد و میلش بکی باشد و اگر چه روی خطاب با مردان لیکن
و معنی عدم ابتلا از زنان بخواهد تا متوقع مساوات در میل قلبی شوهران نباشد و بدانند که آن متعذر است و مقدور
احدی نیست **وَلَوْ حَرَصْتُمْ** هر چند حریص و راغب باشید ای شوهران و در آن باب سعی و جهد باشید بخلاف
متعلقات خارجیه که نسبت بافعال و جوارح دارد از مکالمه و مواکله و مضاجعه و مجالسه و غیرها که تعادل در آنها در حد
امکان و لازمه مؤمنانست لهذا در مجمع روایت کرده که رسول خدا بعد از تقسیم بین الازواج میفرمود اللهم هذه قسمتی
فیما املک فلا تلمنی فیما تملک و لا املک یعنی بار خدایا این آنچه از دست من می آید و مالک اختیار آن بودم و
در آن توانستم کرد از ایصال حقوق متعارفه زنان خود پس مرا ملامت مکن بچیزی که تو مالک آنی و من مالک آن نیستم آن

میل قلبی است که نسبت به هر چند دون حقیقی متفاوتست مراد آنکه آنچه مراعات عدالت بین الازواج شما را ممکن شود بذل جهد در آن
بر شما لازم است اما آنچه از تحت قدرت شما بیرونست از شما موضوع و از ذمه مکلفین مرفوعست **فَلَا تَمِيلُوا** پس
میل مکنید بجهت بعضی از زنان خود **كُلَّ الْمَيْلِ** میل تمام بترک آنچه که استطاعت بآن دارید از تعادل چه شما
کما لا یدرک کله لا یترک کله یعنی آنکه بالکلیه قطع علاقه از بعضی میکنید برای تعلق خاطر به بعضی دیگر بهانه عدم قدرت
بر تعادل **فَتَذَرُوهَا** پس بدان سبب واگذارید آنرا که بجاره مرجوعه شما **كَالْمُعَلَّقَةِ** مانند
معطل و مردد که از کوتاهی شما در وظایف معاشرت مانند بی شوهر باشد و به آنکه در حباله شماست بیشوهری بکر شوهر تواند
وا پیعنی علی عظیم است چه در حدیث نبوی آمده که **مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ يَمِيلُ مَعَ إِحْدَاهُمَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَحَدُ شِقَّيْهِ**
مائل هر کس را دو زن باشد یکی از ایشان میل کلی نماید بیاورند او را بعرصه رستخیز در حالتی که میل کرده باشد یک طرف جسد
بطرف پست **وَإِنْ تُصْلِحُوا** و اگر نیکو کنید آنچه را که تباه کرده اید از حقوق ایام ماضیه **وَتَتَّقُوا** و بپرهیزید
از مثل این عملها در بقیه ایام خود **فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ** پس بدرستی که خدای هست **غَفُورًا رَحِيمًا** آیه
و آمرزنده تقصیراتی که شده و مهربان بر شما بتوفیق طاعات و تعادل در مستقبل احوال و در این آیه دلالت است بر تحریم میل
کلی با حدی الزوجات و ایجاب تسویه بحسب مقدور و لیکن تفصیل آن حواله باخبار ماثوره است و فی الجمله چنانچه در کتب الروایات
و غیره کتب فقهیه آمده آنکه صاحب نکاح دایم اگر زوجه واحده دارد از هر چهار شب یک شب از آن زوجه مذکوره و سه شب دیگر
از آن زوج است بهرجا که خواهد بسر برد و اگر صاحب دو زن باشد دو شب از آن او و دو شب از آن زنان است و اگر صاحب سه زن
باشد یک شب از آن او و سه شب از آن زنانست و اگر صاحب چهار زن باشد هیچ شب از آن وی نیست و صاحب دو زن و سه زن
شبها او اگر برای دیگر بعضی از زنان خود دون بعضی صرف کند خلاف شرعی نکرده باشد چه اختیار آن با دوست و از اخبار
مرویست که رسول خدا پیوسته تقسیم میان زنان خود میفرمود حتی ایام مرض خود بتر ابن فاعله از دست بنداد و بخانه
همگی ایشان دور داده میبرد و امیر المؤمنین علیه السلام را دو زن بود و نوبت ایشان را تخلف نکرد پس روزی که نوبت یکی
از ایشان بود وضو در خانه آن دیگری نگرفت و در مجمع آورده که معاذ بن جبل را دو زن بود هر دو بیک روز از طاعون
مرده بودند در باب تقدیم و تاخیر تجهیز و دفن ایشان قرعه زد که مبادا مخالفت شرع واقع شود **وَإِنْ يَتَفَرَّقَا** و اگر
بجهت عدم سازگاری جدا شوند هر یک از زوجین از آن دیگری بموجب طلاق **يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا** بی نیاز کند
خدای هر یک از زوجین **مِنْ سَعَتِهِ** ط از فراخی لطف و کرم خود که شامل حال هر یک برآید و تواند میگرداند فلهذا او زوجی
هر یک را بعد از طلاق میرساند چنانچه در حین زواج بهم رسانید یا روزی کند هر یکی را از زوج مناسب و عیش کوارا
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای **وَاسِعًا حَكِيمًا** آیه فراخ کننده روزی و بخشش خود بر بندگان و محکم
کار در تدبیر امور ایشان و در آیه دلالت صریحست بر آنکه از مرحله حل و عقد رزق بعهای مردم و توسعه و تنگی آن در کف کفایت او
سبحانه است و احدی را در آن اختیار نیست و ایضا دلالتست بر آنکه عدم هر یک از زوجین بر اینکه آن دیگری در تنگی و فراخی روزی دخل
تمام دارد و در کافی نقل شده بعضی مروی است که مردی از تنگی معیشت بخدمت حضرت صادق علیه السلام شکوه کرد پس آنحضرت او را امر بتزویج نمود
وی بخواست و تنگدستی او زیاده گردید پس چون حال او بآنحضرت رسید او را امر بطلاق فرمود و چون آن زوجه را
طلاق فرمود صاحب ثروت گردید و حال او نیکو شد پس آنحضرت فرمود که امر بدو چیز کردم که حق تعالی در هر یک از آنها امر کرده و وعده

و نصب کل بالمصدر لاضافته بمصدر مجموع مفعول مطلق نوع خود
جواب عطف بر تمیلوا و نصب بجواب نهی
و تقرأ و ان کالمحبوسة
شهرتها و تتفارقا شاید
یعنی ان ناس کانوا

تا نکری بعلتها آنها داده وهو قوله وانکحوا الایامی منکم الی قوله ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله ودراینجا که ان یتفرقا یغن الله
کلا من سعته الآیه **وَلِلّٰهِ** ومر خدایراست **مَا فِي السَّمٰوٰتِ** آنچه در آسمانها است از جواهر علویه
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از اجرام سفلیه این فقره گویا تعلیل است بر آنچه سابق بود که از اغناء
کل واحد از زوجین و ایناس ایشان بعد از وحشت و اشعارست بر توسعه ملک و رحمت خود و چون رعایت حق خود
که مستلزم مراعاته حقوق است فرمود **وَلَقَدْ وَصَّيْنَا** و بدرستی که وصیت کرده ایم و امر فرموده ایم **الَّذِينَ**
أُوتُوا الْكِتَابَ آنانرا که داده شد ایشانرا مطلق کتب و صحف آسمانی **مِنْ قَبْلِكُمْ** پیش از شما
از امم سابقه و قرون ماضیه **وَإِيَّاكُمْ** و شما را ای مومنان خلاصه وصیت **أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ**
آنست که بپرهیزید و بترسید از خدا در مجامع اقوال و افعال خود کلها که در جمیع سبل تغییر و تبدیل احکام و وصیت
و سیاق آیه مشعر بر مبالغه در امر تقوی است و در مصباح الشریعه از صادق روایت شده که حق تعالی درین آیه وصیت کرده
بجمع سلف اولین و آخرین در یک خصلت و آن تقوی است که در آن جمع است هر عبادت صالحه و بسبب آن واصل میشوند
اهل وصول بدرجات علیا انتهی الحدیث سابراین تارک تقوی را نسبت بکفر داد بقوله **وَإِنْ تَكْفُرُوا** و اگر
برآورده نعمت کنید یعنی بعد از امر بتقوی و اخلاص بیابید اگر شکر وصیت کرده بید و مخالفت آن نمایند **فَإِنَّ اللَّهَ**
بس بدرستی که مر خدایراست **مَا فِي السَّمٰوٰتِ** آنچه در طبقات علویست از بسایط مجرده **وَمَا فِي الْأَرْضِ**
و آنچه در جانب سفلیست از مواليد مرکبه فلاجرم چنین کس را از کفران و عصیان شما ضرری نرسد چنانچه از شکر و طاعت شما
بهیچ نفعی نیابد **وَكَانَ اللَّهُ** و هست خدای **غَنِيًّا حَمِيدًا** آیه بی نیاز و ستوده شده در حقیقت و نفس
الامر حمد او را ابن جریر گفته یا نکند مراد آنکه شما او را حمد کنید یا بهیچ وجه نیز او ستوده است و مراد از ملکوت آسمانها و زمین و حال
آنکه همه آنها را برای افاضه جود و کرم خود آفریده و نیاز دارد احتیاج بانها بلکه همه آنها محتاج بوی اند و احتیاج ایشان دلالت بر غنای
ذاتی وی و عدم محاجت بجناب او میکند فلاجرم چنین کس باید ستوده شود و لهذا بار دیگر اجمال کند **وَلِلَّهِ مَا**
فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست آنچه در طبقات سماکنات افلاکست **وَمَا فِي الْأَرْضِ** و آنچه در مساکن
خاکست و آنچه درین هر دو باشد از افاضه حاجات بر همگی آنها از جهت فضل و رحمت اوست **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ**
وَكِيلًا آیه و بسنده است خدای بجا کفایت کننده مهمات بندگان خود لام در هر سه لفظ جلال برای تکمیل
مرجع اقرار و اختصاص و ذکر ما کتب بر اعتماد بجانب مهمات بر عوالم ناطق و صامت و آیه سه بار برای تاکید و تذکیر است یا هر یک
برای علتی علیحده است اول بیان ایجاب طاعت اوست در آنچه حکم فرموده از حکم و مصالح صلح و افتراق بین الزوجین و دوم بیان
غنای ذاتی اوست از خلق و استحقاق حمدست بر افاضه نعمت بران سبب بر احمید گویند سیم بیان حفظ و تدبیر او که مدار
السموات و ما فی الارض است چنانچه فرمود **إِنْ يَشَأْ** اگر خواهد که ببرد و فانی سازد شما را با بر حمت مفعول یعنی
ایمان شما او یا هلاکت و اماتت کند **يُذْهِبْكُمْ** و آید ببرد شما را **أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **وَيَأْتِ**
بِآخَرِينَ و می آورد یعنی خلق میکند دیگری بجای شما که از شما فرمانبردارتر باشند چنانچه شما را اول او بیافرید
و این اشارت بر اعتبار یعنی و باکمال قدرتست بعد از وقتی قرنی در سیاق آیه دلالت بر افضلیت مومنان این عصر است بر آنکه
مومنان عصر رسول با ایشان آنها با وجود دیدن معجزات و شنیدن کلام او و امثال آنها تکذیب نمودند و اینها بی حجت و نظره با خبار و آثار

کنند
ایمان بوی آورده اند مقطع این طایفه از مردم آنچه حضرت پیغمبر به آنحضرت را ندیده بوی گرویده بودند چون سلمان فارسی و در مجمع روایت
که چون این آیه نزول اجلال یافت رسول خدا دست خود بر پشت سلمان زد و فرمود هم قوم هذا یعنی قوم وی بعد از شما باشند طایفه از عجم
بحی آیند و این دلالت بر تربیت مراتب عجم کند نسبت بعرب و بنابرین خطاب با مشرکان عرب است که در عداوت رسول خدا و مومنان در لجاج
سر خود میکاشتند چنانچه در دیگر فرموده وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم مراد ایشانند یعنی که ای اهل شرک یعنی دوروزه دنیا
مغرور مشوید که بسیاری را که از شما غنی تر و موثرتر بودند چون قارون و فرعون و شداد و عرهم برده و دیگران بعوض ایشان آورده
و دنیا محل قرار نیست بلکه دو منزل و صله زوال است **خزانه** در کرفتن کاری ازین و فای یعنی مداری این خانه خرابه دنیا و تغیر آن
در هر آنکی با اهوال مختلفه در روضة الواعظین بسند معتبر از حارث اعور منقولست که گفت روزی با حضرت امیر المومنین سیر میکردیم
در شهر حیره ناگاه بدیری رسیدیم که مردی ترسا در آنجا ناقوس مینواخت پس آنحضرت فرمود ای حارث آیا میدانی که این ناقوس چه
میگوید گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود مثل میزند برای تعب از خاک اهل دنیا و خرابی آن و میگوید لا اله الا الله
حقا حقا صدقا صدقا ان الدنیا قد غرتنا واشغلتنا واستهوتنا یا ابن الدنیا مهلا مهلا یا ابن الدنیا
دقا دقا یا ابن الدنیا جمعا جمعا تفنی الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنا الا اوهی منا رکنا قد ضیعنا
دارا تبقی واستوطنا دارا تفنی لسنا ندری ما فرطنا فیها الا لو قد متنا یعنی بتحقیق بدرستی که دنیا
در حالتی که خواست و آراسته شد ما را فریب داده و مغرور کرده اند و مشغول ساخته است ما را از خیرات باطل بود بطلب خود
و عقل ما را باطل و زایل کرده و ما را گمراه کرده اند ای فرزند آدم تا چرا کن کار آنرا ای فرزند آدم مرده و نابخیم کوبیده میشوی
بلکه کوبیدنیهای آن تا چند بکدیگر را در هم شکسته کند برای جمع کردن دنیا پس از جمع کردن فانی میگرداند دنیا قرنی را بعد
قرنی هیچ روز نمیگذرد از عمر ما مگر آنکه یک رکن از ارکان زندگانی ما را است میکند و در هم میشکند بتحقیق ضایع کردیم خانه
باقی را و سکنی نمودیم در خانه فانی و ما نمیدانیم با آنچه تفریط و تقصیر کرده ایم مگر وقتی که بمیریم پس حارث گفت یا امیر المومنین آیا نصاری
میدانند که ناقوس ایشان این معنی میگوید فرمود لو علموا لما اتخذوا المسیح الها اگر میدانستند عیسی را خدای خود نمیگرفتند
حارث گفت من روز دیگر پیشوا با زدید انجا رفتم و با آن نصرانی گفتم بحق مسیح که این ناقوس را بهیچ بزدی بنواز چون شروع بنواختن
کرد هر فقره که میزد من یک فقره از آنچه حضرت فرموده بود میخواندم و بر نوای آن مطابق میشد تا تمام شد پس مرد ترسا گفت ترا
بحق دین و آیین سوگند میدهم این را کی بتو تعلیم کرد گفتم مردی که دیروز همراه وی باینجا آمده بودیم دیر ترا او را دیدی گفت با تو خویشی دارد آن
گفتم او ابن عم و صهر و خلیفه اهل دنیا است پس سید که میان او و پیغمبر شما کرابتی و خویشی هست گفتم بلی پسر عم اوست پرسید که ابراز
چه میداند گفتم او معصوم من رب خلایق است پیغمبر خدا اشاره و شنیدم است پس آن دیر انکی مسلمان شد و گفت والله که من
در کتب ساویه خوانده ام که آخر پیغمبران پیغمبری باشد که تفسیر صدای ناقوس کند و بروایت موثق از صادق روایتست که حضرت عیسی
با حواریان خود میگفت ای فرزندان آدم بگریزید از دنیا بسوی خدا و بیرون کنید دلهای خود را از دنیا که آن برای شما شایسته نیست
و شما برای آن شایسته نیستید و هیچ یک از شما و دنیا برای یکدیگر باقی نمی مانید و آن فریب دهنده و بدرد آورنده است فریب خورده
کسی است که فریب دنیا بخورد و زیانکار کسیست که بسوی آن مطمئن گردد و هلاک آنکسی است که دنیا را دوست دارد و بس توبه کنید بسوی
آفریدگار خود و بپرهیزید از عذاب او و بترسید از روزی که پدر برای فرزند و فرزند برای پدر جزا داده نشود کجایند پدران شما
کجایند مادران شما کجایند برادران شما کجایند خواهران شما کجایند فرزندان شما خواندند ایشانرا بسوی

آخرت بر اجابت کردند و رفتند و ایشان را بجائی بردند و همه مردگان شدند و بیابان هلاکان رفتند دار دنیا بیرون شدند
و از دوستان جدا و با آنچه پیش فرستاده بودند محتاج گردیدند و مستغنی شدند با آنچه در دنیا واگذاشتند تا چند شما را پند دهند
و زجر نمایند و شما در فراموشی و غفلت و لهو و لعب باشید مثل شما در دنیا مثل چهارپایانست زیرا که همت ایشان پیوسته صرف
بر شکم و فرج باشد آیا شرم نمیکنید از خداوندی که شما را آفرید و حال آنکه عاصیان خود را آتش جهنم بود و شما طاقت آن ندارید
و وعده بهشت و مجاورت خود در فردوس اعلی داده است برای طاعت کنندگان خود پس رغبت کنید در آنچه وعده فرموده و
انصاف بخشید و جور بر دیگران مکنید و ضعیفان خود را مهربانی کنید و محتاجان را دستگیری نمائید و نادم شوید بسوی خدا
از گناهان خود و توبه نصوح کنید یعنی گناه عود نکنید و بندگان نیکوکار باشید نه پادشاهان جبار و مباشید از ظالمان
و طاغیان و باغیان فرعونها که قهر کردند بر بندگان خدا و جباران و خداوند زمین و آسمان و آفریننده گذشتگان
و آیندگان و پادشاه روز جزاست پس بر ایشان غضب کرد و همه را از زمین دار فانی برد و عذاب او سخت و عقاب او الیم است و از هیچ
چیز غایب نشود و هیچ چیز از تحت قدرت او بدر نرود ای بنی آدم ناتوان بکجا میگریزی از کسی که در تاریکی شب و روشنی روز
ترا میطلبد و در هر حال که باشی در تحت قدرت اوئی هر که پند او را بجان قبول کرد و هر که پند پذیر شد رستگار شد و در منهج
الصادقین آورده که بهلول در وقتی از موافقت هرون الرشید رسید که در هودجی نشسته و بجانب حج میرفت
میرفت و از جوانب هودج میراندند بهلول بر بلندی بر آمد و بآواز بلند گفت حدثنی ابی عن فلان ابن فلان انه قال رایت
رسول الله فی هذا المکان علی جمل لم یکن له ضرب و لا طرد هرون چون این بشنید پرسید که این کیست گفتند بهلول
گفت هودج را باز دارید و او را نزد من آرید و چون نزدیک هرون حاضر کردند گفت چه میگوئی بهلول بگو یکبار دیگر این حدیث را
بار گفت هرون الرشید گفت داستی گفتی مرا نصیحتی کن گفت ان الذی کان فی یدیه غیرک انتقل الیک و عن قریب ینتقل
الی غیرک یعنی این ملک و پادشاهی از غیر تو منتقل بتو گردیده و عنقریب از تو بدیگری منتقل خواهد شد هرون گریست و او را
هزار دینار بخشید گفت تسلیم کن بصاحبانش گفت بده و بپوشان پس گفت بهلول گفت اولی آنست که این را بصاحبانش رد کنی چه آنچه تو
داری مال مردمانست این بگفت و بگذشت انتهی کلامه و در حدیث معتبر آمده که روزی جبرئیل علیه السلام نزد حضرت ختمی پناه آمد در
هنگامی که دو کس نزد او برای فیصل مخاصمه و منازعه حاضر شده بودند آنحضرت بمحاکمه ایشان مشغول بود پس جبرئیل تحیت کرد و
بخشش و رسول خدا و محمد ازو رسید استغفار نمود و گفت یا رسول الله و این دو تن که ایشان بر سر آن با یکدیگر مناقشه
دارند جمیع هزار مال الله و منفعت را دیدم که هر یک را حق تعالی از این سرای خالی برده و آنرا بدیگری منتقل نموده **وَكَانَ
اللَّهُ** و هست خدای سبحانه بعد از پیش ایشان خود **عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا** آیه و این بر طرف کردن جمعی و بدل کردن
جمعی دیگر توانا و غیر عاجز بعد از بیان مالکیت خود بر ملک سموات و ارض اظهار توسعه مملکت خود در دنیا و آخرت میفرماید که
مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر کسی که آرزو داشته باشد بازاء عمل خود **ثَوَابَ الدُّنْيَا** یعنی پاداش این جهان را
یعنی کار خیر از برای نفع دنیا کند چون جمعی از منافقین که جهاد بطمع غنیمت میکنند **فَعِنْدَ اللَّهِ** پس نزد حق است
ثَوَابُ الدُّنْيَا پاداش دنیا و آن طول عمر و نوع نعمت و غنیمت و شهرت بنیکی و صلاح است **وَالْآخِرَةِ** ط و پاداش
آخرت و آن درجات رفیعه مجاهدین است اگر خواهش و آن داشته باشد متعدد بر جمله شرطیه تا جزا تعلق شرط گیرد ای فلله
عند الله ثواب الدنیا و الاخرة ان اراده فلحمل آنکه جزا طالب خسیس نه است ثواب این باشد بلکم ما یلیق نفوس آنها را که ثواب آخرت

طلب نماید تا زیادکتیم برای وی که من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه با تحصیل هر دو نماید که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
و فی الآخرة حسنة و هر حالت نفع دنیوی و فوت نمیشود چه مقصود بالذات از مجاهده ثواب آخرتست و غنیمت دار الحرب فرع
و فرع بالضروره تابع اصل باشد و در خبر است شاه و و هر وی و در وقت از خود الدنیا طالبة و مطلوبة فمن طلب الدنیا طلبه الموت
حتی یخرجه منها و دنیا طلب کننده و طلب کرده شده است یعنی هر کس طلب آن کند بهمت وی باید تا هنگامی که ویرا مرگ
در رسد و او را ناکام از دنیا بیرون برد و من طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی توفیه رزقه و هر که طالب آخرت باشد
دنیا بجوید او را طلب نماید و آنچه مراد اوست حاصل کند و در کافی و خصال از آنحضرت آمده است صلوات الله علیهم
روایت که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر گاه حکما و دانشمندان بیکدیگر مکتوب مینوشتند زیاده بر سه کلمه نمینوشتند اول آنکه
من کانت الآخرة همه کفاه الله همه من الدنیا هر کس همت بر کار آخرت بندد حق تعالی کفایت کند مهم دنیای او را
آنچه اراده دارد دوم من اصلح سریرته اصلح الله علانیته هر کس کار خود را در نهان نیکو کند حق تعالی ظاهر او را اصلاح
آورد یعنی آثار صلاح باطن او از وجنات احوال او بر مردم ظاهر سازد سیم من اصلح فیما بینه و بین الله اصلح الله
فیما بینه و بین الناس هر کس کار خود در میان خود و خدا راست کند حق تعالی کار او را میان او و مردمان راست کند
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای جل شانه **سَمِيعًا بَصِيرًا** ۱۷۵ شنونده و بیننده هر قولها و فعلها در دنیا
و آخرت پس هر مجری که مستلزم تبدیل اهلیت از ثواب این است نمود بقوله **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه گرویدگان
كُونُوا قَوَّامِينَ باشید بر پا ایستادگان یعنی مواظبت کنندگان و مداومت نمایندگان **بِالْقِسْطِ**
بعدل و داستی و درستی یا بر پای ایستادگان عدالت **شُهَدَاءَ لِلَّهِ** در حالتی که گواهان باشید برای خدا خالصا مخلصا
برای رضی و محتمل است که منصب شهداء بخبریت ثانی کونوا و این جمله بیان جمله اولی باشد یعنی قیام بقسط نماید نیز باشد
گواهان باشید بر حق و داستی **وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ** و اگر چه آن شهادت مستلزم ضرری عظیم باشد بر نفس
شما **أَوِ الْوَالِدَيْنِ** یا بر پدر و مادر **وَالْأَقْرَبِينَ** ع و خویشان نزدیک شما اکتفا بذکر ایشان برای
آنست که هر گاه در حق ایشان چنین باشد در حق اجانب بطریق اولی چنین خواهد بود و وجه تقدیم نفس خود بر ابوین و اقارب
و همچنین تقدیم ابوین بر خویشان باعتبار اهمیت است چه بنا باشد که شخصی در باره نفع و ضرر خویشان خود کتمان حق نکند
اما در باره ابوین کند یا در باب ابوین نکند اما بجهت خود کند زیرا که هر کس نفس خود را شناسد دیگران دوست تر دارد لهذا ذکر
اقربین بوالدین نا مجموع ابوین و اقارب مقابل نمودید با انفسکم توانند بود و اثبات نفوس بجمع جمع قلت برای ایماء بآنست
کا اقرار کردن بحق هر چند در باره ضرر خود باشد از گواهی نیست مکره هم تمثیل بدین آیه دلیل است بر جواز شهادت ولد در حق والد و
بر جواز شهادت والد در حق ولد و علیه و جواز شهادت اقارب بر یکدیگر لهم و علیهم بنا بر خلافی که در مقام خود ذکر شود و اگر گویند
با وجود ذکر انفسکم احتیاج بذکر ابوین و اقارب نبود چه کسی که ادای شهادت بر ضرر نفس خود کند بطریق اولی برای اظهار حق از ضرر
دیگران پروا نکند گوئیم اشاره بمزید اهتمام ابوین و تاکید در اظهار رعایت ارحام است و اشاره بآنکه مراد از نفس خود و اسند با اشخاص
نفسا بنفسه است که برای جهت قید و عشیره خود اقدام بشهادت های دروغ مینمودند اگر چه ضرر سنگین بایشان وارد بلحاظ آنکه حقیقت
جز صحیح قل الحق و لو علی نفسک باز دارند و راستی و عدالت در شهادت بر مدار به برای خود و همچنین بدیگران **إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا**
خصم او توانگر بود باشد مشهود علیه **غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا** توانگر یا بینوا و بقرائت عبد الله که کان را تامه دانند غنی او فقیر مرفوع

و نقل ابن عباس لمسه فرمایی
یعنی سخن کو نیکو کار هم خ

باحمیت آنست و خلیفه ابن قتیبه آنکه گاهی شاهد برای مراعات توانگری شخص یا برای طمع یا خوف از وی شهادت بر وی ندهد و گاهی برای
ترحم بر فقیر شهادت بر ثبوت حقی که از مال غنی بود بر فقیر قرار گرفته ندهد پس نهی از این هر دو معنی نمود تا مؤمنان در ادای شهادت
فرق میان غنی و فقیر نگذارند چنانچه میان خویش و بیگانه **فَاللّٰهُ أَوْلىٰ بِهِمَا** قف پس خدای سزاوارتر است
بغنی و فقیر از شما که بکتمان شهادت خود میخواهید نفع بدیشان عاید سازید یعنی اگر مستحق امید است که غنی را محتاج یا فقیر را
توانگر کند بکند یا اگر میخواست شهادت ناحق برای احدهما جایز تواند بود میفرمود و اگر یا بعض من باشد یعنی خدا سزاوارتر است
از غنی و فقیر برعایت کردن شما بدانکه ضمیر تثنیه بهما راجع بمدلول کلام است که اصل غنا و فقر باشد نه لفظ غنی و فقیر و اگر با آنچه
مفرد واقع شود نا راجع بکل واحد از لفظین تواند شد پس مراد جنس اغنیا و فقرا باشد که در اصل بها جنسا بن صنف مسند جنس کلام
که گفته باشد که خدای سزاوارتر است باین دو جنس یعنی بحال اغنیا و فقرا و تا نباید احتیاط کند قرائت ابی بن کعب فالله اولی بهم بضمیر
جمع **فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ** پس چون دانستید که حال شهادت برین منوال است پیروی خواهش نفس خود که سطح گرد
و محبت و عصبیت و اغراض بکرات مکنید **أَنْ تَعْدِلُوا** ع بانکه میل بکنید و باشید از منع عدل بدارستی در اقامت شهادت
و حکم برطبق آنچه فحبند فعل و موضع جزاست بتقدیر با و اگر مقدر بلام باشد مفعول له است فعل لیکن جواست ای لا تتبعوا
الهوى لان تعدلوا و محتمل است که بتقدیر مصدر مبنی بر نصب باشد بنزع خافض ای لا تتبعوا الهوى کراهة ان تعدلوا بین
الناس او ارادة ان تعدلوا عن الحق یعنی متابعت نفس خود مکنید از روی کراهت عدالت کردن میان مردم یا اراده اینکه
میکنید از حق بسوی باطل **وَإِنْ تَلْوُوا** بسکون لام و ضم واو اول و سکون واو ثانی لیکن بپیچید ... شود و اگر
بپیچانید زبانهای خود را از گواهی دادن یا از حکم بعدل و بقرائت حمزه و ابن عامر که بضم لام و سکون یک واو است لفظا و کتابة
از تولیه و اقبال است یعنی اگر قبول ادای شهادت بجز نمایید **أَوْ تُعْرِضُوا** یا سر باز زنید از گفتن حق یا از روی مطلب
هیچ نگویید اما معنوی قرائت اولی است بروایت مجمع از ابی جعفر که مراد از ان تلووا بدل کردن شهادت و از اعراض کتمان آنست
و بروایت کافی از صادق ع تقدیر چنین است که ان تلووا الامر او تعرضوا عما امرتم به مراد آنکه اگر بگردانید امامت را
از آنچه خدا و رسول او قرار داده اند یا اعراض کنید از آنچه مامور به شده اید از متابعت امام یعنی **فَإِنَّ اللّٰهَ**
كَانَ پس بدرستی خدای هست **بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا** آیه بدانچه میکنید دانا و مطلع این جمله
جزای شرط است از قبیل ذکر ملزوم بجای لازم یعنی اگر چنین کنید پس آنچه لازم است ... و خبریت بما تعملون است از جزا
و پاداش شما داده خواهد شد و در مجمع آورده که آیه دلیل است بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر و سلوک طریقه عدالت در نفس خود
و غیر خود و از ابن عباس مرویست که خطاب ان تلووا او تعرضوا بر قاضی است که دو کس نزد او مرافعه می نشینند پس بیکی از ایشان توجه
میشود و از دیگری اعراض میکند انتهی کلامه و بعد از بیان اسلام و احکام آن امر بشرایط ایمان نموده فرمود **یَا أَیُّهَا الَّذِینَ**
آمَنُوا ای کسانی که بزبان گرویده اید بما یصح به الایمان **آمِنُوا** بگروید از صمیم قلب که خطاب بمنافقان است
و بر تقدیر مخاطبه با مؤمنان یعنی ای گرویدگان بحسب ظاهر و باطن ثابت قدم باشید بایمانی که دارید یا ایمانی که بدلیل و برهان
آورده اید بکشف و عیان بیاورید و بقول برخی گویند خطاب باهل کتابست چون عبدالله بن سلام و سلام برادرزاده او و
خواهرزاده او و ثعلبة بن قیس و یامین بن یامین و اسد و اسید پسران کعب و اصحاب او که بمحمد و قرآن و موسی و عزیر و توریة
اقرار نمودند بغیر کتابی نداشتند یعنی ای گرویدگان بعضی از کتب و رسل ایمان بیاورید **بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ**

مذکور

مذکور میشود و آن اعتقاد بوحدانیت خدا و نبوت فرستاده او محمد است **وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ** و بکتابی که فرو
فرستاده است او بتدریج **عَلَىٰ رَسُولِهِ** بر فرستاده خود محمد یعنی قرآن **وَالْکِتَابِ الَّذِی أَنْزَلَ**
و هر کتابی که فرو فرستاده است و بقرائت ابن کثیر و ابن عامر و ابی عمرو نُزِّلَ و أُنْزِلَ بضم نون و همزه و کسر زا بعدم ذکر فاعل و ذکر
جا برای تعظیم و قیام قرینه است یعنی هر چیزی که فرو فرستاده است **مِنْ قَبْلُ** ط پیش از قرآن از کتب مدونه و صحف مطهره
بر هر پیغمبری تا آنکه برهمه دوران برحق متفق و معترف باشید چه عدم اقرار بیکی از جمله کتب و رسل و ... و دینی و مسائل
مستلزم بطلان ایمان بدیگر است چنانچه گذشت که از ایشان را مقر و باقی را منکر باشد و لهذا اعتنا با ایمانی که بمحمد و قرآن
داشتند نکرده باز ایشان را امر بایمان با آنحضرت و قرآن با ایمان بسایر رسل و کتب نموده **وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ**
و هر که کافر شود بخدا **وَمَلَائِکَتِهِ** و بفرشتگان او که واسطه ایصال وحی اند **وَکُتُبِهِ** و
کتابهای او و بقرائتی وکتابه یعنی جنس کتابی که از نزد وی آمده **وَرُسُلِهِ** و بفرستادگان او **وَالْیَوْمِ الْآخِرِ**
و بروز رستخیز **فَقَدْ ضَلَّ** پس بتحقیق گمراه شده است **ضَلَالًا بَعِیدًا** آیه گمراه شدنی دور از منهج حق
که هرگز بمقصود نرسد **إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا** بدرستی آنانکه ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود **ثُمَّ کَفَرُوا**
پس کافر شدند بسبب پرستیدن گوساله سامری **ثُمَّ آمَنُوا** پس ایمان آوردند بتوبه و انابه نزد موسی علیه السلام
ثُمَّ کَفَرُوا پس کافر شدند بنبوت عیسی **ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْرًا** پس زیاد کردند کفر
خود را بسبب جحود و انکار نبوت حضرت خاتم النبیین یعنی این دائم بر کفری که در باب عیسی داشتند افزودند و در آن کفر مصر بودند
تا هنگام موت و بروایتی مراد منافقین صحابه رسول خدا اند که در اول با آنحضرت ایمان زبانی آورده اند بعد از این کافر
شدند در وقتی که میان خود توطیه نمودند که هرگز امر خلافت آنحضرت را باهل بیت او وا نگذارند و بر طبق آن نوشته سجل
جمعی تمام کردند پس چون امر ولایت از نزد خدا برای علی بن ابی طالب نازل شد و رسول خدا اخذ میثاق از ایشان برای آنحضرت
کرد دیگر باره اقرار زبانی بدان نمودند بدانکه تصدیق قلبی پس چون رسول خدا وفات نمود کافر شدند و بر کفر خود ماندند
و روز بروز بر آن می افزودند و عیاشی از باقر ع روایت کند که مراد ازین آیه ابی بکر و عمر و عثمان و معویه و عبدالرحمن و طلحه
و زبیر است الحدیث و بروایت دیگر از صادق ع آورده که آیه نازل شد در حق فلان و فلان یعنی ابی بکر و عمر و اصحاب ایشان
که ایمان برسول خدا آوردند در اول امر کافر شدند هنگامی که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و عرض ولایت بر ایشان
نمود پس ایمان به بیعت با امیرالمؤمنین آوردند هنگامی که گفتند بامر الله و امر رسوله و بیعت نمودند پس چون رسول
خدا از دنیا رفت بیعت را شکستند کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را بسبب بیعت کردن با کسانی که خود برای خود امام کرده
بودند لهذا هیچ از ایمان در ایشان باقی نماند و در روایت دیگر از صادقین علیهما السلام نزول آیه در باره عبدالله بن
ابی سرح است که عثمان وی را بمصر فرستاد و او زیاده کفر او آنست که هیچ از ایمان در وی باقی نماند و بروایت دیگر آورده که هر کس
بداند که شراب حرام است و آن را بیاشامد و بداند که زنا حرام است و بکند و هر کس بداند که زکوة دادن واجب است و ندهد از اهل این
آیه و همگی این روایات صحیح و آیه عام است در حق هر جماعتی که امور دین را بازیچه فرض کرده مکرر ایمان آورده مرتد شوند و در کفر
خود متمادی گردند و بروایت کافی از امیرالمؤمنین ع توبه مثل چنین کسان قبول نخواهد شد **لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ**
نیست خدای **لِیَغْفِرَ لَهُمْ** در صدد آنکه بیامرزد ایشان را چه زنگار انکار آینه دل ایشان را بمرتبه تیره و تار کرده که

کاران افعال و نبیه خود هرگز بیان نکردند و توفیق استغفار نیافتند بلکه با وجود استغفار ایشان را نیامرزید **وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ**
و نیست خدای رساننده ایشان و راه نماینده کند ایشان را **سَبِيلًا** ۹۰ آیه ط براهی که از آن بمقصد خود پی برند چه ایشان بجوی
در تیه ضلالت سرگشته و حیران اند که استعداد سلوک سبیل رشاد ندارند لهذا ایشان را در وادی ضلال واگذارده است یا راه
نماید ایشان را در قیامت بسوی بهشت چه آنچه مقتضی حصول آن گشته در ایشان یافت نشود و آن ایمان خالص است که آنرا
از شرع و نظر جون سهل و سبک شمرده اند مکرر بدان داخل شده مرتد گردیدند و درین حکمند جماعتی از مومنین که مکرر
از گناهی توبه کنند و توبه را بشکنند زیرا که چنین کسان استقامت در امری ندارند و غالبا عبده کاری شیطان در عین
فسق و بطالت میمیرند و درین آیه داخلند جمعی از ارباب ادیان مختلفه لا سیما سنیان بدبخت که مکرر بادله و براهین
حقیقت مذهب حق بر ایشان ظاهر میشود و بلحظه قدم انصاف بحق گذارده فی الجمله میلی بحق بنمایند باز بتعصب
و تقلید با واجداد خود هم آن ادله را اصلا بخیال در نیاورده دست از دامن کلاب دوی الاذناب ثلثه بر نداشته طریقه
ایشان میپویند با وجود آنکه ادعای محبت اهل بیت رسالت میکنند و خود قابلند بلکه بی ظلمها از مشایخ ایشان بآن
بزرگواران رسیده باز جمیع ایشان دوستی اینها و آنها کرده اند و این عین نفاق است چنانچه فرموده **بَشِّرِ**
الْمُنَافِقِينَ بشارت ده یا محمد این منافقان را و بسبیل تهکم یا خبر کن ایشان را بجای بشارت **بِأَنَّ**
لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست **عَذَابًا أَلِيمًا** ۱۳۸ آیه عذابی دردناک و قوله **الَّذِينَ** در محل نصب یا نصب
بر ذم است یا بتقدیر فعل اذم یا اعنی یعنی آنجنان منافقانی اند که **يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ** فرا
میگیرند آن کافران را **أَوْلِيَاءَ** دوستان خود **مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ** ط از غیر مومنان بسبیل انکار
گوید **أَيَبْتَغُونَ** آیا میطلبند برای خود **عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ** از نزد آن کافران ارجمندی و قوت
و غلبه را و این محض غلط است چه ایشان ذلیل ترین خلایقند و نصرالله امر و نکوهیده واقع طالب عزت و دولت و رحمانی باشد
فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستی که فخر و غلبه و قوت و ارجمندی **لِلَّهِ** مر خدایرا ثابت است **جَمِيعًا** ۱۳۹ آیه ط همه آن
و مضمون جمله مجالست یعنی تحصیل کردن این منافقان عزت را از کافران در حالتی است که همه افراد عزت مخصوص خدا است
و او سبحانه آنرا بمومنان داده است که وقفنا العزة ولرسوله وللمومنین و مروا است که این آیه در قوم نجاب است که قسم یاد بتوده
با بنکوطالقت را یعنی هاشم و انکار دوستی یعنی مخالطه با کفار که مستلزم نفاقست میفرماید که **وَقَدْ نَزَّلَ**
عَلَيْكُمْ و بدرستی که فرو فرستاده است خدای و بقرائت غیر عاصم و یعقوب نزل بنا مجهول است ذکر و بر شده
بر شما ای مومنان **فِي الْكِتَابِ** در قرآن مجید و آن آیه واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم
و ملخص آن بعنوان جزم **أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ** اینکه هرگاه بشنوید **آيَاتِ اللَّهِ** آیتهای کلام خدا را
يُكْفَرُ بِهَا در حالتی که کافران میشوند **وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا** و تمسخر میکنند بآن یعنی در مجالس
کفره و ظلمه و فسقه خوانند و ریشخند کنند و بروایتی که فرموده آیات الله هم الائمه علیهم السلام اسامی ائمه اثنی عشر
از روی هوای و استهزا مذکور کنند و سکوت اسامی ایشان کنند **فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ** پس منشینید با آن
کافران استهزا کنندگان ضمیر راجع بمدلول یکفر بها و یستهزئ بها است جزای شرط است ملخص آنکه چون بشنوید کفر و استهزا ایشان را
ترک مجالسه و موانست ایشان کنید **حَتَّىٰ يَخُوضُوا** تا هنگامی که شروع کنند **فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ** ط در سخنی

خزانه بدانکه این فقره مستعمل قول زمخشری و قاضی و بعضی دیگر از مفسرینست که مجالست با کفار و مستهزئین در حال
حالت استهزا مجوز داشته اند و مثال آن حق ایشان آنکه حق تعالی منتهای مدت نهی از مجالست با ایشان را وقتی قرار داده که خوض در سخنی
غیر استهزا کنند بنوع رحمن عدم استهزا مجالست با ایشان منهی عنه نباشد و این مخالف سمعی است که بحمد الله العلی و معارض آیات
و ادله دیگر است که هر یک دلالت بر تحریم مطلق و میل و اختلاط با کفره و فسقه و ظلمه و وجوب اعراض از ایشان میکند مثل
آیه لا ترکنوا الی الذین ظلموا که صریحا دلالت بر نهی از مخالطه هر ظالمی میکند اعم است از آنکه ظالم النفس یا ظالم الغیر باشد و شکی نیست
که کفره و مستهزئین در غیر حالت استهزا نیز از آنجمله و ظالمی لانفسهم اند و از اخباری که تصریح بدین مضمون واقع شده صحیحه
عمرو بن یزید است در کافی از صادق که لا تصحبوا اهل البدع و لا تجالسوهم فتصیروا کواحد منهم و صحیحه داود بن سرحان از
آنحضرت از رسول خدا صلعم که فرموده چون بعد از من اهل شک و بدعت را ببینید اظهار تبری و دوری جوید از ایشان کنید ذکا
درست ایشان بنمایند و بدی ایشان را هرجا بگویید تا مردم از ایشان بگریزند و عبدالله بن صالح از ابی عبدالله علیه السلام روایت
کند که مومن را سزاوار نیست نشستن مجلسی که در آن معصیت خدا کنند و او قدرت بر تغییر آن نداشته باشد و از علی بن الحسین
مرویست که اصحاب خود را گفت ای فرزندان پنج طایفه مجالست مکنید و رفاقت مکن اول دروغ گوی و دوم فاسق سیم بخیل چهارم
احمق قاطع رحم المعتزلة للدین الاخبار بسیار که آنچه سر بعون کشف حقیقی درین فقره برای تعلیل مدت نهی معنی چنین باشد که
لا تقعدوا معهم حتی ترکوا ذلک یعنی همنشینی با ایشان مکنید تا هنگامی که ترک کفر و استهزا کنند و آن وقتی است که بحلیه
مسلمانی در آیند پس مجالست شما با ایشان قبل از آن موجب مزید تقویت در کفر و استهزا بآیات خدا و ذکر الحمد باطل آیات
کرده اگر چه در حین مجالست استهزا نکنند و چون ابتعالی دانسته شد پس بدانکه مفهوم آیه عموم دارد بر مجالس غیر ارجمله
که تلاوت قرآن یا احادیث اهل بیت در آن شود یا سخنان حق گفته شود و کوش بدان نداده مشغول لهو و لعب کردند یا خدمت
مومنان کنند چنانچه زراره از ابی جعفر روایت کرده که گفت هر کس بمجلسی نشیند که در آنجا سب یکی از ائمه کنند و قدرت
بر منع بر کردن ندهد آن داشته باشد و تغافل کند حق تعالی او را لباس خواری و مذلت در دنیا بپوشاند و در آخرت او را
بعذاب الیم گرفتار کند و بعضی نعمتها که از معرفت ما بوی عطا کرده از وی سلب نماید و عبد الاعلی در روایت حسن از ابی عبدالله
روایت کرده که فرموده من کان یومن بالله والیوم الآخر فلا یقعدن فی مجلس یعاب فیه امام او ینتقص فیه مومن و سند صحیح
از شعیب عقرقوفی منقولست که گفت از آنحضرت معنی آیه و قد نزل علیکم فی الکتاب تا آخر سوال کردم فرمود در حق کسی است که انکار حق
و تکذیب آن کند و خود را بعلم مشاهده بفکند و در آخر حدیث امر باجتناب از مخالط چنین کس فرمود و در بعض احادیث تمام اعم است
انا امام اصل یا ائمه مسلمانان ارجمند کنار و جماعت کفار که در مقام ایشان بنزدیک هر کس لازم است عیاشی از صادق روایت کند
که بر گوش آدمی فرض کرده اینست که دوری کند از استماع آنچه خدا حرام کرده و اعراض نماید از آنچه بر و حلال نیست خدا نهی
کرده و گوش دادن بآن خدا را بخشم می آورد و پس فرموده این آیه درین مطلب نازل شده که وقد نزل علیکم الآیه پس فرموده که موضع نسیان
از این آیه استثنا فرموده است در آیه که در سوره انعام ذکر خواهد شد و هو قوله واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری
مع القوم الظالمین و در کافی از صادق و در تفسیر عیاشی از امام رضا مرویست که چون ببینید که مردی را که انکار و جحود انکار
حق مینماید و تکذیب آن میکند و عیب اوقع بجا ازد و زمان اهل آن پس از نزد او برخیزید و هرگز با او و امثال او مجالست مکنید
إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما در آنهنگام اگر با ایشان موافقت و مخالطت نمایید **مِثْلُهُمْ** ط مانند ایشان

مؤاخذ نبود در کفر اگر راضی بدان نباشد والّا او گناهکار است چه قادر بر اعراض از ایشان هست و مجالست شما با ایشان موجب تقویت ایشان
در کفر و استهزا گردد و در آیه و هم اعتبار کرده شد دلیل است بر وجوب انکار منکر با قدرت بر آن یا زوال العذر بر وجوب ترک آن و ایضا
دلالت بر تحریم مجالست فاسقان و اهل بدعت بانواعی که باشند و در مجمع آورده که از این جملات هرگاه مرد در مجلسی که در آن
حق گوید و هیچ کس از روی استهزا بر او بخندند برخیزد و [illegible] می آید و نقل کرده که عمر عبد العزیز مردی را
که در مجلس اهل شراب نشسته بود تعزیر نمود انتهی کلامه و مراد از مجالست در مقام همنشینی با ایشان بدون اظهار کراهت یا قدرت
بر منع یا اعراض بی کره محلی باشد که سبب ای ایشان از شنود یا شنود و قدرت بر منع یا بر خواستن نداشته باشد از این مقوله حب
و [illegible] و لهذا در آیه که شبیه این از سوره انعام که نهی از مجالست مشرکین خائضین شد اظهار [illegible] قاعدین با ایشان
نمود چه در آن هنگام احدی از مسلمین را قدرت بر منع و اعراض از کفر قریش نبود بخلاف منافقین مدینه که با وجود قدرت بر منع
اعراض با کافرین و مستهزئین همنشینی می نمودند لهذا حق تعالی اظهار [illegible] ایشان با آنها نمود **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که
خدای **جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ** فراهم آورنده منافقانست **وَالْكَافِرِينَ** یا کافران [illegible]
و [illegible] **فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا** آیه لا در دوزخ همه بهمین اجتماع که در کفر و استهزا با یکدیگر [illegible]
کلام اداد در آیه برای مناسبت بجهت و نوع آن میان اسم و حرف بجهت حلم و وقوع فعل بعد از آن و از اوکل [illegible]
آنست بجای صد یا بعلت المنافق آنست ضمیر جمع فلاجرم جمعا آنجه [illegible] **الَّذِينَ** در محل رفع یا نصب
و اگر صفت کفار و منافقین یا بدل از الذین یتخذون باشد مجرور المحل خواهد بود یعنی منافقان آنکسانند که
يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ ج انتظار می برند شما را یعنی چون [illegible] در پی شما در
مینمایند و آرزوی نکبت و ذلت برای شما می برند و یکدیگر میگویند زود باشد که محمد و اصحابش در این جنگ هلاک شوند
و ما را احتیاج از ایشان **فَإِنْ كَانَ لَكُمْ** پس اگر بوده باشد یعنی اگر روی دهد برای شما **فَتْحٌ
مِنَ اللَّهِ** غلبه و نصرت و غنیمت از سیاین [illegible] خدای [illegible] **قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ
مَعَكُمْ** ط گویند آیا نبودیم همراه شما در این غزوه استفهام برای تقریر است یعنی بودیم با شما و این فتح [illegible]
بمعاونت و مظاهرت ما روی نمود پس از غنایم دار الحرب ما را فراوان کنید **وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ**
و اگر بوده باشد برای کافران **نَصِيبٌ** لا بهره از فتح و ظفر **قَالُوا** گویند کافران یعنی بمقام با ایشان در شد
که **أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ** آیا ما غلبه و استیلا نداشتیم بر شما یعنی داشتیم اگر [illegible]
ایشان معاونت ما و ما را از شما بر [illegible] برای رعایت شما با ایشان [illegible] دست از کار زار شما کشیدیم
در این صیغه آن بوده که [illegible] بحذف واو کفته شود لیکن استعمال این فعل بر اصل [illegible] **وَنَمْنَعْكُمْ** و نکاه
ندن آیا باز نداشتیم شما را **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** ط از آنکه مؤمنان با ایشان و اکذاشتیم میان ایشان و شما پس
ایشان [illegible] بر شما [illegible] مغلوب کنند یا بایکه اظهار [illegible] با شما نموده اسرار محمد [illegible]
تا شما [illegible] بیامدید و غالب شدید [illegible] در [illegible] الم نستحوذ علیکم
و نمنعکم یعنی آیا زیادتی و استیلا بر شما نداشتیم با یکدیگر شوریم و باز داریم شما را از غلبه مؤمنان تا ایشان بر شما غالب
آیند چنان نکردیم تا شما غالب آمدید پس بهره ما را از غنایم بفرستید [illegible] آورده که [illegible] مسلمین در این آیه بفتح و ظفر

مشرکین بنصیب شاره تعظیم شان مسلمانان و ندارت و خست و پستی بهره کافرانست چه ظفر مسلمانان امریست عظیم که درهای آسمان
آن گشوده می شود تا نسیم نصرت بر والی بر ایشان آید بخلاف ظفر کفره که امریست سهل بجهت قدر و مدت و سرعت زوال **فَاللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ** پس خدای داوری و محاکمه خواهد کرد و امتیاز خواهد داد میان شما که مؤمنانید و
ایشان که منافقانند **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** ط در روز رستخیز که اعدل اجزا و سجانه قدرت بر حکومت و فصل قضا باشد
پس از برای تسلی مؤمنان و دفع توهم ایشان که مبادا مغلوب ایشان بر صافی و سجانه باشد فرمود **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ**
و هرگز نکرد اند خدای یعنی هرگز **لِلْكَافِرِينَ** مر کافرانرا **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** بر اهل ایمان آورندگان تا دو
تمامت **سَبِيلًا** ع آیه لا راهی و حجتی که بدان غالب توانند شد **خزانه** بدانکه جمعی حجت دلیل و برهان
بر حجت و توان بعنی چون بای معارضه عیان آید از روی حقیقت و انصاف بوشد اهل ایمان بر حجت خود غالب خواهند اگر چه
چندی برای بعضی مصالح و بنویسد مغلوب و مقهور کرده اند و طبرسی در مجمع آورده که اگر حمل آیه بر غلبه ظاهری کنیم نیز جایز است زیرا که غلبه کفار
بر مؤمنین از فعل خدا نیست چه آن قبیح است و قبیح از او سبحانه منتفی می شود بر خلاف غلبه مؤمنان بر کفار که اسناد آن بخدا توان داد
و نزد بعضی مراد غلبه روز قیامت است که اختصاص بمؤمنان دارد نه کافران چه این آیه در عقب فقره فالله یحکم بینهم یوم القیمة برو
با فقرا استثنی کلام و سیاق تاویل آیه چنین باشد که فالله یحکم بینکم یوم القیمة و حینئذ لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین
سبیلا اما نوید معنی اول است آنچه در عیون نسبت معتبر مرویست که بحضرت امام رضا عرض کردند که رسول کوفه طایفه هستند که
که انکار فوتی رسول خدا دارند و گویند که آنحضرت را سهو و نسیان نمی باشد فرمود دروغ میگویند خدای ایشانرا لعنت کند آنکس
که سهو بر وی روا نباشد نیست بجز خداوند عز و جل پس گفتند یا ابن رسول الله قومی دیگر از ایشان هستند که گمان
وجود
و مغلوبیت بحسین ابن علی علیه السلام ندارند و میگویند در روز کربلا شباهت آنحضرت بر حنظلة ابن اسعد شامی افتاد پس او را
کشتند و امام حسین مانند عیسی ابن مریم بآسمان بالا رفت و حجت ایشان در این اعتقاد قول خداست که و لن یجعل الله
للکافرین علی المؤمنین سبیلا پس آنحضرت فرمود دروغ میگویند غضب و لعنت خدای بر ایشان باشد ایشان کافرند بسبب
تکذیب قول رسول خدا که مکرر در خبر قتل امام حسین را بمردم رسانیده بود بدرستی که بتحقیق امام حسین کشته شده است
و کشته شده اند کسانی که بهتر از امام حسین اند چون امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی هم و هیچکس نیست از ما مگر آنکه کشته می شود
در راه خدا و بخدا قسم است من نیز کشته خواهم شد بمکر و حیله آنکس که در باره من حیله خواهد کرد و این معنی را دانستم بعهدی که
از رسول خدا بمن رسیده و آنحضرت را جبرئیل از نزد رب العالمین خبر کرده و اما قول خداست که لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا معنیش آنست که خدا نگردانیده است برای هیچ کافری بر مؤمن حجتی و در اصل الزام دهند و هر آینه بتحقیق
که حق تعالی خبر داده است از کفاری چند که پیغمبران را بقتل رسانیده اند بغیر حق و معهذا برای ایشان بر پیغمبران خود قرار نداده
اتفاق جهت و الزام راهی مثله کنز العرفان و بر جمعی از افاضل چند مسئله از عموم آیه استنباط کرده اند اول جایز نیست که
کافر بر مسلمانان امیر از آنکه موکل مسلمان با کافر باشد دوم جایز نیست که حر مسلمان نفس را بکافری با جاره دهد برای خدمت او
چه در آن هنگام او را بر او تسلط خواهد بود و این خلاف حکم خداست اما اگر برای خدمت نباشد یا بعنوان مزد و دستوار آن بجمع
یا بعنوان امری مخصوص در آن خلافست بر جمعی بجهت آیه رد سلطه و منع اند و بر جمعی بجهت عدم استقرار سبیل حکم بجواز کرده اند چون
غلام کافری مسلمان شود و یرا اجبار کنند تا او را بمسلمان فروشد و اگر امتناع از آن کند بر حاکم لازم است که او را بمسلمان فروشد

قیمت وی باقای وی نرساند و اگر خریدار مسلمان نباشد قیمت وی از بیت المال داده شود غلام از قید رقیت کافر مستخلص کرده
باتفاق اکثر امامیه و کافه علما شافعیه چهارم رهن عبد مؤمن واسطه مؤمن نزد کافر با قبض وی جایز نیست و با عدم قبض
او صحیح است بقول اصح پنجم اعاده عبد مسلم بکافر جایز نیست ششم وصی کردن و ابتداء کافر بر اطفال مسلم جایز نیست هفتم چون اما
کافر مسلمان شود بیع او جایز است بنابر قول اقوی هشتم جمعی از علماء بآیه استدلال کنند که رده زوج موجب فسخ نکاح زوجا و تفرقه
بین الزوجین است و بعضی از مفسرین استدلال مذکور را ضعیف شمرده اند و گویند اگر زوجه مرتد مدخوله باشد بعد از عده بایستی هر آینه
عود او بحباله وی بدون تجدید نکاح جایز نبود و حال آنکه اگر زوج قبل از انقضاء عده از رده خود نادم شده بدین
خود رجوع آید زوجه بوی حلال گردد بدون تزویج جدید و سند این مذکور بجواب گویند زوجیت زوج سلطنت و سبیلی است
که انتفاء آن از آیه مبرهن گردد و چیزی که از نص آیه منتفی باشد عود آن بسبب رجوع زوج باسلام محتاج بدلیل است چه مجرد
رفع مانع کافی در عود حکم نباشد و دلیل ظاهر بر قوی است طلاق جمع بکر و تطبیق بین القولین چنان کنند که اصل زوجیت
رده فی الفور زایل نشود لیکن مرتفع و تسلط زوج بر زوجه از جماع و محرمات و لوازم زوجیت مرتفع گردد و قائلین بدین
اقوال فرقی ننهاده بین مرتد ملی و مرتد فطری و زوجه مدخوله و غیر مدخوله نگذارند چنانچه جمهور مذاهب عامه بر آنند اما جمیع
بین الامامیه بر طریق اجماع [illegible] همچنین که در مسالک الافهام و غیره مسطور است مجملا آنکه اگر فطری باشد فسخ نکاح زوج
او فی الفور در حین صدور رده است چه حکم در او بمنزله موت باشد بعلت عدم قبول توبه او و بدون قتل و اگر مرتد ملی
باشد تسلط او از لوازم زوجیت فی الفور در حین رده رفع شود لیکن انفساخ اصل نکاح در زوجه مدخوله موقوف بانقضاء عده
بود زیرا که تکلیف بعلت خلو او از نسل که اهل فطرت [illegible] باشد [illegible] در مرتبه ثالث و رابع او نیز در حکم
مرتد فطری است در احکام و این تفرقه در حالتی است که زوجه مرتد مدخوله باشد پس اگر غیر مدخوله بود زوال زوجیت بینهما
بنفس ارتداد زوج حاصل گردد بدون توقف آن بانقضاء عده و غیره مثلما کان الزوج او فطریا نهم وصیت کردن بعبد
مسلم برای کافر صحیح نیست و همچنین است وقف غلام کبیر با هبه آن برای کافر یا بیع [illegible] آن بوی بخلاف جمعی از [illegible] اما
و فقها مذهب حنفیه که تجویز بیع رقبه مؤمن بمشتری کافر کنند و گویند لیکن بعد از انتقال آن بکافر بر او حاکم شرع [illegible]
اجبار به بیع آن بمسلمان کند [illegible] در هر یکی وجوه ناقله یکسان باشد و مناط حکم ایشان آنکه چون عبد و امه بعنوان
ارث منتقل بکافر گردد و بر ایشان دست تعرف [illegible] ثابت و متحقق است و همچنین اگر مولی او مسلمان شود باز
تحت ملکیت وی بود بروند و این جهت مکرر [illegible] بر ایشان قبول اجبار او و ایشان را باید مجوز و صحیح باشد و این
سخن محض غلط است زیرا که در صورت ارث و استدامت ملکی که ایشان مستند قیاس بدان کرده اند [illegible]
جزو اقوی است از ابتداء احداث ملکیتی که از بیع برای او بهم رسد و ثبوت ملکیت در اقوی لازم ندارد ثبوت ملکیت [illegible]
همچنان ثبوت ملکیت محرم بعلت ارث و استدامت و عدم ثبوت ملکیت او بعلت ابتیاع و شری با آنکه کافر را در آنجا نیز
منع از تملک و اجبار بر بیع میکنیم و اگر صحت ملکیت وی ثابت بودی هر آینه مجبور بر ازاله آن نگشتی و قطع نظر از این کرده مجوز
صحت ابتیاع کافر بنده مؤمن را موجب تسلط وی بر او و هر چند بعلت اجبار او بر بیع اندک باشد و حال آنکه از نکارت لفظ
سبیل و سیاق نفی که در این آیه است نفی تمامی افراد ابادی و اقتدارات [illegible] و این تعمیم را منافاتی نیست با تخصیص سبیل
بحجت و دلیل که در اخبار قبل گذشته چه [illegible] هر یک از وکالت و لوازم زوجیت و استیجار و ملکیت و [illegible] و غیر ذلک

ازآنچه

از آنچه در این مسایل گفته شد بر یکی از وجوه و عقود ناقله شرعیه با جریان صیغه است و آن بی وجه شرعی است که مستلزم ابطال تصرفات
مالکانه نشود و آنچه در این آیه از کافر برای زوال علاء او بر مؤمن مرتفع است پس بنای مسئله آنکه هر گونه سبب [illegible] که باعث تفوق
و سلطنت کافر بر مؤمن باشد قلیلا کان ام کثیرا در تحت آیه داخل و غیر مجوز است پس خدای تعالی از عناد و شقاق اهل نفاق خبر
میدهد بقوله إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که مطلق منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر و حیله میکنند با
دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و حال آنکه خدای جزا دهنده مکر و فریب ایشان است
یعنی که در نزد آیه يخادعون الله والذين آمنوا و آیه الله يستهزئ بهم گذشت و بعضی گفته اند خدا با ایشان آن کند که با وجود
کفر باطنی ایشان در ظاهر حکم با ایمان ایشان نموده تا متحمل مشقت تکلیف نباشند و در دنیا متمتع بثواب بر عبادت ایشان
مترتب نشود و بروایت در روز قیامت نوری بایشان دهد مثل نور مؤمنان تا خوشدل شده با مؤمنان روی بجانب
بهشت آیند و چون بر بالای پل صراط رسند نور ایشان بر طرف شود و بظلمت کفر خود گرفتار شده بدوزخ روند و نور مؤمنان
باقی ماند تا به بهشت در آیند و منافقان با حسرت تمام از پی ایشان آواز دهند که انظرونا نقتبس من نورکم وَإِذَا
قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ و چون اراده بر پا داشتن نماز کنند این منافقان قَامُوا كُسَالَىٰ بر
خیزند در حالتی که کاهلان باشند چون کسی که باکراه او را بکار بندند و قراءت این لفظ بضم کاف سکاری است يُرَاءُونَ
النَّاسَ مینمایند بمردمان یعنی عمل خود را در نظر مردم جلوه میدهند تا مردمان حسن عمل از ایشان ببینند و گمان
نیکی بایشان برند [illegible] بمعنی تفعیل است و تغیر
[illegible] قراءت عبد الله ابی اسحق یرأون بیک همزه مشدده مفتوحه بدون الف [illegible] دیدار خود عاشق و ریا بکنند
برای مردمان وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ و یاد نکنند خدای را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی
و آن همان عبادتی که در حضور مردم بعمل می آورند و چون از نظر مردم غایب شوند ترک آن کنند چه معتقد بثواب آخرت
نیستند که کار ایشان محض از برای خدا و در ظاهر و باطن یکسان باشد و در اخبار معتبره از ائمه هدی علیهم السلام مرویست
که هر کس نماز خلوت او مانند نمازی که در حضور مردم میکند نباشد [illegible] است و نزد بعضی از مفسرین شخصی که تمامی اوقات
او صرف امور دنیا شود و هرگز بذکر خدا مشغول نباشد در این منقصت با منافقین شرکت [illegible] قلیل [illegible] تعبیر بعدم کند
و این کمال مبالغه است در بیان حال ایشان که استثناء از معدوم [illegible] واقع شده و نزد بعضی توصیف ذکر ایشان
بقلت برای آنست که نماز ایشان همین بمجرد حرکات و سکنات ظاهری و الفاظ و عبارات زبانی بود و دل ایشان از آن بی خبر
بود و چنین عبادت و ذکر هر چند بسیار باشد اندک است [illegible] در منهج الصادقین آورده که عبد الکریم ابی العوجا منافق
که نماز را نیکو میگذارد گفتند این فعل با طریقه تو نیست [illegible] او در جواب گفت عَادَةُ الْبَلَدِ وَرِيَاضَةُ الْجَسَدِ وَحَاجَةُ الْأَهْلِ
وَالْوَلَدِ پس معلوم شد که عبادت او را اصلا [illegible] مؤمنان لا علاج بحرکات آن قیام مینماید و در
کافی از امیر المؤمنین منقولست که هر کس یاد خدا در پنهانی کند بتحقیق خدا را بسیار کرده است و چون ذکر منافقان مخصوص بجانب
ظاهر بود و در خلوت یاد او نمیکردند لهذا حق تعالی اعتنائی بذکر ظاهری ایشان نکرده و وصف ایشان فرموده در قوله
یراءون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ [illegible] حالت ضمیر یراءون یا ضمیر یذکرون یعنی ریا کاران
ایشان یا ذکر اندک ایشان در حالتی است که متردد و متحیر باشند بَيْنَ ذَٰلِكَ قط میان کفر و ایمان در حالتی که

ابن جمله استیناف است و منصوب باشد بر ذم یعنی مذمت میکنم مذبذبین میان کفر و مؤمنان که **لا الی هؤلاء**
نه ملحق بسوی طایفه مؤمنان اند بجهت کفر باطنی تا آنچه برای مؤمنانست از عزت و کرامت ایشان را باشد **ولا الی**
هؤلاء ط و نه بسوی طایفه کافران اند بجهت اظهار اسلام تا بر ایشان باشد آنچه بر کافرانست از هوان و ذلت بنا
بر آنکه مذبذب بمعنی اضطراب باشد و اگر بمعنی لغوی مذبذب را که طرح است منظور داریم نصب کلا یکون بتقدیر من و الی نیز بمعنی
من باشد یعنی رانده شدگان از میان کلتا الطایفتین اند نه از این طایفه محسوب توانند شد و نه از آن طایفه
و بنا بر قرائت ابن عباس مذبذبین بکسر ذال ثانی یعنی مضطرب کنندگان دلهای خود [illegible] هر یک از این دو گروه
و جنبد یعنی مذبذب بر تیز توانند بود چون صلصل و تصلصل و لهذا در مصحف عبد الله متذبذبین آمده و بقرائت ابی جعفر
مذبذبین بدال [illegible] ماخوذ از ذبه و ذبیب بمعنی جاده و حرکت است یعنی راه روندگانند میان این دو گروه که
راه مؤمنان بپویند و بطریقه کافران سلوک نمایند و مؤید این معنی است حدیث بعد از [illegible] محض که اعتقاد [illegible]
[illegible] ایمان و کفر ایشان [illegible] ابن مضلت و تمیز ایشان از راه گمراهی [illegible] است فرمود **و**
من یضلل الله و هر کرا خدای سبحانه خذلان نماید و فرو گذارد و توفیق راه راست ندهد بسبب شقاق
و نفاق **فلن تجد له سبیلا** آیه پس هرگز نیابی تو برای او راهی راست که مؤدی و موصل بنجات
باشد چنانچه در جای دیگر فرموده و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و در حدیث حضرت صادق ع منقولست
که ان مثلهم مثل الشاة العایرة بین الغنمین تتحیر فتنظر الی هؤلاء و الی هؤلاء لا تدری ایهما تتبع مثل ایشان مانند
گوسفندی است که میان دو گله راه رود و گاهی نظر باین طرف افکند و گاهی بآن طرف و متحیر باشد که کدام یک را ملحق شود لهذا
مؤمنان را از دوستی ایشان نهی نمود که **یا ایها الذین امنوا** ای گروه گروندگان **لا تتخذوا**
الکافرین فرا مگیرید این کافران را [illegible] **اولیاء** دوستان خود **من دون**
المؤمنین ط بغیر از مؤمنان مثل خوی و عمل منافقان [illegible] و دشمنان خدا [illegible]
باشند [illegible] ایشان [illegible] **اتریدون** استفهام یعنی تقریر است یعنی آیا میخواهید **ان**
تجعلوا اینکه بگردانید [illegible] **لله علیکم** [illegible] بر تعذیب شما
سلطانا مبینا آیه حجتی روشن و آن [illegible] منافقین و از ایشان اظهار کرده [illegible]
[illegible] **ان المنافقین**
[illegible] **فی الدرک الاسفل** طبقه پایین ترین طبقات **من النار** ع از آتش
دوزخ مراد [illegible] است [illegible] دوزخ را درکات است در زیر یکدیگر چنانچه بهشت را
درجات باشد بر زبر یکدیگر و وجه تسمیه طبقات دوزخ بدرکات آنست که آنها متدارک و متتابعند [illegible]
[illegible] درک [illegible] و فتح آن هر دو [illegible] است چون [illegible]
لیکن [illegible] و دیگران بتحریک خوانده اند و توصیف آن باسفل [illegible] کند که عذاب منافقان از اهل
جهنم بیشتر باشد [illegible] عذاب [illegible] درکات [illegible] و این دلیل است بر آنکه منافقان از
کافران [illegible] زیرا که آنچه در کافر است از عناد و لجاج و انکار و جحود در ایشان نیز هست [illegible]

[illegible marginal notes]

و استهزاء مؤمنان است و ایشان را از خود سخط [illegible] و اطلاع بر ضمایر ایشان [illegible] و فساد کرده آورده اند
که چون منافقان را بدوزخ در آورند مالکان طبقه اول با آتش خطاب کنند [illegible] ایشان را ای آتش بر زبانه آتش [illegible]
حکم من بر زبان ایشانست و زبان ایشان بگفتن کلام توحید و تلاوت [illegible] جاری بوده مراد و سوختن ایشان [illegible]
ایشان را بطبقه ثانیه در آورند و آتش گوید من موکل بر روی ایشانم و ایشان بر روی خود [illegible] برای خدا کرده اند پس بطبقه ثالثه
در آورند آتش گوید من موکل بدستهای ایشانم و ایشان بدست خود جهاد کرده اند پس بطبقه رابعه برند و آتش گوید من موکل
بپای ایشانم و پای ایشان براه حج رفته و قضای حاجت مؤمنان کرده اند پس بطبقه پنجم برند آتش گوید من موکل بعورت
ایشانم و [illegible] ایشان در روزه تشنگی برده پس بطبقه ششم برند و آتش گوید من موکل بمال ایشانم و از مال ایشان زکوة
داده شده پس بطبقه هفتم برند آتش گوید من موکل بر دلهای ایشانم بیابید تا نشان ایمان و کفر در دلهای ایشان
مشاهده کنم چون دلهای ایشان را [illegible] ملاحظه نمایند بغیر از کفر و شرک چیزی در آن نیابند پس شعلهای جهنم در ایشان
[illegible] ایشان را چون هیمه خشک در یکدیگر سوزانند و بر همه ایشان را عذاب کنند که هیچ آن طبقات بجزع و فزع در آیند
و لن تجد لهم و نیابی تو برای آن منافقان در آن آتش سوزان **نصیرا** آیه یاری کننده که
حمایت ایشان تواند کرد و در خبر معتبر آمده که در آن درکه هشت تابوت آتشی است هر یک مملو از مارها و عقربها که هر [illegible]
و عقربی چون تلی بزرگ است یکی از آن تابوتها جای ابی جهل و دیگری جای ابی بکر و دیگری جای عمر و دیگری از عثمان و دیگری از
معاویه و دیگری از یزید و دیگری از قاتل امیر المؤمنین و دیگر از قاتل امام حسین است ع و در روایت دیگر آمده که عمر ابن الخطاب
در وقت احتضار میگفت که این تابوت آتش از چیست من بدور برید و بعد ازآن [illegible] اصل لعنت نفاق یعنی موافق بودن دل با زبان
بر هر کسی از مسلمانان که بدون تقیه [illegible] در زبان [illegible] مخالفت داشته باشد در تحت منافقین آمده
و آنچه گفته شد از عذاب منافقان و ردای است که [illegible] مر [illegible] پس اگر قبل از موت توبه و انابه نمایند از درکات
نیران خلاصی یابند بدرجات جنان مستعد گردند چنانچه فرموده **الا الذین تابوا** مگر آنانکه از نفاق توبه کنند
و اصلحوا و باصلاح آورند آنچه را فاسد کرده اند از عقاید قلبیه و اعمال [illegible] **و اعتصموا بالله** چنگ
در زنند بدین خدا و سنت مصطفی و متوسل شوند بخدا چون خلص مؤمنان **و اخلصوا دینهم** و پاکیزه و خالص کردند
کیش خود را از شوایب کفر و نفاق و ریا و سایر منافیات **لله** برای خدای بی انباز یعنی عبادت خود را محض برای
[illegible] **فاولئک** پس آن گروه توبه کنندگان [illegible] مخلص خواهند بود **مع المؤمنین** ط با مؤمنان و از
ایشان در دنیا با ایمن و امان و در آخرت در بهشت جاودان و مناسبت [illegible] مقام آن بود که هم المؤمنون یا من المؤمنین گفته
شود لیکن [illegible] آن [illegible] افاده [illegible] مؤمنان [illegible] منافقان [illegible]
منافق [illegible] مؤمن خالص کرده و بعد از ذکر توبه ایشان قید اصلاح و اعتصام و اخلاص بوجه نفاق [illegible]
و انقلاب [illegible] از فعل جارح [illegible] بخلاف توبه طوایف دیگر [illegible] اخلاص [illegible] برای اظهار [illegible]
مؤمنان گفت **و سوف** و زود باشد که **یؤت الله المؤمنین** بدهد خدای مؤمنان را **اجرا**
عظیما آیه مزدی بزرگ و ثوابی جلیل [illegible] با ایشان شریک و سهیم باشند پس بجهت ترطیب نفوس منافقان [illegible]
با ایشان [illegible] **ما یفعل الله** چه میکند خدای یعنی [illegible] احتیاج است **بعذابکم** بعذاب شما

[illegible marginal note]

و داستیل و برکات نار اِن شَکَرتُم اگر شکر گویید نعم غیر محصوره خدا را از آن جمله قبول دین اسلام و اجرای احکام
آنست بر شما وَ آمَنتُم و بگروید بضروریات دین از صمیم قلب حق تعالی آنکه عذاب کردن او شما را محل زیرا که شکرگذاری و عدم
ایمانست و اگر چیزی از آن بر مملکت وی بیفزاید و جلب نفع و دفع ضرر از وی نکند وَ کَانَ اللّٰهُ و هست خداوند
شَاکِراً عَلِیماً آیه شکر کننده شکر شاکران ثواب جزیل و اجر جزیل دانا بحقوق شکر و ایمان ایشان یا دانا
بقدر جزای هر کس پس چیزی از ثواب شما نزد وی تلف نشود و در کشاف آورده که اگر گویند چرا شکر درین آیه مقدم بر ایمان ذکر
شد گوییم از جهت آنکه عاقل اول دیده نظر و تامل بکشد بسوی آنچه بر واست از نعم عظیم و منافع فخیم پس شکری مبهم از وی
بظهور میرسد و بعد از آن فکر و نظر او منتهی میشود بسوی منعم آن نعمت پس ایمان بوی می آورد و شکر او بر وجه تفصیل بکند

الجزء السادس من جملة الاجزاء الثلثین بعد از بیان حال منافقین نهی از چیزی که شیوه بعضی از ایشانست مینماید در روایت آمده
که در عهد رسول خدا مردی جمعی از مسلمانان را ضیافت برد و طعام نزد ایشان بنا و رد ایشان همه جا که میرسیدند بدی وی میکردند
و شکوه او مینمودند باین سبب مردم زبان طعن با ایشان گشوده و برایشان بخل و ایشان را بخطبی سرزنش میکرد که چرا برای آن
لقمه طعام غیبت مرد مسلمان میکنید آیه فرود آمد که لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الجَهرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن
بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ بدی را از گفتگو آن اظهار عیب میزبان یا رسوا کردن گناهکار است و بیقولی نقل کردن سخنان
زشت انکه کا قرائتست و بروایت جمع ائمه علیهم السلام مبادرت کردن دشنام است که روا نیست مگر جابر بن اِلَّا مَن ظُلِمَ
استغنا و متصل جمله ... مگر آشکار کردن آنکس که ستم بوی رسیده باشد که جهت دفع ...
از ظالم خود جایز است باظهار ظلم او میان مردم تا از وی حذر باشد یا نفرین کردن بر وی یا دشنام دادن بچیزی که متضمن
نامشروع نباشد چون ای ظالم و ای فاسق ... چیزی که مستلزم هتک عرض و حد شرعی گردد چون دیوث و زانی و حرامزاده
و امثال آن حزانه بدانکه این معنی افاده جواز تقاص در ظلم و تعدی و دشنام و غیرها مینماید چنانچه در جمع
جمیع آمده که رسول خدا بمردی گذشت که مردی دیگر با وی خصومت مینمود و حرمتی بسیار دشنام بوی میکرد و او جواب نمیگفت حتی الله
پس رسول خدا بوی گفت ابداء من نفسک عذرا فاذا اعجزت فقل حسبی الله یعنی اول در سفاهت و عربده بی توانی
از خود بکن و چون از آن عاجز شوی بخدا واگذار و از امیرالمؤمنین منقولست که فرموده رُدَّ الحَجَرَ مِن حَیثُ اَتَاکَ فَاِنَّ الشَّرَّ
لَا یَدفَعُهُ اِلَّا الشَّرُّ یعنی سنگ را از آنجا که آمده باشد باز فرست که دفع شر جز بشر نتوان کرد و در حدیث دیگر آمده که تَلَثَةٌ
اِن اَنصَفتَهُم ظَلَمُوکَ ... طایفه اند که اگر تعرض ایشان نشوی بتو ظلم کنند یکی جماعت سفله و دیگر زوجه و دیگر خدمتکار
تو است و درین حکم است هر گونه اهانت و استخفاف و ضربی که از احدی بآدمی عاید گردد و همچنین از جمله حقی که صاحبی را از
میزبان هست بمهمانان روی دهد چنانچه در مجمع و تفسیر عیاشی از صادق علیه السلام روایت کرده که چون کسی جمعی را ضیافت برد و آنچه
لازمه نیکی و مهربانی و حسن معاشرت باایشان نکند از جمله کسانیست که ظلم بدایشان کرده و ایشان را جایز است که بدی ویرا
او را بجا اهانت کنند و این معنی با شان نزول موافقت تمام دارد و اگر منظور از آیه دو بر سر زنش بر مهمانان مذکور باشد اگر
نزول آیه برای نهی از مذمت میزبان باشد چنانچه بعضی از مفسرین بر آنند و ظاهر آیه این حدیث و با آیه قدر منافات
باشد مگر آنکه مراد از حدیث کسی باشد که از روی قصد اهانت بامهمان چنین کند یا با وجود قدرت و مکنت در اتفاق
بوجهی احسن خست در وضع ضیافت یا فرق میان مهمان غنی و مهمان فقیر قرار دهد چه این موجب استخفاف بمهمان

و نوع ظلمی است که از میزبان بوی عاید گردد بخلاف کسی که وی را زیاده بر آنچه کرده مستحق نبوده است و در حکم است اگر مغنی یا حاکم
شرع باشاهد در احقاق حق کسی برای رشوه حکم شرعی را محقق نکند یا بعد از ارشاد اظهار آن کند پس صاحب حق تواند ایشان را آزار
کند تا بعد اعتبار شده رفع تسلط ایشان از مسلمانان شود بهر تقدیر در جمیع آنچه ذکر شده و جز شرطهاست یکی عدم تقیه
و دیگر آنکه زیاده بر آنچه در نفس ظالم دیده باشد نسبت بوی ندهند که در روی العیاشی عن الصادق علیه السلام الجهر بالسوء من القول
ان یذکر الرجل بما فیه و حاصل آنکه با این منظور آدمی را اظهار بدیهای هم رفع تهمت و رفع ضرر از خود باشد نه تفضیح حال الاجانب
در تفسیر منهج ... گاه هر که هر جا که هری نزد تو آید در ساده تو گویند چیزی که در تو نباشد از بدیهای منافی چیزی و شنا و عمل صالح
قبول مکن و تکذیب قول او کن و هم چنین تو انی آن تهمت از خود بر گردان چه آن مطلبست از رو و عیب تو میرسد وَ کَانَ اللّٰهُ
و هست خدای سَمِیعاً عَلِیماً آیه شنوا و دانا با قوال و افعال بندگان و آنچه درین آیه گفته شد منافی تحریم غیبت
بجهت تحریم مخصوص بغیبت مؤمنان کاملست و چنین کسی که بدعت و زبان اذیت بومنی رساند از سلک مؤمنان بیرون است
و لهذا در حدیث معتبر آمده که لَا تَقُولُوا فِی الفَاسِقِ مَا فِیهِ یَعرِفهُ النَّاسُ وَ لَا غِیبَةَ لِفَاسِقٍ و درین آیه غیبت مرة ثانیة بکلام
اطلاق و نهی از کشف معایب خلایق اشعار دارد بتنزیه ذات باری تعالی از اراده قبیح زیرا که چون محبت و تعلق فعل کثیر معنی
اراده از آن فهم شود فلا جرم نفی محبت او درین آیه مذکوره عبارت از نفی اراده او باشد نه بسبب اظهار برآنکه متعرض ظلمی
و تدارک فعل ظالم از دلیل بهتر است که مستلزم مزید تعدی او نباشد امر بنیکی نمود که اِن تُبدُوا خَیراً اگر آشکارا
کنید نیکوئی و طاعت را اَو تُخفُوهُ یا پنهان بجای آورید آنرا اَو تَعفُوا یا بخشایش کنید عَن سُوءٍ
از بدی که بشما رسیده باشد و مقصود بالذکر از آیه این عفو است و ابدا خیر و اخفاء آن بالتبع ذکر شده فانهما مرتبت ساخته
بقوله فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستی خدای هست عَفُوّاً قَدِیراً آیه بخشاینده گناهکاران با وجود قدرت
بر عذاب یعنی با تعذیب اهل عذاب این تحریص مظلوم است بعفو از ظالم بعد از تحریض با نصرت بر آن اِنَّ الَّذِینَ
بدرستی آنانکه یَکفُرُونَ بِاللّٰهِ بگروند بخدا وَ رُسُلِهِ و بفرستادگان خدا از انبیا و اوصیا
وَ یُرِیدُونَ اَن یُفَرِّقُوا و میخواهند بآنکه جدائی افکنند بَینَ اللّٰهِ وَ رُسُلِهِ میان خدا
و رسولان او وَ یَقُولُونَ و میگویند از روی عناد و لجاج نُؤمِنُ بِبَعضٍ میگرویم ببرخی از پیغمبران و ما
وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ و کافریم به برخی دیگر مراد اهل کتابند که آنچه یهود ایمان بموسی و عزیر و کافر بعیسی
قبول نکنند و آنچه نصارا ایمان بعیسی کنند و بر ایشان نبوت قبول ندارند وَ یُرِیدُونَ اَن یَتَّخِذُوا و میخواهند
که فرا گیرند از میان کفر و ایمان بَینَ ذٰلِکَ میان کفر و ایمان که از مدلول نؤمن ببعض و نکفر ببعض مفهوم شده
سَبِیلاً آیه راهی و طریقی و حال آنکه بینهما واسطه نباشد چنانچه زبان فَمَاذَا بَعدَ الحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ یعنی
گویا است پس ایمان ببرخی از انبیا که در ابطال ایمان ایشان ببرخی دیگر است مجری و مجوز است کما قال اُولٰئِکَ
آن گروه که میان کفر و ایمان طریق پیدا کنند هُمُ الکَافِرُونَ ایشانند کافران مطلق یعنی آنکه ویکان هم
اجزاء ایمان حَقّاً کفری حقیقی یعنی کفر ثابت مصدر کفر باشد ای کفرا حقا و اگر تاکید از برای مضمون جمله باشد چون
هو عبد الله حقا یعنی آنچه بدایشان اسناد داده شد حقیست که شک در آن نرود بر اطلاق نام مؤمن بر ایشان حق
وَ اَعتَدنَا و مهیا کرده ایم لِلکَافِرِینَ برای کافران که ایشان بدون اظهار مشعر بر علت کفر ایشان
عَذَاباً

عَذَاباً مُهِيناً آیه عذابی خوار کننده و از ایجاظ اهل است که چون تفرقه میان ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم قرار دهند
یعنی بعضی را منکر و برخی را منکر باشند که در درج نظم سلسله ائمه و انبیا متصل بهم و منوط و مربوط بتقریر او سبحانه است و مؤید
این مقال روایت عیاشی است که در تفسیر این آیه گفته هم الذین اقروا برسول الله و انکروا امیر المؤمنین علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه بخدا ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا و بنبوت فرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا
و جدائی ننهند بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ میان هیچیک از ایشان در اصل پیغمبری نبرایشان آن و دخول کلمه بین که باعتبار
وقوع تعدد است بر احد برای عموم لفظ احد باشد بر واحد مذکر و واحد مؤنث و تثنیه و جمع آنها چنانچه گویی
ما رایت احدا و قصده قوم که چون منزل لیس الفقراء لستن کاحد من النساء پس گویا گفته باشد که فرق ننهند میان هیچ دو کس از
پیغمبران أُولَٰئِكَ آن گروه که مؤمنان موحد مخلص اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را و بقراءت حفص
یؤتیهم بیاء غیبت یعنی بدهد خدا ایشان را أُجُورَهُمْ ط مزدهای ایشان را که خدا ایشان وعده داده است از بهشت و مغفرت
و رضوان خود وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای از فضل ازلی غَفُوراً رَحِيماً آیه آمرزنده گناهان مهربان
بر گناهکاران نبود ربیان شمار اعمال اهل کتاب با رسول خدا کاوش میکردند فرمود يَسْأَلُكَ میخواهند از تو یا محمد
بطریق اقتراح آیات بعد از ظهور المعجزات أَهْلُ الْكِتَابِ علما و احبار یهود چون کعب بن الاشرف و فنحاص بن عازورا
أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ اینکه فرود آوری بر ایشان بیکبار كِتَاباً مِنَ السَّمَاءِ نامه مدون مجمع
اللاجزا چون تورات که آن بیک دفعه بر ایشان آمد یا از نامه مخصوص ایشان که در آنجا امر شده باشد بتصدیق محمد که بر وی
فلان و فلان و گر چه نزول از آسمان میباید بدین قید من السماء برای آنست که ایشان را مقصود آن بود که نزول آنرا بچشم خود بینند
که از آسمان بزمین می آید و بیکدفعه تا چنین شود ایمان بیاوریم حق تعالی برای تسلی قلب رسول خود که از تعنت ایشان
رنجیده شده بود فرمود بخاطر مبارک او این بی ادبیها ایشان نخستین بجناب تو است فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ پس بتحقیق
که ایشان درخواست کرده اند از پیغمبر خود موسی أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بزرگتر از این دراست سوال با ایشان و حال
آنکه اجداد و اسلاف ایشان سوال از موسی نموده بودند برای آنکه ایشان نیز بدان راضی بوده و نهج ایشان عمل نموده اند
لفظ فقد سألوا جواب شرط مقدر است ای ان استکبرت ما سألوا انک فقد سألوا موسی ما هو اکبر من سؤالهم منک
فَقَالُوا این خلاصه سوال ایشان از موسی که گفتند أَرِنَا اللَّهَ جهرة بنما خدا را تا ببینیم او را جَهْرَةً از روی عیان
و آشکارا ای اکبر تمیز باشد و یکو منصوب بحال است و بیان هیئت فاعل یا حال مقدر کند ای ترة مجاهرین و معاینین مرا او که
اورا ببینیم یا که نمیبینیم را بد این مخالفت سبب جهتی اشتا الله در لا تدرکه الابصار کفر خواهد شد و بعلاوه که تا نتی
در محل و مکانی نباشد و در معرض تقابل با راه بیننده مرئی نشواند شد و چنند او سبحانه محتاج بمکان خواهد بود و تعالی
عن ذلک علوا کبیرا و اگر چه مطالبه کتاب ابتها چون طلب دیدن آنها محال نیست و میتواند که بحصول پیوندد لیکن چون از
روی عناد و احتجاج است نه از برای بصیرت و احتیاج لهذا بعمل نیاورده ایم چه در علم ما گذشته است که گر سوال ایشان را مسئول
داریم باز نسبت بهم داده ایمان نیاورند نا لاجرم کلمه عذاب بر ایشان قرار گیرد چنانچه در عهد موسی بر آبای ایشان قرار یافت
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرو گرفت ایشان را صاعقه یعنی مدهوش کننده و آن آتشی بود که از آسمان
آمد همگی ایشان را که هفتاد نفر بودند بسوخت بِظُلْمِهِمْ بسبب ستم کردن ایشان بر نفس خود در مکابره و جرأت که بعد از

آیات و معجزات بسیار در مطالبه رؤیت نموده که کافر شدند و قصد رفتار این قصه در سوره البقره گذشت و تتمه آن در مقام خود ذکر خواهد
شد بعد از آن اظهار حماقت بعد از آن ایشان سیرت باید که بدین معنی نیز متنبه نشدند ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند
گوساله سامری را بپرستش مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ از پس آنکه آمده بود مر ایشان را الْبَيِّنَاتُ حجتهای بالغ
که بر ایشان حجت دلالت بر صدق دعوای پیغمبر ایشان میکرد چون عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و نزول من و سلوی و انفجار
حجر و تظلیل غمام و نتق جبل و غیر ذلک فَعَفَوْنَا پس بخشیدیم و در گذشتیم عَنْ ذَٰلِكَ ع از این گناه ایشان
با وجود عظم آن بعلت توبه که کردند و توسعه رحمت و اتمام نعمت ما از ایجاظ ظاهر گردد که با این همه قبایح و فضایح که از ایشان
ظهور رسید در توبه بر روی ایشان مسدود نکرده لطف و احسان خود از ایشان نبریدیم وَآتَيْنَا مُوسَىٰ و دادیم موسی را
برای هدایت ایشان سُلْطَاناً مُبِيناً آیه حکومت و سلطنتی آشکارا که گوساله پرستان از ایشان را امر بقتل نموده از تو
آن گناهان با آدم تیغ بر آن شسته شود داد وَرَفَعْنَا و دیگر بلند کردیم و برداشتیم فَوْقَهُمُ الطُّورَ بر زبر
ایشان کوه طور را بقدر لشکرگاه ایشان که دوازده میل در دوازده میل بود در وقتی که از قبول قول پیغمبر خود ابا و امتناع نموده
بودند بِمِيثَاقِهِمْ بسبب عهد و پیمان ایشان که آنرا میخواستیم از ایشان اخذ کنیم و بدون نتق جبل صورت پذیر نبود
و ایشان بر وی افتاده بیک چشم و بیک چشم بجانب مشاهده کرده از غایت ترس بطور نگرند پس ملتجا شده قبول آن نمودند
و بعد از استخلاص از آن عهد مذکور را شکستند وَقُلْنَا لَهُمُ و گفتیم مر ایشان را بزبان پیغمبر خود یوشع بن نون وصی موسی
که از برای توبه از نقض پیمان ادْخُلُوا الْبَابَ در آیید بدروازه شهر اریحا یا آن دری که روی بدانجا نماز میکنند و صورت
محمد و علی و فاطمه و حسنین در آنجا نقش است سُجَّداً در حالتی که سجده کنندگان باشید برای تعظیم و تفخیم آن صورتها
تا گناهان شما آمرزیده شود و در حین دخول بگوئید حطه ستاره مطابقت نمایند پس از راه لجاج و نکبت از در دیگر داخل شدند و بقولی از نها
و را ساییده خود بر آمدند آن کردند بعوض کلمه حطه حنطه گفتند وَقُلْنَا لَهُمْ و دیگر گفتیم با ایشان که لَا تَعْدُوا
بسکون عین و تخفیف دال بقرائت مشهوره اما بروایت ورش از نافع لا تعدّوا بفتح عین و تشدید دال و بقرائت دیگر لا تعدوا
بیان افتعال از حد بیرون مروید و ستم با حوال خود مکنید فِي السَّبْتِ در باب حرمت روز شنبه که عید ایشان است و ماهی در آن گرفتن
حرام است و بقولی این امور بر زبان موسی بر ایشان ظاهر بوده و در حین نتق جبل چنانچه فرموده وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از
ایشان در آن هنگام برای هر یک از این احکام مِيثَاقاً غَلِيظاً آیه پیمانی محکم در عهدی که بهم و بدادیم آخر حضرت در رقیبات
بوده بهم اینها حمل کردند و چون و دانست بود نقض همه آنها نمودند فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بسبب شکستن ایشان مِيثَاقَهُمْ
مر عهد خود را لعنت کردیم و راندیم ایشان را از رحمت بنا بر آنکه جمله متعلق بفعل محذوف باشد بقرینه آیه ما بین در سوره مائده
و کلمه ما زائده است برای تاکید ای فبنقضهم میثاقهم لعناهم و محتمل است که با ما جاره و متعلق بقوله بیاید حرمنا علیهم طیبات تا
و فقره وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ عطف است بر نقضهم یعنی و دیگر لعن و عقوبت ما بر ایشان بجهت کفر ایشان
بحجج و براهین خدا و آیتهای کلام او وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و بجهت کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق بنا
وَقَوْلِهِمْ و بسبب گفتار زشت ایشان که قُلُوبُنَا غُلْفٌ ط دلهای ما در پوشش و غلاف است آنچه را
محمد میگوید فهم نمیکنیم یا دلهای ما ظرف علوم و معارف است که آنچه لازمه ماست در آنجا هست دیگر احتیاج بسخنان محمد نداریم پس
رد این سخنان بیهوده ایشان نموده فرمود بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلکه نه چنانست که میگویند بلکه مهر زده است خدای بر دلها

گرفتند

با اختلاس حرکت العین مع التشدید

ایشان ﴿وَبِكُفْرِهِمْ﴾ بسبب کفر و نفاق ایشان که استعداد ایمان از ایشان سلب نماید و تفصیل همه این قصص در سورهٔ البقرة
گذشت ﴿فَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ پس ایمان نمی‌آورند ایشان بدین جهت ﴿إِلَّا قَلِيلًا﴾ آیه ص مگر گروهی اندک که هیچ اعتنائی
بآن نتوان کرد و مراد آنکه بعضی چیزها از فرمان خود را ایمان میکردند و بعضی دیگر کفر میکردند فلهذا ایمان ایشان بآن بمنزلهٔ کم بیکن است
و میتواند که استثنا بیان عدد ایشان باشد یعنی کفر میکردند مگر اندکی از ایشان که آن عبدالله بن سلام و شعبه و بنده بن تعلیم
اقرانی لا یؤمنون الّا ایمانا قلیلا و بر تقدیر ثانی الّا جمعا قلیلا ﴿وَبِكُفْرِهِمْ﴾ و دیگر لعن و عقوبت ما ایشان
ایشانست و اسناد کفر با ایشان بسیار و دلالت بر انتحار بجهت تکرر و تعدد و صعوبه دیگر است از ایشان سمرنیر پس اول ایشان بانکار
معجزات موسی و ثم بجحود حقیقت عیسی ثم بقبول نکردن نبوت محمد ﴿وَقَوْلِهِمْ﴾ و بجهت گفتن و بستن ایشان ﴿عَلَىٰ
مَرْيَمَ﴾ بر مادر عیسی که پارساترین زنان عالمیان بود ﴿بُهْتَانًا عَظِيمًا﴾ آیه لا دروغی بزرگ را و ایشان بمعنی لیث
بهتان و ذکر حال باشد یعنی بسبب بهتان نالایق ایشان در حق مریم در حالتی که بهتان زننده بودند بوی بهتان بزرگ و آن اسناد
زنا بود بآنحضرت چنانچه در مجالس از سیاوقعه روایت کرده که بموده رضای مریم عذر ملوک و زنان ایشان عذر مشروطات آیا
علیه بکه گفتند او مریم بنت عمران با یکی از شخصی بجانکه نامش یوسف بود حامله شد و عیسی را از وی بهم رسانید ﴿وَقَوْلِهِمْ﴾
و دایم بسبب گفتن ایشان بزعم باطل خود که ﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ﴾ بدرستی که ما کشتیم مسیح یعنی ﴿عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ﴾
استعلی ایشان اقرار باینست و قوله ﴿رَسُولَ اللَّهِ﴾ ع مقول قول ایشان است بر سبیل مدح برای عیسی قول یهود چه ایشان برسالت
وی مقر بودند و بر تقدیری که قول ایشان باشد بطریق استهزا و سخریه است چون ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون و میتواند
بود که وضع ذکر حسن بجای قبیح باشد اما اصح وجه اول است پس نقد بوالکه اعنی ﴿وَمَا قَتَلُوهُ﴾ و نکشتند اورا
﴿وَمَا صَلَبُوهُ﴾ و بر دار نزدند اورا ﴿وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ ط و لیکن مشتبه شد حال برایشان هنگامی که
ارادهٔ قتل وی کردند یعنی رسانیدند که هیچکس را نکشتند و بار اجیف خود آوازه قتل آنحضرت را شهرت دادند و این سخن میان مردم
شایع شد و این قول موافقست با آنکه حمل شبّه لهم را مسند بجار داریم ای شبّه الامر لهم و جهی قایل بوقوع قتل شد اند
حملها مسند بجار و مجرور یا ضمیر مقتول که از فحوای کلمه قتلنا المسیح ظاهر است دانند ای ولکن وقع لهم التشبیه بین عیسی و المقتول
یا شبّه لهم المقتول بعیسی و این قول اصح و مطابق است با آنچه در سورهٔ آل عمران گذشت و آنچه در این مقام ذکر شود
خزانه در ذکر قصه رفع عیسی و کیفیت اشتباه آنحضرت روایات متعدده ذکر کرده اند و بعضی از علما این در کمال
بسنده معتبر از حضرت مقدس نبوی روایت نموده که جبرئیل ع نامه آورد که خبر پادشاهان زمین در آن نامه بود و در آنجا نوشته
بودند که چون اشبح ابن اشجان پادشاه شد دویست و شصت و شش سال پادشاهی وی بود در سال پنجاه و یک از پادشاهی
او حضرت عیسی ع به پیغمبری مبعوث گردید و حق تعالی نور و علم و حکمت و جمیع علوم پیغمبران سابق را باو کرامت فرموده و زاید
بر آنها انجیل را بوی داد و او را بسوی بیت المقدس فرستاد که بنی اسرائیل را دعوت کند بکتاب خدا و حکمت و ایمان بخدا و رسول
او پس اکثر ایشان طغیان نموده کافر شدند پس آنحضرت برایشان نفرین کرد و اکثر ایشان مسخ شده بصورت شیاطین
گردیدند تا دیگران عبرت گیرند تا از طغیان ایشان زیاده بر اول شد و آنحضرت سی و سه سال بدعوت ایشان مشغول بوده
ایشان را بثوابهای خدا رغبت میفرموده و از عذاب او میترسانید تا آنکه اراده قتل وی نمودند الحدیث و بروایت دیگر طایفه از یهود
سب آنحضرت و مادر وی کرده او را ابن الفاعلة خطاب نمودند چون این خبر بآنحضرت رسید دست دعا برداشته برایشان بدین

نهج

نهج نفرین کرد که اللهم انت ربی و بکلمتک خلقتنی اللهم العن من سبّنی و سبّ والدتی فی الحال جمعی که آنحضرت را سب کرده بودند
مسخ شدند بصورت بوزینه و خوک و خنزیر و چون خبر مسخ ایشان بیهود پادشاه یهود رسید که متمادی بود و اصحاب او نیز نفرین
کردند که فرستاده تمامی یهود را نزد خود جمع کرد و گفت فرا دهید که این ساحر همگی را بصورت خوک و بوزینه خواهد کرد تا او را دفع
کنید پس همگی بر کشتن آنحضرت اتفاق نموده بر کرد او جمع آمدند و از وی سؤالها میکردند و حق تعالی جبرئیل را بمحافظت او
فرستاده بود پس آنحضرت با ایشان گفت ای گروه یهود خدا شما را دشمن میدارد در دم هم بیکبار خواسته متوجه قتل او شدند
پس جبرئیل آنحضرت را از میان ایشان بیرون برد بسوی طاقی که در آن خانه بود و روزنه داشت و در خبر معتبر دیگر از رسول خدا
منقولست که چون یهود قصد کشتن آنحضرت کردند جبرئیل آنحضرت را بزیر شهپر خود گرفت و چون عیسی نظر بالا کرده دید که
بالِ جبرئیل نوشته است که ﴿اللّٰهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ بِاسْمِكَ الْوَاحِدِ الْأَعَزِّ وَأَدْعُوكَ اللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ الصَّمَدِ وَأَدْعُوكَ
اللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْوِتْرِ وَأَدْعُوكَ اللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الَّذِي ثَبَتَ أَرْكَانُكَ كُلُّهَا أَنْ تَكْشِفَ عَنِّي
مَا أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ فِيهِ﴾ پس چون عیسی این دعا را خواند حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل که او را بجانب محل کرامت من
و بآسمان بالا ببر پس حضرت رسول فرمود که ای فرزندان عبدالمطلب ما بپروردگار خود بدین کلمات سؤال کنید که سوگند
میخورم بحق آنخدائی که جان من در دست قدرت اوست که هر بنده این کلمات را از روی اخلاص دعا کند عرش از دعای او بلرزد
و ندا آید بحق تعالی بملایکه گویید گواه باشید که دعای این بنده را مستجاب کردم و حاجتهای دنیا و آخرت او را برآوردم ببرکت این کلمات
و بروایت جواهر و منهج الصادقین چون عیسی را از آن روزنه بآسمان بردند یهود مردی را که نوفا یا یهودا نام داشت و بروایت
معالم التنزیل طیطانوس یا ططیانوس و بروایت تیسیر ططوس که منافقی بود در آن خانه که عیسی رفته بود فرستادند تا عیسی را
بکشد پس آن ملعون با تیغ برهنه داخل آن خانه شد که عیسی را بیابد تیغ رودبار خانه میگردید و جست و جو میکرد که شاید عیسی را
بیابد چون بیرون آمدن او دیر شد گمان بردند که عیسی با او در کار و زد و خوردست پس بقصد اعانت او بخانه درآمدند حق تعالی
شبه عیسی را بآن مرد داده بود او را بگمان عیسی کرده گرفتند و هر چند فریاد کرد که من صاحب شما و عیسی نیستم قبول
نکرده او را کشتند و بر درختی آویختند و هوا بغایت تیره و تار بود چون غبار ظلمت فرو نشست یار خود را در میان آویخته دیدند
متحیر گشته بودند از آن جهت خلاص ماندند که چه انتظام گشته ما را ماندند پس مشتبه شد برایشان که اگر این یار ماست
عیسی کجاست و اگر این عیسی است چرا بشکل یار ماست و بروایتی وقوع شبهه از آن بود که روی آن مقتول بصورت عیسی و باقی
جسد وی بشکل خود بود و لهذا یهود متحیر و مضطرب شدند که آیا آن عیسی است یا صاحب ما و بروایت معتبر دیگر آنکه چون اراده
قتل عیسی نمودند از دست ایشان گریخته با هفده نفر از حواریین خود داخل خانه شد پس یهود آن خانه را احاطه نمودند و چون
داخل خانه شدند حق تعالی همه آن حواریین را بصورت عیسی کرد پس یهود بدیشان گفتند جادو کرده اید بگویید که کدام یک
از شما عیسی است و اگر نه همه شما را میکشیم پس عیسی با اصحاب خود گفت کیست از شما که خود را بعوض من بدست ایشان بدهد تا او را
بکشند و بدان جهت از اهل بهشت گردد پس شخصی از میان ایشان که نام وی سرجس بود قبول شهادت کرده بیرون آمد و گفت منم
عیسی پس او را گرفتند و کشتند و بر دار کشیدند و خدا عیسی را در همان لحظه بآسمان برد و بروایت معتبر دیگر از امام حسین ع
عروج آنحضرت و قتل آنمرد حواری در شب جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان بود و بروایت دیگر از امام محمد باقر ع منقولست
که در آنشب هر سنگی را که از روی زمین برمیداشتند تا صبح در زیر آن خون تازه از زمین میجوشید چنانچه در شهادت امیرالمؤمنین

و امام حسین علیهما السلام و بر جمله مفسرین پوشیده نماند که شبه عیسی بر هیکل جوانی بن یهودا و مانند یکی از ایشان بصورت عیسی شد و این
قول بعید است زیرا که در چنین حالت عیسی گفت کدام یک بجای من کشته میشود که بهشت برای او باشد و مشارکت اعمال عیسی
عروج کند هر آینه جزیره یهود مشتبه نماند و خطا آنکه شبه داشتند و برخی از مفسرین برآنند که شاهد آنحضرت بر یهود کسی بنهاد
لیکن چون آنحضرت را ندیدند و بر وی دستی نیافتند دانستند که خدا او را بآسمان برده ترسیدند که مبادا قوم یهود برایشان مطلع
شده بوی ایمان آورند شخصی را گرفتند و بنام عیسی بر جای بلند بردار زدند و بر مردم تلبیس کردند که عیسی است و نگذاشتند
کسی نزدیک آن دار رود و بدین سبب بر مردم مشتبه شد و هر کسی درباره آنحضرت چیزی گفت چنانچه حق تعالی فرموده
وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا و بدرستی آنکسانی از یهود که ترددند و اختلاف کردند فِيهِ درباره عیسی بن مریم که
جمعی گفتند این مقتول عیسی است و برخی گفتند خطا او مرا است و قومی برآن شدند که الوجه وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا
و طایفه میگفتند این مقتول عیسی و فرقه گفتند صاحب ما و شریعت برآن بودند که ان کان هذا عیسی فاین صاحبنا و ان
کان صاحبنا فاین عیسی و گروهی میبودند که عیسی را زنده در حالت دفن کردیم و نزد برخی از مفسرین اختلاف در اصل قتل
او بود که جمعی میگفتند او دروغ گو بود و ویرا بحق کشتیم و جمعی متوقف وی قایل شده اسناد ظلم بر قتل او میدادند و قومی گفتند
عیسی که با زنده باطل بود پس جسد ناسوتی وی که باطل بود بردار زده شد و روح لاهوتی وی که حق است صعود کرده او را
گفتند و جمعات و براموت رفعنا باشد و عمر اصلح خود که آسمانست بالا رفته و بعضی برآن بودند که تا چه داشت احدیا
قدرت بر قتل وی نیست در جواهر آورده که آخر الامر حق از نسخ جبال بدو حدیث رسید و مکالمه ایشان بجای رسانید
طرفین تیغها کشیدند بنام انتقام برکشیده آغاز حرب نمودند و هفتاد هزار کس از ایشان کشته شدند که کالعهن الفقه
کیفیت واقعی حال آنحضرت بر هیکل ایشان پوشیده و پنهان ماند چنانچه فرموده که آن جماعت مختلف الاقوال لَفِي شَكٍّ
مِنْهُ ط هر آینه در تردد و گمانند از امر آنحضرت که حقیقت اشتغال و کیفیت حال وی بر هیچیک از ایشان معلوم نیست
مراد شکی است که اطلاق آن در مقابل کنند مشکلی که محتمل الطرفین باشد زیرا که هر طایفه آنچه میگفتند باعتقاد ناقص
خود برآن جازم بودند که چه فی نفس الامر خلاف واقع بود و لهذا جهل ایشان موکد ساخته بقوله مَا لَهُمْ بِهِ نیست مر
جهودان بعیسی و قتل یا عروج او چیزی مِنْ عِلْمٍ از دانش إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ج مگر پیروی گمان غلط استثنا
منقطع است چه ظن ایشان در تحت افراد علم نبود مگر آنکه تعبیر کنیم شک را بجهل و علم را باعتقاد و نیکن ... قلب
خجند مستثنا منصل تواند بود چه بظن خود مظنون الغلبه بودند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا آیة لا و حال آنکه
نکشتند عیسی را بعنوان یقین و نفس الامر چنانچه گمان میبرند و اگر بعضی یقین حال ثبت باشد ای ما قتلوه متیقنین
بقتله یعنی نکشتند او را در حالتی که یقین بقتل وی داشته باشند و کلام بَلْ اضراب از دعوی ... کنند یعنی نکشتند
که گمان کرده اند بلکه رَفَعَهُ اللَّهُ بالا برد او را خدای تعالی إِلَيْهِ ط بسوی خود یعنی بجایی که در آنجا حکم
او جاری نباشد و آن آسمانست که مکان خدا در آنجا باشد پس ارجاع ضمیر بخود برای تشریف عیسی و آن اماکن شرفا
چنانچه ابراهیم در حین توجه بر بیت المقدس انی ذاهب الی ربی گفت و در تفسیر زجاد علیه السلام روایتست که ان لله
بقاعا فی سمواته فمن عرج به الی بقعة منها فقد عرج به الیه و درستی که مر خدا راست بقعه چند در آسمانها
پس هر که را بآنجا برند گویا عروج او بسوی خدا شده است و امر آن بقعه نزد خدا و تتمه حدیث کمال آنکه ...

ادعا

ادعا کردند که ترا معذب در زنده در حالت خود بردیم و برخی یکی ادعای قتل و صلب میکردند لیکن خدای ایشان از تسلط بر وی نداد و کذا
که او نیز بوی رسانند و اگر چنین باشد پس تکذیب قول او سبحانه لازم آید که بل رفعه الله الیه بعد ازآن توفیه علیه السلام واقع
اینجا ظاهر شود و مصدق قول جمعی که گفته اند قبض روح او شده بآسمان رفت چنانچه در سوره آل عمران گذشت اما روایتی
و عیاشی از ستاد قیم کرده بود و چون عیسی را بآسمان بردند مدتی بعد ایشان که مریم آن را دید شد و ... بود و در دامن پسر
چون بآسمان رسیدند آمد که یا عیسی الق عنک زینة الدنیا بعد از ... زنده بآسمان بردند
پس جمع بین الحدیثین بران باشد که بعد از توفیه و رفع او را زنده کردند یا مراد از توفیه او خلع از علایق و علایق جسمانی باشد
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای سبحانه عَزِيزًا حَكِيمًا آیة غالب در شکوه هر چه خواهد از انتقام
آنحضرت از دشمنان او و یا دانا با آنکه انتقام او کرد بایک کشید و این جمله تنبیه است بر آنکه ... مطالبه اهل الکتاب که
معتدی بوی کرده بودند تا بای جرات و جسارت چیزی کردند و بدین سوالات جهت آنکه ... باشد در این آیه دلالت
بر آنکه تغیر و تبدیل صورتهای ... عیسی میتوانند ... بعنوان خرق عادت باشد و در تحت قدرت خدا داخل
آنکه محال باشد چنانچه ... روایات که جبرئیل بصورت دحیه کلبی نزد رسول صلعم
می آمد ظاهر شود پس اشعار نزول عیسی بعد از رفع ... مینماید بقوله وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ — مصدره بحرف نفی
و صفت از برای موصوف مقدر واقع شده مثل وان منکم الا واردها ... و ما احد من اهل الکتاب احد إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ
بِهِ از یهود و نصاری هیچکس مگر آنکه البته ایمان آورد بعیسی ... اقرار و اعتراف کند بآنکه او بنده و رسول خداست
و بر خداوندی اقرار و در کدام وقت قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از وفات عیسی بعد از نزول او از آسمان و در زمان خروج
قایم برای کشتن دجال و یاد کردن در عقب آنحضرت و تقدیم برخی ... ثابت او و چون ... مشاهده کنند
کس از یهود و نصاری بوی بگروند خزانه ببایدش دانست که این احتمال بنا بر اطلاع صحیح ... است بعضی از علما — افراد لیؤمنن ...
آنکه قضا او در میان است مفهوم شود بر طبق روایات معتبره متواتره بین الخاصة و العامة که عیسی بعد از آنکه از آسمان فرود آید
و دجال را بکشد و هر اهل کتاب بوی ایمان آورند چه همه دانند که او پیغمبر بوده پس ملل مختلفه از میان مردم برطرف شود و غیر
ملت اسلام که شریعت سید انام است ملتی نماند و عیسی حکم بمقتضای قرآن و سنت پیغمبر آخر الزمان کند و چهل سال در زمین
بماند و چون وفات کند اهل اسلام بر وی نماز گذارند و در زمان او امنیت بمثابه باشد که شیر با پلنگ و گرگ با ...
و اطفال با مار و عقرب بازی کنند و هیچ جانور جانوری را ضرر نرساند و بروایت ابی هریره از رسول خدا مرویست که فرمود
انبیا برادران یکدیگرند امهات مختلفه و دینشان یکیست و اولی بعیسی بن مریم منم که میان من و او هیچ پیغمبر
نبود و نزدیکست که از آسمان فرود آید و در میان مردم حکم کند بعدل و راستی چون ویرا ببینید بشناسید مرد میانه
الخلقه و روی او سرخ و سفید موی او فرو گذاشته باشد و صفای بدن او بمرتبه باشد که پندارد آب از روی او میچکد صلیب
بشکند و خوک را بکشد و جزیه فرو گذارد و مال فشاند و مردم را بدین اسلام بخواند تا حق تعالی در روزگار او
ملتها برانداز مگر دین اسلام را و خدا دجال را هلاک کند و در زمان او کشته شود و از غایت امنیت
در عهد او شیر و شتر و پلنگ و گاو و گرگ و گوسفند بچرند و کودکان با حیات و عقارب بازی کنند و هیچ زحمت بیکدیگر نرسانند — بایکدیگر
تا مدت چهل سال که بزید پس وفات کند و مسلمانان بر وی نماز گذارند و ویرا دفن کنند چنانچه حق تعالی در کتاب ...

جزم ارده است که وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته الآیه اما بقول جمعی از مفسرین که ضمیر به را راجع بعیسی و ضمیر موته را عاید با
فاعل لیؤمنن است صیغه اند یعنی آنکه نیست از اهل کتاب احدی مگر آنکه قبل از موت خود ایمان بعیسی آورد یعنی هیچکس از اهل کتاب
از دنیا نرود تا حقیقت نبوت آنحضرت بروی معلوم شود اگر چه در حین احتضار باشد اما ایمان در آن حین فایده بروز کار وی
عاید نشود زیرا که آن را ایمان یأس و الجا گویند و موید این احتمال آنچه در تفسیر [illegible] ابن ابراهیم باسناد او از صادق ع از آبا
کرام او از رسول خدا روایت شده که بعلی بن ابی طالب ع گفت یا علی بدرستی که مثل تو مثل عیسی ابن مریم است که [illegible] درباره او
این آیه فرستاده که وان من اهل الکتاب [illegible] یا علی [illegible] هر کس که افترای الوهیت بوی بسته [illegible]
تا ایمان بوی آورده و آنچه خواست در حق او بگوید [illegible] و بدرستی که تو یا علی مثل عیسای [illegible] دشمن تو
مگر آنکه مرا در نزع موت خود می بیند [illegible] تو بر وی خشم [illegible] خواهد بود تا اقرار کند بحق تو و حق [illegible] بگوید و اقرار
نو کند لیکن در آن هنگام نفعی بوی ندهد و اما دوستان تو یا علی ترا در حین موت خود مشاهده کنند و تو از برای ایشان
شفاعت کنی و بشارت دهی و روشنی بخش دید باشی تم الحدیث و بعد آنکه جمعی از مفسرین احتمال اول را صحیح شمرده بعضی
ثانی را صحیح دانسته موید قول خود ما اند آنچه را که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدر خود از سلیمان بن داود منقری از
ابی حمزه ثمالی از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت روزی حجاج ابن یوسف ثقفی [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] حجاج آمدم گفت ای شهر [illegible] بگو [illegible] گفتم ایها الامیر [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] باشد و آن [illegible]
[illegible] و چون خواستم [illegible] گفتم آیتی از
قرآن مشکل شده و هر چند فکر میکنم راهی بمعنی آن نمی برم گفتم ایها الامیر آن کدام است این آیه تلاوت نمود که وان من اهل الکتاب
الا لیؤمنن به قبل موته و گفت بسیار میشود که اسیر [illegible] یهود و نصاری [illegible] اسلام [illegible] قبول
نمیکند [illegible] بقتل او [illegible] در حضور من [illegible] مشاهده میکنم [illegible]
حرکت نمیکند و اقرار بنبوت عیسی از وی ظهور [illegible] هیچکس نیست از اهل کتاب مگر آنکه قبل از موت
خود ایمان بعیسی می آورد گفتم اصلح الله الامیر معنی آیه چنین نیست که تو تاویل میکنی بلکه معنی آنست که عیسی از آسمان بزمین
نزول خواهد نمود پیش از روز قیامت [illegible] ملت یهودی و غیر یهودی مگر آنکه ایمان بعیسی آورد قبل از موت
عیسی [illegible] از آل محمد [illegible] حجاج گفت [illegible] گفتم از باقر محمد بن علی بن الحسین
ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام [illegible] حجاج [illegible] و گفت [illegible]
من [illegible] صافیه [illegible] انتهی الحدیث [illegible]
این منافاتی با معنی ثانی ندارد [illegible] لفظ قبل موته [illegible] قبل [illegible] حجاج [illegible]
وقبل از این در سوره آل عمران [illegible] قتل [illegible] یکی بعنوان
موت و یکی بعنوان قتل [illegible] در حین موت اقرار بآنحضرت کنند و [illegible] کشته شوند بار دیگر در حین رجعت [illegible]
[illegible] اقرار بوی نمایند [illegible] ایمان زبانی بوی آورند بلکه میتواند بود که مراد ایمان قلبی باشد

قراءات لیؤمنن قبل موتهم
بضم نون اول و صیغه جمع

بس ممکن است جمعی که حجاج بکشته و در حین خروج روح [illegible] هر چند که مختصر ظاهر نشود و ظاهر شده باشد جمعی که [illegible]
بیناشد از آن مطلع نشوند ولاجرم [illegible] کلها المعنیین بلکه تمام معانی دیگر اراده واز آنجمله است روایت دیگر
که از رسول الله از رجع آمن به الناس کلهم و روایت عیاشی از صادق ع که فرمود ایمان اهل الکتاب انما هو بمحمد صلی الله
علیه و آله مراد آنکه رسول خدا در رجعت بدنیا خواهد بود و تمامی خلق روی زمین بوی خواهند گروید [illegible] لیؤمنن به قبل
موته عاید بآنحضرت باشد اما بطریق التفات از خطاب [illegible] اهل الکتاب [illegible] و بنا بر روایت [illegible] که فرمود لیؤمنن
بمحمد قبل موت الکتابی ضمیر اول راجع بآنحضرت و ثانی باهل کتاب است و مؤید این [illegible] روایت جوامع الجامع از صادق ع
که حرام علی روح ان تفارق جسدها حتی تری محمدا و علیا و روایت دیگر عیاشی از باقر ع که در تفسیر آیه فرمود و لیس
من احد من جمیع الادیان یموت الا رای رسول الله و امیر المؤمنین حقا من الاولین و الآخرین یعنی هیچکس نیست
از جمیع ملل و مذاهب مختلفه مگر آنکه در وقت مردن خود رسول خدا و امیر المؤمنین را می بیند و اقرار بحقیت وی میکند
و این اختصاص بهیچ عصری ندارد بلکه از زمان آدم تا قیامت چنین بوده و خواهد بود [illegible] آنکه آن دو بزرگوار را می بینند
[illegible] روایت کنند که از صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه فرمود [illegible] نزلت فینا خاصة این آیه مخصوص است
برای ما نازل شده است [illegible] هیچ مردی از اولاد فاطمه نمی میرد و از دنیا بیرون نرود تا آنکه اقرار کند بامامت امام خود
اقرار کردند اولاد یعقوب برای یوسف در حکایتی تالله لقد آثرک الله علینا گفتند و از اینجا ظاهر گردد و مسلمانانکه
در احادیث اهل بیت نهی از لعن کردن بر اولاد فاطمه [illegible] وارد شده است هر چند کافر یا فاسق یا مخالف باشند [illegible] از قبیل
آنحضرت [illegible] با اولاد یعقوب [illegible] مفهوم کرده که اقرار ایشان شاید وقتی باشد که نفعی بحال ایشان دهد و بنا بر این
مراد از کتاب قرآن باشد چنانچه در جای دیگر اشاره باین کرده و هو قوله ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا و آنچه
معتبر و بنا برو لا اشکال که هر اهل بیت در حین موت خود امام زمان خود را می بیند و اشاره باین است آنچه امیر المؤمنین ع بحارث
همدانی گفت نظم بالعربی یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه و اعرفه بعینه و اسمه
و ما فعلا یعنی ای حارث همدانی بدرستی که هر کس در وقت مرگ خود مرا در برو می بیند اعم از آنکه مؤمن باشد یا منافق یا صالح یا فاسق
باشد [illegible] بعینه می شناسم و نام و نشان و افعال او [illegible] مصداق آنچه گفته شد از روایت معتبر
ماثور است که بعد از وفات آنحضرت [illegible] سال از مغاوره [illegible] احتضار [illegible] تمام بگفت مالی و مالک یا
اباالحسن یعنی [illegible] مرا احضار [illegible] و هر [illegible] اعتبار ایمان [illegible]
آنست که قبل از مشاهده مکان خود در دوزخ باشد [illegible] در بهشت و دوزخ [illegible] روح وی میکند
[illegible] مشاهده آن که هنگام رفع تکلیف و معاینه [illegible] ایمان آورند [illegible] **ویوم
القیمة یکون** و در روز قیامت خواهد بود او یعنی عیسی یا محمد و [illegible] **علیهم شهیدا** آیه ۵۹ [illegible]
ایمان آورند گواهی دهنده که ایمان ایشان در چه محل از رد و قبول بوده چنانچه [illegible] امیر المؤمنین ع [illegible]
[illegible] نظم العربیه و انت عند الصراط تعرفنی فلا تخف عثرة و لا زللا [illegible]
چنانچه در [illegible] اسقیک من بارد علی ظما [illegible] کالعسل [illegible]
[illegible] تشنگی [illegible] اقول للنار حین توقف للعرض دعیه لا تقربی

منکاحی که ترا برای عرض حساب باز دارند بکشتن کردیم ایزو را بکیر دعیه لا نفر بیران که حبلا بحبل الوحی متصلا الی آخر
و اگذارد او را و تزییک او مرد بدرستی که رسر شتر محبت او بار رشته ولایت وصی بیغمبر آخر الزمان متصل بوده و اگر جدا بن احتمالا
اجزء و معنی آیه منصوص من الاحادیث ولازم التسلیم است لیکن احتمال این اولین بحسب سیاق ظاهر عبارت چنان تر باشد
جه ذکر عیسی و مناقشه یهود با وی در میان بود و اکنون بنز سر رشته سخن بحکایت ایشان میکشد بقوله **فبظلم** عطف
فبما نقضهم یا بدل از آنست یعنی بس بعلت ستمی بزرگ که صادر شد **من الذین هادوا** از آنکسانی که متدینین
بیهودیت اند و آن از ارتکاب ایشان بود بمعاصی که قبل ازین مذکور شد **حرمنا علیهم** حرام کردیم بر ایشان
طیبات طعامها پاکیزه را که **احلت لهم** حلال کرده شده بود برای ایشان از مرغان و چهارپایان که ذکر آنها
تفصیلا در سوره انعام نزد آیه و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر بیاید ان شاء الله تعالی و در کافی و عیاشی از
صادق مرویست که هر کس گندم بکارد در زمینی و ترکیه زرع خود نکند یعنی زکوة مزروع خود را از غبار و خاشاک پاک نکند
بس زراعت او بر از علفهای تلخ باشد بسبب ظلمی است که در باره رقبة الارض و نخل و اگر خود کرده است جه حق تعالی در آیه
بسبب ظلم بنی اسرائیل گوشت گاو و شتر و گوسفند را بر ایشان حرام کرد بقوله حرمنا علیهم احلت لهم **وبصدهم**
و دیگر بسبب باز داشتن ایشان مردم را **عن سبیل الله** از راه خدا با ایشان چنین کردیم و قوله **کثیرا** آیه
یا صفت مصدر محذوف و بنای عدا کثیرا یا صفت مفعول مقدر است ای خلقا کثیرا یعنی منع کردن بسیار یا منع کردن خلقی
بسیار هر تقدیر منع ایشان آن بود که مردم را از ایمان میکشیدند ایشان میپوشیدند حال بی یکمان اوصاف بیغمبر آخر الزمان مردم
از ایمان بوی باز میداشتند **واخذهم الربوا** و دیگر بعلت گرفتن ایشان ربا را **وقد نهوا عنه**
و حال آنکه بتحقیق نهی کرده شده بودند از گرفتن آن و این دلیل بر حرمت ربا است در هر شریعتی **واکلهم** و دیگر
بجهت خوردن ایشان **اموال الناس** اموال مردم را **بالباطل** بنا راستی و ناحق و بدون استحقاق چون
رشوه و غصب و سایر وجوه محرمه لا سیما بسبب آنکه تغییر و تبدیل آیات تورات میکردند و مسایل شریعت را بخلاف ما انزل الله
حکم میکردند ایشان را در دنیا مورد تحریم طیبات و رزق نمودیم **واعتدنا** و آماده ساختیم در آخرت **للکافرین**
منهم برای ناگرویدگان از ایشان بعنی آنها که مصر بر ستمها بودند که مذکور شد و مردند و توبه نکردند **عذابا الیما** آیه
عذابی دردناک و اگر گویند تغییر رحمی چه خاص بوده با دینی که عقوبت بر مخصص ایشان باشد لیس تحریم الطیبات بر مکلفین
منافی عدالت و نقیض آیه و لا تزر وازرة وزر اخری است گوییم بنا بر قاعده کلیه القرب الی الکون الا الاصلح مقتضای مصلحت
وقت بوده و چون عدم احکام ظلم ایشان اتفاقا افتاده جایز است که گویند تحریم بسبب ظلم ایشان بوده بس تحریم بنظر بحال
ظالمان تعبیر کنندگان عقوبت و بنظر بحال دیگران مصلحت حال است و لهذا بر وی آن ذکر مومنان اهل کتاب میکند تا دانسته
شود که تحریم بنسبت با ایشان عقوبت نیست بقوله **لکن الراسخون** لیکن ثابت قدمان **فی العلم**
و دانش بی تحریف در کلمات خدا و تزلزل در عقاید خود نکرده اند **منهم** از جمله بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام
و اصحاب او **والمومنون** و باقی گرویدگان از ایشان و از مهاجر و انصار به همین یاد کرده مذکور شد بالکلیه ایشان
یؤمنون میگروند از صمیم قلب چنانچه بزبان گرویده اند **بما انزل الیک** بآنچه فرود آمده است بسوی تو
یا محمد از آیات قرآن و احکام آسمانی **وما انزل من قبلک** و آنچه فرود آمده است بر انبیاء پیش از تو از کتب

و یا ء آن متعلق بما بعد

که منصوب بمقدر حال است از ضمیر یستحقون

و معهم

با ینبغی در آخر مرتبه ایمانیم

و صفت آنهای **والمقیمین** منصوب بمدح است ای اعنی یا اذکر المقیمین منهم **الصلوة** و یاد کن بر پای دارندگان نماز را
از جمله مومنان و یا عطف است بر بما انزل الیک بتقدیر یا ای بالمقیمین الصلوة یعنی میگروند بکتب منزله و بمانکار دارندگان این
کتب و صحف یا ایشان انبیاء مراد بغیر ایشانند که در همه شرایع ایشان نماز مفروض شده بوده است و نزد بر حی عطف بر ضمیر منهم و مجرور
بجای مرفوع است ای لکن الراسخون فی العلم من المقیمین و نزد جمعی عطف بر کاف من قبلک است ای من قبلک و من قبل المقیمین
انتاصح قول اول است زیرا که عطف ظاهر بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار جایز نیست و بعاونت قرات مالک ابن دینار و جحدری
و عیسی ثقفی والمقیمون برفع خوانده اند تا عطف بر الراسخون باشد و بدل علیه قوله **والمؤتون الزکوة**
یعنی و لیکن دهندگان زکوة فرضیه و نفلیه **والمومنون** و گرویدگان **بالله والیوم الاخر** بخدا
و روز جزا که تکرار ذکر ایشان بصفت ایمان اشعار بر آنست که مقصود بالذات از ایمان ایشان بکتب و رسل معرفت خدا و توجه
براه آخرت **اولئک** آن گروه مستجمع جمیع وظایف ایمان و عمل **سنؤتیهم** زود باشد که بدهیم ایشان را **اجرا**
عظیما آیه مزدی بزرگ و آن مراتب قرب سبحانی و درجات جنانست در روایت معتبره مرویست که این آیات از آنجا که یسئلک
اهل الکتاب تا بدینجا فرود آمد در وقتی که رسول خدا آنرا بر یهود تلاوت نمود آن ملاعین در خشم شدند گفتند ما انزل الله علی بشر
من شیء بعد موسی ما قبول نداریم که بعد از موسی چیزی از نزد خدا با احدی نازل شده باشد و رسول از سخن ایشان در مکدر شد
حق تعالی قول یهود ایشان را رد کرد بقوله **انا اوحینا الیک** بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو **کما**
اوحینا همچنانکه وحی کردیم **الی نوح** بسوی نوح نبی که او اول کسی است که دعای بد بر مشرکین کرده هر یعنی او صاحب شریعت
شد بعد تقدیم ذکر او در مقام برای بیم کفره است یا برای آنکه چون یهود بر خود قرار میدادند که نسخ شریعت ایشان را باید
و معهذا ابتاعیت شریعت نوح و منسوخیت طریقه آدم قابل بودند بدانستند که از آن اقرار شرع موسی نیز بشریعت عیسی و از عیسی
بمصطفی منسوخ است و میتواند بود که چون ایذاء کفره نسبت بنوح از همه پیغمبران بیشتر و سعی او در تبلیغ رسالت و در نک
او در میان قوم از همه افزون تر بوده ذکر او در اینجا برای تسلی قلب رسول خدا باشد که معامله تو با کفره همچون معامله نوح
والنبیین من بعده آیه و بپیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و ادریس و شعیب و ذکریا و یحیی و دانیال
و غیرهم علیهم السلام **واوحینا الی ابرهیم** و وحی کردیم با براهیم **واسمعیل واسحق** و ابن او
پیغمبر عظیم الشأن که پسران وی بند **ویعقوب** یا سرائیل که پسر اسحق است و وجه تسمیه او در سوره البقره گذشت
والاسباط و فرزندان او که دوازده سبط از دوازده فرزند یعقوب بودند همچنانکه قبایل عرب از نسل اسمعیل اند
وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمن آیه و پیغمبران جلیل القدر او تقدیم ذکر
عیسی بر انبیاء سابق بر وی از جهت رد تهمت یهود است که غلو میداشتند در طعن و عداوت او و اشد با وجود آنکه داود از انبیاست نیز یکید
و تخصیص این انبیا بذکر با آنکه در تحت والنبیین من بعده داخلند ایما با فضیلت و شهرت و عظم شان ایشانست نسبت
بدیگران چه هر یک از ایشان متصف بصفتی از صفات متمیز بین العالمین اند چون ابراهیم بخلت و اسمعیل و اسحق بذبح و یعقوب
بحزن و بکا و اسباط بکثرت و جمعیت و عیسی بروح قدسی و رفع باسمان و ایوب بصبر و یونس بماهی و هرون بوزارت و سلیمان بحشمت
و ملک **وآتینا داود** و دادیم ما بداود و بر آن **زبورا** آیه کتابی مشتمل بر حمد و ثنای الهی و وعد و وعید
پادشاهی به مواعظ و نصایح مردمان خالی از ذکر اوامر و نواهی زیرا که داود و قوم او بر شریعت موسی و تورات عمل میکردند تا خبر کرد

یا بر نصب تو او یا مو تو نعت بجر بر ستم

و بقراءت یا بمعنی او بجای انهم

ابن داود که حکم عطف بر ابراهیم اند
یعنی وحی فرستادیم بر همه

داود بر سلیمان برای ذکر زبور [illegible] و اصل لغت زبر و زبور بمعنی [illegible] کردن در چاهست چنانچه چاه سنگ چین را بزمد(؟) [illegible]
پارهای آهن را زبر نیز گویند و در اصطلاح بمعنی نوشته آمده است بجهت آنکه هرچه بطریق کتابت درآید از شایبه تغییر و تبدیل
محفوظ و مستحکم است همچون بنای سنگ بند مشتمل بر قطعات حدید بهرحال اگر بفتح زا خوانده شود بقراءت مشهور فعول بمعنی
مفعول است اما بقراءت حمزه و خلف زبور بضم زا جمع زبر باشد [illegible] روایت معتبر آمده که چون داود خواستی که تلاوت زبور کند صحرا
شدی و نقبا و علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادندی و مردمان در پس ایشان و جنیان از پس ایشان و حیوانات صحرا از پس جنیان و مرغان
هوا بر سر همگی [illegible] آنحضرت [illegible] تلاوت زبور کردی که همه ایشان مدهوش گردیدندی و قوله
وَرُسُلًا منصوب ما اضمر عامل است که فعل مابعد آن تفسیر آن کند و میتواند بود که منصوب بمفعولیت فعلی مقدر باشد
که اوحینا الیک [illegible] فرستادیم [illegible] **قَدْ قَصَصْنَاهُمْ**
[illegible] **عَلَيْكَ** [illegible] سوره [illegible] نام ایشان بردیم چنانچه [illegible]
کتاب گذشت **وَرُسُلًا** [illegible] **لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ** ط [illegible]
ایشانرا برای [illegible] مصلحتی [illegible] آن بود [illegible] است [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] برسالت آمده اند [illegible] ایشان در قرآن مجید
[illegible] ظاهر [illegible] چنانچه [illegible] **قَصَصْنَاهُمْ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ**
وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ یعنی سخن گفت خدای با موسی [illegible]
[illegible] **تَكْلِيمًا** آیه ج سخن گفتنی [illegible] موجب مفاخرت [illegible] آنحضرت [illegible] انبیا
[illegible] است [illegible] بآنحضرت [illegible]
حقیقت تکلم حق تعالی [illegible] کلام [illegible] کلام حقیقی و آن [illegible]
[illegible] کلمات الله [illegible]
و آن بحروف و صوت [illegible] و استماع آن [illegible]
آن صفتی است عین ذات [illegible] ادراک کلام او [illegible]
[illegible] کلام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کلام مجازی [illegible] حروف و ترتیب کلمات [illegible] و الفاظ
[illegible] نوع ثانی است [illegible] صاحب تفسیر بسیط گوید
تاکید لفظ کلم بمصدر دلالت [illegible] کلام خدا بحقیقت شنیده نه بمجاز و اگر [illegible]
آن بودی که بر مجاز قابل شویم اما با وجود تاکید [illegible] کلام بر مجاز مناسب نباشد زیرا که افعال مجازی [illegible] نباشد [illegible]
گوید چنانچه [illegible] خدای تعالی [illegible] کلام او [illegible] و صاحب احیاء العلوم گوید هرکس [illegible]
کند [illegible] کلامی شنید [illegible] صوت و حرف [illegible] موجودی [illegible]
[illegible] صوت و حرف [illegible] کلامی [illegible] شنید
قادر است [illegible] کلام [illegible]

اوست انتهی کلامه و [illegible] این اقوال نظر است زیرا که معارض است [illegible] مخلوق [illegible] خالق [illegible]
و تاکید [illegible] بمصدر [illegible] حقیقت [illegible] معارض [illegible] حقیقی در خارج نباشد و حال آنکه
[illegible] قبل [illegible] الامر [illegible]
کلام حقیقی [illegible] کلام [illegible] واحد [illegible]
الواحد [illegible] الا الواحد [illegible] کلام الله [illegible]
[illegible] ما دل علی کلام الله [illegible] اعتقاد [illegible] حق تعالی سخن گفت بحروف و [illegible] آواز [illegible]
جبرئیل [illegible] بحروف [illegible] صوت [illegible] رسول [illegible] املا کرد حرف [illegible] صوت [illegible] آنحضرت
[illegible] کلام حق تعالی
[illegible] حق تعالی [illegible] کلام [illegible]
ادراک کیفیت آن [illegible] کلام [illegible] کلام [illegible] موسی [illegible] انبیا سخن گفته است چنانچه [illegible]
امام المؤمنین [illegible] روایت [illegible] کلام الله [illegible] کلام [illegible]
[illegible] باشد [illegible] الهام [illegible]
که در خواب [illegible] کلام خدا [illegible] وحی است [illegible] ملک [illegible] کلام خدا
[illegible] حق تعالی سخن گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] طعام [illegible] بسوی بنی اسرائیل
بازگشت [illegible] ایشان [illegible] کلام [illegible] احتجاج [illegible]
معتبر [illegible] موسی [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سخن گفت [illegible] آنحضرت [illegible] عطا کرده است [illegible] آنچه
[illegible] کدام است فرمود قوله عز و جل سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی تا آخر
آیه [illegible] حکایت لیلة المعراج [illegible] اول سوره بنی اسرائیل ان شاء الله تعالی ذکر شود [illegible] احادیث
[illegible] آنچه [illegible] انبیا [illegible] آنحضرت عطا فرموده [illegible]
[illegible] در منهج الصادقین [illegible] روایت صحیح آورده که رسول [illegible] فرمود در روز قیامت علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] آدم [illegible] داود [illegible] اهل بهشت [illegible] کلام
[illegible] ذکر انبیا [illegible] ارسال ایشان [illegible] **رُسُلًا** منصوب [illegible] مفعول [illegible]
[illegible] **مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ** در حالتی که [illegible] بهشت [illegible] بودند
[illegible] و قوله **لِئَلَّا** [illegible] لام تعلیل [illegible] ناصب و حرف نفی و قوله **يَكُونَ** منصوب [illegible]
[illegible] **لِلنَّاسِ** [illegible] **عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ** [illegible] **بَعْدَ الرُّسُلِ** ط [illegible]
[illegible] انبیا [illegible] ادله [illegible] نظری [illegible] روز قیامت نگویند [illegible]
عن هذا غافلین [illegible] نفرستادی [illegible] ارسال انبیا و انزال

کتب بر خلق واجب شد تا ازاله علل و اتمام حجت کرده باشد **وكان الله** و هست خدای عزوجل **عزيزا حكيما** آیه
غالب بر امر خود و درست کار در تمشیت و تدبیر امور عباد و بلاد و قول جمعی که گویند نزد خدا آنچه در لطف و شفقت هست اگر تراک
بکاری مشغول آورند هر آینه کافر به بعثت اولاد و حج ایمان آورده ازین آیه باطل کرده زیرا که اگر چنین باشد پیوسته کافر را بر خدا
حجت باشد و اکتفا بر بعث انبیا نتواند شد و مدلول آیه آنست که اتمام حجت خدا تنها همین بارسال انبیا حجت بلکه معظم
حجج الهی بر مکلفین عقل باشد که فارق میان حق و باطل و طارد اولاد و حج پیغمبران است لیکن چون عقل صحیح ذی عقلی
بعلت نواهی نفسانیه محتاجست که کامل نیست که جمیع ما یحتاج جزوی و کلی خود را داند یا قابلیت استفاضه آن از مبدا فیض بی
واسطه نتواند کرد لهذا احتیاج بوجود انبیا باشد تا تکمیل ما بقی ما یحتاج خلق کنند پس در مطالبی که صیت و آوازه نبوت
انبیا و حج نرسیده باشد حجت خدای بر خلق آنجا همان قدر عقلیست که بالضروره بهر کس و دیعت گذارده شده و فی الجمله معرفت
توحید و عدل خدا بهم میرسانند و اشیا را میانه نیک و بد میدهد و اگر چنین باشد بنا بقول شیخ طبرسی ره دو مفسده لازم
آید اول آنکه تصدیق رسول ممکن نباشد مگر بعد از تقدیم علم بتوحید خدا و عدول او که مستلزم بعث انبیا است چه او ما
تعالی که خدای کائنات و بر اغاذل بندگان و ما دام و بر اغاذل بداند بندگان که آمدن رسول از نزد او ست پس اگر حجت بعقل
قایم نباشد معرفت بحال نبی و صدق او نیز حاصل نشود دوم اگر حجت بجمیع جزو یک سوای نبی و رسول تمام نشود هر آینه
هر پیغمبری محتاج به پیغمبری دیگر باشد و دران پیغمبر نیز همین احتیاج باشد الی غیر النهایه و این تسلسل و باطل است و روایت
که جمعی از یهود نزد حضرت مقدس نبوی ص آمدند و آنحضرت با ایشان گفت من میدانم که حقیقت نبوت من بر شما ظاهر است چرا
ایمان نمی آورید ایشان در انکار صرف کردند گفتند نبوت تو از اسلاف ما ظاهر نیست و هر کس شهادت بر حقیقت تو بده هم
آیه آمد که اگر چه ایشان از روی عناد و لجاج شهادت بحق نمیدهند **لكن الله** ~~ویشهد ... ~~
بر نبوت حق تو **يشهد** لیکن خدای گواهی بر حقیقت نبوت تو میدهد و نفی تبت آن مینماید **بما انزل اليك** بآنچه فرو فرستاده است بسوی تو از آیات بینات قرآن و معجزات باهرات فرقان که فصحا از اتیان بمثل آن عاجز اند
بآنچه فرو فرستاده است بسوی تو از آیات بینات قرآن و معجزات باهرات فرقان و کفسرا اند این جمله استدراک از مفهوم
ما قبل است که مجموع مطالب نزول کتاب متوادعا نبوت نیز مینماید که بر فرض نزول آن گواهی میدهند که آن منزل من عند الله است
لیکن خدای علم دارد بکیفیت آنچه بتو فرستاده و قول **انزله** جمله مستانفه مفسره ما قبل خود است برای بیان حال
قرآن و قول **بعلمه** ع منصوب المحل بحالیت است ای انزله متلبسا بعلمه الخاص یعنی آمده قرآن بدین نهج است که
فرو فرستاده است آنرا او سبحانه در حالتی که بنای نزول آنرا بر علمی مخصوص بخود گذارده که غیر او سبحانه را وقوف بران نیست و آن
علم او سبحانه است بکیفیت نظم و تالیفی که همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجزند چنانچه وجوه اعجاز آن در خزانه
دوم از مقدمه گذشت یا علم او سبحانه است بحال آنکسی که قرآن بوی نازل شده از استعداد و عصمت و قابلیت نبوت و این و دو
در حالتی است که جار و مجرور در بیان هیئت فاعل کنند و اگر بیان هیئت مفعول نماید تقدیر آنکه مبینا بعلمه الخاص یعنی نازل
کرده او سبحانه قرآن را در حالتی که قرآن بنا گذارده شده بر علم خاص او سبحانه بودن تدبیر و تمشیت امور حلال و حرام و معاش و معاد
و سایر آنچه مردمان بدان محتاجند و هر این احتمالات صحیح است لیکن ان ظاهر قول چنین مستفهم شود که علم خدا
آلت انزال باشد چنانچه گویند کتبت بالقلم و چون اثبات و احتیاج او سبحانه بعلم لازم آید و حال آنکه این باطل
زیرا که علم و قدرت او سبحانه عین ذات مقدس او ست مر غیر ذات فلا جرم تقدیر آنکه انزله و فیه علمه و مراد از علم موضوع علم باشد که معلوم

ولیت بروایت قمی از صادق ع نزول آیه بدین اسلوبست که لکن الله یشهد بما انزل الیک فی علی انزله بعلمه او سبحانه بموضع امامت
که آنرا در آنحضرت و اولاد او قرار داده است **والملائكة يشهدون** ط و فرشتگان نیز گواهی میدهند
بصحت نبوت تو و نزول قرآن و امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و شهادت ایشان منوط بعلم و همی که از نزد خدا بعلم
کسی مقطوع و استدلالی نیز اگر این کرده منافق بنظر نباشد از صادق استدلالی نمودند از ایشان کسی نگوید
وكفى بالله شهيدا آیه و بس است خدای شاهد بر قیام تو بشغلهای تبلیغ رسالت و اتمام حجت او
دیگر چه احتیاج بشهادت غیر باشد **ان الذين كفروا** بدرستیکه آنانکه نگرویدند بنبوت تو بعضی نفس خود
از مسلمانان را از خدا باز داشته **وصدوا** و منع نمودند دیگران را بسبب تغییر و تبدیل نعت پیغمبر آخر الزمان **عن
سبيل الله** از راهی که خدا قرار داده است **قد ضلوا ضلالا بعيدا** آیه بتحقیق گمراه شدند گمراه شدنی
گمراه شدنی دور از راه زیرا که ایشان هم گمراه شدند هم گمراه کردند و گمراه کننده را از راه نجات بغایت دور است چه برای شعار
بر آنکه هر کافری که ناسزا ظالم نیز باشد شروع **ان الذين** بدرستیکه آنانکه **كفروا وظلموا** جمع کرده میان
کفر و ظلم بعلت انکار عقاید اصولیه که مستلزم بطلان مسائل فروعیات و ترک اعمال شرعیه ظالم است و بروایت کافی
و عیاشی از باقر ع نزول آیه چنین است که ان الذين كفروا وظلموا آل محمد حقهم و قمی روایت نموده که ابو عبد الله ع بدین
نهج تلاوت می نمود یعنی آنکسانی که کافر شدند و ستم بر آل محمد نمودند در غصب حق ایشان **لم يكن الله**
هرگز نباشد خدای **ليغفر لهم** و مقصود اینکه بیامرزد ایشان را **ولا ليهديهم** و نه آنکه راه نماید
ایشان را **طريقا** آیه براهی از راه **الا طريق جهنم** مگر براه دوزخ بسبب افعال شنیعه ایشان از کفر
و ظلم **خالدين فيها** در حالتی که جاویدان باشند در دوزخ **ابدا** ط همیشه چه مقتضی حکم محتوم الهی بر عدم خروج
ایشان است امضا یافته است **وكان ذلك** و هست این خلود و ادخال ایشان بدوزخ **على الله
يسيرا** آیه بر خدای سهل و آسان بدون صعوبت و نقصان و این کنایه بر آنست که احدی را رد اراده خدا از اتیان
نکند و مجمع آورده که اتصال این سابق بما قبل اتصال نقیض است بنقیض بر وجه مشاکله چه ما قبل آنها متضمن شهادت
بر نبوت رسول خدا و تبلیغ رسالت از تکذیب کفار و این آیات متضمن تحذیر و تخویف کفار است بذهاب ایشان از رشد و بعد
از تقریر امر نبوت و اظهار تکلیفین را بدعوت و الزام حجت و وعد و وعید خطاب عام میکند **يا ايها الناس** ای مردمان
قد جاءكم الرسول بتحقیق که آمد بشما این فرستاده شما محمد **بالحق** براستی و درستی و کلمه
حق که شهادت بر وحدانیت خداست و کلام ناطق و دین بر گزیده و بروایت مجمع از ابی جعفر ع مراد از حق ولایت امیر المؤمنین
است که رسول خدا مامور بتبلیغ آن بخلایق مبعوث گردیده است **من ربكم** از نزد پروردگار شما **فامنوا**
پس بگروید باو زیرا که اگر بوی بگروید خواهد بود آنکه گرویدن **خيرا لكم** ط بهتر و پسندیده تر مر شما را از کفر بنا
بر آنکه نصب خیر بخبریت کان مقدر و جزا شرط محذوف باشد ای ان تؤمنوا کان الایمان خیرا لکم اما نزد بصریین که
حذف کان را با اسم آن و تقدیر شرط با جزا جایز نداند نصب خیر برای صفت مصدر محذوف است ای فامنوا ایمانا خیرا
لکم یعنی بگروید ایمان آوردنی که بهتر باشد شما را از نفاق و آن ایمان قلبی شما است موافق جوارح ظاهری شما لیکن اول
اصح است چه جمله شرط و جزا که بعد از بن مذکور میشود قرینه بر آنست که در اینجا نیز مطابق مشاکله شرط و جزا مقدر باشد و الله

ترا وَإِن تَكْفُرُوا واگر کفر ورزید بعد ازین ایمانات فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدا راست مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است از اجرام و اجسام علویه و سفلیه مرکبا کان ام بسیطا
اگر او سبحانه و تعالی غنی ذاتی از احتیاج عبادت شما باشد وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای جل و علا عَلِيمًا
حَكِيمًا دانا بحقیقت و درست کار بکردار و گفتار شما و بعد از احتجاج با کفره یهود که از شدت تعصب عزیر را ابن
و عیسی را ابن الله گفتند و نسبت ناسزا میدادند شروع در احتجاج با نصاری که عیسی را ابن الله و ثالث ثلثه میداشتند نموده
بقوله يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای خطاب به نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید یعنی در دین و آیین
خود که فرنهای با لایق پیغمبر را بخدا و صیغه آن متضمن اتحاد و حلول باشد برای خدا وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و مگویید
هیچ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست و درست و مناسب مراتب خدا و نبی باشد و آن اینست که إِنَّمَا الْمَسِيحُ
بفتح میم و تخفیف سین و بقراءت جعفر ابن محمد بکسر میم و تشدید سین عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که آنحضرت
رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ فرستاده خدا و پدید آورده کلمه او بود که أَلْقَاهَا افکنده آن کلمه خود را که لفظ کن است
إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی عیسی را از روح آفرید بی تقبیل آن با ابوه و جزء آن در سوره آل عمران گذشت
وَرُوحٌ مِّنْهُ عطف است بکلمه یعنی که عیسی و صاحب روح است از او سبحانه که آن نفخه جبرئیل است در درع مریم
و اسناد روح بخود برای تشریف عیسی باشد و نزد بعضی مراد از روح جبرئیل است و عطف است بر ضمیر مستتر در القاها که الفظ جلاله است
تقدیر آنکه القاها الله و روح منه یعنی خدای و روح الامین او القا آن کلمه در مریم نمودند بعنوان مشارکت بلکه خدای
امر کرد و روح الامین در وی دمید و او بهم رسید اما مؤید قول اول است روایت کافی از صادق علیه السلام که در جواب سائل فرمود هی
روح مخلوقة خلقها الله فی آدم و در روایت توحید از باقر علیه السلام که روح خلق کرد خدای آنها را از طینت صنعت خود آفرید و برگزید
آنها را از میان ارواح یکی روح آدم و یکی روح عیسی است فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آورید بخدا وَرُسُلِهِ
و بفرستادگان او و خاطب بهمین جمیع که منافی اموری نباشد وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگویید که خدایان اند
یعنی اعتقادی که در باب مشارکت خدا و عیسی و مریم و دارید خدایی دارید و چون کنید یا از قول با شرک اقانیم ثلثه
انْتَهُوا باز ایستید از آنکه باز ایستادن خَيْرًا لَّكُمْ بهتر و نیکوتر است برای شما
بشنوید که در امنوا خیرا لکم ذکر شد إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست که خدای بحق إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدائیست یکتا
و یگانه در صفات که و برای اجزا و اعضا و ابعاض نباشد و این رد صریح است بر نصاری که قایل به اتحاد او با یک جوهر واحد
اقنوم یعنی بر سه اصل یکی اقنوم الاب که تغیر از آن بذات کنند و دیگر اقنوم الابن و دیگری اقنوم روح القدس
این هر دو کنایه از علم و حیوت است و از جهت تمثیل قول خود گویند ذات او قبیل چراغ است مشتمل بر فتیله و روغن و آتش یا آفتاب
مرکب از جسم و ضو و شعاع و جمیع بکار ایشان که بتوحید اصل قایل شدن ترکیب آن اصلا و احد و این سه چیز اند چون یک
دیجان که سرکه بر او که از ماده باشد پس این سرکه و در اصل ماده از یک رشته است اما مجیب تعصبات خارجه ساندن بین خدا
و عیسی و مریم را از این قبیل اند و این هر دو باطل و محض غلط است اما اول از آنکه چراغ هر چند یکی است اما فی نفس الامر چند
جزء مختلفة الصفات و الطبایع است پس اگر ایشان خدا را واحد بر این معنی دانند هر آینه این توحید نیست بلکه تثلیث است که در مجموع
این سه چیز داشتی و احدا من حیث الحقیقة فرض کرده اند بعضا که باید چون تحقق و تمیز و خارج پس قایل شدند با قانیم سه گانه

ساق این باشد دیگر آنکه تعدد موجب حلول بودن و اما ثانی از سیاق عبارت ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ
بر ظاهر معلوم است که ایشان بتعدد اشخاص الهه قایل بوده اند نه بتوحید اصل و این تمثیلات ایشان از تسویلات شیاطین بعض بیان و
خیالات و بی کیفیت آن نموده اند سُبْحَانَهُ منزه دانید خدا را منزه دانستنی از همه نقایص و عیوب لا سیما أَن يَكُونَ
لَهُ وَلَدٌ از آنکه بوده باشد مر او را فرزند و این رد بر آنهاست که میگفتند المسیح ابن الله و عزیر ابن الله چه هر والد
بلا شک احتیاج به مصاحب و موافقت و نوع خود دارد و اطفال مجانس و مشابه والد او مر والد است و این هر نقص مر ابن خدا و نیکی
و خدای محتاج و مشابه بجمیع آفریده نباشد و بقراءت حسن که إِن يَكُونَ بکسر همزه و ضم نون خوانده ان حرف نفی و این جمله مستقل منقطع
کرد احتیاج مر طبع مجانسان بعد ندارد یعنی نیست مر او را فرزند بلکه لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست یعنی در قبضه قدرت
و فرمان اوست آنچه در آسمانها وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است ملکا و ملکا و خلقا و هیچ جزء از آنها مر او را
مماثل نیست که بفرزندی قبول کند و از جمله آنهاست عیسی و مادرش پس چگونه تواند که مملوک جزوی از مالک خود یا شریک باشد
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است خدای کافی مهمات خلقان که حفظ عام وی شامل
همه مهمات خلق محتاج است با اعانت زاده و ولد و مدد کار و غالبا اتخاذ ولد برای قیام امر مهمات والد و تعالی عن ذلک علوا
کبیرا بدانکه در اوایل سوره آل عمران مذکور شد که چون نصارای وفد نجران برای مباهله بمدینه آمدند در باره عیسی با جناب رسالت
نبوی گفتگوی بسیار نمودند و در طی مکالمات خود گفتند هم دشنامها که در باره پیغمبر آخر الزمان در کتب ما رسیده اگر تو هستی پس
بلی چه و آن دشنام دادن تو است بر صاحب ما که مخالف واقع است و از اوصاف خاتم النبیین یکی آنست که مصدق صاحب ما باشد پس
آنحضرت فرمود صاحب شما کیست گفتند عیسی فرمود من مصدق او یم و او را بنده خدا میدانم آیا دشنام از من شد ایشان گفتند بوی که او
کفت دشنام از این عظیم تر نیست که او خدا است و تو او را بنده خدا میدانی و این حق بر ما بسیار ناگوار است فی الحال آیت آمد که
لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ هرگز ننگ نخواهد داشت و عار ندارد عیسی پسر مریم که شما نسبت الوهیت بوی میدهید أَن
يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه بوده باشد بنده خدا بنده ذلیل حقیر از برای خدا لا ازبرای تملک و تحصیل است
ما از برای انتفاع و بقراءت امیر المؤمنین ع عُبَيْدًا لِّلَّهِ بصیغه مصغر مبالغه بیشتر است یعنی بنده کوچک برای خدا یعنی کمال
مفاخرت و مباهات باشد و استنکاف را احتمال و بنده کوچک بودن خدای نزد و محمد که اشرف موجودات است در رکاه کفا انا فخرا ان
أكون لك عبدا گفته پس ابا بودن از کسانی که ملایکه را بنات الله و بعضی احقا میدانستند کنند بقوله وَلَا الْمَلَائِكَةُ
الْمُقَرَّبُونَ و نه عار دارد هر کل واحد از فرشتگان از آنکه بنده خدا باشد با آنکه مقربان حضرت احدیت و متوطنان
بارگاه صمدیت اند و نزد صاحب معالم التنزیل ابن ملایکه حاملان عرش اند و نزد بیضاوی کروبیان حوالی عرش اند و ایمه بیضاوی و زمخشری
و غیرهما از معتزله حق بن حاتمه بر آنکه ملایکه مقرب افضل از انبیاء و اولی العزم اند و از جمله نصوص که بر طبق مدعای خود ذکر کنند یکی
این است چه در اینجا چون رد بر نصاری است لا نفع عیسی از مقام عبودیت مقام تقاضای آن کند که اعلی عطف با ذو کن شود بس موافق
قاعده مقرره مطابق بیان نفی استنکاف بعنوان ترقی از ادون بسوی اعلی شده است چنانچه گویی لن یستنکف الوزیر ان یفعل
کذا و لا الامیر و از این قبیل است لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری که در مواقف نا اهل اسلام ترسا بان اعلی رتبه اند از یهود
پس مفاد معنی آیه آنکه ملایکه را با آن رفعت شان از بندگی خدا عار نیست تا مسیح که در مرتبه و شان ما تحت ایشان است چه رسد اما
معتقد علمای شیعه قاطبة عکس این است و او دلایل بسیار بر افضلیت انبیا بر سایر ملایکه دارند فلا جرم جواب از آیه گفته شد بدو وجه ...

کفت اول چون آیه در رد بر نصاری نازل شده و افضلیت ملائکه از انبیا اعتقاد ایشان بوده پس این طریق بر طبق معتقد ایشان
باشد دوم صاحب مجمع البیان و صاحب منهج الصادقین کویند مرتبه مجموع ملائکه و ثواب همه ایشان از مرتبه و ثواب عیسی تنها
افضل و اکثر است پس ترقی از مرتبه عیسی که من حیث الانفراد است بمرتبه ملائکه من حیث المجموع است و دلالت بر افضلیت
کل یا احاد ملائکه بر آنحضرت نکند چنانچه کویی لا یستنکف الامیر ان یخالف هذه رعیته لا امره و لا حی بیعه پس عبادت او
باعتبار جمعیت افضل از وحیات با وجود آنکه مرتبه هیچیک از کل و احاد از رعایا افضل نباشد بنابرین پس ارجاع ضمیر
سوق کلام آن بکون بسوی کل و احاد شود و رجوع آن بمجموع ملائکه بی ملاحظت ندارد زیرا که عود ضمیر مفرد است بجمع و این منافی
فصاحت باشد فلا جرم تقدیر چنین کنیم و لن یستنکف الملائکة ایضا ان یکونوا عبید الله باجمعهم و من یستنکف
و هر کس سر باز زند عن عبادته از بندکی خدا و یستکبر و کردن کشی کند با تکبر خود را برتر شماره
و بندکی خدا را موجب پستی مرتبه خود داند فسیحشرهم پس زود باشد که برانکیزد ایشان را یعنی آن مستنکف و مستکبر و
امثال او را الیه جمیعا آیه بسوی خود تمامی در موقف برای حساب و کتاب خلایق محتاج همه بوده و اسناد آن
بسوی خود اشاره باآنست که عزا و جلال حاکم و قاضی در آنجا نباشد و فرق میان استنکاف و استکبار آنست که اول اطلاق در موضع
استحقاق استعمال کند و ثانی را کاهی در محل استحقاق بکار برند چنانچه خدای را در آخر سوره حشر متکبر خوانده است و
پس اول اشد از ثانی باشد و لهذا درینجا آنرا مقدم ذکر نمود و مستوانند بود که ضمیر فسیحشرهم راجع بر همه خلایق باشد یعنی
آنکه زود باشد که قاطبه خلق خود را از مطیع و مستنکف و مستکبر همه یکجا برای مجازات جمع کند بدین تفصیل که فاما
الذین آمنوا اما آنهایی که ایمان بخدا و نامزد و بانات آورده اند و عملوا الصالحات
و عملهای نیکو کرده اند فیوفیهم پس تمام بدهد خدای اجورهم مزدهای موعوده مربوطه بر اعمال
ایشان را و یزیدهم و بیفزاید ایشانرا بر قدر موعود من فضله از بخشش و مزید کرم خود که آن از قرار
دوره و بیک در معتاد و بیکجه در مقصد باشد و زیاده بران بر افق مستحق نبود و اما الذین استنکفوا
و اما آنکسانی که از عبادت خدا عار داشته اند و سر از آن بر تافته اند و استکبروا و استکبار از آن ورزیده اند
فیعذبهم پس عذاب کند او سبحانه ایشانرا عذابا الیما آیه عذابی دردناک و لا
یجدون لهم و نیابند ایشان از برای خود من دون الله بجز از خدای جل و علا ولیا و لا
نصیرا آیه دوستی و نه یاری کننده و چون در مطاوی این سوره مقدسه تفصیل مسایل بسیار و احکام بیشمار بود
در تختم آن برای اتمام حجت و ثوق مکلفین بطریق التفات ذکر برهان خود میفرماید بقوله یا ایها الناس ای مردمان
قد جاءکم بتحقیق آمد بشما برهان شاهدی ظاهر کننده حق و هویدا کننده آن از باطل من
ربکم از نزد پروردکار شما و آن محمد است که دین اسلام را بجمیع براهین حجج و مستنفرع اطوار و مسکر و
معجزات او محکم عقاید اصول ملت و انزلنا الیکم و فرو فرستادیم بشما نورا مبینا آیه نوری که آشکار
و آشکار کننده دلایل اعجاز آن زایل کننده شک و ریب و مصدق قول آنحضرت است و مخصص مکر دلایل عقل و شواهد نقل و جا
تمام شده عذری و علق برای شما باقی نماند و بروایت مجمع از ابی عبدالله علیه السلام مراد از برهان رسول خدا و از نور علی ابن ابیطالب
فاما الذین آمنوا پس اما آنانکه کرویدند بحفظ ظاهر و باطن بالله بخدا و بسنان ثبوت و ملیا او و اعتصموا

به و چنگ در زدند بحبل المتین طاعت او یا پناه با او بردند از وساوس شیاطین الانس و الجن و بروایتی نقل معتقد امامت
امیر المؤمنین شده ست تمسک بدامان ولایت او و اهل بیت او استوار کردند فسیدخلهم پس زود باشد که در آورد ایشان را
خدای فی رحمة منه در ثوابی که لازمه رحمت است از نزد او و آن بهشت عدنست و فضل و در زیادتی جزای
عمل و آن ارتفاع درجات بهشت است ما فوق آنچه مستحق آن شدند و یهدیهم الیه و راه نماید و بجانب ایشان را بسوی خود
یعنی ایشان را محرم سرا پرده اسرار حقیقت کند یا راه نماید ایشان را بسوی آنچه وعده داده است از رحمت و فضل در آخرت صراطا
مستقیما آیه راهی راست بعنایتی که در سوره فاتحه گذشت و عیاشی از صادق ع روایت کند که البرهان محمد و النور علی
و الصراط المستقیم علی و ابن کثیر بر آنست که اگر جمیع صحابه و تابعین کما ینبغی متابعت منهاج مصطفوی ع کوشش نمودندی
ارقام شریعت وی بر بنیاد شدی حق تعالی بصدق شریفه و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ایشانرا طریق اتباع معرفت و عرفان
خوابی و نشان و مسالک متعبان بر نهادندی و راه عوالم مبنی و لطایف فضل الهی کشف نمودندی بر این کتاب حالی الذریعه
اربابیکه آفتاب صدق و صواب از مطلع ابد مستغنی طالع و بر قوم مهر خاندان ولایت بنیان بر مراقب دیده و دل او ساطع و لامع
آنست که چنانچه ختم آیه ما قبل آخر از فاتحة الکتاب که سوره اول از ین مجلد است بصراط مستقیم شده بود آیه ما قبل آخر از ین سوره
بزرکوار که آخر از ین مجلد است مختتم بذکر صراط مستقیم شد و این شاهد بر آنست که آنحضرت را در مبدأ و منتها قسم از طریقت شاه اولیا
و ائمه هدی که مفهوم صراط مستقیم است بهره تمام است و نخواهد شد الفصل چون اوایل این سوره مشحون بذکر تخصیص و تبیین فرایض
و احکام میراث بود ختم آن نیز بذکر تتمه احکام مذکوره شد بقوله یستفتونک ط طلب فتوی میکنند از تو یا محمد
برای میراث کلاله که عدم ذکر آن پیشتر سبب سؤال کردن جواب بود و آن و مستفتی بروایت معتبر جابر ابن عبدالله الانصاری بود که بیمار
داشت و رسول خدا بعیادت وی آمد و او مدهوش بود پس آنحضرت وضوی آب طلبید و بر روی وی پاشید چون او بهوش آمد گفت یا رسول الله
مرا مال هست و کلاله میمیرم یعنی هیچیک از ولد و والد ندارم و مرا هفت خواهر یا نه خواهر است که با مال خود را چکونه میان ایشان
قسمت کنم پس آنحضرت جواب نکفت از آنجا بیرون شد فی الحال این آیه نزول اجلال یافت و آنحضرت باز بخانه جابر معاودت نمود و بیرون
وی فرمود و نزد جابر از دین مرض هستی نخواهی مرد و لیکن حق تعالی درباره تو و خواهران تو این فرموده است که قل بکو ای محمد
بجواب سایل الله یفتیکم خدای فتوی میدهد شما را ای مسلمانان فی الکلالة ط در میراث کلاله و تفصیل معانی
آن در اول سوره بیان شد لیکن آنجا برادران و خواهران مادری مراد بود و درینجا که کذشت
و در اینجا خواهران و برادران پدر و مادری یا پدری و احکام فتوی درباره ایشانست که ان امرؤ هلک اکر مردی بمیرد لیس له
ولد و حالانکه نباشد مر او را فرزندی نه فرزند مرد و نه فرزند زن ذکور یا اناث و همچنین نباشد برای او پدر
یا مادری اکتفا بنفی فرزند دون الابوین برای معلومیت مساوات و الد و ولد است در مرتبه اولی بنص و اجماع بر آنکه احدها منفی
بکری باشد و زمخشری کوید نفی الوالد و اکتفا بنفی الولد و الاخ لا یرث مع الولد والوالد ... در نص ...
به و له اخت و مر او را باشد خواهری پدر و مادری یا پدری ... از جهت خویشان فرضی است فلها نصف ما
ترک پس مر آن خواهر را راست نیمه آنچه میت کذارده است از هر چه نام شیء بر آن صادق آید ... والعیاذ ... و دیگر
زوج برای میت نباشد مضاعف بکر از آن آنچه جهت قرب بکی از درجه میت بوی دهند و در صورت اجتماع زوج با او مجموع ترکه
بچهار سهم منقسم شده یکسهم آن که ربع زوج و دو سهم آن که نصف است خواهر یابد و یکربع دیگر بوی رد شود و هو یرثها

واگر مذکور که او وارث میشود ... کدام ارث میبرد ازین اخت هنگامی که قضیه منعکس باشد یعنی زن بعنوان کلاله بمیرد و وارث او منحصر ببرادر
پدر و مادری یا پدری تنها باشد همه میراث بوی رسد إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نبوده باشد برای ...
و فرزند نه فرزند ... با عدم اجتماع زوج و اگر مستند از زوجی باشد آنچه از نصیب علاء زوج زاید آید نیز ببرادر مذکور رسد
زیرا که زوج صاحب فریضه است و اخ را فریضه مقرر نشده بخلاف قول صاحب کنز العرفان که میگوید ظاهر عبارت و هو یرثها
بر آنست که برادر نیز صاحب فریضه باشد جواب گوئیم فریضه آنست که تعیین قدری برای آن شده باشد و الا هر وارثی از ...
صاحب فریضه خواهد بود چه وارث هر یک ... از آیات کلام استنباط کند فلهذا در صورت موت برادر و انحصار وراثت او در برادر
پدر و مادری نیز بدین نهج است اما اگر کل واحد از متوارثین خواهر یکدیگر ... باشند بنای ارث ...
آیه گفته شد دیگر که اخت صاحب فریضه است و سیاق ان امرؤ هلک شمول بر هر یک از مذکر و مؤنث تغلیبا دارد و ظاهرا ...
اجتماع زوج با اخت حینئذ هیچ چیزی بوی رد نشود چه نصف از آن او و نصف دیگر از آن زوج است فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ
~~...~~ و ما اعم از آنکه میت مذکر یا مؤنث باشد فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس مر ایشانراست
بالمشارکة و المساوات دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از مجموع آنچه میت وا گذارده است و همچنین اگر زیاده بود و هم باشند
کالنساء ... همگی ثلثین مذکور بین بالسویه مشترک کنند پس اگر زوج با ایشان جمع شود ... ثلث باقی ماند ...
همگی بالمشارکه و المساوات دو گرده و با وجود اجتماع زوج نقص بر ایشان واقع شود چنانچه در صورت اجتماع زوجه
زاید بر ربع او بر ایشان رد میشود چه ایشان عصبه میت اند باید که هر یک از نقص و انتفاع عاید بدیشان گردد و این
مثل مشهور است که مَنْ كَانَ عَلَيْهِ الْغُرْمُ فَلَهُ الْغُنْمُ بخلاف اهل سنت که در صورت اول بنای مسئله بر عول گذارند ...
عول در مبحث فرایض گذشت ... در بیان بطلان عول که ماخوذ از عال المیزان بمعنی میل یا عال الرجل بمعنی
کثرت عیال یا از عال الحاکم بمعنی جور است و این حالتی با مفهوم آن مطابق تمام دارد چه افزودن سهم بر سهام مقرره و رسانیدن
نقص بر همگی ورثه موجب میل است از حق و زیادتی و نقص ذوی السهام جور بر بعضی است و نزد بعضی از لغویین ماخوذ از عال
الناقة ذنبها است یعنی چنانچه ناقه دم خود را بلند کند اینجا سهام فریضه بالا رود بدانکه معظم اختلاف در میراث
میان علماء عامه و خاصه دو چیز است اول تعصیب ... در اول سوره گذشت دوم عول و آن چنانست که چون
عدد سهام فریضه از ذوی السهام کوتاهی کند ... سهم بالا برند تا نقص بر همگی ورثه ...
کار زدن ... کوتاهی کند بر ایشان علی قدر حصصهم توزیع شود و این از بدعتهای عمر ابن الخطاب که تقدیم ما
حقه التقدیم و تاخیر ما هو حقه التاخیر ... بنای این مسئله ... او ...
خود در وقت خلافت پیدا کرده آورده اند که در عهد خلافت او زنی فوت شد و وارث او منحصر بشوهر و دو خواهر پدر و مادری بود پس
صحابه ... جمع شده گفت که حق تعالی برای زوج نصف ترکه را مقرر داشته و از برای اختین ثلثان را پس اگر اول نصف
آنکه سه سهم از شش سهم است بزوج داده شود سه سهم دیگر وفا بثلثین برای اختین نکند و اگر اول ثلثین ایشان که چهار
سهم از شش سهم است اخراج کنیم دو سهم باقی ماند و وفا بحق النصف زوج نکند پس رای همه بر آن قرار گرفت که بنای اصل
بر هشت سهم گذارند تا نقیصه بکم ... بکل ورثه رسد و بعد از آنکه چنین کردند ابن عباس خلاف ایشان اظهار کرد و
بسیاری را اظهار غلط ایشان نمود و جمعی دیگر از صحابه با وی موافقت نمودند و بعد از آن ابن عباس مکرر میگفت هر کس

[illegible]

مر باوی

من باوی ... مباهله میکنم بر آنکه حق تعالی هرگز دو نصف و یک ثلث قرار نداده است و میگفت سبحان الله العظیم آیا کسان
میگویند که آنکس که ریگهای بیابان را بشمار ... در آورده ... اخراج دو نصف از مال تمامی مال را فرا میگیرد و چیزی باقی
نمیماند که بخواهد ثلث رود پس ... بوی گفت اول کسی که عول در فریضه قرار داد که بود ابن عباس گفت عمر بود هنگامی
که راه بحقیقت حکم ... نبرد و حق ذوی الحقوق را ... بعضی از آنرا به بعضی دیگر ... ابن عباس گفت اگر تقدیم دهید
کسی را که خدا در ارث مقدم داشته و تاخیر دهید آنرا که او را خدا موخر داشته است هرگز عول در هیچ فریضه نشود پس گفت
کدام یک از فرایض مقدم و کدام یک موخر است گفت اما مقدم فریضه ایست که خدا آنرا ... نبرده است مگر بسوی فریضه دیگر
چون فریضه زوج و زوجه و مادر که چون مزاحمی برای آنها باشد از زوج نصف ... ربع ... ام ثلث است چون مانع و حاجب
داشته باشد سهم زوج بربع و از زوجه بثمن و از ام بسدس برگردد و از آن هرگز کمتر نشود و اما موخر فریضه ایست که چون فریضه
دیگر با آن جمع شود آنرا کم کند و نباشد برای آن مگر آنچه باقی ماند چون فریضه بنت و اخت که نصف است و بنتان و اختان
و اخوات که ثلثین است پس چون با فرایض دیگر جمع شود اول اخراج آن فرایض تماما و کمالا از اصل مال کرده شود پس اگر چیزی ...
از آن باقی ... برای بنت و اخت و بنات و اخوات داده شود و اگر چیزی از فرایض مذکوره باقی نماند ایشانرا چیزی نرسد الحدیث و در
مسالک الافهام آورده که قول ابن عباس که اگر چیزی باقی نماند بدایشان هیچ نرسد مبالغه در تقدیم من قدمهم است و الا ...
که هیچ باقی نماند انتهی کلام المختصر ... آنکه عول باطل و خلاف ما انزل الله است و بنای مذهب امامیه بر عدم آن و در نقص
بر عصبات چنانچه ... توضیح یافت و در بطلان آن احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول شده است از جمله
حدیث ... است که امیر المؤمنین ... فرموده إِنَّ الَّذِي أَحْصَى رَمْلَ عَالِجٍ لَيَعْلَمُ أَنَّ السِّهَامَ لَا تَعُولُ یعنی کسی که ریگهای بیابان
... شمرده ... عول ... سهام ... انتهی کلام ... نقص بر آنچه ... باشد از تجویز عول
صورت اجتماع دو دختر و شوهر با ابوین است که باتفاق ... بنای مسئله آن بر دوازده سهم است بدین تفصیل
که سه سهم آن حق الربع زوج و چهار سهم آن برای دو سدس ابوین و پنج سهم باقی ماند از آن بنتین است و حال آنکه فریضه بنتین
هشت سهم از دوازده سهم میشود پس اگر عول جایز بودی بایستی که بنای فریضه بر پانزده سهم گذارده شود و حال آنکه احدی از علماء
عامه نیز بر آن نرفته چون این مراتب فهمیده شد پس در صورت اجتماع اختان و اخوات با زوج بنای فریضه بر شش سهم باشد
سه سهم از آن که حق النصف زوج است بعلت آنکه او صاحب فریضه مقدم بر سهام خواهران داده شود و سه سهم باقی ماند و وفا
بفریضه خواهران نکند چه فریضه ایشان چهار از شش باشد پس بقدر یک سهم نقص بر ایشان علی السویه واقع شود و در صورت ...
اصل فریضه دوازده سهم باشد پس سه سهم آن بمقتضای حق الربع زوجه رود و هشت سهم آن بعوض ثلثین خواهران و یک سهم
بر همگی خواهران علی سبیل التساوی رد شود و این احتمالات در حالتی است که وراثت خواهران منحصر باشد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً
~~و اگر بوده باشند ورثه ... برادران مجتمعین با خواهران لفظ اخوه بر اخوات نیز شامل است تغلیبا ...~~
رِجَالًا وَنِسَاءً ... مشتمل بر برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری باشد فَلِلذَّكَرِ
پس مذکر از ایشانراست مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند نصیب دو مؤنث یعنی خواهر را یک سهم و برادر را دو سهم رسد
... فریضه نصف و ثلثین ... شرکت اخوه با اخوات حکم فریضه باطل ... پس اگر منحصر بیک برادر و یک خواهر باشد
خواهر را ثلث و برادر را ثلثان باشد و این نیز مقوی بطلان عول است بخلاف ... که در آن حکم نیز نصف را بخواهد ... برای

... اخبار قبل ... الله ...

فريضه او و نصف ديگر را برادر و اين خلاف حكم خلاف است چنانچه فرموده يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ بيان ميكند خداى بجهت شما احكام مواريث
تا آنكه أَنْ تَضِلُّوا مفعول له است و مضاف محذوف است اى كراهة أن تضلوا يا مفعول به است اى يبين الله لكم ضلالكم
براى آنكه مبادا گمراه شويد اگر بيان نكند
تا شما را آگاه كند و بعضى بر حذف لا نافيه اى أن لا تضلوا يعنى تا بيان آنها براى آنست كه گمراه نشويد و اداى
فاسد خود ... و تقسيم اموال و تركات شما ... زيرا كه علم شما در باب تفصيل است و مصلحت وضع هر چيزى بجاى خود
وَاللَّهُ و خداى جل و علا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ آية هر چيزى از مصالح عباد خود دانا است و هر يك از سهام
من حيث الواقع مناسب مقام خود مقرر فرموده است خزانه در ذكر بعضى احكام متفرقه كه مناسبت بحث مقام دارد حكم
اول ... احكام سابقه بيان كرديم كه مراتب ميراث ... در اين سوره مباركه بيان مواريث مرتبه اولى و ثانيه شده
يوصيكم الله في أولادكم تا آخر كه در اول سوره گذشت تصريح بر فرايض اهل مرتبه اولى كه ولد و والد و جنس عالى و نوع سافل از ايشانند
... آيه بعد از آن و اين آيه تصحيح سهام ازواج و زوجات و اخوه و اخوات من كلتا الكلالتين او من احديهما كرده و مرتبه ثانيه
مجملا فرموده تفصيل جزئيات آنها چنانچه در ضمن هر يك في الجمله سمت ذكر يافته از نصوص ...
اما مرتبه ثالثه ... اعمام و عمات و اخوال و خالات اند و اولاد ايشان از اين سوره شريفه مستنبط و مفهوم شود
از عموم آيه اولوا الارحام ... تفاصيل آن حوالت بسوره انفال ... الله تعالى ... حكم دوم از ظاهر
آيه ... توريث اخوه و اخوات را مشروط بر عدم ولد از براى ميت ... با وجود ... اخوه و اخوات
ارث نبرند ... اجماع اهل بيت ... و ولد بر كل واحد از پسر و دختر اطلاق ... و بعضى ...
قوله يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الانثيين كه هر يك از ذكور و اناث را ... اولاد ... و اين مذهب ... علماء امامية
و ساير ... و قول ابن عباس است بخلاف ... و اكثر علماء عامه كه نزد ايشان مراد ...
... دختر ... اخوه و اخوات ... باشد ... ايشان ... كه اخوات با بنات
در تحت عصبه ... با وجود ... مخالف ... كما قلنا حكم سيم در هر جا كه اخوه و اخوات پدرى يا اخوه و اخوات پدر و
مادرى جمع شوند ميراث از اخوه و اخوات من الجانبين است و اخوه و اخوات پدرى را چيزى نرسد زيرا كه اولاد كلالة الاب
تنها در مقابل كسى كه جامع كلالتين باشد ... اخوه و اخوات پدر و مادرى نباشد اخوه و اخوات پدرى
تنها قايم مقام ايشان ميشوند اما چون اخوه و اخوات مادرى با اخوه و اخوات من الجانبين مجتمع گردند اگر كلالة الام يكى
باشد اعم از مونث و مذكر يك سدس بوى رسد و اگر متعدد باشند ثلث بايشان عايد گردد بالمساوات ميان مذكر و مونث
و تتمه بجامع كلالتين رسد كه بر تقدير اتحاد ... و بر تقدير تعدد للذكر مثل حظ الانثيين باشد و در صورت اجتماع كل
واحد از كلالة الاب و كلالة الام با يكديگر بعد از اخراج سدس يا ثلث كلالة الام تتمه مال بكلالة الاب ... خواه مذكر باشد خواه
متحد باشد يا متعدد و بر تقدير تعدد للذكر ضعف الانثى و اگر ... كلالة ... با وجود ذوى الكلالة
با بيكى كه اخوه و اخوات من قبل الام ... و اخوات من الابوين چيزى ... عدم سقوط كلالة الام باعتبار آنست
كه او صاحب فرض است ... فريضه ... زايد ... باشد با وجود كلالة الابوين
چيزى بوى رد نشود مثلا اگر ميت را يك خواهر پدر و مادرى و يك برادر يا يك خواهر مادرى باشد اصل تركه بر شش سهم شود
يك سهم از آن كه السدس برادر يا خواهر مادرى است و پنج سهم آن كه النصف خواهر پدر و مادرى ... و دو سهم ...

بكلالة الام كه برادر يا خواهر مادرى است و همچنين اگر خواهران پدر و مادرى ميت متعدد باشند بعد از وضع حق السدس كلالة الام چهار دانگ
كه ثلثان ايشانست بعنوان فريضه و يك سهم باقى بايشان بالسويه رد شود و چيزى از رد بكلالة الام نرسد بلى اگر در اين صورت اخت يا اخوات
مذكوره پدرى تنها باشند در باقى زايد بر ايشان خاصه ... كلتا الكلالتين ... العلما ... خلاف و بناى آن بر دو قول است
اول ... چون شيخين و من تابعهما بروايت محمد بن مسلم از باقر ... در باره پسر خواهر پدرى و پسر خواهر مادرى فرموده لابن الاخت
للام السدس و لابن الاخت للاب الباقي تمسك شده و زايد را مختص بكلالة الاب ... باعتبار عصبيت ايشان ...
واقع شود دوم ... ديگر چون محقق و ابن ادريس و علامه ... روايت مذكوره را باعتبار آنكه يكى از رواتش على بن فضال
فطحى ... ضعيف ... تساوى كلتا الكلالتين ... مشاركت هر دو در رد زايد ... بنا على هذا سهم
زايد در صورت انفراد اخت پدرى ارباعا و در صورت تعدد ايشان اخماسا ... از اصل فريضه ... رد شود
لكن قول اول اقوى ... على بن فضال اگر چه فطحى مذهب ... حكم چهارم ...
با مادرى ... اخوه و اخوات ... تفاوت ... اجتماع و انفراد ... حكم
و اخوات ... با وجود اخوه و اخوات پدر و مادرى ... پدرى ساقط ... كلالة الاب با وجود كلالة
ابوين ساقط است پس اگر وارث منحصر ... پدرى يا مادرى باشد تمامى مال ... بالاتفاق و همچنين اگر منحصر ...
يا مادرى باشد ... بخلاف ... پدرى ... مادرى ... نصف ...
و ... جد ... مادرى ... قايم مقام كلالة الام ... سدس يا ثلث بايشان دهند و ما بقى ... ايشان ...
كنند و بر تقدير اجتماع ايشان با جد و جده پدرى ... مختص پدرى ... اين قول ...
فريضه از براى هيچ يك از جد و جده طرفين ... اصل ميراث ... قايم مقام برادر و جده قايم مقام
خواهرانست بدون ملاحظه فريضه ... اجتماع جد و جده من قبل الام با كلالة الام متحدا او متعددا اگر چه ...
على سبيل التساوى ... ايشان ... اجتماع جد و جده طرفين ثلث
مال ... متحد يا متعدد باشد بر تقدير تعدد مذكر و مونث ايشان مساوى يكديگرند و ثلثين مال
از آن متقرب بالابست ذكرا كان او انثى متحدا كان او متعددا و بر تقدير تعدد مذكر از ايشان را دو سهم و مونث از ايشان را
يك سهم باشد و همچنين ... اگر اخوه و اخوات من الكلالات ... ايشان ... بالكليه اخوه و اخوات محض
طرف ديگر جد و جده محض باشد ... در صورت اول مثلا جد و جده پدرى با يك برادر و يك خواهر پدرى يا پدر و مادرى
و جد و جده مادرى با يك برادر و يك خواهر مادرى ... اصل تركه ... شش سهم ... از آن
كه ثلث مال است بالسويه بجد و جده و برادر و خواهر مادرى رسد ... بدون تفاوت ... چهار سهم از آن بجد
و جده و برادر و خواهر از طرف ديگر رسد للذكر مثل حظ الانثيين كه هر يك از جد و برادر را ... سهم و هر يك از جده و خواهر
چهار سهم باشد و در صورت ثانى كه مثلا از طرفى تمام جد و جده باشد و از طرف ديگر اخوه و اخوات باشند ثلث مال از آن جد
و جده مادرى است كما قلنا و ثلثين آن از آن اخوه و اخوات ... ديگر ... للذكر ضعف الانثى ... اتحاد
اخوه و اخوات ... مذكوره ... متعلق بوى بود ... باشد يعنى كلالة الام با جد و جده پدرى جمع شوند سدس مال
بكلالة الام رسد بر فرض اتحاد او و ثلث آن بر تقدير تعدد ... مختص متقربين بالاب ... جد و جده و اخ و اخوه و اخت و اخوات

منفردين او مجتمعين وايشان اب راشعوقى ميباداست كر بعضا مرفع وبرخى آنچه گفته شد ميراث بايد كرد حكم تعيم اولاد اخوه واولاد اخوات
انهم كالاكر باشند قايم مقام آبا وامهات خود نزد بودن ايشان وهريك اخذ نصيب من يتقرب به ميكند ذكرانا كانوا
اوانا ثا اوذكرانا واناثا وباوجود تعدد واختلاف ذكوريت وانوثيت وضعا اخوه واخوات جهت اولاد ايشان بر منهج ايتا
پسرولاد اخت منفرده كه پدرومادرى يا پدرى باشد نصف مال را بعنوان تسميه ونصف ديگر را بعنوان رد ميبرند هرچند متعدد
ومذكر باشند واولاد برادر پدرومادرى يا پدرى تمامى مال را ببرد هرچند مؤنث ومتعدد باشند واولاد برادر ويا خواهر مادرى
مال را ببرند اگرچه متعدد باشند واولاد اخوه واخوات متعدده كالام ثلث مال ببرند اعم از آنكه متحد يا متعدد باشند وباقى
مانده از ايشان نسبت باولاد اخوه واخوات من الكلالتين يا من كلالة الاب اره با فقد ايشان آنچه بجد ايشان بركرده
وقس على هذا باقى الاقسام ودر اينجا نيز قاعده كلية مساوات مذكر ومؤنث در اولاد كلالة ام وتفاوت ميان مذكر ومؤنث
در اولاد كلالة اب يا كلالة ابوين جارى است حكم شتم قاعده كليه كه در ميراث اقرب منع ورثه ابعد از ارث ميكند در اينجا جارى نيست
يعنى اخوه واخوات بلا واسطه كه در مرتبه مساوى جد وجده اند مانع جد جد يا جده جد اكرم بجد واسطه بالارود
نتوانند شد همچنانكه جد يا جده بلا واسطه منع اولاد اخوه واولاد ايشان نكنند براى يكى از دو وجه اول اطلاق نصوص
معتبره كه در آنها ذكر توريث اخوه واجداد معا واقع شده نام اخوه بر اولاد اخوه نيز صادق آيد چنانچه نام جد بر هر يك از جد
اولى فصاعدا على شامل است دوم قاعده منع اقرب مر ابعد را هنگامى است كه اقرب وابعد هر دو از يك جهت واحد باشند وهنا الى آنكه
مرتبه اجداد واخوه غير يكديگر است پس با وجود اخوه واخوات جهت اجداد وجهات منع البارث بوند بهمان دورى كه جهت
بجد اولى داشت وهمچنين با وجود جد بلى واسطه اولاد اخوه واخوات هرچند پايين روند ارث ميبرند ليكن اقرب در هر يك
از هر جهتين منع ابعد از خود واز مرتبه خود كنند چون جد وجده پس اى الطرفين كه در مرتبه منع جد وجده ما فوق خود
بكنند وچون اخوه واخوات كه منع اولاد اخوه از ارث كنند واولاد اخوه كه منع اولاد اولاد كنند همچنين هر طبقه مانع طبقه
ما تحت خود باشند هرچند كلالة ما فوق از طرف واحد وكلالة ما تحت از طرفين باشد بخلاف فضل ابن شاذان كه او باد
اخوه واخوات كلالة ام زايد بر فريضه را رد بر اولاد اخوه واخوات من الابوين كند چه اجتماع اقام مقام يعنى ملو خود
ثم الغرائة بدانكه اين آيه مباركه را آية الصيف از آن گويند كه حق تعالى دو آيه در باب ميراث كلاله فرستاد يكى را در زمستان كه در اول
اين سوره گذشت وآخر را آية الشتا گويند ويكى اين آيه كه در فصل تابستان همان سال ارسال داشت ولهذا با آية الصيف شهرت
يافت واين آخر آيه ايست كه در باب احكام نزول اجلال بافته وهيست كه بعد از نزول اين جابر ابن عبدالله الانصارى بود كه
نزلت فى اية الصيف بجمع دبارة من حيث نزول يافته است آخر سوره نسا تم المجلد الاول من المجلدات

الاربع من تفسير خزاين الانوار بتاييد عالم الاسرار ويتلوه فى المجلد الثانى سورة المائده ان شاء الله تعالى

لمؤلفه لك الحمد يا ذا العظمة العظيم لك الشكر يا ذا البلاء القديم
لك الفضل يا ذا الجلال الكريم لك المجد يا ذا القضاء الحكيم لك الجود يا ذا البها والمنن لك المن يا ذا الثناء الحسن
كه شد مختتم خزاين تمام شده از لطف حق الذى لا ينام بر از زين امداد خير الانام زهى ختم نعماء حق عسكر لطف ايزد منان
مرا كى توانا و يارا بدى كه گنجى چنان تم از آن درشمار بر شته كشم گوهر شاهوار ولكن باقبال شاه جهان شهنشاه دوران
خديو زمان محيط كرم كز نم تيغ او گلستان دين را بود آبرو بهار و جلال گرو زمين زو عكس حزم چو خلد برين

كل اوراق الا بو... ...
از فرد اوسطر كه ... ...
... كل اوراق ...
بجهاد ... هزار ...

چراغ ام قبله خافقين كل باغ اميد سلطان حسين سه سال پيايى شب وروز من چراغ دماغ شب افروز من بدل دوشن
از روغن ديدگان كه تا گنج گوهر بنوم عيان بدرياى فكرت بسى غوطه ور شدم چون صدف بهر درج درر كشيدم بهره
احجاب برا باشدم چشم همچون حباب كه از اقبال آن شاه والاگهر براشد خزاين بر از سيم وزر خرد بهر تاريخ اين نيك پى دو كيتى
بيك لحظه بخود طى چو سيم رضاى ملا مرغا من الابتدا الى الانتها زكلك قضا لجا آمدى رضاى خدا آمد بتاريخ اين ١١١٩
الهى بود تا قيامت بپا چو سد سكندر همين با بجا الهيا كن خير آباد دشاد بحسن قبول بكار

شايد كه ناخن بجز نشتر زند چو ياجوج وماجوج خصم از حسد
الهى نادم با بنده باد كه رهاى اين بحار زنده باد
ببندد دنبا خزاين خزان ز آفات دوران بپايد امان
بگيرد جهان شهرت اين كتاب چو در مجمع بسر مطلع آفتاب

كتبه العبد الحقير المحتاج الى رحمة ربه الغنى محمد محسن ابن على نقى اللهم اغفر له ولوالديه ولصاحبه
ولكاتبه ولجميع المؤمنين والمؤمنات بمحمد وآله الطاهرين تحريرا فى عشرين شهر رمضان من شهور سنه ١١٢١